اطلاع - اگرچہ اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار فروخت کے لیے موجود ہے اور اُسکی فہرست مطول ہر ایک شایق کو چھاپہ خانہ سے ملسکتی ہے جسکے معائنہ وملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے لیکن خاص اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے دو صفحون مین بعض کتب اس فن کی جس فن کی یہ کتاب ہے درج کرتے ہین تاکہ قدردانون کو آگاہی کا ذریعہ بخوبی حاصل ہو۔

کتب طب

حمیات قانون شیخ الرئیس بوعلی سینا
موجز بعض - قانون طب -
اقسرائی شرح موجز -
نفیسی شرح موجز - حل المتن -
کشاف العیون مصنفہ حکیم محمد سلیم خان صاحب جیسوری مطبوعہ ۱۸۸۸ء -
نہایۃ الشفا - مطبوعہ ۱۸۸۸ء -
قرابادین جلالی - مطبوعہ ۱۸۸۵ء
اکسیر اعظم کامل چار جلد مین کاغذ گندہ حنائی و سفید طب مین نہایت مستند و علی درجہ کی کتاب ہے
ایضاً - کاغذ حنائی و گلابی رسمی جامع شفائیہ و افادات گنجینہ دو دو جلد یکجائی حاوی طب یونانی و ڈاکٹری نہایت تحقیق و تدقیق سے جسکی مثل آج تک تصنیف نہین ہوئی مصنفہ حکیم سید افضل علی خان صاحب بہادر مدبر جنگ المخاطب بہ شفاء الدولہ مطبوعہ ۱۸۹۷ء -
مفرح القلوب - فارسی شرح قانونچہ طب
دستور العلاج مطبوعہ ۱۸۸۵ء
خلاصۃ التجارب - از حکیم علوی خان -
تکشیف الحکمت - مطبوعہ ۱۸۸۵ء
قرابادین اعظم - از حکیم اعظم خان مطبوعہ نظامی کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی -
احکام البیان
ضیاء الابصار - مصنفہ حکیم محمود خان -

مجربات رضائی

مجموعہ میزان الطب - مع رسائل نبض و قارورہ
مطب علوی خان
عجالہ نافعہ - از حکیم شریف خان -
طب یوسفی
ملخص فصول بقراطی
مظہر الشفا - جدید الطبع -
علاج الامراض - از حکیم شریف خان -
طب اکبر - محشے -
مجربات اکبری
زاد غریب
قرابادین قادری - فارسی -
علاج الابدان
کنز الاسرار -
تسہیح الحذاق
رسالہ تدبیر معالجہ ہیضہ - مصنفہ جناب سید افضل علی خان صاحب المخاطب بہ شفاء الدولہ فیض آبادی -
ام العلاج - از حکیم امان اللہ فیروز جنگ

کتب لغات مختص بہ مفردات طب

مجموعۂ الفاظ الادویہ - مشمولہ چہار کتاب الفاظ الادویہ - میزان الادویہ
فرہنگ نصریہ -
انیس المعالجین -

اختیارات بدیعی -

ناصر المعالجین - مع رسالہ حبہ بد -
معین المعالجین -
انیس المعالجین -
فرہنگ نصیر -

کتب معالجہ بہائم وطیور

علاج المواشی -
علاج احسانی - مسمے بہ دوا نامہ البہائم والطیور -
زینت الخیل - با تصویرات و اشکال رنگین
ایضاً - بغیر رنگ -
فرسنامہ رنگین گھوڑون کی شناخت و بیماری کا علاج -
مخزن الادویہ اردو - اردو ہر لغت آغاز سطر سے واضح قلم دو جلد مین کامل -
ضروری المطب - مسمے بہ مخزن منفعت طب مین نہایت عمدہ کتاب ہے
مقالات احسانی
تحقیقات نادرہ طبی - معروف بہ مفردات ہندے -

کتب اخلاق و تصوف

بیمن توفیق خالق کون و مکان و فضل خلاق زمین و آسمان

نسخهٔ نادر الوجود کثیر المنفعت سراپا افادت و افاضت گنجینهٔ شفا خزینهٔ صحت در فنون حسنهٔ طب جامع جمیع مسائل طبیهٔ اکبر حاوی اقوال ما تقدم و ما تأخر محتوی کتب متداوله و متدارسه در رموز بهیه در مفردات و مرکبات قویه حکمت ممتلی اعنی

مخزن الادویه

و برحاشیه

تحفة المؤمنین

مصنفهٔ الطبیب حاذق لبیب یکتا ارسطو فطرت جالینوس فطنت بقراط دهر لقمان عصر مسیحای جهان فلاطون دوران فخر الاطباء عظام مستند حکماء کرام موجد حکمت طرازی حکیم سید محمد حسین العلوی شیرازی ابن سید السند محمد هادی العقیلی العلوی

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور بطبع مزین مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اظهر آثار قدرته بایجاد الموجودات لا من مواد و ابرز اطوار بدایع صنایعه باحداث الکائنات بلا استعداد و خلق جواهر المجردات و المادیات المفردات لا عن امتیاد و رکب انواع عبارت
و قسمها بالاجناس الی الانواع و الاشخاص الی الکلیات و الجزئیات و خص کل واحد منها بمنافع و افعال و البسها بصور و الوان و اصناف اشکال لانتفاع العباد و عمارة البلاد و الصلوة و السلام علی
حبیب القلوب بتذکره الی شفاء و طبیب النفوس السابحة بیاعث لا یجاد البریة و منجی الخلیقة من ورطة الغوایة و هادی الضلالة بالدعوة الی طریق الرشاد و الهدایة الی التقارب الجواد فی یوم التناد سید العرب
و العجم المبعوث الی کافة الامم محمد المصطفی الذی اصطفاه الله علی الانبیاء بالرسالة العظمی و الشفاعة الکبری علی ولیه و ابن عمه و خلیفته من بعده و اولاده زینة الاحدی عشر الذین نزل فی شانهم انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا اما بعد بعرض خوان الصفا و خلان الوفا میرساند این ذره بمقدار الراجی الی رحمة رب الغفار ابن سید محمد هادی العقیلی العلوی محمد حسین غفر الله
ذنوبهما و ستر عیوبهما که چون اکثر آبا و اجداد و اقربای این عاصی همچو ان طبیب و مزاول علم و عمل بودند و این جاهل نیز از عنفوان شباب بخدمت الاماجد قدس سره جناب مستغنی الالقاب
مسیح عهد المجد و طبیب المنتسب الیها بالنسبة الحسینیة اعنی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی حاضر و بهره گاه گاهی بخاطر فاتر خطور مینمود که اگر در فنون خمسه طب کتابی جمع و تالیف شود که جامع جمیع مطالب فارسی
اقوال القدم و متاخرین کتب متداوله بوده آئینه طلاب این فن و مزاولین علم و عمل گردد آسان میگردید از تتبع جمع و حمل کتب متعدده آرام میگرفتند لیکن بسبب بی بضاعتی و قصور آگاهی علم و عمل و
عدم حصول تجربه غیر از موانع در معرض توقف می افتاد تا آنکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه هجری علی مهاجرها و آله الف الف التحیة و السلام اتفاق شروع بجمع تالیف کتابی در اعراض مختلفه از سر تا قدم
افتاد و ابتدا از آن امراض الراس بزبان عربی نوشته شد و بسبب عروض بعض عوارض و موانع از آن باز مانده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج بحکم واجب الاذعان آن جناب ادام الله افاداته و افاضاته متوجه
جمع تالیف قرابادینی گردید بزبان فارسی بدین نسق که بعض ادویه که اصل معموده و جزو اعظم اند در اکثر تراکیب لطیفه اسامی و بیان طبیعت و افعال و منافع و خواص و مقدار شربت و مضار و اصلاح و نفع آن بعمل
و غیر آن آنچه متعلق بدانست ذکر نماید و در ذیل هر یک آن تراکیبی که بسوی به ان ادویه در بین حال بعمل مرکباتی که هر یک باسمی خاص موسوم اند بدون قید اسم دواهایی که جامع دو نام باشد مجموع بترتیب حروف تهجی است
سهولت اخذ و تلقی در ضمن کتب و ابواب و فصول و بعد تمام آن بحمد الله و حسن توفیقه باز حسب الامر آنجناب سلمه الله العالی توجه جمع و تالیف کتابی در ادویه مفرده گردید ایضا بترتیب حروف تهجی از الف تا باء
در ضمن ابواب و منقول نقلا از کتب معتبره متداوله مانند قانون شیخ الرئیس و ... و جامع المنافع المالیقی مشهور بابن بیطار و تذکره شیخ یوسف بغدادی موسوم بمالا یسع الطبیب جهله معروف بجامع بغدادی و تذکره
شیخ داود الانطاکی موسوم بتذکرة اولی الالباب و ارشاد شیخ اسمعیل بن هبة الله و ترجمه تذکره ابو ریحان بیرونی مشهور بصیدنه و اختیارات بدیعی حاجی زین الدین عطار و تحفة المومنین حکیم میر محمد مومن تنکابنی و
قدری از منقولات نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره و غیرها از کتب نافعه عربیه و فارسیه و از دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب بهندوشاه مشهور بالفرشته و مجربات
افضل حکیم محمد افضل و چند کتاب دیگر از ادویه هندیه و حواشی که حکیم میر محمد عبد الحمید بر تحفه نوشته و از ادویه هندیه و از زبان معجز بیان جناب ارشاد مآبی مد ظله السامی از ثقه و معتمد شنیده و بر طرف خود دیده و ماهیت
و خواص آنرا دریافته و بتجربه رسانده و بدین نحو که اولا اسم دوا را باللغة الیونانیة و بعضی لغات وارد و در آن ذکر نماید پس ماهیت و طبیعت و افعال و منافع آن بالعموم و الاجمال پس بالخصوص
و التفصیل با مراعات ترتیب امراض مختصة از فرق تا قدم نموده پس غیر مختصة و خواص متعلقه بدان پس مضار و اصلاح و نفع آن پس مقدار شربت و بدل آن را و نیز اشاره بمرکباتی که آن دوا اصل و عمده است
در آن و مقدار آن در مجمع الجوامع ذکر یافته و نیز اسامی بادویه مجهولة الماهیة کرده و مقصود اهل معتمد در سیر دوا اقوال صاحبان کتب آن را شناسه که آن دوا بالخصوص ببلاد ایشان بوده
یعنی در بلاد ایشان بهم رسیده و یا خواص آنرا اکثر از اغو ... و شناخته ماهیت و کیفیت و افعال و خواص آن را بتجربه رسانیده نوشته اند نه آنچه در بلدان دیگر و خود ندیده و بمحض تقلید

در ضمن ابواب و فصول آورده و نیز جهت اتمام آن آنکه در احتیاج بادویه مرکبه رجوع به کتاب دیگر ننماید برای آن قرابادینی به ترتیب حروف تهجی ذکر نموده کتاب را بر دو مقاله منقسم ساخت
مقاله اول در ادویه مفرده که تذکره نامند مقاله دوم در ادویه مرکبه که قرابادین خوانند مسمی بمخزن الادویه و تذکره اولی الالبابی گردانید توقع از ناظران منصف آنکه هرجا
سقم و خطائی مشاهده نمایند بعد از تامل و تعمق بلیغ بقلم اصلاح مزین سازند و در مقام خرده گیری در نیایند و ناقص ضایع نگردانند جزاهم الله الغنی خیر الجزاء لا حول و لا قوة
الا بالله منه المبدا و الیه المنتهی مقدمه در بیان امورے چند که اطلاع بر آنها پیش از شروع در مطلوب ضروریست در ضمن چهارده فصل **فصل اول** در بیان ماهیت غذا و
ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بالاجمال **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذو الخاصیه و تاثیر هر یک از آنها از فادزهری و سمی **فصل سوم** در
مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها **فصل چهارم** در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس **فصل پنجم** در بیان سبب اختلافات اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه
و اسامی کسانیکه متوجه بتحقیق و جمع و تالیف ادویه شده اند بالاختصار **فصل ششم** در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و صیانت آنها **فصل هفتم** در بیان اعمار بعض ادویه و تخمیس و در
بیان بقاے قوت آنها **فصل هشتم** در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست **فصل نهم** در ذکر منثورات احراق بعض ادویه و تخمیس
و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل و آشامیدن آب چوب چینی و عشبه و شجرة النبی وغیر آن و انحاء و صنائع بعض ادویه و احکام هر یک **فصل دهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم و خواص آنها
فصل یازدهم در بیان بعض اصطلاحات طبیه **فصل دوازدهم** در بیان بعض اوزان طبیه و هندیه و یونانیه **فصل سیزدهم** در بیان بعض امور متعلقه بنجوم **فصل چهاردهم** در بیان [illegible] طب
فصل اول در بیان دوا و غذا و ذو الخاصیه و مرکب القوی و فادزهر و سم و دوای مسهل و ملین و اقسام هر یک بدانکه جناب اقدس باری جل ذکره از کمال لطافت و حکمت
و احکام حکمت و نهایت رحمت و رافت مواد ادویه را بیشتر از مواد اغذیه آفریده بجهت آنکه احتیاج انسان بدانها زیاده است از برای دفع امراض و اعلال و دیگر آنکه اغذیه
بسبب کثرت استعمال شبانروزی طبیعی و عادی شده اند زیرا که بدن بسبب عوارض و موانع چند و از عدم مراعات قوانین کلیه و قواعد سته ضروریه مقرره در حفظ صحت و تجاوز از حد لایق
اکثر منحرف از مزاج اصلی و صحت ذاتی میگردد که مسمی بمرض است و محتاج میشود بدفع و رد آن بسوے مزاج اصلی خود و بمعین و معاون از خارج مر طبیعت مدبره را در آن و دست اول
[illegible] از علما [illegible] حدیث شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که ما خلق الله داء الا [illegible] حق سبحانه تعالی [illegible] برای هر مرض [illegible] آفریده جل و تعالی [illegible] تقدس و تعالی
[illegible] اطبا [illegible] در خواص و منافع ادویه و مضار آنها نوشته اند قلیل از قبیل قطره است از دریا بلکه از آن هم کمتر بحکم آیه کریمه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی [illegible] بطن [illegible] قیاس [illegible] در حدیث شریف [illegible] عدد معین نیست بلکه کثرت است و دیگر آنکه از جمله منافع [illegible] ادویه [illegible] آن
باشد مثلا اگر دوائی یافت نشود [illegible] یافت شود و طبع را از آن نفرت باشد بدیگرے [illegible] رغبت باشد و با الفت بسیار [illegible] دوائے نمایند و همچنین غذا و دیگر آنکه مثلا
اولا چون دوائی را نوشند نفع از آن یافتند [illegible] بسبب تکرار استعمال و عادت و تبدل حالات مزاج نفع [illegible] حاصل نمیگردد [illegible] تغیر و تبدل باید داد [illegible] دیگری نمایند و همچنین
در غذا و این در امراض مفرده است و اما در امراض مرکبه احتیاج است بکثرت ادویه چنانچه انشاء الله تعالی بیان آن خواهد [illegible]
[illegible] نبات و حیوان و جماد باشند [illegible] مرکب [illegible] نباتی یا حیوانی [illegible] زیرا که جماد [illegible] غذائیت انسان ندارد [illegible]
[illegible] غذا هر یک ماده و کیفیتی و صورتی دارند [illegible] ماده و صورت [illegible] کیفیت [illegible] عرض یا عارض صورت است و آن حرارت و برودت است از کیفیات فاعله از
[illegible] رطوبت و یبوست [illegible] کیفیات منفعله [illegible] کیفیت [illegible] صورت یعنی صورت نوعیه [illegible] خاصیت است مفرد یا مرکب یا بکیفیت [illegible] مواد [illegible]
[illegible] است [illegible] کیفیت هرچند قلیل باشد و اثر آن غریب [illegible] بکیفیت
[illegible] مطلق قوی غالب [illegible] کیفیت است [illegible] مغلوب و ضعیف [illegible] ذو الخاصیه صورت غالب [illegible] نسبت [illegible] غذای ذو الخاصیه [illegible] اشاره و بدین معنی
[illegible] غذای دوائی [illegible] غذائی فادزهری [illegible] دوای سمی [illegible] ذو الخاصیه [illegible] مزاج اصلی و حرارت غریزی [illegible] است [illegible] مخالف
[illegible] تریاق [illegible] تولید غذا از ماده است چون این مقدمات بالاجمال معلوم گردید پس باید دانست که آنچه وارد بدن میگردد [illegible]
[illegible] نیست که تاثیر آن بماده فقط است [illegible] غذای مطلق نامند [illegible] بکیفیت فقط [illegible] دوای مطلق گویند [illegible] بماده و بکیفیت هر دو آنرا غذای دوائی [illegible] ماده [illegible] دوای غذائی [illegible]
[illegible] ذو الخاصیه گویند [illegible] موافق [illegible] مقدار است یا مخالف [illegible] مضرت و فساد [illegible] نوع بود یا
بصورت فقط است [illegible] فادزهری [illegible] بماده و صورت [illegible] غذای فادزهری [illegible] کیفیت و صورت [illegible] دوای فادزهری [illegible] زیاده [illegible] کیفیت و صورت [illegible] دوای غذائی فادزهری
[illegible] آنچه تاثیر آن بمخالفت و منافات باشد نیز [illegible] نوع است یا بصورت فقط است و آنرا اسم مطلق نامند یا بکیفیت و صورت هر دو [illegible] مراتب است اگر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] کمال [illegible] آن [illegible] بصورت فقط است و آنرا اسم مطلق نامند [illegible] نوع است یا قوی است یا متوسط یا ضعیف [illegible] تاثیر بصورت و کیفیت است
[illegible] مسهل [illegible] نامند [illegible] متوسط [illegible] بکیفیت و صورت است [illegible] کیفیت ماده و صورت [illegible] ضعیف [illegible] خصوص

صورت ست واین را دوائی لین خوانند و تفصیل این اجمال آنکه غذای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بماده فقط باشد و بکیفیت و صورت بدین قسم که چون وارد بدن گردد تا ثیر در ان نماید ... کیفیتی که لازم آنست و بدن ازان متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود نگردد بلکه بدن در ان تصرف نموده و یا بالقوة آنرا بالفعل آورد و متغیر و متبدل از صورت غذای بصورت خلطی گرداند و مستعد آن گردد جزو عضو بر اقتصار ثلثه آن بیفزاید خالص گردد برای صورت عضوی از مبدء فیاض جل شانه باشند ... مانند آب گوشتهای لطیف و زرده تخم مرغ نیم برشت ... مانند گندم و سائر حبوب و بقول و دیگر باد و کیفیت حاصله ازان خلط ثانی و غالب بر کیفیت اصلی بدن و اعضا نباشد و دوای مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت غذائیت و جزو بدن شدن نداشته باشد بدین قسم که چون وارد بدن گردد و حرارت غریزی در ان تصرف نماید متاثر گردد و بلکه تا ثیر او تصرف در بدن نماید و آنرا متاثر و متغیر بکیفیت خود سازد ...

و یبوست معتو یا بر کما مانند فلفل و زنجبیل و نیلوفر و کافور و بزر را زیانه و امثال آن و غذای دوائی آنست که تاثیر آن در بدن بماده و کیفیت هر دو باشد بنحو یا غلبه ... تا تاثیر ازان خلطی گردد که جزو بدن تواند شد و با آن اندک کیفیت در مزاج باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و تغیر بائی در بدن نماید بکیفیت خود از کیفیات اربعه مانند ... و کدو دانه و خربزه و آلو ... و امثال آن ... و بابونه و شبت و شلغم و زردک و چقندر ... و نخود و لوبیا و نخود باقلا و دوای غذائی آنست که تاثیر آن در بدن بکیفیت و ماده هر دو باشد ... کیفیت بدن را متغیر سازد و بعد ازان تغیر ... خلط یسیاری حاصل گردد که قابلیت غذائیت ... غالب بر بدن مانند گشنیز و نعناع و برگ کاسنی و عنب الثعلب و سیر و پیاز و توت و آلو و اکثر میوه ها و بزرها مانند بزر خیار و خربزه و ... و امثال اینها ... اغذیه را افعال کلیه باشد بحسب کیفیات آن مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تجفیف و تحلیل ... و تکثیف و ... و تلیین و ... و صلابت و امساک ... و خاصیت ... که مشابه افعال کلیه آنست مانند تفتیح و تسدید و ردع و تحلیل و امثال اینها و اغذیه ... نحو که با غذیه ... صالح الکیموس ... فاسد الکیموس ... آنست که متولد شود ازان خون طبیعی ... بخلاف آنست و هر واحد ازان هر دو منقسم میشود بسه قسم لطیف و کثیف و متوسط ... کثیر الغذا و قلیل الغذا و متوسط ... که ازان خون بسیاری تولد یابد و قلیل الغذا بعکس آن و متوسط ... میان هر دو ... تمام اغذیه ... مانند اسفاناخ و ... غلیظ ... لطیف ست مانند پنیر و یا متوسط ست مانند آب گوشت بره ... و هر واحد ازان هر دو یا جید ست مانند آب گوشت جوجه مرغ و بیضه مرغ ... یا متوسط ست مانند آب گوشت بره ... و نان تازه و باردو ... است مانند خردل و سیر و پیاز و هر یک ازینها یا کثیر الغذا است مانند زرده بیضه نیم برشت یا معتدل الغذا است مانند مرق نخود یا قلیل الغذا است مانند بقول چنانچه درین جدول نموده می آید

لطیف صالح الکیموس کثیر الغذا	لطیف الکیموس قلیل الغذا	لطیف الکیموس متوسط الغذا	لطیف الکیموس کثیر الغذا	لطیف فاسد الکیموس قلیل الغذا	لطیف الکیموس متوسط الغذا
مانند زرده تخم مرغ نیم برشت یا برشته و گوشت کبک و تیهو و ... مرغ برشته کرده در روغن معتدل	مانند انار و سیب ...	مانند نان گندم پاکیزه ...	مانند مغز ... جوان و کبوتر بچه	مانند ... پیاز و ...	مانند نان خشکار ...
کثیف صالح الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت بزه یکساله	کثیف صالح الکیموس قلیل الغذا مانند ... تازه ...	کثیف صالح الکیموس متوسط مانند ... بچه گاو	کثیف ردی الکیموس کثیر الغذا مانند گوشت گاو	کثیف ردی الکیموس قلیل الغذا مانند گوشت ...	کثیف ردی الکیموس معتدل الغذا مانند ...
	معتدل صالح الکیموس قلیل الغذا مانند ...	معتدل صالح الکیموس معتدل الغذا مانند گوشت بچه گاو	معتدل ردی الکیموس کثیر الغذا مانند ... رومی	معتدل ردی الکیموس قلیل الغذا مانند زردک	معتدل ردی الکیموس معتدل الغذا ماهی خشک کرده

دوای ذو الخاصیة آنست که تاثیر آن بکیفیتی و امری ورای کیفیات و امور ظاهره شود و بهمه نکه مناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق خفی مانند جذب مقناطیس آهن را ... و تاثیر فاد زهر و سم در بدن که تعبیر ازان بصورت نوعیه نیز فرموده اند لیکن جذب مقناطیس که با آهن کار دار الطف و ادق و اخفی است از فادزهر ... و بلکه این نحو ... نفوس بعض اشخاص انسانیه در بعض دیگر از محبت که عشق نامند و ... بسبب مناسبت و مجانست نفوس ایشان با هم و با کمال عدم مناسبت و منافرت ایشان ... که تفصیل این طولانی ... و دوای ذو الخاصیة اگر تاثیر آن بموافقت ... است آنرا ... تریاق نامند ... و ... تریاق آنست که تاثیر آن در بدن و حرارت غریزی و قوی ارواح بطریق موافقت و محافظت و تقویت و اعانت ... دفع و ... مضرت ... و مقاومت نماید ... مذکور خواهد شد ... افیون را تریاق می نامند مجاز ست ... و غذای ذوی الخاصیة آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد اما ماده غالب ... مانند روغن ... و امثال آن ... با وجود تغذیه یا احداث تفریح و ... سمیت ... و دوای ذوی الخاصیة آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند ... سم ... و احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید و غذای ذو الخاصیة آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند ... که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن ... و سم مطلق آنست که تاثیر آن در بدن بمخالفت و ضد تاثیر فادزهر باشد و بزودی باعث حرارت غریزی و ارواح قوی را ضائع و فانی سازد ... مانند بیش و زهر افعی و ... و دوای سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و ... با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید مانند ... سیاه و غذای سمی آنست که تاثیر آن بماده و صورت هر دو باشد ... احداث سمیت نماید و امثال این در خارج کم متحقق ست ... و دوای سمی آنست تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد ... باصول غذائیت و کیفیتی غالب و احداث سمیت نماید ... و دوای مسهل ذوی الخاصیة

آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد و با آن نیز قوت مسهله بود در کمال قوت و شدت تاثیر برای کسر قوت محتاج باصطلاح و تدبیر و تشویه و غیر باشد و بعد اصلاح دوا
دربدن و تاثیر و تاثر نفوذ و سرایت در انفخه و سطوح و عروق و اعماق بدن نماید و مختلط و ملتصق با اخلاط و رطوبات رقیقه و غلیظه گردد و اکثر آنها را تبخیر و ترقیق و تذویب و تلطیف
و غیرها دفع سازد و بعضی را تحلیل برد مانند سقمونیا که بکیفیت احداث حرارت و بصورت نوعیه دفع صفرا و بلغم مینماید و همچنین سایر ادویه مسهله قویه مانند مازریون و دند و خربق و غیرها و دوای مسهل
آنست که تاثیر آن بان مشابه نباشد بلکه در نفس فعل آن از آن ضعیف تر باشد و محتاج باصلاح بسیار نباشد مانند سنا مکی و ترید و هلیلجات و امثال اینها که باستعمال آن درد احمر یعنی سنا با گل سرخ
و چرب نمودن ترید و هلیلجات بروغن بادام کافی است و دوای ملین آنست که تاثیر آن از آن هم ضعیف تر باشد و همچنان تشبث باخلاط و رطوبات موجوده حاضره در معده و امعا و حوالی آنها
گشته دفع گرداند و با آن قوت لفاذه هم از آن نباشد مانند فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و شکر سرخ و تمر هندی و اجاص و امثال اینها ولیکن خالی از قوت جالیه نباشد و از اینها نیز بعضی محتاج
باندک اصلاحی اند مانند فلوس خیارشنبر که باید بروغن بادام یا روغن گل سرخ چرب نموده شود برای رفع تشبث و چسپیدن آن بسطح امعا و احداث ترهل و سحج و زحیر و بانیستند محتاج بدان مانند ترنجبین و شیرخشت
و سایر ملینات مذکوره **فصل دوم** در بیان مرکب القوی و ذوی الخاصیة تاثیر هریک از اینها بدانکه مراتب قوای ادویه منحصر است بر سه مرتبه و قوت عبارت از مبدا و سبب موجب افعال
و ظهور آنها است در مواضع لائقه مرتبهٔ اول افعال محسوسه که دوا را دو یه است بسبب کیفیت متشابه حاصله از مبداء فیاض جل اسمه بر ایشان از ترکیب عناصر و امتزاج ایشان با یکدیگر و این را مزاج اولی نامند
مرتبهٔ دوم افعال محسوسه حاصله از امزجه ثانویه که اشیاء صاحب امزجه ثانویه است و ملاقی خود و آن از لوازم مرتبهٔ اول است چه اشیای صاحب مزاج ثانوی مرکب اند از اجزای که هریک را کیفیتی و مزاجی
اولی مختلف دلائل است باشد مانند تسخین بعضی و تبرید بعضی و از اجتماع و تفاعل کیفیات اولی کیفیت ثانوی حاصل میشود و اثر این غیر آثار آن اجزا است مانند دفع و قبض و تسخین و تبرید و غیرها
و هرچه را مزاج ثانوی طبیعی باشد مرکب القوی نامند و آنچه صناعی باشد اگر مزاج ثانوی را اثر موافق آثار اجزای مفرده او است آن مرکب را متوافقة القوة گویند و اگر مخالف آنها است مثلاً
تسخین و هم تبرید کند آنرا متضادة القوة نامند و طبیعت با این مخالفها هر یک را در مکان لائق استعمال مینماید اگر دواعق و مانعی نباشد مرتبهٔ سوم از لوازم مرتبهٔ اول و ثانی است بواسطهٔ افعال
صورت نوعیه و بالخاصیة عبارت از آن است مانند حجر الیهود در تفتیت حصاة که از لوازم کیفیت مزاجی او است و تقطیع اخلاط را لازم دارد و مانند اختصاص اسطوخودوس بدماغ که از لوازم حرارت
مزاجی او است و تلطیف اخلاط دماغیه میکند بصورت نوعیهٔ خود و مانند تریاق که دفع سم مینماید بلوازم مزاج ثانوی بواسطهٔ صورت نوعیهٔ خود و بدانکه بنابر مذهب شیخ الرئیس و محققین حکما که قائل اند
به بقای صور عنصریه در مرکبات باید که مراتب قوی تنها چهار باشد چه تصریح نموده اند که مرکب را مزاج اولی حاصل از کیفیات از اجزای متفاعله متماسه میباشد و تاثیر آن بمرتبه است از مراتب و همچنین
مزاج ثانوی را اثر است غیر آن مانند لبن که مرکب است از مائیت و جبنیت و تاثیر آن بمرتبهٔ ثانوی مرتبهٔ دیگر است از مراتب بر این قیاس صورت نوعی ترکیبی را اثر است غیر آثار مذکوره تا غیر اجزای
غیر متفاعله مرکبات را مرتبهٔ از مراتب نشمرده اند و قیاس مقتضی آنست که تنها بقدر فواعل باشند و اندراج مرتبهٔ اثر صور نوعیه اجزای غیر متفاعله غیر متماسه در تحت مرتبهٔ اثر صور نوعیه ترکیبی نظر نشسته
و بدانکه بعضی از مرکبات ناقصه لبسی صورت نوعیه اند مانند خاک مخلوط بآب و گلی که مرکب است از آب و خاک و بخاری که مولف از آب و آتش و بدانکه هرچه با صورت نوعیه است یا محکم
الترکیب و تفصیل این بعد از این خواهد آمد انشاء الله تعالی و تفاصیل باقیه بالاجمال این است اما مرکب القوی پس آن دوائی را نامند که مرکب باشد جوهر آن از چند چیز که
هریک را بسر خود مزاجی خاص باشد متباین از دیگری و بعد ترکیب در شیء واحد و بعد پوشیدن لباس صورت واحدانی امتزاج تامی نیافته باشند که بعد ورود در بدن و تاثیر
دربدن و تاثیر و تاثر از آن از هم متمایز نتوانند گشت و تاثیر واحد نتوانند نمود بلکه بعد ورود در بدن اجزای آن از هم جدا گشته هریک تاثیری و احداث کیفیتی خاص مینماید و
منشای آثار متخالفه متضاده میگردد اند بعضی بزودی و بعضی بدیری بحسب ترکیب و امتزاج و لطافت و کثافت مواد اجزای خود چنانچه تفصیل انشاءالله تعالی بعد از این خواهد آمد
مانند حجر التیس و جدوار و چوب چینی و درد احمر و مار در و اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و کل ادویه باهیه نیز مثل شقاقل و بهمنین و زیدان و جوز بوا و زراوند مدحرج و طویل و زنجبیل
و زرنباد مانند اینها و درین چنین دوا اجزای اکثر رطوبت فضلیه غالب بر رطوبت اصلیه آن میباشد لهذا بزودی آن را کرم میخورد و تباه میگرداند و بدانکه رطوبت فضلیه عبارت از
رطوبتی است که در تمام اجزای آن کما ینبغی ممتزج نگشته باشد و با اندک بالیدگی بعضی از آن تحلیل برود و جرم آنرا منشق سازد و بعضی تعفین صورت گرمی یافته جرم آنرا بخورد و رفته رفته آنرا
فانی گرداند و اما ذوی الخاصیة پس بدانکه خاصیت باصطلاح فعل و آثار ثانوی را نامند در کیفیات اولی از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که از شیء ظاهر گردد
مانند لطافت و سرعت نفوذ و تفتیح و ترقیق و اذابه و تحلیل و امثال اینها و افعال و آثار ثوالث را نیز نامند مانند تفتیت حصاة و تفریح و تقویت ارواح و قوی و دفع سمیت و این اگر
بموافقت و مناسبت مزاج و ارواح و حیوانات باشد آنرا فادزهر و تریاق نامند و اگر بمضادت و عدم مناسبت باشد آنرا سم گویند که ضد افعال و آثار تریاق از آن ظاهر گردد
و بیان دیگر آنکه ذوالخاصیة چیزی را نامند که تاثیر آن نه بکیفیت باشد بلکه بصورت بود که آن چیز بآن صورت ممتاز از سائر اشیا یافته نوعی خاص گشته باشد و از این جهت این
صورت را صورت نوعیه نامند که بآن نوع از هم جدا گشته اند و هریک تاثیر و یا تاثر دیگری مینماید و اما اختصاص هر نوع نوع در آن تاثیر متحد اند مانند جذب مقناطیس آهن را و کهربا کاه را چنانچه
ذکر یافت و مانند تاثیر حجر التیس و حجر الحیة و جدوار و حب لغار و مریاق فاروق و مثرودیطوس و امثال اینها از ادویه فادزهریه تریاقیه مفرده و مرکبه در سموم حاره و بارده و اثر متشابه
موثر اند خواه بمناسبت و خواه بمنافرت و ضدیت مانند سم برای که ذوالخاصیه و دفع چنانچه ذکر یافت و فی مرجع یا بالکیفیه و مرکب القوی نزد فاقد تطبیع التحقیق التدقیق قریب بهم بلکه یک امر است

یک امرست و آن نیست مگر اثر طبیعت که آن اثر ظهور نفس ست در اجسام بمراتب الا آنکه تاثیرها بالکیفیة ضعیف و جزئیست و تاثیر مرکب القوی ازان زیاده و بیشتر و تاثیر ذو الخاصیة ازان بیشتر و بالاجمال و تاثیرها بالطبع
یا بالطبع ازان زیاده و تاثیر نفس کلی و اثر آن از همه اقوی و ارفع و اعلی ست بدانکه تاثیر بعضی ادویه که بطریق تعلیق و اخذ آن بنوعی خاص و شرطی مقرر و همچنین از برای محبت و یا عداوت مثلاً در زیر
بستر یا در خانه یکی از انها انداختن و یا دفن کردن و نرش کردن و یا سوختن و یا با خود داشتن و غیر انها هر چند قواعد طبیه و تاثیرات طبیعت را چندان در انها دخلی نیست ولیکن از تاثیرات نفس و توهمات آن
بیرون نیست خصوص ضعفاء العقول را و بحکم لکل امر و آنکه کتاب نیز خالی از انها نباشد جابجا بعضی ازین قبیل خواص مذکور میگردد و اما تاثیر فادزهر و تریاق پس انکه تاثیر فادزهر و تریاق از جهت
مرکب القوی بودن آن نیست از جهت مناسبت و جذب نمودن آن سم را بسوی خود و میل سم بسوی آن و هم از جهت مضادت و دفع و ابطال و افنای آن اثر سم را از خود و از مناسبت و مصادق خود که حرارت
غریزیه و قوی و ارواح باشند و هم از جهت امور مذکور در فادزهر تفتیح مجاری و سرعت نفوذ و غوص در اعماق بدن و جذب سم از انها بهمان جهت بدانکه چون اجزای رطوبات و قوی و ارواح بدن همه باهم
متصل و متحد اند اتصال و اتحاد وحدانی و طبیعت مدبره بدن و نفس حیوانی قابض و حافظ و مجتمع کل اند و بقبض و حفظ و اجتماع وحدانی لهذا بمجرد ورود آن در بدن تاثیر آن در تمام بدن میرسد چنانچه مشاهده میگردد
که در ضعف گرسنگی بسیار بمجرد ورود دوای مقوی یا غذای صالح خصوصاً لطیف دفعةً تقویتی در بدن حاصل میگردد و اما تاثیر و احداث غذا تقویت بدن را دفعةً واحدةً بمجرد ورود در معده
در معده دو وجه است یکی آنکه اجزای لطیفه آن بواسطه رطوبات بدنیه و حرارت و قوی و ارواح و اتصال و اتحاد ایشان باهم دفعةً بتمام بدن میرسد باعث تقویت قوی و ارواح میگردد و دوم آنکه طبیعت مدبره
حامیه بدن آنچه از غذا آماده و ذخیره نگاه داشته است که اندک اندک صرف بدن نماید در هنگام فقدان آن و چون تازه وارد دیدن شود مطمئن گردد آنرا که ذخیره دارد زیاده بصرف آورد و موجب
تقویت بدن شود والله اعلم و اما تریاق الافاعی و آنچه در ان لحوم افاعی ست شاید با امور مذکوره امری دیگر نیز باشد و آن جذب لحم افعی ست سمیت را بسوی خود و ازین جهت است که تاکید و مبالغه
بسیار نموده اند که در هنگام گرفتن افعی و حین قطع سر و ذنب آن باید که اذیت بار نرسد و زخمی و لاغر نگردد و در هنگام کمال قوت آنرا بغضب در آورند تا تمام زهر آن بسر و ذنب آن آید و بسرعت تمام و
بیک ضربت آن سر و دم را جمع نموده قطع نمایند که دفعةً منفصل گرداند و سمیت مطلقا در بدن آن سرایت نماید زیرا که اگر سمیت در ان بماند هر چند اثر کمی باشد بدان سبب ضرری میرساند و نیز جذب سمیت را کما ینبغی
نخواهد و علت این جذب نمودن و قطع نمایند لحم آنست که سم جذب اجرام عصارات رطوبات و بلطافت معصورات و ادهان بزودی بسوی خود و این امریست ... محسوس لهذا آزموده اند که بعد از طبخ مطبوخات
و مالیدن اجرام آنها بزودی باید که صافی نمایند لطائف و جواهر را از کثائف و اجرام آنها جدا کنند و الا باز آنها را بخود میکشد و نیز بجهت زیادتی تاثیر و تقویت و اعانت بر امور مذکوره تخمیر اجزای تریاق
الافاعی را بخمر حبشی مینمایند تا بسرعت تمام نفوذ و غوص در اعماق بدن نموده سمیت را جذب و دفع نماید و لهذا بعد تناول آن اولا بدن گرم میگردد و بعد ازان عرق و لرزه برود و دفع میشود و دلیل بر
آنست که بول و براز نیز بدستور مذکور بدبو میباشد پس صحت مییابد **فائده** بدانکه بعضی گفته اند که اطلاق فادزهر بر ادویه مفرده مطبوعه حجریه که در بطون حیوانات مانند بز کوهی و میمون
و غیرها متکون میگردد و بر معدنیات نیز و تریاق بر ادویه نباتیه مفرده مانند جدوار و حب النار و ادویه مرکبه مصنوعه مانند تریاق الافاعی و مثرودیطوس و تریاق ثمانیه و اربعه و غیرها که مزاج ثانوی ترکیبی
یافته اند اولی و انسب مینماید و بعضی بالاشتراک گفته اند یعنی اطلاق یکی بر دیگری جائز و مستعمل ست والله اعلم و اما تاثیر سموم مذکوره بمضادت و قهر و غلبه و افساد و ابطال و افنای حرارت غریزیه
قوی و ارواح و رطوبات ست و گریز آنها را باعث بقصد بسوی مبدا و منبع خود که قلب باشد و انجماد و خاموش شدن آنها در ان با انقباض مجاری و انفیته ولهذا در ان حین رنگ بشره و ... بدن
زرد و رفته رفته کبود و سیاه و حرارت آن مبدل به برودت میگردد و صاحب اخوان الصفا نوشته که سموم دو نوع ست حار و بارد اما سموم حاره پس افعال آنها در بدن بعنوان ازاله رطوبات و افنای نمودن
آنهاست و شبیه آنها مانند ذهاب زعفران ست در آب که در یک لحظه تمام آب رنگین میگردد اندکی متغیر میسازند و اما سموم بارده پس فعل و تاثیر آنها در بدن بعنوان تجمید و انعقاد خون و رطوبات و ارواح لطیفه و اعصاب ست
که قوام حیوة و صحت مزاج بدن است و ذهاب آنها مانند انفحه ایست که چون بر شیر زنند آنرا منعقد و بسته میسازد و در اندک زمانی و فعل و تاثیر فادزهرها و تریاقات بر عکس آنست در ذهاب آنها مانند رسیدن
تشبیهاست برنگ زعفران و عصفر که بزودی آنرا فاسد میسازد و باطل میگرداند فعل آنرا و اما تاثیر سائر ادویه از مسهله و غیرها با اکثر امور مذکوره نسبت اجرام آنهاست باخلاط فاسده قریبه و بعیده و اعانت
رسانیدن طبیعت مدبره بدن قوی و لطائف باعضای بعیده و ضیقة المجاری و نیز بجذب خاصیت آنها را بسوی خود در سیلان آنها بزودی در تمام بدن باعتبار اتصال اجزای بدن و رطوبات آن باهم جزءً بجزءٍ و سیلان
اجزای لطیفه تاثیر دوا تا بعضو مخصوص و مرض خاص هر آنکه آن دوا نیز مخصوص آن عضو و آن مرض باشد تاثیر بهر نحویکه باشد از قبض و جمع و یا تفریق و ارخاء و تفتیح و تنضیج و ترقیق و تقطیع و تحلیل و دفع و کشف و تدبیر و
اسهال و ادرار و غیرها والله اعلم **فصل سوم** در بیان مزاج و اقسام امزجه و معرفت درجات آنها بدانکه مزاج بمعنی ممتزج باسم مفعول ست و آن بالاجمال عبارت ست از کیفیت متوسطه
حاصله از کیفیات بسائط متضاده و بالتفصیل عبارت از کیفیت ثانویه متشابه متوسط حاصله از کیفیات اربعه و امتزاج عناصر اربعه است هنگامیکه بسیار ریزه ریزه شوند اجزای آنها و باهم
متصل و مختلط گردند و فعل و انفعال نمایند بحیثیکه صورت هر دو صورت وحدت کیفیت دیگری را بشکنند و صورت وحدانی بهم رسانند که از هم ممتاز نگردند و عناصر که ارکان و اسطقسات
و اصول نیز نامند چهار اند آتش و هوا و آب و خاک و کیفیات نیز چهار اند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و دو کیفیت ازینها که حرارت و برودت باشد فاعله اند و دو دیگر که رطوبت و
یبوست باشد منفعله و هر یک ازین ارکان را دو کیفیت ست یکی فاعله و دیگری منفعله مثلاً آتش حار و یابس ست و هوا حار و رطب و آب بارد و رطب و خاک بارد و یابس و هر واحد
ازینها با دیگری هم نسبت بما فوق خود و هم نسبت بماتحت خود مناسبت و مشابهت دارد و هم ضدیت و عدم مناسبت مثلاً هوا با آتش باعتبار کیفیت حرارت خود مناسبت
و مشابهت دارد و باعتبار رطوبت ضدیت و با آب بسبب کیفیت رطوبت مناسبت دارد و باعتبار حرارت ضدیت و همچنین سائر ارکان و همین علت انقلاب و آمیزش آنهاست

با یکدیگر و تاثیر و ظهور آثار مختلفه از ایشان والا انقلاب آمیزش و تاثیر و تاثر متصور نبودی و کرهٔ اثیر که کرهٔ آتش باشد باعتبار لطافت بفلک قمر قریب ست و کرهٔ خاک باعتبار کمال کثافت و ثقل
پائین همه و مرکز کل ست و در دو کرهٔ دیگر در بین اما انفعال هر یکی از کیفیات اربعه مثلاً حرارت فعل آن تسخین و تفریق و تحلیل و اذابه و تبخیر و افنا است و برودت تبرید و جمع و تجمید و اخماد حرارت و رطوبت
ترطیب و تلیین و تملیس و ترقیق و سیلان و یبوست تکثیف و تخشین و تصلیب و حفظ و امساک اجزا است و بدانکه اقسام امزجه بحسب استقرا نه است یک معتدل و هشت دیگر غیر معتدل و ورای این صور
صورت دیگر متصور و متحقق نیست مراد از معتدل که میزان و مقیس علیه غیر معتدل ست یعنی با آن می سنجند انحراف امزجه را معتدل فرضی طبی ست که بمعنی تکافو و تساوی مقادیر اجزای عناصر ست
در ممتزج بالفرض و بالنسبه نه تساوی حقیقی واقعی زیرا که تحقق معتدل حقیقی در خارج ممتنع ست بجهت میل و توجه هر یک بمرکز خود بسبب عدم مانع و قاسر و غلبه و زیادتی هر یک مانع و قاسر دیگر
ست و خارج از اعتدال یا از جهت غلبه و زیادتی یک کیفیت ست از کیفیات اربعه در ممتزج از انچه سزاوار ست که در معتدل باشد و آن چهار ست یا حرارت غالب است و پس و
آن احر از کما ینبغی باشد و یا برودت و آن ابرد از ما ینبغی و یا رطوبت و آن ارطب از ما ینبغی و یا یبوست و آن ایبس از ما ینبغی و یا از جهت دو کیفیت و آن نیز چهار ست یا حرارت و یبوست
غالب است پس آن احر و ایبس از ما ینبغی خواهد بود و یا حرارت و رطوبت آن احر و ارطب و یا برودت و رطوبت و آن ابرد و ارطب و یا برودت و یبوست و آن ابرد و ایبس از ما ینبغی
ست و اینجا ایرادی وارد است و آن اینست مثلاً اگر کسی گوید که اشیاء مرکب اند از عناصر پس اگر غالب شی مرکب ممتزج عنصر نار ست باید که بر آن شی حرارت و یبوست غالب باشد و اگر عنصر هوا است
باید که حرارت و رطوبت غالب باشد و همچنین پس چگونه است که میگویند فلان چیز احر از ما ینبغی ست و یا ابرد و یا ارطب و یا ایبس و احداث گرمی و سردی و یا تری و یا خشکی بسیار می نماید جواب آنست که
انچه مرکب است یعنی احر و ایبس و یا احر و ارطب و یا ابرد و ایبس ست در هر یک از انها یک عنصر غالب ست احر و کیفیت آن عنصر که یکی فاعله و دیگری منفعله باشند از ان بروز و ظهور مینماید مثلاً اگر در ان
ممتزج عنصر نار غالب ست پس آن احر و ایبس از ما ینبغی ست و اگر عنصر هوا غالب ست احر و ارطب از ان خواهد بود و همچنین انچه در ان یک کیفیت غالب ست که مفرد باشد دو عنصر غالب ست
مثلاً در احر از ما ینبغی دو عنصر غالب ست که نار و هوا باشند دو کیفیت منفعله آن هر دو که رطوبت و یبوست باشند باهم فعل و انفعال نموده و بحکم اذا تعارضا تساقطا فعل و اثر هر دو
مرتفع میگردد و پس باقی نمی ماند مگر دو جزو حار از ان هر دو پس آن شی ممتزج احر از ما ینبغی خواهد بود و هر چند حرارت بسیار بالعرض احداث یبس مینماید بسبب شدت تحلیل و تفتیح خود و لیکن آن یبس در
جنب حرارت کمتر ست زیرا که بالعرض ست نه بالذات و برهمین قیاس نمایند ابرد و ارطب و ایبس از ما ینبغی را کما لا یخفی و بدانکه کیفیت عبارت از هیئت غیر منقسمه لاجزاء در جسم ست
که تصور و ادراک آن موجب تصور و ادراک امری خارج از ان نباشد و این اقتضا قسمت و یا نسبت در اجزاء حامل و موضوع خود ننماید یعنی قسمت پذیر نباشد والله اعلم واما کیفیت
معرفت درجات ادویه و مراتب آنها پس آنکه انچه وارد بدن انسان معتدل المزاج و یا قریب باعتدال جوان ذکی الحس با دراک گردد و حرارت غریزی او در ان تاثیر نماید و کیفیت کامنه
بالقوة آنرا بروز و بفعل آورد و آن کیفیت حاصله اگر مماثل کیفیت بدن انسان ست و بتکرار استعمال و تکثار مقدار شربت تاثیری و احداث کیفیت غالب نمی نماید بر مزاج اصلی آنکه نکند و ادراک و
متغیر نسازد بکیفیتی از کیفیات اربعه و نافعه و مختل نماید فعلی از افعال را آنرا معتدل نامند و الا خارج از اعتدال و خروج آن اگر بمرتبه است که مقدار کم آن در بدن احداث کیفیتی غالب نماید
نماید و مقدار بسیار و تکرار استعمال آن تغیری نماید اما تا بحدی مختل نسازد و فعلی از افعال را آنرا درجه اولی گویند و اگر مقدار کم آن احداث کیفیتی غالب نماید اما زیادتی مقدار و کثرت استعمال آن
بسرحد ضرر و فساد نرسد آنرا درجه ثانیه نامند و اگر با آن بسرحد ضرر و فساد و نقصان و اختلال رسد و لیکن مهلک نباشد آنرا درجه ثالثه گویند و اگر ضرر بسیار و عظیم در ارواح و قوی نماید و بسرحد
هلاکت رساند و مهلک باشد آنرا درجه رابعه نامند و نیز مراتب اربعه و تاثیر کیفیت غالبه آنرا بدین نهج بیان نموده اند که چون بدن مشتمل ست بر اعضا مانند معده و بر مجاری مانند عروق و بر اخلاط محصوره
در عروق و بر رطوبت ثانیه و محصوره در عروق شعریه و فرجات سواقی و بر اعضا و ارواح که در جمیع اعضای مذکور ساری اند پس هر چه بمقدار خالی از افراط و تفریط وارد بدن گردد و تغییر آن از نسبت
که بعد از متغیر شدن از کیفیت بدنی تاثیر در هوا و مشاغل انفسیه که ده منفعه دوا اثر میگردد و یا اثری از ان باقی بماند اول معتدل ست و ثانی اگر تاثیر آن منحصر در روح و مجاری ست و تجاوز
از ان نمیتواند نمود درجه اولی ست و اگر تاثیر در روح و اخلاط نیز بنماید درجه دوم و اگر در روح و اخلاط و رطوبت ثانیه تاثیر بنماید درجه سوم و اگر تاثیر آن در هر سه باشد و کل اعضا را شامل
گردد درجه چهارم نامند که نهایت تاثیر ست بدانکه هر یکی از درجات را سه مرتبه قرار داده در عرض اول و وسط و آخر و کیفیت غالبه در هر یک در اول آن درجه بالنسبت بوسط آن کم محسوس میگردد و در وسط از ان
زیاده و در آخر از همه زیاده و درجه اربعه در هر مرتبه از کیفیات را در طول سم گفته اند و آن شی را سمی مگر آنکه بحسب صورت نوعیه تریاقی باشد و انچه اذیت و سمیت آن در اول اثنای آن باشد قابل اصلاح است و انچه در آخر آن
اصلاح پذیر نیست و این تقسیم و مراتب درجات کیفیات چندان اصلی ندارد و کلی نیست بلکه اکثری و استقرائی ست نه تحقیقی فائده بدانکه مقرر ست نزد حکما که شی حار و رطب تجاوز نمیکند حرارت
آن از درجه اولی جهة آنکه اگر حرارت آن زاید شود بران مقدار فانی بسیار دور رطوبت از ان پس بر آن نیست که نمیباشد دوای گرم در درجه دوم و سوم در اکثر مگر یابس هر چند که حار در درجه سوم چهارم تا آنکه
ست دران درجه و تاثیر سمیات اکثر بصورت نوعیه ست که خاصیت مینماید بهمان معنی که مذکور شد نه بکیفیت محض چنانچه ذکر یافت و اکثر ادویه فاد زهر بصورت نوعیه گرم و خشک ست و یا سرد و یا خشک میباشند همچنین سموم
سمی سرد که تاثیر هر یکی از فاعلیین که حرارت و برودت باشند با هیچ بسیار قوی میباشد و یا رطوبت اندک و ضعیف و نیز مزاج را منقسم بدو نوع قرار داده اند یکی اولی اصلی طبیعی حاصل از امتزاج
عناصر و بجهة غلبه بعضی بر بعضی بمغلوبیت و دیگری دوم ثانوی صناعی حاصل از ترکیب ادویه مفرده مرکبه در مرکبات معجونه و این ترکیب قابل کیفیت [illegible]
نیز میباشد چنانچه ذکر یافت و همچنین بحسب صورت نیز دو نوع ست یکی اولی اصلی و دوم فرعی صناعی [illegible]

آن آنست که اجزای بسائط عنصری ممتزج آن بسیار لطیف صغیر صافی باشند و هم فعل و انفعال تام نموده کیفیت و صورت وحدانی یافته باشند بحدیکه حرارت غریزی بدنی بلکه حرارت خارجی ناری نیز اجزای لطیفه آنرا از کثیفه جدا و متفرق نتواند نمود تا از هر یک اثری کیفیتی و خاصیتی خاص ظاهر گردد کیفیت و خاصیت واحده اعم از آنکه معتدله باشد و یا غیر معتدله از آن صادر و ظاهر گردد مانند ذهب یا بدشواری توانند تفریق نمود مانند سائر فلزات منطرقات الا غیر تام الترکیب ناقص ضعیف از جو غیر مستحکم نیز بمراتب میباشد بعضی از آن را تفریق اجزای از هم بسیار سهل یافته باشند گوگرد و نمک و بعضی را بدشواری و بعضی دیگر آنکه ناقص الترکیب بسیار ضعیف است که تاب خیس و شستن ندارد و مانند کاسنی و کشنیز بقول که طاقت طبخ بسیار ندارد مانند افیتمون و عدس و امثال اینها که بمجرد طبخ بسیار اجزای حاره قلیله خفیفه لطیفه نافذه مفتحه آنها مفارقت نموده و تحلیل یافته اجرام بارده غلیظه کثیره مسدده ثقیله کثیفه آنها باقی میماند و لهذا نهی وارد شده است از جناب حضرت شارع نبی صلی الله علیه و آله و از اطبا نیز در باب نشستن کاسنی و امثال آن از جهت جدا شدن آن اجرام از هم و باطل شدن افعال مختصه آنها مانند گوشت مرغ و عدس و ترب و کلم که جوهر لطیف جالی بورقی سهل آنها از ماده ارضی کثیف قابض از طبخ و در آب جدا میگردد و آب می یابد و باقی میماند ماده ارضیه قابضه آنها لهذا آشامیدن مرقه آنها ملین طبع است بخلاف جرم آنها که مسدد و قابض است و نیز استعمال بعض آنها مانند کلم و ترب و عدس از خارج محلل و منضج است بخلاف از داخل و از اینها اقوی پیاز و سیر است که استعمال آن هر دو از خارج منضج و متفرح است خصوصا پیاز پخته و سیر خام و وجه تاثیر سیر و پیاز در خارج از تفرح و انضاج و غیرها بخلاف داخل بدن آن باشد که چون خارج بیک جا ساکن و مستقر میمانند در رطوبت بورقیه جاره جالیه و حرارت آن تاثیر در جلد بدن کما ینبغی مینمایند و لهذا باعث انضاج و تفرح میگردند و در داخل بسبب عدم استقرار و سکون که طبیعت مدبره بدن آنرا دایم در حرکت و تغلب فعل و انفعال و کسر و انکسار میدارد و صورت اصلیه و سورت آنرا برقرار نمیدارد و لهذا نمیتوانند تاثیر نمود خصوصا که پخته شده باشند و در خارج از حرارت ناریه با آب و اندر رطوبت بورقیه جالیه و حرارت آنها چیزی تحلیل رفته باشد و دیگر آنکه چون اکثر آنست که سطح معده مملو و آغشیه به بلاغم و رطوبات میباشد آنها حائل و مانع می آیند از تاثیر آنها و نیز آنها ممزوج و مخلوط با آن بلاغم و رطوبات گشته و حرارت بدنیه در آنها تاثیر نموده کسر حدت آنها میشود و لهذا تاثیر نمی توانند نمود اگر محرور المزاج یا یابس که در معده او فضلات و رطوبات نباشد بخورد خصوصا آنها را البته باعث سحج و تقرح میگردد و همچنین هر دوا و غذای حار حاد که در بلدان بارده رطبه صاحبان امزجه بارده رطبه بلغمیه تناول مینمایند بدان جهت موافق است با امزجه ایشان و ادویه و اغذیه بارده رطبه که در بلدان حاره حاده صاحبان امزجه حاره حاده دمویه صفراویه تناول مینمایند و انتفاع میگیرند و البته مخالف و مضرت مقابل آنها برای بسیاری از ادویه که تناول آنها ضرر بسیار مینماید و تضمید آنها تسخین و تحلیل مانند کشنیز و آرد جو خصوصا مخلوط با هم جهت آنکه جرم آن هر دو مرکب است از جواهر ارضی مائی شدید التبرید و از جوهر لطیف محلل که بعد ورود در معده و تصرف حرارت غریزی در آن آن جزو لطیف محلل تحلیل میرود و باقی میماند جوهر مائی شدید التبرید بخلاف در خارج و لهذا تحلیل میبرد اورام صلبه بارده را مانند خنازیر و اورام حاره را نیز و یا آنکه ضعف در قوای آن ادویه بآن مرتبه نباشد مانند شبت و امثال آن که از غسل و طبخ اجزای لطیفه آنها از کثیفه جدا نمیگردند و تحلیل نمی یابند و بعضی از ادویه میباشند که صاحب دو جوهر مختلف و اجزای متضاده الکیفیات اند از غیر ترکیب تام مستحکم و بعضی از آنها ظاهر و محسوس نمایند مانند اترج که تخم و قشر زرد آن گرم است و حموضت و لب آن هر دو یا خفی اند مانند بزرقطونا که قشر رقیق بالای آن و تخم آن گرم است و لب آن سرد و لیس اگر درست بیاشامند بسبب لعابی بارد خود تبرید میکند و قشر و تخم آن تحلیل نمی یابند که اثری از آن ظاهر گردد و چون بکوبند و بیاشامند ملتصق بسطوح اعضای باطنی گشته منفرج میگردانند لهذا در خارج چون کوبیده آنرا بطریق ضماد بر اورام در محل بگذارند باعث تحلیل و تنضیج و التیام آنها میگردد و نا کوبیده در آن باعث انضاج خامی والله اعلم و اما مرکبات صناعی مانند تریاق فاروق و مثرودیطوس و سائر معاجین کبار و جوارشات و حبوب اکثر ادویه فادزهریه و تریاقیه و غیرها مانند حجر الیهود و جدوار و خطبیانا و زراوند و شقاقل و امثال اینها از قبیل ثانی غیر تام الترکیب اند که بعد ورود در بدن و تصرف طبیعت در آنها اجزای آنها از هم جدا گشته از هر یک اثری فعلی و کیفیتی و خاصیتی علحده ظاهر میگردد و چنانچه در مرکب القوی و ذو الخاصیة ایمائی بدان کرده و بیان هر یک بالاجمال در اماکن خود و در فادزهر و جدوار و چوب چینی و مومیائی و غیرها انشاء الله تعالی خواهد آمد و تفصیل در کتب قوم مسطور است والله اعلم

فصل چهارم در بیان طرق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بتجربه و قیاس بدانکه دانستن امزجه ادویه و اغذیه یا بتجربه است و یا بقیاس در تجربه چند شرط مرعی باید داشت تا اعتماد بران توان نمود اول آنکه باید که آن دوا خالی باشد از کیفیات مکتسبه خارجیه مثلا آب یا دام که گرم باشد احداث حرارت مینماید و چون حرارت عارضی آن زائل شود بمزاج اصلی خود که برودت است برمیگردد و احداث برودت میکند و همچنین مفرد و ساده باشد یعنی بسیطه مفرد مرکب دوم آنکه باید که تجربه را بر اشخاص معتدل المزاج جوان با حس و ادراک صحیح و بانحای شتی از قلت مقدار و کثرت آن در امراض مختلفه متضاده در اوقات و ازمان و فصول و بلدان متتابعه نمایند تا درست آید آنچه ظاهر شود از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست حکم بران کنند که آن دوا یا آن غذا متکیف است بآن کیفیتی بآن کیفیت که از آن ظاهر گشته سوم آنکه باید که قوت آن مقاومت با قوت علت تواند نمود یعنی مقدار آن در کیفیت و کمیت و شدت و ضعف مساوی مرض باشد نه کمتر و نه زیاده از آن زیرا که بعضی از ادویه گاه است که عاجز می آیند از مقاومت با ضد خود و در آن تاثیر تام نمیتوانند نمود پس اولی آنست که مجرب اگر خواهد که کار بروی مشکل نشود باید که اول بر علت ضعیفی مقدار کمی تجربه نماید و بتدریج در علت قوی و مقدار زیاده ترقی نموده قوت اثر او معلوم نماید هم به تنهائی و با هم معین مدرج چهارم آنکه مراعات زمانی نماید که فعل و اثر دوا و غذا در آن ظاهر میگردد مثلا اگر در اول استعمال از آن فعلی و اثری ظاهر نگردد و در آخر اثر قوی ظاهر شود آن دوا را قوی دانند در مرکب القوی چنین است مانند چوب چینی و اکثر ادویه مقویه و اگر در اول استعمال از آن فعلی اثری خاص ظاهر گردد و در آخر فعلی اثری دیگر مانند افیون و ادویه مخدره دیگر که اولا بسبب تخدیر و سد مسام احداث حرارت می نمایند و در آخر احداث برودت و اماتت قوی و ارواح با بخار خارجی و تجمید و تخفیف رطوبات اصلی پس باید که فعل اول را بالعرض انگارند و ثانی را بالذات و نیز در بعض ادویه و اغذیه ممکن است که آنچه اولا از آن ظاهر شود بالذات باشد و آنچه در آخر بالعرض مانند اکثر ادویه کثیرة الحرارة حاده محرقه که اولا اخلاط را گرم می سازند و احداث

گرمی می نمایند وثانیاً بسبب سوختن و بسر حد سمیت رسانیدن آن نماید احداث برودت بالعرض می نماید پنجم آنکه باید که استمرار فعل و عدم آن را مرعی دارد یعنی باید که ملاحظه نماید فعل آن را اگر دوامی دیا
اکثری ست آنرا ذاتی و بالذات داند والا عارضی و بالعرض ششم آنکه باید که حکم کند برو دالقیاس باید ان که آن دوا در آن تجربه نموده نه بابدان انواع دیگر اگر در بدن انسان تسخین نماید حکم کند
آن دوا گرم ست در بدن انسان و بس در سائر حیوانات حکم بگرمی آن ننماید زیرا که بسیار ست دوائی که در بدن انسان خاصیتی دارد و در ابدان سائر حیوانات خاصیتی دیگر مانند آنکه اگر
بلفرس یکدانه بادام و یا خرما بخورانند احداث گرمی بسیار نماید و عرق بسیار میکند و همچنین اکثر خشخاش و ادویه سمیه حاره شدیدالحرارة والبرودة که غذای اکثر حیوانات ست چون فیهوکران که
غذای جانوریست که آنرا زرزور گویند و خربق که غذای جانوریست که آنرا سمانی خوانند و بیش که غذای جانوریست که آنرا موش بیش نامند و مار که غذای اکثر حیوانات ست مانند مرکوی که در جوف آن جانوری
نکونی یابد و طاوس و همچنین گل نیها نسبت به بدن انسان مضر و سم قاتل و مهلک اند و بدانکه چون در تجربه مخاطره بسیار ست چنانچه حکیم استاد بقراط اشاره بدان نموده زیرا که بسیار ست که بدون
مراعات شرائط و یا غفلت موجب هلاکت میگردد و بجهت آنکه میتواند بود که آن دوا از سموم قتاله مطلقه باشد که بمجرد استعمال اندک آن هلاک گرداند لهذا اطبای ما تقدم وصیت نموده اند که کسی
کارادهٔ تجربهٔ آن داشته باشند باید که پیش از تناول اولاً ملاحظهٔ رائحه و طعم آن نمایند اگر بوی بسیار ناخوشی و یا طعم کریهی داشته باشد بدانند که آن دوا خالی از مضرتی نخواهد بود و باحتیاط تمام
آنرا استعمال نمایند و نیز اگر نفرت بسیاری از آن طبیعت یابد البته آنرا استعمال ننمایند بدون تجربه و باید که عند التجربه اول بحیواناتیکه امزجهٔ آنها قریب بمزاج انسان باشد مانند بوزینه
و غیر آن که خوراک نها ادویهٔ سمیه از گیاهها و حیوانات سمی نباشد بخورانند و تا سه روز نزد خود نگاهدارند و طعام و شراب لائق باو دهند اگر مکرر چنین کنند بهتر ست پس بانسان بتدریج بمقدار کم
بزیاده روند یا آنکه اولا باشخاص قوی البنیه غلیظ الطبع بلغمی کبیر السن معتاد بافیون و افیونیات و امثال آن و یا اولا بواجب القتل بحسب حکم شرع شریف بخورانند پس بدیگران و در آنچه کیفیت
و خاصیت قدر شربت آنرا معلوم نمایند و نیز بباید دانست که طریق معرفت امزجهٔ ادویه و اغذیه و خواص و منافع بعنوان تجربه منحصر در آنچه ذکر یافت نیست بلکه بانحای دیگر نیز یافته اند اولا بالاجمال و ثانیاً
بالتفصیل و از آنجمله یکی اتفاق ست مثلا شخصی صاحب مرض عارضه بجائی وارد شود و یا آنکه از برای او دوای و غذای آورنده آن ندانند کیفیت آنرا بخورد و باعث شفا و صحت او گردد پس آن شخص خود و یا آورندهٔ یا
حکما و اطبا متفطن گشته در تجسس و تفحص و امتحان آن در آیند و کیفیت و خواص و مقدار شربت آنرا معلوم نمایند دوم میل و خواهش طبیعت ست بر تناول دوائی و یا غذائی که کیفیت آنرا ندانند بتقریب
و یا بدون تقریبی آنرا بیابند و بخورد و باعث شفا و صحت گردد مانند میل و خواهش و رغبت مستسقی مایوس العلاج بخوردن ملخ جوشانیده مملح و خریدن از ملخ فروش و خوردن و شفا یافتن
از آن که در رسالهٔ ذریون در قرابادین کبیر مذکور شد و خوردن مجذوم مایوس العلاج شیرتی کردهٔ افعی بی اطلاع و شفا یافتن و بعد از آن پی بردن اطبا بآن و حکایت آن مشهور ست و در بنا
بو ترکیب تریاق فاروق حکایتی موید این در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت سوم آنکه باکراه و یا اجبار شخصی از راه عداوت بدیگری چیزی بخورانند که مضر و مهلک باشد بقصد هلاکت آن و آن شخص
خورنده اتفاقاً مرضی مزمن مستبعد باشد بآن چیز رفع ادل او گردد مانند خورانیدن زرنیخ و سم الفار و بیش بصاحبان امراض بارده رطبه و سوداویه محترقه از ضیق النفس و سرفهٔ کهنه و جذام و غیرها
چهارم آنکه بسبب قحط سالی و غلا و یا سیر و سیاحت و غیرها اتفاقاً دوای بخورد که گاهی ندیده و نخورده باشد از قبیل اوراق گیاهها و گلها و ثمرها و بیخها و آن باعث شفا و صحت و تقویت ذهنی او گردد
چنانچه در کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان کردند چینی و چای و خطائی گفته اند از این قبیل ست اطلاع بر مومیائی و غاذهر و هر یک بجای خود در قرابادین کبیر مذکور شد و بعد از آن پی بتحقیقت
کیفیت و کمیت آن برند و واقف بدان کردند هفتم از وجوه تجربه آنست که باشاره و ارشاد انبیاء و اولیا علیهم الصلوة والسلام باشد که ایشان بالهام و اطلاع امر حق عز شانه فرموده هشتم آنکه
والقا در قلب باشد و در احتیاج و ابتلا و تحیر و درماندگی باشد مثلا شخصی در امری و مرضی فرو درمانده و نداند که چه تدبیر نماید و بخورد از دوا یا از غذا و یا خورانیدن بدیگری ناگاه در آن حال در دل او و در ذهن
که فلان تدبیر باید نمود و یا فلان دوا و یا فلان غذا را مفرد او یا مرکبا باین نحو باید استعمال نمود و چون بعمل آورد اثر آن چنانچه اتفاق شده ست ظاهر گردد یا آنکه در همان حال بخواب رود و در خواب
بیند تدبیر آنرا و چون بیدار شود بعمل آورد و همچنان بود که دیده پس در تفحص در یافت آن افتند چنانچه این دو سه وجه از تاریخ الحکما ملا احمد تهتهی در ذکر بدو ظهور اطبا و ترکیب تریاق بیدا شی رود و در
خواب بیند و مومیائی در قرابادین مذکور شد نهم آنکه از مشاهده عمل بعضی حیوانات در معالجات خود بالهام خالق انام جل و عز دریابند مانند آنکه عمل حقنه را جالینوس از طائر آموخت چنانچه در حرف
الحا در حقنه ایضاً در قرابادین ذکر یافته و مشهور ست که مار چون در ایام زمستان در زیر زمین پنهان میباشد بدان جهت چشم او تاریک کم نور میشود و بعد انقضای ایام زمستان و کسر سورت
سردی هوا که بر می آید رفته گیاه رازیانه را میخورد و بر چشم خود می مالد چشم او بدستور روشن و نورانی میگردد و گویند که باز چون در جوف خود دردی یابد طائری را که بیونانی دیقوس سمی نامند عقیده
جگر آنرا میخورد حکایت گویند که میمونی را مار گزیده و او مشرف بر هلاکت بود میمونها جمع شده برگ خروع را آورده خائیده در دهن آن میکردند و آن ثقل آنرا می انداخت تا آنکه شفا
یافت و از این جهت دریافتند که آب برگ خروع تریاق سموم ست و همچنین اکثر چیزها از اکثر حیوانات نقل کرده اند و از آنها حکما و اطبا انتقال نموده بانسان و تکرار استعمال کیفیت و خواص
و منافع چند دریافت نموده در کتب خود ها ضبط کرده اند والله اعلم و اما طریق معرفت امزجه ادویه و اغذیه بالقیاس پس بدانکه قیاس از امری دیگر دلیل بر دن علت و ست امری را
حمل بر امر دیگر نمودن و حکم کردن ست که او نیز چنین ست و آن بچند وجه است از آنجمله سرعت استحاله و بطوء آن و سرعت جمود و بطوء آن و طعم و رائحه و لون ست اما در یافتن سرعت
استحاله و بطوء آن بدین نحو ست که آنچه دارد آتش گردد مثلا یعنی چون در آتش اندازند اگر زود گرم یا مستحیل بدان گردد گرم خواهد بود و نسبت بآنچه دیرتر گرم و مستحیل بدان گردد
بشرط آنکه جرم آن هر دو مساوی باشند در تخلخل و تکاثف و رخاوت و صلابت و رقت و غلظت و غیرها که اگر مختلف باشند نتوان کرد بر آن زیرا که آنچه متخلخل و

و بارد و بارد یبس زود مستحیل گردد بخلاف اضداد آنها و همچنین قیاس سرعت جمود و بطوء آنست یعنی باید که در امور مذکوره باهم متساوی باشند در صورت تساوی آنچه از برودت متاثر گردد و منجمد
شود بارد است و آنچه دیرتر بمراتب سردی آن کمتر زیرا که فاعل تحلیل و اذابه و احراق حرارت است و فاعل انعقاد و انجماد و قبض و جمع و تکثیف برودت و در آن تاثیر هر یک قویتر در باعث
سرعت ظهور انعقاد و ثبات آن باشد یا یابس است و الا رطب جهت آنکه احدی الفاعلین را یبوست عمل قویتر است و با رطوبت ضعیف تر یعنی هرچه قوی الحرارة و یا قوی البرودة است و یا شدید
الانفعال و آنکه تألف یعنی است مانند احجار و آنچه برخلاف اینها است رطب والله اعلم بحقائق الامور اما طعم که اقوی کل دلیل و جمع آن طعوم است پس کلیات آن بحسب استقرا نه است
حرافت و مرارت و ملوحت و حموضت و عفوصت و قبوضت و دسومت و حلاوت و تفاهت که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و بعضی وخامه معجمه د
بعضی تفاهت را شامل طعوم دیگر دانسته و حصول طعوم را هشت گفته و ما سوای اینها مرکب از آنها اند خواه ظاهر بین محسوس باشد و یا خفی غیر محسوس مرکبات را حد و حصر نیست و اختلاف طعوم باعتبار
اختلاف مواد و قوی و امزجه و فواعل آنها است زیرا که گفته اند خالی از آن نیست که جوهر حامل شئ ذی طعم یا لطیف است و یا کثیف ارضی یا متوسط میان این هر دو و قوت مزاج آن یا حار است
و یا بارد و یا معتدل در میان آن هر دو جوهر لطیف اگر حار است حریف میگردد و اگر بارد است حامض و اگر متوسط در حرارت و برودت است دسم و جوهر کثیف ارضی اگر حار است مر و اگر
بارد عفص و اگر متوسط در حرارت و برودت است حلو و جوهر متوسط در لطافت و کثافت اگر حار است مالح و اگر بارد است قابض و اگر معتدل است تفه و مسیخ و بعبارت دیگر آنکه خالی از آن نیست که مواد
که عبارت از قوابل و محال اند یا لطیف اند یا کثیف یا متوسط مابینهما و فواعل یا حرارت اند یا برودت یا کیفیت معتدل مابینهما و حاصل الضرب در سه نه است مثلا حرارت قویه هرگاه تاثیر نماید
احداث حرافت مینماید و آنرا حریف میگرداند و در ماده کثیف احداث مرارت و آنرا مر میسازد و در ماده معتدله احداث ملوحت مینماید و آنرا مالح میسازد و برودت قویه هرگاه تاثیر نماید در
ماده لطیف احداث حموضت مینماید و آنرا حامض میگرداند و در ماده کثیف عفوصت و آنرا عفص میسازد و در ماده متوسط قبوضت و آنرا قابض میگرداند و حرارت معتدله چون تاثیر در
ماده لطیف نماید احداث دسومت مینماید و شئ را دسم میگرداند و در ماده کثیف احداث حلاوت و آنرا حلو می نماید و در ماده معتدله احداث تفاهت و آنرا تفه میسازد پس حرافت اخر طعوم مفرده
اشیای حاره است و بعد از آن مرارت و بعد از آن ملوحت و حموضت ابرد طعوم مفرده اشیای بارده است و بعد از آن عفوصت و بعد از آن قبوضت و دسومت معتدل ترین انواع اشیای معتدله است و بعد از آن
حلاوت و بعد از آن تفاهت و این جدول جامع تمام طعوم بحسب فواعل و مواد است و اکثر این مراتب در اکثر اثمار خصوص حلو آنها این
ظاهر میگردد و مثلا اگر در ماده آنها رطوبت و لطافت غالب شده باشند انگور و انبه و امثال این هر دو که در ابتدا آنها پس قابض میباشد
باعتبار کثافت ماده و عدم تاثیر حرارت در آنها کما ینبغی و بعد از آن لطافتی یافته حرارت در آنها اندک زیاده تاثیر نموده عفص مایل
بحموضت میگردند و رفته رفته حموضت می افزاید و عفوصت می کاهد و چون قریب باعتدال رسیدند میل بحلاوت مینمایند و آهسته آهسته
حلاوت می افزاید و حموضت می کاهد تا آنکه شیرین میگردند و اگر رطوبت در آنها بسیار و وافر باشد بعد از نضج طعام چون حرارت نضجیه

مواد قوابل	حرارت	برودت	قوت معتدله
لطیف	حریف حار یابس	حامض بارد یابس	دسم معتدل
کثیف	مر حار یابس	عفص بارد یابس	حلو معتدل مایل بحرارت
معتدل	مالح حار یابس	قابض بارد یابس	تفه بارد رطب

اصلیه ناقص گردد و حرارت غریبه در آنها تاثیر نماید باز حامض میگردند و اگر ماده آنها چندان لطافت نداشته باشد و حرارت غریبه قوی باشد میگرداند آنها را حریف و بامرو در انبه این مراتب
و اکثر طعوم مشاهده شده در بعضی آن طعم نسبت دیگر خواه در از آبه و کافور و غیر آنها نیز دریافت شده و هم برین قیاس اثمار دیگر باختلاف مواد و فواعل و با اندک تفاوت تاثیر
و تاثر آنها متفاوت و مختلف میگردند چنانچه ذکر یافت بدانکه بعض طعوم باهم مشارکت دارند لیکن در شدت و ضعف و اختلاف ماده و تاثیر فاعل متفاوت مانند حریف که مشارک
مر است الا آنکه در حریف بسبب لطافت ماده ظهور در تاثیر فاعل به ماده ظاهر است و در مر کمتر و نیز مر و مالح باهم مشارک الا تاثیر فاعل در مر زیاده است از مالح و لهذا چون در مالح حرارت زیاده از
حد لائق تاثیر نماید و لطافت و رطوبت آنرا فانی سازد و ماده آنرا کثیف گرداند آنرا مر نیز میگرداند مانند ملح مر نجلا مثل ملح طعام و همچنین قابض با عفص و عفص با حامض و حامض ماده مشارک اند
و لطافت آثار و افعال هر یک نیز بهمان نسبت بمراتب میباشد والله اعلم و اما حریف بکسر حای حطی و رای مهملتین و دوم از آن هر دو مشدد و سکون یای مثناة تحتانیه و فا که بفارسی تیز و تند
نامند آنست که در حین چشیدن زبان را بگزد و اجزای آن در زبان نفوذ کند و از افعال آن جلاء و خراشیدن سطح جلد و غوص در آن و تفتیح و ترقیق و تلطیف و تقطیع و تحلیل و تنقیه و تعفین و
و احراق است بسبب شدت گرمی و لطافتی که در جوهر آنست مانند فلفل و خردل و هرچه تیز در آن تیزی باشد بمراتب خود و اما مر بضم میم و تشدید رای مهمله که بمعنی تلخ است آنست
که سطح ظاهر زبان نفوذ کند و غوص در آن نماید و سطح آنرا خشن سازد و طبیعت را از آن کراهت و نفرت بود و طبیعت را برهم زند و از افعال آن جلاء و تلطیف و ترقیق و تخشین و تجفیف
و تسخین و منع تعفن است اما کمتر از حریف بسبب حرارت و ارضیتی که در جوهر آنست و در سائر افعال ضعیف تر از حریف است الا در تجفیف و منع تعفن که زیاده از آنست بسبب ارضیتی که در جوهر
آنست مانند مرمکی و صبر و هرچه تلخ و در آن تلخی است نیز بمراتب خود و اما مالح که بمعنی شور است آنست که نفوذ کند بر سطح زبان بدون گزیدن و جلا دهد سطح آنرا و از افعال آن تفتیح و
تلطیف و تحلیل و جلاء و تقطیع و تغسیل و منع عفونت و تسخین باعتدال است بسبب اعتدال جوهر خود و در سائر افعال قریب بمر است و از آن ضعیف تر مانند املاح و آنچه در آن ملوحت باشد نیز بمراتب
خود و اما حامض و حموضت که بمعنی ترش و ترشیت آنست که سطح زبان را اندک بگزد و نفوذ در آن نماید و آب در دهان آید حتی از تصور آن و از افعال آن تلطیف و تقطیع و تنفید و ارخاء
و تفتیح مجاری و سدد و جلاء و احداث برودت و رطوبت است بسبب دوام و مائیت و لطافت جوهر خود مانند سرکه و آب میوه های ترش و آب ها است و آنچه در آن ترشی است نیز بمراتب خود

واما **عفص** بفتح عین مهمله و کسر فاء و صاد مهمله که بمعنی زمخت ست آنست که اجزای زبان را برهم کشد و جمع و کثیف و صلب سازد و از افعال آن تکثیف و تصلیب و عصر و ردع و تخشین و تبرید ست بسبب برودت و ارضیت و کثافت جوهر خود مانند مازو و جفت بلوط و انچه دران عفوصت و زمختی باشد نیز بمراتب خود و اما **قابض** که بمعنی گیرنده است آنست که اجزای زبان را بهم آورد و چندان خشن نسازد که عفص میسازد و از افعال آن تغلیظ و تکثیف و قبض و تجفیف و تقویت اشتها و حبس اسهال و تبرید ست بسبب برودت و ارضیت جوهر خود در سائر افعال ضعیف تر از عفص ست بسبب کمی کثافت جوهر نسبت بآن مانند فوفل و انچه دران قبوضت باشد نیز بمراتب خود و اما **دسم** بفتح دال مهمله و کسر سین مهمله و میم و دسومت که بمعنی چرب و چربی ست آنست که سطح زبان را ملایم و منبسط و مستوی سازد و از افعال آن ترطیب و تلیین و ارخاء و ازلاق و انضاج و استحاله بخلط غالب و تسخین قلیل ست بسبب لطافت و هوائیت و مائیت جوهر خود مانند دهان و اسمان و اشیای دهنی چرب و اما **حلو** بضم حای مهمله و سکون لام و واو و حلاوت که بمعنی شیرین و شیرینی ست آنست که سطح زبان را نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و طبیعت مدبره بدن آنرا دوست دارد و قوت جاذبه کبد به آنرا بزودی بخود جذب نماید و مشتاق بدان باشد و از افعال آن جلاء و ارخاء و انضاج و تلیین و ترقیق و اذابه و استحاله بخلط غالب خون و تسخین قلیل ست بسبب اعتدال حرارت و لطافت جوهر خود مانند شکر و عسل و دوشاب انگور و توت و خرما و انجیر و انیه و بالجمله انچه دران شیرینی و شیرین باشد و اما حلو قوی الحلاوة شدید الامتحان پس آن درشت کننده سطح زبان و معطش ست مانند شکر سرخ و بعضی انواع عسل حاد و کهنه بجوش آمده و اما **تفه** بفتح تای مثناة فوقانیه و کسر فا و ها که مسیخ نیز نامند بفتح میم و کسر سین مهمله و یای مثناة تحتانیه و خای معجمه و تفاهت که بمعنی بیمزه و بیمزگی ست آنست که سطح زبان را بسیار نرم و ملایم و منبسط و مستوی سازد و مرغوب طبیعت نباشد و از افعال آن تسکین حرارت و عطش و رفع خشونت و قبوضت و امثال اینها است اگر با رطوبت باشد و بدانکه شدت و حدت طعم دلالت بر حرارت مینماید و اعتدال و ملایمت آن دلالت بر اعتدال و خشونت و قبوضت و عفوصت بر یبوست و رخاوت و ملایمت و تلیین بر رطوبت و بر همین قیاس نسبت دارد و از ترکیب اینها میتوان دریافت نمود کیفیت اشیای مرکبه را دلالت بر اعتدال مرکب از دو چیز که یکی بارد و دیگر حار و یا طعم باشد بارد بود بواسطه غلبه جوهر بارد بر جوهر حار پس درین نوع مرکب طعم آن غالب میباشد بسبب جوهر حار و فعل آن برودت بسبب غلبه جوهر مانند افیون که تلخی آن از جوهر حار و تاثیر برودت آن از جواهر بارد آنست و این عنبین ... را مرکب تقوی مینمایند و امثال آن بطریق صناعت آنست که چون اندکی صبر را در بسیاری از دوغ ترش حل نمایند البته طعم آنرا تلخ مینماید و اما مزاج آنرا گرم نمی نماید پس هرگاه بطریق صناعت ممکن باشد که چیزی طعم چیزی را منحرف گرداند و مزاج آنرا متغیر نسازد پس بطریق امتزاج و ترکیب طبیعت بطریق اولی جائز ست بر هر حد دو مثال مذکور سخن ست اما پس استدلال بطعوم کلیه نباشد زیرا که در بعضی جاها مخالفت با مطلوب مینماید و گاه مجتمع میگردند در طعم و در جرم جرم نیز واحد مانند مرارت و قبوضت مجتمع در ... بشع و بشاعت میمانند و مانند مرارت و ملوحت در ادهی سبخه و در آب دریای شور و این را زعوقت و قبوق میگویند و مانند مرارت و حراقت در عسل مطبوخ از حد در گذشته و کهنه بجوش آمده و بعضی اثمار شیرین از حد در گذشته مانند حموضت و مرارت و قبوضت در بعض میوه ها و مانند مرارت و حراقت و قبوضت در بادنجان و مانند مرارت و تفاهت در کاسنی و امثال این کیفیات و غیر اینها نیز بسیار ست از تراکیب ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی و غیرها والله اعلم بالحقائق کلها و اما **رائحه** که جمع آن روائح ست که استدلال کرده میشود بدین نیز در اکثر امر بر کیفیت و مزاج شیئی ... یعنی محض بوئیدن بدون چشیدن و دریافت طعم آن در می یابند مزاج آنرا زیرا که بوی حاد قوی دلالت بر حرارت دارد و بوی خود ضعیف بر برودت و بوی ملائم بر اعتدال و همچنین و لیکن نسبت بطعوم ضعیف تر ست و کلی نیست زیرا که بسیار واقع میشود که رائحه چیزی با طعم آن مخالفت دارد مانند بعض گلهای خوشبو که طعم آنها خالی از تلخی و عفوصتی نباشد و کیفیت شان ورای آن باشد و اهل ... در کیفیت استشمام روائح بعضی گفته اند که اجزای لطیفه آنها ست که جدا شده و مختلط بهوا گشته بحس شامه میرسد و بعضی گفته ابخره لطیفه آنها ست که جدا گشته و مختلط بهوا شده بحس شامه میرسد و فی الحقیقت شاید بعض اشیای ذی الرائحه چنان باشد و بعضی چنین و بعضی که جوهر آنها بخفت متحلل باشد بهر دو نحو بود که هم اجزای صغیره و هم ابخره لطیفه از آنها جدا گشته و مختلط بهوا شده بقوت شامه رسند و مدرک گردند اما اکثر اشیای کثیفه و صلبه در نهایت کثافت و صلابت که قابل آن نباشد که اجزای صغیره و یا ابخره لطیفه از آنها جدا شده بشامه رسد خالی از رائحه میباشند مانند احجاریکه در عمارات و بیوت و غیرها بکار می برند و حجر یاقوت و الماس و زمرد و غیرها و لهذا طریق استدلال برائحه در آنها مسدود و مفقود ست و بدانکه روائح منقسم می شوند بسه قسم اول باعتبار چیزیکه مقارن آنها ست از طعوم در اکثر امر و نام برده میشوند این روائح بنام آن طعوم بسبب شدت مقارنت آنها با یکدیگر مانند آنکه میگویند بوی دوشاب و شکر و عسل و سرکه ما ست و فلان چیز و فلان میوه بوی شیرین دارند و فلان چیز بوی ترش و همچنین سائر طعوم و استدلال باینها مانند استدلال بآنها ست دوم استدلال بملائمت و منافرت آنها ست چنانچه گفته میشود که این رائحه ملائم و موافق طبیعت و طیب لذیذ و مرغوب ست مانند رائحه عنبر و گلاب و گلهای خوشبو از ورد احمر و ورد چینی و نرجس و امثال اینها و استدلال باینها کرده میشود بر اعتدال جوهر حرارت و لطافت ماده آنها در اکثر و یا آنکه فلان رائحه کریه و غیر مرغوب و منافر و مخالف طبیعت ست مانند حلتیت منتن و ثوم و جیفه و امثال اینها و استدلال کرده میشود باینها بر حدت کیفیت جوهر حرارت و کثافت ماده آنها در غالب احوال سوم باعتبار فعل و تاثیر آنست در حاسه شامه چنانچه گفته میشود فلان رائحه مسکن حرارت و طراوت بخش دماغ ست مانند نیلوفر تازه و بنفشه و سیب و خیار تازه و فلان رائحه مهیج حرارت و خشک کننده دماغ ست مانند مشک و جندبیدستر و فلفل و زنجبیل و شونیز و امثال اینها و از اول استدلال بر برودت و رطوبت کیفیت لطافت ماده کرده میشود و از ثانی بر حرارت و یبوست و بالجمله رائحه حاره حاده موافقه ملائمه دلالت بر حرارت و یبوست کیفیت و لطافت ماده و هر رائحه قویه کریهه دلالت بر حرارت و یبوست و کثافت ماده و هر رائحه ملائمه مسکنه حرارت و نفس مفرحه قلب و روح و مرتبه دماغ و منومه بعضی از اینها دلالت بر اعتدال حرارت و غلبه رطوبت و لطافت ماده میکنند و بعضی بر برودت و رطوبت والله اعلم و اما الوان که جمع لون ست پس

بدانکه استدلال بدانها بسیار ضعیف و مشوش و مضطرب تر از روائح است و همچنان کلی نیست اکثر آنست که مختلف میگردند و بالجمله وجه استدلال بانها آنست که لون بیاض اکثر دلالت بر برودت و رطوبت میکند جهت آنکه برودت سفید میگرداند جسم رطب را چنانچه در یخ و برف مشاهده کرده میشود و لون سواد هر اتب خود دلالت بر برودت و یبوست میکند جهت آنکه برودت سیاه میگرداند جسم یابس را چنانچه مشاهده کرده میشود در اشجار یابسه و میوهای خام نارسیده یابس بی آب که چون سردی بسیار با نها رسد جرم آنها متکاثف و خشک و سیاه میگردد و محلل حرارت دران هم و لکن نیست یعنی میگرداند جسم یابس را چنانچه میگرداند هیزم تر را فحم و جسم یابس را سفید مانند آنکه میگرداند فحم را رماد و اطبای گفته اند هر گاه که اصناف نوع واحد از دوای خالص مثلاً مختلف شوند در رنگ که بعضی مائل بسیاه بعضی مائل بحمرت و بعضی مائل بصفرت و بعضی مائل بسواد باشند پس مائل ببیاض اگر باشد طبیعت نوع آن بارد مانند صندل ابیض پس آن از اصناف خود است مائل بحمرت مانند صندل احمر در سردی ازان کمتر و مائل بصفرت نیز ازان کمتر مانند صندل اصفر و بدستور مائل بسواد از همه زیاده و در یبوست مائل ببیاض کمتر از همه اصناف خود و بعد ازان از همه غالب تر در یابس تر است و اگر طبیعت آن دوا مائل بحرارت باشد پس حکم آن بر عکس بارد است مانند عسل سفید و سرخ و سبز که عسل سرخ و سبز میباشند بسیار گرم و مائل بسفیدی میباشد گرمتر ازان هر دو کمتر و در بطیخ و ابنه و خربزه حکم بالعکس است در اکثر امر یعنی هندوانه و ابنه و خربزه زرد و رخبالی رنگ شیرین تر و بهتر میباشد از سرخ و الوان دیگر چون مرکب اند دلالت آنها نیز بحسب ترکیب و غلبه بعضی آنهاست بر بعضی و اصل کل الوان بیاض و سواد است و سائر الوان مرکب ازان هر دو اند و بدانکه گفته اند سواد مطلقا علامت حرارت است و بدستور بیاض مطلقا علامت برودت و سرخ مطلقا علامت اعتدال و سبز مطلقا علامت برودت و یبوست و زرد مطلقا علامت حرارت و یبوست پس دلیل سواد و حدت رائحه که افیون دارد میباید که گرم باشد نه سرد و لهذا گفته اند که قانون استدلال با لوان ضعیف و مشوش و مضطرب است و اکثر نیست که کلی جهت آنکه اکثر شبهه و غلط واقع میشود مثلاً چون خلط کرده شود در یک رطل شیر دو مثقال فربیون باین حیثیت که نگردند آن هر دو شئی واحد محسوس نگردد اجزای فربیون جدا از شیر و مزاج ثانوی صناعی بهم رسانند با وجود آنکه رنگ آن متغیر نگشته باشد بسیار و همچنین است حکم در طعم و رائحه نیز افیون و کافور که با وجود آنکه بسیار بارد اند تلخ و تند اند بحدیکه غالب می آید بر اکثری از طعمها و بوهای قوی مانند فلفل و زعفران و جندبیدستر و عنبر و مشک و غیرها یعنی در ترکیبی و ممتزجی که افیون یا کافور باشد غالب آید طعم و رائحه هر یک ازان هر دو بر کل اجزا و همچنین استدلال بسرعت استحاله و بطوء آن و بسرعت جمود و بطوء آن نیز کلی نیستند پس استدلال با مور خمسه بتنهائی بدون تائید تجربه و تکرار و تکثار استعمال ناقص و ناتمام است و حکم بالجزم نمی توان نمود با نها که بغلبه کیفیتی از کیفیات اربعه و لیقین بمعنی ظن غالب حاصل میگردد از انها زیرا که ممکن بود که شئی ممتزج مرکب بارد باشد یا حار و طعم و رائحه و لون آن هر یک جدا جدا دلالت بر خلاف آن نمایند و از حیثیت اجتماعی بخلاف آنها جهت آنکه ممکن است در ترکیب آن از اجزای مختلفه باشد و جزو ذی طعم یا رائحه و لون قوی و غالب بر دیگری اجزا باشد و در ممتزج همان ظاهر گردد چنانچه در ترکیب افیونیه و یا قطرانیه و یا راوندیه و یا کافوریه رائحه افیون و کافور و لون افیون و قطران که سواد لون را و زرد مشابه و ظاهر میگردند و همچنین رائحه و الوان و طعوم نیز و اما افیون و کافور که لون آن هر دو بقول دلالت بر برودت دارند و حدت رائحه و طعم آن هر دو دلالت بر حرارت و بقول لون افیون نیز دلالت بر حرارت میکند چنانچه ذکر یافت و لهذا مشتبه و توهم بعضی گشته و آن هر دو را حار دانسته اند و میتوان توافق و جمع بین القولین بدین طریق نمود که آن هر دو از جمله ادویه مرکبة القوی اند در آنها دو جزو غالب است یکی لطیف حار که حامل رائحه و باعث صدور افعال حرارت گشته و دیگری کثیف ارضی بارد که موجب صدور افعال برودت شده و بعد ورود در بدن جزو لطیف حار آن بسبب تحلیل و انفعال از طبیعت متأثر نموده بزودی تحلیل پذیرفته و زائل میگردد و باقی میماند جزو کثیف ارضی بارد و آن مدت مدید افعال برودت ازان ظاهر میگردد و بدانکه الوان شش نوع میباشند ابیض و احمر و اصفر و اخضر و اسود و ازرق و هر یک را صفتی خاص است مانند یقق و قانی و فاقع و ناصع و غربیب و حالک و واضح که آن لون را بدان صفت و حالت کمال خود اتصاف نموده میگویند ابیض یقق یعنی سفید در کمال سفیدی و همچنین میگویند احمر قانی و اصفر فاقع و اخضر ناصع و اسود غربیب یا اسود حالک و ازرق واضح و هر یک امور مذکوره تفصیل در شرح قانون و کتب مبسوطه و رسائل این فن مذکور است و چون اینجا گنجایش ذکر آنها نبود بدین مقدار اکتفا نمود و اما استدلال بانحو از افعال دوا چنانست که آنچه دران تفتیح و تفش باشد دوا یابس است یا بارد است یعنی مرکب القوی است با غلبه حرارت و آنچه دران تحلیل و لزوجت بود در ان ناریت و رطوبت غالب است و آنچه قوت آن بسیار لطیف و خفیف باشد و یا قابل که بعد ان نباشد مانند سقمونیا و حنظل شستن نباشد مانند کاسنی دلیل آنست که جزو حار ناری آن بسیار قلیل و لطیف است و جزو ارضی بارد کثیف آن بسیار و بر همین قیاس استدلال بر احوال دیگر باید نمود و الله اعلم بحقائق الامور کماهی لنا قاطعها و غالفها جل شانه **فصل پنجم** در بیان بسبب اختلاف اقوال اطبا در ماهیت و خواص ادویه مخفی نماند که چون اکثر ادویه بسبب اماکن و بلدان و فصول اربعه و خشکی و تری و کهنگی و خامی و کمال رسیدگی و امثال اینها مختلف الصور و الماهیت میباشند پس هر گاه شخصی مثلاً در بلدی و دون بلدی و یا در فصلی دون فصلی یا در حین تازگی یا در زمان خشکی و یا در وقت خامی و نارسی و یا در هنگام پختگی و رسیدگی و امثال اینها دوائی را مثلاً مشاهده نماید و بحسب ادراک خود بیان ماهیت از شکل و رنگ و طعم و رائحه و غیر اینها ازان نماید و دیگری در غیر آن بلد و اوقات و احوال دیگر ملاحظه نماید و ماهیت و حقیقت و منافع و مضار آنرا موافق محسوس خود ذکر نماید و همچنین احوال مذکوره هر یک لا محاله مخالف یکدیگر خواهند و احاطه بر جمیع احوال مراتب هر چیز مقدور شخص واحد نیست و همچنین هر یک را خاصیت و نفع و ضرر آنرا بحسب اطلاع خود ذکر نموده خواهند و ظاهر است که امور مذکوره منحصر دران نیست و بحسب اوضاع فلکی و تغیرات آنها اختلاف در امزجه و خواص ادویه واقع میشود و باعث اشتباه در ماهیت و قوت و خاصیت اکثر ادویه این امور گردیده است والله اعلم بدانکه آنچه از کتب متقدمین ظاهر میگردد اول کسیکه متوجه تحقیق و جمع و تالیف ادویه گردیده دیسقوریدوس یونانی بود که بعضی مردم او را لقمان حکیم میدانند و او کتابی مسمی به مقالات در بیان حشائش تالیف کرده پس قریطن حکیم است و او ادویه را جمع نموده پس اندروماخس اصغر و او تریاق اکبر را جمع و ترکیب نموده پس جالینوس ملقب برأس البغل که منافع ادویه مفرده را ذکر نموده لیکن متعرض بدل و مصلح و سائر احوال آنها نگشته احوال کسیکه متوجه ترجمه و نقل از زبان یونانی شده دیسقوریدوس نصاری بابلی است و او زیاده از ترجمه دیگر چیزی بیان نکرده پس اسحق بن حنین نیشاپوری از یونانی بعربی نقل کرده با زیادتی افادات و ترجمه او مسمی بمنقولات اسحق گشته و حنین والد او اغذیه را از ادویه جدا کرده و حسن تخاشعه دران باب تالیفات بسیار کرده اند و اول کسیکه از اهل اسلام متوجه آن شده محمد بن احمد بن ذکریا است

اگر کتاب کامل الادویه و کتاب شامل تحریر نموده پس شیخ الرئیس ابوعلی سینا پس ابن اشعث پس ابوحنیفه دینوری پس شریف پس یحیی ابن جزله صاحب منهاج پس حنین بن اسحاق پس صابع امین الدوله پس ابن تلمیذ صاحب مغنی پس ابوریحان بیرونی صاحب تذکره سویدی پس مترجم آن پس شیخ ابن بیطار پس تاج الدین زین الدین عطار صاحب اختیارات بدیعی پس شیخ یوسف بغدادی مؤلف مالابد منه للطبیب و او نیز جمله مشهوره های بغدادی پس شیخ داود انطاکی مصری مؤلف تذکره اولی الالباب پس حکیم علی گیلانی شارح قانون و البسطی در ادویه داده پس حکیم میر محمد مؤمن تنکابنی صاحب تحفة المؤمنین و او نیز مسلمات ادویه پس نواب معتمد الملوک حکیم سید علوی خان قدس سره و لیکن از مؤلفات او نسخه محرر دیده اکثر منتشر و ناتمام است و دیگر کسی بطول و بسط نشاید متوجه نشده و ابن جزله و انطاکی هر دو مفردات و مرکبات را در هم ذکر نموده اند و در ادویه هندیه بهتر از دستور الاطبا موسوم باختیارات قاسمی حکیم میر محمد قاسم ملقب به هندو شاه مشهور بفرشته و مجربات اکبری حکیم میر محمد اکبر نیست لیکن این هر دو نیز دیگران از اطبای هند هیچ یک متوجه بیان ماهیت نشده اند و طبیعت و افعال و خواص ادویه هم خوب بیان ننموده اند بعضی ادویه هندیه را که حکیم عبد المجید بر حاشیه تحفه نوشته بعینه ثبت بهتر است والله اعلم فصل ششم در بیان طریقه اخذ ادویه و حفظ و مدت ماندن قوتهای آنها اما اجمال پس مع آنکه اولی و انسب آنست که ادویه مفرده مشهوره هر بلد و مکان که در آنجا خوبتر و بهتر میشوند از بلدان دیگر اخذ نمایند اما ماکن دیگر از جاهای دور زمان فصل لائق آن بنهایت ادراک نشو و نما و کمال نضج و رسیدگی آن اخذ و التقاط نمایند مانند آنکه اغاریقون را در یازدهم تشرین اول از ماه رومی و سقمونیا را از جبال انطاکیه بالجمله اگر قول استاد بقراط که گفته علاج کل مرض بعقاقیر ارضه بلده تحمل نموده و معالجه اعراض هر بلد و مملکت را با ادویه مختصه آن بلد و مملکت نمایند بهتر است جهت آنکه بمناسبت الفت و علت … و صحت از برای اهل آن بلد و مملکت از ادویه بلد و مملکت دیگر بالتفصیل بدانکه آنچه معدنی است از قبیل احجار و اطیان است بهتر آنست که از معدن معروف و مشهور آن اوائل … یعنی در هر بلد و مملکت و هر مکان که بهتر میشوند از غیر آن مانند قلقدیس از قبرس و زاج از کرمان و لاجورد و … از بدخشان و یاقوت از … و لؤلؤ از دریای بحرین … انها و هر چند رنگین و صاف و شفاف و آبدار و خالص و بزرگ … تر باشند و ریزه و شکسته و آمیخته بچیزی دیگر از خاک و غیره نباشد بهتر است و نیز باید که رنگ و طعم و رائحه مختصه هر یک … و از … کمال خوبی باشند و همچنین قیر و مومیائی و امثال آنها اما آنچه نباتی است بدستور مذکور یعنی آنچه اوراق و ثمار است باید که بگیرند از اماکن مختصه هر یک فصل و زمان و وقت … و بعد رسیدن بکمال خود و پیش از افتادن از درخت و پژمردگی و متغیر شدن هیأت و رنگ و بوی آن و در سایه باحتیاط تمام خشک کنند و از غبار و رطوبات و غیرها محفوظ دارند مگر آنچه در آفتاب ضعیف نگردد … کمال خشکی آن باشد که در آفتاب بکمال احتیاط خشک نمایند و آنچه از قبیل بزور باشد واجب است که بگیرند آنرا بعد بلوغ و مستحکم شدن جرم و خشک شدن رطوبت آن بعد اعتدال و زائل شدن خامی در رو سبزی و پیش پژمردگی آوردن و احراق و بدستور در سایه خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط باشیای غریبه و رسیدن نم و رطوبات و گرمی و خشکی بسیار بدانها محفوظ دارند بدانکه ادویه نباتیه در کیفیات متعرفه مفرده و مرکبه در بلدان … با آنکه … دار اراضی صلبه بهتر یافت میشوند و همیشه ادویه در ان بلدان و اراضی قوی تر می‌باشند و … ادویه جبلی و سهلی و بری قوی اند از بستانی و در اکثر امور ادویه در بلدان حاره و بالعکس و کیفیت آنها در اکثر امور شدیدتر و قوی تر می‌باشد و ادویه معتدله در بلدان معتدله و رطبه در بلدان رطبه و یابسه در بلدان یابسه اخذ آنها از آن بلدان و اراضی اولی از غیر آنها است آنچه از قبیل تخمها و … باشد بدستور باید که بعد از نمو و رسیدن بکمال لائق بحال آن و پیش از پژمردگی و خشکی و کجی و چیدگی اخذ نمایند و بدستور خشک نموده محفوظ دارند و آنچه از قبیل ساق است بعد از انعقاد و هنگام ریختن برگهای آن و قبل از ریختن تمامی آنها اخذ نمایند بلکه آخر فصل خریف بهتر است و بدستور خشک نمایند و آنچه از حشائش باشد تمامی اخذ باید نمود در هنگام کمال بلوغ و رسیدگی و تر و تازگی و حد نقصان اخذ نمایند و بدستور خشک کنند و نگاه دارند تا بمصرف لائق آید و آنچه از قبیل ثمار باشد نیز بدستور بعد کمال نضج و رسیدن و قبل از پژمرده شدن و افتادن خود بخود از درخت اخذ نمایند مگر آنکه منظور مطلب خام آن باشد نیم رس آن آنچه را از انها درست با پوست خشک نمایند همان قسم درست خشک نمایند و آنچه را مقشر یا ورق باید نمود پوست کنده و ورق کرده خشک نمایند و آنچه برابر ریسمان باید کشید بر ریسمان کشیده در سایه یا آفتاب کمی باحتیاط خشک نمایند و از گرد و غبار و نم و رطوبت و … تکرج و فساد و خوردن کرم و غیرها محفوظ دارند و بالجمله باید که کل ادویه نباتیه را در کمال هنگام رسیدگی و تاب و پیش از … و پژمردگی و ضعف و نقصان آوردن اخذ نمایند و در هنگام صفا و گرمی و خشکی هوا بهتر است از هنگام کدورت و برودت و رطوبت آن و آنچه باران خورده و قریب العهد بآن باشد ضعیف است و ادویه بریه و صحرائیه اقوی اند از بستانیه و حجم و ضخامت آنها کمتر است در اکثر و جبلیه اقوی اند از بریه و شگوفهای گلها آنچه بالیده تر و خوشبوتر و شگفته و پژمرده نشده باشد بهتر است از … آن مگر گل سرخ قبل از تمامی شگفتن اخذ آن بهتر است و همچنین … آن و از برگها آنچه ضخیم تر و خوشبوتر و تازه تر باشد بهتر است و از قضبان و اصول آنچه کجی و پژمردگی آن کمتر باشد و از بزور آنچه بزرگتر و فربه تر و چرب تر و سنگین تر باشند بهتر است و از فواکه آنچه شاداب تر و پرگوشت تر و سنگین تر باشد و لون و طعم و رائحه هر یک از آنها که بهتر و زیاده و قوی تر باشد اقوی است از مخالف آنها و اما لبن و شیر هر گاه تازه آن بهم رسد بطریق معتبر لبن از آن اخذ نمایند و الا اگر تازه آن بهم نرسد که شیر از ان گرفته شود بدستور سائر شیرهات پوست تازه آنرا بشویند و یا خشک آنرا در آب گرم بخیسانند و در آفتاب بگذارند تا غلیظ و لزج گردد پس آب آنرا جدا کرده خشک نمایند و لبن خشخاش را که افیون است از خشخاش مصری و یا کاردی یا عظیم آبادی و طریق کار زدن نشتر و طریقه در افیون انشاء الله تعالی خواهد آمد همچنین لبن … و سائر البان را از اماکن محققه و ازمان لائقه و بالجمله در هر جا که خوب و قوی القوه گردند اخذ نمایند نه از جایکه ضعیف القوه باشند اما صموغ پس واجب است که اخذ و جمع نمایند آنها را در هنگام ریختن شگوفه و اول روز قبل از طلوع آفتاب و آخر روز بعد از غروب باید که هوا صاف و معتدل باشد و پیش از خشک شدن بحدیکه منفرد و منقبت گردند یعنی قبل از آنکه نمو از درخت جدا و ریزه ریزه شده بریزند و اما عصارات پس باید که از ادویه چیده از اوراق و اثمار و اصول و غیرها اخذ نمایند و باتش طبخ ندهند بلکه بهوا و آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار و اختلاط اشیای غریبه و کثیفه محافظت کنند مانند عصاره قثاء و عصاره … و امثالها پس غیرها و هنگام استعمال نیز طبخ ننمایند مگر سقمونیا که بدون تشویه استعمال آن جائز نیست

و اما ادویه حیوانیه پس واجب ست که گرفته شوند از حیوانات جوان صحیح الجسم تام الخلقة والاعضاء و در زمان بهار یا ابتدای صیف و پیش از زردی و لاغری و پیری و ضعیف و نقصان
درون و مقارن ذبح و نزد کوه آنها و از آنجمله خون بز جوان فربه ذی عیب نقصان چهار ساله است که بسبب شدت و تاثیر آن در علاج سنگ گرده و مثانه موسوم بید الله گشته و آن ریزه ریزه
کرده بر پارچه کرباس پاک پهن نمایند گرفتن انگشت آنرا بگذارند که بر رود خون وسط را در یک یا ظرف سنگی یا سفالی بگیرند و بگذارند تا منجمد گردد پس ریزه ریزه بر پارچه کرباس پاکی پهن نمایند
و پارچه نازکی برای محافظت از گرد و غبار بر آن بپوشند و در آفتاب خشک نمایند و عند الحاجت یک مثقال آنرا با آب کرفس جبلی یا با شراب امثال آن بنوشند. بالجمله هر چیزی را که الیتداً مفرده
آن اخذ کنند در کمال اهتمام حفظ و ضبط نمایند تا بکار خود آیند دستور حفظ زهره حیوانات که تازه بماند آنست که محل قطع و مجرای آنرا بخیاطه محکم ببندند در شیشه که عسل در آن آن مقدار باشد
که او را بپوشاند انداخته نگاهدارند و اگر حرارت و رطوبت بر هوای آن بلد غالب باشد باید که عسل را خوب بقوام آورده باشند دستور حفظ بیه و مغز حیوانات که متعفن نگردد آنست که در غسل
چند روز بینداز ند و بعد از ان شیشه خشک کرده در لته کتانی پیچیده در سایه آویزند و بدستور هر گاه در ظرف قلعی ضبط کنند زود تر متعفن نمیگردد دستور حفظ سائر ادویه آنست که بعضی آنها را
که باهم جمع باید نمود تا موجب بقای آن باشد مثل کافور با فلفل و برادهٔ آهن با آهن ربا و تخم مرغ با نمک و ساذج یا زنجبیل معدنی را با غیر جنس او نباید جمع نمود و عصارات و صموغ را در
ظرف قلعی و نقره نگاه دارند و عرق تیار و میاه حاره را در شیشه سر تنگ ضبط کنند اما بعد سرد شدن و یا در ظرف مزجج و یا روی توتیا و عرق بهار در ظرف مس بهتر میماند و مجموع اوراق در جیب
و گلها را در جای نمناک و آفتاب تند و در باید داشت و ظرف قلعی جهت حفظ روغنها و اکثر ادویه مفرده و مرکبه بهتر ست والله اعلم **فصل هفتم** در بیان اعمار بعضی ادویه مفرده بالاجمال و الاختصار
بدانکه ادویه مفرده از سه جنس بیرون نیستند یا معدنی یا نباتی یا حیوانی اند پس معدنی مختلف میشود عمرهای انواع اصناف آنها بحسب اختلاف خست و تمام التركیب متانة الاجزاء و لطیف
بودن اجرام و جواهر آنها و عدم آنها مانند ذهب و حجر الماس و یاقوت و زمرد و امثال اینها از معدنیات که مدتی مدید باقی میماند و فاسد نمیگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند مدتی در ان
بماند و از نحاس پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل مانند مس و آهن و اسرب و غیرها بسیار باقی نمی مانند و زود تر وی و فاسد میگردند خصوص که در آب و گل دفن نمایند مدتی در ان
بماند و اما زنجار پس ناقص میشود قوت آن تا یکسال و رفته رفته باطل میگردد و در سفیداب قوت آن تا شش سال باقی میماند و در زنگ و مردار سنگ باشد قوت آن تا سالها بسیار باقی بر دند
و همچنین اقلیمیا و مرقشیثا و توتیا و اما حجر فادزهر یعنی فادزهر معدنی خطائی و قند هاری و انواری و خوش رنگ و خوشبوی امثال آن نیز مدتی مدید قوت آن باقی میماند و اما تو و مدت بقای قوت آن
از ان کمتر ست و ما دام که تاب زنگ و صفا در آن باقی ست نیکو ست و اما اطیان طیب الروائح مانند طین ارمنی و اعشانی و مختوم و آنچه بدان هر دو مانند مدت بقای قوت آنها از نوره کمتر ست و
گل انجار و اطیان را چون بسایند و مدتی بر آنها بگذرد قوت آنها ضعیف و زائل میگردد و رفته رفته مثل احجار و اطیان دیگر میشوند بحسب تراکب خود و اما آنچه صاحب تحفه است مادام که رائحه آن باقیست
قویست پس بدستور ضعیف و باطل میگردد و مثل سائر احجار و اطیان میشوند والله اعلم **فائده** بدانکه اکثری برانند که معده بسائط منطرقات زیبق و کبریت است پس هر گاه آن هر دو در نهایت
خوبی جوهر و صفا باشند و کبریت در قوت ناریت مبالغه و غالب باشد در معدن صورت ذهبی بران مرکب از مبداء فیاض حل ذکره فایض میگردد و ذهب متکون می یابد و اگر زیبق غالب
باشد یا قوت بارده صورت فضه باید و فضه متکون میگردد و چون اجزای ردی الجواهر باشند و کبریت کمتر و یا قوت نامه صورت قلعی می پذیرد و هر گاه رداءت جوهر بیشتر باشد صورت
اسرب می یابد و اگر زیبق جید الجوهر بود که مانع ظهور اسباب صیابغه باشد با لتمام هر چند آن اسباب فراهم شوند صورت نحاسی می یابد و چون بانحال یبوست شدیده بر آن غالب شود صورت روی یا
که خار صینی نیز نامند می پذیرد و بدی جوهر هر یک شود ممکن ست اما شاید این سخن توهمی بیش نباشد زیرا که انقلاب حقائق محال ست و همچنین احجار نفیسه غیر منطرقه مانند یاقوت و الماس و
زمرد و غیرها نیز اصل ماده و بسائط آنها زیبق و کبریت ست باختلاف مراتب آن از صفا و کدورت و غیرها والله اعلم و همچنین اگر زیبق جید و نیکو باشد و لیکن کبریت ناصاف باشد ترکیب محکم یعنی حافظ
صورت نوعیه خود مدت مدید نتواند بود و اگر چه هر دو جید صافی باشند محکم الترکیب گردد یعنی حافظ صورت خود مدت مدید بود والله اعلم اما ادویه نباتیه پس آنها زیاده صنف اند زیرا که یا از قبیل
صموغ و یا کبریت جید الجوهر و زیبق ردی الجوهر باشد با عدم اسباب ضیغ صورت جدیدی بر قابل فیض میگردد و اهل صنعت کیمیا را عقیده آنست که انقلاب بعضی ببعضی باعمال مخصوصه
مدونه در کتب خود که یا از قبیل عصارات و یا از ازهار و فقاح و یا ادهان و یا البان و تیومات و یا اوراق و یا ثمر و یا بذر و یا قضبان و یا اصول و لحاء و نشور و امثال اینها اند پس صموغ مانند صمغ عربی و
کتیرا و اشق و جاوشیر و سکبینج و ملک روم و الاخوین و امثال اینها مدت بقای قوت آنها تا سه سال ست و اما عصارات مانند اقاقیا و حضض هندی و مکی و افیون نا باصطلاح قدیم که عصاره
خشخاش بری بوده و کات و دم الاخوین بقول صاحب خلاصة التجارب که عصاره ایلوا خلاصه است از آنها کمتر و اما ازهار و فقاح که گلها و شگوفه ها باشند مانند بنفشه و نیلوفر و ورد احمر و گل گاوزبان
و فقاح اذخر و قیصوم و امثال اینها و اوراق مانند سنا مکی و گاوزبان و ما زریون و ساذج هندی و ورق آلا و پرسیاوشان و امثال اینها نیز بحسب تفاوت ضعف خود یکسال نهایت تا دو سال قوت آنها
قوی میباشد پس ضعیف و باطل میگردد و اما البان و تیومات مانند سقمونیا و فرفیون و امثال اینها پس سقمونیا قوت آن تا بیست سال باقی میماند بعد از ان ضعیف میگردد و رفته رفته باطل میشود و فرفیون تا چهار سال و بعد تا
پنجاه سال قوت آن باقی میماند و زیاده نیز گفته اند و بالجمله اکثر البان قوت آنها تا قریب بده سال باقی میماند اما ادهان مانند زیت و سمسم و بلسان و قنه و قطران مانند اینها پس بارادهٔ آنها بزودی
فاسد میگردد خصوص رطبه آنها که در یک و دو و سه اسبوع و حاره رطبه و یا بسه آنها بمراتب یکسال تا دو سال پس فاسد و تند گرج میگردد و اما دهن بلسان پس آن از قبیل لبان ست و قوت آن تا مدتی باقی ماند گفته اند
هر چند کهنه شود قوی تر میگردد و همچنین کا فور و دهن افرخ تا دو سال اما ثمار مانند عناب و سپستان و مازو و بلوط و آلو بالو و سیب و بهدانه و زرور و جوز و جوز بوا و قرنفل و قاقله و فلفل و آمله و بلیله و امثال اینها پس آنها مختلف

بیباشند پس زانها کثیر الدهن ست مانند مغز گردگان و بادام و پسته و چلغوزه و نارجیل و کنجد و خشخاش و جنار و هندوانه و خربزه و که و امثال اینها تا یکسال اگر در قشر خود باشند والا تا یکهفته و کمتر از آن
خصوص مغز پسته و گردگان و اما بزور مانند بزر رازیانه و کمون و کرویا و کاسنی و کشنیز و کاهو و خشخاش و کنجد و امثال اینها آنچه قلیل الدهن مانند حلبه و حرف و خردل و رازیانج و امثال
اینهاست دو سال تا سه سال بحسب حفظ و نگاهبانی از تم و رطوبت و خاک و دود و غیرها باقی میماند و اکثیر الدهن کمتر مانند بعض بزور و کوره قبل و اما اغصان و نجار و اصل و قشور مانند عود و بلسان
و زرنب و قیسطرج و سکاعی و بادآورد و بیخ کاسنی و رازیانه و نقاح و کرفس و اذخر و حنطیا تا و عاقرقرحا و تربد و دار چینی و قرفه و سلیخه و دار هرج و پوست بیخ انجبار و امثال اینها پس مختلف میباشد
بقای آنها بحسب قوت جوهر آنها و صلابت و رخاوت و ضعف پس آنچه مانند قسط و زراوند و بیخ و درونج و زرد چوبه و دار چینی و قرفه و سلیخه و زنجبیل و امثال اینهاست قوت آنها تا ده سال باقی می ماند و
خربق از سه سال زیاده و دیگر آنچه در آنها رطوبت فضلیه باشد مانند بیخ چینی و زنجبیل و زرنباد و زراوند مدحرج و بهمنین و بوزیدان و شقاقل و امثال اینها که بزودی کرم میخورد و ضعیف و فاسد میگردد و اما آنچه از
لحاد عرق مسهله باشند تا سه سال قوت آنها باقی می باشد پس بتدریج باطل میگردد و اما ادویه حیوانیه مانند شحم و مراره و انفحه و قرون و حوافر و ظلف و بعر و دم پس شحم کریه باشد هر گاه بگیرند نمک در آن نهند
تا یکسال قوت آن باقی میماند ولیکن مستعمل در مراهم و بعضی تراکیب دیگر و بعضی امراض نخواهد بود و اما مراره که زهره حیوان باشد پس مدت بقای قوت آن بیشتر از سه سال نیست خوب خشک کنند و نیکو محافظت
نمایند سالها میماند اما انفحه که پنیرمایه نامند مثل بعضی شیر دان بچه حیوان کاه ناخورده مانند پنیرمایه شتر اعرابی و غیره پس مدت بقای قوت آن یکسال الی دو سال ست و اما قرون و حوافر و ظلف و عظام که
عبارت از شاخ و سم و ناخن باشد پس قوت آنها سالها باقی اند و اما زبل و بعر و دم که عبارات از سرگین و شکل و خون حیوان باشد مانند سرگین سگ و گفتار و نار و بز و حب تا یکسال و همچنین خون آن و اما جند بیدستر پس قوت آن
تا دو سال باقی میماند والله اعلم فصل ششم در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و اطعمه که جمع آنها باهم مناسب نیست بدانکه بر حسب دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی طعام و شراب
نخورد و نیاشامد و انهم بقدر ضرورت و احتیاج که بس اشتها رسد و تخمه نرسد که مکروه و مضر ست و در هنگام امتلاء سیری و سیرابی طعام نخورد و آب ننوشد و در هنگام گرسنگی بسیار و عطش مفرط بیکدفعه طعام و
شراب بسیار و سیر نخورد و نیاشامد و همچنین بعد از ریاضت و حرکت شدید مفرط و استیلای گرمی بسیار بر مزاج مگر بتدریج و دفعات اندک اندک خصوص آنکه طعام ثقیل و یا غیر عادی و معتاد
و یا بسیار گرم و یا بسیار سیر خورد و همچنین آب غلیظ ثقیل یا بسیار گرم و یا بسیار سرد باشد بلکه اول مضمضه نماید و دست در وی بشوید چند مرتبه اگر از تسکین نیابد پس اندک اندک
آب بیاشامد و واجب ست که ظرف طعام در برابر باشد که محاذات تناول شود نه بطرف راست و نه چپ و نیز لقمه را باید که کوچک دارد و نیکو مضغ نماید و در تابستان در اول روز طعام و در زمستان
اواسط آن و طعام گرم در بهار و پاییز طعام معتدل و در شبانه روزی دو مرتبه یا یکمرتبه و اگر هر دو روز سه مرتبه خورده شود بهتر ست بدین ترتیب که روز اول اول روز و یا اول شب و در روز
دوم وسط روز و همچنین و باید که بسیار طول ندهد زمان اکل و بسرعت تمام نیز نخورد بلکه خوب بخاید و بجا ایست نزد بر ورد و تداخل نکنند یعنی طعام جدید بر طعام غیر منهضم سابق نخورد و مادام که ثقل
در معده و سینه و تجشا یعنی آروغ طعام آید طعام تناول نکنند و بالجمله هر وقت که خوب گرسنه شود و تشنه گردد باید که طعام بخورد و آب بیاشامد و تعیین وقت بمراعات آن اکثری در اشخاص مستعین
ست و الا اطفال و جوانان محرور المزاج قوی الهضم و پیران و ضعیفان و بارد المزاجان را هر یک بنوعی خاص میباشد حکم واحد بر همه جاری نمیتوان نمود و نیز باید که چون طعام تناول نماید هنوز
قدری میل و رغبت بطعام گرسنگی باقی باشد که دست از طعام بکشند و ابتدا بطعام معتدل بیک کنند و اقتصار بر یک نوع از طعام و یا بدو نوع نماید و بعد از آن چند قدم راه رود زیرا که باین نحو
تدابیر بدن اکثر صحیح و سالم و حواس نیکو و صافی میباشد و از درهم و بر خوردن بدن ثقیل و حواس کدر و بلید و انواع امراض و اعلال طاری میگردد و اجتناب باید از خوردن نان گرم و آشامیدن
آب سرد بلا فاصله بالای آن جهت آنکه احداث عفونت و نجار می نماید و از اجتماع طعام لطیف و شیرین و یا شیرینی بالای طعام کثیف مانند خربزه بالای گوشت لطیف و کثیف و همچنین سریع الهضم
صالح الکیموس با بطی الهضم ردی الکیموس و یا شیرینی و امثال اینها زیرا که طبیعت غذای لطیف شیرین سریع الهضم را زودتر استحاله میدهد و هضم می نماید و باقی میماند مخالف آنها و باعث اکثر امراض
مرض میگردد و همچنین باید میان دو طعام که هر دو گرم و یا هر دو سرد بالفعل یا بالقوه و یا هر دو لزج و یا هر دو نفاخ و یا هر دو قابض یا هر دو غلیظ و یا هر دو مرخی باشند و از خوردن سرکه
و بعد از برنج و از ماست با ترب و ماهی و یا بعد از ترب و ماهی و از گوشت مرغ با ماست و یا بالعکس و از شیر با گوشت مرغ و از شیر با ماهی و از انار و هریسه و از انگور با کله گوسفند و از سرکه
با عدس و یا باش و از خربزه با عسل و مویز با عسل و خربزه یا بنه و امثال اینها و از آب گرم بعد از طعام و از آب سرد بعد از میوه خصوص میوه تر و حلو طعام گرم و شیرین و بعد از جواب و جماع و حمام
و هر حرکت مفرط و مضعف و ریاضت بسیار و در بین خواب و در خلاء معده یعنی ناشتا و در حمام و مستحسن ست جمع میان اطعمه و میوه هائیکه بعضی آنها اصلاح بعض دیگر نماید مانند طعام شیرین با طعام ترش و چرب
با شور و تیز و بعضی را گمان آنست که جائز ست جمع میان هر نوع غذا که باشد جهت آنکه البته آن هر دو یا متشابه اند یا متضاد اگر متشابه اند پس گویا که یک نوع از طعام خورده شده
اندک بیشتر و اگر متضاد اند هر یک دفع مضرت دیگری می نمایند و تعدیل حاصل می شود و کلی بودن این امر نیز خود در هم غلط ست چه می تواند بود که آن هر دو غذا متخالف یکدیگر
باشند و هیچ یک مصلح دیگری نباشد و فساد دیگر بطریت بدیگری نماید و آنرا نیز فاسد نه کند و از جمع ایشان مضرت حادث گردد نه تعدیل مانند آنکه عضو شخصی را از آتش سوخته باشد بران برف
و یخ گذارند البته متاذی و متضرر خواهد شد و می تواند بود که دو شی متشابه باشند و هر یک از آن هر دو مصلح دیگری باشد مثلا یکی لطیف غلیظ و دیگری تکثیف غلیظ دیگر تقویت دیگری نماید
و همچنین نیز میتواند بود که دو شی متشابه هم باشند و ضرر کنند بجهت کیفیتی که عارض هر دو باشد و خاصیتی که لازم اجتماع و ترکیب ست و بالجمله این اصلی و قاعده کلی ندارد بلکه بعادت و قوت و ضعف
لطافت و کثافت مزاج بر میگردد والله اعلم فصل نهم در بیان احراق ادویه و تحمیص و تشویه و قلی و تدبیر غسل و احکام آنها و دستور آشامیدن چوب چینی و عشبه و صاحب نراتش و شیح البنی و کسا کر

وشیر خشت و شیر نیر و شیر الاغ و لبن القتاء و فادزهر و درونج و ماء الشعیر و ماء الفرج و ماء الجبن و غیرها مثل تحاذ و صنائع بعض اشیا بدانکه احراق ادویه احتیاج بدان از برای چند فائده است از برای انتقال طبیعت
آنست بطبیعتی دیگر و یا از برای نقصان قوت و کسر حدت آنها مانند زاج و قلقطار و مرجان خمده و حصی و اکثر ادویه حجری یا از برای تقویت یعنی زیادتی قوت و حدت و شدت نفوذ و انتقال مزاج آنهاست
بمزاج دیگر یا تا کثیر فلزات و حجر یوزه و لبد صدف و برگ توت با مثال کو و امثال اینها از املاح مصنوعه و رمادات و جواهر ادویه مانند جوهر حصی لبان و غیرها یا از برای تلطیف جوهر آنهاست مانند املاح و یا از برای
شفته و رفع اجزای غریبه کثیفه آنهاست مانند اثمد و بوره و سرطانات و شاخ ابل و امثال اینها یا از برای مهیا و قابل سحق گردیدن آنهاست مانند یاقوت و طلا و نقره و ابریشم مانند اینها و یا از برای آنکه باطل گردد
روائحت و خباثت و سمیت جوهر آنها مانند عقرب جهت استعمال آن در تفتیت حصاة و دفع اسود سالخ برای جذام و غناز ریز زیرا که ادویه یا حار لطیف الجواهر اند یا معتدل و هر دو نوع چون سوخته
شوند قوت آنها ضعیف و حدت و حرارت آنها کم میگردد و بسبب تحلیل جوهر ناری حاد آنها مانند ادویه مذکوره و یا کثیف الجوهر و غیر حار اند و بسبب احراق و کسب حرارت ناری تقویت
می یابند هم در حدت و هم در حرارت مانند فلزات و حجر نوره و یا آنکه صلب اند یا و را ثنار رطوبت فضلیه لزجه است و بسبب احراق رطوبت ماسکه ملتصقه لزجه آنها کم و فاسد و فانی میگردد
پس بسهولت و آسانی و بزودی سائیده میگردند مانند احجار و ابریشم و یا آنکه در آنها اجزای غریبه است تا آنکه اجزای غریبه آنها زائل گردد مانند لاژورد و بدانکه جسم اگر بنهجی باشد که اعراض مدرکه
جسد را اصلا ترک نکند هرآئینه مستمر الطبع خواهد بود و اگر مفارقت و ترک کند پس اگر سخیف الجسم باشد بسبب احراق میل به برودت کند و از غایت احراق که بحد رمادیت رسد بالکلیه حدتش زائل گردد و اگر
کثیف الجسم و غیر متحلل باشد از برودت میل بحرارت نماید و ایضا بدانکه در احراق اشیا خطر است که دو جنس مختلف را باهم نسوزانند مثل نمک و نوشادر و در احراق که بجا رسانند نمایند بخلاف نباتات و حیوانات اما
حریر محرق و مانند اینها را ادنی احراقی کافی است و هرگاه مراد تبرید جسم محرق باشد بعد احراق آنرا باید شست که غسل مقصود نمیشود الا بدون تصویل استعمال نمود و تکلیس کلس است باصطلاح اهل مصر که
بفارسی آهک نامند و آن سریع السحق میباشد پس هر جسم صلب که قابل سائیدن نباشد و بسبب احراق قابل سحق گردد آنرا مکلس نامند اما اشیائیکه قابل احراق اند بدون احراق استعمال آنها جائز نیست
پس از انجمله است اثمد و ارنب و لسبد و رصاص که آبار نامند و اسود سالخ و سرطان مطلق و عقرب اما آنچه را بدون احراق نیز استعمال میتوان نمود پس آن مانند ابریشم و آبار و حب الآس و ذهب و عود و کهربا
و یاقوت و امثال اینهاست هر یک از اینها در رسوم خود ان شاء الله تعالی ذکر خواهند یافت و بعضی در اینجا مذکور میگردد احراق بورق که بوره باشد آنست که ظرف سفالی را بر اخگر گذارند
و آنرا در آن اندازند بگردانند تا آنکه سوخته شود و یا آنکه قاشق آهنی را گرم نمایند و بوره را ریزه ریزه کرده در آن اندازند و حرکت دهند و همچنین چند مرتبه قاشق را گرم نمایند تا آنکه سوخته شود
مانند خاکستر احراق جبسین و زبد البحر مانند این هر دو که مسمی بتکلیس است آنست که بگیرند هر مقدار از هر یک که خواهند و باب نمک پاک بشویند و خشک نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده
در کوزه آجر پزی و یا تون حمام و یا تنور بسیار گرم بر روی خشتی بگذارند تا آنکه سوخته و سفید گردد و مادام که سفید نگشته کامل نیست اگر در آن عمل باید نمود احراق حیة افعی و اسود سالخ که بار شده
آنست که بگیرند مار خانگی و یا افعی و یا اسود سالخ هر کدام را که خواهند درست و زنده در کوزه کرده سر آنرا بسته بطین حکمت کوزه را گرفته در تنور بسیار گرم یک شب بگذارند پس برآورند که
خشک شده خواهد بود سحق نموده بازیت خمیر کرده بر شنار بر ضماد نمایند احراق خطاطیف که خفافیش است و بفارسی پرستوک نامند آنست که بگیرند بچه خطاطیف را ذبح نموده پر آنرا
کنده و شکم آنرا پاک کرده آنچه در جوف آنست برآورده دور نمایند و پاک شسته و نمک بران پاشیده در کوزه کرده سر آنرا بگل حکمت بسته در تنور یا در آتش پراز اخگر گذارند تا محرق گردد
احراق ارنب مانند احراق خطاطیف است احراق زجاج که بفارسی آبگینه و شیشه نامند آنست که بگیرند زجاج صاف سفید شفاف خالص پاکیزه را که سنگریزه و خاک و غبار نباشد نرم
سائیده در کوزه مطین با لونه کرده سر آنرا محکم بسته در تون حمام یا تنور بسیار گرم بگذارند تا آنکه سرخ گردد در آن زجاج یعنی خاکستر آن بهتر آنست در کفچه آهنی خوب گرم نمایند در آب قلعی اندازند و
آنچه از آن مکلس شده باشد جدا نمایند و باز تتمه را گرم نموده در آب قلعی اندازند و همچنین تا آنکه تمام مکلس گردد پس نیکو سحق نمایند که مانند هبا و غبار گردد و شربتی از آن مقدار مثقالی یا دو از ده
مثقال آب گرم برای تفتیت حصاة قوی الفعل است احراق زرنیخ آنست که بگیرند زرنیخ اعلای خالص صافی را ریزه ریزه مانند نخود و باقلا نموده در کوزه مطین بطین حکمت کرده سر آنرا محکم بسته
و در وسط سر آن سوراخی بر آن مدن بخار بگذارند و بر اخگر گذارند مادام که از آن بخار سیاه بر می آید سوخته سفید گردد کامل خواهد بود احراق سلحفاة آنست که شکم سلحفاة یعنی سنگ پشت
را شگافته احشای آنرا افگنده و پاک شسته در کوزه مطین کرده سر آنرا بسته در تنور یا در او جاع آن مقدار بگذارند که سوخته و سفید گردد احراق سرطان آنست که بگیرند سرطان
نهری چندانکه خواهند هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آنرا بیندازند و شکم آنرا بشگافند و ما فی الجوف آنرا بیندازند و با خاکستر چوب تاک و نمک بشویند در کوزه سفال
آب نادیده کرده سر آنرا محکم سازند و بالای کوزه را گلی که در آن سبوس گندم و خطمی و نمک و سدم هم سرشته باشند گرفته خشک نموده در میان تنور که آنرا خوب گرم نموده باشند گذارند و تنور را بپوشند
مثلا اگر شب گذاشته باشند صبح برآورند و اگر صبح گذاشته باشند شام پس از کوزه برآورده سائیده بکار برند احراق سرطان بحری نیز بهمان قسم است احراق شیح و صدف آنست
بگیرند شیح سفید املس و بطین حری یعنی طین خالص بگیرند در تنور اخگر گذارند تا سوخته گردد و علامت سوختگی آنست که سفید گردد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مجدد بطین نموده گرفته در تنور بگذارند
تا آنکه سوخته گردد و صدف و امثال آنرا نیز بدین طریق احراق نمایند احراق عقیق و یشب و یاقوت و امثال اینها آنست که در آتش سرخ نموده در آب سرد اندازند و مکرر چنین کنند
تا آنکه آب از سوخته و خشک و مفتت و قابل سحق گردد احراق بسد و مرجان آنست که هر یک را که خواهند در کوزه سفالی کرده بعد آنکه آنرا ریزه ریزه نموده باشند و کوزه را بگل گرفته در
تنور بگذارند تا سوخته و سفید گردد اما بحد رمادیت نرسد و اگر بیکدفعه سوخته نگردد مکرر نمایند و این از برای حصول حدت و بورقیت نیست لیکن آورند و نرم سائیده استعمال نمایند احراق لؤلؤ

آنست که مروارید ناسفته را با قدری شیر در ظرف سفالین کرده سر ظرف را محکم نموده درمیان آتش گذارند و بربندد و پس از زمانی برآورند که سوخته شده باشد احراق ملح آنست که ملح را بکوبند و بعسل
نیمبرکنند و در خرقه کتانی کنند و یا بپارچه نازکی بسته بگل حکمت گرفته در تنور تابیده بر روی خشتی بگذارند و پس از سرد شدن تنور برآورند و گل را از آن دور کنند و نرم سایند و استعمال نمایند طریق
دیگر آنست که ملح را شسته خشک نمایند و حرارتش سوده در دیگ سفالی کنند و اطراف سر آن بگل حکمت بگیرند و بر آتش گذارند و اطراف دیگ را از اخگر پر نمایند و آن مقدار بگذارند که ملح از جستن و
حرکت باز ماند که آن نشان طبوخ المحترق است پس برآورند و بکار برند احراق کهربا آنست که کهربا را ریزه ریزه کرده در کوزه مطین بگل حکمت کرده سر آنرا محکم بسته شب در تنور گرم بگذارند
و صبح برآورده سوده بکار برند احراق اقلیمیا نیز بر همین نحو است احراق اسرب که آبار نامند آنست که بگیرند ده درم اسرب را و ریزه ریزه کنند و تنگ سازند و در تابه آهنی بریزد
هم بجنبند و قدری سفیداب مسحوق و دو قبضه جو بران بریزند و با آهن برهم زنند تا تمام اسرب سوخته گردد و اگر قدری بماند باز جو قدری بران بپاشند و برهم زنند و همچنین تا تمام سوخته شود
نوع دیگر آنست که اسرب را صفحهای نازک سازند و بران قدری کبریت سوده بپاشند و سر آنرا بسرپوش سفالی که دران سوراخی باشد بپوشند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در کوزه گذارند و بدمند تا تمام
آن سوخته گردد پس برآورند و بسایند و بشویند و بکار برند و از دود آن هر دو عمل محترز باشند و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال از زنیخ دانگ زیاده نباشد نوع دیگر آنست که اسرب صاف
خالص را با قدر گوگرد بگذارند پس در بوته آهنی کرده در کوزه حدادان بگذارند و چندان بدمند که خوب خاکستر شود و شسته بکار برند احراق خبث الحدید آنست که آهن تافته تا هفت مرتبه در سرکه لطیف
نمایند احراق آهن و فولاد آنست که هر یک را که خواهند براده نموده سه شبانه روز در بول گاو بخیسانند پس آورده بر روی سنگ با ملحیات منقوع بسایند پس قرصها ساخته خشک نمایند و
مجموع گاه گاه با آب صبر سفالی گذارند و بالای آن سرپوش سفالی و اطراف آنرا بگل حکمت محکم بگیرند تا یکهفته درمیان سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده ده مرتبه با آب نقوع الملحیات در هاون گاه گاه آب
صبر تازه نیز پس خشک نموده در ظرف سفالی گذارند و سر آنرا محکم نمایند تا هفت روز درمیان آتش سرگین گاو صحرائی گذارند پس برآورده سحق نموده بکار برند و بعضی مردم در مرتبه آخر آهن را با
هلیله نموده یکشبانه روز درمیان ماست ترش میگذارند پس برآورده با قدری نوشادر خالص سحق بلیغ نموده هفت روز دیگر درمیان آتش سرگین میگذارند پس برآورده نرم سوده بکار می برند
و علامت جودت قتل فلزات آنست که بعد سودن بالای آب بایستد و ته نشین نشود و بزودی احراق ذهب بدستور مسعود بن محمد سنجری آنست که بگیرند ذهب و نرم براده نمایند که مانند
غبار گردد و کفچه آهنی کرده و مثل کی اسرب سوده بران بپاشند و دران آب نمک داخل نمایند و بجوشانند تا آب برود و ذهب بماند پس جلا نموده شسته بکار برند تکلیس ذهب که بهترین
طریق ست آنست که بگیرند ذهب را براده نمایند و آب نوره و آب قلی و آب ملح طعام را بجبر حل به صافی نمایند و آبها را هر یک جدا جدا بجوشانند تا منعقد گردد پس هر دو از معقود آبهاث نیم حبه
معقول ملح و نیم جزو از معقود قلی و یک جزو از براده ذهب هر چهار جزو را باهم نیکو بسایند و بعد از آنکه در ظرف شیشه با آتش سرخ کرده باشند پس سه شبانه روز در جای نمناک بگذارند اما نم
بردارد پس بدستور با آتش سرخ کنند و بسایند و در جای نمناک بگذارند و همچنین تا چهار مرتبه پس در بوته کرده بسجدی آتش بدمند که بوته سرخ گردد پس بوته را برآورند و بگذارند تا سرد گردد و بسایند و با آب
گرم بکر بجوشانند تا طلا از سائر اجزا خالص گردد پس خشک نموده سحق کرده استعمال نمایند و گفته که اگر در حین نشو به سحق با کبریت در آبهای تند تسقیه نمایند سریع الاثر است پس پاک شسته سوده استعمال
نمایند و گفته اند که خوردن این نوع طلا باعث طول عمر و دفع جمیع امراض سوداویه و حفظ صحت است و درین امور عدیل ندارد و مقدار شربت آن یک قیراط است نوع دیگر که طلا قابل سحق گردد و
رماد شود و اگر دینار باشد صورت دیناری آن بحال ماند آنست که بگیرند دینار را و در بوته گذارند که باطن بوته را بمرداسنگ با سرکه سوده که آلوده باشند و با آتش نرم نمایند بحدیکه گداخته نگردد پس بوته را برآورند و بگذارند
تا سرد گردد و مکرر این عمل نمایند و هر مرتبه باطن بوته را با مرداسنگ با سرکه سوده تازه بیالایند پس سحق کرده شسته استعمال نمایند و سرنج و سرب و سرب مکلس این عمل نمایند نوع دیگر که دستور حکمای هند است آنست
که سرب را چند مرتبه گداخته در آب نوشادر بریزند پس طلای خالص را گداخته در آن آب چند مرتبه سرد نمایند پس صفحهای نازک ساخته بزاج سیاه و سرکه آلوده در آتش گذارند و با نمک آب بشویند
و با ربع سرب را چند مرتبه گرده در بوته که باطن آن بمرداسنگ آلوده باشند گداخته با ثلث آن زیبق در ظرف چینی یا در جای بسیار نرم بسایند و بر روی آتش گذارند و بر هم زنند تا زیبق
از آن مفارقت نماید پس شسته بر سنگ سماق نیکو سحق نمایند و اندکی از آن را بر آب ریزند اگر بر روی آب بایستد نیکو است استعمال نمایند و دستور جلا دادن و رنگین نمودن و ترقی دادن ظروف
طلا که کم رنگ و خالص نباشد و رنگین مانند خالص گردد آنست که بگیرند توتیای هندی و ملح جاموش و نمک سنگ هر سه مساوی سوده با آب سرشته بران بمالند و بر آتش گذارند تا خشک گردد پس از
آتش بردارند و بگذارند تا سرد شود پس بشویند رنگین و براق خواهد بود نوع دیگر آنست که بگیرند زاج سفید دو وزن شوره نمک طعام از هر یک یک وزن و نرم سوده با آب خمیر نمایند و مشرفی یا ظرف
طلا را با آتش سرخ نموده بگذارند تا سرد گردد و ادویه را با آن بمالند که هیچ جای آن خالی نماند پس بر آتش گذارند تا خشک گردد و اندک گرم شود پس از آتش بردارند و بر زمین اندک گودی کرده دران
بگذارند و خاکستر زغال را با آب نم کرده بالای آن بگذارند و لمحه صبر کنند پس برآورند و با آب بشویند اگر رنگین شده باشد بهتر و الا تکرار عمل نمایند تا رنگین گردد احراق فضه آنست که بگذارند
نقره خالص در بوته که رائحه قلعی دران باشد یعنی بوته را بسفیداب قلعی آلوده باشند و مکرر بگذارند تا آب آن سوخته قابل سحق گردد نوع دیگر آنست که نقره را براده نموده و با آب نمک در ظرف آهنی
آتش تند بسوزانند اگر خوب سوخته نشود قدری گوگرد بران بپاشند و بسوزانند تا سوخته گردد احراق اثمد آنست که ریزه ریزه کرده در دنبه گوسفند یا در پیه گرده بز یا گوسفند پیچیده
در ظرف آهنی بر روی آتش گذارند تا مشتعل گردد و قدری بسوزند نه بسیار پس پاک شسته در آب یخ و یا برف مدتی پرورده نرم سائیده بکار برند و اگر یخ و برف نباشد مدتی در حوض یا خم آب فرو
اندازند و تکلیس نقره بطریق حکمای هند آنست که چند مرتبه آنرا صفائح رقیقه نموده بگوگرد و سرکه آلوده با آتش بتابند و چند بار دیگر در بوته بسفیداب قلعی آلوده بگدازند پس با نمک دیده حراف

آهنی یا آب نمک بسیار بسوزانند تا سنگ را بجلیه و دیگی گرد بران بپاشند و برهم زنند تا مکلس گردد **احراق قطران** جهت سنونات آنست که بگیرند قدحی مطین بطین حکمت گرفته و دران قطران کرده
بر آتش گذارند تا آنکه بگدازد و بنصف رسد پس بگیرند چوبی و یا سیخی از آهن و دران فرو برند که بدان آغشته گردد پس بر آورند و در هوا بدارند اگر منعقد و بسته گردد سوخته شده است و الا باز بر آتش
بگذارند تا بران چوب یا آن سیخ منعقد گردد پس فرود آورند و بکار برند **احراق ابریشم** و موی سر آدمی و امثال آن آنست که هر یک را که خواهند پاک شسته از صابون و یا غیر آن شانه کرده
بمقراض ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی و یا آهنی کرده بر روی آتش گذارند و چندان برهم زنند که قابل سحق گردد **احراق عود هندی** بهمان دستور ابریشم و موی احراق نمایند **احراق پوست**
کدو و حشایش دیگر در تنور مانند ابریشم و پشم است و اگر خاکستر آنرا خواهند زیاده احراق نمایند **احراق عود هندی** و امثال آن از اخشاب آنست که براده یا ریزه ریزه نموده در کوزه گلی کرده
در تنور و یا اجاغ آن مقدار بسوزانند که زغال گردد و بسر حد رماد نرسد اما خشت گرم که برای تکلیس حصاة است باید آن مقدار بسوزانند که رماد گردد **احراق عقرب** که رماد
العقارب نیز نامند آنست که عقرب زنده را در ظرف مس یا آهن یا سفالی انداخته سر آنرا بخمیر محکم نمایند و در تنوری که از هیمه چوب زرد مانند آن مقدار بسوزانند گرم نموده آتش از تنور بر آورده باشند شب بگذارند در تنور
و صبح بر آورند و بسایند و بکار برند و باید که تنور بسیار گرم نباشد که عقرب تمام سوخته خاکستر شود و عقرب صالح برای این امر عقرب ترست و علامت ضعیفی و لاغری نیست نوع دیگر آنست که عقرب
زنده را در شیشه که بگل حکمت گرفته باشند کنند و سر آنرا محکم نموده در تنوری که بسیار گرم نباشد مقدار شش هفت ساعت بنحوی که بر روی خشتی در آتش گذارند اگر قابل سحق شده بهتر و الا دو ساعت دیگر بگذارند
پس سائیده بحریر بیخته استعمال نمایند **حرق اهلیلج** از برای ذرورات در امراض عین و قطع خون بواسیر و نزف الدم و تقویت دندان و لثه اهلیلج کابلی درین بهتر از سائر اهلیلجات است آنست
که بگیرند اهلیله را و در خمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهند تا سوخته شود پس از تنور بر آورده خمیر را جدا کرده اهلیله محرق را سوده استعمال نمایند **احراق قشر بیضه** که کلس البیض نامند آنست که پوست تخم مرغ را اگر جوجه بر آورده باشد
بهتر است در آب نمک مکرر بخیسانند و بشویند تا پرده اندرون آن که غرقی نامند بالتمام جدا گردد و مطلق نماند پس نرم کوبیده در کوزه مطین کرده بسوزانند و بر آورده شسته بکار برند و پوست شتر مرغ اولی است
تکلیس طلق بطور اهل هند آنست که طلق را مقرض نموده در کیسه کرباسی محکم دوالی کرده چند عدد دانه خرما در میان آن کیسه اندازند و در میان طشتی با آب گرم بدست بمالند تا از کیسه بیرون آید پس آب آنرا بجز حلقه ازان بگیرند و آنرا
خشک کرده با شهد و عقاب دوای لونیه و آن شوره قلمی صلابه بلیغ نموده بدستور اول در کوزه مطین نموده آتش دهند بسیار سفید و بکس خواهد شد جهت فالج و لقوه و بواسیر بکار برند مفید و مجرب است **احراق طلق**
بطور اهل هند آنست که بگیرند طلق نوع اعلی را که سفید و صافی است پاک شسته خشک کرده بمطرقه نرم نمایند و سه روز در سرکه انگوری کهنه بخیسانند و بعد ازان با همان سرکه چند جوشی دهند و از
سرکه بر آورده نرم بکوبند و در کیسه صفیق مستحکم با سنگریزه ها کنند و در هر ظرفی که براز سرکه کنند باشد بگذارند و بدست بمالند تا تمامی طلق مضمحل شود پس از کیسه بر آورند و بر روی سنگ بسایند و قرصها ساخته
بر آتش گذارند تمام ظرف را بگل حکمت بگیرند و مستحکم سازند و در میان آتش سرگین گاو صحرائی تا یک شبانه روز بگذارند که خاکستر گردد پس بر آورده در آب بهنگره که گیاه هندیست و آب برگ تولسی و آب اهلیله و بلیله
هر یک جدا جدا مکرر بسایند و قرصها نموده خشک ساخته در ظرف سفالی بهمان طور حرق نمایند و گفته اند تا صد بار بلکه زیاده آتش باید داد و علامت کمال احراق آن آنست که چون خاکستر آنرا در آفتاب بگذارند بریقی ازان
مطلق ظاهر نشود اما دستور حلب و حل بعض اشیا حلب طلق آنست که بگیرند طلق را هر قدر که خواهند با آتش سرخ نمایند و تا سه مرتبه در آب سرد اندازند و بکوبند تا ریزه گردد پس در کیسه محکمی نموده سنگریزه با بقدر
قندی درانداخته کیسه را بقوت تمام بمالند در آب گرم و یا در طبیخ باقلی بفشارند تا مثل شیره از کیسه تراوش کند پس بگذارند تا ته نشین گردد و ته نشین را خشک نموده استعمال نمایند نوع دیگر که ازان اسهل است
آنست که صابون حلبی را بر صفحهای طلق نازک کرده مالیده در بوته کرده بر آتش گذارند و برافروزند پس از آتش بر گرفته بطریق جواهر بر روی سنگ سماق صلابه نمایند و شسته بکار برند حل طلق آنست که طلق را
شگافته ورق ورق نمایند و ریزه ریزه نموده در ظرف آبگینه که ضخیم باشد بگذارند و بول انسان بالای آن کنند آن مقدار که ظرف مملو شود و تا چهل روز در میان آن گذارند و همین بول را تبدیل نموده باشند پس از بول بر آورده
خشک نمایند و در مثانه گاو کرده مثانه را در میان ظرف شیشه ضخیم بگذارند و آن ظرف را در میان خمی که از سرکه کهنه بسایند مملو باشد معلق بیاویزند که بسرکه نرسد و سرکه در آن داخل نگردد پس از چند روز بر آورند بقدرت الهی گداخته حل شده
باشد نوع دیگر آنست که ... راسخ کنند و جوف آنرا خالی نمایند و طلق محلول را دران پر کنند و سر آنرا بپارچه و تربت محکم نمایند و در سرگین اسپ تا سه روز بگذارند پس از پانزده روز مانند آب سفیدی گداخته محلول شده باشد نوع دیگر آنست که حفظ صحت و حل
و اکثر امراض سوداویه آنست که بگیرند ورق طلا و یا دن طلا یا دسته طلا با گلاب بید مشک قدری نبات سحق بلیغ نمایند پس بر آورند مانند یک قیراط خالص خورده شود و بنوشند با گلاب بید مشک حل ذهب و مروارید جهت تقویت قلب
و تفریح ارواح و ازاله صرع و دوار و سدر و وسواس سوداوی و تقویت باه و ازدیاد منی و حفظ صحت چنین آنست که ورق طلا را با سیر ابریشم جلو و حل بلیغ نموده در دار بنکو سوده که چون ... بنهایند پس دو
را در شیشه کرده آب لیمو یا سرکه انگوری مقطر بسیار تند یا عرق کبریت یا عرق نمک بران ریزند آن مقدار که چهار انگشت بر روی آن آید و در حمام ماریه بگذارند و آتش دهند و آنچه محلول گردد صاف نموده بر دارند و باز آب ...
در قدح ... بران ریزند و آتش دهند تا تمام حل گردد و چیزی غیر محلول نماند پس حریر بگذرانند و قدری ... بران ریزند تا خلاصه آن گشته و چیزی ته نشین گردد و شسته بکار برند صنعت حمام ماریه بگیرند دیگی که اطراف
آن بلند باشد مانند دیگ کلیه بزی و در تنور گذارند و نصف آن ... چوبی بر سر آن گذاشته آنچه خواهند در شیشه کرده ... بر سر آن ... بسته بسیم آن مضبوط بندند چنانچه شیشه در آب ... شده و در زیر آن دیگ آتش فروزند
بهتر آنست که در تنور گذارند و چون آتش تنور خاموش گردد باز آتش کنند تا وقتی که آن چیزی در حمام ماریه باشد پس بر آورند صنعت دهن طلق آنست که طلق سفید مکلس را مقدار پانزده درم سحق نموده
غسل نمایند ... کردن ... تقطیر نمایند ... که بروی آن آید بگیرند و محفوظ دارند و طریق عمارت از درون فهرست و اما تشویه و تحمیص و تقلیه بدانکه این هر سه لفظ بالا ... جمال معنی
بریان نمودن است و بالتفصیل آنکه تشویه آنست که آنچه را بریان باید نمود در جوف چیزی دیگر از قبیل خمیر یا گل و یا سیب و به و امثال آنها گذاشته در تنور گذارند و یا در زیر آتش
و یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار پخته تشویه باید ... سنبل و شلغم و امثال آنها و یا آنکه کوبیده و با عسل مخمر ساخته ... بگل گرفته در محل معتدل یک شب بگذارند پس آورده بکار

برنده مانند انیسون و ثمرة الطرفاء و امثال اینها جهت سونات و غیرها تحمیص آنست که ظرفی را بر آتش بگذارند که خوب گرم شود پس آنچه را خواهند در آن برند و حرکت دهند بسرعت تمام همه آن بقدر
حاجت بریان گردد و نسوزد مانند تخم بارتنگ و مرو و ریحان و خشخاش و کشنیز خشک و زیره و بزر قطونا و بالجمله هر بزری از بزورا که خواهند و بهترین ظروف در برای امر سنگی و یا سفالی است و حد
تحمیص آنست که از آن چیزی بوی برآید و اندک سرخ و برشته گردد و تقلیه آنست که در روغن گاو و یا شیر آن بریان نمایند بحدیکه بوبر وارد و سرخ گردد مانند بزور و یا بقدر آنکه
بشگفد و بترکد مانند هلیله و خنفس و باجیکه تخمین در یابند که بریان شده است مانند خبث الحدید و امثال اینها تشویه توتیا آنست که آنرا سوده با آب قرص نموده در آتش نرم بر روی
سفال بگذارند دیگر دانند تا خشک گردد و مشوی آن لطیف تر و مقوی چشم و حافظ صحت آنست و مغسول آن مجفف بی لذع دستور بریان نمودن احسن آنست که افیون را
بقدر باقلا و مغزها دام ریزه ریزه نموده در ظرف سفالی اندک بریان نمایند و اما تدبیر که اصلاح نیز نامند پس آن بمعنی تربیت و پرورش دادن بعضی ادویه است که در آن حدت
دیار دارت و نکایه باشند تا آنکه کم و زائل گردد مانند سقمونیا و انزروت و حب الملوک و بند و تربد و مازریون و شیطرج و مانند اینها آنست که سقمونیا را در جوف سیب یا به خالی نموده گذارند
و اطراف آنرا بخمیر مستحکم بر نمایند و سر آنرا بالقطعه از آسیب یا به بسته در پارچه کتانی بپیچند و در خمیر گیرند و در میان تنوریکه گرمی آن معتدل شده گذارند تا خمیر پخته و برشته گردد پس برآورده خمیر را دور کرده و سقمونیا
را از میان آن برآورده در سایه خشک ساخته بکار برند و اگر سیب یا به یافته نشود سیب یا به را سوراخ کرده آنچه در جوف آن است برآورده پاک شسته سقمونیا را در آن کرده [illegible] آن
ریخته و الا بدون آن بدستور تشویه نمایند و حکیم ارزانی گفته اگر سیب و به نباشد سقمونیا را با بنفشه سوده استعمال نمایند حکیم تشویه اصلاح دارد و مولف گوید گر او را به بنفشه بدیع نمایند پس تا بنفشه بسایند و استعمال نمایند [illegible]
و انزروت را باید کوبید و بشیر الاغ سرشت و بچوب کرآلوده مانند کباب بریان نمود یکمرتبه و اگر زیاده بهتر خواهند مرتبه و حب الملوک را در روغن بادام و یا شیر یکشبانه روز باید خیسانند
و دونده که حب السلاطین است در سرگین گاو باید بر نمود بدین طریق که باید مغز و تنه تازه که کهنه و زرد و سیاه و نارسیده نشده باشد مقشر کرده زبانه میان مغز آنرا بدر کرده در کیسه کرباس خفیفی باد ولاتی
کنند و بگذارند در آب خالص بخیسانند پس برآورده در سرگین گاو تازه گرفته بنحویکه از هر طرف بمقدار حجم سه چهار انگشت سرگین باشد و در زمین بمقدار حجم آن گوی بکنند و بالای آن خاکستر گرم و بالای آن
خاکستر سرگین گاو جنگلی برافروزند تا آنکه بمقدار یک انگشت از آن سرگین تازه سوخته گردد و حب السلاطین نشود پس آورده بطرف دیگر بگردانند و بدستور عمل آورند تا هر چهار طرف آن بمقدار
[illegible] سوخته گردد پس آورده پاک شسته و بعد و هر دو حب السلاطین باجد و بلیله زنگی که بلیله مویز کنانند نرم کوبیده بوزن آنها سرد و آرد در سحق با آب لیمو و یا آب غوره هم تر سحق بلیغ نموده حبوب
هر حبی بمقدار نخودی شربتی از دو حب تا پنج حب صاحب انقلاب معده نباید خورد که مغرست او را نوعی دیگر آنست که آن کیسه را در سرگین گاو تازه در آب حل کرده در دیگی معلق نهاده [illegible]
تا آن دیگ بسر رسد و در آن سرگین آب غلیظ غرق باشد بمقدار چهار پنج ساعت کامل بلکه زیاده جوشانند پس برآورده پاک شسته بدستور مذکور با بلیله و آرد سحق با آب لیمو سرشته حبوب بسازند و ماحب
الدیق که مویز بج سبب رب السوس و غاریقون و بهش سفید و مصطگی و حشیش غافث و افسنتین رومی و صبر و صقوطری اجزای مساوی کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته دو ست را بر روغن بلسان چرب
کرده حب بندند شربتی از یکدرم تا دو درم و غذا از برباج باشد و این حب برای فالج و لقوه و رعشه و اوجاع ظهر و امثال اینها نافع است و نسخه بعضی حب السلاطین [illegible] آب بحیل [illegible] که بهندی [illegible]
دو شبانه روز ساینده پس حبوب بسته هر حبی بقدر نخود کوچکی و در سایه خشک نموده عند الحاجت یکحب تا دو حب استعمال نمایند و تربد را فراسیده بروغن بادام چرب باید کرد و جوش کوبیده باز بحیل
سوده باستعمال آورد و شیطرج را در لته بسته در سرگین الاغ با آب جوش [illegible] تا پوست آن نرم گردد پس مقشر نموده سوده بکار برند و مازریون را دو شبانه روز در سرکه باید خیسانند و در بعض [illegible] سرکه را
تبدیل کنند و پس شسته خشک کنند و نیم کوفته بروغن بادام چرب کرده بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و تدبیر هر یک بتفصیل و چند نوع دیگر در قرابادین ذکر یافت تدبیر کمون آنست که بگیرند زیره کرمانی تازه که کهنه
و پوسیده نباشند و پاک و پاکیزه نموده در ظرف چینی یا سفالی لعابدار کرده سرکه انگوری کهنه بالای آن بریزند بمقداریکه چهار انگشت بالای زیره آید پس یکروز و شب بگذارند و در بعض زیره و باله
نمایند پس در سایه خشک نموده اندک بریان کنند و اگر زود خواهند که خشک گردد بر پارچه کرباس پاکیزه پهن کنند و دایم برهم زنند تا خشک گردد تدبیر کبریت آنست که ظرفی را از شیر گاو تا نیمه کنند
و بر پارچه آن کرباسی بندند و بالای آن پارچه کبریت را ریزه ریزه کرده پهن کنند و طبقی از سفال بالای گوگرد بگذارند بنحویکه بگوگرد بچسبد و در میان طبق سفالی سرگین گاو خشک کنند و
برافروزند و یا آنکه بر آن اخگر کنند و بدمند تا از گرمی آن گوگرد آب شود و از پارچه گذشته تمام در آن شیر بچکد پس گوگرد را از روی شیر برداشته عند الحاجه بکار برند تدبیر بیش هندی آنست که
شش ماشه بیش و یا هر نیی هر کدام را که خواهند بگیرند و ریزه ریزه نموده در کیسه کنند و در دیگی که در و شیر گاو تازه دوشیده بمقدار ده دوازده آثار هندی باشد آن مقدار بجوشانند که شیر بنصفه رسد
پس بیش را برآورده بشویند و در کیسه دیگر کنند و در میان مقدار شیر باز بجوشانند تا سه مرتبه پس بیش را خشک نموده مقدار ربع جهت فالج و لقوه و استرخا و استسقاء و جذام اینها بکار برند تدبیر ذراریح
که بهندی لاکانگ نامند و قسمی از سین است بلغت اصفهانی آنست که چند عدد آنرا [illegible] در کوزه کرده و سر کوزه را بلته کتانی بسته محکم بر بالای [illegible] تا ذراریح گشته [illegible] گردد
سائیده باستعمال نمایند تدبیر سلاحه که عبارت از بول بز کوهی است که در مساکن او جمع میشود آنست که آنرا در ظرف نوی کرده بر آن آب جاری [illegible] بول گاو آن مقدار بریزند که آنرا بجوشانند و در آفتاب بمالش
گرم بدست بمالند و صاف آنرا در ظرف دیگر کنند و بیست دیگر روز در آفتاب گذارند تا مانند عسل غلیظ گردد تدبیر توتیا با آب غوره آنست که بگیرند توتیای کرمانی را و نرم سوده در ظرف چینی یا شیشه کرده
آب غوره صاف کرده بر آن بریزند و بگذارند تا [illegible] روز و هر روز آب غوره را تازه نمایند و لیکن باید دو روز برای سنگ سماق با آب غوره که صاف کرده و به برف و یا یخ سرد کرده باشند بآهستگی بسایند و چون خشک
گردد باز آب غوره سرد بر آن ریزند و بسایند تا آنکه بغایت نرم سوده پس خشک نموده در شیشه نگاهدارند و عند الحاجه بکار برند تدبیر خبث الحدید آنست که خبث الحدید را کوفته

بیخته مدت چهارده روز سرکه خمر بخیسانند آنگاه خشک کرده در روغن بادام بریان کنند و خوب بسایند چنانچه بالای آب بایستد و بزودی ته نشین نشود و در تراکیب استعمال نمایند نوع دیگر آنست
که خبث الحدید و انرا کوفته و بیخته مدت چهارده روز در سرکه تند بخیسانند پس بر آورده در آب گنند تا هفت روز بخیسانند و هر روز در آب کنند تا تازه کنند پس بر آورده خشک نموده خوب بسایند و در روغن
بادام بریان کنند و یا بروغن پسته زرد آلو و یا پستفنا و بکار برند و این جهت امراض بواسیر بهتر است تدبیر برادهٔ آهن و تنقیه آن آنست که آهن را براده در میان سفال آب ندیده با آتش نرم
سازند و در روغن کنجد انداز ند پس برآورده سرخ نمایند و در سرکه انگوری انداز ند پس بر آورده سرخ نموده در بول انداز ند پس در روغ ماست گاو ترش پس بر آورده شسته سائیده بکار برند تدبیر پوست
بیضه آنست که قشر بیضهٔ مرغ یا شترمرغ را گرفته در آب شیرین بخیسانند و بگذارند تا متعفن شود و قشر رقیق اندرون آنرا جدا کنند و آن آب را تبدیل نمایند و همچنین تا دیگر آب متعفن نشود پس بر آورده
خشک نموده سوده بکار برند نوع دیگر آنست که با آب نمک و خاکستر همان قسم بخیسانند و در آخر با آب شیرین پاک شسته خشک نموده سوده بکار برند و برای این امر پوست بیضه بر آورده بهتر است تدبیر خشک
آنست که خشک را و نه را در شیر تازه دوشیده سه شبانه روز سه مرتبه بخیسانند و هر مرتبه خشک نمایند و بکار برند و این در تقویت باه بعدیل است تدبیر و اصلاح عسل بلادر آنست که بلادر را از میان دو پاره
نمایند و ابراهنی قوی را بآتش خوب گرم نمایند و قطعهای بلادر را بدان بگیرند و بزور بفشارند تا عسل آن برآید و آنرا بدم کارد و چوبی گرفته در ظرفی جمع نمایند و همچنین تا بهر مقدار که خواهند و یا
آنکه بلادر بریده بر صفحه آهنی گذارند و دستهٔ آهنی و یا غیر آن گرم کرده بران گذارند و بزور بفشارند تا عسل آن بالتمام برآید جمع نمایند پس چون خواهند استعمال نمایند بار روغن گردگان و اگر نباشد روغن
گاو بجوشانند و استعمال نمایند و در دوای السته و غیر آن که پوست آن داخل میشود باید که مبالغه در اخذ عسل آن بالتمام نمایند و باید که در حین اخذ عسل آن دست را بروغن گردگان چرب نمایند تا مجروح
نگردد و چون بعضی مردم را بمجرد رسیدن بخار و عسل آن بدن آماس متورم میگردد بعضی را نه باید که اولا امتحان نموده آن چنان کسی متوجه اخذ آن نگردد و کنند اند در هنگامیکه جرم آن نیز داخل است نرم
کوبیدن بلادر را با مغز گردگان و یا با کنجد و یا مغز نارجیل مقشر اصلاح آنست اصلاح شیرم آنست که آنرا بکوبند و یکشبانه روز در شیر بخیسانند و خشک کنند و بکار برند با قوابض جهة استعمال
جهت اورام و سدد احشاء و ماء اصفر و اسهال بلغم و سودا استعمال نمایند بعد از پرورش شبانه روز دیگر در آب کاسنی و آب عنب الثعلب یا آب رازیانه بخیسانند و خشک کنند و بکار برند با قوابض
صرفه استعمال آن جایز نیست اصلاح ادویه جهت انشاط مانند بیخ شبیبی و بیخ شوکران و امثال اینها که در غایت یبوست و یا سمیت باشند آنست که نیم کوفته شبانه روز در شیر بخیسانند و
مکرر تجدید شیر نمایند پس خشک کرده در روغن بادام در روغن تخم کدو و یا با روغن بنفشه بپرورند و بکار برند و اگر آن چیزی حار باشد در روغنهای بارده و بارد را در روغنهای حاره بپرورند و کنند و یا
مغزهای مناسبه مخلوط نمایند چرا لیق و دیگر که حکیم میر محمد مومن نوشته که معمول من است در بنگاله مشاهده نموده ام آنست که ادویه تکفیه را بعد از آنکه دو سه روز در آفتاب با عرقهای مناسبه خیسانیده باشند
بجوشانند و آب آنرا جهت معاجین با عسل بجوشانند تا بقوام آید و ادویه آن معجون را با آن بسرشتند و هر گاه را جوب استعمال کنند باید که با بعضی از ادویه آن جبه از جوشیدن برفع قوت آن نگردد بجوشانند تا
آبهار اجذب بخود کند آنگاه با سایر ادویه سرشته حب سازند و بدان که مراد از شیر درین مواضع شیر بز تازه دوشیده و یا شیر گاو تازه دوشیده است و ادنی شیر بز است اصلاح دلق آنست که بعد از آنکه
دانه آنرا بر آورده باشند درهاون یا قدری روغن زیتون و امثال آن مخلوط نمایند و بکوبند با سایر ادویه که با آن مناسبت داشته باشد و همچنین است اصلاح جمیع ادویه شحمی از جسبنده و هرگاه دلق را
با دوائیکه دران ترکیب ضمد لبوب مغزها باشد احتیاج بداخل کردن روغن نیست با همانها بکوبند و بهترین مغزها جهت اصلاح دلق مغز دانه بید انجیر است و دستور کوبیدن افتیمون آنست
که آنرا باب اندک تر کرده بکوبند تا کوبیده گردد زیراکه خشک آن کوبیده میگردد تصفیه زیبق که معمول اهل صناعت کیمیا است آنست که زیبق را در ظرف مسی قلعی صاف بکرتک که کدورت کشد و
بر آتش گذارند و بفاصله اندکی ظرف دیگر مسطح را پر آب سرد کرده بالای آن بدارند و یا بر سرپایه چوبی بگذارند که سطح زیرین ظرف بالای بسیار نزدیک تر از ظرفی که در آن زیبق است باشد و آنچه زیبق صاف
خالص است صعود کرده در سطح زیرین ظرف بالائی مجتمع میگردد و بر دارند و بکار برند نوع دیگر که بطریق متعارف است آنست که زیبق را در هاون سنگی و یا در ظرف شیشه یا سفال با آب بید انجیر بسایند تا
سه مرتبه یا هفت مرتبه اهل کیمیا و پس آب عنب الثعلب و تشدید نمایند در مرتبه سوم آب لیمو را به لیمو بسایند پس بشویند و هفت مثقال آنرا با سی مثقال آب نمک خالص در دیگ سنگی با آتش ملایم بجوشانند
و هر چند آب تحلیل رود و اندک اندک آب دران داخل نمایند تا یکروز طول بکشد پس تا دیر بسیار با تمام آب جذب شود که آنچه زیبق باشد بر آرند بر شیشه نگاه دارند و این اصلاح اهل صنعت مسمی
باب الارواح است و اما آنچه را باید غسل نمود که تحصیل عبارت از آنست پس باید که اندک غسل تبرید یا تلیین از اشیاء غریبه و جهت تعدیل یا رفع حرارت ناریه مکتسبه از احراق
و یا رفع بشاعت و غثیان آنست هر یک از ادویه مفرد و یا مجموع مانند اکثر ادویه حجریه از یواقیت و شادنج و لاجورد و حجر ارمنی شبیه بانچه است مانند زاج و اقلیمیا و توتیا و مرداسنگ و
سفیده آب و امثال اینها و اخفان و لک و موم و زفت و صبر و امثال اینها و دلق آنست که آنچه را حجری یا شبیه با آنها باشد بسیار نرم سائیده در هاون و امثال
آن کرده آب بران ریخته با هستگی بر هم زنند تا آنچه مانند غبار باشد با آب مخلوط گردد پس آنرا باهستگی در ظرف دیگر ریخته و درد آن را باز بسایند و بدستور آب داخل کرده آنرا بگیرند و درد
آنرا باز بسایند تا مجموع مثل غبار گشته با آب مخلوط شده دران ظرف دیگر رود و بعد از آن روی آنرا بپوشانند تا غباری داخل نشود و ته نشین گردد پس آب بالای آنرا ریخته ته نشین را خشک
کرده استعمال نمایند و اما غسل اطیان آنست که هر گلی را که خواهند بشویند دران آن مقدار از آب که او را خوب بپوشانند بلکه سه چهار انگشت بالای آن بایستد بخیسانند پس از پارچه کرباسی
بگذرانند تا ته نشین را خشک نموده بکار برند غسل ادهان که نظر بانکه هر روغنی که متکرج و طعم آن تند شده باشد و خواهند که زائل و تازه کنند آن را آن است که آن روغن را
در ظرفی کنند و نخ بسته دران بریزند و بهم زنند تا نخ و یا برف بآب شود پس از روی آب بردارند و اگر نخ یا برف نباشد با آب بسیار سرد نیز خوب است و اگر یکدفعه باصلاح

نمایند و دسته دفعه تکرار عمل نمایند و با گلاب نیز همین اثر دارد و با گلاب با برف و با یخ و با آب سرد نیز خوب ست و روغن گاو و گوسفند را با دوغ گاو ترش جوش دادن و در حین جوش آرمیده
گندم بران پاشیدن با دوغ سوخته گردد اما روغن نسوزد و خوب ست غسل شیرج که روغن کنجد باشد آنست که با آب و نمک بسیار بر هم زنند و یا آتش نرم بجوشانند پس از آب و نمک جدا کنند و یا آب تنها و
خالص بسیار بر هم زنند و بجوشانند پس آب را جدا کرده بکار برند غسل نفت و امثال آن مانند غسل موم و مومیای و عنبر ست که گداخته در آب صاف نیمگرم بریزند تا کدورت آن ته نشین گردد
و آنچه بر روی آب ایستد بردارند و عند الحاجة بکار برند غسل انار و اثمد و اسفیداج و توتیای و حجر ارمنی و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و امثال اینها آنست که هر کدام را که خواهند و لازم باشد
و با آب مخلوط کنند آنچه با آب مخلوط شود در ظرفی بگیرند و آنچه ته نشین شود باز بسایند و با آب مخلوط آنرا بگیرند و همچنین چند مرتبه و در آخر آنچه دردی و سنگریزه بماند دور کنند و سر ظرف مخلوط با آنرا
بپوشند تا ته نشین گردد پس آب بالای آنرا بریزند و ته نشین را خشک نموده اگر از برای امراض عین ست باز سحق و صلایه نموده بکار برند و در غیر آن بدون آن کافی ست غسل نوره یعنی آهک جهت
تصفیه و اطفای حرارت آن آنست که آهک را در ظرفی کنند و آب بران ریزند و بر هم زنند و در ظرفی کنند و ته نشین و دردی و سنگریزه که باشد دور کنند و آن آب را بگذارند تا ته نشین شود و آب
صافی آن را بگیرند و آب خالص دران ریزند و بر هم زنند و بدستور تا هفت مرتبه تجدید آب نمایند پس خشک نموده بکار برند غسل مرداسنگ جهت امراض حاره آنست که مرداسنگ را
با هم وزن آن نمک بسایند و آب بر روی آن بریزند آن مقدار که چهار انگشت بالای آن آید و تا هفت روز بگذارند و هر روز سه مرتبه بر هم زنند پس بگذارند تا ته نشین شود و آب صافی تازه
بران ریزند و هفت روز دیگر بدستور بگذارند و در بین بر هم زنند و بعد هفت روز تجدید کنند و همچنین تا چهل روز پس خشک کرده استعمال نمایند غسل لاجورد و آنچه از برای امراض
عین ست مانند احجار دیگر ست که ذکر یافت و آنچه از برای کتابت و نقاشی و سفوف و حبوب و غیر آن ست آنست که لاجورد را نیکو بسایند و سفیده تخم مرغ تازه نموده بجوشانند و اندکی روغن زیتون دران ریزند
و بدستور احجار غسل نمایند دیگر را اعاده طبق و غسل کنند تا مانند غبار گردد و نوع دیگر آنست که سنگ لاجورد را کوفته بیخته صلایه نمایند تا مانند غبار گردد پس با روغن کنجد با سندروس خمیر کنند و با آب
گرم بدست بمالند و همواره اندک اندک آب گرم میریخته باشند تا تمام آن شسته گردد و چون به بینند که در روغن دیگر رنگ لاجورد نماند دست بدارند و آب را در کاسه نگاهدارند آنچه از ان
ته نشین شود لاجورد اعلی ست و آب دوم که در ظرف دیگر است ته نشین آن لاجورد اوسط و ته نشین سوم را شمط نامند بنا بر قول صاحب تحفه با دین مصوری بنا بر فرموده نواب علیه نجاتان مرحوم مغفور
حجر ارمنی در این زمان معروف به شمط است غسل صبر آنست که بگیرند صبر را در هاون بهمواری و آهستگی بکوبند و بحریره بیبزند پس بگیرند افسنتین رومی یکرطل و مصطکی و حب بلسان و دارچینی و عود بلسان و سلیخه
و سنبل الطیب و اسارون از هر یک سه درم در آب جوشانیده صافی نموده و با صبر کوبیده بیخته در هاون اندازند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب شده در کاسه بریزند و آنچه ته نشین
شده باز بسایند و آب مطبوخ و دوا بران ریزند و بدسته حرکت دهند و آنچه مخلوط با آب گردد دران کاسه بریزند و بدستور عمل آرند تا بغیر از رمل و سنگریزه چیزی در ته هاون نماند ترک نمایند و آبها را بگذارند تا ساکن
گردد و از گرد و غبار محافظت نمایند پس آب صافی آنرا بحر حلقه بگیرند و ته نشین را با زعفران سائیده ممزوج نموده در ظرف چینی پهن کنند و بگذارند تا خشک گردد پس بردارند و نگاهدارند در ظرف
چینی یا شیشه و عند الحاجت بکار برند و قوت اسهال صبر مغسول از غیر مغسول ضعیف تر ست غسل سویق جو و گندم و غیر آن که خواهند در معده ترش نگردد و نفخ آن زائل شود که آب گرم جوش
بران ریزند و بگذارند تا برآید و اگر دو مرتبه آب گرم بران ریزند و تناول نمایند که بهتر و مصلح آنست و بعضی گفته اند که آب برآورند و تناول نمایند اگر آب نباشد اینخوردن شیرین و گلاب
بید مشک امثال آن نیز بعد غسل با آب سرد شربت ساخته دران بریزد و تناول نمایند که بهتر و مصلح آنست و بعضی گفته اند که غسل سویق آنست که جو و گندم و یا غیر آن هر چه را که خواهند بریان
نمایند و بعد بریان با آب بشویند و خشک کرده آس نمایند و باستعمال آورند غسل موم آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد بریزند و بگذارند تا سرد گردد و آنچه مندسبیت و در زیر آن مجتمع میگردد
دور نمایند و یا آنکه در آب گرم طبخ نمایند تا گداخته گردد و خوب بر هم زنند و بگذارند تا سرد گردد و از روی آب بردارند و همچنین مکرر نمایند تا صاف و خالص گردد و غسل زفت نیز همین نحو است
دستور سفید کردن شمع در حرف الشین در شمع مذکور میگردد ان شاء الله تعالی اما دستورات دستور نوشانیدن چوب چینی و آن بانحاء است بهترین همه بطریق تبریق ست
جهت امراض مزمنه خصوصاً عود ادویه مانند جذام و قروح خبیثه و جرب کالهٔ و ساعیه و تقویه تحلیل ریاح و مواد غلیظه و تقویت بدن و امثال اینها اما باید که جوانان و محرور المزاجان
بی سبب مرتکب استعمال آن نگردد و خود را در رنج بیندازند و آنرا در امراض بارده بلغمیه چندان منفعتی نیست و هیچ پیش از تنقیه و بودن بدن ممتلی از اخلاط فاسده و دران
پرهیز نانمودن از اشیای غیر مناسبه و منافیه بلکه ضرر آن در این صورت و مراتب شتی زیاده از نفع آنست و مورث امراض صعبه است و طرق استعمال آن
بانحای بسیار ست از انجمله آنست که چون خواهند استعمال نمایند اول تنقیه بدن نمایند بحسب خلط غالب و چون نقای تام حاصل گشت یک دو هفته صبر نموده پس
شروع نمایند تا بیست و یکروز و چهل روز بحسب احتیاج پنج روز هر روز پنج مثقال عرق گلابی رنگ متشابه الاجزاء در پختگی و خامی و صلابت و رخاوت که نه بسیار صلب صمغ سیاه رنگ
پر ریشه و نه بسیار چوسک خام سفید که اجتناب آن در هنگام بریدن باشد آرد گردد بلکه باید که کم کرم نوکرم ناخورده غیر مشقق غیر کج و راج باشد که چوب چینی اصلی نامند بگیرند و بدم کارد
ورق ورق نمایند و اگر مقوی اند شیند بقدر باقلا و نخود و تر نمایند و آنچه ریزه آرد شده باشد دور کنند و در قدری گلاب و یا بید مشک و یا عرقهای مناسبه دیگری بمرض و علت و یا با آب خالص
صبح بخیسانند و شام آنرا با آن مقدار آب که در شبانه روز بمصرف رساند در دیگ نقره یا مس تازه قلعی کرده یا سنگی و سفالی لعابدار کنند لیکن باید که اطراف مملو از آب نگردد
که جای جوش در دیگ باقی ماند پس سر آن را بظرفی از نان جو پوشیده اطراف آنرا بخمیر آرد ماش مستحکم بمانند که اصلاً بخار بیرون نرود پس آنرا بمهارت مجموعی وزن نمایند و سنگ وزن

درین آنرا محفوظ دارند و سر آنرا باز کرده همان مقدار آب نیز داخل نمایند و سر آنرا محکم بندند و باتش بسیار ملایم طبخ نمایند تا آب بنصفه رسد و در حین جوش سنگی گران بران گذارند که بخار بیرون
برنیاید و در آخر بآن سنگ و زنه محفوظ نسبخند چون برابر باشند فرود آورند و بگذارند همان قسم سرپوشیده و صبح گرم کرده خود آورند در جائی برخود پوشیده سر دیگ را آهسته
آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام سر و بدن برسد و عرق شود و چون بخار آن کم کرده دیگ را از زیر و بر آورده را بنحوی بپیچند که هوا نرسد و مطبوخ چوب چینی را صاف نمایند مقدار پنجاه مثقال
تا صد مثقال آنرا بدون شیرینی یا با پنج مثقال نبات نیم گرم و همین مقدار وقت شام بنوشند و بقیه را بجای آب بیاشامند و داخل طعام و خمیر آن و قهوه کنند و آب خالص مطلق نیاشامند و قدری از چوب
چینی که اول در لته دارند اگر چوب چینی اعلی زیاده از قدری مشروب ایام مقرره مطلوبه نباشد در آب بسیار طبخ دهند و صاف کرده دست و روی از آن بشویند طهارت از آن نمایند که نیم گرم شده در همه حال
اگر برای مشروب اول روز آ ولا قدری بر آورند و بنوشند در بین گرفتن بخار آن بهتر و حین برعرق و تاثیر آنست و پنج روز دیگر هر روز هفت مثقال چوب چینی با اوصاف مذکوره را بدستور طبخ
نموده بیاشامند و اگر اراده بیست و یکروز باشد پنج روز دیگر هر روز شش مثقال و پنج روز دیگر هر روز چهار مثقال و سه روز دیگر علاوه برای آنکه دفعه از آب مطبوخ چوب چینی مقدار کثیر آب خالص
رجوع نشود و دو مثقال تا آب بدستور طبخ نموده بیاشامند و هر پنج روز دیا هر چهار روز بعرق نشینند بدین که قدری چوب چینی را در آب طبخ نمایند بهمان نحو و مریض بر کرسی نشیند که ته کرسی را بخار آن گرفته باشند
برهنه شده لحافی بر خود گرفته و یک پا بر زیر کرسی برده سر آنرا آهسته آهسته باز نمایند تا بخار آن تمام بدن برسد و عرق شود و اگر علت بر سر درد باشد گاهی سر را در زیر لحاف برند و چون نفس تنگی کند بر آورند و چون
بخار دیگ تمام شود از کرسی با آهستگی بقسمی که هوا نرسد فرود آیند و لحاف را بخود پیچیده درست بخوابند تا عرق در بدن خشک شود پس لباس پوشیده و انتقال هر روز را خشک نموده نگاهدارند که اگر آب مطبوخ
چوب در بین روز صرف گردد قدری از آن ثقل را در آب طبخ نموده بصرف آن در آید در روز بیست و یکم باسیام بحمام روند و انتقال چوب چینی خشک کرده را با آب طبخ نموده آن بدن را بشویند و طبع فرخ
مطبوخ چوب چینی حلوای چوب چینی بنحویکه در حرف الحاء در قرابادین این کتاب انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ده دوازده روز تناول نمایند و این دستور از برای متوسطین و امراض ضعیفه است
و اگر مرض مریض قوی باشند در هر چهار روز دو مثقال و یا سه مثقال بران پنج مثقال تا بست و پنج روز بیفزایند و بعد از ان بهمان ترتیب نگاهدارند تا بست در روز یا بست و پنج روز یا سی روز که مجموع ایام یاد
و کمی آن چهل و پنج روز و نهایت شصت روز باشند و اگر بدن بسیار قوی باشد هر دو روز و یا سه روز یا هر چهار روز یکبار بعرق نشینند و بعد اتمام بدستور بحمام روند تا پانزده روز یا بست روز حلوا تناول
نمایند و باید هفت است روز قبل و در بین و ده روز بعد اتمام از خوردن آن نمک و بقول و حبوب و لبنیات و حموضات و آب سرد و میوهای رطب از اجناس و سودا و جماع و غسل و پر خوردن و بسیار خوردن
و خواب بسیار و کم خوابی و اعراض نفسانی و غیر آن خصوص در روز تعریق اجتناب لازم و واجب دانند و غذا منحصر بر قورمه چلاو و قلیه با چلاو و کباب یخنی پلاو و مزعفر یعنی طعام شیرین که زعفران بسیار کم و خوردن و خواب بسیار
و کم خوابی و با قلیه و قورمه و نیم رو و بیضه نیم برشت مرغ و باید که همه بی نمک و در امراض صعبه و در امراض خفیفه کم نمک از گوشتهای لایق مانند گوشت بره و بز غاله شیر مست یا جوان فربه و طیور لطیفه خفیفه مانند کباب دراج
و طیهوج و سنگخوار امثال اینها باشند و از اغذیه غلیظه و نفاخ و گوشت حیوان پیر و لاغر و گاو و مرغ خصوص مرغ پیر اجتناب نمایند و از لبوب فندق و ابجلک و چلغوزه و حلویات مصنوع از اینها باشد و از حموضات و جماع و میوه ها
مانند هندوانه و انار و خربزه و امثال آن تا مدت شش ماه بلکه بعضی از آنها تا یکسال پرهیز نمایند و باقی منوط برای طبیب است و در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده و دستور نمود
و سفوف و حلوا و دق و معجون نیز مرقوم و هر یک از آن در قرابادین این کتاب انشاء الله هر کدام بدستور خود مذکور خواهد شد و دستور آشامیدن عشبه مغربیه نیز آشامیدن چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه ریزه برای
مبرد المزاجان و برای مرضا جان سرنه اصل السوس و ضعیفه از هفت مثقال تجاوز نمایند و گاهی هر دو را باهم ترکیب نمایند بجهت علاج و گاهی در بین در چوب چینی نیز قدری دارچینی ریزه ریزه کرده بهمراه مبرد المزاجان و
برای محرور المزاجان سرنه اصل السوس خراشیده مرضوض اضافه مینمایند و باید که عشبه مغربیه جیدرا از طول شق نموده ریزه ریزه کرده در آب خالص یا گلاب بید مشک یا عرقهای مناسب دیگر بدستور مذکور در چوب چینی
طبخ نمایند بکار برند و خواص و منافع آن انشاء الله تعالی در ادویه مفرده مذکور خواهد شد و نیز طریقه آشامیدن حب فراس مانند آن هر دو است و این منضج و ملطف و محلل و مفتح سدد و مجاری و مقطع و منضج
اخلاط غلیظه لزجه و مقوی اعضای رئیسه و مقوی حرارت غریزیه و رافع امراض باردرطبه و سوء القنیه و ضیق النفس و سرفه کهنه و سوء المزاج بارد معده و کبد و وجع گرده و مثانه و مفاصل بارد و بلغمیه و مفتت
حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه محتقنه در مجاری بول و منی و دافع هیضه و قی و فواق و حمی ربع و دو باد طاعون و سموم ست و تفصیل در ادویه مفرده این کتاب خواص و منافع آن مذکور خواهد شد انشاء
و طریق استعمال در خاتمه قرابادین کبیر ذکر یافت و شجرة البنی که بزبان فرنگی بلاسطور نامند ماهیت و خواص و منافع آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و طریقه استعمال
آن آنست که بگیرند از جزو و داخلی آن که سیاه رنگ و چرب ست سی درم و از قشر خارجی آن ده درم اگر یافت شود و الابدل آن ده درم از جزو و داخلی نیز که مجموع چهل درم
باشد و لبوب آن جدا کنند و با هم کار در ریزه ریزه نمایند و در شش رطل آب در ظرف چینی یا شیشه یک شبانه روز بخیسانند پس بدستور چوب چینی طبخ دهند تا بنصف رسد و بدستور
چوب چینی بنوشند اگر آب مطبوخ آن کمی کند ثقل آنرا در همان مقدار آب طبخ دهند تا بنصف رسد و از آب اول صبح و شام نیم گرم بی شیرینی یا با نبات نیم درم بیاشامند و آب دوم را
بجای آب بنوشند و چون قریب بتمام رسد چهارم از جزو و داخلی و ده درم و از قشر خارجی آن و الابدل آن نیز از جزو و داخلی ده درم بگیرند و بدستور در شش رطل آب طبخ دهند تا بنصف رسد
ثقل آنرا نیز بدستور طبخ دهند و بیاشامند بهمان نحو تا قریب باتمام رسد پس پنجاه درم از جزو و داخلی و ده درم از قشر خارجی اگر یافت شود و الا ده درم نیز از جزو و داخلی بگیرند و بهمان نحو
طبخ دهند و بیاشامند و دستور پرهیز و تنقیه و تغذیه بعینه چوب چینی ست با تفاوت تصرفات در بین بحسب امراض و امزجه و ازمنه و امکنه و اسنان و غیرها نیز منوط برای طبیب حاذق دست
چون تنعم الغالب قرعه که دارد خوش بنده است برای تقویت تعمیر کشمش یا مویز منقی از حب یا قلیل اصل السوس و نبات داخل نمایند و در امزجه حار بجای کبد است مطبخ کاسنی

و یا صندل زرد بمقدار ربع درم یا خمس و از امزجه بارده دارچینی و قرنفل هر یک بقدر احتیاج و در امراض دماغیه مرزنجوش و یا اسطوخودوس و در وجع مفاصل تکلیل الملک و یا فطراسالیون یا کمازریوس
و در امراض صدریه پرسیاوشان یا افراسیون یا زوفا خشک یا عرق السوس یا بهدانه در امراض کبدیه پوست بیخ کاسنی یا غافث افسنتین و در امراض گرده عرق السوس یا تخم خربزه یا تخم خیار
یا کدو و در امراض طحال حشیشة الطحال و پوست بیخ کبر و همچنین در هر علت و مرض بر حسب مرض ادویه مناسبه لهٔ بدان و این دوا از برای رعشه و فالج و سدر و دوار و قولنج بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی سوداوی
و تقویت معده ضعیفه حادث از برودت و رطوبت نافع است و تفصیل در قرابادین کبیر و در خاتمه آن در ادویه جدیده مذکور شد دستور استعمال گیاکو و آن چوبی است که از ملک فرنگ می آورند
و ماهیت و خواص آن در ادویه مفرده انشاء الله تعالی خواهد آمد و در خاتمه قرابادین کبیر که ذکر یافت و بالجمله نافع است از برای جذام و آتشک و سایر قروح خبیثه مجاری بول و غیرها آنست که بگیرند
چوب گیاکو وار و لسبوهان براده نمایند و باسه ربع وزن آن چوب چینی اعلی نیز براده نموده در شش وزن هر دو شراب انگوری که بسیار تند میشود و از ملک فرنگ آید و یا عرق قندی دو آتشه بلکه
سه آتشه که گیاکو براده کرده یک آثار و چوب چینی سه آثار براده کرده در عرق قندی شش آثار باشند مثلاً در قرابه شیشه که ضخیم باشد کنند و باید که شیشه پر نباشد بلکه قدری از آن خالی باشد پس سر آنرا
خوب محکم ببندند که اصلاً بخار آن بیرون نرود و چهل روز در آفتاب گذارند و در بین گاه گاهی حرکت میداده باشند و بعد چهل روز صاف نموده در شیشه پاک کنند و سر آنرا محکم ببندند و بقدر الحاجت بتدریج
روزی دو تولهٔ آنرا نهایت سه توله اگر مریض بسیار قوی البدن و مرض او صعب باشد بتدریج تا چهار توله میتوان سایند تا بیست و یک روز یا چهل روز نهایت پنجاه یا شصت روز که نهایت مدت ایام شرب آن
آنست و غذا وقت شرب باید که منحصر باشد گوشت تازه دو شیره و چلاو با قلیه یا قورمه و کباب و پلاو و نیز میتوان خورد و لیکن باید که بی نمک و بی ماست باشد و سایر تدابیر در بین تقدم و تا آخر
بعینه مانند چوب چینی است که ذکر یافت بلا تفاوت و اگر در عرق بادرنجبویه و گاوزبان و شاهتره و بسفایج و اذخر و غیرها از عرقهای مناسبه بجای عرق قندی و یا با ادویه مناسبه هر علت و مرض
مانند عشبه مغربیه و صاصفراس و شجرة البنی و امثال اینها ترکیب و ترتیب نمایند بد نیست برای کسانیکه اجتناب از عرق قندی دارند این ترکیب خوب است طریق استعمال شیر شتر
جهت استسقای زقی و طبلی با بول آن نهایت نافع و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل زرداب در انواع ضیق النفس ربوی و جمعی برای حار آن نیز بعید دانسته اند چون با اقراص و اشربه
بارده معتدله بنوشند آنست که چون اراده استعمال آن نمایند شتر را تعلیف بگیاها و حبوب مناسبه نمایند مانند آنکه جهت تبرید کاسنی و آرد جو و [illegible] و کشوث و امثال اینها و بجهت
تسخین کنگر و درمنه و درازیانه و کرفس و شبت و قاقلی که شتر نامند و مانند اینها و از ربع رطل شروع نمایند و هر روزه ده درم بیفزایند تا بحدیکه گرانی نکنند و نیکو هضم گردد و او را قوی نماید و
اگر طبع مجتنب نباشد تا بقدر نیم وزن آن بول شتر مخلوط میتوان نمود و هر گاه بول صاحب مرض بمقدار شیر و زیاده از آن باشد و منحدر گردد و تلیین طبع نماید و در آروغ طعم شیر
ظاهر نگردد و در معده ترش نشود علامت موافقت و عدم تجبن آن آنست زیاده میتوان نمود و اگر منجبن گردد جهت منع تجبن آن دو دانگ سکنجبین تناول نمایند و اگر موافقت نکند ترک نمایند
و توانند که اقتصار بر آن بغذا بر آن نمایند و غذای دیگر و آب مطلق نیاشامند بهتر و اگر خواهند شیر برنج و زنی یا آرد برنج و یا آرد گندم از آن بپزند و بخورند بد نیست و اگر اطلاق زیاده
نماید و باعث ضعف گردد یک روز در میان یا دو روز در میان بیاشامند و مقویات قابضه مانند مصطکی و سنبل الطیب و قرص زرشک قابض و امثال آن اضافه کنند و باید که شتر را بحضور خود طلبیده
ظرفی را پاک شسته خشک نموده با آتش گرم در ظرفی بزرگتر از آن بگرم کرده شیر را در آن بدوشند و ظرفی دیگر را پیمانه کرده در آن صاف کرده بمقدار آنکه خورند [illegible] گرم بیاشامند تنهائی و یا با ربع آن
و یا کمتر از آن بقدر برداشت مزاج بول آن و یا با چهار مثقال عسل و نیم مثقال تا یکمثقال سنبل الطیب کوفته بیخته اگر گرمی نه نماید و یا با سفوفات و اقراص و ادویه مناسبه دیگر مانند سفوف لک [illegible]
و امثال آن اگر مناسب باشد و اگر شیر موافقت نکند بهیچ نحو بزودی ترک نمایند و بجاجت و ابرام در نوشیدن آن نکنند که مضرت می بخشند و منجر بضعف معده [illegible] دستور آشامیدن شیر
بز جهت ادرار فضلات و ترطیب و نفث الدم و جراحت ریه و حلق و مثانه و تبهای مزمنه حاره و دق آنست که بز را علف های مناسبه تعلیف نمایند مانند شتر [illegible] شیر آنرا بدوشند و مقدار
بیست و پنج مثقال تا سی مثقال تا چهل مثقال با یکمثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام گرم گرم جهت نفث الدم و حرقه و علل سینه و همچنین با صمغ عربی و کتیرا از هر یک نیم درم تا یک درم
و با گل خام سائیده مغسول یکدرم و یا با قرص کهربا و یا سفوف آن و یا حب حابس الدم که نسخه آن انشاء الله تعالی در قرابادین خواهد آمد جهت نفث الدم مجرب جهت ترطیب بدن [illegible]
و پنج مثقال شروع نمایند و بتدریج اندک اندک تا بحدیکه بر طبیعت گران نیاید بیفزایند اگر ترطیب زیاده مطلوب باشد یا اراده ادرار باشد قدری آب خالص تا ربع و یا نصف آن بیفزایند و جهت دفع
حمیات عتیقه و دقیقه از همان مقدار شروع نمایند و روزی سه مثقال بیفزایند تا بحدیکه موافقت نماید و گرانی نکند و هر روز بقدر ربع وزن آن آب خالص یکدرم روز اول [illegible]
شکر [illegible] نیم درم شربت بنفشه اگر گرمی نکند داخل نمایند و روزی ثلث [illegible] قلیلی شربت بنفشه بیفزایند چنانچه شیر [illegible] افزایند تا پنج درم [illegible] شربت بنفشه برسد در صورتی
که شربت بنفشه گرمی نکند و الا شربت را بیفزایند و یا آنکه مطلق داخل نکنند و اگر شیر بهیچ قسم موافقت نکند ترک نمایند دستور آشامیدن شیر الاغ جهت سل و دق و ترطیب بدن
و رفع هزال حادث از حرارت و امثال اینها آنست که الاغ تازه زائیده جوان را بچه خیسانیده و علفهای و گیاهای بارده رطبه موافقه تعلیف نمایند و بدستور شیر شتر در حضور
خود طلبیده بدوشند گرما گرم روز اول دو درم و بیست و پنج مثقال تا سی مثقال با قرص کهربا و طباشیر و لولو و غیر اینها از ادویه مناسبه بیاشامند جهت سل و تقویت [illegible] روز بروز یک
مثقال تا شش مثقال و زیاده هم اگر احتیاج بسیار باشد و ثقل ننماید و موافقت کند بیفزایند و چون دریافتند که ثقل می نماید زیاده ننمایند و یا کم کنند و اگر اصلا موافقت نکند ترک نمایند
آشامیدن لبن النسا جهت امراض [illegible]

واله ترشی و لبنیات و حبوبات و اعراض نفسانیه و بدنیه و امثال اینها **دستور آشامیدن فادزهر حیوانی** جهت حفظ صحت و تقویت بدن و ارواح و قوی و باه آنست که چون اراده
نمایند باید که در اول فصل بهار یا خریف تنقیه نمایند که بدن نقی و پاکیزه گردد از اخلاط فاسده ردیه بمسهلات و مقیئات و فصد اگر دم غالب باشد و غذا باید که نخود آب و غذاهای لطیف باشد
پس اول یک دانگ فادزهر حیوانی پری را با مروارید و طباشیر از هر یک نیم مثقال و عود قماری دو دانگ صندلین از هر یک چهار دانگ و مصطگی یک دانگ و عنبر اشهب و مشک از هر یک نیم دانگ
و ورق طلا ده عدد و ورق نقره بیست عدد و مروارید و فادزهر را بر سنگ سماق صلایه کرده و ورق طلا و نقره را حل نموده و ادویه را کوفته بیخته باهم حبوب سازند یا بعسل بقوام آورده
هر شربت حبوب سازند و سه حصه و یا پنج حصه یا هفت حصه نموده سه و یا هفت روز هر روز با گلاب بیدمشک یا قند و نبات شیرین کرده یا با دوغ شیرین بنوشند و هر سال قدری بیفزایند تا بیک
مثقال و نیم برسد و بعضی دو مثقال را تجویز نموده اند و گفته اند محرور المزاج هر سال نیم دانگ و مبرود المزاج یک دانگ بیفزایند و باید کسیکه جوانی و سن او بچهل مثقال نرسیده باشد محرور المزاج باشد مرکب
استعمال آن نکرده و بکه محرور المزاج را قبل از پنجاه و شصت سالگی جائز نیست و باید که در ایام خوردن یک هفته قبل و یک هفته بعد از آن از غذاهای غلیظه و حموضات و لبنیات و بقول و حبوبات و اعراض نفسانی و بدنی
و جماع پرهیز نمایند و اولی آنست که مقدار کم آنرا با حبوب مناسبه بقدر حاجت گاه گاهی تناول نمایند زیرا که مقدار کثیر آنرا دفعة خوردن باعث گرمی و ثوران مواد و احراق اخلاط و تحلیل ارواح است و
دستور آشامیدن دوغ جهت حمی دق و امراض حاده دماغی بدن آنست که بگیرند ماست تازه گاوی را و در ظرفی یا مشکی کرده آب داخل نمایند و خوب بهم زنند تا کره آن بالتمام جدا گردد و بگیرند دوغ را که طعم آن
اندک مائل بترشی باشد اگر شیرین باشد چند ساعت بگذارند تا اندک ترش مزه گردد و سی درم از آن دوغ را با ده درم نان تنک میده خالص ریزه کرده در آن مزوج کنند و بگذارند تا نیکو متزاج
یابد و تناول نمایند و اگر ازین مقدار زیاده خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نسبت بر هر دو قدری بیفزایند و در روز دوم پنج درم بر دوغ بیفزایند و یک درم از نان کم نمایند و همچنین هر روز تا آنکه دوغ صرف
بماند و عادت بدان حاصل گردد و چون خواهند بگذارند بر عکس عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد ترک نمایند و بعضی احتیاج را مرعی داشته گفته اند در روز دو درم دوغ و یک درم نان باید که شروع نمایند
و در روز سه درم دوغ و یک درم نان بیفزایند تا سی درم یا زیاده مقدار که خواهند برسد چون خواهند کم نمایند بدستور یکه افزوده اند کم نمایند و کسانیکه عادی بخوردن دوغ باشد احتیاج باین تدبیر نیستند بلکه همین
مراعات قوت هضم و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافی است زیرا که با حمی عفونی استعمال آن جائز نیست مگر آنوقت اقتضا کند از گرمی هوا و رقت و حدت ماده و در غلبه عطش و امثال آن و جائیکه بعضی در اخلاط باشد
با قرص طباشیر و هنگامیکه طبیعت ملین باشد و تلیین آن موجب ضعف گردد با حبوب و اقراص قابضه یا با طباشیر و طراثیث و امثال اینها از ادویه قابضه مناسبه استعمال نمایند و یا آنکه سنگ تافته یا آهن تافته [illegible]
خلاصة التجارب نوشته که گاهی فادزهر حیوانی با دوغ می بخشند نفعی بین و اما دستور آشامیدن ماء الشعیر و ماء القرع و ماء الخیاره و ماء الکشوث و ماء الشاهترج و ماء عنب الثعلب و ماء هندبا و عرق الخلاف و ماء البقول
هر یک جدا جدا در قرابادین کبیر یافت و در قرابادین این کتاب ان شاء الله تعالی در حرف المیم مع الالف مذکور خواهد شد و اما دستور اتخاذ دهان و گرفتن عرقهای و عطرها نیز در قرابادین در حرف الدال
مع الباء و العین مع الراء و مع الطاء ان شاء الله تعالی ذکر خواهد یافت و در قرابادین کبیر ذکر یافته اما اتخاذ بعضی ادویه و صنایع که نها اتخاذ دخان کنند جهت دیانیدن مو آنست که پارچه
کتان را در ظرفی بر سر که نیم بخیسانند و در زیر آن فتیله چراغ برافروزند و ظرفی دیگر مانند قدح یا طشت بالای آن معکوس نصب نمایند و دودی که در آن جمع گردد بردارند یا آنکه در ظرف سفالی قطعه
آنرا بر هم پیچیده فتیله مشتعل سازند و بر بالای آن ظرف سفالی دیگر که عمقی داشته باشد نصب نمایند بنحویکه اندک هوا بدان برسد که خاموش نگردد و یا آنکه کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بالای آن گذارند دودیکه
در آن مجتمع گردد بردارند که دخان و جوهر آن همانست و عند الحاجت بکار برند **اتخاذ دخان حصی لبان** که حصی لبه و بهندی لبان نامند جهت تقویت معده و باه و دفع رطوبات و غیر آن از خواص
که برای آن در ادویه مفرده در حرف الحاء مع الصاد مذکور است مانند اتخاذ دخان کنند و جوهر آنست و این دخان مشهور بجوهر حصی لبان است و بهندی ست لبان نامند **اتخاذ عسل بلادر** آنست
که بلادر را جدا نمایند هر قدر که خواهند در شیشه مطین پر کنند و سر شیشه را لیف بند نمایند و بطریق تنکیس که ظرف سفالی بزرگی را بر سه پایه که بلندی آن مقدار یک شبر باشد نصب
کنند که وسط آن ظرف را سوراخ کرده باشند شیشه را معکوس بر آن گذارند که گردن شیشه از آن سوراخ از زیر برآید و ته شیشه باندرون ظرف باشد و بزیر شیشه ظرفی گذارند که در آن
آب باشد و بالای شکم شیشه و اندرون ظرف که در آن ست سرگین گاو خشک صحرائی پر کنند و برافروزند تا عسل آن تمام کمال از گردن شیشه در آن ظرف آب آید و چون دیگر عسل از آن شیشه
نچکد و تمام سوخته گردد و عسل را از روی آب بردارند و اصلاح نموده و بعضی تدبیر نموده بکار برند و دو نوع اخذ عسل آن در بیان تدبیر بلادر در همین فصل مذکور شده و **دستور اتخاذ اسفیداج**
و آن بطریق احراق و تعفین نیز باشد اما احراق آنست که رصاص یعنی قلعی و سرب هر یک که خواهند صفحهای بسیار نازک ساخته در ظرفی بر هم بچینند و بر هر صفحه قدری کبریت سوده بپاشند
و باید که مقدار کبریت بازای هر صد مثقال پنج دانگ زیاده نباشد پس بر آتش گذارند و برافروزند و بسیخ آهنی بر هم زنند تا تمام آن سوخته گردد و از دود آن محترز باشند تا سوخته سفید گردد
نوع دیگر آنست که هر یک از آن هر دو را که خواهند در ظرف سفالی بگذارند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا مانند خاکستر گردد پس در کوزه مطین کرده یک روز زیر آن آتش کنند تا سفید گردد
و اگر خوب سفید نشده باشد قدری سرکه انگوری هر روز بپاشند و یک هفته بگذارند تا سفید گردد **دستور احراق روی توتیا** که بهندی جست نامند نیز همین نحو است اهل هند نیز بدین
نام احراق می نمایند که آنرا قطعها کوچک نموده در ظرف آهنی بر آتش میگذارند و میدهند و بسیخ آهنی بر هم میزنند و در حین احراق قدری سم الفار سوده بر آن می پاشند نیز دودی محرق مانند میگردد
و میگویند اگر آنرا گداخته بعد گذارند که گیاه هندلست قدری نرم نمایند و آب نیز بر آن بپاشند یا بریزند و نیز محرق مانند پنبه میگردد و با شیاف دیگر نیز محرق میگردد و پس دو هفته استعمال نمایند اگر
عسل خواهند و اما بطریق تعفین آنست که بگیرند غلاف تیغ قلعی یا سرب و انگور را باد آن کوبیده بر آنها مالیده در ظرفی کرده در سرگین نمناک گذارند مدتها بسیار حل گردد و یا آنکه صفیحه قلعی و سرب را سوراخ کرده با انگور

کوبیده آمیخته و در خم سرکه بیاویزند و ظرفی و خم برابر قطعها نصب کنند تا انچه از ان سفیداب گردد و بریزد و در آن مجتمع گردد و دهن خم را بالحکم ببندند که بخار سرکه بیرون نرود و بعد چند روز باز کنند انچه از
سطح آن صفایح سفیداب گشته دران ظرف ریخته باشد بردارند باز انگور کوبیده بران مالیده بگذارند تا همه آن سفیداب گردد نوع دیگر آنست که قلعی و سرب را در ظرف مشک سفالی گذاشته [illegible]
در ظرفیکه سرکه بسیار تند دران کرده باشد بگذارند بنحویکه معلق باشند تا بخار سرکه تمام آن سفیداب گردد نوع دیگر که آنرا اسفیداب کاشغری و سفیداب دمی گویند آنست که بگیرند صفایح قلعی را و انگور کوبیده
با تخم بران مالند و بر روی هم گذارند و ظرفیکه دران سرکه انگوری باشد و در خم سرکه گذارند و سر خم را بالحکم ببندند که بخار سرکه بیرون نرود تا بمرور ایام تمام آنها سفیداب گردد پس برآورند و انچه سفیداب باشد
بردارند و انچه باقی مانده دران نیز همان عمل نمایند پس بشویند تا ترشی و اخرا رسته انگور از ان دور شود و سائیده بکار برند اتخاذ توتیا توتیای کرمانی در ادویه مفرده ذکر یافت و توتیای هندی
مس سوخته با زاج و بقولی با کبریت احراق مینمایند اتخاذ راسخت که عبارت از مس سوخته است آنست که مس را صفایح بسیار رقیق سازند و در دیگی بر روی هم بچینند و بقدر آن گوگرد و نمک و
بالمناصفه بران صفایح بپاشند و دهن دیگ را مستحکم نموده کهفته در تنور حمام بگذارند مجموع سوخته گردد و هرگاه زودتر خواهند مس را گداخته و کبریت و امثال آن بران پاشیده در سرکه تطفیه نمایند و مکرر عمل
نمایند تا تمام سوخته گردد و شنیده شد که اهل هند شنجرف را در دیگ مسی یا آهنی میسازند و چون کهنه و شکسته شد تشبیه راسخت میگردد و همین را بجای آن میفروشند اتخاذ رسکپور از برای آتشک و ناسور و سعفه
جنیسه که آنرا کیجلی گویند و جرب خبیث و قروح ساعیه و خنازیر و داء الصدف و ریشهای کهنه و اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن شده باشد و از برای تقویت حصاة و رفع سرعت انزال و ضعف باه
که مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا با عسل تناول نمایند آنست که بگیرند سیماب و گل ارمنی و اگر نباشد طین مغره که بهندی گیرو نامند و زاج سفید و نمک سنگ از هر یک [illegible] و در نسخه دیگر بجای زاج سفید
توتیای اخضر هندیست که بهندی نیله تهوتهه نامند و نسخه اول بهتر است پس مجموع را باب صلابه کرده اقراص سازند و خشک نموده در کاسه سفالی لعابدار که در ته آن کاسه نمک کرده باشند گذارند
و کاسه دیگر مانند آنکه بجای کستر و مصاره جوز ماثل بندوده باشند گذارند و هر دو را بطین حکمت بگیرند و سه شبانه روز در سرگین گاو صحرائی خشک آتش دهند که اطراف آن سرگین بسیار باشد و اگر
برای تقویت باه است نه شبانه روز آتش دهند بدین نحو که چون آتش تمام گردد باز تجدید نمایند پس برآورند انچه در ته ظرف و اطراف آن چسپیده باشد بگیرند که آن رسکپور است نوع دیگر
آنست که بگیرند سیماب بیست مثقال و نیم زاج سفید هفتاد و پنج مثقال و باهم در هاون سنگی نیکو سحق نمایند و در شیشه کنند سر شیشه را بالحکم ببسته بگل حکمت که از گل سرخ و پنبه و نمک و خاکستر [illegible]
برنج ساخته خوب کوفته و زربیده باشند گرفته و خشک نموده در آن آتش شدید برافروزند و اگر آتش سرگین گاو صحرائی باشد بهتر است که تا سه ربع روز در میان آتش باشد پس برآورند
و بگذارند تا سرد شود و اجزا را از درون شیشه برآورند و باده وزن آن ادویه آب لیمو سحق بلیغ نمایند تا بتجمد و خشک گردد پس بار دیگر در شیشه کنند و بدستور سر آنرا بالحکم ببسته بگل حکمت
بگیرند و در دیگ سفالی تا نصفه ریگ کنند و شیشه را دران گذارند و بالای آن نیز ریگ نمایند که تمام شیشه در ریگ پنهان باشد و در زیر دیگ آتش کنند آن مقدار که ریگ سرخ گردد پس برآورند
و بگذارند تا سرد گردد و از شیشه برآورند و در ظرف چینی نگاهدارند و همین عبارت از رسکپور و شنجرف سفید است و حب مصنوع از ان و طریقه استعمال آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اتخاذ زعفران الحدید
آنست که آهن را سوهان کنند در غایت ریزگی و چند مرتبه باب و نمک بشویند تا سیاهی آن زائل گردد پس با آب خالص غسل دهند و با ربع وزن آن نوشادر سحق بلیغ کنند و بر ریزند و در ظرف سفالی
پهن نمایند و در مکان نمناک دفن نمایند تا دوازده یوم برآورند و مائل بسرخی قابل سحق گردد نوع دیگر که معمول اهل صناعت ست آنست که بگیرند صد مثقال براده آهن را با ستور مزبور
ست در قرع مطین کنند و بوزن آن نیز آب رتی اندک اندک بران ریزند و چون از ان دود ظاهر گردد مانندی بول انسان بران بچکانند که جوش آن فرو نشیند و انبیق بران وصل کنند و با آتش ملایم
مقطر نمایند و چون مجموع نیز آب مقطر گردید آتش تند کنند تا مکلس عفرانی رنگ گردد پس از آتش برگیرند و از شیشه برآرند و بعد از سرد شدن عند الحاجت بکار برند اتخاذ زنجفر که شنجرف
نیز نامند بدون احراق بانجار مختلفه است و از انجمله آنست که ملح قلا را در آب حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند و اگر مکرر خواهند باز با قلا تازه را دران حل کنند و آب آنرا بجز علقه بگیرند
و همچنین این تا سه مرتبه یا پنج مرتبه تا هفت مرتبه بتکرار نمایند پس در ظرفی کرده بر آتش گذارند تا آب آن منعقد گردد پس بگیرند یک وزن از این معقود و یک وزن آهک سنگ ناگرم آب ندیده و باهم
سحق بلیغ نمایند و چهار وزن آن آب بران ریزند و مکرر آنرا از چوبی برهم زنند و یکشبانه روز بگذارند پس آب زلال آنرا بجز علقه بگیرند پس آن آب را در ظرف سنگی یا آهنی نموده بر آتش گذارند
و بآهستگی طبخ دهند تا منعقد گردد و باز هم وزن این معقود آهک گرم آب ندیده داخل نموده سائیده و چهار وزن آب بران ریزند و بدسته از چوبی برهم زنند و بعد یکشبانه روز آب آنرا بجز علقه بگیرند و باز
بهمان نحو عقد نمایند و باز حل کنند تا هفت مرتبه این عمل را تکرار نمایند پس این هنگام مانند روغن میگردد و بسیار حاد و اکال از برای حل اکثر اجساد و ارواح مجرب چون موی را دران ریزند متحلل
گردد و در شیشه چینی محفوظ دارند و چون خواهند که شنجرف از ان سازند بگیرند کبریت املی یک وزن و سیماب خالص دو وزن و با این آب دورا سحق نمایند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و در این مرتبه سیاه خواهد بود
و پس بار دیگر نیز با آن روغن سحق نمایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند در این مرتبه اندک سرخ رنگ خواهد شد و همچنین تا آنکه بسیار سرخ خوشرنگ گردد پس سائیده و شسته در نقاشی و نوشتن استعمال نمایند این
نوع شنجرف مستعمل اهل صنعت ست اتخاذ زنجفر بطریق احراق بنار آنست که بگیرند سیماب خالص بیست مثقال کبریت زرد دوازده مثقال زرنیخ نعلی دو مثقال زرنیخ و کبریت را نیکو سحق نمایند
و با سیماب در هاون بسایند تا همه چون غبار شود و در کاسه که بیرون آنرا بگل حکمت گرفته باشند کنند و در تنور تافته که آتش آنرا بیرون آورده باشند بگذارند و بر روی دو سه خشت و سر تنور را بالحکم ببندند
و بعد از دو روز سر تنور را باز نمایند و کاسه را برآورند شنجرفی باشد در نهایت سرخی و خوشرنگ آنرا اوران کنند و نگهدارند نوع دیگر زیبق خالص هفت جزو گوگرد خالص دو جزو باهم سائیده در شیشه
مطین بطین حکمت کنند که تا نصف شیشه باشد و سر شیشه را بعا روح الحکمة بند کنند و بالای آن گل حکمت بگیرند و خشک کنند و در دیگ سفالی که دران ریگ [illegible] باشند [illegible]

د در زیر دیگ آتش برافروزند تا دیگ سرخ گردد پس بگذارند تا سرد گردد و برآوردن آن را شنجرف مصری خوانند و در زنجفر هندی گوگرد و سیماب مساوی ست و در زنجفر رومی سیماب دوازده جزو
گوگرد هشت جزو و زرنیخ سرخ پنج جزو است اتخاذ اسرنج که بفارسی سرنج گویند و بهندی سیندور خوانند بانحاء بسیار است از انجمله آنست که سفیداب قلعی را و یا قلعی و سرب را در تابه سفالی
کرده بر روی کوزه آتش ذغال نهند و اندک قدری نمک بران بپاشند و بسیخ آهنی و یا کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر میگردد و چون اندک سرخ گردد در دیگی کرده
بر روی کوزه گذارند و اطراف و زیر آن آتش برافروزند بغایت رنگین میگردد و اتخاذ سلیمانی که معروف ست بدواء عنب الثعلب و بفارسی دار شکنه نامند آنست که بگیرند از زیبق خالص نه مثقال
و از سم الفار سفید هفت مثقال و نیم و با هم نیکو بسایند و بدستور در شیشه مطین کرده مصعد نمایند اتخاذ مرداسنگ آنست که سرب را گداخته اسرنج یا سرب سوخته بجوشانند تا بهم ممزوج شوند
و ظرفی کرده در سرکه اندازند و آنچه خوب ست سوخته ممزوج شده باشد جدا نموده باوجود آب بجوشانند بعد یکه جوشش دهد اگر درد پس از جوجدا کنند و چون خواهند که آنرا تصفیه نمایند باید که
هموزن آن نمک بسایند و در آب خیسانیده هر روز بر هم زنند و هر سه روز تعیر آب نمایند تا خوب صاف شود و اجزای خام در رود نمایند پس شسته استعمال نمایند و دستور سفید کردن
مرداسنگ آنست که در ابریشم سفیدی بپیچند و با آب باقلا بجوشانند بعد سیاه شدن باقلا و سیاه گشتن ابریشم تجدید نماید تا آنکه سفید گردد و نوع دیگر آنست که مرداسنگ را با هموزن آن نمک در
خوابی کنند و آب بران بریزند و در آفتاب گذارند و چون نمک آب شود آنرا بریزند و همچنین تجدید آب نمایند و در وقت تجدید نمودن خوب بر هم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و آب را بریزند و همچنین تا
آنکه مرداسنگ سفید گردد و اصلا ملوحت دران نماند و مرداسنگ سفید کرده را مرتک نامند بفتح میم و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و کاف و بکسر میم نیز آمده و این در دوراء اطلبه
مستعمل ست تا آنکه عضو را سیاه نگرداند اتخاذ زنجار آنست که مس را صفایح بسیار نازک سازند و در سرکه تند گذارند و در زمین نمناک دفن کنند تا زنگ گیرد پس تا یکدیگر بسایند و همچنین تا تمام
صفایح پاشیده زنگار گردد و نوع دیگر آنست که مس را براده نموده با دو وزن آن سرکه بسیار تند در سبوی نوی قلعی کنند و سر آنرا بگیرند و در زمین نمناک و یا سرگین اسپ دفن نمایند و بعد از
سه شبانه روز برآورند همه آن زنگار شده باشد اتخاذ زنجار الصناعه آنست که بگیرند یکجزو براده مس را و با شب یمانی و بوره سرخ و نمک اندرانی بالسویه بقدر عشر آن در ظرف مس با سرکه تند بسایند و چون
خشک شود باز سرکه داخل نمایند تا آنکه خوب سوده و زنجار گردد و نوع دیگر که الطف از همه انواع ست آنست که راسخت مغسول را تا مثل آن نوشادر مصعد بسیار نرم بسایند و بعد از امتزاج قطرات
سرکه بسیار تند بران بچکانند و سحق نمایند تا مانند خمیر گردد پس بدو آنرا بپارچه نازکی بپوشند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد و باسرکه تند باز بسایند و بدستور در آفتاب خشک نمایند و تکرار عمل
نمایند تا همه زنگار گردد و چون خواهند آنرا تصفیه نمایند که زنجار نیز سرکه مقطر بران که یکجزو زنجار را پنج جزو را با هم ممزوج کرده تند بخیسانند و بگذارند تا سرکه سبز گردد و آن سرکه در ظرفی بگیرند و اگر
خواهند مرتبه دیگر بقدر پنج وزن درد زنجار نیز سرکه مقطر بران بریزند و بگذارند تا سبز گردد و هر دو سرکه سبز را با هم ممزوج کرده بگذارند تا ته نشین گردد که صافی بالای آنرا بجز حلقه بگیرند و ته نشین را
بگذارند تا خشک گردد و بسایند و بکار برند زنگار بسیار اعلی خواهد بود و اتخاذ سرکه هندی که بهندی کانجی نامند جهت اکثر امراض حاده صفراوی و غیرها مفید ست آنست که بشویند برنج یعنی ارزر را و
بجوشانند تا مهرا گردد پس صاف نموده در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی لعابدار کرده آب بران ریزند آنمقدار که یک شبر از بدی آن بر گردد سر آنرا پوشیده در آفتاب یا پشت اجاق گرم بگذارند تا
حل شود که بعد از پس صاف نموده عند الحاجت استعمال نمایند صنعت عود مطرا بگیرند عود قماری را و ریزه ریزه کنند و در گلاب جلاب بخیسانند تا نرم شود پس بگذارند تا رطوبت آن کم شود آنگاه مشک و عنبر داشته را
با آب سوده با آن چند بار آغشته هر مرتبه خشک نمایند و عند الحاجت قدری از آن را در مجمر بر انگشت گذارند مجلس را معطر نماید و مشام را قوت بخشد اتخاذ زبد الشمع آنست که بگیرند مقداری از موم مصفی و گداخته
در هاون ریزند و دو استار روغن گل یا روغن بنفشه یا غیر آن هر دو بران ریزند و چند پاره یخ یا برف در آن انداز ند و خوب بر هم زنند چون یخ و برف گداخته گردد و بگذارند تا روغن بالا آید دهن را
بردارند تا آب را بریزند و استعمال نمایند اتخاذ طین حکمت بگیرند طین حر که بفارسی خاک رست گویند و از سنگریزه و رمل صاف نماید بدین نحو که در آب حل کنند و آنچه مخلوط با آب گردد در ظرفی بگیرند و دردی
را دور نمایند و بگذارند تا ته نشین گردد پس بگیرند موی سر انسان و ریزه ریزه کنند و اگر موی سر تراشی باشد که سر تراشان جمع مینمایند بهتر ست و با هموزن آن سرگین گاو کوبیده بیخته با آب ترکرده همه را
خمیر کرده هفت روز بگذارند و هر روز آب نمک بران پاشند تا خشک نگردد و پس خوب سرشته در زمینه استعمال نمایند و بعضی سبوس گندم و خبث الحدید پینه نیز داخل مینمایند اتخاذ الزجاج و بدستور آنکه بگیرند
زجاج شامی و قلعی را بالسویه و در بوته گداخته سرد کنند و آنچه مانند کف بر روی آن باشد بردارند که آن را الزجاج آنست اتخاذ ابریشم بیر که جوهر تعلیع نامند و از خواص آنست که هر چه را بآن وصل کنند و با آن آتش
از آب و آتش منفصل نگردد آنست که بگیرند پنیر تازه را و اوراق رقیقه بر روی سنگ مسطح آهک آب ندیده را نرم بیخته فرش نمایند و آن پنیر را بر روی آن نهند بعد یکدیگر تا آنها بچسپند تخته بر روی آن اوراق نهند تا
نرم بیخته بپاشند بقدری که آنرا بپوشد و سنگ مسطح دیگر بسیار سنگین بر روی آن گذارند و ده روز در آفتاب گذارند تا دو هفته آن پنیر تمام فشرده و در آهک آب او پس آب بشویند و بدستور فرش و تحاف از نمک سابیده
کنند و یکهفته در زیر سنگ گران گذارند پس آب پاک شسته که سرخی و چربی آنکه داشته باشد بالکل دفع گردد که چون در آفتاب گذارند چربی از آن ظاهر نگردد و اگر ظاهر گردد باز با آب نمک بسیار شستشو نمایند
تا بحدی رسد که اصلا چربی در آن نماند و کمال آن در عدم چربی و سرخی ست پس باشند نیم بسایند و در شیشه محفوظ دارند در وقت حاجت قدری را با آب سفیدی که تخم مرغ که در شیشه بسیار بهم زده کف آنرا گرفته باشند قطره قطره
از آن آب بران بیخته بر روی سنگ با دسته سنگی بسایند تا بحدیکه سنگ بالای دسته بامین بچسپد پس بک صاف خالص در آب حل کرده قطره قطره از آن آب بآن ریزند که بقوام سیال گردد و آنمقدار که چون ظرف چینی
و یا شیشه و یا چیز دیگر را بآن وصل کنند بادنک زمانی خشک گردد بر دارند در شد وصال ظروف شکسته و غیرها بکار برند و این را بسیار مکتوب است اتخاذ مداد و دوب تنفسیم و طلیه تر بدر سوند آن اعمال انها در صلاح الحکمة و
تیز از افراد رقی هر یک بهم خود در قرابادین ذکر یافت و درینجا نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد فصل دوم در بیان معرفت افعال و صفات ادویه مفرده و اسامی آنها بترتیب حروف تهجی بدانکه ادویه را افعالی

چند کلمه و جزئیه و افعالی چند شبیه بکلیه است اما افعال کلیه مانند تسخین و تبرید و ترطیب و تیبیس و امثال اینهاست و اما افعال جزئیه مانند منفعت آنها در مرضی و وقتی و حالی خاص است مانند منفعت در مرض سرطان
و داء الثعلب و یرقان و طحال و سنگ گرده و مثانه و امثال اینها و اما افعالی که مشابه افعال کلیه اند مانند منفعت در اسهال و ادرار و حبس و امثال اینها و این افعال هر چند جزئی اند ولیکن چون از اموری اند که نفع آنها عام است در جمیع
بدن و همچنین ضرر که آنها نیز عام است لهذا مشابه کلیه اند و نیز افعال کلیه بعض آنها اولی اند و بعضی ثانوی و افعال اولیه همان افعال اربعه اند مانند آنها و ثانوی بعضی از آنها همان افعال اند بعینه ولکن
مقدار بقیاس و یکی بطرف زیادتی و یا نقصان مثل احراق و عفونت و انجماد و مانند اینها که بعینه تسخینات و تبریدات اند ولیکن بقدر و مقیاس بدیگری نیز افعال چند دیگر بسیار هستند که دوا از آنها نتیجه
بدهد و ختم و الزاق و تفتیح و تغریه و تخشین و غیرها و در اینجا ذکر کرده میشود افعال مشهوره آنها با بعض اصطلاحات این فن و صفات بعض ادویه و اطعمه قبیل از این در رعایت حروف الالف اکال یعنی خورنده عضو
و آن دوائی را نامند که بسبب افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذ که دارد تفریق اجزای جوهر عضو نماید مانند زنجار ج جالی یعنی پاک کننده و آن دوائی را نامند که از شان آن تحریک رطوبات لزجه چسپنده در فوهات
آنها باشد از سطح عضو و فوهات مسامات مانند انزروت و ماء العسل و هر دوای جالی بلین طبیعت هر چند در آن قوت مسهله نباشد جاذب یعنی کشنده و آن دوائی را نامند که بحرکت آورد و اخلاط
و رطوبات را که ملاقی آنست بسبب لطافت و حرارت خود و جذب نماید آنها را بسوی خود و بظاهر جلد مانند جندبیدستر و آنچه شدید الجذب باشد پیکان و خار را از عمق بدن بکشد و برآورد مانند گوشت حلزون
جامد یعنی بسته کننده و آن دوائی را نامند که او شان آن باشد که از اخلاط رقیقه سائله را منجمد و بسته گرداند مانند موم و نشاسته و کتیرا و کهربا ح حالق و حلاق یعنی سترنده موی و آن دوای را
نامند که بیخ موی را سست گرداند و آنرا دفع سازد و یا آنکه سست کند بآسانی کنده شود مانند زرنیخ و نوره و سفیداب و خاکستر حکاک یعنی بخارش آورنده و آن دوائی را نامند که بسبب
حدت و گرمی خود جذب کند بسوی مسام اخلاط گزنده را و نباشد بآن حد که زخم کند عضو را مانند کبیکج خ خاتم یعنی تمام کننده زخمها و آن دوائی را نامند که بسبب قوت مجففه خود در سطح ظاهر
جراحت تفرق و رطوبتی نگذارد و خشک کند آنرا و خشک ریشه ببندد و نگهدارد آنرا از آفات تا اینکه گوشت و پوست صالح بر روید + و + وابق دوائی را نامند که بسبب لزوجت جوهر کثیف خود بسدت
بچسپد مانند دبق ر + رادع یعنی مانع و باز گرداننده ماده بعضو آن دوائی را نامند که بسبب برودت و قوت قبض خود احداث کند در عضو کثافتی که تنگ گرداند مسام آنرا و بشکند
حدت حرارتی که حادث شده است در آن و غلیظ و منجمد گرداند اخلاط رقیقه سائله را و نگذارد که بعضو بریزند و عضو را از قبول آنها باز دارد مانند عنب الثعلب در اورام و رادع را مقابل
جذب است ع + عاصر یعنی فشارنده و آن دوای را نامند که بسبب شدت قوت قبض و جمع خود اجزای عضو را بفشارد تا آنکه آنچه از رطوبات رقیقه در خلل و فرج آنست
منضغط و جدا گردانده از هر منفذ که بیابد برآید مانند ضماد ساخته تمر هندی و ورد گل سرخ غ + غسال یعنی شست و شو دهنده و آن دوائی را نامند که بقوت جالیه منفصل
خود که رطوبات باشند نه بقوت فاعله که حرارت باشد بحرکت و سیلان در آورد اخلاط را و زائل گرداند آنها را از سطح عضو مانند ماء الشعیر و آب خصوص آب نیم گرم ق + قاتل یعنی کشنده
و آن دوای را نامند که بسبب ضدیت خود روح حیوانی و قوی را فاسد و فانی گرداند و هلاک سازد مانند افربیون و افیون و بیش و آن مرادف سم است و بعضی گفته اند که زهر حیوانی
مخصوص باسم سم است و غیر حیوانی مختص بقاتل قاشر یعنی خراشیده پوست جدا کننده آن دوائی را نامند که بسبب شدت قوت جلای خود جلد و بشره و پوست فاسد عضو را مانند قسط
و زراوند و هر چه نفع و فائده بخشند بسبق و کلف و مانند این برادر ک + کاوی یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن دوائی است که جلد را بسبب شدت احراق و تخفیف خود بهم در آورد
و مجاری اخلاط آنرا مسدود سازد و مسام را بند کند و عضو را بکار دارد مانند عضو گرم بریان داغ کرده شده مانند زاج و قلقطار کاسر الریاح یعنی شکننده و دفع کننده ریاح و آن دوائی را نامند که قوام ریاح غلیظه
محتقنه اعضای را بقوت حرارت و تخفیف خود رقیق ساخته دفع نماید و یا تحلیل برد مانند تخم سداب ل + لاذع یعنی گزنده و آن دوائی را نامند که بقوت حرارت و شدت نفوذ خود در عضو فرو رود
و تفرق اتصال در منافذ کثیره قریبه بهم احداث نماید که اجزای آن بانفراد محسوس نگردد مانند استعمال خردل با سرکه و یا سرکه تنها الزج یعنی چسپنده و آن دوائی را نامند که بالفعل یا بالقوه در حین [illegible]
حرارت مزاجی در آن قابل امتداد گشته اجزای آن زود منقطع نگردد مانند دبق + مبرد آن دوائی را نامند که بقوت دارد احداث برودت نماید مانند کافور مبهی یعنی بحرکت آورنده قوت باه و زیاده
کننده ماده آن که منی و ریاح غلیظ منقطعه است و آن دوائی را نامند که تولید ماده منی و ریاح منعظه نماید بسبب حرارت معتدله و رطوبت فضلیه خود در مجاری فضلات و اعضای تناسل و محرک باه شود
بهمین بوزیدان و زردک مانند آنها مجفف یعنی خشک کننده و آن دوائی را نامند که بقوت مجففه خود احداث تخفیف و خشکی در عضو نماید در رطوبات آنرا لطیف نماید و تحلیل برد مانند
سندروس مجمد یعنی بسته کننده و آن ضد محلل است دوای را گویند که بسبب قوت برودت و قبض خود منجمد گرداند اخلاط و رطوبات را مانند بزرالبنج و نشاسته محرق یعنی سوزنده و آن دوای را
نامند که بسبب قوت حرارت و نفوذ خود اجزای لطیفه و رطوبات عضو را تحلیل برد و احداث احراق و تاکل نماید و مانند فرفیون و زرنیخ محکک یعنی خارش آورنده و آن دوای
را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود جذب نماید اخلاط لذاعه حکاکه را بسوی مسامات جلد و بسر حد تقرح نرساند مانند کبیکج و انجره محلل یعنی تحلیل برنده و آن دوای را نامند
که بقوت حرارت خود جدا نماید و خارج گرداند اخلاط از موضعیکه چسپیده و اقرار یافته اند در آن و جدا گرداند اجزای آن را از هم و بخار دفع کند جزء جزء تا آنکه باقی نماند از آن
چیزی مانند جندبیدستر محمر یعنی سرخ کننده و آن دوای را نامند که بقوت گرمی و جذب خود گرم گرداند عضو را و آنچه ملاقی و متصل است بدان از خون جذب کند بسوی
آن عضو جذب قوی و بدان سبب سرخ گردد ظاهر آن و فعل این قریب است بفعل کی و داغ مانند خردل و انجیر و [illegible] مخدر یعنی بیحس کننده آن دوای را
نامند که بقوت برودت و یبوست و قبض خود منجمد گرداند اخلاط را و سد نماید مسامات عضو را و مانع آید از نفوذ روح نفسانی در آن و اندک بیحس گرداند و از حرکت باز ماند دیا.

آنکه روح نفسانی حساس متحرک را کثیف گرداند که احساس و حرکت آن کم گردد مانند افیون لهذا اکثر مخدرات سرد و خشک می باشند مخشن یعنی زبر و درشت کننده آن دوای را نامند که بشدت
قوت قبض و تجفیف خود بگرداند سطح عضو را مختلف الاجزاء و عم از آنکه تکثیف نماید اجزای رطبه مملسه آنرا مانند اکلیل الملک و خردل مدر یعنی ادرار آورنده اند آن دوای را نامند
که بقوت حرارت و تلطیف خود اخراج و دفع نماید مائیت اغذیه و فضول سیاله را ببول و حیض و عرق و شیر مدمل یعنی اندمال آورنده اصلاح و حاق کننده جروح و قروح و آن دوای
را که خشک و کثیف گرداند رطوبتی را که در خلل و قروح و میان اجزای جراحت که مجاور یکدیگراند و بگرداند قوام آن رطوبت را غلیظ و لزج مغری تا اینکه بچسپند بیکدیگر مانند دم الاخوین و
دهمج و کثیرا و صمغ عربی و امثال اینها مرخی یعنی سست کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و رطوبت خود بگرداند قوام اعضای کثیفة المسام را نرم و مسامات آنرا وسیع
تا آنکه بسهولت و آسانی مندفع گرداند از اینها فضول مجتمعه محتبسه در اینها را مانند ضماد شبت و بزرکتان مرطب یعنی افزاینده رطوبت و آن دوای را نامند که بسبب زیادتی شدت رطوبت
و احداث رطوبت نماید مرقق یعنی رقیق کننده اخلاط و رطوبات و این در برابر مغلظ ست و یا قوت نافذه و حرارت و رطوبت می باشد مزلق یعنی لغزاننده فضول و اخلاط و آن
دوائی را نامند که بقوت لینه و رطوبت مزلقه که دارد تلیین سطح عضو نماید بحدیکه بلغزاند آنچه در ان محتبس ست و تحریک آن نموده دفع نماید مانند آلو بخارا و لعبه مسدد یعنی آنچه باعث تنگی و منع
گردد و آن دوای را نامند که بسبب یبوست و کثافت خود یا بسبب تغذیه احداث سده نماید مسکن یعنی ساکن کن دوائی را نامند که اخلاط و ارواح را از حرکات غیر طبیعی باز دارد مسهل یعنی
اسهال کننده و آن دوای را نامند که بقوت مسهله و حرارت و نفوذ و جلاء و ترقیق و جذب و دفع خود از قاعر عروق و منافذ بدن اخلاط فاسده و فضول و معدیه را جذب و اخراج و دفع نماید بطریق
اسهال و تفصیل آن در فصل اول ذکر یافت مشهی یعنی اشتها آورنده طعام در ان دوائی را نامند که تحریک طبیعت نماید بخواستن غذا مصلح یعنی اصلاح کننده و آن دوای را نامند که اصلاح
حال ماکول و مشروب نماید خواه برفع ضرر آن نماید و یا معاونت فعل آن کند و یا حفظ قوت و یا کسر حدت آن نماید و یا بدرقه آن شود بجهت وصول آن با عضای صعبة البعید مصلب یعنی دوائی را نامند
که جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت گرداند بسبب برودت و یبس و قوت جمع و تکثیف خود و این در تقابل مرخی ست مطفی یعنی نشاننده ثوران و حدت اخلاط و آن دوای را نامند که بقوت برودت
و باعتدال خود بشکند حدت و سورت اخلاط حاده حاره را و یا سوء مزاج حار ساذج را معرق یعنی عرق آورنده و آن دوای را نامند که بحرارت و تلطیف و ترقیق خود رطوبات محتبسه در جلد و اعضای
قریبه باو را بعرق دفع سازد و اخراج نماید معطس یعنی عطسه آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ خود تحریک مواد دماغی نماید بجانب خیشوم و بعطسه دفع سازد معطش یعنی
عطش آورنده و آن دوای را نامند که طبیعت را مشتاق ترویح سازد اعم از آنکه ترویح بآب شود مانند معده و جگر و یا بهوا مانند دل و ریه مراد از عطش عطش صادق ست نه کاذب مغری یعنی
تغریه کننده و آن دوائی یابسی را نامند که در ان رطوبت لزجه باشد که بچسپد بفاقد فوهات منافذ و سد کند و مانع سیلان گردد مانند کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و آهک شسته و هر دوای لزج
سیال سریع چون حرارت در ان تاثیر نماید میگرداند آنرا مغری سلو حابس معفن یعنی بدبو گرداننده و آن دوای را نامند که بحرارت غریبه خود فاسد گرداند مزاج عضو را در طوبت ارواح آینده بسوی
آن متعفن گردانند و تمام آنرا تحلیل برد و باقی را اینکه بگرداند جزو عضو نگرداند و نیز بسبب حد احراق و تاکل نرساند بلکه بگرداند آنها را فاسد و متصرف حرارت غریبه در انها متعفن مانند زرنیخ و مغلظ
یعنی غلیظ کننده و این مخالف ملطف ست مفتت یعنی شکننده و پاره کننده سنگریزه و آن دوای را نامند که در ان قوت حاده نافذه باشد که چون با اخلاط لزجه متحجره برسد ریزه ریزه نرم گرداند
اجزاء آنرا مانند حجر الیهود و سنگ ماهی در مار عقرب و غیر اینها از ادویه مفتته حصاة مفتح یعنی کشاینده سده و آن دوای را نامند که بحرکت در آورد مادهٔ را که داخل مجاری و منافذ تجاویف اعضا نامند
شد بسوی خارج تا آنکه مفتوح گرداند مانند فراسیون فعل مفتت اقوی ست از فعل جالی برای آنکه فعل این یا بتلطیف و تحلیل ست و یا بتلطیف و تقطیع یا بتلطیف و تغسیل پس چیزی که لطیف و نضج ست
و هر چیز لطیف و مفتح و هر لطیف سیال مفتح اگر باشد مائل بسوی حرارت یا معتدل و هر لطیف حامض نیز مفتح منضج یعنی خام کننده و آن دوای را نامند که بقوت برودت و یبس خود باطل گرداند در ان
غریزی و فرحی را نیز و اخلاط را خام و هضم را ناقص سازد و این در مقابل منضج و هاضم ست مانند بزر قطونا و درست ضماد آن بر خارج مفرح یعنی فرح آورنده و آن دوای را نامند که تعدیل مزاج و
تلطیف اخلاط و روح حیوانی و نفسانی نماید و منبسط سازد آنها را و میل دهد بسوی خارج و حزن را زائل سازد و دماغ را قوت بخشد و حواس را نیکو گرداند و ذهن را صافی سازد و کسالت را دور کنند
مانند غشی یعنی پراگنده کننده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت خود متفرق و پراگنده سازد و ریاح مجتمع را و قابل دفع گرداند مقطع یعنی جدا کننده و آن دوای را نامند که بسبب قوت
حرارت و لطافت و نفوذ نماید ما بین خلط لزج و سطح عضو ملاصق بدان و دفع نماید آنرا بدون تصرف در قوام آن مانند سکنجبین و خردل مقئی یعنی قی آورنده و آن دوای را نامند که بقوت حرارت
خود و ترقیق نماید اخلاط غلیظ مجتمعه در مجاری غذا و معده را بالقی دفع نماید مانند ترب مقرح یعنی زخم کننده و جرک آورنده آن دوای را نامند که بقوت حرارت و نفوذ و جذب خود تحلیل
برد و فانی سازد رطوبات یکه میان اجزاء جلد ست و تفرق دهد اجزای آنرا و جذب کند مواد را بسوی آن و احداث قرحه نماید مانند بلادر مقوی یعنی قوت بخشنده و آن دوای را نامند که
تعدیل قوام عضو و مزاج نماید تا آنکه مانع آید از قبول فضول منصبه بسوی آن و از آفات نگهدارد یا آنکه تبرید نماید مسخن را و تسخین نماید مبرد را مانند دهن ورد و یا بخاصیة بخاصیتی که دارد مانند طین مختوم
ملطف یعنی لطیف کننده و آن دوای را نامند که بحرارت معتدله خود رقیق گرداند خلط غلیظ را مانند حاشا ملین یعنی نرم کننده بطن و آن دوای را نامند که بقوت حرارت معتدله در رطوبت خود
اخراج نماید آنچه در معده و امعا است و این اعم از منضج و مزلق ست مانند مغز مغلوث خیار شنبر و تمر هندی و شیرخشت منضج یعنی اعتدال دهنده قوام اخلاط و مواد و آن دوای را نامند قوام اخلاط
نماید تا قابل دفع سازد آنها را اعم از آنکه رقیق را غلیظ سازد مانند خشخاش یا بالعکس که غلیظ را رقیق نماید مانند طبیخ حاشا و منجد را نرم سیال گرداند مانند حلبه و نیز نضج عبارت از اعتدال اخلاط در کیفیت و قوام صالح هر خلط است

بحسب لایق آن تا حاصل گردد ازان منفعتی که مخلوط اند برای آن باشد که نضج عبارت از اعتدال قوام متین صافی غیر حاد بودن آنست که صلاحیت جزو عضو شدن را داشته باشد و صفرا آنکه رقیق
صافی حاده باشد اما بحد افراط و تفریط تا افعال مطلوبه از آن صادر گردد و بلغم بسیار رقیق مائی غیر متشابه الاجزا باشد تا صلاحیت استحاله بخون و جزو بعض اعضا شدن را با اختلاط بخون
و یا استحاله بدان داشته باشد و سودا و روی دم صافی غیر محترق باشد تا صلاحیت تغذیه بعض اجزای با اختلاط بخون و غیره آن از فواید مطلوبه آن داشته باشد و لهذا نضج عبارت از طبخ
معتدل کامل ست منفخ یعنی نفخ آورنده و آن دوایی را نامند که در جوهر آن رطوبت غریبه غلیظه باشد که چون فعل نماید در آن حرارت غریزیه تحلیل نباشد بسرعت بلکه مستحیل بریاح گردد
و یا موسخ قروح یعنی چرک آورنده بعین ست و از اغذیه و ادویه آنچه تحلیل یابد برطوبت آن در هضم اول در ریاح و نفخ آن در معده بماند و انحلال آن نیز بالتمام در همانجا باشد و یا در امعاء
آنچه رطوبت فضله در آن باشد آنها دو نفخ در یکی بوده نفخ آن در معده و امعا به تحلیل نرود و بالتمام بلکه باقی ماند و چیزی ازان در عروق اعضای تناسل رود مانند زنجبیل و بزر جرجیر و این منفخ ست
و باعث نعوظ هم ست موسخ قروح یعنی چرک آورنده در زخمها و آن دوای مرطبه را نامند که مخلوط گردد برطوبات قروح و آنها را زیاده گرداند و مانع خشک شدن آن شود مانند موم روغن
منبت که ملحم نیز نامند یعنی رویاننده گوشت و آن دوایی را نامند که بگرداند مزاج خونیکه وارد جراحت میشود معتدل و مجفف تا آنکه مستحیل بگوشت گردد و منعقد شود در انجا گوشت جدید صالح
فصل یازدهم دربیان بعضی اصطلاحات طبیه متداوله حرف الالف اجام بمعنی نی زار ست استنشاق بمعنی کشیدن چیزی بود که بسیار سائل باشد اصل یعنی بیخ و آن عام ست از انکه
شجره باشد یا از گیاه اصول ربعه عبارت از بیخ رازیانه و کاسنی و کرفس و کبر ست اغصان یعنی شاخها و آن مخصوص بشجره و گیاه شاخدار ست و مفرد آن غصن ست افومالی چیزی ست که در آن
عسل را حل کننده و نگهدارند و جوش دهند آنرا اکتحال بچشم کشیدن چیزی بود اکسومالی سکنجبین متخذ از سرکه و عسل ست و بعضی زیاده میکنند در آن آب دریای شور با تمام دری یا اکلیل بمعنی تاج
و ابرنارنیک و غیر آن نیز آمده هست و در ادویه مراد ازان چیزی بیخ بودن شکوفه در بار نباتات است اکله و اکالیل جمع آن آمده انکباب مراد ازان نگاهداشتن عضو ست بر بخار ادویه که در آن
جوشانیده باشند و یا گرم کرده باشند اودیه جمع وادی بمعنی کناره دریا و رودخانهاست اوذرومالی عسل و آب باران بالمناصفه در هم ممزوج نموده در آفتاب گذاشته است اوکسامالی
سرکه مخلوط بآب نمک ست حرف الباء بادزهر اسم فارسی تریاق ست و گویند هر چه دفع سم کند مصنوع و مرکب نباشد مخصوص باین اسم ست باقوز جمع بقر ست باکور نخستین میوه است
که برسد تبرید بدن بخور هر چه دود آنرا استعمال نمایند بربور بفارسی باخور نامند بزاق و بصاق آب دهن را گویند بزر آنچه بار از نباتات و در غلاف و در قشر باشد مثل خشخاش بشع
بمعنی بدمزه است و هر چه را طعم قرنب از مرارت و قبض باشد باین اسم خوانند بصیص نورانی و درخشنده بطایح زمینهای که آب در آن جمع شده باشد و بفارسی مرداب نامند بعر بفتح اول
سرگین ست بکر نخستین جوان و بکسر اول دوشیزه نبک تبحر یکبار ها است که در ساق اشجار متکون شود حرف التاء تریاق بکسر تاء بفارسی تریاک نامند و هر چه در شان او باشد که حفظ صحت باشد
روح بجدی کند که دفع ضرر سم از خود نماید باین اسم نامند و گویند تریاق مخصوص بدوای صناعی ست و آنکه افیون را تریاق می نامند بجهت حفظ قوت آنست که در این امر با تریاق حقیقی
اشتراک دارد تصفیق آمیختن شراب با آب است تصعید آنچه با آتش اجزای آنرا صعود فرمایند و لطیف آنرا اخذ کنند تعلیق آویختن چیزی بگردن و لباس از اعضا تفه یعنی بیمزه
و مراد طعمی ست که نه لذیذ باشد نکریه و تاثیر آن ترتیب دماغی و ارخا بسیار و تولید بلغم باشد تکرج بفارسی پادر گویند و آن متغیر شدن طعم ست یا بو یا هر دو تکلیس بمعنی
صاروج کردن و سوختن چیزی و سیراب نمودن بهره برداشتن آمده و مراد ازان مهیا ساختن بعضی ادویه است بجهت نفوذ و سرعت تاثیر و رفع کردن ثقل و کثافت آن خواه باحراق یا به
دیا بعمل دیگر حرف الثاء ثقیل یعنی گران و بمعنی گران آمدن بر طبع که دیر فعل بود و سریع الزوال نباشد ثمر بار نبات ست مثل خوشه میوه و امثال آن ثمنش لغت یونانی ست
و مراد ازان هر چه از نبات باشد مابین درخت و گیاه باشد حرف الجیم جبر کسر عضو شکسته را بستن ست جبرله براء مهمله زمین سنگلاخ جبر لشن بمکوفته که بلغو را نامند جفاف خشک و خشکی جمد بفتح اول
و ثانی آب گرد آمده و جمع شده و بسته شده از سردی و نیز جمد و جبر را نامند حرف الحاء حامض یعنی ترش حاد بمعنی اجزای و آن مرکب از تلخی و حرافت ست و فعل آن انفعال اجزا است
حب آنچه در ثمر باز رو بی غلاف باشد مثل گندم و جو حریف یعنی گزنده که اجزای در زبان آن فرو رود و بسیار بگزد و تفریق اجزای و آن حشیش گیاه خشک و شبیه بخشک شده و گویند
مخصوص نباتی ست که بر روی زمین پهن نموده باساق و باشد و بجد تمنش رسد حکاکه آنچه از سائیدن دو چیز جدا شود حلاق سترنده موی حلو شیرین و هر چه زبان را منبسط سازد و
اندک حرارت در آن احداث کنند و لذیذ باشد شیرین نامند حلیب شیره تخمها و غیره آن شیر تازه دوشیده است حمل بار نباتات ست اعم از ثمر و شبه ثمر ست حمول اعم از ثمر و شبه ثمر
حرف الخاء خاثر آنچه اجزای خلطه بهم آمده در درد غلیظ گرداند خثی سرگین طیور و غیرها ست خفیف بمعنی سبک آنچه بر طبع احتمال آن آسان بود و سریع الزوال باشد خلع بیرون رفتن سر استخوان از مکان خود خلع
اسم صبغ ست خلع ست خمل بمعنی پرز است و در ادویه است هر چه شبیه پرز بر سطح ظاهر آن باشد مانند آنچه بر برگ به می باشد حرف الدال دالق آنچه جهت لزوجت کثیفه خود بدست
بچسپد مثل ابق و سیم هر چه زبان و غیر آن را نرم سازد و اجزای آنرا منبسط سازد بی احداث و بفارسی چرب نامند دلوک بمعنی مالیدن ست و مراد ازان آنچه از سنونات بانگشت بر دندان
و غیر آن بمالند دوای غذایی آنکه تاثیر کیفیت آن زیاده بر تاثیر کمیت و ماده آن باشد دوای سمی آنکه کیفیت تاثیر آن موافق مزاج نبود و بالخاصیت کشنده باشد مثل افیون دوای مطلق آنکه
تاثیر بکیفیت کند و جزو بدن نشود دهنی در جسم اجزای دهنی موجود باشد باعث اشتعال او گردد مثل مغزها و تخمها و چوب صندل ابیض و دیودار و عود هندی مانند آنها حرف الذال ذرور آنچه
سائیده بی مائعی بر عضو بمالند و یا بپاشند ذفر بوی بد مواد تجافیه آنچه تاثیر بصورت نوعیه خود کند اعم ازانکه تریاق باشد یا زهر حرف الراء رادع آنچه مواد را مانع ریختن بعضو شده

اعضا از قابض و رده آن نسازد در وع مقابل جذب ست رجیع فضله بضم اول انسان ست رخص بفتح اول و ثانی پرده در ادویه هر چه نازک و زود شکن باشد رخو نرم و سست
ردی الکیموس آنچه از آن اخلاط غیر معتدل القوام و الکیفیه متکون شود رزین آرمیده و مردبار و در ادویه آنچه در متانت و سنگینی و خوش جوهری تمام باشد رسوب ته نشین لعاب و آنچه
در مائعات اندازند و بر روی آب ایستد آنرا رسوب نامند رمص رطوبت غلیظ را نامند که در باطن ملک چشم جمع شده و چسپنده باشد روث سرگین حیوانات رودومالی شراب متخذ از ورد
گل سرخ ست با عسل حرف الزای زعوقه بسیار گریه و مرکب از مرارت و ملوحت ست زغب ول موی که بر بدن حیوانات بر آید و اسم کمیخت ست که ساغری باشد در ادویه آنچه در سطح از
چیزی شبیه بموی تازه بر آمده باشد مزغب نامند مانند به و هلو و شفتالو زهر شکوفه گل باشد حرف السین ساحل کنار دریا سائل آنچه اجزای آن در همه جهات حرکت کند اعم از آنکه انفصال اجزای او منقطع
شود یا نشود مثل آب و دهنها سباخ شوره زار سبط راست بی گره را نامند از موی و غیر آن سحیق آنچه بسیار نرم سائیده باشند سم آنچه بفارسی زهر نامند و بسبب ضدیت کیفیت و خاصیت
خود مزاج را فاسد سازد مانند بیش سنون آنچه بدندان پاشند و یا بمالند و تقوی جوهر آن باشد سهک بد بو شدن گوشت و بد بوی عرق که از بدن آید که بفارسی سهمیت نامند سهل زمین نرم
حرف الشین شامخ کوه بلند شتر بفتح اول و کسر ثانی بر بدن پلک چشم شجر نباتی ست که با شاخ خشبی باشد و کامل ادا آنکه با اجزای رسیده نباتیه باشد و آن ثمر و ورق و لیف و صمغ و بزر و
قشر و اصل و عصاره و حب ست مثل درخت خراشیدن شدخ سر شکستن و فراخی و سفیدی روی ست اشدخ عضل یعنی از هم باز شدن و گسیختن شدق بفتح اول یا بکسر آن و سکون ثانی فراخی
گوشه دهان و بفتحتین فراخ شدن گوشه دهان شرف بضم اول و فتح ثانی کنگرها ست و در ادویه آنچه در اطراف او زواید بر آمده کنگرها باشد مشرف نامند مانند سرانا شطب بضم
اول و ثانی جوهر شمشیر و بفتح اول و سکون ثانی جدا گردیدن و دور شدن و پوست باز کردن و در ادویه هر چه باین صفت باشد شطب گویند شمه آنچه بو کند حرف الصاد
صالح الکیموس آنچه از و خونی متولد گردد به همه جهات آنکه اعتدال و اشتر و سائر اخلاط مخلوط با آن بقدر طبیعی باشد و خلط بد از و بهم نرسد صخریه زمین سنگستان صفق بفتح اول و ثانی
آبیکه بر ادیم و یا مشک نو بر بزند پس زرد گردد و بمعنی طرف و کنار رود و در نباتات آنچه چنین دارد باز روی دیل بطرفی داشته مستقیم نباشد مصفق نامند صفیق پوست درشت و مستحکم بافته شده
است حرف الضاد ضماد آنچه غلیظ القوام که مانع و نرم باشد بر عضو مالند و یا بر او بندند اعم از آنکه موم و روغن داشته باشد و یا نداشته باشد حرف الطاء طافی آنچه بر روی
آب ایستد طبیخ آنچه جوشانیده آب آنرا استعمال نمایند طحن خرد کردن و طاحون آسیا باشد مسمی باسم لازم ست طری تازه طلا آنچه رقیق القوام باشد و بر عضو مالند و نام نوعی از
شراب ست طیب بسکون ثانی خوشبو و تند و بتشدید آن بمعنی پاکیزه حرف العین عشب بضم اول و سکون ثانی بمعنی گیاه است عصاره بمعنی عصیر ست اما در اینجا آنچه از آتش
بهوا و یا بآفتاب منعقد کرده باشند استعمال نمایند طحن خرد کردن نباتات که منجمد نشده باشد عطر بفتح بوی خوش و بکسر خوشبوی عفص بکسر فا طعم زمخت که زبان را درشت
سازد و اجزای آنرا بسبب برودت بهم آورد و فعل آن تبرید و تکثیف و تصلیب و تخثین در وع ست عنقود خوشه نباتات عنا بند جمع آنست حرف الغین غرغره و از
مخلخل ست که از حلق آید و مراد از آن حرکت دادن مائعات ست و فرو بردن آن و یا فرو نا بردن و ریختن آن غض بضاد معجمه تر و تازه نارس از نباتات ست غلیظ بمعنی کثیف
ست و در اغذیه بیشتر متداول ست و استعمال لفظ کثیف در ادویه حرف الفاء فاتر نیم گرم ست فتیله بمعنی شیافه که مخصوص دبر باشد فرزجه شیافه که قبل و رحم را مخصوص
باشد فرفیری بمعنی رنگ بنفش ست فسخ از هم جدا شدن ست حرف القاف قابض گیرنده را نامند که اجزای زبان را بهم آورد و درشت نسازد و فعل آن
تبرید و تجفیف و تغلیظ و تقویت اشتهاست و در غیر طعم مراد از آن شیء حابس ست که بسبب بهم آوردن اجزای عضو حبس و استمساک نماید قضبان شاخهای گیاه ذی ساق ست و قصب را
جدا نست قطور آنچه در گوش و غیر آن از اعضا بچکانند قمع بضم اول و ثالث و سکون ثانی قبهای خوشه گشت ست حرف الکاف کثیر الغذاء آنچه اکثر مقدار او جزو بدن شود
کثیف بخلاف لطیف و آن چیزیست که اجزای او بدشواری قبول انفصال از کیفیت بدنی کند و نفوذ در اجزای بدن بسرعت تمام کمتر و آنچه گرم کرده بر عضو بندند مثل تکمید
ببلبوس گندم کیموس اخلاط متولده از هضم کبدی ست کیلوس کشکابی ست که از هضم معدی بهم رسد و شبیه بکشک محلول آب باشد حرف اللام لخلخه آنچه با مائعات در ظرفی
کرده بر سر زده بو کنند لحا ریشهای باریک نبات ست لزاق و لزوق آنچه بر عضو بچسپانند و یا چسپندگی باشد لطوخ بمعنی اندودن چیزیست بر عضو که از طلاء غلیظ تر و از ضماد رقیق تر
باشد لطیف آنچه در شان آن باشد که بعد از ورود در بدن منقسم گردد باجزای بسیار صغار و نفوذ در جمیع اجزای بدن بسرعت کند مثل زعفران لعابی آنچه از خیسانیدن آن در آب اجزای آن
مخلوط برطوبت شده چیزی لزج بهم رسد چون بسرشته کنند الزاق آن رفع شود مانند بهدانه و بزر قطونا و ریشه خطمی مانند اینها لعوق بمعنی انگشت لیسیدن ست که از معجون رقیق تر باشد لیف آنچه از اصول
و مجامع نباتات ست و باریکتر از لحا باشد حرف المیم مائی عسل ست مائی قراطن و ماء القراطن آب عسل نعناع آنچه خفیف باشد و سیلان کند و رقیق القوام باشد مبرد آنچه بسوهان فرو کرده باشند یعنی
الخ و هر چه بسطح ظاهر زبان نفوذ کند و درشت سازد با کراهت بود و طبع را بر هم زند و فعل آن تسخین و جلا و منع تعفن ست مرخ مالیدن چیزی بر اعضاست مزوات پراگنده است مسبط
آنچه جو آب ورده با معدم مرادف ست مسکر هر چه مستی آورد اعم از آنکه با تفریح باشد یا نباشد مسوح آنچه در مالیدن آن بر بدن مبالغه در دلک عضو نکنند مسنخ بهمزه و با لغه مرادف ست مصول آنچه
در سوختن بحد رمادیت نرسد مضغ خائیدن چیزیست مضمضه آب را مانند که در دهن حرکت دهند معقف خمیده و کج شده است مغسول آنچه در شستن آن مبالغه کرده باشند
مفرق بفتح اول و کسر ثالث تارک سر و در اثمار و گلها هر چه سر آن هموار نبوده زود آید داشته باشد مفرق گویند منتن بد بو منخول آنچه بیخته باشد حرف النون نافذ آنچه جذب

رطوبات سیاله کند اعم از آنکه منافذ او مرئی نباشد مثل آهک آب ندیده و یا مرئی باشد چون اسفنج و ناشفت را محل تیز نامند تبطی در لغات مراد از لغت قوی ست و در ادویه مراد گیاه خوردی ست که نگفته باشند نجم نبات ببساق که بر زمین پهن شود که بفارسی بیاه گویند نشاره انچه بسوهان و مانند آن ریزه شده باشد نشوق انچه به بینی کشند نطول هرچه را جوشانیده آب آنرا بر اعضا بریزند و باشوید تسمیم از آنست نفاخ هرچه در آن رطوبت غریبه باشد و از حرارت بدنی تحلیل نیافته مستحیل بریاح شود خواه در معده و امعا مثل میوه یا خواه در عروق مانند مغز با و اکثر تخمها و قسم ثانی را فعل و تقویت باه است نفوخ انچه از ادویه یابسه سائیده بی مائعی در بینی دمند نقوع و نقیع انچه خیسانیده بدون جوش صاف نموده استعمال نمایند حرف الواو وشب سن از جای و زنی گزنده و عجم بعجمی سیله زمین سخت و وقود افروختن آتش و بعضی حرف الهاء هاضم انچه اعانت طبیعت بر طبخ و گدازانیدن غذا و خلط کند و سبب قبول هضم آن شود مثل مصطکی هبا ریزه شدن هش انچه جرم آن شکسته و ریزنده باشد و باندک فشردن ریزه شود مثل صبر خوب و غاریقون حرف الیاء یاقوح بیش هرست فصل دوازدهم در بیان اوزان طبیه و هندیه و اهل ایران دریابند که چون بسیار متعارف و اکثر در استعمال ادویه مذکور میگردد در اینجا نوشته میشود با ختصار و تمامی اوزان با تفصیل در مقدمه قرابادین کبیر یافت ابریق دو من است ارزه یعنی برنج متوسط در کوچکی و بزرگی زبون دو خرو که بر بیست استار چهار و نیم مثقال ست ابولات نه رت قیراط اوقیه که وقیه نیز نامند هفت مثقال و نیم ست باقلی نیم درم ست بندقه یکدرم هم ترمسه دو قیراط جوز ماتل مطلق مردانه درخمی ست حبه از درهم دوازده و نیم از مثقال چهار ارزه که دو شعیره باشد رست حرمه بجای مهمله قدر آنچه مقدار است که کف را مملو سازد و بگنجد میان ابهام و سبابه چون انگشت را بهم گذارند و بحسب وزن چهار مثقال و بعضی تریب شش مثقال گفته اند و از حنایش یک قبضه است که یکدسته نامند جمیصه چهار جو و یک ربع جو خرنوب یک قیراط است وانق که بفارسی دانگ نامند از درهم دو قیراط و از مثقال سه قیراط و یکحبه است که از مثقال طبی اوزان هندیه سه رتی و سه ربع رتی و بعضی پنج رتی و ربع رتی و از درهم طبی دو و نیم رتی و از صیرفی چهار رتی تخمینا میشود درخمی یکدرم و بقولی یکمثقال ست درهم چهل و هشت حبه است که بحساب کور در حبه شصت شعیره و بحساب هندی یکماشه و هفت رتی میشود رطل دوازده اوقیه است و بمثقال نود مثقال و بدرهم یکصد و سی درهم سکرجه مطلقا شش استار ست شعیره دوازده است صاع چهار من ست صدفه نه اوقیه است طسوج از درهم دو حبه از مثقال دو حبه و نیم دوازده ست فلنجار مقدار یک ملعقه است مقدار یکمثقال است قسط رومی نه رطل و نصف سدس رطل ست که بیست اوقیه باشد قسط البقی یکرطل و نزد بعضی یکرطل و نیم در کتاب سابور دو رطل و نیم ست و از عسل بقول شیخ الرئیس دو رطل و نیم و از شراب هشت و از روغن هژده اوقیه قنطار شش هزار و بعضی یکصد بیست رطل گفته اند قواسوس شش مثقال ست از روغن دوازده درخمی از شراب یک اوقیه و نیم قوطولی هفت اوقیه است قیراط سه حبه و بقول چهار حبه است کف که قبضه نیز نامند شش مثقال ست کیلجه پیمانه است که یکمن و هفت ثمن من باشد کیل سه صد درم و کرسیت بقولی سی و شش من مثقال یکدرم و سه ربع که بحساب هندی دو ماشه و پنج رتی و سه ربع رتی میشود ملعقه کبیر یک کلیچه است ملعقه از عسل مثقال جهار مثقال ست و از ادویه خشک یکمثقال من یکصد و هشتاد مثقال ست و یکصد و دو صد و شصت درهم که بحساب هندی تخمینا چهل تولہ و هشت ماشه ناطل و ناطیل دو استار ست و نزد بعضی دو اوقیه اوزان هندیه سرخ که عبارت از یک ماشه که بهندی گهنگچی نامند ست و چو متوسط رتی متعارف بنگاله که تخم گنجا مندی چهار جو متوسط و رتی شاهجهانی گیاه گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی ست و ماشه شاهجهان آباد و هشت گهنگچی ماهانہ چهار ماشه تقولی بست چهار سرخ توله متعارف بنگاله دوازده ماشه است توله متعارف شاهجهان آباد ده ماشه بنگاله و دوازده ماشه شاهجهان آباد میشود و ماشه عالمگیری بعینه توله دوازده ماشه ست و ماشه متعارف این زمان ده ماشه است و ام پنج ماشه است ماشه ست که بیست ماشه باشد مهر یعنی طلائی مسکوک هندی که اشرفی نامند تمام آن نه ماشه و شش رتی ست و ناقص آن نه ماشه و چهار رتی و بعضی نه ماشه و پنج رتی ست سیر هندی عالمگیری پخته یعنی سیر تمام شصت و چهار توله است بجست توله بنگاله و سیر خام یعنی ناقص مختلف میباشد که چهار ماشه من عالمگیری چهل سیر تمام ست اوزان متعارفه اهل ایران مثقال صیرفی درین اختلاف ست اصح آنست که بیست و چهار نخود باشد که سی و دو رتی هندی میباشد که چهار ماشه میشود و خازبیگی دو مثقال صیرفی ست که هشت ماشه باشد و دو غازی چهار مثقال صیرفی ست سیر پانزده مثقال ست که پنج توله باشد و ده نارسی هفت مثقال و نیم ست پنج نار هیجده مثقال و سه ربع مثقال صیرفی و شش توله و سه ماشه باشد و دو نیم نار نه مثقال صیرفی و سه من مثقال که سی توله و یک نیم ماشه باشد من تبریزی ششصد مثقال ست که یکصد و پنجاه و دو غازی باشد که بحساب هندی دو صد توله که سه آثار باشد میشود و نیم من تبریزی نصف آنست و یکچهارک ربع آنست پنجاه عبارت از ثمن من تبریزی سیه عبارت ست از شانزدهم حصه یکمن تبریزی یا نیم نصف سیه است و این را اهل صفهان ده نار گویند من شاهی دو من تبریزی ست ذیل در بیان تحویل بعض اوزان به بعضی و معرفت آنها تحویل درهم بمثقال آنست که از درهم نصف و خمس برجمع نمایند که آن عدد مثاقیل ست مثالش خواستیم دانسته شود که پنجاه درم چند مثقال ست از پنجاه نصف گرفتیم که بیست و پنج باشد و خمس آن ده و پنج شد پس دانسته شد که پنجاه درهم سی و پنج مثقال ست تحویل مثقال بدراهم آنست که چون عدد دراهم سه سبع افزوده شود مراد حاصل میگردد و مثالش خواستیم دانسته شود که چهل و دو مثقال چند درهم ست پس افزودیم هیجده را که سه سبع چهل و دو است بر عدد مثاقیل مذکور دانستیم که چهل و دو مثقال شصت درهم ست تحویل دهن درهم بما دون مثقال آنست که بحبه در آورند و ثمن آنرا بیفزایند پس انچه بماند حبات مثقال خواهد بود مثالش هرگاه پرسند که چهار دانگ درهم چه قدر مثقال میشود باید که بحبه حساب نموده آن سی و دو حبه محسوب میگردد و چون ثمن را ضم کنند هشت حبه بوزن مثقال بماند و آن سه قیراط و یک حبه از مثقال ست تحویل مادون مثقال بما دون درهم آنست که بدستور مذکور بحبه آورند و بدان سبع آن بفزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود مثالش چون پرسند که سه قیراط و نیم مثقال چه مقدار از درهم ست باید که آنرا بحبه در آورند و آن سی یک حبه و نیم باشد و چون سبع آنرا که چهار حبه و نیم ست بر آن بفزایند سی و شش حبه درهمی خواهد بود آن چهار دانگ و نیم درهم ست تحویل دو وانی بمثقال وزن هندیه بدانکه هر وزنی را که خواهند تطبیق بوزن هندیه نمایند و معلوم نمایند که مقدار آن آنست باید اگر او دون درهم یا مثقال ست بشعیره نموده و شعیره بدرمی

ورتی را بماشه و مقدار وزن آنرا دریابند که چند رتی و ماشه است مثلاً چون خواهند که بدانند که درهم چند رتی و چند ماشه است هم چنین مثقال بدستوریکه ترقیم یافت دریابند و در ضمن درهم و مثقال در مقدمهٔ قرابادین کبیر ست ذکر یافت و اگر فوق درهم و مثقال ست مقدار هریکی از آن هر دو را بحساب نام مند دریافته حساب نمایند که چند ماشه است و هر دوازده ماشه را یک توله محسوب دارند و هر شصت و چهار توله را یک سیر و هر چهل سیر را یک من تا آسان و واضح گردد و تطبیق بعض اینها با بعض بطریق دستور العمل نیز در مقدمهٔ قرابادین کبیر ذکر یافت و بالجمله آنرا شعیره را برتی و رتی را بماشه می برند اینجا ماشه را بتوله و توله را با آثار را بمن برند و دریابند فصل سیزدهم در بیان بعضی امور متعلقه بنجوم و طبیعیات بدانکه مولدات ثلثه که جماد و نبات و حیوان باشند متکون و مترکب از امتزاج عناصر اربعه که آتش و هوا و آب و خاک اند بتاثیر کواکب سبعه سیاره که زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باعانت ثوابت و نظرات بر یکدیگر بتحریک افلاک و در بامر پروردگار جل و عز هر یکی از ارکان را دو طبیعت ست چنانچه سبعه سیاره خصوصاً علویات شمس را قوت ست یکی فاعله و دیگری منفعله فاعله حرارت و برودت و منفعله رطوبت و یبوست است چنانچه ذکر یافت و در جداول منسوبات کواکب نیز خواهد آمد و سه کواکب دیگر تابع و مشارک علویات اند زهره مشارک مشتری و عطارد و مشارک زحل و قمر مشارک شمس و همه کواکب و روحانیه علویات و شمس یکسان هر یک معتبر و مسمی ست بملکی از ملائکه عظام مثلاً روحانیه زحل را عزرائیل ملک الموت قابض ارواح نامند و روحانیه مشتری را میکائیل مالک ارزاق و روحانیه مریخ را اسرافیل نافخ صور و روحانیه شمس را جبرئیل حامل وحی و تنزیل و الهام گویند و آنچه درین عالم سانح و واقع میگردد بحکم جل شانه از تاثیر آنهاست خواه در تو زمین و جبال و سواحل باشد از ترکیب زیبق و کبریت که مادهٔ معدنیات ست باختلاف مراتب آنها از لطافت و کثافت و صفا و کدورت و متمادی هر دو و یا قلت و کثرت یکدیگر چنانچه در فصل نهم ذکر یافت و یا بر روی سطح زمین خواه بتوسط بزر و تخم و نواة و اعمال آدمی را در آن دخل و تصرف نباشد که گیاه ها و اشجار خودرو باشند و یا دخل و تصرف باشد که انواع زراعت ها و غرس اشجار و ترکیب بعض انواع با بعض ست که نباتات باشند و آیهٔ کریمه و افی هدایه و فی السماء رزقکم و ما توعدون بیک معنی اشاره بدانست زیرا که بدون نزول باران و تاثیر آفتاب و سائر کواکب بر اراضی انواع نباتات و حبوب و اثمار و حیوانات که غذای حیوان و انسان ست بهم نمیرسند و نزول رحمت و برکت و فیض و بهشت و نعم موعوده آن باعتبار رفعت و علو شان منزلت معبر از سماء و در سماء فوق آنست و یا بر روی زمین خواه در سوراخهای زمین و جبال و خاک و از مینهای نمناک و گودالهای زارها و امثال اینها بی نتاج و جمع نر یا ماده که انواع هوام و حشرات باشند و یا بنتاج که بعض اینها و انعام و اهلی و وحشی باشند و یا بعمل و بصنعت انسان که جفت نمایند و بعض انواع را با بعض دیگر مانند استر که از جمع الاغ با فرس ست و بز اهلی و یا بز وحشی و گاو اهلی با گاو وحشی و ازین قبیل و یا صنفی بصنف دیگر که انواع حیوانات باشند و باختلاف اصناف خود و یا در هوا یعنی پرواز نماینده خواه صغیر الجثه باشند و یا کبیر الجثه و بر اشجار و شگافهای دیوارها و کوهها آشیانه و خانه سازند که انواع طیور باشند باختلاف اصناف خود و یا در آب تکون یابند خواه بطریق نتاج و یا بدون آنکه انواع حیوانات مائی باشند باختلاف اصناف خود از اصداف و حلزونات و کرمها و سمک مفلس و غیرها از اصناف حیوانات مائی و هر یکی ازین مولدات ثلثه را اغذائی و غذائی ست خاص بتوسط تاثیر آن کواکب و قوی که حق جل و عز بهر یکی ازین انواع ثلثه بقدر احتیاج و قابلیت عطا فرموده از جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه و مولده و چون این قوای سبعه در جمادات بسیار ضعیف اند و تمیز نامی ندارند و لهذا اصحاب آن قوی نمیدانند و در نباتات چون قوی و تمیز تام دارند صاحب نما و آنها را قوای نباتیه گفته و غذای نباتات از لطائف اجزای مائیه و ترابیه مختلط با هم ست که ریشه و بیخ گیاه و شجر جذب نموده نشو و تمامی یابند و بتدریج بواسطهٔ عروق و پوست درخت بساق و شاخ و برگ و گل و ثمر و بزر و نواة میرسانند و هر یکی نما آنرا غذای خود می نمایند و چون تغذیه و تنمیه و تولید بزر و نواة و یا فضیل و شاخهای اطراف بعض اشجار که بمنزله تولید مثل ست بدون هضوم اربعه در هر یکی ازین مواضع متصور نیست و لیکن چون در نباتات ضعیف ست در اینها چندان اعتباری نمی نمایند و الا عند التحقیق نیز خالی از آن نیستند دغدغه که بر تنه اشجار و بیخ آنها بهم میرسد فضول هضم اول و ثانی ست بمراتب و صموغ و البان و تنوعات و آب جاری از تنه بعض اشجار و کفیکه بر بیخ اوراق و اوراق بعض نباتات مجتمع میگردد و فضول هضوم ثلثه آنهاست چنانچه در بدن حیوان براز و بول و عرق عند الغلبه و حدت خون برغاف و بول الدم و قی الدم و بواسیر و حیض و حمره و و اورام و بثور و دوامیل و جرب و غیرها دوم فاسد صفرا و سودا و بلغم نیز با مراض مذکوره و غده و غیرها و سائر امراض مختصه دفع میگردد و معالجه و تدبیر طبیب در امراض نی از جمله اعمال و تصرفات آدمی ست در ابدان و امراض نفسانی و روحانی تصرف او ست در نفوس و ارواح و نظرات کواکب را نیز در آن دخل ست و بدانکه هر مرتبه از موالید ثلثه پیوسته بمرتبه دیگر است یعنی افق جمادات پیوسته با ابتدای نباتات ست و جمادات شکوفه آن مرتبه از نباتیت نیز بهره دارند مانند حجر الیهود و مرجان و سنگی دیده شد بعینه بشکل ماهی مفلس بقدر یک شیر طفل ده دوازده ساله او در صلابت و ثقل و جوهر مانند حجر الیهود و سفید و مرتبه اول نباتات گیاه و اشجاراند که از جمادیت نیز نصیبی دارند مانند نباتی که در سواحل بعض دریاها که کوهستان ست میروید خواه تمام آنها دائم زیر آب و خواه قدری بیرون بسبب جزر و مد و غیر آن باشد پس نباتات و اشجار ضعیفه و بتدریج تا قویه و تمام اجزای تسعه نباتیه رسید و افق نبات پیوسته با اول حیوان ست با آنکه بعض نباتات شبیه بشکل حیوان و انسان باشند بدون حس و حرکت مانند بروج الصنم که آدم گیاه نامند و شنیده شده که در بعضی بیشه و جنگلهای ملک هند و زیر بادات و ارض جدید بعض اشجار ست که ثمر آن بشکل سر انسان تا گردن بعینه بتمام هیات انسان میباشد نر و ماده که بموی سر بشاخ درخت آویخته است که گویا میخواهد که تکلم نماید و لیکن حس و حرکتی ندارد و چون بعضی اعضای آنرا قطع نمایند رطوبتی شبیه بخون از آن بر می آید و شخصی موی سر یکی از آنها را بریده و از درخت جدا نموده و قطره شبیه بآب خون از دو چشم آن بر آمد و پژمرده و شکم آنرا شکافت سه عدد تخم از آن بر آمد نیز مسموع گشته که دران اماکن کوره دختری ثمر می آورد و چون آن ثمر رسیده شد شگفته از آن طائر کوچکی بمقدار بچه گنجشکی از آن بر می آید و هنود آنجا را بر درش نموده بمقدار گنجشکی میرسد آنرا چون از زیتون تکون یافته

نا از نبات بهم رسد میخورند و بعضی هنود که مطلق حیوانی نمیخورند از خوردن آن نیز اجتناب مینمایند و در ثمرات سفید دارد و در ثمر خمیر نیز پشه‌های بسیار تکون می یابند و لهذا آن را درخت پشه می نامند
و در ملک هند سنگی بهم میرسد بشکل سر انسان و صورت آن سیاه رنگ و در دهان آن نقطهٔ طلائی هست و هنود آنرا می پرستند و آنرا پارس ناتهه و سالگرام نیز نامند و بالجمله صحبت مانند نخل
و نارجیل و فوفل که چون سر درخت آنها را ببرند دیگر ثمر نمیدهند تا گرد ثمر درخت نخل را بماده که تفاح و فحل گویند نزنند نخل ماده ثمر خوب نمیدهد و میل نماید سر نخل سبوی نخل ماده و چون تمام پوست
تنه کل اشجار را جدا کنند خشک گردند و نباتات انواع و اصناف اند بعضی ازان قبیل اند که در یکروز سبز میشوند و در همان روز برطرف میگردند و بعضی در چند روز تکون می یابند و بکمال میرسند و بعد چند روز
می مانند مانند ریاحین و گلها و بعضی بمرتبه ابتدا و تکون نمی یابند و به ثمر نمی آیند مانند حیا و بادرنگ بقول و خضراوات و بعضی زراعتها و بعضی بعد از چهار ماه مانند هندوانه و خربزه و کدو و بلول و
امثال اینها بار آرند و ساق ایستاده ندارند و بعضی از نه ماه مانند اکثر حبوب و بذر مانند جو و گندم و برنج و ذرت و دخن و امثال اینها مانند تکون جنین در رحم و لهذا اکثر غذای انسان ازین حبوب است
بمناسبت و لهذا در ملک بنگاله و بلاد دیگر که حرارت و رطوبت بران غالب باشد از اقلیم دوم بیشتر ازین ایام مذکوره تکون و اتمام می یابند و بدانکه از اجزای نبات شجر بمنزله عضو رئیسه است از اعضای
حیوان مثلا بیخ و ریشه بمنزله سر و اعصاب او و عروق آنست و باعتباری بمنزله کبد آنست و تنه درخت بمنزله ظهر و پشت آن و پوست و عروق آن بمنزله پوست و عروق حیوانی و شاخها و اوراق
آن بمنزله دست و پا و انگشتان و گل و ثمر آن بمنزله نطفه و نتیجه و اولاد و خاران بمنزله شاخ و ناخن و منقار و اول مرتبه حیوان و حیوانات ضعیفه اند مانند کرمها و هوام و حشرات که از قوی ده گانه
حیوانی که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن قوت شهوی و غضبی است بهره بسیار کمی دارند بلکه بعضی صاحب سه قوت و بعضی چهار قوت و بعضی پنج قوت اند و همچنین تا به تمام آنها با آن هفت قوت نباتیه
مذکوره نیز تا بتدریج بحیوان تمام قوی کامل صاحب آن دوازده قوت رسد که مسوخات ثمانیه باشند از خرس و میمون و فیل و غیرها و از انواع حیوانات بعضی که آنرا انسان جنگلی مینامند یعنی نسناس
که بهندی بن مانس نامند بسیار با حس و ادراک و شعوری باشد الا آنکه نطق و تکلم ندارد و باشاره اکثر چیزها را می فهماند و می طلبند و این حیوانات در افق مرتبه حیوانیت اند و پیوسته با دل
مرتبه انسانیت که انسان ضعیف الخلقت اند و از شرافت و مزیت انسانیت و فیضی که جناب اقدس الهی زیاده بر کل مخلوقات باو عطا نموده که بمنزله فصل و مابه الامتیاز آنست از تمام
حیوانیت و غیرها که نطق و ادراک کلیات و اظهار و تعلیم و تفهیم ما فی الضمیر دیگر لیست و معرفت صانع جل ذکره بهره بسیار کمی دارند و کاملین انسان بهره وافر دارند مانند انبیا و اولیا عم و حکما تشبیه
نموده اند جمادات را بانسان خوابیده بلکه مرده و نباتات را بانسان خوابیده معکوس و سر بزیر زمین و پاها بیرون و بالا و حیوانات را بانسان مدهوش بچار دست و پاسے رونده
و انسان را بحیوان و انسان هوشیار با عقل و تمیز و بدانکه آن کواکب مذکوره بعضی سعد اکبر اند و بعضی سعد اصغر و بعضی نحس اکبر و بعضی نحس اصغر و بعضی متوسط تابع آنها پس هر یک از سه
مولدات ثلاثه مذکوره تریاقیه فادزهریه نافعه حمیده فاضله منسوب بسعد اکبر و اصغر اند و سمی مضر مفسده مهلکه بنحس آنها بمراتب و متوسط اینها بمتوسط آنها خصوص در خانه بیت الشرف
و اوج و سعادت و خطوط خود ها باشند و با نظرات سعود با آنها باشد بخلاف آنها که در غربت و هبوط و بی خط و نظرات نحوس با آنها باشد مدبر یعنی هنگام تکون هر یک ازین مولدات
که کواکب سعیده مربی آنها اند و آنها منسوب بدینها اگر در خانه و بیت الشرف و اوج و خطوط خود اند و نظرات سعود با آنهاست در کمال سعادت اند والا در سعادت کمتر و ناقص
همچنین کواکب منحوسه و تکون منسوبات آنها و بدانکه بعض طبایع را با بعضی مناسبت و الفت دارند چنانچه کواکب با هم مانند زیبق با ذهب و حجر مقناطیس با حدید و کاهربا با کاه که چون
با هم رسند حکم عاشق و معشوق دارند که بسیار التقی و مانعی جدا کننده از هم جدا نگردند و بعضی قاهر بعضی اند مانند سنگ بهنا ده که بواسطه آن جمیع احجار را میسایند و میتراشند مانند
آهن آبدار که بدان اکثر احجار و فلزات را می تراشند و سوهان میکنند و تعلم الماس جمیع احجار را نقش میکنند انچه را میخواهند و کبریت که سیاه کننده و سوزاننده اکثر چیزهاست که
بسبب رطوبت بورقی لزج منجمد خود بحرارت آتش گداخته هر چه میرسد میچسپد آنرا با خود میسوزاند و مکلس می سازد و حجر مقناطیس را بآلت مسی می تراشند و می برند طبیعی معین
آنست مانند تنکار که معین سبک گداز طلا و نقره است و کبریت که معین تکلیس اکثر فلزات را جاز و مغنیسا و قلی که معین گداز سنگ ریزه در یلی ست که بواسطه آن گداخته شیشه
صافی میسازند و طبیعی مزین طبیعی ست مانند نوشادر که عوض می نماید در التحاق اجساد و تنقیه اوساخ آنها نموده زینت می بخشد آنها را و بوره و شیوب و زاجات و املاح مدبره که بدینها
تصفیه و جلای فلزات می نمایند و طبیعتی مفسد طبیعتی ست مانند اسرب که مفسد ذهب ست و زیبق کل فلزات و سرکه مفسد عسل و طبیعتی گریزنده طبیعتی ست مانند حجر باغض الخل و طبیعتی ممازج ست
مانند تاثیرات ادویه و اغذیه در اعضای علیله و صحیحه ابدان حیوان و انسان که هر عضو یکه از اعضای دوای مخصوص بعلت خود و غذای لائق بحال خود را بمناسبت جذب مے نماید
باستعانت قوت مدبره بدنیه و قوت ماسکه عضویه و قوت دافعه مرض و قوت غازیه و نامیه و مولده و همچنین سایر طبائع چون این امور بالاجمال دانسته شد پس اگر در هنگام اخذ و التقاط هر یک
از مولدات مناسبات بودن کوکب منسوبه بدانها در خانه و بیت الشرف و خط اوج خود و بودن نظرات سعود با آنها رعایت نمایند اولی است و همچنین در هنگام عطا به دیگری در تویسه وقت
و اما در هنگام ضیق و ضرورت باکی نیست عدم مراعات آنها و بدانکه بر جمادات ترابیت و یبوست و بر نباتات ترابیت و مائیت غالب ست با هوائیت و حرارت ضعیفه و بر حیوانات هر
چهار قریب باعتدال و در انسان باعتدال فرضی طبی و بدانکه بعضی نباتات و احجار باعتبار دو کیفیت خود منسوب بدو کواکب اند مانند پیاز که بحرارت و حدت بمریخ و رطوبت بزهره منسوب است و بعضی
زحل و به یبوست هم بدو و هم بعطارد و بسا ست که یک چیز بجهت کیفیت مشترک منسوب بجمله کواکب ست مانند چوب چینی و جدوار و فادزهر نیز و بهر دوای مرکب القوی و گاه میباشد که یک
جنس و یک نوع جنسیت و نوعیت منسوب بیک کوکب ست و بحسب اختلاف اوصاف و اشکال و غیرها بکواکب دیگر نیز گاه می باشد اجزای بعضی اشجار و نباتات باعتبار

اختلافات کیفیات و الوان و خواص منسوب بچند کوکب که بیخ آن منسوب به کوکبی و پوست آن بکوکبی و خار آن بکوکبی و گل آن بکوکبی و برگ آن بکوکبی و تخم و شحم و آب آن هر یک بکوکب
که مانند اترج و نارنج و شفتالو و انبه و انار و امثال اینها و بدانکه تکون تار عنکبوت و کائنات جو نیز از تاثیر کواکب مذکوره است بر اراضی و بخار و آنها در صعود ابخره و ادخنه آنها
بحسب اختلاف مواد و قابلیت ماده اراضی خود مثلا آنچه در هوای قریب بزمین که از لعاب دهن و یا بسبب غلظت هوا مانند تارهای باریک از هم متفرق و یا مجتمع و در هم بافته
شده در سقوف و کنج دیوارها و در و ازنادین شاخها و برگهای اشجار و مغارات جبال و غیرها تکون یابد آنرا لسیخ و تار عنکبوت نامند و آنچه صعود نمایند و بالا رود و اگر اندک لطیف بر آن
رطوبت غالب است بسبب اندک سردی مانند سردی آخر شبها خصوصا سردی شبهای زمستان رطوبت گشته با هوا نزول نمایند آنرا طل و صقیع و شبنم نامند و این نیز بحسب قلت و کثرت و کم
و زیاده میباشند و در اراضی قریب بدریا و رطوبات زیاده و در بعیده کمتر و اگر صعود نماید تا بکره زمهریر رسد اگر بر آن رطوبت و بخاریت غالب است بسبب سردی متراکم گشته دفعةً فرود آید
از تحریک فرود آمدن آن ریاح متموج و حرکت در آید و این نیز بحسب کثرت مقدار و قلت ماده آن و سرعت فرود آمدن و بطوء آن کثرت و قلت ریاح مختلف میباشند و سبب طوفانهای
دریاهای عظیم انست و یا آنکه بعضی اجزای آن ابخره و ادخنه استحاله بهوا گردد و لهذا ابرهای خشک نمی بارند و یا آنکه گرمی بسیار برطوبت بخار و انهار رسد و دفعةً مائیت بسیاری انقلاب بهوائیت
گردد و متموج و حرکت در آید و سبب جزر و مد دریا نیز انقلاب مائیت بسیار بهوائیت و هوائیت بمائیت یکجا این را گفته اند و آن ابخره متراکمه را سحاب و ابر نامند و
چون متقاطر گردد و فرود آید مطر و باران گویند و اگر بعد تقاطر و جدا گشتن در بین راه سردی بدان رسد و منجمد گشته فرود آید آنرا دو تگرگ نامند و اگر قریب بانفصال سردی بسیار بدان
رسد منجمد گردد و فرود آید آنرا ثلج و برف نامند و اگر دخانیت و یبس بر آن غالب است زیاده صعود نماید و بالاتر رود و بکره زمهریر رسیده بسبب سردی سطح ظاهر آن متراکم گردد و حرارت
کامنه که در آن ادخنه در باطن آن بهیجان و جولان و حرکت در آید و حرکت آن صدا آید و سطح ظاهر خود را شگافته بر آید با آوازی شدید آنرا رعد نامند و اگر در آن اندک دهنیت
و کبریت است در حین شگافتن محترق گردد و از آن روشنی ظاهر شود و آن را برق نامند و اینها نیز بحسب کثرت و قلت ماده مختلف میباشند در زیادتی و کمی و اگر بر آن ابخره و ادخنه
کثیره دهنیت و کبریت غالب باشد بعد صعود متراکم و انجماد حرارت کامنه در آن اشتعال یافته آنرا محترق گردانند و از آن روشنی و صدا ظاهر گردد و جرم سوخته کثیف آن بغیظه یا بخاری
گرم کبریتی که بهر جا برسد بشکند و در زمین فرو رود و بخار آن بهر که میرسد متغیر و مدهوش گرداند و احیانا هلاک سازد و آنرا در اجسام صلبه ثقیله ظاهر زیاده است از جسم
رخوه خفیفه چنانچه اگر به شمشیر در غلاف رسد غلاف آنرا نه سوزاند و لیکن تیغ آنرا سوراخ کند و بگدازد شد و بر بدره زر که برسد بدره را نسوزاند و زر را بگدازد و این
روشنی را برق و آن جرم ثقیل کثیف افتاده با صدا را صاعقه نامند و اگر آن ابخره و ادخنه لطیف و یا کبریت و دهنیت و غلظت بسیار است و ثقل داز خفت ندارد
پس بسیار بالا رود و بتاثیر حرارت تحریک افلاک محترقه گشته باشکال مختلفه ظاهر گردد و بحسب قلت و کثرت ماده آنرا نیازک و تیر شهاب و دود و ذوابه و ستاره دنباله دار
و امثال اینها گویند و اگر ماده آن بسیار غلظت و کثرت دارد و زود باتمام نرسد و بحرکت شبانه روزی فلک الافلاک حرکت استتباعی نماید و طلوع و غروب
کند و مدتی بکشد تا باتمام رسد و اگر هوائیت بسیار و رطوبت اندک بر آن غالب باشد قدری صعود نموده بطرف افق و خطهای منحنی بشکل قوسها یکی بالای دیگری بالوان مختلفه ظاهر گردد
و بسبب تاثیر شعاع آفتاب در آنها و تفاوت محاذات هر یک از آنها در شعاع آفتاب را با اختلاف سواد و تفاوت محاذات هر یک از آنها آنرا قوس قزح نامند و ظهور الوان مختلفه از تقسیم و تلون
در رویت و قوس قزح اکثر در بعضی ایام ربیع و خریف که باران کمی باریده باشد اول و آخر روز ظاهر میگردد که زمهریر به بجهت اختلافات مناسبات اراضی مختلف در قرب و بعد
میباشد و اما ابخره متکونه مجتمع در جوف زمین و غسل و فرج آن چون بسیار گردد و راه بدر شدن نیابد لامحاله سطح زمین را بشگافد و بدر آید و صدمه شگافتن آن اراضی متصله بدان بحرکت در آید
و بلرزد خصوص که زمین صلب خشک باشد و با دامن کوه بود و در اراضی صلبه و دامن کوهها بسیار واقع میشود و در اراضی رطبه خود کمتر و اگر در نهایت کثرت است و صدمه آن در کمال شدت
متوالی و متواتر بعض عمارات و قریه ها و شهرها خراب گردد و منخسف شود و فرو رود و آنرا زلزله و خسف نامند و بدانکه ادویه منسوبه بکواکب سبعه بالاجمال و بعضی بالتفصیل بجداول ذکر میباشد
منسوبه بزحل ادویه غبر خاکستر رنگ یا سیاه خاردار و درخت کریه الرایحه اند که در اراضی و اماکن صلبه ملسه جنوبیه تکون یابند آنچه از آنها در صلاح و نیکوئی حال زحل در رجعت و استقامت و شرف آن تکون
یابد جهت امراض طحال نافع و آنچه در بدی حال در رجعت و هبوط آن تکون یابد منحوس و مضر باشند و از این کیفیت و خاصیت و اثر آنها دریافت نمایند منسوبه بمشتری مجملا ادویه با دهنیت
نیکو رائحه و طعم است گل آنها سرخ یا آسمان گونی و برگ آنها صاف باشد و در مواضع جیده و چرب روئیده و اینها نافع اند کبد را صاف میگردانند خون را و ملتحم میگردانند جراحت را منسوبه
بمریخ مجملا ادویه که مائل بحمرت و خشن و خاردار اوست آنچه سوزاننده و نبات آن اماکن یابسه باشد منسوبه بشمس مجملا ادویه رسیده خوشبوئی لذیذ شیرین و رائحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها سرخ خصوصا
در مواضع بکشوند که شعاع آفتاب بدانها برسد اینها مقوی قلب و روح و چشم اند منسوبه بزهره مجملا ادویه که طعم آنها شیرین و رائحه آنها خوش و گل آنها و برگ آنها نرم باشند و اینها قوای شهوانیه و امراض
زنان رحم و مذاکیر و امراض بارده رطبه غیر مفرط را نافع اند و زیاده کنند شحم و سمن و منی منسوبه بعطارد مجملا ادویه است که برگ آنها غلیظ و نرم و ملایم و آبدار باشند و در زمینهای نمناک آبدار روئیدن
آید و نیز داود ویه منسوبه باخلاط اربعه و منسوبه باعضاء و ادویه مناسبه بعض امراض نیز در جدا اول ذکر خواهد یافت بدانکه ادویه که مفرد بالاصول باشند اورام و بثور و ضلع را نافع اند مانند بخور مریم و اسطوخودوس
ذهلاه و حنای بعفره نوف الحیه و اشراس و سکبینج و غاریقون و دوم و بصل و آنچه در عروق آنها ثقب ها باشند جراحات را نافع است مانند سقیطس و تیز نکا و بلسمنا و اسطراطیوس و خزانیا و رعی الحمام و غافث و انجره

و از آنها لعابیت و لزوجت و صمغیت مانند دوح و جزوح را مانند اسفیطس کبیر و خطمی و اکلیل الشمس و انزروت و دبق و صبر و مرد گنده دم الاخوین و صمغ البطم و مصطکی و قوبایمی و آنچه در برگ آنها ثقب و خشونت باشد حکه و جرب و قوبا و امثال آنها را نافع است و آنچه آنها را مشابهتی بحیوان باشد نافع نهش آن حیوان را و از آنچه ذکر یافت دانسته میشود خاصیت و طبیعت آن ادویه و گاه استدلال نموده میشود از احوال ظاهره و باطنه آنها خصوصاً بچیزی که در آن ست از ملحیت و زیبقیت و کبریت زیرا که اشیای خالی از این سه نیستند و طعوم همگی از ملحیت و روائح تمامی از کبریت و رنگها تمامی از زیبقیت آنها است و هر کس را حد افتی در صناعت باشد میتواند که استدلال نماید از امور ظاهره بر باطنه و میتواند حکم نمود میان نسبت صورت ظاهره بباطنه خصوصاً که تجربه را آن ملاحظه نموده باشد و در اینجا بدین مقدار بهر یکی من المطالب مقاصد متفرقه نجومیه و طبیعیه متعلقه مسائل ضروریه طبیه اشاره نموده شد برای تذکره صاحبان بصیرت و علم و معرفت

جدول منسوبات کواکب سبعه سیاره متعلقه علم طب

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
کیفیات طبائع	سرد و خشک بافراط	گرم و تر باعتدال	گرم و خشک بافراط	گرم و خشک باعتدال	سرد و تر باعتدال	ممتزج از سردی و خشکی و تری بران غالب هر کوکبی که بیامیزد مزاج آن گیرد	سرد و تر تری آن باعتدال
کیفیات ملموسه کیفیات ذوقیه و مشمومه	ابرد و اخشن اشیاء البشع و اقبض و اعفص اشیاء کریه الرایحه	اعدل و احسن و اتم اشیاء اطیب لمس و اخلاء و اسمح اشیاء	احر و احد اشیاء حرافت و مرارت و ملوحت و زعوفت	الطف و اکمل اشیاء اعتدال در طعوم	انعم و اجمل اشیاء الذ اشیاء گوارا تر و شیرین تر	ممتزج از کیفیات ممتزج از طعوم	اغلظ و اکثف و ارطب اشیاء هر شیء تفه بیمزه خام
قوی الوان	قوت ماسکه سیاه و رصاصی	قوت نفسانیه و نفازیه و نامیه سفید با زردی گندم گون درخشان	قوت غضبیه سرخ تیره	قوت حیوانیه نارنجی درخشان براق و گفته اند رنگ آن رنگ صاحب ساعت است	قوت شهوانیه زرد با میل بسفیدی و خمرت گندم گون و خرت را نیز گفته اند	قوت مفکره یعنی فکریه رنگ غیر مرکب از سواد و زردی مانند مرد اسنگ آسمان جوستی	قوت طبیعیه زرقت و بیاض غیر خالص با حمرت و صفرت و کدورت
عناصر خاک اخلاط	آب سوداء و بلغم خام	هوا دم طبیعی صافی و منی و مغز	آتش صفرا حاد	آتش قریب بهوا کیفیت بدان صفرا معتدل و حرارت غریزی	هوا قریب بآب ممزوج با آن رطوبت غریزی	آب و هر چه برودت و رطوبت بر آن غالب باشد سوداء مخلوط بلغم	خاک ممزوج با آب بلغم و هر چه با طبیعت بهمان غالب باشد
معادن	مرتک و خبث الحدید و احجار ثقیله سیاه و اجسر و سیاه رنگ	مرقشیثا و توتیا و کباریت و زرنیخ و حجر راة البقر و برنگ سفید و زرد	مقناطیس و شادنج و زنجفر	لاجورد و مندروس و تمام کباریت و زجاج فرعونی و زفت	مغنیسیا و کحل	لوزه و زرنیخ و کهربا و زیبق	زجاج نبطی و احجار شفقه و هر سنگ سفید و دهنه
فلزات ذکور و اناث نهاری و لیلی	اسرب ذکر و بعضی خنثی گفته اند لیلی	رصاص قلعی و سفید و شبه قلعی و الماس مذکر نهاری علوی شمالی	حدید و نحاس مذکر لیلی علوی مغربی	یواقیت و بجادق و هر سنگ گران بها و ذهب خالص و آبریز مذکر و قطب صاحب نوبت نهاری علوی سفلی نیز	لولو و زبرجد و جذع و نحاس مونث و سفلی لیلی و جنوبی	فیروزه و صفر اروسی مایل مذکوره نهاری	لولو و بلور و فضه و هر سنگ سفید خو مونث و صاحب نوبت لیلی
سعادت و نحوست مقدار	نحس اکبر قصیر یابس صلب ثقیل	سعد اکبر معتدل در امور مذکوره و کیفیات	نحس اصغر طویل املس درشت خشن خشک	سعد است بنظر و نحس است بذات مستدیر بالمعان و تخلخل	سعد اصغر سیال لین	بذات مایل بسعادت مرکب از چند کیفیت	سعد است بنظر و بذات قابل نحوست غلظت و کثافت یا رطوبت
امکنه	جبال یابسه و درکوه‌ها چیزی بروید و چاه‌ها و هر نبات و گیاه و حب بارد و یابس ضار	اراضی مسطحه کثیرة المیاه هر شگوفه گل و ریحان و گیاه خوشبو و طیب نافع	اراضی صلبه سبخه خردل و کراث و سیر و پیاز و ترب و سداب و جرجیر و حرمل و بادنجان و هر چیز تند و تیز اندکی نافع و کثیر آن مضر	جبال معادن نیشکر و شیر خشت و ترنجبین و شکر و هر چیز لطیف شیرین نافع	اراضی کثیرة المیاه هر حب و تخم چرب و روغن دارد و روغنهای و شیر میاه و هر گیاه نافع از جنبه باخار رنگین و عنبیه	اراضی رملی بقول و سبزیها باقسام	اراضی مستوی خالی صفعت خالی عشب خلفا و برود و قطن و کتان و هر چه بر پا نا ایستاده تخم باشد مانند خیار و خیار زه و خربزه و هندوانه و کدو و هلیلو و غیرها

	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
اشجار	هر درخت عفص مانند بلوط و مانند جوز و لوز و نارجیل ذو حل هر درخت عفص مانند بلوط و بازو و هلیله و بلیله و زیتون و فلفل و تزوغ و هر درخت کریه الطعم بدبو و درخت که پوست ثمر آن زخیم و درخت و صلب باشد	هر درخت چرب و شیرین مانند انجیر و زردآلو و شفتالو و آلو و آلوبالو و کنار و آن ثمر که ترکیب زهره است در فواکه	هر درخت تیز حلو خار ناک که ثمر آن با تلخی آن حریف با عفوصت باشد مانند اراک و کبر و بلادر و هر ثمر که بالین بنوعی باشد که زبان را بگزد و غوبیج نیز	هر درخت بلند که ثمر آن را بخورند و چرب باشد مانند نارجیل و چلغوزه و بادام و هر چه ثمر خشک آن را نیز استعمال نمایند مانند نخل و فوفل و انجبار مذکوره	هر درخت نرم الملمس خوشبو خوش منظر مانند سرو و ساج و تفاح و سفرجل	هر درخت قوی الرائحه مانند مرزو بود و دار و صندل و عود هندی	هر درخت کوتاه ساق با سبب بسیار مانند انار شیرین و بادام شیرین
اثمار وحبوب	فلفل و بلوط و زیتون و مرد ورد و غرورد و انار حامض و کتان و عدس و اهلیلج و عفص و انجره و مثلها مانند	زبان حلو الملتی و تفاح و ذرت و حمص و دهم	لوز مر و حبة الخضراء	اترج و تین و عنب و ثمر و بطیخ و حنطه و شالت و شعیر و حلبه	تین و عنب و ثمر و شعیر و حلبه	باقلی و کدو و باد تاتش و کرویا و کزبره	شبیر و دقن و افتار و حناء و هندوانه و کدو و هر ثمر و درختی که بر زمین پهن شود
حیوانات	هر حیوان سیاه رنگ و هر چه در زمین خانه سازد و باشد مانند موش و جربوع و قاز و عقرب و خنفسه و هوام و حشرات و بزبعیث و گاو و بزو و سمور و گرنا و سنجاب	مردم و بهایم اهلی و حیوانات حلال مانند گاو و گوسفند و شتر و هر حیوان خوش رنگ حلال گوشت و هر حیوان مسلم و شکاری مانند سگ و یوز و جوارح طیور	شیر و پلنگ و گرگ و گفتار و خنزیر بری و سگ دیوانه و مار گزیده و هر سبع خبیث و مار و افعی	غنم و تیجو و کبش و خیل و تمساح و غراب و افعی	هر حیوان صاحب سم سفید و زرد و وحشی	سگان شکاری و اشتر و روباه و خرگوش و هر حیوان کوچک خشکی و آبی	بقر و اهلی و شاة و هر حیوان مانوش
طیور	طیور آبی و طیور اهلی و غراب و حطاف	هر مرغ مستوی المنقار که خوراک آن حب و دانه باشد و هر مرغ سیاه نباشد و کبوتر و دراج و خروس و ماکیان و طاوس	جوارح طیور کج منقار که خوراک آنها گوشت باشد	عقرب و باز و قمری و باشق و وردا شین و یمام و شاق حره	فاخته و عندلیب و جراد و هر مرغ که دانه چینند و هر مرغ آبی	ببغا و هر مرغ که حکایت و تقلید لسان نماید و گفتار مانند سارک و طوطی و نوری و هر مرغ ابلق دو رنگ که بر او منقش باشد	بط و کرکی و هر مرغ آبی و هر مرغ کوچکی و طیطا و شتر و سواهم و سفراق
اعضاء بسیطه	جلد و شعر و ظفر و ریش و صفوف و عظم و قدن	اوردة و مخ	لحم	دماغ و اعصاب جانب	شحم و سمن و منی	اعصاب و توت و اوراک	جلد و شعر و ظلمه و جانب میراز بدن
اعضاء مرکبه	طحال و المیثاق و استخوان و آساقل اعضاء از دبر و مفارین و بول و براز	کبد و معده و امعاء و اعضای غذا و حلق و فخذین	ساقان و مراره و کلیتان و مثانه و آلات بول	سر و سینه و دل و پشت و پهلو و دهان و دندانها	رحم و ثدی و اکیر و آلات مفاضعه	زبان و چشم و گوش و بینی	عنق و دست و پای
آلات حس	سمع و گوش راست را نیز گفته اند	حس لمس و گوش چپ را نیز گفته اند	شم و منخر ایمن را نیز گفته اند	بصر و چشم راست را نیز گفته اند	آلات استنشاق و منخر الیسر را نیز گفته اند	ذوق و لسان را نیز گفته اند	چشم و چشم
امراض	نفس و علتهای باطنی نیز گفته اند	صحت و اعتدال مزاج	حمی و امراض حاده حاره صفراویه و دمویه و یرقان و اسقاط جنین و رعاف و ادرار طمث و بواسیر و علل رحم	امراض صفراویه و دمویه غیر حاده	امراض بارده رطبه غیر مفرطه	امراض بارده نه بافراط	امراض بارده رطبه بلغمیه

ادویه منسوبه به زحل

الف	آس اسرب	آبنوس	اهل ذات الفقار	آبوفانس	ابرون نوع من الکامخ	آثل	اجاص اذخر	اراک	اسعد العدس	انفیس	اقاقیا

امردنسیاه	اسوخ	أمّ رغیلان	ابزبارلیس	اندارندا	الباء	بروے	پرسیاوشان	برطانیقے	لبتیاج لبسفایج	بقس	بقم
بقلہ حامضہ	بقلہ یہودیہ	بلخ	بلوط	بلیلج	بنج	بنوتہ کہ ورق الطیر و ورق الغنم مانند	بنظ خلن	بو لاموبیون	بہے	بیسم	التاء
تمر ہندی	الثاء	ثمام	ثیل	الجیم	جار النہر	چنار	جابہان	جوز المعہر جوز مائل	جوشیعما	جیدار	الحاء
حمسک	حشیشۃ الزجاج	حصرم	حفص	حلفا	حلق	حلاب	حماض	مصفص کہ تقلہ حامضہ است	حمام	خار	حی العالم
الخاء	خانق النمر سیاہ خربق ست	خانق الذئب	خانق الکلب	خرنوب خلاف	خمان لہ انظی است	خمخم	خندریلے	خندروس	خیزران	الدال	دلیق
دخن	دردار	درونیون	ولب	دم الاخوین	الذال	ذره	ذنب الخیل	ذنب السبع	الراء	ریباس	الزاء
زیست الخیل	زعرور	زیتون	زیتون الماء	زیت	زیتار	السین	ساداوران	سامان کیاه	سرو	سرو سرخس	سعد
سفرجل	سیلقو تو ندریان	سکسلق	سماق	سماق الدباغین	سندریکس سنارکی	سوسن	الشین	شاہیصینے	شاہیفرا	شاہ بلوط	شوکران
الصاد	صندل	الضاد	ضبر کہ جوراکبر ست	الطاء	طالیفر	طباشیر	طرف	طرانیث	طلح	طلح کہ مورد است	الظاء
ظفر القط	العین	عدس	غدبہ	عصی الراعی	عفص	علیق عند الثعلب	عنب الدب	الغین	غبیرار	غرب	غوشنہ
الفاء	فاغرہ	قطر	فقع فنجنکشت	فوفل	القاف	قراصیا کرفس	قرط	قرقمان	قصب قطف	قطاب	وطن
قفا	قنب	الکاف	کافور کبر	کرم	کزبرہ	کشت برکشت	کفری	کماۃ	کونزل	اللام	لبلاب
لحیۃ التیس	لسان الحمل	لخطس	لیموسیما جلوسس	لیف	لیف البحر	لیمو	المیم	میشا	ماشش	مرطونس	مرنار الاعی
مشسطرالنول	مقل مکے	النون	نوارس	نیل	نیلج نیلم	الہاء	ہرطمان	ہفت بہلواے دو سبتہ الاضلات	ہلیلج	الیاء	یبروج
نیمہ	دہرچہ بارد	یابس منو ست	ب بزحل ست	ادویہ فلسفویہ	مشتری	الالف	آس	انزار	اذان الارنب	ارجوان	ارطیفوس
اسطینلس	اسلخ	اسرار	افتیمون	افسون	اکلیل الملک	اوماے	اندرمان	انتاییس	انغرا	انفالعجل	اندر دماران
ایمارابرطا	الباء	بابونج	بادرنجبویہ	بادآور فنبوکا	بربخاسف	برطانیقے	برسیانا	بسفایج	بسر	بشمین	بطم
بطیخ	تعنفوفرین	بقلۃ الاترج	بلسان	بلوطے	بلسکے	نبک بوصیلر	بولامونیون	بہار	التاء	تابنول	ترمس
ترنجبین	تفاح	تمر	توت	تین	الجیم	جوز	جنجل	جوز جندم	الحاء	حب السند	حربت
حنبل	حلبہ کہ فاریقا داعیون نیز مند	حلفا	حنظلہ	جوز کہ جوز السرو گویند	حمص	الخاء	خصیۃ الثعلب	خفتاکہ براق نیز گویند	خیارشنبر	الدال	دارشیشعان

دستنبویه	دوسر	دیناقوس	الذال	ذنب النقط	ذنب الخروف	الراء	راوند	ربل	رجل الغراب ریباس		زریر بنشک
رفت	السین	سپستان	سکر	سکرالعشر	ساق	سادانیون	سم	سوسن	سیلان	الشین	شاهتره
شجرة ابی مالک	شطبه	ششربت	شقاقل	شلجم	شل	شلجم احمر که نوعی از فلفل است	الصاد	صاصلی صغر	صمغ	الضاد	ضغابیس
الطاء	طبلاقیون	العین	عنب	عنب الثعلب	عناب	عود الحیه	عیون البقر	الغین	غار	الفاء	فنق
ففصه قوة البضع	القاف	قاطانیقی	قاسقلی	قاوند	قرصعنه	قصب السکر و فلفل بستانی و دهن آن	قطن	قرط	قلقل	قنا	قنبد
قسط قسطوریون	قوطولیدون	قوطوما	الکاف	کاکنج	کاوی	کتیرا	کرنب	کراث	کرسنه	کردان	کهموق
کشوث	کشمش	کف الضبع که کف الضبع نامند	کف آدم	کف النهر	کفرے	کمادریوس کلنز	اللام	لیلاب	لسان الثور	لوز	لوبیا
المیم	محلب	مخلصه	مرجان مر	مرباجوز	مرنا الراعی	مغاث	میس	النون	نارجیل	نارمشک	نسترن
نقل بنا	نوارس	الواو	ورد	الهاء	هاسیمونا	هلیون	الیاء	یاسمین	ادویه منسوبه بمبرتخ	الالف	
اطریلال	ابوفانس	آوزلون	ارماک	آرید برید	ارشین	آزاددرخت	اسلیخ	اشق	اشتر غار	اشخیص	اسود
اسنان	افیتمون	افسنوس	اقحوان	اکلیل الجبل	انجدان	انجره	انیسون	اناغالس	انزروت	انونا که نوعی از حص الحمار است	الباء
باد آورد بلبو ماین	بخور اکراد	برتک	بشیمه	بصل	بقشوفرش	بقلة البرری	بلیخنه بوزیدان	بلاذرین	بونیون	ببشیس	بلبش قومس بشیر
التاء	تربد	الثاء	ثاقیسا	ثوم	الجیم	جاوشیر	جدوار	جنهنک	جمجم	جنطنا	جوز بوا
حوز الکوش	الحاء	حاشا	حاشیش	حب النیل	حب الزلم	حرمل	حرف	حرعه	حلتیت	حماما	حنظل
الخاء	خانق الکلاب	خامسرتے	خردل	خربقان	خصی الکلب	خولنجان	خیربوا	خیسکر	الدال	دار فلفل	دیبداریا
دردنج	دردلطارس	دفلے	دند	دوقس		الذال	ذاقبی دیدامس	ذنب العقرب	الراء	رازیانج	رعی الابل
رتم	رعی الحمیر	ریحان الکافور	الزاء	زجب الجبل	زعفران	زنجبیل	زنجبیل الکلاب	زوفای یابس	زوستے	زوان	السین
سافج	سداب	سرخس	سقوذیون	سطاغنیس	سعد	سعوط	سقمونیا	سکبینج	سلیخه	سنکبویه	سولان
سیسنبر	الشین	شیرم	شربین	شقایق	شل	شونیز	شیطرج	ششبیه	الصاد	صریمه	صعتر
الضفادع	ضجاج	الطاء	طباق	طرانیدن	طرلغنین	طریقه بیدن	الظاء	ظفره	العین	عاقر قرحا	عرطنیثا عشق

غنصل	غوسج	غیوزن	الغین	غار	غالیس	الفاء	فاشرا	فاشرستین	نجل	فربیون	فرنجمشک
قسیح	فلفل	فلفلمویه	فلفلمار	فلفل سودان	فوه	فودنج	القاف	قرنفل	قردن سنبل	قسط	قسطون
قعهل	قالب	قاقونیا	قلی	قنطوریون	قیصوم	الکاف	کاشم رومی	کبر	کبیکج	کتم	کراث
کرویا	کف الصبغ	کف الہر	کمون	کندش	کندری	اللام	لاغیه	لامی	لبن سودان	لحینس	لسان الایل
المیم	ماہودانه	ماہیزہرہ	ماذریون	شنان	مرزنجوش	مراسم	مرماخور	مریخ	میعه	النون	نانخواه
نمام	الواو	وج	وخشیرک	ولب	الهاء	ہلک	ہیوفاریقون	الیا	تیومات	.	.
		منسوبات نیر اعظم و کوکب معظم شمس صاحب ضیای عالم									
الالف	ابراز	اترج واذخر	ارقیطون	ارماک	اسارون	اسطوخودوس	اصابع الصفر	افنیقطس	اکلیل الجبل	النج	انجره
انثا	ابرسا	الباء	بادرنجبویه	بادروج	بان	برنجاسف	برلوف	بسفایج	بطم	بقلة الاذوج	بلیوس
بوط الارض	ابل	پنجنکشت	بہمن	التاء	تودری	الجیم	جنجاث	جعده	جفت ازید	جل لسترین	جوز بوا
جوز القی	جوز الخمس	جوز الترک	جوز الارم	جوشیصا	الحاء	حب الکلی	حب السنه	حب المنسم	خرشف	حراة	حل
حلبه حلیب	حلبوب	الخاء	خردع	حصی الیبک	خلنج	الدال	دارچینی	دار شیشعان	دازی	دما دم	دواما اغریا
الذال	ذنب الخروف	الراء	راسن	راوند	الزاء	زرنباد	زرنب	زراوند	زعفران	زہرہ یعنی	مراره
السین	بستانی سداب	سکادیکس	سفیدیون	سنا سنبل	سنبل رومی	سنبل جبلی	سپستان	سیساریون	الشین	شیمت	غبنلید
الصاد	صابر بواما	صبر	الضاد	ضرو	ضریع	الطاء	طرخون	العین	عبیثران	عروق الصفر	عود
الغین	غارد غاریقون	الفاء	فنابل الرہبان	فراسیون	فتق	القاف	قاقله	قناء الحمار	قرة العین	قرطم	قصب الذریره
قنه و قیقہر	الکاف	کبابه	کماذریوس	کندر	اللام	لسان العصافیر	المیم	محلب وانیه	مستیجا	النون	نانخ
لغه	الواو	ورس	الهاء	ہرنوه	ہرمه	ہشت ولمن	ہیوفاریقون	الیاء	یاسمین		
				منسوبات زہرہ							
انجبیر	بیدانجیر بصل الزیر	خصیة الثعلب	سوسن سفید	نرگس	نیلوفر	ورد ابیض					

			منسوبات بعطارد								
اقطی	بابونه	جوز	خشتیة الزنجار	خند قوقی	دبق	عرعر					
			منسوبات بہ نیر اصغر قمر								
الالف	احلاموود	اسفاناج	اقیمدن	انبارکو	باقلی	بزرقطونا	بصل	بقلة الحمقا	بطیخ رقی	بنفسج	بوشر و جندی
التاء	تفاح	الخاء	خبازی	خس	خشخاش	خلاف	خلال	خوخ	الراء	رمان	الطاء
طحلب	العین	عدس الماء	الفاء	فاوانیا	فطرکراث	القاف	قثاء	قرع	المیم	مشمش	النون
نیلوفر	الهاء	هندبا									
			وهرچه سرد و تر و در آب بروید منسوب بقمر است								

فصل چهاردهم در بیان اسناد و طب خال والد ماجد مولف و والد ماجد قدس الله سرهما مولف بدانکه سند خال والد ماجد حکیم میر محمد هاشم المخاطب به حکیم معتمد الملوک سید علوی خان بوالد او شان او ستاد الاطبا سید الحکما میر محمد هادی علوی و از او شان استاد الاطبا و اسوة الحکما میرزا محمد مسیح الدوله میرزا محمد تقی موسوی قدس الله تعالی اسرارهم و از میرزا محمد مسیح بوسائط با طبای خود و طبرستان و از دوشان با طبا حران و از حرانیان بیقراط حکیم و از و با سقلیبوس و او بحضرت سلیمان بن داود پیغمبر علی نبینا و آله علیهم السلام می رسد و فقیر از والد ماجد خود و والد ماجد از حکیم میر محمد نقی و حکیم میر محمد تقی هم از والد ماجد خود و هم از میر محمد هادی علوی بلا واسطه قدس الله تعالی اسرارهم و نیز فقیر از جناب استادی میر محمد علی الحسینی مد ظله العالی اخذ نموده و الغایة فته و باینجا رسید مقدمه را بیش ازین شرح نمود بذکر ابواب و فصول کتاب بعون الله تعالی الملک الوهاب و توفیقه و صلی الله علی سیدنا محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین **باب اول** در بیان ادویه که حرف اول آنها الف است **فصل الالف مع الالف** انارا بر الف و فتح هاء موحده والف و رای مهمله **ماهیت** آن رصاص اسود محرق است بیونانی امولیقون نامند و گویند امولیقون اسم رومی ابار است و بهندی سیسه بفتح بای موحده و سکون کاف فارسی نامند و همچنین اسرنج و مرداسنگ نیز از سوخته رصاص اسود حاصل میشود شیخ الرئیس در مفردات قانون فرموده الا بار الانک یعنی الرصاص الاسود و بالجمله **طبیعت** آن سرد و خشک در دوم است **افعال و خواص و منافع** آن مجفف جالی و محلل و اکتحال مغسول آن جهت حرقت چشم و جوشش آن و ورم آن و جهت جراحات خبیثه و اعصاب و لحم اسیر و قرحهای کهنه و سرطانی و نزف الدم و سیلان رطوبات و طلای آن با روغن گل سرخ جهت خروج مقعده و بواسیر که جهت تحلیل در مرهم و اسقاط نافع بدل آن اسرنج است مضار آن خوردن آن کشنده اصلاح آن قی کردن بروغن و اشیای دهنیه و احراق و سحق آن بود و دستور احراق و غسل و شیافات آن در قرابادین تالیف این فقیر مسمی بمجمع الجوامع ذکر یافت و دستور احراق و غسل آن در مقدمه این کتاب نیز **آبنوس** بمد الف و کسر بای موحده و ضم نون و واو و سین مهمله معرب ابنس بلغت یونانیست که بفارسی و بهندی نیز بدین اسم مشهور است و برومی ابمنیس و بیونانی سیغا فیطوس نامند **ماهیت** آن گویند درختیست شبیه بدرخت عناب و بسیار عظیم مانند گردکان و ازان بزرگتر و ثمر آن مانند انگور زرد رنگ مایل بسرخی و با حلاوت کمی و عفوصت بسیار و در اوایل میزان میرسد و از درخت فرود می آید و در برگ آن شبیه برگ صنوبر و عریض تر از آن و خزان نمیکند و تخم آن مانند تخم حنا و گل آن نیز مانند گل حنا شنیده شد که چوب آن در هنگام بریدن رخت آن کم شده بماند تا در آب می اندازند نگین سیاه براق میگردد و نیز شنیده شده که درخت کاسنی شبیه بدرخت آبنوس است و فرق آنست که آبنوس اکثر در کوهستان میروید در

درخت آن بهن و سیاهی چوب اندک کمترست و آن دو قسم میباشد یکی هندی و دیگری حبشی و قسم حبشی آن سیاه و تر و صلب نیز و املس تر و سنگین تر از هندی و در وقت بریدن و تخته کردن از جهت چوب آنجا بجارکهای رال و سنگریزها بر می آید و قسم هندی شبیه آبنوس کم رنگ با اندک خطوط سفید و ذو طبقات و درخت آن بسیار عظیم میشود بحدیکه تخته آن تا بده ذرع و ذرع دست عریض دیده شد و بعضی این را نوعی از هندی دانسته اند و نشاید چنان باشد زیرا که تخته چوب آبنوس سیاه از یک شبر نیم زیاده دیده و شنیده نشده و ازین در صلابت بدان مرتبه نیست و هر سه قسم را چون در آب اندازند فرو میرود خصوص دو قسم اول و طعم چوب آبنوس اندک لذاع و گزنده و قابض زبان ست و چون بسایند جهت تر و تازه آنرا رایحه آن طیب باشد و همین فرق میان اصلی و غیره اصلی آنست مشتغل گردد و مستعمل اطبا بیشتر حبشی و بعد از آن هندی سیاه رنگ و صلب املس آنست که مانند شاخ خراطی کرده باشند و چوب آنرا چون بشکنند اندرون آن کثیف و چون بسایند متاننده آن اندک یاقوتی رنگ بود و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه خود گفته که آن دو نوع ست یکی ملمع از سیاهی و زردی آنرا از سواحل زنگبار و جزایر ایشان آورند و اهل زنگبار آنرا انبکو اخوانند و صفت درخت آنرا قریب بدانچه ذکر یافت نوشته و نیز گفته که دران نواح نوع دیگر نیز میشود لطیف تر از آن که یافت و این نوع ملمع ستا از سرخی و سفیدی آن آن برنگ لک اند و سفیدی آن بچوب صندل و تخم آن مانند فلفل و از چوب آن دسته های کارد سازند و کمان گران در خانه کمان ترکیب کنند و نوع دیگر از آن در غایت سیاهی با وصافی که ذکر یافت نیز نوشته و بعضی اهل هند گویند از چوب درختی که بهندی آنرا انیند نامند و نیز بر می آید و پوست آنرا چون بر آتش اندازند از آن شرارها بر آید و برگ آن شبیه است ببرگ ساقوج هندی و ثمر آن بمقدار لیموی زرد و رنگ مائل بسرخی و بر سر آن مانند قمعی مدور و پوست آن صلب و مغز آن اندک شیرین و عفص و تخم آن طولانی و زرد در رنگ و صلب و نبت آن جبال راج محل و بیربهوم و مورنگ و مضافات بنگاله و پنجاب و دکهن زیریاد ابغیرها ست و بهترین آن سیاه و براق سنگین خوشبوی آنست که در طعم آن لذع و قبض و تلخی باشد **طبیعت** آن بقول شیخ الرئیس و صاحب اختیارات بدیعی گرم و خشک در دوم ست و بقول ابن سینا و یوسف بغدادی و شیخ داؤد انطاکی گرم در اول سوم و خشک در آخر دوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و محلل ریاح و مفتح سدد طحال و نافع آنست **امراض الراس** چون آنبوس را با آب برگ بارتنگ سوده ضماد نمایند و قدری بر پیشانی طلا کنند رعاف باز دارد **العین** اکتحال محکوک آن جهت رفع شبکوری و ذرور آن جهت بیاض رقیق و غشاوه و قرحه و بثور عین و دمعه و دموی و جرب عین و حکه و سبل و جهت حفظ صحت چشم و رویانیدن مژگان مفید و بالجمله شدید النفع ست از برای اکثر امراض عین القروح و الجروح و نزف الدم و ذرور نشاره آن جهت حبس خون زخمهای تازه نافع و حکم خشک بند دارد و باعث التحام آن بقوت قبض و تشفی که دارد و حرق النار چون بر عضو یکه سوخته باشد زرد و روغن گل با سفیدی تخم مرغ بمالند و بران آنرا بپاشند سودمند بود و محرق مغسول نشاره آن لطیف تر جهت قروح مزمنه و جرب و نیز جمیع افعال مذکوره سریع الاثرست از خنازیر ضماد مسحوق آن و همچنین مطبوخ آن در شراب محلل خنازیرست و گویند بالخاصیه اطفای خون جاری میکند و به تنهائی جهت تخفیف قروح خبیثه و در با بندن گوشت صالح و منع جوششهای آتشک و آبله کردن اعضا مجرب ست و مقدار شربت آن تا سه درهم مضر معده مصلح آن صمغ عربی و عسل بدل آن چوب کنار ست طریق احراق و غسل آن در قرابادین ذکر یافت و آشنامیدن صفوف تمر خشک آن که تخم آنرا دور نموده باشند با آب جهت حبس اسهال و سیلان رحم و دود دندی منی مرد و زن نافع است **ابیل** مترجم کتاب ابوریحان گوید این اسم مسموع نیست برحرف در دوم آن ثوفی فی آن بهجی ست که بجنبد قوفا ماند و نبات رطبه شباهت دارد در بسیار روئیدن و آنرا شاخهای بسیار بود و تخم آن به تخم کرزا ماند حکیم محمد مومن در تحفه نوشته نباتی است بحشیش شبیه بشلغم منقوش طعم و برگش مانند اسپست و شاخهای آن بسیار و تخمش مثل تخم زردک و در کنار رودها روید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مدر بول و جهت سپرز آموزده مقدار شربت آن تا دو درم ست و نوشته که مولف اختیارات بدیعی گوید که آنچه در زمین خشک رسته باشد قاتل ست و در اختیارات بنظر نیامده اخر

ہمزہ وضم جیم ورائے مہملہ مشددہ بعربی لبن بکسر لام وسکون باے موحدہ ونون بروزن کتف واہل نیز آمدہ واز لغات
شتاست وبفارسی خشت وبہندی انیٹہ نامند ماہیت آن بدانکہ آن دو قسم می باشد یکے سفید ست کہ در کورہ ایک
پزی مے پزند واین قسم بہتر ومستعمل در اعمال طب ست وقسم دوم آجر سرخ ست وآنرا در کورہ آجر پزی باین طریق
می پزند کہ خشت خام خشک کردہ رانہ بتہ چیدہ مابین ہر دو تہ آن شاخہاے چوب درخت تاک یا چوب درخت دیگر یا سرگین
گاؤ وبا غیر آن گذاشتہ آتش میدہند تا تمام چوب سرگین کہ مابین اجرہاست سوختہ شود وہمہ خشتہا پختہ گردد پس می گذارند
تا سرد شود وبرداشتہ بخرج می آورند وبہترین آن تمام پختہ یکسان آنست ودر بعضے کورہا قدر نشادر خصوص در انہا
کہ از فضلات طبخ دادہ باشند ویا خاک آنہا حر یعنے خالص نباشد بلکہ آغشتہ باشد بافضلات لعمل سے آید ونیز قطعہای
خزفے جوش خوردہ سیاہ ومنقبض از ہمہ کورہا بر سے آید ودر بعضے بیشتر ودر بعضے کمتر بہمان جہت کہ از شدت
حرارت آتش گداز لطیف آن تحلیل یافتہ کثیف آن می ماند **طبیعت** آن گرم در دوم وخشک در چہارم **افعال و
خواص و منافع** آن **امراض الراس** چون اجر سفید آب ندیدہ را در آتش سرخ نمایند کہ مانند اخگر شود
ودر آب ویا شراب اندازند آن مقدار کہ بجوش آید وچادری بر سر گرفتہ سر را بنجار آن بدارند تا عرق شود جہت
تحلیل مواد باردہ دماغیہ ونزلات مزمنہ ودر سرکہ کہنہ بہمین دستور مجرب ست وضماد آن با نمک وسرکہ جہت
حرا نافع الاورام والبثور والریاح والاستسقاء والبواسیر وغیرہا چون خشت پختہ آب ندیدہ درست یا قطعہ از آن را
خصوص کہ سفید باشد با آتش گرم کردہ قدرے آب یا شراب بران پاشیدہ در نمدی ویا پارچہ پنبہ داری پیچیدہ بر
عضویکہ وجع باردہ حادث از سردی ویا ریح محتبس ویا ورم بارد ویا در موضع بواسیر کہ وجع شدید داشتہ باشد تکمید نمایند
موجب تعریق آن عضو ودفع مواد باردہ وتحلیل وتسکین وجع آنست وضماد آن با آب غورہ جہت نثر ے ومنع
ظہور آن با سرگین گاؤ جہت تحلیل اورام وبثور بلغمی واستسقاء لحمی وزق وسوء القنیہ ودرور آن براے قطع
خون جراحات وجلوس بر روے آجر گرم کردہ زحیر رطوبی وبار دریحی ووجع بواسیری مجرب ومسکن آنست خصوص کہ روغن
گل سرخ بران ریختہ باشند وچون دو آجر آب ندیدہ را برہم بسایند وگرد آن را ز ائل سازد کہ وجع در ورم بارد داشتہ باشد
عسل بمالند وآنرا بران بپاشند ودر آفتاب نشینند وجع وورم آنرا زائل سازد واطبائے ہند را از عمل آنست کہ چون آجر
را ریزہ کردہ در روغن گاؤ اندازند ویک شب بگذارند وصبح صلافے نمودہ آن در روغن را بنوشند قرحہ مزمنہ نافع ست
واما دہن آجر کہ آنرا دہن المبارک ودہن المتقذ نیز نامند بنہایت گرم ست **افعال وخواص** آن سریع
النفوذ ومحلل ومعرق وملطف وسعوط آن جہت صرع ولقوہ ونسیان وآشامیدن آن براے صرع وفالج ولقوہ نافع
وقطور آن در بینی جہت صرع ودر گوش جہت ثقل سامعہ ونشوق آن براے فالج وامراض باردہ دماغی ومالیدن آن بر موخر
دماغ براے نسیان وبا شراب زوفا جہت ضیق النفس ودفع فضلات ریح واکتحال آن جہت تحلیل آب نازل در چشم بی نظیر
ومالیدن آن بر دندان کشندہ کرم ومسکن الم آنست وآشامیدن آن جہت کشتن کرم معدہ وامعا وتفتیت سنگ مثانہ
مجرب وجہت ادرار بول وسائر امراض باردہ مثانہ ومغص بارد ورباح ونفخ ظاہرے وباطنے وتحلیل خون
منجمد وجہت عرق النساء ومفاصل مفید وحمول آن جہت کشودن دم بواسیر واسقاط دانہ آن ورفع کرمہاے
مقعد وفرزجہ آن جہت کشودن دم حیض واخراج جنین زندہ ومردہ ومشیمہ سریع الاثر وطلاء وآشامیدن

آن جهت سموم بارده و گزیدن عقرب و ضماد آن با اشق جهت ورم سپرز بنهایت مفید مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر معده مصلح آن سرکه و مضر گرده مصلح آن کتیرا است و بقیۀ افعال و خواص و صنعت دهن آن در قرابادین مجمع الجوامع ذکر یافت **اتچین** بفتح همزه و کسر جیم فارسی و سکون یای مثناة تحتانیه و نون **ماهیت**

آن درختی ست عظیم برگ آن مانند برگ نفیس طولانی و از برگ انبه و جامون بزرگتر و ضخیم تر و گل آن سفید و خوشبو و برگ آن سفید و پنج عدد و طرف بالای نمودن برگها و در طرف زیرین ساقه و برگ آن سرخ رنگ و در رخت آن تمام خزان میکند و در اول بهار اول گل میکند پس برگ برمی آورد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن

آشامیدن پوست بیخ آن مسهل قوی و جهت آتشک و قروح خبیثه نافع و اگر اسهال زیاده نماید دوغ ترش کند مصلح آن آشامیدن دوغ ست و ضماد آن محلل و منضج اورام صلبه است **اذان الفار** بمد الف و فتح ذال

معجمه و الف و نون و الف و لام و فا و الف و رای مهمله لغت عربی ست یونانی مردش گویند و بهندی چوبه کتی نامند **ماهیت** آن شیخ الرئیس فرموده که جالینوس قوت آنرا قریب بحشیشی که زیر آن شیشه گذارند دانسته و اطلاق آن بر دو حشیش نمایند یکی آنچه جالینوس ذکر کرده که از برگ آن بوی خبازی می آید و صلابتی ندارد و دیگر برانچه

دیسقوریدوس گمان برده که شبیه است بلبلاب و برگ آن کوچک تر از آن و مفروش بر روی و شاخهای آن باریک بستانی آن خوشبو لیکن بی طعم و رائحه قوی و گل آن گلابی رنگ و تخم آن به تخم کشنیز و خطا طبقت آنرا میخزند

طبیعت آن حار جاردست خصوصا آنچه بستی آن قریب بآن بناشد و آنچه جالینوس ذکر کرده سرد و تر را دل و قوت قابضه ندارد و در آنچه دیسقوریدوس ذکر کرده گرم و با قوت قابضه مخففه است **افعال و خواص** آن مسیح گفته منفعت آن قریب بمنفعت افسنتین است و این بعید ست و غیر متوقع از آن اغضاب الراس

شربت آن جهت صرع و سعوط آن جهت تنقیه دماغ و لقوه **الجروح و قروح** آنچه را دیسقوریدوس ذکر کرده ضماد آن خار و پیکان را بر آورد و تنقیه قروح و التزاق جراحات نماید و صاحب جامع نوشته که آن دو صنف میباشد بستانی از بری و بستانی بیونانی لیسینی نامند و منبت آن جاهای سایه و میان اشجار و کنارهای آب و اطراف عمارات و برگ

آن شبیه بچیزیست که آن تبتیسه نموده اند یعنی گوش موش کوچک مدور و گیاه آن میباشد و گل و بر روی زمین پهن شود و شاخهای آن سه پهلو و چون بدست بمالند بوی خیار از آن آید **طبیعت** آن سرد و تر و صاحب تحفه در سوم قرار داده با اندک قوت قبضی و بری آن با اندک قوت تحلیل **افعال و خواص** آن امراض الراس و العین سعوط آن جهت صداع حار و ضماد آن بآرد جو جهت تحلیل اورام حاره چشم **الاذن** قطور عصاره آن در گوش جهت تسکین درد و تحلیل ورم آن نافع **اعضاء الغذاء** آشامیدن آن سکن لتهاب غثیان و مسقط کرم معده است **الاورام والبثور** ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل اورام جمیع اعضا و حمره و نمله نافع بری آن سه قسم است قسم اول شاخهای باریک و بلند از زمین و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و شاخهای ریزین آن سرخ رنگ مجوف و برگهای آن نازک طولانی تر از بستانی و وسط پشت برگها محدب و اطراف برگها مانند زوج زوج رسته و هر شاخی مشتمل بر شاخهای ریزه و بسیار و گل آن لاجوردی رنگ صاحب تحفه نوشته که بعضی را گل زرد میباشد و بیخ آن بقدر انگشتی و پر شعبه و بعضی مغسوش می کنند این را با سقولوقندریون و فرق آنست که برگ این نرم و دراز ست بخلاف برگ اسقولوقندریون

طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی و اوجاع بارده دماغیه و صداع رافع و مقوی معده و محلل و منفتح و مدر بول و سم افعی را مفید امراض اول راس ضماد آن خصوصاً با سرکه جهت صداع حار نافع و سعوط و غرغره آن با ماء العسل جهت تنقیه دماغ و جذب رطوبات دماغی نافع العین طلای بیخ آن جهت ناصور چشم و ضماد برگ آن با آرد جو جهت تلیین ورم حار و تبهاست جهت ناصور آن مجرب الفم غرغره آن با ماء العسل جهت وجع ضرس مفید صاحب شفاء الاسقام گفته شرب آن با شراب جهت لسع افاعی نافع و ضماد آن تا انتشار قروح و تورم جراحات ست مضر مثانه مصلح آن مرزنجوش و گویند مصلح آن تخم خرفه است مقدار شربت آن تا دو مثقال **و قسم دوم** آن شاخهای آن پهن بر روی زمین و برگ آن مائل بتدویر شبیه ببرگ بستانی آن و از آن بزرگتر و باندک حراقت و بی گل و صاحب تحفه نوشته که گویند بی گل جهت و لیکن بسبب ریزگی اتصال آن بشاخها چندان مرئی نمیگردد و نبت این اکثر ریگزارهاست **طبیعت** گرم و خشک در دوم صاحب تحفه نوشته **افعال و خواص** آن محرک باه و جهت اورام بارده و رفع آثار و دفع سم و جذب خار و پیکان و ضماد عصاره تازه آن بر کمر و قضیب و کنج ران و پشت رها دیاعث تحریک باه حتی پیران و مایوسین او مطبوخ خشک آن نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر از آن و همچنین ضماد آن جاذب سم و دافع سمیت آن و جاذب خار و پیکان ست **و قسم سوم** آن برگ آن مائل بتدویر و با زغب سفید و خارهاست باریک سفید زغب دار و دیا تیوع که چون قطع نمایند از آن تیوع برآید و مفروش بر روی زمین و نبت آن آنچه در از آب باشد یا حدت بود و برگ آنرا چون بر جلد نازک خصوصاً رخساره گذارند سرخ گرداند **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم و با قوت سمیت و زبون ترین اقسام آنست **افعال و خواص** آن مقئی قوی و مسهل و زیاده آن کشنده و شیر آن مفرح جلد و چون سه مثقال ازهم آنرا جوشانیده آب آنرا با لفناخ بنوشند و از عقب آن ماهی شور بخورند جمیع کرمهای سده را دفع نماید و دیگر حکمون لشوود و شیخ داود انطاکی این خاصیت را جهت بستانی آن ذکر کرده و صاحب تحفه نوشته که این تلمید در معنی مینغر باید که اقسام از آن الفار غیر مرزنجوش ست و از سایر کتب نیز همین معنی ظاهر میگردد و چه مرزنجوش متصف بصفات دیگر و از جمله ریاحین و با خطریت ست و برگ آن شبیه بگوش موش نیست و گل آن سفید مائل بسرخی ست و تخمش شبیه به تخم ریحان و شفاف میباشد و انطاکی نوشته که آنرا انصاف بسیار میباشد و برگ بعضی از آن نازک محدب گل آن زرد و مشرف و نرم و این نوع سرد و تر در دوم و بعضی از آن مزغب ریک طولانی مفروش بر زمین و تیوعی یعنی شیر سفید حاد اکالی از آن تراوش می نماید و آن غیر معنی ست و این در مصر بسیار ست و بعضی از آن حبشی ست که گل آن با غصان آن چسپیده میباشد و این گرم و خشک در دوم عصاره آن مهیج جماع ست تمر بخاد و شریاد و صنفی که از آن بوی خیار آید مسکن لهیب و عطش و مسقط دیدان ست اگر بعد از آن ماهی شور بخورند و صداع آورد و مصلح آن مرزنجوش ست مقدار شربت آن یک مثقال ست صاحب شفاء الاسقام گفته اطلاق این اسم بر گیاهی بهار الطبع صغیر الورق منبسط بر روی زمین مینمایند و بهترین آن آنست که گلهای آن لاجوردی رنگ تازه باشند زیرا که گل آن زرد و آسمان جونی و لاجوردی میباشد و محرر کتاب بخته در بنگاله دیده و فهمیده دو قسم میباشد هر دو بر شعبه شاخهای آن مفروش بر روی زمین و گرد دارد با رطوبت که چون بفشارند از آن اندک رطوبت لعابی لزجی بر می آید برگ آن بر سر گرههای آن و گل آن نیز پیوسته به بیخ برگ آن و زیره لاجوردی الا آنکه یک قسم آنکه بکنار دیوارها در مینهای نمناک میروید برگ آن اندک عریض و بزرگ و ماکول یعنی برگ نرم نازک تازه آنرا اهل هند و بنگاله بخته مانند سبزیهای دیگر میخورند جهت بسلاوینی جریان آن و اعراض کرده و مثانه و بدستور گرههای بند آنرا نیز مقدار دو سه مثقال با قدری زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند

جهت تقویت باه مید انند و قسم دیگر که برگهای آن بهاتر مید برگ آن اندک با ریک بلند و هر دو فی الجمله شبیه بگوش موش و این غیر اکول ست طبیعت آنرا سرد و تر مید انند و آب آن هر دو قسم جهت اورام حاره چشم و ناصور آن مفید و بدستور ضماد برگ سائیده آن اذ ابور بعد الف فتح ذال معجمه و سکون رای مهمله و ضم بای موحده و واو لغت یونانیست و اذ بوتیه و در آخر نیز آمده ماهیت آن ابغداد و گفته اصل عرطنیثا ست و در عرطنیثا مذکور خواهد شد و صاحب تحفه گفته که بیخ نباتی ست سیاه رنگ شبیه بشلغم و بر روی آن چیزی مانند گره رسته و گیاه آن خار دار بقدر شبری و شاخ و برگش شبیه ببرگ کرنب و ثمرش شبیه بخلاف نخود و در آن دو غلاف و یا سه عدد دانه زرد رنگی میباشد و گفته اند که گل آن ند وست و بنفش آن گوشت زار ها ست و لبیلانی عرطنیثا مانند و بفارسی چوبه صباغان و آن غیر چوبه گاذرانست و بعضی از بخور مریم لبود و در بردن چرک از پشمینه و جامه مانند صابون ست و صاحب اختیارات گفته آن بیخ خارهای بستان گل زاد دارد و آن بیخ را خلاز و پلار و قلاره و گلیم شوی و قصب شوی گویند و آن بیخ عرطنیثا ست رفیلا سوس و سطر یو تین خوانند و بزبان شیرازی چوبک اشنان بخور مریم نوعی از آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن جالی معطس و مفتح و مسکن فواق و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و محلل و جاذب فضول دماغی و رادع مواد مفاصل و تقویت مسهله که دارد جهت احتباس حیض و گزیدن هوام و تسکین درد آن نافع و تقویت تریاقیتی که دارد و اهر انفس الراس سعوط آن جهت سده مصفاة مفید و بغایت معطس و زکام و نوازل را نافع و اعضاء النفس و داء الصدر و آشامیدن آن جهت بحوحت صوت و انقطاع نفس و سرفه کار و رطوبی مفید و عصار النفس حمول آن جهت بواسیر و تنقیه رحم و اعانت بر حمل مفید و همچنین شرب آن با مثلث یا شراب رازی گفته فواق را زائل گرداند و اگر زن آبستن بوی آن را بشنود از شدت عطسه بیم آن بود که بچه بیفتد و شیخ الرئیس از دیسقوریدوس نقل کرده که حبلی آنرا چون زن آبستن مس کند و حمول نماید در ساعت بچه بیفتد و در التطلی و آلات المفاصل ضماد آن با سرکه جهت ورم سپرز و عرق النسا و چون و اطلی کرده شود و در حقنه صاحب عرق النساء را نافع ست و همچنین خاکستر آن با سرکه جهت وجع مفاصل و عرق النسا و وجع ورک و دفع الجراحات و ذرور آن غنهای ربا و با ادویه مناسبه جراحات خبیثه را نافع و الزینه ضماد آن با سرکه و دواء الطرف مفید السموم و هم مای سموم را نافع ست خصوصاً مله و عه و نیش هوام چون با مثلث یا شراب بیاشامند مقدار شربت آن تا یک مثقال و مستقیمات آن کشنده و مختلف و غثیان قوی و سقوط قوت و علاج آن علاج جبالاهنگ و کندش خورده ست و ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و بدل آن در دفع سنگ زن آن تخم اترج و زراوند طویل و فو در نج ست و صاحب اختیارات بدل آن لبن الطین و دانگ آن با دار بو و دو زن آن گفته آذریون بروزن آذر یوست بر بای تحتانی بعد وجای بای موحده یا و بتای مثناة تحتانیه است بفارسی گل آفتاب پرست ست و آذریون یعنی آتش گون ست و گویند که عرب بی نزاضوه نامند و شعرای عرب آنرا بستایند و شگوفه آن در میان شگوفها بغایت مشهور ست و بعضی گفته اند که نوعی از اقحوان ست و بعضی آن را ذکر کرده اند که نه چنین ست و بهندی سورج مکهی نامند آن گیاهیست بقدر ذرعی بری و بستانی میباشد برگ آن شبیه ببرگ جرجیر اندک زغبی گویا بر آن غباری نشسته و نرم و بیشتر قه و گلهای آن زرد طلائی و بزرگ بهن و درخشنده و در وسط آن گلها برگهای ریزه ریزه مائل بسرخی و تند بوی و خوش منظر و همیشه رو با آفتاب دارد و بحرکت آفتاب حرکت مینماید و شب پژمرده میگردد و دو بری آن قوی تر از بستانی طبیعت آن گرم و خشک ست در اول سوم و بعضی در دوم گفته

دیگری گل آن زیاده از سائر آن اجزای آن افعال و خواص و منافع آن محلل و جالی و یاقوت تریاقیست و مفتح برز بر و باسے
دکبدی و منقی دماغ و جهت ام الصبیان و امراض بارده دماغی و اعصاب و درد دندان و تقویت معده و حلبه گرده و جمع فواد و
تقویت باه و آوردن نعوظ و جهت دبوا سیر و جراحت ریه و یرقان و استسقا و ادرار البول و حیض و فضلات و اسقاط جنین
و تفتیت احصاة و رنج و دفع سموم نافع ست امراض الفم والقلب و المعده و المفاصل و غیر با مضمضه
با آب بیخ آن جهت درد دندان بارد و شربت یکدرم آن مقوی قلب بارد المزاج و مورث نوران قضیب محرور المزاج و
چهار درم از آب برگ آن با گرم مقی قوی و ضماد آن جهت درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و خنازیر و بر کر جهت تقویت باه و
نعوظ مفید و حمول بیخ آن مسقط جنین و معین بر حمل عاقر و جادن تر آب برگ کوبیده آن جهت اخراج جنین و رفع احتباس
حیض مؤثر مقدار شربت از آب گل و برگ و بیخ آن تا چهار مثقال و از جرم آن یکمثقال بدل آن یک و نیم وزن آن نانخواه و ربع وزن
آن زعفران ست مضر محرور المزاج مصلح آن سکنجبین و مضر سپرز مطلقا و سپرز محرور المزاج را خصوصا و مصلح آن قاینید و حسل و کثیرا
خواص آن آنست که گلبن گل آن نمی نشیند و از دو و آن موش و جلپاسه میگریزد آرد لولو بمد الف و سکون راء و دال مهملتین و
ضم رای مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح لام و ها ماهیت آن صاحب برهان قاطع گفته آشی ست مانند کاچی که از آرد بپزند
بیشتر مردم در دیلش فرو مایه میخورند و بعربی آنرا ضحبات نامند بدانکه ضحنات غیر آنست چنانچه انشاء الله تعالی در حرف الصاد
خواهد آمد اارغیس بمد الف و سکون راء مهمله و کسر غین معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله در آخر بزبان اهل دمشق و
مصر عود الریح و بفارسی پوست بیخ زرد شده نامند ماهیت آن پوست بیخ انبر باریس ست که بفارسی زرشک نامند
طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت بارده و قابضه و مانع تعفن اخلاط و مفتح و با قوت
رادعه و قلاع و اشر خای لثه و صفت باصره را نافع و مجفف قروح امراض العین قطور خیسانیده آن بدو شاینده آن در گلاب
جهت تجفیف رطوبات سائله از چشم و رفع بقایای مدمن لغایت سفید اگر پیش از حدوث رمد در چشم کشند حفظ صحت آن نماید بدل
آن مامیران در امراض عین مستعمل در اند و اکتحال آن مقوی باصره و عصاره مطبوخ معقود آن در افعال مانند حضض هندی است
الفم مضمضه با آب طبیخ آن جهت قلاع خبیثه بن دندان و درد آن و تقویت لثه مفید اعضاء الغذاء والامعاء آشامیدن
طبیخ آن با شراب جهت امراض کوره و جرم آن با شراب جهت درد جگر و نیز تب و آب درد و با تب چقنه بطبیخ آن منقی
حرکت قرحه امعاء طبیخ آن جهت رفع کرم جگر گوسفند مجرب مقدار شربت از جرم آن دو مثقال و از طبیخ آن تا سی درم بدل آن
مامیران چینی و حضض هندی ست در امراض عین و بعضی حضض مکی گفته اند مضر صاحب سرفه مصلح آن عسل ست و عصاره مطبوخ
منعقد آن در افعال مانند حضض مکیست و شیخ الرئیس نوشته که بعضی گفته اند که چون بیخ آنرا سه مرتبه بر شکم زن حامله بر بندند و اطوخ
و خا و تای مثناة فوقانیه ماهیت آن درختی ست عظیم ثمر آن شبیه بغوره ست و زرد رنگ و تلخ و خوشه دار و تخم آن مانند
تخم در یکعدد و خیاره دارشش بره و در آخر بهار میرسد و مدتی تا زمستانی در درخت می ماند و برگ آن سبز املس با اندک
سیاهی شرفه دار و اندک طولانی و تلخ و دختران نمیکنند و بعربی شجرة الحرو و الیفا حریطه بتشدید راء مهمله و بلغت تنکابن جلی و از آن
و نیز ربا بترس و بلغت جرجان زهر زمین و اهل مازندران سیسان و اهل هند بکاین نامند و بعضی مردم را ظن آنست و بران
نماینده اسقاط جنین کند و جهت سیلان رحم اتا اسفل نافع آزاد و درخت با الف ممدوده و فتح زای معجمه و الف و دال مهمله
که درخت آنرا بهندی نیب گویند و این محض توهم ست زیرا که نیب نیم نیز گویند و در غیر هند دیده نشده و آزاد درخت در جمع

ممالک ایران و روم و هند بسیار است و بشیرازی آن را توتس نامند و گل آن بنفش کم رنگ بنهایت خوشبو است و نیز گفته اند که غیسر بکاین است طبیعت گل آن در اول سوم گرم است و در آخر اول خشک و بعضی در دوم خشک و برگ آنرا قریب بدان گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفتح و محلل مدر و با تریاقیت اعضاء الراس والاذن گل آن مفتح سدهای دماغی و صالح است از برای مشایخ و مبرودین و بوئیدن آن مسکن صداع و اوجاع سر است و بدستور ضماد آن بر پیشانی و صدر تن و چون آب برگ آن را بالشوق نمایند صداع بارد و رطب و دیگر فتنگی بینی را مفید بود و نطول برگ و شاخ آن و یا برگ آن تنهائی مسکن صداع بارد و ثمر و برگ آن منقی قروح منفتحه سر و قطور آن برگ تازه آن در گوش دافع رطوبات و رافع وجع و دوی و طنین حادث از ریاح بارد است اعضاء الغذاء و النفض ضماد برگ آن بر فم معده مسکن غثیان و بر معده و زیر ناف قاتل دیدان و شرب عصاره آن نیز مانع غثیان و مفتح سده است و آشامیدن عصاره برگ آن مفتت حصاة و مدر بول و حیض و فضلات رديه و عرق النساء و استرخای انثیین و مفتح سدد و رافع قولنج و محلل خون منجمد در مثانه و دافع سموم بارده است تنهائی و یا با عسل و یا با منتج و با این هر دو بهتر زیرا که مقوی فعل آنند و آشامیدن آب برگ تازه آن با قدری آب زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند دافع وجع رحم و حبس طمث و عقر عارضی و باعث حمل است الجذام والبرص والخنازير والاورام والقروح والجروح والاوجاع گفته اند که جرم آن جذام و برص و قروح خبیثه را مفید و ضماد برگ و شاخ آن محلل خنازیر و بر اوجاع و اورام بارده مسکن و محلل آنست و صاحب دستور الاطباء گفته که چون ثمر و برگ رسیده زرد شده بکاین را بمقدار نیم من بوزن هند با یک من آب بهم وزن یعنی هندی و من هندی دوازده من شیر بری است در خمی کرده و سر آنرا بسته سه هفته در زمین دفن کنند پس تا شش ماه هر روز یک کاسه آب خوری از آن بیاشامند بهترین دوائیست از برای جذام و بدون آن تنهائی و یا با برگ و یا با برگ نیم و فنجنکشت که بهندی سنبهالو نامند که در آب طبخ نموده بخار آنرا بدستور مقرر بگیرند دافع اوجاع و محلل اورام بارده است الزينة ضماد گل آن نابت کننده سپش است و بدستور غسل با آب برگ مطبوخ آن کشنده سپش و دراز کننده موی است و ضماد ثمر آن با قدری مرداسنگ سائیده و روغن گل چند روز پیهم با سر که هر روز یکبار تجدید نمایند و هر روز یک و زیجام روند و بعد از تمام نیز بدستور بمالند سر را بلباس حقیقی بپوشند قروح آنرا زائل سازد و موی برویاند و مرهم آن محلی و سعفه و قروح سر را نافع و رویاننده موی است و صنعت مرهم آن در قراباذین ذکر یافت المضار ثمر آن مضر صدر و معده و اکثار آن باعث غثی و قی صفراوی و کرب و تنگی نفس و غشاوه بصر و دوار و اهلاک است مصلح آن فرمودن آشامیدن شیر تازه دوشیده و خوردن سیب و انار است و برگ آن سم حیوانات و مصلح آن خورانیدن شیر و برگ توت است والله اعلم آس بالف و سکون سین مهمله اسم فارسی است و بعربی نیز آس و ریحان نیز نامند و نیز بسیاری کرته فسا یعنی خصومت کننده با تن خود بیونانی آسن لبتانی و رامرسا و ایجارس و قبطیس و برومی مرسینن و بحبشی ازدرا و بهندی اودهیرا گویند و حب الآس را الکام و قطوش عماد و بنگ آس را منظر آبطا مهمله خوانند و گویند قیطس نیز بنگ آس است ماهیت آن بدانکه آن بستانی و بری میباشد درخت بری آن مانند درخت انار است و برگ آن سبزتر و ضخیم تر و دراز تر و کمتر از آن و خزان نمیکند و خوشبو و معطر و طعم آن اندک تلخ و با عفوصت بسیار و گل آن سفید رنگ و خوشبو و ثمر آن در ابتدا سبز و بعد رسیدن و پخته شدن سیاه رنگ و با اندک حلاوت و مرارت و عفوصت و غذائیت اندک و تخم آن سفید ریزه املس و در بعضی ثمر پانسه و در بعضی زیاده تا هشت و نه و ده میباشد بحسب بزرگی و کوچکی آن طبیعت آن گفته اند مرکب القوی جزو بارد و در آن غالب و جز و حار کمتر و بسبب ارضیتی که دارد یابس و قابض و برودت آن کمتر تا بدرجه اول و یبوست آن در دوم برگ و گل و ثمر و جرم و تخم

و پوست درشت صحرا به زمین سنگستان صفصق به فتح اول و سکون ثانی آبی که بر ادیم با خشک و بریزند سین م

بیخ آن بنسبت بایکدیگر در مراتب برودت و یبوست متفاوت اند یعنی تخم و بیخ و برگ آن در برودت آن اغلب ست و باقی اجزای آن بالعکس و اما تخم آن مرکب القوی ست و در طعم آن عفوصت و مرارت و حلاوت و لطافت و از جهت حلاوت نافع ست جهت سرفه گرم و از جهت عفوصت حابس اسهال و از جهت مرارت مدر بول ست **افعال و خواص و منافع آن** بسبب عطریت رائحه ملائم روح و بسبب قوت قبض و تلطیف ملائم آن لیس و حب تنقیه متانت و انفرادات و انارت و تقویت روح است و با اسباب مذکوره و بالخاصیه مقوی قلب و دافع خفقان و سدد و دوار و سدر و صداع و درد گوش و قروح آمدن چرک وه و دندان و قلاع آن و استرخای زبان و مقوی باصره و محلل اورام و جبر جروح و قروح و تجمید نزف الدم و نفث الدم و آمدن خون از هر عضو یکه باشد بشرب و ضماد و لطوخا و آمدن عرق و مقوی معده و احشا و مدر بول و قابض و محلل و مفرح و حابس اسهالات و مفتت حصاة و حابس و قاطع خون حیض و رافع ضعف گرده و بواسیر و جابر کسر و ثمر آن با قوت تریاقیت دافع سموم ست خصوصا رتیلا و عقرب **اعضاء الراس** ضماد برگ تازه آن به تنهائی و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و بر سر برای اجلای حزاز و تخفیف قروح و با اندکی اقاقیا در ایک باب سفرجل جهت صداع حادث از ضربه و سقطه و قطع پوست سر و همچنین طلاء لطوخ آن با مائی موافق چون در آب برگ آن قدری گلاب و قلیلی کافور داخل کرده خرقه کتانی را با آن تر کرده بر جبهه ببندد از صداع حادث بمشارکت معده بسبب غلبه مرة صفرا نافع و ضماد پخته ثمر آن با شراب بر سر مسکن صداع بلغمی و صفراوی سدید و رافع آن و ضماد برگ آن با روغن گل و زرده تخم مرغ و دوار و سدر عارض از ضربه و سقطه را مفید و قطور آب برگ آن بنبال شرح سوده و آب برگ بید در بینی و با گل ارمنی و سرکه جهت رعاف و آشامیدن قدری از آب مطبوخ ثمر آن پیش از شرب شراب مانع خمار و بوئیدن برگ تازه آن مقوی دماغ و مانع صعود ابخره است بسوی دماغ و قبول کردن دماغ آن ابخره را و دوار و سدر را نیز مفید و چرب نمودن سر بروغن آن و رام سر و سبات حادث از ابخره متصاعده از معده و رتب و غیر آن نافع بجهت قوت برودت و تقویت آن دماغ را و تحلیل ابخره را و منع آن صعود ابخره جدیده را بسوی سر و غرق نمودن سر بروغن آن تنهای جهت دوار و سدر حادث از ابخره متصاعده از معده در تبهای چند روز در ابتدای علت بعد از تنقیه و بعد اسهال و بابجات و بعد از ابتدای ممزوج بروغن بابونه **نافع العین** قطور آب برگ آن در چشم جهت تسکین درد و بر آمدگی آن که چون زنامند و بر ما آن از اجزای ادویه ظفره و سلاق و دمعه است و قوی تر از توتیا و بدل آن **است الاذن** قطور آب برگ آن در گوش جهت تسکین وجع و تقویت آن و آمدن چرک و قروح آن **نافع الفم** مضمضه با آب طبیخ آن مسکن اوجاع حاره اسنان و استرخای لثه و زبان و قلاع فم و همچنین آشامیدن آب برگ و شراب ثمر آن **اعضاء النفس و الصدر** و بوئیدن آن مقوی قلب و رافع خفقان و طلا و طلا کردن با آب آن و خوردن ثمر رسیده آن و همچنین شرب رب ثمر آن جهت سرفه و نفث الدم و اوجاع ریه مفید **اعضاء الغذا** شرب ثمر آن مقوی معده است خصوصا رب و سویق آن با بعضی حبوب قابضه و گاه است که بسبب شدت قبض ادرار مینماید شرب طبیخ آن قاطع اسهالات و منطاول است و تخم آن مانع سیلان فضول ست بسوی معده و ضماد برگ آن بر زیر ناف اسهال مراری و سوداوی را مفید و چون ربع رطل از آب برگ آن را با روغن کنجد بنوشند مسهل قوی بلغم ست و رب و شراب آن حابس بطن و مانع اسهالات مزمنه و بواسیر و بیتوته عصاره آن جهت امراض مذکوره در رب و تی و تشنگی و بخور آن جهت سقوط دانه بواسیر و رفع هوام نافع **اعضاء النفض** خوردن ثمر و جهت حرقة البول و قرحه مثانه و در حیض و سیلان رطوبات آن را مفید و عصاره ثمر آن مدر بول و حیض و طبیخ ثمر آن سیلان رطوبات رحم و ضماد برگ آن بواسیر و ورم خصیه و جلوس در طبیخ برگ آن خروج مقعده و رحم و سیلان آن را مفید و چون آن را بکوبند و آب آن را بر مقعده

کرده باشند بالند بجای خود رود دیگر بر نیاید الاورام والبثور ضماد برگ آن مسکن اورام حاره و حمره و بثری و بثور و قروح و داحس
و داخس و قروحی که در کف دست و پا باشد و حرق النار و همچنین روغن یا مرهم های که از روغن آن ترتیب دهند و آشامیدن طبیخ آن
نیز ضماد برگ آن که در شراب زیت خیسانیده باشند نیز و ذرور برگ خشک آن بر داحس و همچنین قیروطی آن نیز آنرا مفید و ضماد ثمر پخته
آن با شراب زائل کننده قروحی ست که در کعب و قدم باشند و سوختگی آتش را نیز و مانع آبله آنست و به ستور ضماد برگ آن با زیت و همچنین
خاکستر آن با موم روغن **الات المفاصل** ضماد مطبوخ ثمر آن باشد آب استرخای مفاصل را نافع و ضماد برگ آن جهت ضربه و سقطه و درد
پاشنه پا نافع و ضماد آن برگ آن با عفص سبز و عدس و گل سرخ و اقاقیا بر اعضا و اعصابی که وهن و سستی بآنها عارض شده باشد و پیران
را بنهایت مفید و همچنین ضماد برگ آن با مغاص هندی که آنرا امید لکرهای نامند با زرده تخم مرغ روغن گل نیم گرم جهت ضربه و سقطه و ضماد
برگ آن با گل ارمنی و سرکه جهت جلاء ناخن و چون برگ آنرا نرم کوبیده و پخته با زیره کرمانی نیز نرم کوبیده و پخته بزرده تخم مرغ سرشته
و بر کرباس آب ندیده مالیده گرم بر کمر بچسبانند ضربه و سقطه و درد و وهن و سستی آنرا زائل گرداند و نطول طبیخ برگ آن جهت تسکین
و درد مفاصل و بر استخوان شکسته باعث سرعت انجبار آنست و همچنین شستن بهق با آن باعث جلاء آنست و ذرور برگ خشک آن جهت
سحج پاشنه پا و اعضای شکسته مفید الزینة طبیخ بیخ و برگ و ثمر آن روغن و عصاره آن همه مقوی مو و مانع افتادن و باعث دراز
شدن و سیاهی آنند و همچنین شستن با آب برگ مطبوخ آن خصوصا دانه آن و ضماد سائیده دانه آن در حمام تقویت بدن و نشف رطوبات
غریبه مرخیه از جلد و طبیخ دانه آن با روغن گاو یا گوسفند مانع عرق و مصلح سحج آن و ذرور برگ آن مانع بدبوئی زیر بغل و کنج ران خصوصا
سوخته آن و خاکستر آن زائل کنند کلف و نمش ست و چون ثمر آنرا با آب برگ چقندر بپزند و بر سر بمالند شبور ابریه آنرا زائل
گرداند و چون بکوبند و با آب باقلا بسرشند و کلفی که بر صورت و رخساره باشد بمالند زائل گرداند و ثمر آن گزیدگی عقرب و رتیلا را
نافع باشد خصوصا با شراب مقدار شربت از جرم آن تا سه درهم و از عصاره آن تا سه اوقیه بدل آن در احتباس طمث و بطون نفث الدم
اقاقیا و در اورام حفص گویند بدل آن مطلقا برگ توت ست مضار آن گویند مضر بصداع حار و زکام و اکثار بوئیدن آن باعث
بیخوابی ست مصلح آن سوسن و گل بنفشه نیز ست و گویند مسواک نمودن افعال قویتر از برگ جدام ست و در ساق درخت آن گرهی
بهم میرسد شبیه بکف دست که آنرا انبک آلاس نامند در جمیع افعال قویتر از برگ و ثمر آنست چون آنرا کوبیده و سورانیده و با شراب سیده
و جهت اقراص ساخته در سایه خشک نموده باشند و گویند چون از چوب تازه آن انگشتری ساخته صاحب درد کنج ران و خنصر موافق کبد
یا نجابت آنرا تسکین دهد والله اعلم و اما آس بری آنرا اسمارون و اسفرم نامند و بعربی زند و ریحان القبور و بیونانی مرسیسا اغریا گویند و مورد
اسفرم اسم فارسی آنست و در هندکابن جز نامند و توهم کرده کسیکه گفته آن اذخر ست ماهیت آن درخت اند و درخت آن بستانی کوچکتر و
برگ آن عریض تر و زرد رنگ و سر برگ آن تیز شبیه به بستانی و چوب آن صلب تر و ثمر آن سبز و بعد رسیدن به نهایت سرخ میگردد و از وسط
برگ بر می آید شاخهای بسیار از یک اصل میروید و در زمستان خزان نمیکند **افعال و خواص آن** محلل و جاذب و مقوی
امراض الراس بوئیدن آن نافع ست از برای دفع رطوبات دماغ بسبب قوت جذب و تحلیل و تقویت آن دماغ را و آشامیدن
آن نافع ست از برای صرع و صداع بلغمی و دفع رطوبات از دماغ اعضاء الغذا آشامیدن ثمر آن و برگ با شراب جهت تقویت معده و
جگر و دفع یرقان و اسهال و ادرار شیر و حمول آن جهت اخراج کرم معده مفید **اعضاء النفض** آشامیدن و ثمر و برگ آن با شراب
جهت تفتیت حصاة و تقطیر البول رطوبی مفید و این تلمیذ جهت ضربه و سقطه که بر اعضا واقع شود با لخاصیة مفید دانسته اند
ابن ماسویه قوت آنرا مانند بادآورد میداند و بعضی مثل افسنتین دانسته اند اسیوس به اول و کسر سین مهمله و ضم یای مثناة

تحتانیه وسکون واو وسین مهمله بلغت یونانی نمک چینی را نامند ماهیت آن نمکی ست که بر کنار شود بر روی سنگی سفید رنگ و نوعی زردی بر سنگ مائل بزردی از زیاده عرضی رطوبت دریا و تابش آفتاب تکون می یابد شبیه بقلی و نوشادر و سنگریزه بزرگ و کوچک آن سنگ را آسیوس آن نمک ملح را اسیوس و زهرة الاسیوس می نامند و این قوی تر از سنگ آنست و بهترین آن سفید سبک خالص و در سکن شبیه بنوشادر ست که در آن گیاهای زرد غیر غائر باشد و چون بر زبان گذارند زبان را بگزد و چون نم در رطوبت بدان رسد نرم و گداخته گردد طبیعت زهرهٔ آن در سوم گرم و خشک سنگ آن در دوم افعال آن لذاع و متعفن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن با عسل بطریق لعوق جهت قرحه ریه و ضیق النفس بلغمی کهنه و سنون آن قاطع باسر که جهت ورم سپرز و گرده و باصمغ البطم و زفت جهت تحلیل خنازیر و باعسل منقی زخمها و با موم روغن مانع انتشار قروح خبیثه که میان آن بلند و اطراف آن پست و دهن آن مدور باشد و جهت قروح کهنه یا لسعة الاندمال و بردن گوشت زیاده با آرد باقلا جهت نقرس و مداومت وزور آن در حمام بر ابدان عظیمه فربه با عث صغر و لاغری ست بدل زهرهٔ آن حجر آن مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم درم مضر مورث سحج مصلح آن صمغ عربی مغسول آن هر دو که بدستور اطلیا شسته باشند لطیف و جالی و در اکثر افعال مذکوره بهتر ست

آطریلال بمد الف وسکون طای مهمله وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف ولام لغت بربری یعنی رجل الطیر و رجل الغراب بجهت مشابهت شاخ آن بچنگال غراب گیاه آن را العزبی حشیشة الارض و حرز الشیاطین نیز نامند و به ترکی غاراباغی و بهندی کاک جنگی یعنی پای زاغ و مسی نیز گویند بعضی که مسی که غیر آنست و در کوهستان و لرستان پای زاغان نامند ماهیت آن تخم گیاهی ست شبیه لشبت و گل آن سفید و برگ آن متفرق و ساق آن مربع و در آخر بهار میرسد دانچه سبز تیره شبیه مرزنجوش ست قسم از زرد قوا ست مولف گوید این در طرف اهواز میرید و تخم خلال و آن گویند و مستعمل و بهترین آن مصری ست که بسیار ریزه و تیره رنگ بکمود و طولانی و لغایت تلخ و تند زبان را بگزد و سنگین و تازه باشد طبیعت آن گرم و خشک ست در سوم افعال و خواص آن محلل ریاح و جالی و مدر فضلات و مفتح سدد و منقی گرده و مثانه و چون با زجاج بسوزانند و با عسل بیاشامند تفتیت حصاة نماید و یک درهم آن با عسل جهت دفع ریاح ایلاوس بغایت مجرب دانسته اند ضماد آن مجفف قروح و زائل کنندهٔ آثار جلد و نفوخ آن در بینی و بدستور شرب آن مسقط جنین و گویند چون در فصل تابستان یکدرهم آنرا با عاقرقرحا و تربد و زنجبیل از هر یک دانگی با عسل سرشته بعد از تنقیه مسهلات لائقه بیاشامند و در آفتاب نشسته موضع برص مکشوف دارند تا آفتاب بر و بتابد ملوق کند و اگر عطش غالب شود آب ننوشند و در روز اول بنهایت تا در سوم مرض برص آبله کند و بعد دفع زرد آب از آن بالکلیه برطرف گردد و مجرب دانسته اند و ابن بیطار و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند که بکرات امتحان کرده و این امری عجیب ست اما بشرط آنکه اول تنقیه کرده باشند و نیز گفته اند که هر گاه از مفرد آن هر روز سه درهم با عسل تا پانزده روز متواتر بنوشند و یا از مرکب به دستور بعد و با عاقرقرحا در مدت مذکور استعمال نمایند یقیناً دفع برص نماید خصوص از موضع لحمیه که قبول علاج زودتر میکند از غیر آن و بعضی گفته اند بتنهائی و بعضی گویند چون یک جزو و نیم از اطریلال و دانه پوست ماز و برگ سداب از هر یک یکجزو کوفته و بیخته پنج روز و هر روز سه درم آنرا با شراب انگوری بیاشامند و در آفتاب نشینند باذن الله تعالی شفا یابند و از آن مقدار شراب از یک درهم تا سه درهم با عسل یا شراب و طلای آن در اطلیه برص کنند و آن مضر جگر حار مصلح آن سکنجبین و مضر گرده و مصلح آن کثیرا ست مالیقی نوشته که مبدء ظهور منفعت این دوا و شهرت آن از مغرب و سط از قبیله بربر معروف بنی وجهان از اعمال بجایه بود و مردم قصد و توجه بسوی آن می نمودند از برای مداوای آن مرض و صنعت آن را زنده مخفی نمید اشتند از مردم و تعلیم نمیکردند مگر دیده خلف از صلب بسلب خود تا آنکه حق سبحانه تعالی ظاهر نمود آنرا بر بعضی از مردم و شده شده شهرت یافت و استعمال نمودند آنرا به کنجای شتی چنانچه بعضی از آن ذکر یافت

آالسن بمد الف وضم لام وفتح سین و نون لغت یونانیست یعنی سرمی الکلب بجهت رفع آن زهر سگ دیوانه را در شام معروف بحبیبة النجاح و حشیشة السلحفاة و نیز ست ماهیت آن نباتیست ساق آن بقدر ذرعی شبیه بساق رازیانه

ودبرگ آن شبیه ببرگ فراسیون واز آن درشت تر وغبارناک ورنگ آن مابین سرخی وسیاهی وتخم آن مائل بپهنی وسبز تر ودر غلاف ذو طبقه واز
جنس کوچک تر ودر طعم بجدت وتند وتلخی نانخواه وگل آن سرخ مائل به تیرگی از زیره کمامیر ویده وگفته اند گیاه آن شبیه لشبیت ست در ساق
ودبرگ ودبود ومنابت آن زمینهای پست باسنگریزه وبیخ آن طولانی مانند شلغم ودراز وزرد وکم ودرطعم آن اندک حلاوتی ست **طبیعت**
آن دراول سوم گرم ودر آخر اول خشک **افعال و خواص** آن محلل وجالی ومقطع ودرد سر وزکام وضیق النفس ورياح معده وگرده ووجع مفاصل
ودر کمین رانافع ومجفف باعتدال وجود وبرودت مفرط وفادزهر سگ دیوانه گزیده ورافع کلف ست **امراض الراس**
والصدر وسعوط طبیخ آن زکام وتشریان وجود وبرودت مفرط وضیق النفس وبلغم مجتمع در قصبه ریه رانافع وضماد آن باعسل باجهت
جوششهای سر کاز آن زرداب تراوش نماید وکلف رانیز مفید لباه خوردن آن بغایت مقوی باه است مالیقی گفته چون بیاشامند مطبوخ
آنرا ناقص بدون تپ راشاکن گرداند سما الکاف تخم آنرا چون بکوبند وباطعمه بشخصی که سگ دیوانه گزیده باشد داخل نمایند فادزهر است
ودرائل گرداند سمیت آنرا جالینوس گفته که چون آنرا در وسط تابستان خشک کرده کوبیده نگهدارند وبوقت حاجت مقدار یک ملعقه باچهارو
نیم دقیقه عسل بدفعات یکروز درمیان سگ دیوانه گزیده رابنوشانند بغایت مفید ست وآشامیدن دو درهم از آب بیخ سگ دیوانه
گزیده رانفید وهمچنین شیر حلتیت جمارزه آن بسیار مفید ست هرچند که از آب تبرسرد وبگریزد ومشرف بر هلاک باشد وباید که آب بیخ
طولانی تازه آن باشد واگر تازه بدست نیاید یک درهم بحسب قوت وعلت از بیخ خشک سائیده آن داگر باشیر بخورانند بهتر ست مقدار
شربت آن تا دو درهم بدل آن نصف وزن آن حب الغار ودووزن آن نانخواه است مضر جگر جار مصلح آن کثیرا است وگویند چون گیاه
آنرا بجمیع اجزاء در پارچه بسته باعضای دردناک مواشی بندند رفع الم آن کند شیخ داؤد انطاکی این را مخصوص بدو سر انسان دانسته د
گویند چون گیاه آنرا بجمیع خانه موجب حفظ صحت اهل آنخانه ونگاهداشتن آن موجب تعشق زنان ست **الامیلس** بمد الف وکسر میم وسکون
یای مثناة تحتانیه ولام وسین مهمله لغت بربریه ست معروف ببلاد مغرب ماهیت آن نباتی ست بحری ودر اقصای بلاد مغرب جبالی افریقیه بهم میرسد
طول آن بقد یک قامت وزیاده از آن وبرگ آن مانند برگ سور ودو ثمر آن بقدر بار سرو وسبز چون برسد سیاه گردد وملمس آن نرم وچوب
آن بسیار صلب واندرون آن زرد مائل بسفیدی بلمع بسرخی ومتصل ریشههای باریک آلست ماهیت آن مرکب القوی ست وبرودت
ویبوست بران غالب **افعال و خواص** آن بسیار قابض مقوی جگر وسپرز ومفتح سده واستسقا رانافع واعضاء الغذا را آشامیدن آب
نقوع ریشهای باریک آن اسهال شکم آورد وتقویت کبد وطحال نماید وزردی رخساره واستسقا رازائل گرداند وسده ها بکشاید ویرقان را
ببرد وجرم ضمر لیسه گوشت آب آن یعنی آب مطبوخ آن باگوشت نیز اثر دارد **الس النفس** بمد الف وکسر نون وسین والف ولام ونون بفا
وسین مالیقی نوشته که این را خیته در کتاب خود ذکر کرده ونامیده آنرا باشکاتامن ماهیت آن گیاهی ست ربیعی هرسال سبز وید شبیه بجز
بجر وبرگ آن بی تشریف وگل آن مانند ه وتیز کی یعنی حرت وزرد و برگهای سفید احاطه برگل آن وار دوبا حرکت آفتاب میل می کند
مانند جهاری وبحرکت هوا حرکت مے نماید وساق آن مربع مائل بسیاهی می باشد ودر مصر واطراف شام بسیار است ومنبت آن
مجاری آبها بود **طبیعت** آن گرم در درجه دوم معتدل در یبوست **افعال و خواص** آن مقوی حواس وحافظه ومفرح وهموم رازائل گرداند
وذائب مناسب شراب وقاطع بیاض چشم ورنگ خساره رانیکو گرداند ومدر فضلات از بول وسپر وحیض وعرق ومهیج باه است **امراض**
الراس والعین والقلب والباه وغیرها طبیخ آن در ازاله هموم وتفریح وتقویت دماغ وحواس باطنه مانند شراب ست بدون
مستی وخمار وقلیلی از گل آن بدستور همین اثر دارد ودخل العقل میرساند ومقوی حافظه است وقطور عصاره آن بیاض چشم رازائل گرداند وچهار درهم
از تخم آن با تخم باباتیره گوسفند ومهیج باه است حتی در شخص صد ساله وبایوش مفتح سده ورنگ خساره نیکو وسرخ گرداند وبدن را فربه و

یرقان را زائل سازد مقدار شربت از جرم آن تا پنج درم و از عصاره و طبیخ تا سه درهم بدل آن آب انگور مطبوخ باد از چینی و زعفران مضر گرده مصلح آن عسل آن مورث درد مفاصل صنعت شراب آن در قرابادین ذکر یافت و آن مفرح نفس ست و وسواس سوداوی و مالیخولیا را بغایت نافع ابا بکسره لیکون ثالث و ضم کاف و فتح میم آبیست خاکستری رنگ بغایت گنده و بدبو که از شکم نوعی ماهی گیرند که در بحر چین هر موزه هم میرسد و بعضی آنرا ما الجمه خوانند و چون تهیت هر عضوی که بشکند مقدار دو مثقال از آنرا بخورند بنحویکه بدندان نرسد عضو شکسته را درست گرداند **فصل الالف مع الباء الموحدة** + ابازیر بر وزن افاعیل ادویه که مصالح طعام ست و بعضی گفته اند که اعم ست از ادویه و مصالح و توابل و حوائج طعام و بقول و این قول اقرب بخلاف بصواب و مولانا قطب الدین گفته که فرق میان ابازیر و توابل و حوائج طعام و بقول و اقرب ست ابازیر که خشک می باشد و سبب انداختن توابل و ابازیر در طعامها و دیگها یکی از پنج امر ست یا لطافت طعام است تا آنکه بگرداند آنرا صاحب لحمی که قبول کند طبیعت آنرا و میل کند ببوی آن و هضم نماید آنرا زیرا که پلاو مرکب ست از گوشت و برنج و روغن و این هر سه بیمایه شد لفه و بی رائحه پس چون ابازیر و دران اند از طعم و رائحه بهم رساند قبول میکند آنرا طبیعت و در می آرد ببوی آن و هضم میگرداند آنرا و سبب انداختن آن در طعام زهو ست و کراهت رائحه طعام ست تا آنکه بگرداند رائحه آنرا طیب و بگرداند آنرا بخشتی که معد دست دارد طبیعت آنرا و یا برودت مزاج طعام و داخل کرده می شود دران ابازیر حاره از برای تعدیل مزاج و اصلاح آن دلیل دادن آنرا بسوی اعتدال و یا غلظت و دشواری هضم آنست تا آنکه بگرداند آنرا لطیف و آسان گردد هضم آن و یا آنکه بگرداند طعام را لطیف و ملطف و مفتح مجاری و مجاری معده و مجاری و جالی است از برای کسیکه جمع آمده باشد در بدن او فضول بلغمی غلیظ لزج خام پس باین اسباب خمسه سزاوار است استعمال ابازیر در اطعمه اما باید که اکثار در آنها ننمایند بجهت آنکه هرگاه بسیار کرده شود میگرداند آلات غذا از آن آلاتیکه مرو میکند غذا را بآنها و نیز بسیاری ابازیر احداث میکند در کیموس کیفیت حاده حریفه و بسیار باشد که بگرداند سبب قروح و اورام و امراض صعبه و این سبب می باشد مضار کیفیت خون بسبب گردیدن از کیفیت طبیعی بسبت بمزاج آن شخص زیاده از مضار آن بزیادتی کمیت پس اصلح آنست که در غذا داخل کرده نشود مگر مقدار سے حاصل گردد بآن اغراض مذکوره و غرض آخر از غرضهای خمسه اشبه بعلاج ست زیرا که کسی موافق باشد او را اغذیه ملطفه صرف ادا نشده است بر بسیار از اصحاب از جهت استعمال ابازیر حاره درین غرض بیاید که زیاده از غرضهای دیگر باشد و اما ابازیر معروفه نزد اطبا چین نمک ست سرکه و آبکامه و فلفل و دارچینی و قاقله و قولنجان و زیره کرمانی و کشنیز خشک و کرویا و صعتر و انجدان و کاشم و نانخواه و بادیان و سنبت و زعفران و اشترخار و زنجبیل و شونیز و قرنفل و ساذج هندی و امثال اینها و ماهیت و مزاج و افعال و خواص و مضار هر یک در موضع خود ذکر کرده میشود ان شاء الله تعالی و اما ابازیر و اغذیه که بجهت ادویه که در اغذیه داخل کرده میشود پس آن جرجیر و تخم شلغم و تخم کتان و حرف بابلی و حب الرشاد و زعفران و زنجبیل و دارچینی و بوزیدان و لسان العصافیر و تودری زرد و تودری سرخ و بهمن سفید و خولنجان و لب حب القرطم و مغز حب القطن ست و میباشد محتاج بخلط این ادویه در اغذیه باهیه از برای اورازمنی ابراهیمیه ماهیت با آن آشی ست مرکب با تند ریزند بجای سرکه درین آب غوره داخل نمایند با سرکه مصعد مقطر و قند زیاده با طبیعت و قند و بادام با گلاب حل کنند و دران ریزند بجای سرکه آن و دیگر حاره و قدری عود باشد که در کرباسی ببندند و در دیگ اندازند آن معتدل خاصیت آن مفرح و مقوی و موافق معده و جگر حار ست و در قرابادین نیز ذکر یافت آبریشم بکسر اول و سکون بای موحده و کسر را مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و بضم نیز آمده و میم در آخر بیونانی برنی و برنی قز و بسریانی قشاریه و بترکی ایبک و بفارسی ابریشم لبنین معرب و بهندی ریشم بحذف همزه نامند ماهیت آن پیله‌های کرمی ست خام و تربیت دهند و خورانیده برگ توت ریزه کرده نساج از آن میگیرند

وآنرا از لعاب بدن خود بر خود پیله می تنند وآنچه بر سر خود به دل پرورش بر درخت توت یا کنار یا غیر آن هر دو پیله تنند آنرا ابریشم نی نامند و بهترین
آن پیله های بزرگ بالیده زرد رنگ بر ابریشم بشکل رطب کوچکی فربهی است که کرمهای درون آنها را سوراخ نکرده باشند و در گیلان
و مازندران شنیده که پیله آن بزرگ و بالیده و رنگین تر از جاهای دیگر میشود و دوتا و مستعمل اطبا این پیله است و بعد از آن سوراخ کرده کرمها بدر رفته
آن و ابریشم خام عبارت از این هر دو پیله است و آنچه را جوشانیده و نخ بر آورده مستعمل نیست مگر آنکه پیله خام آن بدست نیاید اما باید که رنگ
ناکرده آن باشد و بعضی گفته اند که قز که بفارسی کج نامند پیله های است که بر درخت توت و کنار و غیر آن تنیده باشند و آنچه را کرمها سوراخ کرده باشند
چون جوش دهند نخهای طولانی از آنها بر نمی آید و لهذا بعد اتمام تنیدن پیله ها معمول است که اکثر آنها را در آفتاب خشک می نمایند که کرمها در آنها بمیرند
و آنها را سوراخ نکنند که بدر روند و چون کرمهای بعضی پیله ها که برای نتاج گذاشته اند سوراخ کرده بدر رفتند بزرگ و بالیده شده پر بر سر آورند و بهیات
جانور کوچک پرداری میگردند و شروع میکنند بتخم دادن و تخم دادن تخم بسیاری میدهند هر یک تا چهار صد و بمقدار دانه خشخاش بسیار کوچک
سفید رنگ پوست آن صلب و اکثر آن تخمها بیاری پیوسته و چون آنها را در جای گرمی مانند زیر بغل و غیر آن نگاه دارند از چند روز پوست آن تخمها شگافته
از میان آن بچه بر می آید پس آنها را ترتیب می نمایند که بر پارچه نرم نازکی میگذارند و برگ توت را بسیار ریزه ریزه نزد آنها می پاشند آنها می خورند
و چون اندک بزرگ شدند برگها را اندک درشت تر می نمایند و همچنین تا آنکه برگهای درست پس شاخهای توت و چون بزرگ شدند شروع می کنند
ابریشم بر خود تنیدن تا آنکه تا منتها رسید تنیدن آنها که اگر دیگر بگذارند پیله ها سوراخ کرده بیرون می روند و لهذا چنانچه ذکر یافت آنها را خشک میکنند
که بمیرند و بدر نروند و ابریشم در گیلانات ایران و مازندران و ملک چین و بنگاله و بعض جاهای دیگر نیز بهم میرسند و لیکن در بنگاله بسیار
دو از آنجا باطراف و ممالک دیگر می برند اما آنچه در ایران میشود مستحکم و آنچه در چین میشود بسیار نرم و ملائم و کم شبکات و آنچه
در بنگاله می شوند سست و کم ثبات و بجای ثبت آن نیست و بیان کیفیت تکوین و پرورش کرم آن و بهم رسیدن پیله در فصول سنه طولانی و
مجمل گنجایش این ندارد و مستعمل مقرض و مطبوخ آنست طبیعت خام آن گرم و خشک در اول و بعضی معتدل در خشکی و تری و نخ جوشانیده از آن ... بخشکی گفته اند
افعال و خواص منافع آن مفرح روح دماغی و قلبی و کبدی که عبارت از روح نفسانی و حیوانی و طبیعی باشد و مقوی آنها
و قوت حافظه و ذهن و رافع امراض عینی خفقان و ضعف ریه و صلابت آن و ضعف معده و مسمن بدن و مقوی باه و مفتح سده هاست و با
قوت تلطیف و تنشیف و نیکو گرداننده رنگ رخسار و هر یک از افعال مذکوره بسبب خاصیتهای متعدده آنست زیرا که معین است خاصیت
و تفریح آن حرارت و یبوست معتدله آن که باعث تلطیف و تنشیف رطوبات روح است پس روح را نورانی و مستعد فرح میسازند و همچنین افعال و خواص دیگر
آن امراض اصل الراس و القلب گویند چون پارچه حریر محض قرمزی را بجهت علاف قر کردن خشک نمود و لبسو نمانند و خاکستر آنرا در بینی دمند
رعاف را باز دارد و دو شراب آن که پیله خام آنرا در آب بخته و مالیده و صاف کرده با قند سفید بقوام آورده شوند مفتح سده ها و مقوی قلب و مفرح
نیکو کننده رنگ رخسار است و محرق آن قرحه و دمعه و سلاق و جرب چشم را نافع چون از آن کحلی سازند و در چشم کشند و پوشیدن لباس حریر محض
ملائم و گرم و نرم و لطیف موجب سمن و تسمین بدن و مانع تولید سپش است و لیکن پوست بدن را رقیق میگرداند و اصلاحش آنست که با ریسمان پنبه
آمیخته یافته بپوشند و بافته ممزوج با ریسمان را بعربی قطنی خوانند که در هند بمشروع است و بفارسی الچه و بهندی سوتی نامند و اقسام آن بسیار است و جمعی
ذکر یا گفته لباس ابریشمی گرم تر از کتان است و موجب صلابت بشره است و لباس کتان بالعکس آنست و ثبات قز که آنرا گرم ... نامند جاذب لطیفه
پوشیدن آن برای صاحبان مزاج سرد و در هوای سرد و زنان را نافع و خون را گرم گرداند و اصلاحش نیز آنست که با خیوط پنبه بافته لباس سازند
بدانکه ابریشم محرق ضعیف تر از مقرض آنست و اشربه و لیکن برای امراض عین نافع است چنانچه ذکر یافت مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بدل
مروارید محرق مغسول است و مستعد تعریف و احراق و ترکیب آن از خمیره و سفوف و شراب و غیرها در قرابادین ذکر یافت ابریشم بفتح همزه و سکون

های موحده وضم رای مهمله وسکون واو ونون لغت یونانی بمعنی دائم الحیوة است و آنرا خزان نمی باشد و بلغزلی حی العالم و بفارسی همیشه بهار نامند
ماهیت آن از جمله ریاحین است و لیکن همیشه بهار سبز و تر و تازه می باشد و کبیر و صغیر و بستانی و بری می باشد کبیر آن بیشتر از آن کوهها و ساق آن
بقدر ذرعی و زیاده از آن سبز سبطری و بانگشتی بین ارطوبتی لزج که بدست می چسپد و برگ آن شبیه بزبان و باریک تر و با رطوبت و گل آن
مابین زردی و سفیدی و سفیدی آن بهتر از کوهی است و صغیر آن نابت سنگلاخهای و محوطها و پای دیوارها و از مواضع سایه باشد
و شاخهای آن ریزه و از یکجا برآمده و برگ ریزه پر آب و بلندی آن بقدر شبری و گل آن کوچک و زرد مائل بسرخی و تخم آن مانند تخم
خبازی و در اکثر بلاد ایران بسیار است و دیسقوریدوس گفته که نوعی دیگر از حی العالم می باشد که آنرا طیلافیون نامند در قد و برگ شبیه بحرم
و زغب دارد و غبارآلود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و یا قوت قابضه و دیسقوریدوس نوع صغیر سوم آنرا گرم و کبیر آنرا سرد گفته
و صاحب اختیارات سرد در دوم و خشک در اول و ابن بیطار در جالینوس نقل می نماید که در سابعه نوشته که نوع اول و دوم آن
با قوت تجفیف و برودت بسیار است تا سوم و آنچه دیسقوریدوس گفته در نهایت گرمی ست افعال و خواص و منافع آن مفتح سده
کبد و طحال و دافع جهت و ربیه و درد و اورام چشم و درد گوش و سرفه و تقویت معده و اسهال صفراوی و قتل دیدان معده و امعاء و منع نزف الدم
و سحج و قطع رطوبات سائله رحم و رفع باد سرخ و نقرس و سپرز و اوجاع مفاصل و قروح و جروح و خنازیر و ریتیلا نافع امراض الراس شیاف
آب آن بمقدار [illegible] عصاره آن با روغن گل سرخ بتنهائی و با خل نیز جهت درد سر حار نافع امراض العین ضماد آن با آرد جهت ورم
چشم اکتحال عصاره آن رمد را مفید الاذن جهت عصاره برگ آن را با روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند وجع حار آن را نافع باشد
الصدر آشامیدن عصاره آن سرفه و [illegible] را مفید و ضماد آن بر صدر حار مسکن التهاب است اعضاء الغذا و نفث الدم
آشامیدن است درهم از آب آن سدّه جگر و مراره بگشاید و [illegible] آن مقوی معده حار و نافع نزف الدم و جهت اسهال
و سحج و با شراب جهت اخراج کرم معده نافع و شرب برگ سائیده آن جهت رفع اسهال مرضی مجرب دانسته اند و ضماد آن بر کبد و معده حار
مسکن گرمی و التهاب [illegible] الاورام والبثور والقروح والجروح والمفاصل وحرق النار وغیرها ضماد آن با آرد
جو جهت جرب [illegible] و زخمهای کهنه و اورام حاره و قروح ساعیه و وجع مفاصل و نمله و نقرس و سوختگی آتش و جهت ماه سرخ که تیغ زده
خون از آن موضع برآورده بر آن ضماد نمایند مجرب با حنا جهت خارش بدن نافع لسع و [illegible] عصاره آن گزیدن رتیلا و همچنین شرب است درهم
از آب آن و حمول آن جهت قطع رطوبت سائله رحم بدستور فرزجه آن جهت سیلان رحم مفید مقدار شربت از عصاره آن تا سه مثقال
و تخم آن تا هفت مثقال و از برگ آن تا پنج مثقال بدل آن کاهو است و گویند [illegible] مصلح آن گل ارمنی ست تولس گوید پنج درم از آب آن
با سکنجبین جهت دم و صفرا افرو نشاند و تقویت بدن نماید و ضماد نوع سوم که دیسقوریدوس گفته با شحم علیق محلل خنازیر است ابزار
بفتح اول و سکون بای موحده و فتح زای معجمه و بمهمله نیز آمده و الف و رای مهمله و نزد عوام معروف بزر است ماهیت آن نباتی ست ربیعی ساق
آن تر و تازه و زود خشک و در انتهای ساق آن برگها بهم پیچیده بجای گل آن و با حدت و تلخی و لذع و در هیئات شبیه بهلیون و در بغداد و موصل در
شیر پخته میخورند و منبت آن بلاد سرد و مواضع برف نشین طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مشتهی و دیر هضم و ثقیل و
عصاره آن جهت اورام رخوه و ریحه [illegible] مرکبه نافع و چون با آب و نمک بجوشانند [illegible] و تلخی آن زائل گردد بغایت محرک باه مصلح آن
نعناع و شونیز و گرد یا سرکه است ابقر بفتح همزه و سکون بای موحده و کسر قاف و رای مهمله لغت معربی ست بفارسی شوره بهندی چهار کهار بضم جیم
فارسی و خفای ها و الف و رای مهمله در آخر و بفرنگی سیطر گویند و نیز بهندی کنبوره مشهور است ماهیت آن بخاری ست که از زمین شوره
زار برآید و بر روی آن زمین انعقاد یابد اکثر بهیئات زغب سفیدی و دانه های کوچک مانند نمک دریا باشد و آنرا با قدری خاک نرم و ج

بان جمع نموده طبخ می نمایند بدین نحو که اولاً آنرا با آب ممزوج نموده میگذارند در شبنم و یا جاهای سرد تا منعقد گردد و بعد انعقاد سفید مانند
دربائی دانه دار میگردد و پس اگر خواهند آنرا قلمی سازند بار اندک آبی حل می نمایند و بدستور طبخ میدهند و بعد طبخ شبهای تاریک ریگ
طولانی دران می اندازند و در شبنم یا جاهای سرد میگذارند و بعد سرد شدن قلمهای باریک بلند منعقد میگردد و آنرا شوره قلمی نامند و مطبوخ
اول را شوره غیر قلمی طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مفتح سده و منقی بلغم و اوساخ بدن و مسهل در
نهایت حدت و تیزتر از نمک و بوره است جهت سپرز و درد کمر نافع و تشنگی جهت رفع احتباس بول که بهیچ چیز کشوده نگردد مجرب
اما باید که شوره ربع درهم و شکر دو درهم باشد و گویند اگر صاحب حبس البول یکمثقال شوره قلمی را با دو مثقال خردل در آب
بسیار آن مقدار که تواند آشامید بخورد در ساعت بول او کشاده گردد و اگر در جوف ده عدد مویز که هندی کیلا نامند کرده ابقا سپرز و قولنج ریحی
بخورانند در سه روز جهت باید مجرب دانسته اند و عرق آن قائم مقام کبریت است مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن ملح اندرانی مضر مری و
گرده مصلح آن کتیرا و عسل است و از خواص القر است که چون آهن را با زرنیخ بسایند و مثل آن مس بگذارند و بعد از آن مشوره بران بپاشند
مس را آهن صعود نموده آهن در کمال نرمی میگردد و اهل هند از نوع مطبوخ اول آن آب را سرد می نمایند بدین نحو که مقدار یک من تبریزی
آنرا در طاس هن کشادی با آب سرد کرده و در چهار عدد صراحی نیز آب شیرین تا نصف کرده و طاس و صراحی اگر از روی تو تیای خالص باشد
که هندی جست نامند بهتر است در وسط آن صراحی ها را دران طاس بسرعت تمام میگردانند تا ربع ساعت کامل پس صراحی ها را برآورده
آن آب شوره را ریخته آب و صراحی را با قدری شوره تازه دران داخل می نمایند و دران دو صراحی نیز آب تازه می نمایند و همچنین تا سه مرتبه
یا چهار مرتبه و در مرتبه آخر که دوم یا سوم یا چهارم باشد آن صراحی مکرر دو سه کرت آب صراحی ها را دران آب زلالی میگذارند و ماریه که ماهی هذا
نزدیک سر آن طاس بدان می پوشند و بباد زن بران بادی وزند پس برآورده آن دو صراحی مکرر سه کرت آب صراحی جدید که بار شسته
در ظرفی ریخته می آشامند و باید که در صراحی ها مطلقاً سوراخی نباشد که آب شوره دران نفوذ کند و داخل شود و شور سازد و بدان که زبان
گردانیدن و حرکت دادن صراحی بار در آب شوره حدیست معین که یک تبه از آن خوب سرد میگردد و زیاده بران گرم میشود و معیار آن موقوف
بعمل است و این آب مدام که خوب سرد است لذیذ و خوشگوار است و چون سردی آن زائل گشت بدمزه و ناگوار می شود و شاید در بعضی
امزجه مضر باشد والله اعلم ابن عرس بکسر همزه و سکون بای موحده و نون و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و موش خرما
و بهندی نیول و بفرنگی منکویس نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پای آن دراز تر از موش و دراز ان بز رگتر
و موی دم آن افشان و در مصر در خانها بسیار الفت میگیرد و آنرا عرسه نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص و
منافع آن دق درع و استسقا و سموم بارده و نقرس و خنازیر و درد گرده و مفاصل را نافع و مبهی و مقوی جگر و محلل ریاح و خار و پیکان را
جذب نماید گویند چون آنرا ذبح نمایند و بجای نمک گشنیز بران پاشیده خشک نمایند و تناول کنند جهت صرع و گزیدن هوام بهترین
دوای است و همچنین خوردن مغز سر آن یا گوشت آنرا با سرکه و یا خون آنرا با آب و عسل به دستور چشم خشک کرده آن و طلاء
خون آن جهت صرع و خنازیر مفید و چون گوشت آنرا با شبت و روغن کنجد یا روغن زیتون نارسیده به بخار پخته بخورند محلل ریاح غلیظه
و مقوی جگر و موافق اصحاب استسقا و بارد المزاج و فادزهر سموم است و چون پوست آنرا کنده و جوفش را پاک کرده نمک
انداده در سایه خشک کنند و دو مثقال آنرا با شراب بخورند جهت سموم هوام و دفع زهر طفیلیقون مفید و چون با گشنیز و
نمک بیانشته تناول نمایند جهت امراض مذکوره با د سموم نافع و گویند بهیج شهوت باه و در کشنده برودت است و
ضعف کبد را نافع و ضماد گوشت آن گرما گرم جهت درد کمر و مفاصل و جذب سم و خار و پیکان از بدن بود حکیم

۵۵

میر محمد مومن نوشته که گویند چون کعب انثر در زندگی آن ببرون آرند و بر ران زن آبستن تعلیق نماید وضع حمل کند و صاحب اختیارات نوشته که چون بر زن بندند حامله نشود و در مالایسع و تذکرهٔ انطاکی و جامع ابن بیطار نیز چنین ست که اذا علق علی المراه لم تحبل و گویند چون مثانهٔ آن را خشک نموده سه درهم آنرا سائیده با شراب بخانی بخورند عسر البول را مجرب ست و چون ابن عرس را ذبح کرده آلایش شکم آنرا دور کرده با روغن زیت یا کنجد طبخ نمایند چنانچه سوخته گردد پس صاف نموده آن روغن را نگهدارند و عند الحاجت بر اوجاع مفاصل و نقرس و اوجاع سائر اعضا و ریاح بواسیر مالند بعدیل و مجرب ست و نیز گویند چون ابن عرس طعام زهر دار را بیند موهای بدن آن ایستاده گردد و مار را چون ببیند بکشد و بخورد و از جهت گوشت او جاذب سم و تریاق سموم ست مضر محرورین مصلح آن سرکه و کاسنی و انار ترش و مضر احشا و مصلح آن در روغن زیتون و کنجد پختن آنست **ابوخلسا** بفتح همزه و ضم بای موحده و سکون واو و فتح خای معجمه و سکون لام و فتح سین مهمله و الف اسم یونانی ست و بعربی خار النول و خس الحمار و ارو سه و رجل الحمامه و شجار الشین و نون و جیم و الف و رای مهمله که معرب شنکار باشد و شیفار و بسریانی عاذ شمعا و حالوما و کحلا و کحیلا هر یک بعربی اسم نوعی از ابوخلسا ست و هر قلو و هر قلوی و سقیلوس نیز گویند و بفارسی هوه و بهندی رتن جوت ماهیت آن گویند چهار صنف می باشد اول صنف گیاهیست و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و باریکتر از آن و با خشونت و سیاه رنگ ساق مرتفع و شاخها بسیار روئیده از حوالی بیخ آن و ملاصق زمین و خار دار و گل دانهٔ آن سیاه و بیخ آن بقدر انگشتی و بسیار سرخ و این قسم را عوام بغداد عرق فالودج و بعضی نعات فنجون بفا و نون و جیم و یای تحتانیه دو دو نون و بعربی حمیر لسب یا سرخ بودن آن نامند و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند بالیقی گفته رنگ آن در تابستان سرخ میگردد و مانند زنگ حنا م چون بدست مالند رنگ میگرداند آنرا دانست آنست زمینهاست که خاک آن طیب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک ست در اول درجهٔ دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل اخلاط مراری و البح و قابض اسهال و مدر حیض و دافع معده و مجفف و آشامیدن عصاره یا طبیخ آن با شراب سیحق جهة الفرابطین جهت در د سپرز و یرقان و نقرس و درد کرده و تفتیت حصاة و یرقان و قرحهای کهنه و طلای آن با سرکه جهت بهق و تحلیل خنازیر و با روغن جهت سوختگی آتش و جراحات و تسقق جلد و قرحهٔ آن که آنرا در روغن زیت جوش دهند و روغن بر اصافت کرده از آن قیروطی سازند جهت سوختگی آتش و قروح خبیثه مجرب و با آرد جو جهت حمره که بفارسی باد سرخ نامند و شرب برگ آن با شراب جهت عقل البطن و حبس اسهال مفید مضر مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو ست مقدار شربت آن دو درهم و حمول آن بدستور حمول بیخ آن با ماء العسل مخرج جنین و در جمیع افعال بیخ آن قوی تر از برگ آنست و **صنف ثانی** از آن برگ ریزه تر و خشن تر و عریض تر و بلندتر از برگ کاهو و برگشته بسوی بیخ و ساق آن دراز و خشن و پر شعبه هر یک بقدر ذرعی و گل آن مائل به بنفشی و ریزه و قبض آن زیاده از صنف اول و بیخ آن سرخ مانند خون و قابض تر از بیخ صنف اول و نبت آن صحراها **افعال و خواص و منافع** آن ضماد آن با آرد جو جهت حمره و سائیدهٔ آن با روغن جهت منع جریان عرق النفع و بسیار جالب طمع ست **صنف ثالث** از برگ ریزه تر از اول و با خشونت و شاخهای ریزه و گل آن بنفش و بیخ آن دراز و احمر قانی و تند طعم تر از همه و نبت آن مواضع ریگیه **افعال و خواص و منافع** آشامیدن دو مثقال از بیخ آن با شراب جهت گزیدن افعی بهترین ادویه است و ضماد آن بر موضع نهش و همو لم تعلیق آن مانع گزیدن او ست و **صنف رابع** شبیه بقسم ثالث و از آن گلشن ریزه تر و بغایت سرخ **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن سعوط آن جهت تنقیهٔ دماغ و رفع آثار غلظت طبقات عین و غرغره عصارهٔ آن با عسل جهت قلاع دهان و خوردن یک مثقال و نیم آن با مثل آن بزورهای خشک قرد مانا جهت حب القرع و سائر کرم امعا بغایت نافع و ضماد آن با پیه بز جهت خنازیر و نقرس و عرق النسا و ادرار حیض و حمول و جلوس در طبیخ آن بجهت ورم صلابت رحم و احتباس حیض و اخراج جنین و با سرکه جهت شرا و ضماد آن جهت سپرز مفید و گل آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آنست و آشامیدن بیخ و گل آن بقدر یک مثقال جهت ادرار حیض و اخراج جنین مرده و زنده نافع و ابوخلسا جزو اعظم بعض مراهم

است و صاحب خلاصة التجارب و الاخوین راعصارهٔ ابوخلسا نوشته و دهن و قیروطی و مراهم آن در قرابادین ذکر یافت و جالینوس در ساد سه گفته که قوت همه اصناف اشجار برابر نیست بلکه صنفی راکه ابو تو تلمنا نامند بیخ آن قابض اندک تلخی است و ازین جهت شرب آن نافع است جهت مرجع گرده و طحال و ضماد آن با آرد جو یا با سرکه جهت حمره و بهق و تقشر جلد را مفید و ابرگ آن ضعیف تر است از بیخ آن و لیکن خالی از قبض و تجفیفی نیست و لهذا نافع است جهت استطلاق بطن آشامیدن مسحوق آن با شراب الیوقالسس بفتح الف و ضم با و سکون وا و فتح قاف و کسر نون و سین مهمله لغت یونانیست و ابوقادیس و اوقاس نیز گویند معروف باسم غاسول رومی است و در بلاد شام و مصر و انطاکیه بسیار است و از بیخ آن جامه شسته چنانکه اهل شام و ایران از بیخ عوغنشاکه لشبیر از بی چوبک نامند ذکر یافت ماهیت آن نباتیست تر و تازه ما بین درخت و گیاه نبت آن سواحل دریا و زمینهای رملی برگ آن شبیه ببرگ زیتون و از آن باریکتر ما بین برگهای آن خارهای باریک خشک سفید رنگ گل آن سفید شبیه بشکل لیلاب کبیر بیونانی فسوسا نامند شاخهای آن پراگنده و بیخ آن قوی پر از رطوبت تلخی و مستعمل در داوی بیخ و عصاره و رطوبت آنست و طریق اخذ رطوبت آن یعنی لبن آن آنست که با آرد کرسنه آمیخته خشک نمایند و خالص آنرا نیز و گل آنرا سائیده دست بآن میشویند خوشبو و معطر است و باین سبب آنرا غاسول نامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مقطع و ملطف و جالی و مفتح و مسهل بلغم و زرداب و استسقا نافع و سه قیراط از رطوبت خالص آن و بدستور دوازده قیراط از مخلوط با آرد کرسنه خشک کرده آن با ماء العسل مسهل صفرا و بلغم و زرد آب و رطوبات و گفته گویند جهت استسقای کبد حار مجرب است و همچنین سه قیراط از بیخ زم کوفته بیخته آن و یک مثقال از عصارهٔ آن با ماء العسل عمل کند و گویند فعل این مقدار بیدن مانند فعل آنست و جامه از غسل و تنقیه او ساخ و اخلاط او ... مضر احشا مصلح آن عسل و موزون آب سرد شستن در آب قاطع اسهال آنست و طریق اخذ عصارهٔ آن مانند عصاره است و دیگر است که بیخ آنرا کوبیده آب آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند و آنچه شیخ داود انطاکی در تذکره اولی الالباب نوشته که آنرا العزبی اشنان نامند بجان است زیرا که اشنان ورای آنست ابوقطس بفتح الف و ضم بای موحده و سکون واو فتح قاف و سکون نون و مهمله و فتح طای مهمله و سین ماهیت آن نباتیست شبیه با بوقانس میساق و شگوفه و مفرد ش بر روی زمین و با برگهای ریزه و خارهای نازک و بیخ آن سطبر منبت آن نیز منابت ابوقالس است طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص و منافع آن صرع و ضیق النفس و اوجاع اعصاب و استسقا را نافع و شربت عصارهٔ مقدار نه قیراط با ماء القراطین مسهل رطوبات مائیه و بلغمیه و جهت جهت امراض مذکوره مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر معده مصلح آن عسل است ابهل بفتح همزه و سکون های موحده و ضم ها و سکون لام و کسر اول و ثالث نیز آمده قسمی از سرو کوهی است که آنرا عرعر و بیونانی براتی و لرتوس و بسلیرنی برقا و برومی بربرون و سرو سوند بفارسی و رس ابرس و برس غنچه و تیرگی از روح و بهندی ... نامند و گویند ابهل هندی و بابندی دیودار گویند و نزد اطلاق مراد ثمر آنست که مستعمل اطبا است و آنرا حب العرعر و ثمرة العرعر و بفارسی تخم وبل گویند ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر الورق مانند برگ گز و دیگر کبیر الورق شبیه ببرگ سرو و رائحه این صنف زیاده و درخت بلندتر و بار بکثر و صنف صغیر آن درختش عریض تر و کوتاه و ثمر این صنف ابهل است و بزرگتر از بار عرعر که قسم ازشهر و سرو کوهی است و شبیه به بندق تازه آن سرخ رنگ رسیده آن سیاه با اندک شیرینی و قبض و حدت و عطریت بهترین آن آنست که سیاه رنگ فربه سنگین باشد و بهترین برگ آن سبز رنگ و شیخ الرئیس نوشته که آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و از بلاد روم می آورند شبیه بصعتر بزعوره دیگر آنکه بسیار سیاه است و رائحه آن تند و طبیعت و برگ یک صنف آن مانند سرو و بسیار خاردار و درخت آن عریض میشود و بسیار بلند نمی باشد و برگ صنف دوم آن مانند طرفا و طعم آن مانند سرو طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و شیخ الرئیس نوشته که صنف دوم آن که برگ آن شبیه طرفا است حرارت آن کمتر و مس آن مشترک است از صنف اول افعال و خواص و منافع آن بغایت لطیف و با قوت محلله و مجففه غالبه و لذاعه شیخ الرئیس نوشته که قبض از خفی است جهت سرسام حار و فالج و استرخای و کری گوش و جراحت لبن و دندان و در بو و استسقا و بواسیر و درد ... حیض

عفونات و قروح خبیثه و مزمنه و داء الثعلب و جمود اعضا و رفع آثار جلد و اورام حاره مفید **امراض الرأس** ضماد برگ آن بر جبهت سرسام حار و
آشامیدن ثمر آن جهت فالج و استرخا نافع **الاذن** تقطیر روغن ثمر آن در روغن کنجد که در ظرف آهنی جوشانیده باشند تا سیاه شود کری را نافع **آیات**
نافع **الفم** دلوک و غرغره نمودن بدان با عسل جهت جراحت دندان و تعفن و آکله آن نافع **اعضاء الصدر و الغذاء و النفس** لعوق ده درم
از ثمر آن یا پنج درهم روغن عسل سرشته جهت ربو و بواسیر نافع و آشامیدن مطبوخ ثمر آن جهت تحلیل نفخ معده و استسقا و ادرار حیض و اسقاط
حیض و اسقاط جنین مؤثر و همچنین حمول آن با عسل و آشامیدن سه درهم آن مجدع کرمهای معده را بکشد و گویند چون ده درم منقی آنرا با روغن
گاو بخورد آنکه او بهوش شده طبیعی و هیئتار و غن را جذب کند پس سائیده یاده درم فانید سرشته هر صبح دو درهم آنرا بارد المزاج با آب گرم بخورد جهت د
روهای ساعل بدن و بواسیر و رفع اقسام کرمهای مجرب **القروح و الجروح و الاورام و آثار الجلد** در دو آن جهت و دفع سائیده و اکال
و اندمال جراحات و قروح عفنه و ضماد آن با عسل مانع سعی و قروح ساعیه و مسوده جلد و همچنین ضماد آن و برگ آن جهت اورام حار و سیاهی
جلد و آثاری که از فضول بهم رسیده باشد و سرخی که بعد از به شدن زخم در عضو مانده باشد و با انجیر جهت جمود اعضا و طلای آن با سرکه جهت
داء الثعلب مجرب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوز السرو و تثمل آن سلیخه و در تلطیف بوزن دارچینی مضر معده و حلق مصلح آن
عسل و سمن و مضر جگر حار و مسقط جنین و مصلح آن خولنجان و حماما ست و جوارش ابهل و حب آن و حمول آن و دهن آن و سفوف آن و
لعوق آن و معجون آن در قرابادین ذکر یافت **فصل الالف مع التاء المثناة الفوقانیة** اتان بضم الف و فتح تا دراف
و نون خر ماده است و شیر آن جهت سل و تپ دق نافع آشامیدن آن در مقدمه ذکر یافت و انشاء الله تعالی اخواهی و منافع آن
مفصل در لبان در حرف اللام و سایر اجزاء و اعضای آن قریب بحار است در حرف الحا خواهد آمد **اتباطون** شرابیست که از آب انگور و عسل
و ادویه حاره ترتیب دهند بسیار گرم و لطیف و جالی و موافق مزاج پیران و مرطوبین است **اترج** بضم همزه و سکون تای مثناة فوقانیه و ضم رای مهمله
و جیم و بهرا بی مکه بضم میم و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح کاف و ها و جمع آن متک و ریحان الملوک و بیونانی مارسیقا و بربانی اطرغا و بلغت
اهل ریحان المستقنع و بهندی بجهوره و بفارسی نوع صغیر آنرا ترنج کبیر آنرا بالنگ و بعزنگی بیمونیه بالا و صغیر آنرا و کبیر آنرا امید که باله نامند و گویند ترنج معرب لغت
اهوازی است ماهیت آن بدانکه آن دو صنف است یکی صغیر و پوست آن مستوی الملس و دو طرف آن باریک و این را بفارسی ترنج نامند و صنف دوم
کبیر و پوست آن غیر مستوی و دو طرف آن چندان باریک نیست بلکه طرف متصل شاخ درخت اندک پهن تر و طرف دوم آن اندک باریکتر و این را
بفارسی بالنگ نامند و رنگ پوست هر دو صنف آن زرد و طلائیست و رائحه آن طیب خصوص مغز آن و طعم آن تلخ و بعد شیرین گردد و تندی که
در قرابادین ذکر یافت تمی آن زائل میگردد و تخم آن سفید و ضخیم و اندک شیرین و مغز آن که در میان پردهای غلیظ طولانی که در میان خلاف نهاده
بسیار نازک است پرآب از صنوف شیرین آن شیرین و از ترش آن ترش و تخم آن اندک طولانی فی الجمله صنوبری شکل و غلاف سفید و مغز آن سفید و طعم
آن اندک تلخ و درخت آن فی الجمله شبیه به درخت لیمو و به بلندی یک قامت یا یک و نیم قامت و شاخهای آن پهن و درهم و برگ آن اندک طولانی
و عریض با نشتر اندک رنگ آن سبز و خوش نما تر و سبزتر از برگ لیمو و نارنج و گل آن سفید و برگهای آن طولانی باریک اندک ضخیم و در وسط آن
تارهای باریک زرد رنگ بسیار خوشبو غلیظ تر از بهار نارنج و جمیع اجزای درخت آن در طب مستعمل است و چون اطلاق لفظ اترج نمایند مراد
ثمر آنست و درخت آن بیشتر بلاد گرم سیر خصوصا که با رطوبت باشند و در سردسیر بسیار سرد می شود و چون شاخهای زیرین با متصل زمین را خم نمایند
و قدری زمین را حفر نموده در آن قدری از آن شاخها را بگذارند که باقی شاخها و سر شاخها بیرون باشند یعنی بخوابانند و بالای آن مقدار
یک شبر یا زیاده خاک بریزند و آب میداده باشند تا پنج شش ماه که خوب ریشه بندد و مستحکم شود پس محل اتصال آنرا از درخت ببریده
هر جا که خواهند حرس نمایند و بزودی ثمر دهد خصوصا که آن شاخ مثمر باشد و قلم آن نیز میگیرد چون قلم نمایند و هر جا که خواهند بنشانند

وتخم آنرا که بکار برند دیر بثمر می آید وثمر آن معتاد در درخت می ماند تا بموسم دیگر و در بنگاله دو موسم گل و ثمر میدهد یکی در اواسط زمستان و دیگر در ایام گرما که
اول ایام بارش است که برسات نامند و آن هنگام بودن آفتاب است در اواخر ثور تا اوائل جوزا باختلاف سنین **طبیعت** پوست زرد آن
گرم در اول خشک در دوم و بعضی گرم در دوم گفته اند و تخم آن یعنی لحم آن که در زیر پوست زرد آنست آنچه مغز آن شیرین است سرد و تر
در دوم ولیکن برودت آن زیاده است از رطوبات آن و آنچه ترش است سرد و خشک در سوم و گویند در اول سرد و تر و گویند در تری
و خشکی معتدل است و حماض آن یعنی مغز ترش آن در آخر دوم سرد و خشک و بعضی در سوم گفته اند شیرین آن سرد و تر و تخم آن
در اول سوم گرم و در دوم خشک و برگ و شگوفه آن در آخر دوم گرم و خشک است **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و قابض
و مفرح کننده روح طبیعی و مسکن صفرا و مسکن قی صفراوی و مقطع مره صفرا و مسکن حدت آن و مانع ریختن صفرا بمعده و امعاء و جهت
خفقان حار و تقویت جگر و معده و جهت تسکین حرارت و اشتداد تشنگی و اسهال صفراوی و کبدی و گزیدن عقرب و مار و شاخدار و مو
بر رفع یرقان و کلف و قوبا و قلع زنگ سیاهی و مرکب از جامه و اخراج زلو در حلق مانده مفید و تریاق سموم است و در حدیث وارد است
که داخل نمی شود شیطان در خانه که در آن اترج باشد اما پوست زرد آن بجهت تقویت دماغ و کبد سرد و معده و اشتداد و دفع غثیان و خوشبوئی
دهان و تلطیف و تحلیل ریاح و اعانت بر هضم نافع خصوص مربای آن با عسل بادام که اکثار و خوردن آن نه شود دالا هضم نمی نمیگردد خصوص
غیر مربای آن و نیز از مفرحات تریاقیه است و حرارت آن معین بر خاصیت آنست و طبیخ خشک آن مسکن قی صفراوی و مضغ آن خوشبو
کننده نکهت و شرب خشک کوبیده آن با عسل دافع مضرت همه زهرها است و آشامیدن عصاره آن که با شحم گرفته باشند جهت گزیدن
افعی و طلای محرق خاکستر آن جهت برص مفید چون خشک غیر محرق آنرا در صندوق و جامه گذارند نافع کرم زدگی است و چون پوست یک
عدد اترج را در شراب اندازند در ساعت آنرا ترش کنند و سرکه سازد و مضر جگر و دماغ محرور المزاج مصدع مصلح آن عسل و بنفشه و با شحم و خاص
آن خوردن مقدار شربت از خشک آن تا پنج درهم و از مربای آن تا پنج مثقال است و روغن آن که پوست زرد و خالص شش عدد
آنرا در روغن زنبق و روغن خیری از هر یک یک رطل داخل نباشد و سرد و رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و هر سه شبانه روز
یکمرتبه تجدید کنند تا سه مرتبه یا بیشتر پس استعمال نماید **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و ملطف
با قوت تریاقیه سعوط آن جهت درد سر رودن علل سوداوی و درد شقیقه و تدهین بآن جهت استرخای فالج و لقوه و رعشه و انخلاع و درد
مفاصل و عرق النساء و امراض بارده عصبانی و درد گرده و مثانه و خوشبوئی عرق و در روئیدن موی و رفع لرزه تب ربع و تحلیل
اورام و برا سفل قدم جهت رفع و برودت هوا و اسفاده و بوئیدن آن در ایام وبا و فساد هوا مصلح آنست و مضمضه بآن جهت ربع و تحلیل
نافع و روغن شگوفه آن نیز همین اثر دارد ولیکن روغن برگ آن قوی تر است و اما شحم آن که مشهور به پوست بالنگ است و البته نه
دیر هضم و غلیظ الیت بسبب برودت و صلابتی که در اوست دیر از معده میگذرد و خارج میگردد و حاصل میگردد از آن غذای بسیار از برای بدن
اگر هضم شود و مانع صعود بخارست بدماغ جهت آنکه مطفی حرارت معده است و اصحاب مره صفرا را نافع و مضر است بحرارت غریزی و معده
بارد ضعیف و محدث نفخ و قولنج و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل یا شکر و اما حماض آن یعنی آب مغز ترش آن پس نیست در آن غذائیت
ولیکن مقوی قلب حار المزاج و مانع ریختن صفرا بامعاء و ملطف و مقطع و جالی و مطفی حرارت کبد و مقوی معده حار و مبهی و مشتهی طعام و مسکن
حدت صفرا و خون و زائل کننده غم و مسکن عطش و حرارت جگر و اشتداد و قاطع قی و اسهال صفراوی و کبدی و جهت خفقان
حار و تسکین خمار و صداع حاری مفید و چون زان را و را آب اترج با شراب آن بخیسانند و بخورند جهت تسکین صداع و درد حرارت از
دماغ معده نافع و از خواص شراب آنست که منع می نماید صعود ابخره را بسوی سر و قمع ان می کند بسبب قبضی که در او است

از برای دوار و سدر حادث از ابخره صفراوی و خون و قطور آب آن در چشم زایل کند که بقایای یرقان آنست و همچنین اکتحال با آن و غرغره بمطبوخ آن در سر که جهت اخراج زلو در حلق مانده و طلای آن مزیل یرقان و کلف و قوبا و رنگ سیاهی و مرکب از جامه و ضماد آن جهت گزیدن عقرب پرنده و مار شاخدار نافع و رب آن نفی صفراوی را بنشاند و او بر نفع معده و اشتهای طعام آورد و مفرح سینه و خصب مصلح آن شراب خشخاش شراب تمبر هندی و آب آن آب نارنج و آب لیموست و چون جواهر و مروارید را در آب آن بریزند بخیسانند مصیمحل سازد و خوردن آن تنها که در آب ترنج باشد نافع است از برای مالیخولیای حادث از سودای محترق از صفراوی و خون جا دست از ابخره سوداویه محترقه از دم و صفرا و مالیخولیای مراقبه را و لیکن بسبب شدت عفونت مضر است باصحاب سودا تر براکه ترشی صرف لبسیار مهیج سوداست پس باید که اصلاح کرده شود به شکر و قند یعنی اگر سفر را استعمال نمایند تنهد اخلکرده آن مقدار که ذائقه آنرا نکو گرداند افشره ساخته بنوشند و اما تخم آن محلل و مجفف و با قوت مسهله و مقاوم جمیع سموم است خوردن و ضماد نمودن و ده مثقال از مغز آن گفته اند قایم مقام تریاق فاروق است در جمیع سموم حیوانی و قویتر از تریاق کبیر دانسته اند و تریاق جمیع سموم ملدوغ و مشروبه است و با آب گرم یا با شراب جهت گزیدن عقرب مجرب به سنتور آشامیدن آن ضماد کردن آن یکدرم مقشر آن بغایت مدر حیض و کشنده جنین و مخرج آنست و طلای آن جهت تحلیل ورم بلغمی و سنون آن جهت تقویت لثه مفید و در سائر افعال مانند قشر آن است در و تخم آن جهت بواسیر طلا و شرب آن بغایت موثر و با شراب مقام سم عقرب شهره و طلا آن و مفتح سده گوشت هم سریع التقعور در اعضا و محلل قوی لطف و چون کسی بآن تدهین کند گویند عقرب بنزدیکی او نمیکند و ضماد مطبوخ مجموع اترج در سرکه با شراب جهت مفاصل و نقرس و اورام و دبیلات نافع و برگ آن هاضم طعام و مسخن معده و مقوی احشا و مفتح سده و جهت ضیق النفس بلغمی سفید و شکوفه آن در افعال مانند برگ آنست و از آن لطیف تر و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت دفع ضرر هوای وبائی آزموده و همچنین فرش کردن برگ آن و مغز شیرین آنرا چندان منفعتی نیست و صاحب دستور الاطبا نوشته که ترش آن قویتر از شیرین آنست و قاطع بلغم لزوجت و عفونت سینه و حلق و صفرا را نافع و در هیچ فصل خوردن آنرا منع نیست و لیکن در هر فصلی با چیزی مناسب در زمستان یا عسل و در تابستان با قند و در برسات یعنی موسم باران با زنجبیل و نمک سنگ و بعضی خواص از قبیل آنچه ذکر یافت برای آن نوشته و تریاقات و جوارشات و حلوا داد و ربوب و سکنجبین و سفوف و اشربه و عرق و مربا و محلل آن در قرابادین ذکر یافت **اتنگن** بضم همزه و فتح تای چهار نقطه فوقانیه هندی و سکون نون و فتح کاف فارسی و نون در آخر اسم هندی انجره است و خواهد آمد **انیس** بفتح همزه و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای تحتانیه و سین مهمله لغت هندیست ماهیت آن بیخ گیاهی ست هندی بطول یک انگشت و کوتاه تر از آن و اندک باریک ظاهر آن اغبر و باطن آن سفید فی الجمله شبیه بزراوند طویل باریک کوچکی و طعمی ورای غالب ندارد و بعضی آنرا سه قسم گفته اند یک قسم مسمی انتیس ست و قسم دوم به برت بکا و قسم سوم لبسام کن و بعضی گفته اند سفید و سیاه طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول و با رطوبت فضلی افعال و خواص آن مقوی باه و هاضم طعام و حابس اسهال و دافع بلغم و صفرای فاسد و دافع فساد آن و بواسیر و استسقای زقی حادث از آن هرد و خلط را نافع **فصل الالف مع الثاء المثلثة** **اثل** بفتح همزه و سکون ثای مثلثه و لام لغت عربی اسم نوع بزرگ درخت گز است و بهندی جهاو گویند ماهیت آن نباتیست بین شجر و گیاه و بر آن زیره و خشن و جالینوس گفته که نوعی از طرفاست و صاحب منهاج گفته درختیست شبیه بطرفا و از آن بزرگتر و اسحق بن عمران گفته درختیست عظیم با شاخهای بسیار و سبز طعم بحمرت و برگهای آن ریزه سبز شبیه ببرگ طرفا و طعم آن عفص بی گل و ثمر آن برگرهای شاخهای آن میروید بمقدار نخودی برنگ آن بغبر مائل بزردی و در اندرون آن دانه های ریزه بهم چسبیده میباشد و آن ثمر را غذبه نامند و در تابستان میرسد و آنرا بهندی نهتی مائین و جهوئی گویند طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و با قوت قابضه و اندک ملوحت و حرارت و ثمر آن در دوم سرد و در سوم خشک و توهم کرده که آنرا گرم و در دوم دانسته افعال و خواص و منافع آن با برگ و شاخ آن جالی و مفتح سده و محلل و مقوی جگر و ملین ورم آن جهت جذام و منع سفید

بیخ و شاخ و برگ آن جهت دفع سده سپرز و ورم آن و جذام و سفیدی موی نافع طبیخ آن در سرکه و شراب جهت تقویت جگر و تلیین ورم آن و
ضماد آن جهت تحلیل ورم جگر و تدخین آن تا هفت دفع جهت لقوه و سقوط و انهای جدی که ابله: مند و بواسیر و جوشهای ریزه
که آب از آن تراوش نماید و خاکستر و آب طبیخ آن جهت خروج مقعده مو نافع و در قطع خون همه اعضا ذرور خاکستر آن مجرب مقدار شربت
از طبیخ آن چهل پنج مثقال و از عصاره آن تا سی مثقال مضعف معده مصلح آن صمغ عربی بدل آن جوز السرو درست و اما ثمر آن
رادع مواد و مقوی چشم و لثه و معده و جگر و سپرز و مانع نفث الدم و سیلان خون و انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و دافع برقان
و رطوبت رحم و چون در گلاب بخیسانند و عصاره نموده در چشم بچکانند جهت ردع مواد و تقویت اجفان و جهت بصر مفید و مضمضه به طبیخ
آن و به دندان خایدن آن جهت تقویت لثه و تاکل اسنان و حرکت آنها و آشامیدن آن جهت نفث الدم و درد در در حیض و بواسیر و سیلان
خون از هر عضو که باشد و منع انصباب نزلات و اسهال صفراوی و رطوبی و قطع آنها نافع و طبیخ یک اوقیه آن و نقوع آن در آب گرم
با شکر جهت دفع یرقان و گزیدن رتیلا و جرب رطب و رطوبت رحم و در مزاج اطفال جهت رفع رطوبات غلیظه متعفنه و نیکوئی
رنگ رخسار و فربهی بدن نافع و گویند چون نقوع آنرا سه روز تا هفت روز متوالی بیاشامند و از عقب آن اقراص مبرده مرطبه مستعمل
دارند یا تا گوشت فربهی مسلوقین بخورند پس هفت روز یا زیاده دو رخ یا گیرا سائیده بیاشامند پس با کعب معمول از دهید محکم الصنعه
بخورند بسیار فربه میگرداند و رنگ رخساره را صاف و نیکوئی و باروئق و نضارت میگرداند و دلیل منافع آن آنست که چون بیاشامند کسیکه
در بدن او رطوبات فاسده باشد دفع میگرداند و پاک میسازد و تقویت معده می بخشد و کسیکه معده و بدن او پاک و نقی باشد تقویت می بخشد
و فربه میسازد و بدل او را از اسهال مزمن رطوبی را باز میدارد و جهت قطع دم و درد و رمث و بواسیر نافع است و بوداده آن با کل خوردنی
در به ستو دیا دو درهم و نیم گلنار که در سه دفعه هر دفعه همین مقدار بخورند جهت قطع اسهال مجرب و حبس سیلان خون بسیار مفید و ضماد آن جهت منع
انصباب بستر و ضماد مطبوخ آن در سرکه و آب جهت ورم سپرز نافع و حمول آن جهت جرب رطب و نیکو کردن رنگ رخسار و رفع حمل و ذرور
آن جهت قطع و جراحات و بردن گوشت زاید و حمول آن جهت رفع رطوبات رحم و فرج و سیلان او آن نافع و بخور چوب سوزانیدن آن
دود آن صاحب لقوه را نافع مصر سپرز مصلح آن دو قوه مقدار شربت از سائیده آن دو درم تا چهار درهم بدل آن بوزن آن عفص سبت
یا تخم زنان طریقه تسویه خبیسه و جوارش و شراب طبیخ و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت آتلق بفتح همزه و سکون تای مثلثه و فتح
لام و قاف اسم عربی سنجنگشت است و در جمسه اوراق و در جمسه راجه نیز نامند و بیونانی اغنس یعنی طاهر پاک بجهت آنکه زیاد در هنگام ربیع
اعیاد و فرش مینمایند و در معابد خود بجهت آنکه گمان برده اند که مضعف باه و شکننده شهوت است و بفارسی بنجنگشت و بهندی سنبهالو و بفرنگی
اسکی نان توس و بلاطینی ولیطه و ثمر آن را بالعربی حب الفقد و حب الفنی نامند با لعکس اتر قبیل نام زنگی کافور زیرا که قاطع نسل است بفارسی
فلفل کوهی و شیر ازی در آن آشوف و بهندی رینکا خوانند ماهیت آن درختی است ما بین شجر و گیاه و در مواضع صلب در کنار برد و بیاد غیران
میروید و شاخهای آن صلب قومی و برگ آن از برگ زیتون و کوچکتر و نرم تر و فی الجمله شبیه ببرگ انار و روی برگها آن سبز تر از پشت
آنها و بر سر هر شاخی پنج برگ شبیه به پنج انگشت متفرقه الاطراف متقاربة الاصول و چون بدست بمالند بوی خوشی از آن آید و گل آن آبی
سفید مائل بسرخی و زرد و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و رنگ آن مختلف بعضی سفید و بعضی سیاه و در هند درخت آن بزرگتر از جای دیگر
میشود طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم خشک و بعضی در دوم سرد و در اول خشک دانسته اند افعال و خواص آن
قابض محلل ملطف و مفتح سده دماغی و کبدی و صداع رطوبی و دوری مانند قرانیطس و لیسرغش و خفقان و بواسیر و سده سپرز و ورم
رحم و احتباس حیض و التوای عصب و شقاق مقعده و زهر مار و هوام و سگ دیوانه گزیده و طرد هوام نافع و برگ تازه آنرا چون بسایند

مجرب است م

وبدون آب مانند شامی کباب ترتیب ساخته و هر قرصی بمقدار سه ماشه و یک زرده تخم مرغ را با روغن گاو بریان نمایند و در عسل خالص چند تازه انداز بند و تا آنکه روز هر روز صبح یکقرص آنرا زن صاحب پرسوت بخورد و بعد از آن اگر موافقت نمود تا دو هفته هر روز هر یک قرص آنرا صبح و یکی را شام اگر صحت یافت بهتر والا ترک نمایند و اگر اثری باشد یک هفته دیگر نیز هر دو وقت و یا یکوقت بخورده و در ایام خوردن از لبنیات و حموضات اجتناب نمایند و بقول اشیاء رطبه و روغن بسیار اجتناب نماید و پرسوت آن زنی است که بعضی زنان را از منع حمل عارض میگردد و مختلف میباشد حالات ایشان بعضی را از درد سر حیض و درد دلاغ میگیرد و دور غبت بر غذا نمی نمایند و چون قلیلی تناول نمایند و بر انضمام باید تا با سهال مندفع نگردد و آرام نمی یابد و بعضی را تب متعفنی نیز آن میباشد و جهت درد سر رطوبی و دمی مانند قرانیطس شرب آب آن جهت جنون و تفتیح سده دماغی و خفقان سوداوی و بلغمی و تفتیح سده جگر و سپرز و همین بول و اسیر کثیر الاح و زیاده کردن شیر و تخفیف منی حادر احیض و گزیدن مار و هوام و سگ دیوانه و با شراب جهت گشودن حیض و طلای آن جهت وجع شقاق مقعده و حمول و بخور برگ و تخم آن مثل آن بوده و صحرای جهت ادرار حیض مطبوخ آن جهت ورم مقعده و مرهم آن با کردلعنی مسکن تازه و برگ ناک جهت رفع صلابت اعصاب و بخور آن باعث گریختن هوام تحلیل اورام و فرش کردن برگ آن بر دامن نشستن کا قوت باه دیگر برانند و هوام ست کشتن برگ گرم کرده آن بر ورم بار دو نزول آب در بیضه و گویند تکیه کردن بر چوب آن که از آن تسکا ساخته بران تکیه نمایند مانع لقب و قاطع شهوت جماع ست و در زیر فرش خوب گسترانیدن مانع احتلام و قاطع نعوظ و تخم آن لطیف تر از برگ آن مقرر کرده و مصدع است مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یکمثقال و بهتر آنست که بدون مصلح آن که صمغ عربیست استعمال نمایند زیاده از یکمثقال نیز عمل آن گویند و وزن آن شاهدانه است اثمد بکسر همزه و سکون ثای مثلثه و کسر میم و دال مهمله لغت عربیست و آنرا الکحل و کحل سلیمانی و باصفهانی کحل جلاتر و یونانی طمساوس و بلاطینی و لیبر فی صدید و بردی کوحلن تجارسی سرمه و بهندی انجن نامند ماهیت آن سنگیست صفائحی براق در اصناف الوان میباشد صنفی اندک از آن بکبر و صنفی سیاه اندک مایل بسفیدی و صنفی سفید و سرخ و صنفی سفید نیز دیده شده و معادن آن بسیار از بلاد است و مانند اصفهان که بهترین جهه آنجا با خصوص از نواحی آنجا آورند و بعد از آن شوب و مصر و غیره و اجرای آن مخلوط با سرب میباشد لهذا طمع برای است چون با لقر دیگداز اند نقره را نشکند و لباس زد و بهترین آن آنست که خوب سیاه براق و خالص از آمیختگی چیز نیست و عربیت رگ کدورت باشد و بسیار صلب نباشد و زود شکسته و مفت گرد و سفید آن قلمها اندک طولانی و با منافع و براق بود الجمله رنج طلق باشد و بعضی آنرا زرنیخ سفید دانسته اند و بهترین طریق استعمال اثمد آنست که ریزه ریزه نمود هبعد نخواده با قلا در دنبه گوسفند و اگر نباشد در پیه چربی که بالا مکنه برگوسفند میباشد پیچیده در ظرف آهنی با سبای بر آتش بسوزانند که مستعمل گردد پس آن آورد و با کلسته مدتی در یخ یا برف سرشته ده نمایند پس با گلاب یا عرق رازیانه را با آب برگ تازه آن یا آب برگ کشنیز تازه با آب گل شقایق یا آب غافث یا آب لحیة التیس و مناسب با برنگ سماق مانند سیاه و غبار سوده خالص نهانی و یا با آنچه مناسب داند از احجار و ادویه خاسه مروارید و غیرها استعمال نمایند طبیعت آن سرد در دوم و خشک در سوم و شیخ الرئیس سرد در اول خشک در دوم گفته و محمد بن مرد حسن و خشک در چهارم دانسته افعال و خواص و منافع آن قابض مجفف بی لذع و محرق مغسول آن لطیف تر از غیر محرق مغسول آنست حافظ صحت چشم مقوی اعصاب آن مقوی باصره و پیران دفع حرارت و رطوبت و دیک داندمال قروح آنست و جهت صداع و نزف الدم از هر موضعیکه باشد تنقیه برگ زخمها و بریدن گوشت زند و جریان حیض و اندمال زخم مقعده و الساق جراحات و سوختگی آتش و قتل سیش منفعته العین اکتحال آن با اندک مشک جهت تقویت با مراد اعصاب آن رفع وسخ آن د بار وارید و سرگین حرد و ن نبات مفید جهت غشاوه و بیاض چشم و با حضض و سماق جهت و موده جرب چشم مجرب چون با اقلیمیا الوزن آن نرم سوده با عسل کف گرفته رقیق ممزوج موده با آن اکتحال نمایند صداع را زائل سازد و اگر صداع در سر نیم جا باشد بهر دو چشم و اگر صاحب چشم الجانب اکتحال آن با آب شیر تازه خصوص کم با اندک کافور باشد در ابتدای احداث رمد و خصبه با عدم عدیت دانه لهاسه در چشم و مسکن حرارت و گرمی بورطوبت و اندمال قرحه آن بستور با شحم ترش معصور با سم همچنین با آب سماق و آب برگ تازه مغیلان با آب نقوع مازو جهت امراض مذکور و همچنین قطور آن در گوش مثی مقطوع آن با سیاه به کور مست چشم و زیران پرده با بینی و لب و گوش حلقوم و سینه مانع بروز آبله و حصبه است و دهان اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز ظهور آبله آب کشنیز تازه اندمی کا فوره قلیلی گلاب نهل از منع آن

طبق و در زنجبیل و ذکر خصیه در اخصا مفید و لیکن بعد اندمال داغ آن در عضو میماند و همچنین جهة حبس خون و مالیدن آن با روغن ها بر بدن جهة قتل
شپش مفید و با پیه تازه و سفیداب جهة سوختگی آتش و منع تقرح و اندمال آن و فرزجه و حمول آن بجهت تلیین صلابت رحم و قطع جریان خون حیض
و ترویح مقعده و بدستور با روغن آن مضر باعضای صدریه و مفاصل و صوت و خوردن آن باعث گرفتگی آواز است و گویند خوردن بسیار آن قاتل است بسبب
[illegible] مصلح آن کثیرا و شکر و روغن و پیه بدل آن در امراض چشم [illegible] و تشویه و غسل مرد و جواهر [illegible] اکتحال آن [illegible] با دین ذکر
یافت فصل الالف مع الجیم اجاص بکسر همزه و فتح جیم مشدد و الف و صاد مهمله ماهیت آن ثمریست مشهور و معروف [illegible] و سنگ
[illegible] بلغت رومی [illegible] و اهل مغرب اندلس ترش آنرا عین البقر و بفارسی آلو نامند و آن اصناف و الوان [illegible] بستانی و کوهی [illegible]
و الوان [illegible] صنفی سیاه و بسیار بزرگ و از مطلق آن مراد است و صنفی زرد و این بزرگ و کوچک نیز میباشد [illegible] و بفارسی آلوچه نامند [illegible]
[illegible] سفید [illegible] شاباج خوانند [illegible] شاه آلو و سلطانی و صنفی از سرخ آن بسیار ترش میباشد [illegible] قائم مقام تمر هندی در تلطیفه
[illegible] نامند چون خشک گردد و سیاه و ازرق شود و صنف کوهی آن کوچک و بسیار ترش میباشد [illegible]
آن [illegible] اجاص مطلق مذکور شود و مراد از ان آلوی زرد بخارا است که تازه آن زرد [illegible] با شفافی [illegible] میباشد و بهترین [illegible]
[illegible] در خراسان میشود [illegible] و مانند آن نمیست و بعد از آن آلوی سیاه و بفارسی [illegible] بعربی مشهور [illegible]
[illegible] در دمشق نوعی آلو میشود [illegible] مانند و این نوع قابض و طبیعت سیاه بکمال رسیده [illegible] آن سرد
در اول و تر در دوم [illegible] زرد و میخوش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن [illegible] پوست آن [illegible] طعم آن اندک مائل بتلخی با اندک قوت قابضه
است و بالجمله برودت و ترشی آن زیاده از شیرین آنست و [illegible] ترش آن سرد در وسط دوم و تر در آخر آن و برگ آن سرد در اول و خشک با قوت قابضه
افعال و خواص و منافع آن قلیل الغذا ملین و مرقی خصوص تازه آن بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد چون قبل از طعام بخورند [illegible] تبهای
صفراوی و تشنگی و حرارت دل و حدت و التهاب آن و خارش بدن و مسهل صفراوی رقیق و دافع غثیان صفراویست خصوص میخوش و ترش آن و درین
امور و شیرین آن در تلیین و ارخا و اطلاق بطن بیشتر و بسیار باشد که ترش آن اطلاق بطن نماید بسبب [illegible] تقطیع و تلطیف [illegible] ملطف
[illegible] یابند آنرا تلطیف و تقطیع نموده دفع میماند و الا موجب قبض و حبس [illegible] فضول نادرست
[illegible] بسبب لزوجت و رطوبتی که دارد تلیین مینماید و مسهل است و آنچه کوچک و صلب و قابض باشد [illegible] خوردن آن جهة [illegible]
[illegible] اطلاق آن و دفع ضرر آن از معده [illegible] آنست که [illegible] تناول نمایند آنرا [illegible] طعام [illegible]
بخوردن طعام نماید آلوی خشک چون بپزند با آب صافی نموده با ترنجبین یا عسل و یا شکر بیاشامند ابلغ است و در تلیین طبیعت [illegible]
است و مسهل نیست مانند ترش و میخوش و خوردن آن بعنوان تفکه انسب بطریق دوا و علاج و آلوی کوهی که رنگ بعضی از ان سرخ بود و ترش [illegible]
[illegible] اجاص بری مضر است بمعده و موجب حبس و عقل بطن است چون با گلاب با طلا جوش دهند و شکوفه آنرا چون بخایند قطع [illegible]
نازله [illegible] بر سر جهت صداع حار نافع و غرغره و مضمضه بطبیخ برگ آن جهة منع نزلات دماغی و ورم بن زبان و لهاة و تقویت لثه
آشامیدن [illegible] جهة دفع کرم معده و ضماد برگ آن با سرکه بر ناف جهة کشتن کرم امعا مجرب مضر است بدماغ مصلح آن عناب بمعده مصلح آن سفید [illegible]
مصطکی [illegible] مقدار شربت آن تا نیم رطل بدل آن تمر هندی و صمغ عربی [illegible] حصاة و بلغم و قروح و اکتحال
[illegible] جوشش بدن اطفال مفید است و اجاصیه و آش اجاص و رب و سکنجبین و شراب و طبیخ و مربا [illegible] مطبوخ و تقویت [illegible] قرابادین
ذکر یافت فصل الالف مع الحاء المهمله احریض بکسر اول و سکون حاء مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضاد معجمه بفارسی گل کاجیره و گل خسک [illegible] رنگ
زعفران و بلغت [illegible] هندی [illegible] ماهیت آن معروف و در اکثر بلاد [illegible] بستانی میباشد طبیعت تخم آن در سوم گرم [illegible]

٦٣

خشک و بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک و قوت آن تا سه سال باقی میماند افعال و خواص آن منضج و محلل با قوت قابضه و منوم و مقوی کبد گذارنده خون منجمد مطلقاً و ضماد آن با خایه برگ جهت ورم و با جهت قامت بر وزن آبله قبل از بروز و مجفف و با عارض آن با عسل جهت و قوبا است برشانه جهت احتباس بول مجرب و طلای آن با عسل جهت بهق و برص و قلاع اطفال و با سرکه جهت خارش بدن و درد اورام حاده و باد سرخ و ورم جگر مفید و مضر است بسحج و مصدوع و مفر سپرز و مفسد معده مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال الخواص چون با گوشت طبخ نمایند باعث زرد و مهر اشدن دارت اطمعه است **احیون** بفتح همزه و سکون حاء مهمله و بخاء معجمه نیز آمده و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون در آخر لغت یونانی است بمعنی سرانعی ماهیت آن ثمر گیاهی است تیغ‌دار شبیه به سر انعی و ساق و نبات آن منبسط و شاخهای آن کوچک و با رنگ سرخ و به غبار و رماد مایل مفید است و از هر دو طرف آن برگهای ریزه باریک راست شبیه به برگ بوخلسا و کاهو و زیره تر از آن با رطوبتی لزج که دست بچسبد و یک گلهای گل بنفشی و ثمر آن شبیه بیخ آن بمقدار انگشتی مایل بسیاهی و از طبیعت آن گرم در اول و در دوم افعال و خواص آن مدر بول حیض و شیر و عرق و بیخ آن مقاوم جمیع سموم حیوانی خصوص انعی چون با شراب بنوشند و اگر با شراب و چیزهای مناسب بیاشامند گویند جهت درد کمر مجرب است و بورث حارش و بحوشش بدن مصلح آن شیر

فصل الالف مع الخاء المعجمة **اخثاء البقر** بفتح همزه و سکون خاء معجمه و فتح ثاء مثلثه و الف بفارسی سرگین گاو و بهندی تر و تازه آنرا گوبر و خشک آنرا کونیره و آپانیز نامند طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن محلل و جاذب و جالس و دافع الم گزیدن هوام و اخراج کننده خار و پیکان و جهت قوباء و داء الثعلب سنه مجرب و نطول آب فشرده سرگین تازه گوساله ماده در بینی جهت حبس رعاف و ضماد سرگین تازه آن بر پیشانی و طلای سوخته آن با سرکه بر پیشانی بدستور و همچنین نفوخ سوخته در بینی قاطع رعاف و قطور سائیده بسیار نرم آن با روغن بادام تلخ و شراب جهت رفع الم و ضربان گوش بسیار مفید و ضماد تازه گرم گرم آن جهت ورم جراحات حادث از کارد و امثال آن و قطع سیلان خون و برآمدگی هم و امثال جراحات و درد مفاصل و عرق النساء و رفع الم گزیدن هوام و معدنی با آرد جو جهت جوشش‌ها و با سرکه جهت ورم و حاره و خنازیر و اورام صلبه و بول و گزیدن زنبور و درد و ورم زانو و با عسل جهت اورام بارده و بابونه و کبریت و امثال آن جهت استسقا با زعفران جهت کشودن خراج و با اقلیا جهت ورم پستان و با آب اسقیل جهت قوبا و سعفه و داء الثعلب مجرب و تکرار ضماد پخته آن در روغن زیتون و گذاشتن آن بر بدن خشک گردد و خار و پیکان و امثال آن بیرون آید و ضماد بر زهار زنان جهت اخراج جنین مرده چون وقتی بگذارد باعث قتل جنین زنده گردد و بر پشت زیاد و نشستگاه جهت رفع قولنج و در ریح و بر جهت در دوم آن با روغن جهت نقرس و بخور آن جهت عسر ولادت و در دخنه آن جهت قوبا مجرب طبی نافع و در مرکبات در ورم و در مرکبات در دهان ذکر یافت

احینوس بفتح همزه و سکون خاء معجمه و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست که نسبت آن دیگر نیز و چشمه‌ها و برگ آن شبیه به برگ ابرنج و از آن کوچکتر و بالای آن شکافته و شاخهای آن به بلندی یک شبر و گل آن سفید و شاخ و برگ آن مملو از زغب و ثمر آن سیاه و کوچک با قوت قابضه افعال و خواص آن مانع مواد منجلبه متجلبه با قوت مجففه و چون بخورند هم ثمر آن را نرم کوفته و بیخته با عسل چهار درم جهت کسر و چشم کنند سیلان آنرا قطع نماید و عصاره آن را چون با کبریت و نطرون مخلوط نموده در گوش بچکانند وجع آنرا ساکن کند **اخرساج** بفتح همزه و فتح خاء معجمه و سکون راء مهمله و فتح سین و الف و جیم در آخر ماهیت شجریست که در بلدان حاره و در مواضع خشک میرویند بلندی آن بمقدار یک قامت و اندکی زیاده و چوب آن مانند چوب نخود و خواجوف و برگ آن نیز مانند انجیر و از آن اندک تر رنگ و املس طعم آن شیرین لطیفه و در ثمر آن تخمی است نازک که چون نخایند غائبه شود و چون بخورند جشا آرد و بگیرد فم معده را بر شاخ و بر بیخ آن خنکبوتان صغار ستو لا کرده عنکبوت آنرا لغشاء سفیدی نازک چون آن غشاء را دور نمایند آن عنکبوتان براه آینده و از نجهت نقرس اکثر مردمان از خوردن متنفر میباشند افعال و خواص آن چون ثمر برگ آنرا در آبجوش نیم‌بند بر اعضای فرسان آنرا ساکن گرداند و خاکستر آنرا چون با سرکه بر جراحات و جرب و دمامیل ضماد نمایند زائل سازد و جراحات را التیام دهد **اخریوس** بفتح همزه و کسر خاء معجمه و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و سین مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست شبیه گندم

ویاقوت مجففه ومحلله وقابضه است **فصل الالف مع الدال المهملة** + **ادرک** بفتح همزه وسکون دال مهمله وفتح رای مهمله وکاف لغت
عربی بفارسی آلوچه سلطانی نامند وگویند بلشوق انیست **طبیعت** آن دراول سرد ودر سیدهٔ آن دردوم تر **افعال وخواص**
آن مسکن حدت صفرا ودر سیدهٔ آن ملین طبع وناربس آن مسهل بعضر وقاطع قی آدب رسیده آن جهت سرفه وصاحب دق بغایت مفید
وآب برگ آن کشنده کرم معده ونفاخ ومفسد معده مصلح آن گلقندست **فصل الالف مع الذال المعجمة** + **اذاراقی** بفتح همزه و
ذال معجمه والف وفتح رای مهمله والف وکسر قاف ویالغت بیبری ست دلبغزلی قاتل الکلب حب الغرب خانق الکلاب وبفارسی
کچله وکچوله نامند وبهندی نیز بدین نام مشهورست **ماهیت** آن تخم ثمر درختی است هندی بمقدار نارنجی بزرگ پوست آن سرخ
رنگ بی بو ولحمی چندان ندارد ودانهای پهن مدور بسیار صلب وتلخ درمیان آن می باشد مانند تخم برٹہل که نیز ثمری است هندی
درجوف برٹہل وهر دانه درغلافی علیحده وتخم برٹہل کوچک است ولحم آن ماکول بخلاف تخم اذاراقی که بزرگ وپهن ومدور وسمی
غیر ماکول است ودرخت آن بزرگتر از درخت نارنج وبمقدار درخت ایل بهندی وبرگ آن نیز اندک شبیه بان وکوچکتر وخفیف تر از
برگ نارنج ومستعمل تخم آنست بدین نحو که درآب می خیسانند وپوست آنرا جدا کرده بسوهان براده نموده بکار می برند وانچه صاحب تحفه نوشته
که آن بیخی ست ودر تنکابن ومازندران کلاج وارد نامند وبرگ آن از برگ بنفشه سبزتر وگل آن مثل بنفشه درغایت سرخی وساق آن از
ساق بنفشه سطبرتر وسرخ اشتباهی خواهد بود شاید بیخی دیگر شبیه بان باشد نه آن **طبیعت** آن درآخر سوم گرم وخشک رسوم **افعال وخواص**
منافع آن سم حیوانات ومدارست وبالخاصیة مبدل مزاج بسیار سرد ردی فاسد بسوی مزاج حار جید صالح ولیکن باید که جرأت بر خوردن آن
ننمایند مگر نزد حاجت قوی شدید با مصلحات آن جهت فالج واسترخا وسائر امراض عصبانی ودرد کمر ووجع مفاصل مجرب دانسته اند
ضماد آن جهت کلف وجرب وقوباد عرق النسا وامراض مفاصل وامراض بارده وجرب متقرح وبثور لعینه نافع **المضار** سکر ومشوش ذهن و
یکمثقال آن کشنده **مصلح** آن شکر وادویهٔ خوشبو وقی فرمودن به شیر تازه دوشیده وآشامیدن امراق واسفیدباجات سمه بروغن بادام و
معایات باروغن بادام شیرین **مقدار شربت** آن از یک انگشت ودودانگ حب معاجین آن در قرابادین ذکر یافت واطبای هند برای
آن از خواص بسیاری بیان می نمایند **اذارافیون** بفتح اول وذال معجمه والف وکسر فا وضم یای مثناة تحتانیه وسکون واو ونون **ماهیت**
آن باعتقاد جالینوس نوع چهارم زبد البحرست که بفارسی کف دریا نامند وآن چیزی است پر سوراخ وبسیار سبک وازرق رنگ ودر شبیه بزهره
اسیوس **افعال وخواص ومنافع** آن در جمیع افعال زبد البحر اقوی وا ز سموم قویه ومقدار دودانگ آن کشنده واکتحال آن جهت دفع
ناخنه وبیاض چشم وداب بسیار موثر وطلای آن باآب جهت عرق النسا وورم پستان وجرب کلف وبثور نافع وتحلیل آن چیزی راکه
بهندی کستوری بینا نامند این دریا قریب بدین بوده باشد ودر حرف الزای در زبد البحر انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **اذخر** بکسر همزه
وسکون ذال معجمه وکسر خاء معجمه ورای مهمله **ماهیت** آن دوقسم بود یکی را آنرا بعربی تبن مکه وخلال مامونی وطیب العرب ببغت رمی
سخس وسخیس نامند وبعضی اطبا گفته اند که سخیس یونانی است وبهندی کتنه هین وکندبیل وکنتول وسوندهی ورس وسوریا وبفارسی
گورگیاه وکاه مکه وکرته دشتی بفتح کاف وسکون تای معجمه وفتح نون ویا در آخر وتصحیف کرده کسیکه آنرا گرتهٔ دشتی بضم کاف فارسی وسکون رای مهمله
فتح بای موحده خوانده واین صنف نباتی ست باشاخهای بسیار وباریک از یک بیخ رسته وبیخ آن غلیظ وبرگ آن ریزه تر از کوکلان وآن ازان ست
درحجم ودقد کوچکتر ومائل بسرخی وزردی وثقیل الرائحه یعنی تند بود سائیده آنرا ازبیخ آن باصطلاح اهل مکه غسول نامند وبآن دست میشویند
وشگوفه آن بسیار وانبوه سفید وباعطریت وتند طعم وگزندهٔ زبان اما صنف دوم آن اذخر اجامی است وآن گیاهی ست
که از بیخ آن در هند خسخانه می سازند ومشهور بخس ست گیاه آن در شکل شبیه با ذخر بری ست ولیکن گیاه آن خوشبو نیست

مانند اذخر بری وخشن ست وبیخ آن خوشبو وباریک بسیار ودراز قریب بذراعی وبفارسی بیخ والا نامند واما اذخر بری گویند این صفت غلیظ
میباشد وتخم آن مخدر وبهتر ومختار ومستعمل بیخ وقفاح اذخر عربی مکی خوش ترکیب نیکو رائحه آنست که گیاه وبرگهای آن بسیار بلند وصلب
وخشن نباشد بلکه نرم وانبوه وکوتاه باشد وشیخ الرئیس نوشته آنچه قفاح آن مائل بسرخی وچون شکافته شود بنفش وساق آن باریک ودر
خوشبوئی شبیه بدبوی ورد باشد چون نرم کنند بدست بمالند وچون بخایند زبان را بگزد ولسوزاند نکوست منفعت آن بسیار در گل و
قفاح وبیخ وشاخهای آن بود وبهترین آن عربی صلب خوشبو باریک صاف آنست طبیعت عربی مکی وآنچه قریب بیان است گرم وخشک در
دوم ودر سوم نیز گفته اند واجامی آن سرد نزد این جهت که همه اصناف آن بارد وبیخ آن شدید القبض وقفاح آن اندک گرم وبا قبض کمی
کمتر از گرمی آن افعال وخواص ومنافع آن محلل ومفتح سده کبد وافواه عروق ومقطع ومنضج اخلاط لزجه غلیظ ومسکن اوجاع بارده
باطنیه وجهت فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائی واسترخا وخدار ونسیان وذکاء حفظ وازاله خوف ودرد دندان وتقویت لثه
وخمور ودفع رطوبات دهان نافع جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه ورطوبات بلغمیه وجهت ورم معده وجگر وسده آن وصلابت
سپرز ودفع نفث الدم وبادها واستسقا وعلل گرده وریه وتفتیت حصاة وادرار بول وحیض وفضلات ورم رحم واورام صلبه هر عضو که باشد
خواه معده ویا کبد ویا گرده وغیرها وتبهای بلغمی ورا وانع وشدخ عضل مفید ومقاوم سموم هوام است شرباً وضماداً وطلاءً و
امراض الراس خوردن بیخ آن با مصطکی منقی فضول دماغ است وخاییدن آن تنهائی برای فالج وهمچنین با مصطکی
وعلک البطم وآشامیدن یک مثقال آن جهت فالج ولقوه وتشنج رطب امتلائی وتنقیه فضول دماغی ورحم وهمچنین آشامیدن
ربع مثقالی از بیخ آن با فلفل جهت تشنج رطب امتلائی وبا مصطکی نیز جهت تنقیه فضول دماغی وضمسا وآن برمنبت اعصاب جهت
استرخا وفالج امراض اعضاء الغذا والتقلب والنفض وغیرها یک مثقال آن تنهائی ویا با یک مثقال فلفل جهت رفع
غثیان بلغمی مجرب وجهت ازاله خوف نافع وبا ترنجبین جهت صلابت سپرز وبا ادویه مناسبه جهت استسقا وعلل گرده وریه ورم وتقویه
فم معده وجگر وسده آن ودفع نفث الدم وبادها نافع وآشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل نفخ ورياح وادرار بول وحیض ومداومت
آشامیدن طبیخ آن جهت مفاصل بارده وبا سکنجبین در اواخر تبها نهایت مفید ومضمضه وسنون آن جهت درد دندان وتقویت لثه وخمور و
دافع رطوبات دهان نافع ونطول طبیخ آن وضماد جرم آن جهت جذام وضماد برگ تازه تر متصل بیخ آن جهت لسع هوام وهمچنین ضماد آن جهت
ورم فم معده وورم بارد جگر وسپرز وشانه ورياح جمیع اعضا وجلوس در طبیخ آن جهت ورم رحم ودرد مفاصل وتفتیح افواه عروق وتلیین وانفجار
صلابات وتسکین اوجاع باطنیه واما قفاح آن یعنی شکوفه آن که بهندی سفید به گویند لطیف تر ودر افعال بهتر از حشیش آنست ونافع است
از برای لقوه وفالج ونسیان واوجاع واورام معده وکبد ونفث الدم ونیکو میگرداند حفظ را جهت آنکه منقی سر است از فضلات ردیه
ورطوبات بلغمیه ودهن آن جهت حکه ودفع اعیاء نافع ودهن آن وشراب آن وعرق آن وقرص آن ومعجون آن همه نافع اند جهت
امراض مذکوره ودر قرابادین به تفصیل مذکور شده با خواص ومنافع وطریقه صنعت هر یک المضار گویند بسبب شدت ادرار یکه
دارد مضر است بگرده محرورین ومصدع است مصلح آن گلاب وعرق نیلوفر وصندل مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل
آن راسن وقسط وبدل قفاح آن قصب الذریره است فصل الالف مع الراء المهملة ✦ اراقو بفتح اول وراء مهمله والف
وضم قاف وواو وفارسی سیکنا مند ماهیت آن تخمی ست سیاه ومدور درخلانی ودر میان گندم وعدس میروید افعال وخواص و
منافع آن ملین ومحلل چون آنرا آرد کنند با سرکه وآب ممزوج خمیر نمایند وهشت ساعت در آفتاب بگذارند پس آب خالص بر شند وبر اورام
بسیار صلب ومرجع فماد نمایند تحلیل دهد ومرجع آنرا از ال سازد والمضار روی الغذا ونفاخ ومورث قولنج ریحی مصلح آن سرکه ممزوج

٦٧

مزروج بشیرینی است اراک بفتح اول و رای مهمله والف و کاف و در آخر بفارسی درخت مسواک بزبان کرم سیری ایران چوج و بهندی وجال نیز نامند بکسر بای عجمی و سکون یا وضم لام و واو در آخر و تخم آنرا بهندی پیل بدون واد گویند ماهیت آن بران که آن بری و جبلی میباشد و آن درختیست شبیه بدرخت انار و برگ آن عریض بلند ورا است و سبز و خرم و انبوه و خوب آن شسست و خزان نمی کند و خار دارد و بخال سبزی باشد و گل آن مایل بسرخی و ثمر آن بقدر فلفل و خوشه دار مانند انگور و در خامی اندک تلخ و با عفوصت بسیار و سبز و در آخر بعد رسیدن بعضی سرخ و بعضی سفید و بعضی منقش میگردد و پس سیاه و با اندک حلاوت و تلخی و عفوصت و حرافت و تخم آن ریزه و ثمر آن بمقدار نخودی و خوشه ثمر آن کوچک آن مقدار که در قبضه دست آید و منبت آن اکثر بلاد اقلیم اول و دوم و وادی ها و صحراها است و در بلاد هند و دکهن و بنادر گرم سیرات ایران نیز می باشد و جبلی آن کمتر از صحرائی و بار خارهای متفرق خوشه ثمر آن بزرگ تر از بری آن مقدار که در دو کف دست آید و دانههای آن ریزه تر و بی تخم و بدستور در آخر سیاه و اندک شیرین و عفص و با حرافت می باشد و در بعضی بلاد نیز زن تر و بزرگتر و با تخم بسیار تلخی می شود مانند انگور آن را در بازار میفروشند و بعضی مردم آنرا میخورند **طبیعت** آن بغدادی گفته که درخت آن یابس است و ثمر آن در حرارت و یبوست معتدل و انطاکی در دوم گرم و در سوم خشک و حکیم میر محمد مومن در اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته **افعال و منافع** آن جالی و محلل و مقطع و مفتح سده جهت رفع رطوبات لزجه و ریاح غلیظه و منع نزلات و تقویت معده و رفع اسهال و تحلیل ورم رحم و بواسیر و عسر البول و تنقیه مثانه و سعفه و باشرا و نمله و تسکین اوجاع و تقویت لثه نافع ضماد برگ و برگ آن محلل و مانع نزلات و باشرا و نمله و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت تسکین اوجاع و تحلیل ورم رحم و سعفه مفید و آشامیدن طبیخ ثمر آن جهت عسر البول و تنقیه عسر البول و تنقیه مثانه و تقویت معده و رفع اسهال و بدستور تخم آن در تقویت معده و رفع امثال و مسواک چوب آن جالی دندان و مقوی لثه و اکثار آن مورث جوشش لثاه و شرب آن باعث سحج مصلح آن کثیر المقدار شربت از طبیخ آن تا دو نیم رطل و از تخم آن تا سه درهم بدل آن صندل است و صاحب دستور الاطبا و دیگران گفته اند برگ آن جهت جرب و جذام و بواسیر و فساد خون نافع و ثمر آنرا بهندی جال نامند تلخ و مسهل و دافع فساد بلغم و صفرا است و جهت سوزش اعضا و استسقا و اورام و جذام و حمیات حاره و دیدان و حب القرع نافع **ام اربع و اربعین** بفارسی هزارپا و کهنکهجورا نامند ماهیت آن حیوانی است از جمله حشرات باریک و بلند بطول یک انگشت تا یک شبر بعضی اندک قوی و بعضی باریک و تنه آن گره دار مانند ریسمان که در آن گرههای بسیار متصل بهم باشد و بر سر آن دو شاخ باریک و دم آن اندک باریک و زبانه از هر جانبی از نزدیک سر تا دم آن بیست و دو پای ریزه باریک و گاه راه میرود و گاه بر میگردد و وبدهن میگیرد و بر عضویکه رسید پاهای خود را در عضو فرو می برد که بدشواری از آن جدا توان نمود و پاهای آن خالی از سمیتی نیست و هر عضو را که گزید اندک سوزش میکند پس تسکین می یابد و از گزیدن انواع بسیار سمی روی آن وجع شدید و تنگی سینه عارض میگردد و تریاق آن کوبیده هزارپائی که گزیده است بر موضع گزیدگی خود بستن و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آردگرسنه اجزای مساوی با ماء العسل و یا با شراب و زهره الحنش است طلاء و نمک با سرکه نیز و روغن گاو و یا گوسفند گرم کرده و مالیدن گل مولسری سائیده هریک تنهائی کافی است و اگر در گوش رود زیرا که نوع باریک آن اکثر در گوش میرود روغن را گرم نموده در گوش بریزند و اگر نباشد سرکه و نمک راه بود و مردن اگر بنظر آید بمنقاشی گرفته بیرون آورند و الا سر را کج بطرفیکه در آن گوش رفته است نموده دست را در دو گوش گرفته گوش و سر را حرکت دهند تا بر آید و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند لذا استعمال آن ورم و خارش و اندک سوزش در عضو بهم رسد تدبیر آن نیز مالیدن انیلاسی مذکور است و چون روغن گرم کرده بران ریزند می میرد و گره های اعضای آن از هم جدا می گردد و سست باشد حکایت شخصی را وجعی

ازورک بانگشتان پا بهم سیده بود روز بروز در تزاید بود از اتفاقات شب سوم چهارم در بین خواب زانوی آنرا هزار پای گزید آن شخص اصلا وجعی
احساس کرد صبح آن وجع مطلق نبود مگر اندک وجعی در موضع گزیده آن هم بمالیدن روغن گرم زائل گشت وصحت یافت ارتکان بکسر همزه وسکون
را مهمله وسکون تا مثناة فوقانیه وفتح کاف ونون وآنرا ارتکن نیز نامند لغت فارسی است ویونانی اجرا گویند ماهیت آن سنگریزه یا است
سبک زرد رنگ وسرخ رنگ که چون بسوزانند سرخ گردد وبهترین آن سبک زرد رنگ بی سنگریزه و مستقل محرق مغسول آنست زیرا که
محرق آن لطیف تر از غیر محرق آنست طبیعت آن سرد وقابض افعال وخواص ومنافع آن طلاء آن با آب کشنیز ومانند آن
مبرد اورام وجراحات ویا مخلات ست بردن گوشت زائد فاسد ویا قیروطی جهت رویانیدن گوشت صالح وبر کردن زخمها وباندارات
جهت ریزانیدن حصاة نافع واجتناب از خوردن اولی است ارجوان بضم همزه وسکون را مهمله وضم جیم وفتح واو والف ونون معرب
ارغوان فارسی است وآنرا ارغیا گویند ماهیت آن درختیست که نبت آن بلاد فارس است گل آن بسیار سرخ مایل بنفشی وانبوه ونیکو منظر وبوی
چندان ندارد طعم آن اندک شیرین میخورند آنرا وفارسیان آن گل را نقل مزه شراب میکنند واعتقاد ایشان آنست که تفریح می آورد وعلق وآدمی را
رانیکو وصاف میگرداند وچوب آن رخو وسبک وثمری ندارد مگر تخمی که لرزان مثل آن دیده حافظ نوع آن باشد طبیعت آن گرم مایل باعتدال
است افعال وخواص ومنافع آن منضج اخلاط لزجه ورافع برودت وکلیه ومنقی آلات تنفس ومفتت حصاة وجهة تصفیه لون نافع وآشامیدن طبیخ
گل آن مقی ومنقی آلات متنفس معده وآشامیدن طبیخ پوست ریشهای بیخ آن مقدار دو درم مقی قوی است وذرور سوخته آن جالس نزف الدم وخفقات ونیکو
اوست وزنان از آن خطاط میسازند بسبب سیاهی رنگ آن وچون برابر بجا لند مژگانرا بر دیاند مصلح قی آن برگ عناب تمام است بدل آن صندل ونیم وزن آن
گلسرخ وتخم آن در ادویه عین قائم مقام لشمیزج ست که چشمیزج نیز نامند وشراب هزار رجوان ومربای آن را قرابادین این کتاب فی کیافت اروق نامی
متکبر همزه وسکون را مهمله وفتح دال مهمله وسکون قاف وفتح نون والف وکسر قاف ودر لغت یونانی ست ماهیت آن نباتیست شبیه بگیر بسیار بندرائحه
دلا ذع ودر نالیست تندی وحرارت واجتناب از آن اولی است مگر در اطلیه با مصلحات وصاحب اختیارات گفته قثاء الحمار است به لغت اندلس وصاحب منهی گفته
که ثمر آن در غلاف میباشد ارز بضم همزه ورا مهمله وزای معجمه معرب رز لود ودر یونانی ست وبسریانی روزی وبعربی ثمن وبفارسی برنج وتبوارانی گرنج وبهندی
جاول نامند ماهیت آن گیاه آن مانند جو وگندم وبرگها ساق آن بلند تر ونرم تر ورست آن یعنی محل زراعت آن زمینهای نمناک وجاهائیکه دران آب باشد
ویا آنکه آب بسیار باران بر آن ماند آب چشمه ورود خانه یا باران وقنوات وفضوات وبلندی گیاه آن در اکثر بلاد تا به یک قامت ودر بنگاله تا بدو قامت میرسد ودر فصل آنرا زراعت
مینمایند یکی پیش از موسم باران که برسات نامند وآن هنگام بودن آفتاب در ثور تا اواخر جوزا که باریدن باران است انچه در زمینهای بلند است نشو ونما یابد انچه در زمینهای پست است
مانند عدیره که بهندی جهیل نامند وکنارهای دریا وطغیانی آبها وسیلابها مفقود که آب بلند میشود وآن نیز بلند میشود واوراهم که میر گیاه وخوشهای آن بیرون از آب است
خوبی ضرری بهمت هنرست که یا شند واگر احیانا دفعة آب طغیانی نماید ویا سیلاب عظیمی آید که تمام آنرا ابو شده وغرق نماید وبر وودی از زیر آب بیاید فاسد وپوسیده میگردد
بر تجارب یا آنکه در آنها خوب میشود وبلاد هند خصوص پیشاور ورهکون بندر سورت ویانسی بلی که ما بین شاهجهان آباد ولکهنو است وعظیم آباد خصوص کلهه که دیهی از ولایات آن
هند است وایرانست خصوص حاجی پور زرکهان از زبان بهتر ودر مرلغه تیراکه برنج باریک سعید هندی وسندی سبک وبسیار خوشبو وبسیار لطیف ولی ارجعت خصوص انواع مذکوره آن که خوشبو
خوش وانقه میباشند ولا بریج سرخ او ورشت هندی وسندی خالی از ثقلی ولزوجتی نیست وبدستور برنج ایران ولا بریج بلدان دیگر بسیار ثقیل ولزج وخصوص انچه در جزائر وسواحل
شور میشود ودر اکثر اماکن بسیار کم ودر بعضی جاها مطلقا نمیشود ودر جته تندست واطبای یونان در دم را انجمت کم درین بلاد برنج وفور ندارد وخوب نمیشود واکثر ثقیل ولزج نفاخ وبطی الهضم میباشد ولا برنج
مذکوره میل وبلاد این اماکن ویع الهضم تر از جو بیگر است خصوص قسم افرنجه جاره در طبیعت آن اختلاف کرده اند در حرارت وبرودت آن بعضی حار در اول وبعضی بارد ودر بعضی معتدل
دانسته اند ویابس در دوم ودرین اتفاق دارند بعضی مرکب القوی دانسته واین قوی قریب بصواب است واقوال اول نیز درست است زیرا که چون در آب بجوشانند آب آنرا گذرانند
آن برنج را دم دهند که بفارسی چلاو کشن نامند میباشد جرم آن برنج سرد در اول وآب گرم در اول واما چون آب آنرا بگیرند دوم دهند بلاد را بدین نحو طبخ هند نیز میباشد مائل بگرمی ولکن باید

از طبیخ برنج آنرا با آب بخیسانند و خوب مالیده بگذارند تا ته نشین شود آب آنرا گرفته بار دیگر طبخ نمایند تا مانند حلوا گردد و اطبای هند آن را غلیظ برنج نامند و بجهت استعمال آن جایز نیست و بالخاصیة در محرور المزاج احداث حرارت و در مبرود المزاج برودت میکند و از جهت مشابهت قدما و اکثر متاخرین مرضی را ضرر دارد از برنج نه فرموده اند مخصوص باصحابه داشته اند که در مرضی احداث کیفیت متضاده و در اصحاب کیفیت متوافقه مشروط است و تحلیل کرم این مخصوص از غیر هندی و صیندی است زیرا که بعضی مرضی را برنج هندی موافق تر است و از جهت دیگر بعضی را نان گندم و در خواص آن آنکه باعث صحت و مزید عمر است حدیث وارد است و اطبای هند نیز متفق اند در آنکه باعث نوم صالح میگردد و تفصیل آن در قرابادین این کتاب یافت افعال و خواص و منافع آن مولد خلط صالح و خوابهای نیکو و رافع تشنگی و مسکن لذع اخلاط مرار و اسهال صفراوی و مسمن بدن و مولد منی و زحیر نافع و قروح امعاء و اسهال و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه را نافع و مصلح حال بدن و نیکو کننده رنگ رخسار و خوردن آن با شیر و شکر کثیر الغذاء و مسمن و مولد منی و با دوغ تازه و سماق مسکن حرارت و تشنگی و غثیان و حابس اسهال صفراوی و با شیر بجهت ضرر اکال گرده و زور روغن بادام شیرین با فندق جهت مغص و سحج و اثار آن مصلح حال بدن و نیکوئی رنگ رخسار و مولد خلط صالح و باعث ربدن بهای خوب نافع است از برای اصحاب سل خصوص که با شیر الاغ پخته باشد هنگامیکه حمی غفی نباشد جهت آنکه پاک میگردد و فرصد اگوشت صالح میرویاند و همچنین با بابچه برغاله پخته آن عصیده آن بول الدم را نافع اما بعد از فاصده از خون و قبل از نفاس اغذیه قابضه جامعه مانند سماقیه و آب شیرین کرده آن ترنجبین و حقنه با آب مغسول آن جهت سحج و قروح امعاء نافع و آشامیدن آن و پخته آن با پیه گرده بز که نیکو طبخ یافته باشد جهت افراط اسهال مرضی خصوص که بریان کرده باشند آنرا و جهت اسهال دائمی و سحج و قروح امعاء بغایت نافع گویند چون برنج را بریان کنند که تشرح تیره شود و سیاه نگردد و نسوزد و مقدار ده پانزده مثقال آن نرا در چهل پنجاه مثقال آب بهمان قسم درست بخیسانند و صبح آب صاف آنرا بیاشامند جهت حابس اسهال صحیحه مفید و سائیده آن با گیاهی که بهندی پونده و دونبل مند که بر زمین مفروش و برگهای آن باریک مثل برگ خیار شد آنگره یا میباید بفلفر رغ نامند و باندک نبات سفید و قدری آب خالص شیر گرفته بیاشامند نفث الدم را مفید است و آشامیدن آب مطبوخ آن مانند ماء الشعیر که بهندی پیچ نامند مسکن لذع اخلاط مراری معده و امعاء و با شیر تازه با شاحضه دو روز خوردن جهت تولید منی مجرب و سعوط برنج که در چین کوبیدن بهم میرسد قاطع رعاف است و اغتسال بدان جهت جلاء و ساخ از بدن و طلای آن با ترمس جهت دفع کلف و آثار جلد مفید و همچنین با آب خربزه و ضماد آن با پیه گرده بر جبهه کشودن دمل و ذرود آن جهت جراحات تازه و جواهر را خصوص مروارید با آب مطبوخ برنج و با آب نخاله غیر مطبوخ آن بشویند چرک آن را زائل سازد و جلا دهد و چنین چون آرد بسیار نرم آنرا با آب بمالند و خشک نموده آب بشویند و همچنین چند مرتبه تکرار نمایند رصاف وجلا یابد المقدار آشامیدن آب مطبوخ سلتوک که بفارسی شالی و بهندی دهان نامند و پوست که بسیار نرم صلابه کرده باشند از سموم است و گویند تا یک مثقال آن کشنده است برنج مولد قولنج و سده و مولف تذکره کرب و مصدع بیدانه مصلح آن خیسانیدن آن است در آب تخاله گندم و خوردن آن با شیر و چون در آب گرم بوشانند رفع سده آن میکند بدل آن آرد جو مغسول است و برنج بریان و حلویات و اطعمه مصنوع از آن در قرابادین کبیر یافت ارز بضم اول و سکون رای مهمله و زای معجمه ماهیت آن درخت صنوبری است یا درخت رطب از آن حاصل میشود و منبت آن زمین عرب طبیعت آن گرم و خشک است ارجه بفتح و رای مهمله و صاد معجمه و یا در آخر بهندی دیمک نامند ماهیت آن کرمهای است بسیار ریزه سفید سر و دهن آنها اندک تند آنها نرم و پر از رطوبت ترحی چون در خت و کاغذ کتاب و لباس و فرش و از قبیل اینها را بیابند میخورند و هرچه را بخورند اطراف آن گل آلوده میباشد و چون خشک شود اندک صلب میگردد و شاید تمام خانه و هر چه را میخورند بعضی میگردد و با اندک زمانی فاسد و فانی میگردانند خصوص کتاب و فرش و لباس و ماده تکون آنها آنچه محقق نیست در جهت بیوت و منافذ و فرش و بالجمله آنها است و محل تکون آنها آن مواضع و زمینهای نمناک با رطوبتی است که خاک آنها نرم و نجیف باشد و در اول ماکن آنچه میرسد همه را میخورند و فاسد بسیار زند و در ملک بنگاله در اواخر بهار بزرگ مایسیه بلند بمقدار استه فرما میگردند و بر آورده پرواز میکنند و با اندک زمانی فانی میگردند و اهل هند میگویند که باد شاهی اند جهة آن بسیار بزرگ و مائل بزردی و محکم انگشت و طول در دهنان و بزعم ایشان بسیار گرم و مقوی باه است و در زمستان از اماکنی که محل تکون آنها است مذکور آباد آنها برکوه و در ده میخورند بدین نحو که آنرا بمو در نموده مینه آنرا بر غن گاو چرب نموده میباشند و میگویند اگر بزدی بلند دیگه در و بر نگاه دارند تمام آن گداخته آب از جی از آن برمی آید و پوست خالی میماند و طلای آن بتنهائی خت

٦٩

[illegible]

آنکه پادشاه آنها در کدام جاست آنست که در صحراها است در مواضعیکه دهقانان علفهای زرعت راکنده جابجا جمع مینمایند بعد از طلوع آفتاب بارش شبنم و حرارت آتش
آفتاب متحجر گشته بعضی یافته از ان تکون مینماید پس اشخاصیکه معرفت آنرا دارند آن موضع را کنده بر می آورند و در بعضی از آنها یک یا دو عدد و می باشد گویند
چون آنرا در روغن [illegible] حل کنند بر بواسیر بمالند نافع است و باشیدن آب مطبوخ خرزهره کشنده است و روغن [illegible] و دیگر [illegible] و خشک [illegible]
آنست ارسطون [illegible] غلط که از خمر و ادویه حاره ترتیب داده [illegible] از خمر و قوی جشای [illegible] ادویه قرابادین [illegible] ارغامونی [illegible]
بفتح همزه و سکون را و مهمله و فتح غین معجمه و الف و ضم میم و سکون نون و کسر نون یا در آخر بفارسی [illegible] ماهیت آن [illegible]
شبیه [illegible] برگ آن متفرق و شبیه برگ شقایق النعمان و گل آن سرخ و [illegible] شبیه [illegible] طولانی [illegible] آن [illegible]
[illegible] افعال و خواص آن حار جاره محلل [illegible] تریاق [illegible] آنرا [illegible] و [illegible] ادوام [illegible]
درهم برگ آنرا ماهیت و یکدانه فلفل سیاه ساییده با آب [illegible] بجهت [illegible] دهان [illegible] نافع ارقیطون [illegible]
اول و سکون را مهمله و کسر قاف و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم طا مهمله و سکون واو و نون [illegible] ماهیت آن [illegible]
بیگویند نباتیست برگ آن شبیه ببرگ کدو و از ان [illegible] و رنگ آن مایل بسیاهی و تخم آن [illegible] ماهیت [illegible]
مربع [illegible] سرخ رنگ و تخمی بمقدار زیره سیاه و بهترین آن تازه [illegible] گفته تخم آن نرم و سفید و [illegible] طبیعت
آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص و منافع آن جالی و مجفف و محلل با قوت [illegible] بجهت امراض [illegible] دندان [illegible]
و شقاق و قرحه سر انگشتان حارث از برودت و عسر البول و حرق النار و قروح ناخنها [illegible] آن [illegible] و [illegible] آن [illegible]
طبیخ آن شقاق عارض از سردی و سوختگی آتش و آشامیدن یکدرهم آن با حب العنبر جهت اوجاع [illegible] الحره [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و عرق النسا و درد مفاصل بضماد تازه آن بجهت شقاق و قرحه سر انگشتان و اوجاع مفاصل و سوختگی آتش و برگ آن بجهت قروح خبیثه [illegible]
آن و [illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] بدل برگ آن ست ارقیطون بفتح اول و سکون را مهمله و فتح قاف و سکون یا مثناة تحتانیه [illegible]
و زیتون آنرا قیطون نامند نیز ماهیت آن گیاهی [illegible] شبیه ببرگ [illegible] آن [illegible] سفید شیرین و ساق آن [illegible]
تخم آن شبیه [illegible] افعال و خواص و منافع آن بسیار لطیف و مجفف [illegible] تخم آن با شراب جهت تسکین اوجاع [illegible]
و رهان آشامیدن الجبه عسر البول و عرق النسا [illegible] سوختگی آتش و قروح [illegible] شقاق [illegible] نافع ارمال [illegible]
مهمله و فتح میم و الف و لام و ملغمی دیگر [illegible] ماهیت آن [illegible] شبیه [illegible]
[illegible] مناسبت آن [illegible] تازه [illegible] خوشبوی [illegible] نوشته اند [illegible]
[illegible] طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و منافع آن [illegible] مقوی [illegible]
استحکام لثه و [illegible] منع انتشار زخمها [illegible] تسکین اوجاع [illegible] فضلات نافع [illegible] بجهت تقویت دماغ [illegible]
[illegible] و فضلات و [illegible] بجهت استحکام [illegible] دندان [illegible]
آن جهت [illegible] و منع [illegible] اعضا و [illegible] آن جهت [illegible] و با مثل آن آرد گندم و شکر خمیر کرده و در روغن
بریان نموده [illegible] عضو موضع درد چشم [illegible] در ساعت [illegible] آن [illegible] شربت آن [illegible]
تا دو مثقال بدل آن [illegible] حکیم میر محمد عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنرا [illegible] بود بضم لام و سکون [illegible] و دال [illegible]
آخر نامند [illegible] شبیه [illegible] بوده [illegible] که آن نوعی زیتون [illegible] چینی [illegible] باشد [illegible] دیگر قریب النفع [illegible]
مذکوره و امراض ارغام برای دفع رطوبت و [illegible] و برای درازی موی [illegible] آن [illegible] دارند و این با [illegible]

دسکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است ماهیت آن نباتیست بری و بستانی و هر سال میروید و بری آن غیر
مستعمل و بستانی آن برگهای آن شبیه ببرگ [illegible] و ساق آن مربع بقدر نصف ذرع و غلاف ثمر آن شبیه بغلاف لوبیا مایل بطرف اعلی تخم آن سیاه و دراز
و تخم بری آن مستدیر و اغبر و گویند ارسیمن درخت قلقلان است و ابن بیطار نوشته که غیر آنست چنانچه مشهور است و در زمان ما [illegible] آن غیر صفت قلقلان
است و در حرف القاف خواهد آمد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن محلل و جاذب آشامیدن یک درهم آن با شراب
بغایت محرک باه و ضماد مطبوخ آن محلل اورام بلغمی و همچنین ضماد آن با ضماد گیاه آن نیز و قطور آن با عسل جهة ازاله قرحه چشم مسمی بارغامن و بیاض آن نافع
و غیر بستانی آن در این افعال قوی تر است [illegible] ارنب بری بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح نون و باء موحده معرب [illegible] است [illegible]
و بیونانی [illegible] و بفارسی خرگوش و ترکی [illegible] و بهندی [illegible] ماهیت آن حیوانیست
معروف و جثه آن بقدر گربه یا کوچکتر موهای آن بسیار نرم و صورت آن شبیه بصورت موش و گوشهای آن بسیار بلند و لهذا آنرا خرگوش نامند
آن کوتاه [illegible] آن [illegible] جفت [illegible] و گویند منقلب میگردد و نر آن ماده و بالعکس اصلی ندارد و یکسال نر آن بسیار است و قوی میگردد و یکسال ماده و لهذا
شبیه نموده آنرا گفته اند [illegible] و گویند چون گیرند بسیار سازند و ذبح نمایند خون از ذبح آن [illegible] آید و سفید یکرنگ و سیاه
اغبر و ابلق میباشد طبیعت آن گرم در سوم و تر در دوم [illegible] بعضی سیاه آن خشک و سفید رنگی آن بسیار گرم و خشک [illegible] مشهور است که مزاج آن سرد
و با این قول ایراد نموده اند که [illegible] جهت نافع است [illegible] صاحبان [illegible] المزاج و امراض بارده [illegible] جواب گفته اند [illegible] و لیکن گوشت آن گرم
است از گوشت غزال [illegible] جواب آنست که آنچه مشهور است غلط است بسبب آن شهرت افعال آنست از جبن و خوف بسبب این هر دو بر مزاج آن حکم کرده اند
بسیار گرم است و از لوازم حرارت جرات و جلادت و اقدام بر حرب است [illegible] اگر این لازم حرارت باد [illegible] جنگ غزا [illegible] تعالی
بحسب حکمت بالغه قلب آنرا نسبت با بدن آن بسیار بزرگ خلق کرده حرارت غریزی و روح حیوانی در فضای قلب آن متفرق شده ضعیف میگردند و موجب
جبن و خوف آن میشود و نیز حرارت اصلی مزاجی با حرارت عارضی [illegible] از غضب یا خوف مجتمع گشته باعث اضمحلال و ضعف آن میگردد و از اینجهت باز بسیار [illegible]
[illegible] آن میکنند [illegible] نموده [illegible] آن [illegible] افعال و خواص و منافع آن صرع و فالج و استرخا و لقوه و اختلاج و
ارتعاش [illegible] از گوشت آن خصوصا کباب مشویات [illegible] مقویه و [illegible] دارچینی و فلفل و صعتر و خردل و تخم شبت [illegible]
کرده باشند [illegible] نافع اند [illegible] فالج و لقوه و استرخا و [illegible] ارتعاش [illegible] امراض بارده و [illegible] اعصاب و اوجاع مفاصل و سلس البول و در [illegible] و
همچنین [illegible] مولد خون غلیظ و غلیظ تر از گوشت گاو [illegible] و اگر [illegible] باشند [illegible] و چون قدر قلیلی از [illegible] آن [illegible] بخورانند
[illegible] حدوث صرع که آنرا ام الصبیان نامند و فزع در خواب لیکن باید که [illegible] معده او نباشد زیرا که موجب [illegible] میگردد و همچنین خورانیدن آن
با [illegible] گاو یا روغن گاو [illegible] انگوری یا با عسل مصفی [illegible] نخل خرما [illegible] از برای صرع و چون یکدرم [illegible] آنرا با یکدرم [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] چند روز بیاشامند خون بسته را گشاید و آشامیدن و حمول آن [illegible] بعد طهر [illegible] مثقال [illegible] آشامیدن دو مثقال آن جهت
رفع سیلان رطوبات رحم و تسکین [illegible] نافع [illegible] آن با شراب جهت رفع تپ ربع مجرب شمرده اند و آشامیدن یکدرم آن با آب [illegible]
بسبب انجماد خون در مثانه و از یک قیراط تا نیم مثقال با سرکه انگوری جهت صرع و تحلیل شیر منجمد در معده و گزیدن افعی و ادویه قتاله و بالجمله [illegible] جمیع
سموم است و زهره آنرا [illegible] نیز [illegible] چون با زیت اخلاط شود و بلع نمودن گرده آن گرم بهنگام [illegible] بعد [illegible] جهت [illegible] الاعقاب
و [illegible] سرعت [illegible] و [illegible] و با [illegible] نکند نافع گفته اند و خورانیدن آب مطبوخ جگر آن [illegible] جهت [illegible] در ملک
[illegible] هند [illegible] میگردد و آنرا دیدنا مند موثر و چون زهره آنرا بنوشند خواب بمرتبه بر شارب آن غلبه کند که [illegible] بخورانند [illegible]
[illegible] سرکه کهنه بیاشامند [illegible] گفته اند از آن [illegible] خواب [illegible] چون اراده [illegible] و خلاصی از آن نمایند سرکه کهنه بیاشامند

وچون خصیه آنرا با نمک تلخ و درس نمک سود نموده دو دانگ آنرا سعوط نمایند لقوه را نافع بود و خوردن آن با روغن سداب جهت اخراج مشیمه آزموده و گویند چون زن فرج آنرا بجنبه بخورد در حال آبستن گردد و همچنین حمول سرگین آنرا دراین باب بسیار مؤثر دانسته اند و مغز سر آنرا چون بریان نمایند و بخورند در غشه مرضی را مفید و مالیدن مغز سر آن بر لثه و دندان باعث اعانت بر رویانیدن دندان اطفال میگردد و چون با سرکه در روغن زیت بجوشانند و بر بدن بمالند حشرات الارض از آن شخص بگریزد و نزدیک او نیاید و چون هفت روز هر روز درجه مغز سر آنرا با شیر تازه بنوشند منع سفیدی مو میکند و خاکستر دماغ آن با بیه خوش با ماء العسل و آب پیاز عنصل جهت رفع داء الثعلب مفید و جلوس در طبیخ آن جهت نقرس و مفاصل نافع و ضماد و خاکستر استخوان آن محلل خنازیر و سرگین آنرا بقدر درمی تا یکدرم شرباً جهت سلسل البول در فراش و قطور بول آن در چشم جهت حدت باصره و طلای خون تازه گرم آن جهت رفع کلف و بهق و شبو یکه آب سپید از آن ترشح کند که در سر با شد و مسکن درد ها کهنه و خوردن خون برشته آن جهت قرحه امعاء و اسهال و رفع سموم و گویند که چون بچه تازه زائیده آنرا ذبح نمایند و خون آنرا در پارچه بگیرند و خشک نموده نگاهدارد و عند الحاجة حمول آنرا با شیر مرضعه طفلیکه آنرا ام الصبیان حادث شده باشد حل نموده آن طفل بخورانند باعث رفع مرض آن میگردد و طلای پیه آن مانع انشقاق مو ریختن آنست و جوشیدن آن سخن بدن و معدل اخلاط بارده و ادهان آن قاطع بواسیر و مانع تاثیر برودت در بدن و موی محرق آن حابس خون همه اعضا المضار محرور المزاج را مضر و مصلح آن کاسنی و سرکه و انار میخوش و بجهت آن بخار را بگرم و شبت و خوردن آن با روغن گفته اند هیچ لحمی نافع نیست اصحاب وجع مفاصل را مگر لحم ارنب و آهو بره زیره که البشار از تقلیل غذا باید و لحمای قلیل الفضول و این هر دو از آنجمله اند و چون مجموع آنرا در ظرفی بسوزانند و مثقال آنرا با شرابی بیاشامند تفتیت سنگ گرده مفید و چون جوف آنرا پاک نموده بدستور بسوزانند و با روغن گل سرخ طلا نمایند جهت رویانیدن موی مؤثر است و گویند نگاه داشتن کعب آن جهت رفع چشم بد مؤثر و نیز گویند تعلیق چشم آن با ماهیت در نظر ها است و دستور اعراق دهن طبیخ و تغذیه آن در قرابادین ذکر یافت ارنب بحری یونانی عنزروش ذیلاسیوس و بهندی کاسا نامند ماهیت آن حیوانیست صدفی شکل مائل بسرخی ما بین اجزای آن چیزی سبز شبیه برگ اشنان و در دریا و سنگ میباشد و گفته اند حیوانیست سر دریا مانند ارنب و بدن او ماهی طبیعت آن بسیار گرم و حاد است افعال و خواص و منافع آن خاکستر آن جالی بصر و دندان و ضماد کوبیده آن بتنهائی و یا با تخم انجره ستر نده موی و همچنین طلای روغن مطبوخ آن و طلای خون بجهت کلف و بهق و خاکستر آن با پیه خرس جهت داء الثعلب بغایت مفید و همچنین بتنهائی و این تلمیذ طلای آنرا جهت گزیدن زنبور رفادزهر سریع الاثر میدانند المضار سم قاتل است چون بیاشامند بعد از آن قلیلی وجع بطن و عسر البول و ضیق النفس و سرفه خشک و نفث الدم و قی صفراوی و یرقان عارض شود و اگر بول بکند اندک شبیه بارغوان باشد و بد بود و عرق کریه از بدن او برآید و قی صفراوی مخلوط با اندک خون نماید اصلاح آن خوردن شیر الاغ اولاد خوردن صلاقه برگ خبازی و آشامیدن شراب اصابعی قریق معصور که مبالغه در عصر آن نکرده باشند پس خورانیدن آب مطبوخ برگ خبازی با بیخ آن و بیخ درم کوبیده مقدار یک رطل خوردن سرطان نهری و آشامیدن ماء الشعیر سرد کرده و خربق سیاه و لبن سقمونیا با قطران یا ماء العسل مقدار یک رطل و اگر احتیاج فصد شود فصد نمایند و تلطیف بطن نمایند بقی و اسهال و بعد سکون اعراض بحب لالی و علامت بر اصحاب آن آنست که مکروه نماید او را شنیدن نام ماهی و لابس بدن آن و خوردن آنرا و خواب من بخواب دیدن بخواب رفتن آن ارطو سه بفتح اول بضم را و های هندی چهار نقطه و سکون واو و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت هندیست و آنرا بانسیه بفتح بای موحده و دال مهمله بفتح واو الف و سکون نون و فتح سین مهمله و ها در آخر نیز نامند ماهیت آن نباتیست که در هند و بنگاله بسیار میشود و این شجر و گیاه و بلندی دو ذرع و زیاده بر آن و برگ آن شبیه ببرگ بید و اندک عریضتر از آن و شاخهای آن برگره و چوب آن سفید اکثر از آن خلال میسازند و گل آن بنفشه سفید و سرخ و بنفش سبز میباشد و آتش چوب آن تند میباشد و از زغال آن باروت میسازند طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گویند سرد است و گل آنرا گرم و تر گفته اند افعال و خواص و منافع آن گل آن جهت دفع و رفع سوداء و تسکین حدت خون و سوزش بول و تاریت آن مفید و گویند بیخ آن جهت فرحی ضیق النفس بود بلغمی و صفراوی و غشیان و قی و یرقان و حرقة البول و قروح مجاری بول که بهندی سوزاک و بفارسی زنگ مند گفته اند و تب و قرانیز مفید و تخم بمقدار حب میمای که بهندی کور جنگلی نامند میشود و تبرزنگ و تخمهای آن را نیز گویند تعلیق آن بر گلوی اطفال جهت سرفه ایشان نافع است

تحتانیه و دال و فتح بای موحده و کسر و سکون بای مثناة تحتانیه و دال مهمله بی نقطه ماهیت آن درخت فارسی مانند پیاز شگافته که از سجستان خیزد و غالباً بعضی و یوسف بغدادی گفته اند شاید که آن بیخ د سوسن باشد که سوسن احمر بری ست و انطاکی گفته که بیخ سوسن سفید که بفارسی سوسن آزاد نامند که زنبق عبارات از آنست طبیعت آن بسیار گرم و حار افعال و خواص و منافع آن جذاب و جلای ست جلای آن بجهت قطع و خون بواسیر آشامیدن آن بغایت زهری مقدار شربت آن تا یکدرم است فصل الالف مع السین المهمله اسارون بفتح همزه و سین مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت سریانی ست بیونانی اسرون بهندی تگر نامند ماهیت آن بیخ گیاهیست پر گره و اندک طولانی و بیخ و زرد رنگ زرد چوبه باریکتر تیز دیده شده بار لیفهای عطریت و ثقیل الرایحه لذاع و بعضی غیر مایل بزرد و منبت آن جنگلها و گیاه آن منبسط بر روی زمین برگ آن شبیه ببرگ نیل و بلبلاب و از آن کوچکتر و مایل به سیاه و گل آن بنفش در زیر برگ شبیه بگل بنگ و تخم آن شبیه بقرطم که گاهی تیره نیز نامند و نوعی از آن را ساق بقدر بقدر ذرعی و مدور برگ آن مانند قسطوریون دقیق و بالای ساق آن سبز بعضی بالای بعضی و در اطراف شاخهای چتری مانند دانهای گندم و در جوف گندم آن چیزی زغبی و بیخ آن بسطبری خنصر و کم گره و خوشبوی و خوش طعم و نوعی دیگر برگ آن مانند برگ نوع اول و اغبر و اصلب و شاخهای آن پراگنده و باریک بر اشجار می پیچد و گل آن سبز رنگ و منقش و ثمر آن مانند ثمر کبر و در جوف آن تخمی مانند تخم خطمی و بیخ آن رسنی در زیر زمین پر گره و تند بوی تلخ و لذاع و این قسم مخصوص است بدفع سموم و گزیدن مارها و نوعی را برگ از همه انواع ریزه تر و ساقهای منبسط بر روی زمین و گل آن بنفش و بیخ آن نیم ولی گیاه زرد رنگ و طعم آن تلخ و با عطریت و منبت آن کوههای ساده است و این نوع ضعیف ترین انواع اربعه آنست و بهترین همه نوع اول ست که از فرنگ و افریقه و شام خیزد و خوشبوی تند رایحه و باریک باشد که زبان را در وقت خائیدن بگزد و مستعمل بیخ آنست طبیعت مجموع آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سیوم گرم و در دوم خشک گفته اند افعال و خواص و منافع آن ملطف و محلل و مفتح و مقوی و منقی دماغ و اعصاب و معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده رطبه با استفراغ آشامیدن آن بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض بارده رطبه دماغیه مانند صرع و لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و سده و تقویت دماغ و تسخین آن و اعصاب و صداع بمشارکت رحم و نسیان و خصوصاً با ماء العسل و جهت تسکین اوجاع باطنی و استسقا و یرقان و سده و ورم جگر و سپرز و تنقیه آلات البول و رحم از رطوبات لزجه و فضول ردیه و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تسکین درد آن و عسر البول و احتباس حیض و وجع مفاصل و ورک و عرق النسا و نقرس نافع خصوصاً که جهت این امور دو ماه در آب انگور خیسانیده باشد که بازای هر سه مثقال از آن چهار رطل و نیم آب انگور باشد و با شیر تنور و گوسفند جهت تقویت باه مبرودین و مرطوبین و تسخین و تقویت معده و کبد و اخراج و رطوبات فضلیه و ادرار و یکمثقال آن با ماء العسل مسهل است مانند خربق ابیض و بوئیدن روغن آن دائم جهت نسیان و اکحال آن جهت امراض طبقه قرنیه و دزد آن جهت گزیدن عقرب نافع و ضماد آن با شیر تازه و شیره برگ گنج ران و پشت زهار جهت نعوظ مجرب اهل هند را عقیده آنست که چون قبل از بر آمدن آبله بقدر درم آن بیاشامند یا بیخ بنوشند آبله بسیار کم بر آید مجرب است و ادویه از جمله ادویه ایست که داخل کرده میشود در خوشبوئیها مضر ریه مصلح آن مویزج مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال یا ماء العسل بدل آن وزن آن زنجبیل است یا نصف آن خولنجان و نصف آن مویزج جوارش اسارون و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت اسد بفتح همزه و سین مهمله و سکون دال مهمله بفارسی شیر و بهندی باگه نامند ماهیت آن حیوانیست مشهور از جمله سباع طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن گوشت آن دیر هضم و مورث شجاعت ضماد پیه آن بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع و طلای بجهت کلف و قطور آن با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بعد از طلای بید زهره آن بر بدن باعث دگر بختن سباع از آن شخص و ضماد پیه با بن چشم آن بر ابدی مؤثر نیست در نظر با ارسطو گوید کباب غصبه شیر بغایت مقوی دل و باه است چون بشگافند آزاد با بوره ارمنی و مصطکی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بنوشند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و نفع و بواسیر و درد جگر و رحم و لغایت مؤثر مفید است و زهره آن مقوی باه و اکتحال و آشامیدن یکدانگ شیر نر با وزن دو دانگ تخم مرغ نیمبرشت جهت کسیکه آنرا از زنان بسته باشد گویند مجرب است و وقت استعمال آن رجعین حلال را شرط دانسته اند گویند جلوس بر پوست آن جهت دفع نقرس و بواسیر مجرب است و بستن پوست عباس و آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ از امراض دگور موی آنجهت گریزانیدن سباع و دفع بت و بعض ناقع و گذاشته قطع زبو است

آن درمیان صندوق رخوت مانع کرم زدن آنهاست و اگر کرم دران صندوق موجودات باعث قتل آنهاست گویند چون بان آنرا خشک نمایند و قدر قلیلی
از آنرا با نبات سائیده بصاحب ضیق بارد رطب بخورانند شفا یابد و چون بینی شیر بارده را خشک نمایند و زن حامله با خورد و ار دو تا زمانیکه طفل را از شیر باز گیرند از
فرجی که بهندی بیرمت نامند محفوظ مانند و چون فرج آنرا خشک نموده عند الحاجت با آب گرم سوده زن استعمال نماید فرج آنرا تنگ کند و گرم گرداند و چون
یکدرم سرگین آنرا در شراب حل نمایند و بمعتاد بن شراب خمر دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان گردد و گویند چون صداع حزوس سفید ناجب را ر
را بشنود و دلرزه بلزام آن فتد و فزع نماید و بعضی گمان برده اند که مساح چون صدای شیر را بشنود بمیرد میگویند خوردن موی سبل آن از جمله سموم است
اگر از راه عداوت و آنرا مقراض نموده درمیان رگ برگ تنبول گذاشته بخورانند بکسیکه با او عداوت دارند با لجمله هر که آنرا خورده باشد علامت آن
آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بید انجیر بول کند آن برگ پاره پاره گردد و تدبیر آن آنست که بیارند جگر بچه گوسفند یا بز خام قطعه قطعه نموده
خام ببیند و چون سه ساعت کامل از آن بگذرد دو درم خربق اسود که بهندی کُتکی نامند خوب نرم سوده با آب نیمگرم بقدر یک کاسه بخورانند و قی کنند و اگر زود قی نیاید
شاخه درخت بید انجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با قطعهای جگر بیرون خواهد آمد و یا آنکه ماهی رو بیان که بهندی جهینگا نامند با تار ابریشمی بسته خام بند و در
ساعت صبر نموده تار ابریشم ماهی را بکشند مو با آن چسبیده بیرون خواهد آمد پس برنج گیاهی سفید که بهندی چاولی نامند با آب شسته برنج سوده بیاشامند
و اگر شیر کسی را بگزد خواه بدندان و یا بناخن برای آنکه دندان و ناخن از سیل هر دو سمی میباشد اولا بهتر آنست که زراوند و ایارج و عسل و مرهم شبیر بران ضماد نمایند
پس تا سر که بشوینند دران مرهم متخذ از قشور رخاس و زنگار و غث الفضه و موم و روغن گذارند اسد العدس ماهیت آن شبیه بگیاه عدس نوعی از نباتات است
برگ آن مزغب مایل بزردی و ساق آن باریک مانند ریسمان از غیر سبزی و گل آن سفید و زرد شبیه بگل لبلاب بسیار از آن کوچکتر و بیخ آن مانند کرز و بسیار کوچک
که در حوالی آن بهم میرسد می پیچد و آنرا فاسد میسازد و لهذا آنرا با لوک نامند طبیعت آن در سوم گرم و با قوت بارده در سوم خشک افعال و خواص و منافع
آن محلل بلغم و سودای غیر محترق و مدر بول و منفعت حصاة و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت حصاة و چون با سرکه ضماد و بخور دن آن
نمایند پخته یا خام آن باعث لاغری بدن فربه میشود و در اصلاح مضر غمر میرساند و چون با گوشت طبخ نمایند گوشت را زود مهرا میسازد و طلا با سرکه جهت نمله و قطع زیادتی
شدن آن مفید گویند مضر بمعنی است مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن نیم درم بدل آن فنجیون در امراض مزاجی مانند آن صفر و بلغم اسدروس ابکسر همزه
و سکون عین مهمله و فتح رای مهمله و الف و رای مهمله لغت مغربی است ماهیت شبر بیست نیست آن آب ایستاده و سواحل دریای حجاز و در ابتدای روییدن یکشاخ بقدر
درعی شبیه حی العالم میباشد و چون محاذی رود آب شود از آن برگ و شکوفه بهم رسد و ظاهر سنگیرد و تخم آن بمقدار فندقی است و در غب اندک لیشاعت و حلاوت و
عفوصت و طعم برگ آن اندک تلخ طبیعت آن کیا لقوی درسخن افعال و خواص و منافع آن کوبیده بجور آنجهت درد دندان آشامیدن آن با شیر تازه
در محرور و باشد و برای سر و در لعابیت محرک باه و تازه آن محلل صلابات و مفتح سدد و دفع حرارت و خونریزی و حابس بخارات مقدار شربت آن نیم مثقال یا یکدرم صمغ
آن در برنج و بعد از خشک شدن شبیه بکندر میباشد و در قوت و بار طوبت فضلیه جهت امراض بارده و دفع رطوبات از مفاصل نافع اسرنج بضم همزه و سکون سین و فتح را مهمله
و سکون نون و جیم سرنج بدون همزه نیز آمده و بهندی سیندور نامند ماهیت آن چیزی است مصنوع از زاج و سفیدآب سوخته شبیه بشنجرف سوده و رنگ زرد آن
یعنی سرخ شگفته اندک مایل بزردی و صفت آنرا البسیار طرق است از آنجمله آنست که بگیرند سفیدآب قلعی یا قلعی و سرب تا در تابه سفالی کرده بر روی آتش و خاشک لذا نرم
و قدری نمک آن بپاشند و با کفچه آهنی بر هم زنند تا سرخ گردد و هر چند آتش بیشتر دهند سرخ تر گردد پس در دیگی کرده بر روی کوزه گذارند و آتش بر اطراف آن بر افروزند
تا سوخته و بغایت رنگین گردد طبیعت آن سردی آن کمتر از سفیداج که سفیداب نامند و خشکی آن زیادتی از آن افعال و خواص و منافع آن محلل
جالی و منقی زخمها و منبت لحم طلای آن با روغن گل سرخ یا روغن زیتون جهت رویانیدن گوشت و دفع ورم زخمها و تنقیه چرک و برون گوشت زاید در زخم
و قطع بدبوئی آن جهت سیلان خون و سوختگی آتش و حقنه آن با سپیده و آب برگ بارتنگ جهت قرحه امعا و زرد رنگ نرم سوده آن
بر قور با بعد مالیدن آن برگ سیم مفرح و تکرار آن باعث زوال آنست و از سرنج از سموم قتاله است رادع کسیکه آنرا خورده باشند قریب باد

اسفیداج دانشاء الله تعالی در اسفیداج خواهد آمد و هم آن در قرابادین ذکر یافت اسروفریع بفتح همزه و سکون سین و ضم رار مهملتین و سکون واو و فتح زاء معجمه و سکون عین مهمله ماهیت آن کرمی ست گرد در سبزه زارها و در بگزارها بهم میرسد افعال و خواص و منافع آن ضماد آن عصب مقطوع را و عصب التیام

اسطراغالیس بکسر همزه و سکون سین و فتح طا و رای مهمله و الف و فتح غین معجمه و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی ست و بعربی معروف ست

بمخالطب لعقاب الابیض ماهیت آن بیخ تمنشی ست کوچک اندک مفروش بر روی زمین برگ و شاخهای آن شبیه ببرگ و شاخ نخود و گل آن ریزه بنفش و بیخ آن

مستدیر شبیه بتربد شامی منشعب بشعبهای سیاه صلب مانند شاخ حیوانات مشبک بعضی در بعضی و طعم بیخ آن با قبوضت نیست آن تلهای برف نشین

و مواضع سایه این بیطار نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود ست و مستعمل بیخ آن افعال و خواص و منافع آن بیخ قابض و مجفف قروح و حابس بطن

و مدر بول چون شراب بجوشانند و بیاشامند و چون نرم بکوبند و بپزند و در قروح کهنه بپاشند باصلاح آورد و قطع نزف الدم نماید لیکن بسبب صلابت

بدشواری کوبیده میباشد چون اسطوخودوس بضم همزه و سکون سین و ضم طاء و دو نقطه و سکون واو و ضم خای معجمه و سکون واو و ضم دال و سکون واو و سین مهملتین

لغت یونانی ست بمعنی حافظ الارواح و بعربی انیس الارواح بمد همزه و کسر نون و مسک الارواح اهل مکه معظمه گیاه آنرا جوم بضم ضاد معجمه و سکون رای مهمله و میم و بعجم

آنرا زهره النجم و بهندی بساخادوس که نام جزیره ایست که در آنجا بهتر میرود و اهل تنکابن نردم و بهندی دیاره و در بنگاله هنته نامند در اطراف عظیم آباد و بنگاله هم بهم میرسد لیکن

اندک کم قوت ماهیت آن گیاهی ربیعی بقدر ذرعی منبت آن جاهای نمناک برگ آن شبیه ببرگ صعتر و از آن دراز تر و باریک و گل آن سبز

شکل انبوه و خوشه خوشه بسیار کوچک تر از آن منقش و مائل بسفیدی و با آن زردی و سرخی و مزغب و نرم و ثقیل الرائحه و اندک تلخ و حرف تخم آن بسیار ریزه

و اندک مفرطح و زرد و تیره مائل بسیاهی فی الجمله شبیه بار زدن خرد و بوی آن بعد اندک مالیدن بدست شبیه ببوی کافور چنانچه این اسویه گفته اند که اسطوخودوس الحمی

ست که چون بدست بمالند و ببویند بوی کافور از آن آید طعم آن تلخ و نیز آنچه بعضی نوشته که تخمی ندارد نیز درست نیست زیراکه آنچه در زمین حجاز و در دوم و مغرب

از آنها با قوت میرسد با تخم قوی الرائحه و با تلخی و نرم و مزغب میباشد و آنچه در زمینهای ضعیف مانند بعضی مواضع بلاد هند و عظیم آباد و جهانگیرنگر از بنگاله میرسد

خشن بعض سیاه و تیره و بعضی سفید مائل باندک بنفشی و بی زغب و بعضی بی تخم ریزه سفید مائل بزردی ست و نوعی از اسطوخودوس میشود که در اطراف خوشه آن

باشان باریک اندک بلند و بی زغب و اغبر و در بو شبیه بانچه ذکر یافت بلکه تند تر و لیکن خوشه آن دیده نشده که چه نحو میباشد طبیعت آن گرم و خشک

در درجه اول و حار در دوم نیز گفته اند و این اصح ست خصوصا حجازی تازه قوی الرائحه و تند طعم آن و شیخ الرئیس و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم گفته اند و مرکب از

جوهر ارضی بارد و ناری لطیف و شیخ داؤد گرم در آخر دوم و خشک در اول سوم و بعضی سرد در اول و بعضی مرکب القوی و اجزای بارده آن کمتر از حاره و تخم آن بقول

و ابن تلمیذ گرم در اول و خشک در دوم نیز مرکب از جواهر ارضی بارد و ناری حار لطیف افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و جالی و مفتح سده ها بقوت جزو حار

لطیف خود با قوت قابضه جزو ارضی بارد و مقوی بدن و دل و دماغ و احشا و جمیع قوای ظاهری و باطنی و قوت مذکره و مفکره و مصفی روح و مفرح جهت امراض سینه

و سعال و نزلات و سائر امراض عفنه و علل عصبانی بسبب افعال مذکوره بقوت مسهله و دافعه خود اخلاط فاسده بلغمیه رطبه و سوداویه را خصوصا از دماغ و تقویت

آن دماغ را نافع و همچنین جهت امراض کبدی و طحال و مجاری بول امراض الرأس و غیره آشامیدن یکدرهم آن بتنهائی جهت رعشه و دماغی و سرد و صداع

حادث از ضربه و سقطه و نزع و دلخ حارث از ضربه و سقطه و تذکیه ذهن خصوص با ماء العسل و همچنین آشامیدن شراب تازه آن بتنهائی و یا با شراب العسل تازه

بجهت آنکه با وجود آنکه مقطع و ملطف ست حابس البخره و مقوی معده است و مداومت آشامیدن طبیخ آن با ماء العسل و همچنین اسهال با آن نافع است

جهت صرع و مالیخولیا و جنون و نسیان و جمود و تحوش و وسواس سوداوی و استرخا و تشنج رطب و امتلائی و رعشه و خدر و اختلاج و زوال غم و اندوه نافع بجهت آنکه

استفراغ و تنقیه دماغ و فضول دماغی و رطوبات مرخیه را و دماغ تعفونات و الفضبات نوازل ست با جذاب و مقوی مسخن آنهاست و تقویت می بخشند دماغ را و تلطیف میماند

روح دماغی را و همچنین سائیده جرم آن با ماء العسل و بدستور گلنگبین تنها بعضی مربای گل آن با شکر مائل چون هر قسم آب غضا دهاشامند که مقدار یکمثقال گل اسطوخودوس با آن در یاشند

و با سنت در آن نمایند امراض مذکوره خصوصا وسواس سوداوی و غم را باکل نرم کرده از دو آشامیدن آن با عاقرقرحا و سکبینج جهت صرع و همچنین با تخم حنظل ممزوج نموده استفراغ بدن نمودن در میانه

چند مرتبه و بعد از تنقیه و تعهد معده بودن صرع بلغمی و سوداوی را نافع و یکدرم اسطوخودوس و نیم درم ایارج فیقرا انبهات رعشه و اختلاج را نافعست مدام آن تا سی و نه روز دبه دستور آشامیدن طبیخ آن با ماءالعسل سعوط آن تنهائی یا با ماءالعسل جهت صرع سوداوی و بلغمی نافع بجهت تنقیه و تقویت آن دماغ را و بخور آن برای استرخا و ضماد آن جهت بیماری دماغ و بخوص و چون با بیدا زند در شش تمو ارلیس آب انگور یکمین اسطوخودوس را در خمی بسر آن را الحکم لبسته شش ماه بگذارند که تا بر سد پس بیاشامند مصدوع از آن یا از قرقها و سکنجبین نفع می بخشند آن را نفعی مبین و گاهی بعوض آب انگور سرکه میکنند و درین هنگام چون یکماه در سرکه محلل نمایند استعمال بتوان نمود و اگر این سرکه سکنجبین شکری یا عسلی سازند از آن سکنجبین یک اوقیه یا دو اوقیه با عاقرقرحا و سکنجبین استعمال نمایند بهتر است و بالجمله اسطوخودوس جلاء دماغ است یعنی منقی آنست از کل فضول ردیه بلغمیه یا لیه و مفتح سده و مقوی همه قوی و محلل کل انجره و مریاح است و ملطف ارواح آن و گویند که چون آن را با ثلث آن کشنیز خشک و ربع آن زعفران بخورش و سدس آن از هر یک از مصطکی و هلیله کابلی و کندر معجون سازند و یا بجوشانند و تر خواب بیاشامند مداومت بدان نمایند جهت نفع نزله و رمد و تر بل در بود گرانی سامعه و ضعف باصره مجرب و آشامیدن طبیخ آن جهت امراض سینه و سعال و نزله از روی تو بتر و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مقوی آلات بول با قوت تریاقیه است لمعده و الکبد و الطحال و غیرها و آشامیدن جزاز اسطوخودوس و بلجز و نیج کبر با عسل سرشته جهت بر دو بات معده و بلوای نهایت مفید و نقوع و مطبوخ آن جهت در بهار دجگر و استسقاء و تنقیه طحال نگر دو و امراض معقده باشد جهت نفع عصاب دورد و سعد اضلاع و سموم مشتر بنا نافع مضر معقل است مضر صفراوی قولیست و ضماد آن و همچنین تکمید به طبیخ آن جهت تسکین اوجاع مفاصل نافع و چون با صمغ و تخم کرفس بجوشانند و بادو داده مسهل بیاشامند نافع معفل است مضر صفراوی مزاج معطش و مغثی و مکرب محرور و مصلح آن سکنجبین گویند مضر است بشش مصلح آن کتیرا و صمغ عربی است مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درم بدل آن آلات تنفس فراسیون و در تنقیه سودا افتیمون شیخ یوسف بغدادی گفته خاصه اسطوخودوس اسهال سودا از دماغ است و شربتی از آن یکدرم تا پنج درم و مصلح ضرر آن در آلات کتیرا است و چون با سکنجبین خورده احتیاج بمصلح دیگر ندارد و بعضی اطبا گفته اند مصلح شراب آن شراب لیموست و مفتح سده های دماغی و مسهل سودا و بلغم از دماغ است و بعضی گفته اند مسهل صفرا نیز هست و حبوب اسطوخودوس و دهن و سکنجبین و اشربه و عرق و مطبوخ و معجون آن در قرابادین ذکر یافت اسفاناخ بکسر همزه و سکون مهمله و فتح فا و الف و فتح نون و الف و خای معجمه بیونانی سوناخوس و نیز سون توسوب و بعبری وبردمی ابر قیاد بفارسی اسفناج و اسپناج و بفرنگی اسپنیش و بهندی پالک و پالک ساگ هندی قطف است که اسفاناخ رومی باشد ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری نیز میباشد و بستانی آن مستعمل است و معلوم و بهترین آن باران خورده آنست طبیعت آن در آخر اول سرد و تر گویند معتدل است در گرمی و سردی و از این جهت محرور و مبرود را موافق است الا آنکه اوفق از برای محرورین آنست که با کشک الشعیر و روغن بادام شیرین تناول نمایند و این هنگام میباشد نافع از برای تپهای سرفه خشک با چین بطن و اوفق از برای مبرودین با گوشت فربه و برنج با ادویه حاره افعال و خواص و منافع آن ملین طبع بسبب جلاء و عنا در اوجع و سریع الهضم جید الغذا تر و کم نفخ تر از سایر بقول و جهت التهاب و تشنگی و تپهای گرم و امراض سینه و درشش گرم و سل و درد کمر دموی و خوردن مطبوخ آن با اشیای مناسبه یا با فلا جهت نزلات حاره مجرب غرغره آن با آب جهت درد گلو و لهات مفید و آشامیدن عصاره آن با شکر جهت درد گلو و لهات و یرقان لفقت عصاة و عفر بول و حرقت آن و لذع اخلاط مراری و ضماد پخته آنجهت درد مفاصل حاره و احتباس بول که از حرارت باشد و ضماد خام آنجهت ورم فلغمونی و گزیدن زنبور و انفجار و مایل و طلای مطبوخ آن با سفیداب جهت بثور مفید مضر بارد المزاج مضر بارد و مصلح آن پختن با روغن بادام با مسکه گاو تازه و دارچینی و فلفل و آبکامه است مقدار شربت از عصاره آن تا ده مثقال بدل آن خرفه و قطف و تخم آنجهت وجع خواد و درد احشا و تپهای حاده و تپهای بره آنجهت تپ دق و سل مجرب و ضماد پخته آنجهت وجع اورام حاره دلینیق اورام صلبه بسیار مضر سپرز مصلح آن گل مختوم مقدار شربت دو درم بدل آن اسفاناخ پخته و اغذیه متخذه از آن با دو یا چاشنی و از مطیبات و روغن بادام شیرین با مسکه گاو تازه می باشد نافع از برای صداع و تشنج یبسی و اورام حاره و سرسام حاره و جهت مالیخولیا و جنون و قطرب بینا و حادث از سودا و صفرا و یا با پارچه بره و یا پارچه بزغاله جهت درد اسر و سدر حار و خوانیق و امراض صدر و ریه و سل و سعال و با کشک الشعیر و ماش مقشر جهت ذات الجنب و حبس البول و حرقت آن و رحمیات حاره و تسکین عطش نافع و تفصیل اغذیه اسفاناخیه و الوان آن در قرابادین کبیر باید اسقلیناس بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح میم و کسر لام و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح نون و الف و سین مهمله ماهیت آن نزد بعضی مجهول است

جالینوس آنرا قنابری دانسته و ماینقی غیر آن وگفته قنابری مشهور ست نزد اهل شام و همه مردم ماهیت آن و همچنین منفعت آن غیر ماهیت و منفعت اسقلیناس
ست و دیسقوریدوس در رساله نوشته که آن گیاهیست شاخهای آن طولانی و بر شاخهای آن برگهای طولانی شبیه ببرگ قسوس که لبلاب کبیر ست
باشد و ریشهای آن باریک بسیار و طعم آن کم و گل آن ثقیل الرائحه و تخم آن ریزه شبیه بتخم فالافلیس و منبت آن کوهستانها و سنگلاخها **افعال و**
خواص و منافع آن آشامیدن بیخ آن با شراب جهت زحیر و پیچش و رفع سموم جانوران زهر دار و ضماد برگ آن جهت قروح خبیثه عارضه در پستان و رحم نافع
و جالینوس در رساله نوشته که هنوز این دوا را من تجربه ننموده ام و اختیار نکرده ام **اسفنج** بکسر اول و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم بیونانی
صیفونا و بعربی زبد البحر و سحاب البحر و غمام و غیم و لشافه و صوف الحمامین و به شیرازی شفنه بفارسی ابر مرده و ابر کهن و لشکر گاه زران و بهندی مواباول و بترکی بلوط
تاشی ماهیت آن چیزیست که بر روی سنگهای دریای شور متکون میگردد و چون در آب اندازند آب را نشف می نماید و چون بفشارند آب از آن بر می آید و آن
دو قسم می باشد قسمی از آن که متخلخل و سوراخهای آن کشاده و نرم و شبیه بنمد و پر سوراخ ست ماده گویند و قسمیکه با صلابت و سوراخهای آن صغیر و تنگ تر ست نر نامند
طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص و منافع** آن محلل و مجفف قروح و جروح عمیقه تازه و کهنه و اورام بلغمیه و لشبهای کهنه
قاطع نزف الدم و التیام دهنده زخمهای کهنه و مفتح افواه عروق چون تازه آنرا با سرکه خالص یا سرکه ممزوج با آب و شراب تر کرده بر جراحت تازه بگذارند
التیام دهد و بالخاصیت قطع نزف الدم کند از هر عضو که باشد و ضماد مطبوخ آن با عسل یا آب خالص یا سرکه ممزوج با آب یا شراب تر کرده آنچه قروح عمیقه
و همچنین گذاشتن درست خشک آن بر ظاهر جراحت اگرچه بعمق آن نرسد جهت آنکه بذات خود قوت مجففه و قوت جاذبه آنرا نیز هست و سوخته آن جهت منع نزف الدم
و التیام زخمهای تازه و تیر و نیز دفن آن در تنها یا با پیه یا با ریشه کتان سوخته جهت رمد یا بس و جلای بصر و تفتیح افواه عروق مضموم و جراحات جاذبه
و محرق مغسول آن در ادویه عین نافع و چون قطع خشک آنرا که در آن مطلق تری نباشد بقفر الیهود و یا بزیت آلوده کرده یکسر آنرا با آتش بر افروزند و
سر دیگر را بر موضع قطع بالا که خون از آن بند نشود بگذارند که حرارت آن بدان موضع برسد و داغ کنند آنرا خاکستر آن بدان ریخته شود در ساعت
خون را بند نماید بسبب سیدن و گرفتن آن افواه عروق را و همچنین خاکستر سوخته چرب نموده آن بروغن زیت چرب نموده بسوزانند و خاکستر آنرا
ذرور نمایند و شرب آن جهت نزف الدم خارجی و داخلی مفید و چون قطعه از آنرا بقدریکه توان فرو برد بخیاطه ابریشمی یا ریسمانی مضبوط بسته بلع نمایند و سر خیاطه
را بدست بگیرند و لمحه صبر کنند که جذب رطوبات کرده بالیده گردد و بعد از آن خیاطه را بکشند که از گلو بیرون آید بقسمیکه گلو برده اخراج زلو و خار که در حلق
چسپیده باشد بعمل ست و چون ریزه ریزه نموده بمقراض بروغن زیت چرب نموده بگذارند تا موش بخورد میکشد آنرا و در مصر گازران آنرا در آب
می خیسانند و آب آنرا گرفته بجامه می مالند بجهت تصفیه آن وگفته اند از خاصیت آن آنست که چون آب را با شراب ممزوج نمایند و اسفنج را در آن بگذارند
از هم جدا میگردد و مضر احشا مصلح آن آب غوره یا ریباس ست و چون خواهند که بیاشامند باید که بسیار ریزه بمقراض کرده بیاشامند زیرا که در هاون کوبیده
نمی شود و دستور احراق و سحق و غسل و سفید کردن آن در قرابادین ذکر یافت و سنگها که در جوف اسفنج بهم میرسد در طبیعت قریب بدان و حرارت این از آن کمتر
ملطف و مجفف و جالی و مفتت سنگ مثانه نزد غیر جالینوس زیرا که او مستبعد میداند نفوذ و رسیدن قوت آنرا بمثانه و لیکن مفتت سنگ گرده گفته
اسفندان بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون نون و فتح دال مهمله الف و نون شهری کثیر المنافع ست صفت آن در قرابادین این کتاب ذکر یافت **اسفیداج** بکسر همزه و سکون
سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و جیم معرب اسفیداب فارسی عربی عبرانی باردق و بیونانی میمیثون حسیون و سلیقیون و زیتون و بلیسی
و بهندی سفیده و بترکی کرمان نامند ماهیت آن از قلعی و سرب و توتیا سازند بطریق احراق و بهترین همه و مستعمل در ادویه عین و غیره آنست که از قلعی که صاف باشد
سازند و سکین نرم و بسیار سفید باشد و آنرا اسفیداج قلعی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در امراض عین تا حرارت و حدت و لذع آن زایل گردد
طبیعت آن سرد در سوم و خشک در دوم و خشک در سوم **افعال و خواص و منافع** آن ملطف و مجفف بی لذع و مبرد و مسدد و مغری و مانع گوشت زاید و ساد
و ردمل قروح و سوختگی آتش با مرکه و روغن گل سرخ و مفتته جهت درد سر و با ادویه عین جهت درد چشم و ثبور و بیاض و قروح دوا و ورام حساره آن

خصوص مصنوع از سرکه آن خوب ست و با شیر دختران و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد و چون آنرا مکرر بشویند و لسقیه بگلاب کرده خشک نمایند در آفتاب جهت
رمد حار و در مراهم با قلیمیا و آب بیخ عنب الثعلب جهت منع رو باییدن مو مجرب و آب برگ عنب الثعلب و راد عات جهت باد سرخ و شبور و نزف الدم
و حکه و ورم حار و سوختگی آتش و آب گرم و با شیر جهت ورمهای حار و مفاصل و زخمهای و شقاق و درد چشم و شبور آن و بیاض رقیق و چشم
حیوانات و با بیاض بیض تنهائی و یا با روغن گل سرخ جهت سوختگی آتش که پارچه را بدان آلوده و تر کرده بر موضع سوختگی اندازند و چون خشک گردد تبدیل
نمایند بیخ موی را هست منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و چون بر لسع عقرب بحری و تنین بحری بمالند نفع بخشد آنرا و چون بر موضعیکه خواهند که موی نرا نشفت
نمایند بمالند بیخ موی راس ست و تر گرداند که بآسانی بی درد و الم کنده شود و چون در مراهم داخل نمایند زخمها را پر نمایند و لحم زاید را بخورد و بدل آن بارد
ابر بیخ ست المضار آشامیدن آن مورث خناق و مانع حیض و حمل و زیاده از یک درم آن کشنده و دستور آنجا و آن هم بطریق تغفین و هم بطریق احراق و دستعد آن
در مقدمه ذکر یافت و خوردن آن کشنده است بعرض مسمه در مجاری و تضیق آنها و سفید شدن زبان و متغیر شدن رنگ رخساره و بدون استرخای اعضاء و اخفاء اختلاط
عقل و سرد شدن بدن و دماغ و خشک شدن حلق و در یافتن عفوصتی که گویا مازو خورده و معص و لذع در معده و وجع فواد و سرفه و ضیق النفس و فواق شدید و غشی و
خناق و در انتها و اگر با نوشادر مصعد نمایند مهلک ست و علاج آن لقی و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون و رازیانه با عسل و مطبوخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل و
بعد از آن عصاره افسنتین ست و مدارات بول با ماء العسل اسفیداج الجصاصین بفارسی سفیدآب و هندی نامند ماهیت آن سنگی براق صفائح ست که در برد و جراح
اصفهان از معدن گچ و امثال آن خاص بشود طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن محرق آن لطیف تر لزوجت و تخفیف آن کمتر و نفع آن
بشره و جالی و مغری و رافع آثار جرب و صافی کننده بشره و قاطع نزف الدم جراحات تازه و رعاف ست و طلای آن بر پیشانی و با سر که مخلوط با پشم خرگوش
و سفیدی تخم مرغ جهت رعاف و حبس و منع خروج دم از شریان شگافته شده و با حیث الزاق آن تنهائی با آب جهت باد سرخ و اورام حاره نافع المضار
خوردن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و اکثر اعراض اسفیداج و از آن قوی و بدتر و علاج آن لقی فرمودن و خوردن نیم مثقال حب النیل با ماء العسل و جرای
لعابی و عصاره خطمی نرد با خیار و آشامیدن ربع درهم سقمونیا یا جلاب اگر بآن ساکن شود و اعراض بتر و الا باز اعاده آن بها نمایند اگر سحج عارض شود معالجه آن نمایند اسفنیداج
بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر دال مهمله و فتح بای موحده و الف جیم فارسی شوربا نامند از جمله اغذیه است ماهیت آن تربیت
از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حلاّن غیر اینها از گوشتهای خفیفه و لطیفه و بقول و حبوب غیر آن مانند اسفاناخ و کدو و داتس مقشر و جو مقشر و امثال که طبیب مناسب داند با
و ادویه حاره مناسبه ترتیب دهند طبیعت آن در دوم گرم تر افعال و خواص و منافع آن لطیف و در طبیب صالح الکیموس نافع از برای اکثر امراض سرد مانند سام و مالیخولیا و
جنون سوداوی و سبات سرد و نسیان و سکته و فالج و لقوه و استرخا و اختلاط ذهن و رعونت و حمق و ولادت و بلاهت و امراض صدر مانند سعال و ضیق النفس و گرفتگی
آواز و امراض سوداوی مانند جذام سوداوی و فرجان را نافع صنعت آن بگیرند گوشت بزغاله و با مرغ بچه یا طیور خفیفه از هر قسم مناسب باشد و میسر آید و پارچه پارچه
کرده در آب جوش دهند و کف آنرا بگیرند و طبخ دهند پس در آن از حبوب و بقول آنچه مناسب باشد ریزه ریزه کرده و مقشر نموده داخل کرده بپزند تا پخته گردد پس
چیزی از توابل حاره مناسبه و شیر و مصطگی در آن ریخته شیرش را بند کنند تا نضج یابد پس فرود آورده بکشند و بخورند تنهائی و یا بقدری چلاو و اگر قدری قلیل برنج در وقت
طبخ داخل نمایند بد نیست بلکه بهتر ست و گرماگرم با قاشق خوردن آن بنحویکه بخار آن بلب و گردن برسد از برای اصحاب زکام و سعال بسیار نافع ست و تفصیل خواص
و صنعت آن در قرابادین ذکر یافت استقنقور بکسر اول و کسر سین مهمله و فتح قاف و سکون نون و ضم قاف و سکون واو و را مهمله و آنرا اسقنقور بدون
الف و سقنقش نیز و بعربی بعضی گویند که ورل مائی ست و تحقیق آنست که غیر ورل ست و ورل مائی را بهندی پانی کی گوه و سقنقور را سمهور و بهندی
راسمهور و بهندی بن رهو نامند ماهیت آن حیوانیست از بر و بچه بزرگتر و با دست و پا شیخ الرئیس نوشته گمان ورل مائیست که از نیل مصر صید
می نمایند و نوشته که گویند که از نسل تمساح ست که در بیرون آب بر خشکی بچه دهد و نشو و نما در خشکی یابد و صاحب شفاء الاسلام نوشته جوانیست بسیار شبیه بورل
یافته میشود و در رودهای اطراف نیل مصر و شیگاه فذریل رود و داخل آب نیل می شود و نوشته که بعضی گفته اند که از نسل تمساح ست و فرق میان او و میان ورل آنست

که در دل صحراها باشد و اسقنقور در منطوط قبل رمل و قریب بآن پوست در ال صلب و خشن تر از پوست سقنقور است و غذای در ال ایشان بری است و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایات و هم ماهی دریا میخورد و گویند از نسل تمساح است که نهنگ باشد بر لب رود نیل بیضه میگذارد و بچه می آورد و آنچه در آب رود نهنگ میشود و آنچه در ریگ میماند سقنقور و آن غیر ورل است زیرا که سقنقور چنانچه ذکر یافت در نیل و نزدیک آن میباشد و ورل در دریا بانها و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و پوست آن املس و بعضی گویند قلیل الوسط و سر ورل پهن و رنگ آن ابلق از زردی و سرخی و پوست آن خشن و درشت و ذی فلس و ابن جمیع گفته که مشاهده کرم من و در وده آن بعد صید شگافتن آن عضابات تغیر نشده و هضم نیافته و تولید آن متصل تولید حیوانات دیگر از نر و ماده است و نر آن را دو خصیه مانند خصیه خروس در خلقت و مقدار در جوف کمرگاه آن و ماده آن را دو فرج است و تخم میگذارد و زیاده ببیست عدد و دفن میکنند آنرا و در ریگ نام میباید بحرارت ریگ گرم شده از تابش آفتاب ابن جامع گفته سقنقور بعینه آن جنبی است که ابن جمیع ذکر کرده و در عصر ما یافت نمی شود در دیار مصر مگر در فیوم از انجا بقاهره می برند و اکثر صید آن در ایام زمستان در چله میشود که از شدت سردی از آب گریخته و بخشکی می آید پس بران ظفر میابند و میگیرند و بعضی گفته اند که گاهی یافته میشود سقنقور در مواضع چند از بلاد هند و حبش و دریای قلزم و ابوالقاسم عبدالرحمن تمیمی گفته که مشاهده کردم در بلاد مشرق حیوان بحری مسمی بسقنقور و آن حیوانی طولانی بود سوای دنباله بقدر دو ذرع و عرض او کمتر از نیم ذراع و رنگ او زرد مستعمل گوشت حوالی شکم و ناف و دم آنست که قوی و لحیم است و گوشت غیر مملح آن ذی میماند و من گوشت آنرا هی با خود داشتم از مدن آن با صفهان و متغیر نشده بود و اهل آن بلاد و گوشت آنرا با حوضات مانند سر که و امثال آن بسبب شدت حرارت آن استعمال نمایند و آن بسیار مقوی باه است بحدیکه ساکن نمیگردد مگر بخوردن کاهو و عدس وقت صید آن فصل ربیع که هنگام تهیج و سفاد آنست و باید که قبل از سواد صید نمایند و باید که نر باشد زیرا که ماده آنرا قوی کم است و همان روز که صید نمودن ذبح نمایند و الا پیه آن گداخته و گوشت آن لاغر و ضعیف میگردد و قوت آن پس سر دست و پای آنرا ببندند و قدری از دم آن را ببرند که قوت بسیار در دم آنست و در ذکر آن پس شکم آنرا بطول بشگافند و آنچه در جوف آنست سوای گرده و خصیه و پیه آن برآورده پاک کرده نمک انباشته موضع شق را دوخته معکوس در سایه در موضع معتدل الهوا بیاویزند تا آنکه خشک گردد و از فساد محفوظ بماند و باید که در سایه بند باشد نخل متخلل گذشته باویزند زیرا که موش را محبت بسیار با شحم آنست اگر آنرا آویزند نگنند بقسمی که موش خود را بآن نتوان رسانید و از گرده نجار هم محفوظ ماند و الا موش خود را رسانیده تمام شحم آنرا میخورد و همچنانکه بهترین گوشتهای اعضای آن در تقویت باه کمرگاه و ناف و متنه و دنباله و گرده و خصیه آنست و همچنین نمک آن موضع و بهترین آن مواضع دیگر است مولف نیز در مرشدآباد و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک در زمان نواب شجاع الدوله صوبه دار بنگاله در خدمت عم عالیقدر خود حکیم علی نقی خان مخاطب بعلوی خان ثانی قدس سره مشاهده که از تیره صید کرده آورده بودند طول آن تخمیناً دو ذرع عرض آن نیم ذرع و دست و پای آن کوتاه و ناخنهای آن بلند و رنگ آن اغبر و بر پوست آن مانند فلس حنیری نمودن بدن آن که از آن فلسی جدا گردد و قبل از این نیز شنیده که آورده بودند و بعد از آن نیز و در اسلام آباد نیز شنیده شد که میشود و بهم میرسد و لیکن از کسانیکه لحم و نمک آنرا استعمال نمودند خواص چندانی مسموع نگردید طبیعت تازه غیر نمک سود آن گرم و تر در دوم و بعضی تر در اول گفته اند و نمک سود آن گرم در سوم و خشک در اول و کهنه آن در دوم **افعال و خواص و منافع آن** خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و امراض بارده اعصاب و تسخین بدن و تقویت باه مفید و در اعراب باه آوردن نعوظ دائمی بکری مبالغه نموده اند که شاید هلاکت رساند خصوص که با عسل و یا با طبیخ عدس و شراب مینه زبیت در زرده تخم مرغ نیمبرشت و با جلاب که معین فعل آن هند تناول نمایند و تخصیص گوشت مواضع مذکوره و پیه و ذکر آن و شاید در بلدان حاره یا البته بعضی امزجه چنین باشد و در بلاد دیگر که هوای آن حار و رطب است اثر آن ضعیف بود خصوص بچه در بلاد هند و بنگاله تکوین یابد بسبب کثرت رطوبت و مملح آنرا چون بکوبند و بزرده تخم مرغ نیمبرشت یا تخم جرجیر سائیده یا شیده بخورند و همچنین نمک آنرا خصوص نمک پیه و سر آن با دارچینی موده و بزرده تخم مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل زیاده از گوشت و پیه آن مهبارس گویند طلای آن با بلیلج و ابیج تغیر رنگ و ضح و برص میکند و گفته اند که سقنقور انسان را میگزد و طلب آب میکند اگر یافت در آب میرود و اگر نیافت بول میکند و در بول خود میغلطد و چون چنین کرد در ساعت انسان می میرود

اگر السان بسقت کرده در آب فرو رفت قبل از رفتن آن یا در بول خود غلطیده سقنقور بر لشت افتاده بمیرد و انسان صحت می یابد و این خاصیتی است عجیب بر تقدیر صحت آن مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و موافق امزجه بارده رطبه مضر امزجه حاره یابسه خصوصا گرم مصلح استعمال نماینده و اسحاق گفته مضر است بسر و مصلح آن غسل و بدل آن سمکه صیدا و قضیب خشک گاو کوهی و جمعی گفته اند خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و خوارش سقنقور و معجون آن در قرابادین ذکر یافت اسقوردیون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و را مهمله و کسر دال و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و آنرا اسقوردیون بحذف همزه نیز گویند لغت یونانی است یعنی توم الحیه و معروف بثوم الکلب و سیر صحرائیست که بفارسی موسیر نامند ماهیت آن دو صنف می باشد صنف اول کوچک و بیدانه و پوست آن از آن جدا نمیشود و طعم آن تلخ و قابض و النوع آنرا اسقوردیون جبلی و مصری و کراث بری نامند و برگ آن ریزه و اغبر و کم عرض تر از سیر بستانی و گل آن مائل بسرخی و ساق آن دراز و منبت آن صحراها و بالای کوهها و صنف دوم مانند سیر بستانی بحسب شکل و برگ یکدانه و طعم آن تند تر و لطیف تر و با عطریت و حکیم میر محمد مومن گفته که صنف دوم آن مرکب از دو دانه و بزرگ و ساق و گل آن سفید است طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تریاقیه افعال و خواص و منافع آن محلل و جالی و مدر بول و حیض و تریاق زهرها و در جمیع افعال قوی تر از سیر بستانی و ان شاء الله تعالی در حرف الثا در ثوم مشرحا مذکور خواهد شد مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ثوم اکثر گویند غافل و محلل آن در افعال مذکور بهتر و ضیق النفس و امراض طحال و استسقا را نافع و تخم آن بغایت مسمن و مبرد و المزاج است اسقولوقندریون بضم همزه و سکون سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم لام و سکون واو و فتح قاف و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و لغت یونانیست بمعنی مزیل الصفا و یعنی کاوی الاسپرز نیز گفته اند بجهت آنکه گدازنده و زائل کننده سپرز است و از اهل اندلس فرمان دا و مشهور بکف الضبع است و لغتی از زی رنگی دارد و مانند ماهیت آن نباتیست بیساق و بیجوشیده و بی ثمر منبت آن سنگلاخ تمامی و جاهای سایه و برگ آن مشرف مانند برگ بسفایج و طرف اسفل برگ آن مائل بسرخی و بزرغب طرف اعلای آن سبز و از یک بیخ روئیده و بهترین آن سنگین بیخ آنست طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و صاحب تحفه در دوم و خشک در سوم نوشته افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح و مدر و منفعت جهت صرع و فواق و یرقان و طحال و امراض سوداوی شیر یا و ضماد او بعدیل و لبقوریدوس گفته که چون با شیر بپزند و چهل روز بیاشامند و بر طحال ضماد نمایند تحلیل دهد آنرا و چون بسایند و با شراب بیاشامند جهت فواق و یرقان و تفتیت حصاه گرده و مثانه و تقطیر البول نافع و گفته اند خوردن آن چهل روز با عسل دافع ورم سپرز است و مجرب و تعلیق آن مانع آبستنی و سزاوار آنست که تعلیق نمایند آنرا در روزی که در شب گذشته آن ماه نباشد مقدار شربت آن تا سه درهم و بالخاصیه مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و مضر مثانه مصلح آن عسل بدل آن پوست بیخ کبر گویند و وزن آن لماندریوس گویند مرجان سوخته و صاحب تحفه آنرا بیخ کبر بری دانسته و شیخ الرئیس نیز باین معنی اشاره نموده و در مفردات قانون که قبل از نبات بحری بیت فی الکان الکثیر او نفی حال و دم ازنه ضرب من الاسقیل و قیل غیر ذلک و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیة است اسقیل بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و لام لغت یونانیست و اسقال و اسقیلا نیز گویند و در بعضی لغات طیطون و در عربی بصل الفار و بصل العنصل و بصل البر و عنصل و عنصلان و بفارسی پیاز موش جهت آنکه گفته موش از خوردن آن بمیرد و کاندا کندری نیز نامند و هست آن بیخی است شبیه بپیاز و در دو شکل بزرگ و کوچک بسیار و در بعضی بلاد و در اکثر بلاد و بزرگ آن تا نیم رطل و زیاده نیز کثیر الوجود در اکثر بلاد دکهن جا بنگاله اکثر لعاب آنرا جهت استحکام و سختی بر ریسمان تار ریزد کرپاس در وقت بافتن میمالند و برگ آن شبیه ببرگ زنبق و سوسن و نرگس و پیاز و کندنا و بلند تر و عریض تر از آنها و ساق آن بی تجویف و سبز مائل بزردی و از بیخ پیاز آن ساقی اندک عریض برمی آید و بر سر آن گلهای سفید طولانی و وسط گلها سفید و برنگی منشش برگ و در وسط آنها خط ارغوانی طولانی و در وسط گلهای بیخ تا هفت عدد تارهای ارغوانی و بر سر آنها چیزهای هلالی الشکل اندک پهن زرد رنگ و بعد خشک شدن سیاه میگردد و بوی گل آن فی الجمله شبیه بگل نیلوفر و گل بعضی سفید مائل بسیاهی و تخم آن مانند تخم پیاز و بزرگتر از آن و بهترین آن امرودی شکل زرد مائل بسفیدی براق شیرین طعم با حدت و تلخی متوسط در بزرگی و کوچکی طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم با رطوبات فضلیه و رطوبات محترقه و در سوم خشک نیز گفته اند

افعال و خواص و منافع آن جهت اکثر امراض سر مانند لیثرغس و صرع و مالیخولیا و شقیقه و درد سر بارد و سبات و دوار و سدد و اختلاج و استرخا و فالج و لقوه
و نسیان و تقویت باصره و حدت آن و منع نزول آب در چشم و درد گوش و ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو و خشونت و تقویت حلق و قی الدم و تقویت
معده و هاضمه و گوارانیدن طعام و دفع ایستادن آن بر سر معده و یرقان و استسقا و صلابت طحال و مغص و وجع مفاصل و عرق النسا و تفتیت حصاة مثانه
و عسر البول و ادرار حیض و اسقاط جنین و قروح باطنی و اوجاع اعصاب و داء الثعلب و جذام و تنقیه اعضا از اخلاط غلیظه لزجه نافع جهت آنکه جالی و مفتح و ملطف و کاسر
غلیظ و جاذب فضول از عمق بدن و ملطف و محلل و مسهل اخلاط غلیظه است خصوصا مشوی آن که با شیر مقدار آن نمک و قدری روغن سرشته و کمتر مثقال و نیم
ناشتا بخورند اسهال نیکو میشود باید از امراض مذکوره مفید امراض الراس خوردن یک مثقال مشوی آن تنهائی و یا با شراب عسلی و یا با عسل جهت درد سر و صرع
و مالیخولیا و استرخا و فالج و لقوه نافع و ضماد نرم سائیده آن بر سر صاحب لیثرغس تنهائی و یا با خل خمر و یا شاهتره و همچنین طلا آن بر ساقین و فخذین او
و ساقین صاحب سبات باعث جذب مواد و افاقه و تنقیه او است و ضماد سائیده با آتش گرم کرده آن مقدار که لذع و حدت آن کم گردد و تنهائی و با اندکی خطمی
و قدری قلیلی اشنتین و عمری [illegible] اجزای مساوی یا غیر مساوی بقدر حاجت لیکن باید که اسقیل بوزن مجموع باشد بر صاحب نسیان و بر ساقین و قهقرین و فخذین
و پارکتین او بعد از لذع زدن برافین او دیگر اشنتین مجموعه دستاقین قدری بن و رئتین او تنهائی یا با صعتر فارسی و پودنه از هر یک ده درم و برگ خردیکه بیست
کوچکی را همه یکجا نرم سائیده و با روغن یاسمین یا روغن نارد و ریحان بدسته بسایند تا چون مرهم شود در اعضای مذکوره بمالند و همچنین چون بر تورم ابیل و شقاق
خارجی و ابرص که [illegible] مانند امراض الصدر و المعده و الکبد قطعها چون با دو چندان عسل کف گرفته بپزند و بخورند جهت ربو و ضیق النفس و گرفتگی آواز مفید
و چون تنور را نمایند و بیضه مرغ را در جوف یک اسقیل نضج یابد و بخورند آن بیضتین را اسهال آورد و زائل سازد و زمن یعنی زمین گیر شدن مرضی را او
چون نیم قیراط آن را با عسل پخته بخورند درد معده و سوء هضم و تقویت معده و یرقان و سرفه کهنه و ربو و نفث الدم و نفث مده ریه و مغص و احتباس
بول نافع و نیم قیراط مشوی با ماء العسل جهت جذام و آشامیدن آب برگ آن که با دو چندان عسل بقوام آورده باشند جهت ربو و ضیق النفس مفید و چون شصت اسقیل را کوبیده
فشرده و با آب آن گندم را خمیر نموده و نان پخته خورند جهت استسقا مفید گفته اند و چون اسقیل را خمیر گل گرفته و در زیر آتش طبخ نمایند و قدری از پخته آنرا با پیاز و سیر و کمی
و نمک سرشته بخورند مقدار نیم مثقال با چلا و کرمهای شکم را هر نوع که باشد دفع نماید و یک قیراط از آن او ریشهای آن که باهم بکوبند و بنوشند قی قوی است
و چون مغز دانه آن را با سرکه کوبیده در حمام بر بهق که بهیچ دوا زائل نشود بمالند زائل سازد و مجرب و چون ریزه ریزه کرده در روغن زنبق بجوشانند تا خشک
و نیم سوخته گردد مالیدن روغن مزبور جهت جمود اطراف از سرما زدگی و درد مفاصل و نقرس و درد گوش و سده آن و چون با موم و قلیلی کبریت جهت
قروح شهدیه و جرب متقرح و یابس و حکه و نرازه و بازفت و حنا جهت ثمور یابسه [illegible] اطفال و ضماد پخته آن با سرکه جهت گزیدن افعی نافع و چون غیر مشوی آنرا
با نطرون بقدر ربع آن کوبیده در پارچه بسته موضع داء الثعلب را آن چندان بمالند که خون آلود گردد زائل گرداند و موی برویاند اگر محتاج عمل باشد
بعد رفع جراحت باز بمالند و گویند بوی آن کشنده مگسها گردنده است و بالخاصیه قاتل موش و سگ است چون گرد آنرا بخورد و داشتن آن با خود یا در مکان موجب سلامتی از هوام
مار و عقرب مورچه و مگس مالیدن عصیر غیر مشوی بر بدن باعث ترجه از اذیت آن و مصلح آن مردارسنگ سائیده با آب گوینده چون بعصر بازرد [illegible] غرس نمایند
انگور را با صلاح آرد و غرس آن در پای درخت انار و سفرجل مانع از ریختن شگوفه آن یا تخم آن ملین طبع و جهت مغص و درد معده و درد چشم نافع و چون کوبیده با کرکر خمیر
کرده جهبا سازند و یک عدد آنرا در میان انجیر گذاشته یک روز در میان خمس قیق بخیسانند پس بیرون آورده انجیر را بمکند و بعد از آن آب گرم و یا آبی که در آن بوده
جوشانیده باشند بیاشامند دفع قولنج صعب نماید مضر محرورین و مکروب [illegible] عصب ضعیف مصلح آن حمام و مصرع و مورث غثیان و مفرح و مقطع و مصلح آن
قند و نبات و بعضی گفته اند مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته شیر تازه دوشیده و بعضی گفته شرابی که بسنگ تفته داغ نموده باشند و رب فواکه و اسقیلیکه تنها
روئیده باشد در زمین روسی شدید الحرارة حاده قتال است و مقدار ادای آن قی فرمودن و آشامیدن اشیای مذکوره و زرده تخم مرغ در سرکه پخته و سماق
و بزر قطونا و لعابات و سکه و سفوف مقلیا شامقدار شربت آن تا دو درهم و زیاده بر آن مضر مهلک خصوص غیر مشوی آن مصلح آن تلطیف بدن

سفید و آشامیدن آن نیز بارد و دانهای سبزی و آبیه میوه‌های سرد و اوراق جیب بدن آن شعور یونان که هر صحرای شده و قرد ما تا نبرد بوزن آن و مسل
و ثلث آن و نیم و ثلث آن حالاً و نیم کبریت و طریق خصی نمودن و تشویه دخل سکنجبینات و دواها و او پاها و اشربه غرغره و اقراص مستعمل در پاق فارق
و معوقات و مساجین آن با خواص منافع آنها در قرابادین این شفقل فرکریا فت اسقلبنو بلغت تنکابن معدست گرمهای ریشه گیاهی را لیز نامند و برلی
حب الزلم را گویند و آن تخمی عدد پر بسیار لذیذه شیرین و بقدر نخودی و برگ آن باریکتر از برگ کراث است و زیاده بر سه عدد و نمیباشد و سبک تمر و بی
برگ و در رنگ ابهای قریب با بهامیر پیدا اسکند به کسر همزه و سکون سین مهمله و فتح کاف و تحتی و خفای نون و دال و نام دوا هندیست ماهیت
آن بیخی ست اندک تلخ و بطول یک انگشت و کمتر از آن اند کبار یک و ظاهر و باطن آن سفید مایل بزرد و بهترین آن گوری است که بزرگ گرم ناخورده
باشد طبیعت آن گرم و خشک بالذات افعال و خواص و منافع آن سعرفه ضیق النفس و ورم اعضا و برص نافع و جهت دفع امراض قدیمه و تقویت
بدن و تربیه و تقویت باه و در جهت کرم و دفع فساد و بلغم و سودا و مفید اهل هند از جمله سایر قائم مقام بهمن سفید میدانند و لهذا اکثر دراد دیه باهیه و دوای زنان
بعد از وضع حمل استعمال نمایند اسطل بفتح همزه و سکون سین مهمله و لام لغت عربی ست و بهندی کلرفی نامند ماهیت آن نباتیست که از ان جبیر نیابات
دور آنها تیغهای زرد ترتیب بسیار در سرشاخه‌ها و جیبا شد برآنرا کولان نامند تخم آن سیاه و مایل ستاره و بزرگتر از تخم ماده و گیاه آن خشن و مطبر ترازماده
آن و شاخهای آن باریکتر و شعبه دوراق ریسمان غربال بیز از آن میسازند و در تقویم دیده و در شکفته که آن صنف میباشد صنفی آن اطراف آن نیز دار آنرا
معجونش گویند و این صنف نیز دو قسم بود یکی بی ثمر و دوم با ثمری سیاه شدید و قصب این غلیظ تر و پر گوشت تر از قصب صنف دوم و صنف
سوم آن غلیظ تر و شاخهای آن بیشتر و قوی تر از دو صنف اول و این را میخونوش نامند و ثمر این صنف بر اطراف آن مدور شبیه بثمر صنف دوم از اول
طبیعت هر دو صنف آن مرکب از جوهر ارضی بارد و غالب و جوهر اجار از کت افعال و خواص و منافع آن ضماد آن جهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع و سپرز و مالیخولیا
و استسقا و آشامیدن ثمر هر دو صنف آن بقدر سه درهم با شراب ممزوج جهت قطع اسهال و نزف الدم و رحم و ادرار بول و آشامیدن ثمر صنف سوم آن
بغایت منوم و قانچه هم آن مورث سبات و ضماد برگهای تازه متصل بیخ آن جهت گزیدن هوام و رتیلا و خاکستر بیخ آن جهت قطع نزف الدم و جمیع
اعضا و تحلیل خنازیر و رفع حکه نافع مصدع و مسبت و مصلح آن کشکنجبین عسلی و ضلاحی فرش نمودن صنف رقیق آن که ماده است جهت بهان تو به و ستنعی و
غلیظ آن جهت ابدان یا بسه مفید اسلیخ بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح لام و سکون نون و جیم صاحب بحر الجواهر نوشته که بیخه اتیس و اهلی هند و فارسی
بخیل نیز نامند ماهیت آن بستانی و بری میباشد بستانی آن گیاهی ست ماننده آن و هر دو از ها و شاخ آن در از زرد و رنگ و برگ آن شبیه بحبر و کم تره و
مانند و مستعمل صباغان مغرب است و آن را الیرون گویند و شاخهای آن باریک و بیشه در رنگ شبیه بی با تجویف و برگ آن باریک و اخضر و برگ هی آن کوتاه تر
از آن بستانی مایل بسرخی و ساق آن با شعبهای بسیار در برابر زمین و اطراف شاخهای آن غلافهای بسیار و مثل کم بعضی بالای بعضی شبیه غلافهای بیخ و لیکن از نها
زودتر کوتاه تر اندرون آن تخمهای بسیار باریک سیاه و ریشه های آن بسطری انگشتی و رنگ آن ما بین سرخی و زردی و بسیار تند طعم و بشت آن دیگر از آن در کوههای
بی شجار و این کیابطیه الزانیان نامند طبیعت قسم بستانی آن گرم در سوم و خشک در دوم و برای آن در هر دو کیفیت زیاده افعال و خواص
منافع آن بستانی آن جهت تحلیل و انضاج اخلاط غلیظه و رفع اورام و سموم و معفن و ریاح معده و ضماد برگ مطبوخ آنجهت رفع اورام بلغمی و بر دوت مجرب است اند و
طلای مطبوخ ممزوج آن یا آرد جو جهت حمره نافع و ضماد رم از بیخ و تخم بری آنجهت هر واحد و ریاح غلیظ و گرم معده و قولنج ریحی و یکدرهم آن جهت گزیدن
عقرب و سموم قتاله مجرب گویند خوردن و ضماد نمودن آن با نشان راکوچک میگرداند و وجع مفاصل را مفید و چون با شیخ بالسویه و چند و کند ش از هر یک مثل نصف
آن جیت زند و سر رند و هم آنرا بخوشند ریاح آتشین را زائل کند مداومت بآن ضعیفین را باطل و دفع نماید مضر ریه مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن از تخم شقال
تا دو درهم آن مثل خرنجان و صعتر آن اسارون... در دهان و صباغی بدل آن اصفر و مستعمل سلطب بیخ و تخم آنست اسود و سالنج نام زبانه است تند بکی نامند
طبیعت آن برگ خرسوم گرم و خشک در دوم و در نهایت تجفیف افعال و خواص منافع آن گفته اند که در حکم فلوس ز کنا... [illegible]

جهت شدت سمیت آن زیرا که تمام از برج ناریه است و بسبب شدت گرمی ... مانند لیس ... حرارت را در آنجا تا خیر
بسیار است قطور پوست مطبوخ آن و شراب جهت درد گوش و مضمضه بدان جهت درد دندان و رفع ... دندان باید بر زهره آن ...
جهت جذام و ثالیل سریع الاثر است و تعلیق دندان آن که در حالت حیات آن کنده باشند ... تعلیق دل آن بجهت رفع تب ربع نافع ...
گفته اند که چون شکم آنرا از سر تا دنباله شگافته احشای آنرا بیرون آورند ... خشک کرده ... نرم کرده ... در آتش
بیاویزند تا پخته شود ... مجرب است ... محمد بن احمد نقل میکند که
استعمال زهره او در ... تعلیق ... از ... که ...
بر ورک زنان موجب ... ولادت و بخور آن ... جهت رفع برص تازه مجرب
دانسته اند و اکتحال به آن مانع نزول آب ... اشترخار بضم همزه و سکون
شین معجمه و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون را ... صاحب برهان ... معرب اشترخار است ... آن
بفارسی شوک الجمال است ... اهل مصر ...
... ماهیت آن نباتیست شبیه ... و گل آن ... خارهای دراز ... شبیه ... انجدان ...
آنست و ... تجربه مقدار
... آن ... جرم آن ... خراسان ... ریگستان ...
... در بغداد ... و بهترین آن خراسانی بود ... سیاهی ... قلیل ...
و شباهت ... مغشوش ... انجدان ... اهل خراسان با گوشت طبخ ... طویل غیر طویل
آن معروف ... تر و تازه آنرا
مانند کاهو ... بهترین آنست ...
بیخ انجدان خراسانیست ... طبیعت آن
در سوم گرم و خشک ... افعال و خواص و منافع آن مفتح سدها ... طعام ...
... تریاقیت ... شهوت طعام ... آن
... معده و تقویت آن و رفع ... مفاصل ...
و تسکین ... سموم ... مانند سرکه ... بنهایت بهتر از جرم آن ...
جرم آن ...
آن شربت ... قرابادین ...
انجدان ... همزه و سکون ... معجمه ...
... سفید ... جهت ...
... حکیم میر عبد الحمید ... نوشته که
... کرم ... نوعی ...
... خوانند ... صاحب تذکره و غیره نوشته اند که ...

سفید و سیاه و صحرائی و کوهی مجموع را برگ شبیه برگ کنگر و بیساق و بیخ آن سفید و در میان برگ آن جاری شبیه بکنگر و گل آن منقش و شبیه بتلهای موی و تخم آن شبیه

بقرطم و صمغ آنرا که از نزد یک بیخ آن بر می آید بمانند مصطکی و تابان استعمال مینمایند و رائحه غروقی آن کب الی خوشبوئی و کراهیت و طعم آن شیرین مایل بتلخی و ثمر آن مانند

ثمر کبر و سیاه صنف آن از برگ آن قسم اول نرم و ترو ریزه تر دانان تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساق آن بقدر شبری و سرخ و رقیق و گل آن خار ناک و نقطه دار و بیخ آن سطبر

و سیاه و گاه دران سوراخهامی باشد و انده روی آن سرخ و گزنده زبان و مستعمل بیخ آنست و از خواص آنست که هر گیاهی که در جوار آن روید آنرا فاسد سازد در

دبعت آن سنگ الغفار و آن با سوا حل دریا طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و باقوت تریاقیه و سیاه آن را آخر سوم تا چهارم گرم و خشک گفته اند افعال

و خواص و منافع سفید آن شامیدن یک مثقال آن بجهت رفع جنون و مرغ و الوحش و سیبه و قیراط آن با شراب نافع لقبض طبع و با طبیخ د نوع بیخ خیلی جهت اخراج

حب القرع و طبیخ آن جهت غسل و سواع و گزیدن هوام و زوال زرد آب و استسقا مفید و صمغ آن با خمیر مقوی و حنا محلل ورم باطنی و طلای آن با سرکه جهت

تحلیل اورام بارده ظاهری نافع مقدار شربت از آن تا یکدرم و مصلح اسهال آن شکر و اما سیاه بجهت آنکه بسیار محرق و تند رست دو مثقال آن

قتال و در مرهمان و بخیر مستعمل و طلای آن تنها یا با کبریت جهت جرب و با و بهق و بارد غن با جهت تحلیل مواد بارده و ضماد آن بر جراحات متاکله منقی و

و مطبوخ آن با سرکه دگوگرده نقرالیهود و جهت قطع ثاليل و موقروی و مضمضه بطبیخ آن مسکن وجع اسنان و چون مخلوط سازند با مساوی آن فلفل

و ستاکان موم دبر دندان بچسپانند وجع آنرا ساکن گرداند و ضماد مطبوخ آن با سرکه جهت تسکین وجع و دندان و یا مراهم متاکله جهت قروح خبیثه و متاکله

و چون آنرا با سویق خمیر نمایند و با آب زیت بجوشانند و در سگ و خنزیر و موش دهند میکشد آنها و صمغ آن مفتت قوی و دندان کرم خورده و فاکستر بیخ

هر دو نوع آن جهت قلاع مجرب دانسته اند اشتراش بفتح همزه و کسر شین آمده و سکون شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و شین مهمله لغت مغربی ست و بلغات بربر

ماهیت آن بیخی ست غیر بیخ خنثی زیرا که ساق خنثی کوتاه و کوچک و گل آن سفید و ساق اشتراش بلند تر و برگ و بیخ آن قوی تر و گل آن سفید مایل

بسرخی و ثمر آن مستدیر و تند بلغم و باعفونت است و لیکن شیخ الرئیس در قانون در مبحث آن تصریح نموده بدین عبارت که اصل الخنثی هو الاشراش طبیعت

آن در اول گرم و خشک و محرق آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص و منافع آن را آشامیدن آن بجهت درد پهلو و سرفه و یرقان حادث از سوداء

و تشنج و خشونت حلق و چون خورده کرده بیاشامند بول و حیض براند و محرق آن مدر بول و حیض و محلل ورم بلغمی و با سرکه دافع داء الثعلب و بهق سفید و ضماد

آن جهت جرب و کسر و فسق و قبا و دمل و قروح خبیثه و ورم خصیه و کودکی و غسل خضاب با سرکه در روغن کنجد جهت جرب حکه و تلیین صلابات و با از دجه جهت مصلح آن

سکنجبین و بر دردهای بلغمی نافع و تخم آن جالی و قاطع اخلاط غلیظ و گرم تر از اصل آن و جهت نفث الدم و با ماء العسل جهت تنقیه جگر نافع و برشته مفسد و مصلح آن

سکنجبین و مرمی معده و مصلح آن گلقند مقدار شربت آن تا یکدرم و از محرق آن تا یکمثقال و از تخم آن تا دو درهم بدل آن در اکثر افعال فربیون گوشت و بند مغات

و بیخ آن را سائیده و با آب ممزوج نموده مستعمل حمامان و سراجان و صندوق سازان و کفش گران و غیره است زیرا که بسیار لزج و چسپنده و وصل

آن مستحکم میباشد اشق بضم همزه و فتح شین معجمه و قاف معرب اشه فارسی ست و بفارسی اشه و گلبال نیز و بعربی اشبح و شج و بیونانی جیم و شق ورزاق

الذهب و بیونانی تالقون بتای مثناه فوقانیه بعد از همزه و امونیافن نیز بعضی گفته و بر قعش نیز و بلغت بصره قنادشق و گیج و هسبنه گاندرا نامند ماهیت آن شیخ الرئیس گفته که

هو صمغ الطلاق و ربما یسمی لزاق الذهب لان اکلوا غذوا و الکرالیس ذهب گفته اند زرم میگرداند و ذهب را مانند تنکار و بغدادی گفته غلط کرده که آنرا صمغ طرثوث دانسته و آن

صمغ درختیست صغیر مستقیم البنان و بعضی صابت آن بلادی ست که حرارت و برودت بران غالب باشد مانند شام و دیار بعیه و مانیقی نوشته که دیسقوریدوس نانست

نوشته که صمغ درختیست شبیه بقثا و در شکل و منبت آن بلادی ست مسمی بلیبوی و در موضعیکه آنرا خورفی خوانند درخت آنرا غاغو بعیس نامند و مختار و بهترین آن

که خوش رنگ و بی سنگریزه و چوب و چرک و خالص و قطعات آن شبیه بکندر و خشک و تف و رائحه آن شبیه برائحه جند بید ستر و طعم آن باشد و آنچه بدین صفت بود

دانرا بردسما خوانند و آنچه دران خاک و با سنگریزه باشد فولما گویند و گاه از موضعیکه آنرا امافق نامند نیز می آورند و انطاکی گفته درخت آن ماهین نبات و شعیر

و کوچک و ساق آن باریک و فرخ مایل بسفیدی و گل آن ماهین سرخی و زرد رفعت و در جبال کرانه بینابه شام و صمغ آن زرد و رنگ و برق و تیغ حاصل میگردد

آن سفید و مصاف خالص ربع الانجلالی است و مغشوش آن تلخ نمیباشد و فرق بزردی رنگ مغشوش نیست بلکه لیت نیز و فرق ببوی آنست و خالص آن دانهای بزرگ و کاافور صلیب تلخ قریب ببوی جند بیدستر میباشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته صمغ نباتیست که آنرا الشیرازی بدان خوانند طبیعت آن گرم در اول و در دوم بعضی در سوم و در آخر اول خشک دانسته گرم و خشک در دوم گفته افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف قوی ملین و جالی و جاذب از عمق بدن دافع لقوه و مفتح سده جگر و سپرز و افراه عروق است که جاری میگرداند خون را از افراه عروق و مصلح مسهلات است و لهذا داخل مسهلات کرده میشود و جهت اصلاح عمل آنها و امراض اصل الراس و شرب آن با عسل جهت صرع و فالج و خدر و تشنج رطب امتلائی تنها و یا از یک مثقال تا ده درم و متوسطین را یک درم بقدر اربع درم و با ترب آن جهت آنکه اسهال میفرماید و دفع می سازد آنرا و همچنین آشامیدن مقدار یکمثقال آن با ماء الشعیر و تحسی آن با ماء العسل جهت صرع و مقدار گرسنه در چهارم و نیم اوقیه با عسل جهت صرع و تشنج و ربع و یا از تشنج ایخانه برای تشنج رطب امتلائی نافع و غرغره محلول آن با آب گرم جهت امراض مذکوره و سایر امراض دماغی بارده و بلغمیه مانند دوار و سدر و استرخای و لقوه و امثال آنها و خفقان سوداوی و بلغمی نافع برای آنکه بیخایه دفع دردی و دردها و آمدن رطوبات بسیار از دماغ و اعصاب و حافظی خشک و بخور بسوی دهان و تحلیل جیدها آنها امراض العین و الحلق و الصدر و غیرها و طلای آن با سرکه جهت شعیر و گلک چشم و آلتی الک را و تلیین خشونت اجفان و جرب و جلای بیاض و شعیره و جلب رطوبات و قروح غائره عین و دفع ظلمت بصر مفید و آشامیدن یکمثقال آن با ماء الشعیر لطریق احتقان جهت ربو و عسر نفس و انتصاب نفس و خناق بلغمی و تنقیه قروح حجاب و رفع مره سودا و تنقیه آن با عسل نیز جهت علل مذکوره و تنقیه سینه از رطوبات لزجه و عسر البول و وجع خاصره و مفاصل و عرق النساء و دفع ضرر ادویه مسهله و خیسانیده مقدار نیم درم تا یکدرم تا یکمثقال آن در مطبوخات مناسبه یا در آبه گرم تنها جهت درد تهیگاه و رگین و کمر و عرق النساء و تحلیل ریاح معده و قولنج ایلاوس و کیموس و اسهال بلغم غلیظ لزج و ماء الصفر و لغیب حقنه ما و اخراج جنین زنده و مرده و کشتن کرم امعاء و حب القرع داء وانفضات و تحلیل رطوبات نافع و ضماد او با سرکه جهت ورم جگر و سپرز و استسقاء و جهلات فتق و تحلیل و جهت ادرار باسرکه جهت قوبا و با سرکه و نطرون جهت خنازیر و تحلیل صلابات و با عسل و زفت جهت تحلیل بجهت مفاصل با سرکه و بوره و روغن حناجهت امتلای امتلائی و عرق النساء حادث از مواد بارده و با زیت جهت کلف و بهق و آثار جلد و ضماد آن با عسل جاذب پیکان از بدن و سایر اجسام نهفته بسبب قوت جذبی که دارد و السموم شیخ الرئیس گفته خوردن آن با طلا که نوعی از شراب است و دهن بکی فادزهر سموم است خصوص سم تبیکه آنرا افیسقون نامند و خوردن آن جهت اخراج جنین و اداره حیض و اختناق رحم و تدهین آن جهت طرد هوام و چون بخور کنند دفع نموده نیز ایک هوام بر زمینکه بر آتش افکنند و هر هم آن جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و خوردن گوشت ناسد زاید و رویانیدن گوشت صالح جید مفید و بالجمله منافع بسیاری دارد و هم مقرر ما و هم مرکبا با ادویه مفیده و قدر شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال مضر معده و اکثار آن جرب و بول الدم و ادرار خون مصلح آن انیسون مقرر گرده مصلح آن زره فاد و کم استعمال نمودن آن سکبینج است با جاو شیر بدل سوم و نسخه مراهم آن در قرابادین ذکر یافت اشنان بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون و الف و نون در آخر لغت عربیست و آنرا حرض بضم حاء و سکون را مهملتین و ضاد معجمه و بفارسی اشنان نیز نامند برای آنکه ثیابات را بدان مي شويند ماهیت آن انواع است یکی قلیه ای گیاهیست بی برگ شاخها ی آن باریک بجای برگ بسته و بسیار باشیبه بگره بعضی باشد همیشه تر و تازه و بر آب و گیاه آن بزرگ تر چون آن سفید و لیموزان آنرا او کنش آن بسیار گرم و تند رایحه و دود آن کریه و طعم آن با شوری قدری و متعدی از آن را جمع نموده و زمین را مقداری حفر نموده در آنها آتش میسوزند با ن و غبار و بخار برجسته از آن آبی گشته در آن جمع شده منجمد میگردد و باشد قرص و یا قطعهای بزرگ و یا کوچک و آن عبارت از قلی است و منبت آن شوره بازار و خرابها و زمینهای خشک و در آب نزد و بسبب شوری نمیخورند بلکه بو کرده از آن در میگزند و نیز نوع دیگر از رطب آن میشود و گیاه آن تا یدو ذرع و شاخهای آن باریک و پوست درخت آن مایل بسرخی و برگ آن زیره و ضخیم و رنگ یکطرف آن سبز مایل به بنفشی و طرف دیگر آن سبز و تیره و با رطوبت بسیار و رنگ آن سیاه و سبز هر جا بماند آنرا اسیاه میگرداند و طعم آن با شوری و عدست زیر درختان همیشه تر بنبات و منبت این نیز شوره زار و با دور سنه و ملتان کثیر الوجود و از گیاه تر و تازه و این تمامه به دستور نبود و نیز قابل العمل در سفال گران در رسند بعد انطبخ طرف و سفالی

۸۵

و وجع مفاصل و رفع قولنج و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و بخور آن جهت گریزانیدن موش و سام ابرص نافع و قسم دوم آن مسقط جنین و مضر آلات بول مصلح آن تخم
مور دکه رنگ آنها سرخ میباشد برگ آنها مالیده بر اندامها لند سیاه میکردند و نوعی از آن سفید میباشد و آنرا اصبع العصافیر نامند جهت مشابهت آن با آن نوعی سبز
این را لغاسول فارسی و یا لبن گوینید و آب آن لک را حل نمایند و بجای مداد در کتاب بکار میبرند و آن خیرالو فاس است و بهترین آن مفید است
که مسمی بجزه واصبع العصافیر است طبیعت آن گرم در سوم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن جالی و محرق و منقی و منفتح و مدر قوی
و محلل فضول غلیظه و مدر بول و حیض و سه درم سبز آن مسهل زرد آب جهت استسقا نافع و بکیدر هم آن مدر حیض و بسه درم آن نافع و مداومت آن مفسد
سقط جنین و مدر و ده درم آن کشنده و ضماد آن جهت بردن گوشت زائده زخمها و ستون آن جهت جلا و دندان نافع و مداومت آن مفسد دندان
مصلح مغز تخم کدو و روغن بنفشه و مضر مثانه مصلح آن عسل است اشنه بضم همزه و سکون شین معجمه و فتح نون باو یونانی ابرو یون و بعربی خبز العجوز
و مسک القرود و بفارسی دواله و دوالک و دوالی و بهندی چهریله و چریده اکیز و سیخ نیز نامند ماهیت آن چیزی است شبیه بریسمانهای باریک و بهم
پیچیده و در هم بافته و بر شاخهای درخت بلوط و صنوبر و سائر درخت ها متکون میگردد و بهترین آن آنست که بی دوده آن سفید و خوشبو باشد و بدترین
آن سیاه آنست طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی با قوت قابضه شیخ الرئیس نوشته که در آن برودت غالبه و قبضی با اعتدال و قوی گرم و اول و
خشک در دوم و بعضی گرم در اول و بعضی گفته بار در شدید اللباس و تخصیص آنچه از درخت بلوط باشد بالجمله مختلف میگردد طبیعت آن باختلاف آنچه بر آن میگردد
افعال و خواص و منافع آن مجموع آن با قوت قابضه محلله و ملینه خصوص صنوبری آن بسبب عطریتی که دارد ملایم جوهر روح و مقوی آن بسبب
قبضیکه دارد موجب متانت روح و بلطافتی که دارد و نفوذ بقلب مینماید پس با این اسباب بالخاصیة مقوی قلب است و امراض القلب و الدماغ و سائر الاعضا
و آشامیدن طبیخ آن موجب سرور نفس و تقویت روح حیوانی و متانت و حفظ آن جهت خفقان و صرع و تقویت معده و باه و رفع غثیان و تفتیت حصاة
و وجع کبد نافع و جهت تسکین و تحلیل و قبض آن معده را خوشبو گرداند و رفع علت آن نماید و آشامیدن نقوع آن در شراب قابض خواب و عرق آورد و خصوص صبیان
با تقویت و معده را از نفخ و بهش و هوام سمی نماید و بخور آن جهت صداع و شقیقه و صرع و تکرار گرفتن آن و دود آن در بینی جهت سکته و صرع و اختناق رحم و نشستن در طبیخ آن جهت تسکین
دردها و اورام حاره و صلابت مفاصل و وجع رحم و او را نمودن حیض و ضماد مسحوق خیسانیدن آن در آب جهت تقویت اعضای ضعیفه و مسترخیه سوم لینه
مانند گوشت و رفع بغل با ابن کیفیت و گنج ران و رفع آلام حاره اینها و تلیین صلابات و رفع اورام و تقویت معده و جگر و رفع بدبوی زیر بغل ها که جهت سپرز و مبتلا مزوم
اطفال است و اکتحال آن جهت رفع بدبوی زیر بغل و مصون که از درخت بلوط باشد جهت حمره و حرارت چشم و ده زد آن جهت بدبوی زیر بغل و رویانیدن گوشت نرم
بر جراحات و سعوط آن جهت رفع بدبوی زیر بغل و چون روغنها مناسب و را ضجه اعمال نمایند و بجوشانند و بمالند جهت رفع اعیا و تحلیل اورام نافع و مضر امعا و مصلح آن
انیسون مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن قرد رانا بون و داخل غوشبوی با مانند از بجه و غالیه و لخلخه و دوا المسکه و اکحال و غیره مینمایند و نام آنرا انجیسا دم نیز نامند
آن بیده آن تا سه درهم و جوارش و عرق و دهن آن زقرابا دین ذکر یافت حکیم میر عبدالحمید در حواشی تحفه که در کتاب مفردات و فرنگی دیده شده است که آنرا افرنگی موش کش از جمله
گویند و قسم دیگر آنرا نیز نوشته که بر شاخهای مرجان و استخوان ماهی و اشجار دیگر زیر آبها می پیچد و این اشنه باریکتر است از آن و آنرا موی کس مرین خوانند طبیعت آن سردی
ضماد آن جهت حرقت اعضا و مفاصل حار بسیار نافع است فصل اللام مع الضاد والمهملة اصابع الصفر گفته اند معروف بکف عائشه و کف مریم است
بهندی هنس پدی نامند ماهیت آن دو قسم میباشد قسمی بیخ گیاهیست برگ آن شبیه بکبر و ساق آن باریک و گل آن بنفش از پائین ساق تا بالای آن
برگل و بیخ آن بمقدار کف دست طفلی و منشعب بیخ یا شش شعبه به پنجه کوچکی و مملو از رطوبت و رنگ آن زرد یا ابلق از زرد و سفید و اغبر و بیشتر مایل بزردی
و طعم آن اندک شیرینی آن بیخهای ریلی و دیگر ارباهی قریب بدلیا و قسم دیگر بیخی است شبیه بپنجه تیز رنگ این گرم تر و مانند تر از اول و انطاکی بغیر کف
عائشه و کف مریم گفته و بیخ دیگر و صف آن نموده طبیعت آن گرم در دوم و خشک در سوم و نیز خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع
آن ملطف و محلل قوی فضول غلیظه و منقی اعضای عصبانی و تریاق سموم هوام و جهت جنون و سوداء امراض سوداوی و بلغمی تقویت مثانه اعضاب

و مفرّ محرورین و مصلح سکنجبین و مفرّ قابض و مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن در جنون و امراض سوداوی یک وزن و نیم آن هزار چشان آن سعد اصابع فرعون ماهیت آن سنگهائی ست بمقدار انگشتی شبیه بنی مجوف و گرد و در با اندک پهنی در غلظت چون بر هم خورند صدای سنگ از آن ظاهر آید بیابانه اطراف یمن حوالی شجر و عمان خیزد و حنفی از آن با رطوبت رباهی میباشند و آنرا در افعال قائم مقام مومیائی دانسته اند و بهترین آن مخلوط سنگ نه و زود شکن نرم آنست و اهل مصر بدل قصب الذریره بنام اصابع فرعون ناشناسان میفروشند و فرق میان هر دو ظاهر ست بر جنبر بدن طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم و لحم جراحات و محلل اورام بارده و چون با خون جراحت تیز استعمال نماید بجهت التیام جراحات حدیث بقیه اردو دانطاکی نوشته که نوعی از آن در مصر دیدیم که بیشتر ندیده بودم برگ هشت و مجوف و شاید که این بهترین باشد از آنچه ذکر یافت اصابع الاصول ماهیت آن بهر حجم هیمنیه یا بورنجان جهت نبات آن نکرده و گفته آن دوائی ست هندی تخم آن مستعمل بلا دشیه تبنوک چون شاعری در دهان نگاه دارند پوست آن شق شده تخم از آن ظاهر گردد بند بنبه در تجربه ما بسیار موثر حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفة المؤمنین نوشته خاندیس میهابان نامند آن نامیست ما بین شجر و گیاه و بلندی آن بقدر یک ذرع و زیاده برگ آن شبیه ببرگ گل عباسی و آنرا خوشه میباشد مانند خوشه گندم و جو و بر سر هر خوشه گلی مثل گل خیری در رنگ آن سرخ کمرنگ و بعضی گل آن کبود و تخم آن شبیه بذات جو چون در دهان نگاه دارند یا در آب بریزند پوست آن شق شده و صدا کند و مغز آن بیرون آید اصطرک بکسر همزه و سکون صاد و فتح طا و را و سین و نقطه کاف ماهیت آن دیسقوریدوس گفته که آن رطوبت راتنیه است و حنفی گفته اند صمغ زیتون ست و دخان آن قائم مقام و بدل دخان در جمیع موارد و بعضی گفته صمغ شجر رومی ست و دیسقوریدوس گفته بهترین آن اسقر چرب شبیه بر انج و سفید رنگ خوشبوی آنست که چون بمالند مانند عسل نرم گردد و سیاه آن بد است و خالص آن کمیاب و مغشوش بپنبه و موم گداخته باقدری خالص آن نموده میفروشند طبیعت آن گرم در سوم و خشک در اول افعال و خواص و منافع آن سخن منضج و ملین و موم گداخته و جهت زکام و نزله و سرفه و بحوحت صورت و انقطاع آنکه از سردی باشد نافع و چون با قدری علک البطم فرو برند طبیعت را نرم گرداند و دفن آن جهت صلابت رحم و تفتیح سده آن و ادرار حیض نافع مصدع و مسبب ثقل راس و در دوا اسقاط جنین نماید مصلح آن تخم رازیانه مقدار شربت آن نیم درم تا یکدرم و نیم بدل آن میعه سائله است فصل الالف مع الطاء المهملة اطراطیقوس بفتح همزه و سکون طا و فتح را و الف و کسر طاء مهمله و سکون یا و فتح قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست بمعنی شبیه الکواکب بعربی معروف بجالس جهت آنکه تعلیق آن بالخاصیت در ورم حاد و ورم بنات خاصیت ماهیت آن گیاهیست ساق آن کمتر از ذرعی و صلب و خشن بر اطراف آن گلی شبیه بنور بعضی مائل بنفشی در دور آن برگها و مجموع برگها و گلهای آن شبیه بکواکب برگهای ساق آن باریک مزغب تخم آن اغبر و تلخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت تبرید و قابضه فیخ الرئیس نوشته که در آن قوت قبض نیست افعال و خواص و منافع آن محلل و مجفف و آشامیدن آن جهت صرع اطفال که ام الصبیان نامند و جهت خناق و ضماد برگ آن جهت ورم چشم و تر بدگی حدقه تسکین درد آن باریک مزغب تخم آن اغبر و تلخ طبیعت آن در دوم آن تا نه درهم ست اطریماله بفتح همزه و طا و سکون را هر دو بی نقطه و فتح میم و الف و لام و ملیسه گفته که غلط نوشته کرآن گیاهیست ساق آن به بلندی یکذرع در کل شعبه ها آن طوبی مانند نخل میباشد و برگهای آن در چهار موازی یکدیگر شبیه ببرگ شاه دانه و بسیار زرد تر از آن و خوشه ثمر آن بمقدار یک شبر غلاف های ثمر آن مدور و مثل شگفته بشکل غلاف بندق و بسیار رود و منقل بهم یک صنعت به بالا دیگر تا بانته باد ثمر آن نیز مانند بندق بمقدار نخود و در اندرون آن تخمی سیاه رنگ بسیار باریک گل آن باریک و زرد رنگ و منبت رمنهای خشک صحراها خالی از گیاه و تخم آن جهت امراض ماننده جرب سلاق و ابتدای رمد بارد و اکحال نافع اطریه بفتح همزه و سکون طا و کسر را مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه بلغت عربی ست و بفارسی رشته نامند ماهیت و مزاج و افعال و خواص آن اغذیه معروفه اهل ایران و خراسان و توران ست و خصوص اهل خراسان شامل هیچه و رشته قطایف و بغرا سوغیرها ست و آن انواع ست خواه از گندم خالص سازند بدین قسم که آرد را با آب و نمک بقدر قسور بر هم زنند خمیر نموده بر روی تخته پهن کرده رشته های بسیار باریک طولانی از کارد ببرند هر مقدار که خواهند

و در آب جوشانیدن یا در آب یخنی گرم جوشان یا در آب قلیه جوشان بریزند و طبخ نمایند تا پخته گردد و طعم خامی آن زائل شود و بمصالح حاره افادیه بقدر ضرور داخل کرده فرود آورند و تناول نمایند و این را بفارسی آش رشته و بترکی اوماج نامند و گویند اوماج آرد خمیر کرده ریزه نموده با عدس پخته را نامند و اگر آنرا مدور یا مربع و یا باشکال دیگر بریده بهمان قسم طبخ نمایند و بغداد بفارسی آش برگ یا سیجه و بترکی قطاج گویند و خواه خمیر آنرا از آرد سمید کنند که ساخته از اقسام سوراخ تنگ بگذارند بدین نحو که خمیر را در جوف قمع پر کرده بدست یا با کفگیر زور نمایند تا از سوراخهای آن قمع مثل خیاطه خمیر باریک رشته رشته بیرون آید و یا آنکه بکف هر دو دست بمالند و مثل تارهای خیاطه باریک سازند و خشک نمایند و این را بعربی شعیره و بهندی سیویان و روغن گاو تازه و بقدر الحاجه این را در آب یا در روغن ظرفی بریان نمایند تا اندکی سرخ و بر شته گردد پس آب بقدر ضرور در آن داخل کرده دم سیه دهند تا پخته شود پس روغن گاو تازه داغ کرده داخل نموده شیر تازه دوشیده و جوش داده بر آن ریخته و قند سفید بر آن پاشیده تناول می نمایند و گاهی آنرا آرد جو نیز بقسم اول یا دوم بر اسلوب حبوب حبات حاوه نامند و قسم دوم با گوشت با آب نخود می هند و قسم اول گرم در اول با رطوبت بسیار و با گوشت آنرا که آش بوران گویند جهت مرضی و یا گوشت جهت اصحاء یا بعضی امراض که خوردن گوشت در آن مناسب باشد مفید و لیکن بطئی الهضم و نفاخ است بجهت فطیر بودن خمیر آن و نزد بعضی در بعضی امزجه بایه آن سبکتر و قسم دوم آن از قسم اول سنگین و بطئی الهضم تر و مصلح آن هر دو فلفل در روغن بادام شیرین و جوارش بضمام یا بغذا سکنجبین که از آن بهم رسد و جهت سرفه و تدهین سینه و خشونت آن و حلق و قرحه امعاء و مثانه و لاغری گرده نافع و قرحی معده با رد و چون در آن برگ خرفه یا اسفاناخ یا روغن بادام پخته باشند جهت امراض گرده موافق تر و تلیین بطن و آنچه از آرد جو سازند نفخ و با رطوبت بسیار از آن بطئی الهضم او الانحدار و قلیل الغذا تر و گاهی مرد دوم قسم اول از برای صفراوی مزاجان و یا جهت زیادتی لذت بعضی حموضات مناسبه مانند کشک یا ماست یا سرکه و یا آب لیمو و یا غوره و یا انار و یا آلو و یا زرشک و یا امثال اینها با اندک شیرینی چاشنی گرفته ترتیب میدهند و این قسم را بترکی آش با خاطق نامند و بطئی الهضم تر و مسدد و مولد بلغم غلیظ است و مصلح آن گرم داران حاره و بعضی جهت رفع اسهال و حبس طبیعت با ادویه قابضه مثل آب سماق و زرشک و کشک بریان و امثال اینها ترتیب میدهند و گفته اند که آنچه متخذ از خمیر آرد گندم صالح است از برای حار المزاج و کسیکه محتاج بغذای متین باشد و نافع است از برای سعال هرگاه بنوده باشد بسبب آن اخلاط حاره و آنچه با گوشت باشد کثیر الغذا و مرطب و مسمن بدن و همچنین با شیر و شیرینی آن مولد اخلاط و آنچه از آرد برنج سازند سبک و سریع الهضم و قابض است و نوعی دیگر که آنرا بفارسی رشته قطایف و رشته خطائی نامند و آنرا از آرد برنج بانشاسته و یا هر دو در هم سازند بدین نحو که آرد برنج یا نشاسته محلول در آب کرده صاف نموده در قمعی که سوراخهای باریک داشته باشد کرده و یا تیل مسی یا سینی مسی را بر آتش گذاشته که خوب گرم گردد پس آن قمع را بیک دست گرفته بسرعت تمام بر آن بفاصله کثیر و یا کمتر بگردانند تا رشته های باریک از آن بر آید و در دیگ بسته شود و از دست دیگر آنچه بسته شده است بردارند اگر کثیف باشد و اگر دو کس باشند و یا ظرف بزرگ باشد یکی بریزد و دیگری بردارد تا با بادام و هر مقدار که خواهند بسکر نبات در ظرفی کرده مغز گردگان بریان و مغز بادام و مغز پسته بریان کوفته و جلاب شکری و قند یا دانه هیل سوده برآن ریخته بخورند و بعضی بجای جلاب شکری پالوده شکری رقیق که آنرا بفارسی ماقوتی رنق گویند برآن ریزند گرده میخورند آنچه از آرد برنج ترتیب دهند سبک و سریع الهضم و قابض و آنچه آرد میده بانشاسته سازند کثیر الغذا و بطئی الهضم تر و از نشاسته ساخته آن سبکتر و قابض و بدو اقرب اطریه یعنی آش جو نافع است از برای صداع خصوص صداع صفراوی و یابس و بحارزج حادث از هم و غم و مالیخولیا و جاریا بئر نسیان خصوص مطبوخ بعینی و دار فلفل و خولنجان و بادام مانی و زنجبیل و امثال اینها جهت زکام و نزله و باعسل جهت نفث الدم خصوص که در آن عدس پخته باشند جهت سل و بول الدم بسبب آنکه متولد میگردد از آن خون بلغمی که مقاومت مینماید با سوداوی احتراقیه و نزد بد قرطیب بدن مینمایند و منجر نمیگردد از آن بخره و از برای بدان و امزجه رطبه و معده های رطب با امثال ادویه حاره که ذکر یافت مناسب گاهی جهت اصحاء و زیادتی لذت نخود درست و حقند ریزه کرده با گوشت قیمه و یا کوفته چاشنی بسبب دبه و آب لیمو و آب غوره و ماست با کشک داخل اطریه مینمایند و در قرابادین تفصیل ذکر یافت فصل الالف مع الظاء المعجمة اظفار الطیب بفتح همزه و سکون ظاء معجمه و فتح فا و الف و راء مهمله و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و باء موحده بعربی و بفارسی ناخن بویا و ناخن خرس و ناخن

بوبایا بهندی نکهی بفتح نون و کاف و بها و بفرنگی انگبیز او طرنا مند ماهیت آن جسم صلبی ست صدفی که از سواحل بحرهای هند آورند شبیه بناخن و مائل بتند و بوی خوش و
چند نوع می باشد بعضی سفید مائل بسرخی و این را بهندی منجوا نامند و بعضی از آن سرخ و بالقعر این را قرشی نامند و بعضی سفید و بزرگ و با وسعت
و بعضی کبود و نوعی بزرگتر از اول و کوچکتر از ثانی و سیاه این را بفارسی ناخن دیو گویند و بهترین آن نوع اول هندی سفید کست و همه انواع آنرا چون
بسوزانند بوی اندک کریهی از آن آید و چون در روغن بریان نمایند بوی خوشی از آن ظاهر گردد و تحقیق آنکه آن خانه کرم دریائی از قبیل اصداف باشد با گوشت جانور
دریا امواج بسواحل انداخته مردم از انجا می آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص و منافع آن مدر فضلات و ملطف اخلاط
غلیظه و جهت صرع و سکته و خفقان رطوبی و معدی و درد و جع بارد جگر و اختناق آن جمیع امراض بارده آن و آشامیدن دو درهم آن با آب گرم جهت
اذیت منعقد در گرده و مثانه نافع و با سرکه بالیدن محلل بطن و بخور آن جهت صرع و سکته و نزلات و غشی و اختناق رحم و احتباس حیض نافع مصدع
مصلح آن سکنجبین و مورث تشنج مصلح آن گل ارمنی مقدار شربت آن از یک درم بدل آن قصب الذریره و بقول اطبای هند صد نوع ست
جهت جذام و امراض بلغمی و سوداوی و جریان منی و خارش و انواع زخمها و دفع سموم نافع و با سرکه بیاشامند تحریک بطن نمایند ۴

اظفار الجن ماهیت آن نباتیست و برگ وی گل شبیه بناخن چیده و اجزاء مائل بسیاهی و بهندی کرن پات نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک
افعال و خواص و منافع آن جهت یرقان اسود و سر خشک و بالخاصیه جهت دفع بیخوابی نافع و طلای آنکه با سرکه پخته باشند جهت تحلیل اورام مفید مضر ... مصلح
آن ... مقدار شربت آن تا سه مثقال است

فصل الالف مع الفاء

افادیه ادویه خوشبو را نامند که در اطعمه و اشربه داخل سازند محمود شنجری گفته که ادویه
عطریه طیبة الرائحه است مانند قرنفل و دارچینی و هیل و امثالها مانند انیسون و حب بلسان و شراب عرق افادیه در قرابادین کبیر یافت

افیتمون بفتح همزه و سکون فاء و
کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون لغت یونانی ست بمعنی دواء المجنون و بعربی شجر الغنم و بسریانی
سودور برودی و بهندی آکاس بیل نامند ماهیت آن نباتیست سرخ رنگ ربیعی تا صیف سبز میماند و فروع و شاخهای آن مانند
خیاطه ریسمان باریک نبات و اشیائیکه نزدیک او می باشند می تند و برگ آن بسیار ریزه و تخم آن خردل ریزه تر و سرخ مائل بزردی و گل آن تا ریخته
می بندد و رنگ گل آن سرخ مائل بغبرت بار لشیهای باریک مانند هیچ آن شبیه بزرد گیاه قنامدتی در زمین میماند و نصاری گویند که در حوالی این جزیره ...
طعم آن تلخ با اندک تندی و منبت آن جبال و وادیها و جزایر دریای غربی و شمالی و بهترین آن اقریطشی ست پس مقدسی که از جزایر اقریطش و قدس
رنگ آن سرخ و بسیار باریک تند بود و هر چند این اوصاف در آن زیاده باشد بهترین گفته اند انچه را در آخر ربیع اخذ نمایند یا گل می باشد و انچه در بلستان
با تخم و اکثر در هم آمیخته می آورند و گفته اند که آن تارها بسیار باریک ست مانند موی که شاخهای آن و اوراق و گل و تخم آن در هم شکسته آمیخته می باشند و
بعضی گفته اند که هیچ ندارد و شیخ الرئیس گفته که قوت نبات آن مانند قوت عاشقه ست و بعضی گفته که از جنس حاشا ست و مستعمل بیشتر تارکیهای مانند خیاطه و جسم
آنست ... و فرق بسرخی رنگ افتیمون ست بخلاف حاشا ... و فرق بسرخی تیرگی ... و فرق میان اقریطشی و مقدسی آنکه صغیر
پیچیده و باشد نیست که چون آنرا بمالند بکف دست بو کنند انچه بر صغیر پیچیده است بوی صغر از آن آید و در عمل از قریطشی ضعیف تر باشد و بترجم ... حکیم ابو ریحان گفته
که این را ... نامند چون نسبت ببوی آن کنند و چون نسبت ببدن آن کنند ... گویند این بون بهترین انواع آنست و اقریطشی را انطاکی نیز نامند
زیرا که بیشتر از انجا بانطاکیه برند و از انجا باطراف و افتیمون نیز الاهم بجای را گویند طبیعت آن جالینوس گرم و خشک در سوم دانسته چنین و دیگر اطباء گرم
در سوم و خشک در آخر اول و بعضی نیز خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن محلل و ملطف و مفتح سده و مسهل سودا و بلغم تنها یا با ...
مسهل ... و جهت امراض دماغی عصبانی از قبیل صداع و تشنج امتلائی و صرع و مالیخولیا و مانیا و جنون و کابوس و وسواس سوداوی و فالج و لقوه و ... و اوجاع
مفاصل و خفقان و توحش و تفرح قلب بسبب تنقیه سودا و کرم و ریاح را دفع نماید و موافق امزجه پیران و مشایخ و بالخاصیه جهت امراض سوداوی
و تنقیه مواد سیاه ... پاک گرداند صاحب شفاء الاسقام گفته مفتح سده و ست و در اسهال لطیف التحلل و چون ختم نمایند با آن فلفل و ادویه لطیفه اسهال

بسرعت مینماید جهت آنچه آنها مصیبن بر جمل و تحلیل آنند امراض اصل الراس و چون یکهفته هر روز ده درم آنرا در نیم رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و با پانزده
مثقال سکنجبین بنوشند جهت انواع صداع سوداوی و مالیخولیا و تشنج امتلائی و توحش و خفقان مجرب دانسته اند و همچنین جوشش درم آنرا در قدری شیر
گوسفند تازه دوشیده داخل کرده بیاشامند از برای صرع سوداوی و تنقیه سودا بعد از نضج بمنضجات مناسبه و آشامیدن درم با ماء الجبن جهت صداعی
صداع حارت بمشارکت قلب بسبب سوء مزاج سوداوی آن با مثل آن افسنتین برای مالیخولیا و جوشش درم آنرا با ده درم مویز منقی از حب جنه جوش خیفنی داده
نمود و بیاشامند نافعست مالیخولیای حادث از آشامیدن خمر بسیار داوان بر آن جهت وسواس سوداوی اخراج و میان طوس اگر اضافه نمایند بر آن نضج
بنفشه بیاشامند انفع و چون اضافه نمایند بر همه مفرحی مانند بادرنجبویه و گاوزبان میباشد ابلغ و همچنین با ماء الجبن از برای مالیخولیا و هشت درم آن با شیر تازه
دوشیده و شکر سفید جهت مالیخولیا و ابتداء جنون و کابوس و اکثر امراض سوداوی و استفراغ ماده مالیخولیای سوداوی با افتیمون و تخم حنظل و اندکی سقمونیا
بعد از فصد و نضج ماده موجب رستگاری از آلست و چون افتیمون را کوبیده و مویز منقی سرشته حب بسته فرد بر بند از و از آن پنج درم تا ده درم نافع ست مالیخولیای
مراقی را و چون هفت درم افتیمون را کوبیده و با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بیاشامند اسهال سودا بقوت نماید و تنقیه طحال کند و نافع ست از برای مالیخولیا
طحالی و مانیا و چون هر هفته یک شربت از این ترکیب خورده شود باشد نافع از برای مانیا و مالیخولیا و جنون و جمیع امراض سوداوی و محترق از سوداوی
بارده و همچنین آشامیدن آن با ماء الجبن مطبوخ لشیره قرطم که مقدار شیر دو رطل باشد و حب القرطم کوبیده نسبت درم از برای مالیخولیا و مانیا و
جنون و وسواس سوداوی بدین دستور که حب القرطم را کوبیده شیر را قدری جوش داده فرود آورده و چون نیم گرم گردد آنرا در پارچه کرده در آن مالند که تمام
شیره آن در آن برآید و بگذارند تا خوب بسته شود پس آب آنرا بدستور مقرر بچکانند و تمام آب آنرا بردیزن بگیرند و با شش درم افتیمون بنوشند طلاعی در مجربات
آورده که دیدم خلق کثیری از اطفال مالیخولیا و مانیا و جنون و وسواس سوداوی که افتیمون مخلوط با سنبل و برگ حنظل با آب نهادند شفا یافتند و طبیب دوائی نافع
از برای مالیخولیا و امراض سوداوی از آن چون افتیمون را در آب یکدو جوش داده مالیده صاف نموده در آب صافی آن گلقند حل نموده ز صاف کرده بیاشامند تنقیه
از اخلاط فاسده سوداویه نافعست از برای کابوس حادث از انجره سوداویه مرتقیه از معده بسوی دماغ با ماء الجبن از برای کابوس سوداوی و آشامیدن با اسطوخودوس آن ان افعی
مخصوصه منقی دماغ ست جهت صرع سوداوی و بلغمی و فالج و لقوه و تشنج امتلائی و صداع نافع و چون بگیرند از آن شش درم تا ده اندک بجوشانند در مفتح و مالند و بفشارند و بنوشند از برای تشنج
امتلائی و صداع و سرطان منفرج و چون بگیرند از آن هر روز درم در رطل شیر تازه دوشیده بخیسانند و صافی نموده اضافه آن نمایند مقدار پانزده درم سکنجبین ساده ساده رقیق
الحموضه تا بریده گردد پس بچکانند و بیاشامند و تا هشت روز متوالی این عمل آورند تشنج و صداع را نافع ست و چون چهار درم افتیمون را سائیده با قدری عسل
را قلیلی نمک بخورند اسهال سودا و بلغم بقوت نماید و بغدادی قلیلی سرکه نیز بر این ترکیب اضافه کرده بدانکه چون افتیمون لطیف و ضعیف الترکیب ست نباید زیاد
نباید کوبید و جوش بسیار هم نباید داد زیرا که نرم کوبیدن و جوشش بسیار ثقل و نعل آنست بلکه آنرا در غیر مطبوخ جریش باید کوبیده و در مطبوخ بیکدو جوشی
اکتفا نمود و اگر آنرا در صره علیحده بسته در مطبوخات بعد طبخ در آخر جوش انداخته یکدو جوشی داده فرود آورند و بعد سرد شدن صره را افشرده دور نمایند بهتر است
و افتیمون مضر صداع آورده بگرمان و محرورالمزاج و مورث کرب و غشی و عطش ست مصلح آن زعفران و کثیرا و بروغن بادام چرب کردن و گویند مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی
و کثیرا و موافق امزجه بارده و کهول و مشائخ و سوداوی مزاجان مقدار شربت از جرم آن بقول شیخ الرئیس چهار مثقال و نزد بعضی تا سه مثقال و بعضی
دو درم گفته و در مطبوخات تا ده درم بدل آن در اسهال لاجورد و حجر ارمنی و یکوزن و نیم آن حاشا یا مثل آن حاشا و دو دانگ آن تربد سفید
مدبرست و تخم آنرا تیز نرم بنباید کوبید و بروغن بادام چرب باید نمود که مصلح آنست در معض اگر در غیر مطبوخ جرم آنرا استعمال نمایند والا بالای
آن روغن بچکانند و چون ده درم تخم آنرا کوفته در پارچه کتانی بسته در دو ثلث رطل شراب انگوری انداخته شب تحت السما بگذارند و روز دیگر افشرده و در
نمایند و یک وقیه شربت گل یعنی شربت ورد مکرر و دو اوقیه شربت بنفشه در دهان داخل کرده دو مثقال روغن بادام شیرین بر آن چکانند صنع نشته بگرم ملاء ابیا
مالیخولیا و وسواس سوداوی را نافع و اسهال مرة سودا نمایند بنابت قوت بدن مفرنی احدوث ضعف و اگر یک اوقیه مغز فلوس خیارشنبر نیز اضافه نمایند بهتر است

مقدار شربت آن بتنهائی تا دو درم با غیر آن تا چهار درم و حبوب افتیمون و سفوف آن و سکنجبین و شراب و قرص و مطبوخ و لفوغ و ماء الجبن افتیمونی و معجون سفلی آن
دو ثلث آن و قرابادین این کتاب یافت افربیون بفتح همزه و فاء و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون افرفیون و
فربیون و ابرقیون و ابربیون نیز نامند [illegible] بفتحتین بدو نون در میان هر دو یای مثناة تحتانیه و بعربی لبن الکل بنفسه و حافظ الاقطاب و [illegible]
حالاس و تاکوب و [illegible] البستانه گویند و اکثر لبن السواد نامند ماهیت آن صمغی ست خاکستری رنگ مائل بزردی با طعم و بوی تند و کهنه آن سرخ رنگ
نبات آن شبیه به نبات کاهو و کاسنی و شیر دارد و دو قسم میباشد برگ آن سفید و نبات آن پر شعبه و خارناک و قسمی برگ آن سیاه و خار آن تندتر و باریکتر و شیر آن
بیشتر و در وقت [illegible] آن بسبب [illegible] حدت بوی شیر آن اهل آن بلاد از دور زیر نبات آن شکنبه گوسفند یا پاک شسته در [illegible] کرده
میگذارند و [illegible] تر به مانند نیزه و غیر آن بان میرسانند که [illegible] گردد و در سر بند که بوی آن بمشام شان نرسد و بیکبار شیر [illegible] ریخته و در شکنبه جمع
میگردد و آنرا خشک کرده باطراف می برند و بعضی صمغ درخت ماذریون دانسته اند و اصلی ندارد و بهترین آن صاف تازه خاکستری رنگ [illegible] تندی
بوی با حدت طعم آنست که چون بر زبان بگذارند زبان را بگزد و مدتی [illegible] آن باقی میماند و هر چند تند بوی تر و تیزتر باشد بهتر [illegible] و در آب
و در روغن زیت گداخته شود و [illegible] متحلل شود و کهنه آن سرخ رنگ [illegible] و زود گداخته نشود و بو و تندی آن کمتر باشد و مغشوش آن [illegible]
و صمغ [illegible] میسازند با وصاف مذکوره نیست و گویند اگر بخار آن در وقت گرفتن [illegible] بسدی ریزند [illegible]
نمایند و اول کسیکه پی برده باین صمغ [illegible] بوده [illegible] آنکه اطبا [illegible] یافته اند طبیعت آن گرم و خشک در اول چهارم و بعضی خشک
در سوم گفته اند و قوت آن تا چهارم سال قوی میباشد و بعد از آن ضعیف شده و [illegible] سال باطل میگردد افعال و خواص و منافع آن جالی ملطف
و محرق و حاد خصوص تازه آن بحدیکه زیاده است از حلتیت که حادترین صمغهاست مسهل بلغم لزج و زرد آب و منقی فضول بلغمیه از اعصاب و جهت
لقوه و فالج و استرخا و تشنج امتلائی و رعشه و خدر و درد ورد و سدر و صرع و سکته و کابوس و جمود و شخوص و استسقا و سپرز و قولنج و [illegible] گرده و عرق النساء و مفاصل
[illegible] که از بلغم باشد و دفع سموم بارده و تسکین اقسام ضربان مفید العقوة و سعوط مقدار عدسی از آن محلول در شیر دختر جهت لقوه و محلول آن در روغن
[illegible] آن [illegible] لقوه نافع [illegible] حب [illegible] از ربع درمی از آن و از سکبینج و مقل الیهود و اشق از هر یک [illegible] درم
جهت لقوه [illegible] انفاسیج والاسترخاء [illegible] بوئیدن آن نافع ست فالج بجهت آنکه تنقیه دماغ میکند [illegible]
نخاع [illegible] سعوط محلول مقدار یک شعیره آن با آب مرزنجوش یا آب [illegible] چقندر یا آب [illegible] نافع ست فالج را [illegible] جهت
و آشامیدن آن با ادویه مناسبه نیز نافع ست آنرا [illegible] و تمریخ اعضای استرخیه بروغن زیت که در یک رطل آن مقدار سه درهم افربیون حل کرده [illegible]
[illegible] نافع ست [illegible] مخلوط نمایند [illegible] که شکسته باشند [illegible] افربیون و روغن [illegible] تمریخ نمایند و آن
نافع ست آن [illegible] بنهایت نفع [illegible] آن زیاده از هفت روز مقدار افربیون [illegible] درم و چون حل نمایند بروغن قسط [illegible]
[illegible] نافعست از برای فالج و استرخا بجهت آنکه [illegible] و لطف [illegible] بلغم و چون بگیرند وزن یک دقیقه آنرا و نرم سوده [illegible] رطل
[illegible] اوقیه موم گداخته باشند داخل کرده و در دهان بسته نگاهدارند تا چون مرهم شود و تمریخ نمایند بقلیلی از آن نافعست فالج و استرخا [illegible]
[illegible] از سکبینج و [illegible] نصف درم و حب [illegible] نافع است از برای استرخا و چون بگیرند مقدار یکدانگ آن [illegible] مرغ
[illegible] نافعست [illegible] اعضا [illegible] و چون مخلوط نمایند افربیون را ببعضی از ادهان حاره مانند روغن قسط و روغن سداب [illegible]
[illegible] نافعست تشنج بلغمی را و اگر زیاده نمایند بوزن آن [illegible] باشد [illegible] و همچنین تمریخ [illegible] معمول از افربیون
تازه و یک اوقیه زیت کهنه یکرطل و موم سرخ دو اوقیه که موم را در زیت گداخته افربیون را نرم سوده با آن مخلوط کرده در [illegible]
سائیده استعمال [illegible] و آشامیدن آن با ادویه نافعست [illegible] بلغمی را و تمریخ بیکدرهم افربیون محلول در ده درم زیت کهنه نافعست صدر را

بزرانج

وهمچنین تدهین محلول آن در روغن دارچینی و آشامیدن آن نافعست خدر را وهمچنین محلول آن در روغن تبنار المحار و یا روغن جار دیگر نافع ست آنرا اشربه از [illegible] دهی درهم و چون آنرا در روغن مناسبی حل نموده شش روز بآن ممزوج نمایند نافع ست ضد العطش یا فدیون و استشمام بآن و تشویق بدان یا روغن [illegible] نافعست دود اور درست بلغمی حادث از کیموس بارد و العرق و سکته و الکابوس الجمود و تشخوص چون بسیار نرم بسایند آنرا بتنهائی یا با ادویه مناسبه دیگر در بینی صاحب صرع و سکته دمند نافعست آن هر دو را و چون حل کنند با بگرم و غرغره کنند بآن صاحب صرع میباشد نافع در او چون طلا نمایند افربیون با خیسا و امثال این هر دو زا و مجرد و محلله مواد و مفرحه عضو بر موضع صعود انجره در حال صرع حادث بمشارکت اطراف بسبب صعود ریاح مفرحه از انها بسوی سر نافعست آنرا لازم ست که این طلا بعد از بستن بالای آن عضو باشد اگر ممکن باشد مانند دست و پا و آشامیدن ربع درم از آن با ادویه مناسبه نافعست کالبوس و ریختن یک اوقیه افربیون محلول در یکرطل روغن یاسمین بر سر صاحب جمود و تشخوص و همچنین طلای کردن افربیون چند بید سر سوده در روغن یاسمین بر سر نافع ست آن هر دو علت را الاستسقاء و اکحال دا القولنج و اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و عرق النساء و جمع عرق النساء و جمع الورک که از بلغم و سردی باشند و سردی گرده و سموم بارده نیز نافعست جنین و اکتحال آن با عسل جهت نزول آب در چشم مفید با حدت و حمرت و سوزش آن در چشم مدت مدید میماند و سعوط آن با آب چغندر جهت سبل و دمعه و حمرت چشم و تنقیه دماغ و ضماد آن بر استخوان باعث تقشر آن که محافظت نمایند استخوان را از ان و طلای دافع گوشت زیاد زخم یا دیر زخم سگ دیوانه گزیده و لدغ هوام و دافع سمیت آن با روغنهای مناسب جهت امراض عصب و درد مفاصل و با زعفران و افیون جهت تسکین اقسام ضربان و حمول آن بقدر یک حبه تا دو سه حبه در ادرار حیض و محتبس مجرب و اگر احداث سوزش نماید روغن گل سرخ در آن دفع آنست فرزجه یک حبه آن که با سگ سائیده باشند در اعانت بر تمل و تضیق فرج و تقویت رحم و رفع بدبوئی او بعدیل المقدار مضر اصحاب امزجه حاره و کسیکه بر مزاج او خون غالب باشد سزاوار انیست که بتنهائی آنرا بنوشند و مضر امعای سفلی و مصلح آن مقل ازرق و رب السوس و انا و دیانند دارچینی و سنبل الطیب سائیده و کثیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین و گویند مضر انثیین و مصلح آن روغن گل و مضر رحم باعث بهم آوردن فم آن بحدیکه ادویه مسقطه جنین نتوانند اسقاط آن نمایند و مقدار شربت آن ده قیراط و زیاده از ان تا سه درهم کشند و بدل آن در استسقا ازریون و در قولنج بوزن آن تا دو وزن جند بیدستر و قسم سیاه آن قتال ست این الف و اگر فرفیون و افیون را هر دو بار باهم در شیشه کنند هر یک دیگر را فانی میگرداند بحدیکه اثری از ان هر دو نمی ماند و گفته اند چون افربیون را با طلا نگاه دارند در سبع وقت توجه آن زائل نمیگردد و حبوب او با ان و ضمده و اطلیه و قیراط و طبیات و معاجین افربیون در قرابادین این کتاب ذکر یافت و تدارک احوال طاریه بشیار زیاده از مقدار مضر آن نیز و بالجمله از خوردن آن خراش و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن شدید عارض گردد و سه درهم آن در سه روز کشنده بود و تقریع معده و امعا و آن تریاق افیون و بعضی سموم بارده حیوانیه و غیر آنست مصلح آن جرب دل آن بروغن و آشامیدن سویق سرد کرده به یخ و در حد نشستن در آب سرد و تجرع گلاب متواتر آشامیدن سویق جو با آب انار و سیب میخوش و لیمون و کشکاب و روغن گل یا کافور و گلاب شور با جرب خدوار مجرب فاد زهر حیوانی با دوغ تازه گاو خورانیدن و ضمده بارده جگر گذاشتن ست افسنتین بفتح همزه و سکون فا و فتح سین سکون و کسر تای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست و بعربی خترق بخای معجمه مفتوحه و تای مثناة فوقانیه ساکنه و رای مهمله مفتوحه و قاف و بردی اسفیون و بفارسی مرده گویند و بعضی مصر نوعی از بون آنرا دسیسه و نوع جبلی آنرا ارلیل برابر حمله نامند و بهندی مجتری و نستا درد گویند ماهیت آن نباتیست مابین شجر و گیاه و شبیه قیجان که بفارسی بابونه و چشم نامند و ساق و ساق آن ملینه و شاخهای آن انبوه و برگ شبیه ببرگ صعتر و غبار آلود و با اندک زغب و گل آن مانند گل بابونه و اما زرد و تیره تر و در وسط آن گره کوچکی و دو ران تخمی باریک شبیه باسپند و با تلخی و قبض و اندک تیزی و بوی آن با عطریت و تلخی و شیخ الرئیس گفته کو چون نوشته که افسنتین چند نوع میباشد خراسانی و شرقی و طرسوسی و آنچه از کوه بری آورند و بعضی انیها و بعضی متعدد مین هیچ صنف دانسته اند طرسوسی و سوسی حبشی و خراسانی و رومی و نبطی آن با عطریت ست و قوت قبض تحلیل آن زیاده و حرارت آن کمتر و از ین جهت اسهال بلغم نمی نماید هر چند که در معده باشد و بعضی چند در اسهال بلغم ندارد و مضر بلغم معده نیست

[illegible]

دو صنفی را که برگ آن غنچه برگ زرد و گل سفید و گل آن زرد و نی برگ اهل مصر آنرا دسینه نامند و بنفت آن آنچه در اکثر شهرهای بلاد و قصبات در خراسان و
عراق است و زبون ترین همه اصناف است و گفته که اصفهانی از اصناف شیخ است و لهذا بعض حکما آنرا شیخ رومی نامیده اند و بعضی کشوتا و تومیدانه
و مختار بهترین اصناف آن ... سفید رنگ پس سوم زغب است که چون چوب آنرا بشکنند و یا بکوبند بمالند بوی عنبر از آن آید و در هم آن حرارت و تلخی
و نیز گفته اند بهترین انواع رومی سرخ رنگ با عطریت رائحه و تلخ طعام مرغوب آنست که در آن گره بسیار باشد و آنچه را از جزیره طیس آورند قبطی آن بهتر از اصناف
دیگر است برگ گل آن کوچکتر و گاه مغشوش میکنند آنرا بزردی زیت که با آن راحت بیدهند و خشک مینمایند و فرق میان این دو آنست که
که مغشوش آن زود چون آتش اندازند بوی زیت از آن بخلاف خالص طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی گرم در اول و در دوم خشک در آخر
آن گفته اند و این اصح است و گرمی عصاره آن زیاده از خشکی آن و اقوای از آن و همچنین تخم و گل آن اقوی است از خشکی آن افعال و خواص
منافع آن مفتح و ملطف و مشهی و قابض و تلخ و قبض آن اقوی و زیاده تلخی آنست مسهل صفرا و ماء الصفر و سایر اخلاط مرار به محتبه در حدت بول و نفع
منشش و با لیمون ... و افتیمون و اسطوخودوس منقی و مسهل سودا و جهت صداع و لقوه و فالج و استرخا و رعشه و صرع و سکته و کابوس ... و ادرار ...
بالیخولیا و سایر امراض ... گوشت و دهان و حلق و معده و کبد و مراره ... و جهت رحام ... و اوجاع اعصاب ... دار الثعلب و ... سموم ...
و تقویت معده ... و ادرار بول و حیض و ... و ... اقسام ... و امثال آن ... از امراض هرکه تنهائی و یا با ادویه مناسبه ...
و اللقوه و الفالج و الاسترخا و الرعشه و الصرع و الکابوس نشوق آب مطبوخ آن با شیخ ... که در آن ... باشند ...
متولد در مقدم دماغ و آشامیدن مطبوخ آن جهت آنکه محلل ریاح ... است و غرغره بآن لقوه ... آن ... و یا بسعوط ... آن ...
و رعشه و صرع و سکته و کابوس نافع و چون ... در معده ... اخلاط ... باشد ... آنرا خارج میگرداند و آنها را ...
بالغرض ... عصاره آن ... سکوت و سعوط نمودن آن ... و اسدر ... والبسارت و الاعیاء و الالیخولیا آشامیدن مطبوخ آن ...
دوار و سدر ... حادث از صفرا و بلغم را ... آن سبات ... آن با افتیمون ... مالیخولیا ... هر روز دو اوقیه از آب طبیخ آن ... مالیخولیا
... باشند ... عصاره آنرا در آب حل کرده ... و در مراق ... ریاح بارده ... باشد و ورم ... طبیخ ...
آن ... ذکر نماید ... جهت ... مفید امراض العین ... آنرا ... در خرقه ... در آب گرم جوشانند ...
... ... خون ...
و در آن ... می آید که اگر ... خون از آن ... مطبوخ ... جهت ... چشم و ... ورم ... جهت رفع آثار ...
... ضماد آن ... جهت ... امراض ... و ... آب ...
بخار آن ... نافع است و جع ... ورم بناگوش و همچنین ... آن ... گوش ... قطور عصاره آن ... حادث ... و ... ریاح ...
نافع ... جهت آنکه ... ریاح ... آن ... دهن بادام تلخ ... تمام ... آن ...
گوشت منقی جراحات آن ... است ... و همچنین ... آب مطبوخ آن ... بادام تلخ و زهره ...
از گوش ... و امراض الفم و الحلق و الصدر و الریه ... غسل ... خارج ... نافعست ورم عضلات داخلیه ...
خناق و ورم بناگوش ... و همچنین غرغره بمطبوخ یا بعصاره آن تنهائی یا با ادویه مناسبه آن و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تنقیه صدر ...
آشامیدن ... اخلاط ... تافع المعده و الکبد و المراره ... و الرحم ... و المفاصل ... آن ...
جهت درد معده و تحلیل ... باطنه و نفخ و ریاح و همچنین ... آن ... تقویت معده ... اشتهای طعام ...
عجیب الفعل است و جهت اوجاع ... و ... مفاصل و امراض ... بارده ... بخارات ...

[illegible]

و اصلاح فساد مزاج و ابتدای سوء القنیه و دیستو عصاره آن جهت امراض کوز و همچنین چون بنوشانند روز بروز مقدار بیست مثقال از آب آن بجهت
رفع سنگ و مثانه اشتها که از رطوبت باشد و زوال یرقان آشامیدن طبیخ آن بتنهائی و با عسل و یا به آمیخته جهت طحال و همچنین به ادویه مناسبه
دیگر ضماد کوبیده آن با انجیر و نطرون و شکر جهت استسقا خصوصاً با سرکه و با سکنجبین با نطرون یا انجیر و دقیق سوس بر اسپرز طحال با اکلیل الملک
در زیت پخته جهت ورم کبد و داء [illegible] مطبوخ آن با سرکه جهت وجع مفاصل حار و تمریخ آن با موم روغن گل سرخ یا روغن حنا جهت
درد تهیگاه و درد معده کهنه و جگر و بواسیر و شقاق مقعده و وجع آن و ورم و همچنین ضماد آن بتنهائی و فرزجه آن با عسل جهت ادرار حیض و حمول آن
با موم جهت اخراج حب القرع و آشامیدن آب مطبوخ آن بتنهائی یا مطبوخ آن با برنج یا با عدس جهت قتل و اخراج اقسام کرم و آوردن اسهال نافع
با سرکه جهت بواسیر و شقاق مقعده و اخراج اخلاط حاره که بسبب آن [illegible] به ورم معده بهم رسیده باشد و خوردن و آشامیدن شربت آن جهت تمدد
زیر شراسیف و تقویت و دفع بواسیر و شقاق مقعده و تنقیه عروق [illegible] از اخلاط مرار [illegible] ادرار [illegible] داء الحمی دق و التهاب و داء الحیه
و الثعلب و دفع السموم و غیرها و الزمینه آشامیدن طبیخ آن جهت تبهای عفن و مرکب کهنه [illegible] جهت داء الثعلب و داء الحیه اصلاح فساد مزاج [illegible]
جهت نیکوئی رنگ رخسار و بدستور ضماد آن آشامیدن و ورم مطبوخ آن جهت گزیدن عقرب با شراب جهت سم شوکران و خشخاش [illegible] بحری و بری با سرکه
جهت خناق [illegible] ضماد آن به جهت شرا و تحلیل صلابات و التهاب و داء الحیه [illegible] و صندوق و میان متاع [illegible] کرم زدن
و آمیختن آب مطبوخ آن با مرکب [illegible] تغیر آن خوردن [illegible] کرم و سوس کتابی را که آن مرکب کتابت کرده باشند و طلای آن با زیت بر بدن
نافع مقاومت [illegible] جهت گریزانیدن هوام [illegible] طبیخ آن [illegible] هوام المضار گفته اند [illegible]
مضعف [illegible] لیکن ضرر عصاره آن زیاده از [illegible] آنست و مصدع و [illegible] مصلح آن [illegible] انیسون [illegible] مقدار شربت [illegible]
[illegible] شیخ الرئیس [illegible] گفته اند که [illegible] موافق ترین ادویه است برای معده و تقویت آن و عصاره آن مضعف است
بجهت آنکه در عصاره آن قوت قبضی که [illegible] صاحب شفاء الاسقام گفته جایز نیست استعمال آن قبل از نضج اخلاط [illegible]
ضرر [illegible] قوت قبضی که دارد و بالجمله در آن قوت [illegible] قوت اسهال و قوت قبض [illegible] لطیف هوا
ناری که باعث اسهال [illegible] مقدار شربت از جرم آن از یک مثقال تا [illegible] مثقال و در مطبوخ تا ده درهم
است اما باید که چون جرم آن را بطریق سفوف و غیر آن اگر استعمال نمایند بجهت منع قبض آن بروغن بادام [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] است و جهت تقویت معده [illegible] سارون و نصف آن هلیله زرد و بجهت جگر عصاره [illegible] آن که آن را کوبیده آب آن گرفته
در آفتاب خشک کنند و در جمیع افعال مذکوره قویست و نیز محلل و مفتح سده جگر و مجاری [illegible] جهت تپهای کهنه و مرکبه قدیمه و تقویت معده و تنقیه آن از
اخلاط مرار آوردن اشتهای طعام و ابتدای سوء القنیه و استسقا و یرقان و نیکو کردن رخسار و اصلاح فساد مزاج [illegible] ورم اطراف و ورم طحال و داء الثعلب
و داء الحیه [illegible] و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن [illegible] آنیسون [illegible] با سکاعی است و این ضعیف
شیخ الرئیس گفته عصاره آن مفید است [illegible] آنست که [illegible] مفرت [illegible] مصلح آن [illegible]
عرق [illegible] مطبوخات و معجون آن در قرابادین کتاب [illegible] منافع و طریق استعمال و صنعت هر یک [illegible] بفتح اول و سکون [illegible]
[illegible] معرب [illegible] و فارسی است که عربی [illegible] بکثرت استعمال [illegible] شدن آن [illegible]
میوهای آبدار است [illegible] آفتاب گذارند تا غلیظ شود که عصاره
گویند و بالفعل عبارت از آب افشرده میوهای آبدار رسیده [illegible] مانند انار و آلو [illegible] آب لیمو یا اترج [illegible]
و یا عرق [illegible] هندی [illegible] امثال اینهاست که صاف کرده [illegible]

حاجت باشد نجات دخل کرده آب سیر آن مقدار که خوش طعم گردد و با طعم جاوید آن بنوشند یا بهر بشربت شربتی یا معجونی که در آن داخل کنند و بنوشند
و عرق سلیمانی که از اجزاء فم رفیق است در قرابادین این کتاب مذکور است و از خواص مرکب بر آنچه ذکر شد آنچه زیاده است که از آن
ساخته اند نفع یافته و سلوس نقیم و عین خصماو دیاد را اخر لغت حبرانی نام نوعی از حیه است و حیه اسم جنس آن و افعی را بعربی نامند احد یا احادیا نامند و آنرا اسامی
بسیار و ماهیت آن ماریست بقدر ذرعی و دست و دنباله باریک کوتاه و آن اندک گویا برین شده که بفارسی کاودم نامند و سر آن پهن و بزرگ و مثلث شکل که
نامند آن تلطف گردن آن بیاشد گرد آن باریک و در وقت رفتار از آن آوازی آید گویند او را پوست نیست بخلاف حیات دیگر که آنها را پوست
و خواص سیت او بسیار قوی و در دراز و بعضی با لون بسیار در کوچکی و بزرگی مختلف بعضی سیاه و مائل بزردی و بعضی مائل بسرخی و بعضی بتیرگی بعضی ابلق
و عقربا از ریز بعضی شدید سمیت و بعضی مائل باعتدال بعضی قلیل السمیت نر و ماده میباشد ماده را چهار دندان و نر را دو دندان بهترین آن مستعمل
در تریاق فاروق ماده اشقر مائل بسرخی جوان و دور از آب و عمارت و در جبل و بیشه متولد شود بمعالجه مقطوع سر و دم آن بباریکی است که چشم مائل بسرخی
باشد و در آخر بهار و اوایل صیف صید کرده و در وقت صید خرمی و رنجی باو نرسیده و زخم و خون و دم و سر آن را قطع نموده باشند که ضعیف و لاغر شده باشد
و طریق قطع سر و دم آن نیست که آنرا خشم آلوده نموده و بنوده و بعد تمام سر و دم آنرا یکجا جمع نموده و بیکباره یا بجهت بخاری عریض بیاساطور
قطع نمایند یا ببیکی دیگر که بسیار تیز باشند و در جای ریخته نباشد مقدار چهار انگشت از هر طرف بیکباره جدا نمایند که در آن اصلاح مثل نمانده و الا اگر
نخواهد آمد و کعبه مجازی سر و دم آن بیندازند که در آن اندک بسی رسد و در سر و دنباله آن گفته اند نه بجهت کثرت سمیت آنست چنانچه مشهور
است بلکه برای آنست که در آن گوشتی نیست پس پوست آنرا جدا کنند و شکم آنرا چاک کرده زهره و امعاء و احشای آنرا برآورند و احتیاط نمایند که زهره
آن شکافته نگردد و در بطن آن نریزد که گوشت آنرا فاسد و زهر قاتل خواهد نمود و بکار نخواهد آمد زیرا که سمیت بسیار در آن است پس با آب و
نمک بشویند و با آب قدری شبت و انه کی در دیگ سنگی اگر نباشد مس تازه قلعی کرده و با نقرس با آتش ملایم بهم طبخ نمایند و اگر آتش را اشتعال شد
بهتر است و باید که بقدر آن آب آن مقدار در آن باشد که با وی آن آید و نیکو پخته شود و بسیار باقی نماند و بعد از آن نیکو بمالند و آنرا بگیرند
گوشتهای آنرا تمام از استخوان جدا نمایند و هر نحوه که خواهند استعمال قرص سازند یا غیر آن و اگر اقراص سازند دهان بسنگی نرم بگویند و بار دیگر بربع
وزن آن سرشته است بر قرص لسان حرب کرده اقراص نازک سازند و برسر عربال خشک نموده در شیشه نگاه دارند و جهت الحاجت بکار برند و علامت
جوانی آن سرعت حرکت و چستی سر الفت و آشتن است و هرچه بعد قطع سر و دنباله خون کمی از آن آید و بی حرکت باشد استعمال نباید نمود و از
اصناف رد یه آن یکی مفرد است یعنی شاه زاد که از گزیدن آن خون از مسام و منافذ ملسوع بآن جاری میگردد و گفته اند که خون نیز بول
میکند و دیگر دساسه است که فرو میرود و در ریگ پنهان میکند در آن مانند ماهی در آب و نیز بامکیه مکلکراس است که طول آن نهایت سه شبر میباشد
سر آن باریک و نیز گفته اند که سمیت این بحدیست که بنفس صغیر خود میکشد و هر که را منظر و بآن افتد میمیرد و هر که بنزدیک آن مرده بود از تیزی میمیرد
و این قول شاید مبالغه باشد و دیگر افعی که کمتر آن گنده و گردن آن باریک و سر آن پهن و اغر با نقطهای سیاه باشد که دیگر طویلیا که در طول باهم مانند
و بد بو میباشد و کسی را بگزد پوست او جدا میگردد و دیگر معطشه که عطش ما فراط و حرقت و التهاب بسیار عارض میگردد و ملسوع آنرا بحدیکه از آب سیر نشود
و سیراب گردد و دیگر ابراقه که میکشد آب پهن و خود بوی آن نیز مهلک است و دیگر سیاه مسمی با سود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ
و آنچه صاحب حما ابا شد و انواع رد یه دیگر نیز میباشد و سمیت مار بلد اکثر قوی تر از آن است و تاثیر آن در بیش اعضای طرف چپ خصوص قریب
بقلب و دماغ و اعصاب که بسرع است از اعضای بعیده و سمیت مار در دندان آنست یعنی بواسطه دندان سمیت را بعضو میرساند و دندان
آن سفید و کوچک بمقدار دانه برنجی و میان سوراخی در طول و سر آن محرف مانند قلم تراشیده است و چون ماریکه دندان آن را برآورده باشند
کسی را بگزد از موضع نیش آن قدری خون بیرون آید ولیکن اذیت بسیار نمیرساند و مسموع گشته ماریکه دندانهای آنرا برآورده باشند

اگر محبوس ارند بعد از دو سال و اگر سر بسته لبعد از شش ماه با دو دنان سمی اول برمی وردد کسی را که گزیده تر بستور بلاک میگرداند طبیعت آن بنهایت گرمی و خشکی و تحقیقت و تحلیل آن که قریب با آب حرارت نبات چهار دیا لبس بر دوم و متوسط آن در سوم آنکه در رود کوهستان خشک در چهارم افعال و خواص و منافع آن چون بآب اندک نمک و شبت و دغن زیتون بر آتش آنقدر که بالایست طبخ نمایند تا ظاهر شود و گوشت آنرا با گندم ما تند اول نمایند و اغلیه را با لطرف جمله دفع میکند و تحلیل بعید و گفته اند در مجذوم امتحانی تجربه رسیده که لبعد از خوردن بدن مقشر شد و از آن مانند فلس ماهی جدا گشت و از آن مرض شفا یافت و نیز از خوردن بسیار آن بدن متفرح شده مثل ماهی پوست انداخت و دمقدار کم آن اخلاط ضعیفه لطیفه را مستحیل بسیش لطیفه را به تقشیر جلد دفع میکند و نفع بی چشمه ایضا گوشت پخته آن بنحو یکه برای تریاق فاروق می پزند جهت دفع سموم و سده و جذام و داء الثعلب و داء الحیه و منع زیادتی خنازیر و حفظ جوانی و تقویت قوتهای حیوانی و نفسانی و نیکویی ذهن و فکر و جهت تقویه و عشه و امراض بارده عصبانی و طول عمر موثر بهر گاه بسال یکمرتبه تناول فرمایند و لیکن اکثار و مداومت نمایند و بعد تقویت بدن و شحم مرغ بریشین گوشت و جمله حفظ نمایند در اعضا را از خارج عمر بالیدن مراهم و موم و روغن مناسب تازه و از داخل و آشامیدن شراب بالحم و اکل لحوم لطیفه مشویه و امثال اینها و آشامیدن مرق آن جهت ضیق النفس بارده و رطبه یا به که مرقه آنرا بادام بپزند زیرا که گوشت آن دیر پخته و نهرای گرد و ضماد گوشت کوبیده خام آن جهت دفع سمیت افعی گزیده و در قسمام مار بابه نهایت نافع و جهت داء الثعلب و داء الحیه و خنازیر و اوجاع مزمنه بارده نافع و چون شکم آنرا چاک کنند و گرم بر گزیده آن گذارند و هیچ آنرا ساکن گرداند و سمیت آنرا دفع نماید و اکثار اکل آن محرق اخلاط و صداع و مصلح آن شیر تازه دو شیده و آب فواکه است و نخود دیگر در حین جوشانیدن گوشت در آن پخته باشد در افعال قریب القرص افعی نمکی که در جوف آن پر کرده باشند در افعال ضعیف تر از گوشت آنست و گفته اند که چون هفت عدد افعی را بر ابریسمان به پشم سرخ ارغوانی حقه کرده بازای هر یک افعی گرهی بران بزنند بستن بر گردن صلب خناق جهت منع آن علت بالخاصیه مجرب است و ستوده ابریسمان که تای که افعی را بدان خفه کرده باشند جهت خناق و اورام لوزتین نافع در غرون آن اکتحال جهت بهشتی چشم و منع نزول آب در چشم مفید و مستور زهره آن سم قاتل بلا مهلت و گدازنده اخلاط و اعضا و فاسد کننده ارواح حرارت غریزیه بسرعت بالخاصیه و لهذا استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و پوست آن جهت امراض سده و استسقاء و یرقان و طحال و بثرات و ادرار البول و تفتیت حصاة و امراض متعدد هر نوع که استعمال نمایند نافع و بخور آن طرد هوام نماید و کسی که خناق باشد و خوردن گوشت آن خوش نیاید ادرار محرق آن که بدل آنست استعمال نمایند و طریقه آن در مقدمه ذکر یافت و در نسخه تالیفی طریق احراق آن چنین است که بران افعی نمک و شبت و انجره را از یک یک رطل و نیم اوقیه سائیده پاشیده و پانزده اوقیه عسل بران ریخته و سر آنرا بسته در تون حمام یا در تنور گذارند تا سوخته گردد مانند زغال پس نرم سوده در شیشه یا در ظرف چینی محفوظ دارند و عند الحاجت استعمال نمایند و گاه از برای خوشبوی و نیکویی طعم قلیلی سنبل الطیب و سانج هندی نرم سوده بآن ممزوج می نمایند افعال و خواص و منافع رماد آن آنست که طلای آن با روغن زیتون جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و جهت داء الثعلب و داء الحیه و اکتحال با عسل بجهت تقوی باصره و علامت افعی گزیده و تدارک سم آن و مراره افعی و گزیده و تدارک آن و نیز تریاق فاروق از بدن و ظهور تا انتهای کمال و نسخ و طریقه ساختن و زمان استعمال و مواضع آن و مقادیر شربات و منافع و خصائص آن به تفصیل و قرص افعی و جنس بن نهاد و طبیخ و داء اللحم و مرقه و معجون آن قرابادین بن کتاب قرابادین یافت و بالجمله کسی را که افعی یا مار گزیده باشد بالاز علامات آن برآمدن خون صدید اللون از آن موضع زرد آبی شبیه بچرک و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان و التهاب اندرون و گرمی بدن و عرق سرد و سستی ارکان و غشیان و قی صفراوی و اعمار و غشی و سرد بدن اسال هلاکت و بهترین معالجات فی الفور بلا فاصله التیقن بالاتر آن موضع سست به آهستگی تمام بفاصله چهار انگشت یک شبر بابریسمان و بند یکه حاضر باشد تا از کمر بند و دستار تا بند ارادت آنکه تغافل نه در زند و مسابله نمایند اگر عضو باشد یعنی اگر در دست و یا باشد و گر جز و جا عضو ندبهتر ست یکی بالا یکی دیگر به فاصله چهار پنج انگشت با یک شبر تا خوب تواخر جمع نگرد و باز نکنند و اگر تا سه روز باز نکنند بهتر

بهترست و داغ کنند آن موضع را یا قطع نمایند و الافی الفور تیغ زده محجمه بقوت تمام بکشند چند دفعه تا تمام سمیت خون فاسد دفع گردد و خون موضع
از آن بریده گرمک مانند جرک رقیق زرد رنگ شبیه بزرداب می باشد زیرا که خاصیت سم آنست که خون و اخلاط و اعضا را میسگدازد
و فاسد میگرداند و اگر محجمه میسر نیاید شخصی جوان با قوت که دندانهای او سالم باشند و جرحی و قلاعی در دهان و زبان نباشد و ناشتا نباشد دهن خود را
پاک بشوید و روغن گل بر سبهای خود بمالد و بدان بمصمصه کنند بقوت تمام آن موضع را و گلاب دهان را بیفگنند و فرو ریزد و نیز فی الفور تریاق فاروق اصلی
بدو بخورانند و بران موضع بمالند و سه چهار عدد درچه که بهندی ریٹها نامند در آب خوب بمالند تا کف برآورند و بخورانیدن روغن کهنه که اقلا دیکساله
و شیر و شراب کهنه و پنیر با به خر گوش تازه محلول در سرکه و با آب مطبوخ برگ غار و دنا غیراد اسبند و تخم جونچه و مغز قرنج و بیخ عسر طلبشاد و بیخ
کاشم و بیخ گردبرگی و افسنتین و جنطیانا و جعشفوفی و در آیند مدحرج و طویل و کرفس و فلفل و یا معجون قریب از آنها تمامی و یا آنچه میسر آید با عسل بقدر
چهار دانگ و خوردن سیر خام بسیار با مغز گردگان و مالیدن مرکی داد و یه مزبوره بقوت بر موضع آن شکم موش زنده را بشکافند و
دیگر گرم بران موضع گذارند و بعد از آن شکم خروس زنده را بشگافته گرما گرم بران بگذارند و مهره مار را بران بگذارند بچسپید و بران شیر تازه دوشیده بریزند تا
تا هنگامیکه دیگر شیر سبز و رنگ آن متغیر نگردد و مهره خود بخود جدا گردد زیرا که از علامات مهره مار اصلی آنست که تا دام که زهر باقیست جدا نمیگردد و شیر که
بران بریزند بریده و متغیر می گردد و تقی فرمودن با آبیکه نیل دران بمقدار یک رطل حل کرده باشند و بستن قدری از آن دران موضع و خورانیدن آب
برگ بریانه که نبات هندی معروف است و سعوط نمودن بدان و اگر تازه آن نباشد برگ خشک آن را سوده بجوشانند و سعوط نمایند که باقی مبنی و دماغ او برسد
و تغذیه بسرطان نهری و زنجبیل با شیر الاغ و یا زنان و گفته اند که اکتحال بدندیا آب سوده در چشم او باعث عدم ضرر از سم آنست اما باید که قلیل باشد اگر
کمال سرد بچشم دارد و کسیکه زهر افعی خورده باشد و او را آب و برنج غشی عارض گردد تدبیر آن مکرر قی فرمودن با آب رته و مطبوخ ادویه مذکوره در
روغن کهنه تازه و مسکه با آب گرم یا با شیر گاو و یا باز یا تریاق فاروق و مثرودیطوس و رد المسک و فادزهر فایق و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای
لطیفه مانند مرق مرغ جوان فربه و سرطان نهری با مشک خالص و شیر بز و ماده الاغ یا زنان و امثال اینها اقلنجه بفتح اول و فتح لام و سکون نون و فتح جیم و ها
بهندی پل برنگ نامند ماهیت آن تخمی است بحجم ولکنه شبیه بجو بسبب با عطریت و لذاعت سرخ و طعم آن تلخ و در خوشبوئیها داخل مینمایند و در
معاجین و غیرها نیز نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سفید و تخم آن در غلافی مانند تخم برز البنج و نبت آن بلاد هند است و زرد
و سیاه آن زرین گویند از قسم کوچک کبابه است و نیز گویند قرنفل بستانی است و این هر دو اصلی ندارد طبیعت آن گرم در اول و خشک با
قوت قابضه افعال و خواص و منافع آن مقوی دل و دماغ و جگر و معده و مفتح سدد دماغی و محلل ریاح و مشهی و مفتح سده احشا و مسخن معده و آرد و غ
آورد و قائم مقام جمیع سموم خصوصا عقرب و رتیله و طلای آن با روغن زیتون در حال رفع درد گزیدن عقرب میکند مصدع و مورث کرب و خناق و
مصلح آن روغن زیتون مقدار شربت آن تا دو مثقال افیتمون بفتح اول و سکون فا و کسر نون و یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون
لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست شبیه با قیصوم مگر زرد و بوی که بوی اترج ندارد و در زراعت گندم میروید طبیعت آن نهایت سرد و مخدر است افعال و خواص و
منافع آن از خارج در اطلیه رادعه مستعمل است شرب آن جایز نیست انقیطس بفتح اول و کسر قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و ضم طای مهمله لغت یونانیست
بمعنی محلل ماهیت آن نباتیست بمقدار ذرعی ساق آن باریک و بی شاخ و گل آن مختلف الشکل و الالوان و مائل بسفیدی و برگ آن عریضتر شبیه ببرگ سداب و ازیر آن
نقطه ها و ثقب بزغبهای سفید مانند برگ کاسنی کبیر و اندک طولانی و ساق برگ آن باریک و تخم آن شبیه بتخم شلغم و بزرگتر از آن یا بتخم تربد و در غلافی مانند آن سیاه و زبر
و بیخ آن بی ریشه و نرم با عطریت و از وسط ساق آن سه و یا چهار شعبه با نگشتان باریک بطول یک اصبع روئیده بطرف بالا و بوی گیاه و آن شبیه ببوی تربچ
و نبت آن سواحل دریا و تمر آبها و جائیکه آب دران فرو میرود و میباشد و مزرعهای جو و عدس و نخود و در مصر و سواحل دریای شام بسیار است و در سفر با شلغم
نامند بهترین آن سرخ سنگین آنست و مغشوش بتخم شلغم میمایند و فرق بزرگی آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با اندک گرمی آن زیاده از خشکی آن

افعال و خواص و منافع آن برگ و تخم و سایر اجزای آن جهت رجع کبد و ورم بارد و غلیظ الاثر بلغمی سده آن و صدد و طحال تحلیل اورام و احتساء الطیفیه ریاح و نفخ طحال و اجاد و صلابات سایر اعضاء و درد پا و و ورجع بمیع هوم و تاله خمر با و ضماد آن نافع و باید که مه و زبا شراب حلو یعنی شیرین استعمال نمایند و عصاره بیخ آن جمیع امراض مذکوره نافع و قوی تر و باید که در فصل بهار عصاره آنرا بگیرند زیرا که بعد از آن در ان رطوبتی نمی‌ماند مقدار شربت آن تا دو مثقال و از تخم آن نیم مثقال و در حقن اوابا آثار مانند آنست و آنرا زبت انجلیز نامند **اتیمسیدون** بفتح همزه و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم دال و سکون واد و نون لغت یونانی است و آنرا نافیوس نامند ماهیت آن نباتیست آبی بسته شجر گیاه منحصر در یک شاخ و برگ آن زیاده از دوازده عدد نمی باشد و گل و ثمری ندارد و بیخهای آن باریک و سیاه و تند بوی و بی طعم **طبیعت** آن معتدل **افعال و خواص** آن بخاصیت نافع بزرگ شدن پستان است خصوص با روغن زیتون بر آن بمالند آشامیدن آن مانع توالد زن و مرد مقدار شربت از برگ و بیخ آن جهت قطع توالد سه مثقال است که با شراب بنوشند **اقیوس** بفتح اول و سکون ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است و آنرا اقانیوس الهندی نیز نامند بجهت آنکه شبیه بهندوانه است و به لغت مردم آنرا نانا الافسر و نخل بری نیز گویند ماهیت آن نباتیست بلند شجر و گیاه بلند نمی‌شود و ساق آن بر غصب باریک دارد زیاده نمی باشد شبیه بچوب از خرما برگ آن مانند برگ سداب سیاه سبز و ثمر آن مانند خیار کوچکی صنوبری شکل سیاه و گل آن زرد و شکل بیخ آن بقدر گردو و شبیه به پیاز نمی‌ماند و پیاز طوبت دچون خشک شود با قلی آن سفید ظاهر آن سیاه **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی جالینوس و مجموع آن مسهل بلغم در اول و ثمر اقوا و بعضی در اول درجه اول مجفف در دوم گفته **افعال و خواص** آشامیدن اعلای آن مقی و اسافل آن مسهل و مجموع آن مقی و صفرا و نافع رویدن مو و سسته بر عارض با ان مالیدن چون بر آن بمالند و ثمر بران یرقان را مفید و معه آن مقی و مسهل و مقدار شربت از جرم آن سه قیراط و از عصاره آن و بیخ قیراط و بیخ فادا و لیکن گفته که طبیعی در ثمر آنست جهت تحلیل صلابات نافع و گفته شده بلا نه هر باشی چشم را مقی است و کیفیت استخراج دهن آن آنست که آنرا بکوبند و بفشارند و مو آنرا بگیرند و در ظرفی کنند و بر آن آب بریزند یا بری حرکت دهند و خشک نمود استعمال **افیون** بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون معرب اپیون یونانیست و معنی آن اسبست سیتی یعنی خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و بیربری و بهندی و فارسی افیون مشتق بمعنی میرانند و اعضاء بفارسی تریاک گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب بخوراند افیون بوده زیرا که خاصیت دوای دراو جماع شدیده مسکن حالی بمان مرگ فی موت است لوچون درآن قوت سمیت است و با آنکه دوای سمی و شدید الفعاله است و اطبا باعتبار خواص نفعی محتاج بوده اند بار استعمال آن و مداشته اند چاره از آنها لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحات آن مانند زعفران و جند بیدستر و مشک **ماهیت** آن شیر عصاره ای که میخانند آنرا بسبیل اشتراک بر سه چیز اول بر لبن خشخاش مطلقا خواه خشخاش سفید باشد و خواه سیاه بر اهل مشرق و مغرب بهم متفق اند دوم بر لبن خشخاش سیاه و این قدرالکتیبا جهت آنکه در آن مان نوع خشخاش سفید بوده و از خشخاش سیاه و صحرائی لبن میگرفتند و الحال کم بوده و اکثر مفسر فاضله در مختص ازان معروف باشند طا نحو با طراف مبر و دانه سوم بعصاره خشخاش سیاه که آفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس تصریح آن نموده بوده اند و اکثر حکما و عراقی نیز افیون بهمیا زند و این نیز مجرد است حقیقت العمل از اشتقاق المعان نیز بدستور خشخاش میگیرند و این بسیار کم و تحصیل آن نیز بسیار نیست طریقه اخراج آنست که چون برگهای گل خشخاش بیفتد و کوزه آن بزرگ شده و انتهای آن بسته گردیده قریب آن رسیده که رطوبت و طراوت آن کم شود و خشک گردد و در اطراف ظاهر آنرا آخر روز بنیه نیش طولانی تر آنکه غایر باشد و با اندرون آن بر سد و سوراخ کنند و نشتر میگذارند تا چون در طی که در روز آن بسته از آن صمغ بیرون آید بسبب روی هوای انجمار خود را نقوادی بهم بیوسته پس صبح زود آفتاب خوب طلوع نکرده و هوا گرم نشده تا آنها با انگشت میگیرند در کنار صدفی یا جینی یا شیشه جمع مینمایند و با هم مینمایند تا آنکه باز تراوش نماید و از آنها آید نیز میگیرند و همچنین روز دیگر دو مرتبه یا سه مرتبه نیز تیغ میزنند و لبن ان بر آید بدستور بر میدارند و بعضی مردم لبن آنرا از صدفه یا از لیست کارد جمع مینمایند و با انگشت بهتر است زیرا که در آن صورت البته قدری از پوست رقیق و اجزای کثیفه خشخاش خراشیده داخل آن میگردد و لبن بعد از ان تمام اخذ تمامی لبن آنرا بر روی سنگ نیکو صلایه میکنند و بدست میمالند و بعضی از وضعیت آن بتحلیل رود و غلیظ گردد و قرصهای دوا ذبیله و با قلمهای بپیچانند اما طریق اخذ عصاره که بهتر

واوراق آنرا میکوبند و آب آنرا فشرده میگیرند و در آفتاب میگذارند تا غلیظ گردد و بدستور بر سنگ صلایه بسایند و این را افیون سقدونیون میگویند بهترین
آن افیون متخذ از خشخاش سیاه است و بعد ازان خشخاش سفید و از شقایق النعمان ازهمه باعتباری بهتر و اقوی و زبون آن ماخوذ از
عصارهٔ آنست و ازان زبونتر ماخوذ از کاهوی صحرائی و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و تبوهت و ثقل جرم و جوهر در آب گداخته شدن
اجزای محلول آن شتابان و متساوی بودن که درو ریگ و ران نباشد و چون صاف نمایند ثقلی از آن نماند و بوئیدن آن خواب آورد و چون قطعهٔ آنرا بشکنند رنگ آن سفید
مائل بسرخی و سنگین باشد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون در آتش اندازند و بآتش در گیرد چراغ بدارند و کند و مشتعل و افروخته گردد و ازان
جرم بسیاری نماند و شعلهٔ آن صافی باشد و کدر و تیره نباشد و چون آنرا خاموش کنند بوی آن تند قوی باشد و مغشوش آن بخلاف اوصاف مذکوره است
و آنرا غش مینمایند باعصارهٔ خس و برگ میکنند و عدس و صبر و مر نیز داخل آن مینمایند و علامت هر یک از طعم و رائحه داخل نمودن در آب معلوم میگردد طبیعت
آن بدانکه در مزاج آن اختلاف بسیار شده است جمهور اطبای یونانی آنرا سرد و خشک و برودت آنرا در نهایت مراتب میدانند که چهارم است و دران نیز
اختلاف است و بعضی در اول چهارم و بعضی در اوسط و همچنین ست قول و در یبوست آن بعضی گفته اند که یابس است در سوم و بعضی گفته اند یبوست آن تا قوت
در جملهٔ اطبای هند آنرا گرم و خشک و متاخرین اطبای فارس که تابع اطبای یونان اکثری آنرا سرد میدانند و بعضی گرم آنچه بالفعل مشهور است اطبا متخذ از خشخاش
سیاه بری بارد و یابس است در چهارم و متخذ از خشخاش سیاه بستانی بارد و یابس در آخر سوم و از خشخاش سفید بستانی بارد است در اول سوم و متخذ از کوزهٔ شقایق
النعمان اکثری آنرا گرم میدانند و بعضی سرد و مولف را عقیده آنست که افیون باوجود برودت مرکب القوی است یعنی در آن دو جزء است جزء لطیف ناری حار و جزء
کثیف ارضی بارد است و تلخی طعم و حدت رائحه بسیار و سرعت اشتعال بنار و صدور افعال حرارت ازان بر بدن بعد در دوران فعل و انفعال باهم جذب و جزء حار
آنست و لیکن چون بسیار لطیف و قلیل است زود تحلیل میرود و زائل میگردد و افعال برودت آن بسبب جزء کثیف ارضی آنست که چون بسیار باقی میماند و از
آن که اول هنگام استعمال ورود آن در بدن باطنا و ظاهرا اثر آن باوضاع و اعضای بسبب تخدیر مسام و اجتماع حرارت در باطن قوی را بر میانگیزد و ظاهر آن گرم
بسیار و اشتهار زیاده میگردد و بعد رفته رفته بالعکس آن ضعیف و لاغر و رنگ آن زرد و زردی بسیار و بسبب ضعف افتادن حرارت غریزی و قوی را دون
افعال و خواص و منافع آن مخدر و قاطع النفث مسدد و منوم و محلل و مسکن اوجاع و مانع تعفین اخلاط و فساد و حافظ ادویه و ترکیب جهت اکثر امراض راس
و نزلات و امراض چشم و گوش و حرقه و سرفه و ضیق النفس که از حرارت باشد و تپهای حاد مزمنه و دقیه نافع و در تسکین اوجاع و منع تنفس و تحلیل روح هوائی
و دفع اسهال و رفع معا مانند آن دوائی نیست و چون در سفر یا هنگام تعب و غم و هم و اندوه و خفقان قلب و گرسنگی و نیافتن طعام در ایام قحط و غلای
... و قطع استسقا و حرقت بول و سوزش آن و حدت منی و سرعت انزال و شدت قوت باه و وجع ... اند که ازان بخور نموده
... افعال مذکوره و خاصیت آن امراض راس ... ازان باصلاح آن ... ادویهٔ مناسبه دیگر پریشانی و شقیقه جهت
... مقدار ... درمی تدریجا تا ربع درمی یا بار الشعیر ... نافع جهت ... دو سوم ... سرسام صفراوی و صبار او
... افیون ... شقیقه پیشانی ... اگر قوت او قوی باشد ... استعمال آن و همچنین شمامهٔ از زعفران
... مقدار ... و کمتر ازان ... جهت ... آن سفید و ... دکن ... و همچنین بوئیدن
... خوردن ... فتیله آلوده ... مسکن ... استعمال مقدار ... ازان با ...
... زعفران و روغن گل حل کرده ... افیون ... نافع در ...
... ازان باندکی زعفران جهت ... گفته اند و در اصلاح ...
... امراض العین ... و باز ... و جوبه ...
... و همچنین باندکی زعفران ... الامراض ... افیون ...

٩٩

تسکین درد آن و همچنین با ادویه جند بیدستر محلول در تسییر ختران و با روغن بادام تلخ و مرور زعفران جهت درد گوش و استعمال را دان با جند بیدستر جهت تسکین اوجاع گوش و قرحه آن نافع و قطور آن با بزرالبنج سفید هر دو متساوی بقدر حمص محلول در روغن بنفشه جهت رفع حادث از حرارت و یکقطره شیر تازه دوشیده نیمگرم جهت ثبور آن که با ضربان باشد اما وقتی باید استعمال قطورات افیونیه در گوش نموده که از شدت درد خوف تشنج و اختلاف و غشی باشد و با وجود نیافتن ادویت بان جائز نیست زیرا که موجب ثقل سامعه است و در خیر این حالات بطریق اولی و ضماد آن جهت تخفیف قروح و ورمهای حاره و با زرده تخم مرغ نابخته و زعفران جهت حمره بضم حای مهمله که باد سرخ نامند و مز اجات بضم خای معجمه با شیر دختران و زعفران جهت نقرس حاره و قیلکه آن مرکب از زعفران با النسویه جهت زجر مجرب و با موم روغن جهت حکه و جرب نافع و در معاجین داد ویه مرکبه حافظه قوت آنها است مضر قوای باطنه و ظاهریه و حس و ادراک و اراح و مورث کزاز و دق و شیخوخت و لاغری بدن و زردی رخسار و تقلیل فهم و فکر و رنج خلقی و اکثر اوقات مغموم و محزون بودن و با اندک چیزی خائف و هراسان شدن و ضعف قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و قلب و کبد و معده و گرده و مثانه و باه و احداث نفخ و قولنج و عسر البول و غیر آنها است بسبب تبرید آن اين اعضا و مصلح آن جند بیدستر و زعفران و دارچینی و فرفیون و زنجبیل و جدوار و فلفل مقدار شربت آن از یکحبه تا چهار قیراط و زیاده از یک دانگ آن ممنوع و دو درهم آن کشنده بدل آن مثل آن بزرالبنج و بوزن آن تخم لفاح بانصف بیخ آن با عصاره آن و در حبس الدم با شیر دختران و دیگر ها است و بعضی بدل آن بوزن آن تودری سفید گفته اند مدت عمر و بقای قوت آنرا مانند سقمونیا پنجاه سال گفته اند و باید که آنرا محفوظ دارند از رسیدن کیفیات غالبه اربعه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و لذا گرد و غبار آمیزش اشیای عطریه و غیرها که آنها در فتور قوت خود بگردانند و ضعیف نسازد و هر که زیاده از مقدار شربت آن بخورد او را خنده و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق و ظلمت بصر و پراگندگی حواس و تنگی نفس و گرفتگی و سبات مفرط و خارش بدن و فرو رفتن چشمها و کبودی از عرق سرد آمدن رائحه افیون از دهان و نفس و بدن خصوص که در وقت خاریدن و کبودی ناخن عارض گردد پس هلاک ساز تدارک آن اینچه بدان مانند قی کردن بماء الشبت و فجل و عسل و نمک هندی و حقنه حاره و آشامیدن شراب که در آن دارچینی سوده و عاقرقرحا و جند بیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر به تکمید و عطسه فرمودن و در میان آب گرم نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سنجرنیا و تریاق اربعه و تریاق الطین و شرودیطوس و فادزهر فائق و مقدار بندقه جند بیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار مجرب و دارچینی و ابهل با عسل سرشته و اگر قلیلی فرفیون و زعفران نیز اضافه نمایند به تبت و خورانیدن روغن گاو و آب گرم و بوره و نمک و با شیر تازه دوشیده با انار حبل دریائی و مکرر قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین خوردن و بوئیدن مشک و جند بیدستر و زعفران و خوردن اینها با هم و غذا ها طعامهای چرب شیرین و شیر برنج و شیر و سیر و جرجیر بسیار مؤثر است و خوردن جند بیدستر بقدر آنچه که افیون خورده و آشامیدن سکنجبین با آب و نگذاشتن که بخواب رود نیز مؤثر است و اگر از عقب آن روغن کنجد با شیر سفت بخورد و گفته اند که معالجه به دو نیمه تر شبها و سرکه و با بالای آن نیز و باعث قولنج قسب است و اگر احتیاج حقنه شود و حقنه فرمودن و بحقنه های مناسبه بعد از فراغ از حقنه شراب افسنتین ساعت بساعت دادن و در بزرالبنج مهگران احتیاج به تحقیق زیاده است از افیون و بیان افیون در طریقه اغذ و منافع مضار و ترکیب افیونیه با اندک تفصیل و مبسوطی قرابادین باید

فصل الالف مع القاف

اقاقیا بالفتح همزه و قاف و العین و کسر قاف و فتح یای مثناة تحتانیه و الالف بلغت یونانی اسم قرظ است و قرظ ثمره که از ان صمغ عربی حاصل می آید و بهندی کیکر و ثمر آنرا کیکر کا پهلی و بفرنگی اکاکیا نامند ماهیت آن نزد اقوال عصاره نوعی از مغیلانست که قرظ نامند آنچه قبل از رسیدن آن گرفته باشند تا قبل از جفاف سرخ یا قوتی رنگ و بعد از خشکی سبز مائل بسرخی و سیاهی و آنچه بعد از رسیدن آن نموده باشند مختار و مستعمل نوع اول است که طیب الرائحه است سبز مائل بسیاهی سنگین و صلب با شد طبیعت غیر مغسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مغسول آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص و منافع آن مجفف و رادع و قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی معده و کبد و بیماریهای حاره و اسهال و دیگر جهت استرخای مقعده و درم سیم شیر با و فما و اطلاء آن مسکن و مدار حاره و مقوی بصر و قطع رطوبات و زائل کننده سرخی آن داخل کرده میشود در او دیه و طلاء آن بر ادرم باه محلل و مانع انصباب مواد لسوائها و جهت داحس و تشقق حادث از سرما و استرخای مفاصل و بروز مقعده اطفال و موی سیاه کند آن و با برگ مورد

جهت قطع ادرار عرق و بدبوی آن در خسار باعث نیکوئی رنگ و با سفیده بیضهٔ مرغ جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و بدستور با موم و روغن
جهت سوختگی آتش و داحس مفید و دندان جهت قطع نزف الدم از هر عضوی که باشد و چون آب بجوشانند و بر مفاصل مسترخیه بریزند نافع و
مانع ریختن مواد است بسوی آنها و انتقال بدان نافع سحج و اختلاف الدم و امعاست و در رحم باعث نشف رطوبات مسترخیهٔ آن و حمول و فرزجه
آن مانع نزف الدم و خروج مقعده و رحم و استرخاء و سیلان آن و ضماد آن جهت برآمدگی حدقه و ورم حار با سرخ و ورم مقعده و در رحم و بر کبد ضعیف باشد
تقویت آن و چون در آب حل کنند و سر را بآن بشویند موی را سیاه گرداند مانع آید از افتادن آن و بالادن زنگل جهة قطع سیال اطفال بجهت سورث
شده مصلح آن روغن بادام مقدار شربت آن یکدرهم بدل بوزن خدهن صندل و گویند حفص سهت و این النسب بیمایند و دستور گرفتن آن انست
بگیرند ثمر درخت آنرا هنگام نفخ و رسیدگی و بکوبند و صاف نمایند و بآتش جوش دهند تا بسر حد انعقاد و در قالبها ریزند بگذارند تا خشک شود و بکار برند و اگر آب برگ آنرا
آنرا نیز داخل مینمایند و گفته اند اگر با قنّاب منعقد سازند بهتر است و طریقه آن انست که آب بسایند آنچه بر بالای آن استه بر آرند و قرصها سازند خشک بند و عند الحاجة
بکار برند انکه اقاقیا مرکب است از دو جوهر لطیف حار حاد و لذاع و غایض جوهر کثیف ارضی قابض مسدد و چون غسل نمایند آنرا جوهر لطیف و صاحب آن افعال زائل گردد و جوهر کثیف
ارضی آن بماند لهذا در بعضی مواضع استعمال غیر مغسول آن را نمایند و در بعضی جا مغسول آن نمایند امراض چشم باید اقحوان بضم همزه و سکون قاف و ضم حاء
حاء مهمله و فتح واو و الف و نون لغت عربیست و احداق المرضی نیز گویند و بفارسی بابونه گاو چشم نامند و بیونانی اذیانس و اوباتیس و بعبرانی نفیت
و لبیریانی فسادینز و ابیون و کرکیش و کرکاس گویند و نیز بعضی کاذریون نام اقحوان است ماهیت آن دو قسم میباشد صغیر و کبیر را بیونانی فلیس و بفارسی
بهار گویند و این نیز دو نوع است بری و بستانی و از انشاء بهار برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و رازیانه و گل آن زرد و در اطراف آن برگهاست زیره
سفید و از گل بابونه بزرگتر و ثقیل الرائحه و با اندک تلخی و منبت بری آن کوهستانها و صحراها و با لجمله حقیقی از بابونه است و مغشوش بها بونه مینمایند
و فرق انست که بابونه تخم دارد و این ندارد و گل بابونه مجوف نیست و این مجوف است و مشتمل گل زرد آنست نه گل سرخ آن و بهترین
آن انست که برگ آن سبز و بیرون گل آن سفید و اندرون آن زرد و با تلخی طعم باشد و کهنه و فاسد نباشد طبیعت آن در سوم گرم و در
دوم خشک **افعال و خواص و منافع آن** مسخن آن قوی و محلل و مفتح سده جگر و ادرار عرق و ملطف و محلل خون بسته در مثانه و ورم مقعده
و مدر بول و عرق و حیض و مسقط جنین و مفتت حصاة و باقوت تریاقیت و جهت درد مثانه و ورم سپرز و استسقاء و قراقر معده و قولنج و مثانه
و نزول آب در کیستین نافع و با سکنجبین یا با نمک مسهل سودا و بلغم و بدستور با افتیمون اغشاء الراس و بوئیدن تازه آن خواب آورد و مداومت آن سبات
نطول جهته سپرز آن نافع بدین قسم که هر شب اقحوان و جو مقشر و بابونه از هر یک قیدی در آب شیرین بجوشانند و روغن بر سا داخل کرده بر سر نطول خواب آ
آورد و اشباه و در نسخه دیگر بجای شعیر صعتر آمده و یک جزو تمام نیز داخل دارد و چون اقحوان استفراغ سودا و بلغم مینماید لهذا استفراغ بدان چه مذکور
نافعست از برای الیخولیا و ترع و صرع و جنین آشامیدن هر روز یکمثقال از بیخ آن بعضی دو مثقال گفته اند با طبیخ فه و اینها تا سی روز متوالی جهت انار و صرع
و همچنین آشامیدن گل آن هر روز دو درم با شربت سکنجبانی تا بیست و هجر در متوالی جهت صرع و در وجاع کشتی آن برای غرب و اکتحال خشک و آن جهت تنقیهٔ
طبقات چشم و رفع ظلمت بصر و جلای آن و رفع آثار و قروح و دفع نزول آب و در آن و بعضی این خاصیت را بنوع مغبر آن مختص دانسته اند اقحوان النفث الصدر
الغذار العتوق آبجته ربو و سرفه و نفث الدم و آشامیدن سه درم برگ خشک آن با سکنجبین بجهت ربو و اسهال مره سودا و تحلیل و تحفیف رطوبات
معده و تحلیل خون منجمد و آشامیدن یکمثقال خشک سوده آن با سکنجبین جهت ربو و برانگیختن اشتها و خوشبوئی معده و آشامیدن بجهت هم آبجته ادرار عرق
و رفع قولنج نافع اعضای النقض آشامیدن مطبوخ آن با ماء العسل مدر قوی است و محلل خون منجمد در معده و مثانه و مسکن وجع آن و چون با گل آن بپاشند جهت تفتیت
حصاة و تفتیح قولنج نماید و نقاح آن با شراب جهت ادرار بول و طمث و اسقاط جنین و نزول آب و بکیستن به دستور عمل آن در ادرار حیض تقویت تمام نماید و محلل
صلابت رحم و مفتح سده آن و آبزن آن جهت ادرار حیض و منقی رحم و طلاس در طبیخ آن جهت هلاک رحم و طلاء آن تا زیر ناف جهت تسکین و تقصب بخار آن جهت تقویت

باه و جماع بنهایت موثر و ضماد آن بدین قسم که آب مطبوخ آن با حبه تر کرده بران گذارند جهة التوای عصب و دفع زهر جانوران سمی گزنده و با موم و روغن جهة
ورم صلب بیاض عین و غیر آن و ضماد جمیع آن جهت باد سرخ و اورام حاره و باره و در آنها و جهت بواسیر و لقوه خشک آن بلیشها و قروح خبیثه و جراحت تعفین ضماد گل جهت تحلیل اورام
غلیظ و تفتیح سده و مفید است مضر و اکثار آن مصدع و مثقل است مصلح آن گل نیلوفر و سکنجبین و سعده و مظفر قدر آن مصلح آن بنفشه و انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا مثقال و دو بدل
بدل آن اکلیل الملک بابونه ست و دو وزن آن نوع صغیر آن در دوم گرم و در اول خشک و در افعال ضعیفتر از اول ضماد آن با شراب جهت نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل
ورم نافع و روغن آن که چهل روز گل اقحوان را که در هر یک رطل از آن چهار رطل روغن زیت یا روغن کنجد تازه ریخته در آفتاب گذاشته باشند قطور آن در گوش جهت
رفع اوجاع آن و تدهین با آن جهة القوی و التوای عصب و ورم اسافل بدن و مقعده و صلابت رحم و تفتیح مسامات و ادرار عرق و نضج و ادرار و اصلاح جراحات اعصاب
نشر با و تدهین با نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین وجع آن و استنشاق آن و سعوط با آب بلید ستفراغ بحسب یابرج از برای سهر و ربت از رطوبت بورد فی و سهر و شاریح
و خواب آوردن ایشان و همچنین تعریق هر با آن و تمریخ آن جهت لقوه مفید و گاه ترکیب میفرمایند روغن آن با بعضی ادویه حاره و لطیفه بحسب اغراض برای زیادتی تسخین
منافع آن اقسون بفتح همزه و سکون قاف و ضم سین و واو افسنتون بفتح همزه و سکون فاء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم تای مثلثه و سکون
واو و نون دو آخر دیده شده ماهیت آن نباتیست در گل و برگ شبیه بیاد آورد و ساق آن کوتاه تر و غلیظتر از آن و در هنگام تری تقشر میشود و در آب میخورند
و چون برسد طعم آن تلخ مائل بحدت میگردد و گل آن پرخار و خارهای جوانب برگ آن مانند سوزن بغداد و تخم آن زرد و از تخم معصفر کوچکتر مانند ریزه تر و بیخ ایمرا
چون منجمله از آن حرارت بسیار ظاهر میگردد و در اجزای تابستان میرسد و در اکثر مواضع میشود طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن
بسیار لطیف مقدار سه درهم از برگ آن جهت کزاز و تشنج امتلائی و اورام گردن و تشنج عضل تیار و ضماد آن مجرب گفته اند خصوصا با شراب تخم آن با شراب جهت دفع سموم
و کرده مصلح آن شراب مقدار شربت آن سه درهم تا پنج درهم و از تخم آن تا دو درهم بدل آن نخاله ست اقط بفتح اول و کسر قاف و طاء مهمله بفارسی
کشک مینو و اهل رستاق و اعراب بادیه حصاة نامند و بترکی قیروط ماهیت آن روغن ست که بطبیخ وجدا کردن ماهیت از جبنیت را با نمک سنگ منعقد
و خشک نموده باشند و صنعت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن قابض و مبرد و مسکن حدت صفرا و دم و بریان
کرده آن جهت رفع اسهال مزمن بنهایت موثر و ضماد سوخته آن جهت داء الثعلب و دفع نزف الدم و با بواسیر یا پشم سوخته و جو سوخته بالسویه جهت خوازه
مجرب که اول سر را برید و غنگل سرخ حرب کنند و بعد از آن بران طلا نمایند و بر هضم و مولد ریاح و بلغم غلیظ و خام و سده و خصوص با زاغر جیا با معده رطبه مصلح آن جوارشات
و گلقند ست بن الیاس گفته هرگاه صبح بسبب ندان بود و خورده شود او دیه قاتل دیدان از برای رفع سبب آن بیاید که بوده باشد غذا در آن روز
ماء الاقط یا سوم بسیار و اقط فرا گرفته شده از رایب میباشد در آن قوت مخلله زیاده و ضرر آن بمعده کمتر از فرا گرفته بمعنیت و این ترکی فرا فرنامند و از
باقرد خانچه ذکر یافت اقلیما بکسر اول و سکون قاف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و الف و اقلیمیا بحذف همزه در اول نیز
آمده و آنرا اقدیکوس بیونانی حریرا گویند که از گداختن اجساد متطرفه مانند ذهب و فضه و مس و قضیبا مثل کف دور و بر او در و تحت آن منجمد گردد آنچه در تحت
بهم رسد بر کت آنست که بعد گداز و بهم رسیدن کف بسبب حرکت آن تا بر بعضی بطرف خرق و بعضی تحت مجتمع میگردد و الا آنکه بطرق خوف ست لطف از آنچه
بطرف تحت ست و گویند جنت فلزا ست اقلیمیا است یعنی جنت ذهب اقلیمیاست و ذهب و جنت فضه اقلیمیا فضه و جنت قرقیسا اقلیمیا قرقیسا است و بعضی گفته اند که جنت
فلزات غیر اقلیمیا ست و قول اول اصح ست و بهترین همه ذهبی است و آنچه برنگ شبیه با اصل آن فلز باشد و ذهبی مائل بسبزی و فضی بسفیدی و سیاهی نیز بر غلبه بوره
که با طلا میزنند و گویند اقلیما معدنی میباشد و مشتمل بحروف مغسول آنست و طریق احراق و تغسیل آن در مقدار این کتاب و قرابادین کبیر و دستور سرد ر دن آن نیز در آن
و شیافات اقلیمیای نیز مذکور شد طبیعت آن مانند اصل آنست الا آنکه بیبوست بدان غالب افعال و خواص آن مجفف العین مقوی باصره و زائل کننده بیاض عین
و سبل نافعه دموع غشاوه و جرب و نزول آب و بسبب حتم الجروح و القروح و البهق و الطف و سایر الاخبار والادرام و الاوجاع جهت تنقیه جراحات و دفع
تعفن قروح و بردن لحم زاید و رویانیدن گوشت صحیح تازه و پر نمودن زخمها و دفع و طلای آن رادع اورام و جالی و کلف و آثار سیاه و تحلیل

مهلابات طحال با افیون و زعفران و روغن اوجاع مفاصل و نقرس را مفید القلب آشامیدن یک قیراط از طلاق آنجهت خفقان و تقویت دل نافع بدل
آن مروارید سنگ محرق مغسول است فصل الالف مع الکاف اکارع بفتح همزه و کاف و الالف و کسر را و سکون عین مهملتین جمع کراع بضم کاف
است و آنرا بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه گوسفند و بز یکساله است افعال و خواص و منافع آن نضج و بر هضم و بعد از انهضام مولد خون صالح
رقیق و معتدل الغذا و جهت ناقهین و صاحب بواسیر و سوداوی محترقه و سحج و خشونت حلق و سینه و شقاق لب و زبان و گرفتگی آواز و سرفه یابس
و سل و دق و نفث الدم و عسر البول و هزال مفرط و التیام زخمهای باطنی و التیام شکستگی استخوان و با صمغ عربی جهت پیچش و اشتهاء مراری و منع لذع مواد
حاره و دفع مضرت دواهای حار و شرب آب پاچه جهت سرفه حار و تلیین طبع یابس المزاج و حقنه با آن جهت مغص و زحیر و ردی مجرب و نطول آن جهت تقویت
دماغ و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و طلای روغن اندرون پاچه با فرفیون و روغن گل جهت درد سر و ضربان مفاصل حار مجرب مولد قولنج مصلح آن شراب
کهنه و عسل و پختن آن با کرفس و دارچینی و مانند آنها و استخوان سوخته آن جهت رفع نزف الدم جراحات و با صبر جهت اسقاط دانه بواسیر متورمه ثبت
اکمکت بفتح همزه و کسر کاف و سکون تای مثناة فوقانیه و فتح میم و کسر کاف و تا … بعربی خار الیلیس نامند و درخت آنرا در کنار بعضی باغات و مزرعهای
می نشانند بجهت آنکه بسبب خار بسیار آن کسی و جانوری داخل آنها نمی تواند شد و بهندی آنرا کربجوا و کرنج بفتح کاف و رای مهمله و سکون نون و جیم در آخر و بلغت
ساگر کهونا مند ماهیت آن ثمر درختیست پر خار فی الجمله شبیه به درخت انار و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن ریزه از برگ انار در طویل
و عرض زیاده و ذی تشریف و نوک ندارد و بر هر شاخی برگهای آن بسیار و از هر دو طرف محاذی هم رسته و تمام شاخها و ساق آن پر خار و
غلاف ثمر آن شبیه بغلاف … است اینه و پر خار و در جوف بعضی از آن دو دانه و بعضی سه مثلث الشکل زیتونی و نادر زهری رنگ صلب و بر آن اندک …
نقطه بر آمده و در جوف آن مغزی سفید فی الجمله شبیه به مغز فندق و دو پارچه ذی دو هیئت و بسیار تلخ و برگ و شگوفه آن نیز تلخ و مغز کبیر میباشد و … سبز رنگ
و کیل آن اندک سفید رنگ و بهره در خواص قریب بهم اند و ثمر آن چون خشک شود و حرکت دهند مغز آن در آن حرکت میکند چون صلب میباشد پوست
آن صدا میکند و لهذا اکثری شبیه بنموده آنرا سنگ دانسته و گفته اند حجری فی حجر طبیعت آن در سوم سرد و خشک نیز گفته اند و شاید این قول اقوی باشد
افعال و خواص آن محلل اورام و مانع نزف الدم و خوردن آن مانع تاثیر هوائی و نصف دانه آن با چند دانه فلفل سائیده جهت
تسکین وجع قولنج ریحی مجرب و بادر از فلفل و عسل سرشته بمقدار بزرگی آن ثمر آنجهت حمیات مزمنه عتیقه نافع و حمول آن با شیر دختران سائیده جهت حامله
شدن زنان عقیمه موثر است و تعلیق آن با ابریشم سرخ بسته جهت حفظ جنین و بر درخت ثمر جهت منع ریختن ثمر آن موثر گفته اند و اکثر اطبا متفق
اند بر آنکه مسهل ولادت است و چون یکهفته و زیاده بر آن روزی سه دانه ثمر آن را در زیر خاکستر گرم نمایند تا پخته گردد پس بر آورده مقشر کرده نرم
با آب بخورند جهت نزول آب بتکیستن مفید است و حکمای هند آنرا دو قسم نیز گفته اند یکی کبیر و یکی صغیر و کبیر آنرا سفید و هر دو در خواص منافع
قریب بهم و گرم و خشک دانسته میگویند جهت قوت باصره و دفع ریاح و روغن تخم آنرا بر بدن بمالند نورانی گردد و رونق دهد آنرا و داء الحیه چرب کرده خشک گردانند
و بالخاصیه دافع امراض فرج زنان و جذام و ریاح غلیظه و محتبسه در معده و امعا است و جهت دفع کرم شکم و بواسیر و فساد سموم و ورم اعضا و برگ آن جهت فساد بلغم و
سودا و خون مفید گفته اند چون مغز آنرا در هم وزن آن روغن کنجد بجوشانند که سوخته مانند زغال گردد پس آن روغن را صاف کرده در شیشه نگاه دارند و قدری
آنرا در زخمهای غائر بچکانند پر و ملتحم سازد و چون سفوف نمایند مغز آنرا و بر برگ بنجی بپاشند و بر ورم بیضه حادث از نزول بپیچند تحلیل دهد آنرا اگر …
غلیظ و متوجه جانبی باشد از آنجا نگذارد بجز گرداند و دفع نماید بدون الم اکلیل الملک بکسر همزه و سکون لام و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و
الف و لام و فتح میم و کسر لام و کاف و آنرا اصابع الملک نامند و ملکانز و بیونانی بالینوس و بفارسی گیاه قیصر گویند و بهندی … ماهیت آن
… میباشد و گیاه سبز … شبیه بهم … هلالی شکل و در غلافی مانند تخم ترب تخمهای آن … و بعضی از تخم شبیه بحلبه …
… دم باریک و … آن کمتر و برگ آن مدور … شاخهای آن باریک و درشت و صلب پراگنده و بعضی منبسط بر روی زمین

بعضی را ساق بقدر ذرعی و گل آن زرد و در بزرگ و بعضی را گل بنفشی و بعضی سفید و بعضی را ورق شبیه ببرگ لسان الحمل و بعضی ریزه تر و همچنین بیخ آن بعضی بزرگ و شاخهای آن باریک و سست و بعضی بزرگ بالجمله بسبب اختلاف اراضی و بلدان و آهویه مختلف میباشد در کبر و صغر و قوت و ضعف مستعمل تخم آنست و برگ

هندی آن که بزرگ مانند در طعم و رایحه اندک مشابهتی بحلبه دارد و از برگ حلبه کوچکتر و نازکتر و شیرین چنانچه مانند حلبه پخته با روغن بیاز بریان کرده میخورند و در گوشت و ماهی نیز داخل مینمایند و تخم هندی آن بسیار ضعیف و باریک کوچکتر و بهترین اکلیل الملک صعتری تازه زرد رنگ مایل بسفیدی اطیب

الرایحه آنست که چون بشکنند تخم آن زرد و باشد طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در اول و بعضی مرکب القوی و جزو حار آن بیشتر از آن

زیاده از جزو بارد گفته اند و دیسقوریدوس معتدل در حرارت و برودت و اکثر افعال و خواص و منافع آن محلل و منضج و قابض و مجفف و قابض

آن کمتر از تحلیل آن و لهذا منضج و ملطف و مقوی اعضا و ملین اورام صلبه است امراض راس جهت صداع آن ضماد با سرکه و روغن گل بر سر و همچنین نطول آب

مطبوخ آن صداع و دوار و سدر و اختلاج و سکته و لقوه و استرخای حارث از بلغم و صفرا و گرفتن بخار آن در حمام در هر روز و شب و تمریخ بدهن آن برای

امراض مذکوره برای اخلاط ذهنی و رشوحت و حمق و بلادت و مالیخولیا و نسیان و خوردن دو درهم آن با پنج درهم عسل و نطول آب مطبوخ بر سر صاحب سوداوی

سوداوی در هر سه روز یک مرتبه در حمام و در ابتدای فالج و استرخا ضماد کردن آن بر مهار بنفسه مسترخی و جهت تمدد و کزاز بلغمی و نطول آب مطبوخ آن نیم گرم بر سر

معده و جهت تشنج امتلائی و جنس نزلات نزول آب مطبوخ آب به تنهائی با ادویه مناسبه دیگر مانند بابونه و صعتر و شبت و همچنین آشامیدن آب مطبوخ آن جهت

امراض مذکوره امراض معده و غیرها و آشامیدن آب مطبوخ آن جهت درد معده و جگر و سپرز با افسنتین جهت ورم آن هر سه عضو و رحم و ضماد آن نیز بر آن موضع

و همچنین آشامیدن طبیخ آن جهت تحلیل فضول باطنی خصوصاً با انجیر و عسل زیاده کننده شیره و منی و دافع ضرر سموم و ادرار بول و حیض و رطوبات و تسکین غلظت

بلغمی و ضماد پخته آن به تنهائی و یا با بنفشه جهت قروح شهدیه به تنهائی و با زیت بعضی مجففات مانند مازو و عدس و گرا سیا و بدستور ضماد آن منضج و جهت

اورام مرکبه و حار چشم و گوش و مقعده و رحم و انثیین و بدستور ضماد پخته آن با بنفشه جهت اورام حاره صلبه به تنهائی و یا مخلوط با سفیده بیضه مرغ و آرد حلبه و

بزرکتان و تخم کاسنی و خشخاش بحسب حاجت در مرض مزاج و اراده تحلیل و انفشاج و قبض و تبرید و غیرها و قطور عصاره تازه آن با روغن گل سرخ جهت درد گوش

و صداع بارد و آشامیدن سه درهم عصاره آن یا پنج جهت ورم احشا و دلی تخم آن جهت تسکین اوجاع و همچنین با زعفران جهت تسکین ضربان همه اعضا و آشامیدن

طبیخ آن جهت ربو و تفتیت حصاة و حقنه آن جهت تقویت اسافل و تنقیه و تسکین درد آن و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخهای آن جهت ادرار بول و

و اخراج جنین و استحمام با آب طبیخ آن و سر دیدن را ابدان نشستن جهت قروح شهدیه و تسکین خارش و بهقین نافع و آشامیدن آن مضر بانثیین مصلح

آن عسل و انجیر و مویز و مقدار شربت آن تا دو مثقال و از عصاره آن تا بیست درهم بدل آن بوزن آن بابونه ست و ذرابیسون و لبلاب ذکر و نیم

و زین آن برگ آبخیز در الصمده نیز گفته و دو من مطبوخ آن در قرابادین این کتاب ذکر یافت اکلیل الجبل بیونانی اد رملانا منر ماهیت آن

نباتیست بقدر ذرعی نبت آن بیشتر جبال و مواضع صحریه و خشنه و ازین جهت آنرا اکلیل الجبل نامند و در اسکندریه بسیار میشود و در اکثر تابستان

بیرسد و در بعضی بلاد بیشتر و دور بعضی و برتر برگ آن دراز و باریک و بتوه مایل بسیاهی و شاخ آن صلب و گل آن در میان برگها رسته مایل بسفیدی

و تخم آن صلب مایل به استداره و تخم آن ریزه و برگ و شگوفه آن باندک تلخی و تندی و خوشبو و عطر فرماست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و

خواص و منافع آن آشامیدن آن جهت سرفه رطوبی مزمن و ربو و خفقان بارد و استسقای زقی که با حرارت و عطش شدید مفرط نباشد و تفتیح سدد

جگر و سپرز و تنقیه ریه و تحلیل ریاح و تسکین درد جگر و دفع یرقان سوداوی و تفتیت حصاة گرده و مثانه و ادرار بول و ضماد آن جهت تحلیل اورام مزمنه نافع

و برگ آن در افعال مذکوره اقوی از سائر اجزای آن و آنرا چون بر درخشم بازه بجنبانند تسکین و جع آنرا در ساعت و صلاح آورد مضر بمحرور المزاج

مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن افسنتین و نصف آن و گفته اند چون شکم خشنه را از احشا خالی کرده از این گیاه پر کنند منع تعفن

آن بکنند و در منع تعفن بهتر از نمک است فصل الالف مع اللام الب بکسر اول و سکون لام و بای موحده لغت عربیست ماهیت آن درختی خاردار است

شبیه بدرخت اترج الا آنکه برگ آن از ریزه تر و شبیه ببرگ زیتون و خار آن منتشر و متفضارت و سبزی آن زیاده افعال و خواص آن سم همه حیوانات است و از گل قویتر چون داخل اغذیه کنند هر حیوانی که از آن بخورد در ساعت بمیرد و اگر بو کنند و بخورد در ساعت کور و کر شود و از بون ترین گیاه های بلاد شامه و خیال نشر ازه و نواح تهامه ست و علاج آن شخصی ست که خانق اخرد و قلمی خورده باشد ولیکن درین باید که بفاصله از عقب آن ادویه دافعه آنرا بیاشامند والا فائده نبخواهد بخشید الثنج بفتح همزه و سکون لام و فتح نون و جیم لغت یونانیست اثل ماهیت آن بیخ نباتیست شبیه ببزرگ و ساق آن مسطح و بقدر شبری و گل آن سفید مانند گل زردک و تخم آن سفید و طولانی و خاله دار و طول آن کمتر از برنج و شبیه تبر برق و بر سر شاخهای آن نیز سندیر مانند جوز و بهترین آن هندی آنست طبیعت آن گرم و خشک قریب باخر دوم افعال و خواص آن گفته اند جهت تقریر مجربست بدین نهج که روز اول بیدرم آنرا با سه اوقیه سکنجبین ساده و بدستور روز دوم نیم مثقال آن و در روز سوم یکدرم آنرا بنوشند و جهت استسقا طسمه مجرب دانسته اند با شراب مسمی بالومالی که شراب عسلی ست و گفته اند بعموم تمام آنها اخراج بیما یند و آشامیدن بیخ آن بمقدار یکدرهم جهت تقطیر البول نافع

الوسن و الوسن بفتح همزه و ضم لام و سکون واو و ضم سین مهمله و نون و بلغت دوم بضم همزه و لام و سکون واو و ضم و سکون واو و نون در آخر بمعنی یذهب بالکلب ست جهت آنکه زائل میگرداند اذیت سگ دیوانه گزیده را ماهیت آن گیاهیست شبیه بگیاه دینه و با خشونت و برگهای سفل آن سبز تر و برگهای تخمی شبیه بترس در میان دو پرده و برگ آن مائل بسیاهی و سرخی و گویند نوعی از عکرش ست طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی ثار و محلل ورام و تجفیف باعتدال و جهت کلف و تحلیل کل آثار نافع باعتدال بیاشو کران جهت ورم خصیه و مجرب آنکه دباالخاصیه جهت گزیدن سگ دیوانه مجرب است و مصدع و مصلح آن عسل مقدار شربت تا یکمثقال الومالی بضم همزه و لام و سکون واو و فتح میم و دیگر لام و یا و واو و مالی بحذف لام اول نیز دیده شده و آنرا عسل داود نیز گویند برای آنکه اول کسیکه آنرا یافت و بمردم شناسید او بود و بنام خود خواند ماهیت آن رطوبتی و منی غلیظ صافی شبیه بصمغ سیالا است که از ساق درخت و قریه حاصل میشود و بهتر آن بسیار غلیظ القوام صافی براق شیرین آنست طبیعت آن در سوم و خشک در اول و گویند در دوم تر افعال و خواص آن آشامیدن سه اوقیه آن با نه اوقیه آب مسهل فضول خام و مره صفرا و اخلاط و بر جهت جرب و قروح و در مفاصل نافع و شاربین مالی را چون کسالت و سبات بهم رسد که لازمه آنست باید که نخواهد حرکت بسیار کنند فعل آن باطل گردد و مصلح آن سکنجبین و مبه بهند و دهن آن که شاخهای درخت آنرا در روغن کنجد یا زیت یا هر روغن مناسبی خواهند بجوشانند صافی نموده استعمال کنند جهت ظلمت بصر و بهترین آنچه است و در عصب و جرب مفرح الوین بفتح اول و ضم لام و سکون واو و فتح یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست کمتر از ذراعی مایل بسرخی و شاخهای آن باریک و صلب ست و آن بار کردی برگ آن ریزه و باریک و گل آن نرم مایل بسرخی و زردی و بیخ آن شبیه بچغندر و باطعم حریف و تخم آن شبیه بتخم افتیمون است و نبت آن بیشتر از کنار آبها و در عراق و غیر آن میباشد بهترین نبات آن بوی سفید و معرفت آنست که چون بیخ آن شکسته گردد و بدترین آن شبیه بلیف ست و درهم بعضی تر دست و نیست چنین دیو رست که چون از زمین برمی آورند مغز آنرا بر آورده می اندازند لهذا پوست آن انبوبی بشکل هیبا شد و مستعمل پوست و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن جالی و غسل و مفتح و آشامیدن یکدرهم تا دو مثقال از تخم آن تا یکدرهم نمک با چهار اوقیه سرکه مسهل مقوی سودا و جهت جنون مستحکم مرفوع العلاج بغایت موثر و پوست بیخ آن درین فعل قویتر و جهت یرقان اسود نافع و مورث مغص و مصلح آن کتیرا و عناب مقدار شربت آن تا سه درم و از پوست بیخ آن تا دو درهم الیه بفتح اول و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و بفارسی دنبه نامند ماهیت آن معروفست طبیعت آن گرم و تر قریب بپیه ست و دو ماده و داخل العقاد و الا آنکه از آن غلیظ تر ست افعال و خواص آن محلل اورام صلبه و ملین اعصاب و بدن و نشا شد و داشتن مصلح آن گرم چون بگدازند و پیه گوسفند سیاه را خصوصا که هر روز یک حصه با خاقرقرحا و زنجبیل و تدبیر بنوشند جهت رفع عرق النسا مجرب دانسته اند و چون پنبه را در آن گرده کرده بر عضو مندمل تا متعفن شود جهت تشنج یبسی و کزاز و تحلیل مواد متحجره و داعصاب پا بند شده و از جای خود گسسته و تضیج ورام مجرب المعدا بطی الهضم و کرب و غثیان مضعف قوت هاضمه گفته باشد

در سرد و موجب سوء مجاره گردد مصلح آن بریان نمودن آن یا با زیره حماره مانند زنجبیل و فلفل و دارچینی و خوردن جوارشات هاضمه مانند جوارش مصطکی و عود و نکوردن بالای آن و بدستور خوردن آن با سرکه و آب گامه ست فصل الالف مع المیم اماربطین بفتح همزه میم و الالف و کسر راء مهمله و یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله و نون لغت یونانیست این بیطار نوشته که جماعتی از انواع اقحوان دانسته اند و بنت چینین و بنزد من از انواع قیصوم ست و من نزد اجنین شناخته ام و بعضی ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن باریک و بزرگ و قبه آن مستدیر سفید و بعضی سرخ و بقدر فندقی و برگرد قبه آن دایره تعدی و تخم آن باریک و منبت آن کوهها و خالی از اشجار و در نکاین لبار و نامند و در بلاد روم و فرنگ جهت اصنام نیز از ان ترتیب میدهند طبیعت آن گرم و خشک و افعال و خواص آن ملطف و مقطع و مانع ریختن مواد بمعده و منشف رطوبات آن و مدر بول و حیض جهت نهش هوام و عرق النساء و شدخ و شرب طراق آن باعسل محلل خون منجمد در معده و مثانه انچه درانها انجماد یافته باشد و نیز جالب رطوبات معده و تخفیف آن مینماید و باشراب سفید ممزوج یا با آب جهت قطع نزله و امراض مذکوره نافع و آشامیدن قبه آن باشراب جهت عسر البول و نهش هوام و عرق النساء و شدخ و سائر اعضا موثر و در ارجاع آن در چه باشراب که مسمی با بوبالیست بیاشامند اولیه خون منجمد در شکم و مثانه نمایند و چون گیاه آنرا در شیاب نگاهدارند حفظ می نماید نها را از خوردن کرم و مضر بمعده مصلح آشامیدن با آب مقدار شربت آن نه قیراط ست امیر بارلیس بفتح همزه و سکون میم و فتح بای موحده و سکون را مهمله و فتح بای موحده و الف و کسر رای مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله امیر بارلس بنون بجای میم نیز آمده است بلغت بربری ابراز و بفارسی زرشک و زراج نیز نامند ماهیت آن درختیست خاردار و خارهای آن مثلث یعنی هر بار که خار رسته سه خار یکجا باهم رسته منبت آن اکثر کوهها و دامن آن و نزدیک آب و در خراسان و نیز در اطراف شیراز و شام و روم و غیره میباشد اما در خراسان و شیروان اکثر بی دانه و شاداب و در نواح شیراز و غیر آن اکثر دانه دار و هر چند بهوای بلد سردتر باشد و برگ آن شبیه برگ یاسمین و بزرگتر و رنگش از ان گل آن زرد مائل بسفیدی و سرهای آن مجتمع و ثمر آن خوشه دار طولانی و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ مائل بنفشی و بعضی سیاه میگردد و بهنگام رسیدن آن زنا تسانست و بزرگی درخت آن بقدر دو سه قامت و قریب بدرخت سیب صحرائی نیز میباشد و ثمر این تازه و سرخ رنگ بهترین و مستعمل در اکثر تراکیب منقی از دانه های آنست که نیکو هی نست و مغز دره در شراب انه نیز در ان نیز که نزا افشرده آب آنرا گرفته خشک کنند در آب خیسانیده مالیده صاف کرده با قند و یا نبات یا شتی گرفته استعمال نمایند طبیعت آن سرد و خشک در سوم و با قوت قابضه و تریاقیه در دوم نیز گفته اند افعال خواص و منافع آن قاطع صفرا و مسکن تشنگی و حرارت معده و جگر و غلیان خون و سیلان آن اسفل و بواسیر مقوی دل و جگر معده حاره و مانع ریختن مواد به اعضا و جهت بواسیر و سیلان رحم مزمن تنهائی و یا با دویه حاره مقویه مانند سنبل الطیب و دارچینی و عسل و امثال اینها جهت تفتیح سدد جگر و دفع استسقا و تقویت جگر پر و تر و سردی احشا و دفع اسهالیکه از ضعف جگر و یا بسبب بلغمی مزمن بهم رسیده باشد و با آب اسفناخ جهت تقویت هاضمه و با زعفران جهت صلابت جگر و ادرار بول و ضمادا بجهت تحلیل لابات و آب آن مانع غثیان و قی و دانه آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت قرحه امعاء و سحج و اسهالیکه از ضعف احشا بوده باشند و چون بگیرند آب آنرا و آب سیب ترش هر دو مساوی و آب لیمو ربع آن که نصف یکی باشد و با شکر سفید صاف کرده بقوام آورند تا منعقد گردد و شهر سموم قتاله است و بجهت نهش افعی و خفقان و غشی و کرو یا و ضعف شهوت طعام مجرب چون اضافه نمایند بران خاص اترج و مروارید محلول قایم مقام تریاق کبیر میگردد و نافعست جهت اکثر امراض و بالجمله امیر بارلیس محرور المزاج و صفراوی را مفید و موافق و مضر بالمزاج بلغمی و سوداوی و اصحاب قولنج و ریاح و انعقال بطن مصلح آن در سردی و تر نفل و در غیر آن شکر و شیرینیها مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و از جرم آن پانزده مثقال و از دانه آن تا سه مثقال بدل آن بوزن آن تخم گل سرخ و دو ثلث آن صندل سفید و پوست بیخ آن که از عیس نامند در الف مع الالف ذکر یافت و صباغ و الوان الحمرة امیر بارلیس و افشرج و جوارش و حب خرشاب و خیره و اقراص و سفوف و سکنجبینات داخل است و اقراص مفرح و نقوح امیر بارلیس در قرابادین در حرف الالف مع النون امدریان بفتح همزه و سکون میم و ضم دال و سکون رای مهملتین و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون لغت یونانیست ماهیت آن درختیست برگ آن شبیه برگ کبر و اندک کوچکتر از ان و بوی

آن شد و ثمر آن بقدر نخود و کوچکی یا سفیدی مایل بسیاهی کمتر از آن طبیخ میسازد و لهذا آنرا بهجر انسیج می نامند و موع ایوب نیز و منبت آن اکثر بست
بهشت النهر بس دلواح آن و مقادر آن بلاد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و تخم آن در غلافی باشد مائل بسرخی و خشکی افعال و خواص و
آن منفتح و مفتح سده و ملطف و محلل و مقوی جگر علیل و اورام باطنی و مسکن زحیر و قطور عصارهٔ تازه آن در چشم جهت دفع ریاح و طلای بیخ آن بجهت
اورام و نوشیدن آبیاریهٔ عصارات مانند عنب الثعلب و کاسنج و آب برگ و شاخ تازه آن و آب مطبوخ آن هر دو نیز جهت رفع سموم هوام و سنگ و بول
گزیده خصوصاً عقرب و ضماد و تنطیل و نشر آب آن بجهت اورام و جرب یابس و عسر بول و فواق و طلای آن بجهت دفع کلف و زرد و برگ خشک آن بجهت
الیتام جراحات تازه نافع و مقدار شربت از عصارهٔ تازه آن هفت مثقال و از مطبوخ آن چهارده مثقال امرود بفتح اول و سکون میم و ضم را
مهمله و سکون واو و دال مهمله ماهیت آن اسمی است مشترک میان ثمری که آنرا بعربی کمثری نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد و ثمری که
در بنگاله میشود و چند درخت در مرشدآباد اند شبیه بنوع امرود و متوسط که حسینی نامند و از آن کوچکتر و پوست آن سفید با داغ سرخ رنگ مایل بمعنی
و لحم آن سفید و ترش طعم لطیف با اندک عفوصت و کم آب و مغزهای آن که اندک سنگی در آن باگلاب جلا کرده داخل نمایند لذیذ و خوش طعم و خوش رایحه
میباشد و در قلیه چاشنی و از آب لیمو و قند و در زیر طعام چاشنی دار لذیذ میباشد و خام خوردن آنرا چندان لطفی و تکلفی نیست و گل آن که تارهای سرخ
رنگ مایل بسفید است ترش طعم و خوش رائحه میباشد افشردهٔ آن بسیار لذیذ و در قلیای چاشنی دار نیز لذیذ میشود و درخت آن عظیم و برگ آن شبیه بگردگان
و از آن بزرگتر و بقدر یک شبر و کمی تنک لطیف و اندک ضخیم و چوب آن سیاه رنگ صلب طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون
و با قوت قابضه امرطه بفتح همزه و سکون میم و را مهندی چهار نقطه و ها ماهیت آن ثمر درخت هندی به بزرگی درخت گردکان و شبیه بدان هیئت و برگ و
خزان نمودن الا آنکه برگ امرطه کوچکتر و نرمتر و باریکتر از برگ آن است و اول شگوفه و ثمر می آورد و بعد از آن برگ و ثمر آن در خامی سبز و نازک بی ریشه و ترش
میباشد که عفوصت و در قلیه و بیازه و قورمه و دال که عبارت از ماش مقشر و یا نخود مانند اینها است از جنوب و بار و غن پیاز بریان کرده با آب خالص و یا به آب یخنی
پخته باشند داخل مینمایند و لذیذ میگرداند و عفوصت آن بعد از طبیخ بسیار کم میگردد و چون ثمر آن بزرگ شود و ریشه بهم رساند سخت میگردد و بعد رسیدن زرد
اندک چاشنی و از بزرگی ثمر آن بمقدار گردگان پوست جدا کرده میباشد و برگ آن نیز اندک ترش با عفوصت بسیار و گل آن ترش از آن و طبیعت و
نیز آنرا مانند آن برگهای آن نازک آنرا نیز پخته میخورند و با ماهی می پزند بسیار لذیذ میشود و منبت آن بنگاله بسیار است و در بلاد دیگر هند نمیشود و چون
ابتدای موسم برسات شاخ درخت آنرا می نشانند در یکسال بیخ آن قائم میشود و ثمر میدهد طبیعت آن سرد و در دوم خشک در اول افعال و خواص و منافع نافع
آنجهت محرور المزاج و امراض صفراوی و بدستور اسهال صفراوی نافع و پوست درخت آنرا اهل بنگاله جهت دفع غایله مرضی که مخصوص آن است میگویند که
در بینی مردم میشود و اهو ادی نامند مقدار پنج شش مثقال آنرا در پنجاه شصت مثقال شیر تازه دوشیده خام سائیده صاف نموده می آشامانند و به وزن
بیخ نافع است تسکین مید هد حدت خوار ضمی آنرا و نیز بر بر سر گندست و پای و میمالند و میگویند که اکثر شیر سیاه یک رنگ باشد ابتر است اسوخ بفتح همزه و سکون
سین و ضم سین مهمله و سکون واو و خای معجمه لغت بربری است بمعنی ماسیب ماهیت آن نباتیست که صغیر آن مابین شجر و گیاه و مانند بجوف و گره دار منبت آن اکثر کنار جاها
و کنار آبها و منبع آن و بقدر کثیر و زیاده از آن ساق آن حبشی صلب مسطری انگشتی و از ساق آن شاخهای بسیار باریک صنعتی دارد در روییدن چون یک شد
ساقها بعد آن شاخها از هم جدا گردند و برگ آن زیتون نداد و ثمر آن سرخ بقدر نخود و تلخی و بعد خشک شدن سیاه میگردد و طعم نبات آن قبوضت با مرارت
کمی است و بیخ آن حبشی و صلب و منبت آن نیز سنگ و خفا است طبیعت آن مرکب القوی و در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص منافع آن قابض
مقوی معده و باطنی و مانع نزلات و چون بیاشامند از آن نیم درهم با شراب خالص جهت قطع اسهال و طبیخ آنجهت فتق و قرحه و منع علت های گرده و مثانه بیت
الاعصاب باطنی و شرخ عضل و با شراب انجیر و سرفه و ضیق النفس و چون خشک آنرا بجوشانند در آب انار نیمه نموده بیاشامند مقدار هر طل جهت ضعف دل و جگر و خفقان
مفید و جون مرارت و بدان کوبیده در آن مغر بانده آنرا با آب انگور طبیخ نموده ضماد کرده آشامانند سرد و بقدر اکر طل جهت نیکوی رنگ و عصاره و ذهبی بدن رحم و الکه از اشتباه

۱۰۷

ونفع می بخشد الیشانرا وزرور آنجهت قطع نزف الدم جراحات و ریا بندن گوشت تازه موثر وضماد آن بر قبله باعث ضمور و کوچکی ولاغری آن و انطاکی نوشته که آنرا از اندلس می آورند وگمان می برم که در غیر آنجا یافت نمیشود امعا بالفتح همزه وسکون میم وفتح عین مهمله والف جمع آن معاست بعربی عصارزه نیز بفارسی روده بهندی انتری نامند مراد از آن روده حیوانات است که از جمله اعضای عصبانی است طبیعت آن در سوم سرد وخشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن با گوشت و سرکه و زعفران و ادویه حاره که مصلح آنست جهت معده که صفراوی رقیق الی در آن متولد شده مفید قلیل الغذا دیرهضم ومولد خلط بارد وقولنج مصلح آن جوارش عود کمونی وفلافلی است که آنرا خورده خواب نمایند وبعد از خواب بیکی از آن تراکیب را بجوزند امغیلان بضم همزه وتشدید میم مکسوره وکسر غین معجمه وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح لام والف ونون عوام آنرا طلح و اهل ثمر با وبه ثمر دشوکه مصریه شوکه اعرابیه نیز نامند معیلان به هندی کیکر وببول نیز نامند ماهیت آن درختیست خاردار ازبنت آن اکثر صحراها و اشتهاکه دو قسم می باشد یکی بزرگ و دیگر کوچک هر دو در شکل وبرگ قریب بهم قسم اول درخت آن کوچکتر از درخت سیب و برخار وخارهای آن کج وساق آن سطبر مایل بسفیدی وچون کهنه شود مانند آبنوس سیاه مایل بسرخی میگردد وثمر آن مانند باقلی وخرنوب در غلاف طولانی وگره دارد وپنج وشش تا نه عدد زیاده نیز ودر هر گرهی دانه بهن بقدر نرمتی ومن ترسر از آن سرخ وثمر آنرا با غلاف قرظ وضبط نیز وخرنوب غلف وعفصه مصریه ومعناة تیز نیز دارین رقاقیا وصمغ این را که سرخ رنگ وزرد رنگ شفاف و صافیست صمغ عربی نامند وگفته اند در میان پوست وچوب طلح چیزی شبیه بصمغ جمع میشود وصمغ طلح نیست وچون این را از درخت طلح بگیرند ودر میان آن چیزی شبیه بشیر بجوش باشد سیال وچون آنرا از آن جدا نمایند وباقی را بشویند ودر نهایت سفیدی باشد ومانند عالک آنرا بخایند ازان آب شیرین خوشبو جدا گرد و دهان را خوشبو کند وقسم دوم درخت آن کم خار وبعضی بیخار وشاخهای آن انبوه واین بعربی سلم نامند وساق این سیاه رنگ تر از اول وثمر این را نیز قرظ گویند ودر غلافی مانند باقلی ست اما مدور وبیگره وپوست آن منقش مایل بسیاهی ودر ان انتهای کوچک اندک پهن سبز تیره باشد ودر هر غلافی از نه ویازده دانه تا سی ویک دانه هم اختلاف بزرگی وکوچکی ودر بین هر دانه پرده سفید رنگ وبه محیط بر بالای آن دانه ها نیز ودر میان آن پرده سفید وپوست منقش مایل بسیاهی ودر طوبتی لزج چسبنده و زرد ورنگ گل هر دو قسم زرد ومدور مانند تکمه وخوشبو وبرگ هر دو شبیه بهم در طولانی وبسیار ریزه وانبوه در شاخها با یکدیگر محاذی هم ودر دو صف رسته وطعام آن و صمغ وبیشتر اجزای قسم کبیر آنست وبعضی قسمی دیگر میشود ودر بعضی بهار وشاخهای آن گره دار طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد وخشک افعال و خواص آن جالس فضلات ورادع آنها بدرد عرق گل آنجهت خفقان حار وسیلان و توحش وتقویت اعضای باطنی وتنهائی ویا بادویه اشربه مناسبه نیز آنجهت اسهال وتفتیح سدد وسلس البول آنجهت تقویت اعضای مسترخیه ونقوع آب برگ تازه و نورسته آن که در غزن خیسانیده خشک تحت السماء گذاشته وصبح آب صافی آنرا گرفته بیاشامند جهت قروح مجاری بول وحرقت آن مفید وسفوف برگ وپوست گل خشک وصمغ آن هر چهار مساوی صبح ناشتا با آب سرد چند روز متوالی هر روز نیم درهم تا یکدرهم جهت رفع رقت منی وسرعت انزال وکثرت احتلام وجریان منی وسیلان رحم نافع وسفوف نهادن قدری از برگ نورسته آن اندکی زیره سفید ویکدو عدد غنچه گل نار ناشگفته بآب سائیده وصاف کرده شب با آب نموده که پنج یا هفت سنگریزه دیا پارچهای خزف را در آتش سرخ کرده در ان خاموش نمایند سه مرتبه یا پنج مرتبه جهت اسهال اطفال خصوصاً در هنگام دندان برآوردن دار وآخر که بسیار زیادتی کند وضعف آورند در اوایل وغیر اطفال را نیز نافع اما باید که بحسب سن وقوت بر مقدار اوزان ادویه بیفزایند وضماد برگ تازه آن جهت التیام جراحات ورفع اورام وجلوس در طبیخ آنجهت بروز مقعده وتشفیف رطوبات رحم مفید وعصاره برگ وثمر تازه آن قاطع نزف الدم ونفث الدم وقرحه ثمر آن که آنرا در آب جوش داده پارچه کرباس را بدان مکرر تر کرده خشک نموده زن بخور دبر دارد وتشفیف رطوبات وتضییق قبل مجربست که بهر شب نکارت تشبیه میدهد وثمر خام آنرا گرفته شگافته تخمهای آنرا دور کرده ظروف سازند ودن آنرا بر پارچه کرباس قوی بمالند تا رطوبات دهن آن بدان خوب آلوده که بعد از خشک شدن ملصق ومنه گردد وازان پارچه سینه بند زنانیکه پستان آن بها آویخته باشد سازند وبر سینه ببندند تا مدتی رافع علت آن گردد وپوست ساق وشاخهای آنجهت قطع خون جراحات بسیار نافع وعمده اجزای زر من شیخ صنغان است وچون پوست درخت آنرا بهر مقدار که خواهند نیکوفته در ده چندان آب بخیسانند تا دو روز پس بجوشانند تا بنصف رسد

نگاه دارند در ایام حیض بعد از بول هر مرتبه بدان استنجا نمایند و بدستور در ایام حیض دایم فرج آن مانند فرج بکر باشند و ثمر و برگ و پوست آن جهت دباغت
پوست حیوانات قائم مقام مازو و سبب و نیز پوست و گل آن جزو اعظم و اصل عرق قند و شراب آنست و در هند و بنگاله بسیار مستعمل خصوص پوست بیخ
آن جای و ستون آن بجهت استحکام لثه و مسواک آن مقوی دندان و از چوب آن بجهت صلابت و استحکام پایه گردون و زنده گادی و غیرها آلت تخم زمین نیز میسازند و قسم
دیگر نیز میباشد شبیه بقسم دوم در برگ و ثمر و رنگ پوست و لیکن بدبو و برگ تر از ان هر دو قسم و لیکن این خیر مستعمل است و این قسم اکثر مخصوص بنگاله است
در لیشه آنرا لعون نزد مار بد سر را بدیرا انداز در اندک سست گردد و آنچه اکثر اطبا در کتب ادویه مفرده ذکر کرده باشم قرظ و ام غیلان و طلح شاید هر یک
اسم قسمی باشد که بطریق اشتباه بیان فرموده اند و بعد تامل نوع شبیه دیگر در املج بفتح همزه و سکون میم و فتح لام و سکون جیم مشهور باملج است بمد الف
و کسر میم و بلغت مصر سایر و بفارسی آمله و بهندی آوله نامند و شیر پرورده آنرا شیر املج گویند ماهیت آن ثمر درخت هندیست طعم آن ترش و با قبض بغایت
بسیار و در تازگی شبیه بآلوچه و با سبزی گرد و کافی نیز میشود و بهترین آن بزرگ بر لیشه سنگین زرد رنگ تازه و با خشکی تازه و یا خشک فاسد و شکرچ نشده
آنست که بر لیشه مالیده باشد و درخت آن ابعد درخت گردگان و برگ آن سبز ریزه و انبوه هر دو طرف شاخهای باریک طولانی ابعد رتیزی بسته در
بعضی جا و شاخ در بعضی جا شاخ و چوب آن جوهردار مانند چوب نار که بعربی ولب نامند و از ان صلب تر و مستعمل در معاجین غیر و آمله مالیده بر لیشه
منقی از دانه شیر پرورده است که بجهت کسر قوت قبض و اصلاح آن دو سه مرتبه در شیر میخیسانند و دشته خشک مینمایند و غیر پرورده نیز طبیعت
آن در دوم سرد در سوم اول خشک است و شیر پرورده آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی گرم دانسته اند و فی الحقیقت بارد است و دو پوست آن
همه متفق اند افعال و خواص و منافع آن قابض و مانع ریختن مواد بمعده و امعاء و حافظ اخلاط از تعفن و مخرج سودا از ریدن و مانع مخالطت سودا و ابخره
سوداویه و صفراویه متحیر که بر برج و باین اسباب موجب ذکاء و حدت ذهن و تفریح و تقویت است بالخاصیه و افعال آن که قبض است و معین خواص بجهت آنست
زیرا که ادویه قابضه میباشد مقوی و سزاوار است که هر گاه استعمال کنند آنرا بارد المزاج از برای تقویت تعدیل کنند آنرا با عسل یا دارچینی با مصطگی و یا مانند
اینها و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه گفته که منفعت آن در تقویت قلب زیاده از منفعت آنست از برای توحش و از جمله ادویه شدید المنفعت است از برای تقویت
ذهن و حفظ سایر اعضا و بالخاصیه محرک باه و قاطع تشنگی و آب رفتن از دهان و جالب خون بواسیر و نزف الدم و مسهل سودا و بلغم رقیق البصر و مقوی معده و مدر است
تخفیف رطوبات مرخیه معده و دباغت مثل آن دباغ و کتان و آب به قاطع اسهال مزمن و مسکن حرارت خون و مقوی دل و چشم امراض الراس به اسباب مذکوره میباشد
مقوی اعصاب و خواص و باغی منافع ازبرای مالیخولیا خصوص که از حادث از صفراوی و محرق و از برای نسیان نافع و استرخا و تقویه آشامیدن آن شیر یا همچنین خوردن مربای
عسلی آن و آشامیدن منقوع آن نافع صعود ابخره از معده بسوی سر چون آمله را نرم بکوبند و با آب تنگ بسرشند و بر پیشانی ضماد نمایند ضماد غلیظ تخم قطع رعاف نماید
امراض العین قطور آب منقوع نیم کوفته دو درهم آن در چشم جهت ازاله بیاض مجرب مخصوص که بعد از هر دو ساعت آمله را افشرده دو در نمایند و آمله تازه را آن
بخیسانند تا سه مرتبه پس در چشم بچکانند و چون نرم بسایند و با هموزن آن شکر مخلوط نمودن باندک روغن بادام شیرین چرب کرده ناشتا مقدار پنج درهم آنرا
با آب نیم گرم بیاشامند جهت ضعف بصر و جلای آن سحیج نافع اعضاء النفس و غیر العرق کوبیده با هموزن آن زیره کرمانی و با عسل سرشته بقدر لایق جهت
بول در فراش نافع و منقوع آن با کشنیز و خشک نیم کوفته جهت رفع اسهال مزمن و حرارت معده و سوزش مقعده و بول مفید الزینه چون خضاب آب
منقوع آمله و یا وسمه را بآن خمیر کنند و بر مو خضاب نمایند سیاه گرداند و روغن آن نیز موها را سیاه و طویل گرداند مقدار شربت از جرم آن از سه درهم تا
پنج درهم و در مطبوخ تا ده درهم مضر بسپرز و مصلح آن عسل و سنبل و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام شیرین و نسخ انوش دارو های سیاه بوی و جوارش
شاهی آمله و حب و دبیر و سنفوف و شراب محلل و مربا و مطبوخ معجون مفرح و بنده آن در قرابادین ذکر یافت ام الکلب ماهیت آن شجریست بمعنی
بقدر ذرعی ابل بزرعی برگ آن شبیه به برگ لاغیه حنا اندک ترک زاق اطراف آن مستدیر میباشد اندک خشونت و بجیه گی و گل آن زرد شبیه گل لاغیه بو باسهو کت و
چون باد وزد بوی کراهیت کریهی از ان بمشام میرسد و منبت آن اکثر مزارع بلاد مصر و بادیه عرب که مسمی است به مینوع افعال و خواص آن آشامیدن مثقال از عصاره

تازه آن یکمثقال و خشک آن با روغن زیتون جهت گزیدن سگ دیوانه و عقرب و اقسام مار مجرب و مسکن وجع آن در ساعت و بیرون غش استعمال آن جایز نیست امل بید
بفتح همزه و میم و سکون لام و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن میوه ایست هندی شبیه بنارنج و قسمی از اقسام لیمو است
و پوست آن زرد و آب مغز آن در نهایت ترشی بحدیکه چون سوزن آهنی را در وی فرو برند و زمانی بگذارند گداخته گردد و در هند نزدیک شاهجهان آباد و در
بلهور خوب با فراط است و در بنگاله از کوهستان سلهٹ و غیر آن می آورند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن دافع اکثر امراض تابب و دافع
صفرا و مسکن حرقت و تهیج مواد مولد بلغم و چون سر آنرا تراشیده کرده مغزی ازاو و بعضی ادویه حاره مانند قرنفل و جوز و فلفل سیاه کوبیده و نمک نانخواه و
زنجبیل تازه ریزه کرده و سیاه دانه مثل اینها و نمک لاهوری نمک سیاه در میان آن پر نموده در آفتاب بگذارند و بعد هر پنج شش روز یک مرتبه
اندرونی آنرا بچوبی برهم زنند تا خوب نفوذ در جرم پوست آن نماید و در آفتاب بگذارند تا خشک گردد و قدری از آن جهت تقویت هاضمه و آوردن اشتهای طعام
بسیار نافع طحال را مغز سفید دا گر [illegible] آنرا در سرکه تند اندازند و تا خشک گردد بغیر موثر و لذیذ تر میباشد امل کچائی بفتح الف و میم و سکون لام
و ضم کاف و فتح جیم فارسی و الف و یای ماهیت آن نباتیست هندی صحرائی خاردار که برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و از آن کوچکتر طبیعت آن سرد و
تر افعال و خواص آن آشامیدن آب برگ آن بقدر چهار پنج توله که ظرفی آهنی بر آتش گذارند تا خوب گرم گردد و آب برگ آنرا صاف کرده در ان
ریزند و مقدار یکدرم [illegible] نمک طبرزد و نمک لاهوری نامند نرم سوده در ان ریزند و در ظرف دیگر ریخته نیم گرم بیاشامند تا پنج روز نهایت تا هفت روز بهترین
دستور جهت حمیات حاره و التهاب هوا و حرقت مرضی که در بنگاله میشود و بسبب آن حدت و التهاب اعضا و عطش مفرط و اختلاط عقل و بحران حرارت و حمی صاحب
کنج و مفید است و درین ایام اجتناب از لبنیات و حموضات و اغذیه واجب و لازم دانند و اهل بنگاله برگ خشک آنرا نیز در آب جوشانیده آب آنرا می
آشامند و بخار آنرا میگیرند برای امراض مذکوره و حمیات حاره ام وجع الکبد ماهیت آن گیاهیست بالکسر از تعلقه گل آن لاغر و برگ آن ریزه و بر
گوسفند آنرا دوست میدارد و بهجری آنرا در ربیع است و تا اوایل زمستان میماند افعال و خواص آن جهت اوجاع کبد صفراوی سفید فصل الالف
مع النون انا غالس بفتح همزه و نون و الف و فتح غین معجمه و الف و ضم لام و سین مهمله لغت یونانیست و انا غلس نیز آمده و بلغت نبطی [illegible]
و بفرنگی امرکالن نامند ماهیت آن گیاهیست نر و ماده میباشد برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و مایل باستداره و شاخهای آن منبسط بر روی
زمین و مربع و ثمر آن مانند غلافی و در انتهای آن بقدر دانه خشخاش و بسیار تند و تلخ و گل ماده آن لاجوردی و رنگ گل نر آن سرخ طبیعت آن در آخر دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن جالی جاذب بخصوص بی لذع و مفتح سده و غرغره آب برگ و ثمر آن جهت تنقیه سر از بلغم و تسکین وجع اسنان و سعوط آن نیز
بدستور و چون مخلوط با عسل نماید و در چشم کشند جهت ضعف بصر و قروح چشم و جلای آن و جرب کهنه و سبل نافع و آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن افعی و وجع
گرده و جگر و [illegible] نافع و ضماد او جهت بیرون آوردن خار و پیکان از اعضا و منع زیاده شدن قروح خبیثه و با سرخ اصلاح جراحات مفید و بعضی گمان برده که ماده
آن که گل لاجوردی است چون بر مقعد برآمده ضماد نمایند رومی نماید آنرا و تر آنرا اگر گل آن سرخ است چون ضماد نمایند بالعکس می آورد و شرب آن [illegible]
سنج مصلح آن صمغ عربیست مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال بدل او طین شامست انا غورس بفتح همزه و نون و الف و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر
مهمله و سین مهمله در آخر لغت رومیست و در مصر معروف بخرنوب الخنزیر است و ثمر آنرا حب الکلبی نامند برای شباهت آن بگرده ماهیت آن گیاهیست
شبیه ببرگ و شاخ بنجنگشت و بزرگ میشود تا آنکه بقرب شجر میرسد گل آن شبیه بگل کلم و بوی آن ثقیل و ثمر آن مختلف اللون و هنگام رسیدن ثمر آن تابستان
وقت رسیدن انگور است طبیعت تمامی اجزای آن گرم و خشک و منبت آن بشتر شام و انطاکیه افعال و خواص آن ضماد برگ تازه آن که حدت آن کمتر از
سایر اجزای آنست جهت تحلیل ورمهای دموی نافع و چون خشک گردد و قوت آن [illegible] القطف خفیف آن زیاده میگردد و همچنین برگهای بیخ آن [illegible]
ملین [illegible] و چون آب برگ آنرا بمقدار یکدرهم تا یکمثقال با شراب بیاشامند صداع را نافع و اخراج مشیمه و جنین و ادرار طمث نماید گویند تعلیق آن بر ران [illegible]
هنگام ولادت جهت تسهیل و سرعت آن مفید اما باید که بعد از ولادت بزودی باز نمایند و چون ثمر آنرا بخورند قی شدید آورد و طلای عصاره بیخ آن محلل

ابنج بفتح همزه و سکون نون و فتح باء و سکون جیم معرب انبه هندیست و ایت نامند و بنوردانی مغز ک ماهیت آن ثمر هندی است درخت آن
بسیار عظیم و بزرگتر از درخت گردگان و باختلاف اراضی و اهویه بعد از سه چهار سال از نشانیدن او تا هشت و نه سال ثمر می‌آید و هنگام
بهار آن که بهندی مول نامند اول بهار و وقت رسیدن ثمر آن نیز باختلاف بلدان هنگام بودن آفتاب در برج جوزا و سرطان است و تا پنجاه و شصت
سال ثمر میدهد و ثمر آن در اوایل سال بسال بهتر میشود و در اواخر بالعکس و برگ آن شبیه ببرگ سازج هندی و از آن بزرگتر و در رایحه تیز شبیه
بنیم آن و ثمر آن در ابتدا بسیار منغص میباشد و آهسته آهسته ترش میگردد پس شروع مینماید بشیرینی و شیرین میگردد و در بعضی اماکن بعضی اشجار تمام
سال ثمر میدهد و لیکن بشیرینی و خوبی آنچه در فصل موسم آن میشود نمیرسد و همچنین در بعض بلاد قریب بخط استوا دوازده ماه ثمر میدهد و ثمر آن نیز در بساط
مانند خربزه سیلان و هند و ملیبری حوالی آنها و اکثر میوه‌های دیگر که در آن اماکن بهم میرسد نیز بدستور و لیکن غیر موسمی آن مانند موسمی نیست در بزرگی
و کوچکی و شکل و طعم و رایحه و شادابی و بی ریشگی و ریشه داری و کمی و کم آبی باختلاف اقسام آن هیچ میوه نمیرسد چنانچه در بزرگی از نیم آثار تا دو آثار بلکه
بیشتر نیز گفته تخمینا و در بنگاله دیده شد از بعضی درختها یک آثار و سه پاره و نیم آثار اکثر که یکهزار بلکه بیشتر نیز است تخمینا و در کوچکی برابر بلیله کابلی بزرگی میشود و در
بعضی طولانی و مدور آن اندک کج و بعضی اندک مفرطح و بعضی مدور اندک طولانی و بعضی فی الجمله شبیه بگرده حیوان و بعضی بسیار خوش رایحه و خوش طعم و رایحه آن شبیه بعنبر
و بعضی رایحه آن شبیه بکافور و بعضی بر لیمو و هر طعم و بعضی را رایحه شبیه بشبت و تا نخواه و غیر اینها از طعوم و روایح و بعضی مختلف الاجزا در قوام طعام و در
بعضی تموج کی همین در محل اتصال ثمر آن بشاخ درخت و در بعضی تموج بسیاری حتی در زیر پوست آن نیز میباشد و بهترین آن بسیار شیرین شاداب مستوی القوام
بی ریشه خوشبوی قلیل التموج آنست و آنچه برخلاف این صفات باشد بهتری یا بعضی بد و مضر و بهترین اطوار خوردن آنست که رسیده آبدار آنرا بدست بمالند تا نرم گردد و سر
آنرا ببرند تا تموجی که در آن است دور شود و بمکند تا تمام آب صافی خورده شود و ریشه آن خورده نشود زیرا که ریشه آن ثقیل و نفاخ و قابض شکم است
و آب آن ملین و تموج آن چون بزبان و لبها برسد سوزش و جراحات میگردد و بر ریشه آبدار آنرا اندک سخت میباشد سر آنرا بریده که نوعیت آن دور
شود بعد ذلک آنرا بریده تناول نمایند که این نیز بهترین طور است و حیف است که انبه بر ریشه قسمی اعلی را که در بنگاله بعضی جاها مالده و اطراف مرشدآباد که
دیهونه کهائی دیاکه و دیگر جاها و در عظیم آباد و برگنه ملکی میشود نرم کرده بمکند بلکه بریده بکارد بخورند خوشبو که آب رقیق داشته باشد و اگر ریشه دار هم باشد مضایقه
ندارد و قسمی انبه در بنگاله که در بلاد دیگر نمیشود که آنرا پنجوامی نامند سبز تمام آن شیرین میشود و بعضی از اقسام این در رسیدگی شیرین و خوش میشود و در
درختگی بد طعم میگردد و در بعضی بلاد دیگر انبه میشود مانند سواحل بلاد دکن و عمان و سودان و سمیل دیهاناب که مشهور بمینا است و از تواج بنادر
و بعض اماکن دیگر نیز قلیلی بهم میرسد اما بخوبی و خوشی هند و کثرت بنگاله نیست طبیعت آن آنچه خام است سرد در دوم خشک در اول و مولد بلغم و
سودا و شیرین رسیده آن گرم و خشک در دوم و مولد خون غلیظ سوداوی و هر چند کم آب تر و غلیظ القوام تر باشد سوداوی تر است افعال و خواص
و منافع آن مقوی قوی و ارواح و اعضای رئیسه و آلات تنفس و مری و معده و امعا و گرده بمناسبت شکل مقوی مثانه و باه نیکو کنند رنگ رخسار و بوی
دهان و دافع خفقان و سرفه و ضیق النفس و در سر بار و ده بواسیر و اسهال بواسیری و ذرب و قولنج و عطش و اعیا و ضعف و کسالت و سستی بدن و بدن را فربه گرداند
و ادرار بول آورد و طبیعت را قبض نکند اما ملکه ملین دارد و مضر محرورین خصوص در بلای معده و مصلح آن آشامیدن سکنجبین و خوردن جامون رسیده
شاداب با شربت آن که میوه هندیست و آب وی و آب سرد و قسم کمی که آب آن ثقیل و دیر هضم و نفاخ و ریشه دار آن از آن بدتر و قابض و مورث امراض
سوداوی دیگر و مجرب در دامیل و غیرها و مصلح نفخ آن اهل هند زنجبیل گفته اند و نمک بالای آن قدری بخورند آزموده و زنجبیل در نمک پرورده بهتر
و جگر و مصلح آن مویز و شاید در این امر شربت زرشک یا سکنجبین با شربت جامون بهتر باشد و مضر لثه و عمور و دندان مرقق منی است و گفته اند جهت
فربهی و تقویت باه شیر تازه دوشیده خام و یا قدری جوشیده معین قوی است و خام ترش آن مسکن صفرا و منبه اشتهای طعام و بلغمی و سوداوی و مرجان مضر و مولد
تیوع آن حار و مفرح اعضا و رایحه آن شبیه برائحه آنخضرا نارس که بفارسی نیشه و رسیده آنرا این نامند و مصلح آن مالیدن است بعض که پیران رسیده باو کل

مغز استه آن بسیار بار و دیابس و حابس اسهال و جهت و مسک منی خصوص که انه کرده بریان نموده با دویه مناسبه بقدر حاجت بیاشامند و چون نان بسیار
کوچک آنرا که از شگوفه تازه بهم رسیده باشد خشک نموده هر روز یکدرهم آنرا با چهار درهم شکر بخورند از و زمنی و سرعت انزال را دفع نماید و گویند حافظ
سیاهی موی است و مضمضه با بیخ برگ و گل آنرا دران سائیده باشند مقوی دندان و لثه و مستحکم کننده آنهاست و آب سیاه پسچوب آن دافع بودی دهان و
ذرور خاکستر و چوب آن جهت بزدن الدم و بدستور برگ آن و دخان برگ خشک آن جهت دفع ریاح گرده و بدستور ذرور پوست انبه خشک کرده نافع باکلال
عمل که بعد از ان بران عضو هوا رسد و نیز گرفتن ونده آن در حلق جهت زخم آن داگر برگ درخت آنرا که خورد و در درخت ریخته باشد مالیده در
قلیان بانند تنباکو کشند زخم حلقوم را که سفیدان و بینی تا ریکتر پک شده باشد در مدت چهل یوم باصلاح می آورد و چون برگ تر و تازه آنرا از
درخت پیچیده بیخ ساقه آنرا فشرده رطوبتیکه از ان برآید بر دانه که در پلک چشم برمی آید بمالند زائل گرداند بدرد و بیخ و چون عدد هفت بیخ برگ آنرا با
عدد فلفل سیاه با آب نرم سوده جوشیده بقدر فرد بر بند د اسهال قی عارض هیضه را گو منقطع گردد هند نمایند و طلای آب برگهای تازه آن و همچنین تدهین موی سر نیز نافع
بر دختی که دران پوست انبه خام تنهائی یا با بعضی ادویه مناسبه دیگر انداخته در آفتاب پرورده باشد با جهت دفع آن و سیاهی موی و منع سقاط آن نافع آب افشره خام
خام آن که امربن نامند و چلیتنی دامچور دامپوت و حلوا و خوشاب و شراب و فشرج و عرق آن و قرص آن دستور آن تیار کرده خام و مربای آن و ترابادین کرده نافع اکل
هند و بنگاله انبه خام در زیر آتش کرده پخته بیرون آورده پوست آن جدا کرده نرم نمایند و عصاره آن گرفته قند سیاه که بهندی گرنامند داخل کرده در حرف رنگ کرده
میدارند هنگامیکه باد سموم و یا آهوی سمی و یا هوای گرم و ... و یا وبائی بکسی رسد بهندی و قدسی زبان را بسیار خوانند و بر تمام بدن بمالند بیشتر سود بیابد و ... اقلیسیا ... بفتح همزه
و سکون و ضم نا و فتح ثاء مثناة تحتانیه و فتح لام ... بلغت عجمی اندلسی است آنرا جدوار و بهندی نربسی نامند ماهیت آن دو صنف است یکی سیاه و بیخ آن کثیر الفروع
هم رنگ بمقدار بیخ کولان و فروع آن شبیه بریشه سنبل و طعم آن تلخ مانند دانه تشفتا و برگ آن انبوه مائل بسرخی شبیه بعنب الثعلب گویند شبیه ببرگ سبز دشمان
است و صنف دوم سفید عامه اندلس زین را قیبق نامند و برگ آن مانند برگ مائل بزردی و با خشونت و طعم آن شیرین و بوی آن اندک تند و با عفونت منبت
آن اندلس و چین کوهستان تبت و بعضی کوههای هند و مورنگ و ... که متصل بکوهستان خطا است و غیر آن طبیعت سفید آن در دوم گرم و خشک و سیاه آن
سوم افعال و خواص آن سفید و در دفع سم هوام ضعیفتر از قسم سیاه و محلل نفخ و رفع کننده ریاح و مسکن اوجاع باطنی بارد و جهت لسع هوام نافع
مقدار شربت آن تا دو مثقال و بیخ آن کشنده حیوانات سوای انسان محرک و صنف سیاه آن در تریاقیت قائم مقام تریاق فاروق خصوصاً در اوجاع
بطن و اوجاع ارحام نافع و مجرب حتی آنکه بعضی گوسفندان گیاههای سمی که در حوالی آن و با آن در یکجا بیرون دید چنانچه گفته اند بسبب شیرینی طعم چون بخورند
از ان احساس سمیت نمایند بزودی بسوی گیاه مشتمله میل نمایند و آنرا میخورند و نجات مییابند از سمیت آن سمی و ... معده و جگر و محلل مواد بلغمی و بخته آن در
شراب قابل منع جو امیر و حمول آن مقوی رحم و محلل ورم آن و ضماد آن محلل اورام و سائر اعضا و تدهین بر دغن آن موجب درازی مو بغایت مقدار شربت آن
یک قیراط و زیاده از ان مورث خناق و کرب و تجفیف رطوبات و مصلح آن روغن کنجد و شیرین است اتنلیس بفتح همزه و سکون و فتح تای مثلثه و کسر لام و سکون
یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانیست ماهیت آن نوع است یکی کبیر و آن بنائی است مابین شجر و گیاه منبت آن شور و زارها و مواضع آفتاب رو
برگ آن مانند برگ عدس نرم و شاخهای آن خشن بلبندی شبری و بیخ آن کوچک باریک و گل آن سرخ مائل بنفشی و بدبو و تخم آن در غلافی رقیق و نوع
دوم برگ و شاخ آن بزرگتر شبیه بکما فیطوس و رغب آن از ان زیاده و گل آن از ان کوچکتر مائل به بنفشی و ثقیل الرائحه و بسیار بدبو طبیعت آن
گرم باعتدال و خشک در اول افعال و خواص آن محلل بسیار و با قبض اندک و جالی چون از گل و بیخ و یا تخم هر دو نوع آن بیاشامند عسر البول و وجع
گرده را نافع و با سکنجبین جهت صرع و ذرور هر دو نوع مدمل قروح و جروح حمول مسحوق هر دو نوع آن با روغن گل و شیر جهت اورام حاره رحم و جراحات آن
اما نوع دوم لطیفتر و در قوت جالیه ضعیفتر از اول مقدار شربت آن تا یکمثقال است انجبار بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و فتح بای موحده و الف و رای مهمله مشتق از جبر
است ماهیت آن بنائیست ببلندی قامتی و اکثر بر علیق و آنچه نزدیک آن باشد پیچیده شاخ بسیار و در آنرا برگ آن شبیه ببرگ علیق و باندک زغبی و بسیار شاخها

آن قوی‌تر از رطبه و مایل بسرخی و گل آن سرخ و بعد از ریختن گل غلافهای کوچک از آن بهم میرسد و در آن تخمهای ریزه میباشد و آن حشیشی سرخ و مستعمل از شهای باریک آن است که آنرا طای انجبار نامند خواه تر باشد خواه خشک و پوست بیخ آن و این بهتر است و عصاره بیخ تازه آن نیز و منبت آن بلاد شام و در کنار رود و در میان جویها طبیعت آن سرد و خشک در درجه سوم جالینوس گرم و خشک دانسته افعال و خواص و منافع آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا خصوصا از سینه و ریه و بواسیر و حابس اسهال مزمن و نزلات از غیر اذیت و مسکن نفث و مقوی اعضا و امعاء جهت تسکین التهاب صفرا و غثیان و سل تازه و مزمن حتی بول و ضعف اشتها و بول الدم و مده تازه و مزمن و رفع سموم و انفتاح افواه عروق مقعده و بیخ و اسهال کبدی و شکستگی اعضا و کوفتگی و تشنج و تهبک آن نافع چون یکدرهم تا یکمثقال آنرا در آب بجوشانند و با قدری قند و یا منفج بیاشامند و بتکرار با ادویه مناسبه دیگر و زد آن جهت رد یانیدن گوشت و قطع نزف الدم زخمها بغایت نافع مقدار شربت از عرق آن یکمثقال و از عصاره آن یکدرهم و از برگ آن پنجدرم مضر میرود و مصلح آن زنجبیل و بدل آن مانند آن زرشک و بلح آن گل ارمنی و عصاره آن در اکثر افعال قوی‌تر از پوست بیخ آنست طریق گرفتن عصاره آن آنست که بگیرند پوست بیخ تازه آنرا بکوبند و آب آنرا بگیرند و در طبق سفالی کنند و در آفتاب گذارند و در شبها در زیر سقف که شبنم آنرا فاسد ننماید و چون بحد انعقاد رسد قرص و صحب ساخته در آفتاب خشک نمایند و از گرد و غبار محافظت نمایند و عند الحاجت بکار برند و رنگ این سرخ یاقوتی میباشد حب بخار و سفوف و شراب و قرص و لعوق و مطلی آن در قرابادین ذکر یافت انجدان بفتح همزه و سکون نون و ضم جیم و فتح دال مهمله و الف و نون معرب انگدان فارسی ست و بمازندرانی بجدان طبیب را کول برپا مند و بیخ آنرا العزی محروث و ساق آنرا ترکی باندرنخان گویند و چون انجدان مطلق مذکور شد مراد تخم آنست ماهیت آن دو قسم میباشد یکی طیب و دیگر منتن و ساق و نبات آن مجوف و سطبر و بلندتر از قامتی و برگ آن شبیه ببرگ کلم و از آن کوچکتر و گل آن چیزی مانند شبت و سفید و آن بعد از رسیدن سفید و مدور و پهن شبیه بدرهم و بسیار خوشبو میباشد و صمغ این را طیب نامی قسم دوم برگ آن مانند صفحه سوخته و تیز رایحه و ساق آن ضعیف‌تر از قسم اول و ثمر آن سیاه و بسیار بدبو و بیخ آنرا اشتر غار و گیاه آنرا اکشا و صمغ عربی آنرا که بسیار بدبو ست حلتیت منتن و خراسانی و بفارسی انگژد جهت آنکه صمغ را بفارسی به فتح زای عجمی گویند و عوام آنرا انگشت کنند و بهندی هینگ نامند بکاف عجمی نامند و در بلاد فارس گوسفند آنرا بگیاه آن میچرانند بسیار فربه میشود لیکن گوشت آنرا بدبو میگرداند طبیعت سفید طیب آن در دوم گرم و سیاه منتن آن در سوم و قوی و مطلق انجدان را گرم و خشک در دوم گفته اند افعال و خواص و منافع آن مفتح و جالی و محلل و ملطف و مقاوم سموم امراض الرأس ضماد انجدان سود با خطمی و آرد گرسنه بر جهت سر سده حادث از اخلاط بارده مجتمعه در دماغ و آشامیدن آن فربهی را نیکو و حفظ از زیان و نسیان و بلادت و حمق را زایل میگرداند و فالج و لقوه و استرخا را مفید و انه تو اهل و مستعمله در اغذیه صاحبان این امراض است امراض الصدر و المعده و غیرها چون غلیظ الجرم و دیر بماند و در صده فحش معده و مجفف رطوبات و ملطف طعام و مغیر رایحه دهان و مقوی معده و مقطع بلغم و محلل ریاح و انگیزاننده اشتهای طعام و مقوی هاضمه و دافع ضرر اغذیه غلیظه و تریاق سمیه مقاوم سموم و پیزر و یرقان و استسقا و فواق بلغمی و عسر البول بلغمی و مدر بول و حیض و مشیر و مسخن گرده و ورود و در و محرک باه و و رافع درد مفاصل حادث از برودت و بست آشامیدن آن خصوص محلل آن سرکه آنرا استعمال نمایند زیرا که استعمال جرم آن جایز نیست و در جمیع افعال و سکنجبین آن که متخذ آن کیمیخ و پخته باشند جهت تپ ربع و تهبک بلغمی مرکبه و درد سینه و استسقا و یرقان و نفع فواق بلغمی و عرق النساء مجرب با شراب راخراج جنین قوی لاخر و ضماد آن جهت جذب مواد بظاهر جلد بعود و با موم و روغن جهت خنازیر و جراحات و عرق النساء و امثال این باد و با روغن زیتون بجهت کمتر تحت عین و طلای مطبوخ آن با سرکه و پوست انار جهت بواسیر و درد برگ آن جهت آکله و بوئیدن آن جهت فواق نافع مضر مثانه مصلح آن تخم خربزه و مضر امعاء و مصلح آن صمغ عربی و مضر محرورین و مصلح آن شربت انار و سکنجبین مقدار شربت آن دو مثقال بدل آن محروث و استخاره باشد بوزن آن حلتیت دو دانگ گویند بوزن آن وزد فراست و این است آب تسیح داده و الطاکی نوشته گویند چون بعد از حیض بلا فاصله هر روز یکدرم تخم انجدان بخورد تا یکهفته هرگز آبستن نشود و تخصیص نداد که سفید آن باشد یا سیاه و بیخ آن در افعال قوی‌تر از سایر اجزاء آنست طلاء آن محلل اورام و مانع زیاده شدن خنازیر و ملتحم زخمها مقدار شربت آن تا نیم مثقال گویند مضر مشش و معده و مصلح آن عسل اجوارش انجدان سکنجبین و محلل ساق و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و بیان صمغ آن حلتیت است در حرف الحاء خواهد آمد انشاء الله تعالی انجره بفتح همزه

داکون نون وضم جیم وفتح رای مهمله و بالغت فارسی ست بعزی قریفس و بلغت دار المرز کرنده و بترکی کجیت و بهندی امکن و بلاطینی ازنیک پریم و بلغت گیلان هرنیکه گویند ماهیت آن نباتی است برگ آن برسرف دانبوه پرخار و ریزه وخارهای ساق آن ظاهر تر و چون لماحق بدن شود باعث حمرت و سوزش و خارش گردد و گل آن زرد و تخم آن نرم و براق و با اندک سیاهی و مائل بسبزی از کنجد بزرگتر فی الجمله شبیه به بزرکتان مستعمل تخم آن و بهترین آن سنگین مائل بسیاهی آنست طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و در دوم گرم گفته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط لزجه و جاذب مفرح اعضاء و محلل اورام صلبه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و مهی و منقی سینه و شش و معده و مفتح و فم رحم و سدد جگر و سپرز و آشامیدن آن و آشامیدن برگ مطبوخ آن با ماء الشعیر جهت امراض صدر مانند ربو و نفس الانتصاب و تنقیه سینه از اخلاط لزجه غلیظه و گذاشتن برگ کوبیده آن در بینی قاطع رعاف و حمول نیم مثقال آن با مر یا المنا صفه لغایت مدر حیض و ضماد برگ تازه آن جهت جرب و علت و برآمدگی رحم و تحلیل و بهایه کشودن و دمل و قطع ثالیل خصوصاً با عسل و جهت التواء عصب با نمک جهت سگ گزیده و با موم روغن جهت سپرز و بینه آن بارد غن جهت ورم بناگوش و ضماد برگ و آن با نمک جهت قروح ریح آن با ماء الشعیر جهت تنقیه سینه و شش و تخم آن جهت ربو و سرفه و آلات تنفس و استسقا و اخراج با صفرا و بلغم لزج و قلع طحال و گرده و تقویت باه و با سکنجبین سکین جع طحال و پهلو و گرده و رساعت و طبیخ آن با اصل السوس جهت تنقیه مثانه از حرکت و آشامیدن آن با تخم کرفس و شیر گو سفند بغایت مهیج باه و با شراب مسهل بلغم باعتدال و بدستور بر و آتش فتیله آن با عسل و حمول آن مدر طمث و ضماد آن با عسل جهت بزرگ کردن قضیب با مرهم جهت قروح و سرطان و به تنهائی تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ آن و طلای آن با عسل به تقضیب و کنج ران و محرک باه و مضمضه عصاره آن محلل ورم لهاة و رز و تخم و برگ خشک آن جهت تجفیف زخمهای متآکل و سرطان متقرح نافع ذی الذبح و هدی مفرگرده و امعاء مصلح آن صمغ عربی و کثیرا و مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا سه درم زیاده بر آن مهاک مصلح آن آشامیدن الشربه سبرد و آب میوه های بارد و چیزها لعابی قشعری ابدل آن فرزبانا است با حروف و بعض آن ی ر انفعال مذکور خصوص تقویت باه اقوی بزر آنست و همچنین در امراض اسهال در قرابادین و راد بهان ز کریافت

انجیر آدم بفتح همزه و سکون نون و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر رای مهمله و الف ممدوده و دال مهمله و میم ماهیت آن بترجمه صیدلیه ابوریحان در صیدنه خود نوشته که میوه ایست بزرگتر از جوز و رنگ آن سیاه مائل بخاکستری و صیقلی رو بیضی و گردی یا انجیر مانند و بهندی آنرا کلهر گویند و در کوه کابل بسیار بود و آنرا ازان جهت نهی لکا میزند و نیش آن ز روه ند که دران کوه بها و نبت این درخت است حیوانی است که بجز گوشت نهایت دارد و هرگز ر مه گو سفند آمیز نمیکند آن حیوان مشابعت آنها نموده و در ژ آنها ر او و شیر از پستان آنها مکیده هر که گوشت این حیوان را بخورد و صاحب عنت و دیوانه شود و این را عادت آنست که در زیر درختی جسته کا آنرا انجیر آدم گویند و هیئت و درخت آنرا چنان نشان داده اند که شاخهای آن بدرستی مشابهت دارد چون شاخی از آنرا با هیزم آمیز ند و بیرافروزند هر که بان آتش گرم شود در آتشی افتد و بجز شود اندروضمار رون صبیح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهمله و سکون و او و فتح صاد و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون لغت یونانیست و بعضی عطاران آنرا افیلیس و فلیس یعنی تیر مانند بجهت مشابهت برگ آن به تیر ماهیت آن نباتیست تمیز نبت آن زراعت های گندم و جو و برگ آن ریزه مانند برگ نخود و تخم آن سرخ رنگ قوی شکل و در میان آن نقطه سفیدی تلخ طعم با عفوصت که آنرا راعان مند و در غلافی شبیه بغلاف خرنوب به تمامی در تابستان میرسد طبیعت آن گرم و خشک در اوائل سوم با قوت قابضه کمی افعال و خواص و منافع آن مفتح و ملطف و قابض و نیکو است از برای معده جزن بیاشامند از آن مقدار دو درهم بفتیح سدد احشاء نماید و همچنین بیاشامند برگ آن بن زنب طبخ نمایند و بیاشامند جهت طحال و عسر البول و سقاطه و بدان نافع و حمول آن با عسل بعد از طهر قبل از زردی مانع آبستنی است و حکیم میر محمد مومن نوشته که مولف جامع بمعنی آنرا لسان العصافیر میدانند آمد بمعان بفتح همزه و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و فتح ها و میم و الف و نون ماهیت آن و رامی انکشت کرمانی معروف افعال و خواص آن بالخاصیه جهت استطلاق بطن نافع دگاهی استعمال نمایند از آن یک مثقال تا دو مثقال و نیم مفرده یا با گلاب یا با آب گرم مقوی فعل آنست بدل آن بوزن آن گل ارمنی یا پوست انار و نصف وزن آن صندل سفید اندر طاسن بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهمله و فتح طای مهمله و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله

لو نافع است و در مغرب بکلیج و ملاح نامند ماهیت آن نوعی از جو بر است و حکیم میر محمد مؤمن نوشته که ظاهرا نوعی از باقلی باشد بلغت آن بشیر توابل
[illegible] رم است گیاه آن سفید رنگ بی برگ شاخ آن باریک تند طعم تلخ و در آخر میل بسرخی مینماید و تخم آن در غلافی مانند غلاف نخود در میان
ساق آن روییدن طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مفتح و مجفف و مدر بول و آشامیدن تخم آن و طبیخ خیشش آن جلوس
در آن طلای آن مجرب الاطبا است جهت استسقا و تقطیر و عسر البول و سنگ مثانه و احتباس حیض خصوصا با شراب مقدار شربت از تخم آن یک
مثقال با شراب و امثال آن و از طبیخ آن با شکر یا سرکه تا ربع رطل اندروطولن بفتح همزه و سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین و سکون و ضم طا
[illegible] ون داو و نون ماهیت آن برگی است شبیه ببرگ بید خشک شده و از ان [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن منقی
سده احشا و جهت درد مفاصل نافع انزروت بفتح همزه و سکون نون و فتح زای معجمه و را مهمله و سکون واو و تای مثناه فوقانیه و بعضی نیز آمده [illegible] اصفهان
گنجد و اگر [illegible] و بعربی کحل فارسی و کحل کرمانی و بهندی لائی نامند ماهیت آن صمغ درخت خارداری است که آن را شاکه نامند [illegible]
و در برگ آن شبیه ببرگ مورد و برگ درخت کندر و بهشت آن بلاد فارس و ترکستان و سرخ و سفید مایل بزردی میباشد و بهترین سفید
مایل بزردی تازه آنست که در بالیدگی مانند کندر صغار در دو شکستن طعم آن تلخ با اندک شیرینی میباشد طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در
اول آن افعال و خواص و منافع آن ملین و محلل ریاح غلیظ و مفتح سده و مجفف بلغم و رطوبات قروح و جروح و غیرها و بهترین مسهلات بلغم است
و جاذب آن از مفاصل و از عمق بدن خصوص هرگاه با تربد و هلیله و [illegible] و امثال آنها و بالعرض مسهل صفرا و مقری و مدر بول و بلغم و جهت برودتی امراض الرأس
و العین و الاذن آشامیدن آن با روغن تخم بید انجیر جهت رفع تشنج امتلائی مفید و چون آن را با شیر دختران مدبر نموده و در چشم کشند تنهائی و با ادویه مناسبه جهت
رفع [illegible] پاک چشم و رفع نزلات و جرب سلاق مفید و چون با مردار سنگ و مرجان و نبات سفید با سویه ده و ذرور سازند جهت ازاله بیاض عین [illegible]
[illegible] دانسته و چون جوف شلغم را خالی کرده از انزروت سفید پر کرده بر آتش گذارند تا بجوشد و آن را در گوش بچکانند درد گوش ساکن گردد
[illegible] و فتیله [illegible] در گوش گذارند جهت پاک کردن چرک آن بسیار موثر امراض المفاصل و غیرها آشامیدن آن بجهت وجع مفاصل و درد رگ
و عرق النسا و اخراج کرم معده و اسقاط جنین مفید و در تسمین [illegible] بغایت موثر گویند چون پنج درم آن را با سه قیراط حجر البقر که عوام اندر زا
گویند ده درم [illegible] مخلوط کرده چهار حصه کنند و چهار روز بعد از خوردن پنج عدد و زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند باعث تسمین گردد و غذای
[illegible] و آب [illegible] یا نصف روز [illegible] جهت تسمین [illegible] ده روز می آشامند اما گویند [illegible] آن سائیده آن بسبب [illegible]
[illegible] خصوصا با طلق مجلوب [illegible] روغن بادام است و هرگاه مفرد استعمال نمایند باید که با روغن بادام
[illegible] باشند مقدار شربت آن مفرد از نیم مثقال تا دو مثقال و مرکبا با سایر مسهلات یک مثقال بدل آن بوزن آن [illegible] استعمال آن در
خارج خوردن گوشت زاید و پاک کردن چرک زخمها و قطع سیلان خون و رویانیدن گوشت صالح و التیام جراحت و رفع آثار جدری و با نطرون جهت
ورم سینه و خنازیر که در حلق بهم رسد [illegible] طریق تشویه آنست که بگیرند انزروت را کوبیده با شیر الاغ و دختران خمیر کرده بچوب گز [illegible] در تنور گرم بنهند
تا رطوبت آن خشک گردد و رنگ برشته شود پس آن را [illegible] استعمال نمایند و اگر [illegible] با سفیده تخم مرغ [illegible] تشویه نمایند بهتر باشد
[illegible] خصوصا برای اکثر امراض که استعمال آن بی تشویه جایز نیست و حب انزروت و دواء انزروت و [illegible] شیاف و ضماد [illegible] و قطور و مرهم آن [illegible] قرابادین [illegible]
[illegible] منافع و مضار بسیار [illegible] بهترین [illegible] مزاج [illegible] بدان [illegible] چرک گوشت [illegible]
[illegible] کحال آن [illegible] بیاض چشم نافع [illegible] مهلکه [illegible] خصوص استخوان [illegible] آشامیدن
[illegible] مثقال [illegible] جهت صرع و مفاصل و نقرس و عرق النسا آزموده [illegible] گرم گوش و محلل [illegible] که در گوش
ریخته باشند و تریاق گزیدن عقرب [illegible]

تالیل و قویاء و مینا و جهت قطع نزف الدم و اندمال جراحات و با عسل جهت کلف و جلای آثار قرحه نافع چون گندم را در دهن مضغ نمایند خصوص ناشتا
و بر اورام و ثآلیل گذارند تحلیل و نضج دهد و چرک بن دندان ناشتا جهت رفع قوبای تازه و قوبای اطفال و کلف و آثار جلد مفید و زهره و سمن خوک جهت نفع
را چون نقرس و مفاصل و عرق النساء طلا نمایند جهت تسکین وجع نهایت نافع آشامیدن آن معرق و با ... طلای خون حیض جهت تسکین ... با صعب الالتیام تا صور مفید
و خوردن آن سم قاتل و حمول آن مانع حمل و بخور لته حیض جهت رفع تب لرزه مجرب دانسته اند و بول آن خصوص بول اطفال و از آن شخص خود و از غیر آشامیدن
آن ناشتا جهت سرفه کهنه و عسر النفس و سپرز و استسقا و یرقان و عسر البول و جرب و قرحه و حکه و قروح خبیثه و قوبا و با آب نخود و یا با ماء العسل جهت رفع یرقان و قطور آن
جهت درد چشم و بیاض آن و تحقیق کرده با عسل در ظرف مس ... باشند جهت طرفه سبز در حلق گرما گرم آن بر زخم جهت حبس خون و شستن چرک جروح و قروح
با آن مجالی جرب و متقرح و حکه و قوبا و نمک بول آن که آنرا در ظرف مس جمع شده او نمک زبان بگیرند جهت رفع بیاض و کلف مجرب و در افعال مانند شیر زرق است
که از حضرت صالح ... علیه الصلوة والسلام سوال نمودند آشامیدن بول انسان از برای امراض فرمودند بیاشامند آنرا سائل عرض نمود که محتاج
است یا آشامیدن آن فرمود اگر چنین است که دوائی دیگر نیابد که بیاشامد بول خود را نه از غیر خود را و از آن حضرت علیه السلام سوال نمودند از آشامیدن بول شتر و گاو و گوسفند فرمودند نعم
لا باس یعنی باکی نیست و فضله طفل که غذای لطیف با آن خورانیده باشند نفوخ خشک آن در حلق صاحب خناق و ورم گلو و ضماد آن با عسل جهت تحلیل آن
و طلای آن جهت تحلیل حمره و التیام جراحات و رفع عفونت اغشیه و آشامیدن یک مثقال آن جهت رفع یرقان و سمیت جراحات حربه زهردار و قولنج و حکه و قطع سعال
بعیدین و شراب جهت رفع گزیدن هوام و ادویه قتاله و تبهای دائره و آشامیدن یک مثقال آن با ... آن نوشادر مصعد جهت رفع ذبیحه سموم مصعده مانند سنگ
و زیبق مصعده مجرب دانسته اند و سنون محرق آن جهت ازاله تعفن بن دندان مجرب و تازه آن خصوص با نمک جهت آکله و ضماد آن بر بهق و برص تحقیق کیف آن شخص
ترمس خورده باشد ده روز متوالی مالیده در آفتاب نشیند و طلای آن بر ... جهت قروح آن بر ناف با خمیر در آب حل کرده ... آشامیدن آن موی
سوخته جهت رفع ربو و دمه و استسقا و سموم قتاله و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و منع سفیدی موی ... و اکتحال آن برای رفع بیاض عین و قطور آن
با روغن گل سرخ جهت درد دندان و گوش و ذرور آن جهت آکله و نزف الدم و تخفیف جراحات و منع زیادتی زخمها و قروح خبیثه و ساعیه مجرب درما
و آن زایل کنند بخور با شیر جهت اورام ساعیه و روغن آن تنها و یا با ادویه مناسبه دیگر جهت تقویت باه مجرب گویند آشامیدن آبی که عضو انسان را
بدان شسته باشند جهت ازاله تب و ورم جگر و رفع جمیع فواد نفع عظیم دارد و منی آن جالی بهق و برص و کلف طلا و شیر آن مورث جذام است خوردن آن
و چون طفلی را با سموات بتدریج تغذیه نمایند جمیع اجزا و افعال او قابل بود و بر هیچ حیوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن باین حد است و گویند چون
انگشت خنصر مسقط را ببرند و زن تعلیق نماید با دام که با او است آبستن نگردد و شنیده شده که جراحان و اطبای اهل فرنگ دندان حرکت کرده ریزشده را
بسوهان و آلات صافه سفید و براق میگردانند و دندان کرم خورده و کج فاسد شده را نیز تبدیل مینمایند بدین نحو که دندان شخص جوان صحیح را کنده و
دندان فاسد آن شخص را بسرعت تمام دندان صحیح بجای فاسد میگذارند و سه روز چهار روز صاحب آن را از تکلم بسیار و خوردن و خائیدن اشیای صلبه و رسانیدن
آب سرد و هوا منع مینمایند و بخوردن شوربا و شله و آب نیمگرم اکتفا می نمایند مستحکم گردد و در بلاد ایشان برای این امر دکاکین است و همیشه بر در آن دکان فقراء
و درماندگان برای فروختن دندان خود حاضر میباشند و نیز مسموع شده که سابق برین که هفتصد و هشتصد سال یا بیش از این باشد بر اجساد سلاطین و حکماء و
بزرگان خود برای حفظ و عدم تغیر فساد دواء و ادویه چند مانند صبر و مقل و قیر و نفط و امثال آن تا مدتی میمالیدند و بعد از خشک شدن جسد آنها در قالب های
چوبی میگذاشتند و بعد مرور مدتی و صد و صد سال جمیع اجزای آن بلکه استخوانهای نازک نیز مستحیل بدانها گشته و چیزی سیاه براق چسبنده شبیه بمومیائی شده
و بعد از آن که آن عمل ممنوع و متروک گشته و بعضی از آن اجساد بدست بعضی اطباء و جراحان آمده آنها در صدد تجربه و امتحان آمده و بجای مومیائی استعمال نموده در
بعضی مواد نافع مانند مومیا یافتند و مومیای انسانی عبارت از همین است انغوز بفتح همزه و سکون نون و کسر غین معجمه و فتح راء مهمله و الف لغت یونانی است ماهیت آن نباتی
است کوچکتر از درخت انار و بزرگی آن میرسد و قضبان آن جبال مخصوص ... و برگ آن شبیه ببرگ ... و گل آن مانند گل انار و از آن ...

سفید و کوچک و چون خشک گردد بوی شراب از آن آید طبیعت آن معتدل و گویند سرد با اندک حرارت لطیفه افعال و خواص آن در قوت قریب
تجربه است در تفریح و اسکار و تطییب نفس بالخاصیة آشامیدن برگ و بیخ آن جهت رفع توحش و جنون و تقویت حواس و ذهن و بهم رسیدن انس بغایت
موثر حتی که چون حیوانات وحشی از برگ و شاخ و بیخ آن و یا طبیخ آنرا بخورند اجتماع الشیطان گردد و ضماد برگ آن جهت منع زیادتی قروح خبیثه نافع

الفت انجلن بفتح همزه و سکون نون و ضم جاء و الف و لام و کسر عین مهمله و جیم و لام بلغت مغربی ست ماهیت آن ثمریست شبیه به بنی
گاو دنبات آن با این بحجر و گیاه و برگ آن شبیه برگ کاسنی و ریزه تر از آن و ثمر آن مستعمل نیست بلکه برگ آن مستعمل ست طبیعت آن
معتدل در گرمی و سردی و با قوت محلله افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن جهت اورام و احیاناً رفع سموم بالخاصیة و نطول آن جهت تحلیل صلابات
و تسکین وجع گزیدن هوام نافع و چون در روغن سوسن داخل نمایند و بر صورت بمالند باعث قبول ناظرین میگردد و این خاصیت از آن مشهور ست و مغرب **انفحه** بکسر همزه
و سکون نون و فتح فا و حاء مهمله بلغت عربیت بفارسی پنیر مایه و بهندی چاک جسته بضم جیم فارسی و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه و بادی بجای الف نیز خوانند
چنانچه اسم اکثر اهل هند ست که های آخر کلمات و اسما را بالف بدل میکنند و انفحه هر حیوانی در حین ذکر آن حیوان با خواص و منافع آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
و اینجا بطریق کلی بیان میشود ماهیت آن معده حیوانات شیرخواره بسیار صغیر و بی تبو لات دست را بر ذبح بر می آورند و استعمال مینمایند خواه تازه خواه
خشک نموده و چون آنها اندک بزرگ شده و گاه خورده اند آنزمان آنرا انفحه نمی نامند و آن خواص و منافع بران مترتب نمیگردد و بالجمله طبیعت مجموع
آن گرم و خشک در درجه دوم و گفته اند تا درجه سوم است افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت صرع و با سرکه و یا با عسل جهت صرع بلغمی خصوصاً انفحه ارانب
که درین باب قویست که نیم درم آنرا در سرکه انگوری حل نموده بنوشند و چون صبیان را قدری از آن بخورانند ایمن میگردند از صرع و انفحه حیوان بحری که خوک
نامند و دریا بهم میرسد و خاصیت آن بالاتر ... بدستور و آشامیدن هر یک از آن هر دو آشامیدن تمامی انافح میباشند دافع زهر ... و کراز بلغمی
و اختناق رحم جهت آنکه ملطف و محلل و گدازنده کل اخلاط منجمد و مغلظ انجماد رقیقه گداخته شده اند لهذا محلول آن با سرکه محلل خون منجمد در معده و مثانه ...
و یا با ادویه مناسبه محلل خون و شیر که در معده و مثانه و سائر اعضا منجمد شده باشد و مانع رعاف و حمل الحبل ... و بالخاصیة مقوی قلب و مفرح ... اما چون بسیار
گرم ست مهیج غضب زیاده از فرح ست و حمول آن بعد از طهر معین بر حمل و آشامیدن مقدار نیم درم آن با شراب بسبب قوت تریاقیت که دارد رفع ضرر
نهش هوام و سموم قتاله و منع اسهال مزمن و وجع بطن و قرحه امعا و سیلان رطوبات از رحم که قرحه شده باشد مفید و چون سه روز متوالی بعد از طهر بیاشامند
جهت منع صرع گفته اند و چون زن انفحه ارنب و یا خصیه آنرا با شراب ممزوج بیاشامند آبستن گردد و لیکن زیاده از ده عدد آورد و چون مقدار یک مثقال از آن با شراب
بیاشامند جهت تپ ربع نافع و چون با خطمی و زیت و سرشته بر بدن بگذارند پیکان و نی خار از آن بر آرد و دو طلای آن بر منخرین قطع رعاف و تعلیق آن بر ابهام صاحب
تپ جهت ازاله آن موثر و انفحه گوزخره بز کوهی ... گوسفند و قبل ... رنخودی بغایت مبهی ... امتحان خالص آن آنست که بیندازند بر انفحه
حیوان دیگر که باشد اگر گداخته شود خالص ست و الا غیر خالص و حب انفحه و دواء اسقوف و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **انکول و اکول** ماهیت آن حکیم میر محمد
نوشته درختیست هندی برگ آن شبیه برگ شفتالو و میوه آن شیرین و مغز تخم آن بسیار چرب و طعم آن تلخ و با عفوصت طبیعت آن گرم و تر در دوم
افعال و خواص آن ضماد آن جهت استسقا و اورام و دفع زهر جانوران زهر دار نافع و بخور آن ملین طبع و دافع فساد خون و بلغم شور و جهت سوزش اعضا
و دردن ... سرعت انزال و تقلیل منی نافع و در ایام طاعون چون یکعدد از ثمر آنرا با آب سائیده بر بثره آن طلا نمایند به خیریت گذرد و شفا یابد و گویند
مجرب است و اگر تخم آن را کوفته در آب ملا ... هفت مرتبه تسقیه کنند پس خشک نموده از آن تخم بدستور روغن کنجد بر آورند و از آن روغن تا چهل روز سعوط
نمایند موی سفید سیاه گردد و اگر از چوب درخت آن عصا سازند در دست ... هیچ انواع از حشرات زهر دار در امان باشند و از آن چوب را چون بیده علو
دهان و ... و جب ... بخورانند شفا یابد **انگیزه** بفتح همزه و سکون نون و کسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه صفالیه فادنی نامند ماهیت
آن ... حکیم میر محمد مومن نوشته که این ... گویند گیاهیست ... چون بر روی آن نشسته بر روی زمین بنده دیگر ... تر از آن است

گردد و آنچه ماده آنست بهمان هیئت بماند طبیعت آن گرم و خشک است افعال و خواص آن ضماد برگ خشک آن با آب کوگرد و ریگ و زبهق را زائل کند و تخم تر آن بغایت منفخ و تخم ماده آن موجب شدت شبق زنان و هر که از آن با شراب منوم قوی بجد یک یا سه شبانه روز بشمار آب این بپا نه شود و آشامیدن آن و دهن زیتون با آب نفع خواب آن میکند مقدار شربت آن تا دو درهم **انناس** بفتح همزه و دو نون اول ساکن دوم مشدد و الف بین مهمله لغت هندیست ماهیت آن ثمریست هندی معروف در بنگاله بسیار میشود و خوش طعم نبات آن فی الجمله شبیه به نبات سبز کاذی و برگ آن از برگ سبز کاذی کوتاه تر و نازکتر و نبات این از آن کوچکتر و تا بذرعی و خاردار و دراز و سه ساقی میرو بید و ثمر آن بر بالای آن ساق بهم میرسد و بر آن نیز برگهای کوتاه نموده شده که در یک ساق و انناس یکی بر بالای دیگر نیز بهم رسد چون قدری از سر آن برگها بر زمین نشانند باز سبز میگردد و از آن انناس بهم میرسد از اطراف سر ثمر و بیخ نبات آن نیز مانند درخت نخل و موز بچه با میرو بید و چون آنها را جدا نموده بنشانند بجای دیگر نیز ثمر میدهد و از هر نباتی سالی یک ثمر میآید و هنگام رسیدن آن بودن آفتاب در جوزا و سرطان است که موسم بارش است در انجا و دو نوع میباشد یکی را انناس گوله مینامند و آن چه تا بقدر ریحی میباشد و مغز آن شیرین خوش طعم و رایحه و در زرد رنگ طلائی و دیگر بزرگ مغز خوب سفید و این چاشنی دارد و اندک تارها و تر و پوست هر دو نوع در هنگام خامی سبز میباشد و خانه خانه اطراف خانه‌ها اندک پوست نازکی بر آمده و بعد رسیدن اندرون آن مائل بسرخی میگردد و اندک براق و صیقلی و در هر خانه قریب بپوست تخمهای ریزه زرد و تیره هر دو نوع آن با رطوبت بورقی و حاده بسیار خصوص نوع بزرگ آن طریقه خوردن آن اینست که نوع گوله آنرا ایک ورق از پوست جدا نموده با اندک نمک آب میشوینید تا بوقت آن کم گردد پس یکورقی دیگر از بالای آن سر دهند که تخمها و خیشت خانهای پوست آنکه در جرم آن نفوذ کرده زائل گردد پس مغز آنرا در قدهای نازک بریده در ظروف چینی یا شیشه بر هم میچینند و بعضی بر آن قند یا نبات کوبیده و آب سیده تناول مینمایند و قدری گلاب نیز میباشد و بعضی بسبب شیرینی ذاتی خود احتیاج بشیرینی از خارج ندارد بلکه شیرینی طعم آنرا منحرف میگرداند و نوع بزرگ آنرا پوست خشنی ظاهر آنرا جدا نموده قدری نمک آن پاشیده اندک زمانی میگذارند تا بورقیت آن قدری کم گردد پس شسته یکورق دیگر از روی آنجدا نموده بر آرا از آن تخم و خشبیت آن پس مغز آنرا نازک ورق کرده نبات بر آن پاشیده تناول مینمایند و بعضی که اندک غالب میباشد با نمک خوردن نیز لذیذ میباشد طبیعت آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص** آن مسکن حدت صفراوی و مقوی معده و کبد حاره بطی الهضم مضر سرد و بین مرطوبین مصلح آنخوردن آن با نمک و زنجبیل پرورده و با نمک لاهوری آن خوردن بست و بهار و چاشنی دار آدش جو مربا و شربت آن نیز خوب میشود **انوطیلون** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست بی ثمر شبیه به نبات کدو این قسمیند گویند جهت جراحات تازه بغایت نافع و در حال التیام و بدانند **انیسون** بفتح همزه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم سین مهمله و سکون واو و نون بعربی بزر الرازیانج الرومی و الرازیانج الشامی و حب الحلو و کمون الحلو و بفارسی بادیان رومی و زیره رومی بهندی رند نامند ماهیت آن نباتیست بلند تر از ذرعی و ساق آن مربع و باریک و برگ آن باریک و خوشبو و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن در غلافی لطیف طولانی و از رازیانه کوچکتر و سبز تر مائل بسفیدی و زردی اندک مثلث شکل و منقش تخم آن بهترین آن خوشبوی تازه بالیده آنست که پوست آن از آن جدا نشده زیرا که خاصیت بسیار اکثر در پوست بر در است و طعم آن تیز و تلخ باشد و هندی و بنگالی آن ریزه تر و ضعیف العمل میباشد طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و تا سوم نیز گفته اند و گرم در دوم و خشک در سوم نیز گفته اند و این اصح است **افعال و خواص** آن ملطف و محلل ریاح و جالی و مسکن اوجاع و با قوت تریاقیت و قابضه و مدر بول و حیض و شیر و عرق و نیکو کننده رنگ رخسار و مفرح لراس غیرها از توابل مستعمله در اغذیه اصحاب فالج و لقوه و استرخا و صرع است و بخور و سعوط آنجهة درد سر بارد و شقیقه و دوار و سدد و نزلات بارده و در درد گوش نافع و چون لته کهنه انگوری تر کرده خشک نموده بود و داده در پارچه کتانی نیلی بسته دایم ببویند جهت زکام و نزله بارد و خوردن نیم درم انیسون یکبار با گت مصطگی کوفته در ده درم گلقند سرشته چند روز پیهم بعد از استفراغ بلغم جهت لثه عرق و سبات بلغمی نافع برای آنکه مبدل مزاج بلغم و مقوی معده است پس تولید نمیکند بلغمی که بسبب لثه آن است و چون دو درهم آنرا در انجیر شاهند و صاف نموده ده درم گلنجبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده باشند

سبات حادث از برد خارجی و از آشامیدن ادویه مخدره مانند افیون مفید و باید که بو داده باشند غذای ایشان آب گوشت خروس جوان متوبل یا با ابزار

حاره یا حلتیت و مغز حب القرطم چون آنرا کوبیده سفوف نمایند و یا کوبیده با گلقند سرشته بخورند و یا جوشانیده به تنهائی بیاشامند و یا گلقند

در آن حل کرده صافی نموده بنوشند جهت مالیخولیا خصوصاً مراقی آن و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء العسل جهت کابوس نافع و مزاد از آنست

که در اوائل فالج یا چهار روز یا هفت روز آب یکه در انمیسون جوشانیده باشند بتنهائی یا با یک وقیه جلنجبین عسلی در آن حل کرده صافی نموده باشند

اعضا و نمایند و ضماد آن جهت استرخا نافع بعد از آنکه در آن حرارت باندک قبضی میباشد و لهذا تقویت می بخشد اعضا را کتحال آن جهت مسهل کهنه مجرب

دانسته اند و سنون آن جهت جلای دندان و دفع بد بوی دهان و خائیدن آن جهت صداع بارد و شقیقه و جلای مجاری تنفس و درد سینه و سرفه و ضیق النفس

و خفقان بارد و تقویت فم معده و دفع رطوبات آن و رفع اعیا و آشامیدن آب مطبوخ آن خصوصاً با اصل السوس جهت صدر و بهر امراض مذکوره و

تفتیح سده جگر و سپرز و گرده و مثانه و رحم و استسقا و سوء القنیه و تفتیت حصاة و تپ بلغمی کهنه و قطع سیلان رحم و ازاله فضول و تحلیل و قراقر ریاح در معده

و سائر اعضا و ادرار شیر و عرق بول و حیض و تقویت باه و گرده و ازاله سموم قتاله و تهیج وجه و اطراف و اسهال رطوبی خصوص بریان کرده

آن و برین امر و چون آنرا بسیار نرم بکوبند و یا با آب سائیده استعمال نمایند جهت بواسیر نافع خصوصاً بحی آن و بخور آن تسکین صداع بارد و نزلات

بارده و اخراج جنین و مشیمه و قطور نرم سائیده آن با روغن گل در گوش جهت تسکین درد گوش و کری و ثقل سامعه حادث از ضربه و سقطه و بدستور مطبوخ آن

در روغن گل و آشامیدن طبیخ آن با شکر جهت رفع درد دندان زنان زائیده و طلای مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل اورام و گستن لسع نافع و مضر با سفر او مصلح آن زیاده

و صداع محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن از دو درم تا پنج درهم بدل آن تخم شبت و در ازاله دکر و با و در تقویت باه مثل آن بسبب بگذارند و آن را

بکار برند و جوارش انیسون و حب و سفوف و عرق و اقراص و معجون آن را در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الالف مع الواو اوفیوس بفتح همزه

و سکون الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و بگمان بعض مترجمین بمعنی حدقه است زیره که گل آن شبیه بگل است

و بسیار کوچک و ابنوه و منقش و اندرون آن زرد و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و ساق آن بقدر شبری انگشتی و اساس و گویند نورانی می باشد مانند

شمع و در شب می درخشد آن شبیه به پیاز نرگس و در مصر و شام بسیار طبیعت بیخ آن بارد در اول و آخر و مجفف در اول و تخم آن معتدل

در حرارت و برودت و مجفف در دوم و آخر سوم و برگ آن بارده آخر اول معتدل در یبوست و رطوبت افعال و خواص آن آشامیدن بیخ آن جهت

اسهال و ادرار بول و دفع سموم و گزیدن رتیلا و ضماد آن با شراب ابیض جهت منع روئیدن مو خصوصاً تازه آن قبل از بلوغ مانع روئیدن موی عانه

و برآمدن آن و گذاشتن آن بر حقوین و خانه اطفال قبل از بلوغ باعث دیر محتلم شدن و گذشتن از وقت مقرری آن مقدار شربت آن تا شش درهم

مضر گرده مصلح آن گویند کثیرا و تخم آن جهت قطع اسهال مزمن مجرب جهت یرقان ابیض و اصفر نافع مقدار شربت آن دو درهم ست اوکسیر بهمزه و فتح

واو مشدده و زاء معجمه لغت عربیست و بلیس یاقی او زد و بفارسی مازو و مرغابی و بهندی بانس گویند و او اسم جنس مرغابی ست و مراد نوع کبیر ست که قاز و بط نیز

آن معروف ست اهلی و بری و وحشی میباشد و اهلی آن پرواز نمی کند و بری پرواز میکند طبیعت جمیع اصناف آن تا دوم گرم و آخر آن نیز گفته اند افعال

و خواص آن غلیظ الغذا و دیر هضم و گویند چون هضم شود مسمن بدن و محرک باه ست و پختن آن با ابازیر و مصالح حاره بهتر و مصلح آن آب کامه

و آب انار و اغذیه نافعه از برای برودت کبد و اوجاع بارده آنست جهت آنکه گوشت آن شدید الحرارة و چون بار هوست بسیار کم

بفارسی ست نامند باید که بعد ذبح دو سه ساعت و یا زیاده نیز آنرا در زمین دفن نمایند تا بوی زهومت آن کم گردد و بعضی آورده که

آنرا کنده و شکم آن شگافته همان شسته طبخ نمایند و این قسلیل الغذا از آن ناکیا نست و مهر آنچه آن جهت زیاده گردن

بیه گرده و ریزاندن سنگ گرده و مثانه و التیام خنوق اگلا و ضماد آن موثر و از خوردن آن بزودی تب حادث میگردد

و بدستور مشوی بطون آن با ابازیر حاره چون فلفل و دارچینی و زیره و امثال اینها و سنگدان آن لذیذ غلیظ و بطی الانهضام

وچون هضم شود متولد میگردد ازان غذای بسیار و جگر آن لذیذ ترین جگر حیوانات امثال آنست و غذائیت را این از آنها بیشتر و سریع الانحدار و بادرها آن صالح الهضم و الغذا و مغز سر آن طلاء جهت ورم مقعده آزموده و پیه آن جهت تمدد و کزاز و تشنج امتلائی و تحلیل اورام بارده و صلابت مقعده و شقاق آن و تقشر جلد و داء الثعلب و رائحه ثمر نجاً و مفید و ضماداً جهت تشنج شیر و برای اذیت ابلی که در گوش رفته باشند قطوراً و بار داً جهت ورم پستان ضماداً و بالخاصیه نافع و زردۀ تخم بیضه آن جهت افزونی عقل و تقویت قوت حافظه و حفظاً آن و زوال نسیان و سرفه و خشک قطوراً آن با زیت نیمگرم در رحم جهت احتباس حیض نافع و دوم آن با آب نمک جهت ازدیاد مثانه و تفتیت حصاة شرباً بسیار نافع و پوست تخم آن مسحوق جهت اسهال دموی بهترین دوا است و زبل آن جهت سرفه و خشک مفید و دهن آن در قرابادین کرباف است اسبید بضم همزه و سکون واو و فتح سین مهمله و کسر بای موحده و با سکون یای مثناة تحتانیه و دال مهمله لغت فارسی است ماهیت آن بیلوز هندیه است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و مواد بارده مقدار شربت آن یکدرهم و بیخ آن سرد و خشک در فعل طبیع مانند تفاح جهت صداع و بواسیر نافع مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تیمدرم بدل آن بیخ تفاح است اوفیمونداس بضم همزه و سکون واو و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و فتح بای موحده و ذال معجمه و الف و سین مهمله لغت یونانی بمعنی شبیه بها در برج و در مغربیه معروف بالسعده و بعضی احیمون نیز گویند و کاه فیلاجاریون نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بیا درنج و شاخهای آن بقدر شبری و در غبب مائل بتیرگی و تخم آن شبیه بشونیز سیاه و در خامی مانند غلاف بزرالبنج مشتمل بیخ آن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مجفف بی لذع یکدرهم تا دو درهم آن با شراب جهت نهش افعی و هوام دیگر و یکدرهم آن با مرصاف و فلفل جهت عرق النسا مجرب دانسته اند اونوما بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و فتح میم و الف لغت یونانی است بمعنی استقط الاحبه ماهیت آن نوعی خون از ابوخلسا است که هوجوبه نامند برگ آن دراز و باریک و نرم تر از برگ هوجوبه و بی گل و ساق و دیبی تخم مائل بسیاهی و در اکثر بلاد میروید در هنگام ربیع در مواضع خشنه و باریک و ضعیف و طولانی اندک سرخ برنگ خون طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن بسیار تند و تلخ و با سمیت و خوردن آن خطرناک و طلای آن محلل مواد غلیظ گویند ثمن درهم از برگ آن جهت عسر ولادت و ربع درهم آن جهت اخراج لعبه نند و مرده مفید و تعلیق آن بدستور انومالی بضم اول و نون و میلن و او ساکن و بجای نون لام نیز آمده و فتح میم و الف و کسر لام و یای مثناة تحتانیه یا نیت یونانی شراب عسلی را نامند ماهیت آن آنست که بگیرند شراب چند و عسل یکحصه و بجوشانند تا بقوام آید و یا عسل را با آب انگور بجوشانند تا بقوام آید و نوع اخیر در جلاء و تحلیل و تفتیح و انضاج قوی تر و هر چند کهنه شود قوت تلیین آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین طبع و بعد از طعام نباید استعمال شود که قاطع اشتها و مورث انقلاب معده است اونیا بضم همزه و سکون واو و فتح نون و یای مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست ماهیت آن عصاره نباتیست آن بوآدعربیه بمصر برگ آن شبیه ببرگ تره تیز کوی و پرسوراخ که گویا کرم زده است و کم آب و ریزنده از هم و برگ گل آن زرد و بزرگ عصاره آن شبیه بعصاره مامیثا طبیعت آن گرم و تند افعال و خواص آن جهت ظلمت بصر و تنقیه آن و دمعه و سبلاق و بغایت نافع است دانسته اند و اختلاف در ماهیت آن نموده اند بعضی گفته اند رطوبتی است که از نبات مذکور میچکد و عصاره آن نیست و عصاره بودن آن اصح است و بعضی گفته اند عصاره مامیثا و بعضی عصاره خالیدونیون اسود است و بعضی عصاره خشخاش اسود و بعضی عصاره اناغالس انثی یا عصاره بیخ دگیاهی خشخاش اسود گفته اند و بعضی گفته منکر بر ما که در صعید مصر بهم میرسد شبیه برنگ مس میگردد و زبانها چون بچشند و این قول بعید است و بالجمله از ادویه مجهولة الماهیه است اوربالی واو مالی بضم همزه و سکون واو و را مهمله و فتح میم و الف و کسر لام و یا آخر حروف لغت یونانی است و اثر ادهن عسلی و عسل داود نیز گفته ماهیت آن روغنی غلیظ با اندک شیرینی که از ساق درختی حاصل میگردد و هر چند کهنه تر گردد بهتر میشود طبیعت آن گرم تر افعال و خواص آن جهت جرب طلاء و در مفاصل و تاریکی چشم نافع شهرباً و اکتحالاً و بنت دو درهم آن با آب مسهل قوی بلغم خام و مورث سبات و تهی بدن و بادام که عمل آن تمام نشود و بجوانیا بید رفت فصل الالف مع الهاء ایال بفتح همزه و بای و الف و لام ماهیت آن از جمله اغذیه است و آن عرق گوشت و بقول مطبوخ است که صاف کرده می آشامند و گاه ترشی در آن چون داخل نیز نمایند افعال و خواص

آن تابع نوع بقول و امثال آنست اهلیلج بکسر همزه و سکون ها و کسر لام و سکون یا و فتح لام و جیم معرب هلیله فارسی است بهندی هر بره نامند ماهیت آن ثمر درخت هندی ست درخت آن عظیم برگ آن باریک طولانی و ثمر آن خوشه دارد گفته اند که آن انواع ست کابلی که زرد و برگ آن لیده ست و زرد که متوسط او ست چینی سبز رنگ که از آن کوچکتر ست و سیاه هندی که بقدر مویز ست و از آن کوچکتر را که بقدر جو در هندی هلیله جو و از آن کوچکتر که بقدر زیره اهلیله زیره نامند و گویند هر یک ثمر درختیست علیحده شبیه بهم و آنچه بتحقیق پیوسته همه ثمر یک درخت که از ابتدای ظهور شگوفه تا انتهای کمال بالیدگی و نضج هر مرتبه را نامی گذاشته اند و نوعی علیحده دانسته مثلاً شگوفه خشک آن را که مانند زیره است هلیله زیره و از آن بزرگتر بقدر جو است هلیله جوی و از آن بزرگتر که سیاه بمقدار مویز مشابه ست مویز که هلیله زنگی و هلیله هندی و هلیله اسود نامند و اینها همه هسته ندارند و از آن بزرگتر سبز مایل بزردی را هلیله چینی و از آن رسیده تر زرد را اهلیلج اصفر و بکمال رسیده زرد مایل بسرخی است را اهلیلج کابلی گویند و منبت آن اکثر بلاد هند و دکهن و گجرات و بنارس و بنگاله است و اما آنچه در گجرات میشود بهتر از همه و بعد از آن بنارس و پس بهتر بعموم که در بنگاله ست و تر شده در بالیده و بزرگ با قوت میباشد و باقی نجاهارلیسه دارد و کوچک و ضعیف العمل و کابلی جهت آنکه نامند که از راه خشکی از آن سمت ببلاد توران و خراسان و ایران میبرند نه آنکه در کابل بهم میرسد و همچنین از هر قسمی که ببلدی میبرند مانند بصره و غیره بصری نامند و اما چینی جهت آن گویند که در قدیم الایام آنچه را از سواحل دریای هند ببلاد ایران و روم و عرب و غیرها برده اند همه را چینی مینامیده و اند مانند دارچینی که در سیلان و نواح آن بهم میرسد و هلیله و زنجبیل که در گجرات و نواح آن علی هذا القیاس و بالجمله طبیعت مجموع آن در اول سرد و در دوم خشک گفته اند و کابلی از سائر انواع کمتر ست باعتبار کمال رسیدگی آن افعال و منافع آن رطب اللسان ائمه منقول ست از محمد بن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء که گفتند شنیدم از موسی بن جعفر علیهما السلام که بتحقیق شکایت کردند نزد او شان از مرض پس آمدند اطبا توصیف کردند برای آنحضرت علیه السلام عجائب ادویه را پس فرمودند آنحضرت نعم ابن ذهب بکم الا الهلیلج یعنی چرا از نظر شما میرود و در بر دید و اختیار میکنید برسیدن این ادویه که اهلیلج و راز یانج و شکر ست در ابتدای گرما سه ماه متوالی ده بار هر یک روز متوالی و هنگام آمدن زمستان همان قسم بگیر و اینه بجای راز یانج مصطگی و زمستان بدرستی که مریض نمیشود مگر بمرض موت و مجموع آنجهت تقویت معده و دماغ و ذهن و حفظ و حواس و تفتیح سدد و صداع و التحوّج و تصفیه ارواح و وسواس سوداوی خفقان و غثیان و منع صعود بخارات بدماغ و اطفای نائره سودا که از احتراق صفرا باشد و تصفیه رنگ بشره و خسارت و استسقا و بواسیر و ربحی و قوی و حمیات مرکبه در اوسط و اواخر نافع و مسهل رقیق بلغم و صفرا و المعصر و در بعضی و در حمیات مطلقا منع کرده اند استعمال هلیلجات را در قیمل مسلم نیست در همه حال بلکه در ابتدا قبل از نضج و ترقیق ماده و بحران مجوز نیست جهت آنکه لطیف و رقیق ماده را المعصر دفع میکند و باقی را غلیظ متحجر میگرداند و بد میشود و در حقنه ها نیز و این نیز پسندیده و کلی نیست و علت منع عصر آنست که انضمام و تسدید مسام و عروق اعضا و القای مواد غلیظه و در آنها و در حقنه اثر و داد حقنه ست مسام که باعث انضمام و انسداد آنها گردد و معمول ست که آنرا با ادویه ملینه و مفتحه و جاذبه ترکیب میکنند و صرف هلیله را استعمال نمی نمایند و در حقنه ها و در شرح اسباب در معالجه سرسام صفراوی و در حقنه هلیله داخل ست و در قرص آن بزرگ دار گفته اند که چون با بنفشه و خیار شنبر و ترنجبین و ملینات دیگر ترکیب نمایند باید که ملاحظه نمایند که قوت یکی مصادم و مضعف و مبطل قوت دیگری نباید و مانع تاثیر آن نگردد و لیکن اولی عدم استعمال آنست در حقنه ها خصوصا جرم مطبوخ آنکه در حقنه ها اصلا آنرا نباید جوش نمود بلکه نقوع آنرا استعمال نمایند نیز در شدت حاجت و نیز باید که هلیلجات را بسیار نرم نکوبند بلکه جرجرش باشد یعنی نیمکوفته پس بروغن بادام شیرین چرب کرده استعمال نمایند تا آنکه باطل نگردد فعل آنها و مفص آنها کم گردد و بسبب چربی منون دل انها بجهته تقویت لثه و چون زرطی از بین دندان رویانیدن گوشت آن مفید و عمل نقوع الهلیلجات خصوص کابلی در اسهال زیاده مطبوخ و سفوف آنست جهت آنکه میل قوت اسهالی آن در آب می آید و جرم حابس آن میماند بخلاف مطبوخ که در آن نیز قدری از جرم آن میباشد و در سفوف تمامی آن و همچنین بونید نیز منقوع و مطبوخ آنها بهتر از خوردن جرم آنها نیز که محدث قولنج اند بسبب دفع نمودن رقیق اخلاط و باقی ماندن غلیظ آنها بخصر نقل و حابس مصلح آن عناب و سپستان و مصلح نقص که لازم عصر آنهاست روغن بادام و باگاو و مانند و قند و ترنجبین مسهل با شکر مقدار شربت از جرم آنها تا پنج درم و در مطبوخ و نقوع از هفت درم تا ده درم بدل آنها در اسهال

١٢١

پوست اند گویند تخفص ست وعصاره خشک هلیله کابلی وزرد قوی العمل واندک آن عمل بسیار مینماید و در قرابادین در اهلیلج ذکر یافت اهلیلج کابلی ماهیت آن زرد مائل بسرخی بالیده پرمغز کم ریشه خسته کوچک آنست که کهنه فاسد نباشد و اقوی انواع اهلیلجات ست طبیعت آن بعضی در برودت معتدل در اول و خشک و بعضی گرم باعتدال میدانند افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا مخلوط باخلاط و مدر بول جهة صداع و نسیان و تقویت جمیع اعصاب خصوصا حفظ و دماغ صفراوی با شکر سفوفا و دوار و سدر بلغمی تبقیه آن نمودن و مالیخولیا و اصلاح حال دماغ و صرع و لقوه تنها و با شیرخشت آن عسل با شکر سرشته هر روز مقدار یک جوزی و از برای صرع سودا و با ادویه دیگر مانند بسفایج و اسطوخودوس و حجر ارمنی و حجر لاجورد و افتیمون مطبوخا و یا معجونا یا سفوفا وزن آن عسل و گویند چون صاحب لقوه یکعدد هلیله کابلی استه بیرون کرده را در دهان گیرد و بخاید تا تمام شود و آب آنرا فرو برد و هم چنین چون جانب مائل گردد یکعدد هلیله کابلی را نفع بخشد آنرا و گویند چون یکسال هر روز یکعدد آنرا تناول نمایند موی سفید نشود خصوصا در دو آن و بعضی این خاصیت را مخصوص بهلیله هندی دانسته و بالخاصیه جهت رفع ضرر آبها و بسیار خوردن آبها نافع و قدر شربت از جرم آن تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و بدل آن هلیله کرد دست و بعضی سیاه گفته اند و سائر خواص زرد را دارد مربای آن که زیاده از یکسال از آن نگذشته باشد مقوی معده و دماغ و مفتح سدد بلغمی مقوی حواس و جگر ست و دانه آن مدر بول و ذرور محرق آن جهت قطع خون بواسیر مجرب و تقویت اعضا و نزف الدم مصلح العسل ست اهلیلج اصفر بهترین آن نیز بالیده زرد رنگ کوچک آنست که کهنه نباشد طبیعت آن در آخر اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن قریب باهلیلج کابلی ست که ذکر یافت مقوی دماغ و جهت دوار و سدر نافع آشامیدن و سهال آن برای صرع صفراوی و آشامیدن منقوع آن در آب سیب معصوم با شحم نیز جهت آنکه مسهل صفرا است و چون آنرا در روغن گاو تازه بریان نمایند لیکن زرد از روغن پاک کرده نیم کوفته نیم مثقال از آن در ربع رطل پوست صابن از جبل سوخته ممزوج نموده با آب نیمگرم بیاشامند سه روز متوالی زحیر و اسهال کهنه را و بواسیر مجرب و در آن جهة و معه تخفیف رطوبات و ذهنیت بصر نافع خصوصا که در خمیر گرفته بسوزانند و بدستور قطور آب خیسانیده آن همین اثر دارد و سنون دانه آن نیز مانند دانه اهلیلج کابلی ست مضر ثقل مصلح آن عناب و سپستان چنانچه اولا ذکر یافت مقدار شربت از جرم آن تا پنج درهم و در مطبوخ و منقوع از هفت درهم تا ده درهم اهلیلج اسود که اهلیلج هندی نامند و قبل ذکر یافت بهترین آن سیاه صلب بی دانه سنگین فاسد نشده آنست طبیعت آن در وسط اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی حواس و ذهن و حفظ و دماغ و بعضی خون را زسوده و ارواح را از کدورات و نافع برای مالیخولیا و وسواس سودا و چون مگس بلیند از آن بیچد رم و از حجر ارمنی مغسول یکدرهم و از تفتمه افلاکی مشوی ربع درهم حب ساخته با ماء الجبن فرو برند جهت مالیخولیا نافع و منع نمودن فرو بردن آب آن جهت لقوه و همچنین نگاه داشتن آن در دهان جانب شق علیل و جهت جلب رطوبت معده و تقویت احشا و در دبیر و بواسیر و جذام و بود داده جهت حبس اسهال و نگاه داشتن آن در دهان باعث سیاهی موی و تقویت آن و مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال بدن آن هلیله کابلی و در قبض نصف وزن آن عفص و خمس آن تخم مورد ست اهلیلج چینی گفته اند از صنف کابلی ست زرد مائل بسبزی و سیاهی و کوچک مائل به هندی گرم و گوشت و دانه برگ افعال و خواص و منافع آن بسیار ضعیف العمل و الفعل ست بحدیکه با وجود سائر اهلیلجات آنرا استعمال نباید نمود و هلیله جوی و هلیله زیره تر از آن ضعیف تر و طریقه احراق و تشویه و پرورده و طریق الفلات و جوارشات و حبوب و غیر آنها از منوفات و اشربه و عرق و غیر و ز نوش و قرص و کلکلانجات و ماء الجواه و مایل الغواکه اهلیلجیه و مطبوخات و مفرحات و معاجین و نجاح و نقوعات در قرابادین کبیر ذکر یافت

فصل الالف مع الیا المثناة التحتانیه

ایار انوطانی بکسر همزه و فتح یا و را مهمله و الف و فتح الف و ضم نون و سکون و او و فتح طا مهمله و لغت یونانیست ماهیت آن بالیقی نوشته که دیسقوریدوس در رابعه گفته که مردم آنرا اسطارلون نامند نباتیست شاخهای آن طولانی بقدر ذرع و اندکی زیاده بر آن و بر آن برگهای آن شبیه برگ بلوط و از آن کوچکتر و باریک و اطراف آن مشرف و طعم آن اندک شیرین و بیخ اندک طولانی و باریک افعال و خواص آن غرغره بطبیخ برگ آن با شراب جهة دفع قروح خبیثه بیخ دندان و آشامیدن بیخ کوبیده و برگ آن با شراب بدستور ضماد آن جهت ضرر هوام و آشامیدن برگ آن مقدار یک مثقال تا مثقال و نیم مثقال کندر و پنجاه و دو مثقال نیم شراب کهنه گرم کرده چهار روز متوالی جهت یرقان و ضماد آن با بوره جهت تسکین اورام بلغمیه و اورام حاره و تنقیه قروح و سحج خوردن

گره سوم ازشاخ نبات آن بابرگهای جوالی آن همچنان سپوتیز زمین جهت حمی غب نافع. گره چهارم آن بابرگهای جوالی آنجبة حمی ربع نافع گفته اند بجون

بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وضم تای مثلثه وسکون واو وکسر لام وسکون یای مثناة تحتانیه وسین مهمله بلغت یونانیست ماهیت آن ابنقی

رشته کو دیسقوریدوس ورابلیعه گفته نباتیست برگ آن شبیه ببرگ غلوسن از غب بسیار رد از اطراف بیخ آن برآمده وساق آن ببعضی غلیظ شبیه بساق

نباتی که آنرا ارقیطون گویند وبالای آن گیاه بسیاری بیرید وثمر آن بقدر گرسنه در سر علامی دردانه میباشد وعرق بسیاری

از بیکک بیخ آن بسیار طویل وعطر وچون خشک شود سیاه ومهلب میگردد مانند شاخ وجنت آن بلاد ایلیساد ودرسر کوهیکه آنرا ایدا نامند افعال وخواص

آن آشامیدن طبیخ او وبق آنجهت نفث الدم صدر درخشونت حلق وسینه وشوصه وعرق النسا نافع وبدستور لعوق آن باعسل که ترکیب نمایند مامیر

بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه ودال مهمله وفتح میم والف وکسر میم وسکون یای مثناة تحتانیه ورای مهمله لغت یونانیست ماهیت آن چیزیست

شبیه بابریشم ومایل بسبزی برشاخ وبرگهای درخت جنگلی متکون میگردد وکذلک بر اخج نامند طبیعت آن سرد وخشک افعال وخواص آن چیزیست

مجرد درمحرق وغیر محرق آنجهت نزف الدم جراحات کهنه وغیر کهنه ومحرق آنجهت قروح بغایت موثر مقدار شربت آن از دو مثقال تا نیم مثقال

ایلدیغون بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر دال مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وضم غین معجمه وسکون واو ونون لغت یونانیست ماهیت آن

چیزیست شبیه بصمغ که بصدف بانقش جمع میگردد وخشک میشود وصباغان آنرا جمع مینمایند واستعمال میکنند وسرسرنگ میباشد طبیعت آن سرد افعال

وخواص آن محلل وطلا آن جهت اورام حاره وتنقیه قروح خفیفه چشم نافع ایذا دریندادل بسکون یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف وفتح همزه وکسر رای مهمله وسکون

یای مثناة تحتانیه وفتح ذال معجمه والف بلغت یونانیست ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ آس بزرگتر از بیخ وبرگ آن طولانی شبیه بطبوطاناگ انگوریه وشگوفه

آن بر سر آن خیو میباشد وطعم آن بسیار قابض طبیعت آن در دوم سرد ودر سوم خشک افعال وخواص آن قاطع نزف الدم واسهال وقروح واعاذ حابس

حیض آشامیدن دو مثقال آن ضماد برگ تازه وخشک آن وبیخ آن سرد تر وقابض تر وقاطع نزف الدم همه اعضا در همه نفثت ومقدار شربت آن دو مثقال است

ایروفارون بکسر همزه وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر رای مهمله وسکون یای مثناة تحتانیه وفتح الف وضم رای مهمله وسکون واو ونون در بعضی نسخ بحذف یای دوم وزای معجمه دیده

شده آن نباتیست معنی آن شیخ واهل اندلس آنرا شیر نامند برای اجتماع گل آن بسیاری انبوهی ماهیت آن نباتات است ساق آن بقدر بسرخی وبرگ آن شبیه برگ

تره وبزرگتر بسیار کوچک تر از آن وگل آن مایل بسرخی وبنفشی وانبوه وبو شبیه آن چیزی سنبل رستاست عبیر معنی ودر بهار سفید میگردد ومنبت آن خرابها می

شود مدار طبیعت آن بسیار سرد وباندک افعال وخواص آن ضماد دنبهائی یا بامنضج جهت ورم معده وخبیثه ونافع کند ورکینه جهت جراحت عصب وسائر

اعضا نافع ونزابی بیان گل آن نیز بدستور وچون مانده آنرا بخور ند فی الحال خناق اورود ورنعل ماسنه خطر بدادوا این نیز بدادوای آنست ایرسا بکسر همزه وسکون

یای مثناة تحتانیه وفتح سین مهمله والف بلغت یونانی بمعنی قوس قزح ست جهت مشابهت رنگ گل آن بدان ببربری مانی عطار اسوسانی نامند وبقار

مشهور بیخ بنفشه است ماهیت آن بیخ سوسن آسمان گونی یعنی کبود وبری جبلی ست وبعضی گفته اند که سوسن بری دلبوس که سوسن زرد باشد ایرسا بیخ سوسن

جبلی ست واحمر شبو وبهترین آن که بقدر انگشتی وزیاده بران وبرگره ورنگ آن کبود وسرخ ورنگارنگ ومغز آن مایل بزردی وسرخی وبعضی بسیار سفید میباشد

وسنابگیاه آن ساقی برمی آید وبرسر آن گلی وبرگهای آن مه وبرگشته ورنگ آن مرکب ورزر روی بدان نقطهای متوازی واندک خوشبو وبرگهای گیاه آن

سطر بلند وبیخ آن سخت بهترین آن باید ونی صلب سطبر ومتلازز الاجزا مانند بسرخی گره دار خوشبوئی نیست که بسیار بلند نباشد وزبان را اندک بگرده بوسی

آن رفت کو بیدان قوی باشد وبقوت عطسه آورد وباید دراو آخر بهار از زمین برآورند بریسمان کتانی پیچیده وباقلاده سازند وبر سایه خشک نمایند که عفونتی در آن

راه نیابد وست نخاعل لاحرار وخود بلند بباریک نباشد مفید که آن ردا است ضعیف العمل تر از انست وکهنه وکرم خورده وسوراخ دار باطبیعت آن در اول گرم

وخشکی کمتر از آن کهنه آن گرم وخشک تر از تازه آنست افعال وخواص آن ملطف وسخن ومفتح وجالی ومنقی ومسهل اخلاط واصفر ومره وموادبلغم غلیظ گفته اند قوت

اسهال کمتر از بالاده است آشامیدن مثقال است تا هفت درهم با آب عسل اسهال کیموس غلیظ وبلغمی ومره صفرا نماید اما رس الرأس وغیره ضماد آن با سرکه در خنگک

برص جهت صداع لبنه و ببتور مطبوخ آن در خواب و ضماد گل آنجهت سکته و تشنج امتلائی و حذر به ستور آشامیدن آن نیز و آشامیدن بیخ و برگش از برای
حذر طبیخ بیخ آنجهت اختناق و درد و خشنه و رعده و سکته و فالج و استرخا و فزع صبیان و در خواب بیان و زیادتی قوت حفظ و بستور بخور دن جرم آن با شراب
ریحانی جهت تشنج امتلائی و تعطیش بجرم آنجهت جلب موع رطوبات زائد از چشم و سعوط برگ آن سه روز متوالی جهت شقیقه و قطور بیخ آن با سرکه در گوش
جهت قطع نزلات بارده و دود آن و مضمضه آنجهت درد دندان بارد امتلائی و ضمور لثه و مضغ جرم آنجهت بد بوی خمره و آشامیدن مطبوخ آن و با جرم آن
با مفتح جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و سرفه بود و عسر النفس و ذات الریه و خناق بلغمی و دفع فضول غلیظه محتبسه و عسرة الدفع و درد جگر و سپرز و استسقا و دیرین
و تفتیح افواه بواسیر و عرق النسا و اعیا و معص و جهت امساک منی و کثرت احتلام و جریان ندیدن و جماع و آشامیدن مطبوخ و بستور جرم آن دو درم با شراب
جهت امراض رحم و استسقاق و تفتیح سده آن و احتباس طمث و فسخ و مثانه غضروف با سرکه جهت گزیدن هوام و داء و سمیه درم و سده سپرز و لرزه مانند
حمیات و بخیه آن جهت ورم رحم و جهت انضمام فم آن هنگامی که بنده شده باشد بسبب غلظت جرم خود و جهت تلیین اورام صلبه مزمنه و خنازیر و تبسینه و قروح و سنخه و بستور
بدان و با سرکه جهت سپرز و استسقاء و گزیدن هوام و تحلیل اورام و قطع رطوبات سائله از قروح لینه و تحلیل آنها و رفع کلف و نمش و بهق سفید و بستور بارد دندان
و ضماد آن با سفیده جهت کلف و نمش و بهق و با عسل جهت زخمهای غائره و درد آن جهت رویانیدن گوشت بر استخوان و التیام زخمهای غائره و بدبو زخمی که صورت
شده باشد و جادوی طبیخ آنجهت صلابت رحم و مقعده و امراض آن و حقنه بدان جهت عرق النسا و درد بواسیر و قروح غائره باطنه و برین لحم زاید و اصیر و فرزجه
آن با عسل جهت اخراج جنین و حول آنجهت دیدان و تنهین و برغن آنجهت تشنج امتلائی و گشودن افواه عروق بواسیر و رفع لعیان و آشامیدن آن با سرکه با شراب
جهت تشنج امتلائی و مثانه و غضروف و رفع سمیت قطر و بیخ و گشنیز جبلی و جنین و بر درد و نافض حمیات و دیگر و فیه آن مسهل قوی و غرغره آن با ماء العسل جهت
خشونت قصبه ریه و قطور آن در گوش با سرکه جهت رفع دوی و منع نزلات مزمنه و تنها و در بینی جهت رفع بوی منخرین چون در بینی نهند تا نفع یابد و
گوش بچکانند کرمی کهنه را زائل گرداند و حقنه بدان جهت عرق النسا و امراض رحم سفید بدلی بدین آن و دهن اغار و صاحب اختیارات گفته که تخم آن از منومات
مجربست و بیخ آنرا قیر و بند اینکه درد کند بگذارند آنرا بیند از و ابا باید که بدندان دیگر نرسد که آنرا فاسد کند مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
در سهال با صفر ثلث آن ماذریون هست یا مثقال تبر و گویند مضر شش است مصلح آن عسل و جوارش و حبة رد هن مضرتی و عوق آن در قرابادین مذکور
یافته اکلیل الملک اطبائی بکسر همزه و سکون یا و فتح میم و الف و فتح رای مهمله و الف و ضم نون و سکون واو و فتح طاء مهمله و الف و کسر لام و بالعقت یونانی بمعنی غنچه بکر
مصر زنبو بنیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون در صحاح و صاحب تحفه نوشته که ظاهر این گیاه تا باد و چنین نیست و در جزو ابزای الشفا الله تعالی این نبت
زرین گیاه مذکور خواهد شد ماهیت آن نباتیست زیاده بدرعی و شاخهای آن بزده و ساق آن باریک و برگ آن از هم متفرق و از برگ بلوط باریکتر و کوچکتر
و ترقیه دار و طعم آن شیرین و بیخ آن باریک دراز و گل آن زرد و چون بر صفحه مس این گیاه را طرح کنند ظاهر آن برابر رنگ نقره گرداند بعرض در جرم آن طبیعت
آن در دوم گرم و خشک معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن مجفف و مفتح آشامیدن دو مثقال از بیخ و برگ آن با شراب جهت
نمش و هوام و بستور و ضماد آن آشامیدن دو مثقال آن با نبیذ قرابادین کهنه و شراب کهنه چهار روز متوالی جهت یرقان و طحال و استسقاء و تفتیت حصاة
و غرغره طبیخ آن با شراب جهت قروح و بثور زبان و منع انتشار قروح دهان و تسکین اوجاع آنها و لثه و ضماد برگ آن جهت تسکین اورام حاره و خنازیر
و قروح و بخور آن مسقط جنین و گفته اند آشامیدن یک گره از آن جهت تب یومی و گره دوم آن جهت تب نوبه بلغمی و گره سوم آنجهت تب ربع مجربست
جهت ربع مجرب و تعلیق نبات آنرا اهل روم و فرنگ موجب اکرام و اعزاز دانسته اند مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو مثقال مضر و مصلح آن کثیراست
بکسر همزه و فتح یا و شناه تحتانیه مشدده و لام و بضم همزه نیز آمده بلغت عربیست آنرا ایل آن گویند که بناه گاه خود را در شاخهای کوه سازد و بفارسی گوزن و گاو
کوهی و بهندی بار سنگها بفتح با و موحده و الف و فتح را و بای کسر سین مهمله و سکون یا و تشناه تحتانیه و خفای نون و فتح کاف فارسی و ها و الف و باره بلغت هندی
سنگه بمعنی شاخ است جهت آنکه شاخ آن اکثر منشعب و دوازده شعبه باشد و نیز شاخ درخت می باشد و لیسا جلب بصمت شبیه بدندان و رجب سر

در جرم بلکه ازان صلب‌تر بخلاف شاخ حیوانات دیگر ماهیت آن حیوانیست جبلی جبلی آن سه نوع ست یکی آنکه در دامنهای کوهها که درختان
بسیار باشد میباشد واین را دخل نامند بترکی جونر خشیه این آهو بزرگتر و در زمستان موی آن مایل بسیاهی و در گرما سرخ میگردد و دنباله
دنوع دوم که در کوههای گرم‌تر میباشد از دخل بزرگتر و این دنباله دارست و بجوز نامند و نوع سوم آنکه در کوههای سرد میباشد و بزرگ جثه این را
بقر جبلی نامند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشهای گرم سیر میباشد و این را بقر الوحش و بفارسی گوزن نامند و بهترین انواع ایست
وهمه اینها هر سالی در هنگام پائیز شاخ می اندازد و در شاخ دیگر قوی‌تر و پرشعبه‌تر ازان بر می آورند گویند طویل العمر میباشد و بعد هر سال نشانه
دیگر در دون برم میرسد و بعد هر نشانه عمر آنرا معلوم مینماید حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که والد حقیر از جد فقیر نقل نموده که احبا هفت نشانه را
دیده بود و نوشته گویند مراد نذارد و چنین نیست بلکه مرارهٔ آن بسیار کوچک ست و چون پر از شد صفرا بخود در ناحی میشود و در کبد آن چسبیده میباشد لهذا کم ظاهر میگردد
و گفته اند چون تیر بران زنند پیکان دران نشکند و برنیاید و چون پنگطا اشیع بخورد برآید طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن
گوشت اقسام آن مولد سود او عسر الهضم و مدر بول و مقوی باه و سرد و دین گوشت آنچه در هوای گرم بعد از دو وانیدن بسیار ذبح نموده باشد تحقیق
که آن حیوان تشنه باشد بسیار گرم و پارچه‌ها سپس ... که در زمستان بعد ازان که آب بسیار آن قدر دوانیدن باشند حقیقتاً بعد آنکه بعد از حبس تشنگی بخورد
و نه گذارند که اضطراب بسیار نماید و بعد صیقلی النفر ذبح کنند یا که بعد از چند مرتبه از تناول اطعمه در نفخ نمایند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بماند که بی بوی عفن
میگردد و لیس طبیخ نمایند با آب انرک جهت اخوبیا مرشود و با روغن چیزهای چرب تر تناول نمایند و بعد ازان اشربه مانند مسکم مانند شربت انجیر ماء العسل
دفع نیز میباشد مانند و چون شاخ آنرا مانند هیزم بسوزانند مقدار یک مثقال آنرا با کثیرا بوزن آن بیاشامند جهت قطع نفث الدم و اسهال مزمن و سیلان
رحم و طولی دوکوخضو جا گا با ادویه معینه بران و دفع یرقان و جمیع قتهانه در تقویت اعضاء و قولنج صعوبی سپر زمعدو و چون پارچه پارچه نموده در کوزهٔ گلی نظیف
نموده سر آنرا محکم کرده در تنور یا در تون حمام گذارند تا آنکه سوخته سفید گردد و لیس مانند اقوابا شعته اکتحال بدان نمایند جهت امراض عین و سیلان
فضول ازان و جهت قروح آن و سبل و مقشاء و حکه و جرب و بثور مغسول آنرا چون باسرکه طلا نمایند بر بهق و برص و در آفتاب نشینند تا عرق شود مفید و
با روغن گاو جهت شقاق دست و پا و آشامیدن آن مقدم جمیع طحال و سوز آن جهت تقویت دندان نیز دندان طلای آن جهت خلاع دندان نیز گان
د کودکان بغایت موثر و بعاز مولستان او در احیضی نمایند و مضمضه آن باسرکه جهت تسکین وجع ضرس و بخور آن جهت لطرد هوام و تعلیق آن بر زن
آبستن باعث سهولت وضع حمل بغیر الم و اذیت و غیر محرق آنرا چون با دسه دانه فلفل بسایند و اندکی بخورند و قدری بران طلا نمایند جهت در دلسع تحریکج نیش
انجمت تشنج و خوردن یک مثقال خون شستهٔ آن با روغن جهت قطع اسهال مزمن و تریاق سعال آشامیدن خام آن یا برشتهٔ آن مقدار دو مثقال جهت دفع سم سام
یعنی طیفون مفید و مالیدن مغز ساق آن و پیه شکنه آن جهت تحلیل ریاح و انفتاح صلابات و ازاله اعیا بارد و اسبب و مفلوج بعد استفراغ نافع و بدل
آن درین عمل زرده تخم مرغ نیم برشت و چون ان و طلای دنباله سوخته آن تا مدتی همچنین طلای پوست و گوشت و استخوان آن با شراب جهت تحریک زنان و عانه
جهت تحریک باه و نعوظ و همچنین چون برحیوانی دیگر بمالند و در معدهٔ یعنی جگر که در جوف گوزال گوشته چشم آن جمع میشود و عوام آنرا تریاک گاو کوهی نامند که
قبل از انکه شیر یاد دهند مقدار یک حبه ازان جرکت زنبیر حل نموده در کام بحکانند مادام الحیواه آن طفل از گزیدن هوام ایمن باشد و چون بار آن طفل
را به میدست شود و از حرکت از ماند مجرب است و بعد اوی گفته که این مسمی اند از تعقب گفته و مسحوق آن با شیر باشتال آن تحاسین خنوب و هیجان باه
الفاظ ما ب مناسب مسعوده است اندو یک مثقال آن تریاق گزیدن افعی و نفث حصاة و تعلیق قضیب حسبه پوست و سلخ آن هر یک بها جهت منع گرمیها و عقرب
و زنبور و سایر هوام مجرب و چون قضیب آن را باز و بند ندبر نزدیک حال آن بیاید و بر مسح آن مقوی باه و حمول آن با سرکه طلی نماید آبستنی و ست و هم آنرا چون
بخور نمایند زنبور را کشد و دفعتاً مجرب گفته اند و ورم آن قاتل است لهذا باید در وقت ذبح جلد و حمله دم آنرا ببرند ولد خاصیت آن آنست که بینی خود را بر سوراخ
و بقوت نفس خود مار را بخود میکشد و تحلیل بیرون می آورند و مانند آهن زیاده شرع بخوردن آن تعقاید از دنباله آلی چون تمام آنرا بخورد و مدتی سنو و ازان

جا بی میشود در کود اسے که در گوشه چشم آنست تجمع میگردد و بهر در ایام منجمه و بسته میشود آن معه آن تریاق ست که ذکر یافت و نیز چون مار را بخورد کبی سمیت در خود یابد سرطان را گرفته میخورد بجهت دفع آن یا ده آن لعد از منع حمل بچه دران خود و لهذا پوست آن علت نفاس را مفید ست و چون گوزن کسی را بسلاح خود مجروح سازد و زخم آن کم معالجه پذیر ست و از خوردن و نزالابل عارض میگردد و کرب شدید و غشی و هم و سم قاتل ست علاج آن نیشامیدن کثیر با روغن گاو و عسل نیمگرم و قی کردن پس آشامیدن قیل زهره و در انگشت تا نیم درم با شراب و خوردن مغز پسته و فندق

باب دوم در بیان ادویه که حرف اول آنها بار موحده است فصل الباء مع الالف

بابونج بار موحده و الف و ضم بای موحده و سکون واو و فتح نون و جیم بفارسی بابونه و معرب بابونج نامند ماهیت آن گیاهیست شاخهای آن سبز و نازک و باریک متشعب و بقدر ذرعی و زیاده بران و برگ آن ریزه و باریک اندک طولانی و وسط گل آن زرد و اطراف آن برگهای ریزه سفید و از گل اقحوان ریزه تر و بهترین آن گل ریزه بسیار خوشبوئی آنست و عند الاطلاق مراد گل آنست طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص گل آن ملطف و محلل و جاذب و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب باه و قوت تریاقیه و مدر عرق و شیر و بول و حیض و جهت امراض دماغی و دردسر و نزله و تحلیل بقایای رمد و تحلیل ریاح گوش و ربو و یرقان و تسکین اعیاء و درد سینه و جگر و احشاء و مقعده و رحم و تحلیل ورم آنها و سفیده و سائر اعضاء و تفتیت حصاة مثانه و اخراج مشیمه و رفع عفونت سوداء و بلغم و حمیات عفونی و قولنج و ابلادس و عسر البول و عسر الولادت و جرب رطب را اجتباس حیض و ضماد آن و طلاء نافع و بدن را از اخلاط ردیه پاک گردانند به دستور جالینوس طبیخ آن نطول آن در اکثر علل مذکوره و بخور ریخته آن باسر که جهت رفع نزلات و درد او و چشم باید او آن سفید اما باید که بعد از تنقیه ماده باشند و خائیدن آن جهت قلاع دهان و درد آن جهت غرب متفجر نافع و شستن چشم بآب مطبوخ آن تنهائی جهت درد چشم و بخور آن در آتش جهت گریزانیدن هوام موثر مقدار شربت آن تا سه مثقال بدل آن قیصوم و بابونه سعد و اقحوان مضر حلق مصلح آن عسل شربت آن نان پنج آن گرم تر و خشک تر و در افعال قوی تر از گل آن دو مثقال با شراب و عسل بسیار محرک باه ست و روغن آن را در روغن کنجد چهار وزن آن اندازند و در آفتاب گذارند و در هفته یکمرتبه تجدید نمایند تا سه دفعه و با آنکه در آب جوش دهند تا روغن بماند و آب آن بسوزد و احتیاط نمایند که روغن نسوزد و اگر در قدر آب معصا طبخ دهند تا آن تمام در آب آید و اگر خشک باشد با نصف وزن تازه آن بگیرند پس مالیده و صاف کرده در روغن کنجد چهار وزن آن داخل نمایند و طبخ دهند بهتر است طبیعت آن گرم در دوم و خشک در اول بلکه در خشکی معتدل افعال و خواص آن محلل اورام بارده و مرکب و مجفف رطوبات و تدهین بدین جهت دفع لرز حمیات بلغمی و سوداوی و ادرار عرق و اعیاء و تسدید مسام که از سرما باشد و تمدد و تحلیل ریاح محتبس در اعضاء و درد کمر و مفاصل و نقرس و قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه نافع باد آورد بفتح بار موحده و الف و سکون دال مهمله و مد همزه و فتح واو و را و دال مهملتین بلغت فارسی و کنگر سفید نیز نامند و بعربی شوکت البیضاء و بردی و توفیقی و لیسیر یانی را نا خورد مولف جامع تمیمی شراعنه فربی میدانند و بهندی گویند که حرا است ماهیت آن نباتیست خار دار بدقه رود و ذرع و ساق آن بقدر انگشت ابهام و بزرگتر از ان و مثلث و سفید مرغوب خار دار و ثمر آن سدقیه و خار دار و بر هر خاری بقدر سوزنی و در جوف آن خبری مانند ابریشم رنگ آن منقش و تخم آن شبیه بقرطم و مدور و بعضی شکاعی را باد آورد میدانند و میگویند شکاعی اسم عربی آنست و باد آورد اسم فارسی و تحقیق آنست که در جنس قریب بهم اند و عین انشاء الله تعالی ماهیت شکاعی در حرف شین خواهد آمد و فرق معلوم خواهد شد و بنت آن کوهها و تشبها و تحقیق آنست که ساق باد آورد باریک سفید مدور تا بقدر یک شبر اندکی زیاده بران و در بیخ ساق آن اندک زغبی و گل سفید دانه است آن سه خار نرم تاز بقدر سوزنی و منفصل بیان شاخهای آن و ثمر آن بشکل ثمر اندک طولانی و در جوف آن خبری شبیه برز و ابریشم سفید رنگ و چون گیاه آن تنگ گردد باد آنرا بکند و پراگنده نماید و لهذا آنرا باد آورد نامند بنت آن در دامن ها کوه و ریگستانها طبیعت آن گرم و خشک در اول منسوب بمنبری گویند اول و بعضی از ظهر حرارت ست و لیکن برگ و تخم آن بافدت بر رد بیخ آن نیز از تخم آن تخم آن از برگ آن افعال و خواص آن برگ آن مسهل بلغم و سودا و مقوی معده و فتح سده و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و محلل با قوت تالیفه و مقاوم سموم و مضمضه بطبیخ آن جهت رفع و بدان بیخ آن جهت درد دندان

آن و حصر البول و گزیدن هوام و تبهای که بسبب معده باشد و تبهای کهنه بلغمی و سوداوی و استسقا و بیرقان از یکدرهم و نیم مضمضه بطبیخ آن بهتر از طبیخ برگ آنست جهت درد دندان ضماد آن بجهت تحلیل اورام رخوه بلغمیه و خاریدن و داء الثعلب بساق تازه آن زائل کننده آن مجرب آب آن بجهت رفع تشنگی والتهاب چون بخایند و بر لدغ عقرب و نهش بارگناه بسیار نافع و از خاصیت آن آنست که چون درخانه بیاویزند هوام بگریزند و نزدیکی آن نکنند و تخم آن بجهت گراز خصوصاً از اطفال و تشنج و سرفه و تحلیل ریاح و درد رگ تخم مفید مضر به مصلح آن آسمنتین بدل آن شاهتره مقدار شربت آن از تخم آن تا دو مثقال و از آب آن سه مثقال بادرنجبویه بفتح با و الف و سکون دال و فتح را و مهملتین و سکون نون و جیم و ضم با موحده و سکون واو و فتح یای مثناة تحتانیه و ها معرب بادرنگبویه فارسی است و بعربی مفرح القلب نامند ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و دو نوع میباشد اول صغیر و برگ آن و عصفر طولانی و اطراف برگ آن مشرف مانند اره و رق آن برشعبه شبیه بریحان و گل آن بنفش مائل بسرخی و بجای سبزی با طعام میخورند و این نوع صغیر بعضی میباشد و هر سال تخم آن سبز میشود و نه ریشه آن و تخم آن شبیه تخم کتان و کوچک تر از آن و غیر این را القلة الترجیه و تبجان نیز نامند و نوع دوم نیز در شبیه آن باشند و برگ آن مائل بند و بر روی این صحرای و بستانی نیز میباشد و ساق و شاخهای آن بسیار از یک وجب بیشتر و برگ آن با خوشبوی و خریف و از برگ نعناع بزرگتر و گل آن سفید و کم تخم حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که این را در دالمرز بادرنجبویه نامند و ریشه آن مثل نعناع هر سال سبز میشود و گویند این نوع را دوست میدارد و جمعی هر دو نوع را یکی میدانند و نه چنین است و بالنگو نیز نیست زیرا که تخم بالنگو باریکتر و بلند تر و سیاه و تخم این اندک بالیده تر و کوتاه تر از آن و اخیر گیاه بالنگو مانند ریحان است و نوشته که حقیر تخم را کشته گیاه آنرا از جمله ریحان مشاهده نموده آن ریحان سبز بزرگ است و در بو مانند شاهسفرم طبیعت آن گرم و خشک در اول و ساطع دوم منسوب بمشتری و در بعضی اول معتدل در گرمی و خشکی در دوم گفته اند و این قول ضعیف است و قول اول قوی و اصح است افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و حواس و حفظ و ذکا و معده و جگر و مفرح و مفتح سده و دماغ و ملطف و رافع کابوس شما را گفتار جهت وحشت سوداوی و خفقان و غشی و نواق ترکی سودا و مرض بلغمی و معض امراض رکین گو و در دفع سموم مطلقا شرباً ضماداً نافع و خاییدن برگ آن بجهت ازاله بوی شراب بجبیر یعنی بدبوی دهان موثر و آشامیدن سه درهم آن با نمدرم نفر دن جهت قرحه امعا و مغص و سه مثقال آن با یکمثقال نطرون جهت دفع سم فطر و بسیار و فنج مفید جهت ازاله اختناق عارض از شراب فقر به نماید و مضمضه بطبیخ آن بجهت فساد دندان و بعوق آن با عسل عسر النفس ابتدائی و سائیده آن از پنجدرهم تا ده درم با شراب جهت گزیدن سگ دیوانه و رتیلا شرباً و ضماداً امراض مذکوره و تقویت قلب تسکین اوجاع مفاصل بسبب تجفیفی که در او بخاصیت صیقلی که در او با بورص نیز برای آنکه محلل و دفع سودا و باهر که محلل خنازیر و منقی قروح و خوردن آن اشتها جهت ازاله خفقان سوداوی و غیر سوداوی و تقویت معده بارد و هضم و تلطیف طعام غلیظ و دردن و جشای فواق بلغمی و طلا آب برگ آن بجهت جرب سوداوی و نمل فارسی و اکله و با نمک جهت خنازیر و شعیره و ناقص حمی و حمام معتدل و بوئیدن برگ آن بجهت تفتیح سده دماغی و جلوس در طبیخ آن بجهت احتباس حیض نافع مضر گفته اند مصلح آن صمغ عربی و کشنیز بدل آن دو وزن آن ابریشم و دو ثلث آن پوست اترج مقدار شربت از خشک آن تا ده درهم و از تازه آن تا بیست درهم و تخم آن در افعال ضعیف تر از برگ آن یکمثقال آن جهت دفع لز دو قشعریره و مغص نافع مقدار شربت آن دو مثقال است و شربت اذربی آن و قرابادین کبیر ذکر یافت بادروج بفتح الف و سکون دال و ضم را مهملتین و سکون واو و جیم لغت نبطی است و بعربی حوک و بفارسی ریحان کوهی تره خراسانی و بهندی بابری و بلغتی تلسی جنگلی نامند ماهیت آن نوعی از ریحان است برگ آن ریزه و ساق آن مربع و بیرق و ملم بوتر از ریحان و گل آن مائل بسرخی و در مصری آن احمر نامند و بستانی میباشد و خریفی است نه ربیعی صاحب تحفه المومنین نوشته که ظاهر اتخم شربتی باشد که از تخمی آن در هندبا شربت قند میخورند و بیان آن خوشبوی نیست طبیعت آن در دوم گرم در اول خشک و با رطوبت فضلیه منسوب بمشتری است نسبت حرارت آن افعال و خواص آن مفتح و مقوی دل و قوت سامه و فم معده و مدر حیض و بول حیض عرق و منضج و محلل اورام و رافع اختناق و جهت خفقان و غشی و عسر النفس و ضعف جگر با رد و سده و سبز زرد زا بدن سنگ مثانه و ضماد آن با سویق جو روغن گل و سرکه جهت اورام حاره و پستان و تبهای جهت گزیدن عقرب و زنبور و تبین و برد بر پستان جهت تحلیل آن و اورام

بوتنی که منسوب بجوش که خربزه از اجزاء آن مغربی ست و آن تریاقیست نفعش حلق و بسبب آنکه در آب یا مخلوط با آن میکنند مسکن ضربان علاج آن جهت [illegible]
ومنع نزلات و قطور عصاره آن بجهت جلای بصر و دمعه خاییدن آن بجهت رفع کند من دندان و زوال [illegible] سینه [illegible] از خواص آن است که چون منع تمام
در اول نزول آفتاب ببرج حمل بنحوی که تمام در دهان [illegible] بسالم [illegible] تمام سال از وجع و الم [illegible] خورده باد عقرب او را [illegible] الم آن
نمی نماید لذا آشامیدن آن در گوش جهت [illegible] آن [illegible] و معوط [illegible] رعاف و استنشاق آن [illegible] که [illegible]
چشمهای خود را بر هم گذارند و [illegible] در وقت [illegible] گویند [illegible] کرم معده [illegible] آن [illegible] و انجره غلیظ [illegible]
[illegible] چون یا کوکنار [illegible] باعث ظلمت بصر [illegible] آن [illegible] مقدار شربت از آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] که چون بخایند [illegible] گذارند کرم از آن [illegible] آن [illegible] و تحلیل [illegible] آن [illegible]
مولد [illegible] مقدار شربت آن [illegible] مثقال [illegible] طبیعت آن گرم [illegible]
[illegible] آن با آب گرم جهت اخراج کرم معده [illegible] جهت دفع مواد بارده و تحلیل [illegible] و تقویت [illegible] نافع باد زهر [illegible]
[illegible] معجمه [illegible] اسم [illegible] بدل میکنند [illegible] زهر [illegible] که غریب باد زهر باشد [illegible] دال [illegible] باد زهر
میگویند و وجه تسمیه آن [illegible] باد زهر است که [illegible] باد زهر باشد [illegible] و تفصیل [illegible] آن [illegible]
[illegible] حیوانی است که در [illegible] باد زهر [illegible] که [illegible] آن با شکال مختلف [illegible]
طولانی [illegible] و بهترین [illegible] است که [illegible] بسیار [illegible] آن با شکل مختلف [illegible]
جهت آنکه [illegible] گرد [illegible] آن [illegible] باشد [illegible] باد زهر بسیار خوب است
و اگر [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible] و بهترین آن [illegible] است
[illegible] آن میباشد و آن [illegible] است [illegible] و اگر [illegible] در [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] و انواع آن [illegible] آنکه در کوهستان [illegible] مختلفه بسیار [illegible]
[illegible] تریاقیست [illegible] و [illegible] باد زهر [illegible] مختلف [illegible] مثقال [illegible] رنگ
[illegible] پرده [illegible] پرده [illegible] که [illegible] گرمی که از جوف آن حیوان [illegible]
نرم میباشد [illegible] آن [illegible] در دهان [illegible] باد زهر [illegible]
از دهان [illegible] و [illegible] طبیعت آن [illegible] نباشد [illegible] آن [illegible] میکنند
[illegible] دیگر [illegible] باد زهر [illegible] فرق آنست که چون [illegible] گرم [illegible] و از آن مشاهده
گردد [illegible] است و اگر سیاه [illegible] است و گویند امتحان [illegible] آن [illegible] خاکستر [illegible] گردد چون [illegible]
سائیده [illegible] و سائیده آن [illegible] آن [illegible] که [illegible] و جوهر [illegible]
و رنگ آن [illegible] که [illegible] آن [illegible] خوشحال می باشد
و از میان [illegible] خود [illegible] طبیعت آن [illegible] گرم [illegible] منافع آن [illegible] جمیع [illegible] و دافع اکثر سموم
حاره و بارده حیوانیه و نباتیه و معدنیه است جهت آنکه [illegible] آن [illegible] طبیعت [illegible] است [illegible]
قوی ارواح حواس و اعضای [illegible] حرارت [illegible] و خفقان [illegible] آن [illegible] و ورم حاره [illegible]
طاعون و اورام بارده [illegible] جهت [illegible] عقرب و جانوران [illegible] آن [illegible] زیاده [illegible]

جهت گزیدن هوام ذره آن بر موضع جراحت هوام وغیر آن جذب سموم مینماید و ترشح دفع میکند و باعث التیام آن میگردد و گویند چون شخص را زهر خورانیده باشد دهان محفظه فادزهر آزموده را در دهان نگاهدارد و نفع تمام بخشد و اگرچه بعدد نا دزهر موصوف را در کاسه چینی بگذارند و بالای آن شیر بدوشند و بلاد زبانی

که شیر قدری قوت و کیفیت پادزهری را کسب نموده باشد نفع عظیم می بخشد مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط و در بعضی امزجه بارده رطبه و یا بعضی مصلحات

تا سه قیراط تجویز نموده اند و زیاده از آن کشنده و مضر محرورین و مورث التهاب و اسهال دموی و احتراق خون و مصلح آن اشیای مبرده بدل آن

بوزن آن حجر الایل و اگر نباشد پادزهر معدنی نوع اعلی و یا زهر وصانی شغاف کهنه و یا زهر جدا است و کیفیت ظهور و اطلاع بر آن و روایت فارس خودت

در دوات و دستور خوردن آن را اول فصل بهار و غیر آن حبوب مفرح با دوزهری در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و میگویند در زولاکحول کنند

و تاننگانه که از حدود ملک دکهن ست از زهره گاو کوهی و گاو وحش جنگلی نیز برمی آید و افر و بسیار و زرد رنگ کوچک و بزرگ تا بیست مثقال و لیکن بی

رونق و بی جلا میباشد و بسیار ضعیف العمل کم قوت و نیز گفته اند که در جزائر بحر هند و چین نوعی از فادزهر میمونی هم میرسد که از روده میمون برآرند

و رنگ آن نیز زرد مایل سبز ست و بعضی بشکل و باریک و راز و بعضی بشکل دل مرغ نیز و بادشاهان آن سمت بقیمت اعلی منجر بدو در خزائن خود نگاه دارند و بعضی

خواص و منافع بسیاری نقل میکنند و دیگران خود مانند پادزهر بری شبانگاره میدانند پادزهر تیتفذی از جمله ادویه جدیده است که اهل فرنگ بنارگی اطلاع بر آن

یافته اند ماهیت آن چیزیست صلب و راندکی طولانی قریب بشکل جوز بوا و برنگ آن و کوچک و بزرگ بمقدار جوز بزرگ اندک طولانی که در زهره بعضی از

قنفذهای جبلیه در بعضی از جزائر ملک فرنگ متکون میگردد و گویند که جزیره آن تباد و اسست که جاده نیز نامند و علامت تکون آن آنست که آن حیوان روز بروز ضعیف

و لاغر میشود و از میان قنفذ ها برآمده جدا تنها میگردد و آخر هلاک میشود و چون مطلع گشتند شکم آن را شگافته برمی آورند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و

منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن آنچه شنیده و مشاهده شده آنست که جهت امراض بارده رطبه و دفع سموم و سوء هضم و تخمه و مقویه و جماع کرده

و تقویت بعضی قوی نافع ست و طریق استعمال آن آنست که در ظرفی مقدار بیست مثقال تا چهل مثقال آب شیرین خالص صاف میکنند و لمحه آن

سنگ را آهسته در میان آن می اندازند تا آب تلخ گردد پس آورده آن آب را بیکدفعه یا دو دفعه بمریض میخورانند و آن سنگ را خشک نموده نگاه میدارند و آن

هر چند در آب تلخ تر نماند بهتر و قوی الاثر تر است و بتدریج و کثرت استعمال جرم آن اندک تحلیل میرود میگذارد در آب آب را بتدریج تلخ میکرد و در خواص

کم میشود چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و نود و قدری برادر عالی قدر نواب مبارز الملک معین الدوله خانخانان سید محمد رضا خان بهادر مظفر جنگ در کلکته از عمده

تاجرانی چهار عدد همین را که دو عدد خرد و کلان دو عدد دیگر ابرعدر ... گرفته بودند بچهار هزار روپیه خریده آورده بود از آن یک دانه بکه بفقیر داده بود

چند جا بسینه دلبعد و فعی یعنی انسولن ... دت بتغیر حالت شده بود امتحان شده فایده بسیار بخشد باقی خواص قسمیکه مسطور نموده پادزهر معدنی آنرا بعربی حجر

و بلغارسی پادزهر کانی و زهر مهره نامند و در بعضی لوابه معروف بحجر حنطاس ماهیت آن حجری معدنی نیست معادن آن بمملکت خطا و جبال چین و هند و اجمیر و ترک و تبت و ترشند

و باختر و خراسان و کرمان و توران و خالص ست که از نواح مدینه طیبه درت و بهترین آن خطایی و ... هاری پس خراسانی پس خلیجی ست که خوشبو و خوش طعم و املس

و خوش خوش رنگ و سائیده آن سفید و خوشبو و کهنه ... باشد و هر چند این اوصاف در آن زیاده و بیشتر باشد و بهتر و ... تر است و دیگر آنکه چون افیون

و بابرگ نیب بسایند تلخی آن را دور و زائل کند و با آنکه چون برگ نیب را نخایند و مقارن آن زهر مهره سائیده بخورند تلخی آن محسوس نگردد و همچنین افیون و دیگر

آن که در یکی از سموم مشتبه و یا ملذوغه استعمال نمایند اگر نفع دارد در آن ناهر شد خوب ست و الا نه امتحان دیگر نیز گفته و اکثری از انها از ... تسند باشد

چون بقدر جو از آن ... بسایند و بخورد کرا می دهند اگر آن را هلاک نماید خوب ست الا فلا و آنکه چون بر طعام سم آلوده گذارند اگر عرق کند بسیار خوب و ... ترین دهنی ست

و گویند الوان معروفه آن شش ست زرد و سفید و سبز و اغبر و نخودی منقط و این ششم قسم را احقر دیده و الوان دیگر مانند سیاه و ابیض زرد و سفید و برنگ شعر ذرد و ... سبز و ... مائل

به سرخ گاه گاه و بعضی مشقق و مخطط بسبز و زرد و سیاه و اغبر مادون بدل ال... و غیر انها نیز بنظر رسیده در جرم بعضی بسیار صلب مانند ... و ... و بعضی سست مانند خطا

و بعضی نرم مانند دهنی و اجمیر طبیعت آن بعضی گرم میدانند و جمعی سرد و بعضی معتدل مایل بحرارت شاید قول او باعتدال اقرب بصواب باشد و بس در دوم بالاقو

افعال و خواص و منافع آن موافق جمیع امزجه و دافع سموم و سم بیش و مقوی همه قوی و ارواح و حافظه آن با جهت آنکه فعل آن بخاصیت است نه بطبیعت فقط
و دافع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و آهویه و مانع تعفن اخلاط و ازاله سمیت آنها و مبهی و مقوی اعصاب و مفاصل و محلل و رادع اورام حاره و بارده و جهت مالیخولیا و دوار
و ضیق النفس و ازاله هم و غم و توحش و خفقان و ضعف قلب و معده و اسهال قوی و هیضه و طاعون و با نافع و شربا با گلاب یا با عرق بید مشک یا عرقهای مناسبه دیگر و یا با آب
خالص چون آن را آب بسایند و حب ساخته هر روز یک قیراط فرو برند تا حمل و در جهت حفظ صحت و دفع ضرر هوای وبائی و اختلاف میاه و آهویه و منع تعفن
اخلاط و ازاله سمیت آنها و تقویت اعصاب نافع رازی گفته که آن را در دفع سمیت بیش بهتر از ادویه تریاقیه مفرده و مرکبه دیگر یافتم و آن با ذهب زرد و مائل بسفیدی
رخو موج دار براق مانند شب یمانی بود و حکیم هاشم طهرانی در رساله فادزهر خود نوشته که از غرائب آثار آن اینست که شخصی از روی جهل در حالت تخمه فصد کرد و درد شدید بسبب
در جانب جگر و اضلاع او عارض گردیده سه دانگ از این فادزهر سائیده بسه نوبت هر دفعه یک دانگ با و خورانیدن هر نوبه از درد تخفیف می یافت تا آخر و صحت یافت و گویند
آشامیدن یک دانگ از عرق آن که انبالیش آفتاب بهم رسد جهت ازاله خفقان فی الفور و در چشم و استقلال حمی مجربست اگر اصلی داشته باشند و از آن این مقدار عرق
بر آید و افلاطون در کتاب جامع الخواص آورده که آن سم را جذب می نماید و شریانات و سائر عروق بدن را از آن پاک می سازد و خون را از سمیت خالص میگرداند
و هر سم قاتلی که باشد هر گاه بسیار زود در خوردن آن نموده شود و پیش از انتشار و پراگنده شدن در بدن خواه آن سم مشروب باشد یا ملدوغ و یا ملسوع
و اگر آن را بسایند بر موضع لسع هوام و افعی باشند سم را بتدریج دفع نماید ارسطو گفته که اگر باده زهر معدنی نوع املای آن انگشتری سازد و برود و دست
کنند و همیشه با خود نگاهدارد سموم با دارنده آن چندان اثری نکند که و غیر آن کسی که در آن انگشتری باشد اگر داخل طعامی مسموم کنند حدت قوت آن را
بشکنند و ضعیف گرداند و چون آن انگشتری را در دهن مسموم گذارند فی الحال آن نافع است او را و گفته اند که اگر بر این سنگ وقتی که قمر در برج عقرب باشد
صورت عقربی نقش کنند و بر نگین آن انگشتری طلا نصب نمایند عقرب بلارنده آن مضرت نرساند و نزدیک آن نگردد و با خود داشتن این انگشتری نیز اثر دارد
و چون در دهان مسموم گذارند و بمکد و یا بر موضع لدغ عقرب و هوام و رتیلاات و ذوات السموم مانند ذراریح بمالند نافع و موثر است و گفته اند که چون نوع
سیفی آن را سائیده جهت سموم بخورند زهر را باطل و عرق دفع نماید و چون بر موضع الم ضربه و سقطه طلا نمایند در اول الم و منع تورم آن نماید و بعد در انواع دیگر آن
مقدار شربت آن در دفع سموم از یکدانگ تا دو دانگ و در سائر امور از یک قیراط تا دو دانگ بدل آن زبرجد است بوزن آن و دو درهم وزن آن و اهلیلج
غستانی یکوزن نیم و حبوب و سفوف آن در قرابادین کبیر ذکر یافت بادنجان بفتح با و الف و کسر دال مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون معرب بادنگان فارسی است
بعربی مغد و بهندی بیگن و بلغت بهاشا نامند ماهیت آن معروفست بری و بستانی می باشد و نزد اطلاق مراد ثمر بستانی آنست که مستعمل است غذاء و دواء
و بهترین آن تازه کم تخم و پوست منقش براق مدور و یا اندکی طولانی آنست و مقید باوصاف مذکور نیز خوب می باشد و باید که چون اراده طبخ و اکل آن نمایند پوست
آن را جدا کنند و یا با پوست چهار شق نموده و خار زده و در اندرون آن نمک مالند و یا ورق نمایند و بر آن نمک مالند و بر یکدیگر گذارند بهم نشسته دیگر باره دو سه ساعت
در آب سرد تا آب سیاه و تیزی طعم گردد پس آن آب بریزند و آب دیگر بر آن ریزند و تجدید نمایند تا آنکه آب سیاه نگردد و تیزی آن کم گردد پس با گوشت شسته یا گوشت
بره و بزغاله جوان و یا مرغ جوان فربه در روغن گاو تازه طبخ نمایند و یا در روغن بریان کنند و زمانی دم دهند تا خوب پخته گردد پس با سرکه یا آب کامه یا آب انار رس
و انار دانه و کوله و کرویا و امثال اینها که مصلح و دافع سده اند تناول نمایند یا بدون گوشت بروغن مذکور پخته یا ورق ورق کرده بدستور نمک مالیده آب
سیاه و تیزی بر آورده در روغن بریان کرده و یا در تنور و یا در خاکستر گرم اصباغ بگذارند که پخته شود بر آورده پوست آن را جدا کرده و ریشها را در کرده از دست
خوب مالیده در گوشت و یا بی گوشت در آن نمک و پیاز و زنجبیل تر ریزه ریزه کرده و قدری ماست داخل کرده در روغن بریان نموده با نام که بهندی بهرتا نامند
تناول کنند و اگر چنان نکنند و بعد شق و یا ورق خرده آن را بزنند و نمک و رجوت آن پر کنند و یا ورق بریان بمالند و زمانی بگذارند تا تر بر آید و آن را بدان جدا کرده
با آب خالص پاک شسته بدستور طبخ نموده تناول نمایند و یا آنکه با آب نمک یک دو جوش داده آب آن را بریزند پس طبخ نموده بخورند بد طبیعت و بادنجانی که مدتی
بر درخت مانده باشد یا سخت گشته بالیده گردد نباید خورد طبیعت آن گرم و خشک در دوم منسوب بمشتری است بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص

آن مقوی معده و مفتح سده که از غیر آن بهم رسیده باشد زیرا که خود مسدد که بند طحال است و ملین صلابات و یار و غن ملین طبع و باهیر که تا الیفن مدر بول و با لخاصیت
مسکن اوجاع حلیه و خوشبو کنند در ورق قاطع عرق الدم و دافع سنان که بدبوی زیر بغل و کنج ران باشند و مجفف رطوبات غریبه و در زرد و دهلو و خانه
داو بان آن مفسد رنگ رخسار و محدث شبور و قوبا و بواسیر و در چشم سوداوی و قولنج مصلح آن طبخ نمودن آن با گوشتهای فربه و روغن ... کوره ... آن ...
دستور مذکور ... جهت تقویت معده و دفع تپ تخمه که طعام تناول نماید و قی کند و چون بگیرند از آب مغز پخته آن مقدار یک اوقیه و در شربت ... لند دبیا
ادرار بول نماید و چون از آب خاکستر باد نجان را در آب خیسانیده باشند چنانچه ذکر یافت دست و پا را که عرق نماید بشویند چند مرتبه زائل گردد و چون بسوزانند
خاکستر آنرا با مس که خمیر نمایند و بر ثالیل نماید قطع نماید و چون اقماع یعنی دنباله آنرا در سایه خشک نمایند و نرم سایند و بر بواسیر و سائر امراض مقعد و
بپاشند بعد از آنکه آن موضع را بروغن بادام یا بنفشه یا بابونه چرب نموده باشند مفید و اهل هند گویند که چون بادنجان را در زیر آتش کنند تا نیم پخته گردد پس
برآورده بفشارند و آب آنرا بگیرند مقدار ده یا دوازده مثقال و با پنج و شش مثقال شکر سیاه که بهندی گر نامند بیاشامند جهت رفع الم ضربه و سقطه قائم مقام مومیا است و چون
بادنجانهای کوچک را با اندک آبی و قلیل نمکی طبخ نمایند تا پخته شود پس بفشرده آب آنرا بگیرند با هموزن آن زیت با آتش ملایم طبخ دهند تا آب رفته روغن بماند و بر
ثالیل برآمده بمالند و بسبب ثقل آن زائل گردانند و اگر بجای روغن زیت روغن تخم کتان نمایند جهت ازاله شقاق و ادرام عصب ...
و چون بادنجان زرد شده رسیده را با تخم بزند تا ممتزج شود و تخم آنرا نرم سائیده با موم و روغن بر شقاق میان انگشتان پا بمالند زائل گردد و چون ...
بادنجان زرد شده را خالی کنند و پر از روغن کدو پر کرده در تنور نیم گرم مقداری گذارند پس روغن را برآورده در گوش بچکانند جهت ازاله درد آن و چون ...
اوجاع و گلش را نافع و نمایند جهت بواسیر مجرب المفاصل و طولانی و با بنفس بر تخم با جهت ... آن دو مفرد از آن ... زیاده نوعی هست که در هند و بنگاله ... بیاشامند ...
دوازده ماه ثمر میدهد ثمر آن همیشه یافته میشود و آن ... لانی ... تا یک شبر و زیاده و غیر ... و برنج و تخم ... میشود و دیگر نوعی که نیز دوازده ماه یافته میشود و در ...
می باشد بر حسب چندان ضرر ندارد و از خاصیت بادنجان آن که چون آنرا بر خلاف جهت دستور ... نمایند یکی در عرض که از طرف دیگر بکنند ...
دیگر که ... در آب نمک اندک جوشی دهند و در آب را بگذرانند تغیر ناب ... در بادنجان بری که بهندی بهت کتائی ... بزرگ آنرا ...
کنفشون نامند ماهیت آن نباتیست آن بقدر ذرعی و زیاده برگ آن پر شعبه و خار دارد و ... خوردن ... استاده و ثمرش بر روی ... صغیر ...
میباشد منبت آن کنار رودخانهها و صحراها و مواضع سیلها و ثمر آن بقدر زیتون و گردگان و پر خار و در ابتدا سبز و چون رسیدن زرد می گردد و طعم
آن بسیار تیز و مائل بتلخی و با بو ر قبت طبیعت آن گرم و خشک تر از بستانی و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت ...
و سیاه کردن موی و خوردن آن جهت ضیق النفس و اصلاح فساد بلغم و صفرا و تپ و درد پهلو و عسر البول و بطلان حس شامه نافع و بدان
و دفع بیماریهای زنان عقیمه نافع و گفته اند چون گیاه بهتکیا را قدری معتد جمع نموده گودی بکنند و در قعر آن گودی کوچک ... ران ظرفی تنگ بگذارند
و در کود دهن ... گیاه بهتکیا را پر نموده بالای آن خار و خاشاک یا سرگین گاو خشک چیده بر افروزند تا قدری سوخته آب از آن جدا گشته در آن ظرف ...
گرد پس آن ظرف را بردارند و آن آب را در شیشه محفوظ دارند و هر صبح ناشتا قلیلی بیاشامند جهت سرفه بارده و رطوبی کهنه و ضیق النفس رطب کهنه مفید است بادیان
خطائی بفتح باء و الف و کسر دال مهمله و فتح مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و همزه و یا از ادویه جدید است ماهیت آن
ثمریست جوزی رنگ هشت پره و بعضی هفت پره و هر پره دو پاره بهم پیوسته و بالای آن با منشق و در اندرون آن تخم کوچک سرخ جوزی رنگ و طعم آن ...
شبیه برازیانه و لهذا آنرا بادیان خطائی نامند از جهت آنکه شکل آن مانند رازیانه است و در جبال ننبای و چین و زیر بادات هند و در رنگ معتبره ... تازه
آن تند طعم و رائحه آنست و کهنه آن که سیاه رنگ و طعم و رائحه آن برطرف شده باشد غیر مستعمل طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری افعال و
خواص آن علل و مفتح و مقوی معده و هاضمه و دافع ریاح و ثقل طعام و درد احشا و تحلیل بلغم در ریاح و مدر بول و نصاری جهت امور مذکوره بجای چای خطائی
طبخ نموده و دستور مذکور در چای مینوشند مضر ... عصب سلیم و مصدع و مورث تشنگی مصلح آن بریان نمودن آنست بارزد به فتح باء و الف

۱۳۴

دسکون رای مهمله و فتح زای معجمه و دال مهمله لغت فارسی ست بعربی قنه و بیونانی خلبانی و بترکی قاسی بهندی بریجا دبلغی کنده بروزه نامند: باین معروف ست
ماهیت آن صمغ نباتیست برگ آن شبیه برگ خیار مشابه به نبات سکبینج و ساق آن باریک تر از آن و سفید مایل بزردی و شبیه کندر بهتر از سرخ و زرد
و آنست و ثقیل الوزن و آنچه به تحقیق پیوسته و دیده شده لبن درختی است عظیم بقدر سرو که تنه آنرا بتیشه و نیز آن جابجا خراشیده از آن تراوش نماید و بر آید
و مانند لبن بلبسان که دهن بلبسان نامند میباشد و در اول سفید رنگ رقیق و لیکن برقت دهن بلبسان بتدریج منجمد و زرد رنگ نیز زرد تر پس سرخ و اندک
خشک صلب مانند کندر میگردد و چون بر آتش گذارند گداخته میگردد و تازه آن زود تر و رقیق تر و کهنه آن دیرتر و غلیظ تر میباشد و در بنگاله از کوهستان
مورنگ بسیار می آورند قیمت ارزان میفروشند و قطعهای چوب درخت آن که از دم تیشه جدا شده در آن دیده شده و چرب چوب آن مانند سرو دیوار بر خود
و ریشه دار و گفته اند لبن دیوار درست و قوت لبن آن تا ده سال باقی میماند و بهترین آن تازه صاف تند بوی عربی غش آنست زیرا که مغشوش برا تیج و سنق
دار و با قلامی نمایند و گفته اند سه نوع میباشد یکی سبک بسیار سفید و خشک و یکی کثیف صلب زرد رنگین و سوم زرد رنگ صافی بسیار تند بو و این بهترین همه
انواع است طبیعت آن گرم در اول سوم و خشک در اوسط دوم منسوب بمشتری و کهنه آن از آن خشک تر افعال و خواص آن ملین و محلل و جاذب و مسخن
و جهة عسر النفس و سرفه کهنه و درد و اختناق رحم و صرع و دیوانگی و قطع عفل و امراض خبیثه باطنیه و علل بلغمیه و ضعف معده و جگر و سپرز و ادرار حیض و اسقاط جنین و اخراج
مشیمه و با عسل جهة تفتیت حصاة و تفتیح سده گرده و تسهیل ولادت و در دفع سموم و جذب آن تنها و با شراب مجالکی جهة سم طلیفیتون بلغمی و درد گوش مفید و
تدهین آن با دهن سوسن جهة رفع اعیاء کزاز بلغمی و ضماد آمیخته کزاز اعیاء و درد پهلو و کمر و تحلیل دمامیل و خنازیر و رفع کلف و قلع آثار خصوصا بسرکه
و اخراج مشیمه نافع و با آب جهة بواسیر و حرقت بول و چون بشیاف سازند و زنها بشامه دیگر خود نکند و قطور آن با روغن سوسن جهة صداع بلغمی درد گوش مفید و
نطرون یا نحاس محرق با زهره برباده یا آهو با دو جهة کلف و با مرهم ها جهة خوردن گوشت فاسد و یا نهادن گوشت صالح و چون در گلاب حل نمایند
بر آتش که غلیظ باشد و بر پارچه کرپاس مالیده بر کمر از گرده تا گرده و دیگر بچسبانند و بر بالای آن غنچه کهنه گرم کرده بگذارند و به بندند تا خود بخود جدا گردد
و درد آنرا زایل گرداند مجربست و بدستور جهة اوجاع رحم بر پشت زهار بچسبانند و گفته اند نشق آن بر دندان کرم خورده جهة تسکین درد آن و استنشاق
رایحه آن بدستور بخور آن به قمع جهة صرع و سده و اختناق رحم و اخراج جنین و مشیمه و هم جنین حمول آن و روغن آن جهة امراض مذکوره از قبیل اورام
و اختناق آن و احتباس حیض و اوجاع و تحلیل ریاح آن و تقویت اعصاب شرباً و ضماداً و تدهیناً و فرزجه نافع و دستور اخذ روغن آن آنست که بارزد را
باهم وزن آن خاکستر چوب درخت ابنه ممزوج نموده در قرع انبیق نهاده چنانچه مقررست مقطر نمایند و بکار برند و چون بارزد را باوو ای که انرا استقند ولیون نامند
و زیت مخلوط نمایند و بنزدیک هوام گذارند آنها را بکشد مضر محرورین در فصول و بلدان حاره و مضر دماغ و مصلح آن روغن بنفشه و کافور و مفسد
گوشت صحیح مقدار شربت آن تا یک درهم و بجهة سموم تا یک مثقال بدل آن نیم وزن آن سکنجبین و رفع آن جاوشیر جهة آنکه جاوشیر را از آن هر دو قوت
میدانند و چون اراده نمایند که بارزد را بیاشامند باید که روغن بادام تلخ و یا آب سداب حل نمایند و چون خواهند که صاف نمایند انرا از چوب و غیره
در آب گرم اندازند تا گداخته گردد و آنچه روغن و صافی ست بالای آن بیاید بگیرند و از پارچه صاف نمایند اما نفتار سند که در رو باین آید و بکار برند بارود و بفتح
باء و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و دال مهمله بفارسی و بهندی بارود بتای مثناه فوقانیه بجای دال نامند و باصطلاح اهل مغرب سم زهرة الاسیوس ست
و راسیوس نیز گویند و باصطلاح اهل عراق اسم شوره است و در الف ذکر یافت و بالفعل اسم چیزیست مرکب از گوگرد و زغال چوب بید و یا با دخان و یا
بید انجیر و یا عشر و با ارسه و یا امثال اینها و بالجمله چوب هر درختی که زود باتش در گیرد و آتش آن تند باشد و شوره قلمی باوزان مختلفه مثلا اگر از برای ذوب
تفنگ باشد در یک آثار هندی شوره پنج توله گوگرد هفت و نیم توله زغال داخل میکنند و بسیار نرم کوبیده اگر بسیار خواهند با بول انسان و یا با شراب
دو آتشه یا یک آتشه خمیر کرده میکوبند و حبوب بسیار ضماد ساخته خشک کرده استعمال مینمایند و الا با آب طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در چهارم نیز گفته
اند افعال و خواص آن جاذب و مقطع و مفتح سده و جهة طحال و اوجاع ظهر نافع و در زدن آن حابس نزف الدم جرح تازه است فوراً

فوراً بالمال سوزش و چون موضع وجع مفاصل را بخار آن زده باد و در آن زیر سائیده بر آن بمالند وجع آنرا زایل گرداند مضر گرده و در یه مصلح آن کثیرا و غسل

باریلوماین بفتح با و الف و کسر را و مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح میم و الف و ضم یای مثناة و نون بلغت اندلس شبیه بتخم ست

و غلط کرده کسیکه آنرا حرمة الحدی دانسته و بعضی سقلیموس و بعضی فلوماین نیز نامند ماهیت آن گیاهی ست بی ساق و برگ آن بر آن مایل بسفیدی

شبیه ببرگ سداب صغیر و نزد یک ببرگ آن شعبها روئیده و بر آنها ثمری شبیه بدلق و مزغب بارطوبتی لبسیار چسپنده که بر جامه و غیر آن هر چه میرسد می چسپد

و ثمر آن را جمع نموده در سایه خشک مینمایند و بیخ آن غلیظ و نبت آن عمارات و خرابها و شوره زارها و از جمله نباتاتی ست که بر انچه نزدیک آن

میباشند می پیچد و برگ و تخم آن مستعمل طبیعت آن گرم و خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن محلل و مقطع و مجفف و تخم و برگ آن

مدر قوی ست و اکثار شرب آن هر دو محدث بول الدم و یکمثقال آن با شراب جهة ضیق النفس و سپرز و تجفیف منی حتی آنکه چون سی هفت روز یا کمتر

یا زیاده بیاشامند قطع نسل میکنند و عقیم میگرداند و چون مقدار یکدرهم یا یکمثقال آنرا با شراب بیاشامند جهة ضیق النفس و اعیاء و تسکین فواق و تسهیل ولادت

تا چهل روز جهت امراض طحال مفید و چون برگ و تخم آنرا با زیت بر بدن را گرم و سواد بلغم و سوداوی را تحلیل نماید و در ابتداء در دوره حمیات لرز آنرا

تسکین دهد بازی بفتح یا و الف و کسر زای معجمه و بیا بفارسی باز نامند ماهیت آن از جمله طیور سباع شکاری معروف ست اغبر مایل بسفیدی و زردی منقط

بنقطهای سیاه و بعضی سفید رنگ مانند خروس سفید میباشد و این بزرگتر از منقط آنست و بادشاهان آنرا شاه طیور نامند و بجهت شکار تعلیم و

تربیت نموده در حضور خود نگاه میدارند طبیعت گوشت آن در دوم و در سوم خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن بطی الهضم و ردی

الغذا و محلل اورام و جاذب سموم سیخ و در پر سوخته آن جهة اندمال جراحات و قطور خون آن در چشم جهة رفع بیاض و طرفه و بدستور زهره آن بقامت مؤثر و

طلای سرگین آن جهة جلای آثار و حمول آن جهة اعانت بر حمل فرزجه و بخور آن جهة اسقاط جنین منفیه مولد و ترتیب مصلح آن انار ترش ست باسق بفتح دال

دالف و فتح شین معجمه و نون معرب باز باشه فارسی ست و بعربی صقر و بهندی باز نامند ماهیت آن از جمله جوارح طیور ست و جثه آن کوچکتر از آن

ست و در فعل از آن ضعیف تر طبیعت آن در دوم گرم و خشک و منسوب بمشتری ست افعال و خواص آن لطیف تر از بازی ست و چون

گوشت آنرا بکسو و گرد و لسایند و سه روز در آب بسر دهند جهة سعال رد در یرقان و همچنین جگر بکسود آن و مقدار شربت آن یکمثقال بهر باریس

گفته که بندرم از زهره آن بدستور دماغ آن جهة خفقان سوداوی و مجرب قطور زهره آن جهت نزول آب در چشم و بیاض آن و طرفه و تیر از زهره بازیان

طلای سرگین آن جهة ازاله کلف مجرب و غیر آن که آنرا با برد و جمیع اجزا در آب بجوشانند تا مهرا شود و لیس عاب نموده آن با آبار و غن زیتون بجوشانند تا روغن

بماند همین بدان جهت وجع النساء و جمیع مفاصل و اعیاء و لقوه نافع و گویند از خواص آن آنست که چون چشم آنرا در پارچه کبود بسته بر بازو بندند از طی

مسافت باز مانده لشنوید باقلا بفتح با و الف و کسر قاف و فتح لام مشدد و الف مقصوره و چون الام را الحقیقة دهند با الف ممدوده خوانند بلغت

نبطی و مصری فول و بعراق جرجیر و مغرب کرکر و بطبرانی و کوفی کرابیس و فوابادس بلغت مصری کالوسک و مسی کوسک نامند ماهیت آن از حبوب معروف ست

در غلاف طولانی میباشد و سبز غلاف آن اندک کج و بار یک و در هر غلافی دو سه چهار دانه یا هفت دانه میباشد و هر دانه قریب بسر انگشت کوچکی و بعضی ریزه تر و بعضی بزرگتر

و ما بین هر دانه اندک برنده فاصله و دانها در غلافی و بسر آن چیزی سیاه رنگ شبیه بناخن جاپیده بالای شکل مغز آن در قلق یعنی دو حصه بهم پیوسته آنرا و همچنین

او بیاد مانند آنرا حدفه و شهر گویند و آنوقت سبز و پوست یکدانه زریف خوانند طبیعت تازه آن در اول سرد و تر خشک آن در اول سرد و در دوم خشک با بست

تفصله گل آن گرم باعتدال لطیف و پوست اندرون آن مجفف و قابض افعال و خواص محلل و منضج سریع الانحدار از معده و غیره مسدد جهة

تنقیه سینه و شش و تقویت آن و منع ریختن مواد رقیقه از دماغ و تسکین سعال و تقویت باه و دفع قرحه امعاء و اسهال و قی و چون با آب و سرکه بپزند

با پوست بخورند اسهال حادث از قرحه امعاء و آماس مرتین را قطع نماید و آرد رقیق آن با روغن بادام و قند جهة سرفه و خشونت سینه و حلق نافع و

مطبوخ آن جهة خشونت حلق و جلای رطوبات و منع تولد حصاة و فتح سده و ضماد آن با آرد جهة جرب و ورم پستان که بسبب انجماد شیر باشد و در آن خصوصاً چون با سرکه

۱۳۳

دغشاء بخته باشند و با حلبه و بسل جهت تحلیل دبل و ورم بن گوش و زیر چشم ضماد کنند و گلسرخ و سفیده تخم مرغ جهت برآمدگی حدقه و با گل خطمی و مثال آن جهت
ورم خصیه و اورام حاره و پخته با شراب جهت ورم حالبین و رفع کلف و نمش و تحلیل خنازیر خصوصاً با آرد جو و زنبق یمانی و روغن زیتون کهنه و با پیه خوک جهت نقرس
مجرب و آزموده اند و چون باقلای تازه را دو حصه کنند و طرف اندرون آنرا بر زخم زلو و امثال آن بگذارند قطع سیلان خون آن نماید و بستن آن بر موضع گزیده سگ دیوانه
باعث جذب سمیت آنست و دور زدن آن در چشم جهت منع ریختن مواد بدان و طلای آن با زرنیخ یا فادزهر گاوی جهت سرخی و سطبری پلک چشم بسیار نافع
و ضماد پوست آن جهت بهق و برگ و پوست بیرون آن جهت سوختگی آتش و بهق مجرب و گل آن مسکن حرارت دماغ و چون در دهان تلخی ساییده گذارند
خضاب نیکو است و چون باقلا را بکوبند و بر هر عضوی که خواهند ببندند موی در آن عضو نروید و موی را از رستن باز دارد خصوصاً که آن موضع را از موی
ستره باشند دیگر بر آن ضماد کنند و خوردن باقلا مورث نفخ و اختلاج و ثقل دماغ و فساد ذهن و منجر بافراط است مصلح آن تقشیر نموده و جوشانیدن در آب
و ریختن آن آب و پس پختن و با روغن بادام و ادویه حاره مانند صعتر و فلفل و دارچینی و قرنفل و فودنج و انجدان و امثال اینها خوردن و محدث خوابهای آشفته
و خارش بدن و باقلای کهنه نفخ آن کمتر از تازه آن و همچنین نفخ مقشر آن کمتر از با پوست آنست و خاکستر گیاه باقلا جهت رفع ثآلیل تجربه بسیار نافع
باقلای قبطی و باقلای نبطی نوعی ریزه باقلای معروف است و بقدر ترمس و سیاه رنگ منبت آن آبهای ایستاده و بیخ آن سطبر مانند بیخ نی و برگ آن بزرگتر از برگ
باقلای بستانی و گل آن سرخ بقدر گلسرخ طبیعت آن سرد و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار قابض و موافق معده و بهترین ادویه است
جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و در افعال بلیغ تر از باقلای معروف است باقلای شامی ترمس است باقلای مصری ... باکر بفتح باء عجمی و الف و فتح کاف و راء مهمله ماهیت
آن درختیست هندی عظیم برگ آن اندک عریض طولانی بی تشریف بقدر برگ ترنج و بزرگتر از آن و شیردار یعنی چون برگ آنرا از درخت جدا نمایند اندک شیر سفید
رقیق برآید و چون تنه درخت آنرا بخراشند نیز شیر برآید اما کمتر از شیر درخت پیپر و رقیق تر از آن و برگهای نورسته سر شاخهای باریک آن که در ابتدا پیچیده بشکل غنچه
بزرگی میباشند اهل هند آنرا پخته میخورند با گوشت و بی آن در گوشت لذیذ و چاشنی دار میباشد طبیعت آن ظاهراً سرد و تر باشد و شیر آن با قوت قابضه
در ادویه افعال و خواص و منافع آن میگویند جهت دفع دمامیل و شور و خشتهای اورام اعضاء و فساد بلغم و صفرا نافع و لبن آن در دفع و تحلیل
اورام و دمامیل در ابتدا و ایام مقام لبن بر است شما دایا السنه بفتح باء عجمی و الف و سکون لام و فتح سین مهمله و یاء و حاء النه مخففای هانیز آمده است ماهیت
آن ثمریست هندی فی الجمله شبیه با آلو و بالو در شکل و رنگ تنها و بچوب یا باریک کوتاهی بشاخها پیچیده و درخت آن قریب بدرخت امرود و برگ
آن عریض و خشن و مشرف و دو نوع میباشد نوعی اندک شاداب و چاشنی دار و آنرا ترشی نیز نامند و درخت آن بقدر یک قامت و زیاده بر آنست و نوع دوم
آن کم آب و آبدار اشکری نامند و درخت آن از آن بسیار بزرگتر و این خوش خورده اولیست بنوع اول طبیعت آن هر دو در سوم سرد و در اول خشک افعال و
خواص آن مقوی دل و معده و کبد حار و در رفع اسهال صفراوی و قی و فواق و تشنگی و سوزش اعضاء و حمی دق و خام آنرا نباید خورد و غرغره آب آن جهت خناق حار و
انتشار و نوع ترشی آن بسیار لذیذ و محرور المزاج را موافق تر و نقیع پوست آن جهت حبس اسهال الدم و حرقت آن مفید و سنبوسه پوست تنه درخت آن قریب بتوتیج
انجبار است چون پوست درخت آنرا گرفته پوست سیاه رنگ بالای آنرا خراشیده مقدار چهار پنج توله جو کوب در یک پیاله آب شب بخیسانند صبح مالیده صاف کرده
با شکر قند سفید داخل کرده بنوشند و یا بطبیس ... هر چند کهنه شده باشد در سه چهار روز که بیاشامند بعون الله تعالی زائل میگرداند ... مصلح آن انیسون و
گلقند و فلاسفه و کمونی است پالک چوباهی بفتح باء عجمی و الف و فتح لام و سکون کاف و ضم جیم و سکون واو و کسر یاء دیا ماهیت آن نباتی است هندی
تا بقدر یک قامت و پراگنده و برگ آن نازک نرم و اندک طولانی و فی الجمله کریه الرائحه طبیعت آن گرم و تر و منسوب بمشتری افعال و
خواص آن طلای آب برگ تازه آن جهت بهق و کلف و احیاناً زخم می نماید بسبب تندی که دارد و ضماد پوست بیخ آن با صندل سفید و زاج محرق و فلفل
و کات هندی سفید که با گلاب و آب لیمون نیکو سحق نموده بر توهای سرخ بمالند بعد خاریدن آن موضع و چند مرتبه موثر و نیز ضماد پوست بیخ تازه آن
با فلفل و کابلی ریز از هر یک نیم توله سیر یکدانه همه را با آب بسیار نرم بسایند و مبالغه در سائیدن آن نمایند و بر توها خوب بمالند تا چند روز متصل ...

۱۳۳

با پوست ورلشه در سایه خشک نمایند و بر سنگ صلایه کنند بدون آب دو ربع هشت توله آن و ده عدد بیل بوا با پوست و دوانه نیز با آن صلایه نمایند و بآب سرشته اقراص ساخته در سایه خشک نمایند و عند الحاجه بقدر مطلوب با آب سوده بر قوبا مالند در چند مرتبه زائل گرداند مجرب است دیگر بگیرند از پوست بیخ بالک جوهی هلیله سیاه هر یک و آنار در اج سفید بریان شده و لم و ازا زوی سبز و کات هندی از هر یک چهار دانگ همه نرم سوده بآب لیموی کاغذی در ازده پاس سحق بلیغ نمایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک کنند و عند الحاجه بمطلوب با گلاب رقیق سوده موضع قوبا را بپارچه خشنی مالیده نیکی طلا کنند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل گردد مکرر بتجربه رسیده نوع دیگر برگ درخت بیخ که نوعی از زقوم ست بر آتش گرم نمایند که نرم گردد و ملایم شود و بدست فشارند که آب از آن برآید پوست بیخ بالک جوهی را در آن آب سائیده قرص ساخته خشک نموده نگاه دارند و عند الحاجه بدستور آب برگ کور را گرفته در آن سائیده قوبا را از پارچه خشنی مالیده ضماد نمایند مجرب است

بالنگو بفتح با و سکون الف و فتح لام و سکون نون و ضم کاف فارسی و سکون واو ماهیت آن نوعی است از ریحان در بو شبیه بآن و سبز و مائل بسفیدی و برگ آن ببرگ نگر تشریف و تخم آن از تخم ریحان نیز دبلندتر و در افعال قریب بتخم شاهسفرم طبیعت آن گرم و تر در آخر اول افعال و خواص آن مقوی قلب و جهت خفقان و دفع و حبس اسهال مقوی و دموی که از اصفرا باشد با گلاب مجرب و نجته مفرح مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن ریحان است

بامیه بفتح با و الف و کسر میم و فتح یا و ها تحتانیه و ها ماهیت آن ابن بیطار گفته ابو العباس نوشته ثمر نباتی است و در بلاد مصر می شود و بقدر لقب بقدر گرسنه و شیرین طعم و با اندک لزوجتی و در غلافی مخمس الشکل در طرف آن اندک باریک بر آن زغبی شبیه بلسان الثور و همچنین تمام نبات آن و نبات آن بقدر درخت خطمی و نبات آن شعب و اعضاد و اندک سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ و لاع در ابتدا رستن سه در غلاف و گل آن مثل گل بحره آبی مائل بسبزی و شکل و مقدار و اهل مصر آنرا در خامی و نرمی با غلاف پخته با گوشت میخورند و بعد پخته شدن صلب گشتن ارد کرده میخورند و در بغداد و نواع آن نیز می شود و اهل آنجا نیز میخورند آنرا طبیعت آن سرد و تر و تری زیاده از سائر بقول افعال و خواص قلیل الغذا و خوردن متولد آن زرد بعضی گفته موافق اصحاب امزجه حاره است و مصلح آن خوردن با مری و توابل حاره لسیار و اخل آن نمودن در طبخ و شبیه بدین ثمری در بنگاله می شود و اکثر چهار پهلو و بعضی پنج پهلو و بسیار لعاب دار دارند و لایتی پلول نامند بینا نامند و در هندی کهنڈی بهگو نیند نبات آن شبیه بخطمی و در جمیع اجزا و شاخهای آن اندک سرخ رنگ و برگ آن نیز شبیه ببرگ خطمی دخیع و گل آن شبیه بگل پنبه در رنگ و شکل و ثمر آن را در خامی با گوشت پخته میخورند و گویند لذیذ می شود و میگویند که مولد منی و مقوی باه است

فصل الباء مع الیاء الموحدتین

ببغا بباء موحده مفتوحه اول مخففه و دوم مثقله و فتح غین معجمه و الف اسم طائری ست هندی و بفارسی طوطی بهندی طوطا نامند ماهیت آن مرغی ست سبز رنگ و چند نوع می باشد از آن بزرگ و کوچک یکی از بزرگ آنرا در بنگاله مدنه نامند منقار آن سرخ و بناگوش زیر حلق آن سرخ و سائر بدن آن سبز و بر گردن آن طوقی سیاه و بسیار خوش منظر و بتعلیم سخن گو می شود و دیگر را چندنه گویند منقار آن سرخ و بناگوش آن بی رنگ گل کاسنی و دور گردن این نیز طوق سیاهی و پرهای آن بسیار سبز و دنباله آن زرد رنگ و از همه در از تر و این نیز سخنگو میگردد و دیگر را کجله نامند و منقار و سر این سیاه و بتعلیم نیز سخن گو می شود و جثه این و نسبت بدانها اندک باریکتر و دیگر از کوچک آن را هیرامن نامند و دو نوع می باشد یکی کله آن بنفش و منقار زرد و سائر بدن پستی و دیگر منقار زرد و همه پستی و هر دو قسم بسیار خوش رنگ و خوش منظر و ترکیب و لطیف از نوع اول و بتعلیم سخن گو می شود و لیکن کمتر از نوع بزرگ و تکلم این با فصاحت و این شب ها در پنجره خود را معلق آویزان می کنند و یکی دیگر از آن کوچکتر و آنرا لوتیا گویند کله این نیز بنفش و منقار و سائر بدن آن سبز پستی و این نیز سخنگو میگردد و هم بصفیر و هم بغیر آن متعلم و اکثر می خوانند و ... و خروش و غیر آن و لیکن کمتر از طوطی و انواع دیگر نیز می باشد و منقار همه مقوس و چنگل گیر از برای تصفیه صوت ایشان اهل بنگاله بیخ پان یعنی تنبول که فرنجان ست و قرنفل و ساقه برگ پان بنگاله و فلفل سرخ و بنفشه که گیاهی ست هندی میخورانند و خوراک اکثر آنها شلتوک و شیر باهلد و موز ست که بهندی کیلا نامند و حبوب دیگر نیز میخورانند و آنچه حکیم میر محمد مومن در تحفه المومنین نوشته که از خوردن پسته و لاجورد و قرطم زود تر سخنگو می گردد این بتجربه در بنگاله رسیده و معمول نیست شاید در جاهای دیگر یا در ایران چنین باشد طبیعت آن سرد و گرم و در اول خشک می شود

افعال و خواص آن بسیار بطی الهضم و مفرح دل و جهة الیتام قروح و ضماد آن جهة دفع ثالیل مفید و خوردن دل آن مورث فصاحت و سرعت تکلم اطفال و رافع لکنت و سرگین آن جهت دفع کلف و آثار نیکو کردن رنگ رخسار و خون آن جهت ازالهٔ بیاض عین نافع است هر سنبر لیست که در بلاد هندی بهم میرسد و گویند در جمیع خواص قوی‌تر از اسد است بهمینه بدو بار عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و حاء یا مثناه و فتح نا مثناه فوقانیه و ها ماهیت آن تخم ثمر لیست که آنرا از هند جدید می آورند و ثمر آن بمقدار نارنجی و انار پوست آن جوزی رنگ تیره مایل بسیاهی و در جوف آن تخمها بسیار سیاه رنگ صلب مثلث و شکل دانچه بتحقیق پیوسته ثمر آن بقدر زردآلو و بشکل آن و در جوف هر ثمری سه دانه مثلث شکل بسیار تلخ میباشد بلکه جمیع اجزای آن از پوست و لحم و تخم همه تلخ است مغز دانه آن بتازگی سفید چون کهنه گردد بتدریج صندلی رنگ سیاه میگردد طبیعت آن حار یابس در آخر سوم یا اول چهارم افعال و خواص آن یا قوت تریاقیست و آشامیدن آن جهت هیضه بارد بلغمی که باقی و اسهال باشد و بند نشود و بتری که مفرط بود در هیضه که هیچ چیز بند نشود و مقدار یک حبه یا دو حبه از آن با می یا با ادویه بادیه و دانه فلفل گلاب یا آب جو و بجهة ضیق النفس و استسقا بارد و بلغمی و اوجاع ریاح بارده و بواسیر بلغمی و اوجاع مفاصل و غیرها بالجمله اکثر امراض بارده بلغمیه را مفید و مغز امراض حاره مجرد الخزلجان مقدار شربت آن از یک حبه تا دو حبه بدل آن نارجیل ریائی کهنه و فادزهر مقدی است آب رب پوست آن خوردن سر جهة امراض مذکوره نافع بشرطیکه آب را در آن بمقدار یک بنداز ند کسی تلخ گردد بهمیه بد و با عجمی اول مفتوح و دوم مکسور و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح ها و را در لغت هند ماهیت ثمر درختیست هندی خصوصاً در بنگاله کثیر الوجود و درخت آن لیس تا قامت بلند میشود و جوف تنه آن خوشحل کثیر الرطوبت و اکثر نیک ساق بلند و سر آن شاخهای کوتاه و برگ آن شبیه ببرگ بید بنجیر و از آن نرم‌تر و از آن سگی و ثمر آن نزدیک شاخهای آن مانند نارجیل و بمقدار نارجیل کوچکی یا متوسطی با پوست خشن فی الجمله شبیه بآن و در تمام سال بر درخت میباشد و در زمستان میرسد و خامی سبز و مغز آن سفید و بالین بسیار سفید و بعد رسیدن پوست آن بد بزرد رنگ و مغز آن سرخ رنگ شیرین و بنوعیت آن کمتر میگردد و بالای مغز جوف آن پرده مانند پرده مغز خربزه و در جوف آن تخمهای بسیار کوچک مایل بتندی بمقدار فلفلی با رشتهای باریک سفیدی بدان پرده پیوسته و آنچه اندک و همچنین مغز پوست آنرا با دو سه قطره لبن را چون با فلفلی آب نخیل تازه که هندی ادرک نامند بر گوشت بمالند یعنی گوشت که در طبخ نمایند سازند زرد دهی نرم مهرا نمایند و همچنین چون قدری از پوست آنرا با گوشت طبیخ نمایند در حلوا اثر نیم خام مالیده آن که در آب طبیخ نمایند و شیرینی بقدر مطلوب داخل نمایند و با روغن بریان کنند و بقدری زعفران و قلیل مشک و گلاب سوده مطیب نمایند میباشد بهترین آن بزرگ مالیده بکمال رسیده ضخیم شیرین بفساد و رب کمی آنست طبیعت آن سرد و تر یا آخر دوم افعال و خواص آن بخته نفث الدم و ادرار حار و قرحه مجاری بول و التهاب قلب و معده و کبد نافع المضار بطی الهضم و مولد بلغم و خون بلغمی و ریاح و قراقر و مضر مبرودین امتلاء بدن بلاغم و رطوبات باعث حمیات بلغمیه و نزول آب و کلای بدن آن بر قوی بادر و دفع باعث زوال آنست که اخراج زرد و سرخ و رطوبات بسیار باند کی فارسی مجرب فصل البار الموحده الحاء المعجمه بخور الاکراد بفتح ها و ضم خاء معجمه و سکون واو و ضم را مهمله و الف و لام و فتح کاف و فتح را مهمله و الف و دال مهمله لغت اندلسی بطوره و بسریانی اندر السبون و بخور الاکراد از آن جهة نامند بسیار استعمال می نمایند ماهیت آن نباتیست ساق آن شبیه بلسان الحمل از بانه و گل زرد مانند دسته و طول شده بیخ آن قریب بین ردیه و بیخ آن سیاه مالیده ثقیل با رطوبت نیست آن کوهها بر انجار و از ساق آن صمغ سرخ رنگ بوی تند بوی مالیده و چون نیز می گردد بدین قسم که ساق آنرا تیغ زده بنوع آنرا گرفته در سایه خشک می نمایند برای آنکه آفتاب قوت ضعیف میگرداند و چون موع آنرا گرفتند قوت بیخ بیس گردد چون بیخ آن خشک گردد و قوت آن ضعیف می شود و عصاره آنرا میگیرند بدین نحو که بیخ رطوبات آنرا گرفته خشک می نمایند و قوت لبن ضعیف‌تر است از تنوع آن و صمغ آن و صمغ و تنوع آن کثیر الاستعمال و گفته اند که باید هنگام اخذ لبن آن پرده های

بینی و صورت دماغ را بروغن گل چرب نمایند و الا صداع و ظلمت بصر می آورد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک عصاره آن در اول سوم
و صمغ آن در آخر دوم و گیاه آن در دوم افعال و خواص آن مفتح و مدر فضلات و مفتت حصاة و مسقط جنین و صمغ آن جهت امراض
بارده عصب مانند فالج و صداع بلغمی و لیثرغس و کزاز و مانند اینها و امراض سینه و تشنج مانند و سرد و ورم طحال صلب نافع و بدستور مقدار
نیم مثقال و دمعه آن و چون بر آتش اندازند و رایحه آنرا استنشاق نمایند علل بارده دماغیه و سبات و سده و زکام و تجفیف رطوبات دماغی و رفع
نزلات [illegible] خصوص کزاز [illegible] و جهت حیوانات و انسان [illegible] و غیره بر فایده باشند و جهت گریزانیدن هوام نافع و چون بر آن بخار کرده
گذارند و صمغ آنرا [illegible] است که آنرا منفعت کرده [illegible] و قطور صمغ محلول آن و بدستور لبن آن با روغن گل جهت درد گوش جهت تقطیع سده
[illegible] آن با سرکه و در روغن گل جهت سام بلغمی و کزاز و سدد و صداع مزمن و فالج و عرق النسا و با سرکه جهت تحلیل [illegible] بدستور [illegible]
[illegible] جهت تلیین اعصاب و چون صمغ آنرا با استخوان بگذارند آنرا منفجر سازد و گاه حل میکنند عصاره آنرا باین نحو که در خوان
[illegible] امراض و اعلاج بعضی ادویه مانند انقه آنها بنزبان عنفاقیه سکته مانند معز باد و اسهال [illegible] امثال اینها بمقدار یکه
[illegible] آنست بلبن یا با درار دیا به تحلیل ریاح و تفتیح و با ذیت و آشامیدن لبن آن جهت حبس البول و تقطیر تحلیل نفخ و تلیین طبیعت
[illegible] البول و نفس و درد مثانه و محلل نفخ و درد [illegible] جراحات جهت عسر الاندمال حادث از سوء المزاج رطب و تجفیف اندمال
[illegible] زیر نقل بدستور بخور آن چون در بینی زن حامله دود آن مستحب نمایند با سانی و ضع حمل نماید و مولی اطفال اخراج زنده نماید
[illegible] و مخلوط نمایند و بر وضع [illegible] بمانند خشک گرداند مضر دماغ ضعیف و کرب [illegible] آن نیلوفر یعنی [illegible] استعمال
[illegible] مقدار شربت از صمغ و عصاره آن یک مثقال لغو آن نیم مثقال [illegible] بخور السودان بفتح یا و ضم فاء معجمه و سکون واو
[illegible] فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن نباتیست [illegible] آن [illegible] برطوبت لزج
[illegible] دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکن غثیان و ریاح غلیظه و مفتح سده و جهت عرق النسا مجرب دانسته اند ضماد مطبوخ آن
[illegible] سورث [illegible] آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک مثقال است بخور مریم بفتح یا و ضم خاء معجمه و سکون واو و
[illegible] فتح یا و تاء مثناة تحتانیه و سکون میم با زبقیه معروف بخور الشامی و ابو لشام بولغ است ماهیت آن نباتیست برگ
[illegible] آن سبز [illegible] سفیدی مزغب و ساق آن بقدر چهار انگشت و گل آن ما بین گل سرخ و گل بعضی کبود [illegible] بیخ آن
[illegible] آنرا بخور مریم نامند و منبت آن جاهای سایه ناک [illegible] بیخ آنست و عصاره آن [illegible] از بیخ آن و
[illegible] خار دارد و بر شاخ و ساق آن دراز تر از ساق گیاه بخور مریم و برگ آن شبیه برگ کلم و شاخ آن شبیه بخور مریم
[illegible] بخور مریم طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل
[illegible] و مسقط جنین و جهت [illegible] بفتح سده و تنقیه فضول آن [illegible] مثقال آن با آب
[illegible] با شراب بیاشامند بیاشند و اقوی و لیکن درین هنگام باید که از دو مثقال تجاوز نکنند و در لبوا نیز نافعست با
[illegible] و زیاده کردن مستی شراب با آب [illegible] جهت [illegible] بلغم خلط غلیظ و زبل منجمد و خلط [illegible] ضماد آن [illegible]
[illegible] طلای آب آن با سرکه جهت [illegible] التواء عصب [illegible] و از [illegible] روغن [illegible]
[illegible] باشد و با ادویه محلله جهت خنازیر و سایر صلابات [illegible] آن با عسل جهت نزول الماء [illegible] تنهائی
[illegible] آن بلکه حدت آنرا بشناسند شکسته استعمال نمایند و سعوط آب آن جهت تنقیه دماغ بسبب قوت جاذبه آن و چون
[illegible] زوال آن و در صورت زوال شقاقی که بسبب سرما عارض شده باشد و غسل خشک آن جهت ازاله آثار نشره

۱۳۷

و کلف و داء الثعلب کماد آن جهت تقریب القوای عصب نافع و چون پارچه صوفی را با آب آن تر کنند و حمول نمایند لقاح را بر اندازد و لقاح قوی تر ...

اسقاط جنین و تعلیق آنجهت عسر ولادت بغایت نافع سفر مقعده محرور مصلح آن کتیرا و آب انار مقدار شربت از عصاره آن نیم درم و از جرم تا یک درم ...

منقول و از خواص آنست که چون بشکم طلا نمایند اطلاق نماید و بر رحم مالیدن از عمل اسقاط جنین و ضماد گیاه تازه آن تمامه جهت تحلیل صلابت طحال بی عدیل ...

تخم آن حالی و ضماد آن جهت ازاله کلف و مثل حنا زیر دو درم مطلب داء الثعلب و اکتحال آنجهت نزول آب در چشم مفید و عصاره و بیخ آن در این افعال قوی تر

در قسمی از بخور مریم را گیاه شبیه بفیل و برگ آن باریک و شاخ آن بقدر ذرعی و باریک و اطراف آن مانند اکلیل الملک و تخم آن شبیه بتخم شبت و بیخ آن ...

حمل مجرب دانسته اند تخمیه جوش شرابی را گویند که آنرا با دوای چند جوشانیده باشند و آنچنانست که شیره انگور را با گوشت بره فربه در دیگ کرده باقی ادویه

را نیکو نموده در کیسه میکنند و در دیگ می اندازند و میجوشانند تا گوشت مهرا شود بعد از آن صاف کرده مینوشند فصل الباء مع الدال المهملة ادشفان بفتح

باء و دال مهمله و الف و کسر شین معجمه و فتح قاف و الف و نون معرب از بدمگان فارسی و بدشغان و بدکشان و قاتل ابیه و کف الکلکلف نیز نامند ماهیت

آن گیاهیست شبیه ببرگ کرفس بری بیرز نامند و غیر آن ست زرد رنگ زغبی و باریکتر از برگ کرفس و نرم تر از آن نبت آن در نواحی آبها و ایستاده ...

از آن میسازند و گویند در آذربایجان بسیار است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و محلل و مدر بول و جهت امراض بارده بلغمیه

و رطوبیه نافع و بدل آن کشنه بر کشت است مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم بدل آن یک وزن و نیم آن در درد و بوزن آن زیره کرمانی ...

بدهل بفتح با و سکون دال و چهار نقطه هندی و فتح ها و سکون لام اسم ثمر درختی هندیست و مشهور برهل با ر چهار نقطه هندیست ماهیت

از درخت آن عظیم است قریب بدرخت گردگان و برگ آن بزرگ و عریض و ثمر آن قریب بند و برو باز و آید و پوست آن مزغب و زرد و مغز آن زرد و طلائی

و خانه خانه و طعم آن چاشنی دار و در بعضی شیرینی غالب بر ترشی و در بعضی بالعکس و رائحه آن قریب برائحه ثمر جل و یا زهومت بخلاف ...

زیر طعام بلاد بنگاله دارند و در قلیه داخل میکنند با چاشنی آب لیمون و قند لذیذ میگردد و در بنگاله بسیار میشود و در آن تخمهای بسیار ...

کمتر و در بعضی زیاده و شکل تخمهای بعضی طولانی پهن و ... زرد آلو و بعضی اندک مثلث و مغز تخم آن سفید و ترش طبیعت آن سرد و تر و بعضی گرم ...

افعال و خواص آن ملین و نفاخ و مولد بلغم و دافع صفرا و اکثار خوردن مغز آن محدث حبات بلغمیه خصوص در بلغمی مزاجان و مصلح آن ...

طعام و تخم آن ملین طبع اطفال به تنهائی بدین قسم که یکدانه یا دو دانه آنرا سائیده با شیر مرضعه با دیگر ادویه یکدیگر دو دانه کوبیده ...

مستعمل اینها است و معمول اهل بنگاله و دستور مقدار قلیلی از شیر آن با طعام ... مسهل اطفال و مجرب فصل الباء مع الراء المهملة برد ...

با و چهار نقطه هندیست ماهیت آن درختی است عظیم شاخهای آن بزرگ شده و از شاخهای آن ریشها آویزان ... بعضی بزمین ...

اندک عریض طولانی از کف دست بزرگتر و اندک ضخیم و ملتصقه در ممالک هند و بنگاله ... کثیر الوجود ... و بعضی بنادر ...

بول بینا شده و درختان آن بسیار بزرگ میشود و خصوص بعضی درختان که شنیده که هزار سوار در زیر سایه آن درخت ایستاده ...

بری آید چسپنده طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن ... محلل ...

هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب زه تازه بگیرند و با هموزن آن شکر سفید ممزوج نموده بنوشانند ...

که یکدرم شروع نمایند و هر روز قدری بیفزایند تا سه درم ...

و کثرت احتلام و تقویت ... نافع و مجرب ضماد شیر تازه آن ...

تحلیل میدهد اگر مواد بسیار باشند ... و چون برگ آنرا اندک گرم نموده بر جراحت تازه ...

اثر التیام آورده بر آن گذارند و محکم ببندند تا سه روز باز نکنند ملتحم سازد ... مقدار ... درم تا یک درم ...

مزاج نموده باندری آب جهة امساک منی و رفع جریان ... نافع برهی بفتح با و سکون را و کسر دال مهمله ... نامند ...

گوندل و هینه و بیزا و بلغت اهل مصر فاقیر و بیزنی مخصوص جهت مشابهت برگ آن ببرگ نخل و بسیاری ماتور مینامند قسمی دیگر از آن آنست که برگ
ساق آن طولانی و غلیظ تر و مدورتر میباشد و در مصر از پنبهٔ آن کاغذ میسازند ماهیت آن نباتیست آن غلیظ و زیاده بدو ذرع و بیدو بر زمین آنرا
ریزه کرده از آن ریسمان ترتیب میدهند و گل آن سفید و تخم آن سفید و فربهی و خوش منظر و برگ آن مانند برگ خرما و دراز تخم آن ریزه تر از زیره تلخ طعم
آن با حلاوت و از میان نبات آن ساقی سبز و بسیار یکی بر سر آن مانند شمع فتیله بمقدار شبری و بالای آن چیزی مانند گردی شکری رنگ میباشد و آنرا از آن
جدا می نمایند و از آن حصیرها ساخته میفروشند و میخورند شیرین و خوش طعم میباشد و در زیر آن زغب چیزی مانند پنبه نرم و از آن کاغذ میسازند و نبات آن
داخل خارج صنعتها میباشد برای احکام و باصفهانی آنرا لوخ مینامند و آن اکثر مخصوص سرد بلاد هندوست بلکه آن زمین هائیکه در آن آبها ایستاده میباشد
طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن آب آن جالی دندان و قاطع نزف الدم مطلقاً و با سرکه جهت سر زدن و ستور تلخ آن
دخانیدن آن جهت دفع بوی سیر و پیاز و شراب بیند خصوصاً و ضماد آن جهت تحلیل اورام و ذرور محرق آن جهت التیام زخمهای تازه دار در
قروح خبیثه و اکله خصوصاً آکله دهان و نفث و نزف الدم و جراحات تازه و آشامیدن محرق آن با سرکه جهت سپرز نافع و گویند مضر احشاست
و مصلح آن عسل پرسیاوشان بفتح با و کسر را و سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح واو و شین معجمه و الف و نون بلغت یونانی یعنی دوای
ولغتی شعر الجبال و شعر الارض و شعر الجن و شعر الخنازیر و جعدة الغنا و شعر الکلاب و کزبرة البئر و ساق الاسود و ساق الوصیف و بیونانی ابو لطیقون
لغتی کثیر الشعر و بفارسی پرسیاوشان و بترکی عوام ... و بهندی گالی جهانت کرها دزمکوت نامند ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ گشنیز و
بی ساق و تخم و شاخهای آن بسیار باریک و صلب و سیاه و سرخ رنگ میباشد و منبت آن مواضع نمناک و سایه مانند کنار چاه‌ها و دیوارهای کهنه و خرابها و قوت آن
تا شش ماه باقی میماند و چون یکسال بر آن بگذرد قوت آن باطل میگردد و بهترین آن پر برگ شبیه بکزبره و شاخه صلب سیاه آنست طبیعت آن معتدل
مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن ملطف و منضج و مفتح و محلل و مجفف آشامیدن مطبوخ آن جهت اسهال فرمودن صفرا و سودا و بلغم موجوده
در معده و امعا جهت سینه و سرفه و ربو و ضیق النفس و درد سینه و سپرز و ... حصاة داد و بول نمودن و حیض و نفاس و اخراج مشیمه گردیدن ... و اشتیاق
آب مطبوخ آن جهت زکام و نزول آب بچشم آن بفتح سدة الف در زکام و ضماد آن جهت صداع بارد و ضماد پختهٔ آن بارد جهت داء الثعلب و خنازیر و نواصیر و در بعات
و چون در دهن بخایند تا آب آن بر ... ناصور کنج چشم بچکانند و با جرم خاییده آنرا بر آن بندند نافع و آشامیدن سفوف خشک آن جهت قطع سهال
و امساک بطن مفید و ضماد پختهٔ آن با زیت جهت تحلیل ورم و صلابت آن و طلای تازهٔ آن جهت قروح خبیثه و گزیدن سگ دیوانه و داء الثعلب خصوصاً
که تازهٔ آنرا بقوت بر داء الثعلب بمالند و طلای کوبیده آن با مغز ساق گاو جهت ... بسیار نافع و ضماد کوبیده با لادن و روغن مورد و در روغن سوسن
و زوفا و شراب مقوی موی و ... چون مخلوط نمایند با آب طبیخ و یا خاکستر آن با شراب و عسل و موی ابدان بشویند جهت قروح سر مفید
و ضماد محرق آن جهت منع ریختن موی و رویانیدن آن و خراز و ذرور محرق آن جهت تجفیف و اندمال قروح خبیثه و اکله و حمول آن با مرکی جهت دفع سیلان
رحم نافع و مضر سپرز و مصلح آن مصطکی و بعضی گویند گل بنفشه مقدار شربت از جرم آن تا هفت درهم و از مطبوخ آن تا بیست درهم بدل
آن در امراض به نوزن آن گل بنفشه و نصف آن اصل السوس گویند از خواص آنست که چون بکوبند تازهٔ آن را بر موضع ... عضو که پیکان
رفته باشند گذارند بدان موضع آید پیکان را برآورد پرسیان بفتح با و سکون را و کسر سین مهملتین و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون ... در آخر
... ماهیت آن اسم نباتیست منبت آن بلاد بابل که حوالی کوفه است ... شکوفه و گل و تخم نمیکند و در اول ...
... طبیعت آن گرم و خشک منسوب بمشتری است افعال و خواص آن بوییدن و آشامیدن آن مقوی دماغ و روح نفسانی و بصر و جگر و معده
مجلس رواج ملطف و مسهل اخلاط و طلای آب معصور و یا مطبوخ آن با آب گرم ... سائیده دو مرتبه یا سه مرتبه در حمام جهت قلع آثار سیاهی که از ضرب
و غیره آن بهم رسیده باشد مجرب دانسته اند آب مقطر یعنی عرق آن ... در خواص مانند بادرنجبویه است و تقویت و تفریح نفس پرطانیقی بفتح با و سکون را مهمله

وفتح طاء مهمله والف وکسر نون وسکون یای مثناة تحتانیه وکسر قاف وسکون یا لغت یونانی ست وهندی سروانامند ماهیت آن نباتیست بیخی غیر بستانی
ازفرد ست برگ آن شبیه برگ جلغوزه بری وازان ریزه تر وسیاه تر ومزغب ساق آن باریک وگل آن مایل بسرخی وقسمی از ان شبیه بحیزی ست طبیعت
آن مرکب القوی با قوت قابضه و بعضی در اول دوم گرم وخشک گفته اند ومنسوب بمشتری افعال و خواص آن ضماد و محلل اورام و منقی آثار برگ
وعصاره آن جهة التیام جراحات ومضمضه بطبیخ خشک آن جهة قروح دهن و شقهای متعفن و ورم و رطوبات دهان و آشامیدن جهت تنها نافع و بهترین
ادویه قابضه مستعمله است از برای دفع عفونات مورث خفقان مصلح آن عناب بدل آن آب چقندر ست برگ بفتح با و راء دکاف بلغت انگلیسی
بمعنی پوست درخت است ماهیت آن پوست درختیست شبیه به فرد وازان تیره ترکه از ارض جدید می آورند گفته اند طائفه از قیسیان ملقب
بجزویت در مملکت پیرو که در امریکای جنوبی واقع ست بر خاصیت این قشر اطلاع یافتند و بفرنگ در زمند و لهذا منسوب بانها گشت و اقوا جزو بیس
برک مند و درین پوست تلخی و رائحه غالب نیست مگر اندک قبوضتی دارد و رنگ برنده آن از قرفه کمتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال
و خواص آن بجهت حمیات مزمنه کهنه ونائبه مسبوقه سبزه و مانند ربع و دو و دیه عتیقه بعد تنقیه که زائل نگردد مجرب بدین قسم که در هنگام فترة انقطاع
نوبت مقدار یکدرم تا یکمثقال طبی آنرا با آب بسر حل کرده بیاشامند سه روز ... یا پنج روز تا هفت روز و در مرلگان تا یکروز و یکشب دو در و ز با نوبت
دیگر بفاصله دو دو ساعت بجوبی کی پنج گهری هندی ست در هما نوقت نه نزد یک یکدرم طبی که دو ماشه میشود با آب بسر حل کرده بخورانند و در حمیات عفونی
مزاجی و ترقوی و لهر وی تغیره فاسده و هنگام کثرت اسیعت ورم کرده و منتفخ شده باسده در احتشا برسیده با دو حرارت لازمه محرقه در هنگام امتلاء و فساد و تعفن
اخلاط سجد کمال باشد این دوا عدیم النفع و غیر مستعمل است و بخصوص در صداع دوری و امراض نامه رحم واکثر امراض که دوره منتظم دارند باشد مگر لو از منقیه دفع و اسهال
دانقضاء نوبت در اکثری مفید و از کهنه کمتر نیز نافع ... بلح طرحبت حمی ربع کهنه بهما وقت و همان مقدار تا دو درهم نیز سید هند برلگ سیرازی
بفتح یاء و سکون راء مهمله و دو کاف فارسی اول مفتوح و دوم ساکن و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و الف و کسر زاء معجمه و یاء نسبت
ماهیت آن برگ قسمی از عنب الدب ست و بیخ آن عود بری ست و عود البندقی نیز نامند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن
سکر قوی زیاده آن مورث جنون و کشنده است بر نجاسف بکسر با و راء مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و فتح سین مهمله و بیونانی ارطیه اسیا دیوبی
سو دیلا بفارسی بومادران و بشیرازی بر نراسف نامند ماهیت آن نباتیست ساق آن قریب به زرعی و شاخهای آن باریک برگ آن ریزه و گل آن مانند
شبت چتر دار و زرد و سفید و مایل بکبودی نیز و با نبات آن اندک چسبندگی و نبت آن کوهها و صحراها و سایه دار و از سر نو هر سال میروید حکیم میر محمد مومن
در تحفة المومنین نوشته که آن غیر قیصوم ست چه قیصوم شبیه ست با فسنتین و اکثر یک ساق از یک ریشه میروید و بشاخ و زیاده بر شبر و برگ آن
شبیه برگ ساق زنبق و ازان بسیار ریزه تر و با چسبندگی قلیلی گل آن سفید و زرد و با عطریت قوی بی ثقل رائحه نبت آن مخصوص کوهستان
که باران در انجا بیشتر شود و اکثر اطبا و شناسین مشوش ذکر کرده اند و هر دو را یک چیز دانسته اند و بعضی که دو چیز دانسته بعضی از صفات قیصوم
را در برنجاسف و صفات آنرا در قیصوم مذکور ساخته اند بهترین آن خوشبوی ثقیل الرائحه آنست طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و
نیز در دوم گرم و در آخر اول خشک گفته اند و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مدر بول و حیض و منفت حصاة آشامیدن
دو درهم گل زرد آن با عسل جهة اخراج اقسام معده حب القرع مجرب و آشامیدن طبیخ دو مثقال آن و جلوس در مطبوخ آن جهة دفع احتباس حیض
و بول و عسر ولادت و انضمام فم رحم و ورم آن و اخراج سنگ مثانه و مشیمه و جنین و تنقیه قروح رحم مفید و آشامیدن آب نقوع مقدار دو درهم آن جهت
دفع حمیات و به بستور مطبوخ آن جهة اکثر امراض مذکوره خصوص امراض رحم اما باید که غذا با روغن تناول نمایند و ضماد آن بجهت اقسام درد سر و تقتیح سده و
تقویت دماغ و سرسام بلغمی و سبات و برسینه جهة درد سینه و بر زیر شکم برای دفع احتباس بول و حیض و تحلیل اورام و تسکین درد و بادیه بستور و نطول آن و تکمید
بدان جهة امراض مذکوره و رفع سده خیشوم و زکام و سدر و دوار و استنشاق طبیخ آن جهة رفع زکام و امراض دماغی و استشمام گل آن و حمول عصاره آن

جهت رفع فضلات رحم آنچه مراد از اخراج آن باشد و در سوخته مجموع آن جهت تجفیف قروح و ضماد و طبیخ آن بر زیر شکم جهت ادرار بول نیز شده

باید که در هنگام امتلای بدن ضماد آنرا استعمال ننمایند و همچنین هنگامیکه ماده در سده و التهاب باشد لیسوی آن مضر ... مصلح آن ... مقدار

شربت آن تا سه مثقال بدل آن در امراض الراس ... بوزن آن بابونج و در سایر امراض ... بیرسم بفتح با و سکون را مهمله و میم صاحب تحفه

نوشته که لغت ... شکوفه ام غیلان است ... مؤلف جامع بغدادی شکوفه درخت خار داری ... درخت بزرگ بقامت اثل بزرگتر از آن ... بمانند

... که خرلاب ثمر آنست و گل آن صوفی بمقدار زغرور ... زرد و با سفیدی آمیزه با عطریت ... افعال و خواص آن مفرح ...

آن بالزوجت ... بغدادی نوشته که حکایت کرد برای من شخصی که ... بقول ... مثل آن ... مسهل ... در عراق ...

که عبارت از عرق آنست بجهت خوشبوئی ... که داخل عطریات مستعمل است و در طب غیر مستعمل و آنرا ضعیف ست بعضی اطباء عرب ...

... و بجهت نفث الدم ... صاحب تحفه نوشته که ... در خواص ...

... برنگ کابلی بفتح با و را مهمله و سکون نون و کاف فارسی و فتح کاف و الف و ضم با و کسر لام و یا نسبت اسم فارسی ...

معرب آن برنق ... هندی باوبرنگ نامند ماهیت آن دانه ایست کوچک و سیاه ... فلفل ریزه ... سفید ...

آن تند ... و باشد ... کرد ... آن ... گردان ... آن ...

... سیاه آمیخته با سفیدی ... گرم و تر ... این قوی بهتر ست ... کرم معده ...

آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در سوم و بعضی در اول گرم و خشک گفته اند و این قول ... ضعیف ست افعال و خواص آن مخرج

مسهل ... غلیظ سودا و اخلاط لزجه از مفاصل و تقویت ... رطوبات و قروح و مخرج اقسام کرم معده ... صاحب القرع ... استعمال و

اخراج ... بول ... میکرد و مقدار شربت آن تا سه درهم ... با شیر تازه ... آمیخته ...

... آن بهمن ... قنبیل ست ... گفته اند ... بفتح با و سکون را مهمله و ضم نون ... فارسی

... ماهیت ... آن ... شاخ و برگ آن شبیه ... و از آن ... و لزج ...

... طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف ... رطوبات ...

... اطفال ... رطوبات ... تحلیل ریاح و تقویت معده ... احشای ایشان ... آب آن ...

استعو الیس نامند ماهیت آن نباتیست پرشاخ و شاخهای آن مانند کمان کج و خمیده گل آن سفید و ثمر آن مانند زیتون طعم آن تند و بیخ آن سفید و پوست
بیخ آن بازردی طبیعت آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مفرح و موافق سینه و دماغ و مدر و مفتت حصاة و جهة استسقا و لقوه و مضماد آن جهة
بهق و داء الثعلب و تحلیل اورام سوخته آن با عسل جهة تقویت جگر و عصاره آن جهة دمعه چشم نافع و مضر مثانه و مصلح آن انیسون بدل آن بیاس
بر هتا بکسر با و فتح را مهمله و سکون ها و تا و چهار نقطه فوقانیه هندی الف بلغت هندی نام کتانی بزرگ است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن مقوی دل و مشتهی و گدازنده اخلاط و دافع ضیق النفس و سرفه و تپ کهنه و درد شکم و ریاح و تراقر و فساد بلغم و کرم معده و مقعده و جذام و قابض بطن
بر با مصری بفتح با و سکون را مهمله و فتح یا مثناة تحتانیه طلف بلغت مصری بمعنی بقله است یعنی بقله که در مصر میروید ماهیت آن بقله ایست
شبیه بکرفس و خوشبو و بوی آن مانند بوی رازیانه با اندک تندی و تخم آن سبز و باریک و بلغت آن ولایت بلاد مصر بوده و از آنجا بجاهای دیگر نقل نموده اند
و بهیئت و تا و اول صیف بماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و احشا و محلل ریاح و مانع نزلات و مفتح سده جگر
و سپرز و مدر بول و حیض و بدن گرده و محرک باه و منقی مجاری بول و جهة بواسیر نافع و مضر دماغ مصلح آن نیلوفر مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن لبیا سه مداومت خوردن نبات آن جهة رفع زردی رخسار را آزموده و در سائر افعال و دفع ضعیف تر از تخم آنست بر یالیه بفتح با
و سکون را و فتح یا مثناة تحتانیه و الف و فتح لام و ها و برا مهمله بای لازم نیز آمده ماهیت آن گیاهیست هندی شبیه بنبات عنب الثعلب و دو نوع میباشد
یکی گل آن سفید و ریزه و برگ آن کوچک و مدور و نازک و مشرف بشرفهای ریزه و ساق آن جلف از ساق عنب الثعلب و بیخ آن سفید و باریک
و بلند و دوم نیز شبیه بدان و گل آن زرد طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد و تر نوشته اند افعال و خواص سفید آن آشامیدن آب برگ تازه
آن که بجای بیاشند بدین قسم که برگ آن را تازه بشکنند آب بچکانند و صبح بمالند و صاف نمایند جهت منع جریان منی و تفتیت حصاة و بواسیر و عصاره آن
یعنی آب برگ کوبیده آن به دن شکر جهة رفع تدبیر مار گزیده شرب آن بسعوطا و بدستور برگ خشک آن اگر مار گزیده بهوش باشد به بینی او دمند
که با قصی انف و دماغ او برسد و ضماد در کلاً نوع زرد آن جهة تحلیل اورام و اوجاع و نضج دمامیل مفید و مسهل البلغم مع الزانه جهة نیز قرطونا
بفتح با و سکون زای معجمه و کسر را مهمله و فتح قاف و ضم طاء مهمله و سکون واو و فتح نون و الف لغت عربیست یونانی نفسلیون بمعنی برغوثی یعنی شبیه برغوث
و بفارسی اسفیوس و اسپغول و اسبغول بواو و بحذف واو نامند و در هندی بهمین نام مشهور است و در اصفهان مشهور باسپرزه و در شیراز قطونا
و خشکم دریده نیز و ببرکی قارتی باردل نامند ماهیت آن گیاهیست کوچک بلندی آن تا یک شبر و برگ آن باریک و بلندی آن شبیه بگندنا و گیاه
بر بیخ و از آن باریکتر و کوچکتر و از بیخ آن ساقها کرباریک بر می آید بر سر آنها خوشه باشند مثل خوشهای گندم و بالای آن غلافی و در جوف آن تخمهای آن در تابستان میرسد
و سه صنف میباشد یکی سفید و این بهترین اصناف است خصوص بالیده آن که در آب ته نشین گردد و دوم سرخ تنگ و این ضعیف تر از آن است در نفع بعضی
را بهتر میدانند و سوم سیاه که بدترین همه است و انطاکیه نوشته که سفید آن در مصر بسیار است و سرخ آن را از بلیس نام موضعی است معروف از مصر می آورند
و لهذا آن را بلیسانا مند منسوب بآن و سیاه آن را صعیدی نامند نیز بدان جهة که از صعید اعلی می آورند و تشخیص هر یک برنگ آنست طبیعت سفید آن در دوم
سرد و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن بانبود و اجتناب از استعمال سیاه آن اولی است افعال و خواص آن آشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت
محلله و ملین طبع و جهة تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و حلق و زبان و سر و علل صفراوی و ذات الجنب و امراض سوداوی و اصلاح اخلاط و
در حمیات العارده زحیر و رفع سوزش امعا حادث از صفرا و شراب و لعاب آن تنها و با روغن بادام جهة امراض مذکوره و برسام و تسکین عطش و
برسام و ضماد آن با سرکه و روغن گل جهة وجع مفاصل حار و تقطیر آن در چشم و طلای آن جهة رفع ورم ظاهری و ورم عقب گوش و خنازیر و خراجات و منع آنها از زیادتی و التواء
عصب حار و بثور و جهة ورم صلب جمره و حمره و با آب هندبا جهة نفخ و انتفاخ و طلای لعاب آن با ضماد کوبیده آن با گلاب جهة سعفه و با روغن
بنفشه جهة تسکین درد سر حاره و ترطیب دماغ و جهة رفع التشقاق موی و درازی و نرم کردن آن خصوص چون چند روز پی در پی بمالند و با مشل

آن و روغن گل سرخ و پوست خشخاش پخته جهت اورام حاره و تسکین وجع آن مجرب چون بپاشانند مقدار دو درهم و نیم تا سه درهم خیسانیده آن
در آب گرم تا آنکه لعاب دهد جهت آن زرد برآید با شکر سفید و با سکنجبین جهت تلیین و اسهال مفید و آشامیدن مطبوخ آن در آب نیم گرم جهت درد سینه
حاره مفید و گرد آن بجوشانند و بپاشانند و چون بر آن ضماد نمایند بر روغن گل سرخ چرب نمایند و بنوشند جهت رفع اسهال و تقویت شکم و با روغن بادام شیرین جهت
سعال صبیان و تسکین مغص و زحیر و زوائل گردانیدن غم که بسبب آن احتراق صفرا باشد نافع و چون بکوبند و بر بدن بمالند بدن را نیکو و نرم و فربه گرداند و اگر حادث از گرمی
بر دگفته بر قطونا کوبیده را نباید آشامید که قاتل است و جهت آنرا بعضی حدت تخم آن و بعضی چسبیدن آن بسطوح باطنیه و تفریج آن گفته و چون مقدار دو درم
از کوبیده آنرا بیاشامند گویند اول آنکه بدن سرد گردد و حذر و اسهال و کرب و غم و غثیان و ضیق النفس او را حادث گردد و پس غشی و سقوط نبض و موت و علاج
آن قی فرمودن بماء العسل حار و نمک و بوره چند مرتبه و خورانیدن زرده تخم مرغ نیمبرشت و اسفیدباجات با فلفل و نعناع و فوتنج و خورانیدن شراب است
بدل بزرقطونا در تلیین طبیعت و خشونت سینه و حلق و سرفه بهدانه و در تبرید و ترطیب تخم خرفه و در نفخ تخم کتان مقدار شربت آن از دو درهم تا دو درهم
بزغنج و بزغنج بفتح با و سکون زاء و ضم غین معجمتین و سکون نون و جیم و بفتح با و سکون زاء و ضم غین معجمتین و سکون نون و دال مهمله در آخر لغت فارسی
ست ماهیت آن گویند بار درخت تا است پسته است و گویند ثمر پسته یک سال عفص می بندد و آنرا پسته می نامند و یک سال نمی بندد
و آنرا بزغنج و این در جواهر مانند پوست است بعضی لسته غیست بلکه بسیار سرد و خشک و قابض و مفرح و در افعال مانند اقاقیا است و دباغان از آن
پوست حیوانات را دباغت می نمایند بزر کتان بفارسی بزرک نامند و بهندی السی نیسی و از مطلق بزر و در من بزر مراد آن است
آشامیدن آن مبهی و مغلظ است و در غیر آن انشاء الله تعالی در حرف الکاف مع التاء در کتان مذکور خواهد شد فصل الباء مع السین المهمله بسباسه
بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح باء موحده و الف و فتح سین مهمله و ها در آخر لغت عربیست بفارسی بزباز و بهندی جاوتری نامند ماهیت آن پوست
زیرین پوست خشبی جوز بوا است که بالای پوست صلب صدفی آن پیچیده می باشد و بهترین آن اشقر مائل بسرخی تند بو و جرم ضخیم تازه است
که با اندک قبضی باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک گویند در اول گرم و در دوم خشک و اول اصح است و با قوت قابضه و حرارت لطیفه و جوهر ارضی
غالب الفعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و کبد و باه و مغلظ و زیاده کننده منی خصوصاً در بارد المزاج و هاضم و خوشبو کننده دهان و مفتح سدد و مجفف
رطوبات و محلل ریاح و صلابات باطنی و خارجی و مغلظ و جهت سلسل البول حادث از برودت و رطوبت و سحج و نفث الدم و قرحه امعاء و جلب طوبت سینه
و حبس اسهال کهنه و دار و سیر زر و منع ریختن فضلات بمعده ضعیفه و نشف رطوبت آن و تقویت رحم و نشف رطوبت و خوشبوئی آن و سعوط آن با گل
یا روغن بنفشه جهت درد سر بارد و رطب حادث از ریاح غلیظه و طلای آن بر سر جهت درد سر و شقیقه و صرع و ضماد آن به تنهائی یا با دو مناسبه بر ناف و فم معده
یا آن با عسل جهت سلسل البول و با برگ مورد جهت رفع بد بوی زیر بغل و با سرگین بز و عسل جهت اورام صلبه و طلای آن با عسل بر حمام جهت درد پشت زنان زائیده
و ریاح نفاس مجرب با فرزجه آن بعد از طهر معین بر حمل و با زعفران منقی رحم و مصلح آن مالیدن و طلای آن بر زهار جهت سحج و قرحه امعاء مفید و گویند مضر
بجگر و مصلح آن صمغ عربی و مصطکی و مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن جوزبوا است و در افعال قریب بآن ست لطیف تر از آن و در جوارش
و دوا و دهن و معجون آن در قرابادین کبیر گرفته ست بستان افروز بضم باء و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناه فوقانیه و الف و نون و فتح همزه و سکون فاء و ضم
راء مهمله و سکون واو و زای معجمه لغت فارسی ست و بعربی حبق بستانی و زینة الریاحین و داح نیز گویند جهت آنکه بسیار خوش منظر است و هر گیاه خوش منظر را
عرب داج و بفارسی تاج خروس و گل جلوا و گل یوسف و بهندی نوع صغیر آنرا کوکنی و کبیر آنرا جتا دهاری نامند و آن غیر حماحم ست که حبق نبطی باشد حماحم
برگ آن عریض تر و با الوان و ساق آن سرخ و نبات آن قد تر و بزرگتر و تخم و گل می باشد و بستان افروز برگ آن سبز و ریزه و برگ و گل آن سرخ را مایل بنفشی و
بی رائحه و تخم آن ریزه و سیاه و براق طبیعت مجموع آن سرد و خشک و قابض و رادع افعال و خواص آن آشامیدن بسبب
مقدار یک اوقیه و نیم بدستور آب مطبوخ آن با جلاب و سکنجبین جهت رفع حرارت معده و جگر و سده و سبز و رفع سمیت حالق النمر نافع و جرم آن ثقیل و مصلح آن

سکنجبین مقدار شربت از آب آن تا یک اوقیه و نیم بدل آن حماحم و تخم آن جهت اسهال السبنا نیا زنگ بوده بگو بند و دیگر علل تنیر تخلیسا نند و شب در مهتاب بگذارند و صبح بنوشند و مداومت بران کنند سیزده روز و جهت رفع حرقة البول و بول الدم مجرب مقدار شربت آن تا ده مثقال السیتاج بفتح با و سکون سین مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و جیم بفارسی خلال مکیه و بعربی ... نامند ماهیت آن نباتیست خار دار و برگ آن با خشونت و ریزه و گل آن سفید و مایل بزرق و شاخهای بقدر شبری از یک بیخ روئیده و بر سر هر شاخه چیزی مانند قبه رسته و ختی از شاخهای باریک آن خلال سازند و تخم آن شبیه بنانخواه و طعم آن تند و ریزه و خشیر کنامند طبیعت گیاه آن در اول و دوم گرم و خشک با اندک عطریت افعال و خواص آن خلال کردن با آنجهت تقویت دندان و طلای آب آن جهت تحلیل ورم و جلوس در طبیخ آنجهت اصلاح علل رحم و ادرار بول نافع و تخم آن در آخر دوم گرم و خشک آنرا بفارسی زمنه ترکی نامند جهت سعال و فواق و ریاح و حصاة و تفتیح سده جگر و ادرار بول نافع و ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون جهت فالج و استرخا و مفاصل و مضمضه بطبیخ آنجهت درد دندان مفید و مضر ریه و مصلح آن کثیرا و مضر سپرز و مصلح آن ترس مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن شیح ارمنی سیسالیوس بفتح با و فتح سین مهمله و شدید زده ال ... بکسر یا و تشدید سین و بفتح آن نیز آمده و لغت اند آن فرزدل معرب فرزدل الفون یونانی است و برومی ... و بلغتی فوالین و بعربی ناشت نامند ماهیت آن آنچه مشهور است که بیخ و نبات اصلی ندارد و بلکه سنگیست سرخ پر سوراخ مانند خانه زنبور و لیکن سوراخهای آن باریکتر و صلب و از سواحل دریای عمان و یمن و فارس و ادیب نیز در زنگبار نگون میباید و صاحب شفاء الاسقام نوشته که گفته اند که آن نبات بحری است و در حوت دریا میروید و چون از دریا بر آورند و در هوا بماند سخت و صلب میگردد و نوشته که مستعمل در دوا المسک لسد نست زیرا که خوشبوتر میسایند ... وقت آن نیز ... و بخلاف مرجان سرخ آن سفید و سیاه نیز میباشد سیاه آن قلب و سفید آن خوب از سرخ آنست و بهترین آن سرخ صلب شفاف بی رمل است طبیعت آن بارد بسرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مفرح قابض و مجفف و مدر و رافع وسواس و جنون و صرع و خفقان و ضعف معده و فساد اشتها و سنگ مثانه و گرده و سپرز و بواسیر و قاطع نزف الدم و نفث الدم و اسهال و مزمن و دود و شطار اکبدی و قروح امعاء و عسر البول و نیم مثقال آن که با نصف آن صمغ عربی یا سفیدی تخم مرغ سرشته آب سرد بنوشند جهت قطع نزف الدم با ... نفث الدم مجرب خصوصا سوخته آن و محلل خونیکه در دل منجمد شده باشد خصوصا محرق آن و فرور آن جهت خوردن گوشت زائد زخمها و رفع آثار آن محرق آنجهت نزف الدم ظاهری و تقویت دندان و زائل کردن زردی آن اکتحال محرق و مغسول آنجهت دفع شهولت و تقویت باصره و دمعه و جرب و سلاق و امثال آن و قطور آن با روغن بلسان در گوش جهت ثقل سامعه و کری و آمین الدوله گفته که چون سه روز هر روز چهار دانگ آنرا با سکنجبین بنوشند جهت رفع سپرز و سده آن مفید و بدستور با محرق آن و درین اثر قویتر و همچنین در جمیع افعال مذکوره محلول آنرا در رفع جذام مجرب دانسته اند مضر گرده و مورث حصوع مصلح آن کتیرا بدل آن جهت حبس خون بوزن آن دم الاخوین مقدار شربت آن تا یک مثقال و تعلیق آن بر معده جهت رفع و قطع علل آن نافع و از خواص آنست که چون طلا و نقره را از هر یک بقدر ... هم گداخته انگشتری با نگین آن ... ترتیب داده ... گنند و حینیکه قمر در شرف و برحد اتحاد خود و مقارنت با زهره ... باشد و صاحب صرع آنرا با خود نگاه دارد در حال صرع او لطیف شود و در ... غمی نشود از چشم بد ایمن باشد و عرق مغسول نوع سیاه آن بغایت مقوی دل و صنعت احراق آن آنست که ریزه ریزه کرده در کوزه خزفی مطین کرده در تنور گذارند تا یک شب پس بر آورده بسایند و استعمال نمایند و باید که بسر حد رمادیت نرسیده باشد و از امراض لسد و معجون آن در قرابادین بعیر ذکر یافت بسر نقیم با و سکون سین در ... معلبین ماهیت آن قنوزه خرماست که زرد و مایل بسرخی شده باشد و مراتب هشتگانه خرما و در حرف ... در تمر ... مذکور خواهد شد بسر رتبه چهارم آنست و در هر مرتبه حرارت آن می افزاید طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و حرارت غریزی و قابض جهت امساک بطن و نفث الدم و بواسیر خاییدن جهت تقویت لثه و ... منع آن از قبول آفت نافع و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام نفخ و ریاح خصوصا آنچه بسبب سردی هوا بعد خام مانده باشد و همچنین ...

باران و عسل است و باشد مانند التهاب را ساکن و حرارت غریزی را قوی گرداند و نبیذ آن بسیار خوشبو و مسکر و مقوی معده و امعاء شدید القبض و ممسک بطن است و بهترین آن بسر رسیده سبک آن است بکمال رسیدگی رسیده شروع بافتادن از خوشه نماید و مصلح و مغیره ذاتقبض آن کشیدن آب آن با میخوش و انار شیرین و سکنجبین است مضر به سینه و مصلح آن خشخاش و رب سیب در مزاج مانند بسر است و جهت قی و اسهال و ضعف معده نافع بسفایج بفتح با و سکون سین مهمله و فتح فا والف و کسر یاء مثناة تحتانیه و جیم بعربی اضراس الکلب و قتاء الحجر و بشیرازی و بیونانی بولوذیون یعنی کثیر الارجل و به مصر معروف باستوان و بهندی کهنکلے مانند ماهیت آن بیخی است اغبر مایل بسیاهی و باریک و شبیه بهزار پا و گره دار و از هر گرهی ریشهای باریک بر آمده و بهترین آن آن است که در نفل طعم و سطبر و باندک حلاوت و قبض باشد و چون بشکنند رنگ اندرون آن سبز مانند پسته باشد و سیاه آن زبون بلکه رنگ تازه آن پسته ی میباشد و هر چند کهنه شود رو بسرخی و سیاهی می آرد و نبات آن بسیاق و یکشاخ برگ دار شبیه ببال طیور و مانند گیاه و سرخس بقدر یک شبر و برگهای آن ریزه اغبر و فرغب بر آن نقطهای زرد میباشد و از میان شاخهای درختان از بیخ اشجار خصوصا بلوط میروید و در بعضی و در بستان هند صاحب شفا الاسقام نوشته که شاخهای آن باریک و سرخ و شبیه بسیاوشان از آن غلیظ تر و برگ آن نیز شبیه به آن است و حکیم میر محمد مومن تحفه نوشته که آنرا ادا حجاز نامند طبیعت آن گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و بعضی گرم در سوم نیز گفته اند و بعضی خشک در سوم و گرم در دوم و بعضی در اول گرم و در دوم معتدل نیز گفته اند و قول اول اصح است افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و هر خلطی که ملاقات کند و محلل نفخ و شیر منجمد در معده و قولنج و منجمد کننده شیر غیر منجمد و جهت دفع سودا و جذام و علل سوداوی و مفاصل و تنقیه امعاء و آشامیدن آن با شکر و فانید و با اطعمه جهت دفع کراهیت آن برای کسی که کراهت دارد و آشامیدن آن و به اخصوص بحتن آن و فتح دماء العسل موجب اسهال مواد سوداوی و اخلاط غلیظه لزجه و مخاطیه از معده و مفاصل و بی ضرر است و آشامیدن مطبوخ آن با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس بود و مداومت و آشامیدن مطبوخ آن با عناب جهت سقوط دانه بواسیر بغایت موثر و آشامیدن دو مثقال مطبوخ آن با فلوس خیار شنبر و بادرنجبویه جهت دفع ریاح بواسیر و درد معده و مزمن و هر سه مجرب و چون اصحاب مالیخولیا و جذام هر روز یک درهم و نیم آنرا با چهار اوقیه مغز فلوس خیار شنبر هفت روز بیاشامند ان مرض و علت را زائل گرداند و آشامیدن آب مطبوخ آن با ماء الشعیر با ماء العسل محلل قولنج و نفخ و صالح العمل و هر خلطی که بسیار موجود باشد آنرا دفع نماید و جمیع علل سوداویه نافع و مفرح بالعرض بجهت آنکه استفراغ جوهر سودا از دل و دماغ مینماید و چون طبخ نمایند آنرا با خروس پیر سال خورده که خروس را بدوانند تا خسته گردد و پس ذبح نمایند و شکم آنرا چاک کرده پاک نموده بسفایج نیم کوفته انباشته طبخ نمایند و آب آن را خوب مهرا گردد و بطبیب با نخجیر اندکی رازیانه بیفزایند و بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون طبخ نمایند آنرا منفرد یا با فواکه خشک و حسا البری نیز اصلاح یابد و فعل آن نیکو گردد و ضماد آن جهت التوای عصب و تشقق ما بین انگشتان نافع و گفته اند مضر بسینه و مصلح آن سیاوشان و طبخ نمودن و خوردن آنرا با ماء الشعیر و چغندر و با زم کوبیده و بران پاشیده بیاشامند مضر گرده و مصلح آن هلیله زرد و مقدار شربت از جرم آن از یک درم تا سه درهم و در مطبوخ از ده درهم تا شش درهم و هفت درهم نیز گفته اند بحسب مزاج و قوت و سن برای نخست جواد سودا آن و نصف آن افتیمون و ربع آن نمک هندی است و صاحب شفاء الاسقام نوشته که اوستاد من گفته باید پوست آنرا تراشیده نرم کوبیده استعمال نمایند تا آنکه تشنج نگردد و حب بسفایج و سفوف و شراب و مطبوخ آن در قرابادین ذکر یافت فصل الباء مع الشین المعجمه بشام بفتح با و شین معجمه و الف و میم ماهیت آن در حقیقت حجازی نیست آن در اصل ابتدای حجازی بوده و از آن جا به بیت المقدس و عراق و مصر نقل نموده اند و در جبال حوالی مکه مشرفه بسیار است و بالفعل بجای بلسان حب عود لیکن آن مستعمل است و دو نوع است کبیر و صغیر درخت کبیر آن بقدر درخت انگور میباشد بسیار بلند عظیم میگردد تا بقدر درخت توت و ببید و شاخهای آنرا است و نمیباشد بلکه کلچ و گره دارد و برگ آن ریزه شبیه بسعتر و... باطراف با هم چسبیده و شیرینی کمی و گل آن زرد و تخم آن سرخ شبیه بکبابه بهمزه و حب ثمر آن فرستاده اند در آن و انتهای آن کل زرد و بعضی سرخ و بعضی طولانی و مانند حب الصنوبر و نرم و طعم آن با اندک تلخی و حرافت و اندک شیرینی و الغالب بادیه نشینان را میخورند و چوب آن سبز با عطریت و ضعیفی از آنرا و به مور زنبور فایق میسوب آنچه بشکنند بزرد مایل بسیاهی و چون قطع نمایند آنرا و با برگ هر دو شکند آب سفیدی از آن

برمی آید که دمعه و لبن آنست و چون خشک شود مایل بزردی و سرخی میگردد و این بهترین اجزای آنست و مسمی بن بلسان است و انشاء الله تعالی در حرف الدال مع الفاء تفصیل آن خواهد آمد و نوع صغیر آن گویند که بی ثمر است طبیعت تمامی اجزای آن گرم در دوم و خشک در اول و برگ آن با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن دمعه آن جهت بیاض عین و تنقیه زخمها و تخفیف آثار آنها و قطع نزف الدم و عرق درد دندان بارد و ادرار نمودن بول و حیض و دمول آن با زعفران جهت اعانت بر حمل و تنقیه ارحام و تعدیل ریاح آن نافع و حب آن مقوی معده و اعضای باطنیه و بطی الخروج از معده و جهت گزیدن عقرب شرباً و مضغاً و ضماداً نافع و روغن حب آن مسهل بلغم و مره سودا و مورث مغص برگ آن به تنهائی و یا با روغن های مناسبه خضاب نیکوست چون طبخ نمایند و یا بکوبند و بر موی بمانند و یک شب بگذارند و یا برگ تازه آنرا بکوبند و در روغن جوش دهند تا سیاه گردد و چوب آنرا با خود داشتن و عصا از آن ساخته بدست گرفتن موجب قضای حاجات است و از این سبب آنرا خشب الیسیر و عصای موسی نامند و مسواک نمودن بچوب آن جهت خوشبوئی دهان و تقویت و استحکام لثه نافع و چون حب آن مورث کرب و امراض ردیه است اجتناب از آن اولی است بشنین بفتح با و سکون شین معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و نون اهل مصر آنرا عرائس النیل نامند از جهت آنکه در هنگام برگشتن آب نیل و مانند آن جا بجا در آن میروید ماهیت آن گیاهیست شبیه به نیلوفر و ساق باریک بلند گویند چون آفتاب طلوع میکند منبسط و بلند میگردد و از آب برمی آید و چون غروب مینماید منقبض و کوتاه و سر آن در آب فرو میرود و سر آن مانند کوزه خشخاش و بزرگتر از آن و در آن دانها شبیه به ارزن اهل مصر آنرا خشک نموده آرد کرده نان میسازند و بیخ آن مانند شلغم و سیب آنرا بیار رون نامند و خام و پخته آنرا میخورند و بخته آن مرکبات شبیه بزرده تخم مرغ در رنگ و طعم و دو صنف میباشد خنزیری و لوائی لوائی آن بهتر و بیخ آن با عطریت طبیعت آن در دوم سرد در اول سوم تر افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند نیلوفر است بیخ لوائی آن با اندک حرارتی چون با گوشت طبخ دهند و تناول نمایند مقوی معده و باه و جهت حبس اسهال صفراوی نافع و جهت سرفه نافع و ردی الغذا است و گل آن با قوت محلله و روغن معمول از گل آن مانند روغن گل جهت دفع جنون و درد سر حار و شقیقه و ذات الجنب جو قا و طلا مفید و شربت آن در افعال مانند شربت نیلوفر است و دانه آن محلل ورمها و جهت بواسیر نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا سه درم مثقال بدل آن نیلوفر است و در هند و بنگاله چیزی شبیه به آن میشود و در غدیرها و بحیرها که تالاب و جهیل مینامند در اوائل هنگام طغیانی آب آنرا کنول مینامند و ثمر آنرا کنول گته و بیخ آنرا بهسکی و گل آن شبیه بگل نیلوفر زرد خوشبوتر و بزرگتر از آن و اطراف زیرین برگهای آن سفید با اندک گلابی و سرخ و زرد بسیار خوش منظر و غنچه آن صنوبری شکل مسدس یا مثمن و ساق آن مجوف و بسیار طولانی و برگ آن پهن و بر روی آب مفروش و ثمر آن مسدسات کوزه خشخاش بسیار بزرگی و سبز و زرد و در اندرون آن دانها بمقدار ثمر طوس و فندق و کوچکتر از آن که هندی بیج نامند و در اندک طولانی با پوست سبز اندک قبلی و در اندرون آن پوست سفید نازکی و مغز آن مانند مغز فندق و بادام و پسته و باقلا و پارچه و در آن زمانه سبز نازک تلخ طعم آنرا دور کرده و مغز آن در هنگام خامی شیرین و لذیذ و نازک و آنرا میخورند و بعد رسیدن و خشک شدن صلب میگردد و آنرا در ظرفی گلی بالای آتش بریان کرده نیز میخورند و نیز آنرا آرد نموده نان پخته و بطریق سویق نیز میخورند و بیخ آنرا نیز در خامی خام و بعد رسیدن پخته میخورند ممسک مقوی باه میدانند افعال و خواص جمیع آن مثل نیلوفر است فصل الباء مع الصاد المهملة بصاق بضم با و فتح صاد مهمله و الف و قاف و بساق بسین مهمله و بزاق بزای معجمه نیز آمده مراد آب دهن انسان است مادام که در دهان است طبیعت آن گرم و با رطوبت بالفعل و یابس در آخر امر و در حین گرسنگی حرارت و یبس آن زیاده و در حالت غضب و امتلاء در کمال حرارت افعال و خواص آن جالی آثار و بهق و کلف و قوبا و سیاهی کدورت طلا و قاتل کرم گوش قطوراً و خائیده گندم ناشتا جهت نضج و رام و تحلیل آنها نافع و در حال کمال حرارت با دهر سموم و کشنده مار افعی است چون در دهن آن اندازند و انسان نیز خواص آن با حال فرمانت بصل بفتح با و صاد مهمله و لام بفارسی پیاز نامند و بهندی پیاز نیز بدین نام مشهور است ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن در چشم زارها و کوه ها کثیر بعود و طعم و برگ و بوی آن تند پیاز و این ریزتر کی کو مران نامند و قوی تر از بستانی بستانی آن سفید و سرخ و بزرگ با لیمه و کم لعاب میباشد بهترین آن سفید بزرگ

بالیده آید آنست طبیعت مجموع آن در آخر سوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت فضیله **افعال و خواص** آن مفتح سده و مقوی شهوت طعام
و باه خصوصاً پخته آن با گوشت جرب و دافع هوائی و وبائی و طاعون و اختلاف آبها خصوصاً در اسفار و اول ورود در بلدان خوردن خام آن با نان
مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مطبوخ مهرا آن کثیر الغذا و ملین طبع و مسکن جشای حامض و پخته آن با جزر و بنه جهت تنقیه سینه و شش
از اخلاط لزجه و پخته آن با سرکه یا پرده آن جهت یرقان و سپرز و برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و مع غثیان صفراوی و بلغمی و به تنهائی یا مع ادویه
کریهه و دافع سموم و آب آن بجهت رفع لدغ سگ دیوانه گزیده نافع خصوصاً چون یک چهار یک آن بوزن نشا تورد و تا سه روز خورده شود بغایت مجرب
و قطور آن در چشم بعد تنقیه بدن جهت دمعه و حکه و جرب و ابتدای نزول آب و با عسل جهت بیاض قرحه عین و ضعف بصر و ظلمت حادث از رطوبات و مواد
غلیظه و سعوط آن منقی دماغ و بوئیدن آن بجهت دفع ضرر هوائی و وبائی و تعفن هوا و سده دماغی و تحلیل بخار و چکانیدن آب آن در گوش جهت دفع
ثقل سامعه و طنین پاک کردن چرک و تحلیل ریاح آن و خشک آن جهت خناق بلغمی و آشامیدن آب کوبیده معصور آن مقدار آورده تا
مثقال بحسب ضعف و شدت آنجهت رفع سمیت عقرب گزیده و ضماد کوبیده آن در موضع نهش مجرب النفع و نیز ضماد آن جاذب خون بظاهر جلد
و نیکوئی رنگ رخسار و با عسل با رود و نمک جهت رفع برص و ثالیل و کلف و قروح شهدیه گویند مجرب است و با موی آدمی جهت زخم سگ دیوانه گزیده
و بتنور با نمک و سداب و عسل جهت ثالیل برآورده با انجیر جهت گزیدن عقرب و زنبور و ضماد پخته آن به تنهائی و یا بادیه و بنابه جهت نضج اورام بارده
و با زرده تخم مرغ یا روغن تازه یا پیه جهت رفع اوجاع مقعده و حکه و تحلیل ورم آن و با روغن کوهان شتر جهت نفع تشنج و شقاق مقعده و بواسیر و حجر
با زیت رفع کجی ناخن مجرب و حمول مقشر فرو برده آن در روغن زیت جهت گشودن دهن رگهای بواسیر و ادرار خون مؤخر و قیر و طلای آن با پیه مرغ جهت ریش پا
از کفش و موزه مفید و طلای پوست سوخته آن با موی سوخته جهت آکله مجرب و در جمیع افعال سفید بزرگ آن قویتر از غیر آن مضر محرورین و اکثار آن
مورث نسیان و تغیر حسن و ریاح غلیظه و مولد کرم معده و خلط غلیظ در جرم معده و تشنگی و مصدع محرورین خصوصاً تازه آن و با گوانیج و مصلح آن
شستن آنست با آب نمک و با سرکه خوردن و بعد از آن انار و کاسنی تناول کردن و دافع بدبوئی آن باقلا و مغز گردکان مشوی و نمان سوخته و چون
گوشت و البقول و حبوب همه با سمیت را با پیاز طبخ نمایند و با پیاز ورق کرده در روغن بریان کنند دفع آن بنماید و لذیذ میگرداند و تخم آن در آخر دوم
گرم و خشک با رطوبت فضیله و مسهل ضماد آن جهت داء الثعلب و بهق نافع مقدار شربت آن یکمثقال و حسوی به بعل و دانه تعفن طلی بوق و درهم و مصلح آن
دو فر آبادبن کبیر فیر کرباست **بصل الفیء** بفتح فا و عین و سکون یا و همزه ماهیت آن پیاز لیست زیر پوست آن سیاه و برگ آن شبیه ببرگ بلبوس و در
طوال زان و راز **طبیعت** آن بسیار گرم **افعال و خواص** آن چون در آب جوش دهند و آب آنرا بیاشامند قی را هیجان آرد و چون قدری
از آن بخورند یا جرم آنرا بیاشامند از غایت شدت قی فضیله بقی دفع گردد و بسا باشند که منجر بخناق و سقوط قوت گردد و اولی بترک استعمال
آنست خصوصاً بیخ آن مگر در هنگام شدت حاجت در شخص قوی المزاج ممتلی البدن با مقویات معده مانند حب الآس و مانند آن به تنهائی فصل
مع الطاء المهمله **بط** بفتح و سکون طاء مهمله در آخر فارسی اردک بضم همزه و سکون را و فتح دال مهملتین و کاف و بهندی چنابدک و تنج نیز نامند ماهیت
آن اسم صنفی از طیور آبی ست ابلق مختلف الالوان کوچکتر از اوزکه بفارسی قاز و بهندی راج هنس نامند و پایهای آن کوتاه و اهلی و وحشی و جنگلی
میباشد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک مرطب بر ودات فضیله و اهلی آن گرمترین طیور اهلی ست و بعضی گفته اند در بر و دالمزاج
گرمی میکند و در محرور مورث تپ ست **افعال و خواص** آن کثیر الغذا و دافع ریاح و دیر هضم و نفاخ مگر بازوهای آن مسمن بدن و گرده و مولد خون
غلیظ و سریع التعفن و مصدع و چون هضم شود بهترین گوشتهاست در تقویت باه و زیاده کردن ماده منی و سایر قوی و خوردن جگر آن خصوصاً بازوهای
آن مولد خون صالح و خفقان را مفید و تصفیه صوت مینماید و ضماد گوشت آن با نمک جهت ثالیل و پیه آن بهترین پیه هاست گرم و تلیین و محلل و باقوت
مانده و مغز مثل آن ورام مقعده مقید و ضماد آن با آرد باقلا جهت خفقان و ورم پستان و تسکین اوجاع بارده و آشامیدن آن بجهت اعراض مذکوره نافع و سرفه

و خشکی سینه و خشونت صوت و دفع اسهال و اوجاع آن و اعماق بدن و همچنین است بدان تحقیق بگداخته آن با ادویهٔ ملائم با ادویه مناسبه مفید و تخم آن غلیظ‌تر و دیر هضم
ضعیف‌تر از تخم مرغ و برای رفع هزال نیز و درد سینه و باکبرا جهت قطع سیلان خون و زحیر برشته آن با سده ابادغن به تقوین جهت سرعت تکلم اطفال بسیار درست
آن با مروارید و شکر و نوشادر جهت نفع بیاض قوی الاثر و سنگدان آن دیر هضم و از تعفن دور و چون هضم شود مقوی معده و احشا و خاکستر پر بال آن جهت
تحلیل خنازیر مفید و زبل آن بسیار گرم و جهت زوال کلف و نمش خنازیر نافع و مورث بطوء هضم و صداع مصلح سرکه و زنجبیل و سکنجبین و ادویه حاره مانند سداب
و کرفس و فودنج و اگر بریان نمایند باید که پیاز و غیره از ادویه مذکوره در جوف آن گذارند و بار و غن یا غیر آن بریان کنند و اگر اسفیداج سازند در جوف آن
کشنیز و کرفس و سداب پیاز و یک دو دانه سیر خشک گذارند و یا نخود و کنجد ... طبخ نمایند و بهر حال باید که خوب مهرا پخته شود و زهومت و سهوکت آن
زائل گردد و دهن آن جهت اوجاع مفاصل نافع و در قرابادین ذکر یافت و چون او کثیر الزهومت است باید برای رفع زهومت آن بعد از ذبح و سه ساعت
در زمین دفن نمایند پس آورده پاک کرده طبخ نمایند و در آن بدین قسم که دو سه دفعه با آب خالص جوش دهند و آب را بریزند پس با اندک پیاز و ورق کرده و آب دیگر
و نقوخاره و سن طبخ نمایند و بهر نحو که خواهند تناول کنند و لهابری و صحرای نیز هست آن بسیارست و اولی اجتناب از آنست بطارخ به فتح با و طا و الف و ضم
را مهمله و خا معجمه اسم ماده تخم ماهی است که هنوز تخم نشده باشد و جامد او بقدر انگشتی و مائل و نیز میباشد مانند ریگ و بهترین آن تازه مائل بزردی سائل
آنست طبیعت نمک سوده آن در دوم گرم و خشک انفعالی و خواص آن قاطع بلغم و جالی قصبه ریه جهت گرده و سپرز و ریاح نافع مضر محرورین و بد
التعفن مصلح آن زنجبیل و بالخاصیة قاطع تشنگی آن سکنجبین و نیز شبیه است مطلقا در آنچه در گیلان تخم ماهی را اشبیل بسیار زند قریب العهد بتبدیل بطم بفتح با و
سکون طا مهمله و میم درخت حبة الخضرا است و بفارسی و ترکی درخت سقز نامند ماهیت آن درخت آن عظیم میشود و در خراسان میکنند برگ آن ...
و ثمر آن معطر و تخم آن شبیه بسماق و عدس و از آن بزرگ‌تر و با نوشه و مغز آن سبز و شیرین و با دهنیت شبیه بمغز پسته و از آن نازکتر و چرب‌تر و بالای
مغز آن پوست خشبی و زیر پوست سبز آن پوست صدفی شبیه به پوست پسته و از آن نازکتر و نوعی از آن بسیار نازک میباشد و بفارسی کلخنگ نامند
و نوعی اندک صلب پوست آن سبز مائل بسیاهی و طعم آن ترش و بفارسی ... نامند و خام آن با عفوصت و خوش رائحه و طعم و در شیراز بنشه نامند و در
ماستینه داخل مینمایند جهت خوبی رائحه و طعم آن و در حبة الخضرا انشاء الله تعالی به تفصیل تمام مذکور خواهد شد نبات آن سنگستان و دامن‌های
کوه و زمینهای خشک صلب طبیعت درخت و برگ شاخ تازه آن گرم در آخر دوم خشک در آخر اول و خشک آن در سوم گرم و خشک افعال
و خواص آن محلل و قابض با حدت و نطول پوست آن محلل اورام و برگ خشک کوبیده بیخته و با آب سرشته آن خضاب نیکویست و با سرکه در دهن
جهت رویانیدن و دراز کردن و نیکوئی و رفع خشونت موی و خاکستر چوب آن با روغن یا بغیر آن جهت داء الثعلب مفید و صمغ آن را بفارسی و ترکی
سقز نامند و در علک البطم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد بطیخ بکسر با و طا مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و خا معجمه لغت رومی است و یونانی
خانس و بفارسی خربزه نامند ماهیت آن معلوم و معروف است و انواع میباشد بخارائی و سمرقندی و دارائی و غیر اینها از اصناف جیده گرگک
هلیون نامند و بانزده از اصناف نیست و متوسط آن و غیر اینها از اصناف بسیار که تفصیل آن طولی دارد و بالجمله هر چند شیرین‌تر و لطیف‌تر و نازک‌تر
باشد جوهر آن بهتر است و هر چند پخته‌تر و غلیظ‌تر باشد زبون‌تر طبیعت آن در حرارت معتدل و در دوم تر و شیرین آن در اواسط درجه دوم
گرم و دیگر ... آن در گرمی و تری معتدل ... آن در اول سرد و در دوم تر افعال و خواص آن جالی و مقطع و ملطف و سریع النفوذ و مرطب دماغ و بدن
مسمن آن و مفتح سدد و جهت استسقا و یرقان نافع خصوصا ... و مدر شیر و محرق و مدر بول و مخرج حصاة و سریع الاستحاله بخلط غالب و در معده
صفراوی مورث ... خصوصا در بلدان و لزجه حاره و اکثار تناول آن مسهل آنچه با در رسد از اخلاط موجوده در معده و مصلح حال گردد و قروح باطنی
و جلای آن و مرخی احشا و مصدع ناشتا خوردن آن مورث تپهای صفراوی و بر بالای طعام موجب تخمه و با اغذیه ... و مانند پنیر باعث
سده و بهترین اوقات تناول آن مابین دو طعام است که طعام اول از معده منحدر شده باشد مفتح سدد

مرکبه و آب انار ترش ضماد تخم آن جهت تسکین ورم و درد چشم و اورام صلبه بالورد جهت رفع کلف و آثار جلد ضماد مجموع آن جالی جلد جهت کلف و بهق
ضماد پوست جهت منع نزلات و ورم دماغی خصوصاً جهت اطفال و آشامیدن ده درم پوست خشک آن جهت ریزانیدن حصاة و آنچه از آن
آن با دیگر با حشیش زود پخته شدن گوشت و آزموده شده و در لثه آن از یک مثقال تا دو مثقال مقی قوی و ضماد آن با عسل جهت قروح
شهدیه نافع و تخم آن در اول گرم و در دوم تر مفتح سده کبد و مدر بول و منقی گرده و مثانه و امعا و ملین طبع و مبهی و با قوت محرکه مواد ساکنه
جهت سرفه حاره و درد سینه و خشونت زبان و حلق و تبهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقة البول و خشکی و قرحه و خشونت قضیب که از جهت حصاة بهم رسیده باشد
و جهت بدرقه شدن قوت ادویه بجگر و مجاری بول بغایت موثر ضماد کوبیده مغز مقشر آن بر خساره و بدن بغایت جالی و بشره و جهت دفع کلف
مجرب گویند مضر سپرز مصلح آن عسل و سکنجبین مقدار شربت آن از ده درم تا پنج درهم و پوست و تخم آن با هم جهت ورمی که از سرمازدگی در چشم بهم رسیده باشد
بغایت نافع و همچنین چون بسبب شستن شاسر و هوا بول در مجرای احلیل بیخ بسته باشد خصوص که تخم آن را ناشسته بد لشهای آن درست آن گشته آن لذا
خشخاش نموده باشند چنانچه رسم بعض اهل ایران است بطیخ هندی بطیخ زنی و بطیخ هندی و بطیخ اخضر نیز نامند و بعربی الاغ و دالوقه نیز
بفارسی خربزه هندی و معروف بهندوانه است و بهندی تربوز نامند ماهیت آن معروفست و انواع می باشد بهترین آن رسیده
شیرین شاداب شکننده بی ریشه آنست خواه رنگ آن زود عسلی و یا نباتی باشد و خواه سرخ و تخم آن خواه سیاه باشد خواه سرخ و خواه
ابلق و رقی بفتح را مهمله و کسر قاف نسبت منسوب برقه است که اسم موضعی ست از شام و گفته اند رقه اسم قریه البیت از بغداد و در آنجا خوب جرم آن ترم
و نازک بسیار شیرین نسبت جاهای دیگر و زقی بکسر زا معجمه غلط و تصحیف ست طبیعت آن در اول دل در دوم و در آخر آن تر افعال و خواص آن مکسر حدت
صفرا و حرقت و تشنگی و مدر بول و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب و جهت حمیات محترقه و غب خالص و شخصی که در معده و کبد او صفرا متولد گردد خصوصاً
در کیفیت و در کمیت بسیار باشد با وجود آن او لاغر و خشک محرور المزاج باشد تعدیل مزاج او باین دوا بهتر ست از استعمال تبرید و مقطعات دیگر آنچه
دران قوت قبض باشد و آشامیدن آن با سکنجبین جهت یرقان و مواد صفراویه محترقه و اعانت هضم و ادرار بول و تفتیت سنگ گرده با شکر تبرید
زیاده نماید و با شیر جهت امراض سوداویه و یا تمر هندی جهت مواد صفراویه و جرب و حکه و با شیر خشت و امثال آن جهت تبهای حاره و دفع غلط و دی انکیفیه
که مقدار آن کم باشد مفید بهترین اوقات تناول آن ما بین دو طعام ست که طعام اول انحدار یافته باشد و بالای طعام مفسده هضم و ناشتا خوردن مضر
خصوصاً که هوا گرم و عطش بسیار غالب باشد و چون سر هندوانه را سوراخ نمایند و قدری عسل و زعفران پخته سر آن را مستحکم بسته یکهفته در زیر سرگین اسپ دفن نمایند
مانند شراب مسکر میگردد اما مشتهی و مفسد معده ست و هندوانه در مزاجیکه صفرا بسیار غالب باشد از جهت لطافت مستحیل بصفرا میگردد مانند آب که مضر
سپرز و بارد المزاج و معده سرد و مصلح آن عسل و گلقند و در مبرود المزاج بدون مصلح مضعف باه و مورث درد مفاصل و امثال آنست و تخم آن در دوم سرد و
و در جمیع افعال مانند تخم کدوست و با قوت ممکنه سواد منحر که مانند آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و جهة اخراج حصاة و انحدار غذا از معده گویند تخم
مربای پوست هندوانه با عسل و شکر جهت برسام و وسواس و بهر سیلی درد سینه و ضعیف معده که از خلط گرانی باشد و تقویت هاضمه نافع و ضعیف آن
در قرابادین کبیر ذکر یافت و شراب آن نیز فصل الباء مع العین المهملة بعر اسم سرگین حیوانات است که خشک و از هم منفرد باشد مثل سرگین گوسفند و شتر بعوض تو صغر
است که بفارسی پشه خاکی نامند و بعر اسم حمل ست فصل الباء مع الغین المعجمة بغبر بضم با موحده و سکون غین معجمه و فتح را مهمله و آنقب ماهیت آن از جمله
اغذیه اهل خراسانست که از آرد گندم خمیر کرده بر تخته پهن کرده بقدر درهم ها بریده ترتیب مید هند بدین نحو که در آب یخنی و یا قلیه میریزند و تا خوب پخته
گردد پس چاشنی سرکه یا دوشاب یا آب لیمو با قند و یا آب غوره و یا کشک یا ماست و امثال اینها داخل کرده و یکدو جوشی دیگر داده فرود آورده تناول
مینمایند طبیعت آن گرم مایل باعتدال ست افعال و خواص آن مشتهی و مسکن قی صفراوی و التهاب و تشنگی و مقوی بدن و مفتح سده و مصلح حال گرده
و صاحبان ریاضت و مولد خون صالح و بطی الهضم و مولد ریاح ست و مصلح آن دار چینی ست و آش ماهیچه که آب برگ نامند و در جمیع افعال خود مثل

مانند آنست و آش برشته که خمیر آنرا باریک طولانی می برند و پخته شود طبیخ میده هندی نیز مثل آنست بغل بفتح با و سکون غین معجمه و لام در آخر لغت عربیست بفارسی استر بهندی خچر نامند ماهیت آن حیوانیست که از نزدیکی اسپ با لاغ و تولید می یابد آنچه که پدر آن الاغ و مادر آن مادیان باشد بهتر است و آنچه بعمل آید آنچه مادر آن الاغ و پدر آن اسپ باشد از آن پست تر و کثیر الوجود و این حیوان تاب مشقت و بار برداری و سواری و اسفار زیاده از اسپ و الاغ دارد و خوش رفتار میباشد خصوص خر آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن پخته در مفاصل و سیر آن مسکن نقرس و عرق النساء و چون با روغن زیتون دل آنرا طبخ دهند و سه روز هر روز پنج مثقال با آب حصی الراعی بنوشند مرد را عقیم میگرداند و چون زن بعد از طهر بلا فاصله سه روز هر روز سه مثقال جگر آنرا بخورند منع حمل نماید و پیه سوخته آن آشامیدن بدل آنرا چون بیاشامند نیز مسقط است و بوی آن و فرزنجه و چرک گوش آن نیز همین خاصیت دارد و بخور رحم آن مسقط مشیمه و گریزاننده هوام است و همچنین بخور زبل و موی آن گریزاننده هوام و بنجه رحم آنرا با روغن مور ممزوج کرده هرجا که موردن نخته باشد بمالند موی بر نیاید و داء الثعلب را زائل گرداند و با خود داشتن پوست آن مسقط جنین است و اگر حامله بنشیند مانع حمل است و خوردن آن پخته تسکین قولنج نافع و چون ذکر آنرا با مازو بکوبند و در زیت طبخ نمایند و بر موی بمالند موی را سیاه و دراز گرداند مجرب دانسته اند و ذکر الاغ نیز همین اثر دارد و لیکن ضعیف تر است از آن فصل الباء مع القاف بق بفتح باء موحده و سکون قاف بعربی ناموس بفارسی پشه و هندی مچهر نامند و اهل مصر و یمن و حجاز و کتان بضم کاف و تشدید تاء و شناة فوقانیه و اهل عمان عاذه و بحرین لحاط بطیط ضمیح بفتح ضاد معجمه و سکون میم و جیم گویند ماهیت آن بدانکه درین اختلافست از کلام صاحب قاموس که البقة البعوضة هی دویبة مفرطحال حمراء منتنة و البعوضة بالضم دویبة کالخنفساء و هی دویبة سوداء و از کلام شیخ داود انطاکی که البق لما اسم یصح عندنا علی البعوضة اعنی الناموس و هو غلط و الصحیح انه الفاقس و یعرف بالشام و المصر بالبق و هو حیوان المر وراسه اسود و له ما رجل اربع صغار سریع الحرکة یتولد فی الاماکنة الحارة زمن الصیف بالخشب و الحصر و الاراضی العفنة معلوم میگردد که غیر پشه است بلکه حیوانیست که بفارسی شب گرد و سرخک هندی کهتمل نامند و از کلام صاحب مجمع البحرین که البعوضة بالفتح واحدة البعوض الذی هو صغار البق و اشتقاقها من البعض لانها کبعض البقة هی علی خلقة الفیل الا انها اکثر اعضاء فان الفیل اربعة ارجل و جزطوم و ذنبا لها مع هذه الاعضاء رجلان زائدتان و اربعة اجنحة و خرطوم الفیل مصمت و خرطومها مجوف فاذا طعنت بجسد الانسان استقی الدم و قذفت به الی جوفها فهو لها کالبلعوم و الحلقوم و از کلام صاحب تحفه نیز پشه معلوم میشود و این درست و آن اشتباه است و منشاء اشتباه اطلاق بق است بر قافس در بعضی لغات و آن دو نوع است بزرگ و کوچک بزرگ آن ببیاتی است که صاحب مجمع البحرین نوشته و این را بق و ناموس نامند و کوچک آنرا بعوض و در نی زارها و بیشهها و بر آب و گیاه نوع بزرگ آن بسیار میباشد و گزنده و با سمیت و کوچک آن در جاهای تاریک و پای دیوارهای نمناک و سمیت ایذای آن کمتر و لیکن صاحب تحفه به تبعیت شیخ داود در اکثر خواص خافس را در بق ذکر نموده بر آنکه خرطوم بق مصمت نیست بلکه مجوف و بجای بینی آنست آب مانند کات را بدم دران میکشد و آنرا پیچیده در دهان خود در نخته بخور دطبیعت آن گرم در دوم خشک افعال و خواص آن بلع نمودن زنده آن با قضاء حاجت رفع عسر البول و قطع حمی ربع و هفت عدد آن در جوف با قلی سوراخ قبل از نوبت ربع مجرب گفته اند و نفوخ ساییده آن در احلیل جهت ادرار بول و تفتیت حصاة نافع و چون بگزد بسبب سمی که دارد در عضو خارش و اندک ورمی حادث گردد مصلح مالیدن روغن و آب لیموست و چون زرنیخ ساییده و نوشادر را با پیه گاو سرشته چند روز در مکانی که در آن بسیار باشد بخور کنند منع تولد آن نماید و مجرب دانسته اند و از دود گاو و سرگین گاو و زجاج و شونیز و چوب صنوبر بگریزند و حرب نمودن صورت نیز با حب غلط ضرر دانم نیش آنست بقشو فرشن بفتح باء موحده و سکون قاف و ضم تاء مثلثه و سکون واو و کسر فاء و سکون راء مهمله و ضم تاء مثلثه و نون لغت یونانیست ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ تره تیزک و از آن منخیم تر و تیز طعم و ساق آن مربع گل آن شبیه بگل بادروج و تخم آن مانند گندنا و تخم آن سیاه و مدور مایل بزردی کوچکتر از سبب دیوی آن شبیه به بوی شراب ثبت آن سنگلاخها طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص

آن محلل و ملطف و مقطع ضماد برگ آنجهت خراجات عظیم و ثاالیل منکوسه و جذب خار و پیکان از بدن و تخم آن قوی‌تر از برگ آن و ضماد آن با آرد جو محلل
ورمهای ادجاذب خار و پیکان از عمق بدن بسوی ظاهر و بیرون آورنده آن و چون بیاشامند از تخم آن یکمثقال خوابهای زردی مشوش نکنند و
بیخ آن در جمیع افعال از آن ضعیف‌تر و چون بیاشامند مقدار دو مثقال آنرا با ماء البقر اللبن که ماء العسل ست اسهال بلغم و مره سودا نماید مقدار
شربت آن تا دو مثقال ست بقر بفتح با و قاف و سکون را مهمله بفارسی گاو ماده و بهندی گای نامند ماهیت آن معروف و آن که نور باشد
بهندی بیل نامند طبیعت گوشت آن زیاده از یکساله عمر آن گرم و خشک ست و از حمل کمتر از بز خشک‌تر افعال و خواص آن گوشت
بطی الهضم و غلیظ و خون متولد از آن غلیظ سوداوی و محدث امراض سوداوی مانند سرطان و جذام و ورم سپرز و داء الفیل و دوالی و بهق و جرب و
قوبا و سواکن و تب ربع و مانند اینها از امراض و مداومت آن مضر اصحاب مفاصل و عرق النسا و قاطع حیض و ولادت پیش از وقت و مورث جرب
و حکه و مورث خجاره بسبب سده و صعود بخار غلیظ و بدبوئی بسوی قلب و دماغ و خفقان چون با آن خمر می آشامند لهذا بسیار استعمال مینمایند
جهت آنکه خمر آنرا هضم مینماید و قوت آنرا باقی میدارد و کسیکه خمر نمی آشامد نباید که استعمال نماید و باید کسیکه گوشت آنرا تناول مینماید گاه گاهی تنقیه
سودا با آشامیدن مسهل سوداوی نموده باشد متعرض ادرار بول نشود و اجتناب نماید از آشامیدن شرابهای غلیظ قی را ز با و ایستاده و چون بباید
در بدن خود التهابی و سوزشی سرکه بیاشامد و باید در طبخ آن سرکه داخل نماید و لیکن سرکه با آن معین بر زیادتی تولید سودا و تخم آن در طعم لذیذ
نمی‌باشد و از برای صاحبان کد و ریاضات و فتق نیکوست و مسمن و مقوی بدن قاطع مرار رقیق و اما باعث تعفن خونست و بهترین آن گوشت
گوساله فربه صحیح المزاج ست و بعضی آنرا بهتر از گوسفند چهار ساله میدانند و زرد آن بهتر از سائر الوان و بهترین اوقات و بهترین خوردن آن ایام
ربیع ست و بدترین آن پیر لاغر و علیل ست و چون از گوشت آن سکباج بزند منع سیلان ماده از معده و کبد نماید و آشامیدن مرق آن که بهیئت
آنرا تمام گرفته باشند با سرکه جهت منع انصباب مواد صفراوی بسوی معده و کبد و امعاء و منع انتشار آن در بدن و منع یرقان و ادرار صفرا و
قطع اسهال صفراوی نافع و چون مبرود المزاج و صاحب معده ضعیف اراده تناول آن نماید باید که آنرا خوب مهرا طبخ نماید با کاشم و سداب و سیر یا سرکه
و عسل و شیرینی ها سوای انها تناول نماید و خوردن تره تیز و خردل بعد از آن نیکوست و باید که بالای آن نبرده و نیاید تا آنکه شکم خشک گردد و بعد بیاشامند
بالای آن شراب اصیل المزاج رقیق زرد یا سرخ و چون گوشت بی چربی آنرا بریان نمایند و چون آب آنرا گرفته در گوش بچکانند کرم آنرا بکشد و چون
بر سوختگی آتش بمالند منع آبله آن نماید و مصلح گوشت آن دارچینی و فلفل و زنجبیل و مهر الجنین آنست و چون در هنگام طبخ قدری پوست خربزه در آن داخل نمایند
اندازند مهرا و لذیذ گرداند و مصلح گوشت گوساله استحمام و ریاضات بود و سرگین آن تب را زائل گرداند و قوت باه بیفزاید و چون با سرکه پیش از طلوع
آفتاب بر برص بمالند زائل گرداند و شاخ آن سرد در دوم و خشک و در سوم ست و چون شاخ گاو نر را خشک نموده براده نمایند خصوصا از کمان
آن و مقدار یکمثقال آنرا با آب سرد بیاشامند جهت حبس رعاف و با شراب عفص جهت حبس اسهال و همچنین شاخ سوخته و استخوان هیئی آن و سم سوخته آن جهت تسکین جمیع
دردهای دندانها مفید و چون دو مثقال آنرا با عسل بیاشامند اخراج حب القرع نماید و چون هر روز زنی درم آنرا با سکنجبین بیاشامند و مداومت با آن نمایند ورم
عظیم طحال را تحلیل دهد و باه را برانگیزاند و زور آن مانع زیادتی است و بخور آن جهت گریزانیدن هوام و چون از شاخ چپ آن انگشتری سازند
و بپوشند در انگشت دست چپ جهت صرع و ام الصبیان نافع و اهل سودان بسیار مستعمل ارند و زهره آن گرم و خشک قریب بسوم بلکه در اول آن اکتحال آن جهت
جلای بیاض چشم و لعوق آن با عسل جهت خناق و حکه و نار فارسی که آتشک نامند و اهل مصر این را در آن مرض مستعمل دارند و در نفث و لیکن بتعجیل استعمال آن
جائز نیست و همچنین مالیدن آن از بیرون بر حلق جهت خناق و چکانیدن آن در گوش جهت تسکین وجع آن و قطع چرک و ریم از آن خصوصا با عسل و یا با آب ارجب
و طلای آن جهت سائر قروح و با نطرون جهت زوال آثار جلد و کلف و تنهائی بر مقعده جهت قروح آن و همچنین قطور آن با شیر بز یا شیر زنان در گوش جهت قطع سیلان
چرک آن و چاک نمودن خراج که در آن بهم رسیده باشد و یا انحرافیکه در آن عارض شده باشد و با آب گندنا جهت طنین و صداها یکه در گوش بهم رسیده باشد

151

و غرغره آن باعسل یا مراهم جهت حمره و جهم و مار و طبیخ آنست و چون نوشتن حجم نوران همی بجا لند درد آنرا السکین و بهر و بیت آغاز کرداند و لعقیه برای دافع سموم مقدار یک دانگ آنرا با مصلح آن کثیرا و عسل ست جهت دفع سموم مو آشامند و طلای آن با عسل جهت قروح خبیثه و تسکین وجع آن و وجع فروح فرج و ذکر و غلاف انثیین و معین تحلیل اورام آنهاست و ضماد آن با نطرون و طین قیموليا جهت جرب و تقرح و برص و سبو سه سر و کلف و آثار جلد نافع و یا معین جهت صاف کردن نبی و فرزجه آن با ادویه مناسبه جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و مالیدن آن بر زهر و زر غوبت مانع کرم افتادن در تمر آنست و خرزه آن که چیز نیست که در زهره بعضی گاوان میگیرد و در زهره بهیا شد و بعد بر آورد و ان در سیدن هوا بدان اندک صلب میگردد و آنرا حجر البقر و بهندی گاو رچن نامند در حرف الحاء در احجار انشاء الله تعالی ذکر آن خواهد آمد و انشاء البقر در حرف القاف مع لغات کر یا خون ثور یعنی گاو نر آن بسیار گرم آن و خشک و غلیظ آن با آرد جو جهت تلیین و تحلیل اورام صلبه و طلای مخلوط آن بخون حیض و گرم گردانده جهت تسکین وجع نقرس و مفاصل مجرب خوردن آن در ساعت قبح مقدار ربع او جه کشنده بخناق بسبب منافذ روح و حدوث ورم حنجره و نور تین و سرخی زبان و کرب و غشی شدید عارض میگردد و شادرب تراخته ان شدید و اضطراب و انفجار پس ز زبان ظاهر شدن قطعه و خون جامد بر دندان و وجع نواحی حلق پس ورم و تشنج و اختناق و کزاز و علاج آن آنست که قی او را نفرمایند بلکه پنیر مایه یا سرکه یا مایه یا سرکه حل نموده و تخم کرنب و خاکستر سرگین و یا بخیر انجیره و برگ طباخ که بیونانی قوثور نامند حلتیت و بوره یا و بخوراند و یا جوشانده آنرا انفل و عصاره عوسج و تحقیق فرمایند بحقنه حاده که بر تحلق اورا دفعات و مدرات برنیرند و تقویت فرمایند دماغ و حلق او را بالشمومات و لخلخات و بمرکم او آرد جو و ما ء العسل ضماد نمایند و علامت بر آن آنست که از مخرج ابتقل و چیزی شبیه بزعفران دفع گردد و گفته اند از خواص گوشت آنست که چون بخته و در خون آن فرو برده در شیشه کنند و سر آنرا محکم ببندند و تا چهل روز بگذارند تا متعفن گردد و کرم افتد و آن کرمها را در شیشه دیگر کنند و بگذارند تا یکدیگر را بخورند و یک کرم بماند آن کرم سم قاتل ست و نیم درهم آن در ساعت کشنده و چون مانند اسفنج و قدری آنرا سائیده در بینی و ضد بیهوش گرداند و بول آن جهت جلا و کلف و دیا سر که جهت درد دندان و چون با جرال بجوشانند و بشویند با آن عضو مجذوم در ابتدا آن زائل گردد و مجرب ست و چون نانخواه را در بول گو لما دیک شبانه روز بخیسانند پس آورده خشک نموده نرم بکوبند و هر روز مقدار بیست درم از آن تناول نمایند جهت استسقا مفید و اغتسال دست و پا با صابون بیع ببول آن و بول آدمی مزدبح کرده زائل کنند و آنست و قضیب خشک کرده گوساله مقوی باه و نوشادر بستور خصیه خشک کرده براده نموده آن و پیه آن جهت سرفه و ضعف و قروح و قصبه ریه و معده و حرقة البول شربا و در جمیع افعال بهتر از پیه خوک ست و طلای آن بر خنازیر و قروح و جروح و بواسیر مفید و خاصیت بول آن در بیان و لبن آن در بیان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و چون روده آنرا گرفته پاک شسته پر باد نمایند و سر آنها را البته بریسمان بسته بندند و آن دو روده را در حوض و یا غدیر و یا نهری که در آنها وزغها بسیار باشند و فریاد کنند شب سر دهند و حرکت دهند همه وزغها خیال مار نموده از ترس خاموش گردند یا بگریزند بقر الوحش صاحب تحفه نوشته که نوعی از ایل ست و مذکور شده شاید اشتباهی باشد زیرا که بقر الوحش غیر ایل ست و بفارسی نیله گاو گویند و وجه بضم را و مهمله و واو مجهول و فتح جیم و یا نامند و فی الجمله شبیه بگاو است و شاخهای آن مانند شاخ آن بقر و غیر و بی شبعه و مشابهت با ایل که بفارسی گوزن نامند ندارد و در خواص قریب است بقسن بفتح یا موحده و قاف و سکون سین مهمله معرب از لقین و یا بقسیون یونانیست اهل شام شمشاد و بفارسی شمشاد نامند ماهیت آن درختیست عظیم برگ آن مانند برگ انار و مورد و از آن کوچکتر و سبز تر و ساق آن سفید و صلب چون خشک شود با آن گر معود از آن قاشق و قصار و مشک و شانه و غیرها سازند بسبب نرمی و صافی آن و ورقهای نازک مانند کاغذ نیز میسازند و بر آن قرآن و کتاب مینویسند و بهار آن پریشان و خزان نمیکند و گل آن سفید با عطریت بسیار و تخم آن سیاه مانند حب الآس و فاعل طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن برگ آن سم حیوانات خصوصا شتر و ضماد نشاره آن بر خنازیر جهت تقویت موی و دفع صداع و تفرق شدن آن و با سفیدی تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و در دو لتی دهن و لتقول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعده مجرب و تخم آن با نقص بجفف و در طول

رطوبات معده و امعاء و قاطع سیلان لعاب از دهان و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت جمره و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت
رفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بریان کرده باشند تا یک وقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شگوفه آن در تقویت دل
و دماغ قوی‌تر از عرق بهار نارنج است و چون از چوب آن شانه سازند موی را تقویت بخشد و ضماد آن را دفع گرداند بقلة الحمقاء بفتح با و سکون قاف و
فتح لام و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون لام و ضم حاء مهمله و سکون میم و فتح قاف و الف لغت عربیست و نیز بعربی فرفخ و فرفحینه و بقلة اللینه و بقلة مبارکه
و بقلة الزهرا و بقلة الزهر و بفارسی خرفه و تورک و بعبرانی ازغطیم و بفرنگی بیرغال سالی و بهندی خلفه و قسم کوچک آنرا لونیا نامند و وجه تسمیه آن بحمقاء آنست
که در مسیل و وادیها در رهگذرها و جاهای نمناک بیجا میروید و اختصاص بمحلی ندارد و گیاهی آن بسیار نرم و تر ضعیف میباشد ماهیت آن دو نوع است
بزرگ و کوچک گیاه بزرگ آن کمتر از ذرعی و ساق آن اکثر مفروش بر زمین و بسطبری انگشتی و بسیار نازک و شکننده مایل بسرخی و برگ آن مایل
بتدویر و اندک ضخیم و گل آن سفید و تخم آن سیاه ریزه و در برگ آن لزوجتی و در شاخهای آن قوت قبضی میباشد و لهذا مطبوخ آن در بعضی امزجه اطلاق
و در بعضی امساک بطن مینماید و در بعضی بلاد حاره یا لبستان آنرا نیز میخورند مانند سبزیهای دیگر از نعناع و پودینه و ترخانی و کرفس و برگ کاسنی و نوع
کوچک آن مفروش بر روی زمین و برگ و تخم آن از آن بسیار ریزه‌تر و با بو رقیب بسیار و اندک ترشی و این اکثر خود رو میباشد خصوص در بنگاله این
نوع کثیر الوجود است بخلاف نوع کبیر آن و بهترین آن نوع بزرگ برگ و ساق سرخ آنست و نیز نوع دیگر میشود زیرا که برگ آن اندک طولانی و
خوردست طبیعت آن در سوم سرد و در دوم تر و در سوم نیز تر گفته اند با اندک قوت قبضی افعال و خواص آن برگ و ساق آن جالی و مسکن
صفرا و قاطع آن و مسکن جوش حرارت جگر و معده و حدت و تبهای حاره و صفراویه و عطش و ذیابیطس و صداع حار و قاطع نفث الدم و چرکی که از سینه
آید و مانع نزلات حاره و مبرد دماغ و قی باز دارد و تفتیت حصاة و ادرار بول نماید و جهت سرفه و قرحه حرقت مجاری بول و مثانه و امعاء و نواسیر و
بواسیر دامیه و تسکین جراحت رحم و حرقت و وجع آن و حابس حیض بقوت قبض و برودت خود و جهت حب القرع و با ذیرخ چون آب آنرا گرفته مقدار ده
درم و با نبات مقدار ده درهم و با شکر بیاشامند و خوردن پخته آن با اندکی روغن و پیاز برشته کرده جهت قطع اسهال مراری تقویت امعاء و حیاره
داخل ضررات صاحب تب و امراض حاره نمودن بغایت نافع خصوص در بلدان و فصول حاره و جوان محرور المزاج لاغر و خشک تن را دل نمایند
فربه گرداند و با سرکه خوردن آن قلیل الغذا و جهت اوجاع گرده نافع و خائیدن آن جهت رفع ضرس و اکثار آن محدث ضرس و عصاره آنرا داخل کحل
و بر رودات نمودن نافع و ضماد آن با روغن گل جهت تسکین صداع حار ضربانی و سوختگی آتش و اورام حاره و با شراب جهت بثور سر و باد آرد و جهت
تسکین صداع حار و ورمهای گرم چشم و مقعد مع سقاقلوس و اورام دماغی و جرب حکه و ورم انثیین و شری و حمره و تبهای جهت تسکین حرارت اعضا و سوختگی
آتش بر معده و کبد جهت تسکین حرارت آن و با حنا بر کف دست و پا جهت تسکین حرارت آن بهق و لیشرط تکرار عمل نافع و بدستور رطلا آب پخته امراض
مذکوره و پختن آب آن با روغن گل بر سر جهت صداع حار ضربانی و حقنه آب پخته و جع انثیین و سیلان فضول از امعاء و رحم مفید و ضماد پخته تا لیل
و بثور از نبات آن و برگ ساق آن مقوی باه محرورین و مضعف مبرودین بالحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار آن مورث تاریکی چشم مصلح آن مصطکی
و کرفس و نعناع مقدار شربت از آب آن تا بیست مثقال و فرش نمودن نبات آن مانع احتلام و تخم آن در جمیع افعال مانند آب نبات لیست از ضعیف
تر با قوت مسکنه مواد و تسکین عطش قوی‌تر از برگ آن و ذرور آن جهت قلاع و بثور دهان اطفال و غیر آن نافع و گویند مضر سپرز و معده بارد و صاحب
نفث و الاستسقاء جهت سپرز مفید نوشته و چون پخته هم آنرا نرم کوبیده پخته با شکر با جلاب جهت حمیات حاده و سرفه حار و التهاب کبد و لذع
معده و امعاء بنوشند نافع و تلیین بطن نماید و مصلح آن قند مقدار شربت آن تا پنج درهم است بدل آن در اکثر امور بزر قطونا و بریان یعنی بواده آن
و العش غیر لو داده آن ملین طبع و حریره و حلوا بزر بقلة الحمقاء در قرابادین ذکر یافت بقلة یمانیه آنرا بقلة عربیه بقلة یابه و بربوز و بوز و اهل اندلس
بسیطین بفارسی سفید مرز و اهل بلخ بلیخ و اهل بخارا و جرجان بورنی و لسند فانتهاری و بهندی چولائی نامند ماهیت آن تالیفی و لغوا دو نیته اند

۱۵۳

اگیاهی ست شبیه بکاسنی و ازان ریزه تر مایل بسرخی و تلخ طعم و در کنار آبها میروید و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین گوشته که در بعضی نسخ اسکنی نامند و این تلمیذ گوید که تخم آن شبیه ست به تخم لبستان افروز و قسم ماده آن سرخ مزه ست و مترجم صیدنه ابوریحان نوشته برگ آن شبیه بر زرد آلو و مناسبت میان آن دلبستان افروز بآنست که غالب لبستان افروز سرخ میباشد و نبات بیخ سبز و در تخم هر دو باهم مشابهت تمام دارند و نوع سرخ آنرا که برگ شاخ آن سرخ و دراز ترست و آنرا بیخ نیز گویند و نوع دوم را ماده و این قول صحیح و چو ملائی چنین ست و سفید آن در بنگاله بسیار بلند نمی شود بلکه اکثر پهن بر روی زمین میباشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ملین طبع و مرطب بدن و قلیل الغذا و مطفی حرارت غریبه و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار چون با آب انار در روغن بادام طبخ نمایند و طلای عصاره آن با روغن گل گل جهت صداع سمی احتراقی و ضماد آن بجهت جرب حکه و اورام و خراج و قروح و درد چشم و ثالیل و قروح باطنی و شهدیه و غلیان خون نافع و بطی الهضم و مضر مبرودین قاطع باه و مصلح آن جوارشات حاره و جهت محرورین نافع و مسکن سر درد و عطش عارض از حرارت مره صفرا خصوصا جوشانده و پخته آن با روغن بادام شیرین و آب انار شیرین و کشنیز تر تازه و با خشک و طلای آب آن بجهت صداع عارض از احتراق شمس نافع و تخم آن سرد و خشک در اول و جهت امراض حاره و اورام گرم شربا و ضمادا مفید و صاحب دستور الاطبا نوشته که بیخ آنرا چون آب لبسایند و برق زرق مدفی که بفارسی رشتد و بیو د بهندی نارو نامند بمالند نافع ست گرده مصلح آن شکر مقدار شربت آن سه مثقال ست

بقلة حامضة بفارسی تره خراسانی و ساق تر خشک بهندی ساگ جوکه نامند ماهیت آن قسمی از حماض بزرگ ورق و بساق او از برگ کرنب کوچکتر و در جاهای نمناک میروید و طعم آن ترش طبیعت آن در دوم سرد و خشک گویند در اول افعال و خواص آن شکم به بندد و مره صفرا سود مند لکو و اشتهای طعام آورد و هرگاه نقصان از حرارت باشد و محرور المزاج و نافع و مبرد در امعا مضر و عصب را بدستور مصلح آن عسل ست

بقلة البرارى آنرا بقلة الرمل نیز نامند جهت آنکه منبت آن اکثر صحراها یلست ماهیت آن نباتیست از کاسنی بری کوچکتر و بیخ آن پهن بر روی زمین و گل آن زرد بخلاف فنابری که بیخ آن زمین فرو رفته است و طعم آن باندک شوری و تلخی و در آخر زمستان سر بر برود در آخر نیسان ماه رومی میخورند و تخم شبیه بازاست طبیعت آن در اول سرد و در رطوبت معتدل و گویند گرم و خشک افعال و خواص آن مصلح و فربه و دیر الهضم جهت خفقان قلب خوشبوی دهان و استحکام لثه و تقویت عمور یعنی گوشت بن دندانها و تقویت قوت هاضمه و معده و کبد و احشا نافع و صفرا را و قمع نمایند و بخور عرق آنجهت تحمی راح و خطمی بلغمیه نافع و از خاصیت آنست که چون زیر جامه خواب گذارند خوابها خوب بینند بقلة الرماه بضم را مهمله و فتح میم و الف و ها ماهیت آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ بار تنگ و از آن ریزه تر و مایل بغبرت و بیخ آن باریک و پرشعبه و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و منابت آن اکثر بلاد مغرب و از معینه و جزائر و خورست و سواحل دریاها میروید و انا او اسقط تا لبستان می ماند افعال و خواص آن پوست بیخ آنرا چون بکوبند و بفشارند عصاره آنرا گرفته طبخ نمایند تا غلیظ و سیاه مانند زفت گردد و بر سر پیکان تیر در حربه که بمالند بر حیوان که برسد و بخورد آن برسد آنرا در ساعت میکشد و اهل اندلس بیخ مغشر آنرا بجای کندش استعمال مینمایند و در نهایت گرمی و خشکی و سه درهم آن کشنده ست

بقلة الاوجاع بیونانی آنرا فاقالیا و اهل مغرب الوجره نامند ماهیت آن نباتیست مغزلی منبت آن کوه آذر لیقیه و در طعم شبیه بانیسون با اندک تلخی طبیعت آن در اول و دوم گرم و خشک جهت درد شکم و تشخصی در هر زمانی مفید ست لقم بفتح با موحده و قاف و میم ماهیت آن درختیست عظیم منبت آن سواحل هند و زیر باد و دکهن و زنگبار و برگ آن مانند برگ بادام و گل آن سبیار زرد و ثمر آن ... مایل بسرخی و در آخر سرخ میگردد و بعد رسیدن سیاه و شیرین و چون دو سه شب آنرا بخیسانند و او بغایت خوشرنگی میشود و گویند غیر از یک تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم خشک افعال و خواص آن ذرور آن بجهت التیام قروح کهنه و جراحت تازه و قطع نزف الدم و تجفیف قروح سائله و غسول آن با نیکوئی رنگ رخساره و تقویت مفاصل و نیم درهم آن کشنده به تشنج و سکون و بعضی را بخناق متعلق علاج آن مقیآت و شربت حقنها و حمولات معتدله و بعد در خصوص

و گویند علاج پذیر نیست و صباغان چوب آنرا جوشانیده در رنگ کرباس وغیره مستعمل دارند **فصل الباء مع الکاف** بکاین بفتح باء
کاف مشدده الف ماهیت آن درختیست معروف در مکه معظمه زاد ها الله تعالی شرفاً نامیده بشام و برگ آن ریزه تر و ثمر آن مدور و بزرگ
از ان دمعه سفید که از ان میچکد از ماندن مانند دمعه بنلم سرخی میگردد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد ثمر آن جهت
نضج عامل صلابه و اورام بلغمیه مرکبه و سائر صلابات و مسواک چوب آن جهت تقویت لثه و منع آفات از دندان و دمعه آن جهت وجع ... آن و تخم
آن مقوی معده و جهت صرفه و اورام بلغمیه و سوداویه نافع بلچی بضم باء موحده و سکون کاف و کسر جیم فارسی و سکون یا لغت هندیست و بابچی نیز
گویند ماهیت آن تخمیست مدور اندک طولانی و پهن و ظاهر آن سیاه و اندرون آن سفید و زعفرانی بمقدار ... و قریب بجسم در خوشه نند
غنب الثعلب برگ آن مانند برگ بقله خراسانیه و گل آن گلابی رنگ طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند افعال و خواص
آن ملین و لعاب و مشهی و مفرح و جهت برص و بهق و جرب و فساد خون و جذام شرباً و ضماداً به تنهائی و یا با ادویه مناسبه و نیز جهت فساد صفرا و حمیات بلغمیه
و دیدان و حب القرع و قروح مجاری بول نافع و تخم آن در افعال مذکوره قویتر و اهل هند تخم آنرا از جمله رسائن میدانند بکن بضم باء موحده و فتح کاف
مشدده و سکون نون عوام بکم بمیم نیز گویند ماهیت آن گیاهیست هندی مفروش بر روی زمین برگ آن ریزه اندک پهن طولانی و با شرفه و گل
آن سرخ مائل و ریح برگها باریک طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن نوشیدن آب برگ آن جهت دفع حمیات بلغمیه و ...
و حبس البول و قرحه آن و حصاة مثانه نافع و ضماد آن منضج دمامیل و گویند چون برگ آنرا توتیا را گداخته و در چینی گذاشته را سائیده قدری معتدل بر آن
ریزند آنرا سوخته سفید ... میگرداند در غایت خوبی بکون بضم باء موحده و سکون کاف و ضم میم و سکون واو و نون لغت فارسیست و بعربی عرفج نامند
ماهیت آن از جمله متوعات است و گیاه آن در کنار آبها میروید شبیه بدرخت سماق و شاخهای آن زیاده بر پنج عدد نمیباشد و مائل بسرخی و تخم
دار و از ین جهت آنرا در خمسة الاغصان نامند برگ آن شبیه بکاج و پیچیده و گل آن سفید دو درهم و تخم آن شبیه بسیاه دانه و آنرا حب العقد میدانند طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده احشاء و جهت برز البغابت نافع و گفته اند که اگر زن در سالی یکدفعه دو درم تخم آنرا تناول نمایند در آن
سال آبستن نگردد و اگر هفت سال بدان مداومت نماید هیچ وقت حامله نشود بکهر نبذه بفتح باء موحده و سکون کاف فارسی و کسر ... مهمله و سکون
یاء تحتانیه و نون دال ... لغت هندیست ماهیت آن ظاهراً نوعی از فروج است که در بنگاله میشود و فرق میان این و فروج آنست که شاخهای
درخت بکهر نبذه از پائین روئیده میباشد و برگ این مانند برگ انجیر و ثمر آن بلی خوشه دار و اندک طولانی و پوست آن سبز و خضاب و مغز تخم این سفید و مدور مانند ناتوله
افعال و خواص آن نوع مساقه برگ آن ملصق و ملحم جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن بعسر جهت مجرب **فصل الباء الموحدة مع اللام** بلادر بفتح باء و ...
... و سکون رای مهملتین و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسیست ماخوذ از بهلاوه هندی و بعربی حب الفهم و حب القلب بجهت مشابهت آن بقلب حیوان و
... ماهیت آن ثمر لسیت هندی درختی آن شبیه به درخت بهالسه و شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بر زمین افتاده هر جا شاخه که آن بر
زمین ... ریشه می بندد و منبت آن جنگلها و دو نوع میباشد یکی صغیر و ثمر آن شبیه نارنجی و بهی و در خامی سبز و در رسیدن زرد میگردد و در اندرون آن
... اندک شیرین با چاشنی کمی عفوصت ببسیاری و بعضی مردم آنرا میخورند و بر سر آن مانند اکلیل و انه صنوبری شکل مانند دل حیوان و بر سر آن گل میباشد
آن بعد رسیدن سیاه میگردد و گل آن میریزد و در اندرون ثمر آن تخمها میباشد و گوشت آن اندک شیرین چاشنی دار با عفوصت بسیار بعضی اطفال و مردم
آنرا میخورند و اکلیل بالای آن که بلادر است مغز چی شیرین دارد مانند مغز بادام و بر بالای آن مغز پوست طوبنی غلیظ لزج و آن عسل آنست که دهن بلادر
را زینا منه و طریقه اخذ عسل آن آنست که سر آن مانند شمعی بست بر بریده آنرا گرم کرده بدان بگیرند و بفشارند بقوت تمام و آنچه عسل از آن برآید در صدف و
یا در ظرف شیشه و یا چینی جمع نمایند و همچنین دانه دیگر تا بقدر مطلوب آید و یا آنکه ... و یا بر تابه آهنی بگذارند و دسته هاون آهنی را گرم کرده ...
بفشارند تا عسل آن برآید و به دستور مذکور جمع نمایند و یا آنکه بجهه بنرم بکوبند و اندک نمک ... بر آن پاشیده در پارچه کرباس ... در پنجه بکشند تا ...

دران جهت نجوبی واسانی برآید پس جمع نماید ولکار برند و باید که در جمیع احوال دست و دهن بینی را محافظت نمایند که باعث تورم آنها نگردد
بعضی امزجه بسبب عدم موافقت بخار درائحه آن باعث تورم ابدان ایشان میگردد و چه جای رسیدن عسل آن پس اگر اولا امتحان نمود بعد ازان
بهتر است و چون خواهند که مغز آن را تناول نمایند باید که بلادر درست را در آتش اندازند تا پوست و عسل آن سوخته گردد و مغز آن
و عسل سوخته آنرا دور کرده مغز آنرا تناول نمایند و طریقه استعمال عسل آنست که بروغن مغز گردگان و یا کنجد تازه یا روغن گاو تازه چرب
کنند و یا با مغز گردگان و یا کنجد مقشر و یا نارجیل سائیده سرشته تناول نمایند و یا داخل معاجین و غیرها کنند و تنها بی پروردن در دهن
در رایحت استعمال جائز نیست و دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگی است درخت و ثمر این نیز شبیه بدان است الا آنکه
فرنگی نامند بنبات گرده بزرگ بزرگی آن میباشد و عسل این کمتر و مغز این شیرین تر و باکول و عسل این غیر مستعمل است و دستور خوردن مغز آن
نیز بدستور نوع اول است و در نوع اول بعضی دانها کم عسل و خشک میباشد و این را بلادر ذکر بینا مند طبیعت عسل آن در چهارم گرم و خشک و پوست
آن در سوم و مغز آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسحق و محلل و ملطف و مفرح جلد و جهت قروح و امراض بارده دماغیه و وسواس
فالج و لقوه و رعشه و خدر و نسیان و اختلاج و قطع ثآلیل و دفع رطوبات و ریاح و سلسل البول و دو شم و سائر آثار طلبیه و تقویه حفظ و ذهن و اعصاب
و دندان و باه نافع مضر محرورین و محرق خون و مورث یبوست دماغ و جنون و سرسام و مالیخولیا و جوشش دهان و تهیج بدن مصلح آن مغز گردگان
و مغز تازه و آن مغز نارجیل تازه و کنجد مقشر و استنشاق روغن بنفشه و خورانیدن ماء الشعیر و اشربه بارده و مصلح تهیج عارض ازان گوینار در روغن ماهی
ریزه است که بهندی ننگره نامند که در روغن کنجد طبخ نموده بر بدن بمالند مقدار شربت آن از ربع درهم تا نیم درهم و دو درهم آن کشنده
بدل آن پنج وزن آن فندق و ربع آن روغن بلسان و سدس آن لعنت است و اکتحال آن جهت بیاض و رافع آن تریاق و ضماد آن
با ادویه مناسبه غیر مقرحه جهت جمیع امراض بارده نافع و مغز آن لذیذ و بی مضرت و مقوی باه و پوست آن مهیج باه و جهت سیاهی موی بغایت
مؤثر خصوصاً که با روغن بطم مدبر نموده باشند و دستور اخذ عسل آن و خوردن بلادر در مرکبات که اصل عود در انها اسل آنست مانند اطریفل و جوارش
بلادر و حلوا و بهره و دهن و عرق و لیانه طو بوبنیه و مزید العمر و معجون آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه شخصی که بلادر خورده باشد و العیاض
حادث و سوزش باطن و جراحات و التهاب و جوشش زبان و حلق و وسواس عارض شده باشد علاج آنست که او را مسکه تازه و روغن گاو و دنبه
گوسفند و روغن کنجد تازه بخورانند و بر بدن او مکرر بمالند و ضماد زهره و جدوار و حجر با دوغ گاو تازه سائیده بخورانند تا آنکه حدت لذع آن
اندک تسکین یابد پس ماء الشعیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب با برنج چرب خصوصاً بروغن کنجد تازه بخورانند و در بینی او روغن بنفشه و بادام بچکانند
و بر او چیزهای خنک تر بمالند مانند بار هنگ با شیر زنان و امثال آن و تناول نمایند و بعضی گفته اند که بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر تخم کاهو بیخ نیلوفر
از هر یک یک مشت دران بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد و صاف نموده مکرر بر سر او بریزند و لعاب بزرقطونا با جای آب تازه و اشیای بارده رطبه بر آن
گوشت بخورانند و مصلح قروح حادث از بلادر موم روغن مصنوع از موم سفید و روغن گل است خواه قروح ظاهری باشد یا باطنی بلیل بالفتح بار موحده و سکون
لام گویند بلغت هندی اسم خیار هند است بزرگتر از خیار کبیر و گویند بهندی آنرا کجری و بات اهل بنگاله که کرهی منند ماهیت آن انچه حکیم میر محمد مومن نوشته
که تخم آن تلخ و مغز آن چرب و پوست ثمر آن سیاه و اندرون آن سفید مائل بزردیست مولف گوید ماهیات کجری همین است و تخم آن حبالشت
و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد مخطط بسبزی و بعضی زرد دیگر رنگ و لحم آن در خامی تلخ و بعد رسیدن اندک ترش میگردد و بسیار خوشبو باشد
و جهت خوشبوئی آنرا نزد خود نگاه میدارند و بهندی سنبوته است از نباتات آن شبیه بنباتات خیار و شاخهای این باریکتر و برگ این کوچکتر و نازک در
در رغبت طبیعت تخم آن را آخر دوم گرم و خشک و با قوت قابضه و لحم آن ازان کمتر افعال و خواص آن مقوی اعضا و محلل صلابات خصوص جهت فالج و لقوه
و سائر مرتب امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه با جواز شات جهت تحلیل ریاح و بواسیر و غیر آن قابض طبع و بهی بخور آن جهت بواسیر بسیار مفید مقدار

۱۵۷

شتر بست آن تا یک مثقال و مصلح محرورین مصلح آن کشنیز و تخم آن گویند بسیار محلل و هاضم ست بحدیکه چون قدری از آن را با گوشت طبخ نمایند بزودی پخته و خوشبو و هاضم میگردد و معمول اکثر طباخان اهل شاه جهان آباد ست و بجهت انهضام طعام و تحلیل ریاح و قولنج ریحی و اوجاع معده چون خشک کرده سفوف سازند و با اندک گرم آب بنوشند و یا با ادویه مناسبه دیگر ترکیب داده بنیاز قبیل جوارشات یا معاجین یا سفوفات و غیرها و اسحق ابن عمران نوشته که در آن نوع از انواع اسبست یا سیاه بخلقت حلیبه بدرد و بزرگتر از آن هر آن نیز و در داحس آن منزوی ... مستعمل از بلاد ادویه و بعضی بیل را پوست آن بسته و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن دارد ... و با لجمله از ادویه مجهوله است و بحری معروف است و حباب که ذکر ... و بعضی کریل خشک تخم قطعه قطعه نموده باشند چنانچه معمول عطاران اهل هند است که قطعه قطعه نموده خشک کرده میفروشند بلاس بالفتح بفارسی ... و الف و سین مهمله بلغت هندی ... و اکثر ... ماهیت آن درختی است ... مشهور ... میباشد یکی بزرگ و دیگر کوچک درخت بزرگ ... ساق و برگ سبز و شبیه بهم مانند برگ جوز ... و در بهار آن ... غنچه ... آن سیاه رنگ ... میگردد و خوش منظر ... گل بهشت آن اکثر ... و بنگاله مستعمل گل آن است و صمغ آن نیز طبیعت برگ آن گرم و تر ... بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن ... بجهت تحلیل ... ریاح شکم و ریاح غلیظ ... و بواسیر ... گویند ... مقام مومیائی است گل آن سرد و خشک ... شکم و دافع فساد بلغم و صفرا ... قوی ... آن محلل اورام ... ماهیت آن تخمی است ... آن زرد و مغز آن سفید مایل بزردی و اندک ... طعم ... مانند برگ ... گردو و چهار نوع میباشد سرخ و کبود و زرد و سفید ... خواص آن ... طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن ... بجهت ... و قطور آن ... و پوست بلیله ... بفتح باء موحده ... و سین مهمله و سکون ... شجرة ... ماهیت ... ماهیت آن از ادویه ... رنگ ... هشت صد هجری ... در تصرف ... بهم رسانند ... لسان ... خارجی ... پوست ... مغز آن ... صندل زرد ... سیاه سنگین ... آبنوس ... چوب صنوبر ... قبضه کارد و خنجر و شمشیر ... کهنه ... شدید ... سیاه ... آبنوس است ... پوست خارجی طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه دوم و بعضی با بیس در سوم گفته اند افعال و خواص آن ... مقاوم سموم و دافع ... جمیع نوازل و نزول آب در چشم ... زوال ... و تقویت معده ... و در پهلو و پشت و تفریق مفاصل ... نافع ... و ... و سودا ... غلیظه ... حرارت ... طبیعت ... و ... گفته اند از کیفیت ... مانند چوب چینی ... و طریقه طبخ و استعمال

آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و در مقدمه این کتاب نیز بابل بهزار داستان بضم و دبا موحده و سکون و لام ماهیت آن طائری
است معروف بقدر گنجشکی کوچک خوش شکل و سبز رنگ و نزدیک منقار آن سیاه و سفید نیکو لحن و ملیح بصوات لهذا آنرا در خانها نگاه میدارند و ترتیب
می‌نمایند طبیعت آن گرم و خشک در سوم و خشک در سوم افعال و خواص آن بنهایت محرک باه است خصوصاً مغز سر و جغز آن و سرگین آن
بسیار جالی و باقوت فائقه ضماد آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعیرۀ اجفان و حمول آن جهت استسقاط جنین و تزد خاکستر بران جهت
التیام جراحات و آشامیدن خون او گرماگرم آن جهت نیکوئی رنگ رخسار و ازاله کلف و شعیرۀ اجفان و حمول آن جهت سقاط جنین بلبوس بفتح باء
موحده و سکون لام و ضم باء موحده و سکون واو و سین مهمله لغت یونانیست و معروف نزد عرب به بصل الذئب و بصل الزیر و بفارسی تلخه پیاز و بترکی
داغ سوغانی و در لرستان طرم نامند ماهیت آن مانند پیاز کوچکی است الا آنکه تو بر تو نیست بلکه مانند سیر یکدانه است و پوست آن
سیاه و تشنج و برگ آن مانند پیاز و از آن عریضتر و در طعم و بوی شبیه به پیاز و بیخ آن از باران بزرگ میشود و اندک تلخ و اهل شیر بیخ و از ماکولات است
و این تلخه گوید که مثل پیاز است و کوچک طولانی و رنگ آن ارغوانی در مانی و از آن گلگونه سازند و چون تخم مرغ را با آن بجوشانند مثل روناس
رنگ میکند و به پیاز نرگس شبیه و برگ آن مثل کراث و گل آن شبیه به بنفشه و طعم آن با حلاوت و گفته اند بعضی از آن شیرین طعم و بعضی تلخ و بعضی
بی مزه میباشد طبیعت آن در اول و سوم و خشک بعضی در آخر اول خشک گفته افعال و خواص آن مهیج باه و جالی و جاذب و نضاج و
مسمن بدن و ضماد آن بر کمر و حوالی قضیب جهة تقویت باه مفید و مخرج پیکان تیر و خار نشسته از بدن و ضماد آن بتنهائی و یا با عسل جهت التوای
عصب و کوفتگی استخوان و همچنین با عسل جهة تقویت بدن که سست شده باشد و گزیدن سگ دیوانه و با فلفل جهة ورم معده و با زرده تخم مرغ
جهة کمته ادام زیر چشم و با داویه مناسب جهت قطع ثالیل مسماریه و حب عرق و با نطرون مشوی جهت تنقیه نخاله سر و قروح رطبه آن و با سکنجبین جهة ثبور لبنیه
آن بار و جهت شگاف عقب و ناخن و یا خالق النمرست جهة کلف و بهق و آثار قروح و سیاهی باقیمانده در بدن بعد اندمال جراحت و با سرکه جهة خوب
پخته آن در زیر خاکستر با بوره ارمنی جهت نخاله سر و زخمهای تازه و بدستور ضماد مشوی آن در زیر خاکستر گرم با روس سمک صغار یا به مصر صبر مینامند بعد از فتق
انها جهت قروح صفراویه ذقن که بعضی از آن انهالشریه بعضی دیگر نماید و اکثر جوانان را پیش از برآمدن ریش عارض میگردد و دیر میماند و با سرکه
جهت غرب که ورم آن عظیم چشم است و چون با آب بپزند و با سرکه بخور رند جهت دهن عفن و حمول آن جهت اخراج و مشیمه نافع المضار بطی الهضم و مولد خلط غلیظ
لزج حاد و مضر عصب مورث مغص و مصلح آن کاسنی و شیر تازه با عسل و دفع تلخی آن بجوشانیدن و محلل آن یعنی پرورده آن در سرکه محرک باه و مرطوبین است
بلح بفتح باء موحده و لام و سکون حاء مهمله بفارسی غوره خرما نامند ماهیت آن ثمر درخت خرمات که هنوز از سبزی برنیامده و میل بشیرینی
نموده باشد طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و قابض افعال و خواص آن با عطریت و مقوی لثه و معده و جگر و عصب مسترخی و قاطع
قی صفراوی و اسهال مزمن و ادرار بول و سیلان رحم و خون بواسیر و شربا و ضماد آن ملصق جراحات تازه و خشبو کننده عرق و جالس آن و خلیده آن آن
مقوی لثه و بدستور مضمضه بطبیخ آن و مداومت اکل آن قاطع جذام مضر شش و سینه و مولد خلط غلیظ و ریاح و سده و مصلح آن عسل و بنفشه و مربی و شربت
خشخاش بقدر شربت آن دو درهم و جرو اعظم سکت را بان و اکثر خوشبوئیها است چون آب آنرا با آب غوره بجوشانند مانند غلیظ گردد و در چشم کشند قطع دمعه
و سلاق مجرب بلخیة با باء موحده و لام و سکون خاء معجمه و فتح یاء مثناة فوقانیه و ها بجا مهمله نیز آمده لغت مغربی ست ماهیت آن گیاهیست
منبسط بر روی زمین و شاخهای آن باریک و سرخ بهم پیچیده مانند پیچیدن کرمها بر روی زمین شکل آن مستدیر و گل آن سرخ و سفید طبیعت آن گرم در اول و
خشکی افعال و خواص آن محلل و ملطف و مقطع و غرغره بعصاره و بطبیخ آن جهت اخراج زلو و در حلق مانده و ضماد برگ آن محلل قوی و همچنین نطول برگ
مطبوخ آن جهت تحلیل اورام نافع و خوردن آن تا رطب مستعمل نیست بلخیه بفتح باء موحده و سکون لام و کسر خاء معجمه و فتح یاء مشدده و ها آنرا ملات لحی نامند و ببینبج
از مملکت نوالست بسیار بهم میرسد سراج نیز مینامند و بفارسی بیدمشک گویند و در حرف الخاء و ذکر فواید شد انشاء الله تعالی و بعضی آنرا گرم در اول دولج بود

دالسته اند مشتری ست بلسان بفتح بای موحده و لام و سین مهمله والف و نون ماهیت اند درختیست عظیم تا بمقدار شجرهٔ البطم میرسد
بترتیب لسان حنادی میگردد از گرمی و سردی و عطش و سیرابی سزاوار آنست که آنرا تدبیر نماید و بحسب هر زمان و فصل تا بکمال لایق
خود رسد و برگ آن شبیه ببرگ سداب بسیار سفید تر از آن و منبت آن اول عین الشمس بوده که دیهی ست از دیهای مصر و انطاکی نوشته
که در تذکرهٔ نصاری مرقوم است که حضرت مریم با حضرت مسیح علیه السلام چون گریخت بمطربه آمد و آنجا اقامت نمود و نزدیک آن چاه نشست
بنیان و در حوض آب آنرا در جهت بلسان زان دیده و لهذا نصاری تعظیم بسیار مینمایند و روغن آنرا با ... آن در ظرف طلا میخرند و ذخیره میکنند و در نزد
الملا ... و در میان از ادویه مفرده نفیسه بیمثل ست و بهترین چوب آن عود بلسان نامند تازه خوشبوی سنگین سرخ آنست که پوست آن زرد باشد
بهترین روغن آن آنست که در مصر ... و طلوع شعری یمانیه گرفته باشند و امتحان خوبی آن آنست که چون در آب اندازند فرود رود و چون ...
بدان بمالانید بشویند تا تمام منحل شسته باشد و از لزوجت آن در جامه چیزی نماند و چون انگشت را بدان بمالانید و بسوی بالا ... بمالند
بسوزاند اذیت بخوبت نوب ترسانند و درین امر مشارکت خمر مصعد یعنی عرق آن و مشابه لفظ است ... و از نیست که بلسان را از مصر ... شده و بالان
و عطاران اجزای درخت لسام را از عود حب بلسان بجای آن میفروشند هرگاه استعمال نمایند در افعال بسیار ضعیف و بدل آن ... طبیعت
حب و دهن و عود آن بدستور خواص هریک بجای خود انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ... آشامیدن ... بجهت تحلیل نفخ ریاح
غلیظه و اخراج ... و حلق مانده و قطور مطبوخ آن در گوش جهت تسکین وجع آن و کیه بدان جهت صداع رطوبی و همچنین ضماد آن بجهت دفع
صداع بارد رطوبی و گزیدن عقرب و ضماد پوست بیخ آن با سرکه جهت قلع ثآلیل و ضماد بیخ و قوبای سوخته آن با سرکه جهت دفع ثآلیل ... و
تا آن با عسل جهت تقویت معده و دفع رطوبات آن مفید و چون شاخ و برگ آنرا در آب بجوشانند و در آب ... آنرا با روغن کنجد تازه بجوشانند تا روغن بماند
آن روغن قائم مقام با روغن بلسان دانسته اند و گفته اند بسبب حرارت مزاج آن نسب ... بلسکی بضم بای موحده و فتح لام و سکون سین مهمله و بسر
کاف و یای مثناة تحتانیه لغت ... ست و نزد اهل مغرب معروف بشیخ الرجاء و صیدلانیه آنرا قوة البربریه نامند ماهیت آن نباتیست برشاخ و ...
و ساق و شاخهای آن دراز تر برگ آن متفرق و شبیه برگ ... باستداره و گل آن سفید و تخم آن ... در میان آن مایل به ... چون ...
شیر را با آن از موی صاف میکنند لهذا مصفی الرعاة نامند طبیعت آن مرکب القوی حرارت و یبوست برآن غالب و لیس آن زیاده از حرارت افعال
و خواص آن ملطف و جالی و آشامیدن نیم درهم از عصاره آن با شراب العفص ممزوج و یا با آب مجرب النفع جهت رتیلا ... و ...
آن نیز بدستور عصاره و یا مطبوخ آن با روغن گل یا بنفشه جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با پیه خوک جهت ابتدای خنازیر مفید ...
خود منسوب بمشتری بلغار بضم با و سکون لام و فتح غین معجمه و الف و را مهمله در آخر ... هندی بو دار نامند ماهیت آن چیزیست سرخ رنگ
خوشرنگ ... از خوشبو که از ... می آورند بسبب ... گویند آنست که دباغت آنرا از پوست درختی مینمایند که آن درخت خوشبو و در ...
آن بلد جای دیگر نمیشود طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مانند افعال و خواص ... ست و در حرف الجیم مذکور خواهد شد ...
مصنوع از آن مقوی قلب و رافع خفقان و مضعف باه و ذرور تراشه آن جالب ورم خصوصا سوخته آن که در جراحات تازه پر نمایند بلور ...
لام مشدده و سکون واو و را مهمله بفارسی بلور بضم اول و ثانی و تخفیف و گویند ماهیت آن سنگی است سفید شفاف ست ...
و در بعض اماکن باشند کثیر ... شفاف تر ... بلاد و مانند عظیم آباد ... ماهیت آن ... افعال و خواص آن ... نرم سائیده
آنجهت رفع بیاض و سبل و جرب تعلیق آنجهت از نعاس اطفال و از خواب ... نشان موثر است بلوط بالفتح بای موحده و ضم لام مشدده و سکون طا مهمله
بلغت طبرستان ... بفارسی بلوط و بلغت انطاکیه ... بلغت ... مصر ثمر الفؤاد نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم ...
کوهستانها و سنگلاخها و ثمر آن معروف و ... و قسم میباشند قسمی ... شاه بلوط ... بلوط الملک گویند و این از قسم مستطیل ... تر

وماکول اہل بلاد و درخت آن شبیه بفندق ست و مولف مالایسع سه قسم ذکر کرده و گفته که این قول صوب ست یک قسم ست بر که شاه بلوط باشد و دوم
مستطیل و ازین دو قسم یکی با حلاوت و ماکول و دیگری با مرارت و غیر ماکول چنانچه در دیلم و طبرستان هر دو قسم میباشد و امین الدوله محمد بن احمد از جالینوس
نقل کرده که در بعضی بلاد درخت بلوط یکسال بلوط بازی آورد و یکسال مازو و ابو عبید الله البوریحان گفته که ممکن ست درختی در یکسال نوعی از میوه آورد و
وسالی دیگر نوعی دیگر چنانکه درخت پسته یکسال پسته بار می آرد و سال دیگر بزغنج چنانچه در بزغنج ذکر یافت و در فندق انشاء الله تعالی خواهد آمد
و در پوست آن متصل آن متصل بمغز پوست نازک جوزی رنگ میباشد که آنرا جفت بلوط مینامند و تر تازه آنرا در آتش انداخته بریان کرده با ادام
یا بی نمک میخورند نازک و لذیذ میباشد و مغز خشک آنرا آرد نموده در روستا نهان دو با قین نان پخته میخورند و تحقیق آنست که یکسال ثمر آن خود بلوط
میگردد و یکسال چیزی شبیه بمازو و کم مغز و خیر مازو ست چنانچه در فصل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن قسم ماکول آن در اول سرد
و در دوم خشک و تلخ آن در اول سوم خشک و تابت و مناسب تعفن و قابض ست افعال و خواص آن مغلظ و بطی الهضم و کثیر الغذا چون انهضام یابد مسدد
و حابس اسهال مزمن و نزف الدم و نفث الدم و جهت خفقان و غشیان که حادث از فم معده باشد و سحج و قروح امعاء و سلسل البول و تقطیر آن و
محروق آن مدر بول و حابس اسهال و ضماد آن با پیه خوک نمکسود جهت ورم حالب یعنی کنج ران و اورام بلغمیه و صلبه و ضماد سوخته آن بدستور در ران
سوخته جهت قلاع و قروح ساعیه و حمول آن بجهت قطع سیلان رحم و امثال آن نافع و چون بلوط را با بیخ آن کنند با روغن زیتون سرشته مداومت بخوردن
آن نمایند جهت قطع سلسل البول و بول در فراش و ادرار منی و تخفیف نار فارسی مجرب دانسته اند و نان آن ثقیل و مصدع و مولد مواد سوداوی و مصلح
آن سکنجبین و قند مقدار شربت آن از یک مثقال تا پانزده مثقال بدل آن خرنوب نبطی ست و جمیع اجزای درخت آن بارد یابس و پوست تنهای باریک آن
زیاده در قطع سیلان رحم و امثال آن نافع برگ آن جهت التیام جراحات تازه و خاکستر چوب آن جلای دندان و جهت اکله مفید و آبی که در حین سوختن
چوب بلوط ظاهر میگردد جهت خضاب بر و بهتر از خطاطیست و جفت آن مجفف قوی و رادع و جهت جراحات و حبس سیلان خون در [illegible]
و ضماد آن جهت نفث و ضماد آن نیز نافع و بدل آن گلنار و گویند پوست انار و مورد بالسویه بدل آنست مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و در مطبوخات
تا سه مثقال و چون پوست درخت آنرا مهری پخته یک شب بر موی کرده ضماد نمایند که قبل از آن با طین قیمولیا شسته باشند بغایت سیاه کند و
بلوط و با اندک حرارت و قبض میباشد و مبین آن بیشتر از بلوط و غذائیت آن غالب تا قوت جالیه مسمن بدن و مولد منی گرده و مشهی آن با اشربه
منبهه و مهیج باه و مقوی بدن و جهت دفع سموم بغایت موثر و در سائر خواص ضعیف تر از بلوط و نفاخ و انسام بلوط مصفر حلق و مثانه و مصلح آن
بزر جنه قوقا و شکر و سکنجبین و جفت اشاه بلوط در سمیت مانند پوست بشتنوک ست بلوط الارض ماهیت آن اسمی ست مشترک [illegible]
بیخ نباتی که برگ آن مانند برگ کاسنی عریض و سبز و منبت آن دیگر از دو با در بیرولان که نوعی از زره میل ست که جدوار و سفید بدلسی با آن شیرین
با اندک تلخی مانند طعم بلوط در شکل نیز بدان ماند و بیخ آن شبیه به بلوط و در زمین میباشد و برگ آن از زمین برمیآید طبیعت آن در دوم گرم در اول خشک
افعال و خواص آن قاطع فضول و مفتح سده اعضای باطنی و مدر بول و حیض و ضماد آن با عسل جهت رفع ملل سریع و تنقیه قروح مزمنه متعفنه و خوردن
گوشت زاید و منع قروح ریادتی نافع و لطیف بعضی جهت خصاة مثانه نافع مقدار شربت آن از یک درهم تا سه درهم بلوطی [illegible]
آن نباتیست برگ آن شبیه برگ سبز و سیاه رنگ و شاخهای آن تنده و مربع و سیاه و از یک بیخ رویده مزغب و برگ آن شبیه برگ [illegible]
و بد بو و گل آن ثقیل الرائحه [illegible] طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ضماد برگ آن با نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و ضماد [illegible]
خاکستر گرم جهت بواسیر مجرب دانسته اند و ضماد کوبیده آن با عسل جهت تنقیه قروح و سحج نافع و در افعال قائم مقام فراسیون [illegible]
ست بسبب حرارت خود بلول بفتح با و خای معجمه و سکون لام و فتح واو و سکون لام ماهیت آن ثمر گیاهیست هندی از قبیل چار بسیار کوچک بمقدار [illegible]
و دو طرف آن اندک باریک و پوست آن سبز سیر و نیم سبز مخطط به خطوط طولانی و تخم آن سفید اندک [illegible]

اکثر آنرا بزور ده و تخم آنرا پخته بروغن و پیاز بریان نموده با گوشت یا نان یا برنج تناول می نمایند بسیار لذیذ و مار آن نیز لذیذ و چاشنی
دار الذمی باشد و گیاه و برگ آن مانند خیار ولیکن املس بی خشونت طبیعت آن گرم در اول تر در دوم افعال و خواص آن
مقوی دل و مبهی و مشتهی طعام و دافع مضرت فساد خون و بلغم و صفرا و سودا جهت دمامیل و بثور و کرم شکم و مقعده نافع و برگ آن محرور و تر و دافع فساد
صفرا و بساره آن دافع فساد بلغم و آب نقوع بیاره آن جهت حمیات عتیقه نافع چون چند روز متوالی بنوشند و بیشتر معمول اهل هند و بنگاله است که یک دو
بیاره آنرا که بطول الهی نامند یا یک توله کشنیز خشک جو کوب نموده شب در آب می خیسانند صبح اندک مالیده و صاف کرده با دو ماشه عسل خالص
می آشامند نصف آنرا صبح و نصف آنرا شام چند روز متوالی جهت حمیات عتیقه ولیکن محرور المزاج را چندان مفید نیست و آنچه مشاهده شد بلکه اندک
مضر و بیخ آن تلخ و سنده ملین و گل آن دافع فساد و اخلاط ثلثه گفته اند بلیلج بفتح باء موحده و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و سکون جیم بهندی
بهیره نامند ماهیت آن ثمر درختی ست هندی بقدر [illegible] اره و بیش آن اندک باریک بزرگتر از عفص پوست آن زرد و اغبر نازکتر از پوست اهلیلج
و ستانیست و درخت آن عظیم و برگ آن عریض بقدر برگ زانبه و کوتاه تر از آن شبیه برگ امرد [illegible] طبیعت آن در آخر اول سرد و در آخر دوم
خشک افعال و خواص آن ملطف و دابغ و مقوی معده و مشتهی و بالخاصیه مسهل سودا و مطبوخ مسهل صفرا و قاطع رطوبات و بخارات و جهت رفع
صداع و بواسیر [illegible] آن جهت اسهال مزمن نافع و اکتحال آن جهت دمعه مفید و مضر ثقل و مصلح آن عسل و شکر و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن آمله
مقشر [illegible] آن و شکوفه آن مثل آن ثلث مورد و سدس آن بلیله سیاه است و چون روزی نیم درهم آنرا با نیم درهم شکر با آب گرم بنوشند
و مداومت بران نمایند جهت تقویت باصره و قطع رطوبات سائله از دهان مفید است فصل الباء الموحده مع النون بنات وردان بفتح باء
و نون و الف و تاء مثناة فوقانیه و فتح واو و سکون راء و فتح دال مهمله بین الف و نون بفارسی سنگ خوام تر دود و خروس حمام نیز و بهندی [illegible] بنگاله تیل جوره
و سونگرو انامند ماهیت آن حیوانی ست اکثر سرخ رنگ و بعضی سفید و بعضی سرخ تیره و بر آن براق و زیر شکم آن سفید و در سبل و شش پا دارد و سر آن
زرد و تخم آن سرخ رنگ شبیه بلوبیا و در حمامات و قریب بها و جاهای نمناک متعفن تکون می یابد و در پوست و اهل چین و بعض فرنگ آنرا
در مربا ساخته می خورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف آشامیدن سوخته آن با یک مثقال و نیم
عسل جهت عسر التنفس و دفع احتباس بول و حرقت آن و استقاط نمودن جنین و تسکین درد رحم و رفع ورم هوام و ناقص حمیات و مطبوخ
آن در روغن زیت جهت تسکین درد گوش و ضماد آن با موم و زرده تخم مرغ بو نمی آن جهت درد رحم و گرده و احتباس بول چون آنرا با قرد نا ددری
از فافس که بفارسی ساس [illegible] با روغن زیتون بجوشانند تا مهرا گردد تدهین بدان جهت بواسیر و امراض مقعده گویند مجربست و با انجیر جهت قروح ساق
نافع و بیضه آن رفع قروح مذکوره [illegible] و خوردن آن با کوفته مورث برص و بخور دزد نیج و نوشادر باعث گریزانیدن آنست بندان بفتح
باء موحده و سکون نون و فتح دال و الف لغت هندیست مغربی جرحطان نامند و انشاء الله تعالی در حرف الجیم خواهد آمد ماهیت آن خلقیست که بر درخت
دیگر روید و بپیچد بران خواه تخم انجیر بران افتاده باشد دیانه طبیعت آن گرم و خشک و سرد و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن دافع سودا و بلغم
و خون فاسد و جهت دمامیل و بثور و سموم نافع و بر هر درختی که روید و بپیچد خاصیت آن پیدا میکند و در کتب اهل تفصیل مذکور است بنداک بفتح
باء موحده و سکون نون و فتح دال مهمله و الف و لام و [illegible] نیز نامند ماهیت آن گیاهیست هندی که بر اشجار می پیچد و برگ آن شبیه برگ تانبول و منبت آن
کنار آبها و جاهای سایه ثمر آن مدور طولانی و تلخ و پر ریشه و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و بیخ آن بسیار و در زیر زمین میرود و دو قسم میباشد سفید و
زرد و سفید آن بهتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن چون بیخ را از زمین بر آورند و پوست آنرا جدا کرده در سایه خشک کنند
نیم مثقال آنرا سائیده و با ماء العسل بخورند جهت اسقاط جنین مرده نافع و اسهال و ادرار عظیم آورده یا [illegible] آورد و اهل هند جهت
یرقان و استسقا می خورانند و بسبب قوت تفتیح و ادرار قوی که دارد نفع می بخشند و جهت تپ ربو و ضیق النفس و سرفه بلغمی مفید و تخم

آن جهت یرقان نافع و سعوط آن بسیار تاب از بینی جاری مینماید و یرقان را دفع میکند و چون کرده ثمر خشک آنرا با زهره گاو بسرشند و بر بواسیر ضماد نمایند دانه آنها خشک کند و وجع آنها تسکین دهد و چون با شکر بخورند ادرار طمث نماید و مجرب و زیاده از آن کشنده است بلقی نه اسهال بندق بفتح با و سکون نون و ضم دال و قاف معرب زفندق فارسی است و بعربی جلوز نامند ماهیت آن ثمر درختی است جبلی و در صحرا و البساتین نیز بهند ارتابر بید و مخصوص ببلاد و بسیار سرد است و ثمر آن سه پهلو مائل بتند و بر دو مغز تازه آن سفید و کهنه آن مائل بزردی و با دهنیت بسیار و مانند مغز بادام دو پارچه و بر آن پوست نازکی سرخ به تیرگی و بر بالاے آن پوست صلب صدفی جوزی رنگ و بعد کمال رسیدن شکسته مغز آن را استادل نمایند طبیعت آن گرم در آخر اول و خشک در اول آن جمیع اجزاء درخت آن تا اغصان و برگ با قوت قابضه و عفو جهت و تجفیف خصوصاً پوست بیرون آن و حفت ما بین مغز و پوست صدفی آن دو غایت بیس افعال و خواص آن مبهی و مقوی احشا خصوص سوے ما هاضم و زیاده کننده جوهر دماغ و آشامیدن آن با انجیر و سداب و بعد طعام جهت سموم بارده نافع و جهت گزیدن عقرب و کمیت آن با ماء العسل جهت سرفه مزمن و با عسل و یا شکر جهت سرفه و اعانت بر اخراج نفث صدر و ریه و تقویت باه و بو داده آن با اندکی فلفل منضج نزله بارده و موافق سینه و شش و با انیسون جهت خفقان و هزال گرده و حرقة البول و تقویت باه و سموم بارده و زهر عقرب نافع و ضماد سوخته پوست آن با پیه خرس یا پیه خوک داء الثعلب رویانیدن مو آن با روغن زیت بر یافوخ اطفال شیر خوار جهت رفع ازرقی چشم و سیاهی حدقه و موی پلک ایشان نافع و گویند نگاهداشتن چهار عدد آن در چهار کنج خانه و همچنین با خود نگاهداشتن آن مانع گزیدن عقرب است و چون بخایند و در چشم جهت طرفه بچکانند نافع و مغز آن اغلظ مغزها و آکثار خوردن آن مولد ریاح و تحدید معده و مضر معده و مهیج قی و مصلح آن در مبرد المزاج ماء العسل و فانیذ و در محرور سکنجبین و جلاب و مقشر آن و سریع الانحدار و غیره مقشر آن حابس بطن و مصدع و مصلح آن فانیذ و جوارشات مسهله بدل آن حب الصنوبر و مغز گردگان مقدار شربت آن تا بیست درهم روغن آن گرم و خشک در دوم جهت سرفه بارده و درد سینه و جگر که از برودت باشد و تدهین آن جهت گزیدن عقرب و رتیلا نافع و مضر معده مصلح آن میبه و پوست سبز آن در رعایت نیفرد و دو دانگ آن حابس اسهال کهنه و حفت آن بدستور بندق هندی بهنده ایتهه و به نبطی رته و ببربری الموطوا طماط نامند ماهیت آن ثمر درخت عظیم هندی است از فندق بزرگتر و پوست آن تیره مائل بسرخی و چین دار مانند سپستان و در زیر آن رطوبتے لزج تیره رنگ اندک شیرین بسیار تلخ و چون خشک و کهنه گردد کمتر میگردد تا آنکه زائل میشود و در زیر آن نیز اندک پوست صلبی صلب تر از پوست بالاے آن و در جوف آن تخمی سیاه رنگ صلب ضخیم و مغز آن سفید شیرین مستعمل پوست ثمر آنست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده هاضمه و اعصاب و اعضای مسترخیه در دفع سموم و شربت دو قیراط آن با شراب سکنجبین دافع قولنج و یکمثقال آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و تپ لرزه و اسهال و مبلغیه بشربا که در آب بمالند تا کف آورد و صاف کرده بخورانند و جهت صداع و شقیقه و سبل و غشاوه و لقوه و فالج و صرع و سدد ریح الخشم که عبارت از بطلان شم است سعوطاً بقدر فلفله و بخور آن جهت جنون و ام الصبیان و ضماد آن جهت گزیدن مار و عقرب و رتیلا و باسر که جهت خنازیر و ریاح گرد نشیت و صرع اطفال و اکتحال طبیخ آن با سرمه جهت رفع الحولی و نزول آب در چشم و چون در آب بمالند و بهم زنند تا کف کند و کف آنرا بمار گزیده بخورانند نافع و دو درهم از بیخ درخت آن جهت ذات الجنب بارد و بو و سرفه و نفث الدم و فرزجه مغز آن جهت اخراج جنین و احتباس حیض و یکدرهم آن جهت در درجه نافع مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و چون در یکمثقال آن نیم دانگ محموده لحاظ کنند در اسهال بالغایت سریع الاثر گردد و چون دو درهم آنرا کوبیده با جلاب قی بخیسانند پس سکنجبین را با عدس یا جو مقشر طبخ بلیغ داده مرق آنرا با قدری ستمونیا بنوشند باعث اخراج اخلاط محترقه گردد و آشامیدن سبزی که مبال مغز آن میباشد مورث ثقل سامعه است

بنج بفتح موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ فارسی است و بعربی سکران و بیونانی اقیقون و بسریانی ازبانیلوس و ببربر اقطیبت و اقیر ابس نیز و بهندی اجاین خراسانی و بجبت و طمی گبر حکیم گویند چه خلاف آن شبیه است بقصر ماهیت آن نبتی است برگ آن شبیه برگ باوربنجویه و بسیار غلیظ

و در عرض و طول از ان بیشتر و سیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تلخ شبیه بطعم زیتان و جوی نیز شبیه بدان و ساق آن غلیظ و بر ان زغبی مانند پشم و ثمر آن در غلافی شبیه بگل انار و در شکل و قدر اکثر در طول و شاخهای آن یکی زیر دیگری و در تحت اوراق و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر از آن و غیر مدور و آن سه نوع میباشد سیاه و سرخ و سفید و گل سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه به تخم ریحان و اندک سیاهی از تخم ریحان کمتر و گل سرخ آن مایل بزردی و تخم آن شبیه تبودری و گل سفید آن مایل بسفیدی و سیاهی کثافت برگ آن کمتر هر دو نوع اول باسمیت و غیر مستعمل بسبب سمیتی که دارد و سوم که سفید باشد مستعمل است و نسبت بهر دو کباب نرو بعضی ریحان آن سرخ آنرا استعمال مینمایند بعضی اطبا تازه آنرا بجمیع اجزا کوبیده عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک مینمایند جهة الحاجت بکار میبرند و بعضی آنرا کوبیده آرد گندم داخل کرده اقراص ساخته خشک مینمایند و قوت آن تا یکسال باقی میماند و بعد از ان ضعیف میگردد طبیعت سیاه آن هر دو خشک در آخر سوم بلکه در اول چهارم و سرخ آن از ان کمتر و سفید آن از همه کمتر یعنی در اول سوم افعال و خواص آن تمامی آنها مانع نزلات و سیلان رطوبات اند بسوی چشم و مسکن اوجاع گوش و مخدر و منوم و قاطع نزف الدم از هر عضو و سیلان رحم و مقوی اعضا و رادع و مجفف و مسکن صداع مزمن و ضربان مفاصل و عرق النسا و نقرس و ضماد عصاره آن با آرد جو جهت اورام حاره و درد گوش و چشم و تخم آن با شراب جهة نقرس و ورم پستان و خصیه و طلای آن بعد از کندن موی مانع رویدن آن و بشرط تکرار عمل و مطبوخ آن با سرکه و باتانة آن افیون مجفف قروح و طلای آن با دارچینی و زنجبیل و عسل جهة ورد معده و فتیلهٔ آن با انجره جهة بواسیر و امراض مقعده و چون برگ و شاخ تازه آنرا در عصاره طبیخ دهند تا اعلت آن غیبت اما با حنظل عمل نیست تا سه روز خوردن سه چهار عدد برگ آن با شراب جهة رفع تب که با حرارت و برودت برده باشد و تسکین و جع عظام و بخور آن بجهت جرب ست و کرم دندان و قطع نزف الدم و آشامیدن شش قیراط از تخم آن با دو چندان تخم خشخاش و ماء العسل جهة سرفه و قطع نفث الدم و دوی الدم از اعضاء گرم و سه قیراط آن با عسل مسکن وجع نقرس و ضماد برگ آن و نشره آن با طلاکه نوعی از شراب ست جهة آکله استخوان و طلاء پخته آن با زرده تخم مرغ جهت دابیه و سرگین زان خصیه با آرد باقلا جهة منع بزرگ شدن پستان و خصیه با عسل جهة درد خصیه و ضماد برگ مشوی آن با بیاض زرده تخم مرغ جهة تسکین وجع مفاصل و چون از بزر البنج و افیون هر دو مساوی حب ساخته بقدر یک باقلا با نخودی فرو برند خواب طویل آرد و چون بزر البنج را سائیده با قطران بهیت در سوراخ دندان کرم خورده پر نمایند و درد و جع آنرا تسکین دهد و فرزجه آن بجهت رفع قروح رحم و تخفیف رطوبات آن و ضماد آن بجهت درد جگر مزمن و مضمضه بطبیخ آن و طبیخ بیخ آن بجهة درد دندان نافع و بدل آن افیون و مورث سدره و داء خناق و خون خصوصا سیاه آن چنانچه جالینوس گفته و سرخ آن اقرب بدانست مصلح آن عسل و انیسون مقدار شربت از سفید از شش قیراط تا نیم مثقال از سرخ آن تا شش قیراط از سیاه آن تا چهار قیراط و ضماد و قرص معمول از برگ آن قوی التاثیر در تسکین اوجاع از صمغ آن و قطور عصاره آن با عسل مسکن وجع گوش و با روغن گل مسکن وجع دندان عصاره برگ و شاخ آن و همچنین عصاره تخم تازه آن تنهائی که آنرا کوبیده آب گرم بران پاشیده فشرده با شیافات مسکنه اوجاع عین جهة تسکین وجع آن و سیلان رطوبات حاده سائله از آن نافع و چون بزر منان با کوفته و لته پارچه بسته و در پوست گوزن بسته زن تعلیق نماید بادام که با او باشد آبستن نگردد و مقدار چهار درهم از سیاه آن کشنده است و سبات و ظلمت عین و حمرت آن و سردی بدن بعد گرمی پس ضیق النفس و زردی زنگ بهار و جنون و تشنج و ورم طبیخ و ورم لسان و سخن ناگفتن و کف بدن آن و خناق و در گذاشتن علاج آن بکررقی فرمودن با ماء العسل با شیر بز یا زلال یا گاه آشامیدن طبیخ انجیر در شیر و طبیخ حب الصنوبر و تخم بادنجان و پوست بزربوا و شلغم و سیر و پیاز و تره تیزک و انجیر یا بیه خنزیر کهنه و طلاکه نوعی از شراب ست گرم کرده بسیار نافع ست و در دخن آن که بزر البنج سعفند را کوبیده با آب گرم خمیر کرده در آفتاب گذارند تا اندک خشک شود پس افشرده بگیرند تدهین بدان جهت قروح صفراوی سر و جرب و حکه و سعوط آن بجهت رفع درد سر حار و بیخوابی و تقطیر آن جهت درد گوش و حمول آن بجهت صلابت رحم نافع و چون بالنصف آن تخم کاهو و ثلث آن تخم خشخاش کوبیده روغن از ان بگیرند تریاق سموم است و جهت سرسام و مالیخولیا و وسواس و تندی خشم و شر با و سعوط او و تدهینا نافع بنطافلن بکسر با موحده و سکون نون و فتح طاء مهمله و الف و فتح فا و ضم لام و نون لغت یونانیست بمعنی ذو خمسه اوراق و آن غیر انتلی است که بفارسی پنجنگشت دموی

بیونانی بنطافلن بمعنی ذوخمسه اوراق و بعضی بنطاطوس بمعنی و موخمسه اقسام و بعضی بنطاناطی بمعنی دو خمسه اجزا مند دبلغات دیگر نیز آمده معنی آنها تریب بدینهاست ماهیت آن نباتیست شبیه بنجنگشت و شاخهای آن باریک بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ نعناع و در سر شاخ پنج عدد و بنادر در بعضی زیاده و دو طرف و برگ آن مشرف مانند و گل آن مابین سفیدی و زردی بخلاف انلق که گل آن مائل بسرخی و در زمینی ست و برگ این شبیه برگ زیتون و ازان ریزه تر و چون بدست بمالند بوی آن و رطوبت شبیه بسیار به نبات آن و تربیت بیخ انار و شاخهای آن صلب و ثمر آن که بر زنان آن باشد بقدر فلفل ست بخلاف بنطافلن که نبات این با آن قدر بلند نمیشود و شاخهای این چندان صلابت ندارد و نه ثمرت دمنبت هر دو نزدیک آبهاست و بیخ بنطافلن مائل بسرخی و طویل و غلیظ و کثیر المنفعة و ذی حدت و حرارت طبیعت جمیع اجزای آن در حرارت قریب باعتدال و در سوم خشک بعضی در دوم گرم دانسته اند و باقوت مجففه افعال و خواص آن محلل و تریاق سموم ادویات قتاله آشامیدن دو مثقال از برگ آن با در دمالی که شراب معمول از غسل و آب باران ست با عسل یا همون آن قلعه برای حمی غب غیر خالص و غاسیه بلغمیه مزمنه نافع و از خواص آنست که چون بیاشامند برای حمی ربع چهار برگ از چهار شاخ و برای حمی غب سه برگ از سه شاخ و برای حمی نائبه دو برگ و برای حمی یوم یک برگ تازه آن و چون یکماه هر روز برگ شاخ آنرا بخورند صرع مزمن را دفع کند و مداومت آشامیدن قیراط عصاره برگ آن جهت یرقان مجرب یوم و بجهت قطع الدم باطنی و مخاوآن جهت ظاهری و ضماد برگ آن با نمک و عسل جهت التیام جراحات و بواسیر و خنازیر و بجهت ضماد آن برقیل و یا اسحاینر جهت امراض مذکوره و نزف الدم و ذرور آن بر جراحات تازه مفید و خرس و ن برگ آن بر جامه خواب باعث تقلیل احتلام و سعوط آب برگ آن جهت جدری سینه نافع بشرط آنکه بعد از سعوط فرمود آن مقاری تر از برگ که عرق کنند و عصاره بیخ آن جهت رفع اسهال و درد جگر و شش و قرحه امعاء و مفاصل و عرق النسا و صرع و سه مثقال آن جهت سموم ادویه قتاله نافع و ضماد بیخ کوبیده و مطبوخ آن با سرکه جهت منع انتشار نمله و تحلیل خنازیر و اورام صلبیه بلغمیه و بند شدن و آماس کردن شریان مقصود و بیلاد و جرب و غش و بواسیر که دانه آن ظاهر باشد و جرب و غرغره بطبیخ آن و آب که ثلث آب برود جهت خشونت حلق و مضمضه و نگاهداشتن آن در دهان جهت تسکین وجع اسنان و منع قروح خبیثه آن از انت و شرب آن جهت رفع اسهال البطن و قرحه امعاء و وجع مفاصل و عرق النسا نافع مضر معده مصلح آن سکنجبین و شربت آن از یکمثقال بدل آن در بادورد اسقولوقندریون و مرخ و زعرورده گویند بنطافلن را اسبندی الطبرانی نامند و آن سه قسم میباشد قسمی گل آن زرد و این بسیار عزیز و اهل صنعت قسمی گل آن سرخ و قسمی گل آن سفید و این بسیار میباشد و گیاه آن تا یک و نیم ذرع و نهایت دو ذرع و پر شعبه و هر شعبه شاخهای باریک بر سر شاخهای پنج برگ شبیه برگ نعناع و بسیار سبز و کوچک و در بن شاخهای باریک آن یک دو شاخ بسیار باریک یکدسته و بر سر آن برگ بسیار کوچک و از اطراف آنها شاخهای باریک یا فتیله بلندی باریک که ثمر آنست بر آمده جوف آن مملو از دانه های بسیار ریزه از کمی مضر و بعد رسیدن سیاه میگردد و ساقهای گیاه آن مجوف و اهل هند آنرا گرم و تر میدانند و برگ آنرا بجهت بخور دادند و جهت استسقا و قولنج و ریاح نافع میدانند و قطور سه قطره آب برگ آن در گوش جهت ریش و درد آن نافع اما در اول وجع عظیم بهم میرسد پس زائل میگردد و گویند چون یک برگ آنرا با یک برگ جوز مائل کوبیده حب بندند و لعاب تپ بلغمی بخورانند بیک دفعه زائل گردد و بیخ آنرا چون با برگ تنبول بخورند جهت سابج که نوعی از حمی بلغمیه است و در روز آثار ظهور نوبه آن همچنین تا سه چهار روز نافع و جهت مجرب چون بر بدن شخص را دو روز مسح نموده آن مقدار از عصاره آن بر سر آن ریزند که چهار انگشت بالای آن آید و در آفتاب گذارند تا حل و ذنبان آتش ملایم میگرد و پس مسح نموده از پارچه حریر بگذرانند و با آب برگ تنبول حب سازند بقدر کنار کوچکی و از یک حب جهت تحلیل نفخ و ریاح غلیظ و قمع بلغم نافع و از تخم آن یکدرهم با نانخواه بوزن آن آشامیدن جهت استسقا نافع بنفسج بفتح با نون و سکون فا و فتح سین مهمله و جیم موسوم به بنفشه فارسی و بعربی فرفر و بیونانی ابرو نامند ماهیت آن گیاهیست بلندی آن بار یکتا یک شبر و هم با شاخهای باریک بسیار از یک بیخ رسته که هماهتا سیاه قتهای برگ آنست و برگ آن شبیه انار و ضاد الا آنکه پائین برگ آن عریض تر و بزرگ تر و

درهر دو گوشه آن کمی برآمده و فی الجمله صنوبری شکل از میان گیاه آن شاخهای باریک رسته و بر سر هر شاخی یک گل کوچک خوشبو [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] و نواح آن سبز میشود و تخم آن اندک کوچکتر و زرد رنگ میباشد و [illegible] گل لاجوردی رنگ خوشبوی آنست که کهنه و [illegible] باشد
طبیعت آن در اول سرد و در دوم تر و بعضی در اول سرد و تر و بعضی در اول گرم و تر نیز دانسته اند افعال و خواص آن مسهل صفرا به رفق
[illegible] و مسکن عطش و جهت [illegible] تپهای حاره و خفقان و غشی با ماء الشعیر آلو و تحلیل اورام لطیفه و [illegible] صداع
حاره و سرخ اطفال و نزلات و زکام و سرفه خشک و نفث سینه و حلق و خناق و ذات الجنب و ذات الریه و جهت معده و کبد و طحال و ورم مقعده و حرقت
شانه و بول و احتباس آن [illegible] با دو نطول او ضماد او و [illegible] تازه آن منوم و مداومت آشامیدن آن چند روز هر روز دو درهم تا چهار درهم
[illegible] جهت رفع اسهال صفراوی از انواع مجرب [illegible] مثقال سائیده آن باشیر خشت و شکر [illegible] آن مسهل سریع الحل و [illegible]
آن [illegible] مرکبه [illegible] و گویند گل تازه آن فادزهر سموم و منوم است و طول طبیخ آن با بابونه [illegible] جهت تسکین وجع و [illegible]
و جهت سرفه [illegible] نافع و ضماد بسیار نرم سائیده آن [illegible] جهت صداع و [illegible] حاره معده و کبد و سائر اورام حاره و خناق
[illegible] باعث [illegible] ثقل معده و غثیان و التهاب حاره و بعضی این مضار را مخصوص [illegible] آن دانسته
[illegible] باعث زکام و مصلح آن [illegible] بدل آن نیلوفر و برگ خبازی و در سرفه گل گاوزبان [illegible]
آن [illegible] مقدار شربت از جرم آن پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و گفته اند بنفشه را چون با دواها [illegible] یعنی دوائی که [illegible]
باشد مانند [illegible] ترکیب کنند باید که مراعات آن نمایند که قوت یکی [illegible] مبطل قوت دیگری نگردد و نیز بسیار باید که جوش ندهند زیرا که جوش بسیار
مبطل فعل آنست [illegible] آن با شکر مقوی فعل آنست در اسهال [illegible] مطبوخ آن بیشتر است [illegible] معده [illegible] از جرم
آن [illegible] تمر هندی و شاهتره [illegible] قوی الاسهال خصوصا [illegible] نمایند [illegible] فلوس خیار شنبر [illegible]
[illegible] آب برگ [illegible] یکدرهم [illegible] آن شکر جهت خروج مقعده اطفال بغایت موثر و ضماد آن جهت
اورام حاره و التهاب معده و حرارت چشم و برآمدگی مقعده و جرب صفراوی [illegible] عدیل است و آشامیدن شراب [illegible] آن یعنی گل آن جهت
ذات الجنب و ذات الریه و تسکین التهاب معده و روغن آن سرد و تر و منوم و جهت جرب و جراحت و خشکی سینه و سرفه و [illegible] نرم کردن اعضا و
مفاصل [illegible] بکرات آشامیدن [illegible] بعد از تعریق در حمام جهت ضیق النفس و ضماد آن با موم [illegible] اطفال جهت سعال بغایت نافع
[illegible] جهت حرقة البول و حرارت شانه و سعوط آن جهت [illegible] بی خوابی مفید [illegible] جهت سعال [illegible] مجرب و چون
[illegible] روغن بنفشه [illegible] معده ضماد نمایند [illegible] عدیل ندارد و بدل آن روغن نیلوفر [illegible] آن چند نوع است یکی آنکه
[illegible] در کیسه کرباسی کرده [illegible] گل را تجدید کنند تا [illegible] مغز بادام یا کنجد رنگین شود و برنگ [illegible] پس هر وقت
که خواهند [illegible] گل بنفشه تازه را در روغن [illegible] مثقال [illegible] در آفتاب گذارند و بعد از هر چند روز
[illegible] معمول آن با شکر [illegible] برای سرفه [illegible] جهت ذات الجنب
[illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] با اعتدال [illegible] قابض افعال و خواص آن جهت [illegible]
و اسهال [illegible] مصلح آن روغن [illegible]
[illegible] خوشبوی و گفته اند که پوست ام غیلان [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] اقوال است و بهترین آن [illegible] فایق و خوشبوی آنست طبیعت آن گرم و خشک قریب بآخر درجه اول

۱۶۵

افعال و خواص آن از عطریات ست و مقوی معده و جگر و دماغ و جهت تقویت باه و ادرار بول و قطع اسهال صفراوی و غثیان حادث از
برودت و نشف رطوبات شربا و ضماداً آن جهت تحلیل طحال و تخفیف رطوبات و طلاء آن مانع عرق و خوشبو کننده آن و قاطع رائحه نوره و منقی جلد
و رطوبات تحت آن مقدار شربت آن تا نیم درهم بدل آن آس ست بن بفتح با موحده و نون مشدده در اصل اسم ثمر غلیظ ست بلغه یمن مشهور
بقهوه بوده بالفعل اطلاق مینمایند بر ثمری خاص برای حرمت آنرا ترک کرده این را بجای آن می آشامند ماهیت آن ثمر درختی ست
کوهستانی که در جبال یمن و نواح آن و ملک حبشه و در بنادیه که جزیره الیست از جزائر زیر بادات نیز بهم میرسد تخم آنرا در روز میکارند و در آب
کبیر و اسم باه رومی اند میرسد و فصلی می باشد یعنی هم خود رو جنگلی صحرائی و هم مزروع بستانی و بترتیب بسیار خوب بعمل می آید که شاخهای باریک
بسیار آنرا می برند و گلهای ضعیف ناکاره آنرا دور میکنند و آنرا آبیاری و غیره آن بنحو لائق مینمایند بهترین بستانی آنست که در بیت الفقیه از زمین
میشود و آن دانها سبز متوسط در کوچکی و بزرگی و خوشبو و بو داده و کوبیده آن چرب میباشد و خوش طعم و رائحه و درخت آن یکساق دارد بسطبری
انگشت ابهام و بلندی آن بقدر دو ذرع تا سه ذرع دست میرسد شبیه بدرخت زعرور و گل آن سفید و رنگ ثمر آن در غلاف سیاه رنگ شبیه بحب الغار بزرگی
فندق کوچکی و پوست آن نازک تر از پوست آن هر دو و اندرون آن دو مغز و در وسط هر مغزی شگافی مانند شگاف دانه گندم و شبیه بخرما
لیکن از ان بهتر از گندم بزرگتر و از هسته خرما کوچکتر و سبز رنگ و در جوف آن پرده نازک پیچیده یا اندک تلخی و بهترین آن تازه سنگین سبز رنگ
یمنی آنست که در ته آب رود و پس حبشی و سیاه آن بسیار بد و تلخ و بد طعم و بتاوی آن سفید و بزرگتر و سبکتر از یمنی و حبشی و پوست تازه آن با اندک
رطوبت و سپیدگی و حلاوت و خصوصیتی و چون خشک گردد حلاوت آن کم و رفته رفته زائل میگردد گویند سبب اطلاع بر آن آنست که شیخ ابوالحسن شاذلی
رحمة الله تعالی که در کوهستان یمن صومعه داشت و مریدان را بسبب کثرت بیداری و ریاضات کسل و ماندگی میشد اتفاقاً وقتی بعضی ثمر آن را یافته خوردند رفع
کسل و ماندگی ایشان شده این را با دیگران گفتند ایشان نیز خوردند و نفع یافتند به پیر خود گفتند او حکم نمود که در آب ترا بپا شامند چون این میوه را در
آب جوش داده آب آنرا می آشامند باعث رفع کلال و ملال ایشان میشد پس رفته رفته شهرت تمام یافت و بتجار در گل بلاد بردند و متداول ساختند
و اکثر بیخو... و لیکن اهل هر بلدی و جائی بنحوی خاص اهل یمن و نواح آن پوست بیرون آن را کفته تر نامند خصوصاً تازه آنرا در آب بسیار جوش
داده و صاف کرده گرما گرم و نیم گرم پیالها بزرگ بیش از طعام و اکثری بعد از آن می آشامند و نوع بسیار بر آن دارند و طعم آن نیز مائل بشیرینی و خوش صحت میباشد
خصوصاً تازه از آن اهل مکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله تعالی شرفاً و تکریماً و بلاد دیگر از عرب و عجم و ایران و توران و هندوستان و فرنگ و غیرها مغز آنرا بعضی خام
و بعضی نیم بریان که چوبی رنگ گردد و بعضی بریان که قریب باحراق رسد بعضی نیم کوفته و بعضی نرم کوفته در آب طبخ داده و بعضی اندک غلیظ و بعضی بسیار رقیق و بعضی
متوسط بعضی صاف کرده و بعضی صاف ناکرده می آشامند و فرنگان با قدری شیر و نبات می آشامند چنانچه بتفصیل در قرابادین مذکور شد و در طبع و مزاج
آن اختلافست حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی در آخر رساله افیونیه خود در بیان قهوه نوشته اند که سرد و خشک در درجه دوم ست جهت آنکه در آن کیفیتی غالب
طعم و رائحه و قوابیست که قیاس دلالت بر حرارت آن می نماید و تجربه یافته اند که سردی آن بسر حد افراط میرسد و در تساوی و غلبه سردیک از برودت و یبوست
بر دیگری موقوف بتامل ست و میرزا قاضی در رساله خود نوشته اند که بتجربه حقیر یافته که سردی آن در درجه اول و خشکی آن در درجه دوم ست و حکیم
سالک الدین یزدی نوشته است که بعضی از افعال و خواص ادویه بر آن رفته اند که برودت آن در اول درجه ثانیه و یبوست آن در ثالثه است
بواسطه آنکه در ادمان آن یبوست دماغ و بیخوابی و خشکی مزاج بهم میرسد شادیان آنرا تشبیه داده و انطاکی گفته که گرم در اول و خشک در دوم و آنچه شیوع
یافته که سرد و خشک ست نه چنین نیست جهت آنکه پوست آن تلخ ست و هر تلخی گرم ست و یکی که پوست آن گرم باشد مغز آن معتدل
یا سرد در اول و آنچه دلالت بر برودت آن میکند منفعت آنست و تجربه رسیده که جهت تخفیف رطوبت و سرفه بلغمی و نزلات و تفتیح سدد و ادرار
بول نافع ست و این همه نیز دلیل حرارت و یبوست آنست و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بقیاس ظاهر میگردد که در گرمی معتدل و خشکی بر آن غالب و قشر آن گرم و خشک

ازان باشد مؤلف گوید شاید که مرکب القوی باشد خصوص تازهٔ آن جهت آنکه دران دو جزو ست یکی لطیف هوائی حار رطب و دیگری کثیف
ارضی بارد یابس که بجزو اول افعال و آثار حرارت از تفریح و تلطیف و تفتیح و تنضیج و ادرار و تلیین و غیرها ازان صادر میگردد و در بجزو ثانی افعال
و آثار برودت و یبوست از تسکین حرارت تشنگی و ثوران غلیان دم و حدت صفرا و لذع آن و منع نوم و یبوست دماغ و غیر اینها ازان ظاهر میشود
هرچند تازه‌تر باشد آن جزو اول دران زیاده میباشد و چون کهنه گردد بتدریج کم و زائل میشود خصوص قشر آن و چون بریان نمایند آن نیز
کمتر و زائل میگردد بقدر بریان نمودن آن و بالجمله تازه و تر آن خصوص قشر خام آن مایل بحرارت و رطوبت است و کهنهٔ آن خصوص بریان
آن بارد و یابس هرچند کهنه‌تر گردد و زیاده بریان نمایند بر برودت و یبوست آن می‌افزاید افعال و خواص آن آنچه اطبای مذکور بیان
فرموده اند آنست که شرب مطبوخ آن مفتح سدد و مسکن ... تسکین اوجاع و ثوران غلیان خون و حدت و لذع صفرا و احتراق آن و مرقق
و مصفی اخلاط و غلظت آنها ست و لهذا در حمیات دمویه و صفراویه و سوداویه خصوصاً ... و بعد بر در حصبه و جدری و ربع مفید ست و قطری دموی
یرقان را سود دهند و ... مدر بول محفف رطوبات و نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات در رفع اعیا و تقویت معده و اکثر انواع صداع و ربو و مالیخولیا خصوصاً
احتراقی آن ... اخلاط و انجا آدمها باشد بجهت تشفیه و ترقیق این اخلاط را و منع و انجره را گفته اند بواسیر را نافع ست ... و آن با آب غسل جهت جرب
عضو ... آن ... جهت امزجهٔ حار رطب حکیم میر عماد الدین محمود فرموده پندارم که منجذم را نیز نافع باشد بجهت همین علت نیز سرفهٔ بلغمی و نزلات
... صعود بخارات بدماغ و اسهال را نقصد ... بریان آن کثرت نوم و تشنگی ... اکتفا نمودن الطعام و شراب اندکی آنکه
... مزاج گردد مفید و نیز در رفع اعیا و ماندگی و کلال و ملال اسفار و حرکات و مشقتها نمایند و بعضی راغبان و حریفان شراب آن
این رباعی را در مدح آن گفته اند رباعی را چیست قهوه روح فزا و کسل گسل + آرام جان قوت اعضا و قوت دل + تقریب اجتماع جوانان ... با
تفریح بخش خاطر پیران منفعل + و دیگری این فرد را گفته ست قهوه جام سفرای مزاج تریاک + پرطاوس نظر انتر ده تنباکو ست + از مضار آن
آنست که گفته اند صداع می آرد و باعث بیداری و لاغری بدن و صفرت لون و قطع شهوت باه و تقلیل منی و خفقان و تشنج و قولنج و مالیخولیا و کابوس و خشک
نمودن آلات تنفس و درشتی آن و مولد بواسیر و بالجمله بارد المزاج مرطوبین و اصحاب غلبهٔ اخلاط فاسده را بسیار مضر و بعضی ظرفا در مذمت آن گفته اند
بیت آن سیه رو که نام او قهوه ست + مانع النوم و قاطع الشهوه ست + اغلب آنکه این مضار اکثر در کهنه بسیار بریان کرده سیاه شده آن باشد نه خام
آن خصوص تازهٔ تر آن که در بعضی امزجه شاید مجرب باه و هاضم طعام باشد و ممکن که وجه و نوع این مضار آشامیدن آن بالا طعام همین وجه باشد و در جواب
این گفته اند که وجه نوع ایشان بدان کثرت حرارت مزاج و خوردن خرما و میوه‌های گرم ست و محرر گوید حق آنست که مبالغه بسیار از طرفین در منافع
و مضار آن بیجاست اکثر بعادت و قوت و حرارت و برودت مزاج و قلت و کثرت آشامیدن آن بر میگردد و بهیچ یک کلی نیستند و بیان وجوه
هر یک از منافع و مضار آن طولی دارد و مقام گنجایش تفصیل آنها ندارد و نیز آنانی نوشته اما جمعی که مزاج ایشان گرم باشد این دو سبب آنکه
حرارت را کم میگرداند و بسبب کمی حرارت رطوبات کم بتحلیل میرود و لهذا گاه است که ایشان را خواب می‌آورد از انجمله شخصی را دیدم که مزاج او کمال حرارت
داشت و بدان سبب بخواب نمیکرد و مانند کسی که برسام داشته باشد و اضطراب میکرد و چون دو سه پیاله قهوه بدادمت نمود او را خواب آمد و آن
حالت زائل گشت و چون قهوه مفرح قلب ست اگر با مروارید استعمال نمایند اولی ست خصوصاً در حصبه و جدری بعد از بر زدن جهت آنکه مروارید را
در حصبه و جدری نفعی تمام ست و نیز استعمال آن جهت تقویت قلب با زعفران که چند حلقه معین طبیخ در آن اندازند نیکو ست و چون مسافر در وقت
فرود آمدن و همچنین بعد تعب و مشقت بسیار و بعد از خوردن افیونیات دافع تعب و کلال و ملال و باعث شگفتگی طبع ست و آشامیدن چند فنجان آن گفته اند
ناشتا و در وقت اشتها از غذا اکثر نباید آشامید بلکه صبح اندک غذا بطریق ناشتا که بالفعل در عرف عوام مشهور بچهت القهوه ست خورده بالای آن چند پیاله
بیاشامند و اگر خواهند معتادین با فیون و افیونیات شب نشینان آخر روز یا بعد از نماز عشا خصوص در فصل خریف و شب چند پیاله بیاشامند دفع نعاس نماید

۱۶۷

وگفته اند مصلح آن زنجبیل و دواء المسک و نبات و گلاب و امثال این هاست و شیخ داؤد انطاکی نوشته شخصی که اراده شرب آن برای
گشادن و رفع کسافت و آنچه ذکر کردیم نماید باید که شیوتیج در روغن پسته و روغن بسیار با آن بخورد و قومی با شیر میخورند و این خطاست خوف
احداث برص است و محمد میگوید که بهترین مصلحات که معمول است آنرا طبیب لذید میگرداند و کریه مذاقه نمیسازد و تنبل اشهب است پس زعفران بلستکی بفتح
ادنقارسی و سکون نون آن کمتر و سین مهمله و سکون تای و چهار نقطه هندی و کاف و سکون یا دین جنگلی بهر نامند یعنی درخت جنگلی بزبان زیرا که بن بفتح بای مهمله
بزبان هندی یعنی جنگل و چنگک یعنی پا بستان است ماهیت آن نباتی است هندی با بن شجر و گیاه با شاخهای بسیار باریک مستطیل
و را نابو به مبیشتر شاخهای بسیار باریک انها برگهای کوچک فی الجمله شبیه ببرگ حنا بعضی کوچک و بعضی اندک کلانتر و عریض تر و کوتاه تر
ازان و تخم آن فی الجمله شبیه تخم اسپغول اندک ازان بهن تر و در خامی سبز و بعد رسیدن بنفش میگردد و در دبی طعم غالبی و در جوشانده آن تخمها
در زنگ سبز با طبیعت آن گرم و خشک باشد افعال و خواص آن چون برگ و تخم آن را نرم بسایند
آب نیم گرم تا مرحباله در هم باشد گرم کرده ضماد نمایند و بالای آن برگ بید انجیر را نیز گرم کرده بگذارند و با پارچه ببندند و تمام شب بگذارند
و هیچ آب چهار سیب و بادام قوی آورده و آشامیدن برگ و شاخهای باریک آن با آب سائیده جهت دفع رطوبت رحم و سیلان آن دافع
نمودن تینین یقید بیمایه بفتح بای فارسی و سکون نون و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و لام و ها ماهیت آن ثمریست هندی بقدر آلو دو طعم
بعضی چاشنی دار و بعضی مائل به ترشی و در جوف بعضی پنج و شش تخم کوچک و در جوف بعضی زیاده بخلاف آلو که دران یک تخم میباشد و در آن بعضی بار دارد
بعضی بی بار نیز شبیه درخت آلو و برگ و شاخ و شاید نوعی از آلو باشد که در ملک بنگاله بسبب غلظت هوا و آب چنین شده باشد چون ثمر پخته آن
خواهند تناول نمایند باید که آنرا خوب بمالند تا لزوجت دفع شود و تخمها از تخم آن جدا گردد پس بمکند آنرا و الا ترش و عفص میباشد افعال و خواص آن
مسکن صفرا و تهیج بلغم و مولد خون حار مزاجان را نافع و بلغمی مزاجان را مضر و مورث حکه خصوصا بچه در آخر موسم و بسیار در حوالی میشران میرسد و چنگلی
آن را ثمر کوچک و مضر تر است فصل الباء الموحدة مع الواو بورق بضم با و سکون او و فتح را مهمله و سکون قاف معرب از بوره
فارسی است و بهندی پا بری نون نامند ماهیت آن نمکی است که در زمین شوره زار متولد میگردد و از آب نمک تولد میباشد معدنی و مصنوع
بهترین آن معدنی است که از معدن آن آورده باشند و این اصناف و الوان میباشد و بعضی سفید پر و راغ و طعم آن شوره باشد و این را ارمنی نامند
جهت آنکه از ارمینیه آورند و ابلی و اجود اصناف است بعضی سرخ رنگ و این را نطرون نامند بهترین این مصری سرخ و نرم باملوحت و اندک تلخی
و تلخی سفید و بعضی آنرا صفا کی و این عرومنه بورق الخبازین است جهت آنکه خبازان در آب حل نموده بر روی نان قبل از طبخ میمالند در تنور تا خشکان
تا بالنتیجه سفید و براق نان گردد و بعضی را بورق الصاغه نامند و آن سفید سنگی سنگین است در زرگران و تصفیه طلای نقره مستعمل اند جهت آنکه آنرا
بسیار جلا میدهد و بعضی زرهی است و این در نهایت خفت و نرمی میباشد و آنرا از افریقیه می آورند و این جا در ترین اصناف است و بهترین این اصناف
سبک و تلخی و مرنه هر بلیغ التقطیع سفید رنگ الذاع است که در صورت مانند کف منجمد باشد و این نیز اگر خفیف صلب است از ریقی است و الا در جلا مانند بورق
سنگ عیر الست جهت آنکه زرهی بورق سنگ کبیر الحجم شبیه بآرد گندم غالص و مره زرهی منجمد بالتراب است و حمرست فرق میان زرهی و اسیوق
است که زبد البورق بسیار سفید و سنگین حجم باشد که زردی میباشد بخلاف آن و اما مصنوع آن پس تخته را از برازه و نشسته سر سال و دی الوزن
به مکعول قلمی نموده با آب مطبوخ حلل قلمی بسیار بران ریخته با آتش نرم طبخ بمیند و تا آنکه بسوزد و بار زانت میباید و تکار از این قسم تعمل می آید آنچه اذ در خ
بعمل آورد که آن گرگ آنرا مجنا مینامند گرد دو قرصهای سازند و این بسیار سبک و سفید مایل بسیاهی و مالحت میباشد و این بسیار کمیاب است و بورق
مانند بهترین همه اصناف ارمنی با چهار مذکوره است و تند ترین همه زرهی است طبیعت آن گرم تا اوسط سوم و خشک تا اما خزان نطرون و
زرهی افزلیقی تا اواسط چهارم افعال و خواص آن محلل و جالی و جاذب خون بظاهر جلد و آشامیدن آن قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع

درافع قولنج و مهیج باه و جذام و سموم و به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه بلغمی و با هموزن زیره کرمانی و ماء العسل و یا طبیخ زوفا یا حاشا یا سداب یا شبت و امثالها جهت تحلیل ریاح و تسکین مغص و یا با بیخ انجدان جهت رفع مضرت خون گرم گاو و تحلیل خون منجمد در معده و یا با آب شراب جهت ذراریح و با ادویه قاتله دیدان باعث اخراج و قوت فعل آنها و چون نخود ازو هم آنرا دیم رطل آب بجوشانند و بر آتش ملایم جوش دهند تا آنکه آب در بع رطل بماند و بیت تدبیر در آن ریزند و بنوشند جهت قولنج یابس خصوص قولنجی که عارض گردد گدازندگان نقره و سرب را و یا بنفشه و صمغ عربی مسهل بلغم غلیظ و مخرج کرم معده یا زیره کرمانی و مفتح جهت رفع خناق عارض از شراب قطر و قطور محلول آن با آب و شراب جهت دفع درد گوش جهت رفع اوجاع و تفتیح سدد و دودی و قطع رطوبات جاری را از آن در اسر که جهت تنقیه جرک آن و غرغره آن با خل خمر جهت اسقاط زلو که در حلق مانده و اکتحال آن با عسل جهت حدت بصر و ضماد آن با پیه الافاعی و سرکه و یا پیه خنزیر جهت رفع سمیت گزیده سگ دیوانه و یا صمغ البطم بر دمامیل جهت انفجار آنها و با انجیر جهت استسقاء و ضماد آن با قیر و دنیات جهت رفع هزال و خراز و حکه و جرب خارجی که و آن کردن میل آن کسی که خفت نموده با زیت و انحطاط علت و بر التوای اعصاب نیز نافع و طلای آن با روغن بابونه جهت رفع و به تنهائی جهت رفع عرق نیز و به تنهائی جهت نیکوئی رنگ رخسار و سترد دن موی از هر عضوی که خواهد و مداومت استعمال آن سیاه کننده بدن و دو درهم آن با سه درهم روغن زنبق بر ذکر و اطراف آن جهت تهییج الفاظ بهترین دوائی است و همچنین با عسل البلادر آن با روغن بر شکم و ناف و نشیمنگاه نزد آتش نشستن کسیکه در شکم او باعث قتل و اخراج آن و با ادهان مسخنه با علاج الیدان آن بر بدن صاحب حمیات دوریه هنگام برد شعریره و نشستن نزد دیگ آتش من النفع و با مراهم جهت جرب و حکه و برص و نشستن با آب محلول آن جهت خراز و فرزجه آن جهت رفع رطوبات رحم و احتباس حیض مفید مفسد معده و محرک قی و مصلح آن مصطکی و صمغ عربی مقدار شربت آن از یک درم تا دو درهم و از قسم سرخ آن از نیم مثقال تا یک مثقال بدل آن یک وزن و نیم آن نمک و بعضی نصف وزن آن قطران و بعضی بوزن آن تخم اندرانی گفته اند و پاشیدن آن بر مو باعث رقت آن و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع و چون خواهند آنرا بسوزانند طریقه احراق آن آنست که در کوزه کرده سر آنرا محکم بسته بر اخگر گذارند و بگذارند تا سرخ گردد پس از آتش برداشته بگذارند تا سرد گردد و سائیده استعمال نمایند و محرق آن لطیف تر و حدت آن زیاده و قریب به قوت بورق زبد است بوزیدان بضم با و سکون واو و کسر زا معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و نون بعربی مستعمل ماهیت آن بیخی است سفید بحجم و طول انگشتی و زیاده بر آن مصمت و صلب و بر ظاهر آن خطوط کشیده و با خشونت و بعضی گفته اند که نوعی از مستعجله است و بعضی گفته اند که آن ذرع مستعمله است و بعضی لعبت بربریه دانسته اند و بعضی غش میکنند آنرا به برو و بعضی بدل آن بعضی مستعمله و بعضی لعبت بربریه را میفروشند و فرق میان ایشان بعدم خطوط مستعمله است و حلاوت بوزیدان بخلاف لعبت بربری که حلاوت ندارد و آنکه لعبت بربری گرد و ارست بخلاف بوزیدان و گویند از هند می آورند و بالجمله نبات آن مجهول الماهیته است و بهترین آن سطبر با وصاف مذکوره است و بخلاف آن غیر آن و بسیار ضعیف طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و در اول سوم نیز گفته اند با رطوبت فضلیه افعال و خواص با قوت تریاقیت و مبهی و محرک جماع و مسکن اوجاع مفاصل و نقرس و مفتح سده جگر و سپرز و منقی معده و عصب و مفاصل و مسقط جنین جهت استسقاء و رفع کرم معده و ازاله اخلاط غلیظه بارده با ذابه و ترقیق و رافع سموم بارده و بالخاصیه مسهل زرداب با قوت است جهت بواسیر نافع مضر انثیان مصلح آن عسل و خردل مقدار شربت آن یکمثقال و نیم بدل آن بهمن سفید و گویند بوزن آن و مع دو در تریاقیت نیم وزن آن زرنباد و زراوند طویل است بوشنج رشیدی بضم با و سکون واو و شین معجمه و فتح دال و سکون ها و لتین و فتح با موحده و سکون نون و کسر دال مهمله و یا ماهیت آن قرصی است از برگ گیاه و نباتی بقدر درختی کوچکی و برگ آن شبیه به برگ خار و تخم آن مدور و از شاهدانه کوچکتر و مائل بزرگی نسبت آن بلاد و تخم خصوصا نواح شهر زور و ارمنیه اهل آن بلد برگ و گیاه آنرا کوبیده قرصها ساخته خشک نموده باطراف می برند طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک در آخر اول سرد و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و مانع طلای آن جهت تحلیل اورام حاره و منع زیادتی آنها و تسکین

اوجاع رحم و نقرس مخصوصاً باآب عنب الثعلب نافع و بدل آن شیاف ماميثا و عفص است بول انیج بادسکون او و لام بفارسی گمیز و شاش و بهندی موت و شهوره پیشاب است ماهیت آن معلوم است و آن ماهیت مشروب و مطعوم حیوان انسان است که طبیعت از راه گرده و مثانه داخلیل و با قبل دفع میکند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن لبیار جالی و ملطف و مقطع و بول هر یک از حیوانات بحسب مزاج آنها متفاوت میباشد و بول انسان اعدل از سایر ابوال و بعد از آن بول شتر و گاو است و هر بولی را که بجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد جهت قروح خبیثه و نواصیر اندمال و تجفیف آنها بعد بدیل است و بول انسان جهت قروح عمیقه رطبه و ساعیه و جرب رتکی و خراز و سعفه و آبله و منع زیادتی قروح خبیثه و نواصیر و چرب است که در سر که با بوره سرخ جهت گزیدن سگ و افعی که موضع لذع را بدان بشویند جهت داء الثعلب و برص و تقشر جلد و سوختگی آتش ضماداً و طلاءً و آشامیدن آن جهت فساد هوا و گزیدن جانوران سمی و سموم که در مداومت بول خود و بول طفل نابالغ بقدر دو کف جهت مارگزیده و اکثر هوا بلغم مداومت و بول خود هر صباح ناشتا بقدر دو کف جهت رفع سپرز بعدیل است و بهترین مشهور بهترین نوع آن آب برگ خیار بادرنگ است اگر قبل از آن آنقدر از راه روند که خسته گردند پس بنوشند و نشستن در آن جهت ورم مقعده و بول گرم جهت ورم آن و دفع آن و جهت تشنگ و نشستن در آن مانع ریختن آن و حقنه با آن جهت مغص و قطور آن جهت کرم گوش مخصوص که در پوست انار گرم کرده باشند و نطول بول با روغن حنا ومولا جهت ورم رحم و ضمادهای گرم چکانیدن در آن و اکتحال آن جهت غرب و ظلمت بصر و اکتحال بول مطبوخ در ظرف مس با عسل جهت قلع بیاض کهنه و جهت بهق و سیده باشند و ضماد خاکستر درکه با بول خمیر شده باشند جهت قطع خون الدم اعضا و آشامیدن بول طفل نابالغ جهت عسر نفس و نفس انتصاب و علامات کرب آن جهت تحلیل و بول گاو ماده نیابت مثانه و جهت قروح اطفال و نواصیر و از گاو نر جهت درد معده بارد و بواسیر با مرهمات جهت درد گوش و با سرکه جهت درد دندان و نشستن عضو با آن با خردل جهت نفرس مجرب دانسته اند و بول بز کوهی جهت قلع بیاض و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه بعدیل و بول خر جهت درد گرده و بول بز با سنبل الطیب که هر روز بمقدار چهل مثقال بول آنرا با یک مثقال سنبل الطیب بیاشامند جهت استسقای لحمی و قطور آن جهت درد گوش و بول شتر جهت ورم جگر و سده آن و آشامیدن صلابت سپرز و تقویت باه و افیون باده احشا و قطور آن جهت جراحت گوش نافع و بول گاو میش با صابون جهت درد گوش با رد مجرب و بول سگ جهت تاسیل مفید و خواص ابوال حیوانات سر کجای خود انشاء الله تعالی خواهد آمد بول الابل قراصی است که از یمن می آورند و در موسم حج در مکه معظمه زادها الله تعالی شرفاً و کرامةً بفروشند و بعضی از ترها حکایت کرده که اهل یمن شترهای خود را در فصلی از سال بچرای گیاهی که در آنجا میشود و مخصوص آنجاست میبرند و بول آنها را جمع نموده محافظت مینمایند و از آن قرصها می سازند و بالیقین گفته که نه چنین است که زهراوی حکایت کرده بلکه چیزیست که یافته میشود و در مغارها و کوهستان مکه معظمه و غیر آن و آن قطعهای سیاه رنگ متحجر است معروف بعین ابو پرو تجار از اعراب آنها را گرفته اقراص میسازند و بعضی گفته اند که بول خفاش است که بعضی بر بعضی متراکم میشود در مغارها و بعضی گفته اند که گیاهی است مخصوص بجبال حجاز که آنرا کوبیده با بول شتر سرشته اقراص میسازند و بایجمله از او دو مجهول الماهیه است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جهت اندمال جروح و قروح حیوانات و قطع نزف الدم و حمول آن جهت قطع حمل و ابواسیر و با عسل جهت تحلیل اورام طلاءً نافع و بسیار ماندن آن بر بدن باعث تفرح آنست و مصلح روغن گل بولامونیون بضم بای موحده و سکون واو و فتح لام و ضم میم و سکون واو و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است و ماهیت آن قسمی از مخلصه است و گیاه آن مابین شجر و حشیش و شاخ آن باریک پرشعبه و برگ آن از برگ سداب طولانی تر و بزرگتر و برا اطراف شاخهای آن جز منتهی برنگ گرد که بیاشند و در آن تخمهای سیاه و بیخ آن شبیه به بیخ و سفید و دراز و باصلابت و منبت آن جبال و زمینهای آفتاب خشک سنگلاخ و مستعمل برگ و بیخ است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک است افعال و خواص آن ملطف و مجفف و جالی و مفتح و آشامیدن تخم زیاده آن بمقدار [illegible] و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه و دود که و قرحه امعا و با سرکه جهت صلابت سپرز و با شراب

جهت گزیدن هوام و باآب جهت عسر البول و عرق النسا و با شیر تازه دوشیده جهت نفث الدم و سعال نافع و گویند هر که سه قیراط آنرا ناشتا بنوشد
هرگز اورا عقرب نگزد و گر آنکه مضرتی نرساند و چون چنین کند باید که تا نیاز آنرا تناول نماید و مضغ آن جهت تسکین وجع اسنان از سردی
و تعلیق آن مانع گزیدن عقرب و ضماد آن بر داغیان محلل ریاح آن مقدار شربت آن تا یک مثقال مضر معده مصلح آن عناب بدل آن درهم
ست بولسری بالضم با موحده و سکون واو و لام و فتح سین و کسر را مهملتین و سکون یاء و بهولسری بتخفای ها نیز آمده
و در بنگاله بول و مول سری نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی عظیم و موزون گل آن کوچک مدور مشرف و خوشبو و بعد از
خشک شدن خوشبوتر میگردد و خشک آنرا بعضی در بالش و تکیه پر مینمایند جهت آنکه میگویند در جائیکه آن باشد هزارپا در آنجا نمی باشد و ثمر آن
در شکل فی الجمله شبیه به عناب کنار متوسط و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ نارنجی میگردد و طعمیت کمی با اندک شیرینی و عفوصت بسیار و بعضی اطفال
و مردم آنرا میخورند و تخم آن در غلاف شبیه بفندق و از آن ریزه تر و اندکی طولانی و مغز آن تلخ و با اندک دهنیت طبیعت گل آن سرد و خشک
و ثمر آن از آن زیاده و با قوت قابضه افعال و خواص آن محلل جهت تسکین درد دندان و دفع فساد و اسهال صفراوی و خائیدن ثمر آن خصوص
نارس و بانیم رس جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و خوردن آن قابض شکم و مفرح و ممسک منی و ثمر نارس آن از ادویه ممسکه منی است
و عصاره تازه آن نطوساً و قطوراً در بینی برای اهوه امراض دماغی نافع و آب بسیاری از دماغ بر می آورد و عرق گل آن مقوی ارواح و مفرح جهت
امراض گرده و بارده نافع و عطاران که با برادهٔ صندل مرتب مینمایند بسیار خوشبو و مقوی است و آشامیدن مطبوخ پوست درخت آن پخته جهت تسکین وجع اعضا و مرضی که در
بنگاله مشهور و بهندی اهوه مینامند و میگویند که در هندی علت شود و مضمضه آن جهت تسکین وجع دندان و استحکام آن و لثه و عصاره پوست درخت و ثمر نیم رس آنرا ابریشم
با دوائی استحکام رنگ ابریشم بر تارها آن میمالند و رنگ آن سیاه میباشد و با ثبات و پوست درخت و ثمر خام آنرا نیز کوفته در آب خیسانیده طبخ میدهند
جهت رنگ نمودن ابریشم لوبیدون بالضم یا و سکون واو و کسر با و شناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون لغت یونانی ست ماهیت آن نباتی ست
ساق آن بقدر انگشتی و برگ آن شبیه برگ کرفس لطیف تر از آن و گل آن شبیه بگل شبت و تخم آن ریزه و خوشبو و مستعمل برگ و تخم و عصاره آنست
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و جالی و مفتح و محلل ریاح و معطش و یکدرهم برگ آن مدر بول و مسقط
مشیمه و کرم شکم و جهت گرده و مثانه و سپرز نافع خصوصاً با ماء العسل و چهار برگ آن جهت تقطیر البول و نیم درهم از تخم آن بدستور
ضماد آن با شراب و نمک [illegible] جهت تحلیل خنازیر و نمول آن جهت اخراج کرم امعا مفید و عصاره آنرا از شاخها و برگ آن اخذ مینمایند مصدع و مغثی
مصلح آن عناب و شیر تازه دوشیده مقدار شربت از برگ آن تا یک مثقال و از تخم آن نیم مثقال بدل آن کندرست پوئی بالضم با فارسی و سکون
واو و کسر همزه و سکون یا ماهیت آن گیاهیست هندی از قبیل بقول و در بنگاله کثیر الوجود و بر اشجار و دیوارها و سقف خانه مانند تاک گرد بالا میرود
و ساق آن بسطبری انگشتی و برگهای آن فی الجمله شبیه ببرگ تانبول و سبز و از آن ضخیم تر و نازک و با رطوبت و لزوجت بسیار و بی رغبت و دو قسم
میباشد یکی سفید یعنی ساقه آن سفید رنگ آن سبز و این بسیار است دوم سرخ یعنی ساقه آن سرخ و رگهای برگ آن نیز سرخ رنگ و این بکمیاب نیز اد
آنست و اهل هند آنرا پخته میخورند مانند سبزیهای دیگر و با لزوجت بسیار است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن منوم و مبهی و جهت ازدیاد
منی و تلیین آلات صوت و حلق و تسکین حدت حمیات حاره و قلا آب برگ آن پخته تسکین سوزش منع آبله کردن عضو باتش سوخته نافع چون بکرند
و بهم بمالند در هنگام سوختن بسیار قریب بدان فصل الباء مع الهاء بهمن بفتح با موحده و سکون ها و فتح میم و سکون نون لغت فارسی
ست ماهیت آن بیخی ست فارسی فی الجمله شبیه بزردک کوچکی و با اندک صلابت و کجی و با خشونت قلیلی و ناهمواری و نبت آن
کوهستان ارمن و خراسان و گیاه آن بقدر شبری و زیاده و تخم آن از آن و برگ آن مانند برگ اجاص منبسط و خاردار و کثیر التشریف و بر ساق
آن برگی چند مثل آنها با هم پیچیده و گلی زرد در تموز میرسد و دو قسم میباشد سرخ و سفید سرخ آن بالیده تر و بلند تر ناهمواری پوست آن زیاده و ظاهر

آن سرخ ترازباطن آن سفید آن هم ظاهر وهم باطن آن سفید وبهترین سرخ آن صافی سنگین خوشبوئی آنست که چون بخایند باندک لزوجی و
قبضی باشد وهمچنین سفید آن از نواحی مینه و خراسان آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و سرخ آن گرم تا سوم وقوی تر از سفید و سرد
بارطوبت فضلیه بقوت قبضی وسیح هردو را گرم وتر دانسته افعال و خواص آن بغایت مقوی باه و دل و مسمن بدن و زیاده کننده ماده
منی و مفتح و محلل ریاح و بلغم غلیظ لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و یرقان و تفتیت حصاة گرده و مثانه خصوص با ادویه مناسبه و سرخ آن
جهت تقویت باه و انعقاد قوی تر و چون در آب طبیخ نمایند تا مهرا شود و آب آنرا با شکر ناشتا بیاشامند فربهی عظیم آورد خصوصاً با بادام و نخود و ضماد
آن با نمک و تلخ و عسل بر صورت زنان باعث نیکوئی رنگ رخسار و شستن سر بدان جهت گشتن شپش و خوشبوئی موی و زرده سفید آن
با زعفران جهت تنقیه رحم و خوشبوئی آن و هر دو نوع آن مضر سفل و مصلح آن انیسون و کثیرا و عناب مقدار شربت از جرم آن هر دو تا دو مثقال و
از آب مطبوخ آن تا سه اوقیه هر یک بدل دیگری اند و بدل هر دو بوزن آن تودری و نصف آن لسان العصافیر و موصلی سفید و سیاه و اسگند ناگوری
و بدل سرخ آن زردنج و بدل سفید آن زرنباد دست بهمی بفتح با و سکون ها و کسر میم و یا ماهیت آن نباتیست شبیه بگیاه جو دراز آن کوتاه تر و
باریکتر و خوشه آن شبیه بسنبله و نبت آن موضع سیاه دار طبیعت آن سرد و خشک در دوم و بسیار قابض افعال و خواص آن مداومت
شرب آن قاطع اسهال مزمن و نزف الدم که مرفوع الیه باشد و سلس البول نافع مقدار شربت آن تا دو درهم دار خاصیت آن آنست که چون
در ابریشم ملون بر آلت خونی یا دستار حرخی پیچیده بر عضو یکه خون از آن نزف کند بیاویزند یا به بندند در قطع آن مجرب دانسته اند بهکر مول
بضم با و فارسی و سکون ها و فتح کاف و سکون را مهمله و ضم میم و سکون واو و لام ماهیت آن بخیست هندی بالیشهای بسیار تلخ و تیز و سیاه
رنگ طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص مشتهی و مسهل جهت امراض ریاح بلغمی و حمیات مرکبه و تحلیل اورام و ضیق النفس
و درد پهلو نیز ضماداً نافع بهنگره بفتح با و خفای ها و سکون نون و کاف فارسی و فتح را مهمله و ها ماهیت آن گیاهیست هندی نبات
آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه ببرگ انار و از آن عریض تر و برگ و ساق آن شاداب طعم آن اندک تلخ و تیز و سه نوع میباشد سفید
و زرد و سیاه گل سفیدی آن سفید و سبزی برگ و ساق آن کمتر و گل سیاه آن و برگ شاخ آن سبز و تیره مایل بسیاهی و گل زرد آن
زرد و برگ و ساق آن مایل بزردی و این هر دو نوع بسیار کمیاب اند طبیعت آن هر سه در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
آشامیدن آب برگ و ساقه گیاه آن جهت تقویت بصر و قوت باه و دفع و رفع رطوبات و ضعف آن هر دو ملائم و ورم و ضلالات طحال و
جذام و سعفه آن جهت امراض دهان و درد دندان و قطور آن در چشم جهت رمد بارد و طلای آن بر سر جهت صداع و برد اء الثعلب و بهق و برص
و جذام و قوبا و اکثر امراض جلدیه به تنهائی و بشرط مداومت و خاریدن موضع هر مرتبه و یا با ادویه مناسبه دیگر مانند آنکه از برای داء الثعلب با
اصل السوس و برای جذام و بهق و برص و با حرق ابیض برای جرب رطب با توتیای هندی اخضر محرق و همچنین بالخاصیه مصلح بدن و امراض جلدیه
است و گفته اند آشامیدن آن سیاه کننده موی ریش است خصوصاً نوع سیاه آن و گویند که چون گیاه آنرا با نمک یا سوسیه از هر یک سه درهم
بیاشامند درجع قولنج در ساعت تسکین دهد اگر قولنج مزمن باشد و مدت یک اربعین بهنگره خشک و گل تیسو و تخم بنواڑ که سنگ سبوس
است و بلیله و بلیله و آمله با ادویه کوفته بیخته با هموزن آن قند کهنه سرشته هر روز یک توله تناول نمایند دفع گردد و مجرب و چون یک توله
برگ آنرا با سه ماشه نمک سنگ با هسم مضغ نمایند و فرو برند درد شکم هر چند کهنه یکساله باشد زائل گرداند و گویند اگر
تخم آنرا در نیم من عصاره بلادر بخیسانند و در زمین نیکو بکارند و بجای آب آب بلادر بآن دهند تا سبز گردد و یک پر مرغ سفید
در پای گیاه آن فرو برند هرگاه آن پر سیاه گردد آن گیاه را از ریشه برآورده در سایه خشک کنند و تا هفت مرتبه
در شیره بهنگره تازه خیسانیده نمایند پس خشک نموده سائیده یک کف دست هر روز تا یک هفته بخورند

جذام وبرص را زائل گرداند واگر تخم آنرا با انگبین و شکر هر روز قدری بخورند باصره و سامعه و سایر قوای بدنیه را قوی گرداند واگر با بلیله آملا
هر چهار مساوی وربع وزن یکی دار فلفل بخورند قولنج را زائل گرداند بهوی آنوله بادخفای ها و سکون واو و کسر همزه و یا لغت
هندی است بمعنی گیاه آمله زمینی بجهت آنکه گیاه آن بقدر شبری یا یکذرع و برگهای آن ریزه شبیه ببرگ آمله میباشد زیر برگ آن دانهای
کوچک شاخه آن باریک طبیعت آن سرد و طعم آن تلخ و در تحت افعال و خواص آن قطوره آب نبات تازه آن جامه که مطلقا آب
از خارج داخل ننمایند در ناصور و قروح خبیثه جندر متوالی جهت اندمال آن موثر و ضماد سائیده آن با نمک جهت جرب مفید و بتنهائی
جهت ضربه و سقطه نافع فصل الباء مع الیاء المثناة التحتانیه + پیارانگا بفتح باء عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح راء
مهمله و الف و سکون نون و کاف فارسی ماهیت آن بجنسیت طولانی بضخامت انگشتی و زیاده بران طول آن تا بد و شبر و زیاده نیز و بعضی
کوه اورنگ پوست آن زرد مائل بسبزی براق و ظاهر آن اندک گره دار و چون کهنه گردد مائل بسیاهی میشود و طعم آن بسیار تلخ و مغز آن لبنیه آن
وصلب از ملک خام که زمنگ نیز نامند می آورند سهارنپور و اسلام آباد و از انجا باطراف می برند و بسیار و خورند ارد طبیعت آن در سوم گرم
وخشک با رطوبت فضلیه و منسوب بمشتری است افعال و خواص آن اهل آن دیار برای آن منافع و خواص بسیار نقل مے نمایند
و در هر ضیعی با دوائی خاص مستعمل دارند امراض اعضاء الراس جهت درد سر قدری از ان را با گلاب سائیده بر پیشانی طلا مینمایند و میگویند
که نفع الفور در و ساکن میگردد و برای ام الصبیان مقدار یک سرخ پیارانگا با یکدانه قرنفل و یکدانه فلفل با شیر رضیعه طفل سائیده میخورانند
و برای شبکوری پیارانگا و زرد چوبه از هر یک یکماشه با شیر زنان سائیده پارچه را بدان ترکرده سوخته و دوده آنرا گرفته در چشم میکشند
و برای درد چشم و دفع سرخی و جلای بیاض پیارانگا چهار رتی زرد چوبه گرمها جنفص هندی افیون از هر یک یکماشه زاج سفید دو رتی با آب
تازه ساعت نجومی کامل سائیده حل نموده نیم گرم کرده برای درد چشم و سرخی آن بر حوالی چشم طلا مینمایند و برای جلای بیاض و قطع آن
با میل در چشم میکشند و ایضا برای درد چشم قدری از ان را با قدری زرد چوبه قلیلی افیون و با هر سه مساوی سائیده بر دور چشم طلا مے نمایند و درد
و سرخی در چشم را زائل مینماید و برای درد گوش که چرک آن جاری باشد دو عدد بادنجان را درست بر آتش گرم میکنند و میفشارند و آب آنرا
گرفته قدری پیارانگا در ان میسایند و صاف کرده نیم گرم نموده دو سه قطره از ان در گوش میچکانند و میگویند فورا درد ساکن میگردد و زخم ان زائل
میکند و برای درد دندان پیارانگا و نمک لهوری و تنباکو و حلتیت بریان کرده خاکستر پوست درخت عشر و پوست درخت بادنجان وحشی که بهندی
بهتکتیا گویند از هر یک قدری نرم کوفته و بیخته بر دندان میمالند و دهن باز کرده سر را زیر میدارند تا آب و رطوبت دفع گردد و برای آینس که مرضیست
که در ملک هند در بینی بهم میرسد میگیرند پیارانگا و توتیا هندی از هر یک یکماشه در روغن گاو خوب حل کرده اندک اندک سعوط مینمایند اعضاء النفس بعید
برای بنادقی شیرزنان پیارانگا یکماشه سیاه دانه زیره سفید نیم مثقال با آب گرم سوده صاف نموده می آشامند تا سه روز برای ضیق النفس
سرفه کهنه یکماشه پیارانگا با پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنگهی از هر یک یکماشه در هم نموده در سر غلیان با تنباکو میکشند ایضا برای ضیق النفس
سرفه کهنه یک مطبوخ پوست زنگی یکسیر را بهندی بهتکتیا نیز نامند و شاید بادنجان وحشی باشد بدین نحو که نیم پاو پوست آنرا و نیم آثار آب خالص
جوش میدهند تا آنکه نیم پاو آب بماند پس قدری نمک و انجل آن کرده از آتش فرود می آورند و صاف نموده یکماشه پیارانگا در همان آب
سائیده در شبانه روز بفاصله چهار چهار گهری که گهری یک و نیم ساعت نجومی میشود مقدار یکتوله از ان آب را نیم گرم نموده مے نوشند
و همچنین تا آنکه آن آب تمام صرف شود و اگر مرض کهنه باشد دو از این مقدار آب زائل نگردد مرتبه دیگر ترتیب داده می آشامند و ازبرا
دبه اطفال که آنرا بهندی آنزا پسلی و دبگی نیز نامند و پهلو و جنب اطفال صغیر تا دو نیم ساله و تا سه ساله دفعةً بهم میرسد و علامت
آن تپیدن و جستن پهلو و کو و افتادن خصوص پهلوی چپ و نفس به بالا کشیدن و تواتر النفس و نگرفتن پستان و گریه بسیار و بی قراری

وبے آرام بودن ست چنانچه دررساله علیحده مجملاً ذکر یافته مقدار یک رتی پیارانگا یا یکدانه قرنفل ویا فلفل سیاه هر کدام که باشد دانرا
درزهرهٔ خوک ترکرده خشک نموده باشند وبعضے عورات هند چون آنرا مستعمل دارند نزد اوشان میباشد باشیر دایبان سائیده میخورانند میگویند
که فی الفور آرام می یابد اعضاء الغذای برای تقویت معده وزیادتی اشتها پیارانگا سه ماشه نانخواه زنجبیل بادیان بیخ شیطرج هندے
فلفل سیاه نمک ترب نمک سیاه نمک پانگا از هر یک یکتوله یکیمه سفید درج ترکی نراج بریان از هر یک یکماشه کوفته بیخته باآب لیمونه ساعتے کامل سحق
مینمایند وحبوب بے بندند وهر حبی بقدر نخودی دباقلای یک حب شام باآب نیمگرم فرو می برند واز برای تقویت معده وزیادتی اشتها وعسرت هضم
یکماشه آنرا با نانخواه ورازیانه وبابرنگ نمک سیاه از هر یک یکتوله آب لیمو کاغذی یعنی آب مقدار ده دوازده عدس سحق بلیغ مینمایند آنقدر که آب آنها
تمام خشک گردد پس حبوب بسته نگاه میدارند شربتی از یکماشه تا دو ماشه بعد از فراغ طعام روز وشب می خورند تا یک هفته واز برائے
تقویت معده ودفع انواع اسهالات وبواسیر وضیق النفس رطوبی وسرفه بارد ورياح وقراقر شکم وبالجمله اکثر امراض بارد رطبه
یک وزن آنرا با دو وزن فلفل سیاه نرم کوفته وبیخته حبوب بقدر نخودے ساخته یک حب صبح ویک حب شام مے دهند د
این تجربه رسیده واز برای دفع انواع هیضه خواه محتبس باشد وخواه جاری به عنوان آن قے ویا اسهال وبا هر دو مقدار نیم ماشه
آنرا با گلاب ویا باآب سائیده میخورند واز برائے هیضه رطوبی وبلغمی مقدار دو رتی پیارانگا و دو دانه قرنفل ولبست ویکدانه فلفل سیاه
نرم سوده میخورند واگر قدرے فلیل بتیا نیز داخل نمایند بهتر ست واز برای تخمه وسوء الهضم یکتوله رازیانه جوکوب نموده در آب جوش میدهند
وصاف نموده مقدار دو رتی پیارانگا در دهن انداخته می خایند وبالای آن آنرا می آشامند وبرائے بواسیر در دفع اسهال رطوبی یک وزن
آنرا با نیم وزن فلفل سیاه نرم کوبیده باآب گنگیهه سرشته حبوب سازند هر حبی بقدر فلفلے شربتی دو حب صبح ناشتا دو حب وقت شام
فرو برند بواسیر واسهال رطوبی حادث از ضعف معده را مفید ست اعضاء النفس از برای استسقا پیارانگا نانخواه تخم حلبه زیره سفید
فلفل سیاه پوست بیخ بریاره پوست بیخ کنار جنگلی از هر یک سه ماشه نرم کوفته بیخته هفت حصه نموده هر روز یک حصه را نصف صبح ونصف شام
باعرق بادیان بنوشند وبجای آب نانخواه ورازیانه وبیخ بریاره وپوست انار از هر یک چهار توله در آب میجوشانند وصاف نموده بجای آب بخورانند
باعرق بادیان بنوشند وبجای آب نانخواه رازیانه وبیخ بریاره وپوست بیخ انار از هر یک چهار توله او نیست پیارانگا چهار رتی یکهما سفید دو ماشه
نانخواه تخم حلبه زیره سفید از هر یک چهار ماشه نرم سوده سفوف میسازند وهشت حصه نموده هفت حصه آنرا هفت روز ناشتا مے آشامند
میگویند باید که بزودی بالای آن دال ماش خشکه بخورند انشاء الله تعالی دران مدت زائل میگردد واز برای طحال پیارانگا زهره خرگوش
زهره زاغ سیاه زهره ماهی زردچوب سوخته زاج سفید سوخته توتیای هندی سوخته تنکار سوخته از هر یک یکماشه باآب برگ صبر
که بهندی گهیکوار نامند خوب حل نموده بقدر دانه ماش وخردل حب می بندند هر دو زیک حب وقت صبح ویک حب وقت شام وکبیر را حب
بقدر ماش وصغیر را حب بقدر خردل میدهند واز ترشی وبادی پرهیز میفرمایند وقلیلے روغن در طعام آن داخل مینمایند وقدرے
پیارانگا باسرکه سائیده بر ورم طحال طلا می نمایند واز برائے دفع پرسوت که آزارے ست که بعضے عورات را بعد از زائیدن عارض
میگردد وآن زن روز بروز زرد وضعیف ولاغر میگردد واکثر طبیعت اولین مے باشد دو رتی پیارانگا را با لبست ویکدانه فلفل سیاه
وبا دو ماشه گوشت واهنس که جانور لبست هندوی دو ماشه گوشت بچه آهو که در حمل مادرش را ذبح نموده واز شکمش بر آورده خشک کرده
باشند نرم سوده حب ها می سازند تا هفت روز ناشتا میخورانند واز غذای نامناسب پرهیز مے نمایند ایضاً برائے پرسوت
یک سرخ پیارانگا با عنبر اشهب مشک خالص وزعفران از هر یک دو ماشه فلفل سیاه لبست ویکدانه گوشت واهنس گوشت بچه آهو
که خام از شکم مادرش بر آورده باشند از هر یک سه ماشه نرم سوده حبوب می بندند هر حبے بقدر یکماشه هر روز یک حب آنرا می خورانند

وازترشی وبادی وازاغذیه های بارده پرهیز نمایند وبرای دفع سلس البول بیاپارانگا دورنی نانخواه یکماشه پوست بیخ بریاره ست بوتیخ کنا
تخم کنگیه او هر یک یکماشه نرم کوفته بیخته صبح ناشتا می آشامند وبرای نزول آب بیاپارانگا با نارجیل سفید سائیده برموضع ورم طلا
مینمایند بدستور با فلفل سیاه وبران نزول آب درخصیه شش ماشه آنرا پوست شیطرج هندی و پوست بیخ تاتوله و پوست بریاره از
هر یک شش ماشه خشک نموده باعصاره پوست درخت بکاین خوب کرده گرم نموده ضماد نمایند بعون الله تعالی در سه چهار رتبه زائل میگردد و سموم
جانوری مار گزیده نی النور قدری بیاپارانگا با شیر درخت عشر که بهندی آکهنه نامند وشیر درخت زقوم که بهندی تهوربیخ نامند نرم سوده بران موضع
طلا مینمایند وقدری بیاپارانگا را با جدوار مجرب سائیده میخورانند با فلفل نیز الا وجاع سه ماشه بیاپارانگا را دریاد آ ثار روغن سرشف یا کنجد خوب
بسوزانند وصاف کرده شب گرم نموده بر موضع وجع میمالند واز هوای سرد محفوظ میدارند ایضاً جهت اوجاع یکتوله بیاپارانگا را با گل حماده
وبلیله زرد از هر یک یکتوله کوفته دریک آثار روغن سرشف انداخته در شیشه کرده چهل روز در آفتاب میگذارند وگاه گاه بر هم میزنند پس عندالحاجت
گرم نموده برموضع میمالند وبرای تحلیل اورام وغدد وتسکین اوجاع باد وورن آن فلفل سیاه با آب نیمگرم سوده گرم کرده ضماد مینمایند
حب بیاپارانگا نافع از برای اکثر امراض مانند ضیق النفس وسرفه وسوزش معده وجذام وآتشک وجروح وقروح خبیثه وغیرها
صنعت آن بیاپارانگا چهار رتی زعفران دهستات خالص از هر یک رتی کافور خالص ومومیائی از هر یک یکماشه اجزا را کوفته بیخته
سه حب مهیا سازند هر روز یک حب آنرا ناشتا میخورند وغذا وقت ظهر بخورد آب وشب قلیه با خشکه اگر مزاج قوی باشد ه‍ضم تواند
نمود وقت ظهر کباب سفری بخورند واز ترشیات ولبنیات پرهیز نمایند بپلیل بکسر با عجمیه وسکون یا مثناه تحتانیه وفتح یا عجمیه ولام
لغت هندیست ماهیت آن درختی هندیست در جمیع ملک هند بهم میرسد وبسیار عظیم وپرشیر دار میباشد وهنود آنرا التعظیم مینمایند
وبرگ آن عریض اندک طولانی وبا کنگره بکی وخوک آن مانند تر وتیز طبیعت برگ وپوست درخت آن گرم وخشک افعال وخواص
آن ضماد پوست درخت آن که ضخیم باشد جهت تحلیل اورام وزخم ناصور وبرگ تر آنرا که بر دمل گرم کرده بندند به تحلیل هر دو یا پخته نمایند
وبرگ خشک آن که خود بخود از درخت افتد سوخته گرما گرم در آب سرد اندازد تا هفت برگ آن آب را بنوشند تهوع وقی را
باز دارد وشیر بپلیل بهندی دارفلفل را نامند بیخ زرین گیاه بکسر با وسکون یا وحا معجمه وفتح زاء معجمه وکسر راء مهمله وسکون یا مثناة
تحتانیه ونون وکسر کاف فارسی وفتح یا مثناة تحتانیه والف وها بفرنگی بلسونا مند ماهیت آن بیخی ست شبیه به بهمن سفید از آن
طولانی تر وسنگین تر وصلب تر بعضی مایل بزردی وسنگین بسیار صلب واندک براق طلائی فی الجمله شبیه باستخوان زرد شده واز بهترین
آنست واز چین وزیر بادات می آورند وگران بهاست مخصوص نوع صلب سنگین مائل بزردی آن افعال وخواص آن مفرح و
مقوی قوی ارواح وباه چون مقدار قلیل از آن را با گلاب بسایند وبیاشامند و با کوفته بیخته بر آب گوشت پاشیده بنوشند مقدار شربت
آن یک دانگ تا نیم درهم بیم بکسر با وسکون یا مثناة تحتانیه وکسر سین مهمله وسکون میم ماهیت آن ثمریست شبیه به کوچکی وصلب و
باز غب بسیار زیاده از بیه وانطاکی گفته که درخت آنرا پیوند از سیب امرود یا بالخال بلوط ویا بید ویا قسطل که شاه بلوط است
مینمایند وکثیر الوجود وبسیار پیوند از تفاح وصفصاف که بید است مینمایند وهنگام رسیدن ثمر آن هنگام رسیدن ثمار دیگر ست وتا
اوسط زمستان می ماند طبیعت آن در دوم سرد در دوم خشک افعال وخواص آن حابس اسهال وقی قاطع خون ومانع خفقان
ومقوی معده ودماغ ویا عسل تحلیل اورام وطبیخ آن پادزهر سموم حاره ومضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان وجلوس در طبیخ آن
جهت دفع نفث الدم ونزف الدم ورحم وبواسیر وبرگ آن جهت التیام والتصاق جراحت تازه بغایت مفید واکثار آن مولد سدد
وعسر البول مصلح آن روغن بادام بدل آن بلوط ونفض مقدار شربت آن از ده درم تا پانزده درم بیش بکسر با وسکون یا مثناة

تحفهٔ انیه وبشین معجمه ماهیت آن بیخی ست هندی ست لبسیاری قتال که در اکثر جبال هند نواح آن میروید وانواع میباشد و در هیچ یک از انواع آن تلخی وتیزی وحدت نیست ولیکن همه مخدر ومنافی الفور معفن ارواح واخلاط بمراتب خود در قوت وضعف ومهلک اند بدان سبب وبعضی گفته اند در بعضی اقسام آن تندی وتلخی ست یکنوع آنرا سنکهیا نامند بجهت مشابهت آن بشاخ آهو بره زیراکه به لغت هندی سینگهه شاخ را گویند واین را چندال نیز خوانند بجهت کمال رداوت وخباثت سمیت زیراکه چندال قوم بسیار ذلیل وخسیس را نامند واین اکثر درکوه وابریست که میان هند وخطا واقع ست ودرکوهستان کیدار که درحد تبت کوچک واقعست ودرکوهستان مورنگ ورنگپور وانگاماتی ونیپال نیز بهم میرسد وبهترین وقوی‌تر آن آنست که بوزن سنگین وصلب واندرون سیاه مشمع براق باشد وبعد ازان آنچه اندرون آن سرخ وتیره لیس زرد لیس سفید تیره وبرظاهر آن نقطهای سیاه وبرروی آن چیزی مانند طلق ویا کافور سوده نشسته باشد پس آنچه اندرون وبیرون وبیرون آن هردو سفید باشد بر همین مانند هریک بمراتب گفته اند قوت سیاه آن بمرتبه ایست که چون کسی آنرا بدست ویا بدن عرق آلوده یا بر زبان برساند درساعت هلاک میکند بسبب سرعت تاثیر خود ودیگر درحکمای هند امتحان قوت آنرا بدان مینمایند که سائیده بر شاخ گاومیش شیردار میمالند اگر خون از پستان برآید وبعضی گفته اند خون از دهان وشکم آن جاری شده میرد وبسیار قوی است والا ضعیف وبعضی مبالغه باین نموده اند که چون دانه درست آن برابر شاخ گاو تعلیق نمایند اگر بجای شیر خون از پستان آید بسیار قوی ست والا ضعیف ووجه تسمیه سنکهیا را این نیز نوشته اند وگویند اگر کسی بران گاومیش ویا گاو سوار شده دود دیز تاثیر میکند ونیز اگر بر رکاب یا بالند از بیرون موزه وکفش براکب وپوشنده آن سرایت میکند وبوی آن نیز کشنده است واصل آنست که خوردن مقدار خردله ازان کشنده است فی الفور واکثر امور مذکوره مبالغه بسیارست ومیگویند این چنین بیخی یکیاب بسلاطین وحکام درظروف زر ونگین خود محفوظ میدارند ونوع دوم بچهناک ست واین بیخی ست که درهیئات وناهمواری ظاهر شبیه بجدوار وبیرون آن سیاه واندرون آن خشکری رنگ بسبب این نیز مشابهت سنکهیا وسمیت ازان ضعیف‌تر وقابل تدبیر واصلاح ست بخلاف آن ولهذا اطبای هند بعد از تدبیر واصلاح بچهناک استعمال مینمایند خصوص نیلبای آنرا که برنگ دخان چراغ زرد وتیره یا مائل بسیاهی میباشد وسطبر وسر آن باریک مانند شاخ گوزن واز همه اقسام بچهناک بهترست وگفته اند بچهناک را اقسام دیگر نیز هست ولیکن همه ضعیف وبهیئات وشکل ورنگ اکثری شبیه بهم اند مانند ردر ونتان وباجلنگ وبکهاین واین هرسه از اقسام بچهناک ضعیف اند واز دو دانگ تا نیم درهم آنها کشنده است به تعفین وافساد ارواح واخلاط وقسمی دیگر صنوبری شکل وکوچک‌تر ازان مائل بزردی شبیه بسعد واین را هندی نیر کت نامند درغایت تندی وتلخی واین شبیه کید است وبعضی نامقیدان درشیر جوش داده نسبت آنرا کم نموده رنگ کرده بجای جدوار میفروشند وقسمی دیگر شبیه باکلیل الملک ست واین را قردن تاسنبل نامند واحیانا در سنبل یافت میشود وقسمی دیگر را بصورت صورات گویند واین سفید مائل بزردی غیر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی گره دارد بقدر انگشتی میباشد واین را به هندی نیسر نامند ودر اعالی کوهستان حوالی کشمیر وغیر آن از موضع دیگر بهم میرسد وبعضی آنرا مهوده نیز نامند ودر طعم این تلخی وتندی میباشد بلکه انگل این کشنده است بکیفیت غالیه خود وبسوزش اندرون وغلبه حرارت وافراط قی واسهال وتشنج وتعفین ارواح وتخلیل آنها وقسمی دیگر را الهدیه نامند یعنی شبیه بزردچوبه جهت آنکه بندرت درمیان زردچوبه بهم میرسد وکسانیکه آنرا می‌شناسند ازان میان زردچوبه جدا نموده بعد ازان آنرا جوش نموده خشک کرده حمل فلفل وبلدان مینمایند ورنگ این سبز واندک زردی ومنقط بسیاهی میباشد واین را کالاکوٹ می نامند وقوی السمیه است وگویند از خاصیت گیاه آن آنست که درهنگام وزیدن باد ساکن ودرهنگام سکون باد متحرک میباشد وقسمی را ستوامی نامند یعنی شبیه بزنجبیل جهت آنکه درمیان زنجبیل احیانا یافت میشود واین در قوت ضعیف‌تر از هرچهار قسم ست وگفته اند فی الحقیقه این پنج قسم از اقسام بیش نباشد بلکه پنج قسمی دیگر باشد که مجازا بیش خوانده اند

خوانده اند وبا آنکه بیش را اسم جنس هیچ سمی گیرند تا آنکه همه را شامل باشد واقسام دیگر نیز گفته اند تا هیجده قسم ازان جمله ده قسم زبون غیر مستعمل وهشت قسم مستعمل وبهترین این هشت قسم تیلیاست چنانچه ذکر یافت وبنابر طول ذکر نموده وگیاه آن بقدر شبری وبا یک ساق وبرگ آن شبیه برگ کاهو وکاسنی وگل سرخ وبعضی زرد وبعضی بنفش گویند طریق اخذ بیش وسایر بچهنای سمی آنست که کسانیکه ملتبس باشند بعادت باستعمال سمیات کرده اند در وقتی که آن بچهنا رسید ند شبها رفته در علفهای آن مواضع سیر میکنند هر جاکه هیچ سمی قوی بود ازان موضع شعاعی ظاهر میگردد قدری خاکستر از برای نشان وعلامت بران موضع میریزند در روز رفته آن موضع را شگافته آن بیخ را باحتیاط برمی آورند ودر سایه خشک مینمایند وگویند در زمینی که اقسام بیخ اعلای آن میروید مانند سنگهیا وبچهناگ کاله کوت هیچ گیاه دیگر نمیروید مگر جدوار آن نیز بچند ذراع دورتر

واطراف آن جدوار تریاق آن بیش است وشاید بوحا بضم بای موحده وسکون واو وفتح حای مهمله والف نام این جدوار باشد نه غیر آن حال آن موضع مایل بسیاهی میباشد وچنان مینماید که گویا چرب است ودر موسم گل آن هیچ حیوانی گرد آن نمیگردد زیراکه اگر بوی آن برایشان برسد هلاک میگردانند الا حیوانیکه آنرا موش بیش نامند ومقر آن میان آنها وخوراک آن نیز از آن بچهناست وآن حیوان نیز سمیت بسیار دارد طبیعت آن بدانکه حکمای هند ویونان را دران اختلاف بسیارست جمیع حکمای هند آنرا سرد ودر درجه چهارم میدانند جهت آنکه آثار وافعال آنرا تابع خواص جوهر آن منافع جوهر روح حیوانی میدانند وحکمای یونان گرم وخشک در مرتبه چهارم بجهت در یافت بعضی از آثار آن افعال وخواص آن اصلاح نموده آنخست جذام وبرص وامراض سود ادویه وبلغمیه مزمنه مانند سرفه وضیق النفس وقروح خبیثه مقدار کم آن باتحاد بتر یا طلاء گذانیده ودستور تدبیر خوردن ومرکبات مصنوعه آن مانند ترتاپ لنگ وحبوب بیشی وروغن ومفرح دلکشای بیشی وتدبیر کسیکه بیش خورده باشد در قرابادین کبیر ذکر یافت ومجملی اینجا ذکر می یابد بدانکه ازجمله احوالی که طاری میگردد شخصی راکه بیش خورده باشد حدارت درجمیع اعضا باطنی ولبها وزبان وخیرگی چشم وبرآمدن آن از حدقه ورعاف ودوار وصرع وغشی است گویند از استشمام رائحه گل آن نیز صرع عارض میگردد وهر که ازان اعراض نجات یابد قلیل است که بسبل متغیر نگردد وعلاج آن خورانیدن جدوار مجرب ومشرودیطوس وامالمسک خصوصا آنچه فادزهر حیوانی ومعدنی وشاک خالص ودوست هیچ کبر است وآب برگ بیدانجیر مکرر دقی فرمودن وطبیخ بر زشکم وروغن کهنه بیش آشامیدن جیارا ونیم طبیخ جفت بلوط با دوام وتریاق فاروق ودوست کبر مفید است اگر بسیار قوی نباشد ومهلت بهد گویند تریاق فاروق راچندان تاثیر نیست مگر جدوار وفائق راوینز خورانیدن مشک فلفل وفادزهر معدنی وشیر وشیر وزنجبیل وطین مختوم وجدوار وفائق است وبیخ کبر وتخم ترنج وتخم سیر وفلیت وفرو آورند در نقل وسهر نبی وگوشت ثور دشتی قدید کرده وموش بیش وتریاق اربعه وتریاق کامل وتریاق الطین وجدوار بیش موش بیشا ماهیت آن گویند حیوانی است شبیه بموش ومکان آن موضعی است که نبت بیش است وگوشت آن تریاق بیش وسایر سمها حیوانی ونباتیست وجهت بهق وبرص وجذام نافع وگفته اند که آن نباتیست در هوای بیش میروید وفادزهر اوست وآنرا بوچا نامند وآن حیوان وگیاه هر دو در بیش ذکر یافته مفصل بفتح بای موحده وسکون یای مثناة تحتانیه وصاد معجمه مراد از مطلق آن تخم مرغ خانگی است که بفارسی تخم وخایه ماکیان وهندی مرغی کا انڈا نامند ماهیت آن معلوم است بهترین آن بزرگ مقدار آنست که در همان روز از مرغ تولد کرده باشد زیرا که حرارت هوا مفسد است وحافظ آن از فساد هوا ودر نمک نگاه داشتن طبیعت زرده آن مرکب القوی مایل بگرمی تا آخر درجه اول وسفیدی آن سرد وتر در دوم پوست بیرون آن در اول دوم سرد وخشک وپوست رقیق اندرون آن که عرقی نامند سرد وخشک در اول افعال وخواص آن زرده مرغ نیمبرشت آن صالح الکیموس کثیر الغذا قلیل الفضول ومقوی دل ودماغ وبدن ومبهی وجهت منع نزلات حاره از سینه اصلاح حال سینه وخشونت آن ونفث الدم وخشونت معده ودرد مثانه وقروح گرده ومثانه وتقوی شخصی که خون زیاد اند

و دفع شود و با ضعفی از فصد بهم رساینده باشند و موافق مزاج سوداوی و چون زرده آنرا در ظرفی چینی یا غیر آن بر هم زنند و یا اندک فلفل و مری در ظرفی مس و غیر آن که در آب باشد بگذارند و جوش دهند تا نیم پخته گردد و در بین بر هم میزده باشند و این بهترین انواع نیم برشت است و بهتر جید لغذاست و جهت خلق و صرفه و نفث الدم و تقویت باه و خوردن زرده خام آن جهت رفع اذیت گزیدن جانوران سمیه و حرقت مثانه مفید مضر معده و اکثار مداومت آن مولد حصاة گرده و بهق و کلف و نیم پخته آن و مزاج اطفال را بهتر باشد شیر را بسیار پخته آن دیر هضم خصوصاً در مزاج که بسیار رطوبت غالب باشد و مورث قولنج مصلح آن ادویه حاره و آب کاسه و با کند جهت سرفه و با تخم کتان جهت ضیق النفس و با اندک نمک که دانه روت جهت تسمین بدن بی ذیل و با دم الاخوین جهت زحیر و با کهربا و طباشیر جهت قطع سیلان خون تدهی قروحات عروق و سحج و با نان و بادام و دانه مویز و انگور و امثال اینها جهت اسهال مراری و با عسل مانند آن جهت درد شکم و با تخم ترب و تنگ و نمک مقلو و نشاره اقحوان و کرم و در ادویه چینی جهت تقویت باه به غایت نافع و پخته آن در سرکه قابض طبع و مانع ریختن مواد بمعده و ضماد آن با روغن گل و بابونه جهت درد چشم و انثیین و مقعده و با موم روغن جهت تلیین اورام و اعصاب و طلای پخته آن با زعفران و روغن گل و آرد جو بر پیشانی جهت منع نوازل و ضربان چشم و جهت ورم بواسیر و مقعده و ضربان آن و با عسل جهت کلف و آثار سیاهی و با مرزنجوش و زعفران جهت دبیله که از خون غلیظ بهم رسیده باشد و به تنهایی جهت شقاق سفلی نافع و چون زرده آنرا بقدر چهار پنج عدد در زیاده اکثر از زیره کرمانی و گل بابونه نرم کوبیده و هم سرشته بر پارچه کرباس نیم دیده مالیده گرم کرده بر کمر بچسبانند در وجع آن و تسکین و جهت تقویت بخشد به تنهایی چون پارچه را در رضیده و وسط آنرا سوراخ کوچکی نموده بر آن بمالند و بر دمل و بیار و در مشکه خواهند منفجر گرده و گرم نموده بچسبانند و بر دمل رسیده در تفجیر بسیار و خوردن زردی یا سفیدی آن موافق محرور المزاج و تدهین بروغن زرده آنجهت تابیدن موی و لیش و غیر آن و برای تقویت باه جهت تمدد و تشنج امتلائی از برودت و رطوبت مجرب سفیده آن مغزی و خوردن آن مولد خلط خام و دیر هضم و بارد و قاطع نزف الدم و نفث الدم از فوق و تحت و ضماد آنجهت درد چشم و حرارت مقعده و قروح حاره خبیثه و سوختگی آتش و ابگرم و منع آبله کردن آن لثر جهت رفع آثار حرارت آفتاب آتش و با ادویه قابضه بی لذع جهت قطع خون رعاف که از رگهای دماغ آید و با کندر بر جبهه جهت منع ریختن نزله بچشم و طلای آن به تنهایی از لذع و سده و سام و جهت اورام حاره نافع و با کافور و بزر البنج جهت تبرید چشم و ضماد در رفع حدت و سوزش حادث از گرمی آفتاب و یا آتش و حقنه آن با اکلیل الملک و امثال آنجهت تسکین وجع امعاء و سحج اسهال مراری و حمول آن با روغن گل جهت ضربان مقعده و هم مفید و پوست صلب بر آن جالی و مجفف قروح و قاطع رعاف و جهت جرب و حکه و ذرور آن با صدف جهت بیاض لثه و قطور ملکم آن سیخته و آنکه سفید شده آن با عسل جهت قطع بیاض چشم بغایت سریع الاثر و نفوخ سوخته آن بقدریکه سیاه شود و خاکستر نگردد و جهت قطع رعاف مجرب و خوردن تازه مسحوق غیر محرق آن بقدر دو درهم مهیج باه و طلای آن با عسل و سرکه جهت تحلیل اورام و ذرور آن قاطع خون و جهت التیام جراحات کهنه و الصاق جراحات تازه سفید و پرده ملاصق پوست آن یعنی حنی با خون بچه کبوتر حمولاً مفید بکارت است و از امعاء شمرده اند و هیچ تخم مکلس در جمیع افعال مانند تخم لیمو نیست و حد تحبت نیم تخت نمودن آن قرار داده که هرگاه در آبگرم جوشان بگذارند تا صد عدد شمار کنند و چون در آب سرد بر آتش گذارند تا سه صد عدد که شمار نمایند نیم پخته میشود و مقدار شربت از آن پنج عدد تا پانزده عدد و تخم سائر طیور را اما کن هر دو سه خواهند یافت و بالجمله بعض سلحات بوی جهت صرع و بعض تر جمه جهت دفع سموم و تخم منفور ح دو زاغ و کبک نشبیه اند و تخم مرغ خانگی بطریق تکلیس قشر آن ... او زرده آن در تسته و تش ریحو که بفارسی شمشیر نگه و نسج تعجبه باقسام و کرکو نیم لست در قرابادین ذکر یافت بهل با کسر و سکون یا و تحتانیه و لام لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست بقدر انار بزرگی و بهی متوسط و پوست آن در خامی سبز و بعد از ان لیمو رنگ ... زرد و رنگ پوست آن اندک نارک که زود شکسته میگردد و بعد رسیدن اکثر شیرین خوش طعم و تخم آن ...

و در هر غلاف پنج یا شش زیاده بحسب خوبی و بدی نوع ثمر آن بالای آن تخمهای یعنی در جوف غلاف آن طولی لزج اندک تلخ با قدری عفوصت و بالای آن غلافها و درمیان آنها زیر پوست صلب مغز آن و ریشهای باریک تیز دارد که از پوست روئیده و در جوف آن نفوذ کرده بهترین آن آنست که بزرگ و رسیده و پوست آن نازک و بسیار خوشبو و مغز آن بسیار شیرین و خوش طعم و رائحه و با عفوصت و تخمهای آن کم باشد یعنی آن غلافهای مذکوره کوچک و از هم دور و بسهولت بدون آنکه شگافته گردد و در رطوبت لزجه آن مغز آن ملزمیت زاید بد طعم گردانید اگر در دو ریشهای آن نیز کم باشد که بآسانی توان آن را جدا نموده و چون در آب حل نمایند و انصافی بگذارند تمامی مغز آن از صافی بگذرد و در ریشه کمی صاف باشد و شربت آن محتاج بشیرینی از قند و نبات نگردد و طعم و شیرینی نباشد و اگر باشد لهذا در ذایقه شیرین گردد انچه بخلاف اوصاف مذکوره باشد ردی است درخت آن بزرگ تا بالقدر درخت گردگان و شبیه بآن و سبزتر از آن نیز میشود و برگ آن بزرگتر از برگ سیب میشود و فی الجمله شبیه بآن و چوب آن دیلک و سنگین و گره دار میشود طبیعت پخته رسیده شیرین آن گرم در اول و خشک در دوم و نارس آن بسیار خام آن سرد در دوم و بهتر آن سرد در اول و خشک در دوم و یا قوت قابضه غالبه افعال و خواص آن مقوی دماغ و قلب و کبد و معده و دافع قی و جالی و مسهل مرتین و قاطع لزجات و خفیف خواه مغز آن را بی شیرینی بخورند و با شربت نموده و شیرینی و در آب حل کرده یا شیرینی و یا گلاب بنوشند المضار اکثار تناول آن مولد بواسیر و مسدد و مفسد صحا مصلح آن شکر و نیم وزن آن با دارو آن بقیه آن ناخون بگل گیرند و در زیر آتش طبخ دهند و دانه آن تمر پخته آن مقدار سه مثقال تا هشت مثقال زیاده هم بحسب حاجت و چون آن را جوشانیده با شکر و نبات بخورند جهت حبس اسهال مزمن نافع و مجرب و دهن تخم آن صاحب دستور الاطبا که در کتب فارسی که در هندوستان تالیف شده خواص بسیاری بر آن نوشته اگر تجربه بخورد و آن بدر عجائب تواد و در خواهد بود و طریق اخذ آن است که بگیرند آن را و بطریق تیار خیر روغن نمایند بگیرند و مدت ماه بخورند بمقدار که آب مطبوخ هلیله و بلیله و آمله شبی از هر یک عدد که در ساله آبجوش هند تا یک هفته بنوشند عجائب منافع بیشمار مشاهده نمایند و نیز نوشته که بگیرند از هلیله و بلیله و آمله هر یک یکتوله و در آب بجوشانند و صاف نمایند و یک تانک روغن آن را بآن ممزوج نمایند و تا چهل روز بیاشامند

باب سوم در بیان ادویه که حرف اول آنها تاء مثناة فوقانیه است * فصل

التاء مع الالف * تانبول بفتح تاء و الف و نون و ضم باء موحده و سکون واو و لام لغت هندیست و تنبول و پان نیز نامند ماهیت آن برگ نبات تخمی است یعنی نابت بیاد دار مانند انگور و ساق و شاخ آن باریکتر از آن و بر آن نیز دارلیست میکنند و برگ آن سبز و نصف بالای آن صنوبری و بزرگتر از برگ آن عریض المس و رقیق و رغبت و ساقه برگ آن اندک بلند و چند نوع میباشد یکنوع آنست که برگهای آن نازک و کوچک و تند میباشد و نسبت آن ملکی که وهی ست از مضافات صوبه بهار عظیم آباد و لهذا آنرا ملکهی نامند و این خوشبو و نیکو طعم و لطیف و کم حدت است طبیعت آن معتدل در حرارت و یبوست و نوع دیگر کنگر لیست که در شاهجهان آباد و اکبر آباد و نواح آن و دکهن میشود و برگ آن بزرگتر از برگ ملکهی و در افعال و خواص قریب بآن نوع دیگر آنست که برگهای آن بزرگ و سبز و بسیار لطیف و نازک و در بنارس و دکهن میشود و رائحه آن تند در طعم و تندی رائحه شبیه بقرنفل میباشد طبیعت این گرم در آخر دوم و خشک در اوسط آن و نوع دیگر که برگهای دیگر آن بزرگ و متوسط سبز و نازک و مائل بسفیدی گردد و در اکثر بلاد هند و بنگاله میشود و این را سانچی می نامند و این نیز لطیف و خوشبوست و لیکن لطافت رائحه سه نوع نیست طبیعت این حار یابس قریب باول در جنابینه است و نوع دیگر آنست که برگهای آن سبز و بزرگتر از انها و با حدت طعم و رائحه و بنگله مینامند جهت آنکه مخصوص بنگاله است طبیعت این حار در آخر درجه دوم و یابس را وسط آن و هر یک از سانچی و بنگله اصناف میباشد و در هر بلدی و جائی بقسمی و در بعضی جاها برگهای آن بزرگتر و در بعضی جاها کوچکتر و از اصناف بنگله برگهای نازک کوچک اندک عریض میباشد ملکهی مینامند منسوب بملک یو رنام دهی ست از دیهات شده آباد که در اینجا بهم میرسد این بهترین اصناف بنگله است و با الجمله انواع این صنف بسیار میباشد در هر بلدی و جائی بنوعی ظاهر و بنامی مشهور و برگ تمام آنها نادرخت ست سبز میباشد و بعد از چیدن بعضی را بعمل سفید می نمایند

بدانکه نحو بهر گیاهی بسیار از آن نزاد در زنبیلی و یا سبدی و یا کیسه بهندی ٹوکری نامند کرده سر آنرا به پیشانی یعنی کاه برنج یا گندم که بهندی پوال نامند پوشیده
و در زمین گودی بمقدار آن کنده و دران گودال آتش می افروزند تا قدری گرم گردد پس آتش را از آن گو دبر آورده زنبیل تانبول را یکشبانه روز در میان
آن میگذارند و بر بالای آن سنگی و یا ثقلی برای آنکه برگها نرم شده بهم بنشیند میگذارند پس در تابستان شبها در شبنم و در زمستان جای گرم
نگاه میدارند برگهای آن سفید و نازک میگردد و بیخ آن آنچه بتحقیق پیوسته خولنجان ست که بهندی کولنجن نامند در خولنجان بیان آن خواهد آمد
انشاء الله تعالی و بهترین آن مطلقاً برگ متوسط نازک کهنه آنست و برگ خام نورس و سبز تازه اخذ نموده و یا بسیار کهنه بدرخت مانده
و رطوبات آن تحلیل رفته همه زبون زیرا که این نازک لذیذ و این زمخت و با عفوصت میباشد افعال و خواص آن مطلق مفرح و مشتهی
و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط آورنده و مفتح و مدر فضلات و مقطع آن بجهت دفع رطوبات دهان و لثه و استحکام و تقویت
دندان و لثه و خوشبوی دهان و تسکین عطش کاذب بلغمی و کرسنگی و تصفیه صورت و ضیق النفس و سرفه بارد و رطوبت بلغمی و تقویت معده و با نشه
با فوفل و دانه هیل نافع قاطع نزف الدم لثاة و تحلیل اورام آنها و ضماد آنها ملحم جراحات تازه بستن برگ پان بنگله گرم کرده بر برز ول آب
که در بیضه باشد دو سه برگ بالای هم یعنی بسته بسیار مفید در ابتدا در دو سه روز بتحلیل می برد و اگر بسیار گرمی کند و تا بنیاید در بند دو دو برگ پان
هم و با یک برگ بندند و با آنکه متوالی بندند بلکه بتفاریق یک روز در میان و روز میان تا بتحلیل و دو چون برگ تانبول را با مصالح آن که فوفل
و فوفل و ورق قلیلکات هندی اندک آهک مغسول ست و اهل هند قاطبة با هم بخورند جاینده و آب آنرا بر زخم تازه نمو ما د بر زخم کلی سر ریزه تراشی
و خون آلود بودن بمالند و همچنین بعد ختنه اطفال بران بچکانند و یا ما بیات ند خون آنرا بند میکند و موجب خشکی و سرعت اندمال میگردد و دستور ند لن
آن آنست که با مصالح مذکوره خوب مضغ نموده آب آنرا میخورند و ثقل آنرا می اندازند زیرا که ثقل آن سدد و مورث قولنج ست گاهی بسبب لذت آن برای تقویت
معده و تقطیع اخلاط بلغمیه چند دانه قاقله صغار و یا کبار و باریک فوفل نه ثقل مزید مصالح مذکوره مینمایند و ناشتا خوردن آن بعض خصوص محرورین المزاج در
بعضی امزجه ناشتا اسهال می آرد و خصوص بنگله آن چون با مصالح مذکوره با نمک هفت هشت تازه برگ آنرا یا زیاده بسبب مداومت طبیعت
بخورند اسهال بلغم مینماید و سرفه و ضیق النفس را مفید و اهل هند سرگاه تانبول گویند مراد شان مرکب بیکری ست که از برگ تانبول و جوز بویا و غیرها
نبات و غیرها ترتیب میدهند و در قرابادین نسخه آن ذکر یافت و عرق آن نیز تار بفتح تا و الف و راء مهمله ماهیت آن اسم در ختیست هندی
تمه آن بسیار بلند و قوی او بر سر آن برگها و هر یک با ساقی بلند و چتر دار هر یک مشتمل بر برگهای بسیار هم پیوسته شبیه پنجه آدمی و بلند و اندک ضخیم تر از برگ
نارجیل و از چتر آن اهل هند و با دزن میسازند و از برگهای بوریا می بافند و نویسندگان اهل کنک که او ریسه نامند بجای کاغذ با قلم آهنی دفاتر خود را بران
مینویسند و مدتها میماند و آن نر و ماده میباشد نر آن خوشه بری آورد و ثمر نمی بندد و مانند نخل نر و ماده آن ثمر می بندد و ثمر آن فی الجمله در شکل شبیه نارجیل
با پوست و جوف آن پر ریشه و دران و اثنای اندک پهن در بعضی ثمرها چهار دانه و در بعضی سه و در بعضی یکدانه میباشد و آنرا بهندی تارکل مینامند در
خامی شگافته مغز آنرا میخورند سبز و شاداب نازک و اندک شیرین تند فاسد و منجمد و مغز نارجیل تا ز لطیف میباشد و هر چند رسیده تر شود صلب میگردد تا آنکه مغز نارجیل
دریائی بسیار صلب میشود و درین هنگام در میان ریشهای بالای دانه آن که مانند ابر ریشه دارست رطوبت لزج اندک شیرین مائل بتلخی و بهندی سر فرنگ بهم میرسد بعضی
مراد آنرا قدری میده گندم و اندک شیرینی داخل کرده در روغن تل گلوله بریان کرده میخورند اهل بنگاله و عظیم آباد اهل سهر خوشه ثمر آنرا خواه نر خواه ماده نهر
در بدو ظهور و خامی بریده ظرفی گلی را بدان می بندند و آنچه آب بدان جمع میگردد و بر بسیار در می آشامند و از تاری مینامند و طعم اندک شیرینی مائل فی الجمله
کر به لزاجه در تازگی که هنوز گرمی هوا بدان نرسیده باشد و بجوش نیامده میگویند که غیر مسکر ست و چون بجوش آید مسکر میگردد و باندک گرمی و
حرارت آفتاب که بدو رسد و با آنکه ظرف آن آلوده بتاری قدیم باشد بسبب کمال لطافت بجوش می آید و مسکر میگردد و لهذا تشبیه تر و تازه آن را بیرون
از طلوع آفتاب کسانیکه آنرا میخورند خواهش بخوردن آن دارند نزدیک درخت آن رفته بجز دخو و آمدن سبب ... هر مرتبه

ظرف را تجدید مینماید و آنچه روز لبسته اند بفاصله سه چهار ساعت فرو دمی آورند و باز این بسبب گرمی هوا اندک مسکر میباشد و از آن سرکه نیز میسازند و آن سرکه بسیار ترش و لطیف میباشد طبیعت دانه ثمر خام آن سرد و تر و تازه آن که مرکب القوی با حرارت ضعیفی و رطوبات بسیاری و دانه ثمر پخته آن سرد و خشک و سرکه آن سرد و تر و بے قوت قابضه افعال و خواص آن دانه ثمر خام آن ثقیل و بطی الهضم و نفاخ و رافع تشنگی و مقوی باه و رافع فساد صفرا و خون و ضربه و سقطه و مدر بول و تاڑی آن نفاخ و مقوی باه و منعظ و مسمن و مقوی ارواح و منشط و رافع تشنگی و مدر بول و جهت حرقت بول و قروح مجاری آن نافع و اندک مصدع و اکثار آن مورث دوار خصوص سکر آن تالمکهانا بفتح تاء مثناة فوقانیه و الف و لام فتح میم و کاف و خفای یای و الف و فتح راء مهمله و الف و بلغت هندی ست و عوام تالمکهانا به نون و بزبان بنگله کلیه کهاڑا نامند ماهیت آن تخمی ست باریک طولانی ریزه اغبر اندک براق و لعابی مانند تودری و گیاه آن بقدر ذرعی و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و برگ آن شبیه برگ کاسنی و خشن و خوشبو و گل آن سفید در ریزه تر از گل کاسنی و منعقد های این نیز مانند عقده های کاسنی و تخم آن در آنها الا آنکه در عقده های این خارها مانند خار ام غیلان میباشد بخلاف کاسنی و منبت آن کنار آبها در زمین های نمناک طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن تخم آن مفرح و مسمن و مبهی زیاده کننده منی و ممسک آن و دافع فساد سوداء خون و چون نرم کوبیده مقدار یکدرهم تا سه درهم آنرا با هم وزن آن قند با شکر و باشیر گاو تازه دوشیده بیاشامند منی را زیاده میگرداند و امساک منی می آورد و شربت انزال و جریان منی را برطرف مینماید و کوبیده آنرا با آب پاشیده نیز می آشامند و داخل معاجین مبهیه نیز مینمایند و بسبب صلابت دیر کوبیده میگردد و آشامیدن آب مطبوخ برگ و ساق آن و سلاقه آن جهت استسقا بسبب قوت ادرار آن مفید و ضماد سائیده گرم کرده برگ و ساق و بیخ آن به تمامی به کمر جهت ظهر و بر مفاصل جهت تسکین وجع آنها و بخور آب مطبوخ آن نیز جهت امراض مذکوره نافع فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الباء الموحدة تبن بکسر تاء و سکون و باء و نون بفارسی کاه نامند و اسم جد آنست ماهیت مطلق آن معروف ست و هیئات کاه هر گیاهی بنوعی علیحده است طبیعت اکثر آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی را بجهت آن چیز مختلف افعال و خواص آن جلوس در طبیخ کاه گندم و تعریق خار آن جهت تحلیل اورام و دفع آزار اعضای که از برودت و مواد در بهم رسیده باشد و مالیدن آن بر قدمین جهت ریحی که از شی بر برنده و بیخ حاصل شده باشد و شستن بدن بدان جهت رفع اعیا و سستی نافع لیکن بشور را شبیه به بثور مریض میسازد و جوش دادن و ترنج و بانگ و لیموی درشت در طبخ تبدیل نمودن آب و سه مرتبه باعث شیرینی و زوال تلخی پوست آنست و ضماد و خاکستر آن با نیم وزن آن نمک و قدری سرکه سرشته جهت قروح ساقین نافع کاه جو مبرد و اقراص آن جهت مجرد زن مفید و غسول کاه باقلا جهت قلع آثار جرب و کلف خصوصاً آن و پشم و برگ خرما را از آن رنگ مینمایند سیاه میگردد و از خاصیت کاه باقلا آن ست که چون در زیر درخت میوه در هنگام ظهور شکوفه آن بخور نمایند آنرا و ثمر آنرا محفوظ می دارد از افتادان و مجموع کار و خصوصاً کاه فلفل که جلبیان نامند مضر عصب خوابیدن بران بغایت مضر عرق کاه گل مقوی دل و دماغ و جهت رفع غشی و سستی و ضعف دل محرورین بغایت نافع و طریقه اخذ آن آنست که کاه گل دیوار خشک را با گلاب در دیگ عرق کشی کرده مقطر نمایند و بقدر حاجت بیاشامند و بوئیدن کاه گل خصوصاً کاه گل دیوار مطبخ دود خورده که بر آن آب با گلاب پاشیده باشند نیز مقوی قلب و دماغ ست فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الدال المهملة تدرج بفتح تاء مثناة فوقانیه و دال و سکون راء مهملتین و جیم معرب از تدرو فارسی ست و بترکی قرقاول و در تنکابن با زندران تورنگ و بهندی لوه نامند ماهیت آن طائریست خوشرنگ نیکو منظر ملون منقش شبیه به دراج و از آن بهتر و کوچک تر و حلال گوشت طبیعت آن در دوم و در اول خشک و خشکی آن از دراج کمتر افعال و خواص آن گوشت آن بغایت لطیف و سریع الهضم و مولد خون صالح مقوی دماغ و فهم و دافع نسیان و وسواس خصوصاً که تا سه روز متوالی کباب آنرا تناول نمایند و اکتحال زهره و خون و بدستور قطور آن جهت بیاض و نزول آب در چشم و سعوط زهره آن

مفتح سده دماغی وجهت رفع نسیان و وسواس وخیالات فاسده ومفید وطلای سیرگین آن جهت بهق وبرص وکلف واصلاح بشره زنان حامله نافع
وخاکستر پر آن سیاه کننده موست ولیکن بزودی سفید میگردد وریزه استخوان آن بسیار نرم سائیده آن مانند غبار جهت التیام قروح مجرب واکثار
خوردن تخم آن مصدع ومولد مره صفرا در محرورین ومصلح آن سکنجبین ست **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الراء المهملة تراب**
بضم تا و فتح راء مهمله و الف و باء موحده بفارسی خاک و بهندی ماتی نامند **ماهیت** آن معروف واز مطلق آن مراد خاکی ست که بسبب بارش آب
صدمات وتردد وقلق نرم شده باشد **طبیعت** آن سرد باعتدال وخشک **افعال و خواص** آن مجفف و رادع وخاک دباغ بسیار مجفف وقوت
رادع آن زیاده و با اندک تحلیل ضماد آن رادع ومحلل اورام ومجفف رطوبات وخاکی که درمیان نمک باشد وبا ظروف سفالی که در آن نمک گذارند بسیار مجفف
ومحلل ست ضماد آن جهت تحلیل رطوبات واورام بارده ورطبه انفع **تراب المربعات ماهیت** آن خاک چهار راه است **طبیعت** آن او
لطف باعتدال ست بسبب کثرت صدمات مختلفه وتردد آمد شد بسیار **افعال و خواص** آن مجفف ومنقی جراحات چرکدار و باعث التیام آنها وجهت
استحکام انقصامستر خیه مترهلیه و استسقا وضماد آن ودلکا نافع وجزو بعضی از معاجین قدیمه است وگفته اند از خواص آنست که چون قبل از طلوع آفتاب
روز شنبه بدست چپ آنرا بر دارند ودر خرقه کبودی بسته تعلیق نمایند سحر را باطل بنمایند ومنع ضرر آن میکنند وچون زنان سر خود را بدین بشویند
ودر حمام از نظر بد که عین نامند محفوظ می مانند وچون در ساعت سوم روز چهارشنبه بردارند جهت عداوت وتفریق موثر ست **تراب الصیدا**
ماهیت آن خاک مناره جبل صیدا ست از بلاد شام **افعال و خواص** آن جهت جبر وکسر شرباً وضماداً نافع ست نزد اهل آن بلد حتی آنکه ظن
شان آنست که چون مصدوع آنرا بیاشامد آن خاک باذن خالق جل وعلا بسوی موضع آن رفته جبر صدع وفصل شکستگی آن عضو می نماید باندک زمانی
تراب لشاروه ماهیت آن خاک جزیره است از جزایر بحر روم در اقاصی غربی بحر اندلس و آن جزیره متصل بارض جزیره بالسنا منه **افعال و خواص**
آن گویند خاک آن جزیره خاصیتی ست عجیبه غریب که چون مقدار نیم مثقال آنرا در آب حل ودر بینی انسانی یا حیوانی که در حلق او زالو چسپیده باشد بچکانند
در ساعت زالو از حلق او بیرون می آید وجو وگندم روئیده دران جزیره نیز همین خاصیت دارد وتعلیق آن بر سر وانه معلوفه مسقط علق آنست وهمچنین
چون آنرا بخور و تعلیق بدان نماید و دران جزیره هیچ هوامی وحیوان وحشی موذی نمی ماند **تربد** بضم تاء مثناة فوقانیه وسکون راء مهمله وضم باء
موحده وسکون دال مهمله بهندی نسوت نامند وناک تربد بداره ودر بنگاله تبوهری گویند **ماهیت** آن بیخی ست ظاهر آن مائل بسیاهی باطن آن سفید سبک
مجوف بنوبی درطرف آن مضمغ نبت آن حوالی خراسان وهند وسنده وگیاه آن ساق دارد وبرگ آن شبیه ببرگ لبلاب وبلاب کبیر واطراف آن باریک
گل آن آسمان جونی وبر سر ساقی روئیده وثمر آن مانند لسان العصافیر وآنچه اندرون آن سیاه وغیر مجوف باشد سم ست مانند خربق سیاه وزیران آن بهتر ست
وبهترین آن با صافی ست کند کور شده که تازه کرم نخورده سفید مجوف مضمغ ومتوسط میان غلظت ودقت صاف جوهر املس سریع التفتیت سهل السحق
بے ریشه ویا کم ریشه با اندک تیزی طعم وقوت نافذه وحلا باشد وآنچه بخلاف اوصاف مذکوره بود ردی وغیر مستعمل ست **طبیعت** آن در اول
سوم گرم ودر آخر آن خشک وصاحب شفاء الاسقام گرم وخشک در آخر دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم ورطوبات رقیقه وقلیلی از صفرا
واخلاط سوخته وبا زنجبیل که مقوی فعل آنست قاطع بلغم غلیظ ولزج بترقیق ورافع از عمق بدن ومنقی دماغ ومعده ورحم از بلاغم
مفتح سده آن وجهت فالج وامراض عصبانی وسرفه حادث بمشارکت رطوبات معده وعرق النسا وبا روغن بادام وتخم کتان جهت سرفه
مزمن ودرد سینه وبا پوست هلیله کابلی وامثال آن جهت مالیخولیا وجنون وصرع نافع وگفته اند چون جرم سائیده خام آنرا بیاشامند اخراج
بلغم زیاده از صفرا مینماید ومطبوخ آن بالعکس یعنی اخراج صفرا زیاده از بلغم میکند ولیکن سزاوار آنست که چون در مطبوخ وباسفوف استعمال نمایند
مبالغه در کوبیدن ونرم بیختن آن نمایند تا بخمل معده وامعا نچسپد ودر معاجین مبالغه نمایند وچون بطریق سفوف با زنجبیل وشکر بخورند باید که با آب گرم
باشد واگر با نمک بخورند با آب سرد وآشامیدن قلیلی از آن با زنجبیل ونبات که بطور قهوه زنجبیل پخته گرم گرم اندک اندک بیاشامند جهت سرفه رطوبی وضیق النفس

وضیق النفس را و رطب نافع مفتح معا و مجفف اعضا و منقی و مکرب محرور المزاج و صاحب قلب جار مضر و مصلح آن خراشیدن پوست سیاه آن و برغن بادام و با پسته چرب کردن و با کتیرا استعمال نمودن ما باید که بحد اعتدال چرب نمایند زیرا که بسیاری چرب نمودن آن باعث ضعف عمل آنست و جهت خراشیدن پوست آنرا گفته اند آنست که زرا بیح با گیاه آن میباشد مقدار شربت از نیم درم آن سه درهم و در مطبوخ تا پنج درهم بدل آن بوزن آن پوست ریشه توت و در بعضی از نسخ غاریقون ست و طریقه تدبیر جوارش و حبوب او تربد در رب التربد و سفوفات و اشربه و معاجین آن ر قرابادین ذکر خواهد شد

ترمس بفتح تا و سکون را مهمله و کسر میم و سکون سین مهمله بفارسی باقلای مصری نامند ماهیت آن تخمی ست از باقلا کوچکتر سفید مایل بزردی و تر و سفر و در وسط آن اندک فرو رفته و تلخ آن با تلخی و بستانی و بری میباشد و بستانی آن بزرگتر و بری آن ریزه تر و در و تر و تلخ تر و ثقیل الرایحه و بهترین آن در تغذیه سفید یا لبه و بستانی آنست و در تداوی بری بسیار تلخ آن طبیعت بستانی آن در آخر درجه اول گرم و در درجه خشک بری آن در دوم و دوم آن خشک

افعال و خواص آن مفتح سده کبد و طحال و محلل صلابات و جالی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و زائل کننده کلف و برص و بهق آشامیدن طبیخ آن لعوق پخته سرشته آن با ماء العسل با سرکه ممزوج با آب جهت اخراج دیدان و حب القرع و ادرار بول و حیض و با سداد فلفل جهته ادرار حیض و اخراج جنین در رحم طحال و تفتیح سده کبد و ضماد آن با ماء العسل تریاق جهت اخراج دیدان و بر برص و بهق و برش و جمیع آثار جلدیه و سعفه و بثور و جرب و قروح خبیثه و خنازیر و اورام صلبه جگر و غیر آن و جذب سم هوام و با انار فارسی و بد ستور با سرکه و با عسل و سرکه با هم جهت تسکین وجع عرق النسا و تحلیل خنازیر و قلع تا فارسی در رم و سبز و بار بول جهت جرب مواشی و تضمید پخته آن با سرکه و عسل جهت عرق النسا و وجع درک و آثار ضربه و سقطه و مطبوخ آن در سرکه اورام جهته بارد و تهیج بلغمی و اوجاع مفاصل بارده خصوصا که با آب دریا و با ماء البحر و سرشته باشد و با سرکه تنها جهته اوجاع مفاصل حاره و ضماد آرد آن آرد جو آب سرکه مخلوط با هم جهت مفاصل بارده خصوصا و تنهائی بر درک جهت عرق النسا و بر لثه و جهت تنقیه آن و نیکوئی رنگ رخسار و مجربات آن بردن آثار خصوصا با آب باران و چون آرد سته نرا بر کتان اندک فلفلونیا سرشته بر پاره کاغذی مالیده ضماد نمایند جهت رفع ثالیل جبر و مقعده و سقاق آن و بواسیر و با مرجهته عرق النسا و ضماد و طبیخ آن بر غائر بر ایا آن و ریمی ست که اولاً حس از عضو بر طرف میشود و پس مو اورم آشامیدن آن نیز جهت علت و تنقیه و احشا آشامیدن مقدار یک رطل از آن جهته برص و شستن جاریان با آن جهت کشتن کشته آنها و پاشیدن آب مطبوخ آن که تلخی آن در آب رفته باشد بر دیوار با حجره با قمل پشه و مانع تولید آنست و ریختن آن بر بهق و سعفه یعنی بثور رطبه سر و جرب کله و قروح و همچنین شستن آنها با آن نافع و خوردن آن ناهار روز سه درهم جهته تقویت روح باصره و منع صعود ابخره و صداع و هم مزمن و امان از نزول آب در چشم و با عسل جهت ضیق النفس و سرفه مزمن و استسقا و تقویت سپرز و خنانه و رفع حصاة نافع و چون با بیخ نباتی و آنرا حالا آن سود نامند طبیخ نمایند و با آب آن حب حیوانات را بشویند خصوصا غنم زائل گرداند و آشامیدن آب طبیخ نبات آن جهته ادرار بول مفید و گفته اند که از خاصیت مجربه ترمس آنست که چون مقدار یک مشت از آنرا نیمکوفته پوست آنرا زدوده در ظرف مس بی قلعی ما بشر آب تازه او سیده آن مقدار که از روی آن بگذرد و با آتش ملایم طبخ دهند تا تمام شیره آن جذب نماید پس بوزن آن روغن گاو تازه بران ریزند و طبخ نمایند تا آنکه غلیظ و لبسوج شود و منعقد شود گرما گرم بر پارچه کرباسی بمالند اگر بر کنج زاضماد نمایند اسهال صفرا نماید و بر بالای ناف اسهال سودا و بر دو زرکین و تهی گاه اسهال بلغم خام و چون اراده قطع آن نمایند آن پارچه را از آن بردارند و آب سرد بشویند از اسرار طب مکتومه است و جهت اطفال و پیران که نتوانند دواء مسهل بیاشامند نکومست و حمول آرد سرشته آن با عسل و مرکی جهت ادرار طمث و اخراج جنین و تحلیل ریاح رحم نافع و در جمیع افعال تلخ آن قوی تر ست از شیرین آن و بر شیرین آن غذائیت غالب و ثقیل و بطی الهضم و اکثار آن باعث زردی رخسار و معین بر هضم و تغذیه مطبوخ آن با دبان و سرکه و مری و خوردن آن با نمک و صعتر و شیرینی و آشامیدن عند کننده بالای آن مقدار شربت آن با دویه نیم از سه درهم تا پنج درهم و مفرداً تا هفت مثقال بدل آن مساوی آن مقدار وزن آن با قلا و تخم خربزه و در دفع کرم بوزن آن درمنه ترکی و در سائر افسنتین ست

ترنجبین بفتح تا و را مهمله و سکون نون و فتح جیم و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی ست که بفارسی گز انگبین نامند

تا منه در خراسان و ماوراء النهر و بلاد کرجستان و همدان و نواح آن می نشیند و منعقد میگردد مانند ریزهای نبات و طعم آن شیرین و جالی و بهترین آن سفید تازه پاکیزه و غیر مخلوط با برگ و خار بسیار آنست زیرا که شاخهای آن را بریده در چادر ریخته نیکو بتکانند تا آنچه ترنجبین است بر زمین ریزد و اگر بسیار لقاط یافته جدا کرده پس از برگ خار و خاشاک پاک کرده باطراف پسر بندند و آنچه چسپیده و آلوده بدانست در آب تر کرده صاف نموده می جوشانند تا غلیظ و منعقد گردد طبیعت آن در اول گرم و تر و جالی ترازشیر خشت افعال و خواص آن تلیین طبع و مسهل صفرا برفق و محرک اخلاط و لطیف تر از شیر خشت جهت سرفه و درد سینه و غثیان و تبهای حاره و تسکین عطش و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و دستور با ماء الشعیر دفع اخلاط حاره و حاده و با روغن گرده گاو کوهی جهت عسر البول و مداومت آن با شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه که یک وقیه آنرا با نیم رطل شیر گاو میش بیاشامند و سخن بن و آشامیدن ترنجبین با آب زیره جهت رفع قراقر شکم که یا حمی خفیفه باشند و در حمیات حاده و حدری و حصبه و اسهال الدم و بواسیر و بول الدم استعمال آن جائز نیست چنانچه شیخ الرئیس در بحث حمیات جدری گفته که افضل آنست که تلیین طبیعت صاحب جدری را تمر هندی نمایند و اگر اجابت نکند زیاده نمایند بران قدری شیر خشت و احتراز نمایند از ترنجبین و صاحب ذخیره در غب خالص نوشته که ترنجبین را در تبهای گرم ندهند زیرا که مستحیل بصفرا می گردد و اگر ضرورت باشد با حموضات بدهند و در باب جدری و حصبه گفته که مضرت آن در صاحب جدری و حصبه را مانند مضرت عسل است محرور المزاج را زیرا که محرک اخلاط و باعث زیادتی بخار است و هلاکت است و صاحب شفاء الاسقام در بحث جدری و حصبه نوشته که آتش هر دو را مضر است بجهت تحریک آن اخلاط ردیه را در رسیدن کیفیت آنها به قلب و گشتن علیل و همچنین شیر خشت و در بحث اسهال الدم نوشته که اگر در طبع قبضی باشد حرفات دهند و شیر خشت مناسب است ولیکن از ترنجبین افراز نمایند زیرا که در آن قوت ادرار دم است مولف گوید صاحب بواسیر و بول الدم را نیز بدستور مضر است و مضر سپرز و محرور المزاج مصلح آن تمر هندی و عناب و ماء الشعیر و بطی النزول و مصلح آن آب لیمو و عناب مقدار شربت آن از هفت مثقال تا سه مثقال بدل شیر خشت بیست و بدستور آب جو با شکر سرخ دو ا از ترنجبین و شیر آب و معجون آن در قرابادین ذکر یافت تخم ترخوانه و تربز تخم هر دو را در تمر ابادین مذکور شدند **فصل التاء مع الشین المعجمة** + **تشمیزج** بفتح تاء مثناة فوقانیه و سکون شین معجمه و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و سکون جیم معرب چشمیزج فارسی است و نیز بفارسی چشمک و چشوم و بعربی حبة السوده و اهل حجاز تشیمه و بهندی چاکسو نامند ماهیت آن دانه است بقدر ریدانه و خلت تمکل و سیاه اندک املس براق بهترین آن بزرگ سیاه براق آنست و ابن بیطار نوشته که آنچه از بلاد سودان و نواح آن آورند اندک بزرگتر است از حجازی آن و بگمان مردم آنجا آن افضل است از حجازی طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن جالی و با اندک حدت و نهایت قبض و تحلیل و مقوی باصره و جهت دمعه و قتاده و اخراج ضرر سے نافع و بدبر آن با زعفران و مامیران چینی و شکر که مقوی تحلیل و زیاده کننده جلای آنند جهت امراض مذکوره انفع که با گلاب سائیده بطریق کحل ترتیب نموده استعمال نمایند و ضماد آن جهت جراحت قضیب و اعضای عصبانی و جذام نافع و دستور تدبیر آن آنست که در چوب پیاز با خمیر گذاشته در زیر آتش بپزند پس بر آورده تقشیر کرده استعمال نمایند و سه نوع دیگر و تشنج در وت تشمیزجی و قطور یحلی در قرابادین و ذکر یافت **فصل التاء المثناة الفوقانیه مع الفاء** + **تفاح** بضم تاء مثناة فوقانیه و فتح فاء مشدد و الف و حاء مهمله بفارسی سیب نامند ماهیت آن معروف است و شیرین و ترش و مزلیمنی میخوش چاشنی دار میباشد بهترین آن شامی و سپاهانی درخت رسیده شاداب بزرگ لطیف آنست طبیعت شیرین آن گرم در اول و تر در دوم و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک و مز آن حرارت و برودت معتدل و در اول خشک و جمیع اجزای درخت آن سرد و خشک و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت افعال و خواص مجموع آن مفرح و با عطریت و رطوبت لطیفه و مقوی دل و دماغ و جگر و شمار و جهت خفقان و عسر النفس و تقویت فم معده و منع القضاب و فضول بمعده و تنقیه اشتها نافع و شیرین آن مفرح و ملطف روح حیوانی و سریع الانحلال بصفرا و زرد آب مبدل گردد

وپخته آن جهت سرفه یبسی وآب آن باشراب آب گوشت جهت رفع غشی مجرب وآب آن در معاجین مفرحه مقوی تعل آنها ورب شراب در جمیع افعال
او بهتر از جرم آن وجهت تفریح قلب وتقویت معده وکبد ودفع وسواس سوداوی ودفع سموم خصوص عقرب ودفع وبا بسیار موثر ومسکن حرارت
مربای آن نیز قریب بدان بهتر است از جرم غیر مربای آن مشوی عفص در خمیر گرد و آن جهت قرو سنطاریا که اسهال دموی ست وجهت ضنا سل
وذبول یابسی آن تا فرحی ضماد آن بر چشم جهت تسکین درد وجع آن نافع واکثار خوردن خصوص خام نارس بعضی آن مورث نفخهای مرکبه نسیان مولد ریاح وتمدد در بدن
واوجاع عفص اختلاج ومصلح آن دارچینی واغذیه لطیفه وترش آن قابض ومسکن قی وعطش موافق معده صفراوی وپخته آن در خمیر جهت اسهال دموی
وتقلیل ادویه مسهله گرده وسویق آن با آب انار وادویه مناسبه جهت تقویت معده واسهال صفراوی وتسکین قی نافع واکثار
آن مضر سینه وموذی ذات الریه ورباح عروق ومصلح آن گلقند ودارچینی ولعق نمودن عسل وقرآن مولد خلط صالح ومسکن تشنگی وقی صفراوی
واسهال ودر سایر افعال مانند ترش آنست وگویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند ونام نارس هندی فرزه آن
مولد خلط خام ودهنی وضماد آن در ابتدای اورام حاره نافع ورب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد ویبوست
معتدل وجهت غلبه صفرا وغلیان خون واسهال صفراوی وقی ورفع غم والم سوداوی نافع ومضر اسهال دموی وعطش ومداومت خوردن آن مضر
عصب ودفع مضرت آن در ربای آن قریب النفع است بدان ورباحرارت کلی وجهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن سیب تلخ قابض تر از
همه آشامیدن عصاره سیب سیده وروغن عصاره برگ آن نیز بقدر یک اوقیه تا ده درم وطلای آن نیز جهت دفع سم عقرب وسایر سموم وضماد برگ آن جهت
اورام حاره در ابتدا مفید وشکوفه آن با ادویه مناسبه جهت دفع امتلاء مستعفنه با ادویه مفرحه جهت تفریح موثر ومربای آن یعنی گلقند سیب جهت ضعف دل
ودماغ وبرانگیختن شهوت باه نافع وگل آنرا با دو وزن آن شیره گلقند گلشکر سرشته مانند گل سرخ مرتب نمایند ومقدار شربت تفاح هفت مثقال است
واولی آنست که محرور المزاج حامض جنه آنرا تناول نماید ومبرود المزاج حلو آنرا ومحرور دین منبت وبلغمی مزاج شیرین خفیف آنرا بدون
انتزاع آنرا خورد واگر این ورخ تقلیلی بابند باید که بالای آن آب سرد ننوشند وطعام ترش نخورند وهمچنین بالای همه میوه تروتازه بلکه امراق اسفیدباج ودستمناق
بنوشند تا از معده بگذرد وطعام بخورند تفعل آن هیچ یک را مناسب نیست ودردی ست وجوارش وحلوا وخمیره گل آن رب واشربه وعرق ومربای
ذکر آنها در این ذکر یافت فصل التاء المثناة الفوقانیه مع المیم + تمر بفتح تا وسکون میم وراء مهمله بفارسی خرما وبهندی کهجور
وچهوهارا نامند ماهیت آن معروف است ونر وماده میباشد تر آن اطلع وخوشه برمی آورد وثمر نمی بندد بخلاف ماده آن ودر
خوشهای طلع هر دو نوع گردی میباشد که آنرا گشن می نامند ودر ابتدای ظهور خامی گرد و زرا بر او میریزند تمر آن باید شیرین وشاداب
وتخم آن کوچک بگیرد والا خوب نمیشود واز ابتدای تکون تا انتها وکمال بلوغ ورسیدگی هفت مرتبه مقرر کرده اند وهر مرتبه را نامی موسوم اول را
طلع ودویم نیز گویند وسوم را خلال وچهارم البسر وپنجم راقبه وششم را رطب وهفتم را تمر وهریک آن انشاء الله تعالی در اماکن خود مذکور خواهد شد
بحسب اماکن وبلدان مختلف میباشد وبهترین اماکن که خرما در آن خوب میشود جهرم از توابع فارس است پس عمان پس جاهای دیگر وبهترین اصناف
خرما جهرمی آن آنرا پس بکتوم پس خنشادی است که پوست آن نازک ومغز آن بسیار وتخم آن کوچک وشیرین رسیده بی ریشه باشد طبیعت
آن در دوم گرم ودر اول خشک وبعضی در اول تر دانسته افعال وخواص آن کثیر الغذاء مولد خون متین وجهت فالج ولقوه واعیاء
وتقویت گرده لاغری شده وتسمین بدن وباه مبرودین وامراض بارده وبلغمیه ودرد کمر وتلیین مفاصل موافق سینه وسرفه
بارده وآشامیدن طبیخ آن با حلبه جهت تپ بلغمی وتفتیت حصات مجرب وبابرنج جهت تسمین جهت دلین وخیسانیدن آن در شیر
شیر تازه دوشیده خصوص با اندک دارچینی واز عصب آن نیز آشامیدن شیر تازه دوشیده در تقویت باه بی عدیل دانسته اند
نقیض بعضی المقیم ومضر محرورین وصاحبان بلدان حاره ودر بلادی که خرما در آنها حاصل نمی شود اهل آن بلد آنرا اکثار خوردن آن

جاذب و مولد سودا و سده جگر و سپرز و محرق خون و مفضل خلط و مصدع و مورث قلاع دهان و درد دندان و مصلح آن آب انار و سکنجبین و رد و غنا خشخاش و بادام مقشر خوردن و شستن دهان بعد خوردن آن با آب نیم گرم خصوص که سماق در آن خیسانیده باشند و بدستور غرغره با گلاب سماق با شیره و بدیل ان خرنوب که زمانی طویل در دهان باشد نافع ضعف دندان و قلاع دهان و خناق است و مصلح سده آن در سرد دن جوارشات سهله بعضی و بالجمله در محرورین موجب امراض بسیار و در مبرودین باعث زوال امراض بارده و رطوبت بلغمیه و خام آن نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مسدد و تخم آن گرم و خشک و صحیح آنست که مرکب القوی است با برودت بسیار حرارت کمی و شدید القبض آشامیدن آب طبیخ آن لقیقت جماعة و سائیدن آن جهت دفع اسهال ... شکم تقویت و دزور سوخته آن جهت قروح خبیثه و مغسول آن جهت التصاق جراحات تازه و در کحلها جهت ... دید و در دن آن جهت بصر و سیاهی چشم نافع تمر هندی بفتح با و سکون یاء قناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و کسر نون با نوع تمر کوچک با یک سرخ رنگ تا باریک کوچک ست تمر هندی بعربی صبار و قاره حوش و حو مراد بهندی املی نامند ماهیت آن ثمر درختیست هندی در غلاف ماننده باقلا الا آنکه از آن پهن تر و پوست آن نیز بعد رسیدن اندک صلب تر میگردد و غلاف باقلا و مغز آن پوست دیگر سوا آن ندارد و ... آن لعاب شیرین و دو نوع نیم پخته سرخ تیره اندک چاشنی دار و در هنگام خامی تیز سرخ رنگ میباشد و در گجرات و نواح آن و آکبر آباد بسیار خوب میشود و در اماکن دیگر بیمان خوبی نمیشود و این نوع دو نوع ندارد و دوم سرخ کمتر ... بیرگی تر این در خامی سفید میباشد و این نوع بسیار است و تخم سرد و ائی بند میرداند که پهن و مغز آن سفید و پوست آن سرخ تیره از سرخ رنگتر و تخم نوع سرخ آن از سفید آن کوچکتر و درخت آن عظیم و برگ آن ریزه طولانی انبوه و ریزه و بهترین آن رسیده و اعضو اندک کهنه آنست یعنی شش تا هفت ماه تا یکسال از تازه تر آن گذاشته باشد کهنه فاسد شده آن و دستور است که ثمر رسیده آنرا مقشر نموده و دانه کیفهای آنرا بر آورده و جیهای بزرگ ساخته اندک خیر نموده نگاه میدارند و الا آنرا گرم نمیزند در طوبت آن خشکی و ترئی آن کم میگردد طبیعت هر دو نوع آن در اول سرد و در دوم خشک در سوم نیز گفته اند و خشکی سرخ آن زیاده انعال و خواص آن لطیف تر از اجاص و رطوبت آن از آن کمتر و مقوی قلب و معده مسرخیه و قابض شکم خصوص سرخ آن مسکن غثیان و قی صفراوی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و در موضعات مسهل سودا آن نیست و مطفی هیجان خون جهت خفقان حار و تبهاء حاره و خشکیه گرب و عطش رفع معطش و حکه و جرب و هیضه صفراوی و غرغره آن جهت خناق و مضمضه آن جهت قلاع دهان نافع و گفته اند که تمر هندی را نباید بسیار و آب الیه دیر که موجب ضعف طبیعت و غثیان و قی میگردد و بایه که در آب خیسانند خوب مجرب است آن تمام در آب زیاده شهد آن نموده با اندک نبات و با شکر و با نچه خواهند شربت بغیرها بیاشامند و اهل هند آن میدان تقویم آنرا جذام نافع میدانند الفصا آنرا آن موش ... تیج و سعال و شمر سینه و سرفه و طحال و مولد سده و ناشته خوردن آن مضر و بدستور خام تازه نو رس آن زیرا که و سده و بسیار نفاخ و بطی الهضم و الانحدار است و مصلح آن کثیرا و خشخاش تر و بنفشه و عناب و لعاب بهدانه و با اندک شیرینی خوردن شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال بدل آن آلو سیاه و در فرح اسهال زرشک و دانه آن در سوم سرد و خشک قابض و خوردن مغز آن منی مجرب و ضماد آن جهت خلع عضو و دوثی و تقویت سستی مفصل و با بیه و امثال آن جهت نفخ و کشودن دمل و چون نرم کوفته بخته در فرج بمانند سوک گردانند مطبوخ کوفته آن و تخم ریحان کوبیده و با شیر زنان و با شیر تر جهت تفتیح دمامیل حاره و انفجار آنها با تکرار عمل مجرب و چون برگ نازک آنرا در آب بمالند و صاف کنند و بیاشامند جهت زحیر حار و از اریکه در هند و بنگاله اهوه مینامند و در هنی مردم میشود و جهت حمی صفراوی و قرحه مجاری بول و احلیل و بفارسی هندی سوزاک نامند نافع و ضماد آن جهت تسکین لیپ اورام حاره حاده و دفع و تحلیل آنها و با اندک دار فلفل جهت رفع اذیت لعاب عنکبوت که بر عضو مالیده باشند و تحلیل اورام حاره و بارده نیز و ضماد گل آن جهت تسکین رمد حار و دفع حرارت چشم و آشامیدن آن جهت بواسیر خونی و نزور پوست درخت آن جهت التیام جروح و قروح و خاکستر پوست درخت آن جهت آوردن اشتهای طعام نافع و جوارش و حلوا و سکنجبین و شراب و ربوب و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت تماح بکسر اول و سکون میم

و فتح سین مهمله و الف و سکون حاء مهمله بفارسی نهنگ و بهندی مگر مچهه نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگ در آبها کنارا مانند رود نیل و سند بعضی
و مواضع گنگا در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و چهار دست و پا و دنبال دارد پوست آن خشن و ضخیم و بسیار قوی بحدیکه در آب نیز فیل را بخود میکشد
و هلاک میگرداند و در خشکی از دست و پا بمردم و حیوانات دیگر سنگ می اندازد و در وقت مضغ فلک بالای آن حرکت مینماید بخلاف حیوانات دیگر و دهن
آن وسیع و گویند دندان دارد پنجاه در فک بالا و چهل در فک پایین میان هر دو دندان یک دندان دیگر دندان کوچک [illegible] و در وقت بند کردن دهان
یک دندان در میان دیگری می آید و بهم متصل میشود و زبان آن طولانی و طول جثه بزرگ آن تا ده ذرع و عرض آن دو ذرع و زیاده بر آن و تخم در خشکی
میگذارد و بچه آنچه در آب [illegible] مینماید تمساح میشوند و آنچه در خشکی سقنقور و بیرون آب نیز تعیش میکند و نوع کوچک آن که در ریگ
ریگ تعیش میکند دل بامی نامند و گویند همین سقنقور است طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن بخور و دیگر آن
جهت دفع جنون و اکتحال مرارت آن جهت رفع بیاض عین تازه و مرارت و زهره در این باب قوی الاثر و قطور به آن با روغن گل جهت رفع
صداع و شقیقه و درد گوش و درد کمر و گرده و تقویت باه و ضماد آن دافع آزار گزیدن در ساعت و گوشت آن محرک باه و اسفیداج آن
مسمن بدن و سرگین آن دافع قولنج و لیکن زرد کیموس [illegible] خون آن [illegible] جهت تغیر گون و فسح و بهق و سفیده بر پیشانی و [illegible] عین جهت
دفع شقیقه و صداع و [illegible] آن بر بدن صاحب تپ ربع آن موثر و سوزانیدن پیه آن در چراغ و در هر بکه دران ضفدع باشد گویند مانع صدای
آنست و بدستور [illegible] فتیله سرشته آن با موم و داوم که در مشق باشد و چون بینی آنرا بر موضع گزیدگی آن [illegible] تسکین درد و چون بر
پیشانی گوسفند [illegible] سالخ [illegible] گوسفندان از آن بگریزد و تعلیق چشم آن که در زندگی از آن کنده باشند جهت منع تزاید جذام [illegible]
چشم که چشم جانب راست آنرا جانب راست و چشم جانب چپ آنرا بر جانب چپ ببندند [illegible] بر پاست است جهت تقویت جماع و تعلیق دندان
راست آن بر بازوی راست در تحریک باه و تقویت جماع [illegible] اثر تام دارد و چون پوست تمساح در [illegible] قریه بگردانند و بر سقف [illegible]
آن بیاویزند در آن قریه تگرگ نبارد فصل النون مع الواو [illegible] نون بضم [illegible] مثناة فوقانیه و تشدید نون ماهیت آن ماهی ست
بزرگ قریب [illegible] که در دریاهای [illegible] بهم میرسد [illegible] طبیعت آن حار یابس افعال و خواص آن
خوردن نمکسود آن جهت سم [illegible] دارد و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و خوردن [illegible] بعد از آن منقی معده و مخرج بلغم غلیظ ست
تبناکو بفتح تا و سکون نون و فتح با موحده و الف و ضم کاف و سکون واو ترکی آن [illegible] و بهندی [illegible] نامند ماهیت آن میر محمد مومن در تحفة المومنین
نوشته [illegible] باشد که قاموس نامند چه در ماهیت [illegible] قسم آن سوم شبیه [illegible] نسبت بماهی مشابه [illegible] قسم سوم [illegible] تعریف کرده اند
[illegible] از آن دراز تر باشد و باندک طولی چسپند و ساق آن زیاده بر [illegible] با اندک [illegible] تخم آن [illegible] سرخ مائل بسیاهی در غلاف [illegible]
[illegible] دفع وباگیاهی را معرب کرده آورده [illegible] اطراف منتشر دود [illegible] کنند و دود آن باعث گردید که احدی را وبا اثر نکرد آن گیاه
[illegible] اثر با تبناکو نبا شد [illegible] تبناکو [illegible] یافته و بتدریج کم شد بالفعل نایاب ست والله اعلم تحقیقة الحال
[illegible] قریب [illegible] سال ست بهم رسیده [illegible] که شیوع تمام یافته و باعث شهوت [illegible] آن در ایران و توران
[illegible] گردیده انتشار [illegible] ست بوده که از ارض جدید ست آورده [illegible] و برگه آنرا بسمت [illegible] و هندوستان برده از آن جا بجای دیگر [illegible]
[illegible] هیچ مملکتی و بلدی و قریه نباشد که آنرا استعمال ننمایند توان [illegible] کشیدن [illegible] خواه کردن جرم آن و خواه سعوط نمودن
[illegible] و در آن بلده قریه بهم رسید و با از جاهای دیگر اورند و [illegible] اعلی انجرنده گویند [illegible] شیوع در ایران زمان سلطنت شاه عباس
[illegible] اکبر بادشاه و اوایل جهانگیر بادشاه بوده و آن انواع و اقسام میباشد و بهترین آن برگهای ضخیم چسپنده تند بو
[illegible] سرخ مائل به تیرگی بران فتاده باشد که چون نرم نموده به آب لشفر شند تیره و دار چسپنده باشد چون کار بو لے

و خواه کازرونی و یا طوبی و یا طیبی و یا بلخی و یا ملتانی باشد و خواه از غیر آن اماکن هر جا که خوب شود و مانند امانت خوالی بهاری و قسم اعلی سورتی است

کشیدن خالص آن در سر غلیان و بجای تخم آن یا تخمی سیاه که بهندی گرط بضم کاف فارسی سکون را و هندی چهار نقطه دار نامند که اهل هند و دکن و بنگاله

مستعمل دارند که برگ تنباکو را با هم وزن آن و یا قدری زیاده از آن شکر یا هم خوب کوبیده و سر بسته در ظرفی کرده چند روز میگذارند تا خمیر یابد و آنرا

گرطاکو مینامند و بعضی برای خوشبو زیادتی تعفن و تخمیر چند روز در زمین و یا سرگین اسپ دفن مینمایند پس برآورده در سر غلیان کرده آتش بران گذاشته

میکشند باصطلاح هند این طریق را سلفه مینامند و صاحبان امتیاز تابه که تاپه کوچکی از نقره یا سفالی ساخته و سکرونی آن بقدر یکتولا از آن گرطاکو

نامند چسپانیده در سر غلیان میگذارند که روی خالی آن بالا باشد و بران اخگر گذاشته میکشند و برای خوشبوی سنبل الطیب کوبیده و بعضی صندل

طیب خوشبو ملتقه پوست سیب اگر بهم رسد مربای سیب یا به کوبیده داخل کرده و در ظرف گلی گذاشته و سر ظرف را از گل [illegible] و در زمین

دفن میکنند تا تخمیر یابد بعد از آن برآورده چون بر تاپه چسپانیده میکشند بسیار خوشبو میشود و بهترین تنباکو ها از برای گرطاکو تنباکوی [illegible] که

در اکبرآباد [illegible] بسیار خوشبو [illegible] دیگران نیست سسته و برگهای آن کوچک و زعفرانی رنگ و خوشبو دار [illegible] و بعد از آن تنباکوی چنار گده که قریب

بنارس است و در بنگاله [illegible] بهند قسم کال مشهور و بسیار تند و تلخ طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل [illegible]

اقسام آنها [illegible] فساد و هوای وبائی و تعفن آن [illegible] منقی رطوبات دماغ و محرک آن جهت درد دندان رطوبی و بلغمی و سرفه رطوبی و ضیق النفس

بلغمی تنقیه [illegible] خوردن آن نافع و بدستور خوردن آنرا کو بمقدار [illegible] نخودی ناشته [illegible] برگ آن [illegible] جهت دفع نزلات [illegible] بارد

رطب [illegible] و آن را نافع [illegible] بعض [illegible] اند خصوصا ناشته [illegible] جهت زخم و داء [illegible] و آن

بار [illegible] جهت جرب [illegible] و قطع نزف الدم جراحات تازه و تجفیف قروح مزمنه [illegible] آب [illegible] و آشامیدن آب غلیان که زرد

شده باشد از کثرت کشیدن جهت استسقاء [illegible] نافع دانسته اند [illegible] بول و عرق [illegible] و آب غلیان خصوصا [illegible] یک

[illegible] غلیان جمع میگردد [illegible] فتیله [illegible] آلوده کرده در ناسور [illegible] و چون در چشم [illegible] را

زائل میگرداند [illegible] تازه باشد خواه خشک بطریق اکتحال و کشیدن تنباکو [illegible] غلیان [illegible] که بهندی [illegible] ضیق النفس

و [illegible] مضر [illegible] و خفقان [illegible]

مصلح آن شیر تازه دوشیده است [illegible] مزاج بدن است [illegible] تنباکو [illegible] معجون

آن در قرابادین ذکر یافت بدانکه [illegible] در بنگاله و هند [illegible]

[illegible] و خطائی بفتح اول سکون

ثانی و ضم زاء معجمه و سکون واو آنرا [illegible] نیز گویند ماهیت آن [illegible] مصنوع [illegible] مایل بسبزی که از

خطای آورند نیز اقراص سیاه رنگ [illegible] و در تحقیق آنست که تخم آن از عصاره برگ حنای خطائی است و ماده آن

گلی است که از بعض معادن [illegible] آن ساخته [illegible] بادشاه آن مملکت رسانیده بجهت [illegible]

معدنی مختلف الالوان است لهذا [illegible] مختلف الالوان میباشد و [illegible] مجعول از گل ارمنی و [illegible] زرنیخ با آب [illegible] ساخته

[illegible] و علامت آن آنست که از آن بوی زرنیخ می آید بخلاف خطائی اصلی طبیعت آن مرکب القوی مایل بحرارت

افعال و خواص آن رادع و محلل و قابض و جهت اورام حاره و بارده و گزیدن هوام و تسکین درد سر و سائر اعضا و تحلیل

خنازیر و اورام حلیه و قطع نزف الدم و جراحات و آشامیدن یک دانگ آن تا نیم مثقال جهت اسهال

دموی [illegible] الدم [illegible] ذرور آن جهت قرحه چشم و مقعد و قضیب و قرحه آن جهت

جهت سیلان حیض و رطوبات رحم و جمیع عللی که از رطوبت باشد نافع مضر ششش مصلح آن کتیرا است و نسخ تنکار در قرابادین ذکر یافت
تنکار بفتح تاء مثناة فوقانیه و نون و کاف و الف و راء مهمله بهندی سهاگا نامند ماهیت آن گفته اند دو قسم میباشد معدنی و آن نوعی از
بورق ست و این دو قسم میباشد یکی شبیه به یخ و آنرا بوره تریدی و شیرازی هنجک نامند و قسمی شبیه فساد و بهترین زبد البورق ست و شیرازی برنگ
گویند و قسم دوم مصنوع و آن نوعی از لحام الذهب مصنوع ست و آنچه بالفعل مشهور و متعارف ست مرکب از نمک قلی بالسویه بنه برابر شیر دو بوره
ارمنی ست که مجموع را در شیر گاو یا گاومیش بقدر آنکه بپوشاند آنرا میجوشانند تا منعقد گردد و در آفتاب خشک میکنند و لحام الذهب مصنوع از بول
غلمان نیز و دیگ مبلوغ ست که در ظرف مس جمع میکنند و از دسته مس در آفتاب جای نمک تها بسایند تا منعقد و صلب گردد و آنچه بتحقیق پیوسته
معدنی ست و در بنگاله از کوهستان شمالی آن مانند نیپال و بهراتچ و نواح آنها بسیاری آورند و باطراف می برند و مصنوع اکثر باشد چیزی که خود
طبیعت اقسام آن در آخر سوم گرم و خشک و از سموم ست افعال و خواص آن داخل کردن آن در طلاجین که از باعث نرمی و زود
گداختن آنست و لطیف و محلل و جالی و مسقط بواسیر و جهت بردن گوشت فاسد جراحات و درد دندان و تاکل آن و قتل کرم آن
مفید گفته اند و لیکن بتجربه و تکرار عمل معلوم و مشاهده شده که متاکل دندانها ست و دندان را بزودی مے اندازد چون چند روز
متوالی سائیده برین دندان بمالند و از خواصیت معدنی که آنست که تنقیه و قلعی و تلیین آهن میکنند و آهن را چون یکبار آب
در تنکار معدنی تطفیه کنند و یا ره دیگر سرخ کرده در روغن کنجد تطفیه نمایند آهن مذکور مثل مقناطیس جذب آهن مے نماید و فرق
میان تنکار معدنی و مصنوعی آنست که تنکار مصنوعی را چون در آتش اندازند از ان رطوبتی ظاهر میگردد بخلاف معدنی تنین بکسر و نون
مشدده و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون بفارسی اژدها نامند ماهیت آن حیوانیست بری و بحری میباشد بری آن از دهن میگردد و مانند
مار بحری آن از دنباله ماهی بقدر سه دو نوع آن دست و پا و چنگال میدارد و گویند چهار ناخن به ترتیب دارد و یکی در کف دست و سر آن
دموی چون کاکل و چون کسے را بگزد و بیکشد آنرا به نزف الدم طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قتال افعال و خواص آن ضماد گوشت
سوخته آن با عسل جهت قطع بواسیر و بهق و برص نافع و چون گوشت تازه آنرا بر موضع گزیده آن بندند جذب سمیت و رافع اذیت آن
میکنند و معالجه گزیدن آن معالجه زوج خبیثه است **فصل ثالث مع الواو** **توابل** بفتح اول واو و الف و کسر باء موحده و لام
ماهیت آن اسم اصطلاحی ادویه یابسیست که در اطعمه داخل میکنند مانند کشنیز و زیره و ساج و بهندی و فلفل و هیل و قرنفل و دارچینی و امثال
اینها **توبال** بضم اول و سکون ثانی و فتح باء موحده و الف لام معرب از تفال فارسی ست به یونانی اطیطس نامند ماهیت آن ریزه هایی که از مسش آهن
کفته و در حین کوبیدن جدا میگردد و بهندی آهنی لوه چون و مسی را دیگ چون نامند و از مطلق آن مراد توبال مس ست و بهترین آن مائل بسیاهی
سرخی براق رقیقست که قبرسی نامند که چون مس که بران بپاشند زنگ بگیرد و زنگار از آن بهم میرسد و بعمل می آورند و سفید رقیق ضعیف القوة طبیعت
آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن ملطف و جالی و از نحاس محرق لطیف تر و مسهل اخلاط و جهت جمع قروح خبیثه از انتشار و التیام قرحه چشم و خشونت
اجفان و سبل و بیاض و بردن گوشت زائد و صلب جراحات چون از ان مرهم سازند و جهت جرب حکه نافع و آشامیدن نیم مثقال با عسل الطم و با آرد گندم و با صمغ
عربی حب بسته جهت رفع لشاعت آن فرو برند و بالای آن هر که بیاشامند برای آن که قی قوی بلغم ست و جهت استسقا و ماء اصفر مفید و آشامیدن نیم مثقال آن که
مقدار شربت آنست با ماء الفراطین که ما العسل ست جهت اسهال کیموس مائی و چنین تجربه کی عبارت از ذیخکم و درم و زبری که آنست مفید و زیاده از ان
باعث تهیج و وجع امعاست و با آشامیدن آن باید استعمال نمود و همچنین غیر مغسول آن را در امراض عین جهت آنکه بسیار حادست و آب مغسول آن نهایت لطافت و حدت یا فتد
معدودات در شیافات و مراهم مستعمل ست و اهل هند توبال را در سنونات که مسی نامند استعمال مینمایند چنانچه در قرابادین در حرف المیم مسی ذکر یافت طبیعت
دوآن چهارم خشک افعال و خواص آن با بقص اسهال خون و مانع خفقان و ذرب و ضعف معده و باه و در بیاری نافع و خواص قریب بتوبال نحاس ست و چون بسیار بسته

۱۸۹

ورجای نمناک خصوصاً تحت حمها کیفته باشد از ند زعفران میشود و آن بجهت بردن جرب اعین و طلای حمرهٔ آن با ربع آن نوشادر جهت رفع بیاض و سبل کو
و با سرکه جهت غسل جهت تحلیل و رام نافع و در زعفران الحدید سائر خواص آن انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و دستور غسل توبال النحاس در مقدمه کتاب و کرده است
توت بضم تا و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه و تبار و شاتانه نیز آمده ماهیت آن ثمر درختیست معروف شیرین و ترش و ترمیباشد شیرین آن را بطی و ترش آن را شامی
نامند بهترین هر دو نوع آن بالیده شاداب آنست طبیعت شیرین آن گرم و تر در آخر اول و تر در آخر دوم و بسیار شیرین تا دوم گرم با قوت قابضه و باردة افعال
و خواص آن مولد خون صالح و مرطب و مانع سد د و مصلح جگر فساد و سپرز و سمن بدن و مبهی مقوی بیه گرده و مدر بول ملین طبع و جهت آبله در حصبه نافع
و در انضاج شبیه بانجیر و سریع الاستحاله بخلط حاضر و شیخ الرئیس صاحب شفا و الاسقام مفسد خون گفته اند و مصدع و مطلع معده جهت آنکه مفسد حال معده است مصلح
آن سکنجبین حامض در بهر و دین و کسیکه آن را برودی حمی عارض میگردد جوارش کمونی و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک و قابض است خصوصاً خشک آن
که قائم مقام سماق است افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مسکن حدت خون و قاطع صفرا و رادع و محلل اورام گرم حلق و حنجره و مانع ریختن
مواد حاره بحلق و زبان و سائر اعضا بسبب قوت قبضی که دارد و مسکن عطش و مهیج اشتها و غرغره با آب آن و بدستور با رب آن جهت قروح
خبیثه دهان و قلاع و بثور و در دمع و تحلیل اورام حلق و کام و زبان و تقویت آن آزموده خصوصاً با معینات آن مانند آب برگ گشنیز تازه و
آب برگ کاسنی و شب یمانی و مازو و سماق و مرزعفران و ثمرة الطرفاء و امثال آن و لند و هریک بقدر حاجت ادر و دمع و تحلیل و جلا و آشامیدن بجهت
قرحه امعاء و اسهال و قر سنطاریا و سائر مواد و تحلیه بسوی معده خصوصاً خشک آن با معینات و مقویات آن مفید مضر سینه و خشونت و عصب و مصلح اصل
و آب انار خصوصاً جوارشات و اطریفل صغیر و رب آن در جمیع افعال قائم مقام آنست و صنعت رب شیرین آن با خواص و منافع در قرابادین ذکر یافت
و آب مطبوخ بیخ توت که بقدر هشت مثقال آن در آب طبیخ یافته باشد جهت اخراج حب القرع خصوصاً که برگ شفتالو اضافه کرده باشند و بدستور
طبیخ نیمکوفته آن در یک رطل آب که بربع رسیده باشد با شکر و عسل و یا آنکه انجیر در آن پخته باشند جهت خانق السمر و سائر سموم و برسام و جنون و درد کمر و پشت که از خلط خام
باشند نوابت نافع و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و غرغره آن بجهت ذبحه و خنازیر و بدستور ضماد آن و مطبوخ هشت درم پوست آن با سه اوقیه انجیر که در نود مثقال آب
طبیخ رسیده باشند مسهل قوی سوداست و شرب او مضمضه و ضماد او و لطول آن بجهت درد دندان و تحلیل و رهمای بزرگ نافع و از صمغ توت نیز اثری آید و لون
ریشه توت را از سنگ افتیدن آن گرفته باشند هفت اوقیه با برگ تاک و انجیر سیاه بقدر یک اوقیه با قدری آب باران در دیگ کرده و اطراف آن را پوشانیده با تخمیر گرفته
بجوشانند تا لبدس سد و موی را بدان بشویند خضاب قوی و مجرب است و همچنین طبیخ برگ حامض آن با برگ تاک و انجیر سیاه الفم مضمضه بهر آب حامض آن
جهت ورم و بثور فم و غرغره با آن جهت ورم حلق و خناق و ذبحه و بدستور طبیخ برگ آن و طبیخ پوست درخت و برگ بجهت درد دندان نافع و خائیدن
صمغ آن نیز همین اثر دارد و طبیخ بیخ آن مرخی دندان الاورلعو و القروح ضماد آن با سرکه و در حمام جهت شری و افزون قروح خبیثه مجفف و بدستور
عصاره آن و طلای برگ آن با روغن زیتون جهت قروح و سوختگی آتش و ضماد برگ آن بتنهائی سائیده جهت بثور و قروح اکثر اعضاء و جرب رطب و یابس نافع
و توت نارس بسیار قابض و ضماد آن با سرکه جهت رفع شقاق و شری او بتنهائی نیز جهت شقاق کعبین و مابین انگشتان سریع الاثر آزموده است السموم
آشامیدن عصاره برگ آن بقدر یک اوقیه و نیم جهت گزیدن رتیلا و هوام و پوست و درخت توت شامی تریاق شوکران است چون او را آب
جوش داده بیاشامند و باید که بالای توت طعام ترش تناول نمایند خصوصاً بر شامی آن توتیا بتاء و سکون واو و کسر تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء
مثناة تحتانیه و الف معرب اند و بپای فارسی است بیونانی مشقولس نامند ماهیت آن صاحب تحفة المؤمنین حکیم میر محمد مؤمن رحمة الله علیه و دیگر
نوشته اند که معدنی و مصنوعی میباشد و معدنی را سه قسم گفته اند یکی سفید شبیه بپوست بیضه شتر مرغ که برده مرغ که برد و جبیر مثل نمک ظاهر شده و بهترین اقسام است
و دیگری زرد و دیگری کبود و تسفات این غلیظ تر از همه و مشهور به توتیای هندی و توتیای دمگک و غایت بد است و چند قسم دیگر نیز نوشته اند
چنانچه در تحفه و سائر تذکره باشد کور است و امین الدوله نوشته که نوشته کر توتیای بحری نیز میباشد و آن سنگهای سفید سبک شبیه سنگ ریزه است

اما دو قسم اول که سفید و زرد باشد ظاهر نیست که مصنوع از دود قلعی و اسرب و تیخ که بفارسی شبه و روی توتیای هندی جست نامند باشد و سوم
را از معدن بعمل می آورد و معلوم نیست گویند آنچه بتحقیق پیوسته آنست که غیر مصنوع نیابند اما کرمانی که آنرا یمنی و مغافاکیت سیزانی یعنی شبیه بتادان
که بهندی کهربا و سنگ بصری نیز نامند دودی ست که در کرمان که معدن اسرب است در وقت گداختن آن بعمل می آورند بدین طریق که کوزه آنرا
دو طبقه بسازند بلند و در زیر آن جای آتش کردن اجاقی میگذارد و از خاک چسبنده که در واقع آنرا خاک ... ست بنا مند قلمها و شمعها بلند بمقدار شبری
که دو سر آن اندک باریک باشد بسازند و خشک نموده در آب نمک غوطه میدهند و باز خشک نموده در طبقات آن کوزه چپ و راست
و بطول افواج نهاده می چینند تا اینکه در حین گداز اسرب دود آن بر آنها بپیچد و منعقد گردد و ضایع نگردد و چون زمانی ممتد گذشته و مانند
د بسیاری بر آنها پیچیده و منعقد شده است آنها را بیرون آورند و می کنند و دودهای منعقد ... را ازانها جدا نمایند و آن توتیا
کرمانی ست و باز بدستور قلمها و شمعهای تازه در آن کوره می چینند و همچنین عمل کرار شنیده شده که کوره مانند تنوری سر تنگ و بلند بسازند و در زیر آن جای
آتش میگذارند و او را دهن بالای رو در آن تنور سوراخهای برای نصب کردن آن قلمها و شمعها میگذارند پس قلمها و شمعها بخورند کوره چنین در باب آب
بیفگنند بعد از مدتی که دود بسیاری بر آنها منعقد گردید آنها را برمی آورند و بجای آنها قلمهای دیگر نصب می نمایند و همچنین از قلعی تیخ بجای مرقومه توتیای هندی می سازند
که بدستور بعمل می آورند و بهترین آن پارچهای و انبوبهای صلب بی خاک آمیخته است و مستعمل نرم سائیده مغسول آنست زیرا که استعمال غیر مغسول آن
جایز نیست و توتیای اخضر که توتیای هندیست از جنس زاج سفید بطریق احراق بعمل می آورند و این مستعمل در امراض عین نادرست و اکثر
مستعمل نوع کرمانی ست که ذکر یافت و آنچه مشهور بصریست نه از آن جهت ست که در بصره بعمل می آید بلکه از آن جهت ست که از کرمان به بصره
می برند و از آنجا بجاهای دیگر و در ممالک هند. **طبیعت** آن جالینوس در اول سرد و در دوم خشک دانسته و چنین سرد و خشک در دوم گفته و مغسول آن
بارد و مجفف بی لذع و با قوت تعزیه. اما اخضر هندی آن حار و یابس در چهارم اکال مجفف ست در غایت تجفیف. **افعال و خواص**
کرمانی آن از اکبر ادویه عین و مقوی روح باصره و حافظ صحت چشم و مانع انحدار مواد بسوی آن و جهت قرحه چشم و بینی و تنقیه قرحه مقعد و سرطان
منقرح و اسائر اعضا و اندمال قروح و جروح واکله و دفع بدبوئی زیر بغل کحلاً و ذروراً و طلاءً و مرهماً و با روغن گل جهت التیام جراحات عصب و شق
بثورات و قاطع نفث الدم و نزف الدم و مقوی معده مسترخیه و جهت قروح ظاهری و باطنی شرباً و ضماداً و شیاف آن جهت حرقة البول و قروح
مجاری آن و مغسول آن جهت سیلان رحم نافع و مولد سدد و مصلح آن غسل مقدار شربت آن نیم مثقال بدل آن بوزن آن شادنج و نصف آن توبال النحاس
مغسول و گویند قرشینا و اقلیمیا ست طریق تشویه آن آنست که آنرا با آب سائیده قرص بسازند و بر آتش نرم بر ... سفالی بگذارند و بگردانند
تا خشک شود و بکار برند و توتیای اخضر هندی با قوت سمیت و اسهال قوی قاتل ست و شرباً استعمال آن جائز نیست محروق و غیر محروق
آن در بعض امراض عین در اکتحال و ذرورات و بعض جروح و قروح و در مراهم و اطلیه داخل و مستعمل اهل هند گویند چون زهر خورده قدری
ازان بیاشامند قی شدید آورد و از غائله آن نجات یابد و مقدار قلیل محروق آن با آب بهنگره که گیاه هندیست و در حرف الباء ذکر یافت طلاء جهت
تجفیف جرب رطب و قوبا و تحلیل اورام خبیثه مانند جذام و قروح آکله جهت ناصور و غیره قطوراً نافع و چون مقدار سه مثقال آنرا با سه مثقال شکر
نرم سوده با پنج آثار آب ممزوج نموده و در زراقه پر کرده در احلیل تزریق نمایند در شبانروزی سه چهار دفع جهت قروح مجاری بول که بهندی سوزاک
نامند نافع و این آب پنج شش روز بماند و فاسد نمیگردد و میتوان استعمال نمود و بدستور دیگر نیم آن با دو درهم مردارسنگ با هم نرم سوده با نیم
آثار آب ممزوج کرده در پارچه کرباسی انداخته آب صاف آنرا که ازان بچکد در زراقه نموده استعمال نمایند جهت مرض مذکور نافع و دستور غسل و بریان کردن
آن با آب خوره و شیافات آن و حبوب و مراهم توتیای هندی در قرابادین ذکر یافت و طریق احراق توتیای هندی آنست که ریزه ریزه
کرده در ظرف سفالی بر آتش گذارند و برهم زنند تا محروق گردد با آنکه قطعه آنرا بر اخگر گذارند تا بجوش آید و از جوش بنشیند مانند

ماتند زاج پس برداشته سائیده استعمال نمایند و چون کسی توتیای خضر را خورده باشد و او را غثیان و قی والتهاب و جع معده و امعا و سوزش دل
برازو تمدد اعضاو غیره عارض شده باشد تدبیر آن آنست که او را قی فرمایند و بخورانیدن اطراق و سمه و شیر تازه دوشیده مکرر پس الیه و روغن بادام
و آب گوشت چرب تغذیه فرمودن **تودری** بضم تا و سکون واو و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یا اسم فارسی است و بیونانی اسمین و بعربی بزر الخمخم و بزر البوده
قصیصه و باصفهانی قده مه و بکریانی مادرخت و تبریزی دربینه نامند **ماهیت** آن تخم نباتیست برگ آن را زدبیاق و شاخهای آن سرخ و صلب با
اندمال خاری و ثمر آن در غلافی باریک لطیف و تخم آن از عدس کوچکتر و با اندک پهن و سه قسم میباشد سرخ و زرد و سفید و سرخ آن را در اصفهان قدومه
گلگون نامند و سفید آن از سرخ و زرد و اندک بزرگ و پهن تر و غیر حبه است و حبه را باصفهان خاکشی گویند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و بعضی در دوم
خشک گفته اند **افعال و خواص** آن هر سه قسم در افعال قریب اند بهم مشهی و مبهی و منعظ و مسمن بدن و جهت برودت احشا و سرخ کردن رنگ رخسار و صاف
نمودن بشره و دفع مواد سوداویه و تصفیه اصوات و سعال و موی و دبیبی و مطبوخ آن در رسر که جهت تسمین اعضا و رنگ رخسار و ضماد کوبیده و آن با جهت
تحلیل سرطان باطنی و ابرده و دور دهای صلب و اکتحال آن با عسل جهت رفع زخم چشم و پاک کردن چرک آن و لعوق آن با عسل جهت تقطیع خلطهای لزج
سینه و شستن و آشامیدن مطبوخ آن باشراب جهت دفع سموم و گفته اند که چون با قوت ملتهبه است هرگاه اراده اکل آن نمایند باید که در آب
بخیسانند و پس بجوشانند و در صره بسته در خمیر بگیرند و مشوی نمایند پس ان هنگام نافع ست جهت نفس اخلاط غلیظ لزجه در سینه و شش و تحلیل اورام
صلبه و عقب گوشت و پستان و انثیان و دفع اذیت ادویه قتاله مقدار شربت آن در دفع سموم از سه درهم تا پنج درهم و در سایر افعال از دو درهم تا سه درهم و بدل
آن بهمن سرخ و گیاه آن قابض و در غایت ردی ست و دوا الشود رین زیرا بادین ذکر یافت **توری** بضم تا مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح را مهمله
مهمله و کسر همزه و سکون یا **ماهیت** آن ثمر گیاه هندیست بیاره دار مانند خیار و خیار زه و ثمر آنرا پوست کنده پخته در دو پیازه و قورمه و یا بدون
گوشت ساده با روغن پیاز بریان کرده با نان یا با چلاو میخورند لذیذ میشود و آن سه قسم میشود یکی کهرا و دیگری گیا و سوم بالیده بزرگ و قسم اول
جنگلی خار دار و بعضی تلخ و بعضی شیرین هم میباشد و قسم دیگر بستان و بخار دار اکثر شیرین و هر دو قسم اند مستعمل **طبیعت** تلخ آن گرم و تر و شیرین آن سرد و تر
بالزوجت کمی **افعال و خواص** آن اهل هند برگ و شاخ قسم اول آنرا منضج ماده بلغم خام و دافع آماس اعضا و زردی بدن و استسقا و سپرز و جذام
بواسیر و فساد بلغم و صفرا و ثمر آن را سرد و خشک و ملین طبع و دافع فساد اخلاط ثلاثه و جهت قرحه مجاری بول و بول الدم نافع دانسته اند و ثمر قسم دوم آن تب لرزه
و بلغم لزج در بدن احداث نماید و قسم سوم را ملین و دافع فساد صفرا گفته اند **فصل التا مع الهاء** **تهنکار** بفتح تا و خفای ها و کاف و الف و را مهمله
اسم دوای هندیست و در بنگاله کثیر الوجود **ماهیت** آن درختی ست تا بیک قامت و زیاده بر آن و شاخهای آن پراگنده و آنها اگرچه با و بر هر گره
یکدو شاخ باریک بر آنها برگهای کوچک و پهن و باریک تر از برگ سعتر عریض الورق بزرگتر و طعم آن تلخ با اندک خوشبوئی و گل آن کوچک بی ساقی با
بلند و سفید رنگ و بعد خشک شدن ساقی باریک از ان ظاهر میگردد و بر آن برگهای ریزه زرد و در وسط آن تارهای باریک سفید رنگ **طبیعت** آن تا
آخر دوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده بر خشکی **افعال و خواص** آن خوردن دو سه درهم از برگ آن با اندک زنجبیل تازه که بهندی ادرک نامند در هم
سائیده حب بسته جهت رفع تب بلغمی و اوجاع اعضا خصوصا دست و پا که بعد از خوردن بپوشند تا عرق آید و عرق خشک گردد و بخور آن که آنرا در ظرف
سر بسته پخته بگیرند جهت اوجاع اعضا و استرخای آنها نافع **فصل التا مع الیاء المثناة التحتانیة** **تین** بکسر تا و سکون یای مثناة
تحتانیه و نون بفارسی انجیر نامند **ماهیت** آن بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک نر و ماده و سفید و سیاه و بری آن غیر حبه ست و خمیر آن سبز
گون نامند و در حرف الجیم بیان حمیز انشاء الله تعالی خواهد آمد و درخت انجیر متوسط در بزرگی و کوچکی و برگ آن عریض و شاخهای آن شیر
دار و برگ آنرا چون بشکنند از بیخ آن نیز شیر بر می آمد و درخت آن گل نکرده ثمر میدهد بخلاف درختهای دیگر و ثمر آن پیوسته بشاخهای آن و برگ
بسیاری از برگ بری آن عریض تر و شاخهای کوهی آن بر روی سنگها منبسط می باشد و ثمر آن انبوه و کوچکتر از بستانی و دیگر

و انجیر شامی سیاه بسیار بزرگ میشود و بهترین انجیر شیرین شاداب نضاست خواه سفید باشد آنجهت اکل و سیاه آنجهت و داد بهتر دانسته
است و انجیر یکه پیش از برگ یا با برگ برآمده باشد نه شاید خوردن آن اولی ترست و گویند که چون شاخ انجیر را در آب نمک ساعتی بگذارند پس کارند
بنشانند انجیر از ان شیرین میگردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر و بعضی در دوم نیز گفته اند و بری آن گرم تر از بستانی و در رطوبت
کمتر افعال و خواص تازه آن ملطف و محلل و جالی قوی صرع و فالج را نافع و کثیر الغذا تر از سائر میوها و سریع الانحدار و مسکن حرارت و تشنگی و
موق و ملین طبع و مسهل برفق و کاسر قوت نفخی مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با قدری انیسون تناول نمایند و جهت خفقان مسرف و درد
و خشونت قصبه ریه و تقویت کبد و رفع سده و ورم طحال و بواسیر و هزال گرده و عسر البول و تقطیر آن و تفتیح اورام و ماسیل و با بادام و پسته جهت
اصلاح بدنهای ضعیف و زیاده کردن عقل و جوهر دماغ و با مغز گردگان جهت امان از سموم قتاله و با سداب مانند تریاق و با مغز قرطم و یکدانگ و نیم
بوره ارمنی مسهل اخلاط غلیظ و چون ناشتا بخورند مجاری غذا را گشاده نماید و بدن را فربه سازد و خوردن آن پیش از طعام تلیین بطن نماید و با جری
منقی خلط بلغمی است از معده و چون بر طبع کردن آید سکنجبین بالای آن بنوشند و انجیر خشک در دوم گرم و در اول تر و ملطف و در جمیع افعال ضعیف تر
از تازه آن و معطش و تقلیل ملین طبع و دافع مواد خصیه بطرف جلد و لهذا اکثار آن مولد شپش است و جهت فالج و امراض رطبه و سرد و دین و وجع ظهر
و تقطیر البول نافع و منفط است بسبب گرم گردن آن گردد و امراض لرا آنرا شاید و تر و خشک آن نیز جهت صرع و تقویت دماغ و دوار
خشک آن مجفف قروح سر الاذن قطور آب مطبوخ آن با کف خردل جهت طنین و خارش گوش العین قطور العین آن با عسل جهت غشاوه و نزول
الماء در ابتدای نزول آب مع خلط و طبقات و آب برگ آن جهت جرب و خشونت اجفان الفم و الصدر غرغره آب طبیخ آنجهت رفع اورام عضل لسان و قصبه ریه و آشامیدن
آب مطبوخ آن با حلبه و عسل که طبخ نمایند تا مانند لعوق گردد جهت تصفیه سینه و ریه و با زوفای خشک جهت تنقیه فضول سینه و سرفه کهنه و اوجاع مزمنه
ریه و اعضاء الغذا با سداب و انیسون جهت دفع ریاح و سده و طحال با مغز گردگان جهت معتادین قولنج و صاحبان یبوست طبع با قرطم بقدر یک
دانگ و نیم نطرون جهت اطلاق نمودن لیکن بدستور شراب آن حقنه آب مطبوخ آنجهت مغص و چون انجیر را در سرکه انگوری تند نه روز بخیسانند هر
روز پنج عدد آنرا با قدری سرکه آن بنوشند و بعضی را کوبیده به تنهائی و یا با اشق و سکبینج و بیخ کبر ضماد نمایند جهت تحلیل ورم طحال مجرب و محلل خنازیر
اثر دارد و چون انجیر را با لسان مغز بادام کوبیده در روزی بیست مثقال آنرا بخورند بالخاصیة محرک باه و مسمن است و اطلاق بطن نماید و جهت
گزیدن عقرب و سائر سموم مجرب دانسته اند و شراب آن جهت سرفه مزمن و تفتیح سدد و تنقیه گرده و مثانه انجیر بری در جمیع افعال قوی تر و ضماد پخته
کوبیده آن به تنهائی و یا با آرد گندم و یا جو و یا ایرسا و نطرون یا بوره جهت تحلیل ورام بنا گوش و سائر اورام صلبه و تحلیل خنازیر و ثالیل و تعقد عصب
و آثار سیاه جلد که خیلان نامند و لبخ تحلیل اورام غلیظه و اوجاع مفاصل و نقرس و با جیر را پخته و با خمیر را به جهت انضاج دمامیل و یا ناج
جهت قروح ساق سائله و یا بوره ارمنی جهت بهق و امثال آن و با پوست انار جهت داحس و مطبوخ آن با شراب که افسنتین و آرد جو کوبیده داخل
کرده باشند جهت عین که عظم دادرام و ریاح آنست نافع و ضماد پخته آن با آرد جو جهت تسکین اوجاع و سوخته آن با زیت در سفید کردن
دندان بعدیل است لثه و نافع نزف الدم و منقی قروح و آثار جلد و سیاه کننده موی و جهت ذوسنطاریا و اسهال خون با سوم روغن
زیت جهت تشقاق که از سرما بهم رسیده باشد ضماد با سرکه و زردی تخم مرغ گرم کرده جهت امراض مقعد و حقنه آن با آب مطبوخ سداب جهت مغص و
حمول سرشته آن با عسل با پارچه پشمی جهت قروح جروح رحم و رطوبت فاسده و قطع نزف الدم آن با انجیر نارس مثل و دمایل و لبن آن زیاده با حدت
حرارت صابری و گوهی آن محلل و جاذب با تریاقیت و ضماد پخته آنجهت خنازیر و تعقد عصب و با سرکه و نمک جهت قروح رطبه و با عسل گزیدن سگ
دیوانه و با گرسنه جهت گزیدن این خرس و طلای آن با برگ طلای با اخراج استخوان شکسته ریزه شده و چون یکدانه انجیر خام را با گوشتی که بسیار
سخت باشد مانند گوشت گاو و امثال آن بپزند بزودی مهرا گرداند و چون در دیگ هریسه انداز ند نیز نوشتهای آنرا

193

وبزودی مهر اگردانند وشاخهای تازهٔ آنرا نیز همین اثر ست وشیر آن بسیار گرم وتنبده جالی ومفرح ومسهل قوی وخطرناک خصوصاً شرب آن

ما بتداء النفخ منجمد کننده هر ذائب ورقیق کننده هر منجمد ست واکتحال آن بجهت آب ‌سنون آن بدستور وچون به پنبه آلوده در زیر دندان ریح دیا در

سوراخ دندان کرم خورده گذارند باعث تسکین درد آنست وآشامیدن آن با مغز بادام سائیده ولین بطن وزائل کننده ضلابت رحم با خطره وضماد

آن با پیه جهت قطع ثاليل وباحلبه جهت نقرس وبا آرد جو جالی جرب متقرح وغیر متقرح وقوبا وکلف وبهق وطلای آن بجهت گزیدن زنبور وسائر

هوام وسگ دیوانه وتنقیهٔ آثار جلد وبردن گوشت زائد وحمول آن با زرده تخم مرغ وکتیرا جهت منع تفرح آن وبراے تنقیه رحم

وادرار طمث واخراج جنین نافع وعصاره شاخهای بری آن ورهنگام رستن برگ قایم مقام لبن آنست ودر افعال قریب بدان وکثرت انها

بار الجبن بچوب انجیر بکه پوست آنرا جدا کرده سر آنرا کوبیده باشد معین بر اطلاق آنست وضماد برگ تازهٔ آن جهت التیام جراحات وبا برگ

جهت تقشر جلد وطبیخ آن جهت تقویت استخوان کوفته یافته وطلای آن با آب جهت منع ریختن موی وچون بر موضع گزیدهٔ سگ آرد گندم بیاشنند

وبرگ انجیر تازه را گرم کرده به بندد وجع آنرا تسکین دهد وبعد از استعمال زخم آن التیام یابد وعصاره برگ تازهٔ آن بسیار گرم ومفرح جلد ومفتح افواه

عروق مقعده وجهت قلع ثاليل وخیلان واسهال نمودن شکم نافع وخالی از غائله نیست وسائر اجزای آنرا فی الجملهٔ نفع وجنون ووسواس ست

وثمر آن قوی تر از انجیر مضر جگر ومعده وضعف ست خصوصاً تر آن مضر اسنان خصوصاً اکثار تناول آن مصلح خشک آن گردگان وصعتر وانیسون ومصلح تر آن

سکنجبین وشربت ترنج وریباس وبدل آن ورا وریشه مغز چلغوزه مقدار شربت از خشک آن تا سی مثقال از تازهٔ آن یک رطل ست شربه

ولعوق بار الطین مخلل ومطبوخ تین درقرابادین ذکر یافت تیواج بکسر اول وسکون یار مثناة تحتانیه وفتح واو والف وجیم ماهیت

گویند درختیست شبیه بپوست درخت خیار وگویند پوست درخت لسان العصافیر بلا دخطاست وظاهر طالیسفر باشند وانچه بتحقیق پیوسته طالیسفر

باکه پوست درخت لسان العصافیر ست که بهندی درخت آنرا کر به بضم کاف وسکون راء مهمله وفتح باء مثناة تحتانیه وهاء مانند وپوست آنرا کر به بغت

هندی بمعنی پوست وبلغتی دیگر کالا کوره نامند طبیعت آن در آخر دوم سرد وخشک وبعضی در آخر دوم گرم وخشک گفته اند وقابض بسیار تلخ افعال

وخواص آن بجهت درد سر ودندان وتقویت لثه ونزله رطوبی ودرغاف وبخور آن جهت بواسیر خونی واسهال مزمن وتحلیل اورام رخوه وشقاق مقعده

ونزف الدم مهراجات وسیلان رحم وحیض وضماد آن با سرکه جهت درد سر وتحلیل اورام وحود سنون آن بجهت درد دندان وتقویت لثه ونزله طبی وبخور آن بجهت

بواسیر وشقاق مقعده ودرد آن ودرد رحم ودفع وباد طاعون عجیب الاثر ونیم مثقال آن با یکمثقال نیلوفر جهت اسهال بواسیر وغیر آن واسهال الدم مجرب وسفوف

آن با دوغ ماست چکیده در بوب قابضه مانند حب الآس جهت اسهال مزمن بارد وبواسیر وقطع خون بواسیر نافع گویند بواسیر خونی آن نافع ست

بدین طریق که هفت مثقال آنرا نرم صلایه نموده با روغن بادام شیرین چرب کرده حب سازند وپنج روز متوالی آن چهار را میل نمایند روز اول یکمثقال ودر روز دوم

یکمثقال ویکدانگ روز سوم یکمثقال دو دانگ وهمچنین هر روز یکدانگ بیفزایند تا پنج روز تمام خورده شود وغذا در روز یکمرتبه بوقت ظهر چلاو دیا زرده تخم مرغ

نیمبرشت در روز نیم مسکه تازه گاو دیا چلاو بخورند وجهت عارق اندکی سوده در بینی نفوخ نمایند وقدرے سوده با گلاب وصندل وکافور بر پیشانی ضماد نمایند

وجهت نفث الدم یکمثقال آنرا با شش آن لحیة التیس میل نمایند وجهت منع سیلان خون جراحت نرم سوده بدان بپاشند وجهت حبس اسهال وموی نیم مثقال

آنرا با شیره تخم خرفه مقشر بریان کرده بیاشامند وفرزجه آن بجهت قطع سیلان رحم وحیض مفید مضر سفل ومحرورین ومعطش ومورث التهاب بنابر آن که

گرم دانسته اند ومصلح آن گستر ادرب فواکه بزرقطونا وروغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یک مثقال ست وجوارش وحب سفوف ومرهم

آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **باب چهارم در بیان الادویه که حرف اول آنها ثاء مثلثه است فصل الثاء المثلثة مع الالف**

تافسیا بفتح ثاء مثلثه والف وکسر فاء وسکون سین مهمله وفتح یاء مثناة تحتانیه والف مشتق ست از اسم جزیره که اول دران یافته وازانجا

اخذ نموده اند وآن جزیره را تافسیس نامند وبعضی الف را حذف نمایند وبلغت مغربی ست وبیونانی مراس وبه بربری اورا باش گویند ماهیت

آن صمغ نباتیست صلب و سفید رنگ شبیه بانزروت و تلخ و بسیار تند و گیاه آن شبیه بلبلاب و گل آن سفید و تخم آن مانند انجره و اندک عریض و در اطراف شعبهای آن اکلیلی و چتری مانند اکلیل و چتر شبت و بیخ آن غلیظ و بسیار تند و نبست آن کوههای سخت و در نکاه ابن الموت چرن و دبه ملی کلی مانند و بیخ آنرا خراشیده یعنی ازان برمی آید بعد ازانجا و میگیرند و این صلب حایل باشد و بعضی بیخ آنرا فشرده عصاره آنرا میگیرند و این اندک نرم حاریه باشد و بعضی مجموع بیخ برگ و ساق آنرا فشرده عصاره آنرا میگیرند و در ظرف سفالی خشک مینمایند و این متخلخل و سبز مائل بسیاهی میباشد ضعیف القوة و باید کسیکه اخراج دمعه آن مینمایند لباس پوستین بپوشد و صورت بدن خود را محافظت نماید و بابر بدن خود موم روغن بارد و قابض بمالد و استنشاق زرد بنفشه نماید و آنروز گرم نباشد و هوا نوروز زیراکه چون صورت برسد بسبب حدتی که دارد متورم و تنفط میگردد و کاف رعاف می آورد بدان سبب میکشد

صمغ سداب بریست و غیر آنست جهت آنکه سداب بری را صفات غیر آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک در موآن گرم تر تا چهارم و قوی ترین سائر اجزای آنست و بار طوبت فضله گفته اند که بسبب آن کمتر از حرارت آنست **افعال و خواص** آن محلل و منضج و جاذب قوی از عمق بدن بظاهر جلد و منقی و مسهل بلغم غلیظ و جهت استرخای مفاصل بارد و درد پهلو و بطلان اشتها و تحلیل ریاح و تفتیح سدد و داء الثعلب و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار و انفتاح و انفجار دبل نافع و آشامیدن آن با ماء العسل تا پنج قیراط مسهل بلغم غلیظ و صفراست و جهت درد پهلو و بطلان شهوت طعام و استسقاء و طلاء آن بجهت رفع آثار جلد و کلف و بهق نافع و ضماد آن بجهت داء الثعلب و رویانیدن موی و درد پهلو و زانو و قدم و نقرس و مفاصل و امثال آن با هوزن آن موم و کندر جهته بکنه الدم و اسقاط دانه بواسیر و قلع آثار سیاهی و بنفشی و کبودی جلد بشرط آنکه زیاده از دو ساعت نگذارند پس برداشته بآب دریا و با ماء الرماد گرم کرده بشویند و با عسل جهت جرب متقرح و با گوگرد جهت انفجار ورم صلب نافع و مقدار شربت از عصاره بیخ آن تا پنج قیراط و از لبن تا نیم مثقال و مضر حلق و معده و مفرح و مصلح آن کتیرا و پوست بیخ آن در افعال مانند صمغ آنست و چون ریزه کرده در روغن زیتون یا روغن گاو بجوشانند جهت تقویت عصب و درد مفاصل و آشامیدن آن با اجساد غیرها جهت مبرورین و مفلوجین بغایت نافع و در رد باید که موآن نافع دوائیست و تحقیق بدان جهت عرق النسا ضماد سائیده آن بارد جهت لحم مقطوع و اوجاع صدر و بعد شش ماه قوت بیخ آن ضعیف میگردد و مقدار شربت از پوست بیخ و جرم آن تا نیم قیراط بدل آن در انبات شعر حردف بابلی و مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن حب الآس و بلوط و اکثار آن مورث ورم زبان و حلق و معده و ضیق النفس و غشی و احتباس بول و گرمی بسیار و تشنگی و تدبیر آن قی کردن و شیره تازه لعاب بزرقطونا و مسکه گاو و با ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن غرغره بروغن گل و نشستن در آب سرد اگر در تشنج بهم رسیده باشد و گفته اند تخم سداب مصلح آنست بالخاصیة و گویند چون گیاه ساق انرا داخل اغذیه کنند بمرتبه احداث حرارت کند که در زمستان محتاج به پوشش نباشد و در رنگ رخسار را سرخ گرداند و جهت اکثر امراض بارده رحم نافع است **فصل التاء مع الجیم** تجیر بفتح تا و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله ماهیت آن جرم چیزهای افشرده است و قوت آن متوسط مابین آب لطیف و کثیف آنچیز لیست و از مطلق تجیر مراد لالی آب انگور است و لای هر چیز را تجیر گویند طبیعت آن قابض **افعال و خواص** آن ضماد با نمک جهت ورم حار و ورم پستان و حقنه بطبیخ آن جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و منع سیلان رطوبت مزمنه رحمیه و همچنین جلوس دران و دانه انگوری که در تجیر مانده باشد باقابض و نیکوست ازبرای معده چون بریان کرده مانند سویق سائیده بیاشامند جهت قرحه امعاء و اسهال مزمن و تقویت معده مسترخیه نافع و ضماد تجیر عصفر سرشته باسرکه جهت تحلیل حجره و ورم کبد مفید شرید نان خورده کرده است که در آب گوشت ریخته تناول نمایند و شامل است نان خورده کرده و آنچه را که در روغ و شیر نهاده و غیر آن کنند و بخورند **فصل الثاء المثلثة مع العین المهملة** + ثعلب بفتح اول و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون بای موحده بفارسی روباه بهندی لومڑی و لوکڑی نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بری معروف و بهترین آن ثعلب سفید است طبیعت آن گرم و خشک است و پوست آن در گرمی قریب بسمور دیا بسهولت بسیار **افعال و خواص**

195

آن خوردن گوشت آنجنت مبرودین و تحریک باه و صاحبان استسقا مفید و بطول طبیخ زندان که دست و پای آنرا بسته در آب جوشان اندازند و طبیخ دهند تا مهرا گردد جهت درد مفاصل و بدستور نشستن در آن تعقد و صلابت مفاصل و وجع آن خصوصاً که در آن روغن زیتون داخل کرده با در آن جوشانیده باشند اما بعد از تنقیه مفید و همچنین تمریخ بدان جهت امراض مذکوره و سرعت راه رفتن اطفال و رفع ایعاد سنجو را بطبوخ آنجنت فالج و خدر و تمدد و تشنج مبنی امتلائی و آشامیدن یکمثقال از پشتش خشک کرده سائیده آن با آب عسل جهت ربو و سرفه و مالیدن مخلوط آن با پوست تخم مرغ محرق بر داء الثعلب باعث رویدن موی آن و قطور پیه گداخته آن در زیت و با روغن مناسبی دیگر در گوش جهت تسکین وجع آن و دماغ آن باعث رفع کری و تمریخ آن با روغن زیتون کهنه و امثال آن جهت اوجاع مفاصل و نقرس و درد پای بارده و تقدمین ست پیه آن در سرد هوا در سفرها مانع تفرز اعضاست و نگاه داشتن آن در دهان درد دندان و در چشم رانافع و سعوط زهره آن با اشق و آب کرفس بهر سه سیادی درخرد روز یکمرتبه جهت ابتدای جذام و زیاده نشدن آن بغایت موثر و خاکستر پوست آنجنت سوختگی آتش و نواصیر و قروح حاره مفید و از خواص است که چون دندان آنرا با خود دارند و یا در دست بگیرند جهت منع فریاد کردن سگ مجرب نوشته اند و چون در برج کبوتر بیاویزند باقی مانند کبوتر و چون پیه آنرا بچوبی بمالند و در گنج خانه بگذارند که در آن کیک باشد کیکها همه بران مجتمع گردند و پوشیدن پوستین آن باعث گرمی بدن مبرودین و مرطوبین بلغمی مزاج و پیران و کسیکه را که سرما بر و غالب باشد مفید و چند موی آن زیاده باشد گرمتر و محرور المزاج را مضر و آبزن در مطبوخ ثعلب طبیخ آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و چون ثعلب را ذبح در زیت طبخ دهند در جمیع افعال قوی ست استعمال آن نقل اسم جزم چیزها ست که آب آنرا افشرده باشند از سیجی غلیظ تر و در افعال مشابه آن

فصل التاء مع اللام تلج بفتح تا و سکون لام و جیم بفارسی برف نامند طبیعت آن در سوم سرد و دوم خشک افعال و خواص آن محذر و لعطش و مسکن درد دندان حار و اخراج کننده زلوسی که در حلق مانده و کرم معده و جهت تقویت هضم معده حار و تپهای حاره و جرب و حکه و ضماد آن بر پیشانی جهت قطع رعاف و آشامیدن آن باعث اجتماع حرارت در معده و تقویت آن مورث و مورث سعال و مضر احشای ضعیف و مبرودین و مرطوبین و صاحبان اورام باطنی و مصلح آن نقل و عسل و آب پرورده با آن بهتر از جرم آنست و چون قدری نمک شوره آن ممزوج نموده در ظرف نازکی و سفالی و یا نقره و یا مس قلعی دار جهت تاثیر کرد بانبات شیرین کرده قدری گلاب داخل کرده یا شربت و یا افشرده و یا آب هر میوه که خواهند کنند و گلاب با بید مشک و یا عرق بهار و کیوڑه هر چه مرغوب باشد قدری انداخته در ظرف پر نموده و سر آنرا بسر پوشی بپوشند و اطراف آنرا بخمیر سخت محکم بندند که آب مطلق در آن نفوذ نکند پس آن ظرف را در آن پنهان نمایند بنحویکه ثلج ممزوج به نمک شوره از هر طرف بمقدار نیم سر بیا زیاده باشد در سه چهار ساعت کامل در آن نگاه دارند در جائیکه هوا بآن نرسد تا منجمد گردد پس بر آورده سر ظرف را گشوده از آن بر آورده تناول نماید ثلج چینی معرب از تلخ چینی ست ماهیت آن رطوبتی ست منجمد مانند برف شبیه نمک سیاهی که از هند آورند و ابن بیطار گفته که زهر حجر اسیوس ست و در اسیوس ذکر یافت طبیعت سرد و خشک افعال و خواص آنجنت جلای بیاض عین و ظلمت بصر و ضماد آن بر بدن جهت تپ دق نافع و این اسم را بر بارده نیز استعمال میکنند ثلثان عنب الثعلب است

فصل الثاء مع المیم ثمام بفتح ثاء مثلثه و میم لغت عربیست میر محمد مومن نوشته که در هندوستان زیرا داشتن و در مازندران باز میل نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بگندم و کوتاه تر از آن و ساق آن باریک و بی گره و غیر مجوف و خوشه آن شبیه بارزن و طعم آن شیرین طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن محلل ریاح و مفتح سازد و مفتح انجمه اورام چشم و منع ریختن مو داد و بسوی آن اکتحال محرق معسول آنجنت جلای باصره و تقویت اشعار عین و رویانیدن و ازاله بیاض نافع مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن توری ست ثمرة الاثل بفارسی بار گز و گز نار و بهندی جهوئی مائین نامند ماهیت آن بار نوع کوچک گز ست که عذبه نامند بقدر نخودی از آن بزرگتر و غیر مثلث طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن قابض قاطع نزف الدم و نفث الدم و مقوی احشاء و طبیخ آن

که یک وقیه آنرا در دو رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد منقی رطوبات عفنهٔ اطفال و جهت گزیدن رتیلا و رفع جرب رطب باشکر جهت ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و زردی رخساره و رطوبات رحم و اکله و حکه و امراض متعدده و قروح رطبه شرباً و طلاءً نافع و مضمضه آنجهت تاکل دندان و استحکام لثه مفید و چون شبانه روز در آب بخیسانند و راغال مانند مطبوخ آنست و قطور آن مقوی اجفان و رادع مواد و مانع قبول آفات و مقوی بصر و جهت دمعه و سلاق و جرب بسیار مفید خصوصاً که در گلاب خیسانیده باشند و جرم آنجهت نفث الدم و جراحت و شش و اسهال کهنه و سیلان مواد و نزف الدم اعضا و برشته آن در جوف گل سرسوی گرفته جهت اسهال مجرب و ذرور آن جهت بردن گوشت زائد و قطع خون جراحات و طلاء آنجهت نیکوئی رنگ رخسار و صاف نمودن بشره و حمول آنجهت تجفیف رطوبات رحم و ضماد پختهٔ آن با آب و سرکه جهت سپرز و چون آنرا با صندل و نشاستهٔ بجوشانند و آبرا با شکر بقوام آورند آشامیدن آنجهت تحلیل سپرز معتدل ست و جهت تقویت اشتها و اعضاء و اعصاب رفع اعیا و معض و تنقیه که رطوبات فاسدهٔ معده و تقویت آن بغایت مؤثر مضر سپر مصلح آن دو قو بدل آن بازد یا تخم انار بوزن آن مقدار شربت از جرم آن تا دو مثقال و گویند تا چهار درم ست **ثمرة الطرفا** بفارسی گز بار و معرب آن گز مازج ست و بهندی بڑی مائین نامند **ماهیت** آن ثمر درخت گز ست مثلث شکل بزرگتر از عدبه که ثمر اثل ست که ذکر یافت در افعال مانند آن و خفائی از حرارت لطیفه و جلاء و تقطیع نیست ثمرنس بفتح ثای مثلثه و سکون میم و ضم نون و سکون شین معجمه بیونانی نباتی ست که مابین شجر و حشیش باشد **فصل الثاء المثلثة مع الواو - ثوم** بضم ثا و سکون واو و میم بفارسی سیر و بهندی لهسن گویند **ماهیت** آن بردی بستانی و جبلی میباشد بری آنرا بیونانی اسقورویون و بعربی ثوم الحیه نامند و در حرف الالف مذکور شد و بستانی آن دو قسم میباشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه بهم متصل و یکی منحصر بر یکدانه و بقدر پیاز کوچکی و این نسبت بآن کمتر ست و جبلی آنرا بفارسی موینا چند و برگ آن عریض مانند نرگس و گل آن بنفش و بیخ آن یکدانه بقدر پیاز کوچکی و بسیار بزرگتر از بوستانی و در یونانی الجمله شبیه بدان و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست و جبلی آن از جهت تحلیل نمودن بهتر و بدون تحلیل بن قسم کم مستعمل و تازه همه اقسام بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب از ثوم و کراث ست که آنرا کرائی نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و حرارت ادویه بحرارت غریزی آدمی ست و بعضی آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل جال و مفتح و مجفف رطوبات معده و مفاصل و رقیق کنندهٔ خون و مدر بول و حیض و عرق و با قوت تریاقیت و مفرح جلد و خوردن آن با مراعات زبان و مزاج و حد اعتدال حافظ صحت مزاج و دافع مضرت آبهای مختلفه و هوای و بائی و تعفن خصوصاً با سرکه آن جهت تصفیهٔ حلق و صوت و ربو و ضیق النفس و نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و امثال اینها و قطع اخلاط غلیظ او سپرز و رفع ریاح تهیگاه و قولنج ریحی و زیر بوی در حلق مانده و اقسام کرم معده و حب القرع و دود و مدر حیض و محرک باه و مولد منی و در محرورین مجفف آن و معطش و جهت تبهای کهنه و قروح شش و درد معده و رفع تشنگی که از بلغم و سده باشد و با سار یقا با شد و تقطیر البول و نکوئی رنگ رخسار و تلطیف غذاهای غلیظ و تحلیل اورام و حصاة گرده و گزیدن مار و سائر هوام و سگ دیوانه گزیده و رتیلا با شراب جهت سم افعی و مداومت اکل آن باعث سقوط موی سفید و رویدن موی سیاه و با تجربه رسیده با مغز گردگان قویتر از فادزهر و مطبوخ آن با زیره و برگ صنوبر جهت تقویت دندان و با شیر گوسفند پخته و با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل شیرین نموده حلوا ساخته در تحریک باه و از الفاظ بعدیل خورنج جبلی پیش و چینیان که بفارسی زرشک نامند مفید المضار اکثار آن و عدم مراعات مزاج و سن و فصل مصدع و محرق خون و مضر چشم و شش و بجابیر و زنان حامله و صاحبان تیره رخسار زیرد و صفراوی تند و مضعف باه و مهیج لعراض ناسبه مصلح آن پختن آنست در آب با قلیلی نمک و عناکه نمودن بروغن بادام و بادام و غسل کرده استعمال آن با کشنیز و سکنجبین و آب انار ترش و شیرین و امثال اینها و اکتحال با آب آن جهت کهنهٔ الدم و غرغره با سرکه محلل آن یعنی پرورده در آن جهت اخراج لو در حلق مانده و در یحه و مضمضه بطبیخ آن با کندر جهت درد دندان بارد و تاکل آن و تقویت لثه و بدستور نگاه داشتن آب مطبوخ آن با چوب صنوبر و کندر در دهان جهت وجع سنان حادث از برودت و اختقان و بدانجهت عرق النسا و مالیدن مشوی بر دندان جهت تسکین وجع ریحی در طوبی آن مغنهٔ طلای آن با عسل جهت ثبور

و تب باد و درد و رطبه بسر و سبوسه آن بجهت بهق جرب جرب و حکه منفع کنند و باید ضماد برگ آن با سیاه زیره جهت گزیدن ابن عرس مقطع و با روغن بجهت
جنب سم عقرب و مار و سگ و بوانه و کل سموم و مانع اذیت آنها و بدستور با عسل و با شهد که جهت تحلیل رطوبات غلیظه و ورم لبعصا و ضماد پخته آن با شیر جهت
گشودن دبیله و دمل و تضمید محرق آن با عسل جهت ازاله خون منجمد و بجهت پلک چشم و با روغن بجهت داء الثعلب و طلاء روغن کل و بجهت سیج القمع و خوردن در روغن
بریان کرده و طلا کردن جرم آن و با روغن آن بجهت تجفیف قروح رطبه سر و بدستور با روغنی که بکرسیر در آن جوشانیده باشند و بجهت جمود خون
در اطراف بدن و در شقاقیکه از برودت بهم رسیده باشد و بجهت وجع مفاصل و قولنج بلغمی و رنج حادث از خلط لزج سرد و طلای او از فالج و طلای او آن
با عسل جهت بهق و ابعوا الثعلب و بکنه آلدم و جرب و جلوس در طبیخ بنگ و صاق آن جهت ادرار بول و رفع احتباس حیض و اخراج مشیمه و بدستور
کشنده جنین و خائیدن برگ آن و بعد از آن مضمضه بنبیذ ریحانی زایل کننده رایحه آنست و گفته اند اگر بجهت فالج تا چهل روز حمام
ندهند بدان و لیکن این ضعیف ست نسبت آن و طلای آن با نوشادر بجهت برص و بهق و با زفت جهت خشونت ناخن و کچی آن و طبیخ آن
آنرا تبع نمایند بدین طریق که روز اول یکدانه و روز دوم دو دانه و روز سوم سه دانه همچنین تا چهل روز دانه شود باز بدستور روز بروز دانه کم نمایند
تا بروز هشتادم باز یکدانه رسد در این اثنا انشاء الله تعالی زایل گردد و محتاج بدوای دیگر نگردد و چون بلادر را در زمین دفن نمایند تا پوسیده گردد و بتو
جدا نیز را غوص نمایند تا قوت گیرد و پس بر آورده آنرا معجون سازند تقویت عظیم بخشد و موی ریش سفید شده سیاه رویاند تریاق الثوم و مناقع آن ذهن
مخلل و معجون آن مر قوم ابادین ذکر یافت ثومولن بفتح تای مثلثه و سکون واو و دو قسم میم و سکون واو و نون لغارسی تخم زرد آب بستر کی صغار دی مانند
ماهیت و آن تخمی ست شبیه به ینیست آن برها ساییه گیاه آن شبیه لبیدا ی برگ آن دراز تر از آن و گل آن سفید و تخم آن تلخ و بعد ریزه و
تر بلند و بیخ آنست و در افعال مشابه تریبن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقی و مسهل اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده
و مخرج جنین و مدر بول و حیض و محلل اورام بارده و مقدار شربت آن مثقال مصلح آن کتیرا و نشینه دست فصل ثاء مثلثه مع الیاء المثناة التحتانیه
ثیل بکسر تای و سکون یاء و لام لغت عربی تخم و تخمه و خوره بهبعنری اسلان بقردی و در شکابن کرد چرا و تبش بفارسی بیه گیاه نامند گویند که آن
نوعی از حرعت ست ماهیت آن اصناف است صنفی گیاهیست که در کنار آبها و راهها و زمینهای نمناک میروید و مفروش بر روی زمین و مفصل
بر بالای نبت و شاخهای آن و رازد و باریک با گرههای و بندهای بسیار و برگ آن بسیار ریزه و سرهای اندک صلب مانند جعتر و بسیار گی میشود گل آن مایل بسرخی
و سفیده و بی طعم گیاه آن سبز و بیخ آن با دام کوچک و تازه است آنرا میجویند و طعم آن شیرین اندک حرافت و قبض و دواب آنرا میخورند و طعم گرهای آن شیرین
صنف دیگر برگهای عریض و نرم و چون فوهای آنرا میخورند و نبت آن گفته اند و در بابل بسیارست و در ابهام نیز بود و صنف دیگر برگ آن مانند
گل آن خوشبو و ثمر آن کوچک و برگ آن و بیخ آن باشند مثل انگشت و بازک بد بوطبیعت صنف اول آن در اول سرد و خشک و تقبض و بند کند
و بیخ آن لزج و لطیف افعال و خواص آن اشامیدن طبیخ آن بجهت مغص و قروح مثانه و عسر البول و طبیخ آن بجهت تفتیت سنگ گرده
و قروح مثانه و آب گیاه آن نیم رطل تا یک رطل جهت رفع سموم اقسام مارها و سگ دیوانه گزیده و حرقت البول و احتباس آن بتفتیت حصاة و
تبهای حاره و عطش و بغایت مجرب و ضماد بیخ آن بجهت التیام جراحتهای تازه و با دام که خون آلوده باشد و گزیدن هوام و ضماد حشیش آن بجهت اورام حاره
و منع نزلات و ضماد خاکستر آن بجهت قطع خون بواسیر و تحلیل اورام و تجفیف قروح جلو بجهت تاج و مدر بول و صنف دوم ضماد آن اقوی ادویه
مانند شراب با عسل هر دو مساوی و نصف آن مر و ثلث آن فلفل و بوزن هر دو کندر و طبیخ آن بجهت علل چشم مواد آن و تخم آن لبعابت مدر بول
قاطع قی و اسهال و ریختن مواد و معده و انشاء حصاة گرده و مثانه و قروح آن مفید و قسم سوم تمرا چون در ظرف و زخمای بر آتش و در ظرف مس
لیسانید ضماد آنرا جهت قطع خون بواسیر مجرب شمرده اند و گفته اند زیاده بر سه مرتبه احتیاج نشود و نیمدرم آنرا بامید و ضماد تازه رو خون گی و نعابت
طین و بیخ و محلل ست باب الجیم در بیان ادویه که حرف اول اسما جیم ست فصل الجیم مع الالف جاوار النهر فی بهیم

وضم رای مهمله و الف و لام و فتح نون و سکون یا و رای مهمله یعنی همسایه بهر است جهته آنکه نبات آن بمفارقت از انها و آب نمیکند و در جاهای خشک نمیرود ماهیت آن نباتیست شبیه به نیلوفر و برگ آن بر بالای آب میباشد شبیه ببرگ چغندر مزغب بیخ آن خشن و طعم آن با اندک تلخی و بوی گل و ثمر طبیعت آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن مجفف حابس اسهال و خون و قطع عطش شرب آ و بجهت تحلیل اورام و التحام قروح تازه و خشک اورام حاره و قروح جلدیه مجفف برهمه قلاع و ضماد او و دمور ر آ نافع و مانع منعی انهاست و بطریق مرهم نیز استعمال آن سود مند مضر عصب مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا دو مثقال جام پهل بفتح جیم و الف و سکون میم عربی و عجمی و فتحها و بالام و هم ثمر هندیست و در بنگاله مشهور بسفرانیه ماهیت آن ثمر درختی است فی الجمله شبیه بامرود و دو صنف میباشد صنفی مغز آن سفید و صنفی سرخ رنگ و بعد رسیدن هر دو شیرین و مانند امرود کوهی جنگلی جرم آن دانه و در وسط آن تخمهای ریزه بسیار بقدر تخم وا از سفید سفید دا از سرخ سرخ رنگ و اندک صلب و شکل صنف سفید آن صراحی مانند نوع امرود کوچکی که گلابی نامند و سرخ در فصل گرما که موسم بارش هند و بنگاله است ثمر بسیاری آورد و در فصل زمستان نیز بعضی اشجار ولیکن بوفور آن موسم نیست و در هند دکهن بهتر از بنگاله لاکن بوفور بنگاله نیست و بهترین آن رسیده بالیده شاداب شیرین کم تخم آنست خصوصاً نوع سفید آن بزرگی درخت بسبب و به غیر موزون و برگ آن از برگ سیب بلندتر و باخشونت و بی لطافت و چون آن پر ریشه شکسته میباشد قابل عمارت نیست و اهل هند خلال میسازند بید انند و درخت از رود بیه ثمر می آید و کهنه سالخورده آن کم ثمر میباشد و چون تنه آنرا ببرند از اطراف شاخها بر آمده در یکدو سال باز ثمر دهد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت لزجه و قوت قابضه افعال و خواص آن مفرح و مقوی معده و ملین طبع و در ابتدا قابض جالب اسهال خصوصاً که با پوست بخورند ثمرش آن قابض تر و چون پوست درخت و نونهال آنرا که هنوز ثمر نیامده باشد مقدار دو سه مثقال آنرا شب قدری آب بخیسانند و صبح مالیده اندکی شکر داخل کرده تا سه چهار روز هر روز خیسانیده بنوشند در حبس اسهال رطوبی مجرب است المضار مبرد دین و مرطوبین صاحبان قولنج و مصدع و محرک نزله و اخلاط ساکنه و مهیج آنها و نفخ و ریاح و قراقر و باعث باحیات در ابدان مستعد و خصوص اکثار و مضمضه آن با آب برگ آن بجهت لقوت لثه و استحکام دندان متحرک نافع و مسکن درد آن چام گهاس بفتح جیم عجمی و الف و سکون میم و فتح عجمی خفا و ها و الف و سین بنگاله است ماهیت آن گیاهیست که در هند و بنگاله بسیار در جاهای نمناک در موسم برسات میروید و با فهای بلند بقدر ذرع و زیاده و کمتر از آن دو عدد و زیاده بر هر ساقی سه برگ پیوسته باهم یا پیوسته و ساق بیخ آن سفید بقدر پیاز کوچکی با حدت و برقیت شبیه برگ و بعض طرف پائین آن پیچیده و از جانب پیچیدگی میله مخروطی شکل روئیده و زیر آن گل گرهی صراحی شکل و بیخی باریک سفید و گل آن نهایت بد بو طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن ساق برگ پخته آن بجهت استسقا و بیخ آن با فلفل که سائیده حبوب ساخته هر حبی بقدر فلفله بخوردی چهار حب آن جهت حبس فی و درد معده که بند شود گذاشتن مقدار نخودی در با قلای از آن بیخ در جوف قدوی زمین پخته که بهندی کیلا نامند آنقدر که طبع توان خورد جهت تحلیل طحال چند روز متوالی که از بلع لقمه بیخ نرم پخته بی روغن و بی نمک بخورند مجرب دانسته اند چون مقدار بیست و چهار توله ایک نیم پاو آثار آثار هندی باشد بیخ آنرا نرم سوده در ظرف چینی و بعد آن روغن گاو داخل آن نمایند و خوب برهم زنند پس آب لیمو کاغذی مقدار شانزده عدد داخل کرده خوب بر هم زنند و اگر آب لیموی کم شود مرهم باشد و ضماد رقیق نباشد آب چهار عدد لیمو داخل نمایند و در ظرف چینی کرده در جای نمناک نگهدارند جهت التیام و قروح خبیثه و ساعیه که بهندی گهر گهر و نامند که روز بروز بیشتر افزاید در جوف زخمها پر کنند و بر بالای آن بطریق مرهم استعمال نمایند و اگر بعد التیام و چاق شدن خارشی در آن موضع باقی بماند همین بدان روغن مرپوز ائل گردد و این روغن زیاده از یکهفته نمی ماند و هفته دوم باز اگر احتیاج باقی باشد باید که تجدید نمایند جاموش بفتح جیم و الف و ضم میم و سکون واو و شین معجمه بفارسی گاومیش و بهندی بهینس نامند ماهیت آن نوعی از گاو صحرائی است سیاه رنگ بسیار زور آور نسبت اهلی و شاخهای آن بلند تر و قوی تر و در هند و بنگاله و صنف میباشد یکی صحرائی و آن را جنگلی بهینس نامند و جنگلی و این بسیار قوی تر و بزرگ و شاخهای آن

بلندتر و قوی‌تر از آن میباشد و این را از نه نامند و زور و قوت این بمرتبه ایست که شیر و فیل را میکشد و شیر در جنب آن نسبت بشیر گاو چرب و منبسط‌تر خصوص شیر جنگلی آن که از نه گفته اند طبیعت آن گرم و خشک و جنگلی آن گرم‌تر و خشک‌تر افعال و خواص آن گوشت آن بسیار غلیظ جهت اصحاب ریاضت و هزال گرده نافع و گوشت بچه شیر خواره که دو سه ماهه باشد قورمه کباب آن بسیار لذیذ و در مضرور فانظت کمتر و در کردن مزاج آن باعث طرد فاعی و خاکستر سم آن مجفف قروح و حکه گفته اند آشامیدن خاکستر کعب آن مفرح است و مولد سودا و مضر و در مفاصل و امثال آن عرق النسا و نقرس مصلح آن آب کامه و دارچینی و ادویه ملطفه و مهر انجیتن آن و بعد آن سکنجبین آشامیدن و در سهلب از پوست جنگلی آن پیر میسازند بسیار خوب میشود جامون بفتح اول و الف و ضم میم و سکون واو و نون و بعضی بدون الف و فتح میم مینامند ماهیت آن میوه هندیست درخت آن بسیار بزرگ بقدر گردگان و از آن بزرگتر و برگ آن اندک باریک بلند تا بیک سبز تیره و شگوفه آن سفید و بسیار ریزه میوه آن شبیه بانگور سیاه و کج طولانی و بعضی بزرگتر از آن و رنگ ظاهر و باطن آن بنفش و باغی و صحرائی میباشد صحرائی ثمر آن کوچک تخم آن بزرگ و کم آب و ترش با عفوصت بسیار و باغی نیز دو صنف است یکی ثمر آن بزرگ بالیده و بسیار شاداب چاشنی دار و تخم آن کوچک با عفوصت کمی و این را راحی جامون نامند و صنف دوم و راو صاحت مذکوره بدین مرتبه نیست طبیعت آن سرد در آخر دوم خشک در سوم افعال و خواص آن حابس اسهال صفراوی مقوی معده و کبد حار و مطفی حدت دم و صفراوی و غرغره و مضمضه آن بجهت خناق و قلاع حار و استحکام لثه و خوردن آن بجهت حبس اقسام اسهالات و تسکین حرارت معده و کبد و حدت صفرا و تشنگی و تحریک اشتها و باه محرورین و جهت ذیابیطس مفید و طلای ثمر رسیده آن جهت داء الثعلب نافع و در رویانیدن موی آنست در چند مرتبه و نقوع ریشهای باریک بیخ آن بیخهای باریک نازک آن بمقدار دو توله نیکوفته شب در آب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده بیاشامند تا مدت بیست روز یا چهل روز مغز تخم کهنه آن تا مغز تخم کهنه انبه و بلیله بریان کرده جهت اسهال مزمن مجرب و فر در برگ خشک آن جهت استحکام لثه مفید و ناشتا خوردن آن مضر بسبب تولد آن صفرا و معده و دیر هضم مصلح آن نمک که آنرا شسته و نمک بران پاشیده زمانی بگذارند پس تناول نمایند آشامیدن افشرده آن که آب آنرا گرفته صاف نموده قدری آب و نبات بقدر آنکه طعم آنرا نیکو گرداند داخل کرده بیاشامند در شراب آن نیز که آب آنرا صاف نموده با قدری نبات قند که طعم آنرا چاشنی دار گرداند با آتش ملائم طبخ نمایند تا انگشت بیخ گردد در افعال مذکوره بهتر از کل ثمر پخته آنست و آهن یا فولاد را چون براده نموده در آب برگ آن بریزند و در آفتاب بگذارند تا گشته نرم و سبک گردد و بجهت یکه جوش خورده بالای آن به و اگر مکرر در آب برگ آن ترتیب نمایند پس شسته استعمال کنند بهتر است و خوردن این آهن یا فولاد کشته جهت تقویت اشتها و رفع اسهال مزمن و استسقا و بواسیر و امثال اینها نافع و یک نوع آنرا گلاب جامون مینامند مخصوص بنگاله است تمام در هند و دکهن جای دیگر نمیشود و آن اندک مدور شیرین و بعضی اندک آبدار و خوشبو شبیه برایحه گلاب گویا که در گلاب پرورده شده و در جوف بعضی یکدانه و بعضی دو دانه و بعضی سه دانه بهم پیوسته و مغز آن سبز رنگ و درخت آن هم بزرگی درخت نوع اول میشود و اکثر پراگنده میباشد و برگهای این در طول و عرض از آن کمتر و اندک عریض‌تر و نازک‌تر و سبز روشن طبیعت آن معتدل مائل بسردی و بیوست افعال و خواص مفرح قلب و دماغ و مقوی معده و کبد حار و نفاخ است و تخم آن با عفوصت و قابض مدارچ جادرس بفتح دال و الف و فتح داو و سکون راو و بعضی معرب آنکه و در بعض فارسی است و آن نوع ریزه از خن است که بفارسی ارزن و بهندی مادهر نامند کنگ نوعی از آنست ماهیت آن حبی است رنگ آن اغبر و اغبر از ارزن ریزه‌تر صاحب اختیارات بدیعی نوشته که سه نوع است یکنوع اذخن بفارسی ارزن و بشیرازی الم بالف و ضم لام و میم و دیگر براذره بذال معجمه و بفارسی زرت بزار معجمه گویند و نوع سوم را جادرس که معرب گاورس است بشیرازی گال نامند و در بزرگی و کوچکی آنها بهندی باجرا و نوع دوم را بهندی جوار و نوع سوم کوچکتر است بهندی کنگنی گویند و نیز در هند بنگاله یکنوع دیگر میشود که از کنگنی بزرگتر و زرد رنگ است و آنرا چینا نامند و دخن و ذره در جای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی برگ آن مانند اندک عریض‌تر از آن و شعال نیز نامند و نوشته که انتهای آن ارزن ریزه‌تر و بهترین آن زرد رنگین است طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک و بعضی خشک و سرد و نیز گفته اند

گفته اند افعال و خواص آن لطیف ترانه و حار و قابض و مجفف و بی لذع و ردی الکیموس قلیل الغذا یعنی خون صالح ازان کم متولد میباشد و دیر هضم
و چون هضم گردید آن را قوی گرداند و با روغن و چربی غذائیست آن بیشتر و خوردن مسرا لجنه آن جهة القوی حجاب و انشقاق آن و نزلات نافع و
خوردن نان مطبوخ آن حابس اسهال مزمن و مدر بول و مسقط جنین و اکثار آن مولد خون سوداوی و مورث سده و مصلح آن روغنها و شکر و حلوای چرب
یا با شیر و یا با لحالة پختن با روغن خوردن و بحمام رفتن و مالیدن روغنها بر بدن و کماد گردم کرده آن محلل نفخ معده و تهیگاه و بعض دردها و آبزن
پختن آن با شیر تازه دوشیده جهة مهاجمان خون زائده و رطوبات فاسده و جلوس بر سائیده آن یا نمک که در خرقه بسته باشند جهة برد مقعده و
پیچش و لنقل مختبس و مراسعال نافع و بدل آن در اضماره شونیز و استعمال کهنه آن که یکسال بران گذشته باشد جایز نیست جاوشیر بفتح جیم و الف و فتح واو
و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه لفارسی جواشیر و گوشیر و خوشیر لشیرازی چاوشی نامند ماهیت آن صمغی ست بد بو ظاهر آن سرخ تیره و باطن سفید و نبات
آنرا ساق غلیظ و بلند تر از ذرعی و نرم و بر دو چیزی سفید شبیه به پشم و برگ آن شبیه به برگ انجیر و تا آن باشد داره و مشرف بر پنج تشریف و خشن و بسیار سبز و تخم
آن شبیه بتخم شبت و گل آن زرد و خوشبو و تخم آن سیاه قریب بانیسون خوشبو و تند و ساق آن کوتاه غلیظ و نرم و مغز غبیر سفید باشند خارج
و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید و بهترین صمغ آن تیز بوی زعفرانی رنگ طریق اخذ آن آنست که بیخ آنرا می شگافند در هنگام ظهور ساق
آن و حوالی آنرا خالی نموده برگی در زیر آن فرش مینماید که صمغ آن در ان جمع گردد و چون خشک گردد و چون خشک گردد آن را بر میدارند و نیز از ساق و بیخ
آن در هنگام ظهور گل آن که بود دوران شمس در برج جوزا اخذ مینمایند و نیز از علامت خوبی آن آنست که در هنگام ریزه شدن در سودن بیرون آن سفید باشد
و زبان را بگزد و در دست بچسبد و چون در سرکه و یا در آب حل نمایند زود منحل گردد و بوی آن تند باشد و آنچه از ساق گیرند خشک کرده آن زبد
و محلول آن در آب برنگ شیر باشد و این ضعیف العمل و غیر مستعمل ست و مغشوش آن بسیار رنگ و ختن باشق و موم میکنند طبیعت آن گرم و خشک در سوم
و بعضی خشک در دوم گفته اند افعال و خواص آن محلل ریاح و مفتح سدد و مقوی اعضا ضعیفه و مضعف اعضا صحیحه و قویه و ملین صلابات و جالی لزوجات و اوساخ
و با دوت تریاقیه و جهة امراض بارده عصبیه و عصبانیه و دماغیه مانند صداع و فالج و لقوه و ام الصبیان و رعشه حادث از کثرت جماع و نزلات و گوشنگی و تعقد عضل
و درد مفاصل و در دیکه از صدمت بهم رسیده باشد و خیر دکس استخوان و درد پهلو و نزف الدم و سرفه بلغمی نافع که هندر هم آشا با آب ریحان یا ساعیده بر ان
مواضع نیز ضماد نمایند و یکمثقال آن جهت لرزحیات دائره و استسقا و یرقان و تقطیر البول و جرب شانه و نفخ رحم و ادرار طمث و قولنج ریحی و بلغمی و تنقیت جهاة و رفع
سموم امراض الراس آشامیدن آن جهت صداع و صرع و ام الصبیان لقوه و رعشه و نزلات الفرتیه والعمدیه آشامیدن نیم مثقال آن با ماء العسل اطبا
شراب جهت نسی به و صد ماء العین اکتحال آن جهت نزول آب و تقویت حدت بصر الاذن قطور آن در گوش جهة رفع کری اللسان مالیدن آن بر دندان و
پر کردن در جوف دندان کرم خورده جهت تسکین وجع و منع تاکل آن الصدر آشامیدن آن جهت سرفه و درد پهلوهاء از برودت و بدستور ضماد آن جهت درد پهلو اعضاء الغذا آشامیدن
عصاره آن با سرکه و طلا نمودن آن جهت تحلیل سپرز و چون دو مثقال آنرا در دو جزء عصیر عنب بیندازند و بعد از بیست روز صاف نمایند و بیاشامند جهة طحال و استسقا و اجید التفع
اعضاء النفض آشامیدن یک نیم درم آن با آب گرم جهة ادرار بول و حیض و اصلاح رحم بارد و تحلیل صلابت آن و رفع تقطیر البول و تخم آن نیز ادرار طمث آورد و خصوصا
با فتیتین و اختناق رحم را مفید و اسقاط جنین نماید و ریاح رحم را پراگنده سازد و تحلیل هر صلابت آنرا زائل کند شربا و حمولا و قولنج و حکه و مثانه را نافع و اسهال
خلط خام نماید و حمول محلول آن با آب مهبت ادرار طمث و قتل جنین و اخراج آن هر چند بعد سه روز باشد خصوصا احتمال فتیله آن و احتقان آن در رحم
باعث تحفیف آن القروح والاوجاع طلاء آن با عسل جهة قروح مزمنه و نار فارسی و با زیت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و با روغن ها جهة رفع اعیاء و تبدد
آشامیدن عصیر آن جهة عرق النسا السموم طبیخ آن با زیت بحدی که مرهم گردد جهة گزیدن سگ دیوانه و باز رانوند آشامیدن آن جهة لسع هوام و غیرها و
بدستور عصیر آن داخل کردن آن در مرهم جهة التیام قروح نشر انیشان مصلح آن عرما خوردخلسا یندان و مطبوخ فلبی و بعضی مضر عصب صحیح دانسته اند مقدار
شربت آن یکمثقال بدل آن لوزن آن فنید با شیر انجیر و در اسهال اشق آشامیدن تخم آن با شراب جهة اختناق رحم و صلاح عصب لعاب مندد و قولنج ریحی و مثقال آن

یا نیم مثقال زرآوند طویل جهت گزیدن هوام و با نیم مثقال افسنتین جهت احتباس حیض بسیار نافع و ضماد و ذرور بیخ آنجهت قروح فرمنه و استخوان تازه
از گوشت شده و حمول آنجهت کشودن حیض و اخراج جنین مرده بغایت قوی الفعل و گل آن نیز جهت جراحات و بثور و بالجمله جمیع اجزای آن جهت قروح خبیثه نافع
ست چاول منگری بفتح جیم فارسی و الف و ضم واو و سکون لام و ضم میم و سکون نون و کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یا ماهیت آن ثمر درختیست
که در اسلام آباد مشهور بچاتگام مضاف صوبه بنگاله است میشود در غلافی اندک نازک صلب اغبر ظاهر مغز آن سیاه رنگ و باطن تازه آن سفید مایل بزردی و با دهنیت
و بی طعم و رایحه غالب ظاهر هرچند کهنه گردد میل بزردی و سیاهی مینماید و بهتر و مستعمل تازه آنست طبیعت آن گرم و خشک در سوم با تریاقیت افعال و خواص
آن منقح و جالی و مصلح خون فاسد و جهته جذام و جرب متقرح و قوبا و اکثر امراض موبه و سوداویه نافع و تنها ضماد آن مغز محروزین در عرق آن نیز بر اجرب و قوبا
مفید چاء خطائی بفتح جیم عجمی و الف و یا و فتح خاء معجمه و فتح طاء مهمله و الف و کسر همزه و یا و صحیح تا بتاء مثناة فوقانیه ست نباتی موافقه ماهیت و سبب
اطلاع بر آن حکیم میرزا قاضی در رساله خود نوشته که سبب معرفت و شناخت چاء چنان بوده که پادشاهی از پادشاهان چین بر یکی از خواص خود خشم گرفته
آنرا از مملکت خود اخراج نمود و آن شخص در سنگلاخها و بیشه‌ها و کوهها میگشت و زرد و علیل و ضعیف گشته بود در روزی از غایت گرسنگی باطراف کوهی میگشت گیاهی
دید آنرا غذای خود ساخت در اندک زمانی آثار صحت و حسن صورت در خود مشاهده نمود و کمال قوت در خود دریافت در شهر آمد یکی از مقربان پادشاه احوال او را
نقل کرد و آن شخص بحضور پادشاه عرض نمود و پادشاه با حضار او امر فرمود و از دیدن صورت او متعجب شده بعد سوال از احوال آن اطبا را امر فرمود
تا آن گیاه را حاضر سازند و تجربه نموده خواص آنرا ثابت نمایند و نیز حکیم در اختیارات خود نوشته که نباتیست چای شبیه به نباتی که هست و با مشک و
خوشبو و باندک تلخی ست و چون آنرا جوشانند تلخی آن زائل گردد و آشامیدن آب مطبوخ آن حرارت باطن را تسکین دهد و خون را صاف
نماید و آن خودرو و مزروع میباشد و گفته که طائفه در بلاد چین نبات آنرا مشاهده کرده اند چنین میگویند که در میان شهر چین وادیست
و گیاه این برگ باطراف آن میروید و بخار مردمان بخوردن آن اعتنا زیاد و از بیع و شرای آن بی خصمت پادشاه آنجا نمیتوانند نمود و خراج
آن بخزانه آن پادشاه عاید میباشد و مشهور چنین است که ایرانیان میگویند که چای نوعی ست از انواع نبات بهشت که آن نمی‌دانند این چنین است و آنرا هم زیر سایه
خشک میکنند و در وقت حاجت با آب گرم شربت میکنند و میخورند شربت آن قائم مقام شراب است و نشئه آن میدهد و از این جهت اهل
بهشت دفع مضرت شراب آن میکنند زیرا که ایشان افراط در خوردن شراب میکنند و در دفع مضرت او هیچ ندارند و بآن مشهور شد نافع ترین ادویه و طائفه که
بهشت میرفتند در قیمت آن جز مشک نمیگیرند و فرق بسیار در میان قیمت اعلای آن و ادنی آن و همچنین در آنچه منافع آن و نیز نقل است که در ولایت خطائی
مردم بطریق سیر بصحرا رفته بودند و طعامی پخته در ظرفی کرده بالای آن از اغصان و برگهای آن اشجار آن صحرا پوشیده و بکاری مشغول شدند که بعد از اندک زمانی
فارغ شدند و خواستند که تناول نمایند دیدند که تمام آن طعام مضمحل شده است این امر را بر اطبا اظهار نمودند اطبا بعد از تفحص بحد قیاس دریافتند که
برگهای آن شاخها در هضم طعام عظیم التاثیر است و در صدد تجربه آن درآمدند و مولف کتاب میگوید که آنچه مشاهده شده برگ آن شبیه ببرگ انار و حنا
درختی است و از آن بزرگتر و عریض تر و شعبهای آن بلند تر و برگ بعض نوع آن ریزه تر از بعضی درخت آن شنیده شده که بقدر یک قامت تا بدو قامت
و شبیه بدرخت حنا و انار و بر ساق آن قریب بانتها شاخهای باریک شده و بر آنها گلهای کوچک و برگ آن مدور و در بعضی جاها سه عدد و در بعضی جاها چهار عدد بهم
پیوسته شبیه بگل سه برگه و چهار برگه و بر سر شاخهای آن نیز گلی و بیخ برگ نهفته آن ملک چین و خطا و نیپال و آن انواع و الوان میباشد سفید و سبز و تیره و سیاه و اما سفید
زیره برگ خوشبوی آن برگها بسیار در هم پیچیده باشد از همه قوی تر است و بعد از آن سبز و اما بیش از آن زیاده و بعد از آن سیاه و این از همه ضعیف و زبون تر و نوع
اول یعنی خوب و اعلای آن عزیز الوجود و گران بها است و برای تجارت نمی‌آورند و سلاطین و حکام آن دیار برای استعمال و اقران خود بطریق تحفه و هدیه بدیار دیگر میفرستند و اما
دیگران بسیار است و بعضی سبز و تیره و سیاه آن که وارد ایران است و از بعضی شنیده شده که بعضی نافهمیدان مستعمل آن با غیر مستعمل آنرا مغشوش و تبدیل نموده میفرستند
بدینطریق که چون ضایع بلعابهای سیاه کرده مطبوخ یعنی جوشانیده آنرا نمی خورند و نشر دهند ذائقه میدانند اجرام آنرا و لهذا آب را خوب بجوش نموده بلکه آنقدر که رنگ آن

ماحسن آن گرم گردد پس قدری قلیل چاره‌ای ازظرفی که چائدان چینی یا نقره است ریخته آب گرم را بر روی آن میریزند مثلاً در یکمن طبی آب که تخمیناً سه ثلث یک آثار
هندی باشد یکدرم نهایت یکمثقال از نوع متوسط آن و از نوع اعلای آن کمتر و از زبون آن بیشتر تا دو مثقال ریخته تا نیم ساعت کامل میگذارند تا قوت و رائحه
آن در آب بازداده شود و آب اندک رنگین گردد پس آب صاف آنرا که مطلق درد و برگ دران نباشد در پیاله ریخته چون طعم آن با اندک عفوصت و تلخی
ست برای اصلاح آن بانبات اندک شیرین نموده می آشامند و اکثر قدری شیر گاو یا شیر بز تازه دوشیده اندک جوشانیده برای اصلاح بوی آن نیز در آن
ریخته نیمگرم می آشامند پس جذمه آنها آن برگهای مستعمل را خشک نموده و بتدریج جمع نموده در قوطیها و غیره آن بدستور اول پر کرده سر آنها بسته میفروشند
دورق میان مستعمل و غیر آن بزهوست رائحه و سیاهی رنگ و کمرنگ شدن آب و اندک بازبودن برگهاست از هم بخلاف غیر مستعمل آن طبیعت آن گرم
تا آخر دوم و خشک در اوسط آن دو نوع کعلای آن گرم در سوم و بعضی سرد میدانند بجهت تسکین آن عطش و حرارت و التهاب باطن و دفع آن ضرر شراب را و این توهمی
ست بلکه صدور افعال مذکور ازان بسبب تلطیف و تقطیع آنست بلغم و اخلاط لزجه و معطشه ملتهبه را و دفع رطوبات حادثه از شراب است افعال و خواص آن
مقوی قوی ارواح و معده و باه مسردین و مرطوبین و منشط و منعظ و ملطف و مقطع و مفتح و منضج و مرقق مواد و معرق و مدر بول و مسکن عطش کاذب و صداع بارد
والتهاب معده و جشای دخانی و صاف کننده خون و رنگ رخسار و مبدرق ادویه بقعر معده و عمق بدن و منقی معده و دماغ و جهت ازاله بخر و بدبوی دهن و رائحه
شراب سیر و پیاز و طیب نکهت بغایت مفید و جهت خفقان و امراض قلب و انتصاب نفس و انبساط نفس و ازاله غم و هم و یرقان و سوء القنیه و استسقاء و امراض سده
و بواسیر و حبس البول و تقطیر حادث از برودت و ضعف کرده هر یک تنهائی و یا با ادویه مناسبه و ضماد بخته آن جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نطول آن
معرق و منوم و در طعم آن اندک تلخی و عفوصتی که هست بنقوع آن در آب گرم بطرز مسطور و یا جوشانیدن آن و داخل کردن نبات و شیر جوش داده بسیار کم و زائل
میگردد و لهذا مصلح آن را شیرینی و شیر میدانند و بی طعم شیرین استعمال نمی نمایند و مضر میدانند و نیز ناشتا آشامیدن آن مضر و باعث حدوث امراض حاره ست
خصوص محرور المزاج و اما جهت کسیکه در معده او اخلاط فاسده لزجه ردیه بسیار باشد خصوص که از طعام سابق در خود ثقلی و جشائی و نفخی دریابد البته نافع
ست و آشامیدن آنرا بسیار گرم نیز مضر میدانند خصوص در اوقات حاره و مزاجهای گرم و جوانان بالای طعام گرم بلکه نیمگرم آنرا نافع گفته‌اند و نیز بالای طعام
باعث سرعت انهضام و تحلیل آن ازین جهت نصاری قاطبه و اتباع ایشان صبح بعد ناشتا و آخر روز بوقت انحدار غذا استعمال دارند و بهترین مصلحات آن
در محرورین فوفل و شیر بز و در مبرودین مشک و قرنفل و بادیان خطائی و زنجبیل و دارچینی و جهت انعاش حرارت غریزی عود هندی و عنبر و زعفران و دارچینی
و امثال اینها ست و برای تقویت باه و دفع مضرت کثرت جماع با خصیة الثعلب و دارچینی و عنبر و نبات و شیر و بالجمله با هر دوائیکه مقوی فعل آنست و
مسهل و تابلغم و بلین مقوی و غیرها استعمال نمایند مثلاً اگر با تربد و ریوند چینی بجوشانند صفرا و بلغم لزج را اخراج نماید و چون بنفشه و پرسیاوشان و اصل السوس و گل
خطمی و بابونه و سنای مکی بجوشانند و صاف نموده قدری ملح طعام و شکر خام و روغن گل داخل کرده احتقان بدان نمایند تنقیه از فضول لزجه بارده نماید باسانی
و همچنین بیان طرق استعمال آن در قرابادین بتفصیل ذکر یافت و نیز بهترین طریق استعمال آن آنست که بطور نصاری درینجا ذکر یافت و قهوه آن مقوی قوی
ارواح و باه و معده و منعظ و ممسک ست صنعت آن چای قسم اعلی و دارچینی قلمی و خصیة الثعلب مصری از هر یک نیم درم اسگند ناگوری کبابه چینی از
هر یک ربع درمی کوفته بیخته بدستور مقرر طبخ نموده و حبه عنبر اشهب در آن گداخته نبات مقداری که آنرا شیرین گرداند داخل نموده نیمگرم بنوشند و اگر پنج عدد
قرنفل نیز اضافه نمایند بهتر ست و نیز نوع چای دیده شده که از جبال نیپال میروید گیاه آن فی الجمله شبیه بگیاه نعناع بقدر یک شبر و زیاده برگ آن اندک
باریک بلند و با خشونت و ضخامت کمی تازه آن سبز رنگ و خشک آن اغبر و خاکستری رنگ خصوص پشت آن و بسیار لطیف و نازک بحدیکه چون برگ آنرا در کف
نگاه دارند باندک زمانی منحل گردد و ازان ثقلی چندان نماند طبیعت آن گرم تر از طبیعت خطائی ست و لطیف تر ازان و طریقه استعمال این نیز مانند آن در
افعال و خواص قریب بان ست فصل الجیم مع الباء الموحده + جبره بفتح جیم و بای موحده و راء مهمله بلغت مغربی ست مشتق از جبر و بیونانی اسطبون یعنی
جمع کننده جلسا ماهیت آن گیاهیست بهیئتی در سال تازه میروید و بیخ آن بلاد مغرب بر تلها و بلندیها بسیار میروید و بلندی آن مقدار سه انگشت تا چهار انگشت

و بوی آن مانند بوی شراب و برگ آن شبیه به برگ سیب قابض و بیخ آن سفید مانند موی باریک گیاه آن با گل و ثمر و نهایت بقای آن تا طراوت در بادۀ سه ماه نمی‌ماند مگر آنکه در عسل نگاهدارند طبیعت آن در اول دوم گرم و تر افعال و خواص آن مقوی دل و فکر و حواس و مفرح جهت جماع کردن خون التیام جراحات شربتی از آن در طلاء و با شراب دو درم آنجهت و بهن عصص و فسخ آن نافع و گویند چون بیخ آنرا با گوشت پارچه پارچه نموده طبخ نمایند با رچها گوشت بهم ملتصق میباشد و آشامیدن مرقه آنجهت یرقان مجرب دانسته اند و چون بر جراحت تازه بچکانند آنرا ملتزق و ملتئم میسازد و مصدع محرور و مصلح آن مغز بادام ملح مقدار شربت آن تا چهار درم بدل آن و التحام قنطوریون و در تفریح مثل دربع آن زعفران ست جلبسین بفتح اول و سکون بار موحده و کسر سین مهمله و سکون یار مثناة تحتانیه و نون بفارسی سنگ گچ نامند ماهیت آن سنگیست خوش سریع المنفعت و ذو طبقات که با سانی از روی هم جدا میگردد و قسم میباشد یکی سفید براق صفائی و انطاکی گفته که این فی الحقیقت طلقی ست که نضج کامل نیافته و بعضی گفته اند که ریق که غالب آمده بر آن اجزای ترابیه منحجر گشته این را سفید براق جبسا سین نامند و دوم سرخ رنگ حجری و سوم غیر صفائی و غیر براق و این حجر گچ است که بچه کوبیده و گچ از ان میسازند بدترین آن سرخ آنست بالجمله طبیعت اقسام آن در سوم سرد و خشک و بعضی در اول چهارم خشک گفته اند افعال و خواص آن قابض و مغری ضماد آن با سرکه ملصق ملتزق جراحات و مغری و حابس خون جاری از اعضاء و محلل ورم و ترهل و در استسقاء امراض الراس طلای آن مفرداً یا با سفیدی تخم مرغ و غبار آسیا جهت قطع سیلان و با سرکه بر پیشانی جهت حبس رعاف و با گل ارمنی و عدس و لحیة التیس و آب مورد و سرکه جهت حبس رعاف العین طلای آن با سفیدی تخم مرغ جهت ندبه و منع ریختن مواد بچشم و با آب کشنیز جهت رفع باد سرخ و اورام ملتهبه مجرب از خواص آنست که چون با روغن زیتون اندک بوره و شب یمانی بسایند و بر کلف و نمشخات بمالند زائل گرداند و بر جامها و فرشها باعث قلع چرک و چربی آنست و طلای آن بر بواسیر جهت رفع آن موثر الضار آشامیدن آن کشنده است بخناق و خشکی دهان و قولنج و تریاق آن آشامیدن ماء العسل و اشیای لعابی و عصارۀ خطمی تر و تازه و بلوکیه لیس آشامیدن ربع درهم سقمونیا در جلاب و جب النیل و قی فرمودن اگر تسکیج عارض گردد بمعالجه آن پردازند و در اکثر اعراض و تدادی بنزار مانند اسفیداج و قوی تر از آنست و سفیدآب جبسا سین در جمیع افعال قوی تر از اقسام و بغایت قابض و رادع و جامع و مجفف ست جبن بضم جیم و بار موحده و نون مشدده بفارسی پنیر نامند ماهیت آن معروفست و آن شیر بسته ایست به تعمل بزدن پنیر مایه و غیره بهترین آن تازه چرب آنست که مابین نرمی و صلبی و خوشبو و لذیذ مائل بحلاوت باشد که از شیر معتدل از حیوان صحیح البدن که خوراک آن از گیاههای نیکو باشد بعمل آورده مصنوع از ماست بهتر و سریع الهضم تر ست و دستور صنعت آن آنست که شیر را جوشانیده پنیر مایه بر آن زده منجمد سازند که اجزای جبنیت آن از جبنیت جدا گردد و بعد از جدا شدن جبنیت آنرا از آنجا در دیها و یا کیسه حقیقتی کرده نمک بر آن پاشیده سنگ سنگین بر آن میگذارند تا آب تمام برآید و بعضی در خاکستر دفن میکنند برای جذب مائیت آن پس استعمال مینمایند و اگر تمکین نخواهند تا نیابد بر آن نمک نمی پاشند و بهترین نمک سود آن است که تازه نمک زده چرب باشد و بسیار کهنه و طعم و رائحه آن نگشته باشد و چون تناول نمایند رائحه در جشا تا مدتی از دهان نیاید طبیعت تازه آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن مقوی معده و رود و گرده و ملین طبع و مولد خلط صالح و دیر هضم و بعد از هضم سریع السلوک در اعضاء و با مغز گردگان صعتر بغایت مسمن بدن و باعث نرمی جلد و دافع مضرت کسی که مرده سنگ خورده باشد اعضاء الغذا کل بر گشته آن بعد از مسح و فشردن آب آن حابس اسهال خصوص اسهال حرارت صفراوی را بعین ضماد آنجهت ربو و طرفه الصدر چون پنیر را در آب جوشش دهند و مرضوضه آن با شامند شیر آن زیاده گردد و منع تورم جراحات و قروح امعا خصوصاً با برگ چغار که و نبات مانند و با حماض برای لعضار مضر مبرودین و دافع اشتهای طعام و غیر مهضوم آن باعث سده و قولنج و ابلاد بس و ظلمت بصر و مصلح آن عسل و نعناع و صعتر و پنیر نمک سود کهنه در دوم گرم و خشک قاطع بلغم و مقوی اشتها و امعاء مجفف رطوبات و ضماد آن با عسل جهت تفجار دمل و رفع و احس و بازیت جهت تحجر مفاصل و قروح رودیه و بدستور با بامارد کارع و گویند از مفاصل چیزی مانند گچ بر می آورد و سمی ذیت و بانوشادر جهت کلف جرب نافع السموم با قولنج جلی جهت کسبع جانوران سمی نافع و مولد اخلاط مرازی و معطش و مولد حکه و جرب مضر مبرودین و صاحبان سده و احشا و دماغ کننده بر آن و مولد حصاة و مصلح آن مغز گردگان بسیار کهنه متعفن آن قرینه ست مصلح آن مغز گردگان و در محرورین میوه‌ها و تر شیها و پنیر غیر چکیده که بفارسی ماسته نامند در غالب ماهیت

وسموم وجهت تپ دق وسل والتهاب معده و دفع یبوست جلد وطبع و وسواس و امراض صفراوی و التهاب خون نافع مضر مبرودین مورث امراض بارده و رطبه مولد حصاة مصلحش هنگ نغت فارسی ست وجهاج معرب آنست ماهیت آن تخم خاری ست زرد رنگ شبیه بشبوران ابنکی صفراوی گویند وآن ثوموس ست و ذکر یافت افعال و خواص آن مسهل و مقی و آشامیدن تا یکدرهم آن جهت فالج مقدار شربت آن تا نیم درهم آن کشنده است زیراکه با قوت سمیت ست و کسی که آنرا خورده باشد خناق آنرا عارض گردد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد آنست که قی فرمایند بعد از چنین که مذکور شد و خورانیدن روغن زیره و انیسون و چند بید ستر بانبید و خوردن غذاهای چرب و شیر تازه با عسل و ضماد نمک گرم کرده بر شکم آن و هر گاه شکم آن محتبس باشد ادرار و تحقین فرمایند بمقتضای مناسب **فصل الجیم مع الثاء المثلثة**

جثجاث - بفتح جیم و سکون ثاء مثلثه و فتح جیم و الف و ثای مثلثه لغت عربی ست و یونانی بردلیسیون نامند ماهیت آن گیاهیست شبیه بگیاه درمنه ترکی و از آن کوچکتر و خوشبوتر و شاخهای آن باریک و بسیار و گل آن شبیه با قحوان رنگ آن سفید مائل بزردی و تخم آن با ندک پهنی و تلخی کوچکتر از عدس طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و محلل ریاح و قاطع عرق و مدر حیض و مزیل عفن و گرم کننده احشا و آشامیدن طبیخ آن بدستور سه درهم از جرم آن جهت کسر ریاح و رفع مغص ریحی بی عدیل و بخور آن جهت اسقاط مشیمه نافع و مصدع و مصلح آن هلیله کابلی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف ست **فصل الجیم مع الدال المهملة**

جدوار - بفتح جیم و سکون دال مهمله و فتح واو و الف و راء مهمله معرب زدوار برابر عجمی ست و بعربی انتله و یونانی ساطریونس و بمغربی ماه فرنین و ماه فسر و بهندی نربسی نامند زیراکه نر بکسر نون و سکون راء مهمله بلغت ایشان دافع و خالص کننده و بس بکسر باء موحده و سکون سین مهمله بمعنی زهر ست پس معنی آن خالص کننده بدن از غائله سمیت از زهر ست ماهیت آن بیخی ست شبیه بسعد اکثر صنوبری شکل و عقربی گره دار بمقدار انگشتی و از آن بزرگتر و کوچکتر نیز ثقیل الوزن اندک صلب تلخ طعم و ظاهر آن سیاه رنگ و باطن آن بنفش و بهترین آن آنست که با وصاف مذکوره باشد و چون بسایند رنگ آن بنفش و طعم آن تلخ باشد و آنچه چنین باشد ضعیف العمل یا مغشوش آنست و گفته اند که جدوار پنج قسم میباشد یکی آنست که آن تیره سیاه رنگ و باطن آن بنفش مائل بسرخی و عقربی شکل تلخ طعم باشد بدین قسم که چون مذاق نمایند اول اندک زبان شیرین مدرک گردد و بعد از آن تلخی بسیار و این قسم را خطائی گویند جهت آنکه منبت آن اکثر جبال خطا ست و این بهترین اقسام آنست دوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو تیره رنگ مائل بزردی و تلخ طعم و عقربی شکل باشد و این در خوبی بعد از خطائی ست سوم آنست که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه و سائیده آن نیلی رنگ و تلخ باشد و این در خوبی بعد از قسم دوم ست و منبت این هر دو قسم جبال تبت و نیپال و مورنگ و بنگپور و نواح اینها ست چهارم آنست که مائل بسیاهی و تلخی او قدر زبونی باشد و منبت این قسم اکثر جبال بلاد دکن ست پنجم اندلسی ست و آنرا اتبله گویند و بقدر شبر نست و سیاه و نرم و بسیار تلخ و منبت این اکثر با بیش یکجای باشد و گویند که بسبب مجاورت این سمیت بیش کم میگردد بحدی که اهل آن بلده مقدار نیم دانگ از آن بیش را بخورند و زیان نمی یابند بخلاف بیشهای دیگر که علیحده و دور از جدوار روئیده باشد که مقدار بسیار کم آن مهلک ست حکیم محمد هاشم طهرانی در رساله فادزهریه خود نوشته که جدوار در اکثر محال و موضع میروید با بیش و بدون بیش و ستے محال خراسان خصوص بجد دیگه بسمت مشرق نزدیک تر باشد و از جمعی شنیده شد که در کوههای قهستان که میان مشهد مقدس و تبت واقع ست گیاه جدوار بسیار میروید اما کوچک و کم رنگ بسفیدی مائل و در تریاقیت ضعیف تر از آنچه در جبال تبت میروید و از آن بزرگتر و رنگین تر و قوی تر در تریاقیت قریب بخطائی و اثر بسیار بر آن مترتب میگردد و بهتر ست از آنچه در جبال هند میروید و همچنین

آنچه که بجه و دبهت نزدیک است قوی‌تر ازان و بعد ازان نست و بهتر از هندی ست و هندی بهتر از جاهای دیگر و خراسانی و غیر آن بسیار زبون و بغایت ضعیف الاثر
محرر گوید در هر بلدی از جبال قریب بدانکه جدوار در آنها بسیار میدمی آورند مثلاً در خراسان قندهار و کابل و شاهجهان آباد و از جبال تبت و نواح
آن و قلیلی از خطا و نیز در شاهجهان آباد و عظیم آباد و از جبال نیپال و نواح آن و در مرشدآباد و اکثر از جبال مورنگ و رانگاماتی در نگموره و در هر یک از
اماکن مذکوره اقسام و انواع میباشد هر چند در قوت ضعیف‌تر از اقسام خطائی و تبتی اند بسبب تقارب به هوای حوالی آن و بدانکه در بعضی بلاد
چون جدوار اصلی عزیز الوجود و کمیاب است بعضی ناقدان بیباک بعضی بیخهای دیگر شبیه بجدوار را رنگ نموده بجای جدوار میفروشند و نیز گاهی
بعض انواع ضعیف بیش را در شیر جوش میدهند تا سمیت آن کم گردد و چون بیش سفید و شکری رنگ می باشد برنگ جدوار رنگ نموده بعوض
آن میفروشند و فرق میان جدوار اصلی و جعلی رنگ کرده بچند وجه است یکی آنکه چون رنگ کرده آنرا بآب تر نمایند و بدست یا بپارچه
کرباسی بمالند رنگ آن بدن سرایت نماید و چون در فنجان آب گرم انداز ند آب را رنگین سازد برنگ آنچه آنرا بدان رنگ نموده اند و دیگر آنکه ظاهر آن
خشن و ناهموار با شکنج میباشد بسبب آنکه در رنگ خیسانیده جوشانیده و خشک نموده اند بخلاف اصلی که با نرمی و صفا و هموری میباشد دیگر آنکه چون
آنرا بشکنند رنگ جمیع اجزای باطن آن مساوی نمیباشد بلکه ترتیب پوست و ظاهر آن رنگین‌تر از مغز آنست و فرق میان جدوار و بیش نیز بچند وجه است
یکی آنکه اکثر بیش کوچکتر و باریکتر از جدوار میباشد در رنگ آن سرخ دوم آنکه چون بیش را تر نموده بر زبان رسانند احساس حرقت و غثیان نماید و اگر دودی
باعث تورم و آبله شود بخلاف جدوار و نیز چوان غده از بعد از احداث امور مذکوره بخایند یا لیسانیده بر زبان بمالند رفع نماید آن نماید و طعم آن تلخ
باشد چنانچه ذکر یافته بخلاف بیش همچنین امتحان جدوار را در زهرهای دیگر نمایند و گفته اند تاثیر تریاقیت جدوار در سمیت بیش بیشتر از تریاق فاروق است
طبیعت آن گرم و خشک در اول سوم و حرارت آن لذاع و موذی نیست بسبب مناسبت آن با حرارت غریزی ارواح و تقویت وانماید و آن مراد آن
هر دو را و کحیل که اکثر شیخ الرئیس در رساله ادویه قلبیه نوشته اند که حرارت آن مفرط نیست بنا بر همین جهت باشد که اثر نفع آن بکیفیت منفعت نیست
بلکه بصورت نوعیه و خاصیت نیز است و لهذا تریاق انواع سموم حاره و بارده مشروبه و ملدوغه است شرباً و ضماداً افعال و خواص آن مفرح مقوی
قوی انضمامیه رئیسه دل و دماغ و کبد تقویت احشا نماید و فاد زهر جمیع سموم حاره و بارده و مفتح و محلل و مسکن اوجاع و مسمن بدن مقوی باصره و دندان مشتهی و مهیج باه
و محفظ و مدرست و جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و فالج و لقوه و رعشه و استرخا و خدر و استسقا و یرقان و ضعف معده و تفتیت حصاة و قولنج و
عسر البول و رافع عفونت اخلاط و تپ ربع و اکثر امراض بارده شرباً و ضماداً نافع و آشامیدن نیم مثقال سائیده آن با شراب جهت دفع سمیت مارهای
قتال و عقرب جهت عقرب جراره و رتیلا و همه حیوانات سمی و بیش نافع و بهتر جهت اوجاع و آرام باطنیه و رفع هیضه و مقدار نیم درم آن با جلاب یا شراب یا یکی از
اشربه مناسبه مانند شربت گاوزبان و ابریشم و بادرنجبویه و امثال اینها و با عرق مناسبه مانند عرق گاوزبان و گلاب و بادرنجبویه و بیدمشک و نیلوفر جهت تفریح قلب و دفع
ضعف آن و خفقان و طپش و فشار آن خصوصاً که از برودت باشد مفید و چون چندروز متوالی تناول نمایند و نیز جهت دفع وبا در ایام وبا مداومت بر آن با
گلاب جهت وجع مفاصل با جلاب گرم جهت اوجاع معده و مقدار یک دانگ آن با سکنجبین جهت سده جگر و با سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شربت دینار و شیره عنب الثعلب و شیره
تخم کاسنی جهت تفتیح سده کبد و طحال و استسقا چندروز متوالی مداومت بر آن و جهت سنگ گرده و مثانه با شیره عنب الثعلب و خار خسک جهت حبس البول و شیره
تخم خیارین و خربزه و خار خسک جهت قولنج ریحی با بعضی مطبوخات مناسبه مانند مطبوخ سداب و پودینه و رازیانه و حب النغار و جهت رفع حمیات بلغمیه مزمنه و ربع و تب بلغمیه با جلاب
گرم و یا شربتهای مناسبه بلا مداومت دو دانگ آن الی تا هفت روز و برای دشواری وضع حمل مقدار دو دانگ آنرا سائیده با آب عنب الثعلب یا شیره یا جلاب بخوراننده
بزودی وضع حمل شود و اگر بچه در شکم آن مرده شده باشد بیرون آید و ضعف بسیار در بدن سرایت کرده باشد و ولادت با دشواری گشته و در ایام نفاس بیمار گردد مقدار چهار حبه از
با گلاب سائیده بخورانند و اثر تا هفت روز بدان مداومت نمایند صحیح است و اگر حرارت نماید و گرمی نکند آنرا روز نیز و جهت ام الصبیان و اکثر امراض دماغی اطفال با مقدار کمی با شیر و
آن سائیده بخورانند و بعد الرابع با دویه مناسبه این علت از نیم درم تا نیم مثقال و دیگر مناسبه با گلاب سائیده یا جدوار و سایر...

تنادل نمایند مفید و طلای آن با سرکه و گلاب جهة تفتیح اورام بارده و تحلیل آنها خصوصاً اورام مغابن که پس گوش و زیر بغل و بن ران است و جهة خناق و خنازیر و سایر اورام و
وغیر آن و در دفع طاعون و وبا و برص و بهق و جلای کلف و آثار جلد و اوجاع مفاصل و بدستور با چند دانه فلفل سیاه جهت اورام حاره بارده آنها با آب برگ کشنیز
تازه و طلای آن بتنهائی و یا با آب کشنیز و یا با سرکه بر پشت چشم جهة تحلیل ورام پلکهای آن و بر دندان جهت تسکین درد و بار دادن آن بر بواسیر جهة تسکین وجع و تحلیل ورم آن
و طلای آن بر پشت زهار جهة قرحه مثانه و حبس البول و قطور آن در چشم جهة رمد بارد و در احلیل جهت دفع حبس البول و بند شدن حرکت دادن آن و ذرور آن بر جراحات جهة
التیام و رفت الدم آنها مفید و تمریخ آن با روغن مناسبه جهت امراض دماغیه و عصبانیه مانند صرع و سکته و فالج و لقوه و استرخا و رعشه و خدر و مانند اینها نافع و مقوی
دوای آن اعضای و بالجمله این دوائیست عظیم النفع کثیر الخاصیت جهة اکثر امراض خصوصاً بارده رطبه به تنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت مفید و بیشتر ضماد و طلاء
هر مهیا مقدار شربت آن از نیم دانگ تا چهار دانگ بحسب امزجه و اشخاص و امراض و فصول و بلدان در حمی ربع و سایر امراض تا دو دانگ و در تقویه باه تا نیم مثقال و در
چهار دانگ بدل آن در تفریح و تریاقیت سه وزن آن زرنباد و بوزن آن تریاق فاروق و یا فادزهر حیوانی ست مضر محرور و یابس المزاج مصدع و مورث جمات
دق و امعای ایشان مصلح آن سکنجبین ساده و شیره تخم خرفه و شیره آهن تافته و ماء الشعیر و آش جو و جهة قرحه کثیر او در قرابادین تفصیل ماهیت و افعال و اقسام و خواص و
منافع و طریق استعمال و قانون ترک افیون بجدوار و از افیون و دستور خوردن جدوار و جذب آن باندک افیون و دهن افیون و مرهم و معاجین مفرحات آن جلد و از کرده

فصل الجیم مع الراء المهملة جراد البحر بفتح جیم و راء مهمله و الف و دال مهمله لغت عربی ست بفارسی ملخ دریائی و بهندی ... بکسر باء و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر الف
نقطه و هندی ... ماهیت آن حیوانی ست معروف مختلف الالوان و بالها کیسان بلند و بعضی کمتر از یک هفته بچه برمی آورد و بر نباتات و اشجار بسیار میباشد و بیشتر از یک ...
نمی نماید و زرع را که بخورد فنا میسازد و دو نوع بزرگ آن بعضی سالها کمتر آن بسیار میشود و بهر مزرعه که نشیند آن مزرعه را میخورد و فاسد میسازد و بهترین آن ... است
آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مهیج جالی اخلاط غلیظه و جهت امراض عصبیه و تقطیر البول و خوردن دوازده عدد آن که ...
آنها را انداخته باشند و یا یکدرم مورد خشک ساییده باشند جهة استسقا مجرب گفته اند و جهت جذام بالخاصیه مفید و بخور آن جهة بواسیر و عسر البول ...
ثالیل و کلف مجرب مفید خصوصاً سوخته آن با سرکه و طلای ... جهت دفع کلف نافع و خوردن قسم زرد بی بال آن زیر بان کرده جهة گزیدن عقرب مفید و تعلیق نوع سبز آن
آن که در مزارع بهم میرسد جهة دفع تب ربع بالخاصیت مفید و نمک سود آن قلیل الغذا و مولد خلط غیر صالح و مورث جرب حکه و محرق اخلاط و مجفف مصلح آن سکنجبین
انار جاشنی دار یا انارین است و شیره تخم خرفه و تخم نار نیز گفته اند و این مؤلف گفته که چون ملخ را بسوزانند ملخهای دیگر از رایحه آن بگریزند اگر نگریزند همین جرد
بفتح جیم و راء مهمله و الف و ضم دال مهمله و الف و لام و فتح بای موحده و سکون حاء و راء مهمله بفارسی ملخ دریائی نامند ماهیت آن گفته اند حیوانیست ... دراز
نه نصف تن آن جندی دراز هر طرف زاده ... باشبیه پاهای عنکبوت در بن شاخ و دو شاخ دیگر و بعد چشم آن سته با یکدیگر از آن چشمهای آن ... مؤلف گوید شاید آنچه بیان نموده
ماهیت آن ... باشد زیرا که در بیان بر انکه بلاد مانند بنگاله و سواحل دریای فارس و بحرین و غیرها بدین هیات میباشد و جراد البحر شنیده شده فی الجمله شبیه بکنجک ...
... در از کرده ... دوبار و در آب میسرد طبیعت آن گرم و تر و خشک تر از بری آنست افعال و خواص آن خوردن آن هر روز سه عدد مشوی و یا
مطبوخ آن جهة منع زیادتی جذام مفید و آشامیدن دو مثقال سوخته آن تمام آن با آب نخود سیاه تا هفت روز متوالی جهت تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه
مجرب جرجیر بکسر اول و سکون ثانی و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی تره تیزک و بهندی ترا تیزک ... عوام ... مانند
ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بهقان بستانی آنرا کف عائشه و بفارسی ... گویند و بری آن دو نوع میباشد یکی باساق برگ
آن ... تره و ... دارد و گل آن ... را خردل بری گویند و دیگری ساق و برگ آن نرم و کم جدت و گل آن ... و بستانی قسم ...
یکی شبیه به ... ساق دارد و برگ آن با خشونت و ... دندانه ... و تخم آن ... عبارت از آنست قسمی ... و بفارسی
تره تیزک شاهی نامند و برگ آن سبز رنگ و گل آن سرخ ارغوانی رنگ و تخم آن مائل بسرخی و ... دیگری ... تخم آن ... مراد از مطلق
آن است و بهترین بستانی ست طبیعت بری آن در سوم گرم و در دوم خشک بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص

بوی آن مفتح سده جگر و سپرز و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مولد منی و محرک جماع و محلل ریاح و با ضم طعام ضماد آن با زهره گاو جهت ازاله آثار
قروح و بهق و تر طلای آب آن با زهره گاو بهق کلف را مفید و خوردن آن ناشتا جهت رفع بد بوی زیر بغل خوردن شراب ریحانی بالای آن جهت گزیدن زنبور و غیر آن
نافع و گویند از خواص اوست که چون آب آنرا بگیرند و برگ تازه آن را از آن تسقیه نمایند شیرین گردد و چون بخود خشک گردد با آن پرورده نمایند و بیاشامند تولید منی
نمایند و مجرب است و گویند چون بگیرند برگ و شاخ و تخم آنرا در هاون نرم بکوبند و در ظرف چینی کنند تا خشک گردد و ثانیا در هاون اندازند و بکوبند
و شیر تازه دوشیده بر آن ریزند و تخم آن را نرم کوبیده بر آن پاشند بدفعات و مخلوط نمایند تا آنکه مانند خمیر گردد و قرصها ساخته در سایه خشک نمایند
و نگاهدارند و عند الحاجت استعمال نمایند بسیار طیب نیکوست المضار مصدع و مورث سدر و منجر و مظلم بصر و در حدیث آمده که هر که در شب جرجیر بخورد
رگ جذام از دماغ او بحرکت در می آید و نزف الدم و اعارض میگردد و ولید از خواب و در حدیث دیگر وارد است که احداث برص مینماید شب خوردن آن
مصلح آن کاسنی و خرفه و سرکه است و بری آن در ادرار بول دو برابر باشد و در الفاظ قوی تر از بستانی است خصوصا تخم آن و تخم آنکه حب الرشاد است در خراطین کرده
قوی تر از برگ آن قوی الجلاست و آشامیدن آن با آب گرم مقی بلغم و با زرده تخم مرغ نیم برشت محرک باه و منعظ و مسمن بدن و ضماد آن جهت کلف و با عسل
جهت بهق و نمش و با زهره گاو جهت شقاق ناخن مفید و اکثار آن مهیج دم و تور ان آن و الصاق آن با اعضای ضعیفه مصلح آن شیر تازه دوشیده مقدار
شربت از بستانی آن تا پنج درهم و از بری آن تا سه درهم بدل آن بوزن آن تودری یا تخم زردک بری یا تخم پیاز است جرجیر الماء قرة العین است در حرف
القاف انشاء الله تعالی خواهد آمد جبر سیلک بفتح جیم و سکون را مهمله و کسر میم و سکون یا و نون تحتانیه و فتح لام و سکون کاف بلغت کوهستان لرستان جاملق ایشم دانی
است که ترکان ایماجانات از او نامند ماهیت آن بیخی است بستبری انگشتی و طول آن زیاده شبری و رنگ ظاهر آن مایل بسیاهی و باطن آن سفید و با صلابت و طعم آن شیرین
و ساق آن قریب بذرعی و برگ آن طولانی بقدر شبری شبیه بریحان سبز تیره و لطیف و برگهای ساق اطراف اعلای آن بقدر برگ بید و گل آن کبود و از گل نیلوفر
بسیار کوچکتر و مستعمل بیخ آنست افعال و خواص آن چون بکوبند و بر بیخ دندان پاشند بهیچی بچسپد که از کل و شیر ... و نمیگرد و سنون آن نافع
جهت تعفن دندان و ریابیدن گوشت بن دندان مجرب و آشامیدن آن جهت رفع زخمهای باطنی و ادرام احشا و ضماد آن جهت جبر کسر و رفع ورم ضماد و تسکین آن مفید
جرونجی بکسر جیم فارسی و فتح را مهمله و سکون واو و ... ماهیت آن ثمره درختی است هندی در اکثر کوهستانهای هند میشود و درخت آن مقدار نارنج متوسطی
و برگ آن به بزرگی برگ انجیر با تشریف و ثمر آن شبیه بثمر قهوه و آلو بالو و از آن بزرگتر و اکثر ... پوست خارج آن نازک و در خامی سبز و بعد رسیدن
بنفش و لحم آن در خامی سخت و بعد رسیدن نرم سبز چاشنی دار ... و آنرا میخورند و در آب حل کرده و افشره ... در آب ... می پزند و مغز آن
که در زیر لحم آن است در غلاف خشبی ... صحیح تر از پوست ... مغز آن مقدار نصف نخود و کوچکی و تخم آلو بالو در حب و شیرین و لذیذ
و بعضی این را حب السمنه دانسته اند و شاید غیر آن باشد زیرا که ماهیت درخت و ثمر این مباین درخت جرونجی نیست چنانچه انشاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن
گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن جالی و مغلظ و مسمن کثیر الغذا و اکثر افعال قریب بحب السمنه و چون نرم بسایند و به تنهائی یا با ادویه مناسبه بر بشره بمالند
بشره را صاف گرداند ... دارد و تخم آن گرم و تر ... جری بکسر جیم و ... ده و بلغت عربی است بفارسی ماهی
و بهندی تیلور و بسریانی سلوریس ... سلورس نامند و بهندی بچیا نامند ماهیت آن ماهی است عظیم الجثه فربه که در دریا و مصر ... سیاه رنگ و بی فلس و استخوان
کمی و قفا آن مانند ماری باریک و دراز و سر آن طولانی و دهن آن مستطیل مانند خرطوم و گوشت آن خوب ... بسیار ... و حکیم میر محمد مومن نوشته که در بنگاله
آنرا اسکه و ... نامند طبیعت ... گرم و تر ... سوداوی ... افعال و خواص آن جالی و با قوت جاذبه و ... خوردن گوشت تازه آن
آن کثیر الغذا و مولد خون بلغمی و منقی ... جهت سل و نفث الدم نافع و گفته اند مملح آن جهت امراض مذکوره سوای سل و نفث الدم انفع
قوت جلای آن ... آشامیدن خون آن ... نافع ... که از حلق آید و ... مملح آن ... جذب ... بدن
و ... آن ... جهت عرق النسا ... جهت جذب خار و پیکان ... گفته اند مولد بلغم

لزج و بطی الهضم و مفتّح سدّه و محدث برص ست مصلح آن نمک سود نمودن و با سرکه و نعناع و صعتر و آبکامه ... دن است

فصل جیم مع الزاء المعجمة

جزر بفتح اول و ثانی و در آخر راء مهمله گزر فارسی ست و نیز بفارسی زردک و بهندی گاجر نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آنرا بیونانی زیلن اسطافالینوس اغریوس و بعضی شقاقل دانسته اند و سهو است و بستانی آن دو نوع میباشد بیخ یکی طویل و ستبر و سرخ و زرد و برگ آن شبیه ببرگ شبت ... و طعم آن اندک تلخ و ساق آن پراگنده و خشن و گل آن چتر دار مانند شبت و سفید و در میان آن چیزی زیره مانند بنفش و بهترین آن سرخ و شیرین شاداب کم ریشه بستانی طبیعت آن در دوم گرم و تر و بعضی تر در اول نیز گفته و با رطوبت فضلیه افعال و خواص بستانی آن ملطف و مفتح سده جگر و مقوی معده و ملین و مبهی و زیاده کننده جوهر منی و مغلظ و جهت تسخین بلغم و سرفه و درد سینه و معده و جگر و اخراج سنگ گرده و مثانه و ادرار نمودن بول مفید اعضای الصدر جهت ذات الجنب و سرفه و مزمن اعضای الغذا عسر الهضم و مربای آن مدر بول ... جهت استسقا مفید اعضای ... و مسکن مغص و مدر بول خصوصا بری آن و بدستور بری آن که در قوت باشد و همچنین برگ آن و مهیج باه است خصوصا بیخ بستانی آن که ... آن زیاده است و حمول آن و شرب تخم آن جهت عسر حبل نافع و چون بیخ و برگ آنرا در آب جوش دهند و نطول نمایند یا بشویند با آن ... و دست و پای الشاره جهت تحلیل خون منجمد شده در آنها بسبب ... نافع و مربای آن با عسل لغایت مبهی و مقوی احشا و رحم ... با ادویه مناسبه جهت تقویت کبد و بجهت تخفیف رطوبات معده و مربای ... تقویت باه و ادمان بر جمیع اقسام حلوای آن نیز به تنهایی و یا با ادویه مناسبه ... مربای آن لذیذ تر از آن و محتمل یعنی پرورده آن در سرکه جهت اذابه و تحلیل سپرز و ... و مقوی معده و جگر بارد و در ... ترتیب مربای آنست و الطف و اقوی از آن و نبیذ آن که آب افشرده آنرا با ربع عسل بجوشانند و در خم کنند و بگذارند تا بجوش آید و مسکر گردد لغایت است کننده ... الانحدار و مصدع و عرق آن که با ادویه مناسبه گرفته شود در جمیع آثار نائب خمر است و اندک مسکر و ضماد برگ آن جهت آکله نافع ... آن بطی الهضم و نفاخ و مضر محرور و مصلح آن ادویه حاره و آبکامه و پخته آن با گوشت بزغاله مولد خلط صالح مقدار شربت از جرم آن تا ... شصت مثقال و از مربای و حلوای آن از ده مثقال تا بیست بیست مثقال و از نبیذ آن تا پنجاه مثقال و از عرق آن تا هفتاد مثقال و تخم آن محرک باه و در این باب اصل آن قویتر و عسر حبل را نافع و دافع مغص و در سائر افعال مانند آن و چون بگیرند آنرا با هموزن آن تخم شلغم و ... نموده در آن پر کنند و سر آنرا بسته در زیر آتش ... دهند ... یا بنامند جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و عسر البول مجرب گفته اند و آشامیدن یکدرهم آن با هموزن آن شکر ... ساق یا ضماد تخم و برگ آن با هم جهت قروح متاکله نافع مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن انیسون و دوقوست و جزر بری را در بلاد قزوین گزر نامند و بیخ آن بقدر انگشتی و گل آن زرد و تخم آن در غلاف خارناک و ... طبیعت تخم آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک ست افعال و خواص آن با حدت و لذع و در جمیع افعال ... باه قویتر از بستانی ست گفته اند بلکه در تقویت باه نیز اقوی ست و ادرار قوی و حمول آن جهت اخراج جنین و ادرار طمث و آشامیدن آن جهت وجع صدر و شوصه و ... استسقا و عسر البول و انتفاخ بطن ... و لسع هوام را مفید و معین بر حمل و گفته اند که چون آنرا آشامیده باشند هوام ... و اذیت نیابد و خوردن خام آن جهت رفع سموم و ضماد پخته برگ و بیخ آن جهت انجماد خون که از ... باشد نافع و حمول بیخ آن منقی رحم معین آن در منازل بالخاصیت باعث گریختن هوام ست از آنجا مضر معده و عصب و حلق مصلح آن انیسون و حلوای جزر و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت

جزع بفتح جیم و سکون زاء معجمه و عین مهمله ماهیت آن سنگی ست که در معدن عقیق که یمن و حبشه و کنبایت که از ولایت گجرات ست خیزد و بعضی شبیه بچشم با طبقات و خطوط مستدیر سفید و زرد و سرخ و سیاه و بعضی صفائحی و ذو طبقات زنگار رنگ بر روی هم الحاصل سنگی ذو طبقات ملون بالوان میباشد بهر قسم که آنرا بتراشند الوان طبقات آن ظاهر شود و طبخ دادن بنوعی خاص الوان آن خوب ظاهر و براق و بارونق میگردد مانند عقیق که بطبخ رنگین میگردد و صفائحی را بشکل نگین و غیر آن ... و در اشکال دیگر ملون بالوان را با غوری و سیاه و سفید را سلیمانی و شفاف براق ملون بالوان زرد و سبز را

عین البقر و بهندی لسینه نامند و این معنی عین البقر شبیه در معدن یاقوت یا هم میرسد نه در معدن عقیق چنانچه صاحب تحفه نوشته و در حرف العین انشاء الله تعالی بیان خواهد آمد خواه از معدن یاقوت صلب باشد یا نرم و عین البقر صلب بسیار اعتبار دارد خصوص که اندرون جرم آن و نیم خود مثل شبیه باشد بسیار اعتبار دارد و در میمنت میدارند به قیمت گران میگیرند طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن حمایل با جهت رفع منع خواب شب و جهت عسر ولادت و جهت تحصیل آن رموز تا مؤثر و تعلیق آن بر اطفال مورث سیلان رطوبات از دهان ایشان و رفع ام الصبیان و نگاه داشتن آن با خود مورث هموم و غموم و خصومت مردمان با او و در ادویه دافع القوه و اکتحال آنجهت نزول آب و رفع بیاض و سنون آن جهت تنقیه و صلابت دندان و ذرور آن قاطع خون جهت رویانیدن گوشت تازه در دبر و لحم زائد آنرا نافع

فصل الجیم مع العین المهمله

جعده بضم جیم و سکون عین و فتح دال مهملتین و ها بلغت یونانی فولیون نامند ماهیت آن دو نوع میباشد یکی صغیر جبلی و گیاه آن سفید رنگ بقدر شبری و برگ آن باریک مفروش در روی بالای آن مرغوب و اطراف آن سفید بخارهای ریزه و طلوع بیاض آن مانند خیار زلف باریک سفید شبیه سبحه و بیدار تخم و گل آن سفید مایل بزردی و ثقیل الرائحه با عطریت و اندک تلخ و لطیف زرد گل آن بلبلانی آنرا جعده کبیر بفارسی عنبر سید گویند برگ آن بزرگتر و کم بوتر از جبلی و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در فصل بهار دیده و تازه بستان نامند و بعد هفته ماه از اخذ آن قوت ضعیف گردد و مستعمل جبلی آن طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن یاقوت تریاقیه مسهله و منفتح سدد و در جمیع اعضاء و ملطف اخلاط و مدر بول و حیض و آشامیدن طبیخ آن و ادبیه هم جهت تنقیه ذهن و رفع نسیان و نهش هوام و عقرب و استسقاء و یرقان سوداوی و تپهای بلغمی و سوداوی و اخراج دیدان و حب القرع و تحلیل ریاح و اوجاع جنبین و عسر البول و وجع مفاصل و تفتیت حصاة و داء الحیض و تنقیه رحم و با مر که جهت تحلیل سپرز و ضماد تازه آنجهت رطوبات با صداع و تنقیه قروح مزمنه و اوجاع النزاق و انداد آن گر بتنها خصوصا نوع آنجهت اندمال قروح ردیه لثه رطوبات آنها و افتراش آن و دود کردن آن و پاشیدن آن بمنقوع آن نیز جهت گریزانیدن هوام نافع و مضر معده مصلح آن حماما مقدار شربت آن از جرم تا سه درم و از طبیخ آن تا بیست مثقال بدل آن پودنه کوهی و در تحلیل ریاح شیح و در اخراج کرم معده بکوزن دو ثلث وزن آن پوست بیخ انار تازه و دو دانه ادرار بلیج است و در اکتحال عصاره آن با عسل جهت حدت البصر نافع

فصل الجیم مع الغین المعجمه

جغد بضم جیم و سکون غین معجمه و دال مهمله اسم فارسی بوم است ماهیت آن غیست که در روز قوت باصره آن بسیار ضعیف میگردد و بسبب آفتاب بیگه طیور از او شیاعت و جا خود بر نیاید و پرواز نماید اقسام میباشد یکی بزرگ جثه و آنرا بفارسی بوق و شبا بوم و بترکی سار قوش هندی گوی نامند و سیم وسط سیاه رنگ آنرا جغد و دز خاکبن گویند و بترکی جیاله و سیم صغیر و آنرا بترکی بیلاق و قسم کوچکتر از همه کتیکن بقدر قمری و سرآن بمقدار نارنج کوچکی ست آنرا مرغ حق و بهندی پیچا نامند افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مورث البلی و بیوقوفی در جمیع امور و آشامیدن خون زهره آن با خاکستر چوب گز و عسل آمیخته جهت سلسل البول و بول در فراش و اکتحال خون و زهره آنجهت شبکوری و تفتیح دل آن با عین و بیخ گر با گرم بر روی صاحب لقوه دیگر دل او نافع و قطور مغز آن با روغن بنفشه در سوراخ بینی طرف موافق صاحب شقیقه از مجربات و طلای خون آن با زفتها جهت کشتن سپش گفته اند از خواص آن است که چون آنرا بکشند یک چشم آن مطموس میباشد و تعلیق مفتوح آن باعث بیداری و مطموس آن مورث خواب است

فصل الجیم مع الفا

جفت افرید بضم جیم و سکون فا و تای مثناه فوقانیه و بعد الف فتح فا و کسر را مهمله و یا و دال مهمله انالاکی گفته بلغت یونانی و معنی مزدوج و نزد ما مشهور به خصیة الثعلب و بغدادی گفته اسم فارسی ست و معنی آن المخلوق نیز آمده و این اظهر بنابر از یونانی بودن آن غیر خصیة الثعالب و لیکن باه از آن اقوی است ماهیت آن گیاهیست بقدر شبری با شاخهای بسیار و باریک و برگ بخود و ابنوه ملاصق هم و نزدیک ساق آن غلافها شبیه بهلیله او با وام ستاره چهار عدد و اطراف آن خار دارد و در اندرون هر غلافی سه پرده در طول و در هر پرده بیخ تخم شبیه بحلبه صنوبری شکل و منابت آن بلاد شام و روم طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه انالاکی در آخر دوم خشک گفته افعال و خواص آن در تقویت باه قوی تر از خصیة الثعلب و محلل ریاح و مسکن منفذ اوجاع مفاصل و چون هفت مثقال تخم آنرا با گوشت بره یکساله بجوشانند و مرق آن استسقا طبلی و لحمی یکهفته بآن مداومت نمایند و آب آنرا بپاشانند زائل گردد و مربای آن با عسل بنهایت محرک باه و لطوخ آن برانثیین جهت تحلیل ورم و ریح آن نافع و مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن دو درهم بدل شوکران است جفت پوست ملاصق لبوب بر طلع نیز اطلاق مینمایند

وجفت البلوط و بلوط مذکور شد و از مطلق این اسم مراد آنست **فصل الجیم مع الکاف** + **چکلی** بفتح جیم فارسی و کسر کاف مشدده با ماهیت آن ثمر درختی
است هندی که بهندی و بنگالی کتهل نامند و در بنگاله نسبت بجاهای دیگر وفور دارد و خوب بهم میرسد و درخت آن عظیم و بزرگتر از درخت گردکان و از درخت چنار
کوچکتر و برگ آن بزرگتر از برگ نارنج و ترنج و در شکل شبیه به آن و اندک ضخیم تر از آن و چوب آن بزرد در رنگ و کهنه سالخورده آن زردتیره مائل بسرخی و ثمر آن از تنه درخت
و شاخهای آن بر می آید و آنچه نزدیک تر به بیخ آن باشد بهتر و شیرین تر میباشد و میگویند در زیر زمین از بیخ آن نیز بر می آید و آن بسیار شیرین و لذیذ میباشد و
ثمر آن در بزرگی و کوچکی مختلف میباشد کوچک آن تا یک آثار هندی و کمتر از این نیز دیده شده و دو و سه آثار که هندی کوره نامند میباشد و بزرگ آن تا یکمن هندی که دوازده من
تبریزی است میشود و در آن صد عدد زیاده هم کوده میباشد و پوست آن در خامی سبز و رسیدن زرد و بعضی زرد و سبز مائل بسبزی ناهموار و دارد و بر آنها گویا اند بجای سی آبده
هر چند دانهای آن درشت تر و بزرگتر باشد اغلب آنست که دانهای اندرون آن نیز بزرگتر و شیرین میباشد و هیئات کتهل و در نامند شگفته است که برگردانیده حمل آنرا بالا کرده
جوف آنرا مملو از چیزی کرده باشند فتان اصناف میباشد بعضی دانهای کوچک آن نرم بدبو و این زبون ترین قسم آنست و بعضی دانهای متوسط و بعضی شیرین و بی ریشه
و شاداب و شکننده و خوشبو و این رگهای چیه نامند و بعضی دانهای بسیار لطیف و بی ریشه و شاداب که در دهن آب میشود و اگر از جوف آن بر آورده بالی بگذارند
خود بخود گداخته آب میگردد و این بهترین اصناف است و زود هضم میگردد و کم نفخ و کتهلیکه دانهای آن نرم و لزج باشد نفاخ و بطی الهضم است و بین دانهای اند که دانک
طولانی متصل بدانه آن میباشد چهار یا شش که در بنگاله آنرا چاچی نامند بعد بر آوردن آنها را جدا نموده میخورند زیرا که آنها اندک صلب و ثقیل و نفاخ اند و مردم
کم مایه آنها را نیز میخورند و نیز در جوف آن پردها و ریشها میباشد که از پوست آن روئیده و واسطه شده میان دانهای آن و تخم آن در جوف دانه آنست که اندک
صلب و بار آن پوست نازکی و خام آن غیر مستعمل بلکه تخم آنرا با آتش بریان کرده با نمک میخورند لذیذ میباشد و گویند مصلح و هاضم ثمر آنست نیز مردم بنگاله تخم آنرا
در ساری بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز پزند خوب لذیذ میباشد و چوبیکه ثمر آن بدان از خت در پیوسته و تا بوسط ثمر آن رسیده بسطبری انگشتی و نا بقیه درستی او بطول
تا یکشبر متفاوت بحسب کوچکی و بزرگی ثمر آن و آنچه از آن در جوف ثمر است اندک نرم میباشد خصوص طرف اعلای آن چوب را هندو بنگاله موسله کتهل نامند و بر اطراف آن تا
پوست آن خصوص محل اتصال آن بدرخت شیر بسیار چسبنده لزجی میباشد که آنرا بهندی لاسا کتهل نامند و بهر جا که برسد بدشواری از آن جدا میگردد و دست را از روغن
چرب نمایند جدا نمیشود و چنانچه شنیده شد که اهل هند و بنگاله نزدیک کتهل را در هنگام خامی که در آن وقت لاسه آن بسیار چسبنده میباشد بریده یا خراشیده
تیغ زده تیغ آنرا بکاه آلوده خصوص بکاه برنج که بفارسی شالی برنج و هندی بزده گویند از آن آلوده آن کاه را در صحرا متصل کام که شیر می آید آدم و گاو
و بز و گوسفند را ضایع میکنند پهن نموده طمع قتل بز دیا بیش آنجا بسته در کمین بالای درخت می نشینند چون شیر بطمع اخذ آن گردیده گاه لاسه آلوده ببر دو پای آن
میچسبد و بر آید گردن آن از غصه دست و پا را بر سر و صورت میمالد و بهر صورت میچسبد و چشم را بند میشود و بعد از آن از غصه میغلطد که تمام بدن آن میچسبد و
آن بنظر نمی آید گویا قرده کاه میشود پس مردمان از بالای آن درخت چوبهای سنگین انداخته میزنند که بسهولت همه استخوان آن شکسته میرود و بهمین طور آهو و گوزن و دیگر حیوانات را
زنده میگیرند و صیادان طیور بر شاخها آلوده باهنگی بیر طیور که بر اشجار نشسته باشند میرسانند بر آنها میچسبد پس آنها را میگیرند **طبیعت** ثمر آن در آخر دوم
گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مبهی مغلظ ممسک و نفاخ و بطی الهضم و ثقیل و مفسد خون غلیظ سوداوی و امراض حادث از آن
و مصلح آن نمک و مورد آب سرد بالای آن خوردن و در بعضی امزجه بکمره تازه خوردن و مربا و حلوای آن نیز بسیار لذیذ میگردد و لیکن باید که اندک هیر بیر ریشه
باشند که آنرا مزنده با حلوا سازند و قدری مشک و زعفران با گلاب در آخر داخل نمایند و ضماد چوب میان آن یعنی موسله آنرا چون بسوزانند و تنها و یا با فضله
کبوتر و اندک ایک منجی کشته و مامیل اورام و مفجر جلد است و گویند که از خواص آنست در خانه که باشد مار در آن خانه داخل نمیشود و چندان اصلی ندارد و
چون برگ برازک آن در دهن گاو تازه بمالند و بر زخم کبر کبره از قروح ساعیه است مکرر بندند انشاء الله تعالی ملتئم گردد **چکوتره** بفتح جیم فارسی و سکون کاف و واو
و فتح تا و نا بنگاله فوقانیه و را مهمله و ها لغت هندیست دبتادی نیز نامند ماهیت آن نوعی از لیموست درخت آن از درخت نارنج تر و برگ و گل آن نیز از برگ و گل
نارنج بزرگتر و ثمر آن بزرگ تا بقدر هندوانه متوسطی و پوست آن ضخیم تر از پوست نارنج و مغز آن بگیاهی چاشنی دار میخوش و کم آب تر از نارنج و در بلاد گرم سیر بیشتر بود

در بنگاله از سبب بلا د هند خصوصاً در بنگاله بهتر میشود و شاداب و شیرین و تری و کمی بدن قند میخورند طبیعت آن سرد و تر در دوم افعال و خواص آن قریب تباریخ ست چکو ند بفتح جیم فارسی و کاف و سکون واو و نون و خفائی نون و دال چهار نقطه هندی لغت هندیست آنرا چوره نیز نامند ماهیت آن گیاهی است هندی بقدر دو درع و برگهای آن ریزه مخروطی شکل معکوس یعنی طرف عریض آن بالا و باریک آن پائین متصل بشاخ در وقت غروب آفتاب گلهای آن زرد و بید هم پیوسته میباشد و تمام شب چنان میماند وقت طلوع آفتاب باز میگردد و تمام روز باز میماند و بدبو و تلخ و آن غلافی شبیه بماش و تخم ترب دوانه آن نیز شبیه آن الّا آنکه غیر مدور و اندک طولانی و لوزی شکل و بسیار صلب که تا چند روز در آب گرم نخیسانند نرم نمیگردد و سائیده نمیشود و بعضی گفته اند که سنگ سید نه همین است و بعضی غیر آن دانسته افعال و خواص آن محلل و جاذب الی الخارج باقوت جهت رفع اذیت وبا و اکثر امراض جلدیه مانند قوبا و بهق و جرب نافع و خوردن برگ بخته آن و آشامیدن آب نقوع تخم آن و ضماد سائیده و جرم آن به تنهائی و یا با اندک گوگرد زرد و خالص که بهندی آمله سار نامند و یا با اندک قیقهر که بهندی رال گویند نافع و بتحقیق رسیده و مدت بدان چند روز چون آنرا در ظرفی کرده در جای گرم مانند تشت اجاغ یا کهنه بگذارند تا خوب بجوشد بجوشش آید پس سائیده به تنهائی و یا با آب مناسبه و یا ضماد نمایند انفع است و ضماد سائیده آن با آب لیموی حیته برین نکرار استعمال نافع و کوبیده و بخته آن که با ماست ممزوج کرده در آفتاب گذارند تا بجوش آید جهت داء الثعلب که موی ریخته باشد و قوبا نافع با تکرار عمل که او لا موضع علت را خوب بمالند که سرخ و قریب بخون گردد پس بمالند خوردن برگ پخته آن بطریق مسلوق از برای دافع و با و امراض کوره مجرب چنانچه نقل است که در سالی در بنگاله قحطی افتاده در قریه از قرای آن دیار بهم رسید مردم آن قریه بکوهستان حوالی آن رفتند کسانیکه این گیاه را خوردند از وبا نجات یافتند و کسانیکه نخوردند اکثر هلاک شدند و ضماد پوست بیخ آن با شمن وزن آن نراج سفید با آب لیمو که خوب نرم بسایند و اندک رقیق باشد جهت رفع قوبا مجرب تا تکرار عمل و خوردن آن نیز مجرب بسته مقدار یکتوله آنرا ناشتا بلع نمایند تا سه روز و بعضی را یک دو دست اجابت مینماید اما باید که آنچه برای خوردن است نراج آنرا بریان نموده باشند وزن آن کم باشد که در یکتوله پوست و بیخ آن یکماشه نراج باشد بلکه ازین هم کمتر در بعضی امزجه آن بسیار تلخ میباشد والعلم عند الله تعالی فصل الجیم مع اللام * جلاب بضم جیم و فتح لام مشدده والف و با موحده ماهیت آن از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و امثال آنها میدهند و با شربتهای مناسبه می آشامند و دستور ساختن آن آنست که بگیرند نبات سفید یا شکر سفید مقدار یکمن یا سه من گلاب با آتش ملائم بجوشانند و کف آنرا بگیرند و صاف نمایند تا بقوام رسد پس یکدرهم زعفران بگلاب سوده داخل نمایند در ظرفی نگاه دارند و عند الحاجت با آب سرد و یا با یکی از عرقهات مناسبه حل کرده و تخم بالنگو و یا تخم ریحان و یا امثال آنها بران پاشیده بنوشند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد بزر قطونا بران بپاشند و اگر برودت غالب باشد عنبر و مشک از هر یک دو دانگ داخل جلاب نمایند و در آخر طبخ جلاب طبی عبارت از همین است جلایا بفتح جیم عجمی و لام والف و فتح یای فارسی والف از ادویه جدیده است که در عرض جدید در بلده مسمی بجلاپا یافت میشود و اطبا آن بلده خواص آنرا یافته به بلدان دیگر برده و با بکلیشی جلب نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است اغبر و کهنه آن مایل بسیاهی در شکل فی الجمله شبیه بشلغم و بقدر کوچکی و متوسطی و طعم در ابتداء حالیی که منکره طبیعت باشد آنرا بریده و یا چهار شق نموده خشک کرده از انجا می آرند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت مسهله بی غائله و اندک قابضه و غیر منکره طبیعت چنانچه ریوند راست و خطر یکه از زیون و غیر آن دارند ندارد و احداث گرمی نمی نماید و جهت اکثر امراض مانند صداع کهنه و صرع و نوازل قدیمه و سرفه کهنه و حمیات عزمنه و در جع گرده و ظهر و عرق النسا و مفاصل و قولنج و استسقا و یرقان و امثال آنها نافع و طریق استعمال آن بجهت اسهال آنست که مقدار یکدرهم یا یکمثقال آنرا نرم کوبیده و بیخته با پنجمثقال گلقند سرشته بخورند و بالای آن عرق بادیان و یا انیسون بیاشامند که معین بر عمل آنست و از برای تبعیع امراض معجون آن یا ادویه مناسبه و نیز نقوع آن در آب که یکشبانه روز آنرا یکوفته در آب بخیسانند و صاف نموده با شکر و یا با شربت ورد و یا بنفشه و یا امثال آنها بحسب طبیعت بیاشامند مقدار شربت آن از نیم درهم تا دو درهم آنکه مجرمان ست که آن نیز از ادویه جدیده است در حرف المیم انشاء الله تعالی خواهد آمد جلد بکسر جیم و سکون لام و در اول مهمله بفارسی پوست و بهندی

چرم و کھال نیز نامند ماهیت آن معلوم است و بهترین آن همه کل پوست بزه و بزغاله یکساله فربه است و از همه پوست مرغ به بچه است
طبیعت آن بحسب حیوانی مختلف میباشد و نسبت بگوشت آن سرد و خشک افعال آشامیدن پوست اندرون سنگدان و چینه دان طیور
خصوصاً سنگدان خروس خشک کرده سائیده با طلا یا ماء العسل جهت وجع معده و استطلاق پوست سر بزغاله تازه بریح نموده بر شام مفید مجرب
پیچیدن عضو افعی گزیده در پوست تازه نیز جهت جذب سمیت آن و پوست گوسفند جهت برد وجع خفیفه دماغ که در جرب تشنه پوست از جهت قطع خون اجرت
پیچیدن عضو مضروب و صدمه رسیده در پوست بز یا گوسفند و با افعال آن تازه و گرما گرم همین بیع باشند مسکن وجع و ورم آنست و بتنقیه جهت تحلیل اورام بارده مفید و روغن
پوست کرگدن جهت التیام جروح و قروح مفید که قطعه پوست کرگدن را در روغن کنجد اندازند و در آفتاب گذارند و چون آن روغن بخرج آید روغن تازه دیگر
بران ریزند و خاکستر جمیع پوستها جهت بواسیر و خشکی آتش و جرب جاید و خاکستر سوخته پوست است اکر آرد کرسنه سه روز متوالی جهت رفع سرطان مجرب
نفعد بری با روغن زیتون جهت داء الثعلب محرق پوست افعی جهت داء الحیه مفید و آشامیدن پوست سوخته افعی کسی را که گزیده باشد زائل کند
خود را چون ... سوخته بزدی باد بجویانند و سوخته پوست از کفش کهنه جهت ... دائم که ... باشد جهت ...
بیان را نهار حرکت جهت و سوختگی آتش نیز و تعلیق پوست فیل جهت تسکین حمیات بارده و پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ...
آب تعلیق پوست آن بر کمر جهت رفع بواسیر و پوست بوزینه بر درخت رفع ... آن ... پوست مار در میان لباس ... تشنج ...
آنست و پوست حیوانات ماکول دیر هضم و مولد غلظ و اصلاحش ... الدمویه ... الحنین ... دیر ...
بادهان حاره نمودن و یا با نخود عسل خوردن نیز ... حلاوت ... شده ... لعا ... تلفیه نعیم حیم
و سکون لام و فتح نون و الف در ... گلنار فارسی است و این را گلنار نامند ... هزار ... گل ... بسیار ... برگ ... میاشد
دیگر گل انار ... جهت آنکه ... دیگر ... ثمر آن ... بید ... باغی ... انار ...
الذاہر و گلستانی سرخ و سفید و درخت آن مشابه بدرخت انار ... آنکه ... بهترین آن فارسی ... طبیعت آن در اول
دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض ... جهت استحکام دندان ... صفراوی ... در ...
... آن ... عضو را در ... بواسیر ... جرب ... ضماد ... چون ... باشد ...
... قلاع آن ... استحکام ... ضماد ... التیام جراحات ... اورام ... آن ...
الدم ... و قطع ... آن بامر که ... رحم ... الحاد ... آن ... شربت آن ...
آن بوزن ... پوست تازه ریشه انار ... آن که تازه ریشه آنرا کوبیده ... آب ... خشک ...
و آنکه خشک آن ... قوت آن ... مسحوق ... مستقر ... افعال ... لطیف ...
است ... آنست که ... آفتاب ... معده ... آن ... درخت ...
بعد تا یکسال ... مجرب ... سفوف ... قرابادین ... گلنجبین ... لام ... جیم ... گل ...
یا ... گلنگبین فارسی یعنی برگ گل سرخ است با هموزن العسل که حقیقت ... انگبین است مجازاً ... بر شکر ...
گلقند ... گل ... شکر سفید زیاده باشد گل شکری نامند و بهترین آن است که ... آن ... شکر ... سفید ...
باشد و ... باشد ... عسل شکر ... بدر ... نفع ... قرابادین ...
... آن ... طبیعت ... آن گرم و خشک ... شکری آن گرم در دوم ... افعال و خواص ... نوع ...
... رطوبات ... دماغ ... آنجه ... منافع ...

وجهة فالج و وجع مفاصل و نقرس و تفتیت حصاة و عسر البول و باریغان معجونی کهوتی جهة تحلیل ریاح غلیظه و قولنج و اوجاع ظهر و انهضام طعام و مداومت آن در
زمستان باعث حفظ صحت و شکری آن بجهة محرورین و جوانان در دفع مالیخولیا و وسواس و جنون مفرح آن با هم وزن اسطوخودوس و نصف آن معجون بنفشه که خوب سرشته باشد
مداومت استعمال آن بجهت رمد کهنه و دفع بخارات و ضعف بصر و صداع و شقیقه و دفع سدد و دفع اخلاط محترقه مجرب آشامیدن مطبوخ عسلی آن تر دید و تخم کرفس کم مقدار نموده باشند
جهة لقوه و فالج و استرخا نافع و بیاض و میان و مفاصل و مطبوخ شکری آن با تمر هندی و عناب جهة و اسهال و گلقند را چون در آب طبیخ دهند و مالیده و تناول نمایند
سنا ... است شیخ الرئیس در معالجات سل نوشته که صاحب سل و شش را بخورانیدن گلقند معالجه نمودم که تا مدتی گلقند میخوردند و مقدار معتدل بمعرض
رسانیده که هر از زبان مقدار آن خجالت می آید و صحت یافت یا المعنا و عطش مضر کبد و مصلح آن خشخاش مقدار از جرم آن تا چهار مثقال و مطبوخ آن تا شش وزن آن
آب که تا به نصف رسد تا چهار ده مثقال و قوت عسلی آن تا چهار سال و شکری آن تا دو سال و شکری آن تا دو سال باقی میماند جلوز بضم جیم و فتح لام مشدده
و سکون واو و زای معجمه و بکسر جیم نیز آمده اسم عربی خندق است و بعضی بر بادام کوهی نیز استعمال مینمایند و حب الصنوبر کبار را نیز مینامند و این بجهت شتباه جیم بحاء
حاء مهمله حب الصنوبر و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که آنچه محقق است جلوز بندق است و در عرب مراد به الرجان السودان نیز گویند و اهل مغرب الاقصی جان
ارقان خوانند و آن بادام کوهی است که بشیرازی بجرک گویند قایم مقام جلغوزه بود در منفعت طبیعت آن گرم در اول و گویند در دوم و خشک در اول و بادیه کوب
افضلیه افعال و خواص آن بسیار زیاده کننده منی و جهت سل است و قضب و استرخای درق النسا و گزیدگی عقرب و رتیلا نافع و دیر هضم و دیر از معده بگذرد و مصلح آن شکر
بدل آن جلغوزه حلیه بفتح جیم و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی تگرگ و بهندی اوله نامند در طبع جمیع آثار و افعال مانند ثلج است و از ان کثیف تر گفته اند و چون
بر پارچه کرپاسی پهن نمایند و بر گردن صاحب سعله که در بنگاله مرضی میشود که بهندی گنگه نامند باعث تحلیل آن است و لیکن بهیچ سوزش بسیار مینمایند و چون بر عضو که سوخته شده
بمالند و دفع التهاب آن و تسکین دهد و چون تگرگ را بر زمین اندازند که آب شود و گل آن را بر دلی که سوزش و التهاب بسیار داشته باشد بمالند تسکین دهد و چون آن گل را گلوله نموده
خشک نمایند و عند الحاجات با آب نموده ضماد نمایند نیز همین اثر دارد فصل الجیم مع المیم جمار بضم جیم و فتح میم مشدده و الف و را مهمله و بزای معجمه نیز آمده و آن را قلب النخل
و صلب النخل و شحم النخل نیز بفارسی پنیر نخل نامند ماهیت آن چیزیست سفید رنگ شیرین و قریب بطعم پنیر که در سر درخت نخل موضع طلع میباشد که چون آن را بریده اند و بهار آورند اندر
از ثمر می فند و دیگر ثمر نمیدهد و بهترین آن سفید تازه شیرین است طبیعت آن در آخر اول سرد و در وسط آن خشک افعال و خواص آن مقوی معده و احشا و قاطع اسهال
و غیره آن و جهت نفث الدم و درد سینه و دفع خشونت آن و حلق و نیکوئی آواز و تصفیه آن جهت سرفه و غلبه صفرا و غلیان خون و منع تحلیل ارواح خصوصاً روح طبیعی جاذب
حرارت غریبه از بدن و رفع قی صفراوی و خمار و ضماد بنید و لاغری گرده آشامیدن طبیخ آن نافع خصوصاً با شکر و جماد آن جهت گزیدن زنبور و امثال آن مضر ریه مولد ریاح حلال
بدل آن جماض است جمجم بکسر دو جیم و سکون دو میم ماهیت آن بیخی است شبیه به بودک بری باریک تر از وی و آن سفید و بهترین آن با بن سفید قوی ریح و دی
خوشبوی و باندک تلخی و تندی و شیرینی او از بلاد چین خیزد و از آنجا بتجار اوسمرقند و سایر بلاد میبرند و گویند آن را با بسیار زمین از زمین برمی آرند و در دارستان آن گیرند
مولانا نامند و ساق و برگ آن شبیه بزردک است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت خناق و ربو و سرفه و ضیق النفس و نزف الدم و ذات الریه
و ذات الجنب و نیم مثقال آن جهت خفقان شرب نافع و بیشتر استعمال آن با بهمن سرخ و سفید و شکر است جهت تحریک باه و مرباء آن در جمیع افعال قوی تر و در قرابادین ذکر یافت
مضر سپرز مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن نیم درهم بدل آن سه وزن آن سکنجبین ابن الوداگفته که از یک مثقال تا یک مثقال و نیم آن با جلاب
رافع خفقان در حال و از مجربات است جمد بفتح جیم و میم و سکون دال مهمله بفارسی یخ نامند و در طبیعت و افعال مانند ثلج است و از آن لطیف تر و خوبی بد بوی آن بعلیه
از آن منجمد میگردد و دیر میگردد و جهت هیضه و پنهای صفراوی و محرقه نهایت نافع و ضماد آن بر پیشانی جهة منع رعاف مجرب و چون چشم کسی را سرمای برف یا یخ و هوای بسیار برد و رم
کرده و درد نماید میل یخی که در میان تنه یا شاخ اشجار منجمد شده باشد بر اندرون چشم کشند مفید است و رم و درد آن زائل میگردد و در مضرات و اصلاح با ثلج در اختصاص است
جمست بفتح جیم و فتح میم مشدده و سکون سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه ماهیت آن سنگیست که در صفراکه بادیه است در سنه سزلی ... خلیج ... معدن بعضی از آن سفید و بعضی
سرخ و بعضی آسمانجونی رنگ تا مقدار یک رطل میشود و در معدنی که در انجا هست تکون می یابد و گفته اند ... قلیل ... تیت ... صفد دیگر ... النفع ... لیلیم

بنافته باعتبار نقصان حرارت والاباقوت میگشت وبهترین آن سرخ ارغوانی شفاف است طبیعت آن گرم وخشک در سوم افعال و خواص آن
آشامیدن آن ... خفقان وغثیان وغشی ونهی ... بلادر نجبه ورم چشم وخراج پوشیده نگشتری مصنوع از انجبه لنقرس قضای حاجات ومحبوبی نزد خلایق ود
زیر زبان نگاهداشتن باعث ... ابهاسنتوش بمقدار شربت آن ... بیمدام ودر ظرف مصنوع از آن اکل وشرب در آنها مانند آشامیدن جرم نست حمل بفتح بهم
لام العرقی اهل ... بضم الف وحققانی نون دا وتا رجهار لفقه هندو ونجه آنرا البعزلی جز دردعجل باشد ماهیت آن معروف است آن حیوانی
دیگر است از حیوانات دیگر چون ... بنجور شود وبرگ بلوط خوردن آنرا بگزر خر خنگ خورد وبهترین آن یکساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ واستقرا است طبیعت آن در اول
گرم ودر اول سوم خشک است افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مقوی باه واعضا ومغلظ قوی وجهة تسهیل عرق النسا ووجع ورکین وحرقان
اسود ... سوخته آنجهت خوباد وطلای زیاره آنکه هنوز گرم باشند جهت کلف مجرب وجگر آن از رفع نزول آب عین ومقوی باصره وطلای
... آن درجاکه خواهند گریزاننده مار است از آنجا ومداومت اکل ریه آن مورث کوری وحمول مغز ساق آن با چشم لعید بطر
... ولقوع سرگین خشک آن قاطع رعاف وآشامیدن آن با ادویه مناسب صرع وضماد تازه آنجهت خنازیر وثبور ونجور
وآنجه ... آن جهت تنقیه رحم وبواسیر قطع خون وشقاق والقحه یعنی پنیرمایه بچه کا ونخورده آن لغایت مقوی ومنفط
... اخلاط منی ومسمن بدن آشامیدن کف دهن آن درحبستی مورث جنون وچکانیدن آب لو دنه در دماغ حمل باعث
زوال ... جهة استسقا خصوص با بول آن مجرب ... رقرابا دین در مقدمه این کتاب نیز دستور آشامیدن آن کرباد بول آن بتنهائی نیز
... وزکام وورم جگر واستسقا ویرقان سده جگر وتقویت باه ودرحم مستی لسرعت بوئیدن آن جهة تفتیح سده مصفات
... گوش مسکن وجع آنجهة رفع ثقل سامعه موثر حرد ولطول جوشانیده آن با حرمل جهة نقرس وفالج وخند واورام
... فروح وسوخته آن جهت قطع سیلان خون جراحات سعوما آنجهت حبس عفا بستن موی آن بران جهت رفع مسلسل البول
... باعث زوال ختق آن چون گندم رالعرق آن ترکرده بخورده وطیور بیهوش شوند که قدها آن نیز بهمی اثر دارد وگوشتان
... سوداد ومصلح آن با نمک وشبت مهر انجتن وبازیت رکابی جوشانیده ن فلفل وکرویا وزیره کرانی داخل کردن یا کفی خردل
خوردن ... بکار باسر که کبر محلل ریاح با اشتر غار آشامیدن محرور المزاج رابرای غیر اوجاع مفاصل بیرد المزاج را بکمر باز نجبیل غرور دن آن
... بمهمله وسکون یا ماهیت آن شرابیست که مثلث را با آب بجوشانند تا آب بسوزد و دقیق گذارند پس استعمال نمایند بعضی شرب
... گفته که آب انگور است که جوشانیده تا بنصف رسیده باشد پس در خم کرده ازان شراب سازند طبیعت آن گرم وخشک افعال و خواص
... دیر ریع لانحدار ومولد خون صالح غلیظ ومسخن احشا است جمیز بجیم مفتوحه جیم مشدده وسکون یا مثناة تحتانیه وزای معجمه یونانی است معرب
یعنی ... آن بتعبیه باشد لهذا آنرا الیشه میگویند ماهیت آن درختی است شبیه بانجیر وشیر آن بسیار غلیظ وبرگ شبیه برگ توت
... وتمر آن بی گل از ساق آن برمی آید مقدار آلوچه سبز وسفید رنگ بعد رسیدن بعضی سرخ میگردد ورنگی تخم انجیر بود وبعضی بلا خود بخته
... بلاد شام وحوالی آن در هند وبنگاله بسیار است بلکه بدین بر دلدا نوع میباشد وفیر آنرا بدین نحو میگیرند که شاخ آنرا خراشیده وقسمی با صل
... وآنچه ازان برآید بعد می جمع نمایند ویا ظرف سفالی لعابدار یا چینی یا شیشه وآن غیر انجیر برای سموم داکول نیست آنرا در ظلم
... مأکول است طبیعت آن در دوم گرم ودر اول تر افعال و خواص آنجهة سوء سرفه ودرد سینه ونفث الدم و سپرز وگرده نافع
... جوشانیده صاف کرده با شکر آورده باشند جهة ربو وضیق النفس سرفه از من گرفتگی آواز مجرب ومطبوخ شیر آن جهت نفث الدم از سینه
... جهة قطع اسهال مجرب یا هموزن شکر جهت سرفه آزموده وضماد عصاره برگ آنجهت تحلیل دبابیل وتفتیح آنها و آشامیدن آن با شیر جهت
... نیز زود مند گویند خوردن تمر نجته آن بالخاصیه جوف آن مانع رسیدن آب بد اومت دران سال وشیر آن گرم باشد لیکن ضعیف تر انجیر یاد و محلل

اورام صلبه و مسهل اخلاط غلیظ و لعوق بجهت حجات و جذب آن نشامیدن نیز رهم آن بجهت تحلیل سده و سپرز بارده بالذو و سفرد و خاکستر چوب آن بجهت قروح ساعیه و اکله و نار فارسی مجرب و ثمر آن رد و القذا و نفاخ و مضر معده و مورث حمیات و مصلح آن انیسون و سکنجبین و گلنگبین و آشامیدن سپرز بالای آن و نوعی از آن کوچکتر از اول و دیگر است و شیرین نیعه رسیده آن سرخ میگردد و بر بالای آن از شیره آن چیزی اثر کرده باشد دانه نبات منجمد میگردد و آنرا مومی حماط میباشد و در فلسطین و بنگاله بسیار است و در فلسطین مشهور و بعرف نبیسه در و هند و بنگاله بگوار کوچک و درخت آن بزرگتر از انواع دیگران و ثمر این مختلج به تیغ زدن نیست لعوق ثمر آن اندک کثیر و صمغ عربی که نرم سوده در آخر طبخ بر آن بپاشند تا آنکه بقوام آید انگشت پیچ آید جهت سرفه و امراض صدریه و تحلیل مراد و رفع اعیا نافع **فصل الجیم مع النون** چنبا بفتح جیم فارسی و سکون نون و فتح بای فارسی و الف ماهیت آن درختی است هندی شبه صنف چنبا شبیکی که گل آن زرد و دیگری سرخ گلابی و درخت این هر دو صنف کوچکتر از درخت گردگان و برگ این از برگ آن بزرگتر و صنف سوم درخت آن عریض و برگ آن کوتاه و عریض و گل آن طولانی و رنگ آن سفید و این را ناگ چنبا نامند و مستعمل و ناگ چنبا صنف آخر آنست و گل هر سه فی الجمله شبیه بلاله و برگهای آن نخجیه دار باریکتر و بلندتر تا بقدر طول دو بند انگشت و صحیح و خوشبو و تند و سهد یکه در محرورین احداث رعاف مینماید و در میان گل آن چند دانه ریزه مانند آنکه در اکثر گلها است میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن اشتهای آن بقوی و قالب است و خوردن آن دافع رقاطع اشتهای طعام و گویند چون خیسیده آنرا از یده و تنه آنرا بقدر سه چهار ذرع گذاشته بر آن لته بسیار پیچیده و در دهن چراغ بر آن ریخته مانند مشعل مشتعل سازند تا تمام انچه از زمین پست تر است بسوزد و پس بیخ آنرا برآورند نادر هر اکثر سموم سست شیرها با ضماد آن دو طلاء و گویند که چوب مشهوره بملک هند عبارت از این است لیکن ابن جمیل نداده و در چوب حیاة دیگر است و منجر فطعه هیات کرد چوب عظیم آبلوستا میشود و شاید در خواص قریب بدان باشد چندبادستر بضم جیم و سکون نون و دال مهمله و فتح بای موحده لغت فتح دال و سکون بای تحتانی فتح تاء مثناة فوقانیه و سکون راء مهمله و بعید ستر بیای بجای الف نیز آمده و بیونانی الباقوش و بفارسی آش بکان و بترکی اقلمان ابهی نامند ماهیت آن خصیه حیوانیست آبی مدروج یعنی دو غده مستقل بهم بیلیات کیسه متقین در آن حیوانی هیات سگ بسیار کوچکست و غیره سگ آبی است و بیونانی آن سرخ مال الیبانی غلبا در خارج آب نیز تعیین میکنند و دیلم آنرا سنگ نامند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته که قیاس اقتضا میکند که خصیه آن بعظیم چند باشد و حقیر تازه آنرا ملاحظه نموده که صیاد قطع کرده بود اصلا بو و رنگ نداشت و بعد از خشکانیدن در آب خاکستر دیده و رد کردن آن و مدد گاه بعد از سنی صاحب بو گردیده و حکیم در دوای از استحاله است شکی نیست و رنگ آن زرد و سرخ و سیاه میباشد و بهترین آن مستعمل زرد و پس سرخ سنگین خوشبوی تند و بیرون از لتفتیت آنست که زیاده از سه سال بر آن نگذشته باشد و انچه مخالف این اوصاف باشد زبون است و صاحب تشریح الارواح نوشته که قوت آن تا پانزده سال باقی میماند بعد از آن ضعیف میگردد و انچه بعضی نوشته که شکی نیست در این بلکه زیاده هم میماند و سیاه آن با سمیت و قتال و مهر گویند انچه حکیم نوشته راست است تازه آن نرم و بد بو و بعد تا یکسال زیاده کرد آن بلند سخت و خوشبو و رنگ آن خوب ظاهر میگردد طبیعت آن تا آخر سوم گرم و در دوم خشک و از لطف و اقوی جمیع ادویه حاره یابسه است چیزی که در آن داخل آنست نافع شفا انمیحین و بسبب استعمال آن جایز نیست افعال و خواص مفتح سده و محلل و رام و تریاق ادویه بارده و مقاله و اکثر هوام و مخفف از خرق و مهیج حرارت غریزی اعضا الرأس و العصب و القلب و المعاده جهت امراض رده و رطبه دماغی و ریحی عصبانی مانند صرع و ام الصبیان و فالج و رعشه و تشنج رطب و امتلائی و اکثر خشک کسرام بلغمی است و درد سر بارد و ریحی مزمن و بلغمی و شقیقه و سبات و خدر و کزاز امتلائی و رطب و زکام و اوجاع اعصاب و ذن غیرها و الیخولیا مراقی و خفقان بارد و دفع نفخ معده و قولنج بلغمی و ریحی و نسیان و سعوط آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه هر علت و خورانیدن و مجموع آن با شیر قمیه جهت ام الصبیان مع برانعن نافع اطفال و الیدن یا شیر السموم و طلاء آن با سرکه و تحریک اعضا بارد و نقل با ادویه مناسبه دیگر جهت دفع سموم و خوردن آن بعد افیون بقدری که افیون خورده باشد دافع سمیت آن افیون است و منتقی آن اعضا بارد چون با مساوی که خورده افیون بیابند سمیت افیون زائل گرداند و ضماد آن با سرکه اعضا تنفیس جرم آن بعد از دفعه جا میعقد و بفرتد و بر آنرا اب فودنج یا عسل بخورند و اطمث نمایند بدن و مسمیه کند و تریب رحم را زایل سازد و اگر با آن نیز تیارد با عسل و فلفل بمقدار کمتری نمایند بیخ مغرت نرساند با سرکه جهت قولنج الصداع بجهت اصناف صداع بارد و ریحی و التین اکتحال آن بجهت ظلمت ابصر و در عسل و طلاء آن بجهت قروح و قیلة آن دافعه و غصبانیه لوجاع مزمنه و ضماد آن تنهائی حاده بارده و مفاصل و حزن آن بدستور بدین بر غن الاذن گنشتن آن در گوش جهت ریاح و ثقل سامعه که از برودت باشد بجهت رطوبت

آن با روغن نار دین و رگوش جهت امراض مذکوره و استشمام آنجهت اورام و علتهای آن و تقویت دماغ نافع و حمول آن و تصحیح حال رحم و مسقط جنین و مدر حیض و بول و مضر محرورین مصلح آن شربت بنفشه مقدار شربت آن یکدانگ بدل آن مثل وج و بانصف آن فلفل و در بعضی مواد بوزن آن مشک و در امراض جگر و زنبون جهت تحلیل سطوبات لزجه سه وزن آن فلفل و ثلث آن ازفلفل و ثلث آن زرنباد و ست و جند سیاه بقدر یکدرهم کشیده و بسیار است که در مدت یکروز می‌کشد و الامنجر بسرسام میشود و تریاق آن حماض اترج و سرکه خمر و شیر الاغ ست و دوائی جند سیاد و شبر و جوارش حب و دهن و مرهم و معجون و نسیج سنجر بینا باعتبار آنکه اصل عمده در انها جند بادستر ست و در قرابادین در حرف الجیم ذکر یافت جنطیانا بکسر میم و سکون نون و کسر طاء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و الف لغت یونانیست و بری اسیسقان و بفارسی گوشاد و بعجمی اندلسی پس سیکه راغیر آن دانسته اند و بهندی پکهان بید بفتح بای فارسی و کاف و خفای ها و الف و نون و کسر بای موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال و بعد گویند اسم مشتق از اسم پادشاهیست که اول اطلاع بر آن یافته و باستشفا از آن و ایافته و اسم آن پادشاه خصیطلینون ده ماهیت آن دو صنعت میباشد رومی و غیر رومی و در رومی آن که بهترین اصناف ست بفارسی نیز نامند مستعمل و نزد اطلاق مراد این صنف بیخی ست در اناللشری و غلیظ مایل بسرخی و تیرگی و تلخ و ساق و ورق آن بسطبری انگشتی و مجوف و املس بقدر دو ذرع دیگر بها در برگ آن شبیه برگ گردگان و بالسان الحمل و از آن کوچکتر و از هم دور و سرخ و اطراف و وسط برگ آن مشرف و گل آن سرخ مایل بکبودی و تخم آن در غلافی حریص مانند کسکب شبیه بکنجد و منبت آن جبال و مواضع سایه و برف نشین و نمناک و صنف دوم آنرا جز معانی نامند برگ آن شبیه برگ حماض و بن غیر مستعمل و در بنگاله جنطیانا شیرین طعم نیز دیده شده طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند و قوت آن تا سه سال باقیست افعال و خواص آن ذالبض بغایت ملطف و جالی محلل و منقی و مفتح سده و مسکن اوجاع بارده و حمایت کننده قلب از اذیت سموم بسبب قوت فایقه در تریاقیت و مدر بول و مخرج جنین آشامیدن آنجهت امراض مذکوره و گزیدن سگ دیوانه و عقرب و هوام و سموم مشروبه و ورم جگر و سپرز و عسر البول و احتباس حیض و دو درهم آن با شراب جهت التواء عصب و وجع کیا و طحال و برودت و آرام آنها و یکمثقال آن با فلفل و سداب و شراب جهت نهش هوام و سگ دیوانه و غیر آن و در تریاقیست اقوی و آشامیدن خصاه آن مقدار یک مثقال با آب جهت درد پهلو و معده و کبد بارد و سقطه و دهن آن جهت فضل و اطراف آن و التوای عصب نافع و ضماد آن با شراب جهت گزیدن جانوران سمی و جراحات قرحه خبیثه و ورم بازدواحشا و ضربه و سقطه و کسر اعضا و وثی و وجع معده با سرکه جهت ازاله مسلای آن با حاب لازجهت قاطع خون حیض و طبوخ آنجهت ورم حار چشم و کردن سیافات حادیه بجای عصاره خشخاش سیاه مفید و حمول آنجهت اخراج جنین و اسقاط آن موخرد بدستور آشامیدن نیم مثقال که بعد آن با عسل و آب بنگرم در ازی گفته که جنطیانا از کبار ادویه است که داخل تریاقات و معاجین کبار کرده میشود از برای دفع سموم و تقویت دو خصوص ضماد برای دفع سمیت گزیدن سگ دیوانه و افعی و غفور سیاغ گزنده و ذوات السموم و مقاومت با سموم قتاله مشروبه المضار مضر سینه محرورین مصلح آن سقولوقندریون مقدار شربت آن با یکمثقال بدل آن ترتفیح و تحلیل یکوزن و نیم آن اسارون و نیمو زن آن کو بیج کبر و در سایر مواضع قسط و زراوند بوزن آن کوبند جنبیانا در مغانی و عصاره آن که بیخ آنرا بکوبند و بخیر و در آب بخیسانند و بیخ شانند تا غلیظ گردد و صاف نمایند با طبخ دهند تا منعقد گردد و در جمیع افعال مذکوره شرب و ضماد اقوی تر از جرم بیخ آنست و باید تریاقیست اقوی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و دوا از الجنطیانا و دهن و سفوف و شراب و ضماد و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فصل الجیم مع الواو چوب چینی بضم جیم فارسی و سکون واو و بای موحده و کسر جیم فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر نون و یا و آنرا حسب الصینی و بیخ چینی نیز نامند و آزاد آنرا ماهیت آن بیخی است سرخ و گلابی رنگ و اندک شیرین خصوصا تر و تازه آن بقدر شیری و کوتاه تر و بلندتر از آن نیز قوی و سطبری یک قبضه و حجمی با یکتر از آن و بعضی کم گره و بعضی بر گره و آنرا است و بعضی نمشت و بعضی املس و بعضی خشن و سکن و بعضی سبک و بعضی صلب و بعضی رخو و بعضی سفید و بعضی سیاه مراق منبا و بهترین و مختار و مستعمل آن سرخ و گلابی رنگ شیرین طعم آنست که قطعات آن بزرگ و راست و قوی و بی گره یا کم گره و املس و سیر لیفه و در صلابت و دو ترت متوسط و غیر متشعب و متشقق و تازه و سنگین و غرقی و غیر بسیار کهنه و کرم خورده باشد و انچه سفید و رخو باشد خام است و انچه سیاه و براق و صلب و لیفه ته‌نگه گویا اندرون آن صمغ جا کرده که صمغ نامند و همچنین بر گره و کج و بر لیفه و متشعب و متشقق همه ردی و غیر مستعمل چنانکه در قرابادین کبیر و بسیاقت آن از قبایل نجم بیاره فی الجمله معروف و در و زمین

وشاخ آن باریک وصلب غیر مجوف فی الجمله شبیه لشاخهای بوربه یا لبس بوربه یا لس که در هند بنگاله میشود الا آنکه برگ آن باریک بلند اندک شبیه برگ ساج هند

ازان کوچکتر طبیعت آن اکثر کوهستان بلاچین وکناره ابهار و چهاپا و در کوهستان سیلهٹ که در شمال مشرق بنگاله واقع است نیز میشود ولیکن بسیار ضعیف کم قوت دیر شد گره

وسکت ونسن خود از چین گاهی بیخ تازه آنرا در میان خاک سرخ رنگ اندک سرخ آمیخته برگهای بسیار کوچک می آورند چنانچه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری

در کلکته آورده بودند محرر کتاب دیده شد آباد و قدری بدست آورده خاکی شبیه بدان مجرسانیده در باغچه کاشت سبز گشت بیاید آن شبیه بانچه ذکر یافته بود طول آن بمقدار

سه چهار ذرع و برگهای آن کوچک مدک طولانی و در دو در دو بهر ساقی سه چهار بیخ برگ زیاده نبوده از بیخ آن بیخهای دیگر پیوسته بدان بهم رسیده و بقد مسال

برآورده شده خوبی مانند چوب چینی نبود و لیکن شیرین طعم و چون با کاسه بسبب اختلاف آب و هوا و یا قصور تربیت سبز نگردید و پوشیده شد طبیعت

آن حکیم میر عماد الدین محمود شیرازی گرم تر در مرتبه اول دانسته بالیقین در حرارت و تامل در رطوبت آن حکیم مرزا قاضی یزدی و حکیم میر محمد هاشم طهرانی

گرم در اول و خشک در دوم دانسته اند و حکیم میر محمد مومن مرکب القوی مائل بحرارت و حکیم اکبر معروف بحکیم ارزانی در قرابادین خود موسوم بقادری نیز مرکب القوی

نوشته ولیکن همه قائل اند برطوبت فیصله آن و نواب معتمد الملک خسب حکیم علویخان قدس سره نیز مرکب القوی و اجزای ترکیبی آنرا مائل بحرارت و یبوست

با رطوبت فضلیه غریبه بسیار فرموده اند و آورده هر یک بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و این اقرب بصواب است محرر گوید اصل آنست که ترو تازه

آن حار رطب است و این سیاکی و هر چند کهنه میگردد رطوبت آن می افزاید و رطوبت آن میکاهد و تاثیر حرارت یابس آن نیز غالب میباشد افعال و خواص آن

ملطف و مفتح سدد و مجدد و محلل فضول و معرق و مدر و مصفی خون و ارواح و مقوم سریع النفوذ با عضا و اقاصی بدن و عروق خلیفه و معرق و ممد حرارت غریزیه

و مقوی اعضای رئیسه معده و باه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات غریبه باعتبار قوت قابضه که دارد و جهة فالج و رعشه و تشنج امتلائی و صداع مزمن سوداوی و شقیقه

و مواد نزله مزمنه و اخلاط ذهن و هیات و اقسام جنون و مالیخولیا و بنیا و قطرب و امراض سوداویه و دمویه محترقه مانند جذام و آتشک و جمیع قروح خبیثه و ساعیه و دو شهنه

و توبا و حرت و نمله و اکله و قروح گرده و مثانه و امراض مقعده بواسیر و نواسیر و اسهال بواسیر و سلسل البول و امراض رحم و عقر و بروز نمودن حیه و سوء القنیه

و استسقا لحمی و یرقان سود و سل و عقد ها صلبه و ورم صلبه سوداویه و متحجره و حمیات سوداویه عتیقه و دق و مخو بینه و حمی ربع و طلا تا زیق و برص اسود و کلف و درد و اوجاع مفاصل

و ذات الجنب و ورک و عرق النسا و نقرس و داء الثعلب و داء الحیه و داء الفیل و ترک عادت افیون و دفع سمیت اخلاط فاسده محترقه و اعاده کننده باه و یوسید و نضارت و حمرت و صفای لون

و سبره و تسمین بدن و خیر انها از امراض سوداویه و بلغمیه مزمنه بتفصیلی که در قرابادین کبیر ذکر یافت نافع با شرائط و طریق استعمال آن عنوان مطبوخ نقرس یا سیته یا بطور قهوه

یا نقوع و یا سفوف و یا شربت و حلوه یا حریره و یا مربا و دهن یا مرهم و یا نجوز و با غیر انها بتنهائی و یا با ادویه معینه و مناسبه و مختصر بعلاجات مرض و بالجمله اکثر امراض مزمنه

سوداویه محترقه را مفید و بتجربت رسید در امراض بلغمیه خصوصا تازه آن چندان نفعی ندارد و در تصفیه خون و سائر اخلاط و تفرقه هر یک از هم بهتر ازان چیزی نیست چنانچه

شخصی را بنابر بعضی جهات چوب چینی بطریق مطبوخ با شرائط خورانیده شد و در آخر ازان غلبه خون سوداوی و بلغم نیز معلوم گردید و خارش در دست و پا و اکثر اعضا و ابهار گرد

انفجار طبع و خشکی قلب و ورد الافصد اکحل نمود و شد پس القاعد اول دو دسته یوم فصد صافن و در بین فصد تمیز و جدائی خون از سوداء این ظاهر بود که در چین اخراج خون خون سرخ رنگ یا کبود و سیع شده

بود و شعبه بسیار سیاه بارنگی مانند مرکب و شعبه فوقانی ازان سرخ غلیظ مائل به تیرگی هر دو شعبه بهم برآورند و آنچه سیاه بود و وزنه لکن آب مانند بگرسیاه قطعه قطعه منجمد گشت و خون مخلوط

با آب و بلغم مانند مار و مانند لعاب و مشق و مفسر محرورین و اطفال و جوانان و بلدان و فصول حاره و در هنگام استعمال آن و بعد ازان تا چند مدت خوردن ترشی و آب و نمک و آب سرد

و اشیای منفخه مانند بقولی و حبوب و اعراض نفسانی و بدنی و جماع و غسل نمودن آب سرد و نوشیدن و هوای سرد به بدن رسیدن همه بسیار مضر و چون مقدار شربت آن

بحسب امراض و اوقات و غیرها مختلف میباشد فی الحقیقت مقدار ندارد و همچنین طریق استعمال آن لهذا اینجا ذکر نمود بدل آن ما لجمعه آن اسن و بعضی مواد شجرة الجبنی که بفرنگی

لا اهسته بند نوز و بعضی عشبه مغربیه است او چون بعضی برگ آنرا با گوشت رز و دا مهراو بذید گردانده مانند گوشت آهو گوزن چوب چینی خطائی ماهیت آن چیز است

شند و برنگی شبیه یکه و کهطل پوست آن اندک حشن چو بی تیره و مغز آن گلابی و بادامی رنگ و ریشه مانند غیر خشک شده و از کوهستان خطا

و نیپال می آورند و بحقیقت آن چندان اطلاعی نیست شاید نشده درخت برمی آید که کنهل بعضی بیوهای دیگر و از برای آن خواص بسیاری نقل میکنند

ازقبیل خواص چوب چینی و بعضی بهتر و قوی تر ازان میدانند و دستور العمل این نیز مثل چوب چینی است و نیز روزی دو ماشه تا سه ماشه با نبات سفید سعوف ساخته با قدری آب نیمگرم می آشامید نا مند بست دیگ ... و از نمک حموضات و بقول و غیرها بدستور چوب چینی و از ان ضعیف تر چوب جیوه بفتح جیم مهمله و یا مثناة تحتانیه و واو و تا ماهیت آن چون درخت هندی است که در نواح بنارس گوکهپور و بهتا بهر شود بسیار عظیم میباشد و ازان بیرون پهای دیگر بسیار ند و رنگ آن اغبر و خاله ابرد ابری سیاه و تیره و کمرنگ کهنه و سالخورده و آن نیکترین مصلبت و بهتر در تازگی که قطع نمایند بوی خوشی اندک شبیه بیو عود هندی ازان ظاهر بگردد و برگ آن شبیه ببرگ بید مجنون تنبیه شبیه بعود ... تخیم تر از بید گ بید مجنون طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بار تا وقت نا بغه جهت دفع هیضه کی و اسهال بند نگردد و اسهال رطوبتی و تهوع را باز دور و در تریاق باطنی و سموم سنتر و به صفیه را دفع نماید و ضماد آن جهت دفع سموم منهوسه و ملدوغه و تحلیل اورام و تسکین اوجاع نافع و گویند بار دیگر دوم در تهزار یاتر دیگ خوابنده بر سر بران نگردد و مایت رماند جوز بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه بفارسی گردگان چهار مغز بهندی اخروٹ نامند ماهیت آن ثمر درختیست عظیم و برگ آن پهن و اندک طولانی فی الجمله بعضیم آن ثمر را سه پوست باشد یکی بیرونی ضخیم با عفونت بسیار و تیو عفت و اندک تلخی و در خامی اندک نرم و بعد خشک شدن خشبی میگردد و دوم که در زیر آنست صلب و پارچه پیوسته و برگ اندک آمده و در زیر آن مغز و بر آن پوست رقیقی محتوی بر مغز آن مفید باد نیست بسیار مانند مغز پسته و چلغوزه چهار حصه است دو حصه از هم بسیار جدا و اند اتصالی بهم دارند و دو حصه دیگر با هم متصل و اندک انفصالی بین آنها پرده نازک اندک صلب خشبی است طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک با رطوبت فضلیه و تازه آنرا گرمی و یبوست کمتر و در رطوبت فضلیه زیاده و هر چند خشک گردد یبوست و حرارت آن می افزاید و رطوبت آن کم میگردد افعال و خواص آن بسیار لطیف و ملین بطبع و محلل و مبهی و مانع تخمه و مقوی اعضاء رئیسه خصوصاً دماغ مقوی حواس باطنه خصوصاً با مویز منقی و انجیر سفید و بریان را بسیار موافق و خوردن دو مثقال آن که با انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب و به تنهائی ناشته جهت سهولت قی و بریان کرده آن با پوست جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه بعد با انزروت مانع ضرر انزروت و مخرج کرم معده و حب القرع بدستور و بلاد ضرر آن خوردن آن با انجیر و سداب جهت رفع مضرت سموم خواه قبل حصول سم خواه آشامیدن سوخته آن که با پوست سوخته باشند بمقدار یکمثقال با ربوب و در شراب آنجهت قطع خون بواسیر مجرب بالخاصیت خوردن مغز آن مسکن مغص و مصلح قروح بدستور ضماد آن و اکتحال آنجهت جرب و سبل و دمعه مفید حمول سوخته مغز آن با شراب جهت منع ادرار حیض و ضماد آن با عسل و پیاز و نمک جهت گزیدن سگ دیوانه و خوردن با زیره کرمانی نرم سوده با عسل سرشته بر سر و بدن مفلوج و مقلوب یا صاحبان وجع مفاصل بارده حمیات بارده بلغمیه مزمنه بمالند و در حمام یا در خانه گرم و یا در خانه گرمی بر فرش کرمی بر طرف مخالف علت دران هر دو علت و بر پشت و در غیر آن بخوابند و بر خود لحاف بر بینه بنیدازند تا خوب عرق شود پس از آن برآیند خود را از هوای سرد محفوظ دارند و آب بسر نوشند دریکدو دفعه زائل با گر در حمام است و در بیت خار آن روند و برهنه شوند و آنرا گرم کرده بر سر و تمام بدن بمالند و در فالج و لقوه اگر خواهد بطرف مخالف بخوابند و صبر کنند که خوب عرق شود پس آن خور را بآب گرم استعمال آب مطلقاً ننمایند و بر بندد و از هوا خود را محفوظ دارند و ضماد تازه تر آن جهت رفع آثار ضربه و کوفتگی آنجهت ازاله کلف و تشنج و جهت طلای خایه آن ناشته جهت قوبای اطفال و ورم سوداوی کرکه زم شده باشد و بدستور طلای خایه مغز کهنه آن ناشتا جهت ثرب خالص القوبا و جمره و قوبای اطفال التوای عصب و تمدد و تشنج اذاره و بیخ درخت از بردن بلس دوا المنقلب و ورم پستان طلای مغز کهنه سوخته آن بازفت جهت قروح سر و مغز آن لسبب نفت و بهبیت سریع الفساد و مستحاله بخلط مراری خصوصاً کهنه آن و کثار خوردن آن باعث اخراج حب القروح و موجب ورم لوزتین و شبور دهان خصوصاً در محرورین که مصدر الیقان است و مصلح آن آنست که بعد خوردن آن دهن را خوب بشویند و انار ترش و امثال آن بخورند و سکنجبین بخورند و باندک خشخاش خوردن نیز در مصلح آنست و چون متغیر و متکرنج گردد و جرم رنگ آن زبون و با سمیت باشد باید استعمال نمودن آن ابتدای آن قی کردن و ترشی ها خوردن بست و مربای آن با عسل جهت تسکین کرده و تحریک باه بسیار موثر و تلیین طبع مقوی معده و حورد سرکه پرورده آن نار آن با آثار صاحبان ضعف معده و تمیع آنجهت قروح خبیثه و ورد او گذاشتن آن بر دن نجع و در مراهم نیز جهت قروح خبیثه مفید و عصاره پوست آن با رب آنار که طبخ داده منعقد نموده باشد جهت اورام و نغاخ یعنی فضلات حلق مجرب غرغره آب مطبوخ پوست آنجهت تحلیل اورام لثه استحکام دندان و پوست دوم

آنجهت تجفیف جراحات و آشامیدن سائیده آن سه روز جهت نزف الدم و زوال تقطیر البول حادث از استرخا و بدستور حمول آن با مثل آن نافع است از
الدم رحم و چون پوست بیخ آنرا بمقدار نیم اوقیه تا یک اوقیه بجوشانند و آب آنرا بعد بری بعد از طعام بیاشامند قی در رود و اخلاط لزجه بسیار دفع نماید و اوجاع مفاصل
خصوص وجع بطن را نافع بخشند و چون پوست بیرون آنرا در حالت تری و تازگی بکوبند و خبث الحدید سائیده بر آن بپاشند و هر روز برهم زنند خضابی نیکو در رنگ
آن با دوام بهم رسانند و بدستور چون با خبث الحدید و سرکه طبخ نمایند و تا یک هفته در کتاب گذارند و هر روز برهم زنند پس استعمال نمایند و این ابلغ انفع از اول
و مالیدن پوست سبز آن بر مو با دخن از انواع و مسواک کردن پیوسته از آن یعنی مالیدن آن بر دندان مقوی لثه و بدستور مالیدن پوست بیخ تازه آن بر بیخ دندان
یکم تبه بدان منقی دماغ از اخلاط و رافع نسیان و چون پوست بیخ آنرا در روغن زیتون بجوشانند مرهم شود و ضماد آنجهت بواسیر و امراض مقعده بغایت موثر و قطور
آب برگ آن که گرم نموده باشند جهت اخراج چرک گوش و رب پوست سبز آنرا که با عسل یا رب انگور ترتیب دهند جهت خناق و بثور دهان و خون آمدن
از بن دندان و سستی آن و تقویت لثه بعد از طلای پوست تازه آن با مثل آن برگ حنا جهت نزلات و صداع مزمن و شقیقه و فالج و جمیع اوجاع بارده
مانند نقرس و امثال آن نافع و طلای نشاره پوست آن با سرکه جهت سرخ کردن رخسار مجرب یافته اند و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد
زیتون و بریدن مالیدن جهت منع تولید شپش مجرب دانسته اند و شربت آنرا جهت سپرز مجرب یافته و جوشانیدن جوز صحیح در روغنی که طعم آن متغیر شده باشد
و همچنین سایر اطعمه متغیر الطعم باعث رفع تغیر آنست و خواص او از خواص مغز آنست که چون با پس بکوبند یا برس مانند مس را ریزه کند و گویند چون در فصل
خزان بادام را در روغن زیتون بجوشانند بحدیکه سیاه گردد و صاف نموده در شیشه کرده آن درخت آنرا حفر نموده در ریشه قوی آنرا بریده ظرف متصل بدرخت
را دران شیشه کنند بحدیکه ته شیشه نرسد و در روغن باشد پس اطراف دهن آنرا خوب بند نمایند و بخاک بپوشند و نگاه دارند تا زمانیکه بدر درخت بثمر آید پس
شیشه را بر آورند دران شیشه چیزی سیاه شبیه بمرکب خواهد بود و آن خضابی است سیاه نیکو و بدنها اثر آن مینماید و از آن است که احتیاج بمالیدن به مو نیست بلکه
بمحض تر کردن شانه بدان و بر مو کشیدن سیاه میگرداند و چون آن زنبیل بر آمدن در حمام بر اینها بمالند مانع موی سفید گردد و کندی مجرب دانسته و بعضی گفته اند از
خواص آنست که چون در زیر سایه آن بخوابند لاغر میگرداند و شخص نایم بیدار نمیشود و در حالتی که مجنون و حواس باخته باشند و چون خواهند که جوز از قشر
نمایند از قشر رقیق ملاصق مغز آن باید که دراز در ظرف اندک بر آن نمایند پس آبها لند تا پوست آن جدا گردد و روغن آن در خواص مانند مغز گفته است
و محلل و مسخن و آشامیدن آن در سه درهم تا یک هفته جهت برجع ورک مجرب جهت امراض بارده و افرجه بارده نافع و طلاء آنجهت الکلف و نواسیر چشم و کردن اعصاب
در فع اوجاع بارده و زوال قوباء و داء الثعلب و ثمل مجرب و سعوط آنجهت لقوه و فالج و تشنج نافع بدل مغز آن بوزن آنجهت الجفر او بدل روغن آن روغن بادام است

جواز به بفتح جیم و سکون واو و بفتح زای معجمه و الف و باء موحده ها بترکی در ولاج نامند ماهیت آن طعامی است که از آرد و گندم و سبزیها ترتیب دهند طبیعت آن
گرم و تر طب بحسب سبزیها مختلف میگردد و افعال و خواص آن ملین موافق سینه و شش قلیل الغذا و نفاخ و مضر صاحبان باح در طوبت معده

جوز اقم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و الف و سکون راء مهمله و فتح قاف و سکون میم بلغت بربری کنار نامند ماهیت آن بیخ و گیاهی است مستدیر بقدر گردگان سفید و بعض
زرد و شکن و در طعم شبیه بشاه بلوط و باقلا و با اندک تندی و چون خشک شود پوست سیاه رقیقی بر آن ظاهر میگردد و زود از آن جدا میشود و ساق گیاه آن باریک بقدر
و زیاده بر دو رعی و خشن و اغبر و مجوف و گل آن سفید و شبیه بسنبله و تخم آن بسیار باریک و تند طعم و برگ آن شبیه ببرگ زردک در مزارع و جبال بربر
و در لبستان هم میرسد و تا سه سال قوت آن باقی میماند و بعد از آن ضعیف میگردد و بهترین آن سنگین پرمغز تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک
و در آخر سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن محذر و مسکر و مفتت حصاة و مخرج کرم و معده به تخصیص چون آب مطبوخ خشک آن بیاشامند تا آنکه از دو
ترتیب دهند بغایت سوم و ضماد آنجهت تحلیل اورام بلغمی و استسقاء و غیر آن مجرب دانسته اند بحدیکه بسبب گفته اند به تحلیل میبرد و مقدار شربت آن تا شانزده قیراط
مصلح تخدیر آن شیر تازه دوشیده و رب کبابه و سکر آن دو درهم و باعث قی شدید و اسهال و استرخای اعضا و کشنده بختی آب و اطراف و بوئیدن خوشبوها و سرد و تر

آبسرد و عود ساده جوز بوا بفتح جیم و سکون واو و راء معجمه و فتح باء موحده و واو مشدد و در الف معرب زنبویا فارسی و بهندی جائپهل نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در جزایر

و نیز رانزا بنادی نامند بهم میرسد و آن هندر در تصرف و لندیس است که عوام ولند نامند و قومی از نصاری است خود بهار باطراف می برد و می فروشند و نیز بنده و در دکن سونده بغور جائی هست بسیار بلشوه د د جنگل و اشجار صندل هم لست و درین اوقات انگلش نیز که قومی دیگر از انصار لیست نوعی از زبوا یافته و آن طولانی فی الجمله در شکل شبیه بیاد طور غلافی نیز مانند غلاف آن و ازان صاحب دمغ. آن جوز بوا معروف اندک خوبلطیف و در لذت بوا ازان کمتر و در قوت ضعیف تر و درخت جوز بوا القدر گردکان و ازان کوچکتر و برگ آن فی الجمله شبیه ببرگ آن و کوچکتر و باریک تر ازان و ثمر آن بقدر ثمر گردکان کوچکتر با پوست سبز خام و آنرا پوست میباشد یکی خارج و آن سفای سبز و نرم و بسیار لیفی لحمی و ضخیم قریب بسطبری انگشتی چنانچه در بیت آنرا باساخته از انجا می آرند و در زیر آن پوستی لحمی پوستی دیگر صلب اندک صدفی و بر بالای آن لیسباسه چیده و در جوف آن پوست حب صاحب بقی جوز بوا میباشد بقدر فندقی اندک طولانی از فندق بزرگتر و بهترین آن تازه گرم تا خورده سنگین تند طعم در رائحه و آن سرخ رنگ است و قوت آن تا سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم در سوم خشک با قوت قابضه و رطوبت فضلیه و لهذا بزودی آنرا کرم میخورد افعال و خواص آن مفرح و ملطف و مسکر و حافظ حرارت غریزی و هاضم طعام و مقوی معده و دماغ و مری و جگر و باه و مبرد دین جهت صلابت جگر و سپرز و اورام بارده آن و یرقان و خوشبوئی دهان و خرق و بول و تحلیل ریاح و دفع کلف و نمش و غثیان و قی و رطوبت معده و زلق الامعاء و اسهال معتد بار در طب از اله رطوبات متعفنه معده و استسقای لحمی و عسر البول نیز مفید و بریان کرده آن حابس اسهال طوبی و ضماد آن جهت درد سپرز و فالج و لقوه و استرخاء و اورام بارده جگر و اوجاع بارده رطبه و اوجاع و ضعف اعضا حادث از خوردن چوب چینی و یا افسنتین و عسل جهت ازاله کلف و نمش و آثار ضربه یار و غمزا جهت گرمی گوش و اوجاع بارده آن قطوراً و تدهیناً و اکتحال آن جهت تقویت باصره و سبل مجرب نافع مضر محرورین و مصلح و آن کشنیز و مضر جگر و شش و مصلح آن نفخه و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال و اکثار آن مورث سوء خلق و حمق بدل آن بوزن آن بسباسه در صلابات بکوزن آن سنبل الطیب و دهن و عطر آن در افعال مذکوره بسیار قوی تر و گرم تر است آن ازان ضعیف و محلل آن بوزن آن نیز ازان ضعیف تر و جوارش حب دهن و سفوف آن در قرابادین ذکر یافت و جهت منع کرم خوردن آنرا در آهک نگاه میدارند جوز جندم بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه و فتح جیم و سکون نون و ضم دال مهمله و سکون میم معرب گوز گندم فارسی است و گل گندم نیز نامند و نزد عرب مشهور و بمنبع الحبشه و شحم الارض و نزد اهل رقه معروف بخبز الحمام و نزد اهل اندلس تربة العسل است ماهیت آن حجری است شبیه بمغز گردکان که بر روی سنگها متکون میگردد و سفید مایل بزردی و بغدادی و انطاکی می باشد نوشته اند که بقدر دانه نخود سفید مایل بزردی است که در صحرا بر روی سنگها متکون میگردد و انطاکی و مالقی نوشته اند که مختلط گشته با آن خاک لطیف و چون در عسل اندازند بزودی منحل شود و بمقدار قلیل آن حجم بسیار بهم رسد و عسل را غلیظ گرداند و حجم آنرا مضاعف نماید بحدیکه اوقیه آن حجم یکرطل نماید طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و بعضی در اول گرم گفته اند و بعضی در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن نعوظ آور مبهی و منعظ و مسمن و بانه شهوات ردیه گل خوردن و امثال آن و مفتت حصاة و دافع عسر البول و باب جهت قطع نزف الدم و ضماد آن جهت نزف الدم و قروح با وسعته نافع و مغثی و مقی و مصلح آن ریباس و انار شربت آن تا درهم و چون یکرطل در ربع آن رطل عسل و سی رطل آب گرم اندازند و بسیار بر هم زنند و آنرا بپوشند بزودی مسکر و شراب گردد بحدیکه قوی تر از خمر باشد اهل عراق آنرا فضیلت میدهند بر خمر و انطاکی نوشته که صنفی از جوز جندم از ناحیه بربری می آورند و آن کوچکتر و بسیار زرد و قوی با سمیت است استعمال آن بهیچ وجه جائز نیست و بهیچ باه و مجفف و باوجود آن مطفی قوت باه است بسبب شدت تجفیف که دارد و بدین سبب قاطع نزف الدم است چون از خارج بران بپاشند یا مقدار درهم با آب بنوشند جوز الخمس بفتح جیم و سکون واو و زای معجمه الف و لام و فتح خاء معجمه و میم و سین مهمله ماهیت آن رستنی است هندی بقدر فندقی و در نه سیاه و خالدار و پوست آن ناهموار و در جوف آن لعابی بقدر قرطمی و زیاده از پنج عدد نمی باشد و لهذا آنرا جوز الخمس نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن مسهل بلغم و لزوجات و اخلاط سوداویه محترقه و محلل ریاح و مفتح سدد مقدار شربت آن تا دو درهم یا مثقال و مصلحش جوز الزنج بفتح زای معجمه و سکون نون تفاحی طولانی و چهار تخم دارد و دراندرون آن شبیه ببقا فله صغار تیره رنگ و تیز طعم مانند خولنجان و خوشبو نیست آن صحرائی و بری طبیعت آن معتدل افعال و خواص آن

بسایند و مقدار یک دانگ از آن بیاشامند یا آب گرم قولنج ریحی را نافع و مقوی معده است و در جوارشات حاره داخل کرده میشود جوز السرو بفتح سین و سکون
را مهمله و دو او ماهیت آن بار درخت سرو است و خشبی محض طبیعت آن در سوم سرد و خشک و گرم نیز گفته اند و اول اصح است افعال و خواص
آن قاطع نزف الدم و مقوی اعصاب و نشف رطوبات از عروق و مقوی معده و کبد و سپرز و دامعه و ذهن را تیز گرداند و بوی دهان خوش کند و سده
بگشاید و طلای آن با عسل و گلاب جهت شقیقه و درد سپرز و با قوت قابضه و ممسکه حتی ده بین البطن جهت نسیان و سرخ من عسر البول و آشامیدن آن
با شراب نافع و ضماد آن با سیر شیم و اسرارش جهت فتق و چون بکوبند با انجیر و فتیله سازد و در بینی گذارند گوشت زائد بخورد و جلوس در طبیخ آن جهت
برد و معقده و دفع رطوبات رحم نافع مقدار شربت آن یک درهم باعث زردی رخساره و سده مصلح آن با عسل و روغن بادام بدل آن بیخ انار
و نیم وزن آن انزروت سرخ و گویند یک وزن و نیم آن ابهل و بوزن آن نارنج است در حرف الف عین در سرو نیز بعضی خواص آن مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی جوز الشرک بکسر شین معجمه و سکون را مهمله و کاف و آن را تین الفیل و جوز الجبه نیز نامند ماهیت آن درختیست عظیم قریب بدرخت شامی ثمر آن بمقدار
گردگان و اندک طولانی مستدیر و پوست آن از آن نازکتر و سرخ و در سنبله سبز و بعد خشکی تیره رنگ و چین دار میشود و خود بخود از آن جدا میگردد و در
زیر آن پوست صلبی و در جوف آن دو انها شبیه به انهای نارگیل و خوشبو باندک تندی و اهل مصر آن را فلفل السودان نامند و گویند در حدت زیاده
از فلفل است و رنگ آن مایل به تیرگی و تشنجی و سرخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و هضم و مفتح سده و درا
رافع وجع درک و رنگ آن مایل به تیرگی مهیج باه و اشتها و با آب گرم مدر بول و مسقط جنین و در مثانه و آشامیدن آب طبیخ آن جهت تفتیت حصاة و روغن
آن سائیده با صد مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد صاف نموده روغن زیتون بوزن آن در آن ریزند و در قدر مضاعف دیبا با آتش بسیار ملایم جوش دهند
تا آب برود و روغن بماند جهت فالج و لقوه و درد کمر و قولنج و اورام رخوه و اوجاع سائر اعضا مفید مقدار شربت آن تا یکمثقال مضر ریه و مصدع
و مصلح آن کتیرا بدل آن نصف آن فلفل و در تحریک باه ردی و گویند چون آن را با ربع آن فلفل بسایند و در آب کرسنه را جوش دهند تا آب خشک
گردد و مخلوط به فلفل نمایند فرقی چندان نمیکند از فلفل چنانچه بعضی نا مفیدان فلفل را چنین مغشوش مینمایند جوز القی بفتح عین و سکون یای موحده و
فتح با و سکون را مهمله ماهیت آن دانه ایست شبیه بپاله و مدور و در جوف آن مغزی شبیه بدانه آلو بالو و سرخ رنگ و باندک شیرینی و قبضی طبیعت
آن مایل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن قاطع اسهال و یرقان و سین و یا رب مور و جهت اورام باطنی نافع است جوز القطاة بفتح قاف و طای مهمله
و الف و تای مثناة فوقانیه و جوز البری نیز گویند و آن را جوز القطاة که بفارسی سنگخوار نامند بسیار حریص است بخوردن آن و بعضی گفته اند که جوز الانهار است و بعضی
جوز الانهار را غیر آن دانسته اند ماهیت آن دانه ایست شبیه بکاکنج و دو غلافی و در هر غلافی دو دانه کوچک میباشد گیاه آن بر شاخ که از بیخ آن روییده و منبسط
بر روی زمین و پر گره و نرم و برگ آن شبیه به برگ خرفه و از آن عریضتر و نرم تر و مرغب و غبار آلود و منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک طبیعت آن مایل بگرمی
و خشکی افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن با شراب جهت تقطیر البول و جرب مثانه خصوص با آب طبیخ بیخ هلیون و عصاره آن جهت قولنج ریحی و خلطی
و مرکب گویند نافع است جوز القی بهندی مین پهل و بفرنگی نورمطلیه نامند ماهیت آن ثمر درختی است مخصوص به بلاد دکن و هند و بنگاله بمقدار انجیر کوهی
و فندق بسیار بزرگی و پوست آن اندک ضخیم و زرد و تیره و اندک خود رسیده دار و در جوف آن دو پرده و در هر پرده تخمهای ریزه بسیار بهم پیچیده فی الجمله شبیه
به بهدانه و لعابی و مستعمل پوست آن است و بهتری آن تازه کرم ناخورده آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن قی بلغم و مسهل
و جهت امراض باردهٔ دماغی و عصبانی مانند فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس بارد و در طلا جهت اورام اعضا و تحلیل ریاح و نفخ شکم و جذام و دوالی و خنازیر
نافع و چون بیست درم شبت را در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده قدری عسل در آن ریزند و جوز القی را و بامغز دیگری از معیات
اگر خواهند یا قدری نمک سائیده عسل بسرشند و با مطبوخ مذکور بیاشامند خصوصا بعد از آن که شلغم یا شوربا آشامیده باشند بلافاصله یک دو ساعت قی آورد
و مقدار مستعمل آن است و بدستور چون یکدرم آن را یک مثقال در از یانه و آب گرم و قدری عسل همچنین با رازیانه و انیسون با قدر کفایت از آن عسل تنشئة آورد و فضول بلغمی

وصفراوی را دفع نماید و اسهال نیز آورد بقدر قدرت و فصل و طبیعت و همچنین سبّهٔ آن با نمک طعام و ضماد آن جهت تحلیل ورم و نضج آنها و دمامیل و انفجار
آنها نافع مقدار شربت آن یکدرهم بدل آن بوره و خردل هندی و مساوی الوزن سست جوز الکوثل بفتح کاف و سکون او و فتح ثاء مثلثه و بسین مهمله نیز و سکون
لام و آنرا اقراص الملک و بعضی جوز ابقی نیز نامند ماهیت آن ثمر گیاهی است هندی شبیه بنوبر و شکل مستدیر و اندک پهن پوست آن نازک و در جوف
آن غلافی شبیه بغلاف شاه بلوط و لحم آن مانند باقلی و برگ آن شبیه بلبلاب گل آن سفید و مستعمل ثمر آنست و بهترین آن تازه آن طبیعت آن در آخر سوم
گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت مقی و مسهل و منقی بدن از اخلاط ردیه جهت رفع سدد و صلابات و اوجاع بارده و تفتیت حصاة نافع المضار مرخی
اعضا بمرتبه که تا یکهفته بحال نمی آیند بعد از خوردن آن مصلح آن فواکه و ربوب مقدار شربت آن تا یکدانگ و یکدرهم آن کشنده و قی و اسهال مدارک
آن ریختن آب سرد متواتر بر بدن و آشامیدن مبردات مطفیه است جوز الماثل بفتح میم و الف و کسر ثاء مثلثه و سکون لام و جوز ماتم و جوز با ما تاو
جوزمات نیز مرقد و درخت آنرا درخت مرقد نامند و بفارسی تاتوله و بهندی دهتوره و بلغتی استرمونیه و معرب آن کوز ماثل فارسی است ماهیت آن درختی
است بقدر درخت بادنجان برگ آن اندک از آن کوچک خودرو و مزروع و سفید و بنفش میباشد و با بنفش آن کمتر و بهتر از سفید آن خصوص بنفش
مایل بسیاهی آن که ساق و برگ و ثمر و گل آن همه بنفش باشد و گل آن بشکل بوق تا بی و نتای و لبلاب از آن و رازتر و گل نوع بنفش آن مضاعف و تو بر تو از سه
تا پنج گفته اند و بسیار است و ثمر آن بقدر گردگان خاردار مانند ثمر هیدانجیر و در جوف آن انهای بسیار و کوچک اندک شبیه بدانه سماق و اندک خوش طعم مستعمل
تخم آنست و بهترین آن تخم تازه بالیده آن طبیعت آن از در اول چهارم سرد و خشک گویند در خشکی قریب باعتدال است و اول اصح افعال و خواص آن
مخدر قوی مسکر حتی پوست ثمر و شحم جوف و گل آن و مسکن صداع صفراوی و دموی مزمن و حرارت مهیته مفرطه و بغایت منوم در اوجاع حاره و ضماد و جرم آن با پیه
بز و روغن دانه آن جهت بواسیر و اوجاع حاره مقعده و طلای طبیخ آن با سرکه جهت تحلیل و آرام و استسقا و ضربان و قطع عرق و منع تقشیر و ضماد مجموع نبات
آن جهت تقویت اعضا و اشیاءست خصیه منع ریختن مواد باعضا و تخفیف رطوبات غریبه نافع و بستن برگ گرم کرده آن بر چشم صاحب رمد موجب تسکین الم آن و بر سر
جهت درد سر بارد و سدد و نزلات بارده و بر انثیین جهت نزول آب براد ورم و دمامیل جهت تحلیل و بفتح آنها مفید مقدار شربت آن تا یکمد بدل آن نفاخ
دو وزن آن مورث جنون و فکر و فساد مصلح آن فلفل و رازیانه و چون کسی مقدار از یکدانگ بخورد و همچنین گل آنرا بجهت بما آت و مسکرات بنا شد سکر و تخدیر آورد و جمیع اشیا
بنظر او کبود نماید و خیالات فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل او زائل گردد و سخنان پراگنده گوید و چون خواهد که راه رود نتواند که در نشست
نشیند و موش و موریچه در نظر او آید و چون خواهد که بگیرد آنرا خنده بسیار کند و چشمهای او سرخ گردد و تاریک و بسیار دست بجامه و فرش و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی
بگیرد و بالجمله حالتی مانند دیوانگان بهم میرساند در و اکثر عوارض مانند افیونست و لیکن روغن کنجد و ترشیها با این منافات فائدا زد و تریاق تسع جیوة تاسمی بوزه و دن شخص زند و بقعه
برگ آن را اطلا نماید مداوای آن سیر و ترنج خوردن است و خوردن آن بدور روغن گرم کرده و قی کردن و گذاشتن دست و پا در آب گرم و گرم کردن بدن بمالیدن و باان و رفته
و تغذیه باغذیه چرب و شامیدن شراب مقوی و معجون جوز ماثل مسمی بحافظ الصحة و حب الشفاء و حب جوز ماثل و حب بدل افیون جوز ماثلی و حب بیخ جوز ماثل
در حلوای جوز ماثل و دهن آن در قرابادین ذکر یافت جو شیصا بفتح و ضم جیم و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح صاد مهمله و الف لغت نبطی است
و اهل جزیره جوشیا و در شکاین بلاخوز نامند ماهیت آن بار درختی است بقدر نخود و بشکل زعرور و خشخاش و بسیار کوچک بعد رسیدن سرخ و شیرین
میگردد و با قوضت و در ایلول ماه رومی میرسد هر چند در درخت زیاده میماند سرخ تر و شیرین تر میگردد و لیکن قبوضت آن کم نمیگردد و درخت آن بسیار
بلند نمیشود و بیخ بمقدار درخت آلو بالو میباشد و برگ آن شبیه ببرگ سیب گل آن سفید و در بعضی بلاد خزان نمیکند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مشهی و ارفع آورنده و فی الجمله مسمن بدن خوردن آن قبل از طعام و بعد از آن مسکن درد معده و سایل اوجاع بدن خصوصا در دکمر و تهیگاه و هاضم طعام در همه
حال مانع لعص اطعمه در معده مضر محرورین مصلح آن انارین مقدار شربت آن تا سه درهم ست جولائی بفتح جیم فارسی و سکون واو و خفای نون و فتح لام و الف و کسر همزه
و سکون یاء لغت هندیست و بعضی گویند بقلة یمانیه است و ظاهر غیر آن باشد ماهیت بنائی است در هند اکثر مزروع و کول برگ آن اندک شبیه ببرگ ریحان و سبزه و با اندک حدت

دساق آن بسیار بلند نمیشود و بی گل و تخم آن بزه مانند تخم لبستان فروز و چون برگها و سر شاخهای نازک آنرا با برگ شاخها و برگهای تازه میبرند باز میروید و همچنین چند مرتبه
و آن برگها با گوشت بیابانی گوشت بخته و با روغن پیاز بریان نموده پخته میخورند لذیذ میشود و بورانی آن نیز لذیذ میباشد حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفه
نوشته که در شهباز نگاره و از سر در دهیه موسوم تبسر نیز دیده شده و آنرا اسلیماتی مینامند و اهل آنجا آنرا بورانی نیز پزند طبیعت آن در اول گرم و ایل برطوبت
و اهل هند آنرا بتهر میدانند افعال و خواص آن سریع الهضم و دافع صفرا حوالی با پنج آنرا گرفته یکمثقال حفص هندی و یکمثقال تار قیصر آن سائیده حب بندند و
هر حبی بقدر دانه فندقی و هر روز یک حب آنرا با یک آب لبه آب آن بیاشامند جهت بواسیر سائلیه نافع و مجرب و لیکن در ایام خوردن آن اجتناب باید از خوردن و دهن
مفره بواسیر و چون بیخ آنرا البساید و برعرق بدن ضماد نمایند نفع می‌بخشد آنرا فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة جنیت بفتح جیم و سکون یای مثناة
تحتانیه و خفای نون و تای مثناة فوقانیه ماهیت آن درختیست و بسیار بزرگ نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ تمر هندی و گل آن بنفش و تخم آن در غلافی
مانند باقلا و از آن باریکتر طبیعت در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آب برگ آن مسهل بلغم و قاتل اقسام دیدان چون بیخ ناشتا
اول اندک شیرینی بخورند و بالای آن مقدار هفت هشت مثقال آب برگ آنرا خالص یا در آنکه آب داخل نمایند بیاشامند اقسام کرم شکم
را دفع نماید و مجرب دانسته اند ضماد برگ تازه گرم کرده آن جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و از گل آن کلغه زنگ میتوان نمود و رنگ آن ارغوانی
میباشد و لیکن ثبات ندارد و لیکن برگ درست گرم کرده آن جهت تحلیل نزول آب در هر عضو که باشد کوبیده یکطرف آنرا پخته مانند گرده نان یک روغنه جهت
تحلیل نزول آب در بیضه گرم کرده بدان پخته آن جهت تحلیل اورام بارده و نضج دمامیل مفید و تخم آنرا چون سائیده بر ناصور و زخمهای کهنه
بمالند و فتیله آلوده در جوف آن گذارند نافع جیدار بکسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح دال مهمله و الف و راء مهمله لغت فارسیست ماهیت
آن نباتی شجریست برگ آن مانند برگ بلوط و با شدت سبزی مائل بزردی و بر و شبنمی می‌نشیند و از آن دانه سرخی بقدر عدسی منعقد میگردد و سرخی آن
زیاده میگردد تا آخر آبار باماء آبی میماند و آنرا حب العرمز میگویند و درخت القافات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ثمر آن بقدر بادامی و مائل بمدور
طبیعت نبات آن سرد و خشک در سوم افعال و خواص آن چون برگ خشک آنرا سائیده یکمثقال با آب سرد بخورند امساک البطن نماید و چون
با عسل و روغن گل لیسند و دو مثقال آنرا بخورند زحیر را دفع نماید و دور آن جهت التیام جراحات و طلاء آن جهت تقویت اعضای مسترخیه و ضماد
برگ تازه آن جهت تحلیل اورام حاره و تسکین اوجاع و زیادتی آن و تهک غضل مجلوس و طبیخ آن جهت تجفیف رطوبات رحم بمقدار شربت آن یکمثقال جکلک
بکسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف و فتح لام و سکون کاف لغت ترکیست ماهیت آن ثمریست شبیه بدل کنجشک و در جوف آن دانهای
ریزه شبیه بدانهای که در توت میباشد و رسیده آن سرخ تیره و چاشنی دار و در بو شبیه بخربزه کرک که لذید و گیاه آن بقدر شبری و بنیاد آن او برگ آن
شبیه ببرگ گلشخ و باندک خار و گل آن مانند و یا بنجال و گل بنفشه سبز و در نکابن لیدانه و لیدانه و در دیلم جیل و در سبزی گیسلاد و مازندران خربزه گاو
نامند و این تلمیذ میجو تو نامیده است و گیاه دیگر که دائم سبز است و دانه سرخ شفاف بقدر نخودی و از وسط برگ آن بیخی مانند موی
باریک متصل و برگ آن بقدر درهمی و با تقعیر و انتهای آن مثل سر سوزن و از جمله خارهاست و آنرا بجون نامند و هر دو قسم آن در طبرستان
بهم میرسد و اخیر را در نکابن خر نامند و آنه دانه آن نیست طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مقوی دل و مطفی صفرا و در طلب بدن و جهت ازجه
سوداویه و خفقان و سعال یبسی و جرب حکه و بواسیر و تصفیه خون و جدری و حصبه نافع و در جمیع افعال گیاه آن مثل علیق است باب ششم در بیان
ادویه که حرف اول آنها حاء مهمله است فصل الحاء المهملة مع الالف حا اقطی بفتح حاء مهمله و الف و کسر همزه و سکون قاف و کسر
طاء مهمله و سکون یا بغدادی گفته لغت یونانیست و یونس اقطی نیز نامند و آن سیوقه است ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر کبیر آن به بزرگی شجر میشود
شاخهای باریک طولانی چهار عدد و زیاده نمیشود و برگ آن مشرف و بقدر برگ گردگان صغیر آن بمقدار شبری و شاخهای آن باریک و برگ آن مشرف و بقدر برگ بادام و گل
او سپید و ثمر هر دو بمقدار الیلم و در جوزا میرسد و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مخرج اخلاط

اعلام لازجه و رطوبات غلیظه و مفتح سده و مزیل استسقا و اوجاع مفاصل و نقرس ضماداً و طلاءً مجرب و محمول آن بجهت اوجاع رحم و امراض مقعده و نواصیر متوجه و حب آن را بیوت و در اوقات حیض بلع نمایند منع آبستنی نماید و مجرب و مضمضه آب آن بجهت استرخاء لثه و کرم دندان و طلای آن بر موی باعث سیاهی عامه و اسقاط آن مسعوده آن سنه رو ... باعث زوال حمرت عین مضر به مصلح آن خل مقدار شربت آن تا یکدرهم حاج بفتح حاء مهمله و الف و جیم بلغت فارسی خار شتر و ترکی و کیانی و هندی جواسا نامند ماهیت آن گیاهی ست که ترنجبین بر آن در خراسان منعقد میگردد و بغدادی نوشته که اسم خار عاقول است غلط کرده کیکه آنرا لخنچه دانسته طبیعت آن گرم و بسیار خشک بسر دنیز گفته اند افعال و خواص آن رادع و بفتح دجالی و تریاق سموم و شرب و ضماد و بخور آن رافع بواسیر و اکتحال عصاره آن جهت باعث خفیف چشم و بطلوس نه قطره آبش بعو آنرا در بینی ناشتا و بعد یکساعت استنشاق روغن بنفشه نمودن جهت رفع صداع مزمن مجرب دانسته اند و دخن آن که از آب برگ تازه آن ترتیب دهند جهت وجع مفاصل و جمیع علل بارده نقابت موثر و شگوفه آن بجهت بواسیر نافع است حجارشا بالفتح اول و الف و فتح شین معجمه و الف بیونانی توس و در مغرب معروف بحجر الحمیر است و در بیت المقدس حوالی در مواضع سنگلاخ بسیار میرسد و ماهیت آن نوعی از بودنه کوهی است شبیه بحجر و بقدر یک شبر و شاخهای آن باریک پر برد و بران زغبی مانند پنبه و گل آن ریزه و مدور و مایل بغبشی و سرخی و تخم آن کوچکتر از تخم ... و بنبت آن بسنگلاخها طبیعت آن در سوم سرد و خشک شیخ الرئیس و بغدادی و صاحب شفاء الاسقام و دیگران گرم و خشک در سوم و افعالی در دوم دانسته اند افعال و خواص آن ... قوی مدر بول و حیض و عرق و شیر و مخرج جنین و مشیمه و مفتح سده احشا و منقی سینه و ششش جهت ضیق النفس و سرفه و تقویت معده و کبد و طحال و گرده و تحلیل خون منجمد و تریاق سموم بارده حیوانیه و نباتیه و حابس نزف الدم و مقطع و مسهل بلغم و مجرب و اقسام کرم معده و شکوفه خالص آن مسهل سودا و دایم بقوام انتیمون با نمک طعام و سرکه باعث زیادتی تلطیف و تقطیع آنست و چون دو درهم حاشا را با نمک و سرکه بیاشامند اسهال کیموس بلغمی نماید و چون دو مثقال آنرا با عسل بسرشند و با آب گرم بیاشامند جهت فالج و لقوه و نسیان و کزاز و صرع و تقویت گرده و باه و رفع درد دهن و حلق و نفث بلغم و بفتح قولنج نافع و چون قدری قلیلی در طعام داخل کنند مانند سبزیها و بخورند ضعف چشم را نافع بود و قوت باصره را مدد دهد و ضعف معده و دیگر حوادث از اخلاط فاسده را زایل کند و اعانت بر هضم غذا نماید و آشامیدن طبیخ آن با عسل جهت عسر التنفس و نفس انتصابی و اخراج حیات و ادرار حیض و بول و اخراج جنین و مشیمه و سعوط آن با عسل جهت اسهال نفث بلغم و فضول بجهت در سینه و سرفه و ضیق ضماد آن با سرکه جهت تحلیل اورام بلغمیه تازه و تحلیل خون منجمد در اعضا و قلع ثآلیل و تماثیل بر آمده یا لبکه بنرمی افروخود با سنا مانند و با سویق و شراب جهت عرق النسا و امثال آن نافع و صحری آن جهت مضر و عین نافع و باعث افاقه اطبا دست لویند چون زن را صرع و ریح ها شاد البنو امانند که دو آن بمشام او رسد افاقه آید علامت برانست مضر به مصلح آن نعناع مقدار شربت آن از دو مثقال تا پنجدرهم بدل آن در تنقیه نمودن آن افتیمون و در تنقیه غیر یکوزن هیم آن سعتر و چون یکوزن آن را با ده وزن آب انگور بجوشانند تا ثلث بماند در جمیع افعال قوی تر از جرم آنست و شراب آن که صد مثقال آنرا کوفته بجهت در لته بسته در خمرة ربل آب انگور در خم کوچکی انداخته آن لبسته بگذارند تا خمر گردد پس استعمال نمایند جهت تقویت هاضمه و رفع سوء الهضم و سقوط اشتها و اوجاع عصبانی و بروت در سائر اوجاع حادثه ها دون تهیگاه و قسعریره تهای بارده و دفع ضرر سرکه هوا و بردشتی و سموم بارده حیوانیه و نباتیه بغایت موثر و حاشا در جمیع افعال قوی تر از صعتر است حاشیش بفتح حاء مهمله و الف و کسر شین معجمه و سکون مثناة تحتانیه و سکون شین معجمه بلغت فارسی است حسن یوسف نامند ماهیت آن چیز لیست مانند موم که در آبها منجمد میگردد و رنگ آن مایل بسفیدی و بد مزه مایل بشیرینی و تندی و آنچه بتحقیق پیوسته و آنها الیست بسیار ریزه سفید از خشخاش ریزه تر و صلب بهندی تخم کرلی نامند طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن بسیار تند و تیز تر از فربیون و مقی قوی چون بیاشامند شخصی که بوجع شدید باشد مقدار نیم درهم آنرا با آب گرم قی شدید آورد و چیزی شبیه بخون قی نماید و بجهات باید از آن و ضماد آن جالی و سرخ کننده رخسار و مستعمل زنان است و جهت امراض بارده استعمال آن از خارج بدن مجوز و خوردن یکدرهم آن کشنده بقی مفرط و احراق و لهیب احشا و خناق و اختلاط ذهن و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دو شیدن و پیاله النشعیر در روغن بادام

وسویق آرد جو سرد کرده بر دوف بجرد وجلاب سرد کرده دوغ گاو یا قرص کافور است حاما سوقی بفتح حاء مهمله والف وفتح میم وضم سین مهمله وسکون واو وکسر قاف وسکون یای ماهیت آن نباتی است منبسط بر روی زمین بقدر شبری وشاخهای آن پنج شعبه بقدر یک انگشت رسته با برگهای ریزه وگل آن سفید از شاخهای آن شیری بقدر نلفلی میرود بدو چون قطع نمایند از آن لبن جاری میگردد طبیعت آن گرم وخشک در اول افعال وخواص آن جهت لسع عقرب شرباً وضماداً مجرب در تو نیز جهة اصلاح رحم مفید است فصل الحاء المهملة مع الباء الموحدة رحباب بضم حاء مهمله وفتح رای مهمله وفتح بای موحده والف بای موحده ماهیت آن حیوانیست بسیار کوچک سیاه شبیه بعقرب از جعل باریکتر ودر غیر بیت الخیر بهم نمیشود چون کسی را بگزد دوا آنرا میکشد در آخر روز نشانه گزیدن صاحب آنرا سرخی چشم وکرب گرمی واضطراب قلب عارض میگردد وعلاج آن خورانیدن مخدرات قوی مانند کافور وامثال آن است حباب بفتح اول وثانی والف دکسر حاء مهمله وبای موحده وبفارسی کرم شب تاب وبهندی جگنی نیز نامند ماهیت آن حیوانی است از مگس کوچکتر واندک باریکتر واغبر وزرد ودر مقدم شکم در نهایت سبزی ودر زیر بال آن مستور وچون پرواز کند مکشوف گردد ودر شب مانند اخگر میدرخشد طبیعت آن گرم وخشک حاد واز ذراریح قوی تر افعال وخواص آن سه عدد آن قتال دکبد مقطوع الراس آن خشک شده باشد باد وازده مثقال لقیع حلبیت چون سه روز بنوشند جهت اخراج سنگ گرده ومثانه مجرب دانسته اند وقطور کبید وخشک سائیده آن با روغن گل جهة اخراج چرک گوش وزوال کری آن با صبر سفید آب جهة استفاط دانه بواسیر وگویند چون آنرا در روغن کنجد انداز وآن روغن را بر صورت بمالند باعث دوستی با مردم وقضاء حاجات حاجات است حباری بضم حاء مهمله وفتح بای موحده والف وفتح راء مهمله والف بفارسی هوبره وبترکی توغدری وبهندی حرز نامند ماهیت آن مرغیست بری ومنقار آن بلند ویابای آن دراز وسه نوع میباشد یکی بزرگ ابلق اندک بزرگتر از خروس خانگی ودیگری خاکستری رنگ منقش بسیاهی از آن نوع اندک کوچکتر ودیگری بسیار کوچک که بهندی تکنامند باسر لام طبیعت آن در آخر دوم گرم وخشک افعال وخواص موافق مبرودین وگوشت وپیه آن جهة ربو وضیق النفس ومهر وبرده سنگدان آن جهة حصات آن واکثر امراض سینه واکتحال با مثل آن نمک جهة ابتدای نزول آب بغایت نافع وچون پیه آنرا با اندک نمک وسنبل سرشته بقدر نخودی حب ساخته خشک کنند وپنج عدد آنرا فرو برند در قطع اسهال دوری که دو نامند بعدیل است وخون آن تا سه مثقال با آب شراب جهة ربو وعسر النفس وخاکستر آن جهة ناسور ضماداً نافع وگوشت آن دیر هضم ومضر محرورین ومصلح آن سرکه ودارچینی است وگویند چون ناخن آنرا با موزن آن حب البنسم سائیده با عسل بکسی بخورانند باعث محبت مفرط میشود وتعلیق آن موجب قبول وتعلیق چشم راست آن رافع چشم زخم وتعلیق سنگدان آن بهم میرسد قاطع رعاف در بقیه آن خصائص عجیب است حبجبو بفتح اول وسکون ثانی وفتح جاء مهمله وضم بای موحده وسکون واو ماهیت آن ثمر درختی است در حجم وعمان ببزرگی درخت نارجیل ولیکن لیف ندارد ومستعمل ثمر آنست که بزرگتر از ثمر نارجیل است وپوست آن نازکتر وچون بشکنند از جوف آن بقدر نخودی بزرگتر از آن چیز نرمی شبیه بآرد اغبر اللون مائل به ترشی با قبوضت بسیار بر می آید مادام که در پوست است قوت آن تا یکسال باقی میماند وچون برخورانده ورند تا یکسال طبیعت آن در دوم سرد ودر دوم خشک افعال وخواص آن قاطع اسهال مزمن ونزف الدم وتشنگی والتهاب صفراوی وقی وغثیان وچون بکیفیته بدان مداومت نمایند جهة رفع صداع حار ومنع تصاعد بخارات بدماغ وسدر ودوار وبا عسل جهت زحیر ورفع مضر سینه وصوت ومورث سعال مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درهم بدل آن سماق است ودر هند وبنگاله ثمری شبیه بدانچه مذکور شد بهم میرسد ولیکن درخت آن شبیه بدرخت نارجیل نیست بلکه شبیه بدرخت بیل است ودر هیئت وثمر اندک کوچکتر وبرگ آن نیز کوچکتر از برگ آن وتخم آن کوچکتر از نخود ومغز آن ترش وبا قبوضت وبعضی نوع آن اندک چاشنی دارد وآنرا بهندی ودر بنگاله کویته دکته بیل نامند وانشاء الله تعالی در حرف الکاف مذکور خواهد شد حبج بفتح حاء مهمله وبای موحده وراء مهمله سکون جیم ماهیت آن مرغیست معروف شبیه بچکاور واز آن کوچکتر ودر کنار آبها میباشد طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن غلیظ مولد خون سوداوی مصلح آن مهرا پختن با مصطکی ودارچینی وسرکه ومری واشتر غاز وسیر وروغن خوردن است واگر اندک روغنی بر آن مالیده بریان نمایند بدنیست ومجرب است حب لبان بفتح حاء مهمله وضم بای موحده مشدده والف ولام وفتح بای موحده والف ونون بهندی بکاین وبفرنگی نوازانکو ن

تا ورنامند ماهیت آن ثمریست کوچکتر از پسته و مدور در غلافی مانند غلاف لوبیا و باندک تلخی و پوست آن سفید رقیق و درخت آن بزرگتر از درخت
گز و برگ آن شبیه ببرگ بید انجیر و کوچکتر از آن و بسیار سبز و گل آن زرد و رنگ مانند ریمان دراز و دو گویند برگهای لطیف شاخهای آن بسیار سفید میباشند بجای آن انجبار دیگر
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و سپرز و مسهل بلغم خام و عصاره آن مقوی آشامیدن جرم آن با آب و عسل جهت سپرز و ربو
و فضلات آنجنه رغات و بنود آن نیجة آستحکام لثه و ضماد آنجنة تحلیل اعدام صلبه و تسخیر مفاصل و سعفه و صلابت جگر و سپرز و دفع مواد سوداویه و بلغمیه و کلف و جرب و حکه و بارل
جهته نافی لیل نافع و مغنی مضر جگر و معده و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن یکوزن و نیم آن سلیخه و عشر آن لسباسه در روغن آن جالی و محلل
و تطور آن جهته درد گوش و دوی و طنین تمریخ بدان جهت رفع تاثیل و شقاق مزمن و نرم کردن عصب و درد دندان و اوجاع بارده و فالج و امثال آن
و تحلیل ورم جگر و سپرز و بواسیر و با مصطکی و جهت قی بلغمی و ضماد آن با عسل جهته نزلات بارده و سرد دماغ و جرب و حکه و تقشیر جلد و قروح نافع و آشامیدن
یکمثقال آن با آب و عسل مهیج قی و مسهل با آب سرا جهته تنقیه جگر و سپرز و بقدر درهم آن مسهل رطوبات رقیقه مضر معده و مصلح آن انیسون چون داخل جوب کنند
هنگام نمیگردد حب بلسان بفتح حاء مهمله و کسر باء موحده مشدده و فتح باء موحده و لام و سین مهمله و الف و نون ماهیت آن تخم درخت بلسان است بقدر فلفلی
و بزرگتر از آن اندک مائل بطول و رنگ آن اشقر اندک تغیل لون و مغز آن سفید و طعم آن تلخ و فرق میان آن و تخم لبشام آنست که تخم لبشام بهمزه و مغز
و مدور است و گفته اند بالفعل چون حب بلسان و درخت آن مفقود است تخم لبشام را بدل آن میکنند و بدل آن نمیشود طبیعت آن در آخر دوم گرم و
خشک افعال و خواص آن مقوی معده و رافع برودت آن و مقوی هاضمه و با قوت تریاقیه و مجفف رطوبات معده و امعا و رافع صرع و سدر و درد سر کهنه
و نزد و خفقان و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و سرفه و دوام ربو و درد معده و تحلیل ریاح و نفخ و تفتیح سده جگر و استسقا و عرق النسا و گزیدن هوام و حبس البول
و احتباس حیض و داء الثعلب و داء الحیه و تقویت بیخ موی و تبخیر و ضماد آن نافع و جلوس در طبیخ آن جهته انفتاح رحم مضر مثانه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا
دو درهم بدل آن یکوزن و نیم آن عود بلسان و اگر نباشد بوزن آن سلیخه و عشر آن لسباسه و در تریاقیت هموزن آن زراوند طویل و حب الغار بهمت
و در بلسان نیز بعض خواص آن مذکور شد حبة الخضراء بفتح حاء مهمله و باء موحده مشدده و ضم تاء مثناة فوقانیه و الف و لام و فتح خاء و سکون ضاد معجمتین و فتح
راء مهمله و الف ماهیت آن ثمر درخت بطم است که بفارسی شقر نامند و در بطم خواص درخت آن مذکور شد و حبة الخضرا را بفارسی بن نامند و دو نوع
است یکی نوع را شادبن گویند و این کوچکتر و پوست آن نازکتر بحدیکه با پوست توان خائید و خورد و دوم از آن بزرگتر و پوست آن
صلبتر و این مؤلف گفته که این زمان سه نوع است بدین قسم که درسال در دو نواح آن درخت بن را با پسته پیوند میکنند ثمر آن بزرگتر و لذیذتر میشود
و آنرا آنگاه خنک مینامند و بهترین آن سبز تازه بزرگ دانه آنست و درخت شاه بن را ضرو نامند و ثمر آن در خوشه میباشد و خام آنرا انبشته نامند و در
نامند و در آب و روغن و بدارق داخل می نمایند برای نیکوئی طعم و رائحه و تقویت معده درخت شاه بن را ضرو و صمغ آنرا صمغ الضرو گویند و در حرف الضاد
خواهد آمد ان شاء الله تعالی طبیعت تازه آن در اول گرم و در دوم خشک آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح مقوی خواص و جگر
و سپرز و مهیج باه و مسمن بدن گرده و مسکن اوجاع باطنی و مفتح سده گرده و مخرج رطوبات سینه و شش و منقی بدن از فضلات بلغمی و مفتت
حصاة و طین صلابتی که از صدمه ضربه بهم رسیده باشد و مخرج اقسام کرم معده و مدر بول و حیض و خون بواسیر که منقطع شده باشد و مسخن
گرده و معده و محلل نفخ و ریاح و شیرآدو باقوت قابضه جهته فالج و لقوه و سرفه و خفقان و درد کمر و دلغیت و قولنج و غشی و استسقا مفید و با دام
استسقا مفید و با دام شکر جهت تسمین بدن و تقطیر البول و با شکر آشامیدن جهته درد سر و تنقیه جگر و گزیدن افعی و تریاق نافع در داخل نان کردن با عسل
انهضام و دوای مضر آنست و مضر محرورین و بطی الهضم و رد الکیموس و مصدع و مضر دماغ و خشار حار و اکثار آن باعث جوشش دهان و ابطال شهوت
طعام مصلح آن گلاب و شب سیاه و رب فواکه حامضه و سکنجبین گویند کتیرا و گویند خمره بنفشه مقدار شربت آن از ده تا بیست درهم تا پنج درهم بدل آن مغز بادام تلخ
یا پسته یا مغز گردگان و گویند بوزن آن حب البطم ادبست ضماد آن منضج جراحات صلبه و طلای آن منقی و جهته کلف و شقاق لب مفید و طلای سوخته آن برداء الثعلب با عسل

خصوصاً موی سر و برگ آن زیتون خشک نموده بکوبند و برموی خلاف سازند موی بماند و دراز گرداند و مداومت و اغتسال با آن در حمام مانع نزلات و تقویت مجرب و برگ آن در اول گرم و خشک و مقوی بدن و جهة دفع رائحه کریه بدن و گریزانیدن هوام و نگاه داشتن چوب آن با خود جهت تعفنات و نجاسات و بخور پوست آن جهت گریزانیدن هوام و لسبه مجرب دانسته اند و چون با عسلگی دقسط در روغن بجوشانند جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و مفاصل و اورام و جبر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است شرباً و طلاءً و مرهماً و ضماداً و صمغ آن جهة تحلیل رطوبات اذن و جهة قروح ریه و سرفه مزمن و تلیین بطن و تهیج باه و دلخیر انعی مفید حب الراس بفتح اول و ضم ثانی مشدده الف و لام و فتح راء مهمله و الف و فتح سین مهمله و سکون نون مهراز بسیت احبل و زبیب بری و اسطافیسا اغریا نامند و ابن بیطار گفته که معنی آن زبیب الجبل است و بغدادی گفته که نیست چنین ماهیت آن دانه الیست شبیه بمویزج و اصغر از تلانی شبیه ببستر طعم و بهمن باندک تندی و تلخی و عطریت و مدور نیز گفته اند و از کوهستان فارس آورند و از کردستان و همدان نیز و گل آن شبیه ببسدین و دراسن در حرف الرا مذکور خواهد شد و گفته اند برگ آن شبیه به برگ کرم بری و شاخهای آن بر گشته و شاخهای آن ایستاده و سیاه رنگ است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مهی و مقوی مو و مانع ریختن آن و جهت امراض بارده نافع شرباً و طلاءً و غسولاً مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن سن بقدر نموزان و صاحب تحفه نوشته که مؤلف ما لا یسع و غیره مویزج را حب الراس دانسته اند و اشتباه ایشان بجهت مشابهت این با حب الرشاد بیاس بکسر مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح یاء موحده و الف و سین مهمله بفارسی تخم ریباس نامند و بهترین آن تازه است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و جهت قی صفراوی و جرب و حکه شرباً و ضماداً نافع بدل آن تخم حماض بستانی است حب الزلم بضم زای معجمه و فتح لام و سکون میم ماهیت آن تخم کنگر است چنانچه بعضی توهم نموده اند و ابن بیطار نوشته که ابن وافد گفته که آن جنسیت حرب بغیر ملیح اندک بزرگتر از نخود و ظاهر آن زرد و باطن آن سفید خوش طعم و لذیذ و از طبادیر بربر آورند و نزد ما آنرا فلفل السودان خوانند و غیر آنست و بغدادی نوشته که آن جنسیت بیابنی بزرگتر از نخود و در بیخ خوشبو و خوش مزه و شیرین پوست آن مایل بسیاهی و در شهر و در مصر بهم میرسد و دوم اندک طولانی و کوچک زرد رنگ و از مصر و بربر آورند لیکن آن کمتر از زرعی و سرگین شدید مانند درهم طبیعت آن در دوم گرم و تر و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن محرک باه و مسمن و مدر و مقوی جگر ضعیف و دافع خشونت سینه و سعال و امراض سوداوی و حرقة البول شرباً و چون بخایند در کاغذ بمالند آنرا زائل گرداند مقدار شربت آن جهة تحریک باه تا هفت مثقال بدل آن حبة الخضرا مضر حلق است و مولد سده مصلح آن سکنجبین است حب السمنه بکسر سین مهمله و سکون میم و فتح نون و ها و آنرا شاهدانه بری نیز نامند و در فارسی نقل خواجه گویند ماهیت آن دانه الیست بقدر فلفل مستدیر سیاه رنگ املس و مغز آن سفید شیرین با دهنیت نبات آن بقدر ذرعی و شیر دار و برگ آن سفید و اغبر منبت آن صحراها و بیابانها طبیعت آن گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آشامیدن شیر مغز آن با ماء العسل مسهل بلغم برفق و چون آنرا بگیرند در آب آرد و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن کنجد تازه و در آن بپزند و بلنج خایند تا مانند حریره و فالوده و حلوا گردد و تناول نمایند جهت تسمین ابدان مهزولین و صاحبان برد و پیش از آشامیدن آب برگ درخت انغنقار ربع رطل جهة اسهال بلغم و صفرا با هم نافع مقدار شربت از مغز آن تا ده درهم بدل آن دو کنبه یا لنا حفه و تغلیل و بطی النزول مصلح آن سکنجبین عسلی است حب العزیز بفتح عین مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و زای معجمه ماهیت آنرا انطاکی مانند ماهیت حب الزلم نوشته و بغدادی دو نوع گفته نوعی را اهل مصر در اسکندریه زراعت می نمایند در بالستان هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن مسمن بدن و گرده لاغر و مولد خون صالح جهة تقویت باه و کبد ضعیف و حرقة البول و خشونت سینه و سرفه و امراض سوداویه مانند جنون و اکثار آن مضر ملق و ثقیل و مولد سده و مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا ده درم و از ده مثقال بدل آن حبة الخضرا و بهترین طریق استعمال آن از برای تسمین بدن آنست که آنرا بکوبند و در آب بخیسانند تا یک شب بعد از آن بمالند و صاف نمایند و با شکر بیاشامند حب القاب بضم قاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه معرب از کاغذ هندیست حکیم علی در شرح قانون نوشته که آنرا بهندی کلیجی نامند بضم کاف و سکون لام و یاء مثناة فوقانیه و خفا و سکون یا و کلیه نیز و قسم را و دیگر قسم را اربی بیان و فارسی چیم غربی این قسم را بغزلی کالسر البحر نامند ماهیت آن نوشته اند که دانه الیست سیاه و مایل بسبزی و بطی شبیه و تخم کتان و از آن بزرگتر و مایل بتندی و شیرین و در حب

خراراتی میکنند وانچه در بنگاله دیده شد نخانست بلکه دانه الیست اکثر سفید مایل بزردی و بعضی مایل بسرخی و بعضی تیره و مغبر قبیح اندک طولانی بقدر دانه عدس
وحلبه و مغز آن دو پارچه و سفید رنگ طبیعت آن گرم در سوم خشک در دوم وگویند گرم در دوم مایل برطوبت است افعال و خواص آن بغایت
مفتت حصاة گرده و مشتهی طعام و رافع فواق و امراض چشم و مدر بول و حیض و ملین طبع و مجفف منی و بواسیر و مفتح سده و مسهل و قولنج بلغم و شاید بطبیخ آن
دبابا ادویه بلیله بگیرد و چون سه شش مثقال آنرا با شش مثقال تخم شلغم در هفتاد و پنج مثقال آب جوشانده بهند آب آنرا اخگر تابست و پنج مثقال آید بعد صاف
نموده و دو از ده درهم مثقال آنرا صبح ناشتا بگیرم و دوازده نیم مثقال را شام نیز بگرم نموده بنوشند جهة تفتیت و اخراج سنگ گرده و مثانه مجرب است
و ضماد آن جهة نیکوئی رنگ رخسار و دفع بواسیر نافع و مضر ریه و مصلح آن عسل مقدار شربت آن یکدرهم با آب برگ ترب برای تفتیت حصاة چنانچه در سنگ
تراشان او بیده و در آب جوشانده بر سنگ بسیر میریزند نرم میشود و با سانی بریده میگردد و اهل هند را عقیده آنست که چون بگویند بر سنگ عمل کند سنگ را
قطع میکرده اند حب الکلکی بضم کاف و فتح لام و بار ماهیت آن حب نانخواه است و در حرف الالف ذکر یافت و آن تخمی است شبیه بگرده کوچکی از باقلا بزرگتر
و مایل بطول و در وسط آن خطوطی در رنگ آمیزی با الوان مختلفه و قوت آن تا سه سال باقی میماند بهترین آن ماخوذ در بنگاله و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه
نوشته که بهندی کوبخ نامند و گیاه آن اکثر آن شبیه به عشقه لیکن و برگ آن زرد و ریزه و برشاخ شبیه بگل لسان الحمل که بر روی هم می بندد و بر و گلهای زرد و ریزه
وتخم آن در غلافی مانند غلاف باقلا بسیار بزرگی و بر غلاف خارهای ریزه که چون بر بدن رسد سوزش کنند و خارش بسیار نماید طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول
خشک افعال و خواص آن مخدر و مسکن حالی آثار دمعی بلغم بقوت با آب گرم و آشامیدن یک مثقال آن با شراب مسمی بفلونیا که آب انگور و
روغن بست جهة نبود اخراج مشیمه و جنین در راحت و نیم مثقال آن با شراب جهة صداع بارد و خوردن هفت عدد آن و بخور هفت عدد آن
و بدستور تعلیق آن جهة اخراج مشیمه و جنین و عسر ولادت دانسته اند مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکدرهم و زیاده آن مکرب و مغثی و تا ده درهم کشنده و مصلح
آن روغنها و صمغ عربی و مصطکی است حب المحلب بفتح میم و بکسر نیز آمده و فتح اصح اوست و سکون حای مهمله و فتح لام و بای موحده و بفارسی پیوند
مریم و بهندی کیوری نامند ماهیت آن حب درختی است شبیه بدرخت الطم و تا یک قامت انسان و زیاده بر آن و برگ آن را شبیه به برگ بید و از برگ زردآلو کوچکتر
و خوشبو و چوب آن نیز خوشبو و لهذا قصاران اهل نهادند جهة کوبیدن تیاب از آن میسازند تا بوی آن بمشام رسد و بسته نماند و گل آن سفید و حب آن
بسیار خوشبو با تلخی و بر سر شاخهای آن میرسد و بقدر حب البان که غاز نامند و بهندی مشکدانه و پوست آن سرخ مایل بسیاهی و مغز آن سفید با تندی طعم و
چرب و اهل اکثر خوشبوئیها مینمایند و روغن آنرا نیز میگیرند و بهترین آن تازه بالیدن سنگین خوشبوی بسیار چرب است که مغز آن در سفیدی مانند
مروارید باشد و بدترین آن سیاه آن و منبت آن طارمی کوه و بلاد شیراز در نیریز اند میرسد و اکثر از آذربایجان و نهاوند می آورند روغن آنرا نیز
از نجا و انطاکی نوشته که پوست آن مسهل و یا البته است و صاحب تحفه نوشته که در گرم سیر یافت نمیشود و در بلورستان آسیابی دار آن را محلب گویند طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و خشکی آن کمتر از گرمی و با قوت محلله و مغریه و قابضه افعال و خواص آن اعضاء الرأس و الصدر و القلب و الغذا و النفض و مغز آن
خواص جهة اخراج رطوبات غلیظه از سینه و ششش و خفقان و ضیق النفس و غشی و مقوی جگر و سپرز و مسکن اوجاع باطنی مانند تبطحال و گرده و ظهر و قولنج و درد پهلو
و امثال اینها خصوصا با ماء العسل جهة آنکه محلل ریاح غلیظه است و مدر بول و حیض و مفتح سده گرده و مخرج اقسام کرم معده و رافع تقطیر البول و مهی و حابس اسهال
و مو بهتر از گل مختوم است چون اکحال آن کنند باعث سرعت التیام آن گردد و مدیت و اغتسال آن با حمامات ولادت است الزینه و دال و جاع و غیرها لای آنجهة
و مجرب صاف کننده بشره و طبیخ آن جهة نقرس و تحلیل صلابات حادث از صدمه و مفرح بیرجند کشته شده باشد و تقویت اعضاء ضعیفه خصوصا با آس و
ضماد آن نیز جهة نقرس و اوجاع بارده نافع مقدار شربت آن از سه درهم تا یکدرهم بدل آن مغز گردگان و با دام تلخ المضار مضر دماغ و احشاء حار مصلح
آن گلاب و روغن بنفشه و رب ریباس الخواص نگاهداشتن آن در بار خانه کبوتر تر بندد بخور آن مبطل سحر و مداومت بخور آن موجب لعنت متعاقدین
چوب برگ آن در اول گرم و در دوم خشک مقوی معده و رافع رایحه کریه آن و گریزاننده هوام تر و یک حبه آن با آن گردند و نگاهداشتن چوب آن جهة قضای حاجات مجرب است

٢٢٩

آن جهت گریزانیدن هوام و پشه مجرب گفته اند و چون با سداب و مصطگی و قسط در روغن بجوشانند آشامیدن آن و طلی بدن بجهت فالج و لقوه و عشره و کزاز و اوجاع مفاصل و نقرس و اورام حیر و کسر و ضربه و سقطه بغایت مفید است حب المنشم بکسر میم و سکون نون و فتح شین معجمه و شین معجمه نیز گفته اند میم لغت عربیت ماهیت آن دوائیست خوشبو و خوش طعم شبیه بحب البطم و کوچکتر از ان لقدر مغز آن و لقدر فلفلی و بسیار الملس زرد و شکن و مغز آن سفید و از بوادی این و حجاز خیزد و گویند فلنجه است و رنگ آن بائین بسرخی و زردی و درخت آن شبیه لشمسا و طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مسخن و منبی و مقوی معده و مسترخیه و باهه و مجفف و نافع رطوبات غریبه معده و احشا و یدن و مفتت حصاة و مدر بول و رادع بخارات ردیه و شد باد طلا آن و اکثار آن مضر و مصدع و مصلح آن شیر و مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کبابه است و اکثر اهل یمن و حجاز خصوص زنان دهن آن را که عطر منشم میباشند برای محبت یا عداوت استعمال مینمایند و خوشبو ست و میگویند بهر قصد و اراده که آن را استعمال نمایند همان اثر می بخشد خصوص رعداوت و تبغض و تفرقه میان متحابین و مشهور است میان عرب چون خواهند که در بیان و کس با جماعت عداوت و تفرق افتد میگویند حق سبحانه تعالی در میان شان عطر منشم باشد حب النیل بکسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی تخم فرفیخ و بهندی مرچانک و بربری و به بنگالی چیار مرچ و یک نوع دیگر میشود و آن را ابراجخا نامند و قوت اسهال این نوع را زیاده گفته اند ماهیت آن نباتیست شبیه بلبلاب و به مجاز خود می پیچد و شاخهای آن باریک و سبز و برگ آن سبز و در سه برگ گل کبود شبیه بگل لبلاب و در آفتاب ایام می باید و تخم آن در غلافی سه دانه مثلث شکل که حب النیل نامند طبیعت در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی بلغم غلیظ و خصوص با تربد و منقی بدن و دافع اوجاع مفاصل و سائر امراض باردة و مخرج دیدان و حب القرع و مفید بهق و برص و نقرس و جرب و قروح خبیثه و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و مسهل قوی صاحب معالجات بقراطی نوشته که سه درهم آن با شش درهم شکر سفید چون سه روز بیاشامند جهت ازاله انواع جرب مجرب مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درهم و زیاده از آن مشده است بمنقص اسهال مفرط با صوق بجا ساز لیقا و اعادة مصلح آن هلیله و کتیرا و جرب نمودن بروغن بادام است و چون بکوبند و یک شب در روغن بادام بخیسانند و صبح بقدر یک درهم آن بیاشامند رفع غائله مغص و سحج آن میکند و بدل آن بوزن آن تخم حنظل سدس آن تجرا و یا صفر و اکثر بعد یک شب نیم روز عمل میکند با معاجین محرکی زود عمل مینماید و قوت آن تا سه سال باقی میماند حبق بفتح حاء و با و قاف بلغت عربی اسم جنس کل نباتات مابین شجر و گیاه خوشبو و از مطلق آن مراد فودنج است فصل الحجار المعطیه مع الجیم + حجر بفتح اول و دوم و سکون زای معجمه بفارسی سنگ بر دو قسم نیز دانند ماهیت آن اسم جنس هر چه از اجزای زمین صلب گردد بطول زمان و توالی و اتصالات اجزای لطیفه رقیقه ارضیه و رطوبات لزجه و بمعین حرارت و یبس و جفاف بران بعد اخری تا آنکه رفع مزاج ارضی آن گردد و اختلاف صفا و شفافی و غیرها همه بحسب اختلاف اجزا و محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال آنهاست مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشد متکرج و متکدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشد سرخ و اگر حرارت مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد زرد و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در ان مساوی باشد متساوی الاجزا و اگر مختلف باشد غیر متساوی در رنگ و صلابت و رخاوت و غیرها و تفصیل اقسام و مراتب آن طولی دارد و محل گنجایش آن ندارد و بدانکه شنیده شده که اطبای فرنگ میگویند که احجار را بنابر اینکه هیچ ذائقه و بو ندارد و چندان تاثیر و منفعت و حاصلی در بدن انسان نیست بهیچ نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و این سخن ناتمام مینماید العلم عند الله حجر الابیض بفتح حاء مهمله و جیم و ضم را مهمله و الف و سکون با موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون ضاد معجمه در آخر ماهیت آن سنگیست سفید سائیده آن مانند شیر و گویند که حجر لبنی است طبیعت معتدل مائل بحرارت و یبوست افعال و خواص آن مجرب عسر البول نافع و در سائر افعال مانند نا در مهر حیوانیست و مراد اکثر از ان حجر ابیض زجاج آئینه است حجر الاحمر بفتح الف و سکون حاء مهمله و فتح میم و کسر نون و سکون یاء نسبت ماهیت آن نوعی از الماس است برنگ بیخ مرجان و یکدانگ آن سم قاتل است حجر الارمنی بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح میم و کسر نون و یاء نسبت ماهیت آن سنگیست که لاجورد و غیر آن که ازرق با آریات و ملمس آن نرم و ملایم و نوعی از آن سنگ

آن شکنین یا هندباذک الموجیة انطاکی نوشته که شاید لاجورد دفع غیر کامل باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و انطاکی در دوم سرد و خشک نوشته و صاحب اختیارات در اول گرم و خشک دانسته افعال و خواص آن مفرح قلب بالخاصیت و بالعرض بسبب تنقیه سودا و مسهل قوی سودا و از لاجورد انفع و از حجر بلور سیاه الهوه و جالی گرده و مثانه بالخاصیت جهت جذام مفید مستعمل مغسول آنست و غسل آن باعث زیادتی تقویت عمل آنست و غیر مغسول آن مضر معده و معثی و مصلح آن کثیرا و مسهل سیلخه و افتیمون مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن لاجورد مغسول است بکوزن و نیم آن بوزن خربق حجر الاساکفه بفتح الف و سین مهمله و الف و کسر کاف و فتح فا و ها ماهیت آن سنگی است لون بسرخی و زردی و سیاهی در هم مثبات سنگریزه و شکسته آن مایل بتیرگی و کبودی طبیعت آن سرد و خشک است افعال و خواص آن ذرور آن بجهت در دم رسانیدن جراحات و قطع نزف الدم نافع و مستعمل کفش گرانست و لهذا آنرا حجر الاساکفه نامند و اسکاف کفش دوز است حجر الاسفنج بکسر همزه و سکون سین مهمله و فتح فا و سکون نون و جیم سنگی است که در اسفنج یافت میشود و ماهیت اسفنج مذکور شد و بهترین آن سفید صلب آنست طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مجفف و ملین و قاطع نزف الدم و ذرور آن جهت التیام جراحات و طلای آن جهت تحلیل اورام و آشامیدن و دانگ آن با شراب و لسان الحمل جهت تفتیت حصاة گرده و بیرون آوردن نافع حجر الاعرابی بکسر الف و سکون عین و فتح را مهملتین و الف و بکسر با موحده و یا نسبت بفارسی هرسنگ و سنگ زخم نامند ماهیت آن سنگی است شبیه بعاج و از بادیه عرب خیزد افعال و خواص آن جالی و قاطع نزف الدم و جراحات و نیز با دستون محرق بجهت جلای دندان و استحکام لثه نافع حجر الافروج بفتح الف و سکون فا و ضم را مهمله و سکون واو و جیم مجر افروذی نیز نامند ماهیت آن سنگی است مانند فتور و سبک که بر روی می ایستد و از اسلام جول روم خیزد افعال و خواص آن مجفف و قابض آشامیدن یکدانگ محکوک آن در حال بر دفع سم گزیدن عقرب مینماید حجر الافریقی بکسر همزه و سکون فا و کسر را مهمله و سکون مثناة تحتانیه و کسر قاف و یا نسبت ماهیت آن سنگی ست ما بین خفت و ثقل و صلابت و لین و با خطوط اسفید با تهالیلها و از افریقیه خیزد و بهترین آن زرد رنگ متوسط بین خفت و ثقل و صلابت و لین آنست طبیعت آن مجفف با اندک قبضی و لذعی افعال و خواص آن محرق آن که سه مرتبه گرم کرده در خمیر اندازند لیس سائیده بشویند جهت قروح خبیثه و متعفنه و مفرد با شراب و عسل نافع و با موم روغن جهت سوختگی آتش و امراض چشم مفید و احراق آن سبب زیادتی قوت آنست استعمال محرق غیر مغسول آن جائز نیست حجر الانماغا ملس بفتح همزه و نون و فتح عین معجمه و الف و کسر لام و سکون سین مهملتین ماهیت آن سنگی ست که چون بسایند در رنگ مانند خون گردد افعال و خواص آن مخطور آن با شیر زنان در چشم جهت ورم و سوء طرفه مفید حجر الایل بکسر همزه و فتح یاء مثناة تحتانیه و شدده و لام ماهیت آن سنگی است که در شیردان گاو کوهی نکون می یابد و آنرا با دزهر گاو می نامند و در باد زهر مذکور شد حجر البارقی بفتح با موحده و الف و کسر را مهمله و قاف و سکون یاء نسبت ماهیت آن سنگی است شبیه بحجری خزنی بقدر کف دست و سبک و ناخود از بار رفته که موضعی ست قریب بکوفه منسوب بآن اندک از آن آب بلیدی بخود جذب مینماید بریزد آب می ایستد و بعد جذب آب بته آب میرد و چون در آفتاب گذارند آب از الیس میدهد افعال و خواص آن گویند از خواص آنست که چون بجهت استسقا زقی حوالی ناف و اندک جراحت کرده بر آن ببندند جذب رطوبات کند و بعد جذب در آفتاب گذارند رطوبات را پس دهد پس از آن رطوبات باز بجنباند تا آنکه جمیع رطوبات را جذب نماید و صحت یابد وزن آن قطعه باید تا سه دینار باشد که مثقال ست و قطعه نیم مثقال آن دو مثقال آب را جذب مینماید حجر البحری بفتح با موحده و سکون حا و کسر را مهملتین و سکون یا و السبت ماهیت آن جسمی ست اسفید مدور صلب رجوف و از آنست که با علی و اسفل حرکت میکند و از سواحل دریا خیزد و قسمی از آن که است در حرف الالف ذکر یافت گفته اند چیزیست شبیه بفلک مغز که دریا بساحل می اندازد و دور آن چیزیست که از اعلی باسفل حرکت مینماید و گفته اند که آن صدف بحریست که بعد مردن ریختن خارها دریا بساحل می اندازد و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیت است افعال و خواص آن آشامیدن یکدانگ تا دو دانگ آن در تفتیت حصاة هر موضع که باشد بغایت موثر است و مجرب گفته اند حجرة البحیره بضم با موحده و فتح حا مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح رای مهمله و ها ماهیت آن سنگی ست رزین و سیاه و چون در آتش اندازند اندکی ملتهب گردد و از نوع شالم خیزد افعال و خواص آن با محللات محلل و با مجففات مجفف و جهت تحلیل ریاح و رکین و التیام

جراحات نافع حجر البرم بفتح بای موحده و رای مهمله و الف و میم ماهیت آن سنگی ست سیاه که از ان دیگ و ظروف میسازند و در خراسان بسیار است افعال و
خواص آن بجهت تقویت لثه و نزف الدم موثر است حجر البر بضم بای موحده و سکون بین و رای مهملتین ماهیت آن سنگی است سفید و مدور صاف در بحر
حجاز یافته میشود افعال و خواص آن چون اندکی از ان آشامند ادرار بسیار نماید و تقویت قلب و تفتیت حصاة کند بالخاصیت و تعلیق
آن بر بالای مثانه از خارج جهت ادرار بول آنچه در ساحل جده در صدف بر رنگ مستدیری بهیات تام یافت میشود و بسیار کثیف و مستعمل در طب نیست
حجر الشف بفتح بای موحده و سکون شین معجمه و فا و لشب بیا و تنا ة تحتانیه در اول و بای موحده در آخر نیز آمده و لغاتی الشم گویند بمیم در آخر ماهیت
آن سنگی است بسیار صلب با الوان بسیار میباشد بهتر رنگ آن زیتونی پس سبز مایل بزردی پس سبز صاف مایل بسفیدی پس سفید است که آنرا کافوری نامند لکن
آنچه صاف تر و صلب و شفاف تر باشد بهتر و مستعمل است طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن بجهت تقویت قلب
و معده و خفقان عجیب الفعل حتی تعلیق آن بجهت نزف الدم و قروح باطنی و زحیر و حرقة البول و با شراب سفید جهت حصاة مقدار شربت آن یک دانگ و تعلیق آن
بر گردن جهت خناق بر دل جهت خفقان و طلی آن بر مری و معده جهت تقویت آن و بر پستان جهت شیر در ... جهت رفع سحر و چشم بد و صرع
صاعقه موثر و گویند که چون قمر در برج اسد باشد و بر آن صورت انسانی نقش کنند تعلیق آن بجهت الام باطنی نافع و بعضی در تاثیر آن دیگر گونه گفته‌اند
نقش صورت انسانی شرط انداخته اند و بعضی مقدار یک مثقال را شرط میدانند برای این عمل حجر البقر بفتح بای موحده و قاف و رای مهمله آنرا خرزة البقر
نیز نامند و بهندی گاو رچن ماهیت آن مهره ایست که در زهره گاو متکون میگردد و بقدر ار زرده بیضه مرغ و در زرد و تر از آن و تلخ و نزد بر آوردن
تازگی اندک نرم میباشد و بعد از سرد شدن و خشک گشتن اندک صلب تر و بعضی منقط بسیاهی میگردد و جرم آن اندک کثیف و سست و ظاهر آن صلب
و در رنگ سیاه و بعضی مدور و بعضی مثلث و بعضی طولانی و بهر شکلی که میخواهند در حین نرمی و تازگی میسازند و از یک مثقال تا چهار مثقال می باشد
و آنچه در غیر ان گاو متکون میباید فاد زهر است و در فاد زهر ذکر یافت و گویند علامت تکون آن در زهره گاو آنست روز بروز آن گاو زرد و
ضعیف و لاغر میگردد و چشم آن مایل بزردی و سفیدی و عطش آن مستدیر و اکثر اوقات زیاد میکند و بعض گاو در یا ماده نیست در ماده بیشتر و در بلاد بارده
زیاده از حاره تکون میباید و این امر کلی نیست و نیز در زهره هر گاوی تکون نمی یابد بلکه در بعضی و بهترین آن بزرگ سنگین تازه آنست طبیعت آن
در آخر دوم گرم و خشک و انطاکی در اول خشک در دوم گفته افعال و خواص آن از حجر الیتیم بغایت ضعیف تر و محلل و مسمن بدن و حیض و حالی سقف
حصاة و جهت یرقان و مرضی که در هند و بنگاله در اطفال بهم میرسد آنرا ... بفتح دال و چهار نقطه زیر و بای موحده مشهور و دباد و نگیی بفتح بای موحده
و کسر کاف و خفای ها دیا نیز نامند نافع و اکتحال آن جهت رفع بیاض و تقویت بصر به تنهائی و با اکتحال مناسبه طلای آن جهت بهق و برص و رفع
آثار جلد و بوا سیر و التیام جراحات و با آب گشنیز جهت حمره و نمله ساعیه و اشتال آن با شراب جهت رفع ... سیاه و در جمیع عرق و دام الثعلب
بعد از کندن موی سفید از مجربات است و سعوط آن بعد سر آن با آب چقندر جهت نزول آب به چشم و خوردن آن هر روز بقدر دو حبه با جلاب بعد از حمام
بلا فاصله و یا در حمام و در عقب آن گوشت مرغ فربه آشامیدن تا چند روز باعث تسمین بدن و تولید منی و از مجربات دانسته اند و همچنین
با مغز بادام و بادام و یا نارجیل و یا حبة الخضرا و یا حب الصنوبر خوردن و تمل زنان مصر خواق است و حمول آن با شیر جهت ... مصلح و مصلح آن
کثیرا مقدار شربت آن تا دو قیراط و یک مثقال آن قاتل آنچه در گرده گاو متکون میگردد بزرگتر و سبکتر و در افعال ضعیف تر از آنست حجر البلور بکسر بای موحده و فتح لام و
سکون دال و واو و رای مهمله ماهیت آن سنگی است معروف سفید و شفاف از شیشه صلب تر و شفاف تر و از آن نگین و تسبیح و ظروف و انجم زدن سر قلیان و عینک و
غیر آن تراشیده میسازند افعال و خواص آن نگاه داشتن آن با خود مانع خوابهای مشوش و ترسیدن و نگاه کردن در آن نافع ... آن بر پستان زن
شیر دار باعث زیادتی شیر آن ... زیاده گردد باید که در خون بز نیز بگذارند ... در آن ... بنیاد میسازند در برابر قرص آفتاب
بدارند در عقب ... بسته ... تر ... ظاهر میگردد حجر البوس بضم بای موحده و ... و ضم لام و اسکون سین مهمله و نون

بوترل دل گمی ست که اتفق شده بر افعال و خواص آن بنام آدمی گشته ماهیت آن سنگی شبیه بوره ارمنی و از آن سخت‌تر و سبکتر و مطبع با نقطه‌های زرد و سفید
طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی چون آنرا در روغن زیتون بجوشانند و آنرا بر بدن صاحبان اعیا بمالند بزودی دفع اعیا
ماندگی نماید حجر البحیث بفتح حاء مهمله و بای موحده و کسر شین معجمه و سکون یا و نسبت و آنرا حجر الفلفل نیز نامند ماهیت آن سنگیست شبیه بزبرجد
و بهندی گویند نوعی از زبرجد است و چون بسایند سفید رنگ گردد طبیعت آن گرم و خشک بسیار تند و گزنده افعال و خواص آن منفی در جهت
ازاله آثار قرحه العین و بیاض و انتشار بدن و ورم و ظفره تازه غیر صلب نافع است حجر الحمام بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و میم ماهیت آن جرمی
که در دیگ یا تنبل حمام متحجر میگردد و تیره رنگ سست میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن از ادویه قویه است از برای سرطان
و ضماد آن جهت سرطان و غیر آن موثر است حجر الحوت بضم حاء مهمله و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه بفارسی سنگ ماهی نامند ماهیت آن جسمی است
سفید مفرطح فی الجمله مثلث الشکل صلب شبیه بسنگ که بدو طرف سر وغیرها ماهی که بهندی تیهر جیه گویند سکون میگردد و در هر طرفی یکعدد و آن ماهی بقدر یکشبر
نهایت دو شبر میباشد و در بنگاله بسیار است و فلس دارد و حلال و اکثر میخورند و از ماهی کوچکتر که یکشبر باشد سنگ کوچکتر و از ماهی کلان بزرگتر برمی آید
طبیعت آن گرم و خشک و حار و با قوت مفتت افعال و خواص آن در تفتیت حصاة گرده قوی التاثیر است حجر الحیه بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه
و بالفارسی مهره مار گویند ماهیت آن اقسام میباشد قسمی معدنی و آنرا مار مهره نامند و بعضی گویند که در معدن زبرجد بهم میرسد و آن زبرجدی رنگ مایل بسیاهی و
خاکستری میباشد و بشکل نگین و وزن آن از یک مثقال تا دو مثقال تا سه و حیوانی که در عقب سر بعض افاعی میباشد و در همه افاعی یافته نمیشود بلکه بندرت در بعضی و چون از
گوشت جدا کنند نرم میباشد و بعد رسیدن هوا متحجر میگردد و بقدر نصف صدفی مایل باندک خاکستری رنگ و بعضی سیاه و صلب و مخطط به خط سفید و بعضی سفید سست
و مجهول بر میباشد و امتحان اصلی از جعلی و خوبی آن گویند آنست که چون بر موضع گزیده مار بگذارند بچسبد و چون سیر گردد بریزد و چون در شیر بیندازند شیر منجمد و متغیر گردد و گفته اند
که چون او را در شیر اندازند شیر را منجمد کند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسبد و شیر را منجمد نسازد و در حین جذب سم لون آن متغیر گردد و چون در شیر اندازند
بحال اصلی آید امتحان دیگر آنکه چون بر جامه ابریشمی سیاه یا کبود بمالند سفید گرداند و چون مبالغه نمایند سیاه شود و سفید در آن نماند امتحان دیگر آنکه چون
در آب لیمو در صحن چینی اندازند بحرکت در دوران آید و این امتحان مختصر برین نیست بلکه اکثر اصداف و حلزونات نیز چنین میباشد افعال و خواص
آن جهت سم مار قوی التاثیر است و برای عقرب گزیده و هوام دیگر ضعیف الفعل و لیکن شیخ الرئیس در مفردات نوشته که جالینوس منکر این فعل
است و آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و سنگ مثانه بغایت نافع مقدار شربت آن تا سه قیراط و تعلیق مخطط آن جهت صداع و لیثرغس نافع است
حجر الخرامی بفتح خاء و راء معجمتین و الف و کسر میم و یاء نسبت ماهیت آن سنگیست سیاه رنگ مدور و بدبو و از مشعله خیزد و در آتش مشتعل
گردد و چون آب کمی بر آن ریزند شعله ور گردد و چون در روغن اندازند منطفی شود افعال و خواص آن بخور آن جهت گریزانیدن هوام و با خود داشتن
آن جهت صرع و عقر زنان عاقر و وجع رحم و اذیت حیوانات موذی موثر است حجر الخزفی بفتح خاء و زاء معجمتین و کسر فاء و سکون یاء نسبت
ماهیت آن سنگیست مصری شبیه بخزف و صفایحی و زود متشقق شود و از هم میباشد و ریزه گردد طبیعت آن در گرمی کمتر از یاقوت و بسیار خشک با قوت
قابضه مجاره افعال و خواص آن قایم مقام … سوراخ و ستر … موی … آن باشر اقاطع خون حیض و نعمن حیض و خوردن یک مثقال آن چهار روز بعد از طهر
باعث قطع حمل دائمی و ضماد آن با عسل جهت ورم پستان و قروح خبیثه نافع و مانع از دیاد و انتشار آن هر دو است حجر الخطاطیف بفتح خاء معجمه و طاء مهمله و الف
و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء ماهیت آن دیسقوریدوس گفته و بچه اولین پرستوک را چون در … نور ماه بگیرند و شکم آنرا شکافته دو
عدد سنگ در شکم آن یابند یکی یکرنگ دیگری بالوان چون یکرنگ آنرا در پوست پنیر یا گوساله بندند مثل آنکه بزمین نرسد تعلیق آن بر بازوی مصروع
یا گردن آن جهت رد آن صرع بعون الله تعالی مفید مجرب است و انطاکی نوشته سنگیست بقدر عدسی رنگ نخشک مایل بزردی و سفیدی و از اجر الزمان مانند
در سر آن بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود پدر بچه آورده آن سنگ را برای او دادن می بیند و در بیابانها یافت نمیشود مگر در

آشیان خطاطیف در مغربی که تلیناسد آنرا الحجیله بدست می آورند باشیاد بیماری یرقان ذرد و منبابید چون که در منقار ندارند و لیعد چون آنها آنجا باز زرد

یکمان یرقان رفته آن سنگریزها را می آورند و مردم از آشیان بیرون می آرد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن نجهه یرقان و خفقان

و تقویت معده و تفتیح سدد و شبرآب و طلا تحلیلا نافع و گفته اند چون آن را چون در حریر پیچیده نگاه دارند با خود دارند و تقویت باه و تقویت قضای حوائج میگردد و در

آشیانه اند و گفته نعیق سنگ بلون سرخ آن جیب فرج است حجر النجار بفتح نون و جیم و تشدید الف [illegible] اسم فارسی آن است [illegible]

خارا است و خرزه الخار نیز نامند ماهیت آن سنگی است نگین و ملمس آن نرم و سرخ مائل بسیاهی و بسیار صلب و نوعی از آن که جدید

بهمنی نامند بهترین آن آنست که چون بر سر بسایند سائیده آن سرخ رنگ باشد افعال و خواص آن چون قدری از آن بسایند [illegible]

در ساعت خار او زائل گردد و خرق نماید و سیری و سرد و فرج یابد حجر الدیک بکسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کاف ماهیت آن سنگی

است سفید مائل به تیرگی بقدر باقلی و از آن کوچکتر در شکم خروس مشکوک دیگر طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن نجهه

دفع احزان و هموم و وسواس و تقویت حصاة و تسبر و تعلیقا نافع و آشامیدن آنرا در آب سخته باشند جهه تسکین تشنگی مفرط مفید [illegible] و نگاهداشتن

آن در دهان حجر الرمی بفتح راء مهمله و میم و لام ماهیت آن سنگی است سیاه و بر دراغ تنخل یا شده و بجانب دراز جبال

شرقی حلب خیزد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن تحلیل و ابتلاع آن جهه چون گرم کرده بسرکه بر آن بریزند و عضو را بخار

آن بر آن دهند باعث ازاله ورم و دافع نزف الدم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی جهه چون گرم کرده سرکه بر آن بریزند و عضو را

بخار آن بر آن دهند باعث ازاله ورم و دافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و شستن مقعد و فرج به آبی که در آن آنرا انداخته باشند جهه بواسیر و

و ثبطور آن جهه استحکام عضو و قطع عرق و دفع اعیا و حمول جرم آن جهه بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهه [illegible] حجر الرخام بفتح راء مهمله و خای

معجمه و الف و میم ماهیت آن سنگی است جهه که در [illegible] بود در قرب [illegible] بسیار شهرها از قطع آن قسم سفید است طبیعت

آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن دافع [illegible] و قابض [illegible] جراحات و با سرکه جهه تحلیل اورام و بلع آن با سفاد [illegible] جهه [illegible]

و آشامیدن آنچه که بر روی آن سنگ شارب که منقوش به [illegible] [illegible]

نسیان است و همچنین بسیار خواندن نقشهای آن نشاید [illegible] حجر الزبرجد مشرقی اسم [illegible]

و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه ماهیت آن سنگی است سفید و [illegible] و زرد [illegible] و شفاف [illegible] فرق میان آن بلور نرم

شدن آنست در آب آنکه محلول آن در شراب [illegible] افعال و خواص آن آشامیدن آب محلول آن جهه خفقان و نزف الدم و

حرارت معده و دفع مرض عشق مقدار شربت آن یکدرم و خوردن از آن که با لیزه [illegible] از جمله سموم است حجر المطر بفتح میم

و سکون طاء مهمله و راء مهمله ماهیت آن [illegible] سنگ [illegible] ماهیت آن دو نوع است یکی معدنی [illegible]

که از سرکشی که میخواهند جمع میگردانند [illegible] میگدازند و از خلل و جرم آن [illegible]

میان [illegible] جمع گردد و روز دیگر رفته آن خاکی را که از آن بر آورده اند در آن می‌ریزند و معدنی [illegible] و بعد از آن که خوب منجمد و صلب گشت

بیرون آورند [illegible] و معدنی آن نجهه سنگیاست که از معدن آن بر می آورند و این صلبتر و شفاف تر از آبی آنست معدن

آن در شهر [illegible] در آمدن [illegible] و سفید و [illegible]

سفید و سرخ [illegible] بهترین [illegible] سفید و صلب بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند افعال

و خواص آن [illegible] تقویت [illegible] تحلیل و [illegible] سوختگی

آتش مفید است حجر السعی [illegible] ماهیت آن سنگی است که از سرخی [illegible]

دو رہ‌ہای دو سنگ و زرد و جانب آن سفید براق و جیلت از ماہی کوچک کوچک از بزرگ بزرگ میباشد طبیعت آن در اول گرم در دوم خشک با قوت
سفتہ افعال و خواص آن آشامیدن سائیدہ آنجہت تفتیت حصاة گردہ مجرب حجر العسلی بفتح عین و سین مہملتین و کسر لام و یا از نسبت ماہیت
آن سنگی است سفید بسائیدہ آن غلیظ و مائل بزردی و شیرین طبیعت آن مایل بحرارت افعال و خواص آن منقی قروح و در افعال ضعیفتر از سنی است
حجر الغاغاطیس بفتح دو غین معجمتین و دو الف و کسر طاء مہملہ و سکون یای مثناة تحتانیہ و سین مہملہ ماہیت آن سنگی است سنگین سیاہ رنگ مایل بزردی نیز گفته اند
سنگ بسیار سبک صفایحی است که در وادی غاغا که میان فلسطین و طبریه از ارض مقدس است و آن وادی مشهور جهنم است و آن سنگ را چون بآتش اندازند
مانند چوب خته گردد دراز یا کوتاه آن یک وقیه بماند و سفید صلب گردد بوی آن در حین سوختن مانند بوی شاخ حیوانات و نقطه دار باشد طبیعت آن
در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملین و آشامیدن آن قاطع حمل و حیض و مفتت حصاة و مقدار شربت آن تا نیم درہم و بخور آن جهت غشی
که از اختناق رحم باشد و گریزانیدن هوام و دفع کرم انجار مضر بریه مصلح آن زعفران و مهیج مضر و عین بخور آن و ضماد آنجهت نقرس و رویانیدن
گوشت سینه سفید است حجر الفتیلة بفتح فا و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و ها ماہیت آن سنگی است اندک زرد رنگ شبیه
بغاریقون و ریشه دار و از آن فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و آن سنگ را گویند مانند پنبه نرم میگردد و کفدست مالیده فتیله ساخته در چراغ
میگذارند و بر آن روغن انداخته و مشتعل مینمایند و مادام که بر آن روغن بریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند که پارچه نیز از آن میبافند
افعال و خواص آن گویند که برای جراحات حیوانات بسیار مفید است حجر القلقل بضم دو قاف و سکون دو لام ماہیت آن نیز در مولف مالا یسع
بحر جلیلی است و مذکور شده نزد این ملتمس مذکر هاشبیه بقلقل است که در حین خشک کردن نقل با آن مخلوط شده کیفیت آن را حاصل کرده باشد افعال و
خواص آن در طلیه کاغذ و امثال آن مستعمل است حجر القیطی بکسر قاف و سکون یا موحده و کسر طاء مہملہ و یا از نسبت بطف اہل مغرب و باستان لهاست
جهت آنکه گازران جامه‌ها بدان میشویند ماہیت آن سنگی است مایل بسبزی در شستن بغایت زود گیرنده و انجا سعید مصر خیر دو گازران در شستن نیکان استعمال
دارند بهترین آن سبز بسیار رخو سریع التفتیت و انحلال آن است در آب طبیعت آن سرد و خشک در اول افعال و خواص مفرح مجفف بی لذع و قابض مانع
سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون از هر طرف بهر نوع که استعمال نمایند و طلای آن محلل اورام مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون نیز و اکتحال
اکتحال آن بتنهائی یا با دویه مناسبه مقویه جهت دمعه مجرب سلاق و قروح عین و آشامیدن آن با آب جهت اسهال و نفث الدم و ضماد آن
اورام مجفف قوی با موم و روغن جهت منع زیاده شدن قروح خبیثه و التیام جراحات و در زرجه آنجهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع حجر القمر
بفتح قاف و سکون را مہملہ در آخر ابراق القمر و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند ماہیت آن سنگی است سفید مایل بغبرة و سبک و شفاف که تعویذ مینمایند
میکنند و در حین زیادتی نور قمر اغبرت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب بلاد غرب یافت میشود و سهمی است که بسنگ می افتد و متحجر میگردد و در دوم از زیادتی
نور قمر بسیار سفید میشود و بهترین آن است که در اوصاف مذکوره بهتر و زیاده باشد طبیعت آن در دوم سرد و معتدل نیز گفته اند در اول خشک افعال و
خواص آن آشامیدن با عسل جهت سقوط آنجهت منع صرع مجرب جهت وسواس و جنون و خفقان و نفث الدم مفید است تعلیق آن با چه کسیده و آب و رفع
رنج دادن آن جهت بد خوابی حافظ غم از آن و جهت باتولید غم مضر گرده مصلح آن کثیرا است حجر القیشور بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم شین معجمه و سکون واو
و را مہملہ و صاحب بحر الجواهر گفته ماہیت آن سنگی است متخلخل سفید شبیه باسفنج و بزردی آب می‌آید و گویند نوعی از زبد البحر است سیاه نیز میباشد و از
اسکندریه و اعمال مصر خیزد و علی بن مجوسی گفته که آن مستعمل اہل صناعت است در جلای ذهب و فضه و بهترین آن سبک خشک لطیف است طبیعت
آن در اول گرم در سوم خشک افعال و خواص آن محلل و جالی نزف الدم و آشامیدن مسکر که با آن اکرده در آن اغذیه باشد جهت ضیق النفس و ضماد آن
موی تحلیل و طلاء آن در استسقا و در تشنجات مانند حلشو و بجهت قطع الدم معلوم نگردد و سنون محرق مسحوق آنجهت جلای دندان و استحکام لثه و برسن گوشت زاید و تر
قروح غایره و اکتحال آنجهت بجلای و رفع آثار و مالیدن آن بر کف پا مانند سنگ جهت رفع صداع و تقویت بصر موثر است و سنون الجراق آن نیست که در آتش نسد

تربتی بدان زند تا سر گرد و پس سائیده استعمال نمایند حجر الکرک بفتح کاف و را مهمله و کاف و بزای معجمه نیز آمده ماهیت آن سنگیست بسیار سفید از سواحل دریای بحر خیزد که در سیاکنار انداز و قبل از رنگ کاهی باکدورتی و بعد از آن سفید شفاف میگردد شبیه ببجی سلوان و با در طبیعت آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و در تیبوست معتدل نیز گفته اند افعال و خواص آن نازع و جالی و جهت خفقان و غثیان و عطش و التهاب خرد و ران جهت نفع نزف الدم و اکتحال آن جهت منع بیاض و رمد تازه و ازالهٔ آثار قروح چشم و اعضا و نفع سموم آنجهت جلا دادن و نفع زردی آن جمیع امراض دیگر آن آشامیدن طعام و شراب در قدح مصنوع از آن باعث سرور و رفع سرور مجالس و داشتن آن در منزل بیماء غضبین و بعضی نماند بسبب لغت ایشان و نزد اهل هند و سند بسیار معتبر است از آن مهرها میسازند و در گوش میکنند و میگویند که موی را دراز میگرداند حجر الکلب بفتح کاف و سکون لام و با موحده ماهیت آن سنگی است که چون بطرف سگ اندازند و سگ آنرا بدندان گیرد و دور اندازد افعال و خواص آن گفته اند در عداوت و تفرقه بسیار موثر است چون در شراب یا آب اندازند و از آن بنوشند و حاضر کردن آن در مجلس باعث عربده اهل آن مجلس و گذاشتن آن در برج کبوتران باعث گریختن آنهاست حجر الکلی بضم کاف و فتح لام و یا ماهیت آن سنگی است که در گرده آدمی بهم می یابد سرخ رنگ با کدورت میباشد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گفته اند جهت تفتیت سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده با منفعت و اکتحال آن جهت بیاض چشم مجرب است حجر اللبنی بفتح لام و با موحده و کسر نون و یا نسبت ماهیت آن سنگی است اغبر باندک شفافی و چون بسایند شیرین و سائیده آن مانند شیر گردد و لهذا آنرا حجر اللبنی نامند و آنرا ازلبنیه خیزد طبیعت آن در دوم سرد و در اول خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و حیض و منفعت حصاة و جهت قرحه معده و شرباً نافع و اکتحال آنجهت منع نوازل و قرحه سلاق و خشونت و جفان و ضماد آن رادع مواد و مورث یرقان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن هم درهم بدل آن شادنج است و باید که آنرا در آب سائیده حل نموده در حقه قلعی کرده بر وقت که خواهد استعمال نماید حجر اللوقو اعرافس بضم لام و سکون واو اول و فتح قاف و واو و الف و فتح عین و را مهملتین و الف و ضم فا و سکون سین مهمله ماهیت آن سنگی است که گاذران بران رخت میشویند طبیعت آن مجفف بی لذع افعال و خواص آنجهت قطع سیلان مواد و اسهال و درد مثانه و نفث الدم و تخفیف جراحات شرباً و ذروراً نافع است حجر المثانه بفتح میم و ثای مثلثه و الف و فتح نون و ها در آخر ماهیت آن سنگی که در مثانه انسان بهم میاید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن جهت تفتیت سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آنجهت بیاض چشم مفید است حجر المحک بکسر میم و فتح حا مهمله و سکون کاف بهندی کسوٹی نامند ماهیت آن سنگی است سیاه ثقیل الوزن و بعضی اغبر نیز چون بخار دهان متواتر بآن برسد طعم زعفران از آن ظاهر گردد و چون بزاق بر عضا بمالند حرکت زایل گردد و بعضی مردم از آن سنگ با ترتیب مید هند و چون طلا را بران بمالند و بجویکه خطی از آن بران ظاهر گردد و نیکی و بدی خالص و مغشوش آن از نون آن ظاهر گردد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آنجهت خشن النفس و مدر گرده و اکتحال آن با شیر مرضعه جهت رفع بیاض و اصلاح طبقات عین و قروح آن بغایت نافع مقدار شربت آن یک دانگ است حجر المسن بکسر میم و فتح سین مهمله و نون مشدده ماهیت آن سنگی است که بآن کارد و شمشیر تیز کنند و بفارسی فسان و سنگ کارد نامند و بالوان مختلف میباشد سفید و سرخ و سیاه و اغبر و سبز و زیتونی و سیاه و طبقه طبقه میباشد و بهترین آن سرخ و سیاه و براق و سیاه و ج زادن الست طبیعت سرخ آن گرم و خشک و باقی اقسام آن همه سرد و خشک افعال و خواص آنجهت سلاق و بیاض چشم و حکه و جرب و داء الثعلب و منع بزرگ شدن پستان و خصیه محلاً و طلاءً و سائیدهٔ آن با آهن جهت ردیا ندن موی و آشامیدن یکدرهم آن با سرکه جهت صرع و ورم سپرز نافع مضر گرده مصلح آن کتیرا و قسم اغبر آنرا چون بسایند بر مس طلا نمایند بر زد حکه دفعته بهم میرسد مفید و محرق قسم سبز زیتونی آنجهت سوختگی آتش و بیاض چشم و با سرکه و نطرون جهت فوبا و خنازیر و جرب و حکه و با قیروطی جهت سرطان و اکله و شقاق و خروج مقعده و لودرم حاره اعضای عضلانی و التیام جراحت عصب و درد آن نافع و سائیدن او در چشم بر دی آن باعث زیادتی تقویت و جلای آن ذرور و قسم سرخ آنجهت بیاض چشم و قروح و سوختگی آتش مفید است حجر المشقق بفتح میم و فتح شین معجمه و قاف مشدده و سکون قاف ثانی

ماهیت آن سنگی است زعفرانی رنگ یعنی برنگ زرد نما و مای آن نیز رنگ سائیده آن تو در تو و شکن دار از نواح مغرب خیزد و زود بشکل مانند سرخ و در قوت
قریب بساذنج و اندک از آن ضعیف تر افعال و خواص سطور آن با شیر دختران جهت قروح عمیقه چشم و التیام طبقه قرنیه و بر آمدگی آن جهت
اجفان بهتر از حجر البقر است حجر المقناطیس بکسر میم و سکون قاف و فتح نون و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و مقناطیس بغین معجمه نیز
آمده بفارسی سنگ آهن ربا و بهندی چمک پتهر نامند ماهیت آن سنگی است سیاه مایل بسرخی تیره که از انتهای عمان و والی بحر هند خیزد و بهترین آن
لاجوردی رنگ صاف آنست که آهن را خوب جذب نماید و بعد جذب آهن با آن خوب بچسبد و زبون ترین آن سیاه آنست که قوت جاذبه آن آهن را
ضعیف باشد و چون با آهن مدتی بگذارند قوت جاذبه آن کم گردد و از مالیدن سیر و رسیدن عرق و رطوبت بدان نیز ضعیف و آن میشود و چون در خون گاو گرم
اندازند اعاده قوت آن میشود و همچنین چون در خون بز اندازند و هر روز تغیر دهند تازه کنند و حکمای اهل فرنگ مشاهده نموده اند حجر مقناطیس هر چند مدتی غیر
معین مختلف میل بجانبی است از یمین و یسار قطب شمالی و وجه آن تا حال نیافته اند طبیعت آن در اول گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن
آشامیدن آن جهت فالج و اوجاع مفاصل و عرق النساء و نقرس و تقویت جگر و سپرز و ازاله حصاة و عسر ولادت و با مالیدن عسل جهت اخلاط غلیظه و با
قوابض قاطع اسهال و ذرور آن دافع مضرت جراحات آلات آهنی زهر دار مجرب الاثر و جهت قطع نزف الدم و التیام جراحات محرق مغسول آن در جمیع افعال
مانند شادنج است مقدار شربت آن تا نیم قیراط و نگاهداشتن بهیده آن در حریر سفید با خود باعث قبول جاه و هیبت و قضای حاجات و نگاهداشتن آن در دست رافع گزاز و درد
دندان و تعلیق آن بطرف چپ جهت عسر ولادت و در زائیدن و تبخور آن که نرم سوده اندک اندک بر اخگر پاشند و یا نیز بر رحم پاشند جهت رفع سیلان آن از حیض و غیر آن
بغایت مفید و مجرب گفته اند چون جائی مس آن کند از این اثر از آن زائل گردد و گویند چون رحل و سنبله باشد آنرا با گلاب بشویند و هر سه ترتیب داده بگیرند از آن امتحان نمایند
مخصوص حجر المقناطیس است مدید نظر مشخص ملحوظ آهن که مرتبه باعث محبت ثانی با دل گردد که با فوق آن مشهور نباشد و از مجربات است حجر النفقتین بضم نون و سکون یاء
هیثم مشتق و قبل از فاء مکسوره و بار بست ماهیت آن سنگریزه ایست ابلق بمقدار زیتونی بالوان مختلفه که منفذ از عمال مصر خیزد افعال و خواص طلاء
سائیده آن باعث تحبیب و محبوبیت محبه ذکر او را که بقطع آن نشود حجر النار بفتح نون و الف و راء مهمله در آخر و آنرا حجر الاسم و حجر الزناده بفارسی سنگ آتش زنه
و سنگ چقماق نیز نامند ماهیت آن انواع است سفید بنافی و سیاه و سرخ و اغبر و ملمع و ثقیل اللون و صاف و چون آهن بدان زنند آتش از آن جهد بهترین نوع
از آن سفید طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک بعضی گرم گفته اند افعال و خواص آن زرد سائیده آن مانند غبار جهت خنازیر و تنقیه و التیام اقواه آن و در
عسرة الاندمال جمیع اعضاء تعلیق آن بر لته بسته در حین ولادت بر ران زنان باعث سهولت ولادت لیکن بعد از ولادت باید که بزودی دور نمایند حجر النمر
بفتح نون و کسر میم و راء مهمله ماهیت آن سنگی است ابلق شبیه بپوست پلنگ بقدر مغز بادام و از آن کوچکتر و در جوف پلنگ یافته اند و حاصل میشود و در شهر
انداز نزد شیر گویند گرد افعال و خواص طلای آن جهت التیام جراحات و تعلیق آن جهت منع آبستنی موثر حجر الهندی بکسر ها و سکون نون و کسر دال مهمله و یاء نسبت
ماهیت آن سنگی است مایل بسرخی و سیاهی و سائیده آن مایل بسرخی و زردی و آنرا شادنج هندی نامند و از سواحل دریای هند خیزد افعال و خواص در آن
جهت قطع خون بواسیر و جراحات بعدیل و آشامیدن آن یک دانگ کمتر از آن جهت قطع احتقان باطنی و بواسیر و سم عقرب مفید حجر الیهود بفتح یاء مثناة تحتانیه
و ضم ها و سکون واو و دال مهمله و آنرا زیتون بنی اسرائیل و بفارسی سنگ جهودان نامند ماهیت آن سنگی است فی الجمله بلوطی شکل و زیتونی و مایل بسفیدی
با خطوط متوازیه در طول و در آب حل و سائیده شود و طعمی غالب ندارد و در فلسطین از ارض شام در کوهی مسمی بجبر و در دیار قدس نیز بسیار بهم میرسد و نرینه
میباشند نر آن با وصاف مسطوره و ماده آن بی خطوط و مایل بسرخی و تیرگی و بعضا اندک غیر مستدیر و نر آن مخصوص بحصاة مردان و ماده آن بزنان
و ماده تکون آن شاید اجزای لطیفه ارضیه مختلطه برطوبات و اجزای هوائیه مخفیه تحت احجار باشد که بسبب تابش اشعه کواکب از خلل و فرج
احجار بر آید و بعد بر آمدن بدان ابیات متحجر گردد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و معتدل نیز دانسته اند با قوت مفتت افعال و خواص
آن مدر بول و مفتت حصاة و مانع تولید آن و اذابت دهنده خون منجمد در مثانه و چون نیم مثقال آنرا سائیده با پنجاه مثقال آب گرم

دلکمتعال او و روغن بادام تلخ بیاشامند جهة تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و اذابت خون منجمد در مثانه مجرب و دستور باب گرم خالص در آنکه حال آن
با خون خفاش جهت رویانیدن موی مژه که ریخته باشند و طلای آن برابر جهت رویانیدن موی آن جهت و منها با خون خفاش در بن تنهائی جهت تسلیم
جراحات با عسل جهت تلیین صلابات مفرط جگر معلم آن صمغ سفوفات و معاجین آن روا با دین کبیر ذکر یافت فصل الحا مع الدال المهملتین حداة
بکسر حا و فتح دال مهملتین و الف و تا و مثناة فوقانیه بفارسی غلیواج و بشیرازی کورکوره و برگی چلقان و بهندی چیل نامند و کنیت آن بعربی
ابو الخطاب ابو الصلت جمع آن حداء و حدان آمده ماهیت آن ظاهر است معروف فی الجمله شبیه بزرد در شهرها و عمارات و اشجار میباشد و
گوشت حیوانات کوچک را میربایند و در هند نوع دیگر نیز میشود که سر و سینه آن سفید و باقی تنه آن همه سرخ تیره و در جهته از انواع اول کوچک
مردم مردار خوار که صنفی از هنود هند و بنگاله اند که لهارا دوم و کنجر و چندال مینامند گوشت نوع ثانی را میخورند و گوشت نوع اول را نمیخورند
زیرا که عوشتہ جنون سخت بسبب فساد آن اخلاط و گوشت را طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن
با گشنا و مداومت بر آن قاطع بواسیر و آشامیدن قدری از محرق آن که تمام آنرا سوخته باشند با گلاب قلیلی مشک جهت دفع ضیق النفس و سعال مزمن
بدستور خوردن آن با دو سه کوره جهت امراض بلغمی و ناسور و مغز سر آنرا چون در آب گنند با جوش دهند و بیاشامند جهت زحیر و بواسیر آشامیدن خاکستر
سوخته پر آن بغیر پر آن بمقدار یک دانگ تا دو دانگ با آب جهت نقرس عتیق و تلیین و سلعه بیعید با شد همین بر روغنی که بیضه آنرا در آن جوشانیده باشند تا مهر و شده با
جهت برص مجرب دانسته اند جهة فالج و نقرس تقویت اعصاب نافع و چون زهره آنرا در سایه خشک نموده بقدر الحاجت با سائیده و بلسوخ جوام سیل آن را چشم
طرف مخالف عضو ممسوخ کنند مثلا اگر در جانب چپ باشند بچشم راست و اگر در جانب راست باشند بچشم چپ شفا یابد بعون الله تعالی خصوصا که در آب بابانه
شفه در آفتاب گذاشته باشند چون چشم آنرا در زیر بالش کسی گذارند بنحویکه آنکس نداند مانع خواب آمدن آن شود و چون فضله آنرا در خانه بیاویزند مار و عقرب
در آن خانه داخل نشوند و ضماد فضله تازه بچه نوع سرخ آنرا چون از آشیان آن آورند جهة تحلیل ورم بیضه مجرب اما باید که زیاده از یکساعت
نگذارند و سائیده خشک آن با آب یا عرق رازیانه نیز همچنین اثر دارد و لیکن از تازه آن ضعیف تر گویند چون دو لشکر با هم مقابل گردند حداة سرخ
در لشکری که بر دارد آن جانب آنست و بدین سبب نر را فتح بلقا نامند حدید بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یا مثناة تحتانیه و دال مهمله بفارسی
آهن و بهندی لوهه نامند ماهیت آن از جمله فلزات معروفه است و اجناس کلیه آن دو نوع میباشد نر و ماده نر آن که صلب است فولاد نامند و آن که نرم است
آهن فولاد کانی طبیعی را لفتا و جان و شابرقان نیز و مصنوع از آهن نرم را استام گویند و چون شاخ سوخته بز و حجر الرخام را بالسویه بر آهن مالند و بر آتش
سرخ کنند بسیار نرم شود و بعضی عبارت از آن است و چون با رصاص و مرقشیثا با سم الفار یا زرنیخ گذارند بشبه رصاص شود و از گردد و بدستور
بگذارند بعد از آن با نوشادر نحاس اند و بسوزانند بغایت زود گدازد و فولاد مصنوع متعارف بسیار است و طریق ساختن آن آنست که آهن متعارف را
بر مخصوص با آتش بسیار شدید بگدازند و خبث و تصفیه نمایند و هرچه در تلخی قوی باشد یا زهرهای حیوانات سائیده بر و ریخته آنقدر که
چون آهن را تافته یکبار در روغن کنجد لطیف کنند و بار دیگر در آب اطفا نمایند اقسام آهن را مثل آهن ربا جذب میکنند طبیعت آن در دوم گرم و خشک
آن در آخر سوم تا چهارم افعال و خواص آن آب آهن تافته بغایت مقوی باه و قابض و جهت جراحت امعاء و اسهال مزمن و بواسیر و ورم سپرز و تقویت معده
و ورم معده و گزیدن سگ دیوانه و رفع زردی رخسار و بیضه نافع و آبیکه آهنگران آهن تافته را مکرر در آن سرد نمایند و آنرا دوش ماء الحدید نیز نامند
تافته نیز در رفع خفقان و استسقا و طحال و سلس البول و ضعف جگر و معده و ضعف باه و جهت اسهال معدی و ذوسنطاریا قوی تر از آب تافته آهن است
تافته در اسهال دموی و حیض و نزف و استرخای مقعده قوی تر است چون براده آهن را در شرابیکه زهر آلود باشد بیندازند تمام زهر را بجذب نماید و در رفع سمیت
و شراب آن زبان رسانند و خبث الحدید و زعفران الحدید انشاء الله تعالی مذکور خواهد و قطور سرکه که آهن در آن جوشانیده باشند جهة قطع نمودن حرکت
کهنه شده المطار و براده آهن چون بخورند در شکم شدید و خشکی دهن و بعد از آن [illegible]

بنفشه و روغن گل و سرکه بر سر مالیدن مفید است و از یکدرم مقناطیس خوردن احراق و سم و زر دفع گاود و در خواص آورده اند که براده آهن اگر بر کسی بندند که
بخواب رفته باشد بیدار نشود و اگر بر کودک بندند دندان بی درد بر آرد و طلای خبث الحدید با شراب جهت داء الثعلب و حمول خبث آن جالب نزف الدم مجفف بواسیر است حدق بفتح حا و دال
مهملتین سکون قاف گویند بسم بادنجان است و گویند اسم بادنجان دشتی است و اهل فرس آنرا بادنجان بری و اهل مجاز شوکة العقرب و بهندی بهتکتیه و کتکیلین نیز نامند ماهیت
آن گیاه آن در بعضی بلاد بزرگتر از بادنجان و در بعضی برابر شبیه بدان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بی خار و در بعضی بلاد مانند بنگاله بر ثمر او در خامی سبز و بعد
رسیدن زرد و در بستان میرسد و زرد و فاسد میگردد و در هندوستان سه نوع میباشد یکی کوچک گیاه آن مفروش بر زمین و پر خار و ثمر آن بقدر فوفل و گل
آن برنگ بادنجان و قسم دیگر گیاه آن از آن بزرگتر و گل آن سفید و گیاه آن بقدر بادنجان و قسم سوم گیاه آن بزرگتر از بادنجان و گل آن مشتمل
گل بادنجان و ثمر آن بقدر جوز مائل و بعضی از آن بزرگتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار جالی قایم مقام صابون در بردن
اوساخ لهذا اهل شام جامه بآن میشویند و بخور نوع بزرگ آن که مقعد بنشینند جهت بواسیر معتدل و طلای نوع کوچک آن که حجازی نامند جهت گزیدن هوام و عقرب
و بدستور خوردن برگ یا ثمر یا بیخ آن در ساخت نافع و لیکن با خطر و مورث کرب و مصلح آن سکنجبین و قطور روغن زیت و یا غیر آن که ثمر آنرا در آن جوشانیده باشند
جهت تسکین وجع گوش و در ساخت دندان بدان جهت رفع اعیا مفید و حمول آن با عسل جهت اسقاط کرم معده و آشامیدن بیخ گل آنجهت سرفه مزمن و نوع کوچک
آنجهت ضیق النفس و سرفه و حرقة البول و تپ بلغمی جذام و رفع قبضیت شکم و سنگ مثانه مفید دانسته اند و گل نوع سفید آنجهت حمل و برانگیختن حرارت معده و انهضام
طعام و دفع بلغم و سرفه و ضیق النفس و فساد خون و جذام و تب بلغمی و مکماء هند گویند روز یکشنبه چون پکهه نچهتر با مول نچهتر بود در زیر گیاه آن جو دو گنجد و بر بیخ
بریزند و شخصی بطرف شمال بجویکه سایه او بر آن نیفتد بایستد و بیخ آنرا بکند و بزن عقیمه بعد از پاک شدن حیض سه روز با شیر گاو یکرنگ که گوساله نیز
همرنگ باشد بخوراند و مرد با او مفارقت کند بار گیرد انشاء الله تعالی و چون آن بیخ را با روغن گاو زرد و بسایند بر سر نمالند جهت صداع و شقیقه و بخور آنجهت تب
تعلیق آن برگردن جهت خنازیر و سلعه و سعوط آن با شیر زنان جهت صرع مفید و چون ماده از فلفل و بول گاو پیش بسایند و زنیکه بچه در شکم او نماند و بزرگ نشود و ساقط
شود بخورد طفل در شکم او بماند و بزرگ شود و به نیکوئی تولد یابد و چون در حال مقارنت آن بیخ را بر کمر بندند انزال نشود و چون با آن بیخ
بریدن بجا لند هر که بوی آنرا بشنود محب و مسخر گردد و نوع صغیر آنجهت سلس البول و تپ بواسیر خونی و اسهال خون و امثال اینها نافع فصل الحاء مع الراء
المهملتین حربث بضم حا و سکون را مهملتین و ضم با موحده و سکون تا مثناة فوقانیه و بتا مثلثه نیز آمده ماهیت آن گیاهی است بر زمین مفروش و برگ آن
باریک و دراز و ما بین برگهای طویل آن برگهای کوچک خوشبو و طعم آن با حدت بسیار خوشبو کننده دهان طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مفتح سدد و جهت سوء هضم و دفع بدبوی دهان و تقویت لثه نافع و چون گوسفند از آن بخورد شیر و گوشت او خوشبو و لذیذ گردد و مصدع مصلح آن کشنیز
مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن برنجاسف است حربا بکسر حا و سکون را مهملتین و فتح با موحده و الف آنرا حالا دن نیز گویند کنیت
آن ابو حجاب و ابو الاذیلق و ابو الشفیق و ابو قادم و بفارسی آفتاب پرست و بهندی و گرگٹ بکسر دو کاف فارسی سکون را مهمله و تا چهار نقطه هندی
در آخر نامند ماهیت آن جانوریست فی الجمله شبیه بچلپاسه و از آن بسیار بزرگتر موی آن فشان و همیشه نظر باقتاب دارد و در ایام گرمی چهره آن سرخ میگردد و بنا بر آن
و بلند جستن های آن بجمیع جهات حرکت برای آنکه صید خود را از هر طرف که باشد ببیند و چون صید و مگس در امثال آن است نزدیک او آید بسرعت زبان خود را بر می آورد و از آن
واز دور کمی ببیند نفته آنرا صید میکند و حشرات سمی مانند هزار پا و عقرب را نیز صید میکند و میخورد و گویند کسی نمیگردد و چون بگزد و گزنده بست و معالجه نمایند طبیعت آن در رم
گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون موی مژگان را بکنند و خون آن را بر آن بمالند دیگر موی نروید و زهره آنرا چون اکتحال نمایند جشاوه و تقرب بصر
آنرا چون بر هیئت بر دیگ آتش بسوزانند و مخلوط با خون آهنگی آب نموده بر قروح سر مالند و دیگر تبه از آن زایل گرداند و چون آب مطبوخ آنرا با آب حمام مخلوط
کرده بدن را بآن بشویند زنگ بدن را تا چند روز سبز میدارد و گوشت آن سم قتال است و عارض میگرداند از خوردن آن قی و وجع فواد و ...
فرمودن سامرتد ابیز را بیخ رالعمل آوردن و تخم تیر سم قتال است و یکساعت کشنده و تدارک آن خوردن فلفله یا زر با طلا که نوعی از شراب است آن قی فرمودن ...

معده و مالیدن روغن آن بر تمام بدن قی مکمیه سر ملوا الحم و جعده دن انجیر خشک با سکه و جنطیانا است حرد و ن بکسر جاء مهمله و سکون را و ضم دال مهملتین و سکون واو و نون و بطبرستان ما چه کول و در اصفهان مال بلی و بهندی باهمنی نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه بوزغه و در ول بری و از ان کوچکتر و با دست و پا و بطن و سر باریک طولانی و در عرض بوز چند مرتبه متلون بالوان مختلفه میگردد و در فاها و خرابها و کوهستانها یافته میشود طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن تعلیق ولی آن در لته سیاه لبسته جهت تب ربع و طلای پوست محرق آن با آل جهت بحیس کردن اعضا بعد یکی از ضرب و قطع متالم نگردد و اکتحال خون آن جهت تقویت باصره و سرگین آن جهت بیاض و حکه چشم و ضماد آن جهت تنقیه بشره و رفع جمیع آثار مفید و بهترین سرگین آن آنست که سفید سبک و زرد شکل باشد و چون لبسایند بوی آن تش شبیه ببوی خمر بود و ابن الدوله گفته بهترین پیه گوشت آن سوراخ و باند و تعلیق آن بر ساره و مهیج باه و شهوت جماع است بدستور تعلیق بهعر و لشت آن که قریب بگرده آن میباشد بر کمر و خوردن یکقیراط از چشم راست خشک کرده آن با بخلب البته قاطع منی و بمقدار اطراز چشم چپ آن باب نخود سیاه مطبوخ و دو داستار ر روغن گاو در نهایت محرک باه و مسخن گرده و گویند چون حرد و ن را با اسم صاحب عرق النسا صید کنند و رگ باطن ران آنرا پیدا کرده آن موضع را نشگافند و آن رگ را باسم آن شخص قطع کنند و بعد از آن بدست بدون آلتی آنرا ریزه ریزه نمایند باذن الله آن علت شود و مجرب دانسته اند و خوردن گوشت حرد و ن مرقق آن مورث جذام است حرشف بفتح حا و سکون را مهملتین و فتح شین معجمه و سکون فا لغت نبطی است و بعربی عکوب و سلبین و خرع و بفارسی کنگر نامند ماهیت آن اصناف میباشد بستانی و بری و بری دو صنف است کبیر و صغیر اما بستانی آن با اضلاع و طبقات مانند کاهو و بی تشریف و اما صنف کبیر بری آنرا ساق بقدر انگشتی و طول آن دو ذرع و بر برگ با خارهاست و گویند برگ این کوچکتر از برگ بستانی است و مایل بسیاهی و بر ساق انجیری شبیه بسبب آثار مجتمع گردد و از اجزای آنرا از زرد رنگ و تخم آن طولانی از جو بزرگتر و بیخ آن مایل بسرخ و بالنر و خست و از مطلق حرشف مراد بستانی است و اما صنف صغیر بری آن بیساق و کوچک و خار دارد و آنرا خوبه نامند و بهم آن انهارا طوبت چسبنده و برگ صنف نوع بستانی با کول آنرا پخته با ماست و کشک و دیگر دبا گوشت و با بدرن گوشت میخوارند لذیذ میباشد طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در اول خشک گویند در اول تر است و بار طوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی مدر بول و حابس طبع و مسخن گرده و مثانه و محرک جماع و محلل ریاح و هاضم غذا و جهت قرحه شش و انقباض اطراف غضل جراحت امعا و ضماد بخته و ادخو خوشبو کردن عرق و موم روغنی ناکه بآب کنگر ممزوج نموده باشند جهت تحلیل ورام صلبه سریع الاثر و جهت برص نافع و نطول آن بخته خاص بین ضماد بیخ سوختگی آتش و التوای عصب مفید و مضر دماغ و مولد سودا و نفاخ و مصلح آن ادویه حاره و روغن و سرکه است طبیعت صنف کبیر آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و مصلح اخلاط متعفنه و مخرج مواد غلیظه سینه مضر محرورین مصلح آن سرکه و در ترفیها و طلا اجزای لطیفه گل آن بجهت جرب و نطول طبیخ جمیع اجزای آن جهت جرا و دفع قمل نافع و صنف بری صغیر آن مجلل و مقوی و مصنع حرشف را بفارسی کنگر زد نامند و مونقر الکمان الشاید لند تو لسی ندو نوسوا هر خیدو حرف و بضم حا و سکون را مهملتین و فا اسم نبطی حب الرشاد است و بسریانی مقلیانا و بعربی تفا و بربری بلاغین و بفارسی تخم سپندان و سفید اسفید و تخم تره تیزک و شب خیرک و بیونانی فرو امومن و حرف ابیض و بهندی هالم نامند و گویند چون آنرا بریان نمایند آنرا مقلیانا نامند ماهیت آن از جنس تیزک است و بری و بستانی میباشد و قسم بستانی آنست و ما کول آن بر زمین و برید و در چیرند کوره شده و تخم آن اشقر و طولانی و برگ بری آن مایل بسبزی و تیز با لشرایف بهترین آن مایل است و من بستانی آنستانم گیاه و هم تخم آن را گفته اند انچه تخم آن کوچک است آنرا حرف نامند و در خوردن بها کم و بیشتر استعمال بیخ نمایند و آنچه سفید و بدور و سبت آنرا حرف دل گویند و این را بیشتر و طلا بکار دارند و آنچه طولانی شبیه بتخم شاهسفرم است آنرا حب الرشاد گویند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و کشنده کرم معده و حب القرع و محلل ریاح و مقطع بلغم و نبات خشک آن در افعال قریب به تخم آن و ضماد و نطول آب مطبوخ آن جهت منع ریختن موی مضر معده و مثانه و مورث تقطیر البول و مصلح آن کاسنی و سرکه و بری آن شدید الحرافه و شبیه به بستانی و از آن در افعال قوی تر و بدستور تخم آن تخم بستانی و طبیعت تخم بستانی آن که حب الرشاد مراد است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن در نهایت محرک باه و مدر بول و محلل اورام سپرز و مسهل و اورام بلغمیه و محلل آنها و قاتل جنین و اقسام کرم معده و امعا و مقوی ذهن و تریاق هوام و مخرج فضول سینه و ریه و مواد فاسده و از بدن استعمال سوفا

سوداو رطوبات غلیظه ازان و منجدر کننده نقیم خام از طرف مثانه و ارانع است خارهای گل بدان و مفتح سدد و دافع سیلان چرک معده و امعاء و مقوی اشتها و آشامیدن
بقدر سه درهم آن با آب گرم جهة رفع قولنج و تحلیل ریاح و تنقیه سینه و ریه و جهة ربو و او را حضیض نهش هوام و تسخین معده و کبد و برانگیختن شهوت طعام و باه و
اخراج دیدان و جهت تفریح و ادرار حیض و مشیمه و کشنده جنین و نفخ شکم و اخراج آن و به دستور بقدر پنج درهم آن با آب گرم و فانیذ سنجری و در روغن کنجد جهت رفع قولنج
سریع الاثر و لعوق آن با عسل جهت سرفه و ربو و درد پهلو که از خلط عارض شده باشد با زرده تخم مرغ نیمبرشت و عسل جهت درد سینه و
تنگی نفس و تنقیه مواد یکه بسبب صدمه بسینه ریخته باشد و با تخم نیمبرشت تنها تا چند روز جهت مصلح سینه و جابر شکستگی اعضاء و با شیر بقدر ده درهم
تا ده یوم جهت الالم و جع مؤثر الشرطیکه نهایت امساک از اطعمه و ابد داده آن بسیار مقوی قابض جهت سحج و اسهال بلغمی نافع مضر گرده مصلح آن شکر و نبات
و نعاع بدل آن خردل و تخم تره تیزک مقدار شربت آن تا چهار درهم و ضماد آن با عسل جهت تحلیل ورم سپرز سریع الاثر و جهت تنقیه قروح و شهدیه
سر خوبا و جرب متقرح که دارفارسی نامند و گزیدن هوام و منع ریختن موی و در دسر و منع رگ و ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت عرق النساء و اورام حاره و جگلی
آتش و آب و نمک جهت انفجار دمامیل و به دستور برگ آن الا آنکه ضعیف العمل است و نیز نطول و شرب آن جهت منع ریختن موی و شستن سر با آن
جهت دفع چرک و رطوبات لزجه و منع سقاط موی و نطول آنجهت سیلان قابض طلای آن با خون خطاطیف جهت دفع و تنج و غیر آن و با عسل جهة نمش و با صابون
جهت نمش مستحکم و بارقت جهت درد سر کهنه و با نخار جهت درد اسافل و کمرگاه و در البغی و بلیه مؤثر و حقنه بدان جهت قرحه امعاء و وجع ورک و عرق النسا و اسهال
و استرخای مقعده و دود آن جهت بواسیر و گریزانیدن هوام مفید حرف ابخبن بضم حاء و سکون راء مهملتین و قاف و فتح الف و سکون یاء معدوده و فتح بار مثناة تحتانیه و فتح
معجمه و در آخر نون بفارسی اسفندان سفید و بهندی سرسون گویند ماهیت آن گویند قسمی از حرف بستانی است برگ آن پهن و بیخ آن سبز و گل آن سفید و تخم آن کمتر
از رشاد و خردل فارسی است طبیعت آن قریب بدان افعال و خواص آن ملطف رطوبات و آن را فع آورنده و دیگر افعال آن مانند رشاد است حرف
البابلی بضم حاء و سکون راء مهملتین و فا و فتح باء موحده و الف و کسر باء و لام و یاء نسبت ماهیت آن گیاه آن بقدر شبری و برگ آن شبیه به برگ ترب
با خشونت و گل آن زرد و تخم آن سفید و مدور و در ترکیب خاص تره و دیگر نیز بدان کلم تره و شاهتره نامند طبیعت آن گرم تر از حرف بابلی است که حب الرشاد
باشد افعال و خواص آن منقی قوی و مسهل خوب بسبب تفتیح و جذب مدر حیض و مسقط جنین و مخرج آن و جهت امراض رده و عرق النسا نافع و ضماد آن منفجر
کننده دبیله و در سائر افعال قوی تر از حرف بستانی و شاهتره قیراطا از گل آن مسهل قوی و منقی اخلاط به مقدار شربت آن یکدرهم است حرف السطوح
بضم سین و طاء مهملتین و سکون واو و حاء مهمله بیونانی بلقی و ثاقتنا و در اندلس معروف به شیر درن و اکثر اطباء آن را حرف بابلی نامند ماهیت آن بقول و
به تقوریدوس نباتی گیاهی است منبسط بر روی زمین برگ آن باریک طولانی بقدر یک انگشت و ساق و بار طیب تر و از وسط آن شاخهای باریک بقدر
شبر منشعب و شعبه آمده بر اطراف آنها گلی سفید و بخمری که گویا چیزی است که فشرده اند بعض آن سقف خانها و دیوارها است و صاحب تحفه آن را حرف مشرقی
دانسته طبیعت آن گرم و باحدت و بیشتر از انواع مذکور است افعال و خواص آن منفجر کننده دبیلات اندرونی و محلل سفیدی چشم و مخرج آن و آب آن معمولاً
جهت القوه و عرق النساء مفید مسهل خون و منقی قوی و مخرج بلغم و اخراجات و اخلاط مراریه و نهایت مقدار شربت آن تا یکدانگ و نیم چون سبزه قیراط از گل
آن بیاشامند خلط مره صفراء بقی و اسهال بنماید و حقنه بدان جهت عرق النسا نافع و لیسبب تفتیح و تنقیه که دارد اسهال خون بنماید و دبیلات اندرونی
را منفجر بسازد حرف الماء بضم حاء و سکون راء مهملتین و فا و الف و لام و فتح میم و الف بعضی سیسنبر و بعضی مردم آن را تره آبی نامند و
ماهیت آن نباتی است که بر کنار آبها می روید و برگ آن شبیه به برگ تره تیزک و در اول سبز و در آخر با سرخی می باشد و آن غیر جرجیر الماء در میان
آبها ایستاده می روید و برگ آن بی تندی است طبیعت تازه آن در دوم گرم و خشک آن در سوم افعال و خواص آن مسخن و مدر بول و حیض و جهت
علتهای بارده باطنی و ضماد آن جهت قروح و بثور لینه و کلف نافع به شرط آنکه شب طلا کنند و صبح بشویند حرف المشرقی بضم حاء و سکون راء مهملتین و فا و فتح میم و
سین معجمه و کسر راء مهمله و قاف و یاء ماهیت آن نوعی از حرف بستانی است بقدر یک ذرع با شاخهای باریک آن دو دو به دو و شاخها مانند تاجی در میان به برگ سفید و گل آن

سفید و بر اطراف شعبهای شاخهای آن و ثمر آن مانند فلفل و تخم آن سفید قریب به سرو و در حدت قائم مقام فلفل و در اطعمه بدل آن داخل می کنند و در جمیع افعال قوی تر
از حرمل بستانی است طبیخ گیاه آن با گیاه جو جهت نزلات بارده و دفع اخلاط صدریه و تحلیل ریاح مؤثر حرمل بضم حا و سکون را مهملتین و فتح میم و سکون
لام و فتح و کسر حا نیز آمده لغت یونانی است و بفارسی اسپند نامند ماهیت آن نوعی از سداب کوهی است و گویم میباشد قسمی از نبات به قدر ذرعی و از یک بیخ
شاخ میروید و برگ آن مایل به تدویر و بی علاقه و اثنای آن در ورد الاضلاع و مخطط به خطوط باریک و تخم آن سیاه به قدر خردل و ثقیل الرائحه و مطلق
حرمل مراد این قسم است و قسمی را برگ مانند برگ بید و از آن کوچک تر و مایل به قبدی و گل آن مانند یاسمین سفید و شبیه به غلاف و انه آن طولانی و شبیه به گندم و این را
حرمل العربی نامند با رنگ به خلاف آن نامند تا چهار سال قوت آن باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن لطیف و جالی
سینه و شش از رطوبات لزجه و محلل ریاح معاد مواد غلیظه و مبهی و مسمن و مدر حیض و بول و حیض و مسهل سودا و بلغم غلیظ و جهت لقوه و اعضاء الرحم و العذاء
آن جهت صرع و فالج و جنون و نسیان و سایر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و تسخین اعضا و دماغ و سایر بدن و رفع استسقا و یرقان و سدد و قولنج و عرق النسا نافع و
آشامیدن لقوه آنجهت تحلیل مواد سودا و به تصفیه خون و نرم داشتن طبع اعضاء الصدر چون یک اوقیه آنرا بکوبند و با چهار اوقیه آب جوشانیده صاف نموده
با سه اوقیه عسل و دو اوقیه روغن کنجد بنوشند تقویت آور و زخمیه سینه و اعالی بدن و رطوبات لزجه نماید و ضیق النفس و سعال رطوبی را مفید
چون آن را به قدر یک رطل در شراب یا آب انگور که به قدر سی رطل باشد بجوشانند تا به ربع رسد تا سی روز دو اوقیه آنرا بنوشند جهت دفع صداع مزمن و صرع مجرب دانسته اند
سه روز متوالی ریزند که چهل مثقال باشد و بوزن آن بنوشند از مطبوخ آن شاهد العاده گل شود و چون پانزده مثقال صباح جهت عرق النسا مقدار یک مثقال تا یک مثقال و نیم با کوفته
نمایند رفع آن علت گردد و مجرب دانسته اند و چون با تخم کتان و عسل سرشته بدان مداومت نمایند جهت رفع ضیق النفس مفید و چون با زجاج محرق اضافه نمایند جهت تفتیت
حصاة نافع و کتحال آن با زعفران و زهره مرغ خانگی و عسل و شراب آب رازیانه تازه سبز جهت ضعف بصر مثالی و نطول آب مطبوخ آن جهت تقویت اعضا و سیاه کردن موی
مداومت خوردن مطبوخ آن با روغن کنجد و آب جهت دفع امراض بارده جگر و طلای آن با روغن شبت بر ناف و تهیگاه جهت قولنج مزمن و ضماد سائیده گرم نموده آن تنهائی جهت
فالج و استرخا و خدر و اوجاع ریحی و غیر آن در هر عضوی که باشد نافع بشرط مداومت و به دستور با ثلث وزن آن زنجبیل خشک یا آب برگ عنب الثعلب اگر در آفتاب
توانند این ضماد را به عمل آورند که زود خشک گردد بهتر است و اگر سعوط عصاره آب مطبوخ آن جهت نزله و سرخی چشم و قطور آن که در آب تب و روغن زیتون
جوشانیده باشند جهت ثقل سامعه و کری و درد و طنین و بخور آن جهت درد دندان و رفع چشم بد و تعلیق آن در پارچه کبود رافع سحر گویند افشاندن آن در خانه
باعث فرحت و بخور آن مبطل اثر آن است مضر محرورین و مصدع دماغ مصلح آن ربوب و میوهای ترش و سکنجبین و حموضات و دیگر مقدار شربت آن از یک مثقال تا دو
مثقال بدل آن فرد مانا و گویند تخم سداب است و روغن آن در سوم گرم و در دوم خشک و مفتح سدد دماغی و جهت فالج و لقوه و رعشه و استرخا و صرع و اختلاج و ریاح
اعصاب و غیر آن و ضماد آن و حقنه آن جهت درد کمر و عرق النسا و برودت گرده و رحم مفید و حمول بیخ آن با روغن سائیده مفتح افواه عروق و خون بواسیر است حرمله
بضم حا و سکون را مهمله و ضم میم و فتح لام و ها و عرب آنرا قضبا نامند ماهیت آن نباتی است مجاری به قدر قامتی و در کنار آبها می روید و از جمله یتوعات است و
از شیر و برگ آن دراز تر از برگ بید و کوچکتر از آن و تیره رنگ طبیعت آن گرم و با حدت افعال و خواص آن گویند چون شیر آنرا با پنبه و یا صافی
بگیرند بعد یک آن پنبه به صورت خوب تر شود و آنرا بگذارند تا بد بو شود و چون انسان صاحب جرب در آفتاب ایستد و جرب خود را به جاروب و پس آن پارچه و صوف
ابدان بمالند قوت که احساس وجعی نماید جرب آن به زودی زائل گردد حر بضم خاء و کسر و فتح خاک سنگدار است فصل الحاء المهملة مع الزاء المعجمة
حزاز بفتح حاء مهمله و زای معجمه و الف و زای بضم حا و قصر نیز آمده است گویند بفارسی آنرا دینار رویه نامند و لغوی تخم آنرا زدفراه ... ازبی هبرک کاذانی
و کوهی نیز و در مازندران ناریجه خوانند ماهیت آن بری و بستانی میباشد و از مطلق آن مراد بستانی است ساق آن به قدر انگشتی و از آن باریک تر
و شاخهای آن باریک و متشعب و از بالای ساق رسته و آنرا اقته شبیه به زردک بری و مایل به زردی و تخم آن عریض و مایل به طول و تند طعم
برگ گشنیز و از آن بسیار ریزه تر و گویند شبیه به کرفس و از آن تند تر و بزرگ تر و بهمن تر و گویند شبیه به ... زرد و بیخ آن

شبیه بزرد و گل سفید و با اندک تندی و طعم آن بدستور طعم برگ آن مرکب از طعم زرد چوبه و رازیانه و صاحب تحفه نوشته که تمار نخت سعید جرجانی در این تلمید گفته اند که در
اصفهان آنرا جعفری نامند و ظاهر جعفری از قسم بری آن باشد چنانچه مشاهده شده مؤلف گوید که شبیه باین گیاهی در هند و بنگاله بسیار میشود و در اقسام میباشد گیاه
آن بلندی دو ذرع و زیاده نزدیک قسم آنکه برگ گل آن برگ زرد و تیره رنگ و کم برگ تا پنج عدد و در وسط آن برگهای ریزه و شاخهای آن باریک
و سنبل هندی آنرا جعفری نامند قسم دیگر آنکه قبه گل آن بزرگ تر و برگهای رنگ آن زرد طلائی و آنرا صد برگ و گنبها نامند و بعضی تعجن برگ گل آنرا ابسه
رنگ میگردد و از بدین نحو که در هنگام ظهور شگوفه گل آن که اواسط زمستان است شاخ متصل بیخ آنرا شگفته در بغل در آن میگذارند و بعد از آن پارچه
تخم کرده [illegible] دیگر آنکه آنرا جعفری نامند برگهای گل آن زرد و ریزه اندک پیچیده میباشد و قسم دیگر آنکه آنرا سرنائی هم نامند گلهای آن اندک بلند و پیچیده
[illegible] میشود که برگهای گل آن سرخ برنگ شته [illegible] در وسط آن برگهای ریزه زرد و لیمویی منقوش و از گل مخملی نامند برگ نباتات آن شبیه [illegible]
[illegible] زیاده میباشد زنان بر اطراف قبه گل آن برگهای بلند [illegible] در وسط آن تکمه زرد بر آن برگهای بسیار ریزه که ریزه باشند [illegible]
[illegible] بالیده تر از گیاه آن هم مرز زرع میباشد و هم میشانند قلم آن و تخم آن سیاه رنگ باریک [illegible] گل قلم کرده گیاه آن بالیده تر و رنگین تر از
[illegible] بهترین آن صد برگ گل بزرگ تازه آنست طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک در سوم نیز گفته اند افعال و خواص
آن [illegible] منضج خراجات و اورام صلبه و هاضم و مدر بول و حیض و کاسر ریاح و دافع حمیات حامض را دافع مضرتهای اغذیه منفخه معطر و جهت سم عقرب
و سایر هوام بارده و تقویت معده بارده و تسخین آن و خوردن آن مطبوخ برگ آن جهت بواسیر بادی و خونی و اخراج سنگ گرده و مجرب دانسته اند و قطور آب برگ آن
جهت جریان رطوبات با جرک و طلای برگ و سفت آن جهت تو با دین و کلف و لقول طبیخ آنجهت تفتیت حصاة نافع گفته [illegible] از آب گل آن [illegible] زاج سفید در آب [illegible]
و با توتیای کرمانی نرم سوده و با سرمه سوده حل نموده در چشم بچکانند هر صبح تا چند روز باعث تقویت آنست انفجار مصدع و مجرورین جهت [illegible] و قطع منی و
مصلح آن سرکه و کاسنی و بقول بارده و بادرنجبویه گفته اند و ترشیها و بخور آن جهت دفع اذیت ریاح رویه و برگ گل آن را چون در آب بجوشانند
تا رنگ آن در آب باز داده شود پس صاف نموده اندک زاج در آن داخل کرده پارچه سفید را در آن [illegible] رنگ کنند بسیار زرد و نیکو میگردد و اگر اندکی نیل در آن داخل
نمایند سبزرنگ میشود و پارچه برنگ پخته میشود و از آفتاب تغیر نمی یابد جزاء بری خراة نیز نامند و بشیرازی کوخر گویند ماهیت آن از انجمله سداب بری
شمرده اند و دو قسم میباشد بری و بستانی یک قسم را در مازندران جعفری نامند و برگ آن شبیه ببرگ کرفس بقدر برگ گشنیز و تخم آن سبز و خوشبو و این بهترین اقسام
است طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم افعال و خواص آن مقوی هاضمه و دافع ریاح [illegible] سم عقرب و مدر بول و مجفف
منی قسم دوم که بستانی است ساق آن بقدر ذرعی و بر گره و برگ آن شبیه ببرگ سداب باغی خوشبو و تند طعم و تخم آن شبیه بانجدان و زود فراخبارت
از آنست و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که برگ آن شبیه ببرگ جزر و طعم آن قریب بطعم رازیانه و تخم آن سبز رنگ و خوشبو و خوش طعم نزدیک بتخم [illegible]
[illegible] نخود و سک نامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی معده و اشتها و جگر و محلل ریاح و هاضم و مفتح سده
جگر و سپرز و گرده و مثانه و [illegible] و مهیج و مقوی آن و منقی مثانه و مجاری بول و رافع خمار و آشامیدن و بوئیدن آنجهت زکام و رطوبات دماغی و برودت
دماغ و ضماد آن جهت تسکین وجع و ورم بواسیر بدستور خوردن آن و اوهان گویند بواسیر را زائل گرداند و رنگ روی را نیکو سازد و هیچ دوائی بآن نرسد
و طلای گل برگ آن با عسل خراجات و اکله و ضماد جمیع اجزای آن با عسل [illegible] روغن بنفشه جهت رفع سم هوام و [illegible] آن با اندک شراب جهت گزیدن هوام
[illegible] آنرا جهت سعال یابس مفید میدانند و تخم آن در افعال قوی تر از اکثر اجزای آنست و مضر [illegible] مجفف منی مصلح آن بادرنجبویه بدل آن
سداب است و هرگاه اقسام دیگر یافت نشود مقدار شربت آن تا سه درهم و از تخم آن تا یک مثقال جزاز الضحیح بفتح حاء و زای معجمه و الف و ضم تای معجمه و الف
و لام و فتح ضاد ساکن خاء معجمه و رای مهمله و ضم حاء نیز آمده و در مصر خاء القریش و بفارسی [illegible] سنگ خار گویند و این را خزاز [illegible] نامند که
مرض خزاز را که نوعی از قوبا است زائل میگرداند ماهیت آن چیزی است که بر روی سنگهای نمناک متولد میشود و در رنگ آن سبز مائل بسفیدی و چون بدن مالند

برنگ حنا مشابه گرده طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و جهت اقسام خوها و دفع نزوف الدم و تسکین حرارت اعضا و لوازم حاره و ورم زبان و با عسل جهت یرقان ضماد آن نافع خرنیل بفتح و بضم حاء مهمله نیز و ضم زای معجمه و سکون لام لغت عربی است و کف الدابه و کف السبع و بیونانی مرباقلن نامند ماهیت آن ابن البیطار گوید نوعی از بهمن سفید است و مراد از آن بیخی است سفید سطبر مائل بتیرگی و زردی و طعم آن شیرین مائل بتلخی و نبات آن نابود و برگ آن شبیه ببرگ سیب عریض تر از آن و مزغب و ساق مجوفی از وسط آن رسته و رنگ آن مابین سرخی و زردی و مزغب و برگهای ریزه احاطه ساق آن نموده و بلندی آن تا دو ذرع و منحرف بجهت اسفل بحدیکه ملاصق زمین شده و بر سر آن چیزی متخلخل مثل اسفنج و در درون آن اندک رطوبت و خارهای ریزه در اطراف آن و گل آن بسفیدی و زردی و محیط بساق آن مثل فراسیون و بی شبیه و شاخ و منبت آن نزدیک بهاد اکثر بلاد مانند طرسوس آراضی شام و عور و طبریه و جبال بیت المقدس و هکار و موصل و غیر آنها از بلاد مناسبه بطبیعت آن بهترین آن طرسوسی چرب با شیرین با اندک شیرین و با اندک تلخی است و تازه آنرا چون از زمین بکنند نرم مانند شمع میباشد و چون بخایند با خمیر گردد و چون در تابستان نزدیک خشکی گیاه آنرا بکنند صلب بزرگ میباشد و قوت آن تا دو سال باقی می ماند طبیعت آن در اول سوم گرم و در وسط سوم خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملطف اخلاط و مقوی احشا و اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس و الزئبه و المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت منع بخارات و منع تصاعد بخار و تقویت دماغ و قطع نزلات و درد و ورم لهاة و لثه و سینه و سعال و ربو و ضیق النفس و قولنج ریاحی و غلیظ و ضعف جگر و سپرز و با عسل جهت حصاة و مداومت یکهفته تا دو هفته بدان جهت استسقاء لحمی و زقی و با سکنجبین جهت نکوئی رنگ رخساره و با مغز تخم خربزه جهت وجع گرده و خرنوب و دم و گلنار جهت قطع سیلان خون و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر مداومت خوردن آن با آب کرفس جهت تحلیل آنچه در انثیان بهم رسد و با صبر جهت وجع مفاصل عرق النسا الراس بخور آن جهت صداع و تحلیل مواد دماغی و ضماد مطبوخ آن با سداب و روغن زیتون جهت فالج و لقوه و کزاز و خدر و عرق النسا الاذن قطور آن در گوش جهت ثقل سامعه العین اکتحال آن جهت قطع بیاض و ناخنه السموم آشامیدن آن جهت سموم حیوانی و نباتی و تقویت باه اجماع اطبا است خصوصاً با شراب بدستور و طلا کردن آن و الخواص آشامیدن مفتوح بکدرهم آن بر خمیر تازه و حمیده بقدر یک سیر صبح ناشتا تا آخر روز هیچ چیزی بخوردن موجب عدم تاثیر سموم است مطلقاً خواه حیوانی باشد خواه نباتی تا مدت یکسال گویند القروح و با آب نمک جهت سقوط الجروح و ضماد تازه و خشک آن جهت منع جراحات و التیام آنها بغایت مفید و گویند مضر ریه است مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکمثقال تا دو مثقال یوسف بغدادی در مرباقلن صنفی را بیان نموده که در شام بهم میرسد و آن بیخی است شبیه بسورنجان صلب و عظیم و خون مانند نرم میباشد و رفع اثر سموم و درعرض سال مخصوص بآن دانسته خسک بفتح حاء و سین مهملتین و سکون کاف و آن را شکوهج و شنکر و میخ نیز و بشیرازی خاسوک و باصفهانی هرواد و در مغرب حمص الامیر و بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو و بسهنسکرت گهنکهار و بعضی درینکیل چون بخلد خیار دبار و ماهیت آن بری و بستانی میباشد بری آن در خرابها و نزدیک بهاد شهاها میروید و شبیه به نبات هندوانه و شاخهای آن خاردار منبسط و بر روی زمین برگ آن که نزدیک خارهای آن رسته شبیه ببرگ نیتون و نخود و طعم ظاهر آن دو تیمی که بر آن می فتد ترش و جرم آن بمزه و با اندک عفوصت و ثمر آن سه پهلو و اطراف آن نیز مانند خار و مغز آن از نخود کوچکتر و سفید رنگ و بستانی آن در نهر میروید و شاخهای آن مرتفع از روی زمین و خارهای آن ریزه و شاخهای طولانی و طرف بالای شاخها غلیظ تر از طرف اسفل و بر آنها چیزی رسته بباریکی موی و مجتمع شبیه بخوشه و ثمر این نیز شبیه به ثمر آن بهترین آن بستانی است طبیعت آن مرکب القوی از جوهر رطب اندک و یابس بسیار و حرارت لطیف و گرم و خشک در اول نیز گفته اند افعال و خواص آن اعضاء الغذاء و النفس و السموم و غیرها جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و مفتت حصاة گرده و مثانه و منفتح و مفتح و ملین و رافع قولنج حار و مانع انصباب مواد و با شراب جهت دفع ادویه سمیه نباتیه و آشامیدن عصاره برگ و بیخ و ثمر تازه آن تنها جهت قرحه مجاری بول و احلیل که بفارسی سوزاک نامند و تقویت باه و تفتیت حصاة و حبس البول و قولنج و عصاره آن مستعمل در اکتحال مبرد و مجفف در ادعه و مضمضه بعصاره آن با عسل جهت قلاع و عفونت دهان و وجع لثه و ادرار غسل حلقوم نافع و ضماد عصاره و طبیخ آن جهت رفع ورم حار و منع حدوث آن و ریختن مواد باعضاء و نقال عصاره خشک بری با شراب

جهت سلم فعی و پاشیدن آب طبیخ آن جهت بر طرف کردن کیکنا فعا بیتها موثر و چون نخود داورا آب تازه آن کر پر در ده کنند در تقویت باه بعدیل مقدار شربت آن
با پنجدرهم مصر مصلح آن بادام در روغن کنجد و تخم آن در جمیع افعال مانند عصاره گیاه آن در روغن آن که آب گیاه آنرا با روغن کنجد طبخ دهند بقدر
مقرر طلای آن و آشامیدن تحقیق بران جهت تقویت باه ده رو مفاصل نیکو کردن زنگ بخساید و درد کمر و گرده و عسر البول و چکانیدن و مالیدن آن در
احلیل و عانه و کمر جهت حصاة و گرده و مثانه موثر مقدار شربت آن هفت مثقال با مسیح با عسل یا نبیذ و چون تخم آنرا که خشک شده نامند با شیر تازه سه مرتبه طبخ
نمایند و هر مرتبه خشک کنند در تقویت باه بیمثل است **حسل** بفتح حا و سین مهملتین و سکون لام و بکسر تا نیز آمده بیونانی حسمی نامند ماهیت آن گیاهی است شبیه به صعتر و
برگ آن رانیز و بزرگتر از آن و تیره رنگ طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن پخته آن مقوی معده و هاضم و مصلح طعام فاسد شده و جهت
خوشبوئی دهان و آروغ و با شراب جهت گزیدن رتیلا و عقرب مفید مقدار شربت آن تا پنجدرهم است و زیاده بران نیز مجوزات **حسو** به تشدید واو حسو بر وزن
نعول نیز آمده ماهیت آن غذائی است که از حبوب غیر آن ترتیب دهند رقیق و به طریق قهوه تناول می نمایند و بفارسی حریره نامند و در قرابادین
انواع آن ذکر یافت **فصل الحاء مع الشین المعجمة** **حشیشة البراغیث** بفتح باء موحده و راء مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون یاء مثناة
تحتانیه و ثاء مثلثه و بلغت گیاه دوقس را نامند و در عراق مراد از آن گیاهی است که کیک را دفع مینماید و در طبرستان کیک کش نامند و بعضی از دوقس
را شمرده اند **حشیشة الدخس** بفتح دال مهمله و الف و کسر خاء معجمه و سکون سین مهمله لغت عربیست بیونانی فارقونا نامند ماهیت آن گیاهی است
[illegible] آن بنگاخنا و برگ آن شبیه ببرگ عدس و از آن بزرگتر طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف ضماد آن جهت سعفه
و دوی شهدیه و داحس نافع است **حشیشة الزجاج** بضم زاء معجمه و فتح جیم و الف و جیم [illegible] و بفارسی گیاه آبگینه نامند ماهیت
آن گیاهی است که در شوره زار و محوطها و خرابها میروید شاخهای آن باریک مایل بسرخی و برگ آن خشن و سرخ و سپید بر شاخهای آن چیزی شبیه تخم [illegible] خشن
و لبابه تلخ و بر جامه بچسپد طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن محلل اورام و رادع و مفتح سده و جالی و قابض و چرک زجاج را
با [illegible] را زایل گرداند و از این جهت آنرا حشیشة الزجاج نامند و تخمی پیدا [illegible] از عصاره آن با شکر جهت سرفه کهنه بسیار موثر و ضماد عصاره آن جهت اورام حار
و بواسیر [illegible] مفید جهت حمره و نمله [illegible] آن با روغن خنا و پیه [illegible] برگ آن بخته [illegible] آنجهت ورم [illegible] و با روغن گل جهت درد گوش
مفید مضر بسر مصلح آن نبات و خشخاش مقدار شربت آن تا دو مثقال **حشیشة العلق** بفتح عین مهمله و لام و سکون قاف امین الدوله گفته که آنرا در گیلان
غیش نامند و از جمله پودنه است و در مازندران [illegible] گویند ماهیت آن نباتی است شبیه بشونیز و مایل بسیاهی و خوشبو [illegible]
در سائر افعال قوی تر از اقسام پودنج است **حشیشة المعدن** بفتح میم و سکون عین مهمله و کسر دال مهمله و سکون نون و آنرا آتش سمند نامند ماهیت آن گیاهی
است سفید و صاحب قریب بفلالت سنگ و چون شکسته شود اجزاء آن پره گردد با روغن چون مشتعل گردد شعله آن برطرف نشود افعال و خواص آن جالی و
موثر صحت و طراوت جلد است داخل ضمادات ملوکی مینمایند **فصل الحاء مع الصاد المهملة** **حصاة** بفتح حاء و صاد مهملتین و الف و تاء مثناة فوقانیه
بفارسی سنگریزه و بهندی تیهری و کنکر نیز نامند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن رادع و مجفف و ذرور سائیده آن با تند فار جهت نزف الدم
جراحات و دفع ضرر آن مفید انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشاء است **حصرم** بکسر حاء و سکون صاد و کسر راء مهملتین و سکون میم بفارسی
غوره نامند ماهیت آن انگور خام نارس سبز ترش است هر نوع که انگور باشد طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد تر و خشکتر
از آن تا سوم افعال و خواص آن مطفی حرارت خون و صفرا و قاطع صفرا و مقطع بلغم حاصل در معده حابس طبع و مانع انصباب مواد و مقوی جگر و بدن و دافع تشنگی و
سستی اعضا و ضماد سائیده خشک آن بخته خوشبو کردن عرق و صحت منع تولد آن [illegible] و جوشش و خارش و سستی بدن نافع و مضعف معده [illegible] مولد
ریاح و مغص مورث [illegible] در بعضی امزجه بجهت تکثیف آن اجزای معده و مصلح آن [illegible] انیسون و انجبار آن ریباس و حماض و اترج در آب [illegible] سکنجبین [illegible] حرارت
و التهاب معده جهت سهال [illegible] حفظ [illegible] تقویت اعضا و منع [illegible] صفراوی خمار و منع قبول مواد و با زاب انار [illegible] جهت صفراوی مجرب و عصاره آن که در آفتاب

۲۴۵

خشک کرده باشند جهت خناق و ورم حنجره و اماله و دفع دهان و فتق ادم و تاب گنند نا جهت تخفیف دانه بواسیر و فرزجه آن جهت تنقیه و اصلاح رحم و باسرکه جهت بواسیر و قطور آن جهت برگ گوش و غرغره آن جهت ورم حلق و اکتحال آن جهت دمعه و خشونت اجفان و تاکل آن و حقنه آن جهت قرحه امعا و سیلان رطوبات رحم و مفید در سایر افعال مانند رُبّ آن و رُبّ آب آن در افعال مانند عصاره آن و مقوی قوت ماسکه معده و چون توتیا را با آن بپرورده کوبند و سرمه سازند در رفع آن نافع مقوی فعل آنست و مضر سینه و مورث سعال و مصلح آن گلقند و شربت خشخاش و مقدار شربت از عصاره آن یک مثقال و بدل آن آب سیب ترش و سماق و شربت آن که از آب غوره و زبیب و عسل و سکنجبین و زرشک و هم چند و عسل کف گرفته یکجا و ترتیب هندیه بنظر رسیده که سه چهار روز در آفتاب گذارند تا بجوش آید و ضماد کرده هم خوده در آفتاب گذارند تا بقوام آید مقوی معده و منشف رطوبات رحم و جهت لطافت بلغم و مناسب خواص معده و قولنج و نقلی و بواد و سایر افعال مانند عصاره آنست و کهنه یکساله و زیاده آن بهتر و قوی تر است و بهتر آنست که چون با شراب قوام آورند و شربت سازند حصی لبان الحاوی بفتح حاء و کسر صاد مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و فتح بای موحده والف و ضم نون و لام و فتح جیم والف و کسر راء و سکون یاء و بفارسی حسن لبه و بهندی کبان نامند ماهیت آن صمغ ضرو هندی است و کلام عبارات از آن در ضرو مذکور خواهد شد انطاکی نوشته که اهل این صناعت تحقیق نکرده اند و من بعد از مشقت بسیار تحقیق و تشخیص نمودم که صمغ ضرو است و او دال تکون بقدر دانه گندم میباشد و بتدریج بقدر خربزه میشود و بوی آن مرکب از بوی مصطکی و کندر و خوشبوترین صمغهاست چون بر آتش اندازند از بخورات طیبه است و بهترین آن آنست که خوشبو سفید مایل بسرخی و سیاهی باشد و مغشوش مصطکی و کندر و صمغ میباشد و فرق آنست که چون بر آتش اندازند اصل آن خوشبو میباشد بخلاف مغشوش طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن القلب مقوی دل و موافق و رنج گاو و بجوز النفوحات آن جهت دفع قلاع دهان و تقویت لثه و صرفه الراس طلا آن جهت جسم آلات الاذن قطور آن با روغنهای مناسب جهت درد گوش و ریاح الصدر و الدماغ و المعده آشامیدن آن جهت امراض سینه و سرفه رطوبی و تقویت دماغ و معده و ازالت رطوبات و تحلیل آن نهاد رفع منعص و تقویت آلات تناسل و مقعده لزنیه اغتسال آن جهت تقویت بدن و حفظ موی از افتادن مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن با دو مثقال مصطکی بدل آن ضعف و مصلح تحرود مصلح آن دوغن بنفشه و خشخاش است افسیل الحار المهمله مع الضاد المعجمة حضض بضم حاء مهمله و ضاد و سکون ضاد دیگر و معجمتین ماهیت آن دو نوع است یکی هندی که ابرا بیونانی لوقیون نامند و آنچه مشهور آنست که عصاره برگ و تخم نباتی است خاردار و قریب بدرخت پوست آن گاهی زرد رنگ که آن شبیه بکشمش است و تخم آن شبیه بفلفل و سیاه و املس و طعم آن تلخ و گویند برگ آن مدور اندک ضخیم و سر برگ آن اندک فرو رفته و نبات آن وادی عرفات است گیاه آنرا با التمام از بیخ و برگ و تخم و ساق گرفته و خورد کرده در دیگ خیسانیده و خوب تکد میکنند و صاف کرده میگذارند تا درون آن ته نشین گردد و پس صافی زلال آن را گرفته طبخ مینمایند تا قریب بانعقاد رسد و پس در خریطه ها نموده سر آن بسته با طراف میبرند و این را خولان میباشد و درون آنرا از بالایش میگذارند تا لبنها و اجزای غلیظه آن جدا گردد و پس اندک طبخ میدهند که قریب بانعقاد رسد گلوله ها میسازند و این را حضض مینامند و از بعضی ثقات شنیده شده و تحقیق همین است که گیاه آن بعینه گیاه عنب الثعلب است که بدستور مذکور مرتب مینمایند و بعضی مغشوش و بعضی مجهول از برگ مورد و صبر سقوطری از هر یک سی مثقال و مرکی لبست و پنج مثقال و زعفران لبست مثقال و دو بایکمن تیز بزی میسازند فرق میان آن و اصلی آن آنست که رنگ ببرد آن اصلی زرد و مایل بسیاهی و اندرون آن مایل بسرخی و چوب در آب حل نمایند کف آنرا بر رنگ خون میباشد و طعم آن با قبضیت و تلخی و چون در آتش بدر زنند ملتهب گردد و مجهول و مغشوش آن بخلاف آن باشد و بآتش ملتهب نشود طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و محلل و مبرد و تحلیل آن در رکتر از ردع و آشامیدن آن جهت اورام باطنی و اسهال و قطع سیلان رطوبت و عرق و احتباس خون و نفث سینه و سرفه و مدر و جگر و سپرز و نافع است و زهیر و اورام و تنبیه بواسیر و حرارت گرده و مجاری بول و التهاب و تشنگی و گزیدن سگ دیوانه الاذن قطور آن جهت منع سیلان رطوبات و چرک گوش الفم مضمضه آن جهت تقویت لثه و ستر خیه و غرغره آن جهت ورم حلق و بعض اکتحال آن جهت جرب و حکه و بهاق و دمعه و ورد و ضعف البصر و منع نزول اغبار الغنار طلای آن جهت شقاق و قرحه مقعده و فتح کل اعضا و حقنه آن جهت اسهال مزمن و قرحه امعا نافع و قرشی در شرح قانون گفته که حضض با وجود آنکه منع الدم نمیکند ادرار حیض مینماید مضر سپرز مصلح آن انیسون و حماما مقدار

شربت آن از نیم مثقال تا یک درهم بدل آن حضض هندی است حضض هندی هندی رسوت نامند ماهیت آن بعضی گفته اند که عصارهٔ فیل ابرج است و تحقیق آنست که غیر آنست صاحب دستور الاطبا نوشته بهترین آن آنست که در نگر کوٹ و نواح لاهور از شیرهٔ هلیله تازه سازند و صاف باشد و در کتاب دیگر دیده شده که در نواح لاهور و نگر کوٹ از شیرهٔ هلیلهٔ تازه شیر بسیار زند و حکیم عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه از حکمای هند و کتب معتبرهٔ ایشان تحقیق شده آنست که عصارهٔ دار هلد است که داروهلد تازه را نیکو نرم کوفته در آب میجوشانند تا تمام قوت آن در آب باز داده شود و لیس صاف نموده مساوی شیر گاو داخل کرده میجوشانند تا غلیظ و منعقد گردد و باطراف میبندند و بعضی گفته اند معنی رسوت بهندی ادرناست زیرا که رس بمعنی عصاره و اوٹهه بمعنی جوشانیدن است و چون آن عصاره او بطبخ مرتب مینمایند لهذا مسمی بدان گشته و آن عصاره برگ چند نباتیست بعضی شبیه برگ جلسه خاردار و بعضی شبیه بکرفس خرد و غنچه ترازان و بعضی شبیه بحند قوقی که بهندی گٹهیلونا و لیس کهپرو نامند در ساده های خوبی بزرگ کوبیده در آب نرازرده صاف کرده طبخ میدهند تا بسر حد انعقاد رسیده و بر برگهای عریض طولانی سبز بستی رنگ پخته خشک مینمایند و باطراف میبرند و آن برگ تنبل که برگ دار هلد باشد در رنگ سوت تازه خالص بهم میباشد طبیعت آن قریب بطبیعت کل است و گفته اند سرد و خشک است افعال و خواص آن نیز قریب بآنست و جهة امراض چشم و تقویت باصره و تحلیل ورام حاره و تسکین حدت خون صفراوی و نزوان و اسهال بواسیری و ورم طحال و دفع سموم نافع و آشامیدن محلول مقدار نیم درهم آن با آب برگ نگر و نده حکه گیاه هندی است مقدار پنج شش مثقال خصوصاً که شب در آب نرم سائیده صبح مالیده صاف کرده نیم گرم بیاشامند جهة حبس خون بواسیر و اسهال بواسیری و اسهال الدم و سحج معا و طلای محلول آن در آب نیم گرم جهة وجع مبین الکتفین و تحلیل اورام حاره و بثور مجرب اطبای هند جهة سحج اطفال در ادویه ایشان داخل مینمایند و بخور رانند وجوب رسوت در قرابادین گوشد و فتیلهٔ آن که بگوزلکی رایا هم وزن آن تخم نیم که بهندی نمولی گویند با ربع وزن آنها زرنباد کوفته در آب برگ نگر وندہ سفید خوب حل کرده فتیلها سازند بقدر بند انگشت خنصر و خشک نموده در شیشه کرده سر آنرا محکم بسته نگاهدارند عند الحاجت یکی بر دارند بر جهت تسکین وجع بواسیر و حبس خون مجرب است فصل الحاء المهملة مع اللام حلاف بفتح حاء مهمله و فتح لام الف و با موحده ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری برگ و شاخهای آن بسیار باریک گل آن بسیار ریزه سفید تخم آن بقدر خردلی نبت آن کثر اکثر خصوصاً اطراف عمارات قدیمه طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن ضماد آن با آرد گندم جهت استحکام عضو مکسور و کوفته و بدررفته و مانده و سست شده و با حنا جهت خارش کف دست اطفال و غیر اطفال مانع زیاده شدن آن جهت سیلان زرد آب از آن مفید حلبه بضم حاء مهمله و سکون لام و فتح باء موحده و هاء ثقیله نیز خوانند و در گیلان خلبه بخاء معجمه و با تعقیبات شنبلید و در شیراز شمیلز و بهندی میتهی نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است و گیاه آن تا بقدر ذرعی و شاخهای آن باریک برگهای آن ریزه صنوبری شکل زاویه آن متصل بشاخ و قاعده آن بالا و طعم آن مایل بتلخی و گل آن سفید و تخم آن لعابی و بوی آن نیز شبیه ببوی برگ آن و در غلافی شبیه بغلاف تخم ترب اندک پهن و کوچکتر از آن اندک زرد رنگ و ریزه مربع اندک پهن غیر املس غیر مستوی و کول و برگ تر آن را پخته میخورند و با گوشت لذیذ میباشد و بعضی برای حدت طعم و کم شدن تلخی و رائحه آن اولا برگ آنرا اندکی در آب جوش داده و آن آب را ریخته پس با پیاز و گوشت بریان کرده میخورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص برگ آن منضج و ملین و محلل و مدر بول و حیض و جهة امراض بارده و سوء القنیه و استسقا و سرفه بارده و ورم طحال و در دکمر و جگر و رحم و برودت و مثانه و تقطیر البول و ضماد آن پخته جهة تقویت موی نافع و خوردن آن با نان نافع ملین است و تخم آن ملین و منضج و محلل و مهیج مدر حیض مقوی ریه و الصدر و المعدة مطبوخ آن با عسل مسهل جهة مواد محتبسه سینه و سرفه و ربو و عسر النفس و لین امیر و درام باطنی و کسر ریاح و دفع بلغم لزج از سینه و تنقیه امعاء و مطبوخ آن با تمر هندی و انجیر که آب آنرا بعد طبخ صاف نموده با عسل بقوام آورده باشد جهة ضیق النفس و تصفیه صوت و وجع سینه در آن که مزمن شده باشند با آب سیاه شان مجرب و خوردن آن با کمی پیش از طعام و بدستور با عسل شکم براند و اخلاط ردیه دفع کند اعضای انعقاد و طبیخ آن مهبل با یا ادویهٔ مناسبه جهة تسهیل ولادت و ادرار بول و حیض و مداومت خوردن آن با آرد گندم و شکر و عسل سرشته جهت تسمین بدن و اصلاح گرده موی و آب طبیخ آن با نجد رحم قوت جهت نکوئی رائحه بازه و تلمیذ طبیعت و رفع سستی و شکستگی اعضا و ادرار حیض و لیکن مقید رائحه عرق و بول است لادرام و ضماد آن جهت اورام صلبه ظاهره و باطنی و سعفه و شبیه کلف و سوختگی آتش و شقاق بارد و کجی ناخن و ورم سپرز و رحم و رفع استفاط و موی

استعمال موی و سایر اجزای جلدیه و ضماد آردان با بوره ارمنی جهت تحلیل طحال و با انجیر جهت گشودن بول و با آرد جهت روغن گل سرخ و سرکه جهت اورام حاره و با
عسل جهت بارده و طلای آنجهت رفع چرک و نیکوئی رنگ رخسار و با مویزج جهت منع تولد قمل و تقطیر لعاب آن در آب جهت دمعه و سلاق و حمره بقایای ورم چشم و نطول
طبیخ آن و بدستور جلوس در آن جهت تسهیل ولادت و اسقاط مشیمه و تنقیه رحم و فرزجه آن با پیه فاز جهت تلیین صلابت رحم و تفتیح فم آن و شستن و سر با طبیخ
آنجهت جعودت موی و زوال خراز و قروح رطبه نافع و اکثار آن مصدع و مغثی و مضر انثیان مصلح آن سکنجبین حار مغص و انیسون و کیدن انار مسحوق محرور المزاج
را استعمال برگ آن بدون کاسنی جایز نیست و طبیخ برگ آن با برگ اسفناج و یا برگ خرفه و یا بازرک نیکو مصلح آست و از برای محرور المزاج و روغن تخم
آن گرم و تند و محلل و ملطف و ملین عضلات و منفتح و بسیار جهت زحیر و اسهال و نخاله روی دموی و قرحه رخسار و با موم جهت شقاق و با ادویه کلف جهت جلاء
بشره موثر است جلبنب بفتح جیم های مهمله و سکون لام و کسر با موحده و نون بار مثناه تحتانیه و بای موحده گویند سورنجان هندی ست ماهیت آن دوائیست
هندی خشبی شبیه بسورنجان مصری طبیعت آن در دوم گرم و خشک گویند در سوم افعال و خواص آن آشامیدن آنجهت تقریب و درد مفاصل و درانود
تقویت بدن و اخراج بلغم خام و اخلاط غلیظه و اقسام کرم معده و امعاء و اسهال بلغم خام مفید مقدار شربت آن تا سه درهم مضر سر زده مغلظ آن مصلح آن کثیرا و کا
است جلبوب بفتح حای مهمله و سکون لام و ضم بای موحده و سکون واو و بای موحده لغت نبطی است و با نیس حریف از ملفیحای مهمله و در بلاد دیگر مصابر س
و بعضی هرس بجای معجمه و صاد مهمله و ملیقوریدس و در رساله نوشته که آنرا الیتور سفن و بعضی بر مینون و بعضی لیراوطانون نامند ماهیت آن گیاهی است بقدر شبری و بر شاخ
با سیل گره و شعبهای آن از نیم اسپان آن سته و برگ آن کوچکتر از بادریج و مفروش بر روی زمین و یکدیگر آن و غنچه دو و نوع ستیا نز باده و هر نوع ماده آن خوشه دار
با تخم و تخم آن از بلغم کوچکتر و برگ نر آن و ثمر آن نیز کوچکتر از ماده و بر یک تخم و بلی تخم دیگر تیره و بهم شبیه بخصیه حیوان و بیخ آن دو عدد و مستدیر بقدر کبوتر
یکی سست و دیگری صلب نیز بهم پیوسته مانند خصیه طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل اورام بارده و ملین طبع و آشامیدن
سی مثقال از آب مطبوخ آن مسهل رطوبات مائیه و مرة صفرا و ضماد آن محلل قوی و گفته اند حمول برگ ماده آن بعد از طهر و خوردن بیخ صلب آن باعث
حمل دختر و آشامیدن برگ نر آن و حمول بیخ سست آن باعث حمل بر پسر است بالخاصیت و گفته اند سست آن مضعف باه و صلب آن
مقوی آنست جلبنت بکسر جای مهمله و سکون لام و کسر بای مثناه فوقانیه و سکون یا و فتح مثناه تحتانیه و تا . فوقانیه بفارسی انگژد و الغوزه و باصفهانی انگشت
گنده و بهندی هینگ نامند ماهیت آن دو نوع میباشد طیب و منتن و لیب آن صمغ انجدان سفید است که آنرا کوله نامند و منتن آنرا گویند صمغ انجدان ثابت که
بفارسی کماه نامند و بهترین آن طیب آنست و بهترین منتن آن صافی شفاف مایل بسرخی تند بوی با اشاعت است که چون در آب حل کنند مانند شیر شود و زبون مغشوش
آن نیکو آن سبزی و بوی آن مانند بوی گند او بلغم کم رها شد و گویند منتن آن بدین او صاف است و مغشوش بسکبینج جاور و یا قلا میغا یند بنسبت آن هر اطبیعت
گرم در اول چهارم و خشک در آخر دوم و منتن آن خشک در سوم و با قوت تریاقیه و سمیه افعال و خواص آن امراض الراس آشامیدن آنجهت امراض بارده دماغیه
مانند فالج و رعشه و مسع و خدر و غده و دوام الصبیان و امثال آنها و یا انافل سدا بجهت کزاز و با تمر آب جهت امراض التهاب با سکبینج جهت فالج و خدر بشرط اذان و بلع
نمودن سه قیراط ممزوج با موم جهت فالج نافع امراض چشم و گوش و بینی و دهان حلق و حنجره و جلد و معده و کبد و طحال و مرارة اکتحال آن با عسل جهت قوة باصره
و نزول آب بیاض و ظفره و قطور جوشانیده آن در روغن زیتون جهت درد گوش و کری کهنه و دوی و طنین و باز لنجار زراج جهت بریدن گوشت زیاده که در بینی
شگون شود و گذاشتن آن بر دندان کرم خورده جهت تسکین درد و نیایند آن و طلای آن از خارج نیز مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن با نجوز دنا جهت
درد دندان کرم خورده غرغره آن با عسل جهت ورم لهاة و با سرکه جهت اخراج زلوی در حلق مانده و با زرده تخم مرغ جهت سرفه خشک و درد پهلو
بتنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت بحة الصوت و خشونت حلق و شوخ بلغمی و آشامیدن محلول آن در آب جهت تصفیه صوت و غضار الغذا آشامیدن آن تند
رام جاید و محلل و پراگنده کننده ریاح و با سکنجبین جهت جمود شیر و با فوانفض جهت اسهال رطوبی و با ادویه مناسبه جهت مغص ریحی و بلغمی و قولنج و تحلیل ریاح
و پراگندگی آنها و اخراج معده و تقطیع خون و اخلاط و برودت معده و جگر و سپرز و سستی بدن و خوردن بمقدار یک نخود آن و با کمتر

بقدر برداشت مزاج که در جوف خمیر نان پخته گذاشته بلع نمایند تا چند روز مهم جهت تحلیل استسقای بارد هر نوع که باشد خصوصاً زقی و طبلی نافع و با انجیر جهت یرقان
سدی و با آب بادرنگ جهت رفع حرکت بیلات باطنی امراض رحم و اورام و باد و ثالیل و بهموم و غیرها و آشامیدن آن با مرزنجوش جهت گشودن بول ضعیف و بنجور
حمول آن جهت اخراج جنین میت و گذاشتن آن بر ورم بعد شگافتن آنها جهت اخراج اجزای خبیثه آن و ضماد آن با انجیر خشک و سرکه جهت باد و با قیروطی جهت ثالیل و غدد
و مسماریه و ضماد آن جهت داء الثعلب و با آب خاکستر و آب تربا جهت شگاف عصل و طلای آن جهت زخم گزیده سگ دیوانه و منع مقاربت هوام و رفع مضرت پیکان هر دو نهند
آن بدستور با شیر و حنطیانا جهت گزیدن سگ دیوانه و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و رتیلا و الیاه گذاشتن اندکی از آن در رحم احلیل باعث تقویت و نعوظ تمام مالیدن
محلول آن در روغن زنبق بر احلیل در وقت مقاربت باعث کمال لذت جانبین خصوصاً که در روغن زنبق مدتی بهند ازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند
بس استعمال نمایند الحمی آشامیدن آن جهت ربع الزبیته آشامیدن آن با ماکولات جهت نیکوی رنگ رخسار نافع مضر دماغ و جگر مصلح آن انارین و مضر
سفل و مصلح آن کتیرا و بوی آن مضر محرورین مصلح آن بنفشه و نیلوفر و آب سیب و شربت صندل مقدار شربت آن از یک عدد تا نیم مثقال بدل آن
جاوشیر و سکبینج و گویند مطبوخ محروث که بیخ انجدان باشد بدل آنست و گویند از خواص آنست که چون در پارچه بسته در ممر آب گذارند مانع تکون کرم است
و همچنین گذاشتن آن در مزرعه باعث گریختن هوام است از آن موضع و بر هر چه بمالند هوام از آن گریزان شوند و چون قدری از آن را در بیخ
درختی که بلع آن متعذر باشد گذارند آنرا می پوشانند و اگر به یک نوبه کفایت نشود مکرر نمایند دیگر برنخواهد آمد مانند سقوف خانها و دیوارها ما تحت
پیپل و بر که در بنگاله و هندوستان بر سقوف و دیوار خانهای بر می آیند و باندک زمانی دیوارها و سقفها و گنبد مساجد و حمام را خراب میکنند چنانچه اکثر مشهود لیکن اگر بماند که
ریشه اصلی آن بماند باز سبز میشود حلزون بفتح حاء مهمله و لام و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم جمیع حیوانات صدفی است و نوع کبیر آنرا بفارسی خرمهره نامند
و بهندی سنکهه بفتح سین مهمله و خفای نون و کاف و هاء هندی و بدان کاغذ و پارچه را مهره و دو قانی مینمایند بوق نیز میسازند و خرمهره که بهندی کوری می گویند
که در هند و بنگاله و اڈیسه و غیرها بجای زر معاملات و خرید و فروخت و خورده روپیه اکثر بدان است خصوصاً در بنگاله و در هند فلوس بیشتر و این کمتر
نیز نوعی از حلزون است ماهیت آن بری و بحری و نهری میباشد بحری آن بزرگ و نهری آن کوچک و هر یک باشکال مختلفه بود و بری آن صغیر است
که چسبیده میباشد بگیاها و اشجار و بر نباتات بهم میرسد و آنرا از نطاح فردی نامند و صدف اعم از آنها است و آن مخصوص بجلد حجری حیوانست منتج و دوم
و اظفار الطیب و طیلسا و خف الغراب و فرخوار و دلینس و صدف مروارید و غیرها نیز در نطاع همه از انواع حلزون اند و طبیعت جلد حجری آن در دوم سرد
و خشک افعال و خواص آن ان شاء الله تعالی در صدف مذکور خواهد شد و گوشت آن در دوم سرد و تر گوشت دلینس که در بحر ام الخول گویند اقسام
بری و طحیل است لطیف دیر الاستحاله بخون صالح است جهت جذام و جرب و حکه و جنون سوداوی نافع و گوشت سایر حلزونات مولد بلغم و سدد
و رافع تشنگی و التهاب صفرا امراض عین و اذان و العت و اکتحال سوخته مجموع آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و طلای گوشت محرق آن با قطران
بعد از کندن موی شعر منقلب مانع روئیدن آن و چکانیدن آب حلزونات کوچک نهری که بهندی گونگه نامند در هنگام ظهور چند روز در چشم مانع
بروز آنست و اگر بعد از بروز محلل و دافع آن و مسکن حدت و سوزش دگری چشم و چون تا رگ آن بگیرند و بسوزن سوراخ نمایند و بر سوزش دیده
در چشم بچکانند آنرا زایل گرداند و چون بر پیشانی بمالند منع ریختن مواد بچشم نماید و چون بر حوالی گوش بمالند جهت منع رطوبات زخمهای خنازیر آن نافع
سوخته آنرا با سرکه چون بر پیشانی بمالند قطع رعاف نماید و امراض معده و قوه کنیج و درد مثانه و حبس طمث فرو بردن گوشت خام آنجهت درد معده و با مرجبه
و قولنج و درد مثانه و خوردن گوشت بخفت و مسحوق آنجهت ادرار حیض نافع الاورام و الجراحات و النطرل و امثال اینها و سوء القنیه و نقرس و سم ضماد گوشت
آنجهت ورم نقرس و سوء القنیه و جذب پیکان و امثال آن و جذب زهر سگ دیوانه گزیده از بدن و طلای رطوبت آن که از سوزن سوراخ کرده نزدیک
آتش گرفته باشند با مرضماد صبر با لسه جهت تحلیل اورام مزمنه و التیام جراحات خبیثه بعد بل و با مرد گنند نیز جهت التیام جراحات خصوصاً
عصب و گویند با نمی صبت منظرفات صلبه بها زود حلقا بفتح حاء مهمله و سکون لام و فتح قاف و الف ماهیت آن نمی از زیره است که بفارسی [illegible] نامند

۲۴۹

برویده و ازان حصبه و مثال آن ترتیب هند و حلقه که موضعی منزل است قریب بمکه معظمه بیشتر میشود طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن
نشستن سر به محرق آن هر روز متوالی جهت رفع خراز و قروح ابریه و خوردن پنجدرهم آن با عسل و سرکه کشیده اقسام کرم معده و امعاء و مفتح سدد گفته اند
با آب عسل نیز این اثر دارد و داغ کردن نشاخهای آن که از آتش برافروخته باشند جهت حمیات غیبه و تکرار آن سه دفع جهت منع زیاده شدن ادرار خون
نافع است حلق بفتح حاء مهمله و لام و سکون قاف ماهیت آن عصاره برگ نباتی است یمنی سینه تعلیق و ثمر آن مانند خوشه و دراز آن مانند عنب الثعلب
و لعد رسیدن سرخ میگردد و پس سیاه و برگ آن شبیه برگ تاک و ترش و یا گوشت آنرا طبیخ مینمایند و میخورند و عصاره آنرا بدین قسم میگیرند که برگ آنرا در تنور
میگذارند و چون نرم گشت رطوبات آنرا افشرده منعقد میسازند و آن سیاه رنگ و طعم آن ترش میباشد و بهتر از آب حب الرمان است گفته اند آب آنرا
در اسفر میریزند و بعد از انعقاد و خشک شدن بر می دارند و باطراف میبرند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن پنجدرهم محلول آن
در بینی با هم آب جهت قمع صفرا و تسکین لهیب و حرارت معده و عطش و ازاله کرب خمار بعدیل مقدار شربت تا پنجدرهم است فصل الحاء المهملة مع
المیم حماحم بفتح حاء مهمله و میم و الف و کسر حاء مهمله و سکون میم حبق الیمانی است و در شام حبق نبطی و در عربی لسیم و بفارسی گویند ریحان است
و نیز گویند غیر آنست و بهندی تلسه نامند ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه برگ ریحان فرو ازان بزرگتر و مختلف الالوان
منظر و در باغها باین شأن فرو غرس مینمایند و مشهور بلاله خطائی است و در تبریز بکل عاشقان طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص
با قوت محلله و رادعه و رافع سده دماغ و زکام حادث از بلغم و ضماد برگ آن جهت سوختگی آتش نافع و صاحب تقویم گفته که حرارت معده جگر را ساکن گرداند و چون طبیخ آنرا
با جلاب یا سکنجبین بیاشامند معده و جگر را از اخلاط فاسده ردیه پاک سازد و تخم آن مقوی دل و برشته آن بارد و خشک و آب سرد جهت اسهال مزمن مفید و اکثار آن
مضر مثانه مصلح آن کنند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن ریحان فرو است در دهن آب برگ آنرا گرفته با روغن زیتون بالمناصفه ترتیب هند محلل با قوت قابضه و فواد
و فتقال آن درد باح معده و طلای آن جهت اغشیه دماغ نافع است حمار ابلی بکسر حاء مهمله و فتح میم و الف و زاء مهمله بفارسی خرد الاغ و بهندی گدسه بفتح کاف فارسی
و سکون دال مهمله و فتح حاء دهاره و بیگر در آخر نامند ماهیت آن حیوانست سه نیم مثقال معروف طبیعت آن در اول دوم گرم و در اول سوم خشک با رطوبت
فضلیه افعال و خواص آن حم آن غلیظ و بطی الهضم تر از گوشت خر لعواض لرا خوردن کباب جگر آن ناشتا بجهت صرع و تب ربع و آشامیدن سوخته آن هر روز
نیز جهت کرنا زدن و صرع و بخور سم آن با خمر غلیظ جهت جنون و طلای سرگین آن با سرکه بر پیشانی جهت رعاف و بدستور چکانیدن عصیر آن در بینی تنها و استنشاق خشک
آن که در سرکه بریان یا شیده باشند و نیز قطور آب سرگین تازه الاغ جهت صرع مفید امراض کبد و مراره و گرده و مثانه و سموم و غیرها آشامیدن بول آن جهت درد گرده
و آشامیدن عصیر سرگین آن جهت یرقان و تفتیت حصاة و اخراج جنین و مشیمه و بخور سم آن جهت ولادت و آشامیدن آن جهت دفع سم و جذام و ضماد سم سوخته
آن جهت تشقاق و مزمن و با روغن زیتون جهت خنازیر و مفاصل و ناسور و بدستور ضماد کبد سوخته آن با زیت جهت خنازیر و با شراب جهت کچی با خون و برص و بهاق آن و مادیه
آن جهت رفع آثار قروح و التیام جراحات اخشانیم گرم و خوردن آن و آشامیدن منقع سرگین حمار گیاه خوار در شراب جهت گزیدن عقرب و بمرسج مغز سر آن با روغن
زیت موی ابرو را بیاید و دراز کند و دندان آنرا در زیر بالین گذاشتن خواب آورد و شیر آن شیر را زیاده کند و خون آن زایل کننده بواسیر است چون بر آن کلاه
کودک بمنقور را خوشگو گرداند و مضمضه شیر آن دندان را تسکین دهد و آشامیدن آن صرفه کهنه جاروسل و دق را مفید موی دم آنرا که در شراب انداخته بدهد آورده
و بول آنرا بر گشتی که ماننده ماهیان بسیار در آن جمع آیند و تعلیق پوست پیشانی آن بر اطفال جهت رفع ترس ایشان و آشامیدن چرک گوش آن
مقدار ثمن و همین طفلی که بسیار گریه کند باعث تسکین گریه آنست و جالینوس گفته که طلای نقطهای آن سه بار تا چهار بار مسقط دانه بواسیر است و گویند چون عقرب
گزیده بر الاغ معکوس سوار شود و چند قدم برود و دیده بدستور چون در گوش آن بگوید که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد آنست و چون
قضیب آنرا در کوزه آب بندیده کرده بر آتش گذارند تا قریب بسوختن رسد پس سابیده با روغن زیتون طلا کنند جهت رویانیدن موی و دراز کردن آن
نهایت موثر و گویند چون قضیب تازه آنرا دیده حاره بجهة تناول نمایند قضیب را بزرگ گرداند از مجربات شمرده اند و تهیه قضیب و خشک

آن جهت تب ربع نیز مجرب دانسته اند بشرطیکه بعد بوته دهن کنند و اندکی بخوابند و چون نطرون و عاقرقرحا بر آن پاشیده خشک کنند هم استعمال آن با ماء القطیر
حابس اسهال است و چون دهان خوردن لحم آن مورث خلط سودا و امراض سوداوی است باید که شخصی که ناچار باشد بخوردن لعقه نماید بدن خود را باخراج
سودا و ترطیب آن باستعمال دهانات و لعابات و چون تناول نماید و در بدن خود ثقلی و قدری و زیادی و زود از معده او نگذارد و باید که مبادرت نماید باخراج
آن باستعمال زرباجات با شاهبات با جوارشات مسهله تربدی و سقمونیائی حمار الوحش بفتح واو و سکون حاء مهمله و شین معجمه بفارسی گورخر نامند معروف بجز
گورخر ماهیت آن حیوانی است معروف طبیعت آن گرم و خشک تر از حمار اهلی افعال و خواص گوشت آن غلیظه و مولد سودا و چون خواهند که استعمال نمایند
کباب نمک و شبت و دارچینی و زنجبیل در آنچه تناول نمایند لعراقی کراس و العین بصدر تعلیق پوست پیشانی آن بر سر و بازو جهت رفع صرع مجرب دانسته اند
بعضی گفته اند باید که مقدار یکشیر باشد و پوشیدن انگشتری مصنوع از سم آن در خنصر چپ جهت رفع صرع مجرب ما باید که هرگاه آن انگشتری را تجدید و تغیر نماید
و طلای پیه آن بالشیر مرضع جهت رفع گریه اطفال پیوسته نگاه کردن در چشم آن باعث صحت بصر و مانع نزول آب و آشامیدن زهره خشک کرده آن با عسل و کتیرا
جهت ربو و سرفه و ضیق النفس امراض گرده و مثانه و قطر رباه و کلف دوا و داء الثعلب و دوالی و غیرها و آشامیدن مغز سر آن جهت رفع بول در فراش و جهاز قراط
نهم درم آن با خولنجان و آب کرنب جهت تفتیت سنگ مثانه و پیه آن با روغن قسط جهت درد گرده و کمر و خصیه و قضیب آن بغایت مقوی باه و طلای زهره آنجهت
رفع داء الثعلب و دوالی و پیه آنجهت کلف و قوبا و آشامیدن مرق گوشت آن و پیه آنجهت درد مفاصل و تحلیل ریاح غلیظه و جگر و سم آن در افعال مانند حمار اهلی است
حماض بفتح حاء مهمله و میم مشدده و الف و ضاد معجمه بیونانی طوطاقا غربون و بشیرازی ترشه و بهندی چوکا نامند و بزبان فرنگی لبستانی اخیلیه کیانم و بری
ارالشلیبا نام گویند قسمی دیگر کوچک میشود و برگ آن شبیه بسه برگ است آنرا اطرنقلین یعنی حماض سه برگ و بعربی حضیض و بهندی امر در گویند ماهیت آن
بری و مائی و بستانی میباشد بستانی را دو نوع است نوع عریض الورق و رقیق الورق و آنرا اسلق البری و ترکی فوزی قلاقی و بهندی چوکا و بلغت اهل یمن تعیل و نوعی دیگر رقیق
الورق ترشی و کل اقسام بستانی مانند بیخ همه مایل بسرخی و ثمر آن خوشه دار و تخم آن سیاه و براق و در غلافی زیره شبات بشکل و سرخ رنگ و نوعی را تخم بدون گل تکون مییابد
و این بهترین نوع ترش و بهترین انواع اند طبیعت آن در اول سرد و در دوم نیز سرد و خشک گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص آن امراض الفم مضمضه
بعصاره آنجهت تسکین درد دندان و آکله دهان امراض دماغ و معده و کبد خوردن آنرا رفع حرارت و غثیان صفراوی و خواهش گل خوردن و آشامیدن آن از خواهش
[illegible] جهت یرقان و تقویت جگر و التهاب و تشنگی و آوردن اشتهای طعام و رفع سمیت عقرب گزیده نافع و پخته آن تلیین طبع کند و جهت جراحات امعا و سحج
با سماق مفید آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت یرقان نافع و چون بشرید و با روغن زیت بریان نمایند و کشنیز و اندکی زیره و آب انار دانه بر آن بریزند و تناول
کنند قطع اسهال نماید و ضماد پخته آن با شراب جهت خنازیر و [illegible] بناگوش و جرب و برص و قوبا و بلیر که جهت [illegible] بغایت نافع و ضماد آن با [illegible] و زعفران
جهت [illegible] مفید و مضر باه و مصلح آن [illegible] مقدار شربت آن تا [illegible] درهم بدل آن حماض اترج و تخم آن در اول سرد و در دوم خشک و در بعض افعال و خواص
آن [illegible] جهت خفقان حار و التهاب معده و یرقان و قرحه امعا [illegible] آن گزیدن عقرب جهت تریاقیه آن و بریان کرده آنجهت
اسهال [illegible] و تعلیق بر حماض [illegible] نافع البستانی و گفته اند جهت سم عقرب بمرتبه موثر است چون کسی آنرا [illegible]
[illegible] مصلح [illegible] و قند شربت آن تا [illegible] درهم و بیخ آنجهت اسهال دموی و سحج و یرقان و سیلان رحم و قطع خون حیض و ضماد
آن جهت [illegible] ناخن [illegible] جهت خارش بدن و مطبوخ آن [illegible] جهت [illegible] و تعلیق آن بر گردن جهت خنازیر و آشامیدن طبیخ آمیخته
[illegible] سنگ گرده و مثانه و احتباس حیض و بری آن عریض الورق شبیه ببان رنگ و طعم و شبیه ببرگ چغندر و شکل آن را اسلق جبلی نامند و بیخ
[illegible] آشامیدن [illegible] آن و خوردن برگ پخته آنجهت سحج صفراوی و [illegible] مفید و بیخ آن در افعال قوی تر از بیخ بستانی است
[illegible] آشامیدن یکمثقال آن با آب خبث الحدید جهت بواسیر مجرب و ضماد آنجهت وجع مفاصل و گرفتگی اعضا و
[illegible] خشک کردن آن [illegible] بواسیر ظاهری و فتیله آن با نقل ازرق و موم روغن و تخم کتان جهت بواسیر باطنی

نافع و مائی آن که در کنار آبها میروید برگ آن باصلابت و شبیه بکاسنی است و نبات آن شبیه به نیلوفر و بیخ آن شبیه بچغندر و تخم آن سیاه رنگ اندک مائل بسرخی و طعم آن مانند بستانی و آنرا احاضن البقر و سلق مائی نامند جهت آنکه نیست آن کنار آبهاست طبیعت آن سرد و خشک و تابع افعال و خواص آن مثل بستانی است و جهة خفقان و غثیان نافع و با شراب جهت ازاله غم و توحش و استرخای معده و تفریح آورد و طبیخ او خوش آرد و ضماد آن جهة جرب و جراحات خبیثه و اورام حاره و منع از دیاد زخمها مفید و تخم و برگ آنرا چون بخایند در دندان را ساکن کند و این آنرا محکم سازند و اوبان اکل آن یرقان را زائل گرداند بدل آن بطباء است

حمام بفتح حاء مهمله و میم و الف و میم بفارسی کبوتر و بهندی نیز مشهور بدانست ماهیت آن مرغی است معروف صحرائی و خانگی میباشد صحرائی آن اکثر خاکستری مائل بسبزی و خانگی آن الوان و انواع و خوشرنگ و خوش آواز و خوش منظر تر میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول خشک و صحرائی آن گرم تر و خشک تر و لطیفتر از خانگی و هر دو با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بچه اهلی آن بهتر خصوصاً تازه پر و بال آورده آن امراض بصر و چشم و معده و کبد گرده و باه و خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و استرخا و تولید خون صالح و رفع استسقای زقی و طبلی و تسمین بدن و تقویت گرده و باه و تولید منی و چون سنگدان آنرا که تازه برآورده باشند آلایش جوشت آنرا دور کرده سائیده بخورند جهت رفع سمیت گزیدگی رتیلا نافع و خوردن بچه کبوتر در روغن کنجد بدون آب تمام طبخ نموده جهت تفتیت حصاة گرده و مثانه و اخراج آن و ساعت مفید و طلای خون آن بر پیشانی جهة قطع رعاف که از جهت دماغ باشد و بدستور آشامیدن قدر باقلای از خون خشک شده آن و ریختن خون گرما گرم آن بر جراحات سر که باستخوان رسیده باشد و اکتحال خون گرما گرم آن خصوصاً که بر نو رسته بچه آنرا ذبح بکنند که خون از آن برآید در چشم بچکانند جهت جراحات چشم و کمنه و غشاوه و طرفه و شبکوری نافع و فضله آن رسوم گرم و خشک و جالی و مفرح آشامیدن آن از یک درهم تا سه درهم جهت استسقای بارد و سه درهم آن با دو درهم دار چینی جهة تفتیت حصاة مجرب و طلای سرگین سوخته آن بر اطراف بینی جهت رعاف معتدل و چون سرگین آنرا بسوزانند و لیح آنرا بگیرند و با آب ترب بیاشامند تفتیت حصاة نماید و دفع کند و ضماد آن با حرف و خردل جهت صلابات و وجع درد و پهلو و مفاصل و عرق النسا بارد و جهت تحلیل اورام صلبه با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و با سرکه جهة تحلیل خنازیر و با تخم کتان جهت کشودن دمل و علاج خشک ریشه زخمها و چون با آرد گندم و آب گرم و قدری نطرون مرهم ساخته سه شبانه روز بر برص ضماد نمایند پس بشویند و باز تجدید کنند دو از الکه برص نافع بیت موثر و با گرم جهت سفله و اقسام استسقا و جلوس در طبیخ آن جهت عسر البول و تمریخ بیضه آن جهت رفع آثار قروح نافع و سر آنرا که با پر و موی سوخته باشند جهت غشاوه ظلمت بصر و شبکوری اکتحالاً مفید و چون شکم بچه کبوتر را شکافته گرما گرم بر موضع عقرب گزیده ببندند جهت جذب سمیت آن مفید و بیضه آن بسیار گرم آشامیدن آن جهت رفع خشونت سینه و نیکوئی رنگ رخسار و چون اطفال آنرا غسل بدهند بزردی آنچه بیند و طلای بچه کردن پایه ای که جلیل جهت تحریک باه بغایت موثر و زهره آنرا چون حشیم کشند جهت نزول آب و بیاض و غشاوه نافع و استخوان ساق آنرا چون بسوزانند و در زخم نمایند جهت اعاده بکارت از اسرار است و مداومت خوردن بچه کبوتر مورث برص و مجموع کبوتر صحرائی و اهلی مضر محرورین و صداع و محرق خون و اکثار خوردن بچه بجه بچه کبوتر با ادویه حاره مورث احتراق دم و حده و جذام است مصلح آن تخن آن با آب غوره و سرکه و کشنیز و خوردن کاسنی و خیار زیادہ بعد از آن و سکون دهنده آبله و جائیکه کبوتر آن در آن باشد و در زیر بالا بالخاصیت مورث شفای اکثر مجاری آن سبب من امراض و باهی و عصبانی و عفونی مانند فالج و سکته و سبات و الم الصبیان و خدر و طاعون و ازاله وحشت و فساد هوا مستحمامات بفتح حاء مهمله و فتح و میم و الف و نعت نبطی و اماموی ماهیت آن چند نوع میباشد نوعی نباتی است شجری مشابک از شاخهای سرخ یا قوتی رنگ و باصلابت و شبیه بخوشه و گل آن ریزه مانند گل خیری و سرخ رنگ و برگ آن شبیه برگ نشتر و خوشبوی گل آنرا بیونانی اوفا و لبشیرازی مابلو نامند و تخم آن بسیار رنگ و منبت آن ارمینیه و طرسوس این بهترین انواع آن است و نوعی دیگر آن که در آبها میروید و در شام یافته میشود و مائل بسبزی و نرم و چون بدست بمالند بوی آن شبیه به ... باشد و نوعی دیگر نبطی و آن غیر مشبک و تطبیل و سر تخم دهند بوی و سفید مائل بسرخی و گل آن زرد مائل بسرخی و بعد رسیدن سرخ میگردد و با آب ردی بهتر و اگر پیش از رسیدن بکمال تخم آنرا اخذ نمایند بزودی فاسد میگردد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند صاحب تحفه نوشته که بهترین آن مائی است طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص آن امراض الراس و الا و رام و السموم

وعضا الغذا و النفس و غیر آن ضماد آن بر پیشانی جهة صداع و تفتیح و تحلیل اورام حاره و نهائی و بابا درج جهة گزیدن عقرب با موبز جهة ورم احشاء و آشامیدن آن مسکن و منوم و مورث سهر و رد منی و معده و جهت تقویت جگر و تفتیح سده آن سده سپرز و تحلیل صلابت آن و رفع مغص و پراگنده نمودن ریاح الیید طبیخ آنجهة ورم جگر مزمن و ورم رحم و سائر اورام و حبس بول و طمث و نقرس و حمول و فرزجه آنجهت ورم مقعده و رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن گداختن پا و در طبیخ آن و طلای آنجهت نقرس و طلای آن با بادروج جهت عقرب گزیده سفید و داخل اکتحال مینمایند مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن بوزن آن اسارون یا عود یا قرنفل یا دج و نصف آن زیره سفید مضر معده مصلح آن تخم کرفس مصدع و منوم و کسالت آورد و مصلح آن صندل و گلاب و دارچینی و چون آنرا با سدس آن دارچینی عرق کشند و با عسل بیامیزند و در آفتاب گذارند در تفریح و جمیع افعال قوی‌تر از خمر است و آشامیدن یکدرهم آن با شهد رم زجاج کلس جهة ادرار و تفتیت حصاة در بهار نوز مفید حمص بکسر حاء مهمله و فتح میم مشدده و سکون صاد مهمله بفارسی نخود و بهندی چنه و بلغتی لوبنط بضم بای موحده و سکون دال و حفای نون تا بر چهار نقطه هندی و بترکی نوچاق نامند ماهیت آن بری و بستانی میباشد گیاه بستانی آن بقدر یکذرع و تا یک و نیم ذرع و با شاخهای بسیار باریک و برگهای بسیار ریزه مشرف و ثمر آن در غلافی بقدر پسته کوچکی و در هر غلافی یکدانه و دو دانه تا چهار دانه و بهترین حبوب ماکوله است مانند باقلا و غیر آن اجود آن سفید بزرگ دانه تازه آنست و بری آن نیز شبیه به بستانی و تیره رنگ و کوچکتر و ثمر آن اندکی با تلخی و مائل بسرخی و دراز و نیز بستانی اصناف میباشد صنفی سفید بزرگ دانه ملایم و صنفی سرخ صلب ریزه دانه و صنفی سرخ مائل بسیاهی و بری را حمص کرسنی نامند طبیعت آن در اول گرم و خشک و بری آن در آخر آن یعنی گرم و خشک‌تر از آن و نزد بقراط در دوم گرم و در اول خشک و سبز تازه آن در اول تر و قوت آن تا سه سال باقی میماند و مولد ریاح نفاخ افعال و خواص بری آن منقی و مفتح سده جگر و سپرز و گرده و جالی جرب و مخرج و تو با ولبن ادرار و با گوشت و اثیثان ضماد او با عسل جهة تنقیه قروح و جراحات سرطان مفید و بستانی آن ملین طبع و مقوی حرارت غریزی و ریه و ظهر و مولد خون صالح و کثیر الغذا و مسمن و منبه اشتها و مضار بصدر و الغذا و المعده و تغذیه آن جهت ریه زیاده از حبوب دیگر است و با شیر تازه جهت گرفتگی آواز که از خشکی باشد و تب با او نباشد و چون با تب باشد بجای شیر آب نخود تنها یکشب بسرکه بخیسانند و صبح ناشتا تناول نمایند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهة کشتن کرم معده و شش بسیار مجرب و آشامیدن آب طبیخ آن با قدری نمک مقطع لزوجات و مفتح سده و بسبب ملوحت و مدر بول بسبب حرارت و بالخاصیت جهة درد سینه و قروح شش نافع لباه و چون در آب خیسانیده خام تناول نمایند و آب منقوع آنرا با اندکی عسل بالای آن بنوشند جهت اعاده شهوت جماع با یوسین معدیل گفته اند و خوردن حمص با بن طعام معین بر هضم آن و چون بسیار از آن تب داده باشد که بنوشند و طبیخ آن نشستن جهة اصلاح امراض مقعده و تنقیه رحم و اخراج کرم شکم و مقعده بهترین ادویه است و خوردن برشته آن که بشیر نشده باشد جهت بواسیر و موی از موده و سبز تازه آن مولد فضول آشامیدن تفتیح آنجهت تحلیل ورم لثه و درد دندان نافع روغن حمص هوم گرم و خشک تند و با قوت نافذه و مقوی موی و باه جهت تسکین درد دندان و لثه و دردهای بارد و جذام و امثال اینها بغایت موثر آشامیدن آن آنجهة امراض مذکوره و تصفیه رنگ رخسار و صوت و طلای آنجهت تقویت باه و برص و کلف و امثال اینها مفید و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و مدر فضلات و در جمیع افعال قوی‌تر از سفید آن و با قوت تریاقیه جهت استسقاء و یرقان سده و سده جگر و تحلیل ریاح و جذام نافع و طلای اقسام آنجهة رفع صداع مزمن و رخسار و سعفه و جرب و کلف و خارش اعضاء و بهق و بیجیتی نهاو امراض مفاصل و تقویت موی نافع گفته اند که از خواص آنست که چون در اول هلال ماه بعدد ثآلیل در بدن یک حبه مالیده گرفته و مجموع و در لته بسته از میان هر دو پا خود و یا از بالای شانه آن در لته را بجانب عقب انداز ند در آخر آن ماه ثآلیل بر طرف میشوند حمص مضر قرحه مثانه است مصلح آن خشخاش مولد ریاح و نفخ و ثقیل خصوصاً تازه آن مصلح جوارش کمونی و در بزه و شبت و گلقند و در محرورین سکنجبین ساده و خشخاش و بدل آن در قوت باه لوبیا و در سائر افعال ترمس و آشامیدن آب بعد از تناول نخود بغایت مضر است فصل الحاء المهملة مع النون حنا بکسر حاء مهمله و فتح نون مشدده و الف بفارسی بتخفیف نون آمده لغت عربی است و بیونانی ارقان و فوقولیون نیز و بهندی مهندی نامند ماهیت آن نباتی است خود رو و ساق آن بقدر یکذرع و زیاده و در هند قد بنگاله تا بقدر یکقامت انسان میشود و ساق آن سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ انار و سوده و نازکتر و کوچکتر و نرم‌تر از آن

ودر اکثر بلاد خصوص بنگاله خزان ندارد مورد الا آنکه در فصل بارش که گرما و بودن آفتاب در برج سرطان تا آخر میزان است سبزتر میباشد و نشو و نما زیاده مینماید
در ربیع و قائم و ... میباشد و قطر آن مشبه و گل آن که فاغیه نامند سرخ مایل بسفیدی و خوشبو است و در بعضی بلاد مانند بنگاله در سالی دو بار گل میکند یکی در ایام
بارش دیگری در زمستان و ثمر آن بقدر فلفل و فی الجمله مانا با اسپند و پوست آن نازک و خوشبو دارد و در جوف آن دانها ریزه و گویند بزر ساده باشد
برگ نر آن عریضتر و بزرگتر در برگ ماده آن کوچکتر و سبزتر و بعد سائیدن رنگین تر و نبات آن رعناتر میگردد و طبیعت آن و دانها ریزه و گویند نر و ماده میباشد
برگ نر آن عریضتر و بزرگتر در برگ ماده آن امراض ... در چشم و دهان ضماد و طلای آن با برگ گردگان بالمناصفه جهت بهق و نوره و شقیقه و صداع ریحی و بلغمی مجرب
بدستور با سرکه بر پیشانی جهت رفع صداع و با زفت دیار و غنگل جهت قروح سر و با قطران و روغن زیتون جهت رویانیدن موی بر جبهه و صدغین خصوصا
که آب کشنیز تازه سرشته باشند جهت منع ریختن مواد بچشم و مضمضه بطبیخ آن جهت قروح دهان و قلاع اطفال و ضماد آن بر کف پای آبله دار خصوصا در بدو ظهور
مانع بروز آبله است در چشم آن بخصیص چون بانک عصفر و زعفران آمیخته باشند و در حدیث وارد است که حنا سید ریاحین است تخضیب بدان شعار
اهل اسلام و ایمان است و صداع را زایل میگرداند و نور بصر را افزاید و تقویت باه مینماید امراض معده و کبد و طحال و مجاری بول و رحم و جذام و طاعون
و وبا و غیرها را نافع و بالخاصیت آشامیدن مقدار نیم مثقال جرم آن منقوع ده مثقال آن جهت یرقان و سبزی و سنگ گرده و مثانه و حبس البول
و رفع احتباس آن و اسقاط جنین تا ده روز متوالی بدستور جهت و با ... قروح مجاری بول و ادرار بول و حیض و روئیدن ناخن اصلی بجای ناخن کج متآکل و بدستور آشامیدن
نقیع آن با هفت مثقال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و گویند چون یکماه بدان مداومت نمایند جذام زایل نشود قابل علاج دیگر نیست و نطول آب
مطبوخ آن جهت حمره و سوختگی آتش و طلای آن اورام حاره که زرد آب از آن آید و با روغن گل جهت رفع جرب و با آب برگ بید انجیر جهت تشقق و قروح
و ورم زانو مجرب و با گل ... جهت فتق و ... و ذرور آن جهت تجفیف قروح و ضماد برگ خشک بعد سرشته آن با بیه ... جهت التیام قروح خصوصا قروح گوشه ناخن
و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال با عسل و کثیرا جهت تقویت دماغ بغایت نافع و گل آن مفرح و لطیف یکمثقال آن با یک اوقیه آب و عسل جهت رفع انواع صداع و قطع
نزلات و تجفیف رطوبات و طلای آن با سرکه جهت صداع و تنهائی جهت فالج و امراض دماغی عصبانی و درد اعصاب و رفع خناق و التیام و با موم و روغن گل سرخ
جهت درد پهلو و کوفتگی اعضا و با ادویه مخصوصه طحال جهت ورم و درد و لخلخه آن و گذاشتن آن در لباس و گیسو مانع کرم زدن آن و برگ آن نیز از این ثمر است
و روغن گل حنا که دهن الفاغیه نامند که مانند روغن گل سرخ مکرر در روغن ها پرورده کنند گرم و محلل مقوی اعصاب و سیاه کننده موی و رنگ خضاب است بدل آن روغن
مرزنجوش و روغن برگ آن نیز مقوی و محلل و رافع اوجاع و تمدد اعصاب و مفاصل است و در قرابادین مذکور شد و گویند مضر حلق و مصلح آن کثیرا و لعاب
بزرقطونا مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده از آن کشنده است حندقوقی بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و فتح قاف و الف مقصوره
اسم نبطی است ماهیت آن خبس لعو نیجه است بری و بستانی میباشد بری را بعربی جیانا و بیونانی لوطاس اغریوس و بفارسی ... صحرائی و بشیرازی ...
طینی لوطس سکرا و بهندی سکهم و کده برنه نیز نامند و بستانی را بعربی ورق و بیونانی لوطوس و بلغتی طریفیون یعنی ... و ...
و بهندی این نوع نیز بنام بری مشهور است و در اصفهان شبد و در مازندران شربت گویند و نیز سفید و سرخ میباشد و سفید آن ... اکثر مستعمل ...
بسطبر و سفید و نرم و تا بسه چهار ذرع طولانی و بر زمین مفروش برگ آن اندک پهن و طولانی و بعضی را برگهای ریزه و گل آن نیز ریزه و ... تارها سفید و در
شاخها و بر کنار رسته و تخم آن ریزه مایل باستداره و رنگ آن ... طعم برگ آن فی الجمله شبیه به ترخون با حدت و حراقت و ساق ...
بقدر سه چهار ذرع و مفروش بر روی زمین برگ آن نیز شبیه به برگ سفید و میان برگ و شاخهای آن شاخه بسیار باریک رسته و بر سر آن گل آن سه عدد و زیاده ارغوانی
رنگ با رگهای مایل بسفیدی ریزه و اندک خوشبو و تخم آن ریزه تر از تخم سفید و طعم برگ آن نیز شبیه برگ بستانی و ... و گلو از یاده از آن ...
و آنچه ماهیت آن نوشته اند که ساق آن بقدر نیم ذرع و شاخهای آن باریک و برگ آن بقدر ناخن و گل آن خوشبو و با سفیدی و سرخی شاید در آن بلاد بدین
اسم نباتات باشند و مستعمل برگ و تخم آنست و اهل هند بیخ آن را نیز مستعمل کنند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص بستانی

آن امراض العین اکتحال عصاره آنجهت غشاوه و بیاض و قرحه چشم امراض عضا الغذا النفص و غیرها آشامیدن آن با شراب جهت استسقا و یرقان و قولنج و مغص و رفع سموم قتاله و دمامیل و اصلاح اخلاط ثلاثه یعنی صفرا و خون و بلغم فاسد ملین و مشتهی و بدستور تناول برگ پخته آن و روغن یرقان نموده و عرق آن نیز که بدستور برگ کاسنی و گل بید انجیر مقطر نمایند جهت استسقای بارد نافع و روغن آن جهت درد مفاصل و اشتهی و اکثار آن مورث درد گلو مصلح آن کاهو و کاسنی تازه آن موافق مزاج و داء منقی اخلاط فاسده آنها و تخم آن مهیج باه و طلای آن جهت رفع کلف مقدار شربت از تخم آن تا سه درهم و برابر برگ بزرگتر و ساق دراز تر و تخم آن شبیه بحلبه و کوچکتر از آن کریه الطعم و گل آن سرخ و آنرا ابو بنجه کوهی نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک فعال خواص آن آشامیدن آب جهت صرع و درد پهلو و تقویت معده و درد آن و دفع ریاح و تنقیه و برودت مثانه و تقطیر البول و ادرار نمودن بول و حیض و تب عرق و طلوع آن جهت صرع و جنون و نطول عصیر آنجهت تسکین وجع عقرب گزیده موثر و بر عضو صحیح موجب حداث وجع و لذع و جلوس در طبیخ آنجهت سرعت حرکت اطفال و بدستور تدهین روغن آن و نیز تدهین برو غن جهت درد اعضاء عضول با آب عصیر آنجهت تنقیه بشره نافع و مصدع و مضر محرورین مصلح آن گشنیز و بقول بارده و تخم آن گرم و تر از نبات آن مهی و جالی و طلای آن در دفع اوساخ و کلف و جه قوی تر از بستانی و مقدار شربت آن تا سه درهم و مورث جرب مصلح آن کتیرا و مضر سینه مصلح آن شکر الوج واز خاصیت و آنست که چون برگ و بیخ آنرا بران چپ زن ال...بن بندند باعث سهولت وضع حمل آنست باید که بعد از وضع حمل برودی باز نمایند و صاحب دستور الاطبا نوشته که چون بیخ سفید در سایه خشک کرده آنرا با آب گلاب سائیده و در چشم کشند جهت رویانیدن موی مژگان بخته و ازاله دجب مفید و چون با آب برگ سبز تازه آنرا بگیرند و وزنه درم آن و از ده توله شیر گاو داخل کرده بخورند حبس بول را دفع نماید و نیز خوردن بیخ آنرا از مقدار یک فلفل یا یکدانه فلفل شروع نمایند و روزی آنقدر یک فلفل از آن یکدانه فلفل بیفزایند تا چهل روز که مقدار چهل فلفل و چهل دانه آن رسد باز تدریج کم نمایند جهت اکثر امراض بارده و طلبه و حمیات بلغمیه مزمنه خصوص ضیکه بهندی سانجر نامند که در هر ماه یا در اول یا در اوسط یا اواخران تب بیرودت لاحق شده و نفخ و آب در بیضه و پاها و مواضع دیگر با درد و وجع عارض میگردد بسیار نافع است حنطه بکسر حاء مهمله و سکون نون و فتح طاء مهمله در آخر بعربی بر و قمح و بفارسی گندم و بهندی گیهون نامند بکسر کاف فارسی و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم ها و سکون واو و نون بریان کرده نیمکوفته مقشر آن را بعربی دشیش و برغل و بفارسی برغول گویند ماهیت آن از حبوب مشهوره معروفه ماکوله است و اجود آن تازه بالیده و سفید مائل بزردی و بعد از آن سفید است طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و تازه خشک نشده آن در دوم تر افعال و خواص آن بهترین اطعمه اصحاء و کثیر الغذاء و مسمن بدن و لیکن مسدد و مضر صاحبان سده و عرق و احشا و خوردن خام و تازه آن مولد کرم معده و مصلح آن سرکه کهنه و آبگامه و مضر زنان حامله و پخته آن نفاخ و دیر هضم و مولد ریاح و مصلح آن خوردن شیر نیمگرم و خوردن آب بر بالای خام تازه نارس آن مورث تخمه و قولنج ریحی و ضماد گندم ممضوغ جهت تفتیح دمامیل مفید برای آنکه مسخن و جلا است و گندم برشته بطئ الهضم و نفاخ و بدستور مطبوخ آن و در آب لیکن چون استمرار یابد مولد میگردد و از آن غذای بسیار بیشتر از سائر الحبوب است استعمال آن ضماد گندم سوخته آن با موم و روغن جهت جلا و رخسار و بعد از آن آرد گندم سمید که در آن اندک نخاله باشد که خمیر آن برآمده و نان از آن ترتیب دهند کثیر الغذا و مسمن و مبهی و نان فطیر و نان اسکر آرد و از بسیار نرم سوده و در آن مطلق پهلو و نخاله نبوده و خمیر نشسته مانند نشاسته شده باشد قابض و مسدد و دیر هضم و مصلح آن فانیذ و سنجری در بخیر و خوردن جوارش کمونی و فلافلی بعد از آن آرد مطبوخ با شکر و بادام مانند حریره و اندک انیسون جهت سرفه و نفث الدم و درد سینه و گرده و تسمین بدن و تقویت باه بغایت موثر و بدستور مصنوع از نشاسته آن و مطبوخ با آب نعناع و روغن تازه جهت خشونت سینه و ضماد آرد گندم پخته با آب و روغن زیتون جهت تحلیل اورام و جلاء و با آب پیاز جهت اورام بارده و تفتیح دامیل و با آب کشنیز جهت ردع و تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد و مجرب و طلای آن با سکنجبین جهت ثبور و لسینه و با عصاره بیخ جهت دفع رنجیدن فضول با عصاب بتفتیح و امعاد و با شراب با سرکه جهت سم هوام خصوصا آرد گندم سرخ و ذرور آن بر موضع گزیده سگ دیوانه بغایت مفید خصوصا اگر بر بالای آن برگ بید انجیر بندند و گفته اند چون خمیر گندم را بر موضع گزیده سگ چند ساعت بندند پس باز کرده تر مرغ انداخته زنند اگر سگ آنرا بخورد معلوم گردد که هنوز دیوانه بوده و الا نه و نشاسته آنرا چون با زیانه طبیخ نمایند جهت زیاده کردن شیر زنان نافع و روغن گندم جهت دفع قوبا خصوصا قوبی اطفال قوی و تازه و سفید هر کاف نافع

255

دستور اخذ آن آن و راد بان و در قرابادین کبیر ذکر یافت حنظل بفتح حاء مهمله و سکون نون و فتح ظاء معجمه و سکون لام و آنرا العلقم نیز خوانند پس کمال مرارت
و ببربری کسب و بشیرازی گوشت و کرمانی خربزه و بلغمی دیگر خربزه روباه و بلغتی دیگر خربزه روباه و بلغتی هندی اندراین ابوجهل هندی اندراین گاپهل و بلغتی مهاکال نامند
ماهیت آن ثمر گیاهی است بقدر هندوانه کوچکی و نارنج متوسطی و در نهایت تلخی و نر و ماده میباشد نر آن صلبتر و کوچکتر و ماده آن بزرگتر و رخوتر و مستعمل شحم
ماده است که سبز آن زرد و سیاه آن سرخ و آن مایل بزردی و متخلخل و در نبات آن ثمر بسیاری باشد و تخم آن سیاه و در اندرون آن سبز زبون و آنچه در بوته منحصر یکی باشد از سموم
قتاله است و در هند و بنگاله بسیار آن سرخ بسیار رنگین و سفید نیز میشود اما بسیار کم و در نبات آن اندک طولانی و نبات آن شبیه نبات هندوانه و برگ آن
از آن کوچکتر و در رنگ شبیه آن باریک قوت ثمر آن با دام که در پوست است تا چهار سال باقی میماند و چون آنرا بردند تا دو سال و باید که بعد از احتیاج شحم آنرا بر آورده
استعمال نمایند و اگر بشیر بر آورند فاسد میگردد طبیعت آن در چهارم گرم و در سوم نیز گفته اند و در دوم خشک افعال و خواص آن محلل و مقطع و مسهل
جاذب اخلاط بلغمیه از عمق بدن امراض الراس آشامیدن جهت امراض الراس آشامیدن آن جهت امراض سر بارده مانند صداع و شقیقه و فالج و لقوه و صرع
و نسیان و منع نزلات مزمنه بچشم و چون در روغن زیتون بجوشانند و بدان سعوط نمایند جهت تفتیح سده دماغی و قطور آنجهت درد گوش و مالیدن آن بر دندان جهت اسنانی
کندن آن و سعوط آب تازه آن جهت منع زردی چشم و خوردن برگ خشک آن بقدر دو درهم با نشاسته و صمغ عربی جهت اسهال سوداوی با افتیمون و انیسون
و ایارج فیقرا جهت مالیخولیا و صرع و داء الثعلب و جذام و سائر امراض سوداویه و مضمضه بطبیخ بیخ آن در سرکه جهت وجع دندان و چون جوف آنرا خالی کرده در آن سرکه
بریزند و بجوشانند و بدان مضمضه نمایند جهت درد دندان و تقویت لثه و روغنی آن که در جزو آب تازه آنرا بالکجر در روغن کنجد و زیتون ترتیب دهند جهت اوجاع و امراض
بارده عصبی مثل خشمش سعر و قطور آنجهت دوی و طنین و کرم گوش و مالیدن آن بر دندان جهت دفع درد آن و اکتحال رماد آن جهت سیاه کردن چشم ازرق بغایت
مفید امراض معده و امعاء و کبد و گرده و مثانه و رحم و مفاصل بغیره آشامیدن آن تنهائی یا با ادویه مناسبه جهت امراض مذکوره و استسقاء و جذام و داء الحیه و داء الثعلب
و سائر امراض سوداویه بواسیر و چون در ماء الفراطیس که ماء العسل است طبیخ نمایند و بیاشامند اسهال کیموس غلیظ نماید و چون بیست و در آنرا در آب بجوشانند و بان حقنه
نمایند جهت فالج و رفع قولنج بلغمی و ریحی و عرق النساء و وجع ورک و ظهر و امثال اینها نافع و شیافت آن مسهل قوی و قرچه آن قاتل جنین و آشامیدن یکدرهم از روغن آن
بدستور مسطور جهت اسهال بلغم و اخراج اقسام کرم معده و امعا و تدهین آن با زهره گاو و برناف نیز جهت اخراج اقسام کرم و سخته آنجهت رفع قولنج مفید و اگر تازه آن بدست
نیاید ربع رطل تخم خشک آنرا در آب بجوشانند و یک رطل روغن طبخ نمایند تا آب فنا شده روغن بماند و چون سر آنرا بریده فلفل و ... پر کرده سر آنرا وصل کرده بگل
حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته بخوبیکه بسوزد و بسیر آورده فلفل را سائیده تناول نمایند جهت رفع ریاح و انهضام طعام نافع و طلای سبز تازه آن جهت
عرق النساء و درد های بارده و شیر ... بکیدانه و پوست و داخله آنرا چون بکوبند و بیاشامند و همچنین بقدر زیاده از شحم آن اخراج اقسام دندان نمایند و آشامیدن آن
و ضماد آن چند مرتبه بر کف پا جهت جذام و توقف شدت آن مجرب گفته اند و طبیخ بیخ آنجهت استسقا و داء الفیل و تحلیل خون منجمد و رفع سمیت گزیدن عقرب حکایت کنند
که اعرابی را چند جا از بدن او مار گزیده در ساعت ورم و درم آنرا بیاشامید صحت یافت و گویند چون سر آنرا بریده چند پارچه عروق که بفارسی روناس نامند در آن
فرو برده سر آنرا وصل نموده بگل حکمت بگیرند و نزدیک اجاغ دفن نمایند تا یکهفته بخوبیکه بسوزد و بسیر آنرا ... ورنه عروق را از میان آن بر آورده خشک نمایند و قدری
آب لیمو سائیده بر کلف و بهق ضماد نمایند دو سه مرتبه بعون الله تعالی رفع میگردد و مجرب است و ضماد برگ آن با آب و نشاسته جهت قطع سیلان منفجر و تحلیل اورام
و پاشیدن آب طبیخ آن در خانها جهت کشتن کیک و منع تولد آن موثر و بخور آنجهت ادرار حیض مفید و تعلیق بیخ آن بر کمر جهت نزول آب در ... گویند
موثر است و تخم آن مسهل حقیقی مورث صداع و چون بکر بشویند و در آب نمک بخیسانند تا تلخی آن زائل گردد پس بکوبند و با شیره خرما بجوشانند و بخورند
جهت صحت بدن مفید التربیة چون حنظل را سوراخ کرده دانهای آنرا بیرون آورند و روغن نبق در آن پر کنند و سوراخ آنرا بقطعه حنظل مسدود کنند و تخمیر بگیرند و بر روی
آتش بگذارند تا چند جوشی بخورد خضاب نمودن بدان و آشامیدن آن در حمام جهت سیاه کردن موی و منع سرعت سفیدی آن مجرب دانسته اند و در روغنی آن که در امراض
راس ذکر یافت جهت منع ریختن موی نافع است و گویند چون آنرا از میان دو پاره نموده بر بدن فرسی که بر آن کنه بسیار باشد بمالند و در دو سه

درد سینه دفع زائل گردد مقدار شربت شحم آن از نیم درهم تا یکدرهم و گفته اند که زیاده از نیم درهم استعمال نمود و نباید که استعمال نمایند آنرا مگر در سرد تری
هوا و در زمستان و در گرما و محرور المزاج را استعمال آن جائز نیست جهت آنکه مکرب و موجب مغص است و بسا است که عمل نمیکند و موجب امراض میگردد
و خصوصاً صدیع امراض معده و معقده انتفاخ و اعروق و جریان خون صالح است برای مبرودین و بلغمی مزاجان مرطوبین قوی المزاج غلیظ الطبع دملین سیاه و اغذیه
غلیظه و شیر و بنیر و امثال آنها کسیکه اراده استعمال آن دارد باید که تنها نخورد بلکه با مصلح آن که صمغ عربی و یا کثیرا و یا کثیرا و یا مقل الیهود و یا نشاسته هر یک
مضر دراز یا تر کیبا و یا ادویه مناسبه دیگر نیز صمغ عربی مضعف فعل آن و کثیرا معین عمل آنست و باید که بسیار نرم بسایند زیرا که جرمش حتی آن موجب مغص و تشنج
و تقطیع است و اعادهٔ صلاح آن با مور مذکوره است بدل آن خوب الخروع است و گویند بوزن آن خردل و چهار دانگ زرنیخ و الحمار و گویند بوزن آن حب الملوک فصل
الحاء مع الواو حواصیل بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر صاد مهمله و سکون لام بهندی کن بیهر بمصری بضم کاف و سکون یا نامند ماهیت آن از جمله طیور آبی است
اندک عظیم الجثه و منقار آن بلند و پهن و سر آن بطرف پایین برگشته و از ان پشت خارپشت میسازند و پایهای آن مانند پای غاز و بی پرده دارد و دو نوع میباشد سفید و سیاه و
خاکستری رنگ و سیاه آن بد بوی و پوست آن مستعمل نیست و سفید آن خوشبو و از پوست آن پوستین میسازند طبیعت آن در دوم گرم و تر در رطوبت آن زیاده از حرارت
افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ دیر هضم و مصلح آن مطبوخ آن با دارچینی و کرد با دادویه حاره تناول نمودن و پوشیدن پوستین آن موافق محرورین
و جوانان و صفراوی مزاج و امضر دفو در بردن پیه خام آن جهت مغص و قولنج مفید و روغن آن محلل و ملین و مقوی اعصاب جهت اوجاع مفاصل و دردهای بارد نافع
خور بضم حاء مهمله و سکون واو و را مهمله و بهندی تجمه نیز آمده است و آنرا کرفس بفارسی تو زنامند ماهیت آن از جمله اشجار قریب بدرخت خرما است برگ
آن مانند برگ بید و از آن باریکتر و درازتر و پوست آن زرد و گل آن خوشبو و دانه آن مانند گندم و بلغت اندلس آنرا اسردوله نامند و نبطی و رومی میباشد
و بلغت رومی آن بلغار و لدس و صمغ رومی آنرا گویند و آنرا از درس می آورند و بدین نحو ترتیب میدهند که پوست و چوبهای آنرا با هم چیده و در زیر آن ظرفی
میگذارند و در آنها آتش می افروزند تا پوست و چوب ها سوخته و دهنیت آن در ان ظرف چکیده مجتمع گردد و درخت رومی آن بزرگتر و برگ آن دراز تر از
نبطی و نبطی آن را صمغ دوریز یا بمامی لشانند و ختری که در حوالی آن و در ان مزبله و ید بهیا بلمه است طبیعت رب آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن
آشامیدن صمغ آن با سرکه جهت خفقان و صرع و تقطیر البول بدستور ضماد آن بدون سرکه جهت خفقان و منع سیلان رطوبات بمعده و معده و حرق النسا
و قطع حمل و تفتیح سده نافع و گل آن قاطع نزف الدم جمیع اعضا و برگ آن با سرکه جهت نقرس و فرزجه آن با سرکه بعد طهر معین بر حمل نیز گفته اند و طبیخ چوب آن
مجفف قروح داکله و روغن آن که مذکور شد قوی التاثیر و خوشبو و در افعال قریب بروغن بلسان است و نبطی آن را طل گرم و در دوم خشک افعال و خواص
آن العین اکتحال ثمر تازه آن با عسل جهت غشاوه و لا اذن قطور آب برگ تازه آن جهت درد گوش و آشامیدن یکمثقال از پوست آن جهت عرق النسا و تقطیر البول
نافع و قاطع حمل زنان است خصوصاً بانکی جهت اکلی و غسل و برگ آن تیره بدستور همین اثر دارد و چون بعد طهر بیاشامند بدل آن مرزنجوش ثلث وزن آن مقدار
شربت آن از نیم درهم تا یکدرهم است فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیة حیه بفتح حاء مهمله و فتح یاء مشدده ها گویند وجه تسمیه آن بحیه از آن است
که طویل العمر میباشد و نیز گویند جهت آنست که بعد مردن بدن آن مدتی میمانند بیشتر از ابدان حیوانات دیگر و آنرا بفارسی مار و بهندی سانپ نامند
ماهیت آن اقسام میباشد و بدترین آنها سیاه و دراز آب کفچه دار یعنی آنکه در وقت غضب سر آن بلند و مانند کفچه می شود و در ملک هند و بنگاله بسیار
بهم میرسد و مار موی که نیز که سر آن مانند موی سیاه و ترآن خاکی رنگ میباشد و اکثر تن خود را در خاک پنهان میکنند و سر بیرون چون کسی بغفلت
بخیال دانه موی بدست بسوی آن برد او را میگزد و همچنین اقسام رویه یا گنیز میباشد و راقعی نیز ذکر یافت و نر و ماده میباشد و آنرا نر او دیدان او ماده آنرا
جهاد ندان و بعضی شناخدارا میگویند که میباشد و برای شناخ آن نیز خواص و منافع میگویند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و با قوت تجفیف افعال و
خواص آن العین اکتحال پیه آن مانع نزول آب در چشم الاذن قطور پوست مطبوخ آن در شراب جهت درد گوش الفم مضمضه جوشانیده آن
در سرکه جهت درد دندان العین جرم آن را سیاه نمانگی را زنده در کوزه نو کرده در تنور تمام گذارند تا بسوزد پس برآورده با عسل سرمه اکتحال نمایند بغایت

دوار الثعلب و دار الحیه با روغن زیتون محلل خنازیر و بامر که مزیل داء الثعلب و دار الحیه النواصیر طلای پوست سوخته آن با روغن تخم کتان که چند روز در محرور وح کرده گذاشته باشند جهت نواصیر کهنه بسیار موثر الجذام لبن چون سر و دنباله زهره مار را در روغن انداز ند و بجوشانند تا مهری شود و بدان بدن جهت ازاله جذام

و ثالیل شرح الاثر الحمی تعلیق قندان که در حال زندگی از آن کنده باشند و بدستور تعلیق در آن جهت ربع و تعلیق شاخ مار شاخدار جهت تپ غب

موثر الرحم جهت امراض البرص تخم مار چون بامر که و بوره بسایند و بر برص طلا نمایند جهت ازاله آن مجرب دانسته اند بقراطیس گفته که چون شکم مار از بین تا دنباله اش شکافته

و احشای آنرا برآورند بجای آن شاه سفرم خشک که بآب خیسانیده نرم کرده باشند پر کنند و محل شق را بدوزند و در آتش گذارند تا پخته شود پس شاه سفرم

را برآورده بر برص ضماد نمایند و ببندند و بعد یکشبانه روز بکشایند بالکل زایل میگرداند مجرب است و مداوای کسیکه او را مار گزیده و با گوشت و یا زهره

آنرا خورده باشند ادویه افعی گزیده و لحم و ریزه آنرا در خورده است و در افعی ذکر یافت حیص بیص حاد بسکون با مثناة تحتانیه و سین مهمله بفارسی چنگال نامند

ماهیت آن غذائی است که از روغن نان گرم میسازند افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن و غلیظ و دیر هضم و مسدد و مصلح آن بامر که و عسل است

باب هفتم در بیان دوائیکه حرف اول آنها خاء معجمه است فصل الخاء مع الالف خاما سوقی بفتح خاء معجمه و الف و فتح میم و الف

و ضم سین مهمله و سکون واو و کسر قاف و بالغت یونانی است و خاما بمعنی زمین و سوقی انجیر است یعنی انجیر زمینی ماهیت آن نباتی است بی ساق و دیگل

و شاخهای آن بقدر چهار انگشت و منبسط بر روی زمین و پر شیر و برگ آن زیر شاخ آن رسته شبیه ببرگ عدس و زیر برگ ثمری مستدیر و بیخ آن باریک و

در ابار ماه رومی میرسد و منبت آن سنگستان و مواضع خشک و در مصر خصوصا عین الشمس بسیار طبیعت آن گرم و خشک در اوایل سوم افعال و خواص

آن بسیار حاد و جاذب و حریف الصبین اکتحال آن با عسل جهت رفع آثار قرحه چشم و ظلمت بصر و ابتدای آب نزول آب البواسیر خوردن قلیل آن با نان سقط

بواسیر و آشامیدن مطبوخ آن ملین بطن و بدستور لبن آن و لیکن با خطر الثالیل و سم و الاورام و غیرها ضماد و شاخ و بدستور طلای شیر آن بر ثالیل منکوس

متعاربه نامند و سایر انواع ثالیل و خیلان و گزیدن عقرب و ورام بلغمی و قلع آثار ضربی و به عینه شیر آن بدستور طبیخ آن و چون ابغضان آنرا بکوبند و بر اورام

بلغمیه و ثالیل هر نوع که باشد ضماد نمایند تحلیل دهد الرحم حمول سائیده آن با شراب جهت تسکین وجع رحم نافع مضر سینه و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا

یک قیراط است خانق الذیب که قاتل الذئب نیز نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و تیره تر و کوچکتر از آن و گلش زرد و بیخ آن مانند

دم عقرب و از شاخ آن شاخهای باریک و در از رسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بالخاصیت کشنده گرگ است و چون بگوشت

خام بیفشانند و گرگ بخورد در بزودی خناق کند و بمیرد و نقرس ازرا خانق الذئب نامند و در سائر افعال مانند خانق النمر است که مذکور میشود و در این ماهیت آنرا انیسل

دانسته و جهت اختیارات گفته بتحقیق خربق سیاه است خانق الکلب آنیخ قاتل الکلب نیز نامند و بهندی کتهاری گویند ماهیت آن گویند از ارتی است که بفارسی کچوله نامند

و مذکور شد و یوسف بغدادی مؤلف مالایسع عیسی آن دانسته ماهیت آن را گفته گیاهی است شاخهای آن باریک طولانی و در شکن و برگ آن شبیه ببرگ

لبلاب کبیر و اطراف آن تند و بسیار ریزه کو با رطوبت لزجه و در رنگ و ثمر آن در غلافی شبیه باقلی بطول یک انگشت و در جوف آن دانه کوچکی سیاه و طبیعت

آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و کشنده سگ است و باعث بخناق اند اسمی بدان گشته و کشنده سائر سباع و حیوانات و هم دانند انسان

الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام بارده و نفخ نافع النفع و بزودی موثر و علاج کسیکه آنرا خورده باشد تبرید و ترطیب و صدمت آن گر طبیعت متحمل آن باشد تقویت

قلب بمفرحات بارده خانق النمر بفتح نون و کسر میم و سکون را مهمله و قاتل النمر نیز نامند و بیونانی قوسطین و ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی

مازریون سیاه و بعضی اقسیل کامین الله و بعضی گل هر گل صحرائی دانسته و مؤلف مالایسع و صاحب تذکره گویند که آن گیاهی است با درساق

آن بقدر شبری و برگ آن شبیه ببرگ قثا و از آن کوچکتر و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد و زیاده نمی شود و بیخ آن شبیه بدم عقرب

و براق درخشنده مانند شیشه طبیعت آن در چهارم سرد و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و سباع سریع التاثیر خصوصا گرگ لهذا

آنرا خانق الذئب نامند الخواص چون عقرب نزدیک آن رود و یا آنرا نزدیک عقرب آورند هلاک میگردد و در اطلیه اوجاع اورام حاره و مسکن درد چشم

مسقط و تپ نمود و نیز هم آن کشنده کبد و خناق و تشنج و لبستر شدن زبان و سیاهی رنگ بدن علاج آن و تریاق کمافیطون یا شراب صرف و با سداب و با قنبیتین و با فراسیون و با جزجیر و یا قیصوم و یا آشامیدن یا مار الرماد با شراب است و فی حقنه فرمودن **فصل الخاء مع الباء الموحده خبازی بضم**

اول و فتح بای موحده مشدده و الف و کسر زای معجمه و یا بفارسی نان کلاغ و برگ خیرو و بترکی اسم کماجی و در مازندران گیاه آنرا نجبابک و بلشیرازی

خطمی کوچک نامند ماهیت آن مولانا نفیس گفته که سه نوع میباشد یکی بستانی و آن مخصوص باسم ملوخیه ملوکیه است و دیگر بری و آن دو نوع است

یکی عظیم و آن مخصوص باسم خطمی است و دوم صغیر و آن مخصوص باسم خبازیست و بفارسی خیرو نامند و از مطلق آن مراد نوع صغیر بری است که برگ آن

شبیه برگ خطمی خصوص ابیست برگ آن و گل آن کوچک و سرخ مایل به بنفشی و تخم آن مدور اندک پهن و در وسط آن گفیری و در رنگ تخم بعضی نوع سفید و بعضی

مایل بسیاهی نبات آن کوچکتر از خطمی و لعاب پوست بیخ و پوست ساق آن بسیار کمتر از خطمی و در تری تا شکی اندک لعابی دارد و چون خشک و کهنه شود

بالکل بر طرف میگردد و در منبت آن زمینهای نمناک و در خریف و در بعضی بلاد در اوائل بهار میرسد و خوردن و بعد مزروع هم میباشد و خریفی تا بهار در یه سے

تا بالستانی میماند و یکنوع دیگر نیز دیده شده که برگهای آن نیز نرم و گل آن کوچک که در بهار میرسید و تا بالستانی میماند و نبات این بسیار بلند نمیشود و بلکه بعضی اند

بر زمین مفروش میباشند و برگ گل اینها همه سوای خطمی بلند و سرخ مایل به بنفشی و اکرانی شکل و بعضی بزرگ و بعضی کوچک گل خطمی بزرگ و ده و دهن و بعضی سرخ و بعضی

سفید و زرد نیز میباشد چنانچه انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در اول سرد و تر و گویند در دوم و بعضی معتدل در برودت و حرارت و بعضی برای آن مایل بحرارت دانسته اند افعال و خواص آن با بو رقیت و قوت متضاده معتدل الهضم و ملین طبع و منضج و رادع و مفتح سده کبد و مدر بول و زیاده کننده منی

ضماد برگ آن که در دهن مضغ نموده باشند با نمک جهت تنقیه نواصیر چشم و با نمک جهت التیام آن خیر الکسر و الاورام و السموم و حرق النار ضماد و تسکین

آن جهت تسکین اعضا و تحلیل اورام حاره و گزیدن زنبور و مگس و غسل با زیت و بار و غن گل جهت سوختگی آتش و باد سرخ و گزیدگی عقرب و ضماد خشک آن

با بول جهت قروح و سر روح نخاله المصدر و المعده و الکبد و آلات البول و السموم آشامیدن نیم رطل طبیخ شاخ آن با شکر جهت سرفه و بحة الصوت و رفع خشونت

آن که از حرارت و یبوست باشد و درد و سر زدیقان و جرب و قرحه امعاء و زحیر و قرحه و مثانه و حرقت البول و تفتیح سدد و ضماد طبیخ بیخ و برگ آن جهت ادویه قتال

در تیلا و در گرده نافع الرحم و بوس در طبیخ برگ آن جهت صلابت رحم تلیین اورام مقعده و چون برگ تازه گاو را بر بدن بمالند هیچ گزیده او را نگزد و برگ تازه

نورسته کوچک نازک تازه آنرا پخته میخورند و بهترین استعمال آن در ماکول طبیخ آن با لحوم طیور است و مضر معده ضعیف و مزمن بارده رطبه مصلح آن تحریر

آن شما در بهترین کالاغلی معجون کمونی مقدار شربت از آب آن تا پنجاه درم و تخم آن مصر و محکی غیر اللغات و مزلق و مغزی و ملین بلطبع جهته سرفه گرم و خشک

و گرفتگی آواز و رفع نزله و تقویت امعاء و سحج و قرحه گرده و مثانه و رفع لذع ادویه حاره حاده و رفع زنبور و رتیلا و با تخم خرفه و فوقانی بری یا لیسوه جهت دفع مثانه

و دفع سوزش امعاء و رحم مقعده با غسل جهت درد جگر الاورام و الاوجاع فواد ان تنهائی و یا با جو مقشر جهت اورام حاره و اوجاع و ادرام

و ضماد تخم و برگ آنجهت گزیدگی زنبور نافع مضر معده ضعیف مصلح آن ربوب فواکه مقدار شربت آن تا پنج درهم بدل آن تخم خطمی و گل آنجهت وجع گرده و مثانه و تسکین

التهاب آنجهته وجع کرده مثانه نافع و خبازی بستانی را برگ و رک و گل زرد و کوچکتر از گل خیار و در پنبه زارها بسیار میرسد و به بلندی پنبه میشود و تخم

آن سیاه و دراز شبیه بشونیز و لبسیار تلخ و بخلاف شبیه بکرم و مایل بسبزی طبیعت آن در برودت و رطوبت زیاده از بستانی و ملین طبع و سینه و رادع

خشونت آن و مصفی صوت و مهیج حرارت بسبب لطافت و جهت تبهای حاره نافع مضر معده بارده مصلح آن ادویه حاره و تخم آن مسهل قوی اخلاط غلیظه و مقطع

و جهت عرق النساء و آب آن با شکر جهته محرقه و ضماد مضوغ آنجهت تحلیل اورام و تسکین درد و گزیدن عقرب نافع مقدار شربت آن تا دو درهم خبز بضم اول و سکون بای موحده

و زای معجمه بفارسی نان و بترکی چرک و بهندی روتی و بانگریزی بریطنا نامند ماهیت آن از اکثر حبوب ترتیب میدهند بدین نحو که هر یک حبوب را که میخواهند

آرد نموده و خمیر کرده پخته تناول نمایند و بهترین همه نان گندم نزیه سپید و سفید تازه مغسول است که سائیده سبوس را بقدر اعتدال کرده خمیر نموده خوب تخمیر

کرده و اندک نمک افزوده باشند و خمیر آن برآمده لیکن تنور معتدل الطبخ با اعتدال نموده باشند و شیر و روغن که ترتیب میدهند آنرا شیرمال مینامند و بهترین همه اقسام

۲۵۹

و انواع این بسیار است و اگر شیرین خواسته باشند با شیره شکر و دوشاب نیز ترتیب میدهند و بران زرده تخم مرغ میمالند برای زردی آن و با نمیه نانو گچه مقشر و رازیانه و نانخواه و زیره بران میپاشند و یا در خمیر آن داخل مینمایند و لیکن عیب آن همه بطی الهضم و غلیظ است اما مقوی گرده طبیعت آن را رجوع بطبیعت حبوب مصنوعه از آن است افعال و خواص آن نان گرم مسخن و مجفف رطوبات معده و خائیدن آن بجهة رفع کندی دندان موثر و نان مضر مرطب بدن و تازه آن سریع الانحدار و مسمن بدن و مقوی آن و خشک آن دیر هضم و مجفف و اقسام آن مورث تشنگی و با ابازیره مذکوره و علبه لوبیا بدان و مشهی دیر هضم و مفتح و مجفف و محلل ریاح و باشخاص مهموم و قابض و نان فطیر و انچه از آرد آن ازرم پخته و سبوس آن را تمام گرفته باشند دیر هضم و مسدد و نفاخ خصوصا که با شیر یا با روغن یا شیرینی خمیر نموده باشند و در اکثر امزجه مشکل بخلاف نخاله در آن که همه را نافع است و نان جو سریع الهضم تر از نان برنج و مبرد قلیل الغذا و جهة اسهال و تبهای حاره که در ضعف معده باشد نافع و نفاخ و در بسیاری مورث قولنج مصلح آن با العسل و مرق گوشت و شکر است و نان برنج بسیار خشک و معطش و مسدد و مقوی بدن و کثیر الغذا و جهت اسهال صفراوی و دو موی و نیکو کردن رنگ رخسار موثر و نان گندم و برنج و جو که با شکر ترتیب داده باشند بدون روغن سریع الهضم و بهترین اقسام نانها است و در بعضی امزجه نان آرد نخود با قلی و بلوط دیر هضم و مسدد و قلیل الغذا و قابض و باترتبی بغایت مضر مصلح آن روغن و شیر نیما است خبز الحواری بفتح حاء مهمله و واو و الف و کسر راء مهمله و سکون یاء نسبت ماهیت آن نانی است که در گرفتن سبوس آن بسیار مبالغه کرده باشند و گندم آن سفید بالیده باشد که نان آن سفید گردد و بهترین اقسام نانها ست و خواری بمعنی سفید است و در روم فرنگ نان را خواب سفید مرطب مینمایند بهتر از جاهای خبز الخشکار بضم خاء و سکون شین معجمتین و فتح کاف و الف و راء مهمله ماهیت آن نانیست که گندم آنرا ناشسته و سبوس آنرا نا گرفته ترتیب میدهند افعال و خواص آن سریع الانحدار و غیر مسدد و در بعضی امزجه ملین طبع و مولد خون سوداوی و مضعف بدن و مورث بواسیر و جرب مصلح آن شیرینی ها ست و روغن و شیر تازه و دوشیدنی خبز السمید بفتح سین و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله که مشهور بنان میده است نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند سریع الانحدار و کثیر الغذا و مورث سده جگر و سنگ گرده و مصلح آن انیسون و رازیانه و شکر و سکنجبین نرم و ریست خبز الطابق بفتح طاء مهمله و الف و فتح باء موحده و سکون قاف نانی است که خمیر آن فطیر باشد و نازک ساخته بر روی طابق آهنی که معرب تابه بفارسی است که بفارسی ساج نیز نامند پخته باشند قابض و سریع الانحدار و موافق اسهال بواسیری است و این را نان ساجی نیز نامند خبز الطابون بفتح طاء مهمله و الف و ضم باء موحده و سکون واو و نون نانی است که در گرفتن سبوس آن مبالغه کرده باشند و با روغن ترتیب دهند و رقیق باشند مشهور بکلیچه است کثیر الغذا و مولد خلط متین و دیر هضم و مضر محرورین خبز الفرنی بضم فاء و سکون راء مهمله و کسر نون و سکون یاء نانی است که در قرن بپزند و اقسام میباشد از آن جمله کماج است و دیگر بکسمات و دیگر نان زنگک و از این جهت قرنا خیس و صاحبان عمال شاقه و موافق قرن آنست که مکانی مجوف که از سنگ و گچ و یا از خشت پخته اندک وسیع میسازند و بر آن دو کش مانند تون حمام قرار میدهند و در آن سنگریزه بسیار بضخامت چهار انگشت و زیاده میریزند و فرش میکنند و در یک کنار آن آتش می افروزند و در آن ترا نیده میکنند تا خون گرم میشود و هر دو که زایل گردد و خمیر کماج را با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند تا بجوش آمده باشد اندک شیرینی و روغنی خمیر میکنند لرزند تا بر آید لیس و بر کماج و آنها کرده سر آنها را بسته بالای سنگهای گرم در آن قرن میچینند تا پخته و برشته گردد بکسمات را نیز با آب نخود خیسانیده خمیر مینمایند و بشکل که میخواهند میسازند و در ظرفی چیده و یا بر روی ریگهای گرم بلا واسطه میگذارند تا پخته گردد پس برمی آرند و اگر خشک و در آتش خواهند بجا نزد و ریاست نوری و با غیر آن بریده در ظرفی چیده بر روی ریگهای گرم میگذارند تا رطوبت آنها خشک شود و برشته گردد و خمیر این هر دو بر آمده سبک و زود هضم میباشد و نان سنگک آنست که خمیر آن اندک رقیق و فطیر باشد و بر آن مهمه بزرگ و بالکه اندک نازک باشد و روان سنگهای گرم می اندازند و لهار زیر مطلوب بنده کوره و در تجربه بران بیان شده تا پخته و برشته گردد پس بر می آورند و اگر با گرم این نان بسیار لذیذ باشد و برشته نان تنک ملک یابد که بسیار صاف و خوب باشد و در شهرها از این خصوص کرمان خوب می پزند و در کرمان بسیار بهتر تا سه قرع طول و عرض یکذرع بیست و دو کس در میسازند بفتح خاء و باء یک لفظ و ثانی خشلنه جرم اجساد است که در عین گیاه که معتقد آن از اشیا چند اشود طبیعت مجموع آن خشک ست و در حرارت و برودت مختلف خیسش الحلیه بفتح

و دال مهملتین بسکون میا فناة تحتانیه و دال مهمله و آن بفارسی نوشش و ریم آهن و بشیرازی ریم و بهندی لوهه کا گوه یعنی فضلهٔ آهن و بربری آنرا کیث بکاف و سکون یا مثناة تحتانیه و ثا مثلثه نامند ماهیت آن چرکی است که در وقت گداختن از آهن جدا میشود و بهترین خبث ها است و مستعمل مدبر مغسول است یعنی سائیده و در سرکه خیسانیده و خشک نموده دست آن هر چند مبالغه در سحق آن زیاده نمایند بهتر است و برای امراض چشم و گوش بی سرکه باید طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن بغایت مجفف و مقوی معده و قلب و دماغ و رافع نزوف الدم و ادرار حیض و مانع حامله شدن و جهت بواسیر و اسهال و جلب رطوبات باطنی و قرحهٔ امعاء و مثانه و بهترین ضماد مقعده و سلس البول و تحلیل اورام و مجرب العین اکتحال آن جهت نشو و نبت پلک چشم و الودن مطبوخ آن جهت پاک کردن چرک گوش بعد باعسل جهت تقویت صدت الباه و با زرده تخم مرغ بعد ریگ با انگ جهت تحریک باه مرطوبین و با و بسین السموم با سکنجبین جهت دودهٔ قتاله البواسیر با شراب کهنه جهت قطع خون بواسیر رحم فرزجه آن بالشم با رحمت نزوف الدم بقم الاورام ضماد آن جهت تحلیل اورام حاره و صلب منعقد در پستان ان مقعد ردا الزینه چون آنرا بست بار با آب و عسل بسایند و خشک کنند پس در روغن زیتون بقدری که سه انگشت بالای آن باید بجوشانند تا ثلث روغن بسوزد و برت بالی میل بعرق سازند و هر روزه دو انگشت از آن تناول نمایند جهت تصفیه صوت و نیکوئی رنگ رخسار و اخراج فضلات بدن مفید است و چون با روغن زیتون بجوشانند و با عسل معجون نمایند و هر روز مقدار قلیلی بقدر حاجت از آن تناول نمایند مضر مصلح آن کثیرا و عسل مقدار شربت آن تا دو دانگ زیاده از آن مجوز نیست و از خوردن آن مرض میگردد و لیکن از خوردن زیاده آن بهم رسد علاج آن نیز همان است و طریقه تدبیر آن مرکبات مقصوده از آن و قرابادین ذکر یافت خبث الذهب بفتح ذال معجمه و سکون ها و موحده بمعنی طلا است طبیعت آن لطیف تر از همه افعال و خواص آن قوی تر از خبث الفضه و نائب مناب توتیا است و حلاء آن با آب جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کیج ران مجرب خبث الرصاص بکسر را و فتح صاد مهمله بمعنی قلعی است طبیعت آن بغایت سرد و خشک و تا بقول افعال و خواص آن مغسول آن جهت التیام جراحت چشم و تقویت باصره و منع ریختن مواد بچشم موثر و مانند اسرب محرق است و بدل آن اسفیداج رصاص است خبث الفضه بکسر فا و فتح ضاد معجمه مشدده بمعنی نقره است بهترین آن سبز رنگ نازک آن طبیعت آن سرد و خشک بغایت و الطف با قوت جاذبه و مجففه افعال و خواص آن طلای آن جهت قرحهٔ چشم و سعفه و جرب و بواسیر و رفع ابرا و التیام جراحت و بستن و مرهم جهت سه مرض نافع خبث النحاس بضم نون و فتح حا مهمله و الف و سین مهمله بمعنی مس است و در قوت قریب بخبث الحدید و از آن ضعیف تر و الطف و جالی و در ادویه چشم و زخمها مستعمل و خوردن آن سم قاتل است خبیثه بضم خا معجمه و فتح با موحده مشدده و ها بشیرازی تیغ ترک با صفهانی خاکسی و به تبریزی سوردن و بترکی شیوران و در مازندران گیاه آن را شلمی نامند و در هند مشهور بخاب کلانی است ماهیت آن تخمی است ریزه و اندک طولانی و دو نوع میباشد زرد و رنگ آن مائل بسرخی و طعم آن اندک مائل بتلخی و دوم از آن بزرگ تر و رنگ آن سرخ مائل بتیرگی و هر دو خود روی و در صحراها و باغها و دامن کوهها بسیار می شود و در ایام بهار روید گیاه نوع صغیر آن یک و نیم ذرع نهایت دو ذرع و برگ آن طولانی شبیه ببرگ جرجیری و تند طعم و شاخهای آن باریک متفرق و تخم آن در غلافی باریک دقیق بر اطراف شاخها رسته و گیاه کبیر آن تا سه ذرع و شاخهای آن متفرق و غلیظ تر و برگ آن بزرگ تر و دقیق تر و عنفرو غلاف تخم آن نیز بزرگ تر و طعم تخم آن تند تر از اول تحمل که طبیعت نوع صغیر آن در اول دوم گرم و در اول تر و کبیر آن در آخر دوم گرم باشد افعال و خواص آن مشهی و مقوی معده و با ضمه و جهت گرسنگی آورد و از نیکوئی رنگ رخسار و تحلیل مواد نخاع و قلع بلغم لزج و حیض و صفیه سرمی در دوب احشاء و تکمیل رحم و نیم آن جهت نفث اخلاط سینه و ربو و با شیر میمون نیکو کننده رنگ رخسار و محرک باه خصوصا با دو وزن آن شکر کرده و روغن بنوشند و دستور چون مه روز هر روز دو مثقال آنرا با چهار مثقال شکر سفید کهنه نمایند و صاحبان سودا و سوداوی مزاج را نیز نافع و مرهم آن جهت رفع سمیت ادویه سمیه و بیضه خصوصا که سنگ شو نموده با گلاب و یا آب خالص آن مقدار بجوشانند که شگفته گردد همگی بیاشامند و چون قی شود باز بدستور بیاشامند تا قی نیز گردد و جهت هیضه صفراوی با آب برگ کاسنی تازه مکرر تجربه آمد ضماد آن جهت قرحه چشم و ورم بنا گوش و پستان و اثمیت نقرس و ورم صلب سرطان و مشوی آن و نیز جهت سرفه بلغمی مجرب نشش و جگر و زرده آن خجسته [illegible]

شربت از کبیر آن تا دو مثقال و از صغیر آن تا سه مثقال بدل آن در امراض دشتین و مانند آن تودری است که بزر الحجم نامند و بسا که بجهه مانند الحجم والسته اند اشتباه کرده است که ایشان را واقع شده و اصل آن نیست که غیر آنست خبیص البیض بفارسی خاگینه نامند با سبز بیا گو گوید که مثل لفظا در غیر نیمرو مواد خلط غلیظ وبا دارچینی و خولنجان و ادویه باهیه مقوی باه است خصل الخاء مع الثاء المثلثة خناتهای بفتح الخاء سرگین است و مطلق آن اثر و سرگین گاو است و ور اخثاد البقر مذکور شد خشو بفتح خاء معجمه و ضم ثای مثلثه و دو او ساکن و قاف مفتوح خاتون ترکی بلغت اهل خطا یعنی بزرگ آره است مانند نقطه خان و اهر دو مراد ف هم اند ماهیت آن گفته اند نام مرغی است که بفارسی برج نامند لقدر کرگدن و از آن بزرگتر و طعمه آن اکثر اوقات میگویند که قیل است و در بلاد چین و سیخ و ترکی یافته میشود و از استخوان پیشانی آنجهت ملوک قدح میسازند و از خاصیت آن آنست که چون بر بالای آن طعام مسموم گذارند عرق کند و همچنین است سائر استخوان بدن آن و بعضی گفته که شاخ آهو خشک آن راست و همین امر را آن بیان کرده گویت جهت سهال نیز نافع است و صاحب تحفه نوشته که مولف تذکره گوید که در سر اندیب یافته میشود و خوردن بیضه آن نقرا ده درهم جهت حکه و جرب بنده بغایت نافع و بخور استخوان آن باتفاق مصرع و بدل آنجهت نوع آثار سنگدان آنجهت بواسیر فیما دامعیده صاحب حیات الحیوان نوشته که ارسطاطالیس گفته در نعوت که آن طایری است عظیم الجثه و در بلاد چین و بابل و ترک هم میرسد کسی زنده آنرا ندیده مگر استخوان مرده آن که گوشتهای آن جدا نشده و ریخته استخوان خالی مانده و از خاصیت آن چون آنست که چون بوی سم بشنو در عرق کند دیگر بنده و عرق کند و حس و بر طرف شود و دیگران گفته اند جائیکه هم میرسد در زمستان و تابستان و در راه آن سموم بسیار است و چون بوی سم را بشنود خنده کند و میمیرد پس استخوان آنرا بگیرند و از آن ظروف و قبضه کارد و خنجر و غیرها سازند و چون بدان استخوان بوی سم رسد لرزان عرق ترشح نماید و طعام مسموم را چون در آن گذارند و یا بر آن نهند عرق کند و بدان علامت معلوم گردد که مسموم است و مغز استخوان آن طایر سم کل جانداران است و مار از استخوان آن بگریزد و نزدیک آن نرود و مترجم صیدنه ابوریحان گفته که یکی از رسولان ملوک چین گفت که استخوان پیشانی حیوان انبت است که در هیات شبیه بگاو نر است و بسبب رغبت آدمیان بدان آنست که چون نزدیک زهر برد جرم آن کند ابراهیم هندی چنین حکایت کند که یکی از ثقات که باطراف بلاد چین گشته بود چنان گفت که با طائفه در سفر چین رفیق بودم تا روزی از روزها در وقت استوای آفتاب جرم خورشید از چشم با غایت شد و عالم تاریک گشت و یکدیگر را نمی دیدم چون اهل چین آن حال را مشاهده کردند بسجده افتادند و سر از سجده بر نداشتند تا آفتاب پدید شد و جهان روشن گشت چون سر از سجده برداشتند از ایشان سوال کردم که سبب تاریک شدن عالم ناگاه و سجده نمودن شما چه بود گفتند که مرغی بر روی آفتاب پدید آمد و آن ظلمت جناح اوست و آن سجده خداوند خود را کردند چون معتقد ایشان معلوم شد از صفت آن سوال کردم چنان تقریر کردند که او مرغیست بغایت بزرگ و ماهیت و مسکن آن بیابانهای میان چین و بلاد قبچاق است و در آن بیابان با فیلان وحشی میباشند که هیچ طریق اهل نمیشود و معلوم نمرع آن فیلان میباشند و آن حیوان را خو گویند لیکن از تعظیم چنانچه خاتون و خان خیال است که گوئی خاتون در اصل خو بود و از کثرت استعمال خاتون بفارسی متداول شده است مولف گوید که اکثر این سخنان اصلی ندارد و آنچه دیده و شنیده شده که از بلاد چین استخوانی شبیه بکله مرغی می آورند سفید و سرخ و زرد رنگ خال دارد و از آن دسته کارد میسازند و میگویند برای دفع سموم نافع است فصل الخاء مع الراء المهملة خراطین بفتح خاء و راء و الف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون امعاء الارض نیز هندی کیچوا انگریزی ارتھ ورم نامند ماهیت آن کرمهای سرخ طولانی است که در زمین نمناک خصوصا نزد آب و سرگین باشد گرما که بارش شود در اوایل برسات بسیار بهم میرسد طبیعت آن در اول گرم و تر و با رطوبت غریبه و افعال و خواص آن از آلات البول آشامیدن آن درهم شاهبانه آن با دو شاهانه نگوری جهت ادرار بول و آب گوشت جهت قوت باه و بسیار مجرب الحلق و التعهد و آلات الغذاء و عبر با ضمادانیده آن و روغن کنجد جهت خناق و مجرب بغایت آزموده و مسحوق آن با روغن بادام بالخاصیه جهت فتق امعاء والتیام آن مجرب دانسته اند و جهت عسر البول و رفع سنگ گرده و مثانه و بلغیر نگ نافع ساعت الاذن قطور مطبوخ آن با پیه مرغابی جهت تسکین درد گوش و ذبت در گوش مخالف نیز مسکن و جمع آن و چون بر آن بگدازند و آب که از آن بهم رسد گوش چکانند جهت تسکین درد گوش نافع الحلق و نفوذ آن جهت ورم حلق و لهاة و منع نزلات و طلای تازه آن جهت التیام عصب مقطوع مجرب شرط آنکه تا سه شبانه روز

ببندند و نگشایند و بدستور جهت جراحت اعصاب و عصبانی موثر و با غذا آسیا جهت استحکام مفصلیکه از جای خود حرکت کرده باشد و جهت ضربه و سقطه و تسکین اورام داره و با روغن دانه زرد آلو جهت بواسیر و مطبوخ آن با زیت و طلای آن با زیت و برگ که جهت بزرگ کردن قضیب بغایت موثر و مطبوخ آن با قضیب بمالند اگر ضماد آن در بن باب مجرب دانسته اند و چون با جبل و نبات در دهان طبخ نمایند طلاء آن جهت بواسیر و نزف الدم و خفقان معده بعید الله در ربا و موسمی که خراطین نباشند و خواهند بهم رسانند باید که برگ جبل شجری است که در هند و بنگاله کثیر الوجود است قدر معتدی از آن برگ را در گودی کرده خاک و آب بر آن ریزند و بر زودی تکون مییابد و از خراطین مسمی بجبل می آورند و آنچه شبیه باهن حدید چینی است اندک سرخ رنگ بدین قسم که خراطین بسیار را جمع مینمایند و میسوزانند تا خاکستر گردد و خاکستر آنرا جمع نموده میشوند و در میان آن و انهای که بر می آید بکجا کرده سبب گداز رند در دو دانگ سائیده آن با آب تریاق سم مثل افیون است و چون در طعام سموم اندازند و جوشش مینهند قوت و صورت آنرا می شکنند و کم مینمایند و نگاه داشتن آن در دهان نیز جهت سم مار و اکثر سموم نافع است خرامقان بفتح خا و راء مهمله و الف و فتح میم و قاف و الف و نون ماهیت آن گیاهی است در شکل و بو مانند سنبل الطیب و رنگ آن سبز و طعم آن مایل بشیرینی طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مجفف و در افعال مانند سنبل الطیب و از آن ضعیف تر است خربق بفتح خا و سکون راء مهمله و فتح باء موحده و سکون قاف ماهیت آن دو نوع میباشد ابیض و اسود ابیض آن بیخ گیاهی است برگ آن شبیه ببرگ بارتنگ و از آن عریض تر و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چهار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن متقشر گردد و بیخ آن شبیه بپیاز مستطیل و بار ریشهای باریک و سفید مایل بزردی و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر شود و در جوف آن مانند تار عنکبوت چیزی میباشد و منبت آن منبسط و سطح معتدل الانبساط سفید آنست که آسانی منفت گردد و بجهت لعاب او از اراضی مرتفعه خشک باشد و چون بچشند اول زبان را اندک بگزد پس گزندگی آن بیشتر ظاهر گردد و آنچه نزد در اطراف آن نیز شبیه باو خرد و چون بشکنند از آن گردی بر آید و کم گوشت باشد ردی و غیر مستعمل زیرا که خناق آورد طبیعت آن در وسط سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و صفرا و سوداء غلیظ و اخلاط لزجه و مخاطیه و مفتح سدد و منقی معده و جهت فالج و برسام و صرع بلغمی و بثور عسر و سایر امراض بارده و باغیه و مفاصل و تنقیت صماخ و ادرار حیض و قتل جنین و اخراج آن و المرماغ سعوط آن مهیج عطسه و العین اکتحال آن جهت بیاض و قرحه جهت جلا و غشاوه و بعد از سه غیره طلاء آن بسرکه جهت قلع دندان متاکل و با تو با جرب و حکه و بهق و بتنهایی و با ایرسا نیز و فرزجه آن مدر حیض و قاتل جنین و چون با سویق و عسل و بخمیر بدستند بموش دهند رانند مقدار شربت آن یک درهم و بدستور با گلاب مضر است و چون با گوشت طبخ دهند گوشت را مهره سازد و چون اراده استعمال آن نمایند باید که اصلاح آن نمایند به پختن آن در حریره و با مخلوط با سبوس و روغن بادام و با مخلوطا با اندکی شبث و مصطگی نمایند و بهتر آنست که ناشتا نخورند بلکه بر بالای اندک طعامی زیاده از مقدار شربت آن که از نیم مثقال است نباشد زیرا که زیاده آن کشنده است بقی و خناق و تشنج و کشنده سگ و خنزیر است و هرگاه کسی که زیاده از مقدار شربت آن خورده باشد اعراض مذکوره طاری شده تبرید و تلطیف و اسهال است اگر طبیعت او مجتمع باشد و نشستن در آب گرم و مسلخ گاو و بریدن باسلیق و آشامیدن ماء الشعیر و همه مانند مرق و دجاج و بو دادن بوهای خوش و گفته اند که خوردن جرم مسحوق آن محدث تشنج است و مقوی و بهترین آنست که نیم مثقال آنرا در نیم اوقیه آب باران شبانه روز بخیسانند پس صاف کنند و بیاشامند و یا آنکه مقدار یک پارچه پارچه نموده در دو قسط آب باران سه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن برود و یک ثلث ماند پس صاف نموده جرم آنرا دور کرده بار دیگر عسل صافی جهت تقوام آورند که آنرا اگر بمعیک لعقه آن بتنهایی و یا با آب گرم بیاشامند و گفته اند که چون مقیء قوی بلغم است باید کسیکه شایق به او سودا باشد بدون قی کردن عادی نباشد بدان نیز مشکل نماید بدت لقی استعمال نمایند بلکه عادت بستد بیخ و بهترین استعمال آن از برای قی آنست که ترب را سوراخ کنند و ریشهای باریک خربق را بر یده در آن ترب فرو برند و یکشب بگذارند و صبح ریشهای خربق را بر آورده دور نمایند و علیل غذا رقیقی مانند شله بخورد و بعد از آن آن ترب را با سکنجبین بیاشامند و بعد دو ساعت به تکلیف قی نمایند و گفته اند چون کسی زیاد خورده باشد و براز او را مزع سجوداد انعرغ بلسر و خربق اسود و بندی کنگی نامند ماهیت آن بیخ گیاهی است سیاه پر گره مجوف و بیخ آن باریک و بیرون ریشهای سیاه باریک از آن رسته شبیه تره و برگ آن شبیه ببرگ چنار و از آن کوچکتر و اطراف آن بیشتر و خشونت ساق آن کوتاه و نقش گل آن سفید

سفید مایل بسرخی بشکل خوشه شبیه بخوشه زیره تلخ و تخم آن در اول بی مضرت تر از اصل آن تلخی بیخ آن از خربق سفید کمتر ولیکن در ذات تند تر و برخوب طبیعت آن در آخر سیوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مره سودا و بلغم صفراوی آمیخته با بلغم و جذاب از عمق بدن و جهت امراض بارده قوی تر از سفید و در جمیع عللی که سفید موثر است این سریع التاثیر اعتقاد داشته بصدد و الغذا و نیز جهت شقیقه و اوجاع مفاصل نزلات مزمنه نازل در چشم و سینه و تنقیه سینه و احشا و شانه و رحم و چون دو شیر نیم با چند روز بخیسانند یا با جو مقشر و با عدس جوشانیده و آب آنرا بنوشند چندان مضرت ندارد و با خاصیت تنقیه پاک کردن باعث تغیر مزاج میشود و قریب بمزاج جوانی و غیر مرغوب المزاج را بالخاصیت مضر و مصفر گرداند مصلح آن کثیرا و صعتر و قدر شربت از دو و نیم تا دو و نیم مثقال آن کشنده و بجهت اسهال مقدار شربت آن از نیم درهم تا نیم مثقال بدل آن خربق سفید و گویند با زریون چهار دانگ آن و بقدر آن با هلیله زرد و نمود آن با زریون و بقدر آن بیخ کبر ریگ است و قسم چون به گربه بجوشانند و بدان مضمضه کنند درد دندان را ساکن گرداند و بجز آن نیز همین فعل نماید و اعضا الغذا آشامیدن آن با دواهای ملطف دفع کرم معده نماید و بعضی در سکنجبین خیسانند و یا در شراب شیرین پس طبخ نموده صاف کرده تنهائی و یا با مرق مرغ فربه آشامند اسهال بلغم و صفرا بنماید و گفته اند که دافع سودا است از جمیع استفراغ صفرای غلیظ زیاد از شحوم یا پیه و اذیت از نیته و الجروح ضماد آن جهت بهق و برص و ربع تا این بردن گوشت زاید فاسد تنها و ناصور و قطع نافع و قطور آن نیز در زبد و آب آن با شیر سفید گشته و پاشیدن طبیخ آن در مواضع مانع حشرات و چون گندم را با آن تر در طبیخ آن بخیسانند قاتل هر طیور و وحوش است که بخورد و چون با موم و گندم رو زر ورقت و با آب و روغن بیامیزند و بر جرب بمالند زایل گرداند و گویند چون نزدیک درخت انگور بر بید و لذان انگور شراب اسهال زنند و یا شامند اسهال نماید خردل بفتح خاء و سکون را و فتح دال مهملتین و لام بهندی رائی نامند ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ ترب و کوچکتر از آن و خشن و از آن تند بوی و ساق آن بلند و گل آن در دو تخم آن مدور و سرخ و تند و هم بری و بستانی می باشد بری آن را بعربی ترشاد بری کوهی نامند و برگ آن ریزه تر از برگ بستانی و تخم آن مدور و سرخ و برگ بستانی بزرگتر از بری و نوع سفید آن را حرف ابیض و بفارسی سپند و سپندان نامند و نوع غیر تخم مدور و سرخ تند طعم بستری کلکج گویند و از مطلق آن مراد بزرگ سرخ رنگ تازه بستانی است که چون بکوبند رنگ آن زرد و باد بهیئت و جهت تاثیر مستعمل همین نوع است طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن بجائی جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبت دماغی و معده و سائر اعضا و هاضم و مفتح سدد و مدر فضلات و امراض باردة دماغیه دلکبه و الطحال و نیز جهت امراض باردة دماغیه و ربیحه مانند کثیر عطش و فالج و استرخا و ورد و سبر و دار و قیح سده و صفاد تسکین نزلات بارده و ترکیه حواس و ذکای ذهن و تقویت اشتها و زیادتی آن تسکین درد جگر بسر زده ضماد آن بر سر و بعد تراشیدن موی آن بااین جهت کثیر نزله بارده و باسل بر پیشانی جهت سرسام و سدد نزلات پی در پی و تسکین ریح جگر و طحال و سعوط آن جهت عطسه جهت انتباه مصروع و صاحب غشی اختناق رحم و انکباب آن بخته تفتیح سده گوش و اکتحال آن با آب عسل جهت غشاوه و دخشونت پلک چشم و مطبوخ آن با عسل در چشم جهت سکوری و سده گوش و دندان جهت تسکین ضربات و درد آن و هم در دنا و مفرح چون تخم تازه آنرا بکوبند و عصاره آنرا گرفته خشک نمایند اکتحال آن جهت امراض عین و رفع تخیلات نافع بدستور چون داخل ادویه عین نمایند و گذاشتن فتیله آن با انجیر در گوش جهت درد و طنین و غره سایلین آن با عسل جهت و رم تحت زبان و ثقل و استرخای آن و درد دندان و خشونت قصبه ریه و مضغ آن اخراج بلغم از دهان و مطبوخ آن جهت تسکین ضربان و درد دندان دایم بی ورم مجرب ساعت و چون با عسل و یا پیه یا موم بآتش گداخته سرب مخلل باشد سور و چشم بمالند درد و الصاق کند و تنقیه الدم را زایل سازد و آشامیدن آن با عسل جهت ربو و سعال رطوبی و تقویت باه و با بوره و شرب آن جهت اختناق رحم و معده و آشامیدن خردل آن با آب جهت تپ بلغمی و سوداوی و تحلیل اخلاط غلیظه لزجه و ضماد آن با انجیر جهت تفریق عرق النساء و داء الثعلب و ضماد آن با ادویه تحلیل و رام بلغمی مزمن و تحلیل خنازیر عجیب النفع و با سرکه جهت جرب متقرح و قوبای مزمن و بستور با کبریت و تحلیل سکنجبین و جهت تحلیل خنازیر و دیرینه جهت تحلیل اورام صلبه و سوء ادویه و برص با روغن و تخم آن نیم درهم با شراب مقوی باه و خوردن مخلوط آن با نان و با شراب جهت اخراج کرم معده و مخلوط کردن با دوا و چون گیاه تازه آن را با تخم آن را با طعام بخورند طعام را هضم کند

دو درم و طال الحلیل و هر خوردن مسلوق و برگ تازه آن با تخم آن با چغندر و خبازی بری بیش از حد باعث تقطیع بلغم و مهیا گردانیدن از برای دفع آن است
بدستور مسلوق آن با چغندر جهت درد ورم و سده ناشی از بلغم نافع و کامخ معمول از آن حار و حریف و محرق و جالی بلغم بقوت تسخین معده و کبد نماید باید که همیشه
بیاشامند و بسیار هم و تنهائی نیز با کله اغذیه غلیظه تناول نمایند و دافع ضرر آن کاسنی با دام و سرکه است صاحب اختیارات بدیعی گفته که قوه بانکه هیچ چیز زائل
گرده چون بعد از حمام خوردن را سایه معده تو با را با پارچه خشتی آن مقدار بمالند که خون آلوده گردد لیس آن بما الشعر آب بسیار از آن جاری شود و جهت باد و بخور آن
گریزانیده حشرات و هوام و رازی گفته بخلی آن و رسوائی خار باعث هلاکت است بدل آن و وزن آن حب الرشاد و جمله مضر محرورین مزیل تشنگی مصلح آن
کاسنی و روغن بادام و سرکه است با بدله ورندادی با نمک هندی و یا بوره ارمنی بیاشامند و زیاده از نیم درهم کوبیده که مقدار شربت آن است و پنجدرهم غیر کوبیده
بحسب مزاج و لعز حرارات زیادکته استعمال نمایند و چون در آب انگور بپزند از منع جوشیدن آن کند و در کیلات سرکه شیرین از آن [illegible] هندوبه دخن این
که کوبیده بدستور روغن بادام استخراج نمایند بغایت ملطف و محلل و آشامیدن آن تجربه بتفتیح شده اعصاب و دفع نسیان و فالج و درجاع [illegible]
رحم و قطور آنچه نقل [illegible] دو درم با رد گوش [illegible] و جهت درد دندان و اختناق رحم و دردهای کهنه و تحلیل ورم صلبه و سائر اورام [illegible] مقدار شربت [illegible] سه درهم است

حرقطان بفتح خاء معجمه و سکون را مهمله و فتح قاف و طاء مهمله و الف و نون بهندی بینا نامند ماهیت آن گیاهیست که برگش در حجم یا بادام و زیتون [illegible]
برگهای بید و بر زمین بحی و دراز و برگ آن شبیه ببرگ زیتون و مائل باستداره و گل آن سرخ رنگ و تخم آن نیز سرخ و با جمله [illegible] برگ گیاه آن بحسب [illegible]
برکتها مختلف میباشد طبیعت آن [illegible] خشک [illegible] قوت قبض و بعضی گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن منقی دماغ و مقوی معده و مفتح سده [illegible]
آبسطبوخ آن بالنجیر جهت [illegible] و یک وقیه آن جهت شکستگی استخوان و [illegible] عضل و قطع نفث الدم و منع سحج و [illegible] برگ خشک و محرق آن نیز جهت [illegible]
با بول و نمک هندی بشویند که خون آلود گردد بجایند گویند مسهل اخلاط محرق و جهت بواسیر است و اهل هند برای این خواص و منافع بسیار نوشته اند از آنجمله آنچه بتجربه رسیده [illegible]
بهم رسید تعلیق ساق گیاه آن بر کمر جهت بواسیر و بدستور آشامیدن آن تجربه بواسیر و اسهالی که عسر العلاج باشد و بعضی نوشته اند که باید روز یکشنبه
قبل طلوع آفتاب گرفته در وسط آن ابریشم هفت لا بسته بر کمر بندند و باز نکنند بواسیر و اسهال الدم را مجرب است و بدستور آنچه [illegible] که کنار [illegible]
درخت انار نیز دارنچه بر درخت بیل [illegible] باید چون با شیر گاو زن بعد از حیض سیزده روز بیاشامد حامله گردد خصوص که در حین [illegible]

خرم بضم خاء و فتح را مهمله مشدده و سکون میم لغت فارسی است بمعنی فرح ماهیت آن [illegible] و بعضی گفته اند که [illegible] آن
گیاهیست در باغات [illegible] سایه [illegible] برگهای آن باریک طولانی و گل آن بنفشی خوشبو و خوش منظر لطیف [illegible] تعظیم [illegible]
مینمایند طبیعت آن مائل بگرمی افعال و خواص آن جالی و مقوی دماغ و منوم و زیاد کننده عقل و فهم و نظاره آن [illegible] نگاه داشتن آن در
کف دست باعث محبت و [illegible] باعث محبوبی و روغنی که از گل آن ترتیب دهند جهت [illegible] و دفع وحشت [illegible]
بمالند و روز بشویند موجب سختی و سرخی رنگ رخساره و قبول [illegible] است و بعضی آن را سراج القطرب و بعضی دوالحابی [illegible] نامند و بعضی [illegible]

[illegible] خرنوب بضم اول و سکون ثانی و ضم نون و سکون واو و باء موحده و بفتح اول نیز آمده ماهیت آن [illegible] بستانی و بری [illegible] بستانی آن
درختیست عظیم بزرگی [illegible] برگ آن بسیار سبز [illegible] و گل آن [illegible] و غلاف آن بقدر شبری
و کوتاه تر و ضخیم تر و سیاه [illegible] دانه‌های آن شبیه بباقلا و بقدر [illegible] طعم [illegible] بستانی [illegible]
مغز آن بسیار شیرین [illegible] و پوست آن رقیق [illegible] از یکسال تجاوز نکرده باشد [illegible] طبیعت آن در اول سرد و در دوم
خشک [illegible] افعال و خواص آن [illegible] جهت [illegible] سینه و تقویت معده [illegible]
[illegible] تولید [illegible] آن که یکسال [illegible] نماید و چون [illegible]
شیر کنند شیر را لذیذ کند و اشتهای طعام آورد و جهت [illegible] مجرب [illegible] دانه جهت [illegible] بدن و رفع [illegible]

انجبت و مر و سقطه و امثال آن و تالیل و چون تازه آنرا بر ثالیل بمالند آنرا زائل سازد و چون یکپاره چه از دو پاره چه تخم آنرا ثالیل بچسپانند آنرا قطع نماید و تخم آنرا
مسهل خشک و لبیا قابض و محلل اورام و جهت بروز مقعده و نزف الدم نافع و مضر معده و مجفف اعضا مصلح آن بهدانه و نبات بدل آن بوزن آن یک نیم وطه و قدر شربت
عفص معطار و شربت آن تا یک درهم آ و دوم بر گ آن ثمر غالیست بقدر ذرعی و شاخهای آن پراگنده و خارهای تند ریزه و گل آن زرد و دانه و ثمر آن شبیه بگره کوچکی
و دو ریزه و بن گیاه آنرا در کتب هند و خرنوب نبطی مراد از آن است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و لبیار قابض افعال و خواص آن مقوی معده و قاطع نزف الدم هر نوع که
باشد و حابس اسهال و جهت یرقان و مغص و منع ادرار حیض و بواسیر و مضمضه و سنون آن بجهت درد دندان و استحکام آن و پوست و بیخ نبات آن قاتل دندان کرم خورده است
و محتاج بکندن آن نیست و چون با حنا خضاب کنند مقوی مو و باعث درازی و مانع سفید شدن و طلای آن بر بدن جهة رفع اعیاد و تقویت اعضا موثر و چون
بکوبند و در آب بخیسانند و جامه رنگین در آب آن تر کنند باعث ثبات رنگ آنست و مجرب دانسته اند خروع بکسر خا و سکون را و مهمله و فتح واو و عین مهمله
بفارسی بید انجیر و بشیرازی کنند و بترکی کرچک و بهندی رینڈ نامند ماهیت آن دو نوع میباشد سفید و سرخ مایل به بنفشی و دوم قوی تر از سفید برگ
آن شبیه ببرگ انجیر و بشیر و نما از آن بلندتر و ساق آن بقدر دو ذرع و از آن بزرگتر نیز دیده شده و بیخ آن با تند و مجوف و ثمر آن خاردار و خوشه دار و دو
و تخم آن بقدر دانه قهوه و پوست آن منقط و مغز آن سفید و پر روغن و منبت آن بلاد معتدله در حرارت و رطوبت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن محلل و ملین عصب و مسهل قوی مخلط بارد و منقی عروق و مقوی اعضا و جهة صداع و فالج و لقوه و رعشه و امراض بارده و ضیق النفس و سرفه بارد و تحلیل
قولنج و ریاح و تلیین صلابات و اوجاع ظهر و مثانه و استسقا خصوصا مغز آن که قوت اسهال آن زیاده است برای ادرار حیض و اخراج مشیمه نافع و چون ده عدد
مغز او را آسائیده با ماء العسل بیاشامند اسهال بلغم و رطوبات بائی نماید و مرخی و مسقط اشتها است و موجب کرب و غثیان و مصلح آن کثیرا و معطی
و نعناع مقدار شربت آن از پنج دو تلعه و دو تخم مسهل مستعمل معتقر آنست و لبست عدد آن مسکر قوی و باد زهر آن ریباس و عصاره رمان بدل آن عشر آن و ضماد
آنجهت ثالیل و کلف و تحلیل اورام بلغمی و صلابت و تسکین اوجاع اورام و تقرح و مفاصل و باسر که جهت زم لبیتا و او اخر حمره که باد سرخ نامند برگ آن منفعت
تر از حب آنست در اسهال و تریاقیت آن زیاده و آشامیدن عصاره تازه آن مکرر قی نمودن بدان جهت رفع سم بارد و بیش و افیون و امثال آنها و ضماد
آن با آرد جهة اورام حاره چشم و ورم زنگلو و سائر اعضای بعیده و تقیه و مسهل و آشامیدن و اکتحال آن با شیر تازه و شبیه جهة تسکین وجع افواد اند و دو بیخ
آنجهت رفع و انفتاح مجاری و سده و نافع و با ماء العسل جهة تحلیل بلغم لزج از اعضای بعیده و خصوصا که تازه ساخته باشند و طلای آنجهة رفع تشنج و تلیین صلابات
و درد گوش و انضمام جرح و انقلاب آن و جرب متقرح و قروح رطب سر و ورم معده و رفع آثار کبودی جلد و با زبد البحر جهة داء الثعلب و با آب گندنا جهة بواسیر باد
ضماد او و چون در ظرف مس کنند صبر آتش گذارند و ستر ا لنرت مینو ش شند تا خوب گرم شود و در هر کمینقال از آن یکحبه کافور خالص اصلی در عین گرمی ستر را باز کرده
در آن اندازند و با سر آن ا بپوشند تا گداخته گردد و فرود آورند و بگذارند تا سرد شود همان قسم پوشیده باشند و بعد از طهارت قضای حاجت هر مرتبه موضع بواسیر خشک نموده
این روغن را نیم گرم کرده بمالند زائل گرداند و چو شانیده آن با بلغ الجبه و خردل و تدهین بدانجهة که از دود الحیه و تعسام قوبا و کلف و بعیلی مال آن دو غن تبیت آ
اهل هند بید انجیر را و تعجیه اعدا استه اند فرموش بهندی گهوس نامند ماهیت آن نوعی از موش است بغایت بزرگ که با گربه جنگ میکنند و بر آن غالب می آید افعال و
خواص آن بخور پوست خشک شده آن جهة بواسیر مجرب و استحاله بلطیخ آن نیز همین اثر دارد و در سائر خواص از موش اقوی است فصل الخاء مع الزاء المعجمه
خزامی بفتح اول و در آخر معجمه والف و فتح میم والف گویند که بفارسی شب بوی و شب بوی نیز نامند مخصوص سفید آنرا و بعضی گل مریم نیز گفته اند و در ماهیت
آن اختلاف است و بعضی گویند گیاهیست بسیار خوشبو که بفارسی خیری دشتی و بشیرازی ادرانه نامند و انطاکی غیر خیری دانسته و گفته که گیاهیست
لطیف قریب ببنفشه و آذر یاه آنی میره و بعد زعفران میرسد و منبت آن کوهستان و میان و دخانها و گل آن شبیه به بنفشه مایل بکبودی
و لاجوردی و لبیار خوشبو زیاده از نعاغیه و تقریب بسرین و تخم آن مایل بسیاهی و اهل فلاحت بیان نموده که چون پیاز آنرا بالعکس هیئت اصلی
غرس نمایند و یا میلیی شق نمایند بنفشه میگردد و یوسف بغدادی و صاحب اختیارات بدیعی و دیگران نیز خیری بری دانسته و گفته اند که گیاهیست و شاخ آن

درانه و برگ آن ریزه و گل آن سرخ مایل به بنفشی آسمانگونی و خوشبوتر از گل حنا که فاغیه نامند و از گلهای حنا لیکن بری دیگر نیز در لبت آن زمینهای نرم و از صفات و خواص چیزی ظاهر نمیشود که از خوبهای غیر حیزی باشد طبیعت آن در اول گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند و گل آن گرم تر از گیاه آن افعال و خواص آن گل آن ملطف و مسخن و مفتح سده دماغ و مقوی آن رافع صداع او اراذب رطوبات زکامی و محلل ریاح و مقوی دل و جگر و سپرز و مفتح سده آنها در فضلات حیض و رحم آنرا باشا مند و در زجه آنجهة تنقیه رحم و خوشبو کردن آن و نشف رطوبات و سیلان مزمن از آن برودت و امدات گرمی و اعانت بر حمل و تنگی فرج و مقوی و بستور ریشه آن و طلای خشک آنجهة تقویت عصب و خوشبو کردن عرق و ضماد آن با آرد جهت اندمال جراحت و تحلیل ورم آن و بخور آنجهت رفع بدبوی عفونات و بعضی که از آن ترتیب هند قائم مقام لفظ او و صمغ محرورین مصلح آن مورد و مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن بابونه است و بیان ورگ و تخم آن افعال صیغه و غیر مستعمل اند حنز بفتح خاء و سکون را مشدده ماهیت آن باصطلاح قدیم اسم نباتی است که از لیشم و بشم رنج که بعربی فر نامند تر تیب سید هند خر خالص لباسی است که از موی بسیار نازک که در زیر موی تاخن بز و مثل آن میباشد که بفارسی کرک نامند تر تیب هند و باصطلاح جدید پوست حیوانی است که از سمور کوچکتر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آنجهت حفظ حرارت و دفع ضرر سرما و از لیشت و گرده و جهت فالج و نقرس و ضعف باه و دفع جذام و طلای بر آن لاغری و اشتهایدن آنجهت فتق اعصاب و امتلای عصب و ذرور سوخته آنجهت قطع نزف الدم و خشک کردن جراحات نافع خرف بفتح خا و زای معجمتین و سکون فا بفارسی سفال نامند ماهیت آن معروف است طبیعت آن بسیار خشک با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد اقسام آنجهت دردهای نرم و قروح اعضا یا ابعیه البراج ماستعفر رف و در و جهت انسلاخ جلد و سفال انو یا مرهم ها جهت التیام جراحات و با سرکه جهت حکه و جوشهای خراز و سعفه و جرب و نقرس با موم روغن جهت و رم مهای مزمن و غبار یر و غضروف و سفال چینی نرم کوفته جهت جلای بیاض طبقه قرنیه و سنون آن جهت جلای دندان و تقویت لثه و قطع خون آمدن آن مضر عصاب دماغی و مصلح آن روغن بنفشه و روغن نیلوفر و طلای خزفیله در آن نمک یا خرف پار با نمک در نمک یا سنگ ریزها که در رنگ پیدا میشود جهت تحلیل اورام بارده هر عضو و جفان چشم موثر فسعل البخار مع آن السین المهملة خس بفتح خا معجمه و تشدید سین مهمله بفارسی هو و بترکی خاص نامند ماهیت آن نباتی است معروف بستانی و بری میباشد و ضعف است یک صنف برگ آن عریض و بلند تا بیک زرع و نیم جرب شیرین نازک و در لیران غیر بستانی در موم و غیرها در موسم زمستان شتر به معمور و الله فی هندوستان و بنگاله در موسم زمستان کرباران نمی بارد میرسد و لیکن بخوبی و بزرگی آن بلاد نمیشود و صنف دوم از بستانی فرنگی است و آن نیز دو صنف میباشد یک صنف برگ آن سبز کمرنگ و بسیار نازک و جرب شیرین و صنف دیگر سبز برگهای آن اندک بنفشی و نازکی و بری و تیزی این زان کمتر و برگهای این هر دو صنف در هم پیچیده مانند غنچه و در هر سال تخم از تازه بیان ماز فرنگ می آورند و در زمستان میکارند و هر چند مواسر مواسیر و تر باشد خوبتر و نازکتر و پیچیده تر میشود و داخل سر برگهای آن باریکتر و بلند و تر دبی چربی و اندک بخت تر و سبز تر و بستانی و تلخ و آن با نیز میباشد و بعضی از آن افیون بدل می آورند و لیکن افیون خشخاش بسیار ضعیف تر و آنچه تخم آن سیاه باشد برودت و رطوبت آن کمتر از آنچه سفید است برگ نعنش فرنگی اکثر سیاه میباشد و بالجمله سبزی و صلابت و جودت و در وارت زمین بسیار در عملی و در زمین نرم جید که آب بازی آن بجد لایق نمایند و برگ ساق آن نرم و نازک و چرب و شیرین و تخم آن سفید میشود و بخلاف آن با لعکس و مستعمل و ماکول بستانی آن است طبیعت بستانی آن سرد و تر در اول دوم افعال و خواص آن ملین کننده خون است چنانچه صاحب کافی محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله تعالی از حضرت نبی علیه السلام روایت میکند که خطاب بمولیان خود کرده فرمودند که بر شما باد خوردن خس زیرا که خون را صاف میکند و اطبا گفته اند مولد خون صالح رقیق است بهتر از خون متولد از بقول دیگر و دافع ضرر آب هوا و مائی و اختلاف آب هوا و مسکن حدت خون و صفرا و تپ صفرا و سودا و تشنگی و التهاب و مفتح سده و دافع حار و مانع مستی و صعود بخارات بدماغ و دردسر و دفع لذع سر که از گرمی و خشکی باشد و جنون و رادع اورام حاره و مدر بول خصوصا ناشسته آن زیرا که قوت بقیة از زمین زیاده است از شسته آن و جهت حکه و جذام و جنون و یرقان و در بستان و تبهای حاره و حرقه شاره و مجاری بول و حرقت آن هر دو با سرکه جهت بر انگیختن اشتها و رفع یرقان و تسکین تشنگی و درد معده و مطبوخ آن کثیر الغذا تر از خام آن و بسته در سینه و زیاده کردن شیر موثر و اکثار آن متر آه و منا سل موجب و موجب نسیان و کدورت حواس و رویات و ضعف بصر و ظلمت آن تعبیه و بیماری مصلح

آن نفناع و کرفس و بلیله پرورده و زیره مقدار شربت از آب آن تا سی درهم و ضماد آن جهة تسکین التهاب و تحلیل ورم چشم سرد و حار و حمره و دتی و درد و سوختگی آتش و جهت
التیام جراحات و قلاع و تخم آن در دوم سرد و خشک و محذر و منوم و مسکن مواد متحرکه و آشامیدن دو درهم آن جهة قطع احتلام و ضعیف نمودن شهوت جماع و تشنگی
و زکام و درد سینه و تقطیر البول و سیلان منی و طلای آن بر پیشانی جهة خواب آوردن و منع صداع و ریختن مواد بچشم و بر موی جهت منع ریختن آن و
بر گزیدگی عقرب جهة دفع سمیت آن مضر باه مصلحش انیسون و مصطکی بدل آن خشخاش و دام الاخوین و روغن آن جهت تحلیل صلابات و ترطیب دماغ و تنویم
الیخولیا و صرع صبیان و قطع مستی شراب موثر و آب برگ آن در جمیع افعال مانند تخم آنست و طلای آن با روغن گل جهة تسکین صداع حار نافع و حس بری سرد
تر در رطوبت کمتر از بستانی و بعضی گفته‌اند سردی آن نیز کمتر از بستانی و در افعال قوی‌تر از بستانی و برگ و تخم آن مثل آن در قوت تند لیکن بستانی
بلکه از آن اقوی و مثل برگ خشخاش سیاه است نیم درهم آن مسهل کیموس مائی و بلغم و جهت گزیدگی عقرب و رتیلا نافع و ضماد و طلاء اکتحال آن جهة جلای قرحه چشم و
رفع شری و برگ بستانی قریب النفع است بدین حس بفتح خاء و سکون سین بی نقطه لغت هندیست ماهیت آن ریشه گیاهی است که در هند و بنگاله و هم گرم از ان
خس خانه میسازند و بر آن آب میپاشند بسیار خوشبو سرد و خشک میباشد و با برادهٔ صندل عرق میکنند و عطر آنرا میگیرند بسیار معطر و خوشبو میباشد و آن ریشهای
باریک سخت و کج و گره‌دار مانند ریشهٔ سنبل هندی و از آن غلیظتر و بلندتر بقدر نیم ذرع و خوشبوست و نبات آن بانسل که کولان نامند و گویند بیخ اذخر احالے
است و در از نشاد بدان باشند و گفته‌اند ریشهٔ آلا الطبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال آن مفرح و مقوی قلب و دماغ و فصل الخاء مع الشین المعجمة
خشخاش بفتح خاء و سکون شین و فتح خاء معجمتین و الف و شین معجمه بهندی پوست نامند ماهیت آن دو صنف میباشد بستانی که خشخاش سفید و بری که خشخاش سیاه است
اما خشخاش بستانی گل آن سفید و تخم آن نیز سفید در یزد و مدور و گیاه آن بقدر دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اختلاف آب و هوا و زمین بلند و کوتاه میباشد و برگ آن مثل
برگ خس طولانی و سر قبه و کوتاه آن شرف و قبه کوزه آن نیز بحسب بلاد و اختلاف هوا و زمین بزرگ و کوچک میشود و همچنین لبن آن که افیون است قوی و ضعیف در
افیون و گیرانت و در ایام بهار میرسد طبیعت پوست آن در دوم سرد و در اول خشک و بعضی در سوم نیز گفته‌اند و افیون نا گرفته آن قوی‌تر از افیون گرفته افعال
و خواص آن پوست محذر و رادع و مدر و نیم درم آن که صبح ناشته و شام وقت خواب با آب سرد بنوشند جهة اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده
و امعاء و حرقت مثانه نافع و ضماد آن بر پیشانی جهت درد سر و با حلیه کلمات که طبیخ یافته باشد جهة ابتدای رمد و تسکین وجع آن و منع ریختن مواد با عضاء و تنقیه
آنجهت سعال گرم و سعال تر حادث از رطوبت رقیق بسبب تغلیظ و تجمید در دماغ خود و با شراب غفص قاطع اسهال فزمن و عصاره آن که کوکنار نامند
سر مایل برطوبت در آن تا دو تیر از تخم آن مداومت آن مرخی اعضاء و مشوش کننده حواس و قاطع باه و مفید استهاء و هاضمه و مورث نسیان و مفسد خون
بالعرض محلل حرارت غریزی و مسکن اوجاع حاره یا البته و منشط مضر به سر دین مصلح آن شکر و عسل و مصطکی مقدار شربت آن تا یک مثقال و نیم و تخم آن در
دوم سرد و در اول تر محذر و منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی و قابض شکم و مداومت آشامیدن ده درم آن با شکر جهة خشونت سینه و قصبه ریه
سرفه حار یابس لغت الدم و تپ دق و تقویت دماغ و ضعف جگر و گرده و تسکین حرقت مثانه و امراض حاره آن و با خل آن مغز بادام مولد خون صالح
و رافع سهر از صعود بخار و دهٔ آن با عسل بهی مداومت آن قاطع باه و بوئیدن بو داده بجهت نافع بیخوابی و شد و دو درهم آن تا پنج درهم منوم قوی و در نخی آن در
افعال از تخم آن ضعیف و منوم و مسدد مقدار شربت از تخم آن تا ده درهم و چون خشخاش تازه را با پوست و گنگره آن یکوبند و اقراص سازند جهة سرفه و درد سینه و
حرقة البول و تشنگی و حبس اسهال کنند و تخفیف رطوبات نزله و نیز تخفیف رطوبات و تحلیل اورام ضماد آن مقدار شربت آن تا پنج درهم و همچنین چون بعد از
رسیدن جهة آنرا در آب طبخ دهند لیکن ضعیفتر از قرص آنست و گل آن با آب کشنیز جهت رفع وجع و سوزش چشم و قرحه قرنیه اکتحالاً و طلای آن جهة رفع آثار
قروح و با آب کشنیز جهت نمله ساعیه و قروح خبیثه ضماداً و روغن آن که بدستور روغن گل ترتیب دهند محذر و مسکن درد های حار و اورام و جهة
نزله و سرفه و سهر با تسکین درد گوش و تحلیل ورم حاد آن قطوراً مفید و آب مطبوخ برگ آن یا غسل آب خشخاش نامند جهت منع نزلات و حرقه
و اسهال مزمن بعد قاناً خصوصاً با اقاقیا و عصاره آن بجهة الیتش و آب مطبوخ آن نطولاً جهت رفع بیخوابی و سائیده گنگره آن

بار دیگر جهت حمره و اورام حاره ضماد او طبیخ بیخ آن جهت جگر علیل و ترقیق خلط غلیظ معده شربتاً مفید و چون برگ تازه آن را تر نموده آن را در آب طبیخ دهند
بقول دیگر با روغن و پیاز بریان نموده تناول نمایند تفریح و تنویم آورد و حبس اسهال نماید و بدل خشخاش کاهو ست خشخاش بری ماهیت آن
خشخاش اسود است و برگ آن خشن تر و زغب تر لیف آن زیاده از خشخاش بستانی و گل آن الوان بالوان سرخ و بنفش و سیاه و کبود و غیرها و تخم آن سیاه و باصطلاح
اطبای سابق افیون عصاره آنست و باصطلاح جدید افیون لبن آن طبیعت آن در آخر سوم سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال برگ
و تخم از بستانی قوی تر و جهت حرارت جگر و سیلان رحم نافع و طبیخ آن در آب که بنصف رسد جهت عرق النسا مفید و مضر دماغ مصلح آن رازیانه مقدار شربت از جمیع
اجزای آن بقدر نصف عبارت اجزای بستانی و از تخم آن یکمثقال بدل آن کاهو تر لیست و در اکثر مواد خشخاش منثور بفتح میم و سکون نون و ضم ثای
و سکون واو و رای مهمله و منثور از ان جهت نامند که برگ گل آن زرد و سبز رود و آن قسمی از خشخاش بری است و برگ آن شبیه برگ تره تیزک و رازیانه با نبات
بسفیدی و ساق آن خشن و قبه کوزه آن کوچک شبیه بقبه شقایق و در قوت از خشخاش بستانی قوی تر و از خشخاش سیاه ضعیف تر خشخاش زبدی بفتح
زای معجمه و بای موحده و کسر دال مهمله و یای نسبت ماهیت آن گیاهیست بسیار سفید سبک و ساق آن بقدر ذرعی و برگ آن بسیار ریزه و دراز و بیخ آن باریک
و تخم آن متصل ببرگ آن سفید و متعمل و چون جمیع اجزای آن سفید و سبک مانند زبد ست لهذا زبدی نامیده اند و در وسط تابستان میرسد طبیعت آن
بغایت گرم و تند و مانند جبلاهنگ و از جمله سموم ست افعال و خواص آن بقوت مسهل قوی و جهت تنقیه دماغ و دفع بلغم و صرع با ماء القراطن تقی و
تخم آن تا یکدرم جهت اسهال بلغم مفید و زیاده از آن مستعمل نیست زیرا که بسبب سمیت قتال است و معالجه کسیکه آنرا خورده باشد چون جبلاهنگ است خشخاش
مقرن بضم میم و فتح قاف و راء و سکون نون دار خشخاش بحری نیز نامند جهت آنکه اکثر کنار دریاها و اماکن خشنه می روید ماهیت آن گیاهیست سفید مغبر
و باز ابدا مانند اره و برگ آن شبیه برگ فلوس و گل آن زرد و ثمر آن شبیه شاخ گاو و منحنی و ازین جهت مقرن نامیده اند و در جوف آن تخم ملحی و کوچکتر
از آن غیر جبلاهنگ ست چه دانه آن زرد است و دانه این زرد نیست و بعضی موهوم گمان غلط برده اند که سیاف امیش مستخرج از نبات آنست و غلط
ایشان مشابهت برگ نیست با برگ آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن با ماء العسل جالی و مقطع اخلاط لزج و اسهال
و اکحال گل آن بازیت جهت تنقیه جراحات و خشک ریشه آنها و آشامیدن یکمثقال از تخم آن مسهل قوی اخلاط لزجه و طبیخ بیخ آن جهت علل بارده جگر و عرق النسا و
ترقیق اخلاط غلیظه لزجه نافع خشتاب بضم خا و فتح شین هر دو معجمه و الف و بای یک نقطه و خوشاب بواو نیز آمده بفارسی اسم آب مطبوخ میوه ست مانند آلو بالو
و زرد آلو و سیب و امرود و مویز و امثال اینها که با شکر طبخ دهند تا بقوام آید و مانند شراب آب نهاست طبیعت مجموع آنها الطف از اصل آنهاست
افعال و خواص آن هریک آن جلست با نچه از ان اخذ نمایند مثلاً از آلو بالو جهت تسکین عطش و التهاب و اصلاح خلط محترق و کذا در سرد و از به جهت
تقویت اعضای رئیسه و ارواح و قوت هاضمه و دفع عفونات و از سیب جهت نفع خفقان و غثیان و قی و صفراوی و التهاب حرارت کبد و یرقان اصفر و استسقا و جار
مویز جهت تصفیه صوت و تفتیح سدد و یرقان و از جامون جهت تقویت معده و تسکین حرارت کبد و بواسیر و اسهال و لینت طبع صفراوی و از بوت ترین همه خشتابهای آلو است مجموع
ریاح مصلح آنها انیسون و مصطکی ست خشکنجبین بضم خا و سکون شین معجمتین و فتح کاف و سکون نون و فتح جیم و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه
و نون معرب از انگبین خشک است ماهیت آن صمغی ست بغایت خشک و تند بوی که از جبال فارس حدود کازرون خیزد و گویند شبنمی ست که بر اشجار
آنجا می افتد سبز و زرد و سفید و سیاه و سرخ میباشد و در تنکابن که از دیلم و طبرستان است و فنشان می نامند طبیعت آن در چهارم گرم و خشک
افعال و خواص آن بغایت جلاد و تقطیع و تحلیل لزوجات و سرخ آن قوی تر از سفید آن بسیار گرم و مائل بتلخی و سیاه آن قریب عسل بلادر استعمال
آن ننمایند مقدار شربت سفید آن تا یکدرم و زیاده از آن محرق اخلاط و مهلک و بدل آن بوزن آن عسل و نیم وزن آن گزانگبین و گویند یکوزن و نیم آن عسل است
خشک نان آنرا خشک نانج که معرب خشک نانگ ست نامند ماهیت آن نانی ست که از آرد گندم خمیر آنرا بالشیرخ سرشته باشند و سازند طبیعت
آن گرم و تر در دوم افعال و خواص آن ملین و جید و مولد خون جید و فربه کننده بدن و جهت اصلاح لاغری گرده و تقویت باه نافع

و تلیین عسر البضم و مولد ریاح غلیظه و مصلح آن کشنیز است و مضر و مغیر از رغن بهتر از شرح است که روغن کنجد باشد **فصل الخاء مع الصاد المهمله**

خصیه بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و **ماهیت** آن معروف است و بزبان زمین اعضاء حیوانست از هر حیوانیکه باشد بهتر از همه خصیه خروس فربه است و گفته اند نیکی و بدی آن بحسب حیوان برمیگردد **طبیعت** آن گرم و رطوبت آن غالب و بعضی سرد و خشک گفته اند و اول اصح است **افعال و خواص** آن از هر حیوانی و ضمن آن بنکور میشود و خصیه خروس فربه مهیج و مولد منی و خون صالح اما بطی الهضم مصلح الخدان و قولنج کوهی و صفر و سوداء نمودن آنست **خصی الثعلب** بضم خاء معجمه و سکون صاد مهمله بمعنی باد الف و لام و فتح تاء مثلثه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون باء موحده بیونانی ساطیعون ساطیورین و بعضی خرفین بمعنی سه برگ نامند زیرا که گیاه آن سه برگ دارد **ماهیت** آن بیخی است سفید شفاف از سورنجان کوچکتر و طعم آن تند و بالجمله لندک تندی و بجو آن شبیه بمنی و چند نوع میباشد یکی آنکه آن مانند دو بیضه کوچکی که بهم پیوسته باشد و از هر بیضه رشته باریکی دراز رسته و در آخر هر رشته دانه کوچکی پیوسته و هر چند آن دانه بزرگ شود و بیضه آن کوچکتر گردد و ازین جهت آنرا قاتل اخیه نامند و مستعمل اصل بیضه است نه حب کوزاین نوع تخم نمیباشد و برگ این شبیه ببرگ پیاز و از آن اندک عریض تر و مفروش بروی زمین و نرم و سه عدد میباشد و نوع دوم تخم آن سیاه صلب براق و نوع دیگر ساق آن بقدر شبری و از وسط آن ساقی روئیده و بر بالای آن دو سه عدد یا سه عدد گل زرد رنگ و در وسط گل تخم سیاه و ساق این سرخ رنگ و برگ آن شبیه ببرگ سوسن آسمانی و که زنبق است و بیخ آن بقدر جوزی و بیرون آن سرخ و اندرون آن سفید و بالجمله و شیرینی مبنت آن جبال اماکن نمناک و بیشتر در روم و مصر و هم میرسد و رومی بهتر و فرق میان هر دو است که مصری را در حین خامی سوراخ کرده بریسمان کشیده و خشک مینمایند بخلاف رومی و این الیده تر و شفاف تر از مصری است و در حریر آن سیر تا دو سال میماند **طبیعت** نوع اول آن گرم تر در آخر اول و نوع دوم و نوع سوم در سوم و همه بلا رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مبهی و مقوی عصب جهت کزاز و تشنج باثر طبع و فالج و لقوه و مولد دم صالح و منی و مقوی باه بنوط و طلای آن با روغن گل مقوی موی و رویاننده و دماغ سعوط آن مقدار شربت آن تا یکدو مثقال مضر فم معده مصلح آن شکر بدل آن تخم رطبه و تخم زردک گویند هرکه نوع اخیر را قلع کند دست او بحس و حرکت گردد و چون آنرا بسوزانند و با موم در روغن تیول و یا با سرکه بدین کنند رفع آن گردد و نوع اخیر را در امراض سوداوی و دامنی مانند فالج و لقوه و تسنین بدن و برزانیدن صحاة گرده و تقویت باه و آوردن نعوظ مبالغه بسیار نوشته اند حتی آنکه چون بیخ مذکور را در دست بگیرند باعث نعوظ گردد و از مقتضو تر دانسته اند و اصلی ندارد و چون ببرگ آن با زعفران اندک مشک سائیده حمول نمایند و باشوهر جمع شوند همانساعت نطفه منعقد گردد و حامله شود و مجرب نوشته اند و تخم آن باشیر الثابت موجب نعوظ و مکرر و اسهال مصر مجرور رین و ضم معده مصلح آن سکنجبین معطار که لسان الحمل و شکر مقدار شربت از بیخ آن تا یکعدد و از تخم آن تا یکدرهم و در هند مشهور است که بیخ هو مین چینا خصیة الثعلب است و اصلی ندارد و شاید نوع اخیر آن باشد یا شبیه بدان این گل مخصوص بنگاله است و در هند جاهای دیگر نمیشود و اول زرین گل بنز طی آید بعد از آن برگ در آنجه و شکل با جمله با سوسن شبیه است لیونیدان و نمو زن آن انجیره دو گوینده بوزکی آن تخم است **خصی الدیک** بکسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف **ماهیت** آن صاحب تحفة المؤمنین نوشته که حب الیان است و مولف تذکره و غیره غیر آن دانسته و گفته اند گیاه آن شبیه بعنب الثعلب و اطول از آن و ثمر آن بقدر آلو یا نوع بزرگی و سفید است **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مسهل بلغم لزج و محلل ریاح و جهت عرق النسا و مفاصل و ضماد آن جهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل و عرق النسا نافع و مصدع و مکرب مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن ریزه **خصی الکلب** بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بیونانی ارحص نامند **ماهیت** آن گفته اند دو نوع است نوعی شاخهای آن بقدر یک شبر و برگ آن منبسط بر روی زمین و یا قریب بدان و شبیه ببرگ زیتون و نرم تر و نازک تر و بلند تر از آن و گل آن بنفش و بیخ آن شبیه به بیخ پلبوس بلند تر و با ریکتر از آن و سفید و مضاعف و مزدوج مانند دو زیتون که با هم متصل شده که با لای دیگری و یکی ممتلی از رطوبت و دیگری لاغر و این را ماده نامند و دوم در تشنج و این را نر نامند گاه این بیخ را بجهت آن مانند بلبوس بخورند و جنت آن مواضع مجربه و در طبه است حکیم میر محمد مومن نوشته که ساق آن بر برگ نیم ذرع و گل آن ریز و با هم متصل و بشکل شبیه گل اهلیلج اصفر نوشته که جمع در بر دره کوه و سود مشاهده نموده و همه صفات با هم شبیه است

گل اجاب بعضی بسیار بهم متصل نیست و سرخ ارغوانی ست طبیعت آن گرم و خشک در آخر درجه سوم و درجه بزرگ آن طوبت فضلیه و کوچک آن بی طوبت
و حدت و گرمی این زیاده از آن است افعال و خواص آن محلل اورام بلغمی و سخن رسیده بزرگ آن محرک جماع بقوت تمام و کوچک آن و گفته اند بزرگ
باده آن دلیل کوتر دانه است محرک آن است خصوصا چو شانیده آن در شیر تر چون خشک گردد و این نیز قاطع شهوت جماع میگردد و گویند بزرگ
از بعد دیگری بخورند فعل آنرا باطل میگرداند و مشهور نیز و اهل لطافیه آنست که چون قسم بزرگ آنرا بخورند پس میزایند و چون قسم کوچک آنرا دختر
در سخن دیگر است ماهیت آن صمغ و خشخاش نوع دم ساق بقدر یک شیر و برگ آن شبیه ببرگ کندنا و از آن بلند تر و عریض تر و در العقد طوبتی چسپنده
دیگر آن بنفش و سرخ را مانند دو بیضه کوچک متصل بهم طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن آشامیدن آن بجهت جستن بطن و قطع شهوت
جماع خصوصا [illegible] آن ضماد آن بجهت تحلیل اورام بلغمیه و تنقیه قروح و منع خله ساعیه از انبساط و قطع عفونت آنها و زایل کننده آثار جلد و قلاع دهان
[illegible] در ان [illegible] قروح خبیثه خصی العجاجیل خصیه گوساله است چون خشک کنند و باشراب بیاشامند نعوظ تمام آورد و مقوی باه بود خصی الایل
خایه [illegible] است چون خشک کنند و با شراب بیاشامند جهت گزیدگی افعی نافع فصل الخاء مع الطاء المهملة خطاف بضم خاء معجمه و فتح طاء مشدده
[illegible] الف [illegible] بفارسی پرستوک [illegible] بهندی [illegible] دیلوری [illegible] ماهیت آن طیور معروف است طبیعت
گوشت آن [illegible] گرم و خشک افعال و خواص آن کباب گوشت آن [illegible] سده و دافع یرقان [illegible] سنگ مثانه و آشامیدن [illegible] مثقال
خشک [illegible] بجهت قوت باصره [illegible] از نمک [illegible] بجهت خناق [illegible] خاکستر آن [illegible]
[illegible] تقوی باصره و دماغ آن [illegible] خاکستر آن [illegible] جهت [illegible]
[illegible] وجهه نیکوی رنگ [illegible] و رفع بهق و آثار جلد با زهره گاو جهت سفید کردن موی [illegible] مجرب [illegible] اند و خوردن [illegible]
[illegible] جهت سر [illegible] الاخر [illegible] آشامیدن آن که سوزاننده باشد جهت عسر ولادت [illegible] و سقوط زهره [illegible] سیاه کردن موی
[illegible] مخصوص [illegible] زرقت ست و باید که در آن وقت [illegible] نگهدارند که دندان سیاه نشود [illegible] آن [illegible]
مفید و چون در سال دو بار بچه [illegible] در حین زیادتی نور قمر شکم بچه اول را بشگافند و سنگریزه [illegible] ظاهر میگردد یکی یک رنگ و دیگری یک رنگ دیگر
[illegible] در پوست گوساله که در حین زائیدن بدن گوساله بر زمین [illegible] نگذارند که بر زمین فرود آید بدست معلق گرفته
[illegible] و در آن لته در گردن یا بازو [illegible] جهت رفع آن مجرب [illegible] اند سنگ [illegible] را چون در حریر سفید پیچیده با خود نگاه دارند
[illegible] الدر له گفته سنگ [illegible] رفع صرع موثر و گویند چون بچه آنرا با زعفران و امثال آن [illegible]
[illegible] جهت رفع [illegible] بچه خود سنگ یرقان را آشیان خود آورند آن سنگ جهت یرقان مفید و حجر الخطاف
[illegible] دو با آتش سوخته در شراب بخورند انداز ند سکر نیاورد خطمی بفتح خاء معجمه و سکون طاء مهمله و کسر میم و یا و بکسر خا نیز آمده اسم
[illegible] است ماهیت آن گیاهیست معروف و از انواع خبازی [illegible] گل آن سفید و سرخ و الوان مختلف و بهترین
[illegible] نوع ارغوانی کبود آنرا بهندی [illegible] نامند طبیعت آن جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال گفته و تخم و
[illegible] بسیار قوی تر و تخفیف آن بیشتر و لطیف تر دیگران معتدل القوی مائل ببرودت و تری دانسته اند افعال و خواص و منافع بیخ
[illegible] ملین و گل آن ضعیف تر از تخم و برگ و ساق آن ضماد برگ آن بجهت اورام و داغ و بیخ گوش و تهیج [illegible]
[illegible] خراجات و دمل و ورم پستان و مقعد و جراحات و خراز و تشنج اعضا و عرق النسا و مفاصل که همه از گرمی باشد [illegible]
[illegible] جهت درد مفاصل و عرق النسا و رعشه و باد و به مناسبه [illegible] جهت ذات الجنب و ذات الریه و ضماد بیخ آن
[illegible] الاثر و نطول آن بجهت نرم داشتن موی [illegible] طبیخ آن جهت ورم مقعد و انضمام فم رحم زنان عقیم مفید و تخم [illegible]

جهة سنگ گرده و لعاب خام آن با کثیرا گرم نموده جهت سرفه حار و رفع نفث الدم بسبب قوت قابضه که دارد و ضماد آن با سرکه بشرط آنکه در آفتاب [illegible]
جهة رفع بهق و با روغن زیتون و سرکه جهة سموم حیوانی و چون بگیرند یکجزو ازان با دو جزو خرما و با سرکه بسرشند جهت تحلیل اورام بغایت مجرب
و مرجان آنچه تسکین عطش و چون تخم آنرا با صمغ عربی مساوی الوزن طبخ نمایند دو دست و پا را بکرات بان بشویند جهت رفع تشقاق و تقشر جلد [illegible] و
با مانع و طلای مطبوخ آن برسم اسپ جهة ردیا بندان آن پوست بیخ آن بغایت ملین قوی التحلیل آشامیدن صبح سه درم آنجهة رفع زحیر و قولنج و سدده
[illegible] و آن اسهال صفراوی و حرقة البول و امعاء و درم آن اسهال آورد و بدستور تخم آنجهة امراض مذکوره و با شراب جهة عسر البول و نفث الدم و ضماد خام
مثانه و [illegible] النسا و شقاق عضلات و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهة درد دندان حار و چون بیخ آنرا کوبیده در لته بسته در آب گذارند در زیر آسمان شب نگاه دارند
چندانکه آب منجمد گردد بطلای آنجهت رفع تهیج پلک چشم موثر جهة سرفه حار و نفث الدم مجرب و طبیخ آن نیز همین اثر دارد و جلوس در طبیخ آنجهت تحجر مفاصل
فضلات اعضا و انفصال مو بران مانع تشقق آن و نیز ضماد بیخ مسحوق مطبوخ آن با پیه خوک و روغن سوسن و آرد باقلا جهت انعقاد مفاصل و تحلیل اورام صلبه نافع
و حقنه بطبیخ آنجهة امراض معاء [illegible] و قیروطی آن طلای طبیخ آنجهت گزیدگی زنبور عسل و با عسل جهة رفع مضرت گزیدگی هوام و حمول آن با پیه بط یا مرغابی
و صمغ البطم جهت ورم رحم و التحام فم آن مجرب مضر معده مصلح آن عصاره زرشک و عسل و رازیانه و گویند مضر ریه مصلح آن عسل است مقدار شربت از جرم
آن یکمثقال و از طبیخ آن تا سی مثقال بدل خبازی و صمغ خطمی که در هنگام گرمی هوا از درخت بگیرند و در زرد و سرخ رنگ میباشد جهة تسکین عطش و حبس بطن و قی
و مجرب گفته‌اند فصل الخاء مع الفاء خفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء مشدده و الف و شین معجمه و بفتح خا نیز آمده و خشاف و وطواط بفارسی شب پره
و بلغت [illegible] و بهندی چمگادر و در بنگاله چمگدری نامند ماهیت آن طائریست معروف مخالف طیور دیگر چهار پا دارد و دندانها و پشم
و مانند چهار پایان بچهار پا راه میرود و حیض می بیند و آبستن میشود و میزاید و شیر میدهد و پرواز مینماید مانند طیور لیکن بال آن مانند بال مرغان دیگر
پر ندارد بلکه پوستی است بالای اصلاع و غضاریف نازک کشیده که آنها را حرکت میدهد و منقبض و منبسط میسازد و بسیار تنگ و بسیار ضعیف البصر است و لهذا روز بسبب روشنی
و تابش شعاع آفتاب از آشیان خود بر نمی آید و اگر آشیان آنرا خراب کنند بر آید خلبواج و کلاغ آنرا میگیرند و شب خصوصا شبهای ناقص النور
تاریکی بر می آید و پرواز می نماید و مقدار زاید النور کم نیز بر می آید و ازین جهة مرض مسما مذکور به اخفش صاحب آن را اخفش مینامند طبیعت آن در سوم گرم و در چهارم
خشک و حرارت گوشت آن کمتر از حرارت فضلات آن افعال و خواص آن آشامیدن محرق و پخته آن مسهل فضلات و ذر آب [illegible] رفع استسقاء و [illegible] و مهرا
پخته آن در روغن زیتون و زیبق جهة فالج و رعشه و اوجاع مفاصل ظهر و نقرس و تحلیل اورام بارده و در روغن کنجد جهت عرق النسا خصوصا چون بکرات
بمالند و طلای مطبوخ مهره آن در آب خولنجان آهنی یا مسی با روغن زنبق که چون روغن خشک گردد باز روغن داخل نمایند تا مهرا گرد و صاف نمایند جهت
جهة فالج قدیم و رعشه و ریاح و نقرس و درد اعضا و منع اسقاط مو و منع بزرگ شدن پستان بغایت نافع و طلای مغز کله آن در آب جهت تحلیل جهت رفع
رفع حبس البول و بدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب و جلوس در طبیخ آنجهة فالج و استرخای و اکتحال دماغ آن با آب پیاز جهت نزول آب [illegible]
جهة بیاض و چون خون آنرا بر عانه صبیان طلا نمایند موی تر دید و چون به پستان دختران بمالند بسیار بزرگ نگردد و اکتحال آن رافع غشاوه است و خاکستر
آن جهة حدت البصر و جلای بیاض آن و چون در شیر اسب اندازند رافع مستی آن است و طلای زهره آن بر فرج زن جهت رفع عسر ولادت مجرب و با حال و
مالیدن دماغ آن بر اسفل قدم جهة تهییج باه و سرگین آن بسیار گرم و خشک تا چهارم و اکتحال آنجهت رفع بیاض و طلای آنجهت رفع قوبا و شیر آن نیز [illegible]
گرم و کریه الرائحه و بسیار جالی و با منت یکمثقال آن کشنده و بربع درهم آن مخرج حصاة و در سقف آشیانه آنها چیزی یافت میشود سفید رنگ [illegible] انگشتی
و کوچکتر و بزرگتر ازان و متخلخل و شبیه بنقلی و سفیدتر ازان و سوراخ دار طلای آنجهة قلع ثالیل و ستردن موی زهار و منع بزرگ شدن پستان [illegible]
و بول آن نیز مانند شیر آن حار و اذابه دهنده مواد و اکتحال آنجهة بیاض عین و بول آن نیز جالی بیاض و ناخنه است و لیکن سرد [illegible]
استعمال آنست گویند چون سر آن را در زیر بالین شخصی بخوابانند که آن شخص عالم بدان نباشد گویند آن شخص را خواب نمی‌آید [illegible]

ودل آن یمین اثر دارد و دفن نمودن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران در آن و سوراخ موش باعث گریختن موش‌ها است از آنجا نه و تعلیق آن
آن بهمین بر جاج و نیز گفته اند که چون در میان خطاف و خفاش عداوت است و خفاش از بوی کرفس گریزد لهذا آشیانه خطاف کرفس را از ایشان جو می
آورد جهت محفوظ بودن بچه‌های خود از آن و چون کردن نوع کبیر هندی با ورنا مندانه بیخ قطع نمایند و ذکر او در چوب تنه آن گذارند قوت باه بخشد و مالیدن
مغز سر آن بر ذکر مقوی است فصل الخاء مع اللام ۞ خل بفتح خاء معجمه و سکون لام مشدد و بفارسی سرکه نامند ماهیت آن از اکثر چیزها مانند انگور و مویز
و خرما و انجیر و شکر و آب نیشکر و ناطف و عسل و امثال اینها هر میوه آبدار و شیرین و از حبوب نیز مانند برنج و غیره ترتیب میدهند بهترین همه انگوری است که آب
انگور را گرفته صاف نموده و یا بدون تصفیه با سفال عنب و خم خزفی و یا چینی که اندرون آن را بقیر مالیده باشند ریخته و بر هر صد رطل سرکه جید نیز بریزند تا
بجوشند و گل بگیرند و در آفتاب به جای گرم بگذارند تا برسد یا آنکه اولا در آن سرکه نریزند و بگذارند تا خوب بجوش آید و خمر گردد پس در آن سرکه و نمک بریزند بگذارند
تا برسد و ترش گردد و خل خمر عبارت از این است یا آنکه خمر خود بخود استحاله یافته خل گردد و خل تمر یعنی سرکه خرما آنست که بگیرند خرما را ده رطل و بریزند بر آن چهل
رطل آب گرم شیرین صافی ریزند و در خم تازه مقیر یا مزفت او و در ریخته سر آن را بسته در آفتاب گذارند یک هفته پس مالیده صاف کرده و در ده رطل از آن یک رطل
سرکه جید و نیم اوقیه نمک بریزند و در خم کرده در آفتاب گذارند که آفتاب همیشه بر آن بتابد تا برسد و آب نیشکر و نار و سیب و آبدار بسیار مانند آب انگور است و مانند مویز و انجیر و
نیشکر خشک کم آب و امثال اینها مانند خرما است و شکر و عسل چنان است که در آب گرم حل نمایند که در هر ده رطل آن چهل آب باشد و صاف نموده در خم کرده در
آفتاب گذارند تا بجوش آید پس صاف کرده سرکه کهنه قدری و نمک داخل آن نمایند و باز بگذارند تا برسد طبیعت انگوری آن مرکب القوی زیرا جوهر لطیف قلیل
و جواهر لطیف کثیر و در دوم سرد و خشک گویند خشکی آن در سوم است و خرمائی و مویزی و انجیری و عسلی بعضی اینها قریب بدان و عسلی گرم تر و خشک تر از آن و بعضی کمتر
از آن است و قوت قابضه آنچه در آن قبضیت باشد مانند خل تفاح و کمثری و نعناع و غیرها و امثال اینها زیاده و خل مرکب از سه جزء میباشد جزء حار ناری که قوت
تفتیح و نفوذ از آن است و جزء بارد ارضی که قوت قابضه آن از آن است و جزء مائی بارد و در طب این غالب بر همه است و از این جهت جزئی و ضعف اعصاب افعال و
خواص آن قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ رساننده قوای ادویه با عضو لطیف و قاطع اخلاط غلیظه امراض الراس علاوه نطول آن جهت ماهی یا با روغن زیت
و با روغن گل ممزوج با هم جهت صداع حار صداعی که از آفتاب بهم رسیده باشد یا از صفرا و یا بخارات حاره یا حمام گرم رسیده جهت تر نمودن پارچه بدان یا با سرکه
که در گلاب جوشانیده باشند و یا بیش سرکه تنها و انکبا بوییدن آن بتنهائی جهت تفتیح سده مصفاة و ورم و اجاره و صداع گرم و تقویه دماغ حار و با ادویه
مناسبه مانند روغن بادام و روغن گل و گلاب و آب خیار و امثال اینها جهت تسکین صداع حار و سرسام و هذیان و تبهای محرقه و بخاران جهت امراض کوره تفتیح سده
خیشوم و همچنین چون با آجر گرم کرده ریزند و یا سنگریزه و یا آجر گرم کرده در آن اندازند و بخار آن را بگیرند و چون یک وزن سرکه و دو وزن آن حب رشاد برود دفعات
خفقی الصبیه که در سر آن معی گذاشته و اطراف آن را بخمیر آرد و باش سده کرده سوراخ قمع را تنگ کرده برش دهند قدری پیچ را از راه سوراخ قمع بچکانند که
اندک ظلمت بزید و با ورم گلو و حلق بمالند و بعد ساعت تجدید کنند از سه چهار مرتبه زایل میگردد انشاء الله تعالی العین طبوخ آن با عسل جهت کثرة چشم و چون
مرده جلد الاول قطور آنجهت قمل گرم گوش تسکین درد آن مجرب نموده آن جهت ردی طنین و نقرس ها و تفتیح سده حسفا و باعث حدت سامعه الفم چون یک
اوقیه پیاز عنصل خشک را ورق کرده در سرکه بجوشانند تا مهرا شود و یک هفته در آفتاب بگذارند پس صاف نموده تا شاهر روز دو درهم آن را بیاشامند جهت بدبوی
دهان که منشأ رکت معده باشد نافع و مضمضه بدان با نمک جهت قطع خون بن دندان که کنده باشند و با زاج سفید جهت تصفیه و جلای دندان جهت قطع خون لثه در
مستی آن با شبت جهت رفع تحریک اسنان و غرغره آن جهت منع سیلان فضول بحلق و خناق و سقوط لهاة و درد دندان با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح
لثه و خوردن آن اندک اندک جهت رفع زلوی در حلق مانده و سرکه قسم فرزین و نقرس انتصاب که از گرمی باشد و خل جو که کرده گان هنگامیکه مقدار بندقی بود در سرکه
اندازند تا برسد بعد غرغره نمایند جهت خناق و العراق کوره دهان النفع اعضاء النفس و الغذاء النفس عسل جهت سرشه بارد و ضیق النفس و ام الغم و مانع طحال استسقا و
خوردن سکه جهت رفع تشنگی و اغذیه هضم و قطع نزف الدم اعضاء باطنی و تحریک اشتهاء و گداختن بلغم و سبز و تفتیح سده طعام رقاد و سبز رساننده تفراه ویه طحال بمناسبت

ترشی طعم سودا اکه در طحال ست و مداومت آن را ستا جهة قتل کرم مقعده و طعامیکه با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول ست بمعده و اسم قی کردن بعد خوردن کرم کرده آن جهت دفع سمیت ادویه قتاله و جمود خون و شیر در معده با نمک جهة دفع ضرر نیش سگ دیوانه گزیده خصوصاً سرکه انگوری و آشامیدن سرکه که انجیر یا دیر یا پوست بیخ کبر دران خیسانیده باشند ناشتا جهة تحلیل سپرز و استسقا و سرکه دران اندک ما ذریون خیسانیده باشند با عسل جهة استسقا و رفع برودت رحم القروح والاورام والجرب و تحقین بسرکه گرم کرده با نمک بعد حقنه لینه جهة قروح ساعیه و طلای آن جهة منع انتشار قروح خبیثه و حمره و نملة و جرب متقرح و بواسیر و داء الحیة و ورم ظاهری و باطنی و مانع ورم جراحات تازه و خارش بدن و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش و نیز طلای آن مانع تصول الماده است از مجاور خود و نطول آن جهت گزیدن حیوانات سمی جهة نزف الدم ظاهر و قطع سیلان آن و ضماد انجیر پخته در سرکه طبیخ یافته باشد جهت شوزش عضو و خشونت آن و با کبریت جهة نقرس و با بزرقطونا جهة رکبه و بچه که دانه سال نامند مجرب تاکراعیل و بارد جهت خناق و ورم پستان و بناگوش و سائر اورام حاره و با حرمل جهت جذر وگز از و وجع مفاصل بارد و گرم جهة غدد و ورم بارد و بخور آن که بر سنگ گرم ریزند جهت بواسیر مضر سپرزین سودا و مزاجان و صاحبان امراض ریه مانند سرفه تازه و خشک و غیرها و ریاح غلیظه و درد مفاصل و ضعف احشا و باه و رحم و مضر قلقاب و اعصاب و باه و فاقین و سپردین و مداومت آن مورث استسقا و ضعف بصر و زردی رنگ و خساره و سحج و لاغری بدن مصلح شیرینیها و گوشت و اسب و جرب و شراب و سرخ غلیظه و در دفع ضرر سرفه شیرینی و روغن بادام و ادویه ضعیفه الحرارت و در ضعف اعصاب عسل و ادویه حاره و در سحج لعابها مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمون است و گویند که نا جبل و تاری مفرد بعضی نسخه خلاف بکسر خای معجمه و فتح لام و الف و نا و بفتح خا نیز آمده ماهیت آن شامل بید مشک و بید بری و بید موله است و از مطلق آن مراد بید بری است که صفصاف و بفارسی بید ناشه نامند درخت آن عظیم و رنگ پوست آن سفید اندک و در برگ آن باریک و بلند تا بشیرینی و گل آن در ایام بهار بعد روئیدن برگ از شاخها و بین برگهای سبز بید زرد رنگ و اندک خوشبو و باریک و بلند بقدر انگشتی و ثمر آن مانند خوشه که از ساق شلغمهای آن سبز بید و در کتب بید عبارت از انست و در اکثر مواضع یافت میشود و قسمی از آن شنگل و بهترین آن آن که دلک بعد از آبیاری رسیده باشد طبیعت گل آن در دوم سرد و در اول تر و برگ آن سیر و خشک و ثمر آن در اول سرد و تر با اندک قوت قبضی و لذعی و تخفیفی افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و قلب جابر و مفتح سده جگر و رافع صداع در مد و خفقان و تشنگی و ضعف معده و تبهای محرقه و صفراویه و جمیع امراض حاره و عرق شگوفه آن الطف از جرم شگوفه آن و در افعال مذکوره اقوی از عرق برگ آن جرم برگ آن قابض و رادع و عصاره آن مسهل بلغم و صفرا و سودا و جهت مرض منع لرز تبها و تفتیح سده جگر و دیرینه صلابت سپرز و اوربا و بول و اختناق رحم و مفاصل و نقرس و گزیدن عقرب و ادویه سمیه و قطور آن در گوش جهة پاک کردن چرک آن بسیار مفید و جلوس در طبیخ برگ و شاخ آن جهة رفع منساد اعضا بغایت موثر و خوابیدن بر فرش آن بجهت رفع حرارت کبد و قلب و ثمر آن جهة قرحه که بحد قرحه رسیده باشد و اعتماد از نزف الدم و به سعوط ضماد برگ تازه آن و آشامیدن آن جهت اسهال دموی و عرق آن جهة خفقان حار و حمی حاد و حمیات حاره حاده و حمی دق و صمغ آن که از برگ آن بیرون می آید جالی و مقوی باصره و کتیرا و چوب آن بجهت نزف الدم و یا سرکه جهة ثالیل و خلاء و داء الثعلب و ورم اعضای ظاهری و زخمهای شیرینی آکله و اورام حاره و ضماد آب برگ تازه آن و جرم برگ آن قابض و رادع مضر بهیگاه مصلح آن گلاب و شکر مقدار شربت از آب آن از ده مثقال تا بیست درم و باشکر و مقدار شربت آن ریباس و دستور آشامیدن آب برگ آن در قرابادین در حرف المیم ذکر یافت و بهتر از آب کاسنی و شاهتره است جهة اکثر امراض و آشامیدن آن در هم انجبه رفع سده کبد و مانع دق آن در حرف العین و خنگل آن که بهترین دهن و در ترتیب هند بارد و تجفیف و تشنج و مسکن صداع و طلای آن مانع صعود ابخره حار و صورت خون نیز نیز با و دیگر افعال قایم مقام روغن گل است خلاف الخیلخی بفارسی بید مشک نامند و در شام شاه بید و در روم بهرامج ماهیت آن درخت آن شبیه بدرخت بید ساده و از آن کوچکتر و برگ آن از آن نازکتر و عریضتر و در طول کمتر و گل این قبل از بر آمدن برگ بهم میرسد بقدر انگشتی و بلوطی و بعضی شبیه بدست گربه و بر آن زغب ابی بلند و بر سر آن ها ریزه و زرد و بانه که هی بعضی مایل بانک سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبوی و در هر جهة رغبت آن زیاده و زردی آن غالب باشد خوشبوتر میباشد طبیعت آن جا لینوس سرد و تر و بعضی گرم و خشک دانسته و جمعی در اول گرم و مایل بخشکی و نزد جالینوس صمغ آن افعال و خواص

آن ملطف و مفتح سده خفیف دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از انجار و مواد حاده باشد و ملین طبع و عرق آن در جمیع افعال قوی تر از عرق بید و گلاب مقوی دل و دماغ و ملین و معلق قوت باه محرورین و مقوی احشا و چوب و برگ آن در افعال و خواص و مصلح و قدر شربت مانند بید و ه است و مطبوخ آن محلل نفخ در هر عضو که باشد و بوئیدن گل آن و یا عرق آن مقوی دماغ و محلل ریاح غلیظ و غرغره بعصاره برگ آنجهت اخراج زلو که در حلق مانده و بستور غرغره مطبوخ برگ آن و روغن شگوفه آن سرد و تر و مجفف و مسکن وجع و حار و مانع صعود بخارات و خوردن آن غلیان خون بسیار گرم بدل آن و شکل و طریق عمل و مثل روغن بنفشه است و چون با مغز بادام مقشر پرورده نمایند مانند بنفشه و ازان روغن بگیرند الطف و بدل عرق آن نیلوفر است
یابید ساده خلد بضم خا و فتح لام و سکون دال مهمله آنرا مندسه بفارسی موش کور و بشیرازی انگشت برگ و باصفهانی و انه سیاتک بدیای کابلش و بهندی جچهوندر نامند ماهیت آن حیوانیست کریه الرائحه بی چشم و دم و پاهای آن از موش کوچکتر خاکستری رنگ و گویند چشم آن زیر پوست است و در زمینهای نمناک میباشد و پیوسته زمین را سوراخ میکند و در ریشهای اشجار را میخورد خصوصاً بیخ گندنا و پیاز و لهذا چون گندنا و پیاز را بر در سوراخ آن گذارند بیرون آید طبیعت آن بغایت گرم و با رطوبت و از سموم قتاله افعال و خواص آن خون موضع دنباله دار آنجهت نفع بیاض چشم و آثار ناخنه و خنازیر و طلای دماغ آن با روغن گل قاطع رعاف و سیلان خون و بهق و برص و محلل اورام و خنازیر و جهت برص و بهق و قوبا و کلف و بهق و غیره از بدن و گویند بعد دفن آن نیز همین اثر دارد و سر آنرا سوخته با زاج سفید چون در گوش گذارند و یا در بینی بدبو آن بوی آن هر دو را زائل گرداند و چون با زجاج تریاق بنوشند شفای آن و اکثر آنجهت و درد و بخور آن جهت عسر البول و سعوط زهره آن با آب بیخ رطبه جهت رفع لقوه از مجرب شمرده اند و تعلیق لب بالای آن جهت تسهیل طلوع دندان اطفال و انداختن دندان آن در میان جماعت موذی باعث تفرقه ایشان و همچنین در آتش انداختن آن
خلر بضم خا معجمه و فتح لام مشدده و سکون مهمله آنرا جلبان خوانند و بهندی مثر کالی ماهیت آن دانه ایست شبیه بکرسنه و گیاه آن بقدر در ذرعی و کمتر از آن و برگ آن ریزه گل آن مابین سفیدی و زردی و غلاف آن شبیه بغلاف باقلا و سفید و پنج قسم میباشد انچه غلاف آن از باقلا کوچکتر و پوست آن غلیظتر و عریض و بسیار سفید و دانه آن بقدر نخود و کوچکی آنرا جلبان ابیض نامند و انچه دانه آن کوچکتر ازین اعنی جلبان سفید و بشیرازی مشید و بهندی کهاری و این را در بستان نوع کرمان کو نیان کرد خوانند و بسیار آنرا میخورند و در موسم بهار که هنگام رسیدن آنست نام نبخته آنرا میخورند و انچه مضاعف الغلاف و خشن و دانه آن در سفیدی و کوچکی تهبیر تخبیر از اولست آنرا ابنعده و انچه در غلافی قریب به باقلا و سیاه رنگ و دانه آن مستدیر و بزرگ و مایل بزردی بسیار تلخست و بهره بسیار نامند و قسم پنجم رقیق سفید دانه و آنرا الصاص نامند طبیعت همه اقسام آن در اول سوم سرد و در آخر دوم خشک افعال و خواص آن غشا ملین طبع آن حبس فتق تنقیه و تصفیه سینه و ملین آن و تحلیل اخلاط فاسده و رفع فضلات غلیظه از امعا و ادرار نمودن شیر و بول و حیض و ضماد آنجهت تقویت اعضا و دوالی و با عسل جهت تحلیل اورام و بخور آن موجب جمعیت مورچه است از موضع و چون گاو بخورد فربه شود مضر اعصاب مولد سودا و نفاخ و ادمان خوردن آن آخر لنگی می آرد خصوصاً تر و تازه و نابخته آن و درد آرد در ده خصوصاً نوع اندک پهن مثلث شکل آن که بهندی کهاری نامند مصلح آن شیر و عسل و قدر شربت آن تا ده درم و نوع دوم آن بغایت غلیظ و دیر هضم است
خلنج بفتح خا معجمه و لام و سکون نون و جیم ماهیت آن درختی است شبیه بدرخت گز و چوب آن بلا دو کنوس بهندی بسیار بزرگ میشود و برگ آن مانند برگ گز و گل آن کوچک سرخ و زرد و سفید نیز میباشد و ثمر آن مانند خردل و نیز طبیعت آن در دوم گرم و خشک و شکوفه آن تند و تیز از سایر اجزای آن افعال و خواص آن شگوفه و برگ آن نیخته گرمیدن هوام و ضماد آن و روغن شگوفه آن که بدستور روغن بابونه و روغن گل بجهت سه هفته در آفتاب گذارند جهت رفع اعیا و درد مفاصل بدستور نشاره چوب آن یک مثقال از تخم آن با عسل حافظ دل از ضرر سموم و اکل و شرب آن با طروف چوبی آن نافع خفقان قصل الخامس مع المیم
خمان بفتح خا و میم و الف و نون لغت نبطی است و بعربی رفعا نامند و بیونانی قطیطی ماهیت آن دو صنف میباشد کبیر و صغیر و کبیر آن شبیه بدرخت شاه آن مایل بسفیدی و مانند مستدیر و برگ آن مانند برگ گردگان و از آن کوچکتر و ثقیل الرائحه و در شاخی از سه عدد و بر سر شاخی قبه و گل آن سفید مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بحبة الخضرا و خوش مایل بسیاهی و در شکل مانند حبوب و شبیه بثمر ابن فلفل کرده کسیکه آنرا درخت هندی که ثمر آن مایل بسرخی است دانسته افعال و خواص

۲۷۵

آن محلل و بسیار مجفف و ضماد برگ تازهٔ آن جهة التیام جراحات مفید و صغیر آن بگیاه و ساق آن مربع و بزرگتر و برگ آن شبیه ببرگ ... و ام و شرفت الاطراف
و از هر گرهی ثمر ظاهر و ثقیل الرائحه و قبهٔ آن شبیه بنجان کبیر و تخم آن تا نخود و بیخ آن دراز و بسطبری انگشتی و بیشتر و سرخ و از مطلق آن مراد خمان صغیر و
مستعمل بیخ آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و سبزی آن مایل بگرمی افعال و خواص آن ... بسهل خلاط لزجه بسیار مجفف و با قوت محلله
آشامیدن آب طبیخ برگ و ساق آن جهة اسهال بلغم و مره صفرا و آب فشرده آن و طبیخ آن ... دو مثقال از سائیده بیخ آن جهة جرب و
رد قی و سقطه شدید بسیار نافع و طبیخ بیخ آن با شراب جهة استسقا و گزیدن افعی و جمع مفاصل و تفتیح سده و مضمضه بدان جهة هلاکت کرم دندان
و سعوط آن سرد و زجهة رفع سرخی چشم و جلوس در طبیخ آن جهة رفع صلابت رحم و باعث تنقیه و تفتیح افواه ... آن اصلاح فساد حال آن ... آشامیدن
ثمر آن ... آن بجهة ثمر آن ... جهة سیاهی و منع اسقاط آن ضماد برگ تازه آن با آرد جهة ... خنازیر و سوختگی آتش گزیدگی سگ و ...
و بابیه سر جهة نقرس و حمول بیخ آن جهة درد رحم و امراض مقعد و نواصیر نافع مضر به ... مصلح آن عسل مقدار شربت آن دو درهم خماهان بفتح های معجمه
و جیم و الف و نون لغت فارسیست و خماهن نیز نامند و صندل جدیدی نیز ماهیت آن حجریست سیاه رنگ ... باشد و جدید ... آن ...
صلب و تیره رنگ و سیاهی بر آن غالب ... سائیده آن ... طبیعت آن مایل به برودت ... افعال و خواص آن ...
انگشتری آن مقوی دل و رافع وحشت تاریکی مکانها و تیرگی شب و نگاه کردن بدان جهة حفظ صحت ... آن که آن را حجر ... نرم ... سائیده
آن بسیار سرخ مایل بسیاهی طبیعت آن ... افعال و خواص آن آشامیدن یک مثقال ... از سائیده آن جهة رفع خمار ...
جنس آن ... دو درهم ... و تقویت عضو ... مواد متأثر شود و جهة ... ریاح غلیظ ... سائیده آن جهة رفع ...
سهل نهایت مفید ... تحلیل اورام ... ورم چشم ... جرب ... جفن ... مصلح آن عسل مقدار شربت آن ... خمر بفتح خا و سکون میم ...
مراد از آن در شرح ... المعقل ... یعنی آنچه عقل را بپوشاند ... مراد از مطلق آن شراب انگوری ... و ... بانواع ... آنجمله آنست که آب انگور
را گرفته ... در آفتاب ... یا ...
دفن کنند تا برسد ... و ... تا شیرین ... بادانه آن ... شیرین ...
آن زیاده ... آن را بعد از ... در آب انگور ... و شیرین ... داخل کنند ... آفتاب ...
آن را در ... کهنه ریحانی نامند و آنچه ... شش ماه گذشته باشد ... بفارسی ... نامند و چون آب انگور را ...
جمهور ... نامند و ... غلیظ ... و این ... باده ... و شراب که از یکسال تا دو سال گذشته باشد عتیق نامند و ...
چهل سال بر گذشته باشد قدیم گویند ... آنست که بعد از جوشیدن ... استعمال نمایند و ... بسیار از رقیق و غلیظ و ...
و ... قابض ... خوشبو ... خوش ... مسکن ...
میان آن ... و ... ترکیب کند ... صنف میشود و بهترین همه متوسط ... مایل بزردی و خوشبوی
معتدل القوام ... شیرین ... آنست که ... بسیار تلخ و ... بهترین ... القوام
ترش ... بسیار قابض ... بوی ... آن ... باشد ... معتدل القوام
... آن ... غلیظ و سیاه آن اغلظ و شراب خوشبو موافق همه ...
... موافق همه امزجه ... مزاجی ... موافق بمزاج و شخص ... طبیعت آن نیز ...
در رقت و غلظت و ... متوسط الاعتدال مختلف میباشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست ... آن در سوم گرم و خشک
قدیم آن در سوم گرم و خشک و ... آن در دوم گرم و تر و سرخ و خوشبوی آن که عبارت از ریحانی ست معتدل و ... یکسال

آن در دوم گرم و مایل برطوبت و لطف آن که قهوه نامند از طب افعال و خواص تریاق آن سریع النفوذ و مفتح سدد و غلیظ آن دیر هضم و کثیر الغذا و مقوی
اعضا و نافذ و مفرح و خوشبوی آنکه عبارت از ریحانی است بهتر از سائر اقسام و لطف آن یعنی قهوه موافق اکثر امزجه و لیکن مسقط شهوت طعام و با
مصدع و بهتر از آن زرد عتیق و سفید آن بلین و ضعیف و سیاه آن دیر هضم و مولد سودا و مطبوخ آن که جهوه باشند غلیظ و مسخن و منضج و مقوی عصب و مصدع
و شیرین آن ثقیل و غذائیت آن غالب و لزش شیرین آن یعنی میخوش آن زرد و مفید هضم و مضر عصب و معرق تو حش و تلخ آن جالی و مفتح و هاضم و قهوه نیم آن
وار نمی یابد و صحیح که اضداد آفتاب نگذاشته باشند و آفتاب آن برسیده باشند غلیظ و دیر هضم و معفن و مولد تپهای عفن و شراب کهنه سرد موذی اعضا و مسخن و مقوی عضلات
آن و مهلک و حال بدن با آب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و ضیق النفس و بهتر از همه حائل طبع و باعث خشونت سینه و باعث معده و مقوی الجگر و خوشبوی آن بسیار نیکو
و لیکن مصدع و بدبوی آن موذی و مصدع و مورث امراض مهلکه و مشمش آن یعنی شیرا که در آفتاب رسیده باشند و بعد از جوشانیدن بسیار نبرده باشند تند و سریع
الانحدار و با تفریح بسیار مولد تپهای حاره و ثقیل آن دیر هضم و خفیف آن سریع النفوذ و قدیم کهنه آن حار و مضر حواس و اعصاب و تازه آن نفاخ و دیر هضم و مورث امراض بلغمی
و متوسط آن معتدل و صاف آن مفتح و مدر و شراب تازه که در نیزه مورد ریل سنگ مثانه رسد و گفته اند چون مراعات مزاج و سن و فصل و بلدان و وقت و زمان
و مکان و بسیار تقوی و نیکو ترتیب که ده شود بلیشتر طبیکه در کلیات کتب قوم و در اخلاق ناصری و غیره مذکور است و قلیلی اینجا ذکر باید فواید بسیار بخشند از انجمله الا خلط و لو
که در هنگام تشنگی مفرط و گرسنگی بسیار و هیجان غضب و تعب و حرکات قویه و هوای بسیار گرم و اوسط روز با بستان و مقدار بسیار خصوصا بیکدفعه استعمال ننماید بلکه بقدر لایق
و در هر ماه یک مرتبه یا در هفته یکمرتبه بهتر است احتیاط و اولی قوی و زیاده و بیشتر از این تجویز نکرده اند که مفرط با حفظ مکان که وسیع و مرغوب با خوش آب و هوا معتدل و در آن
آب جاری و گلها و میوها خوشبو باشد و اسباب سرور و نغمات و مغنیان و محبوبان و لکش خوش الحان و عطر یا و بخورات مطیب و لذیذ در و رفیقان عاقل فهمیده صاحب هوش و اخلاق حمیده
در آن جمع باشند و شیخ عمر خیام محمل شمرده آنرا درین رباعی درج کرده رباعی گر باده خوری تو با خردمندان خور یا بسی با صنمی لاله رخ خندان خور بسیار مخور ورد مکن
فاش مساز اندک خور و گه گاه خور و پنهان خور با مراعات این شرایط حفظ صحت بدن نماید و بدن را گرم و قوی و فربه و فکر و در ذکر و عقل و حواس و اخلاق را
موجد ذکی میگرداند و شجاعت و سخاوت و فرح و نشاط می آورد و از دل فکر و ظنون فاسده و خیالات ردیه و امراض دماغیه مانند مالیخولیا و جنون و وسواس را برطرف میکند و رنگ رو را
نیکو و صافی می سازد و دماغ و دل و جگر و معده و اعضا اصلیه را همه تقویت می بخشد و هضم را نیکو کند و اشتها آورد و نفوذ دوا نماید و اساره بقا و هضم کبدی را نیز
تقویت می بخشد و نفوذ میفرماید کیموس را در جگر و کبار و فضول را بتحلیل می برد و اخراج مینماید غلیظ آنرا ببراز و لطیف آنرا ببول و الطف را بالعرق و منی را و
منفذ ببول و عرق و بلغم سودا را ببراز و تفتیح سدد و ازاله بلغمی شهوت کلبیه و ضرر سموم و حیات یعنی ازاله زرد آب شکم و نزل و پیری و هوا دیانی مثل اینها نماید و
خوردن آن بقدر ربع رطل بسبب گوشت آب بی حیز بی جهته تنمی و بیهوشی مجرب و ضمادات و اطلیه جهته تحلیل مواد و نفوذ فرمودن بدن پیر شدن قوت دماغ و شرو با محلله
نفع جزئی بدنی دنیادی آن در اکثر امزجه بیش قلت است و نفعش قرآن مجید که در باب خمر و میسر وارد شده که و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما ضرر آخرتی فوق آن
از زوال شدن عقل و عدم تمیز میان حسن و قبیح و تنبیه و بی اختیار شدن و معاصی قبایح بسیاری را از همان جهت آن نعل آدمی بزرگتر و بیشتر از آنست که به بیان آید لهذا در همان آیه شریفه
میفرماید اثمهما اکبر من نفعهما و در آیه کریمه دیگر آنرا رجس من عمل الشیطان خوانده جناب مقدس نبی صلی الله علیه و آله آنرا ام الخبائث فرموده اند و مبین
کافی ست و در مذمت و ضرر آن و در مقدار شربت آن اختلاف بسیار است تا شصت درم تجویز کرده اند و لیکن دو دو مثقال و جالینوس و شیخ الرئیس اتفاق مقدار جسب فرح در
گذاشته اند در مزاج المزاج قدر یکه بعد آن طعام شود و رفع تشنگی کنند و بجهت رود و نشاط مفرط رسد که بی اختیار سازد و از ضعف سفید رقیق و زرد و سرخ و ممزوج باشد در
معتدل المزاج و بر ورد و بقدر نصف آن و در غیر ممزوج و در قوی الابدان و صاحبان اخلاط غلیظ قدر یکه بعد طرب شد ثقل و خواب در و بسبب سکر و مستی آن متغیر شدن حواس تا
برسیدن بخار آن در دماغ بیش از تحلیل آن بخارات و ثانیه اول سعود نموده بعد ضعیف دماغ مرطوب و دهنیت میگردد و قوی دماغ یا بیش تر بسبب تحلیل بخارات از زمین رقیق و متعفن
و باعث سرور و فرح آن کثرت روح حیوانی و انبساط آنست اندر بخار از باطن بظاهر و باعث سخاوت و خوابی در اکثر صاحبان نیز همین جهت است بدانکه در مزاج
خمر محرک خلط غالب و طبیعت نمود آنست مثلا کثیر الخطر را باعث ملال و گریه و ضعیف الخطر را سبب خنده و سرور و صاحبان اخلاط حاره را موجب غضب و تهور و اخلاط بارده

۲۷۷

رطوبت یا البسه را علت سکوت و نوم و خوف و بیجا حفظه شرایط مضار ان زیاده از منافع آن زیرا که سبب موت مفاجاة و خناق و امراض دماغی مانند صرع و سکته
و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سرسام و جنون و امثال اینها و ضعف دماغی و حیوانی و طبعی و اعصاب و در چشم و امراض گوش و خیشوم و دهان و زبان و دندان و
ضیق النفس و خفقان و فساد هضم و اسهال دموی و ورم جگر و سپرز و استسقای غیر قابل العلاج و بطلان شهوت باه و اورام خطرناک و اکثر جوشهای دبار که در
محروره و غشی و تولید سنگ گرده و مثانه و حرقة البول و امثال اینها است و از جمله مفرحیکه عاجل سهل العلاج است خمارست که بالقاب نفس و ضیق آن از اثرات
حرارت آن قشعریره و تهوع و تکسیر بدن و تشنگی بسیار و اضطراب و تشویش خواب و اعراض هولناک میباشد و مفرحهای عاجل بدنی را اکثر علاج نمیباشند و مستعملین آنرا بهیچ وجه چون
ترک نمایند رویه و سوداویه و ضعف هضم و زلاق المعده و الامعاء و فساد حلق و بواسیر و غیر اینها هم میرسد اما تدبیر دفع خمار آن است که بخواب طولانی و رد و حیله جوینه در تنویم
و مالیدن دست و پا و بحمام بردن و آب نیمگرم بر سر ریختن و از حمام برآوردن و استراحت فرمودن پس اگر باین تدبیر تخفیف یافت بهتر و الا باز بحمام معاودت نمایند
و خواب فرمایند و اگر بعض اعراض قوی باشد مانند صداع و تهوع و قی دیگر رقی فرمایند و سکنجبین و آب نیمگرم بنوشند و انار در بر دو بار بهاسن با نکته تعال طین ارمنی
بخوابانند و هرگاه اراده خوردن طعام نمایند شوربای جوجه مرغ و آب غوره و طعام منفع بخورند و بعد از رفع صداع اگر بر پیشانی و صورت گرم باشد آب حمایه بارده
استعمال نمایند و از جنس چیزهائیکه عادیه خمار را میکشند جلاب و آب یخ و برف و فقاع و بار الجحیمی و ربوب و فواکه حامضه و قابضه است بدانکه خمر جاری بسیار خوردن
مهلکست نصاری که اگر شارب خمر اند سکر خمر بسیار کم آورند و میگویند اگر مردم بدین منوال که خمرهای جاری را مینوشند بنوشند احتیاج هیچ باو طلا نیست
خود بخود هلاک میشوند طور دن خمر نصاری موافق حکمت دارند لهذا با آنها نفع میبخشد خمیر بفتح خاء و کسر میم و سکون یای مثناة تحتانیه و راء مهمله بعربی عجین و بفارسی خمیر و
خمیر مایه و بهندی ... نامند ماهیت آن آرد گندم است که با روغن کنجد یا با روغن زیتون و یا با روغن گاو و یا روغن گاومیش بازردیا گوسفند و شیر و نباست هر یک که
باشد سرشته بگذارند تا ترش و بدبو گردد و قدری از آن داخل خمیر نان مینمایند تا برآید و نیکو نماید طبیعت آن مرکب القوی و در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن لطیف و جالی و محلل و جاذب از عمق بدن و با نمک بسیار محلل اورام بارد خصوص اورام اسافل قدم و ازاله اوجاع آن و منضج و مفتح دماميل و مسكن درد و دانه‌های آتشک
و در آن خمیر مایه کم نمک بقدر چهار مثقال حل نموده یا با چهار دانگ طباشیر و شکر و یکدانگ زعفران جهت رفع خمار و تشنگی و تب التهاب مجرب و چون ده مثقال آن تر بزرگ
کنند جهت اسهال صفراوی احتراقی مفید و چون یک جزء آن با آب نعناع و یکجزء خردل سائیده و در نسخه دیگر نصف جزء خردل است و چندان مجموع خمیر مایه نموده
در ده رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با نصف وزن آن عسل بقوام آورند جهت تقویت هاضمه بمرتبه ایست که صبی نتوان کرد و منقی
معده از اخلاط محترقه و دافع بلغم و مسهل است هرگاه بعد از معاجین راسیه بلا فاصله بنوشند بغایت سریع الاثر و غرغره محلول آن با آب آسیا ربع آن با روغن بنفشه
جهت ورم حلق و ضماد آن با حنا و روغن و نمک جهت تحلیل صلابات عظیم مایوسه مجرب و چون خمیر مایه را کوبیده و با انار شیرین و امثال آن سرشته تا مدتی
و از ... مکتوم است المضار مضر سینه قلیل مصلح آن کثیر مقدار شربت آن تا ... درهم

فصل الخاء مع النون

خنششی بضم خاء معجمه و سکون نون
و فتح تا ... شانه و الف لغت سریانی است و اهل مغرب آنرا بزواق نامند ماهیت آن گیاهیست شبیه بایترشریس که بفارسی ... نامند و گویند نوعی از آن است
یوسف بغدادی نوشته که غلط کرده کسیکه بیخ آنرا اسراش دانسته بلکه غیر آنست برگ آن شبیه بکندنا و از آن لطیف تر و ساق آن قریب بذرعی نرم و بر سر آن گل
سفیدی شبیه بیلوط و بیخ آن مدور و املس طولانی مانند بیخ سوسن آزاد و از آن بزرگتر و طعم آن تند و تخم آن رقیق مانند تخم پیاز و قوت آن تا چهار سال باقی میماند طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و منضج و با قوت مجففه و محلله و ملطفه و جابر کسور و مدخل ... و اورام ... مفتت حصاة و در لقوه و درد
باطنی و دیگر ... آن مدر بول و حیض و دو درهم آن جهت و دو پهلو ... قتل نافع و گل آن ملین طبع و با شراب جهت گزیدن عقرب و هزار پا خوردن ...
از انجهت تسییل قی و دو مثقال آن جهت ... و باید که برگ سبز آن ضماد نمایند خوردن ساق تازه آن جهت یرقان خصوصا چون با سرکه در روغن زیتون
پخته باشند و آب آن با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با گوگرد جهت قوبا و آرد ترمس جهت خارش بدن با مداومت بران و بیخ آن در افعال قوی تر
از ان العین چون بکوبند تازه آنرا و آب آنرا بگیرند و با شراب کهنه شیرین تلخ و زعفران مخلوط کنند و طبخ نمایند اکتحال بدان جهت ازاله رطوبات چشم

وسلاق و تسکین حرقت اجفان و اذن قطور آب تازه آن تنهائی و یا با گلاب و عسل و شراب مفرح گرم نموده در گوش شکافه ازان جرک آید نفع چون در گوش لحیت جهت تسکین درد دندان مجمع وجع و بستور چون با زیت طبخ نمایند و در گوش مخالف دندان درد ناک نیم گرم بچکانند و چون بیخ آنرا مجوف کنند و در آن زیت کنند و بر آتش گذارند تا بجوشد و قطور آن بگوش جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه و طلای آن جهت شقاق اطراف عارض از سرما و سوختگی آتش و ضماد تنهائی بر دندان آسیا تسکین وجع آن و از خواص آنست که چون آنرا با سرکه بسائیده بر ابهام جانب خرس درد ناک ضماد نمایند درد آنرا تسکین دهد و ضماد آن با عسل بر شکم مستسقی نافع و بیخته آن با دردی شراب آنجهت قروح خبیثه و منتجه و اورام لیستان و خصیه و خراجات و دامیل و جراحات جرکدار و مخلوط آن با شراب جهت ابتدای ورم حار غلیظ و حمو بسوزانند و بعضی او بان مخلوط کرده داء الثعلب را با پارچه لیشمی خوب بمالند و بدان تدهین کنند موی بر دیاند و مطبوخ بر بیخ ابیض بعد ماليدن آن در حرنفی در آفتاب نافع و مضر گرده مصلح آن مصطگی مقدار شربت آن تا سه درهم بدل آن مرزبانه سقاقل و در سوم اسقیل است اخند روس لفتح خاو سکون نون و فتح دال و ضم را مهملتین وسکون واو و سین مهملة آنرا خالاون نیز و بفارسی فرزه مکه و بعربی خطه ارومیه در نکابن گندم مکه و بهندی جو از مانند ماهیت آن ثمر نباتی است خوشه دار و دبدار آن متصل بهم و الوان میباشند زرد و سرخ و سفید آن بسیار و بقدر دانه رختی و بزرگتر آن و خام آن با عفوصت و رسیده آن شیرین طعم و برشته کرده میخورند و سائیده آرد کرده از ان ترتیب میدهند شیرین و لذیذ میباشد گرما گرم آن و نبات آن شبیه بنی و نیشکر و دره بزرگ طبیعت آن مایل بحرارت و در دوم خشک و گویند معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص آن محلل بلغم و خون جاهدو قابض طبع و ثقیل و نفاخ و غذائیت آن غالب آمده است و ان جهت رفع سیلان اسهال نافع و غذائیت آن از برنج زیاده و از گندم کمتر و ضماد پخته آن با سرکه جهت جرب متقرح و تشقق و التعفن ماخرج و ضماد آن جهت تقویت نور بصر و گزیدن جانوران سمی و حقنه طبیخ آنجهت قرحه امعا بدل آن نره است خندیقون بفتح خاو سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون و خندریقون نیز آمده ماهیت آن شرابیست که از ادویه و خمر ترتیب میدهند و از تراکیب اطبای فرس است و معنی آن شراب و دلیعت و یونانی نرسیده و لهذا در کتب ایشان ذکر آن نیست و نسخ آن متعدد و مختلف است و بالجمله و قرابادین تفصیل ذکر نموده شد طبیعت آن در دوم گرم و در آخر خشک افعال و خواص آن مولد خون صالح و مقوی هاضمه و مفتح سده جگر و معده و طحال و سرخ کننده لون بدن و با آن فربه کننده بدن و مزیل امراض عسر العلاج و قاطع حمی ربع و هر گاه تریاقیت عظیم مطلوب شد قدری با زهر حیوانی ابعه سرشدن ترکیب آن در ان داخل نمایند خندریلی بفتح خاو سکون نون و فتح دال و کسر را مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و کسر لام و سکون یا و آنرا العقید خوانند ماهیت آن نوعی از کاسنی بریست شبیه آن و ساق و بیخ آن باریکتر از ان و گل آن زرد و مایل بسرخی و برشاخهای آن صمغی سکون میگردد و مانند مصطگی بقدر با قلا و بسیار چسبنده و قوت نبات آن تا یکمثقال و در قوت صمغ آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن بجفف تر از کاسنی بریست بسبب تلخی آن افعال و خواص آن خوردن یکمثقال آن با شراب و بستور ضماد آن جهت گزیدن افعی و آب آن که با شراب طبخ دهند جهت قطع اسهال و طلای برگ آنجهت قطع بواسیر و چون مجموع گیاه آنرا با بیخ بر کنند با عسل قرص سازند با آب نظرون که بوره ارمنی است طلا کنند جهت بهق مؤثر و صمغ آن در سوم گرم و خشک و مفتح سده و مفتت حصاة و محلل ریاح و طلوع آن بر حشم با آب کاسنی جهت ازاله بسل و طلای آن جهت ازاله شعر منقلب و بر جراحات جهت بردن گوشت زائد آنها و فرزجه آن با مر صافی که لته بدان آلوده بقدر زیتون نمایند جهت کشودن حیض و اسقاط جنین بغایت موثر و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهت گزیدن عقرب نافع و بستور ضماد آن و مورث سحج و قرحه امعا و مصلح آن کتیرا و مقدار شربت آن تا یکدانگ خنزیر بکسر خاو سکون نون و کسر زای معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و رای مهمله بفارسی خوک و گراز و بترکی ذو لقوز و بهندی براه و سور نیز و بفرنگی کیبنیکو نامند ماهیت آن حیوانیست معروف و بسیار کثیف و نجاستخور در هندوستان بسیار گویند گوشت آن اعدل و بهترین لحوم حیوانات وحشی است و اهلی ندارد و در طعم شیرین و فرقی از گوشت انسان ندارد و اکثری از فرق غیر اسلامی آنرا میخورند قبل از ظهور نور اسلام گوشت آنرا در بازارها میفروختند و بعد از ان در مذهب اهل اسلام حرام و بیع آن ممنوع و موقوف گردید طبیعت آن در اول دوم گرم و در سوم تر افعال و خواص آن مفتح سدد و دشمن بدن و گویند موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و همه آن بعد از انهضام جزو بدن میگردد و مولد خلط

اردهن تازه مو دمنی و تلین سینه و مصالح الغذا و آرد او قابض و قاطع اسهال صفراوی و گرم مایل بانضاج و لطیف و در افعال از گیسک قوی تر و نجیو پر داد بالخاصیت

ورام النفیل و اوجاع مفاصل و فساد عقل و معده و زوال مروت و غیرت و حمیت و باعث بحبشی ست مصلح آن خراز قلیل علاج فاباشد قسمت و شکر و فانید
و امثال آنهاست نیز بحسب سن و قدر مزاج مستعمل آن و بر قوت و ضعف نیز گفته اند و آشامیدن کعب تب خشک سوده آن بقدر دو مثقال با شراب جهت گزیدن
هوام و طلای آن با عسل جهت برص مجرب دانسته اند و یکمثقال آن که در احراق بحد سفیدی رسیده باشد جهت تحلیل نفخ امعا و مغص من نافع و بول خوک
وحشی جهت سنگ مثانه نافع و در سایر افعال مانند بول گاو دشتی است و سرگین خشک آن با آب یا شراب جهت نفث الدم سینه در فع در پهلو و ضماد آن با سرکه
جهت سستی عصب و با موم و روغن جهت التوای عصب و قطور زهره آن جهت قروح اذن و غیر آن در قطع دوی و با عسل و فلفل جهت رویانیدن موی کمر و اقرع
و حقنه پیه آن جهت امعا و ضماد آن جهت اورام و مقعد و سوختگی آتش سرما و برف زدگی و پیه کند آن که بدقت بر آن گذشته باشد تمیین و مسخن و غسول آن با شراب
دممزوج نمودن با خاکستر با آهک جهت اورام حاره و شوصه و از جالینوس منقول است که پیه نمک آن با مومیائی نفع کری سامعه میکند اگرچه مادر زاد باشد
و تجربه موضع نشنیم به پیه آن نافع و بخور دهل خنازیر با و خوراکی آن در جمیع افعال مانند خون انسان است و طلای آن جهت کوچک نمودن پستان و سر منعقد در آن
داورام بالخاصیت مقید و وزن در استخوان سوخته آن انفع بواسیر آشامیدن سم سوخته آن قاطع سلسل البول و موی سوخته آن بارفت احراق یافته باشد
روغن گل مجفف قروح و مرفوع العلاج است و پوست آن گریزاننده پشه است خنفسا بضم خا و سکون نون و فتح فا و سین مهمله و الف لفارسی
جعل و حوک هندی گبر نامند ماهیت آن دابه ایست کوچک سیاه و در پا دیوار ها و خاکروبه ها و سرگین ها بهم میرسد و اصناف از بزرگ و پر و بزرگ و کوچک ایلیع و بی
میباشد بر سکی آن بزرگتر از ابلق بری و آن تیز ابلق بی و از آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آن بقدر یک شب مسهل اخلاط معده و مقوی
و کبد و جهت استسقا مجرب دانسته اند و بستن شکافته آن بر موضع عقرب گزیده جهت رفع سمیت آن و اکتحال رطوبتی که از قطع دنباله و فشار دن آن ظاهر میشود جهت تقویت بصر و رفع
غشاوه نافع یونس گفته اکتحال جرم مسحوق جلیله در مغور خیاری بهم رسد جهت در چشم مجرب گفته چون برده معقب آن برابر ارند و رطوبتیکه ظاهر شود مانند افیون
در صدف بگیر بقدر نیم مثقال و فتیله باریکی بقدر سوراخ احلیل ساخته با آن رطوبت آلوده در احلیل گذارند و باقی را بر عانه و کش ران و خصیه و اطراف آن طلا نمایند در ساعت
حبس بول و سلسل را دکشاید و مجرب است و اکتحال آن جالی غشاوه و ظلمت بصر و ضماد آن رافع قروح ساق و قطور روغن تیزیکه در آن جوشانیده باشند مسکن درد گوش
در ساعت و طلای جهت تحلیل خنازیر و بواسیر و از خواص آنست که چون در جوف نی گذارند و میان آن بندند رافع عسر ولادت است چون در در و حم گذارند و در آن
دفن نمایند مرده گردد و بمیرد و چون سرگین دفن نمایند زنده و با لیده شود و چون سرهای آن را در برج کبوتران گذارند باعث جمعیت کبوتران گردد و چون بهفت
برگ آن را در زیر طاس مس سرخ دامی ناکرده حبس کنند موجب باریدن باران بر روی هوا و بخور شکوفه خیار و آب مطبوخ آن کشنده آنست خنگاف بردی
کزن است که بهندی نوره نامند در قرابادین ذکر یافت فصل الخاء مع الواو خوخ بفتح خاء معجمه و سکون واو و خاء نیز معجمه هندی آن را نامند ماهیت
آن ثمریست معروف دو نوع میباشد انچه پوست آن نازک و نگار رنگ سفید و سرخ و سبز و زرد و مزغب از گوشت آن جدا گردد آن را جلو نامند و غیر آن را شفتالو
کاردی و بهترین آن جلو بزرگ و شاداب لطیف ست که گویا آب منجمد ست و تلخی و حموضت آن غیر محسوس و بی جرم و خوشبو باشد بخلاف شفتالو نیز و بو نیست
لطیف شاداب و همه اجزاء درخت آن تلخ میباشد از برگ گل و صمغ و تخم طبیعت آن در دوم سرد و تر و بعضی در اول سرد گفته و سردی و تری جلو از شفتالو زیاده
افعال و خواص آن ملین و مسکن بخارات حاره یا لبسه و تشنگی و غثیان و دم و صفرا و جهت تبرید دماغ و ترطیب مزاج سوداوی که از احراق باشد و تنهایی صفرا و بی خالص و دموی
در رفع بدبوئی دهان و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و چون آب آن را گرفته شب بگذارند تا درد آن ته نشین و صاف گردد صبح صافی آن را بقدر نیم رطل با شکر یا
ترنجبین و یا شیرخشت و امثال آنها بیاشامند اسهال صفرا نماید و جهت نفع اخلاط سوخته حاره نافع و طرد و بین و اعصاب و سریع التعفن و موث بهنای مزمن هر چند بعد از کمال
دیا زیاده با مصلح انفعل و مربای آن تجبیل و شفتالو کاردی و غلیظ تر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج خصوصا خام آن و تلخ آن ستبر و خشک کرده آن
قابض لغایت و دیر هضم و چون هضم با که کثیر الغذا و مانع سیلان فضول بمعده بود و آشامیدن ده درم آب برگ آن بیستور شکوفه آن با شکر جهت کشتن کرم معده
و حب القرع بسیار موثر و طلای زیر ناف در دفع کرم شکم و بریدن لعاب زور دو خشک آن نیز جهت رفع بدبوی آن و ضماد شکوفه آن با آب کرنب جهت قطع ماء الیل و ابن ضوان تصریح نموده که یکدانه

نگاه داشتن آن اسقاط جنین می‌نماید و روغن مغز آن جهة درد گوش و کری و تفتیح سده آن و در بواسیر و خنازیر نافع و مغز آن جهة رفع گندی دندان و یک درم از استخوان دانه آن جهت اسعال مجرب و چون دانه آنرا در آتش اندازند تا بسوزد پس مغز آنرا برآورده سائیده بر شبوری و جربی که بر بدن اطفال برگیرد شود ایشان برطلا نمایند بسیار سریع الاثر و مجرب است خواهن بضم خای معجمه و سکون واو و صاد مهمله اسم عربی برگ درخت مقل است و ایشان آنرا کور کور نامند اگر باریک باشد شامل است خولنجان بضم خای و سکون واو و کسر لام و سکون نون و فتح جیم و الف و نون آخر فارسی و در ترکی قرغات و بهندی کلنجن و کلاجن نیز نامند ماهیت آن بیخی است سرخ تیره پرگره تند طعم تند بوی لذیذ و ماهیت و آنچه تحقیق رسیده بیخ درخت تامبول است که بهندی پان نامند و درخت آن کهنه سال خورده باشد و جهت آن بلاد هند و بنگاله است و غلیظ پرگره را قسبیه و باریک صلب را چینی نامند و این بهتر از اول است و قوت این تا هفت سال باقی ماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک گویند در سوم افعال و خواص آن تقوی معده و احشا و هاضمه و باه و اعضای باطنی و کاسر ریاح و سک بول و جهة صداع و درد بلغمی و تصفیه صوت و سرفه رطبی و رفع بدبوئی دهان و خوشبوئی آن و دردهای بارد بلغمی و درد کمر و کسر ریاح و ازدیاد باه و رفع ترشی و رفع نوبه و بردرت گرده و وجع آن و تنقیه و عسر البول و خروج الفساد نافع و نگاهداشتن اندکی از آن در زیر زبان رافع سستی آن باعث سرعت تکلم اطفال و موجب شدت نعوظ و یک درم سائیده آن با ربک وقیه شیر تازه دوشیده جهت تحریک باه و طلای آن با آب سوده با روغن زیتون و یا با یاسمین زایل کننده کلف است مجرب مضر دل و حجاب سینه و مصدع محرورین مصلح آن صندل و طباشیر و گوشت آب و مرغ فربه و انیسون و ماء الجبن و ماء اللحم و مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا یکمثقال نیم و بدل آن دارچینی و کبابه است و جوارش خولنجان و دستور آن در قرابادین مذکور شد و عرق آن بسیار لطیف و محلل ریاح و در سایر افعال الطف از اصل است و دستور گرفتن آن مانند عرقهای دیگر است فصل الخاء مع الیاء المثناة التحتانیة خیارشنبر بکسر خاء و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و رای مهمله و فتح شین معجمه و سکون نون و فتح باء موحده و سکون راء مهمله معرب از خیار چنبر فارسی است و بهندی املتاس و کرمانه و در واره و سبال نامند ماهیت ثمر درختی است و بزرگی تا بقدر درخت گردگان و برگ آن از برگ گردو کوچکتر و اطراف آن تند و چوب آن قوی و گل آن زرد شبیه بگل یاسمین و ثمر آن دراز تا بقدر یک ذرع و باریک و بسطبری ابهام و زیاده از آن و در جوف آن پرده‌های چند مشبک و بر آن رطوبت سیاه چسبنده منجمد آنرا عسل خیارشنبر نامند و پرده‌ها و فلوس آن و در میان پرده تخمی اندک پهن و بیضی شکل سفید و زرد و بزرگی و مستعمل آن است آن شیرین طعم و بد مزه اندک بد بو و بهترین آن سیاه براق رقیق القشر رسیده قوی بسیار عسل شیرین که کم کرم زده باشد و بهترین آن آنست که در شهر ... احتیاج فلوس آنرا اندک آتش گرم کرده شکسته عسل آنرا از آن جدا نماید و با روغن بادام چرب کرده استعمال کنند بهتر و چون خواهند ترکیب اگر بعد نماید ضعیف میگردد و قوت آن طبیعت آن در اول گرم و تر گویند معتدل در گرمی و تری افعال و خواص آن ملین سینه و طبع و مسکن حدت خون منقی و مسهل ورم حاره دهان و حلق و احشا و قبض و مسهل سفق و بیماری تحتی زنان حامله و اطفال را مناسب و ما دست مسهل آن بجذب بلغم و حتی است که دارد و با ادویه مناسبه بجهت خلط مسهل آن و لیکن بطی العمل تمر هندی مسهل صفرا و دی سودا و با لزید مسهل بلغم و با بسفائج آب کاسنی آب برگ عنب الثعلب مسهل سوداء و با لعاب اسپغول بلعاب آب ریشه خطمی و بنفشه و بزر قطونا و روغن بادام جهت تفتیح سده امعاء و زیر بادام و شبه آب برگ کاسنی و عنب الثعلب و کشوث جهت تفتیح سده جگر و درد آن و تریاقی نافع و بهتر و جهت حاره و غرغره آن با آب گشنیز تازه جهت خناق صعب و محلل آن بستعد با شیره بابونه با آب بنجیر و شیر مغز کتیره و محلل آن با الاتها و طلای آن بخت ورم درد مفاصل و نقرس و قوابلین را و بهم صلابات حاره و خصوصا با آب برگ عنب الثعلب نافع و مضر معده و مغثی مصلح آن مصطکی و انیسون و عود و مقل و سیج و سکنجبین و چیدن آن با معاده مصلح دل آن چسبیدن آن به روغن بادام است که بدان چرب کرده با بر آن چکانیده بود و مقدار شربت آن از پنج مثقال تا بیست مثقال بدل آن سه وزن آن مویز بیدانه با اندک تربد و نمونه آن تر نجبین است و گویند بنفشه ... عسل آن با اندک اسقولوقندریون و قوت آن الزاق آن برده میشود و شمال تازه آن که یکسال بر آن نگذشته باشد مورث بول الدم و گل آن نیز ملین طبع چون طبیخ نمایند بلکه بی خوردن فرزند و یا گل آن که بر گل بنفشه دور ... هندی نیلوفر ... آن نیز ملین و بیخ نمر ... آن نیز ملین است مجیب خام آن کرده به بخته باروغن اندک بریان نموده بقدر دو مثقال تا بیست مثقال آنرا بخورند و دانه آن از پنج تا هفت عدد کوبیده باشند مقوی و خوردن پوست سیاه سحوق آن با زعفران و شکر و گلاب جهت اخراج مشیمه مجرب دانسته اند و ضماد آن را فع قوبا و جرب خیارشنبر و شربت المفرحات و تصوحات و مطبوخ و معاجین آن در قرابادین گذشت خیری بفتح خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه

راء مهمله و یا آخر لغت یونانی است بفارسی شب بوی نامند جهت آنکه بوی آن در شب ظاهر میشود و در عراق عرب منثور خوانند ماهیت آن از جمله گلهای خوشبو است و اصناف از بری و بستانی و سفید و زرد و سرخ و بنفش میباشد و از مطلق آن مراد زرد آن است و مراد از بری قسم سرخ آنست و غیر خزامی است چنانچه گذشت و شب بو نام گلی است که در هند میشود و در حرف الشین ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت مجموع آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و ملطف و جالی و مدر و جذاب از عمق بدن و مسکن فواق و آشامیدن سه درم از آب آن [illegible] آن مدر حیض و مفسد جنین و مخرج مرده آن و مشیمه و تخم و بیخ آن نیز همین عمل دارد اکتحال آن جهت بیاض چشم و بوئیدن گل آن محلل بلغم از دماغ و ریاح غلیظه و روغن آن که بطریق روغن گل ترتیب دهند بسیار گرم و محلل و سعوط آنجهت تفتیح سده و [illegible] آشامیدن و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و طلای آنجهت ورم رحم و مفاصل و تقویت موی و طلای آن با غاریقون [illegible] و تخم آن [illegible] جهت تقویت باه مقدار شربت آن تا چهار درهم و بیخ آن با سرکه جهت صلابت سپرز طلاء نافع و چون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب [illegible] و رحم و گشودن حیض با موم روغن جهت شقاق انگشتان [illegible] و ضماد مطبوخ آنجهت درد دندان بارد و مطبوخ خشک آن همچنین حمول آنجهت ادرار حیض و اخراج جنین میت و مشیمه نافع خیزران بکسر خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و سکون زاء معجمه و فتح راء مهمله و الف و نون بفارسی خیزران بهندی بیت ماهیت آن نباتی است برگ آن شبیه ببرگ نخل و کوتاهتر از آن و ثمر آن کوچک [illegible] در چاشنی [illegible] و بعضی مردم میخورند آنرا و شش نوع میباشد یکی خالی [illegible] بسطبری ابهامی و زیاده بران بندهای بعضی بسیار طولانی و خوشرنگ [illegible] زیر بادات هند [illegible] از آن چوبدستی میسازند [illegible] نوع دوم آن [illegible] طولانی [illegible] سطح کرسی و پایکی و چهارپایه و دروازه و پنجره و غیرها میبافند و این نوع در هند و بنگاله و زیربادات بسیار میشود و لیکن در زیربادات بهتر و پوست آنچه [illegible] همین استعمال [illegible] نوع سوم باریکتر از نوع دوم [illegible] بندهای آن طولانی [illegible] و این نوع در سلهٹ که بسمت شمال و شرق مرشدآباد و پانزده و شانزده منزل [illegible] بالطول جدا کرده و تراشیده از آن [illegible] که آنرا سیتل پاٹی مینامند یعنی فرش و خنک زیرا که سیتل بلغت هندی بمعنی سردی و پاٹی بمعنی فرش [illegible] بسیار باریک [illegible] میسازند [illegible] مخصوص انجاست طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن [illegible] آنجهت قطع نزف الدم [illegible] سورچه گزیده و از خواص آنست که چون بر جامه گذارند [illegible] باب هشتم در بیان [illegible] که حرف اول آنها دال مهمله است

فصل الدال مع الالف

دادی بفتح دال و الف و کسر ذال معجمه یا [illegible] بلغت فارسی [illegible] ماهیت آن [illegible] و مراد از مطلق آن دادی فارسی است [illegible] مانند جو باریکتر و درازتر از آن و طعم آن تلخ [illegible] بهترین آن سرخ رنگ [illegible] زیاده [illegible] طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک [illegible] چهار سال قوت آن باقی [illegible] و گویند گرم و خشک در دوم [illegible] خواص آن [illegible] تریاقیه [illegible] مسکر [illegible] تحلیل [illegible] رطوبات [illegible] آشامیدن [illegible] سفوف [illegible] مصلح آن انیسون [illegible] مصلح آن [illegible] بنفشه [illegible] مقدار شربت آن تا دو درم [illegible] دار صینی بفتح دال و الف و راء [illegible] و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة [illegible] یعنی چینی فارسی است و دار بفارسی بمعنی درخت و چوب است و بیونانی آنرا قینمون [illegible] نامند ماهیت آن پوست شاخهای درختی است که منبت آن جزیره سیلان [illegible] جزیره [illegible] سیلان [illegible] بسیار

خوب تند طعم و سرخ رنگ و شیرین و قلمهای آن باریک و نازک بسیار درهم پیچیده بلند تا ده و سه ذرع در است خصوص که از شاخهای نو استه آن جدا شده باشد
و از سیلان نامند شسته بتدریج ضخیم و کم طعم و کم بو و قلمهای آن کوچک میشود و آنچه تا کلیج و انجن و بندر کوچی میشود آنرا نیز دارچینی مینامند لیکن بخوبی سیلانی
نیست و از بندر کوچی گذشته تا کوکن بتدریج ضخیم و رکابی میشود و آنچه ضخامت آن کم است قرفه و ضخیم آنرا سلیخه و بهندی تج نامند و در زیر کوه ملاخه نیز چیزی
ضخیم بد طعم کریه الرائحه مانند بو قریب ببوی قنبانی قسن میشود و از بعضی ثقه شنیده شده که در جزایر و شهرها که در عرض می و کسری و از دو جانب خط جنوبی خط استوا
واقع است نیز دارچینی خوب مانند سیلانی بهم میرسد و لیکن بقدر کمی نه بکثرت و وفور سیلانی نیست و در بلاد دیگر هیچ جا بهم نمیرسد درخت آن بقدر دو نیم
قامت مانند درخت های کوهی جنگلی است کج و راج و شاخهای پهن بعضی بزمین افتاده و برگ آن شبیه ببرگ سازج هندی بیدا از برگ اندک لطیفه تر و باریکتر و گل
آن فی الجمله شبیه بحب بلسان و بطعام و رایحه آن قریب بطعم و رایحه دارچینی و دستور اخذ آن آنست که هر سال شاخهای کهنه درخت آنرا میبرند و از بیخ شاخهای تازه روئیده و
شد نزدیک برسیدگی و سخت شدن آنرا از طول شق میکنند و چند روز میگذارند چون پوست آن بسبب تابش آفتاب جدا و پیچیده شد میگیرند و میدانند بهترین آن
سیلانی باوصاف مذکوره است و از شخصی ثقه مسموع گشت که در جوف چوب سخت آن قدری کافور میباشد دانند مینامند و در تیشهای درخت آنرا نیز دارچینی جو
دزدان کار بعمل می آورند طبیعت آن را آخر دوم گرم و خشک و قوت آن تا پانزده سال باقی میماند افعال و خواص آن بغایت ملطف و مفتح و مفرح نفس
مفتح عفونت اخلاط و تریاق سموم حیوانی و نباتی و معدنی و حافظ قوتهای نفسانی و حیوانی و طبیعی جالی باصره و محلل ریاح و مواد بارده و مجفف رطوبات دماغی و نزلات
بارده رطبه و امراض بارده دماغیه و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مقوی باه و جهته خفقان و وحشت و وسواس و جنون و تقویت اعضای رئیسه و معده و جگر و رفع بدبوی دهان و رفع
رطوبی و ربوه بسعفیه و مصرت کر از بلغم غلیظ باشد و رفع رطوبات لزجه با ختنه قصبه به حنجره و تنقیه صدر از آنها و تفتیح سده جگر و استسقا و عفونت زخمها و سموم هوام بارده
از عقرب و غیر آن شربا و ضمادا و شمانا و حمولا و ذرورا اعضای الراس طلای آن بر پیشانی جهت غثیان جهت صداع بارد و بدستور رغن و عصر آن العین طلای آن بر پلک
چشم جهت اختلاج آن و اکتحال آن جهت تقویت باصره و رسانیدن اثر ادویه بطبقات عین و اعضای الغذاء و غیرها آشامیدن مطبوخ آن با سرکه و مصطگی جهت فواق
رطوبی و با پوست هلیله کابلی جهت استسقای لحمی و زقی و ضمادا آن جهت رعشه و دفع لرزتهای بلغمی و سوداوی و دوانه بواسیر و تسکین وجع آن و لسع عقرب طلای مضوغ
آن بشیفه جهت النفاذ جماع و مطبوخ آن با عسل جهت بثور لبنه و کلف و با سرکه نیز مضر محرورین مصدوع و مصلحش مصلح آن کتیرا و اسارون مقدار شربت آن دو درم
تا پنجدرم بدل آن در تحلیل و تلطیف و تقویت اعضا سنبل و در زنگی آن ابهل کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در ماء خولنجان است ادهان آن بسیار گرم و خشک تا سوم
افعال و خواص آن جهت رعشه و ثقل سر و صداع بارد و اوجاع ارحام شربا و طلاء و منتهای و با پیه و زیت و موم و زرده بیضه مرغ و عرق النسا و اوجاع الاتر تراز
حرم آن قطورا آن جهت ثقل سامع و آشامیدن آن جهت تقویت هاضمه و تحلیل ریاح معده و یرقان و بواسیر نافع و جوارش و دارچینی و حب و جسور و حلوا و دوا و دهن سعوط
و عرق و عطر آن در قرابادین ذکر یافت دارشیشعان بفتح دال و الف و راء مهمله و کسر شین معجمه و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح شین معجمه و عین مهمله و الف و
نون اسم فارسی است آنرا قند دل و عود البراق نامند جهت آنکه چون برق [illegible] خوشبوتر از عود هندی میگردد و بهندی آنرا کای بفتح کاف والف
و کسر یا و فتح با و های و لام در آخر و کاتهل بنون نیز نامند بهترین آن صلب سنگین خوشبو خوشرنگ است ماهیت آن پوست مانند سلیخه مایل بسرخی و بعضی سرخ
خوشبو حرافتی و عفوصتی و درخت آن خاردار و کوتاه و چوب آن با حرافت و گل آن زرد خوشبو تند و بهترین آن پوستهای ضخیم ثقیل الوزن خوشبوی سرخ رنگ
آنست که در طعم آن تلخی و تندی باشد و نوع الملس آن بسیار تلخ و سفید طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و قوت بارده قاطره و گویند گرم و خشک در دوم
و بعضی سرد [illegible] اند قوت آن تا میماند افعال و خواص آن محلل و قابض و مانع نزلات و دافع درد سر بارد و محلل ریاح و مجفف رطوبات غلیظه و مقوی اعضا
و رفع استرخای آنها و وجع اعضا و مشانه و تفتیح سدد و مسقط و بواسیر و معین بر اخراج جنین العصر آشامیدن آن با دارچینی جهت سعال رطوبی کهنه و تب دق و اسهال منی
المعده آب مطبوخ یکدرم آن با شکر جهت دفع درد معده بارد و تنقیه آن مجرب الفم مضمضه بطبیخ آن جهت حفظ صحت جهت رفع قلعه و قرح و جهت
و سایره آن چون کوفته با سرکه و شتر برندان جهت تسکین وجع آن و سنون آن جهت تعفن لثه بسیار موثر الاالف چون نرم کوفته بر قیلة گرد به اذ بینی جهت

بواسیر الانف الاذن یا روغن خیری در گوش جهة درد آن نزف الدم وغیره آشامیدن طبیخ آن نافع بقض قاطع نزف الدم و نفث الدم از سینه و منع ریختن اخلاط و جالب و قابض اسهال و جهة عسر البول القروح متعفنه و ذرور آن جهة قروح رطبه اطفال غیر آنها الرحم فرزجه آن جهة اسقاط جنین و منع عسر البول کشف رطوبات غلیظه و اعانت بر حمل زنان عاقر نافع و درور آن جهة تجفیف قروح و اکثیر منبع سعی تحلیل صلابت آنها مقدار شربت آن تا دو درم مضر سپرز و جگر مصلح آن و قوه مصطگی بدل آن بوزن آن اسارون و ثلث آن زراوند مدحرج و نصف آن درونج است و بالخاصیة قروح عجان کرما بین چهره و مقعد است نافع و گویند از خواص آن نیست که چون شاخ آنرا باکند و بخور کنند و در لته بسته در غیبت چهار دهم ماه قمری در تحت جامه خواب شخص جا جمع گذارند در خواب شخصیی را بیند کرا از حاجات او جواب گوید و روغن شکوفه آن که دهن انصدون نامند که بطریق روغن گل بنفشه و بادام گیرند و بجای بادام کنجد مقشر باشد بسیار خوشبو و آشامیدن نیم اوقیه آن با شراب ریحانی جهة تقویت فم معده و حقنه آن با ادویه حابسه جهة اسهال طوبی و غلاه آن بجهة فالج و تنقیه امراض دماغی و عصبی و تفتیح سده دماغی و تقویت پرده های آن و تقویت باه و نعوظ و تحلیل ریاح اورام صلبه نافع دارفلفل بفتح دال مهمله و الف و راء مهمله و کسر فاء و سکون لام ازجای اهل روم بلفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل و پیلی نامند ماهیت ثمر نباتی است بسیار دوار و برگ آن شبیه ببرگ تانبول و از آن اندک کوچکتر و با حدت و تلخی و ثمر آن طولانی شبیه بشلتوت و سیاه رنگ کوچکتر از آن خشک و دانهای آن کوچک و سرخ رنگ و پیوسته بهم و بالای آنها غلافی رقیق و پرده یا سیاه رنگ و درون آنها طعم آن تند مانند تلخی و حدت تلخی و حدت پوست آن زیاده از آن و بیخ آن گره دار متشعب و پوست آن اقرب و مغز آن سفید و ریشه دار و طعم دارفلفل نیم بلاد از آن نسبت و در حرف الفا از آن تساند الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند افعال و خواص آن محلل مواد بارده و ریاح و مفتح سده جگر و سپرز و هاضم طعام و مقوی معده و دافع تی و خوشبو کننده دهان و هضم و مسخن احشا و محرک باه و زیاده کننده منی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و جهت لالج و مزح و مغص بارد و رطوبی و لتقرس و عرق النسا و تقویت پشت و گزیدگی عقرب و تیله و اخلاط بدن بالجمله امراض بارده رطبه مفید و آنکه آن که در جگر بر آنشته دیا کوبیده بر آن پاشیده کباب کرده با تنفیه جهة شبکوری و طلا آن با روغن جهة نیش عقرب و رتیلا و افعی نافع و در امر باه قایم مقام زنجبیل مقدار شربت آن یا کمثقال مضر سپرز و مصدع مصلح آن صمغ عربی و صندل و گلاب بدل آن بوزن آن فلفل سفید و گویند بوزن آن زنجبیل و نیز بنادر بابالشو دار بلیله بفتح دال و الف و راء مهمله و فتح با و سکون لام و دال مهمله آنرا دارچوبه و بهندی آنبه هلدی نیز نامند ماهیت آن در خت است هندی و چوب آن زرد و رگند و رسوت و حضض هندی باشد عصاره آن است و در حرف الحا و حضض نیز ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و رادع و در امراض دهان و راس جهة امراض سر و گوش و دهان نافع و طعم دهان را نیکو کند و اعضا را الغذا و النفس جهة نفیست و حبس البول الحمی الجروح القروح غیر با جهة ملتحم اندمال جراحات و قروح و جرب و خارش و شبر و ضماد آن موثر و دهن و مرهم آن و سفوف آن در دهان مراهم و آنچه اسهر ج بفتح دال الف و فتح نون و سکون جیم و الف و سکون یا و موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و الف فرنگی تخم نیز نامند و بشیرازی انجدان اگ ماهیت آن تخم هر دو جنگلی است بزرگتر از بهمان آن شناختی و شکل تخم آن سیاه رنگ و مغز آن سفید و شیرین و لذیذ و آنرا برشته منقشر نموده نقل نمایند و نبات آن کوه گیلویه از نواع و رتبه فارسی جا و دیگر شود طبیعت آن در اول گرم و در رطوبت و نیز معتدل و خشک آن ماشک بیوت افعال و خواص آن موافق سینه و حنجر و داب فلنجه و مصمن و مدر بول و غذائیت بران غالب و آشامیدن شیر آن که بکوبند و در آب بخیر آنرا بر آورند جهة درد اسینه مفید و اکثار آن مفسد معده مصلح آن شیر مهاست دانگ بفتح دال و الف و فتح نون و کاف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته است که این لدوله گوید تخمی است شبیه بید دری سرخ و از آن ریزه تر و گیاه آن بقدر شیری و در کوهستان طبرستان و بفتح آن باشد طبیعت آن گرم تر افعال و خواص آن بجهة محلل بلغمی و سودا و دردوی بنجاه درم آنرا تا صد درم یا دو چند آن آرد کنند و مانند شیر داده و تناول نمایند در لسمین بدن معدین و فرزجه آن در اعانت بر حمل مجرب و مخرج جنین است دفحمل بذال المهمله مع الباء الموحدة و یا بضم دال مهمله و تشدید باء موحده مفتوحه و محدود و دحفا حمزه نوعی از قرع است که بفارسی کدوی زردی گویند و ضم دال مهمله و سکون باء مشدده بفارسی خرس و بترکی بوی و بهندی ریچه و بهال نیز نامند و باده آنرا العربی قساره گویند ماهیت آن حیوانی است معروف مجل نزد شدید القوه از حیوانات اشال خود کثیر الخوف از انسان و

[illegible]

دو کی قابض تعلیم و می کی لسان بدو پا ایستاده بر راه میرود خصوصیت میگو در راه میرود بدان بدست میزند و سنگ می اندازد و خون آن گشنیز الی دو جهت
است میگویند صورت بچه آن حین تولادت بدان سبب معلوم میگردد و چون مکرر آنرا ابلیسه بلز وجه آن گرد و صورت آن ظاهر شود طبیعت آن گرم و گشنیز الی دو
و گوشت آن لزج و پیه میسن آن یابس المزاج افعال و خواص زهره آن منضج قوی آشامیدن یکدانگ آن با عسل جهت صرع و با سکنجبین یا عسل و فلفل جهت در جگر
بابد و اسقی الحمی زرقی نیم مثقال آنجمله منضج دواء البغایت نافع و اکتحال آن با عسل و آب رازیانه جهت قوت بصر و رفع بیاض و بیاینده مژه و طلاء آن
بر شعر الجعالت نافع مرتبه با عسل و فلفل جهت درد آکله و خوار و بیاینده موی مجرب و بنفیل ساینده کرده جهت ذبه کردن بدن موثر و آشامیدن آن بقدر یک مثقال
جهت صرع بلغمی و اکتحال آن بعد از کندن شعر منقلب مانع روئیدن آن و طلاء آن بر بیدن مانع روئیدن موی برآن و بید دل باعث تفتیح آن و پیه آن در سوم گرم و
خشک و ضماد آنجمت دفع داحل مزمن و نرم کردن اعصاب و اعضای متحجره و بیرون رفتن شکستن استخوان کوفتگی اعضاء و بر سینه جهت سرفه بارد و بر پیش التعلب
و طلاء آن بر بدن اطفال حین الولادت جهت عدم ضرر از مضرتهای خارجی موثر و چون جوف انار را تمامی خالی کرده با هموزن آن روغن زیتون بلسان گذارند و
باتش گرم کنند جهت رویانیدن موی آبرو و داء الثعلب لوهیر و امیر سعفه نافع و پوست آن بسیار خشک و نشستن بران جهت فالج و نقرس و اوجاع عصاب
نشتر بها و چون خصیه آنرا شگافته مازو و سماق بران پاشیده خشک کنند بساینده بخورند جهت رفع اسهال بغایت نافع و ضماد سرگین آن محلل خناق و اورام
و خوردن آنجمله رفع مغص بخور حوک آن جهت گریزان هوام موثر و تعلیق چشم راست آن باعث گریختن خوش و تعلیق هر دو چشم آن کهنه لبته بر گردن
صاحب تب ربع نافع آنست و سین بکسر راء و سکون باء یک لفظ سین مهمله بفارسی دو شاب هندی شامل دو شاب انگوری و خرمائی و توت سفید و شال البنفت
و ارمطلق آن مراد انگوری و خرمائی است ماهیت انگوری آن آنست که آب انگور شیرین رسیده را گرفته صاف نموده طبخ نمایند تا سه ربع آن برود پس آن خاک شی
و شاب نامند و گویند که خاک آن ست ست بیز نند و میگذارند تا در وی آن ته نشین قرین گردد تا خاک آن تند خوب شیرین نمیگردد بلکه اندک طعم ترشی دارد
و اندک صاف است و خاک نامه مان موسوم برب عنب و سنبج است و در قرابادین عنب شیح آن تفصیل کیفیت خرمائی آن نوع او مطبوخ آنست که خرما
رسیده را گرفته در آب خوشه هند تا حلاوت و شیره آن در آب پدید آید صاف نموده طبخ بنمایند تا غلیظ و انگشت سیج گردد و دیلان آنست که خرمای بسیار رسیده را بالا هم
جمع بنمایند در حلها کرده انچه شیره از ثقل آن تنها هم نشسته تراوش کند بگیرند گرفته اندکی طبخ بنمایند تا غلیظ و ترتیب یابد یا گردد و آنکه دیگر [illegible]
بالای آن پارچه تنگی انداخته آنرا فشار میگذارند تا غلیظ شود و ترتیب یابد این بهتر و لطیف تر از مطبوخ آنست و از توت آنست که آب توت سفید شاداب را گرفته
باتش ملایم طبخ نمایند تا غلیظ گردد و بدین دستور دوشاب هر چیز را که خواهند اخذ بنمایند طبیعت دوشاب انگوری در دوم گرم و در آخر اول تر افعال و خواص آن
مولد خون صالح و مسمن و مفتح سدد و با سداب جهت صرع و با افتیمون جهت وحشت و جنون و با مغز تر تخم جهت رفع تشنگی در دهان و تند با انجیر و حلبه جهت سعال مزمن و وجع
سینه با اندکی زعفران جهت رفع هم و غم و غضب شدید و با شیر تازه دوشیده و اندکی با دم جهت اختلاف و سعال و ضعف اعضا عجیب الاثر و با اندکی مسکه جهت یرقان و سپرز و با شعیر
جهت تقویت مثانه و ادرار بول و ضماد مطبوخ آن با خطمی جهت تحلیل اورام و گشودن دمل نافع مقدار شربت آن از ده مثقال و اکثار آن محرق خون و مصدع مصلح آن تخم ریحان
خشخاش است و شیخ الرئیس گوید که آب سیب شیرین بقدری برگ ریحان مانند سکنجبین قائم مقام خمر است و در طبیعت خرمائی آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و
خواص آن اکثر العذا و ملین طبع و بر بارد المزاج و بلغمی جهت فالج و درد مفاصل و سرفه بارد و تقویت باه بارد المزاج و طلاء آن تنها یا با قسط و نمک جهت رفع کلف
نوشیدن جهت جمود خون در اعضاء از ضربه موثر که بر بدن بمالند و در جای گرم از حمام که غیر آن نشیند و محرق خون و مولد خلط و جگر سودای و مصلح آن هر که با بادام و خشخاش
و سکنجبین و در توت سیاه و توت بکسر دال است و خون آموجه و دهان آنرا فسوس نامند و بفارسی میز بزرگ عسل کشمش که دلیل ماهیت آن دانه الیست از نحو ذکر که جگر و سبز رنگ
و چون خشک گردد پوست آن هم چیده و دال سیاهی مور و جوف آن لطوبتی سپید باشد و دانهای آن بقدر خشخاش گیاه آن درخت مراد و عیاران خشکو آن میگردد و چنین
شاخ اندک یک آن بعض میگشن شنبیه برگ مورد و انار و لطیف باشد و سبز رنگ و بهترین آن تازه املس تازه آنست که بوی آن بهمون آن کرانی و تیز آن بال سبز
و سیاهی سرخی میباشد طبیعت آن گرم و در آخر دوم خشک و دل بار طوبت فضلیه تخم او جه و بعضی در سوم گرم و خشک دانسته اند قوت آن تریاق جهت هواء و بارد با از [illegible]

ارضی و بعده زرد دیدن از هر یک فعل مختص بدان ظاهر میگردد افعال و خواص ملطف و محلل است بیرون آرنده رطوبات رقیقه و غلیظه و جاذب آنها از عمق
بدن و چون در آب گرم بخیسانند و پوست و تخم آنرا از غسل آن افسرده صاحب آنرا با مغز کردگان با مغز دانه بید انجیر سرشته بخورند که دستور آشامیدن است
سوداء و بلغم و تفتیح سدد و عرق النساء و نواسیر امراض بارده نافع و طلاء آن منضج و منفجر و جمع کننده مواد اورام و مسکن درد های بارده و ماء آن طبیخ و موم جهة نضج
دملها و خنازیر بلغمی و اورام بلغمی و تحلیل مفاصل و بیضه و باز ریح جهة خنازیر بلغمی و اورام بلغمی و تحلیل مفاصل و باکنه رجعت فروخ جبیشه و باز ریح در قبت جهة قلع
ناخن و آب آن با آب انگور و عسل جهة روئیدن آب با جهة سعفه و البریه با روغن گل جهة دراز کردن موی و جوشانیده آن و آب آن یک جهة تحلیل اورام پستان و تحمیر
آن با آب آهک جهة ادرار طمث و جذب و جلب رطوبات غلیظه از عمق بدن نافع و مضر دل مصلح آن بادر نجبویه مقدار شربت آن تا یک مثقال و زیاده از آن مورث
مغص و از ثقل اعضا بدل آن در تحلیل نصف وزن آن ابهل و چهار دانگ آن بادام و در سائر افعال نیم وزن آن عاقر قرحا و چون وبر را با عسل دو شاب
و سپستان طبیخ دهند مانند خیاطه باریک ساخته بر روی اشجار اندازند و طیور یکه بران نشیند بپای آنها چسپیده صید گردند و چون با خر فربیامیزند باعث شدت رنگ
آن گردد و در سائر رنگها نیز بسیار و قبل استو و بعد از یا بکسر دال کسر با موحده و سکون یا شناة تحتانیه و فتح باء مثناة تحتانیه والف لغت نظی مشتق از فارسی
است ماهیت آن گیاهیست هندی ساق آن بقدر زرعی و تیشی اسافل شاخها خار دارد و برگ آن ریزه و بسیار سبز و شبیه ببرگ بهار که نوعی از بابونه است
ثمر آن و گل شبیه بثمر گیاه پنبه و بماند که تخمی و حدت شبیه بحد لب جل و چون احلی طعمه کنند خوش طعم میگردد اند و برگ تازه آن ریزه آن طیب الرایحه و چون خایند
و آن ربیعی است طبیعت آن در دوم گرم و در سیوم خشک افعال و خواص آن قابض و معطش محرق و جهة تقویة فالج و تقویت معده و تفریح و امراض بارده و ضمادا
و ضماد و جهة استرخاء معده و سنگ مثانه شربا و باشیر محرک باه مضر محرور مصلح آن بقول بارده رایحه آن باعث حرقت چشم و اوهان بوئیدن آن مسقط و اسهال جنین
چو تازه آن با شیر و نبع آن مقوی معده مقدار شربت از تخم و برگ آن تا سه درهم و مساکین بجوب آن جهة استحکام لثه و تحلیل رطوبات نماه موثر فصل الدال المهملة مع الجیم
دج به فتح دال مهمله و جیم بفارسی کبک دری و بشیرازی طخا و در شکار بن کوه کوک نامند ماهیت آن مرغی است از قطا و سن بزرگتر و خاکستری رنگ مخطط بخطوط
بسیار ریزه و در کوهها بسیار میباشد و بهترین طیور بری است و لهذا از آن بحر دراسیای فی لبس حجل و دراج و طیهوج و سفنین و چوچه کبوتر در ثبات
و فاخته است طبیعت آن گرم مائل باعتدال و لطیف افعال و خواص آن در افعال از کبک قوی تر و بخور آن بالخاصیت جهة دفع طاعون و با مونید
بران بافو و باعث یمن و برکت گفته اند دجاج بکسر و فتح و ضم دال مهمله و فتح جیم والف بفارسی مرغ خانگی گویند و بهندی کگر و مرغی بعربی نیز آورده
یک و بفارسی خروس بهندی کگر و مرغا نیز نامند ماهیت آن حیوانی است اهلی و غیر اهلی خانگی دهر دو طبیعت جوان فربه اهلی خانگی آن در آخر
اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه از آن ارطب برطوبت فضلیه و حرارت و یک یعنی در نسبت به دجاج یعنی ماده کمتر و بعضی برآن غالب خروس بچه
مائل برطوبت و قول به برودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است و چه بعموم همه طیور غیر مائی حار اند و معتبر آنکه بود که وجه شبهه که ماهیکه آنرا بارد گفته اند آن
باشد که دیده باشیند و کثر اطبا خروس بچه را در حمیات صفراویه و امراض حاره تجویز نموده اند بخلاف مرغ بچه انسان بدون تامل توهم نموده باشد که جو طریق
معالجه لغلبه است لیس سبب سردی مزاج خروس بچه از گرمی مرغ بچه و حال آنکه چنین نیست بلکه بجهت حرارت مزاج خروس بچه و چربی آن گوشت آن نمی یابد که اشتها که لغیر
یافته مزید عادت شود بخلاف مرغ بچه و مرغ غیر اهلی جنگلی که در بعضی صحراها خانچه در بنگاله در جنگل و صحرائی اطراف سکری گلی بسیار است بجنگلی و جهة مثل مرغ اهلی میباشد و نوع بزرگ آن
که بهندی گنگر نامند هر دو نوع گرمتر و خشکتر از اهلی خانگی است افعال و خواص آن بهترین آن کثیر الغذاء و لطیف تر از اکثر طیور مولد خون صالح و زیاده کننده
عقل و منی و غیر مرغ خانگی آن بخلاف آن و گوشت آب خروس پخته سالخورده محلل و ملین طبع و مخرج سودا و جهة قولنج بسیار نافع و مفید و بهتر آنکه بابیزند خروس
پیر سالخورده را ذبح نموده با آب بسیار طبیخ نمایند تا مهرا گردد و آب گوشت آنرا با قدری سفایج طبیخ نمایند و بقوام آید گرم گرم بیاشامند اخراج مواد سوداویه و بلغمیه
نمایند و مرقه و جهة ابدان ستفیه تا بین و صاحبان التهاب معده و حمیات صفراویه شربا و جهة تعدیل فضول و تلیین طبیعت و بطور تغذیه بدان نافع و گفته اند فراریج مسهل اندوه ما
ممسک و چون خروس پیر را بسیار بدوانند تا خسته گردد پس ذبح نمایند و شکم آنرا شگافته در جوف آن نسبت برآورند و دران نمک و سفایج و شبت پر کنند و با آب

۲۸۶

بسیار جلیح دهند تا بمقدار یک من بماند و شست بیران گذارند و تصحیح بیاشامند اسهال کیموس غلیظ تازه نماید و جهت تپهای دوره و برص و رعشه و ربو و وجع مفاصل و انتفاخ معده و ذبول و قولنج و دفع سموم مشروبه موافق و بعضی با آن کرنب با ذط شبت و یا هر سه نیز اضافه مینمایند و این اقوی و درست افعال مذکوره و در اسهال بلغم و گوشت خروس جوان زیاده کنند و صفادت کننده ذهن و مصفی رنگ رخسار و صورت است و خروس بچه جهت آن باروغن امراض حاره و فرخ بچه مرغ جوان قوی تر و جهت تسمین بدن و دفع هزال و تصفیه رنگ رخساره و صورت و زیاده کردن جوهر دماغ و فهم منی و دفع خیالات فاسده و پخته آن باروغن بادام جهت فسر بالیس دلسوامت عرق گوشت یکقطعه آن هر روز تا یکهفته ناامیده جهت رفع درد و رو خسار که بسبب آن معلوم نباشد مجرب و کباب پخته جهت دفع خواهش گل و امثال آن موافق معده رطب و جگر آن کثیر الغذا و مسمن و دیر هضم و مغز سر آن با حرارت معتدله و رطوبت لمزجه و آشامیدن نا پخته آن با شراب جهت گزیدن هوام نفث الدم و رعاف کر از جاب دماغ و تقویت قوت منکره و ذکاوت ذهن و تصفیه صورت و اومان باعث بلادت و پیه آن جهت تلیین صلابات و هواد سوداویه و طلای بگرم آن بر سر جهت مالیخولیا و صفد و سقاق و جمیع امراض یابسه عجیب النفع خصوصاً که سر مرتب لیس هم بمالند و پیه دجاج معلوم لغفر ملاقل دوازده روز جهت ابتدای جذام و چهره و میان سنگدان خروس را چون خشک نمایند و سائیده با شراب بنوشند جهت وجع معده و ضعف آن ذرب مجرب و جوارش و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و انثیین خصیه خشک آن با زرده تخم مرغ نیمرشت جهت تقویت باه بسیار موثر و بدستور ضماد آن باروغن زنبق بر پشت زبان و کیج را جهت تقویت نعوظ چون دس را در آفتاب خشک نمایند و با وزن آن ملح اندرانی سحق کننده در ظرف مسی بر آتش گذارند تا منعقد گردد و در هنگام مقاربت اندکی از آن را در زیر زبان گذارند گویند که تقویت عجیب مشاهده میگردد و نیز گویند که چون بگیرند خروس را در هنگام ربیع و ذبح نمایند و آنچه در جوف آنست سوای خصیه آن بر آورند و شکم آن پر کنند و در سایه خشک کنند و تمامی بکوبند و در شیشه نگاهدارند و عند الحاجت قدری با شیر گاو دوشیده بنوشند تقویت باه بسیار بخشند و خون خروس مرغ را آشامیدن و خشک کرده آنرا سعوط نمودن جهت قطع رعاف و چکانیدن خون بال آن در زهره برآن جهت رفع بیاض چشم آزموده و استخوان سینه مرغ سیاه با هموزن چوب تاک که با هم سوزانیده باشند و یا بروم سرشته حمول کننده جهت عاده بنگارت از امراض شمرده اند خوردن سنگ متولد در جوف آن جهت تفتیت حصاه نافع و سرگین آن جالی و تنه و خوردن یکمثقال آن با شراب با سرکه جهت رفع قولنج و سمیت فطر قتالی آن جهت بهق و برص و امثال آن و ضماد آن خصوصاً خروس با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده مفید و باید که بگیرند سرگین مرغی را که مرد ضماد باغذا یا صالحه نموده باشند و از خاصیت آنست که چون شکم آنرا بشگافند گرما گرم بر موضع گزیده و هوام دبار بندند جذب سمیت نماید و چون سرد گردد تبدیل نمایند و بر سایر هوام جهت جذب آن بظاهر بر رصاص سام را بهبودی آن و نیز از خاصیت آنست که چون بر مقعده زنند آنرا تمام کنند و بر موضع لدیده یا زیند از جذب سمیت مینماید و می میرد پس مرغ دیگر را بجای آن بگذارند و همچنین بالمسوح بهیحه یابد و تناول آن با شیر و کشک و نیز در سایر لبنیات مورث قولنج و مداومت آن باعث نقرس و بواسیر مصلح آن ادویه حاره شراب و طبخ آب آن مگذرد و در مجرد این سنجبین و گفته اند که خروس با خاصیت منفعت باه است و چیزیکه در شکم مرغ میباشد که تخمهای آن بران پیوسته میباشد در هنگام زیرکی و خاصی آنرا تخمدان میگویند و چون مرغ پیر شد و از تخم افتاده حیانا از شکم آن بر می آید زرد تا شیر انجماد شیر مانند پنیر مایه است که قدری از آنرا در شیر خوش داده هیکل بر ماند

فصل الدال المهمله مع الخاء المعجمه * دخان بضم دال مهمله و فتح خاء معجمه و الف و نون بفارسی دود و بهندی دهوان نامند ماهیت آن اجزاء ارضی بطبیعت حار یابس است که از اشیاء در حین سوختن جدا گشته متصاعد گردد و مختلف میباشد احوال آن باختلاف چیزی که از آن منبعث و متولد میگردد یعنی از شئی شیرین شیرین و معتدل معتدل طبیعت مجموع آن اندک گرم بسبب باقی بودن در آن اثر ناری که از آن مفارقت کرده و خشک بسبب غیب باده و مستعمل در طب دخان [illegible] و خال مانند [illegible] دخان [illegible] در رطوبات آن [illegible] حرارت و رقاق [illegible] قوی تر از دخان [illegible] بعد از آن دخان رفت و بعد از آن دخان قطران [illegible] سر دخانیکه حرارت آن [illegible] است از برای [illegible] اشتعال [illegible] غلظت حرارت [illegible] در یختن عود و دخان [illegible] جهت تقویت ذهن بعدیل و طریقه اخذ آنچنانست که آنرا نیم کوفته با پیه گرده بر مخلوط نموده بر پارچه کهنه پهن کرده پیچیده فتیله سازند و در زیر ظرفی مقیت مانند طاس غیر آن [illegible] تا دود آن در آن جمع گردد پس بر دارند و استعمال نمایند و دخان دکان [illegible] اصحاب ادهان [illegible] مراهم [illegible] و طغان حفه

نبات برافعال قوی‌تر از اصل آنست و خوردن قدر قلیل آن بجهة تقویت باه نافع و در حصی لبهان مذکور شد دخان مقواریر بضم دال و فتح خای معجمه و الف و ضم نون و الف و لام و فتح قاف و واو و الف و کسر را مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله ماهیت آن دوده شیشه است که در وقت گداز شیشه در کوره آن مجتمع میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باصره و جالی و جهة سبل و ناخنه و بردن گوشت زائد زخمها مفید دخان الکندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و سکون را مهمله ماهیت آن دوده کندر است که طاسی را ده با قوقی قبه از سکوبی کنار نه و زیر آن کندر را بسوزانند تا دود آن مجتمع گردد افعال و خواص آن بجهة ورم و قرحه چشم و رویانیدن مژه و در رفع موی زائد و التیام قروح اعضا نافع است و در تقطیر قریب قدان کربا دخن بضم دال و سکون خا معجمه و نون بفارسی ارزن بشیرازی الم و بهندی کنگنی نامند ماهیت آن نوعی از جاورس است و دو قسم میباشد یک قسم آنکه پوست آن مایل بسفیدی است و نازک که بزودی از جدا میگردد و این بهتر است از برای اکل و دوم آنکه پوست آن مایل بسرخی و دیر جدا میگردد و این را ببندی جلیه نامند و نیکو است از برای ره طبیعت آن سرد در آخر اول و خشک در دوم از جاورس خشکی کمتر افعال و خواص آن قلیل الغذا و مجفف و جالب بطن از جاورس کمتر و مدر بول و بطی النزول از معده و استعمال مغسول مطبوخ آن با شیر تازه دوشیده با روغن تازه صالح الغذا و جهت تلیین طبع و تولید منی نافع و مورث سنگ مثانه مصلح آن سکر و عسل بدل آن برنج است فصل الدال مع الراء المهمله دراج بضم دال و فتح را مشدده مهمله و الف و جیم بهندی تیتر نامند ماهیت آن مرغی است قریب بجثه کبک خوش منظر و در هند چهار نوع میشود یکی بزرگ خاکستری رنگ مایل بسیاهی و منقش بسیاهی این را بهندی کیتر نامند بجهة مشابهت رنگ آن برنگ کیتر که بهندی اسم کات است و دوم از آن کوچکتر و سیاه منقش بسفیدی و خاکستری و این را کالا تیتر یعنی تیتر سیاه نامند نسبت بهمه این نوع خوش منظر میشود و سیم از آن کوچکتر و سفید مایل بخاکستری و منقش و این را گورپا بضم کاف عجمی یعنی سفید نامیده و نوع چهارم از همه کوچکتر و خاکی رنگ مایل بسفیدی و منقار آن خطوط سیاه و این را نیز بهت تیتر نامند جهت آنکه در زمین ها گشت را و بهم بر بلند پرواز میباشند و پای آن را انگشت دارد و گوشت این بسیار ثقیل و دیرهضم و صلب بخلاف دو نوع اول که جنگلی اند و پرواز بسیار نمیتوانند کرد و پای آنها چهار انگشت دارد و پنجه دارند که شبیها با اینها آسمانی زمینی طبیعت آن بحرارت در اول و یابس و بعضی در دوم گرم و خشک نوشته اند افعال و خواص آن گوشت لطیف‌تر از کبک و زود هضم و غذای آن بیشتر از فاخته و در کثرت جوهر دماغ و فهم و حفظ باذهنی و مقوی معده مبرود المزاج و مرطوب مضر محرور و یابس المزاج مصلح آن ترشیها و سرکه و خون و زهره آن جالی و رافع بیاض چشم و آثار جلد و بقول صیر ایرانی پیه آن با روغن رازقی جهت درد گوش عجیب الاثر در وانب بفتح دال و سکون را و فتح دال نیز بین و الف و بای موحده بفارسی دستنبویه و بهندی کچری بفتح کاف و سکون جیم فارسی و کسر را مهمله و با در بنگاله کرمین و سنبهی نیز نامند ماهیت آن از جنس خربزه کوچک است که بالوان و کوچکتر از آن و بالوان و اشکال مختلف میباشد و مخطط بزردی و سرخی و زرد مایل بسفیدی یکرنگ مدوره و شلجمی اندک طولانی و لحم آن کمتر از خربزه و قوام آن در خامی تلخ و بعد رسیدن شیرین میگردد و با اندک تلخی و لحم آن مانند خربزه صاحب تحفه نوشته که اکثری آن را لیمون دانسته اند و غلط است افعال و خواص بوئیدن آن مقوی دماغ و مفتح سده و خوردن طعام و بجهة آن مدر بول و مفتت حصاة خصوص شام آن ابتدا و چند یوم مقدری از آن را جوشانده خورند و گوشت آن را مهر اسارو تا ثیر این در نیالنب پوست خربزه زیاده است درد بفتح دال و الف و را مهمله لغت فارسی است در آزادرخت سفید دارد و در پیشه نیز نامند جهت آنکه در چوب ثمر آن پشه تکون میگردد و نوعی از غرب است طبیعت آن در اول سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و با قوت جالیه اکتحال عصاره برگ آن با عسل جهت ظلمت بصر و قطور آبیکه از سر چوب بیخ تر آن بسوزانند سیلان کند بجهت اسهال در می آید جهت قرع کری که از امتداد امراض بهم رسیده باشد و برگ تازه آن مقوی دندان و تمرد و مطلع اسهال و بیخ آن ملین طبع و ضماد آن جهة التیام جراحات تازه و جبر کسر عظام و با سرکه جهت جرب رطب و پوست بیخ آن در افعال قوی تر و یکمثقال آن با شراب یا آب مسهل بلغم و عصیر و طلای آن با سرکه جهت تغیر دادن رنگ برص موثر و رطوبت ثمر آن جالی جلد و بشره جهت تب دق و سرفه و قرحه ریه مجرب آب خیسانیده خشک آن تا یم مقار طوبت آن المضار محرق خون و مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن تا یکمثقال و آن خشک است آورده و لطاریس بفتح دال و ضم را و سکون دو فتح تای موحده و فتح طای مهمله و الف و کسر را و سین مهمله یونانی بمعنی و دالم بلیط

والدالباوطا است چه گیاه آن درخت بوط کنه میرید و بران می پیچد مانند سرخس کوچکتر از آن با اندک جلا و تلخی و تیزی و بیخ آن مشابه هم پیچیده و قدری شیرین با عفوصیت و تلخی و تندی فصل لسان الثور در آن سیاه و سرخ و تیره تیز می باشد نوعی از لسان الثور است و برگ آن مانند برگ نرگس اندک با حلاوت و تندی و تلخی طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بغایت قابض تعفن ضماد آن جهت گزاز و فالج و مفاصل و مغتاز بیرون فع و دماء آن دیدن رود و دریاک گرم و ساخ را تازه تبازه نمودن آن و دیتر فرن بوی عجیب لاغر مقدار شربت آن یک مثقال با مضار یک درم آن نشده با التهاب در و شکم و معالجه آن خربق اسود است آذر ریونیون بفتح دال و ضم راء مهملتین و سکون واو و کسر فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون و بقافان نیز آمده لغت یونانی است و بعربی زیتون نامند جهت مشابهت برگ آن به برگ زیتون ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر دکوچکتر از کرسنه و لون آن مختلف و در غلاف کثیف و رستنی شبیه بغلاف نخود و بیخ آن ذرعی و سطبری انگشتی و منبت آن زمینهای نمناک و قریب بدریا طبیعت آن در سوم گرم و خشک و این بیطار و غیره آن را سرد و خشک و قوی تر از نفاخ دانسته اند افعال و خواص آن بغایت مجفف در روبایند آن قاطع خون و التیام دهند جراحت و نطول آن محلل اورام و چون در روغن زیتون بجوشانند و در گوش بچکانند رافع کری و بر نشان قاطع آن و تدهین آن مقطر نزول بواسیر و مسکن درد مفاصل و امثال حمول آن مدر حیض مجرب مقدار شربت آن تا یکدانگ مصلح آن قی کردن با سکر و شیر تا نعاست دردی بضم دال و سکون را و کسر دال ها و سه مهمله و یا بفارسی یای نامند ماهیت آن تهنشین عصارات است و بهترین ته نشین شراب است که خشک آن طلا کرده بنا بر ساختنی دار انامند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد آن در تحلیل اورام جرب جهت رفع حمره و قروح و قلاع و بردن گوشت زائد زخمها و منع نزف الدم و التیام جراحات و بیرون تمیکم جهت رفع سیلان حیض دائم و بر سائر بدن جهت کلف و حش و سایر آثار و نیکو کردن رنگ رخسار و تسکین درد بار و مفاصل و ورم ان محرق آن که خشک آن زابر کمان غفر دیار در کوزه گل بسته سوخته باشند بحدیکه سفید شده باشد بغایت جالی و در جمیع افعال قویتر و مستعمل اند محرق آن است و کمتر محرق آن ضعیف و مغسول آن جهت جلای بصر و در رفع غشاوه و ناخنه بیاض و ضماد آن با برگ مورد جهت ورم بلغمی معده مفید بدل آن مومیخ سرخ است و چون آن را با قلی و تشبیه کنند جهت ازاله سرخی مس بغایت موثر و چون با بار دهنی تموده کنند در صلاح نقره و زرد و دن رنگ مس مجدی دانسته اند دردی النخل یعنی لاکثر در جمیع افعال ضعیف تر از سرکه است مگر در منع اکله که قویتر است درونج بفتح دال و ضم را و سکون واو و فتح نون و جیم لغت فارسی است ماهیت آن بیخی است عقربی شکل و پوست آن خاکستری رنگ و گره دار و عقده دار آن دو دیامه و بهترین آن با اندک تلخی و خوشبوئی و با صلابت و اندرون سفید آن است برگ گیاه آن شبیه ببرگ بادام تلخ و زیرین و مفروش بر روی زمین و در وسط ساق آن مجوف بقدر دو ذرع و از میان برگ روئیدن برگهای ساق آن متفرق و باریکتر و درازتر از برگهای زیرین آن از پنج عدد تا هفت عدد و گل زرد و بخوبی و مشتمل بیخ آنست و قوت آن تا ده سال باقی می ماند نیست آن اندلس و کوهستان شام خصوصا جبل موسوم به سیرت و در اتحاد معروف بعقربی است و در فرس بلیا فارسی و رومی بهترین آن رومی عقربی است یعنی آنچه بشکل عقرب باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل بلغم و سوداء غلیظ و مقوی ارواح و دل و معدل و مقوی معده و سپرز و مفرح و باتریاقیت و جهت خفقان و مالیخولیا مراقی و تقویت هاضمه و تسکین وجع رحم و تلطیف ریاح غلیظ معده و احشا و در رفع ضرر گزیدن عقرب و رتیلا و سایر جانوران سمی و رفع طاعون شربا و ضمادا خصوصا با انجیر و خوردن آن با شکر جهت صداع بلغمی و در دفع ضرر رطوبت محرور الفرح المسعد مصلح آن را زیانه ده محرور را زیانه بارت بغض و یار بیباس بهترین استعمال آن در خفقان و غیر آن برای تسکین حدت گرمی آن با شراب سیب و قلیل کافور است مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن زرنباد و ربع وزن آن مفرح ریاح رحم بوزن زرنباد و ثلث آن قرنفل گویند بدل آن قاقرقرحاست و از خواص آنست که چون بیاویزند قطع آن را در اندرون خانه طاعون در آن داخل نگردد و تعلیق سوراخ کرده آن بر پیشانی و بر بیرگاه زن حامله جهت درد ولادت و حفظ جنین از آفات آلبایه که آن پریشان را زن خود رسته باشد و تعلیق سوراخ کرده آن بطول جهت رفع فزع در خواب و دیدن خوابهای مشوش و باعث دیدن خوابهای نیکو است درپاسین بفتح دال و سکون راء مهمله و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و سین مهمله معرب دورسیست ماهیت آن نوعی از درمنه و مستی گیاهی بقدر شبری و زیاده از آن از ساق آن شاخهای بسیار رسته و برگ آن شبیه به برگ کتان و سبز مایل بسیاهی و در شاهی سیاه پنج تا هفت عدد برگ میباشد و گل آن زرد مستدیر و بین کوچک بد بو و تخم آن شبیه بفلفل کوچکی و بتلخ و اندر تلخی

انطاکی و دریاهای تفسیر ... و دیگر نموده طبیعت آن در سوم گرم و خشک و با بر دوسه یعنی مرکب القوی افعال و خواص آن مسخن و مسکر نیم بهم تازه آن مسکر قوی
محلل و بلغم سودا و غیرها کند و جالی مفتح و رافع ... ریاح و ... گویند چون روغن طبخ داده بوزن آن ... اعضا ...
بقوام آورند و بعد از طعام تا شش درهم آن را تناول نمایند و تسمین بدن مجرب و مفرح سینه و مصلح آن کشنیز و کتیرا است و در بیان ... دل و سکون ...
مثانه تحتانیه و ... ماهیت آن ... محصوص ... زیر باد ... که عبارت از شهر ... و ... بلاد قریبه آنها است ... جزیره ...
در ... و نباتی ... ساق درخت آن بلند و برگ آن شبیه ببرگ ... و میوه آن بزرگ طولانی ... خربزه ... کوچک ... آن ... میوه ... در ...
... و بسیار ... بهنگام ... آن ... فیل و ... و گویند آن ... میوه آن بسیار ...
... که گاهی ... آشنا ... نباشد ... متنفر ... نیست بلکه ... صداع ... و اندرون آن ... ماست ...
آن زرد ... پوست سفید ... در هر خانه از یکدانه تا ... دانه میباشد و یکی از آن بهتر است ... تخم آن مثل تخم
... و بعضی بزرگتر از آن و ... آنست بدون ... تخم آن بسیار ... لذیذ ... مسکه ... قند ممزوج کرده باشند بلکه از آن لذیذتر ...
... لذت آن میوه بسیار ... است و لیکن بسبب ... قابض ... پوست
آن ... در میان ... فیل ... یافت میشود و مردم آن بلاد در بیان چینی ... بسیار ... خواهان اند و گویند که آن
... دیگر ... است طبیعت آن ... گرم و تر ... افعال و خواص آن ... مقوی ... از مردم ... در ...
... خوردن آن ... سفید ... چنانکه میگویند ... که بوی آن ... انسان است ... میگویند که ...
... دارو شده ... تمام اموال خود را فروخته صرف در بیان ...
و ... مبلغ ... شده و بعد از آن ... در ... درخت ... مشغول گردیده ... آن ... کنند ...
... و عجب نیست زیرا که ... ابو الحجر ... شعر ...
... اگر ... بیان گفته باشد بعید نخواهد بود

فصل الدال مع الفا و فعلی

دال و سکون فا و فتح لام ... بیونانی ... بلغت ... و بعربی ... سم الحمار و بفارسی خرزهره بهندی کنیر نامند ماهیت آن نباتی است ... و
برگ آن باریک بلند تا ... و ... و گل آن خوش منظر ... دو نوع میباشد گلی سرخ که بهندی ...
... دیگری سفید مائل بزردی که بهندی ... و ... جمع ... آن ... مملو از چیزی ...
آن ... باریک ... سفید رنگ ... میباشد و در تمام سال ... آن باقی میماند و در ... گل میکند و بر آن عظیم ...
... و سفید آن را ... بیخ آن ... در بند ... نبات آن ... میشود ... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک
... افعال و خواص آن بغایت محلل و ... مجفف ... خارج است نه داخل زیرا که کشنده انسان و بهائم ... است و برگ
چون در شراب ... و ... از ادویه ... آب مطبوخ آن ... ایمن گردد و ... همین ... تحلیل ...
... آب برگ آن ...
... آب برگ گل ... مطبوخ آن ... برگ آن ...
است و مطبوخ ... روغن جهت رفع ... جرب ... جهت ... و جمیع قروح ... برگ تازه ...
... آب مطبوخ آن ... مقدار ...
... مفرح ... امراض بارده ... استرخای ... اوجاع ظهر ... و چون ... برگ آن ... است

دار کبریت زرد و هر یک یک جزو نرم کوفته با پیه گوسفند سرشته بر چرب مستعمل طلا کنند نهایت نافع است مرتبه آنرا زائل گرداند و مجرب است و چون بعد از تنقیه نام دوازده
مرتبه بر برص طلا کنند زائل سازد و چون بیخ سفید آنرا مقدار کمی در شیر گاو تازه دو شیده و جوش دهند و آنرا کره بگیرند قلیلا از آن را بخورند تقویت باه را بسیار
می بخشند و اهل هند اکثر این را استعمال مینمایند بدل آن تحلیل و رام صلب مرزنجوش اکلیل الملک یا بابونه و ثلث آن برگ انجیر مضر مستسقی مقدار شربت آن
نیم درهم و یکدرهم از برگ و گل آن خواه پخته و خواه سائیده و آن کشنده بجاق و التهاب کرب بسبب انتفاخ بطن و مجوز عین احمر ادا آن مداوی آن تقی هضم
آشامیدن آب گوشت مرغ چرب و قرب گویند مخیض و لعاب قطونا در روغن بادام شیرین سرکرده یا کتیرا و خوردن خرمای شهر به تجربه مرتبه
مغز بزرگ دانه زرد یا سرخ است و گویند خرمائی است که تخم آنرا در طب میگار رند در بری آید همان قسم لهذا بدین اسم نامیده اند و خوردن انجیر با عسل قلیلی سداب
در ب عنب بار و نیز نافع است فصل الدال مع اللام ولب بضم دال و سکون لام و بای موحده بفارسی چنار نامند و بفرنگی پلطانس ماهیت آن درختی
است معروف و بسیار عظیم و برگ آن شبیه به برگ مو و چوب آن سبک جوهر دار و پوست آن بار دمر در سیوم ثمر آن و دو دار خشک برگ وزن و خیر
با کول طبیعت آن سرد در دوم با قوت قابضه و پوست آن بسیار سرد و خشک با حرارت قلیله افعال و خواص آن جهت دفع کل آنچه از ثمر آن گرفته
و ضماد برگ تازه پخته آن جهت ورم و منع ریختن مواد و رطوبت آن و نفس و خشم و دفع ورم و جمیع ورم زانو و هر عضو که باشد و در مفاصل گرم رابنیز و بپوست خارجی تازه تخم
آنجهت درد زانو و اورام حاره و مضمضه بطبیخ پوست تازه آن در سرکه جهت درد دندان و دود برگ خشک آن جهت تخفیف قروح و جرب و سوختگی آتش و ضماد
سوخته آن بغایت جالی و مجفف و جهت برص و بهق و جهت منتفض شحم و داء الثعلب جهت تفتیح جلد و آشامیدن مطبوخ ثمر آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی جانوران
سمی و بخور ثمر آن با پیه جهت تشنج و استسقا و بخور برگ و ثمر آن و دفع حشرات گریزان شوند و بستور پاشیدن آب طبیخ آن و عصاره که بر برگ آن می نشیند بقوت مقوی
و صوت و سمع و بصر است چون بدان بالا نمایند مصلح آن شیر تازه دوشیده دولبوث بفتح دال و سکون لام وضم بای موحده و سکون واو و ثای مثلثه اسم سریانی بیخ
صحرائی است معروف بسیف الغراب جهت آنکه برگ آن شبیه به سیف است ماهیت آن بیخی است شبیه به پیاز که ساق بقدر شبری و برگ آن مانند برگ نی
و دانه بالای بزرگتر از زیرین و بعد از خشکی بسیار سیاه گرد و منتشر گردید و بعد و بازانیمه غیر تشنج و آنرا جبت نافع میدانند جهت آنکه زنان برای خود بدستی
زنگوئی و انفاح می مالند و گل آن شبیه بسوسن کبود است که ابرو رسانا مند و سرخ مائل به تفتیش تا اصفر و خانیون و بعضی کسفیون و بعضی خاریون نامند و برگ این
بسیار کوچکتر و باریکتر از ساق آن تریب بد برنج و برگ سوسن را زتر و ثمر آن مستدیر نیست آن اراضی معموره و مزارع طبیعت آن در آخر دوم گرم
و خشک با رطوبات فضلیه افعال و خواص آن جالی و جاذب اشیای خلیده از بدن و مسمن و مسهل چون با شیر تازه دوشیده بخورانند و لذیذ میگردد دفع ضرر آن مشو آشامیدن
آنجهت تهییج باه موثر و بستور آشامیدن آن با شراب گویند بیخ بزرگ فوقانی آن محرک باه و کوچک زیرین آن قاطع باه زنان و آشامیدن بالایی آن جهت
قبله اطفال نافع و چون سه عدد بیخ آن در بند بخیسانند هر روز از هم طلا تا که زنان ببندند بو نشنه جهت خشک کردن انه بواسیر رفع ریاح آن مجرب
دانسته اند و بستور آشامیدن یکدرهم از بیخ آن با ماء العسل جهت ادرار حیض و در ساق و ضماد آن با ماء العسل جهت تحلیل عرق النسا رفع و کنند قسر و جهت چند نقطه رو بگان
و قلاع آنجهت سرخی رخسار و رفع آثار و خراحه آنجهت کشودن حیض و متن و مقوی صلح آن در شیر پختن مقدار شربت آن تا دو درهم دلدل قنفد بری است
انشاء الله تعالی خواهد آمد و ربع بضم دال و فتح لام و عین مهمله نوع کبیر قنفد است که قنفد جبلی و بفارسی خار پشت و ترکی کرپی و در مازندران شال اشی
و در دیلم شاکره دهند و سیند نامند ماهیت آن حیوانی است قریب بجثه سگ کوچک در پشت آن بجای موی خارها از سیاهی و سفیدی بقدر شبری و زیاده از قلم
باریکتر و در طرف آن باریک با تندی چون بخشم آید قوت در اجمع که زد حرکت دهد خارها مانند تیر از کمان خسته از آن جدا گردد و باند که او را زند افعال و خواص آن
و در سوخته آنجهت جراحات بغایت مفید و سائر افعال آن مثل قنفد است انشاء الله تعالی در حرف القاف خواهد آمد دلفین بفتح دال و سکون لام و کسر فا و سکون یای مثناه تحتانیه
و نون اسم یونانی و بعضی گفته اند لغت رومی است نوعی از سمک است و خنزیر البحر بفارسی خوک ماهی سی دراز دیلمی کچه ماهی بهندی سنس ماهیت آن حیوانی است
بحری سیاه رنگ بستر آن بسر حرکت نداند از دبی فلس و غلیظ الحیوانات دیگر حرکات از جای خود کنند و تنها بیا مگر نگر یا جماعت یکی دیگر و طبیعت آن سرد و تر

تربیه با خشتل افعال و خواص آن گوشت آن مولد خلط غلیظ و مقوی اعضا و لیسیار چرب پریه دیر هضم و بیاین گرم خوردن و مالیدن آن بجهت درد مفاصل

مفید و چون در جوف حنظل مغز بیرون آورده گذاشته آب نیش بگذارند تا چند جوش بخورد جهة نقل بها معده تازه و کهنه مزمن مفید تعلیق دندان آن بر اطفال

جهة دفع ضرع ایشان موثر دلق بتحریک دال و لام و قاف بلغات عربی و باصفهانی موسوره نامند ماهیت آن حیوانیست کوچکتر از سگ و بزرگتر از سمور

و شبیه بان و در روش مغبار بهم میرسد و از پوست آن فرو پلسار و زنده دلق میسازند دیگری آن کمتر و ثقل آن بیشتر از سمور است لیکن بدبو است و الهذا ملوک آنرا

نمی پوشند طبیعت آن گرم و تر افعال آن خوردن گوشت آن زیاده کننده باه گویند تعلیق چشم راست آن بر صاحب تب ربع رافع آن و چشم آن جهت

اعانت و حوش جاذبی بر جهة حوش نافع است و لیکن بفتح دال و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف باصفهانی بندگل و زنگ کلیک بترکی آیت برون

و دو بشام میرا لیکیا نامند ماهیت آن اسم عربی ثمر گلسرخ صحرائی است مانند ثمر گلسرخ بستانی بقدر زیتون و چون بخته شود زرد مایل بسرخی و اندک سرخ

شیرین با عفوصت گردد و درونه آن مز غب محتوی بر دانه های سفید طولانی و گل آن سفید تر از بستانی و ذی پنج شق بر چهار برگ گویند چون گل آن ریخته گردد

و نمر آن ظاهر میشود و اینها بوسنه میگویند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و مانع آشامیدن آن بجهت

اسهال مزمن نافع و مقوی معده و ثمر گلسرخ بستانی

مقدار شربت آن تا دو درم مضر آن مورث سعال مصلح آن گل سرخ است فصل الدال مع الهمزه دم بفتح دال و سکون میم بفارسی خون و بهندی

ماهیت آن معلوم است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن دم هر حیوان و ذکر آن مذکور میگردد و مجموع آن جالی بیاض و محلل ورم

افعال آن قاطع اسهال و رافع سموم و دم بال کبوتر برآورده جهة رفع شبکوری مجرب است و در حمام مذکور شد و چون خون در شکم منجمد گردد یا در معده

یا در احشا و یا در مثانه کیفیت سمیت بهم میرساند و از آن اعراض دیه از صغر نبض و ضعف و غشی متواتر و سردی اطراف و اختناق عارض گردد و معالجه آن

آشامیدن شیر است و در معده با آشامیدن پنیرمایه با خصوصا پنیرمایه خرگوش مقدار دو مثقال با یک وقیه سرکه تند یا مقدار یک باقلا حلتیت

با شیر تازه یا آشامیدن آب تنج با سکنجبین حامض و آشامیدن طبیخ تخم کرفس با ماءالعسل قی کردن و بدانکه اطبای فرنگ میگویند که چون خون بدن حیوانی

یا انسانی که فاسد شده باشد دانند که اصلاح آن متعذر نیست بر می آورند و خون بدن حیوان دیا انسان صحیح المزاج قوی را بجای آن داخل مینمایند آن حیوان

یا انسان فاسد صحیح و سالم میگردد و قبل از این بچند سال این را معمول داشتند و چون دیدند که فائده چندان بران مترتب نیست و با لاخره ضرر میرساند ترک نمودند

طریق ادخال آن آنست که از دست مریض قلیلا از زیر رباط خون میگیرند بعد لائق مبضع دوانند مینمایند و از دست صحیح المزاج از زیر رباط و از دست مریض مقصود آن بالا رباط

بکیفیت تمام رگ میگشایند و انبوبه بسیار باریکی در سر دو نصب مینمایند و خون صحیح المزاج به رگ مریض میرود و بعد از حصول انبوبه برداشته رگ سر را بند مینمایند

و در بدن شخص ضعیف دیا پیر خون صحیح المزاج جوان قوی را داخل مینمایند برای تقویت آن و مدعی آنند که بعینه مانند حرکت خون را در زمانه

و در هر نفس یکصد و بیست درهم میاید از کبد بجانب قلب و داخل از قلب بجانب کبد و خارج به تجربه یافته اند که از زیر رباط که قصد نمایند خون برمی آید و از بالای رباط بر نمی آید

بلکه چون رابند میکنند در وجه عدم فائده و حصول ضرر تحصیل کرده این باشد که اخراج خون بدن حیوان با تمام یک دفعه متعسر بلکه موجب هلاکت است پس اخراج ندارد

تو اند کثیر دادخال آن خون صحیح بدل آن بیفایده و باعث افساد آن بعد اختلاط بقیه خون فاسد که لا یخفی و دیگر آنکه دو شخص که من جمیع الوجوه مزاج شان مساوی باشد

نایاب نیز خون هر یک موافق مزاج آنست و همچنین خون هر شخصی پس خون بدن دیگری نسبت بدیگری دور نیست و همچنین شخص ضعیف و غیر موافق و تا زمانیکه استحاله یابد

نسبت بهر یک نجوی یا نجون ضعیف المزاج دیا پیر فاسد میگردد و طبیعت نیز از هضم و نضج غذای جدید و اخراج باز میماند پس با جان باخت زیادتی علت ضعیف

هلاکت است و اصلاح باقی العلم عند الله دم الاخوین آنرا دم الثعبان نیز و بعربی قاطر الدم و بفارسی خون سیاوشان و بهندی ... و در بربت نیز نامند

ماهیت آن صمغ است خالص الحمره مایل بتیرگی و بعضی قدرت آنها را تنها باقی میماند و گویند عصاره گیاه سرخی است که از جزیره سقوطره در ... خلاف ... گفته

که عصاره موه جوبه آرد و الجامه کورشد و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که صنع القار است و نوعی میباشد که چکیده حشتی ترابی و بهترین آن چکیده صاف است که قطعه چون

باشد بعضی گفته که صمغ نعم نیست زیرا که از مواضعی که دم الاخوین را می آورند مانند حبشه و زنگبار در آن مواضع نعم میشود و بالجمله ماهیت گیاه و درخت آن بتحقیق
نیست و لیکن بخط نوشته که سه نوع و درست است بعضی جلیده مانند صمغ سرخ تیره و صافی براق که گویا از درخت جوش خورده برآمده و چکیده و بعضی دیگر
از آن قبیل و لیکن آمیخته بریزهای چوب و پوست ثمر آن و بعضی از قبیل عصاره و سرخ تیره بی رونق و این را هم نوع دیده شده و بعضی ریزه
و بعضی غیر صافی آمیخته بتراب طبیعت آن در سوم سرد و خشک و بعضی در دوم گفته اند و با قوت قابضه شدیده و جمعی گرم در اول و خشک در دوم
دانسته افعال و خواص آشامیدن آن جهت قطع نفث الدم از جمیع اعضای باطنی و التحام قروح و الزاق آنها و رفع سیلان فضول تیره معده و زوال حرارت کبد
و معده و امعا و تقویت معده و زحیر و منع اسهال دموی و صفراوی و سحج و استطلاق مقعده و بدستور آشامیدن نیم درم تا یک مثقال آن با زرده تخم مرغ جهت اکثر امراض
مذکوره و اکتحال آن جهت تقویت باصره و قرحه چشم و سنون آن جهت تقویت لثه و ذرور آن جهت قطع خون و الزاق جراحات تازه از جمیع اعضا و التحام جراحات ظاهر
که باشد مضر گرده و مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن از نیم درم تا یک مثقال بدل آن شادنج و عصاره خرنوب است گویند بدل آن بلور و شیشه را بدان [illegible]
رنگین تر از لک میشود و در بن مرعیل نشارد دم ماذرم بفتح دال و الف و فتح ذال معجمه و سکون میم ماهیت آن نوعی از [illegible]
صنفی کوچکتر و سیاه تر از [illegible] نقطه سیاهی و صنف دوم از صنف اول کوچکتر و مغز آن [illegible]
طبیعت آن سرد و گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی دماغ رطب اطفال و غیر ایشان و قاطع سیلان لعاب از دهان ایشان و مقدار شربت [illegible]
دیگر اطفال یک دانگ است دماغ بکسر دال و فتح میم و الف و غین معجمه ماهیت آن مغز سر حیوانی است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن [illegible]
تریاقیه و مقوی دماغ و مولد منی و جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و سفاق نافع مضر معده و مصلح آن نعناع و صعتر [illegible]
و خواص دماغ هر حیوان مختلف میباشد بالتفصیل در ذکر هر یک حیوانات ذکر میگردد دمعة الشجره نیز صمغ [illegible]
آن بغایت جالی و جهت [illegible] و میا سبزی نوعی از [illegible] است که در مصر [illegible]
مذکور میگردد فصل الدال مع النون دند بفتح دال و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی [illegible]
گوته و جمال گوته نیز نامند ماهیت آن ثمر درختی است [illegible]
اکثر [illegible] و مغز آن دو پاره [illegible] مانند مغزهای دیگر [illegible]
[illegible] و پوست [illegible] زرد و سیاه و بعضی [illegible]
[illegible] طریق استعمال آن آنست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خطا و چین و هند و بنگاله [illegible]
[illegible] طبیعت مغز آن در اول چهارم گرم و خشک و در نهایت حدت [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] رطوبات خام و لزج از دماغ [illegible] و جهت استسقا و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اطفال [illegible]

مشاکت دارد و سه چهار دست اجابت نموده با فاقه می آید مجرب است و نیز در معاجین و غیر آن در اکثر امراض مستعمل دارند و گفته اند امتحان آن بسیار نموده در چشم
مار گزیده باعث عدم تغیر از زهر آن نیست اما باید که قلیلی باشد زیرا که دنده کمال مضرت بچشم دارد و ضماد آن با ماست جهت شقاق و داء الثعلب ... مع ...
و بنفشه با آب لیمو و آب زنجبیل تر جهت داء الثعلب ... و ... جهت جمیع اورام بارده و ادهاج و طلاء آن حافظ سیاهی موی لیکن مورث تورم ...
جلد است و چون بر لب بیند سرخی آن زائل کند و تکرار آن موجب برص مضر محرور المزاج ... مضعف بدن و در فصل حار استعمال آن جایز نیست مصلح
آن جدا کردن قشر و پرده که میان آن است ... و یا در آب لیمو ... خیسانیدن یا کتیرا و نشاسته و برگ گل ... و اندکی زعفران و استعمال نموده و معجونات
فعل آن تربد سفید مجوف مدبر و هلیله سیاه یا کابلی و عصاره غافث و افسنتین و بسفایج و افتیمون و بیاز خصل مشوی و اندکی زعفران ... آنچه آب ...
آن با افیون فرفیون مضر و استعمال آن مجوز نیست مقدار شربت آن در قوی الابدان یک عدد و ده عدد و در غیر آن تا نصف دانگ با مصلحات و مقویات مذکوره ...
کسی غیر مدبر ... بسیار و زیاده از مقدار مقرر بخورد گرمی کند و تشنج و اسهال بسیار آورد باید که ماست و دوغ بیاشامد و با شیر تازه دوشیده یا کره و روغن تخم ...
سیواق نفاخ و رب ... قرابض ... بسیار بخورند و یا آنکه کسی ... احوال او متغیر شود باید که اولا شیر تازه دوشیده با روغن گاو بخورد و ...
کند پس ... لعاب ... تخم خرفه و لعاب بزر قطونا و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته ... روغن گل یا بادام شیرین ...
سیب بخورد و ... ماهی پخته با مغز تخم کدو و آب گوشت ... و اگر ... عارض گردد ... مناسبه بنوشند و ...
اشیای ... خنگ ... شیر تازه دوشیده ... تقیه ... مع الواو و ...
بفتح دال و واو و الف و یاء مثناة تحتانیه و فتح الف و سکون میم و فتح رای مهمله و یاء مثناة تحتانیه و الف لغت ... بمعنی ... ماهیت
آن ... در زمین ... ساق آن شبیه بساق ... طول آن ... زیاده ... مایل بزردی ... برگ ...
مایل بسفیدی و بر ... آن ... و در آن تخم آن ... خوشبو ... طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مقوی حرارت معده ... مدر بول و مخرج رطوبات غلیظه ... محلل ریاح ...
دهان و مسخن احشا است ... بضم دال و سکون ... لغت هندیست بفارسی ... بفتح میم و سکون ... ماهیت آن ...
که در هند و بنگاله بسیار ... در موسم برسات ... تمام صحرا ...
... افعال و خواص آن
... جهت مار گزیده ...
... جهت ...
تحلیل ورم ... در ملک هند و بنگاله بسیار ... واو و الف و دال ...
آن چیزیست مانند ... سرخ مایل بسیاهی ... بفتح ... بفارسی ...
مانند ماهیت آن ... طبیعت آن ...
و خواص آن خوردن ... جهت ...
یای مثناة تحتانیه ساکنه بفارسی کرم ابریشم نامند ماهیت آن ...
ماده آن با هم جفت شده تخم میدهند و آن تخمها را ...
...
...

و محفوظ میدارند تا بچه بر آرند و چون بچه بر آرند سفید میباشند پس سبز رنگ تیره میگردند برگ توت را بسیار ریزه کرده بر آنها میپاشند تا آنها اندک اندک میخورند و بتدریج بزرگ میشوند و چون بزرگتر شدند احتیاج بریزه کردن برگ توت نیست بلکه برگهای درست و شاخها را نزد آنها میگذارند و آنها میخورند و بعد از آنکه آنها هم آنست و تا سه ماه بکمال میرسند و میگویند درین هنگام شش روز برسه مرتبه برگ توت نمیخورند بار اول یکروز و بار دوم دو روز و بار سوم سه روز پس شروع در تنیدن پیله بر خود میکنند و تا سه ماه دیگر پیله آنها باتمام میرسد قدری از آنها را برای نتاج و تخم گیری و بچه کشی میگذارند و آنها پیله را سوراخ کرده بیرون میروند کسانیکه این عمل را میکنند بر آورده آنها را باهم جفت نموده در سفره تخم گرفته پرورش مینمایند و تمامه پیلها را در آفتاب می اندازند تا خشک گردد و گرم در آن پیلها می میرد از بیماری آخذ ابریشم زیرا که ابریشم از پیله سوراخ شده خوب بر نمی آید و در مازندران و گیلانات ایران شنیده شده که پیله آن بسیار بزرگ و پلیده بسطبری نهمتی بالکه از آن نیز و بلندی آن دو دو بعضی بمانا شبیه بمغنه کبوتر و سفید رنگ میشود و در بنگاله سالی دو مرتبه پیله میتنند یکی از اول بهار تا اوائل بهار و دیگری از اول شهر یف تا نیمه در اواخر چهار و اول برسات یعنی ایام موسم بارش می تنند بهتر میباشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت خفقان سوداوی و وهم از خشک آن که سوده با مرق گندم چند روز متوالی بخورند جهت تسمین نیکوی رنگ رخسار و تقویت باه موثر و ضماد پخته آن با روغن کنجد جهت خنازیر و اورام بارد و تقویت باه و تلطیف مرغ بدان بغایت مسمن و خوردن گوشت آن مرغ مسمن و مقوی باه و خاکستر سوخته آن جهت التحام زخم و تجفیف رطوبات آن در رفع تار دوالی و درست خشک کرده آن در بخور از غوانی بسته جهت رفع تپ موثر است دود خشب لعقنوبر بغارسی کرم درخت کاج نامند ماهیت آن کرمی است سبز رنگ که در درخت کاج متکون میباید طبیعت آن بحار حار تریب به ریح است لهذا سفوریدوس با غفور بن ذکر کرده اند افعال و خواص آن ضماد آن جهت القیح دبیل و دیگر که محتاج بشکافتن باشند و از آنکه خفت مجروح کردن هر عضو که خواهند آنرا مجروح کنند عجیب یافته است و کمیقال آن کشنده انسان و اعراض خورنده ذراریح و مدلجه این نیز قریب به آنست دود و الخل بفتح خای معجمه و تشدید لام بفارسی گرم سرکه نامند ماهیت آن کرمی است زرد رنگ باریک که در سرکه متکون میباید افعال و خواص سعوط آن جهت کرمی که در دماغ متکون میباید قوی الاثر و ضماد آن رادع و محلل و مقوی اعضا است دود الدبل بکسر دال و فتح ثانی و سکون بای موحده و لام ماهیت آن کرمی است زرد رنگ کوچک که در سرگین مزبله هم میرسد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن تکرار ضماد مطبوخ آن در روغن زیتون کبیت تا پخته و مهرا شود جهت فرطه که بخفتن موی تمام سر متقدم کچلی است دود التعلب بضم ثای مثلثه و لام و باء موحده بالیدن روغن آن جهت بواسیر و اورام متعدده مفید دود سر بضم دال و سکون واو و فتح سین مهمله و شین معجمه نیز آمده و دال مهمله در آخر ماهیت آن نباتیست مانند گندم و مزرع آن میروید از آن درازتر و درشت تر و دانه آن باریکتر و خوشه آن متفرق است آن بیابانی و بعضی شرح نیز در دهر خوشه دو غلاف و با دانه شکل فیتایه و دانه آن در میان برد و غلاف آن خوش طعم مائل بشیرینی و شیرینی تخم آنرا کاشته میکنند طبیعت گرم و تر و ابتدای خشک در دوم و بعضی سرد دانسته افعال و خواص آن مفتح و محلل و مجفف و ملین اورام صلبه و ورم آن مسهل و مخرج اقسام کرم معده و ضماد آن با آرد گندم جهت غرب غیر منفجر و مفتوح و جهت غرب منفجر و اکتحال آن بالسیرج و نبات مصری جهت تحلیل آنچه در چشم بر آمده باشد و ضماد آن تنهائی جهت جرب و ابتدای ورم اورام صلبه و دفع غلیان و نافع مصر اصلیت مصلح آن کتیرا عدد شربت آن تا دو درم است دوقس بضم دال و سکون واو و فتح قاف و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن سه قسم است قسمی از آن شبیه به برگ رازیانه و سوا از آن کوچکتر و باریکتر و بلندی شبری گل آن چتری دارد مانند کشنیز و سفید و ثمر آن سفید تند بود در غیت و منبت آن موضع سنگلاخ و ریگزار و تخم آنرا قسیله و نبات آنرا حشیشه البر خیت و معیشا و قسمی کیراث نامند و قسمی دیگر شبیه بکرفس خوشبو و تند که زبان را میگزد و تخم آن شبیه بانجدان بی بو و قسمی دیگر برگ آن شبیه بکشنیز و گل آن سفید و چتر دار مانند گل زرد و تخم آن شبیه بزیره و مانند ریح آن و طعم شبیه بزرد ک بغلظت انگشتی و برگ آن سبز غیث جالینوس دو قو دوقس را یک دانسته در دستعوریدوس از صنات زرد ک بری شمرده و حکیم میر محمد مومن نوشته که این تحقیق اقرب است و من اقسام آنرا مشاهده نموده ام و بهترین اقسام کوست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکن سرفه مزمن و مفتح سده و نفث بول و تعوت و مسقط جنین و با شراب جهت نهش هوام و ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و ادرار بول و حیض و بدستور برگ آن را ضعیف العمل و بیخ قسم اول آن جهت رفع سمیت سموم نافع و تخم آن محلل نفخ و ریاح و معین هضم و اشتها و طبیخ آن جهت منفعت سینه و اخراج اخلاط آن نفث و تحلیل مواد غلیظه از امعاء استسقای ریحی و مقوی فعل آن تخم کرفس مقدار شربت آن دو مثقال بدل آن تخم کرفس جبلیه

گزیدن عقرب و تنقیه رحم و اعانت بر حمل و قطع شهوت و در محرورین و با لبس هر اجانی نطول طبیخ آن جهت عقرب گزیده و جانوران سمی و تخم آنرا نکوبند بر درخت
خواب نباشد و رفع ادویت کیک نماید و گیاه ... انیا نیاید و تخم دو قسم دیگر بید افعال و خواص مانند دو قو است و از آن ضعیف تر و دو قسم دال سکون و او و فتح قاف
و سکون واو بلغت یونانی است و آنرا دوقو و یا ردو ... نیز نامند ماهیت آن تخم جزر بری است و بیخ آنرا استقاقیل و گیاه آنرا فوقس گیاه نامند جهت آنکه جزر
آنرا بسیار دوست میدارد و گویند بشیرازی کهی نیز باران نامند و آن شبیه به نانخواه است و از آن زیره بزرگتر و بابرگ تندی گیاه آن زیاده بر شبری و برگ آن مانند برگ
رازیانه و از آن ریزه تر و حجتر آن کشنیز و گل آن زرد و تند طعم و در غبار رنگ و خوشبو و بیخ آن بسطبری انگشتی و در کمتر از آن و در شبیه به شیرازی و در طعم مانند جزر و در قزوین گز
نامند و بهترین آن تازه زرد رنگ است طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب تر
جزر بستانی است سوای تحریک باه و در جزر خواص نبات آن مذکور شد و مراد از مطلق آن تخم آنست آشامیدن جهت ... کهنه و نفث و سل سینه و تقویت معده و
هاضمه و باه و ازدیاد منی و تحلیل نفخ و ریاح و مواد غلیظه بلغمیه و تفتیح سدد و ادرار بول و بغایت جهت ماده گرده و مثانه و ادرار حیض و تنقیه رحم و اعانت بر حمل
و استخراج ... مفاصل و وجع آن مفید ... استسقاء طبلی و گزیدن عقرب و سائر هوام مجرب دانسته اند و آشامیدن یکدرم آن با دو درم تخم آن با دو وزن آن ...
قسط حب لقوه و صرع در بیرانید ... آنچه تحلیل ورم بلغمی مفید و نطول طبیخ آن بر موضع عقرب گزیده نافع و ضماد تخم ... طبیخ آن ...
بنائی و وزن آن تخم زردک گویند بودن آن تخم گرفس است فصل لام الف مع الهاء دهن بضم دال و سکون ها و نون بفارسی روغن نامند خواه از حبوب
نباتات گیرند و یا از گلها و یا شگوفها و یا برگ ها و غیرها که جمیع آنها در مقدمه این کتاب بتفصیل مذکور ... روغن کسبیر ... در حرف دال گذشت و دهن ...
مذکور میگردد و دهن البلسان ... بسین مهمله و الف و نون بفارسی روغن بلسان نامند و آنرا دهن البلسان و صمغ البلسان نیز گویند و فی الحقیقه دهن ...
ماهیت آن سه نوع است خالص و مصنوع و مرکب اما خالص آن چیزیست سیال اندک غلیظ ... خوشبوی تیز ... خالی از حرافت که زبان را بگزد
سرخ عقیقی باشد و چون در شیر ... بسته ... چون در آب ... ته نشین گردد و چون بر آب ... برنگ شیر گرداند و چون ...
... قوت آن تا چهار سال باقی میماند و بهترین همه این قسم است و هرچه بدین اوصاف نباشد ... و مغشوش است و طریق اخذ دهن آنست که در ...
طلوع شعری یمانیه ... درخت آنرا تیغ زنند آنچه از آن تراوش نماید بگیرند و مصنوع آن که معمول این زمان است آنست که ...
... مجموع را باده ... تا ربع رسد ... نیز اصلی است و نیز شاخ و برگ و چوب حب بلسان را در آب
... بعد از آنست ... با اکثر دهان مانند دهن ...
... مغشوش ... بعضی به عسل و موم و روغن ... طبیعت خالص آن در اول
سوم گرم و خشک با قوت تریاقیت افعال و خواص آن مقوی دماغ و اعصاب و قوت باصره و رحم و جهت امراض بارده دماغیه و عصبانیه مانند فالج و لقوه و کزاز
و صرع و صداع و دوار و رعشه ... مفاصل و حلق و اسنان و عرق النسا و نقرس و همه اوجاع بارده رطبه و ظلمت بصر ... و سل ...
... و ضیق النفس ... سعال ... و نفث ... و ضعف معده و کبد و طحال و گرده
و مثانه و تفتیت حصاة و عسر البول و سلس البول و استرخای ... امراض مقعده ... و تحلیل ... بارده و ... امراض مقعده و رحم
و اوجاع آن و اخراج جنین و مشیمه ... رطوبات آن و اعانت ... و ... طلا نمایند ...
... مانند تریاق ... و در مرکبات ... مانند عقرب و سائر هوام و ... آشامیدن نیم مثقال آن ...
جهت رفع سمیت ... خالق النمر ... آن با ... جهت سعال ...
... جهت سکته ... اخراج جنین و مشیمه ... آن با موم و روغن ... آن ... اخراج ...
... آن نیم مثقال بدل آن یک ... آن روغن ... تازه ... که ... حب ... بلسان.

٢٩٦

دوشاینده باشند وگویند روغن گادی که دران مری جوشاینده باشند وگویند روغن نارجیل است وگفته اند که چون صمغ درحمت کلاج را دردهنها بمبه جیل اللثه
درا کثر آثار مانند دهن لیسان است وبهترین بدل آن میتواند بود دهن الکبر جن بفتح کاف عجمی وسکون رای مهمله وفتح جیم ونون اسم هندیست ماهیت آن
روغنی است که از تنه درخت بسیار عظیم بلندی که منبت آن اسلام آباد که شهری سبز است باصلاح قدیم وبهندی چٹ گام وچاٹ گام نیز مینامند بسیار است بعمل می
آورند بدون تیشه بر تنه درخت آن نصب کرده ظرفی بدان موضع وبالنحای دیگر نیز در رنگ آن روغن در تازگی اندک سرخ رنگ رقیق صاف میباشند وچون کهنه گردد
سرخ وبسیار تیره مائل بسیاهی غلیظ چسپنده وچون بسیار کهنه گردد غلظت چسپندگی آن زیاده میگردد وبرای رفع گرم خوردن چوب عمارت وتخته دروازه وغیر آن
دربنگاله اکثر میمالند او نصاری در رنگ میزی کشتی وجهازات وعمارات وجمل رنگها میمالند وچوب آن درخت بسیار خوردرانسته دارد ودر تازگی چرب که مانند وکیکه
دهن کوده مستعمل میگردد وبکار عمارات بحمر سوختن نمی آید طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن محلل ورام دهنج بفتح دال وبا ونون وجیم
بفارسی دهنه فرنگ نامند ماهیت آن سنگی است سبز آبدار براق که در معدن طلا ونقره ومس وآهن تکون میابد از انجره کبریتیه که صعود مینماید از ان معدن
ودر تخلخل وفرج آن منحبس گشته تکاثف میابد وبطول زمان سنگ منجمد متحجر میگردد وآنرا انجار معدنی مینامند والوان میباشد وبعضی سبز تیره که در هنگام صفا به
هنگام کدورت کدر گردد وگویند فیروزه نیز چنین میباشد وبعضی طاوسی رنگ مائل بسرخی اند که براق وبعضی طاوسی رنگ مائل بسبزی وبعضی مائل بسیاهی
وبهترین همه سبز تیره است وآنرا دهنه فرنگی نامند وبعد از ان بهترین طاوسی مائل بسرخی است وبدترین همه طاوسی مائل بسیاهی معدن آن فرنگ وازانجا می
آورند وانطاکی گفته که از اوس قبرس می آورد وصاحب اختیارات نوشته که معدن آن فرنگ وکرمان وخراسان ودر ولایت فارس وشبانکاره وبهترین سبز آبدار میباشد
دبچه فرنگی است آنرا فرزندی نامند جهت براق نقش مانند جوهر شمشیر میباشد وآن جوهر را تازی فرزند نامند وشیرین وترش میباشد شیرین آن آنست که چون
بسایند وبرانگه ریزند آئینه زنگ برندارد وترش آن بالعکس فرق میان طلائی ونقوئی ومسی وآهنی بدانست که با آب لیمون بر آهن صیقل یافته صفرا زرد با شیشه
بسایند اگر زرد طلائی برآید طلائی است واگر برنگ نقره نقرئی واگر برنگ مس مسی واگر برنگ آهن آهنی وبهترین همه طلائی سبز تیره وزن شیرین آن نسته
مستقل در امراض عین همین نوع است پس نقره وگفته شده که ترش آن در ضعف کیمیا مستعمل است طبیعت در اول چهارم گرم وخشک وبعضی سرد دانسته اند افعال
خواص آن جالی ملطف ودهنه در آن فاد در سموم منسر است بدستی نزاچون با آب لیمون سائیده افیون خورد واگر بیاشامند دفع کند سمیت را دفع نماید در غیر دفع سم بدخورد
خود سم قاتل است به جراحت امعا وگویند معالجه پذیر نیست ونگاه داشتن آن در دهان وفرو بردن آب آن نیز همین اثر دارد در سعوط محکوک آن با آب سداب جهت
رفع صرع بغدین مستور تفوخ آن بامشک سوده سه دفع همین اثر دارد واکتحال آن جهت تقویت باصره وقلع بیاض چشم مجرب خصوص اگر دارند با سفید
هندی اجزا مساوی که نرم سوده و بحجر برخته در چشم کشند واز خواص عجیبه آنست که چون بسائیده در چشم ودات کشند دفع حبس البول آن نماید ضماد آن با
جهت قوبا وسعفه سوداوی در مضرت جمیع اعضا جهت بهق وبرص ورفع اذیت عقرب گزیده نافع دهماسا بفتح دال مهمله وخفا ها وفتح میم والف وسین مهمله
مفتوحه والف دوهامسه بفتح دال وخفا های نونی وفتح میم والف وفتح ها وبا در آخر نیز آمده وگویند اسم هندی شکاعی است وفی التحقیق نمر آنست یا
آن گیاهیست هندی فی الجمله شبیه گیاه شکاعی طبیعت آن سرد وخشک گفته اند افعال وخواص آن جهت درد وجوش دهان وسرفه وضیق النفس
وحیات وتقویت اعضا وتصفیه خون فائده صفرا وتسکین عطش ودر رفع دمامیل وجذام نافع فصل الدال مع الیاء المثناة تحتانیه دلغر دجس
بکسر دال وسکون یاء مثناة تحتانیه وضم خاء ودراء مهمله وسکون او وکسر جیم وسین مهمله وبضم جیم نیز آمده لغت یونانی است بمعنی مضاعف الاحراق ولغو دجاس
ودیر جاس نیز نامند ماهیت آن سه نوع است یکی صد است که از خریره قبرس خواهی سیر برون می آورند وبآفتاب خشک نموده میسوزانند واین نوع اینست
که بعد خشک شدن مانند حجر صلب میگردد ونوعی دیگر دردی خاک مس است که بعد گداختن دابوته میماند وآن در طعم قبض مانند مس است نوع دیگر قشیشا سوخته
واین را یونانی نورطیس نامند ودرآتون حمام تا چند روز آنرا مانند آهک میسوزانند وچون سرخ گردد برمی آورند در رنگ این سفید مانند نقره است وبعضی سنگریزه مس از وزن
آبرورده میسازند وبهترین صنف اول آنست که دران طعم زنجار باشند وزبان بسیار منقبض خشک گرداند وبعد از ان خوبی نوع دوم است وهر سه مستعمل اند طبیعت آن گرم وخشک

ولبسیار مجفف و نوعی نانی مرکب از حرارت ناریه محاله دارصینی بعضه افعال و خواص آن نفوخ و تحلیق جهت اسهال خلق و در ان جهت جرحات خبیثه و قلاع و جوشش
دهان والتحام زخمها و لها منقطع و نفس حمی آن نشر تاکرار غمل بیته جهت قروح خانه و دبر و خوردن گوشت زائد نرم و دیار یکدگر ان موی غلیظ و باموم روغن جهت
تحلیل و بلیه و خشک کردن قروح سر و جرب با سرکه بسایند و برید ن بمالند جهت رنج حکه نافع و خوردن آن مهلک است و یک بر دی یک بکسر دال و سکون یا
مثناة تحتانیه و کاف و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و کاف اسم فارسی است و بلشبیر از برگ موش ملی نامند ماهیت
آن چیزی است مصنوع از ربیع و زنجار و آهک منزبیق است که مجموع را سائیده در رود و یک مغاعف بعنی یکی بر دیگری بعمل می آورند و گفته اند از تراکیب
اطبای فارس است و نسخ داؤد انطاکی گفته از تراکیب نجاشیه است که از برای خلفای عباسی ساخته اند طبیعت آن بسیار حار حاد یابس کال است افعال و
خواص آن وزود آنجه الکه دهان هر عضو که باشد بزودی باصلاح می آورند و بدستور ناصور و قروح ساعیه فاسده را و لحم زائد را بخورد و قطع خون
جراحات و تخفیف رطوبات از هر عضو نماید فطلاء آن با عسل جهت قلع آثار دانه بواسیر موثر و از خوردن آن حالتی شبیه از خوردن اسفیداج و زرنیخ
و زاج عارض میگردد و علاج این نیز مانند علاج انها است و نسخ آن در قرابادین مذکور شد میشود انشاء الله تعالی دیساقوس بکسر دال مهمله و سکون یای مثناة
تحتانیه و کسر نون و فتح سین مهمله و الف و ضم قاف و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی است بمعنی دائم العطش و آنرا خس الکلب جرامعه نیز و مشط الراعی و بلشبیر ازی کاهو
نامند ماهیت آن نوعی از خار است و ساق آن بلند و خار ناک و برگ آن محیط بر ساق آن و شبیه ببرگ کاهو و بر سر بلند می از ساق آن و هر برگ را از دار
مرغوب و بیرون در درون برگ آن برآمدگی ها مانند حبات و خار دار اطراف برگ متصل بساق مجوف و عمیق که آب باران در آن جمع میشود و بر شعبه کبار از شاخ آن
چیزی شبیه بسر خار خار پشت و خار دار و بعد از خشکی سفید میگردد و چون بشکافند در جوف آن کرمهای ریزه سفید شفاف میباشد و قوت آن مدتها باقی میماند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مجفف و با قوت تریاقیه و جالی آشامیدن نقیع مطبوخ آن در آب ده روز متوالی جهت تحلیل سپرز و خلط غلیظ و تفتیح
سده و دفع نزد حمیات کهنه آن مقوی قصبه ریه و محلل خلق و مدر بول و مخرج کرم معده و ضماد نالیل و قروح شهدیه نیز ضماد پخته آنجهت بجش کردن عضو بیک احسان آن لحم بر هر
سوختن نکنند مستعمل و طلای مطبوخ بیخ آن با شراب جهت شقاق مقعده و نواصیر و تنقیه آن بجای تر آن بعد از ریختن بر موضع گزیدگی افعی و غیر آن جهت دفع سمیت
آن نافع و چون قدری از کرم آن را در لته بسته در شیر حل کنند تا تمام آن حل گردد و از آن قدری در شیر دیگر ریزند باعث بسکونی انجماد آن میگردد و چون کرمهای آن و قرآنرا
در پوست حیوانی بسته برگردن یا بر بازو بندند جهت رفع تب ربع موثر دانسته اند مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن تا سه درهم است دیودار بکسر دال و سکون
یای مثناة تحتانیه و واو و فتح دال و الف و رای مهملات اسم فارسی است و بلعزبی شجرة الجن نامند و شاید اسمی مرکب از هندی و فارسی باشد زیرا که دیو بهندی
شی بزرگ عظیم را نامند چه درخت آن بسیار عظیم و بلند میباشد و دار بفارسی بمعنی چوب آنرا بهندی چیر نامند و دار نیز ماهیت آن درختی است بسیار عظیم
و بلند و راست تا پنجاه و شصت ذرع و زیاده هم و نصاری و جهار را نان برای دول جهازات و غرابها و کشتی های بزرگ بقیمت اعلی آنرا میخرند و دول جهاز تا جهات
از چوب آن است بلندی است که در وسط کشتی برای آویختن بادبان نصب میکنند و چوب آن بسیار تند بو و طعم و رایحه روغن آن قریب بجه بازست و انعب کبار زردی آن با شد
و بار درختی قریب به بن برگ آن اندکی عریض و طولانی نازک بر تنسری بعضی اقدر برگ ساذج و کوچکتر از آن و منبت آن اکثر سواحل دریا و ملک فرنگ و از هر جا بکار بنگاله
آمده باز راه شده و در هندوستان شاید در کمین هم با شد طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی آن که دهن آن است در چهارم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن
رادع و محلل قوی اورام بارده و مسکن اوجاع و از الم گزیدن هوام بارده و بعضی ضماد او آشامیدن سائیده خشت آن جهت فالج و لقوه و استرخا و سکته و صرع
و اکثر امراض بارده دماغیه و عصبانیه و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و رادع اسهال بلغمی و فواق ریحی و تحلیل ریاح و نفخ شکم و دفع حمیات بلغیه و بلغم فاسد و
جلوس در طبیخ آنجهت قروح مقعده نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن تا یکدرهم است ضماد آنجهت تحلیل خنازیر و اکثر
اورام بارده نافع است باب نهم در بیان ادویه که حرف اول آنها ذال معجمه است فصل الذال مع الالف ذاقنی لاسکندر
بفتح ذال معجمه و الف و کسر قاف و نون و یا آخر حروف ادت یونانی است بمعنی غاز الاسکندرانی ماهیت آن گیاهی است برگ آن قریب بسنبل عار جبلی

وشبیه ببرگ مورد وازان بزرگتر و مفید طولانی وشاخهای آن بقدر شبری وازساق تا بن برگ آن ثمری نخودی وسبز بدور بیخ آن خوشبو دارد شبیه لود تهند
طعم ونبت آن کوهستان طبیعت آن در دوم گرم وخشک افعال وخواص آن آشامیدن بیخ آن بقدر شش درم باطلاکه نوعی از شراب است جهت ادرار
بول وحیض واخراج مشیمه ودفع تقطیر البول وحبس آن نافع مقدار شربت از بیخ آن تا دو مثقال است داقنی وبداس بکسر دال وسکون یار مثناة تحتانیه ودال والف وسین
مهمله دفافنو بداس بفتح ذال والف وکسر فاف وضم نون وسکون واو وکسر یار مثناة تحتانیه وفتح دال والف وسین مهمله نیز آمده لغت یونانی است
بمعنی قسبیه تعار ماهیت آن قسمی از مازریون عریض الورق است ومغز بی مارد ودر قسام تعلبه مانند ساق آن بقدر ذرعی وشاخهای آن بسیار
باریک ودر نصف اعلای آن بیرون دید وبپوست شاخهای آن قوی دارد وچون بخشند زبان را بگزد وگل آن سفید وثمر آن بعد رسیدن سیاه میگردد ودانه آن
کوچکتر از حب لقار ونبت آن مغرب زمین وارض شام خصوص کوه دلبنا طبیعت آن در آخر سوم گرم وخشک افعال وخواص آن حار ومفتح ومحلل آشامیدن
دو مثقال از برگ آن مسهل قوی بلغم واخلاط غلیظه ورقیق ومدر حیض وبتور آشامیدن بیخ جبه از دانه آن وخاییدن آن جالب بلغم است از دهان ومحمول آن
مدر حیض ستور شربت آن آشامیدن آن محمور نیست زیرا که مقطع ومحرق خلط ومعطش است ومصلح آن نشاسته وکتیرا مقدار شربت از برگ آن تا سه قیراط
واز بیخ وثمر آن تا دو مثقال است فصل الذال مع الباء الموحدة ذباب بضم ذال معجمه وفتح باء موحده والف وبفارسی مگس وترکی سنگین وبهندی
مکهی نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض وتکون آن از فضلات یابد ودر اول تکون سفید رنگ میباشد واکثر از عفونة به سبزی آورده بزرگ وکوچک
میباشد بزرگتر اخر مگس نامند والوان میباشد سیاه وازرق وزرد وبهترین همه سیاه آن بعد ازان ازرق وبدترین همه زرد وآن خالی از سمیتی نیست طبیعت آن در اول
گرم وتر افعال وخواص آن محلل وجاذب منضج ومقوی آشامیدن آن شربتی جهت عسر ولادت مجرب دانسته اند وچون مگس بی سر را بگیرند وسر آن را انداخته بر شعیره
چشم مالند وبدان مداومت نمایند زائل گردانند ومجرب است وچون بر موضع زنبور گزیده بمالند به قوت درجع آنرا تسکین وسمیت آنرا جذب نمایند وضماد
نوع بزرگ یا کوچک آن با زرده بیضه مرغ که نرم لسبانیده جهت تسکین درد چشم وتحلیل گوشت زائد آن ما دام که صلب نگشته باشند ودست مالیدن آن بشیشه بر ثالیل داء
مجرب منهائی جهت تحلیل ورم چشم ومحمد بن احمد گوید که خوردن پخته وخام آنرا هنوز جهت تقویت باصره ودفع جمیع آفات چشم مجرب میدانند وگذاشتن سر مگس سبز
در احلیل باعث انعاظ قوی است وفضله مگس را چون با آب وعسل بنوشند جهت ازاله مغص وقولنج وخناق مجرب یافته اند وبغدادی نوشته که محاکم کرده
از در زمان که تجربه نموده انه انها فضله آنرا که بر سیاه بشهای نشینند جهت ازاله بهق وبرص چون بپاشانند بعد از پرهیز از چیزهای ناموافق ودر آفتاب می نشینند
وبر موضع برص را مکشوف نمایند تا آماسه کنند زائل گرداند وفعل آن ما تنتا طربلال است وچون فضله آن با قرقروط وشکر سرخ ممزوج نموده شیاف سازند ودر
بردارند اطلاق طبیعت آورد ودر دهن آن کرم مگس را در روغن کنجد اندازند وبر درش نمایند در آفتاب هر مرتبه صاف نمایند جهت رویانیدن موی مجرب است وبوی
پیاز وعصل کشند اقسام مگس ها دور شوند از بوی کافور ودر روغن زیتون وزرنیخ وگندش صورت مگسی زنند ودر جائیکه مگس بسیار باشند گذارند مگس از ان مواضع بگریزد
ذبل بر فتح ذال وسکون باء موحده ولام بلغت رومی سلوبان وبفارسی وبهندی نیز کچکره نامند ماهیت آن پوست سلحفاة یعنی سنگ پشت هندی
است وگویند استخوان آنست بغایت سیاه بعض اجزای آن مایل بزردی وبراق وصلب وازان دسته کارد وقلمتراش وپاندان وقلمدان وغیرها میسازند وابلق
زرد وسیاه مایل بسرخی میباشد وشنیده شده که آنرا اسنجو خاص میع هند نرم مانند خمیر میگردد پس ازان بهر شکل آنچه میخواهد میسازند طبیعت آن سرد وخشک
افعال وخواص آن جالی وبغایت قابض آشامیدن محکوک آن مسقط دانه بواسیر وباعسل جهت التحام قصبه ریه ودر لغت ادم وتپ ربع وضماد آنجهت ادرام
وطران وخنازیر واسقاط دانه بواسیر وطلای سوخته آن با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق کعب وشقاق رحم که از ولادت بهم رسد وشقاق وخروج آن نافع
ودخنه آن مانع سیلان رحم ومسقط جنین وجهت تسهیل ولادت مفید جگر ومصلح آن سیب مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن استخوان تغار گفته اند چون شانه سازند
وموی بدان شانه کنند بالخاصیت جهت دفع تخاله بن مو وبعد قمل وریختن موی موثر است ونیز گفته چراغ آنرا چوب صلیبی که آدمی را در آن زخلق کشیده باشند
در قدری از خاک قبر مقتول بخور کنند در منع سحر ونقص مجرب دانسته اند وبه دستور جهت اصلاح عصافیر مشر است فصل الذال مع الراء ذراریح بفتح ذال معجمه

و و را مهمله و الف در اوسط و اول و دوم مکسوره و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بترکی الاکاننات و بدیلمی از ساس و باصفهانی ازسین نامند ماهیت آن حیوانی است دو نوع میباشد بزرگ و کوچک بزرگ آن بقدر زنبور کوچک آن از مگس بزرگتر و پهن بدبو بر نباتات تازه نشیند و در انتها لحوان میباشد بهترین آن بزرگ طولانی آنست که در گندم تکون یابد و رو مائل بسیاهی و سرخی و با خطوط طولی زرد که بعرض در بدن باشند و آنچه سبز و سرخ ورنگ دو منقط بسیاهی باشد بدان و بسیار رو فساد الغیر مستعمل و مفرح آدمی را بگذرد بی اختیار از و بول جاری شود طبیعت آن در آخر سوم گرم و در دوم خشک و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن بسیار نند و تعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله و مقطع و مفتح و آشامیدن محرق آن از اقبع سبز و نفخ و تعفن جراحات و بول الحیض و نیز آشامیدن محرق آن با مرق گوشت گاو و یا با روغن زیتون جهة رفع خوف سگ دیوانه گزیده و بهترین ادویه است و گویند قطعهای خون منجمد با بول بشارب آن قطع میگردد و دوام را قعوره آنست که سنگهای بسیار کوچک در جوف صاحب آن متکون میگردد و این دوا آنها را با درار دفع میکند و در اخراج سنگ گرده و مثانه نیز موثر است و مستور احراق آن در مقدار ذکر یافت و اگر دو پاره چه بهیده به بخار سرکه جوشان بدارند تا بمیرد و حکم احراق دارد و باعث تلطیف آن میشود و استعمال آن مجرب ترکیبات بخصوص تاخته و ضماد آن با سرکه جهة داء الثعلب و بهق و برص و ناخن و تحلیل اورام بلغمیه با قیروطی جهة قلع ناخن فاسد و رویانیدن ناخن صحیح با سرکه جهة جرب و تقشر جلد و بهق و برص و قوبا و گزیدن عقرب و دفع ثآلیل و قمل و رفع داء با جدری و نمش و چون ساییده و با آب آنرا انداخته در سایه خشک نمایند و در روغن بنفشه بسایند پس در روغن زیتون بجوشانند تا غلیظ شود و قطور آنچه مفصل سامعه در گوش و طلای آن جهة رویانیدن مو در داء الثعلب الحیه مفرح مفید باید که چشم را محفوظ دارند که در آن داخل نشود و بوی آن نوع سیاه منقط بسرخ آنرا گرفته در روغن اندازند و مدت چهل روز در آفتاب گذارند جهة قلع فوط که مقدار کچلی است موثر است هر چند پس از آن تنقیه باد و طلای محرق آن با خردل جهة انبات شعر با قیروطی جهة باخن اظفار مقدار شربت آن یک عدد سوخته آن گفته اند سطوح و زیاده کننده است بدرد و تقرح مثانه و معقص بول الدم و احتباس آن و غشی و حمی و دوا اختلاط و ورم مقعدت و تدارک آن لعاب بذر قطونا و معالجه آن قی نمودن بآب شبت مطبوخ در روغن گاو و آب گرم و بخور بروغن کنجد و احتقان به کشکاب و شیر مطبوخ با روغن گل و روغن تخم کتان و آشامیدن شیر تازه دوشیده و آب تنهای حرف و آشامیدن آب برگ خرفه تازه با کره و بان بارده و فالوده و آلینه و چکانیدن روغن گل و سفیده بیضه مرغ و را علیل گفته اند برد یا آن تریاق آنست و بعضی بالعکس گفته اند و اجب الاصل است

ذره بضم ذال معجمه و فتح را مهمله و تا ء دار بهندی است و بهندی جوار نامند ماهیت آن حبی است سفید و شیرین و از دین ترگتر و در خوشه بدرگی براز دانه آن بقدر یکتا است و کمتر و یا در آن دو شبیه بمنگو و نباتات خند روش بهترین آن سفید بزرگ دانه نشگ شیرین آنست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قوی الغذا و قلیل از دخن و مجفف و حابس و در جمیع افعال مانند خند روس مصلح ملطف آن روغنها و شیرینیها و ضماد آن سرد و مجفف و رادع و همچنین جمیع اجزای گیاه آن ذرق بو حنیفه گوید بلغت تازی نباتی را گویند که شبیه یکینه تا و هم نباتات الخلاف که تخم آن در آن باشد و در تر و تازگی آنرا بخورند و چون خشک گردد بخورند و بیخ آن البنگل پیاز و رنگ آن سیاه آنرا جدا کنند بعد آن سفید مانند پیاز باشد و طعم آن شیرین و بر آب بعضی آنرا اخند قوقا گفته اند

فصل الذال مع النون

ذنب الخیل بفتح ذال معجمه و نون و باء موحده و الف و لام و فتح خاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام در تمام مشهور بذنب القرس است ماهیت آن دو نوع میباشد یکی نوع نباتی است که در قرب آبها روئیده نیها بسیار سیده و شاخهای آن مجوف بسیار دائل بسرخی با خشو و پر گره و گرهها آن بهم متصل و برگ آن باریک شبیه بدم اسب و برگ آن خرزر شجار مجاور خود می پیچیده و تا بالای درختها میرسد و از آن آویخته میشود و شبیه بدم اسب و بیخ آن خشبی صلب بی گل و ثمر میباشد و بعضی گویند گل آن ابیض سفیدی و کبودی و قوت آن مدتها باقی میماند و نوع دیگر آنکه اطراف آن کوتاه تر از اطراف نوع اول و از آن سفید تر و ابو حنیفه گفته لحیة التیس است و در زمین عرب بسیار و عصاره آن را رمعد آن منجمد و خشک نشده را آنرا ابرزین دیگر نکنند و در کتاب حشائش آورده که آنرا کرس کوهی نامند طبیعت آنها در اول دوم سرد و در آخر خشک افعال و خواص آن قابض و قاطع نزف الدم و نفث الدم و زنان و جهة سرفه مزمن و امراض سینه و عسر النفس حار و استسقاء و اورام حاره جگر و اقسام اسهالات حاره هنگامیکه تب بسیار باشد و ذریعه و جراحت مثانه و کثرت شرب آب جهة التیام فتق و التیام روده مقطوع موثر شرب با حقیقه و ضماد آن جهة التیام جراحات عظیمه عصب مقطوع و قیله امعاء و ورم مقعده و الا

و سعوط عصارهٔ آن بجهت رفع رعاف نافع مقدار شربت آن یکدرم و مولد سودا مصلح آن شکر و روغن بادام بدل آن انجبار و صاحب اختیارات گفته که نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال آن مرخی اعصاب و مصلح آن بنفشه و ضماد نوع دوم آن با سرکه جراحات خبیثه و اورام متعفنه و کبد و استسقا مفید است ذنب الخروف بفتح خا معجمه و ضم را و سکون واو و فا ماهیت آن گیاهیست بیخ آن باریک و شلغمهای آن سفید مجوف و برگ آن هم در شبیه ببرگ رامن و گل آن زرد و شبیه بگل ... و تخم آن باریک و طعم جمیع اجزای آن با تلخی و تندی با اندک لزوجت و در شام خصوصا بیت المقدس اکثر الوجود طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک گفته اند در آخر دوم گرم و خشک است و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن اشامیدن آن مفتح و محلل ریاح و رافع خون و رافع سپرز و دافع اذیت گزنده و کلب و بدستور ضماد آن بر موضع گزیده آن و قطور عصارهٔ برگ آن و برگ آن بدستور ضماد سائیده بجهت رفع بیاض چشم مجرب دانسته اند ذنب السبع بفتح سین مهمله و ضم با موحده و عین مهمله ماهیت آن گیاهیست ساق آن بقدر دو ذرع و اسفل آن مثلث و آن مستدیر فاده با نوعی از ابهم و برگ شبیه ببرگ گاوزبان مزغب از آن کوچکتر و مائل بسفیدی و اطراف آن خاردار و در سر ساق آن چیزی مستدیر مزغب و بنفش رنگ و جسمی در وسط آن رسته مانند ابریشم و قوت آن تا سه سال باقی طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و با رطوبت لزجه و قوت قابضه و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن بجهت رفع اورام بعد از نضج جهت التیام جراحات و تسکین درد مفاصل چون بیخ تازه آن را بجز آنند و رطوبتیکه از آن برآید بر عضو مولم بمالند تسکین درد در حال دهد و بجهت استحکام استخوان شکسته شربا بقدر یک مثقال و ضماد آن نیز نافع و طلای عصارهٔ آن بجهت استرخای اجفان و تعلیق آن بجهت تسکین درد و عضا مفید المضار مصلح آن ... مقدار شربت آن یک مثقال است ذنب العقرب بفتح عین مهمله و سکون قاف و فتح را مهمله و با موحده ماهیت آن نزد جالینوس صالح و بعضی گویند گرگیاهیست شبیه بدنبالهٔ عقرب و در رنگ و نبات آن کم و برگ آن ریزه و منبت آن بلاد مصر و شیر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بجهت سم عقرب و سایر سموم بارده حیوانی نافع ذنب القط باصطلاح اهل شام گیاهیست برگ آن شبیه ببرگ بلوط و گل آن زرد و بیخ آن ... و ظاهر آن سیاه و باطن آن برنگ خون معروف نزد یونانیان بخیرد و سوعالی است و آن اسم حیوانیست افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت گزیدن تمامی حشرات نافع است ذنب الفار لسان الحمل است از جهت مشابهت خوشهٔ آن بدنبالهٔ موش فصل الذال مع الهاء ذهب بفتح ذال معجمه و ها و با موحده بترکی عثمانی آلتون و بعربی تبر و بفارسی زر و طلا و بترکی التون و قزل و بهندی سونا و گنج نیز نامند ماهیت آن اشرف فلزاتی است که در معدن از زیبق و گبریت معتدلی صافی متکون میشود طبیعت آن معتدل بگرمی با رطوبت غریزی افعال و خواص آن ملطف و مفرح و مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی و ذکر و فهم را تیز گرداند و جهت امراض قلب و دماغ و کبد و معده و حراره و طحال و گرده و مثانه و باه و امراض صفراوی و سوداوی مانند خفقان و سواس و توحش و وهم و غم و حزن و جنون و دوار و صرع و ضعف معده و کبد و یرقان سپرز و انواع بواسیر و ضعف گرده و مثانه و باه نافع و بدن را فربه میسازد و جهت جذام تنهائی و یا با ادویه مناسبه ... و محلول آن با مروارید که در آب اترج حل کرده باشند جهت اکثر امراض مذکوره و زهره و سهال و موی جذام مجرب دانسته اند و محلول طلا با نوشادر جهت اخراج سم مجرب و ساختن میل سرمه بجهت تقویت بصر و منع رمد و اکتحال آن بجهت غلظت اجفان و سیاهی و غشاوه و کشیدن آن در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و سنون آن بجهت درد دندان و امساک آن در دهان جهت رفع بخر و بد بوئی دهان و ذرور آن بجهت رفع بلغم و آشامیدن آب طلا جهت تقویت حرارت غریزی و قلب و معده و رفع اسهال نافع و طلای محلول آن بجهت فالج و تحلیل ورم و داء الثعلب و داء الحیه و عرق النسا و بهق و برص بدستور روغن آن ... جهت تقویت کبد و اکثر امراض انگشتری آن بجهت و حبس دم الصبیان مفاصل و تعلیق خالص آن بر گردن اطفال جهت رفع فزع ایشان مجرب دانسته اند و نیشادر این خاصیت را بخصوص بدانه حجری آنکه بقدر دانه خردلی و در نهایت صلابت میباشد و در معدن طلا متکون میباشد دانسته دلت بطلا دیدن آن معین سرور در رفع هموم و تقویت دل و مضحک است و چون گوش را با سوزن طلا سوراخ کنند بزودی التیام پذیر گردد و گویند مضر مثانه و آلات بول و مصلح آن عسل و مشک و عسل ... نوشادر ملوط و اکثر ... مضر ... و چون طلا را سحق نمایند بنحوی که غیر آن هیچ جسمی داخل آن نگردد خصوصا ادویه ... تناول نمایند صحت و طول عمر و دافع جمیع امراض سوداوی است و در طب ... مقدار شربت آن یک قیراط تا دو قیراط که ... اطفال ...

زردو سنجن آبند و فربه و قوی لعاب دهن شیر و شجاع و از ام الصبیان ایمن گردند اگر زرد بر پا بازبندند و در شکار دلیر تر گردد و چون زبان آن شکل بلبله ساخته در خواب
وبیداری صاحب توحش مزمن خفقان و خیالات سوداوی در دهان نگاه دارد در رفع جمیع اعلال دیگر و فصل الذال مع الیاء ذئب بکسر ذال معجمه و سکون
همزه و بار موحده بفارسی گرگ و بترکی خورد و بهندی بهندار و ببربریه بلغتی یک و بلغتی دیگر بهداری هریه نیز نامند ماهیت آن حیوانیست معروف جری نفس
و ندا آن متخمل یعنی بعضی و در بعضی می نشیند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کبد آن جهت امراض کبد بغایت نافع و چون بپیندد و بسیار نقدار
یکدانگ آن را با آب اگر حمی باشد و اگر نباشد با شراب بیاشامند جهت استسقاء و نبهای بارده و با سکنجبین جهت یرقان و با آب کرفس جهت سپرز نافع و خفافت مشروب افعال
آنست و مقدار شربت آن یکدانگ و زهره آن بمقدار یکدانگ با عسل و با طلا جهت تب ربع کهنه مزمن و قولنج و استسقاء و مقدار یک نخود آن با مطبوخ جهت
تقویت باه و بغیر و بدستور طلای آن در عنابه جهت رفع تشنج و صرع و کزاز و تشنج عصب خصیتها که از سردی باشد و کلاه آن طلاء و ضماد آن جهت بهق و برص با ادویه
مناسبه جهت تقشیر جلد و داء الثعلب و درد مفاصل گویند چون زهره آنرا السطوخ کرده مجامعت نمایند دیگری بر آن زن قادر نگردد و حمول آن مانع آبستنی
پشم خشک کرده آن بقدر یکدانگ با شیر تازه دوشیده جهت تب ربع و امراض مشش بغایت مفید و پیه آن جهت داء الثعلب و داء الحیه و ورم مزمن و طلای آن بمقدار یکمثقال
با شیر تازه دوشیده جهت منع صرع و طلای گداخته آن در آب برگ و روغن زیت بر بدن جهت همه علل ظاهری و باطنی حادث از سردی مفید و بخور موی آن جهت گریختن هوام
دفع کند و آنانی بلعو شفا و جهت تحلیل اورام و کبد آن جهت علتهای جگر مفید و ضماد استخوان ساق محرق آن که با ذکر آن سوخته باشند جهت بد اسیر و نیز هر در خواص
آورده که گرگ گیاه نخورد مگر وقتیکه رنجور گردد مانند سگ و گربه و همه حیوانات غضب شدید آن از غضب و غضب بغیر روباه و دیگر گرگ که استخوان آن بالای آن عرق دربلاست
پیچیده در پوست کشند و چون دم آنرا در چراگاه دبیا ویزند تا دام که آن آویخته باشد هر چند که گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و در بول و خون آن قاطع پیچیده
در پوست کشیده و چون دم آنرا در چراگاه بیاویزند تا دام که آن آویخته باشد هر چند گاو گرسنه باشد اصلا در آن داخل نگردد و در بول و خون آن قاطع
و حمل از نهان شیر زن جمع او چون خصیه از تر بریان کنند و بخورند قوت باه بیفزاید و چون خصیه راست آنرا بکوبند و با نبید بریان کنند و لعوق آن دو نخود درد
شهوت او بزایل گردد و ارسطو فرموده که یکمثقال از خشک آن با آب تره تیزک جهت درد سینه و پهلو و با صفر جهت درد تهیگاه بسیار نافع و اگر زن بر بول آن
کند هرگز آبستن نگردد و زبل یعنی سرگین آن بسیار گرم و محلل قوی و بهترین آنست که گرگ استخوان خورده باشد و علامت آن بسیار سفید است که با خشو باشد آشامیدن
یکمثقال آن با آب گرم و با شراب مفید و بدستور با فلفل و نمک جهت قولنج سریع الاثر حتی تعلیق آن بر ران جهت قولنج خصوصا بر پشمینه که از پشم گوسفندی که آنرا گرگ دریده باشد
ها گر بعوض پشم در پوست ابل بندند نیز همین اثر دارد و اگر پوست پسته بجای مغز آن گذارند و سر آن را البته آن گوشته قرار دهند و در شکم بیاویزند نیز نافع است و اگر
انبوبه از نقره که در گوشه داشته باشد مقدار باقلائی از آن کنند و بیاویزند نیز موثر است و بدستور پیچیده آن در پوست بزی که گرگ آنرا دریده باشد بر خاصره
صاحب قولنج و غرغره آن با عسل جهت خناق بلغمی و بدستور زبل در خشک استخوان خورده آن و بخور آن باعث جمعیت موش در آن موضع و تعلیق لعب آن بر زانو
جهت منع وجع رکبتین و جهت حرکات و باز نماندن از رفتار بسیار و گویند چون سر آنرا در خوابگاه گوسفند آن دفن کنند گوسفندان آن از خوف هلاک
شوند در صورتیکه از تنفر دیگر از انجا گریزی نداشته باشد و چون در برج کبوتر آن گذارند مار و سایر موذیات داخل آن نگردند و چون دم سلاسل آن دفن کنند
دیگر سیل از آن ممر جاری نگردد و چون صداق نامه زنان را بر پوست گوسفندی که گرگ گرفته باشد بنویسند هرگز مابین زن و شوهر الفت نباشد
چون دندان پیش آنرا در پوست پیچیده در منزل دفن کنند باعث تفرقه اهل منزل گردد و بر پوست آن خوابیده قولنج را زائل کند و گویند تا گرگ دیوانه نشود
آدمی نمیخورد و چون بوی خون بشنود یا آدمی خون آلوده باشد و بوی آن را بشنود نگذارد او را تا بدرد و هر چند آن آدمی قوی و زره و آدر و سلاح بسیار پوشیده
باشد **باب دهم در بیان ادویه که حرف اول آنها را مهمله است فصل الراء مع الالف** راتیانج بفتح راء و الف و کسر
تاء مثناة فوقانیه و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم و راتیج و راتیانج درخت و در شنبه نیز نامند ماهیت آن صمغ صنوبری است
و سه نوع میباشد یکی آنکه سائل باشد و منجمد نگردد و آنرا زفت رطب نوع دوم آنکه منجمد باشد یعنی مانند صمغ دیگر بعد بر آمدن از تنه درخت خود بخود بدون طبخ منجمد

و منعقد گردد و سوم آنکه با آتش آنرا طبخ دهند تا منجمد و منعقد گردد و این را فلقونیا و بشیرازی زنگباری نامند و بهترین رازیانج آنست که زنگار او سفید زرد باشد و بوی صنوبر از او برآید طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و بعضی در چهارم گفته اند و عیسی در سوم و در اول خشک گفته و نوع آتش دیده آن گرم تر از آتش نادیده آن افعال و خواص آن آشامیدن نیم مثقال آن با زرده تخم مرغ که نیم پخته باشد و همچنین با آب طبیخ سبوس گندم جهت قروح امعا و ربو و جهت رطوبت شش و منفعت آن جهت نفث رطوبی و جذب فضول و ماء الشعیر آن مانند ستبناگو روز اول یک درم و روز دوم دو درم روز سوم سه درم جهت نفث و ربو و قرحه شش عجیب الاثر است و چون خرقه را بدان آلوده با آفتاب خشک کرده ضماد زکام بارد و حمی ربع دادو نزلا یابد در ساعت تسکین یابد و ضماد آن جهت التیام جراحت و ازاله حکه و جرب و خشونت جلد و با گلنار جهت فتق رانها و نواصیر و با تخم کتان با لسوته جهت رفع ثالیل آویخته در مقعده که اطبا از علاج آن بازمانده باشند و جهت شقاق قدمین و بواسیر مجرب جهت کجی ناخن موثر و چون بکجز و از آن زهره یک ربع سرخ و سرکه یک ربع بپزند تا بنصف برسد جز و اجزا سوده بر آتش گداخته او رقرص سازند هر قرص نیم مثقال و عند الحاجت یک قرص را بخور کنند با آتش ملایم و دود آنرا با انبوبه بگیرند هر روز سه مرتبه عجیب النفع است برای نفث و قرحه ریه و دق و بلغم و آتش مطبوخ آن در اصلاح موی زرد است و مو بر در تیغ و پاننده گوشت است و در الوان صلب و مبیج ادرام است در ابدان نعم و چون آنرا بالصف آن زهره بیج و فلفل با روغن بادام طبخ آن در اصلاح موی زرد و مو بر در تیغ و پاننده گوشت است و در الوان صلب آدرام است در ابدان نعم و چون آنرا بانصف آن زهره بیج فلفل با روغن بادام دهنده مانند مرهم سازند جهت اسقاط دانه بواسیر مجرب لیکن با الم بسیار است تدارک آن نمایند بسفیده تخم مرغ سفید بخورند تیز تازه نمایند مصلحش آن موم روغن با آب حی العالم بدل آن علک البطم در فنه و گویند بدل آن زینت کنه رازقی بفتح را و مهمله و الف و کسر زای معجمه و قاف و یا گویند نوعی از سنبل است آدهل را بل برازنیز نامند و این اقرب بصواب است رازیانج بفتح رای مهمله و کسر زای معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و فتح نون و جیم معرب رازیانه فارسی است و نیز بکار بادیان و برو بمعبار و بهندی سونف بفتح سین مهمله و دال ان بزبان نیز نامند ماهیت آن بزلیست معروف از دو نوع میباشد بستانی و بری بستانی را مار تون و بری را قوماتون گویند بهترین آن بستانی آنست طبیعت بستانی آن در اول سوم گرم و در آخر اول خشک و بقراط گرم در دوم و خشک در اول دانسته تخم آن گرم تر از برگ آن و بیخ آن قوی تر از سایر اجزا آن افعال و خواص مجموع آن منفتح سدد مجاری سینه و کبد و طحال و گرده و مثانه و مسکن اوجاع آنها که از برودت باشند و مقوی باصره و معده و محلل ریاح و اخلاط غلیظه و مولد شیر و زیاده کننده آن خصوصا تازه آن مدر بول و حیض و تریاق سموم حیوانی و مجفف و مقوی باه و قوت باصره و آشامیدن طبیخ تخم آن جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان مجرب با شیرسیاه و شاهتره جهت سرفه و ربو و عسر نفس با ادویه مسهله بنهایت نیز جهت تحلیل ریاح غلیظه در معده و پهلو و تهیگاه و قرح و رفع رطوبات رقیقه و غلیظه چسبنده بمعده و غثیان و منع بلغم خام مخصوص و برقت قوت با دیگر ایصال آنها با طراف بدن و قیام و سیلان و رفع مزمن مقعد و زیره با شیر جهت رفع اسهال و تقویت معده با عسل و با سکنجبین جهت تپهای کهنه مفید و با آب سرد در هنگام سکون غثیان تپهای بلغمی و منفتح آن با شربت ها و غیر آن جهت گزیدگی جانوران سمی چون و رنبور و مانند آنها و آشامیدن یک درم آن بطریق سفوف جهت دفع حرقت معده و ادرار بلغم و جامعه نفخ با خراج آن از امکان خود و باد را مول و خوردن آن با گلقند و شربت جهت تقویت معده و رفع رطوبات و بلاغم آن و با تیر آن تقویت خصوص اندک گرم نموده و مالیدن سفوف آن و شکم اطفال جهت رفع نفخ و درد آن مفید و از حضرت آدم علیه الصلوة و السلام منقول است که چون هر سال در اول تحویل آفتاب به برج حمل تا وقت تحویل در برج سرطان هر روز یک درم تخم رازیانه را با هم وزن آن شکر سفوف نموده تناول نمایند و در آن انسان از امراض عارض نگردد و عصاره برگ تازه آن جهت حدت بصر و بعضی در هنگام تری و تازگی نزد آتش و مید چون آن زا منطبخ تیز برآید آنرا جمع نمایند برای چشم و عمل آن ابلغ است از عصاره آنکه آب آنرا گرفته خشک نموده در چشم کشند و نهایت دیا با دو منیه بسته چون آن تازه از برآتش گذارند تا دو سه جوش مجوز و کف آنرا با عسل بپزند و در چشم کشند جهت منع نزول آب و تقویت بینائی نافع و چون عصاره برگ تازه آنرا با زهره فلیواج و رشته کرده سه هفته در آفتاب نهاده و بیزند اکتحال آن نافع نزول آب و رفع ضعف باصره و انتشارات و طلای بیخ آن با عسل جهت گزیدن سگ دیوانه نافع و صمغ آن در افعال مانند عصاره آنست و جهت تقویت باصره و نزول آب و عشی نزد و حرارت آن و تفتیت حصاة نافع مضر محرور بن مصلح آن صندل و سکنجبین و بطی الهضم و مرخی معده مقدار شربت یک مثقال و دو مثقال نیز و از بیخ آن در مطبوخات در مثقال تا سه

مثقال بدل آن تخم کرفس است رازیانه بری شاخهای آن عریضتر از بستانی و شبیه برزیانه بیخ آن کوچکتر و بسیار خوشبو و تخم آن نیز
در آخر سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بجهت تقطیر البول و تنقیه رحم و فرزح از جرب و اسهال مزمن و رفع احتباس
مزمن و یرقان و آشامیدن طبیخ آن با شراب جهت رفع سمیت گزیدگی حیوانات سمی و ضماد آن بجهت گزیدن سگ دیوانه نافع است
دانرا از بحبیل شامی و بیونانی انیون و بلغت اندلس جناج و کلموخ نیز نامند ماهیت آن نیز ضماد آن بجهت و گزیدن تند
برگ آن عریض و دراز برگ قلومس و دراز تر مشتر از آن انبوه و از ساق آن دیده بر زرد یکدیگر و گل آن مانند
وطعم آن اندک تند و منابت آن کوهستانی و مواضع سنگلاخ و قد لبستان بیخ آنرا بری آورند و بیخ آن مستعمل است و قوت آن تا دو سال باقی میماند
بیخ آن زرد و کسیر از گشت خنصره بالای آن قوی تر از پائینی نسبت و بعضی گویند بیخ سوسن کوهی است و صاحب اختیارات بدیعی گفته که دو نوع میباشد
بستانی آن زرد و خوشبو است و دوم بری دیگر آن شبیه برگ فیلجوش و بیخ آنرا بترکی اندرخواسند و بستانی تازه گرم
مجهول الماهیت است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن
مقوی قلب و فم معده و هاضمه و بادشکن و مانع مالیخولیا و مراقی و توحش و خوف و حزن حادث از مشارکت معده و مفتح سده جگر و سپرز و محلل ریاح و نفخ
بارده کبد و مفاصل و ظهر و مدر عرق و ادرار حیض از امراض بارده رطبه جهت تقطیر البول و در خراش و کشودن حیض آشامیدن مطبوخ آن و ضماد آن نافع و مطبوخ
آن با شراب جهت شقیقه و امراض بارده رطبه دماغیه و تحلیل و دوام آن بلوق یکدرم آن با عسل جهت ربو و عسر النفس و تنقیه سینه از بلغم و رطوبت و آشامیدن مطبوخ آن
شراب جهت سموم هوام و سائر سموم بارده و قطور آن در گوش جهت دوی و طنین و بخور آن بردن آنجهت انداختن کرم و برحم جهت کشودن حیض و ضماد مطبوخ آن
در شراب جهت سنبله و صرع و امراض بلغمی و عرق النسا و سائر اوجاع بارده و ضماد مطبوخ برگ آن مانند مطبوخ بیخ آنست و از منافع ضماد برگ آن بجهت
اورام مفید و مضر بجرم مصدوع و اکثار آن مضر و محرق منی و قاطع باه مصلح آن سرکه و رب و مضر یکسان آثار ترش و خیره و بنفشه و مقدار شربت آن تا دو درم بدل
آن بوزن آن ایرسا و با قسط شیرین و گویند چون بکوبد و دانه آنرا بلع نمایند رفع سرعت انزال نماید و بخور آن بجهت تقویت دندان و رفع کرم آن و طلای آن
رخسار با عسل جهت رفع آثار جلد موثر و شراب راسن که معروف بشراب ملکه است با عقلوجا لینوس جمیع افعال آن بهتر از اصل آنست و در باب راسن
معجون آن در قرابادین مذکور شد و گویند چون راسن زرد رنگ که شاخهای و برگ آن بسیار بر روی زمین و برگ آن انبوه و طولانی و بیخ آن کوچک و تند و رنگ
تلخی و منبت آن جاهای نمناک و سواحل دریا میباشد بیاشامند جهت رفع الم گزیدن هوام و تسکین درد آن بغایت موثر است گفته اند چون بر کان تیز انبسار
آب دهند بجهت آنکه بر سد بزودی آنرا هلاک میگرداند آبکت بفتح اول و الف و فتح میم و کاف لغت یونانی است ماهیت آن آن زلوبیای کبود و از تراکیب
جالینوس است و آن قرصی است که در قدیم از عصاره ریح میساخته اند و در زمان آن زمان از دو شراب ترشیب و هندی و بهترین آن است که بگیرند بکجز نازه و نیم
پوست انار سائیده سه روز در آب بخیسانند و بجوشانند و بر هم زنند تا مانند خمیر شود و پس ربع جزو از زاج و انند آن صمغ محلول بکجز و نیم دو ساعت
و با عسل اضافه نموده طبیخ دهند و اقراص سازند و اگر بوزن آن پوست انار ترش بسیار نارس اضافه کنند بعد از آن است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته
اند افعال و خواص آن ملطف و قابض و مجفف و مقوی معده و کبد و امعاء و مسکن حرارت و مانع مواد با عضاء و جهت حبس اسهال صفراوی و جرب و نزف الدم و ذرب
و سعر و درد سینه و ضعف جگر و تجفیف قروح نیز با خصوصا با ماء الآس و ضماد آن بر شکم جهت و تسکین کرب و بثلاء آن مقوی جلد و مسترخی و دافع ورم حار و ورم مقعده و
بر و زن آن انقرس و حار و سق و دافع عفونت و بخار فاسد خامه و شعر قاتل اسبی و مسنون آن مقوی لثه و قاطع خون و مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن
سنگ مصر شانه مصلح الغسل آن در قرابادین نیز نسخ آن مذکور شد راوند بفتح اول و واو سکون نون و دال مهمله و ریوند بیا و تحتانیه بجای الف و کسر
آده بفارسی نیز بدین اسم مشهور است و بیخ جگری نیز نامند ماهیت آن بیخ ریباس است که در وهمی که در آنها و ختن و تبت و ترکستان و خراسان و بعضی
بیرون اکثر و هامان هروی که بعدان نواح میباشند و آنرا ابعشا مند بیخ آنرا بری و رند و بیگ یه و کیلیه و بعضی ل بیخ بادیکت اوست و زنگی ظاهر و از آن

باطراف و زمین رفته چون دهسته زرع دیگر بکار و ند بر سر آن لشتها گرهها بشکل شلغم بزرگ و کوچک بر می آید بنابر آن بدست بر آورده هر یک را بریده دو قطعه یا سه قطعه زیاده که سوراخ کرده برای سهولت بار بر دارند و آنکه بزودی خوب خشک گردد و گرم نزند فاسد نشود و در گردن حیوانات می آویزند لهذا اکثر قطعهای آن سوراخ دار میباشد و بهترین همه خطائی چینی و تبتی آنست که قطعهای آن بزرگ شبیه بسم اسب و رنگ آن سرخ مائل به تیرگی و زردی و تند بو و سنگین مستوی الاجزا و جوهر آن بی صلابت و رخاوت باشد و چون بخایند بدشواری نرم گردد و لزج باشد و چون ممضوغ آنرا بر انگشت و یا بر عضو دیگر و یا بر پارچه بمالند زرد گرداند و چون بشکنند رضیع کسر آن زرد اندک مائل به تیرگی باشد و این مستعمل اطباست و قوت آن تا یکسال باقی میماند پس ضعیف میگردد و امیران حافظ قوت آنست که با آن نگاه دارند و آنچه بر خلاف این و صاف باشد زبون و غیر مستعمل گفته اند آنچه مشهور بر نجی آنست از جهت زرّیست که سیاه است نه از جهت آنست که نبت آن برنج ست و این مشابه آنست در اکثر افعال و مخالف آنست در شناخت و خفت و رنگ و بهترین آنست که صلب سنگین و موضع قطع آن سیاه و تند شاخ باشد و دیر کوبیده و خائیده شود و آنچه سرد و تیرگی و فارسی است نه از آن جهت ست که نبت آن در آنجا باشد از آنجهت ست که بدان بلاد آورند و از آن بلاد بجای دیگر نقل مینمایند و این در میان هر دو صنف ست در صفات مذکوره و اندلسی بهتر آن هر دو بسیار زرد و بهترین آن آنست که موضع قطع آن نیز بسیار زرد و کرم ناخورده باشد و یکصنف دیگر است از ختائی آورند راوند شامی نامند و آن عروق خشن مولانی انعاطف انگشتی و تیره از آن نیز و صاحب الغیر کاهد الاول موضع کسر آن الیس و ظاهر آن زرد آمیخته بتیر رنگ میباشد و این مشهور براوند دوا است برای آنکه بیاطر و آنرا در امراض کبد دواب مستعمل دارند و عصاره صنعت اول که بطبیخ ترتیب دهند تا غلیظ گردد بهتر است از آنکه بکوبند و بیفشارند و بسیار طبیخ دهند تا منجمد گردد و تازه آن تا یکسال نیکوست و کهنه آن زرد و منفر طبیعت آن مرکب القوی است و در اول دوم گرم و خشک و میرد بالعرض بسبب تحلیل و بار طوبت فضلیه لهذا بر ودت آنرا کرم میخورد افعال و خواص آن قابض و جالی و منضج و مقطع و باد زهر سموم بارده خصوص عقرب و مسهل اخلاط غلیظه و رقیقه و خام بعضی مدر بول و حیض و مقوی قوت جاذبه کبد و مفتح سده آن و طحال و امعا و محلل ریاح و نفخ گرده و مثانه و رحم و مسکن اوجاع آنها و جهت خفقان بارد و رفع برودت معده و کبد و سرفه و مرض نبود سل و قرحه ریه و امعا و الذاع استسقا و یرقان سده و رفع اسهال سده و ماسار یقا و استطلاق و مقیئه امعا و حشا تحلیل نفخ و ریاح آن و اورام بارده و احشا و تخمه و مغص و بواسیر و نواسیر و تپ ربع و چون از آن حبی زنند که نرم شود با لعاب به دانه نیمه ساخته زیر زبان نگاه دارند و آب آنرا فرو برند جهت سرفه کهنه بارد و رطب نیز قلاع و دهان بارد ربت اال اینها نافع و با هلیله کابلی و غاریقون و صبر که حبوب ساخته فرو برند جهت تنقیه دماغ و انواع صداع بارد و صفراوی و شقیقه و فالج و درد و ارد کزاز و توحش و جنون و نزلات بارده و دوی و طنین و حدت از نزلات و بار اسن جهت امراض صدر مانند سرفه و ضیق النفس و بهر و ربو با شراب نبیذ جهت فواق و فسخ عضل و عصب و رض و دستی آن از صدمه و سقطه و به دستور با انیسون با آب گرم جهت فواق و ازدیاد ترش دمه و دتبی گاه و دق و مغص و یا با بونه و خفافیت و سنبل هندی و یا با باره الاصول و یا با باره کشوث بحسب شدت و ضعف قوت مرض جهت استسقا و سکنجبین خصوص نزد رمی یا اصولی نیز به حسب اقتضای حال جهت تفتیح سده و صلابت طحال و تفتیت حصاة و تحلیل ریاح و رفع حبس البول و مقدار یک مثقال تا دو درم آن با شیر تخم خربزه و شیره خیار خشک جهت رفع حبس البول که بدوای دیگر نشود و دیگر دو مجرب و با ادویه مضعفه قوت مسهله و منعشه قوت قابضه آن مانند گل سرخ و گلنار و طراثیث و صمغ عربی بریان جهت دو استطلاق یا معده و کبد و رفع خناد و فساد و اطعمه و تخمه و بدستور با سنبل هندی و با جاو شیر و مطبوخ زبیب و بسفایج و قوت بنفسج قطعی و بلغمی و با آب سیاه دشان و فطور یون جهت عرق النسا و تنهای بلغمی و ضعف مفاصل و درد جانب آن و با زرنک و صندل جهت ورم باطنی و تقویت آن و رهن و دهن آن قطعه آن آب از زاد و بر دن جهت نفث الدم و سده و ورم سینه در لعوق بهتر سعود و جهت دراقی و بافه و نزلیه نافع و ضماد آن با سرکه جهت رفع کلف و قوبا و آثار ضربه و بالعالبات جهت ورم حار مزمن و بدستور با آرد جو و تخم خبازی و با خطمی و با وابض جهت استحکام استخوان بدر رفته و طلای آن جهت ضربه و سقطه و تحلیل اورام بارده و تسکین اوجاع غیر حاره و سموم بارده خصوصا عقرب و بین الثنین جهت رفع خوف قلبی ذرور آنجهت بخفیت فروح رطبه مفید مضر قلب مصلح آن صمغ عربی و گویند مضر برحم الطفال و ضعفاست مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم و بدل آن در ازنس معده و جگر بگوزن و نیم آن گل سرخ و نیم آن سنبل ست و مرکبات آن از حبوب و سفوف و سکنجبین و شراب رای ترس معجون آن و قرابادین گر یافت رای بیل تنفیح را مهمله

٣٠٥

والف و دو بای مثناة تحتانیه و بیان هر دو با موحده مکسوره و لام در آخر ماهیت آن گل نباتی است هندی و بعربی عباس بیل و موتیه و موگره و هم در شکل نبات شبیه بهم اند در ممالک هند و بنگاله و دکهن بار بهم میرسد و خوشبوست و از ان نند یاسمین بر ترتیب میدهند که کنجد مقشر را در گل آن پرورده بعد یکه کنجد را بر خ و معطر گردانند روغن آن روغن میگیرند و عطر از نوع موتیه نیز مرتبت از براه صندلی میخانند و گیاه آن تا بدو درخ و زیاده نیز و شاخهای آن انبوه منعطف بعض بر روی زمین پر گره و اکثر از بیخ روئیده و برگ آن اندک تارک املس متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز رنگ و گل آن سفید و خوشبو خصوص در بیت دار سے بیل اندک طولانی و مضاعفت و موتیه شبیه بدانه مروارید بزرگی و تضعیف این یا نه سه چهار مرتبه و موگره از هر دو بزرگتر و برگ آن نیز تر و ضخیم تر و تضعیف این زیاده و لیکن لطافت بوی این هر دو زیاده است و گویند هر سه یک نوع اند و بحسب قوت و ضعف زمین و تربیت و عدم ترتیب مختلف میگردند و ترتیب آن آنست که جائیکه خواهند بنشانند درخت و یا اقلیم آنرا باید که خاک آنرا خوب تصفیه نمایند و با آنکه خالص باشد و بعد از غرس همیشه آب بدهند باشند قبل از موسم گل آن مثلاً در بنگاله که بودن آفتاب به برج ثور است در اواخر و اوایل حوت شاخهای بلند آنرا قطع نمایند و سر شاخهای آنرا بقدر کاه بشعله اندک بسوزانند و اطراف بوته آنرا بقدر یک شبر خالی نمایند و ریشهای باریک آنرا خصوص از موگره دور نمایند و روز دیگر در آن آب بسیار بریزند و خاک بالای آن کنند و هر روز آب میداده باشند گلهای بزرگ خوشبو بار آورد و هر سالی این عمل را تازه نمایند و آبیل و موتیه بیگر و در بدون ترتیب میدهند آبیل بیک گلهای آن بسیار کوچک و کم بو میشود و میگویند که اگر شاخهای آبیل یا موتیه را بکره بخوابانند و اگر هر دو طرف آنرا بسپرند بریشه قطع نمایند که شاخهای تازه از زمین آن بر آید بار برود و شاخها از درخت روئیده بیخ گردد و در چند نوع موگره میشود و گویند رای بیل یاسمین مضاعف است و گویند گل رای نیز عبارت از بیت است طبیعت آن گرم و تر و بعضی نیز گفته اند افعال و خواص آنجهت دفع صفرا و تسکین حرارت دل و خفقان و جنون نافع و بوئیدن آن مفرح و مقوی دل و دماغ و در عزم آن قریب لتقیح مر و روغن یاسمین است که بهندی چنبلی نامند و گرم تر از آن دانسته اند فصل الراء مع الباء الموحدة ربیثا بفتح را و کسر بای موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح ثای مثلثه و الف ماهیت آن نوعی ماهی کوچکی است که از هر طرف سر موئی و رند و در گرم سیر از ماهیانه مساز یدونر ماهی و شبه مو تو نیز نامند و خشک آن نیز اهل آنجا میخورند طبیعت آن گرم تر از ابیان آنست افعال و خواص آن مهیج باه و مصلح حال معده و مصلح آن تخم کاهوست فصل الراء مع التاء المثناة الفوقانیه رتم بفتح را و تاء مثناة فوقانیه و میم لغت عربی است ماهیت آن نباتیست دو نوع میباشد سیاه و سفید سیاه آنرا شاخهای زیاده بر درختی و بی برگ و صلب مانند ریسمان بر اشجار آویخته و پیچیده میباشد و گل آن زرد و ثمر آن مانند لوبیا و دانه آن بشکل عدس و سفید آنرا ثمر و گل و شاخ نیز مانند سیاه آن لاکن رنگ شاخها آن سفید و گل آن کوچکتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جاذب محلل با قوت قابضه و تنند دو درم از ثمر آن مقی قوی و آشامیدن آن بجهت اقسام کرم و اخراج جنین مرده و قتل زنده آن و ادرار نمودن بول بقوه و حقنه بعصاره آن بجهت اسهال خون و عرق النسا نافع و خوردن مضرت معده و دانه آن سه روز نیز در دل سبب اسهال و منع بر و ر دل مضر معده و مصلح آن سکنجبین معده ار شربت آن یک مثقال است رتیلا بضم اول و فتح ثای مثناة فوقانیه و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی بخور رگ و لاوخایه گزک و تیرکی پای و بهندی مکرّی و لبیار بزرگ بد بکرط و آنکه پایهای دراز دارد دیگر انا مند و بزرگ آنرا تا بقه کنجک دیده اند و ترا آو از یا مند آواز گنجشک زرد و در عرب وا ماهیت آن حیوانی ست شبیه بعنکبوت و زرد رنگ شکم آن بزرگ سریع الحرکت دو دست و پای آن کوتاه و تسلیم میباشد و از قتاله بارده است گزیدن و خوردن عضو از ان قتال است افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر موضع گزیده آن جذب سم آن میکند و اطبای بعضی بستن زنده آنرا بر بازوی صاحب تپ دوری جهت رفع آن مجرب دانسته است و ترکان را عقیده آنست که چون مسوع آن و طرف طلا و آن نظر کند رفع اذیت آن میشود و در نوع بدترین آن نهاکه مصری بزرگ شبیه بدبالیست که اطراف چراغ پرواز میکند و رم بهم میرسد و رفع آن و گاه سرخ میگیرد و گاه تیره و سبز و هر یک از انواع آنرا عرض خاص است مثلاً از سرخ آن اندک نمی و خارشی و در دو سکین یا بد و از سیاه آن جمیع شدید و رعشه و سر د بدن و از سفید آن و جع کمی و خارش و اختلاف بطن و رتیلا یکه بر پشت آن خطوط برلق است خدر و استرخای بدن و از زرد و اغبر آنکه چون را ده گزیدن کند اندک رطوبتی از دهن آن بر آید و جع بسیار و رعشه قوی و ذوق د بر آمدگی

شکم عارض گردد و احیانا هلاک گرداند و عوارض نواح و بیماران قریب بدانها است علاج همه اینها بعد مکیدن موضع لسع و جذب سم بقوت فرو بردن عضو در آب گرم و نطول با آب نمک و دفن کردن در ریگ و خاکستر گرم کرده و ضماد نمودن بر موضع لسع بسیر و نمک یا بخاکستر چوب انجیر و آهک و قلی و با آب گرم سرشته و خوردن نقد نبیذ و تخم کرفس بطریق سفوف و خوردن وارنجمشت و تریاق مخصوص جوز تیلا است فصل الراء مع الجیم رجل الغراب بکسر را و سکون جیم و لام و ضم غین معجمه و راء مهمله و الف و باء موحده و آنرا رجل الزاغ نیز گویند و بپهلوی پای کلاغ کلاغ پا و بترکی غازه باغی و بفرنگی کرو کسپن نامند ماهیت آن گویند نبات اطریلال است و اکثری تصریح نموده اند که غیر آن است و در نواح بیت المقدس بسیار و آن گیاهی است بقدر شبری و نیم نبات منبسط بر روی زمین برگ آن بسیار سبز و مائل بسیاهی مانند برگ شاه بستانی و هر برگ مشقوق بدو شق و بر آن سه برگ باریک و شاخی بلند تر از هر دو طرف شبیه بچنگال غراب شعبهای آن متفرق و هر آن مانند و اندک قبض و شیرینی مانند طعم زردک و بیخ آن در رفته در زمین و مستدیر الشکل و گره دار و همه و در ظاهر آن مائل بزردی و ساییده آن بسیار سفید [illegible] طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سده ظاهر و مسکن ریاح و محلل و جهت رفع قولنج و مغص و درد کمر و پشت و مفاصل اسهال مزمن [illegible] نافع و آشامیدن مربعه مطبوخ آن یا [illegible] العرق یعنی بیخ بزرگ برغاثا مانند جهت وجع صلب و پهلو و درد رگ و اوجاع سائر اعضا و اعیا و اسهال [illegible] عصاره آن که باتش بقوام آورده باشند بدین قسم که مجموع آنرا از برگ و شاخ و بیخ کنده و با آب شسته تا خاک و گل و غبار آن برطرف گردد پس در هاون سنگی کوفته با دسته چوبی آب آنرا افشرده باز بکوبند و تمام آب آنرا بگیرند و در پاتیل کرده با آتش ملائم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و ثلث بماند و در جامهای شیشه یا ظروف کشاده کرده در آفتاب گذارند و هر روز با قاشق مسی بر هم زنند تا منجمد گردد [illegible] اقراص ساخته [illegible] در آفتاب نهند تا خشک گردد و عند الحاجة قدر ضرورت گرفته با آب حل کرده بر مفاصل بمالند و اگر وجع و ضربان شدید بسیار باشد [illegible] تسکین دهد [illegible] فصل الراء مع الخاء المعجمة رخبین بفتح را و سکون خا و کسر با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و نون [illegible] ماهیت آن گویند ماهیت که بطبخ غلیظ گردانند [illegible] طبیعت آن غیر معتدل است [illegible] طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا [illegible] ان شاء الله تعالی مذکور میشود رخمه بفتح را و خا و میم و ها لغت عربیست بفارسی مرداز [illegible] ماهیت آن [illegible] در کوهستان و بیابانها میباشد و از مرم بسیار [illegible] تخم [illegible] در رخانه البسیار میباشد [illegible] طبیعت [illegible] در دوم گرم و در اول خشک و در سوم [illegible] افعال و خواص آن گویند تخم بهترین اجزای آن است اگر هفت عدد آنرا بدین طریق بخورند [illegible] هفت هفته هفت عدد خورده شود جهت رفع جذام مفید [illegible] قاطع نزف الدم [illegible] جهت [illegible] روغن بنفشه در گوش [illegible] مخالف جهت سقیقه و با روغن زیتون [illegible] موافق جهت تحلیل ریاح و رفع [illegible] جهت تحلیل ریاح دماغ [illegible] اکتحال آن با آب جهت رفع بیاض [illegible] جهت ازاله گرمی [illegible] جهت اسقاط جنین [illegible] گزیدگی عقرب [illegible] تخم آن نیز [illegible] اکتحال آن در چشم [illegible] گزیده شده نافع و گوشت خشک خام آن با خردل بخورند تا هفت مرتبه جهت حل انعقاد [illegible] جهت تسهیل ولادت نیز [illegible] جهت [illegible] ولادت [illegible] رفع جنون مجرب [illegible] آنرا چون خشک کرده [illegible] قطع [illegible]

و صندل سازند و دوای آن بامر که جهت قوباه و خنزیر از پوست اندرون گنگلا آن را چون خشک نموده سائیده را بشیر ابیاشامند جهت رفع جمیع سموم دهن سمی آن دو درم بار و غنها جهت درد سر نافع از ازطالیس منقول است که چون رغمه را حقه کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهرا شود و دهن به انجمنت مزمن جدام مجرب است در خمه روی المزاج و موحم و معطش محرق اخلاط است **فصل الرابع الدال المهملة** رودنتی بضم را و کسر دال مهمله و فتح واو و سکون نون و کسر تای مثناة فوقانی و یا در دونتی به دو واو اول ساکن دوم مفتوح نیز شنیده شده ماهیت آن گیاهی است هندی عظیم النفع جلیل القدر شبیه به گیاه نخود و در شکل و برگ آن از آن کوچکتر و پشت برگ آن بطرف آسمان و روی آن بطرف زمین گویا از آن آب همیشه تراوش میکند و بیرون قطره در بتد و بر همیشه نمناک و سیاه رنگ و سیاه رنگ میباشد مانند آنکه بر روغن چراغ چرب کرده باشند داز این جهت آن را ددنتی نامند و برگ آن خوش طعم و مائل بشوری و در اطراف درخت آن مورچه بسیار میباشد و منبت آن موضع آفتاب رو و شوره زار و تر بت دریا و بعضی گویند از این جهت آن را دودنتی یعنی در آفتاب روئیده و گریه کننده خوانند و بعضی گویند جهت آنکه در نمکزار میروید و دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر یک ذرع و شاخهای آن بقدر ارتفاع چهار پنج انگشت از زمین رسته و مائل بر زمین پهن شده قریب یک و نیم انگشت از زمین مرتفع میباشد و کوچک آن بقدر یک شبر یا نیم شبر و همان هیئت و بهتر و مستعمل کوچک آنست و در صوبه الهآباد و هزار گره و در دیره دانپور و دور و زیر آباد و سه گروهی شاهجهان آباد و متصل نعار نمکسار ان و در دکهن نیز بهم میرسد طبیعت آن گرم و تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن گویند که چون هنگام بودن قمر در منزل نثره که برج سرطان است و جمعی آن را اکسیر نجم نامند که در روز یکشنبه اتفاق افتد گیاه آنچه مکیه سایه بر آن فتد از بیخ و بار و برگ از زمین بر کنند و بیخ شب زیر آسمان نجم نمایند پس در سایه خشک کرده نگاه دارند و سوده هر روز یک درم آن را با نبات و عسل هموزن آن بخورند تقویت عظیم بخشد و بدن فربه و اشتهای طعام در دا ضمه را قوت در و باه زیاده گرداند و هیچ ضرر ندارد و اگر با آب درخت موز که بهندی کیله نامند لیست دیگر نسبت نمایند و یا با عرق قندی تند پس با هموزن آن نبات سفید با عسل گداد بریان کنند و قدری دانه هیل بوا و قرنفل و مشک و کافور سوده بر آن بپاشند و معجون سازند و هر روز سه درم آن را با شیر تازه دوشیده بخورند تقویت باه عظیم بخشد و نیز گویند که اگر آنرا تازه آنرا بر طلق محلول بزنند که هر دو در روغن مساوی باشند و هر روز قدری از آن بخورند آثار عجیبه مشاهده نمایند و چون چهل روز متوالی بقدر دو درم سفوف آن را با هموزن آن نبات برفی که حمل نگیرد بخورانند حامله شود و چون از سفوف برگ آن یک سیر و از ترپهله که عبارات از هلیله و بلیله و آمله است نیم سیر و کنه دار فلفل و زنجبیل بهت هر یک ربع سیر و بوزن مجموع که یک سیر و نیم و ربع سیر است شکر سفید درهم نموده هر روز مقدار یک کف دست آن را بخورند و بالای آن یک پیاله شیر تازه دوشیده که تخمینا نیم آثار باشد بیاشامند و از ترشی و بادی پرهیز نمایند جمیع وجاع اعضا را برطرف سازد و تقویت بخشد و آشامیدن سفوف برگ آن بتنهائی و غذا آن را گرم و چرب خوردن نافع بسیار دارد و اگر هر دو شیر طلا و نقره بور در اوقات دیگر گیاه آن را اخذ نمایند و در سایه خشک کرده سفوف سازند و بخورند و نیز منفعت دارد و گویند چون یک توله قلعی را گداخته چهار بوته تر و تازه آن را مالیده بر آن بریزند آن را نقره سازد **فصل الرابع السین المهملة** رساطون شرابیست که از خمر و عسل و ادویه حارة ترتیب دهند و بهتر از شراب ارسطو است و در امزجه بارده نافع و در قرابادین مذکور شد رساح سنگی است شبیه بحجر خفیف دوم در قریب بقوه سرطان جهت جلای بصر و دد نافعست رسمیلیوس بیونانی اسم شده است که آنرا دخان الغضر نامند و بهندی بومان گویند رسکپور بفتح را و سکون سین و فتح کاف و ضم بای عجمی و سکون واو و رای مهمله لغت هندیست ماهیت آن شجرف سفید و از رسایات حکمای هند است و از مجربات ایشان طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن برای جذام و بخیه و جرب خبیث که آنرا آتشک گویند و جوشش سر که آنرا انار فارسینا مند و از برای سعفه خبیثه که آنرا کجلی گویند و از برای اقسام قروح کلیه و مثانه و مجاری بول که مزمن گردیده باشد و از برای ریشهای کهنه و ناصور و لقوه و از برای احتباس روسنگ گرده و مثانه و از برای سرعت انزال و ضعف باه باعسل تنها دل نمایند مقدار شربت از یک برنج تا دو برنج و صنعت آن سیماب یک ارمنی زاج سفید در نسخه دیگر بجای زاج سفید زاج اخضر هندی که آنرا بهندی بیله تهوتهه گویند داخل است و در نسخه اول بهتر است و نمک سنگ هر یک تولچه مجموعه را با آب صلایه کرده قرص سازند بعد از خشک شدن در کاسه سفالین لعابدار که درته آن نمک کرده باشند بگذارند و کاسه دیگر مثل آنکه بجای گل حکمت کاسه تنبیر خود را بنشانند و به استوار گویند اندوده با شد و بر بالای آن بگذارند و بعد در ابطن حکمت مطین کنند و شبانه روز بر بالا و اطراف آن پا چکه دستی یعنی سرگین صحرائی چیده آتش دهند و بعد از آنکه سرد شود ته کوره هر یخته ظرف و اطراف آنچه نیده باشد بر آورند که رسکپور آنست و از برای قوت باه شبانه روز آتش هند دیگر نسخه دیگر طریق صنعت آن حب و دستور استعمال آن در قرابادین کبیر مذکور است

فصل الراء مع الصاد المهمله رصاص بفتح راء و صاد و الف و صاد مهمله اسم قلعی و اسرب است و از مطلق آن مراد رصاص ابیض است که قلعی باشد و بفارسی ارزیر و بهندی رانگا و بکشمیری نواج کاف عجمی و رصاص سفید و رصاص اسود اسرب که بفارسی و بهندی سیسه نامند مراد است و بعربی رصاص زلصرفان نیز نامند ماهیت آن معروف است و تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر و از همه فلزات پست ترین فلزات است و بعضی بالفتح و طبیعت آن در سوم سرد و در دوم تر و بعضی بالجوهر حار از برودت افعال و خواص آن نشانیدن آن کشته و اکتحال آن جهت قطع حمرت چشم و سیلان فضول و جهت التهاب طلای سائیده آن با آب کشنیز تازه و آب برگ کاهو و آب بارتنگ و آب غوره و حی العالم و عنب الثعلب و مثال آنها هر یک تنهائی و با جمیع دو یا سه با هم یا روغن گل جهت حبس و سرطان متقرح و در و رم متعدده و جرب و بواسیر و جراحت پستان و ورم و تقیب و دیگر قروح و اورام حاره و منع ریختن مواد با عضا و با شراب جهت درد عصب و دو ورم مرکبه نافع و بستن صفحه بر زیر ناف و نعوظ عصب و ا لتوای آن و بر کمر جهت تسکین شهوت جماع و چون بر زمین چرکین کشند و نگاه دارند تا رنگ دارد و آن روغن گرفته را بر آهنی که بمالند هر گز زنگ نگیرد و پوشیدن انگشتری آن بالخاصیت موجب جرأت بدن و برو رجعت و مرار و چون آن را طوق نمایند با خدشه حفظ آن است از ریختن میل آن را چون در گوش سیکه در آن مس ریخته باشند کنند برآورد و رصاص الاسود بعربی آنکه بفارسی و بهندی سیسه نامند ماهیت آن معروف و در فلزات دیگر ان دفدر از رصاص ابیض زبون تر و از سوخته آن اسرب و اسفیداج حاصل میگردد و چون در زمین نمناک دفن نمایند منتفخ و بر آمده گردد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن در اوجاع و طلای سائیده آن با روغن گل و عصارات مذکوره در رصاص ابیض در خواص مانند رصاص ابیض است و ضماد آن با روغن گل و آب بارتنگ و آب کشنیز جهت سرطان متقرح و تحلیل اورام حاره و قروح و اوجاع مفاصل نافع و چون آن را بر کف دست بمالند که سیاهی آن بر کف دست بمالند و آن را با آب یا غیر آن از عصارات مناسبه طلا و بشویند و بمانند و بر سوزش چشم طلا کنند و در حال ساکن گرداند مجرب است و چون آن را بشویند بحدی که سیاهی آن زائل گردد و از اکتحال آن جهت قروح خبیثه بهتر از ابار است و درد آن جهت اندمال جراحات و اکتحال جهت قروح بر چشم و بیاض نیز و طلای آن نافع و بستن صفحه او جهت ثقل آن بر کمر جهت منع احتلام و بستن صفحه آن بر تهیگاه جهت خنازیر و التوای عصب و جهت تحلیل اورام و در فع آنها مؤثر گویند چون انسان جوان در کمال صحت و اعتدال مزاج و شدت قوت جماع از الفاظ صفحه سربی بوزن ده درم و پانزده درم بسازند و در ساعت زحل بر کمر بندند تا چهار ماه زیر و زبر لسته باشد شهوت جماع او باطل و زائل گردد و نسبت برودت و شدت قوت حسی که دارد و پنجاه درم آن را چون زیر بالین کسی دفن نمایند و ادمان نمایند خوابهای پریشان بینند و هفت درم آن را چنبیچه نموده در کوزه آب ندیده گذاشته و وقتیکه زحل در غربت باشد در میان و خشت دفن کنند منع جمع مغفار و شیخ نماید و آشامیدن کشته است بجهت بیماری باشد و فرو بردن گلوله آن بالخاصیت رافع درد سیده می کند و مجرب الصحه اند

فصل الراء مع الطاء المهمله رطب بضم راء مهمله و فتح طاء مهمله بار موج است ماهیت آن خرمای نارسیده است آن بخرما مانند نسبت بسبز نازه است بخشک آن طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن ادمان خوردن آن مغز را بیشتر و محرک باه و مغوی گرده و دیگر دفع طبع و سائر خواص آن در تمر مذکور شده و مضر دندان و چشم و حنجره و صوات کشار خوردن آن مصدع و مصلح آن کاهو و سکنجبین است رطب بضم و سکون طاء و فتح با و نیز بفارسی اسپست تازه و تر کی یونجه چنانکه بزبان قسمت گویند طبیعت آن در آخر اول گرم و تر و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مکثر لبن مهیج نفاخ و مدت خوردن با شکر و مسمن و مبعد و جون صالح و ضماد کوبیده آن با آن محلل ورم بارد و با سرکه محلل ورم حاره و تخم آن قوی تر مفید و تخم آن قوی تر از سائر اجزا و قابض و مولد منی و نیز مسمن و بعضی خصوصاً چون در حمام و بعد از آن تناول نمایند و جهت خشونت سینه و سرفه نافع و قوت آن تا پنجسال باقی است مقدار شربت آن از یک درم تا پنج درم و روغن تخم آنکه دو روغنی که از آن می سوزند بعنوان ترتیب هند جهت تقویه و عشقه و شیر یافته و نافع و خشک آن قابض و گل آن ضعیف تر از تخم آن است مداومت و دخان آن جهت تقویه نافع

فصل الراء مع العین المهمله رعاد بضم را و فتح عین و تشدید آن و الف و دال مهمله ماهیت آن نوعی از ماهی است بعضی کوتاه و پشت آن بین و مائل بسیاهی و شکم آن بسیار سفید که چون در دست گیرند و یا در دام افتد گویند دست صیاد میلرزد و دو نیز ارتعاش بهم میرساند و مترجم صیدنه ابوریحان گفته چون گوشت آن را بر عضو گذارند بحر سازد و حس آن را کم کند و لهذا در صرع مفید است و در بحر اخضر قدم بیابند میشود و آنچه بتحقیق پیوسته آنست که چندان عرض نیست طول آن تا یکذرع و نیم است و چون زنده است بدان نشسته ماهی که اخفیا و قمه درو در است زره و ما لیکه گرفته باشد باید ...

بحالت اصلی رجوع مینمایند و در بحر مغرب و سویس بعضی مواکت تنگ حوالی انکلان و در بحر جنوبی عربی عرض جدید نیز بهم میرسد لیکن قلیل الوجود طبیعت آن سرد در دوم
و خشک افعال و خواص آن بستن آن بر سر جهت رفع صرع و صداع مفید مرده آنرا این خاصیت نیست و بهتر بستن یا گذاشتن آن بر مقعد و برگشته
مصلح آن و بر سر گذاشتن عرق بین پوست آن را زایل در وسر مزمن و شقیقه و دوار بغایت مجرب گفته اند و پیه و گوشت آن شهوت پیر را اعاده نماید و
قاطع بلغم و رافع یرقان و سپرز و قاطع خون همه اعضاست و پخته آن جهت سل و مطبوخ آن در روغن زیتون که مهرا شده باشد جهت وجع مفاصل و کزاز و نقرس
و طلای آن جهت تحریک باه موثر و انطاکی گفته که در بلاد اندلس ماهی شبیه بزاد دیدم که مردم آنجا آنرا میگفتند بغایت مخدر و خوردن آنرا کشنده یافتم در ساعت
رعی الابل بفتح را و سکون عین و یای مثناة تحتانیه و الف و لام و کسر الف و با موحده و لام و آنرا سخالی و در مغرب راغول کحل و بسر یار زنا دیلا نامند ماهیت
آن گیاهی است بقدر نبات زردک و برگ آن شبیه برگ سخت سعتر و از آن باریکتر و درشت نزد ساق آن پر شعبه و چتر آن شبیه چتر شبت و گل آن سفید
و ریزه و تخم آن شبیه تخم شبت و در وسط آن تنگاف دار بجلاء و قطر بلال با اندک شیرینی و بیخ بسطبر انگشتی و بقدر رشته سفید و شیرین خام آنرا اهل بستور
ساق تازه آنرا میخورند و رعی الابل از آنجهت نامند که چون شتر و حیوانات دیگر از آن بندار جز انجاینده سم هیچ حیوانی با دشنان ضرر نرسانند و چون بگزد دهرز
و رعو و یابند در صحرا بگردند و گیاه آنرا پیدا کنند و بخورند امان یابند و بغیت آن بسیار بنهاد و در تازگی آنرا میخورند و لیقو رید و میس گفته ساق آن شبیه
بساق کندر و شاخهای آن انبوه و بسیار درهم و برگ آن به درازی دو هشت و از شاخها مانند فر لطه چیزی آویخته چنانچه از درخت رابنج آویزان میباشند و بیخ
نبات آن بعرض دو انگشت و بطول سه انگشت است طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک گویند در سوم گرم و خشک است افعال و خواص آن ملطف
و مفتح سده و محلل اخلاط بارده و ریاح و مقاوم سموم حیوانی و خائیدن آن جهت تسکین درد دندان و رفع عسر النفس و ضماد آن با سرکه جهت اورام بارده و طبیخ آن سیاه کننده
موی و چون با حنا بشویند و بر موی مالند آنرا طویل گرداند و لیکن و سفید سازد و تخم آن با شراب یا بدون آن آشامیدن جهت گزیدن هوام و سیلان رحم
و بواسیر نافع مضر احشاء و اعصاب مصلح آن رب و سنبل الطیب مقدار شربت از برگ و تخم آن تا دو درم رعی الحمار ماهیت آن خار است شبیه با آورد و نبات آن
شبیه برائحه حرف و بیخ آن تند و تخم آن شبیه بخردل سیاه و با خشونت است و خار را چون در غذا بپزند و فقی بهم رسد از خوردن آن فصحت مباید طبیعت آن در سوم گرم و خشک و لعاب
مدر و جذاب خوردن بیخ آن مورث رعاف مفرط و بتو بعد تخم آن در ربع و درم آنجهت طحال و هید ل جمیع اجزای آنجهت اختلاط عقل و جنون و عسر النفس دوم سام نافع مقدار
شربت آن تا نیم درم باز شد تا اسهال مسقط قوت مصلح آن شقایق است رعی الحمام بهوای فارسی اریون یا یعنی حمامی یا یعنی ملل الحمامه و از الفارسی کاو دشتک
و دشتک نامند ماهیت آن گیاهیست طول آن زیاده از یک شبر و برگ آن تدانه دار و مایل بسفیدی و از میان دو بیده ساق آن منحصر بیکی و بیخ آن بقدر شیرینی و سرخ
مایل بسیاهی تخم آن شبیه بکرسنه و طعم آن تند و کبوتر این گیاه را دوست میدارد و بخواهش میچرد و انطاکی نوشته که برگ آن مایل بسیاهی است و بعضی بیخ آنرا مستعمل
دارند مانند قهوه و در مصر بسیار است و سابق الحمام نامند حکیم میر محمد مومن حسینی تحفه نوشته که نام قیصر اعبارت از السنت دهنت آن کنار آبها در آید در باده سید طبیعت
آن در دوم گرم و خشک و در اول گرم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مجفف قوی با برودت و قوت قابضه و آشامیدن آن جهت القوه و اورام خیص و ضماد
برگ آن جهت التیام جراحات تازه و قروح خبیثه و ساعیه و بار و عنگل و بیتنه تازه جهت ادمال زخم و با سرکه جهت حمره و نمله جهت التیام قروح عمیقه مفید مضر گرده مصلح آن
کثیر المقدار شربت آن در دوم بدل آن قوة الصباغ است فصل الرا مع القاف رقعه بفتح عین مهمله و با عربی شامل جمع ادویه است که خوردن
آنجهت جبر کسر عظیم مفید و مصلح آن باشد ماهیت آن بیخی است صلب زرد رنگ و سرخ رنگ نیز گفته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و
خواص آن دو مثقال آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت ضربه و سقطه و ریزه شدن استخوان نافع چون سه روز متوالی بنوشند رقعه یمانی بفتح را و سکون
قاف و عین مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و آنرا ارقاع نیز نامند ماهیت آن گویند درختی است بقدر درخت گردگان و برگ
آن مانند برگ چنار و ثمر آن شبیه بانجیر و بقدر انار و دانه ثمر آن مانند انجیر و با شیرینی و ماکول است و انطاکی نوشته که در مصر مشهور بانجیر آدمی است و آنرا
انجیر هندی نیز نامند و درخت آن در اطراف صنعاء یمن و در مصر نیز بهم میرسد لیکن بخوبی آن نیست و درخت آن بلند میشود و برگ آن بسیار غلیظ و خشن و مشرف و پهن مانند

برگ انجیر و حال آنکه مثل آن نیست و ثمر آن شاخهای آن بر می‌آید و مدور و بزرگ میشوند تا بقدر خیار کوچکی و اندرون آن دانه مانند تخم انجیر و لیکن بسیار کم شیرینی
و لعاب آن مانند انجیر است و برگ آنرا چون در زمین دفن کنند سبز میگردد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که از این ظاهر میگردد که انجیر بغدادی باشد و در لاز و گرم
سیرات و دریا زندران موجود است و مترجم صیدنه ابوریحان صیدنه ابوریحان و صاحب اختیارات بدیعی نوشته اند بخور البقی مانند امامبری شگافته و مثلث شکل و سرخی
مائل و نبیت آن همین از اینجا با خطر امبر منظر طبیعت آن در دوم گرم خشک افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفث الدم و زخم و جالی قعبریه و هقوه و رطوبات لزجه
معده و تقی و شستن آن جهت قوبا و آثار و تحلیل اورام بارده و سقوط دانه بواسیر طلا و ساثر اجزا آن جهت نفث و خنازیر و کثرت نیل و طبیخ آن مقی بلغم و اخلاط غلیظ لعوق آن جهت
التیام جراحات مفید مقدار شربت از تخم و ریشه آن سه درم مضر معده مصلح آن کتیرا است و گویند طریق استعمال آن نست که با مطبوخ تخم مرق و عولج و شبث حل کنند
بیاشامند و قی بلیغ آورد

فصل الراء مع المیم

رماد بفتح راء و سیم و الف و دال مهمله خاکستر و بهندی راکه نامند ماهیت آن معروف است که عبارت از سوخته اجسام است و از هر جسمی که باشد منسوب بدانست مانند رماد عقرب و سرطان و کرم و امثال اینها و بیشتر اطلاق بر واختنا میخانند طبیعت آن خشک و مخفف
مائل بحرارت و آن مرکب از جزء بارد ارضی کثیف بسیار و جزء دودی و نمکی و ناری لطیف اندک است که از شستن جزء دخانی جای آن زایل میگردد و بجز ارضی باردن باقی
بماند و کیفیت رماد هر چیز تابع اصل آن است در حرارت و برودت و حدت مانند رماد نوره که حاد است و رماد شجر مین که جالی است و رماد بلوط که قابض است و رماد کرم
کیا قوت محرقه است و منفعت رماد عقرب از آن ذکر یافته و همچنین خاکستر چوب تاک تعضی سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند و بهترین آن است که از چوب درخت سال
خورده باشد و آتش چوب تا مدتی میماند تا چند ماه گفته اند خصوص کهنه کوهی و صحرائی آن افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه جهت بقیه و خوره و تحلیل
اورام و گزیدگی جانوران سمی و سگ دیوانه و آشامیدن آن مقدار یکدرم جهت قروح و جروح گرده و تفتیت حصاة مفید و چون با نطرون و سرکه و گوشت مذکور است
عصبه بهم رسد ضماد نمایند زایل سازد و با زیت با پیه کهنه و غسل جهت شیخ و عضل و استرخای مفاصل و تقعد اعصاب نافع مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یکدرم و رماد
یعنی خاکستری بهترین آن نخلی است طبیعت آن مانند گرم است مفتح سدد و التیام دهنده قروح و قلع آثار مضر ریه و مصلح آن کتیرا با قند مقدار شربت آن
یکدانگ رماد بلوط یعنی خاکستر چوب بلوط قابض و حابس نزف الدم جمیع اعضا و مسکن اورام و مانع اکله و رافع قرحه و قضیب خصوصاً ساده مرا و قروح و تعقد حجر
تجربه برند و سه و زهر جمیع تا شفا دو و ورم آنرا با شراب سیب بیاشامند جهت رفع بلت و رطوبت معده مفید رماد و ورع یعنی خاکستر کدو خاکستر تخم موص
در قطران و زفت جهت قرحه و قضیب و مقعده مجربست رماد و در بیرون جالی و منفعت جهت روشنائی چشم مفید رماد عش خطاطیف یعنی خاکستر آشیانه پرستوک بهترین
آن آنست که آشیانه در موضع بسیار هوا ساخته باشد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن جهت رفع شواری دن نافع و گویند مضر
مصلح آن سکنجبین است ادویه الحراق آن آنست که در کوزه کنند و گل حکمت بگیرند و در تنور گرم گذارند و بعد از یک ساعت بر آورند و سائیده بکار برند رماد و سرطان و غیره در
سرطان مذکور شد رماد و تین باقلا یعنی خاکستر کاه باقلا و هنگام تر بی ضماد آن و درکی آن در حمام جهت ازاله جرب و سعفه و وجع رمان بضم راء و فتح میم و الف و نون
بفارسی انار نامند و بهندی نیز ماهیت آن انواع میباشد بری و بستانی و بهترین آن بستانی شیرین بیدانه است که املسی نامند لطیف تر از سائر اقسام و بهترین
آن رسیده بزرگ دانه است و آب آن است طبیعت آن مطلق آن بارد و رطب برودت آن از درجه دوم نگذشته و رطوبت از اول با قوت قابضه که مفارقت
از جمیع اجزای آن نمیکند تا آنکه آب فشرده نیز همین اثر دارد و هر چند قبض آن محسوس نیست و پوست آن بارد و یابس شدید القبض و ابع و ترش آن سرد و تر از شیرین
آن و خالی از ملینی نیست و انار ترش خار و خراشیده امعا است حتی آنکه اگر ناشتا بسیار بخورند سحج امعا بهم رسد و استسقای بارد را مضر و گل نار شدید القبض
بارد است و جمیع اجزای درخت آن شدید القبض و پوست آن شدید القبض طبیعت شیرین آن سرد با اعتدال و در اول تر اول تر و با قوت قابضه افعال و خواص آن
قلیل الغذا و مولد خلط صالح و نفاخ و لهذا در محرورین باعث لوط گردد و جالی و مفتح و ملین طبع و مدر بول و مورث تشنگی و خوردن آن بعد از طعام در محرورین
باعث انحدار آن و گفته اند این فعل کلی است جهت تصفیه روح کبدی و تقویت کبد و استسقای زقی و سواد و تنقیه یرقان و سرفه و خفقان و درد سینه و سرفه حاره و
[illegible]

و مصلح آن انار ترش و دوبار ذو المزاج زنجبیل پرورده و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب آن مرخی معده و مصلح آن مصطکی است و شربت آب آن خصوصاً منقع
منافع بسیار دارد و چون مغز انار شیرین را سوراخ کرده به دفعات بقدری که گنجایش داشته باشد با روغن بنفشه در آن بریخته بر روی آتش گذارند تا روغن را جذب کند
و بحد رسد که دیگر جذب نکند مکیدن آن جهت وجع صدر و سعال مزمن یابس مجرب است و آشامیدن آب آن با شکر و نشاسته و صمغ عربی و روغن بادام که نیم گرم
باشد همین اثر دارد و شحم آنرا چون در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد و پس در چشم کشند بینائی آنرا بیفزاید و هر چند این کهنه تر شود بهتر میگردد و اندرون آن با
عسل جهت درد گوش مفید و خوردن آن نفاخ و مولد ریاح در معده و ذرور گل سوخته آن جهت التیام جراحت و خشک نمودن آن مفید و غنچه ناشکفته آن تا از
سه عدد تا هفت عدد بحسب سن و قوت مزاج اطفال قدری برگهای نورسته ام غیلان و تالیلی زیره سفید سائیده سنگهاب جهت اطفال شیرخوار دهانیدن یا بلتر ... حاملک
الیشا از آن اعارض گردد و کهنه شود خواه بسبب دندان بر آوردن باشد و با غیر آن سه روز متوالی و یا تا هفت روز مفید و رمان مز یعنی انار میخوش ترش و شیرین در سرد
و تری مائل باعتدال و در اکثر افعال قریب با انار شیرین و در تسکین حدت صفرا و ثوران خون از آن زیاده و صفراوی مزاج را الیق از انار شیرین و ترش و آشامیدن آب انار
که با شحم فشرده باشند از نیم رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام جهت اسهال صفرا و تقویت معده و دفع تبهای صفراوی و یرقان مجرب حکه نافع و در این افعال مانند لیله ...
و چون آب انارین را در ظرف مس کرده بقوام آرند جهت سلاق و جرب و تقویت باصره و جراحات مزمنه خبیثه نافع و رمان حامض یعنی انار ترش در دوم سرد
و خشک و قابض و مسکن لهیب حرارت معده و کبد حار و غلیان خون و صفرا و مانع انصباب مواد در معده و مدر بول و جهت منع صعود بخار بدماغ و دفع خمار آن نیم
و خمار آن نیم ... و دفع حار و قی و خفقان حار و کثرت آن مورث قرحه امعاء و سحج و چون بعد از طعام بخورند مانع صعود بخار است بدماغ و مضر سینه و مضعف جماع
جگر و قوت باه و مصلح آن انار شیرین و زنجبیل پرورده سفید و اماج با توابل و سیر و اکتحال آن جهت ناخنه و سبل نافع و مضمضه و نگاه داشتن آن در دهان جهت منع ...
آن بدستور و چون در ظرف مس با عسل طبخ نموده و دهند جهت آکله دهان مجرب و چون عصاره آنرا طبخ دهند تا غلیظ گردد و با عسل ممزوج کرده جهت قروح لثه و دفع ...
آن جهت قروح خبیثه و بریدن لحم زائد ضماد آن نافع و ضماد آن که مهر پخته باشند با پوست و تخم آن جهت جرب و حکه و صفراوی مجرب و طلای مطبوخ آن ... و شربت آن جهت تحلیل اورام
معده و سوداوی آن قابض و جهت دفع خواهش خوردن گل سلطان و اکثر زنان حامله ... و دیگر آنرا ... موثر در انار ترش در افعال قوی تر از آب آن است و ... شربت آب آن ... انار
ترش ... کرده و در دهن کشیده ... و ... گردد بقدر قلیل ... و یا ده درم ... جهت دفع اسهال مزمن و سحج و قرحه امعاء و مقعد مجرب ...
... خشک و قابض و جهت دفع التهاب و تسکین تشنگی صفراوی و تبهای تند و قی حار و دفع خواهش ... و فساد ... و دفع ... و مضمضه با طبیخ آن جهت
تقویت لثه و آشامیدن آن جهت سلسل البول و آشامیدن سائیده آن بقدر یک درم با آب گرم و در دفع کرم و معده و حب القرع مجرب ... و طبیخ از ... این باب
... و جهت ... حار و درد دندان ... آن مجرب ... و ... افعال قوی تر ... ترش آن با موی ... و ... آن ... کرمانی جهت
دفع قی و تقویت معده مجرب ... و سحج و ... آن ... آن جهت دفع سیلان خون و خروج مقعده اطفال و ضماد آن با عسل جهت دفع آثار و طلای سوخته
آن با عسل ... و معده جهت ... و ... الدم ... با آب ... جهت دفع اسهال و سحج و تقلیل مقعده ...
... مفید و گل نار و ... انار فارسی است ... جهت قطع خون ... التیام جراحات و قلاع ... و مضمضه ... جهت استحکام دندان
... و ... ضماد ... جهت دفع قی و ... و ... گل آن با گلاب در چشم جهت دفع انصباب مواد ... تحلیل
... آن ... جهت ... و ... جهت سحج ...
... جهت ... مفید ... پوست ... و ... آن ... گل ...
... درخت ... آنرا ... جهت قطع ... یکسال ...
زنان ... آن ... و ...
... مانند ... جهت اسهال ... مجرب ...

نمی باشد بهتر ست از بعد از آن مگر آنکه یعنی در طبع باشد یا تنوع وقتی معلوم گردد و چون انار درست را در تسریب طبخ نمایند تا پخته گردد پس بسایند و بر گوش بندند جهت ازاله
درد آن مجرب است و آش انار و رمان اقشرج و بربود و ربانین جوارش خشخاش حب حریره و خوشاب دار الرمان دهن رمانیه و رب و سفوفات و سکنجبین رمانی و سویق و
اشربه و طلای و عصاره و لعوق و ماء الرمانین معجون آن در قرابادین این کتاب مذکور شده رمان بری که مغص نامند بضاد معجمه ماهیت آن حکیم محمد مؤمن
در تحفه نوشته که ثمر آن حب القلقل است و حکیم میر عبد المجید در حاشیه تحفه نوشته که در حوالی گورکهپور از بلاد هند در صوبه اوده کثیر الوجود است چهار برگ از زمین بر آمده گل میکند
گل آن شبیه بگل انار و برگ آن مانند برگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و ثمر آن شبیه با انار و بزرگی انار متوسطی و طعم آن شیرین و زمین رسیده و پخته آن بزرگ افعال و
خواص آن ضماد بیخ آن با ماء الصبی سعوطی و طین ارمنی جهت ضربه و سقطه مجرب دوستی رفع وجع آنرا زائل میگرداند رشتا بکسر را و سکون نون میم دتلے
مثلثه ماهیت آن نباتیست از جنس نخود و شبیه بلبلاب قامتی و رنگ آن مانند شیخ و اغبر نیست و بعد از خشک شدن بسیار زرد میگردد و از آن چیز را رنگ میتوان نمود
و گویند از مجاورت آن تنگ شخص مجاور زرد میگردد افعال و خواص آن رفان انجهت زکام نافع و باعث گریختن هوام است و قتیکه [illegible] آن بهم رسد گویند بخور
قلی اشنان است رمل بفتح را و سکون میم و لام بفارسی ریگ و ان باصفهانی ماسه بهندی ریت نامند ماهیت آن معروف است بهترین آن ریزه خالص از خاک است
طبیعت آن در سوم گرم و خشک و مجفف افعال و خواص آن گرم کرده انجهت نشف رطوبات و استسقا بجهت ان نشستن و دفن بر آن کردن مفید حمول سائیده انجهت
قطع حیض و منع حمل نهایت مؤدی و بالخاصیت آب بد مزه بد طعم را خوش طعم میگرداند بالعکس خوش مزه را بد مزه رم رام بفتح را و سکون میم و فتح با والف و میم ماهیت
انقر طم بری است گویند قرصعنه است و برگ آن خرد و بیخ خاکی رنگ جهت دفع مضرت سم مار و کژدم و انواع هوام نگاه میدارند و طریق استعمال آن آنست برگ آنرا
در آب بندانند و بگذارند تا قوت آن در آب آید پس آن آب را باو دهند که او را گزیده و قلی که از آن حاصل میشود ضعیف از قلی اشنان است فصل الراء مع النون رند اعرابی
اسم رائن است بلغت شام غار نامند و گویند صندل است فصل الراء مع الواو روس بضم را و همزه و واو و سین جمع راس است بفارسی کله نامند ماهیت آن معروف است
و مراد از آن کله و مغز آن است از حیوانات و بهترین آن مغز کله گوسفند جوان فربه است طبیعت آن نسبت بسیار بدن حیوان ارطب است و بحسب طبع هر حیوان
مختلف میباشد در کیفیات اربع و قوت و ضعف و غیره افعال و خواص آن کثیر الغذا بطی الهضم و چون هضم و استمرا یابد بدن ضعیف را قوی گرداند و منی می‌افزاید و جهت
اصحاب ریاضت نافع و مضعف معده و بد و کثیف و حشا بول مصلح آن خوردن با خردل و سرکه [illegible] صعتر است گوشت خدین آن گرمتر و رطوبت آن کمتر و غذا بیت
آن زیاده و هر دو چشم آن چرب و سریع النزول گوشت بان از آن ضعیف تر از همه اجزای آنست و مغز آن [illegible] طب کل اجزای آن [illegible] بطی الهضم و غلیظ
تر و غضاریف آن [illegible] در همه اجزای و بطی النزول مورث قولنج و غضاریف دماغ آن زردتر مصلح چشم آن نمک سیاه و زبان آن [illegible] اعتدال بنا گوش آن هر که [illegible]
کله و غضاریف آن [illegible] المعده [illegible] باید خورد و اگر مضطر و ناچار گردند بخوردن آن باید که با کف خردل و مصطگی و دار چینی قلیه پخته بخورند [illegible] بخورند بلکه
صادق صحبت در باشد باید نمک بخورند و اگر در معده تسوید مصطگی دغو دهند بخایند و اگر ثقل کند باید که مبادرت باخراج آن نقی کنند و اگر قی دشوار آید [illegible]
نوشند اسهال بعضی جوارشات مسهله نمایند و بهتر آنست که [illegible] بخورند [illegible] مضرت [illegible]
با پخته انجهت تسکین [illegible] مزاج دماغ [illegible] امثال آنها نافع [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] صلبه باطنه و سرطان ماهی کوچک نمک سود خشک کرده سوخته جهت شقاق [illegible] و معده و ورم [illegible] و گرده و [illegible] اورام صلبه و امثال آنها با [illegible]
مناسبه با آب ماهی مناسبه نافع است و اهیم بفتح را و [illegible] واو و الف و کسر صاد بی نقطه و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله ماهیت آن عبارت از بعوے است
که در آب پخته و در روغن بریان نموده و در آب [illegible] انار و [illegible] شوربا [illegible] و باشربت آنها و با ماست [illegible]
نمایند و از جمله اغذیه است و بفارسی [illegible] طبیعت آن بحسب آنچه از آن میسازند مختلف میباشد افعال و خواص آن مسکن صفرا و حدت خون [illegible]
[illegible] مضر مبرودین و نفخ بطی الهضم بسبب غلظت آن نفاخ [illegible] شکم و مهیج امراض حار است روبیان بضم را و سکون واو و کسر با موحده
و فتح یای مثناة تحتانیه و الف و نون [illegible] نیز آمده بفارسی ماهی روبیان و ماهی بیگ بهندی جهینگا مچهلی نامند ماهیت آن حیوانی است

آبی و جلال او دست و پا باید مانند و خلاف جهته آن فی صد و کوچک آن بقدر ملخ بزرگی و بزرگ آن بیک شبر و نیم تا دو شبر و زیاده هم و سرخ رنگ گوشت آن سبز
سرخ رنگ صلب و پر پخته میشود و غیر اجزا و ابجر است چه آن کوچک دار است و در جلوا المهند کور شده و بیان کوچک آن با آب نمک جوشدا ده خشک نموده
از سواحل دریا باطراف میبرند و آنرا در فارسی میگ نامند بریان کرده با نمک میخورند با روغن و پیاز بریان کرده با برنج پخته دم داده یا با خلاط دیگر پخته و نان پخته
پخته میخورند طبیعت تازه آن در دوم گرم و در اول تر و نمک سود آن از آن گرمتر و خشک تر افعال و خواص آن مبهی و مولد خون صالح و منی و مسخن گرده در دم
و معین بر جماع و کثرت اولاد و بطی الهضم و با سکنجبین مسهل و مخرج حب القرع و چون با روغن گرده گاو یا روغن گاو و یا نارجیل و با پیاز درق کرده بریان نمایند
و با کنده یا طبیخ د هند بانند قلیه با تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند بغایت محرک باه و مسخن رحم است و اکتحال خشک سائیده آن با فلفل جهت دفع شبکوری نافع و ضماد ویده
آن با نخود سیاه و شکم مخرج حب القرع و تبهائی محلل اورام صلبه و جاذب پیکان و خار از بدن و طلای پخته مهرای آن در روغن تیون جهت برص و مفاصل و نقرس
نافع و نمک سود آن محرک باه و مبرد و مولد منی الیشان و مولد سودا و حکه و قوبا و امراض سوداوی و بجوش آورنده خون و صفرا مصلح آن باری یعنی آبکامه و سرکه
در بوت عامضه و بعد از آن شراب انار متنبع و جوارش سفرجل مسهل خوردن مصلح تازه آن خصوص در مبرد دین کرد با قرص عود هندی و امثال اینها است
روذا الریذ الفضیم را و سکون و او و فتح ذال معجمه و الف و فتح همزه و کسر را مهمله و سکون یای مثناه تحتانیه و فتح ذال معجمه و الف لغته یونانی است بمعنی اصل الوردی
ماهیت آن بیخی است شبیه بقسط و بیشتر از آن بعد از سائیدن بوی گل سرخ ظاهر میگردد طبیعت آن در اول سوم گرم افعال و خواص آن ملطف
و محلل و جهت دفع صداع بارد مجرب و چون با نار دین مخلوط کرده در آب جوش د هند و بدان نطول نمایند بر سر و سنخنج بضم را و سکون نون و ضم سین مهمله و
سکون خای معجمه و فتح تای مثناه فوقانیه و جیم معرب ر وسوخته فارسی است و آنرا رابنز سخت نامند ماهیت آن مس حرقه است و تسو احراق آن در ذکر روسختج مذکور شد و بهترین آن سیاه مائل بسرخی آنست و سیاه آن زبون زیرا که بسیار سوخته و فاسد شده است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار
قابض و مجفف و تند و جذاب و منقی جراحات و مدمل آنها و گشاده و مانع زیادتی قروح خبیثه و جهت بردن گوشت فاسد زائد موثر و تناول و مقصول آن ملائم تر و
آشامیدن یکدرم آن با موم و روغن کنجد که مصلح آنست مسهل قوی تا آخر صفر بقوت و جهت استسقا نافع و با آب باران غسل نقی قوی طریق مغسل آن مانند
اقلیمیا و روی و توتیا شبه است و مشهور بروح توتیا است چه آن توتیای معدنی نیست مصنوع غیر است بخلاف سایر اقسام توتیا و اسم فارسی طالیقون است و آنرا مصنوع
از چهار وزن مس و یکوزن نیم سرب سازند و اهل هند این را هنکار بفتح بای موحده و خفای ها و سکون نون و فا فارسی الف و دال مهمله نامند فصل الرا مع الهاء
رهشتی بفتح را و سکون ها و کسر شین معجمه و با فارسی ارده نامند ماهیت آن کنجد مقشر بریان نرم سائیده است که مانع باشد و روغن از آن جدا کرده باشد
طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مبهی و مسمن و غلیظ و دیر هضم و منفس و مشتهی و بطی الخروج از معده و مصلح آن عسل و سرکه و ملین صلابات ظاهری و باطنی
و مفتح جبای احشا و منضج دمامیل و جراحات و مسکن وجع و حدت و خشکی عضو آتش و با پیاز و سوخته ضماد او طلا بدانچه از مغز پسته و زنبور و نیشادر و غیر آن ترتیب
دهند در آثار مانند اصل آنست فصل الرا مع الیاء المثناه التحتانیه ریباس بکسر را و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتح با موحده و الف و سین مهمله بفارسی
بواس و لواج و جلکری نیز نامند ماهیت آن نباتی است بقدر بالشت و شبیه بسلق و از وسط آن یک دو ساق روید مانند پچین قریب دو انگشت و بحجم یک
انگشت و بر بالای آن لوبیی سبز رنگ و غیر غبار و متصل به بیخ آن مائل بسفیدی اندک بنقش و طرف بالای آن سبز و مانند پوست بیخ کاهو بطول از آن جدا میگردد
و مغز آن سفید رنگ نازک آبدار ترش با اندک عفوصتی و بر ساق آن منشعب و در بین شعب آن پرده های سبز خوش و بالجمله ساق آن شبیه بسیار بعدد انسان بار یکی
و تمر آن شبیه به بیضه مرغابی و گل آن سرخ رنگ و طعام آن اندک ترش با تیزی و کمی و بلست آن مواضع برف نشین و کوهستان بسیار بعمر و بهترین آن فارسی
سفید لطیف شاداب مبخوش آنست که ساق آن بسطبر و بلند باشد و بیخ آن راوند است چنانچه ذکر یافت و ریباس مصری منسوب به مصر بنیشاپوری
و آن اول کسی که رست ریباس را یافته مترجم صیدنه لبو ریحان گوید که بیخ ریباس تا بار سد برگ نمی آورد و در بعضی مواضع سی سال باید تا برگ آورد و فر بیت
بیخ آن تبدیج و در زمین بزرگ میشود تا بمقدار بیخ درخت خرما رسد در بزرگی و آنرا راوند گویند و چون نبات آن بزرگ و هر برگی از آن شابه

بدست او میانید او و تیر را زاوند دست بدان سبب گویند که دستها او مانند بود و هر شاخی از ریباس را تخم نباشد بلکه از میان ثمرات آن هر سال قضیبی برآید و بر سر آن تخم باشد و بر جدا ای آن قضیب سیاه نماید ریباس برآید بشکل دست آدمی طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ملطف با قوت قابضه و مفرح و مقوی معده

و اشتها و جگر حار و تحریک اشتها و قاطع قی صفراوی و تشنگی و غثیان و مسکن حدت صفرا و خون و صافی کننده آن هر دو جهت منع مستی و خمار و خفقان و سواس و بو سر و طاعون و وبا و جدری و حصبه و اسهال صفراوی و یرقان و تبهای حاره صفراوی و مداومت آن نافع بر فزودن و اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع سیلان و بار آرد و جهت باد سرخ و غیره نافع مضر سینه و باه و مجفف اعصاب مورث قولنج در مبرود مصلح آن شربت عود و انیسون و عسل مقدار شربت از آب تا بیست

درم و از آن حماض ترشی و آب غوره و ریباس و غیره تا ... ترا آب است و شربت آن و حشت و جنون و رفع بخارات احتراقات را نافع است ریکیسر را و فتح یا مثناه تحتانیه بالفارسی ... بهندی ... ریکی ... نامند ماهیت آن معروف است و بهترین آن ... و برغاله ... خصوص ... باشد طبیعت آن گرم و تر تا

در سیوم ... خشک ... افعال و خواص آن ... گوشت ... باشد قلیل ... زاکه ... شد بریده و بریان ... خوردن آن ... قلیل الغذا و مولد خلط بلغمی است مصلح آن ... و سرکه که در آن نخیبا ... یان کنند مضر معده مصلح آن ... و شکر است

ضماد گرم ... آن جهت تحلیل ورم ... که ... سفیدی آن ... سرخی ... باشد ... و جهت ... که ... از ... کفش ... و آن آن

... سفید ... ضماد ... آتش ... یان ... که ... ساز ... خصوصاً ... محرق آن جهت ... و ... خشک کنند و ... نیاید ... ضیق النفس نافع است ریه البحر بکسر را و فتح ... الف و ... و

سکون ... ماهیت آن ... شیشه ... تازه ... در کنار دریا یافته میشود افعال و خواص آن ضماد آن جهت ... سفید

نافع است ریحان بفتح را و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح حا و الف و نون بفارسی ... شاهسفرم ... نیز نامند ماهیت آن اسم جنس است و اول انواع است

شاهسفرم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ریحان السلیمانی ... شاهسفرم ... سلیمان نیز نامند ماهیت آن گیاهی است از جنس ... تر و تازه ... برگ ... گل آن سفید و کوچک ... ماند فلفل گیاه آن ... بهار ... کوهستان ... در صفاهان و در ... دو ... و

... طبیعت آن گرم و خشک ... تا چهارم گفته افعال و خواص آن ملطف ... مسهل ... سودا ... جنون ... مسکن ... ضماد ... معده ... بواسیر و امراض ... دوم ... تلک آن ... جهت ... ورم ... و اورام ... جهت ...

طلا کردن ... جهت لقوه و فالج ... عقرب ... مقدار شربت از برگ آن ... مثقال ... آب آن ... درم ... مصلح آن ... نیلوفر و کافور ... آن ...

... آن ... گویند ... گرم و خشک است ... میان ... محتاج ... نیست ... حکیم ... مؤمن ... نوشته که در کتب ادویه مفرده ... گیاهی ... صفاهان ... عقرب ... دیلا ... گرمی ... آن ...

... بنفش ... اندرون آن ... درنگ ... است ... ماهیت ... گویند ... و گویند ... گل ... سرخ با سفید ... ریحان

الکافور آن ریحان ... شجر الکافور نامند و گویند بفارسی سوسن نامند ماهیت آن گیاهی است ... شاخ آن ... برگ آن شبیه ... برگ ... زیره ... گل آن

کبود ... سفید ... جمیع اجزا آن بوی کافور آید ... باشد ... خشک طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... جهت ... قطع

سیلان ... بوئیدن آن ... بسیار محلل رطوبات ... دماغ ... محلل خلط غلیظه ... تحلیل ورم ... و درد ... جهت قروح و جراحات نافع مضر مبرودین

مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یکدرم و از آب آن تا هفت ... ریشن ... بکسر را و سکون یا و شین معجمه ... ماهیت آن معروف است ... عبارت از ...

... افعال و خواص آن ... سوخته ... التیام ... قطع خون جراحت ... مقام ... حریر ... و چون

... سفید و مجوف باشد ... بسوزانند و ... خشک کنند ... که ... فائده بخشد ... جمیع ...

... زدهم در بیان ... که حرف اول آن زای معجمه است فصل الزا مع الالف زاج بفتح زا و الف و جیم معرب ... فارسی

ماهیت آن از معدنیات است و اقسام میباشد غیر شب است و سفید و سرخ و زرد و آن منقلب بسبز میگردد و سفید آنرا قلقدیس و شوخار و زرد را قلقطار و سبز را قلقند و قلقنت سوری نامند و بشیرازی زج سیاه زاج ابیض بفارسی زاج سفید بیونانی خلل القلیس و بهندی پهتکری نامند ماهیت آن چیزی سفید و اندک مائل بزردی و خفیف الوزن و بهترین آن مصری براق شبیه بزرنیخ بدخشی است که چون دست بمالند زرد و زیره گردد و پاک باشد از آلایش و کوفته نباشد و آنچه را که خواهند رنگ کنند و خوب رنگین صاف و بلسان و شداد لاد در آب محلول آن تر نموده خشک کرده و پس رنگ مینمایند معدن آن اکثر جاها است از انجمله پنجاب صوبه لاهور در قصبه بهره مشهور بجوش آب نمک سار ما بین بهره و دور آنکه معدن نمک است شرقی آن معدن زاج است و در چین بر آورده با نندهای اندک نرم میباشد و برسیدن هوا درآن صلب میگردد طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و مائل باعتدال و الطف همه اقسام است افعال و خواص آن بسیار قابض و جالی و در جمیع افعال قریب بزاج زرد و قاشلین ثلث درم تا نیم درم آن که با دو وزن آن نبات سفید نرم سوده کنند و بالای آن شیر گاو تازه دوشیده بقدر نیم آثار هندی که همان مقدار آب اخل کرده باشند نهار بیاشامند و اگر آن مقدار شیر و آب را بیکدفعه نتوانند آشامید بتدریج بیاشامند و وقت شام نیز همین قدر از زاج و نبات با شیر و آب بیاشامند و از ترشی و بادی و گوشت پرهیز نمایند تا هفت یوم جهت بدستور جهت آن و جهت رفع قرحه گرده و مثانه و تحلیل ریاح آنها بغایت نافع و اگر برای تقویت جماع تا پانزده و بیست یوم بعمل آورند بهتر است و چون در جزو آن را با کبریت و اقلیمیا با شیر سائیده در ظرف سفالی کرده چهل روز در بستان مع آفتاب زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند و جابیگر دود از الیه باض غلیظه و ناخنه مینماید و در ازاله گوشت زائده چشمها بعمل اکتحال زاج محرق جهت تنقیه جرب گوشها چشم و باعمل جهت سطر داغ آن و نفوخ آن در بینی جهت رعاف و بدستور طلای آن بر قروح با آب گندنا و باقیر جهت اکله دهان با عسل سائیده بدستور بذرور و اهیار زده و آن نیکوترین رواست برای جرب طلای زاج با آب کشنیز جهت حمره و سلعه و جرب حکه و خشک کرده بستن زخمها و در روز آنخمت ترده خبیثه و نزف الدم همه اعضا و ورم بن دندان و عفات حلق و فرزجه و حمول آن با آب گندنا جهت نزف الدم رحم و فتیله آن با عسل جهت قروح گوش و رفع جرب آن و جهت بواسیر و نواصیر مفید و قطور قلیل محلول آن در آب مادران جهت تنقیه بصر و رفع غشاوه رقیق و بیاض و امثال اینها نافع است زاج احمر قسمی از زاج سفید مائل بسرخی است چون آن سیاه و با نجاویف و ثقب باز بهم بودت و غلیظ از سائر اقسام و در جمیع افعال مانند آنهاست و از آنچه حیطلی و قبرسی است اضعیف تر است و شیخ الرئیس در قانون نوشته که اطبای قبل و اطباء در زمان او تجربه نموده اند که شامه آن یکدرم زاج سرخ مفتح بموی سفید امیر مرد و بجای آن موی سیاه میرویاند و لیکن شخص قوی المزاج مرطوب متحمل آن خواهد شد زیرا که بسیار قوی است زاج اخضر یعنی زاج سبز بهندی آنرا هیراکسیس نامند طبیعت آن گرم و خشک از سائر اقسام و سوخته آن لطیف تر و احراق آن برای تلطیف است افعال و خواص آن محرق و اکال و اغلب آنکه یکدرم سوخته آن بخمت رفع سمیت قطره با عسل جهت اخراج کرم معده و حب القرع و با آب تقی قوی است و چون حنا بپنه قوی و مرطوبه از آن بنوشند موی سفید آن نجیته بجای آن موی سیاه برمیدود تجربه دانسته اند و لیکن چون بسیار خشک و بغایت مضر ریه است آنرا طبیب بسیار باید نمود و قطور آن در بینی با جهت قطع رعاف و تنقیه دماغ از رطوبت و در گوش جهت درد گوش مالیده آن و چون آنرا سوخته با سونجان مخروج کرده در زیر زبان گذارند جهت ضفدع و اکله دهان و قلع آن در بینی جهت اکله و قروح آن بدستور طلای آن تنها جهت اکله دهان و بینی و ضفدع زیر زبان و بواسیر لاله و نزف الدم جراحات مفر جراحات عصبانی مفید یاده اند یکدرم آن کشنده است زاج اصفر یعنی زاج زرد که بهندی کیس نامند ماهیت آن بهترین اقسام زاجهاست و افضل آن مینی و درخشنده آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک سوخته آن لطیف تر بخلاف سائر الزاج که از احراق قوی تر میشود و مستعمل آنها محرق آنها کرده اعمال کنند خواص آن آشامیدن آن جهت قتل و اخراج اقسام کرم معده تحلیل ورم و صلابت طحال مفید و غرغره اقسام زاج با سرکه جهت زردی و در حلق مانند مجرب چون دو جزو آن را با یک جزو اقلیمیا با سرکه سائیده در ظرف سفال کرده چهار روز در تابستان در آفتاب و در زمستان در آفتاب در زیر سرگین اسپ دفن کنند بغایت تند و جالی میگردد و در ازاله بیاض غلیظ و ناخنه مینمایند و در ازاله گوشت زائد زخمها بعمل و در رنگ کردن موی و مقدار شربت آنکه بخطر تاکید است زیاده بر آن خطرناک مصلح آن قی کردن با شیر تازه دوشیده و زبده و کره و شکر و ترطیب لو بیاء آن ذنگار است و فولاد جوهر دار را لبوز تسقیل و تصفیه بیان جوهر سیند زاج الاساکفه بفارسی زاج کفشگران بهندی کیس نامند و گویند زاج سیاه است و بیونانی لیطرنا و ملطرنا گویند ماهیت آن قسمی از زاج ابیض است که غیر الاخیه و چون آن بر سد سیاه میشود طبیعت آن مانند سائر اقسام و قابض تر از سائر افعال و خواص آن قابض و جالی و جهت درد دندان و حرکت آن سیاه کردن موی با آب جهت جوشش های رطبه و خفته آن با خمر جهت

خون‌النساء و طبیخ آن با آب جهت بثور لبنیه نافع و داخل ادویه مسوده موی کرده‌اند و مشهور زاج المقطر دقاق نیز نامند ماهیت آن از جنس زاج اخضر است که ماهیت
لطیف آن و زرنیخ معدن منعقد میگردد و بهترین اقسام است امتحان آن آنست که چون بر فولاد بمالند برنگ مس گردد و زاج الجامد از جنس زاج اخضر است که در ظاهر
معدن از رطوبات زاجیه منجمد شده باشد و زاج المطبوخ نیز از جنس زاج اخضر است که با خاک مخلوط میباشد آنرا با آب میجوشانند تا منجمد گردد و بهیات مهره و مهره
استعمال مینمایند و از خوردن اقسام زاجات مضرت مود تبسل و قروح احشا باطنی و عارض میگردد و علاج آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره تازه با شکر و شربت زوفا
آنست فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده زباد بفتح زای معجمه و باء و الف و دال مهمله نیز میدهد بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله نامند
ماهیت آن نوعی از عطریات است سیاه رنگ مائل بسرخی و زرد از بلاد حبشه و اقاصی هندوستان حیوانی گیرند مشهور بزباد و آنحیوانرا بفارسی گربه زباد نامند
و جثه آن قریب بجثه سگ گربه بزرگ صحرائی و با خطوط سیاه و سرش کوچک چون آن را حرکت بسیار دهند از زیر بغل و ران آن عضو شبیه بپستان با عرق بیرون
برمی آید در نهایت خوشبوئی بیشتر خورد آنچه از آن حیوان سنبل تازه دهند و علفهای خوشبو است و در بلاد هند و سیر نمایند و بهترین زباد سیاه مائل بسرخی براقی خوشبوئی و ته
ترین آن سفید است و آنرا مغشوش با اطفال الطیب مقطر و خوشبوهای دیگر میکنند و امتحان خالص آنست که بر آتش بمالند اگر بجسد بعد خشک دست بعد از آن در دست
بماند خالص است دیگر آنکه در آن حیوانات کوچک خرگ مانند مگس کوچک پیدا میشود و آنچه تحقیق شده آنست که آن حیوان شبیه بگربه و در زیر ران نیز بوزن آن یعنی در مثل
آن باریکتر و درازتر از گربه است در بلاد حبشه و جزایر زیرباد را بابهم بسیار و اکثر مردم آنحیوانرا در قفس نگاه میدارند و با آن بازی میکنند و بعضی رام میشوند که آن را
سفید مائل بزردی است و در زیر بیخ دم آن برآمدگی شبیه بانبانه و لنبه بقدر جوز کوچکی است و در آن پنج شش سوراخ میباشد و از هفت روز تا پانزده روز گاه گاه زباد از آن
میاید و از یکدو مثقال تا دو مثقال زیاده حاصل نمی آید بعضی که رام اند دم آنرا بلند کرده زباد از آن میگیرند و بعضی که وحشی اند دم آنرا از قفس بیرون آورده از آن زباد میگیرند و بطریق
کرچک صدف از آهنی بر آن فرو میمالند و آن ماده را جامت میفشارند از آن زباد می آید و آنچه از زیر آن بعمل می آید بهتر است از زباد و این بزرگ که منعقد بوا ماده زبادی آن نازک ست
قدر دو نخود آن زباد مخروج میگردد لهذا کسانیکه از آن گاه اندازند آنرا ناشته نمک زنند و طریق غسل آن آنست که در ظرفی کرده اول به آب سرد بشویند و بعد از آن سه بار
دیگر با آب گرم و سه بار دیگر با آب سرد که باران باشد و باید که هر بار آب بسیار بر آن ریزند و بدست خوب بهم زنند و بهم زنند تا به ... سه بار با آب دیگر زنند بعد از آن نانیده تمام
آن بر آب چه شسته شود و بازنند شود و خوب کرده آنست بار بر آن ریزند و بهم زنند و آب دیگر ریزند و آن هنگام زیاده نرم و صاف و خوشبو و تیره بعد از آن بشویند و باز ...
با آب لیمون بشویند تا بوی بد آن زائل گردد لیکن بار دیگر با آب سرد و از زنبق بگذارند و بعد از آن با گلاب بشویند پس اندرون کاسه چینی پاکیزه بمالند و بر روغن آنرا که در آن می آید
بادر دهند تا در جای صاف و با نارنج و با گل یاسمین و با اشیا خوشبو مانند عکس مانند رند و در روز بار چه پاکیزه ضعیفی بر سر آن بپوشند آنچه آنرا با دهن خوشبو مانند تا ایمن گردد که فواید آن که از آن باشد و گاه
دارند ... با گلاب مخروج نموده بکار برند و این بهترین طریق غسل و استعمال است طبیعت آن در دوم گرم و در سیم معتدل الفعل و خواص آن مقوی و مفرح ...
مقوی دل و حواس و ... مبید یک عدد آن با ادویه مناسبه یا شراب بفرح و جهت دفع غشی و خفقان و جنون و ورم معده و مقعد نافع و شمیدن آن با قدری زعفران و عرق گاو
برای جهت سهیل ولادت مجرب است و بوئیدن آن جهت زکام و درد سر در مشقیه و همچنین تسریح ابدان و طلای آن با روغن بادام تلخ جهت حفظ صحت سامعه و تقویت آن
و بها جهت تفتیح و تسکین جمیع آن اعضاء قرحه و در تعفین بودن مانع حمل زنان و مداومت بوئیدن آن باعث صداع محرور و رعاف و ضیق النفس مصلح آن صندل
و کافور و اغذیه بارده بدل آن غالیه است زبد بضم زای و سکون باء و دال مهمله بفارسی روغن تازه و بترکی مسکه و روغن هندی مکهن نامند ماهیت آن عبارت از
روغن گاو و بز و گوسفند و گاو میش است و بهترین آن تازه و خوشبوئی است که از شیر گرفته باشند و لطیف ترین همه گاو میش خصوصا خشکی از همه غلیظ تر و
طبیعت آن در اول گرم و در آخر آن تر و کهنه آن گرمتر و تری آن کمتر و از روغن محلل و مخرج است و باضعاف انفعال و خواص آن ملین و منضج و مسمن
و مفتح سده جهت تصفیه و خشونت و تصبر حلق و ... جهت ذات الریه و ذات الجنب و ...
اعضای باطن ... جهت رفع فضلات ... جهت اسهال و سحج که از حدت اخلاط
باشد با شربت جهت قطع ... جهت لسع اطفال و ... زنبور ... مثقال آن با هفت مثقال شکر جهت عسر البول مجرب ...

تغذیه بدن میکند و لغذیه این مقوی بوده و بالات غذا ئیست جهت جهت تفتیح ورم ها و ورم بناگوش و از تبیین و دهن و ریشه که زهر ریزند بدان اطفام بهم میرسد
و جهت گزیدن افعی و سپر را بخصوص گرم کرده گرما گرم آن و تمریخ آن بر نبت ان اطفال باعث بهتر شدن بیرا آن و نیز تمریخ آنجمه رفع خصفت زده و کهنه با ادویه مفتحه
جهت تفتیح و تجفیف دماغ و تلیین اعضا و جراحت مثانه و قوبا و سعفه خشک و جرب و حصوصها که در ابدان را با بسیار بشویند و بمالند و بعد از زوال آنچه صاحب آن و در ابچه بیتا تا عرق کند و هر روز
رفع علت میکردد و ضماد آن با سوسن سجان نرم کوبیده جهت قطع و استیصال دانه بو اسیر مجرب بین امر هر چند کنند باشند بهتر و انهد و مغسول آن میکشید و یک تاره و اقطاع حبل کیسه
آب را مو رند کو زهر سریع الاثر و جهت پاک نمودن خم ازچرک و التیام زخمها و رویانیدن گوشت تازه و حب بو اسیر و حرق النار نیز مفید منفعت و زخمی فم معده
و سقط اشتها و بسیار خوردن آن مسهل مصلح آن قوابض و نمک و شکر و نانیند و عسل بدل آن شیر تازه دو شیده که بجوشانند تا خمس آن رفته کرده و مقدار شربت آن
ماهی زهرست زبد البحر بفتح زا و با و ضم دال و الف و لام و فتح با موحده و سکون را مهملتین بعربی کفدریا و بهندی سمندر پهین نامند ماهیت آن گفته اند جسمی است
مرکب از اجزای لطیفه ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب یک انواع در سواحل بحر قلزم بر روی سنگها مجتمع و متکون میگردد و منعقد میشود و آن پنج قسم میباشد
و بسطر و زرد و رنگ با زهومت و کریه الرایحه مانند بو ماهی و دوم مائل بسفیدی بسیار متخلخل و با نجاد لیفه بسیار و رایحه آن مائل بکر اهت شبیه بماهی و سوم متشکل کرم سکنیه
سفیدی این را بسون و دود و بیشتر از بی کرم ابوب با منده و چهارم بسیار متخلخل شبیه بپشم و بکرک لوده سفید مائل بزردی با انجماد لیفه بسیار و آنرا اقلیمون گویند و پنجم
و سنگ ظاهر آن ملس باطن خشن و تند طعم و بی بو و این از همه اقسام بهتر است گفته اند بهترین آنست که در درون لیفه بزرگ گلسرخ باشند و نیز دیده شده که سفید بسیار صحیح بحجم یک
انگشت و زیاده بر آن بهر بیحه مانند شوره اجزای آن بر بعد اندک صلابت و رسن پژ ها تری و فوائد قبیل سفیده آب شبی و گلشن و منجمد و در پشت آن از قبیل پوست سیاه و رنگ اسفاع
آن در طول گره دارد شبیه بحجر است فقرات ظاهر در زیر پوست نمایان طول آنرا یکشبر دیدیم میگفتند و این را هم بسبب بوی دار منده و آنچه تحقیق شد زبد البحر بفارسی کفدریا نامند
اطلاق این اسم بر آن بمجاز است و نیست آن نیست لکه تنخواه باز کشت جوانیست بحریه در دریا فارس و قلزم و نواح آن بهم میرسد و نقیه شیری و در زیر شکم آن کوسنی
و بعد آن کمی جو و در جوف آن لی بسیار کوه سیاه که بعضی مردم آنرا بحدی صمغ ممزوج نموده بجای مداد استعمال مینمایند و آنچه این اسلیل افتاده بر در گوشت و آن تحلیل و از آن
بیابانگرد در مردم از سواحل بر زده جسته با طرا میز دو غذا با هی نامند و اکثر ماهیگیران آنرا صید نموده گوشت آنرا که مرغوب است میخورند و پوست آن را بعد از صید میخورند و آنچه
آنرا ماهی اندازند بر دریا در ایام بدان تهیا میگردد و آن ماهی را ایلیما طولانی شبیه بمرده بجو آن پنج شش عدد بطول یکذرع میباشد و دم کوچکی از گوشت لزجی و بر بالا
آن بالای استخوان جهت تانیس طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن از او و ترتیب است تمام ملین و مغتیان و اضم اطعمه و مقوی معده و مصلح
لعابها و خروج مقدار شربت آن تا یکدانگ بدل آن شیخ ضماد آن جهت کلف و بهق سیاه و نقش با موم و روغن گل سرخ جهت قوبا و سبولیسه و قروح و جرب و متقرح و خنازیر و بهق و کلف
و سایر امراض جلدیه و آثار یکه بر پوست ظاهر شود و با نمک و شراب جهت بستن مو و جلای دندان و قلع آن و آنکه بر بدن جهت لاغر کردن بدن و ازالت الحمر و جهات
و جلای آن خصوص قسم خیر آن و منقول با آب سود و جهت تحلیل اورام بارده و خوره و رتبه و استقاء خصوص که بطلی نافع و آشامیدن یکدانگ از قسم سوم آن با مثل آن کثیرا جهت
درد و عسر البول و تفتیت سنگ گرده و اخراج ریگ آن و درد کمر و استسقا و سپرز و اورا از نمودن حیض و ضماد محرق آن با سرکه در شرب و جرح و فتق جهت داء الثعلب مجرب
کلب و مغسول آن از حدت کمتر و لطیف تر و جلای آن بیشتر و بر ای داء الثعلب کلب بیشتر و هر یک از اقسام آن را یکدیگر اند مقدار شربت آن یکدانگ تا یک دانگ و نیم مضر بسر و مصلح آن روغن
کدو بدل آن حجر فیلسوف است در نوع سفیده آن در سوم گرم و در دوم خشک جهت جلای بصر با ادویه مناسبه جهت رفع بیاض چشم موثر است زبد البورق بفارسی کف
بوره نامند ماهیت آن غیر بوره زید لیس و غیر جامد و لجایت سفید شبیه به رود و بوره و زبدی جامد مائل بسرخی و رهی افعال آن تند بوده و از آن لطیف تر و تند تر است
زبیر جد بفتح زا و با موحده و سکون را مهمله و فتح جیم و دال مهمله ماهیت آن ابوطالیس حجری است از جواهر و از یک معدن میباشد در جبال طلا و کوه و آن جوهر با نقاب
زمرد با هم تر و مقابله تجمیل و الوان میباشند بهر صافی و گرنگ آن سبز در زرد مائل بسبزی و آنچه مائل بسرخی را هندی نامند و این نیز بوده و همه طبیعت آن آسمانی است در
خشک و انعالی در چهارم و افعال و خواص آن در هر افعال تند زمرد است و جاده مفرح و قاطع نزف الدم و رافع عسر البول بخصفه و حصاة و جهت لدغ
هوام و رفع جذام بهترین ادویه است که هر در زیر دم آنرا بخورند و تعلیق آن جهت صرع و عسر ولادت نافع مسقط باه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن زمرد

دون صورت مرکبی و عین بودن قمر در طوبت بران نقش کنند و ازان انگشتری سازند و در مهر جب کنند باعث فرح و ازالهٔ هم و تسهیل ولادت است و چون در طالع
سرطان بران صورت ماهی نقش کنند و در رصاص پیچیده در برج ماهی اصبب گشته ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند آشامیدهٔ شیر آب بیاله‌ها [illegible] زرنب
بفتح و را و سکون نون و با [illegible] میان و در آخر ترکی ابرسوغ و باصفهان [illegible] نامند ماهیت آن چوبی است [illegible] بسیار [illegible] سفید و سیاه [illegible]
آن بنابلق میباشد و مشهور است که هرچند آنرا ابر بند فربه تر میگردد طبیعت در سوم گرم و خشک و افعال آن گویند چون آن مراد میخورد [illegible]
گوشت آن صالح الغذا و جهة ریاح و سدهٔ احشا و ازالت بلغم و تحلیل مواد [illegible] آن جهت تقریب مفاصل و رعشه و جذام نافع است [illegible] گوشت فراخ
خوردن آنست که از آن [illegible] بفتح زای [illegible] و سکون [illegible] مثناة تحتانیه و بای موحده [illegible] ماهیت آن نمو [illegible] انگور [illegible]
خشک شده آنست انواع میباشد بحسب انواع انگور بهترین همه کهنهٔ شیرین [illegible] فربه آنست و بدترین همه خشک کم گوشت [illegible] طبیعت آن [illegible]
میباشد انچه از انگور سفید است گرمی آن کمتر از سیاه آن [illegible] شیرین زیاده از [illegible] ترش [illegible] معتدل [illegible]
ازان سیاه آن و خشک کم گوشت [illegible] دوم افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] و بلغم [illegible] محصب [illegible] و فصد [illegible] آن [illegible]
[illegible] معده و [illegible] موافق قصبهٔ ریه مقوی جگر و [illegible]
[illegible] خرمای سبز جهة خفقان مجرب و [illegible] جهة رفع نسیان [illegible] جهت [illegible]
[illegible] و تقطیر البول و سنگ گرده و مثانه [illegible] مجرب [illegible]
و با آب مطبوخ آن [illegible] جهة تحلیل ورم [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] بیان کنند [illegible] جهة تحلیل [illegible]
[illegible] جهة [illegible] عفونت [illegible] جهت ورم [illegible]
محرورین مصلح آن سکنجبین [illegible] درم [illegible] مضر [illegible] و در اول [illegible]
[illegible] مقوی معده رطب [illegible] گوشت [illegible] مصلح آن خیار [illegible] مضر گرده مصلح
[illegible] آن [illegible] آنست که از انگور [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] مطبوخ آن [illegible] جهة [illegible] صوت نافع [illegible]
[illegible] مضر [illegible] مصلح آن
[illegible] جهت [illegible]
[illegible] ماهیت آن [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] دندان [illegible] جهت [illegible] دندان [illegible]
[illegible]
[illegible] و حرکت کنند [illegible] خواب [illegible]
[illegible]

٣١٥

از مطبوخ آن و روغن زیتون خشک کشوده و در نطول بآن با طبیخ سماق جهت درد فم و سماق و سمیه بطبیخ آن با سرکه جهت وجع دندان و بخور آن جهت طویت آشتر حاله شده و
نرم سائیده با قیروطی آن و سرو دیسو بالغ دندان کرم خورده پر نمایند کرم آنرا بکشد و وجع آنرا تسکین دهد مضر سپرز مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یک درم و زیاده از یکمثقال آن کشنده است
بخناق و حجر مثانه و حشا و معالجه آن مرکب از علاج ذراریح و جبهت تشنج بل آن و دفع آن قرقر جاز بل بکسر زای و سکون با دالام بفارسی سیرکین نامند ماهیت آن معروف
ست و مراد از آن زبل حیوانات ست طبیعت آن زبل هر حیوانی بحسب آن مختلف میباشد و بالجمله همه آنها گرم اند افعال و خواص آن نیز بحسب حیوان مختلف میباشد
طی ذکر آن حیوان مذکور شد که میشود انشاء الله تعالی و بالجمله مجموعه آنها محلل و مجفف اند فصل الزای مع الجیم زجاج بضم زا و فتح جیم و الف و جیم بفارسی آبگینه و شیشه نامند ماهیت
آن دو نوع ست معدنی و مصنوع معدنی سفید صاف شفاف بخلاف مصنوع آن و معدن آن اکثر جاها ست آنچه در تبریز از توابع تبریز و غیره است سنگیست تیره رنگ سبزه آنرا با قلی نرم سائیده
در کوزه ریخته بآتش تند چند شبانه روز میگذارند تا چوب گداخته گردد پس حجر مغنیسا سوده با آن بر آن میپاشند تا در کوزه ته نشین گردد پس از آن انچه میخواهند
میسازند و هر رنگی که میخواهند نیز رنگ میکنند و بهترین آن سفید صافی بسیار شفاف آنست و مصنوع آنرا از ریگ و سنگریزه و قلی میسازند و معمول اهل فرنگ بیشتر این است
و بعضی اهل فرنگ اکثر از ریگ گداخته با قلی ست و این سفیدتر و شفافتر میباشد و ارسطو حجر بلور را از جنس زجاج معدنی دانسته که مجتمع گشته در نضج زیاده یافته در نیکو بهم
رسانیده طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم مصنوع آن گرمتر افعال و خواص آن مقطع و محلل جلا و ملین و محرق آن مجفف بلا لذع و در آن لطافت
آن لعقدیکدرم با شراب بهمین فیق جهت تفتیت سنگ مثانه و شدت و جهت رفع ضعف گرده و مثانه و حرقت البول و سپرز و اکتحال محرق در ماء البسیار سوده بجهت
آنجهت نافع بیاض مجرب سپیل و جهت بسر ناخن و سفوف آن باعث جلای دندان زرد شده و طلاء آنجهت خراز بار و غن زیتون جهت رویانیدن موی و خما دن با جهت
خنازیر و اکتال آن بسیار نافع و مخلول آن در افعال ها گوره قوی تر مضر احشا و مفرح امعا مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نیز جید زجاج فرعونی و
کدو پوست تخم مرغ رانیک سفیده در تبر تازه یکسان انده شبانه روز دو بار شیر را تبدیل نمایند و هر قدر انتقال از آن چهار بست مثقال شیر درچین گذارند بخور روز آن نیز فصل الزای مع
الراء المهمله زراوند بفتح زا و راو الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله بلغت فارسی ست و بعجمی اندلس مسقوره و معرب ایشان بسقدرا سنت و نزد اهل مغرب معروف
رستم و بیونانی ارسطولوخیا و معنی ارسطولوقاصل و معنی لوخیا نفاس جهت آنکه بر آمدن ولادت نافع ست و دو قسم میباشد نر و ماده قسم نر آنرا طویل و ماده آنرا مدحرج نامند
و از مطلق آن مراد زراوند طویل ست ماهیت آن بیخی ست بسبزی مایل و در تیره و باریک تیره و ظاهر آن تیره تایل بسرخی و طعم آن تلخ با اندک زمونی و برگ آن
شبیه برگ لبلاب کبیر و از آن دراز تر و عریض تر و شاخهای آن بقدر شیری و باریک و گل آن نفش بنفش بشکوفه امرود و بهترین آن سبز زعفرانی رنگ آن است که
کهنه کرم خورده و پوسیده شده و قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت قسم اول آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تریاق سموم نباتی و حیوانی و
جاذب محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت حصاة و مدر بول و حیض و کشنده کرم معده و جهت اقرحه و دهن آن جهت استرخای عصب و تشنج امتلائی و تنقیه سینه و کبد و
تصفیه رنگ رخساره و دفع ریاح و آشامیدن دو درم آن با شراب جهت دفع سموم و با نفس جهت احتباس حیض و تنقیه رحم و اخراج جنین و با سکنجبین جهت سپرز و یکمثقال آن نیز با
علیه جهت صرع و کزاز و ضعف احشا و اسهال بلغم و اخلاط غلیظه و تقویت و با ابرسا و عسل جهت پر بودن قروح عمیقه و طلاء آنها با لقوت و ضماد آنجهت گزیدن عقرب و هوام و گردوی
گوشت زائده رحم و بیانز و جهاد با عسل جهت قروح رطبه مزمنه و با سرکه جهت سپرز بغایت موثر و چون با روغن بر بدن بمالند تشنج بکشاد و دفع گرداند و سنون
آنجهت تنقیه رطوبات لثه و حرکت دندانها و فرزجه آن جهت احتباس حیض مجرب و راخراج جنین بغایت موثر مقدار شربت آن از دو درم تا دو مثقال گویند مضر جگر و سپرز
و مصلح آن عسل بدل آن زراوند مدحرج و گویند بدل آن و تحلیل صلابت سپرز شیطرج و در ریاح بوزن آن زرنباد و نصف آن نیز زر و در تخفیف عبایع الکیم دیگر نیز
زراوند مدحرج بضم میم و فتح دال و سکون حا و فتح را مهمله و جیم بفارسی زراوند گرد و باصفهانی نخود آلو نامند ماهیت آن بیخی ست مدور بقدر فندق و ازان
بزرگتر و از آن نیز باندک بیخی و ظاهر آن زرد و باطن آن مایل بسرخی و بهترین آن تازه گرم نا خورده است و قوت آن تا سال دو سال باقی میماند و شاخهای گیاه آن بقدر یک و زیاده
بر آن برگ آن شبیه برگ زراوند طویل و از آن کوچکتر و خوشبو و با اندک تندی و نرم و گل آن سفید و خوشه آن سرخ و بد بو طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن تحلیل و تلطیف آن زیاده از طویل آشامیدن با آب گرم و با آب سرد و تلطیف اخلاط و تنقیه سینه و تقیه ریه و از زهر سموم حیوانی و نباتی و تنقیه معده و دماغ و جهت درد سینه و تنقیه

وتنقیه بار دو صرع و جنون و وسواس و ربو و ضیق النفس و سرفه مزمن و فواق و یرقان صفراوی و تنقیه چرک زخمهای چرکناک و دندان و تشنج و دو درم آن مسهل و دو درم سبز آن در جلو
دلازه و تبهای بارد با عسل جهت فالج و اوجاع مزمنه و درد رکبه و عرق النسا و نقرس و در دفع سموم و سایر افعال قوی‌تر از طوخ و ضماد آن جاذب خار و پیکان و
ریزه شده از اعضا و جهت بهق و قروح خبیثه و با عسل جهت رویانیدن گوشت زخمهای عمیقه موثر مقدار شربت آن تا دو درم و مغز سبز آن و مجفف اعضا مصلح آن عسل و
روغن گل و بنفشه بدل آن قسم طویل آن الوزن آن میمون ابن بوند چینی و گویند بوزن آن زرنباد و بعضی آن قسط و دو ثلث آن بسیار است و مترجم صیدلة ابو ریحان
بیرونی در صیدنه خود آورده که زراوند سه نوع میباشد دو نوع همانست که ذکر یافت دو نوع سوم زراوند خوش خوانند شاخهای آن باریک و دراز و برگ آن باریک
و دراز و برگ آن چهار... و شکوفه آن بسیار مانند شکوفه شبت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که این شیرین است نه تلخ و این نوع غیر مستعمل اطباست و در خوشبوئیها
داخل مینمایند زرنب بفتح زای و سکون رای و فتح نون و بای موحده نزد اهل العراق نامند جهت مشابهت آن و اهل هند برهمی برنجی و هنیز دو نامند و بزبان اهل هند درخت
آنرا تالیس پتر گویند زیرا که زرنب است یا التبه نامند ماهیت آن نباتیست از برگ صغیر بری عراقیه و مایل بزردی خوشبو شبیه ببوی ترنج و گل آن زرد و گیاه آن کمتر از ذرعی
و ساق آن کم و مجوف و طعم آن با حدت و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و نبت آن جبال طبرستان و آنرا اسفرنگت نی نامند و در هند و بنگاله نیز بهم میرسد و بهترین آن
آنست که به بوی ترنج تند بوی تازه باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با افعال و خواص آن ملطف و بغایت مفرح با قوت قابضه مقوی جگر ضعیف گرم
کننده آن بهر دو دائم مقام دارچینی است جهت تقویت اعضای رئیسه مزاج عصب و تلطیف صوت و سرفه و ضیق النفس و فواق و ازاله بلغم و تقویت هضم و دریا قی اشتهای
طعام و تحلیل ریاح و دفع اسهال و تحلیل البول و برودت مثانه و سموم نافع و عصاره تازه آن در تفریح مانند خمر است و سعوط آن با روغن بنفشه جهت درد سر بارد نافع مضر
محرور المزاج و ضعیف مصلح آن کشنیز و بدلا ابجام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن وزن آن دارچینی و گویند کبابه و سلیخه و گویند بابونج است زرنباد بفتح زاء و رای
و سکون نون و فتح با و الف و دال مهمله و به کمر مشهور بجدوار و بهندی کچور نامند ماهیت آن بیخی است تند بو و با عطریت و ظاهر آن باطن آن اندک مایل بزردی
و طعم آن مایل بتلخی و اندک شیرین است و کم بو ضعیف است و دو نوع میباشد یکی کوچک آن بیخی است از زنجبیل بزرگتر و در بو تند و تر از آن اندک رایحه کافور آید و آنرا
درست جوش نموده خشک نمایند و بهندی کچور نامند و دوم بیخی است سطبر و اندک بلند و بعد بر آوردن از زمین جوش داده ورق نموده خشک نمایند زیرا که زود خشک
گردد و از فساد گرم خوردن محفوظ ماند و این را در هند کچور گویند و برگ آن بلند بقدر ذرعی عریض بقدر چهار انگشت منقش شبیه ببرگ زرد چوبه و از برگ زنجبیل بلند
تر و عریض‌تر و گل آن نیز شبیه بسنبله گلی و اول ساقی از وسط و رخت آن بر می‌آید و بر آن گلهای زرد طولانی بر می‌آید و گویند سفید سرخ نیز میباشد و چون بیخ آن رسید
برگهای آن ریخته می‌آید و در خشکی میگردد و آن زمان بر می‌آورند و نبات آن اکثر بلاد هند و بنگاله و دکهن و زیر باد و چین است و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت
آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی دماغ و معده و موافق روح حیوانی و طبعی و مسمن بدن و تریاق زهر جانوران
سمی و سجاسیر و در بول و حیض و مسهل سودا و جهت سرفه بارد و بلغمی و وحشت و مواد سوداوی و خفقان و ریاح رحم و زحیر و جبر اطفال و بجهت تحریک باه و ...
آن جهت درد دندان و مضغ آن جهت دفع مضره بارد رطب و رایحه سیر و پیاز و شراب ... و ضماد تازه آن بر اورام و اوجاع بارده محلل و مسکن آنها و بر قدم
بالخاصیت جهت رفع جمیع علل سر و طلای آن بر دریک جهت داء الفیل و مالیدن سفوف خشک آن بجهت تحلیل اورام و تسکین اوجاع بارده و بخور آن جهت
گریزانیدن هوام و مورچه که بار دیگر عود نکنند مجرب و تعلیق قطعه بزرگ مقدار آن بر حقوین و کمر باعث اعاده باه با لوسین مصدع و زیاده آن مضر ریه مصلح آن
بنفشه بدل آن در تفریح بوزیدان و در ... و در رفع زهرها مثل آن درونج و بوزن آن ترنج و چهار دانگ آن طرخشقوق است و ضماد برگ تازه آن بجهت
رفع کلف نافع است زرافه بضم زاء و فتح راء مهمله مشدده و الف و فتح فاء و ها بفارسی اشتر گاو پلنگ نامند جهت آنکه در ماهیت آن گفته اند گردن آن
بلند گردن اشتر و آن نیز مانند شتر و گویند مانند شتر گاو و کوهی رنگ آن منقط بسفیدی و شبیه بپلنگ و پای آن مثل پای گاو و دو شاخ آن ستوده و دستهای آن دراز تر از پای
آن و زانو ندارد و دندان کوچک شاخ آن شبیه بدنبال آهو است و آن از جمع شدن شتر ماده با گاو نر وحشی بهم میرسد و بالجمله شکل عجیب و غریب دارد طبیعت
آن خشک در اول بسیار گرم افعال و خواص آن مولد خلط غلیظ سوداوی و مضر محرور المزاج و ضعیف مصلح آن مسر الخل گوشت آن که بلوزه خورند ... رد غیاقالب

ها ضمه مقویه معده و سنگ شکن باید خورنده آن تا سه وقت هضم بدن خود را امتناع یا ارتجاع از رفتن حمام و عرق بسیار کردن و از جماع صحبتی دیگر نیست مگر آنکه زهر آن بجمعه نزد آب
مفید است زرزور بفتح زاء معجمه و سکون راء و هم زاء معجمه و سکون واو و راء مهمله تمع آن زرازیر آمده از جمله طیور است بفارسی سار و بترکی سغرجین نامند ماهیت
آن نوعی از عصفور بزرگتر است که در وقت پرواز از آن آواز آید و پایهای آن کوتاه و چون پایهای آنرا قطع نمایند نتوانند پرواز نماید مانند آنکه چون منقارهای آنرا نیز ببا
بندند نتوانند که بدود و رنگ آن سیاه منقط بسفیدی است و در خلقها آنرا پرورش نمایند و هر چه کنند شود سفید آن کمتر میگردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص
آن بهی و مشهی و تقوی بصر مضر دماغ و محرور المزاج و یابس مصلح آن بریان و با آب چغندر ریختن و محرور المزاج با سرکه و مری خوردن بعد از آن اناریخوش نوشیدن بهتر
نیست که صحرائی و تازه صید کرده را نخورند بجهت حدت آن بلکه در خانه پرورده آن بهتر است و چون همراه آن را ذبح نمایند باید که تا قلا شب بگذارند پس صبح طبخ نموده بخورند
زرنیخ بکسر زاء و سکون راء و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و خاء معجمه یونانی ارسانیقون و بهندی هرتال نامند ماهیت آن جسمی است که متکون میگردد در معدن خود مانند
تکون کبریت از بخار دخانی که متصاعد آن گردد با رطوبت در قعر معدن لیکن یافته اراضی که رطوبت ثقیل زیبق بیشتر است و بخار دخانی کبریت غالب لهذا این مشتعل میگردد
بخلاف کبریت که بر سیدن اندک آتشی بر آن مشتعل میگردد و آن پنج نوع میگردد زرد و سرخ و سبز و سیاه و سفید بهترین آن همه زرد صفائحی مانند طلق براق برنگ ذهب است
و این را زرنیخ ورقی و بهندی تبکیا نامند و بهندی هرتال ورقی و بهترین آن سرخ صافی شبیه بسرنج است که زود بشکند گرد و بو کبریت از آن آید و گاهی میسوزانند زرنیخ را
و طبخ میکنند آنرا شیر ار میامند از جهت المشابهت بشیرازی آتش و براقی اجزا آنکه ظاهر میگردد و آن این قاتل بسیار جاوسوزنده و آکل است هم محلله جالیه میکند و این
هر دو قسم سبز و سیاه آن نیز را و تمام گل انواع غیر مستعمل است بسبب قوت احراق آن و سفید آنرا زرنیخ النوره و دوالشعر نامند و بدترین انواع است بعد آن
هر دو قسم قاتل است و بعضی سفید آنرا قویتر و حاد تر میدانند از آن هر دو سمیت آنرا علاج نیست و زرنیخ محرق الطف و قوت سمیت آن بیشتر تا سال مگر آنکه خوب
سوخته و قتل نموده باشند و مقدار کم آنرا باشرائط آن در امراض مقرره بخورند و زرنیخ سفید تحمیل که همان باشد که بفرفیه سفید نامند و در آنچه گویند طبیعت زرد آن در سوم
گرم و خشک و سرخ آن در چهارم و سه نوع دیگر از همه اقوی و از سمومات اند گفته اند سیاه آن در چهارم و اصفر در اول چهارم و اخضر در وسط سوم و احمر و ابیض در اول آن
و قوت آن تا هفت سال باقی میماند افعال و خواص همه انواع آن لذاع و بعضی محرق با قوت قابضه و خورنده گوشت زائد زخمها و جالی آثار و مرد و نافع مسقو
داء الکلب کشنده اقسام کرم معده و ستر نده موی بار ابیضج جهت داء الثعلب و با آهک و خاکستر و امثال آن بجهت ستردن موی و محرق آن تجربه نیده در تحلیل و تولیت با زفت جهت بر ص
ناخن با روغن زیتون و امثال آن بجهت تنعم دموی و دمامیل بدن و با پیه جهت تحلیل جراحات و با روغن گل سرخ جهت بثور و قرحه و بواسیر جراحات و مقعد و سرخ آن با دیگر ادویه جهت
گوشت زائد و مرد و یابند گوشت بن دندان و خوردن زرد خام آن مقدار کمی برای امر اض رطوبی و ضیق النفس بلغمی نافع و بخور آن بار اتیخ بجوز و آدن نخالات سینه و بو پیه
قشر رطوبی کهنه و بخور آن بواسطه انبوبه با میعه و مغز چلغوزه و مغز بادام بالسویه از مجموع مقدار یکدرم جهت ضیق النفس و سرفه مزمن بغایت مؤثر با بکرات عمل
و بشرط آنکه بعد عمل حریره آرد گندم با مغز بادام و روغن تازه جهت نفع خالیه آن بنوشند و یکدانگ سرخ آن با عسل جهت تصفیه آواز و رفع حرکت سینه و لیکن چون
تولیت حذر از آن اولی است و آشامیدن آنرا با پیه و قی کردن جهت تپ بلغم موثر و حتی المقدور اگر آنرا از داخل استعمال نمایند اولی است و طلاء زرنیخ سرخ
با بول حماره بستور از هر عضو یکه خواهند موی در آن نروید مانند زیر بغل و غیر آن باید که موی آنرا بکنند و زرنیخ سرخ را با آب پیخ تازه بدان موضع بمالند و دیگر نروید و مجرب
دانسته اند و طلای آن با زهره گاو و آب حی العالم و ثبت جهت منع سوزانیدن آتش چون آنرا مس نمایند موثر و سنون سوخته و سرشته آن با بول صبیان جهت برد لن
گوشت فاسد متعفن و دندان و در یابندن گوشت صحیح مجرب و با سرگین گنجشک جهت ثاکیل و با صبر حب البلان مفتر و آب گندنا جهت سقوط دانه بواسیر و التیام جمیع قرحهای
خبیثه و چون زرنیخ فرزخ بموزن نرم سوده و روغن یاسمین که بهندی چنبیلی نامند خوب بسایند و هر عضویکه جرب رطب داشته باشد با گرم خوب بشویند که حرکت آن
با پر مرغی بر آن بمالند در چند مرتبه زائل میگردد و چون زرنیخ زاد رشیر حل کنند هر مگس که در آن افتد بمیرد و گویند هر مگس که بر آن عبور کند هم بمیرد و مقدار شربت آن تا نیم درم مصلح
تعفن آن اخلاط را پوست هلیله زرد بدل است زرنیخ زرد و نصف آن زرنیخ سرخ است و بدل آن هر دو در اکثر افعال کبریت و اکثار صفا و طلای آن باعث کلف و حبشی و نقل
است مصلح کلف حادث از آن مالیدن عصفر و آنرا برنج است و آشامیدن دو درم زرنیخ مصعد که عراقیون نامند بسیار بد و مهرت سکر و معفص و قروح در امعا جمیع مفاصل

و متغیر شدن رنگ آن بسیاهی ست مصلح آن باشامیدن بگرم با جلاب بسیار و شیاف روغن بادام و دیگر تبلیغ نمودن مار الاز روباه الشیوع اشامید و تحقیقین بدان هر دو نمودن
اوراق چرب مانند مرق مرغ جوان فربه بار وغن بادام و شیر تازه دوشیده و لعاب بزر قطونا و تخم خطمی و بعد از آنست و چون یکماشه تا شش ماشه آنرا نرم سوده
با ماش پخته و شیرتشه بخورانند بدین دستور که تا شش روز یکماشه آنرا هر روز نرم سوده بقدری ماش پخته و شیرتشه بخورند و بر روز هفتم دو ماشه بران اضافه نموده هر روز
سه ماشه بخورانند و در روز هفتم این شش ماشه بدستور نرم سوده با ماش پخته و شیرتشه بخورانند تا چهار روز تمام گردد دور دیگر بیفزایند و از روز دوم خورانیدن آن نیز
مقدار چهار توله شیر آن باشامیدن شروع نمایند و روز یکتوله بیفزایند تا آنمقدار که موافقت نماید پس یا بر بیفزایند و تا چهار در بها شامند و درین ایام از حموضات و بقول
و ماهی و جماع و آب بسیار و برد و وزیدن هوا بسیار پرهیز و احتیاط نمایند جمیع قوای حیوانیه و نفسانیه و طبیعیه را تقویت بخشند و طرق احراق و تشویه آن در مقدمه مذکور شد زریر بفتح زا
و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه گل نباتیست که در کوهستان خوجان بهم میرسد و بسیار زیبا ماهیت آن گیاهی است ساق آن بقدر شبری و گل آن زرد شبیه
بگل عصفر ... برگ آن ... بیخ آن ... طبیعت آن سرد و خشک و اندک حرارتی افعال و خواص آن
جالی و محلل صلابات و رفع آثار ... ضماد ... و اشامیدن ... مطبوخ آن با مویز ... جهت ... یرقان ... قیه از معجون آن
همین اثر دارد و ضماد آب مطبوخ آن بارد جهت اورام حاره ... مفید و خاکستر آن جهت جرب و جراحات نافع مصدع مصلح آن سکنجبین مقدار شربت ... مطبوخ تا پنج درم و ضماد
رنگ ... زرلیق بضم زای و فتح را و سکون یای مثناة تحتانیه و قاف ماهیت آن از طیور است ... و رنگ آن ... گوشت آن بسیار ...
... بهترین آن ... آنست ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محرک باه
... بعد آنکه اولا در روغن ... جهت جلای ... زهره آن ... ضعف چشم
... آن ... زرین گیاه بفتح زای و کسر رای مشدده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون ... کاف فارسی و الف ... از جمله ادویه ... بهشت ...
... گفته از در خراسان گل ... گیاه آن ... زیاده و برگ آن ... گل آن زرد ... آن بزرگ ... در ... گل آن
... اختیارات بدیعی گفته که ... در ولایت ... بسیار ... خاصه در ... آن ... گل آن ... زرین
... درخت ... طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ... جهت ...
... مصلح آن ... و گویند ...
آن زعفرانست فصل الزاء المعجمة مع العین المهملة زعرور بفتح زای و سکون عین و ضم رای مهمله و سکون واو و رای مهمله بفارسی ... کوچک و ترکی ...
... در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد ماهیت آن دو نوع ... بستانی ...
... طبیعت آن ... سرد ... خشک ... افعال و خواص آن ... مسکن ... صفرا ... مقوی معده
... رفع ... و تقطیر البول و آشامیدن آب آن با شکر جهت ... مجرب ضماد آن جهت تحلیل اورام صلبه ... مفید ...
معده مصلح آن انیسون ... مقدار شربت از آب آن ... پنج درم و از جرم آن ... ده مثقال ... البستانی ...
... بهترین آن ... طبیعت ... خشک ... افعال و خواص آن نیز قریب بستانی
... مصلح ... مقدار شربت ... زعفران بفتح زا و سکون عین مهمله و فتح فا و نون و الف
... ماهیت آن ... شبیه بعصفر ... خوشبو ... زرد ... مائل بسرخی ...
... ساق و برگ آن ... شبیه ... یاسمین ... بیخ آن شبیه ... نرگس گل آن ... زعفران باشد
... خوشبو ... زعفران ... بسیار ... کوه ...
... کشمیری ... بهترین آن ... بسیار ... مائل بسرخی خوشبو ... تازه ...

طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی در سوم و در دوم خشک گفته اند و قول اول اصح ست افعال و خواص آن مفرح مقوی جواهر مفرح مقوی منفتح محلل مفتح عفونت خلط بلغمی نافع و حافظ آن از تغیر و فساد و مدر بول باقوت قابضه محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی و جگر و احشا و آلات نفس و مورث نشاط و ضحک و منقی گرده و مثانه و بشره و سیلان قوت ادویه بقلب و سائر اعضا و مفتح سده دماغ و جگر و سپرز و آشامیدن یک مثقال آن جهت عسر ولادت مجرب و هر روز و قیراطی آنجهت ازاله کسیر زدیا نتیج جهت دفع خمار نابیل بال جهت ریزان نیکر حصاة و با ادویه مناسبه جهت درد رحم و تقعده و استشمام آنجهت برسام و صداع نافع و منوم و اکتحال آنجهت جلای بصر و دفع غشاوه و زفت نافع از آن ازافه و سلاق جرب و قوت چشم و نطول آن جهت صداع شدید و بیخوابی و ضماد آن جهت منع سیلان رطوبات و لذا از آن بچشم و تسکین حمی و ورم حار گوش و هر بار در دفع بیخوابی و طلای آن با زهره جهت نقرس و مفاصل و درد وزان جهت نزف الدم و حمول آن جهت درد ورم مقعده و مضر گرده و مضعف اشتها و مغثی و بجهت انفرار بکم و جهت جامعه از انصاب سود اجوده و مقوی معده ست بجهت آنکه در آن حرارت و قوت و انجه قابضه ست و مصدع و با شراب مسکر و دافع و آب آن مسکر حواس و مضر اعصاب مصلح آن انیسون و سکنجبین مقدار شربت آن تا یک درم و گفته اند سه درم آن کشنده است بتصریح مفرط و اهلی ندارد زیرا که این مقدار آنرا این تر نیست مصلح و دافع ضرر آن اشتباه قبضه روح است و بالی جهت گذاشتن یکبار آن در رحلیل با حشیش اور ابول بند شده و گفته اند چون دو درم آنرا با شراب سر شته بانند گردگان در دهانه دران و دماغ کرده بر مختالمه تعلیق نمایند جهته عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و دیان بالخاصیت مجرب بدل آن بوزن آن قسط و نیم آن وزن آن اترج و ربع آن سنبل و مقدار ان سلیخه است و در هن آن که نجاه مثقال آنرا در رطل و نیم روغن کنجد دبار و روغن زیتون بنجه و در بیندازند و هر روز بر هم زنند تا چهل روز که در نگاه دارند افعال و خواص آن ملین عصب صلابت رحم و منوم و محلل وقدین نیکی و مسعوط آنجهت ذات الجنب و طلای آنجهت تنقیه و قروح رحم و قروح خبیثه سائر اعضا و حمول آن با موم و مغز استخوان جهته قرحه رحم نافع و برگ گیاه آن جهته التیام جراحت تازه و دفع ریختن مواد با عضا مفید و ثقل روغن آنرا بیونانی قرقو معا نامند و قرقو معا نامند نیز در حرف القاف خواهد آمد و جوارش زعفران و دواء الکرکم و دهن آن و قرص مرهم آن در قرابادین مذکور شد زعفران الحدید ماهیت آن زنگ آهن است که آن را براده نموده بر سر کهٔ صحنه بین کرده تر کنند و در جای نمناک گذارند تا زنگ شود بعد از آن کوبیده اجزای از وی بشمه آنرا بگیرند باز بسر که بگذارند تا مکرر از عمل نمایند تا همه زعفران گردد و بهترین اقسام آن خصوصاً در صناعت آنست که براده حدید را با اربع آن نوشادر سائیده در زمین دفن کنند تا ده روز مجموع زعفران شود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و از جمله سموم ست و ضماد آنجهت نقرس و بواسیر و داخس و خشونت پلک و ناخنه و داء الثعلب و با سرکه جهت باد سرخ و جوشش‌های حار مجرب و فرزجه آنجهت قطع حیض و در زرد آنجهت قطع خون بن دندان و تقویت آن نافع و یک قیراط آن مانع آبستنی ست و از خوردن آن حالتی قریب بحالتی که از خوردن براده آهن بهم میرسد روی میدهد و آن ابن مراد آنست که در سنبال و حرف القاف مذکور شد فصل الزاء مع الفاء زفت رومی بکسر زاء و سکون فاء و تاء مثناة فوقانیه و ضم راء و سکون واو و کسر میم و یا ماهیت آن نوعی ست از رفت یابس و زفت بحری نفت جبلی و از مطلق آن اکثر مراد زفت بحری است گویند اسم فهرست و غلط ست و بهترین آن صافی براق املس آنست زفت بحری بفتح باء موحده و سکون حاء و کسر راء مهملتین و یاء ماهیت آن چیزیست شبیه بقطران سیاه و سیال از زمین با نفط حاصل میشود و سیال آن قیر ست که بر کشتیها و حمام‌ها و غیر آنها برای استحکام و عدم نفوذ آب در آنها میمالند و در آتش گرم میکنند و بهترین اصناف آن برم آنست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل مقوی مفاصل و جهته فالج و عرق النساء و نقرس و ریاح بارده و اوجاع زانو و مقدار یکدرهم آن تا دو درهم مسهل و ضماد آن با نکر انجیل جهت جذام و التیام اعضای شکسته نافع مقدار آن تا ده درم بدل آن قطران و گویند جاوشیر و سفر ست بالسویه مضر بریه مصلح آن کثیرا است و بیان قیر در حرف القاف مع الالف و فاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد زفت الرطب ماهیت آن چوبی ست که از درخت صنوبر میبرآید که قسم تر آنست و آنست سیلان مینماید و آنچه از درخت بار دهنده آن که غیر چلغوزه ست و مسمی بقنوبر سیلان مینماید منجمد آنرا راتیانج نامند و آنچه از درخت شبر بین که از اصناف سر دست منجمد آنرا مانند شمر و از آن که بخته حاصل میشود آنرا قطران نامند طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظ و ملین صلابات و آشامیدن آنجهت ورم و فصل حلقوم و جری فصل باطنی و در حلق و ربو و تنقیه جرک سینه و حلق و در دفع سمیت ادویه قتاله و باشکر جهت نفث الدم و ده سینه و سرفه مزمن و ضماد آن جهت جذب خون بظاهر جلد و فربه کردن اعضا و با نمک جهت گزیدن جانوران سمی و با موم جهت برص و ناخن و قوبا و تحلیل جراحت صلبه و صلابات رحم و شقاق مقعده و جراحت قسم مثانه و با عسل جهت پاک

کردن زخمهای حرکناک که جمره و مجیم و مشکر لیشه باعث التصاق آنها و بتبور رام اهم مفید و ضماد آن بر میان سر بعد از تراشیدن یا موی جهت اخراج زالوی در حلق مانده
مانده مجرب دانسته اند و با شکر جهت اقسام خراز و جهت جرب حیوانات و تمدد اعصاب عرق النسا و داء الثعلب و با آب جهت خنازیر و با ادویه مناسبه جهت رویانیدن
گوشت در زخمهای عفونت آنجخت و ورم عضلات حلقوم و در و قطور آن با روغن بادام جهت رفع رطوبات گوش و حقنه آن جهت ورم حاره و جلب اجامح گزیدن عقرب
مؤثر مضر سر و ریه مصلح آن کثیرا و بنفشه مقدار شربت آن تا درم بدل آن بر ردلی آن قبرست و گویند بدل آن قطران و روغن نفت که رطوبت نجاوکا نست کرده
جبن جوشانیدن لیثمی را بر روی آن گذارند و انچه در لشم جمع شود فشرده استخراج نمایند و یا نصریح و زیبق مقطر نمایند ضماد آن با آرد جو جهت خنازیر و رویانیدن
موی و در داء الثعلب و تجربه لسان حیوان عقد اعصاب برص ناخن عرق النسا و سوزش آن و اشتعال انها نفع لمدقت ست و قاطع نزف الدم مسهل و تریاق سموم و جاست
ست و دو ده زفت جهت نیکو کردن مژگان و منع ریختن آن قرحه و رفع سوزش آن و دمعه تقویت باصره را بغایت مؤثر است زفت یابس ماهیت آن فتیر طب است
که بخودی خود خشک شود و یا بطبخ خشک کنند و آنرا ابو سفاس نامند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن پس تخفیف این زیاده از رطب آن در
انفاخ ضعیف تر از آن جهت التیام قروح فاسده و در مه سقط دویا و تحلیل و التصاق و در مهاصلیه و تفتیح سدد و آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت جهت قطع خون
حیض و بواسیر سستی کمر و تقویت رحم نافع و در سائر افعال ضعیف تر از رطب مقدار شربت آن تا ده مثقال است فصل الزای مع القاف زقال بضم زا و فتح قاف
والف و لام اسم فارسی قرانیا ست و بنون قبل از یای مثناة تحتانیه ماهیت آن میگویند که ثمر درختیست عظیم القدر زیتونی و طولانی در خار سبز و القدر سید ن
یاقوتی رنگ و بعد از خشکی سیاه میگردد و طعم آن قرش را اندک عفوصت و تیغی آنرا مانند زیتون نمک سبز میمانند و در ملک هند و بنگاله ثمری فی الجمله شبیه بدین هم میرسد و
آنرا جامون نامند و در حرف الجیم ذکر یافت و گفته اند آنرا کرونده نامند و در حرف الکاف انشاء الله تعالی خواهد آمد طبیعت آن سرد مائل باعتدال و خشک و با قوت قابضه
افعال و خواص آنجخته سیالی قرحه امعا و تقویت آن و تسکین عطش و التهاب معده و کبد و غلیان خون و صفرا و منع صعود ابخره بدماغ نافع مضر سینه مصلح آن شکر
ست و ثمر خشک نارس آن که سبز باشد جهت ادرار و قروح مزمنه بغایت مؤثر خاکستر برگ آنجخت رفع آکله مفید و لعبداوی حب الاسع نوعی از امیر باریس دانسته چنانچه
در امیر باریس ذکر کرده و طبیعت آنرا در آخر دوم سرد گفته و غیر قابض و با رطوبت غریبه بلغمیه و مرخی و قاطع عطش در ساعت و مسکن لهیب سر عا و نافع و برای انچه نافع ست امیر باریس
گفته اند زقوم بفتح زای و ضم قاف مشدده و سکون واو و میم بهندی تهوهر و بنید و بیخ نیز نامند ماهیت آن از جمله اشجار است دو نوع میباشد حجازی و شامی حجازی
آن بقدر قامتی و برگ آن از برگ انار عریض تر و الشرف و گل آن از ثمرات مشابه بیست با یاسمین زرد و لطیف رنگ و مجیم و ثمر آن سیاه رنگ و شبیه بهلیله و
در جوف آن دانه ها گنجد و درخت نوع شامی بزرگتر و خاردار و گل آن زرد و ثمر آن از هلیله بزرگتر در سیدی آن شیرین طعم با تفاهت و عفونت و مغثی و این نوع را
طبیعت گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و حجار و رافع آثار مقدار شربت آن تا پنج درم و روغن تخم آن با نمک بحذیر جهت تحلیل ریاح مفاصل و مواد بلغمیه
و اخلاط غلیظه و مسهل آنها و رافع سدد و فالج و نقرس و سپرز و امثال اینها شربا و ضمادا مصدع محرور سیاه کنند و مصلح آن شیر تازه و دوشیده مقدار شربت آن چهار قیراط
بدل آن نفط ست و نوع اول با برگ و بار تازه آنجخت التیام جراحات تازه نافع و قوی القبض و تحقیق و رافع و انچه در بنگاله و هند دیده و شنیده شده چهار نوع میباشد
یکی شاخهای آن سه پهلو و این را بهندی تدهارا نامند و گره دار میباشد و بر سر گرهها برگهای کبیاری کوچک و شیرین را گرفته با آرد نخود بریان شیر تجویز میسازند و برای رفع
آتشک میگویند قوی الاثر ست و مسهل قوی میباشد دوم چهار پهلو و این خاردار و بی برگ میباشد و سوم ساق آن خاردار و شاخها و بته بالای آن بخاره گنگاتلی و اندک
باریک و بلند بقدر نیم شبیر و این را سیخ نامند و آب برگ این را گرفته گرم نموده در گوش جهت درد آن میچکانند و با اندک نمک گرم کرده برای سرفه اطفال بخورانند و جهت
ضیق النفس و استسقا و جذام و صلابت سپرز و ضعف هاضمه و یرقان و شکم و ریاح محتبسه در امعا یعنی قولنج ریحی تفتیت سنگ گرده و مثانه و تحلیل اورام چون پوست
رلنه بیخ با نمک جو هی که گیاه هندیست در آب برگ آن با یتطریق که برگ آنرا از آتش گرم نمایند که نرم شود و در دستها فشار دهند که آب خوب بر می آید
سائیده و حسب یا قرص بسته خشک کرده نگاه دارند وقت حاجت در آب برگ آن سائیده بر قوام آمد بر روی سدفع در چند روز زایل شود و اگرچه کهنه باشد مجربست
و بکرار امتحان فقیر رسیده از آن بامیسازند و جهت امراض مذکوره مسهل نیز نافع و چون شاخ آنرا در تهانیزه کرده با توک که بهندی شادو بان نامند در خمی فرش اسند و رق نرم کرده

۳۲۵

بزلق صنع عربی از لی از ترش و مقدار شربت آن در مطبوخ تا پنج درم

و لحاف از شاتوت کنند طبقه طبقه تا پر گردد و بر آن مقدار آب بریزند که از بالای آن یک وجب گردد و پس آنرا پوشیده در زیر زمین یا کهنه باد و روز دفن کنند پس ده مثقال آن

خشک نموده بکسان بسا زند و روز بروز یک نیم مثقال تا سه مثقال بخورند جهت استسقا و سرفه و ضیق النفس بارد رطوبی مفید نوع چهارم ساق و شاخهای آن کم خار و تنک

تا با نقدر یک شبر و زیاده و بقدر انگشت باریکی و ریخته میباشد و برین این چهارم همه سفید و بندرت سرخ و زرد نیز میباشد سفید آن جهت امراض و سرخ و زرد آن در اثبات

عقرب و سیماب مجرب گفته اند و دیگر اقسام هم دارد چنانچه رازی در باغهای انگلشیه دیده از انجمله پیلوست که در جهای بزرگ می پیچد و ریشهای آن که بمنزله بیخ توان گفت بهم چسبیده

ریشها و انده میچسپند و از دیوار و درخت بلکه تنهای شاخهای درخت شاخها کشیده متفرق میگردد و از بیخ اصلی که قریب زمین است کنده تر میشود و قسم دیگر سه چهار پیلوست که شاخها کنده

برآورده لیتاده و بران خارها بسیار بهوا میباشد بر خلاف سه جاره و چهار چهار است که خارها بلبش کوچک میباشد فصل اللام مع الزاء لزاب بفتح زای و الف و بای

و کسر بای موحده و فتح یای مثناة تحتانیه و با بفارسی حلوا ذلبنی نامند ماهیت آن از جمله حلواهای معروف است تازه آن اند طبیعت آن گرم افعال و خواص آن

مولد خلط صالح و سریع الهضم و نفاخ است مسمن بدن نحیف و مقوی گرده جهت رطوبت ریه و سرفه نافع و مسدد مصلح آن سکنجبین و انار زر لالف الملوک نوعی

از ابرو نست که در جهای لعالم با شد و بفارسی زلف عروسان نامند فصل اللام مع المیم زمج بفتح زا و ضم میم و جیم بفارسی چرخ و بترکی اتوماکو نامند ماهیت آن از جمله سباع

طیور است که بدان جانوران صید میکنند طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن جهت ضعف دل طبیعی و خفقان عارضی زهره آن چون تنها یا با دیگر ادویه

با کتحال مناسبه چشم کشند جهت غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری مجرب است و بستن آن طلا جهت رفع کلف و نمش و آثار جلد مؤثر زمجانی بفتح زای معجمه و سکون میم و جیم بالف کشیده

ملسوره و یا حطی ساکن در آخر ماهیت آن میوه ایست جنگلی بقدر دانه انگوری که در بلاد زیر باد هم میرسد با پوست خشک و اندرون پوست آن لحمی شیرین لطیف که در یه

و در سه سال یکبار ثمر میدهد و در آن سال متعارف است که اطفال آن بلد بسیار بری آید طبیعت آن گرم مائل بخشکی و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن تا حال معلوم نشده

است زمرد بضم زای و میم و رای مهمله مشدده و دال و بذال معجمه نیز آمده و بهندی پنا نامند ماهیت آن از جمله احجار نفیسه است و گفته اند که در معدن هم سیم نیز و با دمه آن بهی که بر

بیش انجا و اقلمه گشته و بدان سبب سبز شده و درست آنست که یکسال در معدن نگین میباید بعضی این را زبرجد را از یک جنس میدانند که بسبب اختلاف ماده هر یک نوعی گون میباید

و جملهٔ آن از احجار دیگر کمتر است و سوهان در آن اثر میکند و اقسام و الوان میباشد قسمی ذبابی است یعنی برنگ آن شبیه بذباب سبز است آنکه بر جال آمی در باب نمی نشیند چنانچه

بعضی گمان کرده اند و این قسم بهترین انهاست و صاف و شفاف آب آن متموج در صافی میباشد و صورت چشم مخفی در آن مرئی میگردد و این را صعیدی نامند که از صعید مصر آورند

و قسمی ریحانی است یعنی رنگ آن شبیه برنگ برگ ریحان و این ادون از و بود نامند و قسمی فستقی است یعنی سبز مائل بسیاهی و این ادون از و کهنه نامند و قسمی سلقی یعنی شبیه برنگ ساق

و قسمی زنجاری شبیه برنگ زنجار و قسمی کراثی شبیه برنگ ایست و قسمی دیگر صابونی یعنی برنگ صابون سبز مائل بسفیدی است و این بدترین اقسام است بهترین همه سبز براق شفاف صلب

آنست که میخ لنگ بزه و طلقی نباشد یعنی در جرم آن پرها و سنگ نباشد و نیز بعضی موافق آن براق مانند طلق نباشد طبیعت اقسام آن در درجه سوم خشک و در

آن مدبر باقی میماند افعال و خواص آن مفرح و مقوی حرارت غریزی ارواح دل و دماغ و کبد و معده و رافع صرع و بیم و غم و خفقان و ذات الجنب و ذات الریه

و نزف الدم و اسهال و مقوی سموم حیوانات و گزش هوام و استسقا و یرقان و جلب البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و جذام هر چند که بسنه میرسد اطراف ریخته باشد شبرگاه

و تعلیق آن چون شخصی که زهر خورده و یا جانوری سمی مار گزیده باشد قبل از سرایت بجمیع اعضا مقدار هشت قیراط از آن سوده بخورد زهر آن کارگر نشود و دادن بانداز

موی جدا شدن است و بدین ما کتحال آن بجهت تقویت بصر و رفع سبل و مداومت نظر کردن بران رافع کلال بصر و تعلیق آن و پوشیدن انگشتری آن بجهت منع صرع و مرهم الملوک

آنرا علاقه کردن بند العقال و نمایند از جبین و لادت و چون انگشتری از طلا باشد جهت رفع طاعون موثر و طلا آن بجهت سفوف و قروح خبیثه مفید و چون یکمثقال آنرا در انگشتری

از طلا و نقره که بالسامعه دو مثقال باشد در طالع میزان که آفتاب در برج هوائی باشد نقب سازند و بپوشند باعث قبول و نفاذ هیئت و نفع و دفع آفات و بیخ موجب است اند و فوائد

منافع بسیار دیگر بدان منسوب میدارند تا آنکه میگویند چون بطعام زهر دار رسد عرق کند و حامل آن تنگی معیشت نیابد و چون افعی را نظر بران افتد کور شود و بعضی گویند آب از چشم

افعی جاری گردد و کور نشود و غیر اینها از خواص و منافع و آنکه محک علی هذا روز برآنکه در هنگام تونگری اکثری مردم بقیمت بسیار اعلی خریده اند و آنکه فقیر و تنگدست شد ابتدا بغیر قیمت

لیسیار و قاتل افعی ... [illegible]

زهور … از جمله اسم فارسی زرفت یا لبس است و در ولک مغسول راز مورلاک نامند و مستعمل و رگرالنست افعال و خواص آن در احتباس حیض مجرب
مقدار آن … نیم نسبت از مجربات است جهت نزف الدم هر عضو تیر **فصل الزاء مع النون** زنبار بفتح زای و سکون نون و با موحده و الف و نفت
فارسی … ماهیت آن گیاهیست اکثر او جود و در روز بالقبان میکارند و در اوائل مستان میرید طبیعت آن بسیار گرم و تند و نیز افعال و خواص آن موجب حرارت
بدن … مستعمل آن … زنگ و جهت ورد و بثر … پراگنده کردن ریاح و برطرف آنها بجهت شپش و سطولا نافع مضر بدماغ و خام آن معنی لنبه است
… مصلح آن … و باکاسنی و سلق کامو و کمیدن انار جاشنی دارند و سفرجل و عقب آنست زنجار بفتح زای و سکون نون و فتح جیم و الف و راء مهمله معرب
زنگار فارسی … معنی آن مجرد بود ماهیت آن زنگ مس است و انواع میباشد معدنی و غیر معدنی مصنوع معدنی آن در معدن مس تکون میابد و بیونانی … نامند
… که در مغاره قبرس در طلوع شعری معطر میگردد و منجمد میشود و این … از آمیزش بخاک و سنگریزه … و همچنین گرانی آن … هر دو رومی
… و مصنوع آن اقسام است یکی آنست سرکه … طرفی … که بخوری گذارند که بخار آن … بعد … زیاده اند
… رسیده باشند … و باز چنان نمایند تا هر مقدار که خواهند و دیگری زنجار … چنانست که مس … صفحهای بسیار تنگ سازند و بر هم
… زنگار شود … در تحقیق آن … که کهنه داخل کرده … غلیظ گردد
… از هر یک چهار مثقال اضافه نموده فتیلها ساخته در آفتاب گذارند تا خشک گردد و اقسام دیگر نیز میسازند و بهترین همه معدنیست …
… امتحان آنست که چون تر کنند و با انگشت بمالند نرم گردد بخلاف زنجار غیر مغشوش و مغشوش و بقلقنت تیز میکنند و امتحان آن آنست
… زیرا که قلقنت بر آتش سرخ میگردد بخلاف زنجار طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله است و اکال …
… دقاق … و با موم و روغن زیت … مانع زیاده شدن قروح خبیثه و ساعیه و درم جراحات و باعث رویانیدن گوشت و با صمغ …
… آن با عسل جهت تنقیه جراحات … و مطبوخ آن … جهت قروح …
… غلظت … با عسل جهت غلظت اجفان … طلای … محرق آن با فندق سوخته و کتیرا … سرخ و سفید …
… با سرکه … غلیظ و خشک … جهت حدت بصر و قلع بیاض و ناخنه و دمعه و سبل و سلاق مجرب و محرق
… پلک چشم و سلاق و رطوبت … خشک کننده … مناسبه جهت امراض چشم و با مراهم جهت خوردن لحم زائد و اصلاح
… جهت قروح … ساخته … گذارند فائده بخشد و نفوخ آن در بینی جهت بد بوئی و زخم آن
… آب کنند که گرد آن بحلق نرسد زیرا که گرد آن مضر حلق است مصلح آن شیر تازه دوشیده … چون بخار … اعضای عصبانیست استعمال آن …
… آن با ادویه … ادهان و لعابات … آن کشنده … بعد از انجا … معده عدیم العلاج مصلح آن جلاب …
… سفیداج و زنجفر و زیبق … بدل آن بوزن آن قلیمیا و نیم وزن آن زنجفر است زنجبیل بفتح زاء و سکون نون و فتح جیم …
… تازه آنرا درک و خشک آنرا سونته نامند و سندهی نیز گویند ماهیت آن بیخی است معروف نبات آن شبیه بنبات شقاقل …
… تیز و زیاده … گل و ثمر … در بلاد هند و دکن و گجرات و بنگاله بسیار میشود و همیشه تازه آن بهم میرسد …
… در گیاه و زنجبیل … سفید خشک … نامند و این بهترین همه است … زنجبیل …
… طبیعت تر و تازه آن در سوم گرم و در اول … خشک آن در دوم خشک و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مقوی قوت
حافظه … معده و کبد … سده جگر … و محلل ریاح غلیظه معده و امعاء و مقطع بلاغم و در رطوبات غلیظه چسپیده بسطح معده و امعاء و غیرها و مجفف آنها و ملین طبع و
… دماغی و حلق و برودت اعصاب جهت فالج و کرم معده و یرقان سدی و تقطیر البول حادث از برودت و ضعف آلات
البول … باشد و جهت نفع سموم حیوانی و تسکین تشنگی بلغمی و با نبات … جهت رفع مضرت میوهای تازه و رطوبت معده

وبارد ده و تخم مرغ نیم برشت جهت ازدیاد منی و غلظت آن وبا تربد مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و معین قوت مسهله تربد و ماخولیجان ولسته جهة تقویت باه و ازالهٔ بست و اکتحال آن بجهت غشاوه و سبل و بیاض مسدهان داشتن آن رافع تشنگی بلغمی و ضماد آن بجهت تقویت اعضای ورکز از مدفع ریاح و بواسیر و اوجاع بارده و در ورم بارد بلغمی و در نفخ خفیفه و سایر اعضا و با دوفن آن جهل قوی ست در تاثیر و بدستور مالیدن سفوف خشک آن گرم نگاهداشتن آن موضع که هوای سرد بدان نرسد و بستور با نصف وزن آن زنجبیل خشک نرم کوبیده پخته و با زرنباد نیز مضر طحال مصلح آن عسل و روغن بادام مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دار فلفل ست و چهار یک آن و نرابا دو نیز گیاوت و ضماد و تازه آن بجهت داء الثعلب و تحلیل اورام ریحیه و بارده ماده و تسکین اوجاع بارده نافع و نوع کوهی آن فرسترگو بند چون آنرا نرم بکوبند و بپزند و بر آب گرم نشسته باشند و بخورند جهت رفع اوجاع مفاصل و امراض بارده و تنیده و اورام ربارد نافع و بدستور طلای خشک آن و با آب تازه آن و نیز نوع دیگر میشود در هند و بنگاله که آنرا انبه سونته بنامند و کو ابنه دخام از آن آید این نیز قریب باول ست در مزاج و خاصیت و تر و تازه و این را اکثر ورق کرده با نمک و آب لیموی تر در ده بعد از طعام برای تقویت هاضمه و تعیر مزه دهان اندکی میخورند و خوشبو اند میباشد و از نوع اول نیز تازه آنرا ورق کرده بدستور با نمک و آب لیمون پرورده و با خشک آنرا کوبیده پخته با نمک و آب لیمون خمیر کرده او اقراص میسازند و بدستور تنقل مینمایند زنجبیل الکلاب ماهیت آن گیاهی است برگ آن شبیه برگ بید و بسیار زرد و شاخهای آن سرخ رنگ و طعم آن تند و شبیه بزنجبیل و کشنده سگ لهذا آنرا زنجبیل الکلاب نامند و گویند نوعی از ضغ ست طبیعت آن در سیم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن ضماد تازه آن بجهت رفع کلف و آثار بسیار قوی الفعل و ضماد برگ آن محلل اورام صلبه و خوردن آن جایز نیست و مولف اختیارات بدیعی گفته الماء و استه و از صفات آن ظاهر میگردد که غیر آنست زنجفر بزای فتح و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و را مهمله بفارسی شنگرف نامند ماهیت آن معدنی و مصنوعی میباشد معدنی در ابر دوزنامند و معدن آن طلا و مس کمون میاید و حجر الزیبق مینامند و آن مانند عروق سرخ ابریخی رنگ با کثافت ست و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند مصنوع آن از زیبق و کبریت ست بسوی نا قیساها رنا مند بهترین آن قلمهای بلند سرخ بسیار تیره آنست که بوی کبریت از آن نیاید طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی خشک در سوم و بعضی در سیم سرد دانسته اند افعال و خواص آن فانعض هها ذب بعضی قوت قبض آنرا زیاده از جذب آن و بعضی بالعکس گفته اند و از شادنج قابضه در در آنجهت قطع نزف الدم قاکل لحم زاید و لذا مال جراحات و خشک نمودن رطوبت آنها دخله در جرب و حصف و بمش و شتق و سوختگی آتش نافع و با موم و روغن جهة سوختگی آتش و شقاق مقعده و دندان جراحات و رویانیدن گوشت و همچنین مرهم آن یافته جهت ردع و با سرکه را بند اند و تحلیل النجار آنها و تحلیل اورام بارده گرفتن دود آن باعث خشکی قروح خبیثه و اندمال آنهاست ولیکن باید که چشم و گوش و دهان را از آن محافظت نمایند و عندالاستعمال در دهان آب نیابند زیرا که آن از سموم قتاله است در دوم و گویند مثقال آن کشنده ست بخناق و کرب و غشی و خفقان و جمود و سایر احوال زیبق خورده اصلاح آن قی فرمودن بروغن گاو و مطبوخ انجر و شبت و ماء العسل و بوره و مشابه آن از ادویه نافعه سیج مانند شیر تازه دوشیده و مطبوخ بزر در بعالی و لعاب آن و آشامیدن و تهای چرب و اگر بر آید قی بهتر و الاحقنه نمایند با دهان بدل آن شادنج ست و اهل هند اعتقاد دارند که چون آن تنقیه و تصفیه نمایند و با ادویه مناسبه با تهای جنوب صغار سازند جهت تبهای مزمن و ضیق النفس و یرقان و سختی شکم حادث از ریاح غلیظه و اوجاع مفاصل و جذام و دفع زهر سمیات البیا نافع و مقوی نور باصره است و بدستور صنعت آن در اهم آن در قرابادین مذکور شد زنبق بفتح زا و سکون نون و فتح بای موحده و قاف بفارسی سوسن گیاه نامند و گویند که آن غیر سوسن ابیض و غیر یاسمین ست در سوسن مذکور خواهد شد و کسانیکه سوسن ابیض دانسته اند اشتباه کرده اند صاحب اختیارات بدیعی گفته گل آن تراسیاه زرد بود و آنکه گل دارد یک گز زیاده و کمتر و بر سر هر شاخی چهار و پنج و شش تا ده گل میباشد و خوشبوی و برگهاکه بر شاخ آن میباشد شبیه برگ موسی و بلند تر از آن و برگ بیخ آن شبیه برگ کاسنی و ضخیم تر از آن و گفته اند که رازقی زنبق ست طبیعت آن در دوم گرم و در سیوم معتدل و بعضی در اول گرم دانسته اند افعال و خواص آن ملطف و مقوی دماغ و پیاز آن در افعال مانند پیاز نرگس ست و قوتیتر از آن و روغن آن که مانند روغن گل یعنی در آفتاب گذاشته و سه مرتبه گل زنبق را تجدید کرده باشند در دوم گرم و در اول خشک ملطف و ملین و مقوی اعضاء و بیخدر مم آن مسهل اخلاط مرار و مدر بول و طلای آن بجهت رفع قشعریره و سرد دماغ و اعصاب و اعضای تناسل نافع بدل آن در همه افعال روغن آسیا و در غیر اسهال روغن نرگس ست زنبور بضم زای و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و را مهمله جمع آن زنابیر آمده بهندی بهبهر و در بنگاله بدله نامند ماهیت آن از جمله حشرات الارض ست و انواع میباشد از آن بزرگ سرخ رنگ آنست و در اکثر صفات مانند نحل ست که مگس عسل باشند و گویند چون ایام زمستان گردد مانند نحل در خانه خود پنهان شود و تا هنگامیکه هوا اعتدال یابد بیرون نمیاید ...

درم و سوزش و خارش میکند و چون روغن بر زنبور و بریزند بحرکت گردد و مانند مرده و بمیرد و چون بر دبیر که بیا باشند باز بحرکت آید و چون روغن چراغ بر آن بریزند بمیرد گویند

آنرا یک نیش قوی زهردار است و ماده آنرا دو نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن خفیف و کم زهر است و ماده آن کم میگردد و ماده خانه آن معلوم نیست که بعد

جنس و نوع سرخ آنرا سمیت از سائر انواع بیشتر طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن تطلای آن با عسل و نمک جهت رفع برص و داء الثعلب و زهر باد

گزیدن آن و صاحبان مرض باره و مزمنه عصبانیه را مانند فالج و امثال آن لغایت نافع و گویند چون تعبیه آنرا خشک نموده و سائیده یک درم آنرا با فالوده بخورند بجهت تبهی

است و در زنبور سیاه مائل بزرفت را چون در روغن زیتون طبخ نمایند جهت برص و بهق و رانع آثار آن فائده نافع و چون زنبور کسی را بگزد در عضو ملسوع درد و سوزش و خارش و سرخی

و ورم بهم رسد از انواع ضعیفه آن کمتر و قویه زیاده مداوای آن مکیدن موضع لسع است از دهان بقوت و یا لیسیدن یا غیر آن اندکی نشگافته و بقوت مکیدن و لیس مالیدن خاکی را بر گر

دکافور و بالجمله یا سرکه یا گل ارمنی یا سرکه و صندل یا گل است یا آب غوره و یا حد وار یا سرکه و ضماد سبزی گشنیز تازه و ضماد خبازی و بقله حمقا و حب الخلاف تازه و تخم کرده با آب سرد

و برای تبدیل نمودن و گذاشتن در آب بسیار گرم و بلافاصله در آب بسیار سرد و سکنجبین آنست و مالیدن نوره و دانه و خوردن قابضه و بزر قطونا با سکنجبین و جانها

الحاد طعم چیدار دهند و کاهو و گشنیز خشک با آب سرد و تسکین و فصد نمایند اگر احتیاج بفصد باشد و مالیدن مگس سائیده بر آن و ضماد بر گچ که در هند آر و نامند و با تخم گاو داغ کرده باید

یا پیاز داغ کرده و زنبور عسل نحل است در حرف النون مع حا مذکور انشاء الله تعالی خواهد آمد فصل الزاء المعجمه مع الواو زوان بفتح زاء و واو و الف و نون ماهیت آن اکثر آنرا

سلم دانسته اند و یوسف بغدادی گفته که آن غلط است بلکه آن شیلم است و دانه ایست مائل بسیاهی اندک سبزی مانند ماش کوچک طولانی و سر آن باریک و در غلافی منحنی

مانند غلاف شیلم و طعم آن تلخ و با حدت و کراهیت بحدیکه نفوذ میکند در سطح ذائقه زبان و مسکر شدید و موحش بدون تغریح و قسمی دانه آن پهن میباشد و قسمی زرد طولانی

و این سرکی و در تیزاز اول است طبیعت آن در آخر اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت سمیت و جاذبه ضماد آنجمله بیرون آوردن پیکان و امثال

آن از بدن بغایت موثر و طلای آن بخته و دیابیدن مو و داء الثعلب و تحلیل اورام و کماد آنجهت درد بیر نافع و چون داخل مفید کنند قوت آنرا قوی گرداند

و سکر بسیار آورد و چون مسکر و مصدع و ملخ عقل و مقعده است و سبات بسیار می آورد و اجتناب از خوردن آنست مصلح آن تنقی کردن و روغن گاو یا بادام زوفا است

و بعد از آن ربوب حامضه خوردن و بوئیدن گلها و خوشبوئیهای بارد حقوق دماغ است زوفا یابس بضم زاء و سکون واو و فتح فا و الف ماهیت آن گیاهی است

معروف در زمین برگ آن شبیه بصعتر بستانی و مرزنجوش با عطریت و شاخهای آن بر گرد بر سر گرهی گل مائل بزردی و تخم آن تلخ مزه و گویند که برگ آن باشد خشک تر

آنکه از جانب بیت المقدس آورند و آنرا از دوای معروف نامند طبیعت بستانی آن در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی آن قوی تر از بستانی افعال و خواص

آن ملطف و مسهل بلغم و مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جلد و محلل اورام و جهت فالج و سرفه مزمن و ربو و درد سینه و نزله و عسر النفس و درد سینه و پهلو و زانو و معده

و مغص و قولنج و تهیج اعضاء و گزیدن جانوران سمی و داء الثعلب و داء الحیه و بخار آنجهت تحلیل ریاح گوش و مضمضه و بخته با سرکه و جهت درد دندان و آشامیدن خوردن

طبیخ آن با آب عسل و سداب جهت درد و خارش کرم و ربو و سرفه مزمن و نزله و عسر النفس و کشتن کرم معده و حب القرع و بدستور لعوق آن با عسل

جهت دفع کرم معده و آشامیدن طبیخ آن با سکنجبین مسهل خلط غلیظ و با تربد با ترنجبین اسهال آن قوی تر جهت نیکوئی رنگ رخسار و با شراب جهت استسقا و گزیدن

جانوران سمی و با طبیخ انجیر جهت خناق امتلائی و ضماد آن با آب جهت ورم حار و با شراب جهت تحلیل ورم بارد و خون مرده که در ملتحمه چشم مانده باشد و بخته

در روغن زیتون و بیاوردن و با انجیر جهت تحلیل ورم سپرز مقدار شربت آن و مطبوخ چهار درم تا هفت درم مضر جگر مصلح آن صمغ عربی و انار مقدار شربت آن صغیر است و بقوت آن ...

بدل آن و جانشین آن ... تا یک درم فصل الزاء مع الیاء زیتون انشاء الله تعالی زوفای رطب بفتح زاء و سکون طا مهمله و با موحده لغایتی شکل بیش و تر که ... ماهیت

آن چرکی است که در وقت ... در زمین کوهستانات و ... زمین ... گیاهی شیردار و با حدت ... بطریق ترشح بیشتر می آید و ... جمع

میشود و بعد از آن آنست که در آب جوش داده شده تا ... با ... را از آن برآورده ... منعقد آن بهم رسد ... میان را

... آنرا ... و ... اول چون ... ضماد آن ... منعقد گردد آنرا از ... نیز نامند و در بیاض

بعضی مستعمل ... آن طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول خشک است افعال و خواص آن منضج و ملین و محلل اورام صلبه جهت استسقا و مفتح سدد جگر

سپرز بر برودت احشاء گرده شیر باد و ضماد آن نافع و طلاء آن بجهت تشنج و تشنج اعضا و جرب چشم و ریختن مژه و ابرو و تحجر مفاصل و اقتصار عصب و کلف و ورم مقعده و رحم و ادرار جمیع ادرار حیض و بول و هوا بالائی بنهد و سرد آن نهاده با پیه مرغابی و طیور جهت تشنج و قرحه گوش و جراحت تعفن فرج و شقاق مقعد و بادیه اکلیل الملک و روغن تازه حمول جهت رفع احتباس حیض و عسر ولادت مضر محرور المزاج و مکرب مصلح آن سکنجبین و روغن گل و مرکب و ال آن دو وزن مغز ساق گاو و گوسفند مقدار شربت آن یکمثقال تا نیم مثقال و چون آنرا ا با لمیم بالکتد و بسوزاند و روغن و بجهت قروح بکار برند اکثر مثل مر ادویه است فصل الزاء المعجمه مع الهاء زهرة الملح بفتح زای و سکون ها و فتح را و لام مکسوره و حاء مهمله ماهیت آن چیزیست شبیه بشوره و زعفرانی رنگ و تند و بودکر با الرایحه شبیه بماهی و لذاع قوی با اندک طوبتی گویند در کنار نیل بعمل می آید کرده بر رسیا کیت میماند و آن آب را از ماهیت آفتاب خشک کرده زهرة الملح حاصل میگردد و ما هر چه گفته که آن شوره است که مانند غبار بر زمین سبخه و نمک ریزد یا بیاید و تنها رنگ مائل به سرخی است با جزاء منعقده مانند دانه چند هم جمع مدام آنرا بیکی دو خالص آن است آنرا دو نوع در نرمیت گداخته گردد و بعد از آن چون آب طبیعت آن نهایت گرم و خشک افعال و خواص آن مخفف و محلل قوی طلاء آن نافع بثرو جهت عشاء و عین طوبتی و اگر گوشت را با آن تراوش کند قروح خبیثه و اکله و نقش جلد و آثار قروح و جمع روانیدن موی بسبب احتراق بار نهما جهت رفع عباده و آشامیدن یکدانگ با سکنجبین جهت مرغ نافع و با شراب ممزوج در اسهال قوی تر از نمک هندی و در عرق معده مصلح آن عود هندی مقدار شربت آن تا نیم درم و مکیده آن کشنده است و قابل علاج نیست زهرة النحاس بضم نون و فتح حاء و الف و سین ماهیت آن چیزیست لطیف و نمکین که از پاشیدن آب بر روی مس تفتیده بهم میرسد و در معدن مس نیز یافته میشود و بهترین آن سفید زیره دانه آن است طبیعت آن در قوت قریب بزنگار است افعال و خواص آن اکال لذاع و قابض و جالی و آشامیدن او سهل خلط بلغم و صفرا و کحل آن با دو مصطکی که آنرا کم نماید جهت تحلیل غشاوه بصر و قطور و سعوط آن بادوا جهت نفع کری و بر غره آن سهل جهت ورم بارد و لهاة و طلای آن بادویه ضماد آن بر ن گوشت زائد که گوشت زائد در بینی و بواسیر تحلیل اورام مقعده و خشک نمودن دانه بواسیر ضماد و مزوج خبیثه با شراب جهت بیدده و زهرة سبق سفید و از سموم قتاله است زهره بفتح زای و سکون ها و فتح را مملو با قرنفل شامی رانامند و در مغرب ففلیه نامند و مذکور خواهد شد بفارسی اسم فرکنت و بیونی بر قشه لالاق می کنند دوج را نیز نیامند فصل الزای المعجمه مع الباء الموحده زیبق بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح با موحده و قاف بفارسی سیماب و جیوه و بهندی پاره و بترکی سلو اسون نامند ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه و شبیه بنقره گداخته متحرک معدن آن در بلاد چین و خرنگ است و اکثر بلاد از آن بلاد می آید و بعضی طرف چربی و نیز مسموع گشته هر چه زیر آن چندان اعتمادی نیست که در شهر باده جهت آن که از رجه پره بربع جنوبی است قلیلی تا بالعجل می آورند بدین قسم که حیوانات مرده متعفن شده خصوصا سگ را در چاهها میکنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن میکنند پس بر آورند و با آنها سیماب میبایند و اگر از ایام مقرره بگذرد که بر نیاورند آنها را خالی میبایند نیز مسموع شده که در معدن آن قلیلی تکون میباید و طبقات قطعه ضخیم طلق نیز میبایند و از خواص آن است که فلزات دیگر را فانی میگرداند چون به انهار رسد لهذا از چین و طرف چربی که آنرا البرنگی سیپ تامی آورند و چون حرارت بدان رسد خود نیز فانی میگردد و در آب جاهای پست نمناک مجتمع میشود چنانکه جابکه طمع گران کار میکنند نزدیکی آن آب میگذارند در آن قدری جمع میگردد طبیعت آن در دوم سرد و در سوم تر گفته اند بعضی گرم و تر دانسته افعال و خواص آن چادر قابلی چون سرد و مرطوب المزاج در هر سالی چند روز پی در پی مدام در زمستان هر روز بقدر یکحبه و تدریج تا یک دانگ خام آنرا بخورد و بالای آن آب گوشت بیاشامد که مانع تعفن و معین در گذاشتن آن است و بر آمدن آن گردد و زیرا که سیماب خام در معده نمیماند و بر میآید جهت حفظ صحت بدن و تقویت اعصاب و هاضمه و باه و در فراخی که مانقصت کند مفید است و طلاء مقدار قلیل آن که یکمثقال تا دو مثقال باشند تبارک سرد ما آخر هر ماه در تحت السنجاع بعد از سر تراشیدن که تشنج و نفقت منع خفیف اندک فائده تقد بجد کند و خون بر نیاید و در اسیاب تا بابث گل تا بنول با آب کمار ... و لیلا با آب هان و یا با کره ماست و یا بعضی ادهان مناسبه معالجه بمالند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی و نابود گردد بر آن تند تا تمام آن منعدم گردد بعد از آن بشویند و بعضی بعد از سر تراشیدن دنیا با پارچه صفیفی را در کناره خود فرش مینمایند و مقداری سیماب خام را در پارچه بسته بر بالای فرق خود میمالند و آنچه از آن ریخته شده باشد با پارچه باز جمع نموده پس تدریج بمالند تا قوت سیاغت و اگر آنرا با آب برگ تانبول با آب ریحان و با آب حنا با غیر آن کشته بمالند نیز نافع است و اگر در تحت السنجاع اکثف و امالیدن نمایند تیز ولست جهت تسخین دماغ بارد رطب و امراض حادث از آن و منع نزلات و رفع که در بنگاله مشهور است که ولادت ایم که بر آنرا از هوا تنها موثر و مالیدن

گذارند آن بر کف هر دو دست باعث جریان طلب و انهای آتشک ست و بعد مالیدن آن بر زنهای آتشک و قروح و بر قروح خبیثه یا روغن گاو که با یکصد و یک آب شسته
یا با موم و روغن های مناسبه دو آن نیز سیمین اثر دارد دانه باید که بعد از تنقیه بدن در یکهفته بسیار بعمل آرند و در ان بین غذاهای لطیف و با کم نمک تناول نمایند لیکن
باید که بیمار اعتقاد داشته باشد به آن مخلق و دماغ و گوشت و مسیدر آید که بسیار مضر بدماغ و مولد فالج و لطلان قوت سامعه و فساد قوی دماغی و مرضی که نمکسار ست هو لم بنند در دفع
و غیرها داده دو آن میگیرند و اگر نگیرند می میرد و طلای کشته آن با تخم خربزه و بادام تلخ ست جرب حکه و دفع جمیع آثار و اکله و سعفه رطبه و قروح ساعیه و سالمه و دفع
قمل چون با حنا و روغن گاو به بدن بمالند نیز جهت دفع و چون کشته آنرا بر ریسمان بمالند و بر گردن و کمر و با مو بندند مانع نادن قمل گردد و اگر بر گردن حیوانات
بندند منع نکون قردان یعنی کمنه حیوانات گردد و با گندر و اسفیداج و موم و روغن زیتون طلای آن جهت داهنهای آتشک و قروح خبیثه و آکله از مجربات ست و خاک زیبق
که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز مانند آن و چون زیبق را بطعام آمیزند و بخورند دو مثقال بده هند و مقدار شربت از غیر مقتول تا دو درم بدل
آن هماص مخلول و مصعد آن بسیار گرم و با حدت و از سموم قتاله و محرق اخلاط و مخلل و متقطع اعضاء و چون مقتول آنرا با ورق نقره خوب حل نمایند بر مس و یا برنج که
مصقل باشد و با آب لیمون آنرا خوب پاک شسته که چربی در آن مطلقا نباشد بمالند و بر آتش گذارند تا قدری سوا آب نقد و نمایدپس جلا نمایند مفضض گردد و اگر با طلا حل
نمایند بر مس و برنج و یا نقره بدستور بمالند مطلا گردد و نیز چون مس و یا برنج و نقره را پاک بشویند با آب خالص و آب لیمون پس سیماب آن بمالند و ورق نقره و یا ورق طلا بر آن
بچسبانند بحسب کمیت ورق و یا ده لا ورق بالای هم اگر سنگین و بسیار رنگین خواهند باشد و رق پس مانی قلیل بر آتش گذارند تا قدری سیماب المضعد نماید مهره نمایند باز قدری
آتش گذارند و مهره کنند طمع نقرئی و یا طلا میگردد و چون زیبق را در گوش کسی ریزند او را اختلاط عقل عارض گردد و تحیر و صرع و سکته و لطلان سامعه شود و تدبیر آن
آنست که گوش را معکوس بطرف زیر دارند و میلی از رصاص یا از ذهب در گوش کنند تا زیبق بر آن بچسبد اگر بیکدفعه تمام آن بر نیاید دو دفعه یا سه دفعه تا تمام آن بر آید و چون زیبق
را بسوزانند که مانند با گردد و با ادویه مناسبه خلط نمایند جهت قولنج خصوصا ایلاوس مفید ست و تدبیر کسیکه زیبق خورده باشد اگر غیر مقتول ست بزودی بر آید
بعضی اشامیدن آب گوشت شهای چرب بطبق و اگر مقتول ست دادو او را وجع البطن و مغص شدید و ثقل زبان و احتباس بول و ورم حبعارض کرده علاج او آنست که شیر گاو تازه
دوشیده بنوشند و قی کنند و با خیره و سنبیون و بزرگ کرفس با شراب یا با فودنج جبلی و با دوغ و خشک یا شامیدن و مرقهای چرب بخورند و سائر تدابیر یکه در دفع و اسفیداج نه کورشد
و چون غیر مقتول آنرا بر پارچه کرباسی بمالند و بطریق عصابه سبکه بر سر آدم بیش بسیار باشند بیش سر بر بندند شپش بسیار در آن آید بعد بعد چند مرتبه بالکل بر طرف گردد و
دستور تصفیه جب زدع او هن و ضماد و عقد و قیروطی و مراهم و معجون آن در قرابادین مذکور شد و اطباء فرنگ سیماب را با مکلس مینمایند و منهای و با ادویه مناسبه
مکلس گرده آنرا از ملک خود می آورند خصوص فرانسیس و میگویند جهت آتشک و قروح خبیثه و تقویت قوی و ارواح و حرارت غریزیه ضعفا و پیران نافع و طریقه
استعمال آن آنست که تا پنجروز یا هفت روز یا نه روز روزی یک آ نکه مقدار قلیلی ست صبح ناشته سازند و از حمضیات و رقیات و بقولات اجتناب
نمایند و هر گاه دهن جوشش نماید آن زمان ترک نمایند بعد از آن نیز تا مدت سی یا چهار روز پرهیز نمایند زیتون بفتح زا و سکون یا و ضم تای مثناة فوقانیه و سکون واو و
نون ماهیت آن بری و بستانی میباشد بستانی آنرا درخت بزرگتر و برگ آن آبدارتر و سبزتر از بری و درخت آن بعد از چهل سال ثمر میدهد گویند تا هزار سال میماند و
گویند برگ زیتون جبلی نیز مانند برگ زیتون بستانی ست طبیعت رسیده آن گرم در اول و با قوت قبض و نارس آن سرد و در غایت خشک و بسیله آن گرم و خشک افعال و خواص
آن نیم رسیده لاستحاله السوداء و صفرا و تازه و با قوتی منضج آن محرک معده و مقوی و بهترین آن نیم رسیده آنست که در آب نمک نمک پرورده بخورند با طعام خورده شود قبل و بعد از آن
و رسیده مقوی معده و طارد فع آن و مشهی و حابس طبع و سمین مورث بیخوابی و لاغر لیست مصلح آن مغز گردگان و بادام و روغن خلو سرکه و گویند مغز پسته مصلح اغسل و سداد و مضرت آن فرق
اخلاط و مصلح آن نیم رسیده ماست و ضماد پخته و رفع سوختگی آتش و طلای دانه آن با مه آرد گندم جهت برص ناخن و بخور سیاه رسیده آن با دانه جهت
دماغ و نارس نشش نافع و برگ آن در دوم گرم و خشک و ضماد آن جهت قروح خبیثه چشم و او را الحاره و التیام پوست سر که منقطع شده باشد و جراحت بجهت نمله و منع و زیاده شدن
آن و سیری و نار فارسی و با عسل جهت و خون با آمد جوهر تحت ناخن و طلای آن جهت اسهال او خیلیدن آن جهت قلاع دهان و ضماد پخته آن با آب غوره جهت بقوام عسل رسید
جهت دندان کرم خورده و ریزانیدن آن و مضمضه با آب طبیخ آن جهت دندان کرم خورده و آشامیدن مطبوخ آن و شراب جهت نقرس و مفاصل و حقنه با آب مطبوخ آن

جهت قروح باطنی و معده و رحم و عصاره آن با فعال مذکوره مانند برگ آنست و دخول آن جهت قطع سیلان رحم و نفث الدم و آب عصاره خام آن جهت بردن کلی جسد و قطع ریختن مواد چشم

و تاکل پلک آن نافع و در اخیر غسل تسلیات کل لعقان مثانه و چون مغز دانه آنرا با پیه آرد بیامیزند و بر چرک ناخن گذارند زایل سازد و بیخ درخت آنرا چون با قدری سه برگ بجوشند

و بدان مضمضه نمایند زجهت تسکین درد و برگ آن جهت زکام و تحلیل رطوبات و بخار آن جهت اخراج رطوبات دماغی از بینی بغایت موثر تعلیق بیخ آن با لخاصیت جهت

سم عقرب مجرب چون شاخه با برگ و برگ تازه آنرا در کوزه کنند و در کوزه دیگر گذارند تا بسوزد پس کوزه برآورده شیره از آن بر آید و بار دیگر بسوزد و تا امتزاج یابد که کحل

گردد بملکه احتراق کمی یابد گویند در جمیع افعال توتیا است و از آن یا سر که جهت حرق النسا بر بالا خوب است جانب وحشی بقدر چهار انگشت جهت قرحه نمودن موضع

و رفع آن علت از مجربات گفته اند و ضماد و ورق برگش با شراب و اشام زیتون را نیز بعد از مجرب دانسته اند و طبیکه از شاخ تازه آنکه در جلیس ختن برگی جهت جرب و قروح آن

و نطول و طبیخ همه اجزای آن جهت صداع و شقیقه و دود آن دماغ آن و بیخ آن جهت گریزانیدن هوام و نگاهداشتن عصای چوب آن جهت قبول عادت و منع خراج و برکت موثر و ضماد در آن غسل

و آب قیر آن جهت داء الثعلب و دوا الحیه و سعفه و خوشه ها و نفع و مضمضه آب بنمکی که زیتون را نرسانیده باشند جهت استحکام دندان و لثه سفید و صمغ آن در صورت شبیه بسقمونیا دکل لبن خلیت

طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن تقویت و رقیق تر ازکند و جهت اسهال و قرص و اخراج بلغم و رطوبات جراحات و ماء رحمها جهت زدن دندان گو

موثر و جمیع بری آن و تیزی و ادرار بول و حیض و حمول آن جهت جرب منفرج رحم دستون آن جهت تسکین درد دندان که بخور دو مفید عصاب برگ زیتون که برگ آنرا بکوبند و بر آن شراب

و آب با بشند و نقشار زند و بگذارند تا منعقد و خشک گردد و جهت سیلان رطوبات و لثه آنها بتر از یا ادویه زیتون الماء زیتونیکه نزدیک آب آنها روید در جمیع افعال قوی‌تر از سایر

انواع و بعضی گویند زیتونیکه در آب نمک در دروه باشند مسمی بزیتون الماهیت زیت لطیف زاده و سکوه باشد اتحاد فوقانیه جاهیت آن روغن زیتون و از مطلق

آن مراد زیت عذاب است که از زیتون رسیده گیرند مغشوش و غیر مغشوش باشد و مطلق غیر مغشوش آن آنست که اجزای آن زود بر سطح بدن منتشر گردد و از هم منقطع نگردد و بخلاف مغشوش

طبیعت آن در دوم گرم و با میوست و بعضی قول برطوبت آن با اصل مغشوش آنکه در آب گرم ریزند و خوب بهم زنند و بگذارند تا بالای آن آید و مر گردد و بر زند گرمی آن کم

و لطف بنیدع افعال و خواص آن آشامیدن چهار مثقال آن با یکرطل آب گرم و با ماء الشعیر مسهل قوی جهت درد اعضا و عرق النسا با نثر آب گرم جهت رفع قولنج و

و مغص و اخراج کرم معده و تفتیت حصاة و ادرار بول و عرق و اوجاع مفاصل و عرق النسا و درد کمر و غیرها و قی کردن با آن جهت دفع سمیت ادویه و حقنه با آن جهت رفع قولنج و

درد کمر و درد مفاصل و عرق النساء تنها مینه با آن جهت اوجاع بارده و بار مرهما جهت التیام و اصلاح زخمها مفید مقدار شربت آن تا هفت مثقال و چون از یکمثقال از ساختن

آن بگذرد و بعضی گویند چون شش سال بگذارد آنرا زیت العتیق نامند طبیعت آن گرمتر از غیر عتیق آنست افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و بشره و مصلح ادویه ضعیف

قوتهای آنها و مانع جمود اعضا و رافع ضرر سرما و اکتحال آن مقوی بصر و رافع بیاض و غمق و جرب و سلاق و در مرو اکثر مقام قروح و چون گرم نمایند و بر موضع

عقرب گزیده بمالند تسکین الم آن دهد و چون زیت تازه به آب بجوشانند تا بنصف رسید بدل عتیق میگردد و آنچه از هفت سال بگذرد بهتر از روغن بلسان باشد

کهنه تر شود و قوی‌تر میگردد و گویند تا چهار هزار سال قوت آن باقی میماند و چون زیت را با همون آب بجوشانند تا آب بسوزد و بجنین تجدید کنند تا شصت مرتبه

آن روغن را چندان بجوشانند تا بنصف رسد بهتر از بلسان است و بهتر از روغن بلسان دانسته اند و از اسرار عجیبه شمرده اند و آنچه از زیتون نارسیده گیرند آنرا زیت الانفاق نامند و بهترین آن

که بیاض و وحدت باشد طبیعت آن معتدل با قوت قابضه و گویند در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص آن مسمن و مقوی لثه و دندان و اعضا و موافق معده و صاف

کننده اخلاط و مفتح سده و قاطع عفونت و مانع ادرار عرق و جهت تفتیت حصاة و ادرار بول نافع و مشمول آن نافع در جرب و جراحات نیکو کردن رنگ رخسار

و گویند چون بیست و دو درم آنرا با مثل آن عسل و ثلث آن کندر در یک شیشه نیز بالمناصفه در حمام و در آفتاب در اکسیر نهاده از جمیع امراض بارده نافع

مفالج و امثال آنها نجات یابند و پیران صد ساله را با عث هیجان شهوت باه شود و مجرب دانسته اند و دهن زیتون متعفن آنکه از زیتون متعفن گیرند مولد غلط فاسد و بسیار منجر

و مولد و مصلح آن شربت بنفشه و دهن زیتون سبز را و سائر افعال و خواص قائم مقام روغن گل و دانسته اند در اوجاع و جرب و دافع عرق و مقاومت سیاهی موی و اطلاع آن مقوی دندان

متحرکه و دافع سیلان رطوبات لثه و قاطع خون لثه است و حکیم مطلق روغن زیتون را در افعال مذکوره نافع میدانند بمخصوص نیکو هشته اند و تدهین بدان سر رویاند موی

کنندہ و دافع استرخا آن و قطع تعفن اخلاط و تقویت اعضا و زیت رکابی زیت عذب و زیت الانفاق و اهل عراق آن را زیت رکابی نامند جهت آنکه از شام بر شتر آورند

وهای موحده که نام اهل ست وچون از شام آنرا بپشت شتر بار کرده با نجا می برند لهذا زیت رکابی نامند و آنرا زیت فلسطینی نیز نامند و غلط کرده کسیکه آنرا زیت مغسول دانسته دستور گرفتن روغن زیتون آنست که زیتون را در آفتاب بنهازند و یا در ظرف کرده در تنور گرم گذارند تا که پژمرده و نرم گردد پس کوبیده روغن فشرده بگیرند و یا آنکه در آب بجوشانند تا پخته گردد و مالیده و صاف کرده آنرا باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند اما احتیاط نمایند که روغن نسوزد و زیاده بر آن نمک مالند و بگذارند تا نرم گردد پس مالیده فشرده دهن آنرا بگیرند همین روغن زیتون ست زیتیار بفتح زا و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح تای مثناة فوقانیه والف و را بلغت مغربی عکر الزیت نامند ماهیت آن ثفل روغن زیتونست طبیعت آن با اندک حرارت چون بسیار طبخ دهند خصوص در ظرف مس تا غلیظ گردد و بعد از آن بفشارند و نگاهدارند طبیعت آن در دوم گرم افعال و خواص آن قوتر از حضض ست لطوخ آن با شراب ماء العسل جهة درد دندان و با نفیع ترمس جهة جرب مواشی و دواب نافع و گویند هر چند کهنه تر شود بهتر می گردد و در افعال قویتر و در ابدان مرطوبین مولد قروح و ضماد تازهٔ آن با آب جهة درد مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و التیام والتحام زخمهای ابدان اغر خشک نافع ست زیت السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله والف و نون ماهیت آن روغن ثمریست که زیت الهرجان و اهل مغرب اقصی ارجان و ارقان خوانند و درخت آن دو نوع ست یکی کوچک که بادام کوهی ست و بشیرازی بجرک و بغربی لوز البربر و دوم بزرگ خار دار و ثمر آن بقدر مانند بادام کوچک و روغن از ین گیرند و طعم روغن آن شیرین و خوشبو ست و بشیرازی درخت آنرا ارجن خلا نامند و در عراق ملکه و بادام کوهی و خار آنرا دواب میخورند طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و گویند خشک ست افعال و خواص آن مولد خون صالح و ملطف اخلاط و مدر فضلات و مفتح سدد و جهة امراض سوداوی و بلغمی مانند جنون و وسواس و فالج و خدر و اورام بارده نافع و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که زیت السودان غیر زیت هرجان ست که آن از درختی ست که با نیلا دیده اند سیرماج بکسر سین و سکون یا و را و مهمله و فتح با موحده والف و جیم معرب سیربا فارسی ست ماهیت آن بطریق مذکور در شفاء الاسقام آنست که گوشت را بقدر یکرطل ریزه ریزه کنند و اگر مرغ ست از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود مقشر در روغن کنجد تازه و آب بجوش شانند تا پخته گردد و نیم رطل سیر در ربع رطل آب و با شکر سفید یک اوقیه مغز بادام کوبیده در گلاب شیره گرفته دیگر رم کشنیز خشک و بوزن آن عود هندی و سداب و قلیلی زعفران داخل کرده نیز بخته نمایند و بقول شارح اسباب علاج آنست که نیم سیار را بکوبند و یا ورق کنند و کشنیز خشک کوبیده در روغن بادام بریان کنند و آب داخل کرده و دو جوش دهند تا پخته گردد و پس قلیلی سرکه و شکر سفید اندک مرد کشنیز در آن گرمانی و در آن داخل نمایند طبیعت آن معتدل مایل بسردی افعال و خواص آن لطیف و موافق امزجه اصحاب صفرا و ذی مزاجان گیند حار و مسکن صفرا و حدت اخلاط و مفرح و مقطع بلغم و مفتح سدد و جهة منهای تابیه و شطر الغب نافع و مضر امزجه بارده است باب دوم از هم در بیان ادویه که حرف اول آنها سین مهمله است

فصل السین مع الالف ساج بفتح سین و الف و جیم بهندی ساکهو نیز نامند ماهیت آن درختیست هندی بقدر چنار و سخت و رنگ و صلب مایل بسیاهی و کثیر الورق و خوشبو برگ آن بزرگتر از برگ انجیر و اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفل و لیته اندک طولانی و در کوهستان میشود و ثمر آنرا جوشانیده میخورند طبیعت چوب آن در دوم سرد و خشک با اندک حرارت افعال و خواص آن ضماد سائیدهٔ آن با آب سرد جهة درد سر حار و تحلیل اورام حاره و دموی و صفراوی خصوصاً با آب تشبار بار بارده و خوردن نشارهٔ پخته آن جهة تسکین تشنگی و التهاب معده و با ماء العسل جهة اخراج صفرا و بلغم و ورم معده قوی الاثر و طلای محرق آنکه بعد از احراق در آب بیاشند و امتثال آن لهذا از ند ساید سائیده طلا نمایند جهة ورم احشا و تقویت باصره و حدقه نافع مقدار شربت آن از یکمثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب ست و بدل آن قابض و نکهت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و روغن ثمر آن غلیظ و خوشبو جهة دراز کردن مو و رفع خارش و بهق و گویند چون نافه مشک را گذارند حافظ بوی آنست و وزن آن برا برباده باشد ساذج بفتح سین و الف و فتح ذال معجمه و جیم و ساهوز نیز نامند و ساو دار و ساو دراز نیز گویند ساساوا ساردان بفتح سین و الف و فتح دال و الف و نون معرب سیاه دران یعنی بسیار سیاه هی و پختان در جمع لغت فارسی درختست معروف و فرهنگ لغت فارسی درختست و ساده اندک و روغن تراکمی مانند بحیث آنکه قسمی از آن ترتیب دهند و آنرا اسود الفقهاء نیز گویند ماهیت انجیرزی سیاه مایل بسرخی و براق شبیه بتشیح با اندک تلخی و در عمان و هندوستان بلاد و حوالی آن هم بسیار گویند آنچه اندرخت نارجیل بهم میرسد بهتر است و آنچه تحقیق شده از جمعت غطامی آورند و هندی کرمی قطعاتی نامند و قفال نیز گویند همین است و صاحب تحفه گوید چیزیست مانند صمغ که در اندرون بیخ درخت کردکان مجوف شده یافته میشود و صاحب اختیارات بدیعی گفته چیزیست که در میان درخت بلم کهنه یافته میشود و آنرا ابن بیطار گفته که صاحب جامع از درخت جوز یعنی گردگان تا درخت بلم سو کرده و با جمله از ادویه مجهولة الماهیت ست و بهتر آن آنست که چون آنرا بشکنند اندرون آن براق باشد و چون در آتش گرم زبانه

محلول آن برنگ داشتن باشد و طعم آن باندک تلخی بود طبیعت آن در دوم سرد و خشک و با اندک حرارت محلله افعال و خواص آن با وجع اورام حاره و با آب بارتنگ قاطع نزف الدم همه اعضاست شرباً و ضماداً حابس اسهال و مسوی الیتام دهنده زخمها و با سرکه شراب جهت ورم قضیب با منشان و با شراب جهت تحلیل اورام بارده و محلول دو مثقال آن در آب برگ مورد تازه که روغن مورد در سه مثقال داخل کرده بمولد جهت تقویت بیخ و منع استرخاء آن با روغن مورد جهت منع ریختن موی موثر و بغایت مسود آنست و خرزجه آن با سرکه و حقنه آن با سرکه جهت قطع خون حیض و تقویت رحم و رفع اسهال نافع و مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن دو وزن آن سعوت ساذج بفتح سین و الف و ذال معجمه و جیم هندی تیره و تیزپات نیز نامند ماهیت آن برگ درخت هندیست باریک طولانی از برگ بید خرد بیشتر و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و زرد رنگ اندک خشن و پنج خط طولانی از طول از بیخ برگ آن ز بند تا سر برگ کشیده یکی از وسط و دو در کنار برگ دو دو در با مین کنار و وسط و خطوط باریک در عرض برگ چنانچه در برگهای دیگر اشجار میباشد و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و بوی آن شبیه بسلیخه بعضی بجای سلیخه میفروشند و بیشتر آن اکثر در کوهستان هاست و در کوهستان سلهٹ که شمالی و شرقی بنگاله واقع است و درخت آنرا از آنجا احیاناً تا مرشدآباد در غیر آن نیز می آورده گویند در غیر بلاد هند نیز بهم میرسد ولیکن اصل ندارد و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه تند بو تند طعم آنست که فاسد نشده و شسوره نباشد و بدلی آن بوی اسارون و جمع و اثر سابود طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن حافظ ارواح و اخلاط و مفرح و مسکن و مسهل و نراج اعادی مصلح حال معده و مقوی اعضاء و احشاء و مدر بول و حیض و شیر و عرق و جهت وسواس و جنون و وحشت و تقویت حواس و سیلان آب دهان و بدبوی آنکه از شرکت معده باشد و خفقان و وجع فواد و درد جگر و مزمن و امعاء و ریاح و استسقاء و یرقان و سپرز و تفتیت حصات و عسر ولادت و اخراج مشیمه و دفع مرۀ سودا و منع داحس و جمیع اورام مقعده و رحم و اکتحال آن تنهای یا با ادویه مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و تاخنه نافع و نگاهداشتن آن همیشه در زیر زبان جهت لکنت زبان و عسر بلع و بوی دهان که بسبب فساد معده باشد مفید و ضماد کوبیده مطبوخ آن در شراب جهت تحلیل اورام جفان و طلاء آن با سرکه جهت رفع بدبوی زیر بغل و کنجران و بخور آن جهت منع عسر ولادت و مشیمه و گذاشتن آن در میان جامه و اقمشه جهت منع کرم زدن آن موثر و در سایر قوی و افعال قریب بسنبل الطیب و از آن ضعیف تر مضر ریه مصلح آن مصطکی و مضر مثانه و مصلح آن شربت بمقدار شربت آن در مطبوخات تا یکمثقال و در معاجین تا نیم مثقال بدل آن دو وزن آن سنبل هندی و گویند سلیخه و یا طالیسفر ست ساگوادانه بفتح سین مهمله و الف و ضم کاف عجمی و واو و فتح دال و الف و فتح نون و ها ماهیت دانه ایست که در جزیره و جزایر و شهرها دو خیک سیلانی و مرکی و کده و ملاقاکه از جزایر زیر باد است پیدا میشود و درخت آن مانند درخت سیمل که درخت هندیست که از ثمر آن نوعی پنبه بهم میرسد و پوست آن بسیار ضخیم و استخوان آن نازک و درون آن انجا اول پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و اره و دندانه داری از چوب ترتیب داده و بر آن درخت میکشند از آن دانها و مانند فتیله نیز چیزی جدا می شود آنرا خشک کرده دانها را میفروشند و فتیله مانند را کم ست بصرف خود می آورند و بقول دیگر گردیست که در جوف درختی در آن یکسنه میشود و برمی آید آنرا با آب خمیر کرده حبوب بسیار صغار مانند نخود خشخاش میسازند و میفروشند طبیعت آن گرم در دوم و تر در اول افعال و خواص آن مقوی باهی و منعظ و مسمن بدن و ملین طبع ست و دستور آشامیدن آن آنست که قدری از آنرا با شیر تازه دوشیده مانند شیر برنج طبخ نموده بقند یا نبات شیرین کرده می آشامند و کسی که شیر موافق نمیکند یا در بیمار بیمار در آب بپزند و با نبات شیرین کرده میخورند مقدار شربت آن از دو مثقال تا بیست مثقال سالارمند بالفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین و الف اسم یونانی نوعی از مظاله ست و ترکی بیلاز اغو و بربانا ماهیت آنچو انیست شبیه بسوسمار و سیاه و درازدم آن کوتاه تر از مار و گردن آن کوتاه و بزرگترین آن تا سام ابرص و سخت الجرکت و آکثر دم آن سیاه میباشد و گویند آتش در آن اثر نمیکند و اگر در تنور اندازد آتش تنور افسرده گردد و اصلی ندارد و نیز گویند چون سنگ بر وی زنند کارگر نشود طبیعت آن بغایت گرم و خشک افعال و خواص آن بیکمثقال آن از سموم است مانند ذراریح و مسخن و معفن و مقرح جلد و هر جانب که دهان میرسد مانند سترنده موی مقرح عضو چون دست و پای آنرا قطع کنند و احشای آنرا اخراج نمایند و در عسل چند روز بنهند از آن ... آن عسل جهت درد مفاصل و اورام بارده نافع و علامات کسی که آنرا خورده باشد آنکه در معده شدید و در شکم شبیه باستسقاء و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و تبدیل رنگ بدن بسیاهی و بنفشی مانند با دنجان و از گردن آن نیز همان اعراض ... دست دلعوق ... المسطم ... [illegible]

عسل یا شیره و غسل آشامیدن طبیخ کماقیطوس خوردن قرص که دران کماقیطوس پخته باشند و خوردن برگ سوسن در روغن زیت پخته و عرق صعتر و مطبوخ با اصل زعفر
و تریاق آن تخم سلجمات بری یا بحری و در آب شیرین پخته ست سامان بفتح سین و الف و فتح میم و الف و نون ماهیت آن نوعی از بر لیمت که بفارسی ابیرز نامند
بسیار نرم و باریک و مایل بزردی و آن حصیر ترتیب به هند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن جلوس آن باعث فرح و جهت منع بواسیر نافع و خیسانده آن
قاتل هوام … است اسام ابرص بفتح سین و الف و هیم و فتح الف و سکون یا … دارو صادر علیتین بشیرازی … ترنگ و باصفهان نالما و بهندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند ماهیت
آن اسم ذره است ولیکن مصطلح آنست که بری آنرا سام ابرص و بحری را وزغه مینامند که بفارسی چلپاسه آن کوچکتر از چلپاسه و شبیه بچرذون و بالفطحا … آن بحد
بسیط چلپاسه نیست بهترین آن نوعی است که در … آنها باشد طبیعت هر دو نوع آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن ضماد کوبیده آن بر اعضا جاذب پیکان و خار از درون
تا لیل و ثیلیه و مسمار و گنده و شتن جگر خشک آن بر دندان کرم خورده مسکن درد آن و طلای خشک آن با روغن زیتون بر سر … رویانیدن مو در رفع احتباس … و جون
نشگافته بر موضع عقرب گزیده گذارند جمیع آنرا تسکین دهد و قطور زبل آن … خون و بول آن با نرگس مشک در احلیل جهت رفع فتق بسیار موثر و همچنین جلوس در طبیخ
آن همین اثر دارد و خوردن آن مورث سل و امراض ردیه مصلح آن شربت ریباس و امثال آنست فصل السین المهملة مع الباء الموحدة سبج بفتح سین و
باء موحده و جیم در آخر معرب شبه فارسی است آنرا سبق و شوق نیز نامند ماهیت آن سنگیست سیاه و براق و زود شکن و سبک در بلاد سودان و هند و جبال شام خیزد بهترین
آن بسیار سیاه و براق صافی رخو آنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن خوردن آن بجهت خفقان و کشودن سده و تقویت معده و تقویت …
دیگر انگ آن با عسل … باصره و در اکتحال محرق مغسول آن با عسل جهت جلای بصر در رفع غشاوه رقیق و تقویت قوت باصره … نافع و … میل آن … کشتن
… و نگاه داشتن آن … نافع و … باصره … نگاه داشتن آن با خود بطریق انگشتری و غیر آن جهت دفع چشم بد و تعلیق آن بر سر رافع درد سر و نگاه داشتن قطعه
آن که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع فزع و دهشت آزموده است و گویند چون سه روز … بر صفحه آن بقلم خفی و سطور دقیقه چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته در آن نگاه کند و در غیر آن
نظر نکند دیگر روز لقوه آن زائل گردد و از مجربات شمرده ام و ارسطو گوید کسانیکه مس … در چشم ایشان صغیر باشد یا مانند خالی و یا جائی … آن در چشم
ایشان آید آئینه از ان سازند و اکثر دران نظر کنند زائل گردد و در طلای … آن با آب … جهت ادرار بول مجرب مضر سر مصلح آن آب … و صاحب اختیارات بدلی …
… و نوع دیگر را از جیلان می آورند و این کافی … بهترین نوع اول است و نوشته اند که آن با آتش برافروخته میگردد
مانند … آن مانند نفط است سپستان بفتح سین و کسر با و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت فارسی است بعربی دبق و بهندی لسوڑه نامند و بعضی
پستان الطیبات الکلبیه … بجهت شدت نفع آن از برای کلیه و آنرا مخاطه و مخاطیا نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست دو نوع میباشد یکی بزرگ بقدر آلو و …
… و تخم آن از لحم آن جدا و دوم از آن کوچکتر و تخم آن چسبیده بلحم آن و لعاب آن کمتر و شیرین تر از نوع بزرگ و هر دو نوع در خوشه میباشد و در پختگی و رسیدگی زرد و بعد
از خشکی سیاه رنگ و بهترین آن لعاب دار رسیده تازه … آنست درخت آن بزرگ بقد و قامت … زیاده بر آن تا پنج شش قامت و رنگ ساق آن سفید و شاخهای آن
سبز و برگ آن مدور و بزرگ … خشن و در بلدان حاره بسیار بهم میرسد و در اکثر بلاد فارس و … آن کثیر الوجود طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در اول تر افعال و
خواص آن … ملین طبع و … نفع آن … ملین سینه و حلق و ادرار آن خشونت صوت و سرفه حار یابس گرفتگی آواز و
تسکین حدت صفرا و عطش و حرقة البول حادث از حدت صفرا و اخراج کرم معده و امعاء … و مولد سودا و بلغم شود و اصلاح ادویه مسهله … حاره صفرا …
… و از ادویه حاره نافع قلیل الغذا و مولد رطوبات بلغمیه و مزلق … خصوصا … مطبوخ … جهت کشودن … مجرب …
آن … بیست مثقال مضعف معده و گویند مضر جگر است مصلح آن … گلسرخ و در غیر آن عناب … آن خطمی است و چون چهار پنج عدد … آنرا ریزه
ریزه کرده شب در … سایند و صبح لیسیده … کرده بیاشامند جهت جریان منی … احلیل … که بفارسی سوتک و بهندی سوزاک نامند نافع و در پوست سوخته
خشک بجهت تسکین … و رفع … سقنقور بفتح سین و کسر … نام ماهی … ماهیت آن ماهی است که در دریا بهم میرسد استخوان آن
بسیار صلب … دراز … سفید و نرم و بر سر آن … مانند …

٣٣٥

آب بسیار سیاهی میباشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی صیاد قصد آن میکند از آن آب قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد بجهت آنکه خبری از آن نمیاید آن ماهی خود میگریزد
و چون جوف آنرا در چراغ افروزند مانند روغن مشتعل گردد و اگر در خانه چراغی نباشد گویند آنچه در آنجا است از آن بنظر می آید و گویند بیضه آن جهت تفتیت سنگ مثانه و کلیه و ادرار بول
نافع است فصل السین مع الخاء المعجمة سخار بسین و خاء و الف و راء مهمله ماهیت آن گیاهیست شبیه باذخر پر شاخ تلخ و بدبو طبیعت آن در سوم گرم
و خشک افعال و خواص آن جهت صرع و سکته و فالج و تقطیع بلغم لزج و ریاح و تقویت معده و انهضام طعام و تفتیح سده جگر مضر محرورین مصلح آن ربوب ترش
مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن یکوزن و نیم آن اذخر است سخاله آنچه از نخالات سبوس آن جدا کنند که بفارسی برده نامند و آنچه در حین کوفتن از آن بریزد
فصل السین مع الدال المهملة سداب بضم سین و فتح دال و الف و باء موحده و بذال معجمه نیز آمده لغت عربی است و بیونانی فیجن و بترکی ... و بهندی سداب
و بلغمی و رونجی و بنگالی تیل نامند ماهیت آن سه نوع است بستانی و بری و جبلی درخت بستانی آن بقدر ذرعی و پر شاخ و برگ آن ریزه و بدبو بسیار سبز گویا بر آن غباری نشسته و گل
آن زرد و تخم آن در غلافی سه عدد و هم سه پهلو مثلث شکل و بهترین آن بستانی سبز تازه تند بو که در زیر درخت انجیر روئیده باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک تازه آنرا گرمی
و خشکی کمتر تا دوم افعال و خواص آن در کافی از حضرت ابو الحسن علیه السلام مرویست که سداب زیاده میگرداند عقل را و از آنحضرت علیه السلام و حضرت ابی جعفر علیه السلام نیز وارد است که در آب باده
میگرداند عقل او توفیر میدهد ذهن و دماغ را و لیکن آب پشت را ضعیف میگرداند و نیز وارد است که جهة وجع گوش نافع است و اطبا گفته اند با تریاقیت و مفتح سدد و محلل ریاح
و رافع نفخ و مقوی معده و مشتهی طعام و مدر حیض و بول و مخرج فضول بسیار و مجفف منی و مسقط جنین و قاطع باه و اعصار الراس و العصر(؟) و الغشاء و النفض و غیرها جهة امراض
دماغی و عصبانی مانند فالج و رعشه و تشنج امتلائی و اوجاع مفاصل و عرق النساء شرباً و ضماداً و جهت سینه و برقان و طحال و قولنج ریحی جهت حصاة و بول و بیرقان(؟) ...
شرباً و آشامیدن آب برگ طبیخ آن با عسل بقدر دو اوقیه تا سه اوقیه جهت فواق مجرب و با شربت خشک جهت تسکین درد پهلو و سینه و تنگی نفس و سرفه و فرزجه تسکین درد رحم
خارجی و درد مفاصل و عرق النساء از ریاح بارده و مطبوخ آن در زیت جهت اخراج کرم معده و مطبوخ آن در شراب که شراب بنصف رسیده باشد جهت رفع استسقای لحمی و ضماد
آن با مطبوخ انجیر و سعوط با انجیر و نمک و ورد آن یا با تمام جهت حدت بصر و خائیدن برگ آن رفع بوی پیاز و سیر از دهان و قدر قلیلی آن مقوی معده و مشتهی و جهت اورام و
درد گرگان جهت سموم مشروبه و سموم هوام و ضماد آن هر روز بقدر یکدرهم جهة ازاله فالج و رعشه و تشنج مجرب خوردن تخم آن بدستور چون آن بعد از جماع رافع آبستنی
و معلوم جمیع سموم مداومت خوردن برگ و تخم آن باعث سقوط جنین بجنبین حمل بخور آن مداومت بوئیدن آن باعث ضعف بصر و اعراض و تاریکی قلب و ضماد برگ آن جهت
ازاله درد گزیدن عقرب و رتیلا و سگ دیوانه مفید و مانع حمل و قطور عصاره آن در گوش جهة دود و کرم و ثقل سامعه و قطور آب مطبوخ آن با سرکه در بینی اطفال جهت رفع
ام الصبیان و قطع رعاف و بتبخیر نفوخ برگ خشک آن در بینی قطع رعاف نماید و ضماد آن با روغن گل و نمک جهة تسکین صداع و با ورق الغار جهت ورم انثیان و با موم و روغن جهت ...
و با عسل جهة تقویت و شستن عضو با آن و نظر دان جهت نفع بهق سفید و اقسام ثآلیل نافع و احتقان آب مطبوخ آن جهة رفع قولنج و چون آنرا در روغن زیت طبخ دهند و در شیاف ...
کنند ادرار بول کند و با خود داشتن آن باعث گریختن حیوانات سمی و صاحب شامه است و عصاره آن در سائر افعال مانند برگ آنست قطور اکتحال آن با آب یا با عسل در چشم
جهت رفع ضعف آن و باعث حدت نور باصره و چون آنرا در پوست انار گرم کنند و در گوش بچکانند جهة تسکین درد آن و طلای محلول آن در سرکه و سفید آب و روغن گل سرخ جهت
جمره و غلاه و قروح رطبه سر و با عسل جهت درد مفاصل و با عسل سعوط آن جهة ام الصبیان اطفال و گویند خوردن آن جهت فالج و رعشه و تشنج نافع و هر دو درم با یکدرم نمک جهت فواق و
آشامیدن و طلا نمودن آن جهت گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه و رفع زهر بادزهر و منع آبستنی نافع و مداومت برگ آن مضعف باه و مصدع و مورث شقیقه در محرورین و ...
و مصلح آن سکنجبین و انیسون مقدار شربت آن کبیر السن را سه درم تا مثقال و صغیر را یک قیراط تا چهار قیراط بدل آن صعتر است و گویند نعناع و فودنج و گویند سنبر و تخم آنرا چون بکوبند
و یکدرم تا ده درم آنرا با عسل و سکنجبین بیاشامند صرع و کابوس و حدت بصر و فواق ریحی در سرد معده و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع دهد و بسور آشامیدن آب طبیخ آن و چون در
زیت طبخ دهند و مثانه را بدان تکمید نمایند ادرار بول کند و عسر البول را زائل سازد و چون تخم آنرا داخل جبنها کنند باعث خوشبوئی و شدت اسکار و دفع ضرر آن میشود و در
اردن بجز آیه و لیکن مورث رطوبت دماغ و صداع و درد سر و ثقل آن میگردد و صنع بستانی بری آن بغایت گرم و خشک و گرمی آن کمتر از خشکی آن و غیر تا فساد است جهت
تحلیل خنازیر و اورام زیر بغل و کشتن کرم و فرزجه آن بقبضه آنک جهة اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و روغن سداب که یک جزء آنرا با چهار جزء آب در روغن ...

بار خون کا جهت استفراغ بر دوست گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم عارض از خناق زبان و تحلیل ریاح و لرزه و خوردن آن بقدر نصف دانق در حمام جهت خشنه و سعوط بکند
آن جهت رفع نقل سامعه و حقنه آن جهت مغص قولنج ریحی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض نافع است سداب بری برگ آن باریکتر و کم شاخ تر و بدبوتر از
بستانی است ماهیت آن چهارم گرم و خشک و رائحه آن غالب افعال و خواص آن عقرب سموم و قتال است چهار درهم آن کشنده تر از دیگر است بحرارت
سوزش اندرون و رنگ رو سرخ گردد و چشمها بر آید و بول غالب نماید گرد درد آن اینجز نامند اکثر عصاره آن باعث رعاف و قتال چون بزر آن مین واکثیر مانند زرنگ زغن
آن چون در مکان گوسفندان و مرغان بریزند حیوانات موذی نزدیک آن منع نمایند و ضماد برگ آن جهت جذب مواد و احراق موت عضو و ضماد پوست نبات آن
با شراب جهت وانتعاب نافع و اگر مزمن شده باشد با عصاره و اندک بیخ آن با بیه ممزوج نمایند محرور المزاج را استعمال آن اصلا جایز نیست و محرور المزاج چون
خواهد استعمال نماید باید که بقدر ثلث مقدار بستانی اخذ نماید زیرا که عمل این اضعاف عمل آن است و گویند مباشر جمع طبخ آنرا تورم دست و صورت بهم رسد باخارش و اندمال آن اولی
باید که اعضای خود را با روغن چرب کرده بعد از آن متوجه گردد سدر بکسر سین و سکون دال و را مهملتین بقاری کنار و بهندی بیر نامند و ثمر آنرا بعربی نبق گویند ماهیت آن بری
و بستانی میباشد بری آن بر خار و آنرا ضال نامند و ثمر آن کوچکتر و خوشبو و ترشی دار انجل سبز و بعد از رسیدن سرخ و زرد رنگ میگردد و بستانی آن کم خار و ثمر آن بزرگتر و لذیذ تر و
خوشبوتر و شیرین و در شاهجهان آباد و اکبر آباد بسیار خوب و شاداب باشکال و انواع و بزرگ و بالیده و تا بقدر آلوچه در زرد آلو میشود و بسیار دارد و از آن است و در بلاد گرم
بیشتر سیمیر و بهترین آن بزرگ پر گوشت رسیده شاداب زرد رنگ و یا سرخ رنگ آن است که دانه کوچک باشد و از سدر مراد برگ سائیده آن است طبیعت ثمر آن
در اول سرد و در دوم خشک و بستانی تازه آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و در تری آن زیاده از شیرین و میخوش آن معتدل و بعضی شیرین آنرا در اول گرم دانسته اند
افعال و خواص آن نارسیده قابض و لزج و نفاخ و رسیده آن قلیل الغذا و دیر هضم و صالح الکیموس و مسهل بعد خیسانیدن مسهل صفرا از معده و مطفی حرارت غریبه و خوردن تخم
رسیده آن مانع صعود بخارات بدماغ و دافع صفرا و تشنگی و آب شیرین آن مفتح شده و کشنده گرم معده و امعا و بهتر دین مصلح آن سکنجبین و خشک آن قوی القبض و آرد
آنکه سویق النبق نامند که کنار رسیده را خشک نموده و خسته آنرا برآورده آس نموده و بقدر الحاجت بقدر مطلوب آب ممزوج کرده اند کی شیرینی دیا یا یکی ازین بیهای
مناسب بیاشامند دهان آن بسیار نافع جهت اسهال مراری و قرحه امعا حمیات حاده نافع مغیر دماغ مصلح محرور سکنجبین و در بهتر در گلقند و مصلح آشامیدن شیره مغز دانه آن
مطفی حرارت بیاده و حبه معز لزیه و دقیه و حده و مسکن عطش مطبوخ دانه آن لغایت قابض و ضماد گویند آن جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها مجرب
طلای مطبوخ آن بجهت غلیظ گردد جهت شکستگی اعضا و تقویت آنها و عضلات و حرکت اطفال موثر و ضماد شکوفه آن در حمام جهت رفع شیر بچه مجرب گفته اند که چون
دانه نبق را در گلاب نجیسانند و بکار برند از برگ و ثمر آن بجو گلاب یدوا اگر بعسل آورده بکار برند ثمر آن شیرین باغ اصلی نه اند و برگ آنکه سدر با ضماد آن و شستن بدن در
حمام بدان جهت زخمها و تنقیه جرب تن و تقویت موی منع سقوط آن و تقویت اعصاب طر و هوم و ضماد آن با شراب جهت نضیج ورمهای حاره و تحلیل آنها و ضمادهای نیز جهت
تحلیل ورم حار و نضیج آنها و بتنور طبیخ تازه و یا خشک آن همین اثر دارد و ضمادهای نیز جهت تحلیل ورم حاره و نضیج آنها و نشاره چوب آن در آخر اول سرد و در آخر دوم
خشک قاطع نزف الدم و رافع قرحه امعا و اسهال که از ضعف معده بهم رسیده باشد و دافع استسقا و سپرز و بتنور حقنه آن جهت جراحات امعا و ذرور آن جهت زخمهای
حاره مانند جدری و غیره نافع و مقدار شربت آن تا هفت درم و آشامیدن آب مطبوخ ریشه در بیخ آنکه از زمین بر آورده اندک پوست آنرا خراشیده یا شکسته ریزه ریزه
بقدر نیم رطل در آب بسیار جوش دهند تا قوت آن بر آید و غلیظ و سرخ رنگ گردد پس صاف نموده بنوشند جهت تقویت و فربهی بدن و نیکوئی رنگ رخسار نافع و غذائیت
بسیار دارد و اکثر فقرا و جوگیان هند این را استعمال دارند و ضماد آن طلای جهت خراز نافع است **فصل السین مع الراء المهملة** سرج القطرب بکسر سین و فتح
را و الف و جیم و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم را و با و موحده و قطربل نیز نامند ماهیت آن گیاهی است که ترو تازه آن در شب مانند
چراغ میدرخشد و این اسم مشتق از دو معنی است یکی از معنی سراج که بفارسی چراغ نامند و دوم از قطرب که کرم کوچکی است بعضی پرند و بعضی غیر پرنده
که در شب میدرخشند بفارسی کرم شب تاب و بهندی جوگنی نامند و نیز قطرب اسم حیوانیست کوچک بقدر مگسی که بر روی آب همیشه حرکت میکند
بدون قصد بجائی در شب تاب ریگ مالجمله می درخشد و آن اسم دوائیست که بیونانی افینوس نامند بمعنی حدقه و نیز نباتی دیگر که آن را بیونانی

جنس نامند و بعضی بر چیزی حیلی که گل آسمان جونی ست و بر گیاه دیگر که آنرا بیونانی لوسیماخیوس نامند و بر گیاهی دیگر که آنرا بلغت مغربی بخیلة نامند و در میان گیاه کتان بسیار بهم رسد
و گل آن مجمع نخ مانند و احمر و بیخ آن بقدر گردگان و خفار آن و فلاحان آنرا یافته میخورند و بر سیروج نیز اطلاق مینمایند جهة آنکه در شب بیخ آن نورانی درخشش میباشد
بادام که تر و تازه است لهذا آنرا در پارچه تر کرده نگاه دارند و بتر بر سیروج الوفا اطلاق مینمایند و یوسف بغدادی آنرا بسیروج الصنم دانسته و گفته آنرا شجر سلیمان
بن داود علیهما السلام مینامند جهة آنکه حضرت سلیمان خم با آن استعانت میجسته بر بهنه اعمال خود هم چنین اسکندر رومی و آن درختی شریف بزرگ قدر است از قدیم الایام
و بیخ آن سیروج الصنم ست که پادشاهان تعظیم آن میکنند و آخر این خود نگاه میدارند و درخت آن شبیه بعلیق ست و بتفصیل در مالا یسع مذکور ست و صاحب تحفه حکیم
میر محمد مومن گفته افیلون است در حرف الالف مع الفا مذکور شد افعال و خواص آنجهت رفع سموم و گزیدن رتیله نافع ست سرخس بفتح سین او را و
سکون خا و سین مهمله اسم فارسی ست و بیونانی لطارس و بزنکابن و حلیم جاز و بهندی کیل و اردو لسوره نیز و در بنگاله بکمراج نامند ماهیت آن بیخی ست سیاه
رنگ مایل بسرخی و بر گره و پلاز ریشهای باریک و خطاها و بد باشد تر آن بیساق بی ثمر و بی گل بلکه شاخی از بیخ آن میروید بقدر ذرعی و کمتر از آن و بر اطراف آن برگهای
مشرف نزدیک بهم شبیه ببر پا بال مرغان و ساده آن بی شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع را چهار سال قوت آن باقی میماند و بهترین آن بزرگ سنگین مایل بسیاهی ست
که مکسور آن فستقی رنگ باشد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آنجالی و مفتح و محلل نضج و مجفف بیلدغ و مفرح و از نوع قتل کلد
سوداء و مسهل اقسام کرم شکم و امعا خصوصاً با تریاق سقمونیا و عسل مستور لعوق آن با عسل مخرج ماهی اصغر و مانع حمل و مسقط جنین و اجب القرع است
و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه و عرق النسا و نقرس و وجع مفاصل نافع و آشامیدن یکمثقال آن با سه عدد زرده تخم مرغ نیم برشت سه روز متوالی
جهة رفع کوفتگی اعضا و سقطه و ضربه بغایت مفید و چون از نوع نر آن شش رطل نازک را بقدر باقلی ریزه کرده در دو ده رطل عسل بجوشانند تا مهرا شود
و با عسل یکسان گردد و دو صد مثقال بماند و هر روز چهار ده مثقال آنرا بنوشند جهت رفع درد ورکین من مجرب نیز در خشک آنجهت جراحات رطبه عسر العلاج بغایت
آزموده و چهار درهم آن با شراب جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهة اخراج حیات که کرم دراز معده است و شرط استعمال آن آنست که قبل از آن
سیر خشک بخورند و برگ تازه نورسته الیین طبع و چون چند روز متوالی بیاشامند مواد منتن چشم را بینک نفع کند و ضماد آن بر هر عضوی مواخراج نصول
و چون باخایر سر طلا نمایند جهت منع نزول آب در چشم تر و ابتدای علامات آن مفید و فرش دان برگ آن در خانه مانع کیک مضر و مصلح آن شیخ ارمنی مقدار شربت
آن تا دو مثقال بدل آن فیلسل است سرسن بکسر سین و راو سین مهمله در آخر اسم درختی هندی ست و گویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت کرما نامند ماهیت
آن درختی هندی است موزون و برگ آن بادامشکل و در تشریف بعرض انگشت کوچکی و بطول یک و نیم بند انگشت و از برگ تمر هندی اندک بزرگتر و بشکل آن
و در شاخهای باریک کمی زیادی دیگر و مستر اکم و گل آن شبیه با گل گلاب جامون خوشبو و رنگ آن زرد و بعضی سفید نیز باشد و تخم آن بقدر تخم خیارشنبر و از آن کوچکتر و نازک
و در غلاف مانند تخم قرطم از غلاف آن بزرگتر بسیار و بیخ تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و بر کوبیده میگردد و طعم مغز خام آن شبیه بطعم نخود خام
اما باندک عفوصت و حدت کمی و پوست درخت آن قشیم و خشن طبیعت آن سرد و خشک قیاساً بدگرم باشد افعال و خواص آن خوردن برگ پخته آنجهت رفع
شبکوری که آنرا بخورند و عصاره برگ آنرا در چشم بکشند نیز بخورند و مضمضه آب مطبوخ پوست درخت آنجهت تقویت لثه و دندان مجرب چون پوست درخت
آنرا بمقدار یکماشه نرم کوفته بپخته روغن گاو تازه مقدار سه چهار توله پنج توله را داغ کرده از آتش بر گرفته بآن ممزوج کرده بخورند همچنین تا پنج روز زیاده بسوزد در
دلبوز ازان از نمک و ترشی و بادی بقولی پیاز و سیر و پنیر و لعقیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه بدنیه پرهیز نمایند جذام و عذر و قروح خبیثه و ساعیه و
جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و تو باد و شال آنها را امراض دماغیه و عصبانیه نافع و عرق آن که یکوزن آنرا نمکوفته اما پوست نازک اندرون
آنرا در کنند و با چهار پنج وزن آن آب خالص سه چهار شبانه روز بگذارند پس مستور مقرر عرق کشند و تا بست و یکروز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند جهة امراض
مذکوره نافع و اگر با آن نیم وزن تا یکوزن پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز اضافه نمایند بهتر و اقوی البست و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه حقیقه آدرج کنجشک
مقال انها و از چوب گندم و از هر که تو زینی نامند و روغن گاو تازه بسیار و اگر تا پنج یوم روغن آنرا بخورند پرهیز را بعد از آن تا بست و پنج یوم مرغی زند اگر ده دفعتا بجا ده یوم

ودر عرق و چند ایام شرب آن نافعست و باید که عرق تمر هندی در ظرف روحین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه میکشند ضماد آن جهت یرقان و مایل شبور اورام حکه و جرب و دفع زهر جانوران سمی و فساد خون و ورم و در پوست درخت خشک کرده آن جهت التیام زخمها و خشک نمودن آنها و خصیه کنه شده باشند و استشمام گل آن جهت دفع صداع و شقیقه و چون بیخ نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و تخم آنرا چون مقدار یک درم کوفته بیخته با نبات ده درم مخلوط نموده با شیر تازه دو شیده چند روز بنوشند چند روز متوالی در شب بخورند جهت غلیظ نمودن منی رقیق شده و منع سرعت انزال نافع و تنهائی جهت خنازیر چون با نمک طرز در آب بسایند و در چشم صاحب بیاض کشند مؤثر است سرطان نهری بفتح سین و راء و طاء مهمله و الف و نون و فتح نون و سکون هاء و کسر راء و یاء آخر حروف بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند ماهیت آن حیوانیست آبی معروف بهترین آن ماده است و علامت آن آنست که چون سر سوی برپشت آن فرو برند آبی سفید ظاهر گردد بخلاف نر آن و بهترین آن بزرگ نهری آنست که در آبهای شیرین باشد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و بطی الهضم و مبهی باقوت بجا دبه محلله چون و سه عدد آنرا اطراف قطع نموده و جوف آنرا با آب خاکستر پاک شسته و با آب تطهیر او با جو مقشر طبخ دهند و صاف نموده بنوشند جهت سل و دق و تپ حاد یابس و سستی اعضا و هزال مفرط حار و محرور المزاج مجرب و سوخته محرق آن با صمغ عربی و داد و به مناسبه همین اثر دارد و جهت نغابت نافع و سفیدی آب طبیخ آن با کرفس و رازیانه جهت تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض و فضلات و مسحوق آن با بادروج جهت سم عقرب و گویند چون این را با بادروج نزد عقرب گذارند ببیر و با شراب سفید جهت عسر البول و اخراج حصاة و با شیر الاغ جهت گزیدن عقرب و جانوران سمی دیگر با عسل جهت عقف کلب کلب و غرغره شیر کوبیده آن بقدر یک سکره جهت خناق و درد لوزتین سریع الاثر و ضماد تازه کوبیده آن جهت جذب سموم و تسکین الم گزیدن عقرب و اخراج پیکان و خار از اعضا و تحلیل اورام حاره نافع و غرغره با آب مطبوخ آن با انبت جهت ملسوع و ضماد محرق آن جهت سرطان پستان آزموده و با عسل جهت بهق و اورام حاره و تفتیت قروح نافع و چون چند عدد آنرا زنده در ظرف مسی قلعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه آنرا با نه اوقیه آب بنوشند جهت نفع سم سگ دیوانه گزیده مجرب اما باید که بر موضع زخم گزیده سگ مرهمی از روغن زیتون و سرکه و بعد از آن گذارند و اگر مدتی از گزیدن سگ دیوانه گذشته باشد بقدر دو ملعقه هر روز بدهند و گویند که شرط احراق آنجهت این امر وقتی ست که آفتاب در برج اسد باشد و با مقابله قمر نباشد و شعرای یمانی طلوع نموده باشد و بدستور هر گاه خرد محرق مذکور ده نیم جرد حنظیانا گاو خشر جز کندر اضافه نموده سه روز بلا زیاده بر آن هر روز سه مثقال با آب سرد بنوشند جهت دفع اذیت سگ دیوانه مؤثر و همچنین چون سه مثقال خاکستر مذکور را با یک مثقال و نیم جنطیانا با شراب بنوشند و همچنین با عسل و ضماد خاکستر آن با عسل که با هم طبخ نموده باشند جهت شقاق یا مقعده و شقاقی که از سرما بهم رسیده باشد و شقاق دست و سرطانی نافع و تعلیق چشم آن بر صاحب نافع و گویند مضر مثانه و مصلح آن گل قبرسی و گل مختوم است مقدار شربت خام آن پنج مثقال و از سوخته آن سه مثقال و دستور احراق آن و دستور احراق مقدمه و سفوفات و اقراص آن رفرا با دین مذکور شد سرطان بحری بفارسی خرچنگ دریائی نامند ماهیت آن دو نوع ست یکی آنکه با دام که در دریا مست و چون از دریا بر آورند و هوا بدان رسد متحجر گردد و جثه آن بقدر سرطان نهری و از آن کوچکتر و صلبتر و نرم بود و از سواحل دریای هند و یمن خیزد و دوم شبیه به سرطان نهری است و لیکن بسیار سفید و شبیه بخلد است و صیادان ماهی در بلاد دیلم و ترکستان آنرا بقلاب نصب نموده با آن صید ماهی میکنند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص سوخته آنرا با جلاء و تلطیف زیاده و اکتحال آن جهت قمع رطوبات که از طبقات چشم ریزد و جهت تقویت خصلات چشم و روشنائی آن و جرب و غرغره سلاق و دمعه و ذرور آن جهت قلع الدم مجرب و سنون آن جهت جلای دندان و طلای آن جهت کلف و نمش مفید طبیعت دوم سرد و تر از اول محرق آن مدخواص خفیف تر از اول و خوردن آن کشنده است سرنجی بفتح سین و ضم راء و سکون نون و کسر جیم فارسی و بالغت هندی ست ماهیت آن نباتیست هندی یا بیخ نرم و نیم و ساق آن گره دار و بر سر گره ها شاخها و برگهای سفید و گل ریزه و در زمین بر گیاه تخمهای ریزه و سفید اندک پهن برگ نبات آن شبیه برگ خرفه بزرگ و از آن نازکتر و بی طعمی غالب طبیعت آن مایل بحرارت و رطوبت افعال و خواص آن خوردن برگ مطبوخ آن جهت دفع زهر و مفاصل و سایر اعضا و بیخ آن با دار فلفل نیز جهت حمیات مرکبه نافع و ضماد برگ و نبات آن با کاه هندی و اندکی تحلیل تر جهت التیام زخمهای عسرة الاندمال نافع و دو نوع دیگر نیز سفید سرنجی بفتح سین و دو اسم فارسی و هندی نیز همین عالی مانند ماهیت آن دو نوع است آبری و بستانی بری آنکه چیزی نیز تا درخت غرغر است و در حرف العین ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بستانی آن خفیست بسیار بلند و عظیم و موزون و برگهای آن بسیار ریزه

و خوان نمیکند و ثمر آن کوچک بقدر کنجد شبیه بکوز و سرو مانند و مغزی ندارد و در خامی سبز و صلب و بعد از رسیدن اندک زرد و رنگ و قدری از جوز ابرص

آن اندک خشونت و حرافت و حرارت و عفوصت بسیار و تخم آن سفید زرد رنگ شبیه بدانه عدس و از آن نازک‌تر طبیعت آن در اول گرم و گویند در حرارت معتدل

و در سوم خشک و ثمر آن از سائر اجزا گرمتر و صمغ آن گرم و حار حریف و قریب بصمغ صنوبری ضعیف‌تر از آن و رطوبت سائله از آن ضعیف‌تر از قطران درخت شربین

افعال و خواص آن برگ آن ملطف و محلل و قاطع نزف الدم و زائل کننده عفونات و بهق و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول و قروح امعا و سیلان

فضول از مثانه و بدستور آشامیدن دو مثقال از برگ سائیده آن با نیم مثقال مرکی جهت تقویت مثانه و دفع بول در فراش و عسر البول مفید و غرغره طبیخ آن جهت

درد دندان و قروح لثه و استرخای آن لعوق آن با عسل جهت سرفه کهنه مجرب و مقوی معده گویند که برگ آن مخدر است و آشامیدن ثمر آن با شراب جهت دفع نفث الدم

و دفع نفس الانتصاب و منع انصباب فضلات بمعده و قرحه امعا نافع و چون ثمر آن را بسایند و برقوق ضماد کنند جهت منع زیادتی و تحلیل آن نافع و مفرح

مصالح آن کثیرا و نشاره چوب آن جهت منع سیلان فضول با مره خاف جهت تقویت مثانه و دفع بول در فراش نافع و محرق مغسول برگ آن جهت سوختگی

آتش غیر مغسول آن جهت قروح و جروح رطبه و ضماد او ضرورا نافع و ضماد برگ پخته آن در سرکه با نرس مخلوط کنند جهت قطع آثار بهق و سفیدی ناخن با روغن مناسب

و به تنهائی جهت فتق و التیام جراحات و تقویت اعضای مسترخیه و سستی معده و قطع نزف الدم و تخفیف زخمها و تحلیل ورم و نافع ثیاه با زردی و آب تحته درم چهار درم

و حمره و نمله و سوختگی آتش و سعوط و صمغ آن جهت تنقیه رطوبات دماغ بوزور آن جهت بواسیر الانف و عصاره ثمر تازه آن جهت بواسیر الانف و دوای مفصله

با گلنار جهت قروح رطبه سر و سائر قروح بدن و تنقیه قروح و سحج و خنازیر است جهت رفع سیلان آب دهان نافع و چون ثمر و برگ آن را با آمله در آب سرکه طبخ نمایند تا مهرا شود

پس با روغن کنجد بجوشانند و ثفل آن بر موضع ضماد نمایند و روغن طلا کنند جهت سیاه و دراز کردن موی و حفظ سقوط آن موی مجرب و بدستور چون بکوبند و با سرکه و حنا بسیار شود

بر موضع ضماد نمایند سیاه و قوی گرداند و بخور آن با موم روغن زیتون و عذب جهت تقویت معده نافع و بدل آن بوزن آن از زروت مجرب و نصف آن پوست انار

از خواص آن است که چون ثمر و برگ شاخ آن را در خانه نگاه دارند پشه در آن داخل نشود و اگر باشد آن را بکشند بدستور دود نمودن آن همین اثر دارد سر و کوهی بفتح سین و ضم را

مهمله و خفای ها و سکون کاف و کسر جیم فارسی و بالغت هندیست ماهیت آن نباتیست شبیه برگ آن شبیه به برگ طرفه و گل آن زرد و سفید از آن خرد و تر و از زمین بسیار

بلند نمیشود طبیعت آن معتدل در حرارت و در اول خشک افعال و خواص آن سعوط نکیمه و گل آن با دهند و با مقل جهت تقویت سینه و خیو دفع بهق

و رفع ثقل سر و صداع و دفع جذام مجرب گفته اند و خوردن نبات پخته آن بطریق بوارانی ترشی جهت جذام کشکه تا چهار و روز بخورند و برگ پخته آن را بر موضع ضماد کنند بدلیل آن نافع و مجرب

گفته اند سیهونکه بفتح سین و سکون را و ضم با و جیم و خفای ها و سکون واو و نون و فتح کاف و بالغت هندیست ماهیت آن نباتی است شاخها آن باریک و بلند

بقدر سه ذرع و برگهای آن باریک و بلند فی الجمله صنوبری شکل مربوع و در دو محاذی یکدیگر بر شاخهای باریک و بر هر شاخی پنج و شش تا هفت زوج و یکی فرد و پائین

برگها از بالا آنها با دیگر درشت برگها اندک خشن و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلابت و رد ثمت انفصال از دو سطر رگها که گسسته نمیشود و طعم آن اندک تلخ

و گل بعضی سرخ و بعضی سفید و سفید آن بکابابت و تخم آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا الا آنکه از آن بسیار باریک‌تر و کوچک‌تر و در هر غلافی چهار و پنج تا شش و تخم آن ریزه

شبیه بگرده و پوست آن فالدار و مضر آن نزد و تلخ طبیعت آن گرم و تر و بعضی سرد و تر گفته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و آشامیدن آن جهت سرفه و تنگی نفس

و حمیات سوداویه و امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و دامیل و ثبور و اورام و تسکین تشنگی نافع و افساد خون و سموم و چون مقدار دو تا سه از برگ آن را از برگ

تک خشک نموده بسایند تا چهل روز هر روز یک کف آن را بخورند بواسیر خونی بسیار مفید و چون نه ماشه آن را با یک ماشه فلفل سیاه با آب سائیده ضماد نموده بسته

جهت سرطانات نافع و چون چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ آن را با فلفل سیاه سائیده حب بندند تا چهارده روز بخورند جهت آتشک باد فرنگ نافع مجرب و چون برگ

و ساق و بیخ آن را خشک نموده با یک ماشه فلفل سیاه بسایند و هر روز مقدار یک مثقال آن را بیاشامند ادرار بول نماید و انهضام طعام کند و تفریح نفس آرد و درد الراس

سوداوی را نافع است سراج القطرب جاجبست سراج القطرب نباتیست خشک نیست دار در شب میدرخشند و گویند بیروج اصنم است و گویند همی شرا اصل بیروج الصنم است

فصل آیند مع الطاء المهملة سطاخلیس بفتح سین و طا و الف و کسر خا و سکون با و شناة تحتانیه و ضم نون و سین ظاهرا یونانی لغت است ماهیت آن نبات

ماهیت آن گیاهیست شبیه به شبدر بفارسی اسپرس برگش برگ زیره سفید اندک بزرگتر و خوشبوی مایل بتلخی و گلهایش سفید زنگ یک بیخ رسته و انابات آن از نبات آن باسیون و برگ آن زیره سفید و شاخها آن نیز مانند آن و اسپرس که زرد رنگ است و گل آن زیره مایل بزردی دانه و تخم آن تند و تلخ و نبرد و منبت آن کوهستانها و زمینهای صلب خشک

طبیعت آن در سوم گرم و در آخر اول خشک **افعال و خواص آن** بجهة ازاله توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث در ریاح غلیظه بارده و تقویت قلب و نفس و تنقیه مره سودا و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهة آنکه معتقد است هرگاه در حمام با جهة گزیدن سگ دیوانه برش از آنکه آن زانب تر میدهد

امودن با آب بیاشامند و بعد از جوشانیدن و در روغن زیت جوش دهند و در گوش بچکانند جهة تسکین درد دندان و بخور آن به آن بمالند در پشت بخوابند نافع مقدار شربت آن یک درم است

سطراطیولس بفتح سین و طا الف و کسر را مهمله و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون طا و دو نون بلغت یونانیست **ماهیت** آن بناتیست مابین شجر و گیاه شبیه بعنقه و برگ

آنجا میان درختی هیچیده و بر تنهای سفید آن سبز و برگ و گل آن شبیه به بنفشه و چند عدد متصل بهم مانند خوشه و اندرون گلهای زرد و ساق آن سبز مایل بسیاهی و برگ آن مانند

برگ بنفشه و ... و در اصفهان گل عقربی بفارسی برابر آن نامند و در باغها بسیار است **طبیعت** آن کبار الفوی است **افعال و خواص** آن رادع و حار و ادرار

بار و گل و برگ او را چون بکوبند و برگزیدگی عقرب نهند و در تیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب است و بدستور آشامیدن آن

سطراطیوطس بفتح سین و سکون طا و فتح تا و را مهمله و الف و کسر طا و ضم یا و مثناة تحتانیه و سکون واو و ضم طا و سین مهملتین بلغت یونانی و بهندی جل کنبهی نامند **ماهیت** آن بناتیست که بر روی آب بهم رسد بیخ شبیه بپای نجویه و سازان کوچکتر و از نعناع بزرگتر **طبیعت** آن سرد و تر **افعال و خواص** آن ضماد آن با سرکه جهة منع جراحات و ردع اورام

حاره و حمره و جهة حرقة البول و ادرار حیض و سنگ گرده و التهاب اعضا نافع و در جمع افعال قریب بطحلب است و در کتب معتبره اطبای فرنگ دو نوع نوشته اند یکی برگ آنرا

شبیه ببرگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن بجهة بزد الدم کلیه و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و بجهة حمره بجار مهمله و اورام بلغمیه و نوع دوم را دو الف

گویند و خرنیل است و آنرا دو الالف در تهنیز نامند و تیلای طینیه اسطرطس میل قولی یعنی هزار بزرگی نامند و آن نباتیست بقدر شبری و زیاده بر آن

و برگ آن شبیه ببرگ گندم بری و از آن کوتاه تر و اساق آن شاخهای خرد رسته بر سر هر یک آن مانند اکلیلی شبیه باکلیل شبت و باختلاف گل آن سفید و زرد نیست

آن زمینهای غیر فارسی و معطل **طبیعت** آن برد و خشک **افعال و خواص** آن بجهة حبس الدم و بواسیر و نزف الدم و جراحات تازه و کهنه و التیام دهنده آنها و بواسیر

و صنوبر و در آن مفید است و اهل هند میگویند که چون گیاه آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بدین نحو که آنرا بسوزانند تا خاکستر شود و خاکستر آنرا در آب حل کنند و آب

آنرا بحالت بگیرند و طبخ نمایند تا آب بسوزد و نمک باقی ماند و اندکی آنرا بخورند بجهة سنگ یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قبلة المادة نافع و مجرب است سطرونیون بفتح

سین و سکون طا و ضم را و سکون واو و کسر نون و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون بلغت یونانی است **ماهیت** آن نباتیست مابین گیاه و شجر کراکثر در گندم زارها

میروید و با گندم میروید و ساق آن باریک پرگره و پرشاخ و برگ آن بقدر انگشت ابهام مابین استداره و طول و هر برگهای آن باریک از یکدیگر متباعد و در رنگ شبیه

ببرگ کلم و در آخر ساق آن شعبهای ریزه و بر آن گلهای سفید مشبک شبیه بگل بابونه تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید با اندک تلخی و تندی

و خوشبوئی و قوی تر از سائر اجزای آن مستعمل و مغشوش لهذا آنرا بجای کندس استعمال مینمایند و غلط کرده کسیکه آنرا کندس دانسته و شبیه استعمال این بجای آن و

فعل این مانند فعل آن و صاحب اختیارات بدیعی بیخ را علیشا دانسته و نیست و منبع غیر نیرا در ادرار بول است زیرا که آنها هر دو سمیت اند بخلاف سطرونیون **طبیعت**

آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن تقویت باه و جماع تند و مدر حیض و آشامیدن آن بامسهل مسهل رطوبت بارده و جهة عسر نفس و امراض جگر و یرقان سددی و ارحیف و

با شیر بیخ جگر جهة ورم طحال و ادرار بول و تعفنت چهار حصه سودا بجهة تنقیه دماغ از فضلات و قطور آن در بینی جهة درد دندان و درد و ریح چشم جهة جلای بصر و تعقوبت آن

سعوط بقدر سم آن بالست و ریزه کوچک و زیت الانفاق جهة انبوه محرک نیز اند و ضماد آن با دوجود سرکه جهة جرب متقرح و مطبوخ آن با شراب آب دو جهة

تحلیل اورام حاده و طلای آن جهة نفع بهق و جمع آثار جلد و با گل ارمنی جهة نفع درد دندان و رفع نعات جهة تنقیه بهم مقدار شربت آن نیم درم مغید سبینه و محرق اخلاط و مصلح

آن کثیر است فصل السین مع العین المهمله سعد بضم سین و سکون عین و دال مهمله بفارسی مشک زمین و بترکی تیلان قرقروق و بالا غ نیز و بهندی

موته بضم میم و ساد و ... و فتح تا و مثناة فوقانیه و مفتاحی باد مشک نیز نامند ماهیت آن بیخ است بغیر رویدو گول و بعضی مغز طبیخ و انواع میباشد یکی بقدر زیتونی بزرگ

۳۴۱

از آن سیاه و اندرون آن سفید خوشبو و بهترین آن بزرگ بالیده و باصفات مذکوره کوفی بستانی آنست که آنچه در کنار انهار روید و با در آب نخ جعفت و دوم هندی ست

که اندرون آن سفید نیست و کوچکتر است از کوفی و یکنوع دیگر هندی شبیه بزنجبیل است چون آنرا بخایند زعفرانی رنگ بود و چون آنرا بر جلد بمالند در ساعت موی

آنرا بسترد و این نوع باسمیت بود و نوع دیگر آنست که در میان ریگ گل زرد میروید و در کنار رود و خانها نیز و این اگرچه کوچک است اما بهتر از هندیست

زیرا که اندرون آن بسیار سفید است و خوشبو و برگ آن شبیه ببرگ گنده و از آن بلند تر و باریکتر و با اصلاح جت و اندک خشونت طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک

و بعضی در اول گرم و در دوم خشک دانسته اند افعال و خواص آن مجفف ملطف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و مفتح افواه عروق و مخرج عفونت و جهة زیادتی

فهم و ثقل و صداع بارد و بدبوئی و بواسیر الانف و مقعده و نیکوئی رنگ رخسار و خفقان و یرقان و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام و قروح

مقعده و طرد ریاح و سم عقرب و گزیده شتر و ضماد او موثر و چون آسباب ییده و در ظرف سفالی کرده بر روی آتش گذارند تا رطوبت آن منجذب شود و پیش از آنکه

هر دو ناشته قدری از آن را بخورند جهت تقویت معده و رفع سوزش فم معده بسبب بلغم و بدبوئی دهان و بخار کثیف معده نافع و با روغن جهة التحصیر

جهت درد کمر و سردی گرده و مثانه و تقطیر البول و جهت گشادن و قطع قی و برودت رحم و هم آوردن فم آن شرباً و حمولاً و قطور آن جهة گرانی سامعه و سعوط آنجهة

تقویت دندان و لثه و خوشبوئی دهان و رفع قروح بدبوئی آن و ذرور آنجهة رویانیدن گوشت بر جراحت عزمه که بسبب زیادتی رطوبت باشد و جهت

درد بادی و بدستور ضماد آنجهة امراض مذکوره و طلاء آن با زفت جهت پوشش سر و غسول آنجهة سرخ نمودن گونه و آشامیدن یک اوقیه از شراب یکه

یک اوقیه از آن در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده و حب القرع مجرب و استعمال آن با سیخ باعث فساد قوت آن سفید

حلق و صوت مصلح آن شکر و شیره مصلح آن انیسون و مداومت آن و زیاده از مقدار شربت خوردن محرق خون و مواد جذام و مصلح آن سه روز در غسل

سر که خیسانیدن است مقدار شربت آن از یکدرم تا دو مثقال بدل آن مثل آن سنبل الطیب و نصف آن و ربع آن دارچینی است و چون داخل صابون

کنند باعث خوشبوئی آن گردد و زیادتی تنقیه و جلای آن و باعث نکوئی رنگ رخسار ست و صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل است و مضوغ آن بزرنگ

زعفرانی طبیعت آن قریب بچهارم گرم و خشک و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دود انگ آن مورث جنون و زیاده از آن کشنده و طلای آن بساعت موی را بسترد و باعث

جراحت جلد است **سعدان** ماهیت آن اسم عربی گیاهی ست شبیه بگیاه خشک و خار دارد و سفید تر از آن و برگ آن از آن نرم تر و ثمر آن مدور پر خار و تخم

آن بهترین دواءات معقده اند کرنهو ثمر آن مدر بول و قاطع زحیر و اسهال است **سعوط** بفتح سین و ضم عین و سکون واو و طاء مهمله آنچه در بینی و منقد دادنی باشد

بدین نام موسوم است و از اخر خات جالینوس ست و خو و العطاس را نیز باین نام نامند **فصل السین مع الفاء** **سفاولکس** بفتح سین و فاء و الف

و کسر وال و سکون یا و ضم کاف و سکون سین حمله لغت یونانی ست ماهیت آن نباتی ست که در میان معموره نیز می روید در ساق

آن بقدر دو شبر و برگ آن متشرف و متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگتر و گل آن بزرگتر از اقحوان و وسط آن زرد و بعضی را گل زرد و وسط آن سفید

و در طعم مائل به تندی و تلخی و خام و پخته آن ماکول و بعضی آنرا پیاز بری دانسته اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و مسکن

درد گرده و مثانه و مفتح سده احشاء و مدر بول و حیض و تریاق سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و نیم درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور ده درهم گل آن با

هلیله و مسهل مولیست و مضر جگر و مصلح آن کثیراست **سفرجل** بفتح سین و فاء و سکون راء و فتح جیم و لام بفارسی به و بترکی ایوا و بیونانی قو د ونیا نامند ماهیت آن

آن ثمریست معروف و بر سه قسم میباشد شیرین که آنرا بمیه نامند و ترش محض و ترش شیرین که بعربی مزخم مهم و تنبیه بدرای مجمه و بفارسی میخوش نامند و گویند چون آنرا با درخت کوچ

ثمر بیشتر و بهتر آورد و بهترین آن بزرگ بالیده نازک شاداب است طبیعت شیرین آن در حرارت و برودت قریب الی الاعتدال و گویند مائل بحرارت و در آخر اول تر افعال و

خواص آن مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و مسرت افزای روح حیوانی و نفسانی و مدر بول و طلای آن بگرم کرده آنجهة رفع بهیج و از سوء القینه محرور المزاج مجرب و مبتر اج

و امعفر و جرم الناقص و مسدد و قرص آن بار اسرد و در دوم خشک افعال و خواص آن تقویت معده و قوی تر از شیرین است و اکثار آن مسهل و مضر عصب و یابسان بعد الغذا

قطاع معده و حابس طبع محرور المزاج عصاره آنجهة انقطاع نفس و ربو و نفث الدم و قی و در خمار و تشنگی و تقویت معده و ادرار بول و بواسیر و نزف الدم نافع و جرم آن معتدل در برودت و حرارت و در دوم خشک

لم ۱۳۲۲ ۱۳ مهر ۱۰ سنه ۱۳۴۱

افعال و خواص آن مرید دو است و لیکن بعد یاد ... هر دو قرشی گفته اکثر آن موجب قی است فی الفور لیسیدن اقسام آن مفرح و مقوی قوتها و روح حیوانی
و قاطع غثیان و خونی اعضای باطنی و خوردن آن با حصوص شیرین جهت افزایش و رفع وسواس و در دسر و نزلات و تقویت کبد و معده و فم آن در رفع ضعف آنها
و بجهت اشتها و حفظ جنین از اسقاط و بد بوئی دهان و منع بخارات بدماغ و دل و دق و غثیان و قی و کسالت و خفقان و برای لعاب معده و بعده و اسهال و التهاب و در تخم معده
و ازالة الصداع مواد محترقه باشد و خواهش گل خوردن جرم آن مسهود و مغز بنا زیاده از آب آن و مصلح آن مربا نمودن آنست با عسل مفرد و ماء ... و مجسس تصعید ...
و حرارت عطش و سر ... و تولیع خصوصاً جرم شیرین آن ... آن موجب قی است مصلح آن انیسون و امثال آن قطور آب آن در احلیل مفرح جهت رفع
حرقة البول و جراحات مجاری آن بغایت نافع و چون آن را در زیر آتش گذارند تا بریان گردد بحدیکه رنگ آن تیره شود و بخورند جهت قطع اسهال مزمن مجرب
تخفیف کرد و در جوف آن ... جوز و ... بگرد ده باشند مقدار شربت از آب آن در تداوی تا ده درم و رب آن ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و
قاطع قی و اسهال مراری و مانع صعود بخارات بسر و مسکن تشنگی و حرارت دل و معده اما که اخلاط موجود باشد و مسهل بعصیر و با آب برگ نعناع جهت منع غثیان و قی خصوصاً
صفراوی و آن مضر ریه و سعال و رب شیرین آن در آب الاعتدال و ... در آن غالب و قبض آن کمتر از ترش آن و در جمیع افعال مانند آن جهت صاحبان امتلای
ضعیفه انسب از آن مقدار شربت از رب آن ... درهم و شگوفه تازه آن معتدل با قوت قابضه و مسکن دسر و غلیان حرارت و مقوی دماغ و دل
و معده و مربای آن جهت تقویت سینه و دل و احشا و خفقان حار و منع صعود و انجره بدماغ موثر آن و بدستور ضماد جرم ثمر و برگ آن جهت اورام حاره چشم و سایر اعضا و حبس فضلات
و انصباب بآنجا و رفع سمیت گزیدگی هوام و نیز ضماد برگ آن جهت تخفیف زخمها نافع و زغب حمل آن یعنی پرزی که بر روی آن می باشد بسیار قابض و مضر حلق و صوت
و زرور آن جهت زدن التیام جراحات مفید و دهن به که بر راه صرانچه آب آن را افشرده گرفته با دو چندان روغن و روغن زیتون جوشانیده نمایند تا روغن قابض بماند طبیعت آن
سرد و تر و قابض افعال و خواص آن جهت سوء مزاج حار و تقویت دماغ و دل و دماغ و رفع ماندگی فرج و رحم و مجاری بول و منع ادرار عرق و آشامیدن آن جهت صداع حار و نفث
الدم و ورم جگر و اسهال مزمن و زحیر حار و قروح امعا و رفع حرقه باریج در دو در خشب انعزبر زنند و حقنه بدان نیز همین اثر دارد و روغنی که از شگوفه آن ترتیب دهند و روغن گل سرخ
ترتیب دهند در قوت ضعیف تر از آنست و بعد از ... آن مسهود و در سر تر و با اندک قوت قابضه لعاب آن جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حار و یابس و تسکین جراحت
معده و تهاب و سوزش زبان و دهان نیز ... مذکور است که حب سفرجل این ... است و صاحب ذخیره گفته که بهدانه با وجود لعابیت مضر معده نیست
و این خاصیت را از لحم به مجاورت اخذ نموده اند و ... جهت خشکی آتش و رفع ضرر حرارت آفتاب بغایت نافع و منضج آن جهت رفع کندی دندانها
و عرق آن با عرق دبت و مبهی و محرور مزاج موافق اعضای نفس و سرفه و گرفتگی آواز و سل و قرحه امعا مقدار شربت آن تا دو مثقال از لعاب آن تا دو مثقال و مضعف
معده مصلح آن محرور ... شکر و مبرود ... و رازیانه بدل آن بزرقطونا است و طریقه ... نمودن تخم آن آنست که لعاب را تمام بگیرند و آن تخم لعاب
گرفته را در پارچه کرباس خشک بسته تقویت بمالند تا مقشر گردد و جلنجبین سفرجلی و جوارشات سفرجلی و حلوای آن سکنجبینات سفرجلی و اشربه سفرجلی و عرق
آن و قرص آن و ... آن و لحات و معجون آن ... در قرابادین ذکر یافت سفید و لیون بفتح سین و کسر فا و سکون یاء مثناة فوقانیه میسون بفتح فا و سکون
نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون نیز آمده لغت یونانی است ماهیت آن نباتی است
برگ آن شبیه برگ خیار و برگ جاوشیر و ساقهای آن بقدر درعی و شبیه لبلاب و رازیانه و گل و تخم آن شبیه بنوع چهارم سیساليوس از آن پهن تر و سفید تر و
ثقیل الرایحه و بیخ آن شبیه بتربد ... آن زار ... طبیعت آن در دوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو مثقال از ثمر آن
مفتح و مسهل بلغم و جهت صرع بلغمی و عسر النفس و ... در جگر و یرقان سدی و قولنج و بواسیر و اختناق رحم و قطور آب تازه آن جهت تنقیه چرک گوش و بخور آن جهت اخراج
سبات و کثیر ... و تشنج و صداع حادث از مواد غلیظ مؤثر و نطول آن با روغن زیتون نیز همین اثر دارد و ضماد آن جهت ... بواسیر و
نواسیر و بهتر آنست که بیخ آن را خراشیده در سوراخ ناسور برکنند و ضماد آن با شراب جهت منع زیادتی قروح خبیثه و سعی نمله و آشامیدن تخم
آن و جلوس در طبیخ آن جهت اختناق رحم نافع مضر گرده مصلح آن کثیرا مقدار شربت از ثمر آن دو مثقال و از بیخ آن تا یک درم جهت یرقان

بیخ آن بهتر از ثمر آنست فصل السین مع القاف سقمونیا بفتح سین و سکون قاف وضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یاے مثناة تحتانیه والف بعربی محموده نامند ماهیت آن شیر نباتی است که در کوهستانها و زمینهای سنگلاخ میروید و بیخ شیر شبیه بلبلاب و شاخهای بسیار از یک اصل زیاده از چهار ذرع بر روی زمین مفروش و در بعضی امکنه کاهست که باستانها میباشد و بظاهر آن طوقی چسپیده و بدست می چسپد و برگ آن مانند برگ لبلاب و سبز تیره و باریکتر از آن و گل آن سفید مستدیر میان تهی و ثقیل الرائحه و بیخ آن سفید لقدر زردک و غلیظ مجسم و کوتاه بسیار بسیار بعدا مجوف و بد بو و بیرون آن از شیر و طریق اخذ شیر آنست که هنگام رسیدگی اطراف آنرا از خاک خالی نموده برگهای جوز هر دو دوران فرش میکنند و بیخ آنرا شق مینمایند تا شیر آن بر آن برگها جمع شود پس میکنند جمع میگردد و بر سبر اند و یا آنکه بیخ آنرا میسوزانند تا رطوبت آن بر آید و در آن اوراق جمع شود اگر شاخهای مفروش بر زمین قریب بیخ را از تیغ کنند از چیزی بدست نمی آید و بهترین آن انطاکی و یا جرجانی آنست که از انطاکی و یا از جرجان آورند و صاف و سبک وزن بر و باریک شبیه بانفحه ذره و منفتت گرد و جرا سفره در اصل طایفه بوده اند از عجم که از آن جا نقل بنواحی دیار موصل کرده و در آنجا وطن ساخته و رنگ آن شبیه برنگ سیر لشمی باشد که از پوست گاو و پیاز و زنبال نیکو و رکود زردی و سفید و محلول آن را آب مانند شیر سفید و چون بر زبان گذارند زبان را بسیار بگزد و گفته اند جرجانی آن مایل بسیاهی و مستدیر بشکل میباشند و سیاه آن قتال و غیر مستعمل و هر چه بصفات مذکوره نباشد زبون و مغشوش آنرا از شیر تبوعات دیگر با مانند شره مخلوط با زو دیگر سنه میسازند و قوت غیر مشوی آن تا دو سال و غیر مشوی آن تا سه سال باقی میماند و بعد از آن قوت مسهله آن مبطل و بدوه میگردد و مدبر باشد و مسهل و بهتر آنست که قریب باستعمال آنرا مشوی نمایند و بکار برند بهتر دستور تشویه آن آنست که با مصطکی سوده و در کیسه کرده در جوف سیب یا خالی کرده گذارند و سر آنرا بار نقطه آن سیب پایه بند کنند و بخمیر گرفته در تنور بر بردی جزو یا کوزه سفالی گذارند تا مشوی گردد پس بر آورده در سایه خشک کرده با مصطلحات و مقویات آن مانند مصطکی و عود و صمغ عربی و زنجبیل و صبر و بزر و جزر و نمک و فلفل و لیله و عسل و روغن بادام و مربی و ربی باکثیرا و صمغ عربی و مغزیات دیگر در محرورین استعمال نمایند و ابن تلمید بنار یکی و انیسون بهترین مصلحات دانسته و در محرورین عصاره گلسرخ و کثیرا و رب به و در مبردین انیسون و بعضی گفته که سائیده آن باگل سفته اصطلاح آنست و با آنکه در جوف بیضه مرغ گذارند و بر آن آب سیب بند نا پر گردد و هم آنرا بسته در خمیر بگیرند و در تنور بر نده و اجزاے بگذارند تا جوش بخورد و مشوی گردد پس بر آورده استعمال نمایند و اگر آب به و سیب با شهد جلاب بر آن ریزند و گفته اند سائیدن آن تا آن نغفرکا سر حدت آنست و با لجمله باید که بدون مقویات معده و مغزیات و معینات و مخرجات است استعمال نمایند یعنی باید که با ادویه کوره باگلسرخ و انیسون و اسپغول دانها تر سته استعمال نمایند باید که مبالغه سائیدن آن ننمایند زیرا که نرم آن مانند نرم کوبیده تربد تحلیل معده و سحج و فعل آن ضعیف میگردد و نفوذ بسوی جذب کبد مینماید و از جذب بجهة عضو و فضول بازمینماید بلکه باید که اندک جریش باشد و نیز باید که در هواے بسیار گرم و یا بسیار سرد و بلدان حاره و محرور المزاج و ضعیف القلب و ضعیف الاحشاء و اطفال استعمال ننمایند طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و بعضے در سوم نیز خشک دانسته اند افعال و خواص آن جالی و محلل و مفتح و مسهل صفرا و لزوجات مخلوطه با آن و جاذب از اقاصی بدن و مقوی فعل هر مسهل و بغایت سریع العمل و مدر فضلات و قاتل جنین در مخرج آن و جهة گزیدن عقرب نیز با ضماد آن نافع و با هموزن آن دو وزن تربد چون با شیر تازه دو شیده ناشتا بنوشند جهة اخراج اقسام کرم معده و امعا مجرب بالاجهد و جهة امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهة اخراج مواد بلغمی و با گلسرخ جهة تقویت معده و با آب کرفس جهة سرعت خروج آن از معده مقدار شربت آن نیم دانگ تا دو دانگ و زیاده بر آن مضر دل و معده و کبد و امعاء و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و اگر زن حامله بخورد بار اندازد و بچه او را بکشد و زیاده از نیم درم تا یکدرم آن کشنده بحدت اسهال و کرب و خفقان بسرده اسهال مفرط پس او را هلاک نماید مداوی آن قی نمودن و خوردن دوغ و سویق سیب و رب ریباس و رب سفرجل و رب سماق و ریختن آب سرد بر سر و نشستن در آن و طلای آن با روغن بادام جهة درد سر بسرکه جهة صداع ضربانی و صداے مزمن جهة قوبا و ضماد غیر مشوی آن با دستور طلاے آن جهة بهق و برص و نمش و کلف و با روغن زیتون جهة جراحات و بدستور مطبوخ آن با عسل و زیت تحلیل خراجات عرق النساء و چون در سرکه بپزند و با آرد جو کوبیده سرشته ضماد نمایند جهة وجع مفاصل و رگ عرق النساء و جرب متقرح و نیز ضماد آن در سرکه تنهائی جهة جرب متقرح و با گاو دترس چون بپزند و حوالی ناف بمالند جهة اطلاق نمودن اطفال و ضعیف الاحشا نافع و حمول آن با پشم بارچه جهت

بنسائی جهة برص و درد مفاصل و تحلیل ورام و فرزجه جمیع اجزای آن تا آن حنین مخرج آن د بدل آن سقمونیا یکوزن و نیم آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله لیس
گویند القیه ست و چون سقمونیا را با گلاب آب سماق و سفرجلی بسایند و قرص سازند و عند الحاجت استعمال نمایند من جمیع الجلالات بی عالمه است خوردن بی کدر آن
محموده امسوکرده با قدر تعفنه جمیع جمیع امراض صفراوی را رفع نماید بغیه بهتر است و دستور شربت نمودن جوارشات محمود آن در قرابادین مذکور شد سقولوقندریا بفتح
سین و ضم قاف و سکون و او و ضم لام و سکون او و فتح قاف و سکون نون و فتح دال و سکون را و فتح با مثناه تحتانیه و الف لغت یونانی است ماهیت
آنجوانیست مانند عنکبوت با پایهای بسیار بری و بحری میباشد و متاخرین آنرا ابو سبعه و سبعین و شقندبین اربع و اربعین نامیده اند و اربع طولانی هست تا آرای البسباسه
از و بت البرتی آن دام در دو صنعت و اکثر سفید رنگ و غیر و اربع و اربعین حرف الالف مع الراء ذکر یافت طبیعت آن چهار و دو از سوم قائله است افعال و خواص آن
آن و لب خود جهت آن نوشته اند و چون عضوی از بدن مردم سبحکه آورد و آنرا با نک طلا مطبوخ بحری آن در غرق زیتون مسهره دوا فصل السین مع الکاف
سک بضم سین و تشدید کاف ماهیت آن بدانکه آن اصلی و غیر اصلی میباشد اصلی آن تنخواه عصاره اند رطبه اوست آنرا سک چینی نیز نامند و چون اندر اکثر
بلاد غیر هند با هم نمیرسد تازه آن بدست نمی آید لهذا از عصاره و ملح که خرمای ناریست بیسازند و هر گاه بشد که اضافه آن میمانند آنرا سک عسک نامند و گاه در
دیگر نیز بحسب جلا رت داخل مینمایند و غیر اصلی آن مرکب از با زرد و عصاره ملح است و این نوع از رنگ اسری طبیعت آن سرد در دوم و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن مفتح و محلل و قاطع و نفث الدم و نزف الدم حابس بطن و خارش و رطوبات و ضعف معده و اینها حابس طبع اطفال و مقوی اعضاء و
قوت ماسکه اعضا باطنیه و طلا طلع عرصه رائحه نوره و بدبوئی بدن شیر و ضماد او طلا نقد شربت آن تا دو مثقال بدل آن آک است و نسخ آن در قرابادین ذکر یافت
سک المسک ماهیت آن چون سک اصلی یا غیر اصلی را با قدری مشک بیامیزند با تمام می مانند و اگر در نافه مشک گذارند مشک الجلد و ماکنند و چون
نادر را در آب خیسانیده سک آن بآن ب بسرشند سک الاول گویند و چون نادر را کوبیده با آن بیامیزند سک اکرانی خوانند طبیعت اقسام آن مائل بگرمی
افعال و خواص آن قریب بآن سک و قسمی از سک اسک که از جمله مطبوب است موافق خفقان با نتقام آنرا نده و احشاء ا نفث و محلل و مفتح و مبهی و مفرح جهة و درد دل
و مفاصل و اسهال و نزف حیض نافع صنعت آن آنست که بگیرند رطل آب تلخ تازه که غوره خرما است و نصف رطل از و سائیده جوشانند تا در بیاید انعقاد تمام آنرا از آتش
برگرفت از هر یک از سنبل الطیب و لسان الثور عصاره و لبسباسه برگ جوز بوا و قرنفل و قاقله صغار و کبار و تودری سفید و قرفه و صندل ا زرد و نیم رطل زعفران بجدرم صمغ عربی ایا طلا
مجموع را نرم سائیده و بآن آب مذکور بسرشند و اقراص سازند استعمال نمایند سکباج بکسر سین و سکون کاف و فتح با موحده والف و جیم معرب سکبه با پارسی
است ماهیت آن نوع غذائیست که از سرکه ترتیب میدهند طبیعت آن سرد و تر طبیب افعال و خواص آن ملطف و مفتح و قاطع بلغم و صفرا و مسکن غلیان خون مفرط
کلف البدن و معاجان مطبوخ صفرانی مشوش داده و مترقه و پیچ دقو و قولنج و ضعف معده و مثانه و رحم و درد مفاصل و معز مشار بین و بهلا مصلح آن حلاوات و با واده و
آن آنست که بگیرند گوشت را بجد و بسطر ریزه ریزه کرده و اگر مرغ باشد از بندها جدا کرده نیم پخته نمایند در رد کنند ها را چند جوشی دیامه لز جیت آنرا گرفته آب سرد
بشویند و با گوشت و سرکه و ادویه خوشبو بقدر حاجت صر ایخته با عسل و با شکر چاشنی داده و قدری زعفران در آخر اضافه کرده و بعد آنرا در بعد تناول نمایند سکبینج بفتح سین و
سکون کاف و کسر با موحده و سکون یا مثناه تحتانیه و فتح نون و جیم معرب از سکبینه فارسی است و بیونانی سا غار لیقون و بهندی کند نامند ماهیت آن صمغ نباتی در شکل
بچار و بهترین آن صاف و بیرون سرخ و یا زرد و اندرون آن سفید با رطوبت ظاهری است که بوی آن با بوی آن با بین کولیسته در رقیقه و حریف باشد از تبهم که اسم نوعی
است قریب با صفاح آن درده باشد و گویند قنه چون کهنه شود و بتحلیل سکبینج میگردد و فرق میان ایشان رنگ اندرون سکبینج سفید است بخلاف قنه و این صمغ را
از نزد یک آن میگیرند بریدن تیغ بر ساق آن قوت آن تا بست سال باقی میماند و گفته اند و نوع میباشد و هر دو مید اند طبیعت آن در سیوم گرم و خشک
و بعضی خشکی آنرا در دوم دانسته اند و این اصح است افعال و خواص آن مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و قولنج و اورام صلبه طحال و غیر آنها و مستمل صفرا
و بلغم غلیظ و لزج و جاذب آن از عمق بدن و مفاصل که با آنها چسبیده باشد باقوت تریاقیه و مصلح دوا مسیله و نافع نکایت آنها و قاطع فضول غلیظه سینه و مسکن
درد آن و درد مفاصل و ظهر و در کمین طحال و نقرس و معفن و قاتل اقسام کرم معده و جنین و مخرج آن او مدر بول و حیض و اعضاء الراس و آشامیدن

۳۴۵

آنجهت اوجاع باردۀ بلغمیۀ اعصاب و برودت آنها و صداع بارد و صرع و فالج که حس و حرکت در آن زائل شده باشد و جهت وجع مفاصل و نقرس و آنجهت صداع
صرع بارد بلغمی و اوجاع الصدر و النفس و البحات و غیرها آشامیدن آنجهت تنقیه صدر و ریه و استسقاء و سعال و اسهال الصفرا و اخراج سنگ گرده و مثانه و حمیات بلغمیه و سوداویه و یرقان و قولنج
بلغمی و ریحی و بواسیر و ریاح آن و برودت کبد و امعاء و مقعده و رحم و تحلیل خنازیر و تقویت باه و بدستور ضماد و حمول و حقنه نیز بجز آن بحسب مرض و لوازم امراض مذکوره
و آشامیدن بکید انگشت آن تا نیم درم و تا یکدرم جهت اصلاح ادویه مسهله و منع اذیت آنها از اعضاء و با شراب جهت نهش عقرب و هوام و با ناسور و با عسل جهت تقویت باه و قولنج و درد
طحال و اخراج جنین المیت اکتحال آن بهترین ادویه است از برای نزول آب در چشم و ظلمت حادث از اخلاط غلیظه و با سرکه جهت شعیره و استنشاق رایحه آن با سرکه جهت صرع و غشی
عارض از اختناق رحم و بدستور بخور ران و فرزجه آلوده آن به پشم یاره جهت رفع احتباس حیض و اختناق و آنجهت بواسیر و دفع ریاح آن و تقویت باه و وجع در کشته و ضماد
آن با سرکه جهت جذب خار و پیکان از اعضاء و نعقد عصب و دبیلات و بواسیر و عرق النساء و التیام نغص مقطوع و تحلیل خنازیر و سلعه و ازاله آثار جلد و گزیدگی عقرب و هوام دیگر نافع
و دستور حمل آن مانند حلتیت است در روغن بادام تلخ و با آب گندنا و یا سداب با باقلی گرم که در جوف آن گذارند تا آنکه نرم گردد استعمال آن نیز در این نافع و مفرد
و بدستور ... باطنی و مستعمل حرارت غریزی و مضر مثانه و گرده و مصلح آن کتیرا و قدر شربت آن تا یکدرم بدل آن قنه و گویند در رفع ... نیکتر است سکبینج
شکر ... بفارسی شکر ... معجمه و بهندی بلغت ... سرکراو شکر سرخ مایل بسیاهی را بوره بلغت معروف ... شکر سفید ... بهندی کهانده
و شکر تری را بوره و شکر سرخ مایل بزعفرانی را گنده و شکر سرخ مایل بسیاهی را گر نامند ماهیت آن عصاره نیشکر است و آن شبیه باقی است لیکن غیر مجوف و شاخ و برگ سفید و سرخ
میباشد و بیشتر آن اکثر بلاد هند و مصر و چین و بنادر و دیه زنجبار و خوزستان و عمان نیز و شکر سفید از سفید آن و سرخ از سرخ آن بعمل می آورند بدین نحو که قصب آنرا گرفته تقطیع نموده
آب آنرا گرفته بجوشانند یا بکوبند و آن آب را جا بجا مینمایند تا منعقد گردد و در بعضی اماکن قصب آن خوب نرم و نازک میباشد و در بعضی اماکن سخت و کم آب میشود و شکر سفید را
چنین باید حل کنند و خوب تصفیه نمایند بطبخ و داخل نمودن شیر یا سفیده بیضه مرغ و منعقد سازند در قالب شیشه و یا غیر آن و در آن چوبهای باریک تراشیده گذارند و بابسان
ریزند و بگذارند تا منعقد گردد مرة بعد اخری یعنی هر مرتبه آنچه از شیره آن انعقاد نیافته باشد باز بقوام آورده و در آن قالب ریزند تا هر مقدار که خواهند تا آنکه قالب پر گردد
و آنرا شکر سلیمانی و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند و کمال تصفیه آنست که عندالطبخ و جوشیدن اگر حرکت کف بهمرسانیده و دود در قالب شیشه بریزند
آنرا طبرزد و سنجری خوانند و اگر بعد از تصفیه با شیر در حین انعقاد بر آن کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و بکفچه بسیار برهم زنند تا منعقد گردد و در مسمان کشند آنرا فانیذ خراسانی
سنجری گویند و اگر آنرا بکفچه و یا بچوبی خوب بهم زنند که کف بر آورد و آنرا بر روی پارچه کرباسی پاک اندکی نم کرده و یا برروی بوریای تر کرده از کفچه اندک اندک جدا جدا بریزند
که حبابی شکل و جوف آنها متخلخل باشد آنرا فانیذ هندی و تباشه نامند و اگر کف سفیده بیضه مرغ و یا کف شیر زنند و نیز از معجون سازی بر هم زنند که خوب سفید گردد و با
آتش بر گرفته آنرا اقراص و یا قلمهای باریک سازند و بمقدار انگشتی نیز و بگذارند تا منجمد و بسته گردد آنرا فانیذ و نیز بفارسی شکر پاره نامند و اگر آنرا بعد از تصفیه
بنحو مذکور و قرب انعقاد برشته و دست خوب بکشند تا تار بندد و مکرر چنین کنند در بین کشیدن هر دفعه بتخته پاکیزه و یا بر چوبی بزنند تا خوب سفید گردد و پس اقراص سازند
آنرا ناطف نامند و اگر بعد از آن کنجد مقشر بریان کرده بیامیزند تا ملتصق شود سمسمیه و بفارسی حلوای کنجد و بهندی تلوری خوانند و اگر در آن مغز بادام و پسته و یا گردکان بریان
داخل نمایند آنرا حلوای مغزی گویند و اگر مانند گیسو بافند بفارسی گیسک نامند و بعضی در حلوای مغزی ربع وزن شکر عسل نیز داخل مینمایند برای زیادتی و شکستگی آن
و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای صنوبری شکل که یک طرف باریک آن سوراخی باشد بریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد
و رطوبت و چرک آن از آن سوراخ تراوش نماید آنرا فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب مستطیل که در هر دو طرف آن ... باشد بریزند آنرا قلم نامند
اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند در آن قالبهای صنوبری و یا طولانی و یا مدور آنرا الیوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوتنی نامند و دانه نبات نامند و بعضی گفته اند
که اگر طبیخ آن بقدر عشر وزن شکر سفید شیر تازه دوشیده در آن ریزند و بقوام آورند و در قالب بریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سفید و سرخ از تصفیه بطریق
مزاد نبات و قند و ناطف و غیرها نیز بکار برند و لیکن بلذت و لطافت شکر سفید نیست طبیعت مفید آن در دوم گرم و در اول خشک و آب نیشکر تازه در دوم گرم و در اول تر
شکر سرخ در آخر دوم گرم و در آخر اول خشک و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند زیاده آنرا تصفیه نمایند حلاوت و حرارت آن کمتر و معتدل

نیکو دو لطیف ترین همه اقسام قند مکرر است قراری است بنات است و همچنین هر چند شکر کهنه تر گردد بهتر شود و برهوست آن می فزاید افعال و خواص
آن ملین طبع و ساق و سینه و شش و جالی رطوبات آن و سریع النفوذ بعمق بدن و جهته تقویت ارواح و قوی و کبد و تحلیل ریاح امعاء و تقویت باه و تولید
خون صالح و استحکام اعصاب و عظام و منع پیری و رفع خلط سوداء و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و آشامیدن یک اوقیه آن با آب گرم در دفع
بادام شیرین جهته الصعوبت و تسکین قولنج و یا در حقنه آن و عرق گاو تعنی ده اوقیه که نیم گرم باشد جهته رفع درد ناف و سده جوف و تنقیه زنان نفاس و بجهته
عسر البول مجرب و خوردن نبات و زرد زردی بمقدار اوقیه که یک یک حب بدفعات در دهان گیرند تا آب شود جهته رفع سرفه و خشونت صوت و سینه و درد آن و
ارتعاش و خفقان از جماع باشد نافع و با آب گرم جهته الصعوبت عارض از نزلات و مداومت آنجهته ازاله سرفه و آشامیدن جلاب آن یا گلاب جهته ابتدای
تپهای محرقه و بدستور جلاب آن مطبب بگاوزبان یا غیر مطیب با آب سرد یا نیمگرم جهته اغذیه مرضی در ابتدا بقدر حاجت هر گاه حاد باشد نافع جهته آنکه جالی است و با کره تازه جلای
آن زیاده و تنقیه قروح و سحج و حکه و خارش بدن و اخفان نبات و ذرات دشتی و البوح صالب جهته رفع جرب و جلای آن با آب لحم و با مروارید و شیر گاو بسیار جهته سلاق و جرب مجرب
و ضماد آن با کبریت و قطران و سنبل و نوشادر جهته رفع قوبا و برص و سایر آثار قریب و دره جهته جلیس خون گوشت غضو منقطع و جز و بند برکردن گوشت زاید در
جراحات و در دیا بندن گوشت تازه صالح و بخور اقسام آن خصوص نبات جهته رفع زکام و تنقیه سده مصفاة بغایت موثر مضر صاحبان اسهال و مغص و صفراوی
مزاجان مولد خون صفراوی خصوصاً که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در محرورین هنگام غلبه بلغم و رطوبات بر مزاج مولد باد و تخصیص کرم رغن
دیا وقتی استعمال کنند و اقسام کهنه آن منقی اخلاط و محرق خون صالح آن با دام و شیر تازه دوشیده و تر شیهاد آب انار و سفرجل طباشیر و کاهو و امثال آنها بدل
آن در تقویت باه دو مثل آن و ترتیب لونی آن تر نجبین با گزانگبین با شیر تازه دوشیده و در تسکین قولنج عسل مقدار شربت تا سی درم و نبات از ده درم تا بیست درم
و عصر مطبوخ بدون سفید کردن که اندک سرخ رنگ باشد برای سرد مزاج و کسانیکه در ابدان ایشان اخلاط غلیظ باشد بهتر و آب تازه نیشکر در اول گرم و در آخر تر جهته
ملین طبع و حلق و سینه و شش و جلای رطوبت آن جهت سرفه و احتباس بول و قرحه نافع و مولد خون معتدل و مورث نفخ و نزد ابن رضیه اکثار آن و مکیدن آن ناشتا
جالی معده و احدا از صام طعام و ملین طبع و احتراج کننده ثقل آسانی و بالای طعام مولد بلغم و نفخ و قراقر و تهوع آن در گلاب جالی آن زیاده و جوب آن مصور آنرا جهته
جوش حقیقی و همگر مهیا باشند جهته سرفه بارد و تصفیه صوت صمغه که مانند ذکر نیشکر ظاهر میگردد جهته جلای بصر نافع سکر العشر بضم عین و فتح سین معجمه و را مهمله بفارسی
خرکت و بهندی اگ نامند ماهیت آن شبنمی است که بر درخت عشر در بلاد خراسان منعقد میگردد و شبیه بقطعهای نمک سفید آنرا یمانی نامند و آنچه سیاه رنگ باشد حجازی
گویند و ثمر آن که مسمی بخرفه است بسیار آلتین است که اول الخ آن شیرین با قبض باشد لیس احساس تلخی شود و شبیه نموده که آثار شکر مغال دانسته و قوت
آن تا بیست سال باقی میماند طبیعت آن گرم و خشک در اول و ابن تلمیذ معتدل و الطف از شکر و او است بعضی معتدل مائل بحرارت و حجاز آن گرم تر از یمانی
افعال و خواص اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات نفس جهت سرفه بارد و قرحه شش و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و مطفی تب
مانند نبات بهای دیگر جهته آنکه حلاوت آن کم است او سهل تر جهته استسقاء با شیر گوسفند جهته سعال بهتر از دهن فا و ندی مداومت آن هر روز بقدر یک اوقیه با آب
نیمگرم جهته ربو و ضیق النفس از مجربات شمرده اند و اکتحال آن تقویت باصره و جلای بیاض نافع صداع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر طبرزد گفته اند مقدار
شربت آن یک اوقیه حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که کیسوس بن بالس گوید که سکر العشر یکم از درخت نوع عشر یکم برگ آن شبیه برگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل سنجد و
آن سرخی است میگرفته اند با وجود تیز نبی قدر دو مثقال از آن دو سه او قاتل بوده و در خزائن با کون ضبط اقسام سکر العشر اسجبه می شده مولف گوید بالفعل
شکر العشر وجود ندارد و از ان بجز نامی اثری نیست و ماهیت و مزاج و افعال و خواص درخت آن در حرف الغین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد سکر جه بفتح سین
و فتح کاف و سکون را و فتح جیم و ها ماهیت آن ابن الدوله گفته نباتی است برگ آن شبیه برگ مورد و در سطان خاتمی شیر بحشم لحمی و العالی کبیر نباتی زد طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل سوداست و جهته صلابت سپرز نافع و مولفه گوید که درخت شکوک آن دانسکوه بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها ماهیت آن اسم درختیست
که در بلاد هند و بنگاله بسیار بسیار بسیار عظیم و بلند میگردد و در جوی نزاد ران و در عمارات بکار میبرند و میگویند که درخت آن چون کهنه شود و پوست آنرا از ان جدا کنند و در زیر پوست آن

بال که آنرا قیصوری و قیسقهر نیز نامند بر می آید چنانچه کافور که میگویند از زیر پوست درخت کهنه کافور و در جوف درخت آن نیز و در حین بریدن تنه کردن بر می آید فصل السین

مع اللام سلاجیت بفتح سین و لام و کسر جیم و سکون یای مثناة تحتانیه و تای مثناة فوقانیه بلغت هندی است ماهیت آن نوعی از مومیائی است که در بعضی جبال هند و دکهن و صوبه بهار و غیرها از شگافهای کوهها در تابستان مانند مومیائی تراوش کرده بر می آید و منجمد میگردد و انواع میباشد اکثر آن کمرنگ مانند خالص و غیر خالص آنچنانست که مذکور شد و غیر خالص آن آنست که میگویند نوعی میمون که روی آن سیاه و دم دراز که بهندی آنرا لنگور و بهندوستان نیز نامند آنرا میخورد و بعد خوردن فضله آن آنجا میشود بر سنگها است میکنند آنرا نامقیدان برداشته بجای سلاجیت خالص بهره و شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن باتریاقیت و جهة دفع فساد اخلاط خصوص خون و بلغم و ضیق النفس و دق و شیخوخیت و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و سیلان بول و ضعف باه و تفتیت سنگ مثانه و استسقاء و زردی بدن و جذام و اورام و تقویت باه و جمیع اعضاء و قوی و ارواح و دفع بعضی سموم ضعیفه نافع دانسته اند سلاالله بضم سین و فتح لام و الف و فتح ها و فتح سین نیز گفته اند ماهیت آن بول بز کوهی است که در کوهی مسمی بسلاقه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر میباشد و در ولایت دیلم شوره از آن ترتیب میدهند و بسیار قوی تر از بارود است طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل اخلاط سوخته و آشامیدن یک درم آن هر روز با سکنجبین تا چهل روز باعث شفای جذام مستحکم دانسته اند اگرچه بجد رنگین اطراف رسیده باشد و قطعاً آنچه کشودن حل و رفع آثار جلد موثر و مستعمل صاف کرده سفید آن طریقه تصفیه آن در مقدمه مذکور شد و غیر صافی آن سیاه شبیه برفت خاک آلوده است سلت بضم سین و سکون لام و تای مثناة فوقانیه و بکسر سین نیز آمده بفارسی جو برهنه و نیز ابلی جو گندم و بهندی آن کو بدیف و کسر تای مثناة فوقانیه و فتح جیم و دال نامند ماهیت آن نوعی از جو است و کوچکتر از آن متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن باریک است و مضر و دواب میست مانند گندم که مضر است طبیعت آن گرم و خشک گفته اند که در اول گرم و در دوم تر است افعال و خواص آن نان آن با شیر مسمن و مولد پیه گرده و حریره آن با روغن زیتون و با گوشت بسیار جهة الیه و لیا و هذیان و تنقیه سینه و گرده و مثانه و رفع سنگ شدید و نان گرم ملین طبع و خوب مولد خلط صالح چون بکر و زیر آن بگذارند و دیر هضم مولد نفخ و ریح میگردد و مضر معده مصلح آن رازیانه و حریره ها و شیرینیها و ضماد آن محلل اورام و رافع طحال و کلف و درش و ثالیل و طبیخ آن مسکن درد بواسیر و ششس سبز با آب طبیخ آن منقی است سلح الحیه بفتح سین و سکون لام و خاء فارسی پوست مار و بهندی سانپ کی کیچلی نامند ماهیت آن پوست است که مار در ایام بهاری می اندازد و بهترین آن پوست مار نر است و آن غلیظ و سیاه مائل بزردی و براق میباشد و ماده آن نازک و سفید رنگ است طبیعت آن بگرم و خشک در آخر دوم و در سوم بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن خوردن یکدرم ریزه کرده آن با دو درم آرد جو که خمیر کرده باشند نان ساخته در زیر خاکستر گرم کرده پخته باشند جهة بواسیر ظاهری و باطنی مجرب دانسته اند و بخور نمودن آن با سیاه دخترها که در سه روز بخور نمایند جهة ثالیل و سقوط آن موثر و در بار جاج نکشن ریزانیدن سنگ مثانه لعلب سریع الاثر و مضمضه طبیخ آن در آن جوشانیده باشند جهة رفع درد دندان لثه و قروح آن و قطور روغن زیتون که در آن جوشانیده باد آفتاب گذاشته باشند در گوش جهت تسکین درد دندان و رفع سیلان مواد آن و جهت حرب و استرخاء اجفان و انتشار اهداب و سلاق و تقویت و حدت باصره و شقاق مقعده و بستور قطور مطبوخ آن با شراب جهة تسکین درد گوش و مضمضه آن جهة تسکین درد دندان و همچنین مضمضه مطبوخ آن با برگ کبر و دیر و طی مصنوع از روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند جهت وجع شقاق لب و مقعده و ضماد سوخته آن با نوشادر آن جهت بهق و روغن در رفع آثار جلد و طلاء سوخته آن با روغن زیتون و با شراب جهت رویانیدن موی وداء الثعلب مجرب و بخور آن جهة گریزانیدن هوام و با اخراج جنین است و شیر و ساخت و مجفف قروح رطبه و باخاصیت بستن آن بر درک زنان در حین زادن باعث تسهیل ولادت و خوردن آن مقام بصره و باعث تقشیر جلد شبیه پوست مار مصلح آن کشنیز مقدار شربت آن تا یکدرم است سلحفاة بضم سین و فتح لام و سکون حاء مهمله و فتح فاء و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی کشف و سنگ پشت و شیرازی لاک پشت و ترکی تسباغه و بهندی کچوا نامند و بزرگ بحری آن را در بغداد و نواحی آنرا گویند ماهیت آن حیوانی است معروف بری و بحری و نهری می باشد طبیعت بحری و نهری آن در دوم گرم و در اول تر و بری آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی باه و کباب آن حابس حیض و با چند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظ

التیام فتق قریب العهد و آشامیدن خون سلحفاة بحری بقدر سه مثقال با شراب ریحانی تا هفت روز مداوم زیره کرمانی سفید و زهره جهت گزیدن هوام خصوص عقرب و افعی
و جهت لیثوغانی قوه و نور فتیله نافع و ضماد آن محلل اورام و خون بری آن شربا جهت صرع و تشنج نافع و چون آنرا با آرد جو و عسل حب سازند بقدر فلفلی و صبح و شام
تا شش روز بخورند جهت صرع مبتلی مجرب طلای آن بر دست و پا جهت درد مفاصل و نقرس با تکرار عمل نافع و احتقان بدان یا عبد بید ستر جهت تشنج مفید طلای زهره آن
تحلیل خنازیر و قروح خبیثه و دهان اطفال مالیدن آن بر بینی مصروع و بدستور سعوط آن و قطور آن در بینی جهت صرع و اکتحال زهره مجفف آن با عسل جهت
نزول آب در چشم و بیاض و دفعه نافع و چون بشکافند شکم بری را و آنچه در شکم آنست برآورند بعد ذبح بسوزانند تا سفید گردد و با روغن گاو و سائیده بر پارچه
کرباسی مالیده و بر سرطان متقرح گذارند جهت تنقیه جرب النجام و منع آن از تزاید عدیل و جهت زوال زخمهای دیگر و سوختگی آتش نافع و بقیه آن بقدر نخودی با حریره
موافق جهت قطع سعال مزمن اطفال و طلای آن با عشر وزن آن زرنیخ جهت ورم انثیان عدیل با شیر مرضعه جهت درد و باخنیه اطفال و بدستور چون در روغن بجوشانند طلا
کنند و بیاض آن جهت تشنج و کزاز در جلوس و در طبیخ سلحفاة و بدستور طبیخ زهره آنجهت فتق اطفال و گوشت آن نیز جهت تشنج و کزاز و تقویت ظهر و بدن و باه و انعاظ و
زیادتی منی و ضماد کاسه سوخته آن با روغن گل و روغن تخم مرغ و روغن کنجد جهت رویانیدن موی سر مجرب طلای سوخته مجموع آن که بحد سفیدی رسیده باشد
با روغن گاو و غیره آنجهت سرطان متقرح بی نظیر و با سفیدی تخم مرغ جهت شقاق مقعده و سائر اعضا خصوص شقاق پاها و ذرور آنجهت زخمهای عسر العلاج و اگر با
آن خاکستر بقدر عشر آن فلفل و اخل کنند و با عسل بسرشند و صبح ناشتا و شام بقدر یک ملعقه که چهار مثقال است بیاشامند جهت لسع که گزیدگی نفس در آن با نسبت
از شدت تعب جهت سل و ربو نافع و اکتحال استخوان نرم سائیده خام و یا سوخته آنجهت کوری و دفن آن کور نمایند بدون الم نافع و خون نوع بحری
آنجهت رفع سموم نیز و بخور استخوان تحتانی آنجهت رفع تبهای و منع سحر و آب برسر ریختن از کاسه فوقانی آنجهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته اند
و گویند چون کشف را در مکانی دفن کنند منع باریدن تگرگ از آن مکان میکند و مجرب مضر امعا مصلح آن با عسل مقدار شربت از سوخته آن یکدرهم و از تخم
آن یکقیراط و از خون آن سه قیراط است سلیخه انیمون بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون او و نون لغت نبطی است
و بمصر سیدیان نامند ماهیت آن درختی است قریب بدرخت بید منبت آن بیت المقدس و خرابها و بلند درخت آن تا سه گز و برگ آن شبیه ببرگ خرنوب و گل آن سرخ
تخم شبیه بلشابه از رو با شیرینی و قبض طبیعت آن تا در دوم گرم و خشک افعال و خواص آشامیدن برگ و تخم آنجهت تنقیه قصبه ریه تصفیه صوت و رفع خشونت آنجهت
رفع سموم حیوانی خصوصا افعی بهترین ادویه است و نطول برگ آن محلل اورام سلق بکسر سین و سکون لام در فارسی چغندر نامند ماهیت آن دو نوع است
یکی بزرگ سرخ تیره و شیرین و بزرگ آن پهن تر و آنرا سلق اسود نامند و دوم گلابی رنگ مائل بزردی و شیرینی این کمتر و برگ آن ریزه نازک زرد رنگ و سلق
بالیکت الجمله شبیه باسفناج و این را سلق ابیض گویند بهترین آن شیرین و بیرشیه آنست و سفید آن مائل بزردی بهتر از سرخ آن طبیعت آن کیفیت قوی با حرارت و در اول
و بیوست و قوت قابضه و رطوبت بائیه فضلیه و سیاه آن با قوت قابضه و سفید آن با جالیه و محلله افعال و خواص آن جالی محلل مفتح و مقطع بلغم و بسبب ملطفی و جرم آن ملین
طبع قلیل الغذا و نفاخ و تلیین و ماهیت آن زیاده و بهترین اجزای آن آب برگ آن بهتر از بیخ آن و از طبیخ بورقیت آن زائل میگردد و خوردن پخته آن بطریق تغذی جهت
رعشه و تحریک شهوت جماع خصوص آنچه ساق آن سرخ باشد و با سرکه و خردل جهت تفتیح سده طحال و تحلیل ورم آن موثر و جهت درد گرده و مثانه و اعراض متعدده و آب برگ
آن با ادویه مسهله معین بر اخراج بلغم و جهت اوجاع مفاصل و نقرس نافع و سعوط آب بیخ آن با عسل جهت تنقیه فضول دماغی و با زهره کلنگ جهت تقویه دماغ و شقیقه و رعشه
و درد دندان و حس و غیر حادث از اخلاط لزجه بشرط ادمان بر آن نافع و بدستور آب برگ آن قطور نیمگرم آن بر روغن بادام و با عسل جهت درد گوش و غسول و نطول طبیخ برگ و بیخ آنجهت
قروح انخاله سر و قروح صبیان که بفارسی بشک نامند و اوجاع مفاصل و نقرس مفید و ضماد آب برگ نیمگرم آن با بوره ارمنی جهت رفع بهق و داء الثعلب و تهیج پشت پا و استسقا و سایر
اورام خصوص سفیده آن جهت با آب آن و یا آب طبیخ آنجهت اخراج ثفل و سیح و بروز مقعده و گذاشتن دست و پا در آب مطبوخ برگ آن نیمگرم مکرر و یا ریختن آن آب
بر آن جهت رفع شقاق عارض از سرما مجرب و طلای برگ پخته آن بعد سرشدن جهت سوختگی آتش و آبجوش و حمره که بادسرخ نامند و قیروطی معمول از آب برگ کوبیده آنجهت
تسکین اوجاع اورام و رفع کلف و ضماد برگ خام آنجهت بهق و داء الثعلب و قروح خبیثه و سعفه و مفاصل و با عسل جهت قوبا و ثالیل با حنا جهت

٣٤٩

روبانیدن موی و نکوئی آن و با روغن بادام جهة تلیین اورام و خوردن با خردل آبکامه مسکن قولنج و ریاح غلیظه مضر معده و اکثار آن مغثی و محرق خون و مورث قولنج
و مغص و مصلح آن پختن آن با عدس است و از استعمال خردل آبکامه با آب غوره و با شراب اترج و گویند چون آب اترا در سرکه ریزند آنرا احمر گردانند و بعد از چهار ساعت
دور حمرت سرکه بعد از دو ساعت سلوی بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا در آخر و بهندی لوا گویند ماهیت آن اکثر اطبا آنرا آسمانی دانسته اند و بعضی دیگران گفته اند که از طیور
آبی ست و در کنار آبها می باشد برنگ بودنه بالی اندک شباهتی بسماتی دارد و پاهای آن درازتر از سماتی ست و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهر آنکه آنچه را
بلوه و در سکاین بلبل نامند عبارت از آن باشد چه آن جنس سمانی ست که بترکی بلدرچین گویند و در مکان ذی آب می باشد و از کثرت باران بسیار و از عدم باران کم پیدا
طبیعت آن گرم و خشک گرمی آن زیاده از حجل افعال و خواص آن بهترین از طیور سریع الانحدار از معده محرک باه و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور و کثرت را
آن مکرب و مصلح آن طبیخ آن با حموضات و اوهان پخته آن بهتر از کباب است زیرا که کباب آن باشهوت و بطی الانحدار است از معده و در هند چهار قسم مشهور
مشهور یکی را پنسل بفتح بای عجمی و سکون نون و ضم شین مهمله و لام و دوم را کورک بفتح کاف و سکون واو و کسره را مهمله و سکون کاف و سوم را پوندک بضم بای فارسی و سکون
واو مجهول و فتح نون و فتح دال مهمله هندی و سکون کاف و چهارم را دربهز بفتح دال و سکون را مهملتین و فتح بای موحده و خفا هاء و سکون زای معجمه نامند بزعم اطبای اهل هند
اول گرم و تر است و دافع سودا و مانع فساد آن در دوم خشک و در سوم سرد و قلیل الغذا و دیر هضم و چهارم سرد و تر و دافع امراض حادث از خون فاسد و در سلوی که بر
بنی اسرائیل نازل میشد اختلاف ست و در کتب تفاسیر بتفصیل مذکور ست سلیخه بفتح سین و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و ها بیونانی سلیوس
و بهندی [illegible] ماهیت آن گفته اند که پوست شاخهای درختی است مانند تولها تنگ سوراخ و نبات آن بهند و عمان ست و شبیه ببرگ سوسن کبود و ساق آن غلیظ
و پوست آن بهتر و هفت قسم می باشد یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ برنگ بیخ مرجان صفایحی و خوشبو سوم سفید مائل بزردی و بیرانچه چهارم مائل بسرخی و
سیاهی و رقیق پنجم رقیه یکو و دو و در خوشبوئی شبیه بگلسرخ هشتم شبیه بقسط و غیر براق هفتم رقیق و بسیار سیاه و بدبوئی و گویند از درخت دارچینی بهم میرسد و آن مستحیل
بدارچینی میشود و آنچه بتحقیق پیوسته قول اخیر اقرب بصواب است و آن درخت پوست نوعی دارچینی است که در غیر سیلان و نواح قریب آن بهم میرسد و هر چند دور تر میشود
از سیلان میرون تر و کم بوتر بلکه مائل بید بوئی میشود و در دارچینی نیز اشاره بدان نموده شد و بهترین آن سرخ رنگ صحیح خوشبوئی تند طعم آنست که با قبوضت باشد در زبان
بگزد و تلخ کریه الرایحه نباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز گفته اند و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند افعال و خواص آن ملطف و مسخن و مفتح
محلل ریاح و اورام بارده احشا و مقطع اخلاط مقوی عرضه و معده و کبد مدر بول و حیض و مفضلات مخرج جنین و حصاة و جهة حدت بصره و تقویت آن اکتحالا و جهة منع نزلات
و زکام و سرفه و ربو و در حجاب معده و رحم و تنقیه رحم و ریاح آن و تبهای توبه و دفع سمیت ادویه و زهر افعی و جهة خوشبوئی رحم شرباً و ضماداً و بخوردا و فرزجه نافع
و ضماد آن بر پیشانی جهة منع نزلات و صداع بارد و با اصل السوس و ادویه صدریه جهة امراض صدریه مذکور و اخراج بلغم و چرک آن و بدستور بخوران با عسل
جهة تنور لسینه و جلوس در طبیخ آن بدستور آنچه تضییق و انضمام فم رحم موثر مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن دارچینی و قرحه الطیب مضر گردد مصلح آن کثیرا
و مضر امعاء و مصلح آن آب پستان و کثیرا است سلیمانی بضم سین و فتح لام و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح میم و الف و کسر نون و یا و نسبت دسلیمانی نیز آمده و بفارسی [illegible]
و در مصر دار الثعلب [illegible] کشته که وما سیناله نیز نامند ماهیت آنچیزیست مصنوع از زیبق و سم الفار که زیبق یکرطل و سم الفار که زرنیخ نیز نامند یک اوقیه که بعد از سحق
بلیغ تصعید نموده باشند بهترین آن تازه سفید سنگین آنست طبیعت آن در چهارم گرم و خشک و سم قاتل افعال و خواص آن داخل مراهم مینمایند و دافع گوشت زاید ست
و خوردن آن مهلک ست و از ادای آن خوردن شیر تازه و امراق و سمه فی کردن پی در پی تا صحت باید و از علامات کسیکه آنرا خورده باشد و در آن حرقت و اعتماد بیهوشی
و غشیان و قی است و اعراض و مداوای آن با غداع افعی و مداوای نخصر و زیبق و سم الفار خورده است فصل السین مع المیم سماق بضم و بفتح سین نیز آمده و فتح میم و الف
سماقیل و بلطم و بتمم نیز و بهندی نیز کر و تماتر و نهریک نیز بونانیان و عرب بزادر و با غث چکو و مستعمل دارند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند ماهیت آن درختی ست
بقدر دو [illegible] و بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر و بهن تر از آن و در خوشه مانند خوشه جهة النحفر و بر بالای آن تخمی که طعم آن ترش و با قبوضت و مستعمل پوست آنست که گرد بالای
سماق باشد و درخت آن بقدر درخت انار و برگ آن بزرگتر از آن و برگ آن بلند و اندک سرخ رنگ و مرغب و اطراف آن مشرف مانند اره و دو نوع می باشد

بستانی و جبلی و در بلاد سردسیر بهم میرسد و بهترین آن سرخ رنگ پر گره و ترش خوش طعم آنست که قبض آن کمتر باشد و ترشی آن زیاده و تخم آن کوچک
و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم خشکی و برودت برگ آن کمتر از و اثر آن افعال و خواص
آن قابض و رادع و مقوی و مدبغ معده و احشا و مانع انصباب صفرا در معده و امعا و قی و غثیان و در اسهال مراری و مزمن و دوسنطاریا و نفث الدم و ترک الدم
و کثرت بول و آشامیدن سائیده آن یعنی سویق آن با آب سرد قاطع سیلان خون و تحت و نیمکوفته آن با زیره با آب سرد جهة قی عنیف و کسیکه همیشه قی کند و طعام
در معده او نماند مجرب و مهیج اشتهای طعام محرور المزاج و با زرده تخم مرغ و کشنیز خشک قاطع اسهال و نخومی و با زرده تخم مرغیکه در ان بخته شود نیز قابض و مانع اسهال
است و مرغ در اینجا بهتر و قوی تر است و با شراب قابض جهة اسهال و نزف الدم رحم و تقلیل کثرت بول و قوت تنفس بریان آن زیاده و لیکن قوت کسر
حادیه و حدت سودای آن ضعیف تر است مضر معده و جگر بارد مصلح آن مصطگی و انیسون و طبیخ آن بادنجان مقدار شربت آن پنجدرم بدل آن سرکه و اقاقیاست
و مفوت گردیکه بردی آنست که آنرا ترابساق نامند بسیار قابض و باندک تلخی ست جهة قطع اسهال مزمن و سیلان رطوبات سفید از رحم و سنون آن بجهة تقویت
استحکام لثه و خلاع جبیثه و درد دندان کرم خورده و بدستور مضمضه نقوع سماق در آب چون گرد آنرا پاک کرده در آب خیسانند و در چشم بچکانند جهة ابتدای رمد خصوصا بادر
کثیر او چون با یک اوقیه آنرا در نیم رطل آب بجوشانند تا آنکه قوت آن در آب آید لیس فرا بدان تر کرده بر چشم اندازند و نگمید بدان کنند جهة جرب کال و سلاق و تسکین حدت
آن و بدستور نگمید پیشانی بدان جهة قطع رعاف مجرب جهة جرب ...معه و سلاق و حکه و منع بروز آبله و دران قطور آن در گوش جهة منع سیلان چرک از ان و بزر آنکه در آن
نطول آب طبیخ آن مانع ورم ضربه مصدره و ثی و ضماد آن با آب جهة منع ورم تحت و سائر اعضا و مواضع ضربه و زوال آثار خدشه و قروح ساعیه و با عسل جلای خشونت
اجفان و بازقال چوب بلوط جهة بواسیر مفید و چون آنرا با برگ چوب شاخهای در آب بجوشانند تا بقوام عسل رسد در جمیع افعال مانند حضض بجهة قرحه جفن
تحلیل ورم چشم و سائر اورام و علاج قروح رطبه و تسهیه و فساد لثه و کاهش رداخش و نزف در رحم نافع و طبیخ برگ آن مسود موی و حقنه بطبیخ آن جهة قرحه امعا و دوسنطاریا و
سحج مفید و چون برگ آنرا اعصر نمایند آب آنرا گرفته منعقد سازند در رمد و بثره خصوص دمع مواد از چشم مانند اقاقیا است و طلای محلول آن با آب با دو تنگ جهة
قروح خبیثه و ضماد آن بر بعض فقرات ظهر و بیخ قضیب جهة سلس البول و استرخای اعضا و ضماد برگ آن بمعده اطفال رافع اسهال و مقوی احشا گویند که از
خواص آنست که چون در صوفی سرخ رنگ بندند و در موضع نزف الدم بندند قطع آن نماید و صمغ درخت آن شدید اللبس و با اجزای حاره و بارده و معه
و محلله است و جهة حدت بصر و امراض جفن و التصاق جراحات و تسکین درد دندان کرم خورده گذاشتن بران مفید و جوارش سماق و حب سفوف و شیاف آن در قرابادین
این کتاب ذکور شد سماق الدجاغین گفته اند نازوی زیره دانه کوهی ست و جمعی برگ سماق دانسته اند و با غابان جلو و رفیقه را در باغات مینمایند طبیعت آن
بسیار بارد و قابض است افعال و خواص آن در جمیع افعال مانند سماق ست و قبض ازان بیشتر سمانی بضم سین و فتح میم و الف و کسر نون و یا در لغت زندران
درده و در دیلم و شم بضم دال و شین معجمه و میم و بعربی قتیل الرعد نامند جهة آنکه گفته اند و چون آواز رعد بشنود میمیرد و اصلی ندارد و گویند غذای آن
اکثر خرنق است و اصلی ندارد و خالف و جیون ترین طیور است و بهندی انرا بتیر نامند ماهیت آن از طیور معروف و غیر سلوی ست و چهار نوع
یکی بزرگ و آنرا بهندی گهاگهس کرچه گوچه گویند و دوم از ان کوچک آنرا آنوده و سوم از ان کوچکتر و در گردن آن طوق سیاه منقط و نقطهای سفید آنرا بهندی جنگی گویند و
چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی توره نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن
بدن نرم کننده و مدر بول و مفتت حصاة و جهة وجع مفاصل نافع و بالخاصیت مورث رقت قلب خصوصا دل آن مبهی و مهیج باه و زنان
و بجه آن بهتر از کباب آن نیست و اکثار آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد و مصلح آن آب زرشک و شیرین و روغن کنجد و با بادام خوشانیده و با روغن بادام
و با روغنهای دیگر و آب انار ترش لعاب نیز شیرین کرده خوردن و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت و ضماد شق کرده آن جاذب سم هوام
و لعوق زهره آن بقدر حبه با عسل هر روز جهة صرع مجرب و قطور خون آن در گوش جهة تسکین درد آن و در چشم جهة جلای آثار و رفع بیاض و طلای سرگین آن
جهة کلف و نمش و بجوز بر آن رافع تبهاست و این الدو له از خواص آن بیان نموده که جعد آنرا تمامی چون شوی خایند که بخیری اما الطرح نشود بنابرآن حیث

شفای سگ دیوانه گزیده میشود سمسم بفتح سین وسکون میم وکسر سین مهمله ومیم دمشهور بکسر هردو سین است بلغت حبشه جلجلان وبفارسی کنجد وبهندی تل بکسر تا وتشدید لام و با فامیه
نامند ماهیت آن معروف است وبهترین آن سفید تازه چرب بالیده آنست قوت آن تا دو سال باقی میماند ودر اکثر بلاد جنازان مقشر آنرا بر روی نان میباشد
وحلوائیان الی زان حلوا میسازند وروغن آن که دهن الحل بحا مهمله نامند معمول ومعروف ودراکثر اوبان ومراهم داخل است ودبعضی جهاد نیز سے داخل میکنند
وتسفیر میکرج وفاسد نمیگردد وبسبب لزوجت وغلظتیکه دارد بر روغن تا گرفته آن خصوص که مقشر نکرده باشند دیرتر ومقشر آن زودتر فاسد سے گردد طبیعت
آن در آخر اول گرم وتر وبا رطوبت لزجه ودر دوم گرم وتر نیز گفته اند افعال وخواص ملین ومغری ومفتح وحلل ایکموس بلیسل الغذا ومسمن بدن وملین صوت
وخشونت حلق بسبب غیروتی که دارد ومصلح اخلاط سوخته ومواد سوداویه وملین امعاد منعقده ومحلل اورام حاره وآشامیدن آن با میرانب جهت لزبدان
عقرب دافعی وباهم وزن آن شکر وخشخاش ونصف آن مغز بادام مقشر مقشر آن بیخ ابیض که هر روز از مجموع آن یک اوقیه تناول نمایند جهت فربه
نمودن بدن وتقویت باه مجرب ولذیه گردد وشیره کوبیده آن با نبات جهت رفع سوزش معده ومری وترش شدن رطوبت معده سوداوی
وحرقت ولذع ادویه مشرویه وخلط غاو وشرب شراب جهت تلیین معده امعاد ودفع سنگ گرده بشرط مداومت بران ونی نافع وخون دو درم آن کمبیم
گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب وآشامیدن آب طبیخ آن با نخود مدر حیض ومسقط جنین وچون دو اوقیه آب طبیخ آنرا با شراب ودفقیح مویز یک اوقیه
ونیم روغن کنجد ونیم اوقیه انیسون ناشته بنوشند جهت رفع خارش وموی بلغمی ودرشتی جلد وشقاق مجرب دانسته اند وبا فانیذ انفع وبدستور با نقیع صبر
زبیب لعوق آنجهت سرفه وامراض خصیه وقروح ششش نافع وبا بزرکتان جهت تقویت باه وازدیاد منی وآشامیدن سائیده آن با شراب جهت رفع قولنج
وتوون وگزیدن بارشاخ دارالمضار لبطی الهضم ومصلح آن بریان نمودن وبا عسل ویا مری خوردن باعث ثقل معده اند ارانست وبدستور با فشرد
مورث بدبوئی دهان خصوص کمر از ان در بین دندان ها بماند وصداع ومصلح آن عسل مقدار شربت آن تا بیست درم بدل آن تخم کتان ضماد آن محلل اورام وملین جلد
بدن ورفع آثار سیاهی وشم اخضر وسبطری عصب وقولنج وتوون وگزیدن مار شاخدار وسوختگی آتش وبعد سوختگی بزودی مانع آبله وتسکین وجع
والم آن وطول آب برگ آن باعث درازی سبزی وسیاهی آن ودافع جوشش سر وسبوسه وضماد مطبوخ آن با شراب جهت تحلیل ورم چشم وضربان آن
نافع وبیخ آنرا چون در آب بجوشانند وسر وموی را بآن بشویند باعث درازی وسیاهی موی ودافع نحوست وابریه آنست وروغن آنرا اگر کنجد غیر مقشر
بریان بگیرند آنرا دهن الحل نامند بفتح های مهمله وتشدید لام ولزوجت این زیاده است واگر از مقشر بریان اخذ نمایند لزوجت آن کمتر وچون آنرا
نرم بکوبند وبا آب بدست خوب بزنند تا گرم شود وروغن آن جدا گردد برداشته رطوبت آن غالب و تخم سائیده در آب جوش دهند تا روغن
حاصل گردد آنرا طبیخ نامند وسائیده ویا کوبیده آنرا بدون استخراج روغن ارده نامند که بفارسی ارده گویند ودر حرقت البول کور شد طبیعت
روغن آن در دوم گرم وتر تا هفت سال قوت آن باقی بماند افعال وخواص آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه مفتح وملین ومرطب ومسمن ودافع قرحه
حادث از خلط حاد وضیق النفس وسعال یابس وقرحه ریه وتشنج یابس قوی تر از کنجد ودر حرقت البول مانند کنجد ودر مرض سلای مرضی بعد از دهن نور وفستق
نافع ترین ادهان وقطور جوشانیده آن با فلفل سفید ومصطکی جهت گشودن سده گوش وطلای آن با سفیده تخم مرغ جهت تحلیل صلابات
واورام چشم وغیر آن وبا روغن زیتون وزرده تخم مرغ جهت ورم رفع چشم وبا بزر قطونا جهت خشونت وخارش بدن وسوختگی آتش وجراحتیکه از
نوره بهم رسیده باشد ومالیدن تیر دلچی آن بر صورت جهت نیکوئی وصفا وبراقی ونرمی آن مفید وبدستور از کنجد وجلوس در آن جهت اکثر امراض چنین
مانند تشنج وغیر آن وهمچنین تدهین بدان بکر روانداختن پارچه تر کرده بدان بر عضو ویا بر اعضا اوبدستور ندمن آن جهت زخم جدری وسوختگی آتش نافع
مضر سوداوی المزاج وبطی الهضم ومرخی معده ومفسد دماغ ضعیف الاستحالا بعضا ومصلح آن جوشانیده آن با پیاز ویا با اندک خیر وآشامیدن آن با آب لیمو
انگلور وامثال آن ویا بعد از ان مقدار شربت آن دو درم بدل آن روغن بادام شیرین است جوارش سمسم وحلوا سفوف آن در قرابادین مذکور شد
عصاره نبات آن جهت ازاله ابریه موثر است سمقوطن. بفتح سین وسکون میم وضم قاف وسکون واو وضم طاء مهمله مثناة ونون درماهیت آن اختلاف

نیست بعضی العالم دانسته دنه منین ست و بغدادی و غیر آن نوشته که بلغت یونانی نام گیاهیست و دو نوع میباشد صحری و صحری آن در سنگ لاخها میروید و شاخهای دبرگهای آن شبیه بشبح ست و مهلب و خشک و خوشبو و طعم آن با حلاوت و برگ آن باریک شبیه بزیانه و سری شاخ آن کوچک مانند سر شاخهای جاشا و بیخ آن طولانی بسطبری انگشتی و بنفش و مستعمل برگ و سر شاخ آنست طبیعت آن ظاهر الحرارت با قوت قابضه افعال و خواص آن دوائیست شریف نافع جهت امراض ظاهر و باطنه مجلل و مقوی و جامع و مصلب اعضا و قاطع نفث و منقی ریه از فضول و محرک و منجمد و در آن و منقع آن مسکن عطش حادث از جفاف و این همه افعال بقوت ظاهر و آنست و آشامیدن به سرکه و عسل و با سکنجبین عسلی جهت فسخ عضل و عصب و مطبوخ آن با شراب جهت قروح امعاء و نزف الدم زنان و نفث و غیر آن جهت وجع گرده و با شراب جهت نزف الدم و قرحه امعاء و با سکنجبین جهت شدخ عضل و با آب مورد و با آب سداب و با شراب بعفص جهت قبله الامعاء و ضماد آن جهت فتق و چون با گوشت طبخ نمایند بر روی گوشت بچسبد و مصر او بستر تبع الا تحذار گردد و مقدار شربت آن از یکدرم تا پنج درم و تا هر گاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آنست که مکرر استعمال آن نمایند نه آنکه مقدار از آن را بیفزایند و در اکثر مواضع اما سمقوطن مسهلی نباتی ست شاخه دار و پراگنده و خشک و بی غبار و در بلندی آن و وزرع و برگ آن باریک طولانی و مزغب و تر و دیک بگذیگر شبیه بزیانه گاو و در ما بین برگها برگهای کوچک چسبیده ببرگ و رگ آن و گل آن زرد و چون ست و برگ و ساق آن ساتند خارش آن در رنگ ظاهر ریشه آن سیاه و باطن آن سفید و با لزوجت و بلی شیرینی و بلی خطریت بخلاف اول و منبت این غیر سنگ لاخها و مستعمل ریشه آنست طبیعت آن ته یب بفضل ازان گرمی ضعیف و در تقویت مضعف آن زیاده و لهذا البسیار بهیج باه و منعظ ست و دو درم با شراب جهت نفث الدم از سینه و شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت التصاق جراحت تازه و ادرام منعقد نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای آن بعضی با بعضی ملتصق گردند سمک بفتح سین و میم کاف بفارسی ماهی بترکی بالغ و بهندی مچهلی بفتح میم و سکون جیم فارسی و فتح های کسر لام و با شیو طار ابهندی روهو در ضراضی رامو مچهلی مانند ماهیست آن حیوان آبیست اینکه لتمیش آن مردن آن نیا شد و گاه برانچه بدون آب تعیش مینمایند نیز اطلاق مینمایند مجاز او آنرا انواع بسیارست بعضی را ماهی مخصوص و اکثر برانیست و تعداد آن غیر خالق انام جل اسمه نمیدانند و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که حق سبحانه تعالی خلق کرده هزار قسم از دواب هفتصد قسم آبی و یکصد قسم بری و بهترین ماهی و مراحی ست و بازنی و سهر ماهی سنجر لی لطیف دیگر که در آبهای شیرین سبک خوشگوار که سر چشمه آن بعید بود و سنگ و سنگریزه که صحره مانند میباشد گذرد و همیشه جاری و منکشوف باشد و باد بر آن بورد مکون باید و مقدار آن در ریزگی و کوچکی متوسط و سریع الحرکه و فلس آن بسیار و استخوان آن بزرگ و خار آن کم باشد و سهوکت بسیار نداشته باشد پشت آن منقط لسیاهی یا مخلوط بسیاه مائل به سهری و شکم آن سفید و در همان روز صید شده باشد و شب نماند آن زبون زیرا که گوشت آن بسیار لطیف و نازک است زود و فاسد میگردد و دیگر آنکه آنرا نمک سود ننمایند و بعد از ضرامی ماهی سیوط و بارونی و امثال اینهاست و ماهی دریای شور که در بحیره یا سواحلی که زمین آن سنگستان باشد بهتر و نازکتر و لذیذتر از آب شیرین است و از اقسام آن ماهی حلوا و ماهی آبنوس که در نواح سیلان بهم میرسد و شاه ماهی که در بحیره طبرستان صید میکنند و در ولایت ایران تر الا که منقط بسرخی ست و اسلعت که پشت آن سیر و شکم آن سفید و در هند ماهی روهو و در بنگاله ملیه لیکن بسیار چرب و گوشت آن نازک و گرم و با سهوکت بسیارست اما لذیذ و امثال اینها و بالجمله در هر دیار و مکان و بلد که در ان چشمه یا نهر دیار بر ساحل دریای واقع است نوع ماهی خوب میشود و بهترین از انواع دیگر همانجا و همچنین بحسب اهویه و فصول و اراضی نیز مختلف میباشد در کثافت و لطافت و لذت و عدم آن و بد آنکه بکبره عظم جثه ماهی که حیوان آبی ست هیچ حیوان نمیرسد و بهترین ماهی ماهی ماهی فنوات و کولها و چشمهای کوچک زمین های پست و آبهای کثیف منعفن است که جاری نباشد همیشه ستاده باشد و همچنین ماهی های بسیار بزرگ یا بسیار بزرگ و یا بسیار کوچک و پر خار طبیعت مطلق الترودر اول و تر در دوم و بعضی گرم تر مانند کو میچ و تمساح و ملدماهی و جری دار بیان که بهندی جینگا نامند و هلسه که در هند و بنگاله بهم میرسد و ماهی نهری آب شیرین سرد تر از ماهی بحری آب شور و نمک سود هر نوع گرم و مائل به یبوست است خصوص قدید کهنه نمک سود که گرم و خشک است افعال و خواص آن کباب آتش بریان کرده تازه آن بهتر از در روغن بریان کرده آن و سریع الهضم و صالح الکیموس و در طبخ مع لذتی و شیر بیه گرده در محرور مبی و منعظ و مصلح اخلاط حاره و جهت تصفیه و رزی و قصبه ریه و قرحه آن و مسهل و دق و سعال یابس

صعوبت کبد گرده جاری و یرقان و زحیر و مغص حار و کباب آن با آب غوره و سماق جهة اسهال مراری و دموی مجرب و مطبوخ ماهی مانی با سرکه جهة صداع و امراض
حاره دموی و المزاجان و با بزر قطونا جهة ذبح یعنی شدت حرارت و تسکین حدت آن و فساد دم احتراقی و خوردن ماهی تازه بریان با پیاز تازه و سبزی و آشامیدن
شراب معتدل بعد از آن مولد منی و نعوظ و آشامیدن مرق آن جهة زهرهای منتشر دیه و بلدرغه و مداومت بر آن جهة دفع زهرها و شاخدار و سگ دیوانه گزیده و بهترین انحاء استعمال آن
تلطیف بدن بطریق اسفیدباج و بعد از آن مشوی بر طبق و با آتش بریان کرده آن سبکتر بر معده از آنچه در روغن بریان کرده و آنچه در آب طبخ کرده و بر خونیان نمود
باشند و تشنگی بسیار آورد و دیر از معده بگذرد و خوردن ماهی بسیار بی نان بعد از آن قی کردن با آب گرم و عسل و سکنجبین و آب مطبوخ ترب منقی فضول غلیظ و اخلاط فاسده
جهة اوجاع مفاصل و عرق النسا و بهق اسود و ابیض و رفع آثار مجرب سمک مصر بهترین و مرطوبین و دباغ رطب عصب و معده بلغمی و مصلح آن نخود و آن با روغن گاو و یا
با روغن بادام و کنجد و خوردن زنجبیل مربی و ترده و عسل و گلقند سکری کهنه و ریباس و آبکامه و ادویه حاره و زیرباجات و محرورین را خوردن با سرکه و سکنجبین
بعد از آن و بالخاصیت مورث تشنگی و رادع آن سرکه و آبکامه و در بعضی امزجه مجلح آن موافق نزد و عطش آن کمتر و در بعضی امزجه غیر مسلح آن آشامیدن آب بسیار بعد
از آن بغایت مضر بلکه گویا آنرا زنده در معده و گرده نمودن است و باعث امراض مزمنه است و اما شرب ابعد از آنچه آنان قبل از آن باعث سده و سبب تولد
اجزای اغبر منفعمه آن لعروق جلد و امراض ردیه از جرب و حکه و قوبا و امثال اینها و جمع آن با شیر و با بیضه مرغ و با گوشت خصوص حیوانات بری بسیار مضر و محدث
امراض مزمنه و نمکسود کبار نزده روز و زیاده بر آن گذشته باشد مایل بگرمی و خشکی و قاطع بلغم و مورث اشتها و موافق مبرودین و مولد بلغم زجاجی و دباغ و موذی خارش و
جرب و قوبا و تقشر جلد و بیداری و امثال اینها و آنچه مدتی بر آن گذشته باشد مسدد و مولد اخلاط فاسد سوداویه سوخته و مصلح آن سرکه و سکنجبین و آبکامه و فرو بردن خوردن
مسهل و تلطیف بدن و قدید نمکسود آن که سمار لیس نامند بهترین اقسام و کثیف ترین همه و محلل بلغم غلیظ و مقوی حمل معده و مورث امراض مذکوره و مداومت
آن باعث شبکوری و مصلح آن آنچه ذکر یافت و ضماد آن با سرکه گفته اند جهة گزیدن عقرب و سگ دیوانه نافع و ماهی شور که در سرکه پرورده باشد و مجفف رطوبت معده
و مقوی ماسکه و مانع انصباب صفرا بمعده و مورث حکه و جرب و بثور سوداوی و اغتسال عضو با آب ملحی شور نمکسود جهة قروح عفنه و جرب نافع و مفید و ماهی تازه که بر آن نمک
و بگذارند تا بهر و گرد و خصوص که یک شب بر آن بگذرد و یا زیاده و در جای نمناک ماند تا بوی آید و مداومت بر آن باعث برص و استسقا و مدت امراض [illegible]
آن فی فرمودن و مسهل خوردن و سایر تدابیر بقراط است و دو بهر و دین خوردن جوارشات حاره و اشیای حاره مذکوره و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و کسی را
که از خوردن ماهی خفقان عارض گردد باید که رب به با عسل و آشامیدن آب نقوع زیره کرمانی بهتر است و حلوی در طبخ آنچه ابتدا است قرحه امعا و حبوب مواد بلغم
جلد و تحلیل بهان جهة عرق النسا مفید و تخم آن جهة تقویت باه و قوی الاثر و مولد منی و منعظ و جهة سرفه و زحیر حار نافع و زهره آن خصوص از شعبوط گرم و خشک و اکتحال
آنجهة رفع بیاض موثر و چون ماهی زنده در آتش کنند و بهان قسم گرما گرم که حرکت داشته باشد بر عضو بنهند جذب مواد و زجاج و خار و غیره بالظاهر جلد نماید
و در رفع اختلاط ذهن صاحب سرسام و درام [illegible] و نمکسود آنجهة ورم مقعده و شقاق آن و گزیدن عقرب و سگ دیوانه گزیده و با تند
و لعابها جهة ورم صلابت لهاة و مثلا استخوان [illegible] آنجهة [illegible] و شستن ماهی با آب گرم و نمک نیکو و مالیدن کاه گل بدان و زمانی گذاشتن پس نیکو
شستن باعث رفع سهوکت آن است و خوردن بدون آردونان باعث هضم آن است و با آردونان [illegible] سمکه رعاده بفتح را و سین منقوطه و فتح دال
هر سه مهمله سنا ماهیست و خواص آن در رعاده در حرف الرا مع العین مذکور شد و شنیده که در دریای بحر المحیط که دو هفتاد درجه عرض شمالی خط استوا و بطول
یکصد و چهل درجه واقع است نوع ماهی بسیار بزرگی بقدر یکصد و کسری تا دو صد ذرع در طول و بیست ذرع در عرض بهم میرسد و [illegible] آن بر پشت و میان [illegible]
در هنگام نفس کشیدن مانند فواره بسیار بزرگی بقدر منار کوچکی آب بر می آید و مردم آن بلد آنرا صید مینمایند چون روغن بسیار دارد و تمام بدن آن گویا روغن
منجمد است آنرا پارچه پارچه نموده در دیگهای بزرگ بر آتش روغن آنرا گداخته در ظرفهای چوبی کپه مانند کرده باطراف میبرند و خرج سوخت و چراغ و مشعل
تمام سال آن بلد از همان است و مغز سر آن سفید پرده پرده نرم لطیف است آنرا گداخته برای [illegible] آن بلد شمع میسازند روشنی آن سفید مایل بسبزی است بدانند بسبب
سردی هوای آنجا که چهار ماه و زیاده بر آن دریا و سواحل آن منجمد است و شنیده شد که قریب بمیزان دو سه روز هوای بسیار سردی هنوز واگر مردم بزودی

خود را از آن دریا بدر برد و بهتر دالا در روز چهارم و پنجم آن از طرف شمال امواج تحت ماهی بیخ می آید و دو دست راست تمام در پا بیخ جنبد و بنحوی که مخصوص از آنجا
مشکل و ممتنع و هر که در آنجا ماند هلاک میگردد افعال و خواص آن گویند خوردن مغز سر آن جهت سل و قروح سینه و تجربت آن نافع است سمکة الصيدا
بفتح صاد مهمله و سکون یا و فتح دال مهمله و سمکه صیدا به تصغیر نیز آمده و آنرا سمکه برکه و سمکه ثول و بیونانی معیفر نامند ماهیست آن ماهی در قریه تبوک در چشمه کول
بهم میرسد شبیه بزغه کوچکی و سام ابرص آن را پا و دم و منقار خمیدگی های آن اطراف جثه آن است و آن ماهیها کوچک مانند آن را در چنگ اهل آن
و دال و تازه است فرق میان نر و ماده آن ظاهر نیست و بعد مردن مخفی میگردد و شیخ الرئیس رحمة الله تعالی در تجربات خود سمکه تبوک نوشته و تبوک نام بیت از شام
بصید و آن ماهی در آن قریه در چشمه ثول بهم میرسد بعد از ده یوم از ماه شباط که هنگام هیجان آنست ظاهر میشود و نر و ماده آن باهم جمع شده و همان نباتات
تا بهم آواز میمانند و سفاد آن مانند انسانی است و در آن هنگام که فصل ربیع است گاهی از نباتات گوشت آن نهار بر می آید و دخل میگیرد و مردم آنجا جمع می کنند و
در همان ایام آنرا صید میکنند زیرا که در ایام دیگر بدان دست نمی یابند بسبب سرعت حرکت آن و چون صید نمودند بزودی آنرا اندک نمکسود مینمایند و نگاه میدارند
تا فاسد نگردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند آن مسموم بهر دو بار طوبت فضلیه افعال و خواص آن مقدار یک حبه از گوشت آن با زرده تخم مرغ نیم برشت و یا
با مرق مرغ فربه بغایت مهیج باه و منعظ گفته اند بحدیکه بهلاکت میرساند از شدت انعاظ و مراتب قوی تر از تخم آنست و نمکسود آن قوی تر از غیر نمکسود و گویند قوت این بحدیست
که هیچ چیز بدان نمیرسد و شرط خوردن آن آنست که بنه رم آنرا سوده بر خرما ابرهیم پاشیده بعد از طعام بنوشند و بخوابانند قوت باه را هیجان آورد و سرعت انعاظ نماید و گویند
که نر آن در ذکور و ماده در اناث موثر است و بعضی گفته اند که ماده آن را خاصیتی نیست و در اناث و در ذکور و آنچه از نهرها و اطراف حوالی چشمهای صید کنند از آن
چشمه مخصوصه سفید و نباتات مذکوره نیست و آن خاصیت را اثر ندارد و بعضی گویند که آن در ریل مانند آنکه ماهی آب شناور غوص مینماید میکنند و از این جهت آنرا
سمکة الرمل مینامند و نیز گفته اند که هر عضو آن برای فساد عضوی از آن انسان موافق است مثلا دست آن برای وجع دست و پای آن برای وجع پا و همچنین اصلی ندارد
سمن بفتح سین و سکون میم و نون بفارسی روغن و بهندی گهی بکسر کاف عجمی بخفای ها و یا نامند و تازه آنرا بعربی زبد بضم زا معجمه و سکون با موحده و دال مهمله و در حرف زا
مذکور شد ماهیت آن معروف است و دهنیتی است که از شیر حیوانات و بیاست بعمل می آورند و بهترین آن روغن گاو و گوسفند و نیز خوان فربه است و روغن گاو از همه
و روغن میش و گاو میش خصوص جنگلی آن اغلظ از همه طبیعت همه آن را آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه گردد از رطوبت آن می کاهد و بست و سه سال و در سال
آن در اول خشک افعال و خواص آن در افعال قویتر از زبد و محلل و منضج و با قوت تریاقیه و مقاوم سموم و دافع ... سم افعی و تقلب ... که بغداد
نوشته که شخصی را افعی قاتل گزیده بود و غیر روغن گاو کهنه حاضر نبود همان را آشامیدند فی الحال بر سید و یک اوقیه آن با دو سکرجه که ... در هم است با آب
از جهت زو استطاره با نافع و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و جهت سرفه یابس و بیرقان و طحال و حصاة نافع
و ناگاه قبض مینماید و گالبنت و دلوق آن نافع است جهت سرفه یابس و جهت تلیین سینه خصوص با شکر و بادام تلخ و یک اوقیه آن با نیم اوقیه شکر جهت رفع
عسر البول و حال مجرب با آب گرم خوردن و قی کردن بعد از آن جهت سموم مشروبه و افیون و بد ستور با شیر گاو تازه دوشیده و اکتحال آن با آب حب الثعلب جهت
غربان چین و رفع اورام آن و طلای آن تنها جهت تلیین صلابت آن و با زیت جهت جرب اجفان و در اذن جهت اوجاع و سعوطا آن جهت خناق و شقاق و دال الحیه و آن با
خاکستر جهت زحیر و قرحه امعا و حمول آن با پیه مرغ جهت قرحه رحم و تنقیه آن و بر مقعده رافع شقاق و قاطع بواسیر و نزف الدم آن و تدهین گرم کردن در دیار نخیل و چکانیدن آن
موضع گزیده مار و عقرب حراره و طلای آن بر اکثر جانوران سمی مفید و به تجربه رسیده و قطور نیمگرم آن در گوش نیز جهت قتل و اخراج در گوش رفته باشد و طلای روغن
و روغن گاو کهنه و با گوسفند کهنه و با ... جهت بواسیر مجرب است و تنها جهت جذام و مالیدن آن بر شب جهت صورت و خوابانیدن و سفت ... کی چنین کرد
جهت تنقیه صورت و نیکویی جلاد و صقیل آن و همچنین بر بدن تقبل نماید و طلای آن محلل اورام خصوصا اورام زنان و اطفال و جراحات و باعث رفع خشک
خشکی آن ... جراحات باعث منع التحام آن و گذاشتن فتیله ... آلوده بدان در دهن جراحات باعث سرعت ... اگر
اندرون ... روغن کهنه با روغن کهنه ... خشک ... بالا ... روغن را با آب سرد ...

بشویند و بر جرب کهنه و بواسیر و اکثر جروح و قروح بمالند زائل گرداند و شسته آن تلخ میگردد و خالی از سمیت نیست و خوردن آن غیر مجوز و تمریخ و تدهین روغن جوشانیده در شیر تازه و در شیره جهة اوجاع آن بغایت نافع مضر عضلهای باطنی و رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مسلولین جهة آنکه سریع الاستحاله است بخلط غالب و مرخی معده ضعیف و بلغمی مزاج و مضعف هاضمه است مصلح آن در محرور ترشیها و در مبرود جوارشات مقدار شربت آن در مداوی تا دو اوقیه قوت جالیه و تحلیل کهنه زیاده از تازه آنست و فعل آن در بدان متوسط زیاده ابدان قویه مستحکمه باشند مانند اطفال و زنان و لهذا جهة اورام بناگوش اطفال نافع است چون روغن فاسد گردد و خواهند که اصلاح آن نمایند باید که با دوغ ست جوشند هندر است سوخته گردد اما روغن نسوزد و یا آنکه بر آتش گذارند چون بجوش آید اندک اندک آرد گندم بران بپاشند تا آرد سوخته گردد و روغن نسوزد پس صاف نموده بکنجد آورند تمکاری روغن داخل کردن باخت حفظ و عدم سرعت فساد سمندر بفتح سین و میم و سکون نون و فتح دال و را مهملتین ماهیت آن مهر بارس گوید حیوانی ست که از آتش متضرر نمی گردد مانند ماهی که از آب و بقدر عصفوریست و آتشی رنگ مولف گوید شاید اصلی نداشته باشد افعال و خواص آن خوردن زهره آن مقدار یکدانگ با آب نخود مطبوخ با شیر تازه دو شسبیده جهة دفع سموم مشربه و بقدر الکحال در داغ آن یا سرمه جهة نزول آب و حفظ البصر و طلای خون آن مانع ازدیاد و دفع و مفسر رنگ انست سمور بفتح اول و ضم میم و سکون او و را مهمله ماهیت آن حیوانی ست که در ترکستان بهم میرسد شبیه بدلق و از ان سیاه طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن و بقایع فاق قوی تر از ان و پوشیدن پوستین آن گرم تر از سنجاب و حیوانات دیگر و جهة پیران و مبرودین اجان مفید و دفع سینه دگرده و تقوی باه و مرطوبین نماید و سینه آن سخن گردد و ذرور سوخته آن جهة تخفیف قروح نافع و پوستین آن زرد تر از پوستین حیوانات دیگر فاسد میگردد و جهة آنکه دباغت آن کمتر است سمیر بفتح سین و کسر میم و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف ماهیت آن صاحب تحفه نوشته که صاحب سجیه گوید قسمی از ماهی ابزیح است و در دبار ربیعه بهم میرسد شبیه به بقدر یک قامت و برگ آن در غایت سبزی و دغیر سیخ آن بقدر که نارنج و سم حیوانات ست و این طلمید گفته در خواز بهم رسد خوشه آن شبیه بغار و سم حیوانات است طبیعت آن بغایت گرم افعال و خواص آن در اضمده امراض بارده مستعمل سمین بفتح سین و کسر میم مثناة تحتانیه و نون بفارسی چربی و ترکی زبیلر نامند ماهیت آن چربی ست که بر روی پرده شکم و ظاهر گوشت و روده و غیره آن میباشد از شحم ارطب و نرم تر طبیعت آن بغایت گرم و تر تری آن زیاده از گرمی افعال و خواص آن قریب الفعل بست بر روغن تازه و سریع النضج و ملین طبع و اعضا و سریع الاستحاله بصفرا در صفراوی مزاجان و در اصلاح ادویه سمیه مانند روغن تازه است

فصل السین المهمله مع النون سنا مکی بفتح سین و نون و الف گویند هندی مهارنا سند ماهیت آن برگ گیاهی است حجازی سه ربعی ساق آن بلند اندک و برگ آن باریک شبیه ببرگ حنا و مورد از برگ حنا بزرگتر و صغیرتر از برگ مورد و نازکتر و گل آن مائل بکبودی و دانه آن پهن و کوچک صنوبری شکل بدرازی و اندک خمیدگی و در غلافی شبیه بغلاف باقلا و پهن و بسیار نازکتر از ان نوعی برگ آن عریضتر از ان و گل آن زرد و آنرا بحجاز مشرق نامند و در تالبستان بهم میرسد و مستعمل برگ آنست که سبز باشد و زرد و سیاه و کهنه و فاسد نباشد و از چوب و تخم و خاشاک پاک کرده باشند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بهترین ان حجازاست و در عظیم آباد از هند نیز قلیلی بهم میرسد و شاخهای آن در هم پیچیده و لیکن برگ آن کوچک و نازک و ضعیف العمل تر از مکی و حجازی آن طبیعت آن آخر دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و مشدید الغوص لعمق بدن و مقوی آن جالی و جلاء اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و غیرها جهة صرع و شقیقه و جنون و صداع کهنه و درد پهلو و ضیق النفس و قولنج و عرق النساء و نقرس و تشنج عضل و داء الثعلب و داء الحیه و حکه و جرب و بثور های کهنه و پیش که در بدن بهم رسیده باشد و جهة قبل و دیدان و شقاق دست و پا و سائر امراض سوداوی و اوجاع مفاصل حاصل از بلغم و صفراوی مخلوط باهم و جهة وسواس سوداوی بالعرض نیز و آشامیدن مطبوخ نیم اوقیه آن در دو اوقیه زیت الانفاق که بنصف رسد جهة درد کمر و درکین و اخراج خلط خام از ان هر دو عضو و جهة بواسیر و آشامیدن اب مطبوخ آن با ادویه مناسبه و گلسرخ جهة اخراج اخلاط مذکوره و با گل سرخ و نیشکر تازه دو شیده و شکر بدستور که وزن سنا مکی از دو مثقال تا چهار مثقال تا شش مثقال و گلسرخ از یک درم تا دو درم بحسب مزاج و مرض و شیر گاو تازه دوشیده از ربع اثار هندی تا یک آثار باشد و سفوف کوبیده بجهة

۳۵۷

اندراباکسنج و شربا نیز تازه و خشیده نیز همان اثر وارد و لیکن آب مطبوخ آن بی غایت تر است از جرم آن و آشامیدن یک مثقال از مسحوق آن با عسل سه روز متوالی تا هفت روز بجهت دفع جمیع مفاصل و امثال آن مجرب المضار مورث کرب و مغص و غثیان مصلح آن پاک کردن از چوب شاخ و تخم آلودن بروغن بادام بعد کوبیدن بیختن و نا لیدن زر گلسرخ و آمیزد به بنفشه و آب بید با استعمال نمودن بالجمله استعمال آن بدون گلسرخ و روغن بادام جایز نیست مقدار شربت از جرم آن از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم بدل آن در ادویه اند مثل آن و نیز نصف آن ملیله زرد و ربع آن بنفشه است و لیکن این مقدار بسیار در اکثر امزجه همامطبوخ آن در رمی کرده بعد یک قوام بهم رساند بر بدن جهت جرب حکه و کلف و بهق و اندمال زخمهای کهنه و بر سر موی جهت ریختن آن و با حنابر موی جهت سیاه کردن آن موثر و با سرکه و غنا بهتر و حنا با آب گرم سائیده در حمام غیر آن بر بدن بمالند بعد از سه چهار ساعت بشویند جهت حکه مجرب و فروح خبیثه و اندمال جراحات با تکرار عمل مجرب بدانکه شیخ الرئیس رحمة الله تعالی متعرض آن گردیده و حبوب مقوفات و ضماد مطبوخات و معاجین و نقوع و مثانی در قرابادین مذکور شد سنبادج بضم سین و سکون نون و فتح باء موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم و آنرا حجر المسن نیز نامند و بفارسی سنگ سنباده و بهندی کرند نامند ماهیت آن سنگی ست اندک چون نامند رمل منجمد و سه نوع میباشد و در ملک هند بسیار و از کوهستان شمالی اله آباد و توابع آن می آورند و چند قسم میباشد یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و بهندی آن را دودهیا نامند دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این را بهندی تیلیه نامند و سوم شبیه برنگ آهن و بهندی مسوریه نامند و این بهترین همه است و گویند هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر است و گویند بهترین آن نرم و املس صلب جرم ثقیل الوزن مایل بسرخی است و ملی خورآن زبون طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن سنون آن بجهت جلای دندان قوی الاثر و جهت استرخای لثه مفید و ضماد آن محلل اورام و ترهل و برآمدگی جلد و سمن التهاب یا سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر و سائیدن معادن بآن باعث جلای آنها و جهت زدودن زنگ آهن مستعمل صیقل گران و در تصقیل آن فولاد و چون در آب سائیده مرجان را بآن جلا دهند بسیار بر رونق آورد و ذرور سوخته آن جهت قطع نزف الدم و التیام قروح مزمنه نافع مضر معده مصلح آن زعفران و داخل ادویه غیر مستعمل است سنبل بضم سین و سکون نون و ضم باء موحده و لام و در لغت بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی که سنبل الطیب و سنبل العصافیر نیز نامند و سنبل رومی و سنبل جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی است که بیونانی ناردین و بهندی بالچهر و جتاماسی و بلاطینی نارد و قسم دوم را ناردوا و ناردیلیون یعنی ناردیکه در ایتالیون بهم رسد و سنبل رومی را ناردین کیا کود و بفرنگی ناردین نامند ماهیت آن گیاهی است بی ثمر و بی گل شبیه بدم سمور دراز و در طول بقدر یک انگشت و اندک زیاده بر آن بقطر انگشتی و بار یکتر از آن خوشه دار و چند عدد بهم پیچیده و بیک رنگ و مایل بزردی بسیار خوشبو و تند رائحه و بیخ آن اندک صلب نیست آن گویند کوهی است آنرا از اطراف سور یاست و در هند و بنگاله نیز بسیار است و بهترین آن اشقر تازه و خوشبوی تند که خوشه آن کوچک و دراز و بی هم بافته باشد و بعد از آن طولانی باریک که بوی آن رسومت آن کم باشد و پیر آنکه کهنه آن با زهومت میباشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک جالینوس در اول گرم و در دوم خشک و بعضی در سوم خشک گفته اند و اول اصح است افعال و خواص آن مفتح سدد دماغی و معده و کبد و مقوی دماغ و فم معده و جگر بارد و مسخن آنها و نیکو کننده رنگ رخسار و مقوی قوت ماسکه و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات فضول دماغی و دهان و سینه و معده و نافع انصباب مواد بمعده و امعاء و قطع لذع آنها و مفتح سدد مصفاة و مقوی قوت ماسکه و حابس طبع و جهت خوشبوئی دهان و سرفه رطوبی و ضیق النفس و درد سینه و خفقان و قی بلغمی و تحلیل و تقطیع ریاح و دو علل کبد بارد و رطب و استسقای لحمی و یرقان و درد سپرز و اورام باطنی و زحیر و علل بارده گرده و افسنتین و صندل و تجایت و مشتهی و مقوی معده و با آب سرد جهت غثیان و خفقان و نفخ معده و اکتحال آن با آب کشنیز جهت حمره چشم و تقویت باصره و رویانیدن مژگان و سائیدن آن در ادویه و طبقات عین و نشف رطوبات آن و با خصوص جهت دمعه مجرب و ضماد آن مقوی فم معده و محلل اورام آن و بر بدن قاطع عرق و باعث خوشبوئی آن و طلای مطبوخ آن جهت سیاه کردن و دراز موی شود و ذرور آن التیام جراحات و فرزجه آن جهت نزف الدم رحم و قطع رطوبات آن و جلوس در طبیخ آنجهت درد گرده و ورم رحم و تسکین درد مقعده آن و گشودن حیض و بد تو بخیه مطبوخ آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن اذخر مکی بوزن آن و گویند سانیج هندی و شراب آن که رطلی را در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب گذارند در جمیع افعال مذکوره اثر آن قویتر است و جوارشی و شراب و زرع و معجون آن در قرابادین مذکور شد سنبل رومی آنرا سنبل اقلیطی نیز نامند و آن ناردین اقلیطی است ماهیت آن بیخی و ساقی ست گل دار و خوشبو با بعلاوه در شکل شبیه بهمین سنبل الطیب بار و بلکه برگ آن باریک بلند بی برگها و غیره از پائین دارد و بسیار آن برگها ساقی رسته بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن بلند منحنی گره دار

بالشهای باریک بلند و مستعمل بیخ و ساق گل است و بهترین آن تازه خوشبوی مایل به سرخی آن که سبک و مجوف نباشد و بیخهای آن بسیار باشد طبیعت آن گرم تر از سنبل الطیب و قبض آن کمتر افعال و خواص آن ضعیف تر از سنبل و با افسنتین باتریاقیت و محلل نفخ معده و ورم سپرز و جگر و رافع درد گرده و مثانه و ... و بول دور مراهم حاره داخل و مشیود شراب آن که نیم من آن را در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه ملاحظه نمایند و روزی بیست مثقال آن را با شصت مثقال آب بنوشند جهت جمیع امراض بارده معده و جگر و گرده و یرقان و عسر البول و فساد رنگ رخسار مفید و بعضی از سنبل الفلیلی ادویه از دیح دو جزو در بعضی حال رحل جهت ... صادق کرده استعمال نمایند سنبل هندی و جبلی بفارسی ... دالانامند در ماهیت آن اختلاف ست انطاکی و دانسته و بغدادی و غیر آن گفته برگ نبات آن شبیه ... آن باشد شاخ آن و از آن کوچکتر و بنجار و بسیاق و بیخ آن زیاده بر دو عدد و دراز و بیرون آن مایل بسیاهی و از درون آن سفید و خوشبوی گل ... از سنبل الطیب والا شباهتی بدان ندارد و آنچه از کتاب مصور فرنگی معلوم گردیده و دیده شده آنست که نبات آن دو شاخ دارد و بر شاخی چتری و قریب بچتر آن در هر شاخی چهار شاخ باریک و بر آن برگهای باریک کوچک و در پائین شاخهای بلند نیز برگهای کوچک دیز رگ و برگ آن فی الجمله شبیه به برگ لسان الحمل و از آن کوچکتر و بیخ آن شبیه بپیاز دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ یکی کوچک با ریشهای قوی و ضعیف طبیعت آن قریب بسنبل الطیب افعال و خواص آن مقوی اعضا خصوصا معده و جگر و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و دافع استسقای لحمی و بلغمی و شراب آن در منافع مانند شراب سنبل الطیب ست که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور اندازند بدستور ترتیب نمایند و یک مثقال آن را بیاشامند جهت عسر البول و علل کبد و استسقای لحمی و تقویت معده و قوت ماسکه و قطع تپ بلغمی و تحلیل ریاح معده نافع سنبل فارسی شناخته نشد سنبل نیز هست ماهیت آن قسمی از ریاحین ست که با نرگس مشهور و در غایت خوشبو و برگ آن ضعیف تر از پیاز نرگس و گل آن تنفس و بعضی سفید نیز میباشد و از شکل یاسمین در هر ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس و پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرگس و سفید آن را در هند گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد و ساق آن در سر آن گل آن و برگهای نبات آن باریک بلند از برگ گندنا کوتاه تر و بیخ آن مانند پیاز نرگس در بساتین می نشانند و هر سال تا یکسال دیگر بیان اوائل فصل نوروز برآورده ریشها داده گرد آن را بریده چند روز در آفتاب می اندازند پس می نمایند نبات آن مانند گل آن بسیار و بالیده خوشبو میشود و از اطراف پیازهای بسیار بر می آید سنبل اقلیطی سنبل رومی ست سنبوسه بفتح سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و فتح سین مهمله و الغت فارسی ست بیونانی برما و در هندی شناخت رانیز سنبوسه و در اوری نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه است که آرد میده و شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده و در جوف آن قیمه گوشت با نخود پخته با روغن و پیاز بریان کرده و فلفل و ادویه حاره و مصالح گرم عطریه داخل کرده بشکل شناخت ساخته پس در روغن بریان مینمایند و یا در تنور میپزند و بدل گوشت نخود و رانچه و دستور مصالح داخل کرده نیز ترتیب میدهند و یا بپیاز بریان کرده در روغن و ادویه حاره بریان مینمایند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مقوی اعصاب و مسمن بدن و مهیج اشتها و لیکن ثقیل و مسدد و مولد ریاح خصوصا در معده ضعیف و مصلح آن سکنجبین گفته اند و بصفراوی مزاج و جوارشات حاره مانند لوتی و فلافلی و فلاسفه و مانند اینها در مزاج بارده بلغمیه سنجاب بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده ماهیت آن حیوانی ست از موش صحرائی بزرگتر و دنباله آن کوتاه تر موی سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و در شکل ابن اسکول مانند و در مازندران و سبک و در درختها مادی میدارد و در صقالیه و گرجستان بسیار بهم میرسد حکم او مانند گوشت آن حرام ست و پوشیدن پوست آن نجس نیست و نزد اهل سنت و جماعت مختلف فیه است طبیعت آن در اول گرم و در سوم تر افعال و خواص آن خوردن گوشت آن مسکن حرارت و جهت درد سینه و سرفه و قرحه آن نافع و مولد قولنج و مصلح آن روغن بادام پوشیدن پوست آن معدل مزاج و رافع اوجاع عصب و درد مو آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل جهت ردع اورام مفید ست سندروس بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم را و سکون واو و سین ... هندی ... در هندی ... و نزد عوام مشهور کهربا ست ماهیت آن چیزی است شبیه بکهربا و زرد آن زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر در آتش و در روغن کنجد و روغن ... بر آتش گداخته میگردد و روغن کهربا مشهور که مستعمل نقاشان است و اهل هند ساخته میسازند و از آن موم جامه میسازند مدار همان ست و در قرابادین مراهان اسم دهن الکهربائی مذکور شده و ظاهر اصمغ درختی باشد و آنچه گفته

سنا است که از سواحل دریا خیزد و محمد بن احمد بن زکریا گفته که در بعضی از بحر هند چشمه ایست که هر آب آن مثل عسل غلیظ و میان آن آب رزین منجمد شده نرم میباشد و
هرگاه آب بر آن آید سخت و منعقد میگردد و [illegible] اصلی ندارد و بعضی اهل هند میگویند صمغ درخت کافور است و اهل فرنگ ملاحظه نیز متفق بر آنند که درخت آنرا
زمین و معقد گفته اند آنچه بروز از درخت میچکد سفید و روشن است و آنچه بشب میچکد [illegible] قطعهای [illegible] که در آن یا کرمهای کوچک [illegible] مورچه بسیار بود و چنان معلوم میشد
که بر بعضی چکیده و بعضی در حین تازگی و عدم انعقاد بر آن نشسته و فرو رفته اند و این نیز دلیل آنست که از قبیل صمغ است نه چیزی دیگر نه آنکه از دریا میجوشد
و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق دوم زرد کهربائی [illegible] و سوم مائل کبود [illegible] و چهارم سیاه [illegible] و صاف [illegible] بهترین
آنست و خوب آن آنست که مانند کهربا کاه را برباید و قوت آن تا [illegible] سال باقی میماند و از ادویه جلیلة القدر است و فرق میان این کهربا بسیار [illegible] است از آنکه
کاه را مانند کهربا میرباید و لهذا اکثری [illegible] بجای کهربا میفروشند فرق آنست که این کهربا سست تر است و چون در آتش اندازند از آن بوی
کریهی آید و [illegible] و دیگر آنکه از کهربا بوی آب [illegible] آید خصوص [illegible] گرم گردد [illegible] طعم [illegible] اندک تلخ میباشد بخلاف
کهربا و در ربودن کاه بقوت کهربا نمیباشد و در کاف نیز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در دوم گرم و در اول [illegible] خشک و در اول گرم و خشک نیز گفته
اند افعال و خواص آن مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا و حابس [illegible] الدم و نفث الدم [illegible] جمیع اعضای ظاهری و باطنی و اسهال دموی و قاطع بلغم معده و امعا و قاتل
کرم [illegible] حب القرع [illegible] جهت [illegible] از افراط رطوبت و برودت و امتلا [illegible] و خفقان و وسواس [illegible] و ضیق النفس
بلغمی و تب [illegible] و بواسیر و اسهال [illegible] مجرب [illegible] و حافظ قوت است و لهذا [illegible] آنرا استعمال دارند
و آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار [illegible] و با سکنجبین [illegible] جهت [illegible] العین اکتحال آن با عسل جهت بیاض [illegible] و جلای آثار
و سلاق مجرب و چون سوده بر جگر گوسفند یا آهو باشد بر آتش بریان کنند و آبیکه از آن برآید بر چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع الاذن قطور آن در گوش
جهت تسکین وجع آن و ثقل سامعه با روغن زیت و یا گل جهت التیام جراحات [illegible] بخور [illegible] جهت رفع صداع و قطع
زکام و بخور آن با شکر جهت قطع زکام و [illegible] دندان و استحکام دندان متحرک و قروح لثه و درد آن [illegible]
التیام جراحات و جوشانده آن با روغن بادام [illegible] جهت شقاق [illegible] روغن گل جهت شقاقیکه در گوش [illegible]
[illegible] جهت [illegible] اخراج جنین [illegible] افعال و خواص [illegible] مضر [illegible] مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت آن یک درم
بدل آن نصف وزن آن کهربا و ربع آن بسادج هندی است سنبرطیس بفتح سین مهمله و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر راء
مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء مهمله و سین مهمله در آخر لغت یونانی است [illegible] سمیقا گویند ماهیت آن گیاهیست [illegible]
قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه برگ بلوط [illegible] و شاخهای آن [illegible] و بقدر شبری [illegible] سیاه و منبت آن [illegible] قسم دوم شاخهای آن
بقدر دو ذرع و برگ آن شبیه برگ [illegible] در جانب [illegible] شاخ [illegible] در اطراف آن چیزهای [illegible]
و در آن تخمی شبیه تخم [illegible] قسم سوم [illegible] شاخهای آن بقدر شبری مائل بسفیدی و با اندک سرخی و ریزه
و تخم آن باریک [illegible] مائل بسرخی و منبت این قریب [illegible] طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و قسم آخر از همه قویتر افعال
و خواص آن ضماد برگ تازه و یا [illegible] خشک همه اقسام آن قاطع نزف الدم [illegible] جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر [illegible] و حقنه و
شرب آن جهت قرحه امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح موثرتر از اول و دوم سنکبوبه بفتح سین و سکون نون و کسر کاف [illegible]
و ضم باء موحده و واو و فتح باء مثناة تحتانیه [illegible] بلغت فارسی است [illegible] سنگبویه نیز آمده و گویند که بهندی [illegible] تخم [illegible] و تخم [illegible]
نیز نامند [illegible] مذکور شد ماهیت آن [illegible] بسیار [illegible] انگور [illegible] بقدر [illegible] شکل [illegible]
[illegible] آنرا [illegible] بسبب [illegible] طبیعت آن گرم و خشک

درسوم افعال و خواص آن طلا و ضماد آن باسرکه جهة اورام بلغمیه و امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا و برص و بهق و آثار جلد را نافع
با تکرار عمل و آشامیدن نقوع آن به تنهائی و یا با برگ حنا و شاهتره و گوگرد زرد صافی هر یک بقدر مناسب جهة امراض مذکوره و ضیق النفس و امراض سوداویه و صفراویه
فاسده زیرا که آنرا مصلح دم فاسد و سایر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و اقوال دیگر آنکه صاحب تذکره و صاحب بستان و صاحب شفا الاسقام و غیره آنرا
دانسته اند و همه شاید خلاف واقع باشد و گفته اند که خوردن آن جائز نیست سنگهاره بکسر سین و اشمام نون و سکون کاف فارسی اشمام ها و الف و فتح را ز هندی
چهار نقطه از فوق و الف لغت هندیست و گویند به گیلانی جبلان و جیلام نامند و آنجا نیز بهم میرسد ماهیت آن ثمر نبات هندیست و نبات آن در آب بسیار بهم میرسد
مانند غدیر تا در ایام بارش که برسات و برسکال نیز نامند و در آن ایام بسیار میشود و در ایام دیگر کمتر و خار دار و برگ آن کوچک و ثمر آن شاخ دار
آن خار دار بهر گوشه خاری مغز آن سفید شیرین با تفاهت خام و تازه آن لذیذ و پخته آن صلب و خشک آن بسیار صلب خام تازه آنرا مقشر نموده
قسمی میخورند و پخته و خشک آنرا خیسانیده بریان کرده میخورند و نرم و نیم صلب آنرا در آب جوش نموده میخورند و بعضی در اندک روغن بریان میکنند و خشک
آنرا آرد نموده و قدری از آنرا با شکر یا آب سرد می آشامند بجهة انجماد منی و رفع حرارت و سیلان و جریان آن و حلیس بطن و نیز از آن حلویات میسازند و آن در
خام سبز باشد و خشک آن سیاه و مستعمل مغز آنست طبیعت تر و تازه نارس آن سرد و تر و خشک آن سرد و خشک و با قوت تر باقیست افعال و خواص آن
مقوی باه محرورین و مسکن تپ حاره صفراوی و دموی و دق و اسهال الدم و سنگ گرده و مثانه و سوزش و بیهوشی و تشنگی و حلق و مسکر خمار را نافع و گرسنگی در محرورین مفرط
و علتهای دل را دفع کند و تفاهت و لاغری بدن زائل کند و ناصور مقعده را نافع و مضر مبردین و ثقیل و دیر هضم و مولد سدد خصوص پخته صلب و خشک آن سنگیها
بکسر سین و سکون نون و کسر کاف و خفای ها و فتح یا و الف لغت هندیست ماهیت آن بیخی است سمی در فنون دیات شبیه بشاخ آهو بره و منبت آن کوهستان
کهدر بشت که میان هند و ختا واقع است و آن انواع میباشد از قوی القوت و ضعیف القوت و متوسط قوی القوت آن اعلاست و گفته اند مرتبه قوت سمیت
آن قویست که اگر لمس آن کنند بدن عرق آلود گردد و یا بزبان رسانند در ساعت هلاک سازد و لسبب قوت نفوذ در بدن از سمیت آن بقلب و افساد روح قلبی و بار
ارواح بمشارکت با به قرار و توجه ارواح و قوی تمامی بمبداء خود که قلب است و در آن مختنق و فاسد و فانی شدن گفته اند و حکمای هند امتحان قوت آنرا بدان کنند که
بر شاخ گاو شیر دار تعلیق مینمایند و شیر آنرا میدوشند و اگر بجای شیر خون بر آید قویست و الا ضعیف و از علامت ظاهری قوی آن آنست که سیاه براق صلب باشد
و با آنکه اندرون آن مایل بسرخی تیره و یا سفیده تیره و یا مایل بزردی و بر روی آن نقاط مانند طلق سحوق و یا کافور سحوق پاشیده باشند و سرخ آن اقوی
از زرد و زرد از سفید و سیاه از همه و این کبابست و کحل که فردن آن اسپنل عبارت ازین باشد و طلیل که هلاهل نیز نامند صنعی آن و بعضی گویند صنع بکهنا است
که نوعی از بیش و بیشن گویند سنور بکسر سین و فتح نون مشدده و سکون واو و را مهمله و هره نیز لغت عربیست بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی
نر آنرا ابلاد و ماده آنرا بلی نامند ماهیت آن حیوانیست اهلی و وحشی و مائی و اهلی آنرا مانوس ترین حیوانات ظاهر العبد یا الوان مختلف از یکرنگ سفید و سیاه
و حنائی و غیرها و ابلق از انها میباشد آنرا بهندی او بلاد گویند و از پوست آن پوستین میسازند و سنور را در ممالک فرنگ و غیرها اصناف و اقسام بسیار میباشد
و هیات مختلف و در کابل نیز قسم خوب که پشم آن بسیار بلند میشود و سفید و ابلق و جوزی رنگ میباشد طبیعت اهلی آن در دوم گرم و در طوبت بر آن غالب
افعال و خواص گوشت آن موافق بیران و مرطوبین و اوجاع مفاصل و طب و صاحبان نقرس و فتق و سخن گرده و بواسیر و درد پشت را سودمند و پوستین
آن گرم و خشک و پوشیدن آن مسخن بدن خصوص از سنوری که پشم آن بلندتر و نرمتر میباشد و همچنین از اهلی پشم بلند آن و طلای مرق آن تازه در کوزه
در سنور و یا در تون حمام که خاکستر شود با سرکه جهة تشقاق انگشتان نست دو یا بعد از آن که با مرغی بمالند و سرگین آن شدید الحرارت طلای آن با روغن کلسرخ
در روز نوبت تپ غب و طلی مع آن جهت حول و بخور آن مسقط مشیمه و ضماد گوشت تازه آن دافع نقرس و قدیم سحوق آن جاذب پیکان و خار از بدن جهة جبر استخوان
شکسته نافع و مجاورت نفس آن و خوردن گوشت آن موجب هزال و سل و بیماری گویند مغز سر آن با آب جرجیر جهة تقطیر البول و درد گرده و سعد و زهره
سنور سیاه با روغن زیت جهة تقوه و سیاه کردن موی و خرد اکتحال آن در حین ولادت گویند در شب تیره عین میشود و میندرم آن با روغن زیت جهت تقوه

وبانمک کوفته بر اجات کهنه را مفید و طحال گر سیاه تعلیق آن بر زن مستحاضه حبس خون آن نماید و از سعوط و سعوط خیره از اجته جذام بغایت نافع و ا دستنه
و حشی آن بزرگتر از اهلی و اکثر زجاجی رنگ کم موثر و در جمیع افعال قوی‌تر از اهلی و در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن بخور مفرس آن جهته اسقاط
نطفه مجرب است اندر جلوس در طبیخ آن جهته و در دکر و نقرس نافع مناسب طبیخ گفتار و خوردن گوشت اهلی آن بسبب رطوبت مزاج و خوردن گنگ زرد زرد اذنهاب
کلبنه زبون دو دبیرهاهم بهضم و مضر بدن است و چون سوز کسی را بگیرد خصوص وحشی آن گاه برجع بسیار و سبزی دل بدن بهم رسد مداوی آن ضماد پیاز و فرو بخ
بری است سنه نیز بضم سین و فتح نون و ها و فتح میم و نا ، هندبه در ار بعه لغت هندیست بمعنی ابجد و طلای رنگ ماهیت آن از ادویه هندیه است و آن
دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد و سبزه طلای و مرغب برغب سفید باطن آن سفید و بر از بری شبیه به تشم و نبات آن از قبیل تخم و جیاره و بر
مجاور خود پیچد و برگ آن ریزه مثلث یعنی سه برگ بهم پیوسته و بر یک ساق و گل آن کوچک زرد رنگ و ثمر آن در غلافی مثلث شکل و در هر غلافی
سه دانه شبیه بدانه زعرور مستعمل دانه آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک و با قوت مسهله افعال و خواص آن آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال
تخم نرم کوبیده آن با آب سرد مسهل بلغم خام و غلیظ محترق و مرار سوداوی و بواسیر را نافع آب سرد مسمن فصل آنست فصل السین المهملة
مع الواو سوداني بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و بالغت عربی ست جمع آن سودانیات آمده و گویند سرد ست
و بفارسی دارکو دار بر و ساریج نیز و بشیرازی دارمکنا نامند ماهیت آن طائریست دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف ست و خوراک آن ملخ و
حشرات و انگور و گوشت آن بدان سبب بدبو بود بهترین آن سبز رنگ منقار بلند آنست که با شجار منقار خود را برند و کود نمایند طبیعت
آن گرم و خشک افعال و خواص آن بسیار مضر دماغ و صاحبان هزال ست سورنجان بضم سین و سکون واو و کسر راء مهمله و سکون نون و
و فتح جیم و الف و نون بهندی بربر و قسمی را پیتهایک نامند ماهیت آن بیخی ست شبیه به سیر صحرائی صنوبری شکل با اندک چینی و سه نوع میباشد
یکی ظاهر و باطن آن هر دو سفید و طعم آن شیرین و دوم ظاهر و باطن آن هر دو مائل به تیرگی و سرخی و سوم ظاهر و باطن آن مائل به سیاهی و ظاهر آن
تیره تر و تلخ طعم و بهترین آن نوع اول بالیده کرم ناخورده اندک صلب آنست که بد بو نباشد و این مستعمل در ادویه ماکول مشروبه از داخل است و در
نوع دیگر با سمیت خصوص سیاه آن و مستعمل از داخل است زیرا که مهلک است انجیانی و برگ شبیه به برگ کراث و دانه آن تو بتر و ساق آن بقدر شبری
و گل آن زرد و بفارسی سپهلید نامند و شبیه بزنبق کوچکی و گل آن سرخ و منبت آن کوهها و قوت آن تا سی سال باقی میماند طبیعت آن در سوم
گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه و بزعم بعضی سفید آن در حرارت معتدل افعال و خواص آن مسهل اقسام بلغم از اعضای
بعیده و افاعی بدن و با قوت قابضه و مفتح سدد و جاذب اخلاط لازجه از عمق بدن خصوصا از مفاصل و رافع یرقان و سیر زرد با صبر جهته عرق النسا
و نقرس مجرب و با زنجبیل و فلفل لعابیت مبهی و جهته مفاصل بسیار خوردن نیم درهم آن با زنجبیل و قوزیج ذریره و همچنین با شیر تازه دوشیده
و فایده تا سه روز بغایت محرک باه و تریاق جمیع مفاصل ست خصوصا در اوقات ریزش نوازل و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد و استخوان
و تحلیل اورام صلبه و با شراب جهته اوجاع مفاصل و با مرکه و آب حی العالم نیز مجرب و حمول آن با روغن کهنه گوسفند و بانگاو جهته اسقاط و انه
بواسیر و تسکین درد آن مجرب و ذرور آن مجفف زخمهای کهنه مقدار شربت آن مفردا با زعفران یک درم و در مرکبات
با ادویه نیم درم تا نیم مثقال بدل آن در اوجاع مفاصل بوزن آن ضا و نصف وزن آن تقل مضر معده مغرب مضرت بسیار
مورث مغص و مضعف معده و جگر مصلح آن کثیرا و شکر و زعفران و باید که در اوجاع مفاصل با هم وزن آن زنجبیل و فلفل که
معین و مقوی فعل مانند استعمال کرده شود و بوئیدن گل آن مفتح سده دماغی و محلل ریاح و درد سر بارز و رافع اذیت سمیت
سیاه و مسرخ آن اگر کسی خورده باشد قی فرمودن با شیر گاو تازه دوشیده و خورانیدن فادزهرات است و جوب رداو
سفوفات و مطبوخات و معاجین سورنجان در قرابادین مذکور شد سوس بضم سین و سکون واو و سین مهمله و

سوس بضم سین وسکون واو وسین مهمله بفارسی شیرزی مهک و بیخ آنرا بیخ مهک و باصفهانی مردیتری شیرین بان وبهندی ملهتی جیتهی مردم رتی نیز وبفرنگی گل سیرنزه نامند ماهیت آن اسم نباتی ست که در اکثر بلاد بهم میرسد ونبات آن برروی روی زمین پهن میگردد ودر چسبیدن دویب بده فرنج دست افزای گیر دومکان که بهم رسیده به دشواری ازان زائل می گردد وغلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست وزیاده بران می باشد وبرگ آن شبیه ببرگ مصطگی وگل آن مابین حمرت وزرقت واکثر زرد وبیخ آن بلند وپوست آن سیاه رنگ ومغز آن زرد ودو قسم می باشد شیرین وتلخ ومستعمل بیخ شیرین آنست ولهذا آنرا عرق السوس مینامند ومشهور ست که باید پوست آنرا مقشر نموده استعمال نمایند ووجه آن گفته اند که مار آنرا بسیار دوست میدارد وخود را بسیار بر آن سمی مالد جهة انسلاخ جلد وتقویت بدن وروشنائی چشم خود مانند رازیانه ونیز گفته اند که نه ازان جهت است بلکه از جهت حدت وزبادتی بیس آنست وتلخ آن غیر مستعمل جهة آنکه گفته است باسمیت است وشیر آن ببعضی باندک شیرینی وتلخی وقبوضت وببعضی شیرین الغالب وبهترین آن شیرین کم ریشه زرد ومتوسط در غلظت وباریکی مصری آنست که در صعید مصر میشود وبعد ازان عراقی پس شامی پس هر جا که خوب شود وخواه آن بلاد باشد خواه هند وخواه غیر آن که شیر آن غالب وتلخی وقبوضت آن بسیار کم باشد وقوت آن تا ده سال باقی می ماند طبیعت آن گرم در دوم وخشک در اول ببعضی گرم در اول وببعضی در معتدل وبر رطوبت ویبوست وببعضی سرد وخشک دانسته اند وقول اول اصح ست وبا رطوبت خود در افعال وخواص آن منضج اخلاط غلیظه ومرکبه ومسکن تشنگی والتهاب معده خصوص نقوع آن که غذا بنوشند ونرم کننده سینه وحلق ودر تشنگی حادث از رطوبت چندان نفعی ندارد ومسهل رطوبات وغاسل اعضای باطنی ومقوی اعصاب وریاح ومدر بول وحیض وجهة ربو وخشونت سینه وسوزش آن وحلق ونکوئی آواز وضیق النفس ومحلل ریه وکبد ومثانه والتهاب معده وحرقت بول وامراض دماغی وعصبانی وامراض طحال ودوالی وتپهای کهنه وانواع سرفه مگر سرفه حادث از اخلاط غلیظه از مزاجیه که ضعیف العمل است ودر آن وبه ادمت آشامیدن هر روز نیم درم ازان با ربع درم شکر در ازیانه جهة جلای مجاری بدن ونیکوئی رنگ رخسار ودفع ریاح ونفخ وحمیات مزمنه واکثر امراض مانند صداع وشقیقه وظلمت بصر وباعث جلای آنست وخصوص از اول حمل تا اول سرطان بیاشامند وشیخ الرئیس در معالجات قولنج بار ونوشته که آشامیدن چهار درم اصل السوس در آب سکنجبین وفرا سیون ویا ماء الجبن نافع ست آن را اصل السوس به تنهائی نیز ومجرب ست وقی نمودن بطبوخ آن مخرج رطوبات است واگر تمام دفع نگردد وحرص جاذب باسهال وبا دوار دفع میگرداند وداخل کردن آن در مسهلات مطبوخه وهمچنین در ادویه کبدیه سبک میباشد بر طبیعت ودافع ضرر آنهاست بسبب لزوجت ورطوبتی که دارد واکتحال آن جهة جلای بیاض وتقویت باصره ودفع زردی آن وضماد آن با عسل ویا موم جهت داحس وبا آب بجنگره که گیاه هندلیست ودر حرف البا مع النون مذکور شد ویا با آب خالص جهة داء الثعلب با تکرار عمل مفید وضماد برگ تازه آن جهة دفع بدبوئی زیر بغل ومیان انگشتان پا مجرب وچون آنرا از این باسویه دانین الدو که گرم وخشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند وبا قوت جالیه وقابضه ومحلله وگفته اند که سیاه رون عبارت ازان ست وآتش آن تند تر است احتشاب دیگر وفی الواقع چنین است ودر ایران شیشه را کوبیده در کورها با آتش آن می گذارند وتخم آن محمد بن احمد قوتر از سائر اجزای آن دانسته ویوحنا بن سرابیون گفته داخل معاجین باید نمود ودر بصره ونواح آن از درخت سوس لعبل می آید ودر جاهای دیگر بهم نمیرسد ومخصوص بدانجاست وگویند اصل السوس مضر بگرده وسپرز ست ومصلح آن در گرده کتیرا ودر سپرز وگل سرخ ست مقدار شربت آن تا پنج درم وبدل بیخ آن در اوجاع صدر ربوزن آن کتیرا معجون ماعقد الخیر ورب آن که بیخ آنرا مقشر نموده نیکوفته ویا شق نموده در طول ودر آب جوش دهند تا قوت آن تمام در آب باز داده شود پس مگر رصاف نموده که در روی در آن نماند جوشش دهند تا غلیظ شود ومانند دوشاب منعقد گردد طبیعت

آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن در جمیع افعال بهتر از بیخ آن و دافع ضرر مسلات و لذع ادویه است **سوسن** بضم سین و سکون واو و فتح سین مهمله و بعضی بفتح سین اول نیز آمده معرب از سوسانی سریانی است ماهیت آن دو نوع می باشد بستانی و صحرایی و هر یک از آن هر دو سفید و کبود می باشد و بستانی را بلاطینی ابریس و بهندی بستینگا و صحرایی را ابر بدی ساوام تیگا و نوع دیگر صحرایی را دتال تره ابربدی ساوتینگا و بفرنگی بستانی را اوزا را بریس دو نیمیگا د بری ساوراریس ساوسیر و سوسن زرد صحرایی را تم کابیس نامند و گویند سفید را سوسن آزاد نامند و ازرق را سوسن کبود و صحرایی الوان می باشد زرد و ازرق و ازرق را آسمان گونی که معرب آن آسمانجونی است و زرد را فطالی گویند و شاخ بلند می باشد و برگهای آن باریک بلند و بر بالای ساق آن شاخهای باریک و سه و یا پنج و برآنها گل و برگهای گل آن پنج عدد و لهذا از شکفتن منحنی می گردد و نوع دیگر از صحرائی دیده شد و در کتاب فرنگی که از بیخ آن دو ساق رسته و بر سر آن گل و برگهای آن نیز باریک و بلند تر از اول و بیخ آن گره دار و کج و اج بار لیشه گی و بیخ اقسام آن گره دار و با تدریر و طولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدان است و گل سفید آن با عطریت و قوی و حکیم میر محمد مومن نوشته که غیر سوسن آزاد است جهت سوسن آزاد اسم فارسی زنبق است و کسانیکه آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن و این سایر قسمی از سوسن کبودی و جبلی است که آسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچکتر از سوسن کبود بستانی است و بیخ آن یک عدد و بعن و دراز بر گرد دیده و انکه سوسن آزاد سوسن ابیض است که زنبق نامند درین زمان و سوسن ابیض را اطلاق بر سه قسم گل سوسن سفید نامند اول بر سوسن بستانی معروف و سوسن بستانی دو قسم است یکی خوشبو و دوم بنفشی و این کم بوتر از آن است و برگهای این نیز بلند و از صحرائی بلندتر و اندک عریض تر و بیخ آن مدور طولانی شبیه به پیاز بار لیشهای بسیار و زنبق در کتب قدما اسم یا عین ابیض است در دهن آن را روغن زنبق می گفتند و قسم سوم گل آن کوچکتر از آن و بوی آن کمتر و در روز چندان بوی ندارد و در شب بسیار بو میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی می نامند و شب بوی نیز و بعربی گویند خزاما است تجار اسم مغتین و در بلاد هند خصوص بنگاله کثیر الوجود است هر چند در اصل این اسم خبری بری است و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نامند و بعضی شب بو را گل مریم گویند و در سنبل نیز ذکر یافت طبیعت آن در اول گرم و در تری و خشکی معتدل و مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه و گویند سفید بستانی گرم و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و بری آن و بستانی گرم و خشک تر افعال و خواص آن جهت امراض ریه و وجع طحال و کبد و رحم و بواسیر و خنازیر و ادرار حیض و اندمال زخمها و رفع چرک آنها نافع و در رفع سموم بلدغه و خصوص عقرب ضعیفتر از سایر اقسام و لهذا باید با چیزیکه قوت جلای آنرا زیاده گرداند مانند عسل استعمال نمایند و طلای با عسل جهت بهق و برص و جرب متقرح و قروح رطبه و با سرد یا با برگ بنگ دوا آرد گندم جهت تسکین اورام حاره و انثیین و سوختگی آب گرم و بدستور با آرد جو و سرشتن او و تاب آن جهت رفع کلف و نمش نافع و عصاره آن که با خمس وزن آن مرکب و عسل در ظرف مس طبیخ دهند تا بجد انعقاد رسد جالی و مجفف بی لذع و جهت جراحات و اطراف عفصل نافع و دهن آن مانند دهن ایرسا است در جمیع افعال و آشامیدن آن بقدر یک اوقیه و از طبیخ آن نیز بهمان وزن مسهل و جهت ایلاوس و عسطرادی و امراض و رحم و اخراج جنین و رفع منص و اوجاع عصب مفید و بدستور تمر ترنج و تدهین بدان و آشامیدن یک اوقیه و نیم آن مسهل و تریاق بیخ ذکر بزره و تقطیر و تمر ترنج و تدهین به آن جهت تلیین اعصاب و صلابت و برآمدگی رحم و آشامیدن تخم آن جهت ضرر هوام نافع و مضمضه بطبیخ بیخ آن جهت رفع درد دندان خصوصا برای آن و قطور آن در گوش جهت درد دندان و جهت آشامیدن مدت دهن و ضیق النفس و نفس المنتصاب و وجع حلقوم و غلظت و صلابت طحال و با ماء العسل جهت اسهال

واستسقاء جاری مثانه از رطوبت لزجه وتسکین عطش خاییدن آنجهت رفع بدبوئی خمر وضماد برگ آنجهت گزیدن هوام وسوختگی آب گرم در حال نافع
وبدستور آن در روغن بیخ آنجهت درد گوش وعصب وتدهین اعضا بدان خصوصاً که بریان نموده وسائیده با روغن گل مخلوط نموده بمالند ودر
بیخ خشک آنجهت ظفره وگوشت زائد در اجفان ومطبوخ بیخ آن در روغن گل جهت سوختگی آتش وامراض رحم شرباً وتدهیناً وبامرکه در ظرف مس
جهت قروح مزمنه وجراحات واستشمام گل آن مقوی ومفرح قلب ودماغ ومحلل ریاح دماغی ابخره واز زعفران قویتر است ودر بن امر ولهذا جهت غشی
بهتر از زعفران است برای آنکه انبساط آن قلیل وامساک آن بسیار است بخلاف زعفران که انبساط آن کثیر وامساک آن قلیل است وشرب آنجهت لسع جمیع هوام
مبهی نافع وجنفی از سوسن که زیر درختان میروید وگل آن زرد وکوچک بیخ آن لسبطری گفته خوشبو وباتلخی وقوی‌تر از سوسن سفید وکبود وضعیف‌تر
از ابرساست وگل آن گرمتر از همه وباقوت قابضه خائیدن بیخ آن مضمضه بطبیخ آنجهت درد دندان وضماد گل وبرگ آنجهت جراحات وضماد مطبوخ آن
باشراب جهت اورام بلغیه واورام محه که جمع دبخته نگرداند ودر خداوی گفته که این عدس المراست وایرسا در حرف الالف ذکر یافت وجوارش
ودهن وشراب آن در قرابادین مذکور شد وسوسن احمر ولبوس است سوفال بضم سین وسکون واو وفتح فاء ولام ماهیت آن ابوجریج
گفته شکوفه وپوستهای غلیظ شبیه بپوست وخت لسان العصافیر است طبیعت آن گرم وخشک وباحدت وحلاوت وجهت درد مفاصل
بارد نافع سولان بفتح سین وسکون واو وفتح لام والف ونون لغت یونانی است ماهیت آن بیخی است سرخ رنگ بشکل کرم ابریشم سفالی
ودرم خیز طبیعت آن در چهارم گرم وخشک افعال وخواص آن حاره ومحرق جلد وسعوط یک حبه آن با آب چقندر جهت لقوه وطلاء
آن محلل اورام بارده وپراگنده کننده ریاح وبدستور با دهان واکتحال آنجهت تحلیل ریاح غلیظ نافع ودر داخل اکتحال گردد سویق
بفتح سین وکسر واو وسکون یاء مثناه تحتانیه وقاف بفارسی پست ولخان وبترکی تاودت وبهندی سونامند ماهیت آن اسم
عربی آرد جمیع ماکولات است وبعرف اطبا آرد ولبوا ده است ولیکن باید که بحد اعتدال بریان نمایند که خام باشد نه سوخته
بعد از بریان نمودن یک مرتبه با آب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند وسویق جو برنج وگندم جهت تسکین التهاب وتشنگی بهای
حاره وامراض اطفال نافع است طبیعت آن راجع بآن چیز است که از آن سازند وپوست بر آن غالب واز جو گندم وبرنج
ونخود وکنار که نبق نامند وسنجد که غبیرا وسیب وقرع وحب الرمان وامثال اینها سازند وتبرید مغسول آنها زیاده از غیر مغسول ودستور
عسل آن در رنجاد در مقدمه نیز مذکور شد افعال وخواص آن نیز بحسب آنچه از آن سازند مختلف باشد وسویق شعیر در تبرید وتخفیف
رطوبات معده وتقویت آن وتسکین حرارت وقی صفراوی وغثیان واسهال صفراوی خصوص که با آب انار بسرشند ویا
سفوف سازند وجهت صداع صفراوی وصداعی که از ارتفاع بخارات محرقه معده باشد وتهیج حاره نافع وچون
از آن حسو ویا عصیده سازند با قلیلی شیرینی وغذای اطفال از آن نمایند بدن ایشان را فربه کنند مضر امزجه
بارده ونفاخ مصلح آن قند وآب سرد ودر مبرود بن قلیلی رازیانه وکمون ویا جوارشات حاره وسویق حنطه گرم
مائل باعتدال وسریع الهضم والانحدار وکثیر الغذا تر وننفخ آن نیز کمتر از جو وتسکین حرارت وباید که با قند ویا شکر بیاشامند
وسویق از زمین هر دو سنت وبرکی امر متوسط نافع که با شیرینی بخورند وسویق نخود قریب بسویق گندم ومقوی باه ونفاخ ونیز باید که
با شیرینی بخورند وسویق نبق که کنار نامند قریب بجو است وتسکین حرارت والتهاب معده وکبد وحابس اسهال الاکثیر النفع وسویق تفاح
قی وغثیان صفراوی وتشنگی را ساکن گرداند ومعده را قوت دهد وشکم به بندد وسویق غبیرا وبدستور وسویق رمان وسویق خرنوب نیز
قوت قبض این هر دو غالب وسرد وخشک اند وسویق قرع سرفه ودرد سینه را که از گرمی باشد نافع وقطع برانزم دارد وسرد وتریست
وهم چنین سویق هر چیز خواه حبوب باشد وخواه اثمار قریب است بدان در منافع وخواص وازاشیای

و ایشای بارده جهت امراض ما ده و حمیات حاره حاد خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه این ابن خالی از نیفس و لعزیه و لزجن
نیست و در جائیکه مطلوب تنفخ لطف و امساک نباشد باید که برای رفع آن بر دغن جهة الخضر او گرد گان و با زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند
نامرورت لبسیار داعی نشود و اسوفه را استعمال ننمایند خصوص از شیلای قالبعنه کجالیه که سده و خالی از نماند و قولنج نیستند و املح همه موافق تبرید
معده عند الضرورت سویق شعیر پخته است جهت آنکه سرد تر است برای تسکین التهاب و ارش و احداث خشکی بهتر از سویق حنطه برای تبرید و ترتیب
جهت آنکه این در معده نکاش میکند و آن بزودی میگذرد و مصلح سده آن با شکر و شیر منیها استعمال نمودن و خوردن جو ارشات مسهله است
سولیقیه به فتح سین و کسر واو و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و فتح یاء مشدده و ها ماهیت آن شربتی است سولیقیه
نخود از آن که آترامی گویند و می پزد به آب طبیخ می نمایند تا غلیظ گردد پس در آن آب انار و ماء العسل و شیره مویز و شکر رقیق داخل نموده
با هم بیزند و دارچینی و قرنفل و لبابه خوشبو نموده در تابستان ده روز و در زمستان سه روز در آفتاب می گذارند پس استعمال می نمایند
گاه از جو و گندم و از نان خشک کوبیده و ورزیده نیز می سازند و از ارد با عسل بهتر است طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و
خواص آن قاطع بلغم خام از سینه و ششش و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت
باه نافع مصدع و متجر و آنچه از ذرت سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح
آن سکنجبین است فصل السین مع الهاء سهجنه به فتح سین و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها لغت سهجنه هندیست و آن را
سرد کوه و می کوه نیز نامند ماهیت آن درخت هندیست که در بنگاله بافراط می شود و از آن شاخها بر آمده و زیر هر شاخی شاخهای
باریک بر آن شاخهای نیز شاخهای باریک آویزان مانند خوشه و بر هر شاخ باریکی برگهای ریزه صنوبری شکل بسیار مزدوج مقابل
یکدیگر رسته سه قسم میباشد بحسب گل زرد و سفید و سرخ و گل آن بیشتر زیره سفید مایل بزردی و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک
بلند بمقدار دو شبر بر می آید که ثمر آن است و در جوف آنها تخم های سفید سه پهلو و اهل هند گل و فتیله و ثمر آنرا در خامی با ماهی بر دغن تنش شف
پخته میخورند در قلایا و غیرها و از تنه درخت آن نیز صمغی بر می آید شبیه بصمغ عربی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن
سریع التاثیر و در دافع بلغم و تنبهای دهان و محلل اورام و نافع گرانی بدن و مقوی قوت باصره و روشنائی آن و مشتهی طعام و زیاده
کننده صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و دافع ریاح و سودا و صفرا و مدر بول و غائط و سریع الهضم و آشامیدن عصاره بیخ تازه آن
با شیر گاو جهت رفع حبس البول و تفتیت سنگ مثانه و اشتهای طعام و عصاره عروق آن که در زیر زمین است مقدار دو مثقال صبح
ناشتا جهت ضیق النفس بار و رطب و ربو مجرب گفته اند اما باید که بالای آن یک دو لقمه نان میده با روغن بخورند و ضماد آن
جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و لیکن مفرح جلد است و محلل ثمر خام آن یعنی جوش داده و پخته در سرکه پرورده آن با خر
دلیات لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلاغم و رطوبات معده و کرم آن و کرم امعاد اهل هند در روغن شرسف مرتب مینمایند فصل السین
المهملة مع الیاء المثناة التحتانیة سینبهل بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و خفای نون و فتح بای موحده و لام ماهیت
آن درختی است هندی بسیار و چوب آن شبیه بچوب انجیر سفید و سبک و برگ آن مانند برگ جوز و از آن دراز تر و گل آن سرخ تیره و بزرگ
شبیه بلاله بسیار بزرگی و بیخ درخت کوچک آن شبیه بترب و شقاقل بزرگی و بسیار نازک و مغز آن سفید و پوست آن سینبهل نباتی
رنگ ثمر آن مانند جوزه پنبه و در جوف آن پنبه بسیار نرمی و درخت آن دو نوع میباشد خاردار و بی خار و خاردار آنرا بهندی کانتی سینبل
و سالو کانتی نیز نامند و این در خواص بهتر از بیخا است و بیشتر مستعمل در ادویه بیخ آنست و در رساله پنبه آن و در غلاف اسحه دبغ آن
جوبان طبیعت آن گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته اند افعال و خواص آن گویند که چون بیخ درخت بگل نیامده آنرا بر آورند و یکاید

چوبی ورق کرده و بسایه خشک نمایند و مانند صندل براده نموده با هم وزن آن نبات سفید سفوف نمایند و در روزی مقدار یکدرم تا دو درم با همین در
بخورند و از ترشی و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نمایند و در تقویت باه مدحرات عزیزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز مجرب است اسهال صفراوی و درد
و سوزش اعضا و جریان منی و دردی زندی و دوامیل و شور و جذام و فساد خون و صفرا نافع است و نیم آن هرگاه در گوش رود گرمی گرد اند
سیلوبه بلغت فرنگی نام گیاهی است خوشبو طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن تفتیت سنگ گرده و مثانه و
ادرار بول و حیض شربا و جهت تحلیل اورام و صلابات ضماداً نافع است سیسارون بکسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح
سین الف و ضم را و مهملتین و سکون واو و نون لغت یونانی است ماهیت آن و لقوریدوس گفته بیخ نباتی است معروف و آن بیخ
چون جوشد بهند خوش طعم باشد و بعضی بیخ سوسن دانسته اند و این محض توهم است و ابن بیطار گفته که بعضی توهم نموده اند که آن فلفاس الی
زیست چنین و رازی در حاوی نوشته که چنین تفسیر بخشت شونیز نموده و این بعید و اشتباهی است و را بالجمله از ادویه مجهوله الماهیه
است طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و مقوی آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده و اشتهای
طعام و ادرار فرمودن بول مفید و مانع ضعف معده و اعضاء باطنه است سیسبان بفتح دو سین و سکون یاء مثناة تحتانیه
و باء موحده مفتوحه و الف و نون لغت عربی است و گویند بهند آن را گل نول نامند در ماهیت آن اختلاف است صاحب
منهاج و من تبع له آن راحت النفعه دانسته اند که بزر فنجنکشت باشد و بعضی گفته اند که ثمر اثل است و اصلی ندارد و بعضی نوشته
درختی است به قامت دو ذرع تا چهار ذرع بحسب اماکن و غیر سیسبان بیاء موحده بعد از سین اول است که گریافت و آن عریض
الورق باریک بر روی هم پیچیده می باشد و گل آن زرد و بسیار خوش منظر و در خوشه و ثمر آن بقدر جلبه و رنگ آن مابین زردی و سیاهی
و در باغات جهت خوش منظری غرس می نمایند و این عقرب لصوابی انواع هندی مشابه این است طبیعت آن مائل بگرمی و در
دوم خشک و در دوم گرم و تر نیز گفته اند افعال و خواص آن مقوی و مدبغ معده و حابس اسهال مزمن و نفث الدم و دافع سیر دم
با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن مانع تولد کیک و گویند پوشیدن انگشتری آن روز چهارشنبه قبل
از طلوع آفتاب در انگشت خنصر و بالخاصیت مورث جاه و قبول در نظرها مصدع محرور المزاج مصلح آن کشنیز سیسبا مقدار شربت
آن تا دو درم بدل آن باد آورد و است و اهل هند ضماد برگ بری آن را جهت سرطان مجرب گفته اند سیسبا بکسر سین و سکون باء
فتح سین مهمله و باء موحده و الف و سیسبا بکسر سین و سکون یاء و کسر باء موحده و فتح باء و مثناة تحتانیه و الف نیز آمده بعربی لسان البحر
و به فرنگی شبیه و اهل سواحل مغرب قناطه و بعضی مبا نامند با سم هر ماهی صدفی ماهیت آن نوع ماهی است که در بحر قلزم و بحیره
و غیره بسیار بهم میرسد شبیه بسرطان ظاهر الصدفی و باطن آن حجری و در جوف آن رطوبتی سیاه مانند مداد و از آن کتابت توان نمود
اطفال عرب با آن کتابت و مشق می نمایند و از این جهت آن را به فارسی ماهی مرکب نامند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و
خواص آن بطی الهضم و ملین بطن خصوص حوصله آن و رطوبت آن بسیار گرم و طلای آن جهت داء الثعلب و بهق و نمش
و جرب و خاکستر استخوان محرق آن جلای آثار و جهت امراض پلک چشم و با نمک مکلس جهت بیاض چشم حیوانات و سنون آن جهت
جلای دندان و ذرور آن جهت تجفیف زخمها نافع و چون از استخوان آن میلی سازند و حقنی را که خشونت داشته باشد بدان
حک نمایند زائل سازد و حکیم عبدالمجید در حاشیه تحفه نوشته که آن ماهی در هر ماهی یک مرتبه تخم میدهد و بچه بر می آورد و زیاده از دو سال
عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر در چراغی از سیاهی آن برافروزند در خانه دیگر کسی
در آن چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد اطراف آن خانه گردش مشاهده نماید و نوشته که از کتاب مصور فرنگی نقل نموده شد

[illegible]

سیلان بفتح سین و یاء و لام و نون ماهیت آن اسم عربی عصارهٔ خرماست که بدون طبیخ در آفتاب غلیظ گردانند و دبس اعم از آنست
و در دبس نیز مذکور شد طبیعت آن در دوم گرم خشک از دبس مطبوخ و غلظت این از آن کمتر است افعال و خواص آن
قریب بتمر است مفتح و محلل و مرقق طبیعت و جالی ما فی المعده و امعاء و از بلاد غم و مقوی کبد بارد و باه و منعظ و زیاده کنند ریاح کبدی و
صالح الغذا و سریع الاستحاله بصفرا و محترق خون و مفسد لون اکثار خوردن آن مضر محرورین و مسدد بخلاف رطب که مسدد نیست
مصلح آن میوه‌های ترش و چاشنی دار و بر بالای آن چیزهای چرب خوردن و آنچه بر آتش بعمل آورده باشند بطی الهضم و قلیل التسدید است
سیسالیوس بکسر سین و سکون یا و فتح سین مهمله ثانیه و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله در آخر لغت یونانی
است بفارسی کاشم رومی نامند و بغدادی گفته که عبر کاشم است و غلط کرده کسیکه کاشم دانسته و شیخ الرئیس در بحث استسقای گفته که
انجدان رومی است و آنرا ساسالیوس و سیسالی نیز نامند بالجمله از ادویه است که در ماهیت آن اختلاف است و اصح اقوال آنست که نباتی
است چهار قسم می باشد یکی شبیه برازیانه و از آن قوی‌تر و قبه آن شبیه بقبه شبت و ثمر آن از انجدان که کوله پرنا سند درازتر و تند بطعم و بیخ آن
زیاده برنیری و با عطریه در افعال از سائر اجزای آن قوی‌تر و دوم برگ آن شبیه بلبلاب کبیر از آن درازتر و قبه آن مثل قبه شبت
و ثمر آن سیاه شبیه بگندم و بزرگتر از آن و تند و تر و خوشبوتر از قسم اول و در افعال تخم آن قوی‌تر از سائر اجزا و سوم برگ آن شبیه
ببرگ زیتون و درشت‌تر و ساق آن درازتر از قسم اول و قبه این بزرگتر و ثمر آن عریض‌تر و بزرگتر و فربه و خوشبو و قوت این
از قسم اول قوی‌تر و از دوم ضعیف‌تر و چهارم نبات آن شبیه بانجدان و ثمر آن سفیدتر از آن و مستدیر و درازتر و قریب بآنکه او
طبقه باشد و با عطریه و تندی و چون متقشر کنند از آن تخمی درازتر از رازیانه مائل بسبزی و در طعم شبیه ترنج ظاهر گردد و مستعمل
بیشتر این قسم است و متقشر آن طبیعت همه اقسام آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن محلل و ملطف و مسکن درد و با ملین
و مفتح سدد و مقوی معده و مدر بول و حیض و جهت صرع و عسر النفس تقویت باه و رفع ریاح و تقویت باه و تقطیر البول و اخراج جنین و درد
رحم و از ابتدای بلغم و شرب یک مثقال آن با فلفل و شراب جهت رفع مضرت هوای سرد و مداومت نه قیراط آن با مفتح تا ده روز جهت
درد گرده و لعوق بیخ قسم اخیر آن با عسل جهت رفع خصوص سینه و سل کهنه و امراض گرده و مثانه نافع مضر محرورین مصلح آن کثیرا و اکثار
آن مضر جگر و مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن یکمثقال بدل آن انجدان است سیسنبر بکسر سین مهمله اول و کسر دوم و میان و در
هر دو یاء مثناة تحتانیه ساکنه و سکون نون و فتح باء موحده و راء مهمله در آخر سوسنبر بضم سین اول و سکون واو نیز آمده اسم فارسی
تمام است و بفارسی نیز سیسنبل و سی سنبل و ملاطینی و سسلم و بعربی تمام الملک نامند و ذیسقوریدوس گفته که بعضی آنرا از فلس
گویند و از فلس نمام است و آنرا نمام از جهت سطوع رائحه و تندی بوی آن نامند و بغدادی عمر تمام دانسته ماهیت
آن نباتی است از قبیل ریحان ما بین نعناع و فودنج بری و بستانی می باشد بری آنرا و باب نامند برگ آن مانند برگ سداب
و قوی‌تر از بستانی آن شبیه بنعناع و از آن سفیدتر و خوشبوتر و برگ آن عریض‌تر و گل آن سفید مائل بسرخی و تخم آن ریزه‌تر از تخم
تخم ریحان و منابت آن آراضی منکشوفه کثیرة الشمس است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و نیز در آخر دوم گرم و در اول آن خشک
گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح و مقوی احشاء و روح دماغی و قلبی و با قوت تریاقیه در رافع عفونات و مدر بول و حیض مخرج
کرم شکم و جنین مرده و محلل ریاح شرب آن ملوساً و با شراب جهت تسکین قی و غثیان و جهت درد سر خصوصاً با سرکه در دغنگل
ضماداً جهت امراض بلغمی و ورم سینه و معده و ورم جگر و سپرز با عسل جهت گزیدن عقرب و با سکنجبین جهت گزیدن زنبور
بجرب شرباً و ضماداً و طبیخ آن جهت فواق و مغص و تقطیر البول و تفتیت سنگ مثانه و درد رحم و رفع قمل عرق بدبو شرباً و ضماداً

[illegible]

و باسرکه جهت فی الدم شربا نافع و بدستور تخم آن جهت امراض مذکوره و حمول آن نیکو کننده بوی رحم و بو ئیدن بیتر دمحرک مواد دماغی مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت از خشک آن یکمثقال بدل آن مرزنجوش و با درنجبویه و روغن آن که آب آنرا با روغن کنجد طبخ نمایند تا آب رفته روغن بماند و یا آنکه گل آنرا در روغن اندازند و در آفتاب گذارند مانند روغن گل یا بابونه تبدیل نمایند که را جهت تفتیح شده دماغی و منخزین و تحلیل مواد و تقویت اعضای دموی سر و خوشبوئی آن موثر و بی عدیل است باب سیزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها شین معجمه است ¤ فصل الشین مع الالف شادنج بفتح شین و الف و بفتح دال مهمله نون و جیم و در آخر معرب از شادنه فارسی است و بسین مهمله نیز آمده و بعربی حجر الدم نامند جهت آنکه حابس دم است و با آنکه رنگ آن بعد سودن برنگ خون سرخ می باشد و حجر الطور نیز نامند جهت آنکه از جبل الطور می آورند و حجر هندی نیز جهت آنکه در هند نیز بهم میرسد ماهیت آن سنگی است سر النفیت عدسی شکل و چادر سی شکل نیز و با الوان مختلفه و با انواع منکسره می باشد سرخ و زرد و سفید و خاکستری تیره مائل بسیاهی و خشخاش سرخ و زرد و با نقطهای ابلق و بهترین همه سرخ عدسی شکل آنست که مصری نامند سریع التفیت و یکسور آن نیز سرخ باشد و زبون ترین همه خاکستری رنگ تیره آنست که هندی گویند و همه این انواع معدنی می باشد و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که فقیر همه اینها را مشاهده کرده و تجربه نموده و سفید را در فیروزه کوه و سرخ و زرد و ابلق در حوالی مجاری و هندی را در جبال قزوین و مصنوع نیز می باشد از مقناطیس محرق و این سیاه و زود شکن تر از معدنی است و در جمیع افعال مانند معدنی بخلاف مصنوع از حجر الحار محرق که اغیر ثقیل الوزن می باشد طبیعت مغسول آن آخر اول سرد و در دوم خشک و غیر مغسول آن در اول سرد و در آخر دوم خشک و بعضی در دوم سرد و در سوم خشک و بعضی در سوم گرم و خشک نیز گفته اند و مستعمل مغسول آنست و قوت آن تا بیست سال باقی میماند افعال و خواص آن مجفف و رادع و قابض بی لذع و خاتم و مدمل قروح و مقوی عصب و عضل و قوت باصره و حابس سیلان خون اعضاء ظاهری و باطنی و آشامیدن آن با آب انارین و امثال آن بجهت نفث الدم و با شراب جهت عسر البول و سیلان حیض دایم و ادرار منی باد و یه مناسبه جهت اسهال دموی و قرحه امعاء و زحیر و سبل و اکتحال آن با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و امثال آن بجهت رمد و دمعه و سلاق و سوزش پلک چشم و قرحه و جرب و حکه حاره و با آب حلبه جهت امراض بلغمی غلیظ چشم و با آب خالص جهت خشونت اجفان بی ورم و چون از آن شافه سازند و با اقاقیه بیامیزند و در چشم کشند جهت امراض چشم و جرب و نافع و زرور غیر مغسول آن بجهت دفع گوشت زائد جراحات و رویانیدن گوشت صالح مجرب و بدستور قطور سائیده آن با آب که غلیظ باشد و با کشنیز و مانند آن جهت بثور و قروح حاره مزمنه و جراحات مزمنه و جراحت مقعده و رحم و قضیب و اعضای عصبانی بیعدیل و طلای آن بجهت حمره و سوختگی آتش مقدار شربت آن از یکدانگ تا نیم مثقال مضر مثانه مصلح آن کتیرا بدل آن حجر مقناطیس سوخته و در ادویه عین حضض و مارو سوخته نیم وزن آن و چهار دانگ آن توتیا و در غیر آن دم الاخوین و طریقه غسل و اقراص و مرهم آن در قرابادین مذکور شد و عدسی بسیار صلب سرخ خشک تر از سایر اقسام و جهت قروح خصوص قروح سفل و قروح حادث از سوختگی آتش و لهیب آن نافع و شادنج مصنوع مضر معده و احشا و مصلح آن خصارهٔ زرشک است شاطل بفتح سین و الف و کسر طاء مهمله مسالة و لام در آخر و شاتل بتاء مثناة فوقانیه نیز آمده بفارسی رو شنک نامند ماهیت آن دو اییست هندی شبیه بقسط خشک و بقدر باقلای و بزرگتر و کوچکتر از آن نیز و با تلخی و پوست آن بسیار حسن دار با بین سیاهی و سرخی و املس و آنچه بعضی گفته اند که عروقی است خشن پر گره مانند باقلا اصلی ندارد و گویند از ترکستان نیز آورند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که در قریه کره که از جامه شیراز است نیز می باشد طبیعت آن

آن گرم و خشک و رسوم افعال و خواص آن مسهل قوی اخلاط غلیظه منشبت در مفاصل و اعصاب و کیموسات محرقه و جهت فالج و لقوه و رعشه و صرع و امراض بارده دماغی حادث از رطوبات غلیظه نافع و از جمله اجزاے معجون نجاح است و مقدار شربت آن نیم مثقال با هموزن آن نبات که با آب گرم بیاشامند مورث درد سر مصلح آن فواکه بارده است شارق بفتح شین و الف و را مهمله و فا ماهیت آن گویند اسم هندی ست یعنی شبیه شبرید و طعم آن بے حدت و ذی منقراطیس گویند طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل بلغم بانی و جهت امراض بارده و نافع و گویند آنرا بهندی بدهارا بکسر یاے موحده و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح را مهمله و الف نامند طعم آن تلخ و ملین طبع و مقوی باه و دافع سودا و بلغم و خون و جهت اورام اعضاء و امراض بارده و سیلان منی مفید شاهتره بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تاء مثناة فوقانیه و را مهمله و بالغت فارسی است معرب آن شاهترج است و معنی آن سلطان البقول و بعربی بقلة الملک و بیونانی قیامسی یعنی دخانی و بفعص بنیز نامند و بهندی پت پاپڑه یعنی لغایه نافع مرا صفرا و کت پاپڑه نیز نامند و رطبه قدیم فلاحان و شام آنرا بحرة الدم میا نامند جهت آنکه صاف کننده خون است بالخاصیت و ماهیت آن گیاهی است معروف دو نوع میباشد یکی را برگ زیره شبیه بکشنیز و اندک خاکستری رنگ و گل آن بنفش ریزه و دوم برگ آن ازان عریض تر و سبز و گل آن سفید و طعم هر دو نوع تلخ با اندک حدت و قبض هر دو را کربرة الحمام نامند و برگ آن بهتر از سائر اجزاے آن بهترین آن سبز تازه تلخ باندک تیزی و قبض آنست طبیعت آن مرکب القوی در حرارت معتدل در دوم خشک و بعضی گویند در دوم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد گفته افعال و خواص آن مفتح سده کبد و طحال و مقوی کبد و معده و مسهل اخلاط ثلثه خصوصا سودا و دافع مره صفرا و سودا وی محترقه بول و صاف کننده خون مدر بول و مهیج اشتها و خشک آن در تقویت معده قوی تر و جهت حکهاے کهنه و امراض سوداوی و بلغم شود و تقویت بن دندان آن و با سرکه جهت قے صفراوی و غثیان طبعی و تنقیه معده و امعا از فضول محتبسه در ان و همچنین با ماء العسل و آب برگ تازه آن با شکر یا با تمر هندے جهت تنقیه معده و امعا و تفتیح سده کبد و طحال و تقویت معده و دفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و ابریه حادثه از احتراق خون صفراوی و عفن و یا بلغم و کثرت جهت اخلاط محترقه مریه و سوداویه از سر و بدن و دفع التهاب بول و براز و عرق آن یعنی ماء مقطر شاهتره بقدر شربت و اثیق مانع اسهال جهت مفارقت کردن جوهر حار لطیف مفتح آن اکتحال عصاره آن جهت تقویت باصره و منع ریختن اشک بسیار و با صمغ عربی جهت منع روئیدن شعر منقلب که کنده باشند و مضمضه آن جهت جراحت کام و زبان و حرارت آن و تنقیه لثه و استحکام آن و ضماد خشک آن با حنا که در حمام استعمال نمایند جهت جرب و حکه مجرب و بدستور چون آب تازه آن بسر شسته و بمالند و شستن سر و ریش با آب منقوع آن جهت دفع قمل صبیان که در شکنها باشند ابریه نافع و بدستور شستن با آب مطبوخ آن و این ماسویه ضماد تازه آنرا جهت گزیدن زنبور بسیار موثر دانسته اند و صاحب شفاء با اسقام گفته بهترین آن برگ تازه آنست و نوشته که استاد من گفت ندیدم من که شاهتره به تنهائی تلیین طبیعت کند چه جاے اسهال و نه تقویت قلب بل ضعف آن دهد و شنید و تخم آن معتدل الحرارت و در افعال محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سائر اجزای آن دانسته اند و گویند شاهتره مضر مصلح آن کاسنی مقدار شربت از جرم آن سه درم و از آب آن سی مثقال تا شصت مثقال یا آب منقوع هلیله اند مضیب بشکر و در مطبوخ پنج درم تا ده درم و از تخم آن تا پنج درم بدل آن نصف وزن آن سنا و دو ثلث آن هلیله زرد و گفته اند که استعمال آن با هلیله زرد اولی ست جهت آنکه مضر طحال است و هلیله مصلح آنست و عصاره برگ آنرا باید صاف ناکرده استعمال نمایند و قسمے از گیاه میباشد در نبات شبیه بدان و ازان بسیار تیره تر و برگ آن باریک تر شبیه

بافستیتین وساق آن استاده وگل آن مائل بسیاهی مجتمع وعروق آن لطیف تلخی وقبضی ندارد بلکه بی مزه و بدبو وقابل گاه است چون آنرا
بخور وغیر مستعمل نیزاکه غیر شاهترد است شاهسپرم بفتح شین والف وها وفتح با وکسرها نیز آمده وسکون سین مهمله وفتح فا وراء مهمله ومیم معرب
شاهسپرم فارسی است یعنی سلطان الریاحین وبهندی نازبو وهرگاه ریحان مطلق است دلفرنگی آهیم وقسمی که برگ آن بزرگ است آسیم
ماکنه یعنی برگ بزرگ وقسمی که برگ آن ریزه است آسیم ماروم یعنی برگ کوچک وبهندی تلسی نامند وبعضی تلسی دانسته اند ماهیت
آن ریحان سبز مائل بزردی ریزه تر بزرگ است وقسمی بزرگ برگ سبز تیره صاحب اختیارات بدیعی نوشته که حبق که کرمانی
است وبهترین آن سغری بوکه کرمانی نامند وریحان بزدی طبیعت آن در اول گرم ودر دوم خشک افعال وخواص آن مفتح
سده وملطف ومحلل اورام جمیع اعضا جهت خفقان وضعف معده ورياح غليظ وعصارهٔ آن باشکر جهت ربو ودرد سینه ودر بو
ومهرغه وتقطیر آن جهت قلاع دهان وترکرده آن با آب امیرو وتقویت اعضا واستنشاق آن جهت درد سر
مبرودین ومسافرین ودفع وباگریزانیدن هوام وتخم آن مقادم سموم و بالخاصیت معدل جمیع امزجه وبدانکه اطبا گویند بدان
تخم ریحان را در ترکیب منع نموده اند وهمچنین بستان افروز را در ادویه زحیر جهت آنکه لعابیت آن بهما که مطلوب است
زائل می گردد ولیکن کوبیده آن ضرر نمیرساند مانند کوبیده بزرقطونا ودر تراکیب ادویه زحیر کوفته آن مستعمل است چنانچه
کفایه منصوری وغیر آن نوشته اند که در کوفته آنها قوت قابضه زیاده می باشد خصوص تخم ریحان که کوفته آن با صمغ عربی
در زحیر عجیب النفع است ومجرب وجوشانیده آن نیز مفید شاه صینی بفتح شین والف وها وکسر صاد مهمله وسکون یاء مثناة
تحتانیه وکسر نون ویاء ماهیت آن عصاره ای سیاه صفایحی است که بر هشت بهنفس نخاتم نقشی باشد وازچین آورند
گویند که ازهند وگویند آن عصاره حنای چینی است وگویند عصارهٔ ریوند است ومولانا نفیس کرمانی نوشته که برگ حنای چینی
مسحوق معجون یا حل است وبالجمله ادویه مجهول الماهیت است وبالوان مختلف می باشد بعضی برنگ صندل سفید وبعضی مائل بسرخی
وبعضی مائل بسیاهی وبعضی مائل بزردی وبهترین همه ومستعمل وغیر نزد ی خطائی است طبیعت آن در سوم سرد وخشک
افعال وخواص آن مجفف وقابض طلای جهت صداع حار وبا گلاب جهت اورام حاره ابتدای فتق ودرد آن جهت نزف الدم
جراحات واشامیدن آن جهت صداع حار ومنع صعود بخار به دماغ وجهت ضعف معده نافع شاهبانگ وشانک دعا بانک
نیز نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گویند بفتح انگلاب است که بعربی قشره انگلاب نامند وبعضی جمسفرم وصاحب
جامع ونواب مرحوم برنوف دانسته اند ونیز گفته اند که حجر ابراهیم کوچک است ونیز از قول غافقی نقل کرده که نوعی از دیصوم است
واز قول صاحب داودی که حب شبرم بری است وصاحب اختیارات بدیعی گفته که اینها همه خلاف است ومحقق آنست که نفیج الدام
که بشیرازی آنرا الس سگ گویند طبیعت آن گرم وخشک است در دوم افعال وخواص آن جهت صرع وآب رفتن از دهان وقولنج
اطفال وتحلیل ریاح شلم الشان وزخمها قائم مقام مرزنجوش است شاص بفتح شین والف وصاد مهمله بزبان هندی از بهر تو رنیز
نامند ماهیت آن حبی است از حبوب ماکوله معروف مشهوره که در اکثر بلاد خصوص مازندران وهند وبنگاله ودکن بهم میرسد بقدر نخود
کوچکی وحدود اندک پهن وبر سر آن مانند دانه باقلا نشانی ودر دکن وبندر سورت وگجرات وعظیم آباد خوب وبالیده میشود طبیعت
آن سرد وخشک در دوم گفته اند وشاید گرم وخشک باشد افعال وخواص آن نفاخ وبطئی الهضم وقلیل الغذا وقابض وبخور جهت
اسهال صفراوی وذرب وفساد بلغم ودهن آن دفع زهر نافع دانسته اند **فصل الشین المعجمة مع الباء الموحدة** شب بکسر شین مهمله وفتح نیز آمده وباء موحده مشدده بفارسی زمه وزاک سفید وبهندی پهٹکری بکسر یاء فارسی

زجاج و نشادر بسکون تاء و چهار نقطه مثناة فوقانیه و کسر کاف و راء مهمله و یا نام ماهیت آن ملحی است که مجتمع و منعقد می گردد و از اجزای
معدنیه ارضیه بسبب برودت انعقاد و غیر مستحکم یافته و از جمله معادن اربعه غیر کامله الصورت است که عبارت از زاجات و املاح و نوشادر
و کبریت باشد و آن چیزی است شبیه بزاج و گاه با اندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج
است و معادن آن یمن و مصر و بلاد ارمینه و گرجستان اکثر بلاد است و اصناف آن را هفده بیان نموده اند و آنچه موجود و مستعمل
است این چهار صنف است یکی سفید شفاف مائل بزردی و یابلی و زردی و این را یمانی نامند و این آبی است که از معدن آن
که بلاد یمن است جدا کرده منجمد می گردد و این بهترین اصناف است و صنف دوم سفید شفاف که در آن مطلق زردی نیست
و این را زاج بلورین نامند و قطعهای این مربع و مکعب و منشق می باشد و صنف سوم پاره پاره و این را زاج چرخ نامند
و صنف چهارم ملسی آن نرم زرد و رنگ آن با زهومت رایحه و این زاج زفر نامند و سه صنف دیگر است که همه غیر مستعمل یکی
زرد … و دوم سرخ رنگ غیر مضبوط الشکل و سوم نیز شبیه به زاج و شور مزه و دو صنف دیگر است که با سمیت است و غیر
مستعمل یکی ازرق شفاف و دوم سیاه مائل به تیرگی طبیعت مجموع آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم گرم نیز گفته اند
و بعضی سرد دانسته و اصل ندارد افعال و خواص آن مجفف قوی و قاطع نزف الدم زخمها و زائل کننده گوشت زائد
و التیام دهنده قروح و رافع چرک … رنگ معادن و در صاف کردن آب و شراب سریع الاثر و شرب آن مانع قی و غثیان و مقوی
ماسکه و سعوط آن قاطع رعاف و قطور آب محلول آن جهت بیاض عین و غشاوه رقیقین با تکرار عمل نافع و قطور مطبوخ آن در
… جهت رفع کری و تنشف رطوبات و رفع وجع آن و وجع انثیین مفید و اکتحال بکلس محرق با مرداسنگ و شکر و پوست تخم مرغ
… جهت قطع بیاض بلاین مجرب و با مازو و سماق جهت دمعه و حمل … و ادرام و سطبری پلک چشم
… سنون آن با فلفل جهت درد دندان و تقویت لثه و استحکام دندان متحرک و بدستور امساک آن بر دندان
… جهت قلع و بدستور با عسل جهت قلاع و مضمضه بطبیخ آن با سرکه و عسل و نیز … جهت ورم لثه و لهاة
نافع و بدستور طلای آن از بیرون و لهاة و آن با روغن جهت اورام بلغمی و با ادویه مناسبه جهت استسقای لحمی و تهیج و با برگ … جهت رفع …
زیر بغل و عرق آن و با نمک و بانزه و گلسرخ و سرکه جهت منع قروح ساعیه و خبیثه و سعی ترآمد آن و با آب گرم و با عسل جهت حکه و جرب
با عسل جهت رفع آثار و با عصاره عصی الراعی … گوش جهت رفع سیلان مواد از گوش و بهق و با … و خل جهت …
… جهت اکله و طلای محلول آن در آب بر ناخن سفید شده و خارش انگشتان و شفاق پا و رفع … و پاشیدن آب
محلول آن جهت سوختگی آتش و منع آبله آن موثر و با موم جهت … با آب برموی و بربدن جهت رفع قمل انگشت و انبات لحم زائد
… جهت رفع نزف الدم و حمول آن بتنهائی و در پارچه صوفی جهت رفع سیلان حیض و تنشف رطوبات …
… هنگام جماع مانع حمل و با قسط … مسقط جنین با تکرار عمل و نفوخ آن در دهن افعی و بدستور قطور آن با آب دهن انسان کشنده
آن و بخور آن در زیر جامه خواب کسی که بترسد و فزع نماید جهت ازاله آن موثر و گذاشتن آن در زیر جامه خواب مانع احتلام و رافع
فزع در خواب مقدار شربت آن یک قیراط بدل آن نوشادر و گویند از خواص آنست که چون کسی را چشم بد رسد و شب را بخور کند
اگر در آن قطعه نقیه بصورت چشم پیدا گردد و آن را در طرف قبله خانه آن شخص بگذارند چشم بد باطل تا آنخانه نرسد … استعمال
آشامیدن یک درهم آن بسیار مضر و محدث … و یبس بسیار … و گاه موجب … گردد و دو درم آن قاتل
کشنده و مداوای آن آشامیدن شیر تازه دوشیده و کره گاو و روغن گاو و شکر و قی نمودن و سعی کردن …

تر و تازه خوردن است شبت بکسر شین و فتح باء موحده و تاء مثناة فوقانیه مشدده که بفارسی سوت و شود و به یونانی انیثون بهندی سوا و سوی و تخم آن را بهندی والان خوار گویند ماهیت آن گیاهی است معروف قایم بر یک ساق و شاخهای آن بسیار باریک شبیه برازیانه و برگهای آن ریزه و گل آن چتری و تخم آن ریزه تر از رازیانه و اندکی پهن بشکل نصف دانه رازیانه در طول و گفته اند که این تجربه تصریح نموده اند که هر یک از رازیانه و شبت در بعضی اراضی منقلب بیکدیگر می شوند و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از ادویه کبار جلیلة القدر و بهترین آن تازه خوشبوی شگفته است طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک گفته اند تر آن در آخر اول گرم و خشک آن در اول آن افعال و خواص آن محلل و منضج و مفتح سده و هاضم و باتریاقیت و مسکن مغص و اوجاع بارده و مدر بول و حیض و جهت ربو و فواق امتلائی و ضعف معده و جگر و سپرز و سنگ گرده و مثانه و قولنج و منع فساد اطعمه و امراض بلغمیه حادثه در سینه و معده و امراض آلات تناسل و آشامیدن با عسل جهت رفع سموم و اعانت برقی و اخراج اخلاط غلیظه از معده و نیز آشامیدن طبیخ تازه و خشک برگ و تخم آن جهت پراگنده نمودن ریاح و تحلیل آنها از جمیع اقطار بدن و درد ظهر و گرده و مثانه و ادرار بول و تسکین مغص و قطع غثیان که حادث از ابتلای طعام بر معده و جوشیدن آن باشد و فواق بلغمی و امتلائی و طبیخ گوشت با آن جهت اخراج و سنج زفارت و زهومت آن و سرشتن طبیخ و نضج و انهضام آنست و چون شبت را سائیده با عسل طبخ دهند تا منعقد گردد بر معده نطوخ نمایند اسهال نماید بآسانی و جلوس در طبیخ برگ آن و بدستور تخم آن جهت امراض رحم و تحلیل ریاح گرده و مثانه و انثیان و تقطیر عصاره آن جهت امراض گوش مقدار شربت آن تا هشت درهم المضار مضر محرورین و سحج و مغثی و مدادمت اکل آن و آشامیدن طبیخ آن مضعف دماغ و بصر و معده و گرده و مثانه و قطع مجفف منی و اکثار آن مصلح آن آب لیمو و سکنجبین و آب غوره و ترشیها و در مبرودین قرنفل و دارچینی و عسل گفته اند بدل آن تخم آن دهن آن که عصاره برگ آن تازه را با روغن زیتون بالمناصفه جوشانیده باشند و یا برگ آن تازه آن را در روغن پرورده که مکرر تجدید نموده باشند ملطف و مسخن و جهت اعیاد و درد مفاصل و اعصاب و تلیین صلابات و تهییج اطراف و اطراف و رفع تشعریره و لرزه تپها بغایت مؤثر و تخم آن گرم و تر و خشک در اطعمه و ترشیها جهت اصلاح معده و خوردن ترشی آن بعد از طعام منی قوی و بدستور مضر و مغثی و اکثار آن مضعف دماغ و باصره و باه و مجفف منی و مصلح آن نیز ترشیها است و تخم سوخته در سوم گرم و خشک و با عسل جهت امراض مقعد و بواسیر و شرب آن و ضماد آن و با ماء الزجاج و عسل جهت تنقیه حصاة و حصر بول مجرب دانسته اند و ذرور آن مجفف قروح رطبه و پر برگ و جهت قروح قضیب بی بدیل و ضماد مسحوق آن با عسل که در طبخ بحد انعقاد رسیده باشد بر مقعد تلیین طبع است شبیرم بفتح اول و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سیم بکسر اول و سوم نیز آمده و به یونانی رطوسا و بشیرازی گاوکشک و نیطلوسک و تانیطلوسک نیز نامند جهت آنکه چون گاو بخورد می میرد و گوسفند را زیان ندارد ماهیت آن نباتی است که در بوستانها کثیف زار ها روییده و ساق آن راست و باز غب و گره دار بقدر ذرعی شبیه به نی و شیر دار و برگ آن شبیه بطرخون و برگ کاج و گل آن نرگسی زرد بعد سرخ مایل بسفیدی و زردی و بیخ آن سطبر و پر شیر و قوی تر از ثمر آن و ثمر آن قوی تر از برگ آن بهترین آن سرخ رنگ سبک و ثقیل پوست پیچیده است که از یمن و دیار دیگر آورند و بدترین آن تیره رنگ غلیظ سخت و آنچه از فارس آورند زبون و اقوال دیگر نیز در بیان ماهیت آن وارد است و آنچه بعد از شکستن درخت آن مانند شیر ملما باشد بسیار زبون و قتال و غیر مستعمل بلکه استعمال مطلق آن بی احتیاج قوی مجوز نیست طبیعت آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک و در دوم گرم و خشک نیز گفته اند و شیر آن تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن از سموم قتاله و مسهل قوی بلغم و سودا و زرداب و با قوت قابضه و مفتح دهن رگها و سده و مدر انبساط از عمق بدن و موافق معده و جگر و طحال و جهت استسقای زقی و قولنج و درد مفاصل نافع و ضماد آن جهت قوبا و بعد از عرق محرورین

مجددین و ضعیف البنیه و جگر و باه و مورث حیاة و ضعف اشتها و محرق منی مقدار شربت آن تا یکدانگ و بدل آن مار زبون و یکمثقال آن قاتل زلفی و کرب و غشی و خناق مداوا سے خوردن مسکه و روغن گاو مرغه مجرب است و نیم مثقال شیر آن کشنده و غیر مستعمل مصلح آن ناکوفته آنرا در شیر خیسانیدن و سه مرتبه تبدیل نمودن که در هر مرتبه یک شبانه روز در شیر باشد پس در سایه خشک نموده با انیسون و مقل و کمونی کرمانی و هلیله زرد و صبر و تربد و امثال اینها از ادویه مسهله معتدله استعمال نمودن است بدرآ کثر قدر شربت آن بسیار حاد است پیش از اصلاح و به تنهائی جائز نیست استعمال و در معالجه قولنج که سبب آن ریاح غلیظ و بلغم باشد با مقل و سکبینج و اشق و سرگین گرگ حب ساخته بکار برند و در معالجه اورام و سده و آب زرد که عبارت از استسقا است و بلغم و سودا و آب کاسنی و رازیانه و عنب الثعلب صاف کرده سه شبانه روز خیسانیده پس در سایه خشک نموده با قدری نمک بسته و صبر و تربد و هلیله حب ساخته استعمال نمایند شبه بفتح شین و با موحده و بفارسی روی توتیا و بهندی جست و بلغتی کبهر و بفتح کاف و سکون با رنجی و خطا سے با دار مهمله نامند ماهیت آن یکی از اجساد معدنیه معروفه است و از تراکیب آن با مس که ثلث وزن شبه و دو ثلث مس و با ربع وزن شبه و سه ربع مس باشد جسدی زرد و رنگ شبیه بطلا میسازند که بفارسی آنرا برنج و بهندی پیتل نامند و بعضے شبه اسم اصطلاحی آن برنج مصنوعی دانسته اند و شبه ما بین اغبر و قلعی است و صلب تر و برگداز تر از هر دو رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از قلع و اکثر اوانی مصنوع ازان جوهر دارند نگاهداشتن آب دران سرد و گلاب و اکثر عرقها دران خوب می ماند و دیر فاسد میگردد بخلاف اوانی اجساد دیگر و اوانی خالص آن شکننده میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن اکل و شرب در اوانی آن مقوی دل و معده و رافع خفقان و طلای محکوک آن با آب رازیانه و با کاسنی و با عنب الثعلب محلل اورام و اکتحال سوخته آن جهت رفع بیاض عین و سلاق و جرب و تقویت آن و در اطلیه جهت کلف و تحلیل اورام و رفع آثار مفید مضر طحال مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا یکدانگ و گفته اند که چون موی را بمنقاش آن بکنند دیر بر آید و گفته اند مداومت آشامیدن آب در ظرف مصنوع ازان جالس طبع و مورث فالج وزردی رنگ است و نیز شبه اسم درختی است معرب از شاهای سریانی و بیونانی نالیوریس نامند بزرگ و بقدر سه ذرع بلند میشود و در ریگستان ها و اراضی خالیه میرسد و شاخهای باریک صلب یا خارهای کوچک و برگهای آن شبیه ببرگ آس سبز مائل باندک زردی و گل آن اندک سرخ رنگ و ثمر آن مانند شاهدانه که چون بفشارند ازان رطوبتی لزج بسیار بر آید طبیعت آن در آخر اول گرم و در دوم خشک و بر عکس نیز گفته اند افعال و خواص آن تخم آن از کبر و اعظم ادویه نافع از برای نهش افاعی و حیوانات سمی و منقی سینه و همچنین برگ و بیخ آن و طبیخ آن حابس بطن و محلل اورام بلغمیه است در ابتدا شیشبی بفتح شین و کسر بار موحده و سکون دو باو و مثناة تحتانیه در میان و آخر بیخ شوکران است و آنرا ماه بیخ لغت نامند جهت آنکه در کوه نیفث بسیار بهم میرسد و شبیه بفلاح است در تحذیر و اکثر افعال فصل الشین مع الثاء المثلثه ﷺ شت بفتح شین و تاء مثلثه ماهیت آن اختلاف است یوسف بغدادی برگ سرد دانسته که ازان دباغت سخت جلو میمایند و گفته اند که گیاهی است از تلخ خوشبو که آن یوسف را دباغت میکنند و انطاکی و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که نباتے است بے سباق و گل و ثمر در اوراق مانند برگ توبرتو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ و در کوهستان ها و سنگ لاخها بهم میرسد و باغبان دباغت پوست بآن میکنند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آب آن حابس تے و مقوی معده و قاطع نزف الدم و اعضا جهت اسهال سریع الاثر و در امراض چشم قائم مقام مامیثا مضر مثانه مصلح آن عناب مقدار شربت آن یک درم بدل آن آسماق است و چون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد فصل الشین

مع الجیم شجرة ابی ایلک بفتح همزه وکسر بار موحده ویار مثناة تحتانیه وفتح الف ومیم وکسر لام وکاف بیونانی فلویا بن نامند
ماهیت آن نباتی است دو نوع میباشد بری وبحری ونبات آن منحصر بیک ساق مربع سبز رنگ ولطیفی مایل بسرخی ومنفشی از آن
گره ها از هم دور ودر بر گره دو برگ بزرگ بقدر کف دستی ودر مقابل یکدیگر مشرف دندانه دار مانند اره وپایین برگها سفید که گویا برگ
کوچکی است واکثر الشعبه وشاخهای آن مجفف وگل آن ریزه ونفش ومقبل الرایحه ودر افتاح آن سبز سے وثمر آن بقدر نخودی ومدور
وتخم آن سیاه وباریک وبیخ آن بزرگ بیرون آن سیاه واندرون آن سفید بالزوجت که چون در آب زنند از آن کفی مانند صابون برآید
واز آن گازران جامه شویند خوب پاک گردد ودر دمشق ونواح آن بسیار وآن را صابون القاف نامند ومنبت آن جاهای نمناک
وسایه دار وکنار آبها ومیان آبها است وگفته اند که قسمی از شرطلینا است وغیر وصیا غان است وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از
کلیم شوی است وو راو زبوند کورشد طبیعت آن در اوائل دوم گرم ودر یبوست قریب الاعتدال افعال وخواص آن بیخ آن
ادویه شیرنفد است مقطع بلغم وجالی ومسهل سودا برفق وبهتر از لاجورد است ودافع جمیع امراض سوداویه ودر رفع جذام وقوبا ودیه
بیدرین گفته اند وآشامیدن خصوصاً برای جهت نزف الدم النفسا مجرب وضماد بیخ بری آن جهت خنازیر وطلای برگ هر دو نوع
آن رافع قروح والتیام دهنده زخمها مضر مثانه مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن تا سه درم بدل آن بوزن حجر ارمنی است
شجر الراهب بفتح رار مهمله والف وکسر ها وبار موحده ماهیت آن در طب قدیم محمد بن احمد نقشه درختی است در بلاد دمشق
بهم سرسدی زروع وغیر مزروع وثمر آن شبیه شجر دانه درونی که از آن میگیرند در طعم بنیر شبیه بشهد انج طبیعت آن گرم وخشک
افعال وخواص آن گفته اند دانه هائیکه در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی ودانه های شاخهای زیرین مسهل
بدون قی ودانه های شاخهای وسط آن هم مقی وهم مسهل مقدار شربت آن از پانزده ده دانه تا چهار آدغیر ما هوار دانه است
شجرة المریم بفتح میم وسکون رار وفتح یار مثناة تحتانیه ومیم ماهیت آن نبات بخور مریم است ومذکور شد وشاخهای آن در هم
وشبک در یکدیگر که چون در آب اندازد دراز وبالیده گردد وچون خشک شود بحال خود عود کند طبیعت آن در سوم گرم
ودر یبوست معتدل افعال وخواص آن مفتح ورافع بلغم ومسرخ کننده بشره وجالی جهت زکام بارد ونزول آب در چشم وآب منقوع
آن جهت عسرت ولادت واخراج جنین بیدل وطلای آن جهت بواسیر وبهق وبرص واندمال زخمها وبردن گوشت زائد ثور
مضر ریه مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا مثقال است شجرة ابراهیم پنجنگشت است وبعضی آنرا ام غیلان وجمعی شاخ بیخ دانسته بعضی
نوشته که در فلاحه شجره ابراهیم را عظیم وطویل وکثیر الشوک وپر برگ وگل آن زرد خوشبو وآنرا برم نامند ودر صحراها وزمین های
خالی خشک بهم رسیده وگاهی گل آنرا از تخانج وخوشبوئیهای نمایند فصل الشین مع الحاء المهمله شحرور بفتح شین وسکون
حاء وضم راء مهملتین وسکون واو وراء مهمله در آخر لغت عربیست وبترکی قراطارخ وباصفهانی غو غار وبمازندرانی توکا در نامند
در ماهیت آن اختلاف است اکثری گفته اند که طائری است سیاه بجثه قمری ومنقار وپاهای آن دراز وزرد مایل بسرخی
واقوال دیگر که دراج وکبک دری ونوعی از گنجشک بزرگ سیاه طویل العنق ومنقار پا است توهم است طبیعت آن در دوم گرم
وتر ودر اول گرم وخشک نیز گفته اند افعال وخواص آن سریع الهضم صالح الغذا وجهت گزار ومالیخولیا وفالج ونافع وخون
آن با روغن بادام با غایت مورث حسن صورت ورافع گرفتگی آواز وصاحب منهاج گفته که بهترین آن گوشت آن ست
وصلب وگرم وخشک ودیر هضم بسبب صلابتی که دارد ورد ی الغذا ودیر هضم ومولد خون گرم ومضر معده مصلح آن
روغن بسیار است شحم بفتح شین وسکون حاء مهمله ومیم بفارسی پیه نامند ماهیت آن عضوی است از اعضای

از اعضای مفرده که بر بعضی اعضا مانند گرده و معده و امعا متولد و منعقد میگردد و بواسطه محافظت آن و آن صلب تر از سمین و ماده آن و سمین هر دو قبض و دم بارد مائی و قاعل انعقاد آن هر دو برودت است و لهذا گرمی آن هر دو را بگذارد و لیکن برودت و کثافت در انعقاد بر شحم غالب تر از سمین است و دهنیت و ماهیت بر سمین بهترین آن تازه بر آورده از حوالی گرده است و اجود طریق استعمال آن آنست که از آب آنرا پاک نموده در ظرف مسی و یا آهنی با آفتاب گذارند و هر قدر که از ان گداخته گردد در ظرف سفالی برد ارند و اگر نمک سوده نمایند جهت محافظت بعضی امراض بد نیست و از برای بعضی امراض نبودن و نیز طریق تصفیه و حفظ آن در مقدمه مذکور شد طبیعت آن بدانکه شحم حیوان تر گرم تر از حیوان ماده و وحشی گرم تر از اهلی و همچنین شکاری از غیر شکاری و خصی بین بین قریب بماده آن و ابردار طب از لحم است و تازه آن گرم تر و کهنه آن گرم و خشک گفته اند هر چند کهنه تر باشد گرمی و خشکی و لطافت آن زیاده میگردد و بحسب هر حیوان طبیعت آن مختلف میباشد و شحم هر یک از حیوانات در رسم خود مذکور شده و نیز شود انشاء الله تعالی و از مطلق آن مراد چه نر است خشک تر و سبک هضم تر و مرتفع الانحدار بر و بطئ الفساد تر از الیه است که دنبه باشد و از طب شحوم شحم خنزیر است و فعل آن قریب بزیت پس شحم بط و شحم بز غلیظ تر از شحم خنزیر و بط و شحم مرغ خانگی و خروس بین آن هر دو اند و شحم گاو نر گرم تر از شحم گوسفند و شحم بز ماده گرم تر از بز نر و شحم شیر گرم تر از همه و قوت تحلیل و حدت آن زیاده و لهذا در ابتدای اورام استعمال آن جائز نیست و در انتهای اورام صلبه و مزمنه نافع انفعال و خواص آن بهترین شحوم شحم خوک است در نضج و تلیین اورام حاره و قرحه امعاء و تسکین اوجاع و غوص در اعماق بدن پس شحم بط نیز سریع الغوص است بالخاصیت پس پیه گرده بز ماده جهت قرحه امعاء و لذع امعای مستقیم و لهذا مسکن اوجاع و جالب نوم است و پیه خرس جهت داء الثعلب و پیه مرغابی جهت خشونت زبان و ورم رحم و امعاء و چون با برنج پخته شود جهت قرحه مثانه و اکتحال پیه ماهی نهری که از حرارت شمس گداخته باشند با عسل جهت تقویت باصره و بجهت آنرا انفع گفته اند و پیه افعی جهت نزول ماء و چشم مجرب و پیه کرکس و جوارح طیور وحشی جهت اوجاع مفاصل و پیه شیر جهت تقویت باه نافع و ضمادی یک درهم از موم و زفت و شحم گاو نر یا شحم بچه گاو یا شحم بز نر و یا شحم بز ماده و یا شحم خنزیر جهت نضج و تفتیح اورام دوایل و بهترین دوا است و شحم خنزیر جهت اطفال و زنان و کسانیکه گوشت بدن ایشان نرم باشد بهتر و شحم نور از برای مفلوجین و حصادین و جمیع اعضای یابسه صلبه جهت زیادتی تحلیل آن انفع و گفته اند که چون از عضوی موی آن را بکنند و پیه افعی را بجای آن بمالند دیگر در ان عضو موی نروید و اصلی ندارد و شحم اوز و شحم دجاج و نمک سود جهت تحلیل اورام رحم نافع و شحم فیل و ایل را چون لطوخ نمایند جهت طرد هوام نافع و شحم تیس هندی بهندی پیر و بجا زندرانی زیل نامند از انفع ادویه است برای فالج و خوردن شحم مغثی و مرخی معده مصلح آن و مخرورین سکنجبین و آب لیمون و امثال آن و مبرودین زنجبیل و نمک مانند آن بدل آن در جمیع افعال روغن زیتون و از ان بهترین است **فصل الشین مع الراء المهملة** **شراب امروق** بضم میم و فتح راء و سکون واو و قاف ماهیت آن خمری است که نان میده و کعکها در ان خیسانیده بعد از شش ساعت صاف نمایند و بخورند کثیر الغذا موافق ناقهین است **شربین** بضم شین و سکون راء مهمله و کسر باء موحده و سکون یای مثناة تحتانیه و نون لغت فارسی است بیونانی قادریس و بفرنگی سندر و بلغت اسلام آباد چاتگام که مضاف بنگاله است گرجن نامند ماهیت آن از صنافت سرو است برگ آن از ان عریض تر و ثمر آن مشبه بثمار سرو و از ان کوچک تر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانها است و بعضی آنرا از اقسام صنوبر دانسته اند و بلند تر و مشبه از ان کوچک تر و در اصفهان معروف بدرخت نوش است و قسمی دیگر از ان کوچک تر و ثمر آن بقدر گردکان و آن را عرعر بری نامند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال می ماند

ودر کتاب فرنگی مصور دیده شد نوعی را که ثمر آن شبیه ثمر کاج وبزرگتر ازان بود وشاخهای آن متراکم پر برگ یا برگهای باریک اندک بلند طبیعت اقسام آن دراول سوم گرم وخشک افعال و خواص آن مطبوخ شان آن جهت تفریح ظاهری وباطنی وبرستقی واعضا وضعف معده وجگر ورباح غلیظ وباطلا جهت گزیدن ارنب بری ولعوق آن جهت داء الفیل و بسنور نطوح آن جهت منع ریختن موی ورفع تحلل وتحلیل اورام وامراض مقعده ودرحم مضمضه بطبیخ برگ ثمر آن بامرکه جهت درد دندان وضماد آن جهت خناق ودرم نوزتین وبانمک جهت نهش مار رشاخداره وز در آن جهت رفع نزف الدم واعیاد والتیام قروح وخوشبوئی رائحه بدن اخفان بطبیخ آن جهت گشتن سیانردیدان مؤثر وثمر آن قابض ومدر بول ومخرج سمیه وجهت سعال رطوبی ومحلل کبد وگزیدن ارنب بری نافع ونطوح ثمر آن باشحم ایل ویا مغز سر آن برتمام بدن جهت عدم مضرت هوام موذی نافع ومورث صداع ومهزل مصلح آن فواکه ترش کشنیز است واحوال قطران آن درحرف القاف مع الطاء در قطران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی واهل بنگاله وفرنگ قطران آنرا که روغن کبن نامند بر چوبهای عمارت وکشتیها برای محافظت از کرم خوردن می مالند ودراصل رنگها نیز نموده بر کشتیها می مالند شراب اسم اصطلاحی خمر است ونیز شراب را بر شربت معمول مطبوخ آب میوه ها وبا ادویه رطبه ویابسه در آب پخته صاف کرده باشیره نبات وقند وبا وعسل ویا مانند آنها بقوام آورده اطلاق می نمایند شرلیفه بفتح شین وکسر راء وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح ها دفابر آنرا سپتاپهل نیز نامند ماهیت آن اسم هندی ثمری است شبیه ثمر صنوبر که بفارسی کاج نامند وپوست آن صلب خشن ومقطع بهم پیوسته وبعد از رسیدن نرم واز هم بعضی جدا می گردند وقطعهای آن در جوف آن دانهاست ودر هر دانه رطوبتی وپیوسته بباطن پوستها نیز رطوبتی غلیظ ونیز دانه دارد وزیر آن پرده اندک نازک سرخ ودر جوف آن تخمی سیاه رنگ اندک طولانی بقدر لوبیا وحب الخروع ومغز آن سفید ودرخت آن پریشان باشاخهای بسیار وتا بسه قامت بلند میشود وبرگ آن از برگ شابج عریضتر واندک کوتاه تر ونازک تر وبهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ دانه پر رطوبت آن است طبیعت آن در دوم گرم وتر بار طوبت لزجه افعال وخواص آن مسخن ومخرب معده ومحرک مواد ساکنه وملین طبع خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفوخ ومبطی الهضم وکثار آن مولد خون بلغمی سوداوی ومحدث حمیات ودامیل وجرب وقوباء وامثال این ها وتخم آنرا چون بسایند وبر سر مالند شپش آنرا بکشد ودفع نماید ولیکن باید که احتیاط نمایند که بچشم نرسد که سوزش وورم کند وفرزجه آن مسقط جنین است ومجرب

فصل الشین مع الشین المعجمتین شش تیش بکسر شین وسکون شین دوم وکسر راء مهمله وسکون یاء مثناة تحتانیه وثاء مثلثه ماهیت آن اسم بیخ نباتی است که در دیر البلاد مغرب یافت میشود وستبرتر از انگشت وبی مزه مائل بزردی طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن جهت استسقای زقی مجرب دانسته اند وگویند بدون کرب ومشقت اخراج زرد آب می کند

فصل الشین المعجمة مع الطاء المهملة المشاملة شطیبه بضم شین وفتح طاء وسکون یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده وها لغت مغربی است ماهیت آن نباتی است کثیر الوجود در کوه پایه برف دار برگ وتخم وشکل گیاه آن مانند زیره وبا اندک تندی طعم وشیرینی وبیخ آن چند عدد مجتمع وغیر مستحکم وبعضی از آن راست وبعضی کج طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن باقی صفت جهت تبهای حاره نافع ومدر بول ومفتت حصاة ومحلل ریاح معده ودر رفع اکله مستحکم وضماد آن جهت علت معسر ودفع بلشوبکه گویند مجرب است

فصل الشین مع العین المهملة شعر بفتح شین وسکون عین ودراء مهملتین بفارسی موی وبترکی قیل وبهندی بال نامند جمع آن اشعار وشعور وشعار آمده ماهیت آن متولد از ابخره دخانیه اخلاط محترقه ویابسه است وفرق میان آن وصوف ووبر آنست که شعر پیچیده نمی باشد بخلاف دو بر وصوف نرم ونازک وباین آن هر دو است وصوف

وصوف را بفارسی چشم دوبرا گرگ نامند و هرسه نام اند همه حیوانات یعنی بعضی را شعر و بری باشد مانند بز و بعضی را پشم فقط می باشد مانند میش و بره و بعضی را موی فقط مانند اکثر حیوانات و انسان را تنها باشد مگر شعر فقط و از مطلق آن مراد شعر انسان ست طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن سوخته آن سحق آن بغایت مجفف و بی لذع و جهت اکله و خشک کردن زخمها و قلاع و قروح در دراً و طلاء ر با عسل و با کندر و زفت جهت جراحات سر و در آب بعد از مالیدن زفت بر آنها و طلای آن با مرداسنگ جهت تسکین جرب و حکه شدید و قوی چشم و با روغن زیتون و با آب جهت سوختگی آتش و با سرکه سائیدن آن جهت تحلیل و قلع ثالیل و زنبور و سگ دیوانه گزیده و با شراب و روغن زیتون و با آب جهت ورم سر و جراحت آن و بدستور غیر محرق آن با عسل جهت قلاع و دهان اطفال و با روغن گوسفند جهت عشره و ورم حادث از آن و دوز در آن جهت بروز مقعده و در وکننده آنست بر موضع خود و قطور آن با روغن گل جهت تسکین درد گوش و با سفیده آب و توتیای مغسول و با گل رمنی جهت حرقة البول مجرب و بخور آن جهت صرع سددی و گریزانیدن هوام و حمول آن جهت سیلان زخم و تخفیف رطوبات آن و صرع دیا ماء الشعر که از تقطیر آن حاصل می گردد جهت داء الثعلب و رویانیدن موی مجرب و بدستور دهن آن و نیز مقوی باه است و تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت نقرس و عقرب گزیده نافع و دستور احراق آن و دستورات مقدمه و دهن آن در مرکبات در دهان مذکور شد شعر الجباد بکسر جیم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و دال مهمله ماهیت آن نباتی ست شبیه بموی یال اسپ و باریک سیاه چندین عدد بهم پیوسته شبیه بدسته از یک جا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بیخ قوی چون بسوزانند بوی موی سوخته از آن آید و غیر پرسیاوشان ست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بخور آن جهت تپ راج مجرب و تعلیق آن و مانع ماندگی مسافران و روندگان پیاده است شعر الغول بضم غین معجمه و سکون واو و لام و آن را الحامة الغول نیز گویند ماهیت آن گیاهی ست بی ساق و ثمر منحصر در اوراق خشن شبیه بریخس مائل بسیاهی و بیخ آن سیاه و پر ریشه و در وادی المرز موجود و در شکاجن گرفت نامند و غیر پرسیاوشان ست چنانچه بعضی گمان کرده اند یا یلغی گفتی که آن را بفارسی مادهیری بری ماهرب و سیون نامند و آن نباتی ست که اقلیم ثالث بهم میرسد و در غیر آن از اقالیم دیگر بهم نیرسد و آن تارهای باریک شبیه موی است که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض می گردد و چون بر آتش اندازد بوی موی آید و بعض محض سنون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب اقصی بسیار میروید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیه مسنون است طبیعت آن گرم و خشک باعتدال افعال و خواص آن مجرب پرسیاوشان ست در تنقیه سینه قوی تر از آن و یا بعضی گفته از خاصیت آن آنست که بخور آن زایل کننده تپ ربع ست بزودی و تعلیق آن بر بازو مانع کثرت تعب و ماندگی مسافر است در راه رفتن شعیر بفتح شین و کسر عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و را مهمله بفارسی جو و بهندی سیح بفتح سین مهمله و جیم عجمی نامند ماهیت آن از حبوب معروفه است بهترین آن سفید رسیده بالیده تازه آن نشت و کهنه که یکسال بر آن گذشته باشد بسیار زبون طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک افعال و خواص آن قلیل الغذا تر از گندم و باقوت جالیه و قابضه و مجففه و رادعه و مسکن غلیان صفرا و خون و حدت حمیات حاره حاده و سل و دق مصلح آن لبن و تمو عات و مورث لاغری بدن و مضر مثانه مصلح آن روغن بادام و انیسون است جواب جو مقشر مطبوخ بحدیکه جو ها شگفته و مهرا شوند صاف کرده و سرد نموده و با نیم گرم بیاشامند که ماء الشعیر نامند سرد و تر و مسکن حدت دم و صفرا و اخلاط محترقه و حمیات حاره حاده و امراض حاده و مسکن حرارت باطنی و لهیب حرارت جگر و عطش مفرد و دق و سل و قرحه ریاح و ذات الجنب و سعال یابس و صداع حار و اثال ابنیا

وسده وصیرع الانهدار و مولد خون صالح درحی معده رطب مضر احشای بارده و نفاخ و مصلح آن گلقند و اعتدال البطن استعمال آن جائز نیست و مطبوخ آن با صعتر و زن آن خشخاش کوبیده باشد حریره جهت سعال حار و باضافه ترطم جهت اخراج البلغم اللزج و منع مری و مفتح سدد و با غناء بسپستان و انجیر و سپیاوشان جهت درد سینه و مرفه مجرب شربه جو که کشک الشعیر نامند سرد مایل بخشکی و غلیظ تر از ماء الشعیر و جهت اسهال صفراوی و امزجه حاره و غرغره بدان جهت ورم گلو و درد آن و ضماد آرد آن رادع و محلل اورام صلبه و کشاینده دامیل حاره به تنهائی و یا با تخم خبازی به وزن آن جهت سل و ذات الجنب اورام زیر بغل و سینه و پستان و بناگوش و سائر اعضاء و بثور با فیلی ریوند چینی جهت ورمیکه حرارت آنها در کمال حدت نباشد و بسرکه جهت اورام صفراویه و شری و اگر آرد آن نباشد جو مفرد یا با آب و یا عصارات برگهای مناسبه سائیده استعمال نمایند و باب سفرجل جهت نقرس حار و با آب گشنیز تازه جهت تحلیل خنازیر و اورام حاره و صلبه و ورم گلو و بار از بابونج و تخم کتان و زفت و بول اطفال جهت تحلیل صلبه و کشودن دمل و با اکلیل الملک و پوست خشخاش جهت ذات الجنب و نقرس و مطبوخ آن با سرکه جهت جرب و حکه و با تنگ و افیون و آب برگ کاهو و مانند آن جهت صداع و ورم چشم و نزلات و باد سرخ و استحکام نمودن عضو مکسور و مرضوض و طلای مطبوخ آن با انجیر یا ماء العسل جهت تحلیل اورام بلغمی و حار بغایت موثر و ضماد سوخته آن با سرکه جهت کلف و خراز نافع و سویق آن یعنی آرد بو داده اند که سویق مذکور شد تبرید و تغذیه آن زیاده از سویق گندم است و آشامیدن آن با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است مسکن عطش و لهیب باطن و نان آن ثقیل بطی الهضم و نفاخ و چون خمیر آن را بگذارند تا ترش شود و در دوغ حل کنند و یک شب بگذارند پس بنوشند جهت تسکین غلیان خون صفراوی و لهیب باطنی و تشنگی مفرد و نفع صفراوی و تپهای حاره و اسهال صفراوی و حکه معتدل مضر مبردین و نفاخ و مصلح آن شکر و یا نبات خوردن مصلح سویق آن معتول نمودن و با شیرینی خوردن است و دستور طبیخ ماء الشعیر در قرابادین در حرف المیم مع الالف مذکور شد

فصل الشین مع الفاء

شفنین البری بفتح شین و سکون فا و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون معرب ساست بترکی الافاخته و بهندی لکه نامند ماهیت آن مرغی است از فاخته بزرگتر و طوق دگردن آن سیاه و تا تمام دگردن و پای آن بلند و گویند تجیبت فاخته است و بفارسی بوتیمار نامند و گویند کبوتر بری است و منقار و پای آن سرخ است و آنچه در هند و بنگاله دیده شد طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند و بار یک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و بعضی را پر های سر آن بلندتر و اکثرے را کوتاه تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند خشکی بر آن غالب است افعال و خواص آن بغایت مسمن بدن و مبوع آن تجیل بخون صالح می گردد و مقوی قوت ماسکه و حواس و موافق ناقهین و مفلوجین و زیاده کننده قوت حافظه و محرک باه و اکثار آن مضر محرورین و مورث جوابی مصلح آن سرکه و کشنیز و مقوی فعل آن شیر تازه دوشیده است و گویند بهتر آنست که بعد از ذبح یک روز بگذارند و بعد از آن بخته بخورند و همچنین سائر طیور و بهترین آن کوچک فربه آنست و زیاده از یکساله آن همچنین لاغر آن بسیار مضر است شفنین البحری بهندسا کوج و بفرنگی پستنان که مزین نامند ماهیت آن حیوانی دریائی شبیه بخفاش و بزرگ بال و شکل در دنباله آن چیزی مانند خار است افعال و خواص آن چون کسی را بگزد الم عظیم حادث گردد و چون نیش آن را در زیر جامه خواب گذارند مورث بی خوابے مفرط و دفن کردن آن در خانه موجب تفرقه اهل آن خانه باشد و سحق سوخته آن بر دو کس باعث تفرقه بعض ایشان و بدین سبب آن را دوست الشر نامند و گویند چون در بول کسی نیش آن را فرو برند باعث سوزش و درد عظیم صاحب بول شود و تا آنکه به نیش در نفع آن نه شود

فصل الشین مع القاف **شقاقل** بفتح شین وقاف درمیان هردو الف مفتوح و دوم مضموم و در آخر لام و آنرا شقاقل وشنتاقل وحشقاقل وشقیقل نیز و بهندی بشتانی و سوامی و دودهائی و کاکولی و ستاور نیز نامند ماهیت آن بیخی است پرگره و بالزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتی و دراز و سفید رنگ ساق و گیاه آن پرگره بر هر گره برگی و ثمر آن بقدر نخودی سیاه پر از رطوبت سیاهی و گل آن بزرگتر از بنفشه و منبت آن زیر اشجار سترا که و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مبهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی ظهر و سخن معده و کبد و گرده و مفرح اشتها و مصدع و مصلح آن عسل و مربای آن با عسل بغایت مقوی ارواح و قوی باه و زیاده کننده منی مقدار شربت آن تا پنجدرم بدل آن در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است **شقائق** بفتح شین و قاف و الف و کسر یا و مثناة تحتانیه و قاف و آنرا شقائق النعمان و بلاطینی بیاسی درازاتیلی بیعنی گل که سنگ از درد متغیر می شود و بلغت کستیلان امالیس و بفارسی لاله نامند و وجه تسمیه و نسبت آن بنعمان گفته اند برای مشابهت رنگ آن بشفق برق است و نیز گفته اند شبیه است بخون که سرخ است و خون را نعمان نامند نیز گفته اند چون نعمان بن منذر آن را بسیار دوست میداشت و اول کسی بود که در خورنق اطراف قصر خود کاشته بود و نیز گفته اند که چون او آن را بسیار در حمامات استعمال می نمود لهذا معروف بدان نموده اند ماهیت آن نباتی است شبیه بخشخاش در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه الا آنکه از آن دو اندک چیزی کوچک تر و تخم آن ریزه تر و بری و بستانی می باشد و برگ بستانی آن را از بری ریزه تر و گل آن از اکثر بیخ برگ و صد برگ که هزاره نامند نیز می شود و الوان و اشکال نیز طبیعت آن در گرم و خشک افعال و خواص آن افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش اخذ می نمایند بسیار قوی التخدیر دانسته اند پوست آن از دانه پوست خشخاش حادث و ملطف و مفتح و جالی آثار و مجفف و آشامیدن گل خشک مسحوق آن بقدر دو درم با سکنجبین جهت تسکین صداع و اغشا اگر دو درهم سائیده باشند بسیار سریع الاثر و مفرح آن قاطع رعاف و رعشه ... آن جالب نزف الدم هر عضو و در مطبوخات صاحب جدری در اوائل جهت تلطیف ماده و تصفیه آن و نفع مسام ... بظاهر جلد نافع و آشامیدن بیخ برگ و ساق آنکه با کاه جو پخته باشند ... شیر و بول و حیض و طلای عصاره آن منقی چرک زخمها و رافع نقش جلد و محلل ورم چشم و سعوط آن منقی رطوبات دماغی و قطور آن جالی بیاض عین و بدستور قطور برگ گل آن و اکتحال بدان و ضماد گل آن با پوست گردکان سبز سیاه کننده موی رافع قوبا و آشامیدن یک درم تخم آن هر روز با آب سرد و مداومت بدان جهت رفع برص مجرب گفته اند و یک درم از قبه آن با شراب مورث جنون است **شقراق** بفتح شین و بکسر نیز آمده و قاف و فتح را مهمله مشدده و الف و قاف و شراق و شرقرق و شرنیق نیز و بفارسی کاسکینه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کراکر و عرب آنرا اخیل گویند و بهندی ... و بهند لکوره نامند ماهیت آن و مانی گفته طائری است بقدر کبوتر کوچک سبز رنگ خوش منظر و در جناح آن سیاهی و مختلط بسرخی و سبزی و سیاهی تیر می باشد و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها بسیار حریص و به خوردن بچه مرغان دیگر است و در از آبادانی و مردم می باشد و بر کوه ها آشیانه می سازد و لیکن بچه در آبادی بر می آورد و عفیف از مقاصد و اکثر الاستغاثه می باشد و فریاد بسیار میکند که گویا آن را زده اند و بغدادی و انطاکی گفته اند

طائرے معروف ست ملون بسبزی و سرخی و سیاهی و در اشجار و شگاف دیوارها بے خانه می سازد و در تابستان دیده می شود و بد بو است و کثیر التصویت و گویند طائرے است بقدر گنجشک که پپه گویند و گنجشکان کند را صید کند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن محلل قوی ریاح غلیظه و مواد بلغمیه و دیر هضم مضر محرورین و مصدع مصلح آن سکنجبین و طلاے سیرگین آن جهت جلاے کلف نافع است فصل الشین مع الکاف شکاعی بضم شین و بفتح نیز آمده و فتح کاف والف و عین مهمله والف مقصوره لغت عربی ست و بیونانی اقرانیقی و نیز اقتاریقی بمعنی شوکة البیضا نامند و گویند آنرا شوکة البیضا و شوکة عربیه و کثیر الرکب نیز و بلاطینی اطرکیطاس و بفارسی بادآورد گویند و اصح آنست که غیر بادآورد است بلکه از اصناف الصعت و نیز بفارسی آن را چرچره گویند و در بعضے بلاد معروف بلنگر خراست و گویند بهندی اونٹ کٹاره نامند ماهیت آن دو نوع مے باشد یکی گل آن سفید و شاخهاے آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگرے گل آن بنفش و شاخهاے آن اندک قوی تر و پرشعبه و مائل بسبزی و زردی و زرد می و این مخصوص بشکاعی است و تحقیق آنست که ساق آن خلنث و طولانی و سطری آن بقدر انگشتے و باریک تر از آن و برگ آن کوچک مثلث شکل اندک ضخیم طولانی با زغب و که بر سر آن خارے و گل آن بنفش مائل بزردی و تخم آن ریزه مثلث شکل خاکسترے رنگ و طعم آن شیرین و بهترین آن سبز و بعضے گفته اند زرد آن که کهنه نباشد و مستعمل از آن بیخ و ثمر آن ست و بیخ آن قوی تر طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گویند در اول گرم و در سوم خشک و بعضے سرد نیز گفته اند افعال و خواص آن تخفیف و قبض این زیاده از بادآورد و باقوت تریاقیت و بیخ و ثمر آن ملطف با خسم و منفتح و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهاة و معده و طبیخ آن جهت امراض مقعده و کبد و حمیات مرکبه و کهنه و خصوصاً در صبیان بغایت نافع و بجهت فالج و رعشه و اوجاع ظهر و اسهال بطن و جهت جذام و برص و بهق و قطع سیلان رطوبت از رحم و سائر بدن مفید براے آنکه دافع مواد سودا و بلغمیه و جالب آنهاست از عمق بدن و با نسنتین مسمن بدن و بیخ آن حابس نزف الدم و محلل اورام مقعده و مدمل قروح مضر ریه و مصلح آن صمغ عربی است مقدار شربت آن دو درم و صاحب تقویم پنج درم گفته بدل آن بادآورد و در سائر افعال قریب بادآورد و در حرف البا مع الالف مذکور شد صاحب اختیارات بدیعی گفته که بشیرازی آنرا خار مهک گویند و وے نباتے کوهی است و در زمین سیستان بهم میرسد شکر تیغال بفتح شین و کاف و راء مهمله و کسر تاء مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح غین معجمه والف و لام بفارسی تیغال نامند ماهیت آن خانه و غلاف حیوانیست شبیه بمگس که در خار انزروت مانند کرم ابریشم از لعاب خود مے تند و در آن مے میرد و بعضے را سوراخ کرده بدر رفته می رود و آن خانه و غلاف در تازگی شیرین مے باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن کمتر می گردد و آن کرم را بشیرازی خر دنگ و تیغال و خانه آنرا شکر تیغال نامند و غیر شکر العشر است و صاحب اختیارات اشتباه نموده آنرا شکر العشر نوشته طبیعت آن در حرارت معتدل و رطوبت بر آن غالب و بالخاصیت جهت افعال و خواص آن ملین صدر و خشونت آن و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و جهت سرفه و تصفیه صوت و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مغثی مصلح آن شکر و ترنجبین مقدار شربت تا پنج درم بدل آن بناسی است شنگ بضم شین و بفتح نیز آمده و کاف حشو و بعربی سم الفار و بترابی الما لکت و اهل عراق و مغرب سم الفار و بشیرازی مرگ موش کافی و بهندی سنبل کهار نامند و اکسیریان زرنیخ سفید خوانند ماهیت آن جسمے است معدنی سفید ثقیل الوزن براق و آنچه زرد رنگ باشد

زون بود و از خراسان آورند و گویند و و نقره است که از معدن آن بهم میرسد و قوت آن تا هفتاد سال باقی می ماند و بعد از آن فاسد میگردد و رنگ آن اغبر و وزن آن سنگین میشود طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص از سموم قتاله است و محلل و منفض و التیام دهنده زخمهاے بارد شدید که صبر نتوان نمود و اکتحال آن در یک روز رطوبات طبقیات چشم را زائل کند و طلاے آن با روغن ها جهت حکه و جرب و با گلاب جهت اورام بارده و استسقا نافع و نیم درم و یک روز کشند لسبند بس اندرون و ثقل زبان و اعضا و هذر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه با سهال الدم منجر گردد و تریاق آن تراشه پوستهاے حیوانات است که سوزانیده بقدر ربع دانگ و خیدان بیاشامند و معالجه آن معالجه زیبق خورده است و چون در خمیر گیرند و با در طعامے دیگر و بخور دو موش دهند بمیرد و هر موشے دیگر که بوے آن بشنود نیز بمیرد و خانه از موشان پاک شود و اهل هند مے گویند که پنج نوع می باشد یکے بهتکسا و آن شبیه بشب یمانی ست سفید و شفاف و در آتش دود نکند و دوم هلدیا یعنی برنگ زرد چوبه زرد رنگ و سوم گودیا و این میگون ست و چهارم دانه ما و آن سرخ است برنگ دانه انار و پنجم سنکهیا و این بسیار سفید میباشد و این هر دو نوع اخیر بسیار کم یاب است و در اعمال صناعت کیمیا بکار مے آید و دافع بلغم و سودا است و جهت تپ لرزه و ضیق النفس انسان و اسپ و درد دندان نافع دانسته اند شکر قند بفتح شین و کاف و سکون راء مهمله و قاف و سکون نون و دال مهمله بفارسی مشهور بزمین قند و زمین را بهندے اول نامند ماهیت آن بیخ نباتے است بطریق نجم سیاره بزمین مفروش و برگ آن شبیه بخور باتل و از آن کوچکتر و گل آن نیز شبیه بگل آن و کم رنگ فرد کوچک تر و بیخ آن در زیر زمین که از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر ترب و پوست آن سرخ و مغز آن سفید و کم آب و در هر ده پانزده عدد و زیاده و کمتر نیز نکون مے باید بسبب قوت و ضعف زمین و بعد بکمال رسیدن بر آورده زیر خاکستر گرم مانند چغندر پخته و یا در آب جوش داده پوست آن را جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ می باشد و بعضے آن را بعد از پختن نرم کرده قدرے آرد گندم ممزوج کرده مانند خمیر سرشته حبوب بزرگ بقدر گردگان ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم در شیره شکر و یا نبات که غلیظ باشد مے اندازند و بعضے براے خوشبوئی قدرے مشک بگلاب حل کرده داخل آن شیره می کنند پس بر آورده مے خورند بسیار لذیذ می باشد و این را بهندی گل گله می نامند طبیعت آن گرم تر با رطوبت فضلیه غلیظه که بعد از طبخ وجود آن کم میگردد افعال و خواص این مسدد و قابض و نفاخ و فی الجمله مغزے سینه و قصبه ریه است فصل الشین مع اللام شل بضم شین و تشدید لام ماهیت آن ثمر درخت هندے ست از ادویه مجهوله است و بعضے گویند که آن را سفرجل هندے نامند که بیل باشد و بعضے گفته اند بزرگتر از فندق است و در طعم آن تندی و اندک تلخی و قبض است و نرم و املس بے قشر و بعضے گفته اند مدور بقدر زرد آلو می باشد و بعضے گفته اند نباتات زنجبیل است طبیعت آن در سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن محلل قوی و ملطف اخلاط غلیظه و مسهل و دافع ریاح و جهت صلابت عصب و فالج و عرق النسا و قولنج و نقرس مضر ریه مصلح آن عسل مقدار شربت آن نیم درم است شلجم بفتح شین و سین مهمله نیز آمده و سکون لام و فتح جیم و میم معرب شلغم بغین معجمه فارسی و به یونانے غنقیلے و غنغلے و بغارسے برشاد و شیلم نیز و بفرنگے بیم بفسم بامجمے و نامند ماهیت آن معروف است و بر سے و بستانے مے باشد و بری دو قسم است یکے شاخهاے نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت و بیخ آن باریک مانند بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاه و مغز آن سفید منابت آن مزارع و دیگرے را منابت مراحل نمناک و نزدیک ابها و بیونانی

توتبناس و فونیناس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیه برگ بستانی و از ان باریک و املس و کثیر التشریف و تخم آن مانند بستانی و مائل بسیاهی و تخم این مستعمل در تریاق فاروق است و بستانی آنرا برگ شبیه به برگ ترب کثیر التشریف و از ان املس و بیخ آن مدور و مغر لحم و بعضے اندک طولانی و سر آن اندک ریشه دار و ماکول و در اکثر بلاد بهم میرسد و بقدر نارنج و بزرگی و تا بمنه انه در بعضے بلاد و اراضی قویه می شود و نازک بے ریشه و در بعضے اراضی ضعیفه کوچک ریشه دار و بهترین و مستعمل آن بستانی نازک بے ریشه آنست و تخم آن سرخ و تیره و از بری بزرگتر و این مزروع می باشد در خریف و در اواخر شتا و اوائل ربیع نیز قلیلے در بعضے بلاد بهم میرسد طبیعت بری آن در اوسط در دوم گرم و در اول تر و بستانی آن در اول دوم گرم و در اواخر اول تر افعال و خواص آن تناول مطبوخ بیخ آن کثیر الغذا و رافع سعال و ملین سینه و بطن و مقوے باصره و مشهی طعام و مهیج باه و زیاده کننده منی و مفتت حصاة و مدر بول و برگهاے نازک آن را قوت ادرار زیاده و مبطے الهضم و نفاخ و مصلح آن فلفل و زیره و شیر نیا و در احادیث وارد است که امر فرمودند بخوردن شلغم و فرمودند علیکم بالفت فانه لیس احد الا وله عرق من جذام اللفت یذیبه و در حدیث دیگر است که ما من احد الا وفیه عرق من الجذام ناذیبوه بالشلجم چون ریشهاے باریک آنرا سائیده با عسل بپاشامند جهت سپرز و عسر البول مجرب و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و نطول مطبوخ جمیع اجزاے آن جهت شقاق عارض از برد و نقرس و حکه مراریه و بدستور طلاء و ضماد برگ و بیخ با تخم کوبیده آن و ترشی بیخ آن یعنی مخلل آن لذیذ و ملطف رطوبات و مقوی احشا و مشهی و بے نفخ خصوص با خردل آن و با چاشنی دار آن که قوت جلاد تقطیع آن زیاده است و مطبوخ آن در خوف خمیر در زیر آتش که طبخ کامل یافته باشد قلیل النفخ و حشا آورنده و محرک باه زیاده از مخلل آن بجهت آنکه رطوبت فضلیه و ریاح آن در جوف خمیر بالکل بتحلیل نمیرود و جمیع اجزاے آن باقیست و تخم آن در اول سوم گرم و در اول تر و مهیج تر از بیخ آن خصوصا که اندک بریان نموده باشند و مشهی و باتریاقیت و در جمیع افعال قوی تر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درهم و در دهن تخم آن محلل ریاح و دافع اعیا و مقوی آلات تناسل شربا و تدهینا و مرهم آن کثیر النفع و در قرابادین در مراهم مذکور شد و تخم قسم اول برے آن جاے بشره است طلاء شلیل بفتح شین و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بحراسانی شفرنگ و شیر هو نیز نامند ماهیت آن از جنس شفتالو است گویند درخت شفتالو و درخت آلو را که باهم پیوند نمایند شلیل میشود و آن بقدر زرد آلو بزرگ و از شفتالو لذیذ تر و لطیف تر دخانکه آن کمتر در طبیعت و سائر افعال اقرب بدان هر دو است

فصل الشین مع المیم

شمع بفتح و سکون میم و عین مهمله بفارسی موم نامند و بیونانی قیر دس ماهیت آن معروف است که جرم خانه زنبور عسل است که عسل را در ان جمع می کند و آن سه نوع میباشد یکے آنست که زنبور عسل عسل را در ان جمع میکند و این مائل بسرخی و زردی و نرم و چرب و خوشبوی باشد و بوے عسل از تازه آن می آید و دوم آنست که پردهاے خانه خود را از ان می سازد و در ان عسل نمی باشد و این متوسط است در خوبی و بدی و سوم معروف بسلیط است و آن چیزے سیاه رنگ است که بر کوائر یعنی دانه خود می مالد و این زبون است طبیعت آن در اول دوم گرم و در رطوبت معتدل و قوت آن تا سی سال باقی می ماند افعال و خواص آن محلل و منضج و ملین اعصاب و موافق جراحت ها و مصلح ادویه مراهم و حافظه آنها و خوردن وزن دو خود و یه از ان که بمقدار دانه گندم ریزه کرده فرو برند با حلسے موافقه و یا در روغن ها خصوص روغن کنجد حل نموده بنوشند

جهت قروح باطنی و سحج و اسهال مزمن و جذب سموم مجرب و جهت درد سینه و سرفه و سل و رفع انجماد شیر در گلو و ماه و تصفیه صوت بیعدیل و بخور آن معرق صاحبان حمیات و رافع عفونات هوای وبائی و رائحه آن جهت رفع بدبوئی بینی و اذیت بوی مردار و مقابر و با حقنه گداخته بآن با روغن گلسرخ با زیت عذب بالخاصه جهت سحج امعا بغایت نافع و طلای آن با او با آن مناسبه فعه صا روغن بنفشه جهت رفع خشونت سینه و سایر خشونات بدن و نضج اورام و جهت حکه و جرب و توسیع دهن زخمها و بر چرک دردن آنها و رفع اذیت زخم حربه زهردار و جذب آن بالخاصیه و طلای موم روغن مموم با روغن سوسن با روغن زنبق و یا یاسمین و سهر صاف کننده و نیکو کننده رنگ رخساره و زائل کننده کلف و محلل صلابات اعصاب و گویند چون از موم زرد با سرخ با روغن سوسن و یا گل سرخ مرتب نمایند و سه هفته در آفتاب گذارند پس بر اورام پس گوش دار بعد طلا نمایند بتحلیل برد و منع انصباب مواد بدان نماید و چون به نهالهای ورق ساخته بر پستان گذارند مانع انجماد و لبسته شدن شیر است در آن در تعقد عصب و اورام محلل آنها و تکمید ریزه ریزه کرده آن با زر دچوب خشک کوبیده در صره لبسته و بروغن کنجد گرم کرده محلل اورام و ریاح و مسکن اوجاع و چون مخلوط لعود هندی نموده بر آتش گذارند به بوی آن اندک اندک سوخته گردد و خوردن موم دافع اشتها و مسدد و مصلح آن مقدار شربت تا نخودرم بدل آن آرد باقلاست و گویند چون اشیان مگس را بسوزانند و نظر قی بمالند و در آب دریا و سائر ابدا گذارند آب شیرین را بخود جذب می کند و دستور سفید کردن آنست که بگیرند موم را و گداخته در آب سرد اندازند و چرک آن که در زیر آن جمع گردد جدا نمایند و هم چنین مکرر نمایند پس در دیگ سرگشاده سفال کرده آب و باران شور در آن ریخته و اندک نطرون و اگر آب دریای شور نباشد آب نمک بر آن بریزند و بر آتش گذارند تا گداخته گردد و از آتش فرود آورند در دیگ سفالی دیگر که در آن تواند داخل شد آنرا تر کرده در آن فرو برند تا موم باو بچسپد و بر آورند و بعد سرد شدن موم را جدا کنند و همچنین باز دیگ را در آن فرو برند و مکرر هم چنین عمل کنند که هر مرتبه بگذارند با آب شور و نطرون و از ته دیگ سفالی دیگر کرده بردارند پس آن قرصها را در دو در پرسیاوشی کشیده روزها در آفتاب بیاویزند و بر آن آب سرد دفعه بدفعه بپاشند و شبها بماهتاب تا آنکه خوب سفید گردد پس گداخته از آن شمع ریزند یا در مراهم و غیر آن که مطلوب باشد بکار برند و یا آنکه در ظرفی کرده آب بسیار گرم جوشان بر آن ریزند و بدستور طبخ دهند و عمل نمایند تا سفید گردد و یا آنکه بعد تصفیه چرک آنرا گداخته در آب سرد اندک اندک بریزند و یا آنکه بدسته چار دبلی برهم زنند که بزودی دانه گردد پس روزها بر پارچه کرباس نم کرده بر زنند و بر آفتاب گذارند و آب بر آن بپاشند و شبها زیر آسمان و ماهتاب گذارند تا سفید

فصل الشین مع النون

شُشْنَه بفتح شین و سکون نون و دال مهمله و لیقوریدوس د اسلیوس نامیده و بهندی ست بفتح سین مهمله و تاء مثناة فوقانیه مشدده گویند ماهیت آن از طیوب معمول است خصوص اهل مصر و بهتر از انجاهای دیگر می سازند و گویند دخان ضرداست و دستور صنعت آن آنست که حب البان را نیم کوفته هر قدر که خواهند در دیگ سفالی کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن نصب نمایند و اطراف آنرا بگل حکمت بگیرند و در زیر آن آتش بسیار ملائم کنند تا در ظرف بالا صعود نماید و بچسپد و اگر بجهت زیادتی خطریت ظرف بالای بعد دهند ل بیالاید خوب است و اگر بجای دیگ بالای کاغذی را بشکل کله قند پیچیده بر سر آن نصب کنند بنحوی که اصلا بخار بدر نرود نیز است و بهترین آن سفید خوشبوی آنست که کودکی دار آن نباید طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی دل و مدر فضلات و مفتت حصاة و دافع اخلاط لزجه سینه و با زعفران و با مفرح

وجهت سرفه وضعف عصب وخفقان و با انیسون جهت قولنج مجرب دانسته اند وطلاے آن جهت التیام قروح ودفع آثار وحول
آن جهت بواسیر وتقویت رحم مفید ومجفف ومصدع محرور ومخش سینه ومصلح آن روغن کنجد مقدار شربت آن چهار قیراط است

فصل الشین مع الواو

شوا بفتح شین و واو والف ممدوده ولغت عربی است بفارسی کباب وبریانی گویند ماهیت
آن گوشت بریان کرده است بهر نحو که بریان نموده باشند بر آتش بواسطه یا بیواسطه در روغن یا بی روغن واز بالا روغن بر آن زده
باشند طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن استشمام رائحه آن در حین بریان نمودن مقوی قلب ناقهین ومرتاضین
وبدستور خوردن آن سریع الهضم جید الکیموس مقوے اعضاے رئیسه وباه واکثر آن ثقیل ودیر هضم ونفاخ شواصر الخت یونانی
ست بفتح شین و واو والف وفتح صاد وراء هر دو مهمله والف مشک الجن است وگویند در بلاد شبان کاره فارس مشک
چوپان نامند ودر تنکابن مشک واش ماهیت آن رازی گفته از انواع بلنجاسف است که برنجاسف نیز نامند
ودیسقوریدوس گفته بیونانی بطوس نامند وآن گیاهی است که هر سال تازه بتازه می روید بقدر سمارے مفروش
بر روے زمین وشاخهای آن بسیار وبرگ آن شبیه ببرگ دشتی وتخم آن بر سر شاخهاے آن وهمه آن از شاخ وبرگ وتخم
بسیار خوشبو است ولهذا مردم در ثیاب خود میگذارند بنبت آن بشتر ودیاست ومترجم کتاب ابوریحا در صیدنه خود گفته که در بلاد
دیلم نباتے بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکسترے رنگ مائل بذرفت شبیه باشد بسباق وبے گل ومنحصر
براوراق بسیار بتراکم منبسط برروی زمین که از زمین بلند نمیگردد وبیخ آن سیاه بقدر سماری وبنبت آن سنگلاخها وکوهستان
های خطیم واز تازه آن تا چند ماه بوے مشک تازه می آید طبیعت آن در سوم گرم وخشک افعال وخواص آن مفرح
ومقوی ارواح وقوی ومدر حیض وباشراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب ودر حقنه جهت عرق النسا واوجاع مفاصل داخل
می نمایند براے آنکه مسهل اخلاط لزجه است شوحط بفتح شین وسکون واو وفتح حاء وسکون طاء مهملتین لغت تبریزی
ست ماهیت آن مجهول است بغدادی گفته درختی ست بزرگ شاخهاے آن صلب وبے گره وراست
وبرگ آن شبیه ببرگ بید واز چوب آن کمانگران کمان مے سازند وبعضے گفته اند که نوعے از تبغ است وبعضے آنرا
وشیریان را یک دانسته اند وگویند آنچه در قلعه کوه مے شود تبغ ست وآنچه در پائین آن شوحط وباختلاف منابت نام
آن مختلف مے گردد وصاحب اختیارات خوشه از آن گفته وبعضے گفته نوع خبیث وزبون مازربون است واین قول
اقرب بصواب است طبیعت آن گرم وخشک وجمیع اجزاے باقوت قابضه افعال وخواص آن جهت اسهال
مفید وجلوس در سایه آن ممنوع است شوکران بفتح شین سکون واو وفتح کاف وراء مهمله والف ونون ولغت عربی است
وبغدادی گفته یونانی ست ابن بیطار گفته که عجمی اندلس جفوطا نامند وبیونانی قونیون وسقونیون وباریقون وطفیقون ومقفون
سیون وبفرنگی تنب کنه وبفارسی بیخ لفت نامند ماهیت آن دیسقوریدوس وررالو گفته بیخ نباتے است بالزوجت
وساق آن پرگره شبیه بشاخ رازیانه وسطبر تر از آن وشعبها ے شاخهاے آن چتر دارد برگ آن شبیه برگ
قثا وبزرگ تر از آن وثقیل الرائحه ودر بالاے آن شعبه واکلیلے ودر آن گل سفید شبیه بگل شبت وتخم
آن مثل نانخواه ومائل بسفیدے وروفس گفته برگ آن مانند برگ ببرفرج وبسیار زرد وبیخ آن باریک وبے
ثمر وتخم آن برنگ نانخواه وبزرگتر از آن وبے طعم وبے بو ولعاب دارد وبعضے گفته اند بیخ نباتے ست که آنرا دو
دروت ودودرس نیز نامند وبعضے گفته اند بزر البنج رومی است که آنرا دورس گویند وبهتر ومستعمل آن آنست که در کوه بفت

ازبزدر ویدو آنرا دو رس نفتی گویند؛ صاحب اختیارات بدیعی گفته آنرا شوکران نامند و بعضی گفته اند بیخ نباتی ست که بهندی موتهه نامند طبیعت آن در چهارم سرد و در سوم خشک افعال و خواص آن مخدر و مسکر و منوم مقدار شربت آن نیم دانگ بدل آن بزر البنج و درم آن قتال بقوت سمیت بارده بزوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت غشاوه بصر چیزی را نبینند و فواق و برودت باطن اطراف و رکو د نبض و خناق از تنگی که در قصبهٔ ریه و حنجره پیدا کند لیس تدارک آن مبادرت بقی و اسهال بطن تا که نقا حاصل گردد پس آشامیدن اشیای نافع تریاقیه مانند طلا اگر قوی یا از شراب است پس اندک مهلت داده بعد از ان شیر الاغ و نشستن با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا بنوشند و باقر دمانا دمیه با عسل با تخم انجره با طلا و بار و غن نار النجدان و حلتیت و روغن حار مناسبی و باقی تدابیر آن مانند تدابیر افیون خورده است و چون خوشه آنرا پیش از انکه تخم آن خشک شود بگیرند و بکوبند و عصاره آنرا گرفته در آفتاب خشک نمایند نفع بسیار دارد و از انجمله آنکه ادویه مسکن اوجاع چشم است و ضماد آن جهت تسکین اوجاع حاره و نملة و حمره و ضماد برگ و تخم آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن آن بر پستان دختران مانع کبر آن و بر ضماد آن بر خصیه پسران بر خصیه کشش ران جوانان مانع احتلام و محلل ورم آن و بر تضعیف مضعف باه و مانع بزرگ شدن آن بر نجاح و هر عضو یکه خواهند بزرگ نشود بر مانع آن و بر شکم حابس اسهال و نزف الدم و بد ستور طلای آن بر پیشانی حابس رعاف و حکیم میر محمد مومن نوشته که چون بیخ آن را با بزر البنج از هر یک پنج درم کوبیده با یکصد و پنجاه مثقال آب و یکصد و پنجاه عدد مویز بزرگ دانه با آتش ملایم طبخ دهند تا آب بسوزد و مویز را از ادویه جدا کرده نگاه دارند از یک عدد تا سه عدد آنرا بخورند مسکر قوی و امساک منی آورد و زیاده از سه عدد منوم قوی است و نوشته که من این مویز عمرها تام کرده ام شوند بفتح شین و واو و سکون نون و فتح دال و را در آخر هر دو مهمله و بضم اول و دوم نیز آمده ماهیت آن بغدادی گفته موسی جفندر فارسی و آن نوع از لفت است و بعضی آنرا لفت طلبطلی و رومی شلجم احمر نامند آن شبیه شلجم است در نبات و صورت و لیکن برگ آن خشن و منبت نیست بلکه اقرب به سلق است و برگ آن نمیخورند چنانچه برگ را میخورند بلکه بیخ آنرا میخورند و طعم آن با حلاوت و تلخی ایست و انطاکی گفته فرقی میان آن و زردک و شلجم نیست مگر آنکه برگ آن مشرف نیست بیخ آن مایل استداره و طول و بسیار سرخ و سرخ و شیرین یا مایل تلخی و تیزی ست صاحب تحفه نوشته قسمی از شلجم بری ماکول است و بهترین آن سرخ خالص کوچک تازه آنست طبیعت آن بارد و رطب در دوم و گرم و تر در آخر اول نیز گفته اند و ظاهر آن زیاده از حرارت افعال و خواص آن رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب دم از عروق بظاهر جلد و مهیج باه بغدادی گفته بنا بر آن که بارد رطب است آنکه مضر باه است و مضر مبرودین و صاحبان معده بارده و بطی الهضم و مورث نفخ و قراقر مصلح آن سرکه و خردل و پختن آن همراه گوشت و مردم بلدان آن شیر آنرا با ماست ترتیب میدهند و بطی الهضم میگردد و لیکن لذیذ میباشد و تخم آن بسیار نافع ست در ادویه قتاله و اگر بیشتر از سم بخورند چندان ضرر نمیکند و فعل آنرا باطل میسازد و بالمره لهذا از ادویه تریاقی فاروق است و جزوی از اجزای آن بخلاف بستانی آن که ضعیف است و طبیخ آن جهت ابرده نافع جاورس و طول بدن و در سائر افعال قوی تر از سائر اقسام شلجم و در شلجم مذکور شد شونیز بضم شین و سکون واو و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و زای معجمه لغت فارسی ست و شونوز و سیاه دانه نیز و بعربی حبة السوداء و بیونانی ستوده لیسقوریدس شنون گفته و بهندی کلونجی نامند بفتح کاف و ضم لام و سکون واو و خفای نون و کسر جیم و یای آخر حروف بهترین آن تازه فربه تند بوی آنست ماهیت آن تخم نباتی ست شبیه برازیانه و از ان درازتر و باریکتر و گل آن زرد مایل بسفیدی و نعنس نیز میشود و برگ آن شبیه برگ جاون در تفاد تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب به اراک و سیاه تند بو و مغز آن سفید و قوت آن تا هفت سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف رطوبات و منفخ و مقطع اخلاط و جالی و مدر شیر و بول و حیض و مسقط جنین زنده و مرده و مشتمیه و تریاق سموم بارده و شب بار بخور آن و حمولا با دهن سوسن جهت عضال البعد در دالغذاو النفخ غلیظ جهت سرفه بارده و درد سینه و انتصاب نفس فی المعده و غثیان و استسقا و یرقان و سپرز و رفع لنبح ریحی شرب آن و ضماد آن نافع و مداومت خوردن آن هر صباح مدر بول و حیض و شیر و بار وغن جهت سرخ کردن رخساره و تصفیه بشره و سرکه جهت اخراج اقسام کرم معده

شربا و ضماداً و یکمثقال از دو درم آن تا سه درم با آب نیمگرم جهت سنگ یوانه گزیده و رتیلا و با سکنجبین جهت ربع ذهب بلغمی کهنه و با آب غسل جهت

نفس الانتصاب و تفتیت سنگ گرده و مثانه و تپهای مزمنه و با نطرون جهت عسر البول و سوخته آنجهت بواسیر خصوصاً با زیت و بتور شبیه بدان و بوئید

خام آن یا در سرکه خیسانیده آن یکشب و صرد بسته و بهتور سعوط و در سرکه خیسانیده آن یکشب و صبح سائیده جهت درد سر و از ذمن و تفتیح سده خیشوم و زکام

ولقوه بغایت نافع و بعجیل و چون بهفت عدد دانه آنرا در شیر زنان بخیسانند یکساعت و لسبایند و در بینی کسیکه یرقان داشته و چشمهای او زرد شده باشد

بغایت نافع و زائل سازد و بسبب قوت تفتیحی که دارد و سعوط مسحوق آن با دهن ایرسا جهت ابتدای نزول آب چشم نافع و بدستور اکتحال استعمال آنجهت نزول آب

کماه گرم کرده آن بر سر جهت زکام و در سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر و مضمضه مطبوخ آن با سرکه بتنهائی و یا با چوب صنوبر درد دندان بازو و دندان

بسبر جهت منع و بتنهائی نزلات مزمنه و رفع درد سر بارد و تفتیح سده خیاشیم و با سرکه خمر و یا انگوری جهت تاکیل و رفع حال و تقشر جلد و در مفاصل و عرق

قر باد و یا بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و ثالیل و خال مجرب و با آب حنظل تر که بر اطراف ناف طلا کنند جهت اخراج القرع قوی الاثر و با آب شیخ

اخراج حیات بقوت تمام و سائیده آن با نوان آدمی و باخون خفاش و باخون خطاف جهت دفع بغایت موثر و با غسل و روغن جهت درد رحم و وجع

نقاس و یا روغن گل سرخ جهت انواع جرب ضماد سوخته آن با موم گداخته در روغن سوسن و باحنا و مانند آن بهر دو بر سر جهت قرع که بفارسی گل نامند

ریختن موی آن و رویانند آنست بشرط مداومت و ضماد اندک بریان کوبیده آن بگلاب جهت زخمهای سودا و ساق مجرب و با بول صبیان جهت

شهدیه بسر و سائر قروح بارده رطبه و قطور بوداده کوبیده و جوشداده آن با روغن زیتون صاف کرده بقدر سه چهار قطره در بینی جهت رفع زکام

عطسه بسیار باشد مجرب و با روغن حبة الخضرا در گوش جهت تفتیح سده و رفع ریاح و درد آن نافع و دخان آن گریزاننده هوام و اکثار شرب شونیز

محرورین و سدد مصلح آن در سرکه خیسانیدن آن مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم در مبرودین و در محرورین تا نیم درم و بدل آن

و نصف وزن آن تخم شبت و روغن زیتون و کندر جهت اعاده باه یا یوسین ثمر بار طلاء و مجرب دانسته و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلاء

اعضا تناسل کمر جهت آمدن نعوظ جید و رفع درد با کار رود و سستی اعصاب سد آن و بدستور آشامیدن آن با شیاء مناسبه جهت امور مذکوره

و قرشی گفته بناپت آنرا چون در غدیر انداز ند ماهیان آن بالای آب آیند و گویند نوعی از آن خناق و غثیان آرد و تدبیر آن قی کردن و آشامیدن

شیر و سائر تدابیر کننده و خورده است **فصل الشین مع الیاء المثناة تحتانیه** **شیبه** بفتح و سکون یاء مثناة مع تحتانیه و فتح

باء موحده و ها اسم عربی است و او غیر شیبة العجوز است و آنرا بعضی اشنه بستانی نامند ماهیت آن گیاهیست ساق و شاخ

آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبارناک و گویا بمقراض ریزه کرده اند و خوشبو باشد و شبیه بی صعتر نیست آن بستانی و جائیکه باران بسیار

شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در بساتین و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و حبق کرمانی نیز نامند و رایحه آن شبیه بکافور است **طبیعت**

آن در سوم گرم و در دوم خشک و در آخر اول نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی شربا و ضماداً

دافع ورم و ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی در ابتدا و در انتها محلل آنجهت تحلیل ریاح و انفتاح فم آن و ادرار طمث و جذب جنین شربا و حمولا و جلوسا

با طبیخه موثر مقدار شربت آن تا یکمثقال و نیم است و باشراب بامه العسل بقدر احتیاج **شیح** بکسر اول و سکون یاء مثناة تحتانیه و حاء مهمله بیونانی

واقد نیا شجر او سیتا مجر یا نیز بفارسی درمنه نامند ماهیت آن نباتی است قریب به بلندی شبت و گل آن خوشبو و تلخ و با اندک حدت شبیه

با فسنتین رومی و لیکن تیغش بن و زالت اکثر و گرمی از افسنتین زیاده و برگهای آن ریزه و نازک شبیه ببرگ سداب بعضی مائل بزردی

و بعضی مائل بغبرت و گل آن زرد و سرخ و آن اقسام میباشد جبلی و صحرائی و جبلی آن قوی تر از صحرائی و آنچه آن مائل بزردی است و برگ

آن شبیه بسداب و نبات آن از شبت کوچکتر شیح ارمنی نامند و آنچه مائل بغبرت و تخم آن شبیه تخم کشوث و اندک از آن بزرگتر و برگ

آن با رطوبت چسپنده و گل آن زرد و شیح جبلی را بیونانی اقلیمون نامند و طعم آن تلخ و آنچه عریض الورق و گل آن سرخ است

شیخ خراسانی و شیخ ترکی نامند و دامنه ترکی تخم بستاج است که وخشیزک نامند و آن تخمی است معروف و در بستاج مذکور شد و مستعمل از اقسام آن گل است غیر را ابراجزه و گیاه آنرا امیسوز انند و گفته اند نوعی از افسنتین است و صاحب منهاج آنرا وصف گفته یکی چوب آن مجوف و برگ آن شبیه بر برگ سرو دیگری از منهی زرد رنگ و شیخ الرئیس نیز یکی را سری الورق مجوف العود گفته و این مستعمل در ادهنه و بخورات است و دوم برگ شبیه برگ سعتر نامند گفته اندگاه یافت میشود صنف ثالثی که زر و رنگ میباشد و آنرا سر نقون رمنی و افسنتین البحر نیز نامند و مختار بهترین آن ارمنی است طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز خشک گفته اند افعال و خواص آن مفتح سدد و قاطع بلغم و محلل ریاح مسهل اخلاط فاسده و فضلات و مخرج اقسام کرم شکم و ضماد آن جهت گزیدن عقرب و تبلاد سوم بارده و حبس نفس و فواق و مغص و درد ورک و تبهای مرکبه و شب نافع مقدار شربت آن در سموم تا سه درم و در غیر آن تا دو درم مضر معده و عصب مصلح آن مصطکی و ترمس و آن بوزن آن افسنتین و بعضی سداب بدل آن دانسته اند و تکمید بطبیخ آن بستور و طلای آن جهت رد بلغمی غلیظ بعد از هفته و ماهر دو ضماد و در باد سوخته آن با روغن زیتون و باز بق و با امثال آن جهت داء الثعلب و سرعت رویانیدن موی بر آن موثر و در آن جهت اکله و در روغن آن که به دستور روغن گل میسرخ سازند جهت عسر النفس و رفع لرزه تبها و امراض بارده و در ورم معده و استسقا و اخراج دیدان و لسع عقرب و رتیلا و انبات لحم نافع شیخ البحری و از شیخ یهودی سگ یهودی گویند و اهل مغرب نیز نامند ماهیت آن حیوانیست بحری و در دریای مغرب کثیر الوجود و شبیه بنسک پشت بحری و لیکن صدف نیست این بدان مرتبه میت بلکه پوست صلبی است و سر وی بی آن شبیه بگوساله و گویند روز شنبه از مکان خود حرکت نمیکنند و از این جهت آنرا سمک یهود نامند افعال و خواص آن حیوان آن جهت دار الثعلب بهق و پوشیدن پوست آن و تعلیق آن مانع تولد نقرس و رافع آنست و بخور اجزای آن با تخوان جهت رفع تبهای بلغمی و کشتن لیشه مجرب دانسته شیر خشت بکسر شین و سکون یای مثناة تحتانیه و را و بعد کسر خای و سکون شین معجمتین و تای مثناة فوقانیه بفارسی شیر خشک نامند ماهیت آن گفته اند طل یعنی شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ بر درختی که آنرا بزبان اهل نواح خراسان گشمیز و درختی دیگر که کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر درخت انار میشود و چوب آن خال دار زرد و سفید دانه کشیش و قلیل الوزن است و از آن عصا میسازند و گیاه و قسمی است جهت آنکه چوب آن اکثر کج و راج میباشد و تحقیق آنست که آن قبیل صمغ است که از گرهای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل طل یعنی شبنم نیست و اسم آن نیز دلالت بر آن میکند جهت آنکه گفته اند که وخشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و اجداد اضافت و ترکیب گیشر با کبیر و بدال و حذف کاف از اول کیشر و کبیر و اسقاط و او از اول وخشت و آخر کیشر و کبیر برای تخفیف شیر خشت گردید و نیز آنرا بفارسی شیر خشک نامند یعنی لبن منجمد و مجفف هس لبن که بفارسی شیر نامند و طل است که شبنم باشد بهترین آن حبهای بزرگ سفید شیرین خالص آنست که چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و دهان از لعاب شیرین و سرد گرداند و با جلاد تقطیعی باشد و شیرین طعم آن شیرینی خاص است و در آن شیرینی شکر و عسل و مغشوش و مصنوع از ار و جو را این صفت نیست و نصاری در بین وقات از بلاد ایتالیان بسیار می آورند و می گویند در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است و از آنچه بر درختها و اشجار و سنگهای پاکیزه افتاده و با درجا در بین یا غیر آن با حتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مایل به تیرگی است و این نوع مطلقا و با آنکه خوب است منجمد و خشک ترنگ نمیگردد و در آب گداخته نمیگردد مانند شیر خشت خراسانی اما در قوت اسهال قریب است آن و گویند در بلاد صوبه بهار و پتنه بهاگلپور و نواح آن است طفلی که آنرا بهندی کترامی نامند چیزی شبیه به شیر خشت بعمل می آید بدین قسم که چون غلغلها را بر مینه ضابطه که بر روی آن میزنند بعد از آن از بیخ ملتقی چوشیده بر می آید مانند دانه نقل سفید بسته میگردد و آن دانه نقل در جمیع اوصاف مانند شیر خشت است و آنرا بزبان دم آنجا هری دهری با نام نامند و حکیم میر محمد عبد المجید نوشته که من خود تجربه نمودم مانند شیر خشت است طبیعت آن در آخر اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل افعال و خواص آن ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مرکبه در رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و مسکن حرارت و عطش و تب دق و قلب و جگر و در آن جهت خشونت سینه و حلق و تبهای حاده حیثیه از مواد رقیقه نکو مسهلی است و آن برقی بدون کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت حتی که اطفال و پیران ضعفا را موافق است و اگر بزله و مرضه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بشیر و الابادویه مناسبه دیگر بار الشعیر بهتر مسهل نیست از برای صاحبان تپ حاره حاده

و مجرب در المزاجان و امراض حاره که نیم آثار بار آشیر که قریب بیک رطل است و یا قمیه یا ده مقدار پنج شش توله یا هشت توله شیر خشت را حل نموده
صاف کرده روغن بادام مقدار ده درم بران چکانیده گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نمایند عرق را زیاده بادی با شیر خشت گرم کرده بنوشند
المضار مولد ریاح و قراقر در معده و ترقیق منی و باعث سرعت انزال بسبب جلائی که دارد مصلح آن روغن بادام و در ازیانه شربت آن تا بیست درم و پنج مثقال بدل
آن بوزن آن ترنجبین و در جمیع افعال سوای تقویت باه و ضرر صاحبان قولنج مانند ترنجبین است و شیخ الرئیس در بعضی مقامات قانون گفته که شیر خشت با وجود آنکه
مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و باشیر جهت طراوت گونه موثر است شبر ستة بکسر شین معجمه و سکون بای
تحتانیه و کسر را مهمله و سکون سین مهمله و فتح تاء مثناة فوقانیه و ها ماهیت آن بلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند خمر است و
مضر تیکر بسیار که میباشد مقدار و در اکثر مواضع و دستور صنعت آن آنست که خردل سرخ با تخم شلجم بری که شبیه تخم شلغم بستانی یا ابن لسان بیهند بسایند
تا مانند خمیر گردد و بعد از آن ده مثقال آن را با ده بیست مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه مخلوط نموده تا ده هفته هر روز یکبار برهم زنند تا از
جوشیدن آن گردد پس استعمال نمایند شیطرج بکسر شین و سکون یاء تحتانیه و فتح طاء مثلثه و را مهمله و جیم معرب چیترک است نیست و
بهندی چیتیه نیز نامند و اکثر بدین نام معروف است و گویند معرب شیتر فارسی است و بزبانی مسواک الراعی و بلغتی قافوس و خاشه نیز نامند و
بیونانی لبیدیون ببای موحده بعد از یای مثناة تحتانیه و لیفیدیون بفا بجای بای موحده و ببربری خصاب بفارسی بیخ برنده نامند ماهیت آن
از رای گفته دو نوع میباشد هندی و شامی هندی آن باریک و شامی آن غلیظ شبیه بعود قوه و رنگ آن مایل بسیاهی و لسیقوریدوس گفته نباتی است
معروف و عصیره آب نمک معمول است استعمال آن جالینوس در خاشره از بیامر خود از دی مقراطیس نقل کرده که گیاهی است که مقابر و دیوار با کهنه مواضعی
که گذشت و کار نمیشود و میروید همیشه تازه میباشد و سرخ رنگ برگ آن شبیه برگ جرف و بلندی شاخهای آن تا یکدرع و در زمستان برگ آن خشک میگردد و
باریک شده بر آن میباشد تا آنکه سردی هوای زمستان بر آن رسد آنزمان بریزد و شاخهای آن باریک میگردد و متصل بیخ آن برگ میماند و تا زمستان اول
شاخهای آن گل سفید ریزه برگی ظاهر میشود و تخم آن از تخم خشخاش بسیار ریزه تر که خوب دیده نمیشود و متصل بیخ آنست و در ساقیه از او دوید میفرد گفته
اند قوت و طعم و رائحه آن شبیه بحرف است و بهترین آن بقول صاحب منهاج تازه هندی با بجری آنست و در بعضی نفحه بهترین آن فارسی آنست تجربه آنکه
چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندیست و قوت آن تا پنج سال باقی میماند و گفته اند
علامت خوبی و تازگی آن آنست که چون بیضه مرغ را در کوبیده آن یکروز پنهان کنند پوست آن سرخ گردد و آنچه در بنگاله دیده شد نبات آن
به بلندی یکدرع تا یکدرع و نیم شاخهای آن باریک و گره دارد بر هر گرهی چند عدد برگ شبیه برگ عنب الثعلب و از آن اندک بلندتر و بعد از ریختن
برگ آن در همان مواضع یعنی برگهای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه گل یاسمین اما از آن کوچکتر میروید و دو نوع میباشد یکی
رنگ شاخ آن سیاه مایل بسرخی و گل آن سیاه و این کمیاب است و دیگری سفید مایل بسبزی و بعضی مایل بسرخی و گل آن سفید و این بسیار و
نبات آن همیشه میباشد و خودرو است منبت آن کنار آبها و جاهای نمناک و در ربیع گل میدهد و در اواخر برگ بر می آورد طبیعت آن در آخر سوم
سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محرق و منفط و مقرح جلد و مفتح و مسهل اخلاط لزجه و صاف کننده آواز و دافع بلغم و مفاصل و
اوجاع آنها و ریاح و سموم و سبز رند و هاضم و مهیج باه و مسقط جنین و طریق استعمال آن بیشتر آنست که با شیر یا سرکه و یا در آب نمک خیسانیده
استعمال نمایند و ضماد آن با سرکه جهت برص و بهق سفید و جرب و قوبا و نقش جلد مفید برای آنکه سیاه کننده جلد بدن و نافذ و جالی است
و اولا آبله میکند پس متقرح ساخته مواد آنرا دفع می نماید و باصلاح می آورد و وجع مفاصل را نیز مفید است
و درد را ساکن می گرداند و ضماد برگ آن مقرح جلد و یا بیخ را جهت سبز رد و عرق النسا و جرب متقرح که بر بیع ساعتی تا نیم ساعت
بر آن بگذارند مقدار شربت آن تا یکدرم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی و کتیرا بدل آن در علل سبز مرزجان و در تحلیل آن قوة

تو ذلیباد است شیر زرق اسم نبطی خفاش است و گویند مراد از آن بول و سرگین آن است و در خفاش مذکور شد شیر فرغ نیز همان است شیلم بفتح شین و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح لام و میم لغت عربیست و زوان نیز نامند و بفارسی گندم دیوانه گویند ماهیت آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر و با تلخی و مایل بسرخی و نبات آن شبیه بنبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کاکاره و بشیرازی شلنگ گویند و بهترین آن فربه آنست که کهنه نباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و زیاده از آن گرمی افعال و خواص آن قدر موجب مفسده و از و نانیکه داشته باشند مسکر و منوم و باعث فساد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و سر شستن گوبیده آن با شراب جهة رفع ورم گرم با سرکه و پختن با زیت سر شستن جهت قوبا و سعفه و جهت تفریح با عسل جهت تقرش و با بزر کتان و سرگین کبوتر نضج و سوراخ کننده دمامیل و جراحات و اورام و با گندم جهت قوبا و دیدن آن با شراب بنداز بغایت مسکر و خواب گران آورد و مصلح آن قند و قرنفل مضار آن روغن و غیره و قی کردن بطوریکه مانند سبیه شان آن و برصد فین خواب معتدل آورد و قوبا را نافع است چون بران بمالند بهتر از روغن گندم و طریق اخذ روغن آن نیز مانند روغن گندم است و در قرابادین مذکور شد باب چهارم در بیان ادویه که حرف اول آنها صاد مهمله است فصل الصاد مع الالف صابون بفتح صاد و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون از مرکبات مشهوره است ماهیت آن معروف است و دستور ساختن آن آنست که بگیرند قلی یکجز و آهک نیم جزء نرم ساییده و با پنج وزن آن آب جوش داده باطرفی بزرگ کنند که متصل بآن ثقبه باشد و بالای ظرفی دیگر باشد هر دو مری باشند و آهک و قلی را آب بهم زنند پس رها کنند تا ته نشین گردد آنگاه آن مر را باز کنند تا صافی آن بیرون در ظرفی دیگر آید پس آن ثفل را باز بمقدار آب باز در آن ریزند و نیکو بهم زنند و بگذارند تا ته نشین گردد و صاف آن را در ظرفی علیحده نمایند و همچنین تا دیگر بار و سه بار تا آنکه آب آن ثفل نیکو صاف نماند بعد از آن هر مرتبه را جدا جدا نگاهدارند پس آب اول را با روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج از آب آخر بخورد روغن میدهند و همچنین تا آخر آب اول بخورد آن میدهند و قوام آن را بمنزله خمیر شده باشد پس از آتش فرود آورند و بر بوریا و یا حصیر ریزند و بگذارند تا خشک شود و بعضی بجای روغن زیتون روغن بید انجیر یا بنفشه یا کنجد و یا دنبه یا قرطم میکنند و بهترین همه معمول از بید است و در قرابادین اقسام آن ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن ادرار حیض و جهت خوردن آن مانع حمل و حمول آن مخرج جنین زنده و مرده و مدر حیض و ضماد آن با هم وزن آن عاقرقرحا ورم زانو و عرق النساء و نمش و کلف و با زیبق و سلیمانی جهت درد مفاصل و با زاج سفید محرق جهت قوبا و بارغن گل که با هم بپزند جهت خشک نمودن زخمهای سر اطفال با تکرار عمل و بر قروح شدیده که بمالند تا هفت روز بگذارند پس با آب گرم بشویند از ادویه است و با سرگین کبوتر و آهک و امثال آن جهت کشودن دمامیل و انفتاح آن و مسهل است و با صابون جهت رفع چرک موی را سفید گرداند و اکثار آن موی را سفید گرداند و با لعاب حلبه و جرب و نفع آثار و چون در خرقه صوفی اندازند و با هم وزن آن نمک در حمام بر ستور جهت حکه و جرب ریش شده و چون با نیم وزن آن سلیقون که زنجفر محرق است بپرده در هم نموده بر موی ریش خضاب نمایند و در حمام بعد از آن که ریش پاک شسته باشند که موی ریش را سیاه گرداند و با ادویه مناسبه جهت تحلیل اورام بلغمیه و نضج آنها و اکثر امراض جلدیه مناسبه مجرب شناخته و مسهل اطفال و مخرج کرم مقعده خصوصاً با طفال مدر بول مقدار شربت آن تا دو مثقال چهار درم آن کشنده است و سوخته آن در ظرف سفالین جهت ناسور مفید که موضع را اول بآب گرم پاک بشویند و خشک کنند پس بر آن بپاشند و آشامیدن آن از مثقال تا چهار درم باعث سوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید و بسا باشد که او را هلاک گرداند و تدارک آن همچنین صابون خورده قی نمودن با آب گرم و روغن کنجد است با کدو و لعاب آن

چوب باروغن بادام نوشیدن و آشامیدن ماء الخیار باروغن بنفشه وقی نمودن بدان و آشامیدن ممسک و جاج باحب بقطلین پخته و پاکی نیست با شیدن یکدانگ کافور و مالیدن تیزاب محلل لسع و عض حیوانات و مانع انتشار آنست و تفرح وفع گرداند صاصفراس بفتح صاد و الف و فتح ها و سکون فا و فتح را و الف و سین همه مهمله ماهیت آن از ادویه جدیده است که از بلده سی بدفلو بده از بلاد فرنج بدید می آورند و آن پوست درختی ست بعضی ضخیم بعضی نازک شبیه بدارچینی در رنگ و شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب برازیانه و باحدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر و در ستبر و اصناف و باحدت و برگ آن مدور و در شترف لبسه شبیه و چون خشک شود خوشبو گردد و زیاده از تازه آن و تنه درخت آن شبیه بکنثری در قطر و سبز رنگ مائل بتیرگی و در صلابت و رخاوت معتدل منبت آن صحراهای معتدله در حرارت و برودت در رخاوت و صلابت و مستعمل بیشتر قشر آن است طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک و چوب آن در دوم یعنی گرمی و خشکی قشر آن زیاده از چوب آن افعال و خواص آن ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد و عتیقه در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضاء رئیسه و خفیفه موافق حرارت غریزیه بسبب عطریت رائحت و حرارت ذاتیه و دافع جمیع امراض ناشیه از ماده بارده رطبه بتعریق و ادرار و ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قی و غثیان و هیضه و سوء المزاج بارده از معده و کبد و مثانه و وجع گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه مختنقه در مجاری بول و منی و زائل کننده عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه از غرائب آثار آنست که اطلاق طبیعت مینماید و اسهال نیز باوجودی که دارد بسبب قابضیت و جهت امراض سمی تمامی خصوصاً طاعون و حمی ربع و نائبه و بائیه حتی آنکه گفته اند نگاه داشتن قطعه از قشر آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام و باء بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هوا است باذن الله سبحانه و نیز جهت تسکین درد دندان نافع چون مرطوب المزاج در اوقات صحت جهت حفظ آن استعمال نماید نیز نافع ولیکن مناسب محرور المزاج و همچنین یابس نیست مگر بنز و احتیاج و ضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر جهت آنکه استعمال در چنین مزاجی خطرناک است بحدیکه تدبیر و اصلاح آن دشوار و طبیب حاذق چون استعمال نماید ملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و عرض وغیره نموده با ادویه مصلحه و بدرقه استعمال خواهد نمود حتی آنکه بعضی حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده باذن الله تعالی هزال برطرف گشته و تسمین حاصل شده جهت آنکه از شان این دواست بدرقه و رسانیدن قوای ادویه که ترکیب با آن نموده اند بسوی محل مقصود و پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آن بسهولت و لهذا قطع آن در امراض متضاده بزرگ بسیار شده است با ادویه مناسبه علت بطریق استعمال آن بوجه کثیره است و اشهر و اقوی آنست که بگیرند چوب یا قشر آن پنج درهم یا شش درهم بحسب رای طبیب و اقتضای وقت و نکار ریزه ریزه نموده در یکصد و پنجاه درم آب یک شب یکروز بخیسانند پس در دیگ گرده سر آنرا البته بنوعیکه مطلقاً بخار آن بیرون نرود و پس بر اطراف گل لعاب دار بر آتش ملایم طبخ دهند تا دو ثلث آن برود و پنجاه درم بماند پس فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر پنج مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند بر ثفل آن دو صد درهم آب داخل کرده با آتش ملایم جوش دهند تا یکصد درهم بماند صاف نموده بجای آب هر وقت که تشنه شوند بیاشامند و همچنین تا بست و یکروز یا چهل روز حسب رای طبیب و کلف و مشقت پرهیز از محافظت هوا و غیر آن نظیر چوب چینی نیست و جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه ذکر یافت ترتیب نماید صاصلی بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله و لام و با آخر حروف و صد و شلک صلی نیز یونانی ارغیوس خالا نامند ماهیت آن نباتی است شبیه بجلفای تازه روئیده و از آن کوچکتر و شاخهای باریک و برگ نازک و مائل بسفیدی بقدر دو سر و بالای آن متشعب و شبیه بجعبه و تازه آن گول و اندرون گل سفید و تخم آن شبیه بشونیز و از آن سبزتر و تمام مقام شونیز و خاران هر زمان می باشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه سلوس که حکی خام و پخته آنرا میخورند نواب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته است شاید قاقلی یا نوعی از آن باشند زیراکه شبیه بدان است در ماهیت و خواص و افعال طبیعت آن گرم و نیز افعال و خواص آن بجهت درد و نواخ ابرده و ریاح فم معده نافع و تخم آن در افعال شبیه بشونیز است و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و در رافع مرجع قوای بارده است صامریوما بفتح

صبادالف وفتح میم وسکون را مهمله یاء مثناة تحتانیه وسکون واو وفتح میم والف لغت سریانی ست واهل اندلس لسول و بمصر
عقرب و بعضے عربان آنرا اغبر انامند جهت آنکه رنگ آن اغبر است و بعضے لاجورد به جهت آنکه رنگ عصاره و گل آن لاجوردیست و گویند اسم لیانی
ست که بهندی آنرا بجالو گویند ماهیت آن نباتیست و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر آنرا از یک بیخ چهار بیخ شاخ میرویند و شاخهای آن شبیه برگ آن شبیه
برگ شیبجرانبذ و از آن کوچکتر و زغب دار و با خشونت و گل آن سرخ لاجوردی و سختی نماید و مبالة العقرب نبت آن زمینهای خشن و صغیر آنرا برگ کمتر و بدو ورق آن
منفرش بر روی زمین و گل آن لاجوردی و نبت آن کنار آبها و جاهائی که آب در آن ایستد و بر طرف گردد و مستعمل برگ و ساق و تخم آنست و بیخ آنرا چندان منفعتی نبوده است
اند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و حرارت آن زیاده از پوست آنست افعال و خواص آن محلل و جالی و مسهل بلغم و مره سوداء و مدر حیض و
مخرج جنین و تریاق سم عقرب و رتیلا و آشامیدن آب جوشانیده ده عدد از شاخ آن تمامه از برگ گل و تخم با عسل و یا مانند شیرین نموده جهت اسهال مرار و صفراء
با شراب جهت رفع سمیت عقرب و رتیلا و همچنین آشامیدن دو درم از تخم آن و منگشتانه را نیز بریزند و گفته اند بلع نمودن چهار عدد از ثمر آن
پیش از نوبت ربع بیک ساعت و سه عدد برای حمی مثلثه یعنی غب مؤثر و ضماد آن جهت رفع ثالیل و قوبا مفید و ضماد برگ آن با شیر جهت تحلیل
اورام و جرب و داغ اطفال و نقرس و التوی عصب و آشامیدن ثمر نوع صغیر آن با اندک نمک هندی و با نطرون جهت اقسام کرم معده و امعاء
و ضماد آن با سرکه جهت ثالیل برآمده و پخته نافع و گویند تعلیق بیخ کبیر آن مسکن وجع گزیدن عقرب و رتیلا است مضر سپرز مصلح آن عسل مقدار شربت
آن تا دو درم و صاحب تحفه نوشته که امین الدوله درخت حب المسمنه را صبامر نویار دانسته و لبجالو در حرف اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد صبر
اسم عربی جمیع اشیاء است که بسیار تلخ و تند باشد و بر فنا الحمار و بر گیاهیکه بنوع آن تند و تلخ است نیز اطلاق مینمایند فصل الصاد مع الباء
الموحدة صبر بکسر صاد و سکون باء و را مهمله و بفتح اول و کسر دوم نیز آمده و آنرا صبارا نیز نامند لغت عربی و لبربری علوی و یونانی فیقر او الیا و بر دیز لیایسی
الیا و الوداو اوداو الیو او الیو اوبول سیاه و در بنگاله مصبر نیز نامند و درخت آنرا اهل شام و نواح آن صبار او بهندی گهیکوار نامند ماهیت آن عصاره و بعضی گفته اند
صمغ درختی بلندی یک قامت و در بعضے بلاد کوتاه تر و در بعضے بلند تر میشود و از نیم بیخ آن برگهای بلند دو عدد و زیاده نیز میروید شبیه برگ عنصل و
از آن بسیار بلند تا بدو درع و اندک عریضتر و طرف پائین برگ آن عریضتر و ضخیم تر از اطراف بالای آن باریک و در اطراف برگ آن خارهای
صلب کوتاه و دراز هم و جوف آن متخلخل مملو از رطوبت لزج بسیار تلخی که صبر از آن بعمل می آید یعنی عصاره آنست که چکیده یا بیکنند و یا در ظرفی
کشاده خشک نمایند و چون برگهای آن بلند شود و کهنه گردد از نیم بیخ آن در وسط برگها شاخی میروید قریب بذرعی پر از رطوبت غسلی با اندک حلاوت
و حدتی و کریه الرائحه و بر سر آن ثمری شبیه بغوره خرما و در آخر سرخ میگردد و بیخ آن بقدر شلغم بزرگ و تر و زیاده میباشد علامت تر آنست که دو طرف ثمر
آن باریک باشد و آنرا مساوی جمیع اجزای درخت آن تلخ است خصوصا رطوبت آنکه ذکر یافت و گفته اند صبر سه قسم میباشد یکی عربی که از جزیره
سقوطره که بر دهنه دریای قلزم و سر حد حبشه و یمن واقع است و در آن جزیره کنند و بقول دوم الاخوان نیز بسیار بهم میرسد صبر نجار زرد و زعفرانی تیره
سرخ رنگ اشقر صاف براق چسپنده صلب کبدی شکل زود شکن میباشد و اجزای آن در حین شکستن ریزه ریزه میشود و بهترین آن و مستعمل از
داخل ادویه و در عین خالص از رمل و سنگ ریزه خوشبوی آنست که با حدت و لزج باشد و بوی مر از آن آید چون نفس گرم بدان رسد و دوم
هندی آن زرد و کم رنگ مائل بسیاهی غیر صافی و از سقوطری در اوصاف مذکوره کمتر و ضعیف العمل تر خصوص از داخل و سوم سمیخانی
بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح خاء معجمه و الف و کسر نون و یاء نسبت نام بلدی از زنجبارستان است و آنرا صبر فارسی نیز
نامند و این زبون ترین اقسام است و سیاه رنگ غیر صافی شبیه بدردی و دیر شکن و بد بو و خفیف و سیاک و بسیار ضعیف العمل از خارج
و از داخل غیر مستعمل و محمد بن احمد دینوری نوشته که یک قسم دیگر نیز میباشد مشهور بخفری و این بعد از سقوطری و بهتر از هندی و فارسی
ست و بعضے این قسم را یمانی گفته اند و قوت صبر تا چهار سال باقی میماند یعنی کمتر از چهار سال آقوی العمل و از چهار سال تا شش

تاهفت سالگان بسیار ضعیف الحیوة غیر مستعمل ربایدکه مبالغه در سائیدن آن نمایند تا بجلی معده نچسپد و خوب عمل نماید و در جوانان صفراوی مزاجان
و محرورین و صاحبان ضعیف الاحشاء بتخصیص صاحبان ضعیف امعاء و ماساریقا و جگر و علل مقعد و بواسیر و کسانیکه در ابدان ایشان خون غالب و عروق ایشان
ضیق باشد و در هواهای بسیار سرد از استعمال آن اجتناب نمایند و همچنین هنگام بودن طعام در معده که مبادا با طعام آمیخته آنرا فاسد سازد و مصر بامغشوش
یا اقاقیا و صمغ عربی و امثال اینها بنمایند و فرق برائحه و طعم و صلابت آن است که اهل خبرت می شناسند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم
خشک و بعضی در اول خشک گفته اند و قول اول اصح می نماید و تلخی طعام و قبض آن دلائل بر مرکب القوی بودن آن اند از دو این اقوی است افعال
و خواص آن مفتح سدد و جگر و غیر آن و محلل ریاح احشا و مسهل اقوی هر خلط فیها مجتمع در معده و سر و مفاصل و غیرها ضعیف الاثر در غیر آن و جاذب
از اقاصی بدن و منقی معده و عروق از اوساخ و مسهل و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفراوی و زائل کننده یرقان بقوت اسهال و تفتیح سدد [illegible] و بهترین [illegible]
برای معده و منقی و مقوی آنست و مقوی قوت باصره و سائر حواس و دافع مالیخولیا و حدت النفس و اکثر امراض دماغی حادث بمشارکت معده زیراکه معده
را با آنها کمال شرکت است و منوم و مجفف بلة الریح خصوصاً مغسول آن و ملصق نواصیر غائره و مدمل قروح عسرة الاندمال خصوصاً کهنه [illegible]
خباثت مواد آنها ست و اگر پیش از برآمدن عرق بدنی یعنی اول هنگام ظهور علامات آن سه روز همچنین ترتیب بخورانند که روز اول نیم درهم و روز دوم
یکدرهم و روز سوم یکدرهم و نیم قدری بر آن موضع گذارند ماده آنرا تحلیل برد و باطل سازد و آشامیدن یکمثقال و نیم آن با آب گرم اسهال معده نماید
بقوت و تنقیه آن کند از فضول و با ماء العسل اسهال بلغم و صفرا نماید و گاه است که چون صبح و شام چند حبه از آن با ملحات آن [illegible] با عسل [illegible]
[illegible] فرو برند با آب گرم اسهال البطن نماید و ناشتا بخورند طعام را در معده و اوجاع معده را در یکروز زائل گرداند و با سکنجبین منقی دماغ و [illegible] جهت مفاصل [illegible]
سینه و یکدرهم آن با آب [illegible] جهت نفث الدم و یرقان و با گلشکر سرخ و مصطکی جهت امراض معده با ادویه مناسبه جهت جمیع امراض سوداویه و اخراج اقسام کرم
معده و امعاء و امراض طحال و [illegible] و رفع تشنگی حادث از صفراوی مخلوط ببلغم و اعاده کردن شهوت طعام باطل شده و التهاب حادث در لهاة از حرارت [illegible]
کاف در معده و با ادویه مسهله در رفع ضرر آنها از معده و چون باطفال شیرخواره با ادویه مناسبه بخورانند که شکم ایشان از دفع نماید و اگر [illegible] بخورانند [illegible]
بخورانند نیز همان اثر دارد و باعتبار تاثیر در شیر و در طب قدیم است که چون مسهل سودا است اگر [illegible] درهم هر روز بمقدار یکمثقال آن نیز بخورند [illegible]
نمایند و با عسل روز بخورند و همچنین عقده ها و گره های مزمنه قدیمه را تحلیل برد و مقدار شربت معتدل آن یکمثقال و [illegible] آن مسهل [illegible] منقی اخلاط
فاسده و اکثار آن مورث اسهال الدم آن و اورام و جراحات و وزن آن حضض مکی در اسهال همو زن آن [illegible] گفته اند و وزن آن [illegible]
نصف وزن آن زعفران مضر امعاء و معده و کبد ضعیف و مقعد و بجهت آنکه عرقی و مفتح افواه عروق مقعده است و مورث سحج مصلح آن [illegible]
معده و کبد برگ گل سرخ و مصطکی و در مقعده و ثقل و جرب نمودن آن موضع بروغن گل یا روغن بنفشه [illegible] مقوی فعل ماء العسل و ادویه و هلیله زرد [illegible] اقسام
ربوب آگاه باشد که تا سه روز در معده بماند باعث قلق و کرب گردد و اصلاح آن عند الضرورة زیراکه استعمال آنها بی ضرورت جائز نیست [illegible]
آنست با گلاب یا برگ گل سرخ و مصطکی و افسنتین و مقل و ماء العسل و یا با طبیخ ادویه و عسل آشامیدن و اکتحال مقوی باصره و سلاق [illegible]
و غلاظ اجفان و بر کنده قروح غائره چشم و حاق کننده آن قاطع دم منبعث لبوسی آن و طلای آن با روغن گل جهت قروح چشم [illegible]
آنکه از جانب موافق باشد و تخفیف رطوبات آن و پریشانی و صداعین جهت تنقیه فضول صفراوی از دماغ و تسکین صداع [illegible] فرو دادن [illegible]
جهت دفع نزلات بارده و تسخین دماغ و مجفف رطوبات آن با آب برگ بادرنگبویه با سرکه جهت قروح رطبه سر اطفال و با اقاقیه جهت استحکام [illegible]
و با آب برگ بادرنگ جهت قروح بینی و با روغن کدوی شیرین جهت جراحت بینی و با مورد و شراب جهت سیاه کردن موی سر [illegible]
موی که از کچلی ریخته باشد و با عسل جهت ضربه و سقطه که خون در آن مرده و منقش شده باشد و دفع آثار [illegible] نزلات و صداع و تحلیل اورام بارده
جلد [illegible] قروح خبیثه و اوجاع ظهر و مفاصل و بواسیر [illegible] با شراب و عسل جهت [illegible] اعضاء و خفقان [illegible] و حرارت [illegible]

خون ولثه و اورام دهان و منخرین و قروح خبیثة الاندمال خصوصا که بر لثه و بداکیر دو بر باشد و با آب گشنیز تازه و سرکه جهت حمره و شری و با شراب جلو جهت
وانهاد بواسیر و برآمدگی و آویختگی و انهای آن و قطع آمدن خون از انها و شقاق متعدده و با آب گندنا جهت اسقاط دانه بواسیر اما باید که بعد اسقاط
اسرب را با روغن گل سائیده بر آن موضع بمالند و مطبوخ آن با آب گندنا و سلخ الحیه جهت سقوط دانه بواسیر و امراض متعدده با تکرار عمل بی نظیر و طلاء
آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه بر بدن موتی حافظ اجساد ایشان از تعفن و از هم پاشیدن و ضماد و محلول آن و در سنج صوف که از طبیخ آن تر کرده
باشند بر اعضا جهت تسکین وجع حادث از ضرب و فسخ و مغسول آن با سرکه جهت جراز سعفه و داء الثعلب و بخور دن و گرفتن دخان آن با انبوبه و یا قمع
جهت رابو با مداومت بر آن بهتر دوائیست و نخستین آنجهت بواسیر نافع و زرد آن مجفف زخمها و التیام دهنده آنها جهت قروح خبیثه و خرج
و اعضای عصبانی نهایت مفید و با استخوان پوسیده بالسویه جهت دفع اکله و بواسیر و قروح خبیثه مجرب و زنان اهل هند را دستور است که چون
شکم اطفال شیرخوار قبض میشود از آن درد و وجع بهم میرسد سرب را با آب حل کرده بر برگ تا نبول تنگه مالیده و گرم کرده بر زیر ناف ایشان مایل
بطرف موضع کبد از جهت مضرت آن مر آن گذاشته میچسپانند اسهال می آورد و درد و وجع آنرا زائل میگرداند و گویند که چون قطع از برگ اشق
نموده بر آن زردچوبه و قلیلی افیون نرم سوده بپاشند و بر ورم کش ران که خیارک نامند گرم کرده بندند تحلیل برد و صبر مغسول ضعیف العمل تر از
غیر مغسول و حدت و لذع آن کمتر جهت آنکه اجزاء لطیفه مسهله آن زائل میگردد و یا نا قصرا ما نفع آن از برای معده ضعیف بیشتر از غیر مغسول و
همچنین بر اکثر امراض چشم و دستور غسل آن در قرابادین ذکر یافت و از ادویه شریفه و جزو اعظم ایارجات و شیبارات و اکثر حبوب مسهله است
و از الصبر و ضماد طلاء آن و مطبوخ و معجون و نقوع آن در قرابادین مذکور شد صبلبه عصاره ئی است که از آن قرصها سازند بجهت رفع ورم
النفایه نافع فصل الصاد مع الحاء المهملة صحناة بفتح صاد و سکون حاء و فتح نون و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی ماهیابه نامند
ماهیت آن در قرابادین مذکور شد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مجفف رطوبات معده و قاطع بلغم و جالی آن
و رافع بدبوئی دهان که از رطوبات فاسد معده باشد صفت آن باشد و جهت فالج و امراض بارده و وجع ورک و تقویت هاضمه و برانگیختن اشتها
نافع و مضر محرورین و سوداوی مزاجان زیرا که محرق خون و مولد خلط ردی و سوداوی امراض حادث از آن و مورث تشنگی و تعفن اخلاط و
جرب و حکه و صداع است مصلح آن بالخاصیت زنجبیل و مغز کاهو و یا سرکه و ترشیها استعمال نمودن است فصل الصاد مع الدال المهملة صدف
بحر یکسر صاد و دال و بهندی سیپ و بفرنگی پاپه نامند ماهیت آن گویند با حلزون مرادف است و شاید حلزون اسم جنس باشد و
صدف نوعی از آن یعنی آنچه پوست آن بسیار صلب و بین شبیه باستخوان و در صلابت و رخاوت مابین حجر و عظم باشد آنرا صدف و آنچه
باشکال مختلفه باشد آنرا حلزون و در حرف الحا مذکور شد و مراد از مطلق الصدف مرواریدیست و بیان صدف مروارید در لولو ان شاء الله
تعالی مذکور شد و در قرابادین ذکر یافت و بهترین آن آنست که از آب شیرین باشد طبیعت آن بعضی گرم است و بعضی سرد و بعد
سوختن گرم و لطیف میگردد و در خشکی محرق آن زیاده از غیر محرق آن افعال و خواص آن ملطف و جالی و حابس اسهال و نفث الدم
و جهت تقویت لثه و دفع زخمهای آن و کلف و جلای دندان و شر بادزهر و اورام و سنونات و نفوخ صدف سفید سائیده خصوصا پوست داخلی
آن که رطب جهت رمد و اکتحال آنجهت قرحه چشم و سلاق و شعر زائد و ضماد صدف زرد و معروف بخف الغرب محرق مخلوط بقطران
بر اجفان مانع روئیدن شعر زائد و با سرکه چون بر آن گشته و بر ثآلیل و بواسیر گذارند زائل سازد و مجرب و سنون صدف محرق را نمکه جهت
درد دندان و تخفیف لثه سست شده و استحکام آن و دفع تعفن جراحات متعفنه و گفته اند که آنرا بسیار نباید سائید تا معین باشد و برقوت جلای آنجهت
استسقاء و دفع اللبایه که از بدن جدا نمایند و بگذارند که خود بخود بریزد و بری آن و در این فعل قوی است و طلای آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی
آتش و آب گرم و با روغن گرم و با ادویه مناسبه جهت کلف و بهق و رونق بشره چون با سرکه بسایند و بر بناگوش ها بمالند صداع دائمی نزلی را زائل سازد و

و مالیدن سوخته نرم سوده آن بر اوجاع بارده رطبه مسکن و زائل کننده آنست جالینوس گفته که صدف سوخته محرق آن بخاصیته رافع درد فواد و تحجر ا
بو اسیر بستن گوشت آن بر عضو نباذ ب پیکان استخوان ظاهر خوردن آن زائل کننده سائر ریاح و سرخ رنگ بیرون آرنده از بدن ضماد آن بر زیر ناف و قرحه بطن مقوی با
و آشامیدن آن امراق حوم اصداف صغار سبل بطن و صدف فرفیر یعنی منقش بر اچون طبخ نمایند در غم تدهین بدان نمایند محافظت میکند موی را از افتادن
و چون بلسر که بیاشامند طحال را زائل سازد صدف البواسیر معروف بنجف الغراب ست و در ساحل دریا قلزم و حجاز بسیار است و مشبه بود
بجاز دن مگر آنکه با طبقات و بدبو و نفیس مائل بسیاهی در سواحل قلزم معروف بر کبه است و بخور و ضماد محرق آن با عسل جهت بواسیر نافع و
زحیر نافع صدف الفرفیر که فرفور نیز نامند نوعی صدفی ست مائل بسیاهی و غایت صلابت بخور آن مخرج مشیمه و رافع اختناق رحم و اکتحال
محرق آن بغایت جالی ست **فصل الصاد مع الراء المهملة** صریمة الجدی بفتح و کسر را و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح میم و تاء مثناة فوقانیه
والف ولام و فتح جیم و سکون دال مهمله و یاء در اندلس آنرا سلطان الجبل نامند ماهیت آن بنا ت ست شاخها و آن غلیظ گره دار که می پیچد به مجاور
خود و برگ آن شبیه به برگ لبلاب و از آن کوچکتر و گل آن سفید و خوشبو و ثمر آن مانند ثمر لبلاب و با لزوجت و اندک حرافت منبت آن جبال و مواضع
خشنه طبیعت آن در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک و تا اول سوم نیز گرم گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن تخم آن مفتح سده و مدر
بول و ملین بطن و مخرج مشیمه و منقی رحم از فضلات و هر روز یکمثقال آن با شراب سفید و امثال آن بعد از طهر جهت عسر نفس تنقیه و رفع طحال و
سموم مفید و مضر گرده مصلح آن عناب مقدار شربت آن تا دو درهم و بوئیدن گل آن مقوی دماغ منشط و محرک باه و بدل آن ... نوشته اند
صرد بضم و فتح را و دال مهمله جمع آن صردان آمده ماهیت آن مرغیست بفارسی سبز کراد ترکی ... سبز نامند و بعربی سوام ذکینت
آن ابو کثیر و آن سائر لیست ابلق سر و منقار آن بزرگ و ادراک برس یعنی کف پا و انگشتان بزرگ است و دیده نمی شود مگر بر شاخه درخت و کسی را
دست بر آن نیست و بسیار شریر النفس گریزنده و دشمن گوشت است و آنرا صیغ مختلف ست هر طائری را که خواهد صید نماید بزبان آن صفیر
بر می آورد و بزبان آن نزد خود میطلبد و چون طائر بسیار نزد آن جمع شدند هر یک که میخواهد حمله مینماید و منقار خود که بسیار تیز ست گرفته
از میان قد او دو نیمه کرده میخورد و همیشه کار آن این ست و با دادی سر درختهای بلند و قلاع و حصون ست و در حدیث از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آنحضرت بدست من قاطع صرد دیده فرمودند که این اول طائر است که در روز عاشوره روزه داشت
و نیز در حدیث دیگر وارد است که نهی فرمودند از قتل مورچه و زنبور عسل و صرد و هدهد و گوشت آن حرام است صرصر بضم هر دو صاد مهمله و میان آن
را ساکن مهملتین و بفتح هر دو صاد نیز آمده لغت عربیست جمع آن صراصر و لبیطرانی و بشیرازی چهره و لسکن و اهل اندلس جنالم و بفارسی جیرجیرک
و عربیان صرار اللیل و باصفهانی زنجره و در تنکابن جیک و بهندی جهینگر نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بملخ و بسیار کوچک
در خانها و باغها و شگافات دیوارها میباشند و شبها بسیار صدا میکنند به طولانی متصل بهم و صدای در گرما و شبهای تار طبیعت آن در دوم
گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن بریان آن جهت اوجاع مثانه و سائیده خشک کرده آن با فلفل جهت قولنج که اطبا از
علاج آن عاجز باشند نافع که از پنج عدد تا ده عدد آنرا با مثل آن عسل و فلفل بحسب قوت و شدت و ضعف و خفت علت با آب گرم
و با جلاب و عسل و با شکر بیاشامند و در ساعت تسکین دهد و مجرب دانسته اند و قطور زیت مطبوخ آن در آن خصوصا مطبوخ اطراف آن جهت
تسکین درد گوش و گویند چون دو عدد یا سه عدد و آنرا در خرقه کرده و سر آن بند کرده زیر بالین گذارند ما دام که آن در زیر بالین
باشد صاحب آنرا خواب نباید **فصل الصاد مع العین المهملة** صعتر بفتح صاد و سکون عین و فتح تاء مثناة فوقانیه و راء مهمله و
سعتر بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و لیکن ... و لیکن اطبا بیشتر بصاد می نویسند تا ملتبس نشود بشعیر و بشین معجمه نیز آمده و
بر ومی ... و بیونانی صعتر ... و اوربغاسن و بفارسی اویشن و ... و باصفهانی اوشنه و بهندی ساتر

بهار نامند ماهیت آن برگ گیاهی ست و انواع میباشد بستانی و بری و جبلی بستانی را بفارسی مرزه نامند و برگ بستانی مدور و برگ بری نیز بعضی
طولانی ریزه و بعضی برگ آن نازک و جبلی عریض و مدور و آنچه رنگ آن سیاه باشد صعتر فارسی آنچه سفید نیز و بعضی مردم مشهور بخو لیست و صعتر شوار
نیز نامند و انواع دیگر نیز میباشد و همه در طعم تند خوشبو و کل همه نیکو و بهترین آن برگ کوچک تازه بری آنست و در آنبرگ آن بهتر از زند در برگ آن است
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول سوم گفته اند گرمی و خشکی جبلی آن زیاده افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و ملطف
و محلل ریاح و بلاغم و ملطف اغذیه غلیظه و مشهی غذا و منقی معده و جگر و امعا از رطوبات و بلاغم و دافع صعود انجره بدماغ و دافع حمیات بلغمی و مسکن وجع دندان
و در یک نادر از سردی و وجع مثانه و رحم و مدر بول و حیض و یاقوت تریاقیت و خوردن آن با آب انجیر جهت ربو و سرفه و با انجیر خشک عرق اور و در رنگ
درانیکو گرداند و خوردن ادویه مسهله با آب صعتر مطبوخ رافع نفخه و عفونت غذا و ترش شدن آن و غثیان و وجع فواده و قولنج ریحی و ثقلی و بلغمی و مفاصل
و دفع اقسام کرم معده و حب القرع و بدستور با عسل و اگر بیش از ادویه مسهله بخورند باعث تجفیف اخلاط است برای دفع مسهل آسانی و با آب کرفس
جهت تفتیت حصاة عسر البول و یا سکنجبین جهت دفع مضرت شوکران و افیون و با سکنجبین جهت دفع مضرت جنین با مادر و جهت وجع ورک
و ثقل حاصل از رطوبات شربا و ضمادا و با روغن زیتون جهت انواع معض و آشامیدن سرکه که صعتر در آن خیسانیده و با سکنجبین مصنوع
از آن هرگاه سرفه باشد جهت سپرز مجرب و با پنیر تازه جهت تسمین و با خیارزه جهت کوفتگی فصل و معده و جگر و لعوق و آن با عسل جهت ورم
ملازه و دبه گرم و سرفه رطوبی و عقرب گزیده و سائر هوام و مضمضه آن جهت تسکین درد دندان و تقویت لثه و بصره و سفوف آن با شکر
آن شکر جهت قطع صعود انجره و تقویت چشم و با اطعمه غلیظه باعث خوشبوئی و سرعت انحدار و زیادتی لذت و لطافت آنهاست مانند
هریسه گندم و با قلا و عدس و کله و پاچه و گوشت گوساله و مانند اینها و محلل ریاح و نفخ آنها و با جمیع البقول مسخن عدلین خواه گرم باشد
خواه بارد و رفع ضرر آنها و با سرکه بهترین نان خورشی ست و آشامیدن سه درم آن با عسل جهت گزیدن عقرب سائر هوام و مضمضه آن با سرکه
دلیزه جهت درد دندان و جگر و اکتحال آب معصور آن جهت رفع بیاض و شبکوری و سعوط آن با روغن ایرسا جهت اخراج فضول رطوبی
بسیار از دماغ و قطور آن در گوش جهت رفع ثقل سامعه با شیر جهت تسکین وجع آن و ضماد آن با عسل جهت اورام صلبه و عرق و وجع ورک
با روغن زیتون و زیره جهت برآمدگی ناف اطفال و رفع ریاح و حدوث الثیابان و با سویق جهت تحلیل اورام بلغمی و با گندم جهت وجع ورک
و ضماد مطبوخ آن با در حمام جهت جرب و حکه و یرقان و رائحه بخور آن و افراش بدان جهت گریزانیدن هوام و آشامیدن مطبوخ شاخهای آن
با مثل آن عناب که در چهار مثل آن آب جوش دهند تا بربع رسد جهت تصفیه خون غلیظ بالخاصیه موثر و گل آن مسهل مرد سوداو بلغم
الاضعف از افتیمون و قوی تر از حاشا چون دو مثقال آنرا با سرکه و نمک بیاشامند اسهال سوداو بلغم نماید و ادرار بول و حیض کند
دفعه با رد گل تازه آن محلل ورم عضل دو طرف زبان و لهاة و قلاع دهان در آخر علت و مربای آن با شکر و با عسل بدستور گلقند دو
مثقال آن در دفع سموم و امراض بارده قوی الاثر و چون شب وقت خواب مقدار یکمثقال آنرا بخورند و بخوابانید و مداومت
بر آن نمایند منع صعود انجره بدماغ نزول آب بچشم نماید و ذهن را تقویت بخشد و رنگ رو را نیکو گرداند روغن گل آن به تنهائی
با جمیع اجزای آن بدستور صعتر جهت جمیع امراض بارده مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا و اوجاع ظهر و مفاصل و خصوصا قولنج و امراض
نواحی معده و امعا بهتر از روغنهای دیگر و تخم آن در جمیع افعال قوی تر از برگ آن و مفتح سدد و رافع یرقان و مهیج باه و خائیدن آن
مسکن درد دندان و محرک اشتها و جماع و در نان داخل نمایند رافع ضرر ماکولات و معین بر باه مبرد و بدل صعتر فصریه مصلح آن سرکه مقدار شربت
آن تا پنج مثقال است فصل الصاد المهملة مع الغاء صغراغون بفتح صاد و سکون غا و فتح را مهمله و الف و ضم غین معجمه و سکون
داو و نون ماهیت آن اسم فرنگی مرغیست قریب بگنجشک خاکستری رنگ مائل بزردی و سبزی منقار آن باریک و دم آن اندک بلند و پران

لقلهای سفید و در سوم سرما بیشتر میگردد بر لب جوی و حوض نشسته صفیر میکند و دم خود را دایم حرکت میدهد بیشتر سنگ ریزه و ریزه ها آهک خشت بخورد و
بعربی ابو البرلخ و بفارسی دم جنبانک و دمیچه و بشیرازی مرغک شغاد و بهندی حمو که کنجن نیز نامند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و گوشت آن تلخ
با قوت تریاقیت افعال و خواص آن خوردن گوشت خام به تستور محرق آن با مار اعسل جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بسیار نافع و
مدر قویست فصل الصاد مع اللام صل اسم قسمی از مار است که روی آن مدور باشد و گویند شنیدن آواز کننده است فصل الصاد
مع المیم صمغ بفتح صاد و سکون میم و غین معجمه و بفتح میم نیز آمده و لغت عربی ست بیونانی قومیون و بسریانی قاموز و برومی دیتون و
بفارسی آرد و بشیرازی از دو و بهندی گوند نامند ماهیت آن رطوبتی ست که از تنه بعضی اشجار تراوش میکند و منجمد و خشک میگردد و صمغ هر نباتی
در طی ذکر آن مذکور شده میشود و مراد از مطلق آن صمغ عربیست که از درخت مغیلان نیز نامند حاصل میگردد و بهترین آن زرد مایل
بسفیدی صاف و شفاف براق آنست که چون در آب اندازند و زمانی بماند منتفخ نگردد و تمام آن گداخته شود و چیزی از آن نماند و گداخته
آن صاف و چسپیده باشد و چون قطعه از آن را در دهان بگذارند و بدندان گاوم منتفخ نشود بلکه گداخته گردد طبیعت آن در گرمی معتدل
و در دوم خشک و جالینوس گرم دانسته افعال و خواص آن منزی و ملین صدر و قابض و مقوی معده و امعا و حافظ استخوان مانع ریختن
مواد بسینه و رافع حدت و نکایت ادویه حاده اسهال صفراوی جهت درد سینه و سرفه و قرحه ریه و خشونت حلق و قصبه ریه و سینه و
تصفیه صوت و منع انصباب نزلی بسینه و معین بر اخراج نفث چون قدری از آن را در دهان گذاشته آب گذاشته آن را اندک
اندک بمکند و فرو برند و با درجوب دیا در ادویه مناسبه داخل و از دو مثقال آن جهت اسهال و سحج امعا مجرب و بریان آن با روغن گل سرخ
قاطع سیلان خون جمیع اعضاست سوای رحم و بواسیر و حابس اسهال مداومت آن روزی یکمثقال که سوده باشد با یکدقیقه روغن گاو تازه
تا سه روز بنوشند قاطع نفث الدم و نزف الدم صدر و ریه و سایر اعضای داخلی سوای رحم و بواسیر مجرب است و بدستور با شیر تازه دوشیده و طلای
آن با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور آن با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید مضر سفل آن کتیرا و گویند گلاب صندل
بدل آن صمغ بادام و حب الاس صمغ البلاط بفتح با موحده لام و الف و طاء مهمله لغت عربی ست و آنرا الزاق الحجر و الزاق الزجاج و بیونانی
لسوقلا بمعنی غرای الحجر نامند ماهیت آن اختلاف است دیسقوریدوس گوید چیزیست که از حجر رخام و حجری که از بلاد قوبامی آورند میسازند بشیر
جلود و صاحب منهاج گفته بعضی از آن معدنیست و بعضی مرکب از صبر و دم الاخوین و علک البطم و انزروت و صمغ عربی از هر یک یکجزو از سنج و مرجان که است
و زنجار از هر یک نیم جزو بسیار نرم کوفته بیخته بآب صمغ محلول سرشته بر دیوار گچکاری میمالند و میگذارند تا خشک گردد و هر چند خشک و کهنه گردد بهتر
میشود و بغدادی گفته که آن نشاره بلاط یعنی بغری الجلود است که بسیار با هم میمالند و میسایند چند یوم و رازی و صاحب تحفه نوشته که نشاره بلاط اگر آن
و غرای الجلود است که بسیار مبالغه در کوبیدن و طبخ آن کرده بر دیوار خانها میمالیده اند و سنگ و فرش خانها را که بلاط عبارت از آنست بدان مستحکم میکرده اند
افعال و خواص آن فی رور انجمت التصاق موی زاید چشم و التیام جراحات تازه و منع آنها از تنفیح و ذرور سریع الاثر و آنچه صاحب منهاج بیان کرده
قلع بهق بسیار موثر دانسته اند صمغ الدثیا بفتح دال مهمله و الف و کسر میم و سکون با مثناه تحتانیه و فتح تا مثلثه و الف ماهیت آن صمغیست تلخ مایل
بسرخی و صاف در غایت حدت و حبیش نفیسی گفته که از بلاد فارس خیزد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف و مسخن و محلل ریاح و در رفع درد سیاه
افعال قایم مقام حلتیت ست مگر آنکه کریه الرائحه مانند آن نیست مقدار شربت آن نامیده رم صمله غذائیست که از خمیر آرد گندم مثل لغز ترتیب دهند و افعال آن
بغیر است مذکور شد فصل الصاد مع النون صندل بفتح صاد و سکون نون و فتح دال مهمله و لام معرب سندل بسین مهمله فارسی ست و گویند لغت
یونانی ست و بیونانی علوسطقا قبل و بر وی خلو ریقا و بهندی چندن نامند ماهیت آن چوب درختیست عظیم بقدر درخت گردگان دایره و
غنب و شاخهای آن افتاده بر روی زمین و ثمر آن در خوشه مانند حبنا و نخر الطاکی گفته که برگ آن شبیه به برگ گردگان و نرم

نازک است و سه نوع میباشد یکی سفید نباتی رنگ که آنرا صندل ابیض و هندی چندن و دوم زرد رنگ که آنرا صندل اصفر و هندی پلا گویند و سوم سرخ تیره و آنرا
صندل احمر و هندی رکت چندن و منبت آن اکثر بلاد هند و سواحل دکن و فرنگ است و بهترین انواع سفید و زرد آن آنست که خوشبو و کم ریشه و ثقیل و صلب
و چرب الملمس باشد و از سرخ آن آنچه تیره رنگ صاف کم ریشه و قوت آن تا سه سال باقی می ماند طبیعت آن سفید و زرد آن در سوم سرد و در دوم خشک
و سرخ آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص سفید آن مفرح و مقوی دل و معده و رادع و قابض و تریاقیت و محلل اورام حاره و جاذب
مواد و مسدد و آشامیدن آن جهت خفقان حاره و تبهاست تند صفراوی و التهاب و منع صعود بخارات بدل و دماغ و برسام و ضعف قوت حافظه و ذهن
و دل و معده و جگر بتخصیص در محرور المزاج و بدستور طلاء نیز طلای آن با گلاب قلیلی کافور بر پیشانی جهت صداع حاره و تنهائی و یا با نیم وزن آن
انزروت با سفیدی تخم مرغ و صندلین جهت صداع حار و منع نزلات بچشم و سایر اعضا و تنهائی و یا با ادویه بارده مناسبه جهت خفقان و حراج
... رفع معده بدبوی نوره و عرق و با آب برگ عنب الثعلب یا با آب حی العالم و یا با آب برگ خرفه و یا آب طحلب امثال
آنها جهت نقرس حار و اورام حاره مانند حمره و نار فارسی و منع ریختن فضول بعضو در ابتدای علت و بالخاصیت طلای آن منع سرایت حرارت فرط حرارت
شدید در بدن بسبب تکثف مسام و میل معده بباطن رافع آن سرکه و روغنهای گرم و لطیف سفرماه و قاطع آن مضر صوت و مصلح آن عسل و نبات
مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن نصف وزن آن کافور و بعضی اشنه گفته اند و بدل سرخ آن نصف وزن آن فوفل است و صندل سرخ
در افعال مذکوره از تفریح و غیر آن نسبتاً ضعیف تر و طلاء آن قوی از سفید و طلاء آن جهت درد سر حار و اورام حاره و ضماد آن با روغن زنبق
جهت رفع تپ داغیا و با گلاب جهت رفع قلاع و بان و بدستور جهت درد آن قرشی در شرح قانون گفته که مستعمل در زبان اطبا و ضماد و غیره
آن صندل سرخ است و در شربات صندل سفید جهت آنکه اتفاق کرده اند بر آنکه در صندل سرخ جزو حاریست که نفوذ میدهد اجزا را
از خارج بداخل لهذا اقوی است فعل آن از سفید در خارج و چون با سفیدی نیست اولیست از سرخ در داخل صاحب شفاء الاسقام گفته که
آنچه مشاهده کرده ام ما از اطبا آنست که استعمال میکنند صندل سفید را در اسهال صفراوی و سرخ را در اسهال دموی و هر دو را با هم در اسهال المختلط با هم
و بعد از تخم آنرا چون بپاشانند جهت بول الدم و حرقة البول و مرضی که بجای منی خون انزال شود مجرب دانسته اند و اطبای هند با آب تخم بیل ترکیب
از آن ضماد استعمال می نمایند و جوارش و حب صندل و خمیره و سفوف و اشربه و معجون مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر شد صندل الحدید ضماد النفس
... و فتح واو و یاء موحده و راء مهمله ماهیت آن انطاکی گفته اثریست که در مغارهای بلاد یمن میپاشد و بحجاز می آورند و در اصل حقیقت
آن اختلاف است چنانچه در بول الابل مذکور شد و بغدادی گفته که چیزیست از بخارات جبال یمن بمکه می آورند شبیه بصمغ و بر آنکه در مکه آنرا
... شبیه میفروشند بول الابل نامند و در حرف الباء مذکور شد و وجه تسمیه آن بعضی گفته اند بول جانوریست قریب بجثه گربه که آنرا ... نامند
چون ... در مغارات بول کند و غلیظ و منجمد و خشک گردد آنرا الضد می نماید و نواب مرحوم نوشته اند خلق غالب آنست که این دوا باشد که ...
و بعضی گویند ابدال ... جبلی است که در مغارات بر سنگها مجتمع میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن
قاطع اسهال و ضیق النفس و امراض بارده و جهت اندمال جراحات خبیثه جمیع حیوانات و قطع سیلان خون و تحلیل اورام نافع و حمول آن قاطع حمل و بوی آن
را ضعیف گرداند و طلاء آن با عسل باطول بکشد مفرح بدن مصلح آن روغن گل صنوبر بفتح صاد و نون و سکون واو و فتح باء موحده و راء مهمله لغت
عربیست و ازه نیز بسیار ... ارزنده و برومی لقطانیون و بیونانی فلوطیغون نامند ماهیت آن در صفت میباشد ذکر و انتهی ذکر آن و دو نوع
میباشد یکی بستانی و آن درخت بزرگیست قریب بچنار برگ آن شبیه بخیاط قوی بخلال بلندی بقدر یکشبر و سبز تیره رنگ ثمر آن بشکل ... جوز
بقدر دل گوسفند و بزرگتر از آن و شبیه بثمر شربین که ثمر هند لیست و خانه خانه و بعد رسیدن خشک شدن از هم شگافته میگردد و حبی ... دو
نیست و درخت آنرا بفارسی نار و ناجو و بشیرازی کاج و ثمر آنرا بر کاج نامند و در آن صمغ نیست و دوم جبلی که در سر هم رسد و ثمر این نیز

ماکول نیست و از مطلق آن مراد نیست و درخت این شبیه ابهل و ببیرانی اند ندامند و چوب این چرب بجای شمع و چراغ در مشعل بسوزانند و قطران
ازین بعمل می آید رقیق تر و قلیل المنفعت تر از شربین است ماهیت آن دو نوع است یکی کبیر و چلغوزه ثمر آنست و در شیرازش و اقصای آذربیجان و
جاها از ملکت روم و کشمیر و غیرها بسیار بهم میرسد و دوم صغیر و آنرا تنوب نامند و ثمر آن را قضم قریش عامه اهل شیراز آن را فنق نامند اما ثمر یکه معروف است
نزد عامه اهل شیراز و عراق بچلغوزه فی الحقیقت از اقسام بادام است نه از انواع صنوبر زیرا که دانه صنوبر بیخ بی مغز و ثمر چلغوزه مغز دارد و
مغز آن اندک باریک بفیله شکل بقدر دانه خرما کوچکی و در غلافی اندک صلب که بدست شکسته میگردد و ثمر آن را چون بر آتش اندازند بعد از گرم شدن
منشق گشته آوازی کرده دانهای چلغوزه از میان خانهای آن جسته بر می آید و نیز نوعی دیگر از صنوبر میشود و درخت آن متوسط و در بزرگی و کوچکی خوش منظر
و آنرا نوش نامند و برگ آن اندک پهن و مشرف و ملشعب خوش منظر و زنان اهل اصفهان و ایران در وقت خضاب بستن نیم کرده بر سر انگشت و دست گذاشته
بالا و آن خامی بندد و خوشنما میگردد و در شیرین اشاره بدان شده و درخت صنوبر را خزان نمیباشد و حکیم میر محمد مومن نوشته که ثمر آنرا ثمر بی مغز و قطران
زبون تر از قطران شربین است و ماده آن کوچک و بزرگ میباشد کوچک آنرا صنوبر صغار و صنوبری ثمر آن مثل دل گوسفند و از آن بزرگتر و مغز آنرا با تلخی و
سفید و بی پرده رقیق سرخی و حب قریش عبارت از آنست و در سمنان کثیر الوجود و در ابتیع صمغ آنست و بزرگ آنرا صنوبر کبار گویند و در گیلان یافت میشود و
بزرگ و مغز ثمر آنرا باصطلاح آنجا چلغوزه و درخت آنرا درخت چلغوزه نامند و ثمر آن بقدر بادامی و مغز دانها آن مثل قضم قریش بالیده تر و شیرین تر از آن
عراق چلغوزه و مغز میوه را گویند که از بحرین می آورند و ظاهر آنست که باشد چه در صفات مثل آنست و درخت آن بقدر درخت گردو و برگ آن همیشه سبز
انبوه و ثمر آن بقدر شفتالو متخلخل و طعام شبیه بمغز دانه آن را تو بار یک دو باریک پرده سرخی که ملاصق بمغز بادام است بخلاف حب صنوبر کبیر که پرده سرخ دیالیده
تر و کوتاه تر است و قول رحمت الله علیه تا آنجا که مثل قضم قریش و بالیده تر و شیرین تر از آنست درست است و عبارت بعد از آن در عراق چلغوزه مغز
میوه را گویند که از بحرین می آورند تا شاهد آنست تا آخر آشتباه محض و غیر مطابق واقع است زیرا که انبه و تخم آن بخنین ست و انبه در حرف الالف
مع النون مذکور شده و نیز نوشته اند که ظاهر اصاصفراس فرنگی عبارت از آن باشد این نیز اشتباه است و صاصفراس بدو صاد مهمله در
احزان سلیس است و در همین باب در صاد مع الالف والصاد ذکر یافت و بالجمله بهترین آن تازه سفید بالیده چرب آنست طبیعت آن در سوم گرم
و خشک و در دوم نیز گفته اند و برگ و پوست آن گرم و خشک تر از مغز آن افعال و خواص آن آشامیدن برگ و پوست آن جهت ...
... قطع رعاف و خون جراحات تازه و یکمثقال از آن با ... جهت ... کبد و ورم و غلظ آن و خشک آن با آب ...
... مواضع ضرب رسیده و با آب گرم سوختگی خصوصاً آنچه از نوع ذکر آن که اولیست در بن امر و طلای مخلوط آن ... و برگ آن با مرداسنگ
و دخان کنند جهت التیام قروح ظاهر جلد و سوختگی آتش با موم و روغن مورد جهت اندمال قروح ابدان نرم و اقع نظاهر جابد و با زاج سرخ جهت
جمیشه سائیده و حسن لطیف ... رفع اعیا و کجلی و حرکت بدن و عفونت عرق و جلوس در آن جهت امراض رحم و نفعده و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد
دندان و بخور آنچه اخراج ... و دخان آن مانند دخان کندر ... انست در رفع جبه رنجین موی مژه ...
تاکل آن و دمعه و ضعف بصر و سلاق ... رفع ضماد برگ تازه کوبیده آنچه بزرف الدم جراحات تازه و چوب آن که بد ستور چوب چینی ...
استعمال نمایند مولف تذکره ناسب مناب چوب چینی در آلتی السلکی مثال آن دانسته و چون ... نموده اند ... و مضمضه بدان نمایند
درد دندان را تسکین دهد و همچنین چوب آن را چون در دهان نگهدارند و پوست و بیخ آن قابض مجفف و دو مثقال آنچه اسهال و سحج مفید
و ذرور آنچه سوختگی آتش و آب گرم و ربع الم ... و مسقط ... حب صنوبر کبار در دوم گرم و در اول تر و قوت آن تا یکسال باقی است
افعال و خواص آن مهی و مشهی طعام و مقوی اعصاب و اعضا و باه و مفتح سده و کاسر ریاح و موزیه حاره و جهت فالج و لقوه و خدر ...
و قروح ریه و اوجاع مفاصل بارده و امراض جگر و یرقان و استسقا و درد گرده و مثانه و حادث از حرارت مره صفرا و ...

ولعوق آن با عسل هر روز بمقدار سه مثقال جهت فالج و رعشه مجرب است و جهت امراض ریه و تنقیه آن از اخلاط غلیظه و تنقیه گرده و مثانه کند و صمغ آن با ...
مفید و آشامیدن آن با تخم خیار جهت ادرار نمودن بول و منع قرحه گرده و مثانه و با عصاره بقلة الحمقاء جهت تسکین درد معده و تقویت آن و منع
رطوبات فاسده و مطبوخ تر و تازه کوبیده با پوست آن با طلا که صاف کرده هر روز بمقدار چهار اوقیه آنرا بنوشند جهت سعال مزمن و قروح ریه دست آورد
حب الصنوبر کبار جهت استحکام اعضای سست و رخوه و سختی گوشت و شراب آن که کوبیده در آب انگور انداخته مانع نزلات و سرفه و هاضم و قاطع اسهال
رطوبی و استسقا و ضماد آن با افسنتین بر معده جهت رفع مغص آن بقدر مقدار شربت از حب آن تا دو درم و از عصاره آن تا سه درم و از
طبیخ آن یک اوقیه حب الصنوبر بطی الهضم و مضر محرورین و مصدع و مغثی مصلح آن سکنجبین و فواکه حامضه قابضه است مانند انار و به موافق مبرودین و در
ایشان محتاج مصلح نیست و در امر باه با کنجد و عسل بهتر که مقوی آنست و باید که زیاده از نیم اوقیه که یک مرتبه از تنقل نمایند زیاده تناول نکنند بدل آن
در تقویت باه شقاقل و حب المحلب و در علل معده و احشا حب النار و حب الصنوبر صغار مسهل بلغم است بسبب قوت قبضی که دارد جهت امراض سینه و
گرده و مثانه قوی تر از کبار و در سایر افعال مانند آن و اکثار آن باعث مغص و التوای امعا مصلح آن در آب گرم با روغن کنجد خیسانیدن آنست
بلکه در دو کرم سبزی که در درخت صنوبر بهم میرسد و در کیفیت مانند ذراریح است و از خوردن آن زبان و کام و حلق ورم کند و معده و درد با شدت و
در تمام بدن سوزش و حرارت بهم رسد و ضعف عظیم رو دهد علاج آن علاج ذراریح است فصل الصاد مع الواو صوف بضم صاد و سکون واو
و فارسی ابریشم مانند طبیعت سیاه آن گرم تر از سرخ آن و از سفید بسیار گرم و تر و مجموع در آخر دوم گرم و خشک و بهترین آن نرم و خالص
آنست افعال و خواص آن سرخ جهت شری بعید ... و کما سرخ آن در شراب گرم ترکرده جهت رفع سرفه و نزلات رقیقه و درد سینه
و اوجاع ذربه و سقطه مجرب دیار روغن گل سرخ محلل اورام و تریاق زخم سگ دیوانه زبیده و پوشیده جامهای ابریشمین سرخ و مجفف بدن و مورث
خارش و صلب کننده جلد است و افراط آن بجهت صاحبان نقرس نافع و محرق مغسول و غیر مغسول آن در خواص مانند شعر است جهت
تروح لحم زائد ... صوف البحر بفتح بای معجمه و سکون حا و در اصطلاح ماهیت آن چیزیست شبیه بابریشم که از صدف بزرگ سفیدی که
... عریض طرف و دم آن باریک بسیار تنگی و از اندرون شگافته و شبیه بتشنج اندرون آن باریک بزردی و سرخی و در جوف آن ایستاده
و از راه شکاف صوفی بر می آید افعال و خواص آن بجهت اسهال و ضماد آن جهت نزف الدم هر عضو سریع الاثر باب پانزدهم
در بیان ادویه که حرف اول آن ضاد است و مشتمل بر دو فصل است فصل الضاد مع الالف ضان بفتح ضاد و الف و نون بفارسی
گوسفند و بره ماده آنرا میش نامند و بعربی نعجه ... اطبا اسم مطلق گوسفند است و ماهیت آن معروف و از جمله حیوانات ماکول اللحم است و
نسبت بحیوانات دیگر بسیار بلید و قابل تعلیم نیست و از کمال بلادت بر مهر ذابح خود می لیسد در حسرت و اضطراب نمیکند و از همین جهت
حلیت لحم آن ... آنست از حیوانات ضعیف النفس لا دراک زیرا که حیوانات قوی ذکی الحس عند الذبح جرح و الم بسیار در
می یابند و نفس آن ... تعلقی ببدن خود و نفس ذابح می باشد و لهذا اکثر حرام شده اند در شرع شریف و ذو الجان حیوانات اکثر قسمی است
... و بهترین آن یکساله و دو ساله آنست که عمر به باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و کثیف و مولد خلط فاسده و گوشت گرده و مثانه
و دل آن بهتر از گوشت سایر اعضای آنست طبیعت آن در دوم گرم و تر افعال و خواص آن سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون حسین
مقوی و مسمن بدن موافق ترین لحوم بابدان انسان و دل و جگر و گرده آن مقوی دل و جگر و معده و گرده و مداومت خوردن مغز
سر آن مورث بلادت و نسیان و خوردن گوشت آب مهرای آن بلکه با عسل مداومت بر آن نمایند و فقد انضمام بران باشد بغایت
مقوی دماغ غشی و رافع خفقان و مقوی بدن و بلع نمودن پیه آن بعد از ذبح که هنوز سرد نشده و همچنین گداخته نیمگرم آن جهت ... و
سینه و ضیق النفس و حرقة البول بسیار مفید گوشت آنرا گرم گرم ذبح کرده آنرا چون بر اعضای مضروبه که رسیده تازه تازه به بندند و چون سرد گردد

تبدیل نمایند برودی درد را زائل کند و مانع تورم و زخم شدن گردد و بدستور پوست گرما گرم آن اعضا را بدان پیچیدن و ضماد گوشت سوخته آن جهت ...
و عقارب جراره و با شراب جهت کلب و اکتحال خاکستر آن جهت رفع بیاض عین و طلاء آن با سرکه جهت بهق نافع و زهره آن گرم و خشک جالی آثار
و اکتحال آن جهت بیاض تنهائی و با عسل و طلاء آن جهت اقسام قوبا و غسل سر بآن جهت خراز و ابراز خنه و ضماداً با عسل و خون آن گرما گرم جهت حکه و جرب
و منع آبله اعضای سوخته در ساعت طلاء و سرگین آن بسیار گرم و خشک طلاء و ضماد آن جهت تحلیل ورام و استسقاء و التیام زخمها و با موم و روغن گل
گداخته جهت سوختگی آتش با سرکه جهت شری و ثآلیل و لحم زائد که تو نه نامند و سوختگی آتش و داء الحیه ضماد و در گلاب خیسانیده آن جهت انفجار
خراج و دمل مجرب و شراب استخوان سوخته قرنی آن قاطع اسهال و سیلان خون و خاکستر سم آن جهت داء الثعلب طلاء مغسول محرق آن جالس اسهال و
در ایام وباء طاعون استعمال گوشت آن جهت آنکه بسیار مولد خون است جائز نیست و غلیظ تر و کثیر الفضول و بطی الهضم تر از لحم معز است سرکه و ابکار
ملطف و دافع ثقل آن و هر که اراده تبرید بدان کند و ابتدا طبخ نماید و با ابازار و با کشنیز و با سماق و با آنها بخورند فصل الضاد مع الباء
الموحدة ضب بفتح ضاد و با موحده مشدد و بفارسی سوسمار و بهندی گوه نامند و شاید گوه غیر آن باشد ماهیت آن حیوانی است
کوچکتر از گربه و مابین سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بثمر درخت سرو طبیعت آن در سوم گرم و خشک
مابین ... در حدت کیفیت افعال و خواص آن گوشت آن مقوی باه و جائز نیست محرور المزاج را استعمال آن جهت آنکه گرم
است و عند الاحتیاج باید که سرکه طبیخ نمایند تا مهرا شود و با زیت و کشنیز و زیره کرمانی و عرق نعناع خیسانیده مطلب نموده با کاسنی و بقعنر
کاهو و بقول بارده دیگر بخورند و اکتحال سرگین آن جهت رفع بیاض عین و نزول آب و ران طلاء آن جهت کلف و بهق و نمش با سرکه اگر دوسے
باشد و اگر با آب ضعیف و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و سموم جانوران سمی و طلاء پوست سوخته آن مورث بهقی عضو میکه اگر
رطع کنند صاحب آن متالم نگردد ضبع عرجا بفتح ضاد و ضم باء موحده و عین مهمله و فتح عین و سکون راء مهملتین و فتح جیم و الف لغت عربیست و جعار
و جفار نیز گویند و کنیت آن ام عامر است و بیونانی قسیوه و بسریانی منا و بفارسی گفتار و بهندی جرکه و بجو و دید و بدکهنی ترس نامند ماهیت آن
حیوانیست بزرگ مانند گرگ و نر و ماده میباشد و در رفتار و دویدن لنگی میکند و در وجه تسمیه لنگی آن گفته اند که چون رطوبت جانب ایمن آن از
ایسر آن زیاده است لنگه میکند و گویند بسبب آنست که جانب چپ آن کوتاه تر از راست آنست خصوصاً ماده آن گویند بسبب آنکه خود را چنان نماید
تا مردم و حیوانات دیگر ایذا رسانند چون پیر گردد اعارج شود و آنرا متصف با عرج و مونث آنرا العرجا نموده اند و آن جانوری ماننداً ارنب میشود و نر یا ماده
ارنب یکسال نر آن قوی تقویت و یکسال ماده آن میباشد و عوام میگویند یکسال ماده و یکسال نر میباشد و در قبت و بر ضعفاء میماید و در هنگام
ماندگی بیر اید و ضعیف القلب و کثیر الجماع و حریص بر آن میباشد و بسیار احتقل میتر سد اگر شخصے در دست بگیرد از آن بیگریزد و نیز از خواص آنست
که اگر سنگ و بلندی لیتاده باشند و سایه آن در شب ماهتاب بر زمین افتد و گفتار در زیر آن برود که سایه بهر ده با هم متعرق باشد سگ غرد از بالا
انداز د و گفتار او را بدرود و در زیب سبب گرمی هوا بسیار لاغر میباشد و در شب قوی و گوشت آن حرام است نزد امامیه و ابو حنیفه و نزد مالک
مکروه و نزد شافعی حلال طبیعت آن در آخر دوم تا اول سوم گرم و در اول دوم خشک افعال و خواص آن آب زن طبیخ آن یعنی
جلوس در آن که زنده آنرا دست و پابسته در دیگی بزرگ پهن گشاده انداز ند که در آن آب جوشان باشد که تبت و نخود و دیگر عنبهای مناسب نیز
در آن باشد و سر آنرا بپوشند تا مهرا شود و بس حاجات نموده در ظرفی بزرگ که علیل تواند در آن نشستن کند و علیل در آن نشیند اما باید که آنقدر گرم
باشد که برداشت آنرا داشته باشد تا آنزمان که رد لسبر دی آورد جهت اوجاع مفاصل و تمدد و اکزاز استرخاء و عرق النساء و نقرس و ریاح
غلیظ مفید و در قرابادین ب زنات آن مذکور شده و بدستور تدهین بدهن آن که در آب با دهان مناسبه طبیخ دهند جهت امراض مذکوره مفید
و خوردن گوشت آن جهت برودت معده و حیات بلغمیه و سوداویه و زردی رنگ زخمها و اوجاع بارده و خوردن خون آنرا نفع

جنون و خوردن نیم درم از جگر گوش آن مورث جنون و زهره آن نیم درم مسهل اخلاط ثلثه و مفرد به آن فصل و اکتحال آن تنهائی جهت حدت و صرد و جلای غشاوه و بیاض آن و طلای آن بعد از کندن موی زائد پلک چشم مانع روئیدن آن با هو زن آن و روغن آن
که در ظرف مس سه روز بگذارند لیس نمایند بر بیاض عین و نزول آب در ابتدا و در زائل سازد و مجرب است و چون روغن کهنه شود بهتر و جگر سوخته سائیده آن نرم اکتحال آن جهت روشنائی چشم و زهره آن نزول آب در چشم را نافع و تقویت چشم نماید و طلای زهره آن با قیر
جهت جلای بشره و ازاله کلف و آب خوردن از پوست آن دافع ترس سگ دیوانه گزیده است از آب و چون از پوست آن پیمانه سازند
و حبوب را با آن پیمایند مانع فساد آنها از فساد زرع است و جلوس بر پوستین آن مورث ابنه و رافع نقرس و ریاح غلیظ و مفاصل و حول
محرق پوست تهیگاه و حوالی آن بازیت جهت دفع ابنه و بد بستور بالیدن آن بر مقعد و حوالی آن را چون لیسانید در حوالی مقعد بالذات نیز همین
اثر دارد و از ماده آن بالعکس مورث ابنه است و بخور پوست و پیه بادیه بر شکم زن حامله اسقاط آن و طلای مغز ساق آن بازیت
الانفاق جهت نقرس عظیم النفع و نگاهداشتن دندان آن با خود مانع فریاد سگ دیوانه که بدارنده آن و خصیه مکسو دن آن لقیه بقدر یک شمعت
با انگرم جهت درد جگر نافع **فصل الضاد مع الجیم** ضجاج بفتح اول و جیم و الف و جیم ماهیت آن صمغ درختیست خاردار و رطوبت
مائل بسرخی و براق که از جبال عمان می آورند طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن ضماد آن جهت بیرون آوردن گوشت
زائد جراحات و التیام آنها و با عسل جهت اورام بارده دستی که نافع و در شستن جامه کتان بهتر از صابون و رو را سفید می گرداند
و بعضی بدان بشویند و بکسر ضاد اسم بهر نباتی است که اطیور و سباع مانند خروع و قت دفع سمیت از خود بدان می مالند **فصل الضاد مع
الراء المهمله** ضرو بکسر ضاد و سکون راء مهمله و واو و بفتح نیز آمده و لغت عربی است و یونانی فوقو قیس و سریانی ضرو دادو بر و می شنشیش
و بفارسی تنگ و رازی در مادی کبیر گفته که به فارسی ربیسه و نیز گفته اند که درخت کلنکور را نامند و صمغ آنرا الفارسی حسن لبه و بنبلگی نامند
و جوهری گفته حسن لبه صمغ کمکام است ماهیت آن درختیست شبیه بدرخت بلوط و عظیم و اطراف برگ آن مائل بسرخی و ثمر
آن در خوشه مانند بطم و دانه آن بزرگتر از آن و چون برسد خاردار و برگ آن سرخ گردد منبت آن جبال حجاز و یمن و بلاد هند و غیرها است و
صمغ آن در ابتدای ظهور مانند دانه گندم باشد و آهسته آهسته بزرگ بقدر خربوزه گردد و از آن لبنی لزج سیاه شبیه بقیر دفع گردد و نیز
که درخت از کمکام و صمغ آنرا حصی لبان جاوی نامند معروف بدان و خوشبو شبیه ببوی مصطکی و لادن و بهترین آن آنست که سفید
مائل بسرخی و چون در آتش اندازند خوشبو باشد و اکثر در بخورات مستعمل و در حرف الحاء مذکور شد طبیعت شاخ و برگ و بار آن خشکی و گرمی
آن زیاده از دو گفته اند گرم در سوم و خشک در اول **افعال و خواص** آن در آن جذب قوی است و جهت سرفه بارد و سیلان رطوبت از دهان و رحم
و تبرید و زرجنه و حابس بطن و آب مطبوخ آن که صاف کرده با شکر بقوام آورند جهت خشونت حلق و مضمضه بار در دهان و قلاع نافع و مبرء
آکله در دندان و استحکام آن و ازاله بلغم و سفیدی آن و چون با روغن طبخ دهند در گوش بچکانند جهت درد گوش و در دوران جهت قلاع و بثور
آن مقوی قوی و بدستور اطراف تر و تازه آن و فرزج بلغم از معده بدون مضرت است و برگ آن خوشبو دارد و آشامیدن طبیخ آن بقدر سه اوقیه جهت
رفع درد تهیگاه و چون برگ و اطراف تر و تازه آنرا بقدر یک قبضه بسوزانند خاکستر آنرا با آب نیکو طبخ دهند و صاف کرده بهمان دستور خاص
و درد آن زائل گردد و در استسقا مجرب است و روغن حب آن خوشبو مخفف و محلل بلغم و ریاح جهت مغص و تقویت معده و جرب و جوانات مفید و طلای آن بدل روغن
حب البطم و در چوب خته آن قاطع نزف الدم جراحات خصوص قروح مقعد و تقشیب ناخن و نافع و صاحب اختیارات بدیعی گفته که انچه از کمکام معظم گویند
آنرا رب ضرو نامند و در دهان نگاهداشتن آن در حال درد آنرا تسکین دهد و صمغ آنرا در خوشبو تنها داخل می نمایند ضرتع بفتح ضاد و کسر راء و سکون
یا مثناة تحتانیه و عین مهمله گویند که آنرا شبرق نامند و شتر آنرا بخورد و ماهیت آن برگ نباتیست تند و مجوف مائل به زردی و تلخ و بعضی

دریای بهم میرسد و موبه لب ساحل می آورد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جلوس در طبیخ آن و بخور نطول آنجهت درد مفاصل و طلای آن بد بثور
و شستن بدن بآن در حمام جهت جرب حکه مجرب دانسته اند و بخور آن جهت زکام و التیام جراحات سریع الاثر است و گویند چون بثور از آن بخور دیگر هرگز فربه
نشود و جناب قدس آیه در وصف اهل جهنم میفرماید قوله تعالی لیس لهم طعام الا من ضریع در بیان آن در تفاسیر مذکور است ضرع بفتح ضاد
و سکون را و عین مهملتین بفارسی پستان و بهندی چوچی نامند ماهیت آن معروف است و آن عضو غصبانی مایل الی اللحم است که در آن شیر
متکون میباشد از برای خوردن بچه آن و بهترین آن فربه شیر از حیوان جوان فربه است که تخم آن نیکو باشد و زبون ترین آن برعکس آن طبیعت آن
سرد و خشک بالذات به سبب غضبانیت جوهر خود و بارطوبات بسیار افعال و خواص آن چون نیکو هضم باید صالح الغذا و اگر هضم حبید نیابد مولد خلط
خام بلغمی است مضر ذکاوت از برای آمیزد و در پی مرطوبین و مصلح آن آفادیه و مصطگی و خولنجان و بریان نمودن آنست و در محرورین محتاج باملاح نیست و
مدر بول زنان زیاده کننده شیر ایشان و جهته دفع خمار و کسیکه در معده او شراب با اخلاط حاده صفراویه با صرافیه موجود باشد فصل الضاد مع الغین
المعجمة ضیغوس بضم صاد و سکون غین و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله و ضغابیس بفتح اول و دوم والف و کسر باء موحده
و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله نیز آمده لغت عربی است و بفارسی سفچه نامند ماهیت آن قثاء کوچک خربزه نارس است و نیز
نباتی را نامند که شبیه است بهلیون آنچه از آن بر روی زمین ظاهر است سبز و آنچه از آن زیر زمین است سفید و شیرین افعال و خواص آن برگ آن قاطع
باه و بیخ آن که در زیر زمین و سفید و شیرین است محرک باه و کاسر حدة صفراست بجهة نیکوئی طعام در کشک داخل میکنند و میخورند
فصل الضاد مع الفاء ضفدع بفتح ضاد و سکون فاء و دال و عین مهملتین بفارسی وزغ و بشیرازی بک و ترکی قرباغه و بهندی مینڈک نامند
ماهیت آن معروف است حیوانی است که در زیر زمین های نمناک و آبهای ایستاده و جویهای بسیار بهم میرسد بری و بحری و نهری میباشد و مطلق آن مراد
نهری است و بری آن از سموم قتاله است طبیعت اقسام آن در سوم سرد و در اول خشک و اصل آنست که خالی از حرارت تو نیست افعال و خواص
نهری آن سموم است از قبیل دفع فاسد بافساد و مضمضه و طبیخ نهری آنجهته دردندان و ضماد شق کرده آن جاذب پیکان و خار و امثال آن و سموم گزندگان
بقوت قاطع سیلان خون و التیام دهنده زخمها خصوصاً ذرور سوخته لحم آن بارزفت تر جهته داء الثعلب و طلاء آن نافع دندان است الی الم و وجع دملها
سوزانیدن آتش و داغ محرق آن قاطع نزف الدم اعضاء و نفوخ القاطع رعاف و بهتور طلاء آن بر پیشانی و جبینی که طلاء خون آنرا مانع بر آمدن
موی دانسته اند اصلی ندارد و گفته اند چون ران ضفدع بر لسان نهند و کسیکه الماس خورده باشد بلع کند پاره ها چسبیده بر آید و چون اطراف و احشاء آنرا
انداخته با پیه گرده بز مهرا نجبه و روغن آنرا جمع کنند جهت بواسیر حار مجرب دانسته اند و قسمی از ضفدع که در پای اشجار بهم میرسد سبز لیکن کوچک و آنرا باهون
آنج انه مینیه اکتحال آنجهت نزول آب از مجربات است و مضمضه طبیخ آن جهت وجع اسنان گفته اند چون آنرا بدو نصف شق کنند یکی را در آفتاب
یکی را در سایه خشک نمایند آنچه در آفتاب خشک شده است و آنچه در سایه مدار ان و هر که ضفدع او چهار سبز دبارو و دو با سیاه از سنف که باشد و یا سرخ بحری
را بخورد دادرا در ورسی قذف العارض گردد لیس آن را سیاه کمد شود و بسیار است که سوزنم گردد رقی و ورم احشا در دل بهم رساند گس میگردد گاه از
خوردن زرد و سیاه آن سقوط اشتها او لا پس خشار چا مفر و فساد رنگ آن و تشنج و غشیان و وجع فواد و ورم شکم و دیدن بهم رسد و تدارک آن بود
با آب نمک و آب شبت مطبوخ با بلح بحدیکه منقی حاصل گردد و بحمام رفتن و آشامیدن سکنجبین و اسفید باجات باد زهری و دواء المسک و
آشامیدن شراب بسیار که خلاصی یابد از آن کم است که او را استسقاء با سقوط اسنان عارض نگردد فصل الضاد مع المیم ضمران بفتح ضاد و کسر میم
و فتح را مهمله و الف و نون و آنرا ضیراوان و ضیراون و ضیمران نیز نامند در ماهیت در ماهیت آن اختلاف است اکثر آنرا شاهسفرم شیرازی دانسته
اند در رنگ آن سبز است بنحوی که ریحانی و بعضی فودنج نهری و بعضی حاجم و بعضی گفته اند گیاهی است که با دید سرد دید در حجاز کثیر الوجود خوشبو و ذاالرائحه
و بعضی گفته اند نوعی از شیح است که صنفی از قیصوم باشد و بسیار خوشبو بهترین آن تازه خوشبوی است طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی سرد دانسته اند

افعال و خواص آن کثیر المنافع اناجرای امراض بارده و زکام و ضماد آن جهت قلاع و سوختگی آتش و بوئیدن آن که گلاب بر آن پاشیده
باشند مقوی دماغ محرور المزاج است

شانزدهم در بیان ادویه که حرف اول آنها طاء مهمله مثناة است

فصل الطاء مع الالف

طالیسفر بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله و فتح فاء و راء مهمله در ماهیت آن اختلاف بسیار است
بعضی گویند پوست درختی است که از بلاد هند آورند اندک از دارچینی ضخیم تر و صلب تر با اندک حدت و خوشبوئی و اقرع و چون کهنه گردد مایل
بسیاهی شود گفته اند عروقی است باریک بیرون آن اغبر و اندرون زرد و بوی آن شبیه ببوی زعفران با عفونت و تیزی و شاید زرنب
باشد که بهندی طالیس تیز نامند و آن برگ درختی است باریک و بیرون آن اغبر و اندرون آن زرد و رنگ طبیعت آن مختلف القوی با جوهر ارضی
غالب معتدل در گرمی و سردی و مائل بحرارت و خشک در سوم و بعضی گرم و خشک در دوم دانسته اند افعال و خواص آن جهت لقوه و فالج و نفث الدم
و نزف الدم و حبس سیلانات و اسهالات و بواسیر و قروح امعاء و مضمضه بطبیخ آن با سرکه جهت درد دندان و نگاه داشتن آن در دهان جهت قلاع مفید
و ضماد آن خشک کننده و ادرار [illegible] مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن چهار دانگ وزن آن کمون و نیم وزن آن اهل و گویند
بدل آن سنبل و نیم وزن ساذج و گویند اهل و سنبل مساوی آن مضر ریه مصلح آن عسل است **طالیقون** بفتح طاء و الف و کسر لام و سکون
یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون بلغت یونانی است و به عربی صفر و به فارسی مس [illegible] از آنست جهت آنکه در
معدن مس بهم میرسد و بصنعت البشری ماهیت آن مصنوع و غیر مصنوع میباشد غیر مصنوع آن مسمی است [illegible] از زرد رنگ شبیه بر برنج مصنوع
مرکب از مس و روح توتیا و از تافتن تا آتش و گرفتن معطر و سیاه نمیشود و بخلاف سایر اقسام مس مصنوع آن مسمی است که مانند گداخته در بوته
گاو که در آن اثنا ان سبز خوشنما میباشد و چون [illegible] صاحب ضماه آن گفته از انحاس عیسی نامند و گویند جسد سبعه است مصنوع از اجساد سبعه که طلا و
نقره و مس و آهن و [illegible] و روح توتیا که بفارسی هفت جوش و بهندی کانسه نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت
سمیت و چون منقاشی از آن بسازند و موی از آن بکشند دیگر بر نیاید و چون قلابه از آن بسازند و صید ماهی از آن خلاص نشود و چون گرم کرده در
هیچ حیوانی از آن آب بخورد و چون از آن آینه بسازند و در خانه تاریک صاحب لقوه دائم در آن نظر کند رفع علت آن شود **طاؤس** بفتح طاء و الف
و دو واو اول مضموم و دوم ساکن و سین مهمله بهندی مور نامند ماهیت آن طائری است معروف و خوش رنگ [illegible] مختلفه و براق دوم آن بسیار بلند
و تیز و چون بپرد و بلند کند و آواز آن شبیه بآواز گربه و نر آن بزرگتر از ماده آن و خوش رنگ و خوش منظر تر از ماده آن و دوم ماده آن کم و کوتاه
ماده آن در سالی یکبار تخم گذارد طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن نهایت صلب و غلیظ و بطیء الهضم و مولد
خلط غلیظ کثیف و گویند مقوی معده است و آشامیدن مرقه اسفیدباج آن جهت درد پهلو و ذات الجنب مفید و خوردن گوشت و سینه آن مقوی باه
و قلیه آن که با سداب پخته باشند در درد معده بارد و قولنج و ریاح غلیظه و درد مفاصل بدستور و نطول آن و طلاء پیه آن بر کمر و ذکر و مقعد محرک باه و
طلاء پیه گداخته آن با آب سداب و عسل جهت قولنج و درد معده و طلاء خون آن با انزروت و ملح جهت قروح خبیثه که هم آکله باشد و طلاء
زهره آن با قوت جلاء بسیار و جهت ثالیل و رفع جمیع آثار و طلاء استخوان سوخته آن جهت کلف و تغیر رنگ بشره مفید و آشامیدن زهره آن بقدر دو دانگ
تنها و یا با سکنجبین [illegible] جهت حبس اسهال [illegible] آن با سرکه جهت گزیدن هوام و قروح و رفع آثار [illegible] جهت قلع [illegible]
سوخته آن ملحم جراحات و سنون آن [illegible] دندان و جلای آن [illegible] مثقال آن [illegible]
بهم رسید و اکتحال آن [illegible] از تجربات است گوشت آن [illegible] مصلح آن [illegible] همچنین گوشت [illegible] صلب و
ثقیل باشد آنست که بعد از ذبح سنگی سنگین [illegible] آن [illegible] و در زیر [illegible]
دهند [illegible] که از خواص آنست که چون طعام مسموم را ببیند [illegible] و نظر کردن آن

طعام مسموم باعث کثرت قوت سمیت انست فصل الطاء مع الباء الموحدة طباشیر بفتح طاء و باء موحده و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بهندی بنسلوچن و بنباکیر نامند ماهیت آنچیزیست شبیه بآهر سهائی که از جوف نوعی از نی که بزبان هندی نرنسل و بانس نامند دانه قوی تر و از بانس کلان باریکتر و نازکتر و گرهها آن در دور متفاوت و در بعضی ست و بیشتر دو در طرف رنگپور و نواح سلهٹ که در سمت مشرق و شمال آن شهر باد و از بنگاله واقع اند بسیار بهم میرسد و در ملک گاه مقدم باز همین نی بانس بسیار ز ند آن در ابتدا مرطوبی است رقیق و بتدریج منعقد میگردد و آنچه از آن در جوف آن انعقاد یافته و رنی آن خود بخود شگافته و بار دیگر شگافته بر آورده باشد شبیه بلعقد گره نی و استخوان نرمی است و چون در آب اندازند سخت تر گردد و بعد خشک شدن سفید صاف و بعضی آن شفاف باشد و این بهترین اقسام است و این را بهندی بنسلوچن گویند از آن ریزه شده باشد بعد شگافته و یا خوب منعقد نشده باشد آنرا کوبیده و خمیر کرده قرصها سازند سفید غیر شفاف نرم زود شکن میباشد و در آب حل میگردد و این در مرتبه دوم است از جهت نی و شنیده شد که گاهی در آن بهم سوده آتش در نیستان آن می‌سوزد با آنکه خود بخود آتش در آن می افتد و نیها سوخته و شگافته طباشیر بر آمده بعضی سوخته ریزه شده و بعضی نیم سوخته و بعضی ناسوخته درست در میان نیهای سوخته و خاکستر افتاده میباشد و بعد سرد شدن دانه های طباشیر خوب آنرا چیده بر آورند و آنچه ریزه شده و ناسوخته است علیحده نموده کوبیده با آب سرشته اقراص ساخته خشک مینمایند این بعد از آن است در خوبی و آنچه سوخته و ریزه شده است علیحده گرفته اقراص میسازند و این خوب سفید نمیباشد بلکه خاکستری رنگ است و خالی از بو و قیمت و حدتی نیست معشوش آن را بگره استخوان سوخته و پیل کوفته مینمایند و فرق با غبرت و سیاهی رنگ و ثقل آنست طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک و خشکی از قسم اول از دوم کمتر و در دوم از سوم و شیخ الرئیس مرکب القوی دانسته با قوت قابضه افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و مسکن التهاب عطش و قاطع قی صفراوی و اسهال مرّی و حار محلل و مجفف رطوبات بارده در جبه معده و جهت اورام حاره چشم و خفقان و غشی و تقویت اعضاء ضعیفه از حرارت و حمیات حاره حاده و عطش مفرط و خلفه حار با آب سرد و جهت قلاع و ثبور و ریش دهن خصوص نیم در قلاع دهان اطفال شیرخوار و در آبتنهائی و یا اندک برگ گلسرخ و نبات سفید و در رآن جهت استحکام دندان سوختگی آتش و با سکنجبین جهت دفع توحش و غم و کرب التهاب مفید و سعوط آن با روغن بنفشه جهت تقویت باصره مجرب المصاد و مداومت آن مفر باه و مصلح آن مصطکی و عسل گویند مضر ریه و مصلح آن صبر با عناب و یا عسل و مصلح آن زرشک و دین تعدیل آن بزعفران مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن تخم خرفه بود اده و بنصف آن سماق و گل مختوم و صندل سفید و این بهترین بدلها آنست و گویند بدل آن کاغذ مطری سوخته و عصاره لحیة التیس و تخم کاسنی و سه وزن آن تخم خیارزه و چهار وزن آن بذر قطونا است و در قرابادین کبیر جوارش ادب و سفوفات داقراص و لعوقات طباشیر ذکر شد با طباق بضم طاء و فتح باء موحده و الف و قاف به لغت اندلس طباق و بیونانی قوتیراد بفارسی اسپرغم بیابانی نامند ماهیت آن نباتی است که در اندلس قبل از آنکه زائکث یافته شود بجای غافث تشبیه آن استعمال نموده و در حجاز بهم میرسد و دو نوع میباشد بزرگ و صغیر کبیر آن بقدر قامتی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و از آن اندک بلندتر و باریکتر و نازکتر و چسبیدگی سهوکت و کراهیت رائحه و تلخی و تندی شیرینی و دهنیت را طباق منتن و شجره البراغیث نیز نامند جهت آنکه از اقراش برگ آن براغیث و هوام می گریزند و صغیر آن بقدر یکشبر و برگ آن نرم زود شکن و گل آن مائل بزردی و نرم و دبق بود با اندک شیرینی و این کریه الرائحه نیست مانند طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم و سوم نیز گفته اند گرمی آن زیاده از خشکی آن قوت آن تا مدتی میماند افعال و خواص آن گل صغیر آن مقوی کبد جهت اوجاع آن و تفتیح سدد و از اله تهیج حادث از ضعف و ادرار طمث و تفتیت حصاه و دفع سموم خصوص سم عقرب شرباً و ضماداً و طبیخ و عصاره گل و برگ آن مسهل اخلاط محترقه و جهت یرقان و تعفن و اوجاع رحم و حمیات کهنه و جرب و حکه و ادرار طمث و اخراج جنین و تقویت و بدستور جلوس در آن مقدار شربت آن تا مثقال و چون گل و تر تازه آن را در بیت طبیخ دهند و بنوشند جهت نافض و قشعریره حمیات و در تنقیع و ضماد برگ صغیر آن جهت صداع حار و

گزیدن هوام و لیسه و قتل کیک و بیتور و تدقین بدان و حمول عصاره آن مسقط جنین و رساغت و صنقی آن که قریب باب میر دید و ساق آن غلیظ ما بین کبیر و صغیر و در آن رطوبتی که بدست بچسبیده ثقیل الرائحه نزدیک بوی زهر و صنف ضعیف و تحمل تر از هر دو است طبیعا یا تیخ و ریا کثیر کور شد فصل الطا مع الحاء المهملة طحال بکسر طا و فتح حا و الف و لام لغت عربیست و بفارسی سپرز و بهندی تلی نامند بکسر تا مثناة فوقانیه و کسر لام مشدد و در دو یا مثناة تحتانیه ماهیت آن معروفست که عضو لیست نرم سخیف کبود رنگ در جانب چپ زیر قلب و آن ادعب سوا است که در کبد است برای ریختن قدری از آن بعد از دفع فضول از معده و هر فم معده لیت انتباه در آن بجهة مزاج دباغت معده و داخل شدن قدری از آن در خون برای تغذیه بعض اعضای صلبه چنانچه تفصیل در کلیات فن طب مذکور است و تکون آن از دردی خون سوداوی است و آنچه میگویند که فرس طحال ندارد نیست چنین بلکه آنچه میگویند که شتر زهره ندارد و آن مثل سرعت و جلادت فرس و عدم جرات و جسارت شتر بهترین آن حیوان فربه جوان اهلی است جهت آنکه رداءت آن کمتر است از حیوان بری شیخ الرئیس گفته بهترین همه طحال خنزیر است و طحال طیور بدترین همه طبیعت آن بارد و یابس افعال و خواص آن بطی الهضم ردی الکیموس مولد خون سوداوی و در دهن خوش کردن آن ملصق و قاطع نزف الدم براحات تازه مصلح رداءت آن خالص شیرین از عرق دبار غن بسیار دیگر و سیخ تاب بالا و آن شربت تفتیق آشامیدن است بدانکه طحال از اعضاء مفرده است یعنی در بدن هر حیوانی از یک طحال بیش نیست و لیکن اطبای فرنگ میگویند که بندرت متعدد دیده شده و بعضی سفید شده که اطبای فرنگ شکم سگی را شگافتند و در جوف آن بچند دو طحالی فقند و نیز شنیده شد که طحال سگی را بریده برآوردند باز التیام ساختند و آن سگ تا مدتی زنده بود طلحب بضم طا و سکون حا و ضم لام و بای موحده بروزن قنفذ و بکسر اول و سوم نیز آمده بروزن زبرج لغت عربیست و لبیری طلحیا و یونانی ولیسون برقی و در بنادر بفارسی جغرابه و جامخواب و بشیرازی جل بک و باصفهانی جل وزغ و بهندی سوال نامند و در بنگاله معروف بکانی است و کسیکه آنرا بهندی کجال دانسته محض توهم است جهة آنکه کجال طحلب الصحراست که جرا از الصخره اثبه طحلب الماء ماهیت آن سبز است که بالای آبها خصوصا آبهای ایستاده که آفتاب آنها را تابد بهم رسد و بعضی باریک و بعضی مدور و ستبر و ریزه بهم متفرق و سمی بجراز الماء طحلب لیفی است آنچه مانند ریشها متصل بهم و برگ بهالبسیار شبیه بغزل الماء مانند و آنچه بسیار کم مانند نمد باشد و مستعمل و بعضی ستاده نمیشود ایستاده نکون میباید بهترین آن آنست که در آب شیرین تکون میباید طبیعت آن در سوم سرد و تر با قوت قابضه و قبض نهری آن مایه زجرست افعال و خواص آن ضماد آن تنهائی و با آرد جو جهت جلب ورم از هر موضعیکه باشد و باد سرخ و تحلیل اورام حاره تنها جاره و نقرس تیلا و فتق اطفال و چون در روغن زیتون بجوشانند و تلیین عصب قوی لا اثر و چون در روغن زیتون بجوشانند و بلغ نمایند و آنگرم بالای آن بنوشانند قی کنند و اخراج زلوی در گلو چسبیده مجرب و آشامیدن خشک آن حابس اسهال و ادرار و آشامیدن نوع دوم آن بقدر یکدرم با سه چهار دانه فلفل و فلفل غاوی خشک کهیه را با آغلیان نم سوده جهت منع نا شتافر و بر بند جهت طحال حادث از کثرت خوردن بقول نافع تا که دفع کرده و هرچه بر روی سنگهای دریا متکون شود دلبسیار قابض طلاء آن حابس سیلان خون اعضا است فصل الطا مع الخاء طخشبقون بفتح طا و سکون خا و کسر شین معجمه و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون طفشیقون ترنا مند یعنی قوی است ماهیت آن دو اسمی از جمله نبوغات که در بلاد از من پیکان را بآن آمیخته بهند زخم آن کشنده میباشد برگ و نبات آن شبیه برگ کسر در بر شبیه در لعابیت تند افعال و خواص آن ضماد آن جهت [illegible] نافع و گویند حلتیت با و زهر آنست شرب آن و ضماد کردن بر موضع جراحت آن فصل الطا مع الراء المهملة طراثیث بفتح طا و را و الف و کسر ثای مثلثه و سکون یای مثناة تحتانیه و ثای مثلثه بمعنی رب الارض و زب الریاح است و زبا بمعنی ذکر است ماهیت آن نباتیست حبشی شبیه بفطر و در زمین فرو رفته و سرخ و سفید میباشد و گیاه آن باریک و برگ پیچیده و نبت آن مثبته نحو ذراع باریک در میان سرخ آن شیرین طعم و قابض و ماکول و سفید آن تلخ و غیر ماکول طبیعت آن در سوم سرد و خشک افعال و خواص آن بسیار قابض و قاطع و حابس اسهال [illegible]

و سیلان عرق و مقوی کبد و معده و رادع و رافع استرخای آن و جهت عیاد و دفع مواد حاره و تحلیل صلابات و تقویت مفاصل مستر خیه تیبس و منعا
و چون با شیر تازه و دوشیده و طبیخ دهند و یا با دوغ ماست گاو و بیاشامند جهت استرخای معده و کبد نافع مضر ریه مصلح آن شکر و نخش جلد
و مصلح آن بذر قطونا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن ثلث وزن آن غافث و دو ثلث آن نرط و نصف وزن آن قشر بیض
محرق و عشر وزن آن و بقولی بوزن صمغ عربی ایست و اقاقیه نیز بوزن آن گفته اند طراشنه بفتح طا و را والف و شین معجمه و فتح نون و ها و
اشراجعفریه عشبة العجول نامند ماهیت آن عالقی گفته نبات آن دو نوع میباشد یکی برگ آن شبیه ببرگ شلغم بری و از آن نازکتر و مشقق و مجعد و
سبزی شبیه ببرگ کلم و بر آن غباری سفید رنگ و ساق آن تا قریب بیک قامت و بر بالای آن شعبهای کوچک و بر اطراف آنها گلهای زرد مانند
گل طباق و با گل کاسنی و بیخ آن سفید با شعبهای بسیار و صنف دوم نیز شبیه بدان و سبزی آن مائل بزردی و ساق آن از آن کوتاه
تر و بار یکتر و شاخهای آن زیاده نبت آن آجام و مواضع رطبه طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص صنف اول آن اکحال عصاره آن
رافع بیاض قوی الفعل و سریع الاثر و لهذا آنرا اخشیة العجول نامند طراغشتین بفتح طا و را و الف و ضم غین معجمه و ضم تاء مثلثه و سکون و او و نون
ماهیت آن ابن بیطار نوشته که این نبات را رازی ذکر نموده و قوسی نامیده و گفته بعضی مردم آنرا قوسی نامند و نبات آن شبیه به شاهی است و
برگ آن ببرگ نباتی که زعفران ثمر آنست و سر شاخ آن بزرگ و بر طرف آن ثمری سیاه رنگ آن نبات را می خورند و رازی گفته خشخاشی
که در میان گندم میروید و آن بشاست خاصه فلاحت گفته که شاخها بست کوتاه بسیار سبز با برگ نازک باریک طولانی میباشد و گاو بی برگ عرق آن طولانی
غلیظ اغبر پوست آن نیز غلیظ و بر شاخ آن ثمری شبیه بخور القطن و در میان آن تخمها و آنرا می خورند و لذیذ و خوشبو است و بیخ آن شیرین آنرا با شاخ آن میخورند افعال و
خواص آن اکحال آن جهت منع لزرت دموع عین خایه و خوردن آن نیکو کننده کبود با آن ست طراغیین بفتح طا و را والف و کسر غین معجمه و
سکون یاء مثناة تحتانیه و نون و بعضی آنرا طراغایون و بعضی سنفونیوس گویند ماهیت آن نبات است کوچک و زمین لقدر یکشبر و زیاده و کمتر از آن و
برگ و بر شاخهای آن ثمر بقدر دانه گندم و شبیه بحب انگور کوچکی و اطراف آن تیز و کثیر العدد طبیعت آن گرم و خشک نیز گفته اند و با قوه
قابضه افعال و خواص آن آشامیدن و دانه با شراب جهت سهال و سیلان رطوبات رحم مزمنین نافع و بعضی مردم آنرا کوبیده و بقوام
واقراص ساخته عند الحاجت استعمال مینمایند طراغیون بفتح طا و را و الف و کسر غین معجمه و ضم یاء مثناة تحتانیه مشدده و سکون واو
و نون بلغت یونانی است یعنی شبیه به بلبش جهت آنکه رائحه برگ آن در خریف مانند بلبش می باشد ماهیت آن دو قسم است یکی
بزرگ و برگ و ساق آن مانند اسقولوقندریون و با اندک رنگی و صمغ آن مانند صمغ عربی و در جزیره اقریطش بسیار بهم میرسد و دوم کوچک تر
از آن و در سواحل دریا بهم میرسد و لی برگ آن بسیار نمیشود و بر شاخهای آن دانها تخم بسیار بقدر گندمی و هر دو قسم آن
باریک طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن یکمثقال از هر دو نوع آن با شراب تفتت حصاة و مدر حیض و مخرج
جنین و شرب او و حمول و ضماد آن جاذب خار و پیکان از بدن و کوچک آن قابض و جهت جلس اسهال سیلان حیض و باقی سیلانات
و شرب او از آن تا وه دانه نافع است طرخون بضم طا و بفتح نیز آمده و سکون را و ضم خاء معجمه و سکون واو و نون معرب ترخان فارسی است
بلبنانی طرخونی و بر رومی اورسطیون و بیونانی سقوریسنا مند ماهیت آن نباتی است معروف و در بلاد ایران خصوص در فارس و رشنبر از کنار جو
و مانند سبزیها و دیگر از نعناع و شبت و جز این نیز کرده مانند آنها با نان و پنیر و غیره می خورند و بری لبنانی میباشد و نبات آن هم از تخم
و هم از قلم آن بهم میرسد و در طعم آن حدت و قبضیت و عفوصت و اندک حلاوتی است و خاییدن آن نا شتا بلعیدنهای آن خدرانی در زبان
بهم میرساند و لهذا بعضی مردم پیش از آشامیدن مطبوخات مسهله بشعیر مینمایند طعم آنها خوب محسوس میگردد و طعم برگ تو رسته بیل ترش هندی که بهندی
گنت بیل گویند شبیه ست نامنی الجمله شبیه بدست و لیکن حدت و لطافت ندارد و در کسافت و عفوصت بسیار بر این غالب بیخ بری آن غالباً در حدانست

داین فلاحت گویند که چون تخم اسفند را در سرگین کهنه بخیسانند با مزاج گیرد لیس لکا زند ظرف خون میگیرد و دیگر اگر در میان آب ... لذا انته بکار زند ظرف خون میز فرید
بهین آن بستانی تر و تازه آن است طبیعت آن در دوم گرم و در دوم خشک و بعضی برای آن را در اول گرم و خشک نیز گفته اند با قوت مجذره افعال و
خواص آن محلل ریاح و اخلاط از جهت تفتیح سدد و مقوی معده و مشتهی و مجفف و ناشف رطوبات و خاییدن آن خوشبو کننده دهان و عفونت ذایقه و مجذر
دهان و زبان و جهت قلع نافع چون مدتی بعد از خاییدن در دهان نگاه دارند و جهت اصلاح هوائی و بائی و طاعون و چون آب تازه آنرا
با شراب کادی حل کنند و بنوشند جهت نفع و جدوث و علل باسیه نافع و آشامیدن آب بعد از مضغ آن لذیذ بغایه مضر محرورین و اکثار آن
محرق خون و قاطع باه مصلح آن بقول بارده و مخشن سینه و مصلح آن عسل و بلبی القیم و مصلح آن کرنش مقوی فعل آن رازیانه است طرفا
بفتح طا و سکون را و فتح فا و الف بفارسی گز و بهندی جهاد و ... و بسریانی ... بیونانی ... بعضی گفته بیونانی مورسقی نامند ماهیت
آن چهار صنف میباشد یکی درختی است عظیم شبیه بأثل و این صنف برنیست و دوم ... و سوم کوچک برگهای آن کم و گل آن سفید مایل بسرخی و در جه
نحل یعنی زنبور عسل آنرا دوست میدارد و ثمر آن مانند مازو ... خوشبو و بهندی این را ... گویند چهارم ثمر آن ... بهم ...
بقدر حب شاهدانه و سرخ مایل بسبزی و صباغان ثیاب را بان رنگ نمایند این صنف در بلاد عراق و فارس بهم میرسد و گفته اند صنف ...
بزرگ و کوچک میرسد آنرا اثل نامند و بستانی است و ثمر آن ... در غدیر نامند و در حرف الالف مع الثاء المثلثه مذکور شد و کوچک آن ... آن
آن اسم است و شکوفه این مایل بسرخی و ثمر آن مثلث شکل و گرما زج نامند و بهترین آن است که در کنار آبهای شیرین روید طبیعت آن در اول سرد
و در دوم خشک و بعضی در دوم نیز گفته اند افعال و خواص آن قابض با اندک قوت تخفیفی و رادع و محلل و طبیخ آن ... جهت جذام
حادث از ورم سوم سینه و سده آن و با سرکه جهت یرقان حادث از ضعف مراره و منبط و حبس صفرا در آن و جهت تفتیح سدد و ورم صلب
جگر و سپر زریدن و تبخیر شقاقل آنرا بنوشند مجرب و مضمضه طبیخ برگ آن جهت تقویت لثه و دندان و آشامیدن آن جهت حبس اسهال
و نزف الدم رحم و رفع سیلان و تخفیف رطوبات آن مجرب آشامیدن عصاره برگ یا طبیخ ... یا گل و یا تخم آن نرم و کوچک کننده
طحال صلب گشته خصوصا که در سرکه و آب طبیخ نموده باشند و جلوس در طبیخ آن جهت نزف الدم مقعده و رحم و بواسیر و شستن
بدن جهت رفع شپش و قبان و کرسنگ نامند نافع و ضماد برگ کوبیده و مطبوخ آن با سرکه جهت ورم حار و تحلیل صلابت طحال خصوصا با اشق
و سکنجبین و بیخ کبر و هیر دبد ... تکمید بدان جهت طحال و ذرور خشک آن مجفف قروح رطبه و زخم آبله و آتش و دخان و بخور شاخ و برگ
آن جهت زکام و اخراج زلو در حلق مانده و خشک نمودن آبله و زخمهای رطبه موثر و گرفتن بخور برگ آن سر ... قاطع کننده دا آن
و بواسیر و ثالیل و خاکستر چوب آن یاقوت جالیه و مجففه و حمول آن جهت استرخا و خروج مقعده و ذرور آن جهت قروح رطبه و سوختگی آتش و
ثمر آن جهت نفث الدم مزمن و تقویت لثه مسترخیه و فساد هوا و گزیدگی رتیلا و آشامیدن آب طعام در ظرف مصنوع چوب آن جهت طحال مفید
بدل آن اثل است طرنج بفتح طا و کسر را و سکون یا ... تحتانیه و فا ... و معجمه و لغز ابلوج و نیز نامند ماهیت آن نوعی ماهی است ... بقدر
انگشت و اندکی زیاده بر آن و تا دو شبر نیز دیده و سفید رنگ آنرا به فارسی حلواماهی نامند و در بحیره از جنس ... و از ... و ... دیار
فارس و بحرین و بعضی سواحل هند با ... مانند ... و غیره بهم میرسد ... کم از استخوان نازک ... تازه آن بسیار لذیذ و آن را نمکسود نیز
نمایند و با اطراف می برند طبیعت آن تازه گرم و خشک در اول و نمکسود آن را در دوم افعال و خواص آن مشتهی و مهیی جالی و مقطع بلغم
معده و ملطف سودا و غلیظ و جهت حمیات ربع و تحریک باه و سردی مرطوبین نافع و در بعض امزجه تلیین طبع و در بعض حبس ... می نماید و
مضر محرورین و بهترین استعمال آن است که با روغن بادام یا کنجد ... تازه بریان نموده باشند ... ... نام از قلیس ... و مراره و غیر آنها
و یاکشته و تازه آن بهتر از نمک سود آنست طرفیدون بفتح طا و سکون را و فتح فا و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو

سین مهمله ماهیت آن دیسقوریدوس گفته عشبه کثیر الاغصان است شبیه بعصا دکماذریوس برگ آن باریک است شبیه ببرگ نخود در بلاد کثیر الوجود است افعال و خواص آن جهة نهش هوام نافع است طرفولیس بفتح طا و سکون را و ضم وا و سکون وا و ضم لام و سین مهمله لغت یونانی است ماهیت آن قطعهای لطیف نافع است جهة حساد وطحال گفته اند خشک است طریفلن بکسر طا و را و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم فا و لام و نون اسم یونانی است بمعنی ذو ثلثة اوراق در ماهیت آن اختلاف است بقول اکثر آنست که اسمی است مشترک میان چند فوفا و نبات خصیة الثعلب بعربی مراد از جهانه است و آن نباتی است قریب بذرعی و شاخها باریک و سیاه شبیه بادخر و برگ آن باشد برگ جند فوفا و در هر شعبه سه عدد و گل آن بنفش و رائحه آن شبیه بعصفر و بیخ آن دراز و صلب و تخم آن مائل به پهنی و بازغب و مستعمل برگ و تخم آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح معده و جگر و مدر بول و حیض و آشامیدن دو مثقال از برگ و تخم آن از برگ سه مثقال تنهائی یا با آب عسل جهة ازاله مرغ و شوصه و ابتدای استسقا و وجع رحم و عسر البول و با سکنجبین جهة سپرزد و سموم هوام و چون بگویند نبات آنرا با برگ و بیخ و عصاره آنرا بر نهش هوام ریزند وجع آنرا تسکین دهد و بدستور طول طبیخ شاخهای آن اگر بر عضو متقرح و یا بر عضو سلیم برسد درد و وجع کند دیگر و بخور دادن آنرا آشامیدن سه برگ و سه دانه تخم آن با شراب جهة حمی مثلثه و چهار برگ و چهار دانه آن جهة حمی ربع بالخاصیه نافع و بیخ آن از ادویه تریاقیه و در معاجین کبار داخل مقدار شربت آن دو درم مضر گرده مصلح آن کتیرا است طریقولیون بفتح طا و کسر را و سکون او و کسر لام و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون او و نون لغت یونانی است بمعنی ذو ثلثة غناقید ماهیت آن نباتی است قدیم و شیری برگ آن شبیه ببرگ نیل و از آن قوی تر و گل آن در طرف صبح سفید و در نصف روز بنفش و در شب سرخ تیره و بیخ آن خوشبو و سفید و طعم و بوی آن مانند زنجبیل و غلط کرده کسیکه آنرا بیخ ترید دانسته طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن مقوی معده و جگر و قاطع غلاظ بارده و جهة خفقان و دفع سموم نافع و آشامیدن دو درم از بیخ آن با شراب جهة اسهال بطن و ادرار بول و مقدار شربت آن تا دو درم سفرجل مصلح آن کتیرا است بغدادی گفته از ادویه سمیه است نزد اهل هند و آنرا هرمافلس دانسته اند و جالینوس این دوا را ذکر نکرده فصل الطاء مع الفاء طفشیل بفتح طا و سکون فا و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام بفارسی عدسی نامند ماهیت آن عدس مقشر است که در سرکه پخته باشند و از اغذیه قدیمه است افعال و خواص آن قلیل الغذا و مقوی معده حار و مسکن حدت خون و صفرا و جهة تپهای مرکبه بلغمیه و صفراویه و قطع نمودن حیض و سلسل بول نافع و مضر امراض سوداوی و اعضای عصبانی و قاطع باه مصلح آن شیرینی ها است فصل الطاء مع اللام طالح بفتح طا و سکون لام و حاء مهمله در ماهیت آن اختلاف است گویند موز است که بهندی کیله نامند و گویند نوعی از امغیلان بخار است باصطلاح اهل بادیه و موز در حرف المیم مع الواو انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و ام غیلان مذکور شد طلع بفتح طا و سکون لام و عین مهمله بفارسی بهار خرما نامند ماهیت آن شگوفه درخت خرما است در ابتدای ظهور و چون بمقدار یکشبر و یا کمتر و یا زیاده رسد شبیه بماهی بی سر و دم عریض الوسط بیرون آن تاریک میباشد آن زمان غلاف آن منشق گردد و از جوف آن خوشه خرما سفید رنگ که آنها را آن زجو فرو ترد بر آن گرهی مانند ارزنها ظاهر گردد و بر آید تدریج دانه‌ها را آن بزرگ در سیده آن غلاف خشک جدا گردد و بنقید و آن غلاف را کفری و خوشه خام تازه از ان بر امده را ولیغ و دری دانه‌ها آنرا غوره خرما و ان گرد راکشن و دقیق النخل خوانند و کشن درخت نر را با جاده بزنند بعد از آنکه دو سه دانه ثمر آن از در جوف نرماده گذاشته و لبسته باشند خرمای آن بالیده بزرگ و شیرین و لحیم میگردد و از ابتدای غورگی تا انتهای ثمری مراتب او وسطا آنرا نامهای بسیار است در ثمر اکثر نخ گور شده منت کفری در حرف الکاف مع الفاء انشاء الله تعالی خواهد آمد و بهترین طلع از برای خوردن و تداوی از نخل نر است که در زمین پاک شیرین رسیده باشد و دانه‌های آن کوچک و پوست آن سفید بود و قبوضت آن کم و تلخی نداشته باشد طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و قابض طبع و مسکن حرارت و حدت خون آشامیدن خشک آن بقدر نیم اوقیه جهة رفع تشنگی و اسهال و تبهای حاره و نفث الدم

وزن الدم نافع و دیر هضم و اکثار آن مولد قولنج و عسر البول و درد سینه و مصلح آن جرمهای دیگر و اشتها و شیرینی با وجود نجاست مانند جوارش
کمونی و فلفلی و زنجبیل مربا و عسل و نیش آن با حرارت لطیفه و رطوبت فضلیه بد الغایت محرک باه و مردافی محرک شهوت زنان طلا کردن
دفتح لام والف محدوده ماهیت آن آب انگور جوشانیده است که بطبخ نایند تا دو ثلث یا کمتر از آن برود و آن را مثلث نامند و بعضی اعراب آن را
آب انگوریست که بطبخ دهند تا آنکه نصف آن یا بیشتر یا کمتر برود و غلیظ و مائل بسیاهی گردد آن را طلا از جهت آن نامند که از آب بجوب بستان آن را
قطران دوده میمالند و بعضی بهمه اقسام خمر را بدین نام مخصوص میسازند و بعضی مثلث را طبیعت و افعال و خواص آن در خمر و مثلث
ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی طلق بفتح طا و لام و در آخر و سکون لام غلط است آمده معرب تالک فارسی و عربی کوکب الارض
و ورق الوحدة و بسریانی بفتح جیم از غایت گویند و بیونانی از فنون اصطرسیس کوکب الارض بر وحی و بفارسی ابرک و بهوه دل
نیز و بهندی ابرک نامند ماهیت آن جسمی معدنی است متکون که از زیبق خالص و کبریت قلیلی غالب آن زیبقیت زیبق
صنف میباشد یمانی و اندلسی و هندی بهترین همه یمانی است و آن سفید نقره رنگ شفاف و براق صفایحی است که خوب رق ورق آن بزرگ و نازک
سفید بر آن صدفی باشد و مائل بسیاهی نباشد و بعد از آن مغولی هندیست و آن سفید و نازکی کمتر از یمانی است و اندلسی که مغربی نیز نامند
آن نازک نمیگردد و رنگ آن با کدورت و نیز گفته اند صنف میباشد که صفایحی ورق ورق میگردد و دوم مانند سنگ جص و معدن آن جزیره قبرس است
در هندوستان آن بعض جاهاست مانند نواح عظیم آباد و میگویند که احیانا در بعضی قطعهای آن قلیلی سیماب بر می آید مستعمل از آن محلوب محلول
آنست و چون تنهائی احراق نمی یابد لابد با نوشادر و دکلس البیض احراق مینمایند و دستور حلب و حل و احراق آن در مقدمه مذکور شد طبیعت
آن در دوم سرد و در آخر سوم خشک و در اول سرد و در دوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت اسهال
و کبدی و نزف الدم همه اعضا و رحم و ذوسنطاریا و تپهای حاره و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت سرفه گرم و مغسول آن با آب بارتنگ
جهت نفث الدم و رحم و بواسیر مجرب و طلای آن جهت قروح رطبه و قضیب و شقاق عصبانی و اورام حاره پستان و خلف اذن و بواسیر و سحجه مجرب
و احتراق و جذام متقرح و رفع آثار سیاهی جلد بغایت موثر المضار آشامیدن آن مطلق با خوره و مضر سپرز و گرده و مصلح آن کتیرا و تخم کرفس و استعمال آن با غسل
رافع نفث آنست با عضای باطنی مقدار شربت آن تا نیم مثقال و چون محلوب آن را مانند غبار سائیده مکرر با آب خالص غسل نموده با صمغ عربی و آب
حل کنند در اعمال نقاشی مانند آن بهتر از ورق نقره است و چون در آن زعفران اضافه نمایند مانند ورق طلا المحلول باشد و با زنگار زرد و رنگ و ماعصفر قسمی رنگ
گردد و چون با شیاف مامیثا و خطمی و مغزه و سرکه و سفیده تخم مرغ بر اعضا طلا کنند مانند سوزانیدن آن از آتش و در اهل صناعت مطلق را مطهر قلبی میدانند که بآن گداخته
نشود و دستور حلب و حل و احراق و دهن و اقراص و کوکب قرابادین ذکر یافت فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه طیر ابن بفتح طا و سکون یاء و فتح را مهمله
و الف و فتح نون و باء و شیر خشت نیز آمده ماهیت آن مانند قطره شبنم که ازان در شب مانند چراغ میدرخشد و تر و تازه آن سفید زرد و خشک
آن سرخ رنگ منقطع میگردد از درخت مانند اسفنج قطعهای سرخ و رطوبت آن به بو و نسبت اکثر زیر درخت بلوط و زیتون در سالی که باران بسیار شود بیشتر
می روید طبیعت آن گرم و خشک در چهارم افعال و خواص آن بعضی از آن جمال ظاهر شده و از سموم قتاله قویه است حتی بوئیدن
اجتناب از آن واجب طین بکسر طا و سکون یا و نون بفارسی خاک و بهندی متی و بسریانی ماهیت آن معروف است بهترین آن طین حری یعنی خالص از آمیزش
ریگ و شوره و کبریت است که از آب شیرین باشد و آنرا ازین جهت نامند و بفارسی خاک سرشته نامند و لطیفترین اطیان آنست که آب شیرین جاریه نشین
شده باشد و طین نیل مصر بهترین اطیان نهاراست طبیعت آن مطلقا سرد و خشک و خاک بلد و عطلکی و خاکی که در میان بهم سرد رنگ مانده باشد
و خاک یا شوره دار آبهای تلخ و کبریتی و شبی و امثال اینها که همه گرم و خشک اند افعال و خواص آن جمیع اقسام آن قابض و مجفف و جالی و مسدد و حابس سیلان
و محلل اورام و مسکن التهاب گرمی معده و مقوی آن بسیار و حرکت عفیفه شرابا دخان طلا و تپهای مرد یابا ادویه مناسبه هر علت

و آشامیدن آن جهت نفث الدم و سحج امعا و گزیدن ارنب بحری و ذراریح و سموم هوام و تحقیق بدان جهت سحج امعا و طلای آن جهت آتش فارسی و کلف و کلب یا سرکه و در گل سرخ جهت تحلیل ورم حار و چون خاک جراز با آب شیرین سرشته خشک نمایند و در آبهای که رود شور حل کنند و بگذارند تا نشین گردد خالص شیرین و اصلاح فساد آبهها نماید و چون با آب تلخ و شور ممزوج نموده عرق کشند آن شیرین بر آید و خاکی که مدتی آفتاب بر آن تابیده باشد طلای آن جهت استسقا و تقویت اعضای مسترخیه و ملیه و با سرکه جهت گزیدگی هوام مفید و غسل سر بدان تنقیه اوساخ آن مقوی مو و دراز کننده آن و خاکی که آتش بسیار دیده باشد مانند خاک رجاج بسیار مجفف و منقی بشره و جالی بهق و رافع خشونت بدن و حکه و با سرکه جهت گزیدن زنبور و باقلی جهت خنازیر و تحلیل صلابات و طلای خاک تنور یا نمک و سرکه جهت رفع کچلی سر اطفال مجرب و خاکی که در نمکدان مانده باشد و خاک ظرف گلی که در آن نمک میگذارند جهت تحلیل اورام بارده و انفجار دماميل و شبور نافع و با بول بز و یا شتر یا گاو محلل استسقا و ضماد گل با سرکه جهت گزیدن عقرب و هوام و تحلیل اورام حاره و چون گلاب بر آن بپاشند و ببوشند مقوی دل و دماغ و رافع خفقان و غشی و التهاب و عرق گاه گل که با گلاب و عرق گاو زبان امثال آن بکشند جهت تقویت قلب و رفع خفقان و ضعف معده حار مفید و طلا و ضماد خاک ذیل که هنگام زیادتی آن تعلق خشک شده باشد مقوی اعضا و محلل اورام و رافع استرخا و لاغری حادث از کثرت نفث الدم و دراحادیث منع بسیار از خوردن طین وارد است مانند این حدیث که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم لا تاکلوا الطین فان فیه ثلاثة خصال یورث الداء و یعظم البطن و یصفر اللون و قال علیه السلام ایضا اکل الطین حرام علی کل مسلم و من اکل الطین فکانما اعان علی قتل نفسه و مضر

طین الابیض ماهیت آن خاکیست سفید رنگ با غرویت و نرم اندک چسپنده که در بعضی اراضی خصوص حجاز یابند طین حر باشد خصوصا در زمین کوفه و حجاز بهم میرسد و آن رگهای خالص لزج چسپنده است شبیه بطین خراسانی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن حجاز که بمو و سر چون گل بدان بشویند جهت قروح مزمنه و دمامیل تحلیل ورم حاره و تسکین آنها و دوز در او طلا نافع و دو بسیار شستن نافع یا بشد طین خراسانی است طین الاحمر مغره است که بفارسی گل سرخ و بزوری دهند گیرند نامند و گاهی آنرا طین فارسی نیز نامند طبیعت و افعال و خواص آن در مغره در حرف المیم مع العین ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی طین الاخضر بفتح همزه و سکون خا و فتح ضاد معجمه و را مهمله ماهیت آن خاکی است سبز رنگ با لزوجت و چسبندگی که آن را از توابع شیراز است می آورند و در بعضی از قصبهای آن زرد و سرخ و سفید هم باشد و بهترین آن سبز و خالص است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن زنان ایران در ایران نموده زرد و داده بخور دهند و میگویند جهت طین قلب نافع و شستن سر بدان مسکن حرارت و نرم کننده جلد و مو و رافع حرک و بلیس و پاشیدگی مو و مانع آن بریزش و غیره که بران وسخ بیخته باشند با سفت انست طین الارمنی بفتح اول و سکون را مهمله و فتح میم و کسر نون و یا مثناة تحتانیه نسبته باشهر یا حاکم ارمینیه و ماهیت طین رومی و فلاطیانا نامیده ماهیت آن گلی است سرخ تیره جگری رنگ با نرمی و اندک چربی و غرویت که بزبان بچسپد و خوشبو و در طعم شبیه بخاک باشد و از ایران و ارمینیه آورند و گاه سبز ارمنی نیز ملحاظ طلاق مینمایند و بهترین آن نرم املس چرب خالص صافی از سنگریزه و در بل چسپنده بزبان طلائی رنگ است طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن قابض معری و مقوی قلب و جالی و حابس نفث الدم و نفث الدم صدر و ریه و طمث و رحم و امعا و معده و بواسیر و بول و جهت قروح آنها و قروح و قلاع دهان و منع نزلات عفنیه منحدره بسوی سینه و ضیق النفس و سرفه و سل و حمیات در بدو حادث از انها و جهت اسهال شرب آن بسیار نافع جهت شدت تخفیفی که دارد و از این جهت تر رادع اورام است و بجهته و با و طاعون چون بیش از زور وقت آن چند روز دیا و در آن هنگام نیز با سرکه و گلاب اگر تب باشد و الا با آب و سرکه بخورند و بر ورم آن طلا نمایند امان یابند از آن و با اقاقیه جهت کسر عظام طلا و ذرور و آنجه جهت نزف الدم کل اعضا ظاهری تخفیف قروح رطبه مفید مضر طحال مصلح آن مصطکی و گلاب مقدار شربت آن از نیم درم تا دو درم بدل آن طین مغره و طین حجازی است طین الاحمر بفتح اول و سکون حاء مهمله و فتح فاء و را مهمله و آنرا طین الخضم نیز نامند ماهیت آن خاکی است زرد مایل بتیرگی که از میان کوکره جوانی قسطنطنیه آورند

در بیابان مکنه آنجا بر آن صورتی نقش نمایند و گویند صورت بت است و بعضی گویند نقش دیگر است غیر معلوم از قلیمن طلسم و گویند
که بهندی آنرا پیوڑی نامند و اصلی ندارد زیرا که پیوڑی چیزیست زرد مسبک از مصنوع از بول بچه گاو تازه زاییده که بان برگ درخت انبه خورانیده
و جمع نموده بعمل می آورند و اکثر مستعمل نقاشان است و مشهور است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن قابض و حابس جهت نفث الدم
و نزف الدم اعضای باطنی و قیام کبدی و قیام المده تبرید با بهترین اطبا نست دو زر در آن جهت نزف الدم ظاهر و تخفیف قروح نافع طین الاقریطی
بکسر همزه و سکون قاف و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و کسر طاء و سین مهملتین و اقریطون نیز نامند ماهیت آن خاکیست خاکستری رنگ با خشونت
و با اندک شکسته گردد و در قوت شبیه بشب است و از آن بسیار ضعیفتر و فرق میان هر دو بچشیدن معلوم میگردد که تخفیف این بان جمعیت غالب
بر اجزای هوائیه است طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بی لذع و جهت قروح چشم نافع و تعلیق آن جهت حفظ جنین و منع رعاف
مجرب دانسته اند مسهل ولادت است و نقاشان جهت ثبات رنگ آن در نقاشی مستعمل نمایند طین الاندلسی بضم همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و ضم
لام و کسر سین مهمله مشدده و یاء نسبت ماهیت آن خاکیسا کیلی است افعال و خواص آن جهت تحلیل ورم ضماد و طلاء آن نافع است طین الجلود
بضم جیم و لام و سکون واو و دال مهمله ماهیت آن خاکیست سرخ تیره رنگ آنکه بهم پوست حیوانات را بآن رنگ میکنند سرخ مائل بزردی میگردد و در رنگ
آن قیام و ثبات ندارد طبیعت آن گرم و خشک و با قوت تجفیف است و محلله افعال و خواص آن طلاء آن محلل اورام و با آب باتنگ
جهت اسهال نافع و خوردن آن جائز نیست و ردی است طین الحر بضم حاء مهمله و راء مهمله مشدده بفارسی خاک رست نامند ماهیت آن بعضی
آنرا شامل طین اندلسی فارسی و بعضی خاکی که از زیر آن می درند دانسته اند و آن خاکی است زرد و سبک خالص بسیار سفید بیرنگ چون در دهند آنرا
خوشبو و خوش طعم گردد و آنرا میخورند کسانیکه معتاد بگل خوردن اند زیرا که مضرت این کمتر از اطیان دیگر است و بعضی گفته خاک خالص آن آمیخته
بریگ رمل و اشیای غریبه است و بعضی از انواع طین قیمولیا و از اصناف طین الحر اطین دانسته اند طین الحکمة از مرکبات است و دستور صنعت
آن در مقدمه و قرابادین مذکور شد بر ظروف شیشه و چینی و غیره جهت رفع ضرر آتش و صدمات بمالند و ضماد آن جهت شکستگی اعضا و تقویت استخوان و جهت
است طین الخراسانی بضم خاء معجمه و فتح سین و الف و کسر نون و یاء نسبت و آنرا طین نیشاپوری و طین الاکل المأکول نیز نامند ماهیت آن گلیست
بسیار سفید خوشبو خوش طعم با اندک شوری و ضرر خوردن آن کمتر از خاکهای دیگر است لهذا کسانیکه عادت بخوردن خاک دارند از آن میخورند و بعضی بریان
کرده بخورد داده بعضی خام و لیکن بریان کردن شوری آن اندک کم میگردد و لهذا اطفال آن را بر انواع میپسندند و بعضی مردم آنرا بریان نموده با گلاب شسته
و خالص آنرا آورده جهت خشک نموده تناول مینمایند و بعضی قدری مشک و عنبر و کافور نیز اضافه میکنند طبیعت آن سرد و خشک و بعضی بسبب
ملوحت اندک گرم دانسته اند افعال و خواص آن نقل خالص با مصلح و مطیب آن بخود آمدن جهت خوشبوئی نکهت و تقویت معده و تسکین
غثیان و قی و منع سیلان لعاب آب از دهان وقت خواب و رفع خفقان قلبی و هیضه مهلکه باقی و اسهال و منع نزلات مفید خصوصا که ترتیب دهند در بریان
نشده و سعوط آن خرقه [illegible] آن با گلاب تر کرده بالشند مقدار شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال و در رفع هیضه دو دانگ آن با آب سیب
محرورین یا با رب آن یا آب طباشیر سود دهد با آب سرد و اکثار آن مفسد مزاج مواد سده و حصاة نفس معتادین بسده کبد و ایجاد ضعف کبد و مسالک ضیقه
سنگ گرده و مثانه و لیکن مضرات اطیان دیگر نیست مصلح آن انیسون و تخم کرفس است طین الداغستانی بفتح دال مهمله و الف و کسر غین معجمه و سکون سین مهمله
و فتح تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر نون و یاء نسبت ماهیت آن خاکی است که از داغستان و قریب بدربند بلده شیروان و رجان آورند و الوان میباشد
بهترین آن خاکی است گاهی زرد رنگ خوشبو که از داغستان قریب بجانب شیروان آورند گاهی آنرا مانند اطیان دیگر میشویند و اقراص میسازند و این هنگام سفید رنگ [illegible]
سبک خالص از رمل و سنگریزه چسبنده زود در آب گدازنده میباشد و بعضی از آن کبود رنگ [illegible] طبیعت آن سرد و خشک افعال
و خواص آن مفرح قوی دافع خفقان و غشی و سمیت افعی و تپ بالی حادث از اخلاط فاسده و در سائر افعال قوی تر و بهترین از طین مختوم اکثر معتادین بگل بسبب

نفرت این را میخورند خصوصا زنان عراق و عرب ولیکن مسدد و مفسد لون است مصلح آن شستن و شوی نمودن آنست طین الیقوقی بفتح دال مهمله و ضم قاف و سکون واو و کسر قاف و یا نسبت ماهیت آن خاکیست که از ناحیه قوقی بلدیه حلب آورند کبود رنگ مایل بموست قوی و بعضی از آن سفید رنگ سبک املس خالص از ریگ و سنگریزه و زود گداز در آب و این بهترین آنست طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه و اندک ترابی رقی افعال و خواص آن مجفف و قابض حابس اسهال و نشف رطوبات معده و اورام مرکبه حاره و زائل کننده اوساخ بدن و موی سر با و طلاء و غسل و زنان معتاد بخوردن اطیان بشترین را میخورند بجای طین خراسانی ولیکن مسدد و مفسد رنگست و بسبب اندک حرارتی دارد خون را فاسد میسازد و مصلح آن شستن و بریان نمودن و خوردن انیسون است بالاء آن

خوردن شیرینی بالاء آن و با آن بسیار مضر طین الرومی بضم راء مهمله و سکون واو و کسر میم و یاء نسبت ماهیت آن خاکیست سرخ رنگ و بعضی سفید مایل بکبودی و خوشبو و آن نوعی از طین قبرسی سفید است طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف قابض و طلاء آن با آب کاسنی و صندل جهت ورم و جفاف خون آمدن از چشم و در سائر افعال مانند گل ارمنی است طین شاموشن بفتح شین معجمه و الف و ضم میم و سکون واو و شین مهمله آنرا طین شامیش و کوکب الارض و کوکب شاموش و کبریا چشما شاموش بر دی فلاغا سامس بیونانی و بطین بفارسی گل سفید نامند ماهیت آن چند صنف میباشد سفید صفائحی اندک براق و صاف شبیه بحجر اسس و صنفی رمادی رنگ صفائحی نرم زود شکن که در آب زود گداخته گردد و این را بیونانی اسطر الغی و کوکب بفارسی ابرک و بهندی کهری مٹی نامند و صنفی بسیار سفید نرم سبک که چون بر زبان گذارند بچسپد زود شکسته گردد و در آب زود گداخته شود و این بهترین همه بقول انطاکی صنف دوم بهترین همه است و از دو صنف الیه و ریند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و معسول خشک گردد آن الطف شیخ الرئیس گفته که هویت بر آن غالب از طین مختوم و اقوی از آنست افعال و خواص آن آشامیدن یکمثقال از مغسول آن با گلنار قاطع خون حیض دائم و جریان عرق شرا و طلاء و با شراب جهت سموم حاره و با دیه مناسبه جهت نفث الدم و انطلاق و سیلان خون از همه اعضا و ورم آن با آب اندکی سرکه جهت قرحه امعا سریع الاثر و نیز در ورم آن با آب شراب که آب غالب باشد جهت تحلیل اورام حاره اعضا رخو مانند پستان و بناگوش و زیر بغل و کنج ران و حقنه آن با آب بارتنگ جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا که متعفن نشده باشد بعد از آنکه اولا با ماء العسل و آب نمک حقنه نموده باشند و طلاء آن با آب و برگ غنگل جهت اورام پستان و اورام حاره و اقراص آن با شراب جهت سموم بلند و نافع و در سائر افعال مانند طین مختوم است طین صوفی حمید بضم صاد مهمله و سکون واو و کسر فا و یا و فتح حاء مهمله و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن خاکیست خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند افعال و خواص آن با قوت تریاقیت جهت دفع ذیت و سمیت هوام زهر اژدر شرباً و طلاء با خود داشتن آن موثر و در سائر افعال مانند طین قبرسی است طین النفاهی گل شیرازی و گل سرشوی نیز نامند ماهیت آن گلیست مایل بزرد و خوشبوئی و بعضی طین خراصفهانی و بعضی طین نیشاپوری و بعضی طین خراسانی دانسته اند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آنچه سریع النفع گفته اند مضر ریه و مثانه است مصلح آن آب سرطانات مقدار شربت آن تا دو مثقال طین القیمولیا بکسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و سکون واو و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و آنرا حجر زخام و بهندی کهریا مٹی نامند و اطفال هند بر تختهای مشق میمالند ماهیت آن سه قسم است یکی سفید براق خوشبو و گویند از آن بوی کافور آید دوم مائل به بنفشی و چرب با لزوجت و دیر شکن که در آب زود حل نگردد و از بلاد اندلس دارند آورند و این هر دو خوب و مستعمل و قسم سوم که سیاه و از اندلس آورند زبون ترین همه است بغدادی نوشته که شیخ من گفت که طین قیمولیا خاکیست که میان فلفل یافت میشود و غیر از کسی نگفته و دوران دو قوت است یکی سرد و دیگری حاره محلله و بعد غسل قوت حاره محلل آن زائل میگردد و بهترین آن صافی سفید صلب لزج آنست که زرد و شکن نباشد و در آب زود گداخته نگردد طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن مجفف و محلل و نافع نفث و نشف رطوبات و دلبت معده و مقوی آن و هاضم و حابس اسهال صفراوی و ضرب صفراوی و بلغمی و نفث الدم و قرحه امعاء و مسکن سوزش مقعده و طلاء آن جهت اورام چشم و باسرکه جهت دام بناگوش و همه اورام حاره و بر سوختگی آتش مانع آبله آن و تنها جهت نفع دمامیل و التیام جراحات و جوششهای خصوص جوشش سر اطفال و ابدان ایشان و تحلیل اورام و باعسل جهت ورم زیر معده و سائر اعضا مفید هر چند همه اطیان محلل اورام اند لیکن این را این خاصیت زیاده

زیاده است و از مسهلات محرقه آن منزول جهة قروح عسرالاندمال و بواسیر و افعال ضعیفتر از طین ساموس مرآن طین ترشیه
دهماج اختیارات بدایی گفته که در کوهستان بزم میر سرو زنان جهت جلا ساختن خود استعمال میکنند و آنرا گل رخ میگویند طین قبرسی بفتح قاف و با
موحده و سکون را و کسر سین مهملتین و یا نسبت ماهیت آن خاکیست سرخ چسبنده خوشبو که بزبان بچسبد و چون بشکنند اندرون آن
زرد رنگ بود و چون بیت بمانند دست رنگین نماید طبیعت آن سرد و خشک با قوت قابضه معتدله افعال و خواص آن جهة نفث الدم و قرحه
و ضماد آن جهت گزیدگی اطفا و اختناق و در گرده آن با آب سرد خوشبو جهة حرارت باطنی و سمیت ادویه قتاله و طلای آن جهة تحلیل اورام و شکستگی
اعضا و کوفتگی آنها و افتادن از جایی بلند مقدار شربتش تا یک درهم بدل آن جمیع افعال طین مختوم است طین الکرمی بفتح کاف و سکون را
و کسر میم و یا نسبت ماهیت آن خاکی است که از بلاد و سود باشد در زمین سیاه الرائحه شبیه بفحم گویند که از چوب صنوبر گرفته اند و چون در اول فصل بهار که ابتدا
نمو او می‌باشد تاکهای انگور است بدان بمالند جهت حفظ آن از آفات و لهذا آنرا طین الکرم نامند و با جمله از آن سفید خاکستری رنگ نیز میشود طبیعت آن
سرد و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی دوالی جهة جرب و بهق و تقشیر اشیاء و در نزله و کلف و حکه مستعمل و در استسقا ضماد آن مفید است
ماهیت آن گلی است سرخ رنگ از جزیره ‌ای که در آنجا معبدی است از آتش پرستان و آنرا خادمان آن معبد در وقت مخصوص با تعظیم و احترام بیرون آورده
و آن را مهر میزنند و نقش مهر آن خوک است و گویند خادمان آنجا بنا بر ایشان نقش قدری خاک از تلی که قرب آنجا است با خضوع و خشوع و هیبت و اجلال و اکرام آورده
میدهند و مشهور طین المختوم بسبب آنکه نقش خاتم بر آن میزنند و در بعضی کتب نوشته که آن تل در نزدیکی بلاد یونان و روم است و مشهور است
تا حال هیچ درختی و گیاهی نیست و خاک آن مانند خاک ... و گویند که آن خاک با خون بز کوهی بعد عسل خمیر نموده اقراص ساخته و مهر کرده
در آن جزیره رسم است که بز را ذبح نموده و خون آنرا بر آن خاک میریزند و آن اقراص را قربانی میگویند و بعد از آن خاک بالای تل سرخ رنگ میباشد و بهتر از خاک جاهای دیگر است
گویند خاک پائین آن تل مایل بزردی و با حرارت و خاک آن تل مایل بسفیدی و در آن زمان معبد آن خراب شده و الحال در آن جزیره
حالا است و لهذا اعظم الآن نشان آن معدوم شده و گویند بالفعل آن جزیره را آب گرفته و طین مختوم اصلی بهم نمیرسد و بجای آن طین ارمنی
یا خاکی دیگر شبیه بدان مهیا ساخته استعمال مینمایند و آنچه تحقیق پیوسته آنست که آن جزیره غرق نگشته و اما حال بسبب بعد مسافت
همان نحو در آنجا مهر کرده اقراص می‌سازند و بهترین آن بسیار سرخ چرب الملمس آنست که ظاهر و باطن آن یکسان باشد و چون بر زبان
گذارند بچسبد و بوی آن شبیه به بوی سنبت باشد و چون بر جراحت تازه باشد در ساعت قطع خون و حبس آن نماید و آنچه ظاهر آن سرخ و باطن
آن سفید باشد بوی سنبت از آن نیاید و چسبیدن بزبان نماید خوب نیست طبیعت آن سرد و خشک با قوت تریاقیه و قابضه
و لزوجت منافع آن جهة قوت دل و مفرح و مقوی دل و معده و بسیار جهت دفع
جمیع سموم و دافع عفونات جهة آنکه قابض اجزای بدن است و مسکن سموم و دافع ادویه قتاله آنست بسبب تفریح و حبس نبض تریاقی که دارد
نفث الدم و نزف دم و اسهال و نزف خون باطنی و ظاهری کل اعضا و جهة قرحه و ریه و جلوس در امعاء و قروح باطنی تنهایی با با کتیرا و جهت فساد خون و تپهای
حاره و با و اسهال دموی صفراوی و دفع مضرت سموم و هوای و بائی و آبهای بد و کزیدن هوام و بعد از آن جهة دفع سموم منتشره مانند آب و شراب
و افعی و سگ دیوانه و با شراب انگوری باشد آشامیدن تریاق نمودن با نبیذ سموم و تحقیق جهت زخم و قروح امعاء و طین ساموس
طلای آن با عسل و شراب جهة امراض مذکوره و تسکین التهابات و تحلیل صلابات و التیام جراحات تازه و کهنه و قروح کهنه متعفنه و شکستگی اعضا و
و نقطه و بایدکه بر بالای آن طلا برگ قنطوریون و فراسیون و سرو و امثال آنها را برگهای مناسب بگذارند و باید که جهة نیش هوام مانند
افعی و سگ دیوانه و اورام حاره و زرد آنچه قروح تازه و کهنه که خون و چرک و رطوبت بسیار از آن آید بر زرد جنس نماید و التیام دهد و

و بعد ناشتا بخورند که طلا و نقره در آن بقدر علت و سعت آن باشند بلکه اندک زیاده با شراب ابیض یا احمر یا حلو و یا مر و باشلث و با عقید عنب و با عسل و یا

سرکه عنبی کهنه بنوشند و با سکنجبین هر یک که مناسب باشند بحسب علت و حاجت باشند و اگر پیش از آشامیدن سم گزیدن حیوان سمی بخورند از ضرر

آن محفوظ مانند مضر بریه مصلح آن کتیرا و عسل و مضر طحال مصلح آن کتیرا و گلاب مقدار شربت آن یک مثقال تا دو درم نیز بدل آن از انسانی در

امور مذکوره قویتر از آن و بعد از آن طین ارمنی و در اطلیه مغره و صاحب اختیارات بدیعی نقل نموده که طفل یکساله دو مثقال یا یک درم از سم قوی

است بخورد و در زمان حلری طین مختوم با شیر بادرنجبویه داده قی سبز و عکردن نمود و مجموع آنرا قی و فضله بار دیگر با شیر بادرنجبویه دوم دیگر قی کرد

و یک مجلس طبیعت و اجابت شد و از آن زهر کشنده خلاصی یافت و بدانکه جمیع اطبا این طین را بجای سماق اند بدل طین که مسهل است فقط و شناور

و در قبض و حبس بعد از آن طین المصری بکسر میم و سکون صاد و در آخر مهملتین بلطین است و بیونانی ارطوبا منند یعنی خاک زمین محروث ماهیت

آن خاکیست آفتابی زرد و چرب بسیار سفید با خطوط و با صدت که از مصر آورند و بعضی خاک مصری رنگ بهترین آن خاک مصری رنگ که بسیار نرم باشد و

چون بر سنگ البند سابیده آن برنگ غبار باشد و گاه آنرا مانند غسل سفید اج می شویند و اقراص ساخته خشک نمایند و مغسول آن زیاده باشند و گاه

مقدار نخودی ساخته در ظرفی چینی و سر آنرا بسته در آفتاب میگذارند تا بسوزد و برنگ خاکستر سیاه گردد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و

افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض و مسهل داخته اسهال ایم داشته ما و طحال و اورام کهنه و تسرطه و نوا و جماع قرنه و تولیه قدیم طاهر

آن با سرکه و منهالی نیز بسیار مفید و سکندریه مستعمل است طین البحیرة المصطکی دانرا طین الکیوس و صادحیوس نامند یعنی جزیره مصطکی

آن خاکیست فیمق صفایحی و قطعهای مختلف الشکل که از جزیره مصطکی آورند بهترین آن سفید مایل بخاکستری رنگ و زود شکن و در آب زود گداز

طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جالی و مفتح سدد الطبان دیگر جاذب خون بظاهر جلد و رنگ کنندهٔ زنگ رخساره منه اهل جلد و

دمعیه او ساح بدن و جلاء آن و تعقیب وجه خوب زنان در حمام بر بدن میمالند و در علم با مستعمل دارند و جهت سوختگی آتش در آخر که تر مانند

مفید است طین مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مانند تربت مطهره منوره جناب حضرت سید الشهدا است علیه السلام که جهت استشفا

کم از آن با دعا و تبرکا آن میخورند طین الملتانی بضم میم و سکون لام و فتحه تا و فوقانیه و الف نون و یا نسبت ماهیت

آن خاکیست صفایحی مابین سرخی و زردی و سفیدی و اندک صلب طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی بیار طلاء

و در شاهجهان آباد اطفال بر تخته مشق میمالند طیموج بفتح طا و سکون یا و فتحه تحتانیه و ضم میم و سکون واو و جیم عربی تیهو ماهی

طیح الن ملیاهیج و بفارسی فرمور نیز نامند و باندلسی غرلیس بضاد و در بیس بدال تجنیس و بسین مهمله نیز نامند ماهیت آن غیرت

لوبیا که نیز از گیاه رنگ شبیه بدان و در بال آن سیاه یا سفیدی بهترین آن فرجوان ترشبیه بحوار آن

گردن و منقار آن سرخ طبیعت و افعال و خواص آن مانند کبک است دیگر تا فیمق بسیعیه الی اخباء باشد بفتح یاء مشدده

که حرف اول طاء معجمه مشاله است فصل الطاء مع الباء الموحده بالتحتیه بالالف و نون با موحده و بای عربی ...

ست و در حرف العین مع الزاء المعجمتین انشاء الله تعالی خواهد آمد فصل الطاء مع الفاء طلیه بضم اول و سکون فا و فتح با مفتوحه

آنرا التیتر نامند جهته آنکه در تشکر بفارسی شوش نامند نیز نامند و املیا دو نامش است بسیار مشهور که از انبات ... نامند ماهیت

آن گیاهیست ضعیف منفرش بر زمین و بر دیوار ماند شاخهای آن باریک و هم برگ آن ... بسیار مایل بزردی ...

برگ آن ... شکل برگ فوطولیدون و از میان برگهای آن ساقها بسیار ... مائل ...

سیاه منقش بسفیدی و باطن آن سفید بقدر یک انگشت طبیعت آن در چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن تند و تیز و خورنده گوشت

و سم قاتل لهذا استعمال آن از داخل ممنوع آن و ضماد آن خورنده گوشت زائد ... و نافع قائم مقام ...

دانسته اند **طفر القط** بفتح قاف و طاء حمله اسم مغربی نبات فلومادین ماهیت آن دو صنف است یکی بری و دیگری نهری و اهل بحرانی آن را مانند و مذکور شد و جالینوس این دوا را ذکر نکرده و بری آن نباتی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه برگ لسان الحمل در ساق آن غلاف اسرکه دمتصل بعضی و گل آن شبیه بگل سوسن کبود و بری که بیخ آنرا ابرسا مانند و آنچه بآن غلاف دو بهترین آن جبلی آنست **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و عصاره تازه تمامی آن قاطع رعاف و نفث الدم و صدر و اسهال و نزف الدم رحم و بواسیر ضماداً و شرباً و زرور برگ آن جهة التیام جراحات موثر **مضر** سفل **مصلح** آن صمغ عربی **مقدار شربت** یکمثقال **بدل** آن اقاقیا است **طفر قطور** بالفتح قاف و طاء حمله و سکون واو و فتحه راء و الف لغت سریانیست **ماهیت** آن گیاهیست بری و بستانی آنرا شاخهای باریک شبیه بموی منبسط بر روی زمین منبت آن زمینهای خشک بلی جبلی و در سواحل مشتبر و برگ آنرا شاخها باریک خشنی و بدست نازک و رنگ ساق آن بیخ و بمقدار یکشبر و نیم آن از زمین بر آمده و باقی در زمین فرو رفته و پوست آن آنچه بیرون است سیاه رنگ و آنچه در زمین است سرخ و از بیخ آن شاخهای متفرق رسته و بر آنها برگهای باریک شبیه بشیخ از هم و در دو گل آن شبیه بگل انا غالس مایل بسرخی و ثمر آن شبیه بثمر سنوفاریقون و نبات آن دور گرد و بر زمین مایند بطرف نمیشود و مستعمل پوست بیخ آنست **طبیعت** آن سرد و خشک در سوم **افعال و خواص** آن را خشک نموده بکوبند و بیزند و با عسل معجون سازند و بنوشند جهة قرح امعاء و سحج آن و قطع آن نزف الدم هر عضو که باشد و ضماد و ذرور آن نیز جهة جلد حبس خون از هر عضو که باشد نافع است **فصل الطاء مع اللام طلف** بکسر طاء و سکون لام و فالست عربیست بفارسی نگله و کفشاه و مشهور بسم است که اصل آن سنبلی ... وسم شده و در ... گیرد دهند بهر جمع آن اظلاف آمده و متداول نزد اهل فرس آنست که سم بمعنی عاقر است ظلف و بعضی سم شکافته را نامند و بنا اعتبارات یکی که نعل زابفارسی بنکاس گویند **ماهیت** آن معروفست و آن جسمی است صلب غضروفی که بر کف دست و پا جانات رو ئیده و شکافته مباشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن ظلف هر حیوانی در طی ذکر آن مذکور شده میشود و سوخته مجموع آن با صیغه و ضماد آن با شراب جهة گزیدن هوام و با عسل جهة تقریح مفاصل نافع و طلای سوخته سم خر با سرکه جهة داء الثعلب مؤثر **فصل الطاء مع اللام الثناة التحتانیه طیتیان** بفتح طاء یا ساکنه و بعد الف نون بفارسی یاسمین بریست و مایل بسفید عبارت از آنست و بلغت اندلس بریدو بمعنی غزله الناد بریری اهره رو ئیده چوبی و جای و جنگلی جبلی نامند منبت آن بیابانها و باکنها و با خلیق یا و بر آن بچید و از آن جدا نباشد گویند تبو آن رجا آورد در آنم آنرا مغربی عشبه مغربیه نامند و در حرف تعین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **ماهیت** نباتیست شبیه بلبلاب و از آن صلبتر و شاخهای آن در هم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و بسیمی ... شبیه بجاد بگلوج و گل آن از گل یاسمین بستانی که ... جبلی امند بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و شبیه توت شاخ آن ... بیماند و ثمر آن مانند خرنوق اسود است و بنابر چنی گمان کرده اند که همانست و بعضی طبیبان را باد و نادیگر ذکر کرده اند اصح قول آنست که ذکر یافت **طبیعت** بیخ آن در اول چهارم گرم و خشک گرمتر از خربق اسود و سائر اجزای آن در سوم **افعال و خواص** آن محلل و مفتح امراض الراس العصبی ... و گل آن ... شقیقه و ... چون نیم درم ... تا نیم ... جهة فالج و لقوه و ... و ... شقیقه بارده و روغن مرکب آن جهة استرخاء و فالج و لقوه و علل بارده و برو سعال بلغمی نافع جهة آنکه گرم خفیف و محلل قوی است و همچنین روغنی که بیخ او ... پختنه باشند و اکثر ... بطبخ برگ یا شاخ آن با سرکه جهة ... سطبخ آن قوی تر ... و ... قوی ... عصاره برگ و شاخهای آن آشامیدن ... مراز عروق آن با مثل آن بسفایج و مثل آن مقل ازرق مسهل ... که ... و گفته اند مجلس اجابت میکند و بتو آشامیدن ... بیخ آن ... با دوم ... با هم ... آن ... کثیر المسهل ... صفر است ... قریب ... ضماد آن ... جلد مانند ... و با ... دوینة جهة ... سیاه و ... با طین ... جهة ... و ضماد ... نافع و ... بائد که ...

... در این ... و مستعملش ... مسکنجبین ... گویند ... عسلست و ... گیاهی علیقه بغبیرون ... گویند اسم ... است ... فارسی ... علوا و ... ابست

جهت عرق النسا مفید وطلاء آن با سرکه بقوت بمالند بحدیکه خون آلوده گردد جهت داء الثعلب بلکه فیه موثر مقدار شربت آن تا نیم درم و بکثرت قتال آن گشنده

قی و کرب و مغص شدید مصلح آن روغن بادام شیرین و امراق دسمه البعیه مجربست و نوعی از اطیان که برگهای آن باریک و شاخهای آن

سرخ و گل آن مایل بسرخی است بسیار تند و تیز و بلدی آن کریه تند است و زبون و غیر مستعمل برای که مهرق جلد زبان و خراشنده و جدا کنند جلد بدن و

برگ آن تیز مانند بیخ آنست و این نوع را یونانی قلیما طس نامند بامیجه ... در بیان ادویه که حرف اول آنها عین مهمله است

فصل العین مع الالف عاقرقرحا

بفتح عین و الف و کسر قاف و فتحه را مهمله و در میان ها و را مهمله ساکنه و آخر الف معرب

اکر کره هندیست و گفته اند لغت نبطی است و بعضی گویند لغت عربیست مشتق از عقر و تبریح چه آنکه فعل آن تبریح است ماهیت آن نباتیست ...

و در مغرب و هند و شاخ برگ و گل شبیه بابونه کبیر سفید گل که بعبری کاش نامند مگر آنکه شاخها عاقرقرحا از غب بنفسه و شش بر زمین و شاخهای آن

بسیار از یک بیخ رسته و بر سر شاخهای آن قبتهای مستدیر بشکل بابونه و گل آن تمام زرد و بخلاف بابونه که شاخهای آن نیاده و برگهای آن سفید بیخ آن

طولانی و عقد بکثیر بسطبری انگشتی و تند و تیز و سوزنده و دیسقوریدوس گفته که یونانی آنرا نیورین بمعنی عاقرقرحا نامند بلکه آن شبیه تشبیت و اکلیل آن نیز

مانند آن و گل آن زرد و شعری و دندانه دار و این صفت عود است که آنرا عود الفریح جبلی نامند و در شام کثیر الوجود و در بهار ادق پرده بهم میرسد و این

تمر بست که من آنرا دیدم و بیخ آن بطول شبر و بضخامت انگشتی و قایم مقام عاقرقرحاست و بعضی فعال فی خواص از ظالی گفته که عاقرقرحا

بعضی از آن تمر بست و ماهیت آنرا بنحو یکه شیخ ابن بیطار ذکر کرده بیان نموده و او لا ذکر یافت و بعضی شامی آنرا عود الریح نامند و این بیخ

طرخون جبلی است و بقسمیکه دیسقوریدوس بیان کرده و در بطلان رسیده و لهذا اصح اقوال ماهیت آن قول اول است و مستعمل بیخ آنست و قوت

آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن نمای سوزنده زبان است که بحجم یک انگشت و سنگین و چون بشکنند اندرون آن سفید باشد و گفته اند مربی آن

اقوی از هندی آنست طبیعت آن در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک و شامی آن در سوم و بعضی گمان کرده اند که بارد است فعال و خواص

آن مفتح سدد و منقی فضول دماغ و آلات آن و جالی بلاغم و جهت لقوه و فالج و رعشه و کزاز و استرخا و لکنت زبان از رطوبت و دندان و مفاصل

و عرق النسا و استسقا و تقویت باه مبرودین و اسهال بلغم و ادرار بول و حیض و عرق و حمیات و غیر آن ضماداً و طلاءً نافع امراض الراس و المفاصل

و العصب و الفم و الصدر با لیدن آن بار و غن زیت جهت کزاز و خدر و استرخا از من او عضا تحلیل شده و بدستور جلوس در طبیخ آن و زرد و دلوک

آن با روغن آلی باعث تسخین دماغ و مانع توالی نزلات و صرع حادث از خلط غلیظ نافع و بدستور مضغ آن خصوصاً با مصطگی و یا بارنگ

تفرغ آن و بینی مفتح سده مصفات خیشوم و سعوط آن با روغن گل جهت شقیقه و صداع شدید بلغمی و چون در سرکه بجوشانند و در زیر دندان

موجع گذارند وجع آنرا تسکین دهد و چون بخایند و در زیر زبان نگاه دارند جهت اطباق بالجمله تمایید و لکنت را زایل سازد و چون طبیخ آنرا در دهان نگاه دارند

دندان متحرک را مستحکم گرداند و مضمضه و یا غرغره بطبیخ آن با سرکه جهت خناق و سقوط لهاة و استرخای زبان حادث از بلغم مالیدن سوده آن بر بدن

اورا عرق آورد و تعلیق عاقرقرحا تنهائی و یا با فادانیا جهت صرع اطفال نافع و اگر مویی سگ سیاه را با آن ببندند بهتر است المعده و البدن و

تحمل و غیر آن لعوق آن با عسل جالی مواد کننده درد سینه و سرفه کهنه بارد بلغمی و برودت بلغم از معده و زیاده کننده باه و بر ذکر روغن مطبوخ

و آشامیدن نیم درم آن مسهل بلغم بعنف و چون پیش از نوبه تب و ناقص بازیت بر تمام بدن بمالند آنرا زایل گرداند و عرق آورد و اشتها فا

اعضا را برطرف سازد و چون پیش از جماع روغن آنرا بر قضیب بمالند آنرا محکم کند و شهوت جماع را برانگیزاند و لذت جماع دهد و انزال را

سریع گرداند کسیکه اراده کند که انزال و سریع شود و بدستور چون با عسل بسرشند و طلا نمایند و چون با آرد باقلا بسرشند بطریقی که آلوده قضیب و بیضه

در آن غرازند یک روز کامل بگذارند که در آن باشد اعانت بر جماع بسیار نماید خصوصاً کسیکه در بیضه خود بسیار سردی دریابد مجرب است و چون با دو شناز نرم بسایند بر کام و دندان

جالند مانع سوختن آنست از آتش و بار دیگر آن مستعمل دارند و چون با سرکه طبیخ نمایند تا مانند خمیر گردد و بر دندان کرم خورده گذارند کرم آنرا برآرد مضر و مصلح

کثیرا مینرج مقدار شربت آن تا یکدرهم بدل آن دارفلفل و عسل در رکب امراض و امراض معده راسخ و اگر آن هر دو بهم زنند بجهت ضعف وزن آنرا و بانلفل هسبنور ده در عرق غوزه و تخم حبلبه بگوزن و نیم آن در دارد و جاع خلق قاقله و روغن آن که از عصاره آن ترتیب دهند و با انگیک اوقیه خشک آنرا بکوبند با یکرطل آب جوش دهند یک اوقیه بماند پس مالیده و صاف کرده با دو اوقیه روغن زیتون و شهد مضاعف مرتب نمایند و بکار برند محلل و بدر عرق و رافع تبهای بارده و جمیع امراض بارده مقوی باه شربا و ترهینا و سعوط آن جهت صداع شقیقه بارده و صرع و تقویت دماغ بارده مفید علاج دندان فیل است و بیان فیل انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و مجملا چون زن نیم مثقال الی یکمثقال سوده آنرا با شکر بنوشند بعد از طهر حامله شود عاقول نطاکی گفته شود که اجمال است ماهیت آن نباتیست معروف با فایده بنیر بسیار و گل سفید آن و زرد و در وسط آن مانند موبرنا و دانه آن مانند قرطم مستدیر طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و تریاق سموم و خلاصی دهنده از نهاش تا و جمیع حمیات آن جهت بوالکیس شربا و بخورا و طلاء رافع و سینه ملطلا از خاکستر آن و عصاره آن رافع قروح ساعیه گفته اند چون بر جمره زنند و رم آن زیاده و بزرگ نشود مضر گرده مصلح کثیرا بدل آن خنثی قاقست و حلیم مومن تو کرماج نفاسی خاتمر نامند که بر آن شیر خشت برخراسانی نشینند و گویند بنوبست که نوعی از خربوست **فصل العین مع الباء الموحدة** عبیثران بضم عین و فتحه با موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه و فتحه ثاء مثلثه و راء مهمله و الف و نون و عیثوان بفتح ثاء مثلثه و بضم آن نیز آمده و بهندی دانه و دانه مردوه نامند ماهیت آن گفته اند شامل بر تجاسف و شجر مریم و تجلا دی گفته که غلط کرده کسی که آنرا شیح گفته و کسیکه آنرا قیصوم گفته بلکه نباتیست مائل بعزت عنبر و مکرو فصیل الرائحه و با عطریت شبیه است بسنبل الطیب و بطبیخ و تفلیسی گفته نباتیست برگ آن مدور و رنگ آن زرد نیست بلکه نباتیست خیر با شاخهای باریک شبیه بقیصوم و این را تمر لیست مدور زرد شبیه بتخم که در سطح و حوالی میباشد خوشبو شبیه ببوی طیب طبیعت آن گرم و خشک در دوم و سوم نیز گفته اند **افعال و خواص** مفتح و محلل و مقوی دماغ ضعیف بارد و تقلیب معده و مدر حیض و محرک جماع مبرد دین و معین حمل امراض الراس بر قلب و امعده و بوییدن آن مسکن الحره بارده و منقی دماغ و مقوی آن جهت دردسر و نزلا و زکام و ارسعده و اسهال تنهااز امراض بارده حار و ته از بلغم و رطوبت و از سودا و ملح و آشامیدن آن خصوصا با عسل جهت امراض دماغی حادثه بمشارکت علت و حکم وجع فواد و تقویت احشا و تفتیح سدد و حفظ صحت اینها و تحریک مبرد دین و اکتحال آن جهت حدت بصر و جلا غشاوه و نزول الماء و منول شربه آن با عسل و سحق رحم بارد و بیکو کننده احوال آن و معین بر حمل است و چند عاقر باشند جهت آنکه زائل کننده عقرا تست مقدار شربت آن یکدرهم عجمهر عینی جسست و صاحب معتمد گفته معروفست و در زبان بالشجرة الجبنی و اصطرک و آن میعه است و این خطا است منبت ولیکن ممکن است البته اسم عربی زعفران است و نیز اسم خوشبوی مرکبست و در مرکبات مذکور میگردد و در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل العین مع الثاء المثلثه** عثق تنجر بکسر عین و ثاء مثلثه و قاف ماهیت آن نباتیست بقدر قامتی برگ آن شبیه ببرگ کبر و سطبر و ابنوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل قوی و محرق و عصاره خشک کرده آنرا چون ماکرضاد نمایند بگور اماننده نوره است **فصل العین مع الجیم** عجه بفتحه عین و جیم مشدده و هاء مهمله اسم عربی نیمتی از خاگینه است که کوکو نامند و چیقی ابیض مذکور شد و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت **فصل العین مع الدال المهمله** عدس بفتحه عین و دال و سین مهمله بفارسی کشتک و مرجو و بهندی مسور بفتحه میم و ضم سین مهمله و سکون واو و در اهمه دو دیگر مالش نامند ماهیت آن حبی ست باریک مشهور مدور و مفرطح و نوعی بیابانی و بستانی آن کوچکتر مائل بجروه و تلخ و انواع مانند بادام و بستانی آن ازان نوع بزرگتر و در نوع بستانی دانهای کوچک سرخ رنگ میباشد که بهندی شوخفار و در بنگاله اکرمی نامند و بتجربه ظاهر نمیشود و لهذا بجهه جدا کرده تمیما بشرند و بهترین آن سفید بستانی بزرگ دانه آنست که در طبیخ زود گداز یابد و آب را سیاه نکند و با پوست مقشر که در هر دو بسیار که با تربا نخی اینه و در روغن کابیز لذیذ میشود **طبیعت** آن در حرارت مائل باعتدال در دوم و خشک و بعضی سرد در دوم

ملامابیو تقویت چشم و رفع قبول مواد و حمول آن با زشادیه است عناب بهترین او رسیده بالیده شیرین و خشک و بهترین تازه و نزد تا دو سال قوت دارد و بسیار احتلال مسهل اخلاط رقیقه تنفع

دنعت ... [illegible] که پوست آن گرم و ... دلب آن سرد ... است ... [illegible]

ولب آن ... [illegible] ... آن غالب ... [illegible] ... افعال و خواص آن جالی ... [illegible]

سوداوی ... [illegible] ... و عرق ... [illegible]

... [illegible] ... والصدر والمعده ... [illegible] ... الملک ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... دهان ... [illegible] ... آشامیدن ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

مزاج ... [illegible] ... معده ... [illegible] ... آن مولد خون سوداوی ... [illegible]

... [illegible] ... مولد استسقا ... [illegible] ... آن ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... روغن ... روغن گاو و یا روغن بادام ... و گوشت ... خوردن و ... [illegible]

... [illegible] ... آن ... است ... مطبوخ ... آن ... [illegible]

است که ... [illegible] ... العین ... [illegible]

... [illegible] ... و بیخ ... [illegible] ... ماهیت آن ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

است و بعضی ... [illegible] ... گرم و خشک ... آن گرم ... سوم و خشک ... اول ... [illegible]

اول گرم و در دوم خشک ... افعال و خواص آن ... [illegible]

الصدر والمعده ... آشامیدن ... [illegible] ... معده ... [illegible]

... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] ... خشونت سینه ... [illegible] ... از خواص آنست ... [illegible]

باعث ... عرق تجربه ... [illegible]

و بفارسی ... ماهیت آن ... [illegible] ... از مسامات بدن ... [illegible]

... استعمال ... عرق ... [illegible] ... مسامات ... میگردد ... [illegible]

... [illegible] ... طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن ... [illegible] ... عرق ... [illegible]

... [illegible] ... ان شاء الله تعالی ... خوردن عرق ... [illegible]

... [illegible] ... علاج آن ... العسل ... روغن گل و تریاق ... [illegible]

... [illegible] ... عرق تجربه ... [illegible]

بدستور مقرر و بقدر یاد بن کبیر ذکر یافت و در قرابادین این کتاب نیز ان شاء الله تعالی خواهد آمد و بطریق که بهر جزء الاجمال بیان طبیعت
هر یک آن راجع بطبیعت جز نیست که ان ازو مقطر بموده باشند افعال و خواص آن نیز راجع بآن جز نیست و لیکن العنصر
بیع السفید نیز تاثیر آن در بعضی مواد زیاده دانسته اند آشامیدن عرقها حابه باشد و احینی [illegible] و مثال اینها عرق خون و
مورث امراض حاره و بدستور عرق قندی عوان بفتحه اول و دوم و نون و عربیه الاعظم السبیح نامند ماهیت او نباتی است که جزء حالی
سم [illegible] شبیه باشد طبیعت آن مانند مزاج سم است و شدید لیس افعال و خواص نیز مانند آنست و در طلوفی کر یافت
و بالجمله حول مقدار شیرع آنرا بالسر کسائیده بنوشند حبس صرع سکطوی و با آب یا با گلاب حبه سموم جمیع اصناف هوام و بجا آنجه اختناق رحم و حمی بلغم
بنده و گفته اند از خواص آن آنست که چون کنا حمی ربع نقصد رفع آن نمایند چون جذکند رفع آن بشود و جرب شدید نیز عوق اهل شام
اسم نوع سفید بجوه ثمار قوان است ان شاء الله تعالی در حرف لام خواهد آمد عروق الصباغین بقاف بعدها العنبع است گویند اسم عروق الصفر
است عروق الصفر بضم عین و راء مهمله و سکون واو و قاف و ضم صاد و سکون فا و راء مهمله اختیار الصفر و عروق زعفران عروق
الصباغین نیز نامند و بعربی مرو و تبیلا الصباطیف و بیونانی خالد و بیتون و خلنه و طواغانیز و برومی کلاکیونون و بنایی زرد چوبه و بهندی هلدی نامند
ماهیت آن دو نوعست یکی کبیر و دیگری صغیر و صغیر آن مامیران است و در حرف میم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کبیر آن بیخ نباتیست ساق آن
دو ذرع و اندیکی آن شهار [illegible] بسر شعبه برگهای شبیه به برگ موز و بانه که جنگی آرسته از برگ زنباد و بزرگ نوکل آن زرد و در زمستان بعد
بلند تخم آن سیاه رنگ بیار ریزه و بیخ آن زرد و بعد برآوردن از زمین آنرا بریده جوش داده خشک نموده باطراف می برند و تازه آن
طعم و انحی تا چهار ماه بسیار سختی میگردد و گویند در میان آن بندرت بعضی انها سمی هم میرسد و آن صلیب و مایل بسیرگی است که
بهندی هلدی امیر [illegible] کسانیکه میشناسند چیده میآورند و تحفه را جوش میدهند و اینها را [illegible] که شبیه بامیران در میان لبته وی
زرد چوبه بهم میرسد در ماهیت آنصاحب تحفه وغیره نوشته اند بیان و اقع و تبت آن بلاد چین و هند و بنگاله و دکن است
بهترین آن تازه خوشرنگ کم ریشه آنست طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص جالی بصر و منفج سده جگر و جهت
استسقاء و یرقان دافع چون بکوبند و آنرا با قیر اربا منقش د با هموزن آن آب لیمو بیاشامند جهت یرقان [illegible]
بریان [illegible] و اکتحال آن جهت جرب و بیاض قرح و تقویت چشم و عصاره آن روشنائی چشم نیز افزاید و بیاض حادث و بجهت حرارت لمه
دوز و رای صحت قروح در رو و در مهم آنها و لهذا اهل هند بعد از حجامت بلا فاصله مذکور آنرا با نمو ضیع می مالند و ضماد آن با عسل
زائل کننده نمله و صحت قروح و تکمید بآن مسکن اوجاع و محلل اورام خصوص ورم حادث بعد از فصد و طلاء آن با گل آن زائل کننده
کلف و بهق و آثار جلد مضر قلب بسیار مصلح آن آب لیمو و اترج مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن قوه الصبغ و نیم وزن آن دو ماده امیران
و امیران و غیر آن بیموزن عاقرقرحا است فضل العین مع السین المهمله عسل النحل بفتحه عین و سین و لام و فتحه نون و سکون
و لام و بیونانی مالی و [illegible] سریانی و سیاه بر دهانی و بنگاله انگبین و شهد و بهندی مده و بلغتی بهت بن نامند و مشهور شهد است ماهیت آن معروف
مراد از آن عسل النحل است بهترین آن سرخ رنگ شفاف و خوشبو غلیظ خوش طعم صادق الحلاوه و آنست که در ان مطلق تیزی نباشد و چون
بانگشت بردارند تار بندند و این از برای ما و انجر است و بعد از ان سفید مایل بزردی رنگ باوضفا مذکور و این اجود اثر الذات و تغذیه و
در بعضی است بهترین صفت شنوی آن زبون و همچنین سبز و سیاه که نه از یکسال گذشته ساده الطعم و تیز و یا تلخ و تند و قوی شده بیغ بد بو و یا خشک
شده و رطوبت آن تحلیل یافته بیغ بد بوی گشته و اکثار بسیار کننده آن ناسد در کمال مضرت مورث جنون و امراض مهلکه جهه انکه عرق اجلالت
طبیعت تا نه آن در دوم گرم و در باو خشک و اندک مایلی ان در آخر دوم گرم و خشک و بعضی انفع حار آن همچنین که دار اول سوم گرم و دوم

گلابی است عود القرح از آثار است عود الریح اسم منو به ازو مقیس است و نزد جمعی نجاد انبار و نزد بعض ایران [illegible] عود سیا اسم ترکی بیبارات عود بلسان نلخ درخت

خشخاش و عسل خام گرمی و حدت و جلاء آن زیاده و مدامیست مثر شربت عسل مطبوخ که کف گرفته حرارت و حدت و جلای آن کمتر فلهذا مناسبتر بمزاج محرورینست قریب بقوام
آوردن آن شرط که آب داخل کنند تا آتش ملایم جوشش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد زیرا که اگر در آب داخل نکنند کف آن زائل نمیتوان
گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد افعال و خواص آن جالی و مفتح سده افواه عروق و مقطع و منقی بلغم لزج و رطوبات
و جاذب آنها از عمق بدن و فضول دماغی و زائل کننده استرخاء و استسقاء و یرقان و سبز و عسر البول و انواع ریاح و ایلاوس و سموم باردة
و نفث حصاة و لیّن و نافع آکله بهمین سبب حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید که اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی
من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون و جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
فرماید قوله الذی نفسی بیده من بیت فیه عسل الا و یستغفر الملائکة لاهل البیت فان شربها رجل خرج من جوفه الف دواء و دخل منه الف دواء زمان ما تقدم و ما
لم یتراء و قال صلی الله علیه و سلم طلب المؤمن حلو و یحب الحلو و قال صلی الله علیه و سلم نعم الشراب العسل الغلب و یستحکم الصدر و قال صلی الله علیه و سلم ریدین یحفظ فلیأکل
منه و تیز و حدیثست که هرکرا اراده شفا و اشتها باشد باید که صبح ناشتا عسل با آب باران ممزوج کرده بیاشامد جالینوس گفته هیچ چیزی بهتر از عسل نیست در نفع
برای بدن و علاج اکثر امراض و برای سستی و رعشه و یبس ارد چه بسبب لزوجت و غلظت اجزاء باعث سرعت امتزاج و نفوذ آنها است تا تا تا تا
و بسبب حلاوت محبوب طبایع و لذیذ و دافع لسع افاعی و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر اینها از فوائد کثیره امراض را در امل العضد
والمثانه والکبد و غیرها آشامیدن آن با مصطکی جهت جذب رطوبات و فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخاء و خدر و سیلان آنها و تقویت معده و اشتها و ضعف
ریاح و لزوجت و تفتیح سدد و تقویت معده و هضم طعام و ذیابه و خنازیر و جهت سینه و درد و قصبه ریه و استسقاء و یرقان و میل جمیع
و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و با آب خصوصا آب باران مرطب اعضا و مقوی باه و مقطع و مدر و منقی و ورم ابعاد و مثانه و مفتت حصاة و رافع حرقة البول
و با نحامیست تسکین عطش و فی بهودن بدان جهت تنقیه معده و لغم و غرغره آنجهت تحلیل و رام عسل جانب حلقوم و لوزتین و تسخین حرارت کام و زبان و حلق
دور نمیشود و دستور نخناب بانبرکه جهت استحکام لثه در و مالیدن گوشت آن تقویت دندان و جلاء جهت سفید کردن آن خصوص که برانگشت بدندان
بمالند و هر ماهی سه چهار مرتبه بعمل آورند و شبه بوده کسیکه آن را مزاج البته با صبا آنکه شیرینی با همه مرضی اند و وجه شبه آنست که شیرینی را مطلق اخذ نموده
و فی التحقیق شیرینی با رطوبت هر صنف شیرینی با یبوست و عسل حار یابس است بالاتفاق العین اکتحال آن به تنهائی و یا با آب پیاز و تمام آن را
جهت بصر و دفع حکه و جرب مره و بیاض و نزول آب در آن الاذن قطور آن در گوش با نزروت و نمک جهت دفع ریاح و درد و قطع مره رطوبات
سائله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و نقل سامعه مجربست و قطور آن با زهره گاو تازه و یا با آب برگ تره تازه و یا با شیر و بالین فساد و یا با سفید بیضه
فم المعده آشامیدن و لعق غلیظ آن با روغن گل جهت سرفه بارده الامعا تحقیق آن با آب یا آب نمک جهت قرحه امعا و تحلیل قسام آن نافع بالعمل
عمل و تنهائی با حقنها مقوی عمل آنها اعضاء التناسل و الرحم ضماد آن بعد حمام بکرات باعث تقویت و تنفیس عظم آن و حمول آنجهت علاج حرم زنان
نفس الادم و البثور و الملابس و غیرها ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام و نفخ دمامیل و با کنجد و نمک جهت تحلیل اورام و کلف و با قسط جهت کلف و با نمک جهت
دفع آثار ضربه و مده که با دنجانی رنگ شده باشد و با غذیه جهت تنقیه و دافع جروح و رویدن گوشت زائد و لیتام زخم آنها و با زرنیخ و بطویا خ آرد گرسنه جهت التیام
زخمهای عمیقه مجرب و با زراوند طویل و آرد گرسنه و بادام تلخ و حب المحلب و بار و جو جهت ادرار عرق و با انزروت جهت جلا و قروح و رویدن گوشت نافع
و باد و بهق و برص و کلف و رافع آنها و با نوشادر جهت برص و بهق و مطبوخ آن جهت رفع آثار با شبث و ضربه و کوبه و طلاء آن با روغن گل جهت قروح
شدیده و سائر قروح حادثه از بلغم مالح و جهت تقویت بدن و به تنهائی جهت رفع قمل و صیبان که بفارسی رشک نامند و بر جسد اموات حافظ
آنهاست از سرعت فساد و همچنین مالیدن آن بر لحوم و شحوم و غیرها السموم لعوق و با آشامیدن آن با آب کمون جهت قطر قاتل و گزیدن سگ
دیوانه و علیظ آن با روغن گل جهت نیش هوام و فی نمودن بدان جهت رفع اذیت افیون خورده از خواص مجربه آنست که چون زنان بابت

با آب ترتیب ساخته ناشتا یا شامند اگر باعث منغص گردد حامله است والا فلا و جهته این امور تمامی حیوان و بعضی از همه دوالیه و در بعضی مواد مانند جاهم اندک و آن او سیاست و بالجمله مبرودین و بلغمی مزاجان و در زبان و مفصل و بلد بارد نافع مضر محالفت تهاب صریح محرورین و اکثار آن سریع الاستحاله بصفراو مفسد دماغ حاره و مهیج تمام امراض صفراویه و حاره و عطش مضر و مصلح آن ابه انار و ترشی اترنج و آب لیمو و فواکه حامضه و ربوب امها و سرکه و کتیرا مقدار شربت پانزده مثقال بدل آن دو ثلث آن نگوری و خرما است شیر بطیخ مانند کی عسل المس آن بر گیاه اسنتین و امثال آن نشسته باشد بلغم آن تلخ بود جهته امراض معده و کبد و تفتیح سده و آنچه بر غیر نشسته باشد بشور و آنچه بعرودو مرطوب مزاجان و امراض بلغمیه بارده و آنچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهته امراض مذکوره و دافع تقطیر سدد نافع و گفته اند نوعی از عسل ترشح می‌شود که از بوییدن آن عطسه می‌آید و گفته اند غشی آورد و عرق سرد و عقل را زائل کند از آنجا باید خورد و تدبیر کسیکه آنرا خورده باشد قی بودن و ماهی ونمکسود شور خوردن و مکرر قی کردن است تا معده تمام پاید و بعد ازان نفاح ترشی ترش شیرین که سیب منجوش باشد و امرود شادل فرمایند و نیز نوعی از عسل می‌باشد که خواص او مانند شوکران است استعمال این جایز نیست بهیچ قسم و دستور طبخ عسل و شراب آن و ثلث آن و ماء العسل در قرابادین کبیر مذکور شد و از خوردن عسل بروحی بسیار و تند و تیز که از بوییدن آن عطسه آید و از خوردن آن حالتی مانند خوردن بذر البنج عارض گردد علاج آن تنقیه بارده و آبها که بارده الیه مفرحه و مانند آنهاست

فصل العین مع الشین المعجمة

عشبة بضم عین و سکون شین و فتح بای موحده و ها مخفف عشبة النار است زیرا که اهل اندلس و مغرب آنرا عشبة النار نامند بسبب حدت آن و بعضی گویند که بهندی رس و بر رومی سیر منه و بفرنگی استقرنه گویند و وجه نسبت بمغرب آنست که اولا اهل مغرب اطلاع بر خواص آن یافتند و بعد ازان در سایر بلاد انتشار یافت ماهیت آن قضبان نباتست که یاسمین بریه نامند و آن شاخهای نباتیست شبیه بلبلاب و بهم پیچیده بلکه اشبه بیاسمین هندی که بهندی چنبیلی نامند بسیار تلخ و گل آن بسیار خوشبو و برگ آن اندک عریض و اطراف آن تیز و غلیظ و سبز رنگ نرم و نیز شاخهای آن خاردار شبیه بخار گلنج و اثر یاسمین بستانی بسیار کوچکتر و بیخ آن سیاه و باریک و پر شعبه و نیز برگ آن مشابه برگ البلاب و گل آن شبیه بیاسمین زرد و از آن کوچکتر و رنگ آن مایل بسبزی و خوشبوتر از یاسمین بری و بهترین آن و خودرو بهترین همه اقسام مغربی آنست که شاخهای آن بلند و متوسط در سطبری و باریکی و بیخ نیز رنگ باشد چون بشکنند از آن غباری ...... شود و مغز آن سفید باشد و آنچه غلیظتر و زنگ با اوصاف مذکوره باشد است و قوت آن تا یک سال باقی است و عشبه بلاد دیگر ضعیف الاثر طبیعت آن گرم در اول و آخر درجه دوم و خشک در آخر آن و خشکی کهنه آن زیاده از نو آن و بیخ آن در آخر سوم و بعضی در اوایل چهارم گرم و خشک گفته اند و در قوت قریب بخربق سیاه است و در عشبه معتمد و بعضی دیگر بیخ آنرا خربق دانسته اند چه در قوت و فعل مانند آنست و سایر اجزای آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و مرقق و ملطف و معرق و مدر و جهته اکثر امراض بارده رطبه دماغیه و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم و اوجاع مفاصل و امثال اینها نافع امراض الراس و الفم و الصدر و المعده و بوییدن گل آن جهته درد سر و شقیقه بارد و مضمضه بطبیخ آن با سرکه انگوری جهته درد دندان بارد و آشامیدن مطبوخ آن با بیخ چینی و تدهین از آن نیز جهته فالج و استرخا و لقوه و ربو و نزله مزمن و ضیق النفس و سدد معده و کبد و استسقا و بواسیر و جمیع سایر امراض بارده رطبه و آشامیدن آن بطبیخ شاخ و بیخ آن که بقدر نیم ...... آنرا در یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد و با شکر و امثال آن بنوشند جهته فالج و استرخا مزمن و ضیق النفس و سرفه کهنه و سل و سیلان و سایر آن و وزن چهار روغن مفرحه جهته شقیقه بارده و اوجاع المفاصل و النقرس و عرق النسا و الاورام و الامراض السوداویه و الجذام و ...

بیاد بیخ ازو مضغ ... در سوم گرم و خشک ... بمحلات ...

آن تشنج و امثال آنها آشامیدن سفوف آن سه روز یک مثقال با نبات تا یک هفته و زیاده بر آن جهة اوجاع مفاصل مزمنه و ضماد آن با گاه جهة فالج
و تسکین اوجاع مفاصل و عرق النساء و غیرها جهة تحلیل اورام و حمول آن مدر بول و مسقط جنین مجرّب از شربت آن یک مثقال تا دو مثقال بدل آنچه …
آنکه گفته مضر محرورین و جوانان و در فصل گرما و امراض حاره مانند حمیات حاده و دمویه و صفراویه و حصبه و جدری و مانند اینها و آشامیدن
طبیخ برگ و شاخ آن بقدر یک درم با هموزن آن بسفایج و مصطکی و مقل ازرق مسهل قوی اخلاط سودا بغیر کرب و آشامیدن برگ آن مقطع
قلیلی با دیگر ادویه مسهل قوی و جهة گزیدن کلب و جهة جذام و امراض سوداویه و دوا ثبت قوی و لیکن غیر مامون و با سرکه ضماد آن جهة قروح
خبیثه نافع بیخ آن بسیار حار جالی و کرایت و محرق و مقرح جلد است مانند شیطرج هندی و طلاء آن جهة بهق و برص و با سرکه جهة عرق النساء و داء الثعلب
بحدیکه خون آلوده گردد و در یک دفعه زائل گرداند باذن الله تعالی و مفرح و دفع مواد ردیه آنها نیز هرم آنکه مقدار شربت السب مسهل قوی بلغم و
سودا است و مانند خربق سیاه است و آنجا … قوی و یک مثقال آن کشنده بقی و کرب و مغص و مصلح آن روغن بادام شیرین است بدانکه نفع آن در
و در امراض بلغمیه ظاهر است چه در هر کیفیت یعنی حرارت و یبوست ضد کیفیت بلغم است که برودت و رطوبت باشد بقواعد کلیه که علاج در دفع مرض …
و المور امراض سوداویه باید که باعتبار یبس سودا موافق نباشد اما باعتبار ترقیق و تلطیف و اذابه و تحلیل آن مواد غلیظه و منجمده را …
بسیار در بدن بهم میرسد که باعث ترطیب و اختلاج یبوست سودا و دافع علت جلوتر از انست و بالخاصیت نیز مانند حجر الاجود که باوجود آنکه
رافع امراض سوداویه است امزجه سوداویه را مضر است زیرا که موجب حدت صفرا و زیادتی حرارت دم و احراق آنست مگر آنکه تعدیل نمایند …
بعضی … سرد و غیر آن که در آنوقت شاید و بعضی امزجه صفراویه و دمویه نیز نافع باشد حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که جمعی آنرا …
مؤلف گوید اگر محرور المزاجان یا … ضعیف هیچ قسم استعمال ننمایند بهتر است زیرا که ضرر آن در امزجه ایشان مکرر مشاهده شده …
آشامیدن آن با خاتمی و معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شده عشر بضم عین و فتح شین معجمه و راء مهمله تشدید سین نیز آمده و عشار بالف
بعد از شین نیز آمده لغة عربی است و بیونانی … و بفارسی خرک و درخت زهرناک و بهندی آکه بمد الف و سکون کاف و ها و … اکون …
ماهیت آن از جمله اشجار نوعیست حار و اکال … و بقدر قامتی و زیاده نیز … و شاخهای بسیار از بیخ آن می روید منبت آن بادیه
و صحرا و زمینهای رملی و مخصوص بلاد گرمسیر و برگ آن شبیه برگ … و از آن هر دو اندک کلانتر و ضخیم تر و نرمتر و بانزاکت و گویا بر آن گردی نشسته
و جمیع اجزاء آن از برگ و ساق و شاخ شیردار که چون بشکنند از آن بسیار شیر بیرون می آید بحدیکه از یک درخت آن بقدر یک رطل و زیاده هم شیر حاصل می آید و گل آن …
… و فصل … فی الجمله شبیه بگل نرگس و … خرزهره است و ثمر آن شبیه بخیار کوچکی و … بزرگی … و چون رسیده و شگافته گردد از جوف آن
چیزی شبیه بحریر و پنبه … نرمی بر می آید و گویا کیسه مملو از پنبه است و تخم آن فی الجمله شبیه بحب القرطم … و خاکستری رنگ مایل بسیاهی …
بادیها از آن پنبه فتیله … سفید … قداح یعنی آتش زنه استعمال دارند و … درخت آن بزرگ … آن سفید
و برگ آن بزرگ و شیر بسیار و این شهرها و در کنار بساتین نیز میروید و بهترین انواع گفته اند و دوم از آن که … در قد و برگ و بیرون گل
آن سفید و اندرون آن بنفش مایل بسرخی و سوم از آن که گل آن کبود رنگ مایل بسفیدی و بعضی زرد گفته اند و لیس این هر سه کثیر الاول
و بیشتر در بیابانها و زمینهای … می روید طبیعت شیر آن در سیوم گرم و خشک با سمیت افعال و خواص آن اکال و منفط جلد و
قاطع بلغم و با قوت مسهل قویه و … موی است و حاد ترین شیر نباتات است … و باغبانان اهل حجاز و سند و هند شیر آن … دان
موی … مستعمل در امراض الراس و … و طلاء آن رافع کلف و سعفه و قوبا و قلاع … مضمضه آن با عسل جهة قلاع دهان اطفال نافع
و چون لبنی آنرا به پنبه آلوده بر دندان … گذارند جهة تسکین … آن و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که جهة تسکین جذام و … مجرب …
و صلابت طحال و امراض کبد و استسقا و … حب القرع نافع است و اگر … آن چند مرتبه … نمایند … جهة ضیق النفس

وسعال بلغمی مجرب و دیگران گفته اند که چون ارزن و یا شبتوک و یا نخود و یا غیر آن از حبوب را در آن تر تقه کنند و در سایه خشک نمایند مقدار قلیل آن اسهال بسیار بنماید و جهة امراض مذکوره نافع و طلاء اندک آن بر مفاصل دست و پا که جهت انقطاع بسر خالی بدانها گذارند باعث آبله و تقرح و اخراج رطوبت رخ و تسکین اوجاع آنهاست چنانچه بعض اهل هند و بنگاله این را مانند شبرم مستعمل دارند و بعضی در سالی یکمرتبه در موسم بهار و تابستان **طبیعت برگ شلاخ** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بستن برگ تازه گرم کرده آن جهة تحلیل ورم و تسکین اوجاع بارده و قدمین مطبوخ آن در روغن زیتون جهة فالج و تشنج و خدر و ذر برگ خشک آن جهة منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح و سخه و تجفیف آنها و بردن گوشت زائد فاسد نافع و حکیم میر عبد الحمید نوشته اگر درخت آنرا که گل آن سفید باشد با برگ و شاخ و پوست و گل و چوب در سایه خشک نمایند و بسایند هر روز دو مثقال آنرا با شیر گاو بخورند جهة ضعف بدن و ناتوانی و ربو و سعال بلغمی و پتهای زرین و تحلیل نفخ بسیار نافع و اگر تشقیه نموده در آب بهنگره بخورند در منافع انفع اتم است و نوشته اند که زر د برگ خشک آن جهة منع سعی قروح ساعیه و خبیثه و آکله و رفع چرک قروح متقرحه و تجفیف آنها و خوردن گوشت فاسد سفید چون یکی از حبوب مذکوره را با برگ آن در ظرفی مانند سبو و مرتبان بطریق فرش طبقات حمده و بر آن آب بمقداری که از روی آن بگذرد بریزند و سر آنرا پوشیده و مدت بست یوم بگذارند پس بر آورده و حبوب را در سایه خشک نمایند استعمال قدر قلیل آن نیز مسهل امراض مذکوره را نافع است و بنیه جهة تپ یعنی آتش مند تبرین از بیناست و چون در حین تری و تازگی از هم باز کرده بر جراحات بگذارند قاطع نزف الدم آنها و جهة رویانیدن گوشت تازه موثر المضار جمیع اجزاء آن با سمیت و مضر محرور المزاج و مضعف احشا است و مصلح جلد مقدار شرب شیر آن نیم درم و سه درم آن کشنده و تشنج و تقرح احشاء و بواطن و اسهال قوی مصلح آن البان و ادهان و تنقیه بقی است انحواص اهل مصر نگونه بخورد افرش برگ آن اگر زیانده لینه است مؤلف گوید اگر حتی المقدور استعمال جنیز با و بسیمه کشیر المنافع ثمانید اولی است حکیم میر محمد مومن و غیره نوشته اند قسمی از شجر عشر را سپید سرکیت که جلوس عی لوم در سائر آن کشته است و برگ آن شبیه برگ لبلاب مدور و قسمی را برگ شبیه برگ درخت گردگان آن سفید و ثمر آن مثل نخود ماءل بسرخی و کیسولس بن تالس گوید که از عشر سکر میگرفته اند با وجود زهری مقدار دو مثقال آن تاءمل بخورند در سه روز و وزن آن ملوک ضبط اقسام سکر العشر نخجه میشد و محمد بن احمد بن ذکریا گوید که در ظرف سفالی که تخمیر ایشان جمع کرده بعد از آن آن ظرف را مکرر با آب گرم و اشنان شسته جمیع کنیز که از ان ظرف را بخورند همگی هلاک شدند **عشرق** بفتحه عین و سکون شین و فتحه راء مهمله و قاف و بیونانی فرصه گویند بیونانی مزدوران نامند ماهیت آن بلغت اهل حجاز ساءر عریض الورق را نامند برگ آن از برگ سنا عریض تر و سبز تر ان ماءل بسرخی و بعضی لاجوردی رنگ و کوچک باشد اره و غلاف آن شبیه بغلاف نخود غزب و تخم آن مدسی شکل کوچک و بعضی مرد دانسته اند و این تلمید گفته گیاهیست برگ آن شبیه برگ غار و بنج و خوشبو دعو و سان استعمال میکنند و بعضی غیر آن دانسته و بعضی گفته که قرغا نباتیست برگ آن شبیه برگ عنب الثعلب بستانی و با شهد پیار بزرگ سیاه رنگ تخم آن شبیه بجاورس و در غلاف شبیه نخود شامی و هر وقت آن سه چهار بقدر یک شبر سفید رنگ خوشبو نبات آن بقیتر سنگ لاخها که آفتاب بر آن تابنده باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن چون از بیخ آن بمقدار ربع نخمین بکوفته در شش تو طولی شرب جلد بکشتی یک روز نجہت ایشان صافی نموده بنوشند جهة تنقیه رحم و تخم آنها چون در حقنه و احتلار که نو بنوشند ادرار بول و بشر آورده و خوردن حب آن خواه تر باشد و خواه خشک جهت تقویت بصر و سیاه کردن موی نافع **عشقه** بفتحه عین و سکون شین و قاف در نبفارسی خناک و بهال تنا و بهندی اکاس بیل نامند ماهیت آن نباتیت شبیه بلبلاب و بسیار کم برگ و شاخهای آن بسیار از لبلاب باریکتر و از ان دراز تر و رشته های پیچیده آنرا خناک میگویند بجهة آنکه از عشقه باشد عشق که بر شی که پیچید آنرا خشک میگرداند و تخم آن شبیه بحب الاس و از آن کوچکتر و در شکل مثل لیمو و نامند و بعضی اطباء این نبات و تخم آن را کشوث دانسته

فصل العین مع الصاد المهمله عصفور بضم عین و سکون صاد و ضم فا و سکون واو و رای مهمله بفارسی کنجشک و چغوک و نجشک و بترکی سرچه و ساچه نیز و بهنگالی گوریه و بهندی نر آنرا چڑا و ماده آنرا چڑیه نامند ماهیت آن طائریست معروف صغیر الجثه و اهلی و بری میباشد و جثه بری آن اندک بزرگتر و منقار آن باریکتر و دیاه تر از اهلی و بهندی این را بگهی نامند و اهلی چڑیه و گوریه بکاف فارسی نامند بهترین آن فربه شتوی بری آنست و خانگی هر چند فربه باشند بپوست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بری از اهلی یابس **افعال و خواص** آن مسخن و مسمن بدن و موافق مرطوبین که در ابدان ایشان تولید ریاح کند و محرک باه و زیاده کننده منی و مغلظ و گوشت آن ملین طبع و جرم آن قابض بطن و گفته اند عصفور ما ز طیور جیده است از برای اصحاب فالج و لقوه و استرخا و خدر و ضعف کبد و استسقا و یرقان و ضعف گرده و باه و امثال اینها و بهترین اغذیه است برای مبرود و مرطوب مزاجان و کسیکه شکایت از کثرت ریاح در شکم خود نماید و مغز سر آنرا خصوص که در وقت هیجان گرفته و در روغن بادام بریان با قاذیه مفرحه مقویه معینه باه خوشبو نموده باشند لغایت مهیج باه و زیاده کننده منی و منعظ است و فراخ یعنی بچه آن قولیت در تحریک باه و شدت الفاظ خصوصاً چون عجه سازند با زرده تخم مرغ در روغن زیت بریان کنند و بخورند و همچنین مضیه آن و لیسیدن بدن بعید و مغز سر آن با زرده تخم مرغ مهیج باه و آشامیدن آن با شراب و حمول آن باعث سرعت حمل زنان عاقر مضر محرورین مصلح آن آب غوره و انار ترش و سکنجبین و مغلظ است و بهترین آن که گوشت آنرا مطجن سازند با مری و با آب انار و با غوره بجوزند تا زود انهضام یابد زیرا که گوشت آن صلب گرم است و چون عصفور را ذبح نمایند و خون آنرا در داره عارس بچکانند و بباد ق سازند و خشک ساخته بوقت مقاربت یک بندق آنرا با عسل سائیده بر احلیل بگذارند و یار ا بر زمین نگذارند و مقاربت نمایند باه را برانگیزاند و چکانیدن خون آن در چشم جالی بیاض آن و زبل آن بسیار گرم و خشک و جالی بیاض عین و کلف و آثار حادثه در وجه و با آب هان جهة قرح ناسور و جالی کلف و آشامیدن استخوان سائیده آن مقوی معده حابس اسهال و خاییدن آن بجهة مضر احشا و امعا بلکه اولی اجتناب از استخوان آنست خواه سائیده خواه نسائیده بهمان جهة و آنکه بورت سحج مری او معاو خاکستر آن محلل اورام استطلاع و چون موی مقعد را پاک کرده در ثقبه گوش ابر رنند در حال درد آنرا ساکن گرداند و مجرب چون برهای آنرا تمام بکنند و پاک کنند موی سر آن که زنده باشد و در آشیانه زنبور عسل باد برند تا از نیش زنبورها بمیرد پس در روغن بجوشانند و مدین بمیرانند خایه ضیب و تقویت باه و لقوه مجرب و عصافیر شوک که عصفور کوچک اغبراست که عوام آنرا بو تیمار دن نامند بسیار گرم و خشک و تنکسور خشک آن قاطع اسهال مزمن است و عور دن آن مضر محرورین مصلح آن اشیاء مذکوره است **عصی لراعی** بفتحه عین و صاد و الف مقصوره و لام و فتح رای مهمله و الف و عین مهمله مکسوره و یا بلغت عربیت بلاطینی آنرا لسیانه ملی گویند و بربری ارستی نوذ و بلغت دیگر بربری کوری زوالم یونانی بطباط و بلغو نون برسنداریز و بسریانی شطبانی فلوعرن و بافرنگی فیخر دد جلد اول جادی کبیر بشبان دارد نامند گویند شعا دارد و اسم فارسی لنست و بفارسی کسته و هزار بند و هر چاد بسنبل لال ساک گویند و گویند بهندی راجگیری نیز نامند و آنرا عصا موسی نیز نامند و بالجمله ماهیت آن اختلاف بسیار است و نر و ماده میباشد و لیقو ریدوس در مقاله گفته تر آن هر سال از سر نو میروید با شاخهای بسیار باریکتر تازه منبسط بر روی زمین مانند سل و برگ آن شبیه برگ سداب و از آن بلندتر و بسیار نرم تر و نزد هر برگی گل سفید و نیز تیره و ماده آن گیاه کوچک یکشاخ نرو تازه و برگ آن شبیه برگ صنوبر نزدیک یکدیگر و منبت آن آبها و بعد از ین گفته دو نوع است دکر و ای و بعضی کبیر و صغیر گفته اند ذکر آن بجهة بزرگ شنای آن کو جاب و برگ آن طولانی و برگ ماده آن مایل تبدور نبات آن سطوط انهار و جاهای آن دارد و سایه گل آن نزدیک برگ آن میروید از آن نرم و ماده سفید و در کتاب سوم لطب قبلی اینست که درختی کوچک با شاخهای باریک گره دار

دبرگها مفروش بر روی زمین و در تابستان و زمستان میماند و گل آن نزد گره های شاخ آن میروید و این شبیه بسباگه جلالی است
والطاکی نوشته بماهیت خانه دارد و برگ آن تر و تازه شبیه برگ بلسان و تخم آن ما بین برگهای آن بهم آید و ذکر
داشتی میباشد تخم دگر آن برنج و تخم ماده سفید و در جوی تا سیر سد و قوت آن تا یکسال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته بهترین آن
سرخ رنگ مایل بسیاهی لیمونی آنست و صاحب تحفه نوشته کبیر و صغیر میباشد کبیر آن نر و صغیر آن ماده و بفارسی صغیر آن سفید مرز و کبیر آن سرخ مرز نامند
و نجماد آن سرخ و برگ آن مایل بزردی و در باغها بسیار میروید و صغیر آنرا خاک ته گویند و برگ ساق صغیر آن سبز و تخم آن سفید و کوچکتر
از تخم کبیر و گویا خاکشیر برگ آن پاشیده اند و تخم هر دو قسم زیر برگهای آن بر می آید و دانه و دانه فعال کبیر آن از صغیر قویتر طبیعت آن
سرد بآید و در اول خشکی جزو مائی بر آن غالب **افعال و خواص** آن دافع و رادع و حابس نفث الدم و نزف الدم کل
اعضا و نقی صفراوی و اسهال مزمن مراری و حیض و مسکن حرارت باطنی و ظاهری و سماء و دوی و قرحه امعاء نافع الاذن و قطور
عصاره آن قاتل کرم گوش و جفنه قروح و مسکن وجع آن و تصدیر آشامیدن عصاره آن با آب … قاطع نزف الدم سینه و معده و
ضماد آن مسکن التهاب معده و مبرد آن و آشامیدن آن و حابس اسهال مراری و قرحه امعاء و نزف الدم آنها در فیسکه دران فی اسهال هر دو آید این حص
رابو … و قولنج … سفید … با ضماد و حقنه و حمول الرحم چون در شرب طبخ نمایند و با مسن یا میز جهت قروح فرج عظیم النفع است و
الجروح والقروح والاورام والبثور ضماد آنجهت اندمال جراحات تازه و تحلیل فلغمونی و حمره و نمله و قروح ساعیه و اکله و نار فارسیه و منع
انصباب مواد و جید النفع و ضماد برگ تازه آن جهت تسکین التهابات و حمره و نمله نافع السموم آشامیدن آن با شراب جهت دفع سموم و نهش هوام سمی
و مضر ریه مصلح آن انجیر و شربت بنفشه سکری و صندل نیز گفته اند مقدار شربت از آب آن تا هفتاد مثقال بدل آن عنب الثعلب بری و بیخ آن در طب
منفعتی تا حال نوشته اند … ضمیمه باب المطبوخ آنرا جهت جوشش و با آن ضماد سائیده گرم کرده آنرا جهت نفخ والفی از دماغ میل و کنار
یعنی ملح ملخوذ از محرق آنرا اصباغ آنرا بجای زاج در صبغ لباس مستعمل دارند **عصب** بفتحه عین و صاد و باء موحده بفارسی پی و بهندی …
پای و بجهه نیز نامند ماهیت آن چیزیست جرم سفید صلب بر انفعال و نرم در انعطاف و ختم شدن بدن حیوان موقوف از الست و حس و
حرکت بی آن نمیباشد و جواب آن تیکه دران استخوان ارند لیس آن پاکینه شده است طبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص**
آن دیر هضم دری الغذا و سریشم مصنوع از آنجهت الصاق شئ ثقلب غیر آن نافع **عصفر** بضم عین و سکون صاد و ضم فا و را مهمله
اخریص است و در آنجا و در قرطم که حب العصفر است مذکور میگردد **عصارات** بضم عین و فتحه صاد و الف و را مهمله و الف و تاء مثناه فوقانیه جمع
عصاره است ماهیت آن اجزاء مائیه مستخرجه از نبات است خواه از گلها و یا از اوراق و از اغصان و یا اصول الحمای آنها باشد که
کوبیده افشره اخذ نمایند و خواه بهمان قسم مایع استعمال نمایند و خواه خشک نموده و آنچه از آنها با سمی مخصوص اند علیحده بدان نام ذکر
میابد و باقی در ضمن نبات آن **عضل العین مع الضاد المعجمه** عضل بفتحه عین و ضاد معجمه مفتوحه و لام ماهیت آن چیزیست
در بدن حیوان که قریب مفاصل و اعضاء متحرک آن میباشد و بحسب تعدد آن میباشد و آن مرکب از لحم و رباطات و اعصاب و
عروق و غشاء است چنانچه تشریح آن در کتب تشریح کلیات مذکور است طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص** جید الغذا و صالح الکیموس
و لذیذ و خفیف و تقلیل تناول آن و اکتفاء آن محدث فی بالخاصیت و همچنین چون در ابتلاء طبیعی بدن بخورند مصلح آن ادویه … و ابازیر مشتهیه
و ما بلیه آنچه از خلی بدن قریب مفصل باشد بهتر است از اسافل آن و دور از مفصل **عطاء العین مع الطاء المعجمه** عطایه بفتحه عین و طاء و الف و یاء
مثناه تحتانیه و هاء و خطا نیز آمده و ماهیت آن باختلاف … قاموس گفته دابه است شبیه بسام ابرص و جمع آن عظاء و دیسقوریدوس گفته که
جنس … و نیست شبیه بوزغ و … اجیلان … ماده … و انطاکی سالامندرا دانسته و حکیم علی جیلانی گفته حیوانیست مانند سام ابرص و …

بطئی الحرکت و در الوان او و قات آن بسیار رنگ مختلف میگردد و چون در آتش اندازند لسوزد و باقوت سمیت دارد آنرا مانند دارچ دست و با نساخته و شکم آنرا شکافته احشاء آنرا برآورده در عسل نگاه میدارند که فاسد نمیگردد افعال و خواص آن آشامیدن مقدار دو دانگ آن جهت رفع الم و سمیت گزیدن آن و چون آنرا سحق کنند و بر نیش افعی بندند نفع بین بخشد الجروح و القروح جهت جرب نافع و داریح است و در مرهم و مراهم اکاله و متاکله داخل میکنند الزینة طلاء مطبوخ خوردن آن در زیت سترنده موی است مضر مهره و مصلح آن مضر قتال و مصلح آن شدید الجلا است چون اندکی از آن بانشاسته بسیار بیامیزند و جهت رفع کلف و آثار غلیظ و تنقیه قروح عفنه خبیثه استعمال نماید مفید است و چون خطا کسی را بگیرد و دندانهای خود را در الموضع گزارد باید که خاکستر و روغن بر آن بمالند تا برآید و با ابریشم و قیر بر آن بمالند تا بر آید پس خاکستر در روغن بر الموضع بمالند و اگر وجع آن دوام یابد بمکند الموضع را بقوت و نطول نمایند بر آن آب گرم که در آن تحلیل نموده باشند نیز باید تا برآید و طرخشقون نافع است عظم بالفتح و سکون ظاء و میم جمع آن عظام بفارسی استخوان و بهندی هری و هاد و بیونانی سطونوس و بعربی سیتون و بلبربری گرما و ترکی سموک نامند ماهیت آن معلوم است که جسمیست صلب در بدن حیوان که از آن صلب تر عضوی نیست و از اعضاء مفرده است و برای استحکام و دعامه و صدور افعال قویه قیام و قعود و مشی و سائر حرکات بآسانی و با حسن وجوه مخلوق است و تمام آن تفصیل در کتب تشریح مذکور است و عدد آن در بدن انسان بعدد حروف رحم است یعنی دو صد و چهل و هشت و بهترین آن استخوان انسانست طبیعت آن در دوم سرد و در اول دسوم خشک محرق آن در آخر سوم خشک افعال و خواص آن قابض و حابس و مجفف المرض الراس آشامیدن سائیده استخوان انسان جهت صرع مجرب و جهت صداع بوسیده آن و ریختن آب مطبوخ استخوان بوسیده بر سر جالب خواب و سعوط بسیار نرم سوده آن و تعلیق ناب یعنی دندان نیش ثعلب جهت صرع و تعلیق استخوان ملوی ضبع یعنی کفتار جهت شقیقه جانب راست بر جانب راست و چپ برای جانب چپ الفم تعلیق ضرس آن برای ضرس اعضاء الغذاء و آشامیدن کهنه مالیده آن که بسیار نرم سوده باشند حابس اسهال و قاطع نزف الدم و آشامیدن رماد ساق گاو و استخوان آن مقدار یک مثقال با عصاره عصی الراعی جهت قطع نزف الدم و حبس بطن سحج المعاء و آشامیدن وزن دو درم استخوان کلب قاطع بواسیر و مجرب الطحال آشامیدن سوخته مالیده آن با سکنجبین جهت سپرز و بدستور سوده کعب بقر با سکنجبین الباه آشامیدن کعب تیس با عسل جهت تهییج باه و استخوان مالیده انسان با عسل بدستور الرحم برداشتن فتیله آن تنقیه رحم نماید و رطوبات سائله آنرا خشک گرداند حرق النار ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سوختگی آتش اوجاع المفاصل و غیره آشامیدن آن با عسل جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و غیره بتخصیص اوجاع عظام القروح و الجروح و ذرور کهنه بوسیده آن جهت تجفیف رطوبات و التیام اعضای یابسه و عصبانیه مانند ذکر و خصیه و ضماد استخوان سنگ پشت با سرکه رادع و مانع قروح و ملصق جراحات و مانند لوزه موی را البته و زائل سازد و بواسیر را ساقط گرداند الحمیات استخوان میت انسان بقسمیکه بسیار بهم آن ندانند جهت حمی ربع و آشامیدن استخوان کاسه سر انسان محذور و مسکن الم الزینة طلای کعب خنزیر جهت برص و طلای استخوان انسان کهنه مالیده با ماء الشعیر جهت رفع آثار آبله و غیره و کهنه مالیده آن که در دیوارهای کهنه باشد با گلاب اثر بهین اثر دارد و مقدار شربت آن تا دو مثقال الخواص گفته اند گذاشتن ضرس انسان با استخوان بال هدهد در زیر سر نائم مادام که در زیر سر آن باشد بیدار نشود و با خود داشتن ضرس آن مانع احتلام است و تعلیق دندان طفل اول که افتد و بر زمین نرسد و در نقره گرفته باشد مانع آبستنی است تعلیق دندان تمساح بر جانب راست باعث تقویت بر جماع است و تعلیق استخوانیکه در بال خروس میباشد و در طرف آن سوراخ است جهت رفع اعیاء تعلیق است آن را برای حمی دائمه و تعلیق کعب ابن عرس که در زندگی آن برآورده باشند بر زن باعث آنست که حمل نگیرد و تعلیق ناب سگی که انسان را گزیده باشد در پوست پیچیده بر بازو جهت نزدیک نشدن سگ دیوانه و حسب آن و فریاد نکردن آن و تعلیق ناب کلب بر کسیکه در خواب حرف زند بر طفل باعث سرعت بآسانی بر آمدن دندان او و جمع وجه رفع یرقان و دفن کردن کله انسان میت در برج کبوتران باعث کثرت

الشانست وگویند چون استخوان ناب یعنی دندان نیش سگ وگربه را در میان جماعتی اندازند که ایشان نمانند باعث خصومت شان گردد و چون استخوان سگ را بجای استخوان انسان که شکست و بر طرف شده باشد گزارند التیام یابد و افعال و خواص استخوان هر حیوانی در ضمن بیان آن حیوان ذکر یافت و میاید انشاء الله تعالی

فصل العین المهملة مع الفاء عفص بفتحه عین و سکون فاء و صاد مهمله بفارسی مازو و بهندی مازو و بعجل نامند ماهیت آن گویند ثمر درخت بلوط است زیرا که درخت بلوط یکسال بلوط ثمری آورد و یکسال مازو و در بلوط ذکر یافت و نیز گویند ثمر درختیست بسیار شبیه ببلوط افشاند این اصح باشد زیرا که بلوط مخصوص بسردسیر است و مازو در بلاد هند که گرم سیر است نیز میشود و بهتر و مختار آن بزرگ و خام سبز صلب سنگین بی سوراخ آنست و آنچه سبک و نارسیده و بخلاف اوصاف مذکوره است ضعیف و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد در اول خشک در دوم و نیز سرد در دوم و در سوم خشک گفته اند با جواهر ارضی بسیار بارد و شدید القبض افعال و خواص آن حابس سیلان رطوبت للراس مانع القروح آن قالع رعاف العین اکتحال آنچه دمعه و سلاق و جرب الاذن قطور آن با آب بقلة الحمقاء در گوش خون و چرک جاری زبان بازدارد الاسنان و ذرور آن بر و ارندن دبن آن و مضمضه بمطبوخ خصوصا با سرکه جهة تقویت دندان و لثه و عمور و جلب رطوبات فاسده از زبان و لثه و قلاع دهان و منع سیلان رطوبات از دهان و پر کردن سوراخ دندان کرم خورده از آن مفید و مانع تاکل آن اعضاء النفض آشامیدن سائیده آن با آب جهة قروح امعاء و اسهال مزمن و سیلان حیض و رطوبات رحم و تجفیف آن و بر ستو خوردن آن با اغذیه و ضماد نیم آن در آب جهة اورام مقعده و بروز آن و بروز ناف اطفال خصوصا با سرکه القروح و الجروح و الاورام و غیرها طلاء سائیده آن با سرکه جهة قوبا و بادنج در ابتدا و داء الثعلب و کلف و بهق و نمش و ذرور مسحوق آن بر لحم زائد باعث صفور و لاغری و تحلیل آن خصوص محرق آن و ضماد آن رادع و محلل اورام و مانع سعی قروح ساعیه و نمله و اکله است نیز با خصوصا مطبوخ آن با سرکه و با شراب ذرور و طلاء آن نیز جهة جبر و کسر سفید الزینه اغتسال موی با آب مطبوخ یا منقوع آن سیاه کننده موی است و سیاه کننده مدا و استخوان و طلاء آن حابس عرق و رافع بد بوی آن و محرق آن و زینت جهة سیاه کردن موی نیکو خضابیست کلیه بریان کردن و هیئت آن تا نشف نموده سوده بکار برند مضر سینه و حلق مصلح آن کتیرا و صمغ عربی و با بیضه نیمبرشت خوردن مقدار شربت یکمثقال بدل آن پوست انار و جفت بلوط و ثمرة الطرفا و هلیله زرد است بوزن آن و دستور احراق آن آنست که بر روی اخگر بسوزانند یا ظرف سفالی بر آتش بگذارند و در آن ظرف بریان کنند و در شراب خاموش نمایند و یا در سرکه و نمک و قبض و تجفیف و لطافت این بیشتر است بسبب حرارت مکتسبه از حرق خصوص مطفی آن در شراب قابض با سرکه و نمک برا حبس دم و تجفیف قروح و تحلیل اورام این نفع از غیر محرق آن است

فصل العین مع القاف عقاب بضم عین و فتحه قاف و الف و باء موحده بفارسی له دالوه و بهندی کیده و بترکی قراجوش نامند و باصطلاح اکسیریان اسم نوشادر است ماهیت آن طائریست معروف بزرگ جثه سیاه رنگ و از جوارح طیور و سباع آن است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص لحم آن یعنی صلب و ردی الکیموس جهة ابرده ریاح و رطوبات نافع و قریب بگوشت گاو است العین اکتحال زهره آن جهة ابتدای نزول آب در چشم و ظلمت بصر و تقویت آن و رفع غشاوه و قروح آن الاورام طلاء خون آن جهة تحلیل اورام الزنیه سرگین آن جالی طلاء آن جهة رفع کلف و جوشش رخسار و تحلیل خنازیر و بخور آن جهة اختناق رحم نافع است عقرب بفتح عین و سکون قاف و فتحه راء مهمله و باء موحده نعت عربیست بفارسی کژدم و بهندی بچهو و بفرانگی اسکوربی نامند و باصطلاح اکسیریان مراد از کبریت ماهیت آن ابو الهوام دواب سموم است آن اقسام و الوان میباشد آنچه در حرکت دنباله خود را بلند دارد شبار و آنچه بر زمین کشد جراره نامند و در ملکات و در شهر سوار اکثر الوجود و بجهت آنکه مردم ترک سکنای آنجا نموده اند و سمیت عقرب جراره قوی تر از آن و سیله الکن زبان

خصوص سیاه رعقب زنبور گ آن تخصیص سیاه برده اند و گفته اند عقرب بیکریه و بعض مواضع دیگر نیز بسیار با سمیت است سجد گفته اند بجز دبی بیرون ها که میگردانند و گویند اگر بیش جوف او بشکافند اثر آن مفقت میگردانند چنانچه شخصی نزد او ریسمان لبی برخی وزنک نیست هر مرتبه که بیش عقرب در باران
نیز و پاره ها زدان شناخت چیلیکنند و لهذا برای تقیۀ حصاة مجرب دانسته اند بتجربه رسیده که چون جرهای آنچه را اندک آب یابنده بر دم
بنجیند عقرب شاور تابان عقرب بسیار در میان آنها تکون می یابد و بعضی گفته که چون کاهو را کوبیده دفن کنند در زمین دو دیه و زعقرب تولید
کنند و بعضی گفته اند چون شاخه کنگر را در بویان و در خشت آب ندیده بگذارند عقرب تولید کند و گزانیدن عقرب بغیر موضع عصب از فع فالج مجرب دانسته اند
طبیعت آن ... و بسموم سرد و خشک افعال و خواص آن امراض الراس طلای روغن آن جهة فالج و لقوه و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا
العین اکتحال خاکستر آن با فلفل و زنجبیل و ادویه حاره مناسبه جهة رفع بیاض و ناخنه چشم انسان و غیر آن و محرق آن با سرگین موش بقدر
الصدر و آن آنچه تقویت بصر و مجرب جلا و غشاوه الصدر آشامیدن برشته آنچه سنگ بارده کنند و قرحه آلات بول آشامیدن محرق آن
با ادویه مناسبه جهة تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول بغیر جهة رفع قولنج خواه حادث بالذات و خواه بمشارکت گرده البرص و البهق
و الکلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را با زرنیخ خشک کرده سوده با سرکه سرشته بر برص مالند زایل کند آن را باذن الله تعالی
و جهة بهق و کلف و داء الثعلب نیز مفید القروح و چون عقرب را در دیگ بسوزانند و بر قروح خبیثه و عقر الاغنام بالاند در بالای آن سفوف عقرب
محرق بپاشند سود مند بود و تدهین واله الشلب با ان نیز زایل کننده آن ... موی آن البواسیر طلا آنچه استسقا و داء البواسیر
امدلین ... آن السموم بین زنده آن را آتش کنند و بر موضع گزیده بندند عقرب جذب سمیت گاید و خوردن برشته آن جهة رفع سمیت آن
نیز مفید الباه ... آنچه شهوت باه موثر گفته اند و چون یکی و عقرب را در آخر ماه که سه روز یا چهار روز مانده باشد گرفته در شیشه کنند و آن را
بسته سر را محکم نموده در آفتاب چند روز بگذارند تا قوت آن تمام در روغن آید تدهین آن جهة فالج و وجع ظهر و عرق النسا و قطع و ادرار بواسیر و گفته اند
اگر زیاده باشد اعداد عقرب پاره نمایند بحسب آن روغن بازای هر عقربی باید که ده مثقال زیت باشد و چهل روز در آفتاب گذارند و تدهین آن جهة تفتیت
حصاة مجرب گفته اند تعلیق عقرب خشک بر کسیکه حصاة آن نماید باعث دفع آن از اسقاط مقادیر ... آن نیز ... باکمال مقرر ... مصلح آن
... آشامیدن آب باید تا است مثقال و چون عقرب کسی را بگزد در موضع لسع آن ورم کند و ملتهب گردد و ملسوع در بدن خود درد تاب و ... حرکت
باید و گاه سرد گردد و گاه گرم و کرب و اضطراب و ضعف در دل خود و عرق سرد و ستر خلاء اعضا لرزه و اختلاط عقل و اختلاج لبها و فواق ... عارض گردد
و لعوق ... از رنج برآید و ریح در شکم او بهم رسد و رنگ او متغیر گردد و زبان او سطبر گردد و ... غشی ... گردد و اعضای ... دست
گردد و بعضی ... ورم کند ... هنگام معالجه ... بالجمله علاج آن فی الفور ... اگر ممکن باشد تمام مانند مارگزیده و ...
و کبریت و ... برشته بر آن موضع گذارند ... و طفل ... بر آن موضع ... تمام بمالند باشد
بمالند و ... تریاق فاروق و تریاق اربعه و تریاق العقارب ... بخورانند و ... ضماد نمایند ... از استعمال اشیاء
مقویه ... و اگر عقرب ... گزیده است ... بند و بموضع ... آن بندند و ... سمیت آن نماید ... برگ توت ...
... و ... ساکن کنند و اگر ...
... روغن ... مالند و آن ... بموضع گزیدگی آن ... ساکن ... روغن ... چون کودک ...
... بمالند ... و اگر ... گزیدگی عقرب بمالند درد ساکن کند اگر ... نمایند و ...
بمالند ... و ... روغن چراغ گرم داخل کنند و ... زخم گذارند ... عمل کنند و اگر ...
درد ساکن شود و اگر ... گرم بر آن ضماد نمایند و

دهم تو بجه را آنچه ضماد نمایند و پیچ کرده نشستن [illegible] طویل و در جریح و طرخشقون اجرا آشنا و با عمل مجون یافته مقدار چهار دانگ
خورانند نقل است که شخصی فالج داشت که قادر بر تمام قعود نبود و از اتفاق شخصی در نزد او چند جا بدن او را عقرب جراره بگزید و از فالج او زایل گشت اطبا
باهر گفتند اگر بار دیگر او را بگزد هلاک خواهد شد و این نقل با تفصیل در [illegible] بعد [illegible] مسطور است و تریاق [illegible] واقع سمیت عقرب جراره
خوردن روغن گاو و [illegible] گرم کرده بسیار گرم جوشاندن بر موضع لسع آنست مکرر و نیز گذاشتن محجمه و لعوت کشیدن و داغ
کردن آهن [illegible] و ضماد [illegible] فوائد [illegible] خصوص [illegible] آب سرد و طرخشقون و کاسنی مطفیات و سکنات
حرارت [illegible] ماء القرع و ماء الخیار و قرص کافور [illegible] و تریاق عسکری و تریاق [illegible] طرخشقون خشک و برگ سیب
ترش و کشنیز خشک اجزای متساوی [illegible] و هر مرضیکه حادث گردد از آن [illegible] و سعوط [illegible]
[illegible] و بادنجان [illegible] عقیق [illegible] ماهیت آن نوع [illegible]
[illegible] آن بزرگ و غباری سفید [illegible] آنست گزیدن آن باعث درد و سوزش عظیم افعال و خواص آن [illegible]
[illegible] تقویت بصر [illegible]
[illegible] عقیق [illegible] و اصفهان [illegible]
ماهیت آن [illegible] طبیعت آن گرم و خشک [illegible] افعال و خواص آن خوردن آن از
[illegible] عقیق [illegible]
عین و کسر قاف [illegible] ماهیت آن سنگیست معروف و معدن آن یمن [illegible] و ساحل بحر روم
[illegible] و بهترین آن یمنی است که [illegible] و گفته اند [illegible] معلی [illegible] آن و الوان بسیار می باشد
سرخ و زرد و سفید و سیاه [illegible] سرخ و [illegible] و غیر شفاف [illegible]
[illegible] از معدن [illegible] که باشد [illegible] شفاف [illegible] و طریق طبخ آن آنست که دیگ [illegible]
[illegible] و قطعهای عقیق [illegible]
[illegible] رنگین می گردد
[illegible] رنگین [illegible] سرخ [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] انگشتری [illegible] سرخ شفاف [illegible]
[illegible] که طبقات آن [illegible] فوق دیگرے باشد آنرا جزع گویند [illegible]
[illegible] سطح بالای [illegible] باغوری [illegible] و این نوع صلب [illegible]
[illegible] طبیعت آن [illegible] و خشک [illegible] افعال و خواص آن در
احادیث شریفه فضیلت و خواص آن بسیار دارد [illegible] سوده آن بتنهائی و یا با شربت [illegible] تقویت دل و رفع خفقان
[illegible] و با ادویه [illegible] نفث الدم و نزف الدم خصوص دم حیض [illegible] و با ادویه [illegible] و طحال و با ادویه [illegible]
جهة تنقیت [illegible] اکتحال آن بتنهائی و یا با اکحال جهة تقویت بصر [illegible] سنون محرق آن بتنهائی و یا با مروارید [illegible] جهة تقویت [illegible]
[illegible] و منع خون رفتن از بن دندان و جلای [illegible] الخواص تعلیق آن جهة تسکین [illegible] و پوشیدن عقیق [illegible] که برنگ آب
گوشت [illegible] قطع نزف الدم از هر عضو که باشد خصوصاً برای حیض [illegible] و پوشیدن انگشتری آن [illegible] خفقان و باعث [illegible]

قطع سم و استجابت دعوات و امن از دزد دانسته و گویند بودن عقیق با مشک و کافور و روغن زیت بسایند و بر سر و موی خود بمالند نزد سلاطین و حکام روند عزیز و گرامی گردند و محبوب همه خلائق باشند و نجباً لو کد چیر و زنده را اتقان نیکو ازند مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن نیم درم بدل بسد

فصل العین مع الکاف

عکبر بفتحه عین و سکون کاف و فتحه باء موحده و را مهمله بفارسی بر موم نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بموم با اندک عسل آمیخته و غیر آن هر دو است که تجتمع میگردد در خانه زنبور عسل و در سالهای خدبت و کمر دیده میشود و تقیتر بهم میرسد و زخمهای خانه خود را بآن بند میکنند و بغدادی گفته کسانیکه دلیج الکوا از دوا آن اند غلط کرده اند جهت آنکه دلیج الکوا عنبر ست که بر دیوار خانه آن که کور نامند یافته میشود و آنچیزیست که اولا زنبور عسل از آن بنا اساس نهاده میکند بعد از آن از موم خانها ساخته عسل در آن جمع مینمایند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن بسبب کمال ردائت خوردن را نشاید و ضماد آنچه قوی باشد جاذب پیکان مفید برای آنکه جاذب قوی است و در جبر کسر و استحکام استخوان شکسته و ضربه و سقطه و حبس خون نایب مناب مومیائی دانسته اند ولهذا آنرا مومیائی نحلی و نحو آنچه بنزله بارده کنند و حمول آن قاتل و مخرج جنین مقدار شربت آن یکمثقال که باده مثقال نبات و عسل شربت نموده نوشند و صاحب اختیارات بدیعی گفته که اکثر خبریست که اصل بوده عسل شهر ازی آنرا دار خوانند و نوشته گو مولف گفته نحل از برای خورش خود و بچگان خود می آورد از مجموع گلها و آن الوان میباشد زرد و سرخ و سفید و بنفش و بغایت تلخ بود اگر در میان عسل بود عسل را تباه کند

عکر بفتحتین عین و کاف و را در جمله **ماهیت** آن ثقل و دردی چیزهاست مطلقا و نزد اطبا بخصوص ثقل و دهان است و در اکثر امور قویتر از دهن صافی آنست و در بعض امور علیظتر و کثیفتر از آن و عکر هر دهنی راجع بطبع و خواص آنست و لیکن علیظتر و کثیفتر از آن مستعمل نیست مگر در ضمد و منضج و ملطفات **طبیعت** آن عکر زیت گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** چون در ظرف مسی بس طبخ دهند تا غلیظ گردد و مانند عسل در رافع ماده حقنص بلکه بهتر از آنست الفم و چون با آب غوره طبخ دهند تا غلیظ گردد و بر دندان کرم خورده بمالند آنرا قلع نماید بآسانی و بعین داخل او وسیده میشود و اجزای آنست اکتحال بدانچه نزول آب در چشم و بدستور عکر دهن سوسن نفاخ منقص خفقان بکند آنچه زهره منعقد در جراحت و ضماد آن محلل ریاح شدیده طحال الام و جاع و دیگر اعضا و ضماد تازه غیر منطبخ آنچه عرق النسا و نقرس و وجع مفاصل نافع و عکر جنر و دیگر حبوبات که از تحیر مذکور شد و میگردد دانسته الله تعالی

عکرب بفتحه عین و سکون کاف و فتحه را مهمله و باء موحده **ماهیت** آن نوعی از حشف بری است برگ آن مائل بسفیدی و تخم آن سفید مستطیل و چون بریان نمایند لذیذ گردد و با قهوه مشغول میکنند **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه است و سایر خواص آن مدح حشف مذکور شد

عکنه بفتحه عین و سکون کاف و فتحه نون و ها اسم لغت بربری است که نوعی از فیق سورنجان است **طبیعت** آن گرم و خشک در دوم **افعال و خواص** محلل و ملطف و مقوی باه و مدر بول و حیض است و بجد یکه سرخی آن بر نیز سرایت کند و زودی رنگ آن زائل نگردد و زنان از و بهمه خود مستعمل و از جهت سرخی رنگ رخسار

فصل العین مع اللام

علس بفتحه عین و لام و سین مهمله بفارسی گندم مکه نامند و طعام اهل صنعا است **ماهیت** آن حقیقت از حبوب شبیه بگندم و نان شیرین تر از گندم **طبیعت** آن سرد و تر و قوت تلیین آن زیاده از گندم و گرم تر از جو **افعال و خواص** آن چون در آب طبخ دهند و در آب آن صاحب بواسیر نشینند وجع آنرا تسکین دهد و حرکت آنرا زائل کند

علق بفتحه عین و لام و قاف لغت عربیست که بفارسی زلو و زلوجه و بترکی سلوک و بهندی جونک نامند **ماهیت** آن کرمیست در نهار و غدیرها و کوه الهاک و در انهار و تهای شیرین الستاده و ملید و متعفن دیده طلب بسیار باشد تولد میابد و انواع میباشد آنچه در انهار و یا غدیرهای آب شیرین و یا کثیر الطحلب غیر متعفن بهم میرسد و رنگ آن سیاه که مائل بسبز باشد و کوچک و بزرگ و در آن سیاه و مدور و زیر شکم آن اندک مائل باشد بسرخی و گفته اند آنچه زیر شکم آن منج رنگ و بر پشت آن دو خط سبز و بادی مانند کوره تا بیانیست و آنچه بسیار سیاه و بزرگ تر بود و غیر مستعمل و بسیار گوچک آن ضعیف **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن احوق خشک کرده

باعسل بجهت خناق و مغشت حصاة و ضماد و سحوق آن با صبر مجفف دانه بواسیر و طلاء آن جالی آثار و طلاء پخته آن در روغن بجهت تقطیر بر زبانیدن منظم (متعوی) آن و ضماد سوخته آن در روغن زیتون بجهت منظم و تقوی آلت و طماد سوخته نوع کوهی آن با سرکه با آب نیک بالغ رویاندن موی زائد است که در جهان روئیده و کنده باشد و قطور آن با روغن بنفشه بجهت حرقة البول و در خه مثانه مجرب گفته اند و چون پانزده عدد زلوی بزرگ زنده را با بیست مثقال خراطین شسته خشک کرده و در روغن کنجد تازه خالص بقدر اربعه آثار شد خوب بجوشانند صاف کرده در شیشه نگاه دارند و عند الحاجت بر قضیب و حوالی آن بمالند تقویت آن بسیار بخشد و نعوظ آورد و چون بر حصیه که در آن آب نزول کرده و کهنه و صلب شده باشد چند روز متوالی گرم کرده بمالند زائل سازند و مجربست و چون نوع اعلای آنرا بر مواضعیکه خون فاسد در آنها باشد مانند سعفه و قروح خبیثه و قوبا و بثور رویه و مواضع ضعیفه و صغیره مانند خناق و سوقهای چشم و رخسارها و بر اطفال و ارباب ضعف البنیه که نخواهند حجامت نمایند فشانند تا بچسپانند خون فاسد را جذب نماید بی‌مشقت و لیکن باید که بدن ممتلی نباشد بلکه نقی از اخلاط فاسده باشد و بعد از آن از استعمال آب سرد و هوای سرد و حمومات اجتناب نمایند و اگر منتفی نمایند یعنی روز دوم بر عضو یکه چسپانیده اند باز بچسپانند که بقیه خون فاسد یکه در عضو مانده است بکشد بهتر است اما باید که در عدد از روز پیش کمتر باشد مثلا اگر در روز پیش ده عدد در کو چسپانند در روز دوم پنج یا سه عدد بچسپانند و باید که ملاحظه حفظ قوت نمایند و آنقدر خون مکیدن نگیرند که ضعف آورد و بر رگی رگ بچسپانند بهتر آنست که زلوچه مختار را قبل از چسپانیدن زمانی نگون بدارند که آنچه خورده است قی کند و قوت نماید و عضو مخصوص را چندان بمالند که سرخ گردد و اگر ممکن باشد نیش زده بچسپانند و بعد از پر شدن آن از خون لوزا از عضو بزور جدا نکنند بلکه بگذارند تا پر از خون شده و سیر گشته خود بخود جدا گردد و یا اندک خاکستر و نمک بر دهن آن بپاشند و یا اندک پیاز را بر دهن آن رسانند که خود بدین اعمال جدا میگردد و پس موضع دهن آنرا با ملحه یا پارچه کرباس مانند کهنه پاک نمایند تا خون آن گرد در بسیار آید و بند نگردد و آن زمان با مرهم خاکستر و یا ادویه حابسه الدم بند نمایند و اگر آن موضع بسبب رسیدن آب یا هوا ورم کند و خارش بسیار نماید آن موضع را با زرد چوبه کوفته بیخته در خرقه بسته نمایند و یا با آرد گرم کرده ملک ضماد نمایند و از آب و هوای سرد محفوظ دارند و جوان بعد از جدا شدن قدری نمک بر دهن آن زلو باشند جمیع خورها را قی کرده دفع نماید و بمیرد و اگر احیانا تا آب لو دار بنوشند و در گلو بمانند تدبیر اخراج آن است که غرغره با سرکه و نمک نمایند تا برآید علک بکسر عین و سکون لام و کاف اسم صمغ بحر است که قابل مضغ باشد و از هم نباشد مانند سفر و مصطگی و امثال اینها علک البطم بکسر عین و سکون لام و کاف و الف لام و ضم با موحده و سکون طای مهمله و میم لغت سریانی و با صفهانی قندرون ماهیت آن صمغ درخت خشک آنرا افلغون نامند طبیعت در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملطف و تقوی با مره و مدر بول و منقی اوساخ و باتفاق حکماء یونان در دم و در جمیع افعال بهتر از مصطگی ست اعضاء الرئه و الحلق و المعده خایدن آن بجهت جذب و جلب رطوبات بلغمیه دماغ و تنقیه آن و حلق از اخلاط لزجه و تقویت معده و تحلیل رطوبات آن مفید عفارة النفس و القلب و چون یک درم و دو دانگ آنرا با دو دانگ سه گرده بز در سه قدر مضاعف بگذارند و تمام آنرا در سه وقت خواب بنوشند جهت سنگ و طحال و خفقان بجهت القروح و المجروح و غیر آن با عسل جهت زخمهای باطنی و با دردروس در زرده تخم مرغ نیم برشت جهت کثرت اعضاء در رفع اجساد و رویانیدن گوشت در زخمها مانند دار است و در مراهم مدمل آن داخل میکنند و ضماد گداخته آن بر پسر جهت رفع کجی ناخن و درد اعضاء و شقاق مزمن عضو ها با قدری شخرف مجرب با روغن زیتون جهت تحلیل اورام و شگاف عضل و تقویت عصب و حکه نافع مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و گویند مضر عصب مصلح آن عسل مقدار شربت آن یک مثقال علک الانباط بفتحه الف و سکون نون و فتحه با موحده و الف و طای مهمله علک البطم است و اسحق بن عمران گوید صمغ درخت شاہ است و در منافع مانند بهترین آن سفید مایل بزردی است علیق بضم عین و فتحه لام مشدده و سکون یا مثناة تحتانیه و قاف بری نیا باطبی و بلا بلیدی و سایر بلاد در دو قسم نیز بی ثمر گل و در دو قسم تو سرخ برگی بکلی یکان نامند ماهیت آن دو نوع است

جلبی و بعضی جلبی جلبی آنرا بلاطینی سارسا بوره نامند و آن نباتی است خاردار و برگ آن مثل برگ [illegible] و ثمر آن و دانه‌اش طعم مانند توت سیاه اندک

مدور و به پهلو. طبیعت مرکب القوی سردی و خشکی بر آن غالب تا درجه دوم. افعال و خواص جمیع اجزای آن قابض و مجفف و رادع و مانع نفث

الدم و ترف الدم و سیلان رحم و مقوی اعضاء الرأس. ضماد برگ آن جهت زخمهای سر و بر آمدگی مقعده العین و عصاره برگ و ساق تازه مسحوق آن با

اندک صمغ جهت جمیع امراض حاره و بارده چشم خصوصاً قرحه و دمعه و ناخنه و ورم و بر آمدگی آن. اقطار عصاره برگ آن جهت قروح اذن و مضمضه آن جهت قلاع

و بثور دهان و جراحات تازه آن و همچنین ضماد برگ کوبیده آن اعضاء الغذاء و النفث. آشامیدن آب برگ و ساق تازه آن با اندک صمغ

عربی جهت تقویت معده و نفث الدم و حبس اسهال و فضلات و بواسیر. آشامیدن آب طبیخ برگ و ثمر آن با گلاب جهت منع حمل و آشامیدن

گل آن نیز حابس اسهال و ضماد برگ آن مقوی معده و بواسیر و اکحال آن [illegible] با شیر سفید و [illegible] عصاره برگ آن که در سایه خشک کرده باشند

در ذخیره نیکوی عصاره آنست [illegible] قوت و ثمر آن قابض‌ترین سایر اجزای آن و آشامیدن آن [illegible] است [illegible]

جوهر لطیف حار. آشامیدن آن مفتت حصاة کلیه است. الاورام و القروح ضماد برگ آن محلل اورام و خشک کننده جراحات و مانع [illegible]

اکله و نمله و [illegible] و طلای عصاره ثمر تازه آن جهت تجفیف قروح رطبه و منع سیلان [illegible] و رطوبات [illegible] خاصیت و

ضماد برگ و شاخهای نازک تازه آن جهت [illegible] در استفراغ نافع. الرئه طبیخ برگ و ثمر آن سیاه کننده موی [illegible] گویند هرگاه

[illegible] لازمت نماید بعسل قدیمی [illegible] که تمام موی آن سفید گردد [illegible] جهت دفع سمیت [illegible]

ماهیت [illegible] آن عصاره و گل [illegible] جلبی [illegible]

[illegible] آن [illegible] شبیه [illegible] و ساقهای آن سفید و ثمر آن مائل [illegible] مانند [illegible]

است و این مؤلف گفته که حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام آتش [illegible]

علیق القدس [illegible]

[illegible] بسیار بزرگتر از علیق [illegible] از برگهای آس [illegible] و خار [illegible] و گل آن سفید و مانند [illegible]

[illegible] چون پخته گردد سرخ شود و در جوف آن چیزی مانند [illegible] بود [illegible] ثمر آن [illegible] پاک کرده باشند

[illegible] آن [illegible] افعال و خواص آن [illegible] طبیعت ثمر آن [illegible]

[illegible] سینه مفید [illegible]

[illegible] ماهیت آن ثمر [illegible] کنار و زیتون [illegible]

[illegible] آن سرخ [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] آنست [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] آنست و قوت آن [illegible] طبیعت تازه آن معتدل در حرارت و برودت و مائل برطوبت و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی [illegible]

و معتدل در یبوست و رطوبت [illegible] افعال و خواص آن منضج اخلاط غلیظه و ملین صدر و [illegible] اخلاط [illegible] و رافع خشونت

سینه و حلق و خشونت عارض از حرارت [illegible] و ربو و وجع صدر و صاف کننده خون و مولد خون صالح [illegible] التهابات و تشنگی [illegible]

جگر و گرده و مثانه امراض متعدده [illegible] و فساد مزاج جگر [illegible] آن به تنهائی [illegible] و ورم حاره چشم

[illegible] الصدر آشامیدن آن جهت امراض صدریه مانند سرفه [illegible] و وجع صدر [illegible] خشونت سینه و حلق و [illegible] تنهائی و یا او دیه [illegible]

[illegible] آن [illegible] امراض صدریه [illegible] تازه آنست اعضاء [illegible] آشامیدن آن [illegible]

معده و مولد خلط محمود و اندک لزج و ملین احشاء و مسهل اخلاط رقیقه و نضیج و مسکن التهاب معده و تشنگی و حرارت جگر و خون و اصلاح فساد کبد و امراض مقعده خصوص رسیده و نیم خشک آن و غیر رس آن حابس لطن و آشامیدن بائیده آن با دانه جهت قرحه امعاء و باید آن اند سویق با آب سرد جهت حبس لطن و دفع اسهال مفید اعضاء النفس گفته اند که جهت امراض کبد و گرده و مثانه نافع است الاورام و امثالها و غیرها آشامیدن آب نقوع یا مطبوخ آن در عرق امنی با سکنجبین جهت شری و حصبه و جدری صفراوی و تسکین حدت صفرا و آن با سکنجبین و شکر نموده به دستور هر گاه سرفه نباشد و الا با آب و یا با عرق نیلوفر و با بیدو یا کاوی و امثال اینها با خبه و به دستور آشامیدن آن با آب عدس مطبوخ یا قشر آشامیدن نقوع آن در گلاب و شکر جهت اکثر امراض مذکوره سوای سرفه جهت دفع ضرر شراب و دو بیلات نافع مقدار شربت آن تا پانزده عدد بدل آن سپستان مضر معده بارد رطب و نفاخ مخصوص اکثار آن مصلح آن شکر و مویز طائفی و گلاب و قلیل منی و ضعف باه مصلح آن عسل و ادویه باهیه و چون برگ آنرا با بطیخ دهند و صاف کرده هر روز غیر رطل با قدری شکر بیاشامند تا پنج روز متوالی جهت خارش بدن مجرب و هر روز برگ خشک آنرا کوبیده بیخته جهت رفع اکله و قروح خبیثه خواه در دهان باشد خواه در عضو دیگر بهترین دوائیست خصوصا آنکه اول عسل بران عضو بمالند و بالای بپاشند و چون تا پوست درخت آنرا نرم بسایند و به تنهائی و یا هموزن آن اسفید آب ممزوج کرده در جوف جراحات خبیثه پر کنند جهت تنقیه و التیام آنها مجرب و سعید آشامیدن نشاره چوب آن جهت رفع فتق و حکه و ضماد آن جهت جبر کسر اعضای شکسته و بیرون رفته و تحریک استخوان از جای خود و صمغ آن به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت دفع آن نافع یا سرکه جهت قوباء و خائیدن برگ تازه آن باعث خدارت و بیحسی زبان و عدم ادراک طعم ادویه بشع کریهة الطعم است و لهذا قبل از آشامیدن مسهلات و ادویه بشعه آنرا مضغ مینمایند و شیخ الرئیس در ادویه مفرده قانون نوشته که جالینوس گفته ندیدم من درین نفع و در حفظ صحت موجود و نه در استرداد آن و صاحب منقود و غیر جالینوس نوشته که جهت تسکین حدت خون گرم نافع و شاید انجامیت لسبب آن خون را باشد و کسیکه آنرا صاف کنند و فاعل و الله اعلم که توجیه من بان نیست آنرا اغذ البسیار تلطیف است و نوشته که قول حکیم جالینوس بسیار صواب و نیکوست و پسندیده و سکنجبین عنابی و شراب سویق و مطبوخ و نقوع آن در قرابادین کبیر ذکر یافته و در حدیث وارد است که العناب یذهب بالحمی و الکرب و یجلی القلب

عنب

بکسر عین و فتح نون و باء موحده لغت عربیست بفارسی انگور و ترکی اوزوم و بهندی داکه نامند ماهیت آن ثمریست معروف که از درخت تاک که نیز نامیده مشهور و دستی میباشد و بعضی آنرا انواع و اصناف بسیار است بهترین آن سفید رسیده شیرین شاداب بزرگ و نازک است که پوست آن رقیق و تخم آن رقیق و تخم آن کوچک و دانهای آن در مقدار متساوی باشند و در هم طبیده در خوشه نباشد و خوشه آن باریک نباشد و الطف همه عسکری و صاحبی و رئیس یا بادکشته که در ارمنی نامند و بیس انواع دیگر و کشمش بسیار شیرین لطیف است **طبیعت** آن با قواس مختلفه است و انواع کثیره و مطلق رسیده آن در آخر اول گرم و تر و بسیار شیرین آنرا تا درجه گرم و تر دانسته اند **افعال و خواص** آن جالی و منضج و سریع الانحدار کثیر الغذا و بهترین میوه هاست و در غذائیت و خون صالح و معتدل اشربه غلیظه و بعضی خون و دافع سوء سوداویه و احتراقیه و مصلح حال معده و فربه کننده بدن و زیاده کننده بیرگرده آن تخم آنرا نورده پوست آنرا بینداز نا مضر معده رطبه و مولد ریاح و دافع مطلق آن غیر رسیده و نارسیده مضر معده جگر و طحال و قولنج ریحی گرده و دفع آن گرفتن و لین طبع و مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و انارهای و آب سرد بالای انگور بیحیه معده آن مورث استسقا و سپاسی عنن و باید که بعد آن چیدن فی الفور تناول ننمایند بلکه از آنکه یک دو روز مانده تا بخورند با بسیار و بطعام که طعام اول منهضم یافته باشد و انگور تازه نفاخ و ملین و انگور اندک قشر آن نه پرمرده کثیر الغذا تر از انجیر و نضیج آن کمتر و مقوی بدن و مسمن و زیاده کننده خون جید و منضج و ملین و جهت مخص و صاحبان حمی فرسنی دار نافع و آب انگور سریع النفوذ و الانحدار و جهت امراض صدر و ریه و باید که آب آنرا بمکند و پوست آنرا بیندازند و بخورند خصوصا لابقی آن او فق بحال معده و نفید گرده و مثانه و انگور یکدو روز بیابد بدستور و نیز با تخم خوردن جهت اوجاع معده و امعاء و گرده و مثانه بهتر و دهن انگور که گرم آیه و ثقل آنرا با دهن زیتون جوشانیده صاف کرده و یا در آفتاب پرورده باشند بغایت مسخن و محلل و ملین

جلد است ودانه آن در دوم سرد وخشک ومولد ریاح وحابس ریاح بطن وممسک آن ل منی خصوص دانه انگوریکه از خم سرکه برآورند بریان کرده آن
تبغض آن زیاده بمضر شانه وگرده وپوست آن سرد وخشک وثقل البیاء بطی الانحدار ومولد ریاح وزود محرق آنچه جلا جلد تخفیف رطوبات
چشم واکثر قروح ودر بهر عضو که باشد مفید وانگور نارس وغوره مثل سرد و با قوت قابضه کثیفه ودر حدیث مروی است که شکی نوح الی الله تعالی
الغم فاوحی الله الیه ان یاکل العنب فانه یذهب الغم ودر حدیث دیگر وارد است که حبیب الی من الفاکهة العنب والبطیخ ودر طور خوردن انگور
دار روایت است که اکل العنب حبة حبة هنا او حبا دشتی که آن بسبب ضعف تابش آفتاب خوب رسیده شیرین نمیگردد ودر ضعف
میباشد سفید وسرخ وسرخ آنرا در بغداد جبلی نامند واین در شیرینی کمی وبا عفوصت وبسیار غلیظ وبطی النزول از معده ونفاخ واخیا نا البیبع
که دارد مقوی معده است وسفید آن لطیف وسریع النزول تر از آن وخاکستر چوب آن مفتت حصاة ومحلل اورام بارده بمفید ورز شقاقه
واسیر شرباً وضماداً وجوارش حصرم ومل ودبس ودر بین عقید آن در باد الکرم وشراب حصرم وشراب عتب وشراب ریحانی ومیفختج ودر قرابادین ذکر یافته
عنب الثعلب بفتح ثاء مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام وباء موحده وآنرا امتاء در برق گشتان وتولیدن وبفارسی روباه تربک وروباه
تورک نیز گویند انگور روباه وسگ انگور روباه نیز وتبری کی توش ادوس وبا صفهانی تاج ریزی وبهندی مکوه ومکوی دکاک با جی نیز وبلادبغ
سلامیم وبربری مرابله وبکیلان ازمور نامند ماهیت آن ثمر درخت است وانواع میباشد از بستانی وبری وجبلی وبهر یک تر داده میدارد
بستانی آنرا اکاکنج واهل مغرب حب اللهوه ماده آنرا عنب الثعلب واهل مغرب قناد وبر طلاق مراد نیست وبری مادام قسم دوم میباشد جبلی وسهلی
تر آنرا اهل مغرب کاکنج غالیه نامند وبر غذاها میکار ند واین کوچکتر وحلیب تر از کاکنج بستانی ست نافع تر از آن وگویند تر قسم جبلی را کاکنج نیز
وماده بری راغب الثعلب مجنون نامند وکیفیت این بسیار قوی میباشد نبات عنب الثعلب بستانی انحنی شجر وگیاه وتا بدو وزرع وپر شاخ وبرگ
آن بزرگتر وعریض تر از برگ ریحان ومایل بسیاهی وثمر آن زرد ومایل بسرخی وشیرینی وبزرگ حبت ودر خوشه وتخم آن ریزه بقدر خشخاش
وسفید وثمر این نوع نیز سیاه میباشد گویند سیاه آن خالی از سمیتی نیست وغیر مستعمل از داخل وبهترین آن مستعمل زرد مایل بسرخی بالیده وتازه
ناسد نشده آنست ومستعمل ثمر وبرگ وعصاره آن ویا عرق آن یا مطبوخ یعنی سلافه آن ویا طلاء وضماد آن از خارج وعصاره آن نیز ونبات کاکنج
بستانی از نبات عنب الثعلب بزرگتر وبرگ آن عریض تر وثمر آن بقدر بندقه کوچکی وانگوری خورد املس ودر غلافی ودر خامی سبز وبعد از رسیدن سرخ
میگردد وتخم آن بزرگتر از تخم عنب الثعلب ونبات قسم اول سهلی که آنرا عنب الثعلب منوم نامند منتشر غلیظ وبرگ آن شبیه برگ سیب ونیارنج
دو ساق آن پیچیدگی وگل آن سرخ برنگ خون وثمر آن در غلافی زرد اشتها قشر آن سرخ ودر زمستان مثل سنگها رخیر دید قسم دوم
اینکه چنین گویند نباتیست برگهای آن مانند برچیر و بزرگتر از آن شبیه برگ حرشف وبجای ثمر آن در خوشه ودر هر خوشه ده دوازده دانه
آن سیاه مدور مانند دانه دیق وبیخ آن سفید غلیظ مجوف بدر ازی یکذرع هشت آن اماکن جبلیه ونزدیک درخت چنار میروید وبا
آنرا محرک سازد طبیعت بستانی آن در دوم سرد وخشک ویا حرارت خامله وگفته اند سرد در اول وخشک در دوم وبعضی یابس در سوم وبعضی
در سوم آن شبیه افیون وضعیف تر از آن افعال وخواص بستانی آن ملطف ومسکن حرارت وتشنگی وبا قوت قابضه ورادعه ومحلل ورام
حاره وامراض الراس والصداع حار وبرگ نرم سوده آنچه صداع دوم حبیب ساخ دماغ ومبدیر نطول وبران وبجور آن جهة نزلات تازه بستان
یکمقال ریشه آن با شراب منوم الاذن وضماد آن بر بناگوش جهة تحلیل ورم آن وقطور آب برگ نمکرها چند مرتبه جهة امراض گوش وابتداء العین عصاره برگ
انواع آن حتی منوم جهة غرب وتقویت بصر وساییدن شیافات نافع چشم جهة اوجاع عین وآب آن بدل آن آب خالص ومیدالمفید ببخیه هرج ومطلوع
عصاره نبات آن تمامه زخمی آبیکه که کشیم رسد وسودتر الضم غرغره آب برگ آنچه اورام حلق ودر دو دندان وامراض آلات الغذا والنفس وضماد آن بر معده جهة ورم
آن والتهاب آن وسایر اعضاء واورام حاره وآشامیدن چهار اوقیه آب آن با شکر محلل اورام باطنیه وامراض احشاء واسهال افلاط مراریه رافع حرقه

ورم نقعد و استسقای حار و بدستور داد قیه آن با آب رازیانه و آب کاسنی و با کشوث و حقنه آن جهت جنون و شهری و تنقیه المجاری اطلاق
آن و قوت قبضیکه دارد و فرزجه آن جهة قطع سیلان حیض و رطوبات رحم و حمول آن با نخ احتلام بسبب برودت آن آشامیدن تخم مجرب آن
در بول و نفث حصاة گرده و مثانه و مبرد و مانع احتلام و مالادرام والحکة والجرب والقروح و حرق النار و غیرها آشامیدن آب آب جهة اورام باطنیه حاره
و ضماد آن جهت نفخ و اورام حاره ظاهریه و باطنیه و سوختگی آتش و زخم آبله و قروح ساعیه و سرطان منفرح خصوصاً با برود چو تکرار استعمال و با سفیداج
و دهن ورد جهت حمره نمله و بدستور با جنطیانه گویند مضر مثانه مصلح آن قند بدل آن کل کنج و نزد بعضی لطیاطا مقدار شربت آن تخم سه مثقال و در مطبوخات
ده مثقال و از آب آن سه مثقال و آب غیر مطبوخ آن نهایت مقولیت و عنب الثعلب لحبشی که ماهیت آن ذکر یافت **طبیعت** آن در
چهارم خشک و از سموم است **افعال و خواص** آن یک مثقال آن نهایت سکر و زیاده از آن تا چهار مثقال کشنده و خشکی زبان و کمودت رنگ
و فواق و قی الدم بسیار و نفث آن با اختلاف تیح و مخاطی در دهان بهم رسیدن طعمی شبیه بطعم شیر و استعمال آن بهیچ وجه جائز نداشته اند
بعضی واضعه مواد حاره فاسده غلیظ تجویز نموده اند کسیکه آنرا خورده باشد آشامیدن ما را لعسل است و قی فرمودن با آن و با نیون
و شیر و مسح راز یا نج و آشامیدن شیره آن با شکر و یا آشامیدن طبیخ آن و خوردن بادام تلخ و سینه مرغ نیز عنب الدب بضم دال
مهمله و باء موحده مشدده بترکی مرجان اغاجی و یارشین نیز گویند و درخت آنرا عالیش نامند **ماهیت** آن درختیست کوهی نر و ماده
تر آن بقدر قامتی و شاخهای آن بسیار و مائل بر زمین و چسپیده و بجا و دو برگ آن مانند برگ انار و مائل بسبزی و نرم و ثمر آن خوشه دارد بقدر
کنار کوچک و مانند کاکنج سرخ و در جوف آن چهار پنج عدد دانه کوچک و طعم آن با اندک شیرینی و تلخی لزوجت و قبض کمی و گل آن زرد مائل
بسبزی شبیه بگل ضماد باریک تر از آن و بغدادی نوشته نوعی از عوسج جبلی است و بیخ آن لسبرخی **طبیعت** آن سرد و خشک و در اول **افعال و خواص** آن
ثمر آن منفث الدم نافع سویق خشک آن حابس اسهال کهنه و بیخ آن بسیار مجفف و جاذب محلل اورام و بیطاران پوست آن را بر
اورام دواب ضماد مینمایند تا پیرک آورده به شود و ماده آنرا برگ بزرگ و بزرگتر از نر و شبیه برگ شمشاد و دانه کوچک و غیر خوشه بیخ
آن چوبی است و سائر اجزاء آن با سمیت و در بلاد کرمان و شیراز بکثرت الوجود و آنرا ابرنک نامند و برگ آن سکر است بخلاف بیخ آن عنب الحیه بفتح
حای مهمله و یای مثناة تحتانیه مشدده و با شاخ ثمر خاستر او ثمر کبر است عنبر بفتح عین و سکون نون و فتح باء موحده و در آخر راء مهمله **ماهیت** آن اختلاف است
بعضی گویند سوم نوعی از نحل است که در جزائیکه در میان دریا است بر جبال و اشجار آن نوعی نحل خانه ساخته عسل در آن جمع میکنند و در موسم بهار گلها
و شکوفها بسیار است و در موسم باد و باران از شدت آن بیرون خانهای آنها جدا گشته با سیلابه در دریا میرود و دیل عسل آن بحر در ایام سنه زائل
میگردد و موم خالص آن از تابش آفتاب و لطمات امواج پی در پی در هم نشسته پرده و مدور و غیر آن میگردد و آب حل دریا می آید و مردم آنرا
برمی دارند و استعمال آن و بیع و شری مینمایند مدور آنرا شمامه عنبر نامند و قیمت اعلی صغیر شنده و موائد نیست کراز جمیع ثقات شنیده شده
که بندرت بعضی ادقات تازه آن که بدست آمده با جلاوت و نرم مانند خمیر شیرین بسیار خوشبو یافت شده در سواحل بحرین و الدیث و نمر هوت
و قواح آنها موج می آورد و مردم آنجا آنرا برمیدارند و ایام و سلاطین و حکام و متولین آن بلدان بقیمت بسیار گران میخرند و برغبت تمام
میخورند و میگویند بسیار مقوی باه و حرارت غریزی و مقوی ارواح است و بدن را فربه مینماید و حیوانات بحری آنرا بسیار دوست میدارند
و چون آنرا دیدند فوراً برده می بلعند و در شکم آنها انهضام نایافته آنها را میکشد و یا علم آنها منتفخ شده بر روی آب می افتند و کسانیکه
واقف این امر اند آنها را از دریا گرفته شکم آنها را شگافته بر می آورند و این سیاه رنگ و اندک با سهوکت و زهومت میباشد و این را غیر
بعضی مینمایند و تبرآلست اچه نواب غفران مآب حکیم سید محمد هاشم المخاطب بحکیم معتمد الملوک سید علوی خان خال و والد ماجد محرر قدس الله سرهما
نقل نموده اند که فقیر بنمایه دید که در آن شکل نحل خانوز بالای بسیار قریب بصد عدد که جلد پوست آنها صلب فرنی بود بودند و محرر کتاب نیز

قطعهٔ عنبری دید که دران تیز سرد گردن جانوری صدفی جلد سرخ جوزی رنگ وشبیه بمقار تیز چیزی دران نمایان بود وآن مغفور نیز نوشته اند و لیکن
قول بر آنکه آن رطوبتیست که بعضے معادن میانی دریا یا جزائر میان دریا مانند قفر و مومیائی وقیر بر می آید وبسبب جرز و مد وطلاطم امواج
در رسیدن حرارت آفتاب بدان بر روی آب دریا پرده پرده منجمد میگردد ونیز بد در شکل شمامه و یا تسکال دیگر گشته بساحل می افتند تره احقر قوی آست
گفته اند ازین هردو انچه مخلوط بخاک وریگ ورمل میگردد در ته آب می نشیند بسبب ثقل واین صفائی سیاه میباشد واحیانًا از بین صفایح آن مل ماکیهٔ کی
بر می آید واین را عنبر رملی وتخته نامند وبدون تصفیه استعمال جائز نیست وطریق تصفیهٔ آن مانند تصفیه موم ست ودر مقدمه ذکر یافت اما قول بر آنکه
غیر روث یعنی سرگین نوعی از حیوان دریست که موج آنرا بساحل می اندازند وهمچنین قول آنکه آن طل یعنی شبنمی ست که بر روی دریا نشسته بطول
زمان منعقد میگردد و چنانچه صاحب اخوان الصفا بر آنست بعید مینماید والله اعلم بحقایق ما خلق و لما خلق پس بدانکه از عنبر انچه صافی مائل بزردیست
آنرا عنبر اشهب دازین انچه مدور بشکل شمامه نامند وانچه قطعهای آن مائل بسفیدی ست وبران نقطهای بسیار زیزه سفید میباشد آنرا عنبر خشخاشے
وآن نقاط را ابهار عنبر مینامند وبهترین همه آنست که تازه بادیت وخوشبو باشد وسائر انواع دیگر مراتب یعنی بعد از اشهب انچه مائل باسفیدیست
پس مائل بسبزی پس بسیاهی وزبون تر از همه سیاه کم بوی بسیار کهنه آنست پس بلغمی وانچه شره باشد خواهند آنرا
مجتمع گردانند باید بدر گلاب در قدر مضاعف بگذارند ودر گلاب سرد اندازند ومانند شمامه سازند ویا آنکه در پارچه کرباس نازکی بگیر
کرده در آب گرم جوشان گذارند تا خوب نرم گردد و در هم فشارده بهند تا یکسان گردد پس در آب سرد فرو برند تا منجمد گردد و پارچه را ازان جدا
کرده نگاهدارند واین بعد از عرق نیز بهار میکنند ومصنوع ومحلول نیز بسیار زند از کچ دلادن وموم وتدری بحجر سیاه وبهر شکلے که میخواهند صفایحی
وباشمامه ازان ساخته از عنبر خالص سه چهار لا پرده بران پیچیده مانند ومیفروشند وباعنبر خالص را گداخته بالای آن میریزند وکهنه کرده می
فروشند وفرق میان اصلی وجعلی آنست که مدرس آنرا انجا بیند اگر نفتت گردد مصنوع است واگر نرم ومجتمع واندک چسپنده باشد خالص و
دیگر آنکه در آتش اندازند اگر بود دآن خوشبو باشد خالص است والا مجعول ویا آنکه سنجی را گرم کرده دران فرو برند اگر بوی خوش ازان آید
خالص ست والا فلا واصل آنست که امتیاز شمامه اصلی از جعلی مشکل ست مگر آنکه بشکنند آنرا در حقیقت چون آنرا دریابند **طبیعت** آن در دوم
گرم و در اول خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند **افعال و خواص و منافع** آن حافظ ارواح وقوتهای حیوانی ونفسانی وطبیعی ونباتی
مفرح سرو دین ومقوی حواس خمسه ظاهریه وباطنیه ومحرک شهوتین باه وطعام و اعاده کننده قوتهای از شراب ادویه مسهله وغیره وکثرت جماع
وجماع کم شده ومفتح سده وپادزهر سموم ومقاوم زهرها ومقوی افعال معاجین وترکیب و با مصلح دافع امراض بارده عمومًا وبالتخصیص امراض
بارده دماغیه وقلبیه وخوشبو کننده دهان الخاصیت دافع حاره قلب ودماغ ومنعش حرارت غریزاست وپیران را بسیار موافق امراض
الراس والصدور والقلب والمعده والکبد والکلیه والمثانه جهت فالج ولقوه ورعشه وکزاز وخدر وصداع بارد وشقیقه وجنون ونزلات
مزمنه ووجاع گوش وتحلیل ریاح آن امراض بینی وسینه وسرفه کهنه وربو وتر وشش وضعف قلب وخفقان وغشی وضعف معده وکبد
واستسقاء و یرقان و وجاع معده وطحال وگرده وریاح محتبسه در معده وامعاء و وجاع مفاصل اعصاب شرباً وسعوطاً وضماداً وبخوراً اعضا
التناسل مداومت آشامیدن آن یا با عسل جهت اعاده باه با یوسین وطلای آن با غالیه وادهان حاره جهت تقویت اعضای تناسل و
تحریک باه بر احلیل باعث شدت لذت جماع طرفین بحد افراط وآشامیدن یکدانگ آن هر روز رفع زخم معده جدید وقدیم مجرب وباد سموم
آشامیدن آنکه رفع باد سموم وبخور کردن آن هوای وبائی دیگر زانیدن هوام وبوئیدن آن جمیع امور مذکوره قوی الاثر المقدار ربا
غلیان خون ودرتت آن و تولید شری در محرورین مصلح آن کافور وفواکه های سرد و تر و سعوط آن با دهان حاده جهت رفع امراض بارده غیر
نقیه آن ومولی آن باقطنه آلوده جهت رفع استطلاق بطن حادث از برودت وضعف معده گویند مضر امعاست مصلح آن صمغ عربی ونزد بعضی مضعف روح

۴۳۶

کبد است مصلح آن ادویه بارده مانند طباشیر وکشنیز وامثال اینها واکثار اکل تخم آن برانگیزاننده باشد و حمره است و مصلح آن بوئیدن سکا فور و خیار مقدار شربت آن یکدانگ و گفته اند که اگر یکمثقال آنرا با دو چندان سر بنفشه و نیم مثقال صمغ عربی بسه دو در یکبار بخورند تفریح

عدائکار آرد و با این تفسیر ضرور نباید شد که جز آن اصلی ندارد و بدل آن بوزن آن مشک و زعفران و گویند دو وزن آن مردشک و زعفران است

دستور عمل و تقطیر و بخور ساختن تسبیح و جوارش و حب خمیره و شرابها و شمع و عرق و سعوط و فتیله و قرص و قهوه و معجون عنبر و در قرابادین

گمیر بذکور شده عنقو دبضم عین و سکون نون وضم قاف و سکون واو و دال مهمله اسم جنس خوشه است و جمع آن عناقید آمده **ماهیت** آن

اسم خوشه نباتی مخصوص است پر شاخ بقدر یکشبر و برگ آن مانند برگ سداب و ریزه و بی شگوفه و خوشه آن مملو از رطوبت و تخم و رایحه آن

شبیه بسداب **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی اعضا و مانع ریختن مواد باعضا است و ضماد آن دافع اورام حاره

والتهاب آن و مسکن حدت خون و صفرا مقدار شربت آن سه درم **عنکبوت** بفتح و سکون نون و فتح کاف و ضم با و موحده

و سکون واو و تاء مثناه فوقانیه جمع آن عناکب آمده و بفارسی کارتنه و تنبرکه و اردو مکڑی و بهندی مکری نامند **ماهیت** آن حیوانیست

کوچک تنه و پاهای آن بسیار باریک باشد و انواع میباشد و هر یک بنامی خاص نامند شبث و سبع الذباب و رتیلا و غیرها و از مطلق

آن مراد نوعیست که در گوشهای خانه و جاهای خالی از لعاب دهن خود تار باتنند و خانها ساخته میماند **طبیعت** همه انواع آن سرد

و خشک بعضی مانند شبث و سبع الذباب و مانند آن را گرم دانسته اند **افعال و خواص** آن الاذن قطور عنکبوت غلیظ نسیج سفید

با روغن زیت در گوش بیت تسکین درد آن بزرت العسم والاورام والقروح والبثور لیستین تار عنکبوت بر جراحات که خون آنها جاری

باشد حبس کند ... بر آنها و الیتام آنها نبت الحیات گفته اند که چون نسیج عنکبوت را بعضی فراهم مناسبه داخل کنند

و یا بار رفت بر پارچه کتانی الیده بالیده و جبه و باصدغین بچسپانند بیت رفع حمی غب موثر و نیز گفته اند چون نسیج عنکبوت غلیظ سفید را در

پوستی بسته بر سر و یا بر بازو یا بر گردن صاحب تپ غب بندند زائل گردد و پرده صفیقه که در زیر شکم نسیج عنکبوت و رسین عاول میباشد

و چون کهنه و زرد رنگ شده جدا گشته یکجا بری آینده آنرا چون بر بازوی صاحب تپ ربع بندند زائل گردد و چون برزت و اورام اعضا بندند

حبس آن نماید و بر جراحات تازه حکم بخیه و خشک بند دارد و چون عنکبوت بر عضو الیده شود آبله کنند و عارض نماید مجروح گردد المفاصل

از دوح وی آن اعراضی از دیه دیر و اطراف و شیری و استار تقشیب و اخشاد آن و استعاد لطن از ریاح بهم رسد علاج آن آشامیدن

سداب خشک و سعد و شونیز با شراب صرف خوبی و تعریق در حمام و مالیدن اینها خشک گرده است که بهندی الجه نامند که آنرا با آب نرم سوده

بمالند و نوع عنکبوت سیاهی که معروف بعنکلیت و پاهای آن کوتاه و بر زمین می کشد و چون خلال ترو بریده ... هست فرو میگیرد از گزیدن آن

حمی مطبقه عارض میگردد و سایر عوارض دیگر و سم آن گرم است بخلاف سایر عنکبوتهای دیگر علاج آن فصد است بدقعات و حل **طبیعت**

مطبوخ فواکه و انواع ماء الشعیر و مزورات و باید که گوشت ناسد موضع نیش آنرا با آلت حدیدی ببرقرح روبه را الملح اورندار اعنکبوت

معروف بعقربکه بر عکس تیبد و آنرا میگیرد و چهار پرشهد بر صیدی مخیبه و میگیرد آنرا و آن عنکبوت دست و پا کوتاه کوچک سفید و نقطها بسیار ...

ست و آن سلیم تر از سائر انواع است گزیدن آن نارش بسیار عارض میگردد و علاج آن عرق فرمودن و عرق را پاک کردن ساعت

بساعت و مالیدن حقیص محلول در سرکه و دران نجکلرفس جوشانیده باشد و اما عنکبوت معروف بشیت و آن عنکبوتیست که باهای

بسیار بلند دارد از نیش آن ... معده و قی و عسر البول و برازعارض میگردد و مهلک است علاج آن علاج رتیلا است **انخم** بفتح میم

و فتح نون و ضم ... و سکون ... در ماه اشی و بهندی سکرداری نامند و گویند جلبار است که بفارسی گلنار گویند **ماهیت** آن حکیم

میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته از شاخهای درختان سرو بید و غیر متنوعه است برگ آن سبز با طراوت و انبوه و کوچکتر

از برگ بادام وگل آن سرخ خوش منظر و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که چند صنف میباشد صنفی برگ آن شبیه بیلیون و این صنف برگ
آن جهت جراحات مفید و صنفی برگ آن مثل برگ نیم و صنفی برگ آن مانند برگ انبه و صنف چهارم برگ آن شبیه برگ جبارد هر چهار صنف
در خواص قریب بهم مانند **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن اقسم خائیدن برگ آن مقوی دندان و لثه اعذار النعناد از
دا النفس آشامیدن آن مقوی معدی و حابس اسهال و سیلانات و نزف الدم و حیض و بدستور ضماد و حمول آن الجرد مضاد و در ور
آنجهت جراحات تازه نافع **فصل العین مع الواو** **عود** بضم عین و سکون واو و دال مهمله اسم جنس چوب و شاخ اشجار
که بهندی لکری و دوانی نامند و از مطلق آن مراد نزد اطبا عود هندیست که بهندی اگر نامند **ماهیت** آن چوب درختیست کوهستان
جنیتا قریب سلهت که توابع صوبه بنگاله و در سمت شمال و شرق آن واقع است و در جزائر مملکت دکهن که هر دو از بلاد عرض شمالی خط استوا
اند و در جزیره صمان از جزائر شهزاد که قریب بسر حد چین از بلاد عرض جنوبی خط استوا العرض بعض چند درجه است بهم میرسد و درخت
آن بسیار عظیم و ساق و شاخهای آن اکثر کج و اج و غیر مشوش و اندک زرد که از آن عصا و چوب دستی و یا ظرفی و پیاله خوب میتوان ترتیب
داد و سیب کج و اجی و رخاوت و نیز جابجای آن مجوف میباشد بجهت آنکه درخت آن تا سال خورده و کهنه نباشد و بعد بریدن نامدتی
نماند که اجزای خام آن عبر در ایام میپوسد و بزیر و خوشبو میباشد و برای سرعت پوسیدن در زمینهای نمناک دفن میکنند پس برآورده
آنچه از آن یا ورنیست و سنگین سیاه عودیست که در آب خود میرود و در آب انداخته امتحان نموده جدا میکنند و آنرا غرقی مینامند و آنچه در آن
اندک خامی با غیبت بالات آهنی برآورده غرقی مستعملی میگویند و آنچه نیم غرقیست آنرا نیم غرقی و نیم اعلی و آنچه مطلق بته آب نمیرود و سمله
خوانند و این کثیر الوجود تر از نوع دیگر به غرقی آن سیاه میباشد و غیر آن اغبر بعضی تیره و بعضی کمرنگ بمراتب خوبی و بدی گفته اند الوان
میباشد هندی و سمندوری و قماری و سندلی و جهندی آن سیاه و سمندری آنرا غیبت غالب بر هندی و قماری آن کمرنگ و
هندی آن بسیار خوشبو است و نیز برگ و جلی میباشد آن با خطوط سیاه و بری با خطوط سفید و بعضی بالعکس گفته اند بعضی نایاب هندی
آن باعث منع تولد پیش است و رآنها و گفته اند سمندوری منسوب بنام بلدیست که از آنجا می آورند همچنین قماری و منتائی آورد رادی
بیشتر هندی بنگالی سلهتی غرقی آنست که تلخ خوشبو باد هنیت و اندک قبض باشد زیرا که عود اماکن دیگر بخوبی و خوشبوئی و چربی ان نفع اعلی
ماشی یعنی غرقی آن نیست و آنکه در اکثر نسخ و تراکیب قید عود هندی خام مینمایند شاید جهة آن باشد که دستور ست که چوب آنرا خیسانیده
و تمکوفته از آن عرق میگیرند و از آن عرق بعد سرد شدن عطر میگیرند و بعضی نا رسیدن آن اثفال را خشک نموده بجای آن مغز و شسته
تا آنرا استعمال نمایند که ضعیف است و بعضی قدری مغز بادام داخل آن اثفال کرده و در شیشها کرده از آن بطریق شنکبس روغن میگیرند
آن را هندی چوده و اگر بنامند و این چندان خوشبو باشند چوده خالص که از برده عود و عرق نا گرفته بیدون خلط مغز بادام افتد مینمایند
و بعضی آنرا با براده صندل و یا براده چوب تگر باز عرق میکشند و بعد سرد شدن عطر آنرا میگیرند و این عطر مانند خالص چندان
خوشبو نیست و آنچه صاحب اختیارات بدیعی نوشته که از بندر چیته خیزد که از آنجا بجاده ده روزه راه بوده آن لغایت عزیز الوجود
است و هم سنگ زر فروشند و گوئی هیچ بو ندارد و چون بدست بگیرند گرم شود و عرق کند نهایت خوشبو و چوبی آن یکسان بود
راست است و قریب با نچه نوشته محرر نیز شنیده و شاید مید چنان مذکور باشد که چیته نوشته و بدانکه چوبهای دیگر در اثبات و ملاحت
و هیئت بسیار شبیه بعود عرقی مگر در بو در بهنه و هنگام بهم میرسد و لیکن همه کس و وسعت یابند اکثر ابن را بدل آن
می فروشند و این را انگر می نامند **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند
افعال و خواص و منافع آن ملطف و مفتح سدد و مفرح و مقوی اعصاب و حواس و قوای نامیه

و قلب و کبد و معده و احشا گرده و پراگنده کنند و ریاح و محلل آنها باشم و زائل کننده بدبوئی دهان و رطوبت عفنه و لثه معده و رحم و ضعف معده و امعا و گرده و مثانه و رحم و حافظ حمل و جنین و دافع اوجاع نقرس و اعضاء الراس آشامیدن آن بسیار مقوی حواس و اعضاء دماغی و اعصابیه بدستور بخور آن مقوی و محلل فضول مرطبه دماغیه است اسفم مضغ آن مقوی دندان و لثه و بنکو کنند نکهت و ستون محرق آن جالی دندان و مستحکم کننده آن اعضاء الصدر و القلب و الغذا و آشامیدن آن جهت سرفه و ربو و ضیق النفس و تفریح و تقویت قلب و دفع خفقان بارد و ضعف معده و کبد و فتیان و اسهال و دوسنطاریای سوداوی و استسقا و سپرز خصوصًا که یکدرم و تا یکدرم و نیم آنرا بخور ند و همچنین بخور آن مقوی قلب است و نگاهداشتن آن در دهان نیز جهت امراض مذکوره مفید چون قدری عود را در آتش انداز ند و طفلی را که از آن توتیا باشد که بندی جهت نانسند بران منکوس بدارند که دود آن در آن مجتمع گردد و قدری شیر مرضعه طفل بآن سقی نماید و هیچ نوع تسکین نیابد و ران بدند و حرکت دهند که بآن فخروج گرده دبآن طفل بخورانند و در دو سه دفعه بند گردد و طفل صحت یابد اعضاء النفس و مقوی آلات بول و باه و حبس بول و منی و دوس و بندی حادث از برودت و رطوبت و ضعف مثانه و ادعیه منی و رطوبات حائله از رحم باردوار و آنرا خشک و گرم سازد و السم مطبوخ آن با شراب ریحانی با دزهر سموم بارده و بخور نمودن شیاب بندی آن نافع تولید عمل است و را آنها مضر محرورین شرابا بخوراً مصلح آن کافور و سکنجبین و گویند مضر سفل مصلح آن گلاب مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن دارچینی و قرنفل و زعفران و زراوند مدحرج و وه انگ وزن آن و در اوجاع نقرس قنطوریون دقیق است و دستور اوراق و بخور ند جوارشات و عود مطرا که مطرایه نامند چوده و خمیره و اشربه و شمامه و عطر و فتیله و قرص مجوبات آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **عود الیاسان** بفتح با موحده و لام و سین مهمله و الف و نون **ماهیت** آن شاخهای درخت بلسان ست بهترین آن گندم رنگ خوشبوی آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در سوم **افعال و خواص** آن مفتح سدد و مقوی قوی و باتریاقیت امراض الراس جهت دوار و صرع و تنقیه بطونات دماغی و تاریکی چشم و امراض الصدر و الغذا و النفس و السموم جهت ربو و ضیق النفس و سردی معده و جگر و پادزهر سموم و گزیدگی افعی را سقید الرحم بخور آن جهت تخفیف رطوبات رحم و عقم را زائل سازد و مقدار شربت آن تا نیم مثقال مضر اسعا مصلح آن کثیرا بدل آن حب و ورباسان نیز ذکر یافت **عود الحیه** بفتح حاء مهمله و یاء مثناة تحتانیه مشدده **ماهیت** آن غیر از قنزدخی و دیگرے ذکر نکرده و آن نباتیست که در بلاد و بربر و سودان بهم میرسد شبیه لبوس و بیخ آن نیز مانند آن و با صلابت و خشونت و تلخی و تند رائحه مانند عاقرقرحا **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی حواس و محلل ریاح غلیظ السموم آشامیدن نیم درم آن جهت دفع سمیت بر سموم گرم و سرد نافع خواه قبل از آن و خواه بعد از آن و نگاهداشتن آن در دست نیز مانع گزیدن مار و هوام است با جا رونده و بعضے را گمان آنست که چون در دست نگاه دارند و چشم افعی بران افتد حس و حرکت گردد و چون خائیدن در دهان اراندازند عبیر و الاوجاع ترین مطبوخ آن در روغن زیتون جهت رفع عرق النسا و اوجاع باره و در بعضی مقدار شربت آن تا نیم مثقال **عود الوطاس** بضم سین و فتح طا و الف و سین مهمله **ماهیت** آن نزد بعضے کندش ست و نزد بعضی غیر آن انشته و سران سطبر و طرب و که ران باریک ستنی و ظاهر آن تیره رنگ و باطن آن سفید و شاخهای نیا مثا آن باریک با بوه شبیه بگیاه برگهای آن شبیه برگ زیتون و دقیق آن کوچک و شبیه بابونه و تند بوی و جلس **طبیعت** تازه آن در آخر دوم گرم و خشک و خشک آن در آخر سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مطرح فی سدد و جالی و محلل الاثار ضماد آن رافع نمش و کلف و برص و خون مرده تحت جلد ست بیطاران و در درجات و دواب مستعمل دارند **عود القرح** بضم ثاث و سکون را و ماهیره دعله **ور ماهیت** آن اختلاف و بعضی عاقر قرحا ادو بعضے گفته بلادت و نبات آن شبیه برازیانه و بقدر تا مش و شاخهای آن مانند و بیاس و عریض و ریشه کثیر ابو و **طبیعت** آن گرم و خشک

در سوم **افعال و خواص** آن در جمیع **افعال** مانند وج است و بعضی مانند ماقرقرحا دانسته اند **عود الصلیب** بفتح یا مثناة تحتانیه و سکون
سین و راء مهمله **ماهیت** آن جمعی برانند که چوب انارعوس است بجهت خاصیت آن در لسبر و آسانی ولادت و بعضی بجهت مضناب جو ریج
دلسبر آن چون چوب کحلب و چوب خطمی و قومی صنفی از ارک دانسته واند **عود الصلیب** بفتح صاد مهمله و کسر لام و سکون یا مثناة تحتانیه
دیار موحده نزد جمعی فادنیا است و بعضی غیر آن دانسته اند در فادنیا ذکر آن و تفرقه درمیان هر دو خواهد آمد ان شاء الله تعالی **عوسج**
بفتح عین و سکون واو و فتح سین مهمله و جیم **ماهیت** آن درختیست قریب بدرخت انار و پر خار برگ آن تند مائل بدرازی با طول بیش
و ثمر آن بقدر نخودی مائل بطول و سرخ و در درخت بسیار مینماید و می ریزد و دهنت النثورد ماز با دقسمی از مو سیح را برگ سیاه مائل بسرخی و بعضی
از اول دنار آن بیشتر و شاخهای آن درازتا چهار ذرع و ثمر آن عریض باریک و گویا در علامتست و قسمی دیگر سفید و شیخ الرئیس نوشته
که از آثار مانند قوت است که مردم آنرا میخورند و در بلاد بارده بسیار و مستعمل برگهای نازک بمنزلت **طبیعت مجموع** آن در اول سرد و در آخر
دوم خشک **افعال و خواص** آن العین قطور آب برگ کوبیده آن در چشم تا هفت روز جهت رفع بیاض آن خواه تازه باشد و
خواه کهنه مجرب و چون ثمر آنرا بکوبند و آب آنرا گرفته صاف کرده خشک نمایند عند الحاجت یک دانگ آنرا با سفیده تخم مرغ و یا شیر زنان
سوده در چشم بچکانند جهت جمیع اوجاع و رفع بیاض آن بر پیشانی نافع فضلات است بچشم بسبب قوت قبضیکه دارد به پرورده
نمودن توتیا بآب آن محبت رد بسیار مفید و چون برگ آنرا بجوشانند تا قوت آن در آب آید پس مالیده و مان نمایند ریاح شانه کنند خلط
گردد جهت رفع بیاض چشم موثر الفم خایئدن برگ آن جهت قلاع دهان النملة و الحمرة ضماد برگ تازه آن جهت نمله و حمره که حرارت آن در کمال
شدت نباشد الحکة و الجرب و الجذام و الامراض السوداویة آشامیدن عصاره برگ تازه آن جهت جرب صفراوی و تسکین التهاب مقرر نافع
و شریف گفته که اطبای یونانی و فارسی و هند باین معالجه جذام او را اینداء می نمایند باین قسم که زرع آنرا ریزه کرده هر روز بقدر یک اوقیه با یک رطل
آب میجوشانند تا بثلث رسد پس صاف نموده مینوشند چار پنج مجلس عمل میکند و دفع سوداء مینمایند جهت جذام مجرب دانسته اند و شرطست که دو
روز قبل از آن اسفیدباج گوشت گوسفند فربه تناول نمایند و روز سوم طبیخ مذکور را بنوشند تا چندروز بدان مداومت نمایند و بار دیگر
دیگر شراب آن که روز راحت است بحمام روند و بغدادی و غیره نوشته اند که در شراب ریحانی بدستور طبیخ دهند و بیاشامند و در اثنای آن بحمام روند
و از اطلای آن مذکور راجهت قروح رطبه و جرب و حکه و رافع آثار و بهتر از چوب چینی دانسته و چون بیخ آنرا ریزه کرده با برگ موز و مرزنجوش تا قریب
و امراض مقعد و منع زیادتی قروح خبیثه درو پاشیدن سوسریع الاثر و ثمر آن در جمیع افعال مانند برگ آن قاطع نزف الدم و اسهال بمقدار شش
آن تا یکمثقال بدل آن در روزهای گرم بوزن آن شبیه دبوزن آن فوفل بعصر سیرزد و مورث قولنج مصلح آن کثیراه با خاصیت تعلیق شاخ آن
بر سقف خانه و دروازه سبیل سحر را خود داشتن آن بصورت جاد دانسته اند و بخور برگ و یا عصاره آن نیز مجرب دانسته اند و مبت ام **فطل العین**
مع الیاء المثناة التحتانیه عیبولن بکسر عین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم نون و سکون واو و نون **ماهیت** آن عافقی گفته
این اسم را تر و ایرو و دو نوع از گیاه اطلاق مینمایند یکی کلاه کهدان و سلیس نامند و آن نباتیست بسیار تلخ و از ساق از شاخهای
بسیار باریک راست طولانی صلب رویئده و برگ آن کوچک مانند برگ مورد و یا شانت و رنگ شاخهای آن مابین سیاهی و سرخی
و در هر شاخی گلی سرخی رنگ بسته برمانند درهمی و مائل بسیاهی و ثبات آن کوهستانها و اطبای اندلس آنرا استابلدی نامند و نوع
دوم برگ آن خوشبو مانند مرزنجوش و از آن بلند تر و شاخهای آن طولانی بقدر ذرعی و باریک سفید ایستاده و از یک ساق روئیده
نزدیک بیخ آن و بر اطراف شاخهای آن گلی زرد رنگ و منبت آن نیز کوهستانها و با قوت ما بقدر این بهتر از نوع اول است و سلم
از آن در عمل **طبیعت** آن گرم و خشک در اول و سوم **افعال و خواص** آن اهل اندلس از آن را بجای سنای مکی

مستعمل دارند جهت آنکه مسهل اخلاط ثلثه است خصوصاً دو خلط بارد یعنی بلغم و سوداء چون یک قبضه آنرا با انجیر بجوشانند و صاف
کرده بیاشامند و جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النساء و درد کمر و مفتی است مصلح آن عناب و انیسون مقدار شربت آن دو درم تا
سه درم **عیوان** بکسر عین و سکون یا و فتح واو و الف و نون شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه نوشته که الحق محلل است اخلاط الراس جهت امراض بارده دماغ و منع
زکام بارد و العین قطور آب آن جهت حدت بصر مفید است **عین الدیک** بفتح عین و سکون یا و نون و الف لام و کسر دال مهمله و سکون
یا و کاف بفارسی چشم خروس نامند و گویند بهندی گهنگچی نامند ماهیت آن تخم درختی است طالب رخ حقیقی براق مدور بهن و گویند در
توشه اندیشم بیاید درختان آنچه بتحقیق پیوسته درختان ثمر آن است و در جبال هند و کهن هم میرسد و کسانیکه گفته اند که گهنگچی شاید شبیه
باشد زیرکه بنبات گهنگچی دیده مدتها است بلکه گهنگچی و آنهای آن گرد گرد کمی بقدر دانه نخود کوچکی داشته آلو با لو و یک نوع بیاشد سرخ و سفید
در حرف الکاف بیان آن انشاء الله تعالی خواهد آمد و بالجمله طبیعت آن سوم گرم و در دوم خشک و بارطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مفرح
و مقوی اعضاء و حافظ قوت و مانع پیری و جهت ازدیاد منی و تقویت باه بسیار موثر دانسته اند بجد لغیر اله و جزء اعظم معجون ملوکی و حافظ الصحت است
مقدار شربت آن نیم درم تا مثقال مضر محرورین و مصدع مصلح آن کشنیز و ادکه یا شیر تازه جوشیده با ترنجبین خیسانیده و با یکه استعمال
نمود شود **عیون** جمع عین است و آن عضوی است از اعضای معروفه حیوانیه طبیعت آن گرم و تر و رطوبت آن زیاده از اعضاء دیگر و
حرارت آن مائل باعتدال است **افعال و خواص** آن بهترین آن چشم گوسفند است و چشم طیور تمامی ردی مائل به یبوست و زیاده کننده منیت
زبان یا کاو مسرعت الاستراد و مخرورین و ردی و مضر بیرودین مصلح آن نمک و صعتر و خوردن مسلوق آن است **عین البقر** اسم نوعی
از انگور بزرگ است که شیرینی آن کم باشد و پوست آن غلیظ و سیاه باشد و نزد اهل مغرب اسم نوعی از آلوی بزرگ است
و ذکر یافت و بطی الهضم و ثقیل بر معده است و انجوان را نیز نامند **باب نونزدهم در بیان که حرف اول آنها عین**

معجمه است فصل الغین مع الالف غار بفتح غین و الف و راء مهمله بیونانی دافینوس و سقلیمدس و نزد اهل شام زند و
بفارسی باشتان و بفرنگی لاورس نامند ماهیت آن درختی عظیم تا هزار سال بماند و اهل یونان آنرا بسیار احترام می نمایند
شاخه آنرا در دست میدارند و از خود دور میکنند و حکمای ایشان از چوب آن تاج میسازند برگ آن نرم تر برگ بید و بلند تر از آن
از آن و تلخ و خوشبو و با انجیر آنرا نگاه میدارند آنرا خوشبو میگردانند و مانع کرم زدن آنست و جبلی و سهلی میباشد برگ جبلی آن باریکتر
از برگ سهلی و مخصوص بلاد شام است و از آنجا میبرند و ثمر آنرا بیونانی فاقنی و بفارسی وهشت نامند و آن بقدر فندقی کوچک پوست
آن نازک سیاه رنگ و مغز آن دو پاره و زرد رنگ و چرب با خوشبو و چون کهنه گردد و لبرجی و تیرگی میگردد و سیاه آن فاسد **طبیعت**
آن گرم و خشک در دوم مغز ثمر آن گرم و تر از برگ و پوست آن و قشر آن خشک تر از سائر اجزاء آن و روغن آن گرم و تر از سائر
اجزاء و گرم تر از روغن گردگان **افعال و خواص** آن محلل و مفرح و مقوی و مدر و تریاق سموم خصوص حب آن اعضاء الراس
آشامیدن حب آن با شراب جهت صداع بلغمی و ریاح محتبسه و صرع و وسواس و تقویت ذهن و فهم و سعوط آن جهت شقیقه و لقوه و شدت
بدهن آن جهت درد اعصاب و رفع اغیاء و افتلاذ ذهن و تفتیح دهن های عروق الاذن قطور سائید و حب آن در روغن گل و سرکه و
خمر کهنه جهت اوجاع بارده گوش و رفع دوی و طنین و ثقل سامعه و باعث تقویت آن و بدستور دهن آن الفم متعفنه طبیخ برگ آن جهت
درد دندان الصدر لعوق برگ و حب آن و با عسل و یا باطلا جهت امراض بارده و با سکنجبین جهت امراض حاره و ضعف و نفس و نفث الدم
و سیلان فضول از ریه و قروح ریه و سرکه کهنه و ضیق النفس اعضاء الغذا آشامیدن حب آن جهت تحلیل ریاح غلیظ و ضعف و تقویت جگر و سپرز
و بال جهت قرحه امعاء آشامیدن دهن آن با شراب انگوری جهت کبد و بدستور قشر آشامیدن طبیخ برگ آن مقی و آشامیدن

دو مثقال حب آن خشک سوده مسکن نفس در ساعت اعضاد النفس و بیخ آن ببخ دقیق وهم بول و حیض و طبیخ برگ آن جهت امراض شانه و
رحم شرباً و با عسل جهت امراض بارده و سکنجبین جهت حاره و نطول و جلوس در آن جهت امراض گرده و مثانه و رحم و آشامیدن یک درهم
از قشر آن مفتت حصاة و کشنده جنین است بسبب تلخی و بسیاری که دارد و بدستور حب آن نیز مفتت حصاة و حمول آن مسقط جنین و احمی و تمریخ بدهن آن
جهت دافع قشعریره حمیات السموم آشامیدن حب آن با شراب جهة گزیدگی ار و عقرب و سائر هوام و بدستور ضماد بدان جهة لسع زنبور و
نحل و غیر اینها الا ورام ضماد آن با نان و یا با سویق جو جهت تسکین ضربان و اورام حاره المفاصل آشامیدن آن و دهن آن و تمریخ بدان
جهة از جلع مفاصل و اعیائیه و درد کمر و غیرها الرزینه طلای آن با شراب جهة بهق و کلف و رفع آثار جلد مؤثر المفاصل و دهن آن و رعشه و
و خدر کهنه و مضر بسده مصلح آن کثیرا شدار شربت از حب و برگ آن نیم مثقال و تا دو مثقال آن مسهل بدل آن حب المحلب سوده ج و اگر یافت
نشود با دام تلخ و سبیر نیز گفته اند الخواص طرد الهوام پاشیده آب طبیخ برگ آن در خانه گریزاننده مگس و هوام است و بدستور افراش برگ
آن صاحب ملاذ گوید چون برگ آنرا با دست بجنبند تقسیم که بر زمین هفتند و بر پس گوش خود گذارند هر مقدار شراب که بنوشند مست نگردند و چون
در موضعیکه طفل خواند بستر بسد در خواب بگذارند دیگر بستر بسد و با خود داشتن آن سوده شاسه و قضاء حاجة دیگر و بعضا آن باعث حدت
بصر و تقویت همت و اغتسال بدان در حمام باعث رفع سحر و چون روز چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بخور نمایند کیسکاره علاج و مرد ی
مانده باشد زائل گردد و دستور لفزیر در دهن آنست که دانه آنرا کوبیده در آب طبیخ نمایند و بگذارند تا سرد شود آنچه برآید بردارند و باصطر
برگ و جزو آنرا در آب طبخ دهند تا قوت آن در آب آید پس بار دهن زیتون در جند قدر مقاعفه و اگر میسر نباشد با آتش ملائم طبخ دهند تا آب بر و در
روغن نماند و اما قسر و پس صاف نموده بکار برند **غاریقون** بفتح غین و الف و کسر راء مهمله سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون ماهیت
آن چیزیست شبیه به بیخ پوسیده که در جوف اشجار بسیا لوز و کهنه پوسیده و مانند درخت انجیر و حمنر و امثال اینها و باریشه آنها لیست که پوسیده
گشته بسبب توفین مانند نار که از درخت بلوط هم میرسد و بعضی ریشهای پوسیده را بعضی فطر دانسته اند و آن نر و ماده میباشد و الوان مختلف
و طعم آن با حلاوت ظاهر و حرافت و مرارت و قبض زان اندک صلب ان ماده و سنبر و با طبقات کر گویا شحم الدست بخلاف ماده آن و
و قوت آن تا چهار سال باقی میماند بهتر و مستعمل ماده سفید سبک و زن الطلس با طبقات متوی غیر متدیر است که قطعات آن بزرگ بوده باشد
و باندک سودن از هم بپاشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشد زبون و زرد و سرخ آن قریب بسمیت و سیاه آن سمی و صمغ آن غیر مستعمل و همچنین تر آن
و شرط استعمال آن آنست که بپرویزن موی بمالند تا لطیف آن بگذارند و اجزای سمیه آن بمالند و بکوبند زیرا که اجزای سمیه آن کرانه سنگ
چیده است بکوبیدن کوفته داخل میگردد **طبیعت** آن خواه تر خواه ماده بقول شیخ الرئیس در اول گرم و در دوم خشک با جوهر هوائی و مائی
ارضی لطیف و بقول دیگران گرم و خشک در دوم و بعضی گرمی آنرا زیاده از خشکی آن تا سوم و بعضی مرکب القوی و بعضی تر دانسته اند و با قوت
قابضه و ارضیه و گرم در اول و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط با هم و ملطف اخلاط غلیظ و مقطع
مواد لزجه غلیظه و محلل نفخ و ریاح غلیظ و ادرار حیض و قولنج هر نوع که باشد غیر ایلاوس و مفتح سدد خصوص سده کبد و گرده و مبین ادویه
مسهله و رساننده آنها با قصای بدن و جاذب مواد از اقاصی و اعماق بدن و مدر بول و حیض و دافع نفخ و سموم منهوشه و مشروبه
و ادویه سمیه و نهایت مقوی عصب و دل و دماغ و مفرح با عرض و مصلح اخلاط فاسده و تنقیه محمود العاقبت است
اعضاء الرأس جهت صداع بارد و بلغمی مزمن کهنه و شقیقه و رفع بخارات خصوصاً با هلیله کابلی و مصطکی و یا فاوانیا جهة و یا ریوند جهت
نزلات و غرغره آن با سکنجبین جهت تحلیل ورم حلق و عضلات آن و تقویت لثه و دندان و احتقان آن جهت ابتدای نزلات و یا بیشه اعضاء الصدر
نیم درهم آن با آب جهت نفث الدم و نزف الدم و یک درهم آن با میفوزج جهت ربو و ضیق النفس الانتصابی و با ربّ السوس جهت ... و درد

و سرفه مزمن و بارد بلغمی و ضیق النفس و عسر آن و با طلا جهت قرحه ریه اعضا لغذاء النفس آشامیدن یکدرم تا کیمثقال آن باریوند جهت امراض جگر و معده و ترش شدن طعام در معده و با سکنجبین جهت یرقان سدی و سپرز و مثل آن نشادرون با عسل سرشته جهت تفتیت سنگ گرده و گرده و مثانه و درد احشا گرده و آشامیدن معجون با عسل بشرط مداومت جهت استسقای لحمی و زقی و با انیسون جهت اوجاع باطنه و با زیانه نیز جهت درد احشا و سنگ گرده و مثانه و با عسل جهت قولنج و ریاح و حقنه آن نیز جهت قولنج و ورم و قروح امعا و منفع آن تنها یا بیدن آب آن نیکو و مداومت برای وجع معده و بقای حامض و الیسادن طعام بر سر معده و یکدرم آن با ایارج فیقرا الغرب باجهة اسهال بلغم سودا و صفرا با هم مخلوط و ادویه خلط غلیظ و جذب لذاتها می بدن و ادرار بول و حیض و رفع عسر و اختناق رحم و تحلیل ریاح آن و اگر تپ باشد با نوبائی و باصبر نیز جهت اختناق رحم و قرحه آن و با قلیلی جند جهت اقسام قولنج بلغمی و ریحی الا ایلاوس و با ریوند جهت تفتیت سنگ گرده الاورام و الالات المفاصل و الحمیات آشامیدن آن با ادویه مناسبه جهت جمیع انواع اورام بدستور طلای آن و نیمدرم آن تا نیم مثقال و یکدرم با سکنجبین جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و صبر جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و امراض عفنه و حمیات نائبه بعد تنقیه ماده و حمیات کهنه و نقص حمیات و دو درهم آن با شراب قبل از نوبت مانع نقص آن و حقنه آن نیز جهت حمیات و نائبه و با بار القراطین نیز جهت حمی السموم آشامیدن آن یکدرم تا دو درم با شراب جهت قسح مار و سائر هوام و بدستور ضماد آن بر موضع لسع آشامیدن و داشتن آن با خود جهت منع گزیدن عقرب الزنیه آشامیدن جند قیر الاالجنت شکوفی رنگ رخسار و اقسام زنجان سم مهلک و موجب کرب و خناق و امراض رویه مصلح آن در همه حال چند بار دهر و قی فرمودن با آبگرم و شیر تازه و دوشید سونیچ تا تدابیر گندش خورده را بعمل آورند مقدار شربتش آن غیر مطبوخ و مطبوخ یکدرم و مطبوخ تا کیمثقال بدل آن نصف وزن آن تخم حنظل دو وزن آن تربد و ربع آن زنجبیل با هم و ربع آن فرفیون و دو وزن آن لبفایج و بدستور وزن آن افتیمون و عشر آن خربق و سفیدست و حبوب و قرص و معجون در قرابادین غاده بفتح غین و الف و دال مهمله نام فارسی نوعی از غا بیست بزرگتر از او و عربی فاره و او نیز نامند ذکر یافت در حرف الالف طبیعت آن گرم و تر و غلیظ تر از او و برگ **افعال و خواص** آن نیز نامند روغن آن محلل و منفج جهت ریاح و حقن و استسقا و در مفاصل شرباً و ضماداً نافع است در قرابادین و هن آن در الف نیز مذکور شد

غاغالس بفتح غین معجمه و الف بعد از هر یک و ضم لام و سین مهمله و غالیس بفتح عین و الف و لام و کسر سین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم نون و سین نیز آمده و به یونانی بمعنی منتن الرائحه است و غالونیس نیز آمده و نزد اهل مصر مشهور بعنب الکلاب و در بعضی کتب باهیم نامند **ماهیت** بنابیست الملس و برگ آن نرم و بدبو و چون بدست بمالند ... دبلبیع و گل آن بنفش باریک و حکیم میر محمد مؤمن در تحفه المؤمنین نوشته نبات آن بقدر ذراعی و برگ آن املس و بدبو و گل آن چتری و سفید مانند گل شبت و ثمر آن بقدر حب الثعلب و بعد از رسیدن سیاه و پر آب می گردد و در دیار الحمر مرکه را با آب رنگین میسازند و بیخ آن سفید و باجوزی مبنت آن خرابها و شوره زارها و اطراف البساتین هم میرسد **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک و گرم و خشک در دوم نیز گفته اند و بعضی در سیم **افعال و خواص** ضماد برگ و شاخ آن با سرکه جهت ورم گوشت بجدیکه اعضا را بصدر خوردن ساق تر و تازه و خام آن مانند سبزیهای دیگر جهت سرفه کهنه و ضیق النفس که باد در رونده در سینه سیل بحدیکه تمام مقام آن جزء دیگر دانسته اند اعضا النفس منتج سرده و منفعت حصاة و مدر بول و حیض و محلل ریاح ... و القروح جهت جرب و حکه و تحلیل خنازیر و اورام صلبه و سرطان و قروح خبیثه و ورم صلب انثیان ضماداً و چون برگ و شاخ آن با سرکه ... ضماد نمایند و بدستور اشتمال بطبیخ آن و در بیخ ... و با ... جهت ... صفراوی مفید مقدار شربت آن ... و حقنه و آشامیدن طبیخ بیخ آن ... درم مسهل قوی بلغم سوداوی رقیق و سریع التحلیل است **غافت** بفتح غین ... و فتح فا و تا و مثناة فوقانیه ... آن ... نیز آمده ...

و سبز بری اگر موسنه نامند و نبات آنرا خنیثة الغافث و شجرة البراعیث و شوکة منتنة نامند **ماهیت** آن گیاهیست خاردار و برگ آن و
دورانه و عریض و طولانی و مزغب دار وسط برگهای آن شاخی مجوف خشن روئیده و گل آن کبود مایل بغبسی و طولانی و جمیع اجزای آن بسیار
تلخ و از صبر تلخ تر و با عفوصت و قبض کمی و حرارتی چندان ندارد و مستعمل گل آنست و با عصاره آن و قوت آن سه سالی باقی می ماند بهترین آن
فارسیست که از کوهستان شیراز آید و رومی نیز **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم و جمعی با علس نیز گفته اند و صاحب ارشاد گرم
و خشک در دوم دانسته و با قوت تالفه کمی **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و جاذب و جالی و مفتح سده جگر و سپرز و تنقیه مجاری آنجمت تبهای
مرکبه و اسهال اخلاط سوخته و ادرار بول و حیض و عرق اعضاء النفض و النفس آشامیدن خشیش و یا عصاره آنجمت اوجاع کبد و تقویت آن
و سده طحال و تقویت کبد و تحلیل اورام آن و اورام طحال و صلابت معده و سوء القوه و استسقاء و ادرار بول و حیض و با شراب جهت قروح امعاء
آن مدر قوی حیض بعد از یاس از ان الفروج آشامیدن نیم مثقال از خشیش آن با آب شاهتره و سکنجبین و همچنین گل و عصاره آن و ضماد گیاه آن با بیه
خنزیر کهنه و یا پیه هر حیوانیکه باشد سرشته جهت قروح عشره الاندمال و طلای عصاره آنجهت جرب و حکه دوور و در آن جفیف والتیام دهند و از
الحمی جهت حمیات مزمنه کهنه و مرکبه و سوداویه و صفراویه و محرقه تخفیف عصاره افسنتین الزینه جهت داء الثعلب و داء الحیه گویند مضر طحال است
مصلح آن انیسون مقدار شربت آن در غیر مطبوخ تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم بدل آن در حمیات بوزن آن اسارون و نیم وزن آن افسنتین
و طریق اخذ عصاره آن آنست که گیاه آنرا در آب آنرا گرفته در آفتاب بگذارند تا منعقد گردد و پس اقراص ساخته خشک نمایند **طبیعت** آن
سرد و خشک و الطف از جرم آن **افعال و خواص** آن ملطف و مقطع و رافع جرب و حکه و تبهای کهنه و درد جگر با آب شاهتره و سکنجبین بمقدار شربت
آن نیم مثقال مضر انیثین مصلح آن مصطگی بدل آن سه وزن آن غافث و گویند سه وزن آن اسارون است و تخم آنرا چون با شراب بیاشامند جهت
قروح امعاء نافع و منش مفید و حب و اقراص و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **غالیون** بفتح غین و الف و کسر لام و ضم یاء و سکون واو و نون
لغت یونانیست بمعنی عاقد اللبن جهت آنکه شیر را مانند انفحه منجمد میگرداند **ماهیت** آن نباتیست ایستاده برگ آن طولانی و گل آن زرد و باریک
و ریزه و انبوه و خوشبو و یا اندک حدت و نبت آن کنار آبهای ایستاده **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در اول **افعال و خواص** آن
حابس نزف الدم و ضماد گل آنجهت سوختگی آتش و قطع خون جراحات و با قیروطی و روغن گل جهت رفع اعیاء و بیخ آن در آخر اول گرم و در دوم
تر افعال و خواص آن بنهایت محرک باه است **غالمون** بفتح غین معجمه و الف و کسر لام و ضم میم و سکون واو و نون شیخ الرئیس نوشته و دوائیست
خوشبو و سفر جلی رنگ با قوت مجففه با حدت کمی و منجمد کننده شیر مانند انفحه و گل آنجهت قطع انفجار خون و سوختگی آتش مفید مولف گوید شاید
آن خود غالیون و یا قریب بدان باشد **غالیه** بفتح غین و الف و کسر لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها **ماهیت** آن از ادویه مرکبه قدیمه
است گفته اند از مخترعات جالینوس و اصل آن مرکب از عنبر و مشک و البان و روغن بان سه جزو دو عود قماری خوشبو است پس جهت اغراض
و اغراض دیگر عود هندی و مسک و رامک و لادن و امثال اینها اضافه مینمایند و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافت **طبیعت** آن
گرم و خشک و بحسب تراکیب **طبیعت** آن مختلف میباشد و در حدت و عدم آن **افعال و خواص** آن مقوی قلب و دماغ و سایر قوی
و ارواح و اعضاء و مفرح اعضاء الرأس و تمریخ بدان با روغن بان و با خیری جهت تسکین صداع بارد و فالج و لقوه و بدستور با شراب آشامیدن آن
منفش صاحب صداع و مسکن صداع بارد و آشامیدن آن با شراب مسکر قطور محلول آن در یکی از ان روغن در گوش جهت صرع و سکته
و وجع گوش اعضاء الصدر پوشیدن آن مفرح و مقوی قلب و اعضاء التنفس حمول آنجهت اوجاع بارده و رحم و تحلیل ورم صلب
بلغمی آن و ادرار طمث و اختناق رحم و اصلاح حال آن مفید و رحم را مهیای آبستنی گرداند و طلای آن بر احلیل ملذذ جماع است

فصل الغین المعجمة مع الباء الموحدة

غبار الراحی بضم غین و بای موحده و الف و را مهمله و الف لام و رای مهمله و

دحا و مهمله و بفارسی گرد آسیا نامند **افعال و خواص** آن تجفیف سعوط آن جهت قطع رعاف و ضماد آن بر پیشانی جهت منع تحلیل مواد
بچشم و تقویت اعصاب نافع است **غبیرا** بضم غین و فتح با موحده و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و الف بفارسی سنجد و بترکی ایکده
نامند **ماهیت** آن ثمر درختیست بزرگ بقدر درخت عناب و پریشان و در بلاد بسیار سرد هم میرسد و برگ آن خشن و اغبر و لهذا آن را
غبیرا نامند و دو نوع بود بزرگ و ماده و نر آن ثمر نمیدهد و آن دو نوع میباشد یکی ثمر آن بقدر عناب و فندق کوچکی و کناریست بیضی
آن تازه سبز و بعد از رسیدن پوست آن سرخ میگردد و از مغز چوب جدا میشود و مغز آن سفید رنگ شیرین خوشبو و خوش طعم و تخم آن
طولانی شبیه بالسته عناب و کنار دوم ثمر آن بزرگتر از نوع اول و پوست آن نیز سرخ رنگ و از مغز جدا میگردد و مغز آن نیز سفید
لیکن مانند آرد نرم میباشد و تخم آن باسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از آن نوع کمتر و این را بفارسی سنجد رومی نامند و
هر دو نوع در وسط تابستان میرسند و قوت آن تا دو سال باقی میماند **طبیعت** سرد در اول و خشک در دوم و خشکی اما آن زیاده
افعال و خواص آن مقوی و مفرح امراض الراس جهت صداع خصوصاً حادث از ترقی ابخره از معده و سائر بدن و امراض اسکم
گرم و مفید اعضا النفس مقوی معده و قوت ماسکه و رابع آن مسکن قی و قاطع صفراویه مانع صعود ابخره و تقویت معده و سیلان رطوبات
و حابس اسهال خصوصاً خام آن و سویق آن نیز جهت امور مذکور مفید و سیج صفرا و رای مفید حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطعام
البیا موافق نقل بدان جهت آنکه محرورمزاجی البانست مقدار شربت آن تا پنجاه عدد و گل آن سفید مائل بزردی و بعضی زعفران رنگ گفته اند
طبیعت آن در دوم گرم و خشک بسیار خوشبو و تند بحدیکه درخت گلدار آن باشد بوی آن باطراف تا هفت هشت خانه میرسد
افعال و خواص آن مهیج شهوت باه خصوصاً از زنان و لهذا زنان و دختران نوس از استشمام رایحه آن منع مینمایند و در ادویه دهنیه
گل آنرا داخل میکنند و استشمام آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغ مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب بعد
امراض باردیه و جهت امراض این هر دو عضو مانند ربو و قرحه ریه امراض اعضا غذاجه تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و لثه
سیاه مفید مقدار شربت آن یکمثقال القروح چون برگ آنرا بر جراحت و قرحه بندند بخیر آورد و برگ آنرا پاک سازد و نرم گرداند
که احتیاج بدوای دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفیدست در روغن آنکه آنرا در روغن طبخ دهند تا مراکه دو بجهت
مفاصل و استرخا و درد از کردن مجرب و قوت گل بجهت تحلیل ریاح معده و در جمیع افعال مانند آنست و از آن ضعیف تر **فصل الغین مع الذال**
المعجمه غداف بضم غین و دال مهمله و الف و فا **ماهیت** آن نوعی از کلاغ کوچک است بقدر زاغچه مائل بسیاهی و پای آن سرخ نیست بخلاف زاغچه
رنگ آن سیاه و منقار آن سرخ است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن گوشت صلب و مولد خلط ناسد و مطبوخ آن
با شبت جهت ریاح تهیگاه و درد زانو و ریاح بارده و جوف ست و زهره و سرگین آن بسیار نافع و مجلو و رافع آثار و مقوی بصر **فصل الغین**
مع الراء المهمله غراب بضم غین و فتح را مهمله و الف و با موحده اسم جنس کلاغ ست و سه نوع ست یکی ابلق و آنرا غراب الابقع و
دوم سیاه رنگ و آنرا غراب اسود نامند و بترکی قوزغون و سوم سیاه کوچک و آن در کشت زار بسیار میشود و غراب الزرع
سوم و اهل الطاکیه آنرا اغناق نامند و بفارسی کلاغ سیاه و آنچه از انواع غراب الزرع کوچکتر و منقار و پای آن سرخ ست بفارسی
زاغ و زاغچه نامند و این غیر غداف ست و حیفه نخورد و بهترین آن عقعق یعنی بچه آنست **طبیعت** آن گرم و خشک در اول **افعال
و خواص** آن بجهت مبرودین و مرطوبین و مشائخ و نیاد قی منی سفید و هزون هریسه آن جهت تحریک باه و باید که قبل از طبخ مکرر در
آب طبخ دهند و آب آنرا بریزند پس با سرکه طبخ تا مهرا شود که مصلح آنست هرای بحر و رینی و در خواص مانند غراب الزرع از ضعف
آنست غراب سفید که البقع یعنی ابلق باشد و بهترین این بچه آنست **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص**

آن و بیرهضم در وانقذا و اجتناب ازان اولی و عوز و مت آن تابیع باه و تعلیق چشم آن مورث بیخوابیست دزاغ طبیعت آن در سوم
گرم و خشک و در سائر خواص مانند غذاست و نهایت ردی الغذا و نخود آن ادویست آشامیدن طبیخ آنست تحلیل ریاح و قولنج
و جلادس و در طبیخ آن مینے مرقه آنجنت از الرریاح شاکه الزینه چون زنده آنرا در ظرفے گذارند و براده آهن موضعا مانند سرگین کنند و آنرا بیرون
بر سر آن ریزند و سر آنرا پوشیده و چهل روز سرگین اسپ دفن کنند تا حل گردد پس برآورده بهر آن خواید بوده آن به تنهائی و یا با سرگین
آن ضماد نیکو و مجرب دانسته اند و تا مدتے رنگ آن میماند و تغیر میگیرد و در تغیر رنگ صبغ در روپا ئیدن موی مجرب کلاغ سیاه ذائچه دراز
گرم و خشک افعال و خواص آن مولد خون صالح و محرک باه مضر محرورین مصلح آن سرکه و زهره همه انواع آنجا لے و حادّه جهت و رفع بیاض ناخن
و بار بهره حزومس و سل جهت ظلمت بصر و زیل آنها نیز سادہ و جالی و جهت بهق و برص و زوال آثار سفید و خوردن گوشت خشک آن با عسل
بے روزی روز سه قیراط جهت رفع بهق و طلای خون خشک کرده آن رافع بواسیر و طلاء پر سوخته آن رو یا ننده موی است عرب
نفع یمنی و راد د بار موصده بیونانی اطا دو شیرازی ورک با صفهانی و شنگ دو ترتنکابن یلم او جا نامند ماهیت آن درختی بسیار بزرگ
ست از جنس خلاف با صفصاف با ختلاف اصطلاح آن برگ و پوست آن سفید و برگ آن بقدر برگ لطف و ازان قسمی نجل می آید بزرگ
تیغ بساق آن در هنگام ظهور شکوفه آن و اکثر مستعمل لحا و برگ صمغ آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک و بعضے تا سوم و زیاده از صفصاف
دانسته اند افعال و خواص آن گل و برگ عصاره ماخوذ ازان هر دو جهت بے لذع و باعفوصت و بجای آن قریب بدان خشکتر ازان الاذ
قطور عصاره برگ و بیخ مسحوق آن بار دهن گل جوشانیده و در پوست انار جهت تسکین وجع گوش و اندچرک ازان و بدستور مطبوخ پوست
تازه آن و شستن سر بطبیخ کیاهی آنجنت عزار العین قطور عصاره و گل برگ و صمغ آنجنت جلا بصر و رفع بیاض دوم و آثار جدید ال
و عره بطبیخ قشر آن و با عصا آنجنت اخراج زموی و رطابق مانده و موثر است آشامیدن قشر آن و بدستور ثمر آنجنت نفث الدم
عصا و بعد او در آشامیده برگ ساییده آن با فلفل جهت دفع مغص و قولنج حادث شده در استسقاء و قاق که دبلادس نامند اعیاذ بشیر جهت
سده کبد و به تنهائی با آب مانع آلیستن و آشامیدن عصاره آن اخراج کننده خلق ست از حلق و آب افشرده آنجنت دفع سیلان چرک
و عصا باطنی و سده و جگر المفاصل منقول طبیخ آن جهت نقرس القروح و ضماد پوست و برگ تازه آن و برده فهای مقطوعه و تجربه صدویه نافع
آن و اخل مراهم مجففه کرده میشود و دو زور و گل آن مجفف قروح مزمنه و اکله و بدستور رماد گستران لنزینه قلاع خاکستر قشر و یا چوب درخت
آن با سرکه جهت اسقاط ثاالیل منکوسه و غیر منکوسه در دو ست و یا د ثاالیل بدو ر و شبیه بسر میخ که مسمار نامند و پوست بیخ آن داخل قفا
موی کرده میشود و بر آکسیاهی آن در ما و چوب معسول آن قائم مقام توتیاست مضر گرده مصلح آن صمغ عربی بدل آن نیم وزن آن آماقا
ست و گفته اند که از شبه درخت آن نمکی بر می آید سفید نازک بهترین املاح ست و آنرا بجای املاح دیگر استعمال مینمایند غرى سریش
دفتیح را و مملیه و بفارسی سریشم و بهندی سریش و بترکی یا بو شقان نامند ماهیت آن عبارت از چیز ها چسپنده ست که بطبیخ غلیظ و چسپنده
شده باشد و انواع بسیار و مراد از مطلق آن سریشمیت که از پوست گاو سازند و بعد ازان سریشم ماهی ست و بعد ازان ادنچه از شاخ
گندم مرتب نمایند طبیعت مجموع آن بمراتب گرم و خشک ست غری الجلو و سریشمیت که پوست حیوانات مکرر میجوشانند در آب تا مراتب
میگذارند تا وریدن آن ته نشین گردد و صاف میکنند و باز طبخ میدهند و همچنین مکرر عمل تا دیگر اثر آن میتمیز نگردد پس آن مقدار طبخ
مینمایند که غلیظ گردد و در آفتاب چندان برهم میزنند که بحد انعقاد رسد پس قطعها بریده خشک مینمایند و عند الحاجت بمقدار که بخواهد
در آب گرم بر آتش طبخ مینمایند تا گداخته گردد و دیگر با گرم شود و صل اختاب و جلود و غیر با بدان مینمایند و بهترین آن متحول از پوست گاو و گوسفند
باشد ازان بهتر آنچه از نیه سازند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مجفف امراض البواسیر ط

آنچه سوخته گرد دقیق و نرم سوده در امراض الصدر آشامیدن مخلول آن در آب مثقالی و یا سرکه و یا با ادویه مناسبه دیگر که تا صحت
جمیع بدن نماید و جهت نفث الدم صدر و قرحه مانع الجرد و حرق النار و جبر الکسور و الفسوخ و الجرب و القوباد ضماد آن با عسل جهت
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و قبل المارو بآب جهت سوختگی آتش و منع آبله آن و یار دو چوب جوز
با سرکه جهت فتق تازه که تا مدتی بر آن بندند و نگشایند و جهت منع ورم زخمها و التیام جراحات و بانار و جوز السرو جهت فتق و
قبل المارو با سرکه جهت بر ناقشر و تقشر جلد و توباد و سعفه و بهق و برص و رفع آثار و جلا بشره و چون گداخته به پشم خرگوش آلوده بر جراحات
و خون آن جاری باشد گذارند بند نماید و بر سوختگی آتش درود و جمع دالتهاب آن ساکن و منع آبله کند محرق مغسول آن تمام مقامات
حوت السمک الفارسی سر شم ماهی مانند ماهیت آن رطوبتیست منجمد شبیه به کتیرا که از نوعی ماهی بینی دراز که خرطوم البحر مانند و اشال آن بهم میرسد
سفید و بعضی سیاه و ابلق میباشد طبیعت آن گرم و خشک و او را فراق بااوایل درم اشعال و خواص آن قرص مبلغری المولود است
اعضاء العصد مداومت آشامیدن آن نرمی از یک مثقال تا سه مثقال مجرب الزینه ضماد آن جهت شقاق رخسار و برص مفید و آنچه از
تازه و صریح و امثال آن ترتیب میدهند و رشاتی قریب با اصل آنست آشامیدن یک مثقال و نیم آن جهت جلس نفث الدم صدر نافع و ضماد
آن جهت العاق جراحات و اعضاء مدر رفته و بر ناخن معیر شده و جهت برص و شقاق و جهت تبدین آن نافع است عرق الجبین نفاس الشم نیز نامند
زمانهای قوینه بغیر از حکیم سید محمد مومن دیگری ذکر نکرده و آن را جوهر العلائق نامیده ماهیت آن آنست که پنیر تازه را ورقهای نازک ببرند
بر روی سنگ سطحی ایک آب ندیده نرم باشد و ورقهای پنیر را بر آن پهلو به پهلو که بهم بچسپند فرش کنند او ورق بار ایک نرم باشد که آنها را بپوشد
نا جامه او ورق فرق شود پس سنگ سطح شکسته در زیر سنگ بگذارند و در آفتاب تا مدتی با اهتمام گرفته شود یعنی ایک چند بار بر آن آب
آب شسته بدستور فرش و لمات از نمک سائیده کرده بکیفیت و در زیر سنگ بگذارند پس سنگ حرفی چیزی که در آن باشد رفع کنند و چون در آفتاب گذارند
گرانی بر آن ظاهر شود با آب و نمک و ایک بجوشانند تا بحدی رسید که اصلا چیزی در آن نماند و کمال آن در رقت چیزی است پس مانند شیر یا
سایه در شیشه ضبط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب سفیده تخم مرغ که در شیشه جدا بهم زده کف آن را گرفته باشند قطرا از آن بریزند
سنگ بالا با آنکه آنها بر سنگ در زیر آن که در پس چند قطر آب ایک صاف بر آن حک کنند که روان شود اما باید آن مقدار باشد که چون چیزی را با آن وصل
کنند زود خشک گردد و خواص آنست که هر چیزی را که با آن وصل و الصاق نمایند از آب و آتش جدا نگردد و از سر انگشت شرود ارجل الجنین
سرخ الزاز المحجنین غزال مشک ختن بین در ای محجبتین دالت دلام بفارسی آهو دترکی جیران و هندی مرگ بکسر میم و دار مهمله ثانی کجه آن را ابری
شیشه طلا دشامه تا سه سال را خشف و تا شش سال ظبی نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن از سایر لحوم
سفید انفع بمزاج انسان موافق مرطوبین و مبرودین کثیر الفضول و بدن کسانیکه محتاج تخفیف و لاغری بدن بود باشند جهت آنکه
لحیف و قلیل الغذاست و تران بهتر از ماده آنست خصوص خشف یعنی بچه فربه چربه و دور صحرای خوش آب علف امراض المراد القلب
تناول آن جهت قولنج و استرخاء و سایر امراض بارده عصبانیه و خفقانیه بارده و یرقان الفرینه طلای آن موجب رانی موی است الخواص خصیه نر
دنبلک آن خشک کنند و قرزجه آن قاطع حیض و سرگین آن گرم و خشک و بسیار جاذب طلا مطبوخ آن در سرکه جهت تحلیل ورم بلغمی و تیبج و اکتحال
آن جالی بیاض رقیق و جلوس بر پوست آن باعث گریختن هوام و تعلیق آن جهت بیرون سفید و گوشت آن مصدار تا و مغز و در بین و صبات
سنادقیه و تبوبح مرکب با بقلی بارچی خصوص کیابه آن با سرکه زیون و بطی الهضم است مصلح آن اول خوشداون و دیباب پس با روغن بادام
و بانگبیر مفتر و قلیج بود و دیرا کسیکه او را ریاح و ایره و عارض گردد با روغن گردگان و زیت و آب نمک مکرب نفس و عسر الخروج و
مصلح آن سکنجبین و کیدن خوا که حامضه قابضه ست و غزال مشک انشاء الله تعالی در مسک مذکور خواهد شد گوشت آن گرم و تر و خشک

از سائر انواع است **فصل العین مع الضاد** **غضار الصینی** بفتح عین و ضاد معجمه و الف بفارسی کاسه چینی نامند ماهیت مجفف و
سفوف آن نیم کوبیده آن جالی دندان و قاطع خون لثه و زخمهای تازه است و غضار مطلق مراد کاسه سفالین مرجح لیکن لعاب و درست و چون
غضار چینی را نرم سوده با سرکه تنگی که خواهد با صمغ محلول بیامیزند مانند مداد و شنجرف بدان بنویسند بعد خشک شدن خط آن کاغذ بلند تر و
نمایان تر از مداد و شنجرف و الوان خاص دیگر میباشد **فصل العین مع اللام** **غلافی** بفتح عین و سکون لام و کسر فا و نون و یا ماهیت
آن اختلافست نزد جمعی غلفه است و نزد جمعی بخیته بقدر ترتیب نرم و ثمر آن مانند کبر و مثلث شکل و برگهای آن شبیه برازفن و مدور
و بر وجه ثمر آن چیزی مانند پنبه و تخم آن مانند دانه امرود و صلیب و بینی که از آن حاصل میشود مسهل قوی بحدیکه مهلک است و طلای آن رافع
تاسیل است و صاحب اختیارات بدیعی گوید گیاهیست که یکسر مانند برگ و ساق آن گرد و در صحرای شیراز بسیار و از جمله تو عامیره است و شیر
بسیار دارد و مسمی شمشیر و کاو و یکتا بآن آب دهند زخم آن بر هر کس که برسد بمیرد و اگر شیر آنرا بر خوبا بمالند زائل شود **فصل العین مع النون** **غنم**
بفتح عین و نون و میم اسم ضان است و بلغت دماوند راسنه نوعی از خطر آلست که هر کی کیلاکا مند بتر از اقسام قطران موافق محرور المزاج
و بر سقیم مفرد مصلح آن مربای زنجبیل و گلقند است **فصل العین مع الواو** **عوتا** مخففا بضم عین و سکون واو و فتح تاء مثناه فوقانیه و
فتح عین معجمه سکون نون و فتح باء موحده و الف و بجای هر دو عین قاف نیز آمده معرب از کوتاکینا نعت فرنگی است و گویند و منه و
مشهور بعصاره ریوند است و بعبری فیر فیران نامند ماهیت آن عصاره ایست نزد و تیره رنگ مائل بسرخی براق که چون قطعه از آن را بر نگاه دارند
مستعمل گردد و چون در آب حل کنند آب آنرا مانند شیر غلیظ و زرد رنگ سازد و بی طعم و رائحه غالبا که تراجی و قیماق بزرگ و کوچک ساخته از ارض
جدید می آورند بعضی گویند عصاره ریوند است و اصل آنست که غیر آنست و از بعضی ثقه شنیده شد که عصاره نیات شبیه بگندنا و برگهای آن از آن
بلند تر و عریضتر و در حقیبان و نواح آنکه جزیره ایست از جزائر شهر نادا از ارض جدید جنوبی قریب به چین و در چین نیز بسیار بهم میرسد و از آن بلاد
می آورند **طبیعت** آن گرم و خشک در اول گفته اند لیکن آنچه بتجربه معلوم گشته تا او آخر درجه گرم و خشک است **افعال و خواص** آن مسهل و مخرج
اخلاط مختلفه باسانی و بیخوف است و هر خلط فاسدی که دریابد از نواح صدر و معده و کبد و سایر اعضا و لبی و اسهال آورد و رفع نماید و در معنی
نماند مانند مسهلات دیگر نهایت یکروز و یک شب که بزودی از آسای فعل خود باز شود و با اخلاط فاسد دفع میگردد و جهت امراض بارده زرد و داء الثعلب
و صدریه و معدیه و کبدیه مانند فالج و لقوه و استرخاء و تشنج امتلائی بعضه و خوده و مالیخولیا و ریزش نزلات و نزول آب چشم و ثقل سامعه و دوی و طنین
و ضیق النفس و سرفه و ضعف و خفقان بارده و تقتیح سدد و مانند ریقان و کبد و استسقاء و یرقان و احتباس بول و حیات بلغمیه مزمنه و با لجمله اکثر امراض مزمنه
قدیمه و جدیده را مفید و دوا الکیت شریف بیخالف حتی آنکه گفته اند باطفال و حوامل نیز بیخوف دهند و سها بهتر آنست که بحوامل ندهند و فرج قیام بدینه
و مبالغه القرح و اکثر شد سبل آن با گلقند است که مصلح آنست و با شکر سرخ که دو دانگ آنرا یا چهار دانگ مقدار شربت که متوسط آنست و مزاج قوی
و ضعف بدن نرم سوده با سه چهار گلقند و با شکر سرشته بخورند و هر وقت در عمل مقصود سست شود و با تشنه شوند آب نیمگرم بنوشند و اکثر آنکه قوی
اسهال هر دوحی آید و بعضی را اسهال منقطع اکثر را اسهال بسیار و بعضی را اسهال بسیار و بعضی را اسهال کم باید که تشویش و اضطراب ننمایند که تا آخر
یا اول شب که عمل آن تمام رسیده غذا تناول نمودند و خواب کردند طبیعت بحال می آید و اگر عمل بسیار نماید و مغص و ریح و سوزش در مخرج حادث گردد
گلاب را با روغن بادام نیمگرم نموده بیاشامند و در تنگی بر شکم و مخرج بمالند و اگر در ابدان قویه و امراض مستحکمه باشد فقط فقوعات یا سلوفا مناسب
هر مرض بیاشامند بهتر است و باقی متوسط بر آنچه است حاذق ماهیت و تعاشان و در رنگ امیز سیاه متحمل دارند و قوت آن تا دو سال قوی می باشد
بعد از آن ضعیف می گردد و مقدار شربت آن از دو دانگ تا نیم درم و ز کمه و آن تا چهار دانگ **عوشه** بضم عین و سکون واو و کسر شین و فتح نون
و با عوشه نیز آمده اسم فارسیست و بفارسی نیز ده سنگ نامند ماهیت آن نوعی از کماه و یا مطرست با لوحت و شکل آن چون خشک شود مانند برگ

کاسنی نت کوچک بیخ نرم و لسیب او مثلّه وارد و چون خشک شود گاذران را بدان شویند چرکها را پاک میگردانند و در بیت المقدس بلاد عجم بسیار
و از اکثر لشه خوانند و چون در آب جوش دهند ماوحت آن زائل گردد با ترشیها میخورند و بالذت میباشد و در علت و لبلوس النقداز کماه کمتر است طبیعت
آن سرد و خشک است از سائر کماتها کمتر افعال و خواص آن مثل اوّلها و کاسر حدت آن در ردی الخلط مانند کماه نیست بهتر آنست که اکثار در خوردن آن
ننمند و اگر بسیار بخورند بالای آن شراب جید بنوشند باب سیم در بیان ادویه که حرف اوّل آنها فاست **و فصل الفا مع الالف**
فاختة بفتح فا و الف و کسر خاء معجمه و تاء مثناة فوقانیه و ها بلغت عربیست و نیز بفارسی کوکو و بهندی پاندی نامند و بعربی عرفیه نیز و اہل عراق
شهور بیمامه است **ماهیت** آن مرغیست خاکستری رنگ مطوق بطوق سیاه قریب بجثه کبوتر صحرائی و کمتر از آن و قلیل الالفت و حسن الصوت **طبیعت** آن گرم
در دوم گرم و خشک و بعضی تا اوّل سوم گفته اند و بهترین آن جوان فربه آنست **افعال و خواص** آن امراض الراس مرالحیه آنچه رعشه و فالج و خدر
و امراض عصبانی بارده و ریاح غلیظه و تفتیح سدد و العین قطور خون تازه گرم آنچه بیاض چشم مورث حضوص خون بال آن الاورام و خادول
آرد با سرکه جهت تحلیل اورام و تفتیح آنها و محبت رفع کلف و آثار و خوردن گوشت آن مورث بیخوابی و دیر هضم خصوص کباب آن مصلح آن تنکه و
روغنها و سرکه کشنیز الجوهی گفته اند تعلیق زبل آن بر طفلیکه شب در خواب فزع نماید رافع آنست و آواز آن منفر اسود و مار از آواز آن
بگریزد در خانه قمری سفید بهیچ در از شم و ساحر و نیاید و بخور آن گریزانند **بارت قاوزهر** بفتح فا و الف و دال مهمله و زا معجمه و سکون ها
و را مهمله معرب بادزهر است و باصطلاح عبارت از دوائیست که حافظ ارواح بود و تقویت خود دفع ضرر سم از بدن نماید و بیان حقیقت آن بتفصیل در
بادزهر در حرف البا و الموحده مع الالف مذکور شد **فادخ** بفتح فا و الف و فتح ذال و خا معجمتین حکیم میر محمد مومن نوشته بلغت هند اسم نبات
بنایست و مؤلف اختیارات بدیعی اشتباه بنوعی از حجر السم کرده و گویند سنگیست زرد مائل بسفیدی و بعضی بسبزی و برنگهای دیگر نیز می باشد و
چون بر روی سنگ بازدهر بسایند سائیده آن بسبز رنگ بود و در آتش لسند زود و نیز صاحب اختیارات نوشته که از آفرهند و چین نیز آورند و بهترین
آن صینیا بود و زهر همه زهرهاست شربا و طلاء و مقدار شربت آن جو و دانه زده چوست و گفته به خلاف بادزهر کانیست **فار** بفتح فا و الف و را مهمله
بفارسی موش و موشه و موک نامند و بسریانی کو تغری و برومی بو لطیقو و بیونانی بیغطروس و بهندی چوهه و برکی سیجان نامند **ماهیت** آن حیوانیست معروف
ذی حرکت موذی **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن امراض الراس خوردن آن مورث نسیان و غشیان و اخلاق ردیه
و معده چون بریان نمایند و بطفلیکه از دهن او رطوبات بسیار آمد بدهند که بخورد موثر اعضاء التنفس طلا و طبیخ آن جهت رفع عسر البول
آشامیدن سرگین آن جهت تحلیل اخلاط غلیظ و پاکنندۀ کند روده سرکه جهت اخراج سنگ گرده و مثانه آن را رفع عسر البول و نبات مکین طبیخ
طفال العین طلاء و اکتحال زبل آن جهت رویانیدن مژگان ریخته شده و جلای بیاض چشم الزینة طلاء خون آن جهت قلع تآلیل و جرب خاوسوسه
سرگین آن با سرکه و یا با عسل جهت رویانیدن موی داء الثعلب موثر مقدار شربت آن بیدرم و بخور آن گریزانند و موش و بول آن جهت
سیاهی کتابت و سم چون موش بادبه و شگافته گرما گرم بر موضع لسع مار و عقرب بندند دفع سمیت آن کند و بر عضویکه خار و پیکان رفته باشد
اثر و فاز بر تحلیل و بدر و بدستور بریان آن برگزیدگی عقرب و خوردن پس ماندۀ آن موش نسیان این مؤلف گوید میان موش و کژدم عداوتست
اگر بهم و داشته کنند حیوانات خصومت عجب بود موش قصد دنبال کژدم کند و کژدم نیش زند اگر موش دنبال کژدم را گرفت و برید دیت
آن دست و الا از لسع بسیار هلاک میگردد چشم آنرا اگر بر کلاه و دو زند را و رفتن آسان شود و اگر بر صاحب تب آویزند تب او زائل گردد و
نبیه آنرا که بر زمین بند بشر بابادباشه حامله نشود **فارة البیش** موش بیشاش است و مذکور شد **فارة المسک** آهوی مشک است و گفته اند
انرا بسند چوندر نامند و آن حیوانیست فی الجمله شبیه بموش و بسیار بدبو که هر که بگذرد و بیند بو میگرداند و از دو ربوی آن فی الجمله شبیه
بوی مشک و بول و غائط آن بسیار ماز و اکال ست بحدیکه بر فرش و لباس که بول و غائط کند آنرا بپوساند اگر زود نشویند و مدتی بماند

۴۴۹

وبسبب کمال تعفن گربه وسایر حیوانات گوشت آنرا نخورند وخالی از سمیت نیست ودر تمامه بلاد وجنگلها بهم میرسد وبیشتر مخصوص بملک هندوستان
بنگاله است وشنیده شده که در مازندران وبلدان حاره ورطبه بهم میرسد ودو نوع میباشد سفید رنگ بزرگتر واین بسیار بد رایحه است ونوع دوم
از آن کوچکتر وبرنگ موش وبد بوی این از آن بیشتر طبیعت آن گرم وخشک فارسی بفتح فا وکسر سین ویا ونسبت ماهیت آن حکیم مومن
در تحفه نوشته بیونانی اناردوه مارون نامند وآن نحیف سرخ رنگ قیسیه وتلخ وحلاف آن مانند خرنوب وبرگ آن مانند برگ نخود ودر خود
گندم میروید طبیعت آن در اول گرم ودر آن افعال وخواص آن لطیف وقابض ومفتح سده احشا وجهت درد مفاصل وعسر النفس مبرز
نافع ومقدار جهت آن با عسل مانع حمل وشربت جوشانیده آن ودر روغن زیتون کشنده کرم معده مقدار شربتی آن ده درم است وثواب علوی خان
مرحوم نوشته اند ومارون را بیونانی اندروسیلون نیز نامند وبیان ماهیت آنرا در حرف الالف مع ذکر کرده ام مولف گوید کتاب مفردات آن
مرحوم نزد احقر نبود که دیده شود که چه تحریر فرموده اند حق سبحانه تعالی برساند از فضل خود فاشرا بفتح فا والف وفتح شین معجمه ورا مهمله والف مقصوره
معرب از فاشا سپرا نیست وبعبری کرمه البیضا وبفارسی هزار فشان وهزار کشان که معرب آن هزار جشان است وبمعنی هزار کشان الفاجایح
بیفه هزار شاخت وبعضی گفته اند بمعنی الفت وزارغ است ونیست چنین بلکه بمعنی اول است ونیز بفارسی آنرا سد وکرم دشتی ولبشیرا زنبه خوشه
جبت آنکه نبات آن در زمستان خشک میگردد وبعضی گفته لسریانی کیتنا نامند وبرومی علیاوطن وبیونانی اعلیطوس وبربری آرجاون ودو بنگالی
وطبرستان الالک گویند ماهیت آن نباتیست شبیه بتاک انگور خاردار وبرگ آن املاست ومائل بزردی وپر خار بار دارد مانند اکادیر
ونجاور خود پیچیده وثمر آن بقدر نخودی وسرخ خوشه دارد ودر زمستان ثمر آن بی برگ میماند وطعم آن ماد با حرافت وقبوضت وصاحب اختیارات
بدیعی گفته که در هر خوشه قریب بیست دانه میباشد ودر ابتدا سبز وبعد رسیدن سرخ میگردد وآنرا لسیان دارد خوانند ودر کوهستان وبلاد فارس
کثیر الوجود ولبسیار مستعمل عضو شاخ آن در بهموم مشهور شده وآنرا عوماضیه نامند ولبسیار شبیه بقسط تلخ وعطاران بجای قسط تلخ میفروشند وطعم
آن با قبوضت وحاد حریف لبسیار تلخ است ودر قانون ودر غلط ربان مذکور است که هزار جشان مستعمل تر وتازه آنست طبیعت
برگ وثمر آن در سوم گرم ودر دوم خشک وبعضی در سوم نیز گفته اند وگرمی بیخ آن کمتر از آن قوت ونیز افعال وخواص آن جالی ملطف
مجفف وسخن معده ومقوی آن اعضاء الراس آشامیدن آن روزی یکدرم تا یکمثقال جهت رفع صرع ودر سدر وفالج ودائر حاجه نسیان
وشدن فضل العین مطبوخ آن در دهن زیت جهت کثرة الدم تحت چشم اعضاء الصدر لعوق آن با عسل جهت خناق بلغمی وفساد نفس ودرد
کهنه ودرد پهلو وریاح آن چون عصاره آنرا با گندم طبخ نمایند وبیاشامند شیر غلیظ وزیاده گرداند وضماد آن با سرکه جهت بثور لبنیه اعضاء
الغذا چون برگ او شاخهای نورسته آنرا طبخ نمایند وبخورند جهت تقویت معده وتقیبت وجلای آن از الزوجات وجهت دفع مواد ودفع
معده وتحلیل آن وجهت اسهال داد ودر شیر سوختن بیخ آن محلل وگدازنده وصلابت طحال وضماد که با سرکه تا سی روز بیاشامند وبسرکه
والجبیر بران ضماد نمایند وهمچنین عصاره آن اعضاء النفس والاورام والبثور فرا باسنادل تحت تخته آن نزد ابتدای درد ونمیدن خام آن نیز
جهت اسهال لطیف وادرار بول نافع وعصاره تازه آن یکدرم باندک کثیرا که مصلح آنست با سرکه با عسل جهت اسهال بلغم وبیخ آن نیز با سرکه
وبا ماء العسل بقدر یکدرم تا یکمثقال اسهال دمی قوی آورد وادرار بول وشیر وسایر فضلات وتفتیت حصاة کند وجنین را بکشند وحمول
آن وبا عصاره آنجهت اخراج جنین وتنقیه رحم وبستور جلوس ودر طبیخ آن ودر مطبوخ آن با زیت بحدیکه غلیظ گردد جهت بواسیر وبواسیر مقعد و
جمیع اوجاع بارده وتحلیل صلابات عصب ودرد قیح چرک زخمها ونطول مطبوخ آن جهت تحلیل اورام وضماد بیخ آن با سرکه جهت تحلیل اورام و
بنوبست قطع ثالیل وبا شرب جهت تسکین وجع دانی وتحلیل اورام صلبه والتیام وبدله نافع القروح ضماد بیخ آن با نمک جهت قروح ردیه ودوا مراهم
اکله حمره کرده میشود وثمر آن جهت جرب متقرح ودیگر متقرح وتقشیر جلد شرا ولطیف اطلا وسوختن الفاصل ضماد بیخ آن با شراب جهت اخراج استخوان شکسته استحکام

اعضا متر حیه ضعیفه و با آرد کرسنه و حلبه جهت تحلیل اورام و التجاره با سیل السموم آشامیدن یک مثقال از بیخ آن جهت گزیدن مار و سایر هوام مجرب و با شراب تیز دیگری و ثمر آن در ین فعل ضعیف اند الرؤیه ضماد بیخ آن با آرد کرسنه و حلبه جهت رفع کلف و آثار سیاهی بعد از جرح و قروح آمده و جلا

عاثر آثار و تنقیه بشره جالی کننده آن و بدستور مطبوخ در روغن زیت مراکبیت کمنة الدم تحت چشم و ضماد ثمر آن متر پاره موست و با غان در سترون موی ملوه مستعجل دارند و گویند اکثار اکل بیخ و ثمر آن مغز سر را بند و مورث اغلاط دهن و عقل ست و مصلح آن با کثیرا خوردن و باقی کردن و بعد ازان رب حامضه خوردن و آشامیدن عصاره آن اختلاط عقل و ظلمت بصر آرد و بدل بیخ و ثمر آن بوزن وده بیخ و ربلت آن لبابه و بعض

نصف وزن آن نوشته‌اند فاشرشتین بفتح فا و الف و کسر شین معجمه و را و سکون سین و کسر تا و مثناة فوقانیه و سکون یا و مثناة تحتانیه و نون نسخ چنین ست و بعضی بتشدید فوقانیه نوشته و بمعنی مزیل شقعت علت و بعضی بفتح را و سکون سین مهمله و فتح تا و مثناة فوقانیه و نون گفته اند

لغت سریانی ست بعربی کرمة السود و بفارسی شش تبان سیاه و بشیرازی شش و نیدان و بیونانی اناس ملیا یعنی کرم الاسود و بردونی انار

ترولس و بهر به میمون و باندلس معروف بیوطانیه است و گفته اند معنی فاشر الیبن دافع شقعت علت است ماهیت آن نباتیست شبیه

بفاشرا و لبلاب ست و در پیچیدن بر چیزها در خود و در رنگ مخالف فاشرا و برگ آن عریضتر از برگ لبلاب و ساق آن سیاه و ثمر آن مانند

خوشه و در رخامی سبز و بعد رسیدن سیاه و ظاهر بیخ آن سیاه باطن آن سرخ و گفته اند زیر روی ما قتل بیابشد و در قانون و فیقطار غانی گوید

ست که سپند آنست طبیعت آن گرم و خشک با اعتدال افعال و خواص آن در افعال ضعیفتر از فاشرا است اعضاء الرأس صرح نافع

لبیار مفید ست اعضاء الصدر و النفس جهت تنقیه سینه و اعضای نفس و ضماد برگ آن جهت زخمهای حیوانات انند فرد استر دیگا و امثال اینها

والتواس اعقاب مفید بدل آن کرمة البیضا فاطر بفتح فا و الف و طاء مهمله مولعه و نطاء معجمه بعضی گفته اند لغت رومیست تقیصی گفته و بسیت و سریانی یا السطار و برومی خیطیلامج نامند ماهیت آن تا حال معلوم نشد و هر کس چیزی گفته صاحب اختیارات چیدور مطاقی

دانسته و در کتاب طب قدیم نوشته که فاذ خ ست که تنگ و زرد مایل بسفیدی و سبز لیست که از اقاضی فارس می آورند و بهترین آن جلیس

آنست و اکثر سے برانند که دوائیست مجهول الماهیت که از ترکستان می آرند و بهترین آن تازه آنست طبیعت آن گرم و خشک افعال

و خواص آن جهت سم و شوکران و جوز مائل ست و لسع هوام آشامیدن آن با آب سرد مفید ست فاغره بفتح فا و الف و کسر

غین معجمه و فتح را مهمله و یاد آنرا فارغه نامند و فارسی فاضره و کبابه دهن کشاده گویند ماهیت آن بزرگتر از کبابه است و جوز القند نخود

و جوز رنگ و نابفقت شگافته و در جوف آن دانه کوچک مدور و سیاه براق با عطریت و لذت ریز با دات هند و بلاد سودان آورند و در

ملوفات و نافخ و اشیاء آنها مستعمل دارند طبیعت آن بقول شیخ الرئیس گرم و خشک در سوم و بقول دیگران در اول درم گرم و در

آخر دوم خشک افعال و خواص آن با قوت محلله و لسیار نافع امراض الراس و القلب آشامیدن آن جهت امراض بارده و

دماغیه و ریاح غلیظ و جنون و لخلخه آن جهت تقویت دماغ و قلب الفم مضمضه بعصاره آن جهت لنزع دبان اعضاء الغذا مقوی معده

هاضمه و جگر بارد و فتح سده و منقی اخلاط بلغمی و مواد و داخل ادویه مصلحه معده و کبد بارد و گرده میشود و جهت سوء استمرار داغه

بارده و جهت اسهال بارده نافع و حابس شکم مصدع محرور مصلح آن کافور و نیلوفر و روغن بادام و گلاب مقدار شربت آن تا دو درم

فالبرنس بفتح فا و الف و کسر لام و فتح با موحده و سکون را مهمله و ضم نون و سین مهمله و در بعضی لغات بدون نون آمده و آنرا

حالی بورس نیز نامند ماهیت آن نباتیست که او شعبهای باریک شاخهای بسیار میروید بطول دو شبر گره دار شبیه به سنی و تخم آن سفید

بقدر جاورس اندک طولانی و بیخ آنرا فائده نیست در طب طبیعت آن گرم و خشک با حرارت لطیفه افعال و خواص آن اعضاء النفس

آشامیدن تخم آن بی برگ و عصاره آن هر یک به تنهائی و بالمجموع با آب و یا با شراب جهت اوجاع مثانه مفید فانیخیقن بفتح فا و

وکسر لام وسکون نون وکسر جیم وسکون یاء تحتانیه وفتح تاء فوقانیه وفتح تا وسکون نون نوعیت یونانیست معنی بنلا وفانجیطیس ودر انطاکی آمده ماهیت
آن نباتیست که آنرا دو شاخ یا سه شاخ متفرق میباشد نزدیک بیکدیگر و گل آن سفید شبیه بسوسن و اندک مشرف و تخم آن سیاه بقدر … عدس …
و اما بیشتر انبات و بیخ آن کوچک … و بهنگام قلع از زمین زرد و پس سفید میگردد و … افعال و خواص آن جهت
… ماهیت … طبیعت … قالوذج
بفتح قاف و الف و ضم لام و سکون واو و … دال معجمه و جیم و فالوذق … آمده معرب پالوده … ماهیت آن باصطلاح قدیم حلوای نشاسته
را نامند که با روغن بادام و یا روغن پسته تناول نمایند و باصطلاح جدید معروف درین زمان و اکثر … آنکه نشاسته را در آب گرم بسیار
حل می نمایند و صاف کرده طبخ می دهند که خوب بپزند و خامی آن زایل شده منعقد القوام گردد و گرچون در آب ریزند حل در آب نگردد و پس در
ظرف تنگ ریخته بحجم انگشت و بعد سرد شدن قطعها بسیار کوچک نوری بریده در شربت قند یا نبات یا در شراب سفید … یا گلاب یا
عرق بید مشک و یا سرد ریخته یخ و یا برف داخل کرده تناول می نمایند و با آنکه بعد از کمال طبخ و … الانعقاد رسیدن … یا تیل
مشبک ریخته و در زیر آن ظرف آب سرد کرده گذاشته بقاشق می مالند و … مروارید از سوراخهای آن تیل بر آمده در آب سرد ریخته منعقد
گردد پس بدستور در شربت ریخته تناول نمایند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذا جهت اکثر امراض صدر و ریه
و اسهال نافع و اگر بر آن تخم ریحان و یا تخم شربتی بپاشند تقویت آن معده و … اقوی می گردد قانیذ بفتح قاف و کسر نون و سکون
یاء و ذال معجمه بفارسی قند نامند … ماهیت آن اختلافست بعضی را عقیده آنست که آب نیشکر بعد از طبخ و انعقاد هرگاه بی تصفیه باشد
آنرا قند سیاه گویند و اطبا آنرا شکر اقریطیه شکر سرخ نامند و اصل آن آنست که آب نیشکر باعتبار نیشکر سه نوع میباشد یکی سیاه رنگ
بهندی گنرا نامند و یکی سرخ رنگ که شکر ازوست و بهندی لال چینی و شکر تری و زیرا که در بنگاله شکر را چینی مینامند و یکی سفید و آنرا … گویند
و چون نیشکر سفید را آب گرفته بجوشانند و کف شیر و یا سفیده تخم مرغ بر آن زنند و صاف نموده منعقد گردانند آنرا نبات سفید گویند و …
و دیگر تصفیه کرده در ظرفها بریزند که در آن جدا گردد آنرا شکر سلیمانی گویند و چون دیگر باره طبخ نموده تصفیه نمایند و در قالب صنوبری بریزند
آنرا نیز گویند که بفارسی قند نامند و اگر در طبخ ثالث میانه خورده باشند الموج که بفارسی قند مکرر و بهندی اولا نامند و گویند …
… در قالب مستطیل مساوی الطرفین ریزند معروف بلجم است و چون طبخ دیگر داده و در شیشه ریزند نبات … و مصری نامند و چون در طبخ
ثالث بعد عشر آن شیر تازه اضافه نموده بجوشانند تا منعقد گردد آنرا طبرزد گویند و اکثر قند مکرر را مخصوص باین اسم دانسته اند و بعضی
گمان آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر تصفیه نمایند و بطبخ در … کرده بچوبی بر هم زنند که حبابها بهم رساند و قرصهای کوچک بر … بریزند
پارچه سفید یا بوریا پاکیزه یا غیر آن بقسمیکه حبابهای آن مجوف حبابی باشند و بگذارند که سرد شود و بسته گردد آنرا … بتاشه … دیگر گویند
که چون آب نیشکر سفید را مرتبه دیگر بطبخ تصفیه نمایند و صاف نموده بقوام آورند و از آتش فرود آورده و بریزند و بکف شیر یا کف سفیده مرغ …
آنرا سفید کنند و قرصها سازند و بگذارند تا بسته گردد آنرا … و بفارسی شکر نیز گویند … اکثر برانند آنست که شکر سفید را چون مرتبه دیگر بطبخ تصفیه
نمایند بگیرند کف آن تا آنکه دیگر کف … صافی نموده بقوام آورند و بعد قوام دو شخص آنرا بدست بگیرند و در بین کشیدن دفع بدفع
بچوب یا بجبه پاکیزه برند تا سفید شود پس قرصها سازند آنرا فانید نامند و … ناطف و گاه مغزها و فواکه چون جوز و گل بعضی گردگان و بادام و پسته
مقشر و امثال اینها داخل نمایند و آن هنگام آنرا حلوای مغزی و … میگویند و بعضی برای زیادتی سفیدی آن مقدار … و …
نیز داخل می نمایند اگر … آب کنجد بپاشند آنرا حلوا کنجد و بهندی … ناطف قسم نامند و صاحب اختیارات بدیعی گفته که فانید آنست
بقوام آورده قند سفید یعنی مرتبه ثالثه از تصفیه شکر سفید که در قالب مخروطی ریخته باشند با عسل … بعد از …

٥٢٨

و زرد تا سفید شود پس آنرا قطعات نموده استعمال نمایند فانیذ نامند و از ترنجبین نیز بهمین قسم ترتیب میدهند و در فانیذ خرابی فانیذ سنجری
نیز احتمال هست آنچه را از قند سازند قبلی آرد جو نگاهدارند فانیذ خزامی نامند آنچه را از عسل طبرزد و ترنجبین ترتیب دهند و آرد جو بران پاشند و
نگاهدارند فانیذ نخودی نامند معرب سنگری منسوب بسجستان که معرب سنگر بسیان بشین معجمه و زای معجمه ست بالفعل عرف سیستان اقطاع گرد
آنانکه گفته اند که فانیذ سنجری نیست بفتح سین معجمه و سکون نون خا مرملتین که منسوب سنجر که آن بلدیست از عمان و بهترین آن سفید رقیق خشک نیست طبیعت
آن گرم و تر در اول و مصلح آن گلاب طبیعت آن یاد هست افعال و خواص آن غلیظ تر از شکر و گرم تر از آن اعضاء النفس جهت سرفه و ضیق النفس و درد سینه
اعضاء النفس جهت تلیین بطن و برودت امعاء و رحم نافع و جوارش آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فادینا بفتح فا و الف و فتح دال و الف و کسر نون
و فتح یا و الف آنرا عود الریح و لیسر یا فی کهبتا نار و کهبتا نیز و نزد اهل معروف بعود الحمیر ست ماهیت آن اکثری تصریح نموده اند که فادینا عود الصلیب
ست و مولانا نفیس در معالجه صرع در شرح موجز قرشی گفته غلط کرده کسیکه فادانیا را عود الصلیب دانسته از جهت مشابهت بیخ و برگ مرو و
با هم و لیکن فرق میان هر دو را بیان نکرده و بعضی گفته نر آنرا چون در جوف آن خطوط صلیبی ست عود الصلیب نامیده و آنرا که ندارد فادینا خوانند
این اصح اقوال ست و شیخ الرئیس رحمه الله تعالی در مفردات قانون هر یک را از عود الصلیب و فادانیا جدا جدا ذکر فرموده و نیز فرق بین بینهما ذکر کرده
در عود الصلیب ماهیت آنرا به تفصیل ذکر نموده و نوشته که دیسقوریدوس گمان که عود الصلیب چیزی نیست که بعضی مردم انماد و الاصابع نامیده و بعضی دیگر
بینیه یعنی حلوة الریح و آن نباتیست که ساق آن بقدر دو شبر متشعب بشعبهای بسیار و برد ماده میباشد برگ تمام آن شبیه ببرگ لبلوط و برگ ماده آن
شبیه ببرگ مورد و آن که فرش نیست و شرف دبر جانب ساق آن غلافی شبیه بغلاف بادام و چون شگافته شود درون غلاف ظاهر میشود از ان دانه
سرخ مانند خون شبیه بدانه و کثیر العدد و ما بین دانهای آن چیز نیست بنفش رنگ بیخ یا شش بیخ نر آن بسطری انگشتی و به بلندی یک شبر و سفید و
با قوت طعم و بیخ ماده آن متشعب بچند شعبه بهفت یا هشت هر یک شبیه ببلوط مانند بیخ خنثی افعال و خواص آن اعضاء الرأس آشامیدن
بیست و پنج حبه آن با ماء العسل جهت کابوس اعضاء الغذاء خوردن آن تنهائی جهت لذع معده و وجع آن اعضاء النفس آشامیدن
آن بمقدار بادام جهت تنقیه رحم فلفل جلبشه و ادرار طمث و وجع گرده و مثانه و رحم یرقان و آشامیدن مطبوخ آن با شراب جهت حابس و
غافل بطن و آشامیدن سرخ آن ده دوازده دانه با شراب اسود قابض و حابس قطع نزف الدم رحم و ده عدد حب آن با شراب عسلی جهت
اختناق رحم و عارض از وجع رحم و چون صبیان را در آشیانه احداث شود حصاة بیاشامند دفع نماید و دیگر حصاة عارض ایشان نکرده و در کتاب دیگر نیز
نوشته که آن نر و ماده میباشد نر آن سخنا سفید نگشت می چون آنرا بخاینند ظاهر میگردد و از ان بعد از یکساعت اندک حلاوتی
با قوت در طعم و ماده آن اکثر الشعبه طبیعت آن گرم نه بشدت افعال و خواص آن مجفف دقایق محلل منضج ملطف و مقطع جالی
اعضاء الرأس نافع ست جهت صداع حتی تعلیق آن تنهائی مجرب نوشته که یهودی گفته تدخین ثمر آن جهت مجانین و مصروعین نافع و در آتش کنند آن دشوار
خوردن ثمر آن با گلقند سدید النفع و نوشته و گمان من آنست که این نفع در فادانیای رومی باشد نه هندی و آشامیدن تخم آن بیست و پنج دانه
با ماء العسل یا با شراب جهت کابوس اعضاء الغذاء آشامیدن مطبوخ آن با شراب قابض عفص مانع انصباب مواد بسمت معده و آشامیدن تخم
آن تقوی معده مسکن وجع و نفوع آن و بیخ آن مفتح سدد و جهت یرقان نافع اعضاء النفض چون با شراب خورده ادرار بیاشامند ادرار بول و حیض نماید
آشامیدن بیست و پنج دانه تخم آن با ماء العسل یا با شراب جهت اختناق رحم و وجع آن و کابوس دوازده دانه آن جهت قطع نزف الدم سفید و چون نیز تا حسه
الفاس مقدار یک بادام از بیخ آنرا بخورند تنقیه نماید فضول نفاسیه ایشان را او را در و به دستور جهت وجع گرده و مثانه و طبیخ آن با شراب شکم را بند نماید
و ادرار بول و از زینه طلا و غیره آن در جلای آثار سیاهی بشره موثر المفاصل آشامیدن آن جهت نقرس نافع و به دستور ضماد آن و دیگران نیز مانند آنچه
مانند آنچه شیخ از دیسقوریدوس بیان کرده نوشته ست و حکیم میر محمد مومن در تحفة المؤمنین نوشته نبات آن شبیه بزبر درک و ماده آنرا نبات مانند

٤٥٣

از شیح گیری گفته اند مزار از احین بشکنند در جوف آن دو خط صلیبی شکل طبیعی یافت میشود و ماده آن بشکل بلوطی میباشد و در جوف آن خطوط صلیب
صلیبست و مراد از اطلاق مراد آنست بهترین آن رومی بطری آنست که کهنه کرم خورده نباشد و چون بخایند بعد از ساعتی ظاهر شود از آن حدت
و حرارت با اندک تلخی و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گفته اند باید که نرم استعمال نرم سوده و مبالغه در سحق آن نموده استعمال نمایند بعضی گفته
که برای امراض زنان نر آن و برای زنان خصوص امراض رحم ایشان ماده آن انسب است که طبیعت آن گرم و خشک در سوم و بعضی تا سوم و
مائل باعتدال دانسته اند افعال و خواص آن آنچه شایسته بیخ آن بقدر یکدرم در شراب عفص یا شکر شیرین کرده یا با شیر و بسا شیرین دیگر
جهت صرع و عسر البول و ام الصبیان و اکثر امراض بسر و تفتیح سده و یرقان و درد گرده و مثانه و ادرار طمث و نقرس مفید و تخم آن مخرج اخلاط
لزجه و جهت فالج و رعشه و صرع و جنون و وسواس و تقویت معده و تسکین اوجاع آن و استحمام بیخ کوبیده در مرد لبسته آنجهت صرع و عرق النسا و طلا
آنجهت دفع آثار سیاهی بشره و نقرس و تدهین بیخ و تخم آنجهت صرع و اکثر امراض موثر و تعلیق تخم آن در قلاده اطفال به سوم تعلیق بیخ آن
خصوص مزآن که بطول سوراخ کرده باشند جهت نفع فزع اطفال و ام الصبیان و صرع و اورام حاصل در دماغ ایشان جهت وجع معده مجرب و مسا
و در بیابانها و صحراها با هفت ماموی است از آفات و با شراب جهت وجع بطن و صعود و تخم آن که حب لسنت به تنهائی و یا با مشک و زعفران جهت صرع
و ام الصبیان و در خواص نر آنرا بهتر از مرد دانسته اند بتخصیص که چون آفتاب در برج میزان باشد و بغیر آلت آهنی قطع کنند جهت آنکه گفته اگر با آ
قطع نمایند عمل آن باطل میگردد و صاحب شفاء الاسقام نوشته که استاد من گفت باید که با مس یا غیر آن قطع نمایند نه با آهن و جهت تعلیق
آن که با شیر و طلا که در اخذ کرده و در پارچه زردی بسته و حائض آن را مس نکرده باشد جهت عسر ولادت و دفع سحر و هیبت در نظرها مجرب است اندگفته
که عود الصلیب باشد در آن خانه جن و جانوران گزنده داخل نشوند و گفته اند که دو مثقال از نقره و طلاء در ادرام بگذارند و عجینه ساخته و چهار عدد تخم
در آن پیچیده و با خود دارند جهت صرع بلیغ النفع است هر چند صرع کهنه و ده لبست سال بر آن گذشته باشد و اگر در زیر فرش و کتب هم دفنی دا
گذارند و فقر بار هیچ متصل و ز تثلیث باشد میان آن هر دو الف بهم سد فاغیه بفتح فاء و الف و کسر غین معجمه و فتح یاء مثناة تحتانیه و با اسم شکوفه
حناست و در رضانه گورشد و نیز شامل جمیع شکوفهاست لعین مهمله اسم بیخ اسپند است فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه فتائل
بفتح فاء و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام جمع فتیله است که بفارسی شافه نامند فتیله در لغت زباله و نزد اطباء عبارت از ادو
است که فتیله ساخته در دبر خواه برای اسهال و یا تقویت باه و یا برای اسیر و غیرها و یا در قبل برای تنقیه و یا کشف رطوبات و یا تقویت و یا تسخیر
و تضییق آن و بغیر این اسباب بردارند و لیکن بیشتر استعمال آنرا با ادویه که در دبر بردارند مینمایند و بحسب هر علت هر ترکیب آن مختلف میبا
و اسهال فتائل مسهله و جذب آنها از اعالی بدن بیشتر از حقنهاست و این مستعمل در جائیست که مانعی نباشد از استعمال مسهلات و مشروب
و حقنها و تفصیل آن در قرابادین کبیر ذکر یافته هم بعنوان قواعد کلیه ترکیب و هم بعنوان انواع تراکیب نسخ آنها فتائل الرهبان
بفتح فاء و تاء مثناة فوقانیه و الف و کسر یاء مثناة تحتانیه و لام و الف و لام تعریف و ضم راء مهمله و ها ساکنه و فتح باء موحده و الف و نون
اهل اسکندریه زنجبیل نامند و در انجا کثیر الوجود ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و سبزه رنگ مائل بسفیدی برگ آن مانند برگ
خطاد سنائی و کوچکتر از آن و اغبر و اشهب و شبیه به برگ شونیز و مزغب نیز میباشد و گل آن زرد و مجتمع و تخم آن مانند تخم تره تیزک
آن خود طعم آن تیز و تلخ و منبت آن کنار دریا و رود و خانها و در بکر ار دگو بیند چون بیخ تازه آنرا بر آورند و با برگ آن پیچیده در چراغ
گذارند و بر آن روغن بریزند مشتعل میگردد و مانند فتیله در بیابانها مستعمل دارند لهذا آنرا فتائل الرهبان نامند طبیعت آن در
دوم گرم و خشک و بیخ و گل آن گرم تر از سائر اجزا افعال و خواص آن اعضاء لتراس آنچه شایسته طبیخ بیخ آن با آب جهت
زکام و اوجاع سر حادث از سردی اعضاء و تنفس جهت سرفه در بود عسر تنفس ریاح غلیظ و به ستور ضماد آن بر سینه الب

جهت تقویت باه و اوجاع المفاصل و غیرها ضماد در بیخ آن و بعالیان ذکر که ضماد نمازک تمانید جهت اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و تحلیل با صلابت
و دوام انتشار و اورام قبیحه و فتح عصب و گوشت کوفته شده و در باب بیخ آن انفع از برای زنجبیل اعضاء الغذاء و النفس لباه جهت خوشبوی
دهان و خشای بارد و انهضام غذا و تحلیل هوا و تسخین معده و گرده و مثانه و ادرار بول و تحریک باه و تقویت آن بسیار مشهور ست فجیت بفتح فا
و کسر نون مثناة فوقانیه و سکون یاء مثناة تحتانیه و تالغت ع میست ماهیت آن هر چیز خرد کرد در انا مند و بیشتر مستعمل و زنان گندم خشک خرد کرده
است خواه بکوبیدن خواه بغیر کوبیدن که بسیار نرم نباشد و بعضی گفته اند که نرم باشد طبیعت آن گرم و خشک ست باعتدال افعال و خواص
آن قلیل الغذاء و مجفف رطوبات معده و مولد ریاح سوداوی دیر هضم و مولد امراض بارده ریخته مانند قولنج و وجع تهیگاه و مصلح آن نیکو خمیر
نمودن و طبخ جید دادن و با سمسم و کمون و نانخواه و با شکر و روغنها مانند روغن بادام تناول کردن و جهت صاحبان امرجه بارده رطبه
صاحبان ضعف احشا بسیار مضر و باید که در سایه خشک نمایند و بسیار کهنه نباشد که کهنه آن ردی ست و بهترین مصلحات آن در همه حال
شکر ست فصل الفاء مع الجیم + فجل بضم فا و سکون جیم و لام بفارسی ترب بشیرازی ترنره و بسریانی فجلا و برومی قبون و بیونانی افانیس
و نیز بیونانی ابالوس و بهندی مولی و بفرنگی رفانس ماهیت آن معروف ست و در اکثر بلاد میشود و دو نوع میباشد بری و بستانی و شامی و غیر شامی
آن آنست که تخم شلغم را در بوته ترب گذاشته غرس می نمایند و یا بالعکس و بری آن تند تر از بستانی ... و در بزرگی بستانی نیست و در قوت
قریب بخردل و بعضی آنرا خردل بری دانسته اند و بستانی آن اقسام میباشد قسمی سفید طولانی نازک و از این قسم بعضی از قرای بنگاله بسیار بزرگ میشود
تا بیک ذرع و نیم دست و بقطر نیم شبر میشود و بعضی نازک شاداب و بعضی خشک چون آن متحلل میشود در ضلع رنگپور کامیست مسمی بغر صدر از
قوت زمین آنجا بوزن بیست آثار و بدرازی دو دست و زیاده از آن و بقطر قریب بدو شبر و شاداب شیرین آنرا فیل مولی مینامند
یعنی در درازی و قطر مثل دندان فیل کلان میشود و معمول اهل بنگاله ست که آنرا مثل شلغم با گوشت و یا ماهی پخته یا جلا و میخورند و در جاهای
دیگر تا بیک و نیم شبر و قسمی دیگر مدور شلغمی شکل پوست آن سیاه اندک خشن و این خشک تر از قسم سفید طولانی آنست و شاداب آن نیست
لیکن تند تر از سفید خصوصاً پوست آن و این قسم اکثر در زمستان میشود و بسبب سردی هوای دمیس در زمین منشق میگردد و قسم دیگر مدور سفید
پوست که اهل فرنگ از ملک خود تخم آنرا می آورند و این نیز قریب بسیاه مدور ست و این نیز مخصوص بزمستان ست و بهترین همه شاداب
نازک تند طولانی آنست که ریشه دار نباشد و برگ همه اقسام شبیه ببرگ شلغم و خردل و از آن هر دو خشن تر و تند تر و تخم همه مائل بتدویر و در غلاف
باریک طولانی بقدر انگشتی و در خامی سبز نازک تند شبیه بطعم ترب و لذیذ و بهندی آنرا سینگری نامند و آنرا مانند ترب با نمک
میخورند و آنرا کرده با گوشت می پزند لذیذ میشود و بعد از رسیدن سرخ تیره مائل بسیاهی میگردد طبیعت تخم آن گرم در سوم
و خشک در دوم و بیخ آن در اول گرم و در دوم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن و بری آن اقوی و اعدل از بستانی
در جمیع اجزا افعال و خواص آن ملطف و محلل و مولد ریاح و محرک آروغ و تخم آن در بعضی ابدان ها قیم و غیر منهضم خصوصاً
برگ آن و در بعضی که در معده آنها رطوبت بسیار باشد مانع انهضام و مخرب معده ایشان خصوصاً اصل آن بجهت آنکه در آن جزو لطیف
سریع التعفن ست و مدر بول و بالمثل کتابیش چون برگ ... آنرا طبخ نموده بخورند با زیت و یا روغن ... غذائیت آن زیاده از بیخ آنست
و از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرمودند که در فجل سه خاصیت ست برگ آن پراگنده کننده ریاح ست و مغز آن مدر بول
و بیخ آن قاطع بلغم ست اعتصار الراس مضر سر در دندان و خنک ... الاذن قطور روغن آن بجهت تحلیل ریاح گوش کثیر النفع و چون جوف ترب را
خالی کرده روغن گل در آن پخته بر آتش گذارند تا جوش بخورد و پس نیم گرم چند قطره در گوش بچکانند جهت تحلیل ریاح و تسکین اوجاع آن سریع
النفع و مجرب و مشهور و چون آب آنرا با روغن گل جوش دهند و در گوش بچکانند مجرب ست الجبن مضر چشم و قطور آن جالی در رفع آنند جادث

زیربوق آن و آب برگ آن تیز کننده قوت باصره و ضماد آن جهت رفع کهنه ادم زیر چشم و با عسل جهت نزول آب در چشم مفید الصدر آشامیدن
مطبوخ آن جهت سرفه کهنه مزمن و دفع کیموسات غلیظه حادثه در سینه و خناق حادث از آشامیدن فطر قتال و غرغره با آب مطبوخ آن با سکنجبین جهت
خناق نافع و با وجود آن مضر حلق و زیاده کننده شیر ست اعضاء الغذا ردی ست برای معده و جشا آورنده و بعد از طعام ملین طبع و نفوذ دهنده
غذاست و قبل از طعام مانع نفوذ و استقرار آن در قعر معده و باعث طفو و ایستادن طعام بر سر معده و از ینجهت سهولت باقلیست خصوصا پوست آن
با سکنجبین و موافق سینه و پهلو و سپرز ست و بدستور تخم آن با سکنجبین و این ماسویه گفته آشامیدن آب آن هاضم غذا و مفتح سده و کشنده طحال و مستسقا
و طحال و یرقان را نافع و جرم آن مغثی و تخم آن محلل نضیج و مشتهی و باعث سهولت اخراج غذاست و وجع کبد را مفید و نیم مثقال تخم آن بعد از
طعام هاضم آن و با سکنجبین مقی قوی و منقی معده و چون خربق را ریشه کرده در ترب فرو برند و خمیر و گل گرفته در زیر آتش طبخ نمایند پس آورده
و خربق را دور کرده آن ترب را بخورند بقوت تمام قی آورد و آلات المفاصل تخم آن جهت ضربان مفاصل و عرق النسا و وجع رگ کهنه حادث
از بلغم و ریح آن جهت دفع آنها نافع القروح والجروح ضماد آن با عسل جهت قروح خبیثه و قروح لبنیه و شهدیه و تخم آن با سرکه جهت قلع آثار
قالغمرایا و قوبا البثور ضماد آن با آرد کرسنه برای بثور لبنیه و جلای آنها اعضاء النفس تناول نمودن مطبوخ آن جهت ادرار حیض و دفع احتباس
آن و آشامیدن آب شاخهای آن بدون برگ بقدر یک اوقیه جهت اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند خصوصا با سکنجبین و آب برگ و
شاخ آن بقدر ربع رطل با شکر جهت اخراج زرد آب و استسقا و با نمک جهت سپرز و تفتیح سده کبد و یرقان نافع و چون ترب را سوراخ سوراخ
نمایند و تخم شلغم ریز در آن سوراخها گذارند و سر سوراخها را با پارچهای ترب بند کنند و یا آنکه چوب کعب را خالی کنند و تخم شلغم در آن کنند و سر آنرا
با پارچه ترب مسدود نمایند و در خمیر بگیرند و در زیر آتش بپزند و با عسل تناول نمایند در اخراج سنگ مثانه مجرب دانسته اند باید که سحر و ناشتا در پی
ترب خورده بخورند و آشامیدن تخم آن مدر بول و حیض و شیر و مهرکباه و مقی ست جهت درد جگر بارد و ورم سپرز مفید السموم ضماد آن جهت نهش
افاعی و ضماد تخم آن با شراب جهت مار شاخدار و سم هوام و چون مهره های تراشیده بیخ آن یا کوبیده آنرا بر عقرب گذارند بمیرد و بدستور چون
آب آنرا بر آن ریزند از هم بپاشند و چون عقرب کسی را که ترب خورده باشد بگزد ضرر نرساند و قطور … آن باعث عدم نزدیکی هوام الزینة خوردن
آن نیکو کننده رنگ رخسار و ضماد آن با آرد رسیلم جهت انبات شعر داء الثعلب و داء الحیه و با عسل جهت قلع آثار عارض تحت چشم و کلف … آن
جهت قوبا و ضماد تخم آن با عسل جهت نمش و سائر الوان غریبه و آثار ضربه و قرحه و کلف و نیکوئی رنگ رخسار و قوبا و با کندش جهت بهق
ابیض خصوصا در حمام و اکثار آن روینده موی ست بر موضع داء الثعلب لمضاده و نیز اکثار آن مورث صفق و تعفن اخلاط و موی سپیش
جهت آنکه در آن جزو لطیف سریع التعفن ست چنانچه ذکر یافت مضر سر و حلق و دندان مصلح آن نمک و عسل و زیره که در سرکه خیسانیده باشند
و مخلل آن یعنی پرورده آن در سرکه تند انگوری قاطع اخلاط غلیظه و محلل صلابت طحال که ناشتا بخورند و با طعام نیز مجرب و اصلاح ضرر آن و مداو
اگر سفوفا شده و تخم آن قی و جهت درد جگر و سپرز و ادرار شیر و بول و حیض و دفع سموم و با شراب جهت گزیدن مار شاخدار موثر و در سائر افعال
مذکوره قوی تر از بیخ آنست و آشامیدن نیم مثقال آن بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین منقی معده و ضماد آن جهت قوبا و با سرکه جهت زخم نامتورم
و با عسل جهت درد مفاصل با کندش و سرکه جهت بهق سیاه مجرب مقدار شربت آن از تخم آن یکدرم و از آب آن تا سی درم و از جرم آن
تا بیست درم و برگ آن بسیار گرم و تر از شلغم و ضعیف تر از ترب محلل رطوبات و مدر بول و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک ست و روغن آن که تخم …
آب برگ آنرا در ابتدا تخم بستن بدستور مقرر ترتیب دهند که با روغن زیت و یا روغن کنجد تازه در مضاعف و با آتش ملایم طبخ دهند تا آب
برود و روغن بماند و نسوزد … و در اکثر افعال قائم مقام زیتون کهنه در روغن بلسان ست و لطیف تر و گرم تر از روغن بید انجیر
و محلل قوی و آشامیدن آن جهت فالج و لقوه و دافع اذیت عقرب و سائر هوام زهردار و قطور آن در گوش جهت تحلیل

تحلیل ریاح و تسکین درد جع آن و مسکن بدان جهت فالج و لقوه و استرخا و رفع خشونت البشره و جلای آن و بهق و برص و انطاکی گفته که چون
زرنب را بایند و بگذارند تا متعفن شود و کرمها از آن متکون گردد و ظرفی منضبط نمایند تا کرمها یکدیگر را بخورند و چند عدد باند پس آن تا راحی نمانند
در محل معاودن بتبدیل افعال غریبه از ان می آید مخلل یا عشیقی فجل شامیست طبیعت آن مرکب القوی دار بلغم گرم تر افعال و خواص
آن از فجل و شلغم روی تر و ضعیف تر از مجل و مدر بول و محلل رطوبات و اکثار آن مغثی و مصلح آن نمک ست فصل الفا مع الراء المهمله فرنخ
بکسر فا و الف و خا معجمه بفارسی چوبه و بترکی فرنگ نامند ماهیت آن معروفست طبیعت و افعال و خواص چوبه هر حیوانیکه در تولید
نام آن حیوان گذشت و بیاید انشاء الله تعالی بهترین همه چوچه مرغ و کبوتر ست و مداومت خوردن کباب کبوتر بچه یا ادویه حاره مسیر
تولد قدام دانسته اند و مطبوخ آن مبهی مقوی باه و گویند خروس بچه بالخاصیت مضعف باه ست فراسیون بفتح فا و دار مهمله و کسر سین مهمله و ضم
یا مثناة تحتانیه و سکون واو و نون و بضم فا نیز آمده و بیونانی فراسین و بو حیون نیز و بلاطینی ماو رفیتیم و بعربی علقما جهت آنکه تلخ میباشد
بهر چیز تلخ را علقم نامند و بفارسی اقتان سرد کور را بمعنی کراث جبلی که گندنای کوهی گویند و لفظ گرد یا بمعنی کسی ضعیف از کوراز باشد در ماهیت
آن اختلاف ست و دیسقوریدوس گفته نباتیست با شاخهای مربع سفید مزغب از یک بیخ روئیده و برگ آن بمقدار انگشت ابهام و مائل باستدار
و مزغب و منشج و تلخ و گل برگ آن متفرق در شاخها و رنگ گل آن بنفش و بستد بر و بنبت خرابها و اطلال که نوشته بحیثیت مربع با شاخهای بسیار
سفید مزغب که از یک ساق روئیده و با برگهای خشن مانند ابهام و گل آن ازرق یا احمر تلخ طعم و در تموز و حزیران میرسد و ثمرت آن تا شش سال
بماند و گفته اند که بهترین و مختار آن رومی مائل بسرخی و حکیم علی گیلانی شارح قانون نوشته که فراسیون را حشیشة الکلب و صوف الارض
که عبارت از کراث جبلی ست نامند و ماهیت آن را چنانچه دیسقوریدوس مذکور شد بیان کرده و نوشته که انواع می باشد نوع سفید
آن را فراسیون و این را بعربی صوف الارض و حشیشة الکلب نیز نامند جهت آنکه چون سگ بران بگذرد و بران بو کند این نوع کثیر الاستعمال
ست و نوع دیگر را بلوطی نامند و نوع سوم را اسطاخیس و نواب حکیم معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند که کسیکه آن را
کراث جبلی دانسته غلط کرده و تحلیل انجه دیسقوریدوس نوشته نباتی ست که بهندی اروسه نامند و او دسه در حرف الف مذکور شد طبیعت آن
در دوم و در سوم خشک افعال و خواص آن محلل و جالی و مقطع و مفتح سده و طحال و با قوت تریاقیت اعضاء الراس و الاذن و العین قطور
عصاره آن در گوش جهت تنقیه فضول و تفتیح منافذ ان و ازاله درد کهنه آن و در چشم با عسل جهت جلای آثار سفیدی بسبب حدت قوتیکه دارد
و برون اثر زردی و یرقان که در چشم مانده باشد جهت جرب و سلاق و دمعه و غشاوه و نزول آب در چشم و ضماد و مطبوخ آن با آب جهت انتفاخ
اجفان خصوصا با روغن بنفشه و رسانیدن بخار آن بچشم تیز زائل کننده و رددن یرقانست و چون جرب عین را با آب رب الرمان حامض بالند
گرداند و عصاره آن فراسیون را با آن بمالند زائل گرداند و داخل شیافات مقویه بصر کرده میشود الفم و اللسان مضمضه جهت امراض فم و
استحکام دندان اعضاء الصدر آشامیدن نیم درم آن با شربت بنفشه و یا با جلاب جهت سرفه رطب و قروح سینه و ریه و تنقیه آنها از نفث مده و
یک درم تا یک درم آن با طبیخ زوفا و با روغن بادام شیرین جهت تنقیه سینه و ریه از اخلاط لزجه عجیب الفعل و با شکر و با عسل و یا با انجیر جهت ربو
سرفه مزمن و ضیق النفس و قطع و قلع فضلات غلیظه و آشامیدن حسو معمول از ان و نخاله گندم که نخاله را در آب جوش دهند و صاف نموده تخم و قیه
فراسیون خشک که بوزن نیم درم باشد در ان جوش دهند تا غلیظ گردد پس صاف نموده نیم گرم بنوشند جهت سرفه سفر عجیب الاثر که تا هفت روز بیاشامند
و مطبوخ گل آن با آب و عصاره تخم تر و تازه آن با عسل جهت قرحه ریه یا ابرسا چون خشک آن را میزنند جهت رفع سرفه مزمن و تنقیه سینه از فضول و ضماد برگ
آن با عسل مسکن درد پهلو و ضیق النفس اعضاء الغذا مفتح سده تا کبد و طحال و سعوط آن یرقان و ضماد برگ آن جهت دجلا و آشامیدن طبیخ آن و یا عصیر
آن با روغن گل یا بازیب جهت درد معا و تحلیل ریاح غلیظ و بلغم لزج در هر موضع که باشد اعظم ادویه تنقیه بدن از فضول غلیظه و برای دفع طحال

وبدستور ضماد آن نافع اعضاء النفس آشامیدن آن خصوصاً بارسا جهت تنقیه رحم وادرار حیض و تسهیل ولادت و اسقاط جنین وبدستور ضماد و
جلوس در طبیخ آن وچون در آب وزیب ویا با آب تنها طبخ دهند و با آن کماد نمایند بر عانه مردان و زنان جهت رفع اوجاع مثانه حادث از ریاح
و عسر البول و ضماد برگ تازه آن زیر ناف جهت رفع تعقد امعاء و وجع آن بغایت نافع و فرزجه آن با عسل تا هفت روز بهم جهت اعانت بر حبل
سریع الاثر و بالجمله فراسیون دافع جمیع ریاح غلیظه است بر نوعیکه استعمال نمایند شرباً و ضماداً و کماداً و وجع کاسر و خاسر جنین را ببیاید بسموم
آشامیدن عصاره برگ آن جهت رفع سمیت ادویه قتاله مانند فطر و کشنیز و امثال آن و ضماد آن جهت گزیدن سگ دیوانه والاورام والجروح و
القروح ضماد برگ پخته آن با آب ممزوج با عسل جهت تحلیل ورام و تنقیه جلای چرک و قروح و سخه بعضه کهنه خبیثه و گوشت خاسد تاکل و قلع و آسن
تلیین و تحلیل خنازیر و انفجار دمامیل و جراحات خام بدون اذیت و قروح را التیام دهد و چون بکوبند تازه تر آنرا و بابیه گرده سرشته بر اورام هر نوع که باشد
ضماد نمایند بزودی تحلیل دهد و جبر و کسر نماید و چون در زمین کودی کنده با آتش گرم کنند و چون گرم شد آتش برآورده در آن گرما گرم فراسیون را
فرش نمایند و علیلی که از برودت و ریاح زمین گیر شده باشد بدن او را چرب کرده بر روی آن بخوابانند و از فراسیون فرش نمایند بر او لحافی بپوشانند در آن
همان قسم خوابیده باشد تا گرمی آن زائل گردد و رفع مرض او مجرب گفته اند و چون در خمیکه آب انگور مقدار یک ماطوطیس باشد و یک برگ تازه
فراسیون را کوبیده ریخته سر آنرا بپوشند و سه ماه بگذارند پس برآورده صاف کنند و بنوشند در رفع اورام باطنی و امراض سینه و رفع فضلات
باد بارده و بغایت نافع دانسته و گفته اند اکبر ادویه است در آن امور المضار مضر گرده و مثانه و بغایت مضرت بحدیکه اکثار آن موجب ادرار
خون و بول الدم میگردد و مصلح آن کثیرا و عسل و سنبل الطیب و رازیانه و بعضی بادزهر آن دانسته اند و مقوی فعل آن مقدار شربت آن تا سه درم
صاحب منهاج بیمدرم گفته بدل آن در امراض سینه پرسیاوشان و در تحلیل ریاح چهار دانگ وزن آن لیان و دو وزن آن اسارون و در اسهال
لزوجات و تسکین مغص گویند بدل آن افتیمون و انیسون ست و گویند بوزن آن لاعیه در تحلیل طحال و غیره اشق فرس بفتح فا و راء مهملتین
بفارسی اسپ بترکی آت و بهندی گهوڑا بالضم کاف عجمی و خفای ها و سکون واو و فتح راء هندیه و الف نامند ماهیت آن حیوانیست
معروف و از حیوانات دیگر ماکول اللحم اهلی گرم تر و بهترین مرکوبات و خوش هیئت تر آنها و مودب مروض با فراست و اصناف میباشد از نجیب و غیر نجیب
و بچه آن را بعربی مهر و بفارسی کره نامند طبیعت گوشت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن آن مورث
شجاعت و قساوت قلب و کباب آن با شیر مقوی باه مبرودین اعضاء الراس گفته اند چون زد انگه بزانوی فرس میباشد بکوبند و با شکر بیاشامند
صداع را زائل گرداند اعضاء النفس آشامیدن نفخه آن بقدر نیم مثقال جهت اسهال مزمن و قرحه معاء و ذرب و بدستور تخم محرق آن قاطع
اسهال رطوبی و کباب آن مولد خلط فاسد مضر محرورین و مصلح آن جوش دادن و مهر اپختن آن و آشامیدن دوغ و آب انار بالای آن
اما باید که آب بران بیاشامند الاورام والبثور طلای محرق پوست مهر یعنی کره آن با موی با آب پراگنده کننده بثور و سرگین آن مانند سرگین حمار
ست در خواص خون تازه گرم آن از جمله سموم و مسهل و اعراض علاج آن مانند دم ثور ست و در بقر مذکور شد و عرق آن نیز در عرق ذکر یافت
الزینه طلای خون آن تغیر دهنده رنگ و صبح و در رو پوست سوخته آن با موی مانع جوششهاست الخواص گویند چون دندان آن بیاسائی آن
را بر ساق بندند از حرکت ماندگی نیابند و گر دندان را بر گردن کودک بندند دندان او بی الم برآید و هم آنرا در خانه که موش بسیار باشد
دفن کنند موشان بگریزند و عرق آنرا که بر بهار طفل بمالند موی نروید و نیز بواسیر دفع نماید و قطور آن در گوش جهت تسکین روان در بینی
جهت رعاف و اگر پای حیوان چهار پا را بدم اسپ بندند لنگ شود و اگر بدر خانه موی دم آنرا بگسترند کیک در آن خانه داخل نشود و ذرس
بحری را بفرنگی اوریب کانیس نامند گویند از خواص آنست که چون خواهند بر عضوی وی بر آید خاکستر آنرا با قیر و ماپیه بز سرشته بمالند موی
بروید و در آن جهت خشک کردن جراحات و رویانیدن پوست بران مؤثر است فرفیون بفتح فا و سکون را و ضم یاء مثناه تحتانیه

وسکون واو و نون و توهم کرده که بکسر فا و روم خوانده وآنرا فربیون بیا بجای فا و روم وافربیون وابربیون بزیادتی همزه مفتوحه در اول که معرب ابربیون کی فارسی باشد گفته نامند وآنرا اکل نفسه و حافظ اطفال و ببربری تاکسوت و برومی فوطلیوس و بیونانی کمالیون واهل مصر و شام آنرا البانه مغربیه خوانند در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی لبن ماذریون و بعضی لبن انقوم دانسته اند اصح همه اقوال قول عاقفت که روایت کرده از کسانیکه آنرا دیده اند در بلاد بربر جبل وران که آنرا بربریه نامند و کثیر الوجود در آنجا و از آنجا ببلاد دیگر برند و آن لبن و نوع نبات است یکی شبیه بنبات کاهو و برشبیه و خار ناک و پر شیر و دوم برگ آن سیاه و شاخهای آن مفروش بر روی زمین و خارهای آن باریک و تیز و ترو شیر این بیشتر از اول و در حرف الالف مع الفاء تمام بیان ماهیت و افعال و خواص آن مذکور شد فرمیوس بفتح فا و سکون را و کسر میم و ضم یا مثناه تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بربری ست ماهیت فربیست شبیه بخطل و با عفوصت و در جوف آنها تخما طبیعت آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن تمریخ آن با دهان مدر عرق و ضماد آن با شراب جهت نهش افعی نافع فرنجمشک بفتح فا و سکون نون و فتحه جیم و کسر میم و سکون شین معجمه و کاف معرب پلنگ مشک فارسی ست و آنرا فرنجمشاک و ابرنجمشک بیا بجای فا نیز نامند و بسریانی قلنلشکا و برومی امیولوفراس و بیونانی اقیلیس و بهندی رام تلسی و گویند بهندی ابهل نامند ماهیت آن نوعی از ریحانست نبات و برگ آن اندک بزرگتر و بلندتر و بسیار خوشبو شبیه ببوی قرنفل و لهذا آنرا قرنفل بستانی نامند و در تراکیب هرجا قرنفل بستانی مذکور است مراد همین است و آنرا حبق قرنفلی و ریحان قرنفلی نیز نامند و گویند چون رائحه آن شبیه برائحه مشک ست از ان جهت آنرا فرنجمشک نامند و آن دو صنف میباشد یکی بستانی و آنرا اهندی و دوم بری و آنرا حبقی نامند و شاخهای آن مربع و زغب و برگ آن مانند برگ دو و ح و رنگ آن مابین سرخی و زردی و زغب و رائحه آن شبیه بقرنفل و تخم آن بصورت زیره سیاه رنگ مائل بسبزی و از تخم بالنگو سه پهلو و بسیار کوچکتر از ان و منبت آن مجاری آبها و شوره زارها و بری آنرا شاخهای مدور و برگهای آن زیره و تر باریک تر شبیه برگ نمام بری و ریحان کوهی و با خشونت و با عطریت و تندی زیاده از بستانی و تخم ریحان و از ان و در از تر و سه پهلو منبت آن خرابها و بیابانها و سنگلاخها طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک بری آن گرم تر و بیس این از مرزنجوش و نمام کمتر افعال و خواص آن اعضا را از اس مفتحه سده دماغی و مصفاة نیز زین الکلا و شماماً و طلاءً جهت درد سر بارد نافع الفم بوی دهان خشک کند و لثه و دندان را محکم کند و رطوبات فاسده آنرا دفعه کند اعضاء الصدر آشامیدن آن مقوی دل و جهة خفقان و وسواس عارض از سودا و بلغم و زغلب اعضاء الغذا مقوی معده و کبد و هاضم غذای غلیظ و محلل ریاح و جشای نیکو آورد و مسکن مغص و منیه اشتهاء است اعضاء النفس جهت سیر زوه بواسیر شربا و طلاء نافع المضار مصدع الحرورین و مولد سودا و شربا آن بنفشه مقدار شربت آن سه درم بدل آن بادرنجبویه و قرنفل نیز تخم آن بارد خشک و مجفف منی و هاضم مقدار شربت آن تا دو درم و چون در سرکه و آب انگور داخل کنند نافع فساد آنهاست فرخار بفتح فا و سکون را و فتحه خا معجمه و الف و در را مهمله ماهیت آن درختیست بقدر چنار و برگ آن مانند برگ بادام و بغایت خوش منظر افعال و خواص آن ضعیف تر از گلنار است فرشه بفتح فا و را و شین و ها ماهیت آن اسم عربی شیریست که بازرده تخم مرغ با آتش نرم بجوشانند تا غلیظ شود شبیه باغورو و در افعال مانند لباست فصل الفاء مع السین المهمله فساحص بضم فا و الف و سکون بفارسی سرخک و ساس و شپش کرو بهندی کهٹمل و بفرنگی سیمس نامند ماهیت آن حیوانیست از جمله هوام و بقدر نصف عدس و سر و دم آن باریک فی الجمله شبیه بنصف دانه حب الخروع و دست و پای آن باریک و دو بل کوتاه نیز دارد و دمیتی از دهان بری آورد بازنجود میکشد و بدبوی و سحه آن سرخ رنگ و بزرگ آن بسیاهی و از گزیدن آن عضو اندک خارش و سوزش کمی میکند و خود بخود زائل میگردد و در شکافهای چوب و سریرها و خانه کبوتران و در چارپایه ها که در اصطلاح

هندو پلنگ بینامند و بران خواب میکنند و لباس بیشمی و ابریشمی و در حصیرها و بوریاها بسیار نگون یباید طبیعت آن گرم و خشک در سوم
افعال و خواص آن اعضاء الراس نفوخ سائیده آن در بینی راحه سائیده آن باطلای آن بر الف جهة مرضیکه در بنگاله میشود و
آنرا آبوه بینامند موثر بود و آن بانچه که در حلق برسد و باغرغره آنجهة اخراج زلوی در حلق مانده موثر اعضاء النفض گذاشتن بوده
آن در سوراخ قضیب جهة رفع احتباس بول و بخور آن جهة اختناق رحم و مالیدن آن بر موضع داء الثعلب وجهة گزیدن مار شاخدار
و از بسیاری خوردن آن مانند زرنیخ احوالی طاری میگردد و تدبیر آن نیز تدبیر آنست فستق بضم فا و سکون و ضم ثای مثناة
فوقانیه و قاف معرب پسته فارسی است بسریانی پستقی و بیونانی پستاقیا و بفرنگی پسباته نامند ماهیت آن ثمر درختیست شبیه بدرخت
بطم که بفارسی بنه نامند و از ان کوچکتر و ثمر آن در اول فنیان پیدا میشود و بستانی جبلی میباشد و قسم بستانی بزرگتر از جبلی و از مطلق آن مراد
ثمر آنست و بهتر آنست که بزرگ دانه پوست آن نازک سبز مائل بنفشی و مغز آن سبز چوب آن تمدیده باشد و پیوندی آنرا بسیار
خوب میشود و جفت آن مراد پوست رقیق بالای مغز آنست که زیر پوست صلب سفید است و درخت آن یکسال ثمر آن خورد
و بی مغز آنرا برنج بینامند و در حرف الباء مع الزاء مذکور شد و ثمر آن بادام که در پوست ست مدتی بماند فاسد نیگردد و مقشر کرده از
پوست جدا نموده فاسد میگردد و آب لیمو حافظ فساد آنست طبیعت مغز آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند برطوبت
فضلیه و این ثواب است و لهذا آنرا دو کرم میخورند و مقوی باه است و زیاده کننده منی و بعضی سرد دانسته اند و این زعم غلط است
افعال و خواص آن اعضاء الراس و الصدر و الغذا جهة تقویت بدن و حفظ دماغ و سرفه و قلب و خفقان و غثیان و
فی و برودت کبد و مفتح سده کبد و منافذ غذا و مراره جهة عطریت و عفوصت و تلخی که دارد و منقی کبد و مزیل وجع رطوبتی آن و قلیل غذا
و مسمن و مقوی معده و زیاده خصوصا که با جفت آن یعنی پوست بالائی لب آن بخورند مانع لاغری کرده و یرقان و طحال و سموم
و نهش هوام و خوردن آن با نکه هوای وبائی را مفید مغز آن معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون آن سرد و خشک و
مقوی دندان و لثه و خوشبو کننده دهان و بغایت مقوی دل و معده و رافع قی و اسهال و تشنگی و با شراب جهة دفع سم عقرب
و پوست سفید که در آب طبخ داده باشند جلوس در انجهت خروج مقعده مجرب و در نطول پوست درخت و برگ آنجهت خدر و درد
مقعده و رحم و جرب و حکه و دفع قمل الزینه مداومت غسل موی بدانجهت ازاله وسواس مواد سوداوی و دفع هموم و خوشبو کننده
مقوی غالبه ها و بالخاصیت مغز آن مضر معده خصوصا مقشر آن و مفسد طعام و بد سفور دهن آن مغز آن مفرسل ست بدل
آن مغز بادام و مغز حب الخضراء گویند نیم وزن آن مغز جوز و بیمور آن مغزین و اکثار آن محدث ثمری و آشامیدن سرکه و انار
ترش و زردآلو خشک است فصل الفاء مع الشین المعجمه فشاغ بضم فا و فتحه شین و الف و غین و فشغ بفتحه فا
و ضین معجمه نیز آمده نزد اطبا مشهور بدین است و نزد اهل لغت بدان و بفارسی آنرا هرم نامند ماهیت آن از جنس قاشرا
و بر مجاور خود می پیچد و آنرا میپوشاند و نبات آن شبیه نبات عنب الثعلب و شاخهای آن باریک و خار آن کمتر از قاشرا
و ثمر آن خوشه دار و برگ آن باخشونت و دانه آن بعد از رسیدن سرخ میگردد و طعم آن گزنده زبان و بیخ آن سطبر و صلب
نبت آن آجام و مواضع است نیز و قسمی از ان بخیار و دانه آن با قلای مصری و از ان کوچکتر و لبیار سیاه و بر دو در آن خط
سفیدی حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته ظاهرا بو بلے هندی عبارت از ان باشد مولف گوید شبیه بدین در
هند بنگاله چیزے میشود و آن را سیم بکسر سین مهمله و سکون یار و مثناة تحتانیه و میم بینامند و برگ آن اندک
پهن نبات آن بر مجاور خود می پیچد و آن را سے پوشاند و ثمر آن در غلافی مانند درخت باقلا

دو انهای آن کوچکتر از باقلا و پوست آن بعضی سفید و بعضی سیاه و میباشد و در یک طرف آن قریب بنصف آن خطی سفید و سبز و نوع دیگر
آن سفید و در طعم اندکی شبیه باقلا و بوی زهومت آن زیاده از باقلا و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن بیان کرده اند طبیعت
قسم اول آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن ثمر و برگ آن مفرح و مقوی و حافظ حرارت غریزی و دافع
ضرر ادویه سمیه و محلل ریاح و چون برگ آنرا با عسل لعوق ساخته بتدریج اندک اندک بطفل شیرخوار بدهند مدة الحیوة گویند
سموم نباتی و حیوانی با او اثر نمی کند مقدار شربت آن یک مثقال و خوردن نه قیراط از قسم دوم آن موجب خوابهای پریشان و تولید خلط
فاسد و نفخ و ریاح بسیار و ضماد آن رادع اورام و مسکن درد مفاصل است فصل اللام مع الفاء والجیم خضخض بکسر خا و فتح ضاد
و بالفارسی سیم و نیز در عوام مشهور بنقره است و بهندی روپا بالضم و رای مهمله و سکون واو و فتح با و الف و ببنگالی ... و برجو ... گویند
و بلغت فرنگی ... ماهیت آن از فلزات معدنیه مشهوره و در میان مردم کثیر النفع است و گفته اند ماده تکون آن زیبق خالص ...
و کبریت ... بدلیل آنکه چون نقره از کبریت مکلس گردد بوزن خود زیبق را منعقد گرداند و بنظر قمر با مساعدت مشتری ... تکون
آن در معدن خود تمام میشود و در فاصل انعقاد آن برودت و در باطن آن رطوبت است چنانچه در باطن ذهب یبوست طبیعت آن در اول سرد
و خشک با قوت قابضه و مجففه و سحاله آن خشکتر و قوت قابضه آن زیاده از محلول آن و بعضی معتدل دانسته افعال و خواص آن
مفرح و مقوی با قوت اعضاء الرأس جهت مالیخولیا و جنون و وسواس العین اکتحال آن با میل نقره جهت جلای بیاض و تقویت بصر ...
سحاله آن با ادویه مناسبه جهت رفع بحر و جلب جذب رطوبات لزجه ... آشامیدن محلول آن ... سحاله آن جهت ربو و سرفه و خفقان
و توحش و سائر امراض قلبیه با ادویه مناسبه اعضاء الغذا و تفتیح بجهات مذکوره مقوی معده و کبد ... جذب رطوبات و جهت استسقا و سپرز و تفتیت
سنگ گرده و مثانه و عسر البول و طلای محلول سحاله آن با زیبق مقتول جهت بواسیر مجرب و الحکه ... جهت جرب و حکه و الادرام و ضماد سحاله آن جهت
تحلیل اورام ... مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم و از خاصیت آنست که از رائحه گوگرد خام و بخار ... سیاه
میگردد و غسل آن با نمک رافع و جلای آنست و آشامیدن طعام و شراب ... در اوانی نقره باعث تفریح و گفته اند خوردن شراب بجام نقره
زود آورد ... دستور حل و تکلیس ... آن در مقدمه ذکر یافت و فضه محلول که اطبای فرنگ اختراع نموده اند آنرا تنج ... نامند
رنگ ... بلاجوردی رنگ شفاف مانند یاقوت کبود است نیلم نامند و ازین جهت آنرا نیلم که آب نیز نامند در جمیع افعال و خواص بهتر از فضه غیر محلول
بجهت خفقان و غشی و مالیخولیا مراقی بعدیل که دو قطره آنرا با اشربه مناسبه بیاشامند فصل الفاء مع الطاء المهملة فطر بکسر فا و فتح و سکون
طا ... ساکنه و رای مهمله بالفارسی سماروغ و ... قعریا ثا و برومی موکوطیس و بهندی چهتر و بیونانی ... نامند و بلغت ...
... و در رابعه موکوطیس نامند ماهیت آن نباتیست که از زمینهای نمناک و عقب بارشها در بعضی منتشق شده بر می آید و در جا
بدان انشقاق نیز بشکل نصف بیضه مرغ که منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاه و جوف آن مملو از صفائح ماکول آنرا بفارسی
... و بشیرازی مردم عوام ... و تبرکی کیلک ... فطر و کماه هم جنس ماکول و غیر ماکول آنست و بعضی فطر را مخصوص نوع قتال و کماه را بنوع ماکول
آن دانسته اند و بالجمله هر چه بی لزوجت و بی رائحه و سفید مائل به تیرگی و کوچک باشد و در زمین طیب بکثرت روید ماکول است و سیاه آن غیر ماکول
در غایت سمیت و همچنین سرخ آن و آنچه نوع سفید آن که در آن لزوجت بسیار و با وجود آن عفونت و مانند نسج عنکبوت چیزی باشد یا در زیر درخت
زیتون و انجیر و کرگان و گیاههای سمی و تبوغات و با سر ... زهای ... و نزدیک سوراخ حیوانات سمی مانند انها روید همه قتال است و گویند سفید
ماکول آن تریاق سرخ غیر ماکول آنست و گویند آنچه را در کشمیر گنگچو نامند از نوع ماکول آنست و گفته اند فطر سه نوع میباشد یکی را فقع
نامند بفارسی ... دوم را ... و سوم را ... و هر سه از انواع کماه است و گویند فرق میان سمی و غیر ماکول آن و میان ماکول آنست

که چون غیر ماکول را بیر زند ولهذا ازند دو فاسد و متعفن گردد و همچنین هرچه را بآن گذارند فاسد سازد و نیز فطر ماکول را بعضی کبنجی بحفای نامند
و فطر غیر ماکول را بهر بیر و قسمی را چتر بحفای ها نامند و قسمی را لنگن و هول و قسم اول بهترین اقسام است طبیعت ماکول آن در سیوم
سرد و تر افعال و خواص آن اعضاء الراس اکثار خوردن آن مورث فالج و سکته اعضاء النفض اکثار آن باعث عسر البول و
مداومت آن قاطع نسل و ضماد خشک کوبیده آن با سیر لشیم های جهت فتق و قیله و برآمدگی ناف اعضاء العین اکتحال آب تازه آن جهت
بیاض و تقویت باصره و جرب پلک چشم و مانع نزول آب خصوصا چون سیر را با آن پرورده کنند اعضاء الغذاء نفاخ و دیر هضم و مولد خلط
غلیظ و خفقان و اکثار آن مولد هیضه و چون قبول عفونت کند بزودی متعفن گردد و بحد افراط رسد و مورث قولنج و در معده اشتداد یابد
خشک آن رافع اسهال و ذرب و زلق الامعاء بهترین مصلحات آن مری و خردل و طبخ آن با نمک ثبت و لوده در دهن کبید و تفوت اصفر
و فلفل و با کمثری تر و خشک خوردن فلفل و زنجبیل پرورده و جوارشات مناسبه مانند فلافلی و کمونی و فنا سفوها انشال اینها و اشتهای آن
آب سرد بالای آن همچنین یا سفید مرغ و یا با گوشت خوردن مضر دگوینه از خواص آنست که هر حیوانی سمی که … که فطر ماکول خورده
باشد مگر دو هنوز آن فطر در معده او باشد در او هیچ دوائی فائده نمی بخشد و تریاق سمی غیر ماکول آن چون کسی خورده باشد و اعراض …
خنق النفس و غشی و ثقل معده و قولنج و خناق و ذبحه و قشعریره که از عوارض آنست طاری شده باشد خوردن مقطوعات … آب
و مرد کبوره نمک و سکنجبین یا فودنج جبلی یا سرکین خروس بچه یا سکنجبین عنصلی و یا خاکستر چوب انجیر با آب گرم یا اندکی سرکه و نمک و سرگین بچه دیا یا سرکه
و خوردن عسل بسیار است و تریاق اربعه و شجرنیا و فلافلی و یا کمونی یا شراب یا آب سداب ضماد نمودن بر معده اضمد لطیفه و استعمال حقنهای
حاده و لبساست که در یکروز بلکه در ساعت هلاک میگرداند و هر فطر یکه در زیر زخم شتر آب سته باشد پوست آن زهر کشنده و چون خشک کرده آن
مورث بیهوشی است چون اندکی آن تنها بخورند و انچه در بنگاله میشود خواه غیر ماکول خواه ماکول خوردن آن غیر محوز زیرا که ماکول آن نیز خالی
از سمیتی نیست **فطر اسالیون** بفتح فا و سکون طا و فتح را بعد الف و سین مهملات و الف و کسر لام و ضم یا مثناه تحتانیه و نون بلغت یونانی و بفرنگی
… ماهیت آن کرفس کوهی است و آنرا کرفس صحرائی و کرفس قدومی نیز نامند و تخم آن سیاه طولانی شبیه نانخواه و خوشبو
تند و بهترین اجزای آنست و مستعمل طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال آن اعضاء الغذاء النفض قاطع لزوجات و محلل نفخ و لهذا بیت
نفخ و جهت درد پهلو و مفصل و ادرار بول و حیض قوی الاثر و مخرج جنین و بهی السموم مقاوم جمیع سموم بارده و در جمیع افعال قوی تر از بستانی
و سائر اقسام خود بدل آن دو وزن تخم کرفس بستانی و جالینوس نیم وزن آن افسنتین گفته و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که بالفعل
تخم بنطی را بجای استعمال میکنند و آن مدور و مایل به درازی و بقدر فلفلی و بیرون آن سیاه و اندرون آن سفید مایل به زردی و تند طعم و … بیانست
آن عریض و با اندک حدتی و گل آن چیزی شبیه بشبت است و در نکابن دالیهم نامند این قسم را بعضی صعتر از فطر اسالیون دانسته اند و جمعی
مثل آن و آن مدر عرق و رافع عرق النسا و تهییج و ذرنجه آن مسقط جنین و در سائر افعال مانند اقسام کرفس است و در حرف الکاف ذکر کرفس
انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فصل الفاء مع القاف** **فقع** بفتح فا و قاف و عین مهمله و بکسر فا نیز آمده در ماهیت آن اختلاف است جمعی آنرا
اقسام فطر و کماة دانسته اند بعضی غیر آن و اصح آنست که از غیر اقسام فطر است و مدور بقدر نارنجی و کوچکتر از آن و اندک طولانی در زیر زمین در مواضع
سیلها و جاهای نمناک قرب انهار و بعد از باران در زمینهای ریگزار شده و دامن هاکوه بسیار بهم میرسد و جای که تکون می یابد زمین آنجا اندک
بلند و بعضی منشق می باشد و کسانیکه میدانند آنجا را میکاوند و بیرون می آورند و در بعضی جاها یکدانه و در بعضی چند عدد و …
مانند و آن شیرین لذیذ میباشد آنرا پخته و یا بریان کرده بخورند بهتر از فطر ماکول است و در سالی که رعد و برق بسیار شود بسیار تکون
می یابد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن نفاخ و بطی الهضم و غلیظ و اکثار آن مولد قولنج اصلاح آن مانند

ماننداصلاح فطرست وضرر آنرا انداز د فقاح بضم فاو فتح قاف مشدده والف وغین معجمه لغت عربی ست به یونانی دخویش دونتین

دیده شده وبرومی بقامیمن و بفارسی بوره نامند وگفته اند آنرا فقاغ ازان جهت مینامند که کف آنرا می گیرند و واحد آن فقاعه و فقاعی

سور آب خوانند ماهیت آن بهم انواع نبیذ است و طعم آن مرکب از اندکی شیرینی و ترشی و حدت آن ممنوع ازالة حبوب مینباشند مانند

جوزبنج وازان دو دره نان حواری یعنی نان سفید فطیر با نعناع و کرفس و از مویز و خرما و شکر و نیشکر و عسل و امثال آنها نیز وگاه اضافه میکنند بران

قاطع سنبل الطیب و نفس و سداب و امثال آنها طبیعت آن بحسب آنچه ازان میسازند مختلف میباشد و بالجمله ابرد همه شعیری است و چیز

اهره علی مقوه است پس عسل و شیر مقوه پس بحری یعنی تریاکی و اعدال همه زنجبیلی است که با حب الرمان سازند کسیکه اراده اصلاح و خوشبوی

آن نماید اگر لوز مصطگی دبرگ نعناع و قلیلی طرخون چیزی دیگر زیاده نکنند افعال و خواص آن ردی الغذا و نفاخ و مولد اخلاط غلیظ

تولید ریاح و مضر غذای حیوانی وقوت نافذ آن بحد نیست که اگر حاجت را دران بخیسانند نرم گرداند و آسان گرداند آنچه را خواهند ازان بسازند

مجمیع انواع و اعصاب را کمال مضرت دارد و متخذ از خبز حواری و کرفس و نعناع جید الکیموس کثیر الغذا بسیار موافق محرورین مقوی اشتها و معده

نافع آن کمتر و بهتر متخذ از شعیرست و متخذ از شعیر مدر بول و مرطب بدن و جهت سرفه و امراض حاره ریه نافع و مضر گرده و مثانه و متخذ از عسل

ازبرآمدن معده و نفخ و ریاح آن کمتر و چندان مضر عصب نیست و متخذ از شکر اعدال از عسلی و از برای معتدل المزاج موافق و مضر او آنست که

پنانامند آنکه آشتادیا دراد اخر بقایای طعم در معده و نزد انحدار آن که در غیر این دو وقت طعام را فاسد میسازد و اما غسل مقوی آن اما

پناشاند گر وقتیکه معده کثیر الرطوبه باشد و آلوده برطوبت لزجه باشد و باید که چیزی شعیری آن را مقوه مصطگی و سنبل الطیب قلیلی نمایند که

النفخ آنرا اکل گرداند و طرخون آنرا لذیذ و حب الرمان نیکو میگرداند خصوصا که آنرا معطر سازند و در هر بیست رطل آن از هر یک از افاویه

یک مثقال زیاده داخل نکنند و اگر چند برگ ترنج نیز داخل کنند بد نیست و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافته نسخ جیده آن فقاح بضم فا

و فتح قاف و حای مهمله اسم جنس شکوفه هاست بعربی و فقاح هر چیز در ذیل اسم آن ذکر یافته و می باید آنشاءالله تعالی فقاح الکرم

شکوفه انگور است بیونانی دو وا طبیاطون و برومی اینکس طرافیون و بسریانی نقطه اوکبیناد و بفارسی دل انار بری و بستانی باشد بهترین آن

بری تازه آنست طبیعت آن در اول سرد و خشک با عطریت افعال و خواص آن مقوی دل و معده و مسکن فواق و قی و عرق

آن یعنی ماء مقطر آن درافعال قوی تر و لطیف تر از اصل آنست فقاح الملح زهرة الملح است و نزد بعضی القرست و ماهیت آن گفته بر

برود تک ... معنی چیزی شبیه بشوره تکون می یابد الطف اجزای ملح و بعض آن کمتر از آنست فقاح فصل الفا مع اللام + قل بفتح فا و

تشدید لام و ماهیت آن اختلاف است بغدادی نوشته ثمر یست هندی بقدر پسته و پوست آن شبیه به پوست بندق و باطن مغز آن

برزوی و سفیدی و ماکیان آن مایل بسبزی و برگ آن یا زد آب بسیار با ساقی به قدر یک شبر در موسم ربیع گل می آورد گلی زرد رنگ

خوشبوی و برزودی برطرف میگردد و انطاکی نوشته عبارت از یاسمین مضاعف است خواه برابر خواه برتر که آن با نیلوفر بیخ آنرا

شگفته نیلوفر بادران گذارند و یا بالعکس یعنی پیوند نمایند آنرا با نیلوفر و حکایت کرده در فلاحت که آن گلی است سفید خالص بر گیاهای آن

مضاعف و محیط دانه آن وانه در وسط آن زرد رنگ است چون پخته گردد سیاه شود و چون برگهای آن بریزد دانه آن طولانی گردد و

سرخ براق و این هنگام آنرا بشکنند تا مانند این نیلوفر هند نیست در نه هم نیست و صاحب اختیارات نیلوفر هندی دانسته و مشهور است او را

طبیعت آن بقول بغدادی گرم و خشک در سوم و بقول انطاکی در دوم گرم و معتدل و یابس در اول افعال و خواص آن مفتح

سدد و تنقیه دماغ و دماغ آن مزیل صداع و استرخای عصب و شامیدن آن جهت خفقان و غشی و استسقا و ریاح و اسیر شیر با دنجو و طلا و استعمال

تحرآن قوی ... مفید میگرداند و طحال ووجع کبد را برطرف میسازد و شراب و مالیدن برگ سائیده آن بریدن باعث خوشبوئی و عدم گندیدن

و حکیم عبد الحمید در حاشیهٔ تحفه نوشته که یاسمین مضاعف را بهندی بیل نامند و تخم آن بقدر دانه نخود است نه بقدر فندق و آنچه بر تعقیب جسید از تتبع بسیار در بلاد هند معلوم گردیده آنست که نبل تنبیح فا معرب از پهل هندی است و آن میوه ایست مشهور در بلاد دکهن و بنگاله بهم میرسد بسیار خوشبو شبیه بوی گلاب لهذا آنرا گلاب پهل مینامند و آن در اول سرد و تر و مقوی قلب و معده و مسهل افزای روح حیوانی و نفسانی و تخم آن نیز چنین است که صاحب نوشته منقول از بغدادی مولف گوید محتمل که گلاب جامون باشد زیرا که ماهیت آن بسیار مشابه آنست و گلاب جامن در حرف الجیم در جامون ذکر یافت و تخم آن دو قسم میباشد بعضی سبز پستئی رنگ و بعضی سفید فلز بکسر فا و سکون لام و زاء معجمه و در لغت بمعنی سفید رومی و مس سفید است که از آن ظروف ریخته میسازند و مضرع نیز نامند و فلز بتشدید زاء معجمه و کسر لام بمعنی ریم آهن و ریم معادن که گدازنده هست و هر گوهری که در کان خیزد و در اصطلاح آنرا اجسام معدنی نامند و هر یک را معدنی مخصوص است و وزن هر یک متفاوت اعم از آنکه متطرق باشد یا بالقوه باعمال مخصوصه قابل گداز و تطرق یعنی چکش گیر گردد و اقسام متطرق را مطلقا متطرقات و معدن سبعه نامند و فی الحقیقه هشت نوع اند که از هفت معدن حاصل میشوند طلا و نقره و قلعی و سرب و آهن و روی و توتیا و مس و روی و هر دو از یک معدن حاصل میگردند جهت اختلاف و تعدد رشان تفاوت و اختلاف وزن هر یک است اما مس از گداز جسم معدنی بهم میرسد و روی خود در معدن بهم میرسد از ین جهت آنرا بفارسی روی مس است نامند و بیونانی طالیقون و آن در نهایت زرد است و از تاب آتش سیاه میگردد و لهذا بعربی آنرا اصفر نامند و مس دو نوع میباشد یکی سرخ و یکی مایل بزردی و هر دو در وزن سبکتر از روی اند و مس سرخ نرم تر از مس مایل بزرد است و از فرنگ که معدن آنست سه نوع آورند یکی قلمها و آن نرم و سرخ اعلی است و دوم تختهای بزرگ و این در خوبی و سرخی از آن کمتر و سوم قرصهای بزرگ پهن و این همه زبون تر است و از مس سفید نیز ظروف ساخت می آورند لیکن این شکننده است و متطرق نیست و بعد از یک دو سال زرد کم رنگ میگردد و متطرق بالقوت سیماب است که باعمال مخصوصه متطرق و قابل گداز میگردد پس فلز نه نوع شدند و معدن هشت با سیماب چون اکسیر و کیمیا است اکثر اشتباه بمس زرد مینمایند طبیعت و افعال و خواص هر یک در جای خود مذکور شده و میشود ان شاء الله تعالی فلفل بضم فا و سکون لام و ضم فا و سکون لام دیگر و بکسر هر دو فا نیز آمده معرب پلپل فارسی است و بسریانی پلپلی و بیونانی بشورلیقون و از بعض نیز و بهندی مرچ و گول یعنی فلفل گرد نامند ماهیت آن ثمر هندی است یعنی در بعضی بلاد هند و بنگاله و جزائر ملک کرن بهم میرسد و نبات آن دو نوع شنیده شده یکی شبیه بنبات دار فلفل و لبلاب بر مجاور خود می پیچد یعنی از قبیل نجح و بیاره و برگ آن شبیه ببرگ تنبول و از آن کوچکتر و در بلاست از آن کمتر و صنوبری شکل شبیه ببرگ لبلاب از آن ضخیم تر و تند طعم با عفوصت و تلخی و ثمر آن که فلفل است خوشه دارد و در هر خوشه بیست دانه متصل بهم شبیه بخوشه بقم و توت بزرگی و بطول یک وجب تا انگشت و دانهای آن بخامی سبز و بعد از رسیدن سرخ و بزرگتر از دانه کشنیز و بقدر نخودی کوچک و خوشه بسیار باریک پیوسته بخوشه آن و بعد از خشک شدن سیاه و با شکنج و چین دار میگردد و دوم نبات آن بقدر دو سه ذرع و برگ آن شبیه ببرگ عنب الثعلب و از آن در طول اندک بلند تر و در عرض کمتر یعنی باریکتر و بلند تر و با حدت و اندک تلخی و ثمر آن در خوشه شبیه بخوشه عنب الثعلب و ذره ولیکن بزرگتر از خوشه عنب الثعلب و کوچکتر از خوشه ذره و دانهای ثمر آن مانند دانهای ثمر نوع اول و آنچه مشهور است که سفید نیز میباشد شاید همان سیاه باشد که بسبب سودن دانها هم در حمل و نقل پوست سیاه و دانها بسیار رسیده آن جدا گشته سفید میگردد و درختی علیحده ندارد و مشاهده نیز چنین شده و شاید خام آن باشد که پوست آن هنوز بسیار سیاه نگشته و از بعضی ثقه شنیده شده که پوست سفید نیز میباشد و درخت آن جدا است ولیکن شبیه بهم و این قلیل الوجود تر از پوست سیاه و پوست نوع سفید نازکتر و شکنج آن کمتر هم اند که الس و گویند بری و بستانی میباشد بری آن قوی تر از بستانی و بهترین آن حاد الطعم و رائحه آن و حدت پوست آن کمتر از مغز آنست طبیعت سیاه آن در آخر سوم و سفید و یا متغیر از پوست سیاه آن در اول سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس رحمة الله علیه فلفل

فلفل سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن محلل و جذاب جالی و مسخن و منقی بلغم و با قوت تریاقیت اعضای الرئیسه مقوی حافظه و اعصاب و جهت فالج و جهت خلطهای عصب بسیار مفید و خاییدن آن با مویز جهت جلب و دفع رطوبات دماغ و معده و همچنین نوشانیده آن در ان جهت فالج و خدر و جمیع امراض بارده رطبه و رفع قشعریره تبهای بارده و بدستور آشامیدن آن با ادویه قابضه جهت امراض مذکوره و طلای مطبوخ آن در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان و بدستور مضمضه بدانکه با پوست خشخاش جوشانیده باشند و همچنین سنون بدان بجهت درد دندان کرم خورده و اعضای الغذا را آشامیدن آن قاطع بلغم و مسخن و مقوی معده و جگر و هاضمه و مشتهی و رافع ریاح و ملطف اغذیه غلیظه و خلط غلیظه و مرقق خون غلیظه و مدر و دافع جذام و ریاح و مغص با برگ زنا تازه جهت تحلیل نفخ و ضماد آن با موم جهت تحلیل ورم طحال و مداومت آن با لعوق جهت قولنج ریحی و با شمع العین اکتحال آن جهت رفع ظلمت بصر و جلای بیاض و ناخنه اعضای الصدر جهت دفع سرفه بارده رطوبی و ضیق النفس و درد و جلاء صدر و ربو با عسل جهت خناق بلغمی و تنقیه رفع اجتماع رطوبات لزجه و بلاغم در سینه بدستور بالعوقات و حریره های مناسبه اعضای النفس بول و حیض با ادویه قابضه جهت تقطیر البول و ادرار بول و حیض و حمول آن مخرج جنین و بعد از جماع مانع حمل آشامیدن آن با شیر و نمک جهت تقویت باه الادرام و الشور و الزینة و غیرها ضماد آن با زفت محلل خنازیر و رافع داء الثعلب و برص و جذام و با حنا جهت رویانیدن ناخن زایل شده و از قوباء و غیر آن با تکرار عمل مراهمت و بدستور با پیه مرغ و با آب مورد با قلاد نحو و جاهای بهق و نفراد بهایت جالی بهق و مرغ کننده جسد و با پیاز و نمک جهت رویانیدن موی موضع داء الثعلب بقوت تمام بمالند و با املاح جهت ریح بحی و با مرهم داخلیون جهت تحلیل اورام بلغمی آلات المفاصل تسخین عصب و عضلات بحدیکه معادل آن نیست دواء المسموم باد زهر سموم بارده آشامیدن آن جوشانیده بدان و در ان جهت دفع سمیت مار گزیده و افیون خورده که مکرر بیاشامند و قی کنند تا از سمیت باقی نیست و جهت سموم بارده مطلقا سمیت بیش نیز و همین بدهن آن نیز و حکمای هند میگویند چون بیش را با فلفل و آب زنجبیل تا زه سحق بلیغ نمایند رفع سمیت آن میشود و گفته اند چون مار گزیده آنرا بخاید اگر حدت آنرا دریابد زهر در ان چندان اثر ننموده و اگر در نیابد زهر بسیار در ان عمل نموده و این امتحان خوبیست از برای استخلاص از سم یا تاثیر آن که تا بچه حد است المضار مصدع محرورین و محرش صدر و حلق و مضر جگر حاره و گرده کسانیکه خون در ابدان ایشان شوریده باشد و جهت جراحت باطنی حالیکه در مجاری بول داشته باشند و مجفف منی در فصل گرما و جوانان محرور المزاج را و امراض حاره حاده مصلح آن روغن بادام و در مبرودین عسل مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل زنجبیل و دار فلفل است و سفید آن بهتر است از برای امراض معده و طحال و سموم از سیاه آن بدل سیاه آن یک و نیم وزن آن سفید و جوارشات فلافلی و دهن الفلفل و مخلل و معجون آن در قرابادین کبیر ذکر یافت فلفل السود ان بضم سین و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن گفته اند دانه است املس شبیه بحلبان و غلاف آن مانند غلاف آن و سندهم با اندک تلخی و نبات آن ثمنشی کوچک منبت آن بلاد حبش و سودان است و از انجا بمصر می آورند و اهل آن بلاد بجای فلفل مستعمل دارند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و بلغم لزج و مفتح سدد و با عسل محرک باه و جهت درد دندان و حرکت آن و قولنج و ایلاد و س نافع مضر حلق و مصلح آن عناب و معدل مبرودین و مقدار شربت آن تا دو درم و حکیم میر عبد الحمید نوشته که بهندی آنرا کاح مرچ نامند و نبات آن مانند شجر گیاه تا به دو زرع است و نهایت سه ذرع و برگ آن مانند برگ ریحان سبز و گل آن سفید مانند گل لوچه و از آن بسیار ریزه تر و ثمر آن طولانی تا بقدر دو بند انگشت و هستدیر صنوبری شکل مخروطی طرف متصل بشاخ غلیظتر از طرف بالای آن و رخامی سبز و بعد رسیدن سرخ براق می گردد و تخم آن سفید شبیه تخم جوز ماثل از آن کوچکتر و آن ثمر در غایت حرارت با اندک تلخیست و در خواص مانند دار فلفل و حرارت این زیاده از آنست و نخوردن پاهی بدان مصلح ضرر آن ماهیست و در خواص دیگر نحوی است که صاحب تحفة المومنین نقل از لعید ادبی انطاکی نموده و نوشته و مولف گوید کسیکه گاهی آنرا ناخورده و محروح المزاج باشد بمجرد رسیدن آن در دیا بچشم او سوزش بسیار میکند و تورم بهم میرساند و نیز نوعی

و دیگر از ذنگیب تخم آنرا می آورند و در بنگاله در بعضی باغچها میکارند برگ آن اندک عریض تر و ثمر آن مدور بقدر آلو ی سیاه و پوست آن بعد
رسیدن سرخ و با تلخ میباشد و حدت این اندک کمتر از سرخ طولانی آنست فلفل الماء ماهیت آن فلفلیست که در آبها ایستاده غیر جاری
میروید لهذا آنرا فلفل الماء نامند برگ آن شبیه ببرگ بید و نرم نازک و ساق آن پر گره و شاخهای آن بقدر ذرعی و دانه آن بره مجتمع شبیه
بخوشه و طعم آن با تندی شبیه بطعم فلفل و بی عطریت و بعضی عوض فلفل در ادویه خشک آنرا با زیت سوده در اطعمه استعمال مینمایند و قائم مقام آنست
در آبهار اجوتش لطعم و درانگه و مثل ان النصم میگردانند و بیخ آن طولانی و ربی منفعت طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
اعضا را لغذا آمتن معده و جگر و هاضم شمر بادنجان و برگ و ثمر آن محلل اورام بلغمیه و صلبیه بر آمده و رافع آثار کمنة الدم تحت الزانیة ضماد بیخ آن
رافع کلف و نمش مزمن صلب قوی الاثر مقدار شربت آن دو درم ست فلفل موبیه بضم میم و سکون واو و فتح با در با هندی پیپلا مول بلام و
پیپاری مور بر اهمله نیز نامند و مول مو بلغت اهل هند اسم بیخیست و پیل نام دار فلفل یعنی دار فلفل در حرف الدال ذکر یافت
ماهیت آن بیخیست گره دار و بعضی متشعب و غیر و مغز آن سفید و ریشه دار و تند طعم بهترین آن تازه سفید تند طعم سنگین صلب است ادو
طبیعت و خواص و مقدار شربت و مصلح قریب بدار فلفل و امراض الراس سعوطا بجهت صرع و سکته و خاییدن آن تنها یا با مویز دایم
آن یا طبیخ مویز جاذب بلغم از دماغ و بجهت امراض مذکوره نافع و اعضاء الغذا و النفس غیر آن اشتهی طعام و هاضم آن حرارت
معده را بر افروزد و بجهت قولنج و ریاح بارده و امراض ثانیه و درد عرق النسا و نقرس و اوجاع بارده و در بیخه و تشنج شدید النفع و تو تیر از دار فلفل
است و ضماد ابدال آن بوزن آن نانخواه و ثلث آن سورنجان و ثلث آن مغز حب القرطم و دار فلفل نیز گفته اند مضر محرور و مصلح قلل
است فصل الفا مع النون فنجیون بفتح فا و سکون نون و کسر جیم و ضم یاء مثناة تحتانیه و واو و نون و فنجیلون نیز آمده ماهیت
آن نباتیست برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر که آنرا قسوسی نامند و از آن بزرگتر و از هفت عدد زیاده نمیشود و طرف ملاصق بزمین آن
سفید و طرف بالای آن بسیار سبز و با زاویهای بسیار و در بهار از میان برگهای آن ساقی میروید بقدر شبری و گل آن زرد و دزیاده بر دو
نمیماند و لهذا تصریح نموده اند که بی گل و بی ساق میباشد و بیخ آن باریک و در مواضع نمناک بهم میرسد تند طعم و تلخ و با قبض و تازه آن مستعمل
آنرا حدت و تلخی زیاده نواب علویخان معتمد الملک قدس سره نوشته اند ممکن این نبات صنفی از تنبا کو باشد طبیعت آن مستعمل و خشک آنرا
حدت و تلخی زیاده نواب علویخان معتمد الملک قدس سره نوشته اند ممکن این نبات صنفی از تنبا کو باشد طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مخلل ریاح الغلیظه و نگاه داشتن قلیلی از بیخ و برگ آن در دهان جهت سرفه مزمن و ضیق النفس و نفس انتصاب در ربو
ترسینه و تحلیل ریاح و بخور خشک آن و استنشاق دود آن نیز همین اثر دارد و ضماد آن محلل و گشاینده اورام و ملحم و التیام دهنده زخمها و مع
آن با عسل مخرج جنین زنده و مرده است فنک بفتح فا و نون و کاف لغت عربیست و بفارسی و به ترکی قرقاس نامند ماهیت آن
حیوانیست از سنجاب بزرگتر و از بلاد روس و ترک آورند و رنگ آن سفید و سرخ و ابلق و خوشبوترین پوستها است بغدادی گفته گوشت آن
شیرین است و بعضی گفته اند فرو ثعلب ترکیست و بعضی گفته اند پوست نوعی از گربه است و انطاکی گفته پوست طاریست سفید و گویند جانوریست
و از آن است که بسیار میباشد طبیعت آن بقول انطاکی گرم در سوم و معتدل یا خشک در آن افعال و خواص آن پوشیدن پوست آن
محلل اخلاط بارده و جهت فالج و لقوه و رعشه و خدر و نافع حمیات و نرمی البشره و بخور آن جهت طرد هوام نافع و گوشت آن بارد در آن
منفعتی نیست و بقول انطاکی و غیر آن گرم و معتدل تر از سمور و سردتر از آن گرمتر از سنجاب و قاقم افعال و خواص آن پوشیدن آن نافع
در یونانی بیو ربد و بر هو فوله نیز و بلسان اهل خوارزم و دیلم بفارسی شیستره و بیخ سنبل و بهندی جهال گری نامند ماهیت آن نباتیست
شبیه بنو سیابون یعنی کرنس جبلی عظیم الورق و ساق آن زیاده بر ذرعی و املس و مجوف مایل به سفیدی و پر گره و گل آن مشبیه

برگش از آن بزرگتر و رنگ آن سفید به بنفشی آمیخته و بیخ آن سطبر و اشقر و انتهای آن باریک و شبیه به بیخ درهم بافته و مانند بیخ اذخر و بلیشها خرق
و بوی آن شبیه به بوی سنبل رومی و لهذا آنرا ناردین برّی نامند و منبت آن بلادیست که آنرا ابنطس از سواحل بحر اسود یعنی بحر روم
نامند و مراد از مطلق آن در مستعمل بیخ آنست و دو نوع می‌باشد کبیر و صغیر کبیر را افرنگی فو یا کیئوم و صغیر را فو بارو م گویند بهترین آن
بیخ باریک اشقر خوشبوی شبیه به بوی سنبل است و گفته‌اند بلکه خود بیخ نوعی از سنبل است و سیاه آن ردی گفته‌اند نجیب است یاقوتی رنگ و اندرون
آن بعد از شکستن در رنگ و طعم بیخ و برگ آن شبیه بکرفس جبلی و آنرا مغشوش به بیخ آس می‌نمایند و فرق با آن آنست که بیخ آس بصلابت و بی خوشبو
درهم طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن مفتح سدد و محلل سوداء اعضاء الصدر و ربو و انتفاخ و غیرها آشامیدن [illegible] مفتح
جهت علل بارده سینه و درد پهلو و مغص و سپرز و ادرار بول و حیض و عرق النسا و منقیه عروق و با قوت تریاقیست و ضماد آن جهت داء الثعلب مضر گرده
مصلح آن عسل و رازیانه بدل آن [illegible] مقدار شربت از جرم آن یک مثقال و در مطبوخات تا ده مثقال است **فودنج** بضم فا و سکون واو و فتح دال مهمله
[illegible] و فتح نون و جیم معرب پودنه با نون و تنگ فارسی است و فوتنج بتاء مثناة فوقانیه بجای دال نیز آمده و بسریانی سیسنبر [illegible] فوتنا و [illegible]
[illegible] **ماهیت** آن سه نوع است بری و جبلی و نهری بری را بیونانی علیجن و اهل اندلس [illegible] و مصر [illegible] شام
[illegible] گویند ساق آن [illegible] و برگ آن ریزه مایل [illegible] و [illegible] تند طعم و رایحه آن شبیه بفودنج نهری [illegible]
[illegible] آن [illegible] **طبیعت** آن در اول سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن [illegible] لطافت [illegible] اعضا [illegible] و نفس و غیر
[illegible] جهت کزاز و منقیه فضول سینه و معده و سوزش آن و فواق و غثیان و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و اخراج مشیمه و ادرار عرق و بول و حیض
و اسهال سودا و قتل جنین و تریاق لسع هوام [illegible] فرزجه مخرج جنین و نطول آن جهت حکه و ریاح رحم و رفع صلابت آن [illegible]
[illegible] انقلاب [illegible] مضر [illegible] مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن [illegible] پودنه [illegible]
بری را برگ [illegible] مایل بسیاهی و گل آن خوشبو و تند مایل بزردی [illegible] اقسام [illegible] و نوع جبلی بیونانی
[illegible] علیجن [illegible] پودنه کوهی نامند و گویند مشکطرامشیع است **ماهیت** آن نبات آن [illegible]
[illegible] برگ [illegible] و ساق آن بزرگتر [illegible]
[illegible] خشک گردد شبیه بریحان خشک گردد و مشکطرامشیع در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **فودنج نهری**
[illegible] و بیونانی [illegible] نامند و بفارسی پودنه بستانی و دو نوع می‌باشد نوعی را برگ مانند برگ ریحان [illegible]
[illegible] و در کنار آبها و بساتین روید و نوعی شبیه به نعناع و برگ آن [illegible]
از برگ نعناع و تند طعم و خوشبو و رنگ آن مایل بزردی و ساق آن [illegible] بعد از دو سال نعناع می‌شود و بهترین
[illegible] خوشبوی آنست و جبلی قوی‌تر از بری و بری قوی‌تر از نهری [illegible] و نوع دیگر و نصاری [illegible]
[illegible] و در آب برمی اندازند [illegible] **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت تریاقیست [illegible]
[illegible] آب آن [illegible] جهت کرمی که در گوش [illegible] باشد اعضاء الصدر و غیرها آشامیدن [illegible] آنجهت [illegible]
[illegible] و دوام آن با عصاره تازه آن یا عسل [illegible] و با شراب جهت [illegible] و یا سکنجبین [illegible] یا شربت انار
جهت رفع غثیان و قی صفراوی و فواق و نطول آن جهت رفع زردی یرقان و با عسل و نمک جهت رفع کرم معده و حب القرع و چون [illegible]
جهت احتباس حیض و قتل جنین و ضماد پخته آن [illegible] جهت رفع آثار سیاهی جلد و عرق النسا السموم آشامیدن آن با شراب جهت
سموم و ضماد خشک آن بر موضع لسع هوام موجب [illegible] و [illegible] آن [illegible] کرم متکون شده باشد [illegible] آن مضر باد

٤٦٧

و کرده مصلح آن کثیرا معده اشربت آن یکدرهم بدل آن نعناع و نزد بعضی قردمانا است فوذج بضم فا و سکون واو و فتح ذال معجمه و جیم معرب
از پوده فارسی ست ماهیت آن مایه مری و بعضی ترشها ست و آنرا از آرد گندم و آرد جو میسازند تا خشک گردد و عند الحاجت بکار برند
در قرابادین کبیر ضعف آن تحریر یافت و در مری نیز افعال و خواص آن ضماد آن با سرکه در دن گل جهت جرب خارش و نفع دمامیل
و تحلیل اورام مفید جهت آنکه محلل قویست و بعضی در ادویه خوشبو با سرکه اضافه مینمایند بحسب احتیاج و مطالب خوشبو در آفتاب مدتی
میگذارند تا بعمل آید فوفل بضم فا و سکون واو و فتح فا و لام و بفتح اول نیز آمده گویند معرب از کوبل هندی و بلسان یونانی فوفلا و رومی اوسیمو و بیونانی
فیموطوس و بهندی سپاری نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در هند و دکهن و بنگاله بهم میرسد و درخت آن باریک و بلند تا بیست ذرع
دست و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه بشاخهای نارجیل و نخل و از آن کوتاه تر و برگهای آن نیز شبیه بدان و لیکن کوچکتر و باریکتر
و ثمر آن در خوشه مانند خوشه خرما و کوچکتر از آن و پوست و آنهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ رنگ و بعد از خشک شدن سیاه میگردد و بعد
رسیدن خوشهای آنرا بریده و آنهای آنرا جدا کرده خشک نموده آنچه خوب رسیده است در آب جوش میدهند و پوست آنرا جدا میکنند و آن پوست
خشبی لیفی ست و اندک ضخیم و این فوفل را بهندی سپاری چهالیا نامند یعنی پوست جدا کرده زیرا که پوست را خشاب میوه چینی را بهندی چهال گویند
پس آن دانهارا خشک مینمایند و هر یک بقدر جوز بوا کوچکتر و بزرگتر از آن بعضی مدور و بعضی اندک مفرطح و بعضی صنوبری شکل خواه طولانی
و خواه غیر طولانی و پوست آن اندک جوزی رنگ میباشد و آنچه بکمال نارسیده و با پوست آنرا نگاه میدارند کوهنامت و نیز مطلق غیر منقشر
تمام تازه خشک تا کرده را کوهه خوانند و فوفل مطلقا دو قسم میباشد بنگالی و دکهنی و هر یک نیز بر چند قسم و از بنگاله آنچه منقشر و خشبیت در آن
آن کمتر و مغز آن سفید با رگهای زرد مائل بسرخی تیره و در ریشه آن شبیه بریشه مغز نارجیل مدور و صنوبری شکل ست آنرا سپاری چهالیا نامند
و اهل هند و بنگاله قاطبه درق کرده یا ریزه ریزه بقدر نخود کرده آنرا با برگ تانبول میخورند و آنچه بسیار زمخت و خشبی و تمام آن سرخ رنگ ست
آنرا چکنی نامند و این بیشتر مستعمل در سنونات ست و قسم اول بهتر و در هم بلاد بنگاله میشود و لیکن بو نور چاند پور و نواح آن که دهی است از دیهات
بنگاله قریب بجهانگیر نگر جاسی دیگر نیست و در انجا سالی قریب یک لک روپیه بیشتر تجارت آن میشود و دکهنی آن نیز اقسام است بهترین آن همه
نیست که آنرا چکنی دکهنی نامند یعنی چرب و آن بهن سپاری میباشد و کم ریشه و نازک و زمختی آن کمتر و در خامی آنرا اکثر در آب جوش میدهند پس چیزی
سنگین بر آن میگذارند یا در مطرقه اندک میکوبند تا پهن گردد پس بریده و در عوض و یا پاره کرده در شیر گاو چند مرتبه جوش میدهند پس در آب
با کات هندی پس بر آورده خشک نموده خوب میمالند دانهای آنرا تا براق گردد و از آن آنچه لطیف چرب نازک باشد که چون قطعه از آنرا
در دهان نگاه دارند نرم گردد و خوش طعم و لذیذ بی ریشه باشد قسم اعلی و اول نامند و آنچه نه چنین باشد بمراتب از آن پست تر و نیز قسمی از دکهنی
دانهای آن مدور و صنوبری شکل میباشد سرخ رنگ بسیار زمخت و این را چکنی دکهنی نامند و لیکن این بهتر از چکنی بنگالی ست و استعمال این در سنونات
اولی ست و بعضی مردم از قسم بنگالی اعلی بدستور چکنی دکهنی در هنگام نیم خامی بریده در شیر و آب کات جوش داده چکنی میسازند و لیکن بخوبی
دکهنی نمیشود بلکه پایان قسم است آن نیز و بالجمله فوفل مطلق چهار نوع میباشد یکی سرخ بسیاهی مائل مخروطی شکل مائل باست زاره با عفوصت
بسیار با اندک تلخی و این را چکنی میامند و این در سنونات مستعمل دوم تیره رنگ مفرطح و کم عفوصت و این را چکنی میامند و بعضی تمر هندی
و با برگ تانبول میخورند و بعضی به تنهائی سوم رنگ ظاهر آن اندک سرخ رنگ بزرگ دانه و باطن آن سفید و این را سپاری چهالیا نامند و این را
عمها همه کس با برگ تانبول که پان نامند میخورند نوع چهارم مخروطی شکل طولانی اندک خوبا اندک چربی شبیه بطعم نارجیل و لیکن بچربی نارجیل
نیست و در غلافی شبیه بغلاف بلوط و از آن تیره تر و این را سپاری گهوریا گویند یعنی شبیه بمغز نارجیل خشک که بهندی گهوپرا گویند و
این قسم قلیل الوجود است بلکه فی الحقیقه سه نوع ست و نوع اول نوع علیحده نیست در میان نوع سوم و دانسته رید ان

بدان صفت یافت میشود و با آنکه بعضی اشجار که بپوشی برآنها غالب باشد ثمر آنها چنان میشود و بالجمله بهترین همه سنگین و کرم نا خورده است انه
نوع دهنی چکنی براق آن که چون در دهان گذارند زود بگیرد و نرم گردد و عفوصت نداشته و جرم آن الطف باشد طبیعت مطلق آن در دوم سرد و
خشک و شیخ الرئیس در سوم نوشته و در قوت قریب بصندل افعال و خواص آن قابض و رادع و مانع صعود ابخره بدماغ و مستحکم کننده و مفتّح
و رافع رطوبت ذهن و سستی اعصاب و اعضاء و دق و فلاغ و امراض حاره دهان و سستی اسنان لثه و سیلان خون از ان رافع درد پهلو و مقوی دل
و اعضای مسترخیه و معده و حابس اسهال و قاطع عرق و رافع اوجاع حاره و مفرح آن تا دو درم مسهل بصر برقی و غیر مفرطه مدر بول و حیض یا ده از
هنکوردی و چون در آب جوش دهند و صاف نموده آب آنرا بیاشامند مفتت حصاة جان سنگ گرده و مثانه و قی و نفخ و خشونت سینه مصلح آن کثیرا الکحال الجهت
مواد استرخاء پلک چشم و دمعه التهاب و جرب آن مفید مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن صندل سرخ و نصف آن کشنیز سبز است
و مضغ آن جهت خوشبوئی و تسکین حرارت دهان و تقویت لثه و دندان بدستور مضمضه بطبیخ آن و ضماد آن جهت ورم حاره غلیظ نافع و دو نخل [illegible] خشک
ناشده را اگر بخورند و در ان [illegible] خفقان آورد و مصلح آن آشامیدن آب سرد است و در گوشها از ذهن [illegible] قوه [illegible] و مفتوحه [illegible]
عرق الصباغین [illegible] قوة الصبغ و بیونانی [illegible] و بفارسی [illegible] و بهندی [illegible] و بفرنگی روبیه [illegible] بطاطینی [illegible]
منورنا منها ماهیت آن بیخی است سرخ تیره و مستعمل صباغان رنگ [illegible] و نوعی میباشد بری و بستانی و ثمر آن مدور و بعد از رسیدن سیاه میگردد
و نبات آن کوچک و خشن و از یکشاخ زیاده ندارد و برگهای آن سبز و ثمر آن در میان برگها مجتمع و در ان تخم آن و نسبت آن سنگ [illegible] های
حلب و مستعمل بیخ آن و بهترین آن تازه و رنگین و بیخ آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن منقی سدد اعضاء [illegible]
الغذا و [illegible] آشامیدن آن با عسل جهت فالج که به بی حسی عضو باشد جهت لقوه و سستی اعضاء و یرقان و تقویت معده و ادرار بول و حیض [illegible] بسیار
و حیض و شیر و عرق النساء و با سکنجبین نیز جهت تفتیح سده جگر و سپرز و یکدرم آن تا دو درم ریوند چینی با یک پیاله [illegible] جهت ضربه و سقطه و ثمر آن با سکنجبین جهت
ازالکی سپرز و تنقیه جگر و تفتیح سده آن هر دو و همچنین سایر اجزای آن و ضماد آن جهت فالج و سایر امراض بارده عصبانیه و سعفه و جرب و قوبا و
بهق و رفع آثار جلد عارض از ضربه و سقطه و حمول آن مدر حیض و مخرج جنین و مشیمه و ضماد بیخ آن با عسل جهت کلف و لکهائیکه در صورت آفتاب [illegible] شده
باشد و با سرکه جهت قوبا و بهق سفید و رفع آثار جلد [illegible] السم جوردن سائیده آن با طعام بجهت گزیدن سگ دیوانه و برگ شاخ و ثمر آن [illegible] رفع سم
هوام و هر جزوی از ان تنهائی نیز بهمین اثر دارد و مضر مثانه بسبب قوت ادرار قوی که دارد و مورث بول الدم مصلح آن کثیرا و مضر سر و مصلح آن انیسون
مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخات تا سه مثقال بدل آن کبابه بوزن آن و نصف آن سلیخه و ثلث آن مویز سیاه نیز گفته اند شارب آن [illegible]
هر روز بحمام رود و بدن خود را بشوید و تعلیق نبات آن تمامی ساق و برگ گل و ثمر بیخ در خانه جهت دفع چشم بد و مربوط آن پارچه [illegible]
بر گردن حیوانات مانع حدوث دمعه و جالی قروح و جرب آنهاست فصل الفاء مع الهاء * فهد بفتح فا و سکون ها و دال مهمله اسم عربی
یوزست و بهندی چیتا و ترکی بارس نامند جمع آن فهود آمده ماهیت آن حیوانیست از جمله سباع شکاری قابل التعلیم شبیه به ببر در رنگ و شکل
و از ان کوچکتر و بمقدار سگ بزرگی و کثیر النوم و الغضب [illegible] آن جلد تر و شکار کننده تر از نر آن و بزرگ آن سریع التعلیم تر از کوچک آن
چون مریض گردد گوشت سگ بخورد شفا یابد و آنرا موانست بلغنا و مزامیر و محبت با خمر است و اول کسیکه صید بدان نمود [illegible]
بود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن در حرف الیاء مع الواو در یوز انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد گفته اند چون بول آنرا
سوراخ موش بریزند موش از ان مکان بگریزد و چون کسی را بگزد بدندان و یا بناخن تدبیر آن تدبیر شیر و سنور و جنس گزیده [illegible]
فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه * فیروزج بفتح فا و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم را مهمله و سکون واو و فتح زای معجمه و جیم [illegible]
پروزه فارسی است ماهیت آن سنگی است رنگ آن مرکب از زرقت و خضرت برنگ آسمانی معدن نیشاپور و خجند و کرمان و آذربایجان

وجبال فارسی شیراز و در جبال بهشت نیز میشود و بهترین همه نیشاپوری کهنه بزرگ رنگ صاف بیکسان آنست که در صفائی هوا صاف و در کدورت آن کدر گردد و در آیهٔ ابواسحاقی نامند زیراکه هشت نوع میباشد و بعد از آن فتحی و ازهری و ابن اسماعیلی و ابن تونی و ابن ساماگونی که آنرا خاکی نیز نامند و عبد المجیدی و اندلسی و پس گنجینه و این بدترین همه انواع است چنانچه ازجبا تصریحت که میشود و ازین نوع است و دانه تکون آن برسبت چند درق تاپل بقدر خمس آن که انعقاد او بر رو دهت یافته باشد بنظر زحل و مشتری و در مدت هفت سال کمال رسد و آنچه از معدن کرمان و شیراز بهم میرسد مائل بسفید است که سبائی و شیر بوم گویند و آنچه در نیشاپور و غیر آن بهم میرسد مائل بنیلی بود و نیل بوم نامند و مجموع آن را زبوی مشکک سیدن ع قوم چربی بد رنگ و خار بیگیره و بعد تمام آن بد رنگ فاسد میشود و آنرا بان آنرا مرده نامند و گفته اند درین زمان چون معدن نیشاپور خراب است بجای آن فیروزه کرمانی را استعمال دارند آن بسبب خادوت و تحلیل برودت برسیدن چربی و عرق و غیره فاسد و بد رنگ میگردد طبیعت آن در اول سرد در سوم خشک افعال و خواص آن مفرح و یاقوت تریاقیت اعضاء الرأس والصدر والغذاء والمفصل اکتحال آن بجهت نشف رطوبات چشم و دمعه و بیاض و تقویت روح باصره و رفع شکوری و فتق طبقه اقرنیه و سائر طبقات حادثه از ضربه و ورم خواه تنهائی و یا با ادویه مناسبه بهر کیفیت و یا عسل جهت صرع و سبزی و لعقیت سنگ گرده و مثانه و تنهائی و یا با ادویه مناسبه با تراکیب معاجین و غیرها جهت تقویت دل و معده و رفع خفقان و سهال و قرحه امعاء و سائر جراحات باطنیه و فرح و باد زهر جمیع سموم نمدرم آن و یکدرم آن با شراب جهت سموم و تولیه و ثلث و ورم آنجهت لسع عقرب بالخاصیه مجرب مضر گرده مصلح آن کثیرا و گفته اند هرگوهر بلکه از زنگ خود تباه گردد و پوشیدن آن بد باشد مقدار شربت آن نیم درم الخواص گفته اند تعلیق آن مقوی قلب و رفع خوف فیر در بر خواب و گذاشتن آن بر عرق در آب و دیدن صاعقه بآن محفوظ ماند و تحم بدان بالنفع نزدیک بشب بیمار و عقرب است بجای آن نگاه کردن بران بسیار باعث تقویت نور باصره و دیدن رویت هلال بران باعث یمن و برکت و چون با اجام نرم نگهدارند صلابت گیرد اند و مکاس آن تکلیس معادن و تنفیت نفوس بار به نماید فیل بکسر فا و سکون یا و لام معرب از پیل فارسی است و بهندی هاتی و شخصی و کنج نیز بفتح کاف عجمی و جیم و افرنگی آن الفانطه و یا انگریزی الفنت نامند ماهیت آن حیوان نیست معروف بسیار کبیر الجثه اکبر از کل حیوانات و از جمله ممسوخات شمرده اند بآن معنی که بصورت آن بعضی ظالم عاصیه سابقه ممسوخ گشته و لهذا ازیشه و زمره اند و انواع میباشد از کمر یه در که و غیر آنها و مجنس از نیها کمر یه کبیر جثه و با دست و پا اندک کوتاه در که بلند و تا بلغت فرع از دست و از ناخن دست تا استخوان شانه آن از زمین هم بار زیاده هم و نر آنرا دو دندان بلند قوی میباشد از دو طرف دهان آن بر آمده و مقدار بعضی را تا مقدار سه چهار ذرع دست و زیاده هم یابند میشود که بران تختی و با چارپایه بسته بران بعضی از هنود و عمده نشسته میخوانند و دندان بعضی ناشگفته از دهن آن بیرون نیست مجوف میباشد بعضی کمتر و باقی غیر مجوف و هرچه تجویف آن کمتر و ضخیم و راست و سفید باشد بهتر است و آنچه را صید کرده اند هر سال و یا یکسال در میان از سر دندان آن قدری مقدار یک شبر و یا کمتر میبرند برای آنکه خوب قوی گردد و حلقهای برنجی بران می اندازند تا منشق و متکسر نگردد و از ما لش آفتاب و حدت و خرطوم آنرا بهندی سونڈ نامند و بجای بینی آنست و مجوف پیچیده میشود و از ان تنفس می نماید و آب را بدان بدم میکشد و پیچیده در دهان خود و ریخته میخورد و کاه و غیره خوراکی خود را بهمان خرطوم برداشته بدهان داخل میکند و بدندانهای آسیا کوتاه خرد کرده میخورد و در خرطوم آن زور بسیار است و آن در کوهستان چینیا پتن و دار السلام آباد که در بنگاله اند و آشام و در صوبهٔ اوده و در گور کهپور و غیره و دکهن و سر اندیپ و بلاد حبشه و جاهای دیگر نیز بهم میرسد و میگویند تا در اگر در جوف دندان بعضی اقبال سالخورده چیزی مدور شبیه تمر وارید بزرگی بهم میرسد آنرا گج موتی بلسان اهل هند مینامند و دندان فیل ماده که بهندی هتنی نامند کوتاه و باریک تا مبلغ یک شبه و نیم و یا اندکی زیاده بران و دندان فیل را الغزلی عاج نامند و بهترین اجزای آنست و مفصل پا های آن در وسط مفصل دستهای آن نیست بلکه در دو جانب بالا و اسفل یکی قریب بمفصل رسغ و بالای یکی نیز قریب یک ذرع بناخن آن و لهذا در وقت نشستن و خوابیدن اولا دستها را از پیش دراز می کند پس پاها را لیے خوابانده و از گرانیه بسیار منادی

می گردد و هرگاه شب نمود بزودی بمیرد و مدت حمل آن هشت ده ماه گفته اند و میگویند عمر آن تا بل انسان ست طبیعت آن سرد و بسیار خشک
افعال و خواص آن اعضاء الرأس و الصدر و الغذا و النقرس و غیرها اکتحال زهرهٔ آن جالی آثار چشم و مقوی آن آشامیدن هر روز دو درم
برادهٔ عاج با ماء العسل و یا با آب عسل مقوی حافظه و فهم و رافع درد مفاصل و پهلو و با آب با ادویه مناسبه جالب اسهال و نزف الدم و با شراب یا با ماء العسل
تا یکهفته جهت حمل و بدستور فرزجهٔ آن بعد از طهر جهت حمل زنان عاقر مجرب دانسته اند و نیز چون بعد از طهر تا سه شب هر شب یک مثقال نشارهٔ آنرا با دو
مثقال نبات سفوف نمایند و شب چهارم با شوهر جفت شوند باعث حمل و با آب پودینه کوهی و یا نهری چند روز پیهم مانع از دیاد جذام ست دود و زن
سائیدهٔ آن با هموزن آن برادهٔ آهن جهت بواسیر و آشامیدن بول آن بنحویکه آن زن نداند که بول فیل ست و لیسقوبیدوس جهت عاقه شدن
زن عاقر مجرب گفته و حمول سرگین آن باعث آنست که زن هرگز آبستن نگردد و گویند اگر بر درخت باردار بندند یا بران بمالند دیگر بار نیاورد و بخور آن
رافع تپهای مزمنه و گریزانندهٔ هوام و طلاء آن رافع کلف و آثار جلد و حمل و محرق آن جهت سعفه رطبه و التیام زخمها و زهرهٔ آن جالی آثار چشم
و طلای آن برای رفع برص تا سه پهم و با خون کشف و یا بیضهٔ آن تریاق جمیع سموم و خوردن یک قیراط از خصیهٔ آن با آب کاسنی
رافع درب و اسهال مزمن و فرزجهٔ آن معین بر حمل و رعایت اعانت الخواص آبستن و دندان آن یعنی عاج بر عضوی که
استخوان آن شکسته و دران مانده باشد جاذب و معین بر اخراج آن و تعلیق آن بر گردن انسان خصوصاً اطفال و مواشی در پارچه بسته
مانع ضرر و باطاعون و صرع و ام الصبیان و اگر بر درخت زنند ثمر آن شیرین گردد و تعلیق پوست آن رافع حمی ربع و حمیات نائبه و در حدیث
از حضرت امام کاظم علیه الصلوة و السلام وارد ست که شانه کردن از شانهٔ عاج دبا را از اکل میگرداند و بخور راندن که پارچهٔ خشک خرطوم آن رافع
بواسیر ست فیلجوش بکسر فا و سکون یا و لام و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب فیل گوش فارسی ست که بمعنی اذان الفیل ست
و گفته اند لوف العقده و لوف الجعده و لوف الحیه است و گفته اند لوف الکبیر ست که حضض هندی عصارهٔ آنست و کشندهٔ فیل ست فیلزهرج
بکسر فا و سکون یا و لام و فتح زای معجمه و سکون یا و فتح را مهمله و جیم معرب پیل زهره فارسی ست جهت آنکه گفته اند کشندهٔ فیل ست ماهیت
آن نباتی ست که حضض هندی که بدو سوخت مانند عصارهٔ آنست و گفته اند که نوعی از لوف کبیر ست و گفته اند خود نام حضض هندیست و گفته اند
نام زهرهٔ فیل ست و جهت آنکه آن عصاره را در کیسه چرمی میکنند شبیه بزهره میباشد و یا بجهت آنکه کشندهٔ فیل ست و لهذا مسمی بدان گشته
و حضض هندی در حرف الحاء مذکور شد و گفته اند ثمر آن بقدر فلفل ست طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت افعال و خواص
آن اعضاء النفض آشامیدن آن بجهت درد سپرز و یرقان و آشامیدن طبیخ برگ و شاخ آن جهت ادرار حیض و بدستور آشامیدن عصارهٔ
آن مقدار شش قیراط تا دوازده درمی آن جهت اسهال بلغمی بسیار مفید الزینة طلای آن تنهائی و یا با زیت مقوی مو لیست

باب بیست و یکم در بیان ادویه که حرف اول آنها قاف ست فصل القاف مع الالف

قاتل الکلب ماهیت آن خانق الکلاب ست و نزد بعضی اذاراقی ست طبیعت آن بسیار گرم و خشک
افعال و خواص آن آشامیدن آن محدث نفث الدم و رعاف و کشندهٔ سگ ست بزودی و سائر حیوانات و انسان نیز **قار** بفتح
قاف و الف و را مهمله و نزد عوام معروف بقیر ست و کسیکه آنرا ال هندی دانسته توهم کرده زیرا که رال صمغ درختی ست و قار العل المعربی
و بقهر و قفهر خوانند و انشاء الله تعالی در همین باب خواهد آمد ماهیت آن چیزیست سیاه رنگ مایل بسرخی که از زمین با آب گرم از
چشمه میجوشد و در بلدهٔ هیت و نواح آن که بر کنار شط فرات واقع ست کثیر الوجود و آن در عین برآمدن سیال میباشد و بعد از ماندن
زمانی صلب میگردد و بعضی مردم برای آنکه زود صلب و قابل آن گردد که بر کشتیها و دیوارها و صحن حمامها و حوضها بمالند چنانچه رسم و مدار
اهل بصره و بغداد و نواح آنها بر آنست قدری خاک داخل مینمایند و قوت آن تا سی سال باقی می ماند و قریب ست بقفر الیهود

طبیعت آن در سوم گرم و خشک رقیق آن که سیال نامند احر اصناف آنست و صلب آنرا جهی گویند و خشک آن نیز قابض ترین اقسام مطبوخ سیال آن با تراب برای صلابت قوت و قبض آن متوسط و تحلیل آن زیاده افعال و خواص آن اعضاء الراس مضغ آن منضج اخلاط و جاذب رطوبات رقیقه از دماغ و غضل فکین و برودت آنها و ثقل زبان و لکنت و عسر تکلم و خرس یعنی بحبسی دندان و فساد لثه را زائل کند و زکام را نیکو سازد و نیز اخلاط لزجه صدر را نضج دهد اعضاء الغذا و نیز مضغ آن معین بر هضم و مسخن معده و بلع آن پراگنده کننده ریاح و مانع تغیر آب و طعام و فساد هوای وبائی و اعادت بر هضم و تقویت معده و کبد و طحال و آشامیدن آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر و دافع ضرر آب های ناگوار و عون استسقاء و محلل و منضج ریاح و مسخن اعضای باطنی ست و گفته اند که هرگاه آب در ظرف قیر اندود مانع غلظت و تغیر آن هم دارد دست اکل آن مورث فروج مثانه و گاه مودی بسحج امعا میگردد و مضر او را ست کسیکه ازدیاد خوردن آن داشته باشد با بعض اطعمه مناسبه حل کرده بخورد تا باعث قرحه و سحج نگردد و مقدار شربت آن تا یکمثقال و زیاده بران مجوز نیست بدل آن فقر الیهود و در سائر خواص بمانند آن و ضماد آن منضج دمامیل و جراحات و دبیلات و محلل اورام و جابر کسور و زائل کننده وجع ضربه و سقطه و ساختن شراب زخم قیر اندود باعث رقت و سرعت خروج آن از بدن دیگر ره غلیظ القوام باشد نیکو ست از برای مبرودین و بلغمی مزاجان و خمار آن خفیف ترفاطایقی بفتح قاف و الف و فتح طاء حطی و الف و کسر نون و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء و قاباطیقی نیز آمده بلغت یونانی بمعنی کف العقاب ست ماهیت آن نباتیست برگ آن کوچک شبیه برگ آس و زیتون دو صنف میباشد صنفی ثمر آن شبیه بکرسنه و بیخ آن باریک مانند بیخ اذخر و شش یا هفت سر دارد و چون خشک شود منحنی گردد مانند اسنان و در شکل شبیه بناخنهای خلاه کرده و صنفی دیگر سر آن مانند سیبی کوچک بیخ آن مانند تخم زیتون و برگ آن نیز شبیه ببرگ زیتون و در رنگ و شکل بزرگتر از آن و ثمر آن کوچک بقدر نخودی و سرخ و سوراخ سوراخ افعال و خواص آن آشامیدن آن بشرط آنکه در حین آشامیدن بقصد محبوب باشد و را و بیاشامند باعث محبت و عشق و در بلاد انطاکیه آنرا استعمال دارند در دوستی و گفته اند تعلیق آن مانع عشق است قاقالیا بفتح دو قاف و دو الف و کسر لام و فتح یا و الف لغت یونانی ست و بعضی گفته اند که آن لغة الاوجاع ست و شاید غیر آن باشد ماهیت آن نباتی ست برگ آن سفید و بزرگ و ساقی از وسط برگ آن ایستاده روئیده و بر آن گلی شبیه به گل نباتی که آنرا بردانیسا نامند و چون گل آن ریخت جبی از آن ظاهر میگردد و آنرا حب ست با قوت مجففه و بی لذع بنبت آن کوهستان طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن آشامیدن نقوع بیخ آن در شراب و مضغ آن نیز نافع جهت رفع خشونت قصبه ریه و مری و سرفه و نافع جهت آنکه جوهر آن غلیظ ست و چون مانند کثیرا در شراب نمیسانند که غلیظ گردد و با لعوق از آن سازند و با مضغ نمایند بیخ آنرا از آن عصاره بر آید که تقویت امراض مذکوره را و قائم مقام رب السوس ست و حب آنرا چون نرم بکوبند و با قیروطی ممزوج نموده بر صورت بمالند باعث تمدید و مانع لذع و تشنج آنست قاقله بفتح قاف و الف و ضم قاف و فتح لام و ها بیونانی قطیداوس و بسریانی شرفیون و شوشماد بفرنگی کرده معم اقد سیل بعربی بال بهندی الائچی نامند ماهیت آن از جمله افاویه عطریست و ثمر نباتیست هندی و دو نوع میباشد کبیر و صغیر کبیر را قاقله کبار نامند و صغیر را قاقله صغار قاقله کبار را ذکر و میل ذکر و قاقله زنجی و بهندی بری الائچی نامند ماهیت آن ثمر درختی ست بقدر دو سه ذرع و یک ساق دارد و برگ آن شبیه ببرگ ریحان و گل آن سفید ریزه مائل بسرخی شبیه گل باقلا و ثمر آن صنوبری شکل مثلث غیر متساوی الاضلاع بقدر اریک بند انگشت و کوچکتر و بزرگتر از آن و پوست آن اغبر تیره و سه پارچه پیوسته بهم و اندک منحنی خشن با خطوط طولانی و در طرف پائین جای اتصال با شاخ قمعی برآمده و چون خشک گردد پوست آن بعضی خود بخود و یا باندک صدمه منشق گشته دانه های آن بر آید و تخم آن شبیه تخم حرمل و خوشبو و فی الجمله شبیه برائحه کافور و به اندک حدت و در تازگی با رطوبت لزجه شیرین طعمی و بعد خشکی زائل گردد و قوت آن انچه در غلاف است تا نهایت دو سال باقی می ماند پس طعم و رائحه آن زائل و قوت آن باطل می گردد و انچه از غلاف بر آید تا یک سال و انطاکی

دالطائی نوشته که برگ آن عریض است و حکیم میر عبدالحمید در حاشیه تحفة المومنین نوشته که برگ آن شبیه به برگ جوار یعنی ذرت است و سبز تیره و طول آن بقدر
یک شبر و عرض آن بقدر چهار انگشت و گل آن در اسفل ساق آن میروید و گل آن شبیه گل باقلا است و از دیگری نیز چنین شنیده شده و طول
برگ آن تا دو شبر گفته **طبیعت** آن گرم در اول و خشک در دوم **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی معده و هاضم طعام و محرک جشاء و حابس بطن
مخصوص حیوانی بیان کرده آن را در تغیر طبائع این لذید و نفع از صغار آنست و بیشتر با برگ تانبول یعنی پان میخورند و دیگر ادویه و سفوفات و غیره
طعام کیلند و سنون پوست کوبیده آن بد بو دانه آن مقوی لثه و مانع قلاع دهان گویند مضر امعاء مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو مثقال
بدل آن قاقله صغار است قاقله صغار و آن را نیز شوشمیر بفتح میم و شین معجمه و میم و شوشمیر و خیربوا و ابیل و بالی و ابیل و بهندی گجراتی الاچی
و بهندی **ماهیت** آن ثمر نباتیست که در ملیبار در کوه موسوم بسیلی و نواح آن بهم میرسد و در جای دیگر وجود ندارد و نبات آن تا بقد
ذرع و برگ آن بقدر برگ انار و ریحان و بهن تر از آن و ثمر آن خوشه دار و هر دانه از آن در غلافی بقدر مغز پسته و بزرگتر و کوچکتر از آن و بسیار
خوشبو و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و بعد از خشک شدن سفید میگردد و مثلث شکل متساوی الاضلاع و هر دو طرف آن اندک باریک و پوست آن غلاف
آن شبیه بکاغذ و بهم پیوسته و خشن با خطوط طولانی و خوشبو و با اندک عفوصت و در زیر آن جای اتصال بخوشه اندک تعمق و بر گردی در تمامی
متصل و از آن رسیده و رسیده آن چون خشک گردد خود بخود و یا با اندک صدمه شگافته و انها از جوف آن برمی آید و در جوف آن لای آن مانند
نارگیل این ریزه تر و در سه صف در سه ضلع آن و مابین آنها پرده سفید رنگ نازکی که بواسطه آن غلاف انها را میسد و تا تازگی را آن رطوبت لزج و
شیرین الطعم خوشبوئی و چون خشک گردد زائل شود و پوست آن سفید گردد و طعم دانهای آن اندک تند و خوشبو و بعد خائیدن آن دهن
گرداند و چون کهنه شود و مائل بتلخی شود و حدت رائحه آن رو بکمی و پوست آن مایل بسیاهی آرد و تا آنکه بدبو و بدطعم و قوت آن باطل گردد و بالجمله
آن تا سه سال باقی میماند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و با قوت تریاقیت و قابضه **افعال و خواص** آن مفرح و ملطف و جالی و محلل و خوشبو
کننده عرق و دهان و ابخره الراس نفوخ کوبیده آن در بینی که عطسه آورد جهت صداع ریحی و صرع و دوار و غماد و در آن گوش جهت تسکین مضغ آن
خوشبو کننده دهان و پوست و دانه آن مقوی لثه مضغ و اعضاء و بصیرة الغذاء بلغم رطوبات حلق و معده و مقوی قلب جهت خفقان و
تقویت معده و تسکین تهوع و قی و وجع معده بارد و ریحی و درد و انهضام طعام تنهائی و یا با ادویه مناسبه و حابس بطن
آن با شربت جهت قی و غثیان و تقویت معده و جوشانده آن خصوص با پوست و گلاب آب جهت رفع غثیان و تهوع و هیضه و قی
با گلاب جوشانده یکدرم آن با سکنجبین جهت اوجاع بارده کبد و تفتیح سده آن و با تخم خیارین جهت ادرار
با سکنجبین جهت اخراج سنگ گرده و مثانه الزینه آن در آن خوشبو کننده عرق و در همه افعال اقوی از کبار آن و تقویت
معده نوشته اند شاید قاقله کبار یکه در حبشه و دیگر جاها و دیگر غیر بنگاله میشده باشد چنان بود و آنچه در بنگاله میشود و مکرر تجربه رسیده چنین نیست
مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن یکدرم تا یک مثقال بدل آن نصف آن کبابه و نصف آن حب بلسان بوزن آن قاقله
کبار است و صنف سوم قاقله که نوشته اند تا حال دیده نشده که ماهیت و خواص آن تحریر یابد **قاقلی** قلی بفتح قاف و الف و کسر قاف ثانی
و فتح لام مشدده و الف مقصوره و بتخفیف لام و بضم قاف و کسر لام و یا نیز آمده لغت قبطی است و بعربی قلام کریان و قلاع
و بفارسی کاکلی شاهانک و نیز بفارسی و ترکی شوره و بیونانی مرد میسون و برومی آورد و قیون نامند **ماهیت** آن نباتیست
شبیه باشنان و بزرگتر و سبزتر از آن و در رطوبت این زیاده بر آن و با شوری و بورقیت و تلخی و تقبضی اندر
ست و در جوار بهر سید و دم یا پاست و شیر میخورند و شتر بدان راغب و موافق مزاج آن و منبت آن شورزارها و خرابها
طبیعت آن آخر دوم گرم و خشک و بعضی در اول نوشته **افعال و خواص** آن اعضاء اللثه را خوشبو کننده جشا

و با صم انچه در بطن باشد و فتیل الغذا یا بورقیت ولزوجت ولهذا مسهل و مخرج مائی البطن ست و آب افشرده آن مسهل بلغم و صفرا
و یک وقیه آن تا نیم رطل با آب نقوع زبیب و شکر سرخ رافع ترهل و ضعف معده و درد کمر و پشت و ورک اگر تب نباشد و تفلیل
در معده اعراض میاید بسبب لزوجتی که دارد و باید که عصارهٔ آنرا جوش ندهند که قوت آن باطل میگردد بلکه جوش ندادهٔ بیاشامند و بعضی بکیر طل عصیر
آنرا با ده درهم شکر سرخ می آشامند و فعل قوی مینماید و حبیش بن الحسن گفته با شکر سرخ و بلعاب شاهتره فعل آن قوی است اخص النفس مسهل و شیر
زیاده کنندهٔ منی و محرک باه خوردن تر و تازهٔ آن و گفته اند مجفف و مسخن و قاطع منی ست مانند سداب و مبرد قوی ست مانند کاهو و کافور و تخم آن
و مسهل مانند آب او قوی و گفته اند فعل آن مانند فعل کشوت ست مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب عصیر آن در تلث باده درم شکر
سرخ و تحمیل که این رود و فی باشد که در حرف الراء مع الدال المهملة ذکر یافت زیرا که بسیار مشابه آنست قاقم بفتح قاف و الف و ضم قاف و میم
ماهیت و طبیعت آن پوست حیوانیست شبیه سنجاب و برودار طب از آن پوست آن شبیه بپوست فنک و قیمت آن بیشتر از
سنجاب و فرو یعنی پوستین آن و اگرمی کمتر از سمور و موافق ابدان معتدله گفته اند فرو آن گرمتر از فرو سنجاب لباس ملوک و سلاطین ست
و گفته اند پوست حیوانیست کوچکتر از گربه و بزرگتر از موش و دم آن کوتاه و سفید رنگ و سر دم آن سیاه افعال و خواص آن شبیه
بفنک است قانصه بفتح قاف و الف و کسر نون و فتح صاد مهمله و ها لغت و بیونانی شعر سیمون و برومی کبابیان و بفارسی سنگدان و بهندی
پتھری گویند و توهم کرده کسیکه آنرا جنبه دان دانسته زیرا که جنبه دان را بزلی و صله نامند ماهیت آن بمنزله معده است از برای طیور و
گفته اند بجای مصارین را معاست و اول اصح است و بهترین همه قانصهٔ وزفربه جوان ست و بعضی گمنه قانصه بط ست پس ماکیان سمین
و باید که از هر حیوانی پرنده که اخذ مینمایند جوان باشد نه پیر طبیعت آن طبیعت طیر یا خوذ از آن بر سبب گردد افعال و خواص
آن نیز با لجمله از طیور مذکوره کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و قانصهٔ دجاج سمین جهت صاحبان ضعف کبد مفید و چون هضم
نیکو باید خون محمود از آن تولید میاید و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم ست خصوصا عصب آن مصلح آن آنست که عصب را بر دارند و طبخ
کامل دهند که خوب نضج یابد با مری و نمک نیم رند و پوست زرد اندرون آنرا بتخصیص از خروس چون خشک نموده سوده با آب سرد
بنوشند جهت درد معده و استطلاق البطن و زلق الامعا مفید و این پوست از حیوان لاغر خشک بهتر از فربه آن و اقویست و درین فعل قانصه
جباری گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه موثر قاوند بفتح قاف و الف و فتح واو و سکون نون و دال مهمله
ماهیت از ادویهٔ مجهوله است یعنی اصل آن معلوم نیست که نباتیست یا حیوانی بعضی نباتی و جمعی حیوانی دانسته اند و گفته اند که در بلاد
ترک صمغیست که آنرا قاوند نامند و این شحم آنست و آنرا شحم خاوندی و بعضی گفته اند بیه طائر هندیست و بعضی پیه سنگ آبی دانسته و بعضی این
مغز ساق ابل گفته و بعضی گفته دهن ماهی ست و بعضی گفته از جوف سنگ سیاه بر می آید اقوال دیگر نیز در آن ار بهست و از انجمله آنکه اسم فرعی
سفید منجمد شبیه بپیه بلی بو که از حبشه و نواحی چین و هندوستان آورند آنرا شحم خاوندی نامند و نواب معتمد الملوک سید علوی خان قدس سره نوشته اند
اقوال مذکوره در آن همه بی اصل بلکه دهن ثمر درختی ست که در کوه کماوان که کوهی ست بر کنار نهر گنگ یعنی دریای گنگ که لنگا نیز نامند
و آن کوه تا بخطا و چین کشیده و مابین هند و آن بلاد واقع ست و آن ثمر بقدر بادام بزرگی و بحجم گرده بزرگ ست مغز آنرا سائیده
در آب جوش میدهند کف میکنند کف آنرا با تمام میگیرند پس آن کف را جوش میدهند تا ماهیت آن بر طرف گردد و روغن خالص بماند و
ملاحظه مینمایند که نسوزد و پس صاف مینمایند و بعد از سرد شدن منجمد مانند پیه میگردد و نزد عامهٔ اهل هند معروف بشحم شجری ست و بعض اوقات
مغز تخم آنرا بگلهای خوشبو مانند یاسمین و بنفشه و یا رای بیل که یاسمین مضاعف ست پرورده مینمایند یعنی مغز بادام یا گل بنفشه
و گلسرخ پس از آن روغن میگیرند و در مرودخات و شقاق حادث از سردی هوا استعمال می نمایند طبیعت آن گرم و خشک در دوم

و گویند گرم مائل بخشکی ست افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظه و محرک باه و آشامیدن یکدرم آن تا سه درم با لعابها و حریره ها جهت سوال بارد کهنه و تفریح و ضعف اعصاب و اوجاع بارده و سایر اوجاع ظهر و خاصره و درک و زانو و غیرها و تقویت باه و هنگامیکه غیر طری باشد مفید مقدار شربت آن تا سه درم و بدستور مذهبین بدان جهت امراض مذکوره نافع فصل القاف مع الباء الموحدة قبج بفتح قاف و سکون باء و جیم معرب کبک فارسی ست نه عربی آنکه در لغت عرب قاف و جیم هر دو با هم در یک کلمه جمع نمی شوند مگو دین کلمه نزد عوام آنش خور و بعربی حجل و واحد آن حجله با ها در آخر آمده و نر و ماده آن یکسان ست در ان و بترکی کیکلیک و بهندی چکور و بلسان اهل چلا و یونانی سیا غرا و بردسے بزدیق نامند ماهیت آن طایر یست معروف بجثه کبوتر و مرغ کوهی خوش منظر و خالدار و منقط بسیاهی و سفیدی مانند قطاکبر تر ازان و ریه خطوط سفید و سیاه رنگ بعضی مرکب از سرخی و تیرگی و اطراف پر آن مخلوط بسیاهی و سفیدی و منقار و پاهای آن سرخ و ماده آن پانزده بیضه میگذارد و بسیار دو بیضه خود را و نر آن معروف بکثرت سفاد ست مانند خروس و ازین جهت بیضه آنرا بمنقار میشکنند تا آنکه ماده آن متوجه حضانت و بچه گشتن شود و آن بسفاد باز نماند و لهذا ماده آن از ان میگریزد و بسوی تخم خود میرود و محافظت آن مینماید تا نر نشکند و نرهای بعضی با بعضی جنگ و فریاد بسیار میکنند و هر یک بگریزاند دیگری را و بر ان ظفر یابد با آن سفاد میکند و کبک تغییر میدهد اصوات خود را هر قدر که میخواهد و از خواص آنست که از آن شنیده و نیز رایحه میباشد بر ماده خود و لباست که ماده فتنج میگردد از رائحه نر و دیگر آنست که چون صیاد را ببیند سر خود را برف فرو میبرد بگمان آنکه صیاد او را نمی بیند و صیاد آنرا میگیرد و عمر آن پانزده سال میباشد و از غناء اصوات خوش الحان خوش میشود و لهذا آنست که از کمال خوشی آن آشیان خود را مینهد صیاد آنرا میگیرد و تعیش آن در سرد سیر کوهستان سرد برف نشین میباشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده گرمی و بعضی معتدل افعال و خواص آن لحم آن الطف لحوم ست کثیر الغذاء و سریع الهضم و مولد خون صالح جهت اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس جهت فالج و لقوه و اورام بارده دماغیه و سدد و فواد و معده و کبد و اخفاء و استسقاء و حبس بطن و از دیاد باه و سمین بدن نافع المضار در محرور المزاج و هواها و بلدان حاره مضر و باعث شرب مصلح آن سکنجبین و ترشیها و چون گوشت آن صلب ست باید که بعد از ذبح دو شب در سرما و در گرما یک شب بگذارند پس طبخ نموده تناول نمایند و در بعضی اخرجه بر هضم و آشامیدن یکمثقال از زهره آن با شراب ستور یا نیم مثقال صندل جهت قوای ضعیف جگر و آن بقدر نیم مثقال جهت صرع و زهره آن کتحالا جهت ابتدای نزول آب و غشاوه و ظلمت بصر و شبکوری و بیاض چشم و کاجزای مساوی سعاد نمایند بر بیجر حجم جهت ابتدای نزول آب در چشم و باهم ورارید سفته سوده و مشک طلا زنان آن جهت جلای بیاض ظفره و طرفه و غشاوه و همچنین سعوط آن جهت ظلمت دهن و نیکوئی آن و تقلیل نسیان و حدت بصر و خون آن تکه خشک کرده سوده با زجاج فرعونی یعنی شیشه سفید دار فلفل اجزای مساوی کحل اسمرد در چشم کشند جهت رفع بیاض و جرب اجفان و بیضه آنرا چون با سرکه نیمبرشت نخته بخورند جهت دفع بطن و زوال بعض و در غیر سرکه جهت فصاحت و تصفیه صوت و رفع سرفه و خام آن با کندر و سمن بدن و خاکستر پر ان محلل اورام صلبه و طلای سرگین آن رافع کلف و نمش است فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیه + قتاد بفتح قاف و تا و الف و دال مهمله لغت عربیست و نیز بعربی شجرة القدس و مسواک الصیاد و مسواک المسیح و بفارسی کون و تواری تیغ نیز قسمی از آنست و اصح آنست که بفارسی آنرا گون بضم کاف و بشیرازی بالش عاشقان بالله ماهیت آن درختی ست پر خار و خارهای آن تند و خم شده بسوی پائین که چون برگهای آنرا خواهند که بدست کشیده از شاخهای آن ریا نمایند خاریه از شاخهای اشجار دیگر میکنند دست مجروح گردد و ساق آن بخار دماغ ستبی و شتران آنرا نخورند مگر در سالی که باران کم بارد و نباتات کم روید و چون مواشی ایشان چرا نمایند و بخورند فربه گردند گل آن زرد خام و دو بار آن قطعهای سرخ رنگ و میوه آن انگور آن مجرب مائل رنگ آن بهیئت پسته خرد و کثیر اصمغ آنست طبیعت آن در دوم گرم و خشک صاحب اختیارات بدیعی گرم و تر گفته افعال و خواص آن آشامیدن آن آب جهت سرفه و ضیق النفس و قرحه ریه طلای آن با سرکه و عسل جهت بهق و رفع آثار جلد بالقوه و بیخ آن بادیه

وتازه آن مانند مشعل میسوزد بدون روغن **فصل القاف مع التاء المثلثة** * قثاء بکسر قاف و فتح تاء مثلثه مشدده و الف ممدوده بفارسی خیارزه و بیونانی قرطشو و بسریانی بوجنی و بررومی تو و بهندی ککری نامند ماهیت آن معروف ست که نبات آن از قبیل تخم و خیارزه است مانند خیار با در رنگ مشابه آن بالا آنکه برگ آن از آن املس و اندک کوچکتر و غیر آن در نوع میباشد یکی بزرگ طولانی ضخیم التخم قلیل البزر که در اوائل فصل ربیع میرسد و این را خیارزه گازرونی نامند دوم از آن کوچکتر و تخم آن نازکتر و تخم آن بهتر در اواخر تابستان میرسد این را خیارزه نیشاپوری نامند و این شیرین تر و لطیف تر از اول ست و از هر دو نوع بعضے مغز نا بین و تخم آن تلخ میباشند و نیز بهر دو نوع بعد کمال رسیدن و پخته شدن ترش میگردد و نوع دوم و گفته اند بهترین آن نازک طولانی باریک املس کازرونی ست و بعد آن تر از آن نیشاپوری مخلوط خشک آن و تخم آن بهتر از تخم خیار و لطیف تر از قند و بسی سریع الهضم تر از آن و مولانا نفیس کرمانی گفته که قثاء خیار ست و آن بطیخ خام مستدیر ست که خام بود و هنوز نرسیده باشد لیکن قول اول درست و نزد عوام بیشتر از این مشهور یکم بزه و هو گو و کر کو است نه خیارزه **طبیعت** آن در آخر دوم سرد و تر و مغز آن ارطب لطف از لحم آن و ترش آن ابرد و ارطب و سریع الاستحاله الفساد و خلط غالب **افعال و خواص** آن در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که فرموده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند بخورید خیار را با نمک و در حدیث دیگر وارد ست که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمودند که قثاء را از سفل آن بخورید که برکت آن اعظم ست مضعف اعضا الغذا و المنفعت جالی و مسکن عطش و حرارت و صفرا و التهاب و حدت خون جگر ست خصوص مغز رسیده آن نیکو ست از برای معده حار او جاع مذاکیر و مثانه و لیکن قلیل الاستمرار ست و ملین طبع و مدر بول خصوصا سنگ گرده و مثانه و ربّ آن مغز تلخ آن در این امر اقوی ست زیرا که جلای آن زیاده است از ترش آن و ترش آن از شیرین آن و آشامیدن بیخ آن بقدر دو ابو وسات با ماء العسل فی خلط بلغمی رقیق نماید لفضار نفاخ بطی الهضم و الاستمرار و ایکیموس سریع العفونت و مهیج حمیات مزمنه صعبه و بطیخ سریع الاستحاله تر الفساد ست از آن مصلح آن نمک و نانخواه و زیت و راز یانه و مشروبات انیست در مبرودین و در محرورین سکنجبین و تخم آن در مفتح و جالی و منقی عروق از مواد لزجه و قوی تر از مغز و لحم آن و از تخم قند ضعیف تر از تخم خربزه و با اندک قوت محرک مواد ساکنه و پوست و گوشت آن مولد ریاح و قولنج و درد خاصره و دیر هضم و خلطی که از آن بهم رسد مستعد عفونت باشد و در اکثر افعال مانند قند ست مصلح الغسل و کمونی و جوارش عود و اشیای مذکوره و برگ آن جهت سگ دیوانه گزیده و سلع بلغمی و با عسل جهت تسمری بلغمی و کرده آن جهت اسهال صفراوی نافع **قثاء الحمار** لغت عربیست و نیز بعربی مشط الذئب و صاحب بفارسی خیارزه اسپند و خیار خرد و سماهنگ و گریز و بیونانی شقوشیا و کسانیکه آنرا کویلای هندی دانسته توهم است زیرا که قثاء الحمار از ادویه مسهله است بخلاف کریلا و گویند بهندی کرهی و کچری تلخ گویند و بجمل کریلول تلخ بری که کندوری گویند باشد **ماهیت** آن اختلاف ست بعضے گفته اند نبات آن شبیه به نبات قثاء است در برگ آن مزغب و خشن و ثمره یعنی ثمر آن شبیه به بلوط طولانی و بیخ آن بزرگ سفید رنگ نیست آن خراب باد و زمینهای ریگ و طعم آن تلخ کریه الرائحه و بعضے که کهنه شده باشد با خطوط و بعضے الملس و بغدادی گفته که نباتی ست که یک ساق دارد و ایستاده و برگ آن کوچکتر از برگ قثاء بستانی و اقوای اجزای آن و مستعمل از آن عصاره ثمر آنست و بعضے گفته مستعمل عصاره بیخ آنست و اصح آنست که عصاره ثمر آنست که شبیه به اطریون نامند و بعضے گفته اند نباتیست سبز رنگ مائل بسیاهی شبیه بنبات کبر و بنجار و گل آن سفید و ثمر آن طولانی تر از بلوط و سبز رنگ و نضیج پخته آن زرد و بسیار تلخ و از این جهت آنرا علقم نامند زیرا که عرب هر چیز تلخ را علقم خوانند و بهترین اجزای آن ثمر رسیده زرد ست طولانی مانند خیارزه بسیار تلخ آنست که نبات آن منحصر بیک ثمر نباشد و هر چند ثمر آن زیاده باشد دون و مستعمل و همچنین از عصاره آن بهتر و مستعمل آن سفید رنگ املس سنگ آنست که چون تر و چراغ بدارند مشتعل گردد و زیاده از یکسال بر آن نگذشته و از ثمر رسیده آن باشد که نبات آن منحصر بیک ثمر و با ثمرهای کوچک نباشد بلکه بر ثمر و تازه باشد و اخذ نموده باشند بدین نحو که بگیرند ثمر رسیده آنرا که چون دست بثمر آن رسانند خود بخود از درخت جدا گردد و تازه شاداب باشد پس یک یک را بریده بفشارند بر منخلی و با بهماسے و آنچه از لحم آن

و امثال آن در محل یا صابی بمانند بقشار زنند و بمالند تا از محل یا صابی بگذرد و آب شیرین بر آن بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب صاف را رقیق آن خود را بریزند و بر آن رسوبات آب شیرین خالص بریزند و بگذارند تا رسوب آن ته نشین گردد و آب بالا آنرا بریزند و همچنین چند مرتبه پس رسوب را نرم سوده و سحق بلیغ نموده با صمغ عربی بوزن آن و یا با ثمن آن نشاسته و یا با گل ارمنی سرشته اقراص ساز نند و خشک نمایند و نوع دیگر آنست که در آخر تابستان که ثمر آن زرد رسیده شود گرفته در چادر صاف اندازند و بمالند و آب آن را بگیرند و بستور راوق کنند و برگ و خاکستری نرم بخته خشک کنند پس آن الواح و یا اقراص سازند بدین قسم که برگ و ساق بیخ و برگ و خاکستر نرم بخته عصاره و غلیظه آنرا بریزند تا نصف رطوبت آنرا ماند پس صلایه کرده اقراص سازند و در سایه خشک کنند و گفته اند قوت آن تا دو سال باقی میماند و آنرا مغشوش با بتهای چند مینمایند و معلوم دیگر در دوغات مغشوش آن آنست که باوصاف مذکوره نباشد و بسیار سفید گرانی خشن و سنگین و غیر مستعمل طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن ملطف محلل و جالی و منقی دماغ و مسهل مره صفرا و بلغم خام و زرد آب جهت فالج و لقوه و صرع و کزاز و صداع بیضه و خوده و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و سرفه بارده و ربو و ضیق النفس و ریاح غلیظه و استسقا و یرقان سود و اوایه لقیت سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض نافع و ثمر و برگ و بیخ آن همه جالی و محلل و تجفیف پوست آن زیاده از برگ آن و حدت عصاره برگ و بیخ آن زیاده عضا را الرأس سعوط عصاره آن با شیر دختران محلل شقیقه و غلیظه و صداع بیضه خام تمام سر و جمیع اوجاع بارده مزمنه و لیکن بعد از تنقیه تمام و نیز نافع است جهت لقوه و خدر و کزاز و صرع و لطوخ آن بر منخرین با شیر جالب فضول کثیره و جهت بیضه و خوده و صداع و فرزن عصاره برگ آن اقتصاد ضعیف تر در لیتهای بیخ آن قوی التجفیف تر از سایر اجزای آن ضماد آن بنا بر گوش جهت تحلیل ورم آن و مطبوخ آن با آرد جو نیز و قطور بنگام عصاره آن در گوش مسکن درد آن و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان بارد و قطور عصاره آن در زیت که در آفتاب گرم گذاشته باشند چند قطره در گوش جهت تسکین درد آن و دوی و طنین و ثقل سامعه حادث از ریاح و مواد غلیظه و بتنهائی گرم کرده کشنده کرم آنست و طلای عصاره آن با عسل و بار وغن زیتون مانند مرهم جهت تحلیل اورام حنجره و خناق نافع اعضاء النفس لطوخ عصاره آن با عسل رمنت بر خنک جهت خناق بلغمی و تحلیل ورم حلق و اسهال و آشامیدن عصاره آن جهت سوء تنفس بسیار موافق و آن افشره بیخ آن بقدر شش قیراط جهت سوء القنیه و استسقا و یرقان اسود عجیب النفع و بدون ضرر و آشامیدن بیخ آن بقدر دوازده قیراط و یا طبیخ نیم رطل آن با دو قسط شراب و یا آشامیدن آن هر سه روز سه بیوت است که بقوه نه قیراط است و بقوه سیزده قیراط یا ماء العسل قی بلغمی و صفراوی آورده اسهال بلغم خام صفراوی و زرداب نماید بسهولت بی مضرت بمعده بهترین ادویه است برای استقا و بدستور آشامیدن بیخ آن بقدر چهار اکسوتا که هیئت و چهار قیراط هر روز با ماء العسل چون عصاره آنرا با دو چندان نمک و اندکی سرسی شسته چوب بقدر گرسنه ساخته با آب بیاشامند اسهال نیکو نماید و چون قدر آن را با آب حل کرده بپر مرغی آلوده بر بیخ زبان و اطراف آن بمالند قی آورد و اگر بهتر طلب تر خواهند در زیت و روغن سوسن حل نمایند بقول شیار آورد و با شراب یا زیت بیاشامند و اگر فائده نه بخشند سویق با آب سرد و یا سکر با آب بیاشامند و یا در آب سرد نشینند و آب سرد بر سر بریزند و اطراف را بمالند و معجون ناری بدون شرط گذارند و اشیاء قابضه و حابسه قی بخورند و چون بیخ آنرا سائیده و نیم رطل آنرا در سه رطل شراب داخل کنند و بهر روز هفت اوقیه و نیم آنرا تا مدتا تا سه روز بیاشامند جهت استسقا نافع و سعوط عصاره آن با شیر دختران نیز جهت یرقان و ضماد مطبوخ بیخ آن با می پخته و امثال آن جهت استسقای لحمی اعضاء لتنقیه آشامیدن عصاره آن مدر بول و حیض و حمول آن مفسد جنین و چون بکوبند و آب آنرا گرفته نیم گرم نموده بریزند تا بمالند که مهار اکشند و بر آورد و چون بر معده بمالند قی آورد و چون بر خصیه بمالند درد آنرا تسکین دهد و نزدول آب آنرا در تحلیل برد الاورام و البثور و ضماد بیخ مطبوخ آن با آرد جو محلل ورم بلغمی کهنه و منضج کننده دمامیل و جراحات خصوصا با صمغ البطم و عصاره آن درین باب اقوی است آلات المفاصل آشامیدن آن جهت اوجاع مفاصل و جمیع اوجاع سوداوی و بلغمی دست و پا و جمیع اعضا و خدر آنها و حقنه بطبیخ آن جهت عرق النسا و ضماد پخته آن با سرکه و یا می پخته و امثال آن جهت وجع ظهر و نقرس بارد و ضماد گل آن جهت اوجاع

۴۷۷

مفاصل حزمته وهمچنین ضماد پخته آن القروح والجروح و ذرور خشک آن بر جرب و قروح متوبا نافع و با عسل و با شراب سرشته نیز جهت جرب و قروح و تاکیل و قوبا و بهق و آثار سیاهی صورت و سائر بدن و مداومت بآشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن جهت جذام نافع و چون آب قثاء الحمار را در روغن کنجد یا روغن بزرکتان طبخ نمایند تا آب برود و بر بواسیر مالند زائل سازد و چون ثمر تازه رسیده آنرا ریزه کرده و یا با آب نرا گرفته با روغن زیتون دو وزن آن در ظرفی کرده و آنرا بسته در آفتاب گرم گذارند چهل روز یا بیشتر و اخلاط رطوبت آن خشک گردد پس بر بدن بمالند جهت رفع سردی و جلب و جذب فضول و رفع تلث تنور هر سه که بر صورت بر می آید و اوجاع مفاصل کهنه و امثال اینها و بدستور آشامیدن آن نافع مقدار شربت از عصاره آن از ده قیراط تا شش قیراط و از بیخ آن دوازده قیراط و از طبیخ آن تا سه اوقیه و از تخم و گل آن تا یکدرم با آرد جو و کثیرا و از رب آن تا یکدرم و در حقنه ها از یکدرم زیاده بکار برند زیرا که مضر محرورین و ابدان ضعیفه و بقی با فراط و باعث سحج ست و مصلح آن در افراط قی اشیای مذکوره و العبة الابدان مناسبه است و چون خواهند عصاره آنرا استعمال نمایند باید که بتنهائی استعمال ننمایند که مورث سحج ست بلکه با مصلحات و معینات فعل آن مناسب طبیعت آن بکار برند و بهترین آنها صبر و قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان و کما فیطوس و قسط و مر و زعفران و سنبل الطیب و راوند چینی و سلیخه و فو و ساذج و انیسون و تخم کرفس و حب بلسان و عاقرقرحا و مقل و نمک هندی و حب بلسان و ایارج و عسل و عقید عنب و قلقطار و صمغ و رب خطمی و امثال آنست و اما طریق استعمال آن آنست که یکدانگ عصاره آنرا با سوده با هموزن آن صمغ عربی و هموزن آن گل ارمنی و نشاسته سرشته بخورند و با مقدار آن خطمی از ادویه رب استعمال آن جایز نیست و صمغ و کتیرا کاسر و مبطل قوت فعل آنست قثد بفتح قاف و ثاء مثلثه و دال مهمله اسم عربی خیار با کول هست و بشیرازی خیار دراز و خیار بادرنگ و بخراسانی خیار بادرنگ و بهندی کهیرا و بفرنگی کوکومبر نامند ماهیت آن ثمر نباتیست از قبیل تخم و بیاره و بر مجاور در زمین نیز پهن میگردد و برگ آن پهن و مشرف بزرگتر از برگ خیار و شاخهای نورسته نازک آن نیز و ثمر آن انواع ست یعنی سفید و سبز طولانی و آنرا مصری و شامی نامند و ازین نوع در بعض جاها طولانی تا یکذرع دست میشود و لحم آن زیاده و مغز و تخم آن کم در بزره و نوعی سبز مخطط و ازین نیز آنچه طولانی و کوچک ست نازک و لطیف و آنرا نیز شامی و مصری نامند و آنچه بزرگ و سخت مائل بزردی باشد و ضخیم و مغز و تخم آن زیاده و بزرگتر آنرا بلدی نامند و نیز در بنگاله نوعی دیگر میشود و اکثر ثمر آن مدور و بعضی اندک طولانی و پوست آن خشن و لحم آن کم و تخم آن زیاده و پوست کوچک آن نازک و پخته آن سخت و تخم آن بزرگ و این را بهندی تو کهیرا نامند و در زمستان و تابستان نیز بهم میرسد و آن نوع دیگر باد و در همه انواع آن اکثری شیرین و بعضی اندک تلخ میباشد و جمله انواع آن غلیظ تر از قثاء و بعد از رسیدن زرد و مغز آنها ترش و تخم آنها صلب میگردد و بعضی مردم لحم صلب آنرا مانند کدو پخته میخورند و از کدو غلیظ تر و بطی الهضم تر و نفاخ تر است و بهترین قثد کوچک نازک آنست و بدترین آن تخم ساز در صغر دیگر و صلب کرم زده آن که بفارسی عوام شفته زده دار نامند زبون طبیعت آن سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** اعضاء الرأس جهت صداع حار خوردن و ضماد کردن و مالیدن قاش و یا کف آن بر پیشانی و نیز استشمام پاره کرده آن یا آب تر و تازه آن بعنوان تخلخله جهت انتعاش ارواح نفسانی و حیوانی و اکثر امراض حاره حاده و باغیه و رفع بیخوابی مفید اعضاء الغذاء و النفس و غیره آشامیدن آن جهت اکثر حمیات حاره حاده و تسکین حرارت صفرا و خون و التهاب احشاء و دفع تشنگی و تفتیح سده جگر و ادرار بول و اخراج حصاة و دفع یرقان و ضعف کبد اسهال حار مفرط بهم رسیده باشد نافع و آشامیدن آب آن تا چهل و پنج مثقال با ده درم شکر سلیمانی یعنی نبات جهت اسهال مره صفراوی که در معده و امعاء موجود باشد و اخلاط محترقه صفراویه و سوداویه جهت حمیات حاره حاده و یرقان و بدستور آب خیار رسیده زرد شده تر قوت اسهال آن زیاده از نارسیده آن و چون قدری تر نفل را در آب آن تخلیا نند یک شبانه روز و یا در جرم آن فرو برند و یک شبانه روز بگذارند پس و زر دیگر فشرده و صاف کرده بیاشامند با ماء العسل جهت نیکوئی رنگ رخسار و تفتیح سده و تحلیل ریاح غلیظه و دفع مواد حاره و خفقان در یک روز موثر و نطول مطبوخ آن مانع تولد قمل و در حدیث ست که آشامیدن آب مطبوخ پوست خیار تا

درآب سرد و رنتوالی را نافع و یرقان است و خوردن خیار مجروین را موافق و مضر مبرودین و عصب معده والیات آن و خام کننده غذا و مولد اخلاط خام و دیرافزود در دهنگاه و چون از معده غائب گردد مولد خلط سمی شود در بالطعام و بعد از آن خوردن خصوص اغذیه غلیظه مانند آش ماهست و آش غوره و امثال آن مضر مصلح آن در محرورین سکنجبین در مبرودین زنبیب و نانخواه و عسل و معاجین حاره مانند کمونی و فلافلی و مغز خیار زه بس لطف از اجزا از تخم آن کم آن و تلخ و تقیس و دیر هضم و مغز رسیده ترش آن الی بر در طب و جهت اکثر منافع مذکوره از اطفای حرارت و لهیب صفرا و تشنگی و ادرار نمودن بول و غیرها انفع و سریع الفساد و ضماد مغز و تخم آن جهت التهاب معده و احشا و تحلیل ورم حار و جرب حصف و شری و خارش بدن و نرمی جلد و رفع خشونت آن و بر لثیت زیاد را نافع اصحاب لوداعسر آن و ادرار قوی آورد خصوص در اطفال و مغز تلخ در این امر اقوی لیست از شیرین آن ضماد آن با بوره و عسل نیز جهت تحلیل ورم نافع آشامیدن دو مثقال نیم و پوست خشک کرده آن جهت رفع عسر ولادت و سهولت خروج حمل و موتر مضر زنان حوامل بے رقت و تخم آن سرد تر از تخم قثاء و از آن بهتر و بطیء النفوذ با قوت محرک سودا ساکن عطش و مدر بول و مخرج صفرای سوخته با ادرار و جهت دفع زحیر و حرقه البول و ورم کبد و طحال حار و حمیات حاره نافع مقدار شربت از تخم آن تا پنج درم و آشامیدن آب برگ آن بقدر دو سه مثقال بود چند روز صاحب طحال جهت تحلیل طحال آن مجرب بعضی در مبرد المزاجات قلیلی آب زنجبیل تازه نیز داخل میکنند و دهن خیار که آب رسیده و زرد و تنهائی گرفته با روغن کنجد و باریست طبخ نمایند تا روغن بماند در جمیع افعال ضعیف تر از روغن کدو است و ماء الخیار نیز مانند ماء القرع است که در خمیری در جوگرفته پس در گل و در تون حمام و یا در تنور طبخ نمایند پس آب آنرا گرفته بنوشند جهت امراض حاره و حمیات صفراویه و دق نافع و خوردن خیار نازک با نمک با قشر بهتر از بی قشر آنست زیرا که زود تر از معده میگذارد و در آن نمی ماند و متعفن گردد بخلاف بی قشر آن و کسیکه مقشر آنرا ترجیح داده غلط کرده و جمیع آن باشیر زبون و موجب فالج در مبرودین ست فصل القاف مع الدال المهملة + قدید بفتح قاف و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و دال مهمله ماهیت آن اسم جنس چیزهای خشک شده است خواه بآتش و خواه بآفتاب و یا در سایه و از مطلق آن باصطلاح مراد گوشت خشک شده فاق حیوانات بری یا بحر نیست و بهندی سکاهیترا و سوکهی نامند و بهترین آن گوشت حیوان ترفه به جوان چربست و بعضی گفته اند حیوان نر جوان متوسط در فربهی و لاغری ست که در آن حدت و تلخی بهم نرسیده باشد و بعضی گفته گوشت خشک نمک سود اکثر تمام دانسته اند خواه نمک سود باشد و یا بے نمک و در همه گوشت گوسفند و بزماهی گوشت بهتر است برای آکلین هر یک از زنک سود آن که معتدل الملوحة باشد و در آن حدت و تلخی نباشد طبیعت آن گرم و خشک و تر از غیر آن افعال و خواص آن جهت ترهل و استسقاء و امراض بارده و بلغمی مزاجان اگر عطش بسیار نیارد و یا رفع تعطیش آن نموده باشند نافع و آشامیدن آب بسیار بر آن برای خشک مزاجان بد نیست مدر و بدترین اغذیه و مولد خلط غلیظ سوداوی و مورث بیداری و قولنج ثقلی در معتادین بدان و حکه و جرب یابس و بثور سوداوی و گوشت قدید حیوان وحشی جهت استسقا بهتر از غیر آن چون در سرکه خیسانیده طبخ نمایند که عطش آن نیز کم کند و خشکی آن زیاده بدترین طریق استعمال آن بریان کردن آنست زیرا که بسیار خشک معطش میگردد و بهترین مصلحات آن کشنیز خشک و یا البقول لزجه مانند اسفاناخ و سرمق و باچند رنیز بد نیست و روغن بادام و کنجد تازه و کره و روغن گاو تازه و پیه در محرورین و دارچینی و زیره و انیسون و ابازیر مذکوره در مبرودین و چون عطش دکرب آورد سکنجبین با آب سرد بیاشامند و چون خشکی در حلق و عطش آورد و جلاب با آب سرد و با عرقهای چرب بنوشند و خوردن لوزینه چرب و مغز خیارشیرین مصلحات و زائل کننده فساد آنست و اکثار آن موجب خشکی رطوبت جلدیه و فساد اخلاط و امراض مذکوره است فصل القاف مع الراء المهملة + قراد بضم قاف و فتح راء و الف و دال مهمله لغت عربیست و آنرا قرد بضم قاف نیز نامند و جمع آن قراد بضم قاف و قردان بکسر قاف نیز آمده و بفارسی کنه و بهندی چیچڑی و کتی و کیکن نامند ماهیت آن حیوانیست کوچک شبیه بدانه بید انجیر و لقیطان دو کوچک تر از آن نیز کر در ابدان بعضی حیوانات مانند سگ و شتر هم میرسد و بیشتر نزدیک گوش سگ و زیر شکم و بیخ ران شتری باشد

وسپید شدن آن و بدبوئی و ناهمواری از آن جدا میگردد و دست و پا نداردو و دهن و دندان را نیز بوی خیسانیده و خون بدن را پاک سازد طبیعت آن در قبض و نفع مفید افعال و خواص آن طلا کردن کهنهٔ سنگ مانع ابنات و تیز و زاید شعر منقلت ست که چون بعد از کندن بدان موضع مالند دیگر نروید و چون بعد از کندن شعر پلک چشم بمالند زایل سازد و چون بر استسقا بمالند مانع روئیدن آن موی مژگان گردد قراصیا بالفتح قاف و رای مهمله و الف و کسر صاد مهمله و فتح یای مثناة تحتانیه و الف بلغت دمشق نیز آمده و بسین مهمله بجای صاد و قارا سیا نیز آمده لغت رومی ست و اهل مغرب حب الملوک و اهل دمشق نیز قراسیا و بفارسی شیرین آنرا کیلاس و ترش آنرا آلوبالو و عوام آلو بالو و آلو بوئی و آلو بالو نیز نامند ماهیت آن ثمر درختیست شاخهای آن پریشان و سرخ رنگ و برگ آن نیز سرخ رنگ و شبیه بدرخت زرد آلو در برگ و شاخ و ثمر آن کوچک و مدور و بیخ آن بلند پیوسته بشاخه آن و اکثر آویخته و دو عدد با هم و در خامی سبز و عفص و نیم رس آن سرخ و ترش و رسیده آن سیاه و میخوش یعنی چاشنی دار باندک تلخی غیر محسوس و تخم آن کوچک بقدر نخودی متوسط پوست آن صلب و سفید رنگ و مغز آن سفید و کیلاس درخت آن نیز مانند درخت آلو بالو لیکن ثمر آن از بزرگتر و بعد رسیدن شیرین میگردد آن مانند آلو و نیز قسمی دیگر میباشد در جمیع امور شبیه بآلو بالو الا آنکه ثمر آن کوچک تر و بعد رسیدن عفص میباشد و بهترین همه رسیده شاداب آنست طبیعت آن آنچه خام ست سرد و خشک و قابض در اول و آنچه نیم رس و سرخ و ترش ست سرد و خشک در اول و دوم و رسیده چاشنی دار آن در آخر دوم و رسیده شیرین آن گرم و تر در آخر اول و در اول دوم نیز گفته اند و با قوت قابضه افعال و خواص شیرین آن یعنی کیلاس سریع الانحدار از معده بسبب رطوبت و لزوجتی که دارد و جهت خشونت حلق و سینه نافع و برانگیزانندهٔ تخمه و مضعف معده و لهذا بالای طعام نباید خورد زیرا که مستحیل میگردد و بهر خلطیکه غالب باشد و بطبیعت آن و مصلح آن جوارشات حاره مقویه و مسهل و ملین طبع ست خصوص چون با دانه آن خورده شود و این هنگام منفخ نیز میباشد و خشک آن قابض و چاشنی دار آن یعنی آلو بالو قاطع عطش و مسکن حدت و حرارت و ثوران صفرا و خون و غثیان و قی صفراوی و اسهال و مقوی معده و کبد حار و قوت قابضه خشک آن زیاده از تر و تازه آن و دانه آنرا چون شیره گرفته با عسل آن را زیانه بنوشند جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و قرحه مجاری بول را و در احتقان معدی چون مغز دانه آنرا با پنبه کهنه نرم کوبیده فتیلهای باریک ساخته در احلیل گذارند رافع جراحت مجاری بول و منقی آن و بول المدة و حرقة البول ست و صمغ درخت نوع آن گرم و خشک و شبیه بصمغ اجاص و جالی و مغری و قاطع اطلاط لزجه لهذا جهت خشونت قصبه ریه و نیکوئی رنگ رخسار و برانگیختن اشتها و تفتیت حصاة نافع زیرا که خشونت سینه اگر از سبب باشد تعدیه آنرا می نماید و اگر از بلغم لزج چسپنده آنرا تقطیع میکند و جلا میدهد و جهت سرفه مزمن با آب سرد باید که بیاشامند مقدار شربت آن یکمثقال و اکتحال آن باعث حدت قوت باصره و رافع جرب آن و طلای آن منقی بشره است قراطارغوین بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و کسر رای مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و کسر یای مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن نباتیست با شاخهای بسیار که از یک بیخ روئیده برگ آن شبیه ببرگ گندم و تخم آن شبیه بجاورس و بغایت تند نیست آن زمینهای سایه دشوار زار ها و گفته اند گندم صحرائی ست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گویند چون مرد و زن هر دو چهل روز ناشتا قدری از آن بمقدار نیم درم یا پانزده مثقال آب بخورند پس مباشرت نمایند زن بسر حامله گردد باذن الله تعالی قراطن بفتح قاف و را و الف و ضم طای مهمله و نون لغت یونانی ست ماهیت آن ماء العسل ساذج ست و صاحب بحر الطب گفته عسل قلیل ست که با آب بسیار پخته باشند قراطاط بفتح قاف و را و الف و طای مهمله و الف و طا لغت ترکی ست بزبان فرنگی قرطاط او ده آسینه نامند ماهیت آن ثمر درختیست بقدر فلفلی و در ترشی شبیه بزرشک و در افعال قریب بدان و شاید نوعی از آن باشد و اشتباه نموده کسیکه آن را از زقال دانسته زیرا که قال اسم فارسی قرانیا ست چون قبل از یای مثناة تحتانیه و زقال در حرف الزای المعجمه مذکور شد قرة العین بضم قاف و فتح رای مشدده و هاو الف و لام و فتح عین مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه

قوانیه و لون لغت عربیست و آنرا جبر المایه و کرفس الماء نیز نامند جهت مشابهت این با آن هر دو در طعم و رائحه و الجمله اسمی مشترک میان هر دو ست
دیونانی و لقوریون سلیفنون و اقوسنا لیوعن یعنی کرفس الماء و بنبری لی کرفشا و هندی سیدن و بفارسی کنکر آبی نامند ماهیت آن گیاهیست نباتی
که در آبهای ایستاده و در اجمها نادر جا بین میروید و قبه آن سر آن از آب زبیان گل آن برآمده و رنگ گل آن مایل زرد ساق و برگ آن شبیه بکرفس و از برگ کرفس
اندک صغیرتر و کفته اند برگ آن مشرف مایل بهندی یا ماننده کرفس و بر ساق آن قوهی چسپیده بدنیست و جمیع اجزای آن از گل و غیره با عطریت و تند طعم و برگ آنرا ایل شام
بسیار میخورند طبیعت آن گرم و خشک در آخر دوم افعال و خواص آن مسخن و محلل و جالی نفخ و الدم و هر غیر بیایشد و مدر بول و حیض و مفتت
سنگ گرده و مثانه الغذاء و منقص آن شاید آن تازه و یا مطبوخ آن جهت تحلیل ریاح غلیظ و ردیه در معده و امعا و تفتیح سده و تسخین معده و انهضام طعام
و اداد ادرار بول و حیض و تفتیت حصاة گرده و سرخ نمودن رنگ رخسار و ازاله درد پهلو و یرقان و طحال مفص و قرحه امعا و نطول طبیخ آن و یا غتسال
بدان جهت تسکین قشعریره و نافض حمیات یعنی از تبهایا نافع مضر سفل و مصلح آن عناب قرد بکسر قاف و سکون را و دال مهمله لغت عربیست و جمع آن
اقراد و قرود و قرده بکسر قاف و فتح راء دال مهملتین و ها و قرده بفتح قاف و کسر را آمده آنرا قرده بکسر قاف و سکون را مهمله و فتح دال و ها و بفارسی کپی
بوزینه و میمون و بترکی بهجی و بهندی انچه روی آن سرخ ست بندر و انچه روی آن سیاه و بدن آن خاکستری رنگ لنگور و هنومان نیز و این هر دو دم دار
و انچه روی آن سیاه فی الجمله شبیه بروی انسان و دست و پا و انگشتان آن دراز ست بهر دو پا نیز راه میرود و دم ندارد و بدن آن نیز سیاه و بی پشم
آن بلند ست آنرا بفارسی لنسانس و بهندی بنمانس یعنی انسان جنگلی گویند و این صنف مانوس نمیباشد از ضعف اول و ثقل آن بسیار
موذی نیست و در زیر بادات ممالک فرنگ و چین و غیرها اصناف دیگر نیز میشود و بعضی در صورت بسیار شبیه بانسان و بعضی نه و بعضی بیدم و بعضی بادم
کوتاه و بعضی بادم بسیار بلندی و بعضی دم آن گرد ابلق و بی پشم و بر سر دم آن گره بزرگی و بعضی بی گره و بالجمله الحکم گوشت آن نزد امامیه
حرام و نزد اهل سنت سوای امام مالک نیز و بعضی مکروه دانسته اند امام مالک حلال ماهیت آن حیوانیست مشهور و از ممسوخات نیست بلکه
بصورت آن بعضی از امم سابقه عاصیه مسخ شده و بعد از سه روز مرده اند و آن حیوان شبیه با انسان ست در مزاج و خلق و اکثر حالات قابل تعلیم ست
و حکایت انسان میکند و بدست چیزی را بر میدارد و طرف میخاید و خنده و بازی میکند و احیانا بدو پا راه میرود و ذکی و سریع الهضم ست و اطبا گفته
در دانی مجهول الخاصیه را که میخواهند تجربه نمایند که سمی ست یا غیر سمی اولا باو میخورانند بهمان سبب مناسبت بمزاج انسان نقل است
که دو میمون بهدیه برای متوکل خلیفه از نوبه آورده بودند یکی خیاط بود و دیگری زرگر و نیز شنیده شده که میمون شطرنج بازی یاد گرفته بود و نیز
نقل ست که میمون ده نرد میمون بازی بود و آن چنین و انچه کسی دزدی کرده و یا در دل قصد کرده بدان اعلام میگردد بدین قسم که بر پاره های کاغذ
مطالب یا نامهای کسانیکه متهم بودند بدزدی نوشته پیش آن می انداختند آن یکیک را دیده بو کرده نام دزد و یا نام کسیکه چیزی را پنهان کرده بود
جدا کرده بدست میمون باز میداد شخصی گفت شاید این قصه از میمون باز باشد خود چیزی را پنهان کرد بقسمیکه کسی ندید پس آن میمون
را طلبیده نامهای بعضی مردم را نوشته نزد او انداخت او همه نامها را دیده کنار گرد و نگاهی بصورت صاحب مجلس کرد و برخاست و بر او
سلام کرد یعنی خود پنهان کرده روزی طفلی در دل قصد کرد که با و مقاربت نماید و بر پارچهای کاغذ مطالب چند نوشته و این مطلب را نیز
چون آن میمون آنرا دید بغضب در آمد و خواست که او را بگزد میمون باز مانع می آمد و فائده نمیکرد آخر حضار مجلس گفتند باعث چیست میمون را با
از میمون پرسید او پاهای خود را از هم جدا کرده و با انگشت میان هر دو پای خود را نمود که میخواهد چنین کار بکند و باز بر و حمله میکرد ناچار آن شخص را
مجلس بر خیزانیدند و بعد از چندی آن میمون را در دادن فروختند که اکثر آنها را بکیرند او و از شخصی ثقه شنیده شد که در کتاب مصور حیوانات فرنگی دیده شده
که در ساحل دریائیکه زمین آن ریگ بوم بود شیری قصد گرفتن میمون نموده بود و میمونهای بسیار جمع شده بسرعت و جلد جلد همه بر صورت
آن یک میریختند تا آنکه شیر عاجز شده گریخت و حکایات بسیار از آن منقول ست که تفصیل آن طولی دارد و تر آن اگر دست یابد

بازن لسان مقاربت می نماید و چون مقاربت نمود سوزش بسیاری در فرج ادیم میرسد و او را هلاک میگرداند طبیعت آن گرم و خشک افعال و
خواص آن طلای خون آن جهت منع روئیدن موی مجرب و خوردن آن گرماگرم باعث گنگی زبان در ساعت و چون از پوست آن
غربالی سازند و بهر غله را که در ان بیزند و زراعت کنند از آفات ملخ محفوظ میماند و گفته اند که میمون چون طعام مسموم را ببیند و فریاد مینماید و میرسد
و صاحب تحفه نوشته که سم مخزون که از لسان مخنوق که در کتب قدیمه مرقوم ست از ان نیز حاصل میگردد و از اسرار مکتومه است قرومانا بضم قاف
و کسر و بفتح نیز آمده و سکون را و کسر دال مهمله و فتح میم و الف و نون و الف و فرومانی و فرد امون نیز آمده لغت یونانی ست و آن کردمانا دشتی ست
و بفارسی تخم آنرا که مستعمل ست تخم توخره نامند ماهیت آن نبات آن شبیه بکرویاست در برگ و گل و تخم مگر آنکه آن بازان طولانی تر و برگ
و بیخ آن از ان بزرگتر و شاخ آن بلندتر و خشن تر و گفته اند نبات آن شبیه بنبات بابونه است و شاخهای آن متفرق و کج و کم برگ و از نبات بابونه
بزرگتر و بیخ آن قوتیه و گل آن سفید مائل بکبودی در بزه و تخم آن دراز باریک شبیه بکرویا و از ان درازتر با تندی و تلخی و نوع بری کرویاست مستعمل
تخم آنست و بهترین آن ارمنی تازه تند طعم و رائحه بزرگ دانه است که زود کوبیده نشود و منبت آن مجاری سیل و آبها و کوهسار ها و سنگلاخهای
بلاد و جوب دار مند و هند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و سرخ کننده بشره و گداز نده اخلاط لزجه و مقوی اعضای
باطنیه اعضای الراس العصب آشامیدن آن با آب جهت فالج و صرع و استرخا و عرق النسا و رجع ورک بلغمی و کوفتگی و فصل اعضای الغذا بحه و تنقیه
سینه و تصفیه صوت و سرفه کهنه و ربو اعضای الغذا و النفس جهت تحلیل ریاح غلیظه و فواق و سده جگر و سپرز و قولنج و مغص و قتل قسام کرم معده و اجاع جنب القرع
و جهت درد گرده و عسر البول و سموم بارده حیوانیه مانند عقرب و غیرها با شراب با پوست بیخ غار جهت تفتیت حصاة و با سرکه جهت عسر البول
رطوبی و حمول و بخور آن قاتل جنین و ضماد آن با سرکه رافع جرب حکه سعفه و قوبا و کلف و بهق مضر سپرز مصلح آن فیقون و انیسون مقدار شربت
آن یک مثقال بدل آن اذخر با حرمل و شکاعا شیح و حرف نیز گفته اند قرصعنه بفتح قاف و را و سکون صاد مهمله و فتح عین مهمله و نون و ها لغت
عربیست و حافظ النحل نیز نامند و اهل شام شوکه ابراهیم نیز و بفرنگی ازین جیم گویند ماهیت آن نباتیست خار دار برگ مفروش بر زمین و
از میان برگها ساقی بر دمیده که مدار القدر یک شبر و زیاده و برگ بعضی بسفیدی و بعضی بسیار سفید و خار بعضی سبز و بعضی سفید و بعضی ازرق
بیخ مجوف خوشبو و بعضی مائل بشیرینی با اندک حرافت و تلخی و بعضی شیرین و بعضی اندک صلب و بعضی نازک و منبت آن جبال قدس و افریقیه و بلاد عرب
و فارس ابو العباس حافظ اندلسی نوشته که در جبال قدس ایده الله تعالی نوعی برگ آن شبیه ببرگ خیار اللادن ابیض که تحقیق نامند و خشن و ازرق
با ساقهای بسیار انبوه و گرد دارد و اطراف آنها خار ها و گل آن سفید و بیخ آن ضخیم و لحیم و طعم آن شیرین با اندک تندی مشود و آنچه در افریقیه و بلاد عرب
میشود انواع ست نوعی برگ آن شبیه بدانچه که ذکر یافت و غیر خشن و خار آن اینده املس و بسیار سبز و ساق آن بقدر یک ذرع و نصف اعلای
آن شعبهای بسیار روئیده شبیه بقرصعنه ازرق اولا سبز رنگ پس سفید میگردد و بیخ آن طولانی و راست بزرگ بیخ سوسن بری و این قسم قوی تر
از قسم اول و در کیفیت و رائحه شبیه بخشک و این را بر در خانها برای گریزانیدن مگس می آویزند و نوعی برگ آن مائل باستداره و بر مدار بیخ
آن طویل متوسط در غلظت و رقت و سفید و ساق و گل آن نیز سفید و نوعی برگ آن ملصق بر زمین و مستدیر بشکل دینار و ساق آن یک عدد و
بقدر یک ذرع و زیاده تیغ و گرد دار و خار نازک و خار آن مائل بزرقت و بیخ آن بشکل فادانیا ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بیخ آن مغشوش
بهمن می نمایند بدل یکدیگر میفروشند لیکن برگ بهمن از ان بسیار پهن ست و آنرا انفاخ الجبال نامند و نیز ابو العباس گفته که دیدم من در
جبل قبر لوط علیه السلام و نوعی قرصعنه سفیدی که ساق آن خشن و اوراق بسیار و خار آن نیز و بیخ آن بزرگتر و ضخیم تر از نوعی که
مذکور است حتی آنکه گویا حرشف متوسط طولانی ست شبیه بقسم جبلی میمه با ورق مفرد الساق قوی الحرارة و در قدس فلاح آن این را
جهت وجع پهلو مجرب میدانند و نوعی نیز که در دریا میشود برگ آن عریض تر و سفید تر و بیخ آن سست نازک و شیرین تر از ان نوع

۴۸۲

وتقلیل الخشونت آن قریب باعتدال است و لیفهای آن شیرین با اندک حرافت و این نوع جهت تهییج باه و اقلاطر قولیست مخصوص مربای آن با عسل نیز نوشته که دیدم در حوالی بیت المقدس در زمین سنگلاخ نوعی از قرصعنه که بیخ آن بزرگ برگ آن کوچکتر از برگ قلادن سفید و کوتاه تر و نازک تر از آن و شاخهای بسیار از یک بیخ روئیده و بر محل برگ آن میلهای باریک مانند میل مغزل گرد هر دو حوالی گره آن گلها در تفاضیف اطراف آن گلی مانند گل قرصعنه ازرق و سر آن کوچکتر از آن و طعم بیخ آن شیرین با اندک تلخی و اهل قدس این قرصعنه را مانند دو سیقور دیدم و تفته و بختی نامند و بعضی تارین و بعضی ابخین آن صنفی از خار است برگ آن در هنگام ظهور شور و مزه و در بعضی اطراف آن خشن و خوشبو و چون بزرگ شود شلغمهای آن بسیار میگردد و بر اطراف آنها ستاره های سفید و سرمئی رنگ نیز احیانا و در شبیه بستاره و بر حوالی آنها خارهای صلب و عروق آن طولانی عریض بسطبر ابهامی ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و خوشبو بنت آن صحراها و مواضع خشنه و بغدادی نیز از انواع آنرا مانند ابو العباس گفته و نوشته که از انواع آن نوعیست که یکساق دارد و بقدر یک شبر و نیم و شاخهای آن مایل بسفیدی و بر آن سبزهای مستدیر و بر کنارهای آن شش خار باریک بلند مانند میل و بیخ آن بسطبری سیاه و طولانی و این نوع کثیر الوجود در بغداد و نواح آنست و در اطلاق مراد این نوع است و نبات آنرا دیدم که تر و تازه و نازک است پخته میخورند و بعضی با آب نمک در ده کی نمایند و بهترین بقول دیگر است و دافع المخلط نیست و مربای بیخ آن با عسل بهتر است و انطاکی نیز مجملا بدان نوشته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در اندلس آنرا اشوکه ابراهیم خوانند و آن انواع بسیار بود در سنگستانها و زمینهای خشن و ریگها میباشد و دیدم و آن نوعی از خار است که چون ابتدا روید برگ آن بر روی زمین پهن بود و سبز و خشن و چون بزرگ گردد خار شود و سفید و بقدر یک وجب زیاده نبود و نبات آن انبوه و گل آن سفید و سر گیاه آن مایل بسرخی و برگرد برگ آن شش خار بود مانند سنان و صلب و بیخ آن بسطبری انگشتی بدرازی سه گز بلکه بیشتر از آن و بزبان آن قوم که گمیس مید ازند آنرا خار خسک گویند و بشیرازی شود و در صحراهای شیراز بسیار بود و مگس عسل از گل آن خورش دارد و صاحب تحفه نیز نوشته گیاه خار دار است و اقسام میباشد و بهتر اقسام آن مفرد و شش برروی زمین و از میان بر گها ساقی سیر دیده یک قسم را ساق گرهدار و خارها در حوالی گرهها و گلش سفید و بیخش بسطبر و طعمش با شیرینی و اندک تندی مانند طعم زردک و بفارسی بیوه را نامند و در افعال مانند سه قسم دیگر را برگش با خشونت و خار دار و نرم و بسیار و ساقش بقدر ذرعی و از نصف اعلای آن شاخهای سیر و بد و آن قوی تر از اول است و قسم سوم را برگ مائل باستداره و بیخش دراز و دو سطبری متوسط و سفید و قسم چهارم را برگ عریض و مستدیر و ساق آن بی شعبه و بقدر ذرعی و مملو از خارها مائل بکبودی و ظاهر بیخش سیاه و باطن سفید و شبیه به بهمن سفید و قسم پنجم که از اقسام قرصعنه بیضا است برگش بسیار خار ها و تند و ساق آن مجوف و قبه آن شبیه بکنگر و قسم ششم که قرصعنه جبلی نامند برگش محدب و قوی الحرارت و در بیت المقدس جهت درد کمر و سواد بار ده مجرب میدانند و قسم هفتم از انواع بهار ابلک عریض و بسیار سفید و بیخ آن سست و با اندک شیرینی و در تقویت باه عظیم الاثر و قسم هشتم را ساق بسطبری انگشت سیاه و در طعم شبیه به زردک و از مطلق قرصعنه مراد همین قسم است و آنرا قرصعنه مسدس نیز نامند و ... گویا مخفف شش شاخ باشد و مستعمل بیخ آنست و بهترین جمیع آن طبیعت مطلق آن تا آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل صلابات و هاضم و سریع الانحدار و مولد خلط صالح و مفتح سدد باقوت تریاقیت شاید آن ثلث رطلی از طبیخ بیخ آن با عسل آن سداب جهت اوجاع تسرا السیف و تنهائی جهت درد پهلو و سینه مجرب انفجار الغذا و التقفیخ آشامیدن آب طبیخ آن با شکر جهت تسکین ادرار و بول و تحلیل جراحات و دبیلات باطنه بمداومت آن مخرج اخلاط محترقه و فاسده از بدن و تحلیل ریاح و نفخ و ادرار بول و حیض و شیر و عرق و تفتیت حصاة و دفع مغص با شراب جهت درد جگر استسقای و بخور آن بیکه رم و تخم آن جهت ادرار حیض و بغایت محرک باه و مربای بیخ تازه و نرم آن خوشبو کننده عرق و محرک باه و منفعت عصاره آن مدر حیض و دافع منفعت یا السموم با شراب جهت نهش هوام خصوص عقرب و سموم

وسموم قتاله خوردن بقول مطبوخ آن بادام که تر و تازه نرم ست بهترین بقول ست و مولد خلط زردی نیست و محلل و مغر رقیق در معده وا بست گاه آن را با آب نمک که در ده میخایند و بعد خوردن نیم آن الا دو ادرام و ضماد آن محلل و ورام و با آرد جو و آب برگ کاسنی تازه محلل اورام و قروح رطبه و در ساق پا که آب زان جاری باشند و دو او التقیل را نبدا و تعلیق آن بر در خانه گریزانند و ذباب از انجا ثم و برادرام خارجیه محلل آنست قرطاس بکسر قاف و القسم آن نیز و بفتح تا در آمده و سکون را و فتح طا و مثلثه و الف و سین مهمله لغت عربیست و قرطاس طعفر و کاغذ نیز بفارسی نیز کاغذ مشهور است بیونانی کرطیسا و محرق آنرا بردی حرقی گاهند و بیونانی سنجا میقورنا منند جمع آن قراطیس قرطاس آمده ماهیت آن معروفست و در اکثر بلاد میسازند و هر جا از چیزی و بران کتب و مکاتیب و دفاتر و غیرها می نگارند و بهترین آن خان بالغی ست خواه قسم مشهور بابرشیمی یا قسم پنبه لیس دولت آبادی پس کشمیری خصوص قسم اعلای آن پس سمرقندی پس کلیسری پس هندی دائی بنگالی نیز قسم اعلای آن پس رنگ پوری نیز قسم اعلای آن پس مصری نیز قسم اعلای آن و از مطلق آن مراد کاغذ مصری ست که از ساق بردی که بزبان اهل مصر غاذ نامند میسازند و بهترین آن آنست که سفید باشد انطاکی گفته بهترین آن مصریست که از بردی و اصول اشین میسازند تفلیسی گفته بهترین آن محرق مصری ست صاحب تحفه نوشته بهترین آن مصری معمول از ساق بردی و لعاب اشین ست و بردی را بفارسی پیرز نامند و در حرف البا مع الزا ذکر یافت طبیعت آن سرد در اول و خشک در دوم و انطاکی گرم و خشک در دوم گفته **افعال و خواص** آن اغتصار الراس نفوخ آن خصوص محرق آن حابس عاف و بخور آن جهت زکام و سنون آن حابس سیلان خون از لثه و مستحکم کننده آن و طلای آن جهت سعفه و سرطان و اکتحال آن جهت بیاض و دمعه و قرحه چشم اعضا للصدر و النفث ابرا آشامیدن محرق آن با مرق سرطان نهری پخته جهت قروح ریه و حبس الدم از سینه و معده و باد و مناسبه قابضه و قروح امعا بدستور احتقان بدان و آشامیدن نقوع آن در سرکه و آب جهت قطع نفث الدم نافع مقدار شربت آن یک مثقال الجروح و القروح و ذرور آن مجفف قروح رطبه و سنجه و غیر سنجه و در زخمیکه در یا از سوزه بهم رسد و لحم آنها و پیچیدن آن بر عضو مجروح با خون آلوده بلحم آن چون با آب ترکنند و در حال راست آن کتانی را با آن بپیچند و بگذارند تا خشک شود و پس در سوراخ نواصیر داخل نمایند آثار السبب متفتح شدن گشاده سازد و بدل آن در اکثر اثر بردی سوخته است **قرط** بضم قاف و سکون را و طای مهمله مثالثه لغت عربی ست بفارسی شبدر و شیدار و باصفهانی شود و ثمر آن را رسین از ماهیت آن نباتیست شبیه برطبه از آن شیرین تر و برگ آن بزرگتر بغدادی گفته اسم مصری نباتی ست که در مصر میروید شبیه برطبه و نوعی از است درخت آن عظیم و برگ آن بزرگ قریب ببرگ بلوط و در مصر زراعت مینمایند برای فربهی اسپان و تخم آنرا سیم نامند طبیعت آن گرم و تر **افعال و خواص** آن آشامیدن تر و تازه آن مسهل و خشک آن حابس و آشامیدن آب تر و تازه آن یا طبیخ خشک آن با شکر و یا انجیر و یا عسل جهت سرفه و خشونت سینه نافع **قرطم** بضم قاف و سکون را و ضم طای مهمله مثالثه و میم و بکسر قاف و را و بکسر هر دو نیز آمده لغت عربی ست و آن را حب العصفر و بزر الاحریض و بفارسی خسکدانه و تخم کافشه و بگیلانی تخم کاجره و تخم کازیره و بهندی کرر و کسینه کا بیج نیز و لسریانی کشتی و برومی قنطادوس و بیونانی اطرقطوس و لیقو ریدوس قلیفس نامند و کوبری آنرا فلیفس اغریون یعنی اصفر بری و بری و بستانی میباشد ماهیت بستانی آن دانه است صنوبری شکل مائل به پهنی و تدویر و پوست و مغز آن سفید با دسومت و چون کهنه گردد پوست آن میل بسیاهی و مغز آن بزردی الیس سیاهی و لزوجت مینماید و در غلافی در زیر گل آن و در هر غلافی هفت هشت دانه و نبات آن بقدر ذرعی و خار دار و برگ آن بلند و باطراف های بسیار ریزه و بالای برگ آن تا نصف از پائین آن و سر بندها و مواضع شاخها و بر شاخها نیز رسته و ساق و شاخهای آن سخت سبز رنگ بعد از رسیدن سفید میگردد و گل آن خار دار و سرخ رنگ و صاحب اختیارات قرطم بری را طرثوثان گفته و بعضی گفته اند طرثوثان حب الست و نبات آن شیخ الرئیس غیر آن دانسته و در حرف الطا مع الرا مذکور شد و بالجمله بهترین آن سفید بستانی تازه سنگین بالیده

بالیده آلیست و وجه ذکر آن علیحده از آنکه بعض جلالت و عظم نفع آلست طبیعت آن در دوم و در آخر اول خشک با قوت مسهله افعال و
خواص آن قلیل الغذا و مسهل و مخرج بلغم رقیق و اخلاط محترقه و محلل ریاح چون نیم درم آنرا کوبیده و شیر گرفته با فانیده یا شکر سرخ و یا عسل بیاشامند
و نیز چون ده درم آنرا کوبیده و در نیم رطل آب بجوشانند و بمالند و صاف کرده ده درم شکر سرخ در آن ریخته بنوشند و ایضاً چون ده درم مغز مقشر آنرا
با مغز بادام تلخ و قسط از هر یک نیم مثقال و فطراسالیون و انیسون از هر یک مثقال داخل کنند و با انجیر خشک و عسل بسرشند و مقدار یک جوزه تا دو جوزه
بخورند و بنوشند چون از آن لطف سازند که ده درم مغز مقشر آن با مغز بادام و انیسون و فطراسالیون بوزن مغز لوز با عسل و شیره انجیر بقوام آورند و شب
وقت خواب بخورند پیران را بسیار موافق اعضاء الرأس را و جگر مصنوع از آن که افتیمون را در صره بسته در آن اندازند و بمالند تا قوت آن در آن
آید و بنوشند با آن شیرین مناسب بیاشامند جهت مالیخولیا و وسواس و توحش و خفقان و جذب و حرب و حکه و اکثر امراض سوداویه مؤثر و بستور بعد از آن
لبن منجمد از شیر آن و اندک نمک هندی فعل آن قوی اعضاء الصدر و الغذاء و نفس آشامیدن شیر آن با آب انجیر خیسانیده و فانیده و با عسل
منقی سینه و صاف کننده آواز و منضج نزلات و اکثر امراض بارده صدریه مقوی باه و زیاده کننده منی کننده رنگ رخسار و دافع ریاح و محلل آنها است
و چون داخل مزورات ماشیه و حصیه نمایند نضج و تحلیل و اسهال بلغم خام و مواد محترقه نمایند و آشامیدن ده درم شیره آن با فانیده و با شکر سرخ
با جهت عسل استسقای زقی و لحمی نافع و با اندک نمک هندی در ادرار آن قویتر و انفع و خوردن مغز مقشر آن بدستور مسطور در دفع قولنج مؤثر و مضاد تپ لنج
موافق و آشامیدن شیره آن که مغز فلوس خیار شنبر در آن حل کرده باشند جهت تپ بلغمی بعد از نضج ماده و آن از جمله ادویه است که هر خلط منجمد را بگدازد و هم
خلط رقیق را منجمد میگرداند و لهذا با لا کثیر نباید خورد که آنرا منجمد میگرداند در معده مضر معده و مصلح آن انیسون و شیر نی مقدار شربت آن نیم درم
تا ده درم و از آن زیاده مضر و غیر مجوز بدل جهة الخضراء و گفته اند که چون در شیر داخل نمایند باید که در هر یک رطل شیر ده درم حب العرم تا ده درم حل کرده
بیاشامند تا عمل نماید و در آن قریب به حب النجره است و ضعیف تر از آن و منجمد کننده شیر و جدا کننده ماهیت آن جبلیت و در بستانی
آن سهل الطی است قوطم بری را بیونانی لطریلیون نامند و نبات آن بلندتر و برگ آن طولانی تر از بستانی و در میان شاخهای سته و بانی بر نیکو خالی
و برگ سفید و سبز و در میان شاخهای آن بیخاره و گل آن زرد و تخم آن شبیه بتخم بستانی طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال
و خواص آن آشامیدن برگ و تخم آن بقدر یک مثقال با نیم مثقال فلفل با شراب جهة لسع عقرب مفید و گفته اند و چون ملسوع
برگ یا تخم آنرا در دهان نگاه دارد ما دام که در دهان او است احساس الم سم نکند و چون بیندازد باز عود کند قرطمان بفتح قاف و سکون را
و طاء مهمله و الف و فتح میم و الف و نون معرب هرطمان فارسی است و گفته اند که جلبان است ماهیت آن ابو حنیفه دینوری گفته اسم
درختی است شبیه بدرخت جناره و در ساحل عمان یافت میشود و برگ و شاخ آن خوشبو است افعال و خواص آن آشامیدن خشک
آن بقدر دو مثقال جهت دفع اسهال مفید دانسته اند و هرطمان در حرف الهاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد قرظ بفتح قاف و سکون را
و ظاء معجمه منشاله بعضی گفته معرب کرت فارسی است و بفارسی بر غهد و بلبیانی صهر و بشیاد و بیونانی عرصمو دون و بهندی کیکر و بمصری سنط
و بلاد مغربه نیز و منط بصاد و طاء مهملتین و در میان هر دو نوع نیز نامند ماهیت آن گفته اند ثمر نوعی از ام غیلان است که اقاقیا
عصاره آن و صمغ عربی صمغ آلست و درخت آن خار دار بعضی برگ سلم و بعضی ثمر سنط دانسته اند و ساق درخت آن قوی و چوب آن صلب و چون
کهنه گردد سیاه رنگ بر نگ شبیه آبنوس میگردد و باندک سفیدی و اهل هند و بنگاله با یه گردونها در تهر و گاری و جهکرا از آن بسازند بجهت
صلابت آن و حماد و چوبهای آن غیر خوشبوی و تخم آن بقدر دانه ثمر هندی و از آن کوچکتر و در خامی سبز و بعد از رسیدن سرخ میگردد و در غلاف
مانند ثمر هندی و از آن نازکتر و مانند لوبیا و گل آن سفیدی و بعضی زرد و در هند زرد میباشد و خوشبو تر برگ آن باغت او بحم و پوست آن
می نمایند و آنرا جلو و القرظ می نامند و بهترین عصاره آن یعنی اقاقیا آنست که از ثمر خام آن اخذ نموده و بسایه خشک گردد و باشند و بیان آن مفصل در اقاقیا

درحرف الالف مع القاف مذکور شد **طبیعت** جمیع اجزای شجر آن سرد و خشک یا قوت قابضه **افعال و خواص آن** مسواک کردن بیخ آن
وستون بیده آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و نیکو کننده رخسار و آشامیدن آب طبیخ برگ خار آن حابس اسهال و بخور آن مستحکم
کننده اعصاب مسترخیه و رافع درد آن و برگ تازه آن بجهت التیام جروح عظیمه رطبه نافع **قرع** بفتح قاف و سکون را و سکون عین مهمله
و بفتح را نیز آمده بلغت عربیست و نیز بعربی دبا و بفارسی کدو و بهندی نیز مشهور بکدو است و بترکی قباق و بیربانی قرار و برد و بی نلوفر نیاو بیوتانی
قروفا نامند و دیسقوریدوس قلوقیا نامیده **ماهیت** آن ثمر نباتی است که آنرا یقطین نامند و بسیار رود دار و بر هر جا در خود بر زمین و دیوار نیز
پهن میشود و برگ و شاخ آن بزرگ تر و قوی تر از خیار و خشن و مزغب تر از آن و بیخ آن باریک و بلند و اندک شیرین میشود و مطلقا آن دو نوع است
شیرین و تلخ و ثمر تلخ آن کوچکتر و بفارسی کدوی تلخ و بهندی توبتری نامند و گفته اند دو نوع است سبز و زرد و شیرین آن اصناف است صنفی مدور
صنفی طولانی تا بدو ذرع و زیاده هم شنیده شد و قطر آن از یک شبر هم کمتر تا بیک شبر و این مخصوص ببلاد هند و بنگاله است و صنفی کوچک قلیل زنارنجی
دار و دیگر بسیار بزرگ و بشکل آن و این مخصوص ببلاد دکهن و هندوستان است و بسیار نازک و لذیذ میباشد و بهندی ڈهیندس نامند و از همه اصناف
بهتر و لطیف تر و نازک تر و صنفی بسیار بزرگ صراحی شکل و در پوست آن که مغز آنرا بر آورده خشک کرده باشند تا مقدار یک صد رطل گندم و یا
برنج میگنجد و این مخصوص بنگاله است و جاری دیگر با این بزرگی نمیشود و در هندوستان ببسیر ند تا صد روپیه فروخته میشود و از این طنبور میسازند
و هر قدر که بزرگ تر باشد قیمت آن زیاده که او از آن بلند تر میشود و صنفی طولانی مستدیر و لحم آن با تر هویت و این مخصوص به بلاد هند و بنگاله
است و هنود این را بسیار میخورند و مسلمین کمتر و بهندی پلهته و به بنگاله کونده نامند شیرینی و فربا سیه این خوب میشود و لحم اینها همه سفید است
و تخم همه طولانی پهن و سفید و صنفی میشود و مدور و بعضی اندک طولانی و خیاره دار و پوست آن در خامی سبز و بعد از رسیدن سفید مایل باندک سرخی و
لحم و مغز آن سرخ رنگ و طعم آن با اندک شیرینی و این را مزدبه و بفارسی کدو و مکه و بهندی کومیه نامند و بهترین همه آن سفید نازک تازه شیرین است
که لعیفه دار و دیر نباشد و متوسط در بزرگی و کوچکی باشد **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر در دوم **افعال و خواص آن** بسبب رطوبت و مفتح سدد و مدر
بول ملین و زائل کننده یرقان و خلط مزمنه و حمیات حاده و خوردن پخته آن قلیل الغذا و سریع الانحدار و مناسب محرورالمزاجان و صفراوی
و مولد خلط صالح لقه اگر در معده فاسد نگردد و قلیل الانهضام زیرا که بتنهائی سریع الفساد و استحاله بخلط غالب موجود در بدن است و مولد خلط
سمی بسبب لطافتی که دارد و چون با غذا که مناسب خلطا و ترکیب نمایند کیفیت آنرا بدل گردانند مانند آنکه اگر با سفرجل و با آب غوره و یا
آب نار و یا سرکه و در روغن بادام با زیت الانفاق طبیخ نمایند مولد خلط صالح و جهت صفراوی مزاجان محرورین و حمیات حاده نافع و بدستور
چون با سرکه طبیخ نمایند ولیکن ضرر آن برای صاحبان قولنج و معتادین بدان زیاده زیرا که مزع مولد قولنج است و با شی خریف مانند
خرول مولد حار و با شی مالح مولد خلط شور و با قابض همچنین با هر چیز مستحیل بخلط آن مناسب آن اعضا الراس قطور و نشوق با روغن آب نشره و خام
نیمرشته و خران در بینی و گوش بدستور لذا شتن جراده آن بر سر جهت صداع حار و سرسام و هذیان و جنون و اورام حاره و بی خوابی و ضماد آن سه
آن بر پیش سر اطفال صغیر جهت ورم حار آن و صداع حار و رفع تشنگی دماغ و بیخوابی و بر چشم جهت ورم حار آن و رشتن سر با آب
آن و آشامیدن و قطور آن در بینی باعث تسکین صداع حار و سرسام و بمضمضه آن جهت وجع حلق و درد دندان حار و قطور آن
در گوش جهت تسکین درد آن خصوص با روغن گل و سعوط آب مطبوخ پوست خشک آن بتنهائی و یا بار وغن گل جهت درد دندان و قطور آب کدو سے
بسیار کوچک تازه منعقد که هنوز گل آن نیفتاده باشد که در خمیر گرفته و زیر آتش شوی نمایند در چشم برای رفع زردی حاصل از یرقان موثر و
بدستور آب گل آن بجهت رمد حار نیز نافع و آشامیدن آب مطبوخ آن یا تمر هندی و شکر جهت تسکین حرارت دماغ و درد سر حار و سوداے
و جنون و زردی که از بخارات معده باشد اعضاء الصدر آشامیدن اسفیداج مطبوخ آن با کشک الشعیر یا با ماش مقشر و یا مطبوخ آن در روغن بادام جهت

در وسینه وسرفه حار و بدستور آشامیدن سولیق آن بتخصیص که معسول باشد اعضاء الغذا و النفض مطبوخ آن مسکن عطش و گرمی که بجهت حار
در کرب صفراوی و دافع فضول حاره بسبب ازلاقی که دارد ولیکن موجب سستی و ارخای معده و امعاست و سولیق آن جالب بطن و مسکن
عطش و حدت صفرا و خون و کرب و آشامیدن رب مطبوخ معصور آن بقدر ثلث رطل تا دو ثلث رطل با عسل و اندک نطرون ملین بطن و مسهل
باعتدال با مغز فلوس خیار شنبر و ترنجبین و بنفشه مرباد با شراب آن مسهل صفرا و جهت تبهای صفراوی و دموی و با تمر هندی و شکر مسهل صفراوی
سوخته و نفع اسهال کرده جهت حرارت دماغ و رند و حمیات حاره و آب مطبوخ در بست و در حمیات گل گرفته آن بقدر نیم رطل با ده
درم شکر و با شربتهای مناسبه لطیفه جهت تسکین حرارت معده و کبد و قلب و حمیات حاده و دقیه و غیرها اکثر امراض حاره و نفع ذات الریه و تشنج
در ذات الجنب هر چند ماء القرع نافع است از جهت گاه مضر است از جهت آنکه مدر است و مطبوخ آنکه با سرکه بهتر جهت حمیات حاده صفراوی و
دکر جهت صفرا و خون و اکثر امراض حار و حاده و نیز باعث سرعت خروج آنست از معده و با گوشت باعث سرعت و نیکوئی هضم آن با فرد را باشد
با روغن بادام جهت سرفه و تر طیب دماغ و بدن و تسکین حرارت جگر و تبهای حار و آشامیدن ق مطبوخ کدو با خوردن تخم آن با مغز تخم
رفع غشی و تبهای حاره و عطش و رفع سمیت اخلاط سمیه بتعدیل و ضماد آن بر معده و کبد و گرده و ا جهت تسکین حرارت التهاب و ذات شانه ها سبک
خنک جهت بواسیر و نزف الدم احشا و بالجمله اقسام آن جهت محرور المزاجان صفراوی و دموی و جوانان و بلدان حاره نافع و مضر مبلغمی
انها مولد قولنج و نفخ و ثقل در معده و مسقط اشتها و مولد بلغم و مواد بلغمی و سوداوی و احتراقی از بلغم و مطبوخ تراشه آن با ماء کدو باید
و هندی را باید نمایند چون با خردل و سیر و فلفل و نمک و نعناع استعمال نمایند برد المزاجان را موافق و محرور المزاجان را احتیاج بدینها
بدون نمک و اندک نعناع نیست مصلح آن قی نمودن و آشامیدن با ماء العسل و عود هندی و قرنفل و زیره و معده و نعناع و جوارشات
حاره و عطر و پختن آن با روغن و اصل کردن فلفل و خردل و آبکامه و اشیاء حاره دیگر و نمک در برودین و در محرورین و صفراوی
مزاجان آب غوره و انار و سرکه و امثال اینها و مربای آن که بیشتر نمایند با شکر و با عسل معتدل ترین مربات و لذیذ و مقوی دماغ
و مولد خون صالح و دافع مواد سوداویه امراض حادثه از آن است و سرتع الهضم اگر در معده بلغم بسیار نباشد و الاستحیل بآن میگردد و سی علی
آن برای سرد المزاجان بهترین از شکری و محلل آن ملطف و هاضم و مسکن حدت صفرا و خون خصوص جاشنی دار آن موافق محرور المزاجان و مضر
برودین القروح و الجروح در دو برنج و خاکستر سوخته آن جهت قطع نزف الدم جراحات و رفع اکله زخمها و زخم ذکر و اعضای یابس المزاج
و با روغن گاو تازه جهت سوختگی آتش و با سرکه جهت بهق و بدستور مغز آن با آرد جو شسته جهت سوختگی آتش و یا دم الاخوین تیز الادرار
ضماد کدوی سائیده جهت حمره و اورام حاره و در روغن آن که آب تازه لحم و مغز جوف آنرا گرفته با ربع وزن آن روغن کنجد یا روغن بنفشه
یا بادام و قدر مضاعف دیا غیر آن طبخ دهند تا آب برده و روغن بماند مانند روغن بنفشه و نیلوفر است طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص
آن مرطب بدن و دماغ و رافع یبوست آن منوم و جهت مالیخولیا و سهر و سفرط و تشنج یابس و درد گوش حار و سرفه و دق و تلیین صلابات شربا
و سعوطا و قطورا و تمریخا نافع و چون پوست آنرا جدا کرده خصوص که تخم آن خوب مستحکم نشده و خام باشد و مجموع آن را از لحم
و شحم و تخم با سرکه کرده بر یکو بنند و بجوشانند تا خوب مهرا شود و بگذارند تا سر شود و چیزی بالای آنرا بگیرند و جمیع افعال آن تر طیب بیشتر مبرد و غیرها
اقوی از دهن آن لغیت که با روغن کنجد بسانند و چون سرکه در او بریده و در جوف آن خیشت ... دیر نمایند و سر آنرا بمان قطع بند کرده بگذارند
و بعد از چهل روز آب آنرا گرفته با حنا خمیر نمایند و بر مو خضاب کنند خضاب نیکو است و مغز تخم کدو طبیعت آن در دوم سرد و در اول تر
با قوت مسکنه اخلاط متحرکه افعال و خواص آن مسمن بدن و جهت رفع خشونت سینه و نفث الدم و سرفه حاره و تشنگی و تبهای حاره و قرحه امعا
و مثانه حادث از خلط حاد و لاغری گرده و حرقة البول و امثال اینها نافع و روغن تخم آن جهت نفع یبوست دماغ و بیخوابی سل و تبهای حار و منفعت صفراوی

بلے حدیل شیر بالی و قطوراً و سعوطاً و تمریخاً و طلاءً و ضماداً روغن مغز تخم کدوی شیرین بادم الاخوین نرم سوده و یا با جرم مغز آن بجهت تنقیح و تسکین
گوشه دهان و بنا گوش و ... ذاکبر و غیرها مجرب مقدار شربت از تخم آن تا هفت مثقال بدل آن مغز هندوانه و خیارین و حلوا دین القرع ...
محلل آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **قرع المری** یعنی کدوی تلخ که بهندی تو تیز نامند ماهیت آن نبات شبیه به بیاره کدو ...
ازان کوچکتر **طبیعت** آن بسیار گرم و خشک و سمی **افعال و خواص** آن مقدار قلیلے از ان مقی قوی ... بجهت تفتیح ...
... رطب قدیم و ... رطب کهنه نافع و قطور آب گل آن لنشوق آن بجهت دفع یرقان و امراض ... دماغی نافع و بیخ آن که بهندی ... نامند
گرم و خشک و محلل اورام و اوجاع باره طلاءً و ضماداً مفرداً یا مرکباً با ادویه مناسبه و گویند چون که کدوی تلخ خشک را شگافته و در جوف آن ... کرده
پرده عنکبوت میباشد برآورده نرم سوده اندکی از ان را سعوط نمایند جهت دفع یرقان اصفر که چشمها و رخساره همه زرد شده باشد و اکثر امراض دماغی
و طحالی نافع با خراج رطوبات و با غم زرد رنگ زنبی بچشم **فرفة الدارچینی** بدانکه فرفة بکسر فاء و سکون راء و فتح فا و ها لغت عربی است
بمعنی پوست درخت مطلقاً و مراد اطبا پوست درخت خاص است و بیونانی ... و لبربری ... قرفطیون سنن و بهندی ...
ماهیت آن آنچه بتحقیق پیوسته پوست درخت نوعی از دارچینی است که در جزیره سیلان بهم میرسد و ضخیم تر از دارچینی و پوست آن خشن ...
بعضے برنگ دارچینی و بعضے تیره تر و بعضے مائل بزردی و سفیدی با خطوط و بعضے الحمه آن شبیه برائحه قرنفل و اندک حدت و این را قرفة القرنفل ...
برائحه دارچینی و این را قرفة الدارچینی نامند و بعضی کریه الرائحه و بهترین همه قرفة القرنفل دارچینی رنگ تیز آنست که با حدت خوشبو باشد و بسیار کهنه
نباشد و زبون ترین همه کم رنگ اغبر کریه الرائحه آنست و در دارچینی تفصیلاً ذکر یافت **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک قرفة القرنفل در
مزاج و افعال مشابه قرنفل و قرفة الدارچینی قریب بدارچینی یعنی ضعیف تر از ان و بعضے از ان قوی تر نسبه اند **افعال و خواص** آن مقوی اعضا
باطنی و اعضاء الراس و العصب جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصبانی و اوجاع مفاصل اعضا و الغذا و مقوی معده و کبد ... و درین فعل اقوی از دارچینی گفته
الادرام القرح و ضماد آن با سرکه رافع اورام و جرب و قوبا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سلیخه است **قرقمان** بکسر قاف و سکون را و کسر
قاف و میم و الف و نون و بفتح هر دو قاف نیز آمده **ماهیت** آن چیزیست مانند فاد که در جوف بعضے اشجار کهنه بهم میرسد خصوصاً درخت ...
مجازی و سعیدی و انطاکی گفته چیزیست گرم خورده که در جوف درختهای کهنه بهم میرسد و مخصوص درخت معین نیست **طبیعت** آن در دوم گرم و
خشک **افعال و خواص** آن حابس نزف الدم و اسهال مزمن و سائر سیلانات و مدر بول و حیض و سنون آن بجهت تقویت لثه و سفید کردن
دندان و ضماد آن با سرکه جهت نرم کردن جلد بدن نافع **قرقومعا** بفتح قاف و سکون را و ضم قاف و سکون واو و فتح میم و سکون غین معجمه و میم
و الف و فرقوعما نیز آمده و لغت یونانی است **ماهیت** آن ثفل دهن زعفران است زیرا که فرقو زعفران و معا ثفل را نامند و بهترین
آن خوشبو سنگین سیاه رنگ آنست که در ان چوب نباشد و چون بخایند بدندان بچسبد و دندان را رنگین کند و چون در آب حل کنند آب را رنگین برنگ
زعفران نماید و انطاکی دهن زعفران دانسته **افعال و خواص** آن منضج و مسخن و مقوی اعصاب و محلل صلابات و مدر بول و اکتحال آن جالی
آثار و رافع ظلمت چشم و مقوی روح باصره **قرمز** بکسر قاف و سکون را و کسر میم ... معرب ... لغت رومی است و گفته اند لغت ترکی است و ...
الصباغین و صبغ ارمنی نیز و بفارسی کرم رنگرزان و کرم رنگ و بیونانی ابن قردس و لبربری اغنوسس نامند و ...
در ... نامند **ماهیت** آن حیوانیست کوچک که در برگهای اشجار خصوص درخت ... بهم میرسد و تا بقدر دانه عدس
بزرگ میشود و سرخ و هر چند بزرگ میشود سرخ تر میگردد و گویند شبنمے است که بر برگ اشجار می نشیند و چیزی شبیه بدانه عدسی ... سر آن ...
مثل سر حیوانی و آهسته آهسته بزرگ میشود تا بقدر دانه نخودی مستدیر و مانند حیوانی پرنده میگردد که گویا می خواهد طیران کند پس شگافته
شده از جوف آن کرم کوچکے سرخ رنگ بر می آید و هر چند کهنه گردد زرد رنگ آن زیاده میگردد و ... اثر ... مینمایند و ...

بانضمام ما آب سید رنگ مرا فقد نموده نقاشان کتاب درتحریر زر و در رنگ آمیزی نقاشی کتابت و رنگ ابریشم و ابریشم لکاری برند و یک جزو آن و ده جزو
حریر و یا ابریشم را در آب جوشیده باشند خوش رنگ میگرداند و رنگ تار ریسمان شبیه بدان خوب نمیشود و گویند دو قسم میباشد جمری و غیر جمری
که در شراب آنرا می کشند و مالیده و خوش رنگ میباشد و یکدانه آنرا چون در آب بخایند بزودی آب را خوش رنگ میگرداند بخلاف غیر جمری و بهترین انواع آن
احمر است و از آن بهتر رنگی در سرخ نیست زیرا که رنگ این شگفته و خوش نما و براق میباشد خصوص که بر طلا و غیره لیسند و ابریشم و پشم رنگ
نموده با آن ثابت رنگ میباشد و بهترین آن تازه بسیار سرخ آنست که از قبرس بلاد روم آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن با قوت قابضه و حابس دم اعضاء النفس آشامیدن آن بقدر دو درهم تا یکهفته بهر وز ببهیم جهت قطع حیض جمره
گفته اند با سرکه جهت منع حمل و ذرور آن مجفف قوی است المجروح و امراض الاعصاب ضماد آن با عسل جهت التصاق والتیام جراحات عظیمه و بقدر ربع
سیر گوشت با سرکه جهت شکستگی اعضا و جراحات اعصاب ضماد و سائر اعضاء رحم با قوی الاثر الزینه بطول آب مطبوخ آن محلل صلابات و شکوی در ازمنه
مولد و مانع تولید حمل مقدار شربت آن دو درهم و تعلیق آن با ابریشم سرخ در رفع تب موثر قرن بفتح قاف و سکون را و نون لغت عربیست
بیونانی قرنه و بفارسی سرون و شاخ حیوان و بهندی سنگ نامند ماهیت آن معروف است و آن بمنزله سلاح و حربه است ابرای دفع
موذی از خود و اکثر حیوانات حلال گوشت مانند اقسام گاو و بز و میش و آهو را میباشد و نوع نر را بزرگتر و مانند تر از نوع ماده و ماده بعضی را
نیست و علیهذا القیاس زیاده مولیست و منافع آن قرن که در طبیعت مطلق آن سرد و خشک در دوم افعال و خواص آن مجفف و بالطبع
مانند ملح مغسول و اکثر مستعمل محرق آنست العین اکتحال آنجهت منع نزول مواد بسوی عین غشاء النفس جهت نفث الدم هر عضوی و
بواسیر اعضاء الغذاء و النفض جهت استرخای معده و لشعث رطوبات آن و یرقان و ذرد و استطار با نافع و دستور احراق آن در مقدمه ذکر یافت
و قرن هر حیوانی در طی ذکر آن حیوان بیان شده قرن ایل را بسریانی ترنا و بلاد یبونانی سمفوریا و بدومی سمفوریس و بفارسی هر گاو کوهی شاخ
گوزن و بهندی باره سنگه گویند و بهترین آن با خود ایل بیرست و نیز قرن ایل را باصطلاح اهل لغه از بلاد اندلس نباتی را نامند که
بیونانی زتمن گویند و قوتمن مذکور شده و نیز قرن بقول انطاکی اسم درختی ست بقدر آزاد درخت و آنرا ثمری ست بقدر زیتون سرخ لیس سیاه
میگردد افعال و خواص آنجهت رفع اسهال و قروح نافع و خاکستر برگ آن جالی آثار و چون بگیرند ثمر آنرا در حالتی که سبز میباشد
سرخ نگشته و سائیده بر اورام و قروح کنار بزودی زائل سازد قرنفل بفتح قاف و را و سکون نون و ضم فا و لام و در لغول نیز و بیونانی
غرنیواسی بردعی قرفلون و بفارسی میخک بهندی لونگ بهندی کلوف نامند در ماهیت آن اقوال بسیارست آنچه بتحقیق پیوسته آنست که
ثمر درختی ست که در جزیره از جزائر زیر باد که آن جزیره را جاده و بتادیه نیز نامند بهم میرسد و در جای دیگر نمیشود و بالفعل آن جزیره در تصرف
اندلس ست که فرقه از نصاری است و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت کنار و شاخهای آن باریک بلند مانند شاخهای یاسمین که بهندی چنبیلی نامند
و بلند شده باز بسوی زمین میل کرده و برگ آن شبیه ببرگ نار و از آن بزرگتر و ثمر آن که قرنفل ست باریک بلند از بند انگشتی کوتاه تر و اندکی
پهن سر آن مشرف و بر سر آن قبه بشکل حباب و چون خشک گشت دربستها که می آورند بسبب سودن باهم اکثر قبه آن جدا می گردد
و آنرا از ماده میباشد نر آن بزرگتر و اغبر و کم رنگ کم بود و کم طعم تر از ماده و ماده آن کوچکتر و در صفات مذکوره اقوی و بهتر و مستعمل ماده
تازه خوشبوی قوی الرائحه تند طعم مائل بتیزی تیره رنگ با لیده آنست که در خاییدن و کوبیدن اجزای آن تمام خوب بنرم
گردد و خشبیت نداشته باشد و آنچه بخلاف این اوصاف باشند زبون طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن با قوت تریاقیت و تفریح اعضاء الرأس مقوی ارواح و اعضای رئیسه باطنیه و حافظه آنها و جهت تقویت دماغ و ذهن و فکر
و رفع صداع بارد رطب و فالج و لقوه و نزلات متوالیه و سکته و تفتیح سده دماغی و سائر امراض بارده رطبه سوداویه و دواء شبیه

۴۸۹

وعصبانیه نافع وسوداوی مزاجان وکسیکه درمزاج او سودا غالب باشد نیز با وسعوطا و نفوخا وطلاء وضمادا به تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت
تقویت لثه و درد دندان بارد و دفع بدبوی دهان باعث تطییب نکهت مضغا و اکتحالا بجهت تقویت باصره و دفع سبل و غشاوه و ذرور
خوردن آنجهت امراض مذکوره بعین اضماد الصدر جهت سرفه بارده رطب و ضیق النفس کهنه رطوبی و خفقان بارد و دحشت و خوف و وسواس
و مورث شجاعت آشامیدن آن اعضاء الغذاء والنفض مقوی معده و قوت هاضمه و اسعاد کبد و گرده بارد و طحال و باه و رحم و مستحق و دافع امراض
بارده اعضای مذکوره و قی و غثیان و فواق و خناق و تحلیل ریاح غلیظه حاصله از اغذیه لزجه و استسقای لحمی و تقطیر البول و سلس البول و علل بلغمی و سوداوی
و زلق الامعاء رطوبی و امراض بارده رحم شربا و فرجه آشامیدن نیم درم آن با شیر تازه دوشیده و لنتظ دادن بغایت محرک باه و مداومت
بکدرم آن در وقت طهر پاکی از حیض باعث حمل و تسخین رحم و مضر و برون بکعد و تر آن هر روز باعث عدم حمل و طلاء و ضماد ادهن آن بر پیشانی
سر جهت امراض بارده دماغیه مذکوره و برای وجاع بارده مسکن آنها برای اورام بارده محلل آنها و ضماد و مضمضه آن با آب دهان برای جلیسی
نزد مقاربت باعث تلذذ جانبین می گویند مضر گرده و امعا مصلح آن عربی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن بوزن آن دارچینی و نصف
آن بسباسه است و نیم وزن آن فرنجمشک و نیم وزن آن خولنجان و بوزن آن نیز خولنجان گفته اند و عرق آن در جمیع افعال قائم مقام
خودست که بگیرند یکجزو آنرا و نرم بسایند و از هر یک گل گل سرخ و برگ گاوزبان نرم سوده یک و نیم جزو و برگ تنبول نیمکوفته پخته نیم جزو
همه را در گلاب یکشبانه روز بخیسانند پس بدستور متعارف مقطر نمایند و بقدر احتیاج بنوشند جهت تفریح و تقویت اعضای ظاهر و باطنه و معده
کبد و هاضمه و دفع ریاح و سموم و تفتیح سدد و تعدیل اخلاط و استعداد سائر امراض بارده بی عدیل و شراب آن که یکجزو آنرا با شانزده جزو آب باران
دیگر جزو عسل مصفی در شیشه کنند و سر آنرا البسته در سرگین اسپ دفن نمایند و بعد یکهفته برآورده استعمال نمایند از خمر بمراتب قوی تر گفته اند و اگر آنرا
با شکر بقوام آورند و شربت مرتب نمایند جهت امراض بارده صعبه بی نظیر دانسته اند و جوارش و دهن و شراب آن در قرابادین کبیر مذکور شده

قرنفل بستانی ماهیت آن برگ فرنجمشک است و بهندی ابهل و رام تلسی نیز نامند و در فرنجمشک گذارش یافت و عرق آن نامند عرق قرنفل

ست در طعم و رائحه عوام اهل شیراز قرنفل بستانی را بر فنطوریون غلیظ البستانی اطلاق مینمایند جهت مشابهت گل آن بقرنفل در عطریت و رائحه **قرنفل**
شامی قرنفلیه است لغت مغربی ست ماهیت آن نباتی ست ساق آن بقدر یکذرع و خشن با شعبها و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب
و برگ بنفشه و گل آن بنفش مائل بسفیدی و خوشبو شبیه ببوی قرنفل و تخم آن شبیه بتخم ریحان سیاه و دور بو مانند دارچینی و منبت آن اکثر مواضع نمناک
و یا با دروج بکجا میروید طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن اعضاء الراس و غیرها آشامیدن آن جهت صرع
و بدستور ضماد برگ آن جهت صرع و ورم ریحی و رطوبی و ابتدای عرب و ورم پستان و تحلیل انجماد شیر در آن و بوئیدن گل آن جهت زکام
و آشامیدن آب طبیخ آن جهت عسر نفس و سرفه رطوبی و عسر البول و جلوس در طبیخ آن جهت احتباس حیض و آشامیدن تخم آن جهت وجع
حادث از احتباس حیض و اسقاط جنین و با شراب لسع هوام و ضماد مطبوخ آن با آب جهت کوفتگی اعضا و چون تخم آنرا کوفته در زرد
طبیخ نمایند و هین و تمر تخم بدان جهت کز از در لرزه حمیات نافع مضر محرورین مصلح آن بنفشه مقدار شربت آن یک درم ست **قرون اسنبل البقر**
بفتح قاف و را و سکون واو و ضم نون والف و لام و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم باء موحده و لام در ماهیت آن اختلاف بسیار است
بعضی تخم نوعی از سنبل ابیض دانسته اند که با سنبل یافت می شود و در قتال ست و بعضی گفته که در ریشه سنبل و بعضی از سنبل هندی نیز یافت میشود
و بعضی تخم خانق النمر و بعضی تخم شوکران دانسته اند و بعضی گفته اند تخمی ست شعبه به بلبش و سمی و بعضی گفته اند نوعی از بیش ست و اصح قول
قول آخیر ست که نوعی از بیش ست و بهندی آنرا بسنگهیا نامند و در حرف الیاء مع الیاء در بیش ذکر یافت و آن سیاه رنگ باریک و از سعد
باریک تر و دراز تر و با درخشندگی و بعضی سفید رنگ نیز میباشد طبیعت آن در چهارم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن آن

از انجو زمیست ضماد آن با سرکه جهت رفع درد باکهنه و تحلیل اورام صلبه بارده و تدهین و ضیمکه در ان جوشانیده باشند جهت امراض مذکوره و ضماد آن جهت تحلیل صلابات اعضا مفید بدیع ورم آن کشنده است باختلاط عقل و بولدم و سیاهی زبان سائر امراض سرسام و مداوای آن قی نمودن و آشامیدن کافور بقدر السیاهی یا بنکدرم و تا یک مثقال هم با گلاب و شیره تخم خرفه سفش با برف و یخ سرد کرده یا جلاب و قرص کافور با دوغ ماست گاوی ضماد نمودن اضمده بارده تلبب کبد مانند صندل و کافور با گلاب و آب برگ بید امثال اینها و آشامیدن شیر تازه دوشیده و سویق سیب تر شرنج معمول با جلاب سرد کرده و آشامیدن آب انار ترش و آب هند دانه و ماء القرع و ماء التمر هندی و لعاب بهدانه سرد کرده با جلاب و مانند اینها **قریلس** بفتح قاف و کسر راء مهملة و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن بعض گفته اند نوع غذائی مانند معوص و مصوص در حرف المیم انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اکثری گفته اند آب گوشت سر و منجمد شده را مانند سر گوشتینه باشد از ماهی و غیر آن **قریصیں** بفتح قاف و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و صاد مهمله **ماهیت** آن نوع غذائیست که از لحوم لطیفه خفیفه مانند ماهی و بزغاله و جوجه مرغ و دراجه و امثال اینها ترتیب دهند با سرکه و ترشی با میوه های تازه و خشک و ادویه طیبة الرائحه **طبیعت** آن معتدل با برودت و رطوبت **افعال و خواص** آن مسکن صفرا و خون حاده و قاطع بلغم و محرور المزاجان را نافع مضر مبرود المزاجان و سوداوی و علل اعضاء تنفس و سرفه و ضیق النفس **فصل القاف مع الزای المعجمة** **قزاح** بضم قاف و فتح زای معجمه مشدد و دال الف و حاء مهمله لغت مغربیست و اهل افریقیه آنرا علیجان و اهل شیراز از مکه و مکه نیز نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف در قدر آن شبیه برازیانه و شتری حر و دراز از رازیانه برگ آن باریکتر و شاخهای آن کوچکتر و تشعب در هم یافته شده و گل آن زرد و تخم آن باریک شبیه بانیسون و طعم آن مانند رازیانه و جمیع اجزای آن از برگ و شاخ و گل و تخم همه خوشبوست و در مصر نیز بهم میرسد و در نواح شیراز نیز و برای تخم نیکو مرعی و منهی است فربه کننده آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن برگ و تخم آن مستعمل اهل آن نواح بجای توابل و محلل ریاح و محرک حیض و مسکن اوجاع بارده و مدر بول و حیض و در اطعمه باعث لذت و آشامیدن آب بیخ آن با یک رطل شکر در تحلیل ریاح و درد امعاء مجرب دانسته اند **فصل القاف مع السین المهملة** **قس** بضم قاف و سین مهمله **ماهیت** آن نباتی است برگ آن ریزه و مشبک و شاخ آن بی بار **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن باعصاره الراس سعوط عصاره آن جهت عفونت خیشوم و عصاره آن نفث آشامیدن آب برگ و ساق آن مدر حیض و فرزجه آن مخرج جنین السم و آشامیدن آب بیخ آن با سرکه جهت گزیدن رتیلا نافع **قسب** بفتح قاف و سکون سین مهمله و باء موحده اسم عربی حجازی ثمر نخل خشک شده تمر بس است و اهل مغرب آنرا مغلق و اهل نجد حرق و در شهوم دنغاری حرما سنگ و اهل شیراز رنگ نامند **ماهیت** آن خرمای بسیار خشک تمر بس است که بکمال نرسیده باشد و اقسام میباشد و آنچه را بعد از جوشیدن در آب شگافته و پاره چند غیر متساوی نموده خشک کرده باشند و گشنیز دریده نامند و آنچه سرآنرا بلبل خورده و در درخت مانده خشک شده باشد آنرا بلبل خورده گویند و این شیرین میباشد و بهترین همه بزرگ فربه است کوچک آنست که خشک و صلب باشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مقوی معده و ناشف رطوبات و مستحکم کننده الیاف آن و حابس طبع و نفاخ خصوصا که آب بران بپاشند و خوردن آن با مغز گردگان منفخ و محلل اخلاط سینه و لهذا اسرتی آن که خوب خشک باشد گرم تر و خشکی تدارد و نفاخ و بطی الهضم و مرخی معده و گاه اسهال حی و زرد مصلح آن مغز گردگان بریان کرده و گفته اند قسب قاطع اسهال بلغمی و مسکن عطش حادث از بلغم مالح ست و بهتر آنست که خشک آن که مائل بسبزی است مقداری بالای طعام بسی و دو تره بخورند خصوصا صاحبان ضعف معده و لهذا قول یعنی آنچه خام است نانسته خشکیده مغز باشد همه اصناف آن زبون مورث زحیر و کشیدگی معده و احشا و اجتناب از آن اولی ست مصلح آن ریزه در سرکه خیسانیده و مطلق قسب مضر دندان و لثه است مانند سائر تمرهای نخل مصلح آن محرورین سکنجبین حامض شیرازی رسیده در سرکه خیسانیده و بعضی گفته اند خرمای رسیده و عبارت از انست **قسط** بضم قاف و سکون سین و طاء مهمله

گفته اند معرب از قسطس یونانی ست و گفته اند معرب از کته هندی ست و بسریانی قوشنا و قشنا و بفارسی کوشنه و بفرنگی است و بهندی کٹ نامند ماهیت
آن بیخی ست شبیه به بیخ نفاخ و نبات آن بلبیاق و مفروش بر زمین و برگ آن عریض گویند بیخی ست خشبی که بهندی بیکرمول نامند بدانکه قسط
سه قسم میباشد قسم اول آن شیرین یا سفید اندک مائل بزردی سبک با عطریت ست و این را قسط بحری و عربی گویند و دوم مائل بسیاهی مغز
آن مائل بزردی و سطبری و سبک کم بو و این را قسط هندی نامند و سوم مائل بسرخی سنگین و در وزن شبیه بچوب شمشاد و خوشبوی و
بهترین تلخی و این سمی و قاتل ست و آنچه بوی صبر از آن آید زبون و از مطلق آن مراد قسط شیرین ست و بالجمله از ادویه شریفه جلیلة النفع ست و بهترین
آن سفید تازه و شیرین کرم ناخورده و با عطریت رائحه سطبر محکم آنست که چون بخایند اندک زبان را بگزد و پوست آن نازک باشد و بعد از آن هندی
سیاه و سبک و بعد از آن قسط شامی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی بیخ راسن را قسط شامی نامند و مغشوش نمایند قسط بحری را و میتوان
فرق میان آن و قسط بحری صلابت و عدم عطریت رائحه و گزیدگی بیخ راسن ست یعنی صفات قسط بحری در بیخ راسن نیست طبیعت آن
در سوم گرم و خشک و شیخ الرئیس گرم در سوم و خشک در دوم گفته و با رطوبت فضلیه نفاخه و گفته اند قوت حرارت و حراقت و مرارت مر آن
که بتفریح جلد ست افعال و خواص آن مقوی اعضا مدبره غذائیت نافضه اعصاب و دافع امراض بارده رطبه از انها و مسخن اعضا
و مر او مسخن آنها باشند و جاذب خون و سائر اخلاط و سم بظاهر جلد اعضا الراس مقوی دماغ مستحکم کننده اعصاب محلل پراگنده کننده ریاح
محذره و باغیه و دافع صداع ها در طب کته خصوصاً قسط سفید که در آن عظیم النفع ست و از برای اوجاع مقدم دماغ و کثیر مس و تشنج و کزاز
و رعشه و خدر و غیره از امراض بارده رطبه و باغیه شرباً با عسل و یا ادویه مناسبه و دیگر ضماد آن با عسل نیز و تمریخ آن با روغن بلی که روغن نرها
اگاد باشد که در آن بجوشانند و بمالند جهت امراض مذکوره و سعوط آن با آب باران جهت دوسر و بن و لطوخ آن جهت رفع نسیان و ضماد آن با روغن
زیتون جهت فالج و استرخا و درد گوی و بدستور قطور در بن آن در گوش بفتح سده بار و آن بخور آن رافع زکام و دماغ حادث از عفونات اعضا و بعد
آشامیدن یک مثقال آن با خمر و افسنتین جهت اوجاع صدر و ربو و بهر ضیق النفس و سرفه کهنه و تنقیه سینه از اخلاط لزجه لعوقاً با عسل و در پهلو
رانیز نافع آلات المفاصل و الاعصاب جهت اوجاع مفاصل و استرخای عصب و عضل و فسخ آن و تسخین اعصاب مفاصل و رافع امراض آنها و
جهت عرق النسا شرباً و ضماداً و بدستور تدهین آن اعضاء الغذا و النفض آشامیدن آن با عسل جهت کشف رطوبات و بلاغم و دفع آنها و قطع اخلاط لزجه و
تحلیل ریاح و تقویت معده و کبد و گرده و مثانه و تسخین و دفع امراض و اوجاع آنها و عضلات بطن و جهت تفتیح سده کبد و طحال و تحلیل ورم طحال
و استسقا و یرقان و مغص و درد رحم و با آب سرد جهت اخراج کرم معده و امعا و حب القرع و ادرار بول و حیض و بخور آن بقمع فرزجه
و حمول آن جهت ادرار حیض و قتل و اخراج جنین و مشیمه و تسکین اوجاع رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و تکمید بدان اعضاء التناسل
آشامیدن یک درم آن با عسل و یا با شراب جهت تقویت باه و بدستور ضماد آن و تدهین بدهن آن الحمی آشامیدن آن با سکنجبین جهت تب ربع
و ضماد آن با روغن زیتون جهت لرز حمیات بلغمیه پیش از اخذ حمی یعنی پیش از نوبه القروح و الجروح ضماد آن با ماء العسل جهت رفع کلف و آثار
جلد و طلای آن با سرکه و قطران و عسل جهت داء الثعلب و رویانیدن موی در آن موضع و جهت برش و نمش و سعفه و خراجات و تشنج که در صورت
بهم رسیده باشند و زور کهنه آن جهت قروح رطبه تازه آن مفرح جلد السموم یکمثقال آن با خمر و افسنتین تریاق سموم و جاذب آنها بسطح جلد و
جهت رفع سم افعی و عقرب و رتیلا و امثال آنها از سموم قتاله نافع مضر مثانه مصلح آن گلنگبین مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن یکدرم تا
یکمثقال بدل آن نصف وزن آن عاقرقرحا گویند بدل آن درج ترکی ست و مصلح آن خطمی ست دهن القسط ساده که قسط تلخ را مقدار چهل
مثقال تکوفته یکشبانروز در شراب بخیسانند بس با چهار صد مثقال روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا شراب بسوزد و روغن بماند طبیعت آن
گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی اعصاب و اعضا و باه و محلل قوی و رافع برودت معده و جگر و لرز تبهای سوداوی و بلغمی پیش از نوبه مقوی

مویی و دراز کننده آن شربا دند بینا مقدار شربت آن هفت درهم و قسط ابیض هم در صحرا باد کوهستان بلا بجری از بلاد فارس گرم سبز آثار لبنان
بهم میرسد گیاه و برگ آن شبیه بکرنبه البیضا که فاشرا نامند و بیخ آن ضخیم تر از بیخ فاشرا و تلخ و آن قسط احمر ست و انطاکی نوشته که نوعی از قسط
میشود بسیار سنگین و ثقیل و آنرا اهل آن بلد قسط تلخ دار دارد و مینامند و من نبات آنرا دیدم و بیخ آنرا بر آوردم و بتجربه کردم دواء القسط دلوها
معاجین آن در تریاق دین کبیر مذکور شد قسطرون بفتح قاف و سکون سین و ضم نون و فتح طاء مهمله و الف و ضم رای مهمله و سکون واو و نون یونانی قسم طرفون
یعنی منادی با تش درجه تسمیه آن بدان جهت آنست که در اماکن بارده میروید اهل روم آنرا طابشقی نامند در سما تیا تیر ماهیت آن دیسقوریدس
گفته نباتی ست که هر سال تازه میروید ساق آن باریک قدر یک ذرع و زیاده بر آن مربع و برگ آن باریک بلند طرف پائین آن عریض تر و بیخ
باریک میشود شبیه برگ بلوط و منشرف و خوشبو و بر اطراف ساق آن تخمهای مجتمع و در یکجا شبیه بخوشه و بیخ آن شبیه بخربق و باریک و مستعمل بیشتر برگ و
بیخ آنست و انطاکی نوشته گل آن زرد و در بو شبیه به بوی صعتر و اقوال دیگر نیز در ماهیت آن مذکور ست و بالجمله از ادویه مجهوله الماهیة ست طبیعت
آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جمیع اجزای آن با قوت تریاقیت اعضاء الراس الغذاء النفض آشامیدن برگ آن با آب جهت
صرع و جنون مقدار یکدرم آن با عسل و سرکه جهت امراض کبد و طحال و با شراب جهت یرقان و ادرار طمث و چهار درخمی آن با شراب … دردهای
جهت اسهال البطن و یکدرم آن با در دمالی جهت ادرار بول و تفتیت حصاة و اختناق رحم و مقدار یک مثقال آن با عسل کف گرفته بعد از
طعام جهت تقویت باه و دفع … از فساد معده و بد … آن و در بردن آب آن و آشامیدن طبیخ آن جهت رفع قی و دفع ضعف
و جهت اسهال طبیعت و ادرار بول اعضاء الصدر آشامیدن آن با ماء العسل جهت قرحه ریه و مزمن و چرک مجتمع در سینه و مقدار … آن با شراب
ممزوج نیمگرم جهت نفث الدم سینه اگر … شده الا با آب العین و الاذن اغتسال بطبیخ آن جهت رمد و کمنه و قطور عصاره آن در گوش جهت درد دندان
اوجاع المفاصل و غیرها آشامیدن آن جهت عرق النسا و فسخ عضل السموم آشامیدن سه درخمی آن با در دمالی جهت نهش هوام سمی یکدرم آن
با شراب جهت دفع سمیت ادویه قتاله و ضماد آن نیز با شراب جهت نهش هوام و دیسقوریدس گفته اند که آن در سموم مجربست که اگر قبل از وقوع سم
بخورند اذیت آنرا کم گرداند و اگر بعد از آن دفع سمیت آن نماید فصل القاف مع الشین المعجمة قشار کندر بکسر قاف و فتح شین و الف
و را مهمله و ضم کاف و سکون نون و ضم دال و رای مهملتین ماهیت آن ریزهای ست که از سودن قطعهای کندر با هم جدا شود و در …
آن بخته گردد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جالی و مجفف و در داروهای چشم و اکتحال و در مراهم و معاجین
برها مستعمل و جهت نفث الدم و قرحه امعا و اسهال مزمن شرباً و ذروراً و ازان جهت رویانیدن گوشت بر جراحات و خشک کردن آنها و اصلاح قروح
و جروح خبیثه و قرحه آن جهت شعف تخفیف رطوبات سائله مزمنه از رحم و بریان آن جهت رفع حکه رحم نافع و حمول کنند …
شد قشر بکسر قاف و سکون شین و را مهمله لغت عربیست و بفارسی پوست و بهندی چهال و چهلکا نیز نامند و جمع آن قشور آمده و قشر هر دو است که
تازه و هم ست ماهیت آن اسم جنس … ست اشجار از تنه و شاخها و ریشه و ثمر و تخم ست و الوان اکثر قشور مختلف میباشد با مغز آن گاهی متفق و بالجمله
خامی تازگی سبز و بعد خشک شدن سفید و مائل بسفیدی و اغبر و سیاه رنگ و بعضی بعد کمال رسیدگی زرد و مائل بسبزی و بعضی سرخ میگردد مانند
اترج و دارچینی و نارنج و غیرها و امثال اینها و نیز در غلظت و رقت و لطافت و حدت و طعم و رائحه و عدم آن هر دو بر مختلف و متفاوت
میباشد و نیز بعضی بطی الهضم و بعضی سریع الهضم و نیز قشر بعضی اشجار انفع و خوشبو تر و تند تر و لطیف تر و سریع النفوذ تر از جرم و لحم آنست بسبب
حرارت آنچه مانند اترج و دارچینی و قرفه و سلیخه و امثال اینها و نیز پوست بعضی انفع و احد و الطف اند مانند بیخ کاسنی و کبر و مانند آن …
فلفل و زنجبیل … و کشنیز خشک مانند اینها و گاه میباشد قشر بعضی سریع الهضم تر از لحم آن مانند … ترب و خیار و امثال آنها و لهذا با پوست خوردن آن
انفع ست و سریع الهضم تر از بی پوست و نیز قشر خوشبو تر از لحم آنست و لیکن لفاح و بطی الهضم مانند پوست سیب و تفصیل قشر هر چیز در منافع آن

دربیان این چیز مذکور شود و میشود انشاء الله تعالی و جالینوس غیر ان گفته هر چیز را قشر نیست حتی معدنیات فی فلزات را قشر نیست کرتزدرن گوهر
ازان جدا میگردد و مانند انواع توبالات و انیما الطف و جالی تر انداز اجرام آن فلزات و توبالات نیز ذکر یافت جهت تاکل و نقصان لحم و سد القیع
و توبال نحاس بهتر از توبال آهن و قشار شاپورقان قابض تر از غیر آن بدانکه مراد قدمای اطبا از اطلاق قشر البطیخ ست اما درین زمان دیمی و نواحی آن
مراد ازان قشر قهوه است یعنی بن و طبیعت قشر هر چیز مطلقاً گرم و خشک تر از جرم و مغز آنست افعال و خواص آن بطی الهضم تر و نفاخ تر مگر بعضی
که ذکر یافت قشر اترج گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مقوی معده و قلب و دماغ و هاضمه و اخشای بارده و محلل ریاح و
خاییدن آن خوشبو کننده دهان و زائل کننده بوی سیر و پیاز ازان و قلیل آن نافع و اکثار آن مضر مصلح آن عسل قشر اصل الرمان سرد و
خشک و مسهل و مخرج اقسام کرم معده و امعا و حب القرع قشر الرمان انچه از رمان حلو ست سرد و تر و انچه از رمان حامض ست سرد و خشک
و ضماد آن جهت درد بیخ اسهال و اسهال و قطع خون بواسیر و مضمضه با آب آن مقوی لثه و دندان و چون دو درم آن را بسایند و منقوع سازند
و بالای آن آب گرم بیاشامند اخراج دیدان و تجویف نمایند قشر اصل الرازیانج گرم و خشک در دوم افعال قریب به بیخ کرفس قشر اصل الکرفس
گرم و خشک در دوم ملطف و مفتح و مدر بول و جهت امراض کبدیه و طحالیه نافع و بدستور قشر اصل کبر دهند با و قشر جوز الاخضر یعنی پوست
سبز تازه گردگان سرد و خشک با حدت چون آن را پخته ازان رب تر ترتیب دهند جهت رفع خناق رطوبی نافع قشر جوز الصلب
یعنی پوست صلب بیرپوست گردگان خاکستر محرق آن مجفف زخمها و بی لذع قشر الخیار شنبر چون دو مثقال آن را نرم سوده بر آب مشر بایند
خون حیض را براند و وضع حمل که بدشواری شود و بخورشند با آسانی وضع حمل شود و قشر تقضیب انجاره محرق آن جهت داء الثعلب قشر الفستق یعنی
پوست بیرون پسته سرد و خشک در دوم و قابض و مجفف و دافع و مقوی امعا و معده است و تفصیل هر یک اینها و غیر اینها در اماکن خود ذکر یافت و
می یابد انشاء الله تعالی قشمش بکسر قاف و دو شین معجمه و میان هر دو میم ساکنه معرب کشمش فارسی ست ماهیت آن نوع انگور نیست
کوچک و دانه آن اندک طولانی و الطف و شیرین ترین انواع آنست و زبیب آن نیز بسیار شیرین و لطیف و بهتر از سایر انواع
زبیبها و از نیم رسیده غوره آن که غوره کشمش نامند چاشنی دار میباشد و از برای زیر طعام گذاشتن و در شکم مرغ و طیور دیگر و حلوان تا هی
از آن بسیار موافق و لذیذ طبیعت و افعال و خواص آن در زبیب مذکور شد فصل القاف مع الصاد المهملة قصاص بفتح
قاف و فتح صاد و الف و صاد مهمله اسم قسمی از خار رقیق انغلاف کوچک دانه بسیار سفید ست و در حرف الحاء مع الراء در فلزمذکور شد قصب
بفتح قاف و صاد و باء موحده لغت عربیست و بسریانی قنا و بیونانی اثونیون و قالامن نیز و برومی غلاما و بفارسی نی و بترکی قامیش
و بلندی سرکنده و نل و بفرنگی بر دند و نوع بسیار کبیر آنرا بهندی بانس و متوسط آنرا نرکل و باتش نامند ماهیت آن اسم جنس نی گرههدار است
و آن اقسام ست از مجوف و غیر مجوف و مصمت و آجامی و غیر آجامی که در زمین های آبدار و کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و بهترین اقسام
مجوف آنست که در بندهای آن بلند و گرههای آن بسیار از هم دور باشد و این را نی شبه نامند و نامند و ازین نوع انچه بندهای آن بسیار بلند و باریک
و گرههای آن بسیار از هم دور است آنرا نی آجی نامند جهت آنکه از انجامی آورند و آن جزیره از جزائر زیر باجات ست و در جزائر دیگر نیز بهم میرسد
و قلم که بدان کتابت میکنند نیز نوعی از نی مجوف و بهترین این آنست که در قریه واسطه از قرای شوشتر و بعد ازان انچه در قرای دیگر نواح
آن بهم میرسد که صلب و خوش جوهر خوش رنگ سیاه مایل بسرخی براق و باندک ابلق بی ریشه و درست ست و بیدار باشد و چرب و نرم باشد
و ازان انچه را ترتیب نمایند در تهیه آن ستن وقت بریدن و بعد ازان خوب میباشد بدین قسم که بعد از رستن و بقله یکدو دو زرع رسیدن انچه بسیار
ضعیف و غیر مستوی ست و یا گرهها آن نزدیک بهم می برند تا تتمه قوت یابند و انچه خوب ست اگر اندکی کج شده بملایمت راست میکنند و بعد
از کمال رسیدن میبرند و میگذارند که بسیار خشک نشود و پس دسته دسته بسته در جای بلند که بدانها دود برسد میگذارند و دو دو ماه میدهند تا سیر

دیگر نیز میکنند پس خوب آنرا جدا کرده دستهای بندند هر دسته یکصد عدد و آنچه را ترتیب نموده باشند زبون و اتفاقاً در هر دسته ازین نیز سه چهار نیزه که در هر نیزه دیا سه عدد بند قلم میباشد خوب برمی آید و باقی زبون و از نوع زبون نی بوریا و غیر آن میبافند و از قسمت آن نیز دیلسوز و نیز زیتنگر که قصب السکر ست از اقسام القصب و آنست و علیحده انشاء الله تعالی مذکور میگردد و دانا بینی که نی تار سیست و آن نی نیز رنگ ست که در آبها میروید و بستانی آن نمیروید مگر در آبهای ایستاده و عسکریش که قسمی از شل ست چون در زمینها آید از ترتیب بدل میگردد و قنائینی نی نیزه و تیر که بوری را ن نیز ... ساند نیز بیرده از اقسام قصب اند و اقسام نابس که ... و زیر بادلت خصوصاً فرادا اقسام آن در بنگاله بسیار ست نیز از اقسام نی مجوف ست و تفصیل هر یک جدا جدا طولی دارد و خیزران نیز اقسام نی مضمت ست در حرف الخا ذکر یافت طبیعت مطلق آن سرد و خشک محرق آن گرم و خشک افعال و خواص بیخ آن اندک جالی و بیحدت و از سائر اجزای آن قویتر اعضاء الرأس و قصب جهت سعفه دنوباجادث درسمری گل آن در گوشت ورد و احداث گرمی نماید بسبب پیچیدن باندرون گوشت و لهذا احتراز ازان واجب ست و شنون ... قصب جهت دندان و مانع سیلان خون لثه و اکتحال رطوبتیکه در برگ نی جمع میگردد جهت رفع بیاض عین از مجربات ست و اخضاب ... الصدر و النفث ... سائیده برگ آن با غسل جهت سرفه و محرق آن بقدر یک دانگ جهت تفتیح سده مراد و ادرار بول و حیض چون برگ نو رسته آنرا در آب خوب بجوشانند و صاحب کرده بنوشند لفث الدم را مفید ست المجروح و القروح و ضماد سوخته آن جهت جرب حکه و زخمهای چرک دار و ضماد برگ تازه آن جهت حمره و داء حاره و ضماد بیخ تازه کوبیده آن جاذب استخوان پیکان و هر که ساکن در دکمر و عصب و رگ و در زیر پوست نی خیزرس خصوصاً با انس حابس نزف الدم همه اعضاست که پوست ظاهر آنرا تراشند در زم سوده بران بپاشند السم ضماد شگوفه آن جهت گزیدن عقرب و اخراج کرم گوش و معده الزیته طلا و خضاب بیخ سوخته آن با پوست و با هموزن آن حنا جهت رویانیدن موی و بلندی و تقویت آن و جلاء بشره و پوست نی فارسی سوخته گرم و خشک و رسوم و جهت داء الثعلب الحمی و غیره نرش کردن برگ نی فارسی که آب آن تپانیده باشند جهت صیانت جاره در رفع شدت گرمی هوا و فساد آن نافع مضر ریه مصلح آن کثیرا و فندق ست قصب الذریره بفتح ذال معجمه و کسر را مهمله و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح را مهمله و ها لغت عربیست و نیز بعربی قصب بوا و بسیار نی قصار لیماد بیونانی از مثقون و بربری اقبا قیلوفی و بفارسی نی بهاد و بهندی ترکینه و بهندی چراتیا و چراتیه و یک نوع دیگر را نیپال و بفرنگی کالی دم اربانک نامند و دسقوریدوس فلالاسن نامند ماهیت آن نباتیست مو و باریک بلند تا دو شبر و انبوهی گرد دارد و به هر گرهی دو شاخ و بر سر شاخهای بسیار باریک و بر سر هر گرهی دو برگ شبیه ببرگ نعناع و بر شاخهای باریک آن غنچها و گلهای کوچک و فی الجمله شبیه بگل بنفشه و ساق آنرا چون بشکنند شکسته آن بار تیشها باشد و جوف آن سفید و در آن چیزی شبیه به تار عنکبوت و لزج و طعم مطبوخ آن قابض با اندک حدت و حرافت و رنگ ظاهر ساق و شاخهای آن سرخ مائل بزردی و تیرگی و دو نوع میباشد یکی کبیر و باریک و صافی مذکوره و دوم صغیر و آن بسیار باریک مانند خیو جاو نهایت آن بلا دهند و فارس و کوه کیلوه و در بنگاله نیز کثیر الوجود گفته اند نوع دوم الهند و بهتات کبیر آن در رنگ ظاهر آن با کمودت و طعم آن با قوت و حدت و حرارت و این هند نسبت بهتر از اول و نیز گفته اند یکنوع دیگر نیز هست مبارکه حد و تلخی ندارد و این را تحمی است مانند نخود و در غلاف و اکثر اطبا گفته اند مختار و بهترین آن با قوی رنگ بصفات مذکوره ... که در نهایت نرمی بهم ساییده آن خوشبو در رنگ مائل بسفیدی باشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی گرمی آنرا و بعضی خشکی آنرا غالب دانسته اند و این اولیست افعال و خواص آن ملطف و محلل با اندک قوت قابضه و مجففه و با دو از قابضه حرارت و با جوهر ارضی و هوائی که با هم نیکو امتزاج یافته با جوهر لطیف خارجه در همه ادویه میباشد و مقوی دل و جگر و دافع استسقا و در سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر آن محلل اورام و التیام دهنده شگاف و عضل اعضاء الراس و العصب و الصدر آشامیدن آن با تخم کرفس جهت جنون و دفع خواد بارد و سرفه بارد و رطب تیز استنشاق دخان آن تنهائی و با صمغ البطم بقمع که بحلق برسد جهت سرفه بارد و رطب و اکتحال آن جهت جلای بصر و تقویت آن و حدت بصر و آشامیدن طبیخ آن جهت شدخ عضل و ورم معده

و مفتح سدد و با عسل و بزر کرفس جهت تعین یعنی دفع فضلات بطن و ورم رحم و ادرار بول و اخراج کرم دو دانه و ضربه و تقطیر البول و حبس آن و طبیخ آن جهت ورم رحم و استسقا و عرق النسا الزنبیه و الا ورام ضماد آن جهت کمودت خون مرده زیر جلد و تحلیل اورام و درد رگ و نخت و شنوی زیر بغل و عرق و شکستگی اعضا نافع مضر کمر گاه مصلح آن انیسون و استعمال آن با صمغ البطم بهتر از سائر چیزها مقدار شربت آن تا ده درم بدل آن تعدیمن مروید دستور ظفار الطیب با صندل آنرا داخل اکتحال جالیه و مقوی بصره گفته اند داخل الطیوب و ذرایر میباشد لهذا آنرا قصب الذریره مینامند و اطبای هند آنرا سرد و خشک و سبک باد انگیز و دافع سرفه و صفرا و سوزش اعضا و دردی از فساد اخلاط در اثنائه که بیشات تامند شدید اند و شنابیدن تنفع آن با برگ حنا و هلیله سیاه هندی و شاهتره از هر یک یکدرم تا یکمثقال و یازده عدد فلفل نیمکوفته که شب در آب گرم خیسانده صبح لیمه صاف کرده دو درم شکر بیاشامند ده روز متوالی یا بیست تا چهل روز جهت اقسام جرب و ابتدای جذام و غیرها مجرب دانسته با ضافه بسفایج و افتیمون خنا بدل آن اتوی است قصب السکر بفارسی نیشکر و بهندی بلغتی اوکه و بلغتی گانده و گنا و بلغات نخجی و پونده نیز نامند ماهیت آن دو نوع است سفید و سرخ و هر یک اصناف میباشد از نرم نازک شاداب شیرین و صلب کم آب شیرین و بعضی شورمزه و بحسب اماکن مختلف میباشد در خوبی و بدی سفیدی آن قصبه بردوان از مضافات مرشد آباد بنگاله بسیار خوب لطیف و نازک و شیرین تر شل قند و نبات میشود و بعد از آن در اکبرآباد و جهان آباد و بهار و لکهنو و بعضی جاها در دکن از بلاد هند و در راج محل و دیگر جاها و سرخ در بنگاله خوب و کلان میشود و در صوبه عظیم آباد و دهه و گورکهپور از بلاد دیگر و نیز در بتاویه چین و در مصر و عمان نیز خوب میشود از قسم سفید و در اماکن دیگر بدان خوبی نمیشود و سرخ آن نیز مختلف باشد در خوبی و بدی و بهترین قصب السکر آنست که صادق الحلاوة و آبدار لذیذ کم ریشه باشد یعنی های آن نرم نازک باشد که در خائیدن دندان و زبان را آسیبی نرسد و شکر مصنوع از آن خوب لطیف میباشد و در نامه دستور اخذ و صنعت و اقسام شکر و فانیذ و قند و نبات و غیرها مذکور شد طبیعت آن در اول گرم و در دوم تر افعال و خواص آن ملطف خون و جالس و مفتح سدد و اعضاء الصدر و الغذا و النفس و رافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات متولده در آنها خصوص مشوی آن که در زیر آتش و یا خاکستر گرم و یا آنکه مقشر آنرا با آب گرم شسته باشند و مسمن بدن و مدر بول و منقی مثانه و ملین بطن و محرک باه و رافع التهاب معده و قی کردن با آب آن که بیاشامند و بالای آن آب سرد بنوشند و قی کنند با نابر مرغی که در روغن کنجد فرو برده باشند و اکثار آن خصوص بعد از طعام نفاخ و مولد ریاح و مفسد معده و مضر ریه پیران و بلغمی مزاجان مصلح آن طبیخ آن و دو سه جوش و خوردن انیسون بعد از آن فصل القاف مع الضاد المعجمة قضاعه بضم قاف و فتح ضاد و الف و فتح عین مهمله و بالعربی ماده سنگ آبی را نامند و بهندی اردو بلاد نیز غبار آسیا را نامند افعال و خواص آن اکتحال و ضماد و بالغ بجهت رفع سرخی چشم سعیدی فصل القاف مع الطاء المهملة قطا بفتح قاف و طا و الف جمع آن قطات و قطوات نیز آمده و قطیات نیز و وجه تسمیه آن قطات بجهت حکایت از صوت است یعنی در تصویت آن قطا قطا بر میگیرد و بفارسی سنگخوار و بترکی باقر قره و برومی باسا و بیونانی رمما مور و بهندی اما نواب علویخان مرحوم نوشته اند توهم نموده کسی که آنرا سنگ شکنک گفته و صاحب اختیارات بدیعی گفته که بفارسی اسفرود نامند ماهیت آن غیبت و دو نوع است کبیر صغیر و کبیر آن جبلی بقدر کبوتر و مخطط بالوان مختلفه و زردی بر آن غالب و صغیر آن بری و بجثه کنجشک بزرگی و در پشت آن زردی بر سر آن تاجی و در صحراهای کم آب و سنگستانها میباشد طبیعت آن در آخر دوم گرم و در سوم خشک و شیخ الرئیس نوشته ضعیف الحرارة قوی است افعال و خواص آن اعضاء الرأس و العصب لغذا مفتح سدد و مقوی معده و مرطوب مزاج جهت فالج و برودت اعصاب و اعتیاد استسقا و قولنج بلغمی و تحلیل ریاح و تحریک باه و نافع المغاره و بر هضم و مولد سودا مصلح آن گذاشتن آنست بعد از ذبح در دروازه و در سرما و در گرما اخلال بکشب تا نند طبخ سرخ گوشت صلب دیگر نیس مهر انجنه و باسر که و روغن و ادویه طیبة الرائحة خوردن و سنگدان آن مولد سنگ گرده و اکتحال خون گرم آن جهت رفع بیاض و شبکوری و طلای استخوان سوخته آن که در روغن زیتون بسیار جوشانیده باشند جهت نفع سعفه یعنی کچلی و داء الثعلب و داء الحیه یابند و خون در آن

قطائف بضم قاف وفتح طا والف وفا بالفارسی سنبوسه وبهندی پوری ماهیت آن نوع غذائیست که از آرد میده با روغن وشیر خمیر کرده
زانها تنک ساخته در جوف آنها مغز بادام وگردگان وفندق وپسته کوبیده با قند وکشمش پر نمایند ویا سبزیها یا گوشت قیمه یا نخود مقشر پخته یا سبز خام
پر کرده در روغن بریان میکنند ویا در فرن ویا در تنور در ظرفی چیده بریان میکنند ومیخورند طبیعت آنچه که از آن سازند مزاج افعال وخواص
آن کثیر الغذا ومولد خلط متین ومسمن بدن وبهی وآنچه از بادام وشکر سازند برای محرورین وآنچه از پسته وجوز وفندق سازند برای مبرودین وآنچه از
جوز یعنی مغز گردگان سازند سریع النزول وبرای مبرودین ومشایخ بهتر است النفخ ومولد سدد ودیر هضم وآنچه با سبزیها ترطیب نماید مرطب قلیل الغذا
از سائر اقسام مصلح آن عسل ومصلح سائر اقسام در محرورین سکنجبین حامض ودر مبرودین عسل است قطائف بفتح قاف وطا والف وکسر یای
مثناة تحتانیه وفا بالفارسی رشته خطائی نامند ماهیت وصنعت آن در حرف الالف مع الطا در اطریه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و
تر واصلی آن در رطوبت مائل باعتدال افعال وخواص آن سریع الهضم وکثیر الغذا ومولد خلط صالح وموافق ناقهین وضعیف القوه
چون با عسل بخورند بغایت مسمن بدن چون با مغز گردگان وبا روغن آنکه تازه باشند تناول نمایند وبعد از آن سکنجبین بنوشند واکثار آن
بجهت آنکه بر معده ثقیل باشد ممنوع ومضر مصلح آن سکنجبین است قطف بفتح قاف وطا وفا لغت عربیست وتیر سرمق نامند از سلق ومالک وما
سرمق فارسی است وبسریانی قفطا ویونانی اقیلو کمیسون واقکر کمیس ولیتوریدوس اندرافکسیس بقیه الی الطرا النقش نامیده وبفارسی اسفناخ
رومی وبهندی پالک وبقول دیگر گرهن وگویند بهندی بتهوا بای موحده وضم تای مثناة فوقانیه وخفای با دو بفتح واو والف نامند
ماهیت آن نباتیست بری وبستانی برگ آن سبز مائل بزردی وطولانی وزود شکن وساق آن مانند یودنه بلند گل وتخم آن مانند ... زرد واندک
از آن نزدیک آبها وبری آن قوی تر از بستانی طبیعت آن در دوم سرد وتر ودر سردی وتری بری کمتر از بستانی افعال و
خواص آن نزول برگ پخته آن سریع الهضم ومولد خلط اصلح وموافق کبد حار وصفراوی مزاجان خصوصاً با آبجره وانار ومسکن عطش و
صاحبان حمیات حاره وطحال در اوجاع اورام حاره حلق وسائر اورام باطنی وملین سینه وبطن وآب مشوی آن با شکر مسهل وسلق آن مفتح سدد ورافع
اورام حاره باطنیه وظاهره وحمره وشری باضماد وطلاء که پارچه را باب آن تر کرده مکرر بر عضو گذارند واشامیدن آب آن با شکر مغث حصاة لود
دشنام ومحلل ورم طحال وبا دویه مسخنه غیر محلله مبهی ومضر مبرودین ومولد ریاح مصلح آن ادویه حاره خطمی وطلای عصاره برگ آن در حمام رافع جرب وحکه وآثار داغ ودر جلد
نشستن حاره بهتر ... طبیخ آن پاک کننده اوساخ آن بدون تغیر رنگ وضماد برگ پخته آن محلل اورام حاره وحمره وتخم آن در گرمی معتدل ودر
اول خشک افعال وخواص آن مفتح سدد ومسهل ومحلل لزوجات واورام باطنیه وظاهریه ومدر بول ومقی قوی مرصفراوی مزاجان با مصلح آن
گرمناک آبگرم عسل است بیاشامند وچون بیست ویکروز هر روز دو مثقال آن را با ماء العسل بیاشامند جهت بفتح سدد استسقا دیرینه مجرب جهت
عسر البول وتقطیر آن وضعف گرده ورفع التهاب احشا وحمیات حاره وسموم مفید واکتحال آن با شکر بوزن آن بجهت جرب نافع دبا نخاصیة آشامیدن
آن سمی ودفع مقدار شربت آن از یکمثقال ونیم تا دو مثقال با جلاب شکر وگلاب وسکنجبین وسائر اشربه مناسبه تخم بری آن را چون بقدر سه مثقال
ونیم در دو مثقال آب بجوشانند تا سه حصه برسد پس بمالند وصاف کنند وبیاشامند جهت اخراج مشیمه که بر نیاید ودر سه چهار روز زیاده مانده باشد
مجرب دانسته اند مصلح آن در اسهال سیجان قی ونمک وعسل وآبگرم وگفته اند بقله آن بهتر از چقندر وسائر بقول است جهت آنکه زود منحدر
میگردد واخراج میبایدنه بسبب لزوجت بلکه تقویت تحلیلیه دارد مضر مبرود المزاج ومعده بارد ومولد ریاح غلیظه مصلح آن پختن آن با چقندر
با توابل حاره وابازیر حاره بودن ویا آبکامه خوردن است قطف بحری اهل شام آن را ملوخ نامند وگفته اند بتهوا هندی این نوع نبات
نوع اول ویونانی لیمون ملح نیز خوانند ماهیت آن نباتیست شبیه بعوسج وذغار وبرگ آن شبیه ببرگ زیتون واز آن شریف تر
خشن تر وباندک شوری وقبض صنعت آن لبسو اصل دریا وشوره زارها واین بهتر از آن هر دو نوع است جهت آنکه سوداوی ومضر معده

نیست بسبب قوت قبضیکه دارد طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن خوردن مرابای برگ تازه کبیره تازه و تر آن خام و یا مطبوخ زیاده کننده شیر و منی و معین بر جماع و سکن معده و در اخراج میاه لیسبست که یاوحتی که دارد و آشامیدن بیخ آن بقدر ده درم با ماء العسل جهت سیخ خفقان و تسکین غثی ادرار بول و رفع احتباس آن سیند بعضی قطب بحری را بالوخیا و بعضی نوع صغیر خطمی دانسته اند و بهر دو غلط است داز پوست آن کرباسه مخطط دخیا بیرونی یعنی چادر و غیرها میبافند و محتمل که این درخت سن باشد که در ملک بنگاله و غیرها نیز میشود و برگ و شاخهای نازک نرم نورسته آنرا بخته میخورند مانند بقول دیگر از پوست رسیده ساقه درخت آن که هندی بکد و قامت میشود دو چوب آن سفید خوشرنگ میباشد بجای ریسمان و بموی حیوانات در بلاد ایران غرب و در ملک هند مستعمل دارند در تافتن ریسمان از آن و بافتن بعضی البسا و جل حیوانات و خریطه و کیسه و جوال و غیره برای گذاشتن شکر و برنج و فوفل و غیرها قطلب بضم قاف و سکون طا و ضم لام و با موحده بلغت شامی هست بعربی قاتل ابیه و بعجمی اندلس سطرونه و حامض بعضی الدب و بیونانی قوبارلیس و قوبا در بعض نیز و ثمر آن را جنی الاحمر باشد و بعضی گفته اند که بلغت اندلس قیبقاتی باقولا گویند ماهیت آن درختی ست شبیه بدرخت به و برگ آن از برگ آن نازکتر و تر و ثمر آن بقدر آلوی و بی تخم و چون رسیده و پخته گردد زعفرانی رنگ و سرخ یاقوتی و شیرین و خوشبو میشود با اندک قبضی و چون آب آنرا گیرند بجای تخم نقل باریک مانند کاو در آن میماند طبیعت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن ثمر آن تریاق سموم قتاله و ضماد آن بر چشم جهت نفع آب نازل و ریزان چشم الا در ام و الیه و آشامیدن آب طبیخ برگ آن جهت رفع ثآلیل و دمامیل و تحلیل اورام و بدستور ضماد برگ مطبوخ آن و نطول آن جهت درد معده و رحم القرع و قروح و حرقتی لتسار ضدرک آن جهت تحفیف و رفع رطوبة و ثآلیل و رفع سوختگی آتش و بدستور ضماد آن موثر و ثمر آن مضر معده و گفته اند آنرا اصمغی میباشد و کم یافت میشود و اگر بستد خوردن آن جهت منع استطلاق چنین و حمول آن جهت بواسیر و بخور آن جهت رفع سحر و افسون موثر ست قطن بضم قاف و طا و تشدید نون و تسکین طا و بتحفیف نون نیز آمده لغت عربیست و بترکی نیز آنرا نیها بسیار ست مانند کرسف و برشت و طوط و عطب و تخم آن قطنه حب القطن و تازه آنرا قوزه و کهنه آنرا قطنیم و بفارسی پنبه و بترکی پامبق و پنبوق نیز و بهندی رونی و درخت آنرا بمبل مرو شگوفه آنرا کپاس کا بهول و حب آنرا بنولها مند ماهیت آن شهور و نجی ست و در اکثر بلاد معموره کثیر الوجود مگر در بعضی بلاد اقلیم اول و اقلیم هفتم که مطلقا نمیشود و از آن دو نوع میباشد یکی نبات آن صغیر از یکذرع تا یک قامت و قدری زیاده نیز بسبب ضعف و قوت زمین فی الجمله شبیه بدرخت بادنجان و بر یک ساق ایستاده و ساق آن مجوف و دارای آن شاخهای بسیار و سبز شاخهاگلی و ثمر آن و برگ آن از برگ بادنجان کوچکتر و زرد و زرد رنگ و گل آن نیز زرد رنگ و اندک خوشبوی فی الجمله شبیه بگل خطمی و ته برگهای گل آن سرخ و ثمر آن که جوزة القطن نامند بقدر گردگان و شبیه بغنچه گل و پوست آن در خامی سبز و بعد رسیدن مائل به بنفشی و شگافته پنبه از جوف آن نمایان میگردد و در بعضی اماکن بلاد آن ثمر آن را لبعد کمال رسیدن می چینند و درخت آنرا برقرار میدارند یکسال تا دو سال دیگر ثمر مے آورد و پس از بیخ می برند و از سر نو زراعت می کنند و در بعضی بلاد هر سال از بیخ مے برند و از سر نو میکارند این نیز بسبب قوت و ضعف زمین ست پس پنبه را از جوزه و تخم جدا کرده بعد بعمارات مقرر مے آورند و نوع دوم درخت آن عظیم بقدر درخت زرد آلو و سیب و گردگان تا مدتے میماند بیست و پنج سال تا سی سال و زیاده هم و گل آن سرخ و بزرگتر و جوزه آن نیز بزرگتر و پنبه آن بسیار نرم و محتمل که این نوع سنبهل باشد که در ملک هند و بنگاله میشود و لیکن پنبه این بکار بافتن البسه نمی آید و در حرف السین مع الیا مذکور یافت بهترین پنبه سفید تازه نرم آن نست و کهنه حشن آن نیز نوع بهترین حب آن بزرگ پر مغز تازه آن ست طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر دانسته اند حب آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه و گل آن گرم و تر و با قوت مفرحه افعال و خواص گل آن امراض المراقی التوابت والتقرس و غیرها آشامیدن شراب آن بقدر بیست درم جهت ابتدای جنون و وسواس و خفقان حار و اختناق رحم موثر و از یک اوقیه آن گفته اند که از غایت تفریح حالتی [illegible]

برسد و نیز ورام و حرق النار ضماد آن تنها و یا با برگ تازهٔ آن جهت تحلیل اورام و دفع حکه و آبله و سوختگی آتش و اما بزر آن پیه مفت زا آن
بدان و یا با آب ابریشم و یا ابریشم محشو بپنبه خصوص تازهٔ خوب ندانی نموده آن مقوی و مسمن و مخفف بدن و مصلح آن اعراض لاغری موافق جوانان
آن با غبه و عصبانیه مانند رعشه و استرخا و فالج و لقوه و امتلا آن ازینها و بخور آن رافع زکام الادرام حکه و حرق النار و الجروح و القروح ضماد پنبه سوخته
زیاده بیت زسند مخلل اورام و رافع حکه و دافع آبله و سوختگی آتش و پر کردن در جوف قروح عمیقه جاذب ریم و گوشت را زیاده کند و بخفیف آن دو زور آن نافع جراحات
است و بیاد بیرون آن در جوف زخمهای کهنه محلل و قاطع لحم فاسد زائد آن و جاذب چرک از عمق آن و بستن بپنبه کهنه گرم کرده اعضای موجعه در اورام
باشد و یا بستن بر فتیله الماذیر مسکن و محلل آن با تکرار عمل خصوصا که بر آن عضو اولا تحلیل در اینجا نرم کوفته بخته خوب مانند لیس بپنبه اگر گرم کرده بر آن لبسته
بگذارند و باز نکنند و نیز سطور پنبه تازه دانه جدا کرده را چون قدری بکوبند و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده بهن نمود و بر ورم بپنبه بندند و همچنین تا آنکه پنبه
کوبیده اندک زنجبیل از آب بران پاشیده گرم کرده و چون فتیله از پنبه سازند و یک سر آن را بر بالیل بیمار کنند و گذارند و سر دیگر آن را آتش دهند که گرمی و حدت
آن پنبه رسد لیکن بسر حد احراق نرسد تا سه روز بدان بخور داغ نمایند زایل گردد حب القطن یعنی پنبه دانه اعراض الصدر و الباه آشامیدن مغز مقشر آن با شیره و شکر
گرم و با در با در چینی و شکر در برودت با سکنجبین در محرور مقوی باه بمقدار شربت آن تا پنج مثقال و همین بریان آن جهت رفع کلف و نمش و جراحات حادث
ورق آن آشامیدن آب برگ تازهٔ آن بقدر ربع رطل بدفعات خصوصا با شربت سیب جهت اسهال اطفال و غیر اطفال و ضماد آن بار وغن گل جهت
اورام صلبه معتدل و یا برگ خرفه جهت اوجاع مفاصل حاره و بارده و جلوس در طبیخ برگ تازهٔ کوچک آن و بیخ آن جهت اختناق رحم و تسکین وجع آن و دود آن
جراحات و ضماد جمیع اجزای آن مقوی معده و محلل و جاذب خون بظاهر جلد الاذن چون شاخ پنبه در گوش گذارند و طرف دیگر آن را بسوزانند
شد نذب کند و گفته اند تخم آن مضر گرده مصلح آن خمیره بنفشه بدل آن تخم کنگر ست در قرابادین کبیر جوارش و حب القطن و معجون آن و شراب آن
فصل القاف مع العین قعنب بفتح قاف و سکون عین و فتح نون و بای موحده بلغت بربر نام شبر و نیز ثعلب را نامند و بفارسی
باز و نافقی گفته اسم نباتیست که بعجمی اندلسی سه و در نسخه دیگر طرنیه نامند ماهیت آن نباتی ست برگش ساق الیتاده و برگ آن
برگ اسفناج و زرد رنگ به سر شاخهای آن ثمری زرد رنگ و شاخهای آن را مانند رازیانه میخورند و طعم آن لذیذ با اندک شیرینی و اندک تلخی
محمود بیگ و نیز اهل بادیه معروف بقلقاس ست و قلقاس غیر این ست و در فصل القاف مع اللام انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد
فصل بفتح قاف و سکون عین بای موحده و لام در ماهیت آن اختلاف ست و بعضی از اقسام قطر دانسته اند و در تقویم گفته اسم قطی
یونانی سقراطیون نامند و آن بیخی ست شبیه بسلهوس و بزرگی بقدر شلغم و سرخ رنگ تلخ طعم که زبان را بگزد و برگ آن شبیه برگ سوسن
از آن و نرگس کراث بزرگی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن در بعضی افعال قائم مقام بصل الفار ست
بار رفع بیخ آن گرفته و باز در کرسنه بر شسته از ان اعراض بسیار زند لصاحبان جنون و طحال مقدار بقدر درم منجورانها باهم اصل که تا آن زبان حسنه ما دهنا
گفته نباتی ست شبیه بساق کنگر و سفید و سطبر و چون خشک شود مائل بزردی و سرخی گردد و بی برگ و بی گل و بی مزه که در هنگام ربیع از
برمی آید و همان که تازه برآمد مردم آن را اخذ نمایند و غرب آب بر از قصبه الصبغ نامند طبیعت آن گرم و تر در دوم بعضی آن را پخته تناول
مع آلیت تناول نمایند طعم آن لطیف با اندک حرافت ست فصل القاف مع الفاء قفر بفتح قاف و سکون فا و دال مهمله
آن اسم حقیقی قار و حرق الجبال ست که عبارت از مومیائی باشد و آنچه شبیه بدان بود در رنگ و سلاجیت هندی نیز از آنجمله است و در حرف
مع اللام ذکر یافت قفر الیهود بفتح قاف و سکون فا و دال و فتح یا و ضم ها و سکون واو و دال معرب کفر الیهود و بسریانی یهودایا و برومی
فیوبیتا نامند و وجه تسمیه آن گفته اند که چون از بحیره یهودیه که قریهٔ امینه نیز گویند قریب بقریهٔ کفرا که در قدیم الایام آبادان بوده و حال
از اعمال فلسطین قریب بیت المقدس از زمین سنگهای ریزه دریا مانند خیر جوشیده بر می آید و لهذا مسمی بقفر الیهود نموده اند و آن

۴۹۹

دو قسم ست یکی آنست که دریا در زمستان در وقت هیجان بساحل می اندازد و اهل آن بلاد قدری را از روی آب میگیرند و قدری بر خشکی افتاده در زیر آن
بنفسه و مائل بسرخی بر آبی آن شبیه ببوی نفط مجرب بر این غالب آنچه از روی آب گرفته اند میختگی از سنگ ریزه و خاک میباشد و آنچه را از کنار
دریا از روی زمین برداشته اند مخلوط میباشد و این مادام که بر روی آب و تازه است نرم و سیال میباشد و چون برداشته شد و کهنه شد منجمد و صلب میگردد
و قسم دوم آنست که ساحل آن بحیره را حفر نموده برمی آورند و این نیز ناصاف میباشد مانند موم با آب گرم بر آتش صاف مینمایند و این صافی و تیز رنگ
میباشد و براقی بسیار ندارد و بوی آن شبیه ببوی قیر عراقی ست و انطاکی مخصوص ببحیره طبرستان ساحل آن دانسته و گفته که از زمین آن بیرون می آورند و بهترین
آن و مستعمل در تریاق فاروق بنفسجی براق سریع التفتت و سنگین خوشبوی آنست که بوی نفط از آن آید و خالی از سنگریزه و خاک باشد و کهنه آن
سیاه و زبون آنرا مغشوش برفت و قیر نیز مینمایند و مغشوش آن نیز سیاه می باشد و آنچه از جبال حاصل میگردد که عرق الجبال نامند از اقسام
مومیائی ست الطف و اقوی از قفر الیهود ست طبیعت آن در سوم گرم و خشک فعال و خواص آن قائم مقام زفت و قیر و قطران
و غیره دانسته اند و در جبر کسر و رض لحم و ضربه و سقطه قریب بمومیائی ست و بجای آن مستعمل اعضا با لراس خان آنرا نافع زکام و نزله و محرک
صرع معتادین آن لطوخ آن و اکتحال آن بجهت الصاق شعر منقلب در جفن و شعیره و جلای بیاض و تجفیف رطوبات عین و گذاشتن آن بر دندان
و سنون بدان جهت درد دندان کرم خورده و خوشبوی دهان و رفع رائحه کریه آن و طلای آن بر اعصاب و اعضای مسترخیه ضعیفه نافع اعضا
و الصدر آشامیدن آن مسکن درد سینه و سرفه کهنه و ربو و ضیق النفس و عسر آن و قرحه ریه و اعانت بر اخراج نفث و مدة سینه و اورام [illegible] و خناق و [illegible]
سوداوی جهت نفث الدم و نزف الدم اعضاء الغذاء و النفس بلع نمودن مقدار دو درم خرنوب با شیره نوبه بجهت رفع بخار دخانی و تحلیل خون منجمد در معده و استعمال آن
فرزجه ریاح معده و [illegible] و ضعف کبد و گرده و بواسیر و رفع دیدان و حب القرع و تقطیر البول و اخراج [illegible] و رفع صلابت آن و تقویت اعضا
و حمول و دخان و استشمام رائحه آن بجهت نمود بر آمدگی رحم و تسکین اوجاع و اختناق آن و آشامیدن آن با اندکی جندبیدستر و شراب جهت اورام
طحال [illegible] العلاج القوت نافع و آشامیدن آن با سرکه محلل [illegible] خون منجمد در معده و داخل سفوفات سفوفات اطفال و سفوفات مقویه معده معین بر
هضم و تحلیل ریاح و قراقر نماید و احتقان آن با ماء الشعیر جهت ذوسنطاریا و قرحه امعا و مؤثر آلات المفاصل و الاورام ضماد آن بجهت تقویت اعضا و اوجاع مفاصل
و اورام [illegible] و نقرس و عرق النسا و استحکام اعصاب و اعضای بارده بدستور شربت آن و ضماد آن با آرد جو و قطران و موم جهت عرق النسا و نقرس
و اوجاع مفاصل و تحلیل و انضاج اورام حاره و بارده و ضماد گداخته آن در زیت جهت کوفته شدن عضو لحمی و شکستگی استخوان و ضربه
و صدمه و سقطه و نضج خنازیر و تحلیل اورام جراحات و منع تورم آنها الجروح و القروح ضماد آن ملصق جراحات و مدمل آنها و رافع قوابی و داخل مراهم
منبت اللحم کرده میشود و جهت التیام زخمها و تلیین و رفع کرم آنها مفید لطوخ آن منقی البشره و مانع شقاق اظفار و رافع قوبا و برص و بهق و [illegible]
طلای آشامیدن آن با انیسون و شراب جهت گزش هوام سمی نافع مقدار شربت آن از نیم درم تا یک درم المضار [illegible] آن [illegible] هوام و مار و عقرب و [illegible]
مخلوق آن با زیت بر درخت انگور رافع کرم آن طریق استعمال آن آنست که در اکثر جاها [illegible] دهن زیت گداخته بکار برند مضر محرورین است و مصلح آن [illegible]
آب [illegible] و ملطفه مقدار شربت آن تا یکدرم بدل آن زفت رطب بعضی قیر گفته اند فصل القاف مع اللام + قلی بفتح قاف و فتح لام و
مقصوره و بکسر قاف و سکون لام و یا نیز آمده و آنرا قلی الصباغین و شب العصفر نیز [illegible] و در صفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلانی [illegible] نامند [illegible]
در کابل [illegible] نامند ماهیت آن چیزیست متخذ از اشنان سوخته [illegible] که بر زمین اندک گودی میکنند و بر آن اشنان تازه بسیار جمع میکنند و بالای آن [illegible]
آتش میزنند اندک رطوبتی [illegible] سیلان مینماید در آن گو مجتمع میگردد چنانچه در اشنان ذکر یافت و هر چند در آن اشنان رطوبت و چسپندگی زیاده
باشد زیاده بعمل می آید تا آنکه مانند قرص و گرده بزرگی و الا مانند [illegible] بزرگ و کوچک می باشد و از [illegible] نیز بعمل آید [illegible]
دور بلاد کرمان و در روم و ملتان خوب بعمل می آید و در رومی بهتر و قرصهای آن بزرگ و صاف ملتانی اکثر ریزه با خاکستر [illegible]

اکثر ریزه با خاکستر آمیخته و مسموع گشته که در ملتان نیز اقراص آن عمل می آید و در جائیکه گیاه آنرا میسوزانند طرفی سفالی شبیه بکچه دهن میمانند
که رطوبت سائله از آن دران جمع و منعقد گردد و آن بسیار خوب میشود و بهترین این صابون سیاه براق شبیه بحجر الراحی است که زود تفتت نماید
و بعد از آن ممزوج بریش درمرام آنچه مانند خاکستر سیاه که دران پارچهای کوچک باشد زبون و جزء اعظم صابون است طبیعت آن در چهارم گرم
خشک و با قوت سمیت **افعال و خواص** آن جالی و محرق و اکال و اقوی از ملح بمراتب اعصار القضا چون آنرا هفت مرتبه در آب حل کننده و بجز
علقه تصفیه نموده منعقد سازند آشامیدن یک قیراط آن جهت تقویت معده و هضم طعام و آوردن اشتها و قطع بلغم و رفع قی بایوس العلاج و تحلیل ورم
طحال العین اکتحال آن رافع بیاض چشم حیوانات و القروح و الثالیل غیرها طلاء آن خورند و گوشت زائد زخمها را زائل کننده ثالیل و تطهیر
برص و بهق و جرب طب سعفه المضار یکه یکدرم آن کشنده در رهان ورزو دو درم آن در ساعت قاتل العلاج نیست بالجمله مداوا آن جز احماء و ن
خورده آشامیدن ادهان و امراق جرب و قی نمودن است و در اطلیه استعمال آن به تنهائی ممنوع است بدون ادهان زیرا که محدث شدید است و کرنع
آن دشوار است و چون آنرا در روغن حل کنند و بر انگور بپاشند بزودی آنرا مویز گرداند و ملح قلی در حرف المیم مع اللام در اطلاح نشانی دی
آمد **قلانش** بفتح قاف و لام و الف و ضم نون مشدده و شین معجمه **ماهیت** آن نباتیست مسمی به خوخ المروح جهت مشابهت آن در برگ
و شاخها مگر آنکه برگ این از آن کوتاه تر و اندک عریض نزدیک دو قصب بن نزدیک بهم و منبسط بر روی زمین بخلاف آن و اهل مصر بجای چوبه
استسقای استعمال مینمایند و بسیار آب نیل را بدان میکشند و بزراعت و غیرها میدهند و مزه آن تلخ با اندک لزوجت است **افعال و خواص** آن
شیخ ابن بیطار گفته عصاره آن چون بیاشامند جهت نفث الدم سینه و جهت نزف الدم تیر چوگان نافع و فعل آن در این باب ... است
و بهمانخوش نامند و در حرف اللام مع الواو مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و ز با نوعی از آنست و در غیر مصر آن ندیدم **قلب** بفتح قاف
سکون لام و با موحده لغت عربیست بفارسی دل و بلاطینی ... برمون نامند **ماهیت** آن عضوی مرکب معروف از اعضای حیوان است و اول
عضوی است که تکون مییابد بنابر قول اصح و مبداء و معدن حرارت غریزی و روح حیوانیست و لهذا گرم ترین همه اعضا است و آخر همه اعضا از حرکت
میماند و سیر میگردد و گوشت آن بسیار صلب و بطی الهضم است و اجتناب از آن اولیست مگر عند الضرورت بهترین آن دل حیوان کم سن جوان فربه صحیح المزاج
است و بهترین از مواشی دل گوسفند و نرم کم سن بالصفات مذکوره از طیور دل دجاج جوان فربه خالی از امراض و قلوب طیور آبی احتراز است
طبیعت آن مطلقا گرم و خشک و گرمی طیور زیاده از گرمی غیر آن و خشکی بری زیاده از آبی و طیور آبی بسیار گرمتر از غیر آبی **افعال و خواص** آن
مقوی دل و رافع خفقان و دیر هضم و رد الغذا مصلح آن مهر انجتین و پختن آن با شحم در دغن و آب انکامه و سرکه خوردن و کباب رقیق آن در روغن کنجد و بادام
و فلفل و زیره و صعتر و بالای آن سرکه و آب نمک و کامه آشامیدن نیکو غذائیست از برای اصحاب کبد در ریاضت العین قطور و اکتحال خونابه که در هنگام کباب
کردن از آن میچکد در رفع شبکوری مجرب دانسته اند قلب هر حیوان در طی آن ذکر شده و میشود انشاء الله تعالی **قلب** بضم قاف و سکون
لام و با موحده بعجمی اندلس سجن اقراغیه بمعنی کاسر الحجر و بیونانی لبیس فرسن یعنی بدر حجری و بفارسی سنگ سیوسه نامند و سلیمان بن
حسان گفته که این نبات را بعلب که یکی از اسماء فقه است نامیده اند برای صلابت و سفیدی رنگ تخم آن و نواب علوی خان مرحوم
مغفور نوشته اند که گمان می برم که این تخمی باشد که بهندی آنرا تخم بنوار نامند کسیکه آنرا کلتهی دانسته غلط کرده چه آنکه کلتهی حب القلب
است بهای مثناة فوقانیه نه بای موحده و نیز غلط کرده اند کسانیکه آنرا باش هندی دانسته اند و بیان حب القلب در حرف الحاء
مع الباء مذکور شده و بنوار را در بنگالی چکوند نامند و چکوند نیز در حرف الجیم مع الکاف ذکر یافت و سنگ سیوسه نیز در حرف السین **ماهیت**
آن سلیمان مذکور نوشته که در بلاد اندلس کثیر الوجود است و در غیر آن از مواضع دیگر از بلاد شام که من سکنی داشته دیده ندیده ام مگر بسیار کم
بظاهر مدینه که برابر برج زاویه معروف به برج صائغ و در فصل خریف و کسی توهم نکند که این همان حب القلب است که در حرف الحاء مذکور شد مشابهت آن با

برگ آن شبیه ببرگ زیتون و ازان بلند تر و عریض تر و نرم تر ازان آنچه نزدیک بزمین است مفروش بر آن و شاخهای آن باریک ایستاده تا یک ذرع و زیاده و کمتر ازان شبیه باذخر و صلب و اطراف شاخهای آن چیزی شبیه بسماق منقسم بدو قسم و بر آن برگهای ریزه و مابین برگهای تخم آن و آن صلب و شبیه بکرسنه کوچکی و منبت آن زمینهای خشن و اماکن عالیه و انطاکی گفته تخم آن سیاه رنگ با خشونت و در کوهستان در هنگام بودن آفتاب در برج اسد میرسد **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک انطاکی در دوم دانسته **افعال و خواص** آن اعضاء الصدر جهت سرفه بارده مزمن و ربو و ضیق النفس اعضاء الغذاء النفض جهت فواق رطوبی و اسهال و ادرار بول و با شراب سفید جهت سنگ گرده و مثانه و دفع احتباس بول و حیض و ضماد آن بجهت بواسیر نافع **المضار** بغایت مضعف معده مصلح آن مغز چلغوزه مقدار شربت آن تا سه درم قاطبقم قاف و سکون لام و نای مثناة فوقانیه معرب از گلسند هندی است و بفتح قاف و کسر آن نیز آمده بسریانی قلتانی و بیونانی اقونیا و بروسی توانیقی نامند و در حرف الخاء مع الباء ذکر یافت **قلسوفه** و **لیون** بفتح قاف و سکون لام و ضم سین مهمله و سکون واو و ضم فاء و سکون یاء و کسر دال مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت یونانی است **ماهیت** آن نباتی است صغیر بقدر یک شبر مستعمل در وزن یا منبت آن با مریض گلهای برگ آن شبیه ببرگ نوعی از تمام که آنرا از فلس نامند گل آن شبیه بارجل السر سر منقر بعضی از بعضی مانند گل تراهیون **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک و با جوهر بعدیت **افعال و خواص** آن آشامیدن نبات در طبیخ آن جهت نهش هوام و شرب خ غسل و تقطیر البول و ادرار طمث و اخراج جنین قطع تا لیل که آنرا ابی انزرو خود و در سر نامند موثر چون چند روز بدان مداومت نمایند **قلفونیا** بضم قاف و سکون لام و ضم فاء و سکون واو و کسر نون و فتح یاء مثناة فوقانیه تحتانیه و الف مقصوره لغة یونانی است بفارسی زنگیاری نامند **ماهیت** آن صمغ صنوبر است مطلقا و بعضی گفته اند صمغ صنوبر بری است که بیونانی قوقانا نامند و آن صمغ راتینج است که خود بخود سیال شده یا چون طبیخ دهند آنرا انجماد یابد قلفونیا نامند و شیخ ابن بیطار گفته غلط کرده اند کسانیکه آنرا صمغ بعینه دانسته اند بگمان آنکه صمغ عام است برای تمام اقسام آن و این خطا است بلکه مخصوص بصنفی از اصناف آنست که بطبیخ انجماد یافته باشد و بغدادی گفته که قلفونیا یا صمغ صنوبر بستة و بسریانی نوست یکی نهایکه منعقد نمیشود مانند قطران و بعضی آنرا قطران نامند و نوع دوم صلب نوع سوم که بعد طبیخ صلب میگردد و این فی الحقیقت قلفونیا است دانچه شامل جمیع اصناف است راتینج است در لتینج را رانبایج نیز نامند و راتیانج در حرف الراء مع الالف ذکر یافت **قلفاس** بفتح قاف و دیدیه در هر دو لام ساکن و الف و سین مهمله لغت عربیست و گفته اند بضم اول لغت رومی است و ابسریانی قلقاسی بر و آن ذی بعضی هندار دو در بنگسی حمکه الادیه بنگاله کچو نامند **ماهیت** ابن ابن بیطار و بغدادی نوشته اند نباتیست که نزدیک آبهای ایستاده میروید برگ آن املس رنگ شبیه ببرگ موز در ازان در طول کمتر و کوچکتر و هر برگی را ساقی علحده از یک بیخ رسته نهایت بسطبری انگشتی و بیخ آن بزرگی ترنجی و کوچکتر ازان تیز بقدر زرنگی ظاهر آن مایل بسرخی و باطن آن بسفیدی و طعم آن با قبوضت و حدت و بورقیت و لزوجت کام و چون در آب تش دهند آب آنرا چند مرتبه تبدیل نما بس طبیخ دهند قبوضت و حدت و بورقیت زائل و لزوجت کامنه آن زائل گردد و برگ و بیخ آن نیز بیابند و لیکن غیر مستعمل و آنچه در بنگاله میشود و دیده شد جنگلی برای آن که نزدیک آبها و کوهها خود در آید کچو نامند شبیه آنست که ذکر یافت و شاخهای آن نا دوانی شکل و تنه مدور و تدریج باریک شده تا بسر بیوسته سر بوته را نهایت تا چهار شاخ و بر آن فی الجمله شبیه کشتی کوچکی که یکطرف آن باریک و طرف دیگر آن عریض و در جوف آن در ایام بارش شبنم و اندک آبی میماند و منبت آن کنار آبها و زمینهای نمناک و نهایت بلندی شاخهای آن تا یک ذرع و ربع و بعد بزرگ شدن آن از بیخ آن ساقی میروید و بر سر آن گلی زرد رنگ طولانی و بوی آن شبیه ببوی زردچوبه در رنگ آن نیز برنگ آن و تخمی نا دارد و این نوع کم مستعمل و کم کسی بخورد و جهت آنکه حدت و بورقیت و لزوجت بسیار دارد و بجوشانیدن در آب و طبیخ بخوبی بالکل زائل نمیگردد و برگ آنرا نیز پخته میخورند و آن نیز با حدت و لزوجت بسیار است و بیخ بستانی آنرا که بهندی اروی نامند کوچکتر و برگ این بزرگتر و عریض تر و حدت و بورقیت و لزوجت آن کم و لهذا اکثر استعمال ماکول بخوبی مذکور که اولا در چند آب جوشانیده تبدیل نموده پس در روغن و پیاز بریان کرده آب ترش داخل کرده پخته و انواع چاره طیبه

وزرد چوبه داخل نموده میخورند لذیذ میباشد و با گوشت لذیذتر و بعضے که در پختن بسیار صاحب قوت اند اول در آب زردچوبه انداخته که خوب رنگین
شود تنک مرتبه در آن آب جوش میدهند که رنگین گردد و بعد ازان درآب گداز کرده ترشی نبه خام تازه
یا خشک اگر نباشد ترشی لیمو یا تمر هندی بقدر ذائقه و اندکی فلفل سرخ داخل کرده ساده بدون گوشت یا با گوشت پخته میخورند بسیار لذیذ مثل مغز قلم میشود و دیگر
طبخ از جهت آن زائل میگردد و بریان نموده در روغن نیز این را نیز **طبیعت** آن کلی مانند آنست مطلقاً در اول گرم و در دوم تر و در اول نیز
خشک گفته اند **افعال و خواص** آن بغایت مسمن و محرک باه و دافع اعضاء الصدر جهت سرفه و خشونت سینه و خنجره و اعضاء الغذاء و نقص
میرابع الهضم و رفع سحج امعاء و اسهال و پوست آن در حبس اسهال و جهت استسقاء و لاغری گرده و اسهال صفراوی مائی **اصفر در ماهیت** برقی
ادرار بول خصوصاً عصاره نبات آن و تناول برگ و شاخ و مطبوخ آن نافع الفضار ردی الهضم و مولد سوداء و سدد مصلح آن عسل و سکنجبین و ادویه خوشبوی
مانند دارچینی و قرنفل و بعضے آنرا با سرکه و خردل مرتب مینمایند و این هنگام سریع الهضم الخروج میباشد از معده و تشنگی که آنرا تخمی میباشد در افعال
قریب تخم کرنب مقدار شربت از قسم آن در دوم و عصاره نبات آن از ثلث رطل تا نیم و ثلث و نوعی از قلقاس میشود در حلب مستدیر که هر خیسید طبخ نمایند
بخته میگردد و ضماد آن جهت تفتیح اورام و زرد و سوخته آن جهت اندمال قروح و قلاح و تقویت موی مؤثر **قلقدیس** بفتح دو قاف و لام ساکن
درمیان و کسر دال و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **در ماهیت** آن اختلاف است اکثری زاج سفید بعضی زاج سرخ و بعضی زرد و بعضے
نوع زاج سفیدی که بفارسی آنرا زاج مشتر دندان نامند دانسته اند بعضے گفته که آنرا بفارسی شوخار و بیونانی حلقیس نامند و تحقیق آنست که قلقدیس
سه صفت میباشد صنفی سفید بسبک و در شکل و این تندترین و بهترین اصناف است و صنف دوم کثیر الارضیت غلیظ خشن و رنگ آن مایل بکبریت
و این را بیونانی مالی تریا نامند و صنف سوم نرم متساوی الاجزاء است و چون آب بدان رسد سیاه گردد و این را زاج الاساکفه نامند و در حرف
الزای المعجمه مع الالف به تفصیل ذکر یافت **قلقطار** بفتح دو قاف در میان لام ساکن و فتح طاء مثناة و الف و راء مهمله **در ماهیت** آن اختلاف
است اکثری زاج اصفر و بعضے نوع زاج سفید شتر دندان و بعضے زاج اصفر مایل بحمرة است دانسته اند بهترین آن خالص بسیار زرد براق مانند
زرنیخ زرد و شکل آنست و در زاج نیز ذکر یافت **قلقل** بکسر دو قاف و سکون و لام و بضم هر دو قاف نیز آمده لغت عربیست آنرا قلاقل و
قلاقان بضم قاف اول ربد بزبان بربری نار برن نار دانه دشتی و بهندی کوار چکنه نامند و بیخ آن گویند مغاث است **در ماهیت** آن اختلاف
است بقول اکثر آنکه نباتیست شبیه به نبات قضب و ساق آن مایل بسرخی و شاخهای آن دراز و قضب متعدد ازان قوی الشاخ و بیخ و برگ آن مایل به حمرة
و گل آن مایل بسفیدی و تخم در غلافی خشن و مستدیر و بزرگتر از فلفل و الس و بیرون آن مایل بسیاهی و مغز آن سفید با حلاوت اندک دهت و پوست
ساق آن سفید و مستعمل مغز آنست و بعضے آنرا حب الکسمنه و گفته اند تحمیل نیست و آنچه مشاهده شده در بنگاله آنست که نبات آن بقدر یک وجب و
با یک ساق باریک و شاخهای زوج زوج متصل بهم برگهای آن رسته و برگ آن شبیه برگ یاسمین و ازان کوچکتر بر سر هر شاخ که قوی تر است و از تحقیق تفقد
اسماع یافته که نبات از قبیل تخم و بیاره در هم پیچیده بر زمین مفروش و برگ آن شبیه ببرگ زنجوش و ثمر آن بقدر قلیلے و در دو سیاه رنگ
یک نقطه سفید بر بالای آن و سه عدد پیوسته بهم متصل و بر تبع آن در شاخی سه پهلو شبیه بغلاف کاکنج بر شاخچه باریکتر و در هم میباشد
آن سرخ رنگ با یک **طبیعت** آن در دوم گرم و تر با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن بغایت مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن هر نوع که استعمال
نمایند خصوصاً با گندم و نبات یا فانید و یا عسل شسته و مصلح حال گرده و مثانه و زائل کننده احتراق اخلاط مقدار شربت بریان کرده آن از تعلیل
تا یک وقیه از کوبیده آن تا نیم اوقیه المضار اکثار آن مصدع و مضر معده و مورث هیضه مصلح آن بریان نمودن و با سکنجبین دیا قند و عسل خوردن بدل آن
بوزن آن در سفید و یا حب الصنوبر و یا مغاث هم وزن آن ابهل و چهار دانگ آن مغز چهار زره است **قلومس** بضم قاف و لام و سکون واو و ضم میم و سین مهمله
لغت یونانی است بمعنے ازان للذب رازی بو اسیر دانسته اند **ماهیت** آن نباتیست پنج صنف میباشد و هر یک نوعی از آنست صنف اول سفید و برگ آن

سفید و نر و ماده میباشد و برگ ماده آن شبیه ببرگ کلم و سفید تر و عریض تر از ان و ساق آن بقدر ذرعی و زیاده بر آن و چیزی مانند پشم بر ساق آن و گل آن زرد
و تخم آن سبزه و بیخ آن دراز بسطبری انگشتی و نر آن از برگ دراز تر و باریک تر از ماده صنف دوم برگ آن سیاه و نحیف تر و بزرگتر از صنف اول صنف سوم
شاخهای آن بسیار دراز و بی ساق و برگ آن شبیه ببرگ سفرجل و بر شاخهای آن قبهای مدور و گل آن زرد طلایی صنف چهارم برگ آن شبیه ببرگ انجیر از ان
کوچکتر و بی ساق و ملاصق زمین صنف پنجم برگ آن بزرگ غلیظ و با رطوبت چسپنده و تند بو ساق آن زیاده بر ذرعی و گل آن سفید با میل
بسرخی و تخم آن ریزه و سبزه رنگ مدور با حدت و تلخی و این صنف تحمل کند تنباکو باشد و آن در حرف التاء المثناة الفوقانیه مع النون ذکر یافت
طبیعت همه اصناف آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص آن محلل و جالی و با قوت قابضه و ریشهای آن در افعال قائم مقام هم است
است اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مدر بول و یکمثقال از بیخ سفید و سیاه آن جهت منع سیلانات و با شراب جهت منع اسهال و طبیخ آن جهت نزف الدم
و ضیق النفس و شگاف عضل الماء در ام و حرق النار و السم ضماد برگ مطبوخ و صنف سوم آن جهت اورام بلغمی و درم چشم و با عسل و با شراب جهت شقاقلوس
و جراحات و گزیدن عقرب ضماد برگ صنف نر آن جهت سوختگی آتش مضر گرده مصلح آن کتیرا مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن انار غور تش ست
قلومایین بضم قاف و لام سکون واو و فتح میم و با الف و بضم یاء مثناة تحتانیه و نون لغت یونانی است دار شیشعان آبی است که اهل دمشق
القاف و صابون الکتاب و ظفر القطا نیز نامند ماهیت آن نباتیست جبلی و بستانی ساق آن مربع شبیه بساق باقلا و برگ آن شبیه بلسان الحمل و برگ
غلاف و اطراف بعضے مائل بطرف بعضے و گل آن شبیه بگل سوسنی که بیخ آنرا ابرسا گویند و مبهات جوانیکه آنرا اربع و اربعین گویند بهتر آن جبلی گیاه
از نباتات آن نیز نامند اینکه از بیخ آن عصاره میگیرند و اخذ مینمایند طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن حابس عارف نفث الدم
سینه و نزف الدم معده و رحم و ضماد برگ نرم کوفته آن جهت الزاق جراحات در ابتدای حدوث و التیام آنها مجرب فصل القاف مع المیم قمری
بضم قاف و سکون میم و کسر راء مهمله و یا نسبت منسوب بقمر است که نام بلدیست از بلاد مصر و گفته اند که آن بلد اسکندریه است بجهت مشابهت تنگ این
بخاک آن بلد و واحد آن قماری آمده و گفته اند جمع اقمر است مانند احمر و حمر با جمع قمریست مانند رومی و روم و زنجی و زنج و ماده آنرا قمریه مینامند و نر آنرا
بلساق و جمع قماری غیر منصرف است و آنرا بهندی توتر نامند ماهیت آن مرغیست از فاخته کوچکتر و با طوق بسیار مانوس و خوش منظر و خوش
آواز گفته اند که بلفظ یا کریم کامل الحروف از صوت آن ظاهر میگردد و دو نوع میباشد سفید و زرد و از غرائب آثار آن آنکه ابن اثیر در تاریخ خود نوشته
که از جمله هدایا که بعضے ملوک بقاع هند به برای سلطان محمود سبکتگین فرستاده بودند قمری بود که چون طعام زهر دار را میدید چشمهای آن سرخ و اشک
از ان جاری و متحیر میگشت و چون آن حجر را سوده بر جراحات دهن گشاده میباشیدند بزودی خاک میشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن موافق مبرودین و مرطوبین مولد خلط فاسد و اکثار آن محدث وسواس و جذام مصلح آن دهان و ادویه لطیف است تدهین
بدهن آن باعث سرعت حرکت اطفال و تخم آنرا چون لطیف میباشد باعث سرعت تکلم انست قبل از هنگام آن المخصوص گفته اند بودن آن در خانه
عدم تاثیر سحر و ذرور آن در چشم بدست از صاحب آن نخانه قمقام بفتح قاف و ظلم نیز آمده و سکون میم و فتح قاف و الف و میم و قمل بفتح قاف و سکون
میم و لاف ماهیت آن داو حیوان کوچک اند که در بدن انسان و غیر انسان بهم میرسد و فرق میان هر دو آنست که قمقام را پاهای بسیار است
و به بیخ موی می چسپیده و واحد آنرا قام مینامند و قمل شش دست و پا دارد و بدهن اندک میگردد و دوم آن باریک و سفید رنگ و آنچه در موی
بهم میرسد اغبر و سیاه رنگ و گفته اند رنگ آن برنگ موی میباشد که در ان تکون مییابد لهذا سیاه و سیگون و سفید و غیر آن و ماده آن زیاده از نر است
و قمل را بفارسی سپش و بترکی بیت و بهندی جوئن نامند و مراد از مطلق آن قمل انسانست و ماده تکون آن عرق حادث از کثرت فضلات ردیه کیفیات
مجتمعه در بدن انسان و قلب و یا عدم اغتسال بدن و ثیاب و عدم تنظیف آنها است و قوت مزاج بدن هر چند ماده آن زیاده تکون آن زیاده
در موی بار سر و ریش و لباسهای چرک کهنه تکون آن زیاده می باشد خصوصاً در زمستان کثرت آن باعث لاغری بدن میگردد و در مرض استسقاء ابدان نقیه

الطیفه والیبسه با آنکه نه آن کم بیا شند بلکه نیمبار شند افعال و خواص آن چون شپش سلیش زنده را در سوراخ با قلاگذارند و طبع نمایند جهت
رفع حمی ربع مجرب گفته اند چون در سوراخ احلیل گذارند رفع احتباس آن نمایند و چون زن حامله در کف دست خود گذارد و دیگری بشیر
در شد اگر راه رود و حرکت کند حامله به پسر است والا بدختر و بعضی گفته اند اگر بمیرد حامله به پسر است والا بدختر اند اختن سلیش زنده موجب بسا نست بلکه باید
که کشند و بیندازند و طلا کردن آن بر بدن مولود در حین ولادت با آب زیره باعث آنست که در تمام عمر شپش بر بدن او تولد نکند و چون بر بدن
بیش بسیار بهم رسند تدبیر رفع آن آنست که جامه زیبق آلوده بپوشند و بازیبق بر بدن بمالند و بازیبق با ضماد در ساعت قمع آن کند و شستن سر با آب
تخم تنبول که تمر هندیست سائیده با آب مخلوط کرده سر را بآن بشویند بزودی رفع سپش آن نماید و باید که چشم را بپوشند و محافظت نمایند که داخل
آن نشود که باعث سوزش بسیار و تورم آن میگردد و از خواص آنست که نزد قرب موت از انسان میگریزد و چون قمل بسیار جمع نمایند
و از آن سیر پشم سازند قوی تر و جسیبنده تر بیا شد از سیر پشمهای دیگر و گفته اند قمل متولد در جعد گیسا میدان نیم درم آن جهت قرحه ریه و تقیب جهات
نافع و این از جمله محالاتست زیرا که اینقدار بهم رسیدن متعذر است فصل القاف مع النون قنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره
لغت عربیست بر چند معنی آمده از آنجمله بمعنی نیزه و جمع آن قنوات و قنی بکسر قاف مانند جبل و جبال و بعضی اطبا گفته اند که بفتح و نقص قصب
است و واحد آن قناة به هاست و جمع آن قنوات و بر عود الطباشیر یعنی قصب آن نیز اطلاق می نمایند و بر شجرة الاشق نیز و گفته اند خود اشق
است و گفته اند نوعی از اندروطالیس است و نیز گفته اند اسم نباتیست برگ آن شبیه ببرگ نعناع و معروف نزد عامه مغرب بکلخ و نیز و بعضی برطبه یابسه بکلخ در حرف الکاف
مع اللام ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد قنابری بضم قاف و فتح نون مشدده و الف و فتح باء موحده و راء مهمله و الف مقصوره لغت عربیست
گفته اند لغت بربری است بضم قاف و فتح نون مخففه و الف و کسر باء موحده و راء مهمله و یا نیز آمده و نیز آنرا ملول و قملول و فوحق و شجرة البهق و نا
قبها لونا و بر و می قیا و مبه و بیونانی بحر اسانی برغشت و بفارسی بزند و بخند و بشیرازی سبزه و سوده و باصفهانی بوجه نامند ماهیت آن نباتیست
که در اول بهار میروید و تا آخر آن میماند و بغدادی گفته از بقول صحرائیست و برگ آن کوچکتر از برگ کاسنی صحرائی و با اندک تندی و تلخی و گل آن سفید
باریک و تخم آن اغبر رقیق و نواب مغفور دمبر و نوشته اند برگ آن شبیه به سرمق است و لیکن املس است با بکر زغب خفیفی دارد و صاحب تحفه نوشته که
آن شبیه باسفاناخ و با اندک تندی و تلخی است باندازه شبری ساق آن باریک گل آن سفید ریزه و تخم آن در غلافی بقدر نخود و در هر غلافی چهار عدد بسیار شبیه بخردل
بهترین آن تازه آنست که در شاخهای آن اندک سرخی باشد طبیعت آن گرم در اول و خشک در آخر آن و بعضی در دوم خشک گفته اند افعال و خواص
آن لطیف جالی مقطع از ادویه نافع است جهت سدد و محرورین و مبرودین هر دو اعضاء الصدر و الغذاء العفص منقی سینه و ریه از کیموسات غلیظه و مفتح سده کبد و طحال و
مدر بول و حیض و شیر و عرق و آشامیدن آب آن اطلاق طبیعت و رفع یرقان و مفصل و اخراج کیموسات غلیظه مینماید و ضماد آن جهت بواسیر و مفصل و تحلیل
صلابات رحم نافع الزینه جهت کلف و بهق و وضح بهترین دوائیست ضماد آن بشیر گفته اند خوردن آن با اندک زنجبیل و تحلیل بادی و وضح را زایل میگرداند
و دستور تدبیر آن بجهت امراض گور و زخم لسبان السموم ضماد آن جهت نهش جمیع هوام سمی موثر المضار مولد سودا خصوصا نمک پرورده آن
مصلح آن طبخ و بریان نمودن آنست و در روغنها مانند روغن بادام و کنجد و غیر آن و گفته اند مصلح آن هلیله کابلی و شکر است قنب بکسر قاف
و فتح نون مشدده و باء موحده و بضم قاف نیز آمده لغت عربیست و گفته اند معرب از کتب فارسی است و آنرا الیق و بیونانی و دیقوروس کسرناقیر او برد
کنابی و بفارسی کنب و بهندی سن و بعضی بنگ و بشیرازی گفته اند و باصطلاح رق الخیال و حرامی و حشیش و حشیشة الفقراء نامند و از آن قسمی که غالب تا شیرش ملح حیثیة المساکین و تربت
انیره و سل مانند و آنچه اخضر و زرد و زنب و کلات شیرازی اقتال الیها نامند و دیگر بسیار شبیه قنا و سیر نامند و گفته اند پوست ساق آن نبات است
مانند دار و آنرا مانند کتان ریسمان و ابسیار از آن بافند بعضی از آن پوشیدن لباس آن جائز نیست جهت آنکه مفسد مفاصل و حرارت را تولید میکند و کاغذ از آن خوب
ساخته میشود چنانچه در کشمیر از آن کاغذ میسازند بسیار خوش قماش برابر کاغذ ابریشمی میکنند و نکو و غبار زخمی و سینی که بر آن میشنید

وغلیظه و چسبنده است همه را جمع مینمایند و چرس مینامند و در سر غلیان میکشند تخدیر و سکر بسیاری آورد و خصوص شبنم آن هر چند چسبنده تر و غلیظ تر و منجمد تر باشد قوی تر است و بسا است که بسبب کمال قوت هلاک میگرداند کشنده خود را ماهیت آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد بهم میرسد مانند هند و کشمیر و بنگاله و زنج و روم و فارس و عراق و غیرها و گفته اند بترتیب کو هر یک اقوی از دیگر اند و عراقی و بنگالی از همه ضعیفتر و بعضی فارسی را اقوی از زرد گفته و هر یک بری و بستانی و جبلی میباشد و بری و جبلی اقوی از بستانی اند و بستانی فی الحقیقة قنب است زیرا که پوست آن جدا میگردد و درخت آن بلند تر تا به پنج ذرع و ساق آن مجوف و شاخها باریک و بر آن برگها پنج یا شش یا هفت تا نه و اکثر فرد میباشد و بسیار سبز رنگ با خشونت و گل آن سفید رنگ باریک و تخم آن مدور و آنرا شهدانج و بفارسی شاهدانه نامند و بری و جبلی آن از درخت کوتاه تر از بستانی و لحای آن خوب جدا نمیگردد و بدشواری اگر قابل عمل آید بکار امور مذکوره نیاید و شاخهای آن شبیه بخطمی و سیاه رنگ و برگ آن نیز مانند برگ بستانی و از آن خشن تر و سیاهی آن کمتر از بستانی و سفیدی آن مایل بسرخی و گل آن سرخ و ثمر آن مانند فلفلی شبیه بحب السمنه و بعضی خود حب السمنه دانسته اند و هیچ آنرا انبعات و شیخ ابن بیطار گفته قنب دو نوع میباشد بری و بستانی و نوع ثانی که آنرا قنب هندی نامند ندیدم من مگر در مصر و آنرا حشیشه نامند و در بساتین زراعت مینمایند و بسیار مسکر است بقدر درهم آن زیاده بر آن از حد سکر بدر برده برعونت و اختلاط عقل و جنون منجر میسازد و بسا است که هلاک میگرداند و بالجمله انواع ردیه آن بسیار است از مجنون آن طبیعت مرکب آن مرکب القوی و در سوم سرد و خشک با حرارت لطیفه قلیله و برودت کثیفه غالبه و تخم آن گرم و خشک در سوم و پوست آن معتدل و خشک در دوم ادراک آن سرد و خشک با اعتدال افعال و خواص آن از جمله اشجاریست که برگ آن بسبب مرکب بودن قوی آن ادراک فرح و سرور و بلوغ تکیف خمار و سکری آورد بجزو حار لطیف حار و تخدیر حادث از جهت جزو بارد و بعد زوال و تحلیل جزو حار لطیف و ظهور آثار جزو بارد کثیف ضد افعال مذکوره از آن ظاهر میگردد و بسبب جزو حار خیال و فکر را لطیف و دقیق میگرداند و عطش و اشتهای طعام و شهوت باه را بالعرض زائد میگرداند و بالآخره بالعکس و باعث تکدر روح دماغی و ظلمت بصر و ضعف آن و جنون و مالیخولیا و جبن و خوف بسیار و استسقاء و امثال اینها و ضعف باه و قطع آن میگردد و جهت آنکه مجفف منی است و شیر میباشد فعل آن و ترشح مسبل آن اعضاء الراس سعوط برگ تر آن منقی دماغ و اغتسال بعصاره برگ آن جهت رفع ابریه و شپش موی سر و قطور عصاره برگ تر بوده آن جهت تسکین درد گوش و کشتن کرم آن اعضاء الغذاء و النفض خوردن برگ آن تا شعف رطوبات معده و حابس لطن و مدر بول و دوی زائل و ممسک مجفف منی و پوست آن قاطع باه و مجفف منی القروح و الجروح و الاورام و البثور در کتب دیده مجفف جروح و جروح رطبه و صندل کشته آنها و ضماد طبیخ بیخ بری آن و ضماد برگ آن جهت تحلیل اورام حاره و حمره و تسکین اوجاع اعضاء عصبانی که در آن کیموسات فاسده مانده باشد مفید و فوق آنرا نیکو نیته و اندک آبی بر آن پاشیده و گرم کرده بر برگ بید انجیر گرم کرده گذاشته بر خصیه بندند جهت قیلة الماء و تحلیل اورام آن نافع مقدار شربت آن یکدرم و زیاده بر آن خصوصاً از انواع ردیه آن کشنده مصلح آن قی نمودن با روغن گاو و آب گرم تا آنکه در معده هیچ نماند و آشامیدن شیر حامض بسیار مفید و تخم آن مسکن غثیان و محلل و پراگنده کننده ریاح و مولد خلط ردی و قوی الاسخان و منجر و قابض لطن و ممسک مجفف منی الضاد مضر معده مصلح آن بریان نمودن و اکثار آن باعث ترجه احشا مصلح آن خشخاش و سکنجبین و شکری و شیر اسبانیه و گویند آب بسر در برف و شیر اسب و آنچه حامض است و دهن شاهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم و خشک و جهت درد گوش و اعصاب و تحلیل اورام صلبه و صلابت رحم قطوراً و حمولاً نافع و آشامیدن آن مجفف منی است و اکثر اهل هند خصوص فقرای ایشان و نوع بسیاری آشامیدن آن ندارد و گمان فاسده خود معتقد آن شده که عمر را طول و خیال و فکر را زائد میگرداند چنانچه مقوله بعضی از فقرا که خود را کامل و اهل میدانند اینست بیت بنگی زدیم و سر انا الحق شد آشکار ما را این گیاه ضعیف این گمان نبود و اکثری از این طائفه هر صبح و شام برگ آنرا سائیده و در آب حل کرده صافی نموده یکقدح می آشامند و بسکر آن اشتغال ایشان و ارد شان میگردد و باد نیز تواضع مینمایند و بعضی خشک نموده اندک بریان کرده زبانی طولانی آنرا مضغ مینمایند بتنهائی و یا با کنجد مقشر سائیده با سفید مینمایند و حلوا و فرح بسیار میکنند جهت آنکه در ابتدای و اوایل حال قوای بهیمی ایشان را بحرکت می آورد و انواع اطعمه کثیر میخورند و مست گند

بمیگرداند انهضام میبادرد بدرون الیشافربه میشود و بکثرت اجتماع رطوبت پس مبتلا باکثر امراض صعبه میگردند مانند ضعف هاضمه و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القینه و تهیج اطراف او صورت تغیر رنگ بشره و امثال اینها و ضعف باه و سقوط اسنان و بخر و کسالت و چین و خیالات فاسده شیطانیه و سوء فکر و اند اختن خود و جهال کسوء عقیده و اما جهت زنادقه و ترک عبادات و غیره و بعضی از ان معاجین میسازند و میخورند و بعضی برای اصلاح و تقلیل بیس و در شیر جوش میدهند و آن شیر طرما ست میسازند و گره آنرا اگر در تراکیب استعمال مینمایند و بعضی هر شیر آنرا گرفته استعمال مینمایند و نیز دهن آنرا با نواع دیگر اخذ مینمایند و بعضی که بسیار قوی میخواهند قدری از چرس آنرا در تراکیب میکنند مانند سبز دخانی که مشهور است بتنباکو دخانی است که از تنباکو ساخته احیانا نامی آورند که یک حبه آن سکر بسیار می آورد و جزو اعظم آن دهن بنگ و چرس و ادهان و جواهر بهجای قوی مخدر مسکر است قنبره بضم قاف و سکون نون و ضم با باء موحده و فتح راء مهمله و بالغت ثانی قنبره است و جمع آن قنابر بفتح قاف و کسر باء موحده بعربی ابو الملیح و بفارسی چکاوک و چجو و بکت نیز و بیونانی بردالوس و بر بیدالوس و بلاطینی کاریبه نامند ماهیت آن مرغیست از جمله عصافیر از گنجشک اندکی بزرگتر و منظر خوش آن و از سر آن کاکلی و تاجی مانند طاوس و هدهد و بهترین آن جوان فربه آن و درجه علیحده ذکر نمودن از عصافیر اختصاص این بسبب حسن است و شهرت آن بدان طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن سفیدباج در مرقه آن ملین طبع و گوشت آن جالبس و همچنین گوشت آب بحوم سائر عصافیر در ایشان قوی زانهاست و بد اومت کباب گوشت آن مصلح الغذا و جهت صاحبان قولنج و اوجاع مثانه نافع و محرق مجموع آن جهت ذات الجنب و وجع فواد بسیار موثر مضر محرور مصلح آن با سرکه میوه های ترش با روغن بادام استعمال نمودن است قنبیط بضم قاف و فتح نون مشدده و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و طاء مهمله شاله بفارسی کلم رومی کرد نامند ماهیت آن نوعی است از کرنب و درجه علیحده ذکر نمودن آن اختصاص معروف بدان بودن است و نزد عوام اهل شام و بغداد مشهور به بقل العبارست برگ آن شبیه برگ چقندر و از آن عریض تر و ضخیم تر و سبز آن با غبرت او سرخی و طعم آن با تلخی و شیرینی آمیخته و در وسط آن ساقی و بر بالای آن جمعه آب و سر اطراف آن برگها و بر هم مجتمع بشکل کله و در بنگاله در موسم زمستان تخم آنرا از فرنگ می آورند و هر سال تازه بکار برند بسیار خوب و لطیف و سفید و مجتمع و نازک و لذیذ میباشد و هر چند هوا سرد و تر باشد بیشتر میشود و بعمل و ترتیب بسیار سفید تر و لطیف تر میگردد و بعضی مردم در وقت کوچکی برگهای آنرا در هم می بندند و در هنگام نزد یک بکمال رسیدن دیگچه سفالی که بهندی هانڈی نامند معکوس بر بالای آن میگذارند که کله آن در جوف آن بگنجد و آفتاب و شبنم بدان نرسد که آنرا فاسد سازد و ساق آنرا از نصف بیشتر بگل میگیرند و جهان آب همیشه میدهند خوب و لطیف و بالیده میگردد و بقوت زمین و خوبی تخم بزرگ میگردد و بهترین آن تازه سفید رنگ یا زرد رنگ نازک خوب بهم پیچیده آنست و نیز قسم از ین میشود و در برگ و ساق و غیره همه مشابه بدان الا آنکه برگهای خارج آن اندک بزرگتر و عریض تر و تیره تر و ساق و برگ بنفش مائل بسرخی و رنگ برگهای قبه پیچیده آن سرخ تیره مائل به بنفشی است و بهترین آن تازه خوش رنگ نازک و خوب در هم پیچیده آنست طبیعت آن مرکب القوی با رطوبت مائیه غلیظ و حرارت نفخیه لطیفه و ماده ارضیه کثیفه و گفته اند گرم در اول و خشک در دوم افعال و خواص آن با قوت نفخیه و محلله و مبهیه نفاخیه و مدر بول مولد خون موادی مسکر و مضعف دماغ و منجر رد الغذا و نفاخ و مسدد و محدث نفخ در حوالی پهلو و شکم و بالخاصیت محلل خمار و مسکن آن و اکثار آن مولد اخلاط سوداویه و امراض سوداوی و افکار ردیه و خیالات فاسده و دیدن آبهای مشوشه و مضعف دماغ بصر بسبب تبخیر آن و آشامیدن ماهیت آن مانع مستی و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل مصلح مضار آن در آب جوشانیدن و آب آن را بگیر ریختن با گوشت فربه و روغن بادام و بازیت الانفاق و روغن گاو تازه بسیار بریان نمودن با ادویه حاره لطیفه خوردن است و بعضی آن نفاخ و مهیج قوت و زیاده کننده منی و معین بر جماع خصوصا چون بریان نمایند و باکثرت در آن آنکه میخورند مولد سوداست زیاده از کرنب و تخم آن گرم خشک و استعمال آن پیش از شراب مانع سکر و محلل خمار آن و مفسد منی است چون زن بعد از جماع با خود بردارد قنبیل بکسر قاف و سکون نون و کسر باء موحده و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام گفته اند معرب کنبلا فارسی است و یا معرب کمیله هندی

در ماهیت آن اختلاف بسیار است بعضی گفته اند چیزیست رملی سرخ رنگ که از آسمان فرود می آید با شبنم در بعضی بلاد و بعضی گفته اند که شبنمی ست که بر اراضی آن زمین می نشیند و با قرمز آمیخته بدان هیئت میگردد و بعضی گفته طینی ست مانند قطین معروف بطین الجلود که بعد باریدن باران ظاهر میگردد در خراسان و بعضی گفته اند بزر دررملی ست ظاهر آن سرخ و بعضی گفته اند تخم سرخس است و نواب حکیم معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند که شتر از کوهستان مابین هند و چین می آورند و از واردگان استماع یافته که از درختی حاصل میگردد که آن درخت را می شناسند بطین لشیان بزر دران اشجار است با شبنمی که بر آنها می نشیند و آنچه مهذب رسیده آنست که مغز ثمر درختی ست کوهی درخت آن شبیه بدرخت معصفر و برگ آن نیز شبیه ببرگ آن و از آن گرد دارد و خارها بر آن درخت و بلند و ثمر آن بشکل تاریخی و بر سر آن خاری و در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ میگردد و بعد کمال رسیدن شگافته از جوف آن چیزی سرخ رنگ ریزه بری آید بر زمین سبز و مردم آن را جمع نموده بر میدارند و همان قنبیل ست و آنچه غیر ممزوج بخاک است خالص و سبک وزن میباشد و آنچه مخلوط بخاک و رمل ست غیر خالص و سنگین العالم عند الله تعالی طبیعت آن گرم و خشک در دوم و در سوم نیز گفته اند و با قوت قابضه شدید افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم تا دو درم سائیده آن با ادویه مناسبه مخرج اقسام کرم حده و امعاء و حب القرع بقوت و مسهل بهر رطوبت لزجه و اخلاط فاسده و جهت عرق بدنی و طلاء آن نیز جهت امور مذکوره نافع مضر امعاء مصلح آن کثیره و شیخ ارمنی و مضر فم معده مصلح آن مصطکی و انیسون بدل آن ترمس و برنگ کابلی مفتت و سنگ مثانه البخرح و القروح و الجرب لقوبا و از و در مرهم سوده آن مجفف قروح رطبه و التیام دهنده جراحات و سعفه و جرب و طب و بثور و قوبا خصوصا که اول آن عضو را باروغن یا روغن گل یا روغن تخم تاکیست تخصیص سعفه و جرب و قوبای اطفال و بدستور همین آن خوردن اطریفل و دواء از معجون آن و استعمال مرهم آن اطریفل و دواء و مرهم و معجون قنبیلی در قرابادین کبیر مذکور شد قنطوریون بفتح قاف و سکون نون و ضم طاء مهمله مثناه و سکون واو و کسر راء مهمله و ضم باء مثناه تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی ست و نزد بعضی یونانی و اضح آنست که معرب ختیوریه دمی منسوب بخنتورس حکیم رومی جهت آنکه او اول کسی که معرفت بدان بهم رسانیده و لسبب یانی اسکیفلاوی بیونانی و مسطرون بفارسی او بدر یوفاد کریون نامند و گفته اند کریون اسم قنطوریون دقیق ست و آن دو نوع است کبیر و صغیر و در آخر ربیع میرسد قنطوریون کبیر آن قنطوریون غلیظ و بیونانی قنطوریون طوماخا یعنی قنطوریون کبیر و بعضی نیز و دو فار کبیر نامند ماهیت آن نباتی ست ساق آن شبیه بساق حماض و خشن بلندی دو درع تا سه درع با شعبهای بسیار از یک بیخ رسته و بر سر آنها تبها شبیه بقبه خشخاش و مدور طولانی و گل آن سرمئی رنگ و مدور و شبیه بصبوف و تخم آن شبیه بقرطم یعنی تخم کافشه و با حراقت و برگ نبات آن شبیه ببرگ جوز و سبز و اطراف آن مشرف شبیه بداسهارا از و ریشه آن سطبر طولانی تا بد و درع و صلب و سرخ رنگ و پر از رطوبتی سرخ برنگ خون و طعم آن مرکب از حدت و حراقت و اندک حلاوت و قبضی و رنگ عصاره آن نیز سرخ مانند خون و منبت آن زمینهای که آفتاب بسیار بر آنها تابد و کوهستانها و تلها و قوت آن تا ده سال باقی میماند و در اب معتمد الملوک سید علویخان قدس سره نوشته اند که قنطوریون صغیر کثیر الوجود است با رفع یعنی بلاد فارس آن بر دو نوع ست بری که بر زمینها مستقل بود و آنهای بر اشجار میرسد و گل آن سرخ رنگ مائل بنفشی ست و بستانی آن نبات قوی تر و بلند تر از بری و گل آن خوشبوی تر و تلخی آن کمتر و در ابتداء ابدال ساده و بری لیکن گل آن مختلف الالوان عامه اهل شیراز آنرا گل همیشه گل تر تلفی نامند و گل تا قریب به نه ماه میماند و بیخ آن در زمین باقی میباشد و در ایام ربیع از سر نو از همان بیخ میروید و بیخ بری آن در زمین باقی نمی ماند بلکه هر سال از سر نو در اوائل ربیع میروید و در اوائل صیف گل و تخم می آورد قوت آن تا دو سال باقیماند طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک در سوم نیز گفته اند و عصاره و بیخ آن قوی تر از سائر اجزاء آن مستعمل افعال و خواص آن محلل و قابض و جالی و بسبب اختلاف طعم بیخ آن از آن افعال متضاده صادر میگردد و از اوراق طبیخ آن مخرج جنین مرده و اسقاط زنده و اخراج آن و تفتیح سدد و تنقیه دماغ و سینه و امثال اینها از افعال حرارت که صادر از حدت و حراقت آنست و جمع نفث الدم و اندمال جراحات از افعال برودت که بسبب قبض آنست و گفته اند چون لحم متقطوع را با آن طبخ دهند مجتمع میگردد و اندمال عضله نصب و الغذاء و الثقل جهت ضیق النفس و عسر البول

در بول و سرفه کهنه و نفث الدم مزمن و درد پهلو و مغص و رفع سدهٔ کبد و طحال و قولنج بلغمی و استسقا و یرقان و صلابت کبد و طحال و ادرار بول و حیض و عسر ولادت و اوجاع رحم و فتح تحلیل و قتل اخراج دیدان نافع و فرزجهٔ آن جهت ادرار طمث و اخراج جنین و مرده و الخروج و القروح و النواصیر و ضماد تازه آن تنهائی و خشک آن به تنهائی و یا مامرا اسم جهت الزاق و چسبیدن زخمهای تازه و التیام و ختم جراحات تازه و در دیه کهنه عمیقه غائره و نواصیر و اوجاع عصب و فتح آن و کسر اعضاء و عرق النسا و بغایت قوی الاثر و در سائر افعال قریب قنطوریون صغیر و از آن ضعیفتر مضر دماغ مصلح آن عسل و شیر منی با مقدار شربت آن تا دو درم و اگر تب نباشد با شراب و الا با آب بدل آن حضض و قنطوریون دقیق و عصاره و حب آن جهت امراض مذکوره نافع و شیخ ابن بیطار نوشته که آنچه در بلاد لوقیا می‌شود عصاره آنرا اگر فته بجای حضض استعمال مینمایند قنطوریون صغیر که آنرا قنطوریون دقیق و یونانی قنطوریون طولیطون یعنی قنطوریون دقیق و قنطوریون طرمقردن یعنی قنطوریون صغیر و بعضی آنرا انیلیون مشتق از میس که یعنی آب الستاده است نامند جهت آنکه اکثر نبت آن کنار انهار الستاده است و در لطایخ نیز میروید و بفارسی لوفا خرد و کریون نیز گویند ماهیت آن نباتیست که بر انهار الستاده و در لطایخ میروید بقدر یک شبر و زیاده بر آن شبیه بار زفاریقون که فودنج جبلی نامند و شاخهای آن از سم جدا و بر شاخ و برگ آن شبیه به برگ سداب گل آن سرخ مائل به بنفشی شبیه بگل شبدر و از آن کوچکتر و ثمر آن مانند گندم مشتمل و جمیع اجزای آن بسیار تلخ و با اندک قبضی و بیخ آن کوچک بی منفعت بخلاف بیخ نوع کبیر و سائر اجزا آن مستعمل و تازه آن اندک خوشبو و شاخهای آن بسیار قابل نزدی و قوت آن تا ده سال باقی میماند و از نباتات ربیعی است و در آخر ربیع میروید طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن لطیف و قوی‌تر از نوع کبیر و جمیع اعمال ساق و برگ و گل آن قوی‌تر از عصارهٔ آن و مجفف و بی لذع و مفتح و مسهل و منقی و جاذب از اعماق بدن و مفاصل و امثال ادویه جلینی را منفعت بسیار است اعضاء اراس العصب و الصدر و الغذار و النفث و السموم و غیرها آشامیدن مطبوخ دو مثقال آنکه در سفیتا دو مثقال آب طبخ نمایند تا به نیمه رسد بمالند و صاف کنند با شکر و امثال آن بنوشند جهت تنقیه دماغ و اعصاب و صرع و عسر النفس و نفث الدم و اسهال مره صفرا و سودا و ذرب آب با مرلزج مخاطی و امراض بلغمی و اوجاع مفاصل و فتح عضل و تفتیح سده جگر و طحال و رفع قولنج و تحلیل صلابت طحال و ضرر سموم هوام خصوصاً عقرب نافع و دو درم آن جهت منع حمیات و با شراب جهت نفث الدم و ذات الجنب بارد و با ماء الاصول جهت اوجاع ظهر و مفاصل و عرق النسا و نطول با آب مطبوخ آن و رفع کزاز و بدستور بخور آن و احتقان با آب مطبوخ نیم درم آن با روغن کنجد بدستور برای آن جهت عرق النسا و درد ظهر و قولنج بعید البراد آنکه مخرج اخلاط مراریه و سوداویه و بلغمیه لزجه است و افراط عمل آن مود با سهال الدم الجروح و القروح و الاورام و ضماد تازه آن جهت الزاق و اندمال و ختم جراحات کبار تازه و کهنه و در دیه و عسرة الالتیام و نواصیر و تلیین اورام صلبه و منع انصباب مواد باعضا بسبب قبض و تجفیف بی لذع که دارد و خشک آن با مراهم مجففه جهت تجفیف قروح خبیثه غائره و عمیقه و نواصیر و بابیه جهت منع انفتاح و التصاق جراحات کبار تازه و کهنه و اندمال و تحلیل اورام آنها آرد تر مس جهت تسکین اوجاع عضل و عصب و مفاصل بارده و با آرد جو جهت حاره آنها و گل آنها و ضماد او شربا جهت لسع افعی و عقرب نافع و عصارهٔ آن در قوت و قبض تحلیل و تجفیف و غیرها قریب بسائر اجزای آن و طریق اخذ آن آنست که اگر تازه باشد بگیرند در وقت سبز تر و تازه آنرا با غمر بکوبند و آب آنرا بگیرند و در ظرف خزفی در آفتاب گذارند و بخوبی با هم بر هم زنند و اگر در یک روز خشک نگردد شب سر آنرا بپوشند زیرا که شبنم مانع انجماد و انعقاد عصارات است و روز دیگر بدستور در آفتاب گذارند بچوب پاکیزه میزده باشند تا آنکه غلیظ و منجمد و منعقد گردد و اگر تر و تازه آن بهم نرسد بیخ خشک کبیر آنرا نیم کوفته بنجرونه در آفتاب بخیسانند پس بجوشانند و نیکو بمالند و مکرر صاف نمایند پس با آتش ملائم طبخ دهند و بر هم میزده باشند تا منعقد گردد و همین نهج عصاره هر چه را خواهند اخذ نمایند طبیعت آن بسائر قریب اجزای آن افعال و خواص آن نیز قریب بدانها بلکه در بعضی مواد قوی‌تر آشامیدن آن جهت امراض مذکوره نافع اعضاء الراس بسعوط آن با سرکه و آب عضل جهت قروح بینی و حبس رعاف خصوصاً با اندک زاج و کافور و آب بیخ و طلاء آن با سرکه بر بثور سر و فتیله جهت صداع

حادث از احتراق شمس و آشامیدن شرب چون موی سر را بنوره زائل نمایند و مطلوب آن باشد که بر آن نروید ضماد آن جهت رفع قروح و ساییدن آن
بر مجرب و اکتحال عصاره تریق آن با عسل جهت بیاض و اندمال قرحه عین و طلای آن با شیر دختران جهت ورم ملتهب چشم و تسکین درد آن با آب کاسنی جهت
سعفه و ملتهب چشم و جرب آن با شیر و آب از یانه جهت جمع اوجاع عتیقه عین و رفع آثار قرنیه و شعیره و با آب زنجوشن جهت تحلیل سبل و چون جنس را بر گرد آن
و خصاده اندازیا آب انار بر آن طلا کنند در حال رفع حمره آن نماید و قطور آن با روغن خیری و امثال آن جهت ضربان گوش و با آب برگ شفتالو جهت قتل و اخراج کرم
آن و با آب تره و امثال آن جهت ثقل سامعه و با روغن نرگس خردل و سرکه جهت ورم گوش و رفع کری و مضمضه آن با گلاب جهت رائحه کریهه دهان
و قلاع و مضغ آن با طبیخ جوز السرو جهت درد دندان و رفع تحریک و استحکام آن و غرغره آن با آب بارتنگ عنب الثعلب جهت ورم لوزتین و خناق
و طلای آن با آب جهت تشقق لب و اغصان الصدر آشامیدن با طبیخ حلبه جهت امراض سینه عسر النفس حول عصاره تازه را آن مرتفف و مرض جنین مضر
و مصلح آن صمغ عربی و کثیرا مقدار شربت از تازه آن یکدرم تا دو درم و از دانه خشک آن تا سه درم و در حقنه تا ده درم و از عصاره آن یکدرم بدل
آن بوزن آن افسنتین و نیم وزن آن بابونه و نیم مثقال آن تربد و بعضی بوزن آن سیاه دشان و نیم وزن آن برگ حنا گفته اند و روغن آن
که آب تازه آن را با روغن زیتون بآتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند گرم و خشک و مسخن عصب و مقوی بدن و رافع امراض بارده عصبانیه
مانند فالج و استرخا و اعیا و اوجاع بارده مزمنه و تحلیل ریاح و رافع بهق و عسر ولادت و شرب آن که آب آن را با شکر بقوام آورند جهت اکثر امراض
مذکوره نافع است قنفذ بضم قاف و سکون نون و ضم فا نیز آمده و بذال معجمه و بدال مهمله نیز بجای ذال لغت عربیست و نیز بلغت عربی خنیز و بیونانی
تو قارس و بسریانی قنفذ و برومی شلطر خند و بفارسی خارپشت و تبرد و جش و سیخول و بشیرازی چوله و در هندی ساهی دارند بهوک و بازنداسی
دار جی و بترکی کرپی و بهندی ساهی و سایر لغات نیز نامند و ماده آن را بلغت عربی قنفذه و جمع آن قنافذ ماهیت آن حیوانیست مو بدن او
آن بلند مانند خار و چون بخشم آید سر خود را فرو کشد و مجتمع گردد مثل سنگ خاری شود و خود را حرکت دهد از میان آنها خارها بقدر یک شبر و کم و بیش چیزی
مانند تیر جدا گردد و بر آید یا از سنگ آوازی اگر بهدن کسی رسد زخم نماید و دو قسم میباشد بری و جبلی و بحری بری آن کوچک بمقدار
گربه کوچک و جبلی آن بزرگ بمقدار سگ متوسطی و خارهای آن بلند و ابلق تا به یک شبر و زیاده بر آن نیز و این را دلدل نامند و قنفذ بحری
نوعی ماهی است که نصف اعلای آن شبیه بر قنفذ و نصف پایین آن شبیه بماهی و دو بدن آن موی است مانند موی حیوان بری نرم و بعضی گفته اند صدف
است و اصلی ندارد و از مطلق آن مراد قنفذ بریست و بهترین آن کهنه بزرگ آنست و در جزیره از جزائر زیرباد گویند جزیره جاوه است که بیادا
نامند و در جوف بعضی قنفذها فادزهری تکون می یابد مانند آنکه در جوف بزکوهی و گاو و میمون و غیرها و اهل آن جزیره شصت هفتاد
سال میشود که ابتدای آن برده اند و از جوف آن بر می آورند آن بزرگ و کوچک نیز میباشد بزرگ آن بمقدار بلوطی و اندک کوتاه تر از آن
و سطبرتر و کوچک آن بقدر جوز بوا کوچکی و طعم آن بسیار تلخ و چون در آب گذارند زمانی آب را بسیار تلخ میگردانند و آن آب مستعمل در اقوام بیضه ها
و اوجاع بارده و تحلیل ریاح و امثال اینها از امراض بارده رطبه و تجمیل که محل تکون آن زهره آن باشد و بیان آن بتفصیل در یاد زهر در حرف البا
مع الالف ذکر یافت طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم افعال و خواص بری آن گوشت آن مجفف و محلل قوی و نافع الصبیان مواد با
بدستور کبد خشک آن و رماد محرق آن جاذب و محلل و مجفف اعضاء الراس و المفاصل و النفس و للغذاء و التقفی گوشت تلخ آن با سکنجبین جهت درد سر و بادها و دندان
جهت فالج و تشنج و امراض عصبانیه الفیل و استسقا اگر با بت بنا شد و درد گرده و غیر مملح آن جهت رفع سوء مزاج و سل و بول الخراش اطفال و غیر اطفال حتی آنکه
اد رماد آن باعث عسر البول است و مقوی معده هر طوبت معبد و کبد خشک کرده آن در آفتاب جهت استسقا و آشامیدن پوست محرق آن با شراب جهت فالج و با سکنجبین جهت
تبیج لحمی الاورام و البثور و الجروح و القروح و جمع آنجهت خنازیر جذام و تحلیل عقد و عصب های صلب و فتح و غفل شیر با رضماد آن در و تو مجرب آنجهت قروح و سخت
و خوردن پیه آن نافع تجفیف قروح و جروح جهت آنکه اجالی و منقی و مجفف است و بدستور آشامیدن گوشت خشک کرده ساییده آنجهت جذام و بخور آن نیز الزشحب طوف

زباد آن سرانع ربا و آن رافع کلف بحفیف و نمش و بار رفتا جهت داء الثعلب و داء الحیه جهت جرب و اغتسال بآن جهت قروح سر و حکه السموم خوردن دم آن
رافع حیات و مزمنه و نهش هوام و سایر سموم و نیم درم از محرق پوست آن جهت تب ربع مجرب المضار اکثار آن مفسد مزاج معده و کبد و رنگ رخسار
مصلح آن مهر الجبن آن آب مطبوخ نمودن آن با روغن بادام یا شیرج و با سرکه و کاسنی خوردن است و مراره آن گرم و خشک و جالی و مجفف و اکتحال آن نافع
بیاض عین و طلاء آن نافع انتشار قروح در بدن و جهت جذام نیز نافع و چون با موم سرشته آن بپاشند یا حمول نماید جهت اخراج جنین است و موثر در لسع
یعنی قنفذ کبیر جبلی که آنرا سهمی نیز نامند جهت آنکه تیر می اندازد و خایه چه ذکر یافت خوردن گوشت آن جهت نقرس عظیم النفع و بدستور ضماد آن و طلای
خون آن جالی کلف و زایل کننده اوساخ بدن و حمول آن مدر حیض و گفته اند که از خار دلدل را در هوام میگریزند و نزدیک آن نمی روند و قنا قد ما با
خصومت مینمایند و مار را بیابک شد بدین قسم که مار را بدهن گرفته سر را با اندرون میکشند و خارهای بدن خود را ایستاده میکنند و هر چند مار اضطراب میکند
زیاده خود را بدن و میزند زیاده مجروح میگردد آخر الامر سست شده می شود و می میرد و لهذا مار از آن گریزان است جابر بن حیان الصوفی در کتاب
خواص کبیر گفته که گوشت قنفذ بری جهت عسر البول نافع است بدین قسم که آنرا ذبح نمایند و پوست آنرا بکنند و گوشت آنرا در آفتاب خشک نمایند
آن مقدار که توان کوبید و با برادهٔ نموده پس بگیرند از کوبیده و برادهٔ آن مقدار دو مثقال تا سه مثقال و در شیر اب حل کرده بیاشامند بزودی
شفا یابند و چون بسوزانند قنفذ را و مرهم با نوشادر سحق نمایند تا آنکه قریب بخلال گردد پس با عسل ممزوج الرغوه ممزوج بر داء الثعلب و داء الحیه مالند
بزودی زایل گرداند و موی بر دماند جهت تو باشیر نافع که سرگین آنرا با زیت حل نموده بر تو یا طلای نمایند بعد لیسیدن تو با نطرون بقوت که بترنج
گردد و طلای محرق آن با دهن آس و یا غیر آن جهت رویانیدن موی در هر موضعیکه خواهند موثر و طلای پوست سوخته آن با خردل و غسل سرخ نموده
بر سر و برابر موی منع تشقق و اسقاط آن جهت داء الثعلب و داء الحیه نیز و اگر بجای موی آن موی سیاه بروید طلا نمایند و آشامیدن طحال
خشک کرده مسحوق آن با شراب جهت اذیت طحال مجرب چنانچه شخصی که طحال و است طحال آنرا بریان نموده خورد بعد سه ساعت عرق بسیار
نمود و در روی و رجوعت آن بهم رسیده پس از یکساعت بول بسیاری کرد بمقدار دو ثلث رطل و زیاده شفا یافت از آن علت باذن الله تعالی و مراره
آنرا چون اخذ نمایند در زهره آنرا برادر منذر با سرمه خراسانی سحق کنند اکتحال بدان زایل کننده بیاض چشم است و برود طلای زهره خشک کرده آن
رافع برص تازه در چند مرتبه و با کبریت جهت برص کهنه و طلای زهره خشک کرده کوبیده آن با شراب مشتق و اقراص ساخته خشک نموده تا با آب
سوده جهت بواسیر دامیه مجرب و بساعت قطع خون آن نماید حکایت شیخ الرئیس قدس سره در کتاب شفا نوشته که قنفذ میشناسید تقلب ادوشمال هوبه را پیش از
وزیدن آن نهاد لهذا راه خانه خود را از آن طرف مسدود نماید و از طرف مخالف آن بگشاید و در جزو هر نیز چنانچه شخصی از اشخاص السانی بدان
واقف گشت در جزیری یعنی خانه برابر قنفذی در خانه خود ساخت بنحویکه دیگری بران مطلع نگشت و آن قنفذ راه خانه خود را تبدیل مینمود نیز تبدیل میبود
خود بر درو آن شخص بسهیل کرامت بمردم اخبار مینمود و مردم مستند میشمرند و قدر منزلت او پیش ایشان عظیم بود و با آن خلط و لحم بحری که ان لطیفتر آن بری
و بیلوست برای معده و تقویت آن و تلیین بطن و ادرار بول و محرق پوست آن جهت جرب و قروح سر مفید قندس بضم قاف و سکون نون و ضم
دال و سین مهملتین اسم کندش و در حرف الکاف مع النون انشاء الله تعالی خواهد آمد و سگ آبی بلغاری را نیز نامند که خصیه آن جند بید ستر
و پوست آنرا بر می آورند و از آن فرو و فروش و البسه و غیره میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن پوشیدن آن زایل کننده
برودت و ریاح از بدن و جلوس بر آن جهت نقرس نافع است فصل القاف مع الواو قوطولیدون بضم قاف و سکون واو و ضم
طاء مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم دال مهمله و سکون واو و نون لغت یونانی است و نیز بیونانی قوطالیون و اهل
مغرب لالف المسلوک و لسان و اذن القسیس نامند آنکه برگ آن شبیه بکیابی است که بیونانی قسطی نامند و گفته اند که نوعی از قدح
مریم است و در آن نوعی از حی العالم است و گفته اند نوعی از ابرون است و بعضی کاسات خوانند جهت آنکه برگ آن شبیه

شبیه بکاسنی اما هیئت آن نباتیست برگ آن مستدیر باندک تحویفی و ساق آن کوتاه و تخم آن متصل بساق و در اطراف شیخ آن مانند زنبوسی
و با تندی و تلخی طبیعت آن مرکب القوی و بیخ آن گرم و خشک افعال و خواص آن قابض و رادع و جالی و محلل اصنام العذا و للنفس آشاند
برگ آن مسکن التهاب معده و باشراب غسل رافع تهیج بدن و بیخ آن مفتت سنگ مثانه و مدر بول الاورام و اخراج ضماد برگ آن
محلل اورام و مسکن حرارت معده و احشا و رافع شقاقی که از برودت هوا بهم رسیده باشد ضماد عصاره بیخ و برگ آن محلل ورم و ذرخماد با شراب
و بسیع کننده تسقیه جراحات ست و از ادویه مجهوله الماهیت ست **قوفی** بضم قاف و سکون واو و کسر فاء ماهیت آن حیوانی بحری شبیه بصورت
انسان است و شکل انفحه آن و قوت مانند جند بادستر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن خوردن گوشت آن جهت صرع و
اختناق رحم نافع و فرق میان انفحه آن و میان انفحه حیوانات دیگر آنست که چون آب بر انفحه حیوانات دیگر ریزند و بعد از زمانی آب آن را بردی انفحه
آن ریزند به روی آب آید از دو آب گرداند بخلاف انفحه حیوانات دیگر که این خاصیت **فصل القاف مع الهاء** **قهوه** بفتح قاف
و سکون ها و فتح واو و با اسم خمر غلیظ است و نیز بمعنی مشبع و محکم است جهت آنکه چون آن خمر غلیظ ست بزودی شارب در امر مسکر داند و سکران محکم لیست
و الحال مصطلح زرد عامه مردم ازان تخم درختی ست که در یمن و حبشه و بتاوبه بهم میرسد و اثر این مماسه در حرف الباء مع النون بتفصیل ذکر یافت
فصل القاف مع الیاء + **قیروطی** بکسر قاف و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم راء مهمله و سکون واو و کسر طاء مهمله مثاله و با لغت یونانی ست
که بعربی مشهور شده و بفارسی موم روغن نامند ماهیت آن عبارت از موم گداخته در روغن ست بر روغنی که باشد از روغن گل یا غیر آن خواه
سافوج از همان جزو باشد یا مرکب از اجزای دیگر و بحسب اعراض مختلف میباشد و نسخ آن بتفصیل در قرابادین ذکر یافت **قیصوم** بفتح قاف
و سکون یاء مثناه تحتانیه و ضم صاد مهمله و سکون واو و میم لغت عربی ست و قیسوم بسین مهمله بجای صاد نیز آمده و بیونانی شومرادیرون و طاهسیا دلیناس
و بفارسی برنجاسف و لنجاسف بلام بجای راء و بواو بدل آن نیز و بر تراسک و بشیرازی سرزرد که بهندی کیند و گند مار نیز نامند ماهیت آن گفته اند برنجاسف
جبلی ست گفته اند دو نوع میباشد نر و ماده و نر آن را شاخها و باد بیشتر و تخم آن کوچک شبیه بافسنتین و گل آن کم رنگ و کوچکتر از گل ماده و مائل بسفیدی
و ماده آن نباتی ست ثمنسی متماثل شجر مائل بسفیدی و شاخهای آن پر برگ آن مشقق باریک شبیه ببرگ شبت و بر ساق از طرفی چسبیده
و بر سر و اطراف شاخهای آن گل مستدیر زرد طلائی رنگ و خوشبوی با حدت و ثقل و تلخ طعم و تخم آن مانند حب الاس و در بستان گل میکند
گفته اند ماده آن برنجاسف و نر آن قیصوم ست و نیز گفته اند نوعی از برنجاسف نخود برنجاسف و فرق میان هر دو آنست که از دو ساق برنجاسف
شاخهای بسیار میروید و قیصوم را ساق بی شاخ و اکثر از یک ریشه یکساق میروید و برگهای آن مانند زیبق بر ساق آن رسته و برگ متصل بیخ
آن مفروش بر زمین و در انتهای آن قبه چیزی که گل آنست و با عطریت و ثقیل الرائحه برنجاسف و زرد رنگ و طعم آن تلخ و بابن مشابهت
جمعی بغلط قیصوم را خود برنجاسف دانسته اند ماهیت آن در سوم گرم و خشک و در اول گرم و در سوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص
آن قوت تحلیل گل آن زیاده از افسنتین اعضاء الراس بطول آنجهت در صداع بارد و اعضاء الصدر و الغذا او للنفس و للمفاصل و السموم الحیات
آشامیدن مطبوخ بتنهائی یا با ادویه مناسبه جهت در دسینه و ضیق النفس و قتل اقسام کرم معده و امعاء و اخراج آن و ادرار بول
و حیض و رفع عسر البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه و فتح عضل و ریاح مفاصل و عرق النساء مزمن و سفر را دویه قتاله و نور رحیا خصوصا ممزوج به بن
و با شراب جهت دفع ضرر جمیع سموم و لسع عقرب و رتیلا شربا و ضمادا و بازیت پخته بجهت تسخین دماغ و معده و ازاله برودت آن هر عضو ضماد آن جهت
آن مخرج جنین و ضماد جهت تحلیل اورام و اندمال جروح تازه بدستور ضماد مطبوخ آن با سفرجل محلل اورام عسر التحلیل از نبه لند و رآن و ضماد
سوخته آنجهت لزوب الدم همه اعضا و داء الثعلب و با روغن ترب جهت سرعت بر آمدن ریش مؤثر الخواص افزایش آن بدستور بخور آن گریزاننده هوام مضر
مصلح آن کثیرا و خشخاش مضر معده مصلح آن عسل و سشیخ مقدار شربت آن دو درم بدل افسنتین و بابونج و روغن که از برگ

گاه از برگ و گل آن مرتب نمایند جهت امراض باسوره عصبانی و ادرار حیض و اسیخان رحم و الضمام فم آن و تحلیل صلابات و رفع لرز حمیات نافع است
قیقهر بفتح قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح قاف و با و راء مهمله و بقیهین بنون بجای راء و قیقهر بنون بجای یاء و قیقهر با راء قبل نون مفتوح و بعد یاء نیز
آمده لغت یونانی است و بعربی شجر و بفارسی لعل معبری و بهندی رال و دهونا نیز نامند در ماهیت آن اختلاف است و آنچه بتحقیق پیوسته آنست
که صمغ درختیست که در هند و بنگاله بیشتر بهم میرسد فی الجمله شبیه بسبندروس و نرم در خورد که زرد سائیده میشود و بماند کمی حرارتی که از آتش بدو رسد
گداخته گردد حتی آنکه آفتاب تند نیز آنرا نرم میسازد و کریه الرایحه فی الجمله شبیه برایحه قیر و با زرد و ممزوج باهم و قبل از گداز قطعهای آن اکثر مایل
اندک بهن سفید مایل بزردی و بعضی اندک تیره و بعد از گداز سیاه رنگ میباشد و کوبیده آن سفید شکری رنگ و بدطعم با اندک غیر بیستاست
دگویند از زیر پوست درخت کهنه سکوه که سال نیز گویند برمی آید و در حرف السین در سکوه مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال
و خواص آن محلل و جالی و مدمل اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفس منقی و نافع و باه العسل است صرع و ربو و استسقا و ادرار طمث و
آشامیدن یکدرم آن سه روز تا پنج روز متوالی با سکنجبین یا آب قراح جهت سپرز و لاغر گردانیدن بدن موثر مقدار شربت آن
ربع درم اکتحال آن جهت تقویت باصره و رفع آثار چشم و سنون آن جهت درد دندان و ذرور آن جهت التیام القروح و الجرب و نقو باهمام
و طلاء آن منقی آثار قروح و جروح بزودی و مراهم آن جهت التیام جراحات و قروح تازه و کهنه مزمنه و لیقه و زخم جدری و سوختگی آتش نافع
نافع و بدستور روغن آن جهت جرب طب و یابس و روغن و مرهم آن در قرابادین کبیر ذکر یافت

باب بیست و دوم

در بیان ادویه که حرف اول آنها کاف است

فصل اول کاف مع الالف

کات بفتح کاف و الف و تاء مثناة فوقانیه بفارسی نام نوعی برنجی است که در شوشتر که بعربی لنشر گویند زراعت مینمایند و گویند یکسال آنرا زراعت نمودند تا سی سال ثمر میدهد و هر سال احتیاج زراعت تازه ندارد و نیز نام دوائیست که بلغت هندی مشهور بکتهه است ماهیت آن صمغ و لبن درختی
که آنرا بهندی کهیر نامند و آن درختی است بسیار عظیم و چوب آن سرخ جوهر دار بسیار صلب خار دار و شاخهای آن پراکنده و بر آنها شاخهای
باریک و بر شاخهای باریک آن در دو صف مقابل هم برگهای بسیار ریزه طولانی شبیه ببرگ تمر هندی طریق اخذ آن آنست که تنه درخت
آنرا جا بجا زخم میزنند از آن رطوبتی برمی آید منجمد میگردد و میگیرند و بهترین آن آنست که خود بخود از درخت برآید با نند صمغ دیگر و آن دو نوع میباشد
یکی سفید رنگ آنرا کهیر اکسته نامند و این اکثر در ادویه مستعمل و دوم سرخ رنگ و این بیشتر ماکول با برگ تنبول و این را نیز صاف مینمایند زیرا که
بیشتر آمیخته بخاک و رمل میباشد و آنرا جوب با اقراص ساخته خالص یا با اندک مشک و عنبر و طباشیر و ادویه خوشبو مثل الایچی و مشک و عنبر و آنچه
برای خوشبوئی دهن تناول مینمایند و این را اکثر عرب بخفای با کردلی و مدن هامی نامند و آنرا صمغی نیز می باشد سرخ رنگ اند که مراق طبیعت
آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن قابض مجفف و حابس و رادع سوزان آن جهت استحکام لثه و عمور و قلاع دهان با غرغره و مضمضه
با نیز در درد و طلاء آن مجفف جراحات حاره خصوصا جراحات حادث از نوره و آب دریای شور مطبوخ آن قاتل کرم شکم جهت
یرقان و جذام و فساد خون و جریان منی و کثرت احتلام و قروح امعاء و مجاری بول و حرقت آن و برص و بثورهای حاره و دامیه و
بثور شیر و طلاء آن مفید اکثار آن مولد سنگ گرده و مثانه و مضعف باه مصلح آن مشک و عنبر و صمغ آن جهت حبس البول و اسهال مفید و نیز
چوب درخت آن جهت اسهال و حبس البول و امراض کوره و شیر با موثر است کاذی بفتح کاف و الف و کسر ذال معجمه و یاء و بدال مهمله نیز
آمده لغت عربی اهل یمن است و گفته اند لغت سندیست و بعربی آنرا کدر نامند و نیز بهندی کیوره و نوع کوچک آنرا کیتکی گویند ماهیت ما
آن نباتیست کثیر الوجود در بلاد عمان و یمن و هند و کهن و بنگاله و زیر بادات و درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت نخل کوتاه تر از آن
و برگ نده و غیره موزون و ساق و شاخهای آن بر گره و خار در رو پیچیده و بر روی زمین

برگهای باریک بلندتر از برگ نخل و نارجیل باشد تر و عریض تر و نرم تر و اطراف آن مشرف و خار دار باشد دندانهای اره و بایکدیگر از آن مانند خار دود و در
درازهم در زبر باد ات از برگ آن مانند آنکه از برگ نخل معروف جانماز وغیره میبافند نرم تر و بهتر میباشد و گل آن که طلع نامند شبیه
بذره برگ یعنی خندروس با برگهای تو بر تو و اطراف برگها نیز خاردار و رنگ آنها سفید مایل بزردی و خوشبو خصوص گلهای درونی که سفیدتر و
لطیف تر و خوشبوتر است و در وسط آن خوشه مانند خوشه کفرا و لیسار نرم و تر از آن پر گره و در آن گره جرم و خوشه آن نیز بسیار خوشبو و گل نوع
کوچک آن که کیتکی نامند کوچکتر و خوشبوتر و لطیف تر از کبیر و در اسد و سنبله گل میکنند و تا میزان میماند و از برگ گل آن عرق میکشند مانند عرق گلهای
دیگر و آن عرق خوشبو فی الجمله شبیه به مشک میباشد در اول وهله تند تر و اندک با حدت خصوص مکرر آن نیز بسیار خوشبو لذیذ نمی باشد و چون بهنیت
چندان ندارد با براده صندل و یا با عطر صندل ضم می نمایند که برگ آن را با براده صندل عرق میکشند و عطر آن را از روی عرق بعد سرد شدن میگیرند و باز
آن عطر را در قابله و شیشه میریزند و بر آن عرق گل تازه میکشند و عطر آن را از روی عرق بر میدارند و همچنین هر چند زیاده تکرار نمایند خوشبوتر میگردد و یا
آنکه اولا عطر صندل را در ته قابله میریزند و بر آن عرق گل کاذی میکشند و عطر آن را بر میدارند بدستور تکرار عمل مینمایند و شراب برگ گل آن که در آب
جوش میدهند و بعد آب آن را با قند بقوام می آورند نیز خوشبو می باشد و شراب بیخ و تنه تازه آن با خشک نیکوفته در آب خیسانیده آن را با شکر یا
قند بقوام می آورند و آن را ثمر میباشد شبیه با تناس در شکل و ظاهر آن صیقلی و باطن آن خلیتی و غیر ماکول و این بیشتر در کابهار جوانی اڑیسه سواحل دکن
بهم میرسد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک و بعضی معتدل مایل بحرارت و بیوست دانسته اند افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و دل و سایر حواس و اعضا
و رافع خفقان و اغیا و نیز از جدری و حصبه و بثور و جرب و حکه و مسکن درد های عصب و جذام را نیز نافع گفته اند و عرق و شربت آن بجهت امراض مذکوره بهترین
دوائیست اهل هند را عقیده آنست که موسم آبله هر که آبله بر نیاورده باشد چند روز متوالی عرق و یا شربت آن را او با هر دو را با هم بیاشامند آبله بر نیاورد
و اگر بر آورد چند دانه تا هشت نه دانه و شاید این مبالغه باشد و لیکن این محقق عوارض آنست خصوصا با عرق نیلوفر جهة سنگ شود نموده و نوشیدن
و در ایام ظهور آبله نیز موثر است و در آب آن نیز جهت امراض مذکور نافع و دهن آن مقوی حواس و مفرح و مسهر و آدر و نافع اعیاد رافع خفقان و مستحکم کننده اعضا
و بهار و شمار ثمر یکه شگوفه آن را قبل از آنکه خوب شگفته گردد در روغن کنجد اندازند و تا چهل روز در آفتاب گذارند و در بین اگر دو سه مرتبه شگوفه آن را
تبدیل نمایند مانند روغن گل با بو و اقوی میگردد و دو زوری در آن در گوش اطفال مسکن درد آن و التیام دهنده قروح و تجفف طوبات
مستخرج از آن و در قروح باعث نرمی و خشکی و تنگی آن و دو زور خاکستر چوب سوخته آن بجهت التیام جراحات مجرب دانسته آن مقوی دل و جگر بدل آن
صندل سرخ و بوزن آن چوب نغم گفته اند در بیشتر آن با نجای عرق و عطر آن در قرابادین کبیر ذکر یافت صاحب اختیارات بدیعی نوشته که درخت گرم سیرا
نیز از درخت که بسیار نیست و آن را کل کبدی نامند بوی بسیار خوش دارد و تا بحدیکه جامه که بوی آن بگیرد و تا ریزه گردد بوی از آن زائل نگردد والله اعلم شاید
و را شبیه شده باشند کاشم بفتح کاف و الف و کسر شین معجمه و میم لغت عربیست و گفته اند لغت فارسی است و بیونانی فنالیون و لیفسلیفقون و سانی
و لیقطیقون و بسریانی نیلی فلیشا و برومی کملادن گفته اند انجدان رومی است و تخم آن را الفارسی گل برنا مند و گفته اند بر تخم بعضی متاخرین نوع
رابع سیسالیوس است که بیونانی طره مین نامند ماهیت آن تفلیسی گفته نباتی است زرد رنگ و شبیه بانجدان و ابن بیطار و بغدادی گفته اند کاشم
رومی نباتیست تخمنشی کوچک ساق آن باریک و شبیه بساق نیست و پر گره و برگ آن مانند اکلیل الملک نرم تر از آن و خوشبو و برگهای اعلا ساق آن
و بزرگتر از برگهای زیرین و آخر ساق آن چتری دارد و ثمر آن سیاه مصمت اندک طولانی از رازیانه بالیده تر و تند طعم و با عطریت و بیخ آن شبیه
به بیخ انجدان و خوشبو و مستعمل تخم و بیخ آنست و خوشبوترین و تندترین سایر اجزا آن و بهترین آن تازه تند طعم خوشبوی آنست و قوت آن تا سه
سال میماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سده جگر و محلل ریاح و منضج خلط خام اعضاء الصدر جهت نفس بارد
رطب ربو و عسر نفس اعضاء الغذاء و النفض مقوی معده و هاضم غذا و محلل نفخ و کاسر ریاح و مسهل اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و مخرج آن

مخرج آن رافع رطوبت معده و اوجاع بارده رطبه و قراقر و رافع سده کبد و استسقا و محلل خون منجمد در مثانه و مدر بول و حیض و مخرج جنین و مشیمه و
برحمل السموم و تریاق سموم بارده و لسع هوام سمی بارده و امراض العصب و المفاصل طلاء آن نافع فالج و اوجاع ظهر و عرق النساء و سایر امراض بارده
رطبه مقدار شربت آن یک درم و در استسقا ده درم با آب گرم و اهل روم بجای فلفل داخل اطعمه میکنند و بسیار ملطف لحوم است خصوصا لحوم طیور آبی و
لیکن باید که مرق لحم آنرا گرم گرم بیاشامند که بخار آن باعث صداع دماغ حار است بلکه بعد از آن که بخار از آن زائل شده باشد محرورین مصلح آن
نیسانیدن در سرکه و پاشانیدن سرکه بالای آن مصدع محرورین صداع غیر دائم بلکه سریع الزوال علاج آن بوئیدن کافور و گلاب و سفرجل مصلح
آن رازیانه و تخم خیارین نیز گفته اند بدل آن بوزن آن ربع وزن آن زیره سفید و بوزن آن تخم کرفس جبلی و تخم زردک بری نیز گفته اند کافور بفتح کاف
و الف و ضم فاء و سکون واو و را مهمله ماهیت آن صمغ درختی است که در زیرباد و در جزیره مسمی به چین هم میرسد و آن درختی عظیم میباشد و
چوب آن سفید رنگ خوشبو بسیار در گرمی هوا اکثر پلنگ ها در مجاور درخت آن میباشند آنچه از آن درخت در چین قطع میکنند مسمی به نارکافور و در هند
الکافور است و در نهایت تندی رائحه و غلیظ و مائل بسبزی و کافور اقسام میباشد یکی ریاحی بکسر را و فتح یا و قناة تحتانیه و بیاء موحده نیز آمده و
الف و کسر حا مهمله و یا نسبت و وجه تسمیه آن گفته اند بسبب تصاعد آن با ریاح است از کمال لطافتی که دارد و بعضی گفته اند که ریاح نام پادشاهی
که اول آنرا یافته بود و یا در عصر او یافته اند و بنام او اشتهار یافته و این را بهندی بهیم سینی نامند و آن چون تباشیر متشظی میباشد که خود بخود از باطن آن
درخت جوش خورده بظاهر بروز میکند مانند صموغ دیگر و این اعلی همه اقسام است و چون گرمی بدان رسد یا در آفتاب گذارند نرم و گداخته میگردد و
قلیل الوجود تر از سایر اقسام و بعضی گفته اند که بعضی مواضع تنه درخت آنرا منجر انند و تیغ میزنند رطوبتی که برمی آید و منجمد میگردد کافور است و بعضی گفته
که شبنمی است که بر درخت کافور می نشیند و منعقد میگردد مانند ترنجبین و شیرخشت و رنگ این سفید نباتی میباشد قسم دوم قیصوری گفته اند منسوب به بلد
قیصور است و آن نیز شبیه بصمغ و سفید سفایجی صاف صاف شفاف میباشد و از جوف درخت آن برمی آورند چنانچه شیخ الرئیس قدس سره در مفردات
قانون گفته اما جثته را پناه کثیر او هو خشب ابیض هش خفیف جدا و ربما اختنق فی خلله شیء من اثر الکافور و امر نیز از ثقه ای شنیده که سالی
چند تخته ضخیم از چوب کافور از چین آورده بودند در بندر هوگلی که بندر بنگاله است و آنرا بریدند و ورق نمودند از جوف آن کافور برآمد و
انجا دران جامیان خود ها قسمت نمودند این نیز اعلی و خالص است و کمیاب گفته اند در سالی که صواعق و زلازل و رعد بسیار باشد زیاده
بعمل می آید و در سالیکه کمتر و نهایت در سال دو سه من طبی و یا تبریزی حاصل میگردد و آنچه در تحقیق پیوسته در اکثر بلاد چین و جزائر زیر باد و
بعضی بلاد فرنگ نیز بهم میرسد و بهترین همه آنست که در جزیره مسمی به بیرنو که واقع بر خط استوا الطول یکصد و سی درجه است بهم میرسد هم از جوف چوب درخت این
بر می آورند و هم از تنه درخت آن بطریق ترشح مانند صموغ و مصطکی برمی آید و اخذ میکنند و هم از طبخ نمودن ریشهای درخت آن بعمل می آورند و بهترین همه
است و بعد از آن قسم دوم و بعد از آن قسم سوم درخت آن بسیار بلند مانند درخت و بوداره میباشد و سفید رنگ کم شاخ و برگ آن شبیه برگ مولسری
و از برگ و پوست و چوب جمیع اجزای بوی کافور می آید و اهل چین جزائر بلاد دیگر که در آنها کافور بهم میرسد بسبب خوبی کافور این جزیره از این
جزیره می برند و نیز شنیده شد از شخصی که بسخن او کمال وثوق بود که جوف چوب درخت دارچینی نیز بقدری کافور بعمل می آید از طبخ ریشه های درخت آن نیز
قسم سوم گفته اند که از ریزه های چوب درخت از جوشانیدن بعمل می آورند و این نیز رنگ تافته میباشد و مشهور بکافور موتی است و اقسام دیگر میباشد
همه محصول مصنوع بعضی مصعد و بعضی غیر مصعد مصعد آن سفید لطیف شفاف و قطعها بزرگتر و مصنوع را بیشتر از بندر چینه که بندریست از ملک بر
چین و صنعتها بزرگ چوبی پر کرده می آورند و بوزن منها بن هند و ستان و ارزان بها میفروشند و این اندک حرکت زرد رنگ است و گفته اند مصنوع آن اکثر از
بیخ درخت موز و چوب درخت کافور با چند دوائی دیگر ترتیب میدهند و نیز شنیده شد که از موم سفید کافوری و روغن گل بابونه سفید نیز وزن
در هم حل کرده و سنگ خام را دو وزن نیکو و زن آن سحق نموده بر آن میپاشند و در ماه دن باندک کافور اصلی صلابه مینمایند تا خشک گردد در ریزه ریزه نموده کافور تر جیبی

۵۱۵

میسازند و چون خواهند کافور چوب را سفید نمایند طریقه آنست که شیر را جوش نمایند گرم گرم در کاسه شیشه ریزند و قطعهای بزرگتر کافور را در آن اندازند و با انگشت ملایمت بمالند پس آورند و بر غربال موی پهن کنند تا خشک گردد و ذرهای آنرا در پارچه نازک پاکیزه کرده در میان آن شیر پس بملایمت بمالیمت تا چرک آن زائل گردد پس برآورده آن غربال پهن کنند تا خشک گردد و امتحان خالص آن از غیر خالص بچند طور است یکی بنحویکه ذکر یافته دوم آنکه در یخ ادبر نشد گذارند و مستعمل سازند اگر مانند شمع مشتعل گشت خالص است و الا مغشوش سوم آنکه قطعه شیشه را بر آتش گدازند و کافور بر آن اگر تمام آن گداخت مرتفع گشت و باقی نماند چیزی خالص است و الا مغشوش چهارم آنکه در پارچه نان گرمی گدازند اگر عرق گردد و ترشح شد خالص است و الا فلا پنجم آنکه اندکی از آن را بر شقیقه مالند اگر خشکی و سردی بسیاری در چشم ظاهر گشت و آب از چشم برآید خالص است ارد و اشتشم آنکه رائحه کافور اصلی شبیه برائحه پوست ترنج و لیمو ست با بوی خامیکه دارد بخلاف مغشوش و فی الحقیقت فرق مشکل ست مگر آنکه شخصی با حدت ذهن و حدت صاحب مکرر بسیار دیده باشد تا فرق تواند گذشت و چون کافور زود در هوا میگردد و نمی ماند خصوص در ایام گرما و بلاد حاره طریق حفظ آن آنست که در ظرف شیشه ضخیم سر تنگ با چند دانه جو و تخم و یا فلفل برنهوده سر آنرا خوب محکم ببندند و بموم گرفته نگاه دارند و عند الحاجت که بر باز سر آنرا بدستور محکم نمایند و خواهند که کافور را استعمال نمایند و در معاجین مفرحات و حبوب غیرها باید که کافور را بتنهائی و یا باندک نبات بلا ادویه مناسبه یا ادویه بارده از ادویه آن ترکیب یابد بعد از تحقیق بملایمت که گرم نگردد و بسایند و بکار برند طبیعت آن سرد و خشک در آخر سوم و با قوی مختلفه تاریه حاره محلله که مرات آن دلیل آنست و قوت ارضیه بارده یابسه که دلیل بر آن قبض آنست و قوت هوائیه لطیفه معتدله که حدت رائحه و عطریت آن دال بر آنست و اهل هند بالعکس در آخر سوم تا اول چهارم گرم و خشک دانسته اند افعال و خواص آن اعضاء الراس و العین و الفم و النفس مفرح و مقوی دماغ و قلب حمی محرقه و دق و سایر حمیات عفینه و ذات الجنب و قرحه ریه و سل اسهال حاره و مقاله صفراوی و دفع تشنگی و التهاب جگر و گرده و حرقة البول ست شربا و طلاء و سعوطا و طلاء آن با گلاب و صندل سفید و گل فارسی مسکن صداع حاره مقوی حواس و اعضاء دماغی بدستور با روغن گل و خل خمر بر پیشانی جهت صداع صفراوی و شدت حرارت روح دماغی خصوصا در حمیات حاره حاده بر یافوخ و پیشانی خصوصا با آب برگ گشنیز تازه و یا برگ آس یا برگ لسان الحمل جهت حبس رعاف مجرب و سعوط یکدو جو آن با آب برگ گشنیز تازه یا سرکه و یا عصیر لبسر یا آب برگ آس و یا بادروج جهت رعاف و یا برگ کاهو جهت بیخوابی محرورین تسکین حرارت دماغ با روغن گل اورام حاره و اکتحال آن جهت رمد حار با آب گشنیز و سرمه سائیده باعث بر نیامدن دانه آبله آنست در چشم و اگر برآمده باشد باعث زوال آن بدستور با آب حلزون تازه اما باید که حلزون آب شیرین بهم باشد و قطور آن با روغن گل در بینی جهت سوء المزاج حار سار سادج سر و چشم و علامت سوء المزاج سادج آنست که بارتفاع و زیادتی آفتاب زیاده و شدید شود و با انحطاط و نقصان آن ضعیف و کم و قطور محلول آن با آب گشنیز تازه در گوش جهت درد گوش حار و قطع رعاف دماغی و سنون و غرغره آن با گلاب جهت درد دندان کرم خورده و قلاع دهان و گذاشتن آن در جوف دندان کرم خورده مانع زیادتی آن خوردن آن با مشک و عنبر معدل برودت آن و مقوی روح حیوانی و نفسانی مبرد المزاج و خفیف السموم تریاق سموم حاره عقرب و جراره و ربع مثقال آن زیاده با آب سیب ترش جهت قرون السنبل با آب انار و شیره خرفه و برف الحمی جهت حمی دق و سائر حمیات حاره حاد نافع و حمیات خالطه را مطلقا مضر چه در اوائل چه در اواخر جهت آنکه در اوائل باعث تغلیظ مواد و در اواخر موجب تحجر آنهاست الجروح و القروح و در زخم جهت قروح ضمنه ساعیه با ادویه مناسبه جهت زخمهای و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن مجرب الغثیان معده و مصداع و ضعف معده آلات غذا زیاده حتی اکثار بوئیدن آن منجمد منی و مبرد گرده و مثانه و گفته اند ضرر آن بباه و بعد نسبت و قطع آنست بلکه بحرارت محلله رباح آن نیز در امر ضعف باه از افیون بدتر ست جهت آنکه شارب افیون بعد از افاقه از تخدیر آن خللی در آتی و تعطیلی در آلات تناسل خود نمی بیند بخلاف کافور و مورث بیخوابی خصوص بسیار بوئیدن آن باعث سفیدی موی و پیری و قطع شهوت و قلت تولید منی گردد

سنگ گرده و مثانه مصلح آن خیر و مشک جندبادستر و ادویه حاره و شطره و گلقند و روغن سوسن و گل خیری و بنفشه و نرگس و امثال آن نهایة و شیخ الرئیس در ادویه قلبیه نوشته که آنرا خاصیت قویه است در تقویت جوهر روح اگر مقدار معتدل از آن بیاشامند و لیساء است که اعانت میکنند بر تعدیل او مزجه حاره و عطر یابحرة آن معین بر خاصیت آنست و در امزجه باید که تعدیل کرده شود برودت آن بمشک و غیر و بیست آنرا بروغن خیری و بنفشه مقدار شربت آن تا یکدانگ و دو مثقال آن قاطع باه و مفسد معده گویند و دو مثقال آن قاتل است بدل آن دو وزن آن طباشیر و یکوزن آن صندل سفید و گفته اند اگر زن از فرج خود طلا نماید مرد بر آن قادر نگردد و حکایت این یاسمین خوب گفته مردی از اصحاب من مقدار یکمثقال کافور در یکشب بخورد باه او قطع گردید و روز دیگر نیز همانمقدار بخورد باطل شد شهوت جماع او و در روز سوم نیز همانمقدار بخورد فاسد شد معده او بحدیکه غذا در معده او هضم نمییافت و اهل هند آنرا مقوی باه میدانند و لهذا در ادخال مینمایند در جوارشها و حبهای مقوی عروق و اقراص آن در قرابادین ذکر یافت کاکرا سینگی بفتح کاف و الف و فتح را مهمله و الف و کسر سین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون و کسر کاف و یا و ماهیت آن دوائیست بهندی شبیه بغلاف شاخ بزی کوچک و مجوف و رنگ آن سرخ تیره و طعم آن اندک تلخ و با قبضیت و عفوصت و اگل و ثمر و درختی است شبیه بدرخت و طبیعت آن در اول گرم و در آخر سوم و خشک افعال و خواص آن بجهت ضیق النفس بلغمی و طبع سعال اطفال و جهت فواق و قی و اسهال الدم مجرب دانسته اند و جهت منع تشنگی و فساد بلغم و تپ نیز و مشتهی طعام است و ضماد آن رافع بهق است کاکنج بفتح کاف و الف و نون و جیم و بکسر کاف و دوم نیز آمده معرب کاکنه فارسی است و نزد و عامه اهل فارس عروف بعروسک پس پرده و بشیرازی کوجوج و با تانی و سندی و لیسرانی حمری و حاو برد می اسقبد و لیون و بعربی جوز المراج و حب اللهو و بهندی راجوبکه و بلاطینی هلیله کایم نامند ماهیت آن از انواع عنب الثعلب و وجه افراد ذکر آن معروف بودن باسم خاص است و آن نباتی است شبیه به نبات عنب الثعلب و برگ آن از آن عریضتر و شاخهای آن چون بلند شود منحنی بسوی اسفل گردد و گل آن سفید مایل بسرخی و ثمر آن در غلافی مستدیر شبیه بمثانه و آن غلاف در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ در وسط آن دانه مانند بستانی فندق و کوچکی نیز بعد رسیدن سرخ میگردد و در پوست لقمع آن بر دو صنف میباشد جبلی و بستانی و جبلی آنرا برگ مانند برگ سیب و در عنب غبار آلوده و سیاه و ساق آن با رطوبت چسپنده و نبات آن بزرگتر از بستانی و گل آن بسیار سرخ و دانه آن زرد مایل بسرخی و در غلافی زرد و بنت آن سنگلاخ باد آنرا کاکنج منوم و عنب الثعلب منوم در تحدید قوتیر از خشخاش منوم و از مطلق آن مراد کاکنج بستانی است و مستعمل ثمر و دانه آنست که سرخ رسیده و بالیده و تازه باشد بهترین آن بعضی بستانی و بعضی جبلی گفته اند و جمع میان هر دو قول آنکه جائیکه تجدید بسیار قطوش باشد جبلی بهتر است و در مواضع دیگر بستانی و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن سرد و خشک در دوم و جبلی آن در سوم عصاره آن نیز افعال و خواص بستانی آن الاذن قطور عصاره آن جهت قروح مزمن گوش اعضاء الصدر و الغذاء و التنفس جهت ربو و لهث و عسر النفس و اخراج صفرا با ادرار و اقسام گرم معده و امعاء و حب القرع و ادرار بول و دفع امراض گرده و مثانه و قروح آن و مصلح حال جگر و مداومت سه روز بمقدار یکمثقال از آن عصاره آن جهت یرقان مجرب و طلع نمودن زن هفت عدد دانه آنرا بعد از پاکی از حیض منع حمل مجرب یافته اند و قوسش گفته که چون جرد و خشک آن با جزوی از شیح ارمنی بسایند و بخورند کرم معده و حب القرع را دفع و اخراج نماید الاورام و لقروح طلاء عصاره آن محلل صلابات و اورام و دافع قروح مزمنه گوش و حافظه قروح از فساد و مخدر مصلح آن گلقند مقدار شربت از پوست و دانه آن تا پنج درم بدل آن عنب الثعلب جبلی آن نیز در بول یکمثقال آن منوم و زیاده از یکمثقال موجب اختلاط عقل و جنون است و جوارش و اقراص و معجون آن در قرابادین ذکر یافت کالاکوٹ بفتح کاف و الف و فتح لام و الف و ضم کاف و سکون واو و تا بلغت هندیست بمعنی سیاه گل ماهیت آن بیخی است بی نبات و گل آن مایل بسیاهی و بیخ آن در هیئات و رنگ شبیه بجدوار و شش سوده اعلای آن کوکبدار بیت از نواح ست پیدا میشود و بهترین آن قوی براق و صلب سنگین آنست طبیعت افعال و خواص آن مانند سینگیا است که نوعی از بش است و بیش و بحرف البا مع الیاء ذکر یافت و گل آن نیز در کال بیمست است کالی زیری بفتح کاف و الف و کسر لام و یاء مثناة تحتانیه و کسر زای معجمه و سکون یاء و کسر را مهمله و یا بلغت هندی است و آنرا اسم راج نیز نامند ماهیت آن تخم نباتیست هندی نبات

آن بقدر دو ذرع و برگ آن مانند طلائی مشرف و گل آن برنگ گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه بتخم آن در شکل غلاف و از آن بلندتر و در رنگ آن سیاه بسیار تلخ و مستعمل و تخم آن **طبیعت** آن گرم و خشک در آخر سوم **افعال و خواص** آن آشامیدن آن بجهت دفع مواد بلغمیه و اخراج اقسام کرم معده و امعاء و حب القرع و ضماد آن بجهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل آن و در اصلیه تنهائی و یا با ادویه مناسبه نافع و بدستور ضماد برگ و شاخ درخت آن لیسبب کمال حدوث خالی نبودن از سمیت اطبا در معالجه اشخاص انسانی از داخل کم مستعمل دارند بلکه بیاطره در معالجه دواب است **کامخ** بفتح کاف و الف و فتح میم و خاء معجمه معرب از کامه فارسی است و جمع آن کوامخ و بعضی گفته اند بفارسی جواب باصفهانی کومه گویند **ماهیت** آن نوع صبغ و نان خورشی است که آنرا از پودینه و شیر با ادویه و مونج که خمیر کوامخ مری است میسازند و در قرابادین نسخه آن و طریق ذکر یافت بهترین آن معتدل الحرافه کثیر الابازیر است **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن مشتهی و مخدر کننده غذا است بزودی الا آنکه دوای آن کیموس محرق و مفسد معده و مضر طحال است و اکثار آن غثیان و تهیج عطش اورام و مضر سینه و سرفه است و تحفه این کمتر از مری است و مزاو آنست که بسیار بنامند **کانجی** بفتح کاف و الف و سکون نون و کسر جیم و یا **ماهیت** آن اسم هندیست که از حبوب بانواع میسازند بهترین همه مصنوع از برنج است و آنرا اهر که هندی ... آنست که هر یک از حبوب که میخواهند را پخته صافی نموده بقدری نمک داخل آن ریخته و یا در خم چینی و یا سفالی لعابدار کرده سر آنرا البته چهل روز یا زیاده در آفتاب یا پشت اجاق میگذارند تا برسد و خوب ترش گردد پس چیزی صاف نموده بکار میبرند **طبیعت** آن مطلقا سرد و تر باشد که بعضی **افعال و خواص** آن جالی و مقوی اعضا و مسکن حرارت و حدت و خون و صفرا و عطش و مضر معده و صاحبان اخرجه بارده مصلح آن ... آفتابی و یا در ... و قسل است گویند اگر گوسپند در آن داخل کرده بیاشامند ... قلب و مقوی ... آن سفر ناک **ماجهی** در بنگاله عنب الثعلب را گویند و کشتی هم نامند **فصل الکاف مع الباء الموحدة** **کباب** بفتح کاف و باء موحده و الف و باء موحده لغت عربیست **ماهیت** آن گوشت بریان کرده بآتش است و اقسام میباشند و بهترین همه کبابها است حلوان ... که قطعهای آن کوچک و همچنین گوشتهای لطیف که با فلفل و تخم همه جید متساوی بریان نموده نمک و فلفل و غیرها بقدر لایق و روغن نیز بر آن زده باشند و آنچه مهیج اعتدال لتنویه یافته باشند بهتر است از آنچه در روغن بریان نموده باشند و قطعهای گوشت را درست و یا کوبیده مانند شامی کباب که طباخ نادو یا غیر آن کباب گوشت آهو و گوزن و طیور و امثال اینها نیز لذیذ میباشند ولیکن بسیار گرم و خشک است و بهترین آن آنست که از گوشت بره و بزغاله و نمک بسیار بر آن زده و با زغال چوب فلاد انجیر و خرما در تو و امثال اینها از ... بریان نموده باشند نه آنکه سوخته و یا غیر متساوی الاجزا باشد **طبیعت** آن گرم و خشک بحسب اختلاف لحوم مختلف میباشد در شدت و ضعف **افعال و خواص** آن بحسب اختلاف لحوم مختلف و بالجمله مولد خون متین و مقوی اعضا و مسمن بدن و گرده و محرک اشتهای باه و موافق معده مرطوبین و کسانیکه فصد یا حجامت کرده باشند و دیر هضم و بعد هضم مولد خون صالح و با کشنیز و فلفل و سائر ادویه حاره حابس اسهال رطوبی و در محرور المزاج مورث صداع مصلح آن سکنجبین اطریفل و خوردن آب بسیار بعد از آن بغایت مضر خصوص کباب ماهی که گویا آنرا زنده و خود را مرده گردانیدن است **کبابه** بفتح کاف و یا و الف و فتح باء موحده دوم یا ... لغت عربیست و بعربی حب العروس و یونانی بیلیون و برومی قرنفلیون و بهندی کباب چینی نامند **ماهیت** آن ثمر درختی است که از ممالک چین و نواح آن و روم می آورند و دو صنف میباشد صغیر و کبیر کبیر را حب العروس نامند و آن فی الجمله شبیه بحب البان است و مایل به تیرگی و سیاهی و مغز آن سفید خوشبو و تند طعم و درخت آن شبیه بدرخت مورد و نوع صغیر را فلفله و اقلیفه نیز نامند و در حرف الالف مع اللام ذکر یافت و از مطلق آن مراد صنف کبار است و بهترین آن تازه خوشبوی تند طعم آنست که از چین آورند و بعد از آن دکنی این بهتر از هندیست زیرا که هندی تلخ میباشد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و بعضی گفته اند ثمر آن برمی است و اصلی ندارد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک و بعضی در سوم گفته اند و بعضی گفته اند که با قوت حاره قوت بارده نیز دارد **افعال و خواص** آن بغایت لطف و مفتح اعصاب الراس و الصدر و دافع درد ...

و خایبدن آن خوشبو کننده دهان و مقوی لثه و رافع قلاع عفونت آن و صاف کننده آواز و رافع خفقان و عصار الغذاء و تنفس مقوی معده و احشاء و عصار باطنی و رافع اسهال و مفتح سدد و کبد و احشاء و مدرده و محلل ریاح و در دفع امراض کبد و طحال و مدر بول و منقی قروح مجاری آن از رمل و سنگریزه باد و ارد و منفعت آنها و حابس سیلان الدم و ادرار بول و در فراش و آشامیدن دو دانگ آن با سکنجبین جهت شری ابیض نافع الاورام و الجروح و القروح ضماد آن با پیه خیوات محلل اورام و رافع قروح و جروح و شری و بثور الزینه طلاء آن با غالیه با خوشبو کننده رائحه بدن و مقوی آن و طلاء آب آن بیدم برقضیب لغایت ملذ و جماع مضر مثانه مصلح آن مصطکی و گویند مصدع مصلح آن صندل و گلاب مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن در اجینی و قاقلم چون بکدرم و یک مثقال آنرا نرم سوده بر یک پیاله ماست تازه بسته که بسیار ترش نباشد بپاشند و سر آنرا با پارچه عفیفی محکم بسته اگر موسم گرما باشد شب تحت السماء بگذارند و صبح برهم زده بپاشامند تا سه روز هر روز بدستور جهت قروح مجاری بول موثر است تقبابه و هن خنگا فته فاغره است در حرف الفاء کرانت کبد اشن بفتح کاف و با و الف و تا ثالثه لغت عربیست ماهیت آن ثمر رسیده سیاه شده اراک است بهترین آن بزرگ آن رسیده آنست که تخم آن کوچک باشد طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن چون یکدرم آنرا نرم سوده با صمغ آن شکر سفوف نمایند و بالای آن آب سرد شیرین بیاشامند اسهال نماید مقوی معده است و جهت اوجاع ظهر و اکثر امراض بارده جهت آنکه جالی معده از بلاغم است و مطبوخ آن جهت ادرار بول و تنقیه مثانه و تقویت معده و امساک طبیعت نافع بدل آن بوزن آن بزرگ کابلی و نصف آن قسط ابیض دو ثلث آن قنبیل است کبد بفتح کاف و کسر با و دال و بکسر کاف نیز و سکون با در سر دو آمده بفارسی جگر و بیونانی مر و سیاه امر و سریانی کبد و به هندی کلیجا نامند و کبد مونث است و تذکیر نیز آمده و جمع آن کباد و کبود و گفته اند کبد با کسر و سکون با مفرد است ماهیت آن عضویست مرکب و از جمله اعضاء رئیسه بدن حیوان و مبدا قوت طبیعی و محل هضم کیموس و اخلاط است و بیان آن بتفصیل در کتب تشریح مذکور و بهترین آن کبد طیور است خصوصا دجاج و بط و آن ذرخ و جوانکه غذای آن با فواکه و حبوب بخصوصه شیرین باشد و بهترین مواشی جگر بزغاله و بچه گوسفند یکساله فربه و بدترین آنها جگر حیوانات بزرگ خصوص جمیع آن وحشی است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن غلیظ دیر هضم و خون مولد از آن بطی السلوک در مجاری و سریع التعفن مگر آنکه با نمک و سرکه و ابکار دارچینی و گرد بادیان و گشنیز خشک کرده بر آتش چیده بریان نموده باشند مصلح آن در محرورین سرکه و گشنیز در مبرودین ادویه حاره مذکوره و جوارشات مناسبه چون نمک و نعناع نموده بر آن نمک پاشیده و صمغ عربی پاشیده بریان نموده باشند جهت قرحه امعاء و اسهال موثر لیکن طلیکه قوت هاضمه معده قوی باشد و عاجز نباید از هضم آن و صحیح آنگی جگر بر مرکس مضر عین است و کبد حار خوردن کباب آن ناشته جهت صرع نافع و بدستور جگر کیک که خشک کرده کوبیده یک مثقال آنرا بخورند و همچنین جگر موش و جگر خر زیر با سرکه جهت لسع هوام و جگر ذئب جهت درد جگر و فار الذئب جگر کلب کلب جهت دو سگ گزیده و نبولانه و منع رسیدن آن از اکلا و ضماد البعیر الغر و خوردن جگر بریان کرده آن جهت صرع و بخار آنرا گرفتن و آب مقطر از آن و ادر چشم بریان کردن در چشم چکانیدن هم رافع شبکوریست کبد نورغن جگر وزغ را بر دندان کرم خورده گذارند درد آنرا ساکن گرداند و کسیکه المالیخولیا خورده باشد چون جگر آنرا تیار خیاط لبته ساعد د بعد از اندک زمانه آهستگی آورده گرد نبند الماس شان چسپیده بر می آید کبد الابل چون خرح نموده و بر آن فلفل و دار فلفل کوبیده پاشیده کباب کنند آب مقطر آنرا در چشم کشند شبکوری را زائل کند و ابتدای نزول آب را منفعت بدستور چون خشک و سوده در چشم کشند جهت هر درد علت مفید و تفصیل خواص جگرهای هر حیوان در ذکر آن ترجمه یافت و باید التنا الله تعالی کبر بفتح کاف و با و را مهمله لغت عربیست و یا معرب فارسی و بیونانی اقنطس و قباس نیز و بسریانی قبار و برومی قبار گیس و بشیرازی کورک نامند ماهیت آن ثمر نباتیست خاردار و پر شاخ و اکثر شاخهای آن منبسط بر روی زمین و برگ آن اندک پهن و گل آن در خلافی پهن بقدر برگ زیتون کوچک دو دانه نخودی بعد شکفتن گل آن سفید در وسط آن تارها شبیه تمر و ثمر آن که خیار کبر نامند از بلوط بزرگتر و ابقدر خیار کوچکی و بعد رسیدن شگفته مغز آن سرخ رنگ و تخم آن زرد و بار طوبت و لزوجی و طعم آن اندک شیرین و با تلخی و قبض و عفوصت که در هر چند رسیده تر باشد تلخی و عفوصت آن کمتر و شیرینی زیاده گردد و بیخ آن سفید بزرگ طولانی و پوست آن ضخیم و از چوب وسط آن بعد خشک شدن

اکثر جدا گردد و طعم جمیع اجزای آن تلخ خصوصاً بیخ آن و با تفه و مرارت و اندک با وخمی است و غنچهٔ گل و ثمر کوچک نارسیدهٔ آن نیز در آب نمک شیرین نموده مخلل
مینمایند و بیخ آن قوی‌تر از سایر اجزای آن و اکثر مستعمل و منبت آن خرابها و سنگلاخها و زمینهای خشن و آنچه قریب به آب و زمینهای نمناک باشد نفع آن
کمتر و مفسد طبیعت آن در دوم گرم و خشک و آنچه در بلاد حاره یا یابسه بهم رسد تا سوم افعال و خواص آن مفتح و جالی و ملطف و مقطع بلغم و سودا
و اخلاط لزجه اعضای الراس و العصب جهة امراض بارده دماغیه مانند فالج و استرخا و خدر و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع بسبب خصوصیت
و تجفیف که دارد و ضماد تازهٔ آن جهة فسخ عضل و خاییدن پوست آن جالب رطوبات دماغ و مسکن درد دندان و بدستور خاییدن پوست
تازهٔ آن و یا برگ آن مصفی لسبب عمری که پوست آن و یا تخم آن و ران جوشانیده باشند مسکن درد دندان و مفتح سدد دماغی و منقی دماغ و قطور عصارهٔ
آن در گوش کشندهٔ کرم آن و آشامیدن شربت طبیخ آن رافع کلی اعضای الصدر و با ادویهٔ خوشبو مانند سنبل الطیب و اسطوخودوس و اذخر و عسل محلل بلغم سینه
و مخرج آن و مسکن اوجاع صدر و نمک درد آن جهت ربو و غرغرهٔ مطبوخ آن دافع بلغم از اعضای تنفس و اعضای الغذا و النفض و تقوی احشا و محلل ریاح و مفتح سده
کبد و طحال و مسهل خلط خام و مدر و سودا و قاتل دیدان معا و مدر بول و حیض و زیاده کنندهٔ قوت باه و خوردن نمک سود آن مثل از طعام ملین لبطن
و بهترین دوائیست از برای سپرز خصوص پروردهٔ آن با عسل و سرکه و لبسا است که استفراغ مینماید از طحال ماده غلیظ سودا و تا آنکه باسهال و ادرار و بعد از آن
صحت کامل میگردد و با فلفل و سداب جهت تفتیح سده کبد بارده و خوردن مخلل آن چهل روز متوالی رافع سپرز و آشامیدن آب برگ آن کشنده و مخرج اقسام کرم
معده و امعاء و ضماد آن با آرد جو یا ترمس محلل ورم طحال خصوصاً با سرکه و مدر بول و حیض و جهت بواسیر و ازدیاد باه خصوصاً شیرین ناکرده و تخم آن و بخور آن جهة
بواسیر نافع الاورام و التهبوء و ضماد پوست تازه یا خشک آن و یا برگ آن با ادویهٔ مناسبه محلل خنازیر و اورام صلبه و با سرکه رافع بهق و قوبا و بدستور برگ آن
با ادویهٔ مناسبه کاسر قوت آن و جهت خنازیر و رقبه و اورام غلیظهٔ آن و زیر بغل و کش ران از اعضای رخوه و مجرب القروح و الجروح و ضماد تازهٔ آن جهت قروح خبیثه
و سحج و مجفف آنها آلات المفاصل جهت عرق النسا و اوجاع ورک و شربا و اختفاً تا بعید آن السموم تریاق اکثر سموم است شرباً و ضماداً خصوصاً با شراب
و گل آن قبل از شگفتن در دوم گرم و خشک و ملطف و مفتح و در جمیع افعال مانند بیخ آن و از آن ضعیف‌تر و در آن نافع نواصیر چشم و محلل آن لیّنه و مشهی طعام
سپرز و جالی بلغم و مفتح سده جگر و سپرز و صرع و محرورین و بدستور محلل خنازیر آن گرم و تر و تخم آن در سوم گرم و خشک و در خفا رسیده آن بدون نقع تخم
آن ناشسته ملین و مفسد معده و ساق و برگ آن در آخر اول گرم و خشک و در افعال ضعیف‌تر از گل و محلل خنازیر و نواصیر چشم و عصارهٔ آن کشنده
اقسام کرم معده و ضماد آن با زفت رافع قروح خبیثه لجابت و محلل خنازیر و سایر اورام بلغمیه و جمیع افعال ساق آن قوی‌تر از برگ آن
غرغرهٔ مطبوخ جمیع اجزای آن منقی دماغ و مفتح سده دماغ و صدر مقدار شربت از آب آن تا هشت درم که با سرکه و عسل و شکر نموده شود و از بیخ آن تا سه درم
و در مطبوخ تا هفت مثقال مضر معده محرورین مصلح آن سکنجبین مضر مثانه مصلح آن انیسون و اسطوخودوس مضر گرده مصلح آن خولنجان و عسل و هر یک از
اجزای آن بدل دیگری و کاج کبر و محلل طحال و بهتر از کبر و مضر دماغ و معده مصلح آن غرغره با آب سرد و آشامیدن آنست کبریت بکسر کاف و سکون باء
و کسر راء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و تاء مثناة فوقانیه لغت عربیست و تاء آخر آن بقول بعضی اصلی و بقول بعضی زائده و بعضی گفته معرب
نبطی است و عربی الاصل نیست و بیونانی قاریون و بسریانی کبریتا و برومی تادن و بفارسی گوگرد و بهندی گندهک نامند ماهیت آن جسمی است حجری و مخرج با
جوهری از مسه متولد از بخار یابس دخانی که با بخار رطب لطیف دهنی ممزوج گشته و بحرارت شمس طبخ یافته و در آن دهنیت و حرارت و لطافت و خفت بهم رسیده
باشد و لهذا برسیدن آتش بدان بزودی مشتعل میگردد و چهار صنف میباشد سرخ و زرد و مائل بسبزی و سفیدی مائل بکبودی و سرخ آن شفاف صافی
لامع میباشد و در معدن خود در شب مانند آتش و اطراف معدن خود را روشن میگرداند و معدن آن هر نوع از اعمال فارس و جزایر عمان است
و نواب معتمد الملک سید علوی خان نور الله مرقده نوشته‌اند که دیدم من معدن آن را در جزیره از جزایر عمان که مانند معدن دیگر زمین را حفر نموده کبریت سرخ صافی
آتش مانند او کبریت احمر صافی که معلم اول نوشته گاهی من ندیدم و جالینوس نوشته که کبریت را از معدن حفر نموده برآورند و قرار سرخ و زرد و سفید و سیاه میباشد

میباشد وزرد آن مایل بسبزی است و این را مصطکاوی و اصابعی نامند و سفید را کبریت فارسی گویند و مایل بکبود را کبریت اسود گویند و مطبوخ آن با زآب چشمهای گرم کبریتی و یا از خاک آن اکثر آغیر مایل بسیاهی و محرق آن سیاه میباشد و بهترین اقسام آن احمر حب الحمرة است بهترین آن صافی سنگین غیر متحجر است که با تش رسیده باشد و بعضی گفته که بهترین اقسام کبریت زرد براق صافی آنست و جالینوس گفته که بهترین هر صنف صافی خالص آنست و قوت آن تلسی سالی باقی بماند و در کبریت احمر اقوال بسیار است انطاکی گفته که معدن ذهب بغدادی گفته وادی النمل است و بعضی گفته اند همه هر لیست مصنوع غیر معدنی و بعضی دهن کشتر مقطر دانسته اند و باصطلاح اهل صناعت کیمیای اکبر مصنوع و غایت سرخی را کبریت احمر نامند طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک و گرمی آن زیاده از خشکی آن و بعضی تا چهارم دانسته و در غایت دهنیت افعال و خواص آن محلل و مسخن و ملطف و مجفف و جالی و جاذب اعضار الراس و الصدر و النفوذ السموم آشامیدن آن با زرده تخم نیمبرشت و بازرده تخم مشوی نموده جهت زکام نزله و سرفه رطوبی و ربو و اخراج چرک و بلغم از سینه و شش و رفع یرقان و سموم و آشامیدن آن به تنهائی با آب یا با ادویه مناسبه رافع یرقان و مدر حیض و مقاوم سموم و دو وزن آن نیز رافع ضرر لسع هوام سمی است و طلا دران با حب الغار جهت امراض بارده و با نیم وزن آن صمغ عربی یا ماست جهت سعفه و قروح سر و با جرب و طب مجرب و سعوط آن جهت صرع و سکته و شقیقه و بخور آن رافع صداع حابس زکام و نزله و رافع کری و مسقط جنین خصوص نوع سرخ آن و قطور آن با ادهان و با ادویه مناسبه رافع کری و ثقل سامعه و طلای آن با عسل و بول و آب جهت گزیدن هوام و با روغن زیتون جهت گزیدن عقرب و با سرکه جهت گزیدن و تنین بحری با طین قیموليا جهت سعفه القروح و الجروح و البثور و غیرها آشامیدن آن در بیضه مشوی یا بیضه نیمبرشت جهت اقسام جرب و طب و خارشهای و طلای آن با عاقرقرحا و عسل و سرکه جهت جذام و بکوشتهای سوداوی عجیب الاثر و با سرکه بهق و با سرکه و نطرون و علک البطم جهت قلع آثار و بیاض ناخن و سایر آثار حادث از بدن و حکه و جرب بهق و ناخن و تقشر جلد و داء الحیه و داء الثعلب و کلف و قروح رطبه و یا کمینع تنها جهت قلع آثار ناخن و با حنا و با جند بیدستر جهت تحلیل صلابات و با بوره ارمنی و عسل و ادویه مناسبه جهت نقرس و وزدمان بر بدن قاطع عرق و بر مو سفید کننده آن و بخور آن گریزاننده هوام و سفید کننده موی و اعتسال بدان جهت حکه و بستور و آب کبریتی مضر معده مصلح آن کتیرا و شیر تازه دوشیده و مضر دماغ مصلح آن بنفشه و شکر مقدار شربت آن از دو دانگ تا یکمثقال و بدل آن زرنیخ دیگر است و مصعد آن جهت تکلیس مس رفع چرک آنها بعمل و سفید کرده آن با نبات جهت زرنیخ و روغن آن جهت جمیع دردهای بارد و جرب و حکه و سعفه و عرق آن نهایت مجفف و سریع النفوذ و جالی و رافع رطوبات و جهت سرفه بارد و ضیق النفس بارد و رطب و تحلیل طحال و درد دندان و رفع گوشت فاسد بن دندان و گشادگی آن و مسخن و محرق اخلاط و مفرح جلد و چون قلیلی از آن را بپنبه آلوده بر دندان دردناک شدید گذارند تسکین دهد و چون بر زخم گزدم گذارند سم را جذب کند و چون بر عرق مدنی گذارند تمام آنرا بآسانی برآورد و چون قطره از آن با آب بنوشند صلابت سپرز را تحلیل دهد و اشتهای طعام آورد و وضع و وزن آن برای جمیع امراض بلغمیه و سوداویه و حمیات که با سردی آید و حمیات مزمنه حادثه از بلغم و سوداء و عرق النسا و اوجاع مفاصل و غیرها نافع به تفصیلیکه در قرابادین با نسخ و حب و دهان و طریق تصفیه و عرق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت کبسون بفتح کاف و سکون بای موحده و بضم شین مهمله و سکون واو و نون کفسون بلفظهای یا موحده نیز آمده ماهیت آن برگ نباتی است که از بلاد حبش می آورند شبیه بگشنیز شامی و باشد تیزی و تلخی و حب آن مدور طبیعت آن گرم و خشک در اول بگمان اهل حبشه و تحقیق آنست که در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اهل حبشه بسیار آنرا استعمال دارند جهت اسهال و اخراج دیدان حب القرع که نرم کوبیده و با شکر و یا با عسل بستر یا شیر تازه دوشیده می آشامند و تنهائی و یا با برنگ کابلی و ادویه مناسبه دیگر و بعضی آنرا کشوت کابلی و بعضی برنگ کابلی دانسته اند و اصلی ندارد و آنچه تحقیق پیوسته نبات آن شبیه بکوبادرن است و اوراق اجزاء دریخ آن بسیار قوی است در اسهال و اخراج دیدان حب القرع و طریقه استعمال آن آنست که کوبیده در آب با تمر هندی حل نموده صاف کرده می آشامند و اگر از آن قوی خواهند برنگ کابلی بر آن ضم نمایند و اگر از آن اقوی خواهند قدری حب النیل نیز اضافه میکنند و اگر از بنها استیصال تام نبات بیخ آنرا سائیده با آب بخورند طبیعت آن تحمیل که در سوم گرم و خشک باشد نه در اول چنانچه ذکر یافت کبیکج بفتح کاف و کسر با و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح کاف

وجیم معرب فارسی ست و آنرا کف الضبع و بیونانی بطراخیون و سالیتین اغریون و باصفهانی موشنگ و تبرکی ناشتواهچکی و بهندی جل بهل و لشتوریر نیز و بفرنگی زنکل نامند ماهیت آن اصناف بسیار است صنفی برگ آن شبیه ببرگ کشنیز و از آن عریضتر و مائل بسفیدی با رطوبت لزجه و گل آن زرد و نقش نزده ساق نمار یک بقدر یک ذرع و بیخ آن سفید تلخ و منشعب مانند شعبهای خربق و منبت آن قریب آبهای جاری صنف دوم نیز شبیه بصنف اول و از آن بزرگتر و بسیار حریف و گل آن بنفش و اکثر آنرا سالیتین اغریون نامند و صنف سوم نبات آن بسیار کوچک و گل آن زرد طلائی و کثیر الرائحه و صنف چهارم نیز شبیه بصنف سوم و گل آن سفید برنگ شیر طبیعت اصناف آن گرم و خشک در آخر دوم و در سوم نیز گفته اند افعال و خواص آن حار حاد مفرح و جالی و مقشر جلد و لذاع و محکک اعضا الراس و طبیخ خشک آن معطش و قوی تر از کندس و طلاء آن از خارج جهت ضربان اسنان و سنون آن بجهت تفتیت آنها و لطول و مطبوخ آن بجهت قطع جرب و بثور و ثالیل مسماریه و غدد آدرینه و ضماد تازه برگ و شاخ آن با اندک زبانی موجب جراحت و در اعضاء بارد و عصبی جهت جرب لسان و حیوان و قطع برص و بیاض ناخن و اقسام ثالیل و داء الثعلب و حمول آن مخرج جنین و مشیمه و دافع احتباس حیض و دود و مثقال آن کشنده و چون با مثل آن آرد گندم خمیر کنند و بر عضو گذارند نایب مناب داغ است و از داخل استعمال آن جائز نیست بسبب کمال حدت آن و چون کسی از آن بخورد و اعراض آن زود مانند اعراض بذر البنج خورده است و دستور مداوای آن فصل الکاف مع الثناة الفوقانیه کتان بفتح کاف و تاء مشدده و الف و نون لغت عربیست و بکسر کاف نیز آمده و بهندی السی و مقسی نیز نامند و تخم آنرا بعربی بزر کتان بفتح و بسکون زاء معجمه و بکسر بار نیز گفته اند بهندی السی کا بیج و تیسی نیز نامند ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و ساق و برگ آن باریک و گل آن لاجوردی و فقهای آن قریب و پراز تخم و تخم آن کوچک نهین طولانی و از پوست درخت آن مانند پنبه و پوست درخت قنب لباس میبافند و لبس آن بسیار سرد و خشک میباشد طبیعت آن سرد و خشک و گفته اند معتدل مائل ببرودت است افعال و خواص آن پوشیده لباس آن رافع حرارت و باعث تقلیل عرق و تنشف آن و جهت جرب و حکه و ورم صلب نافع و از ملابس محرورین و فصل گرماست و بیش و ران از پنبه کمتر جمع میگردد و دوبهم میرسد بجهت آنکه بدن خوب نمی چسبد غیر مغسول آن مجفف خصوصا در زمستان و بخور آن نبات آن نیز مفتح سده دماغ و زکام و مصلح حال رحم و در دو سوخته آن مجفف و قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و بدستور بر کردن جوف زخمها بخرقه کتان شریف گفته اگر خواهند که بدن لاغر گردد در زمستان جامه کتان نو پوشند و در تابستان جامه کتان شسته اگر خواهند که لاغر نشود و بالعکس و گل آن مفرح و مقوی دل و تخم آن مائل بزردی و بترکی و املس و بهن اندک طولانی و بعضی مائل بسرخی و قسمی سیاه و نوعی سفید طبیعت مجموع آن در اول گرم و خشک و بارطوبت فضلیه افعال و خواص آن محلل و ملین طبع و اعضاء الراس و العصب و الصدر و ضماد آن با آب سرد جهت صداع و رمی و توبا تی باغی و قروح سر و بابرز قطونا جهت تین در مفاصل و عرق النسا و نقرس و قطور لعاب آن در چشم و بالیدن بر چشم دافع سرخی آن با غسل جهت سرفه بلغمی و سده و ورم آنجهت تنقیه سینه و نضج و تحلیل دم و اعضاء باطنی و بریان نموده آن قابض و بجهت نفث الدم و سرفه رطوبی بغایت مفید اخضار الغذا و التقیف مداومت هر روز نیم مثقال آن بجهت ادرار بول و عرق و شیر و حیض و تلیین طبع و قرحه گرده و مثانه و چون یکتوله تخم آنرا در آب جوش داده لعاب آن با تخم بنوشند برای ریزانیدن سنگ گرده مجرب با عسل جهت ورم سپرز و با اندک فلفل و عسل جهت تحریک باه و تاویسین دانسته اند و حقنه طبیخ آن جهت اخراج فضول و لذع امعاء رحم و بدستور جلوس در طبیخ آن و دود آن مصلح حال رحم الاورام و الجروح و القروح و غیرها و ضماد آن بجهت ورم صلب و قروح سر با انجیر جهت کلف و با حرف بابلی و عسل جهت شقاق ناخن و بابوره و خاکستر جهت ثالیل و با روغن کنجد جهت زخمها در رفع درد و لذع آنها در دو سوخته آن جهت تجفیف جراحات و تسکین درد و لذع و بدستور پر نمودن جوف زخم بخرقه کتان المضار مظلم بصر مصلح آن کشنیز و مضعف هاضمه مصلح آن سکنجبین و مفر انثیان و مصلح آن عسل مقدار شربت آن سه درم تا چهار درم بدل آن حلبه در دهن التخم آن گرم و نرم و حقنه آن با روغن گل جهت رفع وجع جراحت امعاء و طلاء آن جهت وجع فواد و قوباء و جراحت و تسکین درد آن و رم و شاییدن آن و جوشانیده آن جهت رفع ... [illegible]

انسان و دواب و بد شود بدین بدان مضعف باصره و باه مصلح آن سکنجبین است گتم بفتح کاف و تا و میم لغت عربیست بفارسی وسمه و بری آن را نیز او رازبیران و

تکابن بالحجی نامند یعنی حنای شعال ماهیت آن برگ نباتیست بری و بستانی میباشد بعضی گفته اند غیر برگ نیل است و برگ آن شبیه برگ مورد

و ساق آن غیر مجوف و شاخهای آن انبوه و ثمر آن بقدر فلفلی و بعد رسیدن سیاه میگردد و در جوف آن تخمی کوچک ریزه و بری و جبلی آن در کنار رودخانه

ریگزار میروید و شاخهای آن انبوه تر و برگ آن عریضتر و درازتر از برگ نیل و ساق نیل مجوف نبات آن شبیه بکتان و تحقیق آنست که برگ نیل را

گفته اند شرط آنست که برگ آنرا صبح چیده بیک آفتاب خشک نمایند و نرم کرده در شیشه محفوظ دارند که هوا بدان نرسد زیرا که اگر شب نسیم خشک نمایند و در دیگر

با آفتاب خشک نمایند رنگ آن ضایع میگردد و بلا سدید کازرونی در شرح موجز در رسد و دات شعر نوشته که وسمه هندی جید تازه در تخضیب و تطویل آن از وسمه

کرمانی است و وسمه کرمانی تخضیب آن کمتر و لیکن رنگ آن دیرتر میماند و تخضیب آن مائل بسیاهی است برنگ موی طاوس است بسیار نیکو طبیعت

آن در درجه دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و قابض و محلل اعضا راس خضاب آن با آب نمک جهة صداع ریحی و بلغمی و بیضه و خوره

و بخورد و حلاء آن جهت زکام و تقویت موی اعضاء الغذاء و السم آشامیدن آب برگ آن و با آب طبیخ آن بغایت مقی جهة گزیدن سگ دیوانه

مفید و بهترین چیزهاست از برای خضاب گفته اند خضاب بوسمه از خضاب نیل است بنابر قول آنکه غیر یکدیگر المضار مضعف دماغ مصلح آن

قرنفل و لادن روغن آن که آب آنرا با هموزن آن روغن کنجد باتش ملایم بجوشانند تا روغن بماند جهت درازی موی و منع ریختن آن بوی امیر

امراض مقعده و اوجاع بارده و سینا نافع و تخم آن در رنگ و مقدار غلاف شبدیه و تخم ترب مائل بسیاهی و اکتحال آن بهترین ادویه است برای

منع نزول آب و تحلیل آب نازل در چشم و طریق آنرا چون با آب خوب طبخ دهند و صاف نموده قدری صمغ عربی داخل نمایند جهت کتابت قائم مقام

دوات است و در تخضیب لحیه و غیر آن شرط است که اول موی محاسن و سر و غیر آن را پاک بشویند که چربی و چرک مطلقاً در آن نباشد پس اول حنا

سائیده نمایند و بعد زمانی بشویند و خشک نمایند و خضاب بوسمه نمایند که رنگ نیکو میگردد کتیه بفتح کاف و دو تاء مثناة فوقانیه و در میان هر دو بار

موحده ساکنه و در آخر ها ماهیت آن نباتیست طول آن بقدر ذرعی و ساق آن باریک و صلب مانند ساق کتان و برگهای اسفل آن دراز

شبیه ببرگ کتان و نرم و سبز مائل بسیاهی و منفرش بر روی زمین و برنصف اعلای ساق آن تا سر گلهای ازرق و سفید رنگ نازک و زرد رنگ نیز شبیه

بگل کتان و کوچکتر از آن تخم آن مانند تخم شاهتره و طعم گیاه آن و تخم آن تلخ طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص

آن آشامیدن آن جهت اخراج بلغم خام و اوجاع ورک و مفاصل بارده و ضماد مطبوخ آن جهت منع قوبا نافع و قسمی دیگر از آن میباشد که در اماکن جبلیه

میروید و شاخهای باریک دارد و ساق آن رسته و بی برگ و شیر دار است و قسم اول قوی تر در اخراج بلغم خام مقدار شربت از قسم اول در درم و از دوم

نیم درم و حمول آن جهت قطع حمل مجرب دانسته اند کیتسلیه بفتح کاف و فتح یاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح لام و یا ماهیت آن نباتیست طول

آن زرعی شبر نازک و شاخهای بسیار از یک بیخ رسته و چوب آن صلب برگ آن شبیه ببرگ سرو و از آن باریکتر و مائل بسفیدی و مرغوب و منبت آن

بلاد شام و بیت المقدس طبیعت آن در سیم گرم و خشک افعال و خواص آن چون اندکی از آن و زخم شراب اندازند بیشتر از آنکه مخمور

نموده باشد مانع فساد آن و اهل مصر این شراب را شراب الخشبیه نامند در نهایت حرارت است و جهت امراض بارده نافع فصل الکاف مع

الثاء المثلثه کثیرا بفتح کاف و کسر ثاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح راء و الف لغت عربیست و بیونانی طراغافیثا و طراغاضیا نیز و بفارسی گون نامند

و مشهور شده که کتیرا بتاء مثناة فوقانیه بجای ثاء مثلثه است ماهیت آن صمغ درختی است بسیار خاطر دار و خارهای آن تیز و برگشته که اثر افتاده بر گون

شد سفید و سیاه میباشد بهترین آن سفید صافی املس با رنگ خالص مائل بجلا و آنست سیاه آن طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل و در اول دوم جمع

عربی و بعضی اول هر دو و خشک دانسته اند خشکی آن کمتر و بعضی گرم و تر و بعضی مرکب القوی افعال و خواص آن مغری و با تجفیف یکی و شکننده حدت ادویه

و غلظ موج اخلاق و ملین صلابات و مسکن لذع حدت اخلاط و دو جاره مشرویه از اعضاء مقوی فعل آن نهایت غذائیت و تلیین آنست که دارد مانند قوت مسهله اعضاء الراس

والصدر اکتحال آن بالعبه و ادویه مناسبه جهت رمد و قرحه و بثور چشم در اکتحال و ذرورات مسکن وجع و جلادهنده آنها و بهتر از صمغ عربی و بجای آن مستعمل آشامیدن آن
با شیر الاغ و یا شیر بز تازه دوشیده قاطع نفث الدم و نزف الدم سینه و سائر اعضاء باطنی و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و جهت بحة و گرفتگی آواز و چون
با عسل سرشته و حبوب یا اقراص ساخته در دهان نگاهدارند و آب آنرا فرو برند جهت امراض سینه نافع اعضاء الغذاء و النفض و السموم آشامیدن آن با ادویه
مناسبه مقوی امعاء و مسکن لذع و قرحه آن و مسکن درد گرده و مثانه و مجاری بول و حرقت آن و مصلح ادویه سمیه گویند مسهل مره صفرا و بلغم لزج است آشامیدن دو
درم آنکه در مینجج خیسانیده و با قدری شاخ گوزن و یکدانگ تبشیر با نی داخل نموده باشند جهت دفع قرحه گرده و حرقت مثانه فی الفور نافع و مداومت آشامیدن
آن با هر یک از مغز بادام مقشر و نشاسته و شکر بوزن آن لغایت مسمن بدن خصوصاً که بعد از آن شیر بکه در ان بار جل طبخ یافته باشد بنوشند و از اسرار مجربه
شمرده اند الزینه طلای آن جهت کلف و نمش و تلیین جلد و دفع آن خشونت و تشقاق لب با سرکه جهت بهق و برص با بوره جهت تشقق مور الجروح و القروح
ضماد آن با گوگرد جهت جرب گاو و با ادویه مناسبه جهت اکثر زخمها و جراحات و باروده مضر سپرز مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از یکدرم تا پنج درم بدل آن در
تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو و بیخ آن درخت را چون بکوبند هنگامیکه خشک باشد و با سرکه بر بهق بمالند زائل گرداند **فصل الکاف مع**
الجیم کجنار بفتح کاف و سکون جیم عجمی و فتح نون و الف در آخر راء مهمله و لام بجای راء نیز آمده و لغت هندیست ماهیت آن درختی است هندی
شاخهای آن متفرق و بر گهای آن عریض و وسط آن هم از جانب پائین و هم از جانب بالا منشق بد و نصف غنچه آن سبز طولانی و گل آن بعد
شگفتن خوش منظر و اندک خوشبو و دو نوع میباشد سفید و سرخ ارغوانی مائل بنفش و عده برگهای گل آن پنج عدد و پائین برگهای باریک و بالای آنها
عریض و در وسط آن پنج تار باریک بر سر هر تاری چیزی شبیه بدانه ریزه و در وسط آن تار یا تر تاری باریک و وسط آن ضخیم که تخم آنست غنچه خام
آنرا با دو پیاز پخته با روغن بریان کرده با گوشت و یا بی گوشت بخورند لذیذ و خوشبو و طعم میباشد **طبیعت** جمیع اجزای آن سرد و در دوم خشک **افعال و خواص**
آن قابض و مجفف و مقوی معده و امعاء و حابس بطن و دافع اسهال و دیدان و حب القرع و فساد خون و صفرا و جهت جذام و خنازیر و مطبوخ پوست درخت
آن با سماق بالسویه جهت نفث الدم و حیض و جراحات باطنی و مقعد و غرغره آن خصوصاً با اقاقیا و گلنار جهت قروح و دهان و گلو و خنازیر و خوردن غنچه
خام مطبوخ آن جهت سرفه حار رطب و حبس اسهال و بواسیر و حیض و بول الدم و فساد صفرا نافع **فصل الکاف مع الراء المهمله** * کراث
بضم کاف و فتح راء و الف و ثای مثلثه و بفتح کاف نیز آمده و بلغت عربی است بفارسی گندنا و بهندی نیز بدین نام مشهور و باصفهانی تره و بدیلمی کوراث
و بترکی سو و بیونانی فراریا و لسیرلی نی عطار او در بری فقلوطا و لبنانی آنرا بطی و جبلی را فرسیون نامند **ماهیت** آن نباتیست معروف و در اکثر بلاد میشود و
بری و بستانی و جبلی میباشد آنچه برگ آن باریک شبیه برگ پیاز و در تمام سال میماند و چون بزرگ گردد از میان آن ساقی بیرون دهد و بر سر آن گل و تخم
آن سفید شبیه بگل پیاز و تخم آن سیاه نیز شبیه تخم پیاز و این را کراث البقل و کراث المائده نامند جهت آنکه مانند بقول دیگر خام و پخته آنرا بخورند
و در موائد خوان حاضری و طعام مانند بقول دیگر حاضر میسازند و آنچه در آخر زمستان و اول بهار سبز و بیرون آید شبیه بسنبل کول و رقبه آن مانند قبه او
آن کراث شامی و بیونانی فراسن یا بالوطن و فراسن فالوطن نیز و بشیرازی تره پیاز نام و خام این غیر ماکول بلکه پخته آنرا با گوشت مغفور زند و این دو صنف
میباشد صنفی صغیر الراس و قیق العنق صنفی کبیر الراس صغیر العنق قصیر و تبری و بهندی این صنف کمتر و خوشبوتر و لذیذتر از اول و بری آن بسیار شبیه بسوم است
و آنرا کراث الثوم و کراث الکرم نیز نامند و گفته اند فراسیون آن نیست و از مطلق آن مراد کراث البقل تازه است که مختار کثیر الاستعمال است
طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن مفتح و ملطف و منضج اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفس طلای
برگ آن با سرکه بر بثور حار لیس خاف و خوردن آن منقی قصبه ریه و مفتح سده جگر و مقوی هاضمه و کرده و ملین طبع و رافع قولنج و مدر بول و حیض
و بعد از طعام مانع ترش شدن آن و اعانت بر هضم و تلیین طبع و تقویت باه و آب آن بقدر سه مثقال تا نیم قاطع خون بواسیر و محرک باه و با عسل
جهت امراض باردة رطبه سینه و اورام ریه و نضج آنها و با ماء الشعیر و با مطبوخ آن باه جهت درد سینه و ربو و با سرکه پرورده آن مفتح سده جگر و سپرز

درافع قولنج و عصارهٔ برگ خشک کردهٔ آن مسهل خون و خوردن و ضماد کردن برگ مطبوخ آن مقوی باه و بواسیر را نافع و حمول برگ کوبیدهٔ آن تنهائی
یا با ادویه مناسبه مجفف رطوبات رحم و مانع ازلاق جنین و جلوس در طبیخ آن که با برگ آب نمک طبخ نموده باشند جهت انضمام فم رحم و تحلیل صلابت آن
و طلای مطبوخ آن جهت بواسیر و تقویت باه و سعوط آب آن با روغن گل و سرکهٔ کهنه جهت درد گوش و درد سر و سعوط آن با کندر و سرکهٔ کهنه جهت قطع نزف الدم و رعاف
و چون کندنا را در دبار بپزند و بفشارند و جرم آنرا در آب سرد بخیسانند و با اطعمه استعمال نمایند باعث لذت اطعمه و رفع قولنج و غلظت آنها می گردد
و السموم ضماد آن جهت گزیدن هوام و افعی و آشامیدن آن با ماء العسل جهت سموم الاورام و البثور والقروح ضماد آن با سماق جهت بهق و ثآلیل
و با نمک جهت قروح خبیثه المضار اقسام آن از بیاض دیر هضم تر و نفاخ و بخر و محرق خون و مورث ظلمت بصر و فساد لثه مضر حار المزاج و دیدن خوابهای
ردی مصلح آن کشنیز و کاسنی تازه و چون شمشیر و کارد و غیره را با آب برگ آن آبگیری کنند آب تندی آن زائل گردد و تخم آن آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مفتح و محلل و جالی افضل الغذا و النفض آشامیدن دو مثقال آن با هموزن آن تخم مورد دافع اعراض بارده و قطع
نفث الدم و نزف الدم و مفتح سدد بلغمی جگر و محرک اشتها و مقوی گرده و مثانه و با شراب مبهی و بغایت محرک باه و بودادهٔ آن تنهائی یا با اجزا قابض قاطع
اسهال مزمن و زحیر و محلل ریاح امعا و با حب الآس جهت زحیر و جلوس در طبیخ آن مقعد و بخور آن جهت بواسیر انثیین و بخور آن با موم و قطران جهت درد دندان و اخراج
کرم آن السموم و الزینه ضماد عصارهٔ آن جهت لسع افعی و کلف و آثار جلد و دردهای بارد و چون بکوبند در سرکه ریزند رفع ترشی آن نماید مضر به گرده
و مثانه مصلح آن عسل و در تقویت باه تخم کرات شامی قوی تر از آنست و آشامیدن طبیخ آن بطریق اسفیداج با روغن تر طم با دام یا انجدان جهت قولنج
نافع کرات بری شبیه بثوم است و لبسیار ریزند طبیعت آن در آخر سوم و در اول آن خشک افعال و خواص آن مفتح و مقطع و جالی اعضاء و النفض
بغایت مدر بول و حیض و حمول آن جاذب جنین و عصارهٔ آن مسهل سودا و موقوف اسهال الدم و تخم آنرا چون چند روز بهر روز پنج قیراط با شکر بخورند رفع
بواسیر نماید السموم جهت گزیدن هوام قوی الاثر از سائر اقسام دار با اجزای تریاق فاروق ... الزینه ضماد آن رافع برص و ثآلیل مضر اعضاء عصبانیست و اقحی
ازیری که در جبال بهم رسد برگ آن بسیار باریک و با حدت بسیار باشد افعال و خواص آن بسیار لطف جهت خوشبوی دهان و تسکین درد معده و اقوی
الاثر است کرابث بفتح کاف و راء مهمله مخففه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن درختیست کوهی برگ آن اندک و یک شاخهای آن نرم و ریز می است
آن بلاد حجاز و آنرا عشبة الضباع نامند افعال و خواص آن شیر آنرا داخل اطعمه نمودن رافع جذام دانسته اند کراع بضم کاف و فتح راء و الف و عین
مهمله لغت عربیست جمع آن کوارع بفارسی پاچه نامند بهترین آن پاچه بز و گوسفند جوان فربه است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مولد
کیموس لزج غیر غلیظ است لیکن محمود و قلیل الفضول است اعضاء الصدر جهت خشونت سینه و حلق و سرفه حار نافع خصوصاً با کشک الشعیر جهت تلیین سینه
است اعضاء الغذا و النفض قلیل الغذا سریع الهضم جید الکیموس لزج غلیظ ملین بطن است بسبب لزوجت و ازلاقیکه دارد و چون با سرکه و انجدان استعمال
نمایند لزوجت و برودت آن کمتر گردد و شقاق زبان و سحج امعا را که از گرمی باشد نافع و صاحب اختیارات بدیعی آنرا دانسته کبر فناج بکسر کاف و سکون و کسر راء مهملتین و فتح
نون و الف و جیم معرب کردناک فارسی است ماهیت آن نوع کبابی است که بعد از نیم پخت کردن مرغ و مثال آن بسیخ کشیده با آتش بریان نمایند بهترین
آن مرغ جوان فربه است که بروغن گاو و زیاده آنرا مکرر تصفیه کرده باشند در هنگام بریان کردن که تر و نرم گردد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت
تقویت بدن مرتاضین و ابدان تحلیل و معده حار نافع و کثیر الغذا مضر معدهٔ ضعیف مصلح آن سکنجبین و بعضی گفته اند عبارت از مرغ بریان بطور مسطور را که داخل
آن بار بره کرده باشند کرسنه بفتح کاف و راء و سکون سین مهمله و فتح نون و ها معرب از کسنگ فارسی است بترکی ... و بیونانی ... و بعربی ...
برو بفارسی گرسنه و مشک کاودی کاو و آدهیندی مطر بفتح میم ... هندی ... ماهیت آن دانه است مدور بقدر نخودی کوچک تیره رنگ مائل بسرخی و زردی طعم آن تلخ
تندی و غیر ماکول انسان بطریق غذا اگرسنه بلکه علف و غذا گاو است آنرا فربه میگرداند بکتو تر و گوسفند و مرغ و غیر ها نیز میخورانند و بهترین آن املس سنگین ... بعضی
گفته اند ... نباتات آن کوچک و شاخهای برگ آن باریک و تخم آن کوچکتر ... خلاف دوائی که در بنگاله ...

دوم رتیلا بفتح را موحده و سکون تای مثناة فوقانیه مهندیه سوم راماکنه بفتح میم و الف و فتح کاف و باء و این چون گاو زبان و منیجور و سیاه و ریگ و طبیعت آن در اول
تا دوم گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقطع و جالی اعضاء الصدر و مسهل نفث غلیظ و منقی سینه و شش و آشامیدن طبیخ آن با
عسل جهت سرفه رطوبی و تنقیه سینه و عسر النفس و ضماد آن جهت تحلیل صلابات پستان و الفم و سنون آن بازر آورند و جرح جهت رویانیدن گوشت و تجفیف بدان
اعضاء الغذاء و النفس … ردی و جهت خیسانیده آن مسهل و محرک باه و مبرد و دهن بارو شن کنجد مسکن مغص و زحیر و با سرکه رافع عسر البول و جرب
گرده و تنقیه گرده و طبیخ آن با سرکه جهت یرقان و سپرز و نافع الاورام و البثور و القروح و الجروح و ضماد آن با عسل و با ادویه مناسبه و تنهائی نیز جهت جذب خون
بظاهر جلد و جهت جرب و شکستگی اعضاء و سعفه و شقاق و زمار فارسی و تحلیل صلابات و قروح خبیثه و ساعیه و مانع انتشار آن و التیام جراحات عمیقه الرهیه
ضماد آن با آب و قلی و تخم خربزه جهت برص و بازرفت جهت بزرگ نمودن عضو و طلاء و غسول بدان منقی بشره و جهت سرخ نمودن آن و حتی اسهال را آورد و خوردن
سویق آن باعث ربع لاغری بدن و جوشش عضو با آب طبیخ آن با تناول بدن جهت شقاق عارض از سرما و حکه و بثور لبنیه و شهد الیه السموم ضماد آن با سرکه نشستن
جهت لسع عقرب با شراب جهت لسع افعی و سگ دیوانه گزیده و انسان سگ دیوانه گزیده انسان بهائم المفاصل و کثار آن مورث اندمال و مدر خون و مورث
اسهال و مصدع مصلح آن گلاب و گل ارمنی و اصلاح آن مانند اصلاح ترمس است و سقنقور آغاماله کمتر از سرخ آن طبیخ آن در تربیه موجب بطلان قوت
جالیه است و باقی مانند ان ماهیت آن غذای اندک از آن حاصل میگردد مقدار شربت آن سه درهم کرشن بفتح کاف و کسر راء و شین معجمه و کاف و
سکون را بتر آمده بلغت عربیست و بیونانی مسمنطولس و بسریانی اسطمکادیر و کلبا و بفارسی شکسته و بهندی دجیجری نامند ماهیت آن عضوی از اعضاء …
مرکب بدان حیوان و بمنزله معده است و بدل انسان و شامل شکنبه و در و دهاء حیوانیست و از حیوانات تا کوچک زه تولد یافته و علفت و حبوب و غیره نخورده اند
که برآورند انفحه نامند و بعد از آن شکسته و بهترین آن از برهی … و ادویه خصوصا سفید با حیات نیکو بسته گوسفند و بز جوان و فربه است طبیعت آن جمعی گرم
تر و بعضی سرد و خشک دانسته افعال و خواص آن کثیر الغذاء و بطی الهضم القضاء و مولد خلط غلیظ و مورث بلادت و سکته و صرع و تاریکی چشم مصلح آن …
و باه ادویه حاره خوشبو و سرکه خورد است کرفس بفتح کاف و را و سکون فا و سین مهمله معرب از کرفش بشین فارسی است و گفته اند معرب از کرب فارسی است
و بیونانی و دا لیون و اسالیون البستانی کرفشها و برمی باطرا فیون و بهندی اجمود و بفرنگی سلری و بلاطینی سلدهری نامند ماهیت آن نباتیست و آن را
اقسام بسیار است بحسب اماکن مختلف و هر یک را نام خاص از بستانی و جبلی و صخری و نهری و برّی و مطلق آن مراد بستانیست و برگ آن شبیه
به برگ بید و شاخهای آن باریک و بلندی نبات آن تا یک ذرع و تخم آن زیره تر از اقسام دیگر و تیره رنگ و تند طعم و با عطریت و بمقدار قریب به انیسون و بیخ در غیر البستانی
و بیخ آن سفید رنگ و سیاه رنگ با ریشهای باریک و قوی تر از سایر اجزای آن و بعد از آن تخم آن و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بیخ آن تا سه
سال طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح و محلل و اعضاء الرئه و الصدر و الغذاء و النفس و غیرها و ضماد آن با … محلل
ورم چشم و آشامیدن آن نافع ربو و ضیق النفس و درد پهلو و فواق و برودت و حشاء رفع قی و تسکین مغص و … اشتهای طعام و باه و محلل ریاح و نفخ
و عین بر حمل ادویه مسهله و تفتیح سده جگر و کبد و طحال و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و تنقیه گرده و مثانه و گداختن سنگ مثانه و حصیه و از رحم بلغمی و وضع … گرده
نقرس و اوجاع ظهر و کمر و ارض بارده بلغمیه و مفید السموم و آشامیدن آب آن با آب و شکر … جهت سموم مشروبه و آشامیدن طبیخ برگ و بیخ آن با ادویه
… طبیخ کرفس با عدس … بعد شرب آن بحوامض خوردن کرفس قبل از گزیدن عقرب و هوام و همچنین بعد از آن … تا سه
و در بدن … و الاورام … و الجرب … ضماد آن تنهائی یا با محلل اورام و طلای آن با … جهت جرب … با کبریت و بورق
سرخ و با نوشادر جهت ثالیل و رفع آثار و مفید … محرک … باعث … خفت عقل و … جهت آنکه محرک باه و نسیان است و تازه آن نفاخ
مصلح آن انیسون بمقدار شربت از عصاره آن تا پانزده درم و از جرم آن تا سه درم و از بیخ و از آن و مطبوخات تا پنج درم و بذر کرفس بستانی طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک
افعال و خواص آن مفتح و قوی تر از سایر اجزای آن و هاضم غذا و جاذب فضول از معده و رحم و جهت استسقاء و تسکین اوجاع و در سایر منافع مانند بیخ آن

مضر ریه و مصلح آن جمار او گویند تخم کاسنی و موش سیح مصلح آن کشنیز تا بمقدار شربت آن یکدرم و بدل آن بانخواه و زیره و انیسون یعنی تخم طلی آن آب انگور یک
مثقال تخم کرفس بستانی با قطر اسالیون کوبیده داخل نمایند و همچنین بر هر رطلی از شراب بمثقال از آن مخلوط کنند بهتر آنست که کوفته در صره بسته در آن آب ذیم
در آن البته نگهدارند و بعد از سه ماه صاف نمایند در ظرف دیگر کنند و تناول نمایند جهت تقویت معده و تحریک اشتها و دفع عسر البول و چون بمثقال آن را با نیم مثقال تخم
بنوشند جهت تقویت معده و رفع ریاح نافع و پرورده بیخ و برگ آن با عسل یعنی مربای آن مسکن غثیان و مقوی معده و پرورده آن با سرکه یعنی مخلل آن ملطف و
مقوی معده و اشتها طعام و محرک آن موافق محرور المزاج است و تخم کرفس مضر بصرع است لهذا در ادویه مصروع داخل نباید کرد و کرفس جبلی را
یونانی اوراسالیون نامند نباتیست آن بقدر یک شبر و شاخهای آن کوچک و بر سر آنها ما فیها مانند قرص بوی آن کوچکتر و باریکتر و تخم آن باریک
طولانی شبیه بزیره و حریف و خوشبو و منبت آن سنگستان ها و اما اکثر جمیع قوای از کرفس بستانی طبیعت آن گرم و خشک در سوم افعال و خواص
آن آشامیدن تخم و بیخ آن جهت ادرار بول و حیض نافع و داخل ادویه مرکبه و ادویه حاره کرده میشود و کرفس صخری بیونانی قطر اسالیون نامند یعنی
کرفس الصخرا جهت آنکه در اماکن صخریه میروید و کرفس ماقدونی تیر جهت آنکه در بلده ماقدونیه میروید نبات آن ایستاده و تخم آن شبیه بانخواه و ما
خوشبو و بسیار حریف و طعم جمیع اجزای آن نیز حریف و لیکن ضعیف از تخم آن و قوای جمیع اجزای آن قریب بتخم آن طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص
آن مفتح و محلل اعضای الغذا و النفس آشامیدن تخم و سایر اجزای آن محلل نفخ معده و امعا و قولنج و رافع درد پهلو و مشی و وجع گرده و مثانه و مدر بول
و حیض و تخم آن داخل ادویه مدر بول و مرکب ده میشود و کرفس نبطی را کرفس مشرقی و کرفس شنوی و بیونانی اوسالیون یعنی کرفس غظیم مانند و بعربی حفیف
گویند ماهیت آن بزرگتر از کرفس بستانی و سفید مائل و برگ آن سبز مائل بسبزی طولانی نازک و با خطوط و پهن تر از برگ بستانی و بر سر آن
بنفشه و بر آن گل آن و تخم آن طولانی و معتمد و حریف و خوشبو و بیخ آن باریک و خوشبو و خوش طعم منبت آن مواضع تاریک بین اشجار و نزد آجام و
مانند کرفس بستانی هم برگ و شاخهای و بیخ آن خام و هم پخته با ماهی و غیر آن در طبخ نموده طبیعت افعال و خواص آن ضعیفتر از کرفس بستانی آشامیدن تخم
و بیخ آن با شراب مسمی با قوماتی مدر حیض و جهت تقطیر البول و امراض بارده و طبیخ آن نیز با شراب جهت امراض بارده نافع و نیز ضعیف از کرفس و بیانیم ضد
طری و بیونانی سمرنیون نامند که در کوهی با ماتوس بهم میرسد ساق آن شبیه بساق کرفس بستانی صلب با شعبهای بسیار و برگ آن پهن تر از آن و مائل
بزردی و برگهای ثمر قریب بزمین آن سختی کبسوی آن و در برگ آن اندکی رطوبتی چسبنده است و با اندک تندی طعم و خوشبو و گل آن مانند گل شبت
و تخم آن شبیه بتخم کلم و مستدیر و تند طعم و رایحه آن شبیه رایحه مر و بیخ آن حریف و طیب الرائحه و لیکن حرارت آن با آن حد نیست که حسک را بگیرد و پوست آن
سیاه و داخل آن زرد مائل بسفیدی منبت آن سنگستانها و تلها طبیعت و افعال و خواص آن قریب بکرفس بستانی و ضعیف از جبلی و منبت آن
تخم آن مدر بول و عرق النسا و نزول آب نافع و حمول آن مسقط جنین و برگ آن نمک و مرهم آن جالینوس اطلی و آشامیدن بیخ آن جهت سرفه و عسر النفس
شقاق آب و عسر البول و نهش هوام مفید و حمول آن مسقط حیض الاورام و الجروح ضماد آن محلل اورام بلغمیه جدیده و اورام حاره و صلبه و جراحتها چاق کننده
انها و تخم آن مسکن نفخ معده و محرک شهوت و مسکن وجع طحال گرده و مثانه و مدر عرق و بول و حیض و مخرج مشیمه و جهت نزف الدم زنان نافع و جهت
جمیع اینها کرفس لما و راکر فس اجامی و نهری نامند و در کتاب نبات میان آن بیرون آمده و بزرگتر از بستانی و ساق آن مجوف و سفید بیک طبیعت
و افعال و خواص آن ضعیفتر از همه اقسام است کرگدن بفتح کاف و سکون را و فتح کاف و دال مهمله مشدده و نون و بذال معجمه مشدده
و مخففه نیز و به با تشدید نون نیز آمده معرب از کرگ فارسی است و بعربی حریش و بهندی گینده و ابا مند ماهیت آن حیوانیست عظیم الجثه از گاو
میش بزرگتر و از فیل کوچکتر و پوست آن سیاه و چین دار و ضخیم و صلب و صورت آن فی الجمله شبیه بصورت خوک و بر پیشانی آن شاخی است با یمن
آن غلیظ و سر آن باریک شبیه بکلیه و تند و تیز و سختی و بسیار زور آور و در جد بکله بفیل غالب می آید و نیز آن را می کشند و اکثر در بلاد حبش و توبه
کوهستان جنگل هند و بنگاله بهم میرسد و شاخها آنچه در بلاد حبش و نوبه بهم میرسد بلندتر و سیاه آن کمتر و اکثر ابلق از سفید و سیاه

وکم جوهر چون از عرض آنرا ابریزه و آنچه در بلاد هند نکابن هم میرسد طول آن کمتر و اکثر سیاه و بندرت در وسط بعضی خانهای سفید نیز باشد اشکال آن بهم میرسد
و اهل هند آنرا باسمیت و خواص بسیار میدانند و ظاهراً گوشت آن حلال باشد بجهت آنکه مانند بقر و اهل و غنم نشخوار کند و بعربی جره کبیر جیم نامند و بهندی جگالی
گویند میکنند حلقی غذای که خورده باشد آنرا باز گردانیده در دهان میخاید و فرو میبرد و این از علامت حلیت گوشت حیوان چهارپاست و از پوست آن
بسبب صلابت و ضخامت سپر بسیار و بسیار خوب جوهردار میشود و بقیمت اعلی میفروشند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن بخور شاخ
آن جهت بواسیر و عسر ولادت و گریزانیدن هوام و بدستور بخور حاضر آن آشامیدن آب نیز آنکه از شاخ آن ساخته باشند و بدستور پوشیدن انگشتری
و زهگیر از شاخ آن جهت بواسیر طلاء بیه آن مورث صلابت در باه و دغن پوست آن که قطعه از آنرا در روغن کنجد اندازند و مدتی در آفتاب
گذارند جهت التیام جراحات و جروح عظیم النفع و گفته اند که بهر مقدار که از روغن آن خرج نمایند عوض آن خالص و اصل نمایند نیز نفع
می بخشد و اثر آن ضعیف نمیگردد کرگند بفتح کاف و سکون راء و فتح کاف و سکون نون و دال ماهیت آن اسم فارسی سنگی است سرخ رنگ شبیه
بیاقوت و بعضی گفته اند اسم لعل است سنگی را که بهندی بگو نامند بعضی سنگی بنفش رنگ که بعربی جمسه نامند دانسته اند افعال و خواص آن
آشامیدن آن مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان است و توحش کرکهن بفتح دو کاف و سکون راء مهمله و فتح ها و نون لغت بربری است ماهیت
آن بیخی است باریک شبیه بسنبل رومی بسیار سرخ در جمیع افعال مانند عاقرقرحا و لهذا بعضی آنرا عاقرقرحا دانسته و غیر آن است و بعضی گفته اند بیخی است
باریک بغلظت شاخ ریحان شبیه بسفایج و رنگ سیاهی این از آن کمتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و
امراض عصب نافع جمعی آنرا افادانیا دانسته اند کرکی بالضم کاف و سکون راء و کسر کاف دوم و یا لغت عربیست بفارسی کلنگ و بترکی درنا و بهندی کونج
بضم کاف و سکون واو و خفای نون و جیم نامند ماهیت آن از جمله طیور بر بلند پرواز و کنار آبها نیز میباشد بهترین آن آنست که بازآنرا صید کرده باشد طبیعت
گوشت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مفتح سدد و مقوی بدن محلل قولنج المضار دیر هضم و مولد خلط غلیظ مصلح آن آنست
که یکروز بعد از ذبح بگذارند بعد از آن با سرکه و آب و نمک طبخ نمایند و با ادویه حاره لطیفه داخل کنند و بعد از آن حلوای قندی بخورند و حوصله یعنی چینه دان
آن جالب اسهال و آشامیدن خشک سائیده آن با آب نخود مطبوخ جهت درد گرده و مثانه مجرب و مغز آن رافع شکوری التحال و با آب جلد جهت
تحلیل اورام ضماد او زهره آن سعوط آن با آب چغندر و بدستور روزنا یکهفته یا سه هفته با آب مرزنجوش جهت لقوه مجرب بشرط آنکه در مجامع
دم بینی کشند و در آن ایام روغن گردگان بیاشامند و بمالند و در جای تاریک نشینند و بر روشنی نگاه نکنند و اکتحال آن جهت دفع نزول آب بچشم و جای آنرا باید با آن رفع ظلام
رفع برص مجرب بتقریح قوی الاثر و سعوط مغز سر آن و زهره آن از هر یک یکقیراط با روغن زنبق رافع نسیان سفیدی موی سر و ریش با تکرار عمل و در تقویت حافظه بی مثل و بیضه آن
بگدازند و بعد از غسل بیاشامند چند روز بهیم صلابت طحال را زایل گرداند و چشم آنرا چون خشک نموده سوده در چشم کشند بخوابی آورده و خصیه آنرا چون نمک سود نمایند
و خشک کرده سوده با هموزن آن سرگین سوسمار و کف دریا و شکر در هم نموده در چشم کشند جهت دفع بیاض چشم مجرب گفته اند کرم بفتح کاف و سکون
راء و میم لغت عربیست واحد آن کرمه و جمع آن کرمات و بیونانی اویناطوم و بسریانی کپتاحر و بربری دیدر و لاتینی اسپاپا و بفارسی تاک و رز و بهندی
تاک و جیوار نامند ماهیت آن نباتیست اکثر از جبس تخم و بیاره در هر جا در خود بخود و بستان آن قوی و شاخهای آن باریک و بلند و نور اسعون باریک و بزرگ و برگ آن
بیخ الجمل شبیه برگ چنار و برگ عنب الثعلب بستانی و عقب و املس و خوش طعم خصوص برگ نازک نورسته آن و قضیب و گل آن زیره باریک
خوشبو و بعد مایل بسفیده و ثمر آن را عنب و بفارسی انگور و بترکی اوزم گویند خوشه دارد و در تازگی سبز مقعص و نیم رس آن ترش و یا عفوصت و رسیده آن
شیرین و ملون بالوان از سفید و سرخ و زرد و سیاه و بعد رسیدن خشک شده آن زبیب و بفارسی مویز و نیم رس خشک آنرا که ترش طعم است
غوره و مویز نامند و تخم آن را عجم شکل سرخ رنگ شبیه بخصیه حیوان بسیار کوچکی و آنرا حب العنب نامند و شاخهای نازک در رستنها لفایف الکرم و مسلیح
الکرم نیز نامند و بری آن جبلی و بستانی میباشد نباتات بری و جبلی آن بسیار بلند و پهن بر روی زمین و اشجار و غیره نمیگردد و ثمر آن

کوچکتر و کم آب تر و پوست آن ضخیم تر از بستانی میباشد درخت بری نیز مانند ثمر آن در تنکابن و نور بلند میشود شاخهای درخت آنرا مطلقا تا هر سال نبرند ثمر نیاورد تا ماند ثمر بار آرد و بهتر تمیس هند و بیان عنبت بتفصیل در حرف العین مع النون ذکر یافت و بهترین اجزای درخت آن عصاره آنست بعد از آن برگ و عصاره آن طبیعت آن در آخر دوم سرد و خشک افعال و خواص آن جالی و مجفف و قابض اعضاء الراس و الصدر و الغذاء و النفض

آشامیدن عصاره آن نافع صعود ابخره بدماغ و ضماد برگ و عصاره و خیوطات آن خصوصا با آرد جو جهت صداع حار و تسکین التهاب عین و اورام حاره آن با آبه نافع جهت تسکین التهاب معده و ابتدای اورام حار آن و سایر اعضا و عصاره برگ آن مقوی معده حار و نافع قی و قاطع نفث الدم و رافع خمار و تقلب نفس و جهت قرحه امعا و اسهال صفراوی که ذوسنطاریا و مثل مویی مانند خواه بنوشند و خواه بدان حقنه نمایند و نیز مدر بول و حافظ جنین از اسقاط و شربت آن که آب عصاره آنرا با قوام آورند جهت خفقان صفراوی و تحریک اشتها و رفع خمار و تسکین حدت صفرا و غثیان و اسهال مواد رقیقه صفراویه نافع و لیکن با است

که بسبب قوت جاذبه که دارد باعث اطلاق طبیعت میشود و مضر سرفه مصلح آن عسل و صمغ و آب منجمد آن کسیار جاد و یابس آن آشامیدن آن با شراب رافع سرزد و مخرج سنگ مثانه و ضماد آن نافع قوبا و جرب متقرح و طلای آن با روغن تیوان سترنده مو و با ورام عمل و آب جوب آنکه در حین سوختن تراوش کند رافع قوبا و کلف و غش و قوبا و جرب و سترنده موی خصوصا با زیت و ما و جوب لسان نتاره شاخهای آن کال و مثل ضماد آن با سرکه رافع بواسیر و با روغن و سرکه رافع و گلسرخ و سرکه در سداب جهت ورم سپرز و رماد شاخهای آن با بیه کهنه در روغن تیون و عسل جهت شکاف مقعد و سستی مفاصل و تعقد عصب و برای جهت

بران گوشت زاید زخمها و با سرکه جهت التوای عصب و گزیدن هوام و افعی و سگ دیوانه و ورم غدد و کمادگرم کرده آن جهت بواسیر و خوردن آن جهت قرحه امعا و نفث الدم و آشامیدن آب خاکستر آن جهت سقط مفید و نوع بری گرم اقوی و قابض تر و شکوفه آن بهترین اجزای آن و شدید القبض و آشامیدن دو مثقال خشک آن قاطع نفث الدم و مقوی معده و مانع ترش شدن طعام در آن و حابس اسهال و مدر بول و آشامیدن آب طبیخ آن بقدر بیست مثقال با مثقال شکر مسهل رطوبات و مرار اصفر و ضماد آن رافع ورم چشم و سایر اورام حاره و قلاع دهان و رادع مواد و مسکن التهاب معده و رافع قرحه خیشوم و حمول آن قاطع حیض و آزاد و مستقی المسوز انند اکتحال او ذرور آن جهت قرحه چشم و با عسل جهت ناخنه و گوشت آن با عسل قاطع خون لثه و بن دندان و رافع سستی و طلاء آن با عسل جهت

داحس و بوستان ستون قاطع خون لثه و عصیر نیم انگور سیاه بری بسیار جالی قطور مطبوخ آن تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت جلای چرک گوش رافع کری و آشامیدن آن یا شراب جهت استسقا و اسهال مرار اصفر و ثمر بری آن مقوی معده و رافع غثیان و حموضت طعام و اسهال و ادرار بول و ضماد آن نافع ورم جراحات و روغن شکوفه آن در خواص مانند روغن گل سرخ و لطافت و از آن کمتر و با قوت قابضه در او و جهت بوشش دهان و جلد و خرق و قرحه عفنه و صنعت آن بگیرند شکوفه آن و بکریزه در روغن تیون مدا نیز و در آفتاب گذارند و بعد سه روز تجدید کنند و روغن بعمل آید که با روغن کنجد یا زیت و دهن سنجد و مسکن اوجاع اعصاب عضلات و رافع اعیا است کهر مدانه بکسر کاف و سکون را و میم و فتح دال و الف و نون و ها لغت فارسی است که حبلی الدی نامند ماهیت آن اختلاف است بعضی ثمر بنشان دانسته و بعضی گفته اند حبی است سیاه هر دو طرف آن باریک و با برگ غشای سفید تنک طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل مرار اصفر و مخرج کرم دندان و مسحن قبل معفن آن رفضلات و بعضی حب نوعی از مازریون دانسته و اقوال دیگر نیز در آن است داد آن هر دو خوردن

آن ما نیز در ورم عارض گرد و علاج آن همین بد خورده است کرنب بضم کاف و را و ضم نون و یا و فتح اول و دوم و سکون سوم نیز آمده معرب کرم فارسی است و نیز بفارسی کلم و باسفیها قریب و بیونانی قرنبا و تر نبود و بسریانی که این کرانباد و بعربی کرنب الاحمار و بعربی لا نفار نامند ماهیت آن نباتیست انواع میباشد بستانی و بحری و بستانی از اقسام بسیار و

قنبیط قسمی از بستانی است در حرف القاف مع النون کرنب یافت و قسمی معروف از بستانی آنرا یخ شبیه به چقندر و سبز رنگ و برگ آن خشن و سبز تر از برگ چقندر و رنگ آن الترا غبر و تخم آن ریزه و سرخ و تیره و این را بیونانی قرنبا نامند و از اقسام کرنب منطی بست و نیز قسمی یابرابیج شبیه بشلغم دانند که سفر طیبی و طول بسیار سفید بست و تر آن چندان خشونت ندارد و ورم مغز آن نازک و برکشیده و برگ آن شبیه برگ آن قسم اول و از آن کوچکتر و قسمی دیگر میباشد که از بیخ آن ساق و برگ روییده زمین شده برگ های شبیه شلغم و سبز رنگ منعقد میگردد و بر بالای آن ساق تا به شیر بلند میباشد و در انتهای ساق آن برگهای الجمله شبیه بعیف دوم و ماکول و مستعمل گردد

برنج آن و زمین سست و نرم نیز دیگر میباشد کاکوتیخ آن برگهای میرو یدفی الجمله شبیه ببرگ قسم اول برگهای تیز دار آن از آن بزرگتر و بنوک آن دو چندین در
و از بیخ آن ساقهای کوتاه نازک بقدر سه چهار انگشت بر دمیده و بر سر آن تخمهای سفید همه بهم پیوسته و در میان هر یک قبه برگی باریک کرچک عدد قبه آن ده پانزده
و این را کلکلم مانند و مستعمل با کول نیز خواهد و بنازکتر است بیخ آن و این از همه انواع نازکتر و لطیف تر میباشد و بالجمله احسانات آن نیز شامی و هندی و پهاری
و غیرها مختلف میباشد در شکل و از مطلق آن مراد بستانی است و بهترین اقسام آن نازک ریشه تازه آنست **طبیعت اقسام بستانی** آن مرکب القوی
و در اول گرم و در دوم خشک بیخ آن ارطب از برگ آن و بری آن گرم تر و خشک تر از بستانی **افعال و خواص** آن منضج و ملین و مجفف منضج نمایند و طبیخ
دهند و آب آن آنرا بپزند غذائیست آن اندک تر از عدس ارطب و چون با گوشت فربه و مرغ جوان طبیخ دهند جید الغذا میگردد اعضاء را آن آشامیدن
طبیخ آن و تخم آن مانع صعود الجره بدماغ و مسکن صداع و رافع ظلمت بصر مقوی دماغ و کشیدن آب آن را بانف رافع خماره و ارتعاش و منوم و مقوی ضعف بصر و پستی
آن مقوی دماغ و منوم و مجفف لسان اعضاء الفم آشامیدن طبیخ آن و خوردن مربا پخته آن رافع سرفه مزمن و درد حجاب و احشاء و آشامیدن مهری و نیک قی و تهیه
کننده آواز و رافع گرفتگی آن و در جمیع محال و بتقویت چون مفنع نمایند و آب آن را بکنند جهت صوت منقطع نافع و غرغره بعصاره آن با طبیخ آن بارزن کمیه
خناق اعضاء الغذاء و السفص لطیف الهضم نفاخ خصوصاً آنچه در تابستان روئیده باشد و طبیخ آن با آب نمک و سی ترو خوردن برگ تازه آن با سرکه زایل
آشامیدن آب مطبوخ آن مدر بول و حیض و آشامیدن تخم آن مجرب و در اماس قابل بدان حمول تخم آن بعد از جماع مفسد منی و آشامیدن خاکستر بیخ
حصاة و آشامیدن عصاره آن با آب بسیار و نبودن مسهل بطن و حمل کردن آن رجیض و قاتل جنین خصوصاً با رشتم الیمیم آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نهش افعی و
سگ دیوانه گزیده و تخم کرنب مصری از جمله اجزای تریاقات است و الاورام و التصور و القروح و التجرح و اضماد همه انواع ثلثه آن منضج و بالادبر کرنب
بسیار نرم گرفته تنها یا با آرد جو محلل اورام حاره و بارده بتنیه و حمره و شری و سرطان و با نمک جهت نار فارسی و با زاج و سرکه جهت برص و جرب و با سفیده تخم مرغ
جهت سوختگی آتش و جرب متقرح و با سرکه و صلبه جهت زخمهای عمیق و منع انتشار آنها و سوخته آنها آن نهایت مجفف و رافع سعفه و با زرنیخ سوده
او بنفع آن جهت خنازیر و جراحات صلبه و دبیلات و با سفیده تخم مرغ جهت سوختگی آتش و آلات المفاصل ضماد برگ آن جهت رعشه و با آرد حلبه و سرکه جهت وجع مفاصل و
نقرس و نطول طبیخ آن جهت اوجاع مفاصل و تخم آن در دوم گرم و خشک و مسهل کشنده کرم معده و طلاء آن رافع کلف و مقدار شربت آن دو مثقال المضار
مولد سوداء و مورث الغذاء و اکثار آن باعث دیدن خوابهای بد و کلم بری در شکل شبیه ببستانی و سفید تر از آن و برگ آن از آن کوچکتر و بادخیز و تلخ است
بر آن غالب و غذائیت و بعد طبیخ با آب نار تلخی آن زائل میگردد و تخم آن شبیه بفلفل سفید **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن
جالی و محلل و ملطف و مسهل خصوصاً که با گوشت فربه طبیخ یافته باشد طبیخ حیقی و چون دو مرتبه تر باد طبیخ یافته باشد میباشد مسکن لین و آشامیدن تخم
بقدر دو درم رافع سم افعی و تخم آن بغایت محرک باه و کلم بحری برگ آن دراز و بیخ آن سرخ شبیه ببرگ زرآوند با اندک تیزی عت و ملین با اندک تلخی و طعم آن
شور و با تلخی و خوردن این جا از خیست و ضمادات محلله مستعمل و دو مثقال از تخم آن در شستن جهت تفریح بسیار موثر است **کرونده** بفتح کاف
و دال و فتح نون و دال و ها بلغت هندیست و بجا و ها الف نیز نویسند **ماهیت** آن ثمر هندیست درخت آن فی الجمله شبیه بدرخت لیمون و خار دار و برگ آن
بعضی بزرگ اندک پهن طولانی و بعضی کوچکتر و طول آن اندک کمتر و املس و غیر مشرف و سبز و خار های آن برگرهها و شاخهای آن و بسیار اکثر آن و شبیه بگل
سرخ رنگ مائل بسفیدی و زیره و باعفوصت و ثمر آن شبیه به بشبوق و کوچک بقدر عناب کوچکی مدور و اندک طولانی با تیزی و دو نوع میباشد سفید
و سفید آن لطیف تر و در خاقی و کوچکی سبز و ترش با عفوصت بسیار و بعد رسیدگی سرخ رنگی می آورد و عفوصت آن کمتر و ترشی آن زیاده تر
میگردد و رسیده آن بنفش و چاشنی دار و تخم آن دو عدد و یا سه عدد و اندک پهن و سفید و نرم که خائیده میگردد و خام آنرا مقشر نموده تخم برآورده
و اچار مینمایند و اگر چاشنی دار خواهند قدری شیرینی داخل مینمایند و محلل و مربا و شربت از آن میسازند و پخته آنرا این قسم میخورند و با خربزه میسازند
سبز آن و در خامی سبز و نیم رس آن سبز و سرخ تیره و پخته آن سیاه و در باقی امور شبیه بقسم سفید و ظاهراً نوعی از زرقان باشد

مشده باشد طبیعت آن سرد در دوم و با قوت قابضه و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن خام آن مولد بلغم و ثقیل و نفاخ و حابس بطن و پخته آن
مسکن صفرا و تشنگی و مشهی طعام و دافع اسهال و نفوخ خشک آن نیز جهت امراض مذکوره نافع کبر و یا بضم کاف و را و سکون دال و فتح یا و الف ممدوده و بقصر
نیز و بفتح کاف و را و سکون دال و نیز آمده معرب کراوهای بقطی و باکرادی سریانی ست و یونانی ازحیون و بسریانی کرادی بردی نیز و ردنی و بعربی اغاره و نقره دو
کمون رومی و بعضی کرباد و کرنفاد و بفارسی کرویه رومی و نانخواه زیره رومی و شاه زیره نامند و دلیسقوریدوس فایزوانا نامیده ماهیت آن تخم نباتیست بستانی و بری
میباشد نبات بستانی آن بقدر یک قدم و برگ آن شبیه برگ شبت و تخم آن نیز شبیه بتخم آن و گل آن سفید رنگ و تخم آن شبیه بزیره سفید و از آن بلندتر
مائل به زردی و با حدت و تلخی و بیخ آن زردک و با کول و آنرا پخته میخورند و بری آن فردمانا است و گل آن سفید مائل بکبودی و در باقی صفات مانند بستانی و شیخ علی گیلانی
شارح قانون گفته برگ بستانی آن شبیه برگ شبت و مائل بسیاهی و تخم آن باریک و برگ آن شبیه ببابونه و شاخهای آن باریک مائل بسرخی و بیخی و گل آن تا سرخ
شبیه بگل گشنیز و قوت تخم و بیخ آن شبیه بانیسون و از مطلق آن مراد بستانی است و مستعمل تخم آن و قوت آن تا سه سال میماند طبیعت آن گرم و خشک در دوم و بعضی
خشک در سوم گفته اند افعال و خواص آن ضعیف تر از نانخواه و ملطف و محلل ریاح و در نفخ و قابض طبع و مصلح اغذیه نفاخه اعضاء الرأس مانع
صعود بخار بدماغ العین اکتحال آن باعث حدت بصر از جمله اجزای ادویه عین است و اکثار آن مضعف بصر اعضاء الصدر جهت ضیق النفس و خفقان بارد
فواق ریحی اعضاء الغذاء مسخن معده و جگر و آروغ و اشتها و مانع تخمه و ترش شدن غذا در معده و قی و مغص و محلل بلغم و مدر بول و دافع دیدان و مغص و ملح گرده
و مثانه و مقوی بدن و فربه کننده آن و قاطع منی و قاتل دیدان و حب القرع و مخرج آن و سه درم آن با نمک و قیه روغن زیتون تا یک هفته جهت استسقاء و ورم کبد و گرده
آن موافق محرورین و آشامیدن طبیخ نبات و تخم آن مسکن مغص و مدر بول و قاطع منی و قاتل دیدان و جلوس در طبیخ آن جهت اوجاع رحم و ضماد محرق تخم آن جهت
قلع بواسیر و پخته مقدار شربت آن تا یک درم و مضر ریه مصلح آن عسل و صعتر و مضر گرده مصلح آن کثیرا بدل آن فرد مانه و انیسون و زیره کریلا بفتح کاف
و کسر را و سکون یا و فتح لام و الف و بعضی بجای الف ها میگویند و لیپند ماهیت آن ثمر نباتیست هندی شبیه بقثا در بر مجاور خود می پیچد برگ آن شبیه
برگ قثا دهند وانه لیکن کوچکتر از برگ قثا دهند وانه و گل آن زرد و ثمر آن بقدر خیار کوچکی و خار دار یا خارهای نرم و طعم آن بسیار تلخ و تخم آن فی الجمله
شبیه به تخم کدو و از آن کوچکتر و خشن و تلخ و ثمر آن در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و کسانیکه آنرا قثاء الحمار دانسته اند محض توهم است جهت آنکه
رائحه قثاء الحمار بسیار کریه و با حدت ست بخلاف رائحه کریلا و آن نیز مسهل قویست مانند تخم حنظل بلکه اقوی از آن بخلاف کریلا که مقوی معده
و قابض و از اغذیه معتاده اهل هند و بنگاله و دکن است که پوست آنرا کنده و ورق نازک نموده و تخم دور کرده و نمک مالیده سه چهار مرتبه میشویند تا تلخی
آن زائل گردد و با همه زن آن پیاز را نیز ورق نموده در روغن بریان مینمایند و با گوشت و بادنجان و گوشت پخته میخورند و یا با پلاؤ بسیار لذیذ میشود و بعضی
خواهند که تلخی آن کم گردد نمک بر آن پاشیده بعد از ورق نمودن که ساعتی میگذارند پس پاک شسته بنحو مذکور بریان و طبخ مینمایند لذیذ گردد و بعضی
آنرا از پهلو چاک کرده تخم را بر آورده نمک مالیده بدستور تلخی دور کرده قیمه پر نموده در روغن بریان کرده پخته بطریق دلمه طیار میکنند لذیذ میشود
طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی اعصاب و باه و مولد منی و دافع جریان آن جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا
بارد و استسقاء طحال و یرقان نافع و دافع کرم شکم خصوصا که تلخی آنرا زائل نکرده باشند مضر محرورین مصلح آن سکنجبین و مبردات ست فصل الکاف مع الزاء
المعجمه کزبره بضم کاف و سکون زاء و ضم با موحده و فتح راء مهمله و ها و بفتح کاف و راء مهمله نیز آمده لغت عربی ست و با نون ازکزبرا و بسریانی کسبرا و بجلجلان نیز نامند و بیونانی
قوریانون و بقبطی تاتره و بسریانی کزبرتا و بفارسی گشنیز و بهندی دهنیه و دیسقوریدوس قوریون نامیده و بعضی گفته اند کزبره اسم نبات جلجلان است که
گشنیز خشک باشد و بهندی نبات آنرا کوتهمیر گویند ماهیت آن بستانی و بری میباشد نبات بری را برگ ریزه تر و مائل بسیاهی و تخم کوچکتر و تند و هر دو در عدد
بهم پیوسته و در جمیع افعال قوی تر از بستانی و از آن زبون تر و با سمیت میباشد و بشیرازی این را قسره نامند و نبات بستانی بقدر ذرعی و زیاده بر آن با
شاخهای باریک و برگهای آن شبیه ببرگ تره تیزک در کوچکی و بعضی تر و بزرگ تر می باشند و هر چند بزرگتر می گردد باریک تر و ریزه

میشود و گل آن سبز و از خیر تست تو چکتر و گل آن ریزه سفید و تخم آن سبزند در پوست آن اندکی چاره دارد مغز آن دو حصه تقسیم منفصل و رب در اینجه نوست
آنکی باده از مغز آن بهترین آن تازه بالیده بزرگ و تند طعم قوی الرائحه است طبیعت آن مرکب القوی و نزد اطبا گرم و خشک در دوم و تیز سرد
در آخر اول تا سوم و خشک در دوم گفته اند و نزد ابو جریج در سوم خشک و نزد شیخ الرئیس خشک آن مایل با اندک گرمی و ترجالینوس تمیع آن مایل به گرمی
در جوهر حار لطیف که بنزدی تحلیل میپذیرد و در معده نمیرسد که گرمی آن ظاهر گردد الا آنکه از آشامیدن عصاره آن قائل نمی ‌بود بمبرید با جوهر کثیف ارضی
بارد لبیار افعال و خواص آن تازه آن با حدت کی اعضاء الرائحه بعده والمعده و آشامیدن سه مثقال آن مقوم باه معده و انجره بدماغ خصوصا
با سرکه و سماق و قطور آن بچشم مانع بردن آبله و چشمه ورم و رفع زردی آن و ضماد آن با خمیر و خرمای آن جهت شرابن چشم و با نان خشک جهت سلاق
در مد و مقعده بان رافع جوشش پلک مان و سوزش آن و کمن درد دندان کرمخورده و خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و سنون آن مقوی لثه
و قاطع خون آن و خمیر بکه از آن ترتیب دهند منوم و جهت سده و دار در منع مستی شراب نافع و جهت سرفه و ضیق النفس و طرب خفقان مفید و سه
مثقال آب آن با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و جرم آن مسکن صفرا و التهابات معده و تشنگی و حابس و رافع باه و نفخ الاورام دالشیو ر والجرح ضماد
آن مانع انصباب مواد حاره و محلل اورام حاره و باد سرخ و با نان خشک جهت قرحه ساعیه و جرب و حکه و با آرد جو محلل خنازیر و اورام صلبه و با آرد
باقلا رابع خنازیر و امثال آن و چوب سرب را با آب کشنیز با روغن گل لسانیدن بر سرطان منقرح و غیر منقرح بمالند دفع نماید مجرب مقدار شربت
از آب تا یکصد او قیه و از جرم آن دو او قیه بدل آن برگ خشخاش و کاهو و تخم آن که جلجلان و کشنیز عبارت از آنست طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن تخم ضماد الاس و القلب و العقد امغرج و مقوی دماغ و قلب و رافع صعود ابخره بدماغ و رافع خفقان و سواس حار و مقوی معده و حابس اسهال
و جریان منی و قروح مجاری بول و آشامیدن شیره آن با تفوق آنجهت اسهال و موی هیضه بود و ادهان و رافع خفقان و با سبنج مولد منی و سقط کرم
معده و مانع تکون خائیدن آن رافع بوی شراب و سرعت مستی و شربت آنجهت سده و دار و منع مستی شراب و سفوف و سر که خیسانیده آن بهترین جهت
دارد و ضماد آنجهت درد سر حار و با صندل و انیسون جهت تقویت معده و رفع آروغ و با سبنج مولد منی و سقط کرم معده و مانع تکون آن با عسل و روغن زیتون
جهت شری و نار فارسی و امثال آن و در دوران قاطع خون جراحات مقدار شربت آن تا سه درم تا یکمثقال او قیه بدل آن تخم کاهو و خشخاش المضار زیاده آن تا چهار او قیه
و تازه آن موجب نسیان و اختلال ذهن و سدر و سبات و تیرگی الصوت و تقلیل منی و ضعف باه و مسکن نعوظ و تقلیل حیض و آمدن کوکری بره از بدن تا آب آن علاج
آن بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهائی و با دارچینی و مفرح مصاحب تو ضیق النفس
مصلح آن تخم مرغ نیم برشت و شراب و سکنجبین سفرجلی است کز بره الثعلب ماهیت آن عمافتی گفته نباتی است با خطوط باریک پریشان و پهن برگی
زمین زنگ آن مایل بسرخی برنگ خون و برگ آن کوچک و جانب شاخهای آن متفرق شاخهای نزدیک بسیم و مایل بسبزی و سیاهی و ساق آن ایستاده و در
دور اطراف آن سرها بقدر انگشت ابهام صنوبری شکل و بر آن گلی باریک سرخ زنگ و تخم آن باریک ماهیت آن کوهستانها طبیعت آن گرم و خشک در دوم
و خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن اکتحال عصاره آن با شکر جهت حدت و قوت باصره و جلای بخشاده و خوردن جگر میش بریان که بر آن برگ خشک آنرا
سوده پاشیده باشند جهت شبکوری گفته اند نبات آن خنازیر را نافع است الضماد آشامیدن آب نقوع آن حالتی شبیه بسکته عارض میگردد با خبط و خشونت
حلق و سینه و علامت آن آمدن کوکر بره است از بدن تا آب آن علاج آن قی نمودن بطبیخ شبت و زیت و آشامیدن روغن و رب عنب است بعد از آن
و بعد از تنقیه بقی و اسهال خوردن زرده تخم نیم برشت با فلفل و نمک و آب گوشت مرغ فربه است تنهائی و با دارچینی کزوان بفتح کاف و سکون راء و فتح واو و الف
و نون لغت فارسی است بعربی بقله از جیه بجهت مشابهت رایحه برگ آن با اترج و بقله فلفلیه نیز برای آن بمشابهت حدت طعم آن بفلفل نامند ماهیت آن گفته اند
معروف به با در نجبویه است اطبا و شیخ ابن بیطار گفته غیر آنست و آنرا با در نجبویه نیز نامند نباتیست خوشبو برگ آن از زمین ابر و بیره مردن رادق شبیه برگ حرير
و مایل بسبزی و سرگلش بدور و پایین آن اندک منشرک طعم و رایحه آن شبیه ببو اترج و با غرابت عجمی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی دل و مقطع بلغم ...

یبنی فم معده و رافع هموم و خفقان بارد و دافع سموم بارده خصوصاً عقرب و مسخن بدن بکمال و تسخین مضر محرورین و اکثار آن مصدع محدث حرقت البول مصلح آن آشامیدن سکنجبین و ربوب بارده و امثال اینهاست کزنگبین بفتح کاف و زا و سکون نون و فتح کاف و کسر با موحده و یا مثناة تحتانیه و نون ماهیت آن شبنمی است که بر درخت گز و بسیار از اشجاری نشیند و مانند ترنجبین منعقد میگردد و آنچه بر درخت بید منعقد می گردد الطف است از آنچه بر درخت گز و بلوط منعقد میگردد و بهترین آن صاف سفید شفاف بزرگ دانه آنست که مخلوط به برگ و خاشاک نباشد طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن جالی و با قوت مسهله اعضاء الراس و الصدر منقی دماغ و ریاح غلیظه آن جهة نزلات و تقویت اعضای تنفس و آلات غذا و لین سینه و صوت و رافع خشونت آن و ضیق النفس و مسرفه حار و بارد و رطب و طول مزاج را نافع مقدار شربت آن از هفت درم تا بیست درم است

فصل الکاف مع السین المهملة کنب بضم کاف و سکون سین و با موحده لغت عربیست بنز بعربی القنب و بفارسی کنجاره و کنشود و بشیرازی خره و بهندی کهلی نامند ماهیت آن ثقل چیزهاست که از آنها روغن گرفته باشند مانند حبوب لبوب و فرد و غیرها و از مطلق آن مراد ثقل دهن کنجد است و بعضی گفته اند مرم انست در آن مطلق دهنیت نمانده باشد طبیعت افعال و خواص آن ثقل هر چیز در طبع گرانی مذکور شد و میشود انشاء الله تعالی در بالجابه و ثقل و کرد و عدد مولد نفخ و ریاح و سده است و از خوردن کسب فرع و سفیه عارض میگردد و علاج تریاک خورده است کستی بکاف تازی در بنگاله عنب الثعلب است کسمو قا بفتح کاف و سکون سین و ضم میم و سکون واو و فتح قاف و الف و کسمیو قا بکسر میم و ضم یا مثناة تحتانیه و سکون واو نیز آمده اسم نبطی است ماهیت آن شیخ ابن بیطار نوشته غافقی گفته مسعودی در کتاب سموم بیان نموده که آن حشیشی است منبسط بر روی زمین و قطر آن بقدر یک گز و طول آن بین انگشت سبابه و ابهام است برگ آن شبیه ببرگ مرزنجوش و طعم آن تلخ شبیه بطعم بنج کوهی و حک نقص آن را خشک کرده نگاه میدارند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص عند الحاجت در آب مالیده بعقرب گزیده میخورانند در حال تسکین مینماید کسول بضم کاف و سین و سکون واو و لام ماهیت آن ابن تلمیذ تصریح نموده که آن ثمریست بقدر انگشت و در رنگ و شکل شبیه بخیار شنبر اندک عریض و تخم آن بقدر خیار شنبر نیست آن بلاد و ردم طبیعت آن سرد و خشک بسیار قابض افعال و خواص آن آشامیدن یکدرم آن قاطع خون و اسهال دموی و ذرور آن رافع نزف الدم جراحات بی عدیل است کسوندی بفتح کاف و ضم سین و سکون واو و کسر دال دیبا کسونجی بجیم بجای دال نیز آمده لغت هندیست ماهیت آن نباتیست بقدر تا یک قامت انسان و زیاده نیز و شلتهای آن انبوه و مائل بخشکی و برگ آن شبیه ببرگ سنا و مکی و گل آن زرد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جهت رفع سمیت سموم مشروبه و تعدیل فساد اخلاط اسهال نافع و خورانیدن آن مدتی جهت سرفه اطفال که کنار نامند مفید و چون قدری از بیخ نوع سیاه آن که بهندی کسوندی نامند با چند دانه فلفل نرم سوده حبوب ساخته بمار گزیده دهند شفا یابد و ضماد آب بیخ تازه آن با صندل جهت قوبا نافع است کسیرو بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و ضم را و واو لغت هندیست ماهیت آن بیخ نباتیست هندی که در غدیرها که بهندی تالاب نامند و آبهای ایستاده میروید و از نبات آن بوریا بافند و بیخ آنکه کسیرو است مدور بقدر جوز بوا و پوست آن سیاه بعضی اندک مائل بسبزی با ریشهای بسیار باریک سیاه و مغز آن سفید شیرین لذیذ خوش رائحه و گفته اند بیخ از بری است طبیعت آن مرکب القوی و سرد و تر در دوم با اندک حرارتی افعال و خواص آن با تریاقیت و قوت قابضه جهت تقویت قلب و خفقان و رفع مهیضه و بعد آنکه قی و اسهال بسیار شده باشد در اول حال و رافع اسهال صفراوی و قی سوداوی و سوزش اعضاء و سموم مشروبه ملدوغه و طاعون را مفید و ضماد آن جهت شبر و طلاء آن گفته اند جهات صفراویه را نافع است کسیلی و کسیله بفتح کاف و کسر سین و سکون یا مثناة تحتانیه و فتح لام و الف مقصوره و با و یا بجای آن در لغت دوم است ماهیت آن چوب نباتیست شبیه بر تاس و ما چیندگی و سیاهی سرخی بر نبات و تخم آن شبیه بحب لرشاد و گویند پوست درخت در شکل شبیه ببلیلج سیاه و در طعم بدون مشابه ندارد طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن سنون آن ممسکن درد دندان و رافع تحرک آن و آشامیدن آن مقوی معده و احشا و مفتح سده رحم و گرده و مدر بول و حیض و جالی گرده و مثانه و کشنده کرم معده و نیکو کننده رنگ رخسار و در فربه نمودن بدن بهتر از دیگر است و جهت صاحبان بلغم و رطوبت نافع مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم مضر ریه مصلح آن کتیرا است فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشت برکشت بفتح کاف و سکون شین و تای مثناة فوقانیه و فتح بای موحده و سکون رای مهمله و فتح کاف و سکون شین و تای مثناة فوقانیه لغت فارسی است
بعربی بمعنی التوار بر التوار بکسر هر دو کاف نیز آمده بمعنی زرع بر زرع و بعضی آنرا سواد پسند و بعضی سواد الهند و بعضی سواد الاکراد و بفارسی بیمک و اهل
شبانکاره بفارسی بیجو و بیونانی فناغیوس بر دمی بر دلوس بهندی بهیلی و نواب معتمد الملوک شبهه نوشته اند که محتمل که دوالی باشد که بهندی مردریکه نامند
ماهیت آن گیاهیست مانند ریسمان باریک بسیار پیچیده و بعضی بر بعضی و اکثر خلد آنها پیچ میباشد زنگ سبز رسته ورنگ آن مایل بسیاهی و زردی
و طعم غالب آن تلخ و گل آن کمعید و شبیه بگل حب النیل و سفید رنگ و بعضی مایل بسرخی و برگ آن شبیه بنبات عقربه بهترین آن هندی تازه مایل بسیاهی و زردی
آنست و بعضی آنرا بدشکان دانسته اند و اصح آنست که غیر آنست و در قوت مانند آن طبیعت آن در اول گرم و در آخر خشک و در دوم گرم و خشک گفته اند
افعال و خواص آن محلل و ملطف مسهل بلغم غلیظ و قاطع باه و شیر و ضماد آن جهت اورام بارده و قوبا و جرب نافع و مصلح آن در قاطع باه و شیر حب الصنوبر
مقدار شربت آن یکدرم بدل آن نصف آن است کشمش بکسر کاف و سکون شین معجمه در میان هر دو میم مکسوره اسم فارسی زبیب است معرب آن کشمش لفظ
بجای کاف بهترین آن منقی شیرین مایل به بزرگ و تازه آنست طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن با قوت مسهله و مشهی و با خواص
آن زبیب کوچک شد کشوت بضم کاف و شین معجمه و سکون واو و تای مثلثه و کشوث نیز آمده لغت عربیست و بعضی گفته اند معرب است و کشوثا نیز گویند و بیونانی عرلوطس و بسریانی
و نادر بعجمانیز و برومی کشموریس و بفارسی برشن و بهندی اکاس بیل و آمرکته بیل نامند و گفته اند که بفارسی زرحول نامند و گفته اند که زرحول نام تخم کشوث است
ماهیت آن گیاهیست مانند ریسمان باریک و بی برگ ساق آن مایل بزردی و تیرگی که بر خارها و گیاهها پیچند و گل آن ریزه ریزه مایل بسفیدی و تخم آن کوچکتر از تخم
مایل بتند و بعد از رنگ آن سرخ مایل بزردی و بعضی زرد مایل بسفیدی و بهترین آن تازه زرد تلخ طعم آنست و قوت آن تا سه سال باقی میماند طبیعت آن در اول گرم و در
دوم خشک و با قوای متضاده افعال و خواص آن ملطف و مفتح و مخرج فضول لطیفه از عروق و منقی آنها از اخلاط فاسده اعضاء الغذاء و النفض
مفتح سده معده و کبد و احشاء و منقی آن از شکم و عروق و ملین طبع و منقی بدن جهت برص و خناق و منقی و ضعف معده و جگر و سپرز و دو سه یا کهنه و تحلیل ریاح
و ادرار بول و حیض و تب عرق و تنقیه رحم آشامیدن آن با سرکه مسکن فواق و قابض و حابس نزف الدم و سیلان چون و رحم و آب آن عجیب النفع است
از برای یرقان و عصاره بری از اجزای آن در شراب انداز ند و بیاشامند مقوی معده ضعیفه است و آشامیدن آب آن با سکنجبین مسهل صفرا و مطبوخ
آن در تفتیح و حبسانیدن آن در اسهال قوی تر مقدار شربت از آب آن دو اوقیه و از جرم آن و سطبوخ پانزده درم و مثقی مصلح آن کثیر الخشم آن در
افعال مذکوره قوی تر از سائر اجزای آن و بو داده آن در قوت معده و قبض و حبس نزف الدم اعضای باطنی و سیلان هم قوی از غیر بو داده آن
و ضماد آن جهت جرب و تقرس نافع مقدار شربت آن دو درم گویند مضر ریه مصلح آن کاسنی و مضر طحال و مصلح آن سکنجبین بدل با درنج و دو ثلث
آن افسنتین است فصل الکاف مع العین المهمله کعب بفتح کاف و سکون عین و بای موحده و لغت عربیست بفارسی عاب و شتالنگ
نامند جمع آن کعاب و کعوب آمده ماهیت آن استخوانی متصل بساق است بهترین آن کعب گاو و خوک است و خواص کعب خوک مذکور شد
و کعب بقر محرق جهت سپرز و تقویت باه و باعسل جهت تفریح دل و تقویت جگر نافع مقدار شربت آن تا سه مثقال اکتحال آن مقوی باصره و سنون کردن
مقوی دندان و ضماد آن رافع برص است کعک بفتح کاف و سکون عین و کاف معرب کاک فارسیست ماهیت آن بعضی گفته اند نوعی نانی است که بفارسی
کلیچه نامند و بعضی گویند نان روغن آلوده است و بعضی نان طابق و بعضی نان صابون که خشک نانی است مانند و بالجمله نان خشکی دو آتشه که توان کوبیده آرد
نمود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن حابس بطن و مجفف رطوبات آن و صاحبان قولنج را مضر و داخل بعضی اقراص نموده می شود
فصل الکاف مع الفاء کفن آدم لغت عربیست ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و برگ آن بسته برد و بقدر برگ مورد و سبز
آن خشبی و ظاهر آن مایل بسیاهی و زردی و باطن آن سرخ و تخم آن از تخم کافشه باریک تر و بعضی گیاه بهمن سرخ دانسته اند
طبیعت آن در اول گرم و خشک افعال و خواص آن رافع خفقان و محلل ریاح و مقوی جگر و در جمیع افعال قائم مقام بهمن سرخ است

مقدار شربت آن یک مثقال است **کف الضبع** بفتح کاف و تشدید خاء والف ولام و فتح ضاد معجمه و جیم بای موحده و عین مهمله و بلسین ... ضاد نیز آمده عربیست ماهیت آن جامعی گفته نباتی ست ربیعی از چند و زبیش نماند و کم برگ و برگهای آن مثل و رق شقیق و بقدر برگ کرفس و بر روی زمین منفرش و شاخهای آن باریک زغب و متشعب بزرگ بر زمین زرد رنگ و شاخهای بسیار از یک بیخ میبرید و گل آن زرد و طلائی و سفید نیز میباشد و بیخ آن مانند بیخ خربق و با حدت بسیار و منبت آن قریب آبها و زمینهای نمناک و گفته اند نوعی از کیکج است و بعضی خود آن دانسته اند **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با لطافت و مقطع و جالی و محلل اکتحال آن رافع بیاض و ذرور آن رافع ثالیل و خورنده گوشت زایده در جراحات و گوشت صحیح و منقی جراحات و قروح رانافع **کف الهر** بکسر ها و رای مهمله مشدد و لغت عربیست ماهیت آن نباتیست بقدر شبری و شاخهای ریزه و بهم پیچیده و برگ بسیار بقدر شبری و ملصق بر زمین و گل آن زرد براق و خوشبو و با عطریت و بیخ آن بقدر زیتونی با شعبهای بسیار و رادی ... بزرگ و گفته اند تلخ بکف الضبع است طبیعت و افعال و خواص آن مانند آن فرنجة آن معین بر حمل و ذرور آن جهت قروح خبیثه و ضماد آن با عسل قاطع ثالیل است **کف المریم** عربیست و آنرا کف عائشه و بهندی ... نامند در ماهیت آن اختلاف است بعضی گفته اند اصابع الصفر و در عراق شجره ... نامند و در مغرب بنطافلون و ابو العباس ... در کتاب جلبه ... گفته نباتیست که آنرا کف مریم مجازی نامند ماهیت آن نخست منبسط بر روی زمین با شاخهای صلب بقدر شبری و برگ آن باریک ... مجعد و مانند ... و بعضی بسیار سبز گل آن باریک مایل بزردی بقدر گل ... و چون آن نخته شود گل زرد و صلبی بهم رسد پس برگهای آن نخته و شاخهای آن پیچیده و شبیه بانگشتان پیچیده بر گرد ... بشکل که متعارف است نزد مردم **طبیعت و افعال و خواص** آن قریب بمضافلن است و در حرف الیاء مع النون ذکر یافت **کفری** بضم کاف و فتح فا و رای مشدده و الف مقصوره و بفتح و بکسر کاف و بضم فا و بکسر آن نیز آمده و لغت عربیست و بیونانی ... و بفارسی غنچه خرما و کارروائی و بشیرازی ناروئه خرما نامند ماهیت آن غلاف شگوفه نخل است که هنوز نشگفته و از آن خوشه بر نیامده باشد و بعضی پوست غلاف و شگوفه و گرد نر آن که کافور النخل و دقیق النخل و گشن نامند و ... نیز گفته اند و بعضی پوست خوشه و بعضی خوشه شگوفه آن که طلع نامند و بعضی کافور آن یعنی گرد آنرا گفته اند و بالجمله بهترین آن تازه خوشبوی از نخل نر است و چون کهنه گردد سرخ شود و بود قوت آن زایل شود **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و با حرارت کمی و برودت بسیار نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح مقوی ارواح قلبی و دماغی و کبدی الفم صنون آن مقوی لثه و رافع اکله و قروح خبیثه و بستور و ذرور آن کاته و قروح ساعیه سایر اعضاء العذاء نفث الدم ... یک مثقال از سفوف آن قاطع اسهال و طبیخ آن قابض و ... و نیم طل نیکوفته آن که با یکرطل آب بجوشانند تا بنصف رسد کرده با هموزن آن شکر بقوام آورده جهت تقویت معده و هیضه و ضعف احشا و منع انصباب مواد بمعده و زخم و ورم گرده و مثانه مفید و ضماد آن مقوی معده و مفاصل و قاطع اسهال بار دم و را ... رافع جرب بشرط آنکه چند روز بر آن بگذارند و غبار بسیار نرمی که غیر گشن و آن بهم میرسد در جمیع افعال قوی تر از گشن و انجابت مقوی معده در رافع نزف الدم و سحج و خرج و خشت باطنه و اسهال است عرق آن مانند گلاب گیرند با عطریت و قابض و مقوی قلب و معده و ... اسهال طویل و سحج و درهن آن ... طلع نیکوفته با ... و آن روغن ... بهم کرده سه چهار روز حرکت دهند پس صاف نموده در شیشه کنند و ... آن ... **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن رافع در دمنه حار و قرحه امعا و قابض بطن و حابس عرق و مقوی ... رافع سقوط آنست **فصل الکاف مع الکاف** **ککرون** بکاف و واو مفتوح دوم ساکن و ضم رای مهمله و سکون واو و لام ماهیت آن ثمر نباتیست هندی در زنگاله بهم میرسد از قبیل تخم و بیاره و بزرگ ... میپیچد برگ آن شبیه ببرگ خیار و ثمر آن اندک طولانی خاردار و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد و سرخ میگردد و تخم آن زرد رنگ و آن را اهل هند در رق نازک بریده پخته و با روغن بریان کرده میخورند تنهائی و یا با گوشت لذیذ میشود **طبیعت** آن مایل بحدت است با اندک رطوبت **افعال** آن بجهت سرفه درد و شش و بدن و تپهای کهنه نافع و مفرح بالخاصیه و فوق آن ... مقوی اسقاط و ... آن است و در الشلب باید ... در فتح دال و سکون ... و بلغت هند لیست گویند که اذریوس است

ماهیت آن نباتیست تا بدو ذرع و شاخهای بسیار قریب الهم از یک بیخ رسته و برگ آن طولانی مشرف فی الجمله شبیه برگ آسی و ازان بزرگتر و کریه الریح
بار غنبری مایل برنگ آن تیره و طعمی غالب ندارد و با اندک عفوصت و گل آن زرد ریزه و تخم آن سیاه باریک تخم آن در غلافی شبیه بکوزه شقایق و خیاره
بیخ آن باریک و سفید و بی طعم غالب طبیعت آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص آن** مفتح و محلل و مفتح سده احشا و ابن عصاره بیخ آن بجهت
اهوه که مرضی است که در بنگاله در بعضی مردم میشود و علامت آن تپ شدید و ثقل سر و درد اعضا خصوصاً گردن و شانه و کمر است و سعوطاً نافع و قطور
آب برگ آن بجهت رمد شدید و درد و بیخ که از آب آن چشم پر کنند و بعد از ساعتی بریزند و باز تکرار نمایند در سه روز بدر زائل شود و اعضا و الغذا آشامیدن
آب برگ آن بجهت استسقا و بواسیر و اخراج کرم شکم و بدستور پخته آن و ملاء آب آن مقعد جهت بواسیر و السموم و جمیع اجزای آن بجهت اخراج کرم شکم و
سگ دیوانه گزیده نافع و آشامیدن بیخ آن بجهت نرم شدن شکم بقدر فلفل حب بندند سه حب آن جالب اسهال قوی و مهیج است لیکن در اوائل مفید
نیست بلکه در آخر که اسهال بسیار شود و ضعف غالب گردد و بدن نقاهت یافته باشد و باید در وسط با ایشان غذای آنرا اهتمام خوب نمایند و خشک
کنند و عند الحاجت سوده با آب بخورند و دو مثقال از تخم آن با آب از ریشه آن سه مثقال با شیر جهت رفع سم کلب نافع و از خواص آن چون فولاد را
براده نموده در آب آن ریزند و با آفتاب بتدبیر گذارند همه آنرا مکلس سازد و مکلس آن بجهت استسقا و اکثر امراض بارده عظیم النفع است
فصل الکاف مع اللام کلب بفتح کاف و سکون لام و بای موحده بلغت عربیست و جمع آن کلاب و کلبة کلب آبده و کموتش آن
کلبه و بفارسی سگ و بترکی ایت و بهندی کته و ماده آنرا سگ ماده و بهندی کتی و کتیا نامند ماهیت آن حیوانیست درنده شدید الریاضه و با وفا
و شعور و صفات حمیده و ذمیمه معروف و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و در روز میخوابد و او را اجناس بسیار میباشد از اهلی
بری و مائی و اهلی را نیز اصناف میباشد از بزرگ و متوسط و کوچک و بزرگ شکاری آنرا سلوقی نامند و آنرا تیغی نامند و سلوقی که منسوب بسلوق است
که اسم شهر یمن است و آن قابل تعلیم صید است و شکار میکنند و اسم شامی سگی است که قابل صید نیاشد و صید نکند و این را بهندی کوره نامند و این اکثر محافظت
باغ و زراعت و خانه مینماید و بزرگ این نزد اهل بلیبات و اهل کوه دوزی و کوهستانها میباشد و نگاه میدارند برای امور مذکوره و در شهرها بندرت
و متوسطان سگی است که در همه جا بسیار میباشد و محافظت باغ و زراعت و خانه نیز مینماید اما نه بخوبی نوع بزرگ و کوچک آن خوش شکل تر
و اکثر بلند پشم میباشد و بهترین آن آنست که در ملک فرنگ میشود و انجا غذا آنرا بسیار بسیار پرورش مینمایند و دوست میدارند تا بقدر بچه گربه و بیخ و ششماه
میباشد از ان بزرگتر نمیشود و نیز بعضی بقدر گربه یکساله و اندکی زیاده از آن این نوع جانوران کوچک مثل روباه و خرگوش و مانند اینها شکار
میکنند و هر دو قسم بسیار باشعور و اشاره فهم و با وفا میباشد و از وفا و شعور کلب اهلی نقلهای بسیار نموده اند که تفصیل آن طول دارد و کلب بری ابن آوی
ملکی با ابن آوی نموده اند و بفارسی شغال و بشیرازی توره و بترکی چقال گیدر بکاف فارسی نامند ماهیت آن معروف است و در همه بلاد میشود
و این در ویرانه بیشتر ماوی دارد و در روز کم بهم می آید و از مردم گریزان و حیله در شکار و وقت شام از جاهای خود بر می آید و قریب بربع شب گذشته فریاد میکند
و با اطراف میگردد و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز میکنند و مرغی و جانوری خردتر از خود و یا مرده که بیابند میخورند صبح باز بجای خود میروند و این گاه
با سگ اهلی جمع میشود و نتایج حاصل میگردد و کلب مائی حیوانیست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ اهلی و ازان بزرگتر نیز
و دستها و پاهای آن کوتاه و بیدم در بحر و در هند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا کنده در آن تنباکو پر کرده ببلاد ها می برند طبیعت
آن در سوم گرم و خشک و در خواص مانند سگ اهلی و زهره آن سم قاتل است و در ساعت هلاک میکند و پذیر نیست و اکتحال آن نافع بیاض عین و دریه تازه
آن جهت نقرس عدیل است و کلب نهری بجثه گربه ازان بزرگتر و بسیار مشابه به دلق و دستها و پای آن بزرگتر ازان و دم آن بلند باشد و دم گربه آنرا بهندی
اود بلاو نامند و در انهار عظیمه میباشد و در نهر بنگاله بسیار و آنرا قندز نیز بعضی خز بیان نامند و گفته اند خز بیان حیوانیست که ازان جندبیدستر حاصل میگردد و حکیم
محمد مومن در تحفه المومنین نوشته که در شکاین سگ نهری را سگ نامند و جند ازان حاصل میشود و حقیر مشاهده نموده که صیاد و ابر آن جند ازان قطع نموده تو

بعد از جوشانیدن در آب خاکستر و بد دو اگاه خشک نمودن رنگ و بوی ازان ظاهر شد و نوع استحاله دران معلوم گردید طبیعت و افعال و خواص
آن مانند کلب اهلی ست و در بنگاله نیز احیانا کلب بحری که او را اودبلاو نامند و دریای گنگا بهم میرسد خصوصا اطراف جهانگیر نگر و سمت اسلام آباد
و زنگالی نواح آنها و در جزایر جهبر و بهار بسیار است و پشم آن نرم و بلند میباشد آنرا صید نموده پوست آنرا کنده ببلدان خصوصا ببلاد سرد سیر برای پوشش
میبرند و در عجائب المخلوقات نوشته که بدن خود را گل آلود میکنند برای آنکه تمساح بخیال طین آنرا ببلعد و چون ببلعد داخل شکم آن شده روده های آنرا میخورد و شکم
آنرا شگافته بیرون می آید و ازین جهت هرگه تر آن سگ آبی باشد از غائله تمساح محفوظ میماند و بمقدار یکعدس از زهره آن سم قاتل است و شنیده که آنها جمع
شده ماهی صید نموده بساحل می آورند و چون قدری جمع گردند میان خود بالتقسیم میکنند و اگر در تقسیم زیاده کمی واقع شود بر ان بول میکنند و بسا در آنها زیم
پیدا میگردد و کلب بالای بلغار که بحری ست و گفته کلبی ست که جندبیدستر خصیه آنست کلب کلب سگ دیوانه است و گفته اند چون سگ تشنه بخورد
دیوانه شود و همچنین چون بسیار تشنه شود و گوشت جیفه بخورد و در آخر گرما از علامت آنست که خاموش میباشد و سر و دم خود را پائین انداخته دم خود را اکثر
در میان پاهای خود میدارد و چون کسی نزدیک آن برود غافل آن نیاید میگردد و لعاب از دهن جاری گردد و از آب تر سد و در حرکت مانند خود سکر خورده داوراز ان
گرفته و سگان از ان بگریزند و طعام و شراب نخورد و چون موی آن بریزند و در بدن او دشمنها حرب بهم رسد در زمان انتهار علت آنست و آن عظیم مزاج اهل
آن سودا و یت و نبات سمیت میباشد و در لعاب آن سمیت و بیشتر در بلدان و اوقات حاره بسیار بسیار میرسد و بسبب اتفاق اختلاط بهم میرسد و گاه غیر
سگ را از حیوانات دیگر مانند گرگ گرفتار و پلنگ و شغال و امثال آنها نیز عارض میگردد و انسان را چون سگ دیوانه بگزد دیوانه میشود و از ملاقی نمی گردد
اهلی است طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بچه سه روزه آن گرم و تر افعال و خواص آن اعضاء او آشامیدن بچه آن با ادویه خوشبوی جهت جنون
و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر بکه از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض عین و طلاء زهره آن مانع روئیدن موی زاید در چشم و غرغره و نفوخ و ضماد سرگین
خشک آن خصوصا که با استخوان فقط تولید نموده باشند و این هنگام آن سفید و بی بو و خشک میباشد خشک نموده نگاه میدارند و عندالحاجت بسیار نرم
سوده با ادویه مناسبه خلط نموده استعمال مینمایند جهت خناق و اورام حلق مجرب اعضال الغدد و النغص چون سرگین آنرا در تابستان بگیرند و بسایه
خشک کنند و با شراب و آب بیاشامند سرگین مطلب با نخوان بجویند کور با شیر که سنگریزه در آن جوشانیده و با آهن تفته در آن خاموش کرده باشند
جهت ذوسنطاری یا دموی مجرب آشامیدن خون خشک کرده آن بقدر نیم درم جهت اسهال دموی و چون بچه چشم نگشوده آنرا تمام در آب طبیخ دهند که
با آب یکسان گردد و دو نیم مثقال گندم در آن آب بجوشانند تا جمیع آبها را جذب کند و خشک شود و آن گندم را بخورانند مرغ یکسال که در تاریکی بسته باشد بخوراننده
و بعد اتمام آن مرغ را کباب کرده زن عاقر تناول نماید که غذای دیگر دران مخلوط نباشد باعث حمل زنان عاقر گردد و خصوصا مرغ پرورده را و زنجور
و فرزه کردن مدن نیز مجرب و آشامیدن حمول مینیر مایه آن مخرج جنین میت و چون بچه سگ پستان زن مرضعه که شیر در آن منعقد شده باشد مکد رافع
انعقاد آن گردد و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آن که نیز از اول مرتبه زائیدن آن باشد در احلیل رافع حرقة البول السموم آشامیدن مینر مایه
آن بقدر ربع درم رافع حرقة البول و جگر بریان نموده کباب آن بجهت رفع سمیت گزیدن سگ دیوانه موثر خصوص که جگر همان سگ دیوانه گزیده باشد
و به بستور ضماد خاکستر آن با سرکه جهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن خون آن بجهت سگ دیوانه گزیده و آشامیدن شیر آن با نطرون نافع زهرهای
قتاله الادرنیم والجروح والقروح خوردن پنجه آن در آب با ادویه خوشبو در رفع جذام مجرب دانسته اند و طلای سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک
آن بجهت زخمهای کهنه و ضماد خاکستر آن جهت زخمهای کهنه شقاق و بواسیر و حکه و بول آن رافع ثالیل و سه آن محلل خنازیر و چون بچه چشم نگشوده
آنرا با سرگین گاو بسوزانند و بر ناصور بپاشند خشک گرداند الزمه و چون بول سگ ماده را ظرفی کنند بگذارند تا منعقد گردد و بر موی مالند سیاه
گرداند و نیکو خضابیست و گفته اند که مالیدن شیر آن بر پشت زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی است و همچنین بهر موضع که خواهند و ملین ند الخصوص
استخوان عصب سگ با استخوان شکسته و عصب بسیخته انسان پیوند پیری بخلاف استخوان و عصب حیوانات دیگر و تعلیق ماتآن که دندان نیش اسنان نخزد و از دند

٥٣٧

انسان است در حالت خواب و رافع یرقان و برطفل با غشت آوردن دندان بی درد الم و چون با آب زلال نابکی که مموا کنیشان بخورند ده باشند و در تفتر کرده دفن نمایند باعث حدوث فتنه است و زان و زبان سگ سیاه را چون در موزه دارند پایهای از جمیع گزندگان ایمن گرداند تعلیق ناب کلب که در دوست همان سگ بسته باشند برازو رافع شر کلاب کلب است هر چند که دارنده آنرا بگزند و نگاه دارند عین قرل کلب با خود باعث فریاد نگرد و در اذیت نرسانید کلاب است برازنده آن برگ سگی که ازان قرا دگرفته اند تعلیق قضیب خشک کرده آن بر ران بغایت معین بر جماع و تعلیق مری سگ سیاه یکرنگ جهت صرع نافع است خربق کشنده سگ است چون دار چینی را کوبیده در خمیر گرفته بخورد سگ هند بطرب و رقص آید و چون زهره سگ آبی بمقدار یک عدسه بخورند بعد از یکهفته مبتلا میشود و علاج آن آشامیدن روغن گاو تازه است با جنطیانا دارچینی و بنیا یا خرگوش ممزوج بروغن تازه طیب و تلطف و تبرید و چون کلب گلب کسی را بگزد اگر خوارض سگ دیوانه مانند توحش و آثار مالیخولیا طاری میگردد علاج اد آنست که محجمه بر آن موضع بگذارند و تقویت بکنند تا خون بسیار بر آید پس مرهمهای محرقه و اکالة بر آن گذارند تا زخم کوبیده با سرکه و زیت سیر و نبیذ باجقندر و پیاز و تره تیزک بخته با سیر و پیاز با نمک کوبیده بجا گستر خوب تا که نشتر و این تدابیر در ابتداست تا سم قبل از سرایت سم و توجمیع بدن و هنگام سرایت آن باید که متوجه تنقیه بدن شوند بمسهلات صاحب مالیخولیا و خورانیدن دوا از ایرج و دوا السرطان مخصوص سم آنست و تریاق فاروق خورانیدن و ادویه تریاقیه اگر ازین تدابیر بحال آید بهتر و الاسائر تدابیر صاحب مالیخولیا از ترطیب و مزاج و اغذیه با حمام و غیره آن بر آرند کلنج بکسر کاف و سکون لام و فتح میم و نون و بهای مهمله نیز آمده لغت بیونانی است ماهیت آن بغدادی گفته نباتیست برگ آن شبیه برگ تفاح طبیعت آن بحر و خشک افعال و خواص آن قابض و رافع نفث الدم و اسهال دموی گزیدن افعی و سعوط آن جهت رعاف نافع و تخم آن بسیار گرم افعال و خواص غرق و رافع مغص و قولنج آن ظاهر میشود و در افراطیس شیلیا و در انجا تصریح نموده که مانند اشنان برگ است و در نجا تصریح کرده که نزد اهل مغرب باسم قتاد و نزد اهل مغرب اشق است گلداو و دی بفتح کاف عجمی و لام و فتح دال مهمله و الف و ضم واو و کسر دال مهمله و یا ماهیت آن گلی است که در ملک هند و بنگاله بهم میرسد و مشهور است و شبیه بگل نسترن در جمیع صفات و برگ آن فی الجمله مانند برگ آن و گیاه آن بقدر درختی و زیاده بر آن تا بد و در رنگ و بوی آن شبیه بموی برنجاسف و سه قسم میباشد زرد و سفید و یکرنگ و سفید مایل بنفشی و زرد آن بسیار زرد و قسم دیگر کمتر دباغی برطینی مانند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب به برنجاسف و عرق آن مقوی و مفرح دل و دماغ و کمین بیشتر گل آن با شراب محلل و رافع خون منجمد در معده و مخرج سنگ گرده و مثانه و بدر حیض و محلل معده و گرده و مثانه و درهم مقدار شربت آن بطریق سفوف سه مثقال و در مطبوخ تا پنج مثقال و ضماد عصاره گل مطبوخ زرد آن مجفف قروح و جهة سرطان متقرح از مجربات اهل فرنگ است چون بگیرند از گل تر آن بقدر دو انگشت گشاده انگشت از راز یانه بقدر یک درم و از زیره سفید یک درم و در آب چوب بیز بدنگ مانند مرهم گرد و ضماد آن بجهت تحلیل اورام بلغمی در ایام بحرانیه بیل گل کهید بفتح کاف و لام کسر میم و سکون یا و حفای نون و کسر دال مهمله و یا ماهیت گلیست در بنگاله کثیر الوجود در باغات باغچها حسد بینما یند در فصل گرما که موسم بارش است و در اسینه و اسبنله و میزان با اختلاف زمان گل می آید و گل آن الوان یکرنگ سرخ و گلابی و بنفش و سفید و چند رنگ و نیم افشان بزی مجفف بیخ و برگ مضاعف که صد برگ مانند گل سرخ میباشد نباتات آن خوش منظر و بوی گل از یکدرع تا دو درع بلند میشود و بوته کوچک گل هزاره بهتر برگ آن اندک باریک دنازک و در هرف ساق شاخ و برگ آن اندک رطوبت لزجی میباشد و تنها آن باز که متصل بگیر بهما انرا اندک جوش و در آب داده رطوبت آنرا النت نموده در ساده گذاشته در آفتاب گذاشته در بستر رسیده بینما یند اچار خوب بلشود میخورند و نیز مربا زند لذیذ میباشد مقوی باه میدانند و برگ دنازک آنرا با گوشت پخته میخورند و تخم آن زیره سیاه رنگ طبیعت گل آن گرم و تر افعال و خواص آن خوردن مطبوخ آن در زنا با دیا غیرها مقوی باه گفته اند و کوبیده برگ و ساق و شاخ آن رافع سوزش اعضا با آتش و آب گرم ضماد تا باید کله بعد از سوختن بر آن بزودی مانند کلنر بکسر کاف و سکون لام و زای معجمه ماهیت آن گفته اند حبی است شبیه به بیر یانی کلنزی در بری ساق قنبر نامیدند و گفته اند پوست درختی است هندی و بهندی میدو لکره ی نامند و تحمل کو مغاث هندی باشد جهت آنکه افعال و خواص این مشابه آنست خلط کرده اند طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن بخته شکستگی استخوان و بجا شدن عضو و بدر رفتن آن نشر با ضماد آن نافع و در سائر افعال مانند مغاث است و الله اعلم تعالی در حرف الیم خواهد آمد کلس بکسر کاف و سکون لام و سین مهمله عربست و ترکی ... هندی ...

ماهیت آن باصطلاح اطبا عبارت از اصداف و حلزونات و قشر بیض و احجار است که بمبالغه در احراق آن نموده باشند باید که خوب اجزاء آن یکسان سوخته شده باشند
بهترین آن کلس صدف مروارید و پوست تخم مرغ و حجر رخام سفید است که مرمر نامند و دستور احراق آن آنست که ریزه ریزه نموده در کوزه کرده
سر آن بسته و بگل حکمت کرده در تنور حمام و یا تنون یکشبانه روز بگذارند پس آورند و اگر خوب اجزای سفید آن یکسان سوخته شده باشد بهتر والا باز
گذارند تا سفید گردد و اگر بسیار خواهند بدستور خشت خام و کوزه خام برای آن کوزه سازند و در آن ترتیب چیده و بالای آن هیزم و بر بالای آن گل
مالیده آتش دهند تا خوب محرق گردد و دستور تکلیس قشر بیض و هر چه خواهند بهمان نحو است که در کوزه کرده محرق نمایند و نیز دستور احراق قشر بیض مذکور شد
هر چند کلسش سفیدتر و اجزای آن متساوی و نرم و خالص باشد بهتر است طبیعت آن نزد بعضی آن را در آخر اول گرم و در آخر دوم خشک دانسته‌اند و زود
الفوت و باحدت و محرق و مقرح جلد میباشد پس ضعیف میگردد و آب ندیده قسم حجری آن را تا سه روز قوت احراق باقیست و بعد از آن مسخن میباشد افعال و
خواص آن بستن موی خصوصا با زرنیخ که مقوی فعل آنست و مالیدن ثقل عصفر و برگ شفتالو رافع بد بوی آن و روغن گل یاسمین که بهندی روغن
چنبیلی با سفیده تخم مرغ باهم آمیخته نیز ضماد در روغن گل آرد عدس و توتیای مغسول و گلسرخ سائیده رافع جراحت آن و کلس مغسول طبیعت آن مایل
باعتدال افعال و خواص آن قاطع نزف الدم و نفوخ آن مکرره گذاشتن فتیله را که بسفیدی تخم مرغ آلوده با آهک آغشته باشند در بینی قاطع رعاف و مالیدن
روغن زیتون که آهک و زاج را در آن جوشانیده باشند مانع نزلات و رافع برودت اعضا و ضماد آن مقوی اعضا و حابس اسهال و محلل اورام بلغمی و نزول آب اعضا و در
جهت سوختگی آتش و منع آوازعرق و با پیه خوک جهت کشتن [illegible] و ورم صلابت قروح و جرب نافع و کلس البیض و حابس خون جراحات قوی
خردل البیض که بهندی سیندور نامند بارچه تر کرده بدان بر جراحات موضع فصد و ختنه و غیر اینها گذارند و جهت حکه و جرب رویانیدن گوشت و ضماد جبر کسر
اعضا مجرب و فرزجه آن قاطع خون حیض و سیلان رطوبت از رحم و جریان منی و بدستور خوردن یکحبه تا دو طبع آن با عسل چند روز جهت حبس [illegible] و سیلان
منی و دوکی مردان و نیز ضماد آهک مقدار با زرد چوبه و قند سیاه که بهندی گر نامند جهت التیام جروح تازه مجرب و حابس خون آن و تکمید کلس
نرم سوده در تسکین اوجاع بارده موثر و ضماد نوره مطلقا با آب زنجبیل تازه و نمک محلل اورام بارده و آب نزول در اعضا که در بنگاله بسیار عارض
میگردد و مفید المضار آشامیدن آن قاتل بخشکی دهن و وجع معده و کشیدن آن مغص و عسر البول و غشی و اسهال دموی مصلح آن آشامیدن ادهان و امراق
و دسم لعابات با ادهان مناسبه و تدهین بدن و سایر تدابیر زرنیخ در نخف خورده است و خوردن هر چه در آبی که بکر آهک آن بخته تصفیه نموده باشند
نمایند کشنده است در اندک زمانه و اسرار [illegible] مسموم است گلوی بکسر کاف و ضم لام و سکون واو بلغت هندیست و آنرا گرج نیز نامند ماهیت آن نباتیست از جنس
لبلاب که بر اشجار [illegible] برگ آن بقدر برگ لبلاب کبیر و ضخیم و نیز بزردی و ساق آن [illegible] مانند چوب [illegible]
و چون چوب آن را غرس نمایند سبز گردد و مستعمل چوب آنست طعم آن بسیار تلخ و در مطبوخات چوب آن مستعمل و در معاجین غیر آن نشاسته آن و دستور اخذ
نشاسته آنست که چوب آن را نرم کوفته در ظرفی ریزند و آب بر سر آن کنند و بعد از زمانی چوبهای که بر سر آید بر دارند آن آب را ریزند بملایمت و آنچه
ته نشین مانده باز آب ریزند و بگذارند تا ته نشین گردد پس آب را بریزند و ته نشین آن که مانند نشاسته است بر دارند و بکار برند و این نیز اندک تلخی دارد طبیعت
آن گرم و خشک در اول و بعضی تر دانسته‌اند و اهل هند سرد و خشک افعال و خواص آن پخته [illegible] یرقان و غشی و تقطیع بلغم و اقسام حمیات
صفراویه و بلغمیه نافع و مبهی و مشهی و مولد منی است و اگر با روغن بخورند ریاح [illegible] را دفع نماید و اگر با نبات بخورند حدت صفرا را فرو نشاند و اگر با عسل بخورند
تقطیع بلغم نماید و شیره آن در حالیکه سبز و تازه باشد اقوی بود اگر تازه آن بهم نرسد خشک آن را جوش دهند و مالیده آب آن را بگیرند و این نوع را
بهندی ست رس نامند و چون عصاره آن را طبخ دهند تا غلیظ گردد که خوب بسته شود و حبوب سازند هر حبی بقدر نخود و بزرگی از یک حب تا دو حب جهت حبس اسهال
مزمنه و دوا سیر قدیمه و حدیثه مجرب شیر گاوی که بر درخت نیم پیچیده و تر و تازه باشد جهت اقسام حمیات و حمی دق موثر دانسته و با سهال [illegible] و اسهال
نیز میتوان داد و [illegible] مفید گفته اند خواه تنها استعمال نمایند و خواه مرکبا با ادویه مناسبه جهت حمیات مرکبه و عتیقه و بلغمیه مزمنه [illegible]

دو درم و نبات چهار درم تبریزی از یکمثقال تا دو درم مجرب گفته اند دست ن یعنی عصاره آنرا الطف و بهتر از لا اثر دانسته اند و حمیات حاره و نقوع آنرا نیز نفوع حابس
است و در غیر حاره مطبوخ آنرا گاه با اصل السوس معتبر و گاه با مویز منقی و گاه با قصب الذریره نهر نحو و هر دوا که مناسب دانند طبیب حاذق دستور اغذه و صاره یعنی ست
آن آنست که گلوی تازه را بگیرند و بشویند و بکوبند و آب صاف شیرین خصوصا آب باران قدری بر آن بریزند و بفشرند تا آب آن غلیظ بر آید پس آن آب در ظرف سفالی یا چینی
کرده بر آن پارچه بسته که گرد و غبار بآن نه نشیند و پیش آفتاب گذارند تا خشک گردد و این الطف و بهتر است و اگر آن آب فشرده را بجوشانند بر آتش تا غلیظ و منعقد گردد و نیز خوب است
و لیکن نفعا آن قسم کمتر است و اگر است الطف از آن خواهند گلوی تازه را شسته و از میان دو شق نموده خرده خرده کرده یک شب در آب باران بخیسانند پس بالید صاف کرده بدون
آنکه آنرا بکوبند و آنرا در آفتاب گذارند تا غلیظ گردد بکار برند **گلهار** بضم کاف عجمی و سکون لام و فتح ها و الف و راء مهمله آنرا گل کنول هم نامند بلغت هندیست
ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی تال و جهیل نامند میروید نبات آن شبیه بنبات نیلوفر و از آن قوی تر و برگ آن پهن تر و گل آن بزرگتر
از گل نیلوفر مضاعف و رنگ آن سفید و سرخ و دو در هم آمیخته و بسیار خوشنما و خوش منظر و خوشبو و بعض سفید فقط و در وسط گل آن تخمها ریزه زرد که آنرا کیسر و کنجلک
نیز نامند **طبیعت** گل آن سرد و تر **افعال و خواص** آن بجهت حمیات صفراویه و یرقان و تسکین عطش مفرط نافع و عرق آن قریب الفعل بعرق نیلوفر
زردی میان گل آن سرد و خشک مسکن حدت صفرا و قابض شکم و حابس خون بواسیر و کوزه گل آن که بهندی کنول گته نامند و بعد ریختن برگهای آن ظاهر میگردد
و بشکل سر فواره و نصف کره و در جوف آن خانها میباشد و در هر خانه دانها و در غلاف یکی سبز اندک ضخیم و دیگر سفید نازک و مغز آن دو پارچه مانند مغز بادام سفید
شیرین طعم لذیذ خصوص تازه آن که صلب نگشته باشد و در وسط مغز آن زبانه سبز رنگ و تلخ طعم **طبیعت** مغز آن نیز سرد و تر و رسیده صلب آن خشک و دیر هضم
مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا و سبزی میان مغز آن نیز سرد و تر جهت حمیات حاره نافع و ساق گل آنرا مرنال و بیخ آنرا بهسیندا گویند سرد و خشک
مبهی محرورین و قابض اسهال و مسکن حدت صفرا و خون و سوزش اعضا **کلیانکاته** بفتح کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف و نون و فتح کاف و الف و
فتح تاء مثناة فوقانیه و ها **ماهیت** آن نباتیست خاردار بقدر ذرعی و خار آن بسیار در بنگاله در جالی بر دو آن و میوه آن بزرگ کثیر الوجود **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال**
و خواص آن چون نیم مثقال پوست بیخ آنرا با نیم مثقال ریوند چینی بر جهت وجع طحال شدید بخورند در ساعت تسکین یابد و تند سبز آنرا آنقدر بکوبند
آسیا بجوشانند و آب آنرا بخته بریوند را خشک نمایند و سوده استعمال نمایند بدان جهت استسقا و جمیع ورم ها و اوجاع مفید و اگر برگ آن را بر جراحت
بندد زخم را در التحاق نمایند و اگر بر جراحات با لحوم فاسده طرف پشت آنرا بندند لحوم فاسده را بخورد و اگر بر خراج بندند منفجر سازد و چون پشت آنرا بکوبند
کیسه کرده بر ورم استسقا بندند وجع عظیم در آن بهم رسد و ورم دفع گردد و اما باید که چون وجع شدید شود آن کیسه را باز کنند و بر موضع دیگر بندند و همچنین بجمیع مواضع
مکرر این عمل نمایند و بجهت ورم طحال و نیز دل آب نیز نافع است **کلیه** بضم کاف و سکون لام و فتح یاء مثناة تحتانیه و ها بلغت عربیست و بفارسی گرده
و بهندی نیز همین نامند و باصفهانی قلوه و نیز تورک نامند **ماهیت** آن عضویست از اعضای مرکبه بدن حیوان و در حیوان دو عدد میباشد یکی بجانب
راست و دیگری بجانب چپ مایل بطرف پشت از برای جذب مائیت از کبد و فرستادن بمثانه تا بادرار بول دفع گردد بهترین از برای اکل گرده گوسفند جوان فربه
تر است که در همان ساعت ذبح کرده اخذ نموده باشند و حیوان عطش نداشته باشد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مقوی گرده و دیگر آن ردی الکیموس
بطی الهضم و ... بجهت آنکه ردی ترین گوشتهای اعضای بدن حیوان است و اقبال طبیعت بسوی آن کما ینبغی نیست مصلح آن طبخ دادن با
... آن با روغن ... و فلفل و دارچینی و کرویا و مصطگی و آب ... **فصل الکاف مع المیم** کماة
بفتح کاف و سکون میم و فتح همزه و تاء **ماهیت** آن اسم جنس فطر و کنتنج و فقیع و سماروغ است و نزد بعضی مخصوص ...
... آنرا ... بفارسی سماروغ و ... بیونانی اوزونادعروب ...
... بهندی بنات الرعد و بهندی کهنبی بضم کاف ... ماهیت
آنچه که از عفونت زمین و هنگام ربیع در زمین ... سرخ رنگ ...

و آنرا خام و مطبوخ میخورند و طعمی و رائحه غالب ندارد و بهترین آنست که در زمین های مرتفع ریگی طیب بهم رسد و متوسط در بزرگی و کوچکی و الملس خوشبو و زرد و لحمی و رائحه غالب نداشته باشد و بعضی گفته اند بهترین آن سفید باد و صاف مذکوره است و آنچه بخلاف این اوصاف باشد و در زمین های ردی و زیر اشجار ردیه نمو نموده و زیتون جوز رویده سفید و سرخ و تیره و خشک باشد ردی است و با سمیت و سیاه آن که ظاهر و باطن آن هر دو سیاه باشد مهلک طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن ابن المعین در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که کماة از من است و آب آن شفا از برای چشم و اطبا گفته اند که آب آن مانع بهار عین خصوصا آنکه نزد بریان کردن از آن میچکد و سرمه را که با آب آن زده خشک کرده و آن ساییده بر درده باشد مقوی ارواح و تقویت روح باصره و زیاده کننده نور آن و رافع نزول آب آنست اعضاء الغذا غلیظ ثقیل بطی الهضم قلیل الغذا بطی الانحدار غلیظ مولد خون بلغمی و بلغم و نفاخ و مولد ریاح در ... شیف و پشت است المضار اکثار آن مولد سکته و فالج و ذبحه و ثقل لسان و عسر تنفس و بهق ابیض و قولنج و عسر البول مصلح آن طبخ آن با دیا با آب و نمک و صعتر و پودنه و سداب و طبخ جید و مطیب دهن و مری و ابا زیر حاره مانند دارچینی و فلفل و قرنفل و امثال اینها نمودن است و سائر تدابیر قطر است که مذکور شد ضماد خشک آن تا آب بر سر جهت رفع طلع بیش از وقت آن مجرب ضماد خشک سوده آن با سرکه در سرکشم ها جهت برآمدگی ناف اطفال و فتق و لیستان و ذرق مجربات آنرا بریان نموده با نمک و فلفل میخورند و خوردن خشک آن مجوز نیست و عند الضرورت باید که یکشبانه روز در خاک خالص یا آب حلاکرده گذارند پس پاک شسته بدستور بخته با روغن بسیار بخورند و اکثار بخوردن آن نباشند و اگر با آب گرم و خردل بخورند که بهترین مصلحات آنست بهتر است کما فدریوس بفتح کاف و سیم و الف و فتح ذال معجمه و سکون راء مهمله و ضم یاء مثناة تحتانیه و سکون واو و سین مهمله بدال نیز آمده معرب ماذریوس یونانیست یعنی بلوط الارض و گفته اند لغت رومی است و یونانی بعضی و بفارسی رانده رنی تلخ و بشیرازی بازاردی تلخ و بفرنگی لکمد امن نامند دیسقوریدوس گفته بعضی مردم آنرا طوفرلوس نامند و گفته که بسبب آنرا امند گویند فی الحقیقت غیر موثر است و منه ابی انشاء الله تعالی در حرف المیم مع الواو مذکور خواهد شد ماهیت آن دیسقوریدوس گفته نباتیست ابقدر شبری و برگ آن ریزه و شبیه ببرگ بلوط در شکل و رنگ و تشقق و طعم آن بسیار تلخ و با اندک حدت و گل آن بنفش و ریزه و تخم زیره تر اندس باشد و بیخ آن ارغوانی رنگ و رموز یافت میشود منبت آن سنگلاخ باید که بعد رسیدن بتمامه بر دارند و نگاهدارد که برگ و گل آن و تخم آن نریخته موجود باشد و نیز گفته نباتیست برگ آن عریض لیس شبیه ببرگ ترمس ای جبالی آن مغرش بر روی زمین بلند نمیشود در قولنج آن شبیه بلوط کوچکی و در حسم شبیه بدن باتلخی و جالینوس گفته نفعا بیست مانند ریحان از آن غلیظ تر و سبز رنگ و برگ آن ریزه شبیه ببرگ بلوط و گل آن ارغوانی رنگ و تلخ و بیخ آن نیز ارغوانی و تلخ گفته اند شاخهای و برگ آن درخت اشق است و ابن ابی خالد افریقی در کتاب اعتماد تصریح نموده که بیخ نباتیست شبیه بلوط و اقوال دیگر نیز دارد است و بالجمله بهترین آن تازه برای آنست که در آن گل و تخم باقی ریخته باشد و قوت آن هفت سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و خشک گرمی ان زیاده از خشکی تا آخر دوم و بعضی تا سوم گفته افعال و خواص آن منفتح مقطع اخلاط غلیظه و ملطف و مسخن بدن ابن العین از آن حبوب ساخته خشک مینمایند اکتحال ساییده آن با شراب جهت قروح عین که غور ندارد ناسور نامند و همچنین اکتحال ضمع آن با زیت و ذرور ساییده آن نیز اعضاء الصدر آشامیدن تازه و یا خشک مطبوخ آن پخته مرفع ... سرطوبی سه درم مطبوخ آن با جلاب و یا با عسل چند روز پیهم جهت در کسینه و ربه و برودت نوای آن اعضاء الغذا آشامیدن تازه تر آن و یا مطبوخ آن یا آب جهت یرقان سودای و سده و تحلیل صلابت طحال و سائر امراض طحال و ادرار بول و حیض و اسقاط جنین و شرح عضل یا شراب جهت تحلیل صلابت طحال سریع الاثر و آشامیدن طبیخ چهار درهم آن با هموزن آن دهن زیتون در یک رطل آب که تا ثلث رسد و چند روز بدان مداومت کنند جهت تفتیت حصاة و سنگ گرده و مثانه مجرب باید که در روز نیم لوقیه بنوشند و ضماد پخته آن بلبس که محلل صلابت طحال و شراب آنجهته رفع سوء هضم و فساد معده ابتدای استسقاء و یرقان و نفخ رحم و فضا و اخلاط و اصلاح مزاج نافع و بدستور ساختن شراب آنست که در هر رطلی از شراب باعصیر عنب در غیر اوان ورم و غیره مستقل ریخته مدتی گذاشته پس صاف کرده روزی تا یک رطل بیاشامند و این هرچند کهنه تر باشد بهتر است السموم ضماد آن جهت نهش هوام نافع القروح ضماد آن با عسل جهت قروح مزمنه و سحاق از ته مسوح آن بر بدن باعث گرمی آن جهت ... تازه آن و یا الذاب مطبوخ آن و از گل آن ... و بعضی گفته اند ...

۵۴۱

جهت رفع برودت بدن و در علاج موثر و در سائر افعال کما ذریوس مانند کما غیطوس مل ست مقدار شربت آن تا سه درم و در مطبوخ تا هفت درم مضر معا مصلح آن کثیرا
بدل آن بوزن آن سیسالیوس و ربع آن سلیخه و نزد بعضی عود و ثالث آن سلیخه است اسقو لوقندریون نیز گفته اند کماشیر بضم کاف و فتح میم و الف
و کسر سین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و را مهمله لغت فارسی ست معرب آن قماشیر و بیونانی لوفیلون نامند ماهیت آن اختلاف است بعضی
صمغ کماه و بعضی صمغ نباتی بد بو و بعضی صمغ هندی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ نباتی شبیه بجاوشیر و بعضی صمغ کرفس جبلی که تخم آن فراسیون شبیه بجا
و بعضی شبیه تیز و مند شبیه بجاوشیر دانسته اند و بالجمله در صمغیت آن اتفاق است بهترین آن زرد تند بوی تازه آنست و در قوت اقوی از جاوشیر طبیعت آن
در سوم گرم و خشک در دوم نیز گفته اند افعال و خواص اعضا مغناد النفض مسهل زرداب و اخلاط از اعماق و مستفرغ بلغم درقی و مدر بول و حیض و مسقط جنین و مسهل حوا
آن با صمغ عربی محلل صلابات شرباً و ضماداً مقدار شربت آن زیاده از یک مثقال مضر و مصلح آن کثیرا است کما فیطوس بضم کاف و میم و الف و سکون یاء
تحتانیه و ضم طاء مهمله و سکون واو و سین مهمله لغت یونانی و بیونانی الاصل و نام آن بعضی صنوبر الارض و بعضی گفته اند بمعنی مرد و زمین و اضح آن
و بسریانی کرعا و کرفساد و بفارسی تخم کرفس زرد و بشیرازی اترو و بلاطینی سکه و بعربی جونده و بهند سکنره نامند ماهیت آن سه نوع گفته اند
از نبات مستانقه است که هر سال تازه میروید و اصناف میباشد صنفی از آن نباتات بلند میشود و گاه بر شاخ آن میبود و بر زمین گسترده و شاخهای آن
بسرخی و برگ آن شبیه برگ صنوبر و چسبنده بلعاب و صمغی و مرغب و کثیف و تخم آن تلخ با اندک قبض و حرافت با رطوبت چسبنده و بوی آن شبیه بوی درخت صنوبر و گل آن
باریک و زرد و تخم آن از تخم آن کرفس و چلتر و بیخ آن سفید از نور تا بر طان بماند و قوت آن تا ده سال باقیست صنف دیگر از آن شاخها بقدر یک شبیه
شبعها آن باریک و گل آن شبیه بصنف اول و برگ و تخم آن سیاه رنگ و بوی شبیه بصنوبر صنف دیگر را نیز نامند ساق نبات آن خشن و سفید
آن باریک و برگهای آن کوچک و با رنگ سفید و زغب و گل آن زرد کوچک و این نیز شبیه برائحه صنوبر و قوت این دو صنف قریب باول و از آن صنف جالینوس گفته
کما فیطوس شاخهای آن باریک سبز و برگ آن مانند برگ موی و گل آن سرخ و در نور میروید و در سرطان کمال میرسد و قوت آن تا ده سال باقی میماند و تلخ آن بهتر از جار
حریف آنست و صاحب اسرار الطب گفته آنرا بیونانی حرسف نامند و شاخهای آن باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و گل آن سرخ مائل بسیاهی با قوت و حرافت
و تخم آن زرد و بعضی گفته اند تخم کرفس رومی ست و بعضی گفته اند طرخون رومی و یا هندبای رومی است و رنگ آن بنفش و در آخر تخم آن فراسیون میشود و بهترین آن تازه
بری آن بعضی گفته اند بهتر تازه بستانی تند بوی آنست و مستعمل از آن برگ و شگوفه و تخم آن طبیعت آن در اول دوم گرم و در آخر آن خشک و در دوم گرم و در
سوم خشک نیز گفته اند افعال و خواص آن مفتح سده و منقی مجاری اعضای باطنی و بلغم غلیظ و جلای آن زیاده از گرمی آن اعضاء الغذاء و النفض مفتح سده کبد
و طحال و با قوت مسهله و مسهل بلغم غلیظ از اکبر ادویه طحال است و جهت امراض آن اعضاء و استسقاء و یرقان سود و تحلیل ریاح نافع چون هفت روز
متوالی بنوشند و مفتح سده رحم و مدر بول و حیض و رافع عسر البول و جهت اوجاع گرده و شگاف عضل و بواسیر مفید و حمول آن با عسل منقی رحم و
مخرج جنین و آشامیدن برگ آن با شراب هفت روز جهت یرقان و با توبال النحاس جهت تهیج مسهل عظیم زرداب منقی رحم از فضول آلات المفاصل آشامیدن
دو مثقال آن با آب انجیر مطبوخ جهت تنقیه معاء ثلیان نافع و آشامیدن آن با عسل جهت تنقیه اعصاب و عرق النسا و وجع و درک و نقرس مداومت
آشامیدن آن چهل روز با ماء العسل که با آب باران ساخته باشند و با عسل آیارج جهت عرق النسا و درد کمر و گرده و منفس و ادرار بول و
حیض و آشامیدن آن با انجیر با دانه سرشته مسهل الجروح و التقرح ضماد آن با عسل التیام دهنده جراحات و قروح خفته کبار و ملصق
جراحات تازه الاورام و القبور ضماد آن با آرد جو جهت تحلیل ورم پستان و تحلیل صلابات و با عسل جهت منع سعی نمله ساعیه السموم آشامیدن طبیخ آن رافع
ضرر سموم و خانق النمر مضر ریه مصلح آن انیسون مقدار شربت آن از دو درم تا سه درم بدل آن بوزن آن سیسالیوس و نصف آن سلیخه و باید که در هوا با گرم
و امزجه حاره و اطفال استعمال ننمایند و آنچه زر رنگ آلوده میشود و گکرده نامند و در همین باب در فصل کاف مع الکاف مذکور شد مکثری بضم کاف و فتح میم مشدده
و سکون ثاء مثلثه و فتح راء مهمله و الف مقصوره و بضم میم مشدده غلط است لغت عربی بمعنی لرفوث آفنوش و العنوس نیز و حره نامیده و بفارسی

و بار دوم شهد نامشانی نامند ماهیت آن ثمر درختی است از سنف بالتر و برگ آن شبیه ببرگ شفتالو و از آن عریضتر و بزرگتر و گل آن مانند گل آن و ثمر آن
اصناف میباشد آن بری و جبلی و بستانی و هر یک شیرین و ترش و شیرین میخوش و عفص و قابض و غیرها و مطلقا در بلاد سردسیر بهتر از گرمسیر میشود و بهترین جید بلد هر
تر باشد بهتر و لطیف تر میگردد و بستانی اقسام میباشد از شاه امرود که خراسانی نامند چینی که معروف لبکری است و لطری و سکبتانی و غیرها و هر یک ابتها در
هر بلد شهری و جائیکه میشود و بنامی مخصوص و نیز هر یک در بعضی بلاد و اراضی بهتر از بلاد و اراضی میشود و خصوص در بلاد سردسیر چنانچه ذکر یافت و در بلاد چین خوب
میشود و دو قسم بزرگ میشود و شیرین شاداب خوش طعم و رایحه آنرا که گویا شربت قند منجمد با کمال لطافت و لذتی است و پوست آن نازک و سبز مائل بزرد و شاد
امرود ناهمدوح شیخ الرئیس رحمة الله علیه است این در بلاد افغان و بلخ خوب میشود و آنچه پوست آن ضخیم و سر آن برآمده و فی الجمله صراحی شکل و سایر
اوصاف بیان است آنرا حسینی نامند و این در آذربیجان و همدان خوب میشود و در جرم و پوست آن ضخیم است باید که تعشیر نموده بخورند قسم متوسط را که در مقدار از آن
کوچک و اندک طولانی و در اوصاف مذکوره و لطافت از آن هر دو کمتر نظری نامند و این در اکثر بلاد بهم میرسد و بشیرازی عباسی نامند جهة آنکه بحکم شاه عباس
موسوی صفوی رحمة الله علیه نهال آنرا از همدان باصفهان و بلاد دیگر بردند و نو بار یافت بعضی از همه اقسام طولانی تر و صراحی شکل و خوشبو که در اوائل فصل
پیش از همه اقسام بهم میرسد و در جرم آن اندک صلابت است و پوست آن اندک زرد و در رنگ سرخ و در بغداد و در خوزستان و بشیرازی گلابی نامند و این قسم
جهة اطفال و مرضی بهتر از اقسام دیگر جهة آنکه صلابت آن بحد اعتدال است و بهترین همه قسم اول و بهترین هر یک از اقسام رسیده شیرین شاداب خوش
طعم و رائحه نیک منقد ازنازک پوست آنست و آنچه بدین اوصاف نباشد بمراتب از قلت و کثرت زبون و تخم همه اقسام شبیه بیکدیگر و بنوعی طبیعت آن
نقیصه شیرین شاداب حرارت شاد مفرد و معتدل مائل بحرارت و در دوم نزد معروف جسینی قریب بان و اقسام و انواع دیگر در حرارت معتدل در اول تر
و بعضی مائل بخشکی افعال و خواص آن مفرح و مقوی جالی و باقوت قابضه و بلند و بهتر از تفاح است و در اکثر امور اعضاء رئیسه طبیخ آن دافع نزلات
جهة آنکه مسکن صعود ابخره است و بالغ اعضاء الصدور و الغذاء مفرح و مقوی قلب و معده و باطنه و رافع خفقان و تشنگی و سوزش مثانه و معدل خون
و ملین طبع و باقوت قابضه بعد از تناول مانع صعود ابخره بدماغ خصوصا خوردن آن بعد از طعام و ضماد آن حابس و مانع انصباب مواد باعضاء و سیم
رافع سمیت فطر چون فطر را با آن طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و جمیع اجزای آن سرد و خشک گو فقه آن مفرح و مقوی دل و قاطع نزف الدم و اسهال
ضماد آن محلل ورم چشم و تخم آن مشهی و مغثی و قاتل کرم معده مخرج آن چون دو مثقال آنرا بیاشامند برگ آن حابس اسهال چون بپزند و مرهم آنرا
بیاشامند و زوران آن مجفف جراحات و التیام دهنده و ملصق آنها و صمغ آن محلل و سفیخ قوی سوخته چوب و برگ آن نابت و نبات است و ذرور آنرا
آن مجفف قروح المفاصل مضرت بکمال رسیده شاداب لطیف آن کمتر خصوص محرور المزاجان قوی مضر بمبرودین و ضعیف المعده و اکثار آن
مولد نفخ و قولنج خصوصا بکمال نارسیده آن مصلح آن زنجبیل مربی و در زمانه در باید که در خلای معده خورند بلکه بعد از انحدار غذا و بالای آن آنیسون غذا
آب سرد و طعام غلیظ نخورند و با گوشت سرد با مراق طیور بری لطیف بدست کمثری حامض کمثری نامند بهترین آن رسیده شاداب لطیف است
طبیعت آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن مقوی معده و کبد و مشتهی طعام و مسکن غلیان حدت خون و صفرا و مانع صعود ابخره
بدماغ و مولد خلط صالح و رافع تشنگی و قی و اسهال خواه تر و تازه آنرا بخورند و یا خشک آنرا و بعد از طعام مانع صعود ابخره بدماغ مضر مشائخ و صاحبان
بلغم و سرد المزاج و عصب و مورث قولنج و مصلح آن عسل و جوارش کونی و مانند آن و کندری و ریختن آن بنجار آب و مشوی نمودن یعنی کجبیر گرفته در زیر
آتش پختن و با مربی نمودن با عسل و با شکر و نار رسیده و ترشیده آن بارد و یابس در دوم و قابض و مورث قولنج و حابس اسهال و ضماد آن ملصق جراحات
کمثری بری درخت آن کوتاه و تر و ثمر آن کوچکتر و بی آب با عفوصت در غایت طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص
آن قابض و سده و آشامیدن سفوف خشک آن حابس اسهال و زوران مجفف جراحات و رویاننده گوشت السموم و دافع زهر فطر چون فطر را با آن
طبخ دهند ضرر آن زائل گردد و آشامیدن خاکستر چوب آن نافع زهر کسیکه او را اختناق از خوردن فطر و امثال آن بهم رسیده باشد مضر عصب و مورث قولنج

مصلح آن عسل و ادویه حاره خوشبو است کمثری جبلی نیز مانند بریست از آن صغیر و خشک کرده قابض و مجفف با این جهت هر نوع غیر نوع از جبلی که در
کوه گیلویه می شود و مخصوص من الخواص است ثمری آن کوچکتر و بدمزه و با خشونت صلب و بعد پختن اندک شیرین مایل بسیار و در جوف آن تخم
بسیار و ثمری را گرم گرفته در خاک دفن میکنند بعد از ان که لحم آن مضمحل شود برآورده شسته تخم آنرا جدا میکنند و آنرا بریان نموده مقشر کرده میخورند و داخل
مرکبات دیگر نیز میکنند و آنرا بفارسی ملک نامند و انجیر هیئت در حرف الدال ذکر یافت و از کوهستان بنگیو نیز ثمری شبیه با دو جبلی می آورند
کاغذی مدور آنرا بهوت نیز نامند و شراب کمثری جهت اختلال طبیعت و رفع فساد معده و تقویت آن نافع خصوص که از کمثری ثمر مرتب نموده باشند
آب کمثری که هنوز خوب رسیده و نرم نشده گرفته صاف کرده با آب یا عسل با تنس ملایم بقوام آورند قابض حابس اسهال صفراوی
و دافع معده و دستور مرتب کرده آن مانند رب بکار است کمر زهره بفتح کاف و سکون میم و فتح زاء معجمه و سکون ها و فتح را مهمله
آن گفته اند که نباتی است که در کوهستان میروید برگ آن شبیه برگ آس و بهم متصل بعضی و بعضی شاخهای آن بسیار
از زمین بلند میباشد و چون برگ آنرا بشکنند شیر بسیار از ان برآید و بر سر شاخهای آن گلی و تخم آن مانند مازریون
آن گرد مانند کرم ابریشم منقط و منقش بسیاهی و سرخی و سفیدی طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن با قوت تریاقیه
و نبات آن تریاق مار و هوام و عقارب کمرکث بفتح کاف و سکون میم و فتح را و کاف و عوام کرنکه نامند ماهیت آن ثمریست طولانی بقدر
و شش پهلو و بشکل فنس و در خامی سبز و بعد رسیدن میگردد و درش شیرین میباشد درخت آن بلند و موزون بقدر درخت گردکان و برگ آن بعضی ریزه و بعضی بزرگ اندک
طولانی در شاخهای باریک و برگهای مثل شاخه آن ریزه تر از برگ علاقی آن طبیعت آن در دوم سرد و خشک و ترشی آن زیاده از شیرین آن افعال و
خواص آن قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و قی و اسهال صفراوی معده را بنیکو گرداند و در سایر افعال و خواص آن قریب بیابس است مضر سرد مصلح
آن جوارشات و ادویه حاره کمرکوت بضم کاف و سکون میم و ضم کاف دوم و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه لغت زنگی است بمعنی صمغ درخت زیرا که
و در لغت ایشان بمعنی صمغ است و آنرا کوتا کینا و ... انگلش کینوس و لغت پرتگالی نیز نامند و در خواص مشهور بعصاره ریوند اوست
طبیعت و افعال و خواص آن در حرف الحا مع الواو ذکر یافت گویند چون آنرا با ... ساده ... حب ... هر حبی بقدر نخودی زهری تا ...
حب مراث ... اسهال قوی نماید بی مشقت و تعب کمون بفتح کاف و ضم میم مشدده و سکون واو و نون لغت عربی است
دیامغرب ... یونانی ... کمون ... سنوت و بردمی ... یونانی ... بفارسی زیره و بهندی نیز زیره ...
ماهیت آن تخم نباتیست ... باریکتر و سیاه و سبز و زرد و سفید میباشد و نبات آن از ... کوچکتر و برگ آن ... مانند شبت ...
اکثر بلاد ... و چهارم میباشد ... فارسی ... کرمانی ... بستانی کرمانی تازه آن سیاه رنگ ریزه دانه خوشبو که بیونانی باسلیقون
بمعنی ... فارسی آن زرد رنگ خوشبو ... بستانی میباشد و بهترین آن همه بستانی کرمانی تازه ... فارسی تازه ...
اقوی از بستانی و بهترین همه ... سفید بستانی ... مغشوش ... زیره کرمانی و اکثر مستعمل تخم ...
هم خارج وقوت آن تا هفت سال باقی میماند ... ساق آن باریک بقدر یک شبر ... چهار یا پنج برگ ... شبیه ...
بنهایت ... تخم آن ... کمون بستانی ... نبات آن ...
نوعی میباشد ... شبیه بستانی و تخم آن شبیه ... قوی الحرارت و در غلاف شبیه ... از دو جانب ... قطع آن ...
چیزی باشد ... زیره ... طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص
آن ... ملطف و مقطع و محلل و مجفف و قابض ... عصابة الراس سعوط ... آن ... با استشمام ... آن ...
و قطور آب ... آن در چشم قاطع ... آن ... و در چشم ... مخلوط نموده باشند ...

جهت جلاء جرب و سبل و ظفره و بعد نشط آن مانع التصاق چشم و با سفیدی تخم مرغ جهت رمد حار و مضمضه بطبیخ آن مسکن نزلات و درد دندان خصوصاً با صعتر و امثال آن و ضماد النقرس آشامیدن آب با سر که ممزوج با آب جهت غشی و نفس الانتصاب و خفقان حار و اغذیه الغذاء و النفس آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و تحریک اشتهاء و تحلیل ریاح و نفخ و رفع فواق رطوبی و ریحی و تخمه و مغص ریحی و ورم طحال و اسهال رطوبی خصوص بیان نموده آن در زمین مدر بول و حیض و رافع تقطیر البول و چون با نمک بخایند و فرو برند قطع سیلان رطوبات معده نماید و مداومت خوردن آن لعسر که پخته دهن خشک نموده این قاطع شهوت گل خوردن و تخم و امثال آن در سر که خیسانیده بریان کرده آن قوی القبض در رفع رطوبات معده و آلات خفقان بطبیخ آن محلل ریاح و نفخ احشاء معده و گرده و حمول آن با زیت قاطع حیض و ضماد آن با زیت محلل ورام طحال السموم آشامیدن آن با شراب جهت نهش هوام لا ورام ضماد آن با بادام فلا محلل اورام و با قیروطی با زیت و آرد باقلا محلل ورم انثیین القروح و الجروح بدیل جراحات چون در آنها بر نمایند لزینه طلا بر با افیان بجهت افعال بشره و مداومت با شامیدن آن با خرق آن عنبیت لاغری و زردی بدن الخصوص با آب برو رابر بدن مولود در حین ولادت بمالند گویند در مدت العمر بی هوش و بدن او بهم نرسد مضر ریه مصلح آن کثیر المقدار شربت آن و در درم بدل کرمانی آن یک وزن و نیم نبطی آن گویند بدل آن کرد باد در دلع مهرنجاه و انه و بدل فارسی هموزن آن کرمانی و گویند بدل آن تخم کرفس است و بدل شامی کرویا و تخم گندنا و زیره جهت مبرو دین و مشایخ و بلغمی مزاجان بسیار نافع و چون با فادیه و شبت و دار چینی در طبخ لحوم غلیظه داخل نمایند آنها را لطیف و قوی طبخ و مدر بول و محلل نفخ گرداند کمون نبطی در دوم گرم و خشک ملین طبع و کرمانی قابض کمون بری که شبیه بشونیز است در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی تر از بستانی اعضاء العین عصاره و صمغ آن جالی بصر و جالب معده و داخل ادویه کادی و تنفت سعر منقلیب نمایند و چون لعوق با آن بمالند و دیگر زوید و چون جرب چشم بمالند آنرا ازاله گردد ضماد و جرم آن با زیت و عسل جهت رفع سیاهی که در چشم بهم رسیده باشد نافع اعضاء الغذاء و النفس جهت تقطیر البول و اخراج سنگ گرده و مثانه و تحلیل خون منجمد در معده و گرده خصوصاً با آب کرفس بستانی و با سرکه جهت فواق و اخراج کرم معده السموم آشامیدن آن با شراب جهت گزیدن هوام نافع الاورام القروح ضماد آن با روغن تیبون و عسل رافع خون مرده تحت جلد و تحلیل ورم انثیین آشامیدن عصاره آن با ماء العسل مسهل و آشامیدن چشیدن آن مدر بول و مبر بودن آن عفونت دو وارد جوارشات و شراب کمون از قرابادین کبیر ذکور شد فصل الکاف مع النون کندر بضم کاف و سکون نون و ضم دال و راء مهملتین لغت عربیست و گویند فارسی است و بیونانی لیبوطیبرون و ببربری لیانون و بروی سیفرو بنامند ماهیت آن علک و صمغ درخت بیست خاردار بقدر دو ذرع و برگ و تخم آن شبیه ببرگ و تخم مورد و مایل به تلخی به بندها آن کوهستان ها و بلاد سحر و عمان یمن و بر درخت صمغ آنرا اخذ نمایند و از آن نیچه مستدیر الشکل مایل لیسرخی است کندر ذکر و آنچه سفید است انثی و تازه آنرا که در لیا انجها حرکت داده در شده باشد مدحرج و پوست رقیق و با صمغائی آنرا که از سائیدن بیکدیگر جدا شده باشد قشار کندر و آنچه از غیر عقائجی آرد باشد دقاق کند نامند و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و بهترین آن تازه و ذکر آنست که ظاهر آن سفید و در شکسته نشود و چون شکسته شود و داخل آن چسپنده زرد طلائی باشد و علامت خالص آنست که زود بآتش مشتعل گردد بخلاف مغشوش آن زیرا که آنرا مغشوش بصمغ عربی و صمغ صنوبر نمایند در صمغ عربی مشتعل نمیگردد و در صمغ صنوبر دود میکند و نیز رایحه اصلی آن شبیه برایحه مصطکی است و نیز قشار آنرا مغشوش بقشر صنوبر با قشر تحوب نمایند و مستعمل از داخل و خارج هر دو اکثر مستعمل قشار النسف و بهترین قشار آن بخیتن چسبنده تازه دائمی است و طریق که هر گاه در معاجین استعمال نمایند باید که در شراب و یا عرق را زیانه و یا عرق دار چینی خیسانند و داخل نمایند و در مراهم و دهن که نخیسانند زیرا که تازه آن سائیده نمیگردد و گفته در نعفصی بلا دهند نیز بهم میرسد و رنگ آن مرکب با قوتی و برنگهای بخاران است طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و گفته اند خشک در اول و قشور آن تا سوم خشک افعال و خواص آن با قوت مجففه و قابضه و منضجه و جالیکی و بی لذع و جالس خون و اکثار آن محرق دم اعضاء الراس و الصدر منقی ریاح حیوانی و دماغی و محلل ریاح و حابس سیلان خون ظاهر اعضاء و مجب دماغی نفث الدم و مقوی دل و قوت و جالب و

٥٤٥

تخفیف رطوبات دماغی خصوصاً با سعتر کهنه و دهان کننده آواز و رافع خفقان با تمیع خوبی رافع بد بوئی خیشوم و عسر النفس و سرفه و ربو و با عسل جهت لثه نسیان و با میویزج و عصر جهت ثقل زبان و شرب آن و مضمضه آن بطرون و عسل جهت قروح رطبه سر و کوفتگی آن بتقویت و ... با زفت جهت شوخ عارض و در گوش چون یکمثقال آن را در آب بجوشانند تا نصف از آن آب بماند در زیر ناف احتراق ... نسیان مجرب و اکتحال آن جهت جلای بصر و قرحه چشم و بر کننده آن و تحلیل خون بسته در ... و درد قرنیه و ظفره و ... و جرب و حکه و ظلمت آن خصوصاً با عسل و در زرور آن جهت قروح خبیثه و مقدار ... آن بالجمله از اکثر ادویه امراض عین است خصوصاً ظفره ... باخر حلو جهت درد گوش و ضماد آن با قیمولیا و روغن گل جهت اورام حاره پستان و داخل ادویه ... و تقویه اعضا ... آن با شکر جهت ضعف معده و تحلیل ریاح غلیظه و تخفیف رطوبات و تسخین و امساک آن جهت هضم طعام ... مقعده بو اسیر و رحم و آشامیدن یکدرم آن با دهن آن نانخواه جهت زحیر ... و تقطیر و ... الحیات جهت حمیات بلغمیه الاورام و النتوء و ضماد آن با طین قیمولیا و روغن گل جهت اورام گرم پستان زنان خصوصاً در هنگام نفاس و داخل ادویه ... احشا کرده میشود و با سرکه و زفت جهت وجعی که ... میقیا نامند و آن احساس ... که ... و جهت مقعدات ... اجزاء میونانی ... نامند و آن احساس ... مانند مورچه است ... و با عسل جهت ... جهت ... جراحات خصوصاً جراحات تازه و قاطع نزف الدم آن و انتشار قروح خبیثه ... جهت قروح ... و شقاق عارض از سرما و اوجاع المفاصل با روغن ... و عسل جهت اوجاع مفاصل و اوجاع بارده ... الباه آشامیدن آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی خصوصاً با جوز بوا و لسان العصافیر ... روغن ... شربت آن یکدرم المضار اکثار آن محرق خون و بلغم و مصلح ... آن ... فارسی و شکر مقدار ... کننده بدل آن ... و فشار آن ... رافع وبا ... آن ... در سوم خشک افعال و خواص آن ... تخفیف و تلطیف ... جهت نفث الدم و نزف الدم و منع سیلان مواد اعضا و تقویت معده و رافع قرحه امعاء و ... و ضماد آن ... کرم معده با زفت جهت ... قروح ... و مندمل کننده ... آن دو ثلث درهم و اکثار آن مضر و مضار این نیز مانند مضار کندر است ... و لطیفتر از کندر و بهترین آن ... افعال و خواص آن مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار آن ... که ... افعال و خواص آن ملطف و مسکن اوجاع چشم و قاطع سیلان رطوبات ... جوارش و دخان ... معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد کندر ... بضم کاف و سکون نون ... آن نباتیست شبیه ... افعال ... در ... و ... طبیعت آن در اول سوم گرم و در آخر آن خشک افعال و خواص آن محلل و مفتح ... کندش بضم کاف و سکون نون و ضم دال ... آن بیخ نباتیست شبیه ... برگ آن مایل بسبزی و سفیدی ... و ظاهر بیخ آن مایل بسیاهی و باطن آن مایل بزردی و تند بوی و در سرطان میرسد و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و مستعمل ... بهترین آن تازه ... طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک ... افعال و خواص آن ... محرق خون و بلغم و قاطع آن ... سعوط آن بقدر یک عدس با ... مفتح سده ... محلل ریاح ... و مخرج ... الاشیا ... و خدر و فالج و لقوه و امثال اینها و بیهوشی ... و ... دهان کننده ...

... آنرا با روغن بنفشه داخل شیافات علل عین نمایند و قطور و چشانیده آن با روغن بنفشه و با او بان مناسبه با شیر در گوش جالی
... بارده و درد و طنین و گرمی و ریاح از برودت و رطوبت و گذشتن گرم آن و با لجمله سعوط و غلوط و قطور آن جهت اکثر
... باید که لیونقیه بدن و در فصل بهار و یا قریب بدان استعمال نمایند از استعمال آن در حین امتلای تام و فضول
... المزاجان و اطفال و پیران بسیار ضعیف و بسیار آنست که عطسه بسیار می آید و خود بخود تسکین نمی یابد و بر آن استنشاق
... که و گلاب یا نیچ و یا آب برف سرد کرده است اعضا الصدر قی کردن آن جهت عسر نفس و ربو و امتلای تنفس آشامیدن بقدر
... و روغن کنجد مقی قوی و مسهل و محلل صلابت طحال و مدر بول و حیض و مخرج جنین و حمول آن نیز با عسل جهت اخراج جنین
... ذی الاثر و مسحوق آن با شکر و هنجار و شیر جهت تنقیه سودا در بیرون راندن سنگ گرده و مثانه و آشامیدن و ضماد آن جهت استسقا
... با عسل کلف و بهق و برص خصوصاً اسود و آن و ضماد آن با هموزن آن در بیخ و روغن زیتون جهت دیدان ...
... والتبوره طلای آن با بهر که و غسل جهت جرب و حکه و قوبا و چشانیده آن با سرکه بقدری در گل نیز جهت خارش المفاصل آشامیدن
... مفاصل و عرق النسا مضر ریه و مصدع گرم و شخشی مصلح آن کتیرا و شیر تازه و دوشیده مقدار شربت آن قی کردن تا مثقال و دو
... زیر فان اشیاء آن از یک دانگ تا نیم قیراط و اولی اجتناب از آشامیدن آنست خصوصاً محرور المزاج و در فصل گرما دو درم
... و لیت و تشنگی مفرط و اختلال عقل و در شکم و تقطیع امعا و تدارک آن قی فرمودن شیر و روغن حقنه قویه که در آن شحم
... روغن گاو بسیار و اگر تشنج عارض گردد معالجه تشنج یا بس نمایند و بعضی گفته اند علاج پذیر نیست خصوصاً وقتیکه اختلال عقل ...
... کنکر زد بفتح کاف و سکون نون و فتح کاف و سکون را مهمله و کسر زا معجمه و دال مهمله لغت فارسی است و کنگری ...
... است که بفارسی کنگر نامند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن منقی بلغم و صفرا با سانی ...
... با عسل ضماد آن محلل اورام مقدار شربت آن یکدرم تا دو درم بدل آن خورالقی در حقی و غیر آن در استعمال است کنگهی بفتح کاف
... ها با دکه بهمزه و یا ننگله نامند با غنه هندی است بفارسی درشتانه نامند بجهت آنکه مشابهت ثمر آن بپستان گفته اند منبسط النزول و بعضی گفته اند
... آن بهر در باشند ماهیت آن آنچه در بنگاله مشاهده شده نباتیست بقدر یک قامت و زیاده بر آن شاخهای برگ بسیار و بر شاخهای آن
... برگهای سبز و بی الجمله شبیه ببرگ سیستان و از آن بعضی بزرگتر و بهن و ضخیم و رصلب و بر شاخهای آن گلی کوچک زرد رنگ
... ها بسیار باریک بر سر آنها دانه ها زرد و ریزه و بارهای سبز تیز و تخم آن در جهت شبیه بسبز قواره و نصف گرده چنار دار
... عیجه و در جوف آنها تخمهای سیاه رنگ کوچک مانند بهن و بسر آنها باریک طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال
... سینه و بواسیر و اورام و تپ غیر نوبه و دفع مواد سودا و یه و ادرار بول و قروح و مجاری نافع و تخم آن مسهل ضماد برگ آن محلل
... برگ آن پخته درد دندان مجرب و خوردن برگ مطبوخ آنجهت درد کمر و درد اعضاد و بواسیر خونی و بادی و نقوع برگ آن که شب در آب
... صاف کرده بنوشند جهت بواسیر خونی و بادی کو فرو چون چند شاخ آنرا بهم بسته و شیر را بجوش آورند بعد از آن فرود آورده آن شاخها
... مجد و ذریره مانند آن دیگر کنوس طبری بفتح کاف و ضم نون و سکون واو و سین مهمله و فتح با موحده و را مهمله نباتیست ما ...
... نوع کبیر شجر است و بزرگی از کیل نامند و دوام این زیاده از آن طبیعت و افعال و خواص آن قوی تر از صغیر ترد ...
... بفتح کاف و سکون نون و فتح ها و الف و نون معرب از فارسی است و بفارسی کوهان نامند و بعضی گفته اند بیطی و بعضی آنرا کوهان
... گفته ماهیت آن نباتیست قریب بدرخت کوچکی برگ آن در رنگ و حدت شبیه ببرگ جبة الخضرا و در ایحه آن شبیه
... ساق سطبر رسیده و نرم تر از درخت حبة الخضرا طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن دوام ...

مسخن دماغ و آشامیدن آن مسخن بدن و تسخین شدید و مسخن معده و کبد و بارد و معین بر هضم مقدار شربت آن یکدرم تا سه درم و بیشتر از آن مورث دوحم و فساد غذا
باحراق مفسر مسفل و محرق خلط الخواص غریب الفعل است در گریزانیدن عقرب چنانچه اگر آن با عقرب دیک اشجار میسرد و چون برگ آنرا بر عقرب بیا نشند
و بحال بمیرد فصل الکاف مع الواو + کوسنبل بضم کاف و سکون واو و ضم سین مهمله و سکون نون و ضم لام لغت تنکابن و دیلم است و این تلمیذ گفته بلغة
طبرستان بیوار و بلغت مازندران و امغان کوزن گیاه نامند و در تذکره بغدادی باسم کومزل نوشته و گفته نوعی از نفاخ است ماهیت آن نباتی
برگ آن شبیه برگ نارنج و ساق آن زیاده بر دو ذرع و تخم آن سیاه بقدر لوبا و ظاهر بیخ آن سیاه و باطن آن سفید صاحب تحفه گفته که آن غیر
نفاخ است و مستعمل از آن در دیلم برگ آنست در اطعمه طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسکر و مورث بیخوابی و بیهوشی و رفع
سلسل البول و بول در فراش و اوجاع مفاصل و امراض بارده رطبه مقدار شربت آن از برگ آن در اطعمه تا ده درم و از بیخ آن تا یکدرم و اکثار آن
مورث جنون و کشنده و گفته اند از خاصیت بیخ آن است که قالع در حالتیکه آنرا قلع نماید و بهر قولی تلفظ و تکلم نماید شارب آن بیخ را نیز همان حالت طاری میگردد
و همان قول را تکلم مینماید و آزموده است کونله بفتح کاف و سکون واو و اخفای نون و فتح لام و ها لغت هندیست ماهیت آن ثمر درختیست شبیه نارنج
در جمیع اجزا الا آنکه درخت آن از درخت نارنج اندکی کوچکتر و همچنین برگ و بهار و ثمر و تخم بهار آن یعنی گل آن کم بوتر و برگ آن نازکتر و در سبزی کمتر و ثمر آن نا
بسنبز و ترش و بعد از رسیدن رنگ نارنج و شیرین و شاداب میگردد و خوشبوی خوش طعم و پوست بعضے نازکتر و اکثر بعضے ضخیم تر و نضیلات بو نارنج نیست و دو ریزه
نیز از پوست نارنج کمتر و خوشبو و آنچه پوست آن نازکتر میباشد شاداب تر از ضخیم آنست و در بنگاله از کوهستان سلهت و رنگپور که آن سرحد آن بلد واقع
اند می آورند و در آن هر دو جا خصوص در سلهت بسیار خوب و افر میشود و در بیدر و کتک از تلنگ در لیده شاهجهان آباد و اکبر آباد و عظیم آباد و لکهنو که رنگتره نیز
و نواح آن بلد واقع اند می آورند و در آن هر دو جا بسیار خوب و وافر میشود و در ملک اهند نیز میشود لیکن بخوبی و نور آن هر دو مکان نیست و در ملک بنگال
نیز بسیار خوب میشود و در تمام سال میماند بخلاف اماکن و غیرها از بعض شهرهای مملکت ایران و دکن و غیرها که موسم رسیدن آن زمستان و تا بهار بحسب
خلاف اراضی و سیاه زیاده نمی ماند طبیعت آن در اول دوم سرد و در آخر آن افعال و خواص آن مفرح قلب و رافع خفقان و مسکن حدت خون و صفرا
و تشنگی و لهیب معده و کبد و مدر بول و پوست آن مقوی معده و قائم مقام پوست اترج و نارنج و طلای آن رافع کلف و محلل و مربای آن نیز خوشبو و لذیذ
و مقوی میباشد و تخم آن در تریاقیت نیز مانند تخم اترج و چون ثمر بکمال رسیده آنرا بجامه از پوست و مغز و تخم بگذارند تا پوسیده خشک گردد پس با آب
سائیده حبوب سازند هر حب بقدر نخودی بزرگ شیرینی از پنج حبه تا ده حبه جهت رفع غثیان و قی مفرط و اسهال بسیار که در وبائیها بهم میرسد بسیار نافع مجرب
و رفاد زهر معادی و غیر از حالبات تریاقیه است کومر بفتح کاف و سکون واو و فتح میم و ها ماهیت بلغت اصفهانی نوعی از مرمکی است که آنرا که فوفرج
و زنبیری حل نموده استعمال مینمایند افعال و خواص آن قریب بمرمکی است که بفارسی بکامه نامند و تجفیف این کمتر از آن و مفرح سینه و مرض نیست و با اکثار مورث
بیهای عفنی دار امر منه است کویت بفتح کاف و کسر واو و سکون یای مثناه تحتانیه و تا چهار نقطه فوقانیه هندیه کهیست بسیار موجود و نیز آنرا بحاد او
هندی ست و در بنگاله که کبتیل نامند ماهیت آن ثمر درختیست هندی شبیه بلیل و حریره بدر و کوچکی و پوست آن صلب و سفید رنگ و مایل بسبزی و در خشن و مغز آن ترش
و با عفونت و چون رسیده گردد منجوش شود و خوشبو و در دکن خوب میشود و تخم آن نیز شبیه بتخم بیل و از آن کوچکتر و در غلافی و بتوع آن نیز مانند بتوع بیل و رخت آن
بقدر حاجت و بیل و گردگان برگ آن شبیه برگ بیل از آن کوچکتر و برگ نورسته و شگوفه آن در طعم فی الجمله شبیه ببطر خون با عفونت بسیار طبیعت آن
در دوم کسر و خشک افعال و خواص آن مفرح و قابض و مقوی قلب جاره و معده و کبد و اعضاء و لقم غرغره آنجهت جوشش دهان و درد و گلو
و منع بروز آبله و حصبه در کام و زبان و گلو و مضمضه آنجهت استحکام لثه و ادرام آن و بهبتور ستون خشک آن اعضاء الغذا مقوی آنها
و اعادت آشامیدن افشرده آن با طعام جهت برانگیختن اشتها و مفید السموم خوردن و مالیدن مغز آن نافع سم رتیلا و اگر بدست نیاید
خشک آنرا سائیده بر موضع گسع رتیلا بمالند نیز مؤثر است فصل الکاف مع الهاء + کهربا بفتح کاف و سکون ها و

و سکون ها و راء مهمله و فتح با موحده و الف لغت فارسی ست و با معرب آن کاه ربا و فارسی بیونانی و با نیطس و لسریانی حمو بردو بعربی کهربا و بهندی کهور و
بعربی قرن البحر و مصباح الروم نیز نامند ماهیت آن صمغ درختی است که از بلاد روس و بلغار و مغرب و غیر آن در بند و در هند خشک العظیم آنرا حور بجاء مهمله مفتوحه
و سکون واو و زاء معجمه نامند منابت آن بلاد بسیار سرد و برف نشین است و آن دو قسم میباشد رومی و نبطی رومی آن بهتر است صلب اشفاف براق طلائی
رنگ و برگماز و چون بدست بمالند که گرم گردد از آن بوی آب لیمو آید و خورده کاه را برباید و بنده دار ابریشم را نیز چون بدان گرمی سابند و وجه تسمیه آن
به کهربا ازین جهت و با الوان دیگر نیز میباشد و نبطی آن بدین اوصاف نیست و در قوت از آن ضعیف تر و گاه در جوف آن گاه سنگریزه میباشد که در وقت
چکیدن صمغ در آن مانده و منعقد و متحجر شده و حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته که حقیر قطعه از کهربا مشاهده نموده که مگسی در آن مانده منجمد و متحجر شده بود و از بعضی
ثقه شنیده شد که در خزانه بعض پادشاهان هند قطعه کهربای بود که بچه میمونی در جوف آن مانده بود و از اقوال حکما بالتقدم ظاهر میگردد که کهربا و سندروس
هر دو از یک جنس اند و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال و در ربودن کاه هر دو شریک اند الا آنکه سندروس نمک حرارت
کراز مالیدن بدست بهم رساند جذب کاه مینماید و کهربا محتاج بمالیدن بسیار است و سندروس را بوی گریه و بوی آب لیمون از آن نمی آید و طلا بسیار نمی پذیرد و دراز
حکاکی دیگر با هم بالطف از آن بوی آب لیمو می آید و جلا بسیار میابد و در حین خفتن از آن بوی مصطگی و از سندروس بوی گریه و بوی شاخ سوخته می آید و نزد
بعضی آب چشمه است در جزائر مغرب و غافقی گفته کهربا دو صنف است صنفی از بلاد روم و مشرق آید و در هند و صنفی یافته میشود در غرب اندلس و سواحل بحر
و در زمین و بیشتر نزدیک بیخ رزدم و خراسان و مرار عان چیزی کبسیار جمع مینمایند و یافته میشود و در آنها قطعهای صمغ صاف و این بهتر از صنف مشرقی
صلب تر و قوی تر از آنست و در فعل نوشته که خبر دادند مرا که آن رطوبتی ست که از برگ درخت روم میچکد بهنگام بر آمدن آن درخت از زمین و آن رطوبتیست
بعسل و ابیش از منجمد شدن و گاه در اندرون قطعهای آن مگس و گاه میخها و سنگریزه یافته میشود و مطابق قول غافقی از ثقات نیز مسموع گشته و از
اقوال دیگر در آن مذکور است و چون اصلی نه است ذکر نموده بیان سندروس در حرف السین مع النون گذشت **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل
و در دوم خشک و در اول سرد نیز گفته اند **افعال و خواص** آن مفرح و مقوی دل حابس نفث الدم و قاطع نزف الدم همه اعضاء ظاهری و باطنی و دافع
اعضا و الراس حابس رعاف و نزلات و مانع ریختن رطوبت از دماغ بریه و داخل ادویه عطین کرده میشود و از ادویه نافعه آنست اعضاء الصدر حابس نفث الدم صدر
آب سرد بقدر نیم مثقال یا با ادویه مناسبه دیگر و نیز حابس خون که از انقطاع عرقی از عروق سینه باشد و با گلاب یا با آب جهت خفقان حادث از صفرا و حرارت
قلب معده اعضاء الغذا و النفض حابس قی و اسهال دموی و مانع مواد ردیه از انصباب معده و حابس نزف الدم مقعده و بواسیر و رحم و حیض و کبد و مجاری بول و جهت
یرقان حرقة البول و ضعف معده و گرده و سنگ مثانه و با مصطگی جهت تقویت معده و رفع عسر البول و بالخاصیه جهت زحیر و حلقه و طلاء آن با مر مسقط
و از بواسیر و القروح و حرق النار و الکسور و غیرها ذرور آن بجهت التیام جراحات و حابس لدم آنها و طلاء آن با آب جهت حرق النار و کوفتگی و شکستگی اعضا
یا موزه حابس و قاطع عرق ضعفا الخواص تعلیق آن مانع رعاف و مقوی دل و معده و مانع تخمه و با خود داشتن آن دافع خوف و طاعون و یرقان و حافظ جنین ست از
اسقاط و گفته اند چون بوزن چهار شعیره آنرا در طلا بصورت بوزینه قایم الذکر نقش کنند حامل آن در خود از جماع فتوری نیابد **المضار** گویند کهربا مضر ریه است
اکثار آن مصدع **مصلح** آن بنفشه **مقدار شربت** آن نیم مثقال **بدل** آن سندروس اگر یافته نشود و وزن آن طین ارمنی و ثلث آن سلیخه و در ربع
مروارید و در رفع طاعون مرجان و دستور احراق و دهن و سفوف و اقراص کهربا در قرابادین ذکر یافت **کهرنی** بکسر کاف و خفای ها و سکون راء و کسر نون مهمله و کسر
نون بالغت هندیست **ماهیت** آن درختی ست هندی بسیار عظیم و برگ آن بلند و اندک باریکتر از برگ کمثل و ثمر آن کوچک و طولانی بقدر یک بند انگشت
و در خامی سبز و بعد رسیدن زرد میگردد و شیرین با بنوعیت بسیار که بدست و زبان و لب می چسپد **طبیعت** آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه **افعال و
خواص** آن مفرح و مقوی اعضا و رافع ثقل سر و بهوشی و تشنگی و مسکن هیجان اخلاط اربعه و تب و جهت سرفه و قرحه مجاری بول و
مشتهی طعام و باه و زیاده کننده منی و آنچه در ولایت گجرات می شود بهترین است و در بنگاله مے شود و نیز در بعضی اماکن ثمر آن در

وبزرگ بقدر آلو میباشد واین بسیار کمیاب و بی بهره از مضافات صوبه بنگاله که درخت آن نبود و آنجا الی سودوهم ان ناشر دهتر آن رافع جرب و بیاض و جالی ودر روشن کننده چشم است و با ناخن فیل و رافع بیاض مجرب است و سعوط آن با گلاب صداع را مفید **فصل الکاف مع الیاء** کیا کو بفتح کاف عجمی و یاء مثناة تحتانیه و الف و ضم کاف دوم و واو ماهیت آن از ادویه جدیده است که از ارض جدید می آرند و قریب بنجاه و شصت سال است که بر منافع آن مطلع گشته اند و آن چوبیست جوزی رنگ بسیار صلب و ریشهای آن بخلاف ریشه چوبهای اشجار دیگر بطول نیست بلکه مورب بصفت و تنعف از یمین بیسار و از یسار به یمین رفته که گویا ریشهای بعضی بر بعضی صف دیگر را برده ایا جاده در طول و منفرجه در عرض قطع نموده و طعمی عائد ندارد و آفوی بنجبته صلابت و قوی مسطح و سط غرغرهای مراکب و جهازات و کشتیها را که بزبان فرنگی کپی نامند خواه بزرگ خواه کوچک بدان بسیار نهاده برهات آلات مراکب و جهازات و اشیای احمال و اثقال را بالا میکشند و فرو دمی آرند و در حمل و نقل اکثر از ان چوب ساخته از ارض جدید می آورند و کهنه و شکسته آنها را در اکثر بنادر میفروشند و اطبا و دواگران ایشان و غیر ایشان خریده و براده نموده استعمال مینمایند و بهترین آن تازه تر است و کهنه بدتها آب و هوا و آفتاب بدان رسیدن بسیار ضعیف الاثر و قوت آن نادر میماند **طبیعت** آن بتحقیق گرم تا اول دوم گرم و در سوم خشک باشد **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و جالی و مصلح اخلاط مخرته و مجفف رطوبت اکثر امراض بلغمیه و سوداویه و دمویه فاسده مانند فالج و استرخا و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و جذام و اقسام آتشک و قروح خبیثه و امثال اینها نافع و مجرب در اقسام آتشک و قروح خبیثه از چوب چینی و عشبه مغربیه قوی است لهذا فرنگان در بلدیات چوب چینی صرف همچنین عشبه مغربیه تنها بدون کیاکو استعمال نمی نمایند بلکه هر را باهم یا تنها با ادویه مناسبه دیگر بطریق نقوع بیشتر بکار میبرند بخلاف مطبوخ که کم مستعمل دارند بلکه شنیده نشده و بهترین طریق استعمال آن که بتجربه رسیده آنست که بگیرند چوب آن براده و یسون آن براده نموده با چهار وزن آن چوب چینی اعلی نیز را براده نموده در پنج وزن هر دو عرق قندی آتشه یا سه آتشه بخیسانند در ظرف چینی یا شیشه منجمی نگاهدارند و سر آنرا خوب بسته و نمایند که مطلقاً بخار آن بیرون نرود و در آفتاب گذارند تا چهل روز و در بین هم نیز روزها تا خوب گداخته در محلل گردد و هر چند آن عرق تند تر باشد بهتر زود تر گداخته میگردد پس صاف نموده در شیشها کنند و سر آنرا بسته در جای نگاهدارند بلکه در ایام گرما در میان ریگ گذارند تا شیشه را نشکنند در رنگ خوب بعمل آمده با سرخ یا قی صاف شفاف میباشد و علامت کمال جودت و خوبی آن آنست که چون قدری از آنرا در پیاله کنند و بر آن آب بریزند تمام آن برنگ شیر سفید گردد و اگر آب همرنگ گردد خوب ساخته نشده و ضعیف العمل است و عند الحاجت در امزجه متوسط و امراض ضعیفه از یکتوله تا یک و نیم توله هر روز و در امزجه و امراض متوسطه هر روز دو توله نسبت دیگر در باسی و در امزجه قویه و امراض شدیده دو توله تا دو نیم توله نهایت سه توله تا سی یکروز و نهایت پنجاه روز بنوشند بعون الله تعالی در عشره دوم والا سوم نفع بین ظاهر میگردد و اگر جروح و قروح باشند هر نوع که بود در دوازدهی می آورد و بعضی خشک میگردد و خشکیده می نهد و در عشره چهارم و پنجم بالکل زائل میگردد و اگر بجای عرق قند عرق قهامی و مانند آن دیگر مانند عرق گاوزبان و شاهتره و یا در تحویه و امثال اینها بطریق نقوع چوب چینی بخیسانند و بنوشند نیز خوب است اما باید که عند والان ایام جلاد نمک با شد و از هوا و اعراض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و نیز میتوانند خورد و لیکن باید که همه بی نمک باشد و از هوا و عرض نفسانیه و جسمانیه و حرکات آن هر دو جماع و اکل حبوب و بقول و حموضات و آب سرد و نمک و غیرها اجتناب نمایند و بالجمله در امر پرهیز بدستور لیست که در چوب چینی تفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت چه در جمیع بعد الفراغ و همچنین باید که بعد تنقیه تمام بدن اخلاط فاسده از فصد و مسهل و قی و غیرها چه در ابتدا و چه در بین استعمال نمایند تا منتفع گردند و منفر نشوند و در فصل زمستان در هنده بنگاله استعمال آن اولی است از فصول دیگر باقی العلم عند الله تعالی **کیکت** بکسر کاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و کاف و فتح واو و الف و شین معجمه و بلغت عجمی است **ماهیت و افعال و خواص** آنکه گیاهیست که چون آنرا فرش نمایند کیک بگریزد و گفته اند نام عربی آن نباتیست که بیونانی دوقس نامند و تخم آنرا چون سائیده بر زمین در خرت باشند کیک از ان بگریزد و دو قس نیز گویند **کیمتی** بفتح کاف عجمی و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح نون و کسر تاء مثناة فوقانیه و بلغت بنگالی است **ماهیت** آن نباتیست از قبیل نجم و بیاره منفرش بر زمین برگهای آن خردی بید و برگ آن شبیه برگ انار و از ان باریکتر و سبز و گل آن برنگ کاسنی و کوچک **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن با سعوط گرم خشک است

سوده آن جهت رفع سمیت مارگزیده نافع

باب بیست و سوم در بیان ادویه که حرف اول آن تنها لام است

فصل اللام مع الالف

لادن بفتح لام والف وذال معجمه و نون و بدال مهمله نیز آمده درخت آنرا بفرنگی نامند ماهیت آن رطوبت غلیظ چسپیده است که از ساق و برگ درخت کوهی حاصل میگردد و آن درخت بقدر درخت انار و شبیه بدرخت دبق است و برگ آن بهم متصل و رقیق و صلب و گل آن مایل بسرخی و ثمر آن مانند زیتون و در جوف آن سیاه باریکی و در کتاب مصور فرنگی دیده شد که درخت آن عظیم با شاخهای باریک بلند و برگ آن هر دو طرف شاخ زوج زوج رسته و باریک بلند از برگ انار بزرگتر و سر شاخها گل و ثمر آن و گل پنج برگ اندک کوچک و لادن اصناف میباشد آنچه از ساق و برگ آن اخذ نموده باشند خالص در کمال خوبی و خوشبوئی و بهترین اصناف است آنرا لادن عنبری نامند و آنچه از آن رطوبت بر موی بز و گوسفندان در حین چریدن نبات آن چسپیده آن جدا نمایند زبونتر از صنف اول و آنچه بر سم مراعی در حین چریدن چسپد و آنرا اخذ زبونترین همه اصناف این با خاک و ریگ آمیخته میباشد بعضی گفته اند شبنمی است غلیظ لزج که در فصل ربیع بر درختی شبیه به نبق می نشیند آنرا جمع نموده اقراص ساخته باطراف می برند بعضی گفته اند که رطوبتی است که از نبات قسوس که نوعی از لبلاب است حاصل میگردد و بر موی بز و گوسفندان در حالت چرا می چسپد از آنها اخذ مینمایند و تصفیه نموده اقراص میسازند و بهترین آن تر سیاه خوب نرم خوشبوی چرب سیاه مایل بسرخی و سبزی عنبری الست که سنگین و خالص و رایحه نداشته باشد و سیاه فارسی آن بود طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و آنچه از بلاد جنوبی بهم میرسد گرم و تر و بعضی در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند افعال و خواص آن ملطف قوی و مسخن و مسخن و مفتح افواه عرق و مقوی ارواح و جاذب و ابکن قابض و منضج رطوبات غلیظه لزجه و محلل آنها با عتدال و محلل صلابات و مسکن اوجاع و لهذا داخل ادویه مسکنه اوجاع مینمایند اعضاء الراس طلاء آن بخته در دهن یا روغن گل یا فرخ الاطفال جهت نزلات حبس و سر فه التیان داخل ادویه معالجه صداع ضربانی کرده میشود و قطور محلول آن در روغن گل در گوش مسکن اوجاع آن و طلاء آن بر شیش جالی و لزجات مانع آنها از انزال اعضاء النفس الغذاء النفس آشامیدن آن بخته سرفه بارد و تقویت معده و تسکین اوجاع بارده آن و فواق ریحی و با شراب کهنه قابض و حابس لطن و مدر بول و شیر و مخرج جنین طلاء آن مقوی معده مانع غثیان و سیلان آب دهان حادث از استرخای معده و رافع صلابت آن و صلابت کبد و رحم و فرزجه آن نیز رافع صلابت رحم و اختناق و احتباس حیض و گرفتن دخان آن بنقیه رحم و مخرج جنین مرده و شیمه و ضماد آن با پیه خوک و پیه گاو جهت ورم مقعده و درد آن و نخصن بدان با روغن گل جهت سحج بارد القروح والجروح طلاء آن مدمل جروح کهنه عسرة الاندمال و منقی گوشت فاسده الرديه تدهین آن با روغن مورد و شراب حافظ روئیدن موی و مانع حفظ آن اسقاط نافع جهت آنکه عوض کننده در باطن عضو و حبس اخلاط فاسده و جذب کننده اخلاط صالحه قابل تکون موی بجهت داء الثعلب و داء الحیه نیز مفید بهمان سبب با زیت جهت قلع حصو و برص با شراب قلع آثار قرحه و آبله و الاورام و جاع ضماد آن با زفت محلل و طلاء آن با روغن با بونه و شمع جهت تسکین اوجاع بارده حرق النار طلاء آن با روغن گل جهت سوختگی آتش خطر والهوم بخور آن گریزانیده هوام الخواص حج ابن جعه از اول آنرا بگیرد اگر در حال با نزاد اوراد بول آید قابل حمل خواهد بود و الافلا المضار مضر سقل و آشامیدن آن موجب کرب مصلح آن سنبل مقدار شربت آن تا نیم درم تا یکدرم روغن لادن که یک اوقیه آنرا در یک رطل روغن زیتون یا کنجد حل نموده روز دیگر بر آتش خاکستر گذارند که قریب بسه سه آن برود افعال و خواص آن بخته برودت اعضاء و زکام رطوبی و تقویت معده و رویانیدن و سیاه کردن موی و تقویت آن بغایت نافع است الاز و بفتح لام و الف و کسر زای معجمه و واو و سکون راء و دال مهملتین معرب لاجورد فارسی است ماهیت آن سنگی است که از کاشغر می آورند بهترین آن صلب صافی نیلی براق با نقطهای طلائی کبود لجی و بنفشی و سبزی مائل است که در آن برگهای خاک نباشد و آنچه با دوا مانند کوره بناشد مصنوع است و مستعمل و مطلب نیست و ماده تکون آن از زیبق قلیل جید و کبریت بسیار غیر ردی و ذهب که طلا نا گشته یبوست بر آن غالب شده و از امدان زنگ و لاجورد گردانیده و آنرا مغشوش میسازند پنج زیبق و ریع وزن آن زاج و رطل سکینه و سحق بلیغ با سرکه در آن نمک حل کرده و دس بغته را در آن خاموش کرده تا سرکه سبز گشته یا بنفشه شده تا تمام آنرا خشک نموده بجای لاجورد میفروشند و همچنین به سنگ مرمر که تسقیه نمایند در آن شب یکمرتبه و آن سرکه مذکور مرتبه دیگر او در سرکین

گرفته یک شبانه روز از آتش ملایم موافق وا دو پس بر دکرده برآورده بجای لاجورد اصلی میغر دشند و فرق بشناخت صلابت و چوبی وصافی اند کوره ست و اگر سوده با شند آنکه رنگ لاجورد اصلی باشند تنگ آنست بخلاف جعلی و نیز از فرنگ چیزی مصنوع سایئده برنگ لاجوردی آورند اندک سبک تر خوب نرم و سوده نیست و چون خوب نرم بسایند رنگ آن بسیار کم میگردد و لاجورد نیست مستعمل و رطب سنگی اصلی کاشغری آنست هرگاه اراده اسهال باشد غیر مغسول آن و الا مغسول آن زیرا که قوت اسهال غیر مغسول زیاده از مغسول آنست و دستور غسل در آن مقدمه مذکور شد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک شیخ الرئیس گرم در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند و مغسول آن در اول سرد و در دوم خشک افعال و خواص آن جالی و مصفی کننده اخلاط از کدورت و مسهل سوداء و اخلاط غلیظه مخلوط بخون و با آنها جهت دافع سوداوی حوالی قلب و امراض سوداویه غم و هم و توحش و بخارات غلیظه و مفرح و مقوی قلب و باید اندک قوت قابضه و در بسیاری افعال و قریب بحجر ارمنی و لزاق الذهب لذا هر دو ضعیف تر و با قوت محترقه دحاده و مفرحه و لذاعه و منفضه اعضاء الراس نفوخ آن قالع زعاف و آشامیدن آن جهت مالیخولیا و وسواس و اکتحال آن جهت رمد و دمعه و سلاق بیاض و قرحه و منع ریختن مژگان و از اعظم اجزای ادویه امراض عین است برای تقویت اجفان و رویانیدن مژگان و زیادتی و تسخین آنها اعضاد الصدر و العذار و النفس آشامیدن آن جهت امراض قلب کور و جهت ربو و بهر و اسهال سوداء و اخلاط سوداوی و جهت امراض حادث از تبیل سوداء و درد گرده و ادرار بول و حیض بقوت و فرزجه بمیدرم آن با یکدرم روغن زیتون جهت حفظ جنین از اسقاط و حمول آن بعد حیض العزر و نخ الجرح و ادر در و آن جهت آکله و قروح مساعیه و جذام و حکه و جرب بدستور طلاء آن با سرکه جهت سود و اسقاط و قلع ثالیل و برص مضر فم معده مصلح آن مصطکی با جا ما ومو جب کرب و غثیان خصوص غیر مغسول آن مصلح آن کثیرا و غسل و غسل تصویل آن مقدار شربت آن از نیم مثقال تا یکمثقال ادویه مناسبه بدل آن حجر ارمنی است و لزاق الذهب نیز گفته اند و دستور غسل و حبوب آن و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد لاغوس بفتح لام و الف و فتح غین و کسر را و مهملتین و سکون یای مثناة تحتانیه و نون دلاعون نیز دیده شد ماهیت آن نباتیست شبیه بپای خرگوش و لهذا آرنبی گویند و بعضی رجل الارنب و بلاطینی یکونس و بربری طرحیطس نامند منبت آن خرابها طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن چون با شراب بیاشامند شکم را بند نمایند و بآب جهت حبس شکم صاحب تپ و ضماد و تعلیق آن محلل و رام حار ار به است لاغیه بفتح لام و الف و کسر غین معجمه و فتح یای مثناة تحتانیه و یا در بنگاله سینیج نامند ماهیت آن نوعی از یتوعات است و بغایت تر از یتوعات دیگر و نبات آن پر شیر و قریب بنبات سقمونیا و برگ آن مدور زرد و رنگ گل آن زرد مائل بسرخی و شبیه بگل نرگس و شبت و اندک خوشبو و مگس عسل بر آن می نشینند و چرا میکنند و تخم آن شبیه بخشخاش و چون نبات آنرا بر ندازان رطوبتی و لبنی بر آید و آنرا اخذ مینمایند و بعضی لبن آنرا با آرد جو و کتیرا جمع مینمایند منبت آن دامنهای کوه طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک بلکه در اول چهارم افعال و خواص آن لبن آن قوی تر از سقمونیا و با سمیت اعضاء الغذا مسهل قوی و منقی و جهت استسقای زقی و اخراج ماء اصفر و اخلاط محترقه و خوردن برگ بیخت آن نیز جهت استسقای زقی و اسهال ماء اصفر قوی و آشامیدن آب برگ آن منقی و مسهل قوی و قوی تر از لبن آن ولیکن لبن آن منقی و تخم آن نیز مسهل و منقی و انداختن شیر آن در غدیری که در آن ماهی باشد باعث بالا آمدن ماهیان و ابر آب کننده آن و ضماد آن مفرح جلد و بدستور برگ و تخم آن مقدار شربت از لبن خالص آن یکدانگ و از مخلوط آن با آرد جو تا یکدانگ و نیم برگ آن در مطبوخات نیز یکدرم و از آن زیاده جائز نیست مضر امعا مصلح آن کثیرا بدل آن فراسیون و تمس غسلی که از گل آن جرا نموده باشد با عسل آن نیز مسهل لالا بفتح دو لام و دو الف و ماهیت آن گیاهی است معروف که از طرف مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و کرامته می آورند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن تا بغو و منخن آشامیدن آن جالب سیلان خون بخور آن خصوصا خمر آن جهت بواسیر و درد معده نافع و اکثار آن مضر مثانه مصلح آن تخم مورد سیت لالائی سرنگون ماهیت آن اسم فارسی نباتیست معروف که در باغها غرس مینمایند و پیاز دارد افعال و خواص آن پیاز آنرا چون با دیه بالناصفه کوبیده با آب بجوشانند تا آب رفته روغن بماند طلای آن جهت عرق النسا مجرب یافته اند لاله نعمانی بضم نون و سکون عین مهمله و فتح میم و الف و نون و یاء نسبت ماهیت آن اسم فارسی نباتیست برگ آن شبیه ببرگ زنبق و از سه چهار عدد زیاده تا نه و گل آن مانند شقایق و بزرگتر از آن و بیخ آن مانند پیاز و بقدر فندقی و طولانی در رخنه

ودرور وده وردی آن شبیه به برسیم مطبوخ و بسیار نرم و پرده دیرتری آن سیاه و مغز آن سفید و شیرین ساق آن بقدر چهار انگشت طبیعت آن گرم و تر با
رطوبت غالبه و حرارت حیثیه افعال و خواص آن مفرح و مسکر و منوم و ملین اسرار آن بغایت مشهی و باهی ضماد و مجرب باه و مربخ کننده و خیار مقدار شربت آن از
یکدرم تا دو درم است لامی بفتح لام و الف و کسر میم و یا ماهیت آن صمغ درختی هندی است خوشبو مرکب از بوی مر و مصطکی و در رنگ مایل بزردی
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و ملطف و مفتح سده و گدازنده بلغم و دافع امراض بارده بلغمیه امراض الاعصاب مثل
ضعف عصب و شکستگی و کوفتگی اعضا را عیا و با آرد مورد جهت تقویت اعضا و سرعت حرکت اطفال نافع شیر با و ضماد آن الجروح و القروح و الاورام و زدال
و طلاء آن جهت التصاق جراحات عظیمه و اندمال آنها و تحلیل ورم و قطع رائحه کریهه دهان و بخور آن معرق المفاصل مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت
آن نیم درم و از ادویه نافعه سرد دین و مشایخ و عصاب است فصل اللام مع الباء الموحده لبان بفتح باء موحده و الف بفارسی فرسته و بشیرازی
دفله دبترکی اغور و بهندی پوسی ماهیت آن شیر غلیظی است که بعد از ولادت حیوان تا سه چهار روز دوشیده شود و یک اوقیه آن و رطل شیر را غلیظ
کرداند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسمن بدن و محرک باه محرورین بطی الهضم و مولد خلط غلیظ و مسدد و قوت نفاخ مورث ذاق و قولنج
و تولید حصاة خصوصا با شیرینی بخل و باعث جشاء دخانی مصلح و شیرینیها ست لبخ بفتح لام و باء و خاء معجمه ماهیت آن اسم عربی درختی عظیم است
در صعید مصر کثیر الوجود شبیه بدرخت چنار برگ آن مایل بسبزی ثمر آن کوچک سبز و شبیه برطب بعد رسیدن شیرین میگردد و باکراهیت طعم گفته اند
این درخت در فارس سمی قاتل بود و چون نقل بمصر نمود سمیت آن زایل و دوا و غذا گردید و بعضی نوعی از از درخت و بعضی سداب دانسته اند و صحیح او از
طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بعضی تر و بعضی سرد و خشک دانسته اند افعال و خواص آن مضغ آن مسکن درد دندان و در کتب قدیمه است که حکایت
کردند از انبیاء علیهم السلام که بسوی حق جل جلاله از درد دندان وحی آمد بسوی او بخوردن لبخ را آشامیدن آن قاطع نزف الدم داخلی و ذرور آن حابس الدم خارجی
و طلاء آن مقوی مو با شراب محلل اورام و با لادن و مورد جهت جبره کسر و ضربه و تحریک استخوان از مفصل و بزودی و غبار آن گریزاننده هوام و ثمر آن
مقوی معده و حابس خون و اسهال المفاصل مصدع و خوردن مغز هسته آن موجب ثقل سامعه دیگر نیست و بر درخت آن نوعی از تیلا بهم میرسد قاتل لبلاب
بکسر لام و بفتح نیز آمده و سکون باء و فتح لام و الف و باء موحده و آنرا قربوله و بیونانی تنبالس و قسوس و بعربی عاشق الشجر و علیق و حبل المساکین
و عشقه و حلبوب و بشیرازی لهی سه نامند ماهیت آن نوعی از قس است و اصناف میباشد از کبیر و صغیر و سفید و سیاه و مجموع آن بر مجاور خود می پیچد
کبیر را بهندی چاندنی بیل نامند و برگ آن شبیه به برگ لبیا و سفید آن از گل سفید شبیه بشاخ جنجاث و تخم آنرا اسفید و آنرا حبل المساکین و در تنکابن
کمونا نامند و سیاه آنرا گل بنفش و تخم سیاه و صغیر آنرا بهندی عشق پیچان گویند و لفرنگی سفید آنرا هدرة الیه و سیاه آنرا هیده و تیکر و صغیر آن اقسام
میباشد از سفید و سرخ و زرد و کبود و برگ همه ریزه و گل کوچک و تخم آن در غلافی سیاه مائل بسرخی و قسمی آن بی ثمر و ساق جمیع اقسام کبیر و صغیر شیر دار
طبیعت کبیر آن مرکب القوی جالینوس در دوم سرد و خشک گفته و یوحنا بن ماسویه گرم دانسته افعال و خواص آن مفتح و محلل و ملین و مسهل چون
بجوشانند قوت مفتح آن و اسهال آن ضعیف میگردد و بسبب تحلیل رطوبت آن و آب افشرده آن بدون طبخ بالعکس لعصابة الراس و الصدر و الغضا
و النفس سعوط عصاره آن با سیاه و نطرون و عسل جهت درد سر کهنه و قطور عصاره آن با روغن زیتون با پنبه آلوده در گوش گذاشتن جهت درد گوش و دیدان
آن و برگ کبیر سفید آن که حبل المساکین است جهت درد صدر و امراض سینه و در یه و تفتیح سده کبد و آب آن جهت سرفه حادث از جنس طبیعت و قولنج حادث
از خلط حار و مسهل صفرای سوخته با خیار شنبر جهت ربو دو درم آن با شاه ترجه ریه بعد و بدستور چون با روغن بادام بجوشانند سه درم از گل آن جهت
ترنه و سعال و ضماد برگ تازه آن جهت درد سپرز خصوصا که با سرکه پخته باشند و گل قسم خیرینه ثمر آن آشامیدن و فرزجه نمودن مدر حیض و بخور آن
بعد از طهر مانع حمول و شیاف و برگ آن با عسل مدر طمث و آب افشرده آن رافع بدبوی رحم اعضاء المفاصل و الا ورام و القروح و الجرب و ریح
حرق المغافر طلا به برگ تازه سفید کبیر آن که حبل المساکین نامند جهت اورام حاره مفاصل و منفجر کننده دمامیل خصوصا با شیر آن

و ضماد برگ تازه مطبوخ آن در روغنها محلل اورام و مسکن وجاع و رافع اعیاء و غیر مطبوخ آن بجهت جراحات عظیمه و سوختگی آتش و ضماد عصاره آن با موم و روغن
جهت سوختگی آتش و بدستور ضماد برگ قسم سیاه آن بجهت قروح خبیثه و ضماد برگ قسم ذکر مطبوخ آن بجهت التیام جراحات خبیثه و سوختگی آتش و از جمله عصاره
سیاه آن سیاه کننده موی و آب قسم اخضر و ثمر آن شدید الحرارت و حدت و سترده موی و کشنده بعض السموم و ضماد بیخ قسم ذکر ثمر آن با شراب جهت
تحلیل مانع و از قسم کبیر آنچه برگ آن با خشونت و دراز مائل بسیاهی است مسمی نزد اهل مغرب بالشجیه و مصر او بلسطوس است طبیعت آن سرد و خشک فعال
آن بجهت ورم‌ها و سترده و سبز و قولنج و تبهای عرضی و ربع رطل از آب آن باده درم مغز قاطع نزف الدم و مهزل اعضا و البوبر و القروح حاد و تازه آن
و بهنه جراحات و خشک آن مجفف و ناشف قروح و مانع قروح خبیثه الفساد اقسام لبلاب مغز عصب سر و خشاء مصلح آن بنات و مانع حمل و
حیض مقدار شربت از آب آن از یک اوقیه تا یک درم بلبنات بی آنکه بجوشانند و لبلاب صغیر طبیعت آن قریب بکبیر در کتب القوی افعال
آن محلل و قابض و مسهل و مصفی البیب لذ جبینکه دارد و سلم از سائر اقسام اعضاء الصدر و غیرها رافع اقسام سرفه که با یبوست طبیع باشد و قولنج
با خیار شنبر محلل و رم احشاء و نفیج سده و اکثر تبها و اعضاء المفاصل و الاولم مخلوطی مفاصل و غیرها مقدار شربت از آب آن نیم رطل با لیست درم نبات
آن آب برگ خطمی و خباری لبن بفتح لام و باء و نون لغت عربیست بفارسی شیر و بترکی سود و بهندی دوده نامند ماهیت آن معروف است و آن
از سه جزء است دو هنیت و جبنیت و جسم حلیه و هر یک دیگر طبیعت آن معتدل در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و اعتدال مختلف
خاصیت و افعال نیز و شیر هر حیوانی بانفراد و جدا جدا انشاء الله تعالی مذکور میشود و بعد ازین امور مشترکه در ینجا بالاجمال بیان مینماید هر حیوانی که
آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد انسب باست از غیر آن لبن شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال و غیر انسان
حیوانات و دیگر مائل باعتدال است در اسود و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و شیر شتر بعد از آنها و بعضی شیر بز را بهتر از شیر گاو دانسته
اعدال اغذیه نسبت و شیر الاغ و اسب و شتر و گاومیش و خوک و غیرها برای غذا اقوی و انه از حیوانات مذکوره و آن با برای تغذیه و همچنین بجهت تعلیل
تربیت لاغری در رنگ حیوان و سحنه آن از صلابت و رخاوت و خفت و بلید و غیرها مختلف میباشد چه هر گاه علیت بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع
باشد ارطب و علفها خشک و ایام گرما و خشکی میباشد و مبکرات و محرارات مانند نگار و خشخاش و کاهو و امثال اینها نماینده شیر آن نیز مسکر و مخدر
از ادویه طبیعه و از مسهله مسهل و همچنین از قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه و لطیفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید
سحید رنگ و از غیر آن طبیعت اجزای آن ماهیت آن دوم معتبر تر و هفت دو سه آن در اول گرم و خشک و جبنیت آن در اول
و شیر تازه دوشیده گرم با حرارت لطیفه و سریع النفوذ و در اول لبحد از انحلال سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن تحلیل میرود و لیس با بد که چون
گرم نمود و بنوشند تا موجب ثقبت نفوذ آن گردد و از مطلق آن بدون غذای مراد هر گاه است و موافق ترین اغذیه است در مزاج اطفال بعد از
اطفال در طبیعت و مزاج شخص که موافقت نماید و بعد از آن گوشت و تخم مرغ نیمبرشت و هر چه جبنیت بر آن غالب باشد مسد و ثقیل و هر چه مائیت
غالب باشد و ملیح و خفیف و هر چه دهنیت و دسومت مسخن و ثقیل و قبل از انقضای چهل روز از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب الولادت را
نیز استعمال آن مضر است و در آخر فصل بهار و اوسط تابستان استعمال آن اولی و بهترین البان شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل
سفید خالی از طعم و رایحه غریبه المرئی است الغشاء و اکثار آن مورث تپها و تولید سبلس و قروح و جرب و حکه و داء الفیل و اورام و دیدان
ابهار و مطلقا و اقلیل خواه کثیر جهت اصحاب ارام باطنه و مفرج و جهت اصحاب امراض عصبانیه خصوصا بلغمیه نیز مضر و زیادتی خوردن آن مغز
اسو معده و سریع الاستحاله بد خامیت و صفرا و خلط غالب و فاسد و در امراض حاره و معده ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و یابس مزاج
با افیون و مقدار قلیل آن در اغذیه و کثرت آن در تلیین و اسهال اقوی و رجیح آن باعث حابس و ملح و با گوشت و بیضه
و ماهی و ترب و پیاز و میوه های تازه و البقول و حبوب و امثال اینها و بالاسی آن نیز با دام کرات

بنا فته باشند و بالای آن چیزی خوردن و نوشیدن همه مفسد آن باشد و اخلاط فاسده در بدن ایشان مهلک گشته اند مشهور باشیر مخلوطی با شیر اشتر و قبیل
و منی قلیل اند سوته و خفیف طبیعت آن مطلقا مرکب القوی باغلبه حرارت و رطوبت و غیر گرم در اول و تر در دوم افعال و خواص آن بهترین شیر حیوانات
جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و محرک و موافق اعضای تناسل گفته اند و لیق امزجه حاره یابسه بهر گاه مصفرا و معده نباشد و قطور آن بجهة رمد و اکثر امراض عین
خواه بتنهائی و یا با شیاف و ادویه مناسبه و طلای اقسام آن موافق ورم مقعده و درد آن و قرحه مثانه و اورام حاره و رحم و حمافقه القبا مهلیه و طرو مرکبه
و محرک باه خصوص شیر جاموش با شکر السلیمانی بادزهر سموم قتاله و شرب ارنب بحری و شوکران و بنگ و دفلی و ارنب بحری اتقیا خریق و خالق الذئب
و غیر جمیع ادویه اکاله و معفنه و امثال اینها نافع است اکثریه قطعا آن مطلقا آثار خمیه و آشامیدن آن نیکو کننده رنگ رخسار خصوصا با شکر و فربه کننده
بدن خصوصا شیر بز و فرق آن بتخصیص در امزجه حاره یابسه و طلای آن ... علی کلف و آثار ریاح و آشامیدن آن نیز الادهم ... مشهور آخشاید
ناد الحیین با هلیه جهت جرب و حکه نافع و طبای هند جمیع شیرها را خام خوردن محدث امراض مختلفه میدانند مگر شیر زنان و الاع و بعضی شیر گاو نا تازه
که هنوز گرمی پستان در آن باقی باشد بسیار نافع و از قبیل آب حیات دانسته و غیر ازین در سه شیر خصوص شیر بز را جوشانیده بهتر میدانند و طریق
جوشانیدن آن آنست که بقدر ربع آن آب شیرین خالص داخل کنند و با آتش ملایم بجوشانند تا آنکه دو دهم شیر بماند لیکن اول میرشدن آنرا نیز دین
شیر را بعد از آنکه از دوشیدن آن دو ساعت گذشته باشد و بعضی چهار ساعت گفته اند خوردن آنرا بد میدانند و همچنین شیر حیوان که تازه بچه آن مرده یا سقط
شده باشد و بسیار لاغر یا مریض و یا حامله و یا تازه زائیده و با قریب با انقطاع را نیز بد و مولد امراض کثیر در اوائل حمیات نیز الادر لوم ... گفته اند و رفع
قبض بطن و سوزش چشم و ... ضعف بدن ... و آلات بول و اعضای تناسل ادویه و چون شیر را با هم وزن آن ... زیاده ... در آب
برآورده و مجاری بول را صاف کند لبن الاتان بفتح الف و تاء مثناة فوقانیه و الف و نون لغت عربیست بهندی شیر الاغ و شیر ... ماهیت
ماهیت آن معلوم و مائیت بر آن غالب بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و ... طبیعت آن ... ارطب شیرها ... دم ... گرم ... تر
آن شیر الاغ جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم بنوشند که سرد نه گشته باشد افعال و خواص
آن بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح و مقوی قلب و رد ملطف الاستحاله بخلط غالب موافق امزجه حاره یابسه بهر گاه معده ایشان خالی از صفرا باشد ... اعضا
الرأس سعوط و قطور آن در بینی و گوش و با فرح جهت ترطیب دماغ و جهت رفع ... بی خوابی و صداع حار یابسی و امراض حاره یابسه دماغیه و ... گوش حار
و ورم حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه مرغ و روغن گل جهت طرفه و ضماد آن نیز جهت امراض مذکوره و پارچه کرباس
پاکیزه را بدان تر کرده بر پیشانی و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد و یا خشک شود تبدیل نمایند و غیره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهاة و وزن ... الفم
... و دندان بتنهائی و یا با مغز فلوس خیار شنبر و درین حین تحلیل آن اقوی جهت امراض مذکوره و نفع سعوط آن با کثیرا و یا سپید ... ملس ... اعضاء الصدر
و الحمیات و الغذاء و النفض آشامیدن آن موافق سینه و جهت سل و ق و قروح ریه و حمیات حاره حاده و امراض حاره و حار ... مرقه و عسر نفس ...
و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کثیرا و کتیرا و طین مختوم و پوست بیخ انجبار و صمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم و ... بطن و جهت استسقاء
حاره و صلابت طحال و التهاب ... و صفرا و حقنه آن جهت اسهال الدم ... و سحج و زحیر و جراحت امعا و رحم خصوصا ... حوالی ... اعضاء البول ...
جهت البول ... حار و الاخور با گل ارمنی و روغن کدو حقنه آن جهت مجاری آن به دستور تزریق آن به تنهائی و یا ادویه مناسبه مذکوره السموم آشامیدن آن جهت رفع منفعت
ادویه قتاله الاورام ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران ... در دین ... و ... طین خصوصا ... و ...
جهت ... مصلح آن کلنگبین و مصلح شربت آن ... و ... طبیعت آن ... و ... تخم کدو ... مثل اینها و تعایف آن ... مناسبه ... علت
سبز ... شلغم ... نفث الدم و سل و ق ... برگ خار ... حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ کاهو جو خیسانیده امثال
اینها جهت جلا و تحلیل و تفتیح سعد کوفی و کرفس و رازیانج و شیح و قیصوم و جو خیسانیده و با تخم کرفس طبخ کرده و امثال اینها بدل آن ... شیر بز

٥٥٥

دو دستور آشامیدن آن را و با دیگر تفصیل در مقدمه این کتاب نیز بحجا ذکر یافت لبن الاسد بفتح الف و سین المهملتین شیر بیست و بهندی
بانگ کا دوده نامند طبیعت آن در کمال گرمی و حدت افعال آن در رغایت حلاوت و دار است لبن البقر بفتح بای موحده و قاف و را
مهمله بالفارسی شیر گاو و بهندی گای کا دوده نامند ماهیت آن معروف است و این اعتدال تر از همه شیرها است بنسبت البان دیگر
بحد اعتدال متساوی است و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات و هیئت بران غالب غلیظ تر شیر است سوای شیر گاومیش که بنسبت غلظت
آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض است که علف او به نباتات و اشیای جیده باشد معتدل القوام خالی شیرین
خالی از طعم و رائحه طبیعت آن معتدل در گرمی و سردی و تری و یبوست افعال و خواص آن مسمن بدن و ملین ... کثیر الغذا عضار الراس
آشامیدن تازه دوشیده آنکه سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ ... و مانع نسیان ... و سواس و نیکو کننده رنگ
رخسار و امراض ... و مطلوب ... آنجهت اکثر امراض ... از مداومت آن صحت یابد و با کند رجهة ... و با سرد و دست جهة ...
و سل و شقاق اعضاء الصدر و الغذاء و النفس آشامیدن آن گرم یا گرم تازه دوشیده مقوی قلب و دافع غم و وسواس و خفقان و قرحه ریه و ...
غلیظ باشد و سحج امعاء را مفید و ملین طبع و مولد منی و مبهی و مسمن بدن خوردن آن ... با شکر ملین طبع و ... یابس ... نافع
و شیر آهن تافته یا با سنگ تفته مکرر داغ کرده دافع اسهال آشامیدن آن با ... تازه ... مجرب ... بخصوص
با قلیلی تا مقدار دو دانگ ... و یک درم نبات نرم سوده جهت ... المفاصل الادرام و ... آن ... سفید ... حبه ... درم ... آشامیدن آن
طلاء آن جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر ... بر سر ... بعد ... وی سرتراشی آن ... باعث ترمی
آنست اما باید که مقدار شش هفت ساعت بعد از مالیدن که نرم شده باشد با آب گرم یا شسته سرتراشی نمایند و با افیون و موم و روغن ...
مسکن وجع نقرس و حار السموم آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنها است که بکرات نوشند و قی کنند تا رفع فاسد سم گردد هر نوع و ادویه قتاله
که باشد به تنها و یا با ادویه مناسبه آن مانند روغن گاو و نارجیل بحری و امثال اینها الاعینة آشامیدن مطبوخ آن با برنج ... شیر برنج و ...
بجهة ... و نیکوئی رنگ رخسار و با گردگان مغز با جهة فربهی گرده و بدن و نیکوئی رنگ رخسار و تقویت باه و ازدیاد منی منه از شربت آن ...
المضار آن مورث سنگ گرده و مثانه و تولید قمل و برص ... مصلح آن شکر و عسل و ... و مانع انعقاد آن در معده
چون منعقد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی ... و خناق گردد ... آن قی کردن تا خروج ... و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با ... و بسته
با عسل و تخم کرفس و آب گرم و آشامیدن پنیر مایه بمقدار مثقال از مجربات شمرده اند حکمای هند گفته اند شیر گاو سفید دافع سودا است و شیر گاو
سیاه دافع صفرا است و شیر گاو سرخ قاطع بلغم و شیر گاو زرد دافع هر سه خلط لبن جاموس بفتح جیم والف و ضم میم و سکون واو و سین مهمله
معرب گاومیش را شیر گاو و بسیار غلیظ تر و از حیثیت و رطوبت بر آن غالب ... الاستحاله بخلط غالب و صفرا است چون شیر را
با چوب گیاه ... طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد ... بخورند ... نافع است لبن الخفاش بضم خاء معجمه و فتح فاء و الف و شین
معجمه قوت شیر ... است لبن الخنزیر بکسر خاء معجمه و سکون نون و کسر زاء معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی شیر خوک و بهندی سور کا
دوده نامند طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن ... بسیار ... جهت سل و دق نافع ... برص ... است لبن
الرمکة بفتح راء مهمله و میم و الف و کاف بفارسی شیر مادیان و بهندی گهوری کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است بهترین آن
نیز مانند شیر گاو است ... طبیعت آن گرم و تر از دیگر شیرها ... افعال و خواص آن ... اعضاء الغذا
و النفس آشامیدن آن محرک اشتها و باه و ملین طبع و ... مثانه و مجاری بول ... و منقطع حادث از حرارت ...
حقنه کردن آن ... در قرحه رحم ... بعد از ... آشامیدن ... در افعال ... مذکوره

افعال مذکوره قویتر دانسته اند و جهة استسقا و بعضی انواع دق و لبن الظباء مذکور شده و در لبن زنان و در لبن از تعلیف آن برازیانه و غیر آن از شیاف‌ها
و باز ده ملطفه مفتحه نیز مفید النحو اهل گفته اند از خواص آنست که چون هر سال قلیلی از آن با اطفال که آبله بر نیاورده باشند بخورانند در آن سال آبله بر نیاورند و اگر آورند کم
و چند دار نباشد و از مجربات مذکوره شمرده اند لبن النصال بفتح ضاد معجمه و الف و نون که لبن النعاج و بفارسی شیر میش و گوسفند نیز نامند ماهیت آن معروف
برانماهیت و جبنیت غالب و غلیظ تر از شیر گاو و بهترین آن شیر میش سیاه است و مذکور است طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن مقوی جوهر
دماغ و نخاع و باه و جهت قرحه ریاح و امعا و نفث الدم و تر و جرد و نیکوئی رنگ رخسار و دفع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت با روغن بادام
و شیر عربی جهة سفرقه و مجرب و سایر افعال و مضرت اما نند دیگر شده و محدث قراقر و مراره و بلغم و قولنج است لبن اللقاح بکسر لام و لفتح لام و الف و حاء مهمله اقاح
شیر شتر و بهندی اونتنی کادوده نامند ماهیت آن معلوم است و لطیف و رقیق ترین شیرها و مایل بشوری طعم و دهنیت آن بسبب کمی و گرمی و شدت
امتزاج از ماهیت آن جدا نمیگردد و لهذا طبیعت آن گرم مایل بخشکی است افعال و خواص آن جالی و منضج و محلل اعضا الراس و لهذا در النفس
آشامیدن آن مقوی چشم و بدستور اکتحال بآن و آشامیدن آن با شکر جهة ضیق النفس و ربو و لقبه سدد و دفع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنیه و تحلیل خلط
لکان و رکبد و استسقای زقی و طبلی و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام علت و اجتماع ما اصفر قبل از آن و جهة علل طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و باه را
برانگیزاند و با بول شتر جهة اسهال و آوردن ماء اصفر که زرد آب نامند نافع و باید بتدریج از دو اوقیه شروع نماید تا بکرطل مانند و شیر زیاده روز قبل از
استعمال در ایام استعمال بتعلیف برازیانه و کنگر و کاسنی و در منند و امثال اینها نموده باشند و با پنج درم سکر العشر جهة استسقای کرم با شکر مقوی بدن و مفاکنند
لشیر و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر و تا روغن بادام تلخ و دیسته و امثال اینها و بعضی گفته اند شیر معطش و
لطی لا محد از معده در آنها جوف است نسبة الالبان بدیگر و دستور آشامیدن جهة استسقای نست که باشامند از روز اول یا از امیکه اول یا سقای بعد
استحکام ده درم اگر با آن تپ باشد الا جائز نیست و در هیچ وقت زیرا که بابت البان منافات تام دارند و زیاده کننده حمیات باشند و در اورام غیر آبله در اول اما که
استعمال آن و دستور آشامیدن آن و با الجبن آن نیز بتفصیل در قرابادین و بالاجمال در مقدمه این کتاب نیز مذکور شد لبن المعز بفتح میم و سکون عین مهمله و
زای معجمه بفارسی شیر بز و بهندی بکری کا دوده نامند ماهیت آن معلوم است مائیت بر آن غالب و جرد و دیگر و گفته اند آن زیاده است طبیعت آن
مائل بحرارت و گفته اند بارد در اول و رطوبت بر آن غالب تا درم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات است افعال و خواص آن ملطف و جالی اخصار اعصاب
آشامیدن آن جهة نوازل و حبس آنها و غرغره آن جهت ورام لهات و حلق و کام و ورم زبان خصوصا با مغز فلوس خیار شنبر که در آن حل کرده و ضماد نموده باشند و قطور آن
در بینی و گوش نیز جهة ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش و ضماد آن یکبار چه بدن تب نموده بر سر هر گذارند نیز جهة ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی
نافع و آشامیدن آن نیز اخصار الصدر و الغذا و آشامیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و با بالنگ مغسول جهة نفث الدم و تر و سل و قرحه ریه و نزف الدم سایر
اعضای باطنی که مقدار شیر بیست و پنج مثقال تا پنجاه مثقال هر یک از اینها نیم درم تا یکدرم باشد و بدستور از سی مثقال تا پنجاه مثقال با یکمثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم
مثقال رب السوس و صمغ بادام جهة نفث الدم و سرفه و علل سینه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید تازه دوشیده گرم با گرم و شیر باشد
از حیوان جوان فربه صحیح المزاج خالی از علت و مرض باشد و از بز سرخ بهتر از الوان دیگر است و خالص گرم با گرم آن بلبن لطن و بعد بول و جهة درد
مثانه و باه و تدارک سکه ضرر جماع و عرق النساء حادث از گرمی و مبیق و سایر افعال مانند شیر گاو است از آن لطیف تر و مفرد مبرد دین و دفع طوبین و نفاخ و با غشی
جشاء و هیجان خواق و امثال اینها بدل آن شیر گاو و بالعکس و آشامیدن آن بطریق ماء الجبن جهة اسهال صفراوی و محرق و اعراق صفراویه محترقه و سوداء
و یرقان و ترطیب آن برای محرورین نافع الحمی جهة حمی دق و حمیات حاره کهنه و دستور آن بتفصیل در قرابادین کبیر ذکر یافت و با افتیمون است آن و انکل
میگردد و در بیماری اسهال شکم را حبس می نمایند و آشامیدن آن با آب جبه که خاکستر شفتر کی نامند با قلیلی شربت بنفشه که ابتدا از ده یا پانزده مثقال آن
با سه چهار مثقال آب و یکدرم جبه سنگ شسته نموده و یکدرم شربت بنفشه شروع نمایند و بتدریج روز بروز چهار پنج مثقال بر شیر اندک اندک بر هر یک

ازآنجا تربیت بشیر آینده تا هر مقداری که موافقت نماید در معده گران نباشد و حلل در هضم و تقشیع ننماید و در هنگام استعداد عدم احتیاج باو بتدریج کم نمایند بجهة ترطیب بدن
در حمیات حاره و حاده در انتها و حمی دق و تسمین بدن لهزال المحرور المزاج مفید نیز دستور آشامیدن آن مقدمه ذکر یافت الا درام و انتشور ضماد تخم ریحان که بوید و بخته در
شیر محلل و منضج و منفجر کننده اورام و با نیل نیلوفر است و با اضافه تخم تمر هندی کوبیده و آقو گویند مضر احشا است مصلح آن کثیرا است لبن النساء
بکسر نون و فتح سین مهمله و الف ممدوده و بفارسی شیر زنان نامند ماهیت آن معروف در لطف است از شیر انسان موافق ترین شیرها است از برای اطفال و
امراض حاره حاده خصوصاً از مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذا با موافق خورده باشد چند روز قبل از زائیدن و بعضی
نیز طبیعت آن در دوم سرد و تر و از دختر زائیده سردتر افعال و خواص آن جهة ترطیب تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رفع قروح ریه و حمی دق
و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع اعضاء الراس و الصدر آشامیدن آن بجهت ترطیب دماغ و حنجره و تفتیح سده جیشوم و رفع سل و دق و یبوست و بینی
سرفه مبتی و نفث الدم با دویه مناسبه و سعوط آن بجهة رفع خشکی و سرسام و صداع حاره مبتی اخلاط و ثقل و مالیخولیا و جنون صفراوی و ریزی و سهر و امثال آنها
و بدستور ضماد آن بر سر بدین قسم که خرقه بدان تر کرده پی در پی پیش سر گذارند و چون گرم گردد تبدیل نمایند و قطور آن در چشم جهة رمد حاره و قرحه و رفع خشونت
پلک آن با انزروت جهة ظفره و سلاق و شتر ناق و امثال آنها و در گوش جهة وجع حاره و قرحه و ورم گرم آن مقدار قریب
که سرد گشته باشد بیاشامند و اگر از پستان تواند شد که بخورند بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد در برای آن
بر روی پستان شیر بدوشد اگر پستان بمیرد یا در زیر آن بماند آن زن به دختر حامله است و اگر نمیرد و زنده بر آید پسر مجرب دانسته بهترین شیر زنان
چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با چسبندگی بسیار نباشد و با اعتدال قوام باشد دستور آشامیدن آن در قرابادین کبیر نیز در مقدمه این کتاب ذکر یافت
لبن حمار الوحش و لبن الغزال شیر گور خر و شیر آهو هر دو گرم و تر اند از مادیان که لبن الرماک باشد لطیف تر از آن و در تحریک باه اقوی است
لبن الحامض بفتح حاء مهمله و الف و کسر میم و ضاد معجمه بفارسی ماست و هندی دهی ست و بترکی جغرات نامند ماهیت آن شیر منعقد شده
آن ماست شیر گاو تازه خوب انجماد یافته اندک ترش است و طبیعت آن در دوم سرد و تر هر چند ترش تر و رقیق تر باشد سرد تر آن زیاده افعال و خواص
آن مرطب و مسکن تشنگی و مقوی باه و محرورین و غذائیت آن نسبت بدوغ که مخیض نامند بسبب زیادتی دهنیت بیشتر و در سائر افعال قریب
مع الخاء المعجمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی المضار مضر مبرودین معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدده مولد خلط خام و مضر مصلح آن حابین حاده
و زنجبیل مربی ست و اغذیه مصنوعه از آن در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافت و جریه بالای آن را بر سر مالیدن مرطب دماغ و منوم
کدر است لبن السودان بضم سین مهمله و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ماهیت آن اسم نزد اکثر اسم فرفیون است و بغدادی و دیگران
گفته اند چیزی است شبیه بصمغ مائل بسبزی و زردی که از نواح مغرب می آورند طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا چهارم افعال و خواص آن از سموم قتال
و بوئیدن آن باعث رعاف و عطسه بسیار و مهلک تدبیر آن تدابیر فرفیون و جند بیدستر سیاه خورده و بدکور شد ضماد آن محلل اورام صلبه است
چند ساعت لبن الیتوعات بفتح یاء مثناة تحتانیه و ضم تاء مثناة فوقانیه و سکون واو و فتح عین مهمله و الف و تاء مثناة فوقانیه ماهیت آن شیر
دار است مانند ماذریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال آنها افعال و خواص آن مجموع آن از سموم و مسهل قوی
مشهور و آنچه ماهی مخصوص ندارد در یتوعات در حرف الیاء مع التاء ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد و اعراض و تدبیر آن
مذکور شد فصل اللام مع التاء المثناة الفوقانیه لتکو بفتح لام و سکون تاء هندی چهار نقطه هندی و ضم کاف و واو ماهیت آن ثمر
درختیست در بنگاله میشود و کثیر الوجود درخت آن بقدر درخت آلو و بنباله و یرغار و برگ آن نیز شبیه ببرگ آلو و بنباله و ثمر آن خوشه دار و در هر
خوشه هفت هشت تا ده دانه و بزرگی آلوی کوچکی و بنباله و سفید رنگ و طعم آن در خامی ترش و بعد رسیدن شیرین میگردد و در جوف
بعضی آن سه دانه و بعضی چهار دانه شبیه به اشهای سنترلفه و کشمل که کوه نامند و درون دانهای آن تخمی سفید و نرم

طبیعت آن سرد و تر افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و جهة بعض امراض دمویه و صفراویه نافع و شربت آن جهة امراض مذکوره نافع

فصل اللام مع الجیم لیجالو بفتح لام و جیم و الف و ضم لام و سکون واو بلغت هندیست ماهیت آن گیاهی ست که در کنار آبها و زمینهای نمناک میروید و در موسم باران بیشتر و دو قسم میباشد قسمی در خشکی و زمینهای نمناک میروید نبات آن تا یکشبر و شاخهای آن باریک و برگ آن ریزه باریک شبیه ببرگ درخت مغیلان و از آن ریزه‌تر و قسم دوم مائی که در کتاب آب جزیرها میروید و این مفروش بر روی زمین میباشد و در شاخ و برگ شبیه بدان قسم و از خواص هر دو قسم آنکه چون دست نزدیک آن رسانند و بدان رسانند برگهائی آن بهم مجتمع میگردد و چون دست را بکشند از آن دور نمایند بعد زمانی از هم باز میگردند و بجای اصلی خود آیند از جمله ادویه عظیم النفع ست نزد اهل هند باصطلاح خود آنرا ازساین بیه اند طبیعت آن سرد و بسیار تر افعال و خواص آن محلل و جالی و منضج و مفتح بجهت فساد خون و امراض حاره از آن امراض صفراویه شرب آن نافع و قطور آن جهت ناصور و زخمهای کهنه مفید و گویند چون آفتاب ببرج سرطان و در منزل نثره باشد که جمعه بکم نخجیر نامند و بروند بکنار غدیر یکه در آنجا گیاه بجالو باشد و اول غسل کنند قدری شیرینی تصدق نمایند و بخور بسوزانند مانند قفل از زرق بار و غن بسرشت پس آن گیاه را از ریشه برکنند بنحویکه سایه آنکس بر آن نیفتد و در سایه خشک نمایند و با زچون ماه در آن منزل آید بر نرم کوفته بخته بقدر فلفلی از آن را با شیر گاو تازه دوشیده ممزوج کرده این منتر را هفت مرتبه خوانده و بنوشند منتر این است بسم الله الرحمن الرحیم و دها اموت و ولیاسنکدادان نمو نمو لبشر اوتا سه هفته هر هفته یکروز بدین نحو بخورند در هفته اول امراض سوداوی دحمیات ربع دم کرده دفع گردد و در هفته دوم بواسیر و نواسیر و یرقان و امثال اینها زائل گردد و در هفته سوم جذام و بهق و قوبا و آنکه مانند برص گردد انشاء الله بالجمله برای حیوانی بهتر آید و از اسرار است نزد ایشان فصل اللام مع الحاء المهملة لحم بفتح لام و سکون حاء مهمله و میم بلغت عربیست جمع آن لحوم آمده بفارسی گوشت و بهندی ماس نامند ماهیت آن معروف و منعقد از خون بست و فاعل در آن حرارت فاعله و در بدن حیوان بر احشو فاصله و حامل بودن میان اعصاب و عروق و اوتار و غیرها و استخوان و حافظ و مانع بودن آنها از التوا در حرکات مختلفه و فتح در رض از صدمات خارجی از طیب اعصاب و عروق و عروق از حسن منظر و نیکوئی هیات شکل و غیرها از منافع که مفصله در کتب کلیات مذکور است و اقسام آن بسیار میباشد حیوانی و اعضای آن و لحم هر حیوانی در اسم خود مذکور شده و میشود انشاء الله تعالی و در اینجا بقول کلی و بالاجمال چیزی ذکر باید داد که چون بدن انسان مرکب از موالید ثلثه است و نیست برآن غالب پس غذا برای بدل ما یتحلل او لحم است لهذا در حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که سید الطعام اللحم و طبیعت بدره بدن ناچار است در استحاله نباتات تا آنرا شبیه بمعتذی نماید از هفت قسم از تحلیل و استحاله و تفریق و عقد و تشبیه و تغذیه و ادخال و در حیوانات با تمل این افعال مدعا حاصل است مثلاً در تمیز آنها که در تفریق و تغذیه آن هضم و تمیز ست و تعقید و تشبیه و ادخان باشد و در صیغه طیور سه فعل کافی ست که تحلیل و استحاله و تمیز باشد و در لحوم که شبیه و فصل افعال باشد کافی ست پس لحوم سید بهترین سائر اغذیه شدید و گوشت مقادیم حیوان از گردن و دست و سینه بهتر از موخر آن مانند ران و پشت تازه گرده و گوشت ایمن بهتر از ایسر و جانب وحشی خشک تر و بطی الزوال و انثی نرم تر و ارطب بهترین لحوم لحم حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که از بیه لطیفه صاحبان ترفه و سکون و آرام و بهترین مواشی بز و گوسپند ست که کمتر از ششماه و زیاده از یکساله نباشد و بعد از آن گوساله یکساله گاو و گاومیش و شتر جوان بهتر از شتر بچه بزکوهی ست و آهو بره و گوشت حیوان خصی کرده از گوشت نا خصی کرده بهتر و الطف و گوشت حیوان داجن فربه بهتر و الطف از محبوس معلوف و از حیوان سیاه بهتر و لذیذتر و سبکتر از سرخ و توسط و از سفید بطی الهضم و سمین سریع الاستحاله فی و نسا و گوشت سرخ و دراز اقسام و سریع الهضم و بورح در بهاران روز بهتر از بائیت شب مانده و قدید گرم و خشک و قلیل الغذا و زبون و مولد خلط ردی و لحوم بری بهتر از اهلی و بهترین لحوم بری جبلی و بهترین اهلی ضان و گوشت جدی و اقل فضول است از غیر آن و لحوم حیوانات بری از برای بلغمی مزاجان و صاحبان فالج و استسقاء و کسانیکه برودت و رطوبت بر مزاج ایشان غلبه نموده باشد و آب غوره و امثال آن برای محرورین و کسیکه مزاج آن ملتهب نباشد مطبخ آنرا با مزورات بخورند و گوشت اعضای عصبانی مولد بلغم است و گوشت سرخ خالی از لیف عصب گرم و تر و قریب باستخوان خشک و متین و گوشت

طفلی بارد و رطب لزج و گوشت بچه رد ضعیف الغذا مصلح آن و مصلح هر گوشت ضعیف رطب نمک و پیاز و فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و نعناع و ریزه و امثال اینهاست و مصلح گوشتهای گرم و خشک سرکه و آب غوره و روغن گوشتهای گرم و تر کشنیز و سماق و امثال اینهاست و گوشت کودک آن عصب نباشد لذیذ خصوص گوشت سینه و پستان بسبب تولید شیر و آن گوشت زبان لذیذ سریع الهضم و گوشت حیوان حبشی حمار الوحش گرم و خشک در سوم سریع الهضم کثیر الغذا مایل بسوداویت و در فصول زمستان خوردن آن و امثال آن بهتر و گفته اند بطی الهضم و در روی الکیموس و گوشت کباش جهة کسی که ذراریح خورده باشد نافع و گوشت ارنب گرم و خشک گوشت بریان کرده آنجه در مهده مفید و گوشت قنفذ بسیار تر است و گوشت جربه که از همه غلیظ تر و لین شکم و قلیل الغذا و در دیر سریع الاستحاله بد خانیت و صفرا و گوشت گاو و ماده کثیر الغذا غلیظ سوداوی و مولد امراض سوداویه و خشک تر از گوشت بز و گوشت جوان آن سریع الهضم تر و بهترین آن گوشت بچه گاو ماده و بهترین اوقات خوردن آن فصل بهار و اوائل تابستان و پوست خربزه مهرا کننده آنست چون در حین طبخ در آن انداز ند و همچنین در هر گوشت صلب که زود مهرا نگردد و کتار گوشت گاو مولد بهق و امراض سوداوی و گوشت نقرس کاسر ریاح و بعید التعفن و گوشت بز و گوشت گوسفند قلیل الشحم دیابس مجوا هر و قلیل الغذا و گوشت حیوانات صید گرم و خشک و مولد خون غلیظ سوداوی و بهترین آنها گوشت آهو و گوشت سباع و ذوات المخالیب همه کفاردی اجتناب از آنها واجب و گوشت حیوان معتدل در رطوبت و یبوست سریع الهضم مولد خون جید محرک در المزاج نافع و گوشت خر در نبت لعضی بچه شتر بسیار گرم و خشک مولد غلیظ و جهة اصحاب کبد و ریاح و حصبه شدید و عرق النسا در آخر حمیات و گوشت سنور یعنی گوشت گربه گرم و تر و گویند سخن راست مسخن گرده و جهة درد پشت و بواسیر مفید و لحم القنفذ یعنی گوشت اسپ و گوشت شتر مخلخل مهاجمت اصحاب کبد و ریاح شدید نافع و مولد سوداء و از طیور متوسط که تربیت مرغ خانگی باشند مانند کبک و تیهو و دراج و حجل و طیهوج و امثال اینها صغیر اینها بهتر از کبیر و برّی بهتر از اهلی و بهترین بری طیور مانند کوره و بهترین اهلی و جاج و از طیور مائی آنچه گردن بلند و عظیم الجثه باشند ردیّ و لحوم بر کبار و همچنین طیور کبار جهة مانند بط و آنچه مورث حمیات ربع اند و از مائی ماهیان متوسط در بزرگی و کوچکی آب جاری بحری لطیف مانند ماهی را ضرر اهی جهة اهالی و ماهی ر بهو و انند داری آنچه بیس و امثال اینها و از برای اصحاب کبد و ریاضت قوی المزاج حار لحوم قویه غلیظ مانند گوشت جزور و حمل و گوزن و گاو دشتی و بهتر و اولی است از لطیفه خفیفه و بالکل از حیوانات رطبه المزاج را بعد از استکمال قوت آنها با بسید را هنگام طفولیت و کوچکی ذبح نمایند و هر چه از شکم حیوان برآورند که مثل بغیم حار و مهملی و فتیه لام و حلام بمیم بجای نون نامند و آنچه بحد کمال نرسیده با همه ضعیف مورث ضعف و سستی و امراض بلغمیه اند و از حیوان پیر و ضعیف سال خورده بسیار لاغر و مریض و متعفن همه مورث امراض صعبه کثیره و سوداء و امراض سوداویه است خصوص گوشت کبش و میش و بقر و جاموس و حجل و همچنین گوشت حیوان بچه مرده و یا گرگ و غیر آن از سباع گزنده و خوف ناک و یا در آب افتاده و بسیار و حیوان مخنوق همه ردی و مورث امراض ردیه صعبه و سوداء و امثال اینهاست و دیگر حیوانی حیوان بگیرد ذبح نمودن و در بوی آن شناسید آنکه بعد گوشت متعفن و تناول نمودن آن در شبها باعث تخمه و جمع آن باشد و بعضی غیر مجوز مبالغه در طبخ و کوبیدن آن کنند اولیست و باید که اجزای آن فیما بین طبخ یافته خواه کباب یا شده یا غیر آن و گوشت بالعین غرجه سریع الهضم و النفوذ و موافق تا همچنین ضعیف المزاج و الفوه است اگر دائم و رطوبت بسیار بدن آنها باشد و کسیکه اراده تخفیف و تصلب بدن را باید که سنو و کرده باج آنرا بخورد و مشوی بالطبع قوی و تر و یابس و قوی الذم از مسلوق و کسیکه اراده ترقیق و نرمی بدن نماید باید که اسفیدباجات چرب باشد و در زیر دیار خوردن آن ممنوع جهة آنکه البته منهضم طبیعت دشوار و باعث فساد و ضعیف قوت است و مداومت بر آن نیز باعث فسادی خلط و قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت ذهن و علیه صفات بهیمی و اخلاط و بسیار و برو برخوردن آن باعث ضعف بدن و لاغری و دهان و نقصان الدماغ و سقوط قوی است و مشوی یعنی بریان آن مولد تخم و صلب و مطبوخ آن بطریق یخنی گرم و تر و مولد لحم رخو نرم و قلیه آن کثیر الغذا و باعث تقویت بدن است و فلوا لحم و ماء اللحم با قسام و اعراق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت اعضاء البراش گوشت گاو و گاو دیش و سائر گوشتهای غلیظ مولد سوداء و امراض سوداویه از جنون و وسواس و گوشت این عرض را شراب جهة مرض العین خاکستر گوشت حلزان حالی بیاض چشم و گوشت سباع و ذوات المخالیب مقوی چشم و رافع امراض

و ابو الفرانص و خرب دهره طیهو دالتر متوانایست جالی بهاض آثار خشم و صفار و کلف گوشت بسر طان بهری جهت بهبود ساق لین گوشت بو جه طیهو ریهو جهت آکید
الغدا و گوشت قطا جهت اصلاح فساد مزاج و تفتیح سده کبد و طحال و استسقا و گوشت قنفذ با سکنجبین جهت استسقا و لحوم غلیظه مضر معده و طحال اعضا و انفع لحم
گاو نافع رطبین صفرا است معده و گوشت ارنب مشوی جهت قروح امعا نافع و گوشت قنفذ نمک کرده با سکنجبین جمع گردد در عرق خردین لکنز طلاء و گوشت
درد جاع جهت قولنج و اورام سرد اوی عرق گوشت گاو و سکنباج آنجهت اسهال مراری همچنین تراغیب گوشت آن با کشنیز تازه و سرکه جهت قیلان نافع سیر کرد
همچنین با کشنیز خشک و اندک زعفران و گوشت طیهو مشوی و غیر مشوی مانند گوشت کبک طیهو و دراج و قطا و قمری که جوشانده در آن را برند و خرام
تناول نمایند جنس طبیعت نمایند و مزاق سران تاشش گوشت شتر مدر بول و گوشتها چرب تلیین آن زیاده از غیر آن گوشت سباع و ذات المخالیت جهت احتراق
گوشت حمار وحشی با روغن قسط جهت وجع گردن و تحلیل ریح غلیظ الحمیات گوشت گاو دوالی و علل طیور بزرگ بیر محدث حمی ربع اند السمم آشامیدن گوشت
ابن عرس خشک کرده با شراب جهت سموم گوشت حلزان سوخته برای لسع رتیل و عقرب و جراره و با شراب جهت سگ دیوانه و گوشت ضفدع جهت لسع هوام
الات المفاصل ضماد و گوشت گرم بگرم ذبیح جهت ضربه و سقطه و بدستور چسبیدن عضو و در بو گرما گرم آن و ضماد دنبه جهت تلیین عصب صلب شده و تحلیل عضای
متشنجه و گوشت ارنب جهت نقرس و اوجاع المفاصل و در قریب بست در نعل عرق النساء و گوشت ابن عرس جهت اوجاع مفاصل ضماد او و شحم حمار وحشی با دهن قسط
وجع ظهر و تحلیل ریاح غلیظه ترنجیار و گوشت افعی و قنفذ الحلال بطریق مرقه و نخبی نافع و گوشت گاو مولد جذام و دوالی و داء الفیل و دوالی و جرب و بهق و امثال آن و همچنین سایر
لحوم غلیظ المجروح و القروح و الاورام طلاء گوشت گوسفند سوخته ضماد گوشت گاو و سایر لحوم غلیظ محلل اورام صلبه الزبیته طلاء و شحم حمار وحشی لطوخ و سوخته
گوشت حلزان نافع بهق و سوخته گوشت صفوة جهت داء الثعلب نافع است لحیة التیس بلام مفتوحه و حای ساکنه و یای دوالف و لام و فتح تای مثناة فوقانیه و
سکون یای مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت عربیست در ماهیت آن اختلاف است ما تقی و بغدادی و انطاکی و غیرها گفته اند نباتیست مجعد در روی زمین منفرش
و از زمین بلند نمیشود و برگ آن شبیه ببرگ گندنا و مردم آنرا میخورند و بعد از آن با آن میخایند و همین لحیة التیس حقیقی است و نزد عرب و اهل شام و شرق و دیار دیگر نیز
با ذناب الخیل و نزد عامه اهل اندلس لیسقواس است و بفارسی اسلیخ و باصفهانی برگ و الانتک نیز و بفتح شین معجمه و سکون نون و کاف نامند
و دیسقوریدوس نامیده و بعض مردم قساروس و قسارتا نیز خوانده و گفته اند آن دو صنف است نر و ماده نر آنرا درخت کوچک و کثیر الاغصان
و خشن کوتاه و برگ مدور و صلب و مرغب و گل شبیه بگلنار و منبت آن سنگستان ها و صنف ماده آنرا برگ شبیه گندنا و پائین آن عریضتر از بالای آن
و گل آن سفید و نزدیک بسیخ آن نوعی از طراثیث سیر و بید بیرون آید سرخ یاقوتی رنگ و آن بهترین انواع است و گاه سفید و گاه ابتقر بیز میباشد و قوت قبض آن
زیاده از آن در جمیع اجزای آن طراثیث را بربری بیونانی ابوقسطیس نامند و مراد از عصاره لحیة التیس عصاره آن طراثیث است و از جمله اجزای تریاق
فاروق همانست و در قوت مانند حضض الا آنکه در حضض قوت تحلیل است و در این قوت قبض فقط و حکیم میر محمد مومن نوشته که این الی و کیه جمیع دیگر
بیان نموده اند که آن شناخانیست برگ آن مایل بسرخی و درخشندگی و سرخی آن مایل بسیاهی بقدر شبری و بیشتر آن در زمین و چهار انگشت آن از زمین
پیدا و بیرون و منبت آن شوره زار یا و این قول اصح مینماید چه بیخ گیاه زبوره نوعی از طراثیث است بهتر آن تازه آنست طبیعت آن
معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و جالینوس در رساله گفته نباتی آنست این شجر و گیاه با اندک قبضی معلف گوید در شیراز اصفهان نواح انها
نباتی کوچک تا یک شبر میروید با شاخهای باریک برگهای باریک بلند و نبات آن هیئت مجموعی شبیه بگشنیز سبز که پیش نامند و آنرا شیر آزی
و اصفهانی الالاتنگ نامند و نر و ماده میباشد چنانچه ذکر یافت و تر و تازه آنرا با سرکه یا دوغ آن برای تبرید مانند کاسنی و کاهو میخورند در عمل کم بجه
التیس بن اینها و آنچه در کتاب مصور فرنگی دیده شد نبات آن بلند است و یک ساق آن ایستاده دارد و در آن برگهای باریک بلند شبیه ببرگ گندنا و گل آن بهن مدور و
برگهای آن اندک طولانی و سر آنها منشعب و شعبه و غنچه آن فی الجمله شبیه بغنچه گل سرخ و رنگ آن سفید طبیعت آن در آخر دوم سرد و در سوم خشک افعال و خواص
آن نافع نزف الدم و قاطع نزف الدم و اسهال مراری و در مو و قرحه ربه و نفث کاسنی آن در قبض قوای او و عصاره آن در قبض مانند تخم گل سرخ و تقویت معده و نفع اسهال

۵۶۱

نواه وبدان ورقه و ریه لسعاد و عصاره آن از آن قوی آشامیدن عصاره آن با شراب جهت نزف الدم الحرو ضماد آن بقوی اقسام ضعیفه در معده وجهت نزف الدم رحم و در سائر افعال قوی تر از اقاقیا اعضا الراس بیخ آن جالی چرک گوش خشک کننده قروح آن عصاره النفس والغذا و آشامیدن
برگ گل و بیخ آن یا با آرد الشعیر جهت قرحه ریه عصاره آن جهت نفث الدم و نزف الدم اعضای باطنی و جهت تقویت معده و حبس البطن و قرحه امعا
مقدار شربت از عصاره آن تا سه درم و از برگ گل آن تا چهار درم الجرح و القروح و زرور برگ گل آن جهت اندمال والتیام جراحات کند رفع تعفن آنها
وضماد آن جهت التیام عصب مقطوع الاورام وضماد گل آن محلل اورام عرق النسا و گل آن با موم و روغن جهت سوختگی آتش السموم محمد
بن زکریا خوردن بیخ آن جهت التنفس را رافع سموم دانسته مضر گردد مصلح آن عناب بدل آن حضض و اقاقیاست و گلنار آن **فصل** مع الخاء
المعجمه **خجنیس** بفتح لام و سکون خا و کسر نون و سکون یا و تاء مثناة تحتانیه و سین مهمله لغت یونانی است **ماهیت** آن نوعی از حیری بری است تا آن قریب
بگل آن نقش و بری و جبلی میباشد و در بهر و صورت متشابه بهم مگر آنکه جبلی آن قوی است و نقش تیره و کوتاه تر از بری و دانه آن سیاه و تلخ و قعد
جدری بعضی آنرا مصر احمر القطر دانسته اند **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک خصوص گل و تخم آن **افعال و خواص** آن آشامیدن دو درم از آن هر نوع مسهل
قوی و یک درم آن جهت لسع عقرب سیاه و چون گل آنرا بر لدغ عقرب بندازند آنرا اکشتر **فصل** اللام مع السین المهمله **لسان الثور** بلام و سین لغت
و نون لغت عربیست بفارسی زبان و بهندی جیب نامند **ماهیت** آن از اعضا مرکبه بدن حیوان و در دهن آن واقع و مرکب از لحم و غدد و
سبک و عروق و عصب و عضلات و غشاء معروف است و مخلوق از برای بر آمدن آواز از او بیان آن بکار و افاده آنچه مستفکر آن است الاقی الضمیر و تقلیب
در عین مضغ اعانت بر بلع و حفظ رطوبات نازله از دماغ و خارجه از سینه و معده و غیر اینها از منافع که در کتب طبیعی و کلیات طب مذکور است
و غیر خالق جل اسمه نمیداند فوائد آنرا **تفصیل طبیعت** آن گرم و تر **افعال و خواص** آن خفیف سریع الانهضام در طبیعت و ادویه تبادو
خوشبو زیاده کننده منی المضار سریع التعفن مصلح آن بیخ آن با سرکه و آشامیدن خشک و زیره و خولنجان در سرکه و گشنیز خشک
خوردن آن لسان العصافیر دانسته و آن تیره و در بلاد نیز نامند جهت آنکه گل آن برنگ نیل است **ماهیت** آن نباتیست بالزوجت و رائحه و آن شبیه بلسان الثور
سبز برگ آن عریض و نرم و در زمین قلیل گل و مزه شوره است سرد برگ آن و زبان انسان بر کنار آن شبیه بصفیر یلیه زرد و بر سر آن گل بنفش میشود فرق میان این
لسان الثور آنست که برگ آن خوشبوتر و نرمتر و زبر بود و شبیه تر باید و لزوجت آن زیاده از لسان الثور و گل آن نیز پخته و سوخته زمین خام پخته برگ آنرا میخورند بخلاف بر گل
لسان الثور که باین صفات نیست **طبیعت** آن در دوم سرد و تر **افعال و خواص** آن بجهت علل زبان انسان و خشکی آن دهن با تعفن شوری طلب سرخ
که ظاهر میگردد و بر زبان بهم رساند آنرا جهت ملاء منتفع و جهت قلاع و سائر امراض حاره دهان و خفقان و حرارت معده نافع **لسان الایل** بلغت
مکرره و بر موحده و لام بغت عربیست **ماهیت** آن غیر رحی الایل است و غلط کرده کسیکه آنرا لسان الایل دانسته بلکه آن نباتی است ما بین گیاه و تجرد
و شاخ آن بالای زمین شاخ یک شاخ مائل بسفیدی و برگ آن شبیه به برگ تفاح و از آن بلند تر و باریکتر و اندک خشن و مخدد و تنبات تازه سبز و با غبت نرمی و سفیده
رنگ خوشبو و نقیض و رائحه شیر آن زرد و مائل به تلخی قبض آن زمینهای خشک **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک و در سوم گرم و خشک نیز گفته اند
افعال و خواص آن مقطع و جالی اعضاء الغذا و النفس و آشامیدن آب طبیخ برگ و شاخ آن منضج و برگ آن جهت رفع لکنت زبان و اضطراب و تلیج آن
و قروح باطنی و ادرار بول و حیض و اخراج جنین و آب طبیخ آن با مویز و خضاب مقوی و مسدد و مدر بول و رافع التهاب باطنی القروح و الجروح و زرور آن منفی قروح
خبیثه و مجفف قروح و التیام دهنده جراحات و آشامیدن آن جهت قروح باطنی و ظاهری و ضماد آن با آب مطبوخ آن ساکن درد وجع مقعده و ذکر از جهت
آن با حنا سیاه کننده موی سر و سیاهی با آب آن بهتر و خضاب دن نیز سیاه کننده موی است مضر گرده مصلح آن صمغ عربی مقدار شربت از دو درم آن تا سه درم و
از آب آن تا دو وقیه و شراب آن که بهمراه سیکل آنرا در جهت زلال آن با انگور پخته ترتیب دهند جهت نفث الدم و سرفه و سستی و فصل و قرحه گرده و مثانه
و احتباس حیض نافع و مقدار شربت آن جهت اطلاء السموم جهت گزیدن جانوران بحری نافع است **لسان الثور** بفتح نار و سکون در آردا و مسکه و اثر او قولی

و بیونانی نوو بلاطینی بگلوزم و بلغت دیگر براحم و بهندی سنگاهولی نامند ماهیت آن نباتی است جمیع اجزای آن باخشونت و زغب نقطهای سفید
نجار و ساق آن باریک و خشن مانند پای تیغ و سبز مائل بزردی و برگ آن بزرگتر و سیاه و ضخیم و باخشونت و منقطه بنقطهای سفید شبیه بنجار
و در غیره شبیه بزبان گاو و مفروش بر روی زمین زر بعی است و تازه آن سبز مائل بزردی و کهنه آن مائل بسیاهی و هر چند کهنه تر گردد سیاه تر شود و گل آن لاجوردی
رنگ گل آن ناردانی کوچکتر و طولانی و تخم آن کوچک از رکطعی لانی و سفید از حب القرطم اندکی باریکتر و در قمی اندک لعابی و تخم آن را ابدور نیز گفته اند
نبت آن اکثر بلاد خصوص گیلان که در آنجا بسیار خوب میشود و در عظیم آباد از ملک هند نیز میشود و لیکن بزرگ آن بازکن حکیم میر محمد مومن تحفة المؤمنین نوشته
قسمی که در اصفهان و بعضی بلاد گاوزبان میدانند مرباجوزست و گل آن لاجوردی و کوچک مدور میباشد و بهترین آن گاوزبان تازه و ضخیم سبز مائل بزرد منقط
گیلانی است طبیعت تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن از رطوبت کمتر و مائل بیبوست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و گل آن الطف جمیع اجزای آن افعال
و خواص آن مفرح و مقوی ارواح و حرارت غریزی و اعضای رئیسه و حواس و ملین طبع و مسهل مره صفرا و اخلاط محترقه و سوداء و متولد از خلط سوداوی و تسکین اغراض آنها
و رافع سموم و ادویه و مطلقا اعضای الراس و الصدر و الغذاء و آشامیدن آن مطبوخات مناسبه جهت سرسام و برسام و مالیخولیا و جنون و نیکوئی جوامن و رنگ رخسار
و تفریح و رفع خشونت قصبه ریه و سینه و سرفه و ضیق النفس و درد گلو و سینه و تشنج و خفقان سوداوی و توحش و وسواس و حدیث نفس و فرع و فزع و غم و هم و
گرده و مثانه و مطبوخ آن با نبات و یا با شکر و یا با ماء العسل جهت خشونت سینه و قصبه ریه و سرفه ضیق النفس و آشامیدن دو درم گل آن با یکدرم گل ارمنی و دو درم
شکر جهت خفقان و خشونت سینه و سرفه و انعاش حرارت غریزی و قوی و ازاله یرقان و تفتیت حصاة و تصفیه رنگ رخسار و ذرور محرق آن در دهان جهت
قلاع دهان اطفال و تسکین لهیب و سوزش دهان مستی الله دیده میشود غیر محرق آن و لیکن از آن ضعیف تر مضر سپرز مصلح آن صندل سفید و مقدار شربت از جرم آن
از دو درم تا پنجدرم و مطبوخ و منقوع از پنجدرم تا ده درم و از آب آن تا چهار اوقیه بدل آن بریشم خام محرق و چهار دانگ آن پوست اترج و نیز بوزن
آن یاسمین و نصف آن سنبل و ربع آن ساروان گفته اند چون از آب آن با آب سیب و آب بیه ترنج شرابی ترتیب دهند دو مثقال آن تفریح بجد یکرطل شراب
کند بدون ازاله عقل و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی و وسواس و خفقان سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیف تر از جرم و مطبوخ آنست بعضی اقوی گفته اند مقدار
شربت آن تا چهار اوقیه **لسان الحمل** بفتح حاء مهمله و میم و لام لغت عربیست و دیسقوریدوس آنرا کثیر الاضلاع و مسبعه اضلاع نامیده و بفارسی بارتنگ
و بترکی باغ پر لباغ و لسان الحمل کبیر را بافرنگی بلنتیاک میسلور و صغیر را بلنتیاک منور نامند ماهیت آن مختص مرتبان خورست و صنف دشتی کبیر و صغیر کبیر برگ شبیه
بزبان گوسفند و سبز طولانی و اندک عریض و ساق آن بقدر ذرعی و پراگنده مائل بطرف زمین و سرخ رنگ و املس از وسط نبات آن ساقهای باریک بلند برشته
بر سر آن گل آن زرد رنگ و تخم آن ریزه سیاه رنگ مائل به بنفشی و بیخ آن سست و مزغب بقدر انگشتی و صغیر را نیز به سنبوق الا آنکه برگ آن کوچکتر و
ساق کمتر و تخم آن بزرگتر و کبیر اقوی از صغیر و در منافع نیز از آن زیاده و مطلق آن مراد صغیر است طبیعت آن در دوم سرد و خشک و تخم و بیخ آن را ابیون زیاده
برودت جد ... نزدیک افعال و خواص آن مرکب از جوهر مائی و ارضی و از جوهر مائی تبرید مینماید و از جوهر ارضی قبض و آب برگ آن لطیف
الراس آشامیدن آب آن جالینوس نفث الدم همه اعضای باطنی و رعاف و صرع و سعوط ضماد آن بر ریش سر و سینه نیز ... و در گوش جهت تسکین وجع آن ...
و مضمضه نمودن با آب طبیخ بیخ آن و یا مضغ آن با آب برگ آن پخته درد دندان و قلاع و امراض دهان ... تقویت لثه مسترخیه و احامیه با آب ...
رفع قلاع دهان و قطور آن طلا با آب برگ آن پخته ... سائیده ... شیافات چشم در آب آن داخل ادویه ... و در النفس ... جالینوس نفث الدم و
آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بدل ساق جهت ربو و آشامیدن عصاره آن جهت دق و سل و نفث الدم و قرحه ریه و ربو و
و جرح اعضاء الغذاء و التنفس و آشامیدن عصاره آن تقوی کبد حار و طحال و گرده و مفتح سده آن و مسکن تشنگی و رفع فساد هضم و ... الدم و نزف الدم
اعضای باطنی و حرقة البول و سیلان خون بواسیر و حیض و بیخ و برگ و تخم آن مفتح سده کبد و گرده و مثانه و در ادویه القوه انساد اجل
کرده می شود و جهت قروح امعاء و آشامیدن عدس مطبوخ با برگ آن بجای حقنه و جهت استسقای حار و مطبوخ آن با نمک سرکه و عدس

جهت اسهال مویی و آشامیدن آب برگ آن با طلا جهت درد گرده و مثانه و آشامیدن با افتقان بخم با عصاره آنجهت قرحه امعاء و حبس خون بواسیر وحمول آنجهت درد رحم حادث از اختناق آن الحی گفته اند آشامیدن سه عدد بیخ آن جهت حمی مثلثه و چهار عدد بیخ آنجهت حمی ربع و همچنین بهار اقیه و نیم شراب ممزوج کرده و آشامیدن عصاره آن نیز جهت حمیات حاده نافع السموم ضماد آن با نمک جهت سمیت سگ دیوانه سگ گزیده و حرق النار ضماد آن بدستور در آن جهت تنقیه جرک و تخفیف اندمال قروح خبیثه و مزمنه و جراحات عمیقه و سوختگی آتش و نار فارسی و قروح خبیثه و اکثر با طین قیمولیا و اسفیداج جهت جمره و داء الفیل و منع تزاید و موجب ضمور آن لاورام و النبور محلل اورام حاره دمله و شری و حمره و اماهایکه با دبیرخ باشند در بیس گوش خنازیر و تعلیق بیخ آن بر گردن نیز جهت خنازیر مواخر الفنار گویند مضر ریه مصلح آن عسل و عصاره آن مضر طحال مصلح آن سکنگبین مقدار شربت از آب برگ آن زده مثقال تا نیم رطل بدل آن حماض لستانی و تخم آن بدل افنالی نعمان عصاره بر آب بوره آن قالیقون مغربی امعاء و رافع زهر و بروغن بادام چرب کرده و یا در آب جوشانیده آن نیز رافع و حابس زرق الدم اسافل بدن مقدار شربت آن تا دو درم در حرق برگ با ذکر با تذکار اینیقی و انتیق نفسطر نموده باشد در تقویت قوت ماسکه بجذبیل رود رهیه افعال و عصاره برگ آن ضعیف تر است لسان السبع بفتح سین مهمله و ضم باء موحده و غین مهمله ماهیت آن نباتیست بقدر ذرعی و شاخهای آن پراگنده و برگهای آن طولانی و اطراف آن تیز و مشرف مانند دندانهای اره و صلب رنگ آن سبز مایل بزردی و سفیدی در سر شاخهای آن قبهای مستدیر و گل آن بنفش و بیخ آن سیاه مربع منبت آن زمینهای سنگریزه در طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ آن جهت تفتیت سنگ گرده و مثانه و فرزجه بیخ آنجهت ادرار حیض و اخراج جنین تا دوست لسان العصافیر بفتح عین و صاد مهملتین و الف و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله بفارسی زبان گنجشک و بهندی اندر جو و بشیرازی تخم اورغ امشید ماهیت آن ثمر درختیست از سرو در از عظیم و برگ آن شبیه برگ بادام و ثمر آن در خوشه و در غلافها هر یک از هم متفرق و در هر غلافی یکدانه باریک طولانی شبیه بزبان گنجشک و ظاهر آن اندک تیره رنگ و باطن آن سفید مایل بزردی با تندی و تلخی و قوت آن تا ده سال باقی می ماند و در ملک بسیار دیگر کثیر الوجود و دو نوع میشود یکی تلخ با حدت و دوم شیرین و نبات آن بیشتر در مزرعه و بیخ هم بسیار و بلندی نبات آن بزرگ و نبات بیخ با تکمه تر و ساق تر و سبز تیره شبیه به برگ بید و از آن اندکی پهن تر و سر برگهای کج و ثمر آن در غواشی مجتمع و در داخلهای آن در غلافهای سبز تر شبیه بخار و گل آن ریزه دار تلخ آن سفید مایل بزردی از شیرین آن بنفش و ثمر آن نیز شبیه با شیرین الا آنکه ثمر شیرین آن بالیده تر و رنگ باطن آن بنفش طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک در اول تر نیز گفته اند و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن مسکن ریاح و برگ آن با قبوضت اعضاء الصدر آشامیدن ثمر آن مسکن درد پهلو و تهیگاه و جهت خفقان و ضیق النفس و سرفه و مزمن اعضاء النفس آشامیدن آنجهت مغص و درد کمر و رحم و ادرار بول و تفتیت حصاة و تقویت اعضای تناسل و تحریک زور یا دنی باه مفید و فرزجه آن با عسل و زعفران بعد از طهر معین بر حمل و مجرب گفته المضار مصدع محرور مصلح آن کشنیز مقدار شربت آنجهت باه بتنهائی تا سه درم و با معینی تا دو درم بدل آن در تقویت باه بوزن آن جوز بوا و نصف آن بهمن سرخ و باتودری سرخ بوزن آن و مغز گردگان با کبابه الجروح و القروح ضماد برگ آن منقی و مدمل و لحم قروح رطبه لات المفاصل ضماد پوست آن با سرکه جهت کوفتگی نافع لسان الکلب بفتح کاف و سکون لام و باء موحده بلاطینی امیر گویند تشبیه بکاوره و سیر بزبنگو کانفس نامند ماهیت آن گویند لسان الحمل است و بعضی حماض دانسته و بعضی گفته اند نباتیست علیحده ساق آن زیاده بر دو ذرع و با شعبهای بسیار و گرهدار و دو بار یک و برگ آن شبیه برگ با رنگ و از آن دراز تر با تقعیر بسیار نرم آن اطراف آن تند و گل آن بنفش و تخم آن باریک و بیخ آن سفید پر شعبه با شعبهای باریک مانند لسیماق و منبت کرهم و در داخل تالستان میروید و منبت آن نزدیک آبها طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن لعوق ریگ طل با عسل جهت رافع صلابت طحال و القروح والجروح ضماد آن ملزق جراحات و جهت التیام زخمهای تازه و گوشت آوردن زخمهای کهنه و دو فرست فصل اللام مع الصاد المهمله لصیقی بفتح لام و کسر صاد مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر قاف و یاء آنرا از آن الدب نیز نامند و در تنکابن معروف بکاش است ماهیت

ماهیت آن نباتی ست خاردار که بر جامه می چسپد و از ان جهت آنرا لصیقی نامند و ساق آن زیاده بر ذرعی و سطبری انگشتی و برگ آن شبیه برگ ابنگ و از ان کوچکتر و ضخیم تر و تخم آن بقدر فندقی و نخودی طبیعت آن در آخر اول گرم و خشک افعال و خواص آن محلل و جالی اغشیة الصدر و شاهدان طبیخ آن با عسل جهت استسقا و ربو و خشونت سینه و نماء آن با روغن گل جهت ضربان ورم مقعد بغایت نافع و فضول آن سرخ کننده رخسار و مغز تخم آن نهی ست

فصل اللام مع العین لعاب الصائم بضم لام و فتح عین و الف و بار موحده بعربی ریق و بفارسی آب دهان نامند ماهیت آن معروف ست افعال و خواص آن جالی خصوص لعاب دهان صائم یعنی شخص ناشتا و چون آب دهان صائم را در گوش کسیکه از اذیت گرم شاذی بار بریزند تسکین دهد و کرم آنرا بکشد و برآورد و طلای آن محلل خون مرده و جالی بهق و کلف و قوبای اطفال را نافع و چون در دهن مار اندازند آنرا بکشد لعبت بربری بضم لام و سکون عین و فتح بار موحده و تار مثناة فوقانیه و فتح دو یار موحده در میان هر دو رار مهمله و در آخر یاے نسبت ماهیت آن بیخی ست شبیه بسورنجان و باریکتر از ان مانند سرپستان و طعم آن تلخ و تند و در مصر معروف بتربای ست و از نواح افریقیه آورند و تا بقیه آن مغشوش به سورنجان می نامند و بعضے سورنجان را باین نام خوانند و اشتباه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی اغشیة الصدر و تنفس آن شاهدان آنجهت قطع بلغم سینه و تحلیل ریاح معده و بواسیر و ادرار خون حیض و بواسیر و ادرار حیض و اشال آن نافع السموم رازی جهت سم افعی و سموم سائر هوام بغایت نافع دانسته اند و مداومت آن باعث سرخی رنگ رخسار مقدار شربت آن دو درم که در سویق بسیار جوشیده بهند نافع خالیه مضارت آن گرده المضار اکثار آن مورث امراض حاره ردوی مصلح مصلح آن کثیرا بدل آن بوزن آن مغز گردگان ست و چون اطفال و یا غیر ایشان بغلطی بخورند قی و اسهال آورد تا بحدیکه سرخی چشم و حالتی مانند مستان احداث نماید و اگر زن باشد حتما حمل هلاک سازد و تدبیر آن قی نمودن بروغن و عسل و بعد از ان لیمون خوردن ست لعل بفتح لام و سکون عین و لام گفته اند معرب از لال هندی ست ماهیت آن از احجار جدیده است که تازه اطلاع بدان بهم رسیده و در کتب احجار قدیمه ذکر آن نیست و مولف منافع الاحجار و لباب الصناعه تصریح نموده اند که از سی صد سال متجاوز ست که سالی بسبب زلزله عظمی کوه بدخشان منهدم گردید و لعل ظاهر گشته و از جنس یاقوت است و رنگ آن از رنگ یاقوت در سرخی کمتر و اندک به بنفشی دار و غوانی دار از یاقوت نرم تر و معدن آن بدخشان ست از مملکت توران و دکهنی تر بهم میرسد بدخشانی بهتر و سرخی آن غالب و صلب تر از دکهنی و دکهنی نرم تر و اندک تیره تر و اغبر تر از بدخشانی و کم بها تر و بالجمله قسمی از اقسام یاقوت است که بهمان مکان بدین نحو منکون میگردد و دیا قوت در حرف الیاء مع الالف انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد طبیعت آن در گرمی و سردی معتدل مائل بحرارت و در دوم خشک افعال و خواص آن در تفریح دل و اعصاب و قوت باصره قوی تر از یاقوت و حابس نزف الدم و بواسیر و در جمیع علل سوداوی قوی التاثیر مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و بعضی تا نیم دانگ گفته اند

فصل اللام مع الفاء لفاح بضم و فتح فا و الف و حاء مهمله لغت عربیست بفارسی شیابترک و معذر نامند و معذا اسم بادنجان ست ماهیت آن ثمر بیروج بری ست و بیخ آنرا که عبارت از بیروج یبروج نباتی ست و در حرف الیاء انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و زیاده میباشد قسم ماده آنرا برگ عریض و مفروش بر روی زمین و شبیه ببرگ کاهو و از ان کوچکتر و مائل بسیاهی و ثقیل الرائحه و گل آن سفید و ثمر آن از زیتون بزرگتر زرد و بسیار عفص و بعد از رسیدن یا عطریت و مائل بشیرینی میگردد و از تفاح الجن نامند و تخم آن شبیه بتخم سیب و بیخ آن دو سه عدد متصل بهم ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و پوست بیخ آن سطبر و مائل بسیاهی و در شکل شبیه بصورت انسان و آدمی یعنی لیفهای شبیه بموی که در بیروج میباشد در این نیست و قسم نر آنرا برگ البن مانند برگ چقندر و ثمر آن بقدر خیار در زرد و بیخ آن در سطبری وضعفی از ان و رائحت تقارب و مواضع سایه دار دو برگ آن کم عریض و دراز و طول بقدر شبری و مائل بسفیدی و بے ساق و برگ گل و ثمر و بیخ آن دراز و سطبری و بهامی و سفید و این قوی ترین اقسام ست و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و قوی ترین اجزای آن بیخ و عصاره و آب مائل از ان است طبیعت آن در آخر سوم سرد و خشک و گویند خالی از اندک حرارت نیست و ثمر آن سرد و تر و آنچه در جوف بیخ آنست عدیم القوة

افعال و خواص آن مخدر و مجفف و مسکن ضربان مواد حاره و جلبان خون صفرا و قابض و مسکر و منوم و سمن بدن اعضاء الراس ضماد آن جهت
درد سر بوئیدن آن منوم و صداع حار را نافع و مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن شش قیراط از پوست بیخ
آن با عسل جهت رفع بیخوابی و خفقان حار و اسهال مزمن و حرقة البول نافع و منقی بلغم و مرهٔ سوداست و گیاه آن مدر بول و حمول آن با کبریت قاطع
حیض اعضاء المفاصل ضماد پوست بیخ آن با آرد جو جهت درد مفاصل حار آلاورام و البثور طلای آن محلل اورام حاره با سرکه جهت حمره و ضماد برگ آن با آرد جو
جهت اورام حاره و بثور لمزینه طلای شیر آن جهت کلف و نمش و آشامیدن نیم درم از تخم آن بجهت سرخ کننده رخسار مانند سرخی که از حمام بسیار گرم بهم میرسد
و طلای پوست بیخ آن مولد قمل و رهبر و غیره با شد السموم طلای پوست بیخ آن با عسل و روغن زیتون جهت گزیدگی هوام و دبه و تخم آن و برگ کوکنار آن
فادزهر عنب الثعلب سمی قتال مقدار شربت آن از سه قیراط تا نیم درهم و دو درهم آن با حتمال ثقل و سبات و غثیان مصلح آن قی کردن و خوردن عسل بعد
از آن عسل و سداب برگ و خردل و انیسون خوردن و بعضی گفته اند آب سیر و نوشیده العصار اکثار بوئیدن آن محدث سکته خصوص انچه برگ آن سفید باشد مصلح آن بوئیدن
بوئیدن تخم خشخاش و بوزن آن جوز القی نیز گفته اند و آشامیدن تخم سه عدد آن با رازیانه و شکر با تفریح آورد و مبهیا مالد است لفش بفتح لام و شین
معجمه ماهیت آن درختی ست عظیم بهیئت آن نوع شام در هنگام تری و سبزی زرد و مشتعل میگردد و در خشکی به آتش دیران تاثیر مینماید و ابن ابی خالد گوید فرد
از قول حق سبحانه تو در قرآن مجید در الشجر الاخضر فاذا آن درخت ست افعال و خواص آن طلای برگ خشک آن را نافع برص و بهق و عصاره
تازه آن را نافع تو باسته حکیم میر محمد مومن نوشته که انطاکی گوید که آن چوب صنوبر ست فصل اللام مع القاف + لق لق بفتح و لام دو ذات
منوب لک لک فارسی ماهیت آن از جمله طیور معروف است کیانجه که در اوائل ربیع می آید و گاه متوطن میگردد و از جای خود نقل مے نماید
و از خارخانه میسازد و برای محافظت بجای خود از مار زیرا که مار دشمن بچه آنست و آن نیز بسبب حرارت و یبوست مزاج خود مار رامی بلعد و بان ضرر
میرساند و گوشت آن بدبو ست بران بودن خوراک آن حشرات و خبائث طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء
الراس و غیرها خوردن گوشت آن جهت فالج و لقوه و خدر و ریاح غلیظه و برودت مستحکم در اعضاء ضعف باه و سموم منوشه و گوشت بچه آن نیز از
بزرگ آن مضر محرورین و مصلح آن روغن کنجد و طبخ آن با سرکه کرفس و کشنیز بسیار و زیت شیرین یا روغن بادام و شربت آن ندانسته و مغنیه آن جمیع فضائل حق تر
گوشت آن مغز سر و آن را فع شکور لیست اکتحالا و خون آن جالی و جهت ازاله بهق و دافع و مانع طلای آن با سرکه و سرگین آن بهق و کلف و آثار جلد و با بیفه آن ساییده کنند
موی را رافع سرع است فصل اللام مع الکاف + لک بضم لام و کاف و بفتح کاف نیز آمده و بفارسی لاک و بهندی لاکه بجفات ها نامند ماهیت
آن صمغ نباتی است که در مملکت هند و بنگاله بهم میرسد از شاخهای بعضی اشجار بر می آید و منعقد میگردد و سرخ رنگ شبیه بتوت سرخ و بعضی جهای آن
تا بقدر لیموئی و نارنج میباشد و این را لاک خام و بهندی لاکه جهوری نامند و از درخت سدر که بفارسی کنار نامند و درخت پیپل و بڑ و غیر اینها بعمل می آید
و انچه اندر درخت ببول بی آید بهتر ست و از طبخ لاک خام در آب خداآن انواع رنگهای سرخ بعمل می آید و سرک لاک نامی و انچه از آب مطبوخ آن بعقاد
بعمل می آورند و بهندی کلال لکاف عجمی نامند و انچه آب آن را در پنبه گرفته اقراص نازک ساخته خشک نمایند بفارسی لتاده و بهندی فناد حاور نیز گویند
و ثفل لاک مطبوخ آب گرفته را در قهای نازک میسازند و آن را بهندی چپڑا و بشیرازی درس مینامند بهترین آن مستعمل در طب سرخ شفاف صلب
تازه خام غیر مطبوخ مغسول آنست زیرا که مغسول آن در تنقیه مواد بهتر از غیر مغسول ست و بهترین جرم مطبوخ آن نیز سرخ و شفاف صافی تازه است
و این در غیر طب مستعمل و قوت آن تا ده سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و مغسول آن
الطف از غیر مغسول آن قوی افعال و خواص آن جالی و محلل و منقی اخلاط و حابس اعضاء الراس و العصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آن جهت فالج و نفث الدم و
درد جو خفقان و تقویت معده و جگر و احشاء و تفتیح سده کبد و طحال و استسقای لحمی و زقی و یرقان و ضعف گرده و سائر اعضاء و تنقیه اخلاط بارده و وجع
کبد و تحلیل اورام باطنه نافع و آشامیدن یکمثقال ده دانگ مغسول آن با شیر تازه دوشیده بقدری مثقال جهت حبس نفث الدم مجرب

مفرح سپرز مصلح آن مصطکی مقدار شربت آن تا یکمثقال بدل آن در تفتیح دو ثلث آن ریوند و نیم وزن آن اسارون و ربع آن طباشیر **الخواص** لاغر
گشاده بدنست بالخاصیة چون هر روز یکدانگ آنرا با شیر گرم بنوشند تا مدت سی روز یا چهل روز بغایت بدن را لاغر کنند و چیز دیگر
بدان نرسد و همچنین چون سه چهار مثقال آنرا با شیر که در سه چهار روز بنوشند و چون اشنان سبز را یکشبانه روز بخیسانند پس لک خام صافی اضافه نموده
با آتش ملایم بجوشانند تا دردی و صافی آن از هم جدا شوند و آب اشنان سرخ درخشنده گردد پس لطیف صافی آنرا جدا کرده با صمغ عربی منعقد نمایند
و این را بهندی کابی نامند و در نوشتن نقاشی بهتر از رنگ شنجرف و نقل آن از راموز زرگری و زرگران در لحیم استحکام چیزها مستعمل دارند و در غایت
قبض ست آشامیدن آن در قطع حیض از مجربات و طریق غسل آن انست که بگیرند لک خالص از چوب خاشاک صافی خام را در هاون نرم بکوبند و آنچه ریوند
چینی ربع اذخر دران جوشانیده باشند اندک بران بریزند و باهستگی بمالند تا یکسان گردد پس در پارچه حریری بریزند و بمالند و آنچه در آن بماند باز بکوبند
با آب مذکور لیسانند و از حریر بگذرانند و همچنین تا دیگر چیزی از لک نماند پس آن آبها مخلوط بلطیف لک بگذارند تا ته نشین گردد آب بالای آنرا بریزند و
خشک نموده سوده بکار برند و نیز بدستور غسل آن در مقدمه مذکور شده و در قرابادین کبیر نیز و دار الملک نسخ متعدده و سفوفات و اقراص آن نیز ذکر
یافت و بدانکه رنگ آن مخصوص با بریشم ست بخلاف غیر آن و لیکن باید ابریشم و یا پشم را اولا در مطبوخ آن با طریقی که مذکور شد یکشب با آتش ملایم بجوشانند
دو طریق باید که هیچ جزو از لک صد جز باشد و بدون طریق تاثیر ندارد و رنگ آن خوب نمیشود **فصل اللام مع النون** **لنخجطین** بفتح لام و
سکون نون و کسر جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین لغت یونانی ست و در شام شسم نامند **ماهیت** آن نباتیست دو صنف میباشد
بستانی و صحرائی بستانی را برگ عریض تر از برگ گندنا و تخمی بطرف اسفل سرخ برنگ خون و بیشتر برگهای آن از بیخ آن میروید و کمتر بر ساق آن
بقدر دو شبر و بر سر آن سیاه شبیه بقلنسوه و در آن صورتی شبیه برنگ هان باز کرده در جانب سر آن برگی مثلث الزاویه و بیخ آن شبیه
بزردک نسبت آن ماکن جسته و جاهای نمناک و صنف صحرائی را برگ مانند اسقولوقندریون و از آن خشن تر و تشریف آن بزرگتر **طبیعت** آن گرم
و خشک و خشکی آن زیاده بر گرمی **افعال و خواص** **بستانی** آن آشامیدن بیخ آن مدر بول مقدار شربت از جرم آن یکمثقال و از طبیخ آن دو اوقیه آشامیدن
خشک صحرائی آن با شراب یا با سرکه جهت سپرز مقدار شربت آن تا دو درم الجروح و القروح ضماد تازه صحرائی آن مانع زیاتی جراحات و باعث تنقیه و التیام
آنهاست **فصل اللام مع الواو** **لوبیا** بضم لام و سکون واو و کسر بای موحده و فتح یاء مثناة تحتانیه لغت هندی ست و بیونانی سلیس و بلغتی
مابران و برومی فسولس و بعربی فریقا نامند و بفارسی نیز مشهور بلوبیاست و آنرا الوبیا و ثمار دران نیز گویند **ماهیت** آن حبی ست از حبوب ماکوله
مشهور و در اکثر بلاد بهم میرسد و نبات آن شبیه بلبلاب کبیر و بعضی ایستاده و اکثر مفروش بر زمین و بر مجاور خود می پیچد و برگ آن از برگ لبلاب
سبز تر و املس و گل آن ریزه و بنفش و ثمر آن در غلافی شبیه بغلاف باقلا و از آن باریکتر و دانه آن از دانه باقلا کوچکتر شبیه بگرده حیوان که چکیده
و در راه میان میکارند و در تیر ماه آن میرسد و دانه آن بعضی سفید با نقطه سیاهی بر سر آن و بعضی سرخ و بعضی سیاه نیز و تازه نارس آنرا مزوره
غلاف ریزه ریزه بریده با گوشت بچه بجوشانند لذیذ میشود و رسیده آنرا بغلاف و سرخ آنرا چون مکرر در آب جوش دهند و آب آنرا تبدیل نمایند سفید
گردد و قوت آن تا دو سال باقی میماند و از باقلا بهتر و نفخ آن کمتر و از نخود و زیتون تر و نفاخ سریع النزوج تر از ماش اگر آنرا عاقی نیابد **طبیعت** سرخ
آن در آخر اول گرم و در دوم تر و سفید آن معتدل و در حرارت و برودت گفته اند سفید آن در اول گرم و در رطوبت و یبوست معتدل و سرخ آن گرم
و تر **افعال و خواص** آن با قوت جلا و تحلیل و ادرار و پوست آن زیاده از لب آن اعصار العصد و انعقاد و النفض نفاخ و بطی الهضم و مولد
خلط غلیظ خصوص سفید آن و ملین سینه و ریه و معین برقی او مولد منی و شیر و محرک باه و مسمن بدن و مدر بول و حیض خصوص آشامیدن آب طبیخ
سرخ آن با قلیلی فنه در روغن [illegible] منقی نفاس و مخرج جنین و جلوس در آب مطبوخ آن بکرات نیز منقی نفاس و مخرج جنین زنده و مرده و تشمیه جهت درد
گرده نیز نافع و اکثار آن باعث دیدن خوابهای بد و مشوش مصلح مذکوره آن زنجبیل و خردل و انار بریزه و نمک و سعتر و فلفل و سعتر و طبیخ آن با گوشت [illegible]

فی الجمله و معنی ست بالخاصیت و مصلح آن بهتر از دارچینی سکنجبین و بدل آن کاکنج و خردل و سداب چیزی نیست و خوردن آن با خلاف بسیار مضر بگمان آنکه نرم و نازک خوب طبخ
یافته باشد با ادویه مذکوره لوز بفتح لام و سکون واو و زای معجمه بفارسی بادام بفرنگی آمکدالا نامند ماهیت آن ثمریست بری و بستانی و کوهی میباشد و هر یک شیرین و تلخی
دارد شیرین را لوز الحلو و بفارسی بادام شیرین نامند درخت آن بقدر درخت انار و به و پوست آن مایل بسرخی و تیرگی و گل آن سفید و در میان آن ریزهای
زرد و رنگ و برگ آن پهن مستدیر نرم و درخت بستانی آن بعد از غرس در سال سوم و چهارم ثمر آورده و مدتی میماند و ثمر آن را سه پوست می باشد و در ابتدا
آنکه هنوز از هم امتیاز نیافته اند طعم آن عفص پس میل بترشی مینماید و چنانکه آن ترش و نازک و لذیذ خصوص با اندک نمک و هر چند نازکتر و خامتر باشد
ترش و لذیذ میباشد پس میل به بستن مغز و پوست و خشبیت مینماید و چون پوستهای آن خشبی و صلب گشتند تقریبا میگردند و مغز آن چرب و شیرین و در این
هنگام مغز تازه آن نازک و لذیذ میباشد و چون بکمال رسید خشک گشت مغز آن نیز لذیذ و از آن روغن اخذ مینمایند و خام و بریان کرده مغز
مقشر از هر سه قشر را میخورند و انواع حلویات از آن ترتیب میدهند و نیز مغز مقشر آنرا با گلهای خوشبو مانند گل بنفشه و گل سرخ که در اواخر
باشد و بید مشک و امثال اینها هر گلی که خواهند پرورده مینمایند و روغن از آن اخذ میکنند عند الحاجة و روغن آن ببوی همان گل میباشد و از آن
نقل و حلویات میسازند و یا همان قسم میخورند و ما حصل هر نحو که خواهند همه خوشبو و لذیذ و مقوی میباشد و پوست بیرونی آن خشبی و اندک نازک میباشد که
بعد از خشک شدن اکثر خود بخود و یا بسودن بادامها باهم جدا میگردد و پوست وسطی آن صلب سفید رنگ و پوست سوم متصل بمغز آن اندک سرخ تیره با
عفوصت و قبضت و بعض انواع بادام که پوست آن رقیق نازک میباشد که بدست شکسته و جدا میگردد و آنرا بادام کاغذی مینامند و مغز آن لطیفتر و
لذیذتر و شیرین تر از نوع صلب آن و بری و جبلی این نوع را پوست صلبتر و هیئت مغز کمتر و در لطافت و حلاوت و فربهی ضعیفتر از بستانی ست و
بهترین آن لوز نازک پوست مغز چرب است طبیعت آن در اول گرم و تر معتدل نیز گفته اند **افعال و خواص آن** مفتح و حافظ قوتها و اعضا الرأس
و الصدر حافظ جوهر دماغ خصوص با نبات و جالی اعضای باطنی و مقوی باصره و ملین طبع و حلق و موافق سینه و خوردن آن با شکر جهت سرفه و خشونت سینه
و حنجره و ذات الجنب و حبس نفث الدم و با نصف آن زرشک جهت قطع سرفه از مجربات و سنون پوست صلب سفید آن که سوخته باشد و ... دیت
نرسیده باشند جهت تقویت لثه و دندان و جلای آن اغذیه الغذاء و النفض ملین اعضای باطنی و لطف بسبب جلائی که دارد و جهت قرحه امعاء و مثانه و رحم و حادث
از رطوبت معده و مولد منی و مسکن حدت آن و حدت بول و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا و ملین طبع و مفتح و با انجیر نیز ملین و جهة قولنج نافع و بادام مقشر
ثقیل بر معده و بطی النزول از آن درستی سریع النزول تر از آن و بادام مربا در تغذیه و فربه نمودن بدن بهتر و در اصلاح گرده قوی الاثر و بوداده آن
مقوی معده و قابض و رافع نزله و سستی آن و مقوی باه و زیاده کننده منی و تعلیق نمودن مقدار یک جوز معتدل از آن با عسل جهت درد جگر و سرفه و تحلیل ریاح
خصوص ریاح گرده و ثمر تازه فارسی آن چغاله نامند با پوست مقوی بن دندان و مسکن حرارت دهان بسبب برودت و یبوست پوست آن السموم خوردن آن
با بخیر جهت گزیدگی سگ دیوانه نشر با و ضماد او و شگوفه آن محرک باه مردان و قاطع باه زنان **المضار** ثقیل و بطی الهضم در معده بارد رطب مضر احشاء و مصلح آن مصطکی و مهیج صفرا و مصلح
آن شکر و بادام شکر و فاسد موجب کرم و سقوط اشتها و غثیان و غشی مصلح قی نمودن و ربوب حامضه بعد از آن آشامیدن روغن آن طبیعت معتدل در گرمی و سردی و لطافت
مرطب بلیغ خصوص تازه آن **افعال و خواص آن** اعضا الرأس الصدر و الغذا مرطب دماغ و موافق تشنج یبسی و ورمی و سرسام و ذات الجنب و رافع سرفه و منوم و شرب با
و ثمر ... مکررا و آشامیدن آن با کتیرا و شکر جهت سرفه خشک و تصفیه آواز و قصبه ریه و تلیین امعاء و رفع ضرر ادویه مسهله مطلقا و جهت جاده ...
و چرب نمودن آنها بدان و با آب گرم دافعه و اشیای مناسبه نیز جهت زحیر و مغص و تلیین امعاء و رفع قولنج و عسر البول و اعانت بر اخراج حصاة خصوصا
با حجر الیهود مسوده و یا آب گرم مقدار شربت آن تا نیم مثقال ... المفاصل و دام ... پشت بدان جهت لقوه و رفع خمیدگی پیران و غرغره آن
با آب گرم جهت خشونت حلق موثر مضر احشای ضعیفه مصلح آن مصطکی و برگ تازه آن مسهل و مسقط کرم معده و خشک آن قابض و رافع اسهال
لوز المر بضم میم و راء مهمله مشدده بفارسی بادام تلخ نامند ماهیت آن مانند لوز الحلو است الا آنکه مغز آن تلخ و بهترین آن نیز

آن نیز تازه بزرگ آن مجرب است طبیعت آن در آخر سوم گرم و در آخر اول و در دوم نیز گرم و خشک گفته اند افعال و خواص آن محلل
جالی و در تنقیه لثه و اخلاط غلیظ بعدیل ضماد آن با سرکه جهت درد و سپر و اکتحال آن بجهت تقویت باصره و اغشاوة البصر و الغشاوة و التقص جهت ربو و ضیق النفس در دم
سینه و ریه نافع خصوصاً با نشاسته و بانضاج جهت دفع کرده و با عسل جهت تفتیح سده کبد و طحال و امراض کبد و یرقان و طحال با ماء العسل جهت قولنج و بانضج جهت
عمل گرده و تفتیت حصاة و ادرار بول و رفع عسر آن و وجع رحم و انفصال جنین جهت خراز و قتل سلس و فرزجه آن مدر حیض الجریح و التقرح و دوام
و ضماد آن با سرکه و با شراب جهت زخمهای کهنه و ساعیه و بثور رطبه و با خراز و نمله و جرب حکه و بثری و طلای آن جالی کلف و آثار و بثور با شراب
و با عسل جهت نمله و السوم و ضماد آن جهت گزیدن سگ و دیوانه مفید و مضر امعا مصلح آن شکر و نبات مقدار شربت از سینه و خشخاش تا پنج آن تا مثقال جهت جمع درد و در
تقویت دلیله طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن جالی و محلل و ضماد آن با روغن گل جهت درد سر بارد و کلف آشامیدن طبیخ آن جهت تنقیه
طحال و کلیه و منع قی و قولنج و اخراج کرم معده و ضماد و خاکستر آن جهت سوختگی آتش مفید و ضماد برگ آن با شراب جهت خراز بعد از اسهال و تقطیر شراب
بادام تلخ را کوبیده باشند و تناول نمایند از شراب است و مکرر دهند و روغن بادام تلخ جالی و محلل و مجفف طبیعت آن در اول دوم گرم مائل برطوبت افعال
و خواص آن مسهل بلغم و اخراج حصیده و سوداویه و در اول معده و از ادویه مناسبه جهت ربو و دم مسرز و گرده و عسر البول و منع قولنج و اختناق رحم
و ادرار و اقلاع و اخراج حصاة و جنین و قطور آن جهت درد گوش و دوی و طنین و کشتن کرم آن و حمول آن مخرج مشیمه و ازالت کلف و آن جهت رفع
درد و بیخ گرده و شقاق و حارض و سبل البوح و التقرح و طلای آن با شراب جهت رفع رطوبه و سبزه و خراز و نافع مقدار شربت آن تا چهار مثقال و مضر
... تا آب مصلح ... بریان مصلح و معدل است و نمک و گرسنگی کاذب باعث ... سکنجبین سفید بر اول و مسهل
... مثلث و نور بری و نور جیلی و درخت آن مهر دراز و درخت ... کوه ... برگ آن ... گل آن ...
... بسیار و ... طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت تقویت معده و رفع ...
... نافع مقدار شربت آن ... ورم ... از گل آن ... ورم لوز القیر ... مقعده ساکنه ماهیت
... بزرگتر از آن و زرد رنگ ... شبیه تکمه ... طبیعت آن گرم و خشک ...
و ذکر شد در حرف الزا مع الیاء المثناة التحتانیه لوبیا بضم لام و سکون واو و کسر با موحده سکون یا ...
مثناة تحتانیه و سکون واو ... بیونانی است یعنی شبیه بیست ...
... در ... فرنگی ... ماهیت آن نوعی از ... است و آن ... جهت ...
... برگ ... شبیه ... آن ... نقل ... و طعم آن ... آن ... نبات ...
طبیعت آن در آخر دوم ... خشک ... افعال و خواص آن قاطع و ...
... بقوت ... آن جهت ... و ضماد آن جهت القیام جراحات و تحلیل ادرام و باحسا جهت ...
... مصلح آن ... مقدار شربت آن ... مثقال ... و از برگ آن یک مثقال است لوف
بفتح لام و سکون واو ... و کسر ... مهمله و سکون یا ... مثناة تحتانیه ... و سکون ... است
... آن ... شبیه ...
... و جمیع اجزای آن جهت التیام زخمها مفید است لوف
... گوش ... فرنگی ... ماهیت آن ...
... الیه ... در قسطنطنیه ... لوف الحیه

ماهیت آن ساق آن بیطر و شاخهای آن مثل عصا و رنگ ظاهر آن مرقش یعنی مانند مار ابلق و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب و کبیر [illegible]
ثمر آن مانند خوشه و در ابتدا سفید و بعد رسیدن زرد و بیخ آن مثل ماسوره [illegible] آن در دوم گرم و خشک
و بایبس [illegible] افعال و خواص آن ملطف و مخرج و مقطع اخلاط غلیظه لزجه و مفتح سدد [illegible]
حادث از تر حلا و ادر و مقطور آب خوشه تازه آن با روغن زیتون مدر بول و رافع عسر آن [illegible] جهت عرق النسا
نفس الانتصاب و بوکمه و سعال و شرب آن محرک باه و با سرکه مسقط جنین و حمول آن مخرج جنین [illegible] آشامیدن [illegible]
بابسر که جهت اسقاط جنین و مشیمه [illegible] محمد بن احمد گفته که چون بیخ لوف را خشک کرده کوفته بیخته با آرد گندم و روغن [illegible]
نمایند و هر روز هفت مثقال از آن نان را تناول نمایند در رفع بواسیر ظاهری و باطنی مجرب [illegible] آن با عسل جهت کلف و [illegible]
جهت شقاق عارض [illegible] المجروح والقروح و ضماد آن بهترین ادویه سرطان و نواصیر [illegible] جراحات متعفنه و زخمهای تازه است [illegible]
شیافات [illegible] برای نواصیر و چون داخل قروح خبیثه نمایند فاسد گرداند و ضماد پخته آن رافع شقاق [illegible] آثار [illegible]
آب لیشه آن بر بدن گریزاننده هوام است خصوصا افعی و مضر جگر و مولد خلط غلیظ و مصلح آن صمغ عربی و مقدار شربت آن یکدرم [illegible]
مانی لوف [illegible] جرنتس [illegible] از رب لان [illegible] اهل اندلس [illegible] لبلارم نامند ماهیت آن مانند لوف [illegible]
و برگ آن از برگ قسم اول کوچکتر و با الوان مختلفه و ساق آن بقدر شبری و منقش و ثمر آن مانند قسم اول و بیخ آن نیز طبیعت آن در گرمی کمتر از قسم اول
و در خشکی از آن زیاده افعال و خواص آن بیخ او قویترین اجزای آن مقطع قوی جهت امراض سینه و تنقیه آن با سرکه [illegible] در سایر افعال [illegible]
لوف کبیر است و چون بیخ تازه آن را در روغن مغز زرد آلو بجوشانند تا سوخته گردد و تمریخ بدان جهت اسقاط دانه بواسیر موثر و حمول آن [illegible]
[illegible] جهت بواسیر [illegible] چون بیخ آن را پارچه پارچه نموده در شراب [illegible] شبانه روز بخیسانند پس هر مقدار که ممکن باشد در مقعد نگاه دارند جهت بواسیر
عجیب النفع و بخور بیخ آن نیز جهت بواسیر نافع است و قسم ثالث لوف الحیة الصغیر نامند بیونانی ارلیسارن و اهل مصر [illegible]
[illegible] ارلیقیطون نامیده [illegible] نافع [illegible] ماهیت آن دو صنف میباشد صنفی کوچکتر از دیگری صنف اول برگ و شاخ آن
شبیه بقسم کبیر و ثمر آن [illegible] ساق آن شبیه خوشه و در ابتدا سفید برنگ [illegible] و بعد از پخته شدن زرد زعفرانی و طعم آن با حدت که زبان را بگزد و بیخ آن مایل
[illegible] شبیه ببیخ [illegible] و پوست آن نازک و صنف دوم [illegible] گفته برگ و بیخ آن شبیه بنوع دوم است و [illegible] تند و تلخ تر طبیعت
آن از قسم اول گرم و خشک تر تا چهارم افعال و خواص آن محرق و لذاع و قویتر از سایر اقسام و [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] آشامیدن بیخ تازه آن جهت سرفه [illegible] النفس [illegible] بریان آن جهت اسهال [illegible]
[illegible] رطوبات از سینه و منقی اخلاط غلیظ لزجه و منضج سده کبد و طحال و گرده و خشک آن با عسل جهت [illegible] اخراج جنین و در سایر افعال مانند
کبیر و [illegible] آن با زیت در گوش زایل کننده گوشت فاسد زائد آن و در بینی جهت بواسیر آن و در چشم جهت رفع [illegible] و القروح طلای آن خورنده
گوشت فاسد [illegible] گوشت صحیح و مجفف [illegible] جراحات و جهت [illegible] که آنرا الارجل نامند و سایر قروح و جروح خبیثه و
قروح ساعیه است از [illegible] مراهم و شیافات و ذرورات کرده میشود و صنف دوم [illegible] صنف اول از آن کوچکتر و [illegible] آثار
[illegible] و الوان مختلفه و ساق آن بقدر یک شبر [illegible] گل آن زعفرانی [illegible] قسم اول قوی تر از سایر اجزای آن طبیعت گرمی و خشکی
این کمتر از همه در آخر [illegible] اول و دوم افعال آن [illegible] آن کمتر و جهت [illegible] الدم اخلاط [illegible] و آشامیدن
چهار مثقال از بیخ [illegible] در ساعت مفید [illegible] گفته برگ [illegible] بسیار استعمال می نمایند و [illegible] خورند خشک
[illegible] نمایند و پخته میخورند المجروح والقروح [illegible] از برای جروح و قروح خبیثه و ساعیه [illegible] و مطبوخ آن در روغن

٥٧٠

دار روغن تخم زردآلو و بهی و نفع بهند است و قطع آن با روغن بنفشه با از فی [illegible] کرده جهت [illegible] وقت [illegible] جذام و انتشار آن و تاکل اطراف
و داوت با [illegible] آن [illegible] کنند و آشامیدن آن با روغن کنه جهت دافع [illegible] و سکون درد و داو که [illegible] خوانند
[illegible] خلیت [illegible] هر وارید و [illegible] و آنچه [illegible] در صدف [illegible] باشد در یکتون دو [illegible]
مانند ماهیت آن [illegible] نوع صدفی [illegible] آید بزرگ [illegible] و بزرگ آن تا بقدر بیضه و کنجشک [illegible] در
تا بقدر بیضه کبوتر [illegible] مثقال گفته اند و بهترین آن سفید [illegible] اصداف [illegible] سلطان بحرینی [illegible] و عمانی آنست [illegible]
بهتر از بحرینی گفته و بعد از آن [illegible] با وصاف مذکوره [illegible] سفید [illegible] از آن پست تر و زرد و سیاه [illegible] آب [illegible]
[illegible] آن [illegible] بر ملان [illegible] مانند [illegible] از ارض [illegible] که تازه [illegible] بدست آورده اند و غیر آن نیز بهم
میرسد در مرشد آباد و بنگاله [illegible] قریب جهانگیر نگر [illegible] نیز بهم میرسد لیکن بسیار ریزه زرد رنگ
با اصداف و احیانا آنها بزرگ بقدر نخود می نهایت چهار رتی [illegible] بسبزی بر می آید و آن فی الحقیقه بر زخی با مین حیوان و نباتات است
بر هیئت [illegible] آن حیوان است که [illegible] مانند نباتات [illegible] سیاه رنگ که در زمین [illegible] دیگر
[illegible] مانند [illegible] هنگام گرسنگی دهان [illegible] ماهیان [illegible] زیر دریا آنچه در دهان می آید
خود [illegible] و همچنین هر چند بزرگتر [illegible] آن [illegible] و سفید [illegible] آن [illegible] گفته اند
[illegible] که [illegible] از نهایت کمال غوص [illegible] آن [illegible] زمین [illegible]
[illegible] تر باشد بهتر میشود و آنچه مشهور است که مروارید آب باران [illegible] بالای آب [illegible] دهن گشاده قطرات
باران را در جوف میگیرد [illegible] مروارید میگردد [illegible] بلکه آنچه تحقیق [illegible] است که [illegible] و تفصیل در قرابادین کبیر مذکور گشت طبیعت آن
در آخر دوم سرد و خشک [illegible] و خواص آن مفرح و ملطف و مقوی اعضای باطنی و قوی [illegible] و در تفریح قوی تر از ذهب و عوض کننده در تمام اجزای بدن
انتصاب الراس و [illegible] آشامیدن [illegible] نفث الدم و [illegible] الدم و [illegible] جنون [illegible] و انواع خفقان و توحش
و حزن و [illegible] سوداوی و امراض قلب و ضعف معده [illegible] و گرده [illegible] و [illegible] و حرقة البول و [illegible] الدموی
و خون بواسیر و حیض و [illegible] با آب محلول آن جهت [illegible] و [illegible] ظلمت بصر و بیاض
[illegible] و محلول آن رافع بیاض چشم و مقوی [illegible] و سنون آن مقوی [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] الزینته [illegible] محلول آن [illegible] رفع آثار جذام و غیره با محلول آن [illegible] رافع [illegible] والجدری و ذرور آن
قاطع سیلان خون اعضای ظاهری و [illegible] والتیام و [illegible] السموم آشامیدن [illegible] آن [illegible] سموم [illegible] الخواص تعلیق آن [illegible]
دهان نگاهداشتن آن جهت جذام و [illegible] غم و ضعف دل موثر [illegible] تقویت [illegible] شربت آن تا نیم مثقال [illegible] آن [illegible]
[illegible] زبون میگردد و [illegible] آن [illegible] که اندک گرم باشد نه بسیار زیرا که بسیار گرم آنرا فاسد میگرداند و مالیدن آن [illegible]
بدان [illegible] کننده آنست [illegible] آن [illegible] و بعد از اندک [illegible] آنرا [illegible] آن [illegible] نیز [illegible] آنست
و گفته اند در جوف [illegible] گرم [illegible] و گرم [illegible] زبون علامت آن آنست که [illegible] گرم میباشد و گفته اند در اول [illegible]
صبح و شام رنگ آن متغیر میگردد و [illegible] احراق [illegible] و [illegible] مفرح و معجون آن در قرابادین کبیر [illegible]
[illegible] آنست که [illegible] کنند [illegible] ریزند که آنرا [illegible] در آن سرکه [illegible]
[illegible] کنند تا چهار [illegible] روز [illegible] حل شده خواهد بود بعضی گفته اند احتیاج [illegible] سرکه نیست همین سرکه [illegible]

فصل اللام مع الهاء لهو لوقوعز اقیس بکسر لام و ضم ها و سکون واو و ضم ها و سکون واو و ضم قاف و سکون واو و فتح عین معجمه و را مهمله و الف و کسر قاف و سکون یاء مثناة تحتانیه و سین مهمله **ماهیت** آن تخم مصریست که گازران استعمال مینمایند در غسل ثیاب و در آب زرد و نرم میگردد **طبیعت** آن سرد و خشک **افعال و خواص** آن مجفف بسیار قابض و دابغ و مانع سیلان مواد آشامیدن آن جهت نفث الدم و نزف الدم و اسهال و درد شانه و ضماد آن جهت جراحات تازه و کهنه نافع است **فصل اللام مع الیاء المثناة التحتانیه** لیتیا نوبلس بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح تاء مثلثه و الف و ضم نون و سکون واو و ضم لام و سین مهمله **ماهیت** آن بالیونانی لغتی نباتیست و اصناف بسیار دارد و اشهر آنکه زیتیا نامند برای آنکه رائحه بیخ آن شبیه بکندر و از انواع کلوخ است و برگ آن مستدیر و طعم آن شبیه برازیانه و با اندک حدت و صنفی را اهل لسبس بطور و بعضی اسد و بعضی عصا البیح نامند آنرا جهت آنکه عصای در خانی دنارکی در ایام ربیع میخورند و با اندک تیزی و لذت است و صنفی بیساق و بی ثمر و صنفی با ساق و ثمر و بیخ آن همه در بو شبیه بکندر و نوعی از آن که در ساحل دریا میشود گل آن سفید و ثمر آن مانند ثمر رازیانه است و جالینوس در [illegible] گفته آن سه نوع است یکی با ثمر و دو نوع دیگر با ثمر و در تیزی شبیه بهم **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن محلل و ملین و جالی العین و بهترین آن جالی ظلمت بصر حادث از رطوبت غلیظ و باعث [illegible] اعضاء الرأس والصدر والغذاء و النفس آشامیدن آن [illegible] نوعی که بهر [illegible] نامند جهت یرقان و با عسل جهت منفعت و ادرار بول و حیض [illegible] آشامیدن گل آن و آشامیدن آن با فلفل و شراب جهت اوجاع سینه و یرقان و لاورام والنبور و ضماد آن محلل اورام حاره عارضه در مقعده و بواسیر برآمده [illegible] اورام [illegible] اطراف آن با عسل که جالی بهق القروح والجروح و ضماد خشک آن با عسل [illegible] آن حار و قروح مجفف و مدمل انواع آنها [illegible] و مرکه جهت [illegible] اطراف آن المسموم با عسل که جهت نهش هوام [illegible] در عرق است **لیف** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و فاء لغت عربیست **ماهیت** آن غشاء [illegible] پرده است بافته شده از خیوط و تارهای خشبی که محیط است بنخل و مغز آن [illegible] و امثال اینها میباشد بهترین آن لیف نخل [illegible] است و زبون ترین آن لیف [illegible] و از مطلق آن مراد لیف نخل است **طبیعت** آن در اول گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن بسیار خشک جالی اعضاء العین و نافع اکتحال خاکستر محرق آن جالی بیاض رقیق و غلیظ آن با مداومت [illegible] سنون آن مستحکم کننده [illegible] پاک کننده چرک و سفید کننده آن [illegible] لباس آن جهت استسقاء [illegible] اورام [illegible] آن جهت برص و بهق [illegible] آشامیدن آن جهت تقطیر و اخراج [illegible] جهت تسکین بواسیر نافع است **لیف البحر** **ماهیت** آن [illegible] شبیه [illegible] بزرگتر از آن و برنگ ظاهر و باطن آن سیاه و [illegible] و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] بیخ آن ریشهای باریک [illegible] شبیه [illegible] گوی کوچکی بقدر گردکان تا بقدر نارنجی و با خشونت [illegible] است [illegible] شده [illegible] موجه بساحل می اندازد **طبیعت** آن در دوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن شدید [illegible] جالی اعضاء العین [illegible] محرق آن بهترین ادویه چشم و دهان است [illegible] بیاض چشم و سنون غیر مغسول آن جالی دندان و مقوی لثه و ضماد و ذرور آن جهت قروح [illegible] خشک آن **لیفیه** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و کسر فاء و سکون یاء مثناة تحتانیه و ها لغت عربیست **ماهیت** آن [illegible] است [illegible] و ثمر آن [illegible] دو نوع میباشد یکی مسهل قوی و دافع حمیات و ورم [illegible] غیر قتال آن [illegible] الحرارت [illegible] کثیر الوجود مقدار شربت آن [illegible] درم و زیاده از یک درم آن کشنده است **لیمو** بکسر لام و سکون یاء مثناة تحتانیه و ضم میم و واو **ماهیت** آن معروف و انواع است از ترش و شیرین و [illegible] هر یک [illegible] اصناف است بهترین همه لیمو رقیق آب و از مطلق آن این نوع مراد است درخت آن [illegible] درخت نارنج کوچکتر و شاخهای آن [illegible] و برگ آن کوچکتر از برگ نارنج و ثمر آن بقدر بیضه مرغ و بزرگ آن تا بقدر بیضه [illegible] طولانی بهترین آن بزرگ [illegible] است که پوست آن نازک باشد و بهترین اجزای آن [illegible] رسیده آن و پوست آن [illegible] نازک [illegible] طبیعت [illegible] در دوم سرد [illegible] خشک تر [illegible] گفته اند

نیز گفته اند **افعال و خواص** آن ملطف و جالی و قاطع اخلاط لزجه غلیظه اعضاء الراس والصدر والغذا جهت درد سر حار و دوار حار شب از بخر
و اخلاط غلیظه و تسکین خمار و ورام حار و حلق و خفقان سوداوی و غلیان خون و صفراء و التهاب معده و قی صفراوی و غثیان و تقلب طعام و برگشتن
آن و جهت جذب مواد حاره جگر و معده و تقویت معده و جگر حار و کمی جهت تبهای صفراویه دمویه و عفونت خون و غب خالص و غیر خالص نافع الصعار
مضر عصب و صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار آن در خلا معده مضعف مواد و مورث مغص مصلح آن شکر و عسل و چون لیمو بر زنده گرم کرده طرف بریده آنرا
بر پیشانی صداعی مکرر به مالند صداع حار را تسکین دهد الا ورام و النمو جهت تبور و شری و عصب و بتهای کجا بی النثره و زائل کننده اوساخ السموم و دافع
سموم هوام ادویه قتاله و در اکثر امور قایم مقام سرکه و آب اترج و از جهت امراض صفراویه بهترین از زان و از شرب آن دوائی غیست و شراب در اول سرد
در اول سرد در دوم و بوست معتدل و غسل آن مایل بخشکی و آنانکه ساده شکری آنرا در دوم سرد و در اول تر دانسته در کتب آنرا بحث ترکیب طبیعیت
آن نیز مختلف و بهترین ساده آن آنست که از آب لیموئی تازه بکمال رسیده مالیده شاداب با شکر سفید یا قند سفید کرده با حسن جید صافی مرتب نموده باشند و صادق
الحموضه و از ساختن آن یکسال زیاده نگذشته و معتدل القوام و نه سوخته باشد و اگر شکر سفید صافی را در قدری کنند و بران آب لیمو بیفشارند آنکه فقط از کف
آن تهی گردانند و بگذارند تا صاف نموده قدری آب لیمو که مذاق آنرا ترش نیکو گرداند داخل نموده بقوام آورند بهترست **افعال و خواص**
آنجمله اوامر نمودند نافع عضلات الراس من الصدر والغذا و غیرها از ریق تلذع دهان و خستگی زبان و تصفیه آواز و سینه و جهت سرفه گرم و خفقان
حار و قمع صفرا و رنج غلیان خون و حمیات صفراویه و مرکبه و دائره به تخفیف و قطع اخلاط محترقه و سوداویه و غلیظه لزجه دانجره اخلاط سوداویه
جهت آنکه قاطع و جالی اخلاط آنست و قاطع هر خلط و ماده غلیظه و لزج و چون بیشتر زرداب اهل بیماری را متنبه میگرداند بدن را از برای قبول دوا
مسهل بعد از آن غسل مینمود بدن را از آنچه در آن مانده از بقیه دوای مسهل و کسیکه همیشه آنرا بیاشامد حفظ نماید صحت او را و برای جمیع اعراض
افعال نافع و دورن و مضرت سموم و حمیات و دائره قائم مقام تریاق فاروق است خصوص منفع آن و بالجمله نفع بسیار دارد و در قرابادین کبیر
بتفصیل و اقسام از سفرجلی و ترنجبینی و غیره حشتی و مرکب آنرا فرح آن بی مرباء محلل آن ذکر یافت و چون جواهر را با آب لیمو بسایند و تقسیمه آب حل گرد و بعد
آب لیمو را تحلیل می نموده باشند حل گردانند و مستعمل حل آن ماننده نور در است و در آب اترج مذکور شد تخم آن در دوم گرم و در آخر اول خشک و در نفع نیکو تاثیر است
در دفع سموم مانند حب الاترج است و مستعمل مقدار آن یکدرم تا دو درم با آنکه جریا با شیر از خیار بیاید و آن را نفع عجیبی از دندان و مثل آن را ترشی آن چون لیمو را تمام کنند نمک
نمایند و بار نمائی آن شکر بسایند و بخورند جهت دفع صعود البخره و تفتیح سده و میجیل و نمک پرورده آن مقوی معده و باعث خوشبوئی دهان و آن و دفع و درد
آن و ترش و هم ضعیف تر از بر گسیر و مسائیده آن با اندک تر فلفل دارچینی را نفع صداع دلی دارچینی نیز و لیمو شیرین در منافع لیمو ضعیف
تر از ترش و مضر عصب نیست انچه معروف نموده باشند و درخت آن را با برنج و با نارنج و لیمو مشهور مرکب نیز در افعال ضعیف تر از آن سته **باب بیست و**
چهارم در بیان ادویه که حرف اول آن میم است **فصل المیم مع الالف** ماء بفتح میم و الف ممدوده بفارسی آب و بهندی پانی و بانگلیشی
آن را نامند ماهیت آن عروق و آن جسمی است سیال و رکنی از ارکان عنصری و از عناصر اربعه بسیط و اجزاء مولدات ثلاثه طبیعیه و صناعیه است
به تنهائی بسبب بساطت صلاحیت و قابلیت غذائیت و بدن حیوان ندارد بلکه مرقق و مبدرق اغذیه نباتیه و حیوانیه و نفوذ فرماینده غذا است
در عروق طبیعیه و تسویه اعماق بدن و خمیر و طبخ و مفرح ارواح خصوص روح حیوانی و در تولید هوا است و در امر و سکون التهاب و حدت و کاسر حرارت
حرارت معده و کبد بهار و غسل اخلاط غلیظه لزجه و تلیین و ترقیق کننده آنهاست و قابل دفع گرداننده و معین بر دفع آنها و نیز معین بر هضم
و نضج و جذب و دفع و استحاله و تاثیر فعل و انفعال اغذیه و ادویه است و بالجمله فعل و کار طبیعت و صناعت چه در ادویه و چه در تا و اغت و حرف و غیر آن
بسیار بحاجت تمامی بی مداخلت و اعانت آن تمام نمی شود و وجود آنها منوط بدان و نفس من الماء کل شیء حی اشاره بدان است و چون این امور
بالاجمال دانسته شد و چون آنرا باعتبار خفت و ثقل و صفا و کدورت و سرعت نفوذ و انحدار و بطوء آن و تقویت هاضمه و ضعف آن مختلف نبیان و اقسام آن

منحصر اند در آب باران و آب چشمها و کاریزها و آب چاهها که آخته از برف و یخ و لجبارست دیگر سیاه منحصر اند در یلجاری و راکد و ماء المطر و ماء جاری مانند آب نهرها و در حکم آنهاست ماء المطر و ماء العیون یعنی آب چشمها که آب از آنها جوشیده برآید و ماء راکد مانند آب غدیرها و کولابها و امثال اینها و در حکم اینهاست ماء البیر یعنی آب چاه و در قنات یعنی کاریز لیس هر آبیکه در لطافت و خفت و صفا و سرعت نفوذ و انحدار و غیرها از صفات مذکوره بر همه مزیت داشته باشد بهتر است و آن نیست مگر ماء المطر یعنی آب باران لیس آن از همه بهتر است و بعضی گفته اند در آن نیز قوت قبضی است چنانچه شیخ الرئیس در بحث اسهال گفته واجب است که بوده آب ایشان آب باران جهت آنکه در آن قبضی است مؤلف گوید میتواند بود که قبض آن بالذات نباشد بلکه بالعرض بسبب کمال لطافت و خفت و صفا و نفوذ و سرعت انحدار و عدم توقف در معده که باعث قلت در غاذت و سستی آن تلیین و اسهال و نفخ قرار گرد و بلکه بجهت لطف سطوح با تمام اجزا ولهذا که با قوت قابضه لیست لیکن بسبب کمال لطافت زود قبول عفونت مینماید و مضر سینه و آواز است در ابدان و کسانیکه عادی باشند آن نباشند باعث هیجان نوازل و زکام و سرفه و غیرها است ولهذا چون در خارج نگاه دارند زود در آن کرم تکون میباید و تدبیر اصلاح آن جوشانیدن با شتاب و یا آهن تاب کردن آنست و بهترین آن آب باران صیفی و خریفی است و بعضی آب باران شتوی را گفته اند باعتبار ضعف تاثیر تابش آفتاب و صعود ابخره کثیره و بالجمله لطیفه این بحسب اراضی و بلدان مختلف میباشد و یک حکم بر همه جاری نمیتوان نمود و قریب به آب باران است بعنوان عرق و قطر بالعنوان ترشح از خم و سبو بود و کوزه متخلخل المسام و یا سنگ نیم سوخته که آب منقطر و منتشر آنها را جمع نموده بیاشامند و از فرنگ سنگی از جوهر موصوف از قبیل خرفی و یا چک گه نیم مشک آب باران گنجایش دارد می آورند و آب شور دریا نا صاف را که در آن میریزند و بکرات مقطر نمایند آب شیرین صافی از آن قطره قطره ترشح مینماید حتی اگر شربت را بریزند آب خالص مقطر میشود و شکر در جوف آن میماند و تا باین حد مبالغه دارند که اگر کسی زهر در آب داخل کند زهر میماند و آب خالص مقطر میشود و در جهازات و کشتیهای آن سنگ نگاه میدارند که عند الضرورت و انعدام آب شیرین آب شور را بتقطیر شیرین نموده بیاشامند و بالطریق عرق کشیدن است در لطافت و جودت ماء العیون یعنی آب چشمهای جاری عمیق شیرین صافی شفاف خوش طعم در رایحه است که خاک زمین آنها خالص طیب و یا ممزوج بسنگ ریزه سرخ و یا سنگ لاجوردی و بالای آن مکشوف باشد که باد شمالی بر آنها بوزد و اشعه آفتاب و کواکب بر آنها بتابد و ابخره و ادخنه آنها تحلیل رود و در آنها محقق نکات و لسبب سیلان و حرکت و تموج هوا زیاده تلطیف و تصفیه یابند و هر چشمه که آب آن از بلندی مانند بالای کوه و یا دامنه کوه بزیر ریزد در یا و صاف مذکوره باشد بهتر است و بعد از آن سیاه الانهار الجاریه یعنی آب نهرهای جاری است که منبع آنها در بلندیها باشد که بسرعت جاری و خاک آن نهرها طیب باشد و یا ریگی و یا سنگریزه سرخ گذرد و بالای آنها مکشوف بود که باد شمال بر آنها وزد و شیرین صاف شفاف عمیق باشد و از مغرب جنوب بطرف مشرق و شمال روند و گفته اند در آب نیل این همه اوصاف موجود است و اگر کدر باشد بسبب ورود شدت جریان بر زمین گلی ممزوج بخاک طیب چون در ظرفی نگهدارند و باندک زمانی صافی گردد و در صافی آن دردی نباشد که بمرتبه دیگر از آن جدا و ته نشین گردد خوب است مانند آب اکثر رودها مثل جیحون و سیحون و دجله و فرات و امثال اینها و در آب کرن و رکنی و سونهن نیز اکثر اوصاف اول موجود و هر آب جاری که متصف بدین صفات نباشد و یا طعم و رایحه که بد بران غالب باشد زبون و بعد از اینها سیاه راکده است یعنی آبهای ایستاده مانند آب غدیرهای وسیع عمیق طیب التربه صاف شفاف شیرین خوش طعم که بالای آنها مکشوف باشد و باد شمال بر آنها بوزد و آنها را متموج و متحرک دارد و اطراف آنها خالی از اشجار و نباتات و آنچه بخلاف این اوصاف باشد مانند آب غدیرهای کوچک و کولابها همه ردی و ثقیل و موجب امراض ردیه اند که مذکور میگردد و نیز در حکم آب ایستاده است آب آخته از یخ و برف و این هر چند لطیف است ولیکن مضر عصب و احشاست و باعث تحریک سرفه و همچنین آب چشمها و آب شهرها و برکهها نیز همه ردی و ثقیل و نفاخ خصوص آنکه تخصیص کرم و در آنها علق و کرمها و طحلب تکون شده و غلیظ الطعم و الرائحه آنها متغیر باشد و بالای آنها مکشوف نباشد و اطراف آنها در رداءت زیاده ماء الآجام است یعنی آب تالابها و آب بیشهزارها و آبهای جاری تحت اشجار و آب ریگ ردی سیما پر زمینهای سبخ کثیف و تالخ و شورست که همه موجب امراض ردیه اند مانند ضعف معده و کبد و سدد و تپهای عفونتی اخلاط و سده و استسقا و طحال و یرقان و سلاق و امعا و بواسیر و دوالی و اورام رخوه و زردی رنگ و خسارت کل ابدان و تپ ربع و قشعریره

ساق یا دلاغری آن حکه و جرب و باد جنون نزول آب امثال انها خصوصاً در زمستان علاوه انها در زنان باعث عسر حیض و انتفاخ جنین و تولد
نشدن آن متورم و حصول رجا یعنی حمل کاذب و رحم و در اطفال ادرار و امثال آن از امراض ردیه و ایام [illegible] مولد سده و سنگ گرده و مثانه و بد غذا نسبت
در حکم [illegible] راکده است ماء البیر و القنات یعنی آب چاه و کاریز که ثقیل و نفاخ و بطی الانحدار اند و از آب غدیر [illegible] طیب [illegible]
و بهترین اینها چاههای وسیع عمیق بسیار آب است که مجری آب آن از طرف شمال منجذب باشد و آب آنها شیرین و صافی و شفاف و سبک و همیشه از آن آب
بسیار کشیده باشند و قنواتی که سر چشمه آنها بعید و بلند و آب آنها بسیار و شیرین و صافی و سبک و بسرعت جاری باشد و آنچه از اینها بدترین اند آنست که متغیر
الطعم والرائحه و مائل به تلخی و شوری و عفونت باشد و یا مدتی محتقن و محبوس و [illegible] و یا [illegible] باشد همه زبون و محدث اکثر امراض گردانند و علامت خفت
و لطافت آب و اوصاف و افعال مذکوره است از شیرینی و صفا و سرعت انحدار و [illegible] تقویت اشتها و خفت و سبکی بدن و عدم نفخ و [illegible]
[illegible] و علامت دیگر سرعت قبول حر و برد [illegible] و بهتر خارجی است یعنی آنچه زود تر گرم و یا سرد گردد اخف و الطف است از آنچه دیر تر [illegible] دیگر آنست که
[illegible] خاک طیب راکه بوزن مساوی باشند در دو مقدار از دو آب که معرفت خفت و لطافت و ثقل و کثافت آنها مطلوب باشد که هر دو در مقدار نیز
مساوی باشند تر نمایند و چوب خشک کنند [illegible] نمایند هر کدام که سنگین تر باشد آن آب ثقیل تر است طبیعت آن مطلقاً یعنی طبیعت مطلق آب [illegible]
سرد و تر و در تری [illegible] بدن [illegible] تسکین عطش و التهاب معده و کبد [illegible] افعال و خواص آن [illegible]
اگر بر وقت و اعتدال [illegible] که در صدر ذکر یافت و الا باعث ضعف و سستی اعصاب معده و احشا و [illegible] فساد رنگ [illegible]
و بلادت ذهن [illegible] حواس [illegible] و تهیج اطراف و [illegible] و سوء القنیه و استسقا و امثال آنها است مثلاً اگر در هنگام [illegible] قبل از
انحدار غذا از معده و یا قبل از غذا [illegible] و یا بعد از ریاضت و حرکات عنیفه شدیده و یا [illegible] یا حمام و یا جماع و یا [illegible] خراب و یا ناشتا و یا [illegible]
[illegible] بر معده [illegible] و امثال اینها و یا آب بسیار خصوصاً که سرد باشد بیاشامند [illegible] گرم و مخرور در
[illegible] قوی و صاحبان قلب و معده و کبد حار و قوت دماغ را [illegible] مراعات [illegible] همه [illegible] اگر مبالغه [illegible]
آن نکنند به ضرورت اکتفا نمایند [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] بعد [illegible] باعث اکثر
امراض [illegible] و بعد از میوه های تر و تازه و [illegible] باعث [illegible] سوداویه [illegible] و ریاح و [illegible] باعث [illegible]
[illegible] معتدل [illegible] موافق ترین آبها است [illegible] اشتها و [illegible] معده [illegible] است و آب بسیار سرد
خصوصاً آب یخ و یا برف و یا آبیکه در آن یخ و یا برف انداخته باشند [illegible] هر چند آب سرد [illegible] امزجه [illegible]
و مقوی هاضمه و جاذبه و ماسکه و قوت اشتها و کبد حار [illegible] است و لیکن [illegible] حرارت غریزی و [illegible] ضعف عصب [illegible]
[illegible] و باعث تحریک [illegible] و صداع [illegible] استسقا [illegible] و ضعف باه و امثال اینها خصوصاً که [illegible]
[illegible] نمایند و آب شوره سرد کرده که معمول اهل هند است [illegible] اینها است در [illegible] و مضار و مصلح آن [illegible]
[illegible] موافق اصحاب بطن یعنی اسهال و لیکن [illegible] مصلح آن [illegible] و اما آب بسیار گرم [illegible] ریاح [illegible]
ماليخوليا و صداع بارد [illegible] ورم حلق و [illegible] و تنقیه معده و تحریک
[illegible] بلغم رقیق و مواد غلیظه و ادرار بول و حیض و تسکین [illegible] و خارش بدن [illegible] معده [illegible] آن [illegible]
[illegible] طعام و [illegible] و لاغری بدن است مصلح آن اشیاء قابضه بارده و [illegible] چشم [illegible] نافع خصوص [illegible]
و اما آب نیم گرم [illegible] طبع و [illegible] طعام و مورث استسقا و [illegible] دماغ و اکثار آن مفسد معده [illegible] ورم حلق [illegible]
[illegible] و تنقیه معده و تحریک [illegible] و اعانت بر اسهال [illegible] بلغم رقیق و [illegible] سوداوی و بلغمی [illegible] و قلیل آن ناشتا [illegible]

دافع آن تریعی معتدل در سردی و گرمی موافق سینه و معده ضعیف و احشا و مسکن خمار شربت آن ست ماء مطبوخ مستعمل در استسقا آنست که ده رطل آب باران
را با یک رطل سرکه بجوشانند تا ثلث آن بماند نوع دیگر آنست که در یکصد رطل سرکه بند انگوری ریزند تا ثلث آن بماند پس در خم متخلخل و سنگ
متخلخل النافذ و ریزند و آنچه از آن مترشح گردد در کوزه نسیفة النافذ کنند و بنوشند نوع دیگر آنست که بگیرند نشاره چوب گرم اجزای آب ندیده در آب
یکشبانه روز بخیسانند پس صاف نموده بیاشامند در گرما مصلح آبهای ردی کاسیده کدر ناصاف و مردی نمودن آنست و با مقطر کردن بطریق
عرق و یا در خم و سبو و یا سنگ و طریق آن آنست که آب ناصاف را در ظرفی کنند و در جای اندک بلند بگذارند و متصل بدان ظرفی دیگر خالی
کاندک از آن نشیب باشد نیز گذارند و فتیله پارچه کرباس لطیفی را ترنموده یکسر آن را در ظرف آب سرد مگر را در ظرف خالی گذارند تمام صافی آن در آن
منقطر گردد و طریق تفریق آن یا آب ثمور آن و یا آب تلخ آن و یا آهن یعنی متغیر الطعم والرائحه و با آب غلیظ آنست که خاک طیب سیما فی خصوصا خاک
آفتاب خورده سوخته بدان می آمیزند و عرق کشند یکمرتبه و یا دو مرتبه و چون چند دانه بادام را کوبیده در آب مکدر تشریه کشیده بگذارند صافی میگردد و یا قیاچون
قلیلی از خالص صافی و یا زاج در آب اندازند آنرا صافی میگرداند و همچنین چون چند دانه زیلی که تخم تمر لیست هندی در آب تشریه کنند و بگذارند صاف میگردد و اما
نمودن قلیلی سرکه در آبهای فاسده و طبخ نمودن و یا عرق کشیدن در رفع فساد آنها سمت خصوصا در تابستان و آب غلیظ ثقیل محدث اکثر امراض که ورود آن نیز مصلح
آن سیر و پیاز و تصفیه آن بشب یا بطریق مذکوره است و نیز مصلح هر آب ردی و نیز تغیر آب با آبی دیگر سیر و پیاز و سرکه که هوهمه باهر کدام که باشد
خوردن و داخل نمودن قلیلی خاک بلد خود در آب مختلف روی و بعد از تصفیه آشامیدن مصلح آبهای مختلف ست و نیز جوش نمودن و آهن داغ
کردن و یا ممزوج نمودن ربوب حامضه و سرکه و سکنجبین ست و در استقاء ممزوج نمودن آب هر منزل را با آب دیگر خصوصا که آب منزل گذشته بهتر
باشد و یا اذیر مذکوره است ماء البحر بفتح با و موحده و سکون حاء مهمله و را مهمله یعنی آب دریای شور طبیعت آن گرم و خشک و زعاق یعنی تلخ و شور
و تند افعال و خواص آن جالی و محلل جاذب ملین و مسهل بلغم و صفرا و کاشف رطوبات و مفسد خون و مولد حکه و جرب و نطول گرم کرده آن جهت
رفع اعصاب و تشقق عارض از سرما و حکه و جرب و قوبا و اغتسال بدان بامداد وست باعث شفای آن و جلوس در آن جهت منع هوام
و امراض بارده و استسقا و انضمار معده را مضر و موجب حبس طبیعت و قرحه امعا و حرقه البول و مصلح آن آشامیدن گوشت آب مرغ و دوغ ماهی
اغذیه رطبه و دسمه و صنعت آن در گل ارمنی یا روغن بادام و العابها مناسبه و طین و سویق جو بوداده در آن حل نموده بعد تصفیه آشامیدن و اختن خرنوب
و حب الآس و زیره و در آن ماء الحمة بضم حاء مهمله و فتح میم مشدده و یا ماهیت آن گویند آبیست غلیظ سیاه که از بلاد هند چنین آورند و گویند از جوف
نوعی ماهی حاصل میگردد که در بحر چین بهم میرسد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن در بهم آوردن جا بر کسر اعضاست
و گفته اند دو مثقال آن را این خاصیت ست که چون بیاشامند هر عضویکه شکسته شده باشد در یکروز باصلاح آورد و جهت گسیختن عروق و ورم عصب
و نیز طلا بعضی آن جهت بوشش لثه و کلام آن جهت منع آثار و قروح و حکه و جرب بسرعت مجرب این مولف گفته که در دریای هرموز نیز نوع
ماهی بهم میرسد که از شکم او آبی خاکستری رنگ بر می آورند و آن ماء الحمه همان خاصیت دارد و با جزاف ببرند ماء الحماة بفتح حاء مهمله و میم و الف
و تای مقصوره یعنی آبهای گرم ابرتی در اجی و کبریتی و نوشادری و اشال اینها طبیعت مجموعه آنها مائل بگرمی و خشکی افعال و خواص آن محلل
قوی او قابض و مانع تولید حمل آشامیدن قلیل آن جالب قی و مادر شی جهت نفث الدم و سیلان بواسیر و فضول گشتی و غیر آن نافع و اکثار آنها تهی
مضر و موجب ثوران حمی در ابدان مستعده و در سایر افعال مانند آب کبریتی مصلح آن آشامیدن لبنیات و نیز مانند مصلح ماء البحر ست ماء الرماد بفتح را مهمله و میم
الف و دال مهمله ماهیت آن آبی ست که خاکستر در آن اندازند و چند مرتبه در جوش دهند و صاف نمایند طبیعت آن گرم و خشک با اختلاف انحای خاکستر
از آن است راجع و آنچه از تبه عادت و اشجار حاره است گرم و تر مایه خشک افعال و خواص آن جالی و مجفف و محرق و معفن و قاطع و ساخ و در مرتبه
از صابون و آشامیدن بسیار صافی آن بقدر نیم مثقال مختن و از مسهل مقعد سه معده از لزوجات و جالب بسیار و نیکو است و اسهال و مصلح خشونت آن و او دیگر

بادام و هم ادویه آن جهت خون منجمد در شکم و دفع سمیت لسع رتیلا و نطول آن جهت فالج و درد عصب و اختقان بدان جهت قرحه امعا و طلا و قطور آن بر زخمهای جلب
و قلع آثار گوشت زاید مجفف آنها است ماء الرزقی و القیری بکسر زای معجمه و سکون خا و کسر تای مثناه فوقانیه و یای نسبت و کسر قاف و سکون [illegible]
تحتانیه و کسر را و یای نسبت آبی است که در معدن زرنیخ و بافر هم میرسد طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن مفتح سدد و
مسهل مرهم مسحج کننده زنگ رخساره و مورث قرحه امعا و امراض حاره مصلح آن اغذیه رطبه و سمیه آشامیدن صمغ عربی و گل ارمنی العبه و روغن بادام
و با ادویه مناسبه ماء الکبریتی یعنی آبیکه از معدن زمین برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مسخن و مجفف و جلوس در آن والادهان
جهت امراض سودا و ادویه ردیه مانند جرب و توبا و دق و تقشر جلد و اوجاع مفاصل بارده و تعقد عصب و شخوص ریاح بارده و جراحات گزیده سبع و سعفه
و قروح یعنی کهنه و درد جگر و رحم و زانو و امثال آنها نافع المفاصل مضعف باصره و معده و امعاء مسحج جگر مصلح آن امراض و سمیه و اشیای بارده و رطبه ماء الشبم
بفتح شین معجمه یعنی آب تلخ طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه مقطع بلاغم و مفتح سدد و مفسد محرور بدن و
مفسد خون مصلح آن اشیای [illegible] و سمیه جلاب ممزوج با آب [illegible] و شکر و سیر مطبوخ و ماء الحمص [illegible] زهر آب شبیه است و یا جوشانیدن و یا تقطیر نمودن
آنست ماء المعدن یعنی آبیکه از معدن فلزات برآید مانند معدن مس و آهن و سرب و قلعی و امثال آنها طبیعت آنها قریب بطبیعت آن فلز است
افعال و خواص آن ماء النحاس خواه از معدن آن برآید و یا آنکه مس تفته را در آن فرو نشانند جهت فساد مزاج [illegible] و بان [illegible] و لثه [illegible]
تقویت اعضای ضعیفه مضمضه و قطور [illegible] نافع مضر [illegible] آشامیدن [illegible] مصلح آن [illegible] ماء الترقیه است و ماء الحدیدیه یعنی
خواه از معدن آهن برآید و یا آنکه آهن تفته را در آن فرو نمایند جهت طحال و استسقا و تقویت اشتها و تقویت باه و اکثر امراض بارده نافع و اغتسال بدان
نیز جهت امراض مذکوره و ماء الکبریتیه ماء الرصاصی یعنی آبیکه از معدن سرب یا قلعی برآید و یا آنکه سرب و قلعی گداخته را بآن فرو نشانند مولد قولنج
و احتباس بول و درد [illegible] آب سرب زیاده از آب قلعی است ماء الذهب العفص [illegible] جهت تقویت دل و دماغ و معده [illegible] باه و [illegible] و خفقان [illegible]
و بغوط نافع و ممسک بطن و بالجمله ماء المعدن مورث حبس البول است ماء الملح بکسر میم و سکون لام و حای مهمله یعنی آب شور خواه از معدن آن برآید و یا آنکه
نمک در آن انداخته و یا از چاهها و چشمهای شور برآید طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن و مضار آن در ماء البحر است [illegible]
[illegible] بسبب تلطیف رطوبات مصلح آن [illegible] و مخلوط نمودن [illegible] ماء التون بضم تای مثناه فوقانیه
و سکون واو و در لغت یونانی است و بعربی ماء النون [illegible] آبی است که از ماهی نمکسود ترشح کند طبیعت آن گرم و
خشک افعال و خواص آن [illegible] جهت قروح متعفنه و [illegible] بدان جهت قطع و اخراج غلیظ [illegible] عرق النسا و قروح
امعاء [illegible] جراحات کهنه و تخفیف آنها نافع [illegible] مصلح [illegible] عطش [illegible] آشامیدن [illegible] ترش [illegible]
[illegible] نمودن [illegible] با آب [illegible] ماء الآس
ماء النار جهت [illegible] و آب گرم [illegible] ماء البحر جهت صداع بارد و [illegible] جهت قروح دهان و گوش مضمضه و قطور [illegible] المفاصل ماء البحر
کبریتی [illegible] بدان جهت امراض عصب بارده مانند رعشه و فالج و [illegible] اعضاء العین ماء البقر مضر چشم اعضاء الصدر [illegible]
النفس [illegible] سینه [illegible] آب خار جهت اورام حلق و لثه و سینه ماء البرقی بعضی اوقات جهت امراض ریه [illegible] نافع و نطول [illegible] جهت
اورام [illegible] و ماء النسب جهت [illegible] الدم و ماء الحدیدی جهت تقویت معده امراض طحال و گرده و قولنج و ماء الخاص ترسیب [illegible] جهت گرده و قولنج
[illegible] و آب [illegible] اصحاب [illegible] و [illegible] بطن [illegible] حرکات [illegible] ماء البحر [illegible] از آبهای شور مضر معده [illegible] بعد از [illegible]
باعث امساک بسبب تجفیف رطوبات معده و گرفتن بخار [illegible] ریاح جهت استسقا و آب [illegible] مناسب حال معده رطبه در بعضی اوقات [illegible]
رطوبات آن ماء الشعیر [illegible] ماء الکبریتی جهت اورام کبد و طحال [illegible]

وگاه باعث لذع میگردد وآشامیدن مرق الدجاج مسکن آنست وآب تشی جهت منع اسقاط و اوراحیض آب کبریتی جهت اوجاع رحم و مار هور لی باعث عسر البول وحیض و ولادت واکثر آنها باعث اطلاق بطن وبعضی آنها مجفف باشد مشی حابس بطن محدث تو لنج و مار اگر کند محدث سنگ گرده ومثانه وآب آهن ناب جهت نفث الدم نافع الحمیات میاه کبریتی وطینی ور اکد بو همه محدث حمیات غلیظ و ربع اند سموم آب دریا طبوخ ران جهت لسع افعی وسائر هوام قفار نافع الجروح والقروح مار البصری جهت قروح مفر و مار البحر جهت حکه و جرب و قوبا و قروح و بد بثور آب کبریتی استحمام بدان و جهت بهق وبرص نیز مفید الاورام والبثور آب کبریت جهت اورام مفاصل وتحلیل صلابات وثالیل آ و ریخته از بینه آب باجو به تشقق عارض از بایل تفرح دقاتل قمل و محلل خون منجمد تحت جلد و مار الاصول و مار البزر و مار الجبن و مار الجبار و مار الخلاف و مار الشعیر و مار القراطن که عبارت از مار العسل ست و مار القرع و مار الکافور و مار لسان الحمل و مار لسان الثور که عبارت از عرق آنها باشد و مار الورد و مار المسنز بعضی آنها در مقدمه کتاب بعضی در ضمن ادویه در قرابادین کبیر ذکر یافت وتفصیل انشاء الله تعالی در قرابادین این کتاب کو رخواهد شد مار القداح بفتح قاف ودال والف وحار مهملتین ماهیت آن مراد عرق گل نارنج ست که مانند گلاب عرق کنند مشهور بعرق بهار طبیعت آن گرم وخشک افعال وخواص آن ملطف ومحلل اعضا الامن والصدر جهت صداع بارد و کزاز وسائر امراض بارده و نزلات والناشف قفس وازاله خفقان بارده بفتح سده مفرحات وخیاشیم وچون در شیشه کرده ببویند جهت رفع امراض بارده راس وتشنج حاصل در عضل محرک مغز و گردن نافع و مداومت بو بیدن آن باعث مراعضا الغذاد النفض مقوی معده ومفر کبد و معین باه و قاطع اسهال رطوبی چون ناشتا بیاشامند مار گیاه بفتح میم والف و رار مهمله و کسر کاف فارسی وفتح یار مثناة تحتانیه والف و بالغت فارسی ست ماهیت آن نباتی ست قریب و فرع و برگ آن شبیه برگ بید وگل آن زرد و قبه آن شبیه بسر بارضیت آن جرم آذربیجان افعال و خواص آن اکثر متوطنین آنجا آنرا کوبیده در شوربا ریخته میخورند و گویند که دیگر از گزیدن مار و هوام متضرر نمیگردند و تشرط مید انند که بعد از ان تا یکهفته چیزی موافق آن خطر نخورند و احتراز از ادرار منی وجماع نمایند حکیم میر محمد مومن نوشته که بطن حقیر آنست که اجون باشد والله اعلم مارکیو بفتح میم والف و رار مهمله و فتح کاف و سکون یار مثناة تحتانیه و واو الف لغت فارسی ست و مار کیوران نیز نامند ماهیت آن نباتی ست شبیه بدرخت تا بقدر یکذرع با شاخهای بسیار و صلب و برگهای کوچک و برگ زیتون کوچکتر و نرم تر و گل آن سرخ شبیه بگل شبوی و تخم آن در میان برگها شبیه بفندق و مائل بسیاهی و در جوف آن دانه بسیار و بسیار نرم و قسمی از فلفل الماء ست و اگر آنرا مانند گرسنه وغیره را دران بجوشانند و خشک کنند طعم آن مانند فصل گردد که تمیز نتوان نمود طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و رافع بواسیر و حناء پوست خشک آن بغایت سرخ کننده لثه و رافع ادرام بارده و آن ماند جلد و طلاء خاکستر جمیع اجزای آن رافع کلفه فرز جهان مدر حیض طلای برگ آن با آب نشرده موی آشامیدن دانه آن با عسل محلل ریاح و مخرج بلغم ست مار ماهیج بفتح میم والف و رار مهمله و فتح میم والف و کسر های دکون یار مثناة تحتانیه و جیم معرب مار ماهی ست و اهل مصر آنرا انکلیس نامند ماهیت آن ماهی ست شبیه بمار طولانی و زیاده بر تیر سے تا یکذرع و سفید رنگ و بر پشت آن زهر تا دنباله خارها شبیه باره و بنجار نیز میباشد و در روی آب مانند ماهیان دیگر نمی آید طبیعت آن گرم و خشک افعال وخواص آن خوردن گوشت آنرا مقوی باه میدانند و زائل کننده ریاح و صفرا و پیدا بدن لاغر جهت درد پشت وقطع سیلان خون نافع و بهترین طرق استعمال آن برای باه کبنی آن باد ارچینی و مصطکی و لذ برای امور دیگر و بیران مطبخ آنست مار زیرلون بفتح میم والف و فتح زای معجمه و سکون رار مهمله و ضم یار مثناة تحتانیه و سکون واو ونون بیونانی خالانامند ماهیت آن برگ درختی ست شبیه از بقدر درخت سماق و سه قسم میباشد قسمی برگ سفید و نیز برگ نازک و این را انجیص خوانند و قسم دوم را برگ زرد رنگ و از برگ زیتون کوچکتر و از برگ مورد بزرگتر و تخم تر داین را بفارسی هفت برگ و لشیرازی سمت رونامند و قسم سوم را برگ سیاه و بهترین همه مستعمل سفید آنست و تخم او مثل بیضی خالی الفلفل و مثل و درد دست قریب بشیرم بدن و تهی استعمال آن غیر مجوز و ته برگ آنست که برگ قسم کبیر سفید آنرا بگیرند و در روز در سرکه بخیسانند و در بنا بانم برابر الغفر و بند لپس

ابن سینه خشک کنند و بعضی گفته بارد و مع روغن بادام چرب کرده در اسهال صفراوی و سوداوی و تپی نزید و بدرد افتیمون و پوست هلیله زرد و گلسرخ و رب السوس
زیره کرمانی نمک هندی در اسهال های الصفراوی و بلغم ابرسا و قوبال الزاجی و اسارون و عصاره غافث و افسنتین و سنبل الطیب و بعضی مصطکی و مری هندی و سکنجبین
و نمک هندی و هلیله زرد و تخم کرفس بستانی و امثال آن اضافه نمایند و شربت آن با آب عنب الثعلب و آب رازیانه و خیار تنبر اولی ست و بسبب طلوع بزر وزون
ملا احمد مثنی در تاریخ الحکما خود حکایتی نوشته که از جمله اتفاقات عجیبه آنست که مستعصم در مرضی بود که جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمدند و بالاتفاق گفتند
که ایل قابل علاج نیست چون این حکایت شنید امید از حیات خود منقطع گردانید و گفت مرا بگذارید که چند روز حیات دارم آنچه خواهم بخورم دیگر
نیم مرا گفتند تو مختاری هرچه میل داری بخور که بعد از آن هیچکس مانع تو نخواهد بود پس آن مرد گفت مرا بر سر کوچه برید که آنچه خاطر من خواهد از جماعتی که در
کوچها میگویند و چیزهای خوردنی و علاوی میفروشند بخورم چنان کردند اتفاقاً اول در نزد او بریشتی افتاد که ملخ پخته میفروخت طبیعت او میل بآن
کرد از آن جو پخته قدری صالح هریسه تناول نمود بعد از ساعتی شروع باسهال کرد و چندان آب زرد و متعفن از شکم او بیرون آمد که گمان
هیچ احد نبود که این قدر آب در بدن او میتواند بود اما بعد از آن بالکلیه از آن مرض نجات یافت چنانکه هیچ کس اثر مرض در او ندید تا آنکه
چون الجبر اقتباه کردی در معالجه او اوقات صرف نموده و از علاج مایوس شده دست از معالجه برداشته بودند رسید حیرت ایشان زیاده
شد به ملخ بالطبع قابض است نه مسهل بالآخره یکی از آن اطبا که حاذق تر از سایر طبیبان بیگر زیاده زودی بود بائع ملخ فروش طلبیده از وی
پرسید که تو این ملخ را از کجا صید کردی و چه طور زمینی بود و در آن زمین چه گیاه بود گفت من ملخ را از جای صید کردم که در آن موضع غیر از مازریون
هیچ درخت دیگر نبود و خوراک این ملخان همان مازریون بود پس آن طبیب چون این حکایت شنید خاطرش از آن فارغ شد خاصیت مازریون
اسهال رطوبات رقیقه است غایتش آنکه چون قوت اسهال آن بسیار قوی است چنانکه اگر بوزن یک درهم تنها از مازریون بشخص ضعیف بخورند تحمل اسهال آن
آن را نکند ممکن نباشد و بنابر خطری که دارد مازریون را تنها بدون مصلحت استعمال نمی نمایند و در وقت ضرورت با مصلحات امتزاج نموده
استعمال مینمایند و آنجا ملخ یافته یکی در شکم ملخ و دیگر در آب که در ملخ محرورش نموده و کسب کیفیت آن شده و با صلاح و اعتدال آمده و لهذا از آن این عمل
بعمل و خاطر بظهور آمده و این از الهامات جناب باری ست تقدس و تعالی و طبیعت را طبیعت آن در آخر سوم و در چهارم نیز گرم و خشک گفته اند
افعال و خواص آن جالی و منقی و مقشر و بسیار و غسیانند اعضا الراس و منقیه و طبیخ آن خصوصاً سیاه آن مسکن درد دندان و چون برگ چه از برگ آن
تلفل سوده مالیده بر دندان گذارند نیز مسکن وجع آنست اعضاء النهایة النفس مسهل ما صفر و حیات و حب القرع و حیة استسقای زخمی لحمی و برای و
گرد و خصوصاً برگ تر و تازه آن که در هنگام گل آن اخذ نموده در سرکه بدستور نیز دو خیسانیده خشک نموده مقدارش قیراط آنرا در یک رطل و نیم
آب جوش دهند تا بثلث رسد و صاف نموده بیاشامند اسهال حیات و حب القرع نماید و بعضی گویند با قونج و زنجبیل جوش نموده با عسل و گاه میخیسانند
بیست درهم آنرا در سیر شیر گاو تازه یکماه میگذارند بعد از آن صاف نموده و ماه دیگر میگذارند پس می آشامند جهت استسقاء و منقیه و چون بیست درهم آنرا
در یک رطل و نیم آب جوش دهند تا بثلث رسد مالیده صاف نموده با یک اوقیه روغن بادام جوش دهند تا روغن بماند افسون و یکدرهم تا یکدرهم
آن اسهال بیرون نماید و آشامیدن طبیخ آن جهت عسر البول شدید مفید و بعضی گفته اند مسهل سوداوی و اخلاط بلغمیه نیز هست خصوصاً که با دو وزن آن
افسنتین بجوشانند و بیاشامند و بعضی یکمثقال آنرا با دو مثقال افسنتین با عسل مطبوخ بقوام آورده سر رشته شیاف ساخته بر مدارند و آهسته آهسته که
از اراده اسهال ما سفر به ترکیب از اخلاط و اخراج اقسام کرم معده با ادویه مسهله مناسبه و مصلحه ترکیب نمایند و تنقیه نموده بیاشامند و ضماد آن با سرکه جهت تحلیل ورم
آکال السموم آشامیدن با شراب جهت نهش هوام مقدار شربت از شش قیراط تا نیم درهم بدل آن سه وزن آن ابرسا و دو دانگ وزن آن
مقل الیهود و المجروح والقروح ضماد جمیع اصناف آن با عسل جهت تنقیه جرک قروح وسخه و قلع خشک و تخفیف جرب رطب بسبب جرب الکل
محلل مخفف آن و با موم روغن جهت تقرح الزینه طلاء برگ آن جهت بهق ماقویا و نقش تنهائی و یا با کبریت نافع اللصاد محرورین اطفال و ضعفاء نحصیل

گرما و بلدان حاره یا بسته بدون تدبیر و تصلیح بغایت مضر جگر و مقی و مورث کرب و غم و در بعضی از غیر مدبر آن خصوصاً زرد و سیاه آن قتال و قی و اسهال و کرب و غشی تدبیر آن تر نمودن بشیر گاو تازه و دوشیده مکرر یا جلاب بیه خوشبو و آب میوه برمیان پختن بعد از آن مرغها چرب آشامیدن و مبردات قوی و شربت ریباس و تریاق طین مختوم بهترین مداوای آنست و چون با آرد جو و زیت و آب سرشته بموش یا سگ و شوک بخورانند بمیرند و شیر درخت آن در چهارم گرم و خشک و سمی قتال و از داخل غیر مستعمل و طلای آن جالی بهق و برص و جوارش ده دار چوب و دهن بلسان و سکنجبین و سفوف و اقراص و معاجین و برگ آن و ورق آن با دوا مذکور شد ماس بفتح میم و الف و سین مهمله اسم فارسی الماس است و بهندی هیرا نامند ماهیت آن از احجار نفیسه و صلب ترین و خشک ترین احجار و الوان میباشد از سفید و زرد و سیاه و سرخ و سیاه کم رنگ که بهندی سلیمانی نامند و سفید آن کثیر الوجود و زرد و سرخ و سیاه و سبز کم رنگ یکرنگ خالص یک رنگ و خالص یک از آن میباشد که آب نیلی باشد و اغبر از سفید آن معیوب و اغبر با داغ سرخ آنرا ادون میدانند و بهترین همه سفید یکدانگ شفاف براق بزرگ قطعه آنست و همچنین الوان دیگر آن که یکرنگ و صاف باشند و معدن آن ملک دکن و جوالی آنکه گنده و جهته بنه است طریق اخذ آن آنست که زمین آنرا حفر نموده خاک آنرا آورده بر زمین میپاشند و بر آن آب ریخته در وقت ارتفاع آفتاب از کناری بر آن نظر میکنند هر که جا برقی بنظر در آید آنرا افشان کرده رفته بر میدارند و همچنین بار بار ریزد و گردن باد پاشیده به دستور در آفتاب بر آن نظر میکنند و در ابتدا قبل از حکاکی برق و لیبان ندارد و بعضا چندی ندارد و حسن و قبح آن ظاهر نیست و لهذا از حکاکی حسن و قبح آن ظاهر میگردد و در برازیل از جزایر ارض جدید جنوبی نیز بهم میرسد لیکن بخوبی و سفیدی و شفافی و صیقلی دکنی نیست الماس را با الماس سیاه سوده با لاک گرم کرده سرشته چرخی ساخته بجای سنگ سیاده در حکاکی احجار دیگر حکاکی مینمایند قطعهای آن مانند طلق و زرنیخ و رقی ورقی ورق بر روی هم چسبیده غیر محسوس میباشد بعضی از آن قائل جدا گشتن اوراق از هم است و بعضی نه و کسانیکه عارف بدانند آنرا که داخل سنگ است از هم جدا مینمایند آنچه مشهور است که از آب برآمده بزر اشند الحکاکی مینمایند اصلی ندارد و هر یک از الوان آنرا بنامی مخصوص خوانند آنکه آنچه شبیه برنگ نوشادر است و شفاف نوشادری و سفید شبیه برنگ نقره را قمری آنچه سفیدی رنگ آن از نوشادری کمتر و قطعهای آن بزرگ آنرا ماقدونی نامند و رشمی نیز و این را بعضی بهترین همه میدانند و آنچه برنگ آهن است جدید و احجار دیگر الا دید هیچ یک را اثر نمیکند و آتش نیز بدشواری بسیار در اهل هند آنرا الماس میسازند به نحوی خاص مکلس نیز البسیار نافع میدانند جهت امراض مزمنه صعب طبیعت آن در چهارم سرد و خشک و بعضی گرم دانسته اند افعال و خواص آن تعلیق آن مقوی دل و رافع خوف و فزع و باعث سرعت ولادت و غلبه بر خصم و در مشکل آن نافع صرع و جنون آن جا دهان خطرناک و اجتناب از آن اولی و گذاشتن آن بر دندان باعث تفتیت آن و کلفی گفته اند از خواص آنست که بغیر شکل مثلث شکسته میگردد و المفاریسی است و تعلیل آن نیز قاتل منقطع الاعضا باطنی مداوای آن نمودن با شیر تازه و دوشیده گاو یا روغن مکرر تا تمام آن برآید و آشامیدن مرغهای چرب بعد از آن ماش بفتح میم و الف و شین معجمه لغت عربی است و مج نیز و بفارسی مشهور بماش و بهندی مونگ نامند ماهیت آن حبی است از حبوب معروفه ماکوله و در اکثر بلاد کثیر الوجود و آن حبی است کوچک مدور اندک طولانی پوست آن اندک سبز و مغز آن سفید و بعضی پوست آن سبز تیره و بعضی نیز تیره و بعضی سیاه و در بنگاله بعضی پوست آن سیاه بهترین همه سبز تیره است پس سیاه و سبز و سرخ و دور آن بر تر پخته گدازمیگردد از سبز خصوصاً زود اندر بزد و آن قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن تا آخر اول سرد و مایل بخشکی و مقشر آن معتدل در تری و خشکی و قشر آن مرکب القوی مایل بگرمی و با خصوصیت افعال و خواص آن لطیف از عدس و نفخ آن کمتر از باقلا و در جلا کمتر از باقلا و از صلح حبوب ماکول است و کثیر الغذا و مولد خلط صالح الکیموس و لیکن بطی الانحدار خصوص مقشر آن که قشر آنرا بالتمام گرفته باشند زیرا که بسبب قوت تحلیل و جلا در قشر آنست و از اغذیه تابستان و بهار و بلدان حاره و صاحبان مزاج گرم و حمیات حاره و حاره است جهت آنکه مسکن حرارت و حدت و التهاب صفرا و خونست و الصدر و الراس و الغذا مقوی عصب و اعضای عصبانی و قوت باصره و جهته دردهای حار و نزلات و ورم لهات و سرفه و حمیات حاره حاده و امراض گرده نافع و زیره که موافق آنست و مطبوخ مقشر آن با روغن بادام مولد خلط صالح اما از جهت حمیات صفراویه با برگ خرفه و کاهو و سرمق و چغندر و مطبوخ آن با پوست با حامض حابس لطن و از خواص آنست که با وجود برودت تحریک سودا نمی نماید و هم از جهت تلیین انعصبت قبض لطن نافع است لاجرم گاه اراده تلیین طبیعت باشد باید که مقشر آنرا طبخ نمایند با بار القرطم در روغن بادام و شیرین

مقصود قبض طبیعت باشد غیر مقشر آنرا بریان نموده طبخ نمایند و یا آنکه در آب تر شده آبله برآرند تا قوت جالیه آن زائل گردد پس آب جالب آن زائل گرده طبخ نموده تناول نمایند و اگر با آب تمر هندی جهت حرارت دم و صفرا مقصود باشد با آب حماض یا با آب انار ترش افشرده با پرده سفید جوف آن که شحم الرمان نامند و یا با سماق زیت رکابی و اگر زیت جوش نیامده با روغن بادام شیرین طبخ دهند و سوختهٔ از ماش مقشر جهت سرفه و نزلات حاره نافع المغار ماش مبرد و افراح و پیران و کسانیکه در معده ایشان رطوبات و اخلاط فاسده و نفخ و ریاح بسیار باشد مضر خصوص مقشر آن مضر دندان و مصلح آن در مبردین ابا دیه حاره مانند زیره و قرنفل و دارچینی و فلفل و زنجبیل تازه و جوارش کمونی و ظافلی و مصطکی و خردل و امثال اینها و در محرورین طبخ آن با آب انار ترش و یا با حموضات مذکوره و سیر در محرورین با انقرطم در روغن بادام و ضماد مطبوخ آن با سرکه در حمام جهت جرب متقرح و با آب جهت تقویت اعضا سترخیه و تسکین درد آنها و مطبوخ آن با طلا ایکه نوعی از شراب است و با شراب و با مطبوخ آن با زعفران تسکین درد اعضا کوفته شده و جدا شده را نافع است و انواع اطعمه مصنوعه از آن را مانند ادوری و بر شتر قند و پاپر و بهتی و دال منگ و کهچی و ماش پلاو و کچری و لدّوی ماش و ترکاد و این کتب مذکور شده و اما حبی که در اکثر بلاد هند و بنگاله و در کتب مشهور از آن ماش اراده نموده و سکونی رابو و دال ممالیکین هند بنگالی کلائی نامند و غیر آن ماش است و کسانیکه آنرا حب القلقل دانسته اند سهو نموده اند آن حبی است برنگ حب قشکل آنچه بزرگتر از آن و مغز آن برنج لعابی که بعد از طبخ و خمیر کردن در آب لزوجت آن ظاهر میگردد و در ملک هند و بنگاله پخته با ساقه و برگ دواب میخورانند و خود نیز میخورند مانند مونگ طبیعت آن گرم در اول و تر در دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن بسیار نفاخ و بطی الهضم و مولد سودا و مغلظ و مسبب نفخ کلفه دارد در فقاع آن جهت امور مذکوره و ساختن نفخ و جهت برص کهنه تازه بتازه ساییده روزی چند مرتبه بمالند تا چند روز متوالی مفید دانسته اند و در ملک هند و بنگاله آنرا نیز مانند ماش پخته میخورند و انواع اطعمه مانند ماش از آن میسازند و در قرابادین شمه ذکر یافت ماسقودون بفتح میم و الف و فتح سین مهمله و ضم قاف و سکون واو و ضم دال مهمله و سکون واو و نون ماهیت آن گفته اند اسم هندی دوائیست که در ملک هند میروید و از آنجا آورند شاخ و برگ آن شبیه بریحان و برگ آن از برگ آن عریضتر و قریب به برگ آس بد و در بوئی نازکتر و در بو شبیه به سنبل هندی و گل آن شبیه بیاسمین و از آن لطیفتر طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن در جمیع افعال قریب سنبل و جهت خوشبوئی و اخلال دهان بسیار مفید خصوصاً گل آن ماعز بفتح میم و الف و کسر عین مهمله و زاء معجمه لغت عربیست و عنزیره بفارسی بز و آنرا اتیس و بترکی گچی و بهندی ماده آنرا بکری و نر آنرا بکرا نامند ماهیت آن حیوانیست مشهور از حیوانات ماکول اللحم گوشت آن نسبت بلحوم حیوانات دیگر بعد از گوسفند آلست و الطف بهترین آن جوان یکساله فربه صحیح المزاج است و اهلی و صحرائی و جبلی میباشد طبیعت آن گرم و تر گرمی آن از لحم گوسفند یعنی ضان کمتر و جبلی از اهلی گرم تر و لطیفتر و بری از اهلی نیز گرمتر و لطیفتر افعال و خواص آن موافق محرورین و مرضی و در فصل و بلدان حاره صالح الکیموس مولد خون لطیف بسیار مضر سرد مزاج مصلح آن با دم و دارچینی و خرما خوردن معه با تر دمازه و تربنیا و کشتاب آن بغایت مضر و گوشت بزغاله تا فوق ششماهه با رطوبت غالبه و بهترین لحم مسکن غلیان خون و لطیف و موافق مرضی نا قهین و گذاشتن گوشت بز گرم گرم بر عضوی ضربه و صدمه رسیده و کوفته شده و بدستور حسیب ... و پوست گوسفند گرم گرم آن مسکن وجع و درد و باعث عدم تورم آن و بستن پوست مرّه بزغاله در حین گرمی بر سر جهت برسام و اختلاط ذهن ضماد مغز آن جهت صلب قوی و بلین دماغ و اعضای صلبه العین اکتحال زهره آن را نفع غشاوه و جگر بز سیاه را چون قطعه قطعه نموده آنرا با این مخلوط کرده و از فلفل و زنجبیل بریان باشیده کباب نمایند و چون آب تر شح از آن را گرفته در چشم کنند جهت شبکوری مجرب و چون سرگین نیم سوخته آن با تهاستگت جهت دفع زردی دندان و عفونت لثه و اعضاء المعده و النوادر و النفث چون منفصل گردد و آنرا با سگافیه زراوند و نطرون و زیره بریان باشیده خشک کنند و یک مثقال آن با آبگرم جهت مبروریه و درد جگر و خفقان و مداومت آن جهت تقویت باه عجیب الاثر و چون با لوره و صعتر خشک کنند یک مثقال آن با سرکه جهت بهبود چون بز چهار ساله بگیرند سرخ را در اول فصل هنگام رسیدن انگور ذبح نمایند و خون دل و آخر آنرا بریزند و خون وسط را در ظرفی بگیرند و بعد از بستن ریزه ریزه کنند و بر روی کاغذ یا خرقه در سایه خشک نمایند و آنرا ابره ابره نامند جهت آنکه در تفتیت سنگ و مثانه قوی الاثر است و بعد از آشامیدن حریره نیه آن

با آرد برنج و جاورس جهت تنج و اسهال که اغذیه حاده بهم رسیده باشد و جهت منع افراط عمل مسهل و احتقان بدان با آرد جو جهت قرحه امعا آشامیدن
سرگین آن جهت یرقان با ماء العسل جهت کشودن حیض و قتل و اخراج جنین و فرزجه خشک آن با کتیره جهت منع ادرار حیض و آشامیدن سم خته سوخته آن
با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب مقدار شربت آن تا دو درهم و طلاء سرگین آن با بول آن جهت استسقا و ورم طحال طلاء مطبوخ آن در با
بول اطفال جهت رفع قولنج بلغمی و ریاح غلیظ و مار اصفر الاوجاع والا ورام والبثور ضماد بیه آن مسکن دردهای وطلای سرگین آن محلل اورام
کهنه و سرگین سوخته آن القلاع و جالی و طلای آن با سرکه جهت داء الثعلب بدستور طلای نیم سوخته آن با سرکه جهت داء الثعلب و ثالیل منکوسه و با عسل
جهت جرب و ضیح واورام صلبه و سعفه و بابزرالبنج جهت کوچک نمودن پستان و انثیان و ضماد سرگین پخته آن در شراب حلبه جهت تحلیل اورام و چون
گرده آنرا شرحه نموده و کبریت بر آن پاشیده کباب نمایند و آب مترشح از آن را نیز بر بهق بمالند زائل گرداند القروح والجروح و بیه آن دیاننده گوشت
بر زخمها و طلای سرگین محرق آن با عسل جهت قروح ساعیه و تهدیه السموم بیه آن جهت سم ذراریح و آشامیدن سرگین سوخته آنجهت گزیدن هوام
طلای سرگین خشک بر پخته با شراب یا سرکه جهت جذب سم هوام و زهره بز کوهی یا زهر سموم هوام آلات المفاصل ضماد پیه آن تا سرگین آن و زعفران
جهت نقرس و داغ کردن بسرگین خشک آن جهت عرق النسا از مجربات و مشهور است بداغ و طریق آن آنست که سرگین را افروخته در پشمی پیچیده در
موضع عمیقیکه در تحت بند پا محاذی ابهام است بگذارند تا حرارت آن کم گردد پس تبدیل بدیگرے نمایند تا حرارت آن محسوس در رگ گردد
و طلای محرق و غیر محرق آن با عسل جهت درد مفاصل بارد و با سرکه جهت داء آن طرد الهوام بور سرگین آن گریزاننده هوام و حشرات است الخواص حیوان شناخ
دهم آنرا با تربد و عسل و بید انجیر تقطیر کنند معاون بجمیع اشیای صلبه را نرم سازد و چون آنرا حل کنند مداوی در غایت سیاهی باشد مالک الحزین
بفتح میم و الف و کسر لام و ضم کاف و الف و لام و فتح حاء مهمله و کسر زای معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون آنرا مالکی نیز نامند و بفارسی بوتیمار و بهندی بگله ماهیت
آن از طیور آبیست و جثه آن بقدر جثه کبوتری و گردن و پاهای و منقار آن دراز و در اکثر کنار آبها مجاور و سر بزیر افگنده می باشد طبیعت
آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن غلیظ و مولد ریاح و مقوی گرده مجرب باه مصلح آن ادویه حاره و طلای پیه آن قاطع خون
بواسیر و ضماد خون آن در حمام مانع نزلات است مال کنگنی بفتح میم و الف و لام و فتح و سکون نون و کاف فارسی و کسر نون بلغت هندیست
ماهیت آن تخم نباتی است هندی و نبات آنرا یکساق و یا دو ساق و تا بقدر یک قامت شبیه بمیات و خن ساق آن از آن فربه تر و برگ آن بزرگ تر و دراز
طول و عرض زیاده و خوشه آن نیز بزرگتر از آن و دانه آن بقدر نخود اندک طولانی و سه پهلو و بعضے اندک پهن و سرخ تیره رنگ و مغز آن سفید و
غلافی اندک خشن و چند دانه بهم پیوسته در غلافی دیگر و در آن خوشه و طعم آن با حدت طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک و با رطوبت فضلیه
و بعضے در اول تر دانسته اند افعال و خواص آن اعضاء الرأس والعصب و آشامیدن آن جهت تقویت دماغ و قوت حافظه و ذهن و اوجاع مفاصل
و نقرس و عرق النسا و درد رکبه و امراض بارده رطبه دماغیه و عصبانیه و بشرعس سعوطاً و تدهین بدهن آن جهت فالج و لقوه و رعشه و تشنج رطوبی
و امتلائی و امراض کوره و بدستور تکمید بدان اعضاء الصدر و النفس آشامیدن آنجهت تقویت معده و سرفه و ضیق النفس و تقویت معده و هاضمه
و اشتهای طعام و کبد و باه و رفع ضعف آنها نافع و بدستور تدهین بدهن آن بجهت تقویت باه لغایت موثر خوردن روغن آن نیز باین دستور که روز
اول قدر یک رتیلی یعنی یک حبه و یا کمتر از آن با برگ تانبول و روز دوم اندکی زیاده در روز سوم نیز از آن اندکی زیاده و همچنین تا بجدیکه موافقت نماید و ضرر نرساند
جهت تقویت باه و زیادتی اشتها بسیار مفید و اهل هند با لخای شتی آنرا استعمال دارند مانند آنکه از یکدانه شروع می نمایند هر روز یکدانه می افزایند تا به پنجاه دانه برسد
و باز بهمان ترتیب کم می نمایند تا با تمام رسد از برای اکثر امراض قسم بیه بارده رطبه مزمنه و تقویت قوی و باه و زیادتی حرارت غریزی بسر دوم رطوبات مطبوخ قوی
و از امراض مسلط المزاج چهل روز بهمان ترتیب که از یکدانه شروع می نمایند و یکدانه می افزایند تا چهل دانه و باز بدستور نیکا هند از برای امراض دون
آن تا بیست روز زیاده و ترا یا هفت روز بهمان ترتیب که به نسبت زیاده اند یا هفت دانه برسد و باز بهمان نسق کم می نمایند تا بیک دانه و

دو ایام استعمال چند روز قبل و بعد از آن از ترشی و بادی و لبنیات و بقول و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه و حرکات عنیفه و اشیاء حاره حریفه
مانند خردل و سیر و ترب و زنجبیل و امثال اینها اجتناب مینمایند و گفته‌اند تدهین بروغن آن که در روز چهارشنبه اخذ نموده باشند جهت
رفع جذام و خورانیدن بدان تا تاثیر تا مدت بیست دیگر روز جهت جذام و نیز داءالمهای دست آنرا در روغن گاو خالص بریان مینمایند و در روز
یک کف آنرا میخورند و میگویند قوت باه را بحدی میرساند که بشرح نمی‌آید و نیز در شیر گاو بجوشانند و صاف نموده از آن شیر ماست بسته روغن آن را
بگیرند و در روزی مقدار یک اوقیه آنرا با شیر برنج میخورند و میگویند که موی سیاه میگرداند و دیگر موی سفید نمیدید و گفته‌اند که اگر یک آثار آنرا در ده آثار
شیر بجوشانند آنمقدار که تمام را جذب کند و هر روز هفت دانه آنرا بلع نماید کسیکه عنین باشد یا قوت باه او بسیار ضعیف گشته بحال اصلی آید و قوت
عظیم یابد و چون آنرا بروغن ضفدع چرب کرده روغن از آن اخذ نمایند و بر قضیب بمالند تقویت عظیم بخشد و امساک آورد و اگر در بول شتر یا شغال چند روز
بجوشانند سه روز متواتر بزن فاحشه زانیه بخورانند شهوت او بالکل زائل گردد چنانکه دیگر رغبت بر جماع نکند و کسی بر قفا زنگرد المضار محرور المزاج و فضول و بلدان حاره
و جوانان و چون حار و جاو است اکثر ضرر میرساند چنانچه شنیده شد که چند کس خوردند همه متضرر گردیدند و بعضی هلاک شدند پس اولی اجتناب از استعمال آنست خصوصاً در اهل
و نیز دهن آنرا داد بان جوب یا گیرا بدان نحو اخذ می‌نمایند که در دیگی تا نصف آب گردد و بر سر آن پارچه صفیق پاکیزه بر آتش میگذارند و تخم آنرا بمقدار که
کوبیده بر آن پارچه میپاشند و سر آنرا بسرپوش میپوشند تا بخار در آن مجتمع گردد بعد از یک دو ساعت بر داشته تخم کوبیده را با پارچه میفشارند آنچه روغن از آن بر آید
مبادا مرتبه دیگر نیز بدستور عمل می‌آورند تا دیگر روغن در آن نماند و این بهترین طرق آنست مالیا بفتح میم و الف و کسر لام و فتح یای مثناة تحتانیه و الف ماهیت
آن بعضی مرآن دانسته‌اند دیوس گفته درختی است که در بلاد شام میشود افعال و خواص آن آشامیدن برگ آن رافع سمیت افعی و طلاء پوست و محیق آن رافع
و خوردن نشاره چوب آن کشنده است حکیم عبدالحمید در حاشیه تحفه نوشته که بهندی آنرا اکول نامند برگ آن شبیه ببرگ بادام و گل آن سفید است و چوب آنرا جو حیات
دانند چون بیخ آنرا سائیده و بمار گزیده بخورانند رفع سمیت آن نماید و جهت هیضه نیز نافع و دفع اخلاط سمی و غذای سمی بقی مینماید ماالیقراطین بفتح میم
و الف و کسر لام و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح قاف و راء مهمله و الف و ضم طاء مهمله مشاله و نون لغت یونانیست بمعنی ماءالعسل زیرا که ما بمعنی عسل و قراطین
بمعنی ماء است ماهیت آن آنست که یکوزن عسل صافی خالص را در دو وزن آب باران یا آب چاه شیرین با آتش ملائم طبخ دهند و کف آنرا بگیرند تا
دو ثلث بماند پس صاف نموده نگاهدارد و عند الحاجه بیاشامند و این ماءالعسل ساده است و اگر مرکب خواهند بعضی ادویه مناسبه حاره یا بارده
بحسب مرض و غرض اضافه نمایند و نسخ آن بتفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد طبیعت ساده آن گرم و تر افعال و خواص آن جالی و ملین و قاطع اخلاط
لزجه و مفتح و منضج بلغم غلیظ و مقوی اعضای بارده و معده و مسهل احشاء و اشتهاء و احشاء و دافع امراض بارده عصبانیه و دماغیه و اوجاع مفاصل و قی و قراقر شکم
و اذیت ادویه قتاله و ضعفی که از جماع بهم رسیده باشد و مدر بول و حیض مضر محرور المزاج و صفراوی و اورام حاره احشاء مصلح آن ربوب حامضه مقدار
شربت آن تا ... مثقال است شیخ الرئیس در مبحث قدر نبیخ گفته که ماءالعسل فوق برای قوت پخته باید که طبخ بسیار یافته باشد تا نفخ آن زائل
گردد الا ضعیف الطبیخ نفخ میدارد مامیثا بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح ثاء مثلثه و الف لغت جبلی است و آنرا ماهمیثا نیز نامند ماهیت
آن نباتیست شبیه بخشخاش بحری معروف به خشخاش مقرن و برگ آن مایل بسفیدی و بیاز و ابدیه شبیه بارده و مرغدی با رطوبت چسبنده و گل آن زرد و تند
خشخاش ساحلی مقرن و ثقیل الرائحه در آب و ثمر آن مانند خشخاش مقرن و سبلات تخمی شبیه بثفلات خشخاش بحری که در قرابادین میباشد و تخم مامیثا الصفر
کنجد سیاه و جهای خشخاش ساحلی در زمستان میمیرد و در بهار نو میکند بخلاف مامیثا که اثری از آن در ظاهر نمیماند و در سرطان ثمر مامیثا میرسد
و آنرا کوبیده اقراص مینمایند سبلات بلوطی و آنرا عصاره مامیثا و شیاف مامیثا نیز نامند و قوت آن تا هفت سال باقی میماند بهترین آن زرد
بسیاهی قوی الرائحه با تلخی است که چون در آب حل کنند زود حل گردد و عصاره تخفیف آن بهتر از جرم آن گفته‌اند آن دو نوع میباشد نوعی را که گل
است از خاموری نامند و آن غیر مستعمل و نوعیکه گل آن زرد است مستعمل و گفته شد طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در اول نیز گفته‌اند افعال و خواص آن تا در

و محلل و مقوی اعضاء الراس و العصب و الصدر و المعده و طلاء آن جهت درد سر و مفاصل حاره و منع انصباب مواد بچشم و ابتدای مد و حرارت خفقان
و سلاق و درد و پیچ و درم حار آن ... و گاه آن جهت قلاع دهان اکتحال آن جهت دمعه و استرخاء پلک چشم و ضعف باصره و آشامیدن تخم آن بقدر یکمثقال
رافع خفقان و اسهال صفراوی بالخاصیه و بنسبه معینه فرسمن بدن مدت الاورام و القبوه و عرق النسا و طلاء تخم با آنجهت ورم ... و برخ سوختگی آتش و
سنجی که بسبب حرکت در ... و ران بهم رسیده باشند و طلاء تخم آن جهت حمره و نقرس و بعد بدل مقدار شربت آن تا یک درهم بدل آن ... مضر بسر و مصلح آن ... زن
ستّه ماهیزهران بفتح میم و الف و کسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح زاء معجمه و الف و نون ماهیت آن قسمی از زرد چوبه است ساق و شاخهای نبات
آن از زمین مرتفع و برگ آن شبیه ببرگ لبلاب کبیر و مایل باستداره و سفید مائل بزردی بالزجت و بیخ آن پر شعبه یکجا رسیده و کوچکتر از زرد چوبه و باریکتر از آن
و گرهدار و غیر مستقیم و در گرههای آن ریشهای بسیار باریک شبیه بمو منبت آن قریب بها و از هند و چین و خراسان آورند و هندی آن زرد
مائل بسیاهی و چینی آن زبون تر از هندی و خراسانی آن تیره رنگ مائل بسبزی و تخم آن شبیه بکنجد و بهترین آن زرد باریک صلب گرهدار تازه
چینی آنست و قوت آن تا جهت سال باقی میماند طبیعت آن در آخر گرم و خشک فعال و خواص آن جاذ و محلل و مفتح و مفرح جلد و شقوق ناخن خصاب
الراس سوط آن غسل جهت تنقیه دماغ و اکتحال آن جهت جلای بیاض و ناخنه و ظلمت بصر و روشنائی آن از نعیف اید و منع آن جهته درد دندان اعضاء الغذاء
النفس آشامیدن بیخ آن با شراب جهت یرقان سده و تحلیل ریاح غلیظه و زحیر و مغص و ادرار بول و طلاء آن جهت الفقاء بجهم و ورم ... و
مضر گرده گفته اند مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم مثقال بدل آن بوزن آن زرد چوبه و نصف آن مرازینه طلاء آن با عسل ... که جهت
برص ناخن و کلف و بهق و جرب و رفع آثار جلد نافع است ماهودانه بفتح میم و الف و ضم ها و سکون واو و فتح دال مهمله و الف و نون ... بمعنی
بالذات یعنی در سهال تنهائی بی معاونت دواء دیگر کافی است ماهیت آن نباتیست شیردار و بزبان اهل مشرق حب الملوک نامند و غیر حب السلاطین مسمی
بدانند است ساق نبات آن بقدر ذرعی و لبطری انگشت و برگهای ساق آن از شبیه ببرگ بادام و برگهای شاخهای آن بیره مائل تند و برشبیه
ببرگ زراوند طویل و گل آن زرد و ثمر آن در غلافی مخروط شبیه بحبابه کبیر و در جوف آن سه دانه متفرق از هم و هر یک در غلافی دیگر و دانه آن زدانه کرسنه
بزرگ تر شده پوست آن ابحر و مائل بسرخی و مغز آن سفید شیرین و چوب بیخ آن باریک و قوت آن تا دو سال باقی میماند گویند منبت آن هند و عراق
است و گویند دانه آن شبیه بماش است و بزرگتر از آن در غلافی شبیه بلوبیا طبیعت شیر آن در سوم گرم و خشک و برگ و دانه آن در آخر دوم افعال و
خواص آن آشامیدن آب برگ مطبوخ آن با خردل ... خورده مسهل و محلل قولنج و مدر بول و جهت درد مفاصل و نقرس و عرق النسا بلع دانه آن از پنج دانه تا
هشت دانه مسهل و آشامیدن کوبیده حب آن با آب سرد در اسهال قویتر و مخرج بلغم غلیظ و محرق بلغم خام و مرار سودا و کیموس از زیاده از درست
طبع نمودن آن مقدار شربت از آن سه حب عدد تا هشت عدد و از برگ آن تا دو درهم و زیاده بر آن شیر مجوز و آشامیدن آب معین عمل آنست مضر بمعده و
مصلح آن انیسون مضر بسفل مصلح آن کثیرا و گفته اند چون ماهودانه مفقود است بالفعل بجای آن حب السلاطین مستعمل و بعضی برگ آن را بتنهائی و یا با
مناسبه پخته میخورند اسهال مینماید و تجربه اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و استسقا و قولنج نافع و با مرق فروس سانجو زده پرریخته جهت
قولنج و ادرار بول و لبن آن نیز مسهل است و بدل آن بوزن آن ... بوزن آن حب الخروع و بکوزن نیم آن حب النیل است ماهیزهرج بفتح میم
و کسر ها و یاء مثناة تحتانیه و فتح راء مهمله و جیم معرب زهر ماهی زهره فارسی است بمعنی سم سمک جهت آنکه کشنده ماهی است ماهیت آن نوعی از فلوس است
که بترکی سقوبره نامند و نزد اکثر اطبا پوست گیاهی است شیردار شبیه بشبرم ساق آن زیاده بر ذرعی و برگ آن مفروش بر روی زمین و گل آن زرد
و در آخر ساق آن از جوانب آن بسبب نبیت سبز و پوست ساق آن مائل بزردی و باندک مدت پوست بیخ کثیر و مستعمل همین است نه سایر
اجزای آن و قوت آن تا سه سال باقی میماند و بهترین آن پوستهای باریک زرد رنگ تازه آن باندک مدت و تندی ... طبیعت آن
در سوم گرم و خشک فعال و خواص آن مسهل قوی اقسام بلغم و اخلاط غلیظه و محلل ریاح و جهت اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا

و عرق النسا نافع جهت آنکه مخرج اخلاط است از عروق مفاصل و از برای مفردین مرطوبین بلغمی مزاج و قوی کثیر النفع مضر امعا مصلح آن کثیرا و نشاسته
و انیسون و بارد و روغن بادام حریب نمودن مقدار شربت از جرم آن با شکر یکمثقال و در مطبوخ تا سه درهم جهت استسقا و تحلیل اورام بلغمی و ریحی
و دوالی آنرا کوبیده در آبی که در ان ماهی باشد اندازند ماهیان بحس گشته بر روی آب آینده بمیرند ماهیان مست گشته بر روی آب آینده **فصل المیم**
مع الثاء المثلثة **مثنان** بفتح میم و سکون ثاء مثلثه و فتح نون و الف و نون لغت عربیست ماهیت آن نباتیست دو گز تا نیم گز
الست و آن دو قسم میباشد قسمی را شاخهای انبوه و شخص لقدر دو ذرع و برگ آن شبیه ببرگ [illegible] در لون و از ان نازکتر و با رطوبت چسپنده و گل آن سفید از یاسمین گل
ثمر آن سرخ و مدور شبیه بتخم مورد و باین اسم شاره و بهتر از رسیدن سرخ میگردد و پوست آن صلب و سیاه و مغز آن سفید و آنرا جرم دانه و کرم دانه نیز نامند و برگ و تخم
آن مستعمل **طبیعت** آن جمیع اجزای نبات آن تا سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرهم آن با حریره یا بلع نمودن دانه درست
مسهل قوی بلغم و نافع صعود انجره بدماغ و مخرج اقسام کرم معده مقدار شربت آن ده دانه تا یکدرهم الزبنه طلای کوبیده آن باعث ادرار عرق بسیار
و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت جرب متقرح و برص بغایت نافع و زنان حب آنرا در فرزجات مسخنه و ناشفه رطوبات و خوشبو کننده از عام بر حمل مشوقه
و ملتذه و مقدار بر بع درهم آنرا استعمال مینمایند و برگ آن را در افعال تنها تخم آن باید که در فصل ربیع ایام حصاد اغذیه نمایند خشک گرده نگاه دارند
[illegible] بگیرند شنطا آنرا از ان جدا کنند و آشامیدن دو وزده قیراط آن با شراب ممزوج با آب مسهل رطوبات مائیه و جهته استسقا نافع بدستور
در سرکه خیسانیده آن جهت ربع نافع که دار از طبیخ با عسل و با عدس مسهل برقی و حول آن مخرج جنین و قاتل آن و ضماد مطبوخ آن با زفت جهت قوبا و جرب
و برص مجرب مقدار شربت برگ آن [illegible] مطبوخ تا سه درهم و باید که یکشبانه روز در سرکه بخیسانند برگ آنرا بیندبون و با صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند
از تخم آن یکدرهم که یکشبانه روز در سرکه خیسانیده با روغن بادام و صمغ عربی و کثیرا استعمال نمایند و تا دو درهم آن کشنده و مورث جراحت حلق اگر بدان رسد
و نجح و حارش عظیم در بدن و ورم جا بهم میرسد علاج آن علاج فرفیون و خوردن [illegible] در فرفیون مذکور شد و قسم دوم آن در مصر کثیر الوجود جهت آن
[illegible] زارها و نبات آن [illegible] و زرد و خیری و برگ آن [illegible] برگ اصل [illegible] و گل آن [illegible] باریک [illegible] برگها
و تخم آن [illegible] بگفته اند که کرم دانه این قسم است قسم اول و مستعمل تخم و برگ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و
خشک **افعال و خواص** آن آشامیدن یکدرهم برگ خیسانیده آن در سرکه یکشبانه روز با روغن بادام آشامیدن مسهل بلغم خام و اقسام کرم و
استسقا را نافع و چون یکدرهم آنرا با ربع اوقیه مویز بدانه دیگر طل آب بجوشانند تا چهار اوقیه بماند صاف نموده یکدرهم با روغن بادام در ان ریخته
جهت اسهال بلغم خام و مائیه صفرا و استسقا و اخراج اقسام کرم و ضماد مفید الجروح و القروح استعمال فتیله آن در خنازیر و جراحات خورنده گوشت
[illegible] کننده آنها و مستعمل ضماد برگ آن با ادویه مناسبه با تنهائی **مثلث** بضم میم و فتح ثاء مثلثه و لام مشدد و ثاء مثلثه در آخر ماهیت
آن [illegible] آب انگوری است که دو ثلث آن بطبخ برده و یک ثلث بماند از قول شیخ رئیس در کلیات قانون و کلام محمد بن محمود در شرح کلیات
[illegible] که مثلث عبارت است از آب انگور سه جزو آب خالص یکجزو که بجوش بیند تا یک ثلث آن برود آنچه در صدر ذکر یافته و اکثر
[illegible] است مثلث [illegible] مثلث فقهی است [illegible] که ذکر یافت و مثلث فقهی آنست که شراب انگوری را بجوشانند تا آن در سرکه ثلث
طبیعت و منافع قریب بخمر است و مولد خون صالح مقوی بدن [illegible] و موافق ذات الجنب و ذات الصدر و آبله مقوی [illegible] و زیاده
[illegible] آن مضر محرورین و مصلح آن [illegible] آن بابست **فصل المیم مع الجیم** **مجمع** بضم میم و سکون جیم و فتح نون و حاء مهمله لغت
[illegible] بیست بفارسی گل خوش نظر نامند **ماهیت** آن نوعی از ریاحین است **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک **افعال و خواص** آن قابض و نافع
[illegible] سیلان خون جهت زخمهای تازه و عصاره آن جهت کرم گوشت و قرحه و درد آن نافع است **مجوقان** بفتح میم و ضم جیم و سکون واو
[illegible] و الف و نون **ماهیت** آن از ادویه جدیده است که از ارض [illegible] مجوقان نامند مصاری آورند آن بیخ سفید رنگ قاشرا

نبات آن کثیر الاصول شاخهای آن مفروش بر زمین و برگ آن مدور و ران که لبیار و ثمر آن شبیه بکشنیز و در خوشه مانند خوشه عنب الثعلب و در وسط تابستان در نمو میرسد و بیخ آن بسطبر و سفید مانند بیخ کاشم و لبعضی آنرا بیخ کاشم دانسته اند و لیست چنین جهت آنکه کاشم را با و حرافت و حدت لبیار است بخلاف این بیخ طبیعت آن در دوم گرم و خشک با قوت مسهله متناقض باشد را فنده از نجیت بغلط بعضی نسخ ازاریوند نوشته اند و نیست چنین جهت آنکه درین دوا نیست کیفیتی که متغیره طبیعت باشد و رائحه ثقیل و طعم کریهی چنانچه در ریوند است افعال و خواص آن جهت نوع وجع مفاصل و گرده و درد قولنج و سلعه رطبه نافع جهت آنکه مسهل و مخرج بلغم و مائیت فاسده از بدن مخزن خلاصه آن و لبیار است که استعمال یک قیراط آن با شیر هنی و یا معجونی موافق تریخ و شش مجلس بی آنکه اطلاع مینماید و بالجمله از مسهلات ملوکیه است که معالجه کرده میشود با آن چوب چینی و عشبه و شجر البنی و عصاره قهر اسن و قوت تنها که عصاره ریوند نامند و امثال اینها جهت آتشک و حکه و جرب و درد جمیع مفاصل و ظهر و غیر ها و در حمیات مزمنه منسمیه عظیم النفع است جهت آنکه مفتح سده است بقوت تمام و کیفیت استعمال آن با نخار لبیار است از مربای آن مانند مربای اصول دیگر و معجون بیشتر سفوف آن با شکر تنها سبو و عرق یا عرق رازیانه انیسون یا دارچینی و یا مطبوخ هر یک آنها و بهترین معاجین معجون دبید و مسهل است جهت آنکه مناسب و موافق آنست و در نهایت غایت همچنین آب مطبوخ آن مانند چوب چینی که قوت آن در آب با داده شود که یکشبانه روز در آب و دل خیسانیده با شکر تنها و یا با مقویات و دواء اعضای رئیسه چنانچه در آب استعمال مسهله لطیفه و شدیده است نیز و بعد استعمال آن اگر بقدر نیم ساعت خواب نمایند باعث تقویت عمل آن میگردد بخلاف مسهله لطیفه دیگر که خواب که باعث ضعف و یا بطلان عمل آنها است مقدار شربت آن در اطفال غیر بالغین نیم درم در راقو با دو بالغین از یکدرم بحسب قوت و ضعف مزاج بدانکه درین انضاج سست و لهذا جائز است استعمال آن بدون منضج و از خاصیت آن منع قی و غثیان است سائر ادویه مسهله و مفتح سده و اسهال است و از بخار عفنه و عسر دق شعریه و سوداوی و غیرها خواه در یک باشد و خواه در سائر اعضا و جهت امراض رحم و اختناق آن و غیرها از امراض مختلفه بان نافع و رب آن نیز باشد ربیه ملینه عمل می آورند و مقدار یک قیراط آن با خوشامات و یا شربه مناسبه چند مجلس کامل اجابت مینماید که نفع حاصل میگردد و لعاب حاصل این دو از ادویه است و اطفال و زنان حامله و مرضعات را سود مند و بیخ آله است چنانچه گفته اند و باقی منوط بتجربه است بعجلت درج الحلب مذکور شد فصل المیم مع الخاء المعجمة مخ بضم میم و خاء شدن بفارسی مغز استخوان را نامند و شامل مغز سر نیز است ماهیت آن معروف است که جسم نرم چرب است که در جوف استخوان حیوان بیابد خواه مجتمع مانند دماغ و مغز ساق یا ساعد و عضد و یا متفرق و راجونی استخوان و فقرات استخوانها که نرم باشد طبیعت آن گرم تر افعال و خواص آن ملین و مرخی اعضاء و کثیر الغذاء و مسمن بدن المضار اکثار آن مفسد معده و مورث غثیان خصوص بی نمک خوردن آن مصلح آن نمک و صعتر و دارچینی و زیره در بر و دیگر تر شها در مجردین الات المفاصل و الاعصاب تمریخ بدان ملین صلابت مفاصل و اعصاب در رباطات و اوتار و عضلات و شقاق و اطراف و بهترین آن مغز استخوان حیوان جوان صحیح المزاج فربه است که چرا خوف یافته باشد و مغز ساق گاو نر و بز تر و تب دگرم اند و قوت تحلیل آنها کمتر و تجفیف آنها زیاده و چرب و لذیذ اند خصوص از جهت اینکه رنگ یا صفات مذکوره باشد و جه بهتری مغز ساق برای زیادتی دهنیت و قلت فضول آنست بسبب کثرت حرکت آن چون مغز ساق گاو و یا آهو را که دهنها یا اطفال بمالند زود براه افتد و چون خواهند که آنرا نگهدارند باید که در زمستان اخذ نمایند و در ظرفهای و اماکن بلند گرم خشک بگذارند و از جا تم و دور دارند مخلصه بضم میم و فتح خاء و لام مشدده و صاد مهمله و ها و آن مخلصه از آن جهت نامند که از خوردن آن اخلاص یابند از سم افعی و نکات آن موت و نیکه از به تجربه رسانیده اند در سموم هوام دیگر نیز ماهیت آن نباتیست مختلف الانواع بحسب اماکن مختلف الشکل میباشد و تا هفت قسم دیده و همه با تلخی و گل همه سختی منکوس شبیه بکجه قسمی از ساق شاخهای زمین رسته برگ آن شبیه ببرگ کرفس داز آن نرم تر از نول تا آخر شگافته و سر چند شاخهای آن بلند تر گرد و برگ آن ریزه تر شود و تا بد برگ کتان و گل کبود و منکوس او اسطر بیع میرو بد و در لوسه گرما گل میکند و قسم دوم آن نیز شبیه بقسم اول مگر آنکه گل آن ما بین کبودی و سرخی است و قسم سوم را برگ شبیه بسبزه و زیره و گل آن سفید باز دی

٥٨٦

داند که سیاهی و این قسم را باسکندریه راس البغل نامند قسم چهارم ساق دارد در ربع میر ویه و ساق آن باریک و مستدیر بقدر دو شبر تا سه شبر و شاخ
و برگ ندارد و گل آن بشکل عقرب و کبود نیم رنگ و قسم پنجم راسلق مربع و برگ مدور مشقق برگ باد رنجبویه و نیلی بود و طعم آن تلخ و این قسم
در طرابلس نواح آن بسیار است و نبست آن کوهستان و زمینهای صلب و قسم ششم را شاخهای صلب و اغبر بد شکل و غیر مستقیم بلکه معوج و کم برگ و برگهای
آن باریک و مانند برگ بابونه و بر سر شاخهای قبهای شبیه بقبه بابونه اما برگهای ریزه ندارد و باز مینی نفس و این قسم در بلاد شام کثیر الوجود
براه دهران است و بهترین همه قسم اول است انچه در اراضی صلبه آید سنگلاخ روید و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و صاحب اختیارات بدیعی نوشته که
آنرا ماهیم و انواح گویند و سه نوع است یکنوع آنرا البشیرازی کار زیک نامند و بفارسی بلبل شامی و یکنوع را کشنیز کوهی و یکنوع را تریاق کوهی و تخم هر سه
نوع مشابه یکدیگر اما در نبات اندک متفاوت نبات کار زیک خشن و تخم آن بسیار تلخ و گل آن ازرق و در کوه و سنگ انبار روید و نبات کشنیز کوهی املس
و بزرگتر در قدر و تخم آن نیز بزرگتر و تلخ نبت آن مرغزار با دامنهای کوه و گل آن مائل بسرخی و نوع تریاق کوهی در رائحه بید و نبات آن کوچک تر
و گل آن مائل بسفیدی و زردی و سیاهی و بهترین همه آنست که در شبانکاره روید در کوهستان شبانکاره آورند جهت آنکه تریاقیت آن از همه زیاده است
طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضا، الغذا آشامیدن آن بجهت رفع قولنجهای صعب و تحلیل اخلاط لزجه و تقویت معده
و کبد و تحلیل اعصاب و دفع اوجاع مفاصل و ظهر و ورک و امثال اینها السموم آشامیدن یکدرم تا دو درم آن جهت رفع سموم مشروبه و منهوسه مانند
مارشده خدار و عقرب و رتیلا و غیرها خواه قبل از زان و یا بعد از آن بلا تعویق تاخیر و دافع ضرر آنها است مقدار شربت آن یک مثقال با روغن زیت و چون
در اول نزول آفتاب ببرج حمل تا سه روز هر روز یک مثقال تخم آنرا بنوشند در آن سال هیچ سمی بخورند آن ضرر نرساند و عرق مخلصه ملطف و محلل و
مقوی اعضای رئیسه موافق مبرودین و رافع قولنج و بعضی داخل کردن آنرا در تریاق کبیر قائم مقام شراب دانسته اند محیض بفتح میم و کسر حا و سکون یا مثناة
تحتانیه و ضاد معجمه لغت عربیست بفارسی دوغ و بترکی ایران و بهندی چهاچه نامند ماهیت آن تا سی سال است که با اندک آب در جنگ یا غیر آن حرکت
داده و بهم زده و دهنیت که آنرا کرده نامند گرفته باشند بهترین دوغ تازه ماست شیر گاو است که دهنیت آنرا بالتمام بنحو مذکور گرفته باشند طبیعت
آن سرد در دوم سرد و تر در رطوبت بر آن غالب بر یبوست افعال و خواص آن مسکن غلیان خون و محرک باه محرورین و مشهی و مسمن و مطفی حدت تپ دق
سمومات حاره و حرارت و التهاب معده و جگر گرم و مسکن تشنگی و با خبث الحدید و ظرف لفل جهت تقویت معده و سنگها بیا آهن تاب آن یعنی داغ کرده
بر سنگریزه و یا آهن تفته جهت اسهال دموی و صفراوی خصوصاً با طراثیث و قوابض مع مطبوخ آن با برنج مقدار مجرب بود داده و بهترین اغذیه صاحبان و اسهال
حاره بجهت تسمین بدن موثر در حمی دق یا نان خشک اندر ربع رطل تا نیم رطل و مقدار نان از دو مثقال زیاده تجویز نموده اند دستور آشامیدن در سحر
وقتی امراض حاره حاده چنان است و بگیرند دوغ تازه گاو برادر بنابت بیالایند که تمامی کره آن جدا گردد و مطلق دهنیت در آن نماند تلخ و ترش و ساعت
بگذارند که طعم آن نیکو و اندک ترش مزه گردد پس نیکو بر هم زنند تا از آنکه در آن آید ماست با آن مخلوط گردد پس بگیرند نان تنگ میده خالص مقدار ده درم و زیره
کرده و ریش کرده از آن دوغ بیامیزند و بگذارند تا نیکو امتزاج یابد تناول نمایند اگر زیاده ازین مقدار خواهند و احتیاج بیشتر باشد بهمین نهج از آن زیاده نمایند
و در روز دوم پنج درم دوغ زیاده کنند و از آن یکدرم کم نمایند و همچنین هر روز پنج درم بر دوغ بیفزایند و از نان یکدرم بکاهند تا دوغ خالص بماند و عادت
بدان گردد چون خواهند که ترک نمایند بر عکس اول عمل نمایند تا بمقدار روز اول برسد و بعضی اطبا نظر بکمال احتیاط گفته اند شروع از دو درم دوغ باید و نان
بیفزایند تا دوغ به سی درم رسد و اگر زیاده از سی درم خواهند بهمین قسم زیاده نمایند و بدستور بکاهند و کسانی را که عادت بخوردن دوغ باشد محتاج باین
نیستند بلکه بهمین مراعات قوت هاضمه و آنکه با او حمی عفنی نباشد کافیست زیرا که در حمی عفنی جائز نیست مگر آنکه در وقت انقضا کنند از گرمی هوا در روز حدت تا ده
نهب خالص و امثال اینها و جائیکه بعضی در اخلاط باشد با قرص طباشیر تناول نمایند و هنگامیکه طبیعت بلین باشد و تلیین آن موجب ضعف گرده دوغ راض
تابه با سنگ تابه نمایند با طباشیر سفید و یا جوب اقرص مناسبه استعمال نمایند خلاصة التجارب نوشته که گرسنه فادزهر حیوانی با دوغ نفع می بخشد و در آن

وچون تخم خرفه را کوبیده با دوغ سه مرتبه تسقیه نمایند وخشک کنند آشامیدن قلیلی از آن رفع تشنگی وخواهش آب تا چند روز میکند واز اسهال ترشن المضار روغن در تپهای حقنه خلط عفن جهت آنکه متعفن ومزید علت میگردد واصلاح آن قی نمودن آشامیدن سکنجبین سفرجلی ست وچون در معده فورث دوار وغشی شود اصلاح آن نیز قی کردن ودیا فلافلی وجوارشات حاره خوردن است فصل المیم مع الدال المهملة مداد بکسر میم وفتح دال والف ودال مهمله لغت عربیست وآنرا حبر بکسر حاء مهمله وسکون بای موحده ورای مهمله نیز لفارسی هر کبت نامند ماهیت آن معروف واقسام آن در قراباذین کبیر بتفصیل مذکور شده واز مطلق آن نزد اطبا مراد مصنوع از دوده روغن کتان وصمغ عربی با نخوی الجلو وزاج زرد وآب مازو است وبهترین آن بسیار براق سیاه وسبک وزن آنست طبیعت آن در دوم گرم وخشک بخلاف مداد هندی که سرد وخشک است واز برای درخت فوفل میسازد و گفته که از مازو میسازند افعال وخواص آن قابض ومجفف ومادع خصوص در دهن واعضاء الراس ذو العصبیه غیر با سعوط وضماد بید مداد هندی بر پیشانی جهت رعاف وطلای آن رافع شقیقه وسستی اعضا وبر کف پا جاذب حرارت حمیات وبر اورام حاره محلل که نماو غیره جهت منع تجنس پوست والتیام زخمها وبا سرکه یا با آب جهت سوختگی آتش وبد ستور با قیروطی با باید که بعد از تطلیه وشوئیدن رفع نمایند بلکه بگذارند تا خود بخود زائل گردد وانچه دران مزاج باشد ودر علاج مراهم قروح جهت اصلاح ودیسقوریدوس گفته آشامیدن دو مثقال مداد با سرکه رافع سم عقرب است فصل المیم مع الراء المهملة مر بضم میم وتشدید را وفتح میم لغت عربیست وبرومی اسمرنا وعولیطوس وبسریانی مرا وکبا وبیونانی سمرنا وبهندی بول بضم باء موحده وسکون واو ولام فی نامند ماهیت آن صمغ دالین درخت است که در بلاد عرب وروم وجزیره سقوطره میشود وبسیار بلند ودرعضاد نرم وگرداد رد برگها ای آن مانند برگ آسی وچوب آن سخت یعنی میان آن پر میباشند وازان نیزه میسازند مشهور بنیزنی است وجمیع اجزای آن تلخ ونزد بعضی مراد اقسام اصلی ست واین قول اقرب بالصواب است چه در افعال قریب بهم اند شبیه بدان ولیکن با عفوصت بسیار وغیر لذیذ ودرخت آن ثمار دار شبیه به قرظ وصمغ آن بچند نوع حاصل میگردد وانچه از تنه درخت آن بتیغ زدن و قرانیا است واین اصلی ندارد وچه مر را این را رگشته شبیه به برگ توت است وبرگ قرانیه شبیه ببرگ ترنج واز آن کوچکتر ودرخت آن را زخم نمودن بوریای ظرفی ودر زیر آن که دران جمع گردد وانحار یا بدحاصل گردد وبهترین انواع است واین قبل از انجماد سفید رنگ و بعد از آن رنگ آن بهمان واین را مر صاف نامند وانچه از تنه درخت آن مانند صمغ خود بخود تراوش کند ومنجمد گردد واخذ نمایند لعبد از آن است در خوبی واین زرد رنگ میباشد ومر البطاح نامند وانچه پوست درخت آنرا که در زیر آن صمغ آنست افشرده عصاره آنرا خشک نمایند وبا آنکه در آب جوش داده صاف نموده آب صافی را بر آتش باز طبخ میدهند تا منعقد ومنجمد گردد وموسوم بمیعه سائله ومر حبشی ست واین بدترین همه وسیاه رنگ میباشد ومختار وبهترین همه مر صافی قالص از چوب وسنگریزه و سبک وزن وزرد وشکنند وخوشبو وبسیار تلخ یا البساطت آنست که ظاهر آن مائل بسفیدی وسرخی وباطن آن از شکستن مقید واز شستن سفید شبیه بناخن چیده باشد وانچه باوصاف مذکوره نباشد بدن غیر مستعمل وآنرا مغشوش بصمغ عربی مینمایند وبجوشانیدن در آب مر اصلی وبعضی بنوع سمی قاتل که آنرا فاسیس نامند ودر لون شبیه بدان است اما با حدت وکراهت رائحه وزهومت است غش مینمایند طبیعت آن در آخر سوم گرم ودر آخر دوم خشک ودر آخر سوم نیز گفته اند وبعضی در دوم گرم وخشک دانسته اند افعال وخواص آن جالی مجفف وقابض بی لذع ومفتح ومنضج ومسهل ملین وملطف ومحلل ریاح واورام بارده بلغمیه واز جمله ادویه جلیله عظیم النفع ست ودر اخل تریاق کبیر ذکر کرده میشود وحافظ ومانع تعفن اخلاط است ولهذا حکمای سلف بر اجساد اموات برای تجفیف ونشف رطوبات وحفظ آنها از تعفن وفساد لیپ با بعضی ادویه مناسبه میمالیدند وگفته اند انچه از فلسطانی آورند قوت تجفیف وتلطیف آن زیاده از غیر آنست اعضاء الراس سعوط مقدار یکدانگ آن منقی دماغ وبا آب مرزنجوش جهت منع نزلات وبا تنقیح جهت بدبویی ولیکن با یکدیگر گرم نموده باشند وقطور محلول آن در سرکه غلیظ با تریسر جهت درد صدغین وصداعی که بسبب آن معلوم نباشد وبا آب مرزنجوش بر پنجزین یا بر مرغی جهت ثالیل زمنه ودر آن مجفف قروح در سر واکثر قروح سائر اعضا وضماد آن با زیره کرمانی بروغن گاو تر سته جهت تجفیف والتیام قروح رطبه سر وبه بنور ضماد آن یا کند رجهت انواع قروح ودر بتور سر مجرب است ربع الاثر وگذاشتن فتیله الوان بدان والجون با مثلا جند بید ستر مخلوط در بهم گوشش

جهت تنقیه چرک ورم و تجفیف قروح و التیام آنها و تسکین اوجاع و تحلیل اورام و ریاح آن نافع و مضمضه محلول آن در آب شب محلول در سرکه و مفاصل
با سرکه ممزوج یا آب مطبوخ در آن بیخ هلیون و قلیلی زنجار جهت قروح متعفنه دهان و لثه دامیه با سرکه غسل هر روز جهت قطع خون بن دندان و خبث
و نیکوئی نکهت یعنی خوشبوئی دهان و رفع بدبوی آن و بدستور نگهداشتن آن در دهان و قدری بردن آن رافع خشونت حلق و طلاء آن جای
آثار غلیظه و بیاض و ظلمت بصر و خشونت اجفان و قطع چرک و بد کننده قروح چشم و سبل و دمعه و حابس محلل آب نازل در چشم در ابتدا رقیق باشد و نیز
اکتحال و حل نموده آن در آبیکه در آن عروق زعفران و زردچوبه جوشانده باشند و یا در آب اسل یا با فو دنج نهری جهت حدت بصر و ابتداء نزول آب
شیخ الرئیس نوشته مغشوش بنوعی آن و درین امر بهتر آن نیز آنست با شیر زنان و یا سفیده بیضه جهت رمد و بیاض رقیق و با آب شقایق النعمان با فلفل جهت
ضعف بصر و با عسل جهت سلاق و با آب حلبه و گلاب جهت قرحه و با آب مورد جهت دمعه و جرب با عصیر غوره و یا شقایق النعمان و نیز جهت جلای بیاض
و بقوت و یا گلاب جهت شعیره و با آب ترب جهت کمنه الدم تحت العین و بالجمله باید که هرگاه اراده استعمال آن نمایند در امراض عین خصوصاً رمد با
شیر زنان و یا شیر الاغ و با سفیده بیضه مرغ بکار برند و ضماد بصدر و آشامیدن آن با اشیای مناسبه جهت امراض سینه و سرفه مزمن رطوبی و ربو
و نفس الانتصاب و درد پهلو و سینه مفید و ضماد الغذا و النفس و آشامیدن صافی خالص آن جهت استرخای معده و کشف رطوبات آن و تنقیه اعضای باطنی و تحلیل
نفخ و ریاح و خون منجمد و حرق و تلیین بطن و اسهال مرار اصفر و بلغم و قروح امعا و سحج و مغص یحیی و ورم طحال و اخراج دیدان و حب القرع و جنین و ادرار بول موقوف
شده و درد گرده و مثانه و تلیین صلابت آن و تفتیح و انضمام و آن خصوصاً با آب سداب با اسقنقور یا آب ترمس و یا برسن جهت امراض رحم و معاً
مذکوره و بدستور اجفان بدان با میاه مذکوره یا آب طبیخ جهت صلابت رحم و با آب نعناع جهت بدبوی دهن و بدستور جلوس در آن و حمول آن و حمول با شراب
سقط جنین بسرعت و درد بر و کندر زعفران و افیون جهت زحیر رطوبی و حمول و سحق غیر سته آن با آب برگ مورد جهت رفع بدبوی رحم و خون
با زیت فلسطین کرزیت رکابی نامند حل نمایند و بر ابهام پا است براالند با دام که آلوده باشد از جلاع فوز باشد و ضماد آن با ادویه مناسبه جهت
و با سرکه در آب چغندر جهت ادره و فتق و ورم طحال و آشامیدن یک درم با بیضه نیم برشت حابس نفث الدم و رم الحجی و آشامیدن مقدار یک با قلا
با فلفل قبل از نواقص حیات بدو ساعت مانع نفض السموم و آشامیدن با شراب جهت سموم با درد و طلای آن جهت نهش هوام الا دوام و البثور طلاء
جهت تحلیل اورام بلغمیه و خنازیر خصوصاً با آب ترب الجروح و القروح ضماد و طلای آن منقی و مدمل قروح متعفنه و رویاننده گوشت صالح بر زخم آن
مجفف قروح و جروح و مانع تعفن آنها و با گوشت حیوان صدف جهت قطع گوشت عروه قروح و جروح اعصاب و اعضای رلیف
و رویانیدن گوشت بر استخوان عاری از گوشت شده با سرکه جهت قوبا و با روغن گل جهت تفرح و حکه و درز در آن مجفف قروح و نافع
نفس خصوصاً که دلا عضو را با آب بارتنگ بشویند و بعد از آن بر آن بپاشند و لزینه ضماد آن با شراب و لادن و روغن مورد نافع ریختن موی و حفظ
آن از افتادن و تقویت و انبوهی آن با آب ترب جهت بهق و کلف و خون منجمد تحت جلد و یا سلیخه و پیاز عنصل و عسل جهت قلع ثآلیل و کلف و طلای آن
با نسب یمانی جهت رفع بدبوئی زیر بغل و کش ران با آب اترج جهت سعفه و جرب و لات مفاصل و آشامیدن ضماد کردن آن جهت اوجاع مفاصل
عرق النساء و نقرس و ضماد آن با آب کشنیز و با آب کرفس تازه و با زیت و سرکه جهت شدنی عضو و تحلیل ورم و تسکین درد آن و تنها و با ادویه
مناسبه جهت کسر عظام موثر المضار مضر محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع کسانی را که عادی به عروض صداع باشند مضر مثانه
مناسبه جهت کسر عظام موثر المضار محرورین و بوئیدن آن منوم و باعث سدر و صداع کسانی را که عادی به عروض تلخ بوزن آن و نزد بعضی مومیا
و چند وظفل هر یک از آنها بجهت مناسب مراعات امراض و دفاع آن که مانند دخان کند در عمل آورند و در سایر افعال با شند مد الطف و قوت تخفیف آن
زیاده است و برگ آن مقوی معده و محلل ریاح و به فضلات و رافع سموم و سائر هوام و ثمر آن مانع تخمه و کما و ضماد آن رافع خستگی آتش و طلای
پوست سوخته آن با آب رافع جرب متقرح و سود ساسر اجزای آن قاطع رعاف و فرزجه آن حابس حماد سوخته و آن با سوخته و سیاه دستان جهت رکردن

٥٨٩

موی و آشامیدن فشاره چوب آن بقدر زرد و درم کشته و مالیا انیز بهمین اثر است حرارت بضم میم و در آخر های اول مشدده و در دوم مخففه در میان هاء و الف مهمله
عربیست ماهیت آن خاریست که در آخر بهار و اوائل تابستان سبز دمیده و در مصر معروف بمریرست و اطبای آنجا بجای شکاعی استعمال دارند و در فعل قریب
بدان است و مردم دیار بکر آنرا از ریشه بر کنده برگ آن شبیه برگ چغندر و سیاه رنگ ملاصق زمین و در تابستان باشد و درخت شعبها از یک بیخ از آن
بر دمیده و گل آن زرد و در آخر هنگام خشکی خار دار میشود و شبیه شکل و در آن تخمی مانند تخم معصفر و بسیار تلخ میباشد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و ساق
آنرا پوست جدا کرده میخورند و گلی آن اکثر از برگ و تخم و پوست است و بعضی با گوشت پخته نیز میخورند و نبت آن میان زراعت و در زمینهای نمناک و چون شتر از آن
چرا نماید فربه گردد و چیزی بهتر از آن نیست در فربه نمودن شتر و لهذا آنرا شوک الجمال نامند طبیعت آن در حرارت معتدل و خشک در سوم گفته اند افعال و
خواص آن مفتح و ملطف ... نافع ... بجهت چشم العضاء الصدر و الغذاء للنفس آشامیدن برگ آن با آب برگ آن بقدر یک قیمه دیگر جهت علل
سینه و درد پهلو ... ضعف جگر و تنقیه سدد آن و ادرار بول و جرب و حکه و دافع حدت و حرارت خون و تصفیه آن و جهت تپهای کهنه و با نان خواه
و بجهت سوء ... شکستگی و عسر البول و سموم و آشامیدن ... آن با شراب جهت سموم نافع الغذاء مضر مصلح آن ... مقدار
شربت از جرم آن تا سه درهم و از آب آن تا یک وقیه است مراره بکسر میم و فتح و راء مهملتین در میان هر دو الف بالغت عربیست نوع
از آن ... در هیئت آمد بفارسی زهره و بهندی پته نامند ماهیت آن معروف است و آن عضوی است از اعضای مرکبه بدن حیوان موضع و دهای از برای آن
... آمد و کلیه جهت فوائد مذکوره در کتب کلیات و از آن دو مجری است یکی از کبد بسوی آن برای آمدن صفرا از کبد در آن و دوم از آن بسوی معده و امعاء
برای اضاعت صفرا بمعده و امعاء برای ... آن و دفع فضول صفراویه هر حیوانی در طب ذکر آن مذکور شده و خواص کلیه آنها و آنچه مذکور نشده در اینجا بیان
مینماید و قوی ترین زهرها از حیوانات چهار پا زهره گاو پس زهره خرس پس زهره گوسفند است و سالم زهرها از طیور زهره خروس با کرکس و کبک و سار
زهرها از طیور اقوی اند از حیوانات چهار پا به و قیقه نسبت داده شود طائر را با جنس شکاری صید کننده و از زهرها بسیار قوی را قطع زهره جوارح آن خصوص
بزرگ آنها و زهره ... و هم یک نسبی بعقرب و سلحفات قوی ... از زهره حیوانات چهار پا و ضعیف ترین زهرها زهره خنزیر است و نیز بسبب از زهرها مجرب
و ماده حیوان ... اختلاف احوال از سیری و گرسنگی و پیری و تنگی و جوانی و دریاضت و تعب و سیر و ... راحت و آرام و ... دون
نقص و ضعیف و غیر آنها ... مختلف میباشد چه از حیوان ... گاه در هنگام ... آتش ... اعطای مسخنه اخذ نمایند
گرمتر و خشکتر و باحدت و اقوی اند و از ماده خصوص هنگام مخالفت آن ... از اسباب مبرزه اند نموده در گرمی و خشکی و حدت کمتر و ضعیف تر میباشند و زهره
انواع ماهیان جاده ... میباشد خصوص زهره شیبوط ... و زهره انواع مارها سم قاتل اند و بعضی زهرها مطلقا زرد و مائل بسرخی ... طبیعی ...
آن ... طبیعت آن مطلقا گرم و خشک افعال و خواص آن جار جالی ... مفتح ...
... جهت ... تازه گوشت و قطور زهره ... جهت نقل جامعه و با عصاره ... جهت ... زهره گاو
با ... طین ... دو ... جهت قلاع خبیث دهان اطفال و زهره ... درد ... موافق جهت نفع
شقیقه ... و اکتحال زهره ... خصوص ... جهت ابتدای ... آب چشم و اختیار زهره آهو و گوسفند ... از حیوانات چهار پا ... و کبک ... جهت عشا ... زهره
... جهت نفع بیاض ... زهره ... حدت بصر و زهره ... کلاغ ... بر حیوانات ...
و ... جهت حدت بصر و تقویت و ... ناقع اعضاء النفس ... الاغ با روغن تازه ... در حمام دافع ... و زهره
... جهت خناق ... زهره ... اعضاء الغذاء و النفس آشامیدن زهره ... زهره هر حیوانی مطلقا
... زهره خنزیر ... گرده ... اسهال ... زهره ... جهت ... مقعده ...
... جهت ... زهره هر حیوانی ... آشامیدن ... زهره ... موم ... سرشته ... مخرج

چینی و از مجربات شمرده اند و آشامیدن زهر چند بار با خاکستر چوب گز رافع آن و در تراش و طلای زهره مرغ سیاه خانگی با احلیل مورث لذت جماع و طلای زنان و جهت سفید ساختن همراه طلای زهره گنجشک با عاقرقرحا قدری زیبق بر بیخ زان قضیب و حشفه دران باعث شهوت لذت و گویند تا کف پا را بر زمین نگذارند رفع آن نگردد والسموم طلای زهره مس جهت نقش هوام و نیشتر زهره نور الاورام والبثور طلای زهره حماره وحش با عسل جهت دوالی و تحلیل آن و در مراهم جرح داخل کرده میشود و زهره بشره با عسل نافع نزول الماء و ادرام و تحلیل آن و رافع خنازیر والقروح الجرح طلای زهره گرگ جهت التیام جراحات عصب و در زنان سعتر با آب نافع تشنج ذکر از جوف زهره مس جهت قلع گوشت زائد داخل مراهمی که محتاج بحرارات قویه با آب برای قروح عظیمه قدیمه خلط کرده میشود و طلای زهر هر حیوانیکه باشد با نطرون در ابتاج و طین قیمولیا جهت جرب متقرح و زهره گاو جهت اوجاع شدیده داخل مراهم جراحات غیر حادث زهره

آن نوعست هر اره بضم میم و راء مشدده والف و نون ماهیت آن درختی ست که در زمین عرب بهم میرسد جمیع اجزای آن تلخ و چوب آن صلب باآن طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن برگ یا عصاره برگ آن بقدر یکدرم با شراب جهت سم افعی و گزیدن نافع تتمه خواص آن در زهر ذکر یافت و خود آنرا شجرة المر دانسته اند چنانچه مذکور شد مرباقلس بضم میم و سکون راء و فتح بای موحده والف و فتح قاف و ضم لام و سکون لفظ یونانی ست یعنی هزار برگ و آن خرنبل ست و در حرف الخاء مع الزاء مذکور شد مرجان بفتح میم و سکون راء و فتح جیم و الف و نون لغت عربی است و بفارسی نیز مشهور بدان و بهندی مونگه و مرجان نیز نامند ماهیت آن جسمی حجری شبیه بساق و شاخ درخت ست و سرخ و سفید و سیاه نیز میباشد که در بحر در زیر آب از زمین میروید و تا بقدر یک فرع و زیاده نیز با شاخهای بی برگ و ثمر بهترین آن قطعهای بزرگ سرخ رنگین براق بی جرم و بی سوراخ کم گره آنست و بعد از آن سفید با وصاف مذکور و سیاه آن زبون و رباوه تکون آن اجزای لطیفه ارضیه مختلفه با آب و هوا حادث از ابخره محتقنه در زیر زمین آن دریا و بین اجزاست که بسبب تابش آفتاب و تاثیر کواکب بهم میرسد و هنگام زیادتی و قوت و غلبه تجره بروز آنها را از خلل و فرج و منافذ احجاره زمین مرتفع ساخته بر می آورد و بعد از برآمدن منشعب میگردد و بشکل نبات و درخت اجزای بخاریه از ان مفارقت نموده متحجر میگردد و بصورت سنگ میشود و در بحر طولس و اندلس بهم میرسد و جاها بسیار عمیق ست آلات بسیار بغیر از اتصال بر دام ماهی گیری بسته در دریا می اندازند و بر اطراف و جوانب حرکت میدهند تا بدانها پیچیده گردد پس میکشند و بزبه نا شکسته و جدا گردد و بر آید و جاها که عمق آب آن کم است غواصان در آب فرو رفته بر لیمان شکسته بر می آورند طبیعت آن در دوم سرد و خشک و در اول بعضی گفته اند و سیاه آنرا اسوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن سحیق مرمر آن قابض و مجفف و جالی و کلام آنرا با دزهر جمیع سموم دانسته اند و تعلیق آن بر صاحب جهت جمع عقل آن با لخاصیه نافع و جهت رفع فزع و خوف اطفال در خواب و در سائر احوال باشد لبسید ست و در حرف الباء مع السین ذکر یافت و دستور احراق و حب و سفوف آن در قرابادین کبیر مذکور شد مرداسنج بضم میم و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله والف و فتح سین مهمله و سکون نون و جیم معرب مردار سنگ فارسی و نیز در فارسی مرداسنگ و یونانی لیثارغورس ماهیت آن جسمی حجری ست مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و قلعی از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل می آورند و رنگ آن سرخ و قلعی بنفش و در رنگ مائل بسرخی و زردی و بهترین آن صاف و زرد رنگ براق و بی رنگ آنست و طبیعت آن بانی ست انواع آنکه بگذارند سرب را و سرخ و یا سرب سوخته تجربه کنند تا هر دو خوب ممزوج گردند پس در ظرفی کرده سرگشته بر آتش میریزند و هرچه خوب سوخته و ممزوج با آن باشد جدا میسازند و با آب جوش میدهند بحدیکه مهر اگر دو منشق گشود پس از جدا کرده باهم زن آن رنگ یابند و آب بخسانند و برهم میزنند و هر روز آب تبدیل مینمایند تا چهار روز خوب صاف گردد و اجزای خام در آن نماند پس استعمال مینمایند و چون خواهند که آنرا سفید گردانند که مرتک نامند بفتح میم و کسر آن نیز و سکون راء مهمله و فتح تاء مثناة فوقیه و کاف در پارچه سفید پیچیده با آب باقلا بجوشانند و بعد از مهر شدن باقلا و سیاه شدن پارچه را تجدید نمایند در طبخ و همچنان تا سفید گردد و این مستعمل اطباء است برای آنکه مقصود اسپیداج و مغسول آن الطف آن کمتر از غیر مغسول و طریق آن آنست که هر مقدار که خواهند نرم بسایند و نمک بر آن بریزند اجزای آن

و تا چهل روز بگذارند و هر چهار روز بر هم زنند و هر هفته یکمرتبه آب را تبدیل نمایند پس آب را ریخته خشک نموده نرم سوده بکار برند و باید نمک بوزن مرداسنگ
باشد و بدین طریق غسل سفید نیز میگردد طبیعت آن مایل بگرمی و در آخر دوم و تا سوم خشک گفته اند مغسول آن در دوم سرد و خشک در سوم و سفید
کرده آن که مرتک نامند الطف و اقوی افعال و خواص آن این اقسام آن سم قتال و از داخل غیر مستعمل و محلل و مجفف و قابض و مغری و میدمل و حابس
و جالی و برنده گوشت فاسد زائد و رویاننده گوشت صالح و ملتیم و پر کننده زخمهای عمیق و مادهٔ اکثر مراهم و جامع ادویه و کاسر شدت تحلیل ادویه محلله
قویه و خورنده گوشت فاسد عفن و از خاصیت آن آنست که چون در سرکه اندازند آنرا شیرین گردانند اعضاء العین سفید کرده مغسول آن اکتحال
جالیه جهة سلاق و جرب و ناخنه و قرحه چشم دافع اعضاء النفس شیخ الرئیس رحمة الله تعالی علیه در ادویه مفرده قانون نوشته که آشامیدن آن
حابس بول است و زنان بلاد ما باطفال برای خاصه قروح امعاء و اسهال میخورانند و حکیم میر محمد مومن در تحفة المومنین نوشته که در دار المرز جهت دفع کرم باینز مینمایند
و حرکت میفرمایند و دیگر منافع نکردند مانع سکون باشند و فی الواقع در دفع اقسام کرم بعدیل است و امین الدوله تصریح نموده که مرهم سفید کرده آن با جلاب
مخرج اقسام کرم معده است و مجرب سفید کرده آن در حقنها حابس اسهال و قرحی و مجفف الجروح و القروح و طلاء آن رویاننده گوشت و فاسد زائل شده
در قروح و خشک اما در قروح رطبه منفی قروح بالعرض معاونت ادویه مناسبه باشد آن کبریت زرد و سرکه و روغن مورد جهت شری و جوششهای
بر آب لزجیه غلاء سفید کرده آن جالی کلف و رافع آثار حکه و جرب جدری و تحلیل خون منجمد تحت جلد و سوختگی آتش و آب گرم و مسکن حدت ادویه
حاده جهت دفع بد بوی عرق اعضا مانند زیر بغل و کش ران و کف پا عرق را خوش کنند و منع ادرار عرق نماید و جهت بهق جلد موثر خصوصاً با روغن گل سرخ
و با روغن گل سرخ و آفتاب زیر بغل مانع ریختن سواد و قلب و با سرکه جهت دفع قمل و چون با روغن زیتون بسایند و بجوشانند تا غلیظ گردد و طلاء آن جهت
ادویه انشقاق است و طلاء غیر سفید کرده آن با آهک سیاه کننده جلد و در روز آن جهت قروح بین انگشتان پا نافع المضار و ده درم آن کشنده صاحب
بول فامنتفاخ بطن و حابس و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و خشکی زبان و خناق و گاه منجر بانشقاق امعاء گردد و مصلح داوی آن قی و تلطیف بدن
با ما است و انجیر و آشامیدن مرکی سه درم آب نیم گرم و ملازمت آشامیدن اسفیدباج و لحوم خرفان و مرق خروس پیر و آب گوشتهای چرب و مسکه و خرشاه
و مالیدن لطوخات معرقه و ادهان بر بدن و خوردن زنجبیل مربا و افسنتین و زوفا و تخم کرفس و فلفل و قاعیه یعنی حمل ضاد و ناردین و طلاء دو مثقال از تخم
کرفس و افسنتین و مرکی یک ... و چه طبیخ کرفس و اگر طبیعت قبض باشد حقنه فرمایند بحقنهای لینه و حب و مرهم در قرابادین ذکر یافت مرزنجوش بفتح میم
و سکون زای و فتح زای معجمه و سکون نون و ضم جیم و سکون واو و شین معجمه معرب مرزنگوش فارسی است و بعربی ابن مرق و عبقر و بهندی دونا و مروا نامند ماهیت
آن غیر ... اذان الفار است جهت آنکه برگ آن هیچ مشابهتی بگوش ندارد و با بکه طولانی و نبات آن از جمله ریاحین خوشبو است و در باغچهای زرع مینمایند و نبات آن
نابدو سفید باشد تا شاخهای پراکنده برگ آن طولانی اندک باریک کم عرض و گل آن سفید مایل بسبزی و تخم آن شبیه بتخم ریحان و شفاف و کسانیکه آنرا اذان الفار دانسته
اشتباه نموده اند طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول آن خشک افعال و خواص آن قوی تر از مو بستر و الطف محلل و مفتح و جالی و مفتح و جاذب
اعضاء الرأس که شامیدن مطبوخ آن مفتح سده دماغ و خیاشیم و رافع صداع بارد و رطب بلغمی و سوداوی و ریحی و مالیخولیای مراقی و لقوه و حابس زکام
جهت آن که محلل رطوبات و ریاح دماغی است بوئیدن آن جهت تقویت دماغ و مستی و شراب و منع خمار و تفتیح سده متحجرین و سعوط آن جهت تنقیه دماغ
و لقوه و صرع و طلای آن با حنا و رحام جهت درد سر بارد و مجرب تدهین بدهن آن جهت فالج و امراض عصبی بارد مانند کزاز و امثال آنها و اکتحال
آن جهت ابتدای نزول آب و چشم و ضعف باصره و طلای خشک آن با عسل جهت رفع آثار خون منجمد زیر چشم و خائیدن و قره برون آب آن نافع سیلان
رطوبات آب دهان و نطول آن جهت درد گوش و بدستور آن و قطور دهن آن نیز و با گذاشتن خرقه ترکرده بدهن آن در گوش دافع سده آن اعضاء الصدر
و الغذا و النفض آشامیدن مطبوخ آن مفرح و جهت درد سینه و سرفه و ضیق النفس و خفقان و وجع و درد فواد و تسخین اعضاء باطنی و احشا و تحلیل ریاح سپرز
و دافع مغص و استسقاء و عسر البول و احتباس حیض و قولنج ریحی و در فرجه آن در حیض مفتح اشربت از جرم آن تا ده مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال

مثقال مضر گرده ومثانه مصلح آن کاسنی و تخم خرفه بدل آن سوبزد گویند اسقیتین مرماحوز و وزن آن همو وزن آن طفل و بوزن آن سا مانگ نیز گفته اند الاورام والبثور طلای آن محلل اورام بلغمیه و با بزر البنج جهت ورم انثیان الات المفاصل با موم روغن جهت النواء عصب و جمع طرو ادویه با عسل جهت رفع العباد به ستور تدهین بدهن آن الزنبه طلای آن با سرکه جهت رفع کلف و بدبوی عرق و مالیدن آن بر موضع حجامت رافع اثر زخم ان السموم ضماد آن با سرکه جهت لسع عقرب و طرد الهوام بخور آن گریزاننده هوام و رافع مضر هوای وبائی در روغن آن که آب نزا با هم وزن آن بار روغن زیتون بجوشانند تا آب رفته روغن بماند تدهین بدان جهت فالج و لقوه و کزاز و رعشه و شقیقه و درد سر بارد و قطور آن جهت تفتیح سده گوش گرانی سامعه و تحلیل ریاح آن نافع است **مرسطس** بفتح میم و راء و فتح سین و ضم طاء و سین مهملات لغت نبطی است **ماهیت** آن درختی است بقدر یک قامت برگ آن بهار یکی بهم پیچیده و بار طوبی چسپنده مانند عسل و تند بود و تلخ و رطوبت برگ آن زیاده از شاخ آن **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن طلای آن جهت نهش افعی و سایر هوام سمی و محرق برگ و شاخ آن با آرد و در حمام سه مرتبه رافع جرب و قاطع آن و سنون آن جهت تقویت لثه و جراحت آن و در در خشک آن بجهت التیام زخمها و تعلیق آن جهت عسر ولادت مؤثر و آشامیدن دو داوقیه از آب آن کشنده است بعد دو روز و ضماد جهت فلاخ گفته چون برگ آن از غرس نمایند درخت بسیار جلد و چون شاخ آنرا بریده دق نمایند و آب دهند بعد از چهل روز قطره اکول روید **مرغری** بفتح میم و سکون راء و فتح غین مهمله و کسر راء معجمه و یاء نسبت اسم سریانی است بفارسی مرغز نامند **ماهیت** نوعی از پشم بز از موی بسیار نرم است و اکثر سفید میباشد و از آن پوس میبافند **افعال و خواص** آن پوشیدن آن موافق جمیع امزجه و مسخن بسر درین و مقهوی کرده و مجرب باه ست **مرقیشثا** بفتح میم و سکون راء و فتح قاف و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة و فتح شین معجمه و الف لغت یونانی است و آنرا مارقیشثا و حجر النور و حجر روشنائی نیز خوانند جهت آنکه برای روشنائی چشم بسیار مفید ست و بهندی سونا مکهی نامند **ماهیت** آن سنگی ست غیر براق بخلاف مغنیسیا که براق است و انواع میباشد از ذهبی و فضی و نحاسی و حدیدی و غیرهم و در معادن آنها تکون می یابد و هر یک رنگ آن فلز و منسوب بدان و مخلوط بجوهر آن معدن است و آن جوهر را از آن استخراج مینمایند و بهترین ذهبی و نحاسی است **طبیعت** آن در آخر دوم گرم و خشک و در سوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و جالی و قابض و منضج و مسخن و با بجهت استعمال آن از داخل غیر مجوزه مادام که آنرا خوب نرم نسایند منفعت آن ظاهر نمیگردد و اعضاء الراس گفته اند تعلیق آن بر گردن طفل باعث عدم ترع است اکتحال محرق و غیر محرق آن بجهت جلاء و تقویت چشم و تحلیل سده بجهت آن الاورام والبثور طلای آن با ایلنج جهت تحلیل اورام حاره و داخل مراهم محلل کرده میشود و بسبب تحلیل و انضاجیکه دارد القروح والجروح یا ذرور آن با انج جهت التیام قروح با زرنیخ منقی قروح خورنده گوشت زاید فاسد و رویاننده گوشت صحیح الات المفاصل طلای آن محلل انچه جمع شده است در اجزای عضل از ماده و شبیه بجدحال زاینه طلای آن با سرکه برص و بهق و نمش و تحلیل رطوبات محتقنه زیر جلد و نرم و باریک کننده موی و باعث بجسد آن و عرق مغسول آن الطف و حرارت آن بکثر احراق آن آنست که بعسل آلوده و در خرقه پیچیده و در آتش اندازند تا سرخ گردد و بعضی مکرر می نمایند و طریق غسل مانند غسل اقلیمیا ست و اهل مصر مصطفاً آنرا جهت استسقاء و بواسیر و اوجاع گرده رفع برقان و جریان منی و دق و سحوفت استعمال مینمایند و بجهت دفع سموم مشروبه نیز مصنوع از سی یک تار سهور و توتیا ربع آثار و سرب ثمن آن قلعی نصف ثمن آن و سنگ سرخ سوده نیم من آثار که همه را یکجا گداخته در آن ربع آثار سم الفار سوده باشید روز سمن گدازد و در بخار زنند شبیه بمرقیشیا میشود **مرماحوز** بفتح میم و سکون راء و فتح میم و الف و ضم حاء مهمله و سکون واو و زای معجمه و براء مهمله نیز آمده بفارسی مرد خوش نامند **ماهیت** آن مرو در جبلی ست ساق آن زیاده تر بسیری و غبیتی با صلابت و شاخهای آن طولانی برگ آن مائل بتیزی و دراز و رنگ آن مائل بتیرگی و سیری و خوشبو تلخ با لطافت گلی و ملاصق بساق آن و مائل باسفل و تخم آن و سفلانی شبیه بتخم کتان و گل آن مائل بتیرگی و زردی و در تموز رسد **طبیعت** آن تا سوم گرم و در دوم خشک **افعال و خواص** آن ملطف و محلل و مسکن ریاح و مفتح سده بلغمی و در هر جا که باشد اعضاء الراس جهت رفع صرع و تشنج ان انضمه و برز و دری مسکر است و دمیدن آن نافع نزله و دماغی بارد و با سعوط آورد و اکتبات مطبوخ آن بجهت انحدار بخارات از دماغ و صداع بارد و بلغمی نافع است و درد اعضاء الصدر و النفس و اشتداد آن

آن جهت خفقان سوداوی و تقویت معده و امعا و احشا ضعیفه و ضعف جگر بارد و غثیان بازو از و جهت تفتیح سدد احشا و نشف رطوبات معده با شراب جهت دو درهم حوامل و بدستور نسطول بطبیخ آن و جلوس در آن مقدار شربت از برگ گل و تخم آن تا دو درهم و از آب آن تا یک اوقیه المضار مصدع و معطش مصلح آن مورد و ریاحین بارده بدل آن بادرنجبویه و مرزنجوش و بجهت مسکه بوزن آن انیسون و اندکی زعفران مرماخور و مرزنجوش و تخمشک و ثلث آن اسفرم و بادرنجبویه همه قریب بسیم و قائم مقام و بدل یکدیگر اند الاوجاع چون برگ تازه آنرا در حمام فرش کنند و بر آن صاحب اوجاع بارده و ریاح جامد دراز بدن و اعصاب باطنه و ظاهره بخوابد زائل گردد و بهتر از آن دوائی نیست مرماز او بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و فتح زاء معجمه و الف و دال مهمله لفارسی مرد آزار و بفرنگی اسطاکیس نامند ماهیت آن نباتی است ساق آن یکعدد و بقدر شبری و قریب بجعده پرزغب بحدیکه گویا از ساق تا آخر در میان پنبه حلاجی کرده بسیار نرم پیچیده اند و گل آن بنفش مائل بسرخی و ریزه و از ساق تا آخر بار برگهای بسیار ریزه آمیخته بگل و حکیم میر محمد مومن رحمة الله تعالی نوشته اند که فقیر در فیروزه کوه بکرر مشاهده کرده و اخذ نموده طبیعت آن گرم و خشک گرمی آنرا زیاده از خشکی دانسته اند افعال و خواص آن اعضاء الرأس سعوط آن با روغن بنفشه جهت تفتیح سدد دماغی و تقویت دماغ و صداع بلغمی نافع اعضاء الغذا و النفض مقوی معده و جگر و اعضای باطنی و تحلیل ریاح و امراض بارده جگر و رحم مدر حیض ست مرماطوس بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم صاد مهمله و سکون او و سین مهمله لفارسی و رنگ نامند ماهیت آن نوعی از مرزنجوش است قسمی از مرد سفید که مرماهوس خواندند و برگ آن شبیه ببرگ خبازی و از آن کوچکتر و با اندک لیفت و در همه افعال مانند مرماهوس ست مرماهوس بفتح میم و سکون را و فتح میم و الف و ضم ها و سکون او و سین مهمله لفارسی مرد سفید و مرد تلخ نامند ماهیت آن نباتیست شبیه بمرماحوز و برگ آن مانند برگ لبلاب است و از آن کوچکتر و گل آن مائل بسفیدی و تخم آن مدور بخلاف سائر اصناف آن که همه طولانی اند و گفته اند مرد از مطلق تخم مرد تخم این است طبیعت آن گرم و خشک نزد بعضی معتدل افعال و خواص آن مفرح و مجفف و در همه افعال مانند مرماحوز ست و شکوفه آنرا اسپرغم الدوله مینامند و تره دانسته مرد بفتح میم و سکون را و دال و لغت نبطی ست و گویند فارسی ست و نیز لفارسی مرد در شکوفه بهندی کنوچه نامند ماهیت آن اسم جنس ست و انواع بسیار دارد و هر یک بنامی مخصوص برابر و دخرامی و اقحوان و بلسان التور نیز اطلاق مینمایند و از مطلق آن مراد نوع خوشبوی آنست که مرماحوز باشند و اصناف آن چهار ست نزد بعضی پنج یکنوع را مرماز و نامند و دوم را مرماحوز و سوم را مرماطوس و چهارم را مرماهوس و ضعف پنجم را مرد دانسته اند و ظاهر ابرون باشد و آن نوع مرد باشد و نوعی از مرد که کم بو باشد نسبت بمرماحوز آنرا شمو سا نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک و بحسب انواع آن مختلف میباشد چنانچه ذکر یافت افعال و خواص آن ملطف و محلل ریاح و نفخ و بلغم و مغشی ریاح و مفتح سدد در هر جا که باشد اعضاء الرأس قطور آن با شیر زنان در گوش جهت تسکین درد آن و در بینی جهت صداع حاره و صداع بارده و بوئیدن نوع خوشبوئی آن مصدع خصوصاً بالای شراب اعضاء الغذا و النفض مقوی معده و در رفع استسقاء و ریاح خوف و مدر بول و عرق و محلل بلغم معده و مسکن اوجاع آن و چون ستتقی مداومت بآشامیدن برگ و تخم طولانی که آن شبیه بتخم کتان است نماید و هر روز دو درم آنرا با شکر بنوشانند به تخفیف ماده و اخراج آن بعرق نمایند و اما تخم آنرا چون بریان نمایند و بیاشامند جهت سحج خصوصا که با روغن بادام چرب نموده باشند و جهت ذوسنطاریا بریان ناکرده آن مسهل بلغم و نیز بریان کرده آن با تخم حماض رافع اسهال موی خرد امعا و سحج الاورام والدمامیل ضماد آن منضج اورام صلبه و دمامیل و خراجات و محمد بن زکریا تخم آنرا در دوم گرم و در اول تر دانسته گویند چون اندکی از برگ آن بر زنده بانگشت بمالند و لعاب آنرا با اندکی روغن یاسمن سه روز بناشتا بنوشند بثری سوداوی را بالکل زائل گرداند و مجرب ست مرمنطین بفتح میم و سکون را و مهمله و کسر ها و سکون یا و مثناة تحتانیه و ضم طاء و سین مهملتین ماهیت آن سنگی ست سیاه مخطط و سبک و بعضی از آن لاجوردی رنگ و چون بسایند رائحه قیر از آن آید و از معرب در رند افعال و خواص آن آشامیدن سه شعیره آن جهت وجع الفواد مجرب دانسته اند و ضماد آن جهت نمله مفید است مری بضم میم و کسر را مشدده و بالغت عربی ست مشتق از معنی مراره گفته اند اصل آن مری بدو میم بوده که برای تخفیف یک میم را حذف نموده اند بکثرت استعمال بیک میم قرار یافته و گفته اند اسم نبطی ست و بسریانی ادریا موریا و برولی کوکو غورس و به فارسی آب کامه نامند

۵۹۴

ماهیت آن از ادویه قدیمه است و از اختراع اطبا کلدانیون و ماده آن فودنج است و در حرف الفا مع الواو مذکور شد و بهترین آن آنست که از فودنج بری در تابستان خمیر کرده گرد ها ساخته در تنور بپزند پس با هم وزن آن فودنج و مثل آن نمک و ربع آن رازیانه و بجهت مبردین قدری تخم کرفس و تخم جلنجی و فلفل و امثال آن با آب خمیر کرده بیست روز گرم بگذارند و هر روز بر هم زنند و آب بر آن بپاشند تا سیاه و متعفن گردد پس با آب حل کرده صافی آنرا در شیشه کنند چند روز در آفتاب بگذارند و هر روز بر هم بزنند تا باشند پس استعمال نمایند و انواع اقسام دیگر می باشد و همه به تفصیل در قرابادین کبیر مذکور شد طبیعت آن تا سوم گرم و خشک و در اول گرم و در دوم خشک نیز گفته اند و این با سوسیه سستی آنرا از شعیری در گرمی و خشکی کمتر دانسته و نسبت چنین افعال و خواص آن جالی اخلاط غلیظه منقی و ملطف و بیا من بطن و تا شف رطوبات العین الکتحال با قطور آن در چشم و در اوائل قدر مانع بر دن تب و آبله است و ران اگر بر آمده باشد باعث زوال آن و مجرب الفم غرغره آن مجلل و رم لهات و لوزتین و جاذب بلغم از دماغ و رافع نقصان ذائقه و باعث خوشبوئی آن انحصار الغذا و النفض مسخن معده و جگر و مجفف و نشف رطوبات معده و امعاد مسهل و هاضم طعام و مشتهی و دافع تخمه و مضر جریان لطف غذای غلیظه و ملین طبع جهت قولنج و اخراج کرم معده اخلاط و بواسیر سلخ و ادرار فضلات و وجع ورک و عرق النسا و اختناق بدن جهت رفع قولنج و قروح امعاد سحج و وجع ورک و عرق النسا الجروح و القروح ضماد آن بجهت قروح عفنه خبیثه و معمول از ماهی و لحوم شور نیز جهت قروح خبیثه نافع الزینه خوشبو کننده نکهت و آشامیدن آن چند روز نیم بام قدری نمک لاغر کننده و مجرب السموم جهت نهش کلب کلب نافع گفته اند المضار مضر سینه و سر و مصلح آن نعناع و زیره و بواسیر و صاحبان خارش و قوبا و جذام و امثال اینها و مصلح آن لعابها و چربیها و شیرینیها و رفتن حمام است کمر با عسل لکامه مشهور میان عوام بکامری فودنج یعنی ماء الکامه محلول در سرکه است که در آفتاب بگذارند تا برسد استعمال نمایند و قوت مسهله این ضعیف و نفخه غالب و مضر امعاد و در بعضها نیز مستحب و در اصفهان بخاسر که در شیر حل میکنند و معروف بکوه است و در حرف الکاف مذکور شد فصل المیم مع الزا المعجمه مرز نوعی از بندست که در مصر از جو و برنج میسازند و بفارسی موز نامند و در بوزه مذکور شد و در قرابادین کبیر نیز ذکر یافت مرمار الراعی بکسر میم و سکون را معجمه فتح میم و الف و ضم را مهمله و الف و لام تعریف و فتح را مهمله و الف و کسر عین مهمله و بیاء ماهیت آن نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ آس و تنگ و از آن باریکتر و منحنی بطرف زمین و ساق آن باریک و بی گره بقدر ذرعی و بار طوبت چسپنده و در اطراف آن سبز شمعی شکل و بر آن گل باریک مایل بسفیدی و زردی و خوشبو و بیخ آن سیاه شبیه بخربق اسود و بسیار خوشبو است آن اماکن مرطوبه و در جبوه انهار سد و تخم آن شبیه بتخم گشنیز طبیعت آن در اول دوم گرم و خشک و بعضی گرم تر دانسته اند افعال و خواص آن جالی و محلل و مدر و رافع سموم و مفتح سدد و مدر حیض و قابض بطن اعضاء الغذا و النفض آشامیدن آن بتنهائی و یا با زراوند دو قوان و مغص و جهت قرحه امعاد و شدخ و فصل اخلاط رحم و آشامیدن طبیخ بیخ آن در آب جهت تفتیح سده جگر و تفتیت حصاة گرده و مثانه و تشقیه آن دو درهم و آشامیدن نبات خشک آن حابس بطن و مدر حیض و در آوان محلل ورم صلب احشاء و الا درام ضماد آن محلل ورام بلغمیه گذارنده اورام و خوالزنبه غول آن جهت دراز کردن موی و طلای آن با زیت انحلال روغن زیتون مانع تولد شپش تا یکسال السموم آشامیدن بیخ آن بقدر دو درهم جهت آشامیدن سم ضفدع و رتیلا بحری و منوراقیون مقدار شربت آن تا دو مثقال و در مطبوخ تا پنج درم در یک رطل آب که تا نصف رسد با شیرینی اگر اراده لینت باشد و الا شیرینی اگر اراده حبس طبیعت باشد و از آب آن یک اوقیه مضر طحال مصلح آن بادآورد و بدل آن اشقاقل است فصل المیم مع السین المهمله مستعجلة بضم میم و سکون سین و فتح تاء مثناه فوقانیه و سکون عین مهمله و فتح جیم و لام و هاء ماهیت آن اختلاف است نزد بعضی ابوزیدان و نزد جمعی سورنجان و نزد گروهی دیگران گفته اند از فرفع لعبت بربری و آن لیفهای است در هم پیچیده و صلب شبیه بشکل شنج که چون از هم باز کنند چون آماس تبع اشتباه و الاصلاع مشاهده کرده و بهترین آن شبیه به صلب خوش خوشبو است و آنرا مستعجله از آن جهت نامند که در تقویت باه مستعجل و سریع الاثر است طبیعت آن در دوم گرم و در اول تر و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن با صندل مقوی قوی و اعصاب و باه و دماغ فساد اخلاط و مهیج باه بسرعت و مستعجل و مصلب ذکر و آشامیدن آن قبل از سم نافع تاثیر آن مضر حلق مصلح آن با عسل مقدار شربت آن تا شش درهم بدل آن زنجبیل است و زنان آنرا در فربهی بدن مستعمل دارند

۵۹۵

و یا احشا و فالودها و نیز کوبیده بر شیر پاشیده و تا سه درهم آنرا اکثر تبه میخورند **مسحوقونیا** بفتح میم و سکون سین و ضم حاء مهمله و سکون واو و ضم قاف و کسر نون و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف آنرا اسحقونیا نیز نامند و بفارسی کف آبگینه و بعربی ماء الزجاج **ماهیت** آن اطلاق آنرا بر اجزاء مطبوخه مصنوعه از شیشه و سنگ مرمر و اقلیمیا دراسخت سائیده و تسقیه با آب آهک قلعی نموده و صمغ بلاد افزوده کرده و جوشانیده تا منعقد گردد و کف شیشه که در حین گداز بالای آن پیدا میگردد و نیز مینمایند و آن شبیه بوره میباشد **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جلو جالی العین اکتحال آن رافع بیاض و ظلمت بصر ناخنه و سلاق و شرناق و سنون آن جالی دندان و جروح دالجوح و البثور طلاء وزور آن به تنهائی و یا با مراهم حالی و قاطع گوشت زائد فاسد خبیث و مجفف آنها و گشائیده بلات درافع آثار جلد و طلاء آن در حمام رافع و خارش و المضار آشامیدن آن فتال بدن آن آبگینه سفید است **مسک** بکسر میم و سکون سین و کاف لغت عربیست بفارسی مشک بکسر میم و سکون سین مهمله و بسریانی سکه دیر و بیونانی مورد و بترکی یبار و بهندی کستوری نامند **ماهیت** آن اسم خون منجمد است که در ناف حیوانی آهو بچه آهوی کوچکی که دست و پای آن باریک و استخوان قلم دست و پای آن یکپارچه بخلاف آهوهای دیگر مورت آن شبیه بابن عرس که بفارسی راسو و بهندی نیول نامند با دو دندان باریک ملینه پیش که از بر گشته کسو بالا بعضی گفته اند که نر آنرا شاخ و دو دندان میباشد و ماده آنرا دو دندان آن حیوان را آهوی ختائی آهوی مشک نامند و در کوهستان چین و ختا و تبت و ترکستان و کوت کانگره که نگرکوت گفته اند در رفته آن کوهستان بهرایج و نیپال و مورنگ و کمنیت و غیرها که همه آن کوهستانها باهم پیوسته اند بهم میرسد و در بعضی سر حدی ملکی و شهری از مواضع قریب باکوهستان می رسند مثلاً در توران و ایران از ختا و تبت و در ملتان و لاهور و جهان آباد و اله آباد و لکهنو از انجا و از کوهستان کوت کانگره و بهرایج و نیپال نیز در بنگاله از کوهستان مورنگ و رنگ پور و نیپال و در ایران خراسان و روم از چین و ختا و تبت هم از راه دریا و هم از خشکی می آورند خالص آنرا بسیار کم می آورند مگر بعنوان تحفه و هدیه برای ملوک و سلاطین و حکام آن بلاد و سرحدات واکثر و رها بها نجا نافه را بدیده دغشوش نموده نقصیکه معلوم نشود نافه را درست ساخته می آورند و کم از کسی درمی یابد و بهترین آن بسبب ملکه ختائی پس تبتی پس کوت کانگرائی پس نیپالی از جاهای دیگر بجهت بو و بد لونی آن بخدی ست که محرور المزاج را رعاف آورد بسبب تنگ زرد و نفاحی آن گفته اند مشک دو نوع ست هندی در کاهر یک را اصناف و مختلف و ترکی بهتر از هندی ختائی آن بهتر از نناری زیرا تناری بادکنی جوت ست لعد از آن اصناف دیگر ترکی و بهترین هندی آن نیپال آن پس نگمور و بعد از آن سایر اصناف و بعضی گفته اند که مشک چهار قسم میباشد قسم اول خونی است که از آن حیوانی بطریق حیض و بول آسیر جمع شده بر دسنگها منجمد می گردد و این قسم در نهایت خوشبوئی و تندی میباشد بحدیکه بوئیدن آن رعاف می آورد و زرد رنگ و قطعات آن طولانی و باصلابت و نادر و قلیل الوجود است قسم دوم تبتی آن نافه است که از اجماع خون در حوالی ناف او بسبب غلبه قوت و حرارت آن بهم میرسد و بزرگ میشود تا مقدار نصف لیموئی بعد از بزرگ شدن و رسیدن بکمال خود خارش بسیاری در ان مواضع بهم میرسد بسبب شدت خارش بسنگها و درختهای مالیده پس آن با پوستی که بر بالای آنست جدا شده می افتد قسم سوم چینی ست و آن خونی است که بعد از صید نمودن موضع ناف آنرا بدست بمالند تا خون اطراف یکجا جمع شود پس شگافته بر سمی آورند و خشک میکنند و آن سیاه رنگ با صلابت میباشد و نیز گفته اند که صیادان موضع ناف آنرا کشیده بعصابه سخت بندند و چون خون بسیاری در ان مجتمع گردید آنرا ذبح نموده ناف آنرا بریده مدتی در جو دفن مینمایند پس می درند خوشبو می گردد و الا قبل از ان کریه الرائحه است مانند باد ستر که قبل از استحاله کریه الرائحه است قسم چهارم هندی ست و آن خونیست که از ذبح آن حیوان بهم میرسد با جگر و سرگین خشک آن خمیری کنند و این قسم اشقر اللون و غیر صلب میباشد و بدترین همه و غیر مستعمل این سخنان بنا بر ما هیچ باشد که اصلی نداشته باشد بلکه مشک دو قسم میباشد یا اصلی خالص است و یا حیلی مغشوش اصلی خالص هم قسم دوم ست که تسمی به تبتی کرده اند و حالا آنکه مخصوص بدانجا نیست و این قسم آنست که خود بخود جدا میگردد چنانچه ذکر یافت و یا آنکه قریب برسیدن کمال که مردم ایجی وقت آنرا صید نمایند آن حیوانی را گرفته بریده جدا مینمایند و قسم اول بر تقدیر صدق تحمل که آن حیوان بسبب خارش آن موضع را بسنگها میمالیده و مجروح شده خون از ان برسمی آمده و بر سنگها ریخته منجمد شده باشد و مردم آن را

و مردم آنرا یافته چون بر حیض و بو ایشان میگرده باشند و در سیم دیگر خصوص چهارم مغشوش است و بعضی گفته اند که خشک غسلی از ریوند چینی و حصی و لبان و جگر خشک کرده بز و تخم مورد و قرنفل و خون کبوتر و قدری خشک خالص ترتیب داده در نافها پر کرده سر آنرا مسدود نموده بصورت اصلی ساخته میفروشند علامت مغشوش آن از سیاهی مفرط و نقل دکمی رائحه و یابس بودن آن معلوم میگردد و امتحان آنچه در ناف باشد آنست که بسوزن گذارند و اگر از فیه باگذارند پس آن ریسمان را اوسط سیر بگذارند و بو کنند و هر گاه بوی سیر ندهد خالص است والا فلا و امتحان آنچه در غیر نافه باشد آنست که در کف دست قدری از آن با آب باهم بمالند اگر حل شود خالص است و اگر فتیله گردد مغشوش ارسطو گوید که مشک خالص سائیده را چون در ظرف رطوبت دار گذارند بقدر یکساعت وزن آن زیاد میشود و امتحان دیگر آنکه ظرفی را بر آتش گذارند و مشک بر آن ریزند اگر از آن بوی تیز آید خالص است والا مغشوش امتحان دیگر آن که سر جوال در زیر سیر نهند و در نافه فرو برند و بو نیند اگر بوی بد از آن آید مغشوش است و اگر بوی خوش از آن آید اصلی و بهترین مشک تبتی خالص بهمان اصطلاح است و قوت آن مادام که در نافه است تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده تا یک سال طبیعت آن گرم در سوم و خشک در دوم و شیخ الرئیس و دیگران گرم در دوم نوشته اند و بعضی خشکی آنرا غالب بر گرمی دانسته اند بالجمله هر چند کهنه شود حرارت آن غالب و حرارت آن ضعیف میگردد افعال و خواص آن ملطف و مفتح سدها و محلل اخلاط غلیظ بارده و ریاح و بالخاصیة مقوی دل و دماغ و سائر اعضاء رئیسه و حرارت غریزیه اعضاء ظاهری و باطنی و ذکی حواس ظاهره و باطنه اعضاء الراس و ذکی حواس ظاهرا و باطنه از سامعه و باصره و شامه و ذائقه با اندک قوت مسکر جهت مالیخولیا و خدر و فالج و لقوه و رعشه و صرع و ام الصبیان و سکته و بلادت و نسیان و سائر امراض عصبانی نافع و رساننده قوای ادویه است باعماق بدن و بوئیدن آن جهت منع نزلات و صداع بارد و سعوط آن با زعفران و اندکی فربیون جهت صداع بارد و تنهائی تیز و سعوط آن تنها و یا با جندبیدستر و فلفل و در شیشعان و امثال آن جهت سکته و جمیع امراض بارده دماغیه و تمریخ آن با روغن بان بر مقدم دماغ و بالای فقرات جهت خدر و فالج و استرخا و با کمترین خل و استعمال بر آن و طلای آن تیز و اکتحال آن منفعت ظلمت بصر و منع بیاض رقیق و دمعه و ظفره و تشنج طبقات چشم و رساننده قوای ادویه بطبقات آن و اعضاء الصدر و الغذاء و النفس مفرح و مقوی قلب و رافع خفقان بارد و سوداوی و توحش و غشی و وحشت و غم و وجع خوار و سقوط قوت و ضعف دل و رافع اسهال و حابس بطن و ریاح و امعاء و رحم و آن معین بر حمل است و طلای آن با روغن خیری مقوی محرک باه و الزینة نیکو کننده رنگ رخسار و بو و لطوخا السموم آشامیدن آن دافع ضرر سموم و شرب و ماند و امثال آن و ادویه سمیه خصوص بیش و المضار مضر محرورین و مصدع ایشان خصوصاً در بلاد حاره و فصل گرما و اکثار آن باعث زردی رنگ و رخسار و بدبوئی دهان مصلح آن کافور و مقدار شربت آن تا نیم درم بدل آن یکوزن و نیم آن سنبل هندی و در اوجاع عصبیه ثلث وزن آن جندبیدستر و یعنی در سعوط و طلا و در شرب جوار مشک وفق دوا المسک با قسام و معجون مسک در قرابادین کبیر بتفصیل مذکور شده مسیحر بفتح میم و کسر سین و سکون یاء مثناة تحتانیه و راء مهمله با هلیلج اسم مرکب هندیست و بهترین مربا است وضع آن بقراط و آنرا با آش ساخت پس نوعی باشند با شکر نیز ساختند و بهترین آن عسلی است ضعیف آن کهنه را بگیرند و دوری بریده حیدر او پوست و دانه آن جدا کرده و لب آن را شرحه بریده و با سوزن بارها کوچک و در آب صافی یا کنار بند یا نی لیتن یا در شسته در آب خالص شیرین قلیل دهند تا پخته گردد و لیکن مضمحل نگردد پس بر آورده تشنج رطوبات آنرا از پارچه پاکیزه نمایند و در عسل کف گرفته یقوام آورد مباشند و یا شکر صافی و بار آن ریزند بر آن بگذارند تا عسل و یا شیره شکر در آن منجذب گردد و اگر رطوبت آن عسل و یا شیره شکر را رقیق گرداند تبدیل آن نمایند و یا دو سه جوش خفیف دهند با گلاب و اندکی مصطکی و سعد و خوشبو سازند و بکار برند و در قرابادین کبیر بتفصیل ذکر یافته طبیعت عسلی آن مایل بگرمی و تسکر آن معتدل افعال و خواص آن مفتح سدد و ملطف اغلاظ و مدر فضلات و مسمن بدن و محرک باه و اعضاء الراس و الصدر و الغذاء مولد خون صالح و مانع صعود ابخره بدماغ و جهت مالیخولیا و سدر و دوار و انواع جنون و در دسینه و سرفه و ضعف معده و جگر و حرقة البول و با بادام جهت تسمین بدن و با هلیله امتحان بهترین مجوع ابی سفید است فصل المیم مع الشین المعجمة مشط الغول بفتح میم و سکون شین و ضم طاء مهمله و الف و لام

دبسیم غین معجمه و سکون واو و لام انطاکی نوشته که الحال معروف بدلشارست و بهندی گنگهی نامند ماهیت آن نباتیست شاخهای باریک برگ آن شبیه
ببرگ کشنیز و حب رازیانه برگ گل و ثمر آن خوشبو بنبت آن کوهها بلند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح غلیظ و مفتح
سدد و السموم آشامیدن و رفاده آب برگ آن بجهت گزیدن سگ دیوانه مجرب دانسته اند مشکدانه بکسر میم و سکون شین و کاف مهمله و الف و نون ها ماهیت آن
اسم دعا هندیست و در بنگاله کثیر الوجود و آن دانه است کوچک بقدر عدسی و ضخیم تر از آن با غبار سیاه مایل بسبزی و فی الجمله شبیه بگوش ماهی و با خطوط باریک
و در جوف آن مغزی اندک چرب بی طعم و رائحه غالبی طبیعت آن سرد و خشک افعال و خواص آن چشم را روشن گرداند و امراض باه را بحرارت و
خشکی را زائل و ثقل معده و ریاح آنرا دفع نماید و برص را سعفه و سیلان منی را موثر و چون برگ و بیخ آنرا در آب تا لند و ضماد کرده با شکر بخورند قروح مجاری
بول را که سوزاک نامند نافع است بمقدار شربت آن تا یک درم است مشکطرامشیع بکسر میم و سکون شین و کسر کاف و فتح طاء و راء مهملتین و الف و فتح
میم و کسر شین معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه و عین مهمله اسم نبطی است و فهلوی نیز گفته اند و بشیرازی زنگی گویند ماهیت آن قسمی از پودینه جبلی است
و قوی ترین اقسام آن برگ آن مانند برگ پودینه بزرگتر از برگ و مدور مایل باستداره با خشونت و چون گوسفند چرا کند بعوض شیر خون از پستان آن بر آید یعنی
شیر آن بخون مستحیل گردد طبیعت آن در آخر سوم گرم و در وسط آن خشک افعال و خواص آن اعضاء الصدر و الغذاء و النفخ و آشامیدن آن
مخرج رطوبات غلیظه از سینه و شش و رحم و مقوی اشتها و مفتح سدد و جهة غشی و کرب و ادرار بول و حیض و نفاس نافع بقوت و اسقاط جنین و قتل آن
و تفتیت حصاة و چون یکدانگ آنرا با یکدانگ سقمونیا و یکدرم کثیر اسود و یا ده درم خیره بنفشه لشر سنده با آب گرم بیاشامند دفع قولنج نماید و کسیکه شهوت
او منقطع شده باشد چون در سه روز یکروز نیم درم از آن را استوده با سه درهم تخم خربزه و دو درهم مسکریش و بیست درم عسل بخورد شهوت او زیاده گردد
شراب آن نافع کرب و غشی و مدر حیض است بخور آن مسقط جنین و فرزجه آن بقدر یکدانگ با روغن بلسان مسکن درد رحم مضر معده و مصلح آن شکر و از غایت قوت ادرار و
شدت آن بعوض بول خون بر می آید مصلح آن رب مورد و آرد بلوط مقدار شربت آن یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال آن بوزن آن پودنا و فودنج
و در ادرار حیض بوزن آن عدس المرأت مشمش بکسر میم اول و دیگر و در میان دو شین معجمه ساکنه لغت عربی است و بیونانی ارمیناس و بر دمی اهما فود
و بفارسی زرد آلو و خشک کرده آنرا قیسی و خوبانی نیز نامند و بترکی اریک ماهیت آن ثمری است معروف و بهتر از خوخ و در بلاد سرد سیر بهم میرسد و
اقسام میباشد از هسته شیرین و تلخ و هر یک بنامی مشهور و بهترین همه سیده شیرین لطیف پوست هسته شیرین پر آب کم جرم آنست و خشک کرده آن
بهترین از تازه آن طبیعت آن در دوم سرد و گفته اند ظاهر شیرین آن گرم تر باشد افعال و خواص آن مفتح سدد و لین صلابات اعضاء الغذا
شیرین آن ملین طبع موافق محرورین یا دام که در معده فاسد نگردد و باعث رفع بدبوئی دهان و آشامیدن آب مطبوخ و با نقوع خشک آن مسهل صفرا و ملین
طبع مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و التهاب معده و رافع آروغ و خصوصا نیخوش آن الحمیات چون صاحب تپ حاره صفراوی تازه آنرا بخورد و آبکرم
و غسل بالای آن بیاشامند قی کند اخلاط کراثی و زنجاری دفع شده تپ او رفع گردد و از مجربات شمرده اند المضار سریع العفن و فساد و نفاخ و مولد آروغ
ترش و تپهای عفونی و مضر مبرودین و صاحبان ریاح و تمدد و خشاء جاذب ضعف معده و مشایخ مصلح آن شکر و مصطکی و انیسون و نانخواه و جوارش کمونی
و کندر و خوردن آب بالای آن خصوص آب سرد و یخ و برف و با آنرا بالای طعام غیر منهضم خصوصا طعام غلیظ بطی الهضم خوردن بغایت مضر مصلح آن
ذی مودن و تنقیه بمسهل بلیلج با انجیر از پانزده عدد در یا بیست و بالای آن سکنجبین خوردن و گویند نیمه درهم مصطکی و نیمدرهم انیسون با شراب کهنه و نمک بیاشامند
و دانستن خوردن آن البته معده و در رامت آن با عسل و زنجبیل مصلح آن شکر و انیسون و ترنج از تجربه گفته اند هرگاه بعد از خوردن زرد آلو فصد کنند چون مفسد
مشاهده گردد و لهذا اکثار آن خوردن را مورث برص دانسته اند بجهت آنکه سریع العفن و مولد غلط بلغمی است و تخم قسم تلخ آن در دوم گرم
و خشک و تخم قسم شیرین آن در اول گرم و تر افعال و خواص آن مبهی بطی الهضم و مصلح آن بریان کردن و نمک بر آن زدن است و روغن هسته آن مسام
مفتح سدد و ملین صلابات و رافع خشونت حلق و درشتی جلد روغن مغز تلخ آن بقدر یک مثقال کشنده کرم معده

بمعده و مسهل آن بقوت و محلل اورام مقعده و جهت حصاة و جهت زحیر بارد و دو بواسیر ظاهری و باطنی شیاف و طلاء آن و با افیون جهت جمیع اوجاع طلاء و قطور آن در گوش جهت تسکین درد و ثقل گرم آن و گرانی سامعه بعد بدل دو در سایر افعال قریب بروغن بادام تلخ مقدار شربت آن تا سه مثقال و روغن شیرین آن مغز روغن بادام شیرین ست و اجزای درخت آن در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن آشامیدن طبیخ برگ آن مسقط کرم معده و مدر بول و قطور آن محلل اورام و آشامیدن برگ خشک آن بقدر دو مثقال با آب قاطع اسهال و قطور آب برگ تلخ آن مسکن درد گوش و قاتل کرم آن شگوفه آن سرد و خشک افعال و خواص آن لطف آشامیدن و ذرور آن قاطع نزف الدم باطنی و ظاهری و خوردن مغز تخم آن باعث غثیان و غشی و مداوای آن قی کردن است و رب فواکه حامضه مانند غوره و اترج و لیمو آشامیدن ست

فصل المیم مع الصاد المهمله مصطکی بفتح میم و سکون صاد و فتح طاء مهملتین و کسر کاف و بالضم میم و فتح کاف نیز آمده و انبار گفته مصطکاری بالف بر وزن فعلی معرب از مصطیخا سی یونانیست و با مصطکی رومی و علکی رومی و بلسان یانی کیا و نیز برومی و بهندی کینا مند ماهیت آن صمغ درختی ست که در بساط از بلاد شام و روم و ناحیه ارمنیه میشود و چوب و برگ آن لطیف و نازک مثل اراک ثمر آن مائل بتلخی و آن در هنگام بودن آفتاب برج جوزا و حوالی آن از درخت آن مستخرج میشود و قوت آن تا بیست سال باقی میماند و آن دو قسم میباشد قسمی سفید نرم خوشبو صاف شفاف با اندک شیرینی و چسبندگی بسیار بدندان در وقت خائیدن و نازه رنجیده نرم است که سائیده نمیشود و این را بسطی نامند و بهترین آن بزرگ دانه آنست و این قسم مثل صموغ دیگر از قوت طبیعت از جوف درخت تراوش کرده بیرون می آید بدون اعانت از خارج بجز اینکه درخت آن و غیره و قسم دوم سیاه و باطنی و در اوصاف مذکوره ضد اول یعنی ست و آنرا قبطی نامند و بعضی گفته اند که این قسم بزدن تیغ بر ساق و شاخهای درخت آن تراوش رطوبت از آن حاصل میگردد و دیگران گفته اند که چوب و شاخهای نازک و برگ تازه آنرا جوش داده صاف نموده منعقد میسازند و این نیم بافته میشود و در زمین صافی از اعمال روس قریب بترکستان از اقلیم ششم و این قسم رومی و غیر جید ست طبیعت آن گرم و خشک در اول دوم و بعضی خشک در دوم دانسته اند و شیخ الرئیس گفته که این مقدار گرمی و خشکی که درین ست در درخت آن نیست و آن لطیف و معتدل ست در گرمی و خشکی از و بر لطیف مائی اندک گرم و جوهر کثیف ارضی ست و همچنین جمیع اجزای آن افعال و خواص آن ملطف و محلل و جالی و قابض مقوی قوی و اعضای رئیسه و معده و اعضاء الراس و الصدر و خائیدن آن با اندک صبر جاذب رطوبات و بلغم از دماغ و کام و زبان آشامیدن آن نافع صداع بارد و نزلات بارده و مقوی معده و تولید بوئیدن و استنشاق آن با روغن زنبق و یا با هلیلجات جهت وسواس و حدیث نفس و امراض سوداوی و مالیخولیا و تسکین تولد از آن و تصفیه قصبه ریه بر آن سهل سود است با انار و با کندر جهت حدت ذهن و تقویت حفظ و فهم و طلاء مطبوخ آن بازیت جهت لرزه و رعشه و ضربان مانند آن اعضاء و لرزه و جمیع دردها در چشم جهت العیاق شعر منقلب و چون در آتش انداخته پارچه نمده را در گلاب تر کرده بدود آن بخور تر دهند سبب جستن جامه صاحب و بعد از آن در گوش دهد و در تسکین درد و چون با روغن گنجد جوش دهند و در گوش بچکانند تسکین آنرا بکشاید و گرمی را نافع و قطور روغن ثمر آن در گوش محلل ریاح و مسکن درد آن و خائیدن یا سنون منهائی دیا با ادویه مناسبه جهت استحکام دندان و لثه و رویانیدن گوشت و تسکین درد آن و خوشبوئی دهان و جلب رطوبات از حوالی کام و زبان و دماغ و تقویت معده بالمشارکت مفید و مضمضه بروغن ثمر آن مستحکم کننده دندان متحرک و مسواک کردن بچوب و شاخهای آن جالی دندان و مستحکم کننده آن و لثه و مسخن و آشامیدن آن جهت سرفه و نفث الدم و تصفیه قصبه ریه و با ادویه قاطع دم حابس آن از هر عضو که باشد و اشتها الغذا و تنفس آشامیدن آن جهت تقویت معده و امعاء و کبد و گرده و خوشبوئی معده و برانگیختن اشتهای طعام و کسر ریاح و در رفع سوء هضم و تراتر و فواق ریحی و تحلیل ریاح و تحریک اشتها و ورم احشاء و مغص خصوصا با آب گرم و یا با آب سرد جهت الحذر از رطوبت و در فعلت از معده مناسب است شفاء الاسقام گفته چون مصطکی را با آب سرد بیاشامند احداث علت در رطوبت نماید در معده بخلاف آنکه با آب گرم بیاشامند و اگر در معده رطوبت بسیار باشد مصطکی را با آب سرد که در آن گلقند ما لیده باشند کوفته با بیاشامند تلیین طبع نماید و نعوظ بر آن باعث حبس و قبض بطن است و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و با کبابه با ملح ... و چون یک درم آنرا با دو درم شکر سوده بیاشامند تلیین طبیعت نماید و تقویت معده بخشند و باد را دفع کند و اخلاط غلیظ بلغمیه را تحلیل دهد و فصول را منحدر سازد و طبیعت را نرم دارد و خواه شب نیست

وقت خواب یا صبح یا شام بیاشامند و یا قبل از طعام و یا بعد از آن و چون در آب جوش دهند و بیاشامند جهت نفث الدم و حبس اسهال و تقویت معده و [illegible] و چون
یک درم آنرا در یک رطل آب در کوزه آب ندیده تازه جوش دهند تا دو ثلث آن برود و بیاشامند و چون صرف گردد تجدید نمایند باز در کوزه تازه دیگر جهت استسقای زقی
و غشیان و زحیر و تقویت هضم مجرب و دستور و چون اجزای درخت آنرا در آب بجوشانند و صاف کرده بیاشامند و چون ثمر و برگ و شاخ و ساق و بیخ همه قابض اند
و پوست درخت آن قائم مقام اقاقیا و عصاره لحیة التیس است که هو قسطیداس [illegible] همچنین عصاره برگ تازه آن از ثمر آن [illegible] ترتیب دهند شدید القبض و لطیف
بلغمی آشامیدن و مالیدن آنچه اوجاع رحم و سیلان رطوبات مدویه از آن و آماس آن معده و در رفع معده گرده شاید جهت تقویت و تحلیل ریاح آن [illegible]
و سوء هضم و چون اجزای آنرا در آب بجوشانند آب مکرر کنند یعنی آن آب را صاف نموده باز اجزای تازه داخل کرده جوش دهند همچنین تا آنکه غلیظ گردد و بیاشامند
جهت نفث الدم و قرحه امعاء و اسهال و ریزندگی ناف و [illegible] مفید ضماد برگ آن جهت برآمدگی مقعده و رحم حادث [illegible] و نافع مقدار شربت آن تا یک مثقال
بدل آن کندر بوزن آن یک وزن و نیم [illegible] البلوط در تقویت معده و دیگر بوزن آن [illegible] گفته اند مضر مثانه است مصلح آن [illegible] در سرکه
انگوری [illegible] خشک [illegible] استعمال نمودن با کتیرا و یا تنهائی و گویند مصلح آن قند [illegible] مغز گردگان و کشنیز نیز گفته اند [illegible]
الجروح و القروح آشامیدن [illegible] جهت [illegible] انتشار و ضربه [illegible] قوی اعضای [illegible] شکسته [illegible]
[illegible] اعضاء [illegible] اورام [illegible] باعث تحلیل اورام و تسکین اوجاع و بجا آمدن عضو بیجا
شده و التیام زخمها است خصوص که اول تا باب طبیخ اجزای آن [illegible] بادرد و نقیه مفاصل بار [illegible] گرم
[illegible] جهت التیام جروح [illegible] گفته اند [illegible] در تحلیل صلابات [illegible] آشامیدن
[illegible] داخل نمودن [illegible] در ترکیب [illegible] سفوف آن [illegible] قرابادین کبیر ذکر یافت فصل المیم مع
الضاد و لام [illegible] باصفهان [illegible] ماهیت آن [illegible] است که [illegible] الانفصال [illegible]
از هم [illegible] ماهیت [illegible] جوش دهند تا غلیظ و منعقد گردد و آن [illegible] ترش میباشد [illegible] مخلوط باندک [illegible] سیاه دانه
پوست [illegible] کرده [illegible] اندک سرکه [illegible] چند روز نگاه دارند [illegible] مزاج گیرد [illegible] بسیار لذیذ میباشد تازه آنرا
[illegible] با کرده [illegible] زیره [illegible] میباشد و چون [illegible] داخل کنند [illegible] اقراص ساخته خشک کنند [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] در دوم سرد و خشک افعال و خواص آن مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی و حرارت معده
کبد و اسهال مراری و حمیات صفراویه حاره را نافع [illegible] اورام حاره [illegible] زبان [illegible] مضمضه و غرغره بان جهت [illegible] حار
[illegible] اورام حاره آنها نافع و ضماد آن جهت [illegible] فارسی [illegible] شدیده و امثال اینها با سرکه نافع و [illegible] مفید [illegible]
الغذاء [illegible] مولد [illegible] مصلح آن ادویه [illegible] حاره است مخصوص [illegible] بفتح میم [illegible] و سکون [illegible] ماهیت آن با
اصطلاح اطبا عبارت از هر کباب چاشنی [illegible] چاشنی [illegible] اطلاق مینمایند که از [illegible] مرغ [illegible] با گوشت
[illegible] با سبزیها [illegible] کشنیز تازه برگ [illegible] امثال اینها [illegible] حاره مناسبه ادویه
خوشبو بحسب احتیاج پخته آب [illegible] انار [illegible] ترش [illegible] چاشنی از شکر [illegible] تناول مینمایند اگر چاشنی دارد [illegible] و اگر
ساده مطلوب باشد بی ترشی و چاشنی طبیعت آن بحسب ترکیب اجزای آن مختلف گردد افعال و خواص آن صالح الغذا سریع الهضم جهت صاحبان
[illegible] معده و کبد [illegible] امراض حاره و صفراویه و اسهال [illegible] حرارت صفراوی [illegible] حاره نافع است فصل المیم مع الضاد المعجمة
[illegible] بفتح میم و ضاد معجمه لغت عربیست ماهیت آن [illegible] است و گویند ثمر آن [illegible] است حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که در
حوالی گور کهپور از صوبه اوده [illegible] از بلاد هند [illegible] و سیه چهار برگ [illegible] از زمین بر آمده گل میکند گلی مانند گل انار و برگ

و برگ آن شبیه ببرگ کاسنی و اصلا چوب ندارد و انار آن بقدر انار دشتی بزرگ و بسیار شیرین و خوشبو نبات آن بزرگ **افعال و خواص آن** دبغ آن با سایر آن جهت قطع ریاح بطین مفید جهت وجع ضربه و سقطه و رویه و رفع الم آن میکنند و مجرب است

فصل المیم مع الغین المعجمة

مغاث

بضم میم و فتح غین معجمه و الف و ثاء مثلثه لغت عربیست ماهیت آن بیخی است دراز و سطبر و پوست آن سیاه مائل بسرخی و مغز آن مائل بسفیدی و زردی و بهترین آن خوشبوی تلخ مائل بشیرینی است و نیز مائل بسرخ و انواع آن بسیار دو نوع میباشد بغدادی و هندی برگ بغدادی با خشونت و برگ هندی تیز با شکل آن بقیه و تخم آن مانند حب السمنه و آنرا افضل میدانند و لهذا بعضی تعبیه نموده اند که آن بیخ رمان بری است که حب الخالق ثمر آنست و بعضی گفته اند که نوعی از سورنجان است و اصل آنست که بیخ آن هر دو دست و قوت آن تا هفت سال باقی میماند و بعضی گفته اند که نوعی از آنرا از بعضی نواحی شام می آورند و آن مستعمل و ضعیف الفعل و هندی آن نیز در هند بسیار بزرگ و برگ آن کوچک قریب ببرگ سیب و ثمر آن فی الجمله شبیه بپستان و بعضی جسیم و دیلخ و آنرا بهندی مید الکری نامند و بعربی الکمز و در جنب الکاف مذکور شد **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول خشک و بعضی مائل بحرارت گفته اند **افعال و خواص** آن محلل و قابض مقوی اعصاب و جامع اعضای مسترخیه و سمن بدن و اعضا و الرأس و آلات المفاصل و الصدر و النفس و آشامیدن آن با سکنجبین جهت صرع و جنون و رفع خلط سودا و با عسل جهت امراض بلغمی و درد کمر و مفاصل و عرق النساء و نقرس و رعشه و تشنج و ضعف عصب و استرخای آن و تشنگی و استخوان القوای عصب تحلیل و صلابت آنها و صلابت حلق و ریه و رحم و تنقیه سینه و ریه و دیگر فتگی آوازه و تحریک باه و تسکین و ضماد آن با گل ارمنی جهت جبر کسر و رفع ضربه و سقطه و قوای عصب و تحلیل صلابت آنها و شنده و اورام حلق و رحم و همچنین با سرکه و الزیت مداومت آشامیدن آن غذاب کثیر جهت تسمین بدن و تخم آن و ربع کمه تقویت باه قوی تر از سائر اشیا مضر مثانه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن سورنجان و عاقرقرحا و رجحا ذات قلب است

مغره

بفتح میم و غین معجمه و راء مهمله و ها و آنرا طین مغره نیز نامند لغت عربی است و بیونانی میلطوش و بهندی گیرو نامند ماهیت آن خاکی است سرخ تیره و مائل بزردی و مباغر دیت گویند که از روم آورند و در هند بنگاله بسیار و بهتر از زلج محل سی آورند و دو نوع میباشد یکی سرخ تیره خالص و این را بهندی سون گیرو نامند و دوم کم رنگ با بهمان و این را گیرو مطلق و این بخوبی آن نیست و نزد بعضی مغره بهتر از طین مختوم است و بهترین آن آنست که چون در آب اندازند منتفخ گردد و زیاده شود و در جسم و صافی باشد **طبیعت** آن در دوم سرد و خشک فعال **و خواص** آن قابض و مجفف و حابس ادرار اعضاء و الغذاء و النفث آشامیدن آن جهت اوجاع کبد و طحن بطن و قتل و ابداع حب القرع و حبس نفث الدم و منع انصباب و حیض و بارز ده تخم مرغ نیم برشت و آب بارتنگ جهت قرحه امعاء و مثانه در بواسیر و رحم و تسکین حرارت عفونت و قعنه آن جهت قرحه امعاء و جریان خون از آنها و با آب بارتنگ و قبل جهت حبس حیض و برتیه آشامیدن آن با شکر جهت فربه نمودن بدن و طلای آن با روغن گل جهت سرخی البشره و براقی آن و چون دست را بدان خضاب نمایند و تر الشجه حنا بندند و گفته اند تا بیست روز رنگ حنا میماند الا و رام و النمور و القروح و الجرح و طلای آن با عسل جهت حمره و نمله و ادرام جلده و سوختگی آتش و زخمهای آن با بانچه دکبریت و بیخ خربزه که با آب زنجبیل تازه مالاردی سحق و صلایه نموده و شب انداخلی یا خمیر نیز جدید یا ساخته هرگاه خواهند بکرب آبزا با آب زنجبیل تازه سود بر برص طلا نمایند در چند مرتبه بعون الله تعالی زائل میگردد و اگر زائل نشد آبت تازه قلیل المقدار است المضار اکثار آن مسدد و مضر بجرا الطین مصلح آن شیرینی با مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن گل ارمنی و ربع آن کثیرا است

مغنسیا

بفتح میم و سکون غین معجمه و کسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح سین مهمله و الف اسم نبطی ست ماهیت آن سنگی ست قریب بسنگ شادنج و بفارسی زنگک سنگ نامند و کاسه گران ظروف را بآن رنگ میکنند و شیشه گران نیز بعد از آنکه سنگ شبیه بالمد لغه آنرا کوبیده بر آن میباشند صاف میگردد و آن حدیدی و فضی و ذهبی و نحاسی میباشد و گفته اند انواع آن پنج است و از اکثر آن سرب حاصل میگردد یکی سیاه و دوم مائل بسیاهی و سوم سرخ چهارم سفید پنجم ببرون آن زرد دانه سدن آن سرخ و محکم [illegible] دو نوع گفته یکی رنگ ها مانند ابر [illegible] و با نرمی میباشد و دیگری سرخ مائل بسیاهی و حدید این را ذکر بقول اکثری حدیدی آن

آن بسیاه و بعضی سفید و بعضی زرد و بکاسنی سرخ و در جمیع انواع آن نقطهای سفید چشمها ظاهر میباشد و قدری در خشنده و گداز ندو شبشبه و صادق کننده آن

دانرا قابل رنگ گرفتن میسازند و با آهن نیز همان عمل می نمایند طبیعت آن در دوم سرد و در سوم خشک **افعال و خواص آن**

جالی و قابض انضمام الغذاء و المنفصل تشلیدالی آن مقوی معده و منقی در طوبات و دافع حصاة و حصر البول الرمیة و القروح و الجروح طلاء آن

با سرکه و عسل رافع کلف و قلع الاثار و دراز کرد حرکت دهن و امثال آن غریب الفعل در و در آن الیتام دهنده جراحات مفرد ل مصلح آن عسل مقدار شربت آن

یکدرم بدل آن حجر قیشیتا است **فصل المیم مع القاف** مقل بفتح میم و سکون قاف و لام بکسر یا تشدید بر رومی بدالیون و بعربی مقر و کور و بفارسی بو جهودانه

آن برای آنکه یهود آنرا بسیار بجوری نمایند و بهندی گوگل بضمه بر دو کاف فارسی ول مضموم و بعد از آن او و ساکن و کاف دوم مکسور و در آخر لام ماهیت آن

صمغ درختی ست بقدر درخت کندر و لیبار عظیم در سواحل بحر عمان و بحر بلاد هند کثیر الوجود و انواع میباشد مقلیخ و آنچه صمغ آن مائل بسرخی بلبی

مقل ازرق نامند و آنچه مائل بزردی مقل الیهود و مائل تیرگی کثافت بسیاهی بزنی درلس اصفالمی را نیز نواح عمن خیزد و با و بجانی رنگ میباشد مقل ترکی

گویند و بهترین آن صافی خالص براق و ازرق چسبنده نرم خوشبوی زرد و مائل به تلخی است که چون در آتش اندازند بوی غار از آن آید و در آب زود گداخته شود

آمیخته بچوب و خاشاک و ریل و خاک و غیرها نباشد و آنچه بخلاف آن و صافیت باشد زبون و قوت آن تا بیست سال میماند و چون کهنه شود تلخی آن زیاده و خشک گردد

گرد و میل به تیرگی می نماید و زمی آن مبدل بخشکی و سختی گردد و خصوصاً عربی آن و مغشوش می نمایند و فرق آنکه طبیعت مقل عربی است بخلاف مغشوش طبیعت

آن در اول سوم گرم و در دوم خشک و شیخ الرئیس در دوم گفته و تر دانسته اند و این اصلی ندارد **افعال و خواص آن** جالی و محلل و ملین با

قوت تریاقیت اعضای الصدر و الغذا و النفس آلات المفاصل جهت گزارده در دو گلو و ضیق رطوبتی کشند و تنقیه سینه از اخلاط لزجه و در بو ضعف جگر و تحلیل

ریاح آن و سیلاج بواسیر و خون منجمد در احشاء و بواسیر و عسر ولادت و احتباس حیض و عرق النساء و نقرس و وجع ظهر و ادرار بول و حیض و تفتیت

حصاة گرده و تفتیح سده و اسهال بلغم و نافع جون باد و ادویه مسهله حاده بیامیزند دفع حدت آن مینماید و چون از مقل صافی سرخ رنگ عربی مقدار دو مثقال

بسایند و با ماء العسل بیاشامند منحدر میگرداند بلغم را و ضماد مقل عربی جهت تحلیل اورام حلق و خنجره مفید و شیخ الرئیس گفته قوت تلئین صیقلی زیاده از

قوانست و آشامیدن یکدرم آن با شیر تازه دوشیده جهت تقویت باه لعقدادی بگفته جون اراده تلئین طبیعت نمایند مقل را بکوبند و آب گرم بر آن ریزند و بیاشامند

اسهال بلغم نمایند و مسحوق مطبوخ آن با سه وزن آن سبوس گندم که بجای آب انگور و بار آن باشد با قدری روغن گاو جهت دوام سقیقه مجرب

و ضماد آن با آن دهن دائم جهت ورم پلک چشم و اورام صلبه جگر و باد منفوخ و بابنده کسی سرخ جهة اسقاط دانه بواسیر و ثالیل خصوص تازه آن و نیز ضماد آن

جهت اورام صلبه و لعده ریاح غلیظ د امراض رحم و مقعد و بواسیر خصوص با آب گندنا و به تنهائی جهة تقویت باه و ضماد آن که با کفی باقلا جوشیده و

خمیر نموده باشند به غلبه الماء للطفال با وفتق و ضیافه ارمعار انثیین به تخصیص مفیده و اخفان آن جهة بواسیر و بخور آن جهة بواسیر انقلاع زخم و انضمام

فم آن را نجما و جنین و دفع فساد هوا که بسبب عفونت بسیار اکثار و باعر دار البسیار باشد و حمول آن نیز جهت رفع انضمام فم رحم و اغدار و جذب جنین و

قطع بواسیر و رطوبات سائل از رحم و نشف آنها سفید السموم و آشامیدن طلا نمودن آن نیز جهت دفع سمیت لسع هوام الادمام و البثور ضماد آن جهة

تلیین اورام و تعقد عصب و فتح عضل و خون منجمد تحت جلد و باب دهن صائم جهت فوبا و عماد ممزوج خمیر کرده آن با باقلا جوشیده و جهة اسقاط ثالیل

آویخته و تحلیل اورام بلغمیه و صلبه و ضماد مقل الیهود جهة تحلیل خنازیر و آشامیدن مطبوخ آن جهت اورام باطنیه مضر ریه مصلح آن کثیرا مضر کبد مصلح آن زعفران

مقدار شربت آن یکدرم بدل آن در ثلث آن مرمکی و ربع آن جبر ست و از ثقلات مقلی بجه دو حبوب بن واصمه و اقراص و مراهم و بخون آن ذکر قرابادین کبیر

مذکور شد مقل مکی ماهیت آن اسم ثمر درخت دوم است و با عفوصت و خشونت و با حلاوت و تر از آن و خشک آن نراد و قل نامند و اکول ست و می خورند

آنها در رفت آن و خنگل و ثمر شبیه بدرخت حار الطبیعت آن سرد و خشک **افعال و خواص آن** قابض اعضاء الغذاء النفس مقوی معده

حابس اسهال و سیلان خون مطبوخ آن جهة تقطیر البول و نفث الدم و جلوس در آن جهة دفع ... و خون رگها و آشامیدن

و آشامیدن طبیخ درخت آنجهت ضرور مزمنه و تنقیه بلغم نطول بهر سوخته آن جهت جرب و حکه و منع تولد [illegible] شربت [illegible] قتاد [illegible]
فتح عین مهمله و با ماهیت آن عبارت از شیر گاو است که گرم کرده عصاره خرنوب شامی انداخته نموده باشند افعال و خواص آن [illegible]
خشونت سینه و تسکین تلخی دهان و دفع تپها و اخلاط [illegible] جهت سعال و حرقة البول و جرب و حکه مفید است مقعد و [illegible] بفتح میم و سکون
نان و ضم دال مهمله و سکون واو و ضم نون و سین مهمله ماهیت آن [illegible] مانند در حرف القاف مذکور شد فصل المیم مع الکاف
کمهاره بفتح میم و کاف و ها و الف و فتح را مهمله و با آخر الکماره بدون تحتانی نیز گویند لغت هندیست ماهیت آن بیخ نباتی است هندی مشهور
بنال مکهانه و در هند و بنگاله در غدیرها که تالاب نامند در میان آن بسیار بهم میرسد گل برگ آن شبیه گل برگ نیلوفر و بعد از گل آن بیخ آنرا
بقدر چقندر متوسط و پوست آن سیاه خشن و در جوف آن خانهای و در هر خانه تخمی [illegible] با پوست سیاه رنگ اندکی صلب و مغز آن سفید
اندک شیرین و قلیلی لزوجت و کریه الطعم و آنرا برآورده میخورند و [illegible] و تازگی و پخته مثل [illegible] بریان نموده میخورند طبیعت آن گرم و تر افعال و
خواص آن تازه آن مقوی بدن و باه و زیاده کننده منی و در [illegible] دیر هضم [illegible] خشک بریان کرده آن با غذائیست و حابس اسهال است فصل
المیم مع اللام ملح بکسر میم و سکون لام و حای مهمله بفارسی نمک به ترکی [illegible] و بهندی لون نامند ماهیت آن جسمی سفید است که در آب گداخته میگردد
میگردد و داخل اطعمه کرده [illegible] در حلویات و آن اقسام می باشد از معدنی و غیر معدنی آن بحری و غیر بحری است بحری آن آنست که [illegible]
بعضی کوهها و خارها [illegible] تراوش نموده منعقد و متحجر میگردد و بهترین آن [illegible] شفاف است که [illegible] مانند نمک لاهوری نیز از آن
قبیل است و نیز از آن قبیل ست آبیکه از بعض اراضی موجود شده و یا بعفونات ترشح از رگهای زمین تراوش [illegible] منجمد و متحجر [illegible] و چون از
از انجا حرکت دهند و جای دیگر برند مانند آنکه قریب آنجا [illegible] آن آب [illegible] و چون زمانی بر آن بگذرد [illegible] منجمد و متحجر گردد مانند
ملح [illegible] سانبهر [illegible] لیکن انها به سفیدی و [illegible] و نمک سانبهر اندک سرخ رنگ ست و غیر بحری آن آب بعضی
چشمهای بعضی کوه است و آنرا دریای نمک نامند که بسبب تابش آفتاب [illegible] اطراف آن [illegible] و در انجماد صلابت در وسط آن
غیر منجمد [illegible] است و هر چه در آن افتد [illegible] در ایام بسبب حرارت [illegible] تحلیل [illegible] میگردد و هر یک انواع الملاح را بنامی مخصوص [illegible]
و حجری آن [illegible] میگردد و از غیر حجری [illegible] کوهستان شرقی بلاد پنجاب [illegible] نگر کوت معموره [illegible] والله
در آن مکان آتش از زمین آن ملتهب است و آن مکان حرمت نزد هنود [illegible] است و بر در آن چشمه چند است [illegible] مانند نمک گداخته
[illegible] و مردم آنرا در مطبوخات استعمال مینمایند و اکثر هنود آنرا نیز گاهی [illegible] در سالی یکمرتبه برای زیارت [illegible] از اطراف بعیده و در آنجا
جمع میگردند و آن در کوه مواضع سطحی واقع است و در انجا عمارتی ساخته اند و شنیده شد که پادشاه اورنگزیب عالمگیر [illegible] بسیار منظور
داشت تا باهنی بسیار سنگین کلان و ضخیم طیار کرده بالای آن موضع گذاشته بود که برآمدن آتش سد شود لیکن شعله آتش تا به سوراخ کرده برآمد [illegible]
وجود [illegible] نموده موقوف نگردید به قدرت کامله حق سبحانه تعالی جل شانه برای عبرت شمه از آتش جهنم شعله تند سوزان برای دیدن مخلوقات آفریده [illegible]
کرامات تصور نموده میپرستند و نیز در کوهستان سمت مغرب آن [illegible] در رنگ [illegible] متحجر اندک تلخ [illegible] آن [illegible] نرم سوده و در آب
حل کرده استعمال مینمایند و این تلخی است چنانچه ذکر یافت طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک گفته اند جهت [illegible] هضم غذا و رفع ثقل معده [illegible]
و مفتح سده کبد و طحال کشنده کرم معده و امعاء و جشاء آورد و ریاح را دفع نماید مضر محرورین [illegible] گرده و مثانه و اسهال آورده منی را رقیق گرداند [illegible]
آن با روغن تازه گاو و گاومیش استعمال نمودن است و مصنوع آن نیز اقسام است قسمی آنست که در سواحل بحر شود [illegible] بنگاله [illegible]
مطعومات و ماکولات مدار اهل آن بلدان و نواح آنها تمام برآنست و آنچنانست که آب دریا را بر زمین [illegible] شوره زار [illegible]
[illegible] آن موضع را برداشته در آب حل کرده تصفیه نموده طبخ میدهند تا منعقد گردد و اگر آنرا مرتبه دیگر تصفیه نموده باز طبخ نمایند سفید شبیه [illegible]

٦٠٣

ودانه غیر مجرب ماخوذ از دریا نمک سیلکرود و دیگر تصفیه نموده و بشیره پخته ریزند که بر طبقه طبقه مانند قند منجمد گردد و آنرا در بنگاله و هند کاچ لون نامند و بهترین
همه ملح درانی ست که در هند مشهور بلاهوری است و این اقسام دیگر حجری لیس غیر حجری که ملح طعام و نفط نامند و بدترین همه ملح مصنوع از ماء بحر است و اینها
باندک تلخی و حدت پیدا شده زیاده از املاح دیگر و از مطلق آن مراد ملح طعام است و نیز از برای زهومات اکثر مانند برگ و ساق تنباکو و ترب مو و امثال اینها
و بول حیوانات و انسان نیز بطریق تزئیق و تصفیه و طبیخ ملحی بعمل می آورند و هر یک از اینها موسوم باسم چیزی اند که از آن میسازند و اهل صناعت از بول انسان و بول
محرور المزاج شابه الحمر ملحی بعمل می آورند بجهة اعمال خود و بدانکه تنکار و اقسام تراجات و شوره و تیزاب و قلی و نوشادر نیز از قبیله املاح اند و بالجمله فاعل انعقاد
کل حرارت و ماده آن رطوبت باجزای لطیفه ترابیه طینیه است و بحسب اختلاف تاثیر حرارت و لطافت مواد اقسام آنها مختلف میگردد مثلاً اگر حرارت باعتدال
باشد و ماده لطیف و ارض طیبه اقسام املاح جیده از آن حاصل میگردد و در شفوریت اگر عذوبت بر آن غالب باشد قطعهای آن بزرگ و سفید شفاف میشود
و اگر باین حد نباشد قطعهای آن کوچک و باریزه خورد اگر قوی باشد و ماده ارض متعفن قطعهای آن بزرگ سرخ رنگ بوی نفطه از آن
بکون می آید و اگر حرارت قوی باشد و ماده لطیف و ارض متعفن ملح منتن حاصل میگردد و در رنگ آن سیاهی پیدا شود و بر این قیاس اقسام دیگر نفطیه که در
معادن مذکور است و هندی آن در سیاهی کمتر از نفطی و نفطی را چون بتدخین تقطیع آن را زائل سازند باشد و زبی گردد و طبیعت مطلق آن در آخر درجه دوم
گرم و خشک و هر چند تلخ تر باشد گرم تر بود افعال و خواص آن محمد بن یعقوب کلینی روایت کند مرفوع از حضرت ابی عبد الله علیه السلام که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم خطاب بعلی ابن ابیطالب کرم الله وجهه فرمودند یا علی افتتاح کن طعام خود را بخوردن نمک و اختتام کن بآن پس هر کس بتحقیق
که افتتاح کند طعام خود را بنمک و اختتام کند بنمک محفوظ می ماند از هفتاد و دو مرض از جمله آنها جنون و جذام و برص است و در حدیث دیگر وارد است از آن
حضرت علیه السلام که هر که بر لقمه اول طعام خود نمک پاشیده بخورد دور میشود از آن نمش و جبه یعنی لکه ها که بر صورت می افتد و در حدیث دیگر و در روایت
از همان حضرت علیه السلام که حق سبحانه تعالی وحی کرده بسوی حضرت موسی علیه السلام که ای موسی ابتدا کن بملح طعام خود را بدرستیکه دور است
هفتاد مرض را که اهون آن ضعف آنها جنون و جذام و برص و وجع حلق و درد شکم است و در حدیث دیگر از حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم مروی است
که سید آدم یعنی نان خورش نمک است و نیز در حدیث دیگر وارد است که فرمودند که هر که پیش از خوردن هر چیز و بعد از خوردن هر چیز نمک بخورد حق تعالی
مرض از او دفع میگرداند که اهون آنها جذام است و در حدیث دیگر از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که عقرب گزید حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لعنت فرستادند فرمودند عقرب را و فرمودند که نگذاشتی تو هیچ مومنی را که اذیت نرسانیدی و طلبیدند نمک
و بر آن موضع لیسیدند و درد ساکن شد پس فرمودند که اگر مردم میدانستند در نمک چه خاصیت است در تریاق هر آینه خواهش نمیکردند با آن تریاق احادیث بسیار در
در فضیلت ملح وارد است و باین چند حدیث اکتفا نموده شد و موافق اقوال حکمای طبیعیین ملطف و محلل و قابض و مجفف و بعض این زیاده
از سایر افعال آنست و مجفف و محلل محرق آن زیاده از غیر محرق و دافع عفونات اخلاط و گدازنده اخلاط جامده و تحلیل استحاله ملح مر زیاده از سایر
اقسام و ملح بریان قوت تحلیل و تلطیف و شوری آن کمتر و چون کرین را چند مرتبه غسل دهند مجفف بی لذع گردد و قوت اسهال آن ضعیف شود و مجموع
آنها مسهل بلغم و سودا و مدر الصفراء و دافع رطوبات لزجه و سده و نفخ و فساد طعام و مشهی و نیکو کننده رخساره و رنگ و مصلح اغذیه بارده و نیکو کننده طعم
و بقول و حبوب و تقشر و صنات و لحوم و امثال اینها اند و بعضی از اخراج خلط خام و مر از غیر آنست چنانچه مذکور خواهد شد انشا الله تعالی عنقریب
باعتبار اقسام ملح اندرانی جهت حدت و من و طلای آن با تخم حنظل جهة خروج حادث در معده و با سرکه جهة سعفه و قوبا و با صبر جهة نزلات حاره و عین
اکتحال آن جهة صلاق و بیاض و سبل و تقویت باصره خصوصا اندرانی و با مرداسنگ جهة پاک کردن چرک خلال دندان و مضمضه بدان جهة تقویت لثه
و دندان کرم خورده و قلع کرده شده خصوص محرق اندرانی آن را از بانی و تخفیف آن بستور مضمضه آن با سرکه جهة لعاب مذکوره انفجار العذر
اشنا بیدن ملح اندرانی و نفطی آن و سایر انواع آن جهة قطع بلغم لزج از سینه و نفطی آن با عسل و سرکه جهة خناق

خناق و ورم لهاة مفید و ضماد آن مفتح سده و لنفث انشامیدن آن معین بمعنی بمودن قی نمودن نفخه آن در غایت نفع است از برای دستطار باد با سکنجبین حسنی

معده بموخ آشامیدن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع رطوبات لزجه و سده و سمیة فساد طعام و مشهی و بعضی اقسام آن را اخراج اخلاط خاص قوی از قسمی دیگر خاص

اعانت و معین بر قلع سودا و قاضی بدن و رافع بد فردگی اطعمه و مانع حدوث جذام اند خصوص لفظی آن اندرانی جهة اوجاع معده بارده و با سکنجبین جهة استسقاء و امراض

سوداوی بلغمی و تفتیح سدد و با مسهلات معین بر قطع و اخراج اخلاط بلغمی و سوداوی و تفتیح سدد و ضماد آن با فودنج جبلی در روغن و خمیر آن جهة تحلیل اورام و نفثین بلغمی

و با سنبور با جوز ماثل و با فودنج و عسل جهة قروح ذکر و بواده آن مجفف و قابض و جهة آن لطف السموم و ضماد آن با برگ کتان جهت لسع و با فودنج جبلی

و تی و عسل جهة لسع افعی و با خردل و سنگ و با سرکه و عسل جهة گزیدگی هزار پا و زنبور و با سکنجبین جهت دفع مضرت افیون و فطر و با منتک اخراج شیع جهت

گزیدن افعی و بیمارزیت و قطران نیز و با فودنج جبلی در روغن گاو بجهة بستور الماء و اورام و البثره ضماد آن با کف صابون جهة ورم ریحی و بلغمی و تهیج و با

فودنج جبلی و عسل جهت اورام بلغمی با زفت و عسل نیز و با گل و جاذ و عسل جهة خون منجمد تحت جلد و تحلیل اورام بلغمی و نزول آب رطب خمیر جهة نضج دامیس با عسل

و زیت جهة انفجار دامیل و موثر القروح و الجروح و الزیته طلاء آن با روغن زیتون جهة حکه و جرب و زرد غم آبله و جذام و با خاجبه و اخس و با عسل و فودنج جهت منع

نمله و انتشار و با زیت و سرکه جهة خارش بلغمی بشرط آنکه نزدیک آتش نشیند و با عضو را بر آتش خور اند که عرق کند و بستن آن با چشم بر زخم قاطع خون آن

و اغتسال نمله و اکله و چشمهای بدن و رافع آنها و اغتسال آن نیکو کننده رنگ خسار و حرق نسار و طلای آن با روغن زیتون جهت سوختگی آتش و دفع آبله آن

خصوص نوعی بورقی آن نزف الدم چون نمک را نرم سوده با روغن ممزوج کرده پارچه بدان تر کرده بر موضع فصد یا ختنه و یا غیر آن گذارند خون را

بر دو می بند نماید آلات المفاصل ضماد آن با روغن زیتون در غیر آن در خت و عسل جهة فسخ عضل و کوفتگی اعضا و ونی و با آرد گندم جهت التواء عصب

و موازیت جهة رفع اعیاد بستن گرم کرده آن بر عضو جهة رفع ارجاع بارده و بلغمیه و ریحیه و بد ستور تکمیدن به تنهائی و یا با جو نرم کوفته در هم و یا با سبوس

گندم و با برنج نیز المضار مضر دماغ حار و مورث ظلمت بصر و خارش بدن و ابدان ضعیفه خصوص مصنوع از آب بحر آن و محرق خون و محفف اخلاط

بدن و مقلل منی به تخصیص اکثر آن مصلح آن عرق و چه بسا و الیشای یار و حد طبه و گویند از خواص مجربه آنست که چون سه درم آن را در حینیکه عقرب یا طالع

طالع باشد در خانه بر نیض بر آتش گذارند اگر بعد از جستن میل به رون خانه کند آن مریض شفا یابد و الا فلا و چون در خانه لیمو زانند و سوخته

آن را بر ظرف چیب زنان تعلیق نمایند باعث سرعت ولادت گردد ملح اندرانی و انرا ملح زرانی بفتح ذال معجمه و را مهمله و کسر نون و بار نسبت نامند مشتق

و منسوب بدر او معنی شده ببیاض ست جهة آنکه رنگ آن نسبت با ملاح دیگر بسیار سفید صاف شفاف ست مانند بلوره و بفارسی نمک سنگ بلوری و بهندی لاهوری

نامند جهة آنکه از لاهور آورند و شنیده شده که در حین بر آوردن از معدن قطعهای آن اندک نرم میباشد و بعد از رسیدن هوا بدان متحجر میگردد و این بهترین

اصناف املاح ست و بهترین آن صاف شفاف آن و در هندوستان از آن نمکدان پیاله و صلیکی میسازند و خیار و رق کرده و خیر آن در آن گذاشته تناول

مینمایند نمکین میگردد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی فهم و ذهن و مسهل بلغم و لزوجات و رافع تخمه طعام و جشاء ادویه

عین جهت امراض مذکوره در ملح غیر آن جائز و مستعمل نمیت ملح سانبهر بفتح سین مهمله و الف و سکون نون و فتح با موحده و خفا ها ورا مهمله

ماهیت آن بعضی آنرا ملح اندرانی دانسته اند و اصل آنست که سین مهمله و الف و سکون نون و فتح با موحده این کوچک اندک سرخ رنگ

ست و شنیده شده که زمین را قدر حفر مینمایند و خلل و فرج و عروق زمین آبی منتشر میگردد و در آن کو دال جمع میشود و در برشگال هوا منجمد و متحجر میگردد و در

دولت از نمک لاهوری کمتر و در طبیعت و افعال و خواص آن قریب به آنست ملح اسود بفارسی نمک سیاه و بهندی کالا نون نامند ماهیت آن

از اقسام المعجنین ست و سیاه رنگ و با اندک تلخی و بی نقعیت رائحه طبیعت آن گرمی و خشکی زیاده از ملح اندرانی افعال و خواص آن قوت

تلیین و اسهال و جلاء این زیاده از ملح اندرانی و قریب بملح نفطی ست و چون نرم سوده با قدری آهسته اندک خشک نرم سوده

بجز دو مزوده اند که بخورند ذائقه را زائل گرداند ملح رشیدی ملح طعام ست که مائل بسرخی ست ملح العجین یعنی نمک که داخل خمیر نان و طعام

می نمایند و آن از تمام الوان میباشد از حجری غیر اندرانی و از غیر حجری مذکور یعنی نمک دریا که نمک در فارس و ایران می باشد و نمک مصنوع از آب بحر و در بلدی
قسمی از آن مستعمل مانند آن که در عراق و مغرب و بستان و دوم و حجازه و نواح آنها حجری مذکور و در فارس و ایران غیر حجری ما خود از دریا و در سواحل سنده و دکن
و بنگاله همه مصنوع از آب بحر شود و در گورکهپور و جونپور و بنارس و نواح آنها مصنوع از خاک شوره های شده زانکه خاک آن را مکرر راجع نموده در آب حل نمایند
و آب صافی را آخر گرفته طبخ نمایند تا منجمد میگردد و در هندوستان نمک سانبهر و نیز آن از الوان میباشد از سفید مایل بزردی و مایل بسرخی و مایل بسیاهی
و بهترین هر سفید صاف آنست طبیعت آن گرم و خشک در دوم مگر مصنوع از آب بحر که گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن قریب ملح اندرانی
است لا مصنوع آن که قوت اسهال و حدت آن زیاده و مایل بتلخی است ملح طبرزد بفتح طاء مهمله و بای موحده و سکون راء مهمله و فتح زاء معجمه و دال مهمله ماهیت
آن نمک جبلی حجری است بهترین آن سفید صاف شفاف نسمی باندرانی و لاهوری آنست طبیعت و افعال و خواص آن در صدد ذکر یافت ملح
بضم میم و راء مهمله مشدده و بفارسی نمک تلخ و بهندی پاه الوان نامند ماهیت آن نمکی است سفید و سیاهی و زردی مایل طبیعت آن گرم و خشک تا
چهارم افعال و خواص آن رانند مال جراحات با صمغ عربی و روغن زیتون قوی تر از سائر اقسام مقدار شربت آن کمتر از یکدرم و گفته اند این ملح نفطی
را غردنیز گفته اند که مصنوع است معنی نیست ملح نفطی بکسر نون و سکون فاء و کسر طاء مهمله و یاء نسبت ماهیت آن از جمله املاح معدنیه است سیاه رنگ بد بو
نفطیت دار از بریان نمودن و سوختن بآتش نفطیت آن کم و زائل گشته سفید میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی مسهل
و مقطع آن زیاده از سائر املاح و در اخراج بلغم و سودا قوی تر از سائر اقسام و چون با روغن گل شیرخ طلا نمایند در رفع جرب و خارش ابدان عجیب الفعل
مقدار شربت آن تا یکدرم حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که آنچه معلوم شد ملح نفطی اکثر مصنوع از سنگی مشهور سجی که قلا نامند و از سمت [illegible]
می آورند در پتنه مشهور به عظیم آباد آنرا می سازند و باطراف می برند و دستور صنعت آن آنست که اول قلا و آهک کلسن هندلیس کوفته در آب میجوشانند
و آب آنرا منعقد میسازند ملح نفطی حاصل میگردد و محتمل که آن هم غیر مصنوع و هم مصنوع باشد ملح هندی ماهیت آن نمکی است شفاف تلخ [illegible]
مایل بسیاهی که بنفسجی نامند و قطعهای آن اندک بزرگ و شبیه آنرا سفید دون نامند طبیعت آن در اول سوم گرم و خشک افعال و خواص آن مسهل
صفرا و سودا و بلغم و محرک اشتها و محلل ریاح و در سائر افعال مانند سائر اقسام مذکوره مقدار شربت آن تا یکدرم نیم است صنعت ملح مصنوع از اکثر نباتات و اوراق
که بهندی نامند آن ست که گیاه و یا هر برگ نباتی را که میخواهند از ترب و نخود و تنباکو و برگ موز و غیر آنها هر مقدار که میخواهند میگیرند و خشک نموده میسوزانند تا خاکستر
گردد و خاکستر آنرا در آب حل میکنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا تمامی بحر عقاب در ظرف دیگر که متصل به آنست گذاشته بیایند بدین نحو که فتیله
از فهاد یا کرباس پاکیزه ساخت و تر نموده یک سر آنرا در ظرفیکه در آن آب خاکستر است میگذارند و سر دیگر آنرا در ظرف خالی تا تمام بیست صافی آن در ظرف
خالی آید و باز در آن ظرف خاکستر قدری آب داخل مینمایند و برهم میزنند و میگذارند تا ته نشین گردد و آب صافی آنرا بدستور بجر حلقه میگیرند و همچنین تا دیگر بار دست در خاکستر نماند
پس جمیع آبهای صافی را یکجا نموده باز بجر حلقه صاف نموده صافی را طبخ می نمایند تا منجمد گردد تا آنکه آب خاکستر را عرق میکنند و عرق را طبیخ منعقد میسازند
ملح اشجار که قلی نیز و بفارسی قلیاه کهار و بهندی سجی نامند نیز بطور رید خلقه است و طبع و خواص آن در قلی ذکر یافت و چون آنرا در مسکه حل نموده منعقد نمایند
و بازنشادر بسایند با زای هر سه درم آن یکعدد بیضه مرغ بیفزایند و بآتش برشته کرده روغن آنرا بافشردن بگیرند خورنده گوشت زائد و منقی آنست بدستور حب
و حب ملح مسهل و حب ملح بجهت حیات و عرق ملح و ملح سلیمانی و یا جک در هن معجون آن در قرابادین کبیر مذکور شد ملح فرنگی نمک است مصنوع و مصفا
نامها و قطعهای بزرگ و کوچک سفید و شفاف که از فرنگ می آورند طعم آن باندک شوری و بورقیت مسهل بلغم و سودا و آثار اصفر و حمیات عفنه مزمنه
چون مقدار دو توله تا چهار توله آنرا در آب گرم با عرق رازیانه حل نمایند و قدری شکر داخل کرده بیاشامند چند مجلس خوب عمل نماید و اگر از آن اقوی خواهند
دو توله تا چهار توله آنرا بجهت قوت مزاج حاجت با چهار توله شیرخشت و چهار ماشه برگ گلسرخ و شش ماشه رازیانه نیکو فته شب در آب گرم بخیسانند و صبح
صاف کرده بجگر نموده بیاشامند و از برای اعانت عمل آن گاه گاه عرق رازیانه نیم گرم بیاشامند فصل المیم مع النون من بفتح میم [illegible]

آن اسم عربی مجموع شمی ست که بر اشجار و غیر آن منعقد گردد و شیرین باشد مانند ترنجبین و گزانگبین و شیرخشت و مانند آنها و آنچه بر اشجار سمی منعقد گردد سم باشد مانند
سکر العشر و آنچه بر نباتات قابضه نشیند قابض و آنچه بر مسهله مسهل باشد و بالجمله از ادویه مسهله است هر یکی به اسم خود مذکور شدند منج زر راوشان به فتح
میم و سکون نون و جیم و فتح معجمه و را مهمله و الف و فتح زا و شین معجمه و الف و نون لغت فارسی ست ماهیت آن تخمی است شبیه به تخم خواه و رنج و مانند
آن از آن معروف بعضی تخم خیری بریست فصل المیم مع الواو مو بضم میم و دال و بفتح میم و تشدید واو نیز آمده و بیونانی میوه و بعضی میصفون و
بفارسی انسا و لانا نیز ماهیت آن بیخ نباتیست ساق آن شبیه به شبت و از آن غلیظ تر و اندر دو فروع و برگ آن مانند برگ آن و بیخ آن متفرق و باریک
و بلند و بعضی معوج و بعضی مستقیم و خوشبو و رنگ غاریقون و مائل بزردی و اندک تلخی و حدت که زبان را اندک بگزد و گرم کند در خاییدن و بهترین آن
[illegible] مناسب است بهترین آن معتدل روش پاک آنست و استعمال آن بدون آنکه آنرا محلل نمایند جایز نیست و شیوه محلل نمودن آنست که در سرکه اندازند
چند روز نگاه دارند پس آورده خشک نموده اقراص ساخته بکار برند و اطبای اکثر وصل حیطی دانسته قوت تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در دوم گرم
و در سوم خشک و در سوم نیز گرم و خشک گفته اند و با رطوبت ناقصه افعال و خواص آن قابض و مسخن و ملطف و مفتح و منوم انفجار الراس و العصب و العصب
و الاعضاء و المفاصل نافع بیدن بیخ آن جهت سدد نزلات و منع ریختن آنها بسینه و تصفیه آواز از امراض عصب و مفاصل و اوجاع آنها و ضعف معده و جگر و طحال
و گرده و مثانه و تحلیل ریاح و نفخ معده و کبد و بهم و تسکین صعود بخارات بدماغ و مغص و درد گرده و مثانه از اجتماع فضول و رافع بر بر آنچه و بلاغم الزوجان معده
مدر بول و حیض و منضج منی و مقوی و محرک باه و جاوشیر و طبیخ آن جهت عسر البول و احتباس آن و حیض مفید المضار مصدع مصلح آن خیساندن آن ست در سرکه خیار
ذکر یافته بقدر سیر مصلح آن تخم کرفس و عسل مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل آن بمیوزن سنبل الطیب و بمیوزن آن جوزبوا و گویند بدل آن فطراساليون بوزن آن
و گویند بدل آن فلفل سیاه و گویند مینا فستین ست موز بفتح میم و سکون واو و زای معجمه لغت عربیست و نیز لغزی طلع و بهندی کیله نامند ماهیت آن ثمر درختی ست هندی در بلاد
دکن و گجرات و بربر و در سواحل اکثر بلاد عرب و بستان دین عمان و بصره و بنادر ایران نیز قلیلی یافت میشود و گفته اند شیرینی و لطافت آنها زیاده از بنگالی و [illegible]
و بنادر هند و بیک شهر مشهور در هر بلده و خصوص بنگاله و درخت آن بیدو سه قامت و برگهای آن عریض و طولانی تا بدو و زرع و از تنه آن سیر و بید و تنه آن
پرده پرده و با رطوبت بسیار و در جوف آن مغزی که بهندی کنجبان نامند و آنرا ورق ورق کرده با ماهی با مینا پخته میخورند مانند بقول و اصول دیگر میخورند
و ثمر آن در ابتدای ظهور در غلافی صنوبری شکل مخروطی مائل بسرخی و سبزی میباشد پس آن شگافته خوشه ظاهر میگردد و دور آن خوشه در آنها موز بسیار ریزه ریزه
میباشد بزرگ میشود تا آنکه میرسد و پخته میگردد پس آنرا قطع نموده پوست بالای آنرا دور کرده مغز آنرا میخورند و درختی که یکمرتبه بار آورد دیگر ثمر نمی آورد و آنرا
پیش از رسیدن آنرا که کنجبان نامند بر آورده پخته میخورند چنانچه ذکر یافته و در بنگاله ثمر آنرا احصاص مفصلی و زمانی معین نیست در تمام سال ثمر میدهد و الا
آنکه در فصل [illegible] و از اطراف درخت قصیلها و بچها بسیار بر می آید بلند و بزرگ میشود و بعد از آن ثمر میدهد بخورند که قطع تنه آن از آنها بجای
آن بر او پیدا شده ثمر بر آورده و جاهای دیگر غرس می نمایند و در باغی و مکانی که سه چهار درخت آن باشد و زمین قوی بود در سه سال تا صد درخت زیاده میشود و بعضی
اصناف آن شیرین لطیف و لذیذ بسیار خوشبو میباشند و آنرا در هند و در بنگاله کیله مرتبانی نامند و سوای بنگاله خصوص جهانگیر نگر و در تمام ملک هند و دکن نیز
بهم میرسد و این تخم ست بهتر از اصناف دیگر با تخم بعضی بسیار گرم و ریزه مانند انواع صغری و چینه و مال بهوگ چینا و امثال اینها نیز و طعم
آنها شیرین و با اندک رائحه خوش و لیکن بلطافت و لذت و خوشبوئی و شیرینی مرتبانی نیست بعضی از اینها نیز با اندک عفوصت میباشد خصوص خوب در
بنادر هند و صنفی که آنرا جکلیله نامند خوشه و ثمر آن بزرگتر از ثمرهای همه اصناف دیگر تا بیک سیر و اکثر مثلث الشکل میباشد پخته و رسیده آنرا میخورند برای
[illegible] بسبب زیادتی عفوصت و کم شیرینی پوست آنرا در نیم خامی جدا کرده مغز آن ورق نموده در ماهی و قلیا با برد و اینها پخته میخورند و از همه یک صنفی ست
در بنگاله آنرا ابنیه نامند چون آن بسیار بهم نرود با لزوجت و عفوصت و پر تخم ست اکثری هم آنرا نیز نمی خورند مگر فقرا و مساکین و هر یک از اصناف مذکوره
در بعضی بلاد بهتر از بعضی دیگر میشود و بسبب اختلاف زمین و آب و هوا و بهر جا بنامی مخصوص همه اصناف مذکوره در بنگاله خصوص

جهانگیر نگر جای دیگر نمیشود و از برگ و پوست درخت آن خشک کرده و سوزانیده نمکی بعمل می آورند چنانچه در ملح مذکور شد و خاکستر آنرا باعتبار آنکه با
بورقیت و جلائیست گازران هند و بنگاله در غسل بعضی ثیاب بسیار چرب چرک مستعمل دارند بجای صابون که در آب چند روز بسیار سائیده
طبخ داده و این را باصطلاح خود شبی نامند پس مالیده و افسرده با آب خالص بشویند تا پاک گردد طبیعت آن در گرمی معتدل و در دوم تر و با قوت قابضه فعال
و خواص جالی و کثیر الغذا و بطی الهضم و بعد انهضام مولد خون غلیظ و مسمن بدن و اعضاء الصدر و الغذا و النفس مفرح و ملین سینه و جهة سرفه یابس خشونت حلق و تر طیب
معده و مسمن بطن و تحریک باه محرورین و دافع لاغری گرده نافع مطبوخ نیم پخته چکیرا حابس اسهال لزجیه طلای آن با مرکه و آب لیمو جهت بحی و سعفه و جرب و حکه و
آب تخم خربزه جهت کلف و نکوئی رنگ رخسار و ادرام ضماد برگ آن محلل اورام القروح و الجروح و حرق النار ضماد نوع موزیکه در بنگاله مال بهوگ میگویند جهت
سوختگی آتش که چون بعد از سوختن بر آن موضع بمالند مانع آبله و درد آنست و نیز نوع موزیکه بو اُکهاست جهة قروح بدن اطفال خصوص قروحیکه
بسبب آتشک ابوین و یا مرضعه بهم رسیده باشد مجرب که آنرا پخته آنرا نرم مثل مرهم ساخته بر پارچه مالیده بر آن گذارند در پنج و شش مرتبه
زائل میگردد بعون الله تعالی وزرد و خاکستر پوست آن پوست درخت جهة نزف الدم جروح و تجفیف و التیام قروح مؤثر المضار بطی الهضم
نفاخ و اکثار آن مداومت آن مولد ریاح و خون غلیظ بلغمی و بلغم و موجب سدد و قولنج و زحیر و ضعف هاضمه خصوص در مبرودین و مرطوب المزاج و بلاد رطبه
و باعث نزول آب در اعضاء و خصیه تخصیص چون آب بالای آن بنوشند مصلح آن نمک بر بالای آن خوردن مربای زنجبیل و عسل و شکر در بعض امزجه بارده
و سکنجبین بزوری و شکری در حاره و خوردن آب نشا بسیار مضر و بالجمله در امزجه حاره بالنسبه قویه و بلدان حاره یابسه موافق نافع و مقوی و معتدل
و مسمن ابدان بارده رطبه ضعیفه و بلدان رطبه مضر و محدث اکثر امراض مذکوره و افعال آن مانند بیخ آن گرم و خشک آشامیدن آن دافع کرم داخل شکم جهت
نوشته جائیکه موز نباشد و خواهند که بهم رسد باید که دانه خرما را در غلاف گذاشته غرس نمایند و در موضع غرس سرگین اسپ بریزند و تقیه می نموده باشند
درخت موز بهم میرسد موسلی بضم میم و سکون واو و سین مهمله و کسر لام و بالغت هندیست ماهیت آن گویند بیخ بنبهل کوچک گل نباتیست
و آن بیخی است بسطری شقاقل مصری و بسیار شبیه بدان و از آن بزرگتر و دو نوع میباشد سفید و سیاه و سفید آن اقوی و مستعمل و بعضی سیاه آنرا انفع دانسته
اند طبیعت آن گرم و خشک تا دوم و با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آشامیدن سفوف آن که بکارد چوبی ورق کرده در سایه خشک
نموده کوفته آنرا بقدر دو مثقال با نبات جهت ضیق النفس و تقویت باه و ازدیاد منی و رفع بواسیر و تحلیل ریاح آن آشامیدن دو مثقال آن با زیره
کرمانی جهت یرقان و با زنجبیل بپرلیشه که بهندی ستوانا منه جهة هیضه بلغمی و اسهال و با آب پیاز جهة قولنج ریحی و با آب فرنجمشک و با آب
برگ تلسی که نوعی از فرنجمشک است جهة تحلیل ریاح گرده و با برگ فرنجمشت بالسویه جهة رفع ام الصبیان و با اطریفل جهة سیلان منی
که بهندی پرمیو نامند و با نانخواه جهة سرفه بارده و با دار فلفل جهة گزیدگی سگ دیوانه و با کنجد جهة حمی ربع و غب و جدوار و با نمک سنگ جهة تقویت
اشتها و زیادتی آن و با آب گرم جهت درد شکم و با شیر گاو و شکر جهت ازدیاد منی و تقویت باه و فربه نموده بدن و با روغن کنجد جهت زکام و نزله
و رفع بلاغم مفید است از نفع و بهترین طریق استعمال آن آنست که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین بر آورند و در شبها سه بار یک آن را
و در کنند و بکارد چوبی ورق نموده و بسوزن چوبی سوراخ کرده بر ریسمان کشنده و در سایه خشک نمایند پس سفوف کرده روزی یک توله آنرا با یک توله
نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته نقاشی چوبی بر بهم زنند تا بلعاب آورد تا چهل روز باین دستور بیاشامند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع
و اعراض نفسانیه و بدنیه و هوای سرد و آب بسیار سرد پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانیه و طبیعیه و نفسانیه را تقویت بخشد و پیر را مانند
جوان میگرداند حکایت حکیم شرف الدین در مجربات خود گفته که من شروع بخوردن این دوا نمودم و پدر من جهة آنکه با زن خود مقاربت
نتوانم برابر یکجانب و زوجه برای جانب دیگر خود میخوابانید چون بیست روز از خوردن این دوا گذشت از شدت قوت باه و شبق نتوانستم
صبر نمود شبی پلنگ خود را از بالای پدر دراز کرده زن خود را بر آن پا سوار نموده باین طرف آوردم و با او مقاربت

وبالو مغاربت کرده پا زیر پا هو انموده بدانجانب فرستادم که در دامن پای من نخراش نموده از کرده واند و بازن آن نهادم و هم چنانچه مذکور شد زخواب بیدار شد گفت ای ظالم چرا تا حال در صبر نگردی که این خراش و ضعف هم نمی ماند **مولسری** بضم میم و سکون واو و لام و فتح سین و کسره را و تحتانیه بلغت هندیست **ماهیت** آن درختیست عظیم و شاخهای آن انبوه و مدور و خوش منظر در ملک هند و بنگاله و فرنگ کثیر الوجود و در باغات و تنها نیز می نشانند و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و اندک عریض و طولانی و املس و گل آن کوچک سپید و مدور مشرف صندلی رنگ بسیار خوشبو و هم در تازگی و هم بعد از خشک شدن و در موسم گرما ابتدا و بارش است در ملک هند و بنگاله هنگام بهار آنست و ثمر آن بقدر عناب متوسط و به بزرگی سرخ رنگ و مغز آن با عفوصت بسیار و اندک شیرینی و حبه آن بزرگ **طبیعت** گل آن گرم و خشک و ثمر آن سرد و خشک و قابض **خواص و افعال** **خواص** آن ثمر نارسیده خشک تخم آنرا نیز در دوا و در حقنه داخل میکنند جهت آنکه قابض و ممسک منی است و حابس بطن و آشامیدن طبوخ پوست درخت آن جهت حرقة البول و قروح مجاری آن و آتشک نافع و بیخ آن نیز بدستور مفید و مضمضه بطبیخ پوست درخت آن جهت درد دندان و تقویت لثه نافع و سعوط گل خشک سوده آن برای مرضی مفید است که مرضی است در بنگاله در مبتلی مردم بهم میرسد علامات آن تب و شدید صداع و درد گردن و شانه و غیر آنست و جهت صداع بارد و بدستور کشیدن گل خشک آن در غلیان بجای تنباکو و عرق گل جهت صداع و تقویت دماغ و نیز سعوط آن نافع و گذاشتن گل آن بر بالش در وقت خواب باعث دوری پشه و مار از آنست و در حرف الباء مع الواو بنام بولسری نیز ذکر یافت **مومیا** بضم میم و سکون واو و کسر میم و فتح یاء مثناة تحتانیه و الف لغت یونانیست بمعنی حافظ الاجساد و بعربی عرق الجبال و بفارسی مومیائی نامند **ماهیت** آن چیزیست شبیه بقیر از درزها و شگافهای بعضی جبال بیرون می آید و بهترین آنست که در کوه داراب که از توابع فارس است بهم میرسد و بعد از آن در اصفهان و نواح آن و بعد از آن در کیلویه و انجمله زبالی در دیگر اماکن بهم میرسد قدرت نزد و بلیسے شعبده الاشرجنداز امالحیت و نفع آن ترتیب میکرد و در الحیه با احمد مجلسه در تاریخ الحکما در کیفیت و اطلاع بر مومیا و خواص و افعال آن نوشته است که از جمله عجائب اتفاقات ظهور مومیائی کانی بود در عهد فریدون و کیفیت ظهور آن در کتب معتبر چنین آورده اند که در ایام حکومت فریدون بسبب ازدیاد بیان و در حوالی داراب جرد فارس شکار میکرد ناگاه یکی از ایشان تیر کاری بر فوج کوهی زد و آن بعد از چنان زخمی از نظر ایشان غائب شد هر چند تفحص کرده نیافتند اتفاقاً بعد از یک هفته باز آن جماعت بشکار رفته همان فوج را دیدند که صحیح و سالم میگردید و آن تیر در بدن او دیده در قیح پیکان سحر اید که گویا اصلاً زخمی به او نرسیده آن جماعت از مشاهده آن حالت متعجب و حیران شده در مقام گرفتن او شدند و به هر نحو که بود او را بدست آورده چون نیک ملاحظه نمودند قدری از مومیائی در اندرون زخم و حوالی او چسبیده بود چنانچه معلوم شد که او خود را بموضع که مومیائی داشته مالیده و آن مومیائی موجب التیام و التحام زخم کاری او شده و چون این خبر بفریدون رسید بحکم او حکما و اطبا بتمام تجربه و امتحان آن شده در التیام جراحات و جبر عظام مکسور و غیر آن دوای نادر جستند و خواندند عظیم یافتند انتهی کلامه و بعضی گفته اند که در زمان فریدون شیخ حکمائی باین در آوردند بدین طریق که روزی فریدون بشکار رفته بودند آهوی را تیر زد چنانچه آن تیر بر پهلوی او نشست و از پهلوی دیگر او بیرون رفت و تیر دیگر بر پایش زد که لنگ شد و بسبب فریدون در عقب آن بسرعت تا آنکه آن آهو بجائی رسید که اندک کوزی داشت آن آهو چند مرتبه زبان خود را بر آن مکان مالیده و تا رسیدن فریدون در وقت او باز آن آهو درست و بی عیب و نیز لنگیدن از زمین بحتی فریدون متعجب شده و بحکما اطباء اظهار آن عقده نموده بعد التفحص معلوم شد که از درزهای سنگ مانند شمع چیزی تراوش میکند و میچکد و آن آهو آنرا لیسیده پس فریدون حکم کرد مستحفظان در آنجا باشند و هر ساله هر مقدار که جمع شود ارسال حضور نمایند و از آن زمان تا حال در آنجا مستحفظان هستند و هر ساله آنچه جمع میشود از برای سلاطین ارسال میشود از نفره رفته رفته در ایام از کثرت کاوش آن مکان کود شده است باعتبار آنکه سنگی را که از زیر آن بر می آید میکاوند با کیه از آن بدست می آید و همچنین از بجهت آنکه آن کوه دیز از سابق شده بالفعل هر سال جانب نیعق دو قامت انسان لقدر سه چهار من شمع جمع میشود

سنگی عظیم بر دهن آن گذاشته و مستحفظان نزدیک آن میباشند و در هر سال یکمرتبه بشهادت کسی زیاده هم جمع میشود و آن سنگ را اندک اندک تا انکه شخصی دران تواند رفت پس شخصی تنگی لبسته اندرون آن میرود اندک آبی بقدر یکمن با یک و نیم سیر گاهی زیاده گاهی کمتر از ترادش عروق آن کوتاه ورنه آن جمع شده است دران مدت و بر بالای آن اندک دهنی مانند پرده نازک منجمد گشته تمام آن آنرا با اندک سنگ و ریگ انچه که هست دران بیرون آورده در دیگ بزرگی جمع میکنند و مستحفظان همه بر جمع میباشند آن دیگ را بر آتش گذاشته چند جوشی میدهند تا دهنیت از ماهیت و خاک و ریگ و غیرها جدا گردد پس فرود آورده سر آنرا البته همه بر آن مهرا میکنند و میگذارند تا خوب نشیب گردد پس سر آنرا باز میگردد و بردارند آن شده است از دهنیت میگیرند و مرتبه دیگر آن را بهمان قسم جوش داده میگذارند تا سرد گردد و دهنیت آنرا باز میگیرند و همچنین تا دهنیت دیگر در آن نماند پس قدری را عمله بعنوان دزدی برای خود میگذارند و تتمه را جمع آنها بر آن مهر نموده بسال حضور میمانند و مجموع تخمیناً یکصد و پنجاه مثقال و چند مثقال در تمام سال جمع میشود گاهی زیاده تا سه صد مثقال و گاهی کمتر و زیاده برین شنیده نشده و دزدی آن نیز تا نیز دو قاعیت بسیار است چون در روغن گاو و یا گل سرخ حل نمایند و صاف نموده بیاشامند و یا تدهین نمایند و نیز از بعضی گفته شنیده شده که در آب در کوهیست که از انجا بنای دارابی اخذ مینمایند و در آن در دراشکاف کوه قطره قطره مومیائی میچکد و در زیران فاسق بزرگی نصب کرده اند دران انچه مجتمع میگردد اخذ مینمایند و جمع میکنند و هر سال بدستور ارسال حضور سلاطین مینمایند و غیر دارابی نیز از شگافهای سنگ بر می آید و لیکن بمکانی معین مانند دارابی ندارد و کسانیکه ماهر اینکار اند دران کوهستان رفته تجسس مینمایند بر روی بعضی سنگها که علامتی و داغی معلوم میشود آنجا را بمیخی کوبیده نشان میگذارند و ادرا انچه ببدست آمده از انجا جو شده است جمع نموده بر میدارند و گاهست که سال دیگر از همان سنگ همانجا نیز بر می آید و گاهست که بر نمی آید و از جای دیگر در شگافه سنگهای دیگر که بر بنیاد نبود بر می آید و نیز از بعضی نقد و سکنه آن دیار شنیده شده که بعض اهل آن دیار در اطهانات و کیلیاده نیز در بعض نواح آنها جمع شده در بعضی مغارها و شگافهای کوه که میدانند که از انها مومیائی بر می آید همه بسیاری در آن مغار با شگافها جمع کرده آتش می زنند و بر دند بسبب گرمی تابش آتش از شگافها در رهای سنگها چیزی بسیار بر می آید و بر آن شگافها و درها منجمد میگردد و بعد سرد شدن انها را با هم جمع کرده میان خود با قسمت میکنند و میفروشند و این نوع که نزد مردم بسیار و اخر فراوان ست و خرید و فروخت آن میشود و در نفع قریب بنوع دوم است اما نوع اول که در آب دماخوذ از مکان خاص خالص ست منافع بسیار دارد و قلیل الوجود و بدست همه کس نمی آید چنانچه ذکر یافت مگر آنکه قلیلی ازان عمله و یا از تحفه و انعامات سلاطین و یا از اعمال بخارات بطریق سرقه بدست بعضی آید و نیز چیزی شبیه بمومیائی بسیار ضعیف العمل تا صافت از بعض کوههای سند و دکن بعمل می آید و میگویند که از شگاف مغارات میچکد و خوب خالص آنرا چون در آب اندازند آب را سرخ می گرداند مانند موم میباشد و کم یاب است و آنرا بلسان اهل سنجیت اهل هند سلاجیت می نامند و خاصیت بسیاری بر آن بیان میکنند و گویند نوع میمون لبناهی که آنرا لنگور می نامند بسیار آنرا دوست میدارد و هر جا بیابند میخورند بمجرد خوردن از شکم انجاری میشود و بر سنگها نجاست می کند جاهل آنرا مانند برداشته بجای سلاجیت اصلی خالص میفروشند مومیائی انسانیکه مشهور است میان عوام ست حکیم میر محمد مومن در تحفه نوشته است که در ازمنه سابقه دستور بوده که حفظ جثه مومیائی خورده را از تعفن حالیبدن مر یکی و غسل دردیائی و فقرا الیو و امثال نهار ممنوده اند چون اکثر جثه بلاد مغرب را آب گرفته هر چه از جاد و اعضائی آن مونا را امواج بر لب ساحل رسانیده میرسانند انرا جمال بجای مومیائی صرف مینمایند و در آخر نوشته اگرچه در حیز کم نفعی میکنند و لیکن شرب آن حرام و مورث شب کوری و فساد اخلاط و مضرتهای بی غایت است و مصدق قول حکیم محرر اوراق از عزیزی صادق اقوال حکیم دانا متصف بجمیع اوصاف حمیده مسمی بمیر محمد حسین که در بعضی دقات مصر بلک فرنگ و مصر و نواح آنها نموده و به بنگاله مراجعت کرده با اعلم ملاقات کرده نبودند قبل از سفر مذکور نیز آشنا بودند و اکثر ملاقات می نمودند از جمله عجائب امور یکه در آن مصر شنیده و مشاهده نموده بودند این بوده که قبل از این چهارصد یا نصد سال حکما و سلاطین مصر و نواح آنرا دستور بوده که مرده خود را در خمها در قبری نه انشن و دفن نموده تا

بلکه بالطبا جراحان بیسیر بند که برابدان ایشان دیدان ادویه چند که حافظ آنها باشد از فساد بمالند واو شان بود از مدتی که خوب روغن ادویه
مالیده بودند در قالبی در چوب گذاشته بر آن نام میت و قوم قبیله آنرا نوشته در خزائن محفوظ میداشتند و بعد از آن سه صد چهار صد سال
بیشود که آنرا ترک نموده احیانا اگر جسدی از آن اجساد بدست بیکی از حکمای مصر دیا حرامی آمد آنرا بجای مومیائی استعمال مینمایند خصوص از خارج چنانچه
نزد از حکیمی از حکمای مصر جسدی بود داد جسدی از آن بمصر بریخ آورده قدری از آن بمیر مغزی الیه داده بود او شان قلیلی با حقیر دادند نرم بود
طبیعت آن تحلیل که از مومیائی کانی در حرارت و یبوست زیاد باشد افعال و خواص آن در احمده داخله و استعمال از خارج شاید که خوب
گوشت و پوست دعوق و بعض استخوانهای پاک آن مضمحل و یکسان جسمی سیاه براق چسبنده بابوی بسیار تند شده و بعض استخوانهای نوسی دران باقی
بمومیا باشد در نفع ولیکن از دو اهل و شرب غیر مجوز زیرا که مضر گفته اند چنانکه ذکر یافت و قرب که چنین باشد علاوه حرمت آن و الله اعلم
و مومیای سگ بچه که صاحب خلاصة التجارب نوشته و کیفیت صنعت آنرا ذکر نکرده شاید از بن تلیلی باشد که ادویه حافظه مقویه تریاقیه از قبیل
ادویه مذکوره و غیرها بریدن بچه سگ بسازند از ائیده شده مالیده زمانی ممتد و زخی کرده در زمین دفن نموده باشند یا آنکه در بلدان حاره یا بستن در
پارچه پیچیده و از زیر زیک تن میکرده باشند تا بسبب گرمی تابش آفتاب بعض بعض و تجمیر یافته و صورت و قدرتی ترکیبی در مزاج تازه و صناعی بهمرسانیده پس
برای درد استعمال نموده باشند بالطور دیگر العلم عندالله تعالی **فصل در بیان جودت مومیائی و کیفیت و خواص و منافع و طرق**
استعمال آن مفرد او مرکبا باید دانست که بهترین آن در اول سیاه صاف براق نرم آنست که بوی بد نداشته و اندکی بوی قطیب باشد ارسطو
فرموده که بهترین آن آنست که چون جگر گوسفند را در گرمی ذبح بازیره نی شکسته شق دبران بمالند التیام یابد و نیز گفته امتحان اصلی مومیائی
آنست که بهواری پای مرغ و یا خردسی را بشکنند و بقدر یک دانگ از آن را در روغن گلسرخ حل کرده بحلق او بریزند و قدری بران بمالند اگر در ع
بکشاید در جبر شکستگی پای او نموده باصلاح آورد خوب است و صد اصلی اولا بد و غیر اصلی دگاه باشد که در عرصه هفت هشت ساعت باصلاح
آورد و امتحان دیگر آنکه مومیائی خوب را چون بدست بگیرند مثل موم خالص بزودی نرم بگردد و بدو مغشوش بعد آن صلابت بسیار دارد و بزودی
بحرارت کمی نرم نمیشود و بهترین امتحانات آنست که جبر کسر اعضای انسان و ادجاع و تقویت باه و سایر قوی و غیرها در انسان تجربه نمایند
طبیعت آن در اول سیوم گرم و در دوم خشک و نزد بعضی خشکی آن غالب بر گرمی آن و صاحب تنفار الاقسام حار در دوم و یابس در اول
گفته و قوت آن تا چهل سال باقی میماند افعال و خواص آن مقوی ارواح و دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضای باطنی و ظاهری و مخفف
رطوبات ذهین باده و حافظ ارواح بدنی و لطیف و مسرع النفوذ و مفتح سدد و جالی و جهت فواق و فالج و رعشه و لقوه و رفع سموم منسی و بلدغ عقرب
و درد معده و وجع الفواد و تقویت معده و اختناق رحم و طمع امراض بارده و نفث الدم و جراحت مثانه و سلس البول و ابتدای جذام و دوار و نفیل
و نقل زبان و گزیدن عقرب و تحلیل اورام بلغمیه و اورام و جبر کسر و ضربه و سقطه و خلع نافع اعضار الراس و الاذن و الالف و اللسان محلول مقدار
نیم جبه آن با آب مرزنجوش جهت صداع بارد و سادج و شقیقه و صرع و دوار و لقوه و فالج و استرخای و جبه آن با آب طبیخ صعتر فارسی و راسن جهت جهت
و آشامیدن با لیدن و سعوط نمودن و چکانیدن بیکجو آن در بینی و گوش با طبیخ مرزنجوش و با روغن زنبق و نیز سعوط یک جبه آن یا یک جبه آن منکث
گاو زهره چند بیدستر محلول در روغن بان جبه اوجاع بارده کهنه در سر و سلاج و برودت دماغ همچنین قطور آن در گوش و بینی با روغن زیتون و عسل
جهت ریاح مجتمع در دماغ و آشامیدن بیکجبه آن با آب طبیخ کرفس و زیره کرمانی جهت لقوه بیدانگ آن با بیکه صعتر فارسی دران و جوشانیده
و با شند جهت ارتعاش و چکانیدن بیکجبه آن با روغن یاسمین یا گل در گوش جبه درد آن و بمقدار یک شعیره آن با روغن گل سرخ
به تنهائی و با آب غوره قطور آن و فتیله ممزوج با آن در گوش گذاشتن جهت ثقل سامعه و ریش قروح و آمدن چرک از آن نافع دار ارسطاطالیس
گفته مقطور محلول آن با پیه خوک شیر منکسو و جهت گرمی نافع و گرمی مادر زاد بمبالغه و با کافور تنها سپس و یا با آب مرزنجوش جهت زبانت

والمراض مبنی دو لوکه آن با عسل جهت لکنت زبان و ثقل آن نافع اعضاء النفس و آشامیدن مقدار سه تیهو آن دو در جمهوری جهت نفث الدم ازریه
و لعجیه آن با شراب آلغ جهت نفث الدم و رعاف و همچنین تقطیر آن جهت رعاف و تکقیر اطآن با عسل یا با آب نعناع جهت رفع و تکقیر اطآن با شراب
سوردور ب قوت و یا با طبیخ عدس و امثال آنها جهت وجع حلق و دوره آن گفته اند غرغره مقدار دو جبه آن و یا با آب اصل السوس مقشر سه اوقیه
عاده و فرحا مطبوخ جهت خناق و یک مطبوخ آن با آب عناب با پستان با الشعیر و اصل السوس مقشر سه و زوفا و نانخواه جهت سرفه و بکقیر اط آن
با آب نعناع و یا با آب مطبوخ زیره کرمانی و نانخواه و کرویا جهت خفقان بارد مفید است اعضاء الغذا آشامیدن بکقیر اط آن با آب مطبوخ زیره
کرمانی و نانخواه و کرویا جهت غثیان و نفخ و خفقان و ضعف معده و قراقر و نفخ و ریح بلغمی معده و امعاء و ازاله رطوبات مجتمعه بر فم معده و دفع سقطه بر سفید
و معده و برای سقطه و صدمه و ضربه که بمقدار یکقیر اط آن با دو دانگ گل ارمنی و یک دانگ زعفران در آب برگ عنب الثعلب یا با آب برگ کاسنی یا در
تبار تب نرجته فواق ریحی یکحبه آن با طبیخ تخم کرفس و زیره کرمانی جهت وجع طحال یکقیر اط آن با آب کشنیز تازه و یا با آب بجکاره جهت وجع و نفخ و بزرگی طحال
یکقیر اط آن با ماء الشکر و یا با آب کرفس تازه و یا با طبیخ بیخ آن و یا با طبیخ تخم کشکنشت یا پوست بیخ کبر آدرم جهت یا با آب طبیخ خشک طلای معده
آن با آب مطبوخ انیسون در آن چو شاینده باشند تا رتسکم مستسقی و همچنین آشامیدن یکدانگ آن با آب مطبوخ انیسون نافع اعضاء النفض و المفاصل
آشامیدن یکقیر اط آن با شیر تازه دو شیده تنهائی و یا با قدری شکر جهت قروح و جراح احلیل و مثانه و آشامیدن المسوحی از آن با آب مطبوخ دو خود نقاخ
اذخر جهت رفع حبس البول و تقطیر و ادرار آن خوردن هر هفته یکمرتبه دو جبه آن با روغن گاو جهت رفع باد بواسیر و اوجاع معده و دو جبه آن با آب
مطبوخ ساذج هندی جهت اختناق رحم و حمول تذکره آن مخلوط با آرد گندم جهت قلت صبر نگاهداشتن بول و سلس البول و همچنین حمول آن
با روغن زیتون زنبق جهت تقطیر البول عدم صبر بر حبس آن در بهتر کامقعده و تدلیط و مسوح آن با روغن یاسمین مانند آن تصریف و انشیان ابتدای آن جهت تحریک
جماع و همچنین آشامیدن دو جبه آن با آب باقلا یا جبه از آن با زرده تخم مرغ نیمبرشت سه روز متوالی و محمد بن زکریا در کتاب الحیات نقل کرده اگر کسی را آب
منی خروج شده باشد خواهد که بزودی بحال اصلی برگردد و در آخر حرکت قریب بانزال جود میاسا را در بیخ و هم عسل سفید حل کرده بخورد و اگر محرور المزاج باشد
با اشربه بارده و مناسبه بنوشند مجرب است آلات المفاصل محلول آن از یک دانگ تا یکی نیم دانگ در او بار مناسبه مانند روغن گل و اشیای مانند
مانند آب باقلا و با زرده تخم مرغ دو سه عدد جهت اوجاع مفاصل و خلع عضو و کوفتگی اعضاء و عصب جدا شدن و پاره شدن آن و کسر عظم
و سقطه و ضربه و صدمه و امثال اینها خوردن و مالیدن آن بر آن موضع بعد این و همچنین آشامیدن آن با شراب جهت رفع جراحات کهنه و ناصور
وزن یکدانگ آن با یکدرهم قشر برگ لخته در زیت مقدار نیم درهم مرهم ساخته بمالند جهت احلال باطنی و صدمات آن در روغن گل سرخ یا روغن
کنجد حل کرده و طلا نمودن با آن و اگر کسی بزمی زده باشد مالیدن بر آن مواضع و خوردن آن بغایت نافع الحمی آشامیدن نیم دانگ آن مطبوخ
افسنتین یا آورده با اشربه مناسبه دیگر جهت رفع حمیات عتیقه محرقه و سوداویه نافع الاورام والبثور و ارمینه نیم دانگ آن با مطبوخ افیتمون
یا ادویه مناسبه دیگر هفت روز متوالی جهت ابتدای برص و جذام و غدد و تفصیل و همچنین جهت هر علت با ادویه مناسبه و معادن آن مفید است السموم یا لیدر
بقدر آن یکقیر اط با روغن گاو جهت گزیدن عقرب نیز جهت عقرب گزیدن آشامیدن یکقیر اط آن با شراب صرف باید همچنین یک قیراط
آن با آب کشنیز تازه و یا آب بیخ کبر آشامیدن و گذاشتن بر آن جهت مطلق سموم مقدار دو جبه آن با طبیخ خشک یا با آب فراسیون و یا با آب بین و یا
با آب فرنج جیله و یا با آب انجدان و یا آب طبیخ آنها مجرب است دستور حل مومیایی مانند حل عنبر و لادن است و در قدر مضاعف در گلاب دو یا با
ادویه مناسبه یا تنهائی و در ترکیب و ادویه داخل نمودن و حبوب آن در قرابادین کبیر ذکر یافت موج بضم میم و سکون و نون و جیم
لغت هندیست ماهیت آن پوست درخت نوعی از نی غیر مجوف است که بهندی سرکنده و اطفال از قلم آن بر تخته می نویسند طبیعت
آن سرد و خشک افعال و خواص آن غرغره با آب مطبوخ آن جهت جوشش دهان و اورام لثه و لهاة و آشامیدن آن بجهت ضعف شهوت

شهوت طعام و بواسیر خونی و ریحی و درد گرده و مثانه و آلات تناسل و آشامیدن آن بطریق تنباکو که در لسان تا لسان بجهت فوق از مجربات گفته‌اند
و بتجربه رسیده و اگر قبل از کشیدن آن قدری برگ تنباکوی خشک را در آتش انداخته دود آنرا بدهان بگیرند بهتر است و اگر بیکدفعه زائل نگردد
مکرر نمایند و این معالجه فوائد ریحی است و بجهت بواسیر مقعد است مونڈمی بضم میم و سکون نون و دال مهمله و یا بلغت هندی اسم
نباتی است هندی کثیر المنافع و از قبیل تخم و بیاره و با شاخهای منفرد و برگ آن شبیه به برگ پودنه و آن ضخیم‌تر و مرغب جنگل آن سرخ مائل به بنفشی
و در شبیه بکمه و خوشبوی الجمله شبیه به بوی گلاب و طعم آن با اندک تلخ و عفوصت و آنچه ابادر آن ربع و در هند عظیم آباد و بنگاله و کثیر البوده طبیعت آن در دوم
گرم و تر و با قوت قابضه افعال و خواص آن مقوی اعضای رئیسه و قوی ارواح و معده و محلل و ملطف و مفتح و در تلطیف و تفتیح قریب بچوب چینی بجدیکه
عرق و بول و رائحه بشاربت آن بو آن می آید و جهت رفع خفقان و توحش و یرقان و زردی بشره و امراض صفراوی و سوداوی و حرقة البول و ادرار بول
مانند فناله برده نابل و ادرار جمیع اعضا نافع و آشامیدن عرق آن که بدستور گلاب عرق کشند جهت خفقان و وسواس سوداوی و صفراوی و تحلیل مواد
عفنه و تقویت قوی و ارواح و سائر امراض مذکوره مجرب و قویا و محکه و اشال آن نیز نافع بشرط مداومت بران که از سه مثقال تا پنج مثقال ابتدا شروع نمایند
و زیاده کرده تا ده مثقال میفزایند تا بمقداری که موافقت نماید و مرض تخفیف و اخلاط آن در دفع پس بتدریج کم نمایند و در ایام آشامیدن از ترشیها و لبنیات
و بقول و اغذیه غلیظه و آشامیدن آب یخ و بسیار سرد و یا بسیار گرم و امتلائی و حرکات نفسانی و بدنی و جماع و حمام اجتناب نمایند و اگر نمک را تقلیل نمایند
بهتر است و اختصار بر اغذیه لطیفه و آب نیم گرم نمایند و در امزجه قویه شروع از ده مثقال نمایند و بتدریج یکمثقال یا دو مثقال بیفزایند و جمعی از آن را
نیز اهل هند مستعمل دارند و نبات آنرا در هنگام تازگی با بیخ و برگ و گل کنده در سایه خشک نمایند پس نرم سوده با آرد گندم و روغن و شکر بطریق
حلوا پخته هر روز موافق مزاج بخورند جهت حفظ قوی حیوانی و بدنی و منع موی سفیدی و استقاد نیز بطریق سفوف با شربت عناب نافع
جهت امور مذکوره و تخم آنرا گفته‌اند اگر با شیر هر روز مقدار یک کف بخورند قوت حیوانی بخشد و گل آن تنها اگر تا چهل روز بخورند نیز همان خاصیت بخشد
نبات آنرا قبل از گل آمدن چون با بهنگره سائیده بر روغن آمیخته تا چهل روز بخورند موی را سفید نگرداند و نیز نزد اهل هند مشهور است که
چون غنچه گل آنرا در اول سال در دست بلع نمایند و در آن سال از آن ابد محفوظ می‌مانند یک غنچه آن یکسال و دو غنچه آن دو سال همچنین میدانند
و بیخ آنرا اگر تا یکسال بخورند نیز جهت سیاه کردن موی نافع و چون بیخ آنرا نیمکوفته در آب بخیسانند آن مقدار که نیم بر دارد پس آب را در روغن یاسمین
کرده و در شیشه کرده بطریق قرع و انبیق معکوس قطره نمایند و هر روز یکبار آنرا با برگ تانبول در زمستان بخورند نفع عظیم بخشد و تقویت قوی
و ارواح نمایند و امراض بارده رحم را دفع سازد و بدستور چون آب تازه و نبات آن را با گل و بیخ بگیرند و با روغن کنجد بقدر ربع آن با آتش
ملائم طبخ دهند تا روغن بماند و صاف نموده ازان هر روز بمقدار دو درم آنرا صبح ناشتا بخورند تا چهل روز دیگر و پرهیز از جماع و ترشی و بادی
پرهیز می نمایند تقویت باه بحدی بخشند که شرح نتوان نمود و چون بیخ آنرا در ظرف مسی با دسته چوب نیم خوب بسایند و سحق نمایند با آب
تا آنکه سیاه رنگ گردد پس پنبه پاکیزه را بدان تر نموده و خشک کرده نگاه دارند عند الحاجت قدری از آن پنبه با آب تر کرده بر چشم صاحب
رمد گذارند تسکین درد و وجع آن نمایند و نیز نوعی از مونڈی می‌شود که آنرا بهندی مها مونڈی نامند و گل آن از دیگر از نوع اول جهت تعدیل
اخلاط بسیار نافع و در باقی خواص و افعال قریب بنوع اول است فصل الیم مع الهاء موهانجم بضم میم و فتح ها و الف هسته نیز آمده
لغت بنطی است ماهیت آن سنگی است و دو قسم میباشد یکی صلب شفاف شبیه به آلتین زرد که از آن نیز آتش ظاهر می‌گردد و از
انواع سردم و صعید مصر آورده و در معدن غبا بهم میرسد و مور نون گرم تر چون بسایند حل میگردد و قسمی دیگر از آن غیر شفاف و از آن
صلب تر و مشبه بسنگ لنگ و این را که بهندی از این وقت سرمه سازند و غیر سلوان است طبیعت آن در دوم سرد و خشک
افعال و خواص آن حالی و محلل و معین اکتحال آن با مرواریده و شکر نافع بیاض چشم و سبل و لعله و بدستور چون

باب لبایند و در چشم کشند اللسان چون مکحبه آنرا با نمک و نشادر و زعفران و مرد مرکه و عسل حل کنند و بر زبان چند مرتبه بمالند دفع ثقل آن

الکنت و تعسر الکلم و مجرب گفته اند اعضاء النقص آشامیدن آن جهت تفتیت حصاة و ادرار بول ضماد آن بر پستان جهت زیادتی شیر و رادع انجماد

آن در آن الخواص تعلیق آن جهت رفع رعشه لرزه و خود لات و بر اطفال را رفع جوع و جستن ایشان از خواب دیدن خوابهای پریشان و دستن آن در

وست را ست جهت نقصان حاجات موثر دانسته اند صدر بفتح میم و سکون با و دال مهملتا ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بلغت کشمیر

گیاهی را نامند که شاخهای بسیار دارد کبود رنگ همیشه بهار و برگهای آن باریک دراز و گل آن باریک دراز و گل آن همیشه رو بآفتاب اگر دو بهر طرف

که میل را نماید این نیز میل میکند و بیخ آن بقدر جدواری بزرگ و سفید رنگ در کوهستان کشمیر کثیر الوجود و صیادان الخاج بیخ آنرا مانند تیر لشهم می زنند

تیر را لبداران توان هر حیوان شکار که میزنند در ساعت می افتد دمی برد آنرا می گذارند تا خوب سرد گردد و جمیع زهرها از بدن آن حیوان باز گشته

با خون در محل زخم جمع میگردد در آن موضع سطر نشود پس آن موضع را بریده می اندازند و تتمه گوشت آنرا میخورند و میگویند بمضرت ست و سمیتی ندارد و در امتحان

بیخ مطبوخ آن در قوت و ضعف چنانست که تیغی بر عضوی فرو می برند تا اندک قطره خونی جاری گردد پس محل زخم را پاک نمایند و قدری از آن بیخ آن

ملند ارند اگر فی الحال نشویند از پوست نیز سرایت میکند بگوشت و سوزش و خارش عظیم در بدن احداث مینماید و قرح بیسازد و اگر علاج نکنند هلاک

میسازد و اگر فی الحال عضو را پاک بشویند و بروغن چوب نمایند و بران تریاقات بمالند مضرت نمیرساند علاج آن اگر در خارج باشد حجمه نگذارند

بلکه مرد و انجیسانند و بعد از ان بران تریاق بمالند و شستن آن موضع ببول در اول حال بغایت نافع است مهلبیه بفتح میم و فتح ها و لام مشدده

و کسر با موحده و فتح یا مثناة تحتانیه و بالفارسی فرمانی نامند ماهیت آن از جمله اغذیه لذیذه است که از شیر و آرد برنج و شیر و شکر ترتیب

دهند بدین نحو که آرد برنج را در آب شیره میکشند و با شیر طبخ میدهند تا شیره برنج پخته گردد و بقوام آید پس شیره شکر صاف کرده در آن میریزند

آنمقدار که آنرا شیرین گرداند پس چند جوش داده فرو می آورند و در ظرف چینی بر می آورند اگر خواهند در هنگام فرو آوردن چند دانه

میل بوا کوبیده با قلیلی مشک در گلاب شیره کشیده داخل مینمایند خوشبو و لذیذ میگردد و تناول مینمایند بعد از آن سرد میگردد و این مخترع

بابلی ست که بجهت مهلب بن مغیره ترتیب داده بود برای رفع قی که او را عارض شده بود از ریختن سواد معده او طبیعت آن

گرم تر افعال و خواص آن جهت مالیخولیا و جنون و درد سر و سیبی و فربه نمودن بدن و تولید خون صالح و منی و تقویت باه و رفع قی

سوداوی نافع ست فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیه میبختج بفتح میم و سکون با موحده ماهیت آن اسم فارسی شراب است

که با شراب و یا با آب انگوری مرتب نمایند افعال و خواص آن مفرح و منبسط و مقوی معده و در قرابادین کبیر نسخ آن ذکر یافته میس بفتح

میم و سکون یا و فتح عین و نون نیز آمده و بواو بجای نون نیز دیده شده لغت عربیت یونانی موسوی و لطوس نیز نامند ماهیت

آن درختیست عظیم برگ آن شبیه برگ گردو باز و اید بسیار ثمر آن بزرگتر از فلفل و شیرین خوش طعم و خوشبو و مثلث شکل و آن بری

و نیز گفته بقدر کنار کوهی سیاه و تندی ست و چوب درخت آن مائل بسیاهی و سرخی و صلب و خوشبو و بری و بستانی می باشد طبیعت آن بری

در دوم آن گرم و خشک و بستانی آن معتدل افعال و خواص آن آشامیدن ثمر آن جهت سرفه و تقویت معده و حبس اسهال و تنقیه

رطوبات و دمن آنرا اهل شام برای مکرفه مشغول دارند و دهقانان بسیاره چوب آن جهت قرحه امعاء و سحج مفید الا ورام و الثبور ضماد آن جهت

داء الفیل و تحلیل اورام مجرب النسته اند الزینه طبخ آن جهت استحکام نمودن بیخ موی و منع آن از اسقاط و چون سه تا ج بیخ آنرا سوده بر

اورام صلبه بندند تا سه روز متوالی و هر روز تجدید نمایند در تحلیل آن موثر و دو دفع فتق نیز مجرب گفته میسفون بفتح میم و سکون یا و فتح

سین مهمله و ضم نون و سکون او و نون بفارسی کرم ایوب نامند ماهیت آن جسمی ست مجری باریک طولانی بمقدار تخم خرما و از ان بلند تر

سبز و سفید با خاکستری رنگ و اندک زرد گرفته و گفته اند نوعی از ابدا السحر ست طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن آن

بجهت استسقاء سپرز و تفتیت حصاة و درد گرده و احتباس حیض نافع و ذرور آن مجفف رطوبات قروح و زخم و التیام دهند آنرا و تجفیف زخم سر و سایر اقوال مانند زبد البحر است و مذکور شد میعه سائله بکسر میم و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح عین مهمله و با الف عربیست یعنی سیال و بهندی سلارس نامند و درخت آنرا بفرنگی مسطراکه لیکه گویند یعنی زم و میعه مشتق از میعان است ماهیت آن صمغ و بالین درختی است بسیار خوشبو و گفته اند درخت آن شبیه بدرخت سفرجل است و آنرا در بلاد شام عبهر نامند و گفته اند صمغ درخت عبهر است و اصناف میباشد آنچه خود بخود از درخت تراوش کند باشد صموغ دیگر بهترین اصناف است در رنگ آن اشقر مائل بزردی و بقوام عسل میباشد و آنچه از فشردن اجزای درخت آن اخذ مینمایند مائل بسبزی و غلیظ تر میباشد و این متوسط است و آنچه اجزای درخت آن در آب طبخ میدهند میمانند و صاف میکنند پس آنرا میجوشانند تا غلیظ میگردد و سیاه و ثقیل میباشد و این مسمی بمیعه یابسه است و صاحب کتاب مرشد گفته یک نوع آن سفیدی میباشد و یک نوع سرخ و بالجمله قوت آن تا دو سال باقی میماند طبیعت آن در سوم گرم و در دوم خشک فعال و خواص آن مقوی و محلل ریاح و منضج و ملین و با قوت قابضه و تجفیف اعضای الراس و المنفض و الغذائیه و المنفض جهت سرفه و زکام و خدر و کزاز و رعشه و ابخره و رطوبت از دماغ و تنقیه آنها و درد سینه و ریه و گرفتگی آواز و تقویت اعضای باطنی و استسقاء سپرز و گرده و مثانه و ادرار بول و حیض و درد کمر و رکبتین و آشامیدن ده درم آن با آب گرم مسهل بلغم بقوت تمام و طلای مطبوخ آن با روغن زیتون جهت خدر و کزاز و رعشه و ماندگی اعضاء و بخور آن نیز جهت نزلات و زکام و مطبوخ آن بجهت ورم گوش و ریاح غلیظ آن و فرزجه و بخور آن نیز جهت احتباس حیض و اوجاع و غیر ضماد آن بجهت اوجاع مفاصل و نقرس و در ضمادات آنها مقوی و محلل آنها و طلای آنها جهت جرب و آشامیدن سه درم آن با آب گرم جهت جذام و بخور آن نیز مضر ریه و مصلح آن مصطگی مقدار شربت مثقال تا سه درم بدل آن روغن یاسمین و جند بیدستر و نزد بعضی اکبر قطران و نخل آن رفت رطب است و از اجزای آن کالبهاست میعه یابسه ماهیت آن نزد بعضی سوم میعه سائله است که ذکر یافت و نزد بعضی ثفل صمغ دوم است که اجزای درخت آنرا فشرده صافی آنرا میگیرند و نزد بعضی ثفل آب مطبوخ آنست طبیعت آن در گرمی و خشکی زیاده از میعه سائله فعال و خواص آن با قوت قابضه و ممسک بطن بخور آن جهت طرد دماغی و برافع نقوه و ضرر هوای وبائی و حمول آن جهت عفونت بواسیر نافع و حیض و مسقط جنین و رافع انضمام فم رحم و صلابت آن و در بیان افعال قریب بمیعه سائله الضار مصدع مصلح آن رازیانه مقدار شربت آن تا دو مثقال بدل جاوشیر است میفختج بفتح میم و سکون حاء و ضم تاء و سکون خاء معجمه و فتح تاء مثناة فوقانیه و جیم معرب بخته فارسی است و بیونانی افلیفن نامند بمعنی عقید العنب ماهیت آن آب انگور است که در طبخ زیاده از دو ثلث آن بسوزد و غلیظ گردد و مائل بترشی باشد و در گیلانات آن را دوشاب ترش نامند چون با خاک در دوشاب بجوشانند گردد آنرا دوشاب گویند بعربی دبس و دردبس ذکر یافت و گاه در آن سیل در جوز و قرنفل و امثال اینها اضافه می نمایند طبیعت آن در دوم گرم و در اول خشک فعال و خواص آن موافق سینه و ریه و آبله و حصبه و معین برگفت و تلیین طبع و محرک باه و جهت وجع گرده و مثانه نافع و داخل شراب خشخاش معروف بدیاقوذا کرده میشود و الضار بمحرورین اکثار آن صفرای غلیظ مصلح آن میوهای سرد و ترش بدل آن دوشاب انگوری است باب بست و نهم در بیان دوائیکه حرف اول آن نون است

فصل النون مع الالف نارجیل بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و جیم و سکون یاء مثناة تحتانیه و لام معرب نارپل هندی است زیرا که بهندی تازه آنرا ناریل و خشک آنرا کهوپره نامند و بفرنگی کوکس اند کمرلس و بعربی جوز هندی ماهیت آن ثمر درختیست و در اکثر و در سواحل دریای هند و بنگاله یافته میشود و در تلیبارات کثیر الوجود و هر چند قریب تر بدریای شور باشد و آب آن شوریای برسد ثمر آن بهتر و لذیذ و شیرین تر و چرب میباشد و باختلاف اراضی و بلدان از هفت هشت سال بعد غرس تا قریب بصد سال ثمر میدهد و ثمر آن مانند خرما در خوشه میباشد الا آنکه خوشه آن بزرگ و در هر خوشه هفت هشت تا ده پانزده عدد و درخت آن نیز شبیه بدرخت نخل

الا آنکه زوائد تنه آن کمتر شاخهای آن نیز شبیه بشاخهای نخل مگر آنکه برگهای آن بلندتر و چوب تنه آن نیز بلندتر و صلبتر و چادر باکثر از چوب وسط برگ آن میبازند و تابندی و وزرع و سعت بسیار مضبوط میباشد و ثمر آن سه پوست دارد یکی لیسفی خشن ضخیم بلحات یک انگشت و در خامی سبز و لیکن آن نرم و صلب و بقدر رسیدن و خشک شدن آغیر میگردد و آنرا جدا مینمایند و خیسانیده و کوبیده ریشهای آنرا جدا نموده ریسمان لنگر جهازات و کشتیها از آن میسازند جهت آنکه در آب دریای شور نپوسیده و فاسد نمیگردد و پوست دوم آن صلب مستحجر سیاه رنگ و بر سر آن سه نشان در کوچکتر و صلب و ماندگ براق شبیه بدو چشم و سوی ماندکه بزرگتر درخو غیر براق نرمی بحنه شبیه بدهن او همان موضع جذب رطوبت برای نشو و نما مینمایند و از همانجا نیز بعد از کمال رسیدگی شمری بروئیدن درخت مینماید و در هنگام نیم بودن آب در ان باشد آن موضع را سوراخ نمایند و آب آنرا از آن برمی آورند و بعضی مردم سر آنرا بمقدار درهم بزرگی سوراخ کرده مغز آن را از جوف آن بریده برمی آورند برای نگهداشتن غلاف آن درست بماند برای ساختن غلیان و بر آن آب قلیان نصب نموده قلیان میسازند و اکثری شکستن سر آنرا برمی آورند و میخورند و خام حلواهای از مغز آن ترتیب میدهند و در اکثر ملیبارات خوراک مردم آنجا و حیوانات و مرسان ببیشتر منحصر بدان است چه نام و چه بطریق شیر برنج و غیر آن پخته و در روغن بادام و چراغ نیز از روغن آن بعمل می آورند و خشک آنرا در اکثر بلاد بعیده می برند و پوست سوم آن نازک جوزی رنگ و بپوست بمغز آن و این را در هنگام استعمال در اکل جدا مینمایند و مغز آن که سفید شیرین و لذیذ دیاد هنیت بسیار است میخورند و از آب آن نیز میسازند و چون آب آنرا بگذارند که بجوش آید خمر و مسکر میگردد و بهترین مغز آن تازه و سفید لطیف شیرین چرب کم ریشه آنست و بهترین آن که ملوحت نداشته باشد **طبیعت** آن مغز نارجیل تازه در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک و کهنه آن در سوم گرم و در آخر دوم خشک آب آن در اول گرم و تر و بهمه اجزای آن با رطوبت فضلیه **افعال و خواص** آن مقوی حرارت غریزی و مسمن بدن و مولد خلط صالح اعضای الراس جهت رفع سودا و دیه یا نند استرخا و فالج و جنون و مالیخولیا و امثال آنها و خوشبوئی دهان اعضای الغذا و النفض جهت ضعف جگر و قرحه باطنی و بواسیر و تولید منی و تسخین گردد و کم مبرودین و ادرار بول تقطیر آن و منری مثانه و درد آن و با شکر مولد خون صالح و مقوی حرارت غریزی الفعال جرم آن مسدد و دیر هضم و مولد غلیظ و محسن بسته و منفد آراز مصلح آن شکر و نبات و در مبرودین و مشایخ احتیاج باصلاح ندارد و در مبرودین میوهای ترش و لیمو دهند و اما مغز فاسد و کهنه آن مورث غثیان و غشی و مصلح آن قی نمودن و میوهای ترش و تریاقی خوردن و نیز مصلح و معین بر هضم آن مطلقا خوردن برنج خام نشسته است بربالای آن بمقدار چهار مثقال و گویند چون قدری برنج را در جائیکه نارجیل بسیار باشد بیاشند همه آنها فاسد میگردانند مقدار شربت از جرم آن غیر معتادین را سه مثقال و آب آن را سه اوقیه بدل آن مغز گردگان و پسته و چلغوزه و شراب آن جهت مالیخولیا و جنون و تقویت باه نافع و سرکه آن در اول گرم و در سوم خشک و در دوم نیز خشک گفته اند **افعال و خواص** آن آشامیدن آن مسهل و مخرج اقسام کرم و حب القرع و جهت تقویت هاضمه و مهرانمود بحوم چون در چینی طبخ در ان اندازند سفون خاکستر پوست آن جالی دندان و طلای آن رانع کلف و نمش و چرب و دکه نیکو کننده رنگ رخسار و باحنا مقوی و روغن آنرا دو قسم اخذ مینمایند یک قسم آنکه مغز آنرا کوبیده و جوشانیده از ان روغن اخراج مینمایند جهت تقویت فهم و تولید پیه گردد و رفع درد و تحلیل ریاح آن و اخراج دیدان و حب القرع و درد کمر و زنا الجود و بواسیر و تحریک باه مفید و شرب و مهینا تازه آن جهت آشامیدن و کهنه آن جهت تدهین النفع است و با روغن خطمی زرد آلو جهت بواسیر مجرب و قسم دوم آنکه مغز تازه منقش آنرا کوبیده و یا با آلت آهنی خراشیده با آب گرم ممزوج نمود و صاف کرده در جا بسیار سرد آن یک شب بگذارند تا آنکه بهیئت پنیر بالا آمده منجمد گردد و کبس مینمایند و این الطف و در امزجه مبرودین و محرورین از روغن گاو و گوسفند بهتر است و خوش طعم و آنچه باشد پوست و دوم صلب خشبی آن جهت جرب و قوبا و قروح خبیثه نافع و مجرب است نارجیل بحری نیز بکون دسمه

دیگر نار مهلتین یا ریتا ستحانیه بفارسی نارجیل دریائی نامند ماهیت آن ثمر درختیست که در جزیره بر خط استوای البلول بکصد بلیست و دو … میشود و در جای دیگر هم ثمر درخت آن بسیار شبیه بدرخت نارجیل هندی ثمر آن طولانی و دو عدد بهم پیوسته آنرا نیز پوست میباشد لاکن دوم این از آن صلب تر و املس بدرجه سوم متصل بمغز این اندک ضخیم تر و مغز ضخیم و صلب تر در لیف بعضی ضخامت عرض دو انگشت و زیاده هم دیده شده و بهیئت این کمتر از نارجیل هند و در تری و تازگی اندک چرب و بسیار سفید لذیذ تر از مغز نارجیل هندیست و مغز خشک آن بسیار صلب قریب بصلابت عاج و چون کهنه گردد بزردی و سیاهی و تیرگی و تلخی میماند هر چند کهنه تر میگردد تیرگی و تلخی آن زیاده میشود از او دیده شده است و بیک صد و پنجاه سال میشود که بمنفعت آن برده اند آن را جزیره هشتم سال است که یافته اند و الافضل از آن زردی آب میگیرند و بعضی بوهم و خیال خود چیزی گفته نوشته اند طبیعت آن مرکب القوی است بعضی گرم و تر در اول و بعضی سرد در دوم دانسته اند هر چند تر شود حرارت و پیش آن زیاده میگردد افعال و خواص آن یاقوت تریاقیه حافظ قوت و گفته اند چون هر هفته یک مرتبه یا دو مرتبه مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا بگلاب بر سنگ ساق سائیده میل نمایند بدن را از اکثر امراض مانند حمی ربع و حمیات مرکبه و امراض بارده مثل فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل مانند اینها محافظت مینماید و دافع اذیت هوای وبائی و اختلاف آبها و جاذب اخلاط ردیه بسیده و سمیه از عمق بدن است و چون مقدار چهار تا پنج حبه آنرا سوده بصاحب هیضه با شراب سموم بخورانند قی فرمایند مادام که سمیت در بدن او باقی است قی آورده و اخلاط فاسده و سمیه را دفع نماید و چون بالتمام دفع گردد دیگر باقی نیاورد زیرا که از خواص آنست که چون در بدن اخلاط فاسده نیابد تریک سمیه نماید و دستور آشامیدن آن با شیر گاو تازه دوشیده و جهت افیون خورده با مثل امثال اینها خون بصاحب حمی در ابتدای احساس لقشعریره مقدار یک حبه تا دو حبه آنرا سائیده بخورانند و قی فرمایند تخفیف بسیار در عوارض آن حاصل میگردد و نفع بخشد و طلای آن بر موضع لسع عقرب و زنبور و رتیلا و افعی و سائر هوام زهر دار دافع الم و نکایت آن مقدار شربت آن از یک قیراط تا دو قیراط گفته اند مؤلف گوید شاید این بجهت اختلاف امزجه ایران و اهویه و کسنگی وزن آن باشد زیرا که تر و تازه آنرا اکثر بسی مقداری بسیار تا یک درم بسم خورند مطلق ضرر و فسادی در امزجه ایشان هم نرسیده و همچنین جهت امراض مذکوره فایده بران شربت نکشت تحمل که خواص مذکوره متعلق بکهنه آن باشد بلی قدر تجربه رسیده که اکثار تازه آن در امزجه حاره یا بسا باعث هیجان و ثوران حرارت است و اندک تقویت باه می بخشد و الله اعلم و گفته اند آشامیدن آب و پوست آن نیز باقیست و دافع سموم است و پوست نازک بالای مغز آن نیز در خواص قریب بمغز آن است و قائم مقام آن حب نارجیل بحری در قرابادین کبیر ذکر یافت ناردین بفتح نون و الف و کسر راء و دال مهملتین و سکون یاء مثناه تحتانیه و نون ماهیت آن گفته اند سنبل رومی است جهت آنکه در سنبله است و مؤلف اعتقادات میگوید سنبل هندی است و در رنگ شبیه با برنجاسف و بشکل ساردین با ریشهای بسیار و ریشه این باریک تر از ریشه اسارون و بهترین آن قوی تازه و خوشبوی آنست و آنچه مایل بسفیدی باشد بدین طبیعت آن در دوم گرم و در سوم خشک افعال و خواص آن اعضا الراس و الغذاء و النفض آشامیدن یک درم آن فالج و لقوه و یرقان و مع الحیاب مواد معده و جهت ادرار بول و حیض و تحلیل اورام رحم و اکتحال آن موی مژگان بر شیاند تنهای یا با کحال مناسبه مجلوس در طبیخ آن نیز جهت اوجاع گرده و امراض رحم مضر به مصلح آن کثیرا لعسل مقدار شربت آن یک درم بدل آن سنبل هندی است نار فارسی بفتح نون و الف و کسر راء مهمله و فتح فاء و الف و راء و سین مهملتین ماهیت آن صاحب منهاج گفته نوعی از مرض معروف مشهور ست که از اورج نارسی می آورند با تبوعات دیگر مغشوش سے نمایند و صاحب تحفه نوشته پیدا است استشهاد نموده نار را بمعنی انار فارسی که ریان است حمل نموده وجه تسمیه آن الغنیمه ممکن است که بمعنی آتش باشد جهت آنکه مختوش بلتوعات سمی از جمله سموم و در احتراق اخلاط مانند آتش چنانچه نار فارسی اسم مرض حار حاد است

نارقیصر بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح قاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح صاد و رای مهملتین بهندی ناگیسر گجراتی نامند ماهیت آن اختلاف عظیم است انطاکی گفته نباتی است با یکساق باریک سرخ مائل بزردی و گل آن نیز مائل بزردی و خوشبوی و از رم آید و در مصر آنرا لحام گویند و شقائق النعمان ست طبیعت آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن مفرح و آشامیدن آن بجهت تقویت معده بارد و تحلیل ریاح و مغص و تفتیح سده و ادرار بول و حیض و طلای آن بجهت تحلیل صلابات و اوجاع مفاصل نافع مقدار شربت آن یکمثقال ست نارکیو از بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و فتح کاف و سکون یای مثناة تحتانیه و فتح واو و الف ماهیت آن گفته اند نارکیو است و نزد این بیمار در هر اند لیکن از تعریف او در چیز ظاهر نمیشود و بعضی خشخاش زبدی دانسته اند نبات آن اکثر ایام و مواضع سایه دار و نهایتی میروید تا بیک زرع بلند میگردد و برگ آن شبیه برگ زیتون و از آن کوچکتر و سبز و املس و بسیار نرم مانند خربزه و گل آن شبیه گل خیری و ثمر آن بقدر بندقی و در آن تخم ارکن الالوان یعنی تیره رنگ و تند و تیز اللذاع و بعضی آنرا قلقل لمار دانسته اند و بعضی گفته اند که غیر آنست و بالجمله طبیعت آن گرم و خشک در دوم و با حدت و لذاع افعال و خواص آن آشامیدن تخم و سوده آن با عسل سرشته زائل کننده بلیله و تحلیل ریاح غلیظ و اخراج الکیته و با عم الزینه طلای خاکستر درخت و با برگ سائیده آنرا رافع کلف و نمش و آثار جلد و ساقط کننده موی و مانع و بر برآمدن آنست الا ورام و طلای آن محلل اورام و از خواص آنست که چون گرسنه و با پیاز و مانند آن از ادران خوش و هند و خشک نموده بعد از خواب بر صورت بجا انتقیع سرخ رنگ گرداند نار مشک بفتح نون و الف و کسر رای مهمله و میم و سکون شین معجمه و کاف لغت فارسی ست بمعنی مسک انار و آن را نار غریب نیز نامند و در قسطار بمان در قانون باسم سوسیاد ند کورست و گویند بهندی ناگیسر خوانند ماهیت آن اختلاف ست بعضی اقاع و مان هندی دانسته و بعضی گفته اند شگوفه نباتیست که در خراسان کثیر الوجود و سرخ مائل بزردی دار نخود بزرگتر و در شکل شبیه به انار کوچکی که گل آن شگفته باشد و درخت آن بقدر درخت انار و چیز لیست بعضی آنرا نار فقیر را یک چیز دانسته اند و اصلی ندارد و جهت آنکه در ترکیب با سفوف اسطو هیر و مذکورست و بهترین آن تازه و خوشبوی آنست که رنگ آن بین سفیدی و زردی با عفوصت طعم باشد طبیعت آن در اول گرم در دوم خشک و بعضی در دوم گرم و خشک دانسته اند و شیخ الرئیس در سوم افعال و خواص آن ملطف و مرقق اخلاط نافع تحلیل اوجاع اعضا و الصدر و النفذ اما آشامیدن آن مانع صعود بخارات بدماغ و قاطع آنها و جهت مالیخولیا و وسواس و تقویت دل و جگر و معده و امعا بارد المزاج و جهت نفث الدم و اسهال و منع نزوجات و داخل ادویه مفرح کرده میشود العفرح و الجبرح و فادآن جهت تخفیف ترویح مرزم عرق زانیه و بستور و بوور آن مضر مثانه و مورث زردی رخساره و مصلح آن باو طلاة مصلح آن روغن بادام و مغز مزاره و مصلح آن کاسنی مقدار آن از دو درهم تا رد مثقال بدل آن نیم وزن آن کوکه مستیت و بوزن آن زنجبیل و سدس آن سنبل الطیب ست و بوزن آن زیره کرمانی و ثلث وزن آن قسط بحری نیز بعضی گفته اند نارنج بفتح نون و الف و رای مهمله و سکون نون و جیم معرب نارنگ فارسی ست و بهندی کرنا نامند ماهیت آن ثمر درختی است عظیم و خوش منظره و اندک خار دار و چوب آن صلب سفید مائل بزردی برنگ صندل ابیض نرم در لمس و کم ریشه و مستوی الاجزاء و برگ آن از برگ لیمو بزرگتر و الاخرج کوچکتر و خوشبو گل آن سفید اندک طولانی و بسیار خوشبو و اندک تند طعم و با تلخی کمی و ثمر آن در خامی سبز و مدور و بعد رسیدن زرد مائل بسرخی میگردد و مغز آن ترش آبدار قاش و ریز و تخم آن اندک طولانی شبیه به تخم اترج و از آن کوچکتر و تلخ و پوست ثمر آن نیز تلخ و بهترین آن بزرگ رسیده رنگین شاداب پوست نارش املس آنست و در دوم مرتبه کبرا بود در بعض بلاد ثمر آن جثه میباشد بر درخت از سال گذشته زرد و سرخ رنگ و از سال حال سبز بهم میرود و هنگام شگوفه آن بهار دارد تا بزرست طبیعت پوست و زرد شگوفه آن گرم و خشک در دوم و ترشی آن در آخر دوم سرد و در اول خشک و بعضی در دوم نیز خشک گفته اند و نیز تخم آن در دوم سرد و خشک آن زیاده و سائر اجزای آن گرم و خشک در دوم افعال و خواص آن جمیع اجزای آن سوامی ترشی اند امزاج ببر بعضی اعضا

و ترشی آن لزوجتی ست که موافق نزلات سینه و سرفه حارست خصوص که با پوست از زبان دو پاره نموده و تخمهاے آنرا بر آورده قدری نبات کوبیده
بران پاشیده بر آتش گذارند که دو سه جوشے بخورد و لیس آن قدرے نیم گرم بکنند آب آنرا صبح ناشتا اعصار نند و آشامیدن آب آن با شکر مسهل
صفرا و مسکن حدت آن و خون و دافع صفرا و رافع خمار و امراض حاره صفراوی بدستور شربت مطبوخ بان شکر صافی و مضر تاریخ با عصا اکثر از
سائر حموضات ست و مضر عصب غیر صحیح و اکثار آن مضعف جگر خصوصاً منا مصلح آن شکر و عسل و پوست زرد آن بقدر آشامیدن یکدرم
خشک کرده باشند با آب جهت رفع قی و غثیان و اخراج کرم شکم مجرب در یکساعت و ضماد آن با سرکه جهت درد سر که جهت درد سر بارد و
ضماد پخته مهرے آن تنها از پوست و مغز و تخم جهت جرب و حکم و جوشش‌های سرد تر کردن جلد بدن و موی اعضا استنشاق السموم و آشامیدن
آب لفو پوست و شگوفه آن جهت عسر ولادت و نیم عقرب و هوام سمی و بوئیدن پوست و برگ آن بفرح و دافع طاعون هواے و ما یعے
و فساد هوا السموم تخم آن با تریاقیت و درهم مثقال آن تریاق لسع هوام سمی و بدستور لیثهای باریک درخت آن با شراب بوئیدن ناریخ را نفع لثات
و شگوفه آنرا بوئیدن مقوی دماغ و محلل زکام و عرق آن که مسے بماء القدح و بفارسی بعرق بهار ست در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن
مفرح مقوی ارواح اخصار الرأس و الصدر و الغذار و النفض جهت رفع ضعف دماغ و تفریح و تفتیح سده مغات و نزلات و در سینه و خفقان و دقی
و قولنج ریحی و تقویت اشتها و باه و رافع آروغ و ریاح و منفس و مداومت آن هفت روز روزے دو درم ادویه با شکر و ربع درم مرجان سحق مجتمعاً
از مجربات و با آب کرفس جهت اخراج سنگ گرده و مثانه و آشامیدن آن ماساجهت قطع اسهال رطوبی و حمول آن با پشم جهت درد اطلاق
حال رحم و بشره بادیان جهت اعانت بر حمل از مجربات دانسته اند و اکثار بوئیدن آن مورث بیخوابی مصلح آن گلاب و هوا و مضر آن و قوت آن در
ظرف چینی یا مستی تا هفت سال باقی میماند و در شیشه تا یکسال و در روغن آن که پوست زرد آن را با شگوفه در روغن کنجد انداخته و سه هفته در
آفتاب گذارند و هر هفته یکمرتبه تجدید پوست و گل نمایند پس استعمال کنند در جمیع افعال بهتر از روغن نارنج ست و گذاشتن و گل خشک آن
در ثیاب مانع گرم زدن آنست بالخاصیت و آشامیدن دو مثقال آن پادزهر سموم بارده حیوانه است و بدین بدل بهار و حب تخم آن
و دهن و شراب و عرق آن در قرابادین ذکر یافت و محلل و پوست زرد آن و مربای آن هر دو لذیذ مقوی معده میباشند و منفعت آن مانند
پوست اترج است ناطحف بفتح نون و الف و کسر طاء مهمله و بفارسی فسطانامند ماهیت آن معروف طبیعت آن گرم و خشک
افعال و خواص آن موافق سینه و ریه و سرفه غلیظ بلغمی و مسمن بدن و جهت منع انصباب سودا بمعده نافع مضر محرورین مصلح آن
اشیاء حامضه و مصنوع از شکر موافق جوانان و کهلان و پیران و امزجه بارده و سرفه حادث از حرارت و مصنوع از خشخاش جهت سیلان و قروح
قرحة البول و مصنوع موافق امزجه بارده و پیران و مواد صفرا در جوانان و صداع و مصنوع از وقیق جهت درد سینه و درد حادث و از سرفه خلطی بلغمی
گرده و مصنوع از کنجد کثیر الغذا و موافق سینه و سرفه و لیکن ثقیل و بطی الهضم و مرخی معده و مصنوع از گردگان نهایت گرم و معده بلغمی و گرده را موافق
و لیکن مصدع مصلح آن شخاش و یا کاهو و مصنوع از بادام اندک گرم و سرفه رطوبی را مناسبست ناگیسر بفتح نون و الف و کسر کاف عجمی
و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح و راء مهمله تیاکلسر مدوکات دیده شد که مینویسند لغت هندی ست ماهیت آن درختیست عظیم
که در بنگاله میشود و بقدر درخت گردگان و برگ آن بقدر برگ آن بید و گل آن بسیار خوشبو و در پوربیه و در دیگر نواح بنگاله
کیسر بوجود و عطر گل آن خصوص زردی که در میان گل میباشد میگیرند بسیار تند بو میباشد و در صندوق قطره‌که آن باشد عطر با دیگر راهم
فاسد و بوے خود میگرداند از حدت بوی دار طبیعت آن گرم و خشک تا آخر سوم و عطر آن تا چهارم افعال و خواص گل آن صفرا
و بلغم و دافع سموم و ریاح و بواسیر را هر نوع که باشد و کرم شکم و سقی را نافع نماید و رنگ زرد اصاف و نیکو و چون را صاف
و جرا حتها را پاک و با صلاح آورد و حبس خون بواسیر و استیصال دانه آن بدین قسم که سه مثقال ریزه که در میان گل آن میباشد

٩١٦

شب در آب بخیسانند و صبح صاف کرده قدری قند یا عسل اضافه نموده بنوشند چند روز بهم تا آنکه دانها زائل گردند و حکیم میر عبد الحمید در حاشیه تحفه نوشته که مدتی در رنج و زحیر رسیده که زائل گشت و چون زردی آنرا شب در آب بخیسانند و صبح آنرا صاف کرده بیاشامند باین کیفیت تحلیل دانه بواسیر را زائل گرداند و آشامیدن مقدار یکدرم از عصاره آن با برگ تنبول مقوی باه لیکن چون بسیار گرم است خطرناک و اولی آنست که محرور المزاج مرتکب آن نگردد و طلای آن نیز مقوی باه و الصاق است و چون مغز تخم آنرا کوفته اندک آب بر آن پاشیده در حره بسته و بر جرب یا برص خوب بمالند اندک روغن از آن برآید و چون روغن آن کم گردد باز اندک آب بر آن بپاشند بر هر دو صره را بسته بار بمالند و در آب گرم بشویند در چند روز بهم زائل گردد و جرب رطب نیز مفید خصوص که روغن آنرا بر آن بچکانند که آن صره را ببندند تا روغن از آن برآید و یا بطرز روغن بادام روغن از تخم آن اخذ نموده بر جرب رطب بچکانند و فتیل را از نم سوده بر آن بپاشند در چند مرتبه زائل سازد بانخواه بفتح نون والف و نون و فتح خاء معجمه و واو والف و بالست فارسی است بمعنی طالب نان و نیز بفارسی زنیان و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجواین نامند ماهیت آن تخمیست شبیه بانیسون و از آن ریزه و اشعر مایل بزردی و تند لود و تند طعم با اندک تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و مستعمل تخم آن بعضی تخم ضعیف جبلی دانسته اند و نیست چنین بهترین آن زرد مایل بسرخی تازه تند طعم است طبیعت آن در اول درجه سوم گرم و خشک و بعضی در آخر آن گفته اند افعال و خواص آن با قوت مجفف و تریاقیه سپینه و محلل اعضاء الراس و شامیدن آن جهت رعشه و فالج و استرخاء و قطور آب مطبوخ آن در چشم است جهت جلای کهنه و آنچه از چرک غیر آن انجماد یافته باشد و در گوش جهت ثقل سامعه لعصابة الراس و العقد او للنقص جهت درد سینه و دفع رطوبات و تنقیه حرکه لزجات آن و تفتیح سدد و تقلب و تلیین بطن و تحلیل ریاح و صلابت کبد و طحال و رفع مغص و بیجی و آنچه بسبب دواء سمی باشد به الکابه و مسهل قوی مانند ملاطو و دانه و امثال آن عارض شده باشد و جهت فواق و غثیان و جشاء و آروغ دید بود و تحمیر ریاح و قراقر و هضم طعام و رفع فساد اشتها و تقویت معده و کبد و احشاء و عسر البول و حصاة و بستن و حشاء کبد و گرده و مثانه و مسکن مغص و مقوی و مسخن معده و کبد بارد و مدر بول و حیض و شیر و عرق و استسقاء و مضد ناشتا خوردن آن و در ستان نیز داخل کردن و با عسل و شراب جهت احتباس بول و سرد دین و اخراج کرم معده و حب القرع و با سکنجبین جهت محرور و جمیع امراض رحم و کیکه بذ الکقه او اطعمه لذیذ نباید و کوبیده آن با مغز گردگان سوخته رافع تر و ناشتا خوردن آن رافع سنگ گرده و مثانه و از مجربات شمرده اند و چون در آب لیمو بقدر آنکه از آب بیفتاند و یک انگشت بالای آن آید بخیسانند و خشک کنند و هفت مرتبه تکرار نمایند جهت اعاده شهوت باه یا بوسین مجرب گفته اند الزینه آشامیدن یکمثقال آن که در یک رطل شیر جوشانیده باشند تا بنصف رسیده باشد تا یک ادوقیه قند سفید که بالای آن لحوم خورده شود باعث فربهی با فراط گردد و خوردن و طلا نمودن آن هر بدن بالخاصیت موجب رنگ روی بشره و با عسل ادویه بر مرض بهق و آثار جلد مقوی فعل اکثر الحیات آشامیدن آن جهت حمیات بارده مزمنه کهنه خصوص ربع و تطول آن و رفع ناقص سموم و مسهلات آن تریاق سموم وحش و هوام و مضرت افیون و جهت ترک عادت آن و نطول آب گرم آن جهت رفع اذیت عقرب گزیده سریع الاثر و بخور آن نیز و تنفیح و فرزجه حقنه آن جهت تنقیه رحم از رطوبات بد بو و تجفیف آن و ضماد آن با نمک و ترمس و زعفران جهت ورم انثیین و اوجاع الاورام او الخو و ضماد آن با سفیدی بیضه مرغ جهت ناف برآمده و مجرب با عسل جهت ورم جمیع اعضاء و تحلیل اورام خصوص طحن ممولیا از مجربات شمرده اند و جهت خون منجمد تحت جلد مجدول و با روغنها جهت ثبور لبینه المغار مجرع و اکثار آن مورث بصر و زردی بدن مصلح آن کثیرین و مقال شیر ترضه و مینی مجبت آنکه مجفف این هر دو مصلح آن ترمس مقدار شرب آن تا سه درم بدل آن در غیر تسمین شوینز و زدن آن جوارش و سفوف در ورسم بر نمودن و دهن و سفوف و تیریب شه غرق و معجون آن در قرابادین ذکر یافت و عرق آن که بدستور متعارف عرق گرفته طبیعت آن در گرم و خشک افعال و خواص آن جهت فالج و رعشه و امراض عصبانی و عسر النفس تحلیل ریاح و تقویت و دفع بلغم

یلت معده را استسقا مفید و چون با دارچینی و گاوزبان عرق کشند در تفریح بانیت غباب حره الستة اند و روغن آن که بتفریح و ابیق مقطر نمایند جهت تحلیل ریاح و درد های مزمن و اورام بارده بهترین ادویه است **فصل النون مع الباء الموحده** ـ **نبیذ** بفتح نون و کسر با و سکون یا مثناه تحتانیه و ذال معجمه لغت عربیست بمعنی منبوذ و بفارسی و بهندی نبیذ نوزه نامند **ماهیت** آن اسم جنس جمیع مسکرات مائع است غیر از خمر و آن انواع است و عبارت از نقوعات دهند و آن نگذارند که بجوش آید از ان از اشیای است که ذکر میابد و نقوع قسمی از ان است که از آب انار و سایر میوه باد جوب با تحریر نسب و هند و آن نگذارند که بجوش آید و مسکر گردد و چون مدتی بگذارند که بجوش آید و مسکر گردد آن هنگام آنرا مضیع نامند و از جمله انبذه است **طبیعت** مطلق آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن جمله محرق آن و مضعف دماغ و مکدر حواس و مولد سوداء و سودا و مزاجان و صاحبان اورام سوداویه و طحال را مضر و دستور صنعت آن نزد متقدمین آنست که هر چه از زبیب و خرما و سنجد و سائر میوه ها و یا البسر یعنی غوره خرما سازند باید که آنرا در ده و ثلثان آن آب گشنیز نه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن بجوشد پس در ظرفی کرده سر آنرا محکم بسته تا پنج شش ماه بگذارند تا برسد پس استعمال نمایند و نزد متاخرین آنست که پنج مثل آن بجوشانند تا بنصف رسد پس بدستور مرتب نمایند و آنچه از حبوب سازند باید که آن مقدار بجوشانند که منحل گردد و با آب یکسان شود و یا سه وزن آن هر شیرینی که خواهند از شکر و عسل و دو شاب و امثال آن انیما آمیخته بگذارند و بعد از یک هفته صاف کنند و بکار برند و جهت تقویت و اصلاح آن بعضی از ادویه مفرحه و مقویه مانند جوزبوا و قرنفل و دارچینی و زعفران و عود هندی و امثال اینها از هر یک برای هر ده رطل پنج درم نیکوفته در پارچه بسته از اول طبخ تا آخر در آن اندازند و آنچه از عسل و شکر و دوشاب و امثال اینها سازند باید که با سه مثل آن بجوشانند تا دو ثلث بماند و اگر خواهند برای تقویت ادویه مسطوره بوزن مذکور داخل نمایند **نبیذ الزبیب** بفارسی مویز نامند **طبیعت** آن در دوم گرم و در اول تر و گرمی آن از شراب مثلث و مطبوخ آن کمتر و با قوت قابضه **افعال و خواص** آن مولد تیش و مفتح سدد و با ضمره و مسمن بدن و مقوی معده و چون قدری عسل اضافه نمایند گرمی و قوت نفوذ آن در اقطار بدن و اعماق آن زیاده میگردد و با منقی سینه و ریه از اخلاط لزجه و مسمن گرده و مثانه و محلل ریاح و محرک باه و مدر بول و مخرج فضول و چون حجامات در حین جوش اضافه نمایند جهت جوع البقر و تقویت باضمه **مضر** ناقع المضار سریع الفساد و مفسد دماغ و مغلظ اخلاط و محرق خون و مولد امراض سوداویه و اورام سوداویه و طحال و استسقا **نبیذ العسل** و آنرا شراب مسالی نامند **طبیعت** آن در سوم گرم و در دوم خشک بسیار گرم از خمر **افعال و خواص** آن محلل اخلاط غلیظه و مجفف رطوبات و حافظ صحت مبرودین و پیران و مقوی حواس و جهت امراض بارده و ضعف اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و استرخا نافع و استعمال آن در فصول و بلدان بارده انسب **المضار** سریع الاستحاله بصفرا و مضر محرورین و صفراوی مزاج خصوص صاحبان کبد و از نحیف البدن و قلیل الدم بتخفیف نمیدن آن ناشتا و مداومت بران طریق ساختن آن عسل و خرما و خرنوب خشک بکجز و جوز بویا عشر آن قرنفل با سه از هر یک نصف عشر آن زعفران ثلث عشر مجموع را نیکوفته در آب بجوشانند تا مضمحل گردد و اثری از انها نماند پس صاف نموده بقدر عشر وزن صافی آن عسل اضافه نموده بجوشانند تا دو ثلث آن بماند و یک ثلث بسوزد و استعمال نمایند بعد از رسیدن **نبیذ السکر** که از آب نیشکر و یا قند و شکر سازند **طبیعت** آن گرم و خشک **افعال و خواص** آن رقیق و لطیف تر از مثلث با قوت نافذه جهت گرده و مثانه و حرقة البول و عسر آن نافع **المضار** محرق اخلاط صفراوی و بخاری و باعث صداع **مصلح** آن بلیدن سفرجل و انار با تخم **نبیذ** مصنوع از ماء نیز جهت سینه و ریه و گرده و مثانه و تدوی و حیاتی بدن نافع و مسهل و موافق ناقهین و صاحبان سودا **المضار** مولد حکه **مصلح** آن چیزهای سرد و تر **نبیذ الفواکه** از آب میوه ها العمل آورند مانند آب به شیرین و سیب امرود و توت و امثال اینها و این بهتر از **نبیذ** حبوب **المضار** مسکر و سریع الفساد و مهیج نفخ و قراقر **مصلح** آن ادویه حاره و خوشبو و عسل **نبیذ التمر** که از خرما سازند و آنرا شراب خرمائی نامند **طبیعت** آن گرم و خشک تر از مثلث **افعال و خواص** آن جهت افعی و سایر بلغمی مزاجان **المضار** ثقیل و مضر دماغ و معده و امعاء و مولد سوداء و جذام و قوبا و سرطان و امثال اینها است که محرق خون و اخلاط است

نبیذ البسر و التمر طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بهتر از جو مائی و بعد از مویز است بهتر از بسایر انبذه آ
و قابض و مقوی معده و مدر بول نبیذ الدبس و السیلان که شیره و دوشاب باشد در طبیعت و افعال مانند شراب خرمائی است نبیذ الارز که بفارسی
بوزه نامند و در مصر مزر دان قبیل نبیذ ذره برنج و جو گندم و سائر حبوب است طبیعت آن از سائر انبذه گرمی آن کمتر افعال و خواص آن مسمن
بطن و مدر بول و تحلیل اسکر و ضعف باه و هاضمه و ساقط کننده شهوت مصلح آن ترویق آن با عسل و طبخ آن با فادیه الفضار مورث سنبل و زعفران
مضر ابدان ضعیفه مصلح آن ماهی تازه و گفته اند آنچه از گندم و درقن سازند محرک آن اشتها و سرخ کننده رنگ رخسار و مسکر خوب و با عسل محرک
باه و آنچه از جو میسازند نفاخ و سنبل نفرتج و مفسده باه و هاضمه است

فصل النون مع الحاء المهملة

نحاس بضم نون و فتح حاء و الف و سین مهمله
لغت عربیست و بفارسی مس و بهندی تانبه نامند ماهیت آن از جمله فلزات معدنیه است معدن جزیره خبان و بعض ممالک فرنگ و ایران بلاد دیگر و بهترین همه
خبانی آنست و اقسام آن میباشد آنچه تکه ها مسطح ساخته می آورند آن سرخ رنگ نرم میباشد و بهترین اقسام است و آنچه تختهای بزرگ عریض و طولانی ساخته
می آورند بعد از آنست و آنچه اقراص بزرگ ساخته می آورند بدان خوبی نیست و صلب است و همچنین آنچه در ملک فرانسیس و کرامان از ایران
میشود صلب میباشد و آنچه در مزبان قریب بسیتر دار میشود و در کاشان و اطراف برده از آن ظروف میسازند و نیز بزم و قریب بجبلپور است و در کاشان
و بنگاله و ریاده جهانگیر نگر ظروف آنرا خوب میسازند و نوعیکه در معدن آن نکون میباید و آنرا اسرب گویند و بعبارت آنرا روسخت لهری صفر بیونانی
طالیقون گویند رنگ آن زرد و درخشنده میباشد و طالیقون در حرف الطاء ذکر یافت و نوعی از گداختن بسنگ خاص بهم میرسد بعضی از آن
مائل بزردی و اکثر بسرخی میباشد و از مطلق نحاس مراد این نوع است و چون سرخ آنرا با عشر آن روی توتیا گدازند جسمی زرد رنگ حاصل
میگردد که بفارسی برنج و بعربی صفر مصنوع و بهندی پیتل نامند چکش گیرتر و صلب تر از نحاس است و چون زرد آنرا با مقدار خمس یا ربع وزن
آن روی توتیا بگدازند و در قالبها بشکل اوانی بریزند این را بفارسی ریخته و بهندی بهرت نامند و این قابل الطراق یعنی چکش گیر نیست و شکننده
میباشد و چون صفر مخلوق قلیل الوجود است بنابران این نوع آنرا با هم آن شبائی گردانیده اند مستعمل و چون مس با قلعی بگدازند بفارسی سفید روی
نامند و چون با قلعی در روی توتیا هر دو بگدازند بفارسی جام نامند و بهندی کانسه و این شکننده تر میباشد و از فرنگ ظروف ساخته چرخ نموده بسیار
سفید براق شبیه بنقره می آورند تازه و نو است و آب چربی بدان نرسد با استعمال بسیار نیاید و نم و رطوبت بسیار در آن اثر نکرده بدان
صفت میباشد پس میل بآنکه زرد و سرخی میناید و شکننده قابل گداز نیست و گداخته نمیگردد ماده و تکون نحاس زیبق و کبریت غیر صافی و
متعلق بسعادت زهره با شمس و توسط بقمر و در یک سال و نیم و بچرخ و زیاده تمام میرسد بگفته بلیناس و بهترین آن زرد ذهبی لیس
سرخ و زرد و نرم خالص آنست و آنچه بغیر این الوان و اوصاف باشد همه ردی و همچنین بسیار صلب آن طبیعت آن در سوم گرم و خشک
افعال و خواص آن محلل و محرق آن با قوت مدمله و قابضه و حدت حرارت و غسل آن باعث لطافت و کسر حدت و حرارت آن و زهره الیحاب
الطف است و در حرف الزاء المعجمه مع الحاء مذکور شد لعصارة اثر اسر چون نحاس را در سرکه چند روز بگذارند و حنا را با آن سرکه خمیر نموده ضماد نمایند در دفع
نزلات و سرفه و دفع ریختن موی مجرب نوشته اند و اکتحال با آن باعث حدت بصر و صلابت اجفان را مفید و چون سوده آن را منقاش طالیقون کنند دیگر
نروید اعضاء لنفص آشامیدن محلول آن سیما با عسل مسهل با صفرا و باعث استسقا و ربو است و قلاع آن و آشامیدن سائیده آن بیخ و دم منقال
آن مخرج میت آن بغیر اذیت حمول استحاله باد و دیکه در دیگ شیر آن جمع میگرد و با آبیاء و جهت منع آبستنی مجرب گفته اند مسموم
آشامیدن سائیده آن تنهائی و با بار و غن گاو و با شیر تازه دوشیده رقیق نمودن مکرر باعث دفع ضرر افیون خورده و آشامیدن
اشیای حامضه و لبنیات و لحوم و با الحه و با تلخ و با حرب در ظرف مس بی قلعی خصوص که زمانی در آن مانده باشند بسیار مضر
و دور قلعی دار مدتی گذاشتن نیز مضر خصوصا که گرم باشند در سر آن اگر با گرم بسته با سستند و از همه بدتر ماهیها بریان است

که دران گداخته کرده گرم گرم و سر آنرا پوشیده شب مانده باشد جهت آنکه اینها باعث زنجاریت مس اند و زنجاری میگردد و زنجار خود سم ست
بدادی آن قی فرمودن با شیر تازه دوشیده و ادهان بعد از ان آشامیدن آب گوشتهای چرب القروح و الجروح و الاورام و البثور و طلاء غر
مغسول آن با عسل جهت اندمال قروح خبیثه و ساعیه جمیع سمیع آن و خوردن گوشت زاید و مفسد آن و مدمل جراحات و طلاء آن با عسل جهت
قروح منتعله و حکه در ابدان صلبه جهت جرب و حکه و تحلیل اورام و رفع سستی و ماندگی اعضا مفیده و انچه نحاس را سفید و براق گرداند تافتن صفائح رقیق
آنست و در ترشیها مکرر انداختن خصوصا آب سماق و سرکه و پاشیدن شوره بعد از کدا زبران رابع اشیای مختلفه بدان انداختن تخم باد نجان
و دران در حین گداز باعث سرعت ذوب آنست و محرق آن زرد و نحیح مانند و در حرف الراء مذکور شد و استعمال و مار غسال آب بدن کرات مسی باشد
گرم شده مورث برص ست خصوصا مکرر استعمال این و از خوردن توبال و براده آن یا خوردن طعام و یا شراب در ظرف قلعی ان خصوص که ترش
باشد و مدتی دران مانده عوارضی باشند عوارض توبال و براده و در تحفه الحدید عارض میگردد و علاج آن باشند علاج آنست که مذکور شد نجام بفتیم
نون و فتح حاء و الف و یمیم ترکی و فارسی النوذ نامند ماهیت آن نوعی از طیور الیست از فاز کوچکتر و از اردک بزرگتر و ابلق از سفید و سیاه
و سرخی ابلق بزرادی و بسیار ضربه و اکثر در کنار آبها میباشد طبیعت آن در اول گرم تر افعال و خواص آن در نهایت بران غالب بسیار بود
و مولد خون متین و منی چون هضم یابد مقوی چشم بدن محرک باه منقه مجاری و دیر هضم و بد بو کننده بول و عرق براز مصلح آن در سر که پختن و با
کشک الشعیر و غذا نیز و بعد از ان نیز تناول نمودن معین را بر انجبد از آنست و جهت مبرودین و مشایخ نحل بفتح نون و سکون حا و لام زنبور عسل
بفارسی مگس عسل و بهندی شهد کی مکهی نامند ماهیت آن معروفست و در شمع شمه ذکر یافت طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص
آن چون بجه بر بنا در ده آنرا در سایه خشک نمایند و یکدرهم آنرا با یا بوره آرد گندم که آورده مثقال و شکر پنج مثقال باشند بنوشند و دراند ک زمانی
بدن فربه میگردد و مجرب گفته اند و طلاء سحیق آن بطوبت آن رافع درد گزیدن زنبور و محلل اورام آنست فصل النون مع الخاء المعجمة نخاع
بضم نون و فتح خا و الف و عین مهمله لغت عربیست بفارسی حرام حرام مغز نامند ماهیت آن مغز سفید چرب لزجی ست که در میان استخوان
فقرات گردن و پشت و غیر ها میباشد و بمرات ترتیب اعضای اعصاب اعصاب کرزی از ان دیده شده اند و نابت اندیشه بنا بر مخ و ماغ ست و ذریعه
رساننده روح نفسانی ها خود در سیده مدم ماغ باعصاب طبیعت آن گرم و بهتر از دماغ تری آن کمتر گرمی آن زیاده افعال و خواص آن طلاء
آن بلین صلابات و ضماد آن اکال و قروح دره و حر کاورده زخمها و رفع شقاق لب و سایر اعضای خشکی اعضا حادثه از ملح و گرمی بعید و در افعال
قریب بدماغ ست و غیر لذیذ و بطی الانحدار و لهذا اکل آن غیر مجوز و مصلح آن نمک و ابلای آن طلاء خوردن و بهترین همه انجیر و در مار عسل جسیاییدن
نخاله بضم نون و خاء معجمه مفتوح و الف و لام مفتوح و ها لغت عربیست و سبوس نیز و بهندی بهوسی و چوگهر کا نامند ماهیت آن سبوس حبوب ست
و از مطلق آن مراد سبوس گندم است طبیعت آن گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکی تر از ان و بالجمله گرم و خشک در اول افعال و خواص
آن جالی و محلل و منقی اعضاء الراس بخور خیسانیده آن و مربرکه جهت زکام اعضار الصدر و الغذاء و النفض آشامیدن آب مطبوخ آن لطبیخ آن حسو
با شکر و عسل و بادام جهت تلیین سینه و تسکین اعانت بر اخراج نفث الدم و رفع خشونت سینه و سرفه مزمن و ربو و ریاح غلیظه و تعدیه ناقهین
بدان نافع و بان آن تحالیل و تحفیف رطوبات معده و ضماد مطبوخ آن در شراب داشال آنجهت تسکین درد پستان و تحلیل ورم آن که از
انعقاد شیر دران بهمرسیده باشد و السموم و الاورام و البثور و ضماد مطبوخ آن در آب برگ ترب جهت تسکین وجع گزیدن عقرب و ضماد مطبوخ آن
با نمک و سبوس خشک کوبیده آن با نمک جهت النسع انفی عقرب و تحلیل ریاح و اورام بارده و مطبوخ آن با سرکه و عسل جهت نمله ساعیه جرب
متقرح و قوبا و اورام حاره و ضماد منقوع آن در سرکه جهت بجسم تکمید آن بجهت تحلیل اورام ریحیه و لو و جاع نافع خصوص که با اندک نمک
ممزوج نموده و در صره بسته تکمید نمایند مکرر از یک صره بعد از صره دیگر و نطول نخاله جو جهت حکه و شری و بخور نخاله عدس جهت رفع

نول و بواسیر و حمل و صبیان و بحور و نخاله با قلی جهت منع ریختن شکوفه درختان آلات المفاصل ضماد نخاله گندم با روغن زیتون و سرکه جهت تفرق اتصال مفاصل سفید ست

فصل النون مع الدال المهمله

ند بفتح نون و دال فارسی گشته نامند ماهیت آن دو است مصنوع از قبیل بخورات خوشبو و مخترع آن بنی اشعه اند و برای خلفای عباسی ترتیب داده اند اجزای آن عود هندی خام عنبر اشهب صندل سفید شمع لبان پوست اترج و بابرگ آن اجزای متساوی آن کوفته بیخته با یک وزن تمام ادویه و بعضی دو وزن آنها نبات سفید با گلاب و یا آب مرزنجوش سرشته اقراص نمایند و بعضی با شمع شمعه طولانی میسازند و در مجالس برای خوشبو میسوزانند و نیز از عود غرقی خام با گلاب سه ده چهل مثقال عنبر اشهب چهار مثقال مشک یک مثقال و نبات سفید یک عدد مثقال میسازند و بعضی مصطگی نیز داخل مینمایند و به آب صمغ محلول سرشته اقراص با فتیلها مانند شمع میسازند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی قلب و دماغ و حواس و منعش ارواح و محرک شهوت و مقوی قلب معده و کبد و باه و دافع سمیت هوا و با و طاعون و دافع زکام ست بخور آن بجورا

فصل النون مع الراء المهمله

نرتیقس بفتح نون و سکون راء و کسر یاء مثناة تحتانیه و ضم قاف و سین مهمله ماهیت آن بوس گفته نباتی ست شبیه بحنظل در جوف آن شحم و تخم آن با خصومت طبیعت آن گرم و خشک بسیار افعال و خواص آن عصار الراس و غیره سعوط آن جهت دفع بد بوی بینی و قطع رعاف و ضماد آن با روغنهای مدر عرق و با شراب جهت گزیدن عقرب نافع نرجس بفتح نون و سکون راء و کسر جیم و سکون سین معرب نرگس فارسی ست ماهیت آن گلیست بسیار خوشبو و دو نوع میباشد یکی را قدمی دوم را مضاعف نامند و درمیان آن شکل قدحی و پیاله کوچکی زرد رنگ و اطراف آن شش عدد و برگها سفید مایل بسبزی و برداین را نرگس شهلا نامند و مضاعف را ماده و بسبزی مفت و زرد و برگهای آن زیاده و با الوان دیگر نیز میباشد مانند بنفش نبات آن در ساق و برگ شحم و بیخ شبیه به پیاز و کوچکتر از آن و بیخ قدحی را چون شکل صلیبی شق کنند و غرس نمایند مضاعف میگردد طبیعت آن در سوم گرم و خشک و بعضی معتدل در گرمی و خشکی و بعضی در دوم گرم و خشک گفته اند و تخم آن در دوم گرم و خشک گفته اند در اول تر افعال و خواص آن جاذب از عمق بدن محلل قوی و غاسل عصار الراس بوئیدن گل آن جهت صداع بلغمی سوداوی و تفتیح سده دماغی و ازاله نزلات و زکام بارده نافع جهت آنکه محلل قوی است جبرئیل بختیشوع گفته هر که خواهد در زمستان زکام بهم نرساند مداومت ببوئیدن نرگس نماید و ضماد آن جهت سعفه و منع نزلات و ذرور بیخ خشک آن رافع لبس ناخنه و ضماد آن با عسل جهت تشنج اعصاب و ورم چشم اندام الغذار و داء الثعلب و آتشک و بیدن بیخ خائیده و با مطبوخ آن لغایت منقی خصوصاً با عسل و مخرج هر چه در معده جمع شده و منقی رحم و مسقطه جنین زنده و مرده و التیام دهنده زخمهای ظاهری و باطنی و در چهارم آن با ماء العسل مخرج اقسام کرم معده و مسکن اوجاع مثانه و رحم و ضماد بیخ آن که سه در زشیر خصوصاً در شیر گاومیش خیسانیده خشک نموده پس سائیده باشند جهت تقویت باه و سطبری قضیب و مادون احلیل جهت رفع تعیین مجرب و تنهائی نیز مقوی باه و معظم ذکر ست الحروح و القروح دلاا ورام والبثور ذرور بیخ آن قاطع خون جراحات و التیام دهنده آنها و ضماد آن با سرکه و غسل منقی قروح و گشاینده دمبلات که دشوار منفتح آیند و با آرد گندم و با شلیم و عسل جهت اخراج پیکان و خار و امثال آن و تحلیل اورام اعصاب و ضماد بیخ آن با سرکه و عسل جهت منقیه اوساخ والتیام جراحات عظیمه و غائره و بزرد و رباط و عصب مقطوع و با صندل سرخ و گل ارمنی و فوفل و اقاقیه و عفص و سفیداب و مرداسنگ جهت ورمهای حار آلات المفاصل ضماد آن با عسل جهت دردهای مزمنه اعصاب و مفاصل و تفرق و شکستگی اعضا و نیز ضماد آن ملصق و چسپاننده جراحات عارض در عصب و عصباتی ست الزاق ست شدید حرق النار ضماد آن با عسل جهت سوختگی آتش الزینه ضماد آن با سرکه جهت داء الثعلب و بهق و آثار جلد محرورین مصدع الیشان مصلح آن بنفشه و کافور و در همه افعال گل آن مانند بیخ آن مقدار شربت آن یک مثقال و نیم روغن گل آن مانند روغن را مدت چهل روز در آفتاب تربیت نموده و در بین تجدید گل کرده باشند محلل و مسکن اوجاع سوداویه و ریحیه و دافع صداع ریحی و صداع رطب سوداوی و دافع دردهای بارده موافق امراض عصب و گشاینده فم رحم و مسکن اوجاع و مصدع محرورین مزاجان و تخم آن تا سوم گرم و خشک و رطوبت فضلیه افعال و خواص آن آشامیدن یک درم آن با شیر تازه دوشیده بغایت محرک باه و ضماد آن با سرکه

جهت ذوی کلفه و بهق و نمش موثر ست نروک بفتح نون و ضم ا و سکون واو و گاف لغت فارسیست ماهیت آن گیاهیست شبیه بلبنت
بر برگ وازان بزرگتر و از کرمان آورند امین الدوله گفته اند که مخبر صادق بمن خبر داد که در جبال کرمان خصوصا جائیکه پلنگ باشد اول بهار بهاری بسر دید
برگ آن در ابتدا شبیه ببرگ خربزه و چون بقدر شبری رسد شکل برگ آن مضاعف گردد بنابران در اوقات آنکه زنان آنرا میکنند و بعد از خشکی گیاه
در سیدن بیخ آن بهمان نشان بیخ آنرا اخذ مینمایند و گفته اند علامت خوبی و خواص آن اینست که چون برپا آن دیگ جوشان بگذارند جوشش آن موقوف میشود و جوشش
باز البند و چون در تنور اندازند نان از تنور بریزد و چون در شیر اندازند شیر بریده گردد و در رنگ اصلی آن برنگ پلنگ ابلق میباشد و نیز از خواص آن است
که چون پلنگ انثی زائیدن آن بسیار آزار میبابد و برد و دشوار است زادن لهذا آن بیخ را پیدا کرده و بیاورده بخورد تا بآسانی زائیده گردد و از خوردن آن بار
میگردد و در بدن آن غده بهم میرسد از سر کانیکه پلنگ بیخ آنرا برآورده خورده باشند باز سال دیگر از همان مکان بیخ تازه میروید باز کسی دیده و شنیده
بخلاف راپلنگ بیرون آورده که آن سفید است و در سرگین آن بعضی مهرها یافت میشود و بعضی گفته اند در شیردان بعضی گفته اند و بیخ در رحم
و آن بعضی گفته اند که در ذنب آن نکون میباید و صاحب اختیارات بدیعی نوشته تحقیق آنست که در ذنب آن بهم میرسد و بافلاسفه
و آنرا حجر النمر و بفارسی نروک پلنگ نامند و دستور اهل آن چنان ست که چون قبل آنرا احساس نمایند و در فم رحم آن مانند در نهند یا باید که پوست
آنرا بسر در در چوب اندازند و بدان نگاهدارند آن آب نند الغخیم منعقد گردد و نروک حقیقه عبارت از نیست و ظرفیون مصنوع آنرا با انواع میسازند
بعضی مانند جو و بعضی مانند گندم باریک طولانی و این صحیح نیست و صحیح همان ست که ذکر یافت افعال و خواص آن چون دو شعیر مسحوق
تا یک مسحوق آنرا ازان بخورد و با فراجه سازد و یا در زرد و لهذا با تعلیق نماید هرگز آبستن نگردد و چون مرد تعلیق نماید مباشرت نکند و اگر غلط
با هر زن که مقارنت نماید حامله نگردد و در تعلیق آنجفت و رفع خنازیر و بیخ الشوک مجرب داشته اند و طلاء جهت رفع صور مجرب است و از سرا آن
با مسحوق وزن و ازان موجب لاغری باز اطاست و در دست داشتن آن باعث سرعت ولادت گفته اند چون بر ناصور بندند حجم آن زیاده گردد و ناصور
اگر کوچک شود و تجدید آن باعث رفع ناصور ست فصل النون مع السین المهملة + نسر بفتح نون و سکون را مهملتین لغت عربیست نداری
کرکس و بترکی قیز و بهندی گد نامند ماهیت آن از جمله سباع طیور بزرگ جثه در رنگ سیاه بعقاب و مائل بسرخی و منقار و ساق
آن دراز و پران مانند نی ست و گویند در یک روز زیاده از ده هزار فرسنگ سیر و آن قطع مینماید بدلیل آنکه بچه آنرا از عفران کوهستان ده با آن
میگذارند هنگامیکه او نباشد چون آمده بچه خود را از دو مساهده مینماید بگمان آنکه یرقان کرده در یک روز سنگ یرقان از سراندیب آورده
در آشیان خود میگذارد و برای رفع یرقان آن بعضی بلاد ایران در ردم و ترک و غیره مسافت آن در سراندیب در رفتن و مراجعت از ده هزار
فرسنگ زیاده است از یراکه آن سنگ بغیر از سراندیب جای دیگر یافت نمیشود و در هنگام پرواز بسیار اوج میگیرد و از مغرب بمشرق در یک روز سیر مینماید و باز
مراجعت میکند و لسبب حرارت مزاج در وقت خواب یک چشم را می پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سال زیاده بر یک تخم نمی گذارد و نه بچه می آورده و قوت
شامه و باصره بسیار قوی دارد بحدیکه از مسافت بعید در مکانیکه حیوان مرده باشد در حین پرواز یافتن آنرا دیده و با بوی آنرا شنیده خود را بآن رسانند
طبیعت آن در سوم گرم و خشک است افعال و خواص محلل ریاح غلیظ و مفتح سدد و اعضاء الراس خوردن گوشت آن نافع
تشنج و اکتحال خون و زهره آن با آب هفت مرتبه و طلاء بر اطراف چشم قاطع بیاض و رافع نزول آب و ظلمت بصر و جرب چشم و سعوط
دماغ و زهره آن هر یک بقدر نیم دانگ بوزن آن قطران و روغن زیتون برای جذام جنین و از مجربات شمرده اند و تقطیر به گداخته نیمگرم گرده
گوش جهت کری قدیم اقضار الصدر والغذا والنقص آشامیدن پیه آن جهت سرفه و گوشت آن محلل ریاح غلیظ و نفوخ امعا و قاق مسمی بلادس
و مفتح سدد و مفتت حصاة و دافع بلغم المضار و الغذا او غلیظ مصلح آن دارچینی و سرکه و طلاء بیضه آن در سه لعوق مقوی قضیب الجموح و القروح
البثور و الزینه طلای خاکستر موی آن رافع جرب و حکه و قروح و طلاء سرگین آن جالی کلف ست و رافع ورم گلو که دبگاله گیگیل میشود

مانند صفت خاصیت آن بهشت جز در رواج زرد دم

نسترن بفتح نون و سکون سین و کسر تای مثناة فوقانیه و را مهمله و سکون نون بعربی ورد صینی و بفارسی گل نسرین و در بعضی بلاد گل نسرین در اصفهان نیز گویند
و بهندی سیوتی نامند ماهیت آن گلیست سفید و بعضی ازان مایل بزردی و مضاعف شبیه بگل سرخ وازان کوچکتر و خوشبو و درخت
آن شبیه بدرخت گل سرخ وازان کوچکتر نیست آن بلاد حاره و در صحرا کثیر الوجود و موسم گل آن از حمل تا اسد و در بعضی بلاد مانند بنگاله و غیر
آن از اقلیم دوم تمام سال گل میدهد ولیکن در ایام بهار و تابستان بیشتر و در موسم های دیگر کمتر و عرق آن انگلیسیه کم بو تر جهت آنکه چون در طبیعت
بوی آن در حین عرق کشیدن تحلیل میرود و ضعیف میگردد وازان نیز عطر بر می آید طبیعت آن در دوم گرم و خشک در اول و شیخ الرئیس در دوم
و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن ملطف و مفتح و محلل و منقی و مانند یاسمین و نرگس است در قوت و ضعف اعضاء الرئیسه بوئیدن مقوی
دل و دماغ و حواس و مسخن دماغ و رافع سرد و صداع و نزلات و زکام و سائیدن آن در بخاخ باعث خوشبوئی آنها و معطش و مفتح سده
دماغ و منقی و محلل ریاح و رطوبات آن لعطسه و لطوخ بری آن بر پیشانی مسکن صداع و زکام و قطور آن با روغن زیتون جهت گشتن کرم گوش و تحلیل ریاح آن
و لبن و زیتون و مضمضه آن جهت درد دندان اعضاء الصدر و الغذاء اما شامیدن بهار و زهر آن منقی سینه و جهت اورام لثه و حلق و نقوع آن و
خفقان بارد و مقوی معده و جگر و موافق علل جگر و جهت فواق و دق و غثیان و یرقان و قولنج و تحلیل ریاح و بکار در آمد آنچه در مزاج برگ آن مسهل
قوی محمد بن زکریا نوشته که در خراسان دیدم که گل نسترن را از یکدرم تا سه درم میدهند اسهال اوردی میگردد و تا بشش آن نیز اسهال تام
می نماید و با تقویت دل و تفریح مقدار شربت آن تا یک قیراط و ضماد آن مسقط دانه بواسیر و نافع استسقا و تحلیل آلات المفاصل ضماد آن باعصاب جهت
تقویت سودی ضماد آن و حمام باعث دفع بوی عرق و خوشبوئی آن و طلای آن رافع کلف و خسار صداع ... مثقال خشک آن تا یکمثقال
از اول حمل تا یکسال مانع سفید شدن موی دانسته اند ... جهت این امر هر روز دو مثقال ... در کتاب تجربیات نموده
یعنی گلقند مانند در ... و گرم تر از گلقند ... جهت خفقان بارد و تقویت قلب بارد و نافع ... مسهل دانسته اند
چنانچه ذکر یافت در روغن آن که مانند روغن نرگس ترتیب نمایند ... معتدل مقوی دماغ و ... رافع ذات الجنب بلغمی و سوداوی

فصل النون مع الشین المعجمه

نشا بفتح نون و شین لغت عربیست و بفارسی نشاسته و یونانی اموبن و امولس نیز نامند
ماهیت آن عبارت از کشک گندم است که گندم را خیسانیده تا بحدی نرم شود که پوست آن منشق گردد که چون بدست بمالند باسانی از
مغز آن جدا شود و مغز آن نرم لیس کوبیده و فشرده از صافی گذرانیده ... و صافی آنرا بگذارند تا ته نشین گردد و آب بالای
آنرا بریزند و ته نشین را اقراص سازند و در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند بهترین آن سفید تازه خالص غیر متکرج و سیاه آن است طبیعت
در آخر اول سرد و خشک و بعضی سرد و تر دانسته اند افعال و خواص آن رادع قابض مغری اعضاء العین مصلح ادویه عین مقوی آن
جهت تخفیف قروح آن و دفع جرب و منع ریختن ... و اکتحال آن باشیر زنان و با سفیده بیضه مرغ مسکن حرقت چشم و ... نرم کننده
خشونت اجفان اعضاء الصدر و الغذاء و النفض و آشامیدن مطبوخ آن با نبات و یا روغن بادام ... قاطع نفث الدم و خشونت حلق ... حاد و
درد سینه و سعال و قطع خون ... اسهال ... که بریان نموده یا ... پخته باشند که قوت قبض و حبس آن زیاده میگردد و حریره آن مانع
نزول نوازل الیسنه ... جهت سحج و رفع ... و باید که یک وزن آنرا با سه یا چهار وزن آن با ... طبخ نمایند و اختناق
آن جهت ... خناق ... طلای آن با زعفران جهت کلف السموم طلای آن با شراب
جهت ... قلیل الغذاء ... مصلح آن شیر ... و فلفل بدل
آن ... مقدار شربت آن از یکمثقال تا پانزده مثقال است نشاره بضم نون و فتح شین و الف و فتح را مهمله
ماهیت آن اسم اجزائیست که از ... چیزی جدا گردد طبیعت آن نشاره هر چیز نسبت اصل آن

با اصل آن گرم و خشک تربت کاینچه کرم خورده و تعفن یافته و پوسیده شده باشد که عمل آن زیاده بعضی گرم و تر و بعضی این را سرد و تر دانسته
اند افعال و خواص آن همه آن قابض و جالی الجروح والقروح نشاره چوب کرم خورده پوسیده شده خصوصاً از اشجار قابضه قالی و نغی زخمها
مندمل نماید و چون با مساوی آن انیسون با سرکه خمیر نموده در پارچه کتان بسته بسوزانند پس سحق نموده بر زخم خبیثه و نمله ساعیه و آکله پاشند منع تعفن می
کند و گل آنها نماید و التیام دهد و نشاره چوب صنوبر با ضماد جهت جرب رطب بخورد و تدهین آن گویند هوام و کشنده نشاره علاج اکثار آشامیدن
ابریلو در هرم آن معین بر حمل و خواص و منافع هر یک تفصیل در ذیل خشب آن جا بجا مذکور شد نشف بحر یک آن و شین خاتم تربیت و ماهیت آن
گو نیج مرجانیست که بلند مند و گویند غیر آنست و آن سنگی ست سبک پر سوراخ شبیه بآشیان زنبور که از سواحل دریا بهم رسد و تواح آن
نیز دو هند و زیر آب تکون می یابد طبیعت خشک تر از بسد افعال و خواص آن قاطع خون و التیام دهنده زخمها و ملحم آنها خصوصاً با شبیه
و در سایر افعال مانند بسد ست **فصل النون مع العین المهملة** نعام بالضم نون و عین و الف و میم بفارسی شتر مرغ نامند ماهیت
آن مرغیست معروف عظیم الجثه گردن آن بلند شبیه به شتر پاهای آن شبیه بپای گاو و ظلف آن مشقوق و رنگ آن شیب مائل بسفیدی
و مانند طیور دیگر بسیار پرواز نمیتواند نمود بلکه بعنوان جست و خیز ست و بهترین آن بچه آنست و چندان محتاج بآب نیست مگر آنکه آب طلب
نبیند بلکه استنشاق هوا آنرا کفایت ست طبیعت آن بسیار گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند افعال و خواص آن
گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلاغم اعضا را الراس والمفاصل و النقرس خوردن گوشت آن رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و ظهر و فرق
و نقرس و عرق النسا و اشکال انها و استسقا و جمیع امراض بارده رحم مفید المضار ثلثی النفصر و مضر محرورین و مصلح آن سرکه و روغن بید انجیر آشامیدن آن
باعث سرعت تکلم اطفال و رافع برودت اعضاست و ضماد آن محلل اورام مزمنه و استسقا و نفخ اطراف و رافع سم عقرب و باعث سرعت حرکت
اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و از خواص آنست که بر بدن شخصیکه مالیده باشد اقسام مار با از آن شخص بگریزند و اگر زرد و نگ
بعض گویند این رضوان گفته چون بیضه آن را در اول تابستان در آخر بهار بگیرند در هر موضعی که گذارند مار و افعی از آن بگریزند و چون آن توان نشوند
آورند و سرگین آن رکلف و آثار جلد برد و خاکستر موی آن رافع کلف و از خواص آنست که از بلع کردن آنکه و آهن تفته و مس تفته متضرر نه
نمیگردد و هضم میکند نعنع بفتح نون و سکون عین مهمله و آنرا نعناع تیز و یونانی مشته و بفارسی هزار یا و شیر قوتنج را نامند ماهیت
آن نباتیست معروف بری و بستانی میباشد برگ آن خوشبو جکبر و بستانی نازکتر و نرم تر و بهترین آن تازه و بستانی
ست طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه افعال و خواص آن در جمیع افعال قوی تر از پودنه و با قوت مسخنه و
مفرح و مقوی دل و رقیق خون غلیظ و محلل سوداء بارده اعصار الراس طلای بر پیشانی خصوص با آرد جو جهت درد سر بارد و ضماد
آن با نمک عصاره آن با روغن گل سرخ نافع و جهت خنازیر یکه در گردن بهم رسد بغایت موثر و قطور آن با ماء العسل جهت درد گوش
و مالیدن آن بر زبان رافع خشونت آن و خائیدن آن رافع درد دندان و غرغره بعصاره آن العصد و النفض آشامیدن عصاره آن قاطع
نزف الدم و نفث الدم و جهت درد سینه و پهلو و نضج رطوبت قصبه ریه و سینه و تنقیه آن و چون با سپید شان بجوشانند و بیاشامند جهت
رفع فواق و خفقان معدی و تقویت معده و ماسکه و هاضمه و فم معده و تحلیل ریاح معده و آروغ و رفع قولنج ریحی و کشنده اقسام کرم شکم و با سرکه
قاطع نزف الدم و آشامیدن دو شاخ آن با آب انار ترش مسکن فواق و غثیان قی و هیضه و مشهی و مسکن خفقان معدی و رفع لفواد و درد معده
و چون با قدری بخایند فواق و خفقان را زائل کند مقوی دل مفرح و قیان را مفید و تقویت باه بخشند و با حب الرمان نیز جهت
هیضه و چون دو سه شاخ آنرا در شیر بمانند مانع انجماد آنست و با سرکه و تر شبها رافع ضرر آنهاست با عصاب و بدستور بالنبات
و لهذا در سکنجبیات آب و دوغ داخل مینمایند و با پنیر سبز میخورند و ضماد آن مسخن و مقوی معده و استشاد با آرد جو جهت

ادرار افزودن شیر منجمد در پستان و بهنانی جهت بواسیر و با مویز جهت درم انثیین و در آن حول آن قبل از جماع مثل الضماد مولد ریاح و اکثار آن مولد حکه و در گلو مصلح آن کرفس بدل آن بو دنه بحری مقدار شربت آن تا دو مثقال السموم ضماد آن با نمک جهت نزع سمیت و سگ دیوانه گزیده و مضوع آن جهت عقرب گزیده الاورام والبثور ضماد آن با رد جهت اخراجات و تفتیح و میل و شراب غروق آن در قرابادین کبیر ذکر یافت و سکنجبین آن نیز **فصل النون مع الغین المعجمة** + **نغر** بفتح نون و غین و را مهمله ماهیت آن اسم جنس عصفور است و نزد بعضے مخصوص بگنجشک سیاه کوچکی است که دنبال آن کوتاه و دائم الحرکت و کثیر الصوت و بعربی آنرا ابو نمر دن و ابو الملیح و بفارسی چکاوک نامند مولد در بنگاب و فجر نامند طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص قدید نمک سوده آن جهت اسهال و غیر نکسوده آن جهت اسهال و غیر نکسود آن نکسوده آنجهت حبس البول و تفتیت سنگ گرده و مثانه بغایت نافع است **فصل النون مع الفاء** + **نفط** بکسر نون و سکون فا و طا مهمله ماهیت آن رطوبتی ست دهنی حاد الرائحه که از بعضے زمینها نهر زفت و قیر مجوشه و از قسمے عراق خیزد و دو نوع میباشد سفید و سیاه سفید آن بهتر و الطف و البسبب فت و زود مشتعل بهوا میگردد و نقاشان قدر آنرا داخل روغن برای براق و تلطیف ممزوج نموده بر نقشها میمالند و سیاه آن با آن لطافت نیست و تقطیر سفید میگردد و از مغشوش و عن خرامیان میمانند و فرق آنست که لفظ متصاعد میگردد بخلاف آن و از نواح مصر از کنار دریا زعی نفطی آورند و از زیت انجیل میبافند طبیعت آن تا چهارم گرم و خشک افعال و خواص آن قوی از اکثر روغنها و مفتح و سریع النفوذ و گدازنده صلابات و تریاق جمیع امراض بارده شرب او دهاداً اخصار الراس و وجع العصب والعضل و النقرس طلا آن جهت فالج و لقوه و رعشه و گداخته در واستر خا و اکثر امراض و اوجاع بارده رطبه و تحلیل ریاح و اوجاع مفاصل و انتقال ابهامنیه و اکتحال آن جهت نزول آب در چشم و بیاض قطور آنجهت کری ریاح گوش و آشامیدن آن جهت سرفه کهنه بارد و بهر و بود ضیق النفس و نفث الدم و بواسیر و تفتیت حصاة و اخراج کرم معده و مقعده و تحلیل ریاح و مغص و حرقة البول و فرزجه و بخور آن جهت سرد رحم و اختناق آن بقیعد و طلا سفید آن رافع کرمی حیوانات متضرر مجرورین و مصدع مصلح آن خشخاش و سرکه مضر به ریه مصلح آن کثیرا مقدار شربت آن سفید آن و دانگ تا نیم مثقال و از سیاه آن یا مثقال بدل آن بوزن آن میعه و بعضے قطران گفته اند و زفت رطب نیز السموم خوردن سفید و سیاه آن از افاع سموم قوی الاثر ست **نفل** بفتح نون و فا و لام ماهیت آن گویند نبات بارز دست شبیه به رطبه نبات مائل بسرخی و تفتیتی و ریشه و بوته آن گره دار مانند خار خسک در عربستان کثیر الوجود طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن تخم و گل آن رافع سنگ و در بول و گل آن تقوی و طبیخ آن در اطفال ضعیف ترست **فصل النون مع الکاف** + **نکاچونی** بکسر نون و فتح کاف عجمی و الف و ضم جیم فارسی و سکون واو و کسر نون و یا ماهیت آن صاحب خلاصة التجارب نوشته بزبان هندی نوعی نبوعی را نامند که نبات آن بر روی زمین بهن میباشد و ساق نبات آن بسیار ضعیف و برگهای آن از دو جانب رشته مقابل یکدیگر و بمقدار نصف عدسی و در زمین جای نمناک یعنی مرد و نوع آن کثیر الوجود در زمین های ریگ بوم و دور از آب نزدیک آب روید و قوی تر آنست که در دراب آب باشد و نبات آن مائل بسرخی طبیعت جمیع اجزای آن گرم و خشک در اول سوم افعال و خواص آن آشامیدن عصیر و یا بفوق برگ آن با شراب جهت اکثر سموم هوام منهوشه و بدستور طلاے آن مفید و با مسهل اخلاط فاسده و اخراج سموم از بدن نافع است **فصل النون مع المیم** + **نمر** بفتح نون و کسر میم و را مهمله بفارسی پلنگ و بترکی قیلان و بهندی تیندوا بکسر نا مثناة فوقانیه و یا مثناة تحتانیه و خفاء نون و دال مهمله و واو و الف نامند ماهیت آن حیوانیست معروف شبیه بفهد در شکل و رنگ و صورت آن شبیه بشیر و کثیر الحیا و سبع جهانی گوشت آنرا نخورد و درجثه از سگ بزرگتر و باریک تر و جلد و سیگر قیاس و بزرگ و تر از حیوانات دیگر و شدید القوت و غیور و منجر بمراتب رسیده که چون بر زخم پلنگ موش بول کند پلنگ نجات نیابد و موش حریف او نیست و خود را بدان رسانده و بول بر آن کند و لهذا پلنگ زخم دارد را بجائے نگاه میدارند که اطراف آن آب باشد و موش نتواند خود را بدن رساند بول کند بر آن از خواص آنست که در هنگام رفتار هیچ حیوانے را بالاتر از خود نمیتواند دید طبیعت گوشت آن گرم و خشک افعال

افعال و خواص آن اعضاء ملایم بیان بهترین اطلیه است از برای فالج و خدر رجاج مفاصل و نقرس و امراض بارده بدستور زبین بهان
دالتحال خون آن رانیع جمیع فعل جشم اعضاء النفس قطور مغز آن با آب جو در زیبق در اطلیه مقوی و محرک جماع و بدستور حمول آن در دهن
زنبق و حلوس بر پوست آن مسکن لواسیر الجروح دالقروح والدنیه طلای مطبوخ بیه و گوشت آن با آب و زیتون ضمادچه جهت آله زخمها
و خراز بعید پل طلای خون آن رانیع کلف و بهق و آثار جلد و طلای زهره خشک آن بجار حماض و ترنج رانیع بهق و از خواص آنست که
چون کسی بر تمام جثه جوجیه گفتار مالند پلنگ قصد او نکند و چون آنکس نزدیک آن رود پلنگ نار بزد و بجدی حس گردد که قدرت بر حرکت
ادرا نماند که آن شخص اگر خواهد از مثنو اند بگیرد و هر لسیار مجسب خبر است چون بدان رسد بی اختیار آنرا بو شند طرد الهوام مولای آزا چون در
دور کنند کژدم بگریزد و از انجا خود از دخت مر بگریزد و المضار زهره آن سم قاتل و دود انگ آن در سه ساعت هلاک سازد و تدارک
آن قی نمودن لبن تر تازه دوشیده و بعد از آن ربوب و طین مختوم خوردنیست و سائر تدابیر زهره اسد خورده است که مذکور شد نحل بالفتح نون
و سکون میم ولام لغت عربیست بفارسی مورچه و بهندی چونتی نامند و بزرگ آنرا چونتا و کبیر اتباسی جیا القطه هندی بنزکی قارنجه **ماهیت**
آن از جمله حشرات و قوت ساعیه آن غالب تر از حیوانات دیگر و مختلف میباشد در مقدار از بزرگ و متوسط زیر بزرگ سیاه را بری دسته یا
بلنه آنرا انحل فارس و بفارسی مورچه سوار و کوچک بلدی و کبار پرنده را طیار و بفارسی مورچه پرداز نامند گفته اند که هرچند بزرگتر شود **طبیعت**
مطلق آن در سوم گرم و خشک **افعال و خواص** آن با قوت سمیه خصوص کبار آن ملا ذن عبارس گفته چون مور داد روغن زیتون بجوشانند
و در گوش بچکانند رانع کری و ریاح و طنین گفت آلات التناسل چون صدعه در مورچه مقابر را در نیم ارجبه روغن رازقی زیبق انداخته هفت
در آفتاب بگذارند طلای آن بر قضیب و جوانی آن لغایت نزک باه مایوس و رانع غضب موشت و بزرگی آلت و از مجربات دانسته اند الا ورام
و البثور طلای مور مو الرباسر که رانع نبالر طلای سحوق آن مانع بر آمدن مو چون بار اول قلع کرده باشند محتاج بتکرار استعمال نیست و ضماد
کبار سیاه آن بجهت برص و بهق منقیه و ضماد تخم آن با سه ر و غنها مسقط مو و مانع بر آمدن آن گفته اند المضار خوردن آن موجب مغص و کرب
و نفخ ریاح و تدارک مصلح النسل و زیره و چون کسی را بگزد خصوص نوع برای آن سوزش و خارش عظیم و ورم بر هم میرسد مصلح آن مالیدن آهن سوده
بلسر که در روغن تلخ و ضماد حب خیرزان با آب تخم آنرا چون بخورند تحریک ریاح شکم بطریق استغفال کند می نماید که ضبط آن دشوار و منقده با منصلح آن ربع
زیره کرمانی الخواص گفته اند چون کسی خواهد که چیزی در جای گذارد مورچه در ان نرود باید که در وقت گذاشتن حبس نفس نماید نفس نکشد مورچه در ان بهر افت
بادام که دست دیگری بدان نرسد و از مورچه بکتو به پوست و از دخان کبریت و قطران و حلبیت و زیرگاه نیز بگریزد نموس بضم نون و میم و سکون
داو و سین مهمله جمع نمس است **ماهیت** آن حیوانیست بمقدار سفال و صورت آن شبیه به رق و رنگ آن مایل بزردی با خطوط و در آن اکثر
دموی سیاه و جرب بحدیکه آن شود که گویا جرب کرده اند نمو ست ملتی است که در بر هم میرسد بنابر مشارکت در بین و صفت مسمی بدان گشته در فع
مورش راحت کنند و در هنگام مستی صدای آن شبیه بصدای گربه گردد در وقت غیر مستی نیز دیگر و ترکان ماوراء النهر الافرنجه گویند در بلاد مرد نیز
یافت میشود **افعال و خواص** آن اهراق ابراص سوط خون آن بقدر یک قیراط با شیر زنان رانع جنون و اکتحال زهره آن با سفیدی
بیضه مرغ رانع دمعه الزینه طلای سرگین آن با ذل رانع دار الثعلب طلای پیه آن بدستور موی سوخته آن با روغن رانع بهق سیاه و جرب الخواص
ارسطو گفته چون آفتاب در بیت خود با شرف باشد چشم راست آنها گرفته در خرقه کتان بسته بر صاحب حمی ربع تعلیق نمایند رفع حمی او
گردد و چون چشم چپ آنرا ابد ندحمی باز عود نماید و مفارقت نه نماید **فصل النون مع الواو** نوار سس بالفتح نون و واو و الف
و کسر را و سین مهملتین لغت یونانی است و بعربی آنرا شجرة العنـدروس و سواک العباس و سواک المسیح نامند **ماهیت**
آن نوعی از قناست شاخهای آن باریک و بلند تا سه ذرع و برگ آن ریزه متصل به جمیع اجزای آن مرغب بارغب سبعه بهشم

و گل آن زرد و خوشبو و طعم آن تند و خار آن نیز مانند موزرات و صمغ آن مابین سفیدی و سرخی و در درم و صلب کثیر الوجود مانسب این نام طبیعت
تخم آن در دوم گرم و خشک و بیخ آن در سوم و این قوتیر اجزای آنست افعال و خواص آن مجفف قابض و ضماد الصدر را آشامیدن
عصاره آن جهت قرحه ریه و ذات الجنب بعید بدل السموم تخم آن رافع سموم قتاله و مقادم آنها مغیر کرده و مصلح آن نیز گفته اند مصلح آن نسبت
مقدار شربت آن یکمثقال الاعصاب ضماد بیخ آن در التیام جراحات اعصاب مجرب دانسته اند و لهذا آنرا شجرة العصب نامند و طبیخ شگوفه نامنسه
جرم آن و همچنین صمغ آن در التیام عصب ضعیف تر از بیخ آن و آشامیدن و ضماد کردن آن نیز جهت هر عصب کوفتگی اعضا و از جا بدر رفتن
و شکستن آن و قطع نزف الدم موثر و طبیخ نبات و گل آن تمام منافع صمغ آنست نوشادر بضم نون و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال و را
مهملتین لغت فارسی است و هندی نوشادر بفرنگی سال امونیک نامند و نزد اهل صنعت موسوم بالعقاب کبریت الدخان و ملح الذار و تلحیق نیز ا
ماهیت آن جسمی است سفید شبیه شوره قلمی و اصناف میباشد از معدنی و مائی و مصنوع معدنی آنرا معدنی بلاد حاره نامند بسته و در ترشح است و
قطعهای آن مانند شوره مائی آن آب چشمه ایست که چون بدان زنند کف کند و از جوشهای آن قطعهای بر آید آن بسته گردد و از ناحی گفته اند
نواح اصفهان آن چشمه موجود است و گویند در جبال خراسان بیر پیا شده و این هر دو صنف عزیز الوجود اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و فاکه
تعصین و تصعید بعمل می آورند و اجیانا قلیلی در کوره اجر پزیے که از قاذورات آنرا طبخ دهند نیز بهم میرسد و این قبل از آنکه زرد گرد آن
اغبر میباشد و بعد از تصعید سفید شفاف مانند شوره قلمی میگردد و چون سفید صاف شفاف آنرا با مثل زاج زاری و قشر آن زنگار لعب کت
سرخ میگردد و در مصر و روم و ملتان شنیده شد که قاذورات و کثافات و سرگین حیوانات را جمع نموده و مانند خشت خام از آن ساخته خشک
گرده در کوره برهم چیده و بالای آن خشتهای پخته را دو دو ایستاده سر آنرا برهم تکیه داده آتش میدهند و آنچه بر اطراف خشتها بالا میرود
صعود نموده منعقد میگردد و بعد از سرد شدن مانند نمک مینماید طبیعت آن در آخر سوم گرم و در اول خشک افعال و خواص آن ملطف
و جاذب از عمق بدن بظاهر و مفتح و قاطع نزف الدم و همه اعضاء العین کحال آن جهت الیتام قرحه و رافع دمعه بارده و بقیه الحم و زرد و اثر (؟)
با آب سداب جهت زلوی در حلق مانده و العقد آشامیدن آن رافع جرب سینه و طلای آن جهت خناق السموم چون آنرا با مثل آن فضله انسان تعصبه
کنند آشامیدن یکمثقال آن در رفع سم مطلق سمیات مجرب دانسته اند و اکسیر است طلای آن شامیدن آن رافع طحال الجروح و القروح ضماد
و زرور آن مجفف قروح و حابس نزف الدم آنها و جروح و رافع و چرک آنها الزینه طاهی آن با روغن تخم رافع برص با عسل جهت ثعلب و حیه
و سعفه و روغن کنجد جهت جرب الخواص پاشیدن آب محلول آن که در جای نمناک گذاشته حل کنند در جایی که سکونت آن باعث گرفتن
مار و هوام است از آنجا گریزند و چون محلول آنرا بر کاغذی نقش کنند و در اطراف خود گذارند هوام قریب بدان نگردد و سه درم آن کشنده است
مقطع اجساد داوی آن نفع نمودن بشیر در روغن و اشیای امراق و طعمه چوب خوردن است و سایر تدابیر زر بیخ و زنجبیل خورده فصل
النون مع الهاء نهما بفتح نون و سکون ها و فتح میم و الف ماهیت آن اسم بنطی درختیست گوهی ساق آن سرخ و بقدر یک قامت
و بار نیمی مایل بزردی و شگوفه آن بعضے مایل بسفیدی بعضے مایل بسرخی و در میان آن تخمی از خیق و با عطریت و برگ آن بعضے مستدیر
و بعضے دراز بی ثمر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح اعضای الراس بوئیدن آن جهت سده نزلات
و زکام و بد مستعد و بخور آن النفس و الصدر آشامیدن آن بالفرح و مقوی و رافع خفقان و مدر خون و فرزجه آن منقی رحم و خوشبو
کننده آن السموم با سرکه رافع همه سموم الزینه آشامیدن خیسانیده آن با مویز بعد از آن با بادام خوردن مسمن بدن الخواص چون آنرا تمام
با هفت عدد دانه گشنیز در پارچه کبودی بسته در جاه انداز ند و زنان پستان با و سرد در زدن گیر سرخ پیچیده جیب بند رفع سحر و چشم بد کنند
بالخاصیت فصل النون مع الیاء المثناة التحتانیه نیده بفتح نون و سکون یا و فتح دال مهمله و ها لغت مصری است فارسی نمشو دار

و منی با نیز نامند ماهیت آن از اغذیه معروفه اکثر بلاد است شیرین و لذیذ میباشد و دستور صنعت آن آنست که گندم جید ار صاف نموده آب میخیسانند
در تخته و یا خوانچه چوبی غیر آن پهن می نمایند بضخامت سه چهار انگشت و پارچه کرباس پاکیزه بران می اندازند و بهر روز بر ان آب میپاشند
تا آنکه رایحه بر آورد و زرد و سبز گردد و چون بمقدار چهار و پنج انگشت رسد آنرا بریده کوبیده آب آنرا فشرده صافی نموده آب فصلسفی را در دیگ
میکنند و بآتش ملایم طبخ میدهند و قطعات تخ بدفعات دران می اندازند و طبخ میدهند تا غلیظ و شیرین گردد و دستور جدید که بالفعل معمول
میان عوام آنست که آب صافی آنرا سه چهار وزن آب آرد میده خالص در دیگ بزرگی طبخ مینمایند بجهت تا آنکه نفخ یا بد و طعم خامی آن بر طرف
شود و بعضی مغز بادام و پسته و گردگان درست تمر کوبیده و بعضی درست با پوست در حین طبخ دادن می اندازند و بعضی بی پوست نیز و بعد از
کمال نضج زمانی سر آنرا مستحکم نموده دم در ظرف برمی آورند و تناول مینمایند بسیار لذیذ و شیرین میباشد و عورات اکثر بلاد در ایام تعطیلات و پاکیزگی و حسن
عقیده و خضوع و خشوع تمام بنیاز مغفرت سیدة النساء صلوات الله علیها مرتب مینمایند و سمنوان تبرک از برای موالیان و محبان و خویشان جابجا می فرستند
طبیعت آن در اول گرم و در خشکی معتدل افعال و خواص آن مولد خلط صالح و مسمن بدن و مقوی جمیع اعضا بالراس و نفث الدم و جهت امعاء
رفع سعوط و بخار بد دماغ و مالیخولیا و سرفه خشک و درد سینه و تولید خلط صالح و تسمین بدن نافع المضار ثقیل و دیر هضم و مسدد و دوا کثار آن تولید سده های مرکب
از مغز بادام و گردگان و پسته در ان انداختن و بعد از پختن ثقیل‌تر مصلح آن سکنجبین و کاسنی مضر است نطافلی بکسر نون و سکون باو فتح طاء مهمله بعد الف فتح
فاء و کسر لام و یا ماهیت آن حب جنگلی گفته از جمله تبوحات و غیر ننطا فلی است در شاخهای آن پنج عدد برگ میباشد و برگ آن شبیه برگ مجفف بنفع
و بی حدت افعال و خواص آن طبیخ آن جهت درد جگر و اسهال و بواسیر و خنازیر و عرق النسا و درد مفاصل و تحلیل صلابات و داء الحس مفید
و عصاره بیخ آن سم قاتل مقدار شربت آن تا سه نوسات است نیل بکسر نون و سکون یا و لام لغت هندیست و آنرا بعربی نیلج نیز نامند ماهیت آن داء
و هو بیت آسمان جونی تیره رنگ مصنوع از عصاره نباتی و اکثر از هند و گجرات و پتنه مشهور بدرول و نواح آن با طراف میبرند و آنرا درخت نیل که آنرا
خطام نامند محل می آورند و نبات آن در کتب مذکور نشده و بیان اختلاف آنکه بعضی و سمه و نیل را یک چیز دانسته اند و بعضی غیر یکدیگر آن برگ کتبنا نبات
نبات بستانی شبیه بکتان و ساق آن تنو بیخ شعبه باریک برگ آن شبیه برگ کبیر و تخم آن مایل بسرخی تخم خرنوب از آن ریزه زردی آن با شد
بستانی و خشونت آن زیاده و سیاه و تخم و بهترین آن صافی تیره رنگ جوردن آنست که بهندی نیل ماته نامند جهت آنکه در تصفیه بیانه که قدر ست
از توابع شاهجهان آباد محل می آورند و در هیچ جای دیگر بدان خوبی و صفا و رنگ نمیشود لیکن از دوازده سالی که صاحبان انگریز متوجه شده
در بنگاله و صوبه عظیم آباد بلکه تا لکهنو بیشتر کشت و کار درخت نیل کرده و جابجا کوتهی های برای تیاری نیل بنا گذاشته تیار میکنند بسیار خوب
و رنگین مثل لاجورد و بهتر از بیانه میشود و بر جهازات برای تجارت می برند و از برگ که همین خشک کرده مردمان خضاب میکنند همین و سمه و خوب
سیاه میشود و گویند در خورجه که متصل اکبرآباد است بسیار خوب تیار میشود و اکثر تجار با از آنجا خریده با طراف می برند طبیعت آن در آخر اول
گرم و در دوم خشک و نیز در بعضی معتدل افعال و خواص آن محلل و مجفف و رادع و قاطع نفث الدم و نزف الدم و قوت تجفیف بستانی آن
زیاده و بدون لذع و بری آنرا قوت تجفیف اقوی و جاذب و لحاق بدن اعضاء المعده رد الغذا و دا النقرس شامیدن آن بقدر
چهار شعیر و تنهائی و یا با ادویه مناسبه جهت سرفه شدید اطفال که از شدت آن قی کنند و درد سینه و گرده و ریاح غلیظ و نیز با ادویه مناسبه جهت
قرحه ریه و شوصه سوداویه و یا گلقند خواه هندی خواه کرمانی آن جهت هجوم خفقان و یا سکنجبین جهت سپرز خصوص جبری آن و با خیار شنبر
جهت استسقاء و عصاره آن نیز جهت سرفه و چون نیل را با آب بسایند بر ناف اطفال بمالند اسهال نماید و چون بر زهار شیرخوار
بمالند بول بسته را بکشاید البحوح و القروح ضماد بری آن جهت قروح خبیثه و باد سرخ و نمله و التیام جراحات کهنه برای شدت
حدت و حدت آن و طلای محلول آن در آب که گرم نموده باشد جهت تسکین وجع بواسیر و شربا نیم وزن آن مرد اسنگ

وقدری روغن گل سرخ وموم جهت آکله از مجربات است باید که نیل زطلای موضع را با آب بارتنگ وعسل کشو بیند و با سرکه جهت قروح سر وخنازیر متقرح بعید ایل وجهت اندمال جراحات در ابدان جلیه بستانی آن بهتر وجهت قروح نیز برای تجفیف ورقلت جذب وحدتیکه دارد جهت قروح کهنه با عسل ومبراحات عصب وحرق نار وبرای آن با آرد شلجم جهت اخراج خار وپیکان از بته جالی کلف وبهق برص ودا الثعلب نافع خصوص آمیخته الادرام والبثور ضماد آنجهت تحلیل ورم خود کل اورام اورا ابتدا وجهت جراحات مضر ویه مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا دو درم بدل آن بوزن آن ار وجود ثلث آن مایثاست ودستور اخذ رنگ آن آنست که بکوبند ودر آب یکشبانه روز بگذارند پس تشین آنرا بگیرند در جغنی کنند وآب نمایند ودر زیر آن آتش ملایم کنند وبرهم زنند تا کف بر سر آورد وتا کف آنرا بگیرند واستعمال نمایند در رنگ نباتات وغیر ها تیلج بکسر نون وسکون باو فتح لام وجیم لغت عربی نیل ست وبعضی غیر آن دانسته اند ماهیت آن بنا تیست که برگ آن شبیه ببرگ صنوبر بر روی زمین مفروش ودر سوا در هند بسیار کثیر الوجود **افعال وخواص** آن اقراص معمول آنرا جهت بیاض چشم مفید یل دانسته اند نیم بکسر نون وسکون یا ومیم بلسان هند گویند اصل آن نینب بوده که بنابر قاعده مقرره در الفاظ فارسیه هر جا که نون یا بار موحده ساکنه جمع شود با را میم بدل میکنند مانند ذنب وسنبت که بار را میم بدل کرده وبرای تخفیف نون را حذف کرده دم وسم شده در اینجا نیز همین عمل نموده نیم گشته **ماهیت** آن درختیست عظیم ومشهور برگ آن باریک ومشرف وناز کتر واندک از برگ انار بزرگ تر وتند تر لیف آن زیاده وگل آن در خوشبو وسط گلها زرد واندک با عطریت وخوش منظر وثمر آن بقدر سنجد بسیار کوچک یعنی مدور واندک طولانی ورسیده پختهای آن زرد رنگ تلخ باندک شیرینی تحمل که آنچه حکیم مؤمن که نقل تحفه نوشته اندک آنرا در اصفهان سنجد کرجی ودر مازندران کنار نامند ودر بعضی بلاد معروف بدرخت تو زاست چندان اصلی نداشته باشد زیرا که نیم در غیر بلاد هند نمیشود مستعمل اکثر برگ تازه آنست **طبیعت** آن نزد اهل هند سرد در اول وخشک در دوم ونزد بعضی در اول گرم وتر ونزد بعضی معتدل **افعال وخواص** آن محلل ومنضج اخضار الراس بخور برگ مطبوخ آن در آب جهت درد گوش واوجاع مفاصل وتعطیر عصاره برگ تازه آن تنهائی ویا با عسل در بینی مسکن صداع ودرد گوش مسکن وجع ومصلح جراحات ودافع آب رفتن از آن ومضمضه با آب برگ تازه آن ویا با آب مطبوخ آن جهت تقویت لثه ودرد دندان نافع اعضاء النفض آشامیدن آب برگ تازه مطبوخ آن ویا آنکه برگ آنرا سائیده وگرده نانی پخته در آب اندازند وآب آنرا شبانه روز بیاشامند جهت تحلیل ریاح ورطوبات معده والتیام مجاری بول وتصفیه آنها وآشامیدن آن مطبوخ پوست بیخ آن بقدر دو از ده مثقال مدر حیض لبسته شده وآشامیدن ثمر آن یکمثقال جالب اسهال مزمن وحکیم میر محمد افضل در مجربات خود نوشته که ثمر آن گرم وتر وملین بطن ودافع جذام ست الاورام والبثور والدمامیل ضماد برگ کوبیده گرم نموده آن وبدستور ضماد پخته آن بدین نحو که در ظرف سفالی کرده وظرف دیگر بر سر آن گذاشته واطراف آنرا البسته بر آتش می گذارند بخار بلیغ باید وبا آنکه در برگ بید انجیر وبا برگ موز لبسته در زیر خاکستر گرم طبخ نمایند جهت تحلیل اورام حاره رطبه وبارده وتنضیج ودمامیل وتنقیه قروح والتیام آنها وتسکین وجاع وامثال اینها نافع وضماد سائیده آن با اندک نمک منقی قروح خبیثه وخورنده گوشت فاسد وبدستور با گرد شکر سرخ تیره مایل بسیاهی ست اکال قروح وجروح ست وچون فتیله آلوده از دهن زخم گذارند گشاده وچون در جوف آن فرستند تنقیه آن نماید خصوص که بر بالای آن زخم برگ سائیده گرم کرده وبا مطبوخ بجوشند وبر بسته باشند وچون قروح وجروح منقیه نام یافتند وخواهند ملیم سازند که بی تک استعمال نمایند مرهم ودهن آن نیز جهت اکثر قروح وجروح وسوختگی آتش نافع ودهنی روغن آنرا نایب مناب روغن شیخ صنعان دانسته اند وصنعت آن هر دو حلوای برگ آن در قرابادین کبیر ذکر یافتند ودرق پوست درخت بسیار کهنه آن که نیم کوفته هر مقدار که خواهند وبار ربع وزن آن شکر سرخ که بهندی گرنامند انماعاف خالص باشد وده وزن آن آب بخیسانند وروزها بآفتاب وشبها در سایه گذارند تا بیست ویکروز لیس عرق کنند بدستور متعود روزی دو توله تا چهار توله آنرا بیاشامند واز عقب آن بفاصله یکدو ساعت نان بروغن گاو تازه بخورند تا بیست ویکروز زیاده

دیگر وزیاده بحسب حاجت و مرضی از نمک و ترشی و ماهی و بادی پرهیز نمایند جهت اکثر امراض مانند لقوه و فالج و استرخا و وجع مفاصل و غیرها و استسقاد
نزول آب و در هر عضوی که باشد و قروح مجاری بول و جذام و قروح خبیثه و ساعیه مجرب متقرح و قوبا و امثال اینها نافع و بدستور آشامیدن و تقویع مذکور
امراض مزبوره در روزی دو تولہ بدستور و مراعات پرهیز نیلوفر بکسر نون و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم لام و سکون واو و فتح فا و را مهمله معرب نیلوپل هندی
و برگ کنیل بزبان هندی بمعنی آب چهل بمعنی تمر است و بیونانی نمنقا و بعربی کرنب الماء و حب آزاجب العروس و بزبان بنگاله سیلپلا و کومین نیز گویند و بر انواع
بمصر عرائس النیل گویند ماهیت آن گل نباتیست که در غدیرها و آبهای ایستاده که بهندی جهیل و تالاب نامند در ایام گرما که موسم بارش است می روید
بهم میرسد ساق آن نرم و مجوف طولانی بقدر عمق آن آبها تا بدو قامت و برگ آن عریض و بر سطح آب مفروش و گل آن بر روی آب و الوان می باشد
سفید و نیلی و سرخ ارغوانی و بنفش و زرد و رنگ سبز و لیکن زرد و در رنگ آن کمیاب و سفید آن کثیر الوجود و بعد از آن نیلی و بعد از آن ارغوانی و بهترین آن
سفید و نیلی است و برگهای گل آن طولانی با اندک سختی و در میان آن زیرها و بعد از ریختن گل آن ثمری بقدر سیبی مدور و در جوانب آن تخمهای کوچک
سیاه که بالذت می باشد بهم میرسد بهندی آن مایل بسرخی و بیخ آن بعضی شبیه بزردک طولانی سیاه و بعضی مدور و تلخ طعم و حبشی آن را بهندی بسا و کنبا نامند
و بعضی مردم پخته میخورند و بعضی گفته اند نیلوفر بری تیز می باشد طبیعت جمیع اجزای آن در دوم سرد و تر و گل آن از همه الطف و از بنفشه
و در سرد و تری زیاده و بیخ آن گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک و مراد از مطلقه آن گل آنست و اکثر مستعمل و قوت آن تا یکسال باقی می ماند
افعال و خواص آن مقوی دل و دماغ و مسکن حرارت آنها و تشنگی و غشار الرأس و الصدر و بوئیدن گل آن مقوی دل و دماغ حار و منوم و مسکن
صداع حار و خشکی دماغ و آشامیدن آن جهت امور مذکوره و سده و خشونت سینه و سرفه حاد و قروح ظاهری و باطنی حادث از ماده حاده و خوردن تعدیل
آن با زعفران و دارچینی کرده باشند جهت تقویت دل و خفقان موثر و نگاه داشتن قدری از بیخ آن در دهان محلل اورام حلق و رافع خناق مجرب
و نطول گل آن بر سر مسکن حرارت آن و غشار النفس و الحمیات و آشامیدن گل آن بدستور و بیخ آن حابس اسهال مزمن و قرحه امعا و سیلان منی
و منجمد کننده آن و مسکن شهوة باه و مانع احتلام خصوص با شربت خشخاش و یا جوارش خود شیرین و آشامیدن گل آن تنهائی و یا با مطبوخات
مناسبه یا عرق آن جهت جدری و حصبه بعد از بروز و نه قبل از آن جهت آنکه مانع بروز آنست و نیز مسکن حرارت تاب کبد و حمیات حاره حاده است
مضر مثانه مصلح آن نبات و عسل و مضر باه و مصلح آن لبوب و عسل مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و در مطبوخات تا هفت مثقال بدل آن
بنفشه و با خلاف و با ختمی سفید و بیخ آن جهت اسهال مزمن و تحلیل طحال و قروح امعا و سیلان منی و ضماد آن جهت ورم معده و مقعد و مثانه
و ورم طحال و مقعد الرئیه و ضماد بیخ آن با آب جهت بهق و برص خصوص بیخ سیاه آن و با رخت و یا عسل جهت داء الثعلب و نطول آن با سرکه
جهت اورام حاره مقدار شربت آن از یک درم تا سه درم و اکثار آن مضعف باه و تخم آن مضعف باه و منجمد کننده منی و آشامیدن آن
چند مرتبه جهت رفع سیلان رطوبات جاری از رحم و جاد آنجهت نزف الدم و درد مثانه و زرد حیض نافع مقدار شربت آن تا سه درم و سبت اشراب
نیلوفر ملین طبع و جهت صداع حاره و تبهای حاره و تبهای صفراوی و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و خشونت سینه نافع صنعت آن بگیرند نیلوفر
تازه یک رطل و در چهار رطل آب بخیسانند و بجوشانند و مالیده صاف نموده با یک من قند سفید بقوام آورند و اگر نیلوفر تازه نباشد ربع یا نصف آن
از نیلوفر خشک گیرند مغرق صداع حاره و تبهای صفراوی و حمیات و دقیه و جدری و حصبه و سرفه حار و ذات الجنب و ذات الریه و خفقان حار و درا
نافع صنعت آن بگیرند گل نیلوفر تازه و با چهار وزن آن آب خالص شیرین در قرع و انبیق مقطر نمایند و بعد از سرد شدن در شیشه و یا ظرف چینی جهت
رفع تبها نگاه دارند و عند الحاجت بقدر مطلوب بیاشامند و اگر تازه آن نباشد از خشک آن ربع و یا نصف آن اخذ نمایند باب بیست و ششم
در بیان ادویه که حرف اول آنها واو است فصل اول واو مع الالف + واق بفتح و لو و سکون الف
و ناف ماهیت آن اسم مرغیست آبی که در کنار آبها می باشد تیره مایل بسیاهی و مخلوط بسفیدی و گردن سیاه در کله آن چهار عدد و در آن نیز

و در غایت رقیقی و نرمی و در بلندی و قریب بشبری و ترکان بازلف عفار جمع نموده بر سر میزنند و آن برغ را در هندی برن نامند و از حقار گوچاتر و اکثر صیدان ماهی است و چون بکمال خود رسد صدای آن واق واق باشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت محلل ریاح و سهوکت آن از طیور دیگر کمتر و رافع فالج مطلقا حتی تجربه بران در دزانو و کمر را مفید و پر آنجهت فالج و رعشه نافع و ناسور آن جاذب خار و پیکان و زهره آن جهت رفع بیاض چشم و دبق مفید ست المفید از محرورین را مضر مصلح آن نزد اکثر سکنجبین ساده و بختن در آب بریان نمودن آن با روغن بادام و یا کنجد و یا کشنیز و نانخواه مطیب نمودن ست ❊ فصل الواو مع الجیم ❊ وج بفتح واو و جیم آنرا عود الوج و یونانی اقوروں و بفارسی اگر ترکی و بهندی بچه نامند ماهیت آن نباتی است که در قوت قریب باو جا است و در آبها میروید مانند بردی و بفارسی سوسن زرد گویند برگ آن از برگ نرگس و از تره عریضتر با خشونت و انبوه و ساق آن مانند گل آن شبیه بسوسن آزاد که زنبق باشد در زرد مایل بسرخی و بیخ آن گره دار و بعضی باندک پیچیده و برنگ قصبیه السعد و رنگ آن ما بین سفیدی و سرخی و تند طعم با حرارت و حرافت و تلخی و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و قریب بقوت زرآوند و ابرسا است و اقسام میباشد و بهترین آن سفید بزرگ خوشبو پرگره آنست و مستعمل بیخ آن و جالینوس گفته که خوشبو نیست و در تنبله میرسد طبیعت آن در سوم گرم و در وسط دوم خشک افعال و خواص آن لطف و جالی بی لذع و منفتح و قاطع بلغم محلل ریاح و تریاق سموم اعضاء الصدر و الراس و الغذاء آشامیدن آن خصوص با مصطگی جهت تنقیه دماغ از سائر فضلات و جهت فالج و خدر و استرخا و لکنت زبان خصوص خائیدن آن و در دهان نگاه داشتن و بستن آن بر گلو اطفال چون بایشان اندک اندک که بخورانند بجهت رفع ثقل زبان و درد دندان و سهولت اثقال آنجهت رفع بیاض و غلظت قرنیه و ظلمت عارض از رطوبات نافع خصوص عصاره تازه آن نیز آشامیدن آن جهت تقویت قوت حافظه و تخفیف رطوبات اعصاب و دماغ و معده و تنقیه آن تصفیه خون و صفرا و درد سینه و پهلو و سرفه بارده و تقویت معده و جگر بارده و باضم و تحلیل ریاح معده و امعاء و درد جگر و امعاء و سپرز و مغص و سحج امعاء و تقطیر البول رطوبی و تفتیت حصاة و تسخین کرده و تقویت باه و زیادتی آن مدر بول و حیض است و ضماد آنجهت فالج و تشنج بلغمی و عذر و اوجاع مفاصل و درد کرده و رحم و تحلیل ریاح و صلابت طحال نافع و رافع کبر ان و فرزجه آن با شیر بادیان و زعفران جهت اعانت بر حمل و جلوس در طبیخ آن جهت درد رحم السموم آشامیدن آنجهت سموم ستر و به و ضماد آنجهت سموم ملذوعه و بالجمله همه امراض بارده و مبرودین مستعمل را مفید و مضر مصلح آن رازیانه و محرق خون محرور این مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن در طرد ریاح و امراض کبد دار چینی و زرنباد آن نیره کرمانی و ثلث آن ریوند چینی و در ادرار باد اوجاع و عمر بادر آورند طویل و نیز شیخ از منی گفته اند والعیاذ ربع وزن آن قرنفل و عود هندی نیز جهت استسقاء آن نیلوکننده رنگ خسار و بدستور ضماد آن جهت بهق برص نافع الادوام و المفاصل ضماد آن جهت تحلیل اورام بلغمیه و اوجاع مفاصل بارده و بهق برص و نتن دراشال اینها نافع و جوارش و دهن و سفوفات آن در قرابادین مذکور شد و مربای آنجهت فالج و صرع و ضعف معده و درد آن و نفخ و قراقر شکم و قولنج نافع و معجون آن جهت لطف رطوبات دماغ و نزلات معده و منع نزول آب در چشم و دفع خیالات باطله و بلغمی مزاجان تقویت معده و تخفیف رطوبات آن مفید و مهره و نیز در قرابادین ذکر یافته ❊ فصل الواو مع الدال المهملة ❊ ودع بفتح واو و دال و عین مهمله ماهیت آن از جمله اصداف و حلزونیات است اصناف و اقسام و اشکال مختلفه میباشد آنچه دراز و پیچیده است بفارسی گیک و در هندی کالا چاک و با صفهان کس گربه و بهندی کوڑی و نوع کوچک آنرا الحبارزی گوشماهی خوانند و بهندی گهونگا نامند و پوست آن زیاده از سائر اقسام و در دریا در زمین بلائی مناک نیز بهم میرسد و بهترین آن بحری آنست و شیخ نیز پیچیده بود طبیعت آن سرد و خشک و خشکی آن زیاده از سائر اصداف افعال و خواص آن هر با ئیت و جالی و جهت عسر البول و حصاة نافع و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار و ناشف رطوبات اعضا بطلای سائیده کوڑی زرد بر لثه زبان باعث ادرار بول و رافع احتباس آن و محرق آن همه افعال مانند شیخ و جالی

دگرمی و خشکی آن زیاده و رادع اعین اکتحال آن جالی بیاض عین و باعث حدت بصر الاّ آنکه ولاادرام و غیرها ضماد آن جالی و بهق و برص و
و بادنا شف رطوبات اعضا و محلل اورام رخوه و جهت اصحاب جنین نافع و مالیدن سفوف آن عرق خشک آن مسکن اوجاع بارده
و محلل اورام بلغمیه ضماد محلول آن از آب لیمون محلل اورام و باقیلیمیا و نوشادر و رافع عسیمی و آشامیدن الاذن گرمی زرد و مسوخته آنرا سائیده در آن
بقدر نیم باشد اول انداخته بعده قدری آب لیمو انداز و جوش نیخوز و مرجح گوش سبکی در سه دفعه که بحول آید رفع خواهد شد آشامیدن سوء غم
تحرق آن باسر که مقدار ربع درهم باشراب ابیض جهت قرص معاد منع و آن محلل الفقار مضر و مصلح آن عسل مقدار شربت آن تا نیم درم است

فصل الواو مع الراء المهمله ورد بفتح واو و سکون راء و دال مهمله بلغت عربی اسم جنس گلهای خوشبو اشجار است و بعربی اهل مصر گل منعدار گفته
آن را ورد احمر بستانی است که بفارسی گل سرخ نامند آن اقسام میباشد از سرخ و شیر رنگ و خوشبو و گل سرخ کم رنگ و زرد و صندلی و سفید و غیر آن
مانند هر واحد بنامی مخصوص بستانی هر یک اکثر مضاعف و غیر مضاعف است و ورد ابیض بری ماهیت آن بزرگتر از نسرین و غیر مضاعف و سرخ
رنگ برگهای آن سفید و بزرگ تر از بستانی و در وسط آن ریزه زرد و رنگ و شبیه بود و درخت آن بزرگتر از نسرین و ورد احمر بری ماهیت آن گل و درخت
و برگ است و سرخ غیر مضاعف و ورد احمر بستانی بفارسی گل سرخ نامند ماهیت آن معروف و ورد فارسی مشهور بهترین آن ورد احمر گلگلی کم برگ
بسیار خوشبوی و تلخ طعم با اندک شیرینی آنست و بهترین ابتدای غنچه تمام ناشگفته آن زیرا که قوت قبض آن زیاده است و در آخر باید چیند که گاهی
بسیار نمی ماند و موسم گل آن که اواخر و اوائل جوت است آنرا قبل از طلوع آفتاب چیده ... گاهی شنیده که آنرا ... آن از معالجه پرهیز
آبداری ترین گل بجهت طبیعت آن مرکب القوی با جوهر ارضی و مائی و ناری در اول سرد در دوم خشک و بعضی گرم و تر گفته و بعضی معتدل
و اشتباه با قوت قابضه و خشک آنرا قبض زیاده و تلخی کمتر و در شی گفته و ... بالنسبت و رطب آن میل بسردی دارد افعال و خواص آن تقویت
ارواح و تفریح دل لطف و جالی و مسهل و مسکن صفرا و بلغم رقیق و قابض خصوص خشک آن و قبض غنچه خشک آن زیاده و ... تلخی و قبض و اکثر
شیرینی و چون خشک گردد تلخی و شیرینی آن زائل گردد و تازه آن مسهل چون سبب ... آشامیدن آن ... الراس قطور عصاره آن جهت
درد سر و چشم و گوش حار و قطور طبیخ خشک آن جهت غلظت اجفان و ضماد تازه آن جهت درد سر و مضمضه طبیخ آن جهت تقویت دندان و لثه و به سنون
سنون آن دو ... خشک آن رافع قلاع دهان و نیز مضمضه و غرغره آن با عدس و کافور و دلیدن آن مقوی ... در زعفران با صمغ ... با ... جان
عطسه ... زکام و نزله حار ... و در بعضی مسکن آن مصلح آن کافور و ... مزاج اعضاء ... شامیدن آن جهت تقویت دل
و معده و جگر و گرده و امعاء و رحم و مقعده و رفع نفث الدم و آشامیدن آب آن رافع خفقان حار و غشی و ضعف قلب و اعضای مذکور ... الا قاره خصوص
غنچه مفض آن و گویند ده درم غنچه تازه آن ... محلل مسهل ... ضماد آن جهت تحلیل ورم ... و تجفیف رطوبات مقوی تقویت آن ... تازه آن
جهت ورم معده و اختلاف بطبیخ آن جهت قروح امعاء و در خشک آن جهت رفع سیلان رحم و بد بوئی آن باعث خوشبوئی ... و رحم آن
مسکن حرارت تب ربع القروح والجروح والاورام و ذرور خشک آن جهت رفع ... و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله و خشک ... آن
ضماد تازه آن جهت تالیل ... حلقه که بسبب حرکت ... باشد در و یا خیدن گوشت تازه بر زخمهای عمیق تحلیل اورام حاره و تشنگی اعضا
طلای آن در حمام جهت رفع بد بوئی عرق و ضماد تازه آن جهت اخراج ... آن ... خار ... در زیر بغل و کنج ران جهت بدبوئی و التیام جروح
قروح آن ... و ذرور آن با برگ مورد جهت قطع عرق ... و مورث ... مصلح آن ... و ... مقدار شربت آن تازه آن تا ده درم و از
خشک آن تا چهار درم و از آن تا هشت درهم به آن بنفشه ... آن ربع آن ... و عصاره برگ گل تازه آن ... جهت غلظت
اجفان ... الدم و رفع رطوبات و ملت معده مفید و قبض ... آن زیاده از غنچه و برگ آن ... آشامیدن ... نفث الدم ... قابض
... آنکه در وسط گل آن میباشد طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن ... آشامیدن ... درهم آن تا ... نافع نفث الدم ... اسهال

آن بسایند و حمول آن مقوی رحم و رافع رطوبات آن و تشقیق وی ست و تخم گل که عبارت از زهر آنست و مانند تکمه است در افعال مانند دلیک است که عبارت از ثمر گلسرخ بری می‌باشد و بند کور شد و بعضی زر در و غبار تاز غنچه ناشگفته آن دانسته جهت مشابهت آن بر زمیص یعنی تکمه پیراهن و بعضی لیکن دانسته اند و بالفعل مشهور بزرهای وسط گل آنست و مستعمل در ترکیب نیز همین ست و گلنجبین آن در افعال قریب برگ آن و در بعض مواد اقوی و در بعض اضعف و روغن آنکه برگهای گل تازه بی اقماع آنرا در روغن کنجد تازه و یا روغن زیتون تازه اندازند در آفتاب گذارند و چون رنگ گل سفید گردد افشرده و در نمایند و برگ گل تازه دران ریزند و همچنین تا هفت مرتبه این را دهن ورد خام خالص نامند و یا آنکه آب برگ گل را گرفته با روغن کنجد و یا زیت بدزبان آن با تش ملایم بجوشانند تا روغن بماند و این را دهن ورد مطبوخ نامند طبیعت مطلق آن مرکب القوی افعال و خواص آن رادع و قابض و محلل و مفتح و موافق مواد حاره و بارده و باقوت مشهاء اعضاء الراس نطول آن تنهائی و یا با سرکه و گلاب جهت درد سر و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و تحلیل اورام دماغی و بدستور طلای آن با سرکه و تخلخه آن با سرکه و گلاب جهت تسکین صداع و رادع بخارات دماغی و موافق اورام آن و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و درد سر و بزد بیس و مضمضه آن مسکن درد دندان و رافع قلاع حادث از اکل خورده اعضاء الغذا آشامیدن آن مسهل و رافع دوا الیس و اسهال و مرارای و مسکن لهاب معده و قروح امعا و سحج و مغص و تقویت اعضا و تسکین اوجاع و رافع زحیر و بدستور بدان احتقان به جهت قروح امعا و سحج و مغص عارض از خوردن مغز فلوس خیار شنبر و غیر آن و نطول آن جالبس و اسهال مراری و مسهل مادہ ازجمله القروح والجروح والاورام تدهین بدن و ردیانند اگو شت بر زخمهای عمیقه و مجفف رطوبات جروح و قروح و دافع مواد خبیثه در زخم آبله و با سفیده بیضه مرغ جهت سوختگی آتش و زخم عارض از نوره و با سرکه با و زهر قروح و جوششهای حاره و آشامیدن آن جهت رفع ضرر اکل خورده و زرنیخ و زراریح و امثال اینها الزیته با سرکه و آب و عرق مقدار مقدار شربت آن یک اوقیه بدل آن بوزن آن روغن بید و نیم وزن آن روغن بنفشه و بار آورد که بفارسی گلاب نامند طبیعت آن مرکب القوی مایل ببرودت و باسه قوت حرارت لطیفه مفتحه و رطوبت و اندک قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی آنرا بسیار غالب دانسته اند افعال و خواص آن مقوی دماغ و قطب و فم معده و قوت های بدنی اعضاء الراس و الصدر و الغذا آشامیدن آن گرم آنجهت غواشی حادث از نزله و نفث الدم و خشونت سینه و خفقان حار و تقویت بدن و درد معده و امعا و مغص بارد و حار و وجع طحال و با شراب باعث زیادتی تفریح و بوئیدن و طلا کردن آن جهت درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت درد سر بارد و تخلخه آن جهت تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس و تقویت دل و رفع خمار و غشی و سهو و خفقان با الخاصیة مضر صاحب نزله و محرک آن و باه و رافع سفیدی موی و مصلح آن جلاب و نبات مقدار شربت آن تا هفده مثقال و آشامیدن گلاب مکرر مقطر نموده بقدر دو اوقیه مسهل است و گلنجبین شکری و عسلی مرکب جوارش و حب دهن لورد با قسام و شراب و عرق و غسول و اقراص آن نیز بانحای شتی و گل شکری و گلنگبین عسلی و معجون ورد همه در قرابادین کبیر مذکور شد و نوع گلسرخ مضاعفی که در اکثر بلاد خصوصاً هند و بنگاله میشود آنرا سدا گلاب مینامند جهت آنکه همیشه گل می آورد و در بعضی موسم زیاده و در بعضی کمتر و بوی بسیار ضعیف و ناخوش نیز از جمله ورد احمر بریست ورد اصفر یعنی گل زرد نسرین زرد بری است درخت آن خاردار و گل آن زرد غیر مضاعف و خوشبو و مفرح و قوت آن مانند نسرین سفید و گلنگبین و حلوای برگ آن مفرح و مقوی باه است ورد اصفر بستانی این نیز نسرین بستانی زرد است و درخت آن بقدر درخت گلسرخ و بیخار و گل آن مضاعف و رنگ آن زرد مایل بصندلی و در قوت مانند گل سفید بستانی ست ورد الحماق بفتح حاء مهمله و میم و الف و قاف و آنرا ورد الحمار نیز نامند و بفارسی گل عنا ز یا و بشیرازی گل تجه خوانند ماهیت آن درخت آن شبیه بدرخت ورد احمر بری و گل آن غیر مضاعف و اندرون آن سرخ آتشی و بیرون آن زرد زعفرانی و بوی خوشی ندارد و گفته اند از اقسام ورد منتن است و بندرت بعضی خوشبو هم میشود و مستعمل نیست طبیعت آن گرم و خشک و گرمی بیخ آن زیاده افعال و خواص آن محلل قوی و در اطلیه استعمال آن اولی ست فصل الواو مع الراء المهمله ورس بفتح واو و سکون سین مهمله ماهیت آن ثمر درختی است مجازی مخصوص ببلاد یمن و تا بیست حال گل و ثمر سه دهد

٦٣٦

گل تر میده و تخم آن باشد که گنجد و بعد از رسیدن مختلق شده چیزی بموی زرد مایل بسرخی شبیه بزعفران از آن ظاهر میگردد و سابیده آنرا از یمن می آورند شبیه بزعفران سوده و نبات را بدان رنگ میکنند و بهترین نیز تازه زرد مایل بسرخی است و قسم سیاه آنرا از حبشه آورند و حبشی نامند و سرخ تیره آنرا که هندی نامند زبون تر بود و نزد بعضی کرکم بیخ نبات آنست و اصلی ندارد و قوت آن تا چهار سال باقی میماند و آنرا حبشی است مانند ماش طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مقوی و مفرح عظیم و رافع بهق و خفقان و محلل ریاح و قطلاء جالی و مهیج و مقوی باه و منفعت حصاة الزنبة طلاء آن رافع بهق و برص و کلف و نمش و جالی را آثار و با عسل لاغری بدن و آشامیدن آن تحت وضع الجروح و القروح جهت جرب و حکه و سعفه و قوبا و بثور نافع اسموم و بهمه سموم مضر بریه مصلح آن مشتکی و کثیرا و عسل و مقدار شربت آن تا یک مثقال بدل آن بوزن آن زعفران و نصف آن سادج و پوشیدن ثیاب مصبوغ بدان مهیج باه دانسته اند و معین بر جماع ورشان بفتح را و سکون را و فتح شین معجمه و الف و نون بترکی لاافاخته نامند ماهیت آن قسمی کبوتر صحرائی است و از آن بزرگتر و از دراج کوچکتر و مایل بسیار مطوقت طبیعت آن گرم و خشک افعال و خواص آن گوشت آن مانند کبوتر صحرائی است و خفیف تر از گوشت کبوتر و خشکتر و زبان جهت فالج برودت گرده و مثانه و نشت و تحلیل ریاح و چون در روغن زیتون بهرا پخته طلا نمایند در افعال مانند به شتر مرغ المضار عسر الهضم مداومت خوردن آن مورث موقلق و حبس بطن مصلح آن در محرورین سرکه و در مبرودین نمک و ادویه مانند گی نخود و آب پختن و درین هنگام نیز سریع الخروج میباشد تنکم ورل بفتح واو و را مهمله و لام بفارسی و ترکی بزمجه و بهندی گوی بضم کاف عجمی و واو مجهول و با نامند ماهیت آن حیوانیست بزرگتر از خرد و کوچکتر و دنباله آن دو دنباله آن دراز و از دنباله و زرده و تیز و پوست آن سیاه و خشن و ابلق بخطوط زرد و گفته اند غیر سوسمارست طبیعت آن گرم و خشک در سوم و در دوم نیز گفته اند و سرگین آن بسیار گرم و خشک افعال و خواص آن قائم مقام سقنقورست در همه افعال و مهیج و محلل ریاح و ضماد گوشت آن جاذب پیکان و خار از بدن و سم لسع هوام نجود و چون آنرا شق نموده بر ظاهر جلد بندند باعث فربهی عضو گردد الزنبة و دهن بر روغن زیتون که در آن جوشانیده باشند تا مهرا شده باشد رافع آثار جلد و کلف و حکه و داء الثعلب و بیاض العین و اکتحال آن جالی بیاض عین و تدهین آن بر ریاح سرد و داء الثعلب جالی و ضیح و کلف و نمش و قوبا و سمن بدن و به گوشت آن بالیدن به آن بقوت باعث عظم قضیب و طلای خاکستر آن باعث بجستی عضو بدل آن سقنقورست فصل اللواو مع السین المهملة و وسمه بفتح واو و سین خا معجمه بفارسی چرک و بهندی میل نامند ماهیت آن معروف است که فضلات منحلیه خارجه از مسامات بدن حیوان و هر بدنی که فضول رطبه لطیفه در آن زیاده باشد چرک آن نیز زیاده میباشد و مطلق آن مراد چرک بدن انسانست طبیعت آن گرم و خشک بحسب امزجه و اغذیه و اعضا و مادد مختلف میباشد آنچه قریب بناخنهاست گرمی و خشکی آن زیاده است افعال و خواص آن طلای چرک گوش جهت شقاق لب و گزیدن افعی و آشامیدن آن مورث بیهوشی و استسقا قائل گفته و طلای چرک بدن با بعضی ادهان مناسبه جهت بواسیر و شقاق لب و مقعده و داحس و باموم روغن جهت تحلیل اورام پستان و نفاطات و جوششها و در خشک سائیده آن جهت لشف قروح و سحج و با اندک جلاء السموم ضماد آن جهت نهش افعی دستور چرک گوش لسان زیراکه اقوی و تیز تر از سایر اوساخ بدن است و وسخ ابدان مصارعین یعنی چرک بدن کشتی گیران و آن در دوم میباشد یکی آنست که در ابدان ایشان بسبب مالیدن روغن غبار جمع میگردد و دوم آنست که بر دیوار زور خانه مجتمع میشود و هر دو منضج و محلل و جالی باعتدال اند و طلا کردن آن جهت قروح مشایخ و تحلیل و عرق النسا و با مراهم جهت تجفیف زخم نافع است وسخ الکوائر بفتح کاف و واو و الف و یا و همزه و را مهمله ماهیت آن چرکیست که یافته میشود در گوائر نحل یعنی خانه زنبور عسل و آن غیر بابرست که بفارسی موم نامند و بقول بغدادی و بقول صاحب تحفه بر موم است و بهترین آن مایل بسرخی نرم و خوشبوی است شیخ الرئیس گفته بهترین آن مشکست طبیعت آن گرم و خشک تا آخر دوم افعال و خواص آن لطیف و جالی و جاذب و محلل ورم و بخوران جهت سرفه مزمن و طلای آن جهت قوا

٦٣٧

و جاذب پیکان و خار از باطن و جبر و کسر ضربه و سقطه قایم مقام مومیائی است و بیخ الحمام جهت افاجات اثر بتمام دارد و بهترین مصلح مصار ذبیحین است فصل الواو مع الشین المعجمه + وشق بفتح واو و سکون شین و قاف لغت فارسیست ماهیت آن لوبتین جوا ئیست از سنگ گرد ویانا ئیست کوچک و از رنگ در شکل مانند آن و ذربه درونبال آن از یک شبر کمتر دوزنجبیل ازاد بسنگ لوبتین لول نامند و گفته اند شبیه بر دباست و در ترکستان هم بهم رسد و گفته اند بلبست و سجری نیز گفته اند و تخم در خشکی بگذارند و اصلی ندارد طبیعت آن در آخر سوم گرم و خشک افعال و خواص آن محلل ریاح و جهت فالج و کزاز و رعشه و پوشیدن پوست آن عظیم النفع از برای امراض مذکوره و سخن بسیار و زایل کنند و الم و مقوی گرده و باه و معین بران و مصلح حال گرده و مثانه و ظهر است و بودا دست پلاس الغزاء ان جلوس بران جهت بواسیر و نقرس مجرب و جهت سرد ترین و مشائخ نافع و مهر مجرب در پیش تابان غرور فق جلد و مهیا گردانند آن از برای قبول آفات از سرما و ذرد و موی سوخته آن جهت جراحات و مرهم نافع است و بیخ بفتح واو و سکون یا و جیم بفارسی آزا لیمون دار نامند ماهیت آن نباتیست معروف میان عرب و کوهستان از زنگبار در آن سنگ و دواز توبه و چوب آن باریک بانان نیزه و بیساز ند و برگ آن شبیه به برگ کشنیز و شاخهای آن باریک و بیخ آن گرداز شبیه بجد طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک با عفونت افعال و خواص آن رادع و مقوی اعضا آشامیدن هم مثقال از بیخ خشک ایمنه آن با بهضه بهترست جهت سنگ [illegible] و بقطع سقطه و فتح بطار رهمین و دفع ورعش و در یون و بهتر از رفع مطلبیست و جلد مرطوب طبیع آن با اندکی در جهت رفع سیلان رحم دیر رفت الدم آن نوابهر مفعد و همینه فصل الواو مع العین المهمله + وعل بفتح واو و کسر عین و لام ماهیت آن بهم بقر جبلی ست مطلقاً و جمع آن و عول و وعال آمده بعضی گفته اند بهتر از آن ماده دار است آن حیوانیست بسیار سیاه رنگ بقدر جاموش کوچکی و نوعی از ایل است و تیزرگی و جو بیر در دیلم شوکا نامند طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن جهت النقراد و مقوی اعضای سرد و زن مشایخ و پیه آن جهت فالج و کزاز و مفاصل و نقرس طلا و منیسد انفصار سهو زائند و خون و مولد اخلاط غلیظ سوداویه و جذام مصلح آن مرکبه و مر دا بازیر محمول شاخ آن مورث عفر دو دی آن گریزاند هوام بخور او و چون شاخ را ز ده باشند با مزبه و سقطه و با صدمه بدان رسیده باشد در پوست آن که گرما گرم جدا نموده باشند به پیچند الم و وجع آن را گرم درم نکند فصل الواو مع اللام + ولب بفتح واو و لام و با و موحده ماهیت آن بلغت عربی نام نوعی از نباتات و بیونانی نامین نامند نبات آن بقدر ذرعی و برگ آن شبیه به برگ زیتون و بسیار سبز مایل به تیرگی و با خشونت و شیر دارد و چون قطع نمایند شیر از آن جاری گردد و در اماکن شبیه به برگ مورد آن غیر رطب است که شجرة الراهب نامند و غیر با بود انه است طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن مغثی و مقوی قوی باه و قوت مسهله و مخرج اخلاط العیف و منفی بدن دیگر بعد از عجایب خواص آنست که چون آن را جهت فوق قطع نمایند برگ آن نیز و تخم آن مقتی و صرف یا بانند بدن آن و مسهله اگر از طرف پایین قطع نمایند مسهل بدون قوت مقیئه اگر از هر دو قسم ترکیب نمایند و بخورند قی و اسهال هر دو آورد و مسقط و کرم شکم ست مقدار شربت آن نیم درم زیاده بر آن کشنده و مورث غشی مصلح آن کل آبیکه در آن بنفشه و او شسته باشند بدل آن لاله است و اولی اجتناب از استعمال آن مطلقاً باب بیست و هفتم در بیان ادویه که حرف اول آنها ها است فصل الهاء مع الالف + هار سنگهار بفتح ها و الف و را و فتح سین مهمله و سکون نون و کاف و الف و را مهمله لغت هندیست بمعنی حلاقه گل که از برای زینت گردن اندازند زیراکه هار بلغت هندی گل راکه در گردن اندازند و سنگهار زینت دار البشر اگو ند ماهیت آن درختیست هندی و در هند خصوص در بنگاله کثیر الوجود و ساق آن کج و بیخ آن بی انتهاء و چهار ضلع آن در زیر پوست چهار رگ سفید صلب اندک انحنا و همچنین در شاخهای آن و برگ آن متوسط در بزرگی و کوچکی و سبز تیره خشن و پایین آن عریض و بالای آن باریک بعضی مشرف و بعضی غیر مشرف و پوست ساق و شاخ آن منقط بنقطهای سفید شبیه نگار زبان و گل آن بی خوشبو و ساق آن زرد و گل آن نبوی شکل باریک اندک طولانی بقدر نیم بند انگشت و بر سر آن برگهای سفید شش و هفت عدد و زیره شبیه گل یاسمین و اهل هند غنچهای نیم شگفته آنرا بر ریسمان کشیده هار میسازند و برگهای سفید شگفته آنرا از ساق زرد آن جدا می نمایند

و افسرده آب آنرا گرفته خشک مینمایند و آنرا گل کامه مینامند خوشبو میباشد و از آب تازه آن سبزها لباس را از رنگ مینمایند عودی رنگ خوشبو
میگردد و ساق گل آنرا خشک نموده در آب جوشانده لباس را بدان رنگ مینمایند زرد رنگ میگردد و تخم آن چون تابل تهند برازند آنرا
نبوتی و اهل هند زردی و سبزی در غلافی مثل باریک مستعمل دارند بیشتر برگ تخم آنست طبیعت آن گرم و خشک تا سوم افعال و خواص آن
اهل هند برگ نازک نورسته آنرا مقدار شش ربع برگ تنبول با ماشه زنجبیل تر کوبیده درآگ نامند جهت حمیات کهنه میخورند و تخم آنرا سائیده با
بسرکه بدان میشویند جهت رفع خراز و سیکونه بیشتر است در استعمال جهت حمیات اجتناب لازم است و بلغمیات تاهی گوکنگا نامند با دبن گبر در حرف
الکاف ذکر یافت هاسیمونا بفتح ها و الف و کسر سین مهمله و سکون یا تحتانیه و ضم میم و سکون واو و نون و الف لغت عطی است ماهیت آن نباتی
است ساق آن بلند و باطوبت لزج چسپنده و از شاخهای آن باریک و برگهای آن ریزه شبیه بخار کوچک و بیخ آن شبیه بشلغم و سیاه و در حد
در زمین فرو میرود و بار یک تر میگردد تا بقدر موی میرسد و خام و پخته آنرا میخورند و لذیذ میباشد و اهل به تندی طبیعت بیخ آن در دوم گرم
در اول خشک و بعضی گرم و تر دانسته اند افعال و خواص آن ملطف اخلاط غلیظه اعضاء المعده و الغذا مفتح سدد النفض و آشامیدن آن مقوی قلب
حافظ صحت بدن جهت سرفه و درد سینه و سپرز و گرده و مثانه نافع و بعضی آشامیدن آنرا باعث تولید سنگ دانسته اند و گفته اند بالخاصیت لطفه
منعقد از قبول صورت انوثیت نمیکند و چلوس در طبیخ آن جهت بستور و بخور آن جهت سرعت حرکت اطفال موثر و بگمان بعضی تعلیق آن در پارچه سبز در روز
چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب رافع سحر و چشم بد است مستعمل نمیشود مع الدال المهمله هدیه بفتح ها و سکون دال و فتح با موحده و با در اصفهان
آن را خرخدا و بشیرازی مبکریه و بعربی حمار قبان و بهندی سنسردائی نامند ماهیت آن حیوانیست بقدر با قلا خاکستری رنگ و زیرش نیلگون آن سفید
با پایهای بسیار بقدر سوزنی و در زیر خمهای آبجاها یافت میشود طبیعت آن در دوم سرد و تر افعال و خواص آن بخنک بدان با عسل
جهت خناق و سقوط لهات و بتو رطهای آن با روغن الاذن قطور و مطبوخ آن و پوست انار با روغن گلسرخ نیم گرم در گوش مسکن درد آن و رافع
کری قدیم و اعضاء النفس چون در کوزه نو سفالی بسوزانند و با عسل مخلوط کرده روزی از یک اوقیه تا دو اوقیه انرا بنوشند جهت عسر النفس مجرب دانسته اند
و اعضاء النفس آشامیدن غیر محرق آن با شراب رافع عسر البول و یرقان و قطور ربت آن در احلیل رافع حرقة البول و بستور گذاشتن فتیله آلوده
و حمی و بعضی تعلیق آنرا در پارچه کتان و امثال آن رافع حمی ربع دانسته اند هد بضم ها و دال مهمله و فارسی ربع سلیمانی نامند ماهیت
آن مرغیست منقط بنقطهای زرد و سیاه و بر سر آن تاجی از پر طبیعت آن در دوم گرم و خشک افعال و خواص آن اعضاء العین اکتحال
زهره و با خون آن جهت بیاض چشم اعضاء الغذا و النفض مهرا پخته آن با شبت جهت تفتیح سدد و رفع بیجش و قولنج و تحلیل و سنگ منجمد در گرده
و مثانه و دل آنرا چون خشک نمایند و نرم سوده با طلا بیاشامند تقویت باه نماید الزینه ضماد زهره و خون آن جهت بهق و سعفه و ضماد زهره آن
در جای تا یک تا سه روز بر صاحب لقوه مفید اعضاء الراس بلع نمودن دل آن در حین گرمی و ذبح یعنی گرما گرم باعث قوت حافظه و بستور سعوط دماغ آن
با روغن کنجد تازه الخواص تعلیق چشم آن بر صاحب نسیان باعث عدم فراموشی و هرچیز است که یاد نمایند و بیاد آمدن فراموش شده و تقویت منفعه و برقفا بند ام
هر صنف قدیم باشد موثر و تعلیق پر و زبان آن باعث جاه و دوستی با مردم و ظفر با مردم و ظفر چشم و همچنین تعلیق منقار زرد آن و تعلیق استخوان ملک بر ران آن بجهت بستن بان
بدگویان و دوستی دشمنان و تعلیق هدهد به نوع تمامه بر در خانه باعث امان سحر و چشم اوام الصبیان و تعلیق استخوان آن بجهت تب ربع گذاشتن ناخن
و پر آن در حریر زرد بسته در زیر سر دسم جهت الفت میان ایشان خصوصاً و قتیکه قمر در سنبله و نظر دوستی با زهره داشته باشد و نگاه داشتن
آن با خود جهت نصرت بر خصم و بخور پر آن جهت زخمها و سحر و جنون و گریزاننده هوام و مورچه و کیک و بخور مغز آن در برج
کبوتران باعث آنست که هیچ موذی نزدیک آن نگردد و خوردن گوشت آن جهت رفع سحر و کسی را که بسته باشند و چون خون آنرا
خشک نمایند و با سوسن خلط کنند و با روغن کنجد تازه و بر مو مالند سیاه و مجعد گردانند و چون بلند ترین از پرهای بال آن را

در پوست بندند و بر ران راست تعلیق نمایند در هنگام حجامت تقویت بخشد **فصل الهاء مع الراء المهمله** هبرزلی بفتح ها و سکون را و
مهمله و کسر با موحده و بالغت هندیست **ماهیت** آن صاحب خلاصة التجارب نوشته که نوعی از محمودست در جبال کشمیر موجود و نوعی میل
مایل بسیاهی در دوم سفید شکری رنگ طولانی غیر مجوف طولی بمقدار سه جو و ار **طبیعت** آن در سوم گرم و خشک در سوم قتاله **افعال و خواص** آن
مقدار نیم نخود دران کشند با سهال مفرط و قی و پیچ و سوزش و حرارت بواطن تشنج یابند تدبیر آن تدبیر بیش خوردگان است و نزد کورشید از جهت شد قوت
حکمای هند این را استعمال ندارند و سفید شکری رنگ آن در آخر سوم گرم و خشک در اول گی از ان کشنده است بعوارض مذکوره تدبیر آن نیز به ستور آن
را در اکثر سموم استعمال دارند و آنها را بقی و اسهال دفع میکنند و مقاومت با همه سموم می نمایند و بالخاصیت همه را دفع میکنند و گفته اند که در هنگام
بر آوردن آن باید که صورت و دماغ را محافظت که بخار آن بدانها نرسد الا متورم می گردد **هیرطمان** بفتح ها و سکون را و فتح طا
مهمله و میم والف و نون بعربی قرطمان نامند و گویند معرب هرطمان فارسیست **ماهیت** آن حبی است شبیه بجلبان کبود مایل بغبرت و نبات
هرطمان شبیه بگندم و ثمر آن در غلافی منقسم بدو صنفت **طبیعت** آن در سردی معتدل و مایل بخشکی با قوت قابضه **افعال و خواص** آن محلل رخ(؟)
اعضا ما الصدر و الغذا و آشامیدن مطبوخ آن با روغن غیر قابض موافق و جهت سرفه نافع و مطبوخ آن بدون روغن حابس البطن الا و رام
ضماد آن جهت بروح و تحلیل اورام حاره در ابتدا نافع القاتیل لطی المنصم و محدث ریاح مصلح آن هیر که زیره کرمانی در روغن بسیار پکیدن
و شیر و عسل و اگر در قعر معده مانده باشد خوردن حلویات باعث نزول آنست **هیرنوه** بفتح ها و سکون را و ضم نون و واو و ها و آنرا نرنویز نامند
ماهیت آن گفته اند ثمر درخت عود است کوچکتر از فلفل با اندک زردی و طعم آن تند و بوی آن خوش شبیه ببوی عود و از حوالی منبج و عمان
آورند و **طبیعت** آن مرکب القوی در دوم گرم و در خشکی معتدل **افعال و خواص** آن مفرح و محلل اعضاء الراس و الصدر و الغذا و النفض
بخور آن مانع زکام و نزله و آشامیدن آن جهت اوجاع حلق و تفریح قلب و تقویت ذهن و تلیین آن و اعانت بهضم و تسخین گرده و مثانه و آشامیدن
طبیخ آن مدر بول و بهترین استعمال آن خاییدن آنست و گذاشتن بزبان تا لعاب و جماع نافع گرم زدن آن و بسیج آن را چون چهار روز میان شراب
و باسر که نارنج نگهدارند بسیار سیاه میگردد بحدیکه از عود هندی تمیز نتوان نمود مقدار شربت آن تا دو درهم بدل آن قاقله است **هیرفرودی**
بفتح ها و سکون را و فتح و کسر را مهمله و سکون واو و کسر را مهمله و بالغت هندیست **ماهیت** آن ثمر درخت هندیست بزرگ و شاخ آن انبوه
و برگ آن طولانی و اندک عریض املس غیر مشرف و سبز شکفته در شاخهای باریک در دو صف مقابل هم و گل آن بسیار ریزه صندل رنگ
و ثمر آن بقدر زرشک بلو و ترش در خامی سبز و بعد رسیدن زرد رنگ میگردد و آنرا میخورند خام و پخته و محلل آنرا نیز بترتیب میدهند **طبیعت** آن
سرد و تر در سوم **افعال و خواص** آن قاطع صفرا و مسکن غلیان خون و حرارت و مولد بلغم ست **هریسه** بفتح ها و کسر را و سکون یا مثناة تحتانیه و
فتح سین مهمله و ها **ماهیت** آن از اغذیه مشهوره است مصنوع از لحوم و حبوب هم پخته و بهترین آن مصنوع از گندم سفید صید و گوشت مرغ جوان
فربه و یا گوشت گوسفند جوان فربه از استخوان جدا کرده است بدین قسم که گندم مقشر را با آب شسته با آب طبخ نمایند و گوشت را نیز طبخ نمایند علیحده و بعد از
طبخ استخوان آنها را از ان جدا نمایند و با اندک روغن بریان کرده دران داخل کنند و باهم طبخ دهند و با کفچه برهم میزده باشند تا یکسان گردند و دارچینی و
هیل بوا نا کوبیده درست دران اندازند و باید که وزن گوشت مضاعف گندم باشند و زیاده بران نشاید تر می گردد و اگر خواهد که با قند
و دارچینی تناول نمایند نمک در هریسه کمتر داخل نمایند و طریق تناول آن بدین قسم است که بعد از طبخ تام در ظرف بر آورده روغن
جید تازه خوشبو را داغ نموده بران ریخته قند و دارچینی نرم کوبیده بران پاشیده با نان و یا بی نان تناول می نمایند و اگر
خواهند که با قورمه که دران نخود طبخ یافته باشد تناول نمایند نمک را بقدر لایق داخل نمایند و از عدس با پوست
و با گوشت نیز بدین قسم ترتیب میدهند و آنرا با روغن کرده با آب لیمو و یا سرکه و یا آب نارنج و شکر کوبیده تناول می نمایند

طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص آن کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مقوی عصب باه و زیاده کننده منی و موافق اقراص سینه
خشونت آن سرفه یابس المزاج المضار و بربنفهم مسدد و مصلح آن در محرورین و در مبرودین انگور و بالخاصیت انداختن عذب انگور در دیگ
هریسه رقیق قوام آنست و خوردن انار بالای هریسه مفرح فصل الهاء مع اللام هیلام بضم ها و فتح لام و الف و میم ماهیت آن نوعی از غذا ست
که از گوشت گاو و گاو ساله و امثال آن بعد از پختن در آب نمک در جای تنگ دارند تا آب آن چکیده گردد و بحسب احتیاج بقول حاره یا بارده با آن گوشت پخته
گوشت مذکور را در آن می اندازند و بقول را بعد از اندک زمانی از آتش بر میدارند و اگر بقول را نجوشانند قسمی از قرص خواهد بود و مزاج و افعال و خواص
آن تابع بقول و لحومیست که از آن مرتب نمایند هلیون بفتح ها و سکون لام و ضم یای مثناة تحتانیه و سکون واو و نون لغت رومی است
و بعربی خشت الحیه و بفارسی مارچوبه و اهل مغرب استفراج و بفرنگی سپارگس و بهندی ناگردن نامند و هلیون دشتی را اسازا خوش گویند ماهیت
آن نباتیست بستانی و غیر بستانی صنف بستانی را بدیار مصر در بساتین می نشانند برگ آن شبیه ببرگ اسپست است و نبات آن
بجای تخم آن مدور در خامی سبز و بعد رسیدن نخبس میگردد و منقط بنقطهای زرد و در افتتان و در جوف آن سه عدد و تخم آن شبیه بحب النیل
و صنف دیگر ضلع صنف دوم خار دارد و این را ابن زالعجمی اندلس اسیرعین نامند و ساق را و برگ این شبیه بکبر و اندک بزرگتر دارد و گل این مایل
بسفیدی است و گفته برگ این شبیه ببرگ رازیانه است و این مولف گفته که هلیون اغلب از بیخ درخت انار روئیده و بهر درخت [illegible]
نیز باشد طبیعت آن در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گرم و خشک در اول نسبته اند و برای آنکه خشکی غالب بر گرمی و بعضی آنرا معتدل گفته اند افعال
و خواص آن محلل و مفتح سده اغضاء العین و نعیم و نفر دا لفهدر و الغثاء و النقص آشامیدن آن جهت ظلمت بصر و آشامیدن [illegible] چشم و درد سینه
و درد پهلو و استسقا و مضمضه آن جهت درد دندان و آشامیدن آن مفتح سده کبد و طحال و گرده [illegible] و دیگر محلل نفخ و ریاح و قولنج
و غذا [illegible] آن [illegible] مسمر و مغزر [illegible] بول و عرق و مفتت حصاة گرده و مثانه و منقی گرده و مدر بول و طبیخ آن [illegible]
[illegible] و مدر بول و باشراب جهت تقطیر البول و آشامیدن آن با شراب مفتت حصاة و دوزایل کننده علل گرده و مثانه و سموم آشامیدن
[illegible] آن باشراب جهت نهش تیلاء المفضار اکثار آن مصدع [illegible] مصلح آن عسل مداومت بران مهیج درد مفاصل و بالخاصیت مفسد [illegible] مصلح
آن در مبرودین عسل و در محرورین جوش نمودن آن با سرکه و مرمی نیز و طبیخ آن در شیر برای محرورین با گوشت تنها مقوی باه و بیشتر [illegible]
آن و همچنین [illegible] آن با بیضه و نخود [illegible] که در آن جوش نموده باشند اول بار ریش پختن با آب شاه زه جهت [illegible] مقوی است
و همچنین سکنجبین [illegible] آنست در محرورین و در مبرودین تلخ احتیاج باصلاح چندان نیست مقدار شربت آن تا سه درهم و گویند هلیون
کننده سنگ [illegible] خورد و تخم آن مفتح سده طحال و آشامیدن آن با عسل و روغن بلسان مخرج سنگ گرده و مثانه و زبان مهرم تخم آنرا کوبیده و
سوده بر [illegible] باشیده بیگرم آمیزه آشامیده بگمان آنکه مسمن نیست مغز زحیه آن در حقیقی او [illegible] آن قوی تر از هلیون مقدار شربت آن تا دو
مثقال [illegible] و مصلح آن سکنجبین و بیخ آنرا خائیدن جهت درد دندان و نگاه داشتن سائیده آن مسکن درد دندان [illegible] فاسده و
[illegible] مسکن درد و دندان و باقی کنندن آنست بآسانی بی وجع عالم و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه جهت درد دندان و مد منتور
[illegible] بیخ آن بتنهائی و یا با عسل و یا تخم خربزه قوی الفعل است در تفتیت حصاة و علل مثانه و وجع حادث از سده گرده
[illegible] و از غرایب [illegible] ذکر است که چون شاخ [illegible] سفند در زمین نمایند و بکر را آب دهند هلیون روئیده و از مجربات است فصل الهاء مع النون
هنر [illegible] بکسر ها و سکون نون و کسر [illegible] مهمله و فتح با و موحده و الف لغت عربیست بفارسی نامند ماهیت آن نباتیست معروف مثل انگشت
[illegible] بر سه اقسام [illegible] بری و بستانی [illegible] بزرگ دراز و با خشونت و مایل بتلخی و ساق آن تا بدو
[illegible] زیاده [illegible] شاخهای خود گل کبود و اندک بزرگ و خوش منظر بهر بهای نباتی میشود و انچه را برگ کوچکتر و گل بزه تر و کبود و تلخی آن زیاده

هندبا را بقل گویند و بحسب اختلاف اهویه و امکنه و ازمنه تغیر در طعم و رنگ طبع آن هم میرسد در تابستان گاه است که تلخی بسیار بهم میرساند پس آنچه گرم میل بحرارت کی نمایند نه بلکه اثر برودت بسیار از آن ظاهر میگردد و دشتانی را کاسنی دبری را طرخشقوق نامند طبیعت تر و تازه آن سرد تر در اول سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن زایل میگردد و بسبب جمعیت ترکیب کمال لطافت و لهذا در شرع هر دو منع از غسل آن وارد شده است و آنچه در تابستان بسیار گرم و با بلدان حاره و در موسم گرما بهم میرسد مایل بگرمی است و خشک آن مایل بخشکی با قوت قابضه با اعتدال از جهر شدید و نوع صغیر آن رطوبت و لطافت کمتر از کبیر و بستانی بهر دو اطیب از برای افعال و خواص آن مفتح و مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی اعضاء الراس طلای آب برگ آن بتنهائی و یا با سرکه و صندل جهت صداع حاره و صفراوی و با صندل سرخ و سرکه و گلاب جهت شری با طلا کردن از جهت اورام حاره و در درد چشم و ضماد کوبیده برگ آن جهت رمد حار خصوصا با روغن بنفشه و مضمضه بطبیخ بیخ آن با سرکه و بتنهائی نیز و تخم آن نیز جهت وجع ضرس و غرغره آن با خیار سبز و یا شراب انجبار توت جهت ابتدای ورم حلق و خناق و بدستور با آب برگ کشنیز تازه اعضاء الصدر ضماد برگ آن با آرد جو جهت خفقان و تقویت قلب حار و تحلیل ورم حاره اعضاء الغذاء و المفاصل آشامیدن آن جهت تفتیح سده کبد و طحال و یرقان و استسقای حار و تفتیح سده احشاء و عروق و تقویت جگر و تسکین حرارت قولنج و تشنگی و غثیان و هیجان صفرا و التهاب معده و موافق جگر حار و بارد و منقی مجاری بول و گرده و هر چند تلخ تر باشد در رفع سده و امراض کبد بهتر است و آشامیدن آن با حب شنگ نمو نموده با سکنجبین ساده جهت قی صفراوی و هیجان و شری و هیجان ورم صفراوی و جدری و حصبه و مبغه صفراوی و آب گشنیز تازه آن را که بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نموده که آب کاسنی مروق نامند با سکنجبین جهت تقویت معده حاره و استسقاء و تفتیح سده و در رفع تعفن رطوبات و خوردن برگ آن با سرکه مسکن صفرا و جهت حبس اسهال صفراوی و چون با فدسی با زیانه و کشوث بجوشانند تفتیح و اسهال آن زیاده گردد و برای آن موافق تر از آنچه ذکر شد و بستانی آن نیز برای کبد و حمیات آشامیدن آب مروق آن با سکنجبین جهت حمیات عفینه و جهت حمیان ربع و حمیات و آشامیدن مطبوخ برگ تازه و گل و تخم و بیخ آن تمامی بتنهائی با تخم کشوث با اضافه سکنجبین بزوری و یا ساده و یا شراب کشوث و با بزور بحسب اقتضای مزاج جهت حمیات مرکبه کهنه و بانه و استسقاء نیز در تفتیح اطراف مجرب السموم ضماد برگ آن و همچنین طلای آب آن و آشامیدن آن نیز با زنجبیل و باد زهر دیگر گزنده و ضماد برگ و بیخ آن با هم جهت لسع عقرب و هوام و زنبور و سام ابرص و همچنین با سویق و عدس آلات المفاصل و الادرار ضماد آن با آرد جو و سرکه جهت اوجاع مفاصل حاره و نقرس حار و اورام حاره و طلای آب برگ آن با سفیده و آب سرکه جهت بثور هر عضو که اراده تبرید آن باشد مجیب الافراد مقدار شربت از آب آن تا نیم رطل مضر و مصلح آن سرکه و ادب ورم محدب کبد نباشد و محرک آن و الا چندان مضر نیست بلکه در بعضی مواد نافع مصلح آن شکر و شربت بنفشه و امثال آن در درد مسرد و خشک مایل بحرارت و با اجزای بارده نیز گفته اند و با قوت محرکه و مواد ساکنه و صاحب شفاء الاسقام معتدل در حرارت و برودت و یابس در دوم دانسته افعال و خواص آن جهت صداع و خفقان و تفتیح سده و استسقاء و یرقان و حمیات صفراویه سده به نافع و با مطبوخ صندل و در از یانه جهت رفع سموم و ضعف گرده و طحال و قطع نفث الدم و تحریک اشتها و نوبه و در اخفال نایب مناب برگ آنست مقدار شربت آن از دو درهم تا پنج درهم المضار کرد بالطبع و مغثی مصلح آن ادویه خوشبو و سکنجبین و صاحب شفاء الاسقام در بحث ورم طحال نوشته که طحال است مصلح آن سکنجبین و بیخ آن در اول گرم و در دوم خشک افعال و خواص آن بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا و مدر بول جهت تعیقه خون و رفع ورم احشاء و استسقاء و تفتیح و تحلیل مواد و حمیات مرکبه منه و اوجاع مفاصل و ادرار بول نافع مقدار شربت از جرم سائیده آن از یک درهم تا چهار درهم و در مطبوخ از پنج درهم تا پانزده درهم است هندبای بر که آن را طرخشقوق و بقلة الیهود نیز نامند و غیر خندریلی است ماهیت آن نباتیست شبیه به بستانی و برگ آن از آن باریکتر و بریده تر و تخم تر و گل آن کبود و طعم آن بسیار تلخ طبیعت آن در آخر اول سرد و خشک و تبرید آن زیاده از بستانی افعال و خواص آن قابض طبع و مقوی معده و در جمیع افعال بغیر از ترتیب و تبرید از بستانی و قاطع نفث الدم و در حیض و شیر و اکتحال او بجهت جلاے بیاض و حول عصاره آن را نیز اورام حار و فرنج

دافع السموم آشامیدن لعاب آن با روغن زیتون جهت رفع اکثر سموم مشروبه و ضماد آن جهت نیش عقرب نافع بود و بار دیگر بار رد جهت [illegible]
با اسفیداب و سرکه جهت سوختگی آتش و التهاب اعضا نافع و تخم بیخ آن در اطفال قوی تر از بستانی و یکی بدل دیگری اند و تشویه آن شبیه به برگ بستانی
آن جهت تفتیح سده عروق و دبیلهای رسوبی صفراوی و دستور مروق نمودن آن و عرق آن و سفوف آن و معجون تخم آن همه [illegible]
[illegible] برگ کاسنی بری باشد و تخم آن را فرنگان از بلاد خود می آورند و در بنگاله در بساتین میکارند و در ابتدای موسم سرما برگهای باریک
طولانی و اندک مشرف و نازک و سفید رنگ خصوص برگهای اندرونی آن که حرارت آفتاب به آن نرسیده باشد و در ابتدا ساق ندارد و در
انتهای آن ساق باریکی می روید و بر سر آن گل آن شبیه به گل کاسنی بستانی و نازک طولانی و تخم آن نیز شبیه به آن و به هر حال برتر باشد
آن بهتر و لطیف تر میشود و آن را در هنگام کوچکی و خامی دسته می بندند که حرارت آفتابی به جوف آن اثر نکند و برگهای آن نازک و لطیف
گردد و تحمل کردن آن زمان [illegible] بری باشد طبیعت و افعال و خواص آن قریب به بری است فصل الهاء مع الواو ۰ هوا بفتح
ها و واو و الف و همزه و بفارسی باد نامند و بهندی باد [illegible] آن معروف و یکی از عناصر اربعه است که ارکان [illegible] است و آن خفیف
بالاضافه است یعنی از خاک و آب لطیف تر و از آتش ثقیل تر است و یکی از سته ضروریه که اکثر موجودات جسمانی یعنی موالید ثلاثه [illegible]
حیوانی منفرد و قلب [illegible] است که اگر دمی و لحظه ای بدان نرسد منطفی و خاموش می گردد و باعث نشو و نمای نباتات و حیوانات بلکه [illegible]
حضرت امام ثامن علی بن موسی رضا علیهما التحیة و الثنا در رساله ذهبیه منیره از نسخه های مامون کرده بدان که [illegible] قوت النفس تابع [illegible]
ابدان است و ابدان تابع هوا و متغیر میشود و امزجه به تغیر اهویه در امکنه مختلفه پس هرگاه سرد شود هوا یکبار گرم شود مرتبه دیگر [illegible]
[illegible] و امزجه ابدان اثر میکند در آن تغیر در قوی پس اگر باشد هوا معتدل میباشد امزجه و ابدان معتدل و موجب میباشد تعرقات قوی و امزجه
و حرکات طبیعیه مانند هضم و دفع و جماع و خواب و بیداری و سایر حرکات طبیعیه نفسانی طبیعت آن بالذات گرم و تر است بسبب اختلاف
داخلی و خارجی مختلف می گردد و بسبب حیات نیز مختلف بودن هنگام آفتاب در بروج شمالیه گرم می گردد و همچنین هنگام استیلا [illegible]
یکی از کواکب حاره بر [illegible] جانب شمال آنها [illegible] اهنیبا بالنده [illegible]
شدت تابش [illegible] در بلاد جنوبیه گرم و خشک و در بلاد بحریه [illegible] هنگام باران رطب و باد صبا که از جانب مشرق تا نقطه شمالی
وزد گرم و خشک است و باد شمال که از جانب شمال تا نقطه مغرب [illegible] سرد و خشک و باد دبور که از مغرب تا نقطه سهیل [illegible] یا جنوب که [illegible]
سهیل تا نقطه مشرقی وزد گرم و تر و مرکب از اینها مرکب از کیفیات ارواح است افعال و خواص آن باد صبا مرطب بلغم [illegible] رطوبات و [illegible]
[illegible] مقوی قوت واقعه و مصلح حال [illegible] و جهت [illegible] و غیر آن نافع و مفرح
[illegible] صفرا [illegible] صفرا مولد حکه و جرب و [illegible] باد شمال [illegible] اعصار [illegible]
[illegible] اعضاء و حواس و ذکای فهم و ذکر و صفای [illegible] و ضیق النفس [illegible]
[illegible] شمال [illegible] جنوب عکس شمال [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] و مکان اگر ممکن باشد و بوئیدن پیاز و سیر و سرکه و صندل و [illegible]
[illegible] دشک [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] و سر سرکه [illegible]
[illegible] سرکه [illegible] خاصه [illegible] باشند [illegible]
[illegible] اگر بالضرورت حرکت [illegible] سرکه و سیر آلوده [illegible]

از خوردن مثل میوه‌های تر و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد ننوشند و در آنچه میخورند پیاز و سیر داخل کنند و غذا با
ترش بی چربی میل نمایند و بعضی نهی مطلق نموده‌اند از گوشت حیوانات آن بند اگر به تواتر احتراز کنند الا بسیار کم تجویز نموده‌اند از کرفس و تریاق
فاروق و مثرودیطوس جدوار خطائی هر یک گیرا باشد مگر تجویز نموده‌اند و برشاد فلونیای رومی نیز مناسب است و ماء زهر عسلی هم خوب ست هوفاریقون
بضم ها و سکون واو و فتح فا و الف و کسر رای مهمله و سکون یای مثناة تحتانیه و ضم قاف و سکون واو و نون معرب زاد فاریقون یونانی ست و هیوف
اریقون نیز دیده شده بزیادتی یای مثناة تحتانیه میان ها و فا و بعضی اندروساین و قوریون و بعضی ابا بنطس یعنی صنوبری برای مشابهت
رائحه تخم آن ببوی راتینج که صمغ صنوبر است نامند و گفته‌اند که هوفاریقون لغت رومی ست ماهیت آن نباتیست و شبیه بنباتی که ... شبیه
بجو است و قسمی را ساق بقدر شبری و زیاده بران و برگ آن مانند برگ سداب لیکن بسیار سرخ و گل آن سفید شبیه بگل شبت چتری و در بو شبیه ...
و تخم آن در غلافی طولانی و سیاه و دراز شبیه بجو و در بو شبیه ... آن زمینهای صلب ... و تخم آن اقوی از تخم و سایر اجزای آن و قوت آن تا دو
سال باقی می ماند طبیعت آن در سوم گرم و خشک و گفته آن زیاده از گرمی آنست افعال و خواص آن ملطف و محلل و ملطف
و مفتح سده و دافع اخلاط و لزوجات و غیره اعضا الراس ... آشامیدن آن جهت کزاز و مفتح سده معده و کبد و امعاء و ادرار حیض و بول
و طمث و اسهال مره صفراء و حمول آن نیز جهت ادرار بول و حیض و ... المفاصل آشامیدن برگ مطبوخ آن با شراب با آشامیدن عصاره آن جهت ...
بلیم ادویه بران جهت درد ورک و عرق النساء و نقرس و آشامیدن تخم آن هر روز ... با ماء العسل جهت عرق النساء مجرب ... آشامیدن ...
با نبیذ ... آن با سداب جهت حمی ربع و ... الجروح و القروح ضماد برگ آن جهت تنقیه و اندمال جراحات عظیمه و قروح ردیه و سوختگی آتش و ذرور آن جهت
تنقیه قروح مترهله و متعفنه نافع بدل آن تخم شبت و انیسون مرتع آن مانند بیخ کبر است و قسم دوم ... نبات بزرگتر از اول و شاخهای زیاده بر
آن بقدر برگ نعناع و در هر شعبه و با شعبهای مستقیم و ساق آن سرخ و گل آن زرد و تخم آن در غلافی شبیه بخشخاش و با خطوط و در بو شبیه براتینج
طبیعت آن در آخر دوم گرم و خشک افعال و خواص آن آشامیدن دو درم از تخم آن مسهل صفراء غلیظ و آشامیدن آب سرد
معین برگ آن و در همه افعال مانند قسم اول و آشامیدن تخم آن با شراب ... جهت عرق النساء و طلای مطبوخ آن و ... جراحات
عظیمه و ضماد نبات آن جهت سوختگی آتش نافع و قسم سوم آنرا که دار بردی نامند نبات آن بزرگتر از اول و کوچکتر از دوم و بسیار سرخ و شاخهای آن انبوه تر
و برگ عریض مانند برگ سداب ببزرگی نعناع و بسیار گل آن زرد و در بو شبیه ... طبیعت آن گرمی و خشکی از اول کمتر افعال و خواص آن
مسهل رطوبات معده و مجفف ... آن و در جمیع افعال قوی تر از اول و دوم آشامیدن دو درهم آن مسهل صفراوی غلیظه خصوصا با آب سرد ...
معده و نافع فالج و عرق و عسر البول و مفتت حصاة و مسقط جنین و مدر حیض و مخرج کرم ... و ... همه سموم و جهت استسقا و قولنج و تپ ربع و
طلای آن با زیت جهت فالج که میل کرده باشد گردن بسوی پشت و طلای آن جهت بهق و کلف و ... آثار جلد و بواسیر و ضربان مفاصل و التیام
قروح نافع و للصفار مصدع محرور مصلح آن سکنجبین مقدار شربت آن یک درهم بدل هر یک از اقسام آن دیگریست و بدل همه بوزن آن
اذخر و نصف آن بیخ کبر و نصف وزن آن تشیطرج و نصف آن قردمانا نیز گفته‌اند و حکیم میر عبد الحمید نوشته که ... بهندی ... نامند و ... است
قسمیکه گل آن سفید و برگ آن مانند گل عباسی تخم آن مانند جو و خوشه آن مثل خوشه جو و گندم و بر سر خوشه گل آن و درخت آن بقدر دو ذراع
و خارناک ست از جمله ادویه مشهوره هندیه است و در خواص ... است که مرقوم است قسم دوم را گل زرد و در شاهجهان آباد و برهانپور آنرا ...
نامند و قسم سوم را گل ... سرخ نیز میباشد ... آن در جمیع افعال قوی تر از باقی ست هوم بضم ها و سکون واو و میم لغت ترکی ...
آن نباتی ست شاخهای آن پر گره و ثمر آن شبیه بعنب الثعلب و کوچکتر از آن بسیار مخروطی ... و بی برگ ... و ...
در زمین ... افعال و خواص آن ... است و ... آن ...

هوم المجوس بضم ها و سکون واو و ضم دال و فتح لام و فتح میم و ضم جیم و سکون سین بلغت عربی ست و آنرا فرانبز نامند ماهیت آن گیاهی است ... بساق آن یک عدد و باریک و اصحاب گل آن زرد و قدری شبیه بیاسمین و برگ آن ریزه و شگوفه آن شبیه بیاسمین و شگوفه آن شبیه نیز بمسکطرامشیع و صاحب تحفه نوشته که ظاهرا از بعض اخوان زرد باشد و بعضی بخور مریم دانسته اند حکیم میر عبد المجید نوشته تحقیق شده هوم المجوس گلی ست که آنرا جعفری نامند اقسام میباشد قسمی تیز برگ و قسمی مضاعفت و جعفری مذکور شد طبیعت آن در سوم گرم و خشک ... گل آنرا معروف خشک گفته اند افعال و خواص آن جالی و حاره مجفف و مفتح سده و آشامیدن طبیخ گل آن جهت ادرار ... و لطیفیت سنگ گرده و سنگ مثانه نیز گفته و برای احتباس بول نیز و ذرور گل آن حابس خون جراحات مقدار شربت آن یک مثقال و زیاده از دو مثقال کشنده بتخفیف فوتی و حکیم میر عبد المجید مقدار شربت آن را دو توله نوشته و روغن گل آن که با دنبه گوسفند ترتیب دهند جهت اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و با روغن زیتون جهت اوجاع مفاصل بلغمی مجرب ست هو قسطیداس آنرا هو قسطیداس بضم ها و سکون واو و فتح قاف و سکون سین و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح دال و الف و سین مهملتین نامند ماهیت آن عصاره نباتی ست که بلحیة التیس نامند و مذکور شد و گفته اند طرثوث ست که در زیر درخت لحیة التیس هم هست و غیر لحیة التیس هیشر بفتح ها و سکون یاء مثناة تحتانیه و فتح شین معجمه و راء مهمله ماهیت آن کنگر بری ست آن بقدر یک گز از یاده و میان آن تهی و شگوفه آن پهن و نفش و بعد از خشک شدن سفید میگردد و در میان شگوفه آن چیزی مانند پنبه و اگر آن پنبه در گوش رود کر کند افعال و خواص آن آشامیدن مطبوخ آن جهت سرفه نافع هیل بوا هیل بوا بکسر ها و سکون یاء و کسر لام و فتح باء موحده و واو و الف ماهیت آن اخیر بوا ست و در حرف الخاء مذکور شد طبیعت آن گرم در اول و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند افعال و خواص آن بسیار لطیف تر از قاقله اعضاء الغذاء مقوی معده و کبد سرد و هاضم طعام ست هو فلوس بضم ها و سکون واو و فتح فاء و سکون لام و ضم سین و سکون واو و سین ماهیت آن چنین گفته اند حشیش الحمار ست که ابوخلسا باشد و مذکور شد در حرف الالف مع الباء طبیعت آن سرد و تریاق ست تجفیف و تسخین قلیل و بعض افعال و خواص آن با قوت قابضه و سایر افعال آن در ابوخلسا ذکر یافت باب بست و هشتم در بیان ادویه که حرف اول آنها یاء مثناة تحتانیه است فصل الیاء مع الالف یاسمین بفتح یاء و سکون الف و فتح سین و کسر میم و سکون یاء و نون و آنرا یاسمون بواو بجای یاء و ضم میم نیز و بعربی ... و شیرازی گل ها شم و بهندی چنبیلی نامند ماهیت آن گلی ست خوشبو و سفید و زرد و کبود و بعضی زالشت گل بنفش و هر یک سوای زرد بستانی و بری و جبلی میباشد و سفید آن خوشبو و کثیر الوجود و کبود آن کمیاب و نبات آن از امین شجر و لقبطین یعنی نه مانند درخت ایستاده است و نه مانند یقطین بر زمین مفروش خصوص سفید آن نیز زرد و کبود آن شجریت غالب و در بعضی بلاد درخت آن عظیم میگردد و ورق سفید آن اندک بجدار و برگهای آن اندک ریزه طولانی و مشرف و بر دو جانب شاخه آن رسته و خوش منظر و گل آن خوشبو دار با ساقه باریک مجوفی و بر سر آن برگهای ریزه پیوسته بآن ساق و در هنگام غنچگی طولانی امرودی شکل و بعضی سفید آن را زنبق دانسته و گفته اند از روغن زنبق مراد روغن انیست و سوسن آنرا در امور بدین و سوسن سفید نزد اکثر اطبا مفقود و الخاصیة این از جهت اشتباهی است که ... بسیار رو داده و در سوسن مذکور شد و بری را نسیان نامند و جبلی آن یاسمین هندی ست جمهور اطبا در ماهیت آن نوشته اند که درخت آن مانند درخت مورد و از آن سبز و ترو املس و بزرگتر و برگ آن پهن تر و نرم تر و به سطبری برگ مورد نیست و درخت قسم سفید آن ضعیف تر و گل آن سفید و با شائبه سرخی و بعضی بی سرخی و بسیار خوش بو دار و از حمل تا عقرب گل میدهد در بلاد حاره همیشه و دو نوع زرد آن از این عظیم تر و چتری مانند درخت مورد است و نزد بعضی قسم زرد آن قسمی از نبق ست بالجمله طبیعت آن در دوم گرم و خشک و نا سود نیز

گفته اند افعال و خواص آن مفرح و مفتح سده و مسمن بدن و قصار الراس العصب و لغذار و النقص بوئیدن آن جهت تقویت دماغ
و درد سر بارد و دفع ریاح دماغ و مشائخ و مبرودین را نافع و لطول طبیخ آن جهت صداع و درد سر بارد و آشامیدن آن مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر
و رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل و مفرح و محرک باه و مخرج اقسام کرم معده و امعاء و مدر بول و حیض و چون آنرا در شراب
اندازند اندک آن سکر بسیار آورده و آشامیدن آب گل آن سه روز هر روز درمی قاطع نزف الدم و مضمضه با آب طبیخ برگ آن جهت درد دندان
و قلاع دهان و جوشش آن و لثه و ضماد آن بر پشت تسقیف معصبین بر نعوظ بزرگ کننده آن السموم آشامیدن آن مقام سموم و بدستور ضماد آن
الزبیته ضماد آن جهت دفع کلف و سرخ کننده رخسار و بدستور حمامیان در حمام و در سفید کردن موی خوشبو حتی در آن المغار نافع محرورین و اکثار
بوئیدن آن باعث زردی رنگ رخسار مصلح آن بنفشه و گل سرخ و سرکه مقدار شربت از جرم آن تا سه درم و از آب آن تا ده درم بدل آن یاسمین
زرد و در سنجین بدل سفید کردن موی زرد آن اقوی و بدل هر دو یاسمین بر بیست و روغن آن که مانند روغن گل مرتب نماید و باکید متعفن در آن
مکرر پرورده نمایند تا رنگ آن بنفش سرخ گردد پس پالائیده ازان روغن نمایند بسیار خوشبو و معطر میباشد طبیعت آن گرم و تر افعال و خواص
آن مفتح و محلل و نرم کننده جلد و جهت امراض بارده عصبانیه و مشائخ نافع در جمیع افعال مذکوره اقوی مقدار شربت آن از سه درم تا پنج درم
و بوئیدن آن مصداع و باعث رعاف محرورین و گل یاسمین زرد در ایران و دکن و شاهجهان آباد و در بعضی بلاد هند کثیر الوجود و گفته اند چون
آنرا در جوف حنظل سبز نیم پخته یکدرم ازان را با یک اوقیه عسل چند روز بخورند و مداومت بران نمایند جهت دفع استسقا و درد مفاصل مجرب است
یاقوت بالفتح یا و الف و ضم قاف و سکون واو و تا ماهیت آن سنگیست از سنگهای معدنی نفیس عظیم القدر زرد و سرخ و الوان و اصناف
میباشد از سرخ و زرد و کبود و سبز و پستی و سفید و هر یک نیز بسیار رنگین و متوسط و کم رنگ بهترین همه سرخ بسیار رنگین رمانی آبدار صلب صاف جرم
بی داغ و رگ آنست و هر چند قطعه آن بزرگتر و خوش شکل تر باشد معتبر و قیمت آن زیاده از اضعاف سرخ خمری و در دوم نارنجی و زعفرانی سیم پستی
و از اصناف کبود آسمان گونی و نیلی و لاجوردی و پستی آن کمیاب مثل لعل از اقسام سرخ آنست و بهترین هر یک از انها آنست که صلب صاف شفاف
یکرنگ یعنی رنگ اجزای آن متساوی باشد و یاقوت از همه احجار صلب است مگر الماس صلب تر و کبود آن صلب تر از سرخ و سرخ از زرد و پستی قریب
بسرخ و سفید از همه نرم تر و خام که در معدن ناقص مانده و هر یک بنامی مخصوص اند سرخ را بهندی مانک و پدم راگ و بانگریزی روبی و زرد را بعربی اصفر و بهندی
پکهراج و بانگریزی توپز و نیلی را بفارسی نیلم و بهندی نیلمن و بانگریزی سفیار نامند و ماده تکون آن کبریت و زیبق معدنی خالص شفاف است
و فاعل انعقاد آن برودت و در مقدمه کتاب نیز بتفصیل مذکور شد و شنیده شده که در پیگو و قطعه زمینی که معدن یاقوت است و در انجا هم بسیار
کسی سکنی نمیتواند نمود و خاک آن سیاه رنگ صلب کبریتی است یعنی بوی کبریت ازان می آید و در موسم باد و بارش و طوفان و رعد و برق و صاعقه بسیار
دران می افتد در زمین آن و تمام منش میگردد و از شگافهای آن زمین نیز بوی کبریت بسیار می آید [illegible]
در قصبای عظیم بسیار تراکم میباشد و جمیع فروشان بریده میفروشند و اکثر آن جماعه نفر از مساکین جهت جستجو نموده آنچه میباشد از قطعهای یاقوت بزرگ و
کوچک بهم نموده در سرکار بادشاه آنجا که مشهور براجه است میفروشند و بدیگری نمیتوانند فروخت زیرا که حکم راجه آنجا آنست که اگر بدیگری بفروشند خانه آن را
ضبط نمایند و سیاست عظیم کنند و نیز مسموع گشته که در زیر زمین یاقوت خوب نمیباشد بلکه ناصاف و خام ... راجه آنجا حکم نموده که قطعه ازان زمین
حفر نمایند شاید یاقوت بسیار و قطعهای بزرگ خوب برآید چون حفر نمودند قطعهای کوچک بد رنگ ناصاف نرم برآمد و باد هم و آن جمعی هلاک شدند
بسبب بوی کبریت و ابخره متعفنه لهذا امر نموده که دیگر حفر نمایند و آنچه از بالای زمین بیابند بیارند و نیز اکنون ... جزیره برما ...
جنوبی و جزیره سیلان و غیرها که معدن یاقوت و غیره است یاقوت بهم میرسد و لیکن یاقوت جنوبی آن بخوبی و نیکوئی نیست هر چند بعضی از اکثر قطعهای
آن شفاف صاف آید و بزرگ مقدار میباشد و لیکن بصلابت نیکوئی نیست همه الوان از سرخ و زرد و نیلی و غیره ها و سیانی بسیار نرم و کم رنگ میباشد و از

٦٤٦

اقسام آن گفته اند غیر از سرخ امانی تا آب آتش ندارد و بعضی گفته اند سرخ ربانی آن از آتش رنگین تر میشود و نیز گفته اند چون با سفیده آن تشابه بسرخی یا چون بر آتش معتدل در ظرف سفالی گذارند تمام آن رنگین گردد بدانکه اکثر این اقوال اصلی ندارد در رایحه زرسیده دود عرق و در رغن مضر بودن انتشار و مالیدن آن بر جدع سوخته و آب سبباده باعث جلای آن طبیعت آن در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک زرد آن در دوم گرم و خشک و کبود آن در اول گرم و در سوم خشک آن سفید معتدل در گرمی و سردی در اول دوم خشک افعال و خواص آن مفرح و مقوی دماغ و آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و وسواس و خفقان و طاعون و انجماد خون در باطن و نزف الدم و رفع سموم و تغیر هوا و وبائی و تصفیه خون و حفظ حرارت غریزی و قوای حیوانی و پوشیدن انگشتری آن جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و طاعون و در دهان داشتن آن جهت رفع بدبوی آن و تسکین عطش و تقویت دل و تفریح و نشاط و تعلیق آن بالخاصیة جهت رفع اصابه عین که چشم زخم نامند و طاعون و تغیر هوا و باد و سموم و صرع و خفقان و هیبت و شکوه بودن نزد مردم و نیز مردم نیز قاطع نزف الدم و محلل انجماد خون دانسته اند اکتحال آن مقوی نور باصره و حافظ صحت چشم مقدار شربت آن از یک قیراط تا یکدانگ و معاجین مسمی بیاقوتی و مفرح آن در قرابادین کبیر ذکر یافت **فصل الیاء مع الباء الموحدة** **یبروح** بفتح یا و سکون باء موحده و ضم راء مهمله و سکون واو و حاء لغت سریانی بمعنی ذو الصورتین ست ماهیت آن اسم سریانی خلیش شیابی جهت در خلقت و شکل بیخ لفاح و ثمر اقسام آنست و از مطلق آن مراد قسم جبلی آنست و چون بیخ هر نوع لفاح که بزرگ باشد بشکافند در ان شبیه بدو صورت انسان مشاهده می گردد و لهذا آنرا مسمی باین اسم نموده و بیخ لفاح جبلی ادنی مشابهی بصورت انسان وارد بخلاف آنکه مشابهت تام دارد و بعضی آنرا مختص به بیخ سراج القطرب دانسته اند **یبروح الصنم** بفتح صاد و نون و میم ماهیت آن بیخ لفاح بر لعبت شکل و انسان که رو برو و یکدیگر گذاشته باشند و آن را مهر گیاه و شکین نیز نامند جهت آنکه میان عوام مشهور است که هر که آنرا قلع نماید هلاک میگردد و لهذا بعضی بود از خالی گردن اطراف بیخ آن ریسمانی بدان بسته بر گردن سگی و آن سگ را رم میدهند تا بحرکت آن بیخ کنده شود گفته اند که اصلی ندارد و نبات آن شبیه تعلیق و بنرگی کرنا بند و بقدر ذرعی است و برگ آن شبیه ببرگ انجیر و باریکتر و ثمر آن سرخ و بقدر زیتون و در بو شبیه بمیعه سائله و گل آن سفید و گویند در شب میدرخشند و بیخ آن شبیه بصورت دو انسان باشد رو برو و بهم دستور بلیقهای تنفر شبیه بموی بخلاف سائر اقسام بیخ لفاح که بلیقهای مذکور ندارد و مادام که سر این صورت را جدا نکنند آن تا شصت سال باقی میماند و گفته اند که یبروح بمعنی صنم طبیعی ست یعنی نباتیکه در صورت شبیه بانسان باشد اعم از آنکه معنی آن اسم موجود باشد یا غیر موجود و گیاهی از اسماء دلالت میکند بر معنی غیر موجود و صورت یبروح موجود در شیئی است غیر از قسط بزرگتر و بیخ آن لفاح بر لعبت و لسقو ریدوس گفته بعضی مردم آنرا الطمس و بعضی موتوش و بعضی در قبا نامیده اند یعنی بیخ تبهیج حب و آن دو صنف میباشد یکی معروف بماده و رنگ آن مائل بسیاهی و خشبی و برگ آن شبیه ببرگ کاهو و از آن باریکتر و کوچکتر و باز هومت و ثقیل الرائحة و منبسط بر روی زمین و نزدیک برگ آن ثمری شبیه بتفلع و از آن کوچکتر و خوشبو و در آن تخم شبیه به تخم امرود و بیخ آن بزرگ و دو عدد یا سه عدد متصل بهم و ظاهر آن سیاه و باطن آن سفید و بر آن پوستی غلیظ و ساقی و صنف دوم موصوف بنرگ بعضی مردم این را مور یون نامند برگ این سفید و املس بزرگ عریض شبیه ببرگ سلق و لفاح آن دو چند بیخ بار ده و بقدر خیاره رنگ آن زعفرانی خوشبو و ثقیل الرائحه و رعیان آنرا میخورند و سبات ایشان را عارض میگردد و بیخ آن شبیه بماده بعضی بصورت انسان ماده است و از بیخ صنف ماده آن اندک طولانی نزد بی ساق و بیخ صنفی دیگر کن سایه اید کوه و النها میروید برگ آن کوچک و عریض و طول آن بقدر شبر و بیساق و بیخ آن لسطری ابها و طولانی سفید و بی گل و ثمر و این قوی ترین اصناف یبروح الصنم و صاحب اختیارات بدیعی گفته که در بغداد و گرم شیر از نزدیک بقلعه شهریار نوعی یبروح بهم رسد طول آن از یک وجب و کوتاه تر و با دست و پا در رنگ آن سفید و بهترین آن با قوی فربه آنست و گاه عصاره پوست صنف تر آنرا در تیم تری و تازگی کوبیده و فشرده در ظرف سفالی و در آفتاب خشک نموده اقراص میسازند و گاه عصاره بیخ آنرا گرفته چنانچه از پوست آن دستور خشک می نمایند

ودر قوت ضعیف تر از عصارهٔ پوست بیخ آنست وبعضی پوست بیخ آنرا کوفته بر لیسمان کتانی پیچیده در می ریزانند تا خشک گردد وبعضی بیخ آنرا طبخ میدهند
با شراب تا آنکه دو ثلث آن برود وصاف مینمایند ومنعقد میگردانند وگاه دمعهٔ آنرا استخراج مینمایند بدین نحو که بیخ آنرا چند جا خراشیده ظرفی بدان نصب
مینمایند تا دمعهٔ آن مجتمع گردد ودر عصارهٔ آن قوی تر از دمعه است واز هرمس نقل نموده اند که بهترین زمان قلع آن آنست که مریخ در خانهٔ شرف باد در خطی
از خطوط شرف متصل بسعدین ویا به یکی از سعدین ویا قمر در یک برج باشند ودر روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب بهتر از سائر اوقات است طبیعت
آن سرد وخشک در دوم وبا اندک قوت حرارت وبا رطوبت فضلیه وبعضی سرد در اول سوم وخشک در آخر آن دانسته اند افعال وخواص
آن پوست بیخ آن قوی ومجفف ومخدر ومغز بیخ آن ضعیف وبرگ آن تر وخشک آن در دو مستعمل گفته اند هر عضو قسم ماده آن در آنها عضو مراد آن است
وبالعکس یعنی هر عضو قسم تر آن ودوا از زنان ست اعضا ما لرأس والعصب آشامیدن آن مسبت ومنوم ومبرّد در شرب آن زاید از اندازه شکر شدید آورد و
بوئیدن آن نیز باعث سبات وحمول آن در مقعده نیز در این خاصیت مخصوص لسفید لورق عیاف آن است که ذکر یافت واکثار آن شیر آورد ونسما و
باعث سکته وگاه شرابی از آن میسازند برای ازاله سهر باین نحو که سه من از پوست بیخ آنرا در یک مطر لیطوس شراب حلوا اندازند وبعد از سه ماه
از آن می آشامند وگاه کمبخ میدهند پوست آنرا در شراب تا آنکه اخذ نماید قوت آنرا واستعمال مینمایند برای سبات مقدار بسیار از آن وبعضی از دو
بیخ صنف سوم شراب بعمل می آورند باین قسم که سه من آنرا در یک یکسال شراب حاوی اندازند وبعد رسیدن مقدار سه قبوسات از آن
می آشامند برای تخدیر وبی حسی عضو شخصی را که خواهند قطع نمایند وعصارهٔ آن نیز باعث سبات وبی حسی عضو است وآشامیدن بیخ آن با زعفران
جهت اوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس وتعلیق آن جهت صرع العین وضماد برگ آن جهت وجع چشم ودرد ودمعهٔ آنرا در ادویهٔ مسکنهٔ اوجاع داخل
مینمایند اعضاء الصدر والغذاء والنفس آشامیدن بیخ با سکنجبین جهت خفقان وآشامیدن دمعهٔ آن بقدر یک اوقیه با ماء القراطین یعنی مار اسل
مقی مرهٔ صفرا وبلغم مانند خربق وزیاده بر آن کشند ونیز آشامیدن آن مسهل بلغم ومرهٔ صفرا وچون اطفال صغیر الیشان تناول نمایند گاهی بسبب
شدت قوت هلاک می نمایند وآشامیدن بیخ آن منقی رحم وچون نارسیده آنرا با روغن گل سرخ سائیده زن حامله بر شکم دگر طلا کند از اسقاط جنین
محفوظ می ماند وحمول دمعهٔ آن بقدر نیم دانگ مخرج جنین وچون بیخ آن را کبریت آتش ندیده خلط نموده حمول نمایند قطع نفث الدم رحم نماید
وآشامیدن آن با عسل جهت بواسیر وبا کاسنی جهت حرقة البول السموم آشامیدن آن با عسل وزبیب جهت لسع هوام خصوص صنف اخیر آن که شبیه
بصنف ابیض لورق است که باد زهر عنب الثعلب قاتل است وچون نوع قاتل بیروج را کسی بخورد اولا اورا اختناق رحم وسرخی چهره وبر آمدگی
وزوال عقل وحالت شبیه بمستان افیون خورده عارض گردد وپس موت تدبیر آن قی نمودن با آشامیدن روغن وآب گرم وغسل وتنقیه بدن است
ونیز قی فرمودن بماء افسنتین مطبوخ وعسل وخورانیدن فلفل شبت ومصطکی وصعتر ومرد وسفیداب وسیر تازه کوبیده وجند بیدستر وسداب وخردل
وآشامیدن لبن حامض در صورت کثرت اسهال مقدار شربت آن یک قیراط تا چهار قیراط وتا یکدانگ گفته اند وآشامیدن آن بدون
اصلاح جائز نیست واصلاح آن ممزوج نمودن با نشاسته ورروغن بادام شیرین ودر روغن بنفشه است ونیز برگ گل سائیده ورب السوس وصبر
وتربد وبلیلج وافسنتین وفاعث ومشک هندی وزعفران ولسفائج است وبدون اصلاح مفسد مزاج وباعث تهیج وجه ووجع کبد وفساد معده و
اعراض دیگر ردیه الجروح والقروح ذرور بیخ وثمر آن جهت اکله وقروح خبیثه الاورام والبثور طلای آن محلل اورام صلبه درجوه وخنازیر وچون
کوبیده با سرکه سرشته بر جمره گذارند زائل سازد وبثور اینزالات المفاصل ضماد آن با سویق جهت وجع مفاصل آشامیدن آن جهت در
الفیل ابرص وبهق زائل کنندهٔ برص بدون تقرح خصوصاً که برگ آن تازه باشد ولبن آنجبته قلع نمش وکلف وبدون لدغ وقرحه
نافع الخواص چون خواهند عضو کسی را قطع نمایند مقدار سه دانگ آنرا با شراب بیاشامند سبات وبی حسی احساس نقطع نمایند ونیز چون یکمثقال از صمغ سوم
آنرا اتبهائی وبا بعضی طلیحها ویا نان ویا با سویق بیاشامند در ساعت اختلاط عقل وسبات آورد که تا چهار سه ساعت بهمان حالت بماند که تعقل

حال المتقا بماند که قبض و احساس بچیزی نمایند بسبب جمع حرارت در باطن و تخدیر و تبلید حس و بعضی از اطبای نشانه صاحب آن را بآب سرد تا اینکه شفا یابد بدهم جهالت و گفته اند چون عضوی از اعضای بیخ و ثمر آنرا با قلیل روغن آن یا روغن زیتون یا روغن خلاف نرم نرم بسایند و بپیشانی و چشمها و در وسط بدان یهن نمایند و نزد یک بلوک رفند بغایت بکرم و مغز باشند و هر حاجتی که رو دهد اگر رود و چون مجموع آنرا دبا تخصیص از آن را رشته در پارچه بسته بر بازو بندند و یا بر گردن آویزند از کل آفات از غرق و حرق و صاعقه و دزدان و قطاع الطریقان محفوظ مانند و تعلیق آن جهت تسکین غضب ملوک بغایت موثر و بعضی شرط دانسته اند که اول ماه آنرا تعلیق نمایند و بخور آن جهت دفع فساد عقل و جنون و دفع شیاطین و جن و انس موذی موثر و چون یک عدد گل ناشگفته آن را در کتان بر ریسمان ابریشمین که بهفت رنگ باشد پیچیده بر طفل مصروع تعلیق نمایند رفع صرع آن گردد

فصل الیاء مع التاء المثناة الفوقانیه یتوع بفتح یا و ضم تا و سکون واو و غین معجمه ماهیت آن اسم جنس نبات شیردار است که شیر آن حاد و جالی و مسهل محرق باشد و مشهور از انها هفت نبات است عشر و شبرم و لاغیه و ماهودانه و مازریون و بنطافلن که ذو خمسه الاوراق نامند و جمیع آنها سمی قتال اند و نیز یافته اند بعضی یتوعات حاده خارجیه این هفت نبات مشهور مانند اذان الفار لوعی از الیلاب و فرفیون بری یعنی لبقلة الحمقاء بری و توبنجی و از مطلق آن مراد لبن لاغیه که تریاق فیرا و سکی توبنجی باشد و گفته اند بهترین آنها نوعی درخت ذکر نبات مذکور است که شاخهای آن طولانی و بزرگ تر از یک ذرع و مایل بسرخی شبیه بشاخهای زیتون و مملو از لبنی سفید حاد باشد و برگ آن شبیه ببرگ زیتون یا از آن طولانی تر و تنک تر و با طراف شاخهای آن پنج شاخه باریک شبیه بشاخهای اذخر و باطراف آنها قبها و سرکه ثمر آنست و مایل بتقعیر شبیه ببعضی از اذخر و بیخ آن غلیظ خشن و منبت آن اماکن خشنه و کوهستان و آشامیدن لبن آن مقدار دو دانگ مسهل بلغم و انواع ماده آن که از اجزا سنی شبیه به نبات اذان الفار و از آن بزرگتر و تیز و سفید تر و برگ آن شبیه ببرگ مورد و از آن بزرگتر و بطول و اطراف آن تند و خاردار و شاخهای آن بقدر یک شبر از بیخ آن روئیده و ثمر آن در بعضی کمتر و در بعضی سالها بیشتر و در بزرگی بقدر جوز کوچکی مانند گزنده زبان مانند پوست گردگان و بیخ آن نیز شبیه به بیخ آن و منبت این نیز زمینهای صلب کوهستانها و لبن و بیخ و برگ و ثمر آن در قوت مانند صنف اول و از آن قوی تر و نوعی دیگر آنکه شاخهایش مانند شاخهای آن بقدر شبری و مایل بسرخی و بیخ و یا شش عدد برگهای آن کوچک نازک اندک طولانی ببرگ کتان و ثمر آن شبیه بکرسنه و سرهای آن مضاعف و مدور و گلهای آن سفید بر اطراف قضبان سرها متصل بهم و مستدیر و در آن ثمری و شاخهای آن از یک بیخ روئیده و تمام نبات مملو از شیر و مستعمل این صنف است و در قوت مانند صنف اول و گفته اند نوعی دیگر می باشد که آنرا شمس نامند یعنی دائر با شمس و ثمر و برگ آن شبیه به بقلة الحمقاء و از آن باریک تر و شیر دار استداره و شاخهای آن چهار و یا پنج از یک بیخ روئیده بقدر یک شبر و باریک سرخ رنگ مملو از لبن سفید و چتر آن شبیه بچتر شبت و تخم آن شبیه بزیره و تمامی آن با حرکت شمس و در منبت آن نیز خرابها و بیرون اطراف شهرها تخم و لبن آنرا جمع می نمایند مانند بزر و البسان و نباتات دیگر و قوت آن مانند قوت اصناف دیگر و از آن ضعیف تر و بعضی این را مانند سقمونیا دانسته اند در قوت و منبت آن را مزارع گفته اند و نیز گفته اند نوعی دیگر می باشد که آن را سروی نامند ساق آن از یک شبر تا یک ذرع و سرخ رنگ و برگ آن از ساق آن سرو و شبیه ببرگ زرتازه روئیده و این نیز مملو از لبن است و در قوت مانند اصناف مذکوره و نیز گفته اند نوعی دیگر می باشد که در سنگستانها و میان احجار میروید و شاخهای محیط بر آن از هر دو جانب کثیر الورق شبیه ببرگ مورد و باریک و سرخ رنگ و ثمر آن مانند ثمر خسف و این نیز با یتوعیت بسیار و در عمل مانند آنها است و نیز نوعی غیر لفظ الورق شبیه ببرگ فلوس می باشد و بیخ و برگ و لبن آن مسهل کیموسهای و بگمان بعضی فیلو سانوع نوعی است که یونانی آنرا فوریا سالیس نامند و نیز نوعی دیگر می باشد ساق آن

بقدر یک ذرع و زیاده برگ آن مربع و پرگره در اصل آن کوچک ریزه و اطراف آن تند و گل آن سرخ و ریزه بعضی زرد رنگ تخم آن حبی شبیه بتخم بنج
آن سفید مملو از لبن در گاه یافته میشود و در بعضی نبات این نوع بسیار بزرگ و بیخ آن تیره بزرگ چون مقدار یکمثقال آنرا بیاشامند با آب عسل
اسهال شکم نماید و همچنین لبن آنرا چون با آرد کرسنه بسرشند باید که از برگ آن زیاده از سه مثقال تناول ننمایند و همچنین از آب آن و بعضی
گویند نوع هشتم نباتی که ساق آن مجوف بقدر یک ذرع بسطبری انگشت و اطراف ساق آن متشعب برگهای آن بعضی بر ساق آن و بعضی بر شعب آن
رسته اما برگهائیکه بر ساق آنست طولانی شبیه ببرگ بادام و از آن عریضتر و بسیار نرم و تر و برگهای که بر شعب است کوچکتر شبیه ببرگ [illegible] زرد مانند
و لبلاب و ثمر آن بر اطراف شعب آن مستدیر الشکل شبیه بحب کبر و در جوف آن سه تخم متفرق بعضی از بعضی و بزرگتر از حب کرسنه و چون آنرا
منشق نمایند مغز آن شیرین باشد و بیخ آن باریک سفید و بی انفصال و رطب و نبات آن مملو از لبنی باشد مانند تبوع حکیم فاضل و دستور ذکر
نوشته که همه این اصناف را من مشاهده نموده ام اقوی و مختار لبن آنها پس تخم آنها پس گل آنها پس بیخ آنها پس ورق آنها است و هندا لا
طلاق مراد لبن لاغیه است و آنچه از منها باسمی مخصوص مشهور بوده و جا بجا مذکور شده و درینجا ذکر خواص کلیه آن بیان باید طبیعت مطلق
آنرا در غایت گرمی و خشکی تا چهارم دانسته اند و متوسط آنها را در سوم و ضعیف آنها را در دوم با قوت سمیه افعال و خواص آن مقرح
جلد و قتال ماهی چون در برکه افگنند ماهیان تمام بر بالای آب آیند العین النخال لبن آن قاطع ظفره الفم مقطور آن بر دندان کرم خورده
مفتت حصاة و مسقط آن با قطران سرشته اقوی جهت آنکه محافظ دندانهای صحیح است و همچنین با موم سرشته و چون دندانهای
صحیح را بموم گرفته پس در دندانهای متآکل لبن آنرا بچکانند تا آنکه مفتت و قلع نماید بهتر است و چون بیخ آنرا در سرکه بجوشانند و
بدان مضمضه نمایند وجع دندان را تسکین دهد اعضاء الغذا و النفض آشامیدن آن مسهل بلغم مائیت و قاطع آن است و چون ده قطره و یا
قطره آنرا بر انجیر بچکانند و خشک نمایند و تناول کنند اسهال نیکو کافی نماید و همچنین با سویق و نان خالص و بهتر آنست که با عسل و قرطبی
استعمال نمایند تا آنکه باعث تقرح دهان و حلق نگردد و گاه اخذ مینمایند اغصان بنوعی بر آنرا در برگ خرنی اندک بیان نموده سحق مینمایند با قدر
سویق و آب برای پخته می آشامند و اسهال مینماید و شاخهای خشک آن در برین او بسیار ضعیف است که آنرا گرفته لبن آنرا
گرفته در سایه خشک کرده پوست آنرا گرفته بقدر نیم درم یک شبان روز در شیر گاو بخیسانیده ... نموده بیکدرم کرده بیاشامند اسهال
بلغم مینماید مقدار شربت از لبن آن تا سه قطره و بدون مصلح استعمال آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و ... روغن بادام و روغن
بنفشه و گلسرخ سائیده و رب السوس و کتیرا است و دوغ سرد کرده مصلح افراط عمل آنست و مضار با قوت سمیه است و جراحت کننده امعاء و مسهل
قوی در همه امزجه و از غایت شدت مورث اسهال الدم و قرحه امعاء و زحیر و مغص و غثیان و التهاب معده و غشی است و لهذا استعمال آنرا
از داخل تجویز ننموده اند و مقدار شربت از سه قطره که مقدار شربت آنست با مصلحات مذکوره باید که بیفزایند و ...
امعاء و بلبت از اعضاء و زن آن ستقوبیا و بوزن آن تسکین الجروح و القروح ضماد بیخ آن بارکه مطلل صلابت استفراغ
قروح متعفنه متآکله و باقی و طلی جهت جرب سوداوی و نار فارسی و اکله و داء الثعلب و الزینه طلای آن قاطع ثآلیل و ...
در اطراف ناخنها و لبن آن زائل کننده موهاست خصوص که در آفتاب بمالند و موئیکه بعد از آن روید ضعیف باشد و چون کم بار آیند
دیگر نروید و استعمال آن با زیت کاسر و رافع غائله آنست فصل الباء مع الراء المهملة + یربوع بفتح یا و سکون را
و ضم با موحده و سکون واو و عین مهمله لغت عربیست بفارسی موش دشتی و بهندی گوس نامند ماهیت آن حیوانیست شبیه
بموش و از آن بسیار بزرگتر و دستهای آن بسیار کوتاه و پاهای دراز و دم آن بلند و قوی و در صحراها و خرابها و در بعضی عمارات کهنه پیدا شود و خرابی
می کند طبیعت آن در سوم گرم و خشک افعال و خواص آن کثیر الغذاء و ملین طبع اعضاء ... و عصب

الغذاء و المفصل شاییدن آن جهت اکثر امراض بارده اعصاب مانند فالج و لقوه و رعشه و اوجاع مفاصل و ظهر و ادرار بول و تقطیر آن و اخراج سنگ گرده و مثانه و تقویت باه و مشایخ را مفید المضار محرق خون و محرور المزاج را مضر مصلح آن میوه های تازه ترش و ترشیها است **فصل الیاء مع القاف** **یقطین** بفتح یا و سکون قاف و کسر طاء مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه و نون لغت عربیت **ماهیت** آن اسم جنس هر نباتی است که بر ساق نه ایستد و بر زمین مفروش باشد و یا به جدار خود بچسپد مانند نبات خیار و هندوانه و خربزه و کدو و لبلاب و امثال را نیز و جمعی از متعلق آن مراد فرع دانسته اند که لغابت کدو نامند و فرع ذکر یافت **فصل الیاء مع النون** **ینبوت** بفتح یا و سکون نون و ضم باء موحده و سکون واو و تاء مثناة فوقانیه **ماهیت** آن خرنوب نبطی است و در پای دیوارها و لیاه بین روید و ثمر آن شبیه به گرده گوسفند بسیار کوچکی و سرخ رنگ مایل بسیاهی و آن را در مصر حب الکلی نامند و دانه آن را دانه خرنوب شامی و در حرف الخاء ذکر یافت و اینجا نیز شمه ذکر می یابد **طبیعت** آن در گرمی و سردی معتدل و خشک در دوم و بعضی در اول و بعضی سرد و خشک در سوم دانسته اند **افعال و خواص** آن نفعی بی لذع اعضاء الغذاء و التنفس آشامیدن آن و حمول آن و جلوس آن در طبیخ آن جهت رفع مغص اسهال و سیلان حیض مفرط و تقویت معده نافع السموم پاشیدن طبیخ آن کشنده براغیث قائلیل طلاسی آن محلل ثآلیل و زائل کننده آن المضار ثقیل و دیر هضم خصوصا تر و تازه آن **ینمه** بفتح یا و سکون نون و فتح میم و ها لغت مغربی است **ماهیت** آن نباتی است شبیه بجندر سیلی و برگ آن از برگ کاسنی کوچک تر و فرعب و زرد رنگ و ساق از وسط آن بقدر یک شبر و زیاده روئیده و گل آن زرد مانند جندر سیلی و ابن بیطار نوشته که برگ آن ما بین لسان الحمل بری و برگ اذان الغزال است و زرد و صاحب اختیارات بدیعی که نوشته آنرا به شیر از سنبل دارو خوانند **افعال و خواص** آن ضماد تازه آن جهت التصاق جراحات تازه و دود و خشک آن جهت اندمال زخمهای کهنه مفید

فصل الیاء مع الواو

یوز بضم یا و سکون واو و زای معجمه اسم فارسی فهد است و بترکی پارس و بهندی چیتا نامند **ماهیت** آن حیوانی است شبیه به پلنگ و آن را تعلیم و رام نموده مانند سگان شکاری آن صید و حوش مانند آهو و امثال آن می نمایند **طبیعت** آن در حرارت و یبوست کمتر از پلنگ **افعال و خواص** آن در جمیع افعال مانند پلنگ است و باینجا ختم نموده ادویه مفرده را بعون الله تعالی و حسن توفیقه و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی رسوله محمد و آله و اصحابه الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً تمت فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خاتمہ

در بیان تعداد ادویہ مذکورہ باسامی و لغات مختلفہ از عربی و یونانی و سریانی و فارسی و ترکی و ہندی وغیرہا مسمّی بفرہنگ بترتیب حروف تہجی با ملاحظہ حرف دوم و سوم نیز بتوفیق اللہ تعالے و حسن عنایتہ و ترتیب مشتمل بر ہشت باب و در ہر باب چند فصل

باب الالف

فصل الالف مع الالف

اااب اسم فارسی مار است

اااب بنیر نام الجبن است

اااب جوافشردہ اسم کشک الشعیر است

اااب جوشاندہ اسم ماء الشعیر است

ااانج نام زعرور است

اااب دندان بمد الف و سکون با بروزن بازندان جنسے از امرود قسمی

ااانارو نام نوعی از حلوا است

اااب رہ مسیح کیسادہ محمد بن زکریا ذوا دیگر رایان اسم خوانده

اااب ست بمد الف و فتح با و سکون سین در لغت منزلی گذشت انیج را نامند و در لج مذکور شد

اابق باصطلاح اکسیریان زیبق است

اااب کامہ اسم فارسی مری است

ااابگون لسان الثور است بلغت ایا بالحنظل را نیز نامند

ااابی اسم فارسی سفرجل است و ہندی نیز نامند

اااب لوج اسم فارسی قند مکرر است

ااانیز ہندی اسم کشنیز است و در شکل شبیہ کا کنج

ااانزرون بیونانی اسم سماق است

ااچار برون پاکار انواع ترشیہا یعنی محلات را گویند

ااخرک بفارسی شخوان را گویند که در زیر گردن است

ااناسم ہندی دقیق الحنطہ است بفارسی آرد نامند و بالا سینہ مبارک عربی ترقوہ نامند

ااوزیاس بعبرانی تافسیا است

ااذرگون او زرنوا است

اادجوبریان کردہ سویق الشعیر است

اارو سوختہ اسم فارسی خشکاست آرد است که مبالغہ در بیختن و جدا کردن نخالہ از آن کرده باشند

ااردکنار سویق النبق است

اار دمیدہ اسم فارسی سمید است

اار و ج باختہ ترکی اسم ذرا آل است

ااارن بلغت یونانی اسم لوف الکبیر است

اارجادن بیونانی اسم لوف الصغیر است

اارادو بلغت فارسی اسم ملوخیا جبلی است

ااسانبر بلغت آمس است

ااسرن بلغت یونانی اسم سماق است

ااسوا اسم ہندی تبرابیث شکر که از قند یا نبات سازند ودر زمان ضعف آن را با ادویہ دیگر یافت نمایند

اارشن بجکان اسم فارسی خبہ است

ااخاردان بترکی اسم سود النبات است

ااغلسن بیونانی دود مر است

ااخوبہ ترکی اسم دفلی است

ااغوفی بترکی اسم کبابہ است

ااغورس بفارسی اسم بہل است

ااحلیس یعنی طاہر بیونانی اسم جنگشت است

اافتاب پرست بفارسی حرباء نو در نور افشان است

اانگشت بکان نجمی اسم ہندی آتش است و بہار آن بازدی اسم فارسی و بہ تازی در اخر آن اسم ہندی ذرنیخ عشلی

ااگل بنفشہ نیلوفر است که زرد را نیز نامند

ااپوچ مؤلف جامع الادویہ گفتہ که شبیہ بیش است در شکل و در بلاد عجم آن را کار زرنک نامند

ااخنیشارات نوعی از مخاصہ ثمر دہ

اادرہ بفارسی عقاب را گویند

الو یونانی سنای مکی ست
الوی سفید اسم شاه لوج ست
الو بالو اسم فارسی قراصیاست
الوی بخارا اسم فارسی اجاص است
الوچه اسم فارسی ادرک
الله بفارسی اسم آلچه ست و نیز کفاح را نامند
الله سار بهندی کبریت فارسی را نامند
امولن یونانی اسم کشنا است که کشنا بنه زنان
انک رصاص اسود است
انولیس یونانی اشراص است
انیس یونانی اسم انیسون است
اهک اسم فارسی نوره است
اهن اسم فارسی حدید است
آهن ربا اسم فارسی مغناطیس است
اهو اسم فارسی غزال است
اهک لالہ اسم فارسی سنبل الطیب است
آمینه یعنی اسم چیزیست مانند آئینه که از نقره و برنج سازند
فصل الالف مع الباء الموحدة
اب سنبل الطیب ست
ابابیل خطاف ست
اباهردن یونانی فرنج است

ابراز القط بلغت مغربی ابردن صغیر ست که حی العالم نامند
ابراز بقول مؤلف تذکره لغت شامی گیاه سورنجان ست
ابزار ادویه خوشبو ست که در طعام داخل نمایند و همچنین توابل مگر آنکه توابل اطلاق بر ادویه یابسه و ابزار بر ادویه رطبه بیشتر استعمال نمایند
ابرق سفیدین بحری ست مطلق را نیز نامند
ابرقلیا برومی سفاناخ ست
ابرک بهندی طلق است
ابرکا کیا دام عنکبوت است
ابرنج برنج کابلی ست
ابرنے برومی نوفہ ست
ابریرون یونانی اشنه است
ابریز ذهب خالص ست
ابرمون یونانی ابرسا ست
ابل اشتر ست
ابلیو بعربی ابردن ست
ابلیس طین مصری ست
ابیم کابچ بترکی خبازی ست
ابن اوی شغال ست
ابن حبه نان است

ابن لمادر غابیست جمع ان لماه آنبات است
ابو الاجساد باصطلاح اهل صنعت کبریت ست
ابو الارواح بهمان اصطلاح زیبق ست
ابو ثمرون برومی اسم نوعیست از اصطرک کوچک ست
ابو الشفا سکر ست
ابو عماره صقر ست
بوفلمون حجر لسنب ست
ابو فلس بهندی گل خیری ست
ابوناموں یونانی قفر الیهود ست
ابشیون یونانی رازنج است
ابو قفیل صعترا خون ست
ابو الملیح قنبره است
فصل الالف مع الثاء المثلثة
اثاریون یونانی اشترغار ست
اثامیطیقون یونانی مر است
آثانفوق شق است
اثدار بلغة اهل باد بربر باریس و تبانیز دیده شده
اثرد هو برومی بنفسج ست
اثاناسیا اسم معجونیست
اثیر الملوک اسم دو دوا ست مرکب که هر دو در قرابادین مذکور شدند

فصل الالف مع الجیم
اججهری بهندی کرنش یعنی شکنبه است
اجواین بهندی نانخواه است
اجواین خراسانی بهندی بزر البنج ست
اجود اسم هندی تخم کرفس ست
اجه بکلیه اول و دویم سنده دها بهندی قصب السکر ست
فصل الالف مع الحاء المهملة
احلاق المرضی اقحوان ست و آن را بهاره و بابونه گوبی نیز نامند
احداق البقر عنب اسود ست
احدیار احادیا یونانی افعی ست
احرلیق عصفر است
احلب یا ابیبرانی سیسر ست
فصل الالف مع الخاء المعجمه
اخراس یونانی کنثری بر است
اخردس یونانی اثاریون ست
اخرلط کرات بری ست
اخرلیلوس کرنب بری ست
اخینه خردل بری ست
اخله بلغت مصری لسان ست
افیلونیق یونانی نانخواه است اخرونس اخرورس ست و آن را الفرفتیه خودرو نیز نامند

٦٥٣

فصل الالف مع الدال المهملة

اوداابر برے اشخص ست کہ آں الافوقی بند

اورانس آذریون است

ادفوس بیونانے عوفوست

ادویہ حارہ عبارت از ابازیرا ست

ادویہ خوشبو عبارت از لخادیہ است

فصل الالف مع الذال المعجمة

اذان الارنب بلغت بربرے لعصفے ست

اذان الثور لسان الثور ست

اذان الجدی نوعے بزرگ لسان الحمل است

اذان الدب فلیمس ست و گفتہ بکنوخ بوست

اذان الشاۃ و اذان الغزال لصیفی است

و گویند لسان الحمل ست باسکی را

اذان الغزال نامند

اذان العبد بلغت بربرے مرماہ الراعی است

اذان الغرس شبیہ الراعی ست

اذان الفیل لوف کبیر ست

اذان القسیس نوعے از ابرون ست

اذر ونوعی از زبد البحر ست

اذناب الخیل نحنہ التیس ست

فصل الالف مع الراء المهملة

اراموني بیونانی شقایق است

اراہ مصطکی است

اربالیس بعبرانی حمص است

اربیان بلغت شام بہارست و

آن غیر رو بیان ست کہ ماہی روبیان

بینامند و بہندی جھینگا مچھلی

ارپاتی بترکی شعیر ست

اربیس بیونانی علیق ست

اربعہ وار العین اسقولوقندریون ست

ارتقی بیونانے خلنج است

ارجانون فاشرا ست

ارجانون لوزالبربر ست و ارجن

ارقون است

ارجن بعبرانی عنکبوت ست

ارجیقن معرب رتقینہ یونانے

است و آن زبرا ست

ارحض بیونانی خصی الکلب ست

اررک بفارسی بطا ست

اردہم دار ہمین بیونانی تودری ست

رو با دارو خسی و از نوعے

از مرو ست و گفتہ اند مرا خور ست

اردم آذریو ست

ارو بفارسی رشتی ست

ارزہ بفارسی رفت رومی ست

ارزان بفارسی دخن ست

ارزہ بفارسی زفت رومی است

ارزیر بفارسی رصاص ابیض است

ارسانیقون و ارسانیقی بیونانی زرنیخ زرد است

ارسہ حجر النور است

ارسطور بیونانی نبات بزر البنج است

ارسطو لوخیا بیونانی یعنی فاضل النفعہا است

و آن زراوند طویل ست

ارشد اثلق است

ارسطاناسیا بیونانی برنجاسف ست

ارطونا بیونانی طین قیمولیا است

ارشہ مر قشیشا است

ارطیا بیونانی عنقود است

رطی دارطیا بیونانی درخت غریب است

ارخامونی خشخاش صحرائی ست در رنگ

شبیہ بشقایق و لیکن از آن سیاہ ست

ارعول کاغذ موتی است

ارغلیم اسم عبرانی بقلۃ الحمقا است

ارقان و ارقود درقانی و آیرقان

ارقولیان و بیونانی در یا ہم اسم

خاسیب و دروغن جلوزانیز نامند

ارقب بعبری تیس جبلی ست

ارقلنس بیونانی ہم لبستانی است

ارقلیان خشخاش زبدی ست

ارقولس بیونانی اہل است

ارکفن بیونانی حمض است

ارماط درخت کاوی ست کہ کندر نیز نامند

و گویند گل آن است

ارباک بوست درخت کاوی است

کہ بہندے کیوڑہ نامند

اربابتا بیونانی لاجورد است

ارمینا بیونانے نوشادر است

ارمناقن بیونانی مشمش ست

ارمونیا بیونانے اقاقیا است

ارند بہندی درخت فروع است

ارنڈے حب آنست

ارنفش بیونانی فلفل است

ارونا لبیلیانی ادرا است

ارونہ بفارسی جیری صحرائی ست

اروا لو خلسا ست و برا ہندی نام

درخت ہندی است

اروقیہ لبیلیانی زعرور است

اروس بیونانی گرسنہ ست

اروق بترکی مشمش است

اروحک بترکی عنکبوت ست

اروفیس بیونانی نوعی از مرد است

ارہرلبیلیانے ابلح است

اریدا یونانی بیخ نباتات است
اریساون یونانی دو برہ است
ارطیس یونانی نورہ است

فصل الالف مع الزاء المعجمہ

ازرداد کافور موسے است
ازدرو بلغت بربر کے ضد قوتی است
ازدوار شبشعان است
ازدارت کے صبر است

فصل الالف مع السین المہملہ

اسرطم نقر الیہود است
اسلے بلغت نکابن اسم حجری است
اسناک بلغت نکابن حماض است
اسپرزہ و اسفیوس و آبغل بفارسی بزرقطونا است۔
اسپرک بفارسی زریرہ است
اسپندان بفارسی اثیاطون است
اسپرطم و اسقلس استقلیطس نقر الیہود است
اسپرغم و اسفرغم و اسفرم بفارسی شاہسفرم است
اسخوان خربا بفارسی اسم نوعی النجر است
اسر اسم فارسی لعل است
اسرخار یونانی زرنیخ سرخ است
استرادو بترکی اسم فلفل است

اسحا بلغت اہل بیت المقدس تمور است
اسد الارض آخر بعض وحمور اینز نامند
اسرب رصاص اسود است
اسرنج سرنج است۔
اسریقون زنجفر سوختہ است
اسطرک یونانی میعہ سائلہ است
اسطرو طیم بفرنگی کندس است
اسطاخوس یونانی درمنہ است
اسطام نوعی از حدید است کہ فولاد باشد
اسطافیدہ اغریا ذہب الجبل است
اسطرافالبس و اسطلون یونانی حجر است
المغت دوم اسقفلین بلغت شام
اسطرماطول اسپند است دھرنگی اسطلمر
گویند نقر الیہود و در اسطلون نیز نامند
اسطرلیطس یونانی سنگ مرد است
اسعیر اخاء الحمار است
اسقراج اسم اندلسی ملبون است
اسفا و سفید اسفند سفید بفارسی خردل
ابیض است گفتہ اند بلکہ حرف ابیض است
اسفست معرب اسپست فارسی آن
حند قوتے برلیست
اسفناج ردمی قطف است
اسفند ار درخت غرب است

اسفیدش بفارسی بزرقطونا است
اسقوردون یونانی خبث الحدید است
اسقال و اسقیلان سقیل است
اسقلیلاطیوس جلنار است
اسقلیفوس اسقولوقندریون است
اسفنط خمر است۔
اسقوالس یونانی بردانی است
اسقوریدوس پیرایہ است
اسفیدہ لیون کاکنج است
اسکوربی بفرنگی عقرب است
اسقولس اسارش است
اسطربوس حجر لثیت است
اسکندروس برومی بوم است
اسلیوس یونانی سلیخہ است
اسمار و اسفار و اسفرم ہر سہ اسم آس برے است
اسمالادن یونانی سوسن برے است
اسمہ البتانیہ شمہ است

فصل الالف مع الشین المعجمہ

اشبیل گیلاق اسم نوعی از علاج است
اشتگیاہ اسم فارسی سلیخہ است
اشتلابوس اریشعان است
اشتبون بمصری اسفاکج است

اشتقاقل شقاقل است کہ جزر بری نامند
اشقورن بترکی ریباس است
اشکانی بلغت تنکابن سپستان
بقلۃ الیمانیہ است۔
اشکیل حشیم عنصل است
اشمر سانوعی از مرد است کہ کم بو تر از سائر اقسام۔
اشنان بفارسی زدفار خشک نامند
اشیران یونانی خصی الکلب است
اشیاف نا ساشیاف ماشیا است
در ماشیا ذکر یافت

فصل الالف مع الصاد المہملہ

اصابع فتیات نوعی انگور طولانی را نامند کہ آنرا انگور زینب نیز نامند
اصابع نیبان فرنج مشک است
اصابع الملک اکلیل الملک نامند
اصابع الہرمس شکوفہ سورنجان را گویند
اصطرک یونانی میعہ یابسہ است
اصنف بیخ کبر است و نصف نیز آمدہ
اصطفے میعہ سائلہ است
اصطفلین بلغت اہل شام جندا است
و آن معرب اسطافلینس یونانی است

اصفلارس وارشیشعان است
اصول الارالبعر عبارت از بیخ کبر و بیخ راز
یانه و بیخ کرفس و بیخ کاشنی است
اصل الحنثی اشراس است
اصل الراس بیخ نوعی فیلجوس است
که بترکی انزر نامند۔
اصل السوس بیخ سوسن است که بفارسی
بیخ مهک و بهندی ٹٹی و در بنگاله
جیٹھی مدھ نیز نامند۔
اصل السوس الآسمانجونی ابرسا است
اصل السوس الابیض بیخ سوسن
سفید است و در سوسن خواهد آمد
اصل الانجدان اشترخار است
اصل لعرطنیثا آذرلو است
اصل الفلفل موره است و آن
بیخ فلفل دراز است که بهندی پیپل
ملند و آنرا پیپلا مول گویند
اصل اللفاح البری یبروح الصنم است
اصل المرجان لبد است
اصل اللیلوفر انبهی بیخ او سستر است
وگفته اند اصل البستم فاز اعینه نیز نامند
فصل الالف مع الضاد المعجمة
اضراد الجود خشکسا است

اذراس الکلب لسفانج است
اطموط اطماط که رتیه و بهندی ریحه نامند
فصل الالف مع الطاء المهملة
اطاو اطا طاش بیونانی درخت غرب است
که بفارسی وشنک نامند۔
اطبار الکلبه سپستان است
اطبوط و اطماط و اطموط اسم بربری
رته است و توفل را نیز نامند
اطموط گشت برگشت را گویند
طبطون اسقیل است
اطرخیا اسم سریانی بادرنجبویه است
اطرغالیس یانی اترج را گویند
اطریقون خشک است
اطریفون غصاره قثاء الحمار است
اطمیثا متصوم است
فصل الالف مع العین المهملة
اعلیوطس بعبرانی نام طلق است
اعنین سراطین الملق است
و سنگ سبویه را نیز نامند
اعیدون حلبه است
فصل الالف مع الغین المعجمة
اغلسولیس درختی است که اشنان است
اغالوجی بیونانی عود البخور را نامند

اغیر اسم دوائی ترکی است از شبنج و توتیا
و دباغت که نرم شود و در چشم بپاشند
قرابادین نسخ آن مذکور شده تراز منه
اغرسطش بیونانی نیل را نامند
اغرلیومن بیونانی حنظل را گویند
اغریوس قثاء الحمار است
اغلان اشنی بترکی جند را گویند
اغلیقش بیونانی دوصر است
اغلیقی و اغلیفن بیونانی بنفسج را نامند
انقش بلغت مجاز دهن نوشادر را گویند
اغیرالطون بیونانی صفا است
اغیرس بیونانی جوز رومی است
اغیرتس بیونانی جوز رومی است
افیس بیونانی جنگشت را نامند
فصل الالف مع الفاء
افاریقون است دیا ذریون را نیز نامند
افاسون روغن ترب است
افراسیون نوع است
افراسیون بونجه که بعضی قتی نامند
افرغیج کشوث است
افرودیجان تخم دل بقر جبس است
افروسالین حجر القمر است
افریدس بیونانی اذخر را نامند

افعابن بیونانی سداب است
افلاطن مثل ارزق است
افلنجه فلنجه است۔
افنیسون بیونانی بادآورد است
افیعابن بیونانی سداب است
افیقردن افلیتوس است
افیلون افیلن بهندی ذرآمد
تسخ جلی را گویند
افیعس بیونانی عصفر است
افلیس بیونانی فرنجمشک است و از نجمشک
نیز نامند
افیور بیونانی بزور را گویند
افیور بیونانی بزور را گویند
اقتیون بیونانی بادآورد است
افیوسفنافن بیونانی تخم خبازی گویند
افنبن بروهی فرفیون را نامند
فصل الالف مع القاف
اقارون رومی وج را گویند
اقاقالس بیونانی تشیزج است
اقرقومعاد فرقومعا نیز در دسی
روغن زعفران است
اقرسے واقرس بق است
اقاقر واکردیا است

اقربعلس ماطس عمیق حلیق تھدس است
اقراص الملک حوزا اکشوث است
اقنوس مویزست است
اقیامازریون سفید است
اقطنا یونانی قسکامی است
اقاتوقی یونانی شوکه امصل است
اکرباد آوردونماسند
اقاراتیقی یونانی بمعنی سولہ
عربیه است کرسکامی باشد
اقطن یونانی ماش است
اقطمی یونانی خان کبر است
اقلادنس یونانی انجره است
اقلاطوسیس یونانی طرفه را گویند
اقولاسمون بهن ملبسان است
اقومازبون راز یانه برماست
اقونیطس یونانی خانق النمر را گویند
اقولوسیون راعی الابل است
اقبوس یونانی کمتری است
اقدیالی یونانی ابالہ اصل است

فصل الالف مع الکاف

اکارلیقون تخم زیتون کوهی است
اکیج زعفران را گویند
اکرکاف نار هند عود هندی است

واگر از نوع کبیر یا مریویا است
اگرالبحر نیف البحر است
اگرنس کرفس است
اگرفس جورمی است
اگرهیک السنزدت را مانند
اکسوفیلیقون یونانی ہو مانه است
اکسو باسل اپو خلسا است
اکسیالونس یونانی جذست
اکشوث کشوث است
اکهرٹ هندی گردگان را مانند
اکبر تنبری وج را مانند
اکمویران رغی الحمام است

فصل الالف مع اللام

الاثیون راس است
الاد یونانی زبیب است
الاسقانس لسان الابل است
وعلما گروه سکیه نبیذ الابل است
الط تمام است وتمام الملک نیز
دبر فیلون هنیر والی سیر است
لاچی هندی قاقله را گویند
الالطیفی لبلاب است
الاتن یونانی لبسان را مانند
الاکتنگ ترکی وزارنج است

الاملک بلغت دیلمی نازست است
الانیون یونانی راسن گویند
الیایی یونانی خطمی است
البطوط کشته گشت است
البج لبلاب است
السانا نخواه است
السنه العصافیر لسان العصافیر است
السقانس لسان الابل است
السین یونانی بلیح را گویند
السی هندی بزرکتان است
الط سو سنبر زرا مانند
لماس ماس را مانند بفارسی
الماس یونانی لبسانه را گویند
المقطرون یونانی کبر است
المیکه لفرنگی مصطکی است
الک اسم ترکی مخ است
الوهندی صبر است
الیون یونانی اسد است
الوسیلطینی صبر سقوطری است
الیوه یا طینی زیتون است

فصل الالف مع المیم

اماموں یونانی حماما است
اماغیرن العبرانی خرنوب نبطی است

مالیطسق یونانی شاهتره را گویند
ام الجلود نوعی از خلزون است
امرود اسم فارسی کمتری است
امرودیاسقنود ونام معروف است
ودر قرابادین این نیز کمتری ما معروف است
امعا الارض خراطین است
امعا سین برو آب غوره را مانند
امعدلیا یونانی نور است
اموغی بردی کل زیب است
اموسیقون یونانی ابار است
اموتیامن یونانی اشق است
امیوس مانخواه است

فصل الالف مع النون

انار بفارسی رمان را مانند
انالد کیوا شخاشرا ست
انار مشک نار مشک است
انار بچه مازندر اقسمی از انار ذخره
انار دانه بفارسی حب الرمان است
انار دان دشتی بفارسی حب الرمان البری است
انا طیطلیس نانخواه را مانند
انا خورس بسرد انا غالس را گویند
انا غلیس یونانی اذان الفار است
انا لیس اسم سبطی اناغالس است

اناليقی انجره را گویند
زیت بحری پاپی نجان است
ولسکیسن نوساصده نہ است
انبار تعمین خفتی است
انبا دلس لوقا یونانی مانند است
انبالس ما لیا با نفربیتون است
انبوب الملک انبوب الراعی نوعی
از ابروتن تری العالم باشد
و گویند لبنان افوزرا مانند
انبوه حس نانخواه است
انتانه سو داجد را است
انجات اقسام مربیات را مانند
مانند مربای انبه وهربای زنجبیل و
آمله و بلیله وبلادر ترشی تیتر
دیاه و شاب و باعسل
ابرودان وج است
انبلی هندی تمر هندی را گویند
انجدان بیناتوریس است
و گویند کاشم است
انجل خطمی را گویند
انجیا والعلیا دانی ساده
انسیا دودن ارخلیا است
انجرة السوداء شیشه ارجاج

انجرہ مرزنجوش ست
انجلک بفارسی وابج ابرنج را نامند
انجن بہندی سرمہ دوای چشم نامند
انجود عود را نامند
انجدہ فراسیون است
انجیر بفارسی نام تین ست
انجیر بغدادی ثمر سرو بجانی است
ودر مصر آنرا انجیر یمن نامند
انخفطنا خلنار است
انڈرابدال بہندی اسم بیض است
انڈرامون بیونانی ماش است
اندراین بہندی حنظل است
اندرجو بہندی لسان العصافیر است
اندرزا بفارسی حجر البقر ست
اندرا سبول سنجور را اکراد ست
اندرد ملیون اندردن صبار و بیونانی
اسم ماش است و مولف جامع تمیمی
اندروضارون را بلغت یونانی
زبان العصافیر دانسته
اندروسامن بیونانی فاریقون ست
دیلوہ رومی نزاندو یناگوین نامند
اندیقیا بیونانی اندرطونیا و ابطونیا
برد کا بونا دا آنرا ہندی بابا ترنامند

انسل لعربی اسطوخودوس ست
انسانا ما مویزج ست
انفافین بربری دھرا است
انفاق روغن زیتون رندہ است
انفافیون آب خورہ است
انقرو بارومی بلادر ست
انفلتین بیونانی بیاررہ نامند
و آن نوعی از اقحوان است
انقوس نقوعر بحه است
انقوہ اسم فارسی ترکی نمام است
انقون دردمستن و بیونانی
وریاس است
انگبین بفارسی عسل ست
انگور بفارسی عنب ست
انگور شغال بفارسی عنب الثعلب است
انگوزہ بفارسی حلتیت بنتن
نامند و بہندی ہینگ
انود با عصارہ قثاء الحمار است
انوق رخمہ است
انوا بہندی اسم آبلج ست
انیسا شقایق النعمان ست
فصل الالف مع الواو
اوادار بیونانی بیض طیور ست

اوبیاینن بیونانی اقحوان است
اوتشبین جادشیر است
اوتلکو بیونانی کرم الکسا است
و بترکی زنبح را گویند
اوجا بلغت ترکی درخت غرب است
اوجالیوس بوغاسا است
اوجرا اسم ہندی کرش ست
و بفارسی سبنه نامند
اوجی بمازیدر اجنبۃ الملک است
اوراسالیوس اوراسیلیوس
بیونانی کرفس جبلی است
اوراالبعت الیشان بمعنی
جبل ست و سالیوس کرفس
اوزلک بترکی حرمل است
اورز بیونانی آب را نامند
اورزبا بادی بیونانی فلفل است
اورزہا مہ العسل است
اوریزا بیونانی ارز ست
اورکلکباب بترکی وج ست
اورن نوف صنوبر است
اوریفاس نوف صنوبر ست
اورزموزنس بیونانی زیبق است
اوس بہندی شبنم را نامند

اوتفلس بیونانی لسان الحمل است
اوقطاریون غافث است
اوقیمن بیونانی بادروج است
اوقیلیس بیونانی فرنجمشک است
اوکسو ما بیونانی سکنجبین است
اوماریقا بیونانی رازیانہ رومی
اونو بیونانی خمیر است
اوریوسالیوس بیونانی کرفس است
اوماج بترکی اطریہ ترکی است
اوکہ بترکی آس بوا نامند
اومانیتا تا بیونانی شمس ست
اونازیا و اونیو زیا بیونانی
عصارہ قثاء الحمار است
اوہڑ تبخاری نوبی نامہندی
بہندی اہل را نامند
اویہ بہندی آس است
اوقیبین بیونانی اظفار الطیب است
اویکم بترکی اسم ریہ است
فصل الالف مع الہاء
اہو نیون بیونانی سعید احر را نامند
فصل الالف مع الیاء
المثناۃ التحتانیہ
ایبار بترکی مشک را گویند

ایبک بترکی ابریشم است
ایدع دم الاخوین است
ایدفان خار است
ایدس بیونانی نحاس است
ایدبیر اشبتہ البار است
ایساطیش بیونانی نیلج است
ایتیک بترکی حار است
ایطاس درخت غرب است
ایقافاس عفص بنر است
ایکدہ بترکی عبیر است
ایکسیلین برومی آبنوس است
ایلوا بہندی صبر است
ایکر بترکی وج را گویند
ایحلیون اسقولوفندریون است
اینک بترکی لبغر است
ایوس بیونانی زنجار است
ایوک بترکی قاصم است
ایقاجر جیر بری است
باب الباء الموحدۃ
فصل الباء مع الالف
بابکر بیونانی فلفل است
بابلبون ایلوا است
بابرنگ بہندی برنگ کابلی است

بالنبین یونانی خشخاش زبدی است
باری بهندی ریحان است
بابونه گلو بفارسی اقحوان را نامند
بات بیای عجمی بهندی برگ نبات را نامند
بج بیا و جیم عجمی بهندی نام علقی که
یونانی فاسفون دوون نامند
بجره بهندی دخن را نامند
باجه بیا و جیم هر دو بفارسی
اسم کسری است
بادام اسم لوز است بفارسی
بادام کوهی بفارسی جلوز است
بادانک بفارسی بادلم فارسی
ونیز نام نوعی از خلاف است
بادلی بهندی
ابر را گویند
بادیان اسم فارسی از رازیانج است
و بفارسی رازیانه نیز نامند
بادیان رومی بفارسی انیسون است
بارا بهندی اسم زیبق است
بارزنگ بفارسی لسان الحمل را نامند
بارح عنب الثعلب است
بادرخت بفم بفارسی
لبون الذیک را نامند

بادرخت سندر بفارسی
نبق را گویند
باد درخت نیز بفارسی جوز ائبر را گویند
بارهنگ کوهی بفارسی اهلیلج را گو
بار درخت عود بفارسی دهن را نامند
بار درخت گز بفارسی
ثمرة الطرفا را نامند
بار درخت گل صحرا
بفارسی دلیک است
بارس بترکی یوزه را نامند
و بهندی حجر الحک
بارسطاریون یونانی
رعی الحمام را گویند و آن بمعنی حمام است
بارسفار القیس تجامو است
بارمو بهندی دد و است
بارنج نارجیل است
باروق بعبرانی اسفیداج است
باردو حجر الیسوس است
بار و علا ابسر بالین ترکستان است
باریقون شوکران است
باز اسم فارسی بازی است
بازن اسم ترکی یوز است
بازهر کانی بفارسی بادزهر معدنی است

بازهرگاوی بفارسی حجر البقر است
بالیون و بافیون بعد گویند
باشته بفارسی باشتق است
باط باط بترکی بزر البنج را نامند
باطس نوعی از طلق است
باقر بترکی قید است
باقر بقره اسم ترکی قطاة است
باقرساق بترکی امعا است
باقلای هندی قسم اخیر قسم است
کوچکی است که در مصر میشود
و غیر ترمس است
باگهه بهندی اسم اسد است
باقلای مصری نوع باقلاست
بال بترکی اسم عسل است
و بهندی نام شعر است
بادرغان بترکی بساق
الخدان است
بانع بترکی سمک است
بانک بهندی اسفناخ را گویند
بانگ بفارسی اشخیر را گویند
بانی بیاء هندی ماء است
بالیقس ابو خلسا است
بان درخت حب البان است

فصل الباء الموحدة مع الباء الموحدة

ببر اسم نوع شیر است که زبا نامند
ببهم شیر داز شیر کوچکتر و بار بکتر
ببزر زراوند طویل است
ببول بهندی اسم مغیلان است

فصل الباء مع التاء المثناة الفوقانیه

بت پیتی بهندی اسم زهره
حیوانات است
بتنع بهندی نرست و نزد بعضی
بنه بترکی فالفه است بفارسی
بهندی ذبح است و گویند عسل
سنگان طیور گویند
بتهر بهندی اسم حجر است

فصل الباء مع الثاء المثلثه

بثادی یونانی سرخ است

فصل الباء مع الجیم

بج بجیم عربی ایند نام
قطعت است بجیم فارسی اسم
هندی وج است
بجم مصری اسم ثمرة الاثل است

بخماه غصی الراعی است
بجوره بهندی اترج است
بچهناک بهندی اسم نوع زهر است
بچهو اسم هندی عقرب است

فصل الباء مع الحاء المهمله

بحشخاش ذات الغزال است

فصل الباء مع الخاء المعجمه

بخ معرب زنجبیل فارسی است
بخرک الشیرازی ذکر کوهی نامند
بخله و بخله البقلة الحمقاء است
بخم ترابی را نامند که از آن
گندم و امثال آن سازند
بخور مریم سالمه است
بخور و بخمه کنگر است
بخیب بول شتر اعرابی است

فصل الباء مع الدال المهملة

بدرانک اندریان است
بدلیون مقل است
بده اسم فارسی غرب است

فصل الباء مع الراء المهملة

بربا بالضم بعبرانی اسم از اسمای

خنثی است بلغت هندی ورد هندی
اسم سنبل هندی است
برنجاسف بفارسی بطالیون است
بر ابیلی کرفس است
بر ایبونانی برسا و ببربری
بر با سوس و بردوسون
بردی ابهل است
بره الحدید سوده آهن است
برسیا البوسیون است
بر ابفارسی هدایه است
برم حجر البرام است
بربر بعربی ثمر اراک است
برنطوره بلغت اندلس بخور الاکراد است
بریلون از جمله تنوعات است
گفته اند قسمی از ابلبوس است
برنفشق اخیق است ـ
بربد سلام بعربی لسان الحمل است
بردون بعربی اسب پالانی است
برستوک بفارسی خطاف است
برش قطن است
برشین بلغت مصر رطبه است
برشنون ثمر درختی است شبیه
بامرود و منبت آن اسکندریا

و در مصر آن را انشادلی می خوانند
و در بر بلاد دیگر بسباسه هم است
بریقا سقیلا بیونانی سفرجلی
برسوخ بترکی زیره است
برسوم بعربی قسب است
برشیان دارو بمعنی الراعی است
برطانیقی طین مغره است
برطیقون طین مغره است
برعیف بحرا سانی قنابری است
برغل چلش و ریشتر است
برقونی بیونانی برزقطونا است
برغوان برغور بفارسی ام العبسی
حشیش است و دوم بمعنی گندم
نیم آس کرده است
برف بفارسی ثلج را گویند
برقوق بمصری معنی شلغم
ابوجه را نامند ـ
برکته قصب الذریره است
برگستیل بفارسی وسمه است
برس نیر است
برسوم بفارسی جگر است
برنق و برنج کابلی معرب
برنگ کابلی است

برنجمشک و بجمشک است
برقی بیونانی ابریشم هندی
اسم زنبور است
برنج بفارسی اسم ارز است
برغیس بیونانی نقش است
بردونیا بیونانی ناشر است
بروشن بیونانی بمعنی جلبنین است
برسفانج اسم مرد او گفته اند
اسم مرماخوز است
برکی با کبسر یا تخم راز یانه را نامند
برهمی بهندی اسم قسمی از برنش است
برنون بیونانی اشنه است
برمیطالون بردوموا آذریونه را نامند
فصل الباء مع
الزاء المعجمه
برامج فارسی مرد گفته اند
که مثمر ان شال است
بزاق آب دهن است
بزاق القمر حجر القمر است
بزباز بفارسی بسباسه را نامند
بزدر تخم نباتات است و بزر
هر نبات در فصل آن ذکر یافت
بزر بلاغین حرف بابلی است

بزر الاترجون عیر تشمیزج است
و در ازجوان نیز گفته شد
بزر البنج هندی اجواین
بزر اساقی را نامند
بزر البحر زیری دوقوا است
بزر الحجری قولب است
بزر الحجر تودری است
بزر سپند حرف ابیض است
که بفارسی سپند سفید گویند
بزر الدیر الاسود حلا هنگ است
بزر الرازیانج آلزومی افستون
بزر الریان است و بزر القطوطاست
بزر المعصفر قرطم است
بزر الشجاکست حب الغاد است
در اثلق مذکور شد
بزر الفنشاکهار انجست
بزر الکرفس الجبلی فطر اسالیون است
بزر اللوز و گم کلمسر اخ است
بزر الموت تودری است
بزغاد بفارسی حیدر را نامند
بزقا با غاده است
بزوالسم فارسی تر ل است
فصل الباء مع السین المهمله

بسباسه بسر مل عربی است
بساق آب دهن لسان است
بستان بکسر باز عجمی بفارسی کسیمرق است
لسان بکسر با عجمی اسم خرفع است
بستنج کندر است ـ
بستلج خشک بست برود
پسته بیای عجمی اسم فارسی فستق است
بسقیا شاهتره است ـ
بسقین بیونانی بقل است
بسکهر بافته هندی خندوقی
بر سنی است
بسلا بقل است ـ
البسورفنون بیونانی نوع تقیل
توتیاء مغسوغ است
بسیلا بلغت مصر نوعی از حلبا است
و از ملر بلست و غایت تلخ
فصل الباء مع الشین المعجمه
بشنین بعربی برگ حنظل را نامند
بشکل بیای عجمی اسم تعر است
بشانشک حنظا نا است
بشنبم بیای عجمی بلغت فارسی صو ن را نامند
بشم ذریع بفارسی طحلب است
بشمه تشمیزج است ـ

بستان بلغت بربری قبیلج است
بشوبلون بسریانی زرنباد یزرقطونا است
بشنه اسم فارسی بق است
بشبک اسم ترکی سنور است

فصل الباء مع الصاد المهملة

بصاق آب دهن است
بصل الفار و بصل البر و بصل الخنازیر
و بصل الحیه عنصل است
بصاق القمر حجر القمر است که زبد القمر و زبدة النجوم نامند
بصل الزیر و بصل الذئب بلبوس است
بصل اکول بلبوس است
بصل النرجس بلغت روم بیخ نرگس است

فصل الباء مع الضاد المعجمة

بضاق آب دهن است

فصل الباء مع الطاء المهملة

بطارس بیونانی سرخس است
بطباط عصی الراعی است
بطرابیونانی اسم سنگ لاخ است
بطرافیون بطارع است
بطراخو بیونانی ضفدع است
بطراوالادن بیونانی بمعنی دهن الحسک است و آن لفظ است

بطراسالیون فطراسالیون است
بطراکرفس جبلی است
بطرتزین خرنوب الشوک است
بطسفابیونانی مومیائی است
بطیخ زنبی هندی و شلمی
و فلسطینی بطیخ هندی است
بطاره هندوانه و بهندی تربوز نامند
بطیطلسن بیونانی بیرنج است
بطمینه بل است

فصل الباء مع العین المهملة

بعر بزرگلیقی حیوانات است که خشک شده باشند از هم پاشیده باشند مانند سرگین گوسفند و شتر
بوغرانشیه خاکی است که بغزلی بق الصغیر نامند
بعراسم جبل است

فصل الباء مع الغین المعجمة

بغراو حشی نوعی از ابل صحرا است
بغله الترحیه ترنجان است
قسمی از بادرنجبویه باشد
بغلة الانصار کرنب است
بغلة بارده لبلاب است
بغلة الحمقاء بربهنی بابونه است

بقلة خراسانی بقلة نعناعیه است
بقلة اللخطاطیف و الخطاطیف مامیران است
و گویند عروق الصفر است
بقلة دشتی بقباق است
بقلة ذهبیه و بقلة هنه قطف است
بقلة الرمل بقلة برا است
بقلة الربیع و بقلة النبی بقلة الحمقاء است
بقلة الضب بادرنجبویه صحرائی است
بقلة الناسرو بقلة فارسیه بادرنجبویه است
بقلة مبارکه و بقلة حاشیه جرجیر بستانی است
بقلة العدس فرفخ است
بقلة خزبیه بقلة یمانیه است
بقلة اروپن نوعی خرنوب بری است
رجلة الغزال شنگار است
بقلة الملک شاهتره است
بقلة یهودیه بهندی بابری است
بقلة سماعی کرنبات فارسی است و آن نوعی از خربزه انگنار است که در خون است میزنند
بقلیش معرب ثانی بقیش است

بقم بضم باء موحده و فتح کاف مشدده و میم معروف معین چوب زنان است

فصل الباء مع الکاف

بکرانی بفارسی نوعی لیمو است شیرین با اندک تلخی دو نوع میباشد یکی بزرگ که بکرانی بکه نامند و لیمو شیرین بود دیگری کوچک
بکام حب الآس است
بکاف بلیله هندی است
بکاین بهندی آزاد درخت
بکم اسم بقم است بهندی
بکنی بنسکرتا اسم سنوف است
بکری بهندی اسم ابغر است
بکوربکن بترکی ایلق است

فصل الباء مع اللام

بل اسم بهندی ثمری است
بلالیس بسریانی بلبوس است
بلاخوا بلغت بهائن حزفیسهاست
بلادر بهندی بیشا است
بلاج تعلیق است
بلالیس بسریانی بلغت بربری است
بلاسفین بلغت بربر حزنبست

بلماع و سمیک بتزکی جعف الکال است
بلبوس بصل الزد و بر است
بلبوسا سور سنجان است
بلبج زاج سیاه است
بلجیمه بهرامج است
بلده بیل هندی ثور است
بلسینس بعربی تین ابیض است
بلسفابیو دانه ضرف بابلی است
بلسانتن یونانی البسمن است
بلسن عدسی است
بل شیرین شبرزی طالب است
بلعاس بلغت رنگی درخت خیار زرامند
بلطاو بیونانی تقلا یمانیه است
بلغوز حشیش است
بلبوتن بکرون بفارسی اسم فرفخ است
بلنجاسف فرنجاسف است
بلنج مشک فرنجمشک است
بلنبطس بیونانی تقلیه یمانه است
بلنگ بهار عجمی اسم فارسی ثمر
بلواسیه شقراق است
بلوایه خطاف است
بلاده بهندی بلادر است

بلوط ترکی اسفنج است
بلوسیطون گلنار است
بلوط الارض بیونانی ریبوس است
بلوط الملک شاه بلوط است
بلیم بلغت دیے
خابیس است
بلیسا بلغت دیلمی بلیوس است
بلی بکسر و تشدید لام بهندی
اسم سنوبر است
بلین خرفه را نامند

فصل الباء مع النون

بن بضم با و سکون نون عربی است
بتشدید نون قهوه را نامند
بن بفتح با و سکون نون بفارسی
حبة الخضراء را گویند
نبات الراعد قنطر است
نبات الغار انجره است
نبات الشیخ هدبه است
نبات بفارسی عاقب المطر است
بنبه بفارسی قطن است
بنبه دانه بفارسی
حب القطن است.
بنبه کهنه اسم فارسی قطن است

بنج جبلی و رومی کران است
بنجنکشت بفارسی اسم اثل است
بنبوق ترکی قطن است
بنوبه بندلسی خرفطان است
بنجنکر دان بفارسی سے
لسان العصافیر است
بند داش بلغت نکاین
تیل است
بنیر سپستان است
بلسان جن بهندی کهمبا است
بنطافلن بیونانی ذو خمسه
اصابع را نامند و اسم
بنطافلون است
بنطافلون بیونانی بنطافلن
بمعنی ذو خمسة اقسام است
بنطا و قنطا بیونانی اسم
بنجنکشت بمعنی ذو خمسه
اصابع و بنطافلون را نیز
این اسم نامند
بنفشه سنگ بفارسی بانج
بنفسج الکلاب نیز
بنگ بفارسی قنب است
بنکو البلبر ازی بزر قطونا است

بنوله اسم هندی حب القطن است
بنیر اسم فارسی جبن است
بنیر خرما اسم فارسی جماز است
بنیرک اسم فارسی خبازی است
بنکار علاالبیر بایبنفاع است
بهی کوهستانی اسم فارسی
الموخیا است
بنیر ماه اسم فارسی انفحه است
بنو نخله عدس است
بنو اثراتس است که بهندی
منگ نامند
بنو سرخ عدس است

فصل الباء مع الواو

بوادروم اسم اصطلاحی نتیج
بقول اهل هند زرد ک چغندر
مستعمل است و ترشی که درا
نیز نامند
بوبلس نبکه درخت جوز است
بو بو بهرا است
بوبو کبود بلاطینی کراشا است
بو بو کوهی بفارسی سلیخه است
بوت بیونانی درخت ترن
تنبیه بر قرورد حکیم میر محمد مومن

بوشنه ظاهر او درخت کنوس
البری همین باشد
بوتیمار بفارسی سفینن بری
بوبا گویند جشنی است که
ابلیس بر دید
بودنه صحرای حشیشه الخیس است
بودنه جبلی و کوهی بفارسی
فودنج نهری و جبلی را گویند
بورنگ بادرنجویه است
بورق النفر بیع رق الخبازین
و بورق الصناعه از اقسام
بوره اند
بوره سفید اسم فارسی
بوره رومی است
بوره سلیمانی بفارسی نطرون
بورنی اندونی بیانی ترکی
زلفین را نامند
بوز ترکی جد است
بوزاد ترکی اسم محل است
بوزا اسم مزر است که بعربی
نقاع نامند
بوزبلش ترکی نشا است
پوست اسم فارسی قشر

نباتات است و جلد حیوانات را
نیز شامل
پوست بهار خرما که کفری
پوست بیخ درخت زرشک
اکر خیس است۔
بوسفا این فت بالیس است
بوشناه شلجم است
بوسیر افلوس است
بوطاقریطن بیونانی سلق الماء است
بوطانیه فاشرا است که کرمت
السود انیز نامند
بوعلیفین بیونانی لسان الثور است
بوغنج شونیز است
بوف اسم فارسی تیمی از جغد است
که ترکی بسار و خوش نامند
بوقه اسم ترکی عاقر است
بوقیا درد است
بوقل خرفه است
بوقی غنلو یون غلبند است
بوکل حبة الخضرا است
بوالبیر یانی باقلا است
بوبو خودیون بیونانی
بسفایج است

بوبودیون بزرالنرجس ست
و بیونانی بمعنی کثیر الارجل ست
و آن بسفایج است
بولن بیانی بمعنی قسمی از حدید
جوهردار است
بول بضم اول اسم هندی
حماض است
بولسری بمعنی بولسری است
بوکسبون بیونانی
لبلاب سیاه است
بوطر یخون بیونانی بمعنی
کثیر الشعر است آن
پرسیاوشان است
بوقیمن بیونانی صعتر است
بوم اسم عربی جغد است
بوماوران تعاسنخا پر سعت
بومانس فلفل مویه است
بوی لوز اسم ترکی قرنفل است

فصل الباء مع الهاء

بر اسم فارسی سفرجل است
بهار اسم نوع صغیر اقحوان است
بهار خرما درخت اسم
فارسی طلع کورست

بهار قسم نرخرما اسم مقورست
و آنرا کهوسے نامند
بهتکری بکسر اول اسم هندی
کراج سفید ست
بهراج بیدمشک ست که
خلاف بلخی نامند
بهرم و بهرامن اسم فارسی
گل عصفر ست و مناجامع
بهرتیرا اسم یاقوت دشته
بهش اسم شاه بلوط ست
تقل تازه رانیز نامند
بهته پهرلیسه است
بهق الحجر جزء از مانصحت
بهکربول بضم اول اسم
هندی قسط تلخ است
بهنگ بفتح اول هندی
قنب است
بهول بضم اول اسم
هندی جنس گلهار است
بهیج بوزیدان است
بهیرا اسم هندی بلیله است

فصل الباء مع الیاء
المثناة التحتانیة

بیازه نر بلغت مصری
بشنین است
بیانو بفارسی بصل است
بیاز عنصل بفارسی عنصل ست
بیان بترکی سوسن است
بیپل بهندی اسم
دار فلفل ست و نیز
نام درختی عظیم است
بیپلا مول بهندی بافلفلمویه
را گویند
بیج بهندی بزور نبات
را گویند
بیجاده بیجادق بسیاه گویند
بیجک کشت بکشت است
بیخ بفارسی اصل شی را نامند
از نبات و غیر آن
بیخ دلا انار دشتی بفارسی
جفت را نامند
بیخ انجدان خراسانی
اشترغاز است
بیخ بخور مریم اذربو است
بیخ برنده اسم شیطرج
هندی است باصفهانی

بیخ تفتی بفارسی اسم
شوکران است
بیخ عماز بلغت تنکابن
نرگس است
بیخ وارجاز بلغت تنکابن
اسفانج است
بیخ سنبله بفارسی اصل کما
آردونانی ست که فرنامند
بیخ حرخون کوهی قرقرحا ست
بیخ کوله پر بفارسی محروث
را خوانند
بیخ نفاح بر بیخ اسم است
بیخ مرجان بفارسی بسد است
بیخ نے اسم فارسی
اصل القصب است
بید اسم فارسی صفصاف است
که بید برسے باشد
بید انجیر اسم فارسی
خروع است
بید انجیر خطائی بفارسی
دند است
بید گیاه اسم فارسی نیل است
بید مشک اسم فارسی

خلاف بلخی که رابیع نامند
بیر اسم هندی کنار ست
بیرزد اسم فارسی بارزد است
بیسیس بهندی کرتو را نامند
بیغاین سداب است
بیغول تخم کتان است
بیقه بقه است
بیل بفتح اول بهندی اسم
نورست
بیل به امام اسم تمر هندیست
بیلدار و بلغت تنکابن
جند ست
بیلدرچین ترکی سمانی است
بیل گوش اسم فارسی
دوف کبیر است
بیم بافت تنکابن سداب است
بیلن اسم ترکی دباغ است
بیونا اسم فارسی قسمی
از قرصعنه است
بیوله بهندی شجرة البق است
بیه اسم فارسی شحم است
بیه خرما بفارسی
ماز است

باب الثناء المثناة الفوقانیہ

فصل التاء مع الالف

تاسمت بزبان بربرے
حمازست
تاورلو تالہ اسم فارسی
جوز ماثل است
تادانہ بلغت دیلم حب الکرم است
تابینا صفرست۔
تاسمن مخلل الترج است
تافندست بلغت بربری
عاقرقرحا را نامند
تاکوب زرفون را گویند
تامیستر بہندی زرنب
را نامند
تاالسبیس حرف است
تانبا اسم ہندی نحاس است

فصل التاء مع الباء

تبر ذہب است
تبلن بمکہ اذخر را گویند

فصل التاء مع الجیم

تج بمکہ اذخر را گویند

فصل التاء مع الخاء المعجمہ

تخ بلغت بربری خمیر ترش است
و کسب رابیز نامند
تخم اسم فارسی بزور بعض
طیور را ابیز شامل است
تخم ترشہ بفارسی بزر حماض
را گویند
تخم خربزے بفارسی زریخ
در اوشان است
تخم زرد آب بفارسی
تودری
تخم قنب بفارسے
شدانج است
تخم کاج بفارسی
حب الصنوبر را گویند
تخم کاجیرہ و تخم کانشہ
بفارسی حب القرطم را نامند
تخم کرفس ہی اسم فارسی
فطراسالیون است
تخم کونجہ بافلای مصرے
است
تخم مرغ بفارسی نام بیض
ماکیان است
تخم نیلوفر فرنج بفارسی
اسم حب النیل است

فصل التاء مع الراء المہملہ

تراب الفار و تراب الہالک
اسم الفار را نامند
تراب القی کنکرزد است
ترنزا اسم تربد است
ترپھلا بہندی اسم اصطلاحی
ہلیلہ و بلیلہ و آملہ است
ترہ تیزک اسم فارسی جرجیر است
تر خوان بفارسی اسم طرخون است
ترشۂ اشق بلغت بنکابن
حماض است
ترفاش نطرست
ترک بہ ترکی زبل است
ترسل اوسق است
ترنج اسم فارسی اترج است
ترنجان نوعی از جادر بجویہ است
کہ بجای سبزی می خورند
ترہ باصفہانی کراث را خوانند
تریاق ترکی مومیائی است
تریاق الحیہ طوسی است کہ گنج
چشم گاو کوہی در زو ہی
جمع میگردد و در دہان نر ہندکو رشد
و بشیرازی آنرا مارسن
بران نامند
تریاق الدساق ثوم است
تریاق فارسی تریاق طبیبہ
یا دزہر است
ترباک اسم فارسی افیون است
تریامان غافث است
ترباملون علق است
تریاق جبلی نوعی از مخلصہ است
تربدم بلغت تنکابن اسطوخودس
است
تربون یونانی دفلی است
تربۃ العسل باندلس
جوز جندم است

فصل التاء مع السین المہملہ

تساعہ بترکی ملحقات است

فصل التاء مع الشین المعجمہ

تشبتوان اسم لسفانج است

فصل التاء مع الفاء

تفاح الارض بابونہ است
تفاح ارمنی مشمس را نامند
تفاح الجن ثمر اللفاح است
تفاح بری زعرور است
تفاح فارسی خوخ است
تفاح ماہی اترج آنسوب
ببلاد ماہ است کہ در آن جا
بسیار بہم میرسد
تفاق نوعی از ہندی جو است
کہ لقلہ بھو دیا نامند
تفر السن بیونانی بیخ است
تفسیا تا قسیا است
تفاہیقون طخشیقون است
تفور الیفر است

فصل التاء مع القاف

تقدہ کزبرہ بری است
تقرہ کردیا است

فصل التاء مع الکاف

تکان اسم شوک است
کہ بفارسی خار نامند
تکر اسم ہندی اسارون است
و نیز جوزے شبیہ بہ جوز
ہندی را بدین نام خوانند
تکرک اسم فارسی جلید است

فصل التاء مع اللام

تل اسم هندی سمسم است

تلسی اسم هندی فرنجمشک است و برگ آن عبارت از قرنفل بستانی است

تلی اسم هندی طحال است

فصل التاء مع المیم

تم اسم سماق است

تمر الفهم بلادر است

تمر هندانه توت العلیق است

تملول شقاقی برا گویند

تمن اسم عربی ارز است

تمیلی بلغت دیلمی نبات ناقیا است

تموش اسم دیلمی علیق است

فصل التاء مع النون

تنبول تانبول است

تنبوب قسم صغیر صنوبر است

تنوم قسم صغیر صباوبر است

فصل التاء مع الواو

تو بلغت مجوس سیب را نامند

تو ملح عنقه است

توتیا اکبر توتیای تخم است

توت العلیق و توت وحشی تمر علیق است و شیرازی توت سه گل نامند

توت اسم فارسی فرصاد است

توته اسم هندی طوطی است

توج سفرجل است

تودریون شوکران را گویند

دان تخم کوهی است

تودره بلغت مغربی قبایة الادجاج را گویند

تورک بفارسی تخم خرفه است

بنات آنرا بنز نامند

توده بفارسی اسم مثقال است

تور بفارسی خرزهره است

توس بکاینست که از او درخت باشد

توله بفارسی خبازی را نامند

و بچه سنگ را حنفی از سنگ شنکاری را نیز نامند و منشا نام زری است که به مثقال سبعه تقی میشود

توکی اسم ترکی تو است

توتنج گیاهی را مانند که نیاز عنقه گویند

فصل التاء مع الیاء المثناة التحتانیه

تیر هندی زراج را مانند

تیتری هندی برادر را مانند

تیزپات اسم هندی ساذج است هندی است

تیس بحرفی بزر است

تیغان و تیهان نگر نیتال

تیطلس به یونانی خنثی است

تیلی اسم هندی روغن بزر است

تین احمق جمیز است

تین الفیل حزاشوک است

تیندکی و لکڑی اسم هندی چوب آبنوس است زیراکه نیندبندی نام درخت آبنوس لکڑی نام چوب است و کی برای اضافت و نسبت است

تین افرانجی بلغت مصر تمر جمع بجانی است

ثماهم فارسی ثموج است

باب الثاء المثلثة

فصل الثاء مع الالف والحاء والدال والراء

ثاقب الحجر سنگ بنج است

ثافیس سیحوه هندی بابلی است

ثاهر لوبیا است

ثاثوس نانی مرزنجوش

ثجین بخت غلیظ است

ثدی شیری را نامند که بفارسی پستان گویند

ثربه بلغت اندلس البلح بفاروق است

فصل الثاء مع العین المهمله والغین المعجمه والفاء والقاف واللام

ثعبان اسم مار عظیم است

ثغاری بغین معجمه و سنبل است

ثفاثوا العبرانی حرف بابلی گویند لغت عربی است

ثقوس بقاف هندی بابر است

ثلثرن غنب اثعلب است

فصل الثاء مع المیم

ثمرة السدر نبق است

ثمرة شجرة الدوام فلفل است

ثمرة الشوک المصری حب النار

ثمر العرابل را مانند

ثمرة العلیق توت العلیق است

ثمرة القواد بلغت مصر بجرة و بلغت بلادر را نامند

ثمنوسنبق یونانی توتنبار را نامند

فصل الثاء مع الواو

ثوب المقار غلیب است

ثوم بری و ثوم الحیه ثوم الکلب

اسقوردیون است

ثوم الثعلب یا شیحی قسم دوم سندر لطیس است

ثومس یونانی حاشا را نامند

فصل الثاء مع الیاء المثناة التحتانیه

ثیر درد ابیض را نامند

ثیرلون یونانی فلفلی است

ثیقوسس یونانی اذخر است

باب الجیم

فصل الجیم مع الالف

جادو اسم زعفران است
جاترکون بفارسی بسباسہ را گویند
جار النہر سلق الماست
جاسوس خشخاش زبدی است
جامہ بلغت ہندی بزر الجاس است
جاکسو بہندی تخم ریحان است
جال بفارسی درخت مسواک را گویند
جامہ بافلا قبطی را گویند
جام پھل سنغرای ام را نامند
جامع اللحم فنطوریون است
وجرہ را نامند
جاورس بہندی ذرہ است
جاوزبن وجاوزبن زہرج
حجر البقر است کہ بفارسی زہرہ
گویند جہت آنکہ در زہرہ گاو
یافتہ می شود
جلول بہندی اسم ارزن است
جابے پھل بہندی
جوز بوا را نامند

جای تری بہندی اسم
لبلاب است

فصل الجیم مع الباء الموحدۃ

جلاست فقط اسا ایرن
را گویند
جبین بترکی زباب را نامند
جنسین جبن است
جج بد وجیم بلغت نکابن
بامیران است

فصل الجیم مع الدال المہملۃ

جداجد احرص است
جدال نوع سنر ملح است
جندب جماز است
جدور باصفہانی صبر را نامند
جدا وجدی بز غالہ را نامند
بعربی ونیز بعربی معز گویند

فصل الجیم مع الراء المہملۃ

جرجا الجیم عربی بہندی رانامند
جرائثہ اسم ہندی
قصب الذریرہ است
جراجبا قراصیا است

جرادہ قسط الراعی است
جربوب جابوبا است
جربوز بلغات یمانیہ است
جربی گوشت اسم فارسی
سمن است
جرجر باقلی است
جرجر مصری باقلی مصری است
کہ ترمس نامند
جرجیر الماء قرۃ العین است
جرانی وجرد رافق
گرد دانہ است
جرذان تارہ است
جرغ بفارسی اسم ربع است
جرغون بفارسی لسان
الحمل را نامند
جرند بدیلمی نباتات انیسا است
جرطیا بہندی اسم عصفور است
جرلیش بترکی اشتر اسن را نامند

فصل الجیم مع الزاء المعجمۃ

جزاقلبطی وجزربری
گویند شقاقل است
جزامرج کزمارج قنبرۃ القطریا است

جز در بچہ شتر مرغ است

فصل الجیم مع السین المہملۃ

جاد زعفران است
جارا تہر ہندی است
جست اسم ہندی روی است
کہ بعربی شبہ نامند
جسیمہ خشک است

فصل الجیم مع الشین المعجمۃ

جش بفارسی مہرہ کبود است
کہ بگردن اطفال جہت چشم بد
می بندند
چشمیزج وچشمک وچشوم
تشمیزج است
چشم خروس بفارسی
عین الدیک است
جشیش بعربی بلغور را نامند
و آن نیم کوفتہ گندم
و امثال آن است
جفن جسین محرق است

فصل الجیم مع العین المہملۃ

جعدہ صغیر جعدہ کوہی است
جعدۃ الفنی بلغت دمشق
پرشیاوشان است
جعدہ کبیر جعدہ بستانی است
جعفری بلغت مازندرانی اسم
کرفس الماء و جرجیر است
جعفیل بفارسی اسم
العدس است
جعل بفارسی قسم بزرگ
خنفسا است

فصل الجیم مع الغین المعجمۃ و الفاء و القاف

جغرات بخراسانی لبن
حامض را نامند
جفند بفارسی اسم سلق است
جغری بفارسی مرے است
جقطوط بلغات شوکران

فصل الجیم مع الکاف

چکاوک اسم فارسی قبرہ است
جگر بفارسی کبد را نامند
چلاوک بترکی دانہ سرمار گویند

جلنورنگ اسم کی جراست

فصل الجیم مع اللام

جل معرب گل فارسی است
جلاد ازان در داخرات
جلاب از اشربه است در
مرکبات ذکر یافت
جلباسه اسم دزفه است
جلبان خراست
جلبوب نوعی از مبارب است
جلناغوج اسم ترکی
حبة الخضراست
جلنتق سلق جلی است
جلجلان سریانی هم و
گزبزه را نیز شامل است
جلجان اکمش خشخاس سیاه
است
جلجان مصری اسم بشنس است
جلجلفا است
جلغوزه اسم فارسی تخم
سوه است و غیر حب
صنوبر است
جلفطیط وودغ است
جلفان اسم ترکی حداة است

علما تا قند است
جلنجبین اسم گلقند است
گویند گل قند
عسلی است.
جل نسرین معرب
گل نسرین است
جلوجا جاذ شبر است
جلنجوج فودنج بری
است
جلنجون صعتر است
جلم اسم سیاه غوریج
است
جلی دار بلغت تنکابن
از ادو درخت است
جلوز وچریله بهندی
اشنه را گویند
جلیت بعربی شلغم را
نامند

فصل الجیم مع المیم

جمار النهر سلق آلما است
جمار بلغت تنکابن
سرخ است
جمان بعربی اسم لولو است

جمدمینی اسقیوس است
جمرتمر هندی است
جمسفرم ریحان سلیمان
است
جمگادر جمگودری
اسم هندی خفاش
است
جمیل بلغت دیلم چکاوک است
جمل الحمی جرجوان است

فصل الجیم مع النون

جنار اسم فارسی لبست
ودر بنگاله نوع خربزه طولانی
راکه در رنگاماتی و نواح
آن در اسلام آباد و در اج
محل و پورنیه نیز بهم
میرسد نامند.
جناح بلغت اندلس اسلا است
درخت برگ رانیز نامند
جلبند غنچه ناشگفته هر درختی
است و اکثر استعمال آن
در جلبند الرمان است
جنبل صعتر است

جنتونیه قنطوریون و
دقیق است
جنجو اذان الغزال است
جنداال بهندی قسم
زبون پشس را نامند
جندن بهندی صندل
را نامند
جنگال بفارسی خبیص
را گویند
جنه بهندی نوعی از
نخود را گویند
جنی احمر ثمر قطلب
است
جو اسم فارسی
شعیر است
جوار اسم هندی قسمی
از ذرت است
جوان اسپر غسم اسم
فارسی شاهانج است
جوبک اشنان اسم
فارسی عرطینا است
جوبر اسم ترکی زوست
جوهرنه اسم فارسی

سلت است
جوبن باصفهانی کاشم
را نامند
جوتری بهندی
بسباسه را گویند
جوز الابهل ابهل است
جوز الانهار و جوز البر
جوز القطاه است
جوز ارمانیوس قسمی از
مخاصه است
جوز السرو ثمر درخت سرو
است.
جوز الجسه جوز الخس است
جوز الرته بندق هندی
است
جوز الربع نرنع
یمانی است
جوز شبران فلوس است
جوز الطیب جوز بوا
است
جوز ماثم و جوز ماثا و
جوز مقاتل و جوز مهاتل
جوز ماثل است.

جوز المزاج حب کاکنج است و گویند فلفل است
جوز هندی نارجیل ست
جوشانی جوشیصا است
جوغان اسم فارسی آشنان است
چوصباغان اسم فارسی آذر بوست
چوک اسم هندی چیزیست از قبیل زرنباد تر سی که از کوهستان نیپال و نواح آن ساخته می آورند و بنیز آب لیمون را جوش میدهند وقتیکه غلیظ می شود و در ظرف می گذارند و بکار می برند
چوکا هندی حماض است
چوه گا وزان شجره ابی مالک است و
صابون القاف را بسیز نامند
چون لائے اسم هندی بقله یمانیه است

چونه اسم هندی نوازه است
چوها اسم هندی تعاره است

فصل الجیم مع الهاء

جهاؤ بهندی طرفه را نامند
جهاو کا پهل بهندی گزمازج را گویند
جهنکا اسم هندی دربیان است
جهاج اسم هندی مخیض است
جهال اسم هندی پوست اشجار است
جهلے اسم هندی غنا است

فصل الجیم مع الیاء المثناة التحتانیة

جهیال اسم هندی وند ست
جبسو نوره است
جیران بنزر کی عرب [illegible]

جیک اسم ویسی ملے صعتر است
جیل اسم هندی حداة است
چیلدارو اسم فارسی سرخس است
چیدیون یونانی شاهتره را نامند
چیونٹے اسم هندی نمل است
چینیا اسم هندی وخشن است.
چینه دان بفارسی حوصله طیور را نامند
جیود بفارسی زیبق را گویند

باب الحاء المهملة

فصل الحاء مع الالف

حافظ الاجاده مرد حالکونی قطران است
حافظ اطفال و حافظ النحل فرفیون است
حافظ الجوز بوزه است جهت آنکه مانع کرم زدن [illegible]

حب الکافور فلفل است
حافظ النفطتین است زیرا که مانع صعود آنست
حافظ سم دیو انات است
حافظ المهر سورنجان است
حالاس بیونانی اسفنج است
حالق الشعر جالینوس گوید زرنیخ است و بعضی گویند جبة الغیشور است و بعضے گویند فاشرا است
حالبی اطرا حلیقوس
حالوما یه سریانی الوخلسا است.

فصل الحاء مع الباء الموحده

حباخاخد فوفانی بری است
جو دانه بنات را نامند وحب هرنبانی در ذیل آن بنات بین سند

حب البقر کرسنه است
حب الاثل خذبه است
حب البطم حبة الخضرا است
حجب یافت اهل که معظمه شرفها الله تعالی لے شرفاء گرانه و تعظیماً جیشیه و نوع ابهار اسم سند دانه است
حب بنکلاب السمنه است
حب الجلوة انیسون است
حب الدود کردانه را نامند آن ثمر قنبان است
حب الدجت حب الغار است
حب بلخستانی دانه قاقله است
حب السلاطین حب خطارونه است که نزد بهندی جمال گوند و جبیال گوته نامند
حب الرشاد بزر الجافی است
حب الرشاد تخم نوعی از جرجیر است که حرف بنطے نامند

حب السوداء شونیز است
شبرج راتیز نامند
حب العرطا زریون است
حب الورا ابهل است
حب النوروس کباباست
گویند تخم نیلوفر است
حب العصفر قرطم است
حب الصنوبر زلق است
گویند آلتی باست
حب الغفد تخم خنگ نیست
گویند ثمر بکمون است
حب النهم بلادر است
حب القلقل در حرف ا
لف مذکور شده
حب القنب شاهدانج
است
حب لغفا حب الثعلب است
حب الوز لسان العصافیر
است
حب الملوک ماهودانه گویند
و دند است و این اصح ا
ست گویند حب الصنوبر کبار است
و بغداد سے گویند

الحب بغداد اسم غرامیسا
است
حب المنا ذیح ماوت لبغدادی
یخ و لبوش خشک است
حب الملوک کانج است
حق لجزیلی اسم گل نبات
است ایسن نیچه و گیاه خوشبوست
دار مطلق آن مراد
خود نج برسے است
حق الرجی و حق ترنجانی
بادرنجبویه است
حق البقر بابونج است
حق تمساح و حق الما
خود نج نهری است
حق حبیب جلد نلکفل است
حق خراسانی بقایه خراتنه
است
حبل الشوخ مرد است
حق صعتری کرمانی
و حق لبستانی
شاهسفرم است
حق الراعی بنجاسفت است
حق الفیل و حق التضا

حرز بحوش راست
حبق قرنفلی قرنجشک
است
حبق نبطی عام است
حق النهر فیسیماخوس
است
حجر ملادست
حب البیاکین بیلا است
حصن حصین دنیا است

فصل الحاء مع التاء المثلثیة

حشرو غوره انگور است
حشرایه سریانی اسم
لغناع است
حنلف زرد روغن است

فصل الحاء مع الجیم

حجر اسود باصطلاح اهل صناعت
موی سبز
است
حجر الاصم و حجر الزاد
حجر النار است
حجر اسیوس اسیوس است

حجر افرودی حجر الافرج
است
حجر بازهر حجر الحیه است
حجر بلور بلور است
حجر البیت و حجر السم
حجر العقاب حجر النسر حجر
البحری رانشابل است
حجر ان باصطلاح اکسیریان
زرد لقمر است
حجر النفس بازهر حیوانی
است
حجر الدم و حجر الطور
شادنج است
حجر الحدید و حجر الهنود
حجر هدری عمان است
حجر مغناطیس است و در
مغناطیس مذکور شد
حجر الرئی و حجر زیق
حجر ز نجف مخلوق است
حجر زیتون حجر الیهود
است
حجر السعد بازهر معدنی است
حجر شجر سے لسبد اسفنج

حجر الشیر و حجر الشقاق
حجر القیشور است
حجر العاج حجر اعرابی
است
حجر لنغیطوس حجر غاغاس
است
حجر للنار دید لاجورد
است
حجر الماسینادج است
حجر الماسکه و حجر النار
و حجر الادت اکبر است
است
حجر المصفه شبه است
حجر النور و حجر روشنائی
ارشد است
حجر الیرقان حجر الجماجم طبقه
است
حمل قبیح است

فصل الحاء مع الدال المهملة

حدجل نارست
حدج حنظل است
حدید صلبی خوابان است

حجدنی اسم خنسی گلی است که مستدیر و شبیه بچشم باشد

فصل الحاء مع الراء المهملة

حرنقیم حاخاک جلاس آ نگر و سنج خاک سنگران است

حراب اسم عربی اشتر خار است

حرب طلع است

حربه بو مجید بطوس است

حربط اسم حربے از درخت است

حرناد حرشیا زهر دل بری است

حرجل ملخ بزرگ سبز است

حرجوا قدنخ بے بال است و در جراد مذکور شد

حرز اشنان است

حرزة البقر حجبه البقر است

حرزة الحمار حجر الحمار است

حرز الشیاطین بلغت اطریلال است

حرنقان اسم سنگ است

حرانه اسم سبلی بربا فلن است

حرمد طین سیاه ست و آنچه لون و رائحه آن متغیر شده باشد

حرمل ابیض و حرمل عربی قسمے از حرمل است

حرہنت ماریاهی ست

حریر ابریشم است

حریق الملق بلغت اندلس حلیوب است

حرم برای معجه سراج القطرب است

فصل الحاء مع السین المهملة

حاله بلغت مصر سیناج است

حل بچه سوسمار را نامند

حسن لبه است اسم فارسی حسی لبان است

حسن یوسف اسم فارسی حاشیشه است

فصل الحاء مع الشین المعجمة

حشقل تنقافل است

حشیشه اسم اصطلاحی قنب است

حشیشة الافعی بلسکین است

حشیشة الاسد اسد العدس است

حشیشة الاورام اندریون است

حشیشة الارض گیاه اطریلال است

حشیشة الرعیث بلغت شام گیاه دوتس آنا مسند و در خراق مراد ازان گیاہے است که کبک نوع می نماند و در طبرستان کلک داش نامند

دو قسمے از دوقس است

حشیشة الحزاسانیه خسیزک است

حشیشة السعال بنو ابستن است

حشیشة السلفاه حشیشه آس است

حشیشة السلطان حروف ابیض است

حشیشة الطحال و حشیشة الدود سقولوفندریون است

خوانے رائینر باسم اخیر خوانند که قدیم مشهور باربعه دار لعیبن بوده والحال سولوسبس خوانند

حشیشة العقرب صافر بو است و بلغت حجاز بولا برنیون نامند

فصل الحاء مع الصاد المهملة

حص درس است

حصی لاسفنج حجر الاسفنج است

حضض بری حلیو سبا است

فصل الحاء مع الفاء

حفا اسم عربی بردی است

حفج اسم سروده آکیر دان و بر اخانه نامند

فصل الحاء مع القاف

حقوق تقلمه انتعا است

حق نوی اسم ترسکے صافرست

حقن اسم ناستا است

فصل الحاء مع اللام

لعل بلغت حجار اسم تبر ساقستر و باصطلاح اکسیر یان زیبق را نامند

حلال مصطکے است

حلاق الشعر نوره است

حلاحل و حلحل بصیل است

حلا دنبون بیونانی یاینات

حلواے زلیبا بفارسی زلال بید است

حواے چتید اسم فارسی لعت است

طبشا نواز تو خاست درگر آمانند

گرزنتیون و شیرزن جهت تابیل نامند

جلبهنگ لغتیه است دینه لاگ بست
حلان وحلام بزغاله است
دحلوان غلط است
حلم ترادست
حلد سیاه کبغر است
حلینه خراز بری است
حلبوان اسم فارسی حماض است

فصل الحاء مع المیم

حمامالبیت دحمال فهمان بدیه است
حماض الاترج ترشی ترنج است
حماض لازب کشوث است
حماض جبلی حماض بری است
حماض شهری حماض بستانی است
حماض سو حماض مائی است
وحماض البقر نیز نامند
حماططلاع نوعی از صبر است
تمر بلغت حجاز تمر هندیست
وتمر الیهود زاینز نامند
حمار الارض خراطین است
حمص الامیر بمعنی نخسک است
حمص تکرمی حمص بری است
حمض اسم مجموع اشجار است

حیاوحتی است باد کو بند
مخصوص با شانه است
حمیصیص نوع صغیر حماض است
شبیه بسعد برگ که بهندی
نه تی نامند و در نکابن
تیرش دا تش نامند
حمجم نبات خبیه است و بعجمی
بخمیز آمده است دبلغت
شام وبار بکر لسان الثور
است
حمل قان بفارسی اسم بره است
دور خان مذکور شد
حمیر اسم عربی ابوفلسا است
دنبگ حاه اسم سافس است

فصل الحاء مع النون

حناز الغزاله بلغت نعصه
الواست
حندرومی خندروس است
حنفه وحنفا بلغت اندلس
حنیشه الزجاج است
حانولیش خراز الغنج است
حنای مجنون بلغت مصر
وسمه است

فصل الحاء مع الواو

حواری آرد گندم لسبیار
نرم سپید است
حوت ملک است
حوت الشرتنقین بحری
است
حوجم اسم عربی گلسرخ
است
حوراسعد الحاحم است
حوض نعسب است
حوران وحومزان طرخوان
است
حوک بادروج است
حوبابه اسم عربی طریفلین است
حومر تمر هندی است

فصل الحاء مع الیاء المثناة التحتانیه

حی بلغت اکیمون بان
زبق است
حی العالم ابرون است
حیصل بادنجان است
حیفا حسته الغراج است
حیواة المونی قطران است

ثنوبن حبین حیا است
حیوبیون اسم یونانی بانلی است

باب الخاء المعجمه

فصل الخاء مع الالف

خاتم الملک ساد دران است
خار بفارسی شوک را نامند
خار خسک اسم فارسی
خار خسک است
خار بشت اسم فارسی قنفذ است
خار سی نسبه است بفارسی
دوی تو بیاد هندی
جسنت نامند
خاص اسم ترکی خس است
خاکستر بفارسی رماد را نامند
خاکشی باصفهانی اسم حیه است
خاسن بلغت ترلی اجیرین
بابلی است دبجز اسانی گشنا
خار بازو باب است
خاک صوفی جیه در الطیبان
ذکر یافت
خاگینه اسم عجیعی لبیض است
خالامان بیونانی خندروس
وفوریانی که تازه روئیده باشد

دگویند مراد از مرد قریفص عسق است
واهل مصر برطان لیاب اسم نامند
خاما دقعی بیونانی معنی غار الارض
است ردخت بالعین ذکر آمد
خامایبیونانی زیتون الارض است
وآن مازریون است
خامالادن بیونانی
اشخیص سیاه است
خامابون بیونانی یعنی تفاح الارض
است وآن بابونج است
خامالاون نوعی از اشخیص سفید است
خالادون بیونانی خرما است
خاما اقطی بیونانی نخان صغیر است
خامابطیس بیونانی بمعنی صنوبر الارض
است وآن کمافیطوس است
خامادرس بیونانی بمعنی بلوط
الارض است وآن کمادریوس است
خالی ودعبون بیونانی یعنی
خطاف است وآن ماميران است
وگویند عروق الصفر است
خاداقی بلغت صقالبه انگیر است
خاسنه بلغت شام شیطرج است
خامون بیونانی اسم کمونی است

خاولنجان خولنجان است
خامیراق سکباج سر شده است که از روغن صاف کرده باشند
خایه فندر اسم فارسی جندبادستر است

فصل الخاء مع الباء الموحده

خبازی بنجری خطمی است
خبخه تمر هندی است
خبز بردی خبز الکعک است
خبز الزراب قوان است
خبز المشایخ نبات بخو یدیم است
خبز القرود لوف الکبیر است
خبز اسم جمیع نباتات است که بگردش آفتاب دور کنند و خبازی مشتق ازان است
خبیص اسم عربی حلیص است در حرف الحاء المهمله مذکور شد

فصل الخاء مع التاء المثناة الفوقانیه

ختر ق السنین است
خنفرج تعلیة الحمان است
ختم الملک طین مختوم است

فصل الخاء مع الثاء المثلثه

خثامر گیست از مطلق آن در مراد سرگین گاو است و در اختار مذکور شد

فصل الخاء مع الدال المهمله

خداع الرجال کر بالعبح است
خذانق غنکیوت است

فصل الخاء مع الراء المهمله

خرام فارسی خمار است
خرزه کرک اسم فارسی هلیون است
خرچنگ اسم فارسی سرطان است
خربزه اسم فارسی بطیخ است
خرخدا اسم فارسی هزبیت است
خردل ابیض خردل فارسی
و خرنق و خرذون حرف ابیض است
خرزهره اسم فارسی دفلی است
خرس اسم فارسی دب است
خرطال سرطان است
خرخوله اسم فارسی لسان الحمل است
خرقه اسم فارسی لقلقة الحمقا است
خرفان بره تازه است
جمع آن حروف است
خنافی خلر است
خرنوع تخم غشر است
خرگور اسم فارسی حمار الوحش است
خرگوش اسم فارسی ارنب است
خرما اسم فارسی تمر است
خرمای تر اسم فارسی رطب است
خرماترک اسم فارسی بسر است
خرمای بردنی اسم فارسی بسر است
دگونه خرمای بار یک است که اسقف آن باریک باشد
خرم لیکون را لجائله دیراه منجمد نیز آمده تو است تخم مرغ است
در حرف النون مذکور شد
و بجای مهد و زار منجمد نیز دیده شد
خرموش موش لسیار بزرگ است که با گربه جنگ کند و غالب آنها
خرنوب الخنزیر اناغورس است
خرنوب الشوک و خرنوب معزی
و بری خرنوب نبطی است
خرنوب نبطی و شجری قمر هندی است
خرنوب عمید انی خرنوب شامی است
خرنوب هندی خیار شنبر است
خرد اسم فارسی خبازی
خرد اسم خبص خبیص است و گویند مخصوص بری آن است
خردع جینی زند است
خرازل است
خرد الحمام جوز حمام است
خرز المنقار دح طحلب است
خرز العصافیر اشنان است
خرزهری اسم فارسی دبک است
و در دجاج مذکور شد
خردشان بعجز آ عقرب را نامند
خرد بک اسم فارسی مرجان است
خراج اسم عربی اخر نقیل است
خرلی اسم الخروه است و گویند نیا دارنا است

فصل الخاء مع الزاء المعجمه

خرماء المفتح خزان المفتح است
خزان الماطلب است
خزران اسم فارسی خزان است
خزیان مراد ازان حیوان خند است و گاه بر جد سبز
اطلاق می گویند
خزناش مرما خور است

فصل الخاء مع السین المهمله

خس الحمار ابوجاسا است
اسم عربی جوز است
خسق الخریف است
خسک اسم فارسی حسک است
خسکدانه اسم فارسی کرطم است
خسرودانه اسم فارسی خولنجان است
خس الکلب دیناقوس است
خسته اسم فارسی استخوان میوها است مانند خرما و آلو و شفتالو و امثال آنها

فصل الخاء مع الشین المعجمه

خشخاش لبنی ابیض خشخاش بستانی است
خشخاش بری خشخاش اسود است
خشخاش بحری خشخاش مقران است
خشب النوز نزد بعضی سیسالیون است

۶۷۲

خشت ملثہ کہ آجرت کہ
دل را تبہ تولد یا فتہ باشند
صاحب تحفہ اشتہا اسپنجہ
بریشم نوشتہ است
خشکار نیز خشکار ست
خشل مقل مکی است
خشخاش زبرخابی بزرگ ست
نیز رنگ میان آن
سفیدہ بہ تیزی فسقلا اگ
مانند
خشم بلغت شبان کارد
کشوث است
خشرم خانہ زنبور است

فصل الخاء مع الصاد المهملة

خصیۃ البحر خصی خرہ لسانے
جند ست
خصی ہرس جلبوب ست

فصل الخاء مع الضاد المعجمة والطاء المهملة

خضف خربزہ نارسیدہ است
خضلاف درخت مقل ست
و گویند مقل مکی است
خطر وسمہ است

فصل الخاء مع الفاء

خفج خردل بری ست
خفرج خرفہ است
خفۃ التراب ملح از حلزون است
بزرگتر و درازتر از آن

فصل الخاء مع اللام

خلاق زعفران است
خلال خرمای نارس است
که از صدیج گذشتہ باشد
و در تمر مذکور شد و بسبلج
نیز نامند
خلال ابراہیم خیر بست
خلال خلیل نبات اطریلال است
خلال ان توغی از اطریلال
خلال المامون اذخر ست
خلیان اسم یونانی باذرد ست
خل الخمر سرکہ انگوریست کہ از
شراب انگوری بہم رسیدہ باشد
خواہ بنجود بنجود تعمیل
خل العنصل سرکہ عنصل است
کہ اسقیل نیز نامند
خل القیس یونانی زاج است
خل لزبت ترشی ست کہ از
روغن زیتون غورہ نا از
سرکہ در روغن بادام و کنجد
زنان فطیر زرد کردہ و شکر
ترتیب دہند
خلاف بید مطلق معروف ست
خلار کہ اسم فارسی سنباج است
علہ بری بلغت بحیرہ اناسن

فصل الخاء مع الميم

خمافیطون کماافیطون است
خمالیون مازریون سیاہ است
خمان الارض نوع صغیر
خمانا نامند
خمخم نبات تودری ست
بلغت ابنطی اسم جنانی است
خمستہ الاغصان بکمون است
خمل سورنجان است
خمیر بنفشہ اسم فارسی
بنفشہ فرنبی ست
خمسۃ الاوراق پنجنگشت است
خمیر مایہ اسم فارسی خمیر است
خمیط گوشت بریان ست

فصل الخاء مع النون

خنشف صداب است
خنجک خار خسک است
خندلیس خمر ست
خنثی بر البحر دلقین ست
خنک اسم فارسی ہان الحل
است
خنی اسم فارسی خضا است
خنیس بلغت دیلمی خشیشہ
العلق است

فصل الخاء مع الواو

خولان نبات بعر اسم حضض
ہندی است
خوام الملک طین مختوم است
خوبانی زرد آلو خشک شدہ است
کہ مغز آن را برآوردہ و بجای
آن مغز آنرا مقشر کردہ
دران گذارند
خوب کلان اسم ہندی
جبہ است
خوخ نوعی از شفتالو کارہ است
و ہامغز بادام مقشر کردہ
و گویند اسم سانج
ہندی است
خوض اسم عربی برگ خشت و
خرما ست و میوہ درخت مقل
خوبار جبل و اشال آن کہ در آن
غبار یکسا باشد مقاطل
است
خومش نطر حمام ست
خوصے بردلیست
خوک اسم فارسی خنزیر ست
خوکرہ بلغت اصفہانے
زریب است

فصل الخاء مع الياء المثناة التحتانية

خیار چنبر اسم فارسی
خیار شنبر ست
خیار دشتی اسم فارسی
القثاء الحمار ست
خیارزہ اسم فارسی قثا است
خیار بکر ست فارسی
ثمرۃ الکبر ست۔
خیزران ہندی اسم
موسد بری است
خیرے بڑی قسم مرج خیری
ست و گویند خزامے
نوع برسے آلست

خیربوا اسم قاقله صغار ست
خیربوج جبازی است
خیشفوج حب القطن است
خیطه تقامه است
خیل فرس است که بفارسی
اسپ نامند

باب الدال المهمله

فصل الدال مع الالف

دارنو اسم فارسی طرطر
دارفرنگی تار و روغن مفدوع
از آنرا اسم تار تورنامند
دارجاز بلغت تنکابن بسفایج
دارنج البر جبل الراس جبلی ست
دارتوته بلطیخ هندی است
داربرنینا بقم است
دارچ بلغت دیلمی ابد بامیر ست
دار اشکنه اسم فارسی شلیمانست
دار دمی سولان است
دارزیل اسم قرصعنه است
دارکوب سود ابیات است
دارک اسم درخت غنب است
دارکیفیقوبی طالیسفر ست
دولوبی اتیباگویند چیزی است

مانند کفیه که ذریعض درختها
بهم میرسد و اندرون آن
پر از ریشه سے باشد
وادرنک ادبا نوع سفید
اشمو سا است
داردا شیر اسم دیلمی غنم ست
داردان بیونانی ازاد
درخت است
دام عنکبوت برکا کیا ست
دانقو دراسم ترکی فر ست
دانه مویزاسم فارسی عجم النبات است

فصل الدال مع الباء الموحده

دباتشند بدیا نوع از فرع ست
که بفارسی کدو می گویند
دوباب تشند بدیا دا ول سوزن
بستانی است
دیالسبکون بهمزه جرادست
دباسی بلغت غزلق شیفتن
برسے است
دبال ترنج است دیبال را
نیز نامند
دیوسنگ خار بسته دکوند نا

فصل الدال مع الجیم والحاء

درجز بجیم اسم نبطی لوبیا ست
درجوبانا اسم سریانی
فراب است
درج بجاد جمعله کره مهره الحمام
درجبار زعفران ست

فصل الدال مع الخاء المعجمه

درخش و یقین است
درخیبا بلغت نبطی ثنال
دردخن بلسان نیگ است

فصل الدال مع الراء المهمله

درفیقن ملومس است
دراقیطون بیرق بلبکیر ست
درخت کاج بفارسی
صنوبر را نامند
درخت نارون بفارسی راگویند
درغلیق است
دراقیح نوحی زبلاب است
دگویند حقند لیلے است
دراقن بلغت شام اسم
فوقع است
درخت وسنگ بفارسی
اسم دلدار است

درغیبا بلغت نبطی ثنال دغن
بلسان و بنگ است
درخش بقین است
درست اسم فارسی
الوسین است
درسو مارس بیونانی
زجاج است
درد روغن زیتون اسم
فارسی عکر زیت است
درتلمو لیطس راوند طویل
است
درمنه اسم فارسی
شیح است
درمنه ترکی بفارسی
تخم بستاج را گوینه
درمنه خراسانی بفارسی
گیاه و تخم سرکه راگویند
وتخم آن بستاج
دردنا سرکه کرکه ست
درد اے نخل لای سرکه است
درجمیع افعال ضعیف تر
از سرکه و دیده اکله قوی تر
ازان است

دربحقه اسم فارسی جحر القمر ست
دردناق اسم ترکی ظلمت است
دردنک درد نیج است
درد اچیه شراب انگوری را
بلغت هندی نامند
دستنو دیه بدال دین نهلین
اسم فارسی درد است
وتشیش بدال مهمله و شین معجمه
حشیش است

فصل الدال مع العین المهمله

دعیا اسم سریانی اقاقیا است
دعشا تعلک بطم است
دعیا بیونانی افیون است

فصل الدال مع القاف

دقاق کنه ریزها کندر است
که از وتقشر گردد
دقاس بسریانی بول است
دقرقیا بلغت سریانی بطیخ
دقطامابون بیانعت
مسلط استیع است
دقیق النخل بفارسی آرد کنشت گرد ترنا
خوانند وآن در طلع مذکور شده

فصل الدال مع اللام

دلاع بعربی بطیخ هندی آنست

دلبین نوعی از صدف ست

در مصر اسم الخلول نامند

آن وصع بری است

دلاع بلغت اهل بیت المقدس

نوعی از کلج است و بیونانی

سقند ولیون نامند

دله اسم فارسی دلق است

فصل الدال مع المیم

دم التنین و دم الثعبان

دم الاخوین را نامند

ومسا بیونانی نوع از ماهی است

که سیبا نامند

دلیسه کمضر نوع ز یتون عفن است

دمسیجه اسم فارسی صفر اخون است

دستمه الغزال جند بیدستر است

دمور اسم ترکی حدید است

دمور تیکا اسم ترکی خسک است

فصل الدال مع النون

دندان فیل اسم فارسی

عاج است

دنبلان اسم ترکی کشنیج است

دنبه اسم فارسی الیه است

دندران ارا قوست

دنق سپستان است

دنقه شیلم است

دنقر البقر ست

دنقطلاماش مشکطرامشیع است

فصل الدال مع الواو

دوار اللحیه خیطیانا است

دوار الخطاطی خالیدن بود

دوار الشعب بلغت مصر

اسم سلیمانی است

دوار التمر پنج نزدیک ست

دودراس فارسی دریاس است

دوالهم فارسی شبنه است

دودم الشابل درخت مقل

الموطامسد پر است

دوبادج کاکنج است

دوده اسم هندی لبن است

دود البحر او نبات زرد است

دوداء لعصبا نیمین و دود اطراط

ذمرزا است

دود اسم فارسی دخان است

دوزنوسے و لبوس است

دوشناد اسم فارسی مشتنج د

گویند اسم فارسی

دلبس است

دوشناب احر با و نیز گیاه است

دوشان اسم ترکی

ارنب است

دوشان تودری ترکی

خنفار را نامند

دودرس شوکران است

دو جوال الحدید است

دوغ اسم فارسی مخیض است

دوقوبری و دوقوغ یا

دو اباء یا است

دوقس نفس است

دو قسطاس مشکطرامشیع

است

دو فرقیا بیونانی حنظل است

دوکی اسم ترکی لز است

دولی اسم ترکی جلید س

دول طایسفر است و بعضا ها

بعد از دال یافته هندی

اسم گردد خاک وعنبا است

دودم لهنت مغربیا خرا است

دوهامردا اسم هندی

مرزنجوش است

دو دیره دخمه است

دودیره نوعی از توت است

دوبل گیاهی است که سال

بر و گذاشته باشد

فصل الدال مع الها

دبام زصاص سود است

دسقوره اسم هندی جوز ماثل است

وهما سا گویند اسم هندی

شکاعی است

دهن بعربی روغن را نامند

دهن الاسا بجونی دهن

ابرسا است

دهن النور روغن درخت

لبطم است ودر کتان کور شد

دهن البطم روغن درخت

بطم است

دهن الاترج روغن ترنج است

دهن البنج لفظا است

دهن حب البطم روغن

حبة الخضراء است

دهن الحل دهن سمسم است

دهن المخلو ...نه روغن

زعفران است

دهن الزفت در زفت مذکور شد

دهن السوسن الآسمانجونی

دهن لا یزسا است

دهن الصوابی روغن بیدروست

که مشهور بروغن کمان

است ۔

دهن علی ادمائے است

دهن المبارک و دهن النقد

روغن اجرا است

دهمست اسم فارسی

غار است

دهنا اسم شبه است

فصل الدال مع الیاء

المثناة التحتانیة

دیاسقو لیطوس جوارش

کمونی است

دیاقوزا اسم یونانی

شربت خشخاش است

دیامردان اسم یونانی

شربت توت است ودیارا اسم

بیونانی تخم کشوث است

دینارویہ اسم فارسی قسمے
از خراے بری است
دیوا پست هندوقاسے
بری است
دیوانجیر تین بری است
دیفروجانتس دیفرجین ست
دیک اسم عربی خروس است
دورد جاج مذکور شد
دبسم جباجم است
دیوسیر ماہوس است
دیوبا فونیطس اسم یونانے
اصل لملوف است
دیک الکرم ہدہد ست
ربوجہ اسم فارسی علق است

باب الذال المعجمہ

فصل الذال مع الالف

ذاقتی اسم یونانی نارست
ذاباسکینا اسم دبے
اجاص است

فصل الذال مع الراء المهملہ

ذرہ مکہ خندروس است
ذرق بضم اول وفتح ثانے
چند قوقلیس بستانی است
وبفتح اول وسکون ثانے
سرگین طیور ست
ذرق سون عنب الثعلب
مبتن است
ذرق الطیر خرفیلات است
ذروح تبتدیہ ناواحد
ذراریح است
ذریامن ثاقسیا است
ذرلیں طیبوج است

فصل الذال مع الفاء والقاف والکاف

ذفری اسم عربی سد ب است
ذہرچہ کرہ الرائحہ باشد
بدبو ذفر انامند
ذوتل خطر اساپون است
ذکر بجزم ثانی زراوند
طویل است

فصل الذال مع النون

ذنب الجرد ون ذنب
الجرد است
ذنب لفارسان الحمل است
از جہت شباہت خوشہ
و تخم آن بدنبالہ موشس
ذنب الفرس بلغت شام
ذنب الخیل است
ذنب لبلوۃ ذنب الضبع است

فصل الذال مع الواو

ذوالعنہ ورقات مرمافی است
ذوثلثہ جبات زغرور است
ذوثلثہ ورقات تیال هندقوقا
وگیاہ جعیتہ الثعلب قیصفو
وطرنیلن است
ذوثلثہ شوکات شکاعی است
ذوثلاثہ شوکات شکاعی است
طرافلن است
ذوخمسہ اصلی بع تاق است
ذوخمسہ داوراق و ذوخمسہ [illegible]
و ذوخمسہ اجنحہ و ذوخمسہ اقلام
ہمہ اسم بنطافلون است
ذومایۃ شوکۃ و ذومایہ راس
قرصعنہ است

باب الراء المهملہ

فصل الراء مع الالف

رابیونانی ریان جلوست
راتیانج و رابیخ راتیانج است
راج گبر اسم ہندی
ازاذان الفرس است
راج گبری نام ہندی کشنی است
راج ہنس اسم ہندسے
بر سیاوشان است
راس لہدایا بخت اسکندریہ
نسیمے از مخلصہ است
راج اسم تمرہ است
راحلیہ نوعی از ارحلینیا است
رازیانج و رزدیانی زینون است
راسخ روی سوختہ در تحتیج است
راسن اسم فارسی این عوسن است
راشیخ بلغت اندلس
افسون است
راطینی یونانی اسم مجوخ
علکہا است
راعی نوعی از سمکہ است
راتوتہ پودنہ است
راذ حلیت است
راکہ اسم ہندی رماد است
رانج جوز ہندی ست کہ
نارجیل نامند
رال اسم ہندی قیفر است
راستو بفر سکے درخت
توبج است
رایم بفرنگی شلغم است
رایون یونانی اسم راوند است

فصل الراء مع الباء الموحدہ

رب عبادت از آب میوہا و
نباتات است کہ بطبخ بقوام
آوردہ باشند و رب ہر چیز
در تحت آن مذکور شد
رب العنب منفخج است در
ذہیم و دو شاب ش را نامند
رب الفرد صمغ کلکم است
رزق عنب الثعالب است
ربل نوع جلی افسنتین است
وگویند نوع از برنجاسف
و قیصوم است و در رہم آن
جہت زہر رہوام
مجرب دانستہ اند
ریبان لربان است
ردس علیق است

فصل الراء مع التاء المثناۃ الفوقانیہ

رتہ اسم نبطی بندق ہندی است

... بہندی رمیٹھا نامند
رتک شکلی از تمشع است
رترت اسم خنازیر کبار ست

فصل الرا مع الجیم

رجل البوز و رجل البطر
و رجل العقاب و رجل العقق
گیاه اطریلال است و بلغت ہند
کانچنگلی و حبشی نامند و گویند
رجل الغراب غیر اطریلال است
و بزبان فرنگی ران راکتو
لیس نامند
رجل الارنب لاغون است
رجل الدجاج اقحوان است
رجل الجراد راوزنب است
رجل الراعی خریق سیاه است
رجل الزاغ رجل الغراب است
رجل الفروج و رجل الغاب
و ... فلا است
رجلۃ البقلۃ الحمقا است
رجیع فضلۃ حیوانات است

فصل الرا مع الحاء المہملۃ

رحیق اسم خمر است

فصل الرا مع الخاء المعجمۃ

رخ اسم فارسی خشونت
رخام حجر الرخام است
رخام الطین طین قیمولیا است
رخبیتہ راتیانج است

فصل الرا مع الشین المعجمۃ

رشا و حرف نباتی است
رشتہ فلفل اسم طریۃ است
رشت ... راتیانج است

فصل الرا مع العین المہملۃ

رعی الزنار ... قوۃ افسع است
رعادیلہ اسم سریانی الحیات است

فصل الرا مع الغین المعجمۃ

رغیت تنبطیا نا است
رغوہ کف یا لوات است کہ
بنزد حرکت بر سر آید و آنچہ از
نیز در حرکت مانند صابون
و ہمان باشد
رغوۃ الحجار رغوۃ حجر سنفج است
رغوۃ القمر حجر القمر است
رغوۃ الملح زہرۃ الاسیوس است
رغید ارا توس است
رغالس ... نجل را نامند

فصل الرا مع القاف

رق یا سنگ تخفۃ البحری است
رقعا اسم غربی خمان صغیر است
و گویند ... است
رقع فارسی خرفشان است
رقا فس لغت ... است
و گویند حفت آفرید است
رقیعا اسم ... الثعلب است
رقیب الشمس سالم قویا است
رقی از نوع راتیانج است

فصل الرا مع الکاف

رکات چندان اسم ہندی
صندل احمر است
رکیہ صدف البواسیر
رکف بخور مریم است

فصل الرا مع المیم

رمان الانہار فرغ کبیر
ہو فاریقون است
رمان البر شامل درخت
فلفل خار است
رمان السعال خشخاش سفید است
رمان خشن الخطاطف فاکستر
آشیانہ خطاف است

دور خطاف ذکر یافت
رست بسیر تمر ہندی است
شبیہ بعبنا

فصل الرا مع النون

رند بعربی آس بری است
و بلغت شام غار و گویند
صندل است
رنف اسم غربی بہرام است
رنگ گلا اسم فارسی مغلینا است

فصل الرا مع الواو

رواش یونانی خشخاس
سیاه است
رواسن ... قرۃ العین است
روباه اسم فارسی ثعلب است
رمہ باروس اسم یونانی
آزاد درخت است
رویا اسم ہندی ... است
رونیہ اسم ہندی فقہ
مسلوک است
روسہ بلغت بربری
قوۃ الصبغ است
روتی اسم ہندی
خیز است

روشہ سرگین حیوانات است
روح در دخانی بلغت کبیر
یان تریاق است
رودیہ یونانی درخت است
رود امالی یونانی شمر است
درخت است کہ یا غسل
ساختہ باشند
رودیون اسم سریانی
دفلی است
روده اسم فارسی امعا است
روذا اسم سریانی از
روسی او لا یونانی
سماق را نامند
روناس اسم فارسی
فوۃ الصبغ است
روزنک اسم فارسی
شاطل است
روشیا یونانی بمعنی ...
و سریانی اسم فرشیشا است
روفیون نوعی از عنب الثعلب
است
رفش اسم ہندی ذفر است
رویا اسم سریانی عنب الثعلب

رومی اسم فارسی طالیقون است
رومی اسم هندی قطنی است
رومی توتیا شهرست و مشهور
بروح توتیا است چه آن توتیا
غیر مصنوع و موسے است
بخلاف سائر اقسام
رومین اسم یونانی فوه الصبغ
روغن اسم فارسی دهن ست
دسمن را نیز نامند
روغن بادام کوهی
زیت هر جان است
روغن درخت ارزن زیت
سودان است
روغن زیت قساوالان است
روغن زیتون زیت است
روغن زیتون نارس
زیت الانفاق است
روغن شیره شیرخشت روغن کنجد
دهن اکنا یعنی دهن سمسم است

فصل الراء مع الحاء

ریح رهقتا دهیج الفار
نمک است
زهیر ادرامیست هندی مسهل

وجهت تحلیل بابخ ارز غیر
کیدو طحال و آنرا مفید ست
و میقان زعفران است

فصل الراء مع الیاء المثناة التحتانیه

ریباچ اسم فارسی ریباس
ریتاج رسنغ است
ریحان ابیض شبه است
ریحان الجبال سلیخه ست
ریحان الجمال و ریحان داود
اذان الفار ست
ریحان سبز صمران آن نوعی
از شاهسفرم است
ریحان الشیطان شاه نیخ ست
ریحان الشیوخ مرد ست
ریحان القبور آس بر ست
ریحان کوهی با دروج است
ریحان الملک شاهسفرم است
و از مطلق ریحان مراد آن است
ریحان نعنع بلغت مصر
نرنجان است
ریحان یمانی قطعه است
ریحان نوعی از حمر ست

اریشه اسم هندے
ابریشم است
ریشه والا اسم فارسی
سنبل جبلے است
ریمان اسم کرکدان است
ریم آهن اسم فارسی
خبث الحدید است
رنوند راوند است

باب الزاء المعجمه

فصل الزاء مع الالف

زاج اسود زاج مطبوخ است
د گویند زاج الاساکفه است
زاج بلور اسم فارسی شب
یمانی است
زاج الحاد از جنس اخضر ست
که در ظاهر معدن آن
بهم میرسد
زاج البحر زاج صفر ست
زاج قبرسی زاج زرد ول
به سبزی است
زاج سوری زاج احمر
زاج لاری و کرمانی از
جنس زاج قبرسی است

زاج مطبوخ الجنس زاج اخضر
که مخلوط بخاک کرده و در آب
حل نمایند و صاف کرده
بجوشانند تا منجمد گردد و بعد
مهره زرد بریده استعمال
نمایند
زاریج اسم فارسی انبرباریس
است
زاغ اسم غراب کبیر اسود
بترکی قورغان نامند
زاغچه اسم فارسی غراب است
زافه اسم فارسی قنفذ است
زاوق اسم زیبق است
زازان مردان اسم
گویند مرد ست

فصل الزاء مع الباء الموحده

زبان گنجشک اسم فارسی
لسان العصافیر ست
زبیب بری زبیب
الجبل است
زبدة البحر ادرا فیون ست
زبد الطری اسفنج است

زبده القصب طوتی ست که
زبدیج شی بهست شود
زبد القمر حجر القمر است
زبدة القوارير سیمهقون است
زبد الملح زهره ایلوس است
زبیب الطیخ زرتی است
زحمول اسم کشوث است

فصل الزاء مع الحاء والدال المهملتین

زحم الملک ست و ادریان است
زحل بلغت اکسیریان رصاص
اسود ست
زد اوقس بلغت ... بن
نمام است
زود از دروار است

فصل الزاء مع الراء

زر اسم فارسی ذهب است
زرنگ در زرکب تا دیه دال
آب عصفر است
زرجون اسم خمر ست
زردآلو اسم فارسی
مشمش است
زردک اسم فارسی جزر ست

زرده تخم مرغ اسم فارسی محلل البیض است
زردچوبه اسم فارسی عروق الصفر ست
زرقوری نبات اطریلال است
زرقون اسم مغربی ... است
زرنیخ ابیض شک است
زرنبلیج ریباس است
زرالورد زیره میان ورد احمر است
زرریرا بقله مبارکه است

فصل الزاء مع الغین المعجمة

زغار خراطین ست
زغن اسم فارسی غداف است
زغیر ... ست و بفارسی تخم کتان را نامند و گویند سیاهی از قنقن است

فصل الزاء مع الفاء

زفت بری و جبلی زفت یابس است
زفت رومی شامل زفت رطب
زفت بحری است و از مطلق آن مراد در اکثر بحری است و او را گویند

اسم تقهیر ست

فصل الزاء مع القاف واللام والمیم

زقفاط اسم پر برے
حب الزلم است
زلالقت الملوک نوعی از بردن است که حی العالم باشد که بفارسی لف زردان گویند
زلفیج اسم غربی بهش است
زلو اسم فارسی علق است
زمات الراعی زان العوست
زمرم از نامها زبیق است

فصل الزاء مع النون

زن و در مر ست
زنبق اصفر یاسمین زرد است
زنبور عسل نحل است
زنبوع اسم غربی استنبوبست
زنجار الحدید زعفران الحدید
زنجار معرب درد زنجار دودی از اقسام زنجار مصنوع است

زنجبیل بلدی و زنجبیل شامی راسن است
زنجبیل العجم و زنجبیل فارسی اشترغار است
زنجره باعث اصفهانی صرصر را نامند
زنجرف زنجفر ست
زنجر وانزروت است
زنجبیله بلغت مصر اسکندری قنابل الرهبان را نامند
زند بلغت شام غار را نامند
زنطل قسمی از حلزون بری است که در اشجار و بقول می باشند بقدر باقلا نیست و غیر آن چیزیست که دیلم سند را کاچول نامند و در حلزون مذکور شد
زنگار اسم فارسی زنجار است

فصل الزاء مع الواو

زودو قسمی از جراسے بریے است
زودنگ باخت ازندرانی قسمی از قرصعه است

زوفه بلغت جرجان قوه ست

فصل الزاء مع الهاء

زهر بفارسی اسم را نامست ولعزی شکوفه را
زهر بفتح زا قرنفل شامی در مغرب قرنفلیه و بفارسی مراره حیوان و بعربی بزرقوه الحلاق مینامند و درج زرد میگویند و نیلم را با صطلاح اکسیریان نحاس است
زهر اسیسه بس اسیوس است
زهرزبین بلغت جرجان آزاد درخت است
زهر الحجر جو ز جندم است
دگویند خراز العصفر است
زهم اسم زباد ست و گویند زباد اسم جانور و زهم اسم عنطران است

فصل الزاء مع الیاء المثناة التحتانیة

زیت الاحمار وزین علسلطنی
وزیت رکابی اسم زیت انفاق است

زیت زیاح طرانیث است
زیت الجبل بلغت نواح مصر اسم نفط است
زیت الشلیم روغن تخم شلغم دلبغت صعید مصر روغن افنیقطس است
زیت المرجان زیت السودان است
زیتون الارض مازریون سیاه است
زیتون بنی اسرائیل حجر الیهود است
زیتون جبلی زیتون الحبش
زیتون کلیه زیتون بریست
زیتون الماء زیتونی ست که نزد یک آب بهار روید و در جمیع افعال ضعیف از سایر اقسام انست و بعضی گویند زیتونیست که در آب نمک ورده باشند
زیتونیه بلغت مغربان ... است و گویند دروفود لست
زیرقول بلغت دمشق نوعی از درخت سنجد

بے ثمر ست
زیرہ اسم فارسی کمون ست
زیرہ رومی اسم فارسے
افتیمون کرویا انیز نامند
زیرہ سبز زیرہ فارسی ست
کہ کمون نبطی ست
زیرہ صحرائی اسم فارسے
کمون بری است
زین کتان است
زنیانا نانخواہ است
زیوس صبر ست

باب السین المہملہ

فصل السین مع الالف

سابرج معرب تابرب فارسی ست کہ برنج نامند
ساناحورا اسم سریانی بادآورد ست
ساجی اسم ہندی تلسی است
سارا اسم فارسی زرد ست
ساردا اسم یونانی خصابہ است
و بہندی سارا گویند
سارالقون اسم یونانی سنج است

سابس اسم فارسی
فسافس است
ساسارکشت برز
انجرہ است
سائسم نیوس و گویند
نانخواہ را نامند
ساسالیوس و سالیوس
سیسالیوس است
ساطریہ و ساطریون اسم
یونانی خعیمہ شقاب است
ساطرنوس نیچ نانی عبدوا را
نامند و بمعنی مخلص الارواح
است
ساخین و ساغافیون اسم
سکبینج است
سافردس اسم یونانے
قمر درخ است
ساق الجراد نبت بصری
انجام و انطاکی قیصر گفتہ
سانس اغریون اسم
یونانی سکبینج است
سانیطس اسم یونانی
حجر الفرا است

سالیون اسم یونانے
کرفس است
سانفرد و ساق اسودیونانی سیاہ دانہ است

فصل السین مع الباء الموحدہ

سار اسم ہندی فوفل است
سپرغم اسم فارسی شاہسپرم است
سپر قبا بلغت اہل اصفہانی
اسم شقراق است
سبع اسم حیوان مشہور است جمع آن سباع
سبع الارض پر سیاوشان است
سبع الشعر افتیمون است
سپستان آزاد درخت ست
سپرش اسم فارسی نخالہ است

فصل السین مع التاء المثناۃ الفوقانیہ

ستادر اسم ہندی شقاقل است
ستادرا اسم ہندی بوزیدان است
ستو اسم ہندی سورنجان است
کہ بفارسی لیست نامند
سنتو بہندی نوعی از زنجبیل
است کہ بعربی شیبا گویند

اسم نسے از زیرا است

فصل السین مع الجیم

سجون بلغت رومی و سکلیم
بلغت یونانی اذخر است
سجلاب اسم یاسمین است

فصل السین مع الحاء المہملہ

سحاب بلغت اکثر الیتیق
سحاب البحر اسفنج است
سحوریون اسل است

فصل السین مع الخاء المعجمۃ

سحالہ آنچہ از فلز ایہ سوہان
جدا کنند و نیز جزا اصغار سنگے
کہ در حین کوبیدن فلزات
جدا گردد نامند
سخادیر اسم سریانی اسطوخودوس است
سنجرہ زاج احمر است
سنجا اسم یونانی مصطکی
سخنیس بمعنی درخت مصطگی

فصل السین مع الدال المہملۃ

سداب قرابا اسم سریانی فراسیون
سدوس تبلیج است

سندی بستیاج است

فصل السین مع الراء المہملۃ

سراج القطرب جباحب است
سراج الظلام کندس است
سراج القطرب بناتی ست
کہ تا خشک نشدہ است در شب
میدرخشد و گویند سراج القرم
و گویند اسم مشترک است
مانند سراج القطرب
سراو خلال است
سرمیون اسم یونانی زمارد است
سرادیل الطوال قسم انقیر بلاب بارکیاست
سرائیون اسم یونانے
پرسیاوشان است
سرز سوختہ اسم ابار ست
سرسیون اسم یونانے
پرسیاوشان است
سرجہ اسم ترکی عصفور ست
سرجان ذیب است
سرخان خنخنوم اسم یونانی
شیطرج است
سرخ مرو اسم فارسی اذان الفار است
سر اسم یونانی کرفس است

سرودر اسم اندلسی جعفر رومے است
سرشار اثلق است
سرسون اسم ہندی خردل ابیض است
سرطواطفا لوفج است
سرکا اسم فارسی خل است
سرکہ شیرین اسم سکنجبین است
سرکہ ہندی اسم گلوبچی است
سرگین اسم فارسی بی است
سرگین خروس اسم فارسی خرء الدیک است
سرگین سمار اسم فارسی لعوالضب است
سرگی اسم ہندی بیخ نیلوفر است
سرگین گاو اسم فارسی اختار البقر است
سرماشق اسم ترکی غشقه است
سرمه اسم فارسی اثمد است
سرم بلغت شیرازی اسم لشان است
سرمق معرب سرمج فارسی است
سرک وطعف باشد
سرو جلبے عرعر است

سرپیس یونانی ہندبا است
سرلش اسم فارسی اشراس است
سرلشم ماہی اسم فارسی غرمی السمک است
سرلشم پوست حیوانات غری الجلود است

فصل السین مع الزاء المعجمة والسین المهملة

سزنا اسم بدا خنطه است نزد اہل بغداد
سساموسیسا لیوس یونانی است
سپیسے بہندے اسم رانیا است

فصل السین مع الطاء المهملة

سطاح اسم جنس گیاہی است که بر روی زمین پہن شود
سطراک زرنباد است
اسطیلون اسم یونانی بدوار است
سطفلین اسم سریانی جزر است
سطوکا بلغت سریانی میعه بالسه است
سطیعون اسم یونانی زدفر است
سطینوس اسم یونانی جلبانه است

است

فصل السین العین المهملة المعجمة

سعالی و سعالة فنجیون است
و خشیشة السعال نیز گویند
سفبین سکبینج است
منقل خود بلسان است
بہ فو س خس است

فصل السین مع الفاء

سفال اسم فارسی اسفیدج و خزف را نیز نامند
سفر جل بہندے گویند اسم شل است که نیل باشد
سفری اسم جام کحل است
سفامن یونانی اخیار است
سفس الکرم عسالیج الکرم است
سفلنو یونانی اسقولوقندریون است
سفند اسم فارسی حسل است
و اسفند نیز نامند
سفندیلوس اسم یونانی بلناهرج است
سفیدلب اسم فارسی اسفیدج است
سفیدلب بزدی اسم فارسی

اسفیداج جصاصین است
سفید سفند اسم فارسی حرمل ابیض است
سفید خار اسم فارسی غبیراء است
سفیدے و بہندے کاسی است
و آنرا از چہار خردسن بکجرد و قلعی مرتب سازند
سفید مرز با صفهانی سفید سلم نامند و اسم فارسی نوع صغیر عصے الراعی است که بہندی چولائی نامند
سفید مہره اسم فارسی قسمی از ودع است

فصل السین مع القاف

سقر و صقر بصاد نیز آمده اسم عربی دو شاب خرما است
اطبا الصادرا اسم با شید انند
دتبر بیچے بکسیر سین اسم تهر است
سقراطیقون یونانی فنبیل است
سقراغا بیون ابوس است
سقر جین اسم ترکی زرد است
سقر تو برقی اسم ترکی ماہی زہرنج است

سقرنوس اسم یونانی عقرب است
سقر اسم ترکی عنک البط است
سقر یون اسقولوفندریون است
سقولیجان اسم ترکی خرطین است
سقموس اسم یونانی خرنوب است
سقمونیا اسم یونانی محمودہ است
سقنقس سقنقور است
سقر اغلا اسم سریانی لغایح است

فصل السین مع الکاف

سک بی اسم فارسی نفاعه است
سگال ابن الله دانه گندم فنجن است
سنگ انگور اسم فارسی عنب الثعلب است
سکبینج جرطاغیطوس است
سنگ لوانه اسم فارسی کلکلبه است
سکورا اسم ترکی خلاف است

فصل السین مع اللام

سلسافیوس نوشادر است
سلستقی یونانی اسم نبات و روان است
سلق الماء حاض مائی است
سلطان الجبل حرثمه الجدے است

سلم بنو است
سلمه قرظ است
سلیخه السوداغی از الوار سلیخه
سلیط زیت است وگویند عکبر است
سلیمقون بیونانی سریج است
سلیقون قرة العین است
سلوک اسم ترکی علق است
سلو معرب از سلوقس یونانی است
وآن جرب است
سلهارس اسم هندی شیعه سیاه است
فصل السین مع المیم
سم اسم نوعی از سدر یکنم است
وبضم اسم فارسی طلف است
وبعربی زهر را نامند
سمار بلغت مصر اسم اسل است
سماروغ نوعی از فطر است
سماریس اسم یونانی ماهی سور است
سماقیل سماق الدباغین است
سم الحماد وسفلی است
سم السمک ماهی زهرج است
سم الفار شک است
سمر درخت المغیلان است
سکه تول وسمکة الزهلة اسم سمک است

سمک الیهود شیخ البحر است
سمسم بر جیلاهنگ است
سمق بضم اول مرزنجوس است
وبفتح اول یاسمین است
سمطاوس اسم یونانی
سمین اسم فارسی شیر است
سمندرین اسم هندی زبد البحر است
سمنه وسمنیون حب السمنه است
سمنو اسم فارسی نهده است
سمنوریون کرفس است
سموک اسم ترکی عظم است
سمیفون بیونانی اسفیدج است
سمیقا اسم یونانی سندریس است
سمیقلس نوعی از غشرت است
که سایه آن قاتل است
فصل السین
مع النون +
سن بفارسی عشقه است که
نوعی از لبلاب است وبهندی اسم
نباتی است که در خلقی آب
میخورند وبرگ خشک آنرا
جهت اکثر امراض مانند بیچش وکرم
شکم آنرا سوکه مینامند واز بروا است

درخت آن بعد از رسیدن
الیسمان والبسه وغیرها میسازند
بجای موی حیوانات در بلاد است
مستعمل است آذیتوتی اسم مو است
سن الکلب بستان است
سنا بفارسی بمعنی سواک یعنی
چوبیکه از آن مسواک
سازند
سنار اندلسی وسناه بلدی
عنوان است
سناخ وخان زاج است
که مجتمع گردد بر چیزی
سنام الکحل لوبان نرم است
سنانیز بلغت مصر آبایه است
سنا ولفار بمعنی سنجالی است
خواه از طلا وبا نقره وبا آهن
وبا غیر انها از هر چیزیکه باشد
شنشنب بفارسی بمعنی حاضر
است که سم نامند
سنبها گویند بهندی نجنکشت است
سنبالی گفته اند بلغت هندی
نام دوائیست که آن را
موندی نیز نامند

سنبل شو نیز است
سنبل بهندی مطلق شیش را
نامند وبفارسی بهندی نیز
پر سیاوشان نیز بفارسی
گل داسمان جبلی خوشبو گویند
سنبل الاسد سنبلی جبلی است
بقول انطاکی وآن مو است
سنبل اقلیطی سنبل روده است
سنبل جبلی بفارسی لشنه زار است
وگفته اند سنبل الاسد است
سنبل رومی ناردین است
سنبل سود نوعی از سنبل
الطیب است
سنبل العصافیر سنبل هندی است
که ناردین نیز گفته اند
سنبل ناریه پر سیاوشان است
سنبل گهار بهندی اشک است
کرسم الفار نیز نامند
سنبوت کملون است
سنبوسق معرب سنبوسک
سنبوسه است وآن از اغذیه
معروفه مصنوعه است که آنرا
بهندی پورسی نامند

سنبهار بفارزد و بیخ بهمن است
سنجار جس الحمار است وآنرا
ارجل بنفشه نیز نامند
سنجه بفارسی اسم عنبر است
سنجد بوی گلی است که بوان شبیه
ببوی گل سنجد است
سنجد خراسانی عناب است
سنجد کرخی باصطلاح عامه
اصفهان ثمر درخت نیم است
سنجد هندی ثمر مولسری است
سنجفر شنجرف است
سنجلاط خنجک است
سنجیوس مصطکی است بیونانی
سنه انه بعربی باده فرا نامند
وبا ثان مشهور است
سندر بفارسی سندروس است
سندرو بعربی شجر غنی است
که از چوب آن کمان میسازند
سندی نوعی از طر است
سندرس بیونانی قثاء بستانی است
وبطبیخ را نیز نامند
سندریارس بیونانی
بیخ قثاء بستانی است

[illegible]

سندروس بیونانی جونیز ست
سند بلغت یونانی تبخ است
سندلوس بهندی اسیرتبخ ست
سندلوس باغر بونس بیونانی
سنامی بربری کرشتار الحمار شده
سندسی بیدان یابس زانچه
از جمله سیفی اسم رتبخ است
و بقانون غلط است
سند بهاد سنداهن سندی
است
سر بلغت بهندی اسم تبخ زرد
سنده بفارسی اسم غبیرا و نشان
سند بهندی طباشیر است
سندهان عود هندی است
سندهی بجبیل است سند اسم
هندی نخل بری که تمر است
که تنه آنرا ضربت زده
یا تنه طلع آنرا بریده ظرفی
آن نسب نصب نمایند که گردی
یک شب یا دو روز دران جمع
گردد پس آن شیره میاشامند شیرین باشد
و اگر یک دو روز بماند و کهنه گردد
سکر میشود و از مطلق آن
مراد نزد اهل هند

ان طوبت مجتمع مسکر
است
سندیان بلغت اهل شام
درخت بلوط است و بلغت
اهل مصر سلد انیون است
سندیان لارض بلغت
بربری فراسیون است
سندیرلیس بیونانی حدید است
سنق اسی بربری الست
سنبه بفارسی زنبور سیاه است
سنط بعربی درخت قرظ است
سنفر سنبح یونانی قتاء البستانی
است و کرنب را نیز نامند
سنف بعربی درختی است که
در صحرا هم سد و بفارسی
کرگاس نامند
سنقر و سنقار از طیور معلم
شکاریست که در کبک بدن
شکار نماید
سنقره کلاغ سبز است
و بفارسی کاسه شکنک نامند
و آن شقراق است
سنگ اسم فارسی حجر است

و تشیر ازی برد و بیونانی بطر
و بهندی پتهر نامند کاف
تازی بهندی اسم سنج است
و آن مهره است که دقاقان
هند ازان دقاقی نمایند
و آلات پوشیدن دست
زنان هنود باقی غربا
ازان می سازند
سنگ آتش حجر النار است
سنگ آسیا حجر الرحی است
و بهندی چکی کا پتهر نامند
سنگ آهن ربا حجر مغناطیس نامند
سنگ احمر حجر احمر ست و
شانید بلکه آن اسم تا مل ست
سنگ ارمنی حجر ارمنی ست
سنگ اسفنج حجر الاسفنج است
سنگ اسکن الحب لقلق است
که بهندی گلتهی نامند آنرا
سنگ اشکن جهت آن نامند
که مفتت حصاة است و نیز
اسم نوعی از تمر است
سنگانه بفارسی نام غلیست
که بعربی صعوه نامند

سنگ بماحجر الرام است
سنگ پرستوک حجر الخطاطیف است
سنگ پرکان سنگ معین
اسم قریه است از قریهای
شیراز از اعمال فارس که
معدن آن سنگ است
و آن سنگیست بلون مایل بزردی
و شیشه گران آنرا سفید کردن
شیشه مستعمل دارند
معینا نامند
سنگ پشت بفارسی سلحفاة
و بهندی کچهوا نامند
سنگ پشم اسم حجر لتیب است
سنگ بصری بفارسی
توتیا انامی است
سنگ چقماق حجر النار است
سنگ بلور است
سنگ بلور حجر بلور ست
سنگ بهندی پتهر را نامند
که بعربی شیخ نامند
سنگ کارو اسم فارسی
حجر المسن است
سنگ گنج اسم فارسی

حصین است
سنکل بلغت قرص ز فای
رطب است
سنگ دان مرغ اسم فارسی
حوانصه است
سنکهیا بلغت هندی اسم
نوعی از بیش است
سنستم بقر را نامند
سنی نوعی از ماهی است
که در ملتان هلاد هند بهم
میرسد و لذیذ می باشد
سنوت کمون است
سنوت بهند ریطیس است
که آنرا نبات حدید نیز نامند
سنوله نوعی از خطاف است
سینیز شونیز است
سنین اجزای جلفا است
که در دقت سودن دو سنگ
بهم رسد

فصل السین مع الواو

سوبتری آب را نامند
سواد الاساکفه خرنیست که از
ربیع و بو نارو سرکه از جمله اجاء

[illegible]

سواد البطن بعربی کبد است
سواد الهند دالهند گشت برگشت است
و گفته اند سواد الهند
نوعی از سلیخه است که سلیخه
السودا نامند و از ادویه
تریاق فاروق است
سوادالکمام ساوا وران است
سواد القصاة عفص است
سوداییات مرضیست که بفارسی
دار لود بعربی مرد نامند
گوشت آن مبهی مفرح دماغ است
سوهن بهمرمانه است
سوما اسم ترکی لبن است
سوادیه بعربی عصفور است
و مار سیاه را نیز نامند
سواد الهند و السند صاحب
منهاج گفته آن از حیوان جاری
مجرای توتیا است و افعال
باید که در کوره داران آنرا
لبوزانند و سود آب شسته
و حبوب ساخته خشک نمایند
و هنگام الحاجت استعمال
نمایند و بعضی کشف برگشت

دانسته بغدادی غیر گشت
برگشت دانسته و صاحب منهاج
گفته چیزیست شبیه الشیشه
سیاه که اهل هند و غیر از آن
اسوره میسازند و تحمیل است
گا بنجه باشد که از آن
چوڑے میسازند و زنان
هندو سند در قبضه دست
میپوشند و آنرا از احراق
نوعی گاهی بعمل می آورند
و از آن ادویه نیز میسازند
و لیکن ناصاحب می باشد
سوسن بعربی اسم درختی است
که از آن زند یعنی دسته کارد
و غیره میسازند اخذ جمع آن
سوالسنه آمده است
سوالس هوانه است که
طریفان باشد
سوام بفتح اهل راعی است
و بضم نام طائرے است
سوبدی بفارسی نام مرغی
است کوچک بفارسی لسلرد
ترکی سنقور و دق و ترزار

نامند
سوبیه بلغت مصر نبیذ است
که از گندم میسازند و اهل مصر
لبسیار آنرا می آشامند
سو جز نیز اسم شجر خلاف
و یا صفصاف است
سوخ بفارسی اسم لعل است
سو دریقون بیونانی اسم
اسم نوعی از توتیا است
سودق صقر است
سو ذنیق و شوذانق اسم صقر
یا باشاهین است
سور هندی اسم خنزیر است
سوران بفارسی اسم مرغیست
کوچک خوش آواز و گفته اند
شار و شارک است
سوربیون بیونانی شیح ارمنی است
سورنجان بنجاء معجمه بیونانی
نام زردریست نافع جهت
ادرام حلق و درد آن و
سورنجان بدون راء مهمله
میان واو و نا نیز آمده
مشتق از سورنجی که نام

درم عضل داخل حلق
و یا ضربی است و در
قرابادین ذکر یافت
سورج سورب شوربه فارسی است
که بعربی البقر نامند و صاحب
تحفه بارد و دانسته
سورسان سولان است
سورطیون و سورطیون
خصیة الثعلب است
سورمهلی بهندی خنزیر
البحر است که دلفین نامند
سورن بیخ نباتیست هندی
که بشهور بجر کند است
سوده گفته اند که سیری است
معروف بکرفس الماء و قرة العین است
سورے گفته اند اسم نوعی از
زراج و گفته اند زراج است
و نیز بفارسی اسم نوعی از ریحان
سرخ زنگ و نیز نام
سوسن احمر است
سورق صقر است
سوزوقنای بری است
سوسن اسم ضب و نیز اسم

گرمے است که در لبناس
ابریشمی بهم میرسد
سوسپند بفارسی نام نباتیست
تنوعی و تنوع آن بسیار مستعمل
در خضابات و بجه شیراز ی
علت شیردار در دبهند و جاینه
سوسک بفارسی تهیو مرکب آن
تمورج دآن مرغیست شبیه
بکبک و از آن کوچکتر و گویند
خضا نستیست که در زراعات
مواضع نمناک بسیار بهم میرسد
سو سمار عرب است که بهندی گوه نامند
سوسن احمر و لیوث است
سوسن آزاد و سوسن ابیض است
که زنبق نامند
سوسن جبلی ایرسا است و
راسن را نیز نامند
سوسنبر سلیخه است
سوسه بفارسی اسم عضابه است
سوطالن ساق است
سوطلیس نیز ساق است
سوطرابو بیونانی اسم نخلی اکبر است
و در قرابادین ذکر یافت

سوشانه بلغت هندی اسم بیدمشک و بادروسی است
سوغان بترکی نام بصل است
سوشته افیاریتی سوسن و سوسن دوعرف دشینیه است که بخورد و فاسد شده آن را
سوفیقون بلغت یونانی بیدمشک صاحب اختیارات حصیبة الثعلب دانسته و بعضی حیبب بی بوده ونیز نامند
سوفال الجراح گفته تمکل فشو غلیظی شبیه بلسان العصافیر است و آن نافع جراحات و اوجاع مفاصل بارد
سوقوطون و سقوفرطون اسم حی العالم است بیونانی
سوقی بیونانی تین است
سوفیرهن سوقیر و سوسن تلخ اسم خردوع است
سولانا زریون است
سودع بلغت عربی اسم صبر است
سوما اسم نخاله هدادی است
سونانیمون اسم اسفاناخ است

سوبابابسر ... اسم سنگ نخالة الخراط است
سونا دهونه بهندی اسم ریوند است
سوناکیسو ن ناکهی و سون کهی اسم هندی غرشیها است
سوناموتی اسم هندی بالونه است
سونپ سونف بهندی اسم رازیانج است
سونتهه اسم هندی زنجبیل خشک است
سوخیرلون اسم هندی نمک سیاه است
سونخس هندی بالبیست
سوندهی بلغت هندی اسم اذخر است
نسوکشن اسم فارسی برده آهن است
سویق اسم عربی پست است
سلنخان فارسی بهندی ستو است و آن اقسام است از آرد نفاح و حنطه و سلت و شعیر و حمص و ارز و نبق و غیرها میسازند

فصل السین مع الهاء

سهاله اسم هندی تنکار است
سهاگه اسم هندی فارسی تنکال است

سیبرگه اسم فارسی شنبلید قومی است
متبهر اسم فارسی با قندر است
و گفته اند تخمی تکمی و ماده است
سبزه شهر بشین معجمه آمده
اسم نوعی از ثمر است
سبرین دارچینی است
سپستان اسم فارسی اسبستان است
سکلغلیق است بفارسی
سنگ پاک اسم فارسی نمک است
سهل اسم عربی خرب است
سهلاة اسم عربی حصی است
سهلا اسم طعامی مصنوع است

فصل السین مع الیاء المثناة التحتانیه

سیم اسم فارسی حجر است
سیا اسم فارسی سنات و گفته اند عصاره لست
و گفته اند عصاره نبات دیگر است
سیاب بعربی اسم ملح است
و گفته اند اسم لسبر است و بعضی خلال گفته اند
سیابه اسم حمر است

انسیاوادران المان است
او گفته اند عصاره است
که از بیخ درخت توپچاری اگر در رو سیاه رنگ است
و چون خشک گردد مادر
مشتعل گردد نواب علوی خان قدس سره فرموده اند این
دوا در شیراز بلاد فارس بسیار است و از کوهستان
نواحی آن می آورند ساق درخت البطم لعمل می آورند
بریدن تیشه بران و سیاه رنگ است مداوی باشند
و از اریک سلمی نامند
و صاحب اختیارات گفته
چیزی سیاه رنگ است
که در چوب درخت بطم
بهم رسد و آن را اب
بنه نامند
سیار بفارسی تنبه و بهندی آبلسی ردنی مانند بجز
معمولی از آرچوب مانند آرد و روغن با تلاد اشال اینها

لسان شیر بفتح اول ثانی
اسم سارست
سیانغ بعربی کتان است و
یا نبانی دیگر شبیه کتان
بکسر اول اسم کاه گل است
سیار بفتح اول بلغت عربی
نباتی است سفید با خار های
طولانی که چون خار ها از و
جدا کنند او را لیفی بر آید بر
طولانی را نامند یا سمین
و ضمد قرحه را الیف
سیبال بکسر اول شبیه اسم
شنغال کلب بری باشد
دیاسمین راینز نامند
سیبلنج اسم فارسی خشک است
سیبا بکسر اسم هندی
شقاقل است
سبان بفتح فارسی مغنیه است
سیاه بید بکسر اسم نوعی
از غلاف است
سیاه داران اسم فارسی
سادوران است
سیاه دلرد نبار سحر قه اسود است

دلبس یا فاشرسین است
سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی
حبة السودا است که شونیز
و باصفهانی سیاه برنج
سیاه گوش اسم فارسی
سیاه فرانق است
سیب اسم فارسی تفاح است
سیبا اسم ثمر هندی است
سیبوس و سیبوس بفتح
اول و سکون دوم اسفیوس است
که بربر قطونا باشد
سیپا بکسر اول دوا است
سیتل لغت عربی اسم حنظل
هندی است و آن قسمی از نفور و حنظل
است و گفته اند که گیاهی است از آن
بلیلج جنبه باشد و کلان تر از آن
و غالبا بی بیشه بود و زرد
خوش منظر میباشد و شاخ
ندارد و هیچ دو سیاه آن
سیج بفتح اول اسم فارسی
عوسج است که زیبا باشد و
بکسر اول اسم هندی نوعی از
درخت زقوم است

سحجه بکسر اول اسم فارسی
بالمرست که معرب آن
باشق است و گفته اند
صعوه است
سچقان اسم ترکی فاره است
که بفارسی موش و بهندی
چوها نامند
سحول بکسر اول اسم هندی
قنفذ کبیر است
سیساندا اسم سریانی
چهل جنگ است
سیساون بیونانی
اسم سمسم است
سیبی بلغت عربی بستان است
سیسرک و که هم بکسر
اسم سوسی است که در
حبوب بهم میرسد و آنرا نخورد
و آنرا قمل الطعام نیز نامند
سیعق سرنق است
سیسر این گیند گفته اول
است شبیه بزنجبیلی
با تلخی و اندک قبضی
سیسان و سبکر و سیسقو نون

همه اسم تمام است
سیسبر ان و سیسنبر یون صرف الماء
است
سیسوو سیسه اسم هندی اسرب است
که رصاص اسود باشد
سیسون اسم هندی درختی
است عظیم و چوب آن سیاه رنگ
اندک ابلق و جوهر دار
صلب میباشد
سیسالون اسقنتین است
سیساروان عشب لسونیز است
سسطیبط اسم عربی صعتر است
که بفارسی زیخره چیره
ایلیک نیز نامند
سنبر اسم فارسی فنجنکشت است
سنبروس اسم یونانی لیموز است
سیفوو سیقوس نیز قثادی
بستانی است
سیفوس اغریوس و سقونون
قثای بریست که قثار الحمار باشد
سیفوا اسم ماهی است و نوعی
دوم السب را نیز بعربی نامند
سیف الغرب لبونت است

سیفافیطون بیونانی انبوس
سیفس اغارس بیونانی قثای
بستانی است
سیفس اغریوس قثای بری است
سیقو مودون بیونانی
اسم خبر است
سیک بکسر اسم ترکی قضیب
حیوانات است
سیکران زیخ است
سیکون الحوات اسم یونانی
قلموس است و بوامیر را نیز گفته اند
و اسم ماهی زمرج نیز
سنگ اسم فارسی
سوسج است که قمل الطعام نامند
سکے اسم فارسی شراب شابت است
سیلان بفتح عبارت از عصیر رطب است
و نیز نام نوعی از یاقوت
سرخ است
سیلانه بکسر اسم فارسی غناب است
سیلاج گویند اسم هندی اسلح است
سیلقی اسم یونانی بنات
دردان است
سیم بکسر اسم فارسی نقره است

سیماب اسم فارسی زیبق است
که بهندی پاره نامند
سیجده و سیباده بکسر اسم فارسی
سنباده که معرب آن سیادج است
سیماهنگ قثار الحمار است که
بفارسی خیار زه اسپند نامند
سیموس بیونانی اسم الماس است
سمقور خمیر است
سیلا بیونانی اسم لوبیا است
سین بکسر اسم فارسی فروج است
سفیار بفتح بلغت عربی نام
درختی است
سیب بکسر اسم هندی
نواسے از و آن
باقلا است که مشهور است
و نبات آن از قبیل نجم است
سندر بکسر و ضم دال مهمله است
هندی اسرنج است
سیندو و سیسج بکسر اسم هندی
زقوم است
سیند هعاون اسم هندی ملح
طبرزد است که ملح ہندانی دہیم
سینه برس بیونانی حدید است

سبور المنافستبرکه ثست
سبولن قرة العین است
سبولی بکسر اسم هندی
اطریه شعریه است
سبنه سنبل سنبر ست
سبید اند بکسر لغوی
اسم ونبلاست جمع آن
رسیدلن و سیاه آمده
سبدنون صنفرست دگو نید
شاهین است
سیر بکسر اسم فارسی ثوم ست
ونزد عامه تریاق دولن ست
وبهندی ثالمس نامند
سیراب بکسر اسم اسم فارسی
غذائیست از اسما حیوانات
مانند بزو گوسپندان آب
وسیر ترتیب دهند
سیران گفته اند اسم
هندی قشینه است
سیر جون بفتح چیز لیست
مصنوع از رصاص
بجفف فسر وح چشم
ولهم منبت آن ست

سیر عبرانی وسیر وسنی و
سیرمیمه اسم ثوم بری است
که سیر میمه سنغور دیون
وبهندی تنگی لسن نامند
سیران یاقوت احمر ست
سیران گرفس الماءست
که قرة العین باشد
سیلس گو بند ابنوس هندیست
ونیز گو بند بهندی اسم
کافور است
سیسا یونانی اسم
سرطان بحری است و
اسرب را نیز نامند
سیب از یونانی اسم
انجدان طیب است
سیسارون فلنقاس است
دگو یند دوائیست مجهول
الماهیه
سیسام یونانی اسم سمسم است

باب الشین المعجمة فصل الشین مع الالف

شابانگ بابج است

وفاوچ نیز نامند
شاهاهی لسیبرانی نام درختی
است که حب آن شبیه
لشهدانه است
شاب خردل است
شاب سفید فافل سفید است
شاب سیاه فافل ست
شابرنان و شابورکان
وشابون شاهمه اسم فولاد است
که بعربیه ذکر باشد
شابرج شاهرج لفاح است
شاج جبوا نیست لشیب
لبنور که زبادنامند
شاخ اسم فارسی قرن است
شاخل و شاقول بفارسی
اسم چی از چوب یاکو است
که ازان نان میسازند
شاد بفارسی بمعنی خمر ست
شادنق معرب شاهدانه
فارسی است که شادنج
نیز نامند
شادبانه شاهدانج ست
شار اسم ستار وگفته است

اسم سفال است
شار بالسیرانی ابریشم است
شارشک طیهوج است
شمکی اسم انجدان ست
که تخم حلیت ست
سارد وسارد وج است
ساسیرم سیرغم است
که شاهسفرم نامند
شاش و شاسته اسم فارسی
بول است که کیمز نزگو یند
شاه شارست بعض البعرتی
شانسنگ شلنگ طیهوج است
شاصلاصاب صلی است
شاطرلون یونانی حصینة الثعلب ست
شافانج معرب شاه بانگ ست
که بیرون باشد
سافندهلیون است
شالم بعربی اسم است
شامی بفارسی نام برنج غیر
مقشر ست که سلتوک نیز نامند
شال کره لغت دیلمی است شال
لنفی لغت مازندرانی
دلدل است

شال فتی اسم مازندرانی همه
شالیطون بیونانی خطاف است
شاماخ اسم فارسی نوعی از
حبوب باکول است که لبیا رریزه
وبهندی سانوا نامند
شانع بعربی نام عنبر است
وحیوان را نیز نامند باحیوانی
که شنع بیچه اورونه و تر
شاه اسم عقرب است
شاه لسرادی است که در کوره
دغر آن مجتمع گردد
شامی اسم نوعی از کباب است
شان از عبارت خانه زنبور
عسل است ونیز بعضی عسل
غیر مصفی نامند
شاهنگ بفارسی اسم خالقه است
وصوصله را نیز نامند
شانه سرو شان سر که اسم
فارسی هدهد است
شاه زده اسم فارسی است که
سفید شبیه بشیح که بعربی
تغام نامند
شاه طیس یونانی ریحان سلیمان

شاباباج تحریف از سعتر است بطریق ناقص
شاه اسپرم و شاه اسپرغم
و شاه اسفرم و شاه اسفرغم
شاه اسپرم اسم شاه اسفرم
شاه ادفر شاه هنبر و شاه هم
بفارسی اسم اکلیل الملک است
شاه بادام اسم فارسی بادام
بزرگ است که تبری و شعب
لیعون نامند
شاهبرد اسم سبزی از هیم است
شاه بانکه بزبونه است
شاه بوی بفارسی اسم عنبر است
شاه ترو اسم فارسی
شاهترج است
شاه توت توت شامی است
شاه چینی اسم تخم دخطا است
معرب آن شاه جینی است
شاه دارو اسم مرحبنی است
شاه دانج معرب شاه دانه است
شاه دانق و شاه دانگ تخم
نامند که بنزله القنب است
شاه درخت اسم درخت صنوبر است

شاه زیره زیره کرمانیست
که کمون نامند
شاه اسپرم ریحان بسیمبوخ دوشش است
شاه شوخ شاه بلوط و بلوک
معرب شاه او است که بشیرازی
ابو و چینامند وابو سلطانی نیز
شاهابی بعربی نیچ است

فصل الشین مع الباء الموحدة

شب به تحریم و سکون یا و نجده
اسم زعلی زعفران است
شب بالنگیر افتح نیچ است
شبام بعربی اسم نباتست
شبان بفارسی اسم
خفاش است
شباط بعربی اسم نوعی
سوک است که شبیه نامند
شب فروز کرم شب افروز است
شب بوی بفارسی گل شبم
است که خیزامی است
شبانور بفارسی اسم خفاش است
شباهنک بفارسی مرغ
سحر خوان است

شب ورو شب چرک و شب
بارة دو بازه شب بوزد
هم اسم فارسی خفاش است
بهندی چمگادر چمگود نیز نامند
شب لاسانغه بفارسی
زاج کفشگران است
شب یمانی قلی معاهد است
شب تاب و شب چراغک اسم
فارسی حباحب است بهندی
جهک جنگی نامند
شب خوان اسم فارسی نیز که
است که بهندی که بعربی شباه نامند
شبید بفارسی اسم
فنه قوقی بستانی است
شبدع بعربی بمعنی لسان
است و عقرب را نیز نامند
و گفته اند عقرب اسم
حقیقی و لسان مجازی
آن است
شبرنگ گلی است سیاه رنگ
مائل بزردی و نیز سنگ
سیاهی را نامند که از آتش
گویند که چون بر آتشش گذارند

لسبوزه و ازان بو نفط بنا
شبطیان لسبرها بمعنی الافعی
است و بعض خفاطا نیز نامند
شبوید نوع گیر جانان لا فعی
است
لشب اسم فارسی بهرامه است
شبشه اسم فارسی آن نیج است
و نیز خفاش را نامند
شیش بفارسی اسم فارسی
قمل است بفتح قاف و سکون میم
شیشه نیز بهاسه فارسی
اسم سوسی است که در حبوب
تکون می باید
سیندان گفته اند نام
انار شیرین است
شبه اسم فارسی شبیج است

فصل الشین مع التاء المثناة الفوقانیه

شتاه اسم عربی انجالس است
که بفارسی شیر خشناک نامند
شتر اسم فارسی بعیر است
شترپای اسم رتقع بانی است
شتر بچه اسم فارسی جزد است

شتر بار اسم فارسی شترول است
شتر دندان اسم نام زاج
مصری است
شتر خار اشتر خار است
شتر گاو پلنگ اسم حیوانی
است که زرافه نامند
شترمرغ اسم فارسی نعامه است
شتر مور اسم فارسی نمل کبار
بری است و آن صحرا است
معرب بلاد حبیثه است یا تعبیر او
میشود و کشنده شتر است خوردن
شترنج بفارسی اسم لیناس
حب است که در هم خلط نموده و
میخورند آن ملح شطرنج
نامند منسوب بان شترنجی
اسم فرشته است که از کثیب
ملون بالوان مثل بارلیمان
انگارنگ یا فته است
شته اسم عربی عنب است

فصل الشین مع الجیم

شجاع اسم مار نر سیاه
عظیم الجثه است
شجاع بونی اسم مار الوحش است

شجره مریم اسم عربی درختیست که بهندی جهاو نامند و احداث
شجر تجربک اسم رانج است
و شجره جمع آن اشجار
شجرة الاکلة بعربی نام صنوبر
هندیست که ویو دار نامند
شجره بارده بلبلاب صغیرست
شجرة البراغیث طباق است
شجرة البق درختیست که دارد که بفارسی
درخت پشه نامند
شجرة البهق شکاعی است
شجرة التسبیح اندریان است
شجرة التنین لوف کبیرست
که لوف الحیه نامند
شجرة التیس طرافیون است
شجرة التین درختیست در البحر
شجرة الجبار و شجر الجبال
برشیاوشان است
شجرة الجن دیودار است
شجرة الحی لغه اسلم فیلان است
شجرة الحرابه آزاددرخت است
شجرة الحیاة سروست
جهت آنکه مادام حیاتست

و ذفیون را نیز نامند
شجرة الحیه حنطیانا است
لوف الکبیر را نیز نامند
شجر الخطاطیف عروق الصفر
است و مامیران نیز گویند
شجر الدب زعرورست
علیق الکلب و انسوس را نیز نامند
شجر الدلیق درخت
پستان را گویند
شجرة الدب که بعربی قیقبام بود
بفارسی درخت چنار است
شجرة الدم شنجارست و
شاهتره نیز نامند
شجرة الذراریح جهت آنکه
ذراریح در آنجا بیت البسا یم نماید
شجرهٔ ذی قرن و شجره سلیمانی
و شجرة الضم بیرنج الضم است
شجره رتم زرا ند طویل است
شجره زغر در بفارسی
درخت کبل است
شجرة الصفدع کبیکج است
شجرة الطحال صریحه البحری
و قاتل سمری را نیز نامند

شجرة الطلق مسمی شجره مریم
و کف مریم است
شجره طیبه نخل است
شجرة العجم مولد ندانا است
که مردار سنگ اسفید کرده اند
شجرة العقب نوراس است
شجرة الغافد هست است
شجرة القرس نوراس است
و گویند عرق السوس است
شجرة القدس نوع
بزرگ فنانه است
شجرة القطران شربین است
شجرة الکافور آقحوان است
و ریحان الکافور را نیز نامند
شجرة الکف اصابع الصفر است
که کف مریم نامند
شجرة الکلف الوس است
شجره موسی علیق الکلب است
و عوسج را نیز نامند
شجرة النمام صعیر بوما است
شجرة النور درختیست لسان العصافیر
است که بفارسی درخت
اهرو نامند

شجرة البسور فنابری است
شجره نوعی از اترنج است
که آبش پخته باشد

فصل الشین مع الحاء المهملة

شحم کعربی اسداست
شحدان کرسنه است
شحم البیر بازرنج البحر است
و گفته اند لغت یونانی است
شحره سمانازج احمرست
شحط بعربی ورق طبورست
شحم اترج پوست بالنگ
است که البست مانند
شحم الارض قطن است
و خراطین را نیز گفته اند و بعضی
قطر دانسته و خراطین را
امعاء الارض
شحم الحنظل مغز وبوهای جوف
حنظل است و همچنین شحم الرمان
شحم خاوندی خاوند است
شحم الکرخ حنطل بریست
شحم النخله جمار النخل است
شحم کشنیج است

شحور نام طائریست که بسحور در آن نا...
شحمه لبلاب کبیرست

فصل الشین مع الخاء المعجمة

شخاب کتاب منتخب نیز نامند
فروشیده است
شخز فلی است
شخار ابیض باصطلاح اهل صنعت
ملح القلی است
شخت بتای مثناة فوقانیه
در آخر توبال الذهب است
شخار اسم فارسی طائریست
مائی سبز رنگ و سطبر ... اسفید
شخره بفارسی نام فلی است
نوشادر را نیز نامند
شخیص اسم فارسی عصفوریست
کوچک و خوش آواز

فصل الشین مع الدال المهملة

شدح بزر الجبار است
سدحب النواست
شدن بعربی شکوفه نباتی است
شبیه بیاسمین
شدنبات جمع شدنه است

وآن اسم نوعی از شترست
که دو وضعی از یمن بهم میرسد
و بافسوس بتفصیل است

فصل الشین مع الذال المعجمة

شنداب ذال معجمه درخت سداب
است و بلح را نیز نامند و آن
گلیست یعنی مگس سنگ آن نیز نطعم
کوچک انگخت جوز را نامند
شنده ام بلح است
شندان بکسر اول و تشدید دوم
بعربی اسم درخت سندرست
شنه بفتح بعربی قطعه هست
که در معدن برآورده باشند
ولوصفار را نیز نامند
شندمان بعربی ذئب است
شنته بعربی مشک است
شنده قرصنه است

فصل الشین مع الراء المهملة

شترا بجوش شترابیست که
در جزیره جنوش از بلاد مغرب
از آب دریا و ذباب زند

وآن جانوریست غوص می باشد
شراب احدیث شرابیست که در زنان
ارشش باره بر آن نگذشته باشد
شراب ریحانی خمر عاتق
خوشبوے معتدل القوام
سرخ و بازردست
شراب دوشابی بنبید الدبس است
شراب سوسن می سوسن ست
شراب عسلی نبیذ عسلی است
شراب عتیق شراب کهنه است
شراب مروق شراب صاف است
که کمک ردان خیسانیده
و بعد از شش ساعت صاف
نموده باشند
شراب مویز نبیذ زبیب است
شراب بنفش بضم اول و کسر
ثانی و ثالث مثلثه بعربی
اسم اسد است
شراب زرنیخ مصعد است
شراقی و شراب سوسن
ابیض است
شراس اشراس است
شرالق سلخ الحیه است

شربت عصری شبرم را نامند
شبره درخت نخلی است که در
آب روئیده باشد
شربت لبسر یانی فراسیون است
که صوف الارض نامند
و نیز کشنه الکلاب گویند
و بفارسی گنده نا کوهی نیز
شربت عبارت از آب میوهها
و بادامها و گلها تر و خشک در آب
خیسانیده جوشانیده باشکر
و باعسل بقوام آورده است
و انیفاً جلاب را نامند
شربت بثاء مثلثه و آخر بلغه
مصریانی فراسیون است
و اسد را نیز نامند
شبروع بضم ضفدع است
شبربون بضم و باء فارسی
قطران است
شرجبان بعربی درختی است
مانند دبنجان که جلد را
و بافت بدان می نمایند
شران بعربی دابه است مانند
بعوض که در قصب ظاهر میشود

شرزرک نوع زرد غور است
شرغوف ضفدع صغیر است
شرفاغیرے است
شراق و شرقوق شرق است
شرنبیت بعربی اسم اسد است
شرنگ بفارسی اسم حنظل است
و نیز حنظل را نامند که عبارت
از وفلی ست که بفارسی خرزهره نامند
شرو بفتح و بکسر نیز بعربی عسل
شروین شربین است که نوعی از
سرو ست عرعر نامند
شری علیقه است فتکار الحمار
و گیاه حنظل را نیز نامند
شرق طائریست مابین
حداة و صقر
شریان درختیست که ازان
کمان مے سازند
شرلیش اشراس است و بهندی
مصری الجلوه را نامند

فصل الشین مع الشین المعجمة

ششش اسم فارسی کاربه است
ششن لستان بفارسی اسم

کاسب است جهت آنکه اکثر عدد
پستان آن شش است
ششتی بخته تقلیه است
ششنبدان اسم فارسی مرتسوکی
است که نانخواه نامند
شیشتره گفته اند
وقوة الصباغین را نیز نامند که
بفارسی روناس گویند
ششقاقل شقاقل است
ششنانه وشنجر بیطلےنوا ست

فصل الشین مع الطاء المهملة

شطا بفتح بچه نخل است که چون
جدا کنند و غرس نمایند در
موضع دیگر فسیل نامند
شطیه صعتر بستانی اهل الوند است
که شبیه از نی مرزه دراز نامند
شطشاد بعربی اسم طرثوث است
شطوط و سلوطی فدیا اساقو

فصل الشین مع العین المهملة

شعر بعربی زعفران است

شعر بفتح اول الف ممدوده
ذبابے است ازرق یا احمر که
بر شتر و الاغ و سگ نشیند و بفارسی
مگس سگ نامند و نیز درخت نام
نخود است و نیز نوعی از شقاقل
را نیز نامند

شعر الارض و شعر الجبار و شعر الجن
و شعر الجبال و شعر الحجارة و شعر الغول
و شعر الجنات و شعر الخنازیر
پرسیاوشان است

شعر شغراء جعده است

شعر دره بعربی فار صغیر است
گفته اند دنک سے است

شعور صقالبه زعفران است

شعفور بعربی جو بربری است

شعیر رومی خندروس است

شغال و شغر بفارسی ابن آوی
است که کلب بری نامند

شغالی بفتح نوعی از عنب است

شغور الغزلی اسم شقاقل است

فصل السین مع الفاء

شفادار دلفارسی اسم
بادرنجی است

شفا بفارسی اسم طایریست
بزرگتر از خداق سر آن با لون
پنجا درنگ و پر در جدا آن
با لوان بسیار باشد

شفتالو بفارسی الخوخ و معنه را نامند

شفترک اسم فارسی اسم حبه است

شفترنگ بفارسی اسم میوه است
که دو طرف آن سرخ و طرف
دیگر سفید مایل بزرد باشد
و آن ثمر گرانی درخت شفتالو
و زردآلو یعنی پیوندی است
و آن هر دو شلیل نیز نامند

شقاقل بفارسی خند قوقی
بستانی است

شقر دانه حرمل است

شقشه بکسر بفارسی اسم شمشاطلیع
تقره است که بعربی سیلک نامند

شقصلی صا صلی است

شقعار اتقر بسریانی لسان
الحمل است

شقور روغن سقر جبل است

سقور من سقور و ثیلس زیست

شقیز قبر و زنج سست

شقیقل شقاقل است

فصل الشین مع القاف

شقادیما نوم کرانی است

شقاقا قارسی شقر و شقیق است

بعربی شقائق النعمان است

شقفده بعربی اسم گیاهی است

کشبه المدمن والبلبس

شقر و شقرکن بفتح بعربی بارست

شقر بالضم نوع بستر اسم عربی
بجه حربا است

شقر بعربی اسم دیگ است

شقری بکسر ثمر حبه است

شقره شنجرف است که زنجفر
نیز نامند

شقری دانه حرمل است

شقرین سقرریون است که
نوم برے باشد

شقردی قرادین و شقردین
نوم مطلق است

شقاری و شقیق شقایق النعمان است

شقوردر فراسیون کی اکر است

شقے و غلا بسفانج است

فصل الشین مع الکاف

شکاعه خاریست که بر شکنند
دمن شتر را بفارسی ... نامند

شکاک قابله طیور را نامند

شکر اسم فارسی شکر است

شکر دام بفارسی نقل بادام را
نامند و بر بادام روی شکر که
تخم آن را آورده بجای آن
مغز بادام شیرین گذاشته باشند
نیز اطلاق می نمایند

شکر برگ اسم فارسی شکر پاره است
و حلواے خاص است

شکر اسم فارسی نبز فانیه

سنجر لیست که حجر العلاج نیز نامند

شکر سنگ حجر اعوانی است
و فانیذ سنجرے را نیز نامند

شکره اسم فارسے
باشق کوچک است

شکر مینج بفارسی خشک است

شکفته مخفف شگوفه است

شکل نباتی است که بفارسی
خوش نغز نامند و یحانی نار
را نیز دستی کی قلعه و آن

مجنج است

شکبه اسم فارسی کرش است
که بهندی او جهڑی نامند

شکنج اسم مار و لغته اندمار
سرخ را نامند

شکنه بفارسی خراطین را نامند

سکنه بکسر قنقذ کبیر است
که دلدل نامند

شگوفی و شگونا تشوت است

شگو اسم فارسی زهر الاشجار است
که نفاح نیز نامند

شگوفه ام غیلان برم است

شگوفه شهد بنمان اصابع هرمس است

شگوفه سنگ زهر الحجر است

شگوفه مس زهرة النحاس است
و اقلیمیا نحاسی را نیز نامند

شکر ریح خسک است

شکبر شقر نیست که بعرا بسینی
تلمین نامند و آن میوه است
از زردآلو شفتالو است

شکال بضم کاف عجمی است
فارسی نجم است که بفارسی
زفال انگشت نیز نامند

فصل الشین مع اللام

شلاز زبج احمر ست
شلاقتن عبارت از مطبوخات
و نقوعات است
سلتوک وشالی اسم فارسی
ارز غیر مقشر ست
شلجم احمر شب اندر ست
شلخ بحم انجبار ست
شلغفار اصل السوس ست
شلغم شلجم است
شلق بالکسر و بفتح بعربی
اسم سمک صغیر ست
شلقه بعربی سفیده صب است
چون هند از د
شلک و سندکاری و شلوک بفتح علک
است که بفارسی زلو نامند
شلم بفتح معرب شلجم است
شلیم بکسر اسم مطلق صمغ است
شلمای بقله یمانیه است
شلمابه شلغم در آب جوشانیده
سلکاسایم است
شلیثا یونانی حلبه است
شلون اسم فارسی جنونست

از جنس سنبال
شلیثا یونانی اسم معجون است
و در قرابادین مذکور است
شلیر شیمونیه شنبه بشقتالو
از جنس آن بفارسی
شفترک و شلیل نامند

فصل الشین مع المیم

شماخ قیر الشعیر است
شمار بلغت مصر شام را زیانج
رطب ست گفته اند انیسون است
شمامان لغت در بکیر چوب بسیار
جبلی است که دسته تیر و نشتر
و چکش و غیرها از آن میسازند
شمار بسریانی سرو ست
شمبلیله باغ فعانی حلبه ست
شمخ طرح بهندی است
شمدانه عناب است
شم بفارسی سرشیر و بترکی
قیماق و بهندی ملائی نامند
و نیز اهل شام رازیانج را
نامند و اهل مصر انیسون
شمر السریانی دخان است
شمرانخ بعربی خوشه بر ا

انگور است
شمر او سطر کا بسریانی دخان
سیعه سائله است
شمر دلیونا دخان کندر ست
شمس باصطلاح اهل صنعت
ذهب است
شمیه دهن محلل ست
و سند لبطیس را نیز نامند
شمشاد شمشار بدال راو
شمعلبتن اسم فارسی نفس است
شمس در لغت فرس زند
و بازند نوم است
شمشیر بعربی زنجوش است بعضی
اوان الفار دانسته
شمشک بلغت زند و پا
زند سم است
شمین بضم اول قاقله صغیر ست
و آنرا شونیز نیز نامند
شمشین قاقله است
شمعل بعربی اسم فیل ست
شملج و شملیخ شلغم است
شملیت و شملیه و شملر اسم
شمور بوزن تنور بعربی اسم

الماس است
شمونیمی بعربی خر است
شمول و شمسه بفارسی شیر
و چربه ترکی قیماق نامند
شمین بفارسی شونیز است

فصل الشین مع النون

شناکرات جبلی است که یونانی
فراسیون نامند
شنار بعربی بالام سنور است
شنان اشنان است
شنبلیت و شنبلیله اسم
فارسی حلبه است که یونانی
فرلیغیه نامند
سنجار ابو خلسا است
شنج حجل است بکیک و بعض
مراد از آن قصاره
درخت بلاسیرکات و بهندی
گلهر وکته نامند و نیز معرب سنگ
بکان عجمی است که نوعی از
حلزون است
شنبلیز شونیز است
شنجرف زنجرف است
شند وخان ضرر ست

که بهندی بست نامند
شنگ بلغت اصفهان نجیبه است
شنگرف اسم هندی شنجرف است
شنگربند راولی اسم فارسی نخ
کر امیرخ و بهندی بید و رنامند
شنگرن اسم فارسی سیر ست
کر ذر ارمج باشد
شنگل و شنگلک اسم فارسی سنه
که بفارسی هنگری شد که نرم
شنکار العصفور لحام الذهب است
شنکاله بفارسی خوشه گندم است
شنکلیل زنجبیل است
شنگو بزای معجمه و را مهمله و نیز
نیز بر دو چیز اطلاق میابند یکی
بر شترانی آب چکیده درخت
نخل تار که می آید که بهندی
سیندی و بعربی اطواق نامند
و دوم بزبان هیکور زنجبیل
شند بلغت شعلی توری
شینالید گونه سورنجان است
شنین بفتح بفارسی شونیز را نامند

فصل الشین مع الواو

شنوت اسم فارسی شبت است

شوات و شواد و شیواد و شبوالک و شوال بهمه بالضم و الفتح نیز بفارسی اسم خباز بست ابو لقوقی بهمه خبابه را نامند و نیز بو قلمون را نامند که بفارسی سرخ رنگ است و خشت برنگی دیگر دو که آنرا ابو براقش و ابو البراق نیز گویند

شوادیق و شواذیق اهل حکمت صفر یا شاهین را نامند

شوانا شونیز است

شوب و شوب جمل را نامند و قلانز

شوب صلنی معرب چنبی است

شوخ بفارسی اسم وسخ است

شوخطا بجا معجمه اسم عنقود است مطلقا عنقود و حب خضرای را نامند

شوذ اسم فارسی شبت است

شوذانق صقر و باشا هین است

شوری اسم ابنات بحری است که اهل مغرب راسن را نامند

شوران بعربی معصفر را نامند

شوذباج معرب شوربای فارسی است و آن عبارت از مرقه لحوم حیوان ماکول است با آب و نمک

سورنج معرب شیره فارسی است که بارود است

شوره بفارسی اسم ملح بارود است

شوره بعربی اسم اسد است و نیز اسم درختی است که در ارض بحر حجاز هم میروید شبیه بفارسی بغر و سبز رنگ شبیه ببلاد دو منفع آن نافع است جهت باه از اسرار

شورگراس است

شوسا بسریانی اسم بیکاغت است

شوش و امالیر بسریانی الفله ... است

شوسیسا بسریانی سوسن است

شوسین بسریانی ... گفته اند

یونانی است نوعی از صنوبر است که قندرسی نامند

شونا بیونانی شونیز است

شوشک بفارسی اسم شوخ است

شوشمیر بفارسی اسم قاقله صغیر و گفته اند یونانی است

شوشو بفارسی اسم فاد زهر است

شوشه اسم فارسی شبیکه طلا و نقره است

شوص عسل است

شوصا اسم عربی آهو است که قرنش شاخ زن شده باشد و یا آهو یکه شاخها یا آن بر آمده و قوی شده باشد

شوع درخت بان است

شوشاع و فسیح است

شوغار و شوغیار ببار بوحد زاج ابیض است

شوک اسم عربی خار است که بهندی کانتا نامند

شوکا بلغت ... بمعنی رحل است که از جنس ... است از انواع ...

شوکة ابراهیم بلغت مغرب قرصعنه است

شوکة نیش عقرب را گویند

شوکة بیضه بعربی بادآورد است که شکاعی دانسته اند

شوکة زهره که شکاعی غیر بادآورد است چنانچه ذکر یافت

شوکة الجمال اشتر خار است که بهندی اونٹ کٹارا نامند که راعی الابل است

شوکة الحیة بفیضه از بادآورد و دخان آن بلند و سینه مانند سوزان است

شوکة الدابغین شوکة الراعی است که بیونانی دیناقوس نامند

شوکة الدین ... است

شوکة السوداء شوکة بیوو نوعی از قرصعنه است

شوکة الورقاء قرصعنه ازرق است

شوکة شاکه زرد است و گیاه خرنوب را نیز نامند

شوکة شهاد درخت خرنوب نبطی است و قرطا نیز نامند

شوکة دیبا ... است و خرنوب نبطی را نیز نامند

شوکة عربیه شکاعی است

شوکة العلک ... است و مازریون را نیز گویند ... نوعی از مازریون است

شوکة قبطیه و شوکة مصریه درخت قرظ است

شوکة منطیاق است ...

اختیارات غافقی گفته جهت آنکه ... خاری است

شوکم شلیم است

شوسه مازریون است

شونور شونیز است که قسم ... باشد

شواله نام عقرب ... بحری را نیز نامند

شود سنگ سیاه خفیف است که ... نامند

شوهب ... است

شوی بالفتح بمعنی اغنام است که بفارسی گوسفند ... نامند

شوی بکسر شبت است

شوی بضم بمعنی ... است

شوبعی نوعی از ... است

شولارو شوبیلا ... شویل برنجاسف است که یونانی از طیبسا نامند

شوی بالفتح بمعنی بریانی

فصل الشین مع الهاء

شهاب شهابه بنیز ... باب است که ... آن ... باشد

ونیز شهلب آنچه از عصفر
گیرند رانامند
شهباز طائریست از طیور صید
بزرگتر از باز و از آن جرأت مکتر
شهبانج شاه بانج است و تخم
اسفرم را نیز نامند
شهدانج تخم قنب
شهد عسل را نامند
شهدانج بریتا حب اسم است
شهریز نوعی از خرما
شهله گوشت بسیار
چرب را نامند
شهانج شاه بانج است
شهید هم لیست اذ کلهٔ بریان
شهیر بلسانی بطریه است
شهیج حیثه اسود دارد که شونیز نامند

فصل الشین مع الیاء

شیاف ادویه معین است
از آن شیاف و نیز دوائیکه
بطریق حمول بر یا قبل دارند
شیاف خوزی بوش ... است
شیاف ابیاض عصاره
امیثا است

شب الکرمیح است
شبنه بکاف بفارسی نام دمی است
شیرز بفتح بفارسی نام ... است
و نیز گفته اند شیر بانام توبیج
شیبان نام الاخوین است
شیبا ... بفارسی تو بیج است
شیبوان ... نام مار
شیبا کلیا ... عوسج
الکلب است
شینه اشنه است
شینة العجوز نیز اشنه است
شیب ... بابانی اشنه است
و نیز امغیلان ... است
و شیرخیشت بفتح اسم فارسی شیرج است
شیشغور اسم عربی باشغر است
که بفارسی ... نامند
شیخ جبلی درمنه کوهی است
شیخ ... نلفل سیاه است
شیخ الربیع ... که بعربی
اریقارون نامند
شیخ ... شیخ البحر است
شیندقان طائریست از کبوتر
صید و گفته اند صقر است

یا شاهین
شیندمان دهب است
شیبر بعربی نام سبوس است
آبوس را نامند و بفارسی
اسم لبن ... از حیوانات
یا از شجار و نیز بفارسی شیر را نامند
شیرباشیر برنج است
شیرمان بترکی اسم سوسن است
شیر بخشیر گویند سیر ... است
و گویند حریق است
شیرج دهن سمسم است که
دهن الحل و بفارسی روغن
کنجد و شیره نامند
شیر از زر یحار است
شیرابه خشخاش است
شیرج التین آب انجیر را
در آب طبخ دهند تا ... گردد
پس صاف کرده بقوام آورند
شیر سیاه بفارسی اسم حرمل است
شیر بنی عناب است
شیر جنگ بفارسی نام طائری
بزرگ از سیاه طیور خوار که
آن جیفه است

شیرکیاه بفارسی نام
نباتی بنوعیست که
در خضاب با استعمال
مینمایند و بفارسی سپید
و بهندی دروی نامند
شیر لعاب نام عسل است
شیرماهی اسم نوعی ماهی
لذیذ که بعربی ... بهندی
با ... نامند
شیرزغ لبن ... که شیر
شیر شبلیو ... است
شیره نوعی از شراب ... بنید
است که بفارسی ... نامند
... را نیز گویند و نیز ...
مخلوط با شراب را نامند و بفارسی
روغن کنجد را و بمعنی آب انگور
نیز آمده
شیره خرما سیلان خرما است
و با دوشاب آن
شیر بدون بفارسی شیر است
شیندش شیشبا شبعش شیشه ...
... که ... آن ...
شیشکام اسم نوعی از ماهی است

شیشا بهندی ... صاحی اسود
و آبگینه را نیز نامند
شیشک و شنیشک بفارسی گوسفند
یکساله را نامند و طیهوج را نیز
شیشو و شیشون و شیشک اسم
فارسی طیهوج است
شیشه اسم فارسی زجاج است
شیطان بعربی جن را نامند
و نیز نوعی از زقوم را

باب الصاد المهمله
فصل الصاد مع الالف

صابون لعاب ... بن صاب
شجره ایست مالک است
صابونی رنی صابون عراقی
است که در تریاق ... اعمال
شمام سازند و آن مصنوع
از زیت و پیه است
صاتر و صاتری صعتر است
که بفارسی اوشن نامند
صاد بعربی نام صفر و نحاس
است یا نوعی از نحاس
صاد و الاطا و سبخ الحجارت و
باد سخی که در مواضع ...

کہ بفارسی زردر کرخا نامند مجتمع گردد
صادق د نمک آب جهت آنکه در تلاشی آخر شب بسیار فریاد میکند
صارم اسد است
صار موریون زود درخت غلث قیا است
صاروان لوف صغیر است
صاروج معرب از ساروج فارسی است جهت آنکه صاد و جیم در کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد و آن چیزیست مصنوع از خاک و خاشاک و خاکسار و ریه درهم بآب سرشته پخته با آهک و آب سرشته کوبیده آبنجو خانه و اکثر حوضها و حمامات را از آن مے سازند
صاره لوف صغیر است
صاصه جز است
صاغا غاقا بون صاغافیون سکنجبین
صاغار ابوالملیح است که در بره نامند و بفارسی چکاوک
صاف نام دهن است نافع است
صافره با نبیلر ترش است

فصل الصاد مع الباء الموحده

صبار التمر هندی است
صبار نبات صبر است
صبح تیه صبارہ دلی است که از ان صابون سازند بجبه اوزهم اسبیات نافع
صبار صبر بالضم حجاره شدید غلیظ است
صبغ بکسر بالعربی اودالم است که بفارسی خونریش نامند

فصل الصاد مع الحاء المهمله

صحاة بالعربی لقاة است
صحراء بروزن حمیرا سم صنفی از لبن است
صحره بفتح اول و کسر ثانی شیر تازه دوشیده است که جوش دهند تا بر آن پخته بماشامند

فصل الصاد مع الخاء المعجمه

صخره بالعربی نام سنگ صلب بزرگ است جمع آن صخر بتحریک و صخرات نیز آمده

فصل الصاد مع الدال المهمله

صدا لمحه بغیر ان ازکه بید است که بفارسی زنگار آهن نامند

صد پیوند باصطلاح فارسیان تحصے الراعی است
صدغ ثمر درختی است بسیار سرخ تر از عناب
صد او بضم و تشدید دال اول بعربی اسم حیه است و سام ابرص را خیز نامند و نیز اسم حیوانیست کوچک از جنس وزغ و
صدع اسم بسین حبلی است که جثه آن مابین بزرگی و کوچکی
صدف اللذر یونانی قرفرفیش هند
صدف بضم اول و فتح ثانی اسم عربی طائرے است
صدغیس اسرنج است
صدید بعربی آب رقیق مخلوط بخون است که از جراحت بر آید که بفارسی زرد آب نامند و چون غلیظ گردد مده گویند
صدید البربانی انجد است

فصل الصاد مع الراء

صر بعربی اسم حنظل است که بزرگ و بزره شده باشد
صرا بلکسر یا اسم هبت است

صراح بضم اول اسم خمر خالص است بعربی
صرام خمیریست که بسیار غلیظ شده باشد در پستان حیوان
صرب بفتح و سکون و بتحریک نیز بعربی لبن بسیار حامض را نامند و نیز نام صمغ طلح است
صرتوقا لبربانی صدف قرفرا نامند
صرخدیه شراب است منسوب بجزیره
صرخند صیه صا . قاموس گفته منسوب بلام که نام بلده از بلاد شام است
صر بکسر اول و تشدید را اسم عربی بلائیست شبیه به گنجشک زرد رنگ که بفارسی زرد جک نامند
صراخ بفتح و تشدید را العربی اسم طاوس است
صرفه لوف الحیه است
صر دسعود انبات است
صراد صراد اللیل گفته اند جیدانه است شبیه بملخ و گفته نوعی از نبات است درد آدی پر
صرصران بعربی اسم ماهی

املس است
صرافان بعربی خرما سنگین صلب پر گوشت شیرین است و صاحص اسود را نیز نامند
صرف فلاسه بالسریانی اسم قرفرا است
صرفوقا بالسریانی اسم فهند قرفرا است
صرفولا بالسریانی انزروت است
حرم معرب چرم فارسی است که مراد از مطلق جلد مصنوع است
حرم الدیک نزد اهل شام دلیکه را نامند
فرما بالسریانی کاسم زوفا است که سیسالیوس نامند
صرد شوکران است و خرو بضاد معجمه است
خرد شوکران است و بسریانی ترفه
صرداذرنا نامند بسریانی قرفه لدار چینی است
صرد رشاه بسریانی نام ابرص
حریر انبات دردان است
دبا دروج را نیز نامند و لبنان افزود را نیز و نانج خروس را ایضا گویند

صبر یه اشترش است و نوعی
از نورن را نامند
صریف شیر تازه دوشیده است
که گرم باشد و نیز نقره
خاص را نامند
صرلقه شاخه درخت خرماست
خشک است
صربغه نوعی از خرماست که
در صریفه که قریه مسمی بصربغه
از قرای واسطه آمی باز ند
صرنوفیا یونانی قسط است

فصل الصاد مع الطاء المهمله

صطرق بیونانی میعه است
صطفلین و بارالبربلغنی
شقاقل است
صطوتیون شابانگ است

فصل الصاد مع العین المهمله

صعادی لسریانی شعیر است
صعترالحمار و صعترالحمیر اسم عربی
حاشا است
صعتر الشامی صعتر الوس
نوعی بری است
صعورز رجل است

صعصف شبرمی است نزد اهل
یمن و نیز نام طایری کوچک است
صعقو تخم ماهی را نامند
صعو و گنجشک کوچک را نامند
که بفارسی ترندک گویند
صعرن لغامه تر را نامند
صعید تراب را نامند
صیعصه قسط است

فصل الصاد مع الغین المعجمه

صغاب تخم مورچه است
صغیلان سکبینج است
صغیغن سکبین است
صغرات معرب زجرات
است که رایت باشد

فصل الصاد مع الفاء

صفر بالضم مس زرد معدنی
است که مس ست نامند
صفراء بفتح اسم اهسبت
و خلط معروف را نیز نامند
و نیز اسم ملح است تعلیکه با
شود از تخم و نیز اسم نباتیست که ا
اسپلی بلی برگ آن شبیه بر

کاهو و ابوالعباس گفته نباتی
است که در زمینهای ریگ روید
برگ آن باریک شبیه بیا کبوه
و شاخهای آن باریک و زغب
و گل آن زرد و نرم و طعم
آن باندک تلخی است
و جهت استسقا آب نزولی شان
وانتفاع می یابند
سفصاف صنفی از خلاف است
که بفارسی بید نامند
صفعانه صفصفه سکباج است
صفصف بالضم عصفور است
صفصن بالکسر صاصلی است
صفن تحریک جلد خصیة
الانسان است
صفیرا بوزن حمیر درختی است
که ضیاغان بچوب آن رنگ
میکنند و اهل مصر آنرا اعود ا
نامند برگ آن شبیه سبز برگ
خرنوب شامی است و از آن
متین تر و بالنقطه ما سرخ
و سیاه و شیخ ابن بیطار گفت
همچنین دیدم من آنرا در ...

نمیعت گوشتی است که لبیج
گشنده باوند آنرا گذاشت
باشند بر آبریان کرد و نیز
گوشت مملح را نامند و نیز گو
بآفتاب خشک کرده را
صفیفه درخت اهل است
که عرعر باشد

فصل الصاد مع القاف

صقالی گشنیز تحالی ابریشم
صقر بفتح و سکون طایر است
که بآن صید سکنند از قبیل
شوهین و بفارسی چرغ باشد
جمع آن اصقر و صقور و صقوره
صقاره آمده و نیز لبن حامض
دوسی و دبس رطب و دبس با احر
صقرات و صقیر اطرمعرب از
جزات است که آنرا ... باشد
صقعار عقابیست که سر آن
سفید باشد
صقعر یعنی آب سرد آب تلخ
غلیظ و آب بدبو است
صقعل ثمر خشک است که در شیر
تازه دوشیده خیسانیده

بخورند و گفته اند خرما که در زمستان
خوردن است
صقالبین سبیتاج است
صقیع یعنی شبنم است که گوشت از
آسمان افتد و نیز نوعی از
زنبور است که بفارسی نیز نامند

فصل الصاد مع اللام

صلا یعنی شوی است که بر آتش
بریان نمایند
صلادم لغزی اسد است
صلامنه راسو را نامند است
که عضابه نامند
صلابی خیر دقاق است
صلب بضم اول و فتح دوم
نام طائر است
صلخدم اهل شدید است
صلاسنگ صلب است
صلدام و صلدم بکسر اول و سوم
اسد است
صلصال العربی طین خرمخلوط
با رمل است با طینی که حرف
نشده باشد یعنی هنوز نه پخته
باشند چون طبخ یافته

باشد فخار نامند
صلصل بعربی نام طائریست و گویند فالحته است و نیز طیطوی و نیز تطی نامند و در طب قدیم است که طائریست معروف و خاصیت آن آنست که چون مفلوج با فلفل ماست بخورد فلج او زائل گردد و در احتباس است که طائریست که از آن نامند و آن صعق است
صلصله بعربی حمامه است
صلقام و صلقم اسد ست
و شتر و نیز نامند
صل بکسر نام مارست مطلقا و بامار باریک زرد رنگ را نامند و نیز نام شجر است و نیز نام ماریست که صوت از منبر بگوش باو گویند شنیدن آواز آن کشنده است
صلب بضم صاد و فتح لام شده با صلیبه حجر المسن است
صلیجه بضم اول و تشدید دوم و دم با فلیجه است که بفارسی

بیلهٔ ابریشم نامند و نیز صلیبکه تخفیف خالص را نامند که بفارسی شمس سیم گویند
صلور لوزن سنور ماهی است شبیه بمار که بفارسی مارماهی نامند
صاولان خرنوب النبطی است که معرب آن کلیج بیونانی انار غدرس نامند
صلوناخر رع است
صاولن خرنوب نبطی است
صلهام اسد ست
صلیقه خیر زنیق ست و نیز گوشت بریان و پخته مرا نامند جمع آن صلائق آمده

فصل الصاد مع المیم

سامصم و صمصم اسد ست
صمائر لبن غلیظ است
صمانجی لبن رطیم است
صمره بعربی لبنی است که هنوز نیم نخسته باشد
صمر یاد خبیث را نامند که گزیده آن قابل علاج نباشد
صمغ اجاج صمغ فارسی است

صمغ الاقاقیا صمغ عربی است که اقوی صموغ و از اجزای تریاق کبیر است
صمغ الانجدان حلتیت است بفارسی انگدو انگوزه و شیر از انگشت کمتر و بهندی هینگ نامند صاحب اختیارات گفته
صمغ انجدان اسود حلتیت منتن است
صمغ البطم علک البطم است که بفارسی صلب تبرکی سقز نامند
صمغ البحر کهربا است
صمغ البلسان دهن البلسان است
صمغ القنوب نفت السقن است
صمغ البحسف و صمغ الکنکر است لقه است که بفارسی کنگزد و کنگر سے نامند
صمغ الجوز الرومی کهربا است
صمغ الدیتا صمغ درختی است در بلاد فارس بهترین آن صافی مائل بسرخی با مدت و حرافت قوی است شبیه بحلتیت در قوت ما گردد کراهیت رائحه

صمغ الزیتون اسطرک است و بفارسی زور زیتون و بسریانی قاموز در بنا و بجرد و بیدیان غربو بستیموماتی او رقیطا دون نامند و آن صمغی است در رنگ شبیه بیاقوت سرخ مرکب از قطرات صغار که زبان را بگزد و آنچه شبیه بصمغ و عظیم القطر است املس باشد که زبان را بگزد و غیر منتقع به است در طب
صمغ سداب الجبلی انفیسا است
صمغ سذاب بری نیافیسا است که منون نامند
صمغ الشجر و جمع انعال مانند انبیح است
صمغ الصنوبر راتینج است
صمغ الطرثوث و صمغ اشنز غار اشق است
صمغ عربی صمغ درخت قرظ است اجاس است و لیکن نیز ازین شیر از صمغ بادام بری است که آن را الزمرد بادام نامند
صمغ الفارسی مشهور بصمغ

صمغ القناد کتیرا است
صمغ الکرفس الجبلی کما شیر ست
صمغ الکنکر و بفارسی انگدان و امراد نامند بلشیر ازی از دو او دو است بهترین آن آن خود ازدرخت کنگر کنده است
صمغ لکام و صمغ الفرو جمیع آن است
صمغ اللوز بفارسی صمغ بادام است بلشیر ازی ازد بادام و بسریانی قاموز و لوزدر برو ضی بیونانی دیفونی و بهندی ملوسی و صاحب تحفه نوشته زرد کوله نامند و بهترین آن سفید بلوز و زرد است قریب العهد بجرس است
صمغ المحروث حلتیت است
صمغ بعربی سد کهنه است که طعام آن زائل شده باشد
صلاخ و مملوح جرک گوش است
صلخة بعربی اسم طعام درگوش است که بفارسی کاچی نامند
صماد فاقلة النسر است
صمه اسم عربی مار نر است

و اصبوررا نیز نامند و نفند
باده را الفنا
صمیحون صمغ مقوفون
هرز نجد شن است
سمبا نباتی است شبیه بقرصنه

فصل الصاد مع النون

صناجه رومی گفته است نقش
بزرگتر از آن بزبر روز زمین
و زیر آخور خانه میسازد و بقدر
یک فرسخ و هر حیوانی که نظر بر آن
افتد و در عشت میمیرد و چون نظر
آن بر خودش افتد نیز میمیرد که
داستخوان آن بخت جولانی
می ماند
صنا معرب چنار است که بعربی
دلبه نامند
صنا خربزه فربه است
صناد ل جارو بعربی حجم صلیبا
غطیم الراس را نامند
صنعر جای خشک است
صندل حدید حجر حدید است
که ماهان نامند

صندل اسم معرب آن صندل
دارنج و یونانی سولی الشتر زدی
هنرا السینه و بعربی حرقل ...
نامند و آن نوعی از سم است صندل
است صندل جبلی لغت یکی ... آن
حب الغراب را نامند آن کر
از حصر و آن بربرست
صندهیس اسرنج است
حنظله رطبه است و صبط
بسبز نامند
صنعفی نوعی از زبان گنجشک
و دان فخبالی جرفوق قطله
... بالفتح که اسم عمی
است که از اینجا می آورند
جلبی کتیر ساده و تشدید نون
بول الابل است
صنوبر الارض کما فیطوس است
صنوبر هندی دلو دار است
صنین اسم نباتی است که
برگ آن ریزه و ساق آن
بقدر یک شبر و بالای آن
قشعب و گل آن ... با
... سرخی و ... بقدر ریختن

گل آن غلافهای بسیار
باریک طولانی ... سیور
و بر ... خاربطون
... سفید میوه ...
آن باریک ... آن اصل ...
... تخلیل ...

فصل الصاد مع الواو

صواب ... ضا تحفه گفته که
یونانی صعتر است و اب
علوی خان در ... نوشته اند که سفید از دار
انسه ... سفید ... نیا ...
صور حرد و ن است
صور اسام ابرص است
و گفته اند نوعی از وزغ
کبیر الراس و ... شبیه ...
ام حبین غولیفا ... است
و حرد و ن را نیز نامند
صوبعلا صا صلا است
صوطلا اسم مغربی شونیز است
یا نوعی از آن و گفته اند نوعی
از سلق است و نیز گفته
سلق ...

است که در آن سرخی نباشد
و نوعی از شلغم را نیز نامند
صوف الارض قراسیون است
صوف المجانین اسفنج است
صوبلج بعربی ... فالج را نامند
صوفانی بزرز پر مور را نامند
صوبانیه گوسفند پرمور را نامند
صوم زرنق ... زرد است و باخته
بزبان اسم درخت که به الشطرا ...
صومرا بادروج است
صوان نوعی از سنگ صابه است
صوبلق صوبلق است

فصل الصاد مع الهاء

صهاریه که آخته است و یا
قطعه از یه و ... ترب
نیز سبز آمده
صهاب خمرست و ریانکی
بجمره را نیز نامند
صهباء خمر سرخ است و خمر مائل
بسرخی و نیز خمر معصور از
عنب سفید را نامند
صهر ربان است
صهراجو زائل است

هروسیسا یبرس است

فصل الصاد مع الیاء المثناة التحتانیه

صیبا صیبی البقر ... نبات
... و آن صحیح ...
صیاه ... است
صیحان نوعی از ثمر ... طیبه
و گفته اند نوعی از ... سیاه
رنگ است
صیدان ... است
صیر صحناه است
صیفص ... شحم حنظل است
که در آن مغز نباشد
صیقعو ... اسفنج است
صین ... است
صیب ... حجر ... آن
صیاهب ... است
صیاد ... است

باب الضاد المعجمه

فصل الضاد مع الالف

ضامن علاف ... است
آن ضان خلاف ... مغز
... دواب البحر است

ناسک سنگ لبیار سفید است که از کوزه ظاهر گردد

فصل الضاد مع الباء الموحدة

ضبابم و مبارک و ضبابرم

ضبر جیشوم و صبتر و صنوبر

اسم اسد است

ضبغه باریک را نامند

ضبیب النخل جمع است

ضبا بندر ختی است بسیه ملوط

ضبح رمان است

ضبر جوز البرست و آن جوز

ثعلب است

ضبعان ضبع نرست و ضبع ماده را ضبعه نامند

فصل الضاد مع الجیم والذال المعجمة

ضجاج بالفتح عربی حاج را نامند

ضحکه بحاء مهمله بعربی اسم شکوفه طلع است و هنگام شگفتن کر آن نیز طلع و غسل نامند

ضذوح بذال معجمه بر نوع ست که بقدر یمایه باشد

فصل الضاد مع الراء المهملة

ضراک بالضم بعربی اسم اسد است

ضراء بکسر بعربی شجرة البطم را نامند

ضرب بالفتح اول و تحریک و تسکین ثانی نیز عسل سفید غلیظ را نامند

ضباد اسم نوعی از قنفذ کبیر ست

ضرجم اسم نمر است

ضره بالفتح اول و تشدید دوم انگلیه لبتان را نامند و نیز بیخ انزا

ضرد بعربی اسم اسد است

ضرس بکسر اول نام دندان سیاه است و این دندان بان مذکر است و همچنین انیاب جمع آن ضروس و اضراس آمده

ضرس العجوز شوک السعدان را نامند و گویند حسک است

ضرضم بعربی نامند اسد است

ضرباع مردانیز نامند

ضرغم و ضرغام و ضرغامه هر سه اسم اسد است

ضرب بقصر درخت انجیر را نامند

ضرم بالفتح بعربی فرع العقاب است

ضرم بالضم اسطوخودوس است

ضرو بکسر اول سنگ ریزه است و ماده آن را ضروه نامند و جمع ضمیره است

ضروح بالضم بعربی انگور سفید بزرگ دانه را نامند

ضرع الکلبه درخت زقوم را نامند و بعضی گفته اند اسم ثمر است

ضری بالفتح اول و تسکین ثانی آب غوره زرد و با سرخ که از نبق بریزند و بند سازند

ضریب بالفتح صقیع و ثلج و حلبه را نامند

ضریب الشول شیر گوسفند دوشیده بعضی را بر بعض ریزند و نیز شیر دوشیده از چند شتر یک ظروف را بهنا

ضریک کرکس نر است

ضریم صمغ درختی است

فصل الضاد مع الفاء

ضفادع جمع ضفدع است

ضفائر الجن پرسیاوشان است

ضفعان ثمر سعدان است

ضفطار ضب هرم است که بفارسی سوسمار پیر نامند

ضعف بالضم و تشدید فا دابه ایست کوچکی بفارسی سرخک و شبگیر و بهندی کهل نامند

فصل الضاد مع المیم

ضماد بکسر اول بعربی اسم عصابه ایست که بر جراحت آید و باصطلاح اطبا ادویه مطبوخ با مایع است اگر قوام آن غلیظ باشد که بر عضو گذارند و در قرابادین مفصل ذکر یافت و جمع آن اضمده و ضمادات آمده

ضمج بالفتح اول و سکون دوم بعربی اسم کرم گندیده است که بهندی کهتمل نامند

ضمج ناقه بزرگ را نامند

ضمیران اسم عربی نباتیست

فصل الضاد مع الواو

ضوع بوم نر را نامند که بفارسی کول گویند جمع آن اضواع

و صبغان آمده

ضنوح بالفتح و ضنح بالفا مهملا است

اسم عربی نفخه است

ضو سیر با دروح است

ضوطیه خمیر نرم بر آب است

فصل الضاد مع الهاء

ضهر سلحفات است

فصل الضاد مع الیاء المثناة التحتانیه

ضیاح بالفتح شیر رقیق ممزوج است

ضیب بالفتح دواب البحر است و جسمهای لورزرا نیز نامند

ضیثم و ضیغم و ضیغمی همه نام اسد است

ضیح بالفتح مثل ضیح ست

ضیر آن بعربی نام نوعی از ماهی است

ضیق بکسر بعربی اسم حباب ست

ضیمران شاهسفرم است و با در ریحان را نیز نامند

ضیون بالفتح اول و سکون دوم و فتح واو نون گربه نر را گویند جمع آن ضیاون است

باب الطاء المهملة

فصل الطاء مع الالف

طاباق اجر بزرگ را نامند
طابه بعربی اسم خرست و خر
طیب مباتی را نیز که بفارسی میخوش خو
نامند و نیز نام شهریست کرده
مدینه طیبه می شود
طالیق معرب تابه فارسیست
که تا چن نیز نامند و آن ظرفی
است که بران نان می پزند
و جمع آن طوابق و طوابیق آمده
طائر اسم عربی سر سرا است
طاغک آنی لود درخت است
و گفته اند ثمر آنست
طارطقه ناهو داته است که
معروف بحب الملوک است
طارکیس ملک البلم است
و جنه الجعفر را نیز نامند
طارنی نوعی از خرزست
طاریفه وندست
طاری اقواق است آن
خوریست که از آب خضیکه بندی
نامند بعمل می آورند و آنرا
بری گویند و درخت آن را نامند
در عظیم آباد بنگاله هم بعضی جا کنند
طاسا مارشیشا است
طاطس چوب صنوبر است
که مانند مشعل مشتعل گردد
طاطیاوس اسم یونانی
نوره است
طافره رماد است
طانوبیش بیونانی مرست
طانیه بعربی اسم ماهی است
که مرده بر روی آب آمده باشد
و نیز کف آب که تابع و هر چیز
سبک که بر روی آب آید نامند
طاق گویند درختی است که
آنرا بفارسی نام خوش نامند
و ثمر آن بقدر کنار کوچکی سبز
رنگ است و آن را جگران
مدتی بیاید و گفته اند از درخت
است و ثمر آن طاحک
طافی فار است
طالس بیونانی جلبه است
طالوس طالوطون بیونانی
ساق است
طالون دیرون است
طالوقس صفرا خون است
که آنرا طیر الملوک نامند و بفارسی
فرغک بسقاد و مرجنبان و
ابنداسی مموله
طالقون طالیقون است
طالیا اصدا مغار است
طامو سونون بیونانی مغمار
الراعی است
طالاینون بعضی آنرا ابردن
بری و بعضی بعمل ابریه نامند
نباتیست ساق آن قصبیه
مساق رجل و برگ آن نیز
شبیه ببرگ آن و نزدیک
برگی از برگهای آن شاخه
میروید تشعب شش شو به
با هفت شعبه ملو از برگهای
ریزه و چون برگهای آن
ریخته شود رطوبت لزجی
از ان ظاهر شود و گل آن
سفید است و منبت آن زیر
درخت انگور
طلاطابیونانی غنطور یون است
طامر برغوث است بشر غلط
نیز نامند
طامر ینی طامر بعربی برغوث است
طامل طاملوه برغوث است
طامیونیتی نانی خرز بخوش است
طاهر بجکشت است
طائره اسم عربی حیوان برنده
است جمع آن طیر و طیور آمده

فصل التاء مع الباء الموحده

طبانو شادر است
طبار صنفی انا بنجیر بزرگ
سرخ است
طباهجه معرب سناهه است بمعنی
گوشت بریان که بفارسی
کباب نامند و آنرا طباهیج نیز
نامند
طبیوخ دابه سمی است که از
گزیدن آن درد بسیار
بهم رسد
طبیخ بکسر اسم البطیخ بکسر است
که بفارسی خربوزه نامند
طبیخ بکسر و بلی موحده
شده و مغز طلع است
طبر خشت صمغ و دابه است
طبرخون بفتح نوعی از عصفصان
است که بفارسی سرخ بید
و بهندی تن نامند
طبر زد و طبرزل زن شهر
اسم شکر معقود است که
بفارسی نبات نامند
طبس اسم عربی ذهب است
طبطابت بفتح نام طائریست
که آنرا در گوش بزرگ است
طبسطر مرغ آبی است
از اقسام اذر
طبق بعربی اسم دیلی است آن
لبن و تبوع درختی است چسبنده
مانند لبن و تبوع درخت کشل
که بآن جانوران را صید کنند و
نیز هر چیز چسبنده در آنها
که بفارسی سرشیس نامند و
ملحفا قه سفید را نیز
طبقا بیونانی نام نوعی از گندم
باریک است بقول جالینوس
سلت است بقول صاحب تحفه
سلیم توهم کرده سکه خندروس

خنده و روس والسته

طبقا ما ودان لغت یونانی است

هیستان نباتیست کران

شبیه بانگور بستانی با

شعبهای بسیار و گل آن سیاه

کوچک و تخم آن شبیه بجادرس

طیلسان بفتح ترکی اسم سنبله

طبیخ در لغت هر چیزی که پخته

بریان نموده در آب پخته باشند

و نزد اطبا چیزی را نامند که در

آب جوشانیده باشند

و نام مرکبی ست و چیزی مشهور

نیز گویند

فصل الطاء مع الثاء المثلثة

طرح بعربی اسم علی ست و

گویند علی صغار ست

طره سر شیر را نامند

طیفار اسم عربی اسد ست

و بوقس را نیز نامند

فصل الطاء مع الحاء المهملة

طحلب بعربی طحلب ست

طحلب الغدیر خزاز الغدیر است

طحما السطرروی بفتح اول و سکون

حا مهمله و فتح میم و الف شوکران

طحیلی بعربی اسم دیگر ست

طحین و طحیین بعربی دقیق و

بفارسی آرد را نامند

طحن بضم اول و فتح دوم بعربی

طنیم را نامند و حرباء را نیز

طحینه بعربی مسمی سطحون یعنی

کنجد سائیده را گویند

فصل الطاء مع الخاء المعجمة

طخف لبن و امغن ست

طخمی دنبک ست که بفارسی

خروس نامند

فصل الطاء مع الراء المهملة

طراجاد و طراجالا سیا بسر یانی

و یونانی طراخالیس و طراجا سیا

صمغ قناد ست کثیرا باشد

طرافیس یونانی عقد و دس ست

طرازغون یونانی قوتیح

بری ست

طراسا یونانی نوعی از درست

بلوط ست

طراسومن طالیسفر ست

طراغس عنب الثعلب ست

طراغیس را زنجی گفته از خشخاش و

سیاه است گفته اند حبی

ست کوچک سیاه که زرافلا

بهم میرسد گفته اند خندروس

و سلت و نیز گفته اند

طراغافیشا یونانی گشنیز ست

طراغیس سلت ست

طاماسالیس فنیق ست

طراغو لیفاس و طراغو رنفاس

یونانی قوتیح جبلی ست

طراغو رنفاس یونانی نسخه

از صعتر ست

طراغلادس و طراغودسس

و یونانی کا فر ست که بفرسنگ

صفراغون نامند

طراق بکسر اول و تشدید دوم

اسم تریاق ست و ان مرکبی

معروف و در قرابادین

مذکور شد

طرابیون و طرا سلیس یونانی

عاقر البطم ست

طراتماغافش ست

طربایه طرنیفلن ست

طرنوف و طراثیث ست و

گفته اند اسمی ست مشترک میان

اشتر غار و درخت انجق

طرتقن یونانی سداب را

گویند

طرحتی بنتمع ست

طراحسین کیسنج ست

طرسیمی یونانی فرمی ست

وان هندیا ست

طرحاطیقون یونانی بمعنی

شیاف العین ست و شیافات

عین در مرکبات مذکور شد

و بمعنی کحلی نیز آمده

طرجوم بعربی بادنجان را نامند

طرحولی طرفرن ست

طرادغلو لغفطس صفراغون ست

طرادیکرن برمی بسباسیون

طرادبون یونانی انجدان است

طرنج بکسر اول و تشدید دوم

و سکون با و خای معجمه ماهیست

ماهی را نامند

طردیمن یونانی کاشم ست

طرددقولاغری الجلبود ست

طرس بکسر بعربی کاغذ ست

طرسانوسی از بلوط است

طرستوج معرب تستوج ست

یونانی عرلفا نامند و بعجمی

اندس مل و اس خفی از

ماهی بحری ست آسرا دمیان را

گلاین بورش تسکوری ست

و غشاده چشم ست

طرساجس الطب ست که

دیتاقوس نامند

طرسیمی یونانی هندبا ست

طرسون طالیسفر ست

طرخشقون و طرشقون

هندباهی بری ست

طرشولی باندلسی مرتو مای

صغیر ست

طرطب جیر طالق ست

طرطب بعربی پستان

طویل را نامند

طرطقا اسعیدان ست

طرطیر بعربی زرد خمر ست

طراتیق بعربی کردان تر را نامند
طرعیسا البسرانی یا یونانی صمغ قناست که کثیرا باشد
طراغاین یکی از انواع طراغیون ست
طرغلودلیس صفراغون ست
طرف معرب نزف ست که بترکی قراقورت نامند که چنین باشد
طرتابار البسریانی نخاله حنطه است
طرف ذنب اهل از سموم در اهل مذکور شد
طرق بکسر اول و سکون دوم لوبیے شحم ست
طرقوقون و طرقوقن و طرقوفون زخرورست
طرکسو تر بدست
طولیدن یونانی عنب الثعلب است
طرم بکسر زبدست و عسل تیز را نامند و گفته اند عسل مرکب از شهد عسل است
طرماده ابن سینا مخوذ مریم است
طرموق خفاش ست
طرموس طرموس خسک ست
طرمون بادآورد ست

طرایس بسریانی بطم ست
طرسون نوعی از حجر لطیف ست
طرن نوعی از خرست
طرنجبین معرب ترنگبین ست
طرنجومانس سیاوشان ست
و گفته اند نوعی از نهر اوج بیابانی کاسه ا باشد
طرنجومالیتن کرکم ست
که زعفران باشد و گفته اند نوعی از نهر اوج شان ست
طریم نارجیل است
طرنشول بسریانی صلم وما نامند
طرنبلون طالیسفر ست
طرو طلون یونانی سلق ست
طروغلودوطس طروفادوطس یونانی عصفور الساج و عصفور الشوکه را نیز نامند و آن عصفور لیست کوچک
طروغلودطیس یونانی عصفور کوچکی ست که بفارسی سنک یا کنک و بهندی پده و پهدکی باتا نامند

طروغلوقیطس یونانی مقصور بسیار کوچکی ست که بهندی مولا نامند
طردعالیطوس طریعوس یونانی بزر سداب بری ست
طروغلوطس یونانی نوعی از نرخ خوشبو است
طرد فوفون یونانی زعرور ست که طرلقوقن نیز نامند
طردیلون برطانیقس ست
و بعضے بستان افروز نیز دانسته اند
طردکس و طردوقس یونانی دردی خمر ست
طرباال غافث ست
طریادفلا بسریانی ساذج ست
طرتیقله یونانی خندقوقی ست
طریاق بکسر اول معرب تریاق ست که بفارسی تریاک نامند
طریجه گوشت بریان آتش ست که بفارسی کباب آتشی نامند
طرسوبانس یونانی شعر الغول

طرلقیان طرلقیون است
و قرطم بری را نیز نامند و شیخ الرئیس در قانون گفته نباتی است بیخ و تخم آن شبیه بعصفر بطبیخ آنرا چون بر زخم افاعی بر بندند تسکین وجع آن نماید و چون بر عضو سلیم بر بندند احداث وجعے مانند وجع نیش افعی نمایند
طرلقلاد طرسوج و طردیلون بسیاتیوس ست
طریقون قوة الصمغ ست
طرلعین آسیوس ست
طرلقیا سا نوعی از سمک بحری ست
طریقون یونانی زبد ست
طرلخیدنس یونانی سداب بری ست
طرلیف زرد است و طعام متحد از آن را نیز نامند
طریقون و طریقون بیمارا ست که بهندی بگله بکاف عجمی کبوتر نامند و بعربی بام و بقنین نیز گویند
طرلقیون بالاسیاره یونانی سفیفین بحری ست

طرلقو دونس یونانی ذوثلاثه شوکات ست
طرلغوراسیو نانی ذوثلثه نبات ست که مراد از عود ریا شد
طرلقون یونانی خود رادی حریم اسد ست
طرین طین رقیق ست
طرلینا یونانی سرق ست

فصل الطاء مع السین المهملة

طسس قافله است
طسو با و طسو با یونانی
طسو مادن طسوالیا یونانی و سریانی هم اسم نوع ست
طسبه قرع ست
طلیسمان شیرم ست

فصل الطاء مع الشین المعجمة

طشیر و طشتدر طرانه است

فصل الطاء مع الطاء

ططراسے و ططرا میکس علک الانباط است
ططرالمس درخت بطم است
ططرفیرقوس اسم باسلیقون است

دردرا بادین کبیر ذکر یافت

طظربوسن بیونانی فقاح اذخرست

فصل الطاء مع العین المہملہ

طعام بعربی اسم ماکولست کہ دران غذائیت غالب باشد و نزد گرسنگی انسان بخورد و نیز اطلاق بر گندم مے نمایند

طعم بضم اول و سکون دوم بمعنے طعام است

فصل الطاء مع الغین المعجمہ

طغر بعربی اسم طائر یست معروف و جمعی آن طغران

طغوریقیم بترکی اسم طائریست از طیور صید از جنس صقور

طغوی و طغیان طغیا بعربی گاو وحشی کوچک را نامند

طغع بفتح و تشدید عین بعربی اسم ثور ست

فصل الطاء مع الفاء

طفاچر بالضم لغت ترکی ست کہ بر روی جوش برسے آورد

طفال بضم طین یابس ست

طفراوسیمان طفرادو بسریانی اسم ...

اطفار الطیب ست

افیسا بیونانی سد بیاجبلی

طفشیقون طخشیقون ست و بعضے شوکران دانستہ اند و اصلے ندارد

طفطان بعربی اطراف شنجر را نامند

طفل بکسر بچہ صغیر را نامند و باندلسی حلبنا قیمولیا را دنیز تکوی بری را گویند

طفلہ شاہترہ است

طفلے درخت مقل ست

کلہ دوم نامند

طفوہ و طفلے خوصہ مقل ست

فصل الطاء مع اللام

طلا بفتح بعربی بچہ حیوان ...

طلف را نامند و گفتہ اند بچہ آہو را و بضم فشردم ست

طلا بکسر مداد دیہ یابعی را نامند کہ بر عضو بمالند و از ضماد رقیق تر باشد و قطرا نیز نامند

ذہرکہنہ رانیز و آب انگور شمس رانیز گویند و عصیر مطبوخ رانیز نامند

طلح بعربی طلح ست نوعے از ام غیلان است

طلح بکسر قراد ست

طلجوم طلخوم بضم جیم و بخاے معجمہ بعربی ماد اجن ست

طلخام بکسر بعربی بلبل یادہ را گویند

طلخشقوقا طرخشقون ست

طلس بمعنے نانی جلبہ ست

طلسا و طلیسا اسم صنفی را عدوق کوچک ست

طلسے اسم ہندی فی تجمشک است

طلقین اقحوان ست

طل بفتح اسم عربی شبنم ست کہ ہندی اوس نامند و آن رطوبتی ست کہ از آسمان شبہا خصوص آخر شب فرود آید و بر زمین و اشجار وغیرہ نشیند و جمع آن طلال و طلل آمدہ و

بالفتح و بکسر تا اسم ناریست

و بضم و تشدید لام شبر حران را نامند کہ بباشا نامند و خون را نیز گویند

طلام بالضم و تشدید لام اسم قوم ست کہ چب شہد نضج نا اثر

طلم بفتح حرکت دند ان را گویند

طلمہ بضم و سکون لام ثانی ست کہ بفارسی بگرد باج نامند و در حدیث ست کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ نسخنے گذشتند کہ طلمہ سی بخت برائے اصحاب خود در سفر دعوف از وجاے بود آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرو دند نمی سد او را گرمی جہنم ہرگز

طلو بکسر بعربی اسم ذئب ست و بفارسی اس را گویند

طلوہ بچہ کوچک جمع آن وحشی ست

طلیترہ طرخشقوق ست کہ ہندباے بری باشد

طلیسا و طلیس و طلیسیا و طلبتس بلغت اہل شام نوعی از ہندوف کوچک ست کہ از آن نمک بیسا زند با نان می خورند و بقول صاحب تحفہ اسم حلزون

اقمولیا ست

طلیحا بیربانی عدس بری کہ عدس تلخ باشد

طلیطلینس بیونانی خراطین

طلے بچہ کوچک غنم ست بفارسی بزغالہ نامند

فصل الطاء مع المیم

طما قطر ساذج است

طمر و طمور بالفتح بمعنے بر و حرو ...

طمر بضم بعربی سفراق ست

طمطم بضم تمتم تمشیم ست کہ سماق باشد

طمل و طملہ بالفتح بعربی رکوز

طمر بکسر بعربی شتر مرغ نر را نامند

طمہ بضم بعربی عذبہ است

طمیل و طمیلہ بعربی حد و خناق را نامند

فصل الطاء مع النون

طنب بضم اول و دوم حبل طوال دعرق شجر رانیز نامند و عصب بدن رانیز گویند

طنباط بلغت طنباط بلغت اہل سودان اسم ترنجبین

طنبل بفتح اسم نوعی از ماہی ست

٧٠٣

طلح بالکسر و تشدید نون بمعنی رطب سرخ بسیار شیرین ست

فصل الطاء مع الواو

طواره بالفتح بلغت اندلس گیاهی ست که نزدیک آن بته میروید مانند بلبس که باجدوار میروید و آن بیش اندلسی ست و سم را اشبه ترياق

طواطا بالضم بعربی اسم باشق

وخفاش را نیز نامند

طواغون برومی لحیة الکیس است

طوافیلوس رجم بربری ست

طواق اطواق ست که بهندی سینیدی تاری نامند

طوازیس جمع طاوس ست

طوب باخت اهل مصر آجر است

طوبا اسم بستر را دو است و بیش نزرا طوبال نامند

طوبر طوق جعده بربری ست

طوطرای اطلس درخت بطم ست

طودرین تودرین ست

طور بسریانی ترید ست

طورس بیونانی حص ست

طورهبر بیونانی سکر ست

طوثویطر بسریانی و بارودی مرداسفید ست

طوروس جلبس ست

طوری بالضم اسم حیوان دخشی ست و تمام را نیز گویند

طوسطفس رومی اذخر ست

طوسک مشط الراعی ست

طوسیس فقاح اذخر ست

طوط بالضم بعربی قطن ست

طوطاق اخرلون بیونانی حماض بری ست و جبلی را نیز گفته اند

و سلق بری و سلق جبلی نیز نیز گفته اند و معروف نزد اهل تیسیر از باطلیس ست

طوطراجست آنخفر است

طوطرنه بسریانی تودری ست

طوطک اسم عامی طوطی ست

که بعربی ببغا نامند

طوطلون بیونانی سلق ست

طوطی معرب توته بهندی ست

طوطیا معرب توتیا ست

طوف بعربی غالاً ست

طوذرلوس بالضم و طوذر فوراوس نوعی از کما زریوس ست

طوق دار اسم عامی فارسی قمری ست

طوقو بسریانی اسم دو دو ست که تخم جرز بری ست

طوکیثیر طلبا شیر ست

طولواغرین خربق ابیض ست

طولوربیونانی نام طلیشا ست

طوله اسم اندلسی قیطل ست

که بیونانی معیند لیون نامند

طولیاردن عنب الثعلب است

طولیسطون قسطوریون صغیر

طوماطاکس و بو باطن بیونانی طلیشا ست

طوماغافنطوریون کبیر ست

طوخفردن قنطوریون صغیر ست

طومه سلحفاة است

طوقلس بیونانی اذخر ست

طول بالفتح طاء ضم واو مشدده بعربی اسم طائر لیست پاهای آن طولانی

فصل الطاء مع الهاء

طهر طهر خشقوق ست

طهرن بکسر نون اسم لبن ست

طهف بعربی اسم نان ذرت ست و گفته اند ذرت ست و گفته اند طعام متخذ از انست

طهلا اسم بیونانی ماهودانه است

طیهوفسع بیونانی اسم ترنجبین ست

فصل الطاء مع الیاء المثناة التحتانیه

طیا بیونانی نوشادر ست

طیبات بعربی جنس از نحل که در مصر مے شود

طیا لقون بیونانی سطافلن ست

طیان طیان که یاسمین بری ست

طیب اسم عربی ادویه خوشبوی مانند مشک و عنبر و عود و غیرها نیز نامند و آن غذای روح و مقوی قوی و زیاده کننده سرور و معاشرت با دوستان ست و از احب اشیاست مرجناب حضرت رسالتماب صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

چنانچه فرموده اند حبب الی من دنیاکم ثلث النساء والطیب و قرة عینی فی الصلوة و انجناب المبارک خوشبوئی استعمال مینمودند اگر دیگر تا خوشبو زند و تقییب مشک میفرمودند و دیگران نیز تاکید بسیار در فضیلت و تحریض بخوشبوئی و خوشبو داشتن بدن و لباس داده است و محترز بودن از کثافت و بدبوئی۔

طیب الغراب اذخر ست

طیثار بعربی اسم اسد ست

طیجن طاجن ست که طالجن بفارسی تابه و تان بر نامند

طیر اسم جنس جمیع انواع پرنده است و جمع آن طیور و اطیار ما هر در انچه از صاحب حوصله و قانصه است و مخلب یا آن خار دار ده یا با ناخن انگشتان پای آن پرده دار باشد مانند مرغابی و بط و در حین پرواز دم آن زیاده از صف آن باشد یعنی پر ها را بسیار حرکت دهد

حرکت دہد و با ہم زند جلال
گوشت و باقی ہمہ حرام
وطیر میسوص و رخت لطم ست
وحبۃ الخضر او رانیز نامند
طلبطا بکسر لعربی باشتق ست
و خفاش رانیز نامند
طیطا و طیطا نوس یونانی مور د ست
که بفارسی ہک نامند
طیطان و طیطانہ بکسر کراث
برے ست
طیطس شاہ رنج ست
طیطوی بزبی گفته اند از قطا ست
و گفته اند نوعی از طیور
آبی ست
طیفحسوس یونانی صنفے از خاک ست
طیموس حجر ارمنی ست
طیفو تیج یونانی اسم حیر است
طیفو سور یونانی ملے ست
طیفیلون یونانی خولنجان ست
طیفون یونانی لبنی ست
که میوه سائلہ باشد
و بعضے گفته حب البلسان است
و گفته نباتی ست برگ آن

شبیه برگ سعد و ساق آن
املس و گل آن سپید پیچیده باشد
و بی ہنبت آن نی زار ہا
و آبہاے ایستاده
طیلقون گویند صنفی از حی العالم
ست و گویند بقلۃ الحمقاء
برے ست
طیلاون یونانی آذریون ست
طیلیوغر یونانی و سر بانے
پرسیاوشان بری ست
طیلس طالس ست که جلبه نامند
طیلبس صلیلبس یونانے
فراطین ست
طیناو جیوس یونانی قاتل الکلبه ست
و خانق الکلب نیز
نامند
طین صفهانی طین نیشاپوری ست
طین اقرو طون طین
فرعین ست
طین الاکل طین نیشاپوری
طین نے طین ارمنی ست
طین بحری طین مختوم ست
طین اندلسی طین بلغیف ست

که از سموم قتاله ست و داخل
طین مستعمل و داخل ضمادات
و اطلیه کرده میشود
طین جبا و طین کیموس طین
جیوش طین جزیره مصطکے ست
طین الراهب طین اصفر ست
که طین الصنم نامند و بیگه
آنرا طین مختوم الراهب نیز گفته اند
طین ستیفانی نزد اہل سنت حرام
و امام حنبل ست و نزد بعضے
قرابلیه طیبه نزد قسوامیه
طین قبر حضرت سید الشهدا
امام حسین بن علی ابن ابیطالب
علیهما السلام ست
طین ساناغی طین ساناخی
طین الفم طین الراهب ست که
طین اصفر باشد
طین مملیس طین مختوم نجوانیز
بحره است
طین قربطس طین قرلیس
طین الکاهن گفته اند طین
مختوم ست و تحقیق آنست
که طین اصفر که طین الفم را نامند

طین ملکواک طین شاموس ست
طین لانی طین ارمنی ست
طین باکمل طین خراسانی ست
که طین نیشاپوری نامند
طین تنقل طین نیشاپوری
طین مغره مغره است که سندے
گرز نامند و در حرف المیم گذشت
طین هلوگل بریا که طین گل
طین نیشاپوری نامند
طین نیشاپوری طین خراسانی ست
طیور جمع طیر ست
طیو با بس یونانی بر سیاو شان ست
طلیا با اصطلاح اہل کیمیا زیبق
طبقی داودی ست
طیوس جاجب ست

باب الظاء المعجمة

فصل الظاء مع الالف

ظالم خشبه ست که آنرا شاخہای
طولانی باشد و صوف ریز را
نیز نامند

فصل الظاء مع الباء الموحدة

ظباع جمع الاجار ست
ظبیے غزال ست
ظبیه بالفظی ماده گاو و ماده نیز

ماده را نیز نامند

فصل الظاء مع الراء المهملة

ظراب بیجمد از سردی ست
ظربانه اسم عربی جد ست

فصل الظاء مع الفاء

ظفار ظفار الطیب ست نیز نام
ہلدی از طین ست و عود ظفاری
منسوب بدان ست
ظفر بالضم اسم عربی ناخن ست
جمع آن ظفر و بکسر اظفار
و ہندی رت نضمنین بکسر ستر آنرا
و آن جسمی عصبانی ست که بر سر
انگشتان انسان و اکثر حیوانات
کبیر و بید برای فوائد که در کلیات
مذکور ست
ظفره و ظفیره بضم فو تیج بری ست
و بعضے فوتیج ہندی دانسته اند
ظفرۃ العجوز خسک ست
ظفره النسر خاطلنیقی ست
بمعنے کف العقاب
ظفرے بالضم اسم صنفے
از قلیمیای معدنی ست که از
معدن قدیمه کهنه بر می آید

فصل الطاء مع اللام

طلام بفتح اول و تشدید دوم بعربی اسم عشبه است که پایچ آن طولانی باشد
طلم بفتح بعربی اسم تلج ست که بفارسی برف نامند
طلیم لغة فرا ست
طلیه ایم حوانیست که آنرا شیر باشند که بنوشند قبل از گرفتن زبان آن عرب میگوید معانا طلیمه طبیه

فصل الطاء مع المیم و مع النون و الهاء و الیاء المثناة التحتانیه

طمخ اسم ثمر جوز ست
طنب بکسر بمغربی اسم بیخ درخت ست
طنبوث بوزن عصفور عصفور عظیم الساق ست
طنجه بعربی شربت شیری که آنرا نگرفته باشند
طهره بضم سلحفات ست
طهون اسم عربی سنور خسی ست

یعنی گربه دشتی ست
طی بفتح بعربی اسم عسل ست

باب العین المهملة

فصل العین مع الالف

عالین بالکسر اسم اسد ست
عالق بفتح طائریست که فلتکه پرواز کند
عانک اسم قوس قزح و جمع آن عوانک ست لیبار ترش را نیز نامند و بینه صافی را نیز گوینده
عاذر و عاذره و قذره یعنی غائط ست
عازه بینه خوشبو ست
عاسل بعربی ذئب ست جمع العسل عواسل آمده
عاسی ثمر لج نخل ست
عاشر اسم صمغ سبستان ست
عاشرات و بفارسی گفتار نامند
عافضی لیریانی عفص ست
عائذ بفتح است و بضم را نیز گفته

عاقر شما شمخار ست
عاقل بمیس حیلی جمع آن عواقل
عاقور ازار زیون ست
عاقول خار شتر ست که حاج نامند بعضی بنوباکته اند که غزبوب باشد
عاقولا بعربی نوعی غذا ایست معتوعی ست که آنرا آرد نوا و بفارسی کاچی نامند
عالاقطبطش بیونانی مجرکبی و بغین معجمه نیز آمده
عاله لقاما ست
عالیجون قوقنج بری ست
عامه اسم نوعی از میعه است
عانه غبیست که در حاشه که عانات نامند و از قرای جزیره بیسازند و لهذا منسوب به نسبت
عادانون بیونانی بناج که خار آن شبیه لیسور زن ست که آنرا ابرت الرعی و ابرت الراهب نامند
عانجسین عقابیس ست
غانب اسد ست

عالیشا البب اسم فارسی عادی طائریست که آنرا بعربی صعوه نامند
عاطن کاوسی ست

فصل العین مع الباء الموحدة

عبامد جمیل ست
عبب عبعب بضم اول نوعی از کاکنج ست
عباس اسد ست
عبد نباتیست طیب الرائحه خبر بضم و بفتح نیز عقاب بحر سماق ست
عبربیه ساقیه ست
عبروش عبر وناس بربی ست
عبرونی لیبریانی خلنج ست
عبری بعربی سدری ست که در کنار آبها دید
عبس شابانگ ست و اهل مصر آن را بربوف نامند
عبعب بفتح اول آهوی نر ست
عبعبه صوف احمر ست
عبقر سوسن ابیض ست
عبقس و عبقص عبقوس

هم نام دابه کوسی ست
عتبه نوعی از اذخر ست
عتلا سنگریزه سفید ست
عتقاره غناب طولانی ست
عتوس اسد ست
عتیف ریحان ست
عثیثه اقط خشک ست و گفته اند طعام متخذ از اقط و سویق که با روغن خورند
عثیر اسم زعفران ست و نیز خوشبوئی مرکب را نامند در قرابادین ذکر یافت
عجبیط هم خالص از زه را نامند

فصل العین مع التاء المثناة الفوقانیه

عتاق الطیر جوارح طیور ست که بفارسی مرغان شکاری را نامند
عتیق عطر گویند گیاهیست زرد
عتفرق مانند مرزنجوش گویند خود مرزنجوش ست و گویند قطعه از مشک خالص ست

غترب بالضم سماق ست
غترس بالفتح اسد ست
غترسان وغترفان بالضم دیگیست
که بفارسی خروس نامند
و نیز غترفان نام گیاهی ست
عریض الورق رسیع
غنعب بالضم جدی ست که
بفارسی بزغاله نامند
غتیق بیضه کهنه است و نیز نام
نوعی از تمرست و نیز اسم ب
وطلا و خمر و لبن ست
غتیک خند صافی ست

فصل العین مع الثاء المثلثه

غثا بعربی حسب ست
غثائط بالضم لبن حائر ست
غثار بالضم غبار ست
غثعث بالضم کرمی ست که پوست
و صوف را بخورد
غثرب بالضم اول درختیست
شبیه بدرخت آناد و سلاق آن
سرخ و همچنین ثمر آن ترش
ماخوذ هست و نبات آن
زنبیهای هموار و برگ آنرا
پخته و آب آنرا گرفته در رایب
حامض که مسکه آنرا گرفته پخته
باشند داخل کرده میخورند
تقویت شکم و زیادتی اشتها
و گفته اند درختیست شبیه بریباس
غثکال و غثکول ست و غثکول
بمعنی عذق و شمراخ ست
غثلط لبن بسیار غلیظ
خاثر را نامند
غثمان بالضم فرخ حباری ست
که بفارسی جوزه جزر و نیز فرخ
ثعبان و نیز مار بچه آنرا نامند
غثمثم بعربی اسد ست و شتر
بسیار طویل را نیز نامند
غثوا بعربی اسم جنس ست
و آنرا ضبع بسبب بسیاری موی
نامند و بفارسی کفتار گویند
غثیاء و غیل ضبع نر را نامند
غثیر غبار ست جمع آن غثائر

فصل العین مع الجیم

عجاج بالفتح بمعنی غبار و دخان است
عجاجه نیز درشت بزرگ
عظیم الجثه را نامند
عجی بر وزن ابد بعربی سپیهر ابی
خشکست که طبخ نموده بخورند
واحد آن عجه
عجام بر وزن قوی را نامند
و گفته اند اسم قعیب ست
عجاف بکسر حنظل ست
عجاف بالضم نوعی از خرما ست
عجاره اسم نوعی تمر لیست
مدینهٔ طیبه
عجالد و عجلد و عجلط لبن غلیظ
خاثر ست
عجام بالضم اسم جنس هست
هر نبی سبب حدان عجم و
اکثر مخصوص بدانه انگور و مویز
و امثال آنهاست
عجالس جعانس ست که دران
قلب لکافی شده و آن جعلان ست
عجاهن بالضم قنفذ ست
عجب حب الفیل ست و حب الکلی
نیز و بیونانی انار غورس نامند
عجام و بالفتح و تشدید جیم خفاش
ضخیم ست و در طاطرا نیز نامند
عجند ست و حب الثعلب را
نیز نامند و گفته اند تمریست
شبیه بزینب و بالفتح لئیم ترابست
عجل و عجول و عجول بکسر اسم
بچه گاو ست که بفارسی
گوساله نامند و جمع آن عجاجیل
عجره بالضم عقدی دگر هی ست
که در اشجار و غیرها بهم میرسد
عجرم بکسر گره هیست که در
درختها بهم میرسند
عجرام بالضم بعربی شتر قوی
شوید ست
عجروف بالضم کرمی ست با
پاهای طولانی و گفته اند مورچه
دراز پای ست
عجل بالفتح و تحریک بعربی اسم
طین ست که حمار سنون
نامند یعنی خاک سیاه و بدبو
جمع آن عجل ست
عجم بالفتح اول و دوم بمعنی استخوان
هر میوه ماکول از فواکه نامند
انگور و سفرجل و زرآلو و امثال
اینها و بچه شترا نیز نامند و بضم
اصل ذنب یعنی بیخ دم را نامند
عجمه بتحریک اسم نخلی ست که از
تخم روید
عجمار بر وزن فعلال بمعنی آست
و عجمر بمعنی کنگ ست و بیمه را
عجمار از آن جهت نامند که لنگ ست
و بیخ نبگر و مدینه بعربی اسم
سطرانیون ست
عجمصی نوعی تمری ست گوه حک
عجنس شتر فربه صلب قوی را نامند
عجوه اسم نوعی تمر لیست که در
مدینه طیبه میشود بزرگ تراز
صیحانی و در حدیث ست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده اند هر که صبح ناشتا هفت
دانه عجوه بخورد و دران روز هیچ
سمی و سحری باو اثر نکند و نیز
آنحضرت صلعم فرموده اند که عجوه
از جنت ست و شفاست از سم
عجوز بعربی اسم خمرست و آنرا ازینجهت
نامند که بیگانه دارند تا کهنه
گردد و استعمال مینمایند
و تازه آنرا نمی خورند و نیز اسم

روباه و شیر و ببر و گرگ و گفتار و عقرب و فرس و سگ و شتر ماده و قیل ماده و نیز اسم درختیست معروف و مشک و نوعی از خوشبو نامند و نیز اسم طعامیست متخذ از نبات بحری
عجوم بعربی بچه شتر مشجع آن عجم است و نر و ماده درین مساوی سے آید
عجهوم بضم اسم طائریست از طیور آبی
عجین اسم خمیر است که بفارسی آرد سرشته نامند

فصل العین مع الدال المهملة

عذر دابه است
عدام بفتح اسم نوعی بطی است که در مدینه طیبه میشود و در آخر سے رسد
عدائل و عدل و عدلی ہر چیز قدیمی مسن ضخیم را نامند و تنها خصوصاً درخت کهنه و بسیار خورده نوسے را
عدنا البیر یانی کندش نامگویند
عدس جبلی بنفشه ایست و گفته اند نوع بنفشه ایست گل آن سفید سے باشد
عدالم گفته اند تخم نباتیست که بیونانی سقارغایمون نامند و مستعمل در تریاقات و از ادویه نافعه در سموم است و ابن بیطار گفته که بیونانی سقوغامیون نامند و آن سوسن بری است و گفته اند دوائیست که آنرا متعادل اہل بحرین حرمل نامند و گفته اند که بزر سنگ تلخ است که بفارسی تنگ تلخ نامند مدر بول و مسهل و لسانیست که مدمنش بول آدم میگردد
عدم بنبطی نباتیست شبیه بعدس در شاخ و برگ و لیکن برگ از آن طولانی تر و غلاف آن بر سر شاخ آن و غلاف طولانی میرو ید مانند گشنیز و در آن تخم آن میباشد و در بیخ آن تلخی نیست میخورند
عدس نوع طعامی است مصنوع از عدس مانند حلیم که از گندم سے سازند
عدمول بروزن مفعول بعربی ضفدع است
عدوی بفتح اسم بچه کوچک غنم است و گفته اند بچه چلپاسه و بوزینه بدالست

فصل العین مع الذال المعجمة

عذابه عذبه است که ثمر اثل است
عذافر شتر عظیم را نامند
عذافره شتر ماده عظیم صلب را نامند
عذاکط ابن خاتر را نامند
عذب بمعنے شیرین است و آب طیب خوشگوار را نیز نامند و نیز نام درخت و نوسے از انار و خرما
عذب بتحریک چیزیست که برمی آید از زحیر و نیز نام درختی است
عذبه بفتح و تحریک بکسر دوم طحلب است و آب عذب را نیز نامند و گفته اند آب طحلبی است و بتحریک ثمر اثل است
عذام بعربی اسم خوث است که بفارسی کبک و بهندی پسو نامند
عذدات بفتح لوا کردوم بعربی اسم غائط که جمع نیز نامند
عذدقوه بضم دابه کوچکی است سفید نرم که بفارسی تارلوک و دار ملوک و بهندی بهبهی نامند
عذق بفتح نخل باردار است جمع آن اعذاق و عذاق
عذق بکسر خوشه است و خرما را نیز نامند و گفته اند عرجون است که در آن شماریخ باشد یعنی ساق ثمر نخل است که در آن شاخهای باریک که ثمر بران متصل میباشد
عذق ابن زید اسم نوعے از تمر است
عذق ابن طاب نوعے از تمر است در مدینه طیبه
عذوق بضم نوعی از انگور سبز رنگ است و جمع آن عذالیق
عذیه نخل ماده است و ثمر یکه دران تخم باشد نیز نامند

فصل العین مع الراء المهملة

عرا البسر یانی اسم ظرفر است
عراب بفتح بعربی اسم درختیست که از پوست آن ریسمان میسازند که بهندی رسن نامند
عراب بکسر نوعی شتر است اصیل که آنرا شتر عربی و داد عربی نامند در مقابل بختی
عراده اسم عربی جراد نیست یعنی ملخ ماده
عرار اقحوان است
عراضم و عرارم بعربی اسم اسد است
عرائس النیل نزد علماء مصر بشنین است
عرب و عربیا گلبر نباتیست که بفارسی دیوکنم نامند و گفته اند نوعی از جبن است که بهندی بهنی نامند

غوبیرا ببربانی حب البقدست
که ثمر فنجنگشت باشد
غوبالیسطر بیفیس ست و سنبله
ارغوان را نیز نامند و اصل آن
که سلت ست
غوجا بعزبی اسم صمغ ست
غوحدا ربون نخل ست
غو و حار ست
غودا بعزبی اسم فیل ست
غوبیونانی اسم قنطوریون ست
غربضم اول و تشدید را
ارزق الطیر و غده ننسا نرا
نیز نامند و به کوهان سرا نیز
موصوف باشد از دست
غرصم بادرنجان بری ست
غرض ارک ست
غرطب خنگ ست که بهندی
گوکهرو نامند
غرقیتشا آدریست که بفارسی
چوب نامند
غرنج اسم عربی نوعی از بشوشان
ست و گفته اند اسم نباتیست
که بهندی ...

میدارد لهذا از دو جسته
الاعضا نیز نامند و گفته اند
درختیست شبیه بسماق
غروق جمع عرق ست و شامل
عروق بدن و شجر هر دو ست
و نیز بیخ درختیست زرد رنگ
که از آن ثیاب و غیرها را رنگ
مینمایند که بعزبی عروق الصفر
و بفارسی زرد چوبه دهند
هلدی نامند
عرق الارطی بیخ ست نیز رنگ
و سک که بفارسی بیخ پده نامند
نامند و آن بیخ درخت
غرب ست
عرق آصف بیخ کبر ست
عرق الکبا بیخ انجبار ست
عرق الحدرک بدان ست
عرق السوس اصل السوس
عرق الکافور لغت اهل مکه
شتر قه زرنباد ست
عرق الطیب سرا راست
و زرنباد را نیز گفته اند
عرق نفاو وج ابو خیا ست

که بفارسی هوه جو به نامند
عرق الجمال مویبا نج ست
عرق الزبیب نبیذ آب ست
که مقطر نموده باشند
عرق الشجر صمغ ست
عرزال عروس طلق ست
عرفج بالبس قلفونیا ست
که بفارسی زنگباری نامند
عرقضاد عرقضان عرایضان
و عرالیقصانه و عرنقصان همه
اسم ضد فوقی ست یا برالطبوژ
است
عرز بیخ بری کمون ست
و بجو را اگرا و را نیز نامند
عرقون نباتی ست که برگ
آن شبیه برگ شقائق النعمان
و شگفته و طولانی و بیخ آن
مستدیر او امیخو سند و صفت
دیگر نیز میشود و شاخهای آن
باریک برگ آن شبیه برگ
ملوخیا و در اطراف شاخهای
آن چیزی بر آمده شبیه بسر سمچ
دشفار آن بر ابن طب غیر

ممدوح بلکه دارندا بگرست
عرتیل بعربی صفره نجس ست
عزم بالفتح اول و دوم ماهی ست
که اهل مغربش بیونانی
دبسس نامند
عرماد مار سیاه مخلوط بسرخی ست
و گفته اند مار قرنش ست
عرنافس بکسر بعربی طلحا بدست
عرمرد بالفتح اول و کسر دوم
و فتح میم و راجردذ کرست
یعنی خوش دشتی نیز ست
عرنف بالفتح طلب بنز لیت
که عدد زیرک بیابنده و بالای
آب می آید و نیز حب النقار
عرنوعی از سدری ست
که بفارسی کنار بری نامند
دار اکی گوجک رانیز گفته اند
عرمضان اسم عربی مندوقی
و بیخور الاکر اد ست
عرنقصان خندقی ست
عرودی بعزبی و سرطانی
سنتی ست که اسر انسن نامند
عرو با سر بایست بفارسی

گرزانگبین نامند
عروس فاتل النحل ست که بلوز
باشد و کبریت زرد را نیز گفته اند
و اهل شیراز آب مقطر از معصفر
در اول مرتبه بنعر و گش بیع
بعد از ان را در او نامند
عروسا فارس سلیح لیجد است
عروسا پس بمده عروس
اسم فارسی قاقمه عرس کالکنج است
عروسک حیاحبت که بفارسی
گرم شب تاب نامند و گفته اند
اسم فارسی طینوس ست و چندرا
که بوم نامند نیز گویند
عرق بالفتح اول و ضم دوم و
عرق ست بضم اول و دوم
بمعنی رگ و شامل رگهای
بدن انسان و حیوان و اشجار
ست و نیز ریشهای باریک
درخت را نامند عرق الصباغین
نیز نامند که بفارسی زرد چوبه
هند بعضی گفته اند نباتیست
زرد که بفارسی اسپرک
و بهندی تن نامند

عروق اصفر بیخ کبرست
عروق بیض بعضے مستعجله
و بعضے بوریدان کہ ہندی
ستاوری نامند دانسته اند
عروق الاحمر فوة الصباغین ست
کہ بفارسی روناس و ہندی
منجیت و مجیٹہ نیز نامند
عروق الزعفران
عروق الصفر ست
کہ عروق الصباغین
و بفارسی زردچوبہ و ہندی
ہلد گویند
عروق السوس اصل السوس
عروق الصبغ عروق الصباغین
عروق الصفر عروق الزعفران
ست
عروق الطیب عروق لکا در
زرنباد ست
عروق فالعرفج بابونج ست
کہ شنجار نامند
عروق اچیز لیست کہ اہل الصین
در سیاہی موی مستعمل دارند و
گفته اند شراکش ست

عروق مستعجله است
عرہوم عرجون است
عرہون قطر ست
عرراتا سنجواست دعوشیہ
را نیز گویند
عریس السبیل یا ختہ مقر لشین ست
عریشیج ہی یعنی ہزار ست
عرلیطہ عقرب ست
عرلیتصاد عرلیتصار
خند قوتی ست
عرلیقطہ وبار است عریض
شبیه بحجل
عریکہ سنام بعیرست یعنی
کوہان شتر
عرین لحم ست
عزاری دعراز عرد رست

فصل العین مع الزاء المعجمة

عزہ عزما ہست کہ بفارسی
آہو بره نامند
عزہل حام ذکرست یعنے
کبوتر نر
عزہول اہل ست

عزرہ عزیرون قنطوریون است
و در بعض نسخ قالون عزمبر
قنطوریون کدست و عزیز
قنطوریون صغیر ست
عزیز لحلی ست معروف
و در قرابادین مذکور شد

فصل العین مع السین المهملة

عسا ملح ست و کنوسہ را
نیز نامند
عساعن فنا کذ ست و آنرا
بدین نام بدانجہت موسوم
نمودند کہ در شب بسیار زہر
سے نماید
عساقل و عسقل نوعی از کماۃ ست
عسارہ و عسارہ دبیہ ست
عسالیج جمع عسلوج و بمعنی
نقصان قلاقی بی لحمات
و بمعنی درخت کرم و کدو و خیار
و امثال اینہا کہ درخت و نحو آن
پیچیدہ بالا رود و بمعنی شاخہای
درخت باریک بیخ درخت نیز
آمدہ و بعضے آنہا را العاکفہ

نیز نامند و گویند لقالیف مرد
از انہاست
عسبان جرید نخل ست
عسبر لعربی نمرزست
و عسبرہ نر مادہ
عسجد بالفتح ذہب ست
و جواہر مانند یاقوت و درو
نتشر فیروزہ ایز نیز گویند
عسجر ملج ست
عسرہ بقلہ است
عس زرنیخ ست
عساس عسس و عسعاس
یوبے ذئب ست
عسطوس نوعی از خیزیست
شبیه نخیزران
عسقلہ سنگریزہ سفید ست
عسل التنین عسلیکہ مگسان آن
بر یاسمین نشسته باشد
عسل بلاد رطوبت سیاه
چسپندہ است کہ از بلاد
بر می آید در عین قشار کہ
در ہمین بلادر نیز نامند
عسلہ اسم معصر بیخ و طفیہا

عسل بلبلح عسل بے طبع است
و ہمچنین عسل ابلیح و عسل بلیلج
عسل زنجبیل مربی و عسل
تمر سیلان تمرست یعنے
دوشاب خرما
عسل داود و ہمین عسلی ست
کہ او سے نامند و توہم کردی
کسیکہ ادرا مالی داد مالی
دانسته
عسل الحاج ترنجبین ست
عسل حاشا عسلیکہ زنبوران
بر خت حاشا نشسته باشند
واز ادویہ تریاق اکبر ست
و ہمچنین عسل شوکران ست
و عسل عقر و عسل مکر و اینہا
ہمہ مجرد درین را مصر ست
عسل الخلاف شیر خشک
ست
کہ از درخت بید لعل آمی ورند
عسل داد و امالی ست
عسل ادہت سفینے است
کہ بر درخت ترمت نشینہ
دالنجر لست سفیدہ تبر نیا و

وگفته اند که آن شکر تیغال
عسل طبرزد شیر خشت شیر
نبات ست
عسل القصب عسلی ست که از
شکر خشک بطبخ غلیظ کردن
و بقوام آوردن بعمل آید و ذکر
عسل القصب آن شکر ست
عسل اللبنی حصی لبان ست
و بعضی گفته اند میعه سایله ست
عسل ماذی عسل نحل سفید
عسل النحل سهد ست که
بهندی مدھ نامند
عسل اللبن شلتلین [illegible]
طیب رفیق را نامند
عسلیج بکسر صف [illegible] ست
غصن پیه کهنه است
عسیب جرید نخل ست [illegible]
دُم را اشیز نامند
عسیل قصب نیل را نامند

فصل العین مع الشین المعجمة

عشار بالضم عشر ست
عشب گیاه تر را گویند
عشبه عشبه معربه آن ست

که طیسان نامند
عشبة اللباج کرات ست
و تفاقی غیر آن دانسته
عشبة الجوهر طراثیث است
عشبة النار طیسان ست
عشر بالضم بفارسی درخت زرد [illegible]
و بهندی آگ نامند و ذکر [illegible]
مذکور شد
عش الطایر خانه طیور ست که
بفارسی آشیان
پرنده گویند
عشق البنات سوکة السود ست

فصل العین مع الصاد المهملة

عصاب و عصب بالضم اسم
بربری شیطرج ست
عصاره عبارت از آب افشرده
نباتات و یا میوه و غیر آن ست
خواه خشک نمایند و یا نمانند
و عصاره هر چیز در ضمن اصل
آن مذکور شد
عصاره ارعلیس عصاره [illegible]
بیزبار لیس ست در امراض [illegible]

مستعمل و بهتر از مامیران چینی
عصاره الحجر سنگ ست
عصاره حناء لیسینتی [illegible]
حضض ست که شاه چینی [illegible]
عصاره السوس ربّ السوس ست
عصاره القرظ اقاقیا ست
عصاره هوفسطیداس
عصاره اللحیه لحیة التیس ست
عصاموسی لحیة الراعی ست
عصی الراعی بطبوب ست
عصب بالضم درخت خاردار ی
که صمغ آن کثیرا ست که بیونانی
نوارسین نامند
عصفر بالفتح و تحریک نوعی از [illegible]
که بیونانی جیبوس نامند
عصاب بالفتح و تشدید صاد
اسم غزال ست
عصفل بربری باد آورد ست
عصفور الجنه خطاف ست
عصفور الصباغ و عصفور الشوک [illegible]
عصفر اغون ست
عصلان ممصلل ست
عصیده طعامی معروف ست

و در قرابادین مذکور شد
عصیفره و عصیفره چیزی ست
نرد ست
عضاه بکسر اول هر درخت
عظیم خاردار که آن بر دو قسم
خالص و غیر خالص در رحت و
ام غیلان را نیز نامند
عضرس خطمی بری ست که
بیونانی بار و لغزی شحم
المزاج نامند
عضرفوط از عضفوط جانوری ست
که بفارسی مار طوک و بهندی
بسمنی نامند
عضرس بکسر اول بورق ست
عضن بکسر اول تشیشفاد
اسم غبیرا درخت کوچک
خاردار ست و گفته اند اسم
نوعی از خار ست
عضل بالفتح و تحریک بلغت
اهل یمن جراد ست جمع آن
عضلان
عضمه بعبری اسم ثعلبه است
که بفارسی روباه ماده نامند

عضه بضم عین و سکون داد
جمع آن عضاد آلی اجزای
کثیفه بدن حیوان متولد از
منی کثیف اخلاط مانند
با نفر ست مانند استخوان و
غضروف و عصب و رباط و عرق
و لحم و شحم و سمن و امثال آن
لولی مانند عضل و یا ثانوی
مانند بطن و یا ثالثی مانند وجه
و یا رابعی مانند راس
عضیله مصغر عضله است

فصل العین مع الطاء المهملة

عطار بسیار باید کرات ست
عطارد بضم اول و کسر را مهمله
باصطلاح اهل صنعت اکسیر
زیبق ست باعتبار مناسبت
طبیعت آن بطبیعت عطارد
که با هر کوکبی مناسبت آن [illegible]
تاثیر نماید همچنین زیبق با [illegible]
فلزی دوا و اثر بمناسبت
آن تاثیر میکند و گفته اند
سنبل هندی ست

عطلت بلغت عربی اسم قطن ست
و بفتح قطین نسم راناهر جمع
آن اعطاب و قطعه آنرا عطیه
عطر بکسر اسم جنس خوشبوئیست
و جمع آن عطور و بفتح خوشبو شدن
و باصطلاح بعضی علماء جرمیان
قنیسه ست که بر در حب قذب
نشینه و منعقد گردد که بر بس
اعلی دخالعر نامند
عطرانا بسریانی قطران ست
خواحلت عطر مرکب از عود
و عنبر و صندل ست و دیگر
از آن عطر مرکب از عطر گلاب
و عطر عود و عنبر ست
عطر منتم حب بن شم ست
عطشان ناقیست که بهو نامی
دیعو و بن نامند بعربی
خس الکلب و طرسک نیز
عطاره بفتح سنبل رومی ست
عطفل گفته صعو ترست
و گفته اند بسر ابیخ بست طرانلیج
و بفارسی بیاد مشک نامند
عطات و عطوب قایل آبه است

عطوس حمار الوحش ست
عطم بضم صوف منفوش ست
عطوشن بفتح اول و ضم دوم
دو داییست که در بینی دمند
تا عطسه آورد و جمع آن عطوسات
و در قرابادین ذکر یافت
عطوط طائر ست که آنرا
طیطوی نامند

فصل العین مع الظاء المعجمه

عظا نوعی از صدف ست
عظاه و عظا بسلامند ست
عظرب بکسر اول و سکون دوم
اسم عربی افعی کوچک ست
عظلم بعربی اسم گیاه سیمیات
که بفارسی نیل نامند و گفته اند
قیر آنست و گفته اند عطابا
عظم السبق عرن ست
عظلوطه بکسر بر نوع ماده
را نامند

فصل العین مع الفاء

عفاد عفاره و بکسر حمیر انا
و گفته اند بر نفام ست

عقادارمون بیونانی
حب القلقل ست
عقار گفته اند شمر قاتل است
و نیز سویق غیر ملتوت را هم
ست و بربری عطلب انیسون
عقاره جوز القطن ست که
بفارسی کوزک لبشیرازی
خروک و باصفهانی کوکوزک
نیز بهندی ڈهیری نامند
عقفا هم نافه قوی را نامند
عقام بسریانی بامغات ست
عقد بفتح حمام ست با طایر
شبیه بدان
عقر بفتح به عربی تراست
عقر بکسر با عربی اسم خزیر ست
عقر الدیک و عقریه بیرگردن
خروس ست و عقریه دابه که
بیشانی ام لیث و فقر آ
موی عصب گردن آن
عقصیح نوعی از بلوط است

فصل العین مع القاف

عقار خمر ست
عقار اطینیثا اسم سریانی مادر است

عقارا عرون اسم سریانی
اسراس ست
عقار سو صینائی اسم سریانی
ابرسا ست
عقار قبر اسم جنس ادویه است
و عقار اسم مطلق دوا
عقده بلغت مصر خولنجان زرفشک
عطربان بلغت اندلس
اسقولوقندریون ست
عقیان اسم عربی ذهب خالص ست
عقیله اسم عربی عوره است
عقید العنب افصیح ست

فصل العین مع الکاف

عکرش اسم صنف الیغرمیل ست

فصل العین مع اللام

علت خندی ست
علجا قراح ست
علس سلت ست
علسی و علقی و علو انبات کبیر ست
علف رطب خشک ست
علقت هندی اسم فارسی
سقیوون ست
علقه طفیب نست گویند

اسم صبر ست
علقم اسم
گلوبند مرا د آن قثاء الحمار ست
و گویند حنظل ست
علیک یالیس فلونیا ست
علیک یالیس فلغونیا ست
علم باصطلاح اکسیریان زرنیخ سفید
علوقس خبازی ست
علوفن مونانی سفنج ست

فصل العین مع المیم

عماد نیک الاس ست
عمر د کرفس ست
عملیج نوعی از خر بوزه ست
که با تخم خورند

فصل العین مع النون

عناق بزغاله است و در جدی
مذکور شد
عنب الجن فاشر است
عنجد عجم الزبیب ست و جمع دانه
انار را گویند
عندم بقم ست و ترجمه
دم الاخوین
عنزب سماق ست

غضنفر زیاده است مغز ذکر یافت
غضنفران آذریوست
غضص اسقیل ست
غفیفه اسم عربی مرزنجوش ست
غنقیا اسم یونانی شلغم
فصل العین مع الیاء
عود النجوم عود فارسی ست
عود البرق دارشیشعان ست
عود بلسان شاخ درخت بلسان
و در بلسان مذکور شد
عود لازده محروث ست
عود الریح اسم عربی از عین و چینی
عاد ابناد نزد بعضی بابونه و بعضی
خوسیا برومی لسیار ست
عود الصلیب فاوانیا سیب
عود الغالی توج ابوخلسا ست
عود الوج ست

فصل العین مع الیاء المثناة التحتانیه

عیدان اسم جنس شاخ نباتات
و بلغت شام و ارشیعان را مانند
عیران زعرور جبلی ست
عیشان اسم عربی درخت در عرب

و نزد بعضی درخت غبار و نزد
بعضی سفید از زعرور جبلی را مانند
عین صوف ست
عین الاعلا اقحوان ست
عین البقر اسم نوعی از انگور
و بلغت مغربی اسم نوعی از
آلوست و اقحوان زرد
عین الجمل بلغت شام اسم
صغیر اقحوان ست
عین الحیوة باصطلاح اکسیریان
زیبق ست
عین السرطان سپستان ست
عین الهدهد اسم مغربی اذان الفار
است و در افریقیه بحبیت
عرق النسا استعمال نمایند
عین البقر سنگی ست مشهور
و در طب نفعی برای آن ذکر
نکرده اند
عیشرن اذن الفار ست
عنقفه بلغت اندلس غی الحمام
عین السطباط اذان الغزال ست

باب الغین المعجمه

فصل العین مع الالف

غابا بکشا هاتک است
غابس عنب الدب ست
غازاباغی اسم ترکی گیاه
اطریلال ست و در کوهستان
ترکستان با راغان نامند
غاسول اشنان ست
غاسول رومی ابوقابس ست
غاغاطی اسم یونانی حجر
غاغیطوس ست
غاغه فورنج ست
غالاوطی یونانی ترمس ست
غالیا یونانی لبن ست

فصل الغین مع الباء الموحده

غبیری درخت سدر ست
غباریه عنب الذب ست

فصل الغین مع الراء المهمله

غریب نوعی از انگور سیاه است
غر بلغت شام نوع کوچک
عصی الراعی ست
غرسار آس ست

غرفند نوع سفید بزرگ
غوسنج ست
غرم اسم فارسی نیش کوهی ست
غرمج اسم فارسی شنیز ست
غریف اسم یاسمین ست

فصل الغین مع الزاء المعجمه

غزال الما طحلب ست

فصل الغین مع السین المهمله

غسنا تلخ ست
غسل خطمی ست
غسلم آذریوست
غسول اشنان ست و
اذخر را نامند

فصل الغین مع اللام

غلوقریا یونانی اصل السوس ست
غلادس یونانی اسم خیوه ست
غلوقن یونانی اینا ست
غلیجن یونانی فودنج ست
غلیجن اغریا یونانی مشکطرامشیع
ست که فودنج جبلی باشد
غلیجن بمعنی ریحان القزبا
بمعنی کوه است

غنواج اسم فارسی جدوار ست

فصل الغین مع المیم والنون والواو والیاء

غملول غنا بری ست
غمامه اسفنج ست
غندب بعربی عنکبوت ست
غوره اسم فارسی حصرم ست
غور تربا تلخ درست
غوک ضفدع ست
غوغار باصفهانی شجر درست
غیال زیبق است
غیم اسفنج ست
غیقطس سنبل الطیب ست

باب الفاء

فصل الفاء مع الهمزه والالف

فؤاد بعربی اسم قلب است
که بفارسی دل نامند و مراد
از وجع الفواد وجع فم معده
است که بسبب نزدیکی او
مجاز ابران اطلاق نمایند والا
قلب متحمل هیچ اذیت و الم
نمیشود اند شدت و حقیقت آن موت ست
فایه بعربی اسم طبی ست

جمع آن فور
فواره بالضم بعربی اسم جلبلب
تمرست که جهت لقسا مینامند
فارغوس لفلق ست
فاکیس زاج ست
فالیتن یونانی باقلی ست
فالیش قیطے باقلی قبطی ست
فالیش بطیخ ست
فالحراجین حب الجرد ست
فاجع اسم نافه جوان البقن است
فانراستش خردل البقیس است
و حرمل الاثیر نامند و سیکه ازرا
فانرستین دالفتہ توهم نموده
فاجشه جند بیدستر ست
فانجه غراب البین ست
فانا ریونانی زعفران ست
فاحانامس جعفص ست
فاخر خرمای بی هسته ست
و گفته اند نوعی از خرما ست
که بفارسی کابشک نامند
فاخر فاغره است
فافور نوع زنجانی ست
ریحان الشیوخ نامند و

برنجاسف را نیز گویند
فادج بفتح دال مهمله و جیم
بادزهر معدنیست بتبرین
چینی آنست که ختائی نامند
و گفته اند جدوارست بنجاء
معجمه نیز آمده گفته اند که بندق
هندی ست که رته نیز نامند
و مشهور اول ست
فادزهر معرب بادزهر ست
فاداناسریانی اسم توتیاست
فادن گفته اند نام دوا است
که بهندی بیزار نامند و نوع
صغیر آنست
و بضم اول و فتح همزه موش
نر را گویند
فار اسم عضل حیوانات است
فار آوازرا بسریانی تخم صنوبر است
فاداسون بابونج ابیض است
فراسیول فراسیون ست
فاردامون بیونانی خرنست
فارس بمعنی اسود ست
در دیبان رانبز نامند
فارسلی لما سطراطیقوس ست

وسطر الیموس و سطر اطیقوس
نیز آمده
فارسطاریون عین الحمام ست
فارسون لبلاب ست
فارسیاه اسم یونانی جوزست
فارشاقی صاحب طب دیم
گفته درختیست برگ آن شبیه
ببرگ بید و ازان عرق نفیس و
خوشبو و صاحب تحفه نوشته
که اندرطیون ست
منهاج گفته جهته تفتیح سدد
احشا و اوجاع نافع
فارعن ست قال الله تعالی
بقرة لا فارض ولا بکر عوان
بین ذلک ای متوسطة
فارغه فاغیه است
فارنوضیا و فارنوغیبا بیونانی
حبشیشة الدرهیت جهت آنکه
و اهمین که درهم بن الفطر نامند
نافع ست
فاروبیونانی شیب ست
فاروسی قیمع ست که بفارسی
موم نامند

فاروسوطر ابیونانی صدار
الجدید ست
فاروفوا المج ست
فارلیسون لغت رومی ست
و بیونانی فالغور لیس نامند
و بعربی خربق اسود
فاریقا بیونانی حلبه است
فاریونا بلغت سریانی
فادانیاکه عود الصلیب باشد
فاروتیل جیانیست که بهندی
پاسپنج نامند
فارزه بعربی مورچه سیاه
باس سنجی ست
فارس لیکون همزه اندری
نیلوفر ست
فانس طرفا است
فاساقطفاة است
فاسطاکی و فاسطاسے
بیونانی شاه بلوط ست
فاسطرن لغت بربری ست
و بیونانی جند بیدستر ست
و فاطونقی نامند و بفارسی
بستان افروز ست

فاسطره و فاشسطره بیونانی
جند بیدستر است
فاسلو بیونانی لوبیا ست
فاسمی زعفران ست
فاسیا بعربی خنفسار ست
و گفته اند نوعی از انست
فاسیا خنفسار البیکا به بوست
فاسیسیم پیای بربری ست
فاشرا کرمة البیضا ست
فاطقی معرب مستقی رومی
که عدس ما کول باشد
فاطلن بونخفل ست
فاطول فوفل ست
فاطونیقی یونانی چرکه شتی
گیران ست که بوی سبے
و صبغ الصباغ نامند
فاطوابنقی بستان افروز ست
فاغوس بعربی اسم حیه است
و دو علیل را نیز نامند
فاغوسه بعربی غیصج را نامند
جهت آنکه شقشق یعنی ملتوی میگردد
فاغصه منج نیلوفر هندی ست
که تل نامند

فاعیس مرزنجوش ست
فاغیه بکسر غین معجمه وراء حمله
گلی ست مایل بزردی وبسیار
خوشبو مانند زنبق طولانی
دوربلاد هندکثیرالوجود و بهندی
راسے چنبیا نامند
فاغوثس بیونانی شیطرج
هندی را نامند
فاغیه بعربی اسم شگوفه ست
وبیونانی قفخی کفورا و بروی
اومیقون وبیونانی سما
موفور نامند طبیعت وی معتدل
آن درحنا ذکر یافته ورحدیث
ست از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وصحبه که احب
الریاحین الفاغیه وبهترین
آن تازه سفید صلوا از بحیه
ومعتدل در حرارت وبرودت
ست دفع ورم ادرام حاره
نافع باعث کرم نخوردن پارچه
پشمی ست نگاه داشتن آن
وبز سبشته ناخر آمده
فاقاسی وفافوری فلفل

ست
فافالیس فاخته است
فافا ابراقیلون نبات
جاوشیر ست
فافالس حزز بری ست
فافرن وفادوس و
فافیردوس وفافیر
وفاقبورس همه اسم
بری ست
فافور اسم عربی بر نجاسف
ست
فافیس لقلقه الحقاء است
فافلیون نطبیخ ست
فافوس بیونانی کمون
بری ست وشاهترج
بری را نامند
فاق بعربی طائر لیست
طویل العنق وزریت
مطبوخ را نیز نامند
ودهن البان را نیز
فافنیس بیونانی سرطان
ست
فاکهه اسم عربی ثمر اشجار

ست که بفارسی میوه
نامند وبهندی پهل جمع
آن فواکه
فالانغ سطنق بیونانی
نوعی نبت ست که آنرا
بمشل نامند
فالامنی بیونانی فودنج
نهری ست
فالانجفون وفالانجلیس
فالانجیقون بیونانی اسم
ست
فاسن نبا تیست که بتازی
بیونانی اندروصاروان
گویند وفارسی نیز
فالیوس بیونانی تالبوس
ست
فالغس وفارعوس
تعلق ست که بتازی
نیز نامند
فالرسون شراب کهنه
بسیار قوی حاد ست
فالس پوست درختی
ست در طور سینا ثمر آن

مانند بلوط
فالقس بیونانی صنفی از
شنجار ست
فال مال فرنجمشک ست
فالنسی بیخ کبر ست
فالینوس شاهتره است
فالبوا لقیتوس صابیخ الصفر
ست
فالافس سقلینوس صنف کبیر
دوقر است منسوب بالینوس
حکیم جهت آنکه داول
کسی ست که معرفت
بدان بهم رسانیده
وکسیکه آنرا نوع کبیر فقوه
دانسته غلط کرده
فانافسش میسون منسوب
صنفی دوقر ست منسوب
با طباخردان که قریه ایست
از جبال شام وگفته اند
زوفاے خشک ست
فانجی معرب کانجی ست
فانی طردن بیونانی
سپستان ست

فانیوس کمون بری ست
فلوانیا فاذانیا ست
فارسون بیونانی اسم
تلج ست
فاوطیها بیونانی فرزه است
فقید اسم گوشت بریان
ست
فاالطون بسیخ ست

فصل الفاء مع التاء المثناة الفوقانیة

فتاد قنوت وقتیست
فتان قبرست هر جیز را گویند
فتیست هر جیز را گویند
فتاه حکیم میر محمد مومن لغت
کسپستان ست
فتاق بکسر اول ثانی ست
که تعجیل ورادراک وبرآمدن
خمیر آن کرده باشند و
لیعت ابیض را نیز نامند
فتال طبل ست
فتة ثمر تازه شهینه
بجته بالخضر است
فتحاتر بی عقاب ست

فرزہ سکہ زرعادہ است
فلفین بیونانی عفص ست

فصل الفاء مع التاء المثلثة

فث بعربی اسم ارزن ست کہ بہندی باجرے نامند بنات شبیہ نباتات ذرہ و حب آن شبیہ بجاورس و اہل ہند آن را بسیار مخورند نان آن پختہ و دیگر انواع
فثغ تخم حنظل ست و گفتہ اند درخت حنظل ست
فثیون بیونانی قند ست
فثلیوس بیونانی لیمو ست
فج بکسر معنی خام و اکثر اطلاق آن بر میوہ خام بنمایند و بطیخ شامی را نیز نامند کہ بطیخ ہندی ست

فصل الفاء مع الحاء المهملة

فحا بمعنی ابزار القدر ست
نامند بیاز و سیر و شبنبز و فرنہا
فحالافانغہ است کہ بیونانی فو بوس ماطوس نامند
فحلا ماروس لبربرنے چند بید ستر ست کہ فصیہ خر ست
فحم انگشت کہ بہندی کویلہ نامند و انگری است کہ فاوش کوہ باشند
فخوال بفتح گش خزامار نامند

فصل الفاء مع الخاء المعجمة

فخار خزف را نامند کہ بفارسی سفال نامند
فخفرہ فحا لا است
فخیدہ منسبہ است
فخم آن را با در دہ باشند
فخور درخت نخل توی شاخ برگ را نامند و ناقہ بزرگ پر شیر را نیز نامند

فصل الفاء مع الدال المهملة

فداغ خنفذ ست
فدر بضم اول و دوم واو منسند بہ بربری اسم نفتہ است
فدس بعربی اسم عنکبوت ست
فدن بعربی اسم ضبع ست
فدفلبون بیونانی بقل ست

فصل الفاء مع الراء المهملة

فر بربرغ ست
فرار گور خرست کہ خار وحش نامند جمع آن افراد و فرا
فرات آب صاف خیرین خوشگوار است قال اللہ تعالی و اسقیناکم ماء فراتا
فرانہ بندہ است بیدہ نامند
فراخ بچہ طیور ست
فراخ بچہ شیر و بزدگار وحشی ست
فراریج جمع فروج ست کہ بچہ و جاج باشد
فراس خرمای سیاہ است نیز شہر
فراسکوت بفارسی پرستو ست کہ بعربی خطاف نامند
فراسینا بیونانی کراست
فراش بفتح اول شین مجمہ در آخر اسم عربی پروانہ و اجداد آن سر اشتہ
فراشیون فراسیون ست
فراص سارنج ہندی ست
فراطن فرن ست کہ بفارسی شلخ نامند
فراطیوس بردی نحاس ست
فراع بعربی اسم منی ست
فرانزو فرانس سبوق گر
ئیوب ست
فرام بکسر اول بعربی دوائیست کہ زنان برائے تضییق فرج مستعمل دارند
فراموس بیونانی پاسطلے ست
فرانق بضم اول فارسی ست کہ بعربی بریدو بفارسی سیاہ گوش تیرگی نامند آنچیوا یست بقدر سگ لاہو و گوش آن سیاہ و پیش شیر گویند
فرا سیوانی بذہ البحر ست
فرسطا یقی اسلیخہ ست
فرا بانون اقحوان ست
فرکوہ ففاش ست کہ آن را مرغ عیسے نامند

فرنلودم کافورست
فرنجی اسم فارسی سمن است
فرت بنانی ست که جهت
فواد نافع ست
فرشا سرگین ست
فرتانبون است ست
فرنابنون اقحوان ست
فرشماشعیرست که بفارسی
جو نامند
فرجانه کماد سفید است
فرجه بیسریانی سوز ست
فرجور بفارسی فرخ طیور
است
وار باصطلاح اهل صناعت
کیمیا زیبق ست
فردکهص شیخ سعد
فرذج چوجه ماکیان ست
فربونه ماثیست در نبات
نلخه جهت منفص زحیر وجع
بطن نافع وازچین می
آورند وآن چوبج خطاست
فوت بعضی وجع بعضی دواست
که بترکی ایکرونا نامند

لو بعضی آن را ریوند چینی
دانسته اند
مریزدو فرد و مرغ گفته اند
بنانی ست که بیخ آن سعد
است
فرزع حب العطن ست
فرسا و از نامل ست
فرسا نامند ست
فرسا بکسر و فتح نیز
بفارسی جوانیکه از پوست
آن فرد میبازند و گفته اند
فنک ست
فرسنک در دستبود
فرستوک هم اسم فارسی
خطاف ست
فرسد حمص است
فرساریون یونانی بمعنی
حامی ست که حبی از حبوب
ماکوله شبیه بعدس ست
که آنرا ارعی الحمام و بهندی
ارهر نامند
فرسطس بعضی تی الحمام و بعضی
زراریح گفته و اصل آنست

که طائرے ست که آنرا
حباجب نامند
فرسکت نوعی از خوخ است
که بفارسی شیرو
شلیل نامند
فرسادس و فرسلون
طلق است
فرسیا برومی لسبا سه
است
فرسیطاسیون یونانی
زنجبیل الکلاب ست
فرشین بخاله حدید ست
فرسیون سمک بحری ست
و گفته اند حامم ست
و صاحب تحفه اسم فرنجی
ازباد آورد دانسته
فرش بعربی صغار ابل
است که قابل حمل نباشد
قوله تعالی ومن الانعام
حموله و فرشا گفته اند
غنم ست و آنچه جهت ذبح
غیر ذبح نداشته باشد
و گفته اند آنچه

از پشم و لو کرک پوست
آن انتفاع برند
برند و گفته اند اور خست
کوچک ست و خرد هیزم
است
فرسنکے بفارسی خوشه
کوچک ست که در خوشه
بزرگ خوشه انگور میباشد
که بعربی خصله و نیز بفارسی
همنک نامند
فرص فرصد است
مقل است
فرصاد بعربی اسم درخت
توت ست و گفته اند درخت
توت سفید را نامند
و توت سرخ را نیز و جمیع
سرخرنگ را نیز گویند
و فرصد بکسر استه مویز
یا استه انگور را نامند
فرص نوعی خرمائیست
که در عمان میشود
فرص بکسر ثمر و دم ست
بادام که سرخ ست

فرسنخ بکسر بعربی عقرب ست
فرسفس بعربی حبه مقرزه است
فرضرلون فرفیون ست
فرطس ما رشا خدا را گویند
فرع بعربی قمل ست
و گفته اند قمل کبار ست
فرخنده و فرخنک نباتیست
که بر اشجار پیچد که خفته باشد
و گفته اند نوعی البلاب
ست و گفته اسم نباتیست
که بهندی کاس بیل
نامند
فرخور بفارسی طیهوج است
و گفته اند مرغیست
خوش آواز که بلبل
باشد و صعفاج را
نیز گویند
فرموی بفارسی طائرے
است از طیور که بترکی
قرقوش نامند
فرخار درخت عظیم ست
مانند درخت چنار برگ
آن مانند بادام و گل آن

مانند گلسرخ واز چوب آن کاسه وظروف سازند

فرغست خقیقیست تنظیم که از چوب آن رحال سازند وگویند درخت ساذج ستا وگویند خقیقیست که بهندی ساگون وساگوان نامند

فرغت شاهتره است

فرنخ وفرنخین وفرتینا وفرفیم وفرفه وفرفین بقلة الحمقا است

فرفور بفارسی اسم تراقر وط ست

فرفور نوعی از صعد ست

فرفورون برومی صعد است

فرفوس سنگ سرخی است که جهت جراحت نافع ومجرب ست

وفرنفشه است

فرفیون افربیون ست که فربیون نیز نامند

فرنومعا دوای مرکبی ست مستعمل نزد دوار النخاطیف ودر معاجین در قرابادین کبیر ذکر یافت

فرکیه طعامی ست مطبوخ مانند هریسه دار طب انسان که بفارسی آش حلیم نامند

فرم دوائیست که زنان برای تضییق فرج مستعمل دارند

فرناسر یونانی باقلی ست

فرقید نجم الذنب ست ونجم الغیب را نیز نامند

فرتب بچه یربوع است

فرند نوعی از آهن ست که فولاد نامند وجوهر آن را نیز نامند

فرنیون بیونانی زرین درخت ست

فرنیوس بیونانی کرنب است

فرنیون اسم یونانی زبد البحر ست

فرنی اسم فارسی مسلبه است

فرو بعربی پوستین ست جمع آن فراء تنخدار سنجاب وحواصل وسمور وقاقم وفنک وبالوز وودلق وثعلب وحلان

فردس بیونانی ماذریون است

فردسمین جوز ماثل ست

فرو شه بفارسی افروشه است روان حلوای ست متخذ از آرد وروغن وعسل یا شکر وگفته اند فروشه است

فرو صناهیج افروصناهی کراث الشوام است

فروغیوس بیونانی سنگی است که صباغان طلا فروغیا که انزلیقه باشد مستعمل دارند ولهذا بیونانی انزغیوس گشته

فرد فرط زرنبخ احمر ست

فروقه پیه گرده است

فرد فوذی لادن دوائیست حریف وخوشبو وگفته اند بنائیست شبیه بجامالادن واسود دبیخ آن طولانی سبک عریض وبوی آن تند شبیه ببوی حرف چوب با آب طبیخ نمایند بیاشامند رعاف آورد وسعال را نافع

فردوقلس بیونانی دبیخ الکوابر است

فرولیوس برومی ماهی زهراج ست

فرو ند سعد است

فرو میان بصل است

فره بفارسی نیفبج است دبتر کی فراخ نامند

فرهنج بفارسی اسم کشوث است

فرییح بفارسی اسم درج است که بترکی ایکر نامند

فرنجات اسم فارسی شبنم است که بعربی صقیع نامند

فریده مروارید بزرگ را نامند ونیز مروارید بزرگ بر رشته کشیده را

فریدلیس وفریدلیس بلغت اهل مصر ودیبان ست

فریزد فریس بفارسی اسم نباتیست در نهایت تازگی ونضارت که چون دواب بخورد فربه شود ونیز اسم نباتی ست خوشبو ونیز فرینه در فارسی آگوشت خشک ونیز اسم نباتی ست که بیخ آن سعد است

فریسفاغول بسریانی راسن است

فرطیقوس نوعی دوقس است

فریق جا درس است

فریقه بعربی خرمائی ست که با حسو طبیخ نمایند

قاینه برای لثاء و باحلبه الیست که با چوب طبخ نمایند و بعضی که آن را حلبه دانسته اند غلط فهمیده اند
زنفیکه باهم ست
زنبوک بفارسی طباشیر ست

فصل الفاء مع الزاء المعجمه

زنفارسی اسم فستق است
فرزدو بیر بفارسی اسم وج است
فرخن بفارسی ... است و گفته اند که نوعی از بلادر ست

فصل الفاء مع السین المهملة

فستابیرن اسم استخوان ثمر است
فسارید سن یونانی نوعی از زراوند است که در سندم توند باید
فساریوس یونانی نوعی از افسنتین ست

قانیفین برومی اسم حسم یا سدست
قال نبیخین ست خنک سفید رنگ تلخ مشبه بشحم حنظل خاصیت آن محلل و مجفف
مالنه امحدیدو بالی الحدید است
قامانه ببربلینی لوبیا است
قامون حب بلسان ست
فان اسم فارسی حجر المسن است
قب بابردی زفت ست
فسطاطیس یونانی هرد ست
فستقا و شیوو شیفاشیول بسیربانی حب لبان ست
حجر و بستق البادیه حب البان است
فستور و فستوری یونانی سمک ست
فندس حب النیل ست

و گفته اند تخم بادزیلوان است
فرافلاملارس بیونانی هرخس است
فرفوبین بیونانی ثمر است
فرنفیون زنجفر است
فسطافیون بیونانی فستق ست
فطرن و فطوریا یونانی سمک است
فطمره کریره است
فطسه بندق است
فطبون فادور العنوبر است
فنفسه سلبیت ست که سفنت و دیونجه و بعربی رطبه نامند
فنغرا بیونانی و سریانی قسافس است
فسقی و فسقین بیونانی فروع ست و نیز فسقین بمعنی قضبان الکرم ست

فسلان صغار نخل است و جمع فسیل
فلیتون برغونی است که بزر قطونا نامند
شموتیون اسفیداج اسرب ست
فسملو بردن هزار چشان است که فاشرا باشد
فسملت اسم یونانی سکنجبین است
فسمین اسفیداج است
فسنبن محرالمس ست
فسنع فنع است
فسناقبل بابرلی نافله است
فسوابراسین بعربی صلیع الصفر است
فسوة الصباغ و فسوة الضبع اسم عربی نوعی از کما است که فطر باشد
فسوالکلاب شاه بانج است و گفته اند غالیس است
فسوریون بیونانی باقلی

طی ست که قلقاس نامند
قولیون برغولی ست که بزر قطونا باشد
قولیدوس و فیدس بیونانی کاکنج است
فسیط بعربی قمع سرخرما است و گفته اند چیده ناخن است
فسیوریس بیونانی فلغموبه است
فتسیا اسم عبرانی قاقله است

فصل الفاء مع الشین المعجمة

فش و رحت هویست
فشفه لبلاب ست و نیز پنبه که در چوب قصب باشد نامند و خرنوب را نیز گویند
فشوابراسین بعربی اصابع الصفر است

فصل الفاء مع الصاد المهملة

فصاحب الزبیب است که عجم الزبیب باشد
فصا انفص رطبه است
فصار بعربی فاره است
فصفص عبیران است
فصفصه سپست است که رطبه نامند
فصر بکسر بعربی زبان را نامند
فصله نخل بریده را گویند
فصیح شیر تازه دوشیده است که کف آن نشسته باشد
فصیل بچه شتر ست

فصل الفاء مع الضاد المعجمة

فضا خرما و مویز مخلوط با هم و هر دو چیز مخلوط دیگر ظرف را که متغیر نشود یکی از اینها از دیگری فضا نامند
فضال و فضوخ بعربی اسم خر ست

فضیه و فضعل بعربی عقرب است
ففضله البقیه و لیس مانده چیزی را نامند و چیزی روسی را نیز
فضیخ بجیم عسیر دقی را نامند
فضیخ عصیر عنب است و نیز شراب متخذ از بسر را نامند
فضیض آب شیرین و آب باران را نیز نامند و طلع را نیز

فصل الفاء مع الطاء المهملة

فطار مبعی و فطر یسفی یونانی عرطنیثا ست و گویند کندش ست
فطار نیس سرخس ست
فطر اسم سمارغ ست که بهندی بهین چهتر نامند
فطر یا نا کماة ابیض ست که فطر ماکول دلبفارسی

فطر سمارغ نیز نامند
فطر اسالیون فطراساتین کرفس صخری ست که کرفس جبلی نامند
فطر و سلیون بزر کرفس جبلی ست
فطر یا سالیس بریانی فطر است
فطر لیس سرخس است
فطر لطن فیطر لطیقون است که عصیر عنب باشد
فطر نویس عدس جبلی ست
فطس و فطم حب الآس ست
فطم قرنفل ست
فطقلون بطافیلن ست
فطلا درد است
فطلوهن شیه است
فطوجیون بیونانی زفت رطب ست
فطوخنبا سراج القطرب ست

فطوریدس بیونانی زجاج است
فطودس حب الآس ست
فطول هزار چشان که فاشرا باشد
فطو بالیون کبلا است
فطوه خردل ابیض ست
فطیر خمیر خام است
فطیارلبح فاغا است
فطیلیون فاوانیا ست
فطین و فطوس قاقیا ست

فصل الفاء مع العین المهملة

فعالا لسریانی فحل ست
فعدوس بیونانی حنظه است
فعقع بعربی جذی ست
فعلیوه کادی ست
فعم درخت گل ست
فعوسا بردی خس ریق ست
فعولم قافله است
فعلو لیون بروسی

فناست
فعفلاسین گیاهی است از جنس عرطنیثا که بخور مریم است
فغصایا لسریانی فار است و ثمر را نیز نامند

فصل الفاء مع الغین المعجمة

فغا بعربی اسم ابن ست
فغر و فغو رو است و گل حنا را نیز نامند

فصل الفاء مع الفاء

ففاطن بقاه انقار برد است
ففوعیو بیونانی اسم بلح است

فصل الفاء مع القاف

قنارسن بیونانی اسم سرد است
قفحه سرگل است که بیش از ورق یا با آن با هم رسد

نقد فنجنگشت ست گفته
تخم آنست و اول اصح
و نیز شراب زبیب
با عسل یا کشوث را نامند
نقد و حب النقد ست
نقدو شراب زبیب با عسل
یا کشوث ست
نقطسه اسپ و گیه ایتس
است
نقعه بعربی گل زرد را نامند
و بعضی گویند که نقعه بوده باشد
بسکان زیرا که در دو اصفر
است
نقاح بعربی اسم جنس شگوفه
است که نور نیز نامند
و بیونانی انفنح و برسے
انبکس و بعونانی در دو بشتبتر
اطلاق نفاح را بر نور اذخر
مینمایند و نیز بر هر گلی که پیش
از برگ بر آید
نفاح اذخر شگوفه گور گیاه
است که بروے انبکس بخوس
و بیونانی فو دانیون نامند

و بهترین آن خوشبوے
آن ست
نفاح السنبل شگوفه ینبوع
بخوشه است که بسریانی نفجر
ابرو دین و بروسے
انبکس طرخس و بیونانے
دو زسقلیوس و بهندی
چهر کا پهول نامند
نفاح سورنجان را بفارسی
ستبلید و بعربی اصابع
هرمس نامند
نفاح الفار شگوفه و دیت
و بسریانی نفحی و وزافنی و
برومی ابکیس فو رنیوس ست
و بیونانی وزو سطفاین
نامند و بهترین آن تازه
خوشبوی آنست
نفاح الکرم شگوفه رز
بسریانی نفحی ارلیشا و برومی
انبکس طراخیدن و بیونانی
دو داطیا طفنون نامند
و نیز بفارسی دل گویند
بهترین آن بری تازه

آنست
نفاح الملح زهرة الملح است
نفاح الموز شگوفه موز
ست که بهندی کیلا کا پهول
نامند و بیونانے
دو زآموزا و بسریانی
نفجی موزا و بسریانی
انیکس موزین
نفاح النحاس یوتال
النحاس ست
نفصلا بر بیونانی ضریمه
الجدی است
نفلا بلیون فاشتر سین
ست
نفیع کبوتر سفید است
نعلا منوس بخور مریم
است و گفته اند ضریمه
الجدے ست
نفولم قافله است
نفلین عفص است
نفلوطار و میه کرا شته
است
نقیص شاهتره است

نفیفضه بیضه شکسته است
که بقفوضه نیز نامند
نفیفض دو القرم ست

فصل الفاء مع الکاف

فکلو بیح برومی شکر آتیه
است

فصل الفاء مع اللام

فل بفارسی چوب درخت
سفرجل ست
فلاو بیونانی دردفون
است
فلار بقیم بسریانی
سافرج است
فلا آدر بو است
فلاستا اسم بیده است
نکمه بفارسی میده نامند
فلاستطفی برومی صندل
ابیض است
فلاسفه جمع فیلسوف ست
و اسم مرکبی از معاجین
کبار که مادة الحیات

نامند و در قرابادین در
در حرف المیم مع الالف
ذکر یافت
فلاسطونج سافرج است
فلاطاس بیونانی زبد البحر
است
فلاتار منا یا بروسے طین
روسیه است
فلاعا سامس برومی
طین شاموس است
فلاعا لیمانیس طین مختوم
است
فلاعا مغزی طین مغره
است
فلافل السودان فلفل السودان
است
فلافلی معجون مرکب از سه
فلفل است یعنی
از فلفل اسود و فلفل ابیض و
دار فلفل اسود و فلفل ابیض و
است و در قرابادین
ذکر یافت
فلا اسم عربی تاغل است

غلامر بسریانی ارسر است که
لفارسی شترمی بهندی
بصیبهره نامند
غلافیدیون خلامن خلامولن
غلادره زاج است
غلایا فودنج بری ست
غلشان طارمے ست
که میمون را صید مینماید
غلیجن یونانی سترس ست
غلامس کلیف مسبسن
ست
غلیجفن سیسنبر بحان ست
که بلیوسا نیز نامند
غلنج غلیجه نبه علاجی
کرده تخم سرآورده
است
غلنجو و غلیجه حب القطن
است
غلدقیون و غلدلیون غلیه
لاذن اسم دوائی ست
مرکب در قرابا دین
ذکریافت
غلندکیمر اولی اسم کبه

حیوانیست جمع آن
افلانذو غلند و نیز قطیع
طولانی از کبد را نامند
و همچنین غلانده و نیز غلنده
قطعه طلا و نقره و نقره دیگر را
نامند
غلمر نحاس ابیض و نز بیق
یروحاس اسود هند بر
وصفر باشد
غلسطاولون رعی الحمام
است و لیب را نیز گویند
غلسطلورس و لیا ست
غاسولوبلیون جبل الاریه
ست
غلاطا اسطو خودوس ست
غلفل الخواص و غلفل
الخواص راهو دانه
است که حب الملوک
نامند
غاغلایالی لسبر یانی از غلفل
است و گفته اند غلفل
الماء ست
غلفل البری غلفل صقالبه

حب الفقد است که
بزر فنجنکست باشد
و غلفل صقالیه ترف
یا کلی و اثلق را نیز نامند
غلفل دراز بفارسے
غلفلمن را بفارسی
ازخشخاس است
ازخشخاش ست
غاغل الشام تخم خلصه
است
غلفل القرود حب الکتم
است که تخم وسمه باشد
غاغل مول بهندی بیخ
دار فلفل ست که فاغموشه
و بهندی پیپلامول نامند
غلفل مولف تخم بیخ سبلی
ست و گویند
فودنج بری است
فل فاغیه است که بیخ
غلو فر هندی باشد
غلیق خرنوب ابیض ست
غلموسار ادیه است
غلمون حق حنی که فودنج

جبلے باشد
غلمیانه درو است
غلدرمی یونانی غلنجه است
غلیقیون اسم دوائے
مرکب ست و جاذ و نافع
جهت تاکل اثنه و تقویت
دندان در قرابادین
ذکر یافت
غلنتلمنکا غلنجمشک
فرنجمشک ست
غلو اسکندی قیمولیا
است
غلونار مشکب است
و سیز ارجشانرا نیز نامند
غلورا لسبریانی غرغر
است
غلورلقاصندل است
غلورلقی صندل ابیض
است
غلوس بای بنشیراز ی
اسم خانق الکلب است
که قاتل الکلب نیز نامند
وازاراقی را نیز بهندی

بجلبه گویند
غلوغرین فصی الراعی ست
غلغیون برومی طین ماکول
است
غلوقر نیسا برومی قرع
ست غلادس زوصیرست
غلادس یونانی خیار
است که خامور دن
نیز نامند
غلوموسور حب النیل ست
غلونانج جبلے ست
و برگ نبات را نیز
نامند
غلونیا اسم معجون مرهی
است منسوب با غلن
طبیب که افلونیا نیز
نامند و در قرابادین
ذکر یافت
غلوتن جعده است
غله اسم لبلاب است که
بفارسے اعوذ
نامند
غلیجون سرخس است

قلنجیفن سعد نجان ست آ
و بعضی جوماته دانسته اند
قلیر بسریانی مجرالقتافیس
قلیس و قلیس یونانی عفص
است
قلیساط بیونانی دسمه
است
قلیعورلیس حرق اسود
است
قلنقیس و قلنقیس حنیه نوتی
است که بفارسی یوا ست
نامند
قلنفیه بهر توه است نانخواه را
نیز بعضی ثمر پنجکشت و
بادرنجبویه نیز توهم کرده
صاحب تحفه که نوشته
بلغت اهل مغرب ست
تخم النجره است
قلیقیا حبل السوس ست
قاتیل لبعث است
قایله بعربی موی هبرلن
نامند
قلیا بیونانی ابیسیان را

است که بسریانی
بطیماط نامند و آن
خصی الراعی است
قلی نوین لاغیه ست
قلیوذالسان العصافیر
ست
قلیوحوس میولان ست
قلیوحیخ بیونانی لبد ست
قلیه فودنج بری ست

فصل الفا مع الميم

قمانشرافیس بسریانی
که شیر است
قموتوز نجبیل است

فصل الفا مع النون

قناد قناه عنب الثعلب ست
و عفص انیت را نیز نامند
قناتیوس بعربی اصلع
هرس است
قنانیلدرس دمی تمار
الراشی است
قنساقالون بروسی
قناتیس یونانی ست که

فاخره باشد
قنج نهک است
قنجل تقصم لعربی عناق
الارض است
قنجنکشت آنلوست
بهندی سنبها لو نامند
قنجنوتیس سرنجنوس ست
که عبارت از خبث الحدید
دهلیله و بلیله و آمله
و عسل باشد و اسم معجون
مرکب از آنها است و آنرا
عمد الحیواة نامند و نسخ آن
در قرابادین ذکر یافته
قنجبولن قنجیقون ست
قنجی دبولنا تخم است
قنجوتس تیح احمر الحمار
است که عرق النفا ونیح
نامند
قنجی گفته اند بفارسی
اسم نلیج است
قندق معرب بندق
است
قندق هندی رنبه ست

که بهندی ریٹه نامند
قندرو قندیره کندر ست
قنطاعطا بسریانی
شجرة الکلاب ست
قنط افلون نبطافلین
یونانی است که معنی
او خمسه الاوراق ست
که پنج کشت نامند
قنطفلون قاد اناست
و بیونانی عود الصلیب نیز
نامند
قنطونتیمن یونانی نسرین ست
قنطسقون زراوند ست
قنفع بعربی خاره ست
فنگ حنظل ست
و جریل را نیز نامند
قنملکن زرنیخ است
قنین شجریک لعربی
اسم عفص است جمع
آن افنان و افانین
قنیان حمار الوحش ست

فصل الفا مع الواو

قواطاعنب الثعلب ست
قودنج وفود ده اول معرب
ثانی ست نعنع خمیره
سری و کالیج در قرابادین
ذکر یافته
قودنیج وقودنیج معرب پودینگ
و پودنه فارسی است
قوتنج بری قودنج بری ست
که جلیجو جه نامند
قودنج نهری حق الماء
است
قوتیهج بیونانی ارفال
است
قوتیایج بیونانی جوز بوا ست
قوثیا قوة است
قوتیس بیونانی تخم ست
ست
قوتلیس برو الا بیونانی
بیسه مرغابی است
لعربی تنحم الماء ورنامند
قوتیس لیونه اشخم آ سد
است
قوجلانس نوعی سنگریزه

۷۲۳

ولیست مستدیر که تحت
ازان آهک که بعربی کلس
نامند بیعل سے آورند
فوخلیاس و فوخلیسا
حاکبدون است
فورسناطوس یونانی
اسم فافنه است
فورنیوسلی برومی غار ست
فورکیدون ایندا است
فوراثیا یونانی خلنی
است
فورج نون عشرق ست
فوروارس یونانی و
سریانی فرودانا وبعربی
فسیع نامند
فورمحلطیس برومی اسم
قوتی است که حیوان
بری قریب بجوالی
جندبیدستر است
فوردس عفادیع قفصر
است
فورس یونانی بنج است
فورفرو لسریانی خام ست

فورفوس لبیزانی خنطه
صحرائی ست که خندروس
نامند
فورسے ابهل ست
فوزدفولن و فوردقون
و فوزتیر برومی و یونانی
عاقر قرحا است
فورودلیس و فوردوس
و فورلسش ملح صفدع
است
فوردس یونانی خنطه است
فورلیس ایمرفرفاقس ست
فورلطیس زشیشا
است
فوسیرحدید ست
فوتیسیون یونانی
باهمان ست
فوسطرقیون یونانی
نوعی از زعرور است که
اثیرازی کیسل نامند
فوستیقس یونانی ابه
است
فونبش فوینلرفو نکس

یونانی نخاله است
فوسیمارا ترنج است
فوسین سقلی ست
فوسیدون ذنب السباع
است
فونشته و نوشته و فوشته
بفارسی نوعی از فطر است
که غوشته نامند
فوستوقس یونانی
ورومی ضرو است
فوطین لسریانی خشکه
است
فوطالیون یونانی طرخشقوق
است
فوطاطسیلون یونانی
جار البهر ست
فوطر یونانی ترید است
فوطر دادی ست
فوطیقس ذرلون است
فوطیدس برومی جلنار
است و فرشیون را نیز
نامند و خیر لوا را نیز گفته
فوقرسیستن یونانی

خشخاش اسود است
فوغس و فوغلسون لسان
الثور است
فوغیتاسق برومی اسم
فن ست که بفارسی شبنم
نامند
فوت لقیح لعربی اسم مثانه
بقر است و بضم لوست
بالای است ثمر را نامند
و ثمر سیز نوائی را نیز
دانه سفیدی که درمیان
نواه است که ازان
نخل میروید و نیز قطن را
نامند
فوفانس نباتیست که آنرا
براة الراعی و ابرة
الرهب نامند
فولس یونانی قند بل
البحر ست و ما ذریون و
تخم ما ذریون را نیز نامند
فوقوبیوس کورالبجل
است
فوفلا لسریانی فوفل ست

فوفم ذهب ست
فوفورد میه اترج ست
فوقه عشبه است
فوقیلا سوس زاج ست
فورضمارس فقد ست که
بفارسی خارلنت نامند
فوفیرس برومی جو السره
است
فوفیمون یونانی صمغ عربی
است
فوکان فقاح است که
بفارسی بوزه نامند
فول بلغت اهل شام
باقلی ست و گفته اند حبی
است شبیه بحمص و بعضی
گفته اند حمص ست
فولا لسریانی ساذج ست
فولاذ و فالود معرب
پولاد فارسی است
که نوعی از حدید جوهر دار
است
فولیموس برومی تل ست
فولیس فوقس علیق الکلب است

فول طامول بیونانی شبت است

فولطیقوا بیونانی باقلی مصری است

فوللو لبد است

فولن برگ نبات است

فوتو حنظل است

فولوافارلیقون فودوغرلون بیونانی و بفارسی برسیان دلبیز بانی لطباط فسی الراعی است

فولودوین فولوفوذین

دفولوفودیون لسفایج است

فولوربرون بیونانی حرلق آسود است

فولوسون توم است

فولوطرسیا وبستان است

فولوغوماطون شکاعی است

فولوغس فنق است

فولوفس فولوفیس

فولوفیس حنظل است

فولوفرتیون ورق البلوط است

فولوس فنار است

فولوثیا ماء الزیتون ملیح است و ماء السمک کبار ملیح را نیز نامند

فولون طین ارمنی است

فولی برگ نبات است

فولیا کرش است بفارسی سکبنه نامند

فولیا عرنا ورق الزیتون است

فولیا نار سفا ورق الاترج است

فولیا یسفی ورق الخوج است

فولی حلینوس ورق النخلات است

فولیطفاتن ورق الغار است

فولیطوفولس ورق الآس است

فولیغالیون ورق الاحاص

است

فولیلس فولین بیا جبده صغیر است

فولیمغرن ورق التوت لوست

فولین بروی فل است و بیونانی جبده است

فولیتون جبده است

فوم بعربی توم است و گندم و نخود و نان سازند جبو بکه از آن نان پزند نیز نامند

فوما میر العطین با قلی قبطی است که فلفاس نامند

فومان گندم و جو را نامند سیر و پیاز را نیز

فومه لطیا میر فومولیطوشعری بیونانی جبده است

فوموسیون ترمس است

فومنون هرصمان است

فومه سنبل است

فونیا بردمی دار چینی است

فوفیا نا بیونانی فودنج است

فوتین بیونانی البد است

فوه بری باسکی است

فومه شیر بری است که دران طعم حلاوت باشد

فوهه شراب است

فوهل قنا بری است

فولیس فوبوس علیق الکلب است

فولغه مصفر فاره است

فصل الفاء مع الطاء

فهار اسم جواهر حجریه سرخ رنگ تنگ یاقوت است که از معدن ذهب بلاد مشرقیه بری آورده اند و بعض گفته اند که اسم لعل است

فصل الفاء مع الیاء المثناة التحتانیه

فیادار فاغل است

فیه بعربی اسم طائر لسیته

شبیه بعقاب

خیار سبا کبر است

فیار مید وس لبسر یابی

فنابر لسیعه که بفارسی برغس نامند

فیاسب فطر است

فیاغوس کشت برگشت است

فیافلیون بردمی اسم خوزماثل است

فیابس فاغره است

فیستیقی بردمی عدس است

فیتقولن بیونانی فل است که بفارسی سرکه نامند

فیجراد ادی است

فیجن بیونانی سداب است

فیجار حیاه مستوبل است

فیجارس بیونانی جادرس است

فیجورین بیونانی هندبا بری است

فیجیلوفون نوع قنال

725

قیفارون است
قیدزعفران ثقوقی است
موجودی لب اسپ پیچه را نیز
نامند
قیدرزربادا است
قیدنرساقس یونانی
خانق النمر است
قیدس یونانی نازبون
است و گفته اند ریز
نادربون است
قیداتاس شیر اسپرکست
قیدیوس نبچه است
قیرتواد قیر نیز اسم رودی
پیدا است
قیرنیتوسیلین قرنفل
الدار صینی است
قیروسا بسریانی شمع
است
قیرزنوس اسم مرکی است
بیخی مبارک باشم و جبه
در انعام ره ذا دفع ...
کثیر النجاح نیز در قرابادین
ذکر یافت

قیرطیس یونانی سدر
است
قیساد را سانا بسریانی
عیدان بلسان است
قیسا اسم طاوس است
قیساد فاد ربنا نادربنا
است
قیسی نا ردین بسریانی
عیدان سنبل است
که در آن شیطان نامند
قیساد و لقیطا میرین
بسریانی اسم شکطرامشیع
است
قیرقس یونانی نوعی
از صدف است
قیسا فلوس یونانی
نوعی از لبلاب ناکول
است
قیساون بردی قسطرا
است
قیسر و بوطا بسریانی اسم
ملیون است که بفارسی
مارچوبه باشد

قیسو افرزا فرد بخ
بسریانی مشکطرامشیع
است
قیسور سنگیست که تمام
بیای بالند و بفارسی
سنگ پادهندی
بیا نوونامند بهترین
آن سنگ کثیر التجویف
است و غیر محرق آن
غیر مستعمل و احراق آن
آنست که در آتش اندازند
تا سرخ گردد پس زخم
ریحانی اندازند
و همچنین تا چهار مرتبه پس
بنده ده بکار برند
قیش و قیشانه گویند
راس الذکر است
قیطاسوتی است
قیطی زرنیخ احمر است
قیطا خطاس شجرة الکلب
است
قیطا میردن قیطرون
و قیطمون یونانی

کزبره است
قیطرن بقادن اسم
و قطره نیز آمده
قیطر منقی کبد است
قیطرادرسا ایس کرفس جبلی
است که قطر اسالیون
نامند
قیطریون جعبه است
قیطس یونانی حب الصنوبر
صغار است و اسپستانی
را نیز نامند و غلط کرده
صاحب تحفه که نبک
آس نوشته
قیطفلون فادانیا است
قیطن بلغت اندلس کمون
بری است و بعضا هنزورا
نیز گفته اند
قیطوا القنبر است
قیطوشطاس شجرة الکلب
است
قیطولیون کف رطب
است
قیطوس پوست درخت

صنوبر است
قیطرا یونانی کبر است
قیطلسیفیا یونانی بندق
است
قیغرس یونانی درخت
حنا است
قیفادرس بعمل انزبرا است
قیوس یعنی از درخت بلوط
است
قیعکس و قیقس یونانی
عفص است
قیفانون بردی سداب
است
قیفت بعربی و بسریانی
الفحم است
قیفا یونانی ذو الشقل
است و بعربی اسم اقحوان
است و بسریانی قنابر است
قیفی عطر دوس غدس جبلی
است که غدس لفر باشد
قیفانه نارمشک است
قیفادبوس یونانی
نحاس محرق است کر

رو سنجنج نامند
فیقسریق یونانی فاقلی[illegible]
است
فیقس[illegible] یونانی عدس الماء
است نوعی از طحلب باشد
فیقی الامیوس بخور مریم است
که نوعی از غرطینا است
فیقرا یونانی یعنی تلخ و
مراد ازان صبر سقوطری
است
فیقر اطیسون عنصل است
فیقلامیوس بخور مریم است
فیقن اسم یونانی قرطم
است
فیقن اغریون قرطم بری
است
فیلاطاریون بلونی لوا
مونیون است
فیلد الاذن فلدفیون است
که دوائی است مرکب که جاو
که در قرابادین ذکر
یافت
فیلز وفس یونانی

شجرة الکلب است
فیلاغاعرطینشا است
فیلو سادرح است
فیلو ر الخمر است
فیلو یبوسادن شجره
القطران است که
شربین نامند
فیلو ر سیخوس شجره
المصطکی است
فیلو رسقین شجرة البق
است
فیلو طاسین یونانی
قاتل الکلب است
فیلو کیون قطف است
که بفارسی سلمه
نامند
فیلو ان رند فطو بوسس
بربری و یونانی
فیلو طیس نامند
که شنبلیه باشد
فیل فقاح سورنجان است
و برگ سورنجان را نیز
نامند

فیماریس عرعر است
فیماروس یونانی
حب الصنوبر است
فیناروس سنه است
فیناسیوس اصابع هرمس
است
فنج و فلیند مغرب فنک
است که حجر القیشور نامند
فیهفس جوانه است
یونانی قرطم
است
فیفن اغریون قرطم
بری است
فیفیطراس یونانی
قرفة الدارصینی است
فیلو اسر اصابع الصفر
است زنجان
فیلو قوطیس فقاح سورنجان
است و برگ سورنجان را
نیز نامند
فیوسینوس سلیخه است
فیور القبر است

فیوسطونیا عجم الزبیب
است
فیوصمین بیاس است
فیوطیمانس فنج بری
است
فیوطوس یونانی اسم
جلد است
فیوفلاتیلس بخور مریم
است یا نوعی از ان
فیوفیوس عفص است
فیوماطین برهمی نخامه
است
فیوجل است
فیوهر لبسریانی ریه است
فیونیون یونانی
سالیوس است
فیهج اسم خمر است
فیهق باندلسی انتانه
السودار است
قیاد بفتح اول و تشدید
یا نوم ذکر است
فیسر حلبه مطبوخ با تمر
است

باب القاف
فصل القاف مع الالف

قاقه وقابه اسم عربی
فرخ طائر است و بیضه
را نیز نامند و قیر بیضه که
چوجه ازان بر آمده
باشد نیز
قابوق ترکی اسم قنفذ
است
قابولا اسم فارسی کاچی
است
قاتر اسم ترکی لعل است
که استر نامند و بهندی
چچر
قاتره ثمام است و کزبره
بری را نیز نامند
قاتل ابیه بداشقان است
و نطلب را نیز نامند
قاتل اخیه خصیة الثعلب
است
قاتل کلبا بسریانی
قاتل الکلب است

قاتل الحیطان و قاتل السمک لاغیه ست و ماهی زهرج و نیسه نامند
قاتل لذئب خانق الذئب است
قاتل العرق نوع انثی ازرق اناغالس است که شگوفهٔ آن کبود باشد و گفته اند نوعی از مرزنجوش است که بهندی مروا نامند
قاتل النحل نوعی از نیلوفر است که بهندی کنول نامند
قاتل نفسه نوعی از اشق است و گفته اند فرفیون است و بعضی کافور را و برخی خود تخود تجاسل رها
قاتل الکلب خانق الکلاب است و گویند ذراتی است
قاتل النمر خانق النمر است و بعضی مازریون سیاه را نامند و بعضی خامالاون را که اغیقل سود است

قاتوله معرب تاتوله است که جوز ماثل باشد
قاتق و قاتیق ترکی لبن حامض را نامند و سطلق اوام را نیز
قاحرس و قاحر دسس یونانی جاوشیر است
قادح و قادوحه لغوی اسم کرمیست که اشجار و دندان را می خورد
قادرس شربین است
قادمه رئیس تعادیم جناح طیور است
قاذه دب انثی یعنی خرس ماده را نیز نامند
قازه ترکی تعل است
قاراومن و قارادومون و قارادمن سرو دامانا است
قاراس اسم قرن است که بفارسی سرو و شلغ نامند
قارسافراحیا است

قاراطیا یونانی خرنوب شامی است
قاراطیطس یونانی اسم خشخاش مقرن است
قاراطینس یونانی کرویا است
قاراغیطس یونانی و لیسریانی قصب فارسی است
قاراطیطسون یونانی بصل است
قارآقوا لون قرنفل است
قارن سک است
قارهیمس و قارحه اقحوان است
قاربور ترکی لطیخ هندی است
قارپع ترکی اسم قطر ماکول است
قارالیون یونانی نوعی از هوفاریقون است و ببوشیه ملک

الصنوبر
قاردیا سلیا و قاقالیس یونانی تخم جزر بری است
قاره یونانی سطاخیس است
قارتس یونانی کرست
قارسیا و قارسیون کیابه است
قارقوس قرن الثور و قرن المعز را نیز نامند
قارفیقوا و قارفیلوا دار قارلبیوس سرطان است
قاروا یونانی کرویا است
قارناموں یونانی تمام شبیه بجرف است
قارنی و قار و قار جوز الملک است
قارنی باروق ترکی بزرقطونا است
قارونا قار و طیقب و قاردنا نیطیقیا بندق است که جلوز باشید

فارادا است
قاسطر یونانی حیوانیست که در آب و غیر آن می باشد و خوراک آن ماهی و سرطان است در دریا و خشکی زیه در خشکی و گویند جند بادستر خصیهٔ آن است
قاربطه حب تمر هندی است
قارتن قصعه است
قاسطون محلب است
قاسعاقون سوسن بری است
قاسی ترکی قنه است که بفارسی بارزد نامند
قاسینا سلیخه است
قاصعه محلب است
قاتال ولید سریانی قاتل ابیه است
قاطانیقی کف العقاب است
قاطبوبا لسریانی و یونانی حنظل است
قاطردم الاخوین است
قاطس ازدماطیقی ثعلب

قصب لذیره است
قاطع امنی هر دوائی مسحق مجفف
است مانند سداب وشهدنه
وبا مبرد محذر باشند
افیون وکاهو ویا مبرد
قوی مانند کافور
قاطل بیة قاطل بیه است
قاتل اباد قاطل زمیبا
بسریانی بصل العنصل است
قاطرن اریفیا است که
نوشادر باشند
قاطور بسریانی بزر قطونا
است
قاخروس بیونانی جاوشیر است
قافاطون نیلوفر است
قافرطین لبن شیرم است
قافورلو سرخرما است
که لثبیر ازی بار روئنده باشند
کرد مار طلع نخل باشد
قافورمی قافورنی بسریانی
کافور است
قاقیروس بروولسریانی
مشغول است که زرساد رباشک

قاق طائریست طوطی نعمت
است وگفته اند معرب کنک
بمعنے کنک است
قاقا بیونانی حنظل است
قیقنی سفیدهٔ تخم مرغ است
وتیز پوست نازک بالای
تخم مرغ را نامند
قاقائی حنظل است
قاقتون بیونانی کبابه است
قافسوس بیونانی کدن
بری باشانه سرح بری است
قافوس قافوسوطو بیونانی
تندس المالسنه که نوسنے
از طحلب باشند
قاقوس بلغتی ابلاسیه
کبسر است
قالایو بیونانی بلوط است
قالامیرقلی است
قالاراس الافیون غوین
ابل است
قالاریوس نوعی از حمر
است
قافیااقاقیا است که

عصاره ثمر قرظ باشد
قالاغروسطس بقیقین نوعی از
شیل است
قالاماسیع بنانی تمرینج
نهر لسیت یا فوتنج بریست
یا مطلق فوتنج را گویند
قالاس قیقا لاموسا فرودانا
است ودحرف را نیز
قالاسن ذالامیشن قصب
مطلق را گویند
قالاموس قالاموس
ارد باطیة قصب سیاه فرج
است
صمغ سداب است
قاموزد رغبی صمغ خطمی است
قالامنی فتیخ المار است
قالب بکسر لام بعربی
بسر احمر است
قالیجه اسم ترکی طائریست
معروف بلکه در عربی خنق
وصلصل نیز نامند وگفته اند
اسم فاخته است
قامار یون خمار دس

یونانی قاتل بیه است
قاماسین صمغی است
آنرا کماتیس نامند
قامافیش بیخ جاوشیر است
قاسقی وقام تقی ورود القبل
است
قامراجی ترکی طائریست
از طیور از جنس صفور
قاموز بیونانی صمغ است
وهرگاه مطلق گفته شود
مراد از ان صمغ عربی است
قاموز بسریانی سندروس
نامند قاموز بیعا بسریانی
صمغ سداب است
قاموز درنبی صمغ خطمی است
قاموز دربیا بسریانی درمنا
صمغ زیتون است
قاموز دشیعا بلغتی عبری
خرمیون است
قاموز وکرا بسریانی سادان
وران است
قاموه دلوزا بسریانی و
یونانی صمغ درخت بادام است

قان گفته اند که ترکی نام است
قاناقیس شهدانج است
قاناقس کاشم رومی است
قانش قبطی بیونانی باقلی
قبطی است
قانه الیطر قابغه است
قانغاس بیونانی سندروس
است
قانفامون بیونانی صمغ
کریه الریحة است که می آرند
از بلاد عرب گفته اند
سندروس است
فاساراس فساریدلس
وقبیا بیدس بیونانی
ذراریح است
قانقر الحون لفظ یونانی
است وگفته اند که نباتیست
مانند حنظل وبدل آن
استعمال نمایند
قانوس بیونانی بمعنے
دخانیست که آنرا اشباه نرج
فرفیری نامند
قانیوس بیونانی نشاسته نرج

قاودون بترکی بطیخ است

فصل القاف مع الباء الموحدة

قباب بکسر اول بعربی نوعی از سمک است

قبار و قبارس و قبارسیس بسریانی و یونانی بروی بمعنی کبر است

قباق بترکی اسم قرع است

قبارة و قبارة بعربی نام گیاهی است که شتران میخورند و بفارسی گیاه چراے شتران نامند

قبلج بعربی اسم دب است که بفارسی خرس نامند

قباطر و قبیط و قبیطی بتشدید بضم قاف و تشدید با و قبیطی و قبیط اسم حلوایی معروف است که ناطف نامند معرب کبیده و کبیته

قبر و قبره قنبره است

قبر و قبره قنبره است

قباغ اسم عربی خنزیر

صحرائی است

قبر اسم عربی انگور طولانی چیده است و به تشدید با اسم دکدک است

قبرس بضم اول و سکون ثانی و ضم را مهمله در اصل اسم جزیره عظیمه است در روم که معدن نحاس است و نحاس آن بسیار خوب است ولهذا آنرا النحاس قبرسی نامند منسوب بدانجا تا آنکه قلع اسم معدنیست که از آن نحاس مر چیده بعمل می آید لهذا اصحاب چیده را قلعی می نامند

قبع قنقدر را نامند

قبع اسم طائر لیست کوچک تر از عصفور و قبعری در بعربی نمر بری را نامند

قبعر و بعربی نمر بری را نامند

قبقات صدف بحری را نامند

قبل بعربی تیس جبلی است

قبور بعربی اسم نحل شعر النحل است

قبیر آن قنبره است

قبیس بعربی نحلی را نامند

فصل القاف مع التاء المثناة الفوقانیة

قتب بکسر و سکون تا جمع اقتاب است بمعنی امعاء است

قتام و قتانه بعربی غبار را نامند

قت بعربی اسفست را گویند یا خشک آنرا گویند اسم بستر بن نحاس است

قترغه اسم ترکی کالغ است که بعربی کلاغ نامند

قتع و قتعد بعربی اسم کرم بهی است که چوب را میخورد مطلق کرم چوب نیز نامند

قتق بترکی اسم ماست و مطلق نان خورش را نیز

باشد که بعربی ادام گویند

قتبه باهی آخر بیض نقبه یک کفت دست

قتاد بیسر بانی اسم نصب است

قتاد دیسا بسریانی اسم قصب الذریره است

فصل القاف مع الثاء المثلثة

قثام اسم عربی ... [illegible]

قثاء الحمیر زاد و طویل را نامند و گفته اند اسم قثاء الحمار است

قثاء الصغار بعربی اسم شعاریه است

قثاء الکبیر بعربی سفلج است که بفارسی خیار کبیر نامند و آن ثمر درخت کبر است

قثاء النعام حنظل است که بفارسی خیار کرک و بهندی اندراین نامند

قثاء هندی خیار شنبر است و گفته اند اسم خمره است که بهندی تور کی نامند

قثم اسم صیغان است

فصل القاف مع الجیم المعجمة

قجوج بتقدیم جیم بر واو بلغت فارسی نخشم شور است نزد صاحب تحفه اسم ترکی قزل بری است

اصح قجقجی بفارسی تخفیف قجقج ترقی است که بعربی الشمس نخل شفرن را نامند

فصل القاف مع الحاء المهملة

قح اسم عربی بطیخ خام است که بفارسی کالک و بشیرازی کرکو نامند

قحط بعربی اسم سنت است

قحد اکلیل الجبل است

قحوان اقحوان است

فصل القاف مع الدال المهملة

قداح اطراف شجر تازه بقول است و شاخ نبات تازه را نیز نامند و صاحب تحفه بهار نارنج دانسته

و بمعنی گل رطبه و بعضی گفته نگر سنگ چقماق است
فداد بفتح اول و ثانی بعربی قنفد است
فداحی برگ پشین انامنه قدح صاحب تحفه گفته نوعی از ابردان را نامند و اصح آنست که بخور مریم است
قدح مریم گیاهی است که برگ و بیخ آن بهیئت سنگ شانه و مدر بول است و آن نوعی از حی العالم که مسمی است بزلایت الملک و نواب علویخان مرحوم گفته اند که بزلایت الملک نواب مریم است
قد بفتح اول و تشدید دال بعربی جلد مجلد است
قند بضم اول و تشدید دوم بعربی ماهی بحری است
قدح مریم فتح مریم است
قدلح مریم از انجکشته نامند گلهای آن طیولانی بهمیده نسبه بعضت یافته و اهل شیراز

از زلفت عروسان نامند و بهندی جته و جهاری نامند و اهل معرب الایف الملک است آنکه برگ آن مانند قدح کوچک است و از بیخ بن آن ازان افیستیس نامند و گفته اند بیونانی قوطلیدان نامند لیف گفته اند نوعی از حی العالم است
قدسیا بفتحتین بیونانی لیمه است
قدیح و قداح بفتح اول و ضم ثانی بعربی اسم ذوباب است
قدومه نزد عامه اهل اصفهان اسم تودری است
قدیح اسم عربی مرق است که بفارسی سوربا نامند
قدیر گوشت مطبوخ در دیگ است
قدیم الملک جباری است

فصل القاف مع الذال المعجمه

قذاذه قطعه ذهب است
قذه و قذان الاذنان

دانقند اسم برغوث است و نیز قد و منی کبابت است

فصل القاف مع الراء المهمله

قرابریا بالی اسم قورغ است
قراقاج بترکی دار در است
قراسیا بالوطن قراسیا
فلت یلی وطن بیونانی کراث شامی است که حلبه اهل شیراز به پیاز نامند
قراثا بعربی قسمی از نخل است که ثمر دلبران بهتر میباشد
قراچوک ادوی بترکی شونیز است
قرادح قرداح آنجاص است
قرازنی بسنسی باخبز ع است
قرانوس بر معنی اسم سمع است که بفارسی موم نامند
قرانوفل سیاو فراست
قراسادسن بیونانی زیتون الماء است
قراسنقر بترکی طائر است
از طیور صید با بل یاز غلیظ

قراسیا و فارسیا قراصیا
قراسیوس فولیتیا قرلحوس
و قرلیصار بر وطوس شراب حلوی است که از انگور ریکه یونانی قرلطیقوتیس نامند سازند
قراشم بضم اول و فتح ثانی بعربی قراد عظیم است
قراض با بوسا است و انجوا رانیز
قراضه بعربی نوعی است از حلوا حلب که از لوبیا سازند و اقراص بنادق بزرگ تر از آن سازند معروف است این حلوا نزد اهل ایران بمفرد اسه
قراطاح اسم ترکی شجر در است
قراطن بیونانی ماء العسل است مانند آن عسل خالص که طبخ کرده شود با مار کشیز
قراطون قراطوس بیونانی دردفیون است
قراصیا و قراطیا لیمو بار بیونانی خرنوب شامی است

فرع طائر است که شعور اشقار خود باشیان برد
قرقون فرنقل است
قراد بکسر اول بعربی بکار شجر است
قراقاج بترکی ثمر درخت در دار است
قرازرد بترکی زرشک و گفته اند معسل است
قرقیون بیونانی کبابه است
قراقش بترکی عقاب است
قرافینوس بر زانتهر ضار است
قراموس بترکی باقلی است
قرامیون بصل است
قرآنیا بیونانی زفال است
قرامنی اغریا بیونانی زنیب بری است
قراد بکسر اول اسم ترکی صفیع است که بفارسی سنسم نامند
قراباغر بترکی اسم ضفدع است
قرانیون بیونانی خوت است
و گفته اند نوعی از یونه است که بعربی عین البقر و بفارسی

نگار چشم نامند
قریب سمرو را نامند و نوعی
از ماهی ملیح است که نانده باشند
قراسقف انجره است
قرمیتون سریانی بلوط را نامند
قرتوک اسم ترکی سیر است
قربوله نوعی از بلاب است
قریبون نوعی از سمک تازه
یا سمک مطلق را نامند
قرح شونیز است
قرحان نوعی از کماه ابیض
صغار است که قطر نامند
قردبود بعربی یعنی قرادباد است
قردالیون لسید است آذ منع است
که آن قردالیون بواوات
نه بدال
قردامون یونانی قردمانا
است
قردامن حرف است که
بهندی هالم نامند
قرداموں و قردامون و
قردمون بربری و یونانی
قردمانا را نامند

قردامینی یونانی قرة العین
است
قردح قمل الابل جاح است
قردمانی کرویا است
قردمادس اسم رومی
حرف است که بفارسی
اسفندان کنده نامند
قرنفم اول اسم عربی
صفدع است
قرنفتح اول و را مشدده
بعربی فروج است
قرد آب نحل است
که آنرا اجار نامند
قردومانا یونانی بندق است
قرعج بعربی شجر است
فرزجه بعربی اسم لقله است
و فسیجر رابنز نامند
قرس بکسر اول بعربی
پنیر صغیر را نامند
قرسطیادن اسم رومی است
که آنرا بیونانی اطیطوس نامند
و آن شاذنج است
قرسطاریون یونانی

سطاریون است که شیرازی
کماة کوهی نامند
قرسطوس یونانی قسط است
و برومی فقر الیهود است
قرسمون یونانی ریشه
حنظل است
قرسیطامون یونانی بسریانی
رنجبیل گلاب است
قرسیقی اسم نوع خرا است
است که بیونانی آذریفجر
نامند
قرسیر ملح لفظی است
قرشام و قرشوم بعربی
قراد عظیم را نامند
قرص بضم اول و سکون
ثانی اسم عربی خبز است
و کلیچه را نامند و باصطلاح
اطبا عبارت است از آنچه
که بکوبند و خمیر کنند و بآب
قرص سازند و در سایه خشک
کنند تا اینکه رطوبت در آن
نماند و نگهدارند باستعمال آنند
قرصعا سلحفاة است

قرصد بضم اول بعربی
غصی الراعی است
قرط بعربی نوعی از کراث است
که آنرا کراث مائده و کراث
البقل نیز خوانند
قرط بضم اول و فتح ثانی
اسم مصری قصعه است
قرطا بیونانی شاه بلوط است
قرطی و قرطیفقی بسریانی
خشک است
قرطس یونانی تفاح گرم است
قرطعت اسم عربی تقله است
و ثمره اریش را ایز نامند
قرطا لوخیار شبر است
قرطم هندی حب النیل است
قرطانا فردمانا است و نیز
کردمای فارسی و کرادیه
رهبی را نامند
قرطن یونانی نار البعل است
قرطود قراطیا بسریانی
خشک است
قرظ بفتح اول و ثانی و ظاء
معجمه اسم درخت نوعی از

امغیلان است
قرغا کیسا بسریانی فاریقون
نامند
قرغیلانه حجل است
قرغوی بترکی طاریست از
طیور صیدی زن یا زی دارد
قرغی بترکی باشق است
قرق بکسر اول بعربی قشر را
نامند و قشر بقلی و قسر نازا
نیز و یعنی لحاء الشجر نیز آمده
قرفا قلیخه است
قرقد بفتح اول بعربی آهو است
قرغنه بترکی غراب است
که بفارسی کلاغ نامند
قرسیوس و قراسیون و قرقیسون
و قرقیسوس بر قیسیا بیونانی کبابه است
قرقلون یونانی زنجبیل است
قرقا بیونانی عشرق است
که حلقی باشد
قرقادل بترکی نام تدرج
است که معرب تدرو
فارسی است
قرقنار حمام بغدادی

است کہ بفارسی کبوتر
بغدادی نامند
قرفس بکسر بعربی اسم
خرس ست کہ صغار بعوض
قراقرانی حرف المایست
قراقرس وہن صنوبرست
کہ آنرا آتیبج نیز نامند
قراقردن بردمی قسعد ست
قرقس قرقرس یونانی
صدف لولو ست
و نیز نوع علزون را نامند
قرقشم بترکی حمامی اسود را
نامند
قرنطا و قرنت بعربی
خمر ست قرقضا و قرقو یونانی
لسونی زعفران است
قرقر بکسر اسم ترکی صفر ست
قرقف بعربی خمرست و
خمر غلیظ را نیز گویند
قرقف مرغ کوچکی ست
قرقب را نیز نامند
قرقمان جبی ست کہ در جوف
مقل حجازی سپید میباشد

دگویند لب مقل حجازست
قرقوما عماد قرقومعاد قرقون
یونانی اقلی ہن زعفران ست
زیراکہ قرقو یونانی زعفران ست
و ہما بمعنے نقل ست قرقینہ
یونانی سرطان ست قرلا
نغنوح بترکی حطا دنہ ست
قرمارس قاتل ابیہ ست
قرمارہ و سطے ست
قرماریس یونانی درخت بت
کہ آنرا قطلب نامند
قرماقیطس طین کرم ست
قرمانیون انحوان ست
قرمادن و قرد بتان و قرنیوان
برومی و یونانی بصل را نامند
قرمد بالفتح سنگ لورہ است
و بمعنے حرف مطبوخ نیز آمدہ
قرمدار و قرمطان ست و
زنان آنرا علف الجبل نامند
و برای قروح فرج استعمال
مے نمایند
قرمعا سلحفاہ ست
قرمل بعربی شجرلیست بنجام

قرمود و قرمود او قرمول
بعربی عضبان ست
قرمیا توتیا ست
قرمید بعربی اسم اجر ست
قرمیون یونانی سمک بحری
قرن البحر کہربا ست نزد
عبارت از بشد مرجان ست
قرن البقر و قرن الغد بفارسی
سرگاو یعنی شاخ گاو نامند
و نیز قرن الثور بمعنی حلبہ بالند
قرن المایذ شاخ بزرا نامند
قرن البحر بیت ان کرکدن ست
کہ بفارسی شاخ گرد بندے
گبند لکاسنیکہ نامند
قرقاد بلا قرن الایل ست
قرنب بعربی یربوع ست
کہ بفارسی کلاکوش نامند
قرنیا یونانی مطلق کرنب را نامند
قرنیا اغریا یونانی کرنب
بری ست
قرنبی انمارس کرنب بستانی
ست
قرنباد قرنیا حماض صغیر ست

کہ مسمی بحمیض ست و گفتہ اند
کہ یونانی اسم لوبیا ست
قرنیا مجففت قرنباد ست
و آن اسم کردیا ست
قرنباد و قرنفاد و قرنفار و
قرنفان کرویا ست
قرنفل لبنانی قرنجمشک ست
قرنفول قرنفل ست
قرنوس حرف المایست
قرنوس قانون حب الصنوبر ست
قرنوہ اسم عربی ہرنوہ ست
قرنیتا البسریانی مطلق
فوتنج را نامند
قرنیتا دینز البسریانے
فوتنج بری ست
قرنیتا دیوآس بسریانی
فوتنج نہری ست
قرنیتا دطور افودنج جبلی ست
قرنیتا دنجلا البسریانے
فودنج مزارع ست
قرنیتا میاد قرنیتا نہرا
بسریانی فودنج نہری ست
قرنین ہندی آس ست

قرنبون یونانی شاہ چودا ست
قرد انوعے از لبلاب ست
آنرا اسد المارفن نیز نامند
قرد الیون لبند ست
قرور بعربی آب سرد را نامند
قردسوس بوصیر ست
قردسطرلیوس یونانی
شادبنج ست
قردسوفیون و قردسوکس
یونانی از قیطیون ست
قردسیون جوز ماثل ست
قردسیون یونانی قراعیا ست
قردما بترکی مصل ست
قردعنق منقطیقی قردوہما
یونانی معجونیست مرکب از
طین مختوم و حب الغار منفعت
آن رفع ادرار دین کرنیت
و نقل دہن عفران را نیز نامند
قردفس لسریانی اسم درد بنج
قردفل بالفتح اول و ضم ثانی
یونانی قرنج را نامند
قرد قس و قرد فوس و قردنس
و قرقبو قوس و قرد فوس و

قیموقوس هم یونانی اسم زعفران ست
قرول و قردلیون معرب اند
قردآلیون یونانی ستان اسم لسبه و مرجان ست
قردم مجوز و صبغه الالوان ست
قردمانا یونانی دلسبربانی بصل ست
قردن خبث فضه ست که آنرا اقلیمیای فضه نیز نامند
قردن نجم اسم مرجان یا کهرباست
قرنیه بعربی سمک فلج نامست
قرنفلیو قرنیاره رومی ازغفران است که لیسان آن بهترین انواع ثمر یا باشد
قرنح آب خالص ست بمعنی مار فسراح
قریه درمیا یونانی عقرب ست
قریه درمیا یونانی جماد که بفارسی ملخ نامند
قریه حنظل که بهندی اندراین نامند

قربس بعربی آب سرد و گوشت یخنی را نامند
قرلبعتان خورشی که از گوشت ماهی آکاریغ دیا جبقولی ابازیر جوش دهند در سرکه تا پخته شود لیس سرد و منجمد کرده بخورند
قرنصیا برطونیش قرنصیا بردطونس قرلطه خرنوب شامی ست
قراسیوس شرابیست شیرین که متخذ از انگور کرمسی ست
بقرسطیقوس
قرلیع بعربی اسم مخل ست
قرلیفتة الکشان نزد اهل اندلس اسم کشوث ست
قرلیفان و قرنفان لسبربانی کردیاست
قرنیا بعربی اسم لوبیاست

فصل القاف مع الزا المعجمة

قرار رجاجی ست
قراکرم ابریشم ست

قرح بعربی بول کلب است
قرح بکسر اول تخم بصل را نیز بمعنی توابل قدرست مانند کمون و زیره و امثال اشیا جمع آن قراع و بمعنی ابازیر نیز آمده
قرح بکسر اول و سکون ثانی بعربی خردل الحیه ست
قرد بضم اول و سکون دوم قسط ست
قرد رحاض ابیض ست
قردی نباتیست بمعنی آن کرم و تر در اول انگور از آن بعمل می آورند و میخورند بهترین آن سبز تازه آنست
قرز بفتح اول و تشدید را معرب گرو باکج فارسی ست و آن نوعی از ابریشم ست دون ابریشم ذکر یافت و کسیکه آنرا معرب الحریره دانسته غلط کرده است
قزاح بضم اول و تشدید زلسے کمادا ست

قرغند بزغند ست و بزفتح نیز نامند
قرزل بترکی بمعنی احمر ست مراد از آن ذهب ست
قرلان بترکی اسم طائر کثیر الوجود در قفیر از دجاجه آنجا قرلاغ نامند صاحب تحفه که قبره نوشته سهو ست
قیز دجاجه اوان قرو موادد قز دمیوان نیز قاز امارن برومی و یونانی نصل ست

فصل القاف مع السین المهملة

قسن بضم اول نوع تسوسی ست که ثمر نداشته باشد و بمعنی نبلاب سے ثمر نیز آمده و او درای آن صغیر میباشد و شاخهای باریکے عصاره بیخ آنرا بامبر که جهت سم رتیلا نافع
قسا بفتح اول ثانی یونانی سلیخه است که آنرا بهندی کیسلا نامند و بمعنی دارچینی نیز آمده

قسا بفتح اول و ثانی بعربی تمر ردی ست
قساحیوا بسریانی حلیون ست که بفارسی مارچوبه نامند
قساوا یونانی نگار ست
قساوابا بسریانی نصب الذریره ست
قسارا و قوارسا بسریانی عود بلسان ست
قسارین و قبارس بمعنی کبر ست
قسارقرنین اسم رومی رطب ست که بفارسی خرمای تر نامند
قسارقوزقین بردمی تمر هندیست
قساروا قرقون و قساردا قوقیردن یونانی سعد ست
قسادس یونانی قسوس که عصاره لحیة التیس باشد
قساطوس و قساتاوس ترکم ست
قسالادن یونانی دهن زشت ست
قساموس و قساموس قساس و مورد
وقسوتاس یونانی اسم دارچینی ست

قسبوس بیونانی سوسن بری است ابیض
قساردیس بیونانی عصارہ لحیۃ التیس ست
قساسیس بیونانی لبلاب عریض الورق ست کہ آنرا لبلاب کبیر نیز نامند
قسنوربرن بیونانی نانخواہ
قسنوس اطارس بیونانی لحیۃ التیس ست
قسناسیس قسنوس لبلاب کبیر الورق است و آنرا البلاب بری نیز گفتہ اند قسنوس بمعنی ملاون نیز آمدہ
قسراق بترکی رماک ست
قسر بوا دہن خناست
قس بفتح اول و سین مشددہ بترکی صیقع ست
قسطس اسم جنس قسط
قسط اسود و آن قسط ہندی ست
قسط بحری قسط ابیض
قسط حلو قسط ہندی ست و نیز قسط رومی بہمیرٹا نامند کہ بوی آن تند ست
قسط رومی قسط ابیض
قسط موودی قسط ثقیل ست کہ لون آن مانند خشب شمشاد و طعم آن تلخ و رائحہ آن ساطع باشد
قسط شامی راسن ست و قسط سوری را نیز گفتہ اند
قسط جبلی قسط مر ست
قسط عربی قسط ابیض خفیف طیب الرائحہ ست و بمعنی قسط حلو نیز آمدہ
قسط فارسی قسط ابیض قرنفلی ست کہ بفارسی رداردنا نامند
قسط نقلی قسط مر ثقیل الرائحہ
قسط مر قسط ہندی ست و نزد بعضی قسط سوری ست
قسط ہندی قسط اسود خفیف ست و قسط اسود ہملور انیز گفتہ اند
قسطانیا و قسطل و قسطنیل بیونانی دبردی شاہ بلوط ست کہ بعربی بلوط الملک نامند

قسطلاتی بلغت اہل دالونا اسم نفاع بیانیہ است
قسطرین برومی دیتاونی اترج ست
قسطناس بضم اول و تسکین ثانی بترکی شبوست کہ بتلخ آن قسطنہ ست
قسطور و قسطورہ و قسطورین و قسغوریوش قسطوریاون و داسطورین بتلخ نیشہ بیونانی جندبادستر ست کہ بفارسی خربیدان نامند
قسطوس و قسطوس بیونانی ریحار ست
قسطوروں بیونانی زیلم ست
قسطیر بکسر اول و سکون ثانی بعربی رصاص ابیض ست کہ آنرا قلعی نیز نامند
قسیعطنس بیونانی طین ارمنی ست
قسقاموربیونانی خوذنج ست
قسفیون بیونانی سوسن بری

قشاس بفتح اول و سکون ثانی بعربی اسم نبات ست و بمعنی اسہ نیز آمدہ
قفاع قنبیل ست
قسیمو برصنع ست کہ بفارسی گفتار نامند
قسو ربعربی بابونج را نامند و بمعنی فودنج نیز آمدہ
قسو بفتح اول و سکون ثانی بابونج ست یا فودنج و واحد آن قسوہ است
قسولیدوس و قسولیدون بضم اول و ثانی بیونانی اکلیل ست
قسوتاش بتلخ ثانی دارچینی ست
قسوبون بندق ہندی ست کہ بہندی ریٹھہ نامند
قسولیوتن بیونانی حشیشۃ الزجاج ست کہ برومی کسوتانس نامند
قسہ تربد ست

قبا و قسیتوس برومی و بیونانی سلیخہ است
قسیرام ببربانی قثاء بری
قسیر و بفتح اول و کسر ثانی خلفاست

فصل القاف مع الشین المعجمۃ

قشا و قشاء بعربی قشور اشجار ست
قشاح بفتح اول و ثانی بعربی اسم صنع ست
قشار قشور محلب و بق
قشارہ ریزہا گندرست کہ از سودن قطعہای آن با یکدیگر جدا گردد آنرا قشار کندر نامند و قشر محلب نیز گفتہ اند
قشام بعربی اسم فرست
قشا ببربانی قسط ست
قشر بضم اول بعربی اسم ماہی بقدر شبر است
قشران خناج بتلخ ست
قشرہ بکسر اول و سکون ثانی

خضاب نقول

خضاب

٧٣٥

دواے سیاہ

دواے سیاہ دیگر

قضاب

جلد اسب و قسمی از سلیخه را نیز نامند
قشری پوست منجمد بالای شیر ست که بفارسی سرشیر و جربه شیر نامند و بهندی جولائی
قشقه اسم دابه است بهندیست جعل و گفته اند دابه است سیاه که بفارسی کنه و بعربی قرده نامند
قشع حرباست
قشع بفتح اسم کشوناست و بکسر بمعنی بلغم آمده
قشو بضم اول و سکون ثانی بعربی قمارست که بفارسی خیارزه و خیار دراز بهندی لکرطی نامند
قشوم بضم اول و سکون دوم بعربی زراده است
قشم بکسر اول بعربی لحم مطبوخ است و لحم مطلق را نیز نامند
قشمشن بکسر اول و سکون ثانی معرب کشمش ست که عبارت از مویز انگور کشمش باشد
قشنیز معرب گشنیز فارسی ست

قشور بفتح اول بعربی دوای جالی ست که بمالند زنان بر روی خود برای تصفیه رنگ آن با تند خردل کوبیده و بیخته با باست سرشته
قشور بضم اسم جنس پوست میوهاست و شامل پوست اشجار و بزور و غیرهاست و بعضی را عقیده آنکه آنها قابل هضم نیستند و غذا ندارند و این کلی نیست لیکن بسیار قلیل الغذا اند و بطی الهضم
قشر اسم آدمی ذراریح است

فصل القاف مع الصاد المهملة

قصابک اسم طاری ست که آنرا بعربی صعوه نامند و آن صفراغون ست
قعقب فارسی نوعی از قعب ست و گفته اند نی است که از آن قلم می سازند
قصبک اسم نوعی از

خردنات ست
قصب نوعی قصب الذریره است
قصد و قصده عوسج ست
قصعد بعربی رصاص ابیض ست که آنرا قلعی نیز نامند
قصر بعربی اصل نخل و شاخ را نامند
قصعبه بلغت عربی اسم حمص
قصطل بمصری شاه بلوط ست
قصعل بضم بعربی عقرب و بکسر عقرب و ولد ذئب را نیز گویند
قصفه بعربی ورق کاغذی است
قصل بفتح اول و سکون ثانی بعربی زهر سلم ست
قصم بعربی بیض جراد است
قصمود و قصیده بعربی مخ سمین ست و قصیه بمعنی لحم یا لیس نیز آمده
قصبری بعربی نوعی از نباتست
قصیص قصیصبه بعربی که از آن قلم می سازند و گویند توری ست

فصل القاف مع الضاد المعجمة

قضاب بمصری نوع از ادان الفار
قضا بعربی اسم فرع ست
قضاد بعربی کاتبة الماء ست که بفارسی ماده سگ آبی و بهندی اود بلاد نامند
قضب اسم شجر برگ ست و بمعنی لفت و اسفست نیز آمده
قضبه بعربی اسم رطبه ست بفارسی اسپست نامند
قض و قضقض بفتح بعربی حصی صغار ست
قضام بعربی نبات حمص ست
قضبه بکسر اول و تشدید دوم بعربی و جین ست و بمعنی حصی صغار و جبل نیز آمده
قضاعابن بلغت اندلس نباتیست که آنرا کفیسون نامند
قضم بفتح اول و سکون دوم قطن عتیق ست که در بیخ کماه روید
صفار دکبار ست

و نسب اسم عربی درخت زردناک و انگورست

فصل القاف مع الطاء المهملة

قطابه بضم اول و فتح دوم بعربی پاره گوشت ست
قطارکیقا بیونانی اسقولوقندریون ست
قطارلیون غافث ست
قطالکا بیونانی دردار ست
قطاس بضم اول لغت بربری گفته اند که دابة البحری که آنرا دابة البقر گویند و صحیح که نوعی از بقر جبلی ست
قطاطه بفتح اول قطاطه
قطاع بکسر بعربی شیرخشت است که بفارسی شکرپاره نامند
قطالیس بصلاقی بقارست که آنرا عنصل نامند
قطامی بعربی صقر ست آنرا بفارسی چرغ نامند
اغنبله را نیز گویند
قطب بعربی و نظیبار قطبی

قطبانا بسریانی بمعنی خشاست

قطلوبون وقطوبین بسریانی

سیر خس ست

قطس بسریانی حنظل را نامند

قطر بکسر اول اسم عربی نحاس

گداخته ست یا قسمی از نحاس

یا مطلق نحاس

قطری گکر وهن ست

قطرانی یونانی کبر ست

قطرب دابه ایست که حرکت

میکند بر بالای آب که ات سیر یعه

مختلفه در نوشی انبالبحو لیا

نیز نامند

قطیر ملیه ادعی از خر ست

قطرنا یونانی بطلاچ را نامند

قطر وهی گگر وهن ست

قطر بکسر و تشدید بعربی سقمونیا

که بفارسی گربه نامند

قطعه سقمونیا ده ست

قطلب بالکسر بعربی سقمونیا

قطفاه و قطفه بسریانی نقله

که آنرا سرشق نامند

قطلب بلغت ختنی نام آمد

قطعم بعربی لحم دنبه کهنه را

نیز نامند

قطمیر قنب بر لیست

قطن بعربی اسم حواصل ست

قطمندوس رومی و یونانی

زبیب ست

قطر قناو بریثا بسریانی

قثاء الحمار ست

قطوس خوط بسریانی

حنظل ست

قطوریون یونانی

قثای بری ست

قطونا نباتیست که بزرش را

بعربی بزر قطونا و بفارسی

صفهان اسپرزه و بشیرازی

نیکو نامند

قطسه جنیقا ادعی از سموم

قتاله ست

قطیلا در دار ست

فصل القاف مع العین المهمله

قعلع بالضم بعربی اب

تلخ ست

قعال بعربی نور و شگوفه

عنب ست

قعیر یونانی فلفل ست

قعوس قسمی از کماه ست

قعقام سندروس ست

قعقر دریل ست

قعقاع بعربی تیر ما لبس

قعقع بعربی اسم لعق ست

که بفارسی لک لک نامند

قعقع اسم عربی عقعق ست

قعلامنین بخورمریم ست

قعلوس نمار ست

قعموس قسمی از کماه ست

قعسب بعربی اسم قلقاس

وقعی الثعلب ست

قعیه بعربی جراد ست

قعیدر ازنباء کرست

فصل القاف مع الفا

قفارس کبر ست

قفاریس یونانی و سریانی

حب الزلم ست

قفاس بضم بعربی وعل

که بفارسی گاو کوهی نامند

قفاریون شاهترج ست

قفد النظر اسم آهن چینی ست

قفصا لاهسم زرد حاص ست

قفنه کمون ست

قفدیر یونانی لحم ست

قفد بسریانی قنفذ ست

قفر بضم اول و سکون دوم

اسم قار ست

قفرش ابهل ست

قفر و قفر نبات کشوث ست

قفط کمون ست

قفلوس یونانی قار ست

قفلولا کرات شامی ست

قفور کفری ست

قفوری کافور ست

قفور بیخ و قفورا بیخ و

قفولابیخ یونانی کافوریه

که نوعی از ریحان باشد

قفهر تنبهر ست

قفیر بعربی زنجبیل ست

قفیشج یونانی قرمز ست

که منو له شنو دهر دو رز بلوط

فصل القاف مع القاف

قفر و ققنع بسریانی کنج ست

ققسالا یرومی اجاص ست

ققص شاهترج ست

فصل القاف مع اللام

قلات کلے ست

قلاب زنبب ست

قلابو یونانی بلوط ست

قلاع جاره باصفهانی

اسم عقعق ست

قلاقه آور تو یه ست

قلازاره و قلاماره بمعنی

قلاع جاره ست که آن زاغ طالست

از جنس غراب که بفارسی

کلاغ پیسه نامند و عقعق را نیز نامند

قلازد یا جون یونانی

نوعی از محر ست

قلاس بسریانی ساترج

که شنجار نیز نامند

قلاط بعربی سمک ست

قلاطاتس یونانی درخت

فیفا ست

باب ... در مسهلات و مقیئات و مخدرات و ما یتعلق بها و در مسمنات و مهزلات ... مولف

که بعربی ولب نامند
قلاطاتوس بیونانی قلمست
قلاطیور بیونانی قنبیط است
قلاقل بعربی فافل ست
قلاطیطس بیونانی قلیماست
قلاتی فاخته را نامند و با
طائر لیست مشابه آن
قلام بعربی فاقلی و تر بعضی
رعی الابل ست
قلاماالنس بیونانی فودنج
جبلی ست یا بری
قلامتی و قلامیس قلامیسی
یونانی فودنج نهر لیست
قلامرطون بیونانی زنباد
قلامش و ماطبعش یونانی
قصب الذریره ست
قلان بترکی حمار الوحش ست
قلب النخل بعربی شحمة النخل
که جمار النخل نامند
قلب الارض سورنجان ست
قلبا بسریانی ذرت ست
قلباد اسا و قلبون مورد بسریانی و برومی ورق الآس ست

قلبا واطر وعا و قلیبون
قطرین بسریانی و برومی
ورق الاترج ست
قلیا واگندنا و قلیون
سلیقون بسریانی
ورق الانجدان ست
قلیاد بلوط و قلیون
درروس بسریانی
و برومی ورق بلوط ست
قلیا ونونا و قلبون ... در ن
بسریانی و برومی ورق
توت ست
قلبا رجاصا قیاون ... نذ
بسریانی و برومی ورق اجاص
ست
قلبا حمصا البنا بسریانی
ورق سورنجان ست
قلیاد فلادن قیلول ... کیا
بسریانی و برومی ورق خلاف
ست
قلباد اقینی و قبلون فینا
بسریانی و برومی ورق خوخ
ست که بفارسی برگ

شفتالو نامند
قلباز و اقتی و قبلون ... س
بسریانی و برومی ورق الغار
ست که بفارسی ... گویند
خوانند
قلیا ذرنیاد و قبلوان ... نوس
بسریانی و برومی ورق زیتون
ست
قلیاد قبار و قبلون ... تقالیس
بسریانی و برومی ورق
الکبر ست
قلباد و کنارا و قبلو ... ن
سدر ست
قلباد کوزی قیلون ... نوا
بسریانی و برومی ورق
الجوز ست که بفارسی برگ
گردگان نامند
قلیاد نبلا و قلیا المس بسریانی
و یونانی دمه ست
قلیا ... و قلیخر یونانی
یا بسریانی سورنجان ست
قلیند ناردین قلند ناردین
دار شیشعان ست

قلبی نار قین و قلبیسیا نا بسریانی
جندطابا ناتان ... سنبل ست
قلت معرب کلیت هندی ست
قلتة بالضم اول الهمزی تلب
قلح آتش ست
قلحند بقیون بلبوس ست
قلو بالضم اول ثانی و تشدید
زای معجمه بعربی نحاس که
بفارسی مس فرده نامند
قلیاطینس یونانی زراوند ست
قلسطا نا بر و ... شاه بلوط ست
قلبیس لحیة التیس ست
قلع بعربی قلعی ست
قلع اردینا بسریانی طین ارمنی ست
قلمینین بخور مریم ست
قلمی معدنیست که منسوب ست
بسوی آن رصاص جید
قلقف بسریانی دفنیر ست
و بعضی رعی الابل نیز آمده
قاقد نیون اتراقن با ... ست
قلفوطا اسم شامی کراث شامی
قافوسیا بلفظ یونانی ست
بفارسی زنگبادی نامند

قلفاس بلفظ رومی ست
که آنرا بهندی اروی نامند
قاقاسی بسریانی قلقاس ست
قلقدیس و قلقندیس بربی زاج ابیض
ست و گفته اند که بمعنی زاجی
که مسے لشتر دندان ست
قلقطار و قلنقطار برومی
زاج اصفر است
قلقلان ... اکثر اطبا قلقل ست
قلقلانی بعربی طائر لیست که
مشابه فاخته ست
قلقلانیه فاخته ست
قلفت و قلقند ... زاج احمر
قلارو قلار نوعی از انجیر
سفید ست که چون خشک شود
سفیدی آن زیاده تر براق
گردد که گویا بران روغن
مالیده اند و بعضی نزاد در شکم
متصل بهم چیده دبران
دو تنا با نگودری با عسل بریزند
و بگذارند تا دو سه سال
فاسد نمی گردد
قلان اسم ترکی حمار الوحش ست

قلوب قلیب اسم عربی دیب ست که بفارسی گرگ سنانسند
قلما بیونانی و لبربانی خرنج ست
قلماس و قلماوس قصب الذریره ست
قلام قاقلی ست و را ابل ری نیز نامند
قلمبک بلغت ابل عمان نوی ست که نوعی از عود بخور بسیار خوشبو باشد و گویند صندل اصفر ست که بهندی ملاگیر نامند و گویند نوع لیموست که کبیر از سی لیمو ست
خارگی و نهند چینی ہی نامند و گویند لیمو مرکب از لیمو و آب انرج ست
قلموح بعربی اسم راس ست
قلمونیا بیونانی رامنجی ست که آتش پخته نباشند و نزد بعضی صنوبر صغار و نزد بعضی صمغ صنوبر کبار ست
قلمیاطیطس نوعی لندر و نه طیب الرائحه ست
قلمیس برومی فودنج ست

قاینقلمون قنبهر ست
قاینک نوعی از عود ست که بخور آن طیب الرائحه است که چون بدست گیرند دست را خوشبو گرداند
قلنفی قار ست
قلو با قلو یا بیج اسم رومی آملہ ست
قلوباسیم اسم رومی شبرم آلج ست و آن ملہ پرورده در شیر تازه دوشیده ست
قلورقیا بیونانی رجل الغراب ست
قلوسون بیونانی بیقو سفرو سن ست و آن فودنج ست
قلوخیطون بیونانی صنوبر ست که بفارسی کشناک نامند
قلوفا اسم عربی ترنج ست
قلولی بفتح اول و ثانی طائریست که آنرا بفارسی فار نامند
قلوبس یا اسبوس برومی زبد البحر ست
قلوبس بیونانی راسن ست
قلوتوس مشبوط را نامند

قلیبا البرانی اسم قلی ست
قلیبان بکسر بعربی نخود سیاه ست و بعضی نخود سفید را نیز دانسته اند
قلیدار شینشعبان ست
قلیماقس بیونانی طیبان ست
قلیبا اقلیمیا ست
قلیقی نزد اہل مشرق عرطنیثا ست
قلیقنو بوذبون و قلیقنو قودلون نوعی از حلبق ست
قلیقنو بیونانی رجل الغراب ست
قلبقی قار ست
قاینقلمون قنبهر ست

فصل القاف مع المیم

قمار نام موضعی ست که عود از انجا می آورند لهذا عود منسوب بدان عود قماری نامند
قمارن و قمارون بقندری ست یا بحری ست
قمار شیر و قماشیر بسریانی

کما شیر ست
قمح بعربی گندم ست
قمحه بعربی قصب الذریره ست
قمر باصطلاح مهوسان اسم نقره است
قمر الوزی طائری ست
قمرون روبیان ست که اربیان نیز نامند
قمری بکسر اول و ثانی لبن جبلی است که بترکی قمتر نامند چون ترش و متغیر شود و به طعم گردد و سکر آورد
قمبره بالضم کماه است
قمص بفتح بعربی وزباب کوچکی ست که بالای آب حرکت میکنند و یا پشه کوچکی که بالای آب ایستاده بباشند
قمص و قمضی لسریانی جراد ست
قمع رواندست که بالای خرما و بادنجان و انگور امثال آنها بیاپیوسته لشاخه درخت
قمقامه بعربی زاده صغیر را نامند

قمعه بکسر اول و میم مشدده بعربی شحم ست
قم قریش و قمل قریش صنوبر صغار ست
قمحان بعربی زعفران ست و دیره را نیز نامند
قملة الذرع بعربی طائریست مانند جراد
قمرز و اقاقیا بسریانی صمغ اقاقیا ست
قمردن اسم عربی زرمان ست
قمولیا قیمولیا ست
قموز و لوزا لبسر یا لجمع قز ست که بفارسی انز و بادام نامند
قمی بیونانی بسفایج ست
قمیا بعربی یاسمین ست
قمیحه بعربی اسم سفوفی ست که در دهان باشند و بمعنی جوارش نیز گفته اند و مطلق سفوفات را نیز نامند
قمیثه بعربی حب حنظل ست
قنبله بلغت اہل شام دوسس ست در شبشه البراغیث نیز نامند

در ذکر مستحضرات شیدان

قیصوم عربی شیره خشک است

فصل القاف مع النون

قانوحی از انزروت عالیس نزد بعضی حکما رطبه بالا نعت

مصری اسم اشنی د باغت مصری کاکنج است

قنابر بعزی قبره است آنرا قنبره

قنابری اسم عربی غملول است که بفارسی برغشت نامند

قنابس اغریا بیونانی قنب بری است

قناوس یونانی شدنج است

قناریه اسم خرشف بستانی است و آن کنگر است

قند شکر طبرزد است

قناغیوس بروی کافور است

قنامس قنامس قنانامیس

قنیس یونانی شنج است

قنیاو قند بابلی بعزبی

قنیبج ارمنی است که وحشی ترشی

قنیمس بعزبی نوعی از بن حامض است

قنیفص بالضم اسم عربی حیه است

قنبعه خوشه غلات است

قنبیل اسم عربی شجر است

قنبیر قنبیل است که بفارسی کنبیل نامند

قنداول اسم شامی رقیشه است

قندا و قند بمعنی قند است

قنده الرفاغ اسم عربی نوعی از تمر است

قندر نوز است

قندران قندر دن نجمی و ترکی و اصفهانی نعلک البطم است

وگفته اند که اسم فجمی صعتر

قندرس یونانی حب صنوبر است

قندزقوی و قندس قیرل

جند بادستر است

قندس بعزبی کندش است

قندرو قندور بترکی خو است

که فعضبان جند ستر ستر

قندول دارشیشعان است

قنبد حمر لیست باعصاره کرمی طبخ نموده دران فاوید حبه داخل کرده باشند

ورش عنبر و کافور و مشک بمعنی خلوق نیز آمده است

فنس بعزبی نباتیست خوشبو که بفارسی راسن نامند

فنطابرومی دم الاخوین است

فنطانورین یونانی خصیته الثعلب است

قنطار بعزبی عود مطر است

دلو النجوم را نیز نامند و گفته اند

سادوران است

و زعفی و مقداری است

و درازان ذکر یافت

قنطرا یونانی ابنج است

قنطوریس بعزبی نانخواه است

قنطل است که بفارسی مورو نامند

قنطواسلو اصنوبر کبیر است

قنطوایدس حب صنوبر صغیر است

قنطوریون غاو اینست

قنطوریون قنطوریون

طوریطون یونانی قنطوریون ضعیف است

قنطوریون طوما نما یونانی

افنطوریون کبیر است

قنفطید یونانی افیون است

قنفخر بیخ بردی است

قنفر و قنفن نیفهر است

قنقع و قنقع فارد است

قنمه بعزبی جنبت زنگ و ماهان

در زیت و مانند آنست

جوز فاسد را نیز نامند

قنبی بزبانی قنب است

که آنرا بفارسی بنگ نامند

قنب هندی بفارسی بنگ هندی است

قنب جعین مستفق است

مصری را نیز گویند

قنه بفتح بعزبی خاو است

قنه بکسر اول و فتح نون مخففه بازد است

قنو بکسر اول و فتح نون مخففه بارزد است

قنوان و قنیان عذق است

قنیا و دیس قنیا بریدیس یونانی وزاریج است

قنابکسریانی ام غیلان است

قنیا دان بر و سرطان است

فصل القاف مع الواو

قولا بالضم اسم برکی مرعی شبیه باذرنبوک و بکبر منبت

در نزد و فرنگ دو امر کلیل و تاج پادشاه سلاطین نهند و بعزبی کی نامند

دیرها کوتاه آن کیسباز و ماه میباشد و درتون

یالیس منکا برا اثری بتفنا پرنده

قواز بعزبی دو امقی را نامند

قوادینا و قوارنبا اریه البحر است

قوارة البطیخ بعزبی اسم

میوه است که شبیه است بشکل خربزه و در طعم چو مزه است و تبه میوه

بشکل خربزه و در طعم چو مزه است و شبیه میوه

آن قار اده است

قوابع بالضم بعزبی ارنب است

قواعلسون قواغلیسون یونانی لسان الکلب است

قوآمس یونانی باقلی قبطی ست
قوآموس حجر لاجورد ست
قوآکیس حجریست مشابه فیروزج
و معدن آن قبرس و کشمیر
و بهت ست
قوانس و قوانس اسم سنگدانست
که بردمی کیلانی و یونانی
شعرسمون نامند
قوانیه یونانی شجرة القرآن
دخر نوب را نیز گویند
قواتیاه قونیون قوانیولس
مسحو قونیاست و زبد البحر را
نیز گویند
قوب بضم اول و سکون دوم
اسم عربی جوزهٔ مرغ ست
و بچه سنگ ابی را نیز نامند
قوبا یونانی زفت مطلق ست
یا زفت یابس
قوت بضم اول و فتح ثانی
بلغت قشر البیض ست که لعاب
پوست سخت تخم مرغ نامند
قوبارسوس و قوباری
ثنایقس یونانی فرفر ست

قوبروش و قوموسس
یونانی خنثی ست
قوبلا بسریانی بابونج ست
قوبه نی یونانی صعتر
بری ست
قوبوسافلوبس قوبوسوآس
یونانی عوسج ست
قوبا یونانی الربا را
قوبیطس قوبیطوس یونانی
الکا طیقوس ست
قوترة قوتبج ست گفته اند
اسم درخت بج ست
قوت بضم اول و فتح ثانی
اسم عربی قشر البیض ست
قوتورا بربری خرنوب را نامند
قوتیر اشتوکیه منتو است
خرنوب را نیز گفته اند و بعضی لبن
رانیز نامند
قوج بفارسی کبش ست
قوجا قرن یونانی
نباتیست که آنرا قیل
زهربج نیز گویند
قوجلیاس یونانی

حلزون بری کبیر ست
و بمعنی صدف بری نیز آمده
قوجه قاسه قوجه فاسیه
بسریانی حلیون ست
قودمان سعد ست
قودانوس و قودوسس
و قوردودوسبوسس
و قوریدارلیس یونانی
تربون ست
قودنا و قودرنیاد قودرنیا
میلا یونانی سفرجل ست
قوردوسن قوردوسن
یونانی ورل ست
قورتیبه تازه است
قورنا یونانی دیبر کی
حمل ست .
قورلیوس قورلیس یونانی
لبه ست
قورت و قوره اسم بربری
دهب ست
قوررودش قوارو رقیا
صفاریع ست
قوررویش نباتیست که

سمی برجل الغراب ست
و بهندی سمی نامند
شجر مریم نیز آمده
قورنیا یونانی
عود لسان
قورس یونانی سوسن
بستانی ست
قورغیس مراره سمک ست
قوریالیون قورلیون قورنالیون
و قورنالیون یونانی ناکیست
قورد نیا میلا اسم سفرجل ست
قورینیاسن یونانی قیسمی
علامبت ست
قوردیلو قورص قوریقو قورنا
نباتیست که آنرا حشیش
گویند و برجل الغراب شیر
قوری غلاسے اسم
ترکی ست
قوریلون یونانی خشخاش
کوکبر است و قوزجا
قوراهل خشق عود نفیح چینی
قوری قلاغی اسم ترکی جاجر ست
قوز بفتح اسم ترکی جوز

قونقون ترکی خراطین رگ
سیاه را نامند
قوزین نوعی از سمک بحری ست
قوزیقیمی نبات وج را نامند
قوزمیادره و قوس دره
یونانی ناقرحا ست
قوسطس یونانی قسط
قوسط زیب ست
قوسقوندرن ثوم بری ست
قرسوبولن یونانی دارفلفلی ست
قوسیاه لیانی قسط بحری
قوس از وی ترکی عقیقاست
قوشیر اسم یونانی
طباق ست
قوش بلی ترکی لسان العصافیر ست
قوطولیدون نوعی از بردان ست
قوطا یونانی شاهبلوط
قوطبی بسریانی درونج
قوطفیلون شکر لعرفی کرنامند
قوطوبا اذربون بری ست
قوطش قوطیش و قوطسون
یونانی تفاح کریه ست
قوطنس یونانی قصاص

قوطیا بیونانی انفحہ است
قوطینوس بیونانی رمان
کہ بلفاہی انار مانند و بمعنی
بیتون الحبس نیز آمدہ
قوطیوس بیونانے
زیتون الحبش ست
قوفا بیونانی نوعی از صنوبر
و نوعی از صمغ صنوبر را
نیز گفتہ اند
قوقارن ہیس قوقارے
ساسنس بیونانی عرعر ست
قوقاریلوس بیونانی
قصب الذریرہ است
قوقالیس شقاقل ست
قوقاماین و قوقامالیس
بیونانی و ببربری اجاص ست
قوقوس حنتی است
قوقل قوقل جوان سنبل ست
جمفرم را نیز نامند
قوقمعا الفلفل دہن عغرا
قوقون غلاف صدف ست
و نزد نواب علویخان مرحوم
اظفار الطیب ست

قوقون قوقوقس بیونانی
جوز سرو یا درخت سرو
قوقی بیونانی درخت صنوبر
کبیر ست
کہ آنرا از ریزنا مند و بمعنی
بجوز خوشبو نیز آمدہ و نزد
بعضے حیوان جند بید ستر ست
قوقیدون بیونانی ترہی ست
کہ مستعمل ست بزہر دیلوس
و شوکران را نیز نامند
قوقالس قوقالیس بیونانی
خالیدون کبیر ست و نیز
قوقالس نوعی از قرفہ
و نزد بعضے تخم کرفس
بری ست
قوقایا ببربریانے
حب الراس ست
قوقس قدیون تخم
مازریون ست
قوقلامس قوقلامیس
بخور مریم ست
قوقلس عقرب ست
قوقاریلت اہل مشرق

اندلس اسم شئی تو از
قوصعہ است
قوقلس قوقینوس ترکی
طائر لیست کہ آنرا قفس
نامند
قوقوس و قرقوس
بیونانی طحلب را نامند
قوقوس یا قوقوس قوقیوس
و قوقوس بیونانے
حب القرع ست
قوقوسیر و بیرومی جند ست
قوقیا ببربریانے
حیوان بحر لیست کہ بعجمی نی
قوقادس قوموس لغزیہ
و قوقس لغز بیونانی
کمون بری یا شاہترج
بری ست
قول نیلوفر ست
قولا و قولا بیونانی غری
النجارین ست و آن
غری الجلود ست
قولامیوس بیونانی
شجر مریم ست

قولس بیونانے
خبث الرصاص ست
قولیس بیونانے کرنب ست
قولنجان ببربریانے
خاولنجان ست
قولوانیس قوانیس بربان قبطیہ
قولوقینس بیونانی و ببربریانے
حنظل ست
قولوبیا و قولوقنا و قولوقی
و قولو قوباو قوماسطے
بیونانی قرع ست
قولوربی مار العسل است
قولونیون نوعی از طیس ست
قولوطریحون بربری و بیونانی
لسان الحمل ست
قولوغاطوس و قولون
بیونانی شکاعی ست
قولوقنہ ون و قولوس
ببربریانی لسان الحمل ست
قومرلن و قومالجیون بیونانے
قاتل الکلب ست
و نیز ذنب را نیز گویند
قوتے لبہ بجری ست

قولیا ببربریانی جندبا است
قولیقون خرو الکلب ست
قوم ترکی ذیل است
قوما نوعے از شراب ست
کہ ببربری مرز نامند
قومارثون بیونانی رازیانج
بری ست
قوماروس بیونانے البصل
و گفتہ اند کہ قاتل ابیہ است
و قطلب را نیز نامند
قوماذین بیونانی قطلب ست
قومالس اسم یونانی
اجاص ست
قومانیون بیونانے
قوطولیدون ست
قومون بیونانی صمغ ست
قومانیطس طین کرم ست
و گویند کہ طین کرمی ست
بصر لیست
قوموعی قومورد قوتیا
مولینس و
قومیوس و قومیون

دواے

قوفا

یونانی ورسیا صمغ است
قومور صمغ مطلق را نیز نامند
قومقولن یونانی نیتا است
قول جو اسم یا جم اسفرم را نامند
قوموسون ترس ست
قوموطار تحقیق بعربی دست
و آن امعیلان ست
قومی قومیا و قومیدر قومیرقو
د قوماموں قوماموس تومیلت
یونانی صمغ ست بردمی
قنادست و نیز گویند که قومین
بترکی ضان ست
قومنے مرزه است
قومیاقیاس یونانے
دلبیریانی صمغ عربی ست
قومیاهندوا یونانی وبردے
بل ست
قومیون یونانی دم ست
قوناق بترکی بادرس است
قومنابیریانی و یونانی
دارچینی ست
قونس قونوس بسریانی و
یونانی حب الصنوبر کبار ست

قوسن بعربی قالصه ست
قونوشیونون یونانی بردمی
جلوز ست
قونیا یونانی مار الرماد ست
قونطر از ریون اسود ست
قونتن و قونیون یونانے
شوکران ست و جوز مائل را
نیز نامند و قونبون مسحوقونیا
ز کد الحجر و نیز بوار انیز نامند
قوری اسم ترکی گوسفند است
قوبردق اسم ترکی دنبه است
قوبردن یونانے عاقرقرحا ست
قوبعلس قوبعلیس لسان الکلب ست
قوبادوس اسم یونانے
قطلب ست
قوبلے یونانی نوعے
از صعتر ست
که ورق آن مشابه
برگ رو قا
قوبنطن بر رومی دودیست که آنرا
بعربی خانق النمر نامند و آن
نوعی انفا ذریون اسود است
قوبون شوکران ست

فصل القاف مع الهاء

قهرا سوس یونانی ذرا سیاست
قهما بعربی اسم جهاب
قهت البی بادنجان ست
قهقر بقم بعربی صمغ است
قهقر بعربی غراب سیاه است
نامند و نیز بفتح اول و
سکون دوم و فتح قاف ثانیه
و را مهمله شده و بعربے
نفس ست و سنگ سیاه
الملس را نیز نامند
قهقهور بعربی حجر ست
قهندریس قهندروسس
یونانی حب صنوبر ست
قهه بعربی تیز تازه شده دیدا ست
قهوه بعربی خمر ست و نوعی
از تمر را نیز نامند و نزد ما
اسم تمر بن ست و در حرف
الباء مع النون مذکور شد
قهیز بعربی قرست
و آن نوعے از
ابریشم ست

فصل القاف مع الیاء المثناة التحتانیه

قیاسوس یونانی شبرم ست
دیکون بری را نیز گویند
د یونانی دارچینی را نامند
قیاموسس و قیاموں
و قیاموں یونانی اسم
دارچینی ست
قیاسوتین یونانی دهن
دارچینی ست
قیانارین یونانی زعفر
مصنوعست
قیانغون یونانے
شاهدانج ست
قیبا یونانی رفت یابس
قیتبره بشیرازی کز بره نبست
قیتین بعربی زبد البحر ست
قیتنون و قینون و قیجون
نباتیست که هندے آنرا
سولا نامند و سعا بی ست
قیثا د یونانے جوز الانهار ست
و نبات فرفخ را نیز نامند

قیثا آجو یونانے جوز الانهار ست
قیجی بترکی نباخرد بق
که از کنباب نیسطرج را نیز نامند
قیج بعربی ریم خالص ست
قیجا آکسیر یانی خنفعی خام ست
قیجورین بفعل دشتی ست
خدر نور ست
قیدس شونیز ست
قیدبا سے تلخ ست
قیر اسم عربی قار ست و
رفت رطب را نیز گفته اند
قیراسوس یونانی قراسیات
قیر الاکنعف دانق ست
قیراطیا یونانی خرنوب
شامی ست
قیر بوا خاست
قیرس یونانی شمع ست
که بفارسی موم نامند
و جوز سر و را نیز گفته اند
قیر سطریون رعی الحمام
قیرم کسیطرج است
قیرنوا برومی جوز است
قیرو وناحلوز ست

دوای سندی

صنع دیگر

دوای دیگر

قیروس بیونانی شمع است
قیروکس بیونانی نوعی از حلزون
است که آنرا دوزع گویند
قیساخیو بسریانی هلیون ست
قیساروس بیونانی عصاره
لحیة التیس ست
قیسارین مطبوخ ست که از
باقلی سازند
قیسانارودین بسریانی
جنطیانا ست
قینسوس علیق است
قیصر قیصوری قیصورا
و قیصرین بسریانی حجر الفلسور
که بفارسی قلنگ نامند
قیصر و قیصوشا بیونانی
لادن ست
قیسطو ابرومی قسط ست
قیسامون برنف رطب
قیسوسی بسریانی قیسوس ست
قیسوم قیصوم ست
قیسا ملیحه است
قیسارس فربیون ست
قیسانز بلغتی ماهی سبز

مستبد برست
قیصوری نوع کافور را نامند
و با آن بار نسبت القیصوری
نام شهر لیست که در آنجا
بسیر سید و آن بهترین
انواع کافور ست
قیسی و قبعی سرمش ست
که بفارسی و هندی خوبان
نامند و آن نوعی از مشمش
خشک کرده ست و گفته اند که
اسم مطلق مشمش ست
قیلس پوست بالا بیضه است
قیطاقرن بیونانی باقلای
شامی ست
قیطادرین برومی و رطم است
قبطسین برومی دار چینی ست
قبطس نوعی از صنوبر صغار ست
و گفته اند که تشبین عجمه در
آس ست
قیطسل بیونانی
سقند و لیون نامند
اسطبه ابیونانی افیون ست
میطروس قیطوبوس

برومی فرنجشک است
قیطیون بیونانی شعله است
که سعالی نیز نامند
قیعدس بیونانی نوعی از
از سمک تازه و یا سمک مطلق ست
قیعله بلغتی ثعاب ست
که بالا کوه میماند
قیعم بلغتی سنور ست
قیعو بلغت بربری بلبوس ست
قیعولاقاطوس قیعولا بلبس
و قیعولا نس بیونانی زفت ست
و یا زفت یابس
قیعانیون بیونانی
سداب ست
قیقاس بسارون ست
قیقنو نوع برومی غالیه است
قیقا بلغتی قنبر الطلع است
قیقا بکسر پوست
رقیقی که زیر پوست یابس
تخم مرغ بیاشد بفارسی
پوست زیرین خایه مرغ
نامند
قیقب قیقبان بلغتی

اسم آزاد درخت ست
قیقیان بمعنی قطلب آمده
قیقرونیون بیونانی دبرومی
سرو ست
قیقبس و قیقوس نوعی از
بلوط است
قیقون برومی اسم سعد است
قیقمایون بیونانی ثنای
بری ست
قیقی بلغتی سفیدی تخم مرغ
تخم مرغ ست و بیونانی
خرع ست
قیل بکسر اول و سکون دوم
فار ست و زفت رطب را
نیز گویند بکسر اول و یا ر
معدوله بترکی اسم شعر ست
که بفارسی موی نامند
قیلاحورا بسریانی
بالونج ست
قیلع قنبیل ست
قیلدقی بلغت اهل مشرق
اسم اشنان ست
و نوع طیسان را نیز نامند

قیلورا در دار ست
قیلوط بلغت اهل مغرب اسم
درق کراث شامی ست
گفته اند که بعنی کراث
شامی نیز آمده
قیلونیا نوعی از قیصوم ست
قیاع اسم ترکی زبده ابین
که بفارسی سرشیر
و بشیرازی جربه قیمه ی
ملائی نامند
قیمن زبد البحر ست
قیمین و قیقفس
زبرة التعلب ست
قیموس قیموس بیونانی
کمون بری شاهترج
بری ست
قیموسار توس بسریانی
خردع ست
قیمولیا طین اکل ست
قیمسنولا اعربون کمون
بری ست
قینا بیونانی نوعی از نقلیه کجی
و نواب علو بخان مرحوم

مرحوم گفتہ کہ قینیا غلط ست
واصح قینیاست آن بمعنی
جوز النہار آمدہ و جوز النہار
قیر بقلۃ الحمقاء ست
قینا فارس و قینا رزی قینابا و قینا
و قینا نا و قینا بوز بجھر ست
قینارید اس قینا برید اس
یونانی ذراریح ست
قینامانئہ دی شاہدانج ست
قیموش یونانی عصفر ست
قینس بعربی نورہ ست
قینطوس یونانی بجار ست
قینطیلس یونانی ذلین بمعنی
قینقس یونانی قرطم ست
قینمس اعریون یونانی
قرطم بری ست
قیہر یونانی نوعی از صمغ ست
قینوطیسر دان یونانی کندر ست
قینوموں یونانی زریہ است
قینتہ تربد ست
قینسوس یونانی
شبر است
قیو المسنا کیونانی

آذریون بری ست
قیور سوس یونانی قردمانا ست
قیوطاویین بزری تخم قرطم
ہندی ست
قیوطنور یونانی قثاست
قیوفاریس یونانی عرعر ست
قیونوتی یونانی زعفران ست
قیور قورینن بید البحر است
قیوسیدیا لیتون ست
قیوندی و قیوند
قاندی ست

باب الکاف
فصل الکاف مع الالف

کابلی ہر ہندی ہلیلج
کابلی است
کافور ہندی اسم کافور ست
کابتنہ و کافنشہ بفارسی
عصفر ست
کابیش اسم بلخی خلد ست
کانٹھ اسم ہندی شوک ست
کانٹھ بانٹہ او کالا مانڈا اسم
ہندی لسان الثور ست

بانوعی از انست و گویند
اسم نباتی ست غیر آن
کاث بتشدید ثار شلتہ
اسم قلہ خرد ست
کاجرا اسم ہندی
زردک ست
کاج اسم فارسی صنوبر ست
و بجیم ہندی اسم زجاج
مصنوع از نوعی
کاہ است
کاجلون ہندی
زبد القوارير ست
کاجل اسم ہندی دوده ست
اکحل کہ بچشم کشند
کاچ اسم فارسی حسوی ست
کہ از بزور بسیار زند
کاجیرہ بفارسی قرطم ست
کاجبالسر یانی این
عرس ست
کادور ہندی اسم اسپے
بری ست
کاجرا اسم ہندی جرجیر ست
کار ہندی و لیسر ناے

مری ست و نیز سغدی
بلح ست کہ از قلی سازند
کارما تخالف کاہر باست
و بمعنی کہربا ست
کار تن و کار تنگ کار تبہ
بفارسی عنکبوت ست
کار تبہ اسم حابلہ است کہ
ہندی تیہی نامند
کار دو اسم فارسی کانور ست
و نطلات طبیہ نخل بر انبزنا مند
و گفتہ اند کہ اسم بقول الحقول ست
در طب یعنی خرمای تازہ را
نبز نامند
کارعہ بعربی آنم نخلا ست
کہ نزدیک آب روید
کار محک بفارسی
خیار ست
کار دانگ اسم فارسی
طائر ست طویل العنق
کہ نزدیک آب می نشیند
و بعربی آنرا کہ دان نامند
کارہ اسم ہندی مطبوخات
شسلہ و شنجہ است

کارز بفارسی درخت
صنوبر ست
کاردنگ اسم فارسی
وج ست
کاریزہ و کافالہ و کافیشہ
و کاکیان بفارسی قرطم ست
کہ بفارسی شکوانہ و ہندی
کرڑ و کسم کابیج نامند
کابیج و کابسوک بفارسی
دلدل ست و آن نوعی ست
از قنفذ کبیر جبلی کہ بفارسی
خار پشت نامند
کامنز بعربی خقاب ست
کاسر الجمہ اسم عربی
حب القلت ست کہ ہندی
کلتھی نامند
کاسکیسنج معجون بفارسی ست
و صاحب ابراز الطب گفتہ کہ
یعنی آن اشہر المنافع ست
و آن معجون نسبت نافع برای
امراض کثیرہ و صفت آن
در قرابادین ذکر یافت
کاسکینہ و کاسہ شکنک

اسم فارسی شغراقی است
ونیز بفارسی حبزک نامند
کاسیس بیونانی اسم
جوز ست
کاسر بہندی اسم
سپستان ست
کاسنی اسم فارسی
ہندبا ست
کاسنی بستانی اسم فارسی
ہندباے بستانی ست
کاسنی دشتی اسم فارسی
ہندباے دشتی ست
کاسنی شامی ہندباے
بستانی ست
کاسنی کی جڑ ہندے
اصل ہندبا ست
کاسو بیونانی عرق
بابران ست کہ بفارسی
زردچوبہ نامند
کاسوس خشخاش زبدی ست
کاسہ لشپت اسم فارسی
سلحفاۃ ست ونیز بفارسی
لاک لشپت سنگ لشپت نامند

کاش بشین معجمہ بفارسی
بمعنے کاج ست کہ زجاجہ
دلمذا ادنی ترجمہ یعنی
لعاب ابرا کاشی نامند
کاشنہ اسم فارسی جعد ست
ونیز بفارسی تخ نامند
کاغ اسم فارسی مار ست
کاغذ اسم فارسی قرطاس ست
کاغنہ اسم فارسی کری ست
کوچک سیاہ بنقش منقط
بسرخی وبہندی
بیربہوٹی نامند
کاشم رومی سیسالیوس ست
کاشنہ اشکنک اسم فارسی
شقائق النعمان ست
کافر اسم عربی وعاء طلع
نخل ست کہ بفارسی
باروزنا مند وحار لسبا
بزرگ رانیز نامند
کافر دوائیست کہ بہندے
گکرونده نامند
کافور قشر طلع ست
کہ بفارسی تلوسہ خرما

ولشبرازی نار ونہ
عرمانا مند وطلع وکمام
آواکر رانیز گفتہ اند ونیز
اسم نباتے ست
کہ گل آن مانند گل
اقحوان ست
کافور اسفرم عنبران است
کافور جودانہ نوعے از
کافور طیبۃ الرائحہ ست
کافور انگلک زر نبا دست
کافور موتی نوعی از کافور
مکہ غیر شفاف
مغشوش ست
کافور بیودریہ ریحان الکافور ست
کافور نوعی از بابونہ است
کہ بفارسی بابونہ گاؤ
دکاوہ چشم نامند
کافیلو بفارسی کاعی ست
کاکچنکھا وکاکچنگے
اسم ہندے رجل الغراب ست
کاکرہ بفارسی
خاتر خاست
کاکستا این فرس ست

کاکل بضم کاف فارسی
اسم فارسی شنرکہ ست
بلسان حنظہ رومیہ وتستان
کاکل بکسر کاف فارسی
طین سیاہی ست کہ در
حوض ونہر می باشد
ونزد بعضے نباتے ست
کہ آب دیدہ اول اصح ست
کاکماجی اسم ہندی
عنب الثعلب ست
کاکنہ بہ تسکین کاف ثانی
وفتح نون معرب کاکنج ست
کاکوفی اسم فارسی صعتر ست
کاکوش اسم فارسی نفشیح ست
کاکول اسم ہندے شقاقل ست
کاکیرہ ولتورہ اسم ہندی
سرطان ست
کاکل وکالا بفارسی اسم
قنبرغ ست
وبشیرازی بطیخ رانامند
ونیز اسم نوع وردست
وگفتہ اند اسم جادر اکہ بہندی
لنگی نامند کالابن ست

کالاجیرا اسم ہندے کمون کرمانی ست
کہ بفارسی زیرہ سیاہ نامند
کالا سانپ اسم ہندی
اسود سلخ ست
کالا کھجلا اسم ہندی خرنق
اسود ست کہ بفارسی خال زنگی نامند
کالا ماندہ اسم ہندے
لسان الثور ست کہ بفارسی
گاؤ زبان ست
کالا سانو اسم ہندے نوعی
از درست گفتہ اند کہ اسم دیگر ست
کہ مسمی بسیار در ان ست
کالک بفارسی قرع رانیز وبطیخ
صغیر خام رانامند
کالون ہندے اسم نوع از زر ست
کالنج بفارسی زغ درر ست
کالنجہ بکسر لام وتسکین نون
بفارسی اسم عقعق ست
کالوت ہندے اسم نوعی
از بیش ست
کالوح بفارسی حمام ست
ونیز بفارسی کیوتر نامند
کالوخ بفارسی کراست

دواے ... گاو زبان و ...

الفیا

[illegible]

نیز بفارسی گندنا نامند
گاو سنگ بفارسی باقلی ست
گاو بفارسی علی قرقرحاست
گالی لو بہندے اجاص سود
کہ حیوان البقر ست
گل ہوا اسم ہندی
ہلیلہ کابلی ست
کالی ملسی بہندے نوع ریحان
گفتہ اند اسم عام ست
کالی جیری بہندے کون بریت
کالی خشخش بہندی خشخاش
سیاہ سود ست کہ ازان افیون
بعمل آورند
کالی مرچ بہندے عنب اسود
کالی مرچ اسم ہندے
فلفل اسود ست
کابابزلی وسیریانی لشق ست
کانا کامادر جہ کانا حرده
شاہترج ست
کامالا دن بیونانی مازریون
اسود ست
کالانیا بیونانی شبرم ست
و گفتہ اند مازریون ست

کانخ ابیض بشیرازی
زنجال ست
کامون بہندے باقلا ہندے ست
کہ بہندے کیلوة نامند
کاسنجی بعمانی وسیریانی
مصطگی ابیض ست
کاہ ربا بفارسی مرجان ست
کانیا گفتہ اند اسم ہندی
سوکھ ست
کانتر اسم ہندے قطران است
کہانڈ اسم ہندی شکر ست
کانڈ ادکتابہندی اسم
نیشکر ست کہ بعربی
قصب السکر ست
گفتہ اند کہ بہندی عنصل
نیز نامند
کالسی بہندے تجلی لتور ست
کانگنی بہندے جاورس ست
کابو بفارسی مازریون
کادرک بفارسی کبر ست
و گفتہ اند کہ ثمر کبر ست کہ
خیار کبر نیز نامند
گاو زبان اسم فارسی حس

لسان الثور ست
گاو چشم اسم فارسی اقحوان است
گاو زہرہ معرب گاو زہرہ است
و آن حجریست کہ گون مشود
در شکم دیا در زہرہ آن
کہ بفارسی باد زہرہ آن
و بہندے گای روچن نامند
گاو دار اسم فارسی جبا درین
گاو دل بفارسی اسم کرات کرم
و گفتہ اند کہ کرات جبلی است
گاجی اسم ہندے تنبہ بزنت و بر
اسم فارسی بقر ست
گاورس جاورس ست
گاو دانہ اسم فارسی کنجد سیاه ست
گاو دنبال بشیرازی طائر
سیاہ منقط بیاض ست
و بعربی زرزور نامند
گاو دہ بشیرازی ناقہ
مشک ست
گاہ کی ہیاتیست کہ بعربی
اذخر نامند
گاہ ہو اسم فارسی خس ست

گاه اسم فارسی طین ست
گای پھل اسم ہندی
قنابری ست
گای اسم ہندے بقر ست

فصل الکاف مع الباء الموحده

کبابہ بعربی خود بحور ست
و بہندے کبابچینی گویند
کباث شامی طلع نخل ست
کبابہ خشکافتہ و کبابہ شکم
دریده نانخه
کبار کبر ست
نیز نامند
کباردس بفارسی
نوع از خرشف ست
کباث نوعی از نخل ست
کہ برگ اش بزرگ باشد
کبا مطرانہ شکوفہ انار دی
اگر گره نہ بستہ باشد
کبا نقش لار دردست
کبد بفتح دال بادر شده
بعربی زحام ست
کبت اسم فارسی نخل ست

و نیز بفارسی زنبور عسل
ذوباب عسل نامند
کبتر اکبوتر ست و
کبتا اکمشاد کبتا اسکر بانی
و بعربی کرتہ السوداست
کہ نان ستین باشد
کبشا جوز یا لبیرانی ہزار
چشان ست کہ زمہ لطیفہ
وفا شرانامند
کبتا حمر المغت سریانی انگور
بستانی ست کہ ازان زبیب
بعمل آورند
کبتا دیرا لبیرانی کبر
بری ست
کبج بضم کاف و سکون
باء موحده و جاء مہملہ گوینہ
جنین ست کہ بترکی
قراقروت نامند
کبد و کبد المغت فارسی
اسم ابریشم ست
کبده بفتح اول و سکون
ثانی و فتح دال مہملہ بعربی
خرزة الحب ست

اکبر گاوردانی اسم شیرازی
خرنوب شامی ست
کبر کنایۃ اسم ہندی
اصل کبر ست
کبر کابات اسم ہندی
ورق کبر ست کہ بفارسی
برگ کبر نامند
کبر کی تھالی اسم قشور
اصل کبر ست کہ بفارسی
پوست بیخ کبر ست
کبستہ و کبستو و کبستہ
بفارسی حنظل ست
کبعد یا کبعید بیونانی بسریانی
شاہترج ست
کبکاب موزبیطی فلبیح ست
و آن اسم جبلی ست
کبکردری اسم فارسی
رنج ست شترج را نیز نامند
کبک لود کلنجر بفارسی
دراج ست
کبکتر اسم فارسی یعقوب ست
کہ آن ذکر حجل ست
کبودرا اسم فارسی تمام ست

اکبوتر بچہ بفارسی فرخ حمام
کبود بفتح اول و ضم ثانی نزد
صاحب تحفہ بہندی اسم سفید
بری است
کبودان بضم اول زبانی
اسم عربی سیاہ دانہ است
کبود دانہ بفارسی شہدنج است
کبود بفارسی بونجاران نامند
و نیز بعضے اسم کرمی ست
کہ در آب میخورد و ماہی را کبوہ
اسم فارسی نوعے از
خلاف ست و نیز بفارسی
سیاہ بیدار نامند
و گفتہ اند کہ خلاف
بلخ ست کہ بفارسی
بید مشک نامند
کبور بہندی اسم کافور ست
کبوک گفتہ اند طایریست
کہ بعربی شنکو و دبتر کی غنقد
و بفارسی خار پشت بہندی
جلونا نامند و صاحب تحفہ
گفتہ است کہ اسم ہندی قنبح است
کبوست بفتح اول و ضم دوم

باشندہ اسم فارسی ست
کبیکنست آن بعربی ابوالملیح
و نیز بفارسی چکاوک نامند
و بتخفیف یا نیز آمدہ بمعنی کبک
کبی بفتح اول و کسر موحدہ
و یائے فارسی نیز آمدہ اسم
فارسی قرود سیاہ روست
کہ بہندی لنگور و ہنومان
نیز نامند
کبناس بیونانی لوبیا ست
کبنار کبیب اسم حلوا ست
معروف کہ لبیطہ و کبیبہ و
ناطف نیز نامند و صنعت آن
در قرابادین ذکر یافت
کبنا کبینا و کبنا الکنا کبنیا
الکبینا اسم سریانی
کرتہ السوداء ست
کبیتا کبینا و کبیتا حور ربا
بسریانی کرتۃ البیضاء است
کہ بفارسی ہزار جشان نامند
کبینا و بر الیسریانی کرم ست
کبیتا بسریانی جبن ست
کبیتا ہم بسریانی کرم است

اکبیچہ اسم فارسی عزی ست
و نیز بفارسی ابریشم نامند
کبیدہ بضم اول و بفتح ثانی
اسم فارسی سویق ست کہ
نیز نامند و بہندی ستو گویند

فصل الکاف مع التاء المثناۃ الفوقانیہ

کتان لمار طحلب ست
کتل اسم فارسی تفاح ست
کٹہ اسم ہندی کلب ست

فصل الکاف مع الثاء

کثیر الشعر پرسیاوشان ست
کثیر الارجل ثنابلج ست
کثیر المنفعۃ خطمی ست
کثیر الرؤس زعفران است
کثیر الورق نیل است
کثیر اجار النحل ست
کثاہ بزرجبیر ست
کثیر الاصلاح لسان الحمل
کثیار بلغت بربر
جوز انسم ست

فصل الکاف مع الجیم

اکجوز بجیم عربی ست اسم ہندی
خرماست و بجیم فارسی اسم
ہندی زربنا دست
کجیم و کجب حصرم ست
کجلا اسم ہندی اوزانی ست
کجنن اسم ہندی بورہ
ارمنی ست
کجری اسم ہندی وستبنویہ است
کجیان اسم ہندی خورہ است
کچور اسم ہندی خراطین ست
کچول اسم ہندی سلحفاۃ ست
کجبت کن اسم ترکی انجیرہ است
کجولہ اسم فارسی ذراتی ست
کج اسم فارسی حیض ست
کجی اسم ترکی مر ست
کچھواہی اسم ہندی دہن ست

فصل الکاف مع الحاء

کحل اسم سرمہ ست و سرمہ
مانند سرمہ در چشم کشند
کحل اصفہانی و سلیمانی
و کحل جلاء اثمد ست
کحل السودان شیرج است
کحل فارسی و کحل کرمانی

کربلی از زروت ست
کحلاو کحیلا اسم عربی انواع
ادخلساست و لسان الثور
و خوض و لسان را نیز نامند
کحل خولان حضض ست

فصل الکاف مع الدال المہملۃ

کدو اسم فارسی قرع ست
کدر بکسر اسم ہندی حاریست

فصل الکاف مع الراء المہملۃ

کرباشہ و کرباله بہندی
خمار نیز ست
کربالیس کربالیس زنجبیل ست
کرز قنای کبیر ست و قنا
حمار را نیز گفته اند
کریش کرسبہ و کرسبہ کرنش
کرلشبو و کرلشنہ زغم است
کرسبنی چھپکلی و تکتکی
نیز نامند
گربہ بفارسی سنانی ست
که آنرا بعربی حلقا خوانند
کرت معرب آن قرط است

کرتم سنہ ی نوعی از سموم ست
کرتمل که نوعی از بیش ست
کرتنہ و کرتنبہ بفارسی نسیج
عنکبوت ست
کرتہ اسم فارسی اسل ست
که آن نبات آجامی ست
که ازان حصیر سازند
کروہ شتی اسم فارسی
اذخر ست
کرتی بکسر اول و سکون ثانی
و کرثاء مثلثه و لعاب آن
ہمزہ بعربی پودینا بہندی ست
کرج گفته اند که اسم ترکی
جبن ست
کرجفو اسم فارسی ساذج ست
کرجک اسم ترکی زردع ست
کرجیل بلغت اهل جرجان
زعرور ست
کرچیاط شقیق ست بہندی
گاؤ دوزبان نامند
کرد آنج معرب کردک
فارسی ست و آن
کرد اناج ست

کردان مرغی ست از
گنجشک بزرگتر و پاہای
دراز دارد و در طبع مانند
عصفور ست
کرد بانہ بفارسی کرید آنہ است
کردمین نوعی از سالیوس ست
کرط و کرطر بلغت ہندی قرطم ست
کرتا حربا و کرتا و فرا و کرتا
قطا ما کرتا قطینا یا کبر است
کرث بری ست و آن
کراث الکرم ست
کراث اندلسی کراث
شامی ست
کراث بری کراث کرم
و نزد بعضی کراث کرم ست
کراثہ قبل نوعی از کراث
صغیر بستانی شامی ست
کراث القدم کراث کرم ست
کراث جبلی نزد اکثر اطبا
فراسیون ست و نزد بعضی
کراث نبطی ست
کراث خراسانی نوعی از
کراث کانکان ست

کراث ونباق کراث کرم ست
کراث رزم کراث رومی ست
کراث شامی نوعی از کراث
بستانی کبار ست
کراث کرم کراث بری ست
کراث مائدہ کراث نبطی ست
و آن نوعی از صغیر کراث
بستانی ست که آنرا ادیطا نامند
کراث نبطی آن نوع صغیر
الراس ست از انواع
کراث بستانی کیا نزد بعضی
کراث سے جیلے
کرس بعربی لبنج ست
کرسیلخ البخیہ است
کرسان و کرسیان
حطب کرم ست
کرسعت اسم فارسی
کرسیس ست
کرسعت و کرسعوت بعربی
قطن است که بفارسی
پنبہ نامند و نیز کرسعت
سوف در آن نامند
کرستان اسم ترکی اسفیناج است

کرسفہ بعربی نوعی از
عنصل ہنص ست
کرشنکا نظرا نکہ ست
کرسنہ لغت فارسیست
و نیز بفارسی خشکک انجیرہ نامند
کرسنہ بسین مہملہ اسم حبی ست
که آنرا بفارسی کنبک نامند
کرج بضم اول اسم فارسی
نبات اشق ست گفته اند
که نفس اشق ست
کرف بفارسی فا ست
کرف اسم دیلمی شعر بقول است
کرفا بہندی حنظل ست
کرفی بعربی بوست
بیرون بیضہ است
کرفرس خاست
کرفس بعربی قطن ست
کرفس جاجی کرفس مائی
کرفس لما و قرۃ العین ست
کرفس جبلی و صحری مانند
فطراسالیون ست
کرفس بستانی کرفس ست
کرفس بفارسی کرفس ست

گرنس دشتی بفارسی کبیکنجہ ست
گرگ طائریست کہ آنرا قبیح نامند
و نیز بفارسی شاہزاد جا جنبد گو
گرک بکاف آخر فارسی
بفارسی گرگدن را نامند
گرکات عربی اسم فارسی سلوی ست
گرکاشن بفتح و بضم ہر دو آمدہ
اسم فارسی دہنر است
نزد بعضی اسم بزرشلم ست
گرکاش و گرکیش بلغت
اہل مصر اسم بابونہ است
گرکامیلوس باصطلاح
اہل فلاحت اجاص ست
گرگ برسن بلغت سکابن
شبل ست
گرگر بفارسی حمضر صغار ست
کہ آنرا تنبل قریش نامند
گرگر اسم فارسی افلی ست
گرگر دہن سک ست
و نزد بعضی سک المسک
گرگرہو نا قرقاست
گرگر ہیونانی خنہ فوقی ست

گرگس اسم فارسی نسر ست
و نزد بعضی رخمہ ست کہ
ہندی گدھ نامند
گرکم ببربری زعفران ست
و نیز نوعی از عروق صفر را
نامند نزد بعضی ہیرن است
گرکم البربانی زعفران ست
گرکما طائریست کہ بعربی
صعوہ است
گرکمان اسم فارسی خند قوقی ست
گوگند اسم فارسی گنگیلیست
شبیہ بیاقوت سرخ و نزد بعضی
عبارت از لعل ست
گرکو اسم شیرازی لطبخ صبح ست
کہ بانجم میخوزند مانند قثا
گرکیر البربانی جرجیر ست
گرکیس معرب گرکین ست
و آن نوعی از بابنج است
گرم فارسی گیاہی ست
کہ برکنار آبہا میروید
گرم اسم فارسی گزست
گرم اسم فارسی دود ست
گرم ابریشم و گرم بادامہ اسم

فارسی دود ابریشم ست
گرمانی ببربری خنکاغی ست
گرم ابوب بفارسی ہیبون
و گفتہ اند کہ نوعی از زبد البحر است
گرم درخت کاج اسم فارسی
دود شجر الصنوبر ست
گرم دشتی فاشرا ست
گرم رسندانہ ناہو دانہ
گرم زمین خراطین ست
گرم سرخ بفارسی دود قرمز ست
گرم ست تا نب بفارسی حباحب
کہ بہندی جگنی نامند
گرمک بفارسی اشنان ست
گرمہ بیضا و گرمہ شائکہ
فاشرا ست
گرمہ سود اما نبرسن ست
گرمیتوان بیونانی کمون ست
گرنب دوائی است کہ آنرا
قاتل الکلب نامند
گرنب نبطی کرنب آبی ست
گرنب لا لا نیلوفر ست
گرنبا دیلا کرنب بری ست
گرنبا دبلا البربانی نیلوفر ست

گرنہم حشیش برنج ست و آن
بستہ ست
گرنج اسم فارسی شونیز ست
و نیز بفارسی سیاہ دانہ نامند
گرنج ذکر نخود و گرنخواد کرنخود
اسم ہندی الکماۃ ست
بفارسی خانہ ابلیس نامند
و گفتہ اند کہ گرنج دیج بار ست
گرنجو نہ فانجو نہ ست
گرنجا البربانی کرنب ست
گرند اسم ہندی سنباذج ست
گرند سنگ و گرند دو کرندہ
ہندی نیخ دار فلفل ست
گرنکالی اسم فارسی نوعی
از عنب ست
گرنہ ہندی اسم نوع اترج ست
گرنہ اشترغار ست و نیز
اسم قراد ست
گرو اسم فارسی نوعی
از نسخ عنکبوت ست
گرو بہندی لگر دہن ست
گرو البربانی حدید ست
گرد اراد گرد الاو گردانہ

اسم ہندی خیار شنبر ست
گردا کو اسم ہندی نیلی ست
گردنبہ بفارسی بلسنج
عنکبوت ست و گفتہ اند کہ
اسم تنکبوت ست
گردرا البربانی حنظہ نوروز ست
گردسا بیمن بیونانی
بابونج ست
گردشی ابضم باصطلاح
زرنبون را نامند
گردمقرون ببربری ملوخیا ست
گرد نظرنا قصب کرفا نامند
ست
گردسفوا بیونانی منخالہ و
ذہب و نشنہ است
گردی مسور اسم ہندی
عدس مقشر ست
گردیہ بفارسی کردیا ست
گرہ نسری در لغات زبد ست
و نیز بفارسی مسکہ و بہندی
مکہن نامند
گرہ تن بفارسی عنکبوت ست
گرہے اسم ہندی

بادنجان بری ست
کرهواریلوح بہندی اسم
کندرس نست
کریاس بردی محم ست
کردیرون بربری خبار
برہتی ست
خیار بزرگ نامند
خیار بزرگ نامند
کرلیبا بسریانی پرست
قنفذ ست
کرلیشاب اسم فارسی
فروج ست
کرزبعربی اقط است که
بفارسی پینو نامند
کربع بسریانی خبزی ست
کریون بردی قنطوریون ست
وگفته اند که قنطوریون
دقیق را نامند

فصل الکاف مع
الزاء المعجمة

کزمعرب قزست انچہ می
از ابریشم ست
کزبا بفارسی نوعی از ریباس

کربزة الثعلب اسم انجیر
شنده بیطیس ست
کرز اسم فارسی جرز ست
کرموشان بلغت کرستان
تجم تجبسم ست
کربرتا کربرہ است
کربرة البسر بر شیاد شان ست
کربرة البریہ شیر ازی نوع
بری کزبرہ است
کزبرة الحمار و کزبرة الحمام
شاهترج ست
کرو بہ بفارسی عصارہ
بادہان ست و نزد بعضے صمغ
بعصارہ درخت بادام و گنجد
کرزه بفارسی بنا ئیست
که خوشبو که نیز بفارسی
سنرد هیره نامند
کزطرخون عاقرقرحا ست
کزنه اسم فارسی قرست
کزم بعربی اسم طائریست
کزازا انعر نامند
کزمازج و کزمازوج کزمازک نامند
و کزمازج حب الاثل ست

که بفارسی عبارت از
ثمر درخت گز باشد
کزنه بفارسی بزرانجره است
کزدا بفارسی نوعی از ریباس
ست
کزوان ترمواطیبا
بادرنجبویہ است و نزد بعضے
بنا نیست غیر آن
کزنک دوغ ست
کزدک بفارسی نوع
از خانس ست

فصل الکاف مع
الزاء الفارسیة

کژ بفارسی لغت کژ است
معرب آن قزدان نوعی از
ابریشم ست
کژنه بضم و فتح سر دو آمده
بفارسی تیح درخت ست
کژوانه بفارسی درود
ابریشم ست
کژار بفارسی جمع صلہ طیور را نامند
کژترخون کژطرخون کژدم
بفارسی عاقرقرحا ست

کژدم اسم فارسی عقرب ست
کژدم جراره عقرب جراره است
کژدم دریائی عقرب بحری ست
کژف بفارسی قیر است و نفط
محرق را نیز گفته اند
کژور اسم فارسی زرنباد ست
کژه اسم فارسی لفاة ست

فصل الکاف مع
السین المهملة

کسالسی بنقل حرف ست
کسبج معرب سبه ست و آن
تفل دهن کنجد ست که
بفارسی کنجاره نامند
کسبر بفارسی و بیونانی
زفت ست و گفته اند که
زفت یابس ست
کسبره کزبره است
کسبرة البر بریاد شانست
کسبرج اسم فارسی
لولو ست
کسبر بیلسانی سوسن ابیض
هندی ست
کستبج بقلة یمانیة است

کستل اسم فارسی جبل ست
و آن نوعی از خنافس ست
کستن بفارسی عنبر الرایحی است
کستوری بهندی مشک ست
و نیز نوعی از زبر البحر را نامند
که بسیار ضخیم ست
کستبلا بقلة الیمانیة است که
بہندی چولائی نامند و گفته اند
که ادان الفرست
کستدانہ بزرقطونا ست
کسند و کسنه قسط ست
کسعر طامار از علا البربانی
بخور مریم ست
کسفا سنگ است
کسفار مقاد کسفار عسا
یونانی بادزهر ست
کسفره کزبره است
کسفرة البر بر بیاد شانست
کسفر بیونانی سوسن ابیض
هندی ست و گفته اند که
سوسن بری را نامند
کسک اسم فارسی قلیله است
که از لحم سازند و نیز بفارسی

اسم طائریست که آنرا عقیق نامند
کسکر یا کسرہ یا کسری عصفر
کہ لفارسی کسکونہ نامند
کسکونہ لفارسی عصفور قرطم را نیز نامند
کسکیہ ہندی اراک ست
کسکس تسعہ یا نخل ست
کسر ہندی عصفر ست
کسموئی بیلے عجم الزبیب ست
کسن لفارسی کرسنہ است
و باقلائے خشک را نیز نامند
کس ہندے لفارسی قم اد است
کسناہ کرسنہ است
کستاج لفارسی ہندبا ست
کستک لبد ست
کسبینہ و کسبینا اسم ہندے عصفر ست و گویند کہ
کسبینا بمعنے قنب ست
اکسنک لفارسی کرسنہ است
کسنے مجفف کاسنے ست کہ وان ہندبا ست

کستی لفارسی جلبست ست
کسغین اسم رومی خشیشة الزجاج ست
کسکو و کسوی یونانے و بسریانی عصفر ست
کسوا ہندے حب النیل ست
کسوبا بسریانی عصفر ست و قرطم بری را نیز گفتہ اند
کسوریس یونانی صنفے از سوسن ست کہ آنرا ایرسا نامند
کسوس خشخاش زبدی ست
کسوقراطیس یونانے حجر بسیطے ست
کسولوفاموہون و کسولوفارمر یونانے دارچینی ست
کسوماذتاویذا بسریانی عجم الزبیب ست
کسپکوس خردع ست
کسیدا بسلیحہ سودا ست
کسطر برصاص قلعی ست کہ آنرا کسیطوس نامند

کسیقون لبوش ست
کسیوبالسن رومی خشیشة الزجاج ست
کسیس اسم ہندے زاج سیاہ ست
کسیبہ ابن العرس ست

فصل الکاف مع الشین المعجمة

کشاعل اسم فارسی حیی کہ ہندی اہر نامند و نیز لفارسی ساحق شاول نامند
کشف اسم فارسی عقرب قسطبست
کشک اسم فارسی جبل ست و آن نوعی از خفاش ست
کشنو و کشفور لفارسی آناور ست کہ از عود کے بر آید و شد
بحد جلادت تامہ رسیدہ باشد
کشنوک و کشف اسم فارسی سلحفاة است
کشتہ اسم فارسی فواکہ مجفف ست و ہند را نیز نامند
کشیح لعربی دوع ست
کشند و کشنط قسط ست

کشتر لعربی اسم خبز بالبس ست
کشتری معرب کہچری ہندے ست
و آن عبارت از طعام مطبوخ کہ از ماش و برنج مقشر و نیم مقشر از ماش و برنج مخلوط
کردہ پختہ باشند و در قرابادین ذکر یافت
کشتہ اسطوخودوس ست
کشف بضم اول لفارسی زفت ست و بفتح اول و ثانی
اسم فارسی سلحفاة است
کشک و کشرک اسم فارسی طائریست کہ بعربی عقعق نامند
کشک بفتح اول و سکون ثانی اقط ست
کشکاب و کشکیا لفارسی کشک الشعیر ست و نیز لفارسی
آش جو را نامند و گفتہ اند
کہ کشکبا آش ہلیم ست
کشک الشعیر شیرہ جو ست و نیز مطبوخ مالیدہ صاف نمودہ
را نامند و آن رقیق
مطبوخ آنرا بدل بالبدن

کہ جرم آن را داخل شود
با ماء الشعیر گویند
کشکک لفارسی آش طعام است
و نیز طعام دیگر از بقال و حبوب
ترتیب دہند یا گوشت و بالے گوشت
کشکین اسم فارسی خبز ست
و نیز خبز منخذ از آرد جو و گندم و باقلا و نخود مجموعہ را نیز نامند
کشکینہ کشکین ست
کشم بعربی فہد ست
کشمش کاولیان لفارسی زلق ست
کشنی و کشن لسریانی ذبرد ست
و کشنک و کشنین لفارسی کرسنہ ست
کشتہ لفارسی اسم کشنیج ست و نیز اسفست را نامند
کشنیج اسم فارسی کشنیز ست
کشنیز اسم فارسی کزبرہ است
کشنیز کوہی اسم فارسی نخم محلہ است
کشنیج دشتی نوع صغیر او در نجیبہ ست

[illegible]

ست و نزد اکثر اطبا نوعی از شاهسپرم است و نزد بعضی مخصوص بان نامند و آن را ببعضی زنون است بوم قرنوم که آن را کزبوری کشوث رومی است
کثنه اسم عربی تخم است
کشنواسم فارسی سلیخه است
کشنیان اسم عربی خبازی
کرفس فارسی بشرک نامند
کشیون و کشوث یونانی
القرانی کشوث ست

فصل الکاف مع الضاد المعجمة

کشطفران کلان برقی
کوهندی کتانی و بونانی کتیا نامند

فصل الکاف مع الظاء المعجمة

کظیظه زنام ست

فصل الکاف مع العین المهملة

کعب الغزال شکوک معروف ست
و نزد بعضی الجبار نامند ست
کعبه بعربی ست
کعک خبز الطابون ست

الکسم بعربی حمار الوحش ست
الکعسوم حماره اسب است
کعست بعربی بلبل ست و نزد بعضی هزارداستان ست

فصل الکاف مع الغین المعجمة

کغاله بفارسی قرطم ست

فصل الکاف مع الفاء

کف الکلب کف اسم فارسی است
کف آبگینه و کف شیشه بوری
سحو نونیاست که بعربی
زبد القوارير نامند
کفاوکفری دعا مانع کلی
کفنا اسم فارسی خبیح ست
کفتر اسم فارسی دختر کی
کفچه اسم فارسی نوعی از حمیر است
کفسران البحر معروف ست
کف دریا القافر زبد البحر
کفر نیم کات تر دیگر اطبا
کفر ست
کفر البسرانی خیاست
الکفرالیهود و کفر الیهود ست
کف سفید بفارسی تاج ست

الکفشه بفارسی زنکار ست
کف الارنب و کف الذئب
حنظیا ناست
کف الاسد کف الذئب
بعربی و طینیا ست
کف اجدم و کف جذام برزد
کف الجذم سبحکشت
و گفته اند که اصل سنبل را
نامند و بعضی گویند
بعضی ست و بعضی گویند
خصی الکلب ست
کف الذئب گویند که ازخیل
کف الضبع نباتیست که
از آن کنجه ناست
کف عائشه اصابع صفرا ست
و گفته اند که جرجیر ست
کف السنجاب الغرا ست
و آن نباتیست که بعضی
قاقلی ناست
کف الکلب اشقاقن ست
کف مریم کف عائشه است
سنجینه نباتیست
کف النسر اسم نباتیست که

یونانی کعو و هندی لونا ست
و سید میر محمد مومن گفت
کرخرنیل ست
کلعد بفارسی هر دوانی است
کفنافر و فیلست
کفیح سمکه الصید البان نامند
کفو نار العیون سرد ست

فصل الکاف مع الکاف

الکک بفتح اول ولسان العصفور
کاکنج ست و بمعنی کیک
بضم اول نوعی از دیه ست
الککنج اسم فارسی جرجیر ست
الکمی بفارسی حب القلب ست
الکریان هندی زیاحج
کرنه نباتیست که بیخ آن
حنا کوزا ست
کلکوا بهندی و بفارسی
خروس ست
کلکاکا بلغه هندی
خرد الد یک ست
کلکرنیله صاحب تحفه گفته
کل آن نیلوفر است

کلهای بفتح اول و هندی
کلا اسعب و ضم دال زاج
کلا بفارسی اکیان نامند
الکلاری لیموهندی تم المجاج
ارفارسی خوانند کبان لحسنه
کلکر و کایاجه اسم هندی
زنبق الدجاج ست
کلکر و ند و کلکر و کلکس تخم ملیکی
جرجیر ست
الکلسل زعفران ست
فتل رانه نیز گفته است
کلکانک هندی کنیر ست
کلکه کرابس دوا تبری
کلکشن هول حنبه طرست
و گفته اند که کاه است
داول التحست
الکلوا بیه نباتیست که
بیخ آن را کدول نامند
الکلوا اسم کاجر الرابع

فصل الکاف مع اللام

کلفه کلا دو کلانه او کلا هو
انشقاقه اسم فارسی خفیع است

[illegible]

گلاب ماء الورد ست
گالو بیک بلغت اهل ترکان
اسم درخت ست
گلاز و گلازره اسم فارسی
عقعق ست
گلاغلی اسم فارسی عنکبوت ست
گلخانه اسم فارسی بیت
عنکبوت ست و آن نوعی
از عنکبوت ست
گلاغ اسم فارسی غراب ست
لهندی کاگ کوا نامند
گلاغ پیسه و گلاغ سفید
بفارسی غراب البقع ست
گلاغ سیاه غراب اسود ست
گل آفتاب پرست اسم فارسی
آذریون ست
گل ربی ابل طبرستان الاحمر ست
گلکاو بلغت دیلمی اسم
گوزن کبیر ست
گلاخی اسم عربی انگور سفید
که در آن سبزی باشد
گلکرت ... ست
گلاز ... باران

بفارسی فطر ست
گلهو اسم فارسی ترمس
الطبی ست
گلب الکلب ... ست
گلبه بلغت زند خرقه
خار دار است
گلیا بلغت زند کلب ست
گلیا سو گلبید اسم فارسی
نوع ... کرفس
چلیپه نامند
گلخشت دو نیم اسم حب
بندلیست که آنرا کمر الخنازیر
و آن جل قلیب ست
گلک البری ... پیشان
گلیچه بفارسی نان هرد
که نوعی ازان را نامند
گلیجو اسم هندی بفارسی
گل خنگ اسم فارسی ...
دستر بفارسی خرلگانامند
گلیجد ... بالتصغیر
بالعبران ست
گلیجید ... کبر
فروق المعز ست

گل حنا اسم فارسی حنا ست
گل خوشبو ... سبحنج ست
گل خوری ... اکلیل الملک ست
گل ... ورد الحمار ست
گلوزی بسیرانی ... ست
گل سرخ ورد احمر ست
گل شنگ اسم فارسی
خرامی الصنم ست
گلسا ولاد ... بفارسی
توره است از جاموس
نکرده باشد
گلسانا یونانی
شقائق النعمان ست
گلس اسم عربی نور ست
گل عقرب باصفهانی آم
ستطالیون ست
گلیانشقان بلغت خراسانی
زرین درخت ست
گل ... جامه ست
گلها گلس ... الحمال
النحاس ست
گل قوذیس یونانی
شجرة المريم ست

گلکوسن یونانی بجانس ست
گل دیو اسم فارسی ... آوست
گل ... اسم فارسی هیرو
گل کافته بلغت اصفهانی
اجرامیس ست
گل گندم اسم فارسی
جوز جندم ست
گلکلاج معجون هندیست
وصفت آن در قرابادین
ذکر یافت
گلکنه اسم فارسی ... ست
ونزد ... لقابه الحمار
نامند
گلگونه بفارسی اسم زنگ
سرخی ست که از گل آن
عمل می آورند در لکهنو
ذکر شد که مشتمل لعابدان
ازنان ست در رنگ سرخ
و آنرا بهندی گلال نامند
گلنگ بضم اسم فارسی
پرست و بنزد بفارسی
گرگ نامند
گلنگ اسم فارسی ... ست

گلک اسم فارسی طبیخ بیست
گلاب بفتح اول و سکون ثانی
گماب بفتح اول و سکون ثانی
بلغت زند گرم ست که عنب
گلم اسم فارسی کرنب ست
گلم رومی قنبیط ست
گلمطین یونانی کاسم ست
گلم بفارسی نوعی از
کرنب ست
گلوح ... راس ست
گلنا گفته اند که اسم فارسی
و ... ست
گلنار اسم فارسی جلنار ست
گلنگ بلغت اهل ... جنار
عمان اسم هندی ... ست
دهندی نوعی از لیمون ست
که لیسر ازی لیمون خارکی نامند
گلنجار و گلنجک اسم فارسی
سرطان ست
گلنجوی اسم فارسی سرطان ست
گلنجوی بفارسی نوعی از
عنب ست که در ...
... ست

ازانجمله ارث ... ست و لیسیار شیرین
و لطیف ست
الکبجن اسم هندی حب القلقل ست
لکی کلکند اسم هندی بلیلج
نبتی ست
کلکاک اسم فارسی برود لقلاق
کلنگ اسم فارسی برد حلت ست
کلنگ اسم فارسی نوعی از
دیگ ست
کلو اسم فارسی نوعی از شجر
کلمبیز بفارسی نان شیر بال است
کلو بهندی بفارسی باروست
و آن نوعی از لبلاب ست
کلی لغت هندی ست که
بفارسی غنچه نامند
کلیا اسم رومی شکینا ست
بیونانی ورد معنی ست
کلو اسم فارسی ضفدع
است
الکزنج ... بفارسی کمتری
کلو اسم ... هندی ست
و آن بتفاله هندی است
کلو نجی بهندی شونیز است

بفارسی سیاه دانه نامند
کلوی بهندی بقله است و
آن نوعی از لبلاب ست
کلیا اسم فارسی نای ست
کلبانی که کلابش تواب ست
نوابست که بفارسی بازرا مند
بیند و ... اختیارات کلبانی
اشق ست که بفارسی پدران مند
کلنجن اسم هندی خولنجان ست
کلنز اسم فارسی ... ست
کلنیز دالن اسم فارسی ...
زنبور ست
کلیمن لغت مازندران جرجی ست
کلیس اسم فارسی ...
بترک فارسی اسم ... ست
کلیکوله بیونانی خردل
بستانی ست
اکلیل الملک بسریانی
اکلیل الملک ست
کلبند ... بهندی
... ست
کلواز و کلیواج اسم فارسی
جلاه است و بفارسی

علیلواج نیز نامند
گنیکان گشنیز ست
الکیکرون حب ... ست
الکیم شولو زد ست

فصل الکاف مع المیم

کم اسم فارسی شجرة الکفاد ست
کمالسپا ست
کمالاذن کمالیه کمالیون
بهندی و بیونانی بروئی
مازریون ست
کماهر بعربی ...
... ست ... ف
خوشه گندم نیز آمده
کماه بضم اول بفارسی
... ست که ...
... ست بسریانی
اسم بادآورد ست
کمتی بفتح اول بهندی
سلوفانه است
کمچان اسم هندی نوعی از
بیش ست
کمهار و اسم هندی
موبیانی ست

کمچه بلغت ... اسم ... است
کم کمام لغت عربیست
دانهٔ ادی بطبی گفته ...
درخت ... ست ...
درخت ... گفته اند
کم کم اسم هندی زعفران است
کمل نیلوفر بهندی ست
کمون اهمر کمون شامی
... تخم ... کمون نبطی ست
کمون برّی کمون کرمانی
کرمانی ست
کمون اسود کمون کرمانی ست
کمون اصغر کمون فارسی ست
کمون حبشی کمون اسود
بری ست که تخم آن سبز ست
در سیاهی لشونیز
کمون حلوا انیسون ست
کمون شامی کمون
انیسون ست
کمون فارسی کمون ... ست
که اهل شیراز زیره
سبز نامند
کمون کرمانی ... اسم ...

کم بفارسی زیره سیاه نامند
کمطون ... کمون ابیض ست
کمون هندی شونیز ست
کمه بضم اول و سکون ثانی
ببربری سمک ست
کمهاره اسم هندی
تخم الخجره نیست
کمهی اسم هندی
عنب الثعلب ست
کمه بضم اول و فتح ثانی
مخفف کماه فارسی ست
کمهل اسم عربی قطن ست
مادامیکه در حب باشد
کمبت بعربی اسم خمر است
که در سیاهی سرخی باشد
و اسپ این رنگ نیز نامند
کمو اسم فارسی اول است
کمیش اسم ترکی ... ست
کمیله اسم هندی قنبیل ست

فصل الکاف مع النون

کنا بلغت زند اسم ... ست
کنا اسم فارسی ...

۷۵۵

کنار درلغت عربی حماز غلیظ است
کنار اسم سدر است که بهندی
بیر نامند
کنار بر اسم فارسی حب الطیب
کنار خشک اسم فارسی حب
بالبی است
کناری بضم اول است اسم
بیلری بهنی است
کنار اسم فارسی قسراح است
کنلاغ بضم اول اسم فارسی
ابریشم است
کنالا بضم اول و فتح ثانی
اسم هندی اسکنبیج است
کنب اسم فارسی بمعنی قنب الیمانی
است که بهندی ... انقار
القنب اسم فارسی ... ریقی
قنب ما بعر ...
جبل لیف با رجیل
را نامند
کنفت اسم فارسی ذباب
عسل است
کین بضم اول و سکون
ثانی و فتح ... بهند

کنسکین ... نون اسم مکی
حب القطن است
کنشینزه اسم فارسی نوعی
از خیار است
کنشتو اسم فارسی
حب الخروع است
کنج اسم ... ابن الدهب است
... بلغت فارسی کنجلی ...
کنجار و کنجاله اسم فارسی
سمسم است
کنجد اسم فارسی سمسم است
کنجد و کنجدو اسم فارسی
اصفهانی ... است
کنجد ... کنجد ... اسم فارسی
باد زهر است
کنجد اسم فارسی ... خرشف است
کنجد زرد ... کنکر زرد و کنکر ...
اسم فارسی صمغ لوبیا
از حرشف است
کنجد ... کنجد ...
کنکر زرد است
کنجشک اسم فارسی عصفور
کنجشک ... اسم فارسی

کنجره ... ابیض است
کنجدین ... اسم هندی طار است
که آن را کوکی نامند
کنجینک ... بت بهندی
مرازه ... الکری است
کنجورش ... باد رس
کنجو ... یا بو نانی هندبای
بری است
کنج اسم فارسی قند است
کندا اسم هندی
قصب الذریره است
کندار اسم عربی کی است
که آن را استام نامند
کندر ... رعلک
که بنیز ... بلسان ... ری
کندر ... نامند
کندر رومی ... رومی است
که مشتکی نامند
کندرس کندروس
خندروس است
کندر ... راعود الحطاس
کندم اسم فارسی
بری است

کندم مکی ... خندروس است
... اصفهانی ... که ... نامند
کندنا اسم فارسی کراث است
کندرو اسم هندی
کندروس ... است
کندست ... اسم هندی
کبریت ... وکندک ...
... بهنر نامند
کندرا اسم هندی ... است
کندیل اسم هندی ...
اذخر است
کندا اسم هندی ... است
کنکار ... لغار
... کندر و اسم
فارسی لبان است
کنده ... اسم هندی
دقاق کندر است
کنست ... کنشتو ...
اسم فارسی اشنان است
کنشنو و کنشتو اسم فارسی
حصرم است
کنطنی اسم سریانی
جلنجبین است

کنده ... از سماک است
کنکنک بضم اول اسم فارسی
خوشنود ... اول
جوز ابل است
کنکالی اسم هندی ... بقلع ...
کنکرا اسم فارسی ... است
کنکر اسم فارسی حرشف
رطب است
کنکر ... اسم فارسی
بادآورد است
کنگی اسم هندی
سط الغول است
کنکونی هندی نوعی اصفر
... را نامند
کنکولی هندی قطا است
کنو اسم فارسی ... الحال
کنوجه اسم فارسی بزر ...
... مشهور است
کنو دانه ... دانه شهد ...
کنیلا اسم هندی ... است
که بفارسی ... دانه
معروف ... است
کنهار ... بضم کاف

انجبی اسم هندی نوعی از خربست
اکه بعربی عفق نامند
کنبهی اسم هندی کماه ست
کنیلا اسم هندی قنبیل ست
کنوار اسم هندی صبر ست
کنوارگنی اسم هندی صمغ
ڈهاک که ٹیسو نیز نامند
کنول اسم هندی نوعی از نیلوفر سرخ رنگ ست
کنول کا بیج اسم هندی تخم نیلوفر سرخ رنگ ست
کنول کا پهول اسم هندی ورد نیلوفر سرخ رنگ ست
آنرا کنول گٹہ نامند
کنول کی جڑ بهندی بیخ نیلوفر ست

فصل الکاف مع الواو

کوام فارسی نمل طعام ست
کوار گرنہ ست
کواهی بسریانی خنکوت ست
کوالف بلو دردست و کوالف بمعنی مذکور نیز آمده
کوادم بفارسی از خرست
کوبل نوعی از بابونج ست

کوبل گاوی هندی نیلوفر ست
کوپل اسم هندی برگ نو انجار منمره ست
کوٹهہ اسم هندی قسط ست
کوت بعربی صندل ست
کوج اسم فارسی مطلق صمغ ست که بهندی گوند نامند
کودلیبا بسریانی گرنب ست
کوداب کوشاب بفارسی رب عنب ست که نیز بفارسی دوشاب نامند
کور بفتح اول و سکون ثانی بفارسی خرنوب شامی ست
و بفتحتین بفارسی کرنب ست
کورگندم جو رجندم ست
کورزد کورزه و کورزن اسم فارسی ثمر خرنوب شامی ست
کور فارسی تفل الیهود ست
کورک بفتح اول و سکون ثانی و فتح رای مهمله و کاف فارسی ثمر کبر ست
کورکیاه اسم فارسی

نبات اکبر ست و در انزرنا مند
کور النحل اسم عربی خانه زنبور عسل ست
کوری بهندی اسم ودع ست
کوز اسم فارسی جوز هر ست
کوزیر نا بلغت زنده اسم کزبره ست
کوزه و کوزه بلغت فارسی انزروت ست
کورزه اسم فارسی خرنوب شامی ست
کوت اسم فارسی حنظل ست
که بهندی اندراین نامند
کوسک بفتح اول و کسر ثانیه و سکون سین مهمله اسم فارسی جبر جیر ست و باد نیز گفته اند
کوشاب اسم فارسی جنطیانا ست
کوشته بفارسی قسط ست
کوشه بفارسی نوعی از کماه است
کوش ماهی اسم فارسی

تنبخ ست
کوف اسم فارسی بوم ست
کورون سعد ست
کوفلن نزد صاحب تحفه رومی انجره ست
کوک اسم فارسی حلبس ست
کوکانیلوس بسریانی اجاص ست و در صحیح آکنست
کوکومیلوس بمعنی مذکور است
کوکب بعربی نبات طولانی را نامند و مطلق را نیز نامند
کوکبا و غاد کوکبا را افاتا بسریانی مطلق
کوکب شاموس طین شاموس ست و شاموس اسم جزیره ایست از جزائر قدس اسقوسیدوس گفته که نوعی از طین شاموس با صفایح و بیونانی اسطرا تامنه بمعنی کوکب
کوکب قیمولیا طین قیمولیا ست و قیمولیا اسم جزیره ایست و گفته اند که کان گلی ست که از

زمین رو نه ازاہم بیرسد و شب زیر زهره و آنرا
کوکب الارض نامند
کوکب الارض طلق ست و نزد بعضی طین قیمولیا ست
کوکچ بهندی نوعی تمر ست
کوکرٹا اسم هندی یکست
کوکڑی اسم دجاج ست
کوکرهین اسم ترکی حمام ست
کو لفارسی کبوتر نامند
کوگرد اسم فارسی کبریت است
کوگرد مروج العالم ست
کوکرده گفته کاسم هندی کماقیطوس ست
کوکری اسم هندی ثعلب ست که بفارسی روباه و بهندی لومڑی نیز نامند
کوگل اسم هندی مقل ست
کوکله بفارسی هدهد ست و بفارسی مرغ سلیمانی نیز نامند و در هندی داری هدهد ست سبز رنگ شبیه قمری و سپید خوش آواز

علاج

علاج

علاج

علاج

۷۵۷

میباشد

کوکن و کوکنار و کواه کوکه

کوک نوع صغیر بوم ست

که بفارسی چغد نامند

کوکنار اسم فارسی

خشخاش ست

کوک خس ست

کول بفارسی نوعے

از نیلوفر ست

کولان بعربی نوع از اسل

کوکم فلفل ست

کولود کولوسے بهندے

بزرکتان ست

کوله اسم فارسی قنفذ ست

کواز اسم فارسی نخداان ست

کوم نز اسم فارسی نخدان ست

کومی اسم سریانی فلاست

کوم بلغت زند هم کمثری ست

که بفارسی امرود نامند

کونیون بیونانی کوک ست

که بفارسی زیره نامند

کوموش بترکی نقره ست

کون اسم فارسی ادست

کونج اسم فارسی شونیز ست

کونچه اسم هندی کنجی ست

که بفارسی کلنگ نامند

کونچه هندی کیلاج ست

و آن نوعے از کرفس

بری ست

کونده اسم فارسی لطیخ تام ست

کوادده اسم هندی

حب النیل ست

کوتهان نبانیست که نبطی

کتان خوانند

کوهنج اسم فارسی زعرور ست

و بهندی درخت خونج ست

کوهی و کوهنج بفارسی

زعرور جبلی ست

کوبنج و کوبنز اسم فارسی

زعرور احمر لبنانی ست

و نزد بعضے کوبز نیز اد

فارسی بمعنے مطلق

زعرور ست

کوپل اسم فارسی سپید بونج ست

فصل الکاف مع الهاء

کهاری نون اسم هندی

ملح العجین ست

کهاریا ترتیای مصری ست

کهتی اسم هندی تراد ست

کهٹا انار اسم هندے رمان

حامض ست

کهجور اسم هندی خرما ست

کهجور کارس اسم هندی

نبیذ التمر ست

کهجور کا کابها اسم هندے

جمار النخل ست که بفارسی

پنیر خرما و بعربی کره خوانند

کهجور کا پهول اسم هندی

طلع النخل ست

کهجور کی گٹهلی اسم هندی

نواة البسر ست

کهر اسم هندی خار ست

کهرنی نوعے درخت ست

کهرشین بار هندی حب یباشد

کهرمنی قی از باذنجان ست

بری ست

کهلی اسم هندی کسب ست

که بفارسی کنجاره نامند

کهنج و کهنجن اسم هندے

صعوه ست

کهنکانی بسفایج ست گفته اند

دوائی دیگر ست شبیه به

بسفایج

که اسم فارسی تین ست

کهنز بفارسی کاه نامند

کهبانا اسم سریانی شلخ نبات

نادرانیا ست

کهیرک و کهکت و کهکم اسم

فارسی عربی باذنجان ست

کهٹا بهندے بمعنے ترش ست

کهجور بهندی اسم ترش ست

کهدل اسم عربی عنکبوت ست

کهره اسم فارسی جدلیست

کهزک کمزال اسم فارسی

جبر ست

کهکو اسم فارسی هندے

بوم ست

کهنایا کسریانی محمود الصلب ست

کهوه اسم فارسی قهوه ست

کهیر و کهیمن اسم فارسی

زعرور ست

کیلا و کیلاس اسم هندی سلیخه ست

فصل الکاف مع الیاء المثناة التحتانیة

کی بلغت مصر حواصل ست

کیا بسریانی نیلوفر ست

کرباده بسریانی آدار ست

و گفته اند کرسنگی ست

کیاوافی بسریانی

شجرة الغا ست

کیاردس نوعی از زهر شعث است

کیاطرانا بسریانی مقلع

الزمان کر منعقد نشده باشد

کیانا بفارسی عناصر اربعه است

کباه تبعیر اسم فارسی

اکلیل الملک ست

گیاه جالینوس

اسقولوفندریون ست

کیا بلغت زند مصه ست

کیکتی نوعی از کاوی ست

کیبسته اسم هندے

خبث ست

کیفیو فیلا بیونانی صمغ البلاط

ست و بمعنی بلاط نیز آمده است

کیجلی اسم هندی سلیخة الحیه
کیجریا بونانی هندیا ی
بری ست
کینوس اسم رومی
جاورس ست
کینج معرب کاذی ست
کیزی بسریانی خیری ست
کیسر اسم هندی زعفران ست
کیسرکونه و کیسو اسم فارسی
جعد ست
کیسوطر بفارسی نشاره ست
کیطم بلخ نبطی ست
کیفادیرو بسریانی جمرست
که بیونانی غاطی نامند
کیفا مصریا اسم سریانی
سنگیست که بفارسی
سنگ مصری نامند
کیفا مقنیطس بسریانی
حجر مقناطیس ست
کیفا پرا اسم سریانی
مارقشیثا ان
کیا بهودنیا اسم سریانی
حجر الیهود ست

کیشری حسناد کیفا فربیونانی
دلبریانی جلبین ست
که بفارسی سنگ گچ نامند
کیک اسم فارسی
برغوث ست
کیکه بضیه است
کیگر بهندی قرظ سعد و نزد
اهل فارس خار مغیلان ست
کیکرا هندی طان نسری است
کیکواشه و کیکواش اسم فارسی
حشیشة البرغیث ست
صاحب تحفه گفته اسم
لطری قسمی از دو قس ست
کیکیر بفارسی و معرب آن
جرجیر ست
کیکش جرجیر ست
کیل کیل و اوران کیک
اسم فارسی رعرور ست
کیلا و کیله هندی موز ست
کیلا و رنار و کیکو دیون
و کیلا بتیا بیونانی
امیران ست
کیلدار و سرخس ست

کیماکان بو حی زکرانت ا
کیماگ اسم فارسی شیر تازه
دوشیده ست که ترکی
قیماق و بفارسی سرشیر و چنین
دهندی ملائی نامند
کیمخت پوستی ست که
بفارسی ساغری نامند
کیمس ذره ست
کیموس گفته اند که ذره ست
که جاورس نامند و بهندی
جوار و نواب خلو بیگخان مرحوم
نوشته ست که تحقیق آن
کیموس باشد که تصحیف نموده
که بردی جاورس ر
گفته اند که اصل آن
کیمرس ست
کیموج اسم بابلی سویق
کیجوا اسم هندی حرا ابیض ست
کیجلی اسم هندی سلیخة الحیه
کینگو دا اسم هندی
مرجان ست
کیو گفته اند اسم دار شیشعان ا
کیوں هندی زرنب ست

کیوڑا بهندی کاذی ست
کیوه گفته اند که اسم فارسی
حن ست
گیهون اسم هندی
حنطه است
کیهوتی هندی حب الجلبان ست
کیهه اسم فارسی علیق ست
کیهادکیه بسریانی
شیطرج ست

باب اللام
فصل اللام مع الالف

لاجورد یه نیماریو ست
لانورد و لاجورد ست
لاروبیعو طادلی عرطنیثا ست
لاسوس بیونانی
ماهودانه ست
لاغشورغرساوس
و لاغوقی بیونانی و بسریانی
ارنب بری ست
لاغوروس ملابوس
ارنب بحری ست
لاک لیست اسم فارسی
سلیحاه ست

لاک اسم فارسی لک ست
لالا ختطائی اسم فارسی
حاجم ست

فصل اللام مع البا الموحدة

لباب البر و لباب الحنطه و
لباب القوام و لباب القمح اینها
ست لباب القرطم مغز دانه آن
است
لبان معرب لبنا بیونانی
و آن کندر ست
لبانه اسم مغربی فرفیون ست
لبان خردل بری ست
لبا بلغت هندی بن شکی
اسکنه ترکی ست
لبنی الشیخ نیلوفلی وان لغار
بستانی ست
لبنی میعه سایله ست
لبید بری دن سطرنج ا ست

فصل اللام مع الجیم

لجالال بلغت بیوبین
از قنبق بال صاف ست

فصل اللام مع الحاء المهملة

لحا بکسر اول پوست بیخ نبا
ورشهای باریک گنست
لحام الذهب صناعی ار
تنکار ست ومعنی آن
در بورق مذکور شد
لحام الصناعة اقسام تنکار ست
لحام الغول الغبیرادن شعر الغول ست
لحیة الحمار پرسیاوشان ست
لحیة التیس لحیا بی بنا قوس ست
و دیگر بید حرشف ست

فصل اللام مع الخاء المعجمة

لخس لاکیلة قرامی ست

فصل اللام مع الزاء المعجمة

لذاق الذهب تنکار
لزاق الرخام و لزاق الجج
لزاق الرخام و لزاق الجج
صمغ البلوط ست

فصل اللام مع السین المهملة

سو عوریون بلغت عبرانی
ترنه است
لسوڑا بهندی سپستان ست
لسیال بلغت بلیمی سلوا
لسیمه بلغت مغربی دقیموس ست
لسوریطین لبلاب ست
لسان البحر سپستان ست

فصل اللام مع الصاد المهملة

لصعف کبر ست و بلغت
مغربی اسم حرشف ست

فصل اللام مع العین المهملة

لعبه بربروج الصنم ست
لعبه بربری مستعجله ست
لعیب شقائق النعمان ست
لعل مصری قنقن ست
که قیقهر نیز نامند

فصل اللام مع القاف

لعت الکرم خیوطی ست که از
تاک بیرون دود لعت سلم ست
لعاح بیروج الصنم ست
کف بیش حناست

فصل اللام مع الفاء

لفاح شیر سالها است
لفطیه صمغ صنوبر است
لعل کلک ست

فصل اللام مع المیم

لماریب تعلب ست
لم لم بلغت مغربی
لعف بحری ست
لمیون فسطوریون مغربی ست

فصل اللام مع النون

لنج ازنج ست

فصل اللام مع الواو

لوز المرجان لوز السودان
لوز الارجان بلغت مغربی
لوز البربر ست
لوبیا بهندی قسم از قرع ست
لودر عرق دمادم آنا مند
لوفناس بیونانی نوعی از
مرد است
لوف الحیه لوف اکبر ست
لوف الجعد لوف صغیر ست
لوفیون گیاه خفیف در
فارسی فلز نائرة نامند

لوفاین بیونانی شکوفه حمام
است لوطوس میس ست
لوفا بعبرانی حی العالم ست
و نزد بعضی قنطوریون صغیر ست
لوغریا بیونانی خند قوقا ست
لوی ریاحی بعبرانی لشنین ست
لوفرویش جمر قبطی ست
لوباردن شیطرج است
لوطوس اغریون بیونانی
خند قوقای بستانی ست
لوتو با عقرب بحری ست
لوقانیس فالنجنفس ست
لونگ اسم هندی قرنفل ست
لوهی لوها بهندی آهن ست
لون بهندی نمک ست

فصل اللام مع الهاء

لهوا اسم هندی خزان است
لهاجو بعبرانی ابن عرس ست

فصل اللام مع الیاء

لیمونون بیونانی حماض
بزرگ برگ ست
لینوفر نیلوفر ست
لینش قرن بیونانی دلب ست

لینش بلغت لطلی تخم کتان ست
لیقس بیقون کاشم ست
لیا لوبیا ست
لیبند زورس لیمنا مارمش تخ ست
لینوسطن لبلاب کبیر ست
لیحبل اما کین ست
لینرین بیونانی نرگس ست
لیسانو کندز است
لینج انیلج ست نزد بعضی زعی
از اقلیما سوسن ست
لیار و بلغت بلیمی اسم ایطن ست
لیطه بخوری ست که در هیاکل
قدیم مستعمل بود

باب المیم

فصل المیم مع الالف

مار الخلاف عرق بید مشک ست
مار البهرامج عرق بید مشک ست
ماء الورد گلاب ست
ماء الزهر بلغت مصر ماء القدح ست
ماء القراس بالی تراطن ست
و نزد بعضی اسم
قند لیقون ست
و آن نوعی از خمر ست

۷۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مار القطر آبیست که از کوزهٔ سفال ترشح می کند
ماماالوجاج سحو فولیاست
ماورماوریون ست
مار النظر یا زاج لساکفه ست
مار اشماحا رشون اسم رازیانهٔ بری و بستانی ست
ماریقون یونانی نقل ست
مارسه اطریقون ست
مانیة الراس اطراطیقون ست
مائن اسم هندی ثمرة الطرفا ست
مائی اسم هندی تین ست
ماجهپل اسم هندی عفص ست
ملدیان اسم فارسی ماک ست
ماراشماراتون از انیج بری و بستانی ست
ماریسقا یونانی اترج ست
مار اسم فارسی حیه ست
مارچوبه اسم فارسی هلیون ست
ماریقون یونانی نقل ست
مازد اسم فارسی عفص ست
ماسلیج اسم مغز سر ست
ماسفوریا یقرون ست

ماستو چینی ترکی کبیکج ست
مامیثا ارغامونی ست
مالونیون نبات قنه ست
مافاریون دلیوس ست
مانودینا و نقد و نیا فطراسالیون ست
مانق یونانی لبسابه ست
ماکی اسم هندی ذباب ست
مالانیشران یونانی ساوج ست
مامیا یا صنعانی جردوان ست
مالس فابنونی غیر ماخور ست
مالنون لینوش حب ق اسوده ست
مالنظر یا زاج الاساکفه ست
مالیابوس مالیا ست
مالی یونانی غسل گویند
مالینوفلن مادر نجویه ست
ماه پروین اسم فارسی جدوار ست
ماهی و بیان اسم فارسی جدوار ست
ماهی اسم فارسی سمک ست
ماهی نی وزانا اسم فارسی وکفین ست
ماهی پرنده اسم فارسی سقنقور ست
ماهی زهره کوهی اسم فارسی قلوسس ست
ماهیانه اسم فارسی صحناه ست

ماهی سور اسم فارسی جازیس ست
ماهی مرکب اسم فارسی ست
فصل المیم مع التاء
انیماته الفوقانیه
مشک اسم عربی اثر ست
مقنه نعناع ست
متر اسم هندی کرمنه ست
متهانی اسم هندی شیرینی
مثهر اسم هندی تخمیر ست
فصل المیم مع الثاء المثلثه
مثنگ ... ست
مشکک تخم زغر در ست
فصل المیم مع الجیم
مج عربی ماش ست
مجنن اسم فسمی از غب الثعلب ست
مچهوا اسم هندی ماهی ست
مجیث اسم هندی روناس که عروق الصباغین نامند
مجهری اسم هندی شنتین ست
فصل المیم مع الحاء المهمله
محاجم بلغت اندلس تحنیه ست
محرود شبیح الجداران ست
محلب بلغت المحلب ست

محمود و سقمونیا ست
مخ زرد و تخم مرغ است
فصل المیم مع الخاء المعجمه
مخلعه الکبیر اسم معجونی است که بیونانی صوطیرا نامند
مخلاوتما عصا اسم عربی سیستان ست
فصل المیم مع الدال
المهمله ست
مدام اسم خمر ست
مدلل البحاج ... ست
فصل المیم مع الراء
المهمله
مرانبه درانبه اسم فارسی
هوم المجوس ست
مرامه الصحرا عرنه فقل ست
مرال اسم ترکی ایل ست
مربا انبجات ست
مرباکرد اسم فارسی ... ست
مرج اسم هندی فلفل ست
مرجوبک اسم فارسی عدس ست
مرداد خوار اسم فارسی زخم ست
مرداری تاجی ترکی اسم نبات

عنب الذئب است
مرزنگوش مرزنجوش ست
مرزه اسم فارسی صعتر لبنانی ست
مرسیا اقرنا یونانی آس بری
مرشیا اجانس یونانی آس بستانی
مرمیون یونانی اشنان ست
مرتلون بلغت سریانی ادخر ست
مرسیا یونانی ریحان ست
مرموشت تره و تعنفونی الامه ...
مرماخور زد و تره بعضی مرماحوز ست
مرطیس سیاه ... ست
مرغ ... اسم فارسی ... ست
مرغ سنگ اشنه اسم فارسی قطا
مرقاعی کفیون ست
مرقد ساس جوز افغوالون ست
مرگ موش شفنی اسم فارسی سنگ ست
مرگ هوش علی اسم فارسی دیک بردیک ست
مرگ ماهی اسم فارسی ماهی زهر ست
مرگ اسم فارسی هم ادست
مرزبان مرعزی علی مغز شیرین
مرماخور ست
مرد المسلاق مردی اسم
مرطوس ست

مرو الدم و مریا جونه جرد تلخ
و مرد سقبه مریا حوس ست
مرد ازاد و مرباز او ست
مرو سن ادلعا بیونانی از ان انغار
و مرد من بمعنی موش و اوطا
بمعنی گوش ست
مروارید اسم فارسی لولو است
مروا اسم هندی مرزنجوش ست
مرتق احرلیس ست
مرباقلن بیونانی بمعنی هزار گرست
و آن حجر قبل ست مزرنبک
طری نلیون ست

فصل المیم مع الزای المعجمة

مزخ رخت بادام تلخ ست
مزد بلغت اصفهانی سوسن ست
مزر براے معرب قسمی از نبید ست
که در مصر از جو و برنج میسازند
و بفارسی بوزه نامند

فصل المیم مع السین المهملة

مسار حجر نار سیده ست
مستن بیونانی ربیع سبز ست
مستفار و مستقران و مستوده
مجمعیه اند لسن راوند طویل
ست

مسکر آبغوس ست
مسه لیفت درخت نقل ست
مستر زا اسم فارسی بلغاعون ست
مش خته اسم فارسی تخت ست
مس اسم فارسی نحاس ست
مستنجی مسفنگی ست
مسقاطون عود هندی ست
مساغن زرد ست
مسکی بفارسی زید ست
مسک الجن شاخ اسم
و جهره سبز ست
مسک الرمان نارمشک ست
مسک لقرد داشنه ست
مسن حجر المسن ست
مسوحان دهان مرکب
مسواک الراعی شاخ زوفراج
مسواک المسیح نوعی بزرگ ترست
مسواک العباس نوعی بزرگ
ست
فناده درختی لا اصل راشامل
است
مسور هندی عدس ست
مسی هندی بکلی کست در لغت
بلاد هند اطریلال رابابن
اسم سی تامنند

فصل المیم مع الشین المعجمة

مشتری بلغت مصوتین نامی
مشط الراعی دیناقوس ست
مشکرزیر زمین اسم فارسی سعد
مشک هندی سعد هندی ست
مشک دانه بلغت تنکابن اسم
شوم است
مشک اسم فارسی کرسنه ست
مسو اسم فارسی حلرست

فصل المیم مع الصاد المهملة

مصارع زغرور ست
مصباح روم کهرباست
مصارین امعاست و
مصراین واحد آن
مصنع الرعاة ماسلی ست

فصل المیم مع الضاد المعجمة

مضن مان برست ثمر
حب القلقل ست
مضغ بنیندی ست که
از آب میوه ها دانار
ترتیب دهند

مقدع ثمر غوسج ست

فصل المیم مع الطاء المهملة

مطر باران ست
مطخ سنا لوزه ست و لوق
لوز را نیز باین اسم نامند
مطهر تجنکشت ست

فصل المیم مع الظاء المعجمة

منظ بفارسی معرب گلنار ست

فصل المیم مع العین المهملة

معا بفارسی روده و هبرکی
باز ایساق نامند
معایونانی بان ست
معافصیة الثعلب ست
معر مایرست که بزنا شد
معشو قانشامل حمیت و ماهوبزا ابتدا
معفار صمغ آلو ست
معین مازریون ست

فصل المیم مع الغین المعجمة

مغافیر و مغفار سکر العشر ست
مغاث هندی کاوست
مغد بادنجان ست
و ثمر لفاح

برهی را نیز نامند
مغز استخوان اسم فارسی مخ
معناطیس حجر مقناطیس ست
مغابیسانا بلغت بربری اسم
حرف بابلی بو داده ست
معو با فلیه بادنجان ست
مغیلان امغیلان ست
مغز تخمها اسم فارسی لبوب ست
مغز کاهنه طین تخنوم ست از ا
مغزه بابانه و مغزه لبنه سبز گو
مغزه بجانه و مغزه لبنه سبز گو

فصل المیم مع الفاء

سفرج لسان الثور ست
مفرح قلب مجنون باد رنجبویه ست
مفرد اسم نوعی از زفت ست

فصل المیم مع القاف

مقد و نس فطر اسالیون ست
مقر اسم عربی نبات صبر ست
مقلقل قسب ست
مقلونیا بلیون ست که خرنزه کوکب
مقناطیس حجر مقناطیس ست

فصل المیم مع الکاف

ماذی اسم عنکبوت ست

مکڑی کا جالا اسم دوغ عنکبوت
مگر هندی تمساح ست
مگس اسم فارسی بابست
مگس مثل اسم فارسی نحل ست
مگنہ ورلیش اسم مخاد ست
مگن اسم هندی هدرست
مکنه خاوس ست
ماکنیا بلغت یونانی بنفشه ست

فصل المیم مع اللام

ملح جهم اول و تشدید ریانی
اندر و حالیس ست بلغت مغربی
قاقلی ست
ملح بحری از اقسام ملح بی
کرتا آبی آن رسد حل میشود
و اکثر آن سیاه در افعال
قریب بملح اسود ست
ملح النفطة و ملح الانار نوشادر
ملح حبشی بلغت مصر القرست
ملح الدباغین قسم ملح الحبن
ملح سنجی شوره بلغت العربی مذکور شد
ملح القصباوی ملح القصار نمکارست
ملح المخوم ملح هندی ست
ملح بفتح اول و نا ...
دخانه معجمه اسم

فارسی جراد ست
ملطاطه دنبا قوس ست
ملکان کلیل الملک ست
ملوخ بلغت شام فطفه بری ست
ملوخیا ملوخیه جبازی بستانی ست
ملیح نوعی از عنب بزرگ برگ سرخ
ملطر ازاج سیاه ست
ملطن بلغت از نش القلعه ... ست
ملطی یونانی اثمد ست
ملیون مابونیا خرزه کرکس ست
ملبنون رنجفر مخاوق ست
ملیسیون قنطوریون فیق ست
مل سیبا لیوس ست

فصل المیم مع المیم

ممسک لارواح اسطوخودوس
ممسک البحار دار الملک ست
مولا بهندی اسم صفراغون ست

فصل المیم مع النون

منبل الشیرازی اسم ... ست
منته بلغت مصر عالیس ست
منشور خیری و خشخاش شامل
منج بفتح اول
بیخ است دیگر اول

درخت بادام تلخ
میخوش تازه دین ست
منجیته بهندی فوه ست
منافورین یونانی بیرج ست
مندک بهندی صفدع ست
منده بهندی نوعی از زمین ست
مندیل بهندی جوز اتی ست
عنم درخت غسم ست مذکور شد

فصل المیم مع الواو

موسیجه بهندی سعد است
موتهه بهندی نوعی از نامتی ست
موتی بهندی اسم لولو ست
موراموت برساوشان ست
موحری بهندی شکوفه فوفل ست
موخته بلغت اصفهان قنا بری ست
مورچه بفارسی نمل ست
موردا اسم فارسی آس ست
موردا سغرم آسی ست
و گویند اسم فارسی اذخر ست
موریون نوعی از بیرغ ست
که برگ ... شبیه برگ
چغندر باشد
موسبر اسم فارسی
بقل الذبر ست

موساکنی بهندی اذالراففار
موسعی یونانی طرفا ست
موش بفارسی فاره ست
موش کور بفارسی خلد ست
موش دشتی بفارسی اسم
یربوع ست
موفیون نوعی از بیم ... ست
موقد النار کبریت ست
مویطلین بلغت عبرانی ... ست
مولونه لنا مرداسنگ سفید
کرده ست و بعضی باز
مولی یونانی حرمل عربی ست
و بهندی کحل ... مند
موم اسم فارسی شمع ست
موسیاکوبی نقر الیهود ست
موندی گویند بهندی کمازریوس
مونگ بهندی ماش ست
مون میمون ... ست
مویز بفارسی زبیب ست
مویز غسیل اسم فارسی ... ست
مویزک کوهی اسم فارسی ... ست

فصل المیم مع الهاء

مهار اسم هندی ...

مهدا آذربو ست
مهرگیاه اسم فارسی یبروج الصنم
مهره بار اسم فارسی حجر الحیه ست
مهندی اسم هندی حنا ست
مه بهندی عسل ست

فصل المیم مع الیاء المثناة التحتانیة

میبه اسم فارسی شرب به که
با شرب یا آب انگور یا دوغ
انگوری ترتیب میدهند
میپهلی بهندی جوز انگول ست
میتهی بهندی حلبه ست
میجوش اسم فارسی شراب
که با سنبل رومی یا سنبل هندی
ترتیب داده باشند
میخک اسم فارسی قرنفل ست
می سوسن شراب سوسن ست
میفخنج ... ست که با شکر
و عسل یا دیگر جوشانیده با شد
میفخنج ... می پخته است که
در مدبران هیچ جیز دار
و قرنفل و امثال
آن اضافه کرده
خوشبو باشد

۷۶۳

میفونیون شوکران ست
سیطوس مغرہ ست
وینج زبیب الجبل ست
میون اسم فارسی فرد ست

باب النون

فصل النون مع الالف

ناخن پریان ناخن دیو اسم فارسی اظفار الطیب ست
ناردین اقلیطی سنبل رومی ست
ناردین بر شامی اسارون نو ست
ناردین اسم یونانی مطلق سنبل ست
نارگیل ونارجیل ہندی نارجیل ست
ناردین فرنگی سنبل الطیب ست
نارو اسم زرد و ضو بزنی ثمر ست
ناردان بفارسی دیگال را نامند
نارحب اسم یونانی نارمشک ست
ناخنہ بلغت اندلس اسارون بلی ست
نافنہ بلغت بغداد اسم
نافرخ بلغت بغداد اسم
بیخ دلبوس ست
نالودن ہندی خود الحیہ ست
ناموس بق ست
نان تکسمات فارسی
خبز الکعک ست
نان بی سوس خبز الحوارے ست
نان روغنی خبز الطاقیہ ست
نان سبوس دار خشکار ست
نان ساجی خبز الطابق ست
نان سلک بفارسی خبز الملہ ست
نان کسمہ خبز الطابون ست
نان کاج خبز الفرنی ست

فصل النون مع البا الموحدہ

نبات اسم فارسی فانید ست
نبات الاثیب شیبہ ست
نبات الزد نغر ست
نبات الملائکہ راسن ست
نبق بار درخت سدر ست
و بفارسی کنار و ہندی بیر ست

فصل النون مع الجیم

نجم و نجیل ست و ہری گیاہی کہ ابناق باشد
بفارسی بیارہ و ہندی بیل
دلت دلغزلی نجم نامند
نجیب اسم جنس نیک ست نبات ست و بخصوص سلیخہ را نامند

فصل النون مع الحاء المہملہ

نحاس صینی طالیقون مصنوع ست
نحاس قبرسی برنج مائل برزدی ست
نحاس محرق رو سختج را نامند

فصل النون مع الخاء المعجمہ

نخود اسم فارسی حمص ست
نخود دوشہ نخود مریم بلغت اصفہان و در او ندی حرح ست

فصل النون مع الدال المہملہ

ندع صعتر بری ست
ندیکاکیکرہ اسم ہندی سرطان نہری ست

فصل النون مع الراء المہملہ

نربسی ہندی اسم جدوار ست
نرو درخت غار ست
نرسک اسم فارسی عدس ست
نرم آہنی اسم فارسی اجدید انثی ست

فصل النون مع السین المہملہ

نسترن وردرد احمر بری ست
نسترن سفید فارسی ورد ابیض بری ست و در فعال تغیر از نفریح و تقویت و مانند نسترن ست
نسیج العنکبوت ہندی تار دام عنکبوت نامند و در خرء العین گذشت
نسرین آتباع گل تیلیق العدس ست
نسوت ہندی تربد ست

فصل النون مع الشین المعجمہ

نشاستہ اسم فارسی نشاء نشا سج ست
نشا فہ اسم عربی ارغنج ست

فصل النون مع الصاد المہملہ والطاء المہملہ

نصلہ اسم فہ ہندی درخت کرز کوہی را نیز نامند
نطرون بورق احمر ست نگبد گذشت

فصل النون مع القاف

نقل احریف ست
نقرہ اسم فارسی فضہ ست
نقعابن حب الکاکنج ست
النقل خواجہ فارسی اسمنہ ا ست

فصل النون مع اللام والمیم

ملک تیغہ درست و نزد بعضی زانسیا
نمام سیوسنبر ست نمام ملک نماما نیز نامند
بارق شامل نمام یاسمین سفید ست
نمشک بلغت صفہان و عمن بارہ ست بلغت اہل ہند کف ست
کہ شیرینی قندیات قند در کلام داخل شیر جوشندہ کہ نفت نماید بسیار بہم پیوندد و تمام کف آنرا گرفتہ با نان سنگک روغنی میخورند بسیار لذیذ میشود ولیکن بخصوص برنستان ست و ہر چند ہوا سرد و تر باشد زیادہ و بہتر بعمل می آید
نمیقوش و نمغوش معنی نانی قسمی از تو تیاے مصنوع ست
نمک اسم فارسی ملح ست
نموز اسم عربی ارتب کبیر ست
نمیقن گرسنہ است

فصل النون مع الواو

توانا تکبر دانہ انجا ست و مراد از مطلق آن مروارید خرد است

است خصوصا اوزان
لوح لبلاب است
لور الفضه بلغت گیلان زرشک
و بفتح دال سکون نام اسم
نبس شکوفه گلهاست
لورکلس مجوسی ست
لورالقند دل تنگو درخت
دارشیشعان ست
لوقلن اسم یونانی زبد است
لوق تر بار دو است
لول شبکن عرب ست

فصل النون مع الهاء
نهش اسم عربی نستاغل است
نهق قرة العین نزد بعضی جرجیر است
نهنگ اسم فارسی تمساح

فصل النون مع الیاء
نیشکر قصب السکر ست
نیشوق کرکس است [illegible]
بعضی قناصیا ست
نیلج نیل ست
نیلوفر هندی [illegible] ست
نیمقا اسم یونانی نیلوفر

وخشیزک خشیزق برکات
لقا دفتا ودر آخر تخم بستاج
فنفنه تبریزی حماض آزادست
[illegible] بعضی [illegible] حنظل سماقی

باب الواو فصل الواو مع الالف
وابیم [illegible] سنکابن نرگس بری است
واحد لبلاب است
وادر برگ بلغت تنکابن
نرگس بری است
واشه اسم فارسی صعتر است
واغعنس بونانی گنگر است
والان بزرگ بنفشه [illegible]
رازیانه است
والان کوچک شبت است
وانسه قنب بری است

فصل الواو مع الباء
وبر [illegible] فارسی [illegible] را نامند
وگوینده مخصوص [illegible] است

فصل الواو مع التاء
وتد [illegible] مغزی [illegible]

فصل الواو مع الثاء [illegible]

ورد الزبون [illegible]
ورق النیل [illegible] است
ورد کما بلغت [illegible] نبات
ورد زرب [illegible] ست
ورق بفتح اول [illegible] ثانی [illegible]
نباتات ست [illegible]

فصل الواو مع الکاف [illegible]
ورنج [illegible] طیب ست
ورد اسم [illegible] ست
وریمونی یونانی گیاه است

فصل الواو مع الزاء [illegible]
وزاغ [illegible]
ورد الحمیه [illegible] ست
الحکمی [illegible]
ورد القواد [illegible]
ورد الحمیر [illegible] گل [illegible]
درخت مغربی [illegible]
[illegible] ست
[illegible] النعمان ست
[illegible] لغت آسمانی ست
[illegible] ست
[illegible] ست
[illegible] است

ابنانا نخواه است
ورنفتح اول و سکون
با اسم فارسی است
تسب است

فصل الواو مع
الراء المهملة
ورع اسم عربی [illegible]
عربی [illegible] است
ر بفارسی [illegible]
اسم [illegible] خوانند

فصل الواو مع [illegible]
[illegible]
مانند [illegible] است

فصل الواو مع السین
المهملة والصاد
الطاء المهملتین والعین
المهملة والغین
المعجمة والقاف و
الکاف واللام والیاء
المثناة التحتانیة
ورنج الشق ست
وشنج [illegible] ست
[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible] اسم [illegible]
[illegible] الاسود [illegible]
وطبا المتعارف [illegible]
[illegible] بالست [illegible]
[illegible] دیلم [illegible]
[illegible] اسم عربی
بادنجان [illegible]
[illegible] اسم عربی [illegible]
درخت نخل ست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب الهاء فصل
الهاء مع الالف
باقی اسم [illegible]
[illegible] تریاق فاروق ست
[illegible] یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible] اسد العدس ست
[illegible]
[illegible] ست
[illegible]

هانیتوطس اکلیل الملک
هامه چیند ست
هاتسن هندی اذر است

فصل الهاء مع الباء الموحده والتاء المثناة الفوقانیه والدال المهمله

هبید دانه حنظل ست
هتاجوڑی هندی اسم کف مریم ست
هدل خفقفس ست

فصل الهاء مع الراء المهمله

هرر هندی اسم هلیله است
هرانزا مرابنه است
هرنار و هرتال هندی اسم زرنیخ است
هریحان نور البربر ست
هرد اسم عربی عروق الصفر است
هرشعفه اسفنج است
هرنو لیون تمام است
هرنلیه و هرنلیوس نوعی از هندبا بر ست و نزد بعضی ابوتراسات
و نزد بعضی ترضعواست
هرن اسم هندی آهو است

فصل الهاء مع الزاء المعجمه

هزارچشان و هزار فشان بفارسی فاشرا ست

فصل الهاء مع الشین المعجمه

هشت دهان اسم فارسی کنگر
از عود هندیست جهت نقرس نافع
هشت کند هندی توت ست
هشتبل اسم مقاتل ست

فصل الهاء مع الفاء والکاف

هفورنو اسم سریانی افتیمون
هیکل بفارسی ضفدع ست

فصل الهاء مع اللام

هلدی اسم هندی عروق الصفر است
هلدیا اسم نوعی از بیش بلغت هندی هلیفا
هندبا ست
هالکست رون اسنبل ست
نزد انطاکی هیچ انفار بلموته
در بابهو سلق جلیست مج
نوعی از درباب مشهور یمحیه

هکس است
الهلاون زعرور ست
هلیانه شاهترج ست
هلیلج اهلیلج ست

فصل الهاء مع المیم

همیشه بهار همیشه خو ابرزن
الهلم اسم عربی کل لاصق است
و بفارسی عباد ارزق
گوشت و گندم سرخته است
در افغالی هندی نسته سست

فصل الهاء مع النون

هنده ما اشنه و هندی شامیه است
نوع کاسنی برگ دزرق بستانی
هندبا ء البقل نوع ریزه برگ
کاسنی بستانی است

فصل الهاء مع الواو

هوبره اسم فارسی خبارست
هوجوفیه هوفلوفیس فاسا ست
هوجود و هوقیه اسم زرا الراعی
هود اسیون اسم عربی نعناع
هوقسطیداس طرتونی ست
درخت تخته نیز میباشد
و از عربی الحبه التیس ست

هوره اسم فارسی خبارست
هوبره اسم هندی بهل ست

فصل الهاء مع الیاء

هیمشه عربی اسم طبق و سفت است
و نزد بعضی منفعرد ص بران
هیر اسم هندی الماس است
هیر و دکهی اسم هندی دم الاخوین ست
هیرون نوعی از خرماست
و گویند مراد از ان وهست
هیزر اسم فارسی لعناع است
هیضمان اسم عربی خجل برست

باب الیاء المثناة التحتانیه

فصل الیاء مع الالف

یار بود اسم ترکی نوفیح ست
یاره طانغ اسم ترکی حجر البلج ست
یاسغید اسم فارسی یاین بری ست
یاسمین بری عشبه النار ست
یاغ اسم ترکی دهن است
یابوشقالف اسم ترکی غرب السمک ست

فصل الیاء مع الباء الموحده

یبز اسم سریانی بغل ست

که بفارسی اهتر گویند
یبرحا بادنجان ست
یبروج السوفار یبروج الصنم ست
یبرود بقله یمانیه است

فصل الیاء مع الحاء المهمله

یحنیه حکری فرن برگ بستانی ست
یحمور اسم حمار الوحش ست
و نزد اطبا نوعی از ایل ست

فصل الیاء مع الدال المهمله والذال المعجمه

یذالعذخون بر جهار سال است
که در اول پاییز گرفته باشند
و در ماء گفته شد
یذره قنوسس ست
یذقه درخت بل ست

فصل الیاء مع الراء المهمله

براغ قصب ست
برابیع هلیون ست
یرقا اسم عربی خاست
یرمه عشبه النار ست

فصل الیاء مع الشین المعجمه والعین المهمله والغین المعجمه

یشف حجر الیشب ست
یقطین خندریلی ست
یعقوب کبک نر ست
یضاب بضین معجمه اسم سرنا ست بیابانی

فصل الیاء مع القاف

یقطین اسم حبشی گیاهیست که بسیاق الشیادة بنام بکد بر زمین منفرش میباشد و بخودی خود مانند نبات نمی ایستد و بازگیت تخم خربزه و از طلق آن مراد بالفعل ...

فصل الیاء مع اللام والمیم

یلقوا اسم ترکی طرفه ست که بفارسی گز نامند
یلمه اسم ترکی سادی ست
یلم اسم فارسی غوی السمک ست
یلیخوج دیجوج بونلے عود هندی است

یمام اسم فنفنین تر است
یمانہ اسم کبوتر خانگی
یمسوغنت اکسیر یان لغر است که شوره نامند
یملیک اسم ترکی لحیة التیس
یموطه اسم ترکی بنفش ست که تخم مرغ باشد
یمیراد یمینان رصاص ست
یمشان اسم ترکی ـ زعرور است

فصل الیاء مع النون

ینطور اسم سلمه است
ینبوب خرنوب نبطی ست
ینق النخفا است
ینبوت بلغت نبطی ست تافسیا است

فصل الیاء مع الواو

یوشان اسم ترکی شیح ست
یونجه باغی اسم رطبه است

یونجه صحرائی اسم ترکی و فارسی نفصفه است
یونگ اسم ترکی صوف است

فصل الیاء مع الیاء

یجرکوکی اسم ترکی جزر ست که بفارسی زردک نامند
بیلان اودسے اسم ترکی سنبل است

خاتمة الطبع

از نتائج طبع ابو ناظر مولوی محمد حامد علی خان صاحب افسر مصحح مطبع منشی نول کشور صاحب کانپور

دوراهم حمد بیحد رحمانی را زیبا که مفاتیح خزائن هژده هزار عالم جلیله و بنا بر خلعت تخلیق بر دست انسان ... ثبت دبا اضافه قانون حکمت اصلاح جسم بمصداق و اتیناه الحکمة فرموده حکیمے که صحت جمله مخلوقات منحصر بر نسخهٔ رحمت اوست و نفود درود و درود بر حرزانی را سزد که بنقدی لا اله الا الله محمد رسول الله مفلسان عالم را مالامال فرموده دولت دین و ایمان بر وافر و ... آمین طبیب پاک خوانش ... دل و جان ایشان بکار برده طبیبے که علاج جمیع امراض معاصی موقوف ... بر دست شفاء اوست

صلی الله علیه و علی آله النجباء الحکماء و اصحابه الشرفاء الحذقاء و سلم

اما بعد ماهران علم حکمت و مشتاقان فن طب را نوید یا مشتی و الا شراق باد که درین ایام فرخی فرجام نسخه رشیقه مرقومه ... در مفردات و مرکبات تو یعنی مخزن الادویه فارسی که من تصنیف انیف مستند حکمای کرام ارسطو فطرت جالینوس فطنت بقراط دهر سقراط عصر افلاطون جهان مسیحای دوران فخر الاطبای عظام سید محمد حسین العلوی الشیرازی ست باضافه کتاب تحفة المومنین در مطبع منشی نول کشور صاحب سی ـ آئی ـ ای ـ واقع کانپور صانه الله عن شر الدهور بسر پرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب مالک مطبع هذا دام اقباله باهتمام منصرم کامل منشی بهگوان دیال صاحب فاضل سلمه العادل اسسٹنٹ مطبع بماه دسمبر ۱۹۱۳ء بار چهارم بحلیهٔ طبع گرامی گردید و الحمد لله علی ذالک فقط

تحفة المومنین از نوزدهم ماه ... ام الکتاب ... فقط

Page 767.

فهرست اسامی کتب که مصنف تحفة المؤمنین را در حین تالیف این مجموعه در نظر بوده

- کتاب طب النبی و طب الائمه
- کتاب تذکرهٔ شیخ انطاکی
- کتاب اختیارات ابن بیطار در اقسام طب ادویه
- کتاب اختیارات بدیعی
- کتاب خواص الادویهٔ ابن ذکریا
- کتاب بحر الجواهر در ادویه مفرده
- کتاب جامع سید شرف الدین محمد یوسف

- کتاب من لا یحضره الطبیب ابن ذکریا
- کتاب تفسیر ابواب هندی در ادویهٔ مفرده
- کتاب جامع ابن بیطار
- کتاب شفاء الاسقام مشتمل ادویه و اغذیه مفرده و مرکبه و غیره
- کتاب ترویح الارواح مشتمل بر طب و ادویه
- کتاب حاوی الادویه
- کتاب کفایه

- کتاب منافع الحیوان
- کتاب تذکرة الکحالین
- کتاب شرح موجز مشتمل بر فنون طب ادویه
- کتاب جوامع فیروزشاهی مشتمل بر فنون طب
- کتاب مغنی ابن تلمیذ
- کتاب مالا یسع الطبیب جهله مشهور بجامع بغدادی
- کتاب قانون شیخ الرئیس با شروح او

- کتاب کامل الادویه
- کتاب منقذ السموم جالینوس در ادویه مفرده
- کتاب حیوة الحیوان
- کتاب مختصر اندی مشتمل بر فنون طب و ادویه مفرده
- کتاب تلمیذ
- کتاب مفرده ترجمه سریانی در معمولات حیوانات و ادویه
- کتاب جامع ادویه ابو داود

- کتاب منهاج الابدان در ادویه مرکب
- کتاب شرح قانونچه در ادویه مفرده تالیف حکیم گیلانی
- کتاب سائل هندی
- کتاب تبصره
- کتاب خواص الحیوان
- کتاب حاوی کبیر ابن ذکریا
- کتاب ترجمه بست باجوک

جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -
تہذیب النفوس -
وقات عزیزی
ستان تہذیب - معروف بہ اردوی معلی مطبوعہ
نظامی ذخیرہ سعادت تہذیب اخلاق -
بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں اکسیر ہدایت
ترجمہ اردوے کیمیاے سعادت - فارسی -
ل حیدر کا مشتمل مضامین پند سود مند مولفہ
منشی دل سنگھ مطبوعہ سنہ ۱۸۸۶ء -
سہات منظوم - موسوم بہ بہنات یکتا عربی باترجمہ
اردو نثر و نظم جدید الطبع -
نصیحت نامہ ہندی - مصنفہ راے بہادر
نہیا لال مطبوعہ لاہور -
ترجمہ اردو منہاج السالکین - یعنی جوگ
بشسٹ مترجمہ مولانا ابو الحسن صاحب
بد آبادی مطبوعہ سنہ ۱۸۸۷ء
دو دھرم پرکاش - مولفہ منشی شیو دیال سنگھ
مطبوعہ سنہ ۱۸۸۷ء عمدہ پند آموزی میں -
اق العارفین - کامل درچار جلد ترجمہ
اردو کتاب احیاء العلوم -
کمالات المومنین - ذکر کرامات حضرت
شاہ نجات اللہ
ترجمہ اردو ریاض رضوان - شرح
ستان فارسی -
پند نامہ وحید -
طلسم اخلاق - یعنی ہندو مسلمان و
عیسائی مذہب کتب کی اخلاقی مسائل
چیدہ چیدہ درج ہیں -

آبحیات - مصنفہ کالکا پرشاد - صاحب
متخلص بہ نادان اخلاق و موعظت میں نادرہ عمدہ
اخلاق رضی - پند آموزی میں عجیب -
پیراہن یوسفی - محشی ترجمہ دفتر اول و دوم
و سوم مثنوی مولانا روم یعنے جلد اول بہ ترجمہ شعر
بہ شعر نظم نہایت عمدہ و دلچسپ ہے -
ایضاً - ترجمہ دفتر چہارم و پنجم و ششم یعنے جلد دوم
تحفہ سروری اردو ترجمہ پند نامہ عطار
چشمہ فیض
گلشن سروری -
تہذیب احسانی -
مجموعہ توحید - شامل چار رسالہ -
مثنوی تحفۃ العاشقین رموز تصوف میں
رہبر راہ حق - شامل تیرہ رسالہ -
گلدستہ خیابان - شرح گلستان سعدی
مثنوی سر حق -
پند نامہ جبی

کتب نایاب زمانہ

عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات
باتصویرات و اشکال رنگین جدید الطبع
ایضاً - حسب مراتب بالا بغیر رنگ -
گنجینہ صنائع و بدائع - معروف بہ مخزن العلوم
و فنون وجدید الطبع -
ہفت تماشاے قتیل -
تحقیق الانساب -
رسالہ قاضی قطب -
تذکرۃ الجمعہ -

خصائل السعادت
ظہیر الاسلام -
بیتان فی احکام الدخان
روضۃ الشہدا -
کربلاے معلے -
شرح اوراد فتحیہ
میزان الفرقان -
جواہر القرآن -
شواہد النبوۃ -
معارج النبوۃ -
مدارج النبوۃ
ایضاً - جلد اول -
ایضاً - جلد دوم -
اسرار محبت -
مطلع العجائب - باتصویر رنگین -
ایضاً - بغیر رنگ -
سلک مسلسل -
برآرند حاجات -
نقش سلیمانی - غیر مطبع -
عقد ثریا -
مظہر الاعمال
تحقیقات انسانی - اس میں نوع انسانی کا
مفصل بیان ہے مصنفہ منشی کالکا پرشاد صاحب
طلسم عجائب -
نافع الخلائق
مجموعہ اعجاز عیسوی - جدید مطبوعہ غیر مطبع
اندرجال - جنتر و منتر ہر قسم کے خط اردو ناگری
طلسم فرنگ علم مقناطیسی -

The yellow paper pages are the dealer's catalogue

تواریخ انبیاء و اولیاء وغیرہ

عجائب القصص - انبیاؤن کا احوال و معجزات مصنفہ مولوی عبد الواحد۔

خزینۃ الاصفیا - اسمین احوال انبیاء و مرسلین و ائمہ کبار و صحابہ کرام ہے و جملہ ابرار و اولیاء اللہ سالک مجذوب خانوادہ حضرت قادریہ چشتیہ و سہروردیہ اور خانوادے مین نقشبندیہ فرادے فرادے سب کا ذکر ہے بڑی جامع کتاب ہے دو جلد مین مصنفہ منشی غلام سرور لاہوری۔

۱-جلد-مین چار مخزن مین احوال انبیاء و آئمہ صحابہ تا سائر اولیا امام الامام علے شاہ مجددی تک۔

۲-جلد-پانچوان مخزن از حال شیخ آدم تا حال مشتاق شاہ لاہوری و قائع شاہ

معین الدین چشتی - اسمین مختصر احوال حضرت حسن سنجری ثم الاجمیری بہت لبساطت کے ساتھ لکھا ہے مصنفہ منشی بابو لال۔

خدا کی رحمت۔

اسرار نبوت۔

تحریم النسا

تواریخ مکہ

جوشن صغیر

ضمان الفردوس

مرج البحرین

دبستان مذاہب - اعتقادات مذاہب کا بیان مصنفہ باسم نگار۔

جذب القلوب فارسی - مصنفہ شاہ عبد الحق دہلوی

حیات القلوب - نادر کتب معتبرہ مذہب امامیہ سے بہت سندی مصنفہ قدوۃ العلما ملا محمد باقر مجلسی تین جلد۔

۱-جلد-مین احوال انبیا کا با منادر رواۃ از آدم علیہ السلام تا حضرت عیسے علیہ السلام بہت شرح و بسط کے ساتھ۔

۲-جلد-خاص احوال باہرات پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مین و بیان معجزات و غزوات۔

۳-جلد-بیان امامت و اثبات امامت بہ ائمہ اثنا عشر صلوات اللہ علیہم بہ براہین و نص قرآنی و احادیث سرور دو جہانی۔

تاریخ سلاطین

اکبر نامہ - کامل خوشخط و صحیح و واضح تین دفتر

۱-دفتر- مین ذکر ولادت اکبر شاہ۔

۲ دفتر-مین انتظامات اور وضع تاریخ جدید الٰہی وغیرہ

۳ دفتر-مین فتوحات ملکی مصنفہ و دو وزیر شیخ ابو الفضل وزیر اکبر شاہ۔

آئین اکبری - ہر سہ دفتر با تصویرات و نقشجات ہر آئین کے سرخ و سبز و سیاہ چھپے ہوئے۔

۱-آئین-خزینۃ آبادی و خزینۃ الجواہر و دار الضرب وغیرہ۔

۲-سرکارہاے متعلقہ صوبہ کے۔

۳-آئین-متفرقات مصنفہ و دو وزیر شیخ ابو الفضل وزیر خان اکبر شاہ۔

تاریخ فرشتہ - کامل مشہور و معتبر تاریخ کی کتاب جسمین حالات راجگان و سلاطین ہند تا عہد اکبر شاہ بشرح و بسط مرقوم ہے مصنفہ ملا محمد قاسم فرشتہ حیدر قائم ہند و شاہ استرابادی دو جلد

دو جلد۔

۱-جلد اول۔

۲ جلد دوم۔

طبقات اکبری - اس کتاب مین زمانہ سبکتگین سے تا عصر جلال الدین محمد اکبر شاہ مفصل احوال ہے سات طبقہ مین مصنفہ مولانا نظام الدین احمد۔

۱-طبقہ- ذکر سلاطین دہلی۔

۲-طبقہ - ذکر سلاطین دکن۔

۳-طبقہ- ذکر سلاطین جونپور۔

۴-طبقہ - ذکر سلاطین مالوہ۔

۵-طبقہ ذکر سلاطین بلاد کشمیر

۶-طبقہ - ذکر سلاطین سندھ۔

۷-طبقہ- ذکر سلاطین ملتان۔

حدیقۃ الاقالیم - بادشاہون اور اہل کمالون کا احوال اور ملکون کا جغرافیہ بتوضیح و تصریح لکھا ہے اور کیفیت تنبیہ و تادیب سرکشان ہند کی خوب لکھی ہے مصنفہ مرتضی حسین۔

مفتاح التواریخ - حالات ہر سن کے ابتدائی احوال نبی اسلامی سے تا زمانہ فتح پنجاب اور ہر ایک کے احوال کے ساتھ مصارع مادہ تاریخی واقعات کے اور کتبہ عمارات اور مقابر بلدہ اکبر آباد کی تاریخین مولفہ ٹامس ولیم صاحب بہادر جن کو کمال درجہ کا لائق پروفیسر زبان فارسی کا کہنا چاہیے۔

Lithographed copy of an old Persian, medical MS.

Presented to McGill University Medical Library
by
C. Casey Wood.